بازارکتاب

المجلد: ۲ - ۱



الخصال

فقيه أهل البيت

الصدوق

ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي

المتوفى سنة ۳۸۱ هـ

العربية

فارسی

متن عربی خصال (الخصال) شیخ صدوق : با 4 ترجمه و شرح فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، علی بن حسین، - 329ق.

عنوان و نام پدیدآور : متن عربی خصال (الخصال) شیخ صدوق : با 4 ترجمه فارسی / ابی جعفرمحمدبن علی بن الحسین بابویه القمی ؛ صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری.

مشخصات نشر : - ناشر دیجیتالی : اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان، [1441ق. = 1398] -

نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی

تاریخ وفات مؤلف: 381 ق

محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر

مترجم: کمره ای، محمدباقر، - 1283

مترجم: مدرس گیلانی، مرتضی، 1295 - 1378.

مترجم: فهری زنجانی،احمد، 1301 - 1385.

مترجم: یعقوب جعفری

موضوع: اخلاق

موضوع : ابن بابویه، محمدبن علی، 381 - 311. الخصال -- فهرستها

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 4ق. -- فهرستها

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن 4ق. -- فهرستها

زبان: عربی و فارسی

رده بندی کنگره : BP248/الف 2خ 6072

رده بندی دیویی : 297/218

تعداد جلد: 2

توضیح : این کتاب دارای متن عربی تصحیح شده همراه با اعراب و همچنین 4 ترجمه فارسی شامل: ترجمه کمره ای،مدرس گیلانی،فهری زنجانی و جعفری می باشد.

ص: 1

جلد 1

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی توحد بالوحدانیه و تفرد بالإلهیه و فطر العباد علی معرفته و کل الألسن عن صفته و حجب الأبصار عن رؤیته الذی علا عن صفات المخلوقین و جل عن معانی المحدودین فلا مثل له فی الخلائق أجمعین و لا إله غیره لجمیع العالمین. و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له شهاده مقر بتوحیده راغب فی کرامته تائب من ذنوبه. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله اصطفاه برسالته و أودعه معالم دینه و بعثه بکتابه حجه علی عباده. و أشهد أن علی بن أبی طالب وصیه و خیر الخلق بعده و القائم بأمره و الداعی إلی سبیله و أنه أمیر المؤمنین و سید الوصیین و أولی الناس بالنبیین و أن زوجته فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین و أن الحسن و الحسین و الأئمه [التسعه] من ولده أئمه الهدی و أعلام التقی و حجج الله علی أهل الدنیا و أشهد أن من تبعهم نجا و من تخلف عنهم هلک صلوات الله علیهم و علی أرواحهم و أجسادهم و رحمه الله و برکاته.

أما بعد فإنی وجدت مشایخی و أسلافی رحمه الله علیهم قد صنفوا فی فنون العلم کتبا و أغفلوا عن تصنیف کتاب یشتمل علی الأعداد و الخصال المحموده و المذمومه و وجدت فی تصنیفه نفعا کثیرا لطالب العلم و الراغب فی الخیر فتقربت إلی الله جل اسمه بتصنیف هذا الکتاب طالبا لثوابه و راغبا فی الفوز برحمته و أرجو أن لا یخیبنی فیما أملته و رجوته منه بتطوله و منه «إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ».

---

*ترجمه کمره ای:

حمد مر خدائی راست که در یگانگی یکتاست و در الوهیت تنها، بندگان را بفطرت معرفت خویش آفریده زبانها از وصفش درمانده و دیده ها از دیدنش در برده است آنست که از اوصاف مخلوقات بالاتر و از معانی محدود والاتر است در همه خلایق مانندی ندارد و جز او معبود حقی برای عالمیان نیست، گواهی میدهم که معبود بر حقی نیست جز خدای تنها، شریکی ندارد و گواهی میدهم که محمد صلوات اللّه علیه و آله بنده و فرستاده اوست، برسالت خویشش برگزیده و معالم دینش را بوی سپرده

و با کتاب خود او را برانگیخت که حجت بر بندگانش باشد و گواهم که علی بن ابی طالب وصی او است و بهترین خلق است بعد از او قائم بامر وی و داعی طریقه او بود، اوست امیر المؤمنین و سید اوصیاء و امامانی که فرزندان او هستند پیشوایان هدایت، نشانه های تقوی و حجتهای خدایند بر اهل دنیا، گواهی میدهم که هر کس ایشان را متابعت کرد نجات یافت و هر که از آنها تخلف ورزید بهلاکت رسید صلوات خدا بر ایشان و ارواحشان و اجسادشان بپیوست رحمت خدا و برکات او.

اما بعد من ملاحظه کردم که استادان من و پیشینیان از اهل علم و دانش در هر فنی از علوم کتابهائی تصنیف کردند ولی از تصنیف کتابی که بترتیب شماره مشتمل بر اخلاق خوب و بد باشد غفلت ورزیده اند، بعقیده من تصنیف چنین کتابی برای طالبین علم و راغبین در خیر نفع بسیاری دارد و با تصنیف این کتاب بخدای جل اسمه تقرب جستم با امید بثواب حضرت او و با رسیدن برحمتش و امیدوارم این امل و آرزوی مرا از رحمت و منّ خود ناامید نکند زیرا که بر هر چیز قادر است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

ستایش خدایی راست که در یگانگی یکتاست، و در خدایی بی همتا، بندگان را برای شناسایی خویش بیافرید و زبانها از چگونگیش درمانده اند و دیده ها از دیدارش در پرده اند. خدایی که از صفتهای موجودات برتر است و از معانی محدود فزون تر و در مخلوقات او را مانندی نیست و خدایی جز او برای جهانیان نیست. گواهی می دهم که معبود بر حقی جز او نیست و انبازی ندارد.

و گواهی می دهم که محمد (درود خدای بر او و خانواده اش باد) بنده و فرستاده اوست و او را به پیامبری خود برگزید و دانشهای کیش خود را بدو سپرد و با نامه خود وی را برانگیخت تا بر بندگانش حجت باشد و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب وصی اوست، بهترین مردم پس از اوست و ایستادگی به زمان او دارد و خواننده مردم است به راه او و او سرور گروندگان است، سید اوصیاء، شایسته ترین مردم به پیامبران و همسر او فاطمه زهراء بانوی زنان جهانست و حسن و حسین و پیشوایان از فرزندانش پیشوایان هدایت و نشانهای پرهیزگاری اند. و گواهی می دهم کسی که پیروی از ایشان کند رستگار است و کسی که از اینان روی گرداند هالک است. درودهای خدای بر ایشان و بر ارواح و اشباح اینان باد و آمرزش خدای و برکاتش.

اما بعد: دیدم که استادان و گذشتگان من که آمرزش خدا بر ایشان باد در دانشهای گوناگون کتابهایی پرداخته اند و از ساختن کتابی که بر شمارش خویهای پسندیده و نکوهیده باشد غفلت کرده اند.

و چنان یافتم که در نگارش چنین کتابی برای دانش آموزان و خواهندگان در نیکوی سود بسیاریست.

از این روی برای رضای خدای (ارجمند باد نامش) این کتاب را پرداختم، از خدای امیدوار مزد آن هستم و خواهان رستگاری به آمرزش او و امیدم آنست که مرا نومید مگرداند در آنچه در آرزوی آن هستم و امیدوارم از او به بخشش و منتش چون که بر هر چیزی تواناست.

***ترجمه فهری زنجانی:

سپاس خدائی را که در تنهائی یکتاست و به پرستش یگانه، آب و گل بندگان را بشناسائی خود سرشت و زبانها در توصیفش کوتاه و دیده ها از دیدارش محجوب است خدائی که والاتر از صفات آفریدگان است و بالاتر از دسترس مغزهای کوچک آنان، نه مانندش در همه آفریدگان هست و نه معبودی جز او برای همه جهانیان. گواهی میدهم به یگانگی خداوند و بی نیازیش، و باین گواهی اقرار و اعتراف دارم و چشم امیدم بآستان کرم او است و از گناهان خودم پشیمان و گواهی میدهم که محمد صلّی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که خدایش برسالت برگزید و دانستنیهای دین خود را بوی سپرد و او را با قرآن فرستاد تا معجزه اش بر بندگان باشد و گواهی میدهم که علی بن ابی طالب جانشین او است و بجز رسول خدا از همه مردم بهتر است بدستور الهی قیام کرد و مردم را براه حق خواند و امیر مؤمنان و سرور جانشینان و سزاوارتر از همه بر پیمبران او است و همسرش فاطمه زهرا سر آمد بانوان جهان است و حسن و حسین و نه تن امام که از فرزندان حسین هستند پیشوایان هدایت اند و نمونه های تقوی و حجتهای خداوند بر اهل دنیا، و گواهی دهم که هر کس پیروی آنان کرد نجات یافت و آنکه از آنان بازماند تباه شد درودهای خداوندی و رحمت و برکاتش بر جسم و جان و روانشان باد.

اما بعد، با توجه باینکه اساتید و پیشینیانم (خدایشان بیامرزد) در رشته های علمی کتابهائی نگاشته اند ولی از نگارش کتابی که شامل اعداد و شمارش کردارهای نیک و بد باشد غفلت داشته اند.

و با توجه باینکه نگارش کتابی چنین، از برای دانشجویان و نیکخواهان بسی سودمند است من این کتاب را تصنیف کردم و بدین وسیله به پیشگاه خداوند جل اسمه تقرب جسته در طلب پاداشی از اویم و خواهان نائل آمدن برحمتش و امیدوارم که با کرمش منتی بر من نهاده و مأیوسم نفرماید که او بر هر چیز توانا است.

****ترجمه جعفری:

ستایش خداوندی راست که در یگانگی یکتا و در خداوندگاری تنهاست، همو بندگان را بر اساس معرفت خویش پدید آورده و زبان ها از توصیف او ناتوان و دیدگان از دیدن او در پرده است. خداوندی که از صفات آفریدگان برتر و از معانی کسانی که حدّی تعیین می کنند بالاتر است، بنا بر این در میان همه خلائق همانندی ندارد و جز او برای جهانیان معبودی نیست.

گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یگانه وجود ندارد و برای او شریکی نیست، در حالی این گواهی را می دهم که به یگانگی او اعتراف دارم و خواهان برخورداری از کرامت او هستم و از گناهان به سوی او توبه دارم. و گواهی می دهم که محمّد بنده او و فرستاده اوست که او را به رسالت خویش برگزیده و نشانه های دین خود را به او سپرده و با کتاب خود، او را مبعوث کرده تا حجتی بر بندگانش باشد. و نیز گواهی می دهم که علیّ بن ابی طالب وصیّ او و بهترین مردم پس از او و اجراکننده فرمان او و دعوت کننده به راه اوست، و همو امیر مؤمنان و سرور اوصیاء و شایسته ترین مردم نسبت به پیامبران است، و همسر او فاطمه زهرا سیّده زنان جهان است و حسن و حسین و امامان از نسل او، رهبران هدایت و نشانه های تقوا و حجت های خداوند بر اهل دنیا هستند. و گواهی می دهم که هر کس از آنان پیروی کرد نجات یافت و هر کس از آنان بازماند هلاک شد. درودها و رحمت و برکات خداوند بر آنان و ارواح و اجسادشان باشد.

اما بعد، من اساتید و پیشینیان را- که رحمت خدا بر آنان باد- دیدم که در فنون علم، کتاب هایی تألیف کرده اند؛ ولی از تألیف کتابی که مشتمل بر عددها و خصلت های پسندیده و نکوهیده باشد، غفلت نموده اند و در تألیف چنین کتابی سود بسیاری برای طالب علم و خواهان خیر و نیکی یافتم، با قصد قربت به خداوند به تصنیف چنین کتابی پرداختم، در حالی که طالب پاداش خدا و خواستار رسیدن به رحمت او هستم و امیدوارم که در آرزویی که دارم با بزرگواری و احسان خود، مرا ناامید نکند که او بر هر چیزی تواناست.

باب الواحد

اشاره

«1»- قَالَ الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ الْفَقِيهُ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ أَدَامَ اللَّهُ عِزَّهُ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى الْبُزُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمُعَافَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِيَ لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَ مَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ تَشْبِيهٌ وَ جَلَّ رَبُّنَا وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ أَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (باب خصال یگانه)

مقدام بن شریح بن هانی از قول پدرش گفته که یکتن اعرابی در روز جنگ جمل حضور امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین میگوئی خدا یکی است؟ مردم باو هجوم کردند و گفتند ای اعرابی نمی بینی امیر المؤمنین در چه حالی است، دلش متوجه چند قسمت است، وقت این سؤال نیست حضرت فرمود او را واگذارید مقصد این مرد عرب همانیست که ما از این قوم مخالف درخواست داریم و برای آن میجنگیم سپس فرمود ای مرد عرب جمله خدا یکی است چهار معنی میدهد که دو تای از آنها بر خدای عز و جل روا نیست و دو تای آنها در باره او ثابت است اما آن دو وجهی که بر خدا روا نیست اول اینست که کسی بگوید یک بمنظور شمردن اعداد حساب، این بر خدا روا نیست زیرا چیزی

که دوم ندارد داخل در باب اعداد نمیشود نمی بینی کسی که بگوید خدا سومی سه تاست کافر است.

دوم اینست که میگوید او یکی از مردم است و مقصودش فرد نوعی است از جنس این هم روا نیست چون که تشبیه است و مقام پروردگار ما از آن بالاتر و والاتر است و اما دو وجهی که در باره خدا ثابت است اینست که کسی بگوید خدا یکی است و چیزی شبیه او نیست پروردگار ما چنین است و کسی بگوید ذات خدای عز و جل یگانه است یعنی بسیط حقیقی است و در خارج و عقل و وهم و فهم قابل قسمت نیست و جزء و جزئی ندارد، پروردگار ما عز و جل همچنین است.

شرح: عدد مطلق موضوع علم حسابست که یکی از ریاضیات است و حقیقتی جز تصور ندارد از این جهت میگویند علم ریاضی بحث از اموری میکند که در ذهن محتاج ماده نیستند و میگویند عدد غیر متناهی است زیرا حقیقتش تصور است که یک نحو از اعتبار است و تحققی در خارج از ذهن ندارد که محذور تسلسل پیش آید و انطباق اعداد بر معدودات صرف انطباق حکائی است از قبیل اعتباریات محضه بر منشأ اعتبار مثل آزادی و بندگی نه از باب حمل شایع اصطلاحی که محمول هستی زائدی در مصداق خود داشته باشد مثل اینکه میگوئی کاغذ سفید است بنا بر این یک که ریشه عدد موضوع علم حسابست بر خدا روا نیست زیرا خدا در تصور نمی آید و عدد مقید یعنی نظر باینکه باضافه یا منها باشد موضوع علم جبر است در این گونه عدد یک نحو تعلق بمعدود هم ملحوظ است واحد باین ملاحظه هم بر خدا روا نیست زیرا باضافه و منها در باره او معنی ندارد از این جهت میفرماید چیزی که دوم ندارد داخل در عدد نیست.

وحدت اعتباری اینست که امور متعددی را از جهتی یکی ملاحظه کنی و از این قبیل است وحدت نوعی و جنسی و صنفی که امور متعدده را از جهت شرکت در تمام حقیقت یا بعض حقیقت یا صفات، یکی دانی، این گونه وحدت بر خدا روا نیست زیرا مستلزم تعدد و شرک هر دو است.

وحدت حقیقی بیک مفهوم مثبتی که شرح حقیقت یا معرف آن باشد قابل تعبیر نیست فقط به لازم سلبی می شود آن را تقریب کرد و آن بر دو وجه است اول از جهت ظاهر که مقام و احدیت است و بهترین تعبیر آن همین است که میفرماید در همه چیزها مانندی ندارد دوم از جهت حلق ذات است که مقام باطن و مرتبه غیب مطلق و احدیت است که میفرماید احدی المعنی است یعنی وجودش در خارج قابل قسمت نیست و کمیت

ندارد، عضو و جزو ندارد، در عقل قابل قسمت نیست یعنی جنس و فصل ندارد، توهم قسمت در او نمیشود زیرا محسوس نیست و مدرکات و هم شبیه محسوسات است، در فهم قابل قسمت نیست یعنی صفات او عین ذات است و منشأ آنها زائد بر ذات نیست چنانچه اشاعره میگویند، و انصافا شرح توحید کامل باین تعبیر مختصر جامع یکی از کرامات حضرت امیر بشمار است و این حدیث در رتبه اعجاز است از جهت لفظ و معنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (باب خصال یگانه)

شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب- خدا عزت او را ادامه دهاد- گفت: ابو العباس از مقدام بن شریح بن هانی از پدرش روایت کرده که عرب بیابان گردی روز جنگ جمل نزد امیر المؤمنین علی علیه السّلام ایستاد و گفت:

یا امیر المؤمنین تو می گویی خدا یکی است؟ مردم بدو هجوم آوردند و گفتند: ای اعرابی نمی بینی در این وقت جای چنین سؤالی نیست؟ امیر المؤمنین گفت او را واگذارید تا سؤال خود را بپرسد زیرا آنچه را او می خواهد همانست که ما برای آن می جنگیم.

سپس گفت: ای اعرابی معنی این سخن که خدا یکی ست، دارای چهار معنی است. دو وجه آن بر خدای عز و جل روا نیست و دو وجه آن برایش ثابت است. اما آن دو که بر او جائز نیست. یکم- آنکه کسی بگوید: یکی است از راه عدد و شمار و این بر او روا نیست. زیرا آنچه برای آن دومی نباشد در سلسله اعداد داخل نمی شود. از این جهت است اگر کسی بگوید خدا (سومی از سه تاست) کفر گفته است. دوم- هر گاه کسی بگوید او یکی از مردم است قصدش یکی نوعی است از جنس و این سخن در حق او جائز نیست، زیرا این تشبیه و مانند کردن است در صورتی که پروردگار ما برتر از آن است.

و اما آن دو وجهی که در خدا ثابت است: یکم- آنکه کسی بگوید: خدا واحدیست که برای او در چیزها مانندی نیست و این درست است، زیرا پروردگار ما چنین است. دوم- آنکه کسی بگوید: خدای عز و جل احدی المعنی است، مقصود آنکه بیش از معنی واحد نیست، یعنی آنکه او در وجود منقسم نمی شود و ماده و صورت ندارد و نه در عقل و وهم قابل قسمت است، یعنی جنس و فصل ندارد. و این معنی درست است چون که پروردگار ما نیز چنان است.

***ترجمه فهری زنجانی: (باب «یک»[معنای یکتائی خداوند])

شیخ بزرگوار ابو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب گوید:

روزی که جنگ جمل بپا بود عربی برخاست و روی بامیر المؤمنین کرده و گفت: یا امیر المؤمنین! تو قائل به یکتائی خدا هستی؟ مردم- از هر سو بر او تاختند که چه هنگام این سخن بود؟ مگر نه بینی که امیرالمؤمنین علیه السّلام پریشان خواطر است؟ امیر المؤمنین فرمود: دست از او بردارید که خواسته این عرب همان است که ما بر سر آن با این مردم می جنگیم. سپس فرمود: ای مرد عرب این گفتار: که خدا یکی است دو صورت اش بر خدا روا نیست و دو دیگر روا است اما آن دو که روا نیست:

1- کسی بگوید خدا یکی است و مقصودش یکی از لحاظ عدد- یک دانه- باشد زیرا آنچه دومی ندارد بشماره نیاید مگر نه بینی آن که گفت: خدا سومی از سه موجود است، کافر شد؟.

2- کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش نوعی از جنس باشد این هم روا نیست زیرا تشبیه خدا است و پروردگار ما والاتر و بالاتر از این است که شبیه و مانند داشته باشد،

و اما آن دو که گفتنش روا است:

1- کسی گوید خدا یکی است یعنی بی مانند است آری خدای ما چنین است.

2- کسی گوید خدای عزّ و جلّ یکتا است و یگانه یعنی ترکیبی در ذاتش نیست و قابل پخش با جزاء نیست نه در خارج و نه در عقل و نه در خیال، آری خدای ما- عزّ و جلّ- چنین است.

****ترجمه جعفری: (باب خصلت های یگانه)

شیخ بزرگوار ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه، مصنف این کتاب- که خدا عزّت او را پایدار سازد- می گوید:

مقدام بن شریح بن هانی از پدرش نقل می کند که گفت: در جنگ جمل یک نفر اعرابی! بلند شد و گفت: یا امیر المؤمنین! آیا می گویی خداوند یگانه

است؟ مردم به او حمله کردند و گفتند: ای اعرابی آیا نمی بینی که امیر المؤمنین در چه حالی از دل مشغولی است؟ امیر المؤمنین فرمود: رهایش کنید، آنچه این اعرابی می خواهد همان است که ما از این قوم می خواهیم. سپس گفت: ای اعرابی! سخن گفتن از اینکه خدا یکی است چهار قسم است، دو قسم آن بر خدا جایز نیست، ولی دو قسم آن را می توان بر خدا ثابت نمود، آن دو قسمی که جایز نیست این است که شخص بگوید:

خدا یکی است و منظور از لحاظ شمارش و عدد باشد، این جایز نیست، چون چیزی که دوّمی ندارد داخل در باب اعداد نیست، آیا نمی بینی که هر کس بگوید: خداوند سوّمی از سه تاست کافر شده است؟ همچنین اگر بگوید: خدا یکی از مردم است و منظور او نوعی از جنس باشد این نیز روا نیست، چون تشبیه است و پروردگار، برتر از آن است.

و اما دو وجهی که جایز است، سخن شخص است که بگوید: خدا یکی است و در میان موجودات مانند ندارد، پروردگار ما چنین است و نیز سخن شخص که بگوید:

خداوند از نظر معنا یکی است و منظورش این باشد: خدا نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم قابل قسمت نیست، پروردگار ما چنین است.

ترک خصله موجوده بخصله موعوده

«2»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّکُونِیِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

طُوبَى لِمَنْ تَرَکَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ يَرَهُ (1).

*ترجمه کمره ای: (خصلت موجودی را ترک کن تا بخصلت موعودی رسی)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خوشا بحال کسی که شهوت دیده ای را وانهد تا بنوید نادیده ای رسد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (رها دادن منش موجودی را به منش موعودی)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «خوشا به حال کسی که شهوت حاضری را برای موعودی که ندیده رها کند». یعنی شهوتی را رها کند به امید آنکه خدا در آخرت به او پاداش خیری دهد.

***ترجمه فهری زنجانی: (گذشت از یک کار بخواطر یک وعده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خوشا بحال کسی که از دلخواه آماده خویش بخاطر وعده ای نادیده دست بدارد.

****ترجمه جعفری: (ترک خصلتی موجود به خاطر خصلتی که وعده داده شده است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که شهوتی موجود و آماده را به خاطر وعده (ثواب و عقاب) که ندیده است، رها کند.

خصله من الجور

«3»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مِنَ الْجَوْرِ قَوْلُ الرَّاکِبِ لِلرَّاجِلِ الطَّرِيقَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت از زورگوئیست)

امام ششم علیه السّلام فرمود: گفتار شخص سواره بپیاده: راه بده! از زورگوئی است.

شرح: یعنی شخص سواره باید بطوری آرام و مواظب باشد که مزاحم شخص پیاده نگردد و باو فشار نیاورد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ستم سوار به پیاده)

امام جعفر صادق علیه السّلام گفته: «اگر سوار به پیاده بگوید: به من راه بده! این گفتار از جور شمرده می شود». یعنی سواره نباید مزاحم پیاده شود و از راه توانایی زور بگوید.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک نوع ستم)

امام صادق علیه السّلام فرمود: این، خود ستمی است که سواره به پیاده بگوید: راه بگشا.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت از ستمگری است)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: گفتن سواره به پیاده که راه را باز کن، از ستمگری است.

خصله من حب الدین

«4»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مِنْ حُبِّ الرَّجُلِ دِینَهُ حُبُّهُ إِخْوَانَهُ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت از دین دوستی است)

امام ششم علیه السّلام فرمود: از دین دوستی مرد، دوست داشتن برادران خود است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از دین دوستی)

امام جعفر صادق علیه السّلام گفته: «از دین دوستی مرد است، دوست داشتن برادران خود را». یعنی اگر مردی دین خود را دوست دارد طبعا برادر دینی خود را نیز دوست دارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک رشته از علاقه بدین)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دوست داشتن برادران دینی رشته ای است از علاقمندی شخص بدین خود.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت از دین خواهی است)

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از دین دوستی شخص است که برادران خود را دوست داشته باشد.

خصله واحده بخمس خصال

«5»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ بِجَلَالِي وَ جَمَالِي وَ بَهَائِي وَ عَلَائِي وَ ارْتِفَاعِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ وَ هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ وَ كَفَفْتُ عَنْهُ ضَيْعَتَهُ وَ ضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ. (2).

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت به پنج خصلت)

امام پنجم علیه السّلام گوید: خدای عز و جل میفرماید: بجلال و جمال و بهاء و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمیگزیند مگر آنکه:1-از بیگانه بینیازش میسازم 2-و با فکر آخرتش دمساز؛ 3-از هلاکتش محفوظ میدارم 4-و آسمان و زمین را ضامن روزیش میگمارم 5-و در برابر تجارت هر تاجری بسود وی در کارم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی به پنج منش)

از امام ابی جعفر محمد باقر علیه السّلام روایت شده که گفت: «خدای عز و جل می گوید: «به جلال و جمال و بهاء و بزرگی و بلندی خود سوگند هیچ بنده یی نیست که خواهش مرا بر خواهش نفسانی خود مقدم گرداند مگر آنکه بی نیازی وی را در او گردانم و همتش را در آخرتش و او را از هلاکت

نگاه می دارم و آسمانها و زمین را عهده دار روزی او گردانم و در سوداگری هایش جانب او را حفظ خواهم کرد».

یعنی اگر بنده در دنیا فقط اعتمادش در کارها بر خدا باشد در تجارت،سود را برای او خواهم کرد و او را از دیگران بی نیاز خواهم کرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج پاداش بیک کار)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عزّ و جلّ میفرماید: بجلال و جمال و بهاء و والائی و برتری ام سوگند بنده ای که خواسته مرا بر خواسته خویش مقدم بدارد بپاداش، دلش را بی نیاز سازم و تمام همتش را در کار آخرت اش قرار دهم و نگهدار دارائی او باشم و آسمانها و زمین را ضامن روزی اش گردانم و خودم در تجارت هر تاجری بنفع او پشتیبانی خواهم کرد.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت سبب پنج خصلت می شود)

ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند می فرماید: سوگند به جلال و جمال و ارزش و والایی و برتریم، که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود مقدم نمی دارد مگر اینکه بی نیازی او را در نفسش و همّت او را در باره آخرتش قرار می دهم و او را از تباهی نگه می دارم و آسمان ها و زمین را ضامن روزی او می کنم و من به سود او در پشت تجارت هر تاجری هستم.

خصله بخصله

«6»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ

1- أی لاجل أمر غیر حاضر بل غائب عن حس البصر.
2- أی کنت له عوضا من تجاره کل تاجر، فان کل تاجر یتجر لمنفعه دنیویه أو أخرویه و لما أعرض عن جمیع ذلک کنت أنا ربح تجارته، أو کنت له بعد

حصول تجاره کل تاجر.

رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ طَلَبَ رِضَی النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ جَعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ ذَامّاً.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت بیک خصلت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که خدا را خشمگین کند تا مردم را خشنود سازد خداوند کسانی را که مداح ویند به بدگوئی او وادارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مَنشی به مَنشی)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «کسی که خشنودی مردم را به خشمگین ساختن خدا بخواهد، خدا ستایشگران او را از مردم نکوهشگران او گرداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداشی بکاری)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس بواسطه عملی که باعث خشم خدا است رضایت مردم را جلب کند خداوند، ستاینده او را بدگویش سازد.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت به یک خصلت)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس خشنودی مردم را در برابر خشم خداوند طلب کند، خدا از مردم کسی را که ستایش کننده اوست، نکوهش کننده او قرار می دهد.

«7»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّاجِرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ تَمَنَّی شَیْئاً وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًی لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یُعْطَاهُ.

---

*ترجمه کمره ای: -

**ترجمه مدرس گیلانی:

و نیز از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفته: «کسی که آرزوی چیزی کند برای خدای عز و جل از جهان نرود تا بدو آن را عطا کند».

یعنی هر چه را برای خدا در جهان خواسته باشی خدا آن را بر آورده می کند.

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس، چیزی را که مورد رضای خدای عزّ و جلّ است آرزو کند از دنیا بیرون نرود تا بآرزویش برسد.

****ترجمه جعفری:

اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس چیزی را آرزو کند که خوشنودی خدا در آن است، از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خدا آن را به او عطا می کند.

خصله منجیه

«8»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صلّى اللّه عليه و آله قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَ لَا تُعَلِّمْنِي مَا يُصْلِحُكَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت نجات بخش است)

حدیث را به پیغمبر صلّی الله علیه و آله میرساند که فرماید خدای تبارک و تعالی فرماید: ای فرزند آدم در آنچه بتو دستور دادم مرا اطاعت کن و مصلحت خود را بمن میاموز.

شرح: یعنی آنچه صلاح تو است،در اطاعت اوامر من پیش بینی شده،باید مصلحت خود را در آن بجوئی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی نجات بخش)

از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله نقل شده است، که گفت: خداوند تعالی گفته: «ای فرزند آدم در آنچه ترا فرمان دادم فرمان برداری کن و صلاح کار خود را به من میاموز». یعنی به من صلاح کار خود را یاد مده من صلاح ترا بهتر از تو می دانم.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک خوی نجات بخش)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی فرماید: ای فرزند آدم در هر چه بتو امر کرده ام فرمانبر من باش و آنچه را که صلاح تو در آن است بمن مَیاموز.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت نجات دهنده است)

علی بن نعمان با سند خود از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند فرمود: ای فرزند آدم! در چیزی که تو را فرمان داده ام از من اطاعت کن و به من یاد مده که چه چیزی به صلاح تو است.

خصله هی أفضل الدین

«9»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَضْلُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَهِ وَ أَفْضَلُ دِینِکُمُ الْوَرَعُ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت افضل امور دین است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود فضل دانش نزد خدا از فضل پرستش بیش است و افضل دین شما ورع است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که بهترین کارهای دین است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «فزونی دانش نزد خدا برتر است از فزونی پرستش و بهترین چیزی از دین شما پرهیزگاریست».

خلاصه گفتار: پرهیزگاری از ناشایستها از بندگی خدا که آلوده باشد بهتر است. زیرا غرض از بندگی پرهیز از حلال و حرام است.

***ترجمه فهری زنجانی: (برترین قسمت دین)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند برتری دانش را دوستتر دارد تا برتری از جنبه پرستش و برترین قسمت دین پرهیز از گناه است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت بهترین کار در دین است)

عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نزد خداوند، افزونی علم بهتر از افزونی عبادت است و بهترین کار در دین شما ورع و خداترسی است.

ما جمع شی ء إلی شی ء أفضل من خصله إلی خصله

«10»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيُّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَا جُمِعَ شَيْ ءٌ إِلَى شَيْ ءٍ أَفْضَلُ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ.

*ترجمه کمره ای: (جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع یک خصلت با یک خصلت دیگر)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع حلم با علم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منش بردباری با دانش)

از رسول خدای صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفته است: «هیچ گاه فراهم نشده چیزی یا چیز دیگر که برتر باشد از بردباری با دانش».

***ترجمه فهری زنجانی: (شایسته ترین پیوست میان خصلتی با خصلت دیگر)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهتر از پیوستگی هر چیزی بچیز دیگر پیوند بردباری است به دانش.

****ترجمه جعفری: (چیزی با چیزی جمع نشده که بهتر از جمع شدن یک خصلت با یک خصلت باشد)

سلیمان بن جعفر از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چیزی با چیزی جمع نشده که بهتر از جمع شدن حلم با علم باشد.

«11»- أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ.

1- قال فی الأمالی ص 261 أخبرنا سلیمان بن أحمد اللخمی فیما کتب الی من اصبهان. و ظاهر «أخبرنا» یفید الاجازه و الکتابه کما أن لفظه «حدّثنا» تفید السماع.

بْنُ خَرَاجَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ الْعَبْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيُّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا جُمِعَ شَيْ ءٌ إِلَى شَيْ ءٍ أَفْضَلُ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ.

*ترجمه کمره ای: -همان-

**ترجمه مدرس گیلانی: -همان-

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بخدائی که جانم بدست او است بهتر از پیوستگی هر چیزی بچیز دیگر پیوند بردباری است بدانش.

****ترجمه جعفری:

حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از امیر المؤمنین نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، چیزی با چیزی جمع نشده که بهتر از جمع شدن حلم با علم باشد.

خصله فیها شرف الدنیا و الآخره

«12»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَامُورَانِيُ (1) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت شرف دنیا و آخرت است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که در آن بزرگواری دنیا و آخرت است)

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفته است: «همنشینی اهل دین بزرگواری دنیا و آخرت برای انسان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (شرافت دنیا و آخرت در یک خصلت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همنشینی با اهل دین باعث آبرومندی است در دنیا و آخرت.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که شرافت دنیا و آخرت در آن است)

منصور بن حازم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:همنشینی با اهل دین، شرافت دنیا و آخرت است.

أعلم الناس من جمع خصله إلى خصله

«13»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: سُئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام عَنْ أَعْلَمِ النَّاسِ قَالَ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَی عِلْمِهِ.

*ترجمه کمره ای: (اعلم مردم کسی است که خصلتی را با خصلتی جمع کند)

سؤال شد امیر المؤمنین علیه السّلام از اعلم مردم، فرمود: کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (داناترین مردم کسی است که منشی را با منشی جمع کند)

از علی امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد از داناترین مردم، گفت: «آن کسی است که دانش مردم را با دانش خویش جمع کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانشمندتر از همه کسی است که خصلتی را بر خصلتی دیگر بیفزاید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند دانشمندتر از همه کیست؟ فرمود:کسی که دانش مردم را بر دانش خویش بیفزاید.

****ترجمه جعفری: (داناترین مردم کسی است که یک خصلت را با یک خصلت جمع کند)

سیف بن عمیره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از امیر المؤمنین علیه السّلام در باره داناترین مردم پرسیده شد، فرمود: کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند.

حقیقه السعاده واحده و حقیقه الشقاء واحده

«14»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام أَنَّهُ قَالَ: حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاءِ أَنْ يَخْتِمَ الْمَرْءُ عَمَلَهُ بِالشَّقَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (حقیقت سعادت یکی است و حقیقت شقاوت یکی)

علی علیه السّلام فرمود: حقیقت سعادتمندی آنست که کار انسان بسعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت آنست که پایان کار انسان شقاوت باشد.

شرح: کارهای انسان و احوال او در معرض تبدل است و برای گنه کار همیشه راه توبه و رجوع به حق باز است و نیکوکار همیشه در معرض لغزش و گمراهی است و وصول به نتیجه بعد از طی تمام طریق است اینست که سعادت و شقاوت در پایان کار معلوم می شود چه بسا اشخاصی که عمری بعبادت گذرانیده و در آخر کار دچار لغزش گردیده و بی ایمان از دنیا رفته اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکبختی حقیقتی است و بدبختی حقیقتی)

از علی علیه السّلام روایت شده که گفته است: «حقیقه سعادت آن است که مرد کار خود را به سعادت به پایان رساند و حقیقت شقاوت و بدبختی آن است که مرد کار خود را به شقاوت به انجام رساند».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک چیز حقیقت نیک بختی است و یک چیز حقیقت بدبختی)

علی علیه السّلام فرمود: حقیقتا خوشبختی از آن کسی است که آخر کار سعادتمند باشد و حقیقتا بدبخت آنکه در آخر کار شقاوت ببار آورد.

****ترجمه جعفری: (حقیقت خوشبختی یک چیز و حقیقت بدبختی یک چیز است)

وهب بن وهب از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: حقیقت خوشبختی این است که شخص، عمل خود را با سعادت پایان برد و حقیقت بدبختی این است که شخص، عمل خود را با بدبختی و شقاوت به پایان رساند.

یثاب الناس أو یعاقبون بخصله

«15»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ .

1- هو محمّد بن أحمد أبو عبد اللّه الرازیّ.

أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام قَالَ: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهَ اللَّهَ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابُ بِكَ وَ نُعَاقَبُ بِكَ.

*ترجمه کمره ای: (مردم بیک خصلت مستحق ثواب یا دچار عقاب میشوند)

امام چهارم علیه السّلام فرمود: در همه روز زبان پسر آدم بر سائر اعضایش متوجه می شود، میگوید حال شما چطور است؟ میگویند اگر تو بگذاری خوب است میگویند در باره ما خدا را منظور دار او را قسم میدهند و میگویند همانا بسبب تو درک ثواب میکنیم و بسبب تو دچار عقاب میشویم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم به منشی ثواب داده می شوند یا به عقاب می رسند)

از علی بن الحسین علیهما السّلام روایت شده که گفته است: «همه روزه زبان فرزند آدم به سائر اعضایش می گوید: «شما چگونه صبح کردید؟

آنها در پاسخش می گویند به خیر و نیکی هر گاه تو بگذاری و به آن می گویند از برای خدا مزاحم ما مشو، زیرا اگر ثواب یا عقابی برای ما باشد به واسطه تو خواهد بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش و کیفر مردم در یک چیز است)

امام سجاد علیه السّلام فرمود: زبان آدمیزاد همه روزه رو بدیگر اعضاء نموده و میگوید: حال شما چطور است؟ در جوابش گویند: اگر تو ما را بحال خود واگذاری خوب است و میگویند: خدا را در باره ما (منظور بدار) و زبان را سوگند میدهند و میگویند: پاداش و کیفر ما فقط بخاطر تو است.

****ترجمه جعفری: (مردم به سبب یک خصلت پاداش می گیرند یا مجازات می شوند)

ابو حمزه نقل می کند که امام سجاد علیه السّلام فرمود: زبان فرزند آدم هر روز بر اعضای بدنش متوجّه می شود و می گوید: حال شما چطور

است؟ آنها می گویند: اگر تو ما را ترک کنی حالمان خوب است و او را سوگند می دهند و می گویند: همانا ما به وسیله تو به ثواب یا عقاب می رسیم.

خصله هی أفضل الجهاد

«16»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ: سُئِلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام عَنِ الْحَدِیثِ الَّذِی جَاءَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ کَلِمَهُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ مَا مَعْنَاهُ قَالَ هَذَا عَلَی أَنْ یَأْمُرَهُ بِقَدْرِ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِکَ یَقْبَلُ مِنْهُ وَ إِلَّا فَلَا.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت بهترین جهاد است)

سؤال شد جعفر بن محمد الصادق صلوات اللَّه علیه از حدیثی که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسیده که بهترین جهاد،کلمه عادلانه ایست در برابر پیشوای ستم کار، این چه معنی دارد؟ فرمود مقصود اینست که در صورتی که از او بپذیرد باندازه فهمش باو دستور دهد و گر نه تکلیفی ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که بهترین جهاد است)

از جعفر بن محمد علیهما السّلام، پرسیدند از حدیثی که از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده اند که گفت: «بهترین جهاد کلمه عدلی است در پیشگاه حاکم ستمکار». که معنی آن چیست؟

در پاسخ گفت: «مقصود آن است در صورتی که از او بپذیرد به اندازه فهم وی بگوید و اگر نه در این باب تکلیفی بر گوینده نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (برترین جهاد یک چیز است)

مسعده بن صدقه گوید: امام صادق علیه السّلام را پرسیدند معنای این روایت که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله نقل شده چیست؟ ! (برترین جهاد، سخن بجائی است که نزد پیشوائی ستمگر گفته آید)، فرمود معنایش اینکه: اگر میداند سخنش پذیرفته است بمقدار فهمش او را دستور دهد- و راهنمائی کند- و الا سخنی نگوید.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت بهترین جهاد است)

مسعده بن صدقه نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام از معنای این حدیث پیامبر پرسیده شد که فرمود: بهترین جهاد سخن گفتن از عدالت نزد حاکم ستمگر است، فرمود: این بدان صورت است که به اندازه شناخت خود، او را امر کند و در عین حال او سخنش را بپذیرد و گر نه لازم نیست.

أشد الأشياء خصله لا تتقى إلا بترک خصله

«17»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ الْحَوَارِیُّونَ لِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ یَا مُعَلِّمَ الْخَیْرِ أَعْلِمْنَا أَیُّ

الْأَشْیَاءِ أَشَدُّ فَقَالَ أَشَدُّ الْأَشْیَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالُوا فَبِمَ یُتَّقَی غَضَبُ اللَّهِ قَالَ بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا قَالُوا وَ مَا بَدْءُ الْغَضَبِ قَالَ الْکِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحْقَرَهُ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (سخت ترین چیزها یک خصلتی است که نمیشود از آن پرهیز کرد مگر بترک یک خصلت)

امام ششم علیه السّلام فرمود، حواریین بحضرت عیسی بن مریم علیه السّلام عرض کردند ای معلم نیکی، بفرمائید کدام چیز سخت تر است. فرمود سخت ترین چیزها خشم خدای عز و جل است، عرض کردند بچه چیز از خشم خدا پرهیز می شود؟ فرمود باینکه خشم نکنید و عرض کردند مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر و جباری و حقیر شمردن مردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دشوارترین چیزها منشی است که نمی شود از آن خودداری کرد مگر به رها دادن منشی)

امام جعفر بن محمد علیهما السّلام گفت: «حواریون به حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام گفتند: ای آموزگار نیکوی، بگوی چه چیز سخت تر است؟ در پاسخ گفت: دشوارترین چیزها خشم خدای بزرگ است. دوباره پرسیدند به چه چیز از خشم او پرهیز می توان کرد؟ گفت: بدان که خشم مگیرید.

باز پرسیدند سرچشمه خشم چیست؟ گفت: خود بزرگ گرفتن و جباری و خوار شمردن مردم را.

***ترجمه فهری زنجانی: (سخت ترین چیزی که خودداری از آن بیک چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: حواریون به عیسی بن مریم علیه السّلام گفتند ای آموزگار خیر، ما را بیاموز که سختتر از هر چیز،چیست؟ فرمود: سخت تر از هر چیز، خشم خدای عزّ و جلّ است، گفتند: بچه وسیله میتوان از خشم خداوند در امان بود؟ فرمود: باینکه خشمناک نشوید گفتند: سرچشمه خشم چیست؟ فرمود:خود فروشی و گردن فرازی و مردم را کوچک شمردن.

****ترجمه جعفری: (سخت ترین چیزها خصلتی است که نمی توان از آن دوری کرد مگر با ترک یک خصلت)

عبد اللَّه بن سنان می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: حواریون به عیسی بن مریم علیه السّلام گفتند: ای آموزگار نیکی ها! به ما یاد بده که سخت ترین چیزها چیست؟ گفت: سخت ترین چیزها خشم خداوند است. گفتند: با چه چیزی از خشم خداوند می توان دوری کرد؟ فرمود: به اینکه شما به کسی خشم نگیرید. گفتند: سرچشمه خشم چیست؟ فرمود: تکبر و خود بزرگ بینی و کوچک شمردن مردم.

شرف المؤمن فی خصله و عزه فی خصله

«18»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْکُمَیْدَانِیُ (1) وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّهُ کَفُّ الْأَذَی عَنِ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (شرافت مؤمن در یک خصلت است و عزتش در یک خصلت)

امام ششم علیه السّلام فرمود شرافت مؤمن در نماز شب است و عزت او در رفع آزار از مردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بزرگواری گرونده به خدا در منشی ست و ارجمندش در منشی)

امام جعفر صادق علیه السّلام گفته: بزرگی مؤمن به خدا در نماز شب گزاردن است و ارجمندیش در دور داشتن آزار از مردم.

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که مؤمن را آبرو دهد و کاری که عزتش بخشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شرافت مؤمن در این است که بشب نماز گذارد و عزتش در اینکه از آزار مردم خودداری کند.

****ترجمه جعفری: (شرافت مؤمن در یک خصلت و عزّت او در یک خصلت)

عبد اللَّه بن سنان می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شرافت مؤمن در نماز شب او، و عزّت او در پرهیز از آزار مردم است.

1- قال فی نخبه المقال نقلا عن «صه» کمنذان بضم الکاف و المیم و اسکان النون و فتح الذال المعجمه قریه من قری قم، و فی حواشی نقد الرجال أن المشهور الیوم بالیاء التحتانیه المثناه و الدال. و فی حواشی الوسائل مثله مع اعجام الذال نسبه الی کمیذان محله انتهی.

«19»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْکُمَیْدَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لِجَبْرَئِیلَ عِظْنِی فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ وَ أَحْبِبْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلَاقِیهِ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّهُ کَفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بجبرئیل گفت مرا موعظه کن.

عرض کرد ای محمد! هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری، هر چه را خواهی دوست داشته باش که از او جدا میشوی، هر کاری میخواهی بکن که بآن برخورد میکنی، شرافت مؤمن نماز شب است و عزت مؤمن صرف نظر از عرض مردم.

**ترجمه مدرس گیلانی:

فرستاده خدا صلّی الله علیه و آله به جبرئیل گفت: مرا پندی ده. در پاسخ گفت: «ای محمد! هر چه خواهی زنده باش انجام کار مرگ است. هر چه را خواهی خواسته باش که از آن جدا خواهی شد. هر کاری که می خواهی کرده باش. شرافت مؤمن به خدا، نماز شب گزاردن است و ارزش وی در دوری از عرض مردمان.

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله بجبرئیل فرمود: مرا اندرزی بنما، عرض کرد:

یا محمد! هر چه خواهی زندگی کن که عاقبت خواهی مرد و هر چه را خواهی دوستش بدار که آخر کار از آن جدا خواهی شد و هر چه خواهی بکن که بکرده خویش خواهی رسید شرافت مؤمن در این است که شب نماز گذارد و عزتش در اینکه از ریختن آبروی مردم خودداری کند.

****ترجمه جعفری:

عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: مرا موعظه کن! او گفت: ای محمد! هر چه خواهی زنده بمان که بالاخره خواهی مرد و هر چه را که خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد و هر چه خواهی انجام بده که آن را ملاقات خواهی کرد، شرافت مؤمن در نماز شب او و عزّتش در پرهیز کردن از عرض مردم است.

«20»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عُرْوَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَهْبِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا زَافِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَ جَبْرَئِيلُ عليه السّلام إِلَى النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحْبِبْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزَّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای:

سهل بن سعد گوید جبرئیل حضور پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرضکرد ای محمد هر چه خواهی زنده باش آخر میمیری هر چه خواهی دوست داشته باش که از آن جدا میشوی؛ هر کاری میخواهی بکن که بدان جزا داده میشوی و بدان که شرف مرد شب زنده داریست و عزتش بی نیازی از مردم است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

سهل پور سعد گفته: جبرئیل نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای محمد هر چه زنده بمانی در انجام خواهی مرد. و هر چه را دوست داری عاقبت از آن جدا خواهی شد و هر کاری که در جهان کنی در پایان بدان جزای کار خود را می یابی. بزرگواری انسان به شب زنده داریست، و ارجمندیش به بی نیازی از مردم.

***ترجمه فهری زنجانی:

سهل بن سعد گوید: جبرئیل بحضور پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسید: و عرض کرد: یا محمد صلّی الله علیه و آله هر چه زندگی کنی آخر کار

خواهی مرد و هر چه را دوست بداری عاقبت فراقش را خواهی دید و هر چه کردارت باشد بسزایش خواهی رسید و بدان که شرافت مرد در این است که در دل شب بعبادت برخیزد و عزتش در اینکه از مردم بی نیاز باشد.

****ترجمه جعفری:

سهل بن سعد گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! هر چه خواهی زنده بمان که بالأخره خواهی مرد و هر چه را که خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد و هر چه خواهی انجام بده که به سبب آن جزا داده خواهی شد، و بدان که شرافت مرد در قیام او در شب است، و عزّتش در بی نیازی او از مردم است.

«21»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ أَبِي غَيْلَانَ الثَّقَفِيُّ وَ عِيسَى بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْقُرَشِيُّ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ التَّرْجُمَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ سَعِيدٍ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا نَهْشَلُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَ أَصْحَابُ اللَّيْلِ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شرافتمندان امت من حافظین قرآن و شب زنده دارانند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «بزرگواران امت من حافظان قرآن اند و شب زنده داران».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: طبقه شرافتمند امت من حافظین قرآنند و شب زنده داران.

****ترجمه جعفری:

ضحاک از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شرافتمندان امت من حاملان قرآن و شب زنده داران هستند.

مفتاح کل شر خصله

«22»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت کلید هر شریست)

امام ششم علیه السّلام فرمود: غضب کلید هر شریست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که کلید هر بدیست)

امام جعفر بن محمد علیهما السّلام گفته: خشم کلید هر بدیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (کلید همه بدیها یک خصلت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خشم کلید همه بدیها است.

****ترجمه جعفری: (کلید هر بدی یک خصلت است)

داود بن فرقد گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: غضب، کلید هر بدی است.

خصله من العدل

«23»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَحِبُّوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت عدالت است)

امام ششم علیه السّلام فرمود: دوست دارید برای مردم آنچه برای خود دوست می دارید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از دادگری)

از امام جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت است که گفته: «دوست بدارید برای مردم آنچه را برای خود دوست دارید».

***ترجمه فهری زنجانی: (نمونه ای از عدالت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: آنچه بر خود می پسندید بدیگران نیز همان پسندید.

****ترجمه جعفری: (خصلتی از عدالت است)

حبیب خثعمی گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای مردم چیزی را دوست بدارید که برای خودتان دوست می دارید.

خصله من فعلها رضی بها حکما

«24»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: مَنْ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ رُضِيَ بِهِ حَكَماً لِغَيْرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت است که صاحب آن بحکمیت آن خشنود است)

امام ششم علیه السّلام فرمود: هر کس خودش بانصاف با مردم رفتار کند بحکمیت آن از طرف دیگران خشنود است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که دارنده آن به داوری آن خشنود است)

امام جعفر بن محمد علیهما السّلام گفته: «هر کس با مردم به انصاف رفتار کند او از این داوری از طرف مردمان خشنود خواهد بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (صاحب یک صفت لیاقت قضاوت در اجتماع را دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که در مورد خویشتن با مردم بانصاف رفتار کند در باره دیگران نیز با انصاف قضاوت خواهد کرد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس انجام دهد به داوری با آن راضی شود)

حسن بن محبوب از برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس خودش با مردم با انصاف رفتار کند، راضی می شود که دیگران نیز با آن داوری کنند.

أدنی حق المؤمن علی أخیه خصله

«25»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام مَا أَدْنَى حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ قَالَ أَنْ لَا يَسْتَأْثِرَ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ مِنْهُ.

*ترجمه کمره ای: (کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است)

سؤال شد از امام ششم علیه السّلام که کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود آنست که بخود اختصاص ندهد چیزی را که برادر بآن محتاج تر است

**ترجمه مدرس گیلانی: (کمترین حق مؤمن بر برادر خود منشی است)

از امام صادق علیه السّلام پرسیده شد که کمترین حق مؤمن بر برادر خود چیست؟ گفت: «آنچه را برادرِ تو بدان نیازمند است به خود اختصاص مدهی، بلکه او را بر خود مقدم گردانی».

***ترجمه فهری زنجانی: (کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است)

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: کمترین حقی که مؤمن بر برادر خود دارد چیست؟ فرمود: به چیزی که او نیازمندتر است خود را نیازمند نه بیند.

****ترجمه جعفری: (کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است)

مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیده شد: کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود: خودش را در چیزی که برادرش به آن محتاج تر از اوست، مقدم نکند.

التقرب إلى الله عز و جل بخصله

«26»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمُوَاسَاةِ إِخْوَانِكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (با یک خصلت بخدا نزدیک شوید)

امام ششم علیه السّلام فرمود: تقرب جوئید بخدا بهم دردی با برادرانتان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نزدیکی به خدای بزرگ به منشی)

امام صادق علیه السّلام گفته: «به همدردی کردن با برادران خود به خدا نزدیک شوید».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک وسیله تقرب بخدای عزّ و جلّ)

امام صادق علیه السّلام فرمود: همدردی با برادران خود را وسیله تقرب بخدای تعالی قرار دهید.

****ترجمه جعفری: (با یک خصلت می توان به خداوند نزدیک شد)

عمر بن یزید گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: با مواسات با برادران خود، خویشتن را به خدا نزدیک کنید.

ما بلا الله العباد بشی ء أشد علیهم من خصله

«27»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَا بَلَا اللَّهُ الْعِبَادَ بِشَیْ ءٍ أَشَدَّ عَلَیْهِمْ مِنْ إِخْرَاجِ الدِّرْهَمِ.

*ترجمه کمره ای: (خدا بندگان را بیک خصلتی آزمایش کرده که از همه امتحانات سخت تر است)

امام ششم علیه السّلام فرمود: خدا بندگان را بچیزی سخت تر از پول دادن امتحان نکرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا بندگان خود را به منشی آزمایش کرده که از همه آزمایشها دشوارتر است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «آفریننده جهان مردم را به چیزی دشوارتر از پول دادن آزمایش نکرده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سخت ترین آزمایش خدا بندگان را با یک خصلت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سخت ترین آزمایش خداوند از نظر بندگان، پول دادن است.

****ترجمه جعفری: (خداوند بندگانش را با چیزی سخت تر از یک خصلت امتحان نکرد)

جمیل بن دراج گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند بندگان را با چیزی سخت تر از دادن پول امتحان نکرد.

ثمره المعروف خصله

«28»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِكُلِّ شَيْ ءٍ ثَمَرَةٌ وَ ثَمَرَةُ الْمَعْرُوفِ تَعْجِيلُ السِّرَاجِ [السَّرَاجِ].

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت ثمره نیکوکاریست)

حمران بن اعین گوید شنیدم امام پنجم علیه السّلام میفرمود هر چیزی ثمره ای دارد و ثمره نیکوکاری و احسان زود فراهم کردن چراغ است.

شرح: مقصود اینست که برای پذیرائی مهمان زودتر چراغ افروخته شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی نتیجه نیکوکاریست)

یکی از روات بنام حمران پور اعین گفته: که از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم که می گفت: هر چیزی را ثمره ایست و ثمره نیکوکاری شتاب در چراغ افروزیست. چون به میانجی روشنی نیکی از بدی شناخته می شود.

***ترجمه فهری زنجانی: (میوه نهال نیکوکاری)

امام باقر علیه السّلام فرمود: هر چیز را میوه ایست و میوه نیکوکاری چراغ را زود وقت روشن کردن است.

****ترجمه جعفری: (میوه نیکی یک چیز است)

حمران بن اعین نقل می کند که از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر چیزی میوه ای دارد و میوه نیکی زودتر آوردن چراغ (برای مهمان) است.

خصله تثبت الإیمان فی العبد و خصله تخرجه منه

«29»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُلَیْمَانَ بْنِ رُشَیْدٍ عَنْ مُوسَی بْنِ سَلَّامٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ مَا الَّذِی یُثْبِتُ الْإِیمَانَ فِی الْعَبْدِ قَالَ الَّذِی یُثْبِتُهُ فِیهِ الْوَرَعُ وَ الَّذِی یُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت ایمان بنده را پایدار میکند و یک خصلت ایمان را از دلش میبرد)

ابان بن سوید گوید بامام ششم علیه السّلام عرضکردم چیست که ایمان را در بنده پایدار میکند؟ فرمود آنچه ایمان بنده را پایدار میکند ورع است و آنچه ایمان را از دلش میبرد طمع است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که اعتقاد بنده را به خدا پایدار می سازد و منشی که ایمان را از دل وی دور می کند)

ابان پور سوید که از روات است، گفته: از امام محمد باقر علیه السّلام پرسیدم چه ایمان را در دل ثابت می دارد؟ در پاسخ گفت: پرهیزگاری و آنچه آن را از دل وی دور می کند آز است.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک خو ایمان را استوار و خوی دیگر از دلش بیرون کند)

ابان بن سوید گوید: امام صادق علیه السّلام را گفتم: آنچه ایمان را در دل بنده استوار میسازد چیست؟ فرمود: آنچه ایمان را در او پا برجا میکند پرهیز از گناه است و آنچه آن را از دل او بیرون میکند: طمع است.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که ایمان بنده را پابرجا می کند و خصلتی است که او را از ایمان بیرون می کند)

ابان بن سوید گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که چه چیزی ایمان را در بنده پا بر جا و ثابت می کند؟ فرمود: چیزی که او را در ایمان ثابت می کند، ورع و پرهیزگاری، و چیزی که او را از ایمان بیرون می کند طمع است.

خصله تذهب ببهاء المؤمن

«30»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالَ: سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبَهَاءِ الْمُؤْمِنِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت وقار را از بین میبرد)

امام هفتم علیه السّلام فرمود: شتاب در راه رفتن وقار مؤمن را سلب میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که سنگینی را از انسان دور می کند)

از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت شده که گفته: «شتاب در رفتار،وقار و سنگینی را از انسان مؤمن دور می کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک رفتار شکوه مؤمن را میبرد)

امام رضا علیه السّلام فرمود: تندروی شکوه مؤمن را میبرد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که وقار مؤمن را از بین می برد)

ابراهیم بن عبد الحمید گفت: امام کاظم علیه السّلام فرمود: تند راه رفتن وقار مؤمن را از بین می برد.

بر لیس فوقه بر و عقوق لیس فوقه عقوق

«31»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السّلام أَنَّ النَّبِيَّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: فَوْقَ كُلِّ بِرٍّ بِرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا قُتِلَ فِی

سَبِيلِ اللّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ وَ فَوْقَ كُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقٌ حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا قَتَلَ أَحَدَهُمَا فَلَيْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ.

*ترجمه کمره ای: (یک نیکی که سرآمد نیکی ها است و یک حق نشناسی که سرآمد حق نشناسی هاست)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود: فوق هر نیکی نیکی است تا شخص در راه خدای عز و جل کشته شود، چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نیکوئی نیست و فوق هر حق نشناسی دیگریست تا شخص پدر یا مادر خود را بکشد، چون یکی از آنها را کشت بالاتر از آن حق نشناسی نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکیی که سرآمد همه نیکی هاست و حق ناشناسیی که سر آمد همه حق ناشناسی هاست)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «بالای هر نیکی نیکی است تا انسان در راه خدای بزرگ کشته گردد، چون در راه او کشته شد برتر از آن نیکویی نیست. و بالای هر حق ناشناسی حق ناشناسی دیگریست تا آنجا که انسان پدر یا مادر خود را می کشد. پس چون یکی از آنان را کشد بالاتر از آن حق ناشناسیی نباشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (کار نیکی که برتر از آن نیست و ناسپاسی که بالاتر از آن نباشد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: از هر کار نیک نیکوترش هست تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود،هنگامی که در راه خدا کشته شد دیگر نیکوتر از آن کاری نیست و از هر ناسپاسی بالاترش هست تا آنکه مرد یکی از پدر و مادر خویش را بکشد هنگامی که یکی از آنان را کشت دیگر بالاتر از آن ناسپاسی نیست.

****ترجمه جعفری: (یک نیکی است که بالاتر از آن نیکی نیست و یک بدی بر والدین است که بالاتر از آن بدی نیست)

اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بالاتر از هر نیکی یک نیکی وجود دارد تا هنگامی که شخص در راه خدا کشته شود و چون در راه خدا کشته شد، دیگر بالاتر از آن نیکی وجود ندارد و بالاتر از هر بدی به

والدین، یک بدی وجود دارد تا هنگامی که شخصی یکی از والدینش را بکشد و چون یکی از آنها را کشت بالاتر از آن بدی وجود ندارد.

مضمون لمن عمل خصله أن لا يفتقر

«32»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَیْمُونٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ ضَمِنْتُ لِمَنِ اقْتَصَدَ أَنْ لَا یَفْتَقِرَ.

*ترجمه کمره ای: (برای صاحب یک خصلت ضمانت شده که فقیر نشود)

ابراهیم بن میمون گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود: من ضمانت میکنم که هر کس باقتصاد عمل کند فقیر نشود.

شرح: اقتصاد اینست که باندازه قدرت خود کار کند و تحصیل ثروت نماید و باندازه در آمد و عایدی خود خرج کند، در این صورت هرگز فقیر نخواهد شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای دارنده منشی ضمانت شده که تهی دست نگردد)

ابراهیم پور میمون گفته است: از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: «من ضمانت می کنم هر کسی را که در زندگی میانه رو باشد تهیدست نگردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (تضمین بی نیازی با انجام یک کار)

ابراهیم بن میمون گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: بضمانت من، هر که میانه روی پیشه کند نیازمند نگردد.

****ترجمه جعفری: (صاحب یک خصلت تضمین داده شده که فقیر نشود)

ابراهیم بن میمون می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: برای کسی که میانه روی کند، ضمانت می کنم که فقیر نشود.

ص: 9

مروءه أهل البيت عليهم السّلام خصله

«33»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مُرُوءَتُنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَنَا. (1).

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت مروت خانواده پیغمبر است)

زراره گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود: ما خانواده ای هستیم که مردانگی ما گذشت از کسی است که بما ستم کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از جوانمردی خانواده پیامبر است)

زراره گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «ما خانواده یی هستیم که مردانگی در ما گذشت از کسی است که به ما ستم رسانیده باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (جوانمردی خاندان پیمبر)

زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: جوانمردی ما خاندان چنین است که هر که بر ما ستم کند او را می بخشیم.

****ترجمه جعفری: (مروّت اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله در یک خصلت است)

زراره می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: مروّت ما اهل بیت عفو کردن کسی است که به ما ستم کرده است.

خصله من المروءه

«34»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مِنَ الْمُرُوءَةِ اسْتِصْلَاحُ الْمَالِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت از مردانگی است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اصلاح مال از مردانگی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از جوانمردیست)

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله گفته است: «اصلاح خواسته(آرزو)،از جوانمردیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (نمونه ای از جوانمردی)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مال صالح بدست آوردن از جوانمردی است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت از مروّت است)

ابان بن تغلب از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اصلاح کردن مال از مروّت است.

خصله مکروهه للرجل السری

«35»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: رَآنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام بِالْمَدِينَهِ وَ أَنَا أَحْمِلُ بَقْلًا فَقَالَ إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ السَّرِيِ (2) أَنْ يَحْمِلَ الشَّیْ ءَ الدَّنِیَّ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْهِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت برای مرد شریف بد است)

معاویه بن وهب گوید امام ششم علیه السّلام در مدینه مرا دید که سبزی حمل میکردم، فرمود برای شخص شریف بد است که چیز پست را حمل کند و باین سبب جرات مردم باو باز شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی برای مرد بزرگوار بد است)

معاویه پور وهب گفته است: امام صادق علیه السّلام مرا در مدینه دید که سبزی می برم، گفت: برای انسان بزرگوار شایسته نیست که چیز پستی

را برگیرد، زیرا این سبب می شود مردمان به او جری گردند.

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که از ثروتمند خوش آیند نیست)

معاویه وهب گوید: امام صادق علیه السّلام در مدینه مرا دید که بار سبزی با خود داشتم فرمود: خوش آیند نیست که شخص ثروتمند چیز پست را خود بردارد که باعث جرات مردم بر او خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت از مردی با شخصیت، ناپسند است)

معاویه بن وهب گفت: امام صادق علیه السّلام مرا در مدینه دید، در حالی که با خودم سبزی حمل می کردم، پس فرمود: برای مرد با شخصیت ناپسند است که چیز حقیری را حمل کند، مردم به او جرات پیدا خواهند کرد.

خصله یحبها الله و خصله یبغضها عز و جل

«36»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اَلْقَصْدَ (3) أَمْرٌ یُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ السَّرَفَ (4) .

1- کما فعل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مع أهل مکّه بعد فتحها لا سیما قریش مع علمه بأنهم یقاتلون أهل بیته بعده و یفعلون بهم ما لا یفعل بالمشرکین من الترک و الدیلم. -کما اینکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله بعد از فتح مکه با اهل آن چنین کردند(مروّت نمودند)،مخصوصا با قریش،با اینکه به خوبی می دانستند که بعد از ایشان،اهل مکه و بخصوص قریش، با اهل بیتش علیهم الصلوه و السلام مقاتله می نمایند و با آن معصومین علیهم السلام چنان میکنند که حتی با مشرکین ترک و دیلم هم نمی کنند.
2- السری بفتح السین: صاحب المروءه فی شرف، او السخاء فی مروءه. و الشریف.
3- القصد الاستقامه. و الحدّ بین الافراط و التفریط. و الاعتدال.

4- السرف- بفتح السين و الراء- تجاوز الحد، ضد القصد.

أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى طَرْحَکَ النَّوَاهَ (1) فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِشَیْ ءٍ وَ حَتَّى صَبَّکَ فَضْلَ شَرَابِکَ.

*ترجمه کمره ای: (خدا یک خصلت را دوست میدارد و یک خصلت را دشمن)

امام ششم علیه السّلام فرمود میانه روی را خدا دوست میدارد و اسراف را دشمن میدارد. حتی باین که هسته خرما را دور بریزی با اینکه می شود آن را بمصرفی رسانید و حتی ریختن ما زاد آبی که میخوری

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا منشی را می پسندد و منشی را دشمن دارد)

امام صادق علیه السّلام گفته: «خدا میانه روی را در کارها دوست دارد و صرف کردن بی جهت را دشمن. اگر چه هسته خرمایی را دور افکنی زیرا می شود آن را به چیزی به کار برد و همچنین نیم خورده آبی که می آشامی».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که خداوند آن را دوست میدارد و کاری که دشمنش میدارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: میانه روی کاری است که خدایش دوست میدارد و زیاده روی کاری است که خدا را ناخوش آید حتی اگر هسته خرما را که ممکن است روزی بکار آید دور افکنی و پس مانده آبی را که آشامیده ای بر زمین بریزی.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که خدا آن را دوست دارد و خصلتی است که خدا آن را دشمن می دارد)

داود رقّی گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند میانه روی را دوست، و اسراف را دشمن می دارد، حتی دور انداختن تو یک هسته خرما را که می تواند به درد چیزی بخورد، و یا ریختن تو باقی مانده آب را که می خوری.

خصله من احتملها لم یشکر النعمه

«37»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنِ احْتَمَلَ الْجَفَاءَ لَمْ یَشْکُرِ النِّعْمَهَ. (2).

*ترجمه کمره ای: (کسی که یک خصلت را متحمل شود شکر نعمت نکند)

امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که جفا و بی احترامی را تحمل کند نعمت را شکر نمیکند.

شرح: مقصود اینست که انسان سالم همچنان که از احسان خوشوقت می شود و در مقام عوض و شکرگزاری بر می آید همین طور از حق کشی نسبت باو متأثر و خشمناک می شود ولی شخص بی مبالات و بی وجدان بهیچ طرف اهمیت نمیدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که منشی را داشته باشد سپاس نعمت نکند)

امام صادق علیه السّلام گفته: «کسی که بی احترامی پیشه کند شکرگزار نخواهد بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس دارای یک خصلت باشد سپاسگزاری نکرده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس که جفا و بدخوئی را تحمل کند سپاسگزار نمیباشد.(3)

شرح: ظاهرا مقصود این است که حسن تأثیر از بدخوئی و سپاسگزاری از احترام یکی است و کسی که فاقد این حس باشد در هر دو مورد متاثر نخواهد بود مانند کسی که بوی بد را احساس نکند بوی خوش را نیز احساس نخواهد کرد و مؤید این معنا تعبیری است که در روایت 38 است.ی

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس آن را داشته باشد شکر نعمت را به جا نیاورده است)

علیّ بن حسّان از کسی که به او گفته است، نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس جفای دیگران را تحمل کند، شکر نعمت نکرده است (از شخصیت خود که نعمت بزرگی است، دفاع نکرده است).

من لم تغضبه خصله لم یشکر خصله

«38»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: مَنْ لَمْ تُغْضِبْهُ الْجَفْوَةُ لَمْ يَشْكُرِ [يُشْكَرِ] النِّعْمَةَ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که برای یک خصلت خشمگین نشود شکر خصلت دیگری را هم نمیکند)

امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که ناسپاسی در حقش او را خشمگین نکند شکر نعمت را هم نخواهد کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که برای منشی خشمناک نگردد سپاس منش دیگری را نیز نکند)

امام صادق علیه السّلام گفته: «کسی که ناسپاسی در حق وی او را خشمناک نکند سپاس نعمت را نیز به جای نیاورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که برای یک خصلت خشمگین نگردد از یک خصلت نیز سپاسگزار نخواهد بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که جفا و بدخوئی او را خشمگین نسازد از نعمت نیز سپاسگزاری نکند.

****ترجمه جعفری: (هر کس که خصلتی او را خشمناک نکند خصلتی را شکر نکرده است)

علیّ بن اسباط در یک حدیث مرفوع از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس که در برابر ستمی که به او می شود خشمگین نشود، شکر نعمت نکرده است.

خصله من التواضع

«39»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَی مَنْ لَقِیتَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت از تواضع است)

امام ششم علیه السّلام فرمود از تواضع است که بهر کس برخوردی سلام کنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از فروتنی است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «پیشی گرفتن در برخورد با مردم به سلام و درود از فروتنی است».

***ترجمه فهری زنجانی: (نمونه ای از فروتنی)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نمونه ای از فروتنی این است که بهر کس رسیدی سلام اش کنی.

****ترجمه جعفری: (خصلتی از فروتنی است)

هارون بن خارجه گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: از فروتنی است که هر کس را که ملاقات کردی سلام کنی.

خصله کادت أن تکون کفرا و خصله کادت أن تغلب القدر

«40»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام بِقُمَّ فِی رَجَبٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِینَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ .

1- النواه: عجمه التمر. يقال لها بالفارسيه: هسته خرما.
2- الجفاء ضد الأُنس. و المعنی أن من لم يأنس بالناس لسوء خلقه و غلظته لم يشكر نعمه الانسانيه. أو المراد بالجفاء الظلم و التعدی. فالمعنی أن من احتمل الظلم و لم يدفعه عن نفسه و أهله مع القدره علی دفعه فهو لم يشكر نعمه القوّه الغضبيه التی أعطاها اللّه تعالی لدفع المكروه.
3- جفاء ضد انس است و معنای روايت اين است: كسی كه بواسطه بدخلقی و خشونت با مردم انس نگيرد از نعمت انسانيت شكرگزاری نكرده است و يا اينكه مراد اين است: كسی كه متحمل ستم گردد و آن را از خود و خانواده خود با داشتن توانائی دفع نكند از نعمت قوه غضبيه ای كه خدای تعالی بآدمی عطا فرموده است كه بآن از خود دفاع كند سپاسگزاری نكرده است.(غفاری)

مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً وَ کَادَ الْحَسَدُ أَنْ یَغْلِبَ الْقَدَرَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت نزدیک بکفر است و یک خصلت در شرف غلبه بر قضا و قدر)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود فقر نزدیک است کفر باشد و حسد در مقام اینست که بر قضا و قدر غالب شود.

شرح: مقصود از فقر حاجت شدید است که انسان را تا حد کفر بخلاف میکشاند و حس حسد شخص حسود را بر علیه محسود وامی دارد تا جایی که نزدیک است مقدرات او را تغییر دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که به کفر کشانیده می شود و منشی که نزدیک است بر قضای خدا و قدر وی چیره گردد)

از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است که گفته: فقر گاهی به کفر کشانیده می شود. و رشک و حسد گویا می خواهد بر قضای خدا و قدرش چیره گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (صفتی که نزدیک بکفر است و صفتی که نزدیک است از تقدیر جلوگیری کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نزدیک است که فقر و تنگدستی بکفر انجامد و نزدیک است که حسد بر تقدیر پیروز شود.

شرح: «کاد الفقر ان یکون کفرا» اشاره بشدت فشار احتیاج و تنگدستی است که امکان دارد پایه ایمان اشخاص کم طاقت را متزلزل نموده و منجر بکفر شود و

«کاد الحسد ان یغلب القدر» اشاره بشدت تأثیر حسد در سرنوشت اشخاص است که حسود برای رسیدن بآرزوی خود و سلب نعمت از محسود تا آنجا که توانائی دارد فعالیت میکند و از آلودن خود بهر جنایتی فرو گذار نشود و اگر در این کار کامیاب شود گوئی سرنوشت محسود را تغییر داده است.

و می توان گفت که مقصود تاثیر حسد در سرنوشت حسود است مثلا تقدیر چنین بوده است که او عمری دراز با آسایش و فراغت خاطر زندگی کند ولی حسدش او را آن چنان در رنج و شکنجه اندازد که نعمت آسایش و فراغ از او سلب شده و بهره اش از زندگی، مرگی تدریجی و عمری کوتاه گردد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که نزدیک است که به کفر انجامد و خصلتی است که ممکن است بر قضا و قدر غلبه کند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نزدیک است که فقر و تنگدستی به کفر انجامد، و نزدیک است که حسد بر قضا و قدر غلبه کند.

خصله أهلكت القرون الأولى

«41»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْحَذَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ لِأَبِی الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقِ مَا مَنَعَکَ مِنَ الْحَجِّ قَالَ کَفَالَهٌ کَفَلْتُ بِهَا قَالَ مَا لَکَ وَ الْکَفَالاتِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْکَفَالَهَ هِیَ الَّتِی أَهْلَکَتِ الْقُرُونَ الْأُولَی.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت ملتهای گذشته را هلاک کرده)

ابی الحسن حذاء گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام به ابو العباس بقباق میگفت چه چیز تو را از حج بازداشت؟ عرضکرد کفالتی که متعهد شده بودم، فرمود ترا بکفالت چه، نمیدانی کفالت همانی است که ملتهای گذشته را هلاک کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که توده های مردم گذشته را نابود کرده است)

ابو الحسن حذاء گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که به ابی العباس بقباق گفت: چه ترا از حج گزاردن بازداشت؟ در پاسخ گفت: کفالتی که به گردن گرفته بودم. امام گفت: ترا به کفالت کردن چه؟ مگر نمی دانی کفالت همان کاریست که توده های مردم گذشته را به نیستی کشانید.

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که پیشینیان را نابود ساخت)

ابی الحسن حذاء گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام به ابی العباس بقباق میفرمود: چرا به حج نرفتی؟ عرض کرد: کفالتی بر عهده دارم که انجام آن مانع این سفر است فرمود: ترا با کفالتها چکار؟ مگر ندانسته ای که کفالت همان است که ملل پیشین را نابود ساخته است.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که ملّت های پیشین را هلاک کرده)

ابو الحسن حذّاء می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که به ابو العباس بقباق فرمود: چه چیزی تو را از رفتن به حج بازداشت؟ گفت: کفالتی که بر عهده دارم. فرمود: تو را با کفالت چه کار؟ آیا ندانستی که کفالت همان چیزی است که ملت های پیشین را هلاک کرده است؟

كل ذنب يكفره القتل فی سبيل الله عز و جل إلا خصله فإنها لا يكفرها إلا إحدى ثلاث خصال

«42»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّهُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضِيَ صَاحِبُهُ (1) أَوْ يَعْفُوَ الَّذِی لَهُ الْحَقُّ.

*ترجمه کمره ای: (شهید شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر یک خصلت که جز یکی از سه امر کفاره ای ندارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود شهادت در راه حق کفاره هر گناهی است مگر وام که کفاره ای ندارد جز بدهکار آن را اداء کند یا رفیقش از جانب او بپردازد یا طلبکار از آن گذشت کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر منشی که جز یکی از سه امر کفاره یی ندارد)

از امام صادق روایت کرده اند که گفت: «کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است، مگر وام که کفاره یی جز بدهکار آن را اداء سازد یا دوستش از طرف او بدهد یا وام دهنده از آن درگذرد ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (کشته شدن در راه خدا کفاره همه گناهان است مگر یک چیز که کفاره اش فقط یکی از سه چیز است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: کفاره هر گناهی کشته شدن در راه خدا است بجز بدهکاری که کفاره اش منحصر است در اینکه: یا خود بدهکار آن را بپردازد و یا رفیقش از جانب او پرداخت کند و یا طلبکار از حق خود بگذرد.

****ترجمه جعفری: (شهادت در راه خدا باعث آمرزش هر گناهی می شود مگر یک گناه، که جز یکی از سه خصلت آن را از بین نمی برد)

حنّان بن سدیر از پدرش نقل می کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: شهادت در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر وام، که کفاره ندارد، مگر ادا شود و یا رفیقش آن را بپردازد و یا صاحب حق آن را ببخشد.

إن الله تبارک و تعالی أهدی إلی محمد صلّی الله علیه و آله و إلی أمته هدیه لم یهدها إلی أحد من الأمم

«43»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَلَیهِمَا السَّلَام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَهْدَی إِلَیَّ وَ إِلَی أُمَّتِی هَدِیَّةً لَمْ یُهْدِهَا إِلَی أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ کَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَنَا قَالُوا وَ مَا ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْإِفْطَارُ فِی السَّفَرِ وَ التَّقْصِیرُ فِی الصَّلَاهِ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ رَدَّ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَدِیَّتَهُ.

*ترجمه کمره ای: (خدای تبارک و تعالی برای محمد صلّی الله علیه و آله و امتش هدیه ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم هدیه ای فرستاده که بهیچ کدام از امتها نداده، این احترامی است که بما نهاده عرض کردند چیست آن هدیه؟ فرمود افطار روزه و نماز شکسته در حال مسافرت، هر کس عمل نکند هدیه خدای عز و جل را پس داده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خداوند بزرگ برای محمد صلّی الله علیه و آله و پیروانش ارمغانی فرستاده که به جز پیروان او داده نشده است)

از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت شده که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم ارمغانی فرستاده که به هیچ یک از پیروان گذشته نداده، این بزرگ داشتی است که به ما شده. پرسیدند آن چیست؟ گفت: «گشودن روزه و شکستن نماز در حال مسافرت، هر کس آن را نپذیرد پیشکش خداوند بزرگ را باز پس داده است»

***ترجمه فهری زنجانی: (هدیه ای که خداوند فقط بر محمد و امتش فرستاد نه بر امتهای پیشین)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی بمنظور احترام از ما هدیه ای بمن و امتم فرستاد که بهیچ یک از امتها نفرستاده است عرض کردند: آن هدیه چیست یا رسول اللّه؟ فرمود: در حال سفر روزه خوردن و نماز را شکسته گزاردن و هر کس چنین نکند هدیه خدای عزّ و جلّ را باز داده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند به محمد صلّی الله علیه و آله و امت او هدیه ای داده که به هیچ یک از امت ها نداده)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

خداوند به من و امت من هدیه ای داده است که به هیچ یک از امت ها آن را نداده و این کرامتی از جانب خداوند بر من است. گفتند: ای پیامبر خدا! آن هدیه چیست؟ فرمود: افطار کردن و قصر خواندن نماز در سفر است، هر کس این کار را نکند هدیه خدا را رد کرده است.

1- أی یقضی عنه غیره.

من أحب أن يكثر خير بيته فليفعل خصله عند حضور طعامه

«44»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السَّلام مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ فَلْيَتَوَضَّأْ عِنْدَ حُضُورِ طَعَامِهِ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس بخواهد خیر خانه اش فراوان گردد در سر غذایش خصلتی را انجام دهد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس خوشش آید که خیر خانه اش بسیار شود باید در سر غذا دستهای خودش را بشوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که خواسته باشد نیکی سرایش افزون گردد هنگام خوراک خود منشی را انجام دهد)

از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت شده است:«هر کس خواسته باشد نیکی در سرایش بسیار گردد، هنگام خوردن با دست نماز باشد» یعنی دست و رویش را بشوید و وضو بسازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که بافزایش خیر خانه اش علاقمند است چون بر غذا می نشیند باید یک کار انجام دهد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس بفراوانی خیر و برکت خانه اش دلشاد و مسرور است چون غذایش آماده گردد وضو بسازد (و با وضو از غذا استفاده نماید).

****ترجمه جعفری: (هر کس بخواهد برکت خانه اش افزون شود به هنگام آمدن غذا یک خصلت را انجام دهد)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش علیهم السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس خوشش آید که خیر و برکت در خانه اش افزون شود، موقع حضور غذا وضو بگیرد.

إن الله تبارک و تعالی إذا أحب عبدا نظر إليه فإذا نظر إليه أتحفه من ثلاثه بواحده

«45»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً نَظَرَ إِلَیْهِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَیْهِ أَتْحَفَهُ مِنْ ثَلَاثَهٍ بِوَاحِدَهٍ إِمَّا صُدَاعٍ وَ إِمَّا حُمَّی وَ إِمَّا رَمَدٍ.

*ترجمه کمره ای: (چون خدا بنده ای را دوست دارد بوی نظر کند و چون نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد)

امام پنجم علیه السّلام فرمود چون خدا بنده ای را دوست داشت نظری باو نماید و چون باو نظر کرد یکی از سه چیز باو تحفه دهد: یا درد سر یا تب یا درد چشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه خدا بنده یی را دوست داشته باشد مورد نظر گردد و چون بدو نظر داشته باشد به یکی از سه چیز به او ارمغان دهد)

از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده است: هر گاه خدا بنده یی را دوست داشته باشد او را به یکی از سه چیز پیشکش کند: یا درد سر یا تب یا درد چشم.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تعالی چون بنده ای را دوست بدارد توجه خاصی باو فرماید و چون توجه فرماید یکی از سه چیز باو تحفه دهد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چون خداوند بنده ای را دوست بدارد مورد توجهش قرار دهد و چون باو توجه فرمود یکی از سه چیز را بوی تحفه فرستد: یا سردرد و یا تب و یا چشم درد.

****ترجمه جعفری: (چون خداوند بنده ای را دوست بدارد به او نظر می کند و چون به او نظر کند یکی از سه چیز را به او تحفه می دهد)

جابر گفت: امام باقر علیه السّلام فرمود: چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او نظر می کند و چون به او نظر کرد، یکی از سه چیز را به او تحفه می دهد: یا سردرد یا تب و یا چشم درد. (تا بدین وسیله استحقاق دریافت ثواب خدا را داشته باشد)

القیامه عرس المتقین

«46»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الْقِيَامَةُ عُرْسُ الْمُتَّقِينَ.

*ترجمه کمره ای: (قیامت برای پرهیزکاران شادی است)

امام ششم علیه السّلام فرمود قیامت عروسی اهل تقوی است.

شرح: چون که در روز قیامت مردمان با تقوی نتیجه اعمال خیر خویش را دریافت میکنند و با سرور و شادی وارد بهشت می شوند و بوصال حوریان عنبر سرشت میرسند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روز رستخیز عروسی پرهیزگاران است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است، که گفته: «قیامت عروسی و شادی پرهیزگاران است».

***ترجمه فهری زنجانی: (روز قیامت شب وصال متقین است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: روز قیامت برای پرهیزکاران جشن عروسی است.

****ترجمه جعفری: (قیامت عروسی پرهیزگاران است)

عبد اللَّه بن قاسم جعفری گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: قیامت عروسی پرهیزگاران است.

خصله من أجلها لا یحب الموت

«47»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ

السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السّلام قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلّى الله عليه و آله رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ فَقَالَ لَهُ أَ لَكَ مَالٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدَّمْتَهُ قَالَ لَا قَالَ فَمِنْ ثَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ.

*ترجمه کمره ای: (برای یک خصلت مرگ محبوب نیست)

شخصی حضور پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسید، عرض کرد چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود مال داری؟

عرضکرد بلی، فرمود از پیش آن را بگور خویش فرستادی، عرضکرد نه، فرمود از اینجاست که مرگ را دوست نداری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای منشی مرگ پسندیده نیست)

گفته شده مردی از پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسید چرا من مرگ را دوست ندارم؟ در پاسخ گفت: مالی داری؟ گفت: آری، گفت: پیش از مرگ آن را به گور فرستادی؟ گفت نه، گفت: از این روی تو مرگ را دوست نداری.

مقصود از فرستادن به گور خیرات است.

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که بخاطر آن مرگ ناخوش آید)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم. فرمود: ثروتی داری؟ عرض کرد: بلی، فرمود: پیشاپیش فرستاده ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: بهمین جهت مرگ را دوست نمیداری.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که به سبب آن انسان مرگ را دوست ندارد)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که مردی خدمت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله رسید و به او گفت: چگونه است که من مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا مالی داری؟ گفت: آری. فرمود: آیا آن را پیش از مرگ (به گور خود) فرستاده ای؟

گفت: نه. فرمود: برای همین است مرگ را دوست نداری.

ص: 13

خصله تشبه ضدها

«48»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: لَمْ یَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقِیناً لَا شَکَّ فِیهِ أَشْبَهَ بِشَکٍّ لَا یَقِینَ فِیهِ مِنَ الْمَوْتِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت شبیه ضد خود است)

امام ششم علیه السّلام فرمود خداوند یقین خالصی را چون شک خالصی نیافریده مانند مرگ که هر کسی بدان معتقد است و کمتر کسی در فکر آنست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که مانند ضد خود است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که گفت: «خدا یقینی پاک را مانند شک پاکی نیافریده چون مرگ، زیرا هر کسی بدان ایمان دارد. در صورتی که کمتر کسی از مردم در اندیشه آن است».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که بضدش شبیه است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تعالی یقینی خالی از شک را شبیه تر از مرگ به شکی خالی از یقین نیافریده است.

شرح: با اینکه همه را یقین است که خواهند مرد ولی در مقام عمل طوری رفتار میکنند که گوئی یقین بمرگ ندارند و همه در شک اند.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که به ضدّ خود شباهت دارد)

حمزه بن حمران گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند، یقینی را که شک در آن نباشد، همچون شکی که یقین در آن نباشد مانند مرگ نیافریده است. (همه به مرگ یقین دارند ولی در عمل به آن اعتنا نمی کنند.)

شرار الناس الذین یکرمون مخافه خصله فیهم

«49»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (1) قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدَ النَّوْفَلِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: أَلَا إِنَّ شِرَارَ أُمَّتِي (2) الَّذِينَ يُكْرَمُونَ مَخَافَةَ شَرِّهِمْ أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي.

*ترجمه کمره ای: (بدترین مردم آنانند که برای خصلتی در آنها احترام میشوند)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود بدترین کسان من،آنانند که از ترس شر آنها احترام می شوند.هلا کسی که مردم از ترس او را احترام نهند از من نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نابکارترین مردمان کسانی هستند که برای منشی که در آنان است بزرگ داشت می شوند)

از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: «بدترین مردمان کسانی هستند که دیگران از بیم نابکاری ایشان گرامی می شوند. آگاه باش کسی که مردم او را گرامی از ترس می دارند از من نیست».

در برخی از نسخ خصال به جای امتی، اهلی آمده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (بدترین مردم کسانی هستند که از ترس یک چیز بآنان احترام بشود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هان، که تحقیقا بدکارترین افراد امت من کسانی هستند که از بیم شرشان محترمند، هان، کسی که مردم محترمش دارند تا از شر او در امان باشند از امت من نیست.

****ترجمه جعفری: (بدترین مردم کسانی هستند که از ترس خصلتی به آنها احترام می شود)

اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که بدترین امت

من کسانی هستند که از ترس شرّشان به آنها احترام می شود. آگاه باشید کسی که مردم از ترس شرّ او به او احترام کنند، از من نیست.

خصله هی الزهد فی الدنیا و خصله هی شکر کل نعمه

«50»- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ النَّوْفَلِيِّينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: كُونُوا عَلَى قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنَايَةً مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قِصَرُ الْأَمَلِ وَ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَسْخَطَ بَدَنَهُ أَرْضَى رَبَّهُ وَ مَنْ لَمْ يُسْخِطْ بَدَنَهُ عَصَى رَبَّهُ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت در دنیا زهد است و یک خصلت شکر هر نعمتی است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود قبول شدن عمل را از خود عمل بیشتر اهمیت بدهید، در دنیا زهد کوتاه کردن آرزو است و شکر هر نعمتی کناره گیری از حرام های الهی است کسی که تن خود را تعب داد خدای خود را خشنود کرد و کسی که تن خود را تعب نداد معصیت خدا را نمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی در جهان زهد است و منشی سپاس هر بهره مندیست)

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که گفت: «پذیرفته شدن کردار را از کردار بیشتر اهمیت بدهید، مقصد از زهدورزی کوتاه کردن آرزوست و سپاس داشتن هر نعمتی کناره گیری منهیات خداست کسی که تن خویش را به رنج می دهد خدای خود را خشنود ساخته و آنکه تن خود را به رنج نیفکند خدای را سرکشی کرده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (زهد در دنیا یک چیز بیش نیست و سپاس هر نعمتی یکی بیش نه)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به پذیرش کار بیشتر عنایت بورزید تا اصل کار، کوتاهی آرزو (نشانه) بی رغبتی بدنیا است و سپاس هر نعمت

اجتناب از محرمات الهی (عزّ و جلّ) هر که جسم خویشتن ناشاد سازد خدای را شاد کند. و آنکه بدن خویش ناشاد نسازد بمعصیت خدا گرفتار آید.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت زهد در دنیا و یک خصلت شکر هر نعمتی است)

محمد بن سنان در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: قبول شدن عمل را بیش از خود عمل مهم بدارید، زهد در دنیا کوتاه کردن آرزوها است و شکر هر نعمتی پرهیز از چیزی است که خدا آن را حرام کرده است، هر کس بدنش را (در انجام واجبات) به زحمت اندازد، پروردگارش را خوشنود کرده و هر کس بدنش را به زحمت نیاندازد، پروردگارش را نافرمانی کرده است.

ما شی ء أحق بطول السجن من اللسان

«51»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِیِّ عَنْ أَبِی وَکِیعٍ .

1- کذا. و الظاهر الحسن بن علیّ بن عبد اللّه. و هو الحسن بن علیّ الکوفیّ الراوی عن الحسین بن یزید النوفلیّ.
2- فی بعض النسخ «شرار أهلی».

عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام یَقُولُ مَا مِنْ شَیْ ءٍ أَحَقَّ بِطُولِ اَلسِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ.

*ترجمه کمره ای: (هیچ چیز بزندان طولانی از زبان سزاوارتر نیست)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود زبان خود را از همه چیز بیشتر زندانی کنید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در جهان چیزی شایسته تر از زبان به زندان نیست)

از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت شده که گفت: «زبان خویش را از همه چیز شایسته تر به زندان دانید».

***ترجمه فهری زنجانی: (هیچ چیز از زبان سزاوارتر نیست که زندانش بطول انجامد)

حارث گوید: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: بحبس طولانی هیچ چیز سزاوارتر از زبان نیست.

****ترجمه جعفری: (هیچ چیزی به زندانی شدن طولانی، مستحق تر از زبان نیست)

حارث گفت: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که فرمود: هیچ چیزی به زندانی شدن طولانی، سزاوارتر از زبان نیست. (هر چه کمتر سخن گویی کمتر گناه کنی)

من أطال أمله ساء عمله

«52»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ: مَنْ أَطَالَ أَمَلَهُ سَاءَ عَمَلُهُ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که آرزو را دراز کرد بد عمل شد)

علی علیه السّلام فرمود کسی که آرزو را دراز کرد عملش بد شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که در جهان آرزوی خود را دراز گرداند کردارش تباه گردد)

از علی علیه السّلام روایت شده است که گفته: «درازی امل دلالت بر تباهی و بدی عمل می کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس آرزوی دراز کند بد کردار می شود)

علی علیه السّلام فرمود: هر که آرزوی دراز کند بد کردار می شود.

****ترجمه جعفری: (هر کس آرزوی دراز کند عملش بد می شود)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: هر کس آرزوی خود را دراز کند عمل او بد می شود.

لا یزال الرجل المسلم یکتب محسنا ما دام ساکتا

«53»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: لَا یَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ یُکْتَبُ مُحْسِناً مَا دَامَ سَاکِتاً فَإِذَا تَکَلَّمَ کُتِبَ مُحْسِناً أَوْ مُسِیئاً.

*ترجمه کمره ای: (همیشه مرد مسلمان نیکوکار نوشته می شود تا خاموش است)

از امام ششم علیه السّلام روایت شده که بنده مؤمن تا خاموش است نیکوکار نوشته می شود و چون سخن گفت اگر خوب بگوید نیکو کار نوشته می شود و اگر نه بدکار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مرد مسلمان تا خاموش است برای وی نیکی نوشته می شود)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که گفته: «بنده مؤمن تا خاموش نشسته برایش نیکی می نگارند و اگر سخن خوب گفت باز نیکی

نوشته می شود و اگر نه بدی برایش می نویسند. یعنی در نامه عمل وی».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد مسلمان تا خاموش است نیکوکار نوشته می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده مؤمن تا خاموش است نیکوکار نوشته می شود چون بسخن درآید یا نیکوکار است یا گنهکار.

****ترجمه جعفری: (هر گاه که شخص مسلمان ساکت باشد، نیکوکار نوشته می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده مؤمن همیشه نیکوکار نوشته می شود، مادامی که ساکت باشد و چون سخن گفت، ممکن است نیکوکار و یا گنه کار نوشته شود.

خصله من فعلها آمنه الله عز و جل من فزع یوم القیامه

«54»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ یَعْلَی یَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ مَقَتَ نَفْسَهُ دُونَ مَقْتِ النَّاسِ (1) آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت است که هر کس بجا آرد خدای عز و جل او را از ترس روز قیامت آسایش دهد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس خویش را بجای مردم دشمن دارد خدا او را از ترس قیامت ایمن گرداند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی است که هر کس آن را داشته باشد یا به جای آورد خداوند بزرگ او را از بیم روز رستخیز آسایش دهد)

از فرستاده خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفت: هر کس خود را دشمن دارد به جای آنکه مردم را دشمن داشته باشد، خدا او را از بیم آخرت آسایش دهد یعنی خود را از دیگران بهتر نداند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس یک کار انجام دهد خداوند او را از وحشت روز قیامت در امان دارد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که بر خود بد بین باشد نه بر مردم (و عیب خویشتن بیند نه عیب دیگران) خداوند از وحشت روز قیامت آسوده خاطرش سازد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس داشته باشد از هراس روز قیامت در امان است)

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس به جای مردم خودش را دشمن بدارد، خداوند او را از هراس روز قیامت ایمن می کند. (به مردم خوش بین باشد و از هوای نفس خود بترسد)

رأس العقل خصله

«55»- أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ خَرَاجَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ الْعَبْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيُّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ التَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت راس خرد است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: راس خرد بعد از ایمان بخدای عز و جل اظهار دوستی با مردم است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که سرمایه خردمندیست)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «سرمایه خردمندی پس از گروش به خدا دوستی نمودن با مردمان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک چیز در پیکر عقل بجای سر او است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: پس از ایمان بخدا، طرح دوستی با مردم ریختن بجای سر است در پیکر عقل.

****ترجمه جعفری: (رأس عقل یک خصلت است)

حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: رأس عقل پس از ایمان به خدا اظهار دوستی به مردم است.

1- أی من نظر الی عیوب نفسه فأبغضها من غیر أن ینظر الی عیوب الناس.

أورع الناس و أعبد الناس و أزهد الناس و أشد الناس اجتهادا

«56»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ.

*ترجمه کمره ای: (اورع مردم، اعبد مردم ازهد مردم، زحمت کش ترین مردم)

امام ششم علیه السّلام فرمود:اورع مردم کسیست که در مورد شبهه توقف کند اعبد مردم کسیست که واجبات را بجا آورد، ازهد مردم کسیست که حرام را ترک کند زحمت کش ترین مردم کسیست که گناه نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پرهیزگارترین مردمان و پرستنده ترین مردمان و رنج کش ترین مردمان)

امام صادق علیه السّلام گفته: «پرهیزگارترین مردمان کسی است که در جای شبهه ناک ایست کند و پرستنده ترین مردمان آن است که واجبات دین را به جای آورد و ازهد مردمان آن باشد که ناشایست را رها کند و رنج برترین مردمان آنکه گناه به جای نیاورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پرهیزکارتر و عابدتر و زاهدتر و کوشاترین مردم)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پرهیزکارترین مردم کسی است که به کار شبهه ناک اقدام نکند و عابدتر آنکه واجبات را بپا دارد و زاهدتر کسی است که کار حرام نکند و کوشاتر از همه آنکه یکباره گناهان را ترک گوید.

****ترجمه جعفری: (پرهیزگارترین و عابدترین و زاهدترین و کوشاترین مردم)

ابو شعیب نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: پرهیزگارترین مردم کسی است که در برابر شبهه توقف کند و عابدترین مردم کسی

است که واجبات را به جای آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و کوشاترین مردم کسی است که از گناهان بپرهیزد.

کفی بالندم توبه

«57»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیٍّ الْجَهْضَمِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: کَفَی بِالنَّدَمِ تَوْبَةً.

*ترجمه کمره ای: (پشیمانی همان توبه است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود پشیمانی همان توبه است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پشیمانی از گناه توبه است)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: پشیمانی خود توبه است».

***ترجمه فهری زنجانی: (توبه پشیمانی است و بس)

امام باقر علیه السّلام فرمود: توبه پشیمانی است و بس.

****ترجمه جعفری: (پشیمان شدن در توبه کفایت می کند)

علی جهضمی نقل می کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: پشیمان شدن در توبه کفایت می کند.

من أصاب من الدنیا فوق قوته

«58»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ رِبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ: شَکَا رَجُلٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام الْحَاجَةَ فَقَالَ لَهُ اعْلَمْ أَنَّ کُلَّ شَیْ ءٍ تُصِیبُهُ مِنَ الدُّنْیَا فَوْقَ قُوتِکَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِیهِ خَازِنٌ لِغَیْرِکَ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که از مال دنیا بیش از قوت بدست آرد)

مردی حضور امیر المؤمنین علیه السّلام از حاجت شکایت کرد؛ باو فرمود: بدان که هر چه از دنیا بدست آوری بیش از قوت خود همانا در آن خزینه دار دیگرانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه از خواسته جهان بیش از روزی به دست آورد)

روایت شده مردی از نیاز خود به امیر المؤمنین علیه السّلام گله کرد.حضرت در پاسخ گفت: «هر چه از جهان بیابی بیش از روزی خود تو خزینه دار دیگران خواهی بود. یعنی اندوخته برای دیگران می کنی».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنکه بیش از خوراک خویش از دنیا برگیرد)

راوی گوید: شخصی شکایت نزد امیر المؤمنین علیه السّلام برد که نیازمندم فرمود: همین قدر بدان که هر چه از مال دنیا زیاده بر خوراک خود بدست آوری برای دیگران میاندوزی.

****ترجمه جعفری: (کسی که بیشتر از مصرف روزانه اش مال به دست آورد)

علی بن حسین بن رباط در یک حدیث مرفوع نقل می کند که مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام از تنگدستی شکایت کرد. امام علیه السّلام به او فرمود: بدان که بیش از مصرف روزانه ات، هر چه به دست تو رسد، تو امانت دار آن برای دیگران هستی.

الوصیه بخصله

«59»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ عِیسَی بْنِ بَشِیرٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام الْوَفَاةُ ضَمَّنِی إِلَی صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ یَا بُنَیَّ أُوصِیکَ بِمَا أَوْصَانِی بِهِ أَبِی علیه السّلام حِینَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَکَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ یَا بُنَیَّ إِیَّاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا یَجِدُ عَلَیْکَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت شایان وصیت است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود چون وفات پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام در رسید مرا بسینه چسبانید و فرمود: پسر جانم بتو وصیت میکنم همانی را که وقت مرگش پدرم بمن وصیت کرد، و یادآور شد که پدرش او را بدان وصیت کرده: ای پسر جانم بترس از ستم بر کسی که جز خدا یاوری ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی در خور وصیت)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «چون مرگ پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام فرا رسید، مرا به خود چسبانید و گفت: ای فرزند ترا وصیت می کنم به آنچه پدرم هنگام مرگ وصیت کرده او نیز از پدران خود شنیده بود که بترس از ستم کردن بر کسی که جز خدا یاور و پناهی ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک وصیت قابل توجه)

امام باقر علیه السّلام فرمود: پدرم در حال احتضار مرا بسینه گرفت و فرمود: فرزندم آنچه را که پدرم در ساعت آخر عمرش بر من وصیت کرد و یادآور شد که او را نیز پدرش همین وصیت کرده است بتو وصیت میکنم: فرزندم مبادا بر کسی که بجز خدا یار و یاوری ندارد ستم کنی.

****ترجمه جعفری: (سفارش به یک خصلت)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون مرگ علی بن الحسین علیهما السّلام فرا رسید، مرا به سینه اش چسبانید و گفت: فرزندم! تو را به چیزی وصیت می کنم که پدرم به هنگام مرگ مرا به آن وصیت کرد و گفت که پدرش آن را به او وصیت کرده است، فرزندم! بر حذر باش از ستم کردن به کسی که در برابر تو جز خدا یاوری ندارد.

خصله نافیه و خصله مثبته

«60»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ الْآدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ إِنَّ قَوْماً مِنْ قُرَیْشٍ(1) قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَنُفُوا مِنْ قُرَیْشٍ وَ ایْمُ اللَّهِ مَا کَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَ إِنَّ قَوْماً مِنْ غَیْرِهِمْ حَسُنَتْ مُدَارَاتُهُمْ فَأُلْحِقُوا بِالْبَیْتِ الرَّفِیعِ قَالَ ثُمَّ قَالَ مَنْ کَفَّ یَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا یَکُفُّ عَنْهُمْ یَداً وَاحِدَهً وَ یَکُفُّونَ عَنْهُ أَیَادِیَ کَثِیرَهً.

*ترجمه کمره ای: (خصلتی موجب طرد است و خصلتی موجب وصل است)

حذیفه بن منصور گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم که جمعی از قریش مدارا و سازش با مردم را کم کردند و از قریش رانده شدند و جمعی از دیگران با مردم خوش رفتاری کردند و بخانواده رفیع پیوستند، سپس فرمود کسی که دست خود را از اذیت مردم واگیر همانا یک دست از آنها واگرفته و در عوض دستهای بسیار از او واگیرند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی انگیزه راندن شود و منشی سبب سازش)

حذیفه پور منصور گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که گروهی از قریش سازش را با مردم کم کردند از این رو از قریش رانده شدند و دسته یی از دیگران چون با مردم در آمیزش خوش رفتاری می کردند به قریش پیوستند. بعدا گفت کسی که دستی از خود را از آزار مردم نگاه دارد مردم دستهایی را از آزارش دور کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (اثر منفی یک صفت و اثر مثبت صفت دیگر)

حذیفه بن منصور گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: افرادی از قریش که با مردم سازش کمتری داشتند از انتساب بقریش رانده شدند در صورتی که بخدا قسم افراد با شخصیتی بودند و جمعی از دیگران که حسن سلوک داشتند باین خاندان بلند پایه پیوستند راوی گوید: سپس امام علیه السّلام فرمود: هر که دست از آزار مردم بدارد یک دست از آنان باز داشته ولی دیگران متقابلا دست های بسیاری از آزار او بازداشته اند.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت دفع کننده و یک خصلت جذب کننده است)

حذیفه بن منصور گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: قومی از قریش، کمتر با مردم مدارا و رفتار خوب داشتند، از قریش رانده شدند. به خدا سوگند که از نظر حسب مشکلی نداشتند، و قومی از غیر قریش با مردم رفتار خوب داشتند، پس به آن بیت رفیع ملحق شدند. سپس فرمود: هر کس دست خود را از آزار دادن مردم باز دارد او یک دست را باز می دارد ولی مردم دست های بسیاری را از او باز می دارند.

خصله ثقلت علی أهل الدنیا و خصله خفت علیهم

«61»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السّلام (2) یَقُولُ إِنَّ الْخَیْرَ ثَقُلَ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا عَلَی قَدْرِ ثِقَلِهِ فِی مَوَازِینِهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ إِنَّ الشَّرَّ خَفَّ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا عَلَی قَدْرِ خِفَّتِهِ فِی مَوَازِینِهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ (3).

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت بر اهل دنیا سنگین است و یک خصلت بر آنها سبک)

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام پنجم علیه السّلام فرمود: کار خیر بر اهل دنیا سنگین است باندازه سنگینی آن در میزان عملشان در روز قیامت و کار بد بر دنیا داران سبک است باندازه سبکی آن در میزان آنها در روز قیامت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی بر جهانیان سنگین است و منشی بر ایشان سبک)

محمد پور مسلم گفته: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم که گفت: «کار نیک بر مردم جهان گران است به اندازه گرانی آن در ترازوی کردارشان در قیامت و کار بد بر جهانیان سبک است به اندازه سبکی آن در ترازوی آنان در قیامت».

***ترجمه فهری زنجانی: (صفتی بر اهل دنیا سنگین است و صفت دیگر سبک)

محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: کار خیر بهمان اندازه که در میزان روز قیامت سنگین است بر مردم دنیا پرست سنگین آید و کار بد را دنیا پرستان بمقدار سبکی اش در میزان روز قیامت سبک شمارند.(4)

****ترجمه جعفری: (یک خصلت بر اهل دنیا سنگین و یک خصلت بر آنها سبک است)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: نیکی بر اهل دنیا سنگین است به مقدار سنگینی آن در میزان اعمالشان در روز قیامت، و بدی بر اهل دنیا سبک است به مقدار سبکی آن در میزان اعمالشان در روز قیامت (شرح: میزان اعمال در قیامت، وجود پیامبران و ائمه است که نیکی ها در اعمال آنها بسیار زیاد و سنگین و بدی ها بسیار کم و سبک است).

1- یعنی من أهل البیت علیهم السلام.
2- فی بعض النسخ «سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام».
3- میزان کل شی ء بحسبه و هو المعیار الذی یعرف به قدر ذلک الشی ء و لا یکون الا من جنسه و ممّا یناسبه علی اختلاف أجناس الموزونات کذی الکفتین و القبان و ما یجری مجراها للاجرام و الاثقال، و الاسطرلاب للمواقیت و الارتفاعات، و الفرجار للدوائر، و القسی و الشاقول للاعمده، و المسطر للخطوط، و الطراز للسطوح، و العروض للشعر، و المنطق للفلسفه، و الحس و العقل للکل، فمیزان یوم القیامه هو ما یوزن به العقائد و الاعمال فیعرف قدرها، مثلا کلمه «لا إله إلّا اللّه» میزان الإیمان و الکفر و المائزه بین أهل الجنه و النار. و میزان الاعمال الصلاه کما ورد «الصلاه میزان» و الأنبیاء و الأولیاء هم الموازین القسط فالقبول الراجح من الاعمال ما وافق أعمالهم و المرضی من الأخلاق و الأقوال ما طابق أخلاقهم و أقوالهم، و الحق من العقائد ما اقتبس من مشکاتهم و المردود

منها ما خالف ذلک (راجع مفصل شرح المیزان کتاب علم الیقین للمحدث القاشانی رحمه اللّه ص 208).
4- میزان هر چیز به تناسب خود آن است و آن بمعنای وسیله سنجش است که طبعا باید هم جنس و متناسب باشد مانند ترازو و باسکول و امثال آن برای جسم ها و درجه هائی که برای تشخیص ارتفاعات ساخته شده و ساعت برای وقت و درجه تب برای حرارت بدن و شاقول برای ستونها و دیوارها و عروض برای اشعار و منطق برای فلسفه و مانند اینها بنا بر این میزان روز قیامت چیزی است که عقاید و اعمال را با آن می سنجند مثلا کلمه لا اله الا اللّه میزان کفر و ایمان است و ممیز میان بهشتی و دوزخی و نماز میزان اعمال است چنانچه در روایت است که «الصلاه میزان»: نماز میزان است و انبیاء و اولیاء موازین عادلانه ای هستند که هر چه از اعمال با اعمال آنان موافق شد پذیرفته است و آنچه از اخلاق با اخلاق آنان موافق شد پسندیده و از اقوال آنچه مطابق اقوال ایشان شد مورد قبول است. و عقاید حقه آن چیزی است که از مشکات ایشان اقتباس گردد و عقاید باطله هر چیزی است که خلاف آن باشد.

لا حسب إلا بخصله و لا كرم إلا بخصله و لا عمل إلا بخصله و لا عباده إلا بخصله

«62»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام قَالَ: لَا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَ لَا لِعَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ وَ لَا كَرَمَ إِلَّا بِتَقْوَى وَ لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ أَلَا وَ إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَ لَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ.

*ترجمه کمره ای: (شرافت خانواده، نیست مگر با یک خصلت. کرمی نیست مگر با یک خصلت)

امام چهارم علیه السّلام فرمود برای نژاد قریش و سائر عرب شرافتی نیست مگر بتواضع و کرمی نیست مگر با پرهیزگاری و عملی نیست مگر با نیت انجام شود و عبادتی نیست مگر بمسئله دانی هلا دشمن ترین مردم نزد خدا کسیست که خود را پیرو پیشوائی داند و رفتار او را نداشته باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خانواده یی بزرگواری ندارد مگر به منشی و کرمی نیست مگر با منشی)

از امام علی بن الحسین علیهما السّلام روایت شده که گفت: «برای قریش و دیگر تازیان بزرگواری نیست مگر به فروتنی و گرامی نخواهد بود جز به پرهیزگاری و کاری نیست مگر آنکه با قصد انجام یابد و بندگی نیست مگر با پرستش دانی. آگاه باش دشمن ترین مردم به درگاه خدا کسی ست که خویشتن را پیرو کسی و امامی بداند در حالی که رفتار او را نمی داند».

***ترجمه فهری زنجانی: (شخصیت و بزرگواری و عمل و پرستش، هر یک بچیزی بستگی کامل دارد)

علی بن حسین علیهما السّلام فرمود: شخصیت هر فردی چه از نژاد قریش و چه عرب فقط با فروتنی است و بزرگواریش با پرهیزکاری و عملش با نیّت و پرستش اش با دانستن احکام و آداب عبادت بستگی کامل دارد هان که ناخوش آیندترین افراد بخدا کسی است که خود را پیرو دستورات پیشوائی بداند ولی رفتار او را نداشته باشد.

****ترجمه جعفری: (شرافتی جز با یک خصلت و کرامتی جز با یک خصلت و عملی جز با یک خصلت و عبادتی جز با یک خصلت نیست)

ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: حسب (و شرفی) بر قریش و عرب نیست جز با تواضع، و کرامتی نیست جز با تقوا، و عملی نیست جز با نیّت، و عبادتی نیست جز با دانستن احکام. آگاه باشید که مبغوض ترین مردم به خداوند کسی است که به سنّت یک امام اقتدا می کند ولی از اعمال او پیروی نمی کند.

خصله تنفع فی أربعه أشیاء

«63»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الْكُحْلُ يُنْبِتُ الشَّعْرَ وَ يُجَفِّفُ الدَّمْعَةَ وَ يُعْذِبُ الرِّيقَ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت چهار منفعت دارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود سرمه موی را برمیآورد و اشک را می خشکاند و آب دهن را شیرین میکند و دیده را جلا میدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی چهار سود دارد)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: سرمه کشیدن موی را می رویاند. سرشک را می خشکاند و آب دهن را شیرین می کند و دیده را جلا می دهد.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک کار و چهار فائده)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سرمه، موی را میرویاند و ریزش اشک از چشم را میخشکاند و آب دهن را گوارا سازد و دیده را روشنائی بخشد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که در چهار مورد سودمند است)

حمّاد بن عثمان می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشیدن سرمه مو را می رویاند و اشک را می خشکاند و آب دهان را شیرین می سازد و

چشم را جلا می بخشد.

إذا أحب الله عز و جل عبدا ابتلاه بعظيم البلاء

«64»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ الْآدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَیْدٍ أَبِی أُسَامَةَ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ عَظِیمَ الْبَلَاءِ یُکَافَأُ بِهِ عَظِیمُ الْجَزَاءِ وَ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْداً ابْتَلَاهُ بِعَظِیمِ الْبَلَاءِ فَمَنْ رَضِیَ فَلَهُ الرِّضَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ سَخِطَ الْبَلَاءَ فَلَهُ السَّخَطُ.

*ترجمه کمره ای: (چون خدا بنده ای را دوست دارد ببلای بزرگش گرفتار کند رسول خدا فرمود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود در برابر بلای بزرگ پاداش بزرگ است، چون خدا بنده ای را دوست دارد ببلای بزرگش گرفتار کند، هر که راضی باشد خدا از او راضی است و هر که بد دارد بلا را دچار سخط گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا چون بنده یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگیش دچار سازد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «در برابر گرفتاریهای بزرگ مزد بزرگ است. خدا چون بنده یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگش مبتلی گرداند هر کس بدان خشنود باشد خدا از او خشنود است و هر کس گرفتاری را بد دارد گرفتار سخط او شود.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدا که بنده ای را دوست بدارد ببلای بزرگ گرفتارش کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ابتلای بزرگ در عوض، پاداش بزرگ دارد و چون خداوند بنده ای را دوست بدارد ببلای بزرگش گرفتار کند آنگاه هر که خوشنود گردد خدا نیز بپاداش از وی خوشنود است و هر که بلا را ناخوش دارد دچار غضب الهی گردد.

****ترجمه جعفری: (چون خداوند بنده ای را دوست بدارد او را به بلایی بزرگ مبتلا می کند)

ابو اسامه شحام گفت: امام صادق علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا به سبب بلای بزرگ، پاداش بزرگ داده می شود و چون خداوند بنده ای را دوست بدارد او را به بلای بزرگی گرفتار می کند، پس هر کس راضی باشد، خوشنودی خداوند را در پی دارد و هر کس خشمگین شود به خشم خدا گرفتار شود.

خصله تورث الباسور

(1)

«65»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ الْآدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیُ.

1- فی بعض النسخ «تورث الناسور».

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِی زِيَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ علیهم السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام طُولُ الْجُلُوسِ عَلَى الْخَلَاءِ يُورِثُ الْبَاسُورَ. (1).

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت درد بواسیر آورد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود طول جلوس بر سر بیت الخلاء موجب مرض ناسور است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که درد بواسیر پدید آورد)

امیر المؤمنین علیه السّلام گفته: «بسیار در مستراح نشستن سبب بیماری بواسیر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که شخص را مبتلا به بواسیر کند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در مستراح زیاد معطل شدن بواسیر می آورد.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت باعث ایجاد بواسیر می شود)

اسماعیل بن ابی زیاد می گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل می کند که فرمود: نشستن طولانی در مستراح باعث ایجاد بواسیر می شود.

ما طهرت کف فیها خاتم من حدید

«66»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ السَّرِیِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَا طَهُرَتْ كَفٌّ فِيهَا خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ.

*ترجمه کمره ای: (دستی که انگشتر آهن بر اوست پاک نیست)

‴

رسول خدا فرمود صلّی الله علیه و آله پاک نیست دستی که انگشتر آهن در او است.

شرح: ظاهرا مقصود از این ناپاکی زنگ و میکروبی است که از ملاقات آهن با رطوبت تولید می شود و ممکن است با غذا آلوده شود و موجب بیماری گردد

**ترجمه مدرس گیلانی: (انگشتی که انگشترین آهن در آن است پاک نیست)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: انگشتی که خاتم آهن در آن باشد پاک نگردد. (شاید آهن جذب پلیدی می کند.)

***ترجمه فهری زنجانی: (دستی که انگشتر آهن بانگشت دارد پاکیزه نگردد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دستی که انگشتر آهنی بانگشت دارد پاکیزه نگردد.

****ترجمه جعفری: (دستی که انگشتری از آهن بر آن است پاکیزه نمی شود)

سری بن خالد گفت: امام صادق علیه السّلام از پیامبر خدا نقل می کند که فرمود: دستی که در آن انگشتری از آهن باشد، پاکیزه نمی شود (شرح: چون آهن زنگ می زند)

من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه

«67»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِیبُوهُ وَ قَالَ علیه السّلام لَا تَدْعُ إِلَی طَعَامِكَ أَحَداً حَتَّی یُسَلِّمَ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که پیش از سلام شروع بکلام کند پاسخش ندهید، فرمود بطعام خود دعوت مکن هیچ کس را تا سلام کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که پیش از درود آغاز به گفتار کند ویرا پاسخ مدهید)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «کسی که پیش از سلام به سخن آغاز پاسخش مدهید، و به مهمانی خود مخوانید تا سلام کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که پیش از سلام دادن شروع بسخن کند جوابش ندهید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که پیش از سلام دادن شروع بسخن کند پاسخش ندهید و فرمود: هیچ کس را تا سلام نداده بخوردن غذا دعوت مکن.

****ترجمه جعفری: (کسی که پیش از سلام دادن سخن بگوید به او پاسخ مدهید)

اسماعیل بن زیاد گفت: امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر کس پیش از سلام دادن سخن بگوید او را پاسخ مدهید و فرمود: هیچ کس را به طعام خود دعوت مکن، تا وقتی که سلام بدهد.

خصله من فعلها أو فعلت له برئ من دین محمد صلّی الله علیه و آله

«68»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ تَکَهَّنَ أَوْ تُکُهِّنَ لَهُ (2) فَقَدْ بَرِئَ مِنْ دِینِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله قُلْتُ.

1- الباسور علة معروفه و الجمع بواسير و فی بعض النسخ «الناسور» بالسين و الصاد جميعا قرحه لها غور يسيل منها القيح و الصديد دائما و قلما يندمل. فارسيه ريش روان قد يحدث فی ماق العين و قد يحدث فی حوالی المقعد.
2- كهن له كمنع و نصر و كرم كهانه- بالفتح- و تكهن تكهينا و تكهنا: قضی له بالغيب فهو كاهن.

فَالْقَافَهُ (1) قَالَ مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ وَ قَلَّ مَا يَقُولُونَ (2) شَيْئاً إِلَّا كَانَ قَرِيباً مِمَّا يَقُولُونَ وَ قَالَ الْقِيَافَهُ فَضْلَهٌ مِنَ النُّبُوَّهِ ذَهَبَتْ فِی النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت است که هر که بجا آرد یا آن خصلت برایش بجا آورده شود از دین محمد بیزار شده)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس کهانت کند یا بخواهش او دیگری برایش کهانت کند هر آینه از دین محمد صلّی الله علیه و آله بیزار شده.

«راوی گفت» گفتم پس قیافه چطور است؟ فرمود دوست ندارم بآنها مراجعه کنی اگر چه گفتار آنها قریب بواقع است، فرمود قیافه شناسی یک مازادی است از نبوت که بدست مردم افتاده.

شرح: کهانت یک طریقه غیب گوئی بوده مانند رمالی و فال بینی که در عربهای جاهلیت مرسوم بوده اشخاصی که خود را کاهن می نامیدند مدعی بودند که با جن رفاقت دارند و بتوسط آنها از غیب مطلعند و باین بهانه مردم را بخود جلب میکردند و در مشکلات و نزاعهای آنها حکومت مینمودند پیغمبر اسلام از این امر سخت قدغن فرمود و کاهنان را تکذیب کرد زیرا علم غیب منحصر بخدا است و حتی خود پیغمبر هم از علم غیب خبر نمیداد جز همان آیات قرآن که از خدا باو نازل میشد، قیافه شناسی عبارت از اینست که از علامات خلقت انسان نسب و اخلاق او را میفهمند، این علم هم پیش شرع اسلام اعتباری ندارد و اعتماد بآن بر خلاف مقررات اسلامی که نسب را بفراش معین میکند جائز نیست مقررات آن موجب ظن است ولی ظنی که اعتبار ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی است که هر کس به جای آورد یا برای او به جای آورده شود، از دین محمد بیرون رفته باشد)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «هر کس کهانت کند یا بخواهد دیگری برایش کهانت کند از کیش پیامبر صلّی الله علیه و آله بیرون رفته باشد». پرسیدند: قیافه چگونه است؟. گفت: خوش ندارم که به آنان مراجعت کنی، قیافه شناسی مانده یی از پیامبریست که به دست مردم افتاده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که هر کس انجام دهد یا برایش انجام دهند از دین محمد بیرون است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس کهانت کند یا دیگری در باره اش کهانت کند (و او بر آن اعتقاد بندد) از دین محمد بیرون شده است گفتم: قیافه شناسی چطور؟ فرمود دوست ندارم که با قیافه شناسان رفت و آمد داشته باشی و کمتر اتفاق می افتد که چیزی بگویند مگر اینکه تقریبا همان طور می شود فرمود: قیافه شناسی باقیمانده ایست از پیغمبری که بدست مردم افتاده است.

شرح: در بعضی از نسخه ها بجای (قل) قیل است و بنا بر آن مقتضای روایت چنین است که گرچه گفته شده است که هر چه آنان میگویند تقریبا همان طور می شود و احتمال میرود که کلمه (قیل) از صدوق رحمه الله باشد.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس آن را انجام دهد یا در باره او انجام داده شود از دین محمد صلّی الله علیه و آله بیرون رفته است)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس کهانت کند یا در باره او کهانت شود، از دین محمد صلّی الله علیه و آله بیزار است (شرح: کهانت نوعی غیب گویی است که کاهن با ادعای تماس با اجنّه آن را انجام می دهد) راوی می گوید: گفتم: قیافه شناسی چطور؟ فرمود: دوست ندارم نزد آنان روی، البته آنها کمتر چیزی می گویند که نزدیک به واقعیت نباشد. و فرمود: قیافه شناسی بازمانده ای از نبوّت است که در اختیار مردم قرار گرفته است.

ما بقی من أمثال الأنبیاء إلا کلمه

«69»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السّلام قَالَ: مَا بَقِیَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِیَاءِ إِلَّا کَلِمَهٌ إِذَا لَمْ تَسْتَحْیِ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ وَ قَالَ أَمَا إِنَّهَا فِی بَنِی أُمَیَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (از مثلهای پیغمبران جز یک کلمه باقی نیست)

امام هفتم علیه السّلام فرمود از مثلهای پیغمبران باقی نمانده جز یک کلمه و آن این است که چون حیا نکردی هر چه خواهی عمل بکن سپس فرمود

این کلمه در بنی امیه است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از نمونه های پیامبران جز کلمه یی نمانده است)

از امام ابو الحسن علیه السّلام اول روایت شده که گفت: «از مثلهای پیامبران جز کلمه یی نمانده و آن اینست که چون شرم نداشته باشی هر چه خواهی می کن». سپس گفت: این کلمه در بنی امیه صادق است.

***ترجمه فهری زنجانی: (از مثلهای پیغمبران بجز یک کلمه باقی نمانده است)

موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود: از مثلهای پیغمبران بجز این یک کلمه باقی نمانده است: چنانچه شرم نداری هر چه خواهی بکن و فرمود: این مثل در باره بنی امیه است.

****ترجمه جعفری: (از سخنان حکمت آمیز پیامبران جز یک کلمه باقی نمانده است)

حسن بن جهم از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از سخنان حکمت آمیز پیامبران جز یک کلمه باقی نمانده است و آن اینکه وقتی حیا نداری هر کاری که می خواهی بکن. و فرمود: این سخن در بنی امیه مصداق دارد.

إذا أراد الله تبارک و تعالی بعبد خیرا عجل عقوبته فی الدنیا و إذا أراد به سوءا أخر عقوبته

«70»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ السَّرِیِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِی الدُّنْیَا وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ سُوءاً أَمْسَکَ عَلَیْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّی یُوَافِیَ بِهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده ای باشد عقوبتش را تأخیر میکند)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر گاه خدا خیرخواه بنده ای باشد بزودی او را در دنیا عقوبت میکند و هر گاه بدخواه بنده ای باشد گناهانش را برای او نگاه میدارد تا در روز قیامت به او کیفر دهد.

شرح: مقصود از قسم اول بنده مؤمن فاسق العمل است خداوند او را زود عقوبت می کند تا تنبیه شود و توبه کند و مقصود از قسم دوم بنده منافق و بی ایمانست که خداوند در دنیا باو مهلت میدهد تا مغرور شود و این هم خود یکنوع عقوبتی است که مستحق آنست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه خدا به بنده خود نیکی خواهد او را به زودی در جهان کیفر دهد و اگر بدی خواسته باشد کیفرش را پس افکند)

امام صادق علیه السّلام گفته: «چون خدا نیکخواه بنده یی باشد او را به زودی در جهان به کیفر اعمالش برساند و اگر بدخواه وی باشد کیفرش را به قیامت افکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چون خدا در باره بنده اش نیکی بخواهد هر چه زودتر در دنیا مجازاتش فرماید و اگر اراده بدی فرماید کیفرش را بتأخیر اندازد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدا اراده خوب در باره بنده اش کند هر چه زودتر در دنیا مجازاتش فرماید و چون اراده بد در باره اش نماید گناهان او را نگاه میدارد تا روز قیامت به کیفر گناهانش برساند.

****ترجمه جعفری: (وقتی خداوند به بنده ای نیکی را اراده کند، در این دنیا تعجیل در عقوبت او می کند و وقتی به بنده ای بدی را اراده می کند، عقوبت او را به تأخیر می اندازد)

سری بن خالد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: وقتی خداوند به بنده ای نیکی را اراده کند، در دنیا تعجیل در عقوبت او نماید و وقتی خداوند به بنده ای بدی را اراده کند، گناهان او را نگه می دارد تا در روز قیامت سزای آن را بدهد.

الصبر على أعداء النعم

«71»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: اصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ فَإِنَّکَ لَنْ تُکَافِیَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فِیکَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِیعَ اللَّهَ فِیهِ.

*ترجمه کمره ای: (بر حسودان که دشمنان نعمت حقند شکیبا باش)

امام ششم علیه السّلام فرمود صبر کن بر دشمنان نعمت الهی یعنی حسودان زیرا نمیتوانی بکسی که خدا را در باره تو معصیت میکند پاداشی بهتر از این بدهی که خدا را در باره او اطاعت کنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بر دشمنان نعمتها شکیبا باش)

امام صادق علیه السّلام گفته: «شکیبا باش بر دشمنان نعمت. یعنی اگر رشگبران بر نعمت تو حسد می برند صابر باش زیرا تو نمی توانی به کسی که خدای را در باره تو نافرمانی می کند جزایی بهتر از این دهی که خدای را در باره او فرمان برداری کنی.»

***ترجمه فهری زنجانی: (شکیبائی بر دشمنان نعمت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بر دشمنان نعمت- افراد حسود- شکیبا باش که بهترین تلافی گناه آنان در باره تو: با حسادتشان اطاعت تو است خداوند را در باره آنان به صبر.

****ترجمه جعفری: (شکیبایی در برابر دشمنان نعمت)

معاذ بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در برابر دشمنان نعمت ها (یعنی حسودان) شکیبایی کن؛ زیرا که تو برای کسی که در حق تو خدا را نافرمانی می کند، نمی توانی بهتر از این مقابله کنی، که در باره او خدا را اطاعت کنی.

1- القائف من یعرف الآثار، الجمع قافه. و قاف أثره: تبعه کقفاه و أقفاه. و فی بعض النسخ «فالقیافه» و هی تتبع الاثر.
2- فی بعض النسخ «و قیل ما تقولون» فیحتمل أن یکون لفظ قیل من کلام الامام علیه السلام أو کلام الصدوق رحمه الله و المعنی: أنتم تقولون أیضا قریبا ممّا یقولون مثل أن تقولوا فلان یشبه أباه کما یقولون هذا أیضا.

خلق النبی صلّی الله علیه و آله و علی بن أبی طالب علیهما السّلام من شجره واحده

«72»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَفْصٍ الْعَبْسِيِّ عَنِ الصَّلْتِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي الْحَزَوَّرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ أَصْلِي عَلِيٌّ وَ فَرْعِي جَعْفَرٌ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک شجره آفریده شده اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود، مردم از شجره های چندی خلق شده اند و من و پسر ابی طالب از یک شجره خلق شدیم اصل من علی و فرعم جعفر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر و علی از درختی آفریده شده اند)

روایت کرده اند که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «مردمان از درختهای گوناگون آفریده شده اند اما من و علی از درختی آفریده شده ایم اصل من علی است و فرع من جعفر».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر و علی بن ابی طالب از میوه یک درختند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختهای گوناگون آفریده شده اند ولی من و فرزند ابی طالب از یک درخت آفریده شده ایم ریشه من علی است و شاخه ام جعفر.

****ترجمه جعفری: (پیامبر صلّی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام از یک درخت آفریده شده اند)

ابو الحزور از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختان گوناگونی آفریده شده اند، و من و علی بن ابی طالب از یک درخت آفریده شده ایم، اصل من علی و شاخه من جعفر است.

شکر کل نعمه خصله

«73»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ (1) عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ شُکْرُ کُلِّ نِعْمَهٍ وَ إِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت شکر هر نعمتی است)

عمر بن یزید گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود شکر هر نعمتی هر چه هم بزرگ باشد اینست که خدا را حمد کنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی سپاس هر نعمتی است)

عمر پور یزید گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: «سپاس هر نعمتی هر چه بزرگ باشد آن ست که خدای را ستایش کنی».

***ترجمه فهری زنجانی: (یک سپاس گزاری برای هر نعمت)

عمر بن یزید گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: سپاسگزاری هر نعمت هر چند نعمت بزرگ باشد این است که خدای را- عزّ و جلّ- حمد کنی.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت سپاس هر نعمتی است)

عمر بن یزید از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سپاس هر نعمتی هر چند که بزرگ باشد این است که خدا را حمد کنی (شرح: ستایش خداوند و گفتن الحمد للّه بهترین نوع سپاس گزاری حق تعالی است)

الدین هو الحب

«74»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ (2)

*ترجمه کمره ای: (دین همان محبت و دوستی است)

سعید بن یسار گوید امام ششم علیه السّلام بمن فرمود نیست دین مگر محبت زیرا خدای عز و جل میفرماید بگو اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دین همان مهرورزیست)

سعید بن یسار گوید، امام صادق علیه السّلام به من گفت: «دین همان مهرورزیست. زیرا خدای بزرگ گفته: ای پیامبر به مردم بگوی: اگر شما خدای را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدای نیز شما را دوست بدارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دین یعنی محبت)

سعید بن یسار گفت: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: مگر دین بجز محبت و دوستی است؟ خدای عزّ و جلّ- می فرماید: بگو اگر شما دوست دار خدائید پیرو من باشید تا خداوند شما را دوست بدارد (3).

****ترجمه جعفری: (دین همان دوست داشتن است)

سعد بن یسار می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: آیا دین چیزی جز دوست داشتن است؟ خداوند می فرماید: «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.»

المؤمن إذا صافح المؤمن تفرقا عن غير ذنب

«75»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ .

1- فی بعض النسخ «الحسین بن عطیه».
2- آل عمران: 31.
3- آل عمران: 31.

قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا صَافَحَ الْمُؤْمِنَ تَفَرَّقَا عَنْ غَيْرِ ذَنْبٍ (1).

*ترجمه کمره ای: (چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بیگناه از هم جدا شوند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود چون مؤمنی با مؤمنی مصافحه کند بدون گناه از هم جدا شوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه مؤمنی با مؤمن دست به یک دیگر دهند بی گناه از هم جدا گردند)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «چون مؤمنی با مؤمنی با یک دیگر دست دهند از گناه پاک شوند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چون مؤمن با مؤمن دیگر مصافحه کند بدون گناه از یک دیگر جدا شوند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا مؤمن که با مؤمن مصافحه میکند بدون گناه از هم جدا می شوند.

شرح: یا، مقصود این است که بخاطر این محبت و دوستی خداوند گناهانشان را می آمرزد یا آنکه مقصود گناه خاص است که عبارت از کدورت و کینه قلبی باشد.

****ترجمه جعفری: (وقتی یک مؤمن با مؤمن دیگر مصافحه کرد، از هم جدا می شوند در حالی که گناهی ندارند)

ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا وقتی مؤمنی با مؤمنی مصافحه می کند (با محبت دست می دهد) از هم جدا می شوند در حالی که گناهی بر آنان نیست.

خصله تحیی القلوب

«76»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ خَطَّابِ بْنِ مَسْلَمَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام يَا فُضَيْلُ إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِی الْقُلُوبَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت دلها را زنده کند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که دلها را زنده کند)

از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که به فضیل گفت: «ای فضیل نقل گفته های ما دل را زنده می کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مایه حیات قلب)

فضیل بن یسار گوید: امام باقر علیه السّلام بمن فرمود: ای فضیل حدیث ما دلها را زنده میکند.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت دل ها را زنده می کند)

(2)

خصله فیها حیاه لأمر حجج الله عز و جل

«77»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِيَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام تَزَاوَرُوا فِی بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاهٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا.

*ترجمه کمره ای: (با یک خصلت امر حجتهای خدا احیاء می شود)

خثیمه گوید امام پنجم علیه السّلام بمن فرمود یک دیگر را در خانه های خود دیدن کنید زیرا این خودش رواج میدهد امر ما را، رحمت کند خدا بنده ای را که زنده کند امر ما را.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که کار پیشوایان خدا را زنده می گرداند)

خثیمه گفته: امام محمد باقر علیه السّلام به من گفت: «یک دیگر را در سراهای خود دیدن کنید چون این دیدن کار ما را رواج می دهد. خدا بیامرزد بنده یی را که کار ما را زنده کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که دستورات حجتهای الهی را احیاء میکند)

خیثمه گفت امام باقر علیه السّلام بمن فرمود: بخانه های یک دیگر رفت و آمد داشته باشید که این کار باعث حیات امر ما است رحمت خدا بر بنده ای باد که امر ما را احیاء کند.

****ترجمه جعفری: ()(3)

خیثمه می گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: در خانه های خود همدیگر را زیارت کنید (به دیدار یک دیگر بروید) که در آن زنده شدن امر ماست، خداوند بنده ای را رحمت کند که امر ما را زنده کند.

ما خلق الله عز و جل شیئا أقر للعین من خصله

«78»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الصُّهْبَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ کَانَ أَبِی علیه السّلام یَقُولُ یَا بُنَیَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَیْئاً أَقَرَّ لِعَیْنِ أَبِیکَ مِنَ التَّقِیَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (چیزی خدا نیافریده که چشم را بهتر روشن کند از یک خصلت)

محمد بن مروان گوید امام ششم علیه السّلام بمن فرمود که پدرم بمن گفت فرزند جانم خدا چیزی نیافریده که چشم پدرت را روشن تر کند از تقیه

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا چیزی نیافریده که دیده را بهتر روشن کند از منشی)

محمد پور مروان گفته: امام صادق علیه السّلام به من گفت: که پدرم به من گفت: «خدا چیزی خلق نکرده که دیده پدرت را بهتر از تقیه روشن کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (از برای چشم، روشنائی بخش تر از یک چیز خدا نیافریده است)

محمد بن مروان گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: پدرم میفرمود: خداوند روشنائی بخش تر از تقیه برای چشم پدرت نیافریده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند چیزی را نیافریده که بیشتر از یک خصلت چشم را روشن کند)

محمد بن مروان می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای محمد! پدرم می گفت: فرزندم! خداوند چیزی را نیافریده که بیشتر از تقیّه چشم پدرت را روشن کند.

تسعه أعشار الدین فی خصله

«79»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِیدٍ الْآدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیُّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِی عُمَرَ الْعَجَمِیِّ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَهَ أَعْشَارِ الدِّینِ فِی التَّقِیَّهِ وَ لَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ وَ التَّقِیَّهُ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ إِلَّا فِی شُرْبِ .

1- فی بعض النسخ «من غیر ذنب» و قال فی مجمع بحار الأنوار: فی حدیث المصافحه «لم یبق بینهما ذنب» أی غل و شحناء.
2- ترجمه این حدیث در نسخه اصلی کتاب جا افتاده و ذکر نشده است.
3- ترجمه این عنوان در نسخه اصلی کتاب جا افتاده و ذکر نشده است.

النَّبِيذِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (1).

*ترجمه کمره ای: (نه دهم دین در یک خصلت است)

ابی عمر عجمی گوید امام ششم علیه السّلام بمن گفت ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیه است کسی که تقیه نکند دین ندارد، تقیه در هر موردی مشروع است مگر در شرب می خرما و مسح بر روی موزه.

شرح: مقصود از تقیه موافقت با مخالفت مذهب است در اعمال دینی او که بر خلاف حق است در صورتی که مخالفت او و انجام وظیفه اصلی موجب ضرر شود و از حکم تقیه آشامیدن نبیذ و مسح وضوء روی موزه استثناء شده باعتبار اینکه این دو عمل در مذهب مخالفین بطور حتم نیست و ترک آن موجب ظهور عقیده و جلب ضرر نمیشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نه دهم از دین در منشی ست)

از ابو عمر عجمی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که به من گفت: «ای ابو عمر نه دهم از دین در تقیه است. کسی که تقیه نمی کند دین دار نیست. این تقیه در هر جایی درست است مگر در نبیذ (که نوعی از شراب خرماست) و مسح بر روی پا افزار یعنی موزه». مقصد از تقیه آن است که نوعی وانمود نکند که ایجاد مزاحمت برای خود بنماید.

***ترجمه فهری زنجانی: (نه دهم دین در یک کار)

ابی عمر عجمی گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: ای ابا عمر نه دهم دین در تقیه است آنکه تقیه ندارد دین ندارد و در هر کار تقیه راه دارد جز در آشامیدن نبیذ و مسح کشیدن بر موزه.

شرح: برای اینکه نیازی به تقیه در آیند و مورد نیست زیرا اگر مراد از نبیذ مطلق خمر باشد چنانچه معنی شده است پیدا است که جای تقیه نیست چون به صریح آیه قرآن حرام است و اگر مقصود شراب خاصی باشد باز چون شافعی آن را حرام میداند میتواند باستناد گفته او آن را نیاشامد و اما مسح بر خفین برای اینکه بنص آیه قرآن حکم مسح برای پا است و بر خفین مسح کردن بدعت روشنی است و علاوه بر این میتواند کفشهای خود را بیرون آورده و مسح بکشد و سپس موافق مذهب عامه پاهایش را

بشوید چنانچه از پاره ای از روایات استفاده می شود. بوسایل ج 1 ص 65 باب وجوب المسح علی الرجلین مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (نه قسمت از ده قسمت دین در یک خصلت است)

ابو عمر عجمی می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابا عمر! نه بخش از ده بخش دین در تقیه است و تقیه در هر چیزی رواست جز در خوردن نبیذ (شراب ساخته شده از خرما) و مسح بر روی چکمه (در حال وضو).

من رضی القضاء و من سخطه

«80»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَیُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْفَرَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام قَالَ: مَنْ رَضِیَ بِالْقَضَاءِ أَتَی عَلَیْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ مَأْجُورٌ وَ مَنْ سَخِطَ الْقَضَاءَ أَتَی عَلَیْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که بقضاء راضی باشد یا از آن دلتنگ شود)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس بقضای الهی راضی باشد قضا بر او جاری شود و پیش خدا اجر دارد و هر کس از آن دلتنگ باشد قضا بر او جاری شود و اجرش ضایع شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه به قضای خدا خشنود باشد یا دلتنگ)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «آنکه به قضای خدا خشنود باشد قضا بر او روان گردد و نزد خدا پاداش دارد و آنکه از آن دلتنگ گردد قضا بر او روان گردد و مزدش تباه شود».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنکه بقضای الهی خوشنود است و آنکه از آن دلتنگ است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که بقضای الهی راضی است قضای حق در باره او جاری شود و پاداش گیرد و آنکه از قضا دلتنگ باشد قضا بر او جاری شود و خداوند پاداش او را نیز ضایع فرماید.

****ترجمه جعفری: (کسی که به قضا راضی باشد و کسی که از آن خشمگین باشد)

فرّاء از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس به قضا (و قدر الهی) راضی باشد، همواره قضا بر او می گذرد در حالی که او پاداش داده می شود، و کسی که بر قضا خشم بگیرد، همواره قضا بر او جاری می شود در حالی که خداوند پاداش او را تباه می سازد.

خصله لا یتحبب بها حمر النعم

(2)

«81»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ خَلَّادٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: مَا أُحِبُّ أَنَّ لِی بِذُلِّ نَفْسِی حُمْرَ النَّعَمِ (3) وَ مَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَهً أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ جُرْعَهِ غَیْظٍ لَا أُکَافِی بِهَا صَاحِبَهَا.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت است که در برابر آن شتران سرخ مو هم محبوب نیست)

امام چهارم علیه السّلام فرمود من دوست نداشتم که بجای این وضع مظلومیت و خواری نفسم بهترین ثروت دنیا را داشته باشم و هیچ جرعه ای ننوشیدم که خوشگوارتر باشد از جرعه خشمی که بطرف خود تلافی آن را نکرده باشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی ست که درازای آن اشتران سرخ موی پسندیده نیست)

از امام علی بن الحسین علیهما السّلام روایت شده که گفت: «من دوست ندارم به جای این وضع ستمرسیدگی بهترین دارایی جهان را داشته باشم و هیچ آشامیدنی نیاشامیدم که گواراتر از فرو خوردن خشم خود باشد به خشم رسیده».

***ترجمه فهری زنجانی: (شتران سرخ موی را در برابر یک حال نباید دوست داشت)

امام سجاد علیه السّلام فرمود: من دوست ندارم بجای حالت انکسار و فروتنی که مرا است شتران سرخ موی میداشتم و جرعه ای از گلو فرو نبرده ام که در کار من گواراتر باشد از جرعه خشمی که فرو برده و با صاحبش تلافی نکنم.

شرح: احتمال میرود که معنای جمله اول چنین باشد: دوست ندارم که عزت نفسم را از دست داده و ذلت نصیبم گردد هر چند بعوض،شتران سرخ مو نصیبم گردد و بعید نیست که این معنا ظاهرتر باشد گرچه با جمله بعدی مختصر منافاتی دارد، دقت شود.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت است که در برابر آن شتران سرخ مو هم دوست داشتنی نیست)

ابو حمزه ثمالی می گوید: امام سجاد علیه السّلام فرمود: دوست ندارم که در برابر خواری و ذلت نفسم شتران سرخ مو داشته باشم و من جرعه ای ننوشیدم که برایم دوست داشتنی تر از نوشیدن جرعه خشمی باشد که باعث خشم را سزا ندهم.

خصله تزید فی الرزق

«82»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مَتِّيلٍ الدَّقَّاقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبِی عَوْفٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ يَزِيدُ فِی الرِّزْقِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت روزی را فراوان کند ابی عوف عجلی گوید)

از امام ششم علیه السّلام شنیدم که میفرمود دست شستن پیش از غذا و بعد از آن روزی را فراوان میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که روزی را افزون می کند)

از ابی عوف عجلی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که گفت: دست شستن پیش از خوراک و پس از آن روزی را افزون کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک کار روزی افزا)

ابی عوف عجلی گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: دست شستن (یا وضوء گرفتن) پیش از غذا و بعد از آن روزی را فراوان میسازد.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت بر روزی می افزاید)

ابو عوف عجلی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: وضو گرفتن قبل و بعد از طعام بر روزی می افزاید.

1- ذلک لعدم مسّ الحاجه الی التقیه فیهما لانه یمکن الاحتراز عنهما بأن لا یشرب النبیذ لان الشافعی یحرمه. و لا یمسح الخفین لانه بدعه حدثت بعد ثبوت حکم المسح علی الرجلین بنص القرآن اذ لا خفاء فی أن الخفّ غیر الرجل، علی أنّه یمکنه أن ینزعه و یمسحه ثمّ یغسله. کما یظهر من بعض الروایات. راجع الوسائل ج 1 ص 65 باب وجوب المسح علی الرجلین.
2- کذا فی نسخه مصحّحه و فی أکثر النسخ «لا یستحب».
3- حمر النعم کرائمها و هی مثل فی کل نفیس من المال. و الإبل الحمر أنفس أموال العرب.

خصله من الذنوب التی لا تغفر

«83»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَخِی الْفُضَیْلِ عَنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ یَا لَیْتَنِی لَا أُؤَاخَذُ إِلَّا بِهَذَا (1).

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت از گناهانیست که آمرزیده نمیشود)

امام پنجم علیه السّلام فرمود از گناهانی که آمرزیده نمیشود اینست که شخص میگوید کاشکه من جز باین عمل مؤاخذه نمی شدم.

شرح: چون که مفاد این کلام کوچک شمردن سائر گناهان یا عجب بنفس است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی از گناه ها که آمرزیده نگردد)

از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که گفت: «از گناه هایی که آمرزیده نگردد آن است که گوینده بگوید کاش جز به این کار که کرده ام باز خواست نمی شدم». زیرا از این گفتار تنزیه نفس لازم آید.

***ترجمه فهری زنجانی: (گناه نابخشودنی)

امام باقر علیه السّلام فرمود: از گناهانی که بخشوده نمیشود گفتن این سخن است: کاش من جز بهمین کار مؤاخذه نمیشدم.

شرح: چون معنای این سخن کوچک شمردن آن گناه و استخفاف عقاب الهی است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت از گناهانی است که آمرزیده نمی شود)

فضیل از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود، این سخن شخص است که بگوید: ای کاش جز به سبب این گناه کیفر داده نشوم (شرح: این سخن دلیل بر کوچک شمردن گناه است که خود، گناه کبیره است)

خصله تورث النفاق و تعقب الفقر

«84»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ الْغِنَاءُ یُورِثُ النِّفَاقَ وَ یُعْقِبُ الْفَقْرَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت مورث نفاق و در دنباله آن فقر است گوید)

از امام ششم علیه السّلام شنیدم که میفرمود غنا و آوازه خوانی سبب نفاق و فقر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که سبب نفاق و تهی دستی گردد)

راوی گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: «آوازخوانی سبب نفاق و تهی دستی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که خود نفاق آرد و دنباله اش تنگدستی)

حسن بن هارون گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: صدای طرب انگیز نفاق آورد و آخر کار نیز به فقر و پریشانی کشاند.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت باعث نفاق می شود و تنگدستی می آورد)

حسن بن هارون می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: غناء و آوازخوانی باعث نفاق می شود و تنگدستی می آورد.

أول ما یتحف به المؤمن خصله

«85»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ وَ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا أَوَّلُ مَا یُتْحَفُ بِهِ الْمُؤْمِنُ قَالَ یُغْفَرُ لِمَنْ تَبِعَ جَنَازَتَهُ.

*ترجمه کمره ای: (اولین تحفه ای که بمؤمن عطا می شود)

اسحق بن عمار گوید بامام ششم علیه السّلام عرض کردم اول تحفه ای که بمؤمن عطا می شود چیست؟ فرمود آمرزش کسانیست که جنازه او را تشییع میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نخستین پیشکشی که به مؤمن داده می شود)

اسحاق پور عمار گفته: به امام صادق علیه السّلام گفتم: نخستین پیشکشی که به مؤمن داده می شود چیست؟ گفت: «آمرزش کسانی که مرده یی را دنبال رفته باشند یعنی تشییع می کنند».

***ترجمه فهری زنجانی: (اولین تحفه مؤمن)

اسحق بن عمار گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: اولین تحفه ای که مؤمن را دهند چیست؟ فرمود: هر که بدنبال جنازه اش باشد آمرزیده گردد.

****ترجمه جعفری: (نخستین تحفه ای که به مؤمن داده می شود یک چیز است)

اسحاق بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: اولین تحفه ای که به مؤمن داده می شود چیست؟ فرمود: کسانی که جنازه او را تشییع می کنند، آمرزیده می شوند.

یغفر لعبد یوم القیامه لیست له حسنه بخصله

«86»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: یُؤْتَی بِعَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَیْسَتْ لَهُ حَسَنَهٌ فَیُقَالُ لَهُ اذْکُرْ أَوْ تَذَکَّرْ (2) هَلْ لَکَ مِنْ حَسَنَهٍ قَالَ فَیَتَذَکَّرُ فَیَقُولُ یَا رَبِّ مَا لِی.

1- لان هذا الكلام يدلّ على استصغار الذنب و عدم الندامه عليه و هو جرأه على اللّه سبحانه قال أبو الحسن عليه السلام «لا تستقلوا قليل الذنوب». و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام «اتقوا- المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر».
2- ياد كن، ياد بياور.

مِنْ حَسَنَهٍ إِلَّا أَنَّ فُلَاناً عَبْدَکَ الْمُؤْمِنَ مَرَّ بِی فَطَلَبْتُ مِنْهُ مَاءً فَأَعْطَانِی مَاءً فَتَوَضَّأْتُ بِهِ وَ صَلَّیْتُ لَکَ قَالَ فَیَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ غَفَرْتُ لَکَ أَدْخِلُوا عَبْدِیَ الْجَنَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (بنده ای که هیچ حسنه ندارد روز قیامت برای یک خصلتی آمرزیده می شود)

امام ششم علیه السّلام فرمود روز قیامت بنده ای را برای حساب می آورند و حسنه ای ندارد باو گفته می شود یاد آوری کن آیا حسنه ای داری یاد آوری میکند و عرض میکند پروردگارا هیچ حسنه ای ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمنت بمن عبور کرد از او آبی خواستم بمن آبی داد، وضو ساختم و نماز خواندم برای تو، پروردگار تبارک و تعالی میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا ببهشت ببرید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بنده یی که نیکی نکرده در قیامت برای منشی آمرزیده گردد)

امام صادق علیه السّلام گفته: «در قیامت بنده یی را فرا شمار کشند و بدو گویند یاد آور شو که نیکی کرده یی؟ او یاد آوری کند و گوید:

ای پروردگار نیکی ندارم که یاد کنم مگر وقتی از بنده مؤمن تو هنگام گذر آبی خواستم به من داد با آن دست نماز گرفته نمازی گزاردم، پروردگار گوید: ترا آمرزیدم وی را به بهشت برید».

***ترجمه فهری زنجانی: (بنده ای که با نداشتن عمل صالح بیک کار آمرزیده شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده ای را که هیچ عمل صالح ندارد روز قیامت حاضر کنند پس باو گفته شود بگو یا بیاد بیاور آیا کار خوبی کرده ای؟ فرمود: پس از فکر بخاطر می آورد و عرض میکند پروردگارا من هیچ عمل صالح ندارم جز آنکه وقتی فلان بنده مؤمن تو بر من گذر کرد و من از وی آب خواستم او نیز بمن آب داد و من با آن آب وضو ساختم و نماز گزاردم خدای تبارک و تعالی میفرماید: آمرزیدمش بنده مرا به بهشت راه دهید.

شرح: احتمال میرود که این بنده تشنه بوده است و آب را جهت آشامیدن خواسته ولی عبادت حق و امتثال امر را بر لذت نفسانی ایثار نموده است لذا مستحق بهشت شده است وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى و یا اینکه چون ذلت سؤال را بخواطر پرستش خداوند تبارک و تعالی پذیرفته است پاداشی چنین باو داده می شود.

****ترجمه جعفری: (بنده ای که در روز قیامت حسنه ای ندارد به سبب یک خصلت آمرزیده می شود)

محمد بن عمران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در روز قیامت بنده ای را می آورند که هیچ حسنه ای ندارد، پس به او گفته می شود: یاد کن، یاد بیاور که آیا تو حسنه ای داری؟ آن بنده فکر می کند، پس می گوید: پروردگارا مرا هیچ حسنه ای نیست جز اینکه فلان بنده ات از کنار من می گذشت، من از او آب خواستم و او به من آب داد و من با آن وضو گرفتم و برای تو نماز خواندم. پس خداوند می فرماید: تو را آمرزیدم، بنده ام را به بهشت وارد کنید.

رأس کل خطیئه خصله

«87»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ.

*ترجمه کمره ای: (سر همه گناهان یک خصلت است)

امام ششم علیه السّلام فرمود دوستی دنیا سر همه خطاهاست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سر همه گناه ها منشی ست)

امام صادق علیه السّلام گفته: «دوستی جهان سر همه لغزشهاست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سرآمد گناهان)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دلبستگی بدنیا سرآمد هر گناهی است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت سرآمد همه گناهان است)

شخصی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دوست داشتن دنیا سرآمد همه گناهان است.

ما أقبح بالرجل أن یدخل الجنه و هو مهتوک الستر

«88»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی خَلَفٍ عَنْ نَجْمٍ (1) عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: قَالَ لِی یَا نَجْمُ کُلُّکُمْ فِی الْجَنَّهِ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْکُمْ أَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ قَدْ هَتَکَ سِتْرَهُ وَ بَدَتْ عَوْرَتُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ إِنَّ ذَلِکَ لَکَائِنٌ قَالَ نَعَمْ إِنْ لَمْ یَحْفَظْ فَرْجَهُ وَ بَطْنَهُ.

*ترجمه کمره ای: (چقدر قبیح است که شخص بی آبرو وارد بهشت شود)

نجم گوید امام پنجم علیه السّلام بمن فرمود همه شما در بهشت با ما هستید جز اینکه چقدر زشت است که مردی از شما بی آبرو وارد بهشت شود عرض کردم قربانت این ممکن است فرمود آری فرج و شکم خود را حفظ نکرده باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چه زشت است که بی آبرویی به بهشت در آید)

نجم که از روات است، گفته: امام محمد باقر علیه السّلام به من گفت: «شما پیروان ما با مادر بهشت هستید اما چه زشت است بی آبرویی از شما به بهشت درآید». گفتم: این چگونه ممکن باشد؟ گفت: «آن کسی ست که شهوت و شکم خود را نگاه نداشته». یعنی هر کس که از خواهشهای شهوت و شکم غیر مشروع پرهیزگاری نکند انسان بی آبرویی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (منظره زشت بنده ای که با رسوائی داخل بهشت می شود)

نجم گوید: امام باقر علیه السّلام بمن فرمود: ای نجم همه شماها در بهشت با ما هستید جز اینکه برای بعضی از شما چقدر زشت است که به بهشت وارد شود در حالی که پرده آبرویش دریده گشته و عیبش نمایان است گوید: گفتمش من بفدایت مگر این چنین خواهد شد؟ فرمود: بلی

اگر چنانچه دامن خود را (از آلودگی) و شکم خود را (از حرام) نگاه نداشته باشد.

****ترجمه جعفری: (چقدر زشت است که شخصی وارد بهشت شود در حالی که آبروی او ریخته می شود)

نجم می گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای نجم همه شما در بهشت با ما هستید، جز اینکه چقدر زشت است که کسی وارد بهشت شود در حالی که آبرو می رود و عورت او آشکار است. به آن حضرت گفتم: فدایت گردم چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: آری اگر فرج و شکم خود را حفظ نکند.

خصله من فعلها استوجب رحمه الله عز و جل

«89»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ مُدْرِکِ بْنِ الْهَزْهَازِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام یَا مُدْرِکُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَی نَفْسِهِ فَحَدَّثَهُمْ بِمَا یَعْرِفُونَ وَ تَرَکَ مَا یُنْکِرُونَ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت است که هر کس بجا آورد مستوجب رحمت خدای عز و جل گردد)

امام ششم علیه السّلام فرمود مدرک خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را بخود جلب کند و نقل کند برای آنها آنچه را میفهمند و واگذارد آنچه را منکر شوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که سبب آمرزش خدا گردد)

امام صادق علیه السّلام به مدرک نامی گفت: «خدا بیامرزد بنده یی را که مهر مردمان را به خود کشد و برای ایشان آن گوید که در می یابند و واگذارد آنچه را نمی فهمند».

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که صاحبش مستوجب رحمت خدا است)

مدرک بن هزهاز گوید امام صادق علیه السّلام بمن فرمود ای مدرک رحمت خدا بر بنده ای باد که بقدر فهم مردم سخن گوید و آنچه را که باور

ندارند نگوید و با این روش محبت مردم را بخود جلب نماید.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس آن را انجام دهد، سزاوار رحمت خدا گردد)

مدرک بن هزهاز از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ای مدرک! خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را بر خویشتن جلب کند و از آنچه برای آنها آشناست سخن بگوید و آنچه را که برای آنان پذیرفتنی نیست، رها کند.

خصله من فعلها کثر خیر بیته

«90»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْآدَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام .

1- نجم بن حطیم من أصحاب الباقر علیه السّلام و الظاهر هو الغنوی.

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ.

*ترجمه کمره ای: (خصلتی است که هر که عمل کند خیر خانه اش فراوان می شود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود هر کس میخواهد خیر خانه اش فراوان شود باید پیش از خوراک دستش را بشوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که نیکی سرای را افزون گرداند)

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که گفت: «هر که خواهد که خیر و برکت در سرایش افزون گردد پیش از خوراک خوردن دستش را بشوید»

***ترجمه فهری زنجانی: (کاری که خیر و برکت خانه را افزاید)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که میخواهد خیر خانه اش فراوان شود پیش از خوردن غذا دست خود را بشوید.

****ترجمه جعفری: (خصلتی است که هر کس آن را انجام دهد خیر و برکت خانه اش زیاد شود)

اسماعیل بن ابی زیاد گفت: امام صادق علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس بخواهد خیر و برکت خانه اش زیاد شود، پیش از خوردن غذا دستش را بشوید.

فی من ظهرت صحته علی سقمه فیعالج بشی ء فمات

«91»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ ظَهَرَتْ صِحَّتُهُ عَلَی سُقْمِهِ فَیُعَالِجُ بِشَیْ ءٍ فَمَاتَ فَأَنَا إِلَی اللَّهِ مِنْهُ بَرِی ءٌ.

*ترجمه کمره ای: (در موضوع کسی که تندرستی او بر بیماریش غالب آمده و با چیزی معالجه کند و بمیرد)

امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که در حال صحت مزاج خود را معالجه کند و بمیرد من از او بخدا بیزارم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در کسی که تندرستی او بر بیماری آشکار باشد)

امام صادق علیه السّلام گفته: «کسی که تندرست باشد و در حالت تندرستی خود را مداوا کند و بمیرد من از چنین کسی بیزارم».

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که تندرستی اش نمایان تر است تا بیماری اش و خود را بچیزی معالجه کند و بمیرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که تندرستی و توانائیش بیش از بیماری و ناتوانی اش باشد و در اثر معالجه بچیزی بمیرد من بسوی خداوند از او بیزارم.

****ترجمه جعفری: (در باره کسی که تندرستی او بر بیماریش غلبه کند و در عین حال با چیزی خود را معالجه کند و بمیرد)

اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کسی که تندرستی او بر بیماریش غلبه کند و در عین حال با چیزی خودش را معالجه نماید و بمیرد، من از او به خدا بی زاری می جویم. (شرح: اشاره به ناپسندی مصرف بی جهت دارو است)

المؤمن مشغول عن خصله

«92»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أُخْتِ أَبِي مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السّلام عَنِ اللَّعْبِ بِالشِّطْرَنْجِ فَقَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمَشْغُولٌ عَنِ اللَّعِبِ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن از یک خصلتی روگردانست)

عبد الواحد بن مختار گوید از امام پنجم علیه السّلام پرسیدم از بازی شطرنج فرمود مؤمن از بازی روگردانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که مؤمن از آن روی گردانست)

عبد الواحد پور مختار گفته: از امام محمد باقر علیه السّلام از بازی شطرنج پرسیدم گفت: «مؤمن از بازی بیزار است».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن یک کار نکند)

عبد الواحد بن مختار گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم بازی شطرنج چگونه است فرمود: مؤمن مجال بازی کردن را ندارد.

****ترجمه جعفری: (مؤمن از یک خصلت بر کنار است)

عبد الواحد می گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره بازی با شطرنج پرسیدم، فرمود: مؤمن از بازی برکنار و روی گردان است.

ما محق الإيمان محق خصله شی ء

«93»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَا مَحَقَ الْإِيمَانَ مَحْقَ الشُّحِّ شَيْ ءٌ (1) ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِهَذَا الشُّحِّ دَبِيباً كَدَبِيبِ النَّمْلِ وَ شُعَباً كَشُعَبِ الشِّرْكِ.

*ترجمه کمره ای: (هیچ چیز مانند یک خصلت ایمان را نابود نمیکند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هیچ چیز مثل بخل ایمان را نابود نمیکند، فرمود بخل یک جنبشی دارد چون جنبش مورچه و شعبه هائی دارد چون شعبه های شرک.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هیچ چیز چون منشی ایمان را تباه نمی کند)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «هیچ چیز مانند تنگ چشمی ایمان را تباه نمی کند. سپس گفت: تنگ چشمی جنبشی مانند جنبش مورچه دارد و راههایی مانند راههای شرک». شرک به معنی دام نیز آمده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هیچ چیز مانند یک خوی ایمان را پایمال نکند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز مانند بخل آمیخته بحرص ایمان را لگدکوب نکند سپس فرمود: برای بخل جنبشی است مانند جنبش مورچه و شعبه هائی است مانند شعبه های شرک.

شرح: مقصود این است همان طور که حرکت مورچه با دقت درک می شود درک موارد خفیه بخل نیز احتیاج بدقت دارد و نظیر این تعبیر در باب ریا نیز وارد شده است.

****ترجمه جعفری: (ایمان را چیزی مانند یک خصلت نابود نمی کند)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: چیزی مانند آزمندی ایمان را از بین نمی برد. آنگاه فرمود: آزمندی حرکتی مانند حرکت مورچه، شعبه هایی مانند شعبه های شرک دارد. (شرح: همان گونه که مورچه حرکتی آرام دارد آزمندی و حرص و بخل نیز آرام آرام انسان را به سوی شرک می برد)

سعد امرؤ لم یمت حتی یری خلفه من بعده

«94»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی أَیُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ الْوَاسِطِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السّلام الرَّجُلُ یَقُولُ لِابْنِهِ أَوْ لِابْنَتِهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أَوْ بِأَبَوَیَّ أَ تَرَی بِذَلِکَ بَأْساً فَقَالَ إِنْ کَانَ أَبَوَاهُ حَیَّیْنِ فَأَرَی ذَلِکَ عُقُوقاً وَ إِنْ کَانَا قَدْ مَاتَا فَلَا ه.

1- الشح- بضم المعجمه و شد الحاء-: الحرص مع البخل. و محقه: أبطله و محاه.

بَأْسَ قَالَ ثُمَّ قَالَ كَانَ جَعْفَرٌ علیه السّلام يَقُولُ سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ (1) وَ قَدْ وَ اللَّهِ أَرَانِی اللَّهُ خَلَفِی مِنْ بَعْدِی.

*ترجمه کمره ای: (کسی که نمیرد تا جانشین خود را بیند سعادتمند است)

موسی بن بکر واسطی گوید بامام هفتم علیه السّلام عرضکردم شخصی بپسر یا دخترش میگوید پدر و مادرم قربانت شما اشکالی در آن می دانید؟ فرمود اگر پدر و مادرش زنده باشند این کلمه ناسپاسی آنها است و اگر مرده باشند عیب ندارد، سپس فرمود پدرم میگفت کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است و بخدا که خدا جانشین مرا بمن نموده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکبخت کسی که جانشین خود را بیند)

موسی پور بکر واسطی گفته: به امام موسی ابن جعفر علیهما السّلام گفتم: کسی به پسر یا دختر خود گوید پدر و مادرم فدای تو باد. آیا در این گفتار اشکالی خواهد بود؟ در پاسخ گفت: «اگر پدر و مادر وی زنده باشند این گفتار از او ناسپاسی است و اگر مرده باشند زیانی ندارد. آنگاه گفت: «پدرم می گفت: کسی که نمیرد تا فرزند خود را بیند نیکبخت است. به خدا سوگند که به من جانشین مرا نشان داده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (خوشبخت آنکه تا زنده است جانشین لایق پس از خود را به بیند)

موسی بن بکر واسطی گوید: بموسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: مردی به پسر یا دخترش میگوید: پدرم بقربانت مادرم بقربانت یا میگوید: پدر و مادرم بقربانت بنظر شما اشکالی دارد؟ فرمود: اگر پدر و مادرش زنده باشند بنظر من حق ناشناسی است و اگر مرده باشند گفتن این سخن عیبی ندارد راوی گوید: سپس امام علیه السّلام فرمود: امام صادق علیه السّلام میفرمود: خوشبخت آنکه تا نمرده است فرزند و جانشین شایسته پس از خود را به بیند و بخدا قسم که خداوند جانشین صالح مرا بمن نشان داده است.

****ترجمه جعفری: (آن کس که نمیرد تا جانشین خود را بعد از خود ببیند، سعادتمند است)

موسی بن بکر واسطی می گوید: به امام کاظم علیه السّلام گفتم: آیا رواست که شخصی به پسر یا دخترش بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد؟ فرمود: اگر پدر و مادرش زنده باشند، این سخن را ناسپاسی به آنها می دانم و اگر مرده باشند، اشکالی ندارد. سپس فرمود: (پدرم) جعفر علیه السّلام می فرمود: خوشبخت است آن کسی که نمیرد تا جانشین خود را پس از خود ببیند، به خدا سوگند که خدا جانشین مرا پس از خودم به من نشان داد.

المؤمن أعظم حرمه من الکعبه

«95»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَهِ.

*ترجمه کمره ای: (حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است)

امام ششم علیه السّلام فرمود حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مقام مؤمن از کعبه بزرگتر است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «مقام و مرتبه مرد خدا از کعبه برتر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (احترام مؤمن بیش از کعبه است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: احترام مؤمن بیشتر از کعبه است.

****ترجمه جعفری: (مؤمن از نظر احترام از کعبه بالاتر است)

ابراهیم بن عمر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: حرمت مؤمن از کعبه بزرگتر است.

حسب المؤمن من الله نصره أن یری عدوه یعمل بمعاصی الله عز و جل

(2)

«96»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ قُتَیْبَهَ الْأَعْشَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ: حَسْبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ نُصْرَهً أَنْ یَرَی عَدُوَّهُ یَعْمَلُ بِمَعَاصِی اللَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (همین نصرت خدا برای مؤمن کافی است که ببیند دشمنش در معصیت است)

امام ششم علیه السّلام فرمود همین نصرت الهی برای مؤمن بس است که ببیند دشمنش مشغول معصیت خدا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بسنده ست مؤمن را که بیند دشمنش در معصیت خدا گرفتار است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «کافی است یاری خدا مؤمن را که بیند دشمنش سرگرم به سرکشی از خدا است».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن را همین یاری خدا بس که به بیند دشمنش بگناه آلوده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن را همین یاری از خدا بس که به بیند دشمنش بگناه آلوده است.

****ترجمه جعفری: (مؤمن را این پیروزی از جانب خداوند بس، که دشمنش را ببیند که مشغول گناه است)

قتیبه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: برای مؤمن این پیروزی از سوی خداوند کافی است که دشمن خود را ببیند که مشغول ارتکاب گناه است.

الهدیه تذهب بالضغائن

«97»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: نِعْمَ الشَّیْ ءُ الْهَدِیَّهُ أَمَامَ الْحَاجَهِ وَ قَالَ تَهَادَوْا تَحَابُّوا فَإِنَّ الْهَدِیَّهَ تَذْهَبُ بِالضَّغَائِنِ. (3).

*ترجمه کمره ای: (هدیه کینهَ را میبرد)

امام ششم علیه السّلام فرمود هدیه پیش از حاجت خوبست، فرمود بهم هدیه بدهید تا دوست هم باشید زیرا هدیه کینه ها را میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ارمغان کینه را می زداید)

امام صادق علیه السّلام گفته: «پیشکش پیش از نیاز نیکوست.و به یک دیگر ارمغان فرستید تا دوست یک دیگر باشید. چون پیشکش کینه ها را از دل ها می برد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هدیه، کینه را از دل میزداید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چه خوب است پیش از اظهار حاجت هدیه دادن و فرمود: بیکدیگر هدیه بدهید تا بهم دیگر محبت پیدا کنید که هدیه کینه را از دل میزداید.

****ترجمه جعفری: (هدیه دادن کینه ها را از میان می برد)

مسکونی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چقدر خوب است هدیه دادن پیش از احتیاج (پیش از آنکه طرف محتاج شود به او هدیه بدهی) و فرمود: هدیه بدهید تا همدیگر را دوست داشته باشید، همانا هدیه کینه ها را از میان می برد.

طوبی لعبد نومه

«98»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: طُوبَی .

1- الخلف- بالتحریک-: الولد الصالح، فإذا کان فاسدا سکنت اللام. و ربما استعمل کلا منهما مکان الآخر.
2- حسبک درهم أی کفاک.

3- ضغن ضغنا من باب تعب: حقد، و الاسم الضغن.

لِعَبْدٍ نُوَمَهٍ (1) عَرَفَ النَّاسَ فَصَاحَبَهُمْ بِبَدَنِهِ وَ لَمْ يُصَاحِبْهُمْ فِی أَعْمَالِهِمْ بِقَلْبِهِ فَعَرَفَهُمْ فِی الظَّاهِرِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ فِی الْبَاطِنِ.

*ترجمه کمره ای: (خوشا بحال بنده خواب آلوده)

امام ششم علیه السّلام فرمود خوشا بحال بنده خواب آلوده که میشناسد مردم را و بحسب ظاهر با آنها معاشرت میکند و با کردار آنها از روی دل همراه نیست، آنها را در ظاهر شناخته ولی در باطن او را نشناخته اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوشا به بنده ساده نما)

امام صادق علیه السّلام گفته: «خوشا بنده ساده نما که در ظاهر با مردم همدم است و با کردار آنان همراه نیست و مردم را در ظاهر شناخته اما مردم درون او را نشناخته اند».

ظاهرا نومه به ضم نون و سکون و او کسی ست که مردم درون او را ندانسته اند که چیست؟

***ترجمه فهری زنجانی: (خوشا بحال بنده گم نام)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خوشا بحال بنده گمنامی که مردم را شناخته باشد با جسمش همنشین آنان باشد ولی دلش با رفتار آنان همراه نباشد او مردم را در ظاهر شناخته و مردم از باطن او آگاه نباشند.

****ترجمه جعفری: (خوشا به حال بنده بی نام و نشان)

صفوان جمّال از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خوشا به حال بنده ای که بی نام و نشان و غیر معروف باشد، او مردم را می شناسد و با بدن خود با آنان همراهی می کند ولی با قلب خود با آنان همراهی نمی کند، او ظاهر آنها را می شناسد و آنان باطن او را نمی شناسند.

خصله تدع الرجل فقیرا یوم القیامه

«99»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی أَیُّوبَ النَّهْرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ سُنَیْدِ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدِرِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَتْ أُمُّ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ لِسُلَیْمَانَ علیه السّلام إِیَّاکَ وَ کَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّیْلِ فَإِنَّ کَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّیْلِ تَدَعُ الرَّجُلَ فَقِیراً (2) یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت مرد را در قیامت فقیر دارد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که مادر سلیمان گفت پرهیز کن از خواب بسیار در شب زیرا خواب بسیار در شب شخص را در قیامت فقیر میدارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی که آدمی را در قیامت تهی دست دارد)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «مادر سلیمان ابن داود به سلیمان گفت: از خواب بسیار بپرهیز، زیرا خواب بسیار در شب آدمی را در قیامت نیازمند می دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مایه نیازمندی روز قیامت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مادر سلیمان بن داود بسلیمان گفت: مبادا شب زیاد بخوابی که بشب خواب زیاد کردن مایه نیازمندی و بیچارگی روز قیامت است.

****ترجمه جعفری: (خصلتی شخص را در روز قیامت فقیر می سازد)

جابر بن عبد اللَّه از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: مادر سلیمان بن داود به سلیمان گفت: از خوابیدن زیاد در شب بپرهیز که خوابیدن زیاد در شب، تو را در روز قیامت فقیر می سازد.

عرفاء أهل الجنه صنف

«100»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی وَ عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْبَجَلِیُّ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ نَصْرٍ الطُّوسِیُّ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَزْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سِنَانٍ الْعَابِدِیُّ

قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّهِ (3).

*ترجمه کمره ای: (کدخدایان بهشت یک دسته اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دانایان قرآن کدخدایان اهل بهشتند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سرشناسان بهشت گروهی اند)

فرستاده خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «خوانندگان قرآن سرشناسان اهل بهشت اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سرشناسان اهل بهشت یک صنف اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سرشناسان بهشتیان حافظین قرآنند.

****ترجمه جعفری: (سرشناسان اهل بهشت یک گروه هستند)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: حاملان قرآن، سرشناسان اهل بهشت هستند.

توضأ رسول الله صلّی الله علیه و آله مره مره

«101»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الْفَرْغَانِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُسْلِمٍ الْكَجِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ .

1- رجل نومه- بالضم ساكنه الواو- أی لا يؤبه به، و يقال للخامل الذكر الذی لا يؤبه به: نومه. و روی المصنّف فی معانی الأخبار بإسناده عن أمير المؤمنين عليه السّلام فی معنی النومه قال عليه السّلام: «الذی لا يدری الناس ما فی نفسه».

2- أى يتركه فقيرا.
3- حمله القرآن حفظته العاملون به. و عرفاء أهل الجنه: المقدمون فى الرتب العليه.

قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ زَيْدٍ الْعَمِّيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله تَوَضَّأَ مَرَّةً مَرَّةً.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا صلّی الله علیه و آله یک بار یک بار وضوء میساخت)

ابن عمر گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله اعضاء وضوء را یک بار یک بار می شست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله اجزاء دست نماز را یک بار یک بار می ساخت)

ابن عمر گفت: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله اعضای وضوء را یک بار یک بار به جای می آورد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا صلّی الله علیه و آله یک بار یک بار وضو میساخت)

ابن عمران گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله یک بار یک بار وضو میساخت.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پشت سر هم وضو می ساخت)

معاویه بن قرّه از ابن عمر نقل می کند که: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پشت سر هم وضو می گرفت.

أحسن الحسن خصله

«102»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ السِّجْزِيُ (1) الْمُذَكِّرُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَلِيٍّ السَّرَخْسِيُّ بِمَرْوَ الرُّوذَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ إِنْ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.

فأما أبو الحسن الأول فمحمد بن عبد الرحيم التسترى و أما أبو الحسن الثانى فعلى بن أحمد البصرى التمار و أما أبو الحسن الثالث فعلى بن محمد الواقدى و أما الحسن الأول فالحسن بن عرفه العبدى و أما الحسن الثانى فالحسن بن أبى الحسن البصرى و أما الحسن الثالث فالحسن بن على بن أبى طالب عليهم السّلام

*ترجمه کمره ای: (بهتر از بهتر یک خصلت است)

امام دوم علیه السّلام فرمود بهتر نیکوئیها حسن خلق است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکوترین نیکها منشی ست)

از امام حسن بن على علیهما السّلام روایت شده نیکوترین نیکها نیک خویی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین خوی)

احمد بن عمران بغدادی، از ابو الحسن و او از ابو الحسن و او از ابو الحسن و او از حسن و او از حسن و او از حسن علیه السّلام روایت میکند که زیباتر از هر زیبا خلق زیبا است.

شرح سند: ابو الحسن اولی محمد بن عبد الرحیم شوشتری و ابو الحسن دوم على بن احمد بصری تمار و ابو الحسن سوم على بن محمد واقدی و حسن اولی حسن بن عرفه عبدی و حسن دوم حسن بن ابی الحسن بصری و حسن سوم حسن بن على بن ابی طالب است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت زیباترین زیبایی هاست)

ابو الحسن از حسن و او از حسن و او از حسن علیه السّلام نقل می کند که فرمود: زیباترین زیبایی ها داشتن اخلاق زیباست.

منظور از ابو الحسن اول محمد بن عبد الرحیم تسترى و منظور از ابو الحسن دوم على بن احمد بصرى و منظور از ابو الحسن سوم على بن محمد واقدى است و منظور از حسن اول حسن بن عرفه و منظور از حسن دوم حسن بصرى و منظور از حسن سوم حضرت حسن بن على بن ابى طالب علیهما السّلام است.

ترک النبی صلّی الله علیه و آله دعوته لخصله

«103»- أَخْبَرَنِی أَبُو الْحَسَنِ طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَجْدَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ خَتَنُ الْمُقْرِئِ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَمَّرُ بْنُ سُلَیْمَانَ قَالَ إِنِّی سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِکٍ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لِکُلِّ نَبِیٍّ دَعْوَهٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَ قَدْ سَأَلَ سُؤْلًا وَ قَدْ خَبَأْتُ دَعْوَتِی (2) لِشَفَاعَتِی لِأُمَّتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر برای یک خصلت دعای خود را ترک کرد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر پیغمبری نزد خدا یک دعای خصوصی داشت که آن را درخواست کرد و سؤالی نمود و من دعای خود را ذخیره کردم برای شفاعت امتم در روز قیامت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یامبر برای منشی دعای خود را ترک کرد)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «هر پیامبری از خدا چیزی خواست من خواست خود را برای پیروان خود اندوخته کردم».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر دعای خود را بیک منظور ذخیره کرد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر پیغمبری دعای مخصوصی داشت که با آن خدا را خوانده و حاجت خود را درخواست کرد ولی من دعایم را ذخیره کرده ام برای شفاعت امتم در روز قیامت.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به خاطر یک خصلت دعای خود را ترک کرد)

معمّر بن سلیمان گفت: از انس بن مالک شنیدم که گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری دعایی داشت که با آن دعا می کرد و چیزی را از خدا می خواست، ولی من دعای خود را برای شفاعت امتم در روز قیامت نگه داشته ام.

أفضل العباده خصله و أفضل الدین خصله

«104»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَنِیعٍ (3) قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ.

1- فی بعض النسخ «السحری» و هو منسوب الی السحر، و اما السجزی فمنسوب الی سجز اسم لسجستان.
2- السؤل- بالضم-: ما یسأل. و خبأ الشی ء: ستره و أخفاه.
3- فی بعض النسخ «أبو منیع» و کذا فیما یأتی.

بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ الْأَزْرَقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ أَظُنُّهُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ وَ أَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ.

*ترجمه کمره ای: (بهترین عبادت خصلتی و بهترین دین خصلتی است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بهترین عبادت مسأله دانی است و بهترین دین داری ورع است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهترین پرستش منشی ست و نیکوترین دین منشی)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفت: «نیکوترین پرستش راه دانی ست و خوب ترین دین داری پرهیزگاری ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین عبادت یک خصلت است و نیکوترین آئین یکی)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادت فرا گرفتن احکام الهی است و بهترین آئین تقوی و پاکدامنی

****ترجمه جعفری: (بهترین عبادت یک خصلت و بهترین دین، یک خصلت است)

نافع از ابن عمر نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادت دانستن (احکام شرع) و بهترین دین پرهیزگاری است.

شی ء هو کثیر و فاعله قلیل

«105»- أَخْبَرَنِي الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَنِيعٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْأَخْنَسِيُّ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ (1) وَ فِيهَا مَاتَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا خَالِدٍ الْأَحْمَرِيَّ يُحَدِّثُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو (2) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْخَيْرُ كَثِيرٌ (3) وَ فَاعِلُهُ قَلِيلٌ.

*ترجمه کمره ای: (چیزی که خودش بسیار و عمل کننده اش کمست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کار خیر بسیار است و عمل کننده اش کم است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چیزی که آن بسیار و عمل کننده اش اندک است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «کار خیر بسیار است به جای آورنده اش اندک است».

***ترجمه فهری زنجانی: (چیزی که خود، فراوان و عاملش کم است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کار خیر فراوان است ولی عمل کننده اش کم است.

****ترجمه جعفری: (یک چیز فراوان است ولی عمل کننده اندک است)

عبد اللَّه بن عمر از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: کار نیکو فراوان است ولی عمل کننده به آن اندک است.

خصله هی نصف الدین

«106»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ مَنِیعٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عِیسَی الْمَخْرَمِیُّ سَنَهَ إِحْدَی وَ ثَلَاثِینَ (4) قَالَ حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ عِیسَی عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّینِ.

*ترجمه کمره ای: (یک خصلت نصف دین است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود حسن خلق نصف دین است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشی نیمه یی از دین است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: «حسن خلق نیمه ای از دین است».

***ترجمه فهری زنجانی: (نیمی از دین)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خوش خلقی نیمی از دین است.

****ترجمه جعفری: (یک خصلت نصف دین است)

انس از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: اخلاق نیکو نصف دین است.

أفضل ما أعطى المسلم خصله

«107»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ حَدَّثَنَا وَکِیعٌ عَنْ مِسْعَرٍ وَ سُفْیَانَ عَنْ زِیَادِ بْنِ عِلَاقَةَ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ شَرِیکٍ قَالَ: قِیلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَا أَفْضَلُ مَا أُعْطِیَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ قَالَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.

*ترجمه کمره ای: (بهترین چیزی که بمسلمان عطا شده یک خصلت است)

برسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض شد بهترین چیزی که بمرد مسلمان عطا شده چیست؟ فرمود حسن خلق.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکوترین چیزی که به مسلمان داده شده منشی ست)

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدند: نیکوترین چیزی که به مرد مسلمان داده شده، چیست؟ گفته: خوی نیک.

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین صفت مرد مسلمان)

اسامه بن شریک گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را عرض کردند: بهترین صفتی که بمرد مسلمان داده شده چیست؟ فرمود: خوش خلقی.

****ترجمه جعفری: (بهترین چیزی که به مسلمان داده شده یک خصلت است)

‴

اسامه بن شریک می گوید: به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله گفته شد: بهترین چیزی که به شخص مسلمان داده شده چیست؟ فرمود: اخلاق نیکو.

1- یعنی بعد المائتین بقرینه روایه ابن منیع عن المخرمی المتوفّی سنه 233 کما فی التقریب فی الخبر الآتی.
2- رواه الخطیب فی التاریخ و الطبرانی فی الاوسط عن عبد اللّه بن عمرو یعنی ابن العاص. و فی بعض النسخ «عن عبد اللّه بن عمر» و هو خطأ.
3- أی طرقه و أنواعه کثیره و فاعله قلیل لان اقبال الناس علی دنیاهم و أهملوا ما ینفعهم فی اخراهم، و الغالب علیهم حبّ الشهوات.
4- یعنی بعد المائتین کما هو ظاهر التقریب.

خلق النبی و علی بن أبی طالب علیهم السّلام من نور واحد

«108»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی سَیِّدِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْحُسَیْنُ قَالَ حَدَّثَنِی أَخِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شده اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود من و علی بن ابی طالب علیه السّلام از یک نور خلق شدیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر و علی از نوری آفریده شده اند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: من و علی از نوری آفریده شده ایم.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر و علی از یک نور آفریده شده اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام از یک نور آفریده شده اند)

امام رضا علیه السّلام از پدران خود از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

صلاح العبد فی صلاح شی ء من جسده

«109»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الدَّیْبُلِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الشَّعْبِیَّ یَقُولُ سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِیرٍ یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

صلّی الله علیه و آله یَقُولُ فِی الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ إِذَا هِیَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ فَإِذَا سَقُمَتْ سَقُمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ وَ هِیَ الْقَلْبُ.

*ترجمه کمره ای: (صلاح بنده در صلاح یک عضو جسد اوست)

نعمان بن بشیر میگوید شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود در تن انسان یک پاره گوشت لطیف است که چون صحیح باشد همه تن صحیح و سالم است و چون بیمار گردد بواسطه آن همه تن بیمار شود و تباه گردد و آن دل است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سازش بنده در سازش عضوی از تن او است)

نعمان پور بشیر گفته: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: در تن آدمی پاره یی گوشت نازک است که هر گاه درست باشد همه تن او درست خواهد بود و اگر بیمار گردد به میانجی آن همه تن مریض گردد و آن دل است.

***ترجمه فهری زنجانی: (شایستگی بنده در شایستگی یک عضو از بدن او است)

نعمان بشیر گوید: شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که میفرمود: در بدن آدمی پاره گوشتی هست که اگر آن صحیح و سالم باشد سائر بدن نیز سالم و اگر آن بیمار باشد سائر بدن نیز بیمار و فاسد خواهد بود و آن قلب است.

شرح: مقصود سلامتی جسمی و تندرستی ظاهری نیست بلکه چون قلب مرکز اراده و فرمانروای مطلق مملکت تن است و همه اعضاء و جوارح بفرمان اویند.

لذا صلاح و فساد فرمانبر و وابسته بصلاح و فساد فرمانده است و همانند اجتماعات بشری است که الناس علی دین ملوکهم.

****ترجمه جعفری: (سلامت بنده در سلامت عضوی از بدن اوست)

نعمان بن بشیر می گوید: از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در وجود انسان پاره گوشتی است که اگر صحیح و سالم باشد سایر اعضای بدن نیز سالم است و اگر مریض باشد سایر اعضای بدن نیز

مریض و فاسد خواهد بود و آن قلب است. (شرح: منظور از قلب در اینجا روح انسان است که قلب مرکز نگهدارنده آن است و سلامت روح از انحرافات فکری و عقیدتی، سلامت انسان را تضمین می کند.)

«110»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا قُتَیْبَهُ قَالَ حَدَّثَنَا رِشْدَیْنُ [رُشْدُ] بْنُ سَعْدٍ الْمِصْرِیُّ أَبُو الْحَجَّاجِ (2) قَالَ حَدَّثَنَا شَرَاحِیلُ بْنُ یَزِیدَ (3) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَ إِذَا خَبُثَ الْقَلْبُ خَبُثَ الْجَسَدُ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود هر گاه دل انسان پاک باشد تنش پاک است و هر گاه دل پلید باشد تن پلید است.

شرح: دل مرکز عقیده و احساسات انسان است که مبدء اعمال و حرکات اویند صحت دل عبارت از عقائد درست و احساسات پاک است در این صورت همه تن صحیح و پاک است یعنی هر عملی از هر عضوی صادر شود مفید و معقول و عادلانه است، بیماری و پلیدی دل عقائد کج و احساسات بد است که در این صورت اعمالی که از انسان صادر می شود اعمال شرارت و بدی و ظلم است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: هر گاه دل آدمی پاک باشد تن وی پاک است و اگر دل پلید گردد تن پلید شود.

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دل مرد که پاک شد تنش نیز پاکیزه است و چون دلش ناپاک باشد تنش نیز پلید و ناپاک خواهد بود.

****ترجمه جعفری:

عبد اللّه بن عمر و ابو هریره نقل می کنند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که قلب شخص پاکیزه باشد، جسد او نیز پاکیزه می شود و هنگامی که قلب انسان پلید باشد، جسد او نیز پلید می شود.

1- دیبل- بفتح الدال و تقدیم المثناه التحتیه علی الباء الموحده المضمومه مدینه علی ساحل البحر الهندی قریبه من السند ینسب إلیها جماعه کثیره من العلماء منهم أبو جعفر محمّد بن إبراهیم بن عبد اللّه الدیبلی الراوی عن أبی عبد اللّه الحسین بن الحسن المروزی. (اللباب).
2- رشدین- بکسر الراء و سکون المعجمه ابن سعد بن مفلح المهری المصری. و فی نسخ الکتاب «رشید بن سعد البصری» و هو تصحیف.
3- یعنی المعافری.

دخل الرجل الجنه بخصله

«111»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا یَحْیَی بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ (1) قَالَ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا هُرَیْرَهَ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله دَخَلَ عَبْدٌ الْجَنَّهَ بِغُصْنٍ مِنْ شَوْکٍ کَانَ عَلَی طَرِیقِ الْمُسْلِمِینَ فَأَمَاطَهُ عَنْهُ (2).

*ترجمه کمره ای: (شخصی بیک خصلت وارد بهشت می شود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بنده ای وارد بهشت می شود بواسطه یک شاخه خاری که در سر راه مسلمانان بوده و آن را پاک کرده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آدمی به منشی به بهشت درآید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته، «بنده یی به بهشت درآید اگر چه به برداشتن خاری که در سر راه مسلمانان بوده، باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردی با یک خوی بهشتی شد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بنده ای بهشتی گردید بخاطر برداشتن شاخه خاری از سر راه مسلمانان.

****ترجمه جعفری: (شخصی به خاطر یک خصلت وارد بهشت شد)

ابو هریره می گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بنده ای به سبب اینکه یک شاخه خاری از سر راه مسلمانان برداشت، وارد بهشت شد.

من سره خصلتان فلیستعمل خصله

«112»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الْفَرْغَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ زَیْدٍ الصَّائِغُ الْمَکِّیُّ بِمَکَّهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَبِیبٍ قَالَ أَخْبَرَنِی

أَبِی عَنْ یُونُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله یَقُولُ مَنْ سَرَّهُ أَنْ یُبْسَطَ لَهُ فِی رِزْقِهِ وَ یُنْسَأَ لَهُ فِی أَجَلِهِ فَلْیَصِلْ رَحِمَهُ (3).

*ترجمه کمره ای: (کسی که از دو خصلت خوشش می آید بیک خصلت عمل کند)

انس بن مالک گوید از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیدم کسی که از وسعت رزق و تأخیر مرگ خوشش می آید صله رحم کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که از دو منش خشنود گردد به منشی کار بندد)

انس پور مالک گفته: از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که گفت: «آنکه از فراخی روزی و دیر آمدن اجل خشنود گردد گو صله رحم کند» یعنی رفت و آمد داشته باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که به دو فائده دلخوش دارد یک کار انجام دهد)

انس بن مالک گوید: شنیدم پیغمبر صلّی الله علیه و آله میفرمود: هر که از وسعت روزی و طول عمر مسرور است صله رحم کند.

****ترجمه جعفری: (کسی که دو خصلت او را شاد کند، یک خصلت را به کار گیرد)

انس بن مالک می گوید: از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس که بخواهد روزی او گسترش پیدا کند و اجلش به تأخیر افتد، پس صله رحم کند.

کان رسول الله صلّی الله علیه و آله یسلم تسلیمه واحده

«113»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ سَعِیدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَکَرِیَّا یَحْیَی بْنُ الْفَضْلِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْوَرَّاقُ السَّمَرْقَنْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ

سَلَمَهَ قَالَ حَدَّثَنَا بَقِيَّهُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الزِّيَادِي (4) عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله كَانَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمَهً وَاحِدَهً.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا بیک سلام نماز را تمام میکرد)

انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله با یک سلام از نماز خارج میشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر نماز خود را به سلامی پایان می داد)

انس پور مالک روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله با سلامی نماز خود را انجام می داد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا در نمازش یک سلام میداد)

انس گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین بود که بیک سلام نماز را تمام میکرد.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله سلام نماز را با یک سلام می خواند)

انس بن مالک می گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله با یک سلام، سلام می داد (منظور سلام نماز است).

1- هو یحیی بن عبید اللّه بن موهب التیمی یروی عنه عبد اللّه بن المبارک. و قال الجوزجانی: هو کوفیّ و أبوه لا یعرف. یروی عن أبیه عن أبی هریره.
2- أماطه أی أزاله و نحاه.
3- أخرجه مسلم فی صحیحه ج 8 ص 8 و فیه «أو ینسأ فی أثره». و الاثر: الأجل.
4- الظاهر هو محمّد بن زیاد بن عبید الزیادی أبو عبد اللّه البصری الملقب بیؤیؤ.

باب الاثنين

معرفه التوحيد بخصلتين

«1»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُ (1) وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِی یُحَدِّثُ عَنْ أَبِیهِ علیه السّلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِمَا عَرَفْتَ رَبَّکَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا أَنْ هَمَمْتُ فَحَالَ بَیْنِی وَ بَیْنَ هَمِّی وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِی فَعَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَیْرِی قَالَ فَبِمَا ذَا شَکَرْتَ نَعْمَاهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَی بَلَاءٍ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّی وَ أَبْلَی بِهِ غَیْرِی فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْعَمَ عَلَیَّ فَشَکَرْتُهُ قَالَ فَبِمَا ذَا أَحْبَبْتَ لِقَاءَهُ قَالَ لَمَّا رَأَیْتُهُ قَدِ اخْتَارَ لِی دِینَ مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ أَنْبِیَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِی أَکْرَمَنِی بِهَذَا لَیْسَ یَنْسَانِی فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ.

*ترجمه کمره ای: ([باب خصلت های دوگانه:] خدای یگانه را بدو خصلت بشناسید)

از امام ششم علیه السّلام روایت شده که فرمود شنیدم از پدرم که از پدرش نقل میکرد مردی حضور امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاد و عرضکرد یا امیر المؤمنین بچه دلیل خدای خود را شناختی فرمود بفسخ عزیمت و شکست همت، چون که گاهی همت گماشتم بر امری و میان من و مقصودم حاصل شد و تصمیم گرفتم و قضاء با تصمیم مخالفت کرد، از اینجا دانستم تدبیر بدست دیگری است، عرضکرد چگونه نعمت او را شکر کردی، فرمود نگاه کردم ببلای او که از من دور کرد، و دچار دیگری نمود از این جا دانستم که بمن نعمت بخشوده و او را شکر میکنم، عرضکرد از چه رو ملاقات وی را دوست داری فرمود چون دیدم فرشتگان و پیغمبران و انبیاء خود را بمن ارزانی داشته دانستم کسی که باین دین مقدس مرا گرامی داشته هرگز فراموشم نکند پس ملاقات او را دوست داشتم.

**ترجمه مدرس گیلانی: ([باب منشهای دوگانه] شناسایش خداوند یگانه به دو منش است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: شنیدم که از پدر خود نقل کرد که مردی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام پرسید خدای را به چه

شناختی؟

گفت: به تغییر عزیمت و تبدیل همت. زیرا گاهی قصد امری کردم او میان من و کار من جدایی افکند.

در کارها مصمم شدم اما قضا با تصمیم من مخالفت کرد، از این جهت دانستم کارها به دست دیگریست.

انوری این را به شعر گفته:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست***چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست؟

بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق***بدان دلیل که تدبیرهای خلق جمله خطاست.

آنگاه پرسید چگونه نعمت ویرا سپاس گویی؟ در پاسخ گفت: دیدم مرا از گرفتاری دور کرد و دیگری را گرفتار کرد. از این روی دانستم که به من لطف داشته و نعمت ارزانی کرد از این سبب ویرا سپاس گفتم. دوباره پرسید چرا دیدار وی را دوست داری؟ در جواب گفت: چون دیدم فرشتگان و پیامبران خود را برای راهنمایی من آماده داشته کسی که این همه لطف به من دارد هرگز مرا فراموش نخواهد کرد از این رو دیدار ویرا خواهانم.

***ترجمه فهری زنجانی: ([باب دوگانه] خدای یکتا را بدو چیز باید شناخت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم شنیدم که از پدرش بازگو میکرد: که در محضر امیرالمؤمنین علیه السّلام مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین پروردگارت را بچه وسیله شناختی؟ فرمود: بوسیله بهم خوردن تصمیم و شکستن همت که چون بکاری همت گماشتم میان من و کار مورد علاقه ام فاصله ایجاد شد و چون تصمیم گرفتم قضای الهی بر خلاف تصمیم من جاری گردید دانستم که تدبیر دیگری در کار است عرض کرد: بچه جهت نعمت های خداوند را شکرگزاری؟ فرمود: در بلاهائی که از من باز داشته و دیگری را بآن مبتلا ساخته خوب دقت کردم دانستم که خداوند بر من انعام فرموده سپاسگزارش گشتم، عرض کرد: از چه رو خدا را دوست داری؟ فرمود: از این رو که آئین فرشتگان و فرستادگان و پیغمبران خود را برای من برگزید دانستم کسی که مرا این چنین گرامی میدارد فراموشم نخواهد کرد و بهمین جهت دوستدار دیدارش گشتم.

****ترجمه جعفری: ([باب خصلت های دوگانه] شناخت توحید با دو خصلت)

هشام بن سالم گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم شنیدم و او از پدرش شنید که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السّلام از جای برخاست و به او گفت: یا امیر المؤمنین! پروردگارت را با چه چیزی شناختی؟

فرمود: با به هم خوردن عزم و اراده و شکسته شدن همّت، هر گاه که چیزی را قصد کردم، خدا میان من و قصدم حایل شد و من چیزی را اراده کردم ولی قضای الهی با آن مخالفت نمود، پس دانستم که سامان دهنده کارها کسی غیر از من است. آن شخص گفت: چگونه سپاس نعمت های خدا را به جای آوردی؟ فرمود: به بلایی توجه کردم که از من دور کرده و دیگری را به آن مبتلا ساخته است، پس دانستم که به من نعمت داده و سپاسگزاری کردم. آن شخص گفت: برای چه ملاقات او را دوست داری؟

فرمود: وقتی دیدم که او دین فرشتگان و پیامبران و انبیای خود را برای من برگزیده، دانستم که کسی که مرا این گونه گرامی داشته، مرا فراموش نمی کند، پس ملاقات او را دوست داشتم.

قال النبی صلّی الله علیه و آله خلتان لا أحب أن یشارکنی فیهما أحد

(2)

«2»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَلَّتَانِ لَا أُحِبُّ أَنْ یُشَارِکَنِی فِیهِمَا أَحَدٌ وُضُوئِی فَإِنَّهُ مِنْ صَلَاتِی وَ صَدَقَتِی فَإِنَّهَا مِنْ یَدِی إِلَی یَدِ السَّائِلِ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِی یَدِ الرَّحْمَنِ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر فرمود دو کار نیک است که دوست ندارم احدی در آنها با من شرکت کند)

یکی وضوی من است که جزو نماز من محسوبست و دیگری صدقه من است که میخواهم با دست خود بدست سائل گذارم زیرا که آن در دست خدا قرار میگیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر گفت: دو کار نیک است که نمی خواهم کسی در آنها با من شرکت کند)

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «دو منشی است که دوست ندارم کسی در آن دو با من شرکت جوید: یکی دست نماز است، چون آن از نماز من است. و دیگر دهش در راه خدا، زیرا آن از دست من است به دست خواهان که به خداوند رحمان می رسد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر فرمود: در دو کار دوست ندارم که هیچ کس با من شرکت کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو کار است که دوست ندارم هیچ کس در آن دو با من شرکت کند، یکی وضوی من است که جزئی است از نماز من، دوم صدقه من است که از دست خودم بدست گدا برسد زیرا صدقه بدست خدای رحمان میرسد.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله که دوست ندارم در دو خصلت کسی شریک من باشد)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت است که دوست ندارم کسی در آنها شریک من باشد: وضوی من که جزء نماز من است و دیگری صدقه دادن من که چون از دست من به دست سائل می رسد، در واقع در دست خدای رحمان قرار می گیرد.

غریبتان فاحتملوهما

«3»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ .

1- فی بعض النسخ «القاضی» و لعله تصحیف.
2- الخله: الخصله.

بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا كَلِمَةُ حُكْمٍ مِنْ سَفِيهٍ فَاقْبَلُوهَا وَ كَلِمَةُ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوهَا.

*ترجمه کمره ای: (دو غریب باید پذیرائی شوند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو غریبند که باید آنها را پذیرائی کنید، سخن حکیمانه ای که از سفیه سرزند آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از حکیمی سرزند از آن درگذرید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو دور افتاده را پذیرایی کنید)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: دو دور افتاده اند باید آنها را پذیرایی کرد: گفتار حکیمانه یی از انسان سبک مغزی و دیگر گفتار سفیهانه یی که از فرزانه یی سر زند از آن درگذرید.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو غریب را نگهداری کنید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از دو غریب نگهداری کنید: کلام حکمت آمیز را از سفیه بپذیرید و سخن سفیهانه را بر حکیم نگیرید.

****ترجمه جعفری: (دو غریب را تحمل کنید)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو غریب است که باید آنها را تحمل کنید: کلمه حکمت آمیزی از یک نادان، آن را قبول کنید و کلمه نابخردانه ای از حکیم، آن را ببخشایید.

لا ينقض الوضوء إلا ما خرج من الطرفين

«4»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ الْمُرَادِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحِجَامَةِ وَ الْقَیْ ءِ وَ كُلِّ دَمٍ سَائِلٍ

فَقَالَ لَيْسَ فِيهِ وُضُوءٌ إِنَّمَا الْوُضُوءُ مِمَّا خَرَجَ مِنْ طَرَفَيْکَ اللَّذَيْنِ أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِمَا عَلَيْکَ.

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله عزه يعنى من بول أو غائط أو ريح أو منى

*ترجمه کمره ای: (وضو را باطل نکند مگر آنچه از دو طرف خارج شود)

ابی بصیر مرادی گوید از امام ششم علیه السّلام پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان گردد فرمود وضو ندارد همانا وضو از آنی باید که از دو طرف اسفل که بعنایت الهی است خارج می شود.

مصنف کتاب ادام اللَّه عزه گوید مقصود بول و غایط و باد و منی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دست نماز را چیزی تباه نمی کند مگر آنکه از پیش یا پس انسان مکلف بیرون آید)

از ابی بصیر مرادی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان شود. گفت: «دست نماز باطل نمی شود مگر به آنچه از دو طرف پایین بیرون آید.

مصنف این کتاب شیخ صدوق گفته: مقصود از آنچه بیرون می آید: بول و غائط و باد و منی ست.

مترجم گوید: در مذهب شافعی تلاقی پوست زن و مرد که هر دو در گمان شهوت باشند اگر چه طرفی مکره یا میت باشد وضوء باطل می شود. و نزد حنفی قهقهه در نماز ناقض وضو و نماز است. و در نزد مالکی و حنبلی رده ناقض وضو است.

***ترجمه فهری زنجانی: (فقط آنچه از پس و پیش بیرون می آید وضو را میشکند)

ابی بصیر مرادی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم حجامت کردن و قی کردن و خونهائی که از بدن بیرون می آید حکمش چیست؟ فرمود در این موارد وضو گرفتن لازم نیست وضو گرفتن فقط هنگامی است که از پیش و پس تو که خداوند انعامت فرموده است چیزی بیرون بیاید.

مصنف کتاب که عزتش مدام باد گوید: مقصود ادرار یا مدفوع یا باد و یا منی است.

****ترجمه جعفری: (وضو را باطل نمی کند مگر آنچه از دو طرف خارج می شود)

ابو بصیر مرادی می گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره حجامت و قی کردن و هر خونی که جریان دارد پرسیدم، فرمود: هیچ کدام وضو ندارد (وضو را باطل نمی کند) همانا وضو از چیزی است که از دو طرف تو بیرون شود همان دو طرفی که به وسیله آنها به تو نعمت داده است.

مصنف کتاب می گوید: منظور بول و غائط و باد و منی است.

نعمتان مکفورتان

«5»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَ الْعَافِيَهُ (1).

*ترجمه کمره ای: (دو نعمت در معرض کفرانند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود، دو نعمت در معرض کفرانند امنیت و سلامتی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو نعمت بر مردم پوشیده شده)

از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله نقل است که گفته: «دو نعمت بر مردم پوشیده شده: آسایش و تندرستی».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو نعمت پنهان)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ارزش دو نعمت از نظر مردم پوشیده است: امنیت و تندرستی.

****ترجمه جعفری: (دو نعمت همواره ناسپاسی می شوند)

اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو نعمت است که همواره ناسپاسی می شوند: امنیت و تندرستی.

خصلتان کثیر من الناس مفتون فیهما

«6»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَصْلَتَانِ کَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ مَفْتُونٌ فِیهِمَا (2) الصِّحَّهُ وَ الْفَرَاغُ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت برای بیشتر مردم فتنه انگیزند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بیشتر مردم از دو خصلت در فتنه واقع میشوند و آنها تندرستی و بیکاری است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش است که برای بسیاری فتنه انگیزد)

رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله گفته: «بیشتر مردمان از دو منش در فتنه می افتند و آنها تندرستی و بیکاری ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (وسیله آزمایش بیشتر مردم)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بیشتر مردم در دو چیز مورد آزمایش اند: تندرستی و آسایش خاطر.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که بسیاری از مردم با آنها آزمایش می شوند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو خصلت است که بسیاری از مردم با آنها آزمایش می شوند: تندرستی و فراغت.

«7»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَرْوَزِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَکِ وَ الْفَضْلِ بْنِ مُوسَی قَالا أَخْبَرَنَا.

1- المکفور: المستور أو غیر المشکور.
2- أی مختبرون و ممتحنون بهما.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِی هِنْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الْفَرَاغُ وَ الصِّحَّةُ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بیشتر مردم از دو خصلت در فتنه واقع میشوند و آنها تندرستی و بیکاری است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله گفته: «بیشتر مردمان از دو منش در فتنه می افتند و آنها تندرستی و بیکاری ست.

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بیشتر مردم در دو نعمت آزمایش شده اند آسایش و تندرستی.

****ترجمه جعفری:

ابن عباس از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو نعمت است که بسیاری از مردم با آنها آزمایش می شوند: فراغت و تندرستی.

ما عبد الله عز و جل بشی ء أفضل من الصمت و المشی إلی بیته

«8»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ عَنْ أَبِی الرَّبِيعِ الشَّامِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَیْ ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّمْتِ وَ الْمَشْیِ إِلَی بَيْتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (خاموشی و پیاده رفتن بخانه خدا از همه عبادات بهتر است)

امام ششم علیه السّلام فرمود عبادت نشده خداوند بچیزی که بهتر از خاموشی و پیاده رفتن بخانه او باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خاموشی و پیاده روی به خانه خدا از همه عبادات برتر است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «خدای را بندگی نکرده اند به چیزی که برتر از خاموشی و پیاده روی به خانه وی باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین عبادت، خاموشی و رفتن بخانه خدا است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند بعبادتی بهتر از خاموشی و رفتن بخانه اش پرستش نشده است.

شرح: ظاهر این است که مقصود تشرف به بیت اللّه و حج گزاردن است و احتمال میرود که مقصود مطلق مساجد باشد.

****ترجمه جعفری: (خداوند با چیزی بهتر از سکوت و پیاده رفتن به سوی خانه او پرستش نشده است)

ابو الربیع شامی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند با چیزی بهتر از سکوت و پیاده رفتن به سوی خانه او پرستش نشده است. (منظور از خانه خدا کعبه است).

یؤمر بالمعروف رجلان

«9»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ الْبَصْرِيِ (1) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيه السَّلام قَالَ: إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَّعِظُ أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ وَ أَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ وَ سَيْفٍ فَلَا.

*ترجمه کمره ای: (دو کس امر بمعروف میشوند)

امام ششم علیه السّلام فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر میشوند مؤمنی که پند پذیرد یا نادانی که یاد بگیرد و عمل کند، اما کسی که تازیانه

و شمشیر دارد مورد این حکم نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو تن امر به معروف می شوند)

امام صادق گفته: «دو تن شایسته امر به معروف و نهی از منکر می شوند: یکی مؤمن پند پذیر و دیگر نادانی که خواهد فرا گیرد. اما آنکه تازیانه و شمشیر دارد هیچ از این دو نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (فقط دو نفر را امر بمعروف باید کرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امر بمعروف و نهی از منکر فقط مؤمن را باید نمود تا پند گیرد و نادان را تا ید گیرد نه آن را که تازیانه و شمشیر دارد.

شرح: روایت در مقام بیان یکی از شرایط امر بمعروف و نهی از منکر است که اگر شخص، خوف داشت صدمه ای بجانش میرسد و کشته می شود وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر ندارد.

****ترجمه جعفری: (دو کس امر به معروف می شوند)

یحیی الطویل از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا (دو کس) امر به معروف و نهی از منکر می شوند: یکی مؤمن که پند می گیرد و دیگری جاهل که می آموزد، ولی صاحب تازیانه و شمشیر، هرگز!

للکفر جناحان

«10»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ جَرِيرٍ الْبَجَلِيِ (2) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: لِلْكُفْرِ جَنَاحَانِ بَنُو أُمَيَّةَ وَ آلُ الْمُهَلَّبِ (3).

*ترجمه کمره ای: (کفر دو پر دارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود کفر دو پر دارد و آنها بنی امیه و خانواده مهلب می باشند.

شرح: خانواده مهلب از بزرگان بنی شیبان بودند که طرفداران بنی امیه بشمار میرفتند و از طرف آنها فرمانده و حکام قشون و ولایات بودند و با شورشیان می جنگیدند و مهلب بن ابی صفره و یزید بن مهلب از مشاهیر آنها هستند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کفر را دو بال است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفته: «کفر را دو بال است و آنها بنو امیه و آل مهلب اند».(آل مهلب از حامیان بنی امیه بودند.)

***ترجمه فهری زنجانی: (دو بال کفر)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کفر دو بال دارد بنو امیه و آل مهلب.

شرح: آل مهلب جمعی از فرمانداران بنی امیه و بنی العباس بودند و داستان های مفصلی دارند، بطبری ج 8 ص 19 و ابن الاثیر ج 4 ص 183 مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (کفر دو بال دارد)

محمد بن اسحاق از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: برای کفر دو بال است: بنی امیّه و خاندان مهلّب. (این خاندان کارگزاران بنی امیه بودند).

1- فی التهذیب فی باب النوادر من کتاب الجهاد یحیی الطویل صاحب المصری، و لعلّ الصواب المقری و هو غیر یحیی بن أم الطویل الذی کان من حواری علیّ بن الحسین علیهما السلام و خواصه.
2- فی بعض النسخ «حریز البجلیّ» و لم أجدهما.
3- المهلّب- بضم المیم و فتح الهاء و اللام المشدده أبو بطن. و آل المهلب جماعه من الامراء و الولاه لدوله بنی أمیّه و بنی العباس و هم منسوبون الی المهلب بن أبی صفره ظالم ابن سراق الأزدیّ العتکی، یکنی أبا سعید، أمیر، بطاش، جواد، قال فیه عبد اللّه بن الزبیر: هذا سید أهل العراق ولد فی دبا، و نشأ بالبصره، و قدم المدینه مع أبیه فی أیّام عمر، و ولی اماره

البصره لمصعب بن الزبير، و فقئت عينه بسمرقند كما فى المحبر ص 261 و انتدب لقتال الازارقه، و كانوا قد غلبوا على البلاد، و شرط له أن كل بلد يجليهم عنه يكون له التصرف فى خراجه تلك السنه، فأقام يحاربهم تسعه عشر عاما لقى فيها منهم الاهوال، و أخيرا تمّ له الظفر بهم، فقتل كثيرين، و شرد بقيتهم فى البلاد، ثمّ ولاه عبد الملک بن مروان ولايه خراسان فقدمها سنه 79 ه و مات فيها. قال ابن الجوزى فى المدهش من العجائب ثلاثه اخوه ولدوا فى سنه واحده و قتلوا فى سنه واحده و كانت أعمارهم ثمانيا و أربعين سنه: يزيد، و زياد، و مدرک بنو المهلب بن أبى صفره. و أخبارهم كثيره، راجع الوفيات ج 2 ص 145 و رغبه الامل ج 2 ص 201 و 204 و ج 3 ص 60 و 116. و ج 5 ص 130. و ج 6 ص 105. و الطبرىّ ج 8 ص: 19. و ابن الأثير ج 4 ص 183. (الزركلى).

قسم الله تبارک و تعالی أهل الأرض قسمین

«11»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله قَسَمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَهْلَ الْأَرْضِ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا ثُمَّ قَسَمَ النِّصْفَ الْآخَرَ عَلَى ثَلَاثَةٍ فَكُنْتُ خَيْرَ الثَّلَاثَةِ ثُمَّ اخْتَارَ الْعَرَبَ مِنَ النَّاسِ ثُمَّ اخْتَارَ قُرَيْشاً مِنَ الْعَرَبِ ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ قُرَيْشٍ ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ اخْتَارَنِي مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

*ترجمه کمره ای: (خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرد و مرا در قسم بهتر قرار داد و آن نیمه را هم سه قسمت کرد و من در بهترین قسمتها بودم سپس قریش را از میان عرب برگزید، سپس بنی هاشم را از میان قریش برگزید سپس فرزندان عبد المطلب را از بنی هاشم برگزید، سپس مرا از بنی عبد المطلب برگزید.

شرح: ظاهرا مقصود از دو قسمت اول جن و انس باشند زیرا این دو طایفه افراد عاقل و مکلف و با شرافت زمین میباشند و مقصود از تقسیم دوم تقسیم انسان است بزرد پوست و سیاه پوست و سفید پوست که قسم سوم اشرف اقسام دیگر است و شامل عرب می شود یا مقصود اولاد سام و حام و یافث است که مطابق بعضی اخبار همه افراد بشر راجع باین سه دسته اند و اولاد سام که اشرف آنهاست شامل عرب می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خداوند بزرگ مردم زمین را دو بخش کرده)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته «خدا مردم زمین را دو بخش کرد و مرا در بخش بهتر نهاد و آن نیمه را نیز سه بخش کرد و مرا در برترین بخشهای آن نهاد. سپس قریش را از میان عرب برگزید. آنگاه دودمان هاشم را از قریش برگزید بعدا فرزندان عبد المطلب را از خانواده هاشم اختیار کرد سپس مرا از دودمان عبد المطلب اختیار کرد. (شاید مراد از دو بخش انس و جن باشد.)

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تعالی مردم روی زمین را بدو قسمت تقسیم فرموده است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی مردم روی زمین را بدو قسمت تقسیم فرمود و مرا در قسمت بهتر قرار داد سپس آن نصف بهتر را بر سه قسمت کرد و من جزو بهترین قسمت از آن سه بودم سپس عرب را برگزید از میان مردم سپس قریش را از میان عرب برگزید سپس بنی هاشم را از قریش برگزید سپس بنی عبد المطلب را از بنی هاشم برگزید سپس مرا از بنی عبد المطلب برگزید.

****ترجمه جعفری: (خداوند اهل زمین را به دو قسم تقسیم کرده)

ابراهیم بن یحیی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند اهل زمین را به دو قسم تقسیم کرده و مرا در این میان بهترین آنها قرار داده است، آنگاه نصف دیگر را به سه قسم تقسیم کرده و من بهترین آن سه قسم هستم، سپس از مردم، عرب را انتخاب کرد آنگاه از عرب، قریش را برگزید، آنگاه از قریش، بنی هاشم را اختیار کرد، آنگاه از بنی هاشم فرزندان عبد المطلب را انتخاب کرد، آنگاه از فرزندان عبد المطلب مرا برگزید.

صنفان من هذه الأمه إذا صلحا صلحت الأمه و إذا فسدا فسدت الأمه

«12»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِی وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِی قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ.

*ترجمه کمره ای: (دو صنف امت اگر صالح باشند امت صالح میشوند و اگر فاسد شوند امت فاسد میشوند)

امام ششم علیه السّلام از قول پدرش فرمود که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من چون صالح باشند امت من صالحند و چون فاسد شوند امت من فاسد میشوند، سؤال شد یا رسول اللّه کدامند؟ فرمود فقهاء و امراء.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از پیروان پیامبر دو دسته اند که هر گاه درست گردند مردم درست می شوند و هر گاه تباه گردند مردم نیز تباه گردند)

از امام جعفر بن محمد علیهما السّلام از پدرش علیه السّلام روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته:

پیروان من دو دسته اند: هر گاه درست شوند مردم نیز درست شوند و اگر تباه گردند مردم نیز تباه گردند و ایشان: فقهاء و امرای دین من اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (صلاح و فساد امت وابسته بصلاح و فساد دو صنف است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو طایفه از این امت اگر صالح گشتند همه امتم صالح میگردد و اگر فاسد شدند همه امتم فاسد میشوند، عرض شد: یا رسول اللّه آن دو طایفه کدامند؟ فرمود: دانشمندان دینی و فرمانروایان- قوه مقننه و قوه مجریه-

****ترجمه جعفری: (دو گروه از این امت هر گاه اصلاح شوند تمام امت اصلاح می شود، و اگر فاسد شوند تمام امت فاسد می شود)

سکونی می گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو گروه از امت من هستند که هر گاه اصلاح شوند، امت من اصلاح می شوند و هر گاه فاسد شوند، امت من فاسد می شوند. گفته شده آن گروه کدامند یا رسول اللّه؟

فرمود: فقیهان و حاکمان.

اتقوا الله فی الضعیفین

«13»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ يَعْنِي بِذَلِكَ الْيَتِيمَ وَ النِّسَاءَ.

*ترجمه کمره ای: (خدا را در باره دو ضعیف بپائید)

امام ششم علیه السّلام فرمود خدا را در باره دو ضعیف واپائید مقصود او کودک بی پدر و زنها است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (احترام خدای را در باره دو ناتوان نگاهدارید)

امام صادق علیه السّلام گفته: «برای خدا دو ناتوان را نگاهدارید. یعنی پدر مرده و زنان را.

***ترجمه فهری زنجانی: (در مورد دو ناتوان از خدا بپرهیزید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در مورد دو ضعیف از خدا بپرهیزید: یتیم و زن.

****ترجمه جعفری: (در باره دو گروه ناتوان از خدا بترسید)

سماعه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در باره دو گروه ناتوان از خدا بترسید. منظور از آنها یتیمان و زنان هستند.

ثواب من عال ابنتین أو أختین أو عمتین أو خالتین

«14»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ زَكَرِيَّا

الْمُؤْمِنِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ عَالَ ابْنَتَیْنِ أَوْ أُخْتَیْنِ أَوْ عَمَّتَیْنِ أَوْ خَالَتَیْنِ حَجَبَتَاهُ مِنَ النَّارِ.

*ترجمه کمره ای: (مزد کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را کفالت کند.)

امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نان بدهد او را از آتش نگاه دارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند)

امام صادق علیه السّلام گفته: «آنکه دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند یعنی نان دهد، او را از آتش دوزخ نگاه دارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که از دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله سرپرستی کند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را سرپرستی کند او را از آتش نگاه میدارند.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمّه یا دو خاله را تکفّل کند)

زکریای مؤمن مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس دو دختر یا دو خواهر یا دو عمّه یا دو خاله را کفالت کند آنها او را از آتش (جهنم) حفظ می کنند.

لا یجد ریح الجنه رجلان

«15»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَیْلٍ عَنْ شُرَیْسٍ الْوَابِشِیِ (1) عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله إِنَّ الْجَنَّهَ لَیُوجَدُ رِیحُهَا مِنْ مَسِیرَهِ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ وَ لَا یَجِدُهَا عَاقٌّ وَ لَا دَیُّوثٌ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الدَّیُّوثُ قَالَ الَّذِی تَزْنِی امْرَأَتُهُ وَ هُوَ یَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای: (دو مرد بوی بهشت را نمیشوند.)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت شود و عاق والدین و دیوث او را نیابند، عرض شد یا رسول اللّه دیوث کیست؟ فرمود کسی که زنش زنا دهد و بداند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو مرد بوی بهشت را نمی شنوند)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: عاق والدین و قلتبان بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه در نیابند. پرسیدند قلتبان کیست؟ گفت: کسی که زن وی زنا دهد و او بداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو نفر بوی بهشت را نمی یابند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بوی بهشت از پانصد سال راه بمشام میرسد ولی این بوی را عاق پدر و مادر استشمام نمیکند و نه دیوث، عرض شد: یا رسول اللّه دیوث کیست؟ فرمود آنکه زنش با اطلاع او هم بستر دیگری شود.

****ترجمه جعفری: (دو کس بوی بهشت را نمی شنوند)

جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بوی بهشت از فاصله پانصد سال، شنیده می شود ولی عاقّ والدین و دیّوث آن را نمی شنود. گفته شد: یا رسول اللّه دیّوث کیست؟ آن حضرت فرمود: کسی که زنش زنا می کند و او از آن خبر دارد.

ما جاء فی ذی وجهین

«16»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ الْمُنَبِّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ.

1- نسبه الى بنى وابش بطن من قريش.

عَلِیٍّ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَجِی ءُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ذُو الْوَجْهَیْنِ دَالِعاً لِسَانَهُ (1) فِی قَفَاهُ وَ آخَرَ مِنْ قُدَّامِهِ یَلْتَهِبَانِ نَاراً حَتَّی یَلْهَبَا جَسَدَهُ ثُمَّ یُقَالُ لَهُ هَذَا الَّذِی کَانَ فِی الدُّنْیَا ذَا وَجْهَیْنِ وَ ذَا لِسَانَیْنِ یُعْرَفُ بِذَلِکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره شخص دو زبان آمده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود شخص دو زبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش درآمده و زبان دیگری از جلوش افتاده و آتش میارند تا او را آتش زنند و فریاد شود اینست که در دنیا دو رو و دو زبان بوده، در روز قیامت این طور معروف می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در باره دو زبان آمده است)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «انسان دو روی یعنی دو زبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش بر آمده و زبان دیگرش از پیش بیرون افتاده او را به آتش می سوزانند و گویند اینست کسی که در جهان دو زبان و منافق بوده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره شخص دو رو)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شخص دو رو را روز قیامت می آورند با زبانی از پشت سر درآمده و زبانی از پیش رو که شعله آتش از هر دو زبانه میکشد تا همه بدنش را فرا میگیرد آنگاه عتابش کنند که این همان است که در دنیا دو رو و دو زبان بود و روز قیامت این چنین معرفی می شود.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره شخص دورو وارد شده است)

علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: در روز قیامت شخص دورو در حالی می آید که زبان او از پشت سر و زبان دیگری از جلو درآمده و این دو زبان، آتش را بر او مسلط می کنند تا جسمش بسوزد، آنگاه گفته می شود: این است کسی که در دنیا دورو و دوزبان بود، در روز قیامت با این حالت شناخته می شود.

«17»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ مَنِیعٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِیَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ذَا الْوَجْهَیْنِ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود بدترین مردم پیش خدای عز و جل روز قیامت دو رو است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(2)

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت شخص دو رو است.

****ترجمه جعفری:

ابو هریره از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: از بدترین مردم در روز قیامت کسی است که دورو باشد.

«18»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَنِیعٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِیکٌ عَنِ الرُّکَیْنِ (3) عَنْ نُعَیْمِ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ کَانَ لَهُ وَجْهَانِ فِی الدُّنْیَا کَانَ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ.

*ترجمه کمره ای:

(رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شخص دو زبان) روز قیامت دو زبان از آتش دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(4)

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که در دنیا دو رو باشد روز قیامت دو زبان آتشین خواهد داشت.

****ترجمه جعفری:

عمار از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: کسی که در دنیا دورو باشد در قیامت دو زبان از آتش خواهد داشت.

«19»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَوْنِ بْنِ مَعِینٍ بَیَّاعِ الْقَلَانِسِ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ مَنْ لَقِیَ الْمُؤْمِنِینَ بِوَجْهٍ وَ غَابَهُمْ بِوَجْهٍ أَتَی یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ.

*ترجمه کمره ای:

ابی یعقوب گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود کسی که با مؤمنان بروی دوستی برخورد کند و پشت سر آنها بدگوید در روز قیامت وارد می شود با دو زبان از آتش.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(5)

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که با مؤمنین در برخورد، با صورتی و در پشت سر بصورتی دیگر باشد روز قیامت با دو زبان آتشین محشور می شود.

****ترجمه جعفری:

ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر کس که با مؤمنان با یک رو ملاقات کند و در غیاب آنها روی دیگری نشان دهد، در روز قیامت در حالی می آید که دو زبان از آتش دارد.

«20»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي شَيْبَةَ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ يُطْرِي أَخَاهُ فِي اللَّهِ شَاهِداً وَ يَأْكُلُهُ غَائِباً إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنِ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ.

*ترجمه کمره ای:

امام پنجم علیه السّلام فرمود بدست بنده ای که دو رو و دو زبان باشد، مدح کند برادر دینی خود را در حضورش و بد گوید باو پشت سرش، اگر نعمت یابد باو حسد برد و اگر گرفتار شود او را یاری نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(6)

***ترجمه فهری زنجانی:

امام باقر علیه السّلام فرمود: بد بنده ایست بنده ای که دو رو و دو زبان باشد، در پیش روی برادر دینیش چرب زبانی کند و در پشت سرش بدگوئی، اگر برادرش بنعمتی رسد بر وی رشک برد و اگر مبتلا گردد یاری اش نکند.

****ترجمه جعفری:

زهری از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چه بد بنده ای است بنده ای که دو صورت و دو زبان داشته باشد، در حضور برادر دینی اش او را ستایش کند و در غیاب او، او را بخورد، اگر به او چیزی عطا شد حسد کند و اگر گرفتار گردید خوارش سازد.

الناس اثنان واحد أراح و آخر استراح

«21»- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ .

1- فی بعض النسخ «دلعا لسانه».
2- در منبع اصلی،ترجمه ذکر نشده
3- هو الرکین بن الربیع الراوی عن نعیم بن حنظله. و نعیم بن حنطب کما فی بعض نسخ الکتاب تصحیف و الخبر رواه أبو داود بهذا الاسناد فی السنن ج 2 ص 567.
4- در منبع اصلی،ترجمه ذکر نشده
5- در منبع اصلی،ترجمه ذکر نشده
6- در منبع اصلی،ترجمه ذکر نشده

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله النَّاسُ اثْنَانِ وَاحِدٌ أَرَاحَ وَ آخَرُ اسْتَرَاحَ فَأَمَّا الَّذِی اسْتَرَاحَ فَالْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ اسْتَرَاحَ مِنَ الدُّنْیَا وَ بَلَائِهَا وَ أَمَّا الَّذِی أَرَاحَ فَالْکَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَاحَ الشَّجَرَ وَ الدَّوَابَّ وَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (مردم دو دسته اند یکی آسوده میکند و یکی آسوده می شود.)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود مؤمن چون بمیرد از دنیا و گرفتاری آن آسوده شود و چون کافر بمیرد درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم را آسوده کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم دو گروه اند، گروهی آسوده می کنند و گروهی آسوده می شوند)

فرستاده خدا صلّی الله علیه و آله گفته: «هر گاه مؤمن بمیرد از گرفتاری جهان آسوده می شود و هر گاه کافر بمیرد درخت و جنبندگان زمین و بسیار از مردمان را از خود آسوده می کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم دو قسمند از یکی دیگران در راحت و دیگری خود در استراحت است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مردم دو قسمند یکی راحتی می بخشد و دیگری راحت می شود اما آنکه راحت می شود او مؤمن است که وقتی مرد، از دنیا و بلاهایش راحت می شود و آنکه راحتی می بخشد او کافر است که وقتی مرد، درخت و حیوانات و بسیاری از مردم را از شر خود راحت میکند.

****ترجمه جعفری: (مردم دو گروهند، یکی راحت می کند و دیگری راحت می شود)

جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مردم دو گروهند:

یکی راحت می کند و دیگری راحت می شود، آنکه راحت می شود مؤمن است که چون می میرد، از دنیا و گرفتاری آن راحت می شود، و آنکه راحت می کند کافر است که چون می میرد، درختان و حیوانات و بسیاری

از مردم را راحت می کند (منظور این است که کافر به خاطر دوری از خدا، وصله ناجوری در جهان است و موجودات عالم از او بیزارند.)

الناس اثنان عالم و متعلم

«22»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: النَّاسُ اثْنَانِ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ وَ الْهَمَجُ فِي النَّارِ.

*ترجمه کمره ای: (مردم دو طائفه اند دانا و دانشجو)

امام ششم علیه السّلام فرمود مردم دو طایفه اند دانا و دانشجو و دیگران پشه دم بادند و در آتشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان دو دسته اند دانا و دانش آموز)

امام صادق علیه السّلام گفته: «مردمان یا داناانند یا دانش آموز و غیر از این دو دسته در حکم پشه دم باد هستند و در آتش باشند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم دو قسمند: دانشمند و دانش آموز)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم دو قسمند: دانشمند و دانش آموز و دیگران مردمان فرومایه اند و فرومایه گان در آتشند.

****ترجمه جعفری: (مردم دو گروهند: دانشمند و دانش طلب)

محمد بن ابی عمیر گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم دو گروه هستند: دانشمند و دانش طلب و مردم دیگر فرومایه اند و فرومایگان در آتش هستند.

خصلتان إحداهما تنسی الذنوب و الأخری تقسی القلوب

«23»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّاجِرُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السّلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عليه السّلام لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ لَا تَدَعْ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَ تَرْكُ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت است که یکی گناهان را فراموش میکند و یکی دلها را سخت مینماید.)

امام ششم علیه السّلام از قول پدرش فرمود خدای تبارک و تعالی بموسی وحی فرستاد که بفراوانی مال خرسند مباش و یاد مرا در هیچ حال وامگذار زیرا مال بسیار گناهان را فراموش کند و ترک ذکر من دلها را سخت نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش است یکی گناه ها را به فراموشی می سپارد و دیگری دلها را سخت می کند)

امام صادق علیه السّلام از پدرش روایت کرده که گفت: «خداوند بزرگ به موسی وحی کرد که به بسیاری خواسته خشنود مباش و مرا به همه فراموش مکن. زیرا خواسته بسیار گناه ها را به فراموشی می سپارد و ترک یاد من دلها را سخت می کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو صفت یکی موجب فراموشی گناه است و دیگری مایه قساوت قلب)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بموسی علیه السّلام وحی کرد که بفراوانی مال شادی مکن و مرا در هیچ حال از یاد مبر که زیادی ثروت فراموشی گناه آورد و بیاد من نبودن، قساوت قلب.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که یکی گناهان را از یاد می برد و دیگری قساوت قلب می آورد)

اسماعیل بن ابی زیاد می گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که فرمود:

خداوند به موسی علیه السّلام وحی کرد که به خاطر افزونی مال خرسند مباش و در هیچ حالتی یاد مرا فراموش مکن، زیرا که افزونی مال گناهان را از یاد می برد و فراموش کردن من قلب را با قساوت می کند.

خصلتان أمان من الجذام

«24»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السَّلام قَالَ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ أَخْذُ الشَّارِبِ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت امان از خوره اند)

امام ششم علیه السّلام فرمود چیدن ناخن و گرفتن شارب در جمعه تا جمعه دیگر ایمنی از خوره است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش رهایی از خوره است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «ناخن گرفتن و آب خوره را چیدن از آدینه یی تا آدینه دیگر رهایی از خوره یعنی جذام است».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز امان از جذام است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در هر روز جمعه ناخن گرفتن و شارب زدن باعث ایمنی از بیماری جذام است.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که امان از جذام هستند)

حفص از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: گرفتن ناخن ها و گرفتن شارب از این جمعه به آن جمعه، امان از جذام است.

الشغل بالعظيمتين

«25»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطّٰارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّاجِرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِی زِيَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السّلام قَالَ: بَكَی أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی اشْتَكَی بَصَرَهُ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ أَنْ يَشْفِیَ بَصَرَكَ فَقَالَ إِنِّی عَنْهُ لَمَشْغُولٌ وَ مَا هُوَ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّی قَالُوا وَ مَا يَشْغَلُكَ عَنْهُ قَالَ الْعَظِيمَتَانِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ.

*ترجمه کمره ای: (بدو امر بزرگ باید دل داد)

ابو ذر از ترس خدا گریید تا از چشمش نالید بوی گفته شد ای ابا ذر دعا کن تا خدا چشمت را شفا دهد، گفت من از آن شغل مهمتری دارم، چشم را وجهه همت خویش نکرده ام، گفتند چیست که تو را از چشم عزیزت بخود مشغول کرده فرمود دو امر بزرگ بهشت و دوزخ.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سرگرمی به دو کار بزرگ)

ابو ذر غفاری از بیم خدا می گریستی تا دیده اش درد گرفتی، وی را گفتند دعا کن تا خدا دیده ات را تندرست گرداند، گفت: به کاری سخت تر سرگرم هستم و چشم من در آن راه چندان مهم نیست، گفتند: آن کدام است؟ گفت: بهشت و دوزخ»

***ترجمه فهری زنجانی: (گرفتاری دو کار بزرگ)

امام باقر علیه السّلام فرمود: ابی ذر- خدایش رحمت کند- آنقدر از ترس خدا گریه کرد که چشمهایش بدرد آمد، گفتندش چرا دعائی نکنی تا خداوند چشمهایت را شفا بخشد؟ گفت: گرفتاری، مجالم نمیدهد و اندوهی بزرگتر دارم. گفتندش: آن گرفتاری چیست؟ گفت: دو پیش آمد بزرگ، بهشت و دوزخ.

****ترجمه جعفری: (توجه کردن به دو چیز بزرگ)

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که فرمود: ابو ذر از ترس خدا گریه کرد تا اینکه چشمش ناراحت شد، به او گفتند: ای ابو ذر! بهتر است که از خدا بخواهی چشمت را شفا دهد، گفت: من به آن توجهی ندارم و آن بزرگترین غم من نیست، گفتند: چه کسی تو را به آن بی توجه کرده؟ گفت: دو چیز بزرگ: بهشت و آتش.

الدنیا کلمتان و درهمان

«26»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السّلام قَالَ: قَامَ أَبُو ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ أَنَا جُنْدَبُ بْنُ سَكَنَ فَاكْتَنَفَهُ النَّاسُ فَقَالَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَرَادَ سَفَراً لَاتَّخَذَ فِيهِ مِنَ الزَّادِ مَا يُصْلِحُهُ فَسَفَرُ يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَ مَا تُرِيدُونَ فِيهِ مَا يُصْلِحُكُمْ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَرْشِدْنَا فَقَالَ صُمْ يَوْماً شَدِيدَ الْحَرِّ لِلنُّشُورِ وَ حُجَّ حِجَّةً لِعَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ فِی سَوَادِ اللَّيْلِ لِوَحْشَهِ الْقُبُورِ كَلِمَهُ خَيْرٍ تَقُولُهَا وَ كَلِمَهُ شَرٍّ تَسْكُتُ عَنْهَا أَوْ صَدَقَهٌ مِنْكَ عَلَى مِسْكِينٍ لَعَلَّكَ تَنْجُو بِهَا يَا مُسْتَكِينُ مِنْ يَوْمٍ عَسِيرٍ اجْعَلِ الدُّنْيَا دِرْهَمَيْنِ دِرْهَماً أَنْفَقْتَهُ عَلَى عِيَالِكَ وَ دِرْهَماً قَدَّمْتَهُ لِآخِرَتِكَ وَ الثَّالِثُ يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ فَلَا تُرِدْهُ اجْعَلِ الدُّنْيَا كَلِمَتَيْنِ كَلِمَهً فِی طَلَبِ الْحَلَالِ وَ كَلِمَهً لِلْآخِرَهِ وَ الثَّالِثَهُ تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ لَا تُرِدْهَا ثُمَّ قَالَ قَتَلَنِی هَمُّ يَوْمٍ لَا أُدْرِكُهُ.

*ترجمه کمره ای: (دنیا دو کلمه است و دو ریال)

ابو ذر در پهلوی خانه کعبه ایستاد و گفت من جندب پسر سکنم مردم دور او را گرفتند، فرمود اگر یکی از شما قصد سفری کند توشه لائق آن را تهیه بیند، سفر روز قیامت در پیش است نمیخواهید توشه لائق آن را بردارید مردی نزد او رفت و گفت ما را ارشاد کن، فرمود روز گرم روزه بدار برای ذخیره قیامت و حج کن برای کارهای بزرگ و در دل شب دو رکعت نماز گذار برای وحشت قبر سخن خیر بگو و از گفتار بد خاموش باش بر بیچاره ای صدقه بده ای بیچاره شاید از روز سخت نجات یابی دنیا را دو ریال بشناس ریالی که خرج عیال کنی و ریالی که بآخرت پیش فرستی ریال سوم ضرر دارد و سودی نمی دهد آن را مطلب، دنیا را دو کلمه بدان یک کلمه در طلب حلال و یک کلمه در تحصیل آخرت کلمه سوم ضرر دارد و نفعی ندارد گرد آن مگرد گفت غم روزی که بآن نرسیدم مرا میکشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همه جهان دو کلمه است و دو درم)

ابو ذر غفاری در پهلوی کعبه ایستاد و گفت:

من جندب پور سکن هستم، مردمان گردوی فراهم آمدند. ایشان را پند داده نمی گفت: هر گاه کسی از شما سفری کند توشه ای برای آن برگیرد. آیا سفر قیامت در پیش نیست؟ می خواهید توشه یی برای آن بردارید. مردی بدو گفت ما را پندی ده. گفت: «روز گرم روزه گیر برای توشه

قیامت و حج گزار برای کارهای بزرگ و در دل شب دوگانه برای یگانه بگزار برای بیم گور. سخنهای نیکو گوی و از گفتار زشت باز ایست. از تهی دستان دستگیری کن شاید از گرفتاری آخرت رهایی یابی جهان را به اندازه دو درم بشناس درمی برای هزینه خانواده خود و درمی را برای آخرت از پیش فرست. سوم درم ترا زیان دارد و سودی ندهد. جهان دو کلمه است کلمه یی برای جستجوی حلال و کلمه دیگری برای دست آوردن آخرت. سوم کلمه زیان دارد گرد آن مگرد. اندوه روزی که به آن نرسیدم مرا هلاک می کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (دنیا دو کلمه است و دو درهم)

امام باقر علیه السّلام فرمود: ابو ذر (خدایش رحمت کند) در کنار خانه کعبه بپا خواست و خود را معرفی کرده و گفت: من جندب فرزند سکن هستم، مردم اطرافش را گرفتند گفت: هر یک از شما که بخواهد بسفری برود توشه راهی بقدر کفایت سفرش بهمراه برمیدارد برای سفر روز رستاخیز نمیخواهید توشه کافی برگیرید؟ مردی بپا خواست و گفتش: ما را در این کار راهنمائی کن، گفت:

برای رستاخیز روزی را در هوای بسیار گرم روزه بدار و برای کارهای مهم عمل حجی بجای آر، و برای نجات از وحشت قبر دو رکعت نماز در دل شب بگذار، سخنی که خیر در آن است بگو و از حرفی که شر برخیزد خاموش باش یا بر مسکینی از مال خود صدقه ای ده شاید از روز سخت، ای بینوا نجاتت بخشد دنیا را بجای دو درهم گیر که یک درهمش را بعائله خود انفاق کنی و درهم دیگر را برای تأمین آخرتت از پیش بفرستی و سومین درهم زیانت رساند و سودی ندارد از آن صرف نظر کن و دنیا را دو کلمه بدان یک کلمه در طلب روزی حلال و یک کلمه در تحصیل کار آخرت و سومی زیان دارد و سودی ندارد آن را مطلب، سپس گفت: غم و اندوه روزی که بآن نمیرسم- و در انتظارش هستم- مرا میکشد.

****ترجمه جعفری: (دنیا دو کلمه و دو درهم است)

اسماعیل بن ابی زیاد گفت: امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که فرمود:

ابو ذر نزد کعبه به پا خاست و گفت: من جندب بن سکن هستم، مردم دور او را گرفتند، پس گفت: اگر کسی از شما عزم سفر کند، توشه ای که به درد آن می خورد برمی دارد، سفر روز قیامت، (در پیش است) آیا توشه

ای که در آن به درد شما می خورد نمی خواهید؟ مردی به پا خاست و گفت: ما را راهنمایی کن، گفت: برای قیامت روز گرمی را روزه بدار و برای کارهای بزرگ حجّ به جا آور و برای وحشت قبر در تاریکی شب، دو رکعت نماز بخوان. سخن نیکویی که می گویی و از سخن بدی که از آن ساکت می شوی یا صدقه ای که به فقیر می دهی، شاید اینها تو را ای بیچاره از روزی سخت نجات دهد. دنیا را دو درهم قرار بده، درهمی که آن را به خانواده ات خرج می کنی و درهمی که به آخرت خود پیش فرستی، درهم سوم زیان می رساند و سودی ندارد، پس آن را مخواه. دنیا را دو کلمه قرار بده، کلمه ای در طلب حلال و کلمه ای برای آخرت، کلمه سوم زیان می رساند و سودی ندارد، پس آن را مخواه، سپس گفت:

غم روزی که به آن نرسیده ام مرا می کشد !

لا یکون الرجل فقیها حتی یکون فیه خصلتان

«27»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُوسَی بْنِ أَکْیَلَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ لَا یَکُونُ الرَّجُلُ فَقِیهاً حَتَّی لَا یُبَالِیَ أَیَّ ثَوْبَیْهِ ابْتَذَلَ وَ بِمَا سَدَّ فَوْرَةَ الْجُوعِ.

*ترجمه کمره ای: (مرد تا دارای دو خصلت نشود فقیه نیست)

موسی بن اکیل گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود مرد بصیر در دیانت نیست تا اینکه هوی و هوس را ترک کرده باشد و باک نداشته باشد که چه لباسی پوشیده و با چه چیز شکم خود را سیر کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مرد فقیه نشود تا دو منش نداشته باشد)

موسی پور اکیل گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: مرد در دیانت بینا نشود تا آنکه هوی و هوس را رها کند و باک نداشته باشد که چه پوشیده و با چه شکم خود را سیر کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد تا دارای دو خصلت نباشد فقیه نگردد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی دانشمند دینی نگردد تا آنگاه که اعتنا نکند چه لباس بی ارزشی پوشیده و با چه غذائی جلو گرسنگی خود را میگیرد.

****ترجمه جعفری: (شخص فقیه نمی شود مگر اینکه دو خصلت در او باشد)

موسی بن اکیل می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: شخص فقیه نمی شود مگر اینکه باکی نداشته باشد که کدام لباس خود را پوشیده و با چه چیز جلو گرسنگی خود را گرفته است.

لا خیر فی العیش إلا لرجلین

«28»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ

السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا خَيْرَ فِی الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ.

*ترجمه کمره ای: (خیر در زندگی نیست مگر برای دو مرد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خیر در زندگانی نیست مگر برای دو کس، عالم مطاع و دانش آموز مطیع.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در زندگی نیکی تنها برای دو تن است)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «خیر زندگی برای دو کس است. دانایی که مردمان فرمان بردار وی اند و دانش آموزی که فرمان بردار باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خیر زندگی فقط دو نفر راست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خیر در زندگی نیست مگر دو کسرا: دانشمندی که فرمانش برند یا دانش آموزی که گوش شنوا داشته باشد.

****ترجمه جعفری:

(1)

لا خير فی الدنيا إلا لأحد رجلين

«29»- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام لَا خَيْرَ فِی الدُّنْيَا إِلَّا لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ رَجُلٍ يَزْدَادُ فِی كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَاناً وَ رَجُلٍ يَتَدَارَكُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ وَ اللَّهِ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

*ترجمه کمره ای: (در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس)

امام ششم علیه السّلام فرمود در دنیا خیر نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روزی عمل نیکی بیفزاید و مردی که با توجه گناه خود را تلافی کند کجا توبه برای او فراهم می شود بخدا اگر سجده کند تا گردنش بیفتد خدا از او قبول نمی کند مگر بدوستی ما خانواده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو مرد)

امام صادق علیه السّلام گفته: در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روز نیکی بر نیکیهایش بیفزاید و مردی که گناه خود را به توبه دریابد با دوستی ما خانواده پیامبر صلّی الله علیه و آله و اگر نه عمل و توبه وی او را سود ندهد.

***ترجمه فهری زنجانی: (خیر دنیا را فقط دو کس دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خیری در دنیا نیست مگر دو کسرا: یکی آنکه هر روز بر عمل نیکش بیفزاید و دیگری آنکه گناهش را با توبه جبران نماید و کجا جبران پذیر است؟ بخدا قسم اگر آنقدر سجده کند که گردنش از بدن جدا گردد خداوند و از او نپذیرد مگر آنکه ولایت ما اهل بیت را داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس)

حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس: کسی که هر روز بر احسان کردن خود می افزاید و کسی که گناه خود را با توبه کردن جبران می کند، او کی می تواند توبه کند؟ به خدا سوگند که اگر سجده کند به گونه ای که گردنش قطع شود، خدا توبه او را نمی پذیرد مگر با ولایت ما خاندان.

العلم علمان

«30»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ حَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السّلام يَقُولُ لِأَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ الْكِنَانِي يَا أَبَا

الطِّفَيْلِ الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا النَّظَرُ فِيهِ وَ هُوَ صِبْغَةُ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمٌ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ النَّظَرِ فِيهِ وَ هُوَ قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (علم دو علم است)

سلیم بن قیس هلالی گوید از علی علیه السّلام شنیدم که میفرمود بابی طفیل ای ابی طفیل علم دو علم است علمی که باید مردم در آن تأمل کنند و آن علم دین است و علمی که جای تأمل و تفکر نیست و آن قدرت خدای عز و جل است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دانش دو دانش است)

سلیم پور قیس هلالی گفته: از علی علیه السّلام شنیدم که به ابی الطفیل می گفت: «ای ابا طفیل دانش دو دانش است دانشی که باید مردمان در آن اندیشه کنند و آن دانش دین است و دانشی که در آن جای اندیشه کردن نیست و آن توانایی خداوند بزرگ است».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانش بر دو نوع است)

سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم علی علیه السّلام به ابی الطفیل عامر بن واثله کنانی میفرمود:

ای ابا طفیل علم دو قسم است: یکی علمی که مردم را چاره جز فرا گرفتنش نیست و آن احکام و رنگ ظاهر دین است و دیگر علمی که مردم در فرا گرفتنش مختارند و آن تامل و تفکر در قدرت خدای عزّ و جلّ است.

****ترجمه جعفری: (دانش دو دانش است)

سلیم بن قیس هلالی می گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که به أبو الطفیل عامر بن واثله کنانی فرمود: ای ابو الطفیل! علم دو علم است: علمی که مردم چاره ای ندارند جز اینکه در آن بیندیشند و آن علم اسلام است و علمی که جای اندیشیدن نیست و آن قدرت خداوند است.

خصلتان عجیبتان أکل رزق الله و ادعاء الربوبیه دون الله عز و جل

«31»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَهْبَطَ مَلَکاً إِلَی الْأَرْضِ فَلَبِثَ فِیهَا دَهْراً طَوِیلًا ثُمَّ عَرَجَ إِلَی السَّمَاءِ فَقِیلَ لَهُ مَا رَأَیْتَ فَقَالَ رَأَیْتُ عَجَائِبَ کَثِیرَةً وَ أَعْجَبُ مَا رَأَیْتُ أَنِّی رَأَیْتُ عَبْداً مُتَقَلِّباً فِی نِعْمَتِکَ یَأْکُلُ رِزْقَکَ وَ یَدَّعِی الرُّبُوبِیَّةَ فَعَجِبْتُ مِنْ جُرْأَتِهِ عَلَیْکَ وَ مِنْ حِلْمِکَ عَنْهُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ

1- در منبع اصلی ترجمه این روایت شریفه ذکر نشده است.

فَمِنْ حِلْمِی عَجِبْتَ قَالَ نَعَمْ یَا رَبِّ قَالَ قَدْ أَمْهَلْتُهُ أَرْبَعَمِائَهِ سَنَهٍ لَا یَضْرِبُ عَلَیْهِ عِرْقٌ وَ لَا یُرِیدُ مِنَ الدُّنْیَا شَیْئاً إِلَّا نَالَهُ وَ لَا یَتَغَیَّرُ عَلَیْهِ فِیهَا مَطْعَمٌ وَ لَا مَشْرَبٌ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت عجیب است: روزی خدا را خوردن و خدائی را بغیر او بستن)

امام ششم علیه السّلام فرمود خدای تبارک و تعالی فرشته ای بزمین فرستاد و آن فرشته روزگاری در زمین بسر برد سپس بآسمان بالا رفت پس از او سؤال شد که چه دیدی گفت عجایب بسیاری دیدم و عجب از همه اینکه بنده ای را دیدم در نعمت تو میغلطد و روزی تو را میخورد و دعوای خدائی میکند از جرات او بر تو و از حلم تو بر او عجب کردم خدای عز و جل فرمود از حلم من عجب کردی عرضکرد بلی، فرمود من او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرزید و چیزی از دنیا نخواست مگر باو رسید و هیچ خوراک و شرابی بر او کم و زیاد نشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش شگفت انگیز: روزی خدا خوردن و ادعای خدایی کردن)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: خداوند بزرگ فرشته یی را به زمین فرستاد او در جهان مدت زیادی بماند سپس به آسمان بازگشت. در آنجا از او پرسید در جهان و روی زمین چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم و از همه شگفت انگیزتر بنده یی را دیدم از نعمتهای جهان همه چیزی برای وی آماده بود، روزی ترا می خورد و ادعای خدایی می کرد، من از بی پروایی او در شگفت شدم و از بردباری تو. پس خدا بدو گفت: از بردباری من در شگفت شدی؟ گفت: آری گفت: او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرید و چیزی از جهان نخواست مگر آنکه بدان رسید و چیزی از خوراک و آشامیدنی بر او دگرگون نشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو کار شگفت آور: خوردن روزی خداوند و ادعای خدائی)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرشته ای بر زمین فرو فرستاد و سالیانی دراز در زمین بود سپس بآسمان بالا رفت از وی سؤال شد چه دیدی؟ گفت: کارهای شگفت آور بسیاری دیدم و از همه شگفت انگیزتر اینکه: بنده ای را دیدم غرق نعمتهای تو، روزی تو میخورد و

ادعای خدائی میکرد از جراتش بر تو و بردباری تو بر او شگفتم آمد خدای عزّ و جلّ فرمود: از بردباری من در شگفت شدی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: چهار صد سال آن بنده را مهلت دادم تا آنجا که حتی رگی از رگهای بدنش بر زیان او نجنبید و هر چه از دنیا خواست دسترسی بر آن پیدا کرد و از هضم هیچ خوردنی و آشامیدنی زیانی ندید.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت عجیب است: خوردن روزی خدا و ادعای پروردگاری برای غیر خدا)

ابراهیم بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند فرشته ای را بر روی زمین نازل کرد و او روزگاری طولانی در زمین ماند سپس به آسمان بالا رفت، به او گفته شد: چه چیزی دیدی؟ گفت: شگفتی های بسیاری دیدم و از همه شگفت آورتر این بود که مردی را دیدم که غرق در نعمت های تو بود، روزی تو را می خورد ولی ادعای خدایی داشت، از جسارت او بر تو و حلم تو بر او تعجب کردم.

خداوند فرمود: از حلم من تعجب کردی؟ گفت: آری پروردگارا، فرمود: من به او چهار صد سال مهلت دادم، رگی از وی آسیب ندید و از دنیا چیزی را نخواست مگر اینکه به آن رسید و خوراک و آشامیدنی او تغییر نیافت.

الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله عز و جل

«32»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اَللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدای عز و جل میباشند هر که یاری آنها کند خدا او را عزت دهد و هر که آنها را واگذارد خدا او را واگذارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امر به نیکی و باز داری از بدی دو آفریده شده از خلق خداوند بزرگ است)

از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که گفت: «امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خدایند کسی که ایشان را یاری کند خدا او را یاری گرداند و آنکه اینان را خوار گرداند خدا او را خوار گرداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (امر بمعروف و نهی از منکر دو آفریده خدای عزّ و جلّ هستند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: امر بمعروف و نهی از منکر دو آفریده خدای عزّ و جلّ هستند هر که آنان را یاری کند خداوند عزیزش سازد و هر که خارشان کند خدای، خوار و ذلیلش گرداند.

شرح: مخلوق بودن امر بمعروف و نهی از منکر شاید اشاره باشد بآنچه در علم عرفان و حکمت الهی ثابت شده است که از برای همه اعمال چه خوب و چه بد صورتهائی است ملکوتی و غیبی که در عالم برزخ و آخرت آدمی با همان صورتها مأنوس و محشور خواهد بود و روایات در این باب بسیار، و ظواهر بعضی از آیات نیز مفید این معنی است مانند «وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً».«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ» و غیر این از آیات.

****ترجمه جعفری: (امر به معروف و نهی از منکر، دو آفریده خداوند هستند)

یعقوب بن یزید با سند خود نقل می کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو آفریده از مخلوقات خداوند هستند، پس هر کس به آنها کمک کند خداوند او را عزیز می دارد و هر کس آنها را خوار سازد، خداوند او را خوار می کند.

كان أكثر عباده أبی ذر رحمه الله خصلتين

«33»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی عِمْرَانَ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَهِ أَبِی ذَرٍّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ خَصْلَتَیْنِ التَّفَكُّرَ وَ الِاعْتِبَارَ.

*ترجمه کمره ای: (بیشتر عبادت ابو ذر دو خصلت بود)

امام ششم علیه السّلام فرمود بیشتر عبادت ابی ذر رحمه الله فکر کردن و عبرت گرفتن بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیشتر بندگی ابو ذر دو منش بود)

امام صادق علیه السّلام گفته: «بیشتر بندگی ابو ذر اندیشه کردن و پند گرفتن بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (بیشتر عبادت ابی ذر دو چیز بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بیشتر عبادت ابی ذر- خدایش رحمت کند- تفکر و عبرت گرفتن بود.

****ترجمه جعفری: (بیشترین عبادت ابو ذر دو چیز بود)

یونس بن عبد الرحمن از کسی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: بیشترین عبادت ابو ذر که خدا رحمتش کند، دو چیز بود: اندیشیدن و عبرت گرفتن.

المرأه یکون لها زوجان من أهل الجنه لأیهما تکون فی الجنه

«34»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ قَالَتْ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي الْمَرْأَةُ يَكُونُ لَهَا زَوْجَانِ فَيَمُوتَانِ فَيَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ لِأَيِّهِمَا تَكُونُ فَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ تَخَيَّرُ أَحْسَنَهُمَا خُلُقاً وَ خَيْرَهُمَا لِأَهْلِهِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ ذَهَبَ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

*ترجمه کمره ای: (زنی که دو شوهر داشته در بهشت نصیب کدامست؟)

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده که ام سلمه باو عرضکرد پدر و مادرم بقربانت زنی که دو شوهر دارد هر دو می میرند و بهشت میروند از کدام آنها است فرمود ای ام سلمه اختیار میکند خوش خلق تر و عیال دوست تر آنها را، ای ام سلمه خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زنی که دو شوی داشته و هر دو در بهشت اند از کدام یک خواهد بود؟)

از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت شده که ام سلمه از او پرسید: زنی که دو شوی داشته باشد و هر دو بهشت بروند از کدام یک از ایشان خواهد بود؟. در پاسخ گفت: آن را برگزیند که خوش خلق تر و زن دوست تر از آنان است. ای ام سلمه نیکی دو جهان نیک خویی ست. (بابی و امی یعنی پدر و مادرم فدای تو باد.)

***ترجمه فهری زنجانی: (زنی که در دنیا دو شوهر دیده است در بهشت همسر کدام یک خواهد بود؟)

ام سلمه، رسول خدا صلّی الله علیه و آله را عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت زنی که دو شوهر از او مرده است و هر دو در بهشت اند بکدام یک تعلق خواهد داشت؟ فرمود: ای ام سلمه: هر که را که خلقش بهتر و خیرش بخوانواده خود بیشتر بوده اختیار میکند و حقیقت اینکه آدم خوش خلق خیر دنیا و آخرت بهمراه برده است.

****ترجمه جعفری: (زنی که دو بار شوهر کرده، در بهشت با کدام یک خواهد بود؟)

ام سلمه به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، زنی که دو بار شوهر کرده و آنها از دنیا رفته اند و به بهشت داخل شده اند، این زن با کدام یک از آنها خواهد بود؟ فرمود: ای ام سلمه: هر کدام که اخلاق نیکویی داشته باشد و با خانواده خود رفتار نیکویی داشته باشد. ای ام سلمه! کسی که اخلاق نیکو داشته باشد خیر دنیا و آخرت را برده است.

«خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ»

«3»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأُسْرُوشَنِيُّ [الْأُسْرُوشِنِيُّ] رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ

بْنُ أَبِی شُجَاعٍ الْبَجَلِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (1) الْحَنَفِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ صَدَقَهَ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ قَالَ نَحْنُ وَ بَنُو أُمَیَّهَ اخْتَصَمْنَا فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا کَذَبَ اللَّهُ فَنَحْنُ وَ إِیَّاهُمُ الْخَصْمَانِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (دو دشمن که در موضوع پروردگار خود با هم جنگیدند)

نضر بن مالک گوید به حسین بن علی علیهما السّلام عرضکردم ای ابا عبد اللّه موضوع قول خدا که میفرماید دو دشمن در باره پروردگار خود با هم خصومت کردند بیان کن فرمود ما و بنی امیه در خدا نزاع کردیم ما گفتیم خدا درست فرموده و آنها گفتند خدا دروغ گفته. ما و آنها در روز قیامت هم خصم یک دیگریم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو دشمن که برای خدای خود جنگیدند)

نضر بن مالک گفته: از حسین بن علی پرسیدم اینکه خدا در قرآن گفته: دو دشمن در باره پروردگار خود با یک دیگر جنگیدند؛ چیست؟ گفت:

«ما و بنی امیه در خدا منازعه کردیم ما گفتیم: خدا درست گفته. بنی امیه گفتند: او دروغ گفته، ما و ایشان در قیامت نیز با یک دیگر دشمن هستیم».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو دشمن در باره خدا دشمنی با یک دیگر ورزیدند)

نضر بن مالک گوید: به حسین بن علی بن ابی طالب عرض کردم: یا ابا عبد اللّه اینکه خدا میفرماید: هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ: (اینان دو دشمنند که در مورد خدا دشمنی کردند) مقصود چیست؟ فرمود: مقصود، مائیم و بنی امیه که در باره خدای عزّ و جلّ دشمنی کردیم ما گفتیم: خدا راست فرمود، و آنان گفتند خدای دروغ گفت، از این رو ما و آنان در روز قیامت با یک دیگر دشمن خواهیم بود.

****ترجمه جعفری: (دو دشمن که در باره پروردگارشان با هم دشمنی کردند)

نصر بن مالک می گوید: به امام حسین علیه السّلام عرض کردم: یا ابا عبد الله، راجع به این سخن خداوند به من توضیح بده که فرمود: «اینان دو دشمن هستند که در باره پروردگارشان با هم دشمنی کردند». فرمود: ما و بنی امیّه که در باره خدا با هم دشمنی کردیم، ما گفتیم: خداوند راست می گوید، آنها گفتند: خداوند دروغ می گوید، ما و آنها در قیامت دو طرف مخاصمه هستیم.

الجواد علی وجهین

«36»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ علیه السّلام وَ هُوَ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ إِنَّ لِکَلَامِکَ وَجْهَیْنِ فَإِنْ کُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِی یُؤَدِّی مَا افْتَرَضَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَیْهِ وَ الْبَخِیلُ مَنْ بَخِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ إِنْ کُنْتَ تَعْنِی الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَی وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ لِأَنَّهُ إِنْ أَعْطَی عَبْداً أَعْطَاهُ مَا لَیْسَ لَهُ وَ إِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَیْسَ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (جواد دو معنی دارد)

احمد بن سلیمان گوید مردی از امام هفتم علیه السّلام در حال طواف پرسید که جواد را برای من بیان کن. فرمود کلام تو دو وجه دارد اگر مقصود تو سؤال از مخلوق است جواد آن کس است که واجبات خود را ادا کند بخیل کسی است که بخل ورزد در ادای آنچه خدا بر او واجب کرده و اگر مقصود تو خالق است بدان که خدا اگر عطا کند جواد است و اگر منع کند جواد است زیرا اگر عطا کند ببنده چیزی باو داده که حق نداشته و اگر منع کند چیزی از او دریغ داشته که حقش نبوده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دست باز دو معنی دارد)

احمد پور سلیمان گفته: مردی از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام در هنگام طواف خانه خدا پرسید معنی جواد را برای من توضیح ده، گفت: سخن تو دو صورت دارد. هر گاه سؤال تو از مخلوق است، جواد کسی است که واجبات خود را بجای آورد و بخیل آنکه به جای نیاورد یعنی آنچه بر او واجب است. هر گاه مقصود تو از جواد خداست. یعنی کسی که هر گاه عطا کند جواد است و هر گاه خودداری کند نیز جواد است، زیرا اگر به بنده

چیزی داده که حق نداشته این جوادیست و اگر از دهش خودداری کند در حق وی باز جواد است، چون طرف شایسته نبود.

***ترجمه فهری زنجانی: (بخشندگی بدو معنی است)

احمد بن سلیمان گوید: مردی از موسی بن جعفر علیهما السّلام که مشغول طواف بود پرسید که معنای جواد را برای من شرح دهید، حضرت او را فرمود: این سخن تو دو معنی دارد اگر معنای جود را نسبت به مخلوق می پرسی هر کس آنچه را که خداوند بر او واجب فرموده پرداخت او را جواد گویند و اگر نپرداخت و بخل ورزید. بخیلش خوانند و اگر مقصودت معنای جواد نسبت بخالق است باید متوجه باشی که خداوند اگر چیزی بکسی عطا فرماید و اگر عطا نکند در هر دو صورت جواد است زیرا خدای تعالی که به بنده ای عطائی فرماید چیزی را که حق بنده نبوده عطا فرموده است و اگر چیزی از او دریغ بدارد چیزی را که حق بنده نبوده است دریغ فرموده است (و نسبت بخل بحضرتش نتوان داد)

****ترجمه جعفری: (بخشش کننده، دو قسم است)

احمد بن سلیمان می گوید: کسی از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام که در حال طواف بود، پرسید: به من از بخشش کننده (جواد) خبر بده، فرمود: سخن تو دو وجه دارد، اگر از مخلوق می پرسی، جواد کسی است که آنچه را که خدا واجب کرده ادا می کند و بخیل کسی است که به آنچه خدا واجب کرد، بخل می ورزد، و اگر نظر تو آفریدگار است، پس او اگر بدهد جواد است و اگر ندهد باز جواد است. چون او اگر به بنده ای عطا کند چیزی را که از آن او نیست به او می دهد و اگر ندهد، چیزی را نداده که از آن او نیست.

الدینار و الدرهم مهلکان

«37»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی وَکِیعٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ (2) قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الدِّینَارُ وَ الدِّرْهَمُ أَهْلَکَا مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ وَ هُمَا مُهْلِکَاکُمْ.

*ترجمه کمره ای: (پول طلا و نقره هلاک کننده اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود پول طلا و نقره هلاک کردند کسانی که پیش از شما بودند و شما را هم هلاک میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دینار و درهم کشنده اند)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: دینار و «درهم گذشتگان شما را کشتند و شما را نیز هلاک خواهند کرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پول طلا و نقره هر دو کشنده اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود پول طلا و نقره پیشینیان شما را تباه ساخت و شما را نیز تباه خواهند کرد.

****ترجمه جعفری: (دینار و درهم هلاک کننده هستند)

(3)

الذهب و الفضه حجران ممسوخان

«38»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ .

1- فی بعض النسخ «جعفر بن عبید اللّه».
2- یعنی بابی إسحاق أبا إسحاق السبیعی، و بالحارث: الحارث بن عبد اللّه الأعور. و فی نسخ الکتاب «عن إسحاق بن الحارث» و هو تصحیف و سیأتی هذا السند بعینه فی هذا الباب تحت رقم 44.
3- در منبع اصلی ترجمه این روایت شریفه ذکر نشده است

أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ يَرْفَعُ الْحَدِيثَ قَالَ: الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ حَجَرَانِ مَمْسُوخَانِ (1) فَمَنْ أَحَبَّهُمَا كَانَ مَعَهُمَا.

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله عزه يعنى بذلک من أحبهما حبا يمنع حق الله منهما

*ترجمه کمره ای: (طلا و نقره دو سنگند که مسخ شدند)

فرمود طلا و نقره دو سنگ مسخ شده اند هر کس آنها را دوست دارد با آنها است.

مصنف این کتاب گوید مقصود این است که هر کس آنها را بطوری دوست داشته باشد که حقوق الهی را از آنها ادا ننماید با آنها است.

شرح: طلا و نقره دو فلز معدنی و معروف هستند و مقصود از اینکه سنگ مسخ شده اند اینست که ماده سنگی در آنها محفوظ است و صورت آنها در اثر معدن تغییر کرده و باین فلز تبدیل شده اند و چون هیزم جهنم سنگ است و هر کسی با محبوب خود محشور می شود کسی که اینها را دوست دارد با آنها محشور می شود و وارد جهنم میگردد و محشور شدن با محبوب امری است طبیعی زیرا موجودات عالم آخرت همان انعکاس و تحقق اموریست که در نفوس و ارواح بشر ثابت و مستقر گردیده و در محیط هر فردی از انعکاس نفسیت او موجوداتی محقق شود که موجب راحت یا عذاب او است و چون محبت از صفات روح انسانی است و اساس سعادت و شقاوت او است محبت باین فلزات این اثر را دارد و محتاج بتفسیری که مصنف کرده نیست زیرا شخص مؤمن بلکه عاقل هیچ گاه محبت بطلا و نقره ندارد و علاقه بآنها برای رفع حاجت غیر از محبتی است که موضوع حدیث است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زر و سیم دو سنگ مسخ شده اند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «زر و سیم دو سنگ مسخ شده اند هر که آنها را دوست داشته باشد با آنها خواهد بود.»

شیخ صدوق گفته: مقصود آن است که آنها را تا اندازه یی دوست داشته باشد که حقوق خدا را از آنها نپردازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (طلا و نقره دو سنگ اند که مسخ شده اند)

یحیی بن عمران از امام علیه السّلام نقل میکند: طلا و نقره دو سنگند که مسخ شده اند هر کس دوستشان بدارد با آنها محشور خواهد شد، مصنف این کتاب ادام اللّه عزه فرماید: مقصود این است تا آن حد دوست بدارد که دوستیش مانع از ادای حق الهی گردد.

شرح: طلا و نقره گرچه بظاهر زیبا و فریبنده اند ولی چون باعث گمراهی بشر و طغیان هستند در پیشگاه احدیت مبغوض اند و مانند مسخ شده گان زشتند و پلید و در عالم آخرت که هر کس با دوست خود محشور خواهد شد دوستداران طلا و نقره نیز با این دو موجود مبغوض و پلید محشور شوند و در آتشی که وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ جایگزین گردند.

****ترجمه جعفری: ()(2)

فرمود: طلا و نقره دو سنگ مسخ شده هستند، پس هر کس آنها را دوست بدارد با آنها خواهد بود. (طلا و نقره آتشگیره جهنم خواهند بود و دوستدار آنها هم در آتش خواهند بود)

مصنف این کتاب می گوید: منظور این است که: هر کس آنها را به گونه ای دوست بدارد که حق خدا را از آنان نپردازد.

التعوذ من خصلتين

«39»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَیْوَةَ بْنِ شُرَیْحٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَالِمُ بْنُ غَیْلَانَ عَنْ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی الْهَیْثَمِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَقُولُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدَّیْنِ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ یَعْدِلُ الدَّیْنُ بِالْكُفْرِ فَقَالَ صلّی الله علیه و آله نَعَمْ.

*ترجمه کمره ای: (باید از دو خصلت بخدا پناه برد)

ابی سعید خدری گوید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود پناه میبرم بخدا از کفر و بدهکاری، عرض شد یا رسول اللّه بدهکاری برابر کفر است؟ فرمود آری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پناه بردن به خدا از دو منش)

از أبی سعید خدری روایت شده که گفت: از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «پناه به خدا می برم از کفر و وام. پرسیده شد آیا کفر با وام برابری می کند؟

گفت: آری!

***ترجمه فهری زنجانی: (پناهندگی از دو صفت)

ابی سعید خدری گوید: شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را که میفرمود: پناه میبرم بخدا از کفر و بدهکاری عرض شد: یا رسول اللَّه مگر بدهکاری با کفر برابر است؟ فرمود: بلی.

****ترجمه جعفری: (پناه بردن به خدا از دو چیز)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: به خدا پناه می برم از کفر و بدهکاری، گفته شد: یا رسول اللَّه! آیا بدهکاری با کفر هم طراز است؟

حضرت فرمود: آری.

فی الشیعه خصلتان

«40»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّةَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: وَدِدْتُ أَنِّی افْتَدَیْتُ خَصْلَتَیْنِ فِی الشِّیعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِی النَّزَقَ (3) وَ قِلَّةَ الْکِتْمَانِ.

*ترجمه کمره ای: (برای شیعه دو خصلت نکوهیده است)

امام چهارم علیه السّلام فرمود دوست دارم که دست خویش را بجای دو خصلت که در شیعه است بدهم یکی بی صبری و سبکی و دیگری فاش کردن اسرار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در شیعه دو منش است)

از علی بن الحسین علیهما السّلام روایت شده که گفت: «دوست دارم که دست خود را به جای دو منش که در شیعه است فدا سازم: یکی برای بی صبری و سبکی ایشان و دیگر برای فاش کردن اسرار اینان».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو صفت شیعه)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: کاش پاره ای از گوشت دستم فدای دو صفت برای شیعه میشد: شتابزدگی بهنگام خشم و کم ظرفی در نگهداری راز.

****ترجمه جعفری: (در شیعه دو خصلت وجود دارد)

ابو حمزه از امام سجّاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دوست داشتم برای دو خصلتی که در شیعیان ما وجود دارد، دستم را بدهم، سبک سری و کم بودن راز نگاهداری.

للصائم فرحتان

«41»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ رِجَالِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى الصَّادِقِ عليه السّلام قَالَ: لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (روزه دار دو شادی دارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود روزه دار دو شادی دارد، یک شادی وقت افطار و دیگری در وقت ملاقات پروردگار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روزه دار را دو شادیست)

امام صادق علیه السّلام گفته: «روزه دار را دو شادیست، یکی هنگام گشودن روزه و دیگری هنگام دیدار پروردگار خود».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو شادی از برای روزه دار است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: روزه دار را دو شادی است یکی موقع افطار و دیگری بهنگام ملاقات خدای عزّ و جلّ.

****ترجمه جعفری: (روزه دار دو شادی دارد)

حسین بن سعید در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: روزه دار دو شادی دارد: یکی شادی موقع افطار، و دیگر شادی موقع ملاقات پروردگار.

1- قال بعض الأفاضل: المسخ تحویل صوره الی ما هو أقبح منها. و علیه فاللازم أن تکون الصوره المحوله عنها أقل قبحا منهما.
2- ترجمه عنوان،در منبع اصلی ذکر نشده است
3- النزق: الطیش و ما یقال له بالفارسیه کما فی منتهی الإرب: سبکی و شتاب نمودن هنگام خشم.

«42»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبْدُوسُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الْجُرْجَانِيُّ بِسَمَرْقَنْدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْكُدَيْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا زَمَعَةُ عَنْ سَلَمَةَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ هُوَ لَهُ غَيْرَ الصِّيَامِ هُوَ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ وَ الصِّيَامُ جُنَّةُ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَقِي أَحَدَكُمْ سِلَاحُهُ فِي الدُّنْيَا وَ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَ الصَّائِمُ يَفْرَحُ بِفَرْحَتَيْنِ حِينَ يُفْطِرُ فَيَطْعَمُ وَ يَشْرَبُ وَ حِينَ يَلْقَانِي فَأُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود همه اعمال فرزند آدم از آن او است جز روزه که از آن منست و من پاداش آنم روزه در قیامت سپر بنده مؤمن است همچنان که یکی از شما در دنیا خود را باسلحه نگهداری میکند، بوی دهن روزه دار پیش خدای عز و جل خوش تر است از بوی مشک، روزه دارد و شادی دارد یکی هنگام افطار که میخورد و می آشامد و دیگری هنگامی که مرا ملاقات میکند و او را ببهشت میبرم.

**ترجمه مدرس گیلانی:

از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفته: «هر کار فرزند آدم برای اوست مگر روزه اش که برای من است و من پاداش آن را می دهم، روزه سپر مؤمن است در قیامت چنان که در دنیا خود را به سلاح نگاهداری می کنید. بوی دهان روزه دار نزد خدا از بوی مشک بهتر است، روزه دار دو شادی دارد یکی هنگام گشودن روزه و دیگری دیدار من هنگام رفتن به بهشت».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: آدمی هر عملی انجام دهد از آن خودش است جز روزه که از آن من است و من خود پاداش آنم و روزه نگهدار بنده مؤمن است در روز قیامت همان طور که یکی از شما را در دنیا اسلحه اش نگهداری میکند، و بوی دهان روزه دار خدای را خوشتر آید از بوی مشک و روزه دار دو قسم شادی دارد یکی هنگام افطار که میخورد و می آشامد و دیگری موقع دیدار من که در بهشتش جای خواهم داد.

شرح: نسبت دادن حضرت حق روزه را بخود از باب تشریف است مانند و طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ .. و بوی دهان روزه دار بمثل مانند گرد و غبار لباس و خون و جراحت بدن سربازی است که از جبهه جنگ باز میگردد و در نظر فرمانده سپاه از نظافت و خود آرائی سرباز دیگر خوش آیندتر است.

****ترجمه جعفری:

ابن عباس از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند می فرماید: هر کاری که فرزند آدم انجام دهد برای خود اوست، جز روزه گرفتن که برای من است و من خود پاداش آن هستم. روزه سپر بنده مؤمن در روز قیامت است، همان گونه که یکی از شما در دنیا سلاح خود را نگاه می دارد. و بوی دهان روزه دار نزد خداوند، پاکیزه تر از بوی مشک است و روزه دار دو بار شاد می شود: هنگامی که افطار می کند و می خورد و می آشامد و هنگامی که با من ملاقات می کند و من او را وارد بهشت می کنم.

ما جاء فی التاجرین إذا صدقا و برا و إذا کذبا و خانا

«43»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عليهم السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِذَا التَّاجِرَانِ (1) صَدَقَا وَ بَرَّا بُورِكَ لَهُمَا وَ إِذَا كَذَبَا وَ خَانَا لَمْ يُبَارَكْ لَهُمَا وَ هُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا فَإِنِ اخْتَلَفَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ رَبِّ السِّلْعَةِ أَوْ يَتَتَارَكَا.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره دو بازرگان راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن رسیده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چون دو بازرگان راست گویند و نیکی کنند برکت بآنها داده شود و چون دروغگویند و خیانت کنند برکت دریافت نکنند، دو طرف معامله تا در مجلس معامله هستند اختیار فسخ دارند و اگر با هم اختلاف کردند قول صاحب کالا مقدمست تا اینکه اختلاف را ترک کنند.

شرح: مقصود اینست که که اگر صاحب کالا منکر فروش جنس خود شود و کسی مدعی خرید آن باشد قول صاحب کالا مقدم است، چنانچه اگر صاحب کالا گوید ثمن نداده و طرف گوید دادم قول او نیز مقدمست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در دو سوداگر راستگوی و نیکوکار یا دروغگوی و خیانت کار رسیده است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: هر گاه دو سوداگر در معامله راستگوی و نیکو کار باشند خدا به ایشان برکت دهد و اگر دروغگوی و خیانتکار باشند برکت از ایشان دور شود، متعاملین تا در مجلس معامله باشند اختیار فسخ دارند، در صورت اختلاف، گفتار خداوند کالا مقدم است یا اختلاف را ترک کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره دو سوداگر راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو سوداگر اگر راستگو و نیکوکار باشند سودایشان از برای هر دو مبارک است و اگر دروغ گفتند و بیکدیگر خیانت کردند هیچ یک از آن معامله برکت نه بیند و تا موقعی که از هم جدا نشده اند میتوانند معامله را بهم بزنند و اگر اختلاف داشتند گفته، گفته، صاحب کالا است مگر اینکه دست از اختلاف بردارند.

شرح: مقصود از اختلاف، اختلاف در فروش است اگر مشتری بگوید: جنس را بمن فروخته است و صاحب کالا بگوید: نفروخته ام، و اختلاف در صحیح و عیب دار بودن است که مشتری ادعای معیوب بودن جنس را بکند، و اختلاف در غبن است که مشتری ادعای مغبون بودن بکند و اختلاف در رد ثمن است که مشتری بگوید: پول جنس را داده ام و فروشنده بگوید: نداده ای، در همه این موارد حق بجانب صاحب کالا و فروشنده است مگر اینکه اثبات شود بناحق بودنش.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره دو بازرگان وارد شده، هنگامی که راست بگویند و نیکی کنند و هنگامی که دروغ بگویند و خیانت کنند)

حسین بن زید بن علی از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هنگامی که دو تاجر راست بگویند و نیکی کنند، به آنها برکت داده می شود و چون دروغ بگویند و خیانت کنند، به آنها برکت داده نمی شود و آنان مادامی که از هم جدا

نشده اند، اختیار فسخ دارند و هر گاه اختلاف کنند، سخن، سخن صاحب کالاست یا متارکه کنند.

شیئان یروحان بخیر و یغدوان بخیر

«44»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ زِیَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِیِّ عَنْ أَبِی وَکِیعٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلَیْکُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا یَرُوحَانِ بِخَیْرٍ وَ یَغْدُوَانِ بِخَیْرٍ (2) فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَیْنَ الْإِبِلُ قَالَ تِلْکَ .

1- یعنی المتعاملین.
2- أی ینتفع بهما غدوا و رواحا.

أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ وَ يَأْتِيهَا خَيْرُهَا مِنَ الْجَانِبِ الْأَشْأَمِ (1) قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ سَمِعَ النَّاسُ بِذَلِکَ تَرَکُوهَا فَقَالَ إِذاً لَا يَعْدَمُهَا الْأَشْقِيَاءُ الْفَجَرَهُ.

*ترجمه کمره ای: (دو چیز در بامداد و پسین خیر میدهند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: گوسفند و زراعت داشته باشید که هر شب و هر صبح خیر بشما میرسانند، عرض شد یا رسول اللّه شتران در کجاست؟ فرمود آنها مهارهای شیطانند، خیر آن ها از ناحیه خطرناکی بآن ها میرسد، عرض شد یا رسول اللّه اگر مردم این مطلب را بشنوند شترداری را ترک میکنند فرمود بدبختان نابکار دست از آن برنمیدارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو چیز در صبح و عصر خیر می دهند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «گوسفند و کشت فراهم کنید تا هر شام و بام نیکی به شما رساند، پرسیدند ای پیامبر خدا پس کار اشتران چه می شود؟ گفت آنها مهارهای شیطان اند، نیکی آنها از سوی خطرناکی به آن ها می رسد. گفتند هر گاه مردم این را بشنوند اشتران را رها خواهند کرد، گفت: نابکار از آن دست باز ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز هر صبح و عصر خیر میدهند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: گله داری و کشاورزی را اهمیت دهید که هر صبح و شام از آنها خیر می بینید عرض شد: یا رسول اللّه شتر، چه؟ فرمود شتر داری زمامداری شیاطین است و خیر شتر از سوئی که شوم تر است بصاحبش میرسد، عرض شد: یا رسول اللّه اگر مردم این فرمایش شما را بشنوند دست از شتر داری بر می دارند فرمود: مردم بد عاقبت و بد کردار از شتر داری دست برنمیدارند.

شرح: خیر شتر، سواری است و شیری که میدهد و هر دو را بایست از طرف چپ استفاده کرد یعنی از طرف چپ بایستی سوار شد و از طرف چپ میبایست آن را دوشید و احتمال هست که اشاره باشد بروایت ابوالها خیر من ألبانها.

****ترجمه جعفری: (دو چیز بامدادان و شامگاهان سود می دهند)

امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بر شما باد گوسفند و زراعت که این دو بامدادان و شامگاهان سود می دهند. گفته شد: یا رسول اللّه! پس شتران کجایند؟ فرمود: آنها اطراف شیطانند و سود آنها از جانب چپ می آید. گفته شد: یا رسول اللّه اگر مردم این را بشنوند شتران را رها می کنند. فرمود: آن بدبختان فاجر شترها را از بین نمی برند. (منظور از اینکه سود شتران از جانب چپ است، این است که شتران را از جانب چپ می دوشند و به آنها از جانب چپ سوار می شوند).

بیعان مکروهان

«45»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ مُسْنَداً إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام أَنَّهُ كَرِهَ بَيْعَيْنِ اطْرَحْ وَ خُذْ مِنْ غَيْرِ تَقْلِيبٍ وَ شِرًى مَا لَمْ تَرَهُ (2).

*ترجمه کمره ای: (دو قسم خرید و فروش بد است)

امام پنجم علیه السّلام دو قسم خرید و فروش را بد داشت؛ یکی بینداز و برگیر بدون وارسی جنس، دوم خرید چیزی که آن را ندیدی.

شرح: این قسم معامله که گذاشتن پول و برداشتن جنس باشد بدون اینکه قبلا مورد معامله و بهای آن با موافقت طرفین تعیین شود یا چیز ندیده را مورد معامله قرار دهند باطل است زیرا موجب غرر میباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو خرید و فروش ناشایست است)

امام محمد باقر علیه السّلام دو خرید و فروش را بد دانسته، یکم- انداختن و بر گرفتن ندانسته. دوم- خرید و فروش چیزی که آن را ندیده باشی.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو معامله ناپسند)

امام باقر علیه السّلام دو قسم معامله را دوست نداشت: یکی آنکه خریدار بفروشنده بگوید: پول را بینداز و جنس را برگیر بدون اینکه جنس را زیر و رو کرده و بررسی کند و دیگر خریدن جنسی که آن را ندیده باشی.

****ترجمه جعفری: (دو خرید و فروش بد است)

محمد بن سنان از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت از دو نوع خرید و فروش بدش می آمد: یکی بینداز و بگیر و دیگری خریدن چیزی که آن را ندیدی.

(منظور از معامله بینداز و بگیر این است که پول را بگذاری و جنس را برداری، بدون اینکه با فروشنده صحبتی کرده باشی و قراری بگذاری).

فی الجید دعوتان و فی الردی ء دعوتان

«46»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیْدٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: فِی الْجَیِّدِ دَعْوَتَانِ وَ فِی الرَّدِی ءِ دَعْوَتَانِ یُقَالُ لِصَاحِبِ الْجَیِّدِ بَارَکَ اللَّهُ فِیکَ وَ فِیمَنْ بَاعَکَ وَ یُقَالُ لِصَاحِبِ الرَّدِی ءِ لَا بَارَکَ اللَّهُ فِیکَ وَ لَا فِیمَنْ بَاعَکَ.

*ترجمه کمره ای: (در جنس خوب دو دعاست و در جنس بد دو دعا)

امام ششم علیه السّلام فرمود جنس خوب دو دعا دارد و جنس بد دو نفرین، در باره جنس خوب میگویند خدا بتو و فروشنده تو برکت بدهد و در باره جنس بد میگویند خدا بتو و فروشنده ات برکت ندهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در کالای نیک دو آفرین است و در کالای بد دو نفرین)

امام صادق علیه السّلام گفته: «در کالای خوب دو آفرین است و در بد دو نفرین، چون در باره نیک می گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت دهاد و در باره کالای بد می گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت مدهاد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو دعا برای جنس خوب و دو دعا برای متاع بد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در جنس خوب دو دعا می شود و در متاع بد دو دعا، برای صاحب کالای خوب گفته می شود: خداوند ترا و آن را که این کالا بتو فروخت برکت عطا فرماید و برای صاحب متاع بد گفته می شود: خداوند نه ترا برکت دهد و نه آن را که این جنس را بتو فروخت.

****ترجمه جعفری: (در کالای خوب دو دعا و در کالای بد دو دعاست)

مروک بن عبید از کسی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: در کالای خوب دو دعاست و در کالای بد نیز دو دعا وجود دارد: به صاحب کالای خوب گفته می شود: خداوند به تو و به کسی که این جنس را به تو فروخته برکت بدهد و به صاحب کالای بد گفته می شود: خداوند به تو و به کسی که این را به تو فروخته برکت ندهد.

من ناصح الله عز و جل أعطی خصلتین

«47»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السَّلام يَقُولُ مَا نَاصَحَ اَللَّهَ عَبْدٌ مُسْلِمٌ فِي نَفْسِهِ (3) فَأَعْطَى الْحَقَّ مِنْهَا وَ أَخَذَ الْحَقَّ لَهَا إِلَّا أُعْطِيَ خَصْلَتَيْنِ رِزْقاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْنَعُ بِهِ وَ رِضًى عَنِ اللَّهِ يُنْجِيهِ.

*ترجمه کمره ای: (ببنده ای که خدا را مراعات کند دو خصلت داده شود)

معاویه بن وهب گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود هیچ بنده مسلمانی خدا را در باره خود مراعات نکند باین معنی که حق دیگران را ادا کند و حق خود را دریافت نماید مگر اینکه دو خصلت باو عطا شود: رزقی که بآن قانع شود و خوشنودی خداوند که بدان نجات یابد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به بنده یی که خدای را در کارها در نظر دارد دو منش داده شده)

معاویه پور وهب گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که گفت: «هیچ مسلمانی خدای را مراعات نکند مگر آنکه بدو دو خصلت داده شود: روزیی که بدان خرسند باشد و خشنودی خدا که بدان رهایی یابد.»

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که نصیحت خدای را بپذیرد دو پاداش دارد)

معاویه بن وهب گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: هیچ بنده مسلمانی خیر خواهی خدای را در باره خویش نپذیرفت: که حق دیگران را بدهد و حق خویشتن را بستاند مگر اینکه دو چیز به پاداش دریافت کرد

یکی نصیبی از جانب خدا که بهمان قناعت کند و دیگر خوشنودی الهی که باعث نجاتش گردد.

****ترجمه جعفری: (کسی که خدا را در نظر بگیرد، دو خصلت به او داده می شود)

معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هیچ بنده مسلمانی در نفس خود خدا را در نظر نگرفت، به گونه ای که حق (دیگران) را از خود بپردازد و حق خود را بگیرد، مگر اینکه به او دو خصلت داده می شود: روزی از جانب خدا که به آن قانع شود و خوشنودی از سوی خدا که او را نجات می دهد.

1- قال فی النهایه: الاعنان: النواحی، کانه قال: انها لکثره آفاتها کأنّها من نواحی الشیطان فی أخلاقها و طبائعها. و الاشام: الشمال و منه قولهم للید الشمال «الشؤمی» تأنیث الاشام. و یرید بخیرها لبنها، لانها انما تحلب و ترکب من الجانب الایسر.
2- أی یقول البائع للمشتری: اطرح الثمن و خذ المتاع من غیر أن یکون المشتری قلب المتاع و اختبره.
3- ناصح هنا بمعنی نصح أی أخلص، کما أن سافر بمعنی سفر.

من کان فیه خصلتان فهو مؤمن حقا

«48»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَمَّادٍ الْکُوفِیُّ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْغِفَارِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ وَاسَی الْفَقِیرَ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِکَ الْمُؤْمِنُ حَقّاً.

*ترجمه کمره ای: (هر کس دو خصلت داشته باشد بدرستی مؤمن است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که با فقیران همراهی و همدردی کند و با مردم با انصاف رفتار کند بدرستی مؤمن است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که دو منش داشته باشد او مؤمن است)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «کسی که با تهی دستان همراهی کند و با مردمان به انصاف رفتار کند او مؤمن است.»

***ترجمه فهری زنجانی: (دو صفت علامت مؤمن واقعی است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آنکه با فقیر همدردی کند و خود در باره مردم با انصاف باشد مؤمن واقعی خود، او است.

****ترجمه جعفری: (کسی که در او دو خصلت باشد او حقیقتا مؤمن است)

جعفر بن ابراهیم جعفری گفت: امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کسی که فقیری را دستگیری کند و از جانب خود با مردم با انصاف رفتار کند، او حقیقتا مؤمن است.

«49»- وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ (1) سَیِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس از حسنه خود شاد و گناه خود را بد داشته باشد او مؤمن است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

«هر که از نیکی خود خشنود باشد و گناه خود را دانسته باشد او گرونده به خداست.»

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که از کار نیک خود دلشاد و از کردار بدش اندوهناک باشد مؤمن او است.

****ترجمه جعفری:

نکته(2)

خصلتان من کانتا فیه و إلا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب

«50»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنِ الْخَيْبَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله قَالَ خَصْلَتَانِ مَنْ كَانَتَا فِيهِ وَ إِلَّا فَاعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ قِيلَ وَ مَا هُمَا قَالَ الصَّلَاةُ فِي مَوَاقِيتِهَا وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَيْهَا وَ الْمُوَاسَاةُ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس دو خصلت دارد خوبست و گر نه دور شو، دور شو، دور شو)

امام ششم علیه السّلام فرمود دو خصلت است که هر کس دارا باشد بسیار خوب و گر نه دور شو، دور شو، دور شو، گفته شد چیست آن دو؟ فرمود نماز در وقت با محافظت بر اوقات نماز و همراهی و همدردی با محتاجان و گرفتاران.

شرح: مقصود اینست که با کسی رفاقت و معاشرت که دین و اخلاق داشته باشد علامت دین داری مواظبت بر نماز و محافظت بر اوقات نماز است و علامت حسن اخلاق همدردی و همراهی با محتاجان و فقراء است و خوش فرموده است:

شرف مرد بجود است و سخاوت بسجود***هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

و کسی که دین و اخلاق ندارد دوری و کناره گیری از او بهتر است و بلکه لازم است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که دو منش دارد انسان نیکی ست و اگر نه از نیکی دور است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «دو منش است که هر کس دارا باشد انسان نیکی است، از آن دو منش پرسیدند، گفت: «نماز در وقت خود گزاردن و همراهی با نیازمندان کردن».

***ترجمه فهری زنجانی: (صاحب دو صفت قابل معاشرت است و بدون آن باید دوری کرد، دوری، دوری،)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که دو خصلت در وی باشد قابل معاشرت است و گر نه از او دوری کن دوری، عرض شد: آن دو صفت چیست؟ فرمود: یکی نمازها را بوقت خواندن و مواظبت بآن کردن و دیگر همدردی.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که اگر در کسی باشد با او باش، و گر نه از او دور شو)

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دو خصلت است که اگر در کسی باشد با او باش، و گر نه از او دوری کن، دوری کن، گفته شد: آن دو خصلت کدامند؟ فرمود: خواندن نماز در وقت آن و مداومت بر آن و همدردی با دیگران.

أمران أيهما سبق إلى المطلقه المسترابه بانت به

(3)

«51»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: أَمْرَانِ أَیُّهُمَا سَبَقَ إِلَیْهَا بَانَتْ بِهِ الْمُطَلَّقَهُ الْمُسْتَرَابَهُ الَّتِی تَسْتَرِیبُه.

1- کذا فی بعض النسخ المخطوطه و هو الموافق لکتب اللغه أی أحزنته و فی المطبوعه و بعض النسخ المخطوطه «اساءته».
2- ترجمه حدیث شریف در منبع اصلی ذکر نشده است.
3- المسترابه: المرأه التی لا تحیض و هی فی سنّ من تحیض، سمیت بذلک لحصول الریب و الشک بالنسبه إلیها باعتبار توهم الحمل أو غیره.

الْحَيْضَ إِنْ مَرَّتْ بِهَا ثَلَاثَهُ أَشْهُرٍ بِيضٍ لَيْسَ بِهَا دَمٌ بَاتَتْ بِهَا وَ إِنْ مَرَّتْ بِهَا ثَلَاثُ حِيَضٍ لَيْسَ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ ثَلَاثَهُ أَشْهُرٍ بَاتَتْ بِالْحَيْضِ.

*ترجمه کمره ای: (دو امر است که هر کدام زودتر حاصل شود مطلقه مسترابه از عده خارج می شود)

امام پنجم علیه السّلام فرمود دو امر است که هر کدام زودتر اتفاق افتاد مطلقه مسترابه ای که در شکست بواسطه آن از عده خارج می شود: اول سه ماه پاکی که در آنها خونی نبیند دوم سه حیضی که میان هر دو حیض آن سه ماه پاکی نباشد.

شرح: مقصود از مسترابه زنیست که در سن حیض است و حیض هم می شود و بعد از طهر غیر مواقعه طلاق گرفته و در عادت خود حیض نشده این زن مسترابه می شود زیرا احتمال حمل و احتمال تأخیر حیض در او بوجود می آید، در این صورت انقضاء عده او بیکی از دو امریست که در روایت ذکر شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو چیز است که هر کدام زودتر حاصل آید مطلقه مسترابه از عده بیرون رود)

امام محمد باقر گفته: «دو چیز است که هر کدام زودتر پیش آمد کند مطلقه مسترابه از آن عده بیرون رود، در سه ماه اول پاکی که در آن مدت خوبی نبیند دوم سه سر شستن که میان دو سر شستن آن سه ماه پاکی نبوده باشد» مسترابه زنی ست که در سن حیض دیدن باشد اما حیض نبیند.»

***ترجمه فهری زنجانی: (هر یک از دو چیز جلوتر افتاد عده طلاق تمام می شود)

امام باقر علیه السّلام فرمود: دو چیز است که هر یک جلوتر اتفاق افتاد مطلقه مسترابه: (زن جوانی که طلاق گرفته و چون عادت بحیض دیدن ندارد نمیداند حامله است یا نه) از عده خارج می شود: اول، سه ماه در پاکی بگذرد و خونی نه بیند دوم، سه حیض به بیند که میان دو حیض سه ماه فاصله نباشد حیض سوم را که دید از عده خارج می شود.

****ترجمه جعفری: (دو کار است که هر کدام زودتر واقع شود، زن طلاق داده شده مسترابه از شوهر جدا می شود)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دو چیز است که هر کدام از آنها زودتر واقع شود، به وسیله آن زن طلاق داده شده مسترابه که حیض نمی بیند ولی در سن حیض دیدن است، از شوهرش جدا می شود: یکی هنگامی که سه ماه پاکی بگذرد و او در آن خون نبیند، و دیگری هنگامی که سه تا حیض ببیند به طوری که میان دو حیض سه ماه فاصله نباشد، در این صورت با حیض جدا می شود.

التقرب إلى الله عز و جل بخصلتين

«52»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام الْمَعْرُوفُ شَيْ ءٌ سِوَى الزَّكَاةِ فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبِرِّ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ.

*ترجمه کمره ای: (نزدیکی بخدا با دو خصلت است)

امام ششم علیه السّلام فرمود، احسان غیر از زکاتست، به نیکی و صله رحم بخدا تقرب جوئید.

شرح: مقصود اینست که زکاه حق واجبی است برای مستحقان آن باید ادا شود و موافق عدالت است، کسی که زکاه ندهد ظلم کرده و حق دیگران را برده، و احسان اینست که از حق خود بدیگران بذل کند نه حق صاحب حق را باو بدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تقرب به خدا با دو منش است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «احسان غیر از زکات دادن است، به نیکی کردن و صله رحم به جای آوردن به خدا نزدیک شوید.»

***ترجمه فهری زنجانی: (دو وسیله تقرب)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نیکی بجز زکاه چیز دیگری است، با احسان و صله رحم، خود را بخداوند نزدیک کنید.

****ترجمه جعفری: (نزدیکی به خداوند با دو خصلت)

عمر بن زید از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: احسان کردن غیر از زکات است، پس به خدا تقرّب بجویید با نیکی کردن و صله رحم.

خصلتان ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن فاعلهما سبعین میته سوء

«53»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: الْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْعُمُرِ وَ يَدْفَعَانِ سَبْعِينَ مِيتَةَ سَوْءٍ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت است که فقر را بر طرف میکنند، عمر را زیاد میکنند و از عمل کننده هفتاد نوع مرگ بد را دور میکنند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود نیکی و صدقه فقر را برطرف کنند، عمر را بیفزایند و هفتاد مرگ بد را دور کنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش است که تهی دستی را از میان می برد و زندگی را دراز می کند و اگر به جای آوردند هفتاد گونه مرگ بد را دور می سازد)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «نیکی و دهش تهی دستی را دور می کند و زندگی را می افزاید و هفتاد مرگ بد را دور می سازد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز تنگدستی را برمیدارد و عمر را دراز میکند و از مرگ بد صاحبش را جلوگیری میکند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: نیکوکاری و صدقه دادن تنگدستی را بر میدارد و عمر را طولانی میکند و از هفتاد قسم مرگ بد جلوگیری میکند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت فقر را می زداید و بر عمر می افزاید و از صاحب خود هفتاد نوع مرگ بد را دور می کند)

اسحاق بن غالب از کسی که به او حدیث کرده نقل می کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: نیکی و صدقه، فقر را می زداید و بر عمر می افزاید و هفتاد نوع مرگ بد را دور می کند.

السنه سنتان

«54»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام أَنَّهُ قَالَ: السُّنَّهُ سُنَّتَانِ سُنَّهٌ فِی فَرِیضَهٍ الْأَخْذُ بِهَا هُدًی وَ تَرْکُهَا ضَلَالَهٌ وَ سُنَّهٌ فِی غَیْرِ فَرِیضَهٍ الْأَخْذُ بِهَا فَضِیلَهٌ وَ تَرْکُهَا غَیْرُ خَطِیئَهٍ.

*ترجمه کمره ای: (سنه دو تاست)

امام اول علیه السّلام فرمود سنت دوتاست، سنت در واجب که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است و سنت در غیر واجب که پیروی آن فضیلت و ترک آن گناهی ندارد.

شرح: مقصود از سنت گفتار و کردار پیغمبر و معصوم است که گاهی بیان و توضیح امورات واجب است و گاهی بیان امر مستحبی است که ترک آن رواست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو سنت است)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: «سنت دو است، یکی در واجب که پیروی از آن رهنمایی ست و رها دادن آن گمراهی، و دیگر غیر واجب که پیروی از آن فزونی ست و رها دادن آن گناهی ندارد».

سنت گفتار و کردار پیامبر است و به قولی قول معصوم.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو قسم رفتار)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رفتار و روش رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو قسم است یک راه و رسمی که در واجبات داشت که با آن راه رفتن باعث هدایت است و ترکش موجب گمراهی است و روش دیگرش در غیر واجب است که با آن طریق رفتار کردن فضیلتی است ولی ترکش گناه نیست.

****ترجمه جعفری: (سنّت دو سنّت است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سنّت دو سنّت است: سنّتی در واجب، که پیروی از آن باعث هدایت و ترک آن باعث ضلالت می شود و سنّتی در غیر واجب، که پیروی از آن فضیلت است و ترک آن گناه نیست. (سنّت یعنی روش ها و کارهایی که از پیامبر به یادگار مانده که گاهی در واجبات است که باید رعایت شود و گاهی در مستحبات است که رعایت آن بهتر است، ولی واجب نیست.)

لا تصلح الصنیعه إلا عند ذی خصلتین

«55»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله قَالَ: لَا تَصْلُحُ الصَّنِيعَةُ (1) إِلَّا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ أَوْ دِينٍ.

*ترجمه کمره ای: (احسان فقط نزد صاحب دو خصلت شایستگی دارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود شایستگی ندارد احسان مگر نزد شخصی که شریف یا دیندار است

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکی نزد دارنده دو منش شایستگی دارد)

امام صادق علیه السّلام گفته: «سزاوار نیست نیکی انجام دادن مگر نزد کسی که بزرگوار یا دیندار باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (احسان فقط کسی را سزا است که صاحب دو خصلت باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رفتار خوب جز با دو نفر صلاح نیست: آبرومند و یا دیندار.

****ترجمه جعفری: (احسان کردن شایسته نیست مگر نزد صاحب دو خصلت)

سیف بن عمیره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: احسان کردن شایسته نیست مگر نزد صاحب شرف و یا صاحب دین.

ص: 48

1- الصنیعه: الاحسان.

«56»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِیِّ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ بَشِیرٍ (1) عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: قَامَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام رَجُلٌ بِالْبَصْرَهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ قَالَ الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثِّقَهِ وَ إِخْوَانُ الْمُکَاشَرَهِ (2) فَأَمَّا إِخْوَانُ الثِّقَهِ فَهُمُ الْکَفُّ وَ الْجَنَاحُ وَ الْأَهْلُ وَ الْمَالُ فَإِذَا کُنْتَ مِنْ أَخِیکَ عَلَی حَدِّ الثِّقَهِ فَابْذُلْ لَهُ مَالَکَ وَ بَدَنَکَ وَ صَافِ مَنْ صَافَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اکْتُمْ سِرَّهُ وَ عَیْبَهُ وَ أَظْهِرْ مِنْهُ الْحُسْنَ وَ اعْلَمْ أَیُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْکِبْرِیتِ الْأَحْمَرِ وَ أَمَّا إِخْوَانُ الْمُکَاشَرَهِ فَإِنَّکَ تُصِیبُ مِنْهُمْ لَذَّتَکَ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِکَ مِنْهُمْ وَ لَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِکَ مِنْ ضَمِیرِهِمْ وَ ابْذُلْ لَهُمْ مَا بَذَلُوا لَکَ مِنْ طَلَاقَهِ الْوَجْهِ وَ حَلَاوَهِ اللِّسَانِ.

*ترجمه کمره ای: (رفیق و برادر دو قسم است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود مردی در بصره حضور امیر المؤمنین علیه السّلام ایستاد عرض کرد: یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از برادران، فرمود برادران دو قسم اند: برادران صمیمی و برادران ظاهر ساز، برادران صمیمی همانا دست و بال و اهل و مال اند چون برادر خود را صمیمی یافتی مال و جانت را از او دریغ مکن با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن، سرّ و عیب او را بپوش نیکی او را اظهار کن ولی ای سائل بدان که اینها از کبریت احمر کمیاب ترند، برادران ظاهر ساز همان لذت معاشرت را از آنها دریغ مدار و توقع بیش از آن هم از دل آنها نداشته باش و خوشروئی و خوشگوئی که بتو بذل میکنند بآنها بذل کن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برادران دو گونه اند)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «مردی در بصره نزد امیر المؤمنین علی علیه السّلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا از برادران خبر ده گفت: «برادران دو گونه اند، برادران یک دل و برادران ظاهر ساز،برادران یک دل دست و بال و اهل و خواسته اند، چون برادر خود را یک دل یافتی خواسته و جانت را از وی دریغ مدار با یارانش یار باش و با دشمنان وی دشمن، راز و خرده وی را بپوشان و نیکی او را آشکار ساز و چنین کسان از کبریت احمر نایاب تراند.

برادران ظاهر ساز فقط لذت همدمی را از آنان دریغ مدار و بیش از آن نیز از ایشان توقع مدار تو نیز با آنان خوشرویی نشان ده».

***ترجمه فهری زنجانی: (رفاقت برادرانه بر دو گونه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مردی در بصره در حضور امیر المؤمنین علیه السّلام بپا خواست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره رفیقان برادروار بیانی بفرما، فرمود: برادران دو صنف اند یکی برادران مورد اعتماد و دیگر برادران ظاهر ساز اما برادران مورد اعتماد بمنزله دست و بال و خانواده و ثروت تو هستند اگر به برادرت اعتماد داری بنفع او از کمک مالی و بدنی دریغ مدار و با هر کس که با او صفا داشته باشد تو نیز با صفا باش و با هر که دشمنش بدارد دشمن باش، سر و عیبش را پرده پوشی کن و نیکوئیش را ظاهر ساز و دانسته باشد ای سائل که اینان از کبریت احمر نایاب ترند و اما برادران ظاهر ساز، از لذت معاشرت با آنان بهره مند خواهی شد و حتماً این رشته را از آنان مبر و بیش از این هم از درونشان توقع مدار و بهر مقدار که آنان با تو خوشرو و شیرین زبان باشند تو نیز چنان باش.

****ترجمه جعفری: (برادران دو گروهند)

جابر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که مردی در بصره نزد امیر المؤمنین علیه السّلام به پا خاست و گفت: یا امیر المؤمنین ما را از برادران خبر بده. فرمود: برادران دو قسم هستند: برادران مورد اطمینان و برادران خنده رو، اما برادران مورد اطمینان، آنان به منزله دست و بال و خانواده و مال هستند، پس اگر از برادر خود اطمینان داری، مال و جانت را در راه او بذل کن و هر کس با او دوست باشد دوستش بدار و هر کس با او دشمن باشد دشمنش بگیر و سرّ و عیب او را بپوشان و نیکی های او را آشکار کن، ولی بدان ای پرسنده، که آنان از گوهر سرخ کمیاب ترند. و اما برادران خنده رو، پس لذت دوستی با آنها را داشته باش و آن را از آنان قطع مکن و بیش از این از باطن آنان جویا مباش و هر چه آنان با تو خنده رویی و شیرین زبانی کنند تو هم با آنان چنین کن.

الناس رجلان

«57»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیٍّ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِیدٍ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی

حَمْزَةَ الثِّمَالِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: النَّاسُ رَجُلَانِ مُؤْمِنٌ وَ جَاهِلٌ فَلَا تُؤْذِ الْمُؤْمِنَ وَ لَا تُجَهِّلِ الْجَاهِلَ فَتَکُونَ مِثْلَهُ.

*ترجمه کمره ای: (مردم دو دسته اند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود مردم دو دسته اند مؤمن که داناست و نادان که اخلاق ایمانی ندارد، مؤمن را اذیت مکن و با جاهل جهالت مورز تا مثل او باشی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان دو گروه اند)

امام محمد باقر گفته: «مردمان دو گروه اند: مؤمن که دانا است و نادان که خوی ایمانی ندارد، مؤمن را گزند مرسان و با نادان مستیز که چون او باشی».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم بر دو نوع اند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مردم بر دو نوعند یکی با ایمان و دیگری نادان پس مؤمن را آزار مرسان و با نادان نادانی مکن که اگر چنین کنی تو نیز مانند او خواهی بود.

****ترجمه جعفری: (مردم دو نوع هستند)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم دو نوع هستند: مؤمن و جاهل، پس مؤمن را اذیت مکن و جاهل را در جهالتش همراهی مکن که مانند او خواهی شد.

أمیران و لیسا بأمیرین

«58»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَمِیرَانِ وَ لَیْسَا بِأَمِیرَیْنِ لَیْسَ لِمَنْ تَبِعَ جَنَازَةً أَنْ یَرْجِعَ حَتَّی تُدْفَنَ أَوْ یُؤْذَنَ لَهُ وَ رَجُلٌ یَحُجُّ مَعَ امْرَأَةٍ فَلَیْسَ لَهُ أَنْ یَنْفِرَ حَتَّی تَقْضِیَ نُسُکَهَا..

*ترجمه کمره ای: (دو فرمانده که رسما امیر نیستند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دو فرمانده اند که امیر خوانده نشده اند یکی صاحب جنازه، کسی که جنازه ای تشییع کرد حق ندارد برگردد تا آن جنازه بخاک سپرده شود یا از طرف صاحب جنازه باو اجازه مراجعت داده شود و دیگری زنی که با مردی بحج رفته مردی که در سفر حج کفیل زنی است حق ندارد کوچ کند تا آن زن حجش را تمام کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو فرمانده اند که در واقع فرمانده نیستند)

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله گفته: «دو فرمانده اند که فرمانده گفته نمی شوند، یکم- ولی جنازه، هر گاه کسی جنازه یی را تشییع کرد باز مگردد تا آن را در خاک کنند یا از ولی آن دستور بازگشت خواهد. دوم زنی که با مردی به حج گزاردن رفته، مردی که در سفر حج سرپرست زنی ست باید باز مگردد تا آن زن حج خود بگزارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو امیری که بحقیقت امیر نیستند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو امیرند که بحقیقت امیر نیستند: آنکه تشییع جنازه میکند حق ندارد از تشییع باز گردد تا جنازه بخاک سپرده شود یا اولیای میت باو اجازه بازگشت بدهند و مردمی که با زن بحج رفته باشد حق ندارد کوچ کند تا اعمال زن تمام شود.

****ترجمه جعفری: (دو امیرند که در واقع امیر نیستند)

احمد بن محمد با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو امیرند که در واقع امیر (صاحب اختیار) نیستند: کسی که جنازه ای را تشییع می کند نباید برگردد، تا اینکه جنازه دفن شود و یا به او اجازه داده شود، و کسی که حج انجام می دهد، نباید کوچ کند تا وقتی که مناسک را به پایان برساند.

1- لم أجده.
2- کاشره إذا تبسم فی وجهه و انبسط معه. و الکاشر: المتبسم من غیر صوت و ان کان معه صوت فهو ضحک.

«59»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مَیْسَرَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: شَیْئَانِ یُفْسِدُ النَّاسُ بِهِمَا صَلَاتَهُمْ قَوْلُ الرَّجُلِ تَبَارَکَ اسْمُکَ وَ تَعَالَی جَدُّکَ وَ إِنَّمَا هُوَ شَیْ ءٌ قَالَتْهُ الْجِنُّ بِجَهَالَهٍ فَحَکَی اللَّهُ عَنْهُمْ وَ قَوْلُ الرَّجُلِ السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ. (1).

*ترجمه کمره ای: (دو چیز است که مردم سنی مذهب نماز خود را با آن فاسد میکنند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود دو چیز است که مردم نماز خود را با آن فاسد میکنند: یکی قول کسی که میگوید تبارک اسمک و تعالی جدک، این جمله تعالی جدک که معنی آن این است خدایا بخت تو بلند است جمله ایست که طایفه جن از روی جهالت و بی معرفتی در باره خدا اطلاق میکردند و خدا در سوره جن این جمله را از آنها حکایت کرده ولی استعمال آن در موضوع ثنای الهی صحیح نیست و در نماز حکم کلام آدمی دارد و موجب بطلان نماز می شود و دیگری قول کسی است که در وسط نماز بگوید السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین زیرا که این صیغه سلام برای خروج از نماز هست و اگر در وسط نماز بطور عمد گفته شود سلام بی جا محسوب گردد و موجب بطلان می شود و ظاهرا رسم عامه بوده که این سلام را در تشهد وسط نماز ادا میکرده اند

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو چیز است که برخی از مسلمانان نماز خود را بدان تباه می سازند)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «دو چیز است که مسلمانان نماز خود را بدان تباه می سازند. یکم- بگفته کسی که می گوید: تبارک اسمک و تعالی جدک. این جمله ایست که گروهی از پریان از روی نادانی در خدا گفته اند، دوم- گفتار کسی که در میان نماز بگوید: السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، چون این جمله برای بیرون رفتن از نماز گفته می شود نه در وسط آن»

جد به معنی بخت در لغت عرب آمده است، شاید بطلان از آن جهت باشد که اطلاق بخت بر خدا روا نباشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم با دو چیز نمازشان را باطل میکنند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: دو چیز است که مردم با آن دو، نمازشان را باطل میکنند: یکی گفتن (تبارک اسمک و تعالی جدک) است که (تَعالی جَدُّ رَبِّنا) گفتار جاهلانه جن است و خداوند از آنان حکایت کرده است و دیگر گفتن (السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین) است،

شرح: مقصود، سلام گفتن قبل از تمام شدن تشهد است که عامه آن را قبل از تشهد میگویند.

****ترجمه جعفری: (دو چیز است که مردم نمازشان را با آن تباه می کنند)

میسره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دو چیز است که مردم نمازشان را با آن تباه می کنند: یکی اینکه شخص (خطاب به خدا) بگوید: نام تو مبارک است و بخت تو بلند است، این جمله ای است که اجنّه آن را از روی نادانی می گفتند و خدا آن را (در قرآن) از زبان آنها نقل کرده است. و دیگری اینکه شخص بگوید: سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا (این جمله یعنی السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، باعث خارج شدن از نماز می شود و گفتن آن در وسط نماز یا در تشهّد به گونه ای که برخی از اهل سنّت می گویند نماز را باطل می کند).

ما من خطوه أحب إلی الله عز و جل من خطوتین و ما من جرعه أحب إلی الله من جرعتین و ما من قطره أحب إلی الله عز و جل من قطرتین

«60»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ زَیْنَ الْعَابِدِینَ علیهما السّلام یَقُولُ مَا مِنْ خُطْوَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خُطْوَتَیْنِ خُطْوَهٍ یَسُدُّ بِهَا الْمُؤْمِنُ صَفّاً فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ خُطْوَهٍ إِلَی ذِی رَحِمٍ قَاطِعٍ وَ مَا مِنْ جُرْعَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ جُرْعَتَیْنِ جُرْعَهِ غَیْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَ جُرْعَهُ مُصِیبَهٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَ مَا مِنْ قَطْرَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَتَیْنِ قَطْرَهِ دَمٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قَطْرَهِ دَمْعَهٍ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ لَا یُرِیدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (هیچ قدمی پیش خدا از دو قدم محبوبتر نیست هیچ جرعه ای پیش خدا از دو جرعه محبوبتر نیست، هیچ قطره ای پیش خدا از دو قطره محبوبتر نیست)

ابی حمزه ثمالی گوید از امام چهارم علیه السّلام شنیدم میفرمود، هیچ قدمی پیش خدای عز و جل محبوبتر از دو قدم نیست قدمی که مؤمن برمیدارد و با آن رخنه صف جهاد را ترمیم میکند و قدمی که طی طریق میکند و میرود بسوی خویشاوندی که قطع رحم کرده تا او را استمالت و محبت نماید، هیچ جرعه ای محبوبتر نیست پیش خدا از دو جرعه، جرعه خشمی که مؤمن بحلم خود فرو دهد و جرعه ناگوار مصیبتی که بصبر خود تحمل کند، هیچ قطره ای نزد خدا از دو قطره محبوب تر نیست، قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در دل شب برای خدا جاری گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هیچ گامی نزد خدا از دو گام پسندیده تر نیست، و هیچ آشامیدنی نزد خدا از دو آشامیدن نیکوتر نیست، و هیچ قطره یی نزد خدا از دو قطره بهتر نباشد)

ابو حمزه ثمالی گفته: «از امام علی بن الحسین علیهما السّلام شنیدم که می گفت: هیچ گامی نزد خداوند بزرگ بهتر از دو گام نباشد، گامی که گرونده به خدا بر می دارد با آن رخنه رده پیکار را آباد می سازد و گامی که به سوی خویشان بر- می دارد برای دلجویی، هیچ جرعه یی خوب تر از آن نزد خدا از آن دو جرعه نخواهد بود، جرعه خشمی که مؤمن به بردباری خویش فرو خورد و جرعه ناگوار گرفتاری که به صبر خود شکیبایی کند، هرگز قطره یی پیش خدا از آن دو چکه نیکوتر نباشد، قطره خونی که در راه خدا ریخته گردد و قطره اشکی که در شب تار از بیم خدا روان سازد.»

***ترجمه فهری زنجانی: (محبوبترین قدم و جرعه و قطره: دو قدم و دو جرعه و دو قطره است)

ابی حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام زین العابدین علیه السّلام میفرمود: هیچ قدمی بسوی خداوند از دو قدم محبوبتر نیست قدمی که مؤمن برای صف بستن در جهاد بر میدارد و قدمی که برای آشتی با خویشاوند بر میدارد، و هیچ جرعه ای نزد خدا محبوبتر از دو جرعه نیست یکی جرعه خشمی که مؤمن با بردباری فرو میبرد و دیگر شربت مصیبتی که مؤمن با شکیبائی بنوشد و هیچ قطره ای نزد خداوند محبوبتر از دو قطره نیست یکی قطره

خونی که در راه خدا ریخته شود و دیگر اشکی که در تاریکی شب فقط برای خدا از چشم بنده جاری شود.

****ترجمه جعفری: (هیچ گامی نزد خدا دوست داشتنی تر از دو گام و هیچ جرعه ای نزد خدا دوست داشتنی تر از دو جرعه و هیچ قطره ای نزد خدا دوست داشتنی تر از دو قطره نیست)

ابو حمزه ثمالی می گوید: از امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که فرمود: هیچ گامی نزد خداوند دوست داشتنی تر از دو گام نیست: گامی که مؤمن در صف جهاد در راه خدا برمی دارد و گامی که به سوی خویشاوندی برداشته شود که قطع رحم کرده است. و هیچ جرعه ای نزد خداوند دوست داشتنی تر از دو جرعه نیست: جرعه خشمی که مؤمن آن را با بردباری برگرداند و جرعه معصیتی که مؤمن آن را با شکیبایی برگرداند.

و هیچ قطره ای نزد خداوند دوست داشتنی تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب ریخته شود و بنده با آن جز خدا را نخواهد.

خصلتان ذکرهما إبلیس لنوح علیه السّلام

«61»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍ (2) عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَیَابَهَ عَنْ

1- یعنی فی التشهد الأول. کما نهی عنه فی روایه الأعمش. لان بالتسلیم تحلیل الصلاه.
2- زاد فی النسخ هنا «عن عمر» و هو زیاده لما فی طریقه عن العلاء فی شرح المشیخه.

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلوات الله علیه قَالَ: لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ علیه السّلام مِنَ السَّفِینَهِ أَتَاهُ إِبْلِیسُ فَقَالَ لَهُ مَا فِی الْأَرْضِ رَجُلٌ أَعْظَمُ مِنَّهً عَلَیَّ مِنْکَ دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَی هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ فَأَرَحْتَنِی مِنْهُمْ أَ لَا أُعَلِّمُکَ خَصْلَتَیْنِ إِیَّاکَ وَ الْحَسَدَ فَهُوَ الَّذِی عَمِلَ بِی مَا عَمِلَ وَ إِیَّاکَ وَ الْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِی عَمِلَ بِآدَمَ مَا عَمِلَ.

*ترجمه کمره ای: (شیطان دو خصلت را بنوح یادآوری کرد)

امام ششم علیه السّلام فرمود چون کشتی نوح بزمین فرود آمد شیطان خدمت نوح رسید و عرضکرد در روی زمین کسی نیست که بیش از تو مرا ممنون کرده باشد چون که بر هلاک این فاسقان نفرین کردی و مرا از آنها راحت نمودی میخواهی دو خصلت بتو یاد دهم؟ از حسد دوری کن زیرا همان حسد است که مرا باین روز سیاه نشانده از حرص دوری کن که حرص آدم را از بهشت رانده و درمانده کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش که شیطان برای نوح یاد آور شد)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «چون کشتی نوح به زمین نشست، شیطان نزد وی آمد و گفت: ای نوح در زمین مردی بزرگتر از تو بر من از جهت منت نیست، چون خدای را بر این فاسقان خواندی تا زحمت و رنج مرا برای گمراهی ایشان کم کردی، می خواهم برای این نیکی تو، ترا دو پند بیاموزم- یکم: آنکه از رشگ و حسد گریزان باش، زیرا همین رشک بری بود که مرا به این روز نشاند- دوم: از آز و حرص دوری که چون این آز آدم را بیچاره کرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیطان دو صفت را بنوح تذکر داد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که نوح از کشتی فرود آمد شیطان بنزدش آمده و گفت: در روی زمین بزرگترین منت را تو بر من داری زیرا این بد کرداران را نفرین کردی و مرا از زحمت گمراه ساختنشان راحت کردی میخواهی دو نکته بیاموزمت؟: زنهار از حسد، که آن با من کرد آنچه کرد، و زنهار از حرص، که آن با آدم کرد آنچه کرد.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که شیطان آنها را به نوح گفت)

علاء بن سیابه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون نوح از کشتی فرود آمد، شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که

منّت او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خدا خواستی که این فاسقان را هلاک کند و مرا از آنان راحت کردی.آیا دو خصلت را به تو یاد ندهم؟ از حسد کردن بپرهیز که آن همان چیزی است که بر من کرد آنچه را که کرد. و از حرص بپرهیز که آن همان چیزی است که بر آدم کرد آنچه را که کرد.

أخوف ما يخاف على الناس خصلتان

«62»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ اللَّهَبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِيَ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ وَ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدِ ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَ هَذِهِ الْآخِرَةُ قَدِ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلٍّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمُ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابَ وَ أَنْتُمْ غَداً فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلَ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت است که از همه چیز بیشتر باید از آنها بر مردم ترسید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بیشتر چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم خواهش نفس و آرزوی دراز است خواهش نفس از حق جلوگیری میکند و درازی آرزو آخرت را فراموش می نماید، این دنیا است که پشت کرده، میرود، آن آخرتست که رو کرده می آید، هر کدامشان فرزندان و داوطلبانی دارند، اگر بتوانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید بجا آورید، زیرا شما امروز که زنده اید در محیط عمل و کار هستید و حسابی ندارید و فردا که مردید حساب شما کشیده می شود و فرصت کار نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ترسناک ترین چیزی که از آن بر مردمان ترسیده می شود دو منش است)

از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفته: «ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناک هستم از خواهشهای نفسانی و آرزوهای دراز است، آرزوهای نفسانی از حق پیش گیری می کند و درازی آن آخرت را به فراموشی می سپارد، این همان جهان است پشت کرده به

شما می رود و آن همان آخرتست که روی کرده به شما می آید، هر یک از این دو خواهندگانی دارند، هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت باشید، از اولاد جهان مباشید، شما امروزه که زنده اید در کارگاه کردار هستید و بر شما حسابی نیست اما فردا که درگذشتید شما به شمار فرا کشیده خواهید شد و دیگر وقت کار نیست.»

***ترجمه فهری زنجانی: (از دو چیز باید بیش از هر چیز بر مردم ترسید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بیش از هر چیز بر امتم از هوای نفس و درازی آرزو می هراسم اما هوای نفس، از حق جلوگیری میکند و اما در ازای آرزو، آخرت را از یاد میبرد این دنیا است که پشت کرده و میرود و این آخرت است که روی بشما می آید و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی است اگر میتوانید خود را از فرزندان آخرت قرار دهید و از فرزندان دنیا نباشید همین کار کنید، که امروز در محیط عمل هستید و حسابی در کار نیست و فردا روز حساب است و دیگر عملی از شما ساخته نیست.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت برای مردم از هر چیزی ترسناک تر است)

جابر بن عبد اللَّه از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: ترسناک ترین چیزی که از آن بر امتم بیمناکم، هوای نفس و آرزوی دراز است، اما هوای نفس، همانا از حق باز می دارد و اما آرزوی دراز، پس آخرت را از یاد می برد. و اینک دنیا در حال پشت کردن است و آخرت در حال روی آوردن است و هر کدام از آنها فرزندانی دارند، پس اگر توانستید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، پس چنین کنید، چون شما امروز در مرحله عمل هستید و بازخواستی نیست و فردا در مرحله بازخواست خواهید بود و عملی نیست.

«63»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی کَلَامٍ لَهُ الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ رَجُلٌ عَالِمٌ تَارِکٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِکٌ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَیَتَأَذَّوْنَ بِرِیحِ الْعَالِمِ التَّارِکِ لِعِلْمِهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَهً وَ حَسْرَهً رَجُلٌ دَعَا عَبْداً إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَ

جَلّ فَأَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّهَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِیَ النَّارَ بِتَرْکِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِهِ الْهَوَی ثُمَّ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَیْکُمْ خَصْلَتَیْنِ (1) اتِّبَاعُ الْهَوَی وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ یُنْسِی الْآخِرَهَ.

*ترجمه کمره ای:

امیر المؤمنین علیه السّلام از قول پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود علماء دو قسمند مرد عالمی که بعلم خود عمل کند او ناجی است و عالمی که علم خود را ترک کند او در هلاکت است؛ اهل جهنم از بوی گند عالم بی عمل در اذیتند پشیمان تر و حسرت خورترین اهل جهنم شخصی است که بنده ای را بخدای عز و جل دعوت کرده و او پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خدا او را وارد بهشت نموده و آن شخص دعوت کننده را بواسطه عمل نکردن بعلمش و پیروی از هوای نفسش وارد دوزخ کرده سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود هلا از دو خصلت بر شما میترسم یکی پیروی هوای نفس و دیگری درازی آرزو، اما پیروی هوای نفس مانع از حق و درستی است و درازی آرزو آخرت را بدست فراموشی میسپارد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امیر المؤمنین علی علیه السّلام از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده که دانایان دو گروه اند: دانایی که به دانش خویش کار بندد او رستگار است و دانایی که دانش خود را به کار نبرد وی نابود گردد، دوزخیان از گند دانای بی کردار در گزند باشند، پشیمان تر از دوزخیان کسی است که بنده یی را به خداوند بزرگ خوانده باشد و او نیز پذیرفته و خدای او را به بهشت در آورد و آن خواننده به خدای را به سبب به کار نبردن دانش خود به دوزخ برد، سپس امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: اکنون از دو منش بر شما بیمناک هستم: یکم: پیروی آرزوهای نفسانی و دوم: درازی آنها، چون پیروی از آرزوها انسان را از حق باز دارد و درازی آرزو آخرت را از یاد شما ببرد.

***ترجمه فهری زنجانی:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله ضمن کلامی فرمود: دانشمندان بر دو گروهند:

یکی دانشمندی که بعلم خود رفتار کند، این چنین مرد رستگار است و دیگری دانشمندی که علم خود را ترک گوید و این دانشمند در هلاکت است: همانا اهل جهنم از بوی عالم بی عمل در آزارند و همانا پشیمان تر و پر حسرت ترین اهل جهنم کسی است که بنده ای را بسوی خدای عز و جل خوانده و آن بنده دعوت او را اجابت نموده و سخن وی را پذیرفته و اطاعت خدا نموده است و در نتیجه، خداوند، او را به بهشت داخل کرده ولی خود آن دعوت کننده را بخاطر عمل نکردن بعلمش و پیروی از هوای نفس اش به آتش انداخته است سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا از دو خصلت بیش از همه چیز بر شما هراسانم یکی پیروی از هوای نفس و دیگری درازی آرزو که پیروی هوای نفس از درک حقیقت جلوگیر است و درازی آرزو آخرت را از یاد شخص می برد.

****ترجمه جعفری:

سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السّلام و او از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: عالمان دو دسته اند: عالمی که به علمش پایبند است، او نجات پیدا می کند و عالمی که علمش را رها می سازد، او هلاک می گردد. همانا اهل آتش از بوی بد عالمی که علمش را ترک کند اذیت می شوند و از اهل آتش کسی که از همه بیشتر پشیمان می شود و حسرت می خورد، کسی است که بنده ای را به سوی خدا بخواند و او اجابت کند و بپذیرد و خدا را اطاعت کند و خدا او را به بهشت وارد کند ولی آن کس را که او را دعوت کرده به سبب ترک علم و پیروی از هوای نفس وارد آتش سازد. سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آگاه باشید، ترسناک ترین چیزی که از آنها بر شما می ترسم، دو خصلت است: پیروی هوای نفس و آرزوی دراز، امّا پیروی هوای نفس، از حق باز می دارد و امّا آرزوی دراز، آخرت را از یاد می برد.

1- کذا فی جمیع النسخ التی بأیدینا و القیاس «خصلتان».

«64»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الشَّافِعِیُّ الْفَرْغَانِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّافِعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّی إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی عَلِیٍّ اللَّهَبِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْکَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَی أُمَّتِیَ الْهَوَی وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَیُنْسِی الْآخِرَهَ وَ هَذِهِ الدُّنْیَا مُرْتَحِلَهٌ ذَاهِبَهٌ وَ هَذِهِ الْآخِرَهُ مُرْتَحِلَهٌ قَادِمَهٌ وَ لِکُلٍّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَکُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَهِ وَ لَا تَکُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْیَا فَافْعَلُوا فَإِنَّکُمُ الْیَوْمَ فِی دَارِ الْعَمَلِ وَ لَا حِسَابَ وَ أَنْتُمْ غَداً فِی دَارِ الْحِسَابِ وَ لَا عَمَلَ.

*ترجمه کمره ای:

ترجمه خبر اخیر گذشت.

**ترجمه مدرس گیلانی:

این جهان پشت کننده است و این آخرت روی آورنده و برای هر یک از این دو فرزندانی ست هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت گردید و از اولاد جهان مباشید و بجای آورید آنچه از کردار نیک می توانید زیرا شما امروز در جهان، کارگاه کردار هستید و بر شما حساب در آن نیست و فردا در حسابگاه هستید و دیگر آنجا جای کردار نیست.

***ترجمه فهری زنجانی:

روایت 64 ترجمه اش در روایت 62 گفته شد.

****ترجمه جعفری:

جابر بن عبد اللَّه از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: ترسناک ترین چیزی که از آن بر امتم بیمناکم، هوای نفس و آرزوی دراز است، اما هوای نفس، همانا از حق باز می دارد و اما آرزوی دراز، پس آخرت را از یاد می برد. و اینک دنیا در حال پشت کردن است و آخرت در حال روی آوردن است و هر کدام از آنها فرزندانی دارند، پس اگر توانستید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، پس چنین کنید، چون شما امروز در مرحله عمل هستید و بازخواستی نیست و فردا در مرحله بازخواست خواهید بود و عملی نیست.

النهی عن خصلتین

«65»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ مَزْیَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام أَنْهَاکَ عَنْ خَصْلَتَیْنِ فِیهِمَا هُلْکُ الرِّجَالِ أَنْ تَدِینَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِیَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای: (از دو خصلت نهی شده)

مفضل بن یزید گوید: امام ششم علیه السّلام فرمود ترا از دو چیز نهی میکنم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی میکنم از آنکه عبادت کنی خدا را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از دو منش باز داشته شده)

مفضل پور یزید گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که گفت: «ترا از دو چیز باز می دارم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی می کنم از آنکه بندگی کنی خدای را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی.

***ترجمه فهری زنجانی: (از دو چیز جلوگیری شده است)

امام صادق علیه السّلام بمفضل بن مزید فرمود: از دو چیزت باز میدارم که نابودی مردان جهان با آن دو انجام گرفته است، یکی اینکه دین باطل گزینی و دیگر آنکه مردم را ندانسته فتوی دهی.

****ترجمه جعفری: (از دو خصلت نهی شده است)

مفضّل بن مزید از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: تو را از دو خصلت نهی می کنم که در آنها هلاک مردان است: از اینکه با یک کار باطل در برابر خدا اظهار دین کنی و به مردم چیزی را که نمی دانی فتوا بدهی.

«66»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

الْحَجَّاجِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام إِیَّاکَ وَ خَصْلَتَیْنِ فَفِیهِمَا هَلَکَ مَنْ هَلَکَ إِیَّاکَ أَنْ تُفْتِیَ النَّاسَ بِرَأْیِکَ أَوْ تَدِینَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای:

ابن حجاج گوید امام ششم علیه السّلام فرمود تو را از دو خصلت نهی کنم که مردان جهان از آن بهلاکت رسیده اند: بپرهیز از آنکه بدان چه ندانی مردم را فتوی دهی یا بدان چه ندانی خدا را پرستش کنی.

**ترجمه مدرس گیلانی:

ابن حجاج گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که گفت: «ترا از دو منش دور کنم که مردان جهان از آن نابود شده اند: یکی آنکه بدان چه نمی دانی مردم را فتوی مده، دیگر آنچه نمی دانی خدای را بدان پرستش مکن.»

***ترجمه فهری زنجانی:

عبد الرحمن بن حجاج گوید: امام صادق علیه السّلام مرا فرمود: زنهار از دو چیز که هر که نابود گشته در آن دو مورد بوده است: زنهار که به رأی خود فتوی دهی یا ندانسته دینی را برگزینی.

****ترجمه جعفری:

عبد الرحمن بن حجاج می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: بپرهیز از دو خصلت که هر کس هلاک شد به سبب آنها هلاک شد: بپرهیز از اینکه مردم را با رأی خود فتوا بدهی و یا با چیزی که نمی دانی اظهار دین کنی. (منظور این است که چیزی را که از دین نیست وارد دین کند و در دین بدعت بگذارد).

ماءان لم یجیبا نوحا لما دعا المیاه

«67»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ: إِنَّ نُوحاً لَمَّا کَانَ أَیَّامُ الطُّوفَانِ دَعَا مِیَاهَ الْأَرْضِ فَأَجَابَتْهُ إِلَّا الْمَاءَ الْمُرَّ وَ مَاءَ الْکِبْرِیتِ.

*ترجمه کمره ای: (دو قَسم آب نَوح پیغمبر را اجابت نکردند)

امام ششم علیه السّلام فرمود حضرت نوح علیه السّلام در ایام طوفان همه آبها را طلب کرد تا در هلاک کفار کمک کنند، همه آبها دعوت او را اجابت کردند جز آب تلخ و آب گوگرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو گونه آب نوح را فرمان برداری نکردند)

امام صادق علیه السّلام گفته «نوح پیامبر علیه السّلام همه آبها را برای طوفان خواند اجابت کردند مگر آب شور و گوگرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو قسم آب دعوت نوح را نپذیرفتند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون روزهای طوفان فرا رسید نوح علیه السّلام آبهای روی زمین را بهمکاری دعوت کرد همه پذیرفتند جز آب تلخ و آب گوگرد.

****ترجمه جعفری: (دو نوع آب، نوح را به هنگامی که آنها را خواند، اجابت نکردند)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: وقتی نوح در ایام طوفان آب های زمین را خواند، همه اجابت کردند مگر آب تلخ و آب گوگرد.

«68»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقِرْمِیسِینِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ قَالَ: کُنْتُ وَاقِفاً عَلَی أَبِی وَ عِنْدَهُ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِیُّ وَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَیْهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ فَقَالَ أَبِی لِیُحَدِّثْنِی کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِحَدِیثٍ فَقَالَ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِیُّ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ کَانَ وَ اللَّهِ رِضًی کَمَا سُمِّیَ عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْإِیمَانُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ فَلَمَّا خَرَجْنَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ مَا هَذَا الْإِسْنَادُ فَقَالَ لَهُ أَبِی هَذَا سَعُوطُ الْمَجَانِینِ إِذَا سُعِطَ بِهِ الْمَجْنُونُ أَفَاقَ.

*ترجمه کمره ای: (ایمان گفتار است و کردار)

محمد بن عبد اللَّه بن طاهر گوید حضور پدرم ایستاده بودم ابو صلت هروی. اسحق بن راهویه و احمد بن حنبل هم حضور او بودند، پدرم بآنها گفت هر کدام حدیثی برای من نقل کنید، ابو صلت هروی گفت علی بن موسی الرضا علیه السّلام که چنانچه نام او هست مورد رضایت خدا بود مرا حدیث کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السّلام گفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ایمان گفتار است و کردار. و چون بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه سلسله سندی هست؟ پدرم در جوابش گفت این داروی دیوانه ها است وقتی در دماغ دیوانگان داخل کنند بهوش می آیند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گروش گفتار با کردار است)

محمد پور عبد اللَّه پور طاهر گفته: پیش پدرم بودم در آن مجلس ابو صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل حاضر بودند، پدرم به ایشان گفت:

هر یک از شما برای من حدیثی نقل کنید، ابو صلت هروی گفت: از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام (به خدا سوگند رضا بود چنان که نامش)، مرا روایت کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین

بن علی از پدرش علی علیهم السّلام که گفت: «از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله شنیدم که گفت: «ایمان گفتار و کردار است»، چون بیرون رفتیم، احمد بن حنبل پرسید این چه سلسله سندی بود؟ پدرم در پاسخش گفت: «این داروی دیوانگان است، هنگامی که در بینی ایشان ریزند از دیوانگی به هوش آیند».

***ترجمه فهری زنجانی: (ایمان گفتار است با کردار)

محمد بن عبد اللَّه بن طاهر گوید: نزد پدرم ایستاده بودم و ابو الصلت هروی و اسحق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل نیز حضور داشتند پدرم گفت: هر یک از شما حدیثی برای من نقل کند، ابو الصلت هروی گفت: علی بن موسی الرضا که بخدا قسم رضا و پسندیده بود و درست نامگذاری شده بود حدیث کرد مرا از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی علیهما السّلام و او از پدرش حسین بن علی علیهما السّلام و او از پدرش علی علیه السّلام که علی گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ایمان گفتار است با کردار، چون از نزد پدرم بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت: این سلسله سند چه بود؟ پدرم در جوابش گفت: این سند، داروی دیوانگان است که اگر دیوانه از آن استفاده کند دردش بدرمان خواهد رسید.

****ترجمه جعفری: (ایمان قول است و عمل)

محمد بن عبد اللَّه بن طاهر می گوید: نزد پدرم بودم و ابو صلت هروی و اسحاق بن راهویه و حمد بن محمد بن حنبل پیش او بودند، پدرم گفت: هر یک از شما حدیثی را نقل کند. ابو صلت هروی گفت: علی بن موسی الرضا علیهما السّلام - که به خدا سوگند همان گونه که نامیده شده اهل رضا بود- به من نقل کرد، از پدرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی علیهم السّلام که گفت:

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: ایمان قول است و عمل. چون از آنجا بیرون آمدیم، احمد بن حنبل گفت: این چه سلسله سندی است؟ پدرم به او گفت: این داروی دیوانگان است، چون دیوانه با آن درمان شود، خوب می شود.

منهومان لا يشبعان

«69»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَرْفَعُونَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ مَنْهُومُ عِلْمٍ وَ مَنْهُومُ مَالٍ (1).

*ترجمه کمره ای: (دو گرسنه هستند که سیر نمیشوند)

امام ششم علیه السّلام فرمود دو گرسنه سیر نمیشوند، گرسنه علم و گرسنه مال.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو گرسنه یی که سیر نگردند)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «دو گرسنه اند که سیر نگردند، گرسنه دانش و گرسنه خواسته».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو گرسنه ای که سیر نمیشوند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دو گرسنه هرگز سیر نمیشوند: گرسنه دانش و گرسنه ثروت.

****ترجمه جعفری: (دو گرسنه سیر نمی شوند)

محمد بن خالد برقی در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: دو گرسنه سیر نمی شوند گرسنه علم و گرسنه مال.

خصلتان من حقيقه الإيمان

«70»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علَيه السّلام قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِيقَهِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْثِرَ الْحَقَّ وَ إِنْ ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ إِنْ نَفَعَكَ وَ أَنْ لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ عِلْمَكَ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت از حقیقت ایمانند)

امام ششم علیه السّلام فرمود از حقیقت ایمان این است که حق را اگر چه زیانت کند بر باطل مقدم داری اگر چه سودت دهد، دیگر اینکه گفتارت از علمت بیش نباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش از درستی ایمان است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «از خاصیت ایمان آن است که حق را مقدم گردانی اگر چه ترا زیان کند و باطل را دور افکنی اگر چه ترا سود دهد، و دیگر آنکه گفتار تو از دانش تو بیشتر نباشد»، شاید عبارت چنین باشد: «أن تؤثر الحق و إن ضرک و تدع الباطل و إن نفعک»

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز از آثار ایمان واقعی است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از آثار ایمان واقعی این است که حق را بر باطل مقدم بداری هر چند باطل بسودت باشد و گفتارت بیش از دانشت نباشد.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت از حقیقت ایمان است)

زراره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا از حقیقت ایمان این است که حق را اگر چه به ضرر تو باشد بر باطل اگر چه به سود تو باشد مقدم بداری و گفتارت از علمت پیشی نگیرد.

1- المنهوم: المولع بالشی ء، یقال: هو منهوم بالمال أی مولع به لا یشبع منه. و النهمه بلوغ الهمه فی الشی ء.

المروءه مروءتان

«71»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام فِی وَصِیَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مُرُوءَهَ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ مُرُوءَتَانِ مُرُوءَهٌ فِی حَضَرٍ وَ مُرُوءَهٌ فِی سَفَرٍ فَأَمَّا مُرُوءَهُ الْحَضَرِ فَقِرَاءَهُ الْقُرْآنِ وَ مُجَالَسَهُ الْعُلَمَاءِ وَ النَّظَرُ فِی الْفِقْهِ وَ الْمُحَافَظَهُ عَلَی الصَّلَاهِ فِی الْجَمَاعَاتِ وَ أَمَّا مُرُوءَهُ السَّفَرِ فَبَذْلُ الزَّادِ وَ قِلَّهُ الْخِلَافِ عَلَی مَنْ صَحِبَکَ وَ کَثْرَهُ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کُلِّ مَصْعَدٍ وَ مَهْبَطٍ وَ نُزُولٍ وَ قِیَامٍ وَ قُعُودٍ.

*ترجمه کمره ای: (مروت جوانمردی دو نحو است)

امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن سفارشات خود بفرزندش محمد بن حنیفه فرمود بدان که مروت مرد مسلمان دو مروت است، مروتیست در حضر و مروتیست در سفر اما مروت در حضر قرائت قرآن و همنشینی با علماء و تأمل در مسائل فقه و محافظت بر نماز جماعت است و اما مروت در سفر بذل توشه برفیقان و ترک مخالفت همسفران و یاد خداوند عز و جلست در هر مکان از بالا رفتن و سرازیر رفتن و فرود آمدن و نشستن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (جوانمردی دو گونه است)

امیر المؤمنین علی علیه السّلام در اندرزهای خود به فرزندش محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه چنین گفته: «جوانمردی مسلمان دو گونه است، جوانمردیی که در حضر دارد و جوانمردیی که در سفر، جوانمردی در حضر خواندن قرآن است و همنشینی با دانایان و اندیشه در مسائل فقه و پاس داری بر نماز جماعت است و اما جوانمردیی که در سفر است، توشه دادن به یاران و رها دادن سرپیچی با همسفران است و یاد کردن خدای بزرگ است در هر جای از بالا راندن و سرازیر شدن و فرود آمدن و باز نشستن».

***ترجمه فهری زنجانی: (جوانمردی بر دو گونه است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام در وصیتی که بفرزندش محمد حنفیه کرد فرمود: دانسته باش که جوانمردی مرد مسلمان بر دو گونه است یکی جوانمردی در شهر و دیار خود و دیگر،

جوانمردی در سفر، اما مردانگی در دیار خود، قرآن خواندن و با دانشمندان نشستن و احکام دینی را فرا گرفتن و از نماز و اجتماعات مسلمین نگهداری نمودن است و اما مردانگی در سفر، توشه خود را در اختیار رفیقان گذاردن و با همراهان مخالفت نکردن و بیشتر بیاد خدا بودن است در فراز و نشیب و فرود آمدن و برخاستن و نشستن

****ترجمه جعفری: (مروّت دو نوع است)

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام در وصیتی به پسرش محمد بن حنفیه فرمود: بدان که مروّت و جوانمردی شخص مسلمان دو گونه است: مروّت در وطن و مروّت در سفر. اما مروّت در وطن خواندن قرآن و همنشینی با علما و اندیشیدن در فقه و محافظت بر نماز جماعت است و اما مروّت در سفر بذل توشه راه و کمتر اختلاف کردن با رفیقت و بسیار یاد خدا کردن در هر بلندی و پستی و فرود و برخاستن و نشستن.

خصلتان من الجفاء

«72»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْبَوْلُ قَائِماً مِنْ غَیْرِ عِلَّهٍ مِنَ الْجَفَاءِ وَ الِاسْتِنْجَاءُ بِالْیَمِینِ مِنَ الْجَفَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت از جفاکاریست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ایستاده شاشیدن بدون عذر و علت جفاکاریست و شستن خود با دست راست از جفا کاری است.

شرح: جفا خلاف اخلاق انسانیت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش نشانه درشتی ست)

رسول خدای صلّی الله علیه و آله گفته: «ایستاده بول کردن بی جهتی از درشتی ست و استنجاء با راست از درشتی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو خصلت از اقسام ستم است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بدون جهت ایستاده ادرار کردن از اقسام ستم است و با دست راست محل مدفوع را شستن جفا است.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت از جفاست)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بدون علّت ایستاده بول کردن از جفاست و استنجا به دست راست از جفاست.

خصلتان مجلبتان للرزق

«73»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: غَسْلُ الْإِنَاءِ وَ كَسْحُ الْفِنَاءِ مَجْلَبَةٌ لِلرِّزْقِ (1).

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت جلب روزی میکنند)

امام ششم علیه السّلام فرمود شستن ظرفها و جاروب کردن پیشگاه خانه جلب روزی میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش فزاینده روزیست)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفته: «شستن ظروف و رفتن آستانه سرای فزاینده روزیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز جلب روزی میکند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ظرف غذا را شستن و آستانه را جاروب کردن جلب روزی میکند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت روزی جلب می کند)

محمد بن مروان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شستن ظرف ها و جاروب کردن جلوی خانه، روزی را جلب می کند.

تجب النفقه على العيال بين المكروهين

«74»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ سَمِعْتُ الْعَیَّاشِیَّ وَ هُوَ یَقُولُ اسْتَأْذَنْتُ الرِّضَا علیه السّلام فِی النَّفَقَهِ عَلَی الْعِیَالِ فَقَالَ بَیْنَ الْمَکْرُوهَیْنِ.

1- الکسح- بالفتح- إزاله الزباله و الغبار من البیت. و الفناء- بکسر الفاء-: الساحه أمام البیت. و المجلبه- بفتح المیم و اللام-: ما یجلب الشی ء.

قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ الْمَکْرُوهَیْنِ قَالَ فَقَالَ بَلَی یَرْحَمُکَ اللَّهُ أَ مَا تَعْرِفُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَرِهَ الْإِسْرَافَ وَ کَرِهَ الْإِقْتَارَ فَقَالَ وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً (1).

*ترجمه کمره ای: (حد واجب خرج عیال میان دو حد مکروهست)

عیاشی میگوید: از حضرت رضا علیه السّلام رخصت خواستم راجع باندازه نفقه بر عیال فرمود بین دو مکروه، عرضکردم قربانت بخدا دو مکروه را نمیدانم فرمود بلی خدا بتو رحمت کند آیا نمیدانی که خدای عز و جل بد دارد اسراف و امساک را فرمود آنچنان کسانی که چون انفاق کنند اسراف نورزند و امساک نکنند و میان این دو در حد اعتدال می باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هزینه واجب بر عیال میان دو مکروه است)

عیاشی گفته: از امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام دستوری خواستم برای هزینه کردن بر عیال، گفت: میان دو مکروه، گفتم: برخی تو شوم به خدا ندانم که دو مکروه کدام است؟. گفت: آمرزش خدا بر تو باد، آیا ندانی که خدای بزرگ اسراف و امساک را ناخوش دارد، چنان که در قرآن گفته: «آنان که در هزینه زندگی اسراف نورزند و امساک روا ندارند و میان این دو به میان روی پای بندند».

***ترجمه فهری زنجانی: (حد متوسط دو مکروه میزان نفقه واجب است)

راوی گوید: شنیدم عیاشی میگفت: از امام رضا علیه السّلام اجازه خواستم و در باره خرج زن و بچه سؤال کردم فرمود: حد متوسط دو مکروه، گفتم قربانت گردم نه بخدا نمیدانم دو مکروه چیست؟

فرمود: آری خدایت رحمت کند مگر نمیدانی خدای عز و جل اسراف و سختگیری را ناخوش دارد و فرموده است: «کسانی که چون انفاق کنند نه اسراف ورزند و نه سختگیری کنند و میان این دو بحد اعتدال باشند» (2).

****ترجمه جعفری: (میان دو شیوه ناپسند، دادن خرج خانواده واجب است)

عیاشی می گوید: از امام رضا علیه السّلام راجع به دادن خرج خانواده اجازه خواستم، فرمود: میان دو شیوه ناپسند. گفتم: فدایت شوم به خدا

سوگند این دو شیوه ناپسند را نفهمیدم. فرمود: آری. خدا ببخشایدت، آیا نمی دانی که خداوند اسراف و امساک را ناپسند می دارد و می فرماید: «و کسانی که وقتی انفاق می کنند اسراف نمی ورزند و امساک هم نمی کنند و میان این دو استوارند» (3)

خصلتان بخصلتین

«75»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبَرَّكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ وَ عِفُّوا عَنْ نِسَاءِ النَّاسِ تَعِفَّ نِسَاؤُكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت در عوض دو خصلت است)

امام ششم فرمود نیکی کنید در حق پدرانتان تا در عوض فرزندان شما بشما نیکوئی کنند و از زنان مردم پارسا باشید تا از زنان شما پارسا باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش به جای دو منشی ست)

امام صادق گفته: «در حق پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما به شما نیکی کنند. با زنان مردمان پارسا باشید تا با زنان شما پارسا باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو رفتار بعوض دو رفتار)

امام صادق علیه السّلام فرمود: با پدران خود نیکی کنید تا بعوض، فرزندان شما با شما نیکی کنند و نسبت بزنان مردم پاکدامن باشید تا زنان خودتان پاکدامن بمانند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت در برابر دو خصلت)

ابو بکر حضرمی از بعضی از اصحابش نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان شما را نیکی کنند و در باره زنان مردم عفت نشان دهید، تا مردم در باره زنان شما عفت را رعایت کنند.

الحياء على وجهين

«76»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَ مِنْهُ قُوَّةٌ وَ إِسْلَامٌ وَ إِيمَانٌ.

*ترجمه کمره ای: (حیا بر دو وجه است)

رسول خدا فرمود حیا بر دو وجه است یک قسم آن سستی و ضعف نفس است و یک قسم آن قوت و اسلام و ایمان است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شرم بر دو گونه است)

پیامبر اکرم گفته: «شرم بر دو گونه است، گونه یی از آن سستی نفس است و گونه یی از نیرو و ایمان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (حیاء بر دو قسم است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حیاء بر دو قسم است یک قسم از حیاء ناشی از ناتوانی و زبونی است و یک قسم ناشی از توانائی و مسلمانی و با ایمانی است.

****ترجمه جعفری: (حیا بر دو قسم است)

مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حیا بر دو قسم است: برخی از آن از ضعف، و برخی دیگر از قوّت و اسلام و ایمان است.

ما يلزم الوالدين من عقوق الولد

«77»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ

عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لِوَلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَلَدُ صَالِحاً مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا.

*ترجمه کمره ای: (پدری که عاق فرزند می شود)

رسول خدا فرمود چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می شود در صورتی که حقوق آنها را ادا نکند پدر و مادر هم عاق فرزند میشوند در صورتی که فرزند صالح باشد و حقش را ادا نکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند)

پیامبر اکرم گفته: «چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می شود هر گاه حقوق ایشان را به جای نیاورد، پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند هر گاه نیکوکار باشد و حقوق فرزند را رعایت نکنند»

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه پدر را عاق فرزند میکند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همان طور که فرزند عاق پدر و مادر می شود پدر و مادر نیز عاق فرزند شایسته میشوند.

****ترجمه جعفری: (آنچه بر پدر و مادر رعایت حق فرزند لازم است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بر پدر و مادر در صورتی که فرزندشان صالح باشد رعایت همان چیزی لازم است که رعایت آن بر فرزند لازم است.

قول النبی صلّی الله علیه و آله أنا ابن الذبیحین

«78»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَ.

1- الفرقان: 67.
2- فرقان: 67.
3- سوره فرقان، آیه 67.

بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليهما السّلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السّلام وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْغُلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ما ذا تَرى قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بِكَبْشٍ أَمْلَحَ (1) يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَ يَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَ يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَ يَمْشِي فِي سَوَادٍ وَ يَبُولُ وَ يَبْعَرُ فِي سَوَادٍ وَ كَانَ يَرْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَاماً وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنْثَى وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُ كُنْ فَكَانَ لِيَفْدِيَ بِهِ إِسْمَاعِيلَ فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ بِمِنًى فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِيحَيْنِ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ تَعَلَّقَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ عَشَرَةَ بَنِينَ وَ نَذَرَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَذْبَحَ وَاحِداً مِنْهُمْ مَتَى أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَهُ فَلَمَّا بَلَغُوا عَشَرَةَ أَوْلَادٍ قَالَ قَدْ وَفَى اللَّهُ لِي فَلْأَفِيَنَ (2) لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَدْخَلَ وُلْدَهُ الْكَعْبَةَ وَ أَسْهَمَ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ كَانَ أَحَبَّ وُلْدِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ أَجَالَهَا ثَانِيَةً فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ أَجَالَهَا ثَالِثَةً فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ فَأَخَذَهُ وَ حَبَسَهُ وَ عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَاجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ وَ مَنَعَتْهُ مِنْ ذَلِكَ وَ اجْتَمَعَ نِسَاءُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَبْكِينَ وَ يَصِحْنَ فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ عَاتِكَةُ يَا أَبَتَاهْ أَعْذِرْ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَتْلِ ابْنِكَ (3) قَالَ فَكَيْفَ أَعْذِرُ يَا بُنَيَّهِ فَإِنَّكِ مُبَارَكَةٌ قَالَتْ اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ السَّوَائِمِ (4) الَّتِي لَكَ فِي الْحَرَمِ فَاضْرِبْ بِالْقِدَاحِ عَلَى ابْنِكَ وَ عَلَى الْإِبِلِ وَ أَعْطِ رَبَّكَ حَتَّى يَرْضَى فَبَعَثَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى إِبِلِهِ فَأَحْضَرَهَا وَ عَزَلَ مِنْهَا عَشْراً وَ ضَرَبَ السِّهَامَ م.

1- الملحه- بالضم- من الالوان بياض و يخالط سواد، يقال: كبش أملح.
2- فى بعض النسخ «فلاوفين».
3- يحتمل أن يكون قول العاتكه عن سبيل الالهام لان الالهام القاء الشى ء فى القلب بطريق الفيض اى بلا اكتساب و استفاضه.
4- السوام و السائم بمعنى و هو المال الراعى، يقال: سامت الماشيه تسوم سوما اى رعت فهو سائمه و جمع السائم و السائمه: السوائم.

فَخَرَجَ سَهْمُ عَبْدِ اللَّهِ فَمَا زَالَ يَزِيدُ عَشْراً عَشْراً حَتَّى بَلَغَتْ مِائَةً فَضَرَبَ فَخَرَجَ السَّهْمُ عَلَى الْإِبِلِ فَكَبَّرَتْ قُرَيْشٌ تَكْبِيرَةً ارْتَجَّتْ (1) لَهَا جِبَالُ تِهَامَةَ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَا حَتَّى أَضْرِبَ بِالْقِدَاحِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَضَرَبَ ثَلَاثاً كُلَّ ذَلِكَ يَخْرُجُ السَّهْمُ عَلَى الْإِبِلِ فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّالِثَةِ اجْتَذَبَهُ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو طَالِبٍ وَ إِخْوَانُهُ (2) مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ فَحَمَلُوهُ وَ قَدِ انْسَلَخَتْ جِلْدَةُ خَدِّهِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَ أَقْبَلُوا يَرْفَعُونَهُ وَ يُقَبِّلُونَهُ وَ يَمْسَحُونَ عَنْهُ التُّرَابَ وَ أَمَرَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَنْ تُنْحَرَ الْإِبِلُ بِالْحَزْوَرَةِ (3) وَ لَا يُمْنَعَ أَحَدٌ مِنْهَا وَ كَانَتْ مِائَةً وَ كَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسُ سُنَنٍ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْآبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمُسَ وَ سَمَّى زَمْزَمَ لَمَّا حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ لَوْ لَا أَنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ حُجَّةً وَ أَنَّ عَزْمَهُ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ شَبِيهٌ بِعَزْمِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ (4) لَمَا افْتَخَرَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه و آله بِالانْتِسَابِ إِلَيْهِمَا لِأَجْلِ أَنَّهُمَا الذَّبِيحَانِ فِي قَوْلِهِ عليه السّلام أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ وَ الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الذَّبْحَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ هِيَ الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَفَعَ الذَّبْحَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ هِيَ كَوْنُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السّلام فِي صُلْبِهِمَا فَبِبَرَكَةِ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ صلوات الله عليهم أجمعين رَفَعَ اللَّهُ الذَّبْحَ عَنْهُمَا فَلَمْ تَجْرِ السُّنَّةُ فِي النَّاسِ بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَوَجَبَ عَلَى النَّاسِ كُلُّ أُضْحًى التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ وَ كُلُّ مَا يَتَقَرَّبُ النَّاسُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أُضْحِيَّةٍ فَهُوَ فِدَاءُ إِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله عزه قد اختلف الروايات فى الذبيح فمنها ما ورد بأنه إسماعيل و منها ما ورد بأنه إسحاق و لا سبيل إلى رد الأخبار متى صح .

1- أى اضطربت.
2- فى بعض النسخ «اخواته».
3- كقسوره موضع بمكّه.
4- فى بعض النسخ «و لو لا أن عبد المطلب كان مجدا فى ذبح ابنه عبد اللّه شبيها بعزم إبراهيم عليه السّلام على ذبح ابنه إسماعيل لما افتخر- اه».

طرقها و كان الذبيح إسماعيل لكن إسحاق لما ولد بعد ذلک تمنى أن يكون هو الذى أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله و يسلم له كصبر أخيه و تسليمه فينال بذلک درجته فى الثواب فعلم الله عز و جل ذلک من قلبه فسماه الله عز و جل بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلک

وَ حَدَّثَنَا بِذَلِکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَشَّارِيُّ الْقَزْوِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاهِرٍ (1) عَنْ أَبِى قَتَادَةَ الْحَرَّانِيِّ عَنْ وَكِيعِ بْنِ الْجَرَّاحِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام وَ قَوْلُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ يُرِيدُ بِذَلِکَ الْعَمَّ لِأَنَّ الْعَمَّ قَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَباً فِى قَوْلِهِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ كَانَ إِسْمَاعِيلُ عَمَّ يَعْقُوبَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ فِى هَذَا الْمَوْضِعِ أَباً وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه و آله الْعَمُّ وَالِدٌ فَعَلَى هَذَا الْأَصْلِ أَيْضاً يَطَّرِدُ قَوْلُ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ أَحَدُهُمَا ذَبِيحٌ بِالْحَقِيقَةِ وَ الْآخَرُ ذَبِيحٌ بِالْمَجَازِ وَ اسْتِحْقَاقُ الثَّوَابِ عَلَى النِّيَّةِ وَ التَّمَنِّى فَالنَّبِيُّ صلّى الله عليه و آله هُوَ ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ مِنْ وَجْهَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَ لِلذَّبْحِ الْعَظِيمِ وَجْهٌ آخَرُ.

*ترجمه كمره اى: (در گفتار پيغمبر كه من فرزند دو ذبيحم)

راوى گويد از امام هشتم پرسيدم از معنى فرمايش پيغمبر صلّى الله عليه و آله كه من پسر دو ذبيحم.

فرمود مقصود حضرت اسماعيل و عبد اللَّه بن عبد المطلب اند اما اسماعيل همان پسر بچه با حلمى است كه خدا مژده او را بابراهيم خليل داد و چون بسنى رسيد كه با او بصحرا رفت باو فرمودای فرزند من در خواب ديدم كه تو را ذبح كنم چه رأى ميدهى؟ عرض كرد پدر جان مأموريت خود را انجام بده (نگفت خواب خود را عملى كن) ميبينى كه ان شاء اللّه از صبركنندگانم و چون تصميم گرفت سر او را ببرد خداوند او را بذبح عظيمى فدا داد و آن فدا چپشى بود كبود رنگ مايل بسفيدى كه در چراگاه سبز و خرمى زندگانى كرده و پيش از آن چهل سال در باغهاى بهشت چريده بود و از شكم ماده اى بيرون نيامده همانا خداى عز و جل بقدرت خود او را آفريده تا فداى حضرت اسماعيل باشد و هر آنچه در منى تا روز قيامت ذبح شود قربانى اسماعيل محسوبست، اين يكى از دو ذبيح

است و ذبیح دیگر تفصیلش اینست که حضرت عبد المطلب بحلقه در خانه کعبه چسبید و از خدا خواست که ده پسر باو عطا کند و نذر کرد اگر خدای دعای او را مستجاب نمود یکی از آنها را برای خدا قربانی کند و چون پسرانش بده تن رسیدند گفت خدا باجابت دعای من وفا کرد منهم بعهدی که با او کردم وفا خواهم نمود. پسران خود را بخانه کعبه برد و با آنها قرعه کشید قرعه بنام عبد اللّٰه پدر رسول خدا در آمد که محبوبترین پسرانش بود دوباره قرعه کشید بنام عبد اللّٰه درآمد سپس قرعه را تکرار کرد و سهم عبد اللّٰه در آمد او را گرفت و نگه داشت و عزم ذبحش نمود، قریش جمع شدند او را منع کردند و زنان عبد المطلب جمع شدند و شروع بگریه و ناله نمودند، دخترش عاتکه عرضکرد: پدرجان میان خود و خدا برای فرزندت عذری بدست آور گفت: دختر جانم چگونه عذر بدست آورم؟ تو با برکتی. عرضکرد این شتران چرنده ای که در صحرای حرم داری در نظر بگیر و قرعه بکش میان آنها و میان پسرت و از آنها بخدا تقدیم کن تا خشنود شود، عبد المطلب فرستاد و شتران خود را حاضر کرد و ده شماره آنها را جدا کرد و قرعه کشید، قرعه بنام عبد اللّٰه بیرون آمد و پی در پی ده ده افزود تا بصد رسید و قرعه کشید، قرعه بنام شتران در آمد که یک بار قریش فریاد اللّٰه اکبر کشیدند بطوری که کوههای مکه لرزید، عبد المطلب گفت قبول نیست تا سه بار قرعه زنم سه بار قرعه کشید و همه بنام شتران در آمد، در بار سوم زبیر و ابو طالب و برادرانش عبد اللّٰه را از زیر پاهای عبد المطلب بیرون کشیدند و بدر بردند و پوست آن گونه اش که بزمین بود کنده شد، شروع کردند او را بلند کنند و ببوسند و خاک از رویش پاک کنند، عبد المطلب دستور داد همه شترها را در حزوره نحر کنند و هیچ کس را از آنها منع نکنند، صد شتر بود عبد المطلب پنج قانون نهاد که خدا در اسلام مجری داشت، زن پدرها را بر پسران حرام کرد، دیه قتل را صد شتر مقرر کرد، هفت شوط بخانه کعبه طواف کرد، گنجی یافت و خمس آن را ادا کرد و چاه زمزم را سقایه الحاج نامید و اگر نه اینکه عبد المطلب حجه خدا بود و تصمیمش بر ذبح پسرش مانند تصمیم ابراهیم بذبح پسرش بود پیغمبر افتخار بفرزندی آنها بعنوان اینکه دو ذبیحند نمیکرد و نمیفرمود من فرزند دو ذبیحم و علت رفع ذبح از اسماعیل همان علت رفع ذبح است از عبد اللّٰه و آن اینست که پیغمبر و ائمه در صلب آنها بودند، ببرکت پیغمبر و ائمه خدا ذبح را از آنها برداشت و کشتن فرزندان سنت نگردید و اگر این طور نشده بود بر مردم واجب میشد که در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی کنند و هر قربانی که مردم برای خدا میکنند فدای حضرت اسماعیل است تا روز قیامت.

مصنف گوید روایات در موضوع ذبیح مختلف است بعضی دلالت دارد که ذبیح اسماعیل بوده و بعضی دلالت دارد که اسحق بوده و نمیتوان خبر صحیح را رد کرد البته ذبیح اسماعیل بوده ولی اسحق چون بعد از او بدنیا آمد از دل آرزو کرد که کاش پدرش بذبح او مأمور شده بود تا صبر میکرد و تسلیم میشد مانند برادرش و در ثواب بپایه او میرسید و خدا دانست که از دلش این آرزو را دارد و او را میان فرشتگان ذبیح نامید چون آرزوی آن را کرد.

امام ششم فرمود: گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم این است که عم را پدر نامند چون که خدای عز و جل هم عم را پدر نامید در قول خود شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب در رسید وقتی که بپسران خود گفت بعد از من چه میپرستید؟ گفتند میپرستیم معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق را (سوره بقره آیه 123) خدا اسماعیل را که عم یعقوب است در اینجا پدر او نامید و پیغمبر هم فرمود عم پدر است بنا بر این فرمایش پیغمبر که من پسر دو ذبیحم شامل اسماعیل و اسحق هم می شود که یکی از آنها ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح مجازی باعتبار آرزوی ذبح و استحقاق ثواب بر آن بنا بر این پیغمبر پسر دو ذبیح است بدو وجه چنانچه گفتیم. و برای ذبح عظیم وجه دیگر هم هست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گفتار پیامبر من فرزند دو ذبیح هستم)

راوی گفته از امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام پرسیدم از معنی گفتار پیامبر صلّی الله علیه و آله که گفت: من فرزند دو ذبیح هستم، گفت: «مقصد اسماعیل فرزند ابراهیم و عبد المطلب است. اسماعیل نوجوان با حلمی بود که خدا مژده فرزندی او را به ابراهیم پیامبر داد، چون بالید با پدر به بیابان رفت ابراهیم به او گفت ای فرزند من در خواب دیدم که ترا برای خدا سر بریدم، تو اکنون چه می گویی؟ اسماعیل در پاسخ پدر گفت: مقصود خود را انجام ده، با خواست خدا از شکیبایان هستم. ابراهیم خواست تا سر او را ببرد خدا فدایی عوض از اسماعیل بدو فرستاد آن گوسفندی بود کبود رنگ که به سفیدی می زد و در چراگاه خرمی چریده بود و چهل سال در باغهای بهشت می چرید و از شکم مادری بیرون نیامده بود بلکه بی توالد و تناسل خدا او را آفریده بود؟، تا به جای اسماعیل فدا گردد.

هر چه در منی مکه تا قیامت سر بریده گردد همه قربانی اسماعیل به شمار آید، این یکی از آن دو ذبیح است که پرسیدی.

ذبیح دیگر، عبد المطلب جد پیامبر اسلام حلقه در کعبه را گرفت و از خدا خواست که بدو ده پسر عطا کند و نذر چنان کرد که اگر این حاجت برآورده گردد یکی را از آنان برای خدا قربانی کند اتفاقا حاجت وی برآورده شد و خدا به او ده پسر داد او نیز خواست به عهد خود وفا کند پس پسران را به خانه کعبه برد برای قربانی یکی از آنان قرعه کشید آن قرعه بنام عبد اللَّه پدر حضرت محمد برآمد عبد المطلب او را از همه بیشتر دوست داشتی ناگزیر قرعه را تکرار کرد باز بنام عبد اللَّه درآمد ناچار به ذبح وی عازم شد دودمان قریش فراهم آمدند و او را منع کردند و پردگیان وی زاری کردند، دخترش عاتکه گفت: ای پدر برای این کار عذری برانگیز پرسید چگونه؟ من ترا همیشه بر خود خجسته و مبارک می دانم، عاتکه گفت اشتران خود را که در چراگاه داری در نظر گرفته میان آنها و فرزند خود قرعه بکش آنچه بنام قرعه شد برای خدای قربانی فرما.

عبد المطلب اشتران خود را فراهم کرد و ده اشتر را به قرعه بنام عبد اللَّه بیرون آورد و ده ده می افزود تا به صد رسید و قرعه بنام اشتران برخورد، غریو از قریش برخاست گفتی کوه های مکه به لرزه در آمد، اما عبد المطلب نپذیرفت تا سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه باز بنام اشتران برآمد، سومین بار زبیر و ابو طالب و برادران وی عبد اللَّه را از زیر پای عبد المطلب به در بردند چنان سخت در زیر پاهای وی افتاده بود که هنگام کشیدن پوست پشتش کنده شد. عبد المطلب فرمان داد همه آن اشتران را در حزوره که نام محلی در مکه است نحر کنند و کسی را از بردن و خوردن آنها باز نداشت.

عبد المطلب در روزگار خود، رسومی از خود به یادگار نهاد که دین اسلام آنها را تصویب کرد.

یکم- آنکه زن پدر را بر پسران حرام کرد، دوم- دیه قتل را برای انسان صد اشتر رسم نهاد، سوم- هفت شوط به خانه کعبه طواف واجب کرد، چهارم- گنجی یافته بود یک پنجم آن را به مستحقان رسانید، پنجم- چاه زمزم را سقایه الحاج نام نهاد.

اگر عمل عبد المطلب حجت نبود و عزم وی بر ذبح فرزندش عبد اللَّه مانند عزم ابراهیم بر ذبح اسماعیل نبود، هرگز پیامبر بدین عمل افتخار نکردی و نگفتی من فرزند دو ذبیح هستم، علتی که از برای آن خدای بزرگ ذبح را از اسماعیل بر طرف کرد همان علت برای ذبح عبد اللَّه قرار گرفت و به همین سبب پیامبر و ائمه در صلب این دو قرار گرفت پس ببرکت پیامبر و

ائمه خدا ذبح را از ایشان برداشت، سنت در ذبح برداشته شد و اگر نه می باید مردمان در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی می کردند و هر قربانی که مردمان برای خدا می کنند فدای اسماعیل است تا قیامت.

صدوق مؤلف این کتاب گفته: روایات راجع به ذبیح گوناگون است، برخی دلالت می کند که ذبیح اسماعیل بوده است، و بعضی دلالت می کند که اسحاق بوده است، اما مشهور ذبیح اسماعیل بود و اسحاق پس از وی به جهان آمد و آرزو می کرد که کاش پدرش ابراهیم به ذبح وی مأمور گشتی و او صابر شدی و مانند اسماعیل در پاداش به او رسیدی و خدای بزرگ دانست که این آرزو در دل اسحاق است از این رو او را در میان فرشتگان ذبیح نامید چون چنین آرزوی داشته.

امام صادق گفته: «اینکه پیامبر گفت من فرزند دو ذبیح هستم از آن جهت است که خدای بزرگ عم را پدر گفت چنان که در قرآن گفته: شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب فرا رسید هنگامی که به فرزندان خود گفت پس از من چه می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را. می بینیم که خدا اسماعیل را که عم یعقوب است پدر او نامیده است و پیامبر نیز گفت عم پدر است، بنا بر این گفته پیامبر من پسر دو ذبیح هستم شامل اسماعیل و اسحاق نیز می شود که یکی از آن دو ذبیح حقیقی ست و دیگری ذبیح مجازی از جهت آرزوی ذبح کردن، مستحق ثواب بر آن شد پس پیامبر پسر دو ذبیح است به این دو وجه.

برای ذبح عظیم وجه دیگری نیز آمده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (در بیان فرمایش رسول خدا که من فرزند دو ذبیحم)

حسین بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السّلام معنای فرمایش پیغمبر را که فرمود: من فرزند دو ذبیحم پرسیدم فرمود: مقصود از دو ذبیح یکی اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل است و دیگری عبد اللّه فرزند عبد المطلب، اما اسماعیل او همان بچه بردباری بود که خداوند بشارتش را بابراهیم داده بود هنگامی که بهمراه فرزند بسعی بین صفا و مروه رسیدند ابراهیم بفرزندش گفت: پسرم من در عالم خواب می بینم که ترا سر می برم نظر تو در این باره چیست؟ اسماعیل گفت: پدر مأموریت خود را انجام بده و نگفت: پدرم آنچه دیدی عمل کن، ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت چون ابراهیم بسر بریدن فرزندش تصمیم گرفت خداوند بذبح

عظیمی فدایش داد و آن گوسفند نری بود برنگ سپید و سیاه که دور از شهر و آبادی می چرید و آب می آشامید و راه میرفت و بول میکرد و پشکل میانداخت (و کسی تا آن روز آن را ندیده بود) و پیش از این چهل سال در باغهای بهشتی می چرید و از شکم ماده بیرون نیامده بود و خداوندش باراده خود آن را آفریده بود تا فدای اسماعیل اش گرداند و آنچه در منی ذبح بشود تا روز قیامت همه فدای اسماعیل است این یکی از دو ذبیح است و اما ذبیح دومی جریانش این بود که عبد المطلب حلقه کعبه را گرفت و از خداوند خواست که ده پسر باو عطا فرماید و بمنظور استجابت این دعا نذر کرد که یکی از ده فرزند را ذبح کند چون شماره پسران بده رسید گفت: خداوند بوعده خود وفا کرد من نیز باید بنذر خویش وفا نمایم آنگاه فرزندان خود را بمیان خانه کعبه برد و قرعه بنامشان انداخت قرعه بنام عبد اللّٰه پدر رسول خدا که محبوبترین فرزندان اش بود در آمد بار دوم قرعه ها را در هم آمیخت باز قرعه بنام عبد اللّٰه درآمد برای بار سوم قرعه کشید و قرعه بنام عبد اللّٰه در آمد عبد المطلب عبد اللّٰه را گرفته و نگاه داشت و تصمیم بر ذبحش گرفت قریش اجتماع کرده و او را از ذبح عبد اللّٰه جلوگیری کردند و زنان خاندان عبد المطلب گرد آمده بگریه و شیون پرداختند عاتکه دختر عبد المطلب گفت: پدر جان در کشتن پسرت عذری میان خود و خداوند بیار، گفت: دخترم چه عذری بیاورم؟ بگو که دختر با برکتی هستی، گفت:

میان فرزندت و شترانی که در حرم داری قرعه بکش و آنقدر به پروردگارت عطا کن تا راضی شود عبد المطلب کس فرستاد و شتران را آوردند ده شتر کنار گذاشت و قرعه میان آن ده شتر و عبد اللّٰه زد قرعه بنام عبد اللّٰه در آمد عبد المطلب بر عدد شتران ده ده می افزود تا بصد رسید و قرعه بنام شتران بیرون آمد این وقت عبد المطلب تکبیر گفت و قریش تکبیری گفتند که کوههای مکه را لرزاند عبد المطلب گفت: تا سه بار قرعه بنام شتران بیرون نیاید نخواهم پذیرفت سپس سه بار دیگر قرعه زد و در هر سه بار قرعه به شتران اصابت میکرد و در بار سوم زبیر و ابو طالب و برادرانش عبد اللّٰه را از زیر پای عبد المطلب کشیده و بردند در حالی که پوست یکطرف صورت عبد اللّٰه که بر روی خاک گذاشته شده بود از گوشتش جدا شده بود عبد اللّٰه را بر وی دست بلند کرده و میبوسیدند و خاک از سر و صورتش میزدودند، عبد المطلب دستور داد که شتران را در کشتارگاه نحر کنند و گوشتشان را بیدریغ در اختیار دیگران بگذارند و تعداد آنان صد شتر بود و عبد المطلب بنیاد پنج کار بنهاد که خدای عز و جل همه را در دین اسلام عملی ساخت زن پدر را بر پسر حرام کرد و دیه کشتن را صد شتر قرار داد و خانه کعبه را هفت دور طواف میکرد و گنجی یافت که

خمس آن را در راه خدا داد و چاه زمزم را که برای آبیاری حاجیان حفر نمود زمزم نام نهاد و اگر نه چنین بود که عبد المطلب تصمیم قطعی گرفته بود بذبح فرزندش عبد اللّه، همان طور که ابراهیم بذبح فرزندش اسماعیل تصمیم گرفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با انتساب باین دو بر خود نمی بالید که این دو هر دو ذبیح اند آنجا که فرمود من فرزند دو ذبیح هستم و بهمان جهت که خدای عز و جل حکم ذبح را از اسماعیل برداشت از عبد اللّه نیز برداشت که پیغمبر و ائمه دین در نسل این دو بودند و از برکت پیغمبر و ائمه، خداوند ذبح را از آن دو برداشت و از این رو بنا نشد که مردم فرزندانشان را سر ببرند و گر نه در هر عید اضحی بر مردم واجب بود که فرزندشان را قربانی کنند و هر چه مردم تا روز قیامت بعنوان قربانی بکشند فدای اسماعیل خواهد بود.

مصنف این کتاب- خدا عزتش را مستدام بدارد- گوید: در اینکه ذبیح کیست؟ روایات مختلف است در بعضی از روایات اسماعیل و در بعضی دیگر اسحق گفته شده است و اگر سند روایت درست باشد نمیتوان ردش نمود (و حتی الامکان باید معنای موافقی در نظر گرفت) لذا در مورد تعیین ذبیح باید گفت:

که ذبیح اسماعیل بوده ولی چون اسحق که پس از او بدنیا آمد آرزو کرد که کاش پدرش بذبح او مأمور میشد تا او نیز مانند برادرش اسماعیل صبر و تسلیم از خود نشان میداد و در اجر و پاداش هم پایه برادرش میشد خدای عز و جل که این نیت را دانست بواسطه همین آرزو او را در محیط فرشتگانش ذبیح نامید و این توجیه را محمد بن علی بشاری قزوینی حدیث نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: پیغمبر که فرمود: من فرزند دو ذبیحم مقصودش از آن دو یکی عمویش بود زیرا خدای عز و جل عمو را پدر نامیده آنجا که فرموده است (مگر شما حاضر بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید و بفرزندان خود گفت: پس از مرگ من که را خواهید پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق هم چنان معبود ما خواهد بود) با اینکه اسماعیل عموی یعقوب بود خداوند در این آیه پدرش خوانده است و پیغمبر نیز فرمود:

عمو بجای پدر است، بنا بر این، معنای گفته پیغمبر: که من فرزند دو ذبیح هستم درست است که یکی از آن دو، حقیقی بود و دیگری مجازی یعنی چون آرزوی ذبیح شدن را کرد بواسطه همین نیست مستحق ثواب گردید پس بنا بر آنچه گفته شد انا بن الذبیحین دو معنی دارد: (یکی آنکه دو ذبیح،

اسماعیل و عبد اللّه باشد و دیگر آنکه مقصود از آن دو، اسماعیل و اسحق باشد بآن معنی که گفته شد)

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله که من فرزند دو ذبیح هستم)

علی بن حسن فضّال از پدرش نقل می کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام در باره معنای این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسیدم که فرمود: «من فرزند دو ذبیح هستم» فرمود:

یعنی اسماعیل بن ابراهیم و عبد اللَّه بن عبد المطّلب.

اما اسماعیل، او پسر بچه بردباری بود که خداوند مژده او را به ابراهیم داد «و چون در کنار ابراهیم بزرگ شد به او گفت: پسرک من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟

گفت: ای پدر آنچه را که فرمان داده شده ای انجام بده (و نگفت: ای پدر آنچه نظر توست انجام بده) اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت» پس چون ابراهیم به ذبح او تصمیم گرفت، خداوند قوچی سفید و سیاه را که ذبح عظیم بود به جای او فدا داد. این قوچ در تاریکی می خورد و در تاریکی می آشامید و در تاریکی نگاه می کرد و در تاریکی راه می رفت و در تاریکی بول می کرد و پشکل می انداخت و پیش از آن چهل سال در باغ های بهشتی چریده بود و از رحم ماده ای بیرون نیامده بود، بلکه خداوند به او گفته بود: باش و آن هم پدید آمده بود تا فدای اسماعیل گردد و هر چه در منی قربانی کنند، تا روز قیامت فدای اسماعیل است. این یکی از دو ذبیح بود.

و اما دیگری، عبد المطلب از حلقه درب کعبه گرفت و از خدا خواست که به او ده پسر بدهد و برای خدا نذر کرد که هر گاه که دعای او مستجاب شد، یکی از آنها را قربانی کند. پس چون به ده فرزند رسید، گفت: خداوند مرا اجابت نمود و باید من هم به عهد خود وفا کنم. فرزندانش را وارد کعبه کرد و میان آنها با چوبه های تیر قرعه کشید، قرعه به نام عبد اللّه پدر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله اصابت کرد و او محبوب ترین فرزند عبد المطلب بود، سپس دوباره قرعه کشی کرد، باز قرعه به نام عبد اللّه افتاد، برای بار سوم قرعه کشی کرد، باز قرعه به نام عبد اللّه افتاد، پس او را گرفت و حبس کرد و تصمیم گرفت که او را ذبح کند، قریش جمع شدند و عبد المطلب را از این کار باز داشتند، زنان عبد المطلب جمع شدند و گریه

و ناله کردند. دخترش عاتکه گفت: میان خود و خدا در باره قتل فرزندت راه چاره ای پیدا کن، عبد المطلب گفت: دخترم، تو بانوی مبارکی هستی، چه چاره ای پیدا کنم؟ عاتکه گفت: به این چارپایان که در صحرای حرم داری توجه کن و میان پسرت و شتر قرعه بکش و آن را در راه پروردگارت بده تا راضی شود. عبد المطلب فرستاد شترانش را آوردند و ده شتر از آنها را جدا کرد و قرعه کشی نمود، باز قرعه به نام عبد اللّه افتاد، او شتران را ده تا ده تا اضافه می کرد و قرعه می کشید تا به صد شتر رسید که قرعه به نام شتران افتاد، قریش چنان تکبیری گفتند که کوه های تهامه لرزید، عبد المطلب گفت: نه، باید قرعه کشی را سه بار تکرار کنم و سه بار تکرار کرد و هر بار به نام شتران افتاد، بار سوم زبید و ابو طالب و برادرانش، عبد اللّه را از زیر پای او کشیدند در حالی که پوست صورتش در زمین کشیده شده و کنده شده بود، او را بلند کردند و بوسیدند و خاک از چهره اش پاک کردند. عبد المطلب دستور داد شتران را در محلی به نام «حزوره» نحر کنند و کسی را مانع از آن نشوند و آنها صد شتر بودند.

عبد المطلب پنج سنّت داشت که خداوند آنها را در اسلام اجرا کرد: زنان پدران را بر پسران حرام کرد، دیه قتل را صد شتر قرار داد، دور خانه خدا هفت بار شوط می کرد، گنجی پیدا کرد و خمس آن را داد، و چون زمزم را حفر نمود آن را برای نوشیدن حاجی ها نام برد. اگر عبد المطلب حجت خدا نبود و اراده او بر ذبح فرزندش عبد اللّه، به اراده ابراهیم بر ذبح فرزندش اسماعیل شباهت نداشت، پیامبر خدا به جهت انتساب به این دو نفر به عنوان دو ذبیح افتخار نمی کرد و نمی فرمود: من فرزند دو ذبیح هستم. همان سببی که باعث شد خداوند از ذبح اسماعیل صرف نظر کند، به همان سبب از ذبح عبد اللّه صرف نظر کرد و آن سبب عبارت بود از اینکه پیامبر خدا و ائمه در صلب آنها بودند و بنا بر این برکت پیامبر و ائمه ذبح را از هر دو نفر برداشت و سنت قربانی کردن فرزند در میان مردم رائج نشد و اگر چنان نبود، بر مردم واجب می شد که در هر عید قربان فرزند خود را قربانی کنند، هر قربانی که مردم برای تقرب به خدا می کنند تا روز قیامت فدای اسماعیل است.

مصنّف این کتاب می گوید: روایات در باره ذبیح مختلف است، در بعضی از آنها وارد شده که آن اسماعیل بوده و در بعضی هم وارد شده که آن اسحاق بوده و اگر اسناد روایتی صحیح باشد نمی توان آن را رد کرد. ذبیح اسماعیل بود و چون اسحاق متولد شد آرزو کرد که او همان ذبیحی بود که پدرش مأمور به ذبح او شد، لذا در برابر اوامر خدا صبر می کرد، مانند

صبر و تسلیمی که برادرش داشت تا در ثواب به درجه او برسد، پس خداوند که از قلب او خبر داشت او را میان فرشتگان ذبیح نامید چون او چنین آرزویی داشت.

سلیمان بن مهران در روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که سخن پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود: من فرزند دو ذبیح هستم، عموی خود (اسحاق) را اراده کرده است چون خداوند عمو را پدر نامید، آنجا که فرمود: «آیا شما شاهد بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، هنگامی که به فرزندش گفت: بعد از من چه چیزی را عبادت می کنید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را» و این در حالی است که اسماعیل عموی یعقوب بود و خداوند در اینجا از او به عنوان پدر یعقوب یاد کرده است.

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: عمو به منزله پدر است و بنا بر این سخن پیامبر که فرمود: من فرزند دو ذبیح هستم، بر این اساس است که یکی از آن ذبیح حقیقی و دیگری ذبیح مجازی بوده و استحقاق ثواب بر نیت و آرزو است. بنا بر این پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرزند دو ذبیح است، با دو وجهی که ذکر کردیم. البته برای ذبح عظیم وجه دیگری هم هست (که در روایت بعدی آمده است)

«79»- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السّلام يَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السّلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ علیه السّلام أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ (2) إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ.

1- عنونه النجاشیّ و العلامه، و قالا: ضعیف له کتاب عن أبی عبد اللّه علیه السّلام، و عنونه الخطیب فی التاریخ أیضا ج 9 ص 453. و المراد بأبی قتاده الحرّانی: عبد اللّه بن واقد الّذی عنونه العسقلانیّ فی التهذیب و التقریب، و قال: مات فی 210 و علیه روایه عبد اللّه بن داهر عنه فیه إعضال لاختلاف الطبقه.

2- كذا.

الَّذِی یَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَیْهِ بِیَدِهِ فَیَسْتَحِقَّ بِذَلِکَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَی الْمَصَائِبِ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا إِبْرَاهِیمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِی إِلَیْکَ فَقَالَ یَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صلّی اللهِ علیه و آله فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَیْکَ أَمْ نَفْسُکَ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ نَفْسِی قَالَ فَوُلْدُهُ أَحَبُّ إِلَیْکَ أَمْ وُلْدُکَ قَالَ بَلْ وُلْدُهُ قَالَ فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَی أَیْدِی أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِکَ أَوْ ذَبْحُ وُلْدِکَ بِیَدِکَ فِی طَاعَتِی قَالَ یَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَی أَیْدِی أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِی قَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَیْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ وَ یَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِکَ سَخَطِی فَجَزِعَ إِبْرَاهِیمُ علیه السّلام لِذَلِکَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ یَبْکِی فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا إِبْرَاهِیمُ قَدْ فَدَیْتُ جَزَعَکَ عَلَی ابْنِکَ إِسْمَاعِیلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِیَدِکَ بِجَزَعِکَ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَکَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَی الْمَصَائِبِ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (1)

*ترجمه کمره ای:

فضل بن شاذان گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود چون خدا ابراهیم را امر کرد بجای پسرش اسماعیل کبش را ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد کاش فرزندش اسماعیل را بدست خود ذبح کرده بود و مأمور نشده بود بجای او کبش را ذبح کند تا دلش مانند پدری که بدست خود پسر عزیزش را سر بریده بسوزد و بدین سبب مستحق بلندترین درجه های اهل ثواب در مصائب گردد، خدای عز و جل باو وحی کرد ای ابراهیم محبوبترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت پروردگارا مخلوقی نیافریدی که نزد من از دوست تو محمد محبوبتر باشد خدای عز و جل باو وحی کرد او محبوبتر است پیش تو تا خودت؟ گفت او محبوب تر است نزد من از خودم، فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خود را عرض کرد؟ فرزند او را، فرمود ذبح فرزند او بظلم بدست دشمنانش بیشتر دل تو را میسوزاند یا ذبح فرزندت بدستت در طاعت من؟ عرض کرد پروردگارا ذبح فرزند او بدست دشمنانش دلم را بیشتر میسوزاند، فرمود ای ابراهیم یک دسته مردم که گمان میکنند امت محمدند بعد از او فرزندش حسین را بظلم و عدوان مانند گوسفند میکشند و بدین سبب مستحق سخط من میشوند، حضرت ابراهیم برای این مطلب ناله کرد و دلش سوخت و شروع بگریه کرد، خدای عز و جل باو وحی کرد که ای ابراهیم دل سوختن تو را بر حسین و شهادت او فدای دل سوختن تو بر فرزندت اسماعیل قرار دادم اگر بدست خود او را ذبح میکردی و ثبت

کردم برایت بالاترین درجات اهل ثواب را این است قول خدای عز و جل: فدا دادیم او را فدای بزرگی.

**ترجمه مدرس گیلانی:

فضل پور شاذان گفته: «از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «چون خدا ابراهیم پیامبر را دستور داد به جای فرزندش اسماعیل گوسفند را بکشد، ابراهیم آرزو می کرد کاش اسماعیل را به دست خود برای خدا قربانی می کرد و در عوض گوسفند را نمی کشت تا مستحق بزرگترین درجه های پاداش گیرندگان گردد. خدای بزرگ بدو وحی کرد ای ابراهیم بهترین مخلوق نزد تو کیست؟ گفت: ای خدا مخلوقی نیافریدی که نزد من از یار تو محمد گرامی تر باشد بعدا پرسید تو خود را بیشتر دوست داری یا او را؟ گفت او را و نیز فرزند او را از فرزند خود بیشتر دوست دارم.

سپس به ابراهیم گفت: کشته شدن فرزند وی به ستم به دست دشمنانش بیشتر دل ترا می سوزاند یا کشته شدن فرزند تو اسماعیل به دست خود در بندگی من؟ گفت: فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر می سوزاند، خدا گفت: ای ابراهیم گروهی می پندارند که از پیروان محمداند اما فرزندش حسین را به ستم چون گوسفند می کشند از این رو شایسته سخط می گردند، ابراهیم از این گفتار بنالید و دل وی بسوخت و همی گریست، سپس خدا گفت: ای ابراهیم سوختن دل ترا بر حسین فدای دل سوختن تو بر فرزند تو اسماعیل گردانیدم اگر او را به دست خویش سر می بریدی، از این جهت بالاترین درجات پاداش گیرندگان را برای تو گردانیدم، چنان که در قرآن کریم گفته: «او را فدای بزرگی دادیم».

***ترجمه فهری زنجانی:

فضل بن شاذان گوید شنیدم امام رضا علیه السّلام میفرمود: چون ابراهیم مأمور شد که بجای فرزندش گوسفندی را که خدا فرستاده بود ذبح کند آرزو کرد که کاش این فدا نمی آمد و فرزندش اسماعیل را بدست خود ذبح میکرد تا دلش مانند دل پدری که عزیزترین فرزند خود را بدست خود ذبح کند بدرد می آمد و بواسطه آن مستحق بالاترین پایه ثواب مصیبتزدگان می گردید پس خدای عز و جل او را وحی فرستاد که ای ابراهیم از همه خلق من که را بیشتر دوست داری؟ عرضکرد: پروردگارا آفریده ای نیافریده ای که من اش از حبیب تو محمد دوستر بدارم خداوند باو وحی

کرد: او را دوست تر داری یا خود را؟ عرض کرد: او را از جان خود دوستتر دارم فرمود: فرزند او را دوستتر داری یا پسر خود را؟ عرض کرد: پسر او را، فرمود: سربریده شدن فرزند او بظلم بدست دشمنانش برای دل تو دردناکتر است یا اینکه فرزند خود را در راه اطاعت من بدست خودت ذبح کنی؟ عرض کرد:

پروردگارا سر بریده شدن فرزند او بظلم بدست دشمنانش دلم را بیشتر بدرد می آورد، فرمود: ای ابراهیم جمعی که خیال میکنند از امت محمد هستند حسین فرزند محمد را بظلم و دشمنی مانند گوسفند سر خواهند برید و باین کار مستوجب غضب من خواهند گردید ابراهیم چون این بشنید بی تابی نمود و دلش بدرد آمد و شروع بگریه کرد خدای عز و جل باو وحی کرد ای ابراهیم این گریه و زاری تو بر حسین و کشته شدن اش را فدای گریه و بی تابی بر پسرت نمودم که بدست خودت سرش را می بریدی و بالاترین پایه ثواب بر مصیبت زدگان را بر تو واجب کردم و این است مقصود از آیه شریفه که خدا میفرماید: ذبح عظیم را فدای او کردیم.

****ترجمه جعفری:

فضل بن شاذان می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: چون خداوند به ابراهیم علیه السّلام فرمان داد به جای پسرش اسماعیل آن قوچی را که فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می کرد و به ذبح آن قوچ مأمور نمی شد تا به قلبش آن رسد که به قلب پدری که عزیزترین فرزندش را ذبح کرد می رسد، تا با این کار به بالاترین درجه ثواب مصیبت زده نایل گردد. پس خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا، کسی را که محبوب تر از حبیب تو محمد صلّی الله علیه و آله باشد نیافریده ای، وحی شد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را از خودم بیشتر دوست دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت:

بلکه فرزند او را. فرمود: ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناک تر است یا ذبح شدن فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت من؟ گفت: پروردگارا ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برایم دردناک تر از ذبح فرزندم به دست خودم است.

فرمود: ای ابراهیم طائفه ای که گمان می کنند که از امّت محمد هستند، فرزند او حسین را پس از وی از روی ستم و دشمنی می کشند، همان گونه که قوچ را سر می برند و با این کار دچار غضب من می شوند. ابراهیم با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و قلبش به درد آمد و شروع به گریه کرد، پس به او وحی شد که ای ابراهیم ناراحتی تو بر قتل حسین را معادل ناراحتی تو بر فرزندت اسماعیل، در صورتی که او را ذبح می کردی قرار می دهم و با این کار تو را به بالاترین درجه اهل ثواب در مصیبت می رسانم و این معنای سخن خداوند است که فرمود: «و هدیناه بذبح عظیم».

شیئان قائمان و شیئان جاریان و شیئان مختلفان و شیئان متباغضان

«80»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَطِيَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ كَانَ

1- قيل: فيه اشكال لانه إذا كان المراد بالذبح العظيم قتل الحسين عليه السّلام لا يكون المفدى عنه اجل رتبه من المفدى به مع ان الظاهر من استعمال لفظ الفداء التعويض عن الشى ء بما دونه فى الخطر و الشرف. و قوله تعالى «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» اخبار عن الماضى لا المستقبل. أقول: هذا الاشكال نشأ من عدم فهم معنى الحديث حيث زعم المستشكل أن اللّه سبحانه جعل الحسين عليه السّلام- العياذ باللّه- فداء لإسماعيل عليه السّلام و هذا زعم باطل مخالف لصريح لسان الحديث بل المعنى كما هو الظاهر أن اللّه تعالى بعد ما انزل الكبش فداء لإسماعيل تمنى إبراهيم عليه السّلام أن يكون قد ذبح ابنه بيده و لم يؤمر بذبح الكبش ليستحق بذلک أرفع درجات الثواب فأخبره اللّه حينذاک بقتل الحسين عليه السّلام مظلوما فجزع لذلک و توجّع قلبه و أقبل يبكى و يجزع فأوحى اللّه تعالى إليه قد فديت (أى عوّضت) مصابک بمصيبه ابنک لو ذبحته بجزعک هذا على الحسين و توجع قلبک له و أوجبت لک ببكائک عليه أرفع درجات أهل الثواب كما تمنيت أن يكون لک ذلک فى ذبح ولدک. و هذا اخبار عن الماضى لا المستقبل.

قَارِئاً لِلْكُتُبِ قَالَ: قَرَأْتُ فِی بَعْضِ کُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ ذَا الْقَرْنَیْنِ لَمَّا فَرَغَ مِنْ عَمَلِ السَّدِّ انْطَلَقَ عَلَی وَجْهِهِ فَبَیْنَا هُوَ یَسِیرُ وَ جُنُودُهُ إِذْ مَرَّ بِرَجُلٍ عَالِمٍ فَقَالَ لِذِی الْقَرْنَیْنِ أَخْبِرْنِی عَنْ شَیْئَیْنِ مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَائِمَیْنِ وَ عَنْ شَیْئَیْنِ جَارِیَیْنِ وَ عَنْ شَیْئَیْنِ مُخْتَلِفَیْنِ وَ عَنْ شَیْئَیْنِ مُتَبَاغِضَیْنِ فَقَالَ لَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْقَائِمَانِ فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْجَارِیَانِ فَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُخْتَلِفَانِ فَاللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ أَمَّا الشَّیْئَانِ الْمُتَبَاغِضَانِ فَالْمَوْتُ وَ الْحَیَاهُ قَالَ فَانْطَلِقْ فَإِنَّکَ عَالِمٌ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته تاما فی کتاب النبوه

*ترجمه کمره ای: (دو چیز برپایند، دو چیز جارِیند؛ دو چیز مختلفند؛ دو چیز با هم دشمنند)

عبد اللَّه بن سلیمان که خواننده کتب بود گوید در یکی از کتابهای آسمانی خواندم که چون ذو القرنین از ساختمان سد خود فارغ شد بجهان گردی خود ادامه داد در بین گردش خود با قشونش بمرد دانشمندی برخورد کرد آن دانشمند بذو القرنین گفت مرا خبر ده از دو چیزی که از وقتی خدای عز و جل آنها را آفریده پا برجایند و از دو چیزی که روانند و از دو چیزی که مختلفند و از دو چیزی که با هم دشمنند گفت دو چیز پا برجا آسمانها و زمینند، دو چیز روان خورشید و ماهند، دو چیز مختلف شب و روزاند دو چیز دشمن مرگ و زندگانی میباشند عرضکرد برو که تو دانائی.

این حدیث طولانی است، مقدار حاجت از آن را نقل کردیم، و تمام آن را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو چیز برپایند و دو چیز روانند و دو چیز گوناگون اند و دو چیز با یک دیگر دشمنان اند)

عبد اللّه پور سلیمان که کتابهای بسیار خوانده بود گفته: در یکی از کتابهای آسمانی چنان خواندم که چون ذو القرنین از سازش سد یأجوج و مأجوج آسایش یافت و به جهان گردی روان شد در آن اثنا به دانایی برخورد آن دانا به ذو القرنین گفت: مرا بگوی آن دو چیز کدام است که از هنگامی که خدای بزرگ آنها را بیافریده پا برجایند و از دو چیز که روانند و از دو چیزی که گوناگون اند و از دو چیزی که با یک دیگر دشمنان اند؟، گفت: آن دو چیز پای بر جا آسمانها و زمین اند. و دو چیز گردان آفتاب و ماهتاب اند، و دو چیز گوناگون شب و روزاند و دو چیز دشمن مرگ و زندگی ست.

دانا به ذو القرنین گفت: برو که تو مرد دانایی.

این خبر درازیست، اندازه نیاز از آن را باز گوی کردم و همه آن را در کتاب نبوت نگاشته ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز بر پا هستند و دو چیز روانند و دو چیز بر خلاف هم اند و دو چیز دشمن هم اند)

عبد اللَّه بن سلیمان که کتاب های بسیاری خوانده بود گوید: در بعضی از کتابهای آسمانی خواندم که چون ذو القرنین از کار ساختن سد فارغ شد راه خود پیش گرفت، در اثنای سیر با لشکریان بمرد دانشمندی گذر کرد که بذی القرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از ابتداء خلقت تاکنون برپایند و از دو چیز که همواره روانند و از دو چیز که با هم اختلاف دارند و از دو چیز که با هم دشمن اند ذو القرنین گفت: اما آن دو چیز بر پا آسمان و زمین است و دو چیز رونده خورشید و ماه و دو چیز مختلف شب و روز و دو چیز دشمن یک دیگر مرگ و زندگی است گفت: برو که تو مرد دانشمندی هستی.

روایت طولانی است آن مقدارش را که مورد نیاز بود نقل کردم و تمامش را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

****ترجمه جعفری: (دو چیز بر پا و دو چیز در حال حرکت هستند و دو چیز جانشین یک دیگرند و دو چیز دشمن یک دیگر هستند)

عبد اللَّه بن سلیمان که کتاب خوان بود گفت: در بعضی از کتاب های آسمانی خواندم که وقتی ذو القرنین از کار سدّ فارغ شد برگشت، در همان حال که او همراه سپاهش به سیر خود ادامه می داد، به مرد عالمی برخورد کرد، آن مرد به ذو القرنین گفت: به من خبر بده از دو چیزی که از وقتی که خدا آنها را آفریده پابرجا هستند و از دو چیز در حال حرکت و از دو چیزی که جانشین یک دیگرند و از دو چیزی که مخالف هم هستند، ذو القرنین گفت: آن دو چیز پابرجا آسمان ها و زمین هستند و آن دو چیز در حال حرکت آفتاب و ماه هستند، و آن دو چیزی که جانشین یک دیگرند، شب و روز است، و آن دو چیزی که دشمن هم هستند، مرگ و زندگی است، گفت: برو که تو دانایی.

حدیث طولانی بود، فقط مقدار حاجت را نقل کردیم و تمام آن را در کتاب «النبوه» آورده ایم.

ثواب من حج حجتين

«81»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ حَجَّ حِجَّتَیْنِ لَمْ یَزَلْ فِی خَیْرٍ حَتَّی یَمُوتَ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که دو حج کرده)

امام ششم فرمود کسی که دو حج کرده همیشه در خوشی است تا بمیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش کسی که دو حج گزارده است)

امام صادق گفته: «کسی که دو حج گزارده باشد همیشه در خوشی ست تا درگذرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش آنکه دو مرتبه بحج برود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که دو مرتبه بحج برود تا دم مرگ در خیر و برکت خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که دو بار حج به جای آورد)

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس دو بار حج به جای آورد همواره در خیر خواهد بود تا وقتی که بمیرد.

قول الحق فی حالین

«82»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام قَالَ قَالَ أَبِی علیه السّلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله مَا أَنْفَقَ مُؤْمِنٌ مِنْ نَفَقَةٍ هِیَ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فِی الرِّضَا وَ الْغَضَبِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار حق در دو حال)

رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی انفاق نمیکند چیزی را که محبوبتر باشد پیش خدا از گفتار حق در حال خشنودی و خشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخن درست در دو حال)

پیامبر اکرم گفته: «هیچ مؤمنی نمی بخشد چیزی را که بهتر باشد نزد خدا از سخن درست در خشنودی و خشم».

***ترجمه فهری زنجانی: (حق گوئی در دو حال)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: مؤمن هر چه انفاق کند، نزد خداوند از حق گوئی در حال رضا و خشم محبوبتر نیست.

****ترجمه جعفری: (سخن حق در دو حالت)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی چیزی را انفاق نکرد که نزد خداوند محبوب تر از گفتن حق در دو حالت باشد: در حالت خشنودی و در حالت خشم.

القتل قتلان و القتال قتالان

«83»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام أَنَّهُ قَالَ: الْقَتْلُ قَتْلَانِ قَتْلُ کَفَّارَهٍ وَ قَتْلُ دَرَجَهٍ وَ الْقِتَالُ قِتَالانِ قِتَالُ الْفِئَهِ الْکَافِرَهِ حَتَّی یُسْلِمُوا وَ قِتَالُ الْفِئَهِ الْبَاغِیَهِ حَتَّی یَفِیئُوا (1).

*ترجمه کمره ای: (دو کشتن و دو جنگیدن)

امام ششم از قول پدرش روایت کرده که قتل دو نوع است، قتل کفاره و قتل درجه و جنگیدن دو نوعست جنگ با کفار تا مسلمان شوند و جنگ با گروه شورشیان از اهل اسلام تا رجوع بحق کنند و تسلیم شوند.

شرح: مقصود از قتل کفاره و قتل درجه ظاهرا کشته شدن در جهاد است که کفاره گناهان می شود برای گنهکار و رفع درجه می شود برای بیگناه قتال و جنگ مشروع در اسلام دو تا است یکی جنگ با کفاری که قرار صلح و جزیه با مسلمانان ندارند و کفار حربی نامیده میشوند با شرائطی که در فقه مسطور است و دیگری جنگ با مسلمانانی که بدولت اسلامی شوریده اند و بر خلاف قانون دین حرکت میکنند و آنها را یاغی و خارجی می نامند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو کشتار و دو پیکار است)

امام صادق گفته: که پدرش روایت کرده است که: «کشتار دو گونه است، کشتار کفاره و کشتار درجه. نبرد نیز دو گونه است. نبرد با کافران تا مسلمان گردند و نبرد با شورشیان از مسلمانان تا به حق باز گردند».

***ترجمه فهری زنجانی: (کشته شدن بر دو قسم است و جنگیدن بر دو قسم)

امام باقر علیه السّلام فرمود: قتل بر دو قسم است: قتل کفاره و قتل درجه، و جنگیدن بر دو قسم است یکی جنگ با لشکر کفار تا مسلمان شوند و دیگر جنگ با مسلمانان یاغی تا از شورش باز گردند.

شرح: ظاهرا مقصود از قتل کفاره و قتل درجه کشته شدن بقصاص و کشته شدن بغیر آن است که مؤمن اگر بقصاص کشته شود کفاره گناهش باشد و اگر بظلم و یا در جهاد شهید شود درجه اش نزد خدا بالا رود.

****ترجمه جعفری: (قتل دو قتل و جنگ دو جنگ است)

وهب بن وهب از امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که فرمود: قتل بر دو نوع است: قتل برای کفاره و قتل برای رسیدن به درجه. و جنگ دو جنگ است: جنگ با گروه کافر تا وقتی که تسلیم شوند، و جنگ با گروه تجاوزگر تا وقتی که برگردند.

(منظور از قتل برای کفاره، کشته شدن انسان گنهکار در جهاد است که کفاره گناهان او می شود و منظور از قتل برای درجه، کشته شدن انسان پاک در جهاد است که درجه او را بالا می برد.)

1- يفيئوا أى يرجعوا.

خصلتان من فعلهما أحبه الله عز و جل من السماء و أحبه الناس من الأرض

«84»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دَاوُدَ الْيَعْقُوبِيِّ عَنْ أَخِيهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِّمْنِي شَيْئاً إِذَا أَنَا فَعَلْتُهُ أَحَبَّنِيَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ وَ أَحَبَّنِيَ النَّاسُ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ ارْغَبْ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبَّكَ اللَّهُ وَ ازْهَدْ فِيمَا عِنْدَ النَّاسِ يُحِبَّكَ النَّاسُ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت است که صاحب آنها در آسمان محبوب خداست و در زمین محبوب مردم)

مردی به پیغمبر عرضکرد یا رسول اللَّه چیزی بمن بیاموز که چون بدان عمل کردم خدا از آسمان مرا دوست دارد و مردم در زمین فرمود آنچه نزد خدا است بطلب تا خدا تو را دوست دارد و از آنچه در دست مردم است کناره کن تا مردم تو را دوست داشته باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش است که دارنده آن در آسمان گرامی خدایست و در زمین گرامی مردمان)

مردی به پیامبر گفت: ای فرستاده خدای مرا چیزی بیاموز که هر گاه به کار بردم خدا و مردم مرا دوست داشته باشند. در پاسخ گفت: «آنچه خدا به تو داده است بدان خشنود باش و آنچه در دست مردم است از آن کناره گیر (یعنی در داشته مردم طمع مبند) تا خدا و خلق ترا دوست داشته باشند».

***ترجمه فهری زنجانی: (صاحب دو صفت را خداوند از آسمان و مردم از زمین دوست دارند)

مردی بحضور پیغمبر عرضه داشت یا رسول اللَّه مرا کاری بیاموز که چون آن کار کنم خداوند از آسمان دوستم بدارد و مردمم از زمین، فرمود: به آنچه نزد خدا است چشم بدار تا خدایت دوست بدارد و از آنچه نزد مردم است چشم بپوش تا مردم دوستت بدارند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که هر کس انجام دهد، خدا از آسمان و مردم از زمین او را دوست می دارند)

سلیمان بن داود با سند خود نقل می کند که مردی به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله گفت: یا رسول اللَّه! چیزی به من یاد بده که اگر آن را انجام دادم، خدا از آسمان و مردم از زمین مرا دوست بدارند. حضرت به او فرمود: به آنچه نزد خداوند است مایل باش تا خدا تو را دوست بدارد و به آنچه نزد مردم است تمایل مکن تا مردم تو را دوست بدارند.

کان لرسول الله صلّی الله علیه و آله خاتمان

«85»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ (1) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِ (2) عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خَاتَمَانِ أَحَدُهُمَا عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْآخَرُ صَدَقَ اللَّهُ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا دو انگشتر داشت)

امام ششم فرمود: رسول خدا را دو خاتم بود نقش یکی از آنها لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بود و نقش دیگری صدق اللَّه بوده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر را دو انگشترین بود)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گفت: «پیامبر اکرم را دو انگشترین بود، بر یکی نوشته بود:

لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه و بر دیگری صدق اللَّه

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا را دو انگشتر بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا را دو انگشتر بود بر یکی

لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه و بر دیگری صدق اللَّه نوشته شده بود.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو انگشتر داشت)

ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو انگشتر داشت، بر یکی نوشته شده بود: «لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه» و بر دیگری نوشته شده بود: «صدق اللّه»

تحفه الصائم شیئان

«86»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ الْإِسْکَافِیِّ عَنْ عُمَیْرِ بْنِ مَأْمُونٍ (3) وَ کَانَتِ ابْنَتُهُ تَحْتَ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: تُحْفَهُ الصَّائِمِ أَنْ یُدَهِّنَ لِحْیَتَهُ وَ یُجَمِّرَ ثَوْبَهُ (4) وَ تُحْفَهُ الْمَرْأَهِ الصَّائِمَهِ أَنْ تَمْشُطَ رَأْسَهَا وَ تُجَمِّرَ ثَوْبَهَا.

1- یعنی محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ.
2- یعنی محمّد بن أحمد الجامورانی الرازیّ. و علیّ بن سلیمان الظاهر هو علی ابن سلیمان بن رشید البغدادیّ من أصحاب الهادی علیه السّلام.
3- عمیر بن مأمون قد یقال عمیر بن مأموم کما فی بعض النسخ و قاله الترمذی فی السنن عند نقل هذا الحدیث عنه عن الحسن بن علیّ علیهما السلام عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله. و قال الدارقطنی: یقال ابن مأموم الدارمیّ. کما فی المیزان للذهبی.
4- أجمر الثوب: بخره بالطیب.

وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السّلام إِذَا صَامَ يَتَطَيَّبُ بِالطِّيبِ وَ يَقُولُ الطِّيبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ.

*ترجمه کمره ای: (تحفه برای روزه دار دو چیز است)

امام دوم فرمود پذیرائی مرد صائم این است که مویش را معطر کنی و لباسش را بخور دهی و پذیرائی زن صائم این است که سرش را شانه کنی و لباسش را بخور دهی حضرت ابی عبد اللّه الحسین چون روزه میگرفت با عطر خود را خوشبو میکرد و میفرمود عطر تحفه روزه دار است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشکش روزه دار دو چیز است)

امام حسین گفته: پذیرایی مرد روزه دار این ست که موی خود را عطرآگین کنی و جامهای خود را بخور دهی و پذیرایی زن روزه دار این است که سرش را شانه کند و جامهای خود را بخور دهد. امام حسین چون روزه می گرفت خود را خوشبوی می کرد و می گفت: «بوی خوش پیشکش روزه دار است».

***ترجمه فهری زنجانی: (تحفه روزه دار)

حسن بن علی علیهما السّلام فرمود: تحفه روزه دار این است که ریش اش را عطر بزند و لباسش را بخور دهد و تحفه زن روزه دار اینکه سرش را شانه زند و لباسش را بخور دهد و حضرت ابا عبد اللّه حسین بن علی وقتی روزه میگرفت با عطر خود را خوشبو میکرد و میفرمود: تحفه روزه دار عطر است.

****ترجمه جعفری: (تحفه روزه دار دو چیز است)

عمیر بن مأمون که دخترش زن امام حسن علیه السّلام بود، از آن حضرت نقل می کند که فرمود: تحفه روزه دار این است که ریش خود را روغن بزند و لباسش را معطر کند و تحفه زن روزه دار این است که سرش را شانه زند و لباسش را معطر سازد.

امام حسین علیه السّلام وقتی روزه داشت عطر می زد و می فرمود: تحفه روزه دار عطر است.

تقوم الساعه عند ظهور علامتين

«87»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ أَبِي الْحُصَيْنِ (1) قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله عَنِ السَّاعَةِ فَقَالَ عِنْدَ إِيمَانٍ بِالنُّجُومِ وَ تَكْذِيبٍ بِالْقَدَرِ.

*ترجمه کمره ای: (نزد ظهور دو نشانه قیام ساعت است)

سؤال شد رسول خدا از ساعت، فرمود وقتی مردم بنجوم ایمان آوردند و قضا و قدر را تکذیب کنند.

شرح: مقصود از ساعت که در قرآن و اخبار وارد شده یک هنگامه بزرگی است که پیش بینی شده و تفسیر بظهور حضرت حجت و قیامت هر دو گردیده و شاید رجعت هم یکی از مصادیق ساعت باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از آشکار شدن دو نشانه قیامت پدید آید)

از پیامبر از زمان قیامت پرسیدند، گفت: «هنگامی که مردم به ستاره دانی ایمان آوردند و قضا و قدر را دروغ پندارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو علامت رستاخیز)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا را پرسیدند از قیامت، فرمود: هنگامی است که مردم به پیشگوئی منجمین ایمان آورند و تقدیرات الهی را دروغ پندارند.

****ترجمه جعفری: (قیامت با آشکار شدن دو علامت بر پا می شود)

ابو الحصین می گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله از روز قیامت سؤال شد، فرمود: هنگامی که به نجوم ایمان آورند قضا و قدر را تکذیب کنند. (منظور این است که مردم به جای ایمان به قضا و قدر الهی، حوادث را به ستارگان نسبت دهند، و سحر و کهانت رواج پیدا می کند)

لا تحل الصدقه لبنی هاشم إلا فی وجهین

«88»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ: لَا تَحِلُّ الصَّدَقَهُ لِبَنِی هَاشِمٍ إِلَّا فِی وَجْهَیْنِ إِنْ کَانُوا عَطَاشَی وَ أَصَابُوا مَاءً فَشَرِبُوا وَ صَدَقَهُ بَعْضِهِمْ عَلَی بَعْضٍ.

*ترجمه کمره ای: (صدقه ببنی هاشم روا نیست مگر در دو مورد)

امام ششم از قول پدرش فرمود صدقه ببنی هاشم روا نیست مگر بدو وجه، اگر تشنه باشند بآب سبیل برسند بیاشامند، و صدقه خود آنها بر یک دیگر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (صدقه دادن به دودمان هاشم روا نباشد جز در دو جا)

امام صادق از پدرش نقل کرده که می گفت: «به دودمان هاشم صدقه روا نباشد جز بدو سبب: هر گاه تشنه باشند و به آب رسند بیاشامند و صدقه دادن هاشمی به هاشمی».

***ترجمه فهری زنجانی: (صدقه بر سادات روا نبود جز در دو مورد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: بسادات صدقه گرفتن حلال نیست مگر در دو مورد یکی آنکه تشنه باشند و بر آبی برخورد نموده و بنوشند و دیگر صدقه خود سادات بر یک دیگر.

****ترجمه جعفری: (صدقه بر بنی هاشم حرام است مگر در دو حالت)

محمد بن عبد الرحمن از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: صدقه بر بنی هاشم حلال نیست مگر در دو صورت: هنگامی که تشنه باشند و به آبی برسند و بخورند، و نیز صدقه دادن بعضی آنها به بعضی دیگر.

خصلتان من فعلهما فهو سفله

«89»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ السَّفِلَهِ فَقَالَ مَنْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَضْرِبُ بِالطُّنْبُورِ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت پستی می آورد)

امام ششم فرمود در جواب سؤال از مردم رذل و پست؛ پست کسی است که می، نوشد و طنبور زند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش پستی آور)

امام صادق در پاسخ کسی که پرسیده بود مردم فرو مایه و پست چه کسانی هستند؟ گفت: کسی که مِی نوشد و تار نوازد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم فرو مایه را دو کار است)

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند فرومایه کیست؟ فرمود: کسی که می نوشد و طنبور زند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است، در هر کس باشد فرومایه است)

از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که فرومایه کیست؟ فرمود: کسی که شراب می خورد و طنبور می نوازد.

ذنبان أحدهما أشد من الآخر

«90»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله

1- يحتمل أن يكون هو زحر بن زياد أبو الحصين الأسدى. و فى بعض النسخ أبى الحسين.

أَنَّهُ قَالَ الْغِيبَهُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ ذَلِکَ قَالَ صَاحِبُ الزِّنَا يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ صَاحِبُ الْغِيبَهِ يَتُوبُ فَلَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَكُونَ صَاحِبُهُ الَّذِی يُحِلُّهُ (1)

*ترجمه کمره ای: (دو گناهست که یکی از دیگری سخت تر است)

پیغمبر فرمود غیبت از زنا سخت تر است، سؤال شد چرا فرمود زناکننده توبه میکند و خدا توبه اش را می پذیرد ولی خدا توبه غیبت کننده را نمی پذیرد تا کسی که غیبت شده او را حلال کند.

شرح: مقصود اینست که غیبت حق الناس است و باید صاحب حق از آن بگذرد تا خدا توبه او را قبول کند. ولی اخباری هم هست که استغفار برای شخصی که غیبت او شده کفاره غیبت می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو گناهی که یکی از دیگری دشوارتر است)

پیامبر گفته: «غیبت از زنا سخت تر است، پرسیدند چرا؟ گفت: «زنا کار توبه کند و خدا توبه اش را بپذیرد لیک توبه غیبت کار را نمی پذیرد تا غیبت شده از او درگذرد»

***ترجمه فهری زنجانی: (دو گناه یکی از دیگری سختتر)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: غیبت کردن از زنا کردن سخت تر است عرض شد: یا رسول اللّه برای چه؟ فرمود: آنکه زنا کند اگر توبه نماید خداوند توبه اش را می پذیرد ولی آنکه غیبت میکند اگر توبه کرد تا آن کس که از او بدگوئی شده از حق خود نگذرد خداوند توبه بدگو را نمی پذیرد.

****ترجمه جعفری: (دو گناه است که یکی از دیگری شدیدتر است)

اسباط بن محمد با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: غیبت شدیدتر از زنا است. گفته شد: یا رسول اللّه این برای چیست؟ فرمود: زناکار توبه می کند و خدا توبه او را می پذیرد، ولی غیبت کننده توبه می کند و خدا توبه او را نمی پذیرد تا وقتی که غیبت شونده او را حلال کند.

اتخاذ السعد فی الأسنان یورث خصلتین

«91»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ الْمُنَبِّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِی الْخَزْرَجِ الْحَسَنِ بْنِ الزِّبْرِقَانِ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ اتَّخِذُوا فِی أَسْنَانِکُمُ السَّعْدَ فَإِنَّهُ یُطَیِّبُ الْفَمَ وَ یَزِیدُ فِی الْجِمَاعِ.

*ترجمه کمره ای: (شستن دندان با سعد دو خصلت دارد)

ابن عثمان گوید شنیدم امام ششم میفرمود برای دندانهای خود سعد (یک نوع عطری بوده) بگیرید زیرا دهن را خوشبو میکند و قوت جماع می دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شستشوی دندان با سعد دو منش دارد)

ابن عثمان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «دندانهای خود را با سعد شستشوی دهید چون دهان را خوشبوی می کند و قوت باه را می افزاید (سعد نوعی عطر بوده است).

***ترجمه فهری زنجانی: (دندان را با سعد شستن دو اثر دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دندانهای خود را با سعد شستشو دهید که دهن را خوشبو و نیروی جنسی را زیاد میکند

****ترجمه جعفری: (گذاشتن گیاه سعد در دندان ها دو خصلت دارد)

فضیل بن عثمان می گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: در دندان هایتان گیاه سعد بگذارید که باعث خوشبویی دهان و افزایش جماع می شود. (سعد، بیخ گیاهی خوشبوست)

أکل الأشنان یورث خصلتین

«92»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ

مِسْكِينٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السّلام يَقُولُ أَكْلُ الْأَشْنَانِ يُوهِنُ الرُّكْبَتَيْنِ وَ يُفْسِدُ مَاءَ الظَّهْرِ.

*ترجمه کمره ای: (خوردن اشنان دو خصلت بار می آورد)

حکم بن مسکین گوید شنیدم امام ششم میفرمود خوردن اشنان زانوها را سست و منی را فاسد میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوردن اشنان دو منش بار می آورد)

حکم پور مسکین گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «خوردن اشنان زانوها را سست می کند و منی را تباه».

***ترجمه فهری زنجانی: (اشنان خوردن دو خاصیت دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اشنان خوردن زانوها را سست و منی را فاسد میکند.

****ترجمه جعفری: (خوردن اشنان دو خصلت دارد)

حکم بن مسکین می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: خوردن اشنان زانوان را سست و منی را فاسد می کند.

رجلان لا تنالهما شفاعه النبی صلّی الله علیه و آله

«93»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبُ سُلْطَانٍ عَسُوفٌ غَشُومٌ وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ. (2).

*ترجمه کمره ای: (شفاعت پیغمبر شامل دو شخص نشود)

رسول خدا فرمود شفاعت من شامل دو کس نگردد، یار پادشاه ستمکار بی رحم و دیندار افراطی که از غلو در دین از دین خارج شود.

شرح: مانند خوارج نهروان که از کثرت سجده و عبادت پیشانیشان پینه داشت و از فرط احتیاط بی جا امیر المؤمنین را تکفیر کردند، از دانه خرمای پوسیده زیر نخل احتراز میکردند و خباب بن ارت صحابه پیغمبر را سر میبریدند و شکم زن آبستنش را میدریدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خواهشگری پیامبر دو کس را فرا نگیرد)

پیامبر خدا گفته: «میانجی گری من دو کس را شامل نگردد: دوست پادشاه ستمکار و دیندار افراطی که از فرط مبالغه در راه دین از دین بیرون رود».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو طایفه از شفاعت پیغمبر محروم اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من شامل حال دو نفر نمیشود کارمند فرماندار ستمگر و کسی که در دین غلو کند که از دین خارج است.

****ترجمه جعفری: (شفاعت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به دو کس نمی رسد)

محمد عبد الجبار با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو شخص است که شفاعت من به آنها نمی رسد، رفیق پادشاه بی رحم ستمکار و کسی که در دین غلو می کند و از آن بیرون می رود.

خلالان یهیجان عرق الجذام

«94»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ

1- فی بعض النسخ «حتی یعفو صاحبه الذی یغتابه».
2- العسوف: الظلوم، و الغشوم أیضا بمعناه. و الغالی المتجاوز عن الحق. و المارق الخارج من الدین.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام لَا تَتَخَلَّلُوا بِعُودِ الرَّيْحَانِ وَ لَا بِقَضِيبِ الرُّمَّانِ فَإِنَّهُمَا يُهَيِّجَانِ عِرْقَ الْجُذَامِ.

*ترجمه کمره ای: (دو قسم خلال رگ خوره را بحرکت می آورند)

رسول خدا فرمود با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید که این دو، رگ جذام را بحرکت می آورند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو گونه خلال رگ خوره را به جنبش در آورد)

پیامبر خدای گفته: «با چوب شاخه ریحان و شاخه انار خلال دندان مکنید، زیرا این دو رگ خوره را (که به تازی جذام گویند) به جنبش درآورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (با دو چیز خلال کردن جذام می آورد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: با شاخه ریحان و چوب انار دندانها را خلال نکنید که تولید جذام میکند.

****ترجمه جعفری: (دو نوع خلال دندان رگ جذام را تحریک می کند)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید که آنها رگ جذام را تحریک می کنند.

الدنیا و الآخره ککفتی المیزان

«95»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السّلام يَقُولُ مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسَرَاتٍ (1) وَ اللَّهِ مَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ إِلَّا كَكِفَّتَیِ الْمِيزَانِ فَأَيُّهُمَا رَجَحَ ذَهَبَ بِالْآخَرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَ إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ يَعْنِی الْقِيَامَةَ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ خافِضَةٌ خَفَضَتْ وَ اللَّهِ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ رافِعَةٌ رَفَعَتْ وَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَجْمِلْ فِی الطَّلَبِ وَ لَا تَطْلُبْ مَا لَمْ يُخْلَقْ فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ مَا لَمْ يُخْلَقْ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسَرَاتٍ وَ لَمْ يَنَلْ مَا طَلَبَ ثُمَّ قَالَ وَ كَيْفَ يُنَالُ مَا لَمْ يُخْلَقْ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ كَيْفَ يُطْلَبُ مَا لَمْ يُخْلَقْ فَقَالَ مَنْ

طَلَبَ الْغِنَى وَ الْأَمْوَالَ وَ السَّعَةَ فِی الدُّنْیَا فَإِنَّمَا یَطْلُبُ ذَلِکَ لِلرَّاحَةِ وَ الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِی الدُّنْیَا وَ لَا لِأَهْلِ الدُّنْیَا إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِی الْجَنَّةِ وَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ وَ التَّعَبُ وَ النَّصَبُ خُلِقَا فِی الدُّنْیَا وَ لِأَهْلِ الدُّنْیَا وَ مَا أُعْطِیَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفْنَةً (2) إِلَّا أُعْطِیَ مِنَ الْحِرْصِ مِثْلَیْهَا وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْیَا أَکْثَرَ کَانَ فِیهَا أَشَدَّ فَقْراً لِأَنَّهُ یَفْتَقِرُ إِلَی النَّاسِ فِی حِفْظِ أَمْوَالِهِ وَ یَفْتَقِرُ إِلَی کُلِّ آلَةٍ مِنْ آلَاتِ الدُّنْیَا فَلَیْسَ فِی غِنَی الدُّنْیَا رَاحَةٌ وَ لَکِنَّ الشَّیْطَانَ یُوَسْوِسُ إِلَی ابْنِ آدَمَ أَنَّ لَهُ فِی جَمْعِ ذَلِکَ الْمَالِ رَاحَةً وَ إِنَّمَا یَسُوقُهُ إِلَی التَّعَبِ فِی الدُّنْیَا وَ الْحِسَابِ عَلَیْهِ فِی الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ علیه السَّلام کَلَّا مَا تَعِبَ

1- أراد بالتعزی بعزاء اللّه التصبّر و التسلّی عند المصیبه و شعاره أن یقول «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» کما أمر اللّه تعالی. و قوله «بعزاء اللّه» أی بتعزیه اللّه تعالی إیّاه فأقام الاسم مقام المصدر (النهایه).
2- الجفنه کالقصعه.

أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِی الدُّنْیَا لِلدُّنْیَا بَلْ تَعِبُوا فِی الدُّنْیَا لِلْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ مَنِ اهْتَمَّ لِرِزْقِهِ کُتِبَ عَلَیْهِ خَطِیئَهً کَذَلِکَ قَالَ الْمَسِیحُ عِیسَی علیه السّلام لِلْحَوَارِیِّینَ إِنَّمَا الدُّنْیَا قَنْطَرَهٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا.

*ترجمه کمره ای: (دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند)

زهری گوید از امام چهارم شنیدم میفرمود کسی که دلش بوعده های خدا آرام نشد نفسش از حسرتهای دنیا قطع می شود، بخدا دنیا و آخرت همانا چون دو کفه ترازویند، هر کدام سنگین شد دیگری را از میان میبرد، سپس فرمود:

چون قیامت واقع شود وقوعش دروغین نباشد، دشمنان خدا را بآتش فرو نشاند و دوستان خدا را ببهشت بالا برد سپس بیکی از حاضرین مجلس رو کرد و فرمود از خدا بپرهیز و در طلب دنیا آرام باش و چیزی که خلق نشده مجو کسی که بجوید چیزی را که خلق نشده نفسش از حسرت بند آید و بدان چه جوید نرسد، سپس فرمود چگونه دریابد چیزی را که خلق نشده آن مرد گفت چگونه بجوید چیزی را که خلق نشده فرمود کسی که در دنیا دنبال ثروت و دارائی و وسعت میدود مقصودش از آنها راحت است و راحت در دنیا و برای اهل دنیا خلق نشده، همانا راحت در بهشت و برای اهل بهشت خلق شده در دنیا و برای اهل دنیا رنج و سختی خلق شده بهیچ کس مشتی از دنیا داده نشود جز آنکه دو برابر آن حرص ورزد، هر کس در دنیا بیشتر دارد فقیرتر است زیرا برای حفظ اموالش بمردم و همه ابزار زندگی نیازمند است را حتی در ثروت دنیا نیست ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه میکند که راحت در جمع مال است همانا بدین وسیله او را در دنیا برنج میرساند و در آخرت بپای حساب میکشاند سپس فرمود نه هرگز دوستان خدا در دنیا رنج نبردند بلکه در دنیا برای تحصیل آخرت رنج کشیدند، سپس فرمود، هر کس برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نوشته شود حضرت مسیح بحواریین چنین فرمود، همانا دنیا پلی است از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو جهان چون دو کفه ترازوست)

زهری گفته: از امام علی بن الحسین شنیدم که می گفت: کسی که دلش به امیدواریهای خدا آرام نگردد جانش از افسوسهای جهان بریده گردد، به خدا سوگند دو جهان چون دو کفه ترازوست. هر کدام گران شد دیگر سبک و خوار گردد. سپس گفت: چون روز رستخیز پدید آید و آن دور از گزاف

است. خدای دشمنان را به آتش کشاند و دوستان را به بهشت راند. بعدا به تنی از حاضران انجمن گفت: از خدای پرهیز و در جستجو و تکاپوی جهان آرام گیر و چیزی که نیافریده اند مجوی آن کس که جویای ناآفریده است رنج بیند و جانش از افسوس بند آید.

سپس گفت: چگونه رباید آنچه را که نیافریده اند؟ آن مرد گفت: چگونه است که انسان چیزی را بجوید که نیافریده اند. گفت: آنکه در جهان در تکاپوی توانگری و فراخی روزیست. و مقصد وی از دست آوردن آن اینست که به سبب آن آسایش یابد در حالی که آسایش را برای جهانیان نیافریده اند و اینان بیهوده می دوند. آسایش در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده، برای جهانیان در جهان رنج و اندوه آفریده اند. کسی نباشد که از جهانی بدو چیزی دهند که نه آز ورزد. آنکه از جهان بیشتر دارد نیازمندتر است. زیرا برای نگاهداری خواسته هایش نیازمند به دیگران است و همه ابزار زندگی نیازمندیست، آسایش در خواسته جهان نیست اما دیو فرزند آدمی را به بوک و مگر افکند که آسایش در گرد کردن خواسته است او نیز فریب خورده پی جهان و خواسته آن رود، چون در دیگر جهان فرا شمار کشند فرو ماند، آنگاه گفت: هرگز دوستان خدای در جهان رنج نبرند بلکه در جهان برای آخرت کوشا باشند. هر کس در جهان برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نگارند. مسیح پیامبر به یاران خویش گفتی: جهان پلی است از آن بگذرید و آن را آبادان مگردانید.

***ترجمه فهری زنجانی: (دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو است)

زهری گوید: شنیدم امام زین العابدین علیه السّلام میفرمود: هر که بوعده های خدا تسلی پیدا نکند دلش از حسرت های دنیا پاره پاره می شود بخدا قسم دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو است که هر کدام سنگین شود دیگری را سبک میکند سپس این آیات را قرائت فرمود: إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ ... روز قیامت که پیش آید و حتما پیش خواهد آمد روزی است که سرنگون کننده است و برتری آور، بخدا قسم دشمنان خدا را بآتش سرنگون میکند و بخدا قسم دوستان خدا را به بهشت بالا می برد سپس حضرت روی بیکی از اهل مجلس کرد و فرمود: از خدای به پرهیز و خواسته خود را از راه نیکو بدست آر و آنچه را که آفریده نشده مطلب که هر کس آفریده نشده را بطلبد دلش از حسرت پاره پاره می شود و بآنچه میجوید دسترسی پیدا نمی کند سپس فرمود چگونه بچیزی که آفریده نشده است دسترسی توان یافت! آن مرد گفت: چیزی که آفریده نشده است چگونه مطلوب واقع می شود؟ فرمود: کسی که بدنبال ثروت و اموال و وسعت در زندگی دنیا

میرود مقصودش آسایش است و آسایش در دنیا خلق نشده است و نه برای اهل دنیا، آسایش فقط در بهشت آفریده شده است و برای اهل بهشت، و ناراحتی و زحمت در دنیا آفریده شده اند و برای اهل دنیا، و هر کسی را یک کاسه از دنیا دادند دو مقابل آن حرص باو دادند و هر که از دنیا بیشتر بدست آورد نیازمندی اش فزونتر خواهد بود زیرا در نگهداری ثروتش بمردم محتاج است و بهر وسیله ای از وسایل دنیوی احتیاج پیدا میکند پس در ثروت دنیا آسایش نباشد ولی شیطان در درون فرزند آدم وسوسه میکند که در جمع کردن مال آسایش است و حال آنکه او را در دنیا بناراحتی میکشاند و در آخرت بپای حساب، سپس فرمود: دوستان خدا هرگز زحمت دنیا را برای دنیا نکشیدند بلکه زحمت در دنیا را برای آخرت کشیدند سپس فرمود: هان، کسی که غم روزی خورد یک گناه بر او نوشته می شود عیسی مسیح بحواریین چنین گفت: که دنیا پلی بیش نیست از آن بگذرید و بآبادیش نپردازید.

****ترجمه جعفری: (دنیا و آخرت مانند دو کفّه ترازویند)

زهری می گوید: از امام سجاد علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر کس با تسلّای خدا آرامش نیابد (در موقع مصیبت صبر نکند) حسرت های دنیا نفس او را می برد، به خدا سوگند که دنیا و آخرت چیزی جز مانند دو کفّه ترازو نیست، که هر کدام سنگینی کند دیگری را می برد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «اذا وقعت الواقعه: هنگامی که واقعه واقع شود» منظور از واقعه روز قیامت است «لیس لوقعتها کاذبه خافضه کسی را نشاید که آن را تکذیب کند و آن به خدا سوگند که پایین آورنده دشمنان خدا به آتش و بالا برنده دوستان خدا به بهشت است.» سپس امام صادق علیه السّلام رو به یکی از همنشینانش کرد و فرمود: از خدا پروا داشته باش، به نیکویی درخواست کن و چیزی را که آفریده نشده طلب مکن، زیرا هر کس چیزی را که آفریده نشده طلب کند، حسرت ها نفس او را می برد و به آنچه می خواهد نمی رسد. آنگاه گفت: چیزی که آفریده نشده چگونه می توان به آن رسید؟ آن مرد گفت: انسان چگونه چیزی را که آفریده نشده طلب می کند؟ فرمود کسی که ثروت و اموال و فراخی در دنیا را می خواهد، آن را برای راحتی می خواهد، در حالی که در دنیا و برای اهل دنیا راحتی آفریده نشده، بلکه راحتی در بهشت و برای اهل بهشت آفریده شده است و رنج و زحمت در دنیا و برای اهل دنیا خلق شده و به هیچ کس سهمی از دنیا داده نمی شود مگر اینکه دو برابر آن حرص داده می شود و کسی که دنیا را بیشتر به دست آورد فقیرتر می شود، زیرا که در حفظ اموالش به مردم نیازمند می گردد و به هر وسیله ای از وسایل دنیا محتاج می شود، پس در

ثروت دنیا راحتی نیست، ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه می کند که راحتی در جمع کردن مال است و همانا او را به سوی رنج در این دنیا و حسابرسی آن مال در آخرت سوق می دهد.

سپس فرمود: نه، هرگز دوستان خدا در دنیا برای دنیا رنج نمی برند، بلکه در دنیا برای آخرت رنج می برند. سپس فرمود: آگاه باشید کسی که غم روزی بخورد برای او گناه نوشته می شود، همان گونه که عیسی مسیح علیه السّلام به حواریون خود فرمود: همانا دنیا پلی است، از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ

«96»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ قَالَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ علیهما السّلام بَحْرَانِ مِنَ الْعِلْمِ عَمِيقَانِ لَا يَبْغِی أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السّلام.

*ترجمه کمره ای: (دو دریا بهم برخوردند و در آمیختند)

قطان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مقصود از آیه مرج البحرین الخ اینست که علی و فاطمه دو دریای عمیق دانش همسر شدند و هیچ کدام بدیگری سرکشی نکردند و از اختلاط آنها لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین سلام اللّه علیهما بوجود آمد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای دو دریا را به یک دیگر آمیخت)

قطان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت:

مقصد از آیه مرج البحرین اینست که علی و فاطمه دو دریای ژرفناک اند که همسر شدند و هیچ کدام به دیگری سرکشی نکنند و از آمیزش آنها لؤلؤ و مرجان پدید آمد یعنی حسن و حسین».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو دریا بهم برخوردند و بهم در نیامیختند)

یحیی بن سعید قطان گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ میفرمود: علی و فاطمه دو دریای ژرف اند که هیچ کدام بر دیگری ستم نکند و لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین که از این دو دریا بیرون می آیند.

****ترجمه جعفری: (دو دریا به هم رسیدند و میان آنها برزخی است تا همدیگر را ستم نکنند)

یحیی بن سعید گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که در باره قول خداوند «مرج البحرین یلتقیان» فرمود: علی و فاطمه دو دریای عمیق از علم هستند که یکی بر دیگری ستم نمی کند. «یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان» و از میان آن دو حسن و حسین به وجود آمده اند.

ترک النبی صلّی الله علیه و آله فی أمته أمرین

«97»- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِیدٍ الْعَسْکَرِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمْدَانَ الْقُشَیْرِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُغِیرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ عَطِیَّةَ الْعَوْفِیِّ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ کِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ فَقُلْتُ لِأَبِی سَعِیدٍ مَنْ عِتْرَتُهُ قَالَ أَهْلُ بَیْتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر در امت خود دو یادگار واگذارد)

پیغمبر فرمود من در میان شما دو یادگار وامیگذارم که هر یک از دیگری مفیدتر و سربلندتر است یکی کتاب خدا رشته ای که از آسمان تا زمین کشیده است و دیگری عترت خودم، این هر دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید بابی سعید خدری گفتم عترت پیغمبر کیست گفت اهل بیت آن حضرت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر دو چیز در پیروان خود نهاد)

پیامبر گفت: من در میان شما دو چیز نهادم که هر یک از دیگری سودمندتر است، یکی کتاب خدا که رشته یی ست از آسمان تا زمین کشیده و دیگری

عترت من، این هر دو از یک دیگر نگسلد تا در لب حوض کوثر بر من باز گردند. راوی این روایت گفته: از ابی سعید خدری پرسیدم عترت پیامبر کیست؟ گفت: اهل بیت او.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر در میان امت دو چیز از خود بیادگار گذاشت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز در میان شما پس از خود بجای میگذارم که یکی از آن دو دامنه دارتر از دیگری است یکی کتاب خدا است که رشته رابطی است بین آسمان و زمین و دیگر عترت من است، هان، که این دو از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر وارد شوند. راوی گوید: بابی سعید گفتم: عترت پیغمبر کیانند؟ گفت: اهل خانه اش.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا در میان امت خود دو چیز باقی گذاشت)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند: که فرمود: همانا من میان شما دو چیز باقی می گذارم که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده از آسمان بر زمین است و عترت من. آگاه باشید این دو از هم جدا نشوند تا وقتی که در حوض (کوثر) بر من وارد شوند. راوی می گوید: به ابو سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او.

السؤال عن الثقلين يوم القيامه

«98»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ الْغِفَارِيِّ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ نَحْنُ مَعَهُ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْجُحْفَةِ فَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِالنُّزُولِ فَنَزَلَ الْقَوْمُ مَنَازِلَهُمْ ثُمَ

نُودِیَ بِالصَّلَاهِ فَصَلَّی بِأَصْحَابِهِ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَیْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِی اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ أَنِّی مَیِّتٌ وَ أَنَّکُمْ مَیِّتُونَ وَ کَأَنِّی قَدْ دُعِیتُ فَأَجَبْتُ وَ أَنِّی مَسْئُولٌ عَمَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَ عَمَّا خَلَّفْتُ فِیکُمْ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ وَ أَنَّکُمْ مَسْئُولُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ لِرَبِّکُمْ قَالُوا نَقُولُ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَاهَدْتَ فَجَزَاکَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ وَ أَنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ فَقَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِکَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَی مَا یَقُولُونَ أَلَا وَ إِنِّی أُشْهِدُکُمْ أَنِّی أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَایَ وَ أَنَا مَوْلَی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَا أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَهَلْ تُقِرُّونَ لِی بِذَلِکَ وَ تَشْهَدُونَ لِی بِهِ فَقَالُوا نَعَمْ نَشْهَدُ لَکَ بِذَلِکَ فَقَالَ أَلَا مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِیّاً مَوْلَاهُ (1) وَ هُوَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السّلام فَرَفَعَهَا مَعَ یَدِهِ حَتَّی بَدَتْ آبَاطُهُمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَ إِنِّی فَرَطُکُمْ (2) وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ حَوْضِی غَداً وَ هُوَ حَوْضٌ عَرْضُهُ مَا بَیْنَ بُصْرَی وَ صَنْعَاءَ (3) فِیهِ أَقْدَاحٌ مِنْ فِضَّهٍ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ

أَلَا وَ إِنِّی سَائِلُکُمْ غَداً مَا ذَا صَنَعْتُمْ فِیمَا أَشْهَدْتُ اللَّهَ بِهِ عَلَیْکُمْ فِی یَوْمِکُمْ هَذَا إِذَا وَرَدْتُمْ عَلَیَّ حَوْضِی وَ مَا ذَا صَنَعْتُمْ بِالثَّقَلَیْنِ (4) مِنْ بَعْدِی فَانْظُرُوا کَیْفَ تَکُونُونَ خَلَفْتُمُونِی فِیهِمَا حِینَ تَلْقَوْنِی قَالُوا وَ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَکْبَرُ فَکِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ مَمْدُودٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّی فِی أَیْدِیکُمْ طَرَفُهُ بِیَدِ اللَّهِ وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَیْدِیکُمْ فِیهِ عِلْمُ مَا مَضَی وَ مَا بَقِیَ إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَهُوَ حَلِیفُ الْقُرْآنِ (5) وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ

1- فی بعض النسخ «فعلی مولاه».
2- فرطت القوم أفرطهم فرطا: سبقتهم الی الماء.
3- بصری- بالضم و القصر- فی موضعین أحدهما بالشام و اخری من قری بغداد.
4- قال فی القاموس الثقل- محرکه-: متاع المسافر و حشمه و کل شی ء نفیس مصون، و منه الحدیث: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی».
5- کل شی ء لزم شیئا فلم یفارقه فهو حلیفه حتّی یقال فلان حلیف الجود و فلان حلیف- الإکثار، و فلان حلیف الاقلال. و علی و عترته علیهم السلام حلفاء القرآن یعنی لم یفارقوه.

عِتْرَتُهُ علیهم السّلام وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ قَالَ مَعْرُوفُ بْنُ خَرَّبُوذَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْکَلَامَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام فَقَالَ صَدَقَ أَبُو الطُّفَیْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذَا الْکَلَامُ وَجَدْنَاهُ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السّلام وَ عَرَفْنَاهُ- وَ حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ عَنْ حُذَیْفَةَ بْنِ أَسِیدٍ الْغِفَارِیِّ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِیثِ سَوَاءً.

قال مصنف هذا الکتاب أدام الله عزه الأخبار فی هذا المعنی کثیره و قد أخرجتها فی کتاب المعرفه فی الفضائل

*ترجمه کمره ای: (روز قیامت از ثقلین پرسیده می شود)

حذیفه بن اسید غفاری گوید چون رسول خدا از حجه الوداع با ما مراجعت کرد و بجحفه (منزلی میان مکه و مدینه) رسید باصحاب خود دستور داد فرود آیند، همه جمعیت در منزلهای خود جا گرفتند، سپس جار نماز کشیده شد و با اصحاب خود دو رکعت نماز گذارد، بعد بآنها رو کرد و فرمود خداوند لطیف خبیر بمن خبر داده که من خواهم مرد و شما خواهید مرد، فرض کنید من دعوت حق را اجابت کردم من پیش خدا نسبت بامر رسالت و نسبت بکتاب و حجت خدا را که میان شما بجا گذاردم مسئولم و شما هم مسئولید شما بپروردگار خود در این موضوع چه خواهید گفت؟ عرضکردند گواهی میدهیم که رسالت خود را تبلیغ کردی و نصیحت بجا آوردی و کوشش نمودی خدا تو را از طرف ما بهترین پاداش عطا نماید سپس فرمود شما نیستید که عقیده دارید و میگوئید خدا یگانه است؟ و من از جانب او بسوی شما فرستاده شدم و عقیده دارید که بهشت حق است، دوزخ حق است، زنده شدن پس از مرگ حقست؟ همه گفتند شهادت میدهیم بهمه اینها فرمود بار خدایا گواه گفتار آنها باش، متوجه باشید من شما را شاهد میگیرم و خود گواهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانم و من از هر مسلمانی و مؤمنی از خودش اولی هستم آیا باین مطلب اعتراف دارید برای من و گواهی میدهید برای من؟ گفتند آری برای تو بآن گواهی میدهیم سپس فرمود هر که را من مولا و آقای او هستم علی

مولا و آقای اوست و آن علی همین است، سپس دست علی را گرفت و بدست خود او را بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد سپس فرمود، خدایا دوست او را دوست باش و دشمن او را دشمن، یار او را یار باش و بخود واگذار او را بخودش واگذار، من پیش از شما ببهشت میروم و منزل شما را آماده میکنم و شما فردا در حوض کوثر بر من وارد میشوید و آن حوضی است که باندازه بصری تا صنعاء (بصری شهری است در شام و صنعاء پایتخت یمن است و قریب چهار صد فرسنگ فاصله دارند) پهنای آن است و بشماره ستاره های آسمان جامهای نقره دارد، متوجه باشید من فردای قیامت از شما بازخواست میکنم که بآنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم چه کردید این بازپرسی در هنگامی است که سر حوض بر من وارد میشوید می پرسم که بعد از من با ثقلین چه کردید، ملتفت باشید که در موقع ملاقات با من گزارش بدهید با آنها چگونه رفتار کردید، عرضکردند یا رسول اللّه این دو ثقل کدام است فرمود ثقل اکبر کتاب خدای عز و جل است واسطه ای که از طرف خدا و من بسوی شما کشیده شده یک طرفش بدست خدا است و طرف دیگرش بدست شما است علم آنچه پیش گذشته و آنچه مانده است تا روز قیامت در آنست، اما ثقل اصغر هم پیمان قرآن است که علی بن ابی طالب و خانواده او است، این دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآیند.

معروف گوید این حدیث را بر امام پنجم عرضه داشتم فرمود ابو الطفیل راست گفته، خدا او را رحمت کند ما این حدیث را در کتاب علی علیه السّلام یافتیم و شناختیم.

مصنف این کتاب گوید اخبار در این موضوع بسیار است و آنها را در کتاب معرفت در باب فضائل نقل کردیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در قیامت از ثقلین پرسیده می شود)

حذیقه پور اسید غفاری گفته: چون پیامبر اکرم از حجه الوداع با ما بازگشت کرد و به جحفه (که جایی میان مکه و مدینه است) رسید به یاران خود گفت فرود آیند، همه مردم در منزلهای خود جا گرفتند، سپس بانگ نماز گفته شد و با یاران خویش دوگانه یی گزارد، پس از آن به ایشان گفت: خدای آگاه به من گزارش داده که من خواهم مرد و شما نیز خواهید مرد. چنان انگارید من دعوت خدای را اجابت کردم من پیش خدا به امر رسالت و به کتاب و حجت خدای را که میان شما می گزارم مسئولم و شما نیز مسئول هستید و به خدای خود در این موضوع چه خواهید گفت؟.

گفتند ما گواهی می دهیم که رسالت خود را رسانیدی و پند و اندرز به جای آوردی و کوشش نمودی خدای ترا از سوی ما بهترین پاداش دهاد. بعدا گفت: شما نیستند که گروش دارید و می گویید خدای یگانه است؟ و من از جانب او به سوی شما فرستاده شدم، و باور دارید که بهشت راست است و دوزخ درست است، زنده گشتن پس از مرگ حق است؟ همه گفتند آری گواهی دهیم به راستی همه اینها. آنگاه پیامبر گفت: خدایا بر گفتار ایشان گواه باش. من شما را گواه می گیرم و گواهی دهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانی هستم و من به هر مسلمانی از او به او خود شایسته تر هستم. آیا این گفتار را باور دارید؟ گفتند آری بدان چه گفتی گواهی می دهیم.

سپس گفت: «هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست. آنگاه دست علی را گرفت و او را به دست خویش بلند گردانید چندان که زیر بغل هر دو آشکار شد سپس گفت: خدایا دوست او را دوست دار و دشمن او را دشمن؛ یار او را یار باش، من پیش از شما به آخرت می روم و جایگاه شما را آماده می کنم و شما فردای قیامت در حوض کوثر بر من درآیید و آن حوضی ست به اندازه بصری تا صنعاء پهنای آن ست و به شماره ستارگان آسمان جامهای سیمین دارد، من در قیامت از شما بازخواست می کنم به آنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم، این بازرسی را سر حوض از شما خواهم کرد و می پرسم پس از اصحاب پرسیدند این دو ثقل کدام است؟ گفت: ثقل کلان تر کتاب خدای ست و این میانجی از طرف خدا و من به شما کشیده شده سری از آن به دست خداست و طرف دیگر آن به دست شما و دانش پیشین و پسین تا قیامت در آن است. و اما ثقل اصغر هم وزن قرآن است و آن علی بن ابی طالب و عترت اوست این دو از هم جدا نگردند تا سر حوض بر من درآیند. (بصری شهرستانی ست در شام و صنعاء پای تخت یمن است).

معروف گفته: این حدیث را بر امام محمد باقر عرضه داشتم، گفت: ابو الطفیل درست گفته است، خدا او را بیامرزاد. ما این حدیث را در کتاب علی علیه السّلام یافتیم.

مؤلف این کتاب صدوق گفته: اخبار در این باب بسیار است و آنها را در کتاب معرفت فضائل آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (پرسش در باره ثقلین در روز قیامت)

حذیفه بن اسید غفاری گوید: هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از حجه الوداع بازمی گشت و ما نیز ملازم رکاب بودیم بجحفه رسید دستور فرمود همراهانش بار فرو گیرند مردم همان جا منزل گرفتند سپس به نماز دعوت شدند و دو رکعت نماز با اصحاب خواند پس از نماز روی به آنان نموده و فرمود:

خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه فرمود که من بایستی از این دنیا رخت بربندم و شما نیز خواهید مرد گوئی می بینم که دعوت شده ام و دعوت حق را اجابت کرده ام و البته نسبت بوظیفه رسالتی که بر شما داشتم و نسبت بکتاب خدا و حجت الهی که از خود بجای گذاشته ام مسئولیت دارم و شما نیز مسئولیت دارید، شما در باره این سؤال به پروردگار خود چه جواب خواهید داد؟ گفتند: خواهیم گفت: که تو رسالت خود را رساندی و خیر خواه ما بودی و در راه خدا جهاد کردی خداوند تو را بهترین پاداش عطا فرماید، سپس باصحاب فرمود: آیا شما بیگانگی خدا و رسالت من و حقانیت بهشت و دوزخ و روز رستاخیز گواهی میدهید؟ گفتند: همه را گواهی میدهیم فرمود: بار الها بگفتار اینان گواه باش، هان که من شما را گواه میگیرم که من شهادت میدهم بر اینکه خداوند مولای من است و من مولای هر مسلمانی هستم و من به مؤمنین از خودشان اولیترم شما نیز این اقرار را دارید؟ و بنفع من چنین گواهی میدهید؟ گفتند: آری برای شما این چنین گواهی را میدهیم سپس فرمود: هان بهر که مولا منم علی است مولای او- و آن علی همین است سپس دست علی را گرفت و با دست خود آنقدر بالا برد که زیر بغل هر دو نمایان شد سپس فرمود: بار الها دوست بدار هر که را که دوست علی باشد و دشمن بدار هر که را که دشمن علی باشد یاری فرما آن را که یار او است و خوار گردان آن را که علی را خوار کند هان که من پیشرو شما هستم و شما فردای قیامت در کنار حوض: حوض اختصاصی من، بر من وارد خواهید شد حوضی است که بقدر فاصله بصری و صفاء (1) پهناور است کاسه های نقره فام بشماره ستاره آسمانها در کنارش آماده است بدانید آن روز که شما در کنار حوضم بمن رسیدید من از شما بازپرسی خواهم کرد که نسبت بآنچه امروز خدا را در آن باره بر شما شاهد گرفتم چگونه رفتار نمودید و پس از من با دو امانت گرانبها چه عملی انجام دادید مراقب باشید که بهنگام دیدار من در باره نگهداری این دو امانت چه حالی خواهید داشت، عرض کردند: یا رسول اللّه آن دو امانت گرانبها چیست؟ فرمود: امانت گرانبهاتر کتاب خدای عز و جل است وسیله ای در دست دارید که از طرف خدا و من کشیده شده است یکطرف آن بدست خداوند و طرف دیگرش بدست شما است دانستنیهای گذشته و آینده تا روز قیامت در آن کتاب است و اما

امانت کوچکتر پس او ملازم قرآن علی بن ابی طالب و خاندانش علیه السّلام میباشند و این دو امانت از یک دیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من درآیند: معروف بن خرّبوذ گوید: این روایت را بحضور امام باقر عرضه داشتم فرمود: ابو الطفول راست گفته است خدایش بیامرزد این حدیث را در کتاب علی علیه السّلام ما یافته و شناخته ایم.

(مصنف) این کتاب ادام اللَّه عزه گوید: اخبار بسیاری در این باره رسیده است که من آنها را در کتاب (المعرفه) که در فضایل است نوشته ام.

****ترجمه جعفری: (پرسش از ثقلین در روز قیامت)

ابو الطفیل از حذیفه بن اسید غفاری نقل می کند که چون پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت و ما در خدمت او بودیم، آمد تا به جحفه رسید، پس به اصحاب فرمان داد که فرود آیند، آنها فرود آمدند، آنگاه ندای نماز داده شد و با اصحاب خود دو رکعت نماز خواند.

سپس صورت خود را به سوی آنان کرد و به آنان فرمود: همانا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که من می میرم و شما هم می میرید و گویا که من دعوت شده ام و آن دعوت را اجابت کرده ام و من در برابر آن چیزی که با آن به سوی شما فرستاده شده ام مسئول هستم و نیز از آنچه میان شما باقی می گذارم؛ یعنی کتاب خدا و حجّت او، و شما نیز مسئول هستید. شما به پروردگارتان چه خواهید گفت؟ گفتند: می گوییم: تو پیام را رسانیدی و نصیحت کردی و مجاهدت نمودی، پس خداوند از سوی ما به تو بهترین پاداش بدهد. آنگاه پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا شما گواهی نمی دهید که خدایی جز خدای یگانه نیست و اینکه من فرستاده خدا به سوی شما هستم و اینکه بهشت حق است و اینکه آتش جهنم حق است و اینکه زنده شدن پس از مرگ حق است؟ گفتند: به همه اینها گواهی می دهیم. پیامبر گفت: خدایا به آنچه می گویند: شاهد باش. آگاه باشید که من شما را گواه می گیرم که من شهادت می دهم که خداوند مولای من است و من مولای هر مسلمانی هستم و من به مؤمنان از خودشان اولی تر هستم، آیا شما به آن اقرار می کنید و به آن گواهی می دهید؟ گفتند: آری، ما در باره تو، به آن شهادت می دهیم.

پس فرمود: آگاه باشید که هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست و او این شخص است، سپس دست علی را گرفت و آن را با دست خود بالا برد تا اینکه زیر بغل هر دو آشکار شد. سپس گفت: خداوندا

دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن بدارد و یاری کن به هر کس که او را یاری کند و خوار کن هر کس را که او را خوار سازد. آگاه باشید که من پیشتاز شما (در مرگ) هستم و شما در حوض (کوثر) بر من وارد خواهید شد، حوض من، فردا وسعتی چون وسعت میان بصری و صنعا خواهد داشت، در آن پیاله هایی از نقره به تعداد ستارگان آسمان است، آگاه باشید، فردا که وارد حوض من شدید از شما خواهم پرسید در باره آنچه از شما به آن، چنین روزی گواهی گرفتم که چه رفتاری کردید و بعد از من با «ثقلین دو چیز گرانبها» چه کردید؟ وقتی با من ملاقات نمودید، به من نظر بدهید که چگونه پس از من با آنها رفتار کردید؟ گفتند: یا رسول اللّه این دو چیز گرانبها چیست؟ فرمود: چیز گرانبهای بزرگتر کتاب خداوند است که واسطه ای است کشیده شده از خدا و من در دستان شما، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست، دانش گذشته و آینده تا روز قیامت در آن است، و اما چیز گرانبهای کوچک که ملازم قرآن است، آن علی بن ابی طالب و عترت او هستند و این دو امانت از هم جدا نشوند تا وقتی که در حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

معروف بن خرّبوذ می گوید: این سخن را بر امام باقر علیه السّلام عرضه کردم، فرمود:

أبو الطفیل راست گفته، خدا رحمتش کند و ما آن را در کتاب علی علیه السّلام چنین یافتیم و شناختیم.

این حدیث با سندهای دیگر هم نقل شده است.

مصنف این کتاب می گوید: در این زمینه، اخبار بسیار است و من آنها را در کتاب «المعرفه فی الفضائل» گرد آورده ام.

کان علی الحسن و الحسین علیهما السّلام تعویذان

«99»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِینِیُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی الْأَحْوَلُ قَالَ حَدَّثَنَا خَلَّادٌ الْمُقْرِئُ عَنْ قَیْسٍ عَنْ أَبِی الْحُصَیْنِ (2) عَنْ یَحْیَی بْنِ وَثَّابٍ عَنْ أَبِی عُمَرَ قَالَ: کَانَ عَلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام تَعْوِیذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَائِیلَ علیه السَّلام (3).

*ترجمه کمره ای: (برای حسن و حسین دو تعویذ بود که در جوف آن پشم پر جبرئیل بود)

ابن عمر این موضوع را روایت کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای حسن و حسین دو چشم آویز بود)

برای حسن و حسین دو چشم آویز بود که در میان آن از پشم پر جبرئیل آکنده بود.؟ ابن عمر این را روایت کرده است. و اللّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (حسن و حسین دو تعویذ داشتند)

ابن عمر گوید: بهمراه حسن و حسین دو تعویذ بود که میان آن ریزه های بال جبرئیل آکنده بود.

****ترجمه جعفری: (حسن و حسین علیهما السّلام دو تعویذ داشتند)

یحیی بن وثاب نقل می کند که ابن عمر گفت: حسین و حسین علیهما السّلام دو تعویذ (بازوبند) داشتند که درون آنها موی پر جبرئیل بود.

اللیل و النهار مطیتان

«100»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ

1- بصری به ضم و قصر نام دو محل است یکی در شام و دیگری از آبادیهای اطراف بغداد.
2- هو أبو الحصین عثمان بن عاصم الأسدی الکوفیّ قال احمد: کان صحیح الحدیث و راویه قیس الربیع الأسدی أبو محمّد قال ابن الحجر: صدوق.
3- الزغب- بالزای و العین المعجمه محرکه- الشعرات الصفر من ریش الفراخ.

الْهَرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ نَصْرٍ الْقَاضِی قَالَ حَدَّثَنَا مُؤَمِّلُ بْنُ إِهَابٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِیرَهِ الْمِصْرِیُّ عَنْ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ مَطِیَّتَانِ. (2).

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا فرمود شب و روز دو پا کشند.)

شرح: یعنی بواسطه آنها عمر انسانی بپایان میرسد و هر روز انسان یک منزل بمرگ نزدیک می شود

**ترجمه مدرس گیلانی: (شب و روز دو بار گیرند)

از پیامبر نقل کرده اند که گفته: شب و روز دو بار گیرند.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو راه پیما)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شب و روز دو راه پیما هستند

شرح: یعنی راه دنیا بآخرت با گذشت این دو بسر میرسد.

****ترجمه جعفری: (شب و روز سپری کنندگان عمرند)

ابن عباس از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: شب و روز سپری کنندگان عمرند.

رجلان جعل الله عز و جل لکل واحد منهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنه

«101»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِی صَفِیَّهَ (3) قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السَّلام رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ یَعْنِی ابْنَ عَلِیٍّ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَی وَ فَدَی أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّی قُطِعَتْ یَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَیْنِ یَطِیرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِکَهِ فِی الْجَنَّهِ کَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَنْزِلَهً یَغْبِطُهُ بِهَا جَمِیعُ الشُّهَدَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه مع ما رویته فی فضائل العباس بن علی علیهما السّلام فی کتاب مقتل الحسین بن علی علیهما السّلام

*ترجمه کمره ای: (دو مردند که خدای عز و جل بهر یک دو پر داده تا با آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کنند)

امام چهارم فرمود خدا عباس بن علی را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت و برای او جانفشانی کرد و خود را قربان او کرد تا دو دستش جدا شد و خدا بعوض آنها دو بال باو داد که با آن ها همراه فرشتگان در بهشت میپرد چنانچه بجعفر بن ابی طالب عمل کرد، برای عباس نزد خدا مقامی است که جمیع شهیدان در روز قیامت غبطه آن را میبرند.

حدیث طولانی است ما اندازه حاجت از آن را گرفتیم و تمام آن را با سائر روایات فضائل حضرت عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نقل کردیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو مردند که خدای بهر یک دو پر داده تا با فرشتگان در بهشت پرواز کنند)

امام علی بن الحسین گفته: «خدای عباس بن علی را بیامرزاد که برادر خود را بر خویش مقدم داشت و خویشتن را فدای او کرد تا دو دستش در راه او جدا شد، خدای برای این جان فشانی بدو دو بال داد که بآن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند. چنان که به جعفر بن ابی طالب چنین کرد، مقام عباس بر همه شهدای کربلا برتر است و نزد خدایی پایه ی ارجمند دارد.»

این حدیث مفصل بود به اندازه نیاز در اینجا آوردیم و همه آن را با دیگر روایات فضائل عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نوشته ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بدو نفر دو بال داده است که با فرشتگان بهشتی در پروازند)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: خدای عباس را رحمت کند (مقصود آن حضرت عباس بن امیر المؤمنین بود) که از خود گذشته گی و فداکاری کرد تا آنجا که هر دو دستش بریده شد خدای تعالی بعوض آنها دو بال او را عطا فرمود که با فرشتگان بهشت در پرواز است چنانچه با جعفر بن ابی

طالب هم چنین کرده بود و عباس را نزد خدای تعالی پایه ای است که همه شهیدان در روز قیامت آرزوی آن کنند.

حدیث مفصل است، بقدر احتیاج از آن نقل کردیم و تمامی حدیث را با روایتهای دیگری که در فضایل عباس بن علی علیه السّلام داشتم در کتاب: (مقتل حسین بن علی) نگاشته ام.

****ترجمه جعفری: (دو کس را خداوند دو بال داده که با فرشتگان در بهشت پرواز می کنند)

ثابت بن ابی صفیه از امام سجاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند به عمویم عباس بن علی علیه السّلام رحمت کند، همانا (برادرش حسین را) بر خود مقدم داشت و امتحان داد و جان خود را فدای برادرش کرد، تا اینکه دستانش جدا شدند و خداوند به جای آنها به او دو بال داد که در بهشت با فرشتگان پرواز کند، همان گونه که به جعفر بن ابی طالب داد، همانا برای عباس نزد خداوند مقامی است که در روز قیامت همه شهیدان آن را آرزو خواهند کرد.

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت را از آن گرفتیم و تمام این حدیث را به اضافه احادیث دیگری که در فضائل عباس بن علی روایت شده در کتاب «مقتل الحسین بن علی» آورده ام.

اثنان أهلکا الناس

«102»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقُضَاعِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِسْحَاقُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ.

1- هو مؤمّل بن اهاب بن عبد العزیز بن قفل بن سدک أبو عبد الرحمن الربعی، کوفیّ صدوق ثقه. ترجمه الخطیب فی التاریخ ج 13 ص 181. و قال ابن حجر فی التقریب أبو عبد الرحمن الکوفیّ نزیل الرمله أصله من کرمان صدوق له أوهام.

2- مطى فى السير جد و أسرع و المطيه هى الناقه التى يركب مطاها أى ظهرها يقال: يمطى بها فى السير أى يمد.
3- هو أبو حمزه الثمالى- بضم المثلثه و اسم أبيه دينار، كوفىّ مات فى خلافه المنصور.

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ.

*ترجمه کمره ای: (دو چیز مردم را هلاک کردند)

امیر المؤمنین فرمود ترس فقر و طلب فخر مردم را هلاک کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو چیز مردم را نابود کند)

امیر المؤمنین گفته: بیم تهی دستی و فخر فروشی مردم را نابود ساخته است.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز مردم را گمراه کرد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دو چیز مردم را گمراه ساخت: هراس از نداری و بدنبال افتخارات دنیوی رفتن.

****ترجمه جعفری: (دو چیز مردم را هلاک کرد)

اسحاق بن عباس از پدرانش، از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دو چیز مردم را تباه کرد: ترس از تنگدستی و طلب فخر.

قول أمير المؤمنين عليه السّلام: قطع ظهرى رجلان

«103»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ الْمَعْرُوفُ بِمِيلٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَلِيمُ اللِّسَانِ فَاسِقٌ وَ رَجُلٌ جَاهِلُ الْقَلْبِ نَاسِكٌ هَذَا يَصُدُّ بِلِسَانِهِ عَنْ فِسْقِهِ وَ هَذَا بِنُسُكِهِ عَنْ جَهْلِهِ فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ أُولَئِكَ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله يَقُولُ يَا عَلِيُّ هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار امیر المؤمنین در باره دو مرد)

امیر المؤمنین فرمود دو مرد دنیا دار پشت مرا شکستند یکی مرد زبان آور فاسق و دیگری عابد نادان دل آن با زبان گویای خود پرده روی فسقش میکشد و این یک بکارهای ظاهر الصلاح خویش پرده روی جهلش میکشد از دانشمندان فاسق و عابدان جاهل بپرهیزید هم آنها مردم را از دین بیرون میبرند، من از پیغمبر شنیدم، میفرمود یا علی هلاکت امت من بدست منافقان تیز زبان دانشمند است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گفتار علی در باره دو مرد)

امیر المؤمنین گفته: «دو مرد جهاندار پشت مرا بشکستند یکی زبان آور نابکار و دیگری پرستنده نادان آن یکی با زبان گویای خویش پرده روی نابکاری خود می تند و این یکی به کارهای ظاهر فریب خود پرده بر روی نادانی خود می کشد. خلاصه از دانای نابکار و عابد نادان بر حذر باشید، اینان اند که مردم را از راه دین بیرون می برند، از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی نابودی پیروان من به دست منافقان تیز زبان داناست».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش امیر المؤمنین: که پشت مرا دو نفر شکست)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از مردم دنیا دو نفر پشت مرا شکست یکی مرد سخنور بد کردار و دیگر مرد نادان عابد که آن یکی بکمک زبان بر کارهای زشت خود پرده میکشد و این دیگری با عبادتش نادانی خویش را پنهان میکند از دانشمندان گنهکار و عبادت کنندگان نادان بپرهیزید که هم اینان باعث گمراهی گمراهان میباشند من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم فرمود: یا علی گمراهی امت من بدست سخنوران منافق و دو رو است.

****ترجمه جعفری: (سخن امیر المؤمنین علیه السّلام که دو کس پشت مرا شکست)

احمد بن ابی عبد اللَّه برقی با سند خود نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دو کس در دنیا پشت مرا شکست: کسی که زبان باز و فاسق است و کسی که نادان و عابد است. آن یکی با زبانش فسق خود را پوشیده می دارد و آن دیگری با عبادتش نادانی خود را می پوشاند پس، از دانشمندان فاسق و عبادت کنندگان جاهل بپرهیزید، آنان فتنه هر کسی هستند که گرفتار فتنه شده است، همانا من از پیامبر خدا صلّی الله علیه و

آله شنیدم که فرمود: یا علی، تباهی امت من به دست هر منافق زبان بازی است.

حرم الحریص خصلتین و لزمته خصلتان

«104»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: حُرِمَ الْحَرِیصُ خَصْلَتَیْنِ وَ لَزِمَتْهُ خَصْلَتَانِ حُرِمَ الْقَنَاعَةَ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَ حُرِمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْیَقِینَ.

*ترجمه کمره ای: (حریص از دو خصلت محروم است و با دو خصلت هم آغوش)

امام ششم فرمود حریص از دو خصلت محروم شده و دو خصلت او را ملازم گردیده، از قناعت محروم است و راحت را گم کرده از رضای بقضا محروم است پس یقین را گم کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آزمند از دو منش نومید است و با دو منش هم آغوش)

امام صادق گفته: «آزمند از دو منش نومید است و با دو منش ملازم از قناعت محروم باشد و آسایش را گم کرده است و از خشنودی به داوری خدای محروم ناگزیر یقین را گم خواهد کرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (شخص حریص از دو خصلت محروم است و بدو خصلت پای بند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شخص حریص از دو خصلت محروم است و بدو خصلت پای بند:

چون از قناعت محروم است راحتی را از دست داده و چون از رضا محروم است دارای یقین نیست.

****ترجمه جعفری: (حریص از دو خصلت محروم است و دو خصلت دامنگیر اوست)

احمد بن ابی عبد اللّه برقی با سند خود نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود:

حریص از دو خصلت محروم است و دو خصلت دامنگیر اوست: او از قناعت محروم است و لذا راحتی را از دست می دهد و از رضای به قضا محروم است و لذا یقین را از دست می دهد.

صلاتان لم یترکهما رسول الله صلّی الله علیه و آله

«105»- أَخْبَرَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْفَقِیهُ فِیمَا أَجَازَهُ لِی بِبَلْخٍ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قَالَ أَخْبَرَنَا خَلَفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْوَدِ (2) عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ

1- کذا. و فی بعض النسخ «المعروف بهیل».
2- أبو إسحاق هو سلیمان بن أبی سلیمان الشیبانی الکوفیّ عنونه ابن حجر و قال ثقه. و عبد الرحمن هو عبد الرحمن بن الأسود بن یزید النخعیّ و هو ثقه أیضا کما فی التقریب و فی النسخ المطبوعه من الخصال «عبد اللّه بن الأسود» و هو من تصحیف النسّاخ.

صَلَاتَانِ لَمْ يَتْرُكْهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله سِرّاً وَ عَلَانِيَةً رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ وَ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ (1).

*ترجمه کمره ای: (دو نماز است که رسول خدا ترک نکرده)

عایشه گوید پیغمبر صلّی الله علیه و آله در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمیکرد، یکی دو رکعت بعد از نماز عصر و دیگری دو رکعت پیش از نماز صبح.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو نمازی که پیامبر آن را ترک نکرد)

عائشه گفته: «پیامبر صلّی الله علیه و آله در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمی کرد، یکم- دوگانه یی پس از نماز پسین یعنی عصر و دوم- دوگانه یی پیش از نماز بام یعنی صبح.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا دو نماز را ترک نکرد)

عایشه گوید: دو نماز را رسول خدا صلّی الله علیه و آله ترک نفرمودند نه در آشکار و نه دور از چشم مردم یکی دو رکعت بعد از نماز عصر و آن دیگر دو رکعت پیش از نماز صبح (2)

****ترجمه جعفری: (دو نماز است که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله هرگز آنها را ترک نکرد)

عایشه گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو نماز را در پنهان و آشکار ترک نکرد. دو رکعت نماز پس از نماز عصر و دو رکعت نماز پیش از نماز صبح.

«106»- أَخْبَرَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَیْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَیْمَنَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَیْهَا یَسْأَلُهَا عَنِ الرَّکْعَتَیْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ قَالَتْ وَ الَّذِی ذَهَبَ بِنَفْسِهِ تَعْنِی رَسُولَ اللَّهِ صلّی اللَه علیه و آله مَا تَرَکَهُمَا حَتَّی لَقِیَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَتَّی ثَقُلَ عَنِ الصَّلَاهِ وَ کَانَ یُصَلِّی کَثِیراً مِنْ صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَاعِدٌ فَقُلْتُ إِنَّهُ لَمَّا وُلِّیَ عُمَرُ کَانَ یَنْهَی عَنْهُمَا قَالَتْ صَدَقْتَ وَ لَکِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

صلّی الله علیه و آله کَانَ لَا یُصَلِّیهِمَا فِی الْمَسْجِدِ مَخَافَهَ أَنْ یَثْقُلَ عَلَی أُمَّتِهِ وَ کَانَ یُحِبُّ مَا خَفَّفَ عَلَیْهِمْ (3).

*ترجمه کمره ای:

عبد اللَّه بن ایمن گوید پدرم از عایشه برای من روایت کرد، گفت نزد او رفتم و از دو رکعت بعد از نماز عصر پرسش کردم، گفت بخدائی که جان او را گرفت (مقصودش جان پیغمبر بود) پیغمبر تا از دنیا رفت این دو رکعت را هم ترک نکرد و تا وقتی که از شدت مرض نماز بر او سنگین بود و بسیاری از نمازهای معتاد خود را نشسته میخواند این دو رکعت را میخواند؛ گفتم چون عمر بخلافت رسید از این دو رکعت نهی کرد، گفت راست گفتی ولی رسول خدا این دو رکعت را در مسجد نمی خواند مبادا بر امتش سنگین باشد دوست داشت تا هر چه ممکنست بآنها تخفیف دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

عبد اللّه پور ایمن گفته: پدرم ایمن از عائشه برای من روایت کرد و گفت: نزد وی رفتم و از دوگانه پس از نماز پسین پرسیدم، گفت: به خدایی که جان او بستد (یعنی جان پیامبر را) پیامبر همیشه این دوگانه را ترک نکرد و تا هنگامی که از رنج بیماری نمازهای دیگر را نشسته می خواند این دوگانه را می گزارد. گفتم: اما عمر در خلافت خود از این دوگانه نهی کرد، گفت: راست گفتی لیک پیامبر این دوگانه را در مسجد نمی گزارد از آنکه مبادا بر پیروانش سنگین گردد از این جهت در منزل می گزارد تا عبادت بر آنان سنگین نباشد

***ترجمه فهری زنجانی:

عبد الواحد بن ایمن گوید: پدرم گوید: که به نزد عایشه شدم تا از او بپرسم دو رکعت بعد از نماز عصر چه بوده است؟ عایشه گفت: بخدائی که روحش را (مقصود عایشه پیغمبر بود) باز گرفت که پیغمبر آن دو رکعت نماز را ترک نکرد تا آنکه بدیدار خداوند نائل گردید و تا آن هنگام که از نماز خواندن سنگین شد و در اثر بیماری بسیاری از نمازهای خود را نشسته میخواند، گفتم: عمر که بخلافت نشست این دو رکعت نماز را غدقن کرد، گفت: راست میگوئی ولی رسول خدا چون از سنگینی بار امت می ترسید و هر چه امت سبکبارتر رسول خدا را خوشتر بود لذا این دو رکعت را در مسجد نمیخواند (4)

****ترجمه جعفری:

عبد الواحد بن ایمن از پدرش نقل می کند که روزی بر عایشه وارد شد و از او راجع به دو رکعت نماز پس از نماز عصر پرسید، عایشه گفت: سوگند به کسی که جان او را برد (منظورش پیامبر بود) آن دو رکعت را ترک نکرد تا وقتی که با خدا ملاقات نمود و تا وقتی که (از شدت بیماری) نماز خواندن بر او سخت بود و بیشتر نمازهایش را نشسته می خواند. گفتم: وقتی عمر به خلافت رسید از خواندن آنها منع کرد، گفت: درست گفتی، ولی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله آنها را در مسجد نمی خواند که مبادا بر امتش سنگین باشد و هر چه را که به آنان تخفیف داده می شود، دوست داشت.

1- أخرجه مسلم فی الصحیح ج 2 ص 211 عن أبی إسحاق عن عبد الرحمن عن أبیه و فیه «لم یترکهما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی بیتی سرا و علانیه».
2- این روایت را مسلم در صحیح خود ج 2 ص 211 از ابی اسحاق از عبد الرحمن و او از پدرش نقل کرده است و در آن روایت چنین است که دو نماز را رسول خدا در خانه من ترک نفرمود نه در آشکار و نه در پنهان الخ.
3- روی أحمد فی مسنده و الطبرانی فی الکبیر باسناد حسن عن زید بن خالد الجهنیّ أنه رآه عمر بن الخطّاب- و هو خلیفه- رکع بعد العصر رکعتین فمشی إلیه فضربه بالدرّه و هو یصلی کما هو، فلما انصرف قال زید: یا أمیر المؤمنین فو اللّه لا أدعهما أبدا بعد اذ رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم یصلیهما، قال: فجلس عمر إلیه، و قال: یا زید بن- خالد لو لا أنی أخشی أن یتّخذها الناس سلما الی الصلاه حتّی اللّیل لم أضرب فیهما. و فی مجمع الزوائد ج 2 ص 222 نحوه عن تمیم الداری و فیه «لکنّی أخاف أن یأتی بعدکم قوم یصلون ما بین العصر الی الغروب حتّی یمروا بالساعه التی نهی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم أن یصلی فیها». أقول: أراد بالساعه التی نهی صلّی اللّه علیه و آله عنها الغروب لما روی عنه صلّی اللّه علیه و آله قال: «لا تصلّوا حین تطلع الشمس و لا حین تسقط فانها تطلع بین قرنی الشیطان و تغرب بین قرنی الشیطان» و فی روایه رواها مسلم ج 2 ص 210 عن عائشه عنه صلّی اللّه علیه و آله «لا تنحروا طلوع الشمس و لا غروبها فتصلوا عند ذلک» و قد روی من طریق الخاصّه أحادیث

فی النهی عن الصلاه عند طلوع الشمس و عند غروبها (راجع وسائل الشیعه کتاب الصلاه أبواب المواقیت ص 245 ب 38) و حمل الشیخ رحمه الله النهی علی الکراهه لما ورد من أخبار الجواز، و جوز حملها علی التقیّه، و الحکمه فی النهی اما التوقی عن مضاهاه عبده الشمس أو المنع عن تأخیر الفریضه إلی آخر الوقت.
4- احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیرش از زید بن خالد جهنی نقل کرده اند که عمر بن الخطاب در دوران خلافت اش روزی زید بن خالد را دید که پس از نماز عصر دو رکعت نماز میخواند عمر بسوی او رفت و او را با تازیانه زد و او هم چنان بنماز خود ادامه داد همین که از نماز فارغ شد گفت: یا امیر المؤمنین بخدا قسم من هرگز این دو رکعت را ترک نخواهم کرد زیرا خودم دیدم که رسول خدا این دو رکعت نماز را میخواند راوی گوید: عمر نزد زید بر زمین نشست و گفت: ای زید بن خالد اگر نه این بود که میترسم مردم این دو رکعت را وسیله ای قرار دهند و تا شب بنماز خواندن بپردازند من تو را با تازیانه نمیزدم و در مجمع الزوائد ج 2 ص 222 از تمیم داری نظیر همین روایت را نقل کرده است و در آن روایت چنین است که (ولی من میترسم که پس از شما جمعی بیایند که پس از عصر تا غروب آفتاب نماز بگذارند و در نتیجه ساعتی را که رسول خدا از نماز خواندن در آن ساعت نهی فرموده است بنماز مشغول باشند، توضیح ! مقصود عمر از ساعتی که رسول خدا نماز در آن ساعت را نهی فرموده است هنگام غروب آفتاب است که از طریق عامه و خاصه نقل شده است و در کتاب وسایل در باب مواقیت ص 245 ب 38 روایاتی است که از نماز خواندن هنگام طلوع آفتاب و غروب آن نهی فرموده است که شیخ ره نهی در این روایات را بکراهه حمل نموده زیرا در روایات دیگر نماز خواندن در این دو وقت را جائز شمرده و احتمال هم داده است که روایات ناهیه از باب تقیه باشد و در صورت صحت روایات ناهیه حکمت نهی شاید هم آهنگی نکردن با آفتاب پرستان است و یا تأخیر نینداختن نماز واجب تا آخر وقت.

«107»- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَوْضِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَهُ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَهَ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عِنْدِی يُصَلِّی بَعْدَ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ.

*ترجمه کمره ای:

عایشه گوید رسول خدا نزد من بعد از نماز عصر دو رکعت نماز میخواند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

عائشه گفته: پیامبر پیش من بس از نماز پسین دوگانه می گزارد.

***ترجمه فهری زنجانی:

عایشه گوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد من که بود پس از عصر دو رکعت نماز میخواند.

****ترجمه جعفری:

مسروق از عایشه نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پیش من بعد از نماز عصر، دو رکعت نماز می خواند.

«108»- أَخْبَرَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ طَرْخَانَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّبَّاحِ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ يَعْنِی الْعُوقِیَ (3) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَهَ عَنْ أَبِی بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ (4) عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ صَلَّی الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّهَ يَعْنِی بَعْدَ الْغَدَاهِ وَ بَعْدَ الْعَصْرِ (5).

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله عزه كان مرادی بإيراد هذه الأخبار الرد على المخالفين لأنهم لا يرون بعد الغداه و بعد العصر صلاه (6) فأحببت أن أبين أنهم قد

1- أخرجه أبو داود ج 1 ص 294 عن حفص بن عمر عن شعبه عن أبى إسحاق .. الخ. و عليه فالمراد بالحوضى حفص بن عمر بن الحارث أبى عمر الحوضى و هو ثقه كما فى التقريب و يحتمل بعيدا أن يكون الحوضى تصحيف الحرشى و هو سعيد بن الربيع العامرى لما روى نحوه الدارمىّ فى السنن ج 1 ص 334 عنه عن شعبه عن أبى إسحاق. و المراد بشعبه شعبه بن الحجّاج.
2- لم أجده و شيخه عبد اللّه بن الصباح ذكره ابن حبان فى الثقات.
3- محمّد بن سنان العوقى- بالقاف- الباهلى أبو بكر البصرى ثقه ثبت. و فى النسخ المطبوعه «محمّد بن سيار- يعنى العوفى-» و هو تصحيف.
4- أبو جمره هو نصر بن عمران الضبعى البصرى نزيل خراسان يروى عن أبى بكر بن أبى موسى الأشعرىّ المعروف و اسم أبى بكر عمرو، و اسم أبى موسى عبد اللّه و هو ابن قيس ابن سليم. و فى النسخ المطبوعه «أبو حمزه» و هو تصحيف.
5- قوله «يعنى بعد الغداه و بعد العصر» من كلام الصدوق رحمه الله لان هذا الخبر رواه مسلم ج 2 ص 114 بإسناده، عن أبى جمره، عن أبى بكر، عن أبيه. الى قوله صلّى الله عليه و آله «دخل الجنه». و حمله النووى على فريضه الفجر و العصر. و هو خلاف الظاهر.
6- أخرج أبو عوانه فى مسنده ج 1 ص 383 و أيضا مسلم فى صحيحه ج 2 ص 211 عن أبى سلمه أنّه سأل عائشه عن السجدتين اللّتين كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يصليهما بعد العصر فقالت: كان يصليهما قبل العصر ثمّ انه شغل عنهما أو نسيهما فصلاهما بعد العصر ثمّ أثبتها و كان اذا صلى صلاه أثبتها. أقول: قال النووى- فى توجيه هذه الأخبار و الجمع بينها و بين أخبار النهى عن الصلاتين فى هاتين الساعتين-: انه من خصائصه صلّى اللّه عليه و آله و سلم و لا يجوز لغيره. و هذا القول كما ترى اقتراح بلا دليل.

خالفوا النبی صلّی الله علیه و آله فی قوله و فعله

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود هر کس نماز دو وقت خنک را بخواند، بهشت میرود مقصودش دو رکعت بعد از نماز صبح و عصر بود.

مصنف این کتاب گوید مقصود من از ذکر این اخبار رد مخالفین است که بعد از فریضه صبح و عصر بنماز نافله قائل نیستند، من خواستم بیان کنم، که ایشان با گفتار و کردار پیغمبر مخالفند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفته: «هر که نماز دو وقت سرد را فرو خواند بهشت رود یعنی دوگانه پس از نماز بام و پسین است و سرد از آن جهت گفته شده که بعد از واجب آمده.

مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصود من از یاد آوری این اخبار رد مخالفانی ست که پس از واجب صبح و عصر نافله نمی گزارند. خواست بگوید که اینان با گفتار و کردار پیامبر مخالف هستند.

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبح و شام نماز بخواند به بهشت خواهد رفت و مقصود آن حضرت بعد از صبح و بعد از عصر بود.

(مصنف این کتاب) (عزتش پاینده باد) گوید: غرضم از آوردن این روایات رد بر مخالفین است چه، آنان پس از صبح و عصر نماز را مشروع نمیدانند لذا علاقمند بودم که روشن سازم آنان در گفتار و کردار با پیغمبر مخالفت ورزیدند.

****ترجمه جعفری:

ابو بکر بن عبد اللَّه از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس نماز دو وقت خنک را بخواند، وارد بهشت می شود. منظور حضرت پس از نماز صبح و نماز عصر است.

مصنف این کتاب می گوید: منظور من از آوردن این روایات ردّ بر مخالفان است که آنها خواندن نماز پس از نماز صبح و عصر را روا نمی دارند، خواستم بیان کنم که آنها با قول و فعل پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله مخالفت می کنند.

صنفان لا نصیب لهما فی الإسلام

«109»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِینِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ قَالا حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الْکُوفِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه السّلام أَدْنَی مَا یَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِیمَانِ أَنْ یَجْلِسَ إِلَی غَالٍ فَیَسْتَمِعَ إِلَی حَدِیثِهِ وَ یُصَدِّقَهُ عَلَی قَوْلِهِ إِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السّلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَا نَصِیبَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ.

*ترجمه کمره ای: (دو صنفند که بهره ای از اسلام ندارند)

امام ششم جعفر بن محمد الصادق فرمود نزدیک نزدیک تر چیزی که مرد را از ایمان بیرون میبرد این است که پیش غالی مذهب نشیند و بحدیثش گوش بدهد و گفتارش را تصدیق کند. پدرم از قول جدش روایت کرده که رسول خدا فرمود دو صنف از امت من بهره ای در اسلام ندارند غلات و قدریه.

شرح: غلات کسانیند که صفات مخصوص خدا را برای پیغمبر یا امام اثبات میکنند و پاره ای از آنها خدا را با امام متحد میدانند و قدریه اشخاصی هستند که بجبر یا تفویض قائلند، مرجئه طائفه ای از معتزله اند که میان مؤمن و کافر دسته سومی قائلند که نجات آنها را موکول بمشیت خدا میدانند که تعین وضعیت حال آنها را بآخرت می اندازند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو گروه اند که بهره یی از اسلام ندارند)

امام صادق گفته: کمتر چیزی که مرد بدان از ایمان بیرون رود آن ست که نزد کسی نشیند که مذهب غلو داشته باشد و به گفتار ایشان گوش فرا

دهد و سخنان وی را باور نماید. پدرم از گفتار جد خود روایت کرده است که پیامبر گفته:

دو گروه اند از پیروان من که بهره یی در اسلام ندارند و ایشان: غلات و قدریه اند. مقصود از غلو زیاده روی در حق متبوعان خود است مثلا مدعی شود خدا جهان را به اختیار پیشوایان نهاده و ایشان هر چه خواهند می توانند از مرگ و زندگی.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو صنف را از اسلام بهره ای نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کمترین چیزی که شخصی را از حریم ایمان بدر آورد این است که نزد مرد غالی بنشیند و بگفتارش گوش فرا داده و تصدیقش نماید که پدرم از پدرش و او از جدش روایت کرد که رسول خدا فرمود: دو طایفه از امت مرا بهره ای از اسلام نیست: غالیان و قدریه.

****ترجمه جعفری: (دو دسته اند که سهمی در اسلام ندارند.)

علی بن سالم از پدرش نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: کمترین چیزی که شخص با آن از ایمان بیرون می رود، این است که پای صحبت یک فرد غلوّکننده بنشیند و به حدیث او گوش دهد و سخنش را تصدیق کند. همانا پدرم و او از پدرش و او از جدش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو گروه از امت من هستند که سهمی در اسلام برای آنها نیست: غلاه و قدریه. (غلاه کسانی هستند که صفات خدایی را بر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و ائمه نسبت می دهند و مقام آنان را تا حدّ خدایی بالا می برند و قدریه کسانی هستند که به قدر الهی عقیده ندارند و به قول بعضی ها آنان قائل به جبرند.)

«110»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَنِیعٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَرَفَهَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ ثَابِتٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَیْسَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ نَصِیبٌ الْمُرْجِئَهُ وَ الْقَدَرِیَّهُ.

*ترجمه کمره ای:

(1)

**ترجمه مدرس گیلانی:

(2)

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو طایفه از امت مرا بهره ای از اسلام نیست: مرجعه و قدریه.

شرح: غالی کسی است که امام یا پیغمبر را از حد عبودیت خارج نموده و برای آنان استقلالی در قدرت معتقد باشد و قدری کسی است که منکر اختیار باشد و همه امر را به جبر و تقدیر بداند و مرجئه گروهی است از معتزله که میان ایمان و کفر مرتبه ای دیگر قائلند و رسیدگی بحساب آن را موکول بعالم آخرت مینمایند.

****ترجمه جعفری:

ابن عمر نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو گروه از امت من هستند که در اسلام نصیبی ندارند: مرجئه و قدریه (مرجئه معتقد بودند کار گنهکاران را باید به خدا واگذار کرد و با مجرد ایمان قلبی شخص به بهشت می رود).

معاداه الرجال لا یخلو صاحبها من خصلتین

«111»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْوَلِيدِ السُّلَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْكَاتِبُ النَّيْسَابُورِيُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام أَنَّهُ قَالَ لِبَنِيهِ يَا بَنِيَّ إِيَّاكُمْ وَ مُعَادَاةَ الرِّجَالِ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْلُونَ مِنْ ضَرْبَيْنِ مِنْ

1- در منبع اصلی برای این روایت شریفه ترجمه جداگانه ای ذکر نشده است

2- در منبع اصلی برای این روایت شریفه ترجمه جداگانه ای ذکر نشده است

عَاقِلٍ يَمْكُرُ بِكُمْ أَوْ جَاهِلٍ يَعْجَلُ عَلَيْكُمْ وَ الْكَلَامُ ذَكَرٌ وَ الْجَوَابُ أُنْثَى فَإِذَا اجْتَمَعَ الزَّوْجَانِ فَلَا بُدَّ مِنَ النِّتَاجِ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ :

سَلِيمُ الْعِرْضِ مَنْ حَذَرَ الْجَوَابَا***وَ مَنْ دَارَى الرِّجَالَ فَقَدْ أَصَابَا

وَ مَنْ هَابَ الرِّجَالَ تَهَيَّبُوهُ***وَ مَنْ حَقَرَ الرِّجَالَ فَلَنْ يُهَابَا

*ترجمه کمره ای: (کینه ورزی با مردان صاحب خود را بیکی از دو خصلت گرفتار میکند)

امیر المؤمنین بفرزندانش فرمود فرزندان عزیزم از کینه ورزی مردم بپرهیزید زیرا مردم دو قسمند خردمندی که با شما مکر میورزد و نابخردی که شتابانه بشما پاسخ میدهد، فرمود سخن نر است و پاسخش ماده، چون جفت شدند ناچار نتاجی میدهند سپس این دو شعر را انشاء کرد:

آبرومند هراسد ز جواب***با کسان طرز مداراست صواب

احترام ار طلبی حرمت نه***ور نه مردم نبرند از تو حساب

**ترجمه مدرس گیلانی: (کینه توز با مردان خود را به یکی از دو منش گرفتار سازد)

امیر المؤمنین علی به فرزندان خود گفتی: «ای فرزندان حذر کنید از کینه توزی با مردمان. زیرا ایشان دو گروه اند.

خردمندی که با شما فریب می ورزد تا گرفتار گردید یا سبک مغزیست که در دم بی پروا به شما پاسخ دهد. گفتار نر است و پاسخ آن ماده چون فراهم شوند ناگزیر نتیجه هایی دهد. آنگاه این دو بیت را خواند:

آبروی کسی سالم ماند که از پاسخ فرومایگان دوری کند***آنکه با سفلگان مدارا کند راه درست رفته

آنکه مردان درست را بزرگ شمارد او را بزرگ دانند***و آن کس که مردان درستکار را خوار سازد بزرگ نخواهد بود بلکه خوار گردد

چنان که از دیوان منسوب به حضرت علی برآید این دو بیت از اشعار اوست.

***ترجمه فهری زنجانی: (با مردم دشمنی ورزیدن یکی از دو خصلت را در بر دارد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: فرزندان من مبادا با مردم ستیزه کنید که بیش از دو قسم نیستند یا خردمندی است که با شما مکر و حیله بکار برد و یا نادان است که هر چه زودتر آسیب بر شما میرساند گفت و شنود مانند نر و ماده اند که چون با هم جفت شوند ناچار نتیجه ای خواهند داشت سپس دو بیت شعر بدین مضمون انشاء فرمود:

هر که از جواب گفتار خویش بهراسد آبروی خود را حفظ کرده است***و هر کس با مردان مدارا کند به راه صواب رفته است.

و آنکه برای مردان احترام نگه دارد آنان نیز احترامش را نگه میدارند***و آنکه آنان را کوچک شمرد بزرگی خویش را از دلهای آنان برده است.

****ترجمه جعفری: (دشمنی با دیگران باعث پیدایش دو خصلت می شود)

محمد بن احمد نیشابوری با سند خود نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندانش فرمود: فرزندانم، از دشمنی با دیگران بپرهیزید که آنها دو گروه خالی نیستند: یا عاقل اند و به شما نیرنگ می زنند و یا جاهلند و با شتاب پاسخ شما را می دهند. و سخن نر است و جواب ماده، پس چون دو زوج جمع شدند باید منتظر نتیجه شد، سپس چنین سرود:

کسی که آبرومند است از پاسخ طرف مقابل برحذر است، و کسی که با مردم مدارا کند راه صواب پیموده است، هر کس به مردم احترام گذارد به او احترام می گذارند، و هر کس مردم را کوچک شمارد احترام نمی بیند.

یهرم ابن آدم و یشب منه اثنان

(1)

«112»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارِیُّ الْفَرْغَانِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ سَعِیدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَکَرِیَّا یَحْیَی بْنُ الْفَضْلِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنِی قُتَیْبَهُ بْنُ سَعِیدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَهَ عَنْ قَتَادَهَ

عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: یَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَ یَشِبُّ مِنْهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ عَلَی الْمَالِ وَ الْحِرْصُ عَلَی الْعُمُرِ.

*ترجمه کمره ای: (آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان میگردد)

پیغمبر فرمود فرزند آدم که پیر شد دو چیز در او جوان می شود حرص بر مال و حرص بر عمر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آدمی پیر گردد اما دو چیز از او جوان ماند)

پیامبر گفته: «فرزند آدم چون پیر گردد دو چیز از او جوان ماند: آز بر خواسته و حرص بر زندگی.

***ترجمه فهری زنجانی: (آدمیزاده هر چه پیرتر شود دو صفت او جوانتر می شود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آدمیزاده هر چه پیرتر شود دو صفت او جوانتر می شود: حرص بمال و حرص بزندگانی.

****ترجمه جعفری: (فرزند آدم پیر می شود ولی دو چیز او جوان می شوند)

انس نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: فرزند آدم پیر می شود و دو چیز او جوان می گردد: حرص بر مال و حرص بر عمر.

«113»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَکِ قَالَ أَخْبَرَنَا شُعْبَهُ بْنُ الْحَجَّاجِ عَنْ قَتَادَهَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: یَهْلِکُ أَوْ قَالَ یَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَ یَبْقَی مِنْهُ اثْنَتَانِ الْحِرْصُ وَ الْأَمَلُ.

*ترجمه کمره ای:

انس بن مالک گوید پیغمبر فرمود هلاک می شود و یا فرمود پیر می شود فرزند آدم و دو خصلت در او باقی میماند، حرص و آرزو.

**ترجمه مدرس گیلانی:

انس پور مالک گفته: پیامبر می گفت: «نابود می شود یا پیر می گردد فرزند آدم و در وی دو منش ماند: آز و آرزو».

***ترجمه فهری زنجانی:

انس بن مالک گوید: پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود: آدمیزاده می میرد (و یا فرمود:) پیر می شود و دو چیز از او بجای می ماند: حرص و آرزو.

****ترجمه جعفری:

انس بن مالک نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: فرزند آدم هلاک می شود- یا فرمود: پیر می شود- و از او دو چیز می ماند: حرص و آرزوی دراز.

خصلتان تورث کل واحده منهما خصلتین

«114»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهَا عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُكْثِرُ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت است که هر کدام دو خصلت بار می آورد)

رسول خدا فرمود: رغبت در دنیا اندوه و غم میزاید و زهد در دنیا آسایش دل و بدن میفزاید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منشی که دو منش بار آورد)

پیامبر گفته: «گرایش به جهان اندوه و گرفتگی بار آورد و زهد در آن آسایش دل و تن افزاید».

***ترجمه فهری زنجانی: (دو صفت است که هر یک دو اثر دارد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: علاقمندی بدنیا آشفتگی خاطر و اندوه آورد و بی علاقه گی بآن جسم و جان را راحتی می بخشد.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت هر کدام باعث دو خصلت می شوند)

فاطمه دختر حسین علیهما السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

تمایل به دنیا غم و اندوه را بیشتر می کند و بی اعتنایی به دنیا دل و بدن را راحت می سازد.

1- هرم أی ضعف و شبّ أی بلغت قواه الظاهره الی حدّ الکمال.

خصلتان یکرههما ابن آدم

«115»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا قُتَیْبَهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِیزِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی عَمْرٍو عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ قَتَادَهَ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ لَبِیدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ: شَیْئَانِ یَکْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَ الْمَوْتُ رَاحَهٌ لِلْمُؤْمِنِ (1) مِنَ الْفِتْنَهِ وَ یَکْرَهُ قِلَّهَ الْمَالِ وَ قِلَّهُ الْمَالِ أَقَلُّ لِلْحِسَابِ.

*ترجمه کمره ای: (آدمیزاد دو خصلت را بد دارد)

رسول خدا فرمود، پسر آدم دو چیز را بد دارد، یکی مرگ و مرگ راحت مؤمن است از فتنه و دیگری کمی مال، کمی مال حساب قیامت را کم میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آدمی دو منش را ناخوش دارد)

پیامبر گفته: «فرزند آدم دو چیز را ناخوش دارد: یکم- مرگ در حالی که آن آسایش مؤمن است از فتنه. و دوم- اندکی خواسته. در صورتی که اندکی آن حساب قیامت را می کاهد».

***ترجمه فهری زنجانی: (آدمیزاده دو صفت را خوش ندارد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آدمیزاده دو چیز را ناخوش دارد یکی مرگ با اینکه راحتی مؤمن از گرفتاریها در مرگ است و آن دیگر کم ثروتی با اینکه ثروت کم حسابش نیز کمتر است.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که فرزند آدم آنها را ناپسند می دارد)

محمود بن لبیدی گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: دو چیز است که فرزند آدم از آنها بدش می آید: از مرگ بدش می آید در حالی که مرگ باعث راحتی مؤمن از فتنه است، و از کمبود مال بدش می آید در حالی که کمبود مال باعث کم شدن حساب (در روز قیامت) می شود.

کان لرسول الله صلّی الله علیه و آله سکتتان

«116»- أَخْبَرَنِی الْقَاضِی أَبُو سَعِیدٍ الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمْدَانَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ إِسْمَاعِیلُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ وَ هُوَ ابْنُ زُرَیْعٍ (3) قَالَ حَدَّثَنَا سَعِیدٌ وَ هُوَ ابْنُ أَبِی عَرُوبَهَ (4) عَنْ قَتَادَهَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ سَمُرَهَ بْنَ جُنْدَبٍ وَ عِمْرَانَ بْنَ حُصَیْنٍ تَذَاکَرَا فَحَدَّثَ سَمُرَهُ (5) أَنَّهُ حَفِظَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله سَکْتَتَیْنِ سَکْتَهً إِذَا کَبَّرَ وَ سَکْتَهً إِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ عِنْدَ رُکُوعِهِ ثُمَّ إِنَّ قَتَادَهَ ذَکَرَ

1- فی بعض النسخ «راحه المؤمن».
2- کذا فی المخطوط المصحح و فی النسخ المطبوعه «الحسن بن أحمد» و لم أجدهما.
3- یزید بن زریع بتقدیم الزای مصغرا أبو معاویه البصری ثقه ثبت مات سنه اثنتین و ثمانین و مائه. کما فی التهذیب.
4- سعید بن أبی عروبه عنونه العسقلانی فی التقریب و قال: أبو نصر البصری ثقه حافظ له تصانیف لکنه کثیر التدلیس و اختلط و کان من أثبت الناس فی قتاده.
5- الظاهر ان هذا من کلام سعید یدلّ علیه ما أخرجه ابن ماجه فی سننه تحت رقم 844 باب سکتتی الامام عن جمیل بن الحسن بن جمیل العتکی، عن عبد الأعلی، عن سعید، عن قتاده، عن الحسن، عن سمره بن جندب قال: سکتتان حفظتهما عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فأنکر ذلک عمران بن الحصین فکتبنا الی أبی بن کعب بالمدینه فکتب أن سمره قد حفظ، قال سعید فقلنا لقتاده: ما هاتان السکتتان؟ قال: إذا دخل فی صلاته و إذا فرغ من القراءه ثمّ قال بعد: و إذا قرأ «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ» قال و کان یعجبهم إذا فرغ من القراءه أن یسکت حتّی یتراد إلیه نفسه».

السَّكْتَهَ الْأَخِيرَهَ إِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَهِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ أَىْ حَفِظَ ذَلِکَ سَمُرَهُ وَ أَنْکَرَهُ عَلَيْهِ عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ قَالَ فَکَتَبْنَا فِی ذَلِکَ إِلَی أُبَیِّ بْنِ کَعْبٍ فَکَانَ فِی کِتَابِهِ إِلَيْهِمَا أَوْ فِی رَدِّهِ عَلَيْهِمَا أَنَّ سَمُرَهَ قَدْ حَفِظَ (1).

قال مصنف هذا الکتاب أدام الله عزه إن النبی صلّی الله علیه و آله إنما سکت بعد القراءه لئلا یکون التکبیر موصولا بالقراءه و لیکون بین القراءه و التکبیر فصل و هذا یدل علی أنه لم یقل آمین بعد فاتحه الکتاب سرا و لا جهرا لأن المتکلم سرا و علانیه لا یکون ساکتا و فی ذلک حجه قویه للشیعه علی مخالفیهم فی قولهم آمین بعد الفاتحه و لا قوه إلا بالله العلی العظیم

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا دو سکوت داشت)

سمره بن جندب و عمران بن حصین با هم مذاکره کردند سمره روایت کرده که از رسول خدا دو سکوت در خاطر دارد یکی بعد از تکبیر نماز و دیگری بعد از قرائت پیش از رکوع. قتاده گفته سکوت دوم در روایت سمره بعد از قرائت حمد است و بعد از و لا الضالین ولی عمران بن حصین منکر سکوت بعد از حمد بوده، گوید طرفین این موضوع را بابی بن کعب نوشتند و از او سؤال کردند ابی در جواب آنها نوشت سمره درست حفظ کرده.

مصنف کتاب گوید پیغمبر بعد از قرائت سکوتی میفرمود بمنظور اینکه قرائت بتکبیر رکوع متصل نگردد و میان قرائت و تکبیر فاصله ای باشد و این خود دلالت دارد که بعد از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته، زیرا ساکت بر متکلم صدق نکند چه آهسته گوید و چه بلند و این خود دلیل روشنی است برای شیعه در رد مخالفین که بعد از حمد آمین میگویند.

شرح: کلمه آمین نزد مخالفین شیعه بعد از حمد مستحب است در نماز جماعت و فرادی و مخصوصا در جماعت تمام مأمومین بعد از فراغت امام از حمد هم آهنگ میگویند آمین ولی این عمل در فقه شیعه حرام و بدعت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر دو خاموشی داشت)

سمره بن جندب و عمران پور حصین با هم مذاکره کردند. سمره روایت کرده که از پیامبر اکرم دو خاموشی یاد دارد، یکم- بعد از تکبیر نماز و دوم-

پس از قرائت پیش از رکوع، قتاده گفته: خاموشی دوم در روایت سمره پس از قرائت حمد است و پس از و لا الضالین است اما عمران پور حصین سکوت پس از حمد را منکر بوده است. هر دو این مطلب را به ابی بن کعب نوشتند و از او پرسیدند در پاسخ گفت: سمره درست بر کرده است.

مصنف این کتاب صدوق گفته: پیامبر پس از قرائت سکوتی می کرد برای آنکه قرائت به تکبیر رکوع نچسبد و میان قرائت و تکبیر جدایی افتد و این دال است که پس از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته بود.

چون خاموشی بر گویا صادق نیست خواه آهسته یا بلند و این دلیلی ست برای جعفری در رد مخالفین خود که پس از حمد آمین همی گویند.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا در دو مورد سکوتی داشت)

حسن گوید: سمره بن جندب و عمران بن حصین با یک دیگر مذاکره حدیث میکردند سمره گفت: که بیاد دارد رسول خدا صلّی الله علیه و آله در دو مورد مختصر سکوتی داشت یکی هنگامی که تکبیر می گفت و دیگر هنگامی که از قرائت فارغ شده و میخواست برکوع برود (قتاده گفته است که سکوت دومی بعد از خواندن غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ بوده است یعنی روایت سمره را این چنین معنی نموده است) و بهر صورت عمران بن حصین سکوت رسول خدا را در این دو مورد انکار میکرد، گوید: موضوع اختلاف را به ابی بن کعب نوشتیم ابی در جواب آنان نوشت و یا پیام فرستاد که آنچه سمره بیاد دارد درست است.

(مصنف این کتاب) ادام اللَّه عزه گوید: پیغمبر که پس از خواندن حمد سکوت میکرد باین جهت بوده است که تکبیر رکوع متصل بقرائت نشود و فاصله میان قرائت و تکبیر باشد و این دلیل است که پیغمبر پس از خواندن حمد آمین نگفته است نه آهسته و نه بلند زیرا اگر کسی سخن بگوید چه آهسته و چه بلند باو ساکت نمیتوان گفت (با توجه باینکه سمره گفته است که پیغمبر پس از حمد ساکت میشد) و این خود برای شیعه دلیل محکمی است در رد گفتار مخالفین شان که پس از خواندن حمد آمین میگویند و لا قوه الا باللّه.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو سکوت داشت)

سمره و عمران بن حسین بحث می کردند، سمره گفت که از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو سکوت و توقف را حفظ کرده است:

سکوتی که پس از گفتن تکبیر داشت و سکوتی که پس از فارغ شدن از قرائت نماز و موقع رکوع داشت. آنگاه قتاده یادآور شد که سکوت اخیر پیامبر را که پس از قرائت «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» صورت می گرفت، سمره حفظ کرده، ولی عمران بن حصین آن را انکار می کرد و لذا آن دو نفر موضوع را به ابیّ بن کعب نوشتند، در پاسخ ابیّ چنین آمده بود که، سمره آن را حفظ کرده است (حق با سمره است)

مصنف این کتاب می گوید: همانا پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پس از قرائت سکوت می کرد تا تکبیر (رکوع) به قرائت متصل نشود و میان قرائت و تکبیر فاصله باشد و این دلالت می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پس از خواندن سوره فاتحه نه آشکار و نه پنهانی «آمین» نمی گفت، چون کسی که آشکارا یا پنهانی سخن بگوید، او ساکت به حساب نمی آید و در این، حجت قوی برای شیعه در برابر مخالفان است که آنها پس از سوره فاتحه «آمین» می گویند.(توانی جز از سوی خداوند علی عظیم وجود ندارد)

(اهل سنت ملتزمند که پس از تمام شدن سوره حمد در نماز «آمین» بگویند، در حالی که از نظر فقه شیعه گفتن آمین پس از حمد، حرام و بدعت است)

خصلتان لا یجتمعان فی مسلم

«117»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ عُمَارَةَ الْعَنَزِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ (3) عَنْ مَالِکِ بْنِ دِینَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِی مُسْلِمٍ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ.

*ترجمه کمره ای: (دو خصلت در مسلمان جمع نشود)

رسول خدا فرمود بخل و بد خلقی در مسلمان جمع نشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو منش در مسلمانی فراهم نشود)

پیامبر گفته: «بخل و تند خویی در مسلمان فراهم نگردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (در هیچ مسلمانی دو خوی با هم جمع نشود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در هیچ مسلمانی دو خوی با هم جمع نشود! بخل و بد اخلاقی.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که در مسلمان جمع نمی شود)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو خصلت در مسلمان جمع نمی شود: بخل و بداخلاقی.

خصلتان لا یجتمعان فی قلب عبد

«118»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ شَاهَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنْ سُهَیْلٍ (4) عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِی یَزِیدَ عَنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ اللَّجْلَاجِ عَنْ

1- حفظ أی کان حدیثه عن حفظ لا عن وهم.
2- لم أجده، و الظاهر أنّه عون بن عماره العبدی القیسی أبو محمّد البصری.
3- هو جعفر بن سلیمان الضبعی أبو سلیمان البصری کان یتشیّع.
4- جریر هذا هو جریر بن عبد الحمید یروی عنه یوسف بن موسی بن راشد بن بلال القطان، و هو یروی عن سهیل بن أبی صالح و هو یروی عن صفوان عن أبی یزید الأعرج و فی بعض النسخ «جریر بن سهیل» و فی بعضها «جریر بن سهیل عن صفوان عن أبی یزید» و کلتاهما من تصحیف النسّاخ.

أَبِی هُرَیْرَهَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ: لَا یَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَ الْإِیمَانُ فِی قَلْبِ عَبْدٍ أَبَداً.

*ترجمه کمره ای: (در دل بنده خدا دو خصلت با هم سازش ندارند)

رسول خدا فرمود هرگز بخل شدید و ایمان در دل بنده ای جمع نشوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در دل بنده دو منش سازش ندارد)

پیامبر گفته: «هرگز بخل سخت و ایمان در دل بنده یی فراهم نگردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (در دل هیچ بنده ای دو خوی با هم جمع نگردد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگز در دل بنده ای بخل توأم با حرص با ایمان جمع نشوند.

****ترجمه جعفری: (دو خصلت است که در قلب بنده ای جمع نمی شود)

ابو هریره می گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حرص و ایمان هرگز در دل بنده ای جمع نمی شود.

لا حسد إلا فی اثنتین

«119»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الدَّیْبُلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا حَسَدَ إِلَّا فِی اثْنَتَیْنِ (2) رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ آنَاءَ اللَّیْلِ وَ آنَاءَ النَّهَارِ وَ رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ یَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّیْلِ وَ آنَاءَ النَّهَارِ.

*ترجمه کمره ای: (حسد شایسته نیست مگر در دو چیز)

رسول خدا فرمود حسد در غیر دو چیز شایسته نیست، مردی که خدا مالی باو داده و شب و روز از آن انفاق میکند و مردیکه خدا قرآن باو داده و شب و روز بتلاوت و عمل بآن قیام میکند.

شرح: حسد رشک بر نعمتی است که شخص بدان متنعم است و مقصود از حدیث اینست که غیر از این دو نعمت چیزی نیست که قابل علاقمندی و رشک بردن باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (رشک شایسته نیست جز در دو چیز)

پیامبر گفته: «رشک در غیر دو چیز روا نباشد، مردی که خدا خواسته یی بدو داده و شب و روز از آن هزینه می کند و مردی که خدا بدو کتاب داده شب و روز به خواندن قرآن مشغول است.

***ترجمه فهری زنجانی: (رشگ در دو مورد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: تنها در دو مورد میبایست رشگ برد یکی در باره مرد ثروتمندی که بشب و روز از ثروت خدادادی اش انفاق کند و دیگر در باره مردی که خدای تعالی توفیق فرا گرفتن قرآن او را عطا فرموده و شبانه روز بخواندن قرآن مشغول است.

****ترجمه جعفری: (حسد روا نیست مگر در دو چیز)

سالم از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حسد روا نیست مگر در دو چیز: مردی که خداوند به او مالی داده و او شب و روز از آن انفاق می کند و مردی که خداوند به او قرآن عطا کرده و او شب و روز به آن می پردازد.

عله محبه النبی صلّی الله علیه و آله لعقیل بن أبی طالب حبین

«120»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الْمَقْدِسِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رُسْتُمَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ السَّكُونِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ (3) قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَقِيلٍ إِنِّی لَأُحِبُّكَ يَا عَقِيلُ حُبَّيْنِ حُبّاً لَكَ وَ حُبّاً لِحُبِّ أَبِی طَالِبٍ لَكَ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر بخاطر دو محبت عقیل را دوست میداشت)

رسول خدا بعقیل میفرمود، ای عقیل من تو را بدو محبت دوست دارم برای اینکه خود دوست داشتنی هستی و ابی طالب هم تو را دوست میداشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر برای دو مهر عقیل را دوست می داشت)

فرستاده خدا به عقیل می گفته: «ای عقیل من ترا بدو مهر دوست دارم برای آنکه تو دوست داشتنی هستی و ابی طالب نیز ترا دوست می داشته».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر عقیل را از دو جهت دوست داشت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعقیل فرمود: ای عقیل من تو را از دو جهت دوست دارم یکی از جهت خودت و دیگر از این جهت که ابی طالب دوستت میداشت.

****ترجمه جعفری: (محبت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به عقیل بن ابی طالب از دو جهت بود)

عبد الرحمن بن ثابت می گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به عقیل بن ابی طالب می فرمود: ای عقیل من تو را از دو جهت دوست دارم: یکی محبت به خاطر خودت، دیگری محبت به خاطر اینکه ابو طالب تو را دوست می داشت.

أمران سر بهما النبی

«121»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ.

1- یعنی الحسین بن الحسن المروزی.
2- المراد بالحسد هنا الغبطه و هی تمنی مثل ما للغیر، لا تمنی ما للغیر.

3- هو من التابعين و لم يدرک النبیّ صلّی اللّه علیه و آله ففیه ارسال، و رواه الطبرانی مرسلا و رجاله ثقات. کما فی مجمع الزوائد ج 9 ص 273.

بَيْتِی يَقُولُونَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ أَبِی طَالِبٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا قَدِمَ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَهِ وَ کَانَ بِهَا مُهَاجِراً وَ ذَلِکَ یَوْمَ فَتْحِ خَیْبَرَ قَامَ إِلَیْهِ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله فَقَبَّلَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قَالَ مَا أَدْرِی بِأَیِّهِمَا أَنَا أَسَرُّ بِقُدُومِ جَعْفَرٍ أَوْ بِفَتْحِ خَیْبَرَ.

و قد أخرجت الأخبار التی رویتها فی هذا المعنی فی کتاب فضائل جعفر بن أبی طالب علیهما السّلام

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر بدو امر شاد شد)

حسن بن زید گوید از جمعی کسان خانواده خود شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرین حبشه از حبشه آمد روز فتح خیبر بود، پیغمبر برخاست و میان دو چشمش را بوسید و فرمود نمیدانم بکدام بیشتر شادم، بآمدن جعفر یا بفتح خیبر.

اخباری که در این موضوع رسیده در کتاب فضائل جعفر بن ابی طالب ذکر کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر بدو کار شاد شد)

حسن بن زید گفته: از گروهی از خویشان خویش شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه باز آمد روز گشایش خیبر بود، پیامبر میان دو دیده اش را بوسید و گفت نمی دانم بکدام بیشتر شاد هستم به آمدن جعفر یا به گشایش خیبر.

اخباری که در این باب رسیده در کتاب فضائل جعفر یاد کرده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو چیز که رسول خدا را مسرور نمود)

حسن بن زید گوید: از جمعی از خانواده ام شنیدم که میگفتند: روز فتح خیبر بود که جعفر ابن ابی طالب از مهاجرت بازگشت، پیغمبر از جای برخاست و پیشانی جعفر را بوسید. سپس فرمود ندانم بکدام یک از این دو خوشحالتر باشم بآمدن جعفر یا فتح خیبر.

و من روایاتی را که در این باره رسیده است در کتاب فضایل جعفر نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (دو چیزی که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به سبب آنها شادمان شد)

حسن بن زید می گوید: از جماعتی از خاندان خودم شنیدم که می گفتند:

چون جعفر بن ابی طالب از حبشه که به آنجا مهاجرت کرده بود برگشت روز فتح خیبر بود، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله برای او به پا خاست و میان دو چشمش را بوسید، سپس فرمود: نمی دانم به کدام یک از این دو چیز بیشتر شادمان شوم: آمدن جعفر یا فتح خیبر.

نحل النبی صلّی الله علیه و آله الحسن و الحسین علیهما السّلام خصلتین

«122»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ الزُّبَيْرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّافِعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدَّتِهِ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ قَالَتْ أَتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السّلام إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله فِي شَكْوَاهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرِّثْهُمَا شَيْئاً قَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي(1) وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي(2).

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر بحسن و حسین هر کدام دو خصلت بخشید)

در مرضی که پیغمبر در آن وفات کرد فاطمه دخترش دو فرزند خود حسن و حسین را حضورش آورد و عرضکرد، اینها پسران تو هستند چیزی بآنها ارث بده، فرمود هیبت و سیادت خود را بحسن دادم و شجاعت و بخشش خود را بحسین.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر به حسن و حسین هر یک دو منش بخشید)

هنگامی که پیامبر در بیماری مرگ بود فاطمه و حسن و حسین در خدمتش بودند فاطمه به پیامبر گفت: اینان فرزندان تواند چیزی به میراث به ایشان ده. پیامبر گفت: مهابت و سیادت خویش را به حسن دادم و دلاوری و بخشایشگری خود را به حسین.

‏‏

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر صلّی الله علیه و آله بهر یک از حسن و حسین دو صفت بارث بخشید)

دختر ابی رافع گوید: در مرض موت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فاطمه دختر رسول خدا حسن و حسین را بخدمت پدر آورده و عرض کرد یا رسول اللّه اینان دو فرزند دلبند شما هستند چیزی بارث باین دو مرحمت فرما.

فرمود: هیبت و بزرگواری خود را بحسن و جرات و بخشش خود را بحسین واگذار نمودم.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به حسن و حسین علیهما السّلام دو خصلت بخشید)

دختر ابو رافع می گوید: فاطمه دختر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دو فرزندش حسن و حسین را نزد پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله آورد و این در حالت مرضی بود که پیامبر با آن از دنیا رفت، فاطمه گفت: یا رسول اللّه این دو، فرزندان تو هستند، چیزی برای آنها به ارث بگذار. فرمود هیبت و شرافت خودم را به حسن، و جرأت و سخاوت خودم را به حسین می دهم.

«123»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (3) وَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السّلام يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَانْحَلْهُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَمَّا الْحَسَنُ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي وَ شَجَاعَتِي.

*ترجمه کمره ای:

زینب دختر ابو رافع از قول مادرش گفته که فاطمه عرضکرد یا رسول اللّه اینها پسران تو هستند بخششی به آنها بده رسول خدا فرمود هیبت و آقائی خودم را بحسن دادم و سخاوت و شجاعت خود را بحسین.

**ترجمه مدرس گیلانی:

و نیز زینب دخت ابی رافع از مادر خویش نقل کرده و گفته: که فاطمه گفت: ای فرستاده خدا اینان فرزندان تواند به ایشان بخششی نما. رسول گفت: مهابت و سیادت خود را به حسن دادم و سخاوت و شجاعت خویش را به حسین.

***ترجمه فهری زنجانی:

[کلام مترجم]:

روایت 123 و 124 نیز بهمین مضمون است با این تفاوت که در روایت 124 بجای بزرگواری، حلم و بجای جرات، مهربانی گفته شده است.

****ترجمه جعفری:

زینب دختر ابو رافع می گوید: از مادرش نقل می کند که گفت: فاطمه به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله گفت: یا رسول اللّه این دو فرزندان تو هستند، پس برای آنها چیزی ببخش، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اما حسن، هیبت و شرافت خود را به او می بخشم و اما حسین، سخاوت و شجاعت خود را به او می بخشم.

«124»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ

1- السؤدد- بضم السين و فتح الدال الأولى و قد يضم و سكون الهمزه-: السیاده و الشرافه.
2- روی الطبرانی نحوه فی الاوسط و فیه مکان «جرأتی» «حزامتی» و أورده العسقلانی فی تهذیب التهذیب کما فی المتن.
3- کذا.

بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: أَمَّا الْحَسَنُ فَأَنْحَلُهُ الْهَيْبَةَ وَ الْحِلْمَ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَأَنْحَلُهُ الْجُودَ وَ الرَّحْمَةَ.

*ترجمه کمره ای:

پیغمبر فرمود هیبت و حلم خود را بحسن دادم و جود و رحمت خود را بحسین.

**ترجمه مدرس گیلانی:

باز گفته اند که پیامبر گفته: مهابت و بردباری خویش را به حسن دادم و جوانمردی و آمرزش خود را به حسین.

***ترجمه فهری زنجانی:

[کلام مترجم]:

روایت 123 و 124 نیز بهمین مضمون است با این تفاوت که در روایت 124 بجای بزرگواری، حلم و بجای جرات، مهربانی گفته شده است.

****ترجمه جعفری:

صفوان بن سلیمان گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: امّا حسن، هیبت و حلم خودم را به او می بخشم و اما حسین، سخاوت و رحمت خود را به او می بخشم.

لا سمر بعد العشاء الآخره إلا لأحد رجلين

«125»- أَخْبَرَنِی الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مَنْصُورٍ (2) عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (3) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله قَالَ: لَا سَمَرَ (4) بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ إِلَّا لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ مُصَلٍّ أَوْ مُسَافِرٍ.

*ترجمه کمره ای: (بعد از نماز عشاء بیداری شایسته نیست مگر برای دو مرد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بعد از نماز عشاء بیداری روا نیست مگر برای کسی که نماز بخواند یا مسافر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیداری پس از نماز خفتن سزاوار نیست جز برای دو مرد)

پیامبر اکرم گفته:

«بیداری پس از نماز خفتن روا نیست مگر برای آنکه نماز گزارد یا مسافرت کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بجز دو کس نباید کسی پس از نماز عشا بیدار بماند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یکی از دو کس را شاید که پس از نماز عشا بیدار بماند:

نماز گذار یا مسافر.

****ترجمه جعفری: (سخن گفتن در شب پس از نماز شایسته نیست مگر برای دو کس)

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سخن گفتن در شب پس از نماز عشاء شایسته نیست مگر برای دو کس: نمازگزار و مسافر.

أكثر ما يدخل به الأمه النار شيئان و أكثر ما يدخل به الجنه شيئان

«126»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْأَوْدِیُ (5) عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا یُدْخَلُ بِهِ النَّارُ مِنْ أُمَّتِیَ الْأَجْوَفَانِ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْأَجْوَفَانِ قَالَ الْفَرْجُ وَ الْفَمُ وَ أَکْثَرُ مَا یُدْخَلُ بِهِ الْجَنَّهُ تَقْوَی اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ.

*ترجمه کمره ای: (مردم بدو چیز بیشتر وارد دوزخ و بدو چیز بیشتر از همه چیز وارد بهشت میگردند)

پیغمبر فرمود اول چیزی که امت مرا وارد دوزخ میکند دو میان تهی است عرضکردند یا رسول اللّٰه دو میان تهی کدامست فرمود فرج و شکم و بیشتر چیزی که بواسطه آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری و خوش خلقی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیشتر مردم بدو چیز به دوزخ می روند و به دو چیز به بهشت)

پیامبر گفته:

«نخستین چیزی که پیروان مرا به دوزخ می کشد دو چیز میان تهی ست. پرسیدند آن دو چیست؟

گفت: فرج و شکم و بدان دو چیزی که بیشتر به بهشت می روند پرهیزگاری و نیک خویی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (امت اسلامی بدو چیز بیشتر از هر چیز بآتش میروند و بدو چیز بیشتر به بهشت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که امت مرا جهنمی میکند دو چیز میان تهی است عرض کردند: یا رسول اللّٰه آن دو چیز میان تهی چیست؟ فرمود: فرج و شکم و بیشتر آنچه آنان را بهشتی میکند پرهیزکاری و خوش خلقی است.

****ترجمه جعفری: (آنچه بیشتر از هر چیز، امت را وارد آتش می کند دو چیز است و آنچه بیشتر از هر چیز، امت را وارد بهشت می کند دو چیز است)

ابو هریره می گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که امت من به سبب آن وارد آتش می شوند دو چیز میان تهی است. گفتند: یا رسول اللّٰه آن دو چیز میان تهی کدامند؟ فرمود: فرج و دهان. و آنچه بیشتر از هر چیز باعث وارد شدن در بهشت می شود، تقوای الهی و خوش اخلاقی است.

1- هو عبد اللّه بن عبد اللّه العمرى من ولد عمر بن الخطّاب يكنى أبو عبد الرحمن.
2- هو منصور بن المعتمر بن عبد اللّه بن ربيعه الكوفىّ روى عن خيثمه بن عبد الرحمن و جماعه و يروى عنه سفيان الثورى و غيره.
3- يعنى عبد اللّه بن مسعود كما رواه الديلمىّ فى الفردوس و الطبرانى فى الكبير و الاوسط و أحمد و أبو يعلى الا أن فى مسنديهما عن خيثمه عن رجل عن عبد اللّه بن مسعود.
4- قال فى النهايه: فى الحديث «السمر بعد العشاء» الروايه بفتح الميم من المسامره و هو الحديث بالليل و رواه بعضهم بسكون الميم و جعله المصدر، و أصل السمر لون ضوء القمر لانهم كانوا يتحدثون فيه. و فى النسخ المطبوعه من الخصال «لا سهر» و هو تصحيف.
5- هو داود بن يزيد بن عبد الرحمن أبو يزيد الأعرج الذى تقدّم تحت رقم 118.

«127»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ (1) عَنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَا أَجْمَعُ عَلَی عَبْدِی خَوْفَیْنِ وَ لَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَیْنِ فَإِذَا أَمِنَنِی فِی الدُّنْیَا أَخَفْتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ إِذَا خَافَنِی فِی الدُّنْیَا آمَنْتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (خدا دو ترس و دو آرامی را برای بنده اش جمع نمیکند)

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی فرموده بعزت و جلالم دو ترس و دو آرامش را برای بنده خود جمع نکنم.

اگر در دنیا آسوده است روز قیامتش می ترسانم و اگر در دنیا ترس از من دارد روز قیامتش آسوده دارم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا دو بیم و دو آرامش را برای بنده خود فراهم نکند)

پیامبر اکرم گفته:

«خدای بزرگ گفته: «به بزرگی و جلال خود سوگند دو بیم و دو آرامش را برای بنده خویش فراهم نکنم، هر گاه در جهان آرامش داشته باشد در قیامت او را بترسانم و هر گاه در جهان بیمناک از من باشد در قیامت او را آسوده خاطر گردانم».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل دو ترس و دو آسودگی خواطر را به بنده اش یک جا ندهد)

حسن گوید: (2) رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: بعزت و جلالم قسم نه دو ترس را با هم به بنده ام خواهم داد و نه دو آرامش خواطر را، پس اگر در دنیا از من آسوده خاطر باشد به روز قیامت اش خواهم ترساند و اگر در دنیا از من بترسد بروز قیامت آسوده خواطرش خواهم داشت.

****ترجمه جعفری: (خداوند برای بنده اش دو ترس و دو آسایش را با هم نمی دهد)

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال فرموده: سوگند به عزت و جلالم برای بنده ام دو ترس و دو آسایش را با هم نمی دهم، هر گاه که در دنیا از من آسوده باشد، روز قیامت او را می ترسانم و هر گاه که در دنیا از من بترسد، روز قیامت به او آسایش می دهم.

صلاح أول هذه الأمه بخصلتين و هلاک آخرها بخصلتين

«128»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ السَّدُوسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهَا عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّي الله عليه و آله إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ وَ هَلَاکَ آخِرِهَا بِالشُّحِّ وَ الْأَمَلِ.

*ترجمه کمره ای: (صلاح اول این امت بدو خصلت بود و فساد آخر آنها نیز با دو خصلت است)

رسول خدا فرمود صلاح اول این امت بزهد و یقین بود و هلاک آخر این امت بواسطه بخل و آرزو است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (اصلاح اول این امت بدو منش است و تباهی پایان آنان نیز با دو منش است)

فرستاده خدا گفته: «صلاح کار این امت به زهد و یقین است و بنابودی آخر این امت به سبب بخل و آرزوی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (امّت اسلامی را در اول دو چیز باعث صلاح بود و در آخر دو چیز موجب هلاکتش خواهد گشت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: صلاح این امت در اول باعراض از دنیا و یقین بآخرت بود و نابودی اش در پایان به بخل و آرزو است.

****ترجمه جعفری: (صلاح اول این امت با دو خصلت و هلاک آخر این امت با دو خصلت است)

فاطمه دختر حسین علیهما السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

صلاح اول این امت با زهد و یقین و هلاک آخر آن با حرص و آرزوی دراز است.

1- لعله عبد اللّه بن عون، و المراد بالحسن الحسن بن أبی الحسن البصری و لم یدرک النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و قال فی تهذیب الکمال: قال یونس بن عبید: سألت الحسن قلت: یا أبا سعید انک تقول قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و انک لم تدرکه؟ قال یا ابن أخی لقد سألتنی عن شی ء ما سألنی منه أحد قبلک و لو لا منزلتک منی ما أخبرتک، انی فی زمان کما تری (و کان فی عمل الحجاج) کل شی ء سمعتنی أقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فهو عن علیّ بن أبی طالب غیر أنی فی زمان لا أستطیع أن أذکر علیا.
2- مقصود از حسن، حسن بن ابی الحسن بصری است و او رسول خدا را درک نکرده است در تهذیب الکمال گوید: یونس بن عبید گفت: از حسن پرسیدم ای ابا سعید تو که رسول خدا را درک نکرده ای چرا میگوئی: رسول خدا (چنین و چنان) فرمود. گفت: برادر زاده چیزی از من پرسیدی که پیش از تو هیچ کس چنین سؤالی از من نکرده است و اگر مقام و منزلتی که تو را نزد من است نبود جوابت نمیگفتم می بینی که من در چه دورانی هستم (او کارمند حجاج بود) هر چه شنیدی که میگویم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود مقصودم نقل کردن از علی بن ابی طالب است ولی چه کنم در زمانی هستم که نام علی را نمیتوانم

باب الثلاثه

ثلاثه یدخلهم الله الجنه بغیر حساب و ثلاثه یدخلهم الله النار بغیر حساب

«1»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دُرُسْتَوَیْهِ عَنْ عَجْلَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلوات الله علیه قَالَ: ثَلَاثَهٌ یُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ وَ ثَلَاثَهٌ یُدْخِلُهُمُ

اللَّهُ النَّارَ بِغَیْرِ حِسَابٍ فَأَمَّا الَّذِینَ یُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ فَإِمَامٌ عَادِلٌ وَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ وَ شَیْخٌ أَفْنَى عُمُرَهُ فِی طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الثَّلَاثَهُ الَّذِینَ یُدْخِلُهُمُ اللَّهُ النَّارَ بِغَیْرِ حِسَابٍ فَإِمَامٌ جَائِرٌ وَ تَاجِرٌ کَذُوبٌ وَ شَیْخٌ زَانٍ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس را خدا بدون حساب وارد بهشت میکند و سه کس را بی حساب وارد دوزخ)

امام ششم فرمود سه کس را خدا بی حساب ببهشت میبرد و سه کس را بی حساب بدوزخ اما کسانی که بی حساب ببهشت میبرد و بآنها نعمت و آسایش میدهد. پیشوای عادل و بازرگان راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت خدای عز و جل گذرانیده و اما کسانی که بی حساب بدوزخ برد پیشوای ستمکار، بازرگان دروغگو و پیر زناکار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای سه کس را بی حساب به بهشت برد و سه کس را بی حساب به دوزخ)

امام صادق گفته: «خدای سه کس از مردم را به بهشت برد و سه کس را به دوزخ، اما آنان را که به بهشت می برد: پیشوای دادگر و بازرگان راستگوی و پیری که زندگی خود را در بندگی خدای بزرگ گذرانیده و اما آنان که بی حساب به دوزخ روند: پیشوای ستمکار و بازرگان دروغ پیشه و پیر زنا کار است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه طایفه را خداوند بدون رسیدگی بحسابشان به بهشت میبرد و سه طایفه دیگر را بدون حساب به دوزخ)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه طائفه را خداوند بدون حساب به بهشت میبرد و سه طائفه را بدون حساب بدوزخ آن سه که بدون حساب به بهشت شان میبرد یکی پیشوای عادل است و دیگر بازرگان راستگو

سوم شخص سالمندی که عمر خود را در فرمانبرداری حق سپری کرده باشد و آن سه که بدون حساب بدوزخشان میبرد یکی پیشوای ستمکار است و دیگر بازرگان دروغگو و دیگر پیرمرد زناکار.

شرح: ظاهرا مقصود از سوم نفر بهشتی این است که دوران پیری خود را مشغول بعبادت حق باشد که عبادت دوران پیری کفاره گذشته است و تقصیرات دوران پیری خود را مشغول بعبادت حق باشد که عبادت دوران پیری کفاره گذشته است و تقصیرات دوران جوانی را جبران میکند که إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ نه آنکه تمام عمر خود را تا زمان پیری در اطاعت خداوند سپری کرده باشد زیرا در این صورت قسم دیگری در مقابل قسم اول نخواهد بود و هم چنین نفر سوم جهنمی که پیر زناکار است نیز بهمین معنی است که مقصود زناکار بودن در دوران پیری است هر چند دوران جوانی را با پاکدامنی گذرانده باشد.

****ترجمه جعفری: (خداوند سه گروه را بدون حساب وارد بهشت، و سه گروه را بدون حساب وارد آتش می کند.)

عجلان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند سه گروه را بدون حساب وارد بهشت می کند و سه گروه را بدون حساب وارد آتش می کند، اما آنها که خداوند بدون حساب آنها را وارد بهشت می کند، رهبر دادگستر و بازرگان درستکار و پیرمردی است که عمر خود را در اطاعت خداوند به سر برده است. و اما آن سه گروهی که خداوند بدون حساب آنها را وارد آتش می کند، رهبر ستمگر و بازرگان دروغگو و پیرمرد زناکارند.

ثلاثه أشياء لا يحاسب الله عز و جل عليهما المؤمن

«2»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ زِيَادٍ (1) عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَا يُحَاسِبُ اللَّهُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنَ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ وَ ثَوْبٌ يَلْبَسُهُ وَ زَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوِنُهُ وَ تُحْصِنُ فَرْجَهُ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز است که خدای عز و جل حساب آنها را از مؤمن نمیکشد)

امام ششم فرمود مؤمن در سه چیز محاسبه نمیشود طعامی که میخورد، جامعه ای که می پوشد، زن شایسته ای که باو کمک میکند و عفت او را حفظ میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای از مؤمن سه چیز را حساب نمی کشد)

امام صادق گفته: «خدای از مؤمن در سه چیز محاسبه نمی کند: خوراکی که می خورد و پوشاکی که می پوشد و همسر نیکوکاری که با وی یاری می کند و پاک دامنی او را نگاه می دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند مؤمن را در مورد سه چیز بازخواست نمیکند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز را خداوند از مؤمن بازخواست نمیکند. غذائی که خورده است و جامه ای که پوشیده است و همسر شایسته ای که کمک زندگی او بوده است و دامن شوهر خود را از آلودگی نگاه داشته است.

****ترجمه جعفری: (سه چیز است که خداوند، مؤمن را به سبب آنها مؤاخذه نمی کند)

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که خداوند مؤمن را به سبب آنها مؤاخذه نمی کند: غذایی که می خورد و لباسی که کهنه می کند و همسر شایسته ای که او را یاری می کند و عفت او را نگه می دارد.

ثلاث خصال من کن فیه أو واحده منهن کان فی ظل عرش الله عز و جل

«3»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ کُنَّ فِیهِ أَوْ وَاحِدَهٌ مِنْهُنَّ کَانَ فِی ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَعْطَی النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لَهَا وَ رَجُلٌ لَمْ یُقَدِّمْ رِجْلًا وَ لَمْ یُؤَخِّرْ أُخْرَی

1- فی بعض النسخ «أبی زیاد، و الحسن بن علیّ هو ابن فضّال و أمّا ابن زیاد یحتمل أن یکون تصحیف ابن رئاب لروایته عن الحلبیّ کثیرا.

حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِکَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًى أَوْ سَخَطٌ وَ رَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِيَ ذَلِکَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِی مِنْهَا عَيْباً إِلَّا بَدَا لَهُ عَيْبٌ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغُلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که هر کس همه یا یکی را دارا باشد در سایه عرش خدا است)

رسول خدا فرمود سه خصلت است که هر کس همه را یا یکی را داشته باشد روز قیامت که جز سایه خدا سایه ای نیست در سایه عرش خداست شخصی که بمردم عطا کند هر چه را از آنها توقع دارد، و کسی که گامی پس و پیش ننهد مگر بداند که خدا در آن راضی است یا خشمگین است شخصی که از برادر مسلمان خود عیب نگیرد تا آن عیب را از خود زائل کند، که از خود عیبی را پاک نکند جز اینکه عیب دیگرش بر او آشکار شود، برای مرد کافی است که از دیگران بخود مشغول باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر کس سه منش یا یکی از سه منش را داشته باشد در سایه عرش خداست)

پیامبر گفته: «هر که سه منش یا یکی از آن را داشته باشد در قیامت که سایه یی جز سایه خدا نیست در سایه عرش خدا خواهد بود. هر که هر چه را از مردم چشم دارد به ایشان دهد و هر که در جهان گامی پس یا پیش ننهاده جز برای رضای خدا و خشم او. و کسی که از برادر مسلمان خود خرده گیری مکند تا آن را از خود دور کند، مراقب شدن در عیب خود از دیگران کافی ست که از دیگران به خویشتن سرگرم باشد».

و به همین مضمون خضر بن مسلم صیرفی از امام صادق نقل کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس سه صفت و یا یکی از آن سه را داشته باشد در سایه عرش الهی خواهد بود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در هر کس سه صفت و یا یکی از آن سه باشد بروز قیامت که هیچ سایه ای جز سایه الهی نیست او در سایه عرش خدا خواهد بود: مردیکه رفتارش با دیگران آنچنان باشد که همان رفتار را نسبت بخود از دیگران انتظار دارد و مردی که تا رضا و خشم الهی را در کاری احراز نکرده گامی پس و پیش ننهد و مردیکه تا عیبی را از خویشتن دور نساخته از برادرش در آن باره عیب جوئی ننماید و البته چنین

است که هر عیبی را از خود دور بکند عیبی دیگر در خویشتن مشاهده خواهد نمود و هر کس بخویشتن بپردازد مجال عیب جوئی دیگران را نخواهد داشت.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که همه، یا یکی از آنها در هر کسی باشد در سایه عرش خدا قرار می گیرد)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه خصلت است که همه یا یکی از آنها در هر کس باشد، روز قیامت که هیچ سایه ای جز سایه خدا نیست، در سایه عرش خدا قرار می گیرد: کسی که آنچه را که مردم از او بخواهند عطا کند و کسی که قدمی پیش و پس نکند، مگر اینکه بداند خداوند را در این کار خوشنودی یا خشم است و کسی که بر برادر مسلمانش عیبی نگیرد، مگر اینکه آن را از خودش برطرف سازد، و از خودش عیبی را برطرف نمی سازد مگر اینکه عیب دیگری برای او آشکار می شود و کافی است که انسان به جای دیگران به (عیب) خود مشغول باشد.

«4»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْخَضِرُ بْنُ مُسْلِمٍ الصَّيْرَفِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام يَقُولُ ثَلَاثَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَ رَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رِجْلًا وَ لَمْ يُؤَخِّرْ أُخْرَى حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًى أَوْ سَخَطٌ وَ رَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَخَاهُ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِيَ ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْباً إِلَّا بَدَا لَهُ عَيْبٌ آخَرُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغُلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای:

خضر بن مسلم بن صیرفی گوید از امام ششم شنیدم که می فرمود سه کس در سایه عرش خدا باشند در روزی که جز سایه او سایه ای نیست.الخ

**ترجمه مدرس گیلانی:

(1)

***ترجمه فهری زنجانی:

خضر بن مسلم صیرفی گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که میفرمود: آن روزی که سایه ای جز سایه عرش الهی نیست سه کس در آن سایه خواهند بود: مردیکه نسبت برفتار مردم با او منصفانه قضاوت کند و مردیکه تا رضا و خشم خداوند را در کاری نداند گامی پس و پیش ننهد و مردیکه تا عیبی را از خویشتن دور نساخته است از برادرش در آن باره عیب جوئی نکند و البته هر عیبی را که از خود دور کند عیب دیگری خود نمائی خواهد نمود و هر کس بخویشتن بپردازد مجال عیب جوئی دیگران را نخواهد داشت.

****ترجمه جعفری:

صیرفی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: سه گروهند که در سایه خدا قرار می گیرند، در آن روزی که سایه ای جز سایه او نیست: مردی که مردم را از خودش انصاف بدهد و مردی که قدمی پیش و پس نکند، مگر اینکه بداند در آن برای خدا خوشنودی یا خشم است و مردی که به برادرش عیبی نگیرد مگر اینکه آن عیب را از خودش برطرف سازد، و او هیچ عیبی را از خودش برطرف نمی کند، مگر اینکه عیب دیگری به او آشکار می شود و کافی است که انسان به جای دیگران به عیب خود مشغول باشد.

ثلاثه أقرب الخلق إلی الله عز و جل یوم القیامه

«5»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلوات الله علیه قَالَ: ثَلَاثَةٌ هُمْ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی یَفْرُغَ النَّاسُ مِنَ الْحِسَابِ رَجُلٌ لَمْ تَدْعُهُ قُدْرَتُهُ فِی حَالِ غَضَبِهِ إِلَی أَنْ یَحِیفَ عَلَی مَنْ تَحْتَ یَدَیْهِ وَ رَجُلٌ مَشَی بَیْنَ اثْنَیْنِ فَلَمْ یَمِلْ مَعَ أَحَدِهِمَا عَلَی الْآخَرِ بِشَعِیرَهٍ (2) وَ رَجُلٌ قَالَ الْحَقَّ فِیمَا لَهُ وَ عَلَیْهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس در روز قیامت به خدا نزدیکترند)

امام ششم فرمود سه کسند که روز قیامت نزدیکترین مردمند به خدا تا از حساب فراغت حاصل شود،مردی که در هنگام خشم قدرتش وادارش نکند بزیر دستش ستم کند،کسی که میان دو تن رفت و آمد کند و به اندازه جوی از یکیشان طرفداری نکند و کسی که در سود و زیان خود گفتار حق را از دست ندهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن در قیامت به خدا نزدیک تراند)

امام صادق گفته: «سه تن اند که در قیامت از مردمان به خدای نزدیک تراند تا از حساب مردمان انجام رسد. مردی که در حالت خشم با توانایی بر زیر دست خود ستم روا ندارد. و مردی که میان دو تن رفت و آمد دارد در طرف داری برای هر دو برابر باشد. و مردی که در سود و زیان خویش راستی و درستی را رعایت کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس روز قیامت از همه کس بخدا نزدیکتراند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس در روز قیامت بیش از همه در جوار رحمت حق آرمیده اند تا مردم از حساب فارغ شوند: مردی که در حال خشم از قدرت خود بر علیه زیر دست استفاده نکند و مردیکه کار دو نفر بدست او بیفتد و دل بیکی ندهد که بر دیگری ضرر برساند و مردیکه در سود و زیان خود حق گو باشد.

****ترجمه جعفری: (سه دسته اند که در روز قیامت نزدیک ترین خلق به خدا هستند)

محمد بن مسلم می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: سه دسته اند که در روز قیامت نزدیک ترین مردم به خدا هستند تا وقتی که مردم از حساب فارغ شوند: مردی که قدرت او باعث نشود که در حالت خشم به زیردست خود زور بگوید و مردی که میان دو کس (به عنوان پیام رسان) رفت و آمد کند و به اندازه یک جو به یکی از آنها در برابر دیگری تمایل نکند و مردی که در آنچه به نفع او و یا به ضرر اوست حق را بگوید.

عند وجود ثلاثه أشياء إجابه الدعاء

«6»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطّٰارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّاجِرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ صلوات الله علیه .

1- در ترجمه روایت قبلی ذکر شد
2- فی بعض النسخ «بشعره».

قَالَ: إِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُکَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاکَ وَ وَجِلَ قَلْبُکَ فَدُونَکَ (1) دُونَکَ فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُکَ. (2).

*ترجمه کمره ای: (سه چیز نشانه اجابت دعاست)

امام ششم فرمود چون تنت لرزید و اشکت روان شد و دلت ترسید به رحمت حق امیدوار باش که تیرت به هدف رسیده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز نشانه بر آمدن دعاست)

امام صادق گفته: «هر گاه تنت بلرزد و سرشکت روان گردد و دلت بترسد به آمرزش خدا امیدوار باش که تیرت به نشانه رسید».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهنگام پیدایش سه چیز دعا مستجاب می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر وقت پوست بر تنت جمع شد و اشگت روان و دلت لرزان گردید آن حال را بگیر و از دست مده که حاجتت مورد توجه حق قرار گرفته است.

****ترجمه جعفری: (اجابت دعا به هنگام پیدایش سه چیز)

علی بن حدید در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود:

هنگامی که پوست تو جمع شود و اشک چشمانت روان گردد و دلت بترسد، مراقب باش که نیّت تو برآورده است.

لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون فیه ثلاث خصال

«7»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الدِّلْهَاثِ مَوْلَی الرِّضَا علیه السّلام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السّلام یَقُولُ لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّی یَکُونَ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ کِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ (3) وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّهِ

صلّی الله علیه و آله فَمُدَارَاهُ النَّاسِ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلّ أَمَرَ نَبِیَّهُ صلّی الله علیه و آله بِمُدَارَاهِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ (4) وَ أَمَّا السُّنَّهُ مِنْ وَلِیِّهِ فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ (5)

*ترجمه کمره ای: (مؤمن مؤمن نیست تا سه خصلت در او باشد)

آزاد کرده حضرت رضا گوید از امام هفتم شنیدم می فرمود:مؤمن مؤمن نیست تا سه خصلت در او باشد روشی از پروردگارش،روشی از پیغمبرش،روشی از امامش روش پروردگارش رازپوشی است که خدا عالم به غیب است و بر راز نهانی خود مطلع نکند کسی را جز رسولی که بپسندد،روش پیغمبرش مدارای با مردمست که خدای عز و جل پیغمبرش را دستور به مدارا داده و فرموده عفو و چشم پوشی را شیوه خود کن،به نیکی دستور بده و از نادانان رو گردان،و اما سنت امام صبر در سختی و زیان مندیست زیرا خدای عز و جل فرماید صبرکنندگان در سختی و زیان مندی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پیدا شود)

یکی از غلامان امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام علی موسی شنیدم که می گفت: «مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پدیدار گردد و آن راه و رسمی از پروردگارش و راه و رسمی از پیامبرش و راه و رسمی از پیشوایش. راه و رسم آفریدگارش، راز پوشی ست. خدا دانای نهان است و بر راز نهانی خود کسی را آگاه نسازد مگر فرستاده یی که پسندیده باشد. راه و رسم پیامبرش، کنار آمدن با مردمان است چون خدا او را با مدارا با مردمان فرمان داده است چنان که در قرآن گفته: در گذشتن و چشم پوشی کردن را شیوه خویش می کن.به نیکی فرمان ده و از نادان گریزان باش. و راه و رسم پیشوا شکیبایی در سختی و زیان است. چنان که در قرآن گفته: «شکیبایان اند در سختی و زیان».

***ترجمه فهری زنجانی: (تا سه خصلت در کسی نباشد مؤمن نیست)

امام رضا علیه السّلام فرمود: تا سه خصلت در مؤمن نباشد مؤمن واقعی نگردد یک راه و روش از پروردگارش و یک روش از پیغمبرش و یک روش از امامش روش الهی راز پوشیدن است که خداوند فرموده است؛ خدا دانای غیب است و کسی را بر آن آگاه نگرداند مگر از پیغمبران آن را که از وی راضی باشد، (6) و اما روشی که از پیغمبرش باید داشته باشد

مدارا کردن با مردم است که خداوند عز و جل پیغمبر خود را بمدارا با مردم مأمور کرد و فرمود: گذشت داشته باش و مردم را به نیکی وادار و از نادانان روی بگردان (7) و اما روشی که از امام اش باید داشته باشد شکیبائی در گرفتاری و سختی است که خدای عز و جل میفرماید آنان که در گرفتاری ها و سختی ها شکیبا هستند (8).

****ترجمه جعفری: (مؤمن، مؤمن نمی شود مگر اینکه در او سه خصلت باشد)

خادم امام رضا علیه السّلام گفت: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: مؤمن، مؤمن نمی شود مگر اینکه در او سه خصلت باشد: سنّتی از پروردگارش و سنّتی از پیامبرش و سنّتی از امامش. سنّت از پروردگارش، پوشیده نگه داشتن سرّش است، خداوند می فرماید: «دانای غیب که غیب خود را به کسی اظهار نمی کند مگر فرستاده ای که از او راضی باشد» و اما سنّت از پیامبرش، مدارا کردن با مردم، که خداوند فرمود: «عفو را بگیر و به نیکی امر کن و از جاهلان رویگردان باش» و اما سنّت از امامش، صبر کردن در سختی ها و ناراحتی ها، که خداوند فرمود: «صبرکنندگان در سختی ها و ناراحتی ها».

ثلاث خصال لا تکون فی المؤمن

«8»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنِ .

1- أی خذه فهو دونک و قریب منک یقال: هذا دونه أی قریب منه فهو اغراء و التکریر للمبالغه.
2- القصد اتیان الشی ء، تقول: قصدته و قصدت إلیه بمعنی و قصدت قصده أی نحوت نحوه. و الظاهر «قصد» علی البناء للمفعول و قصدک مفعول مطلق نائب مناب الفاعل مضافا الی المفعول یعنی إذا ظهر هذه العلامات فعلیک بالدعاء و طلب الحاجات و الاستغفار لان اللّه سبحانه قد أقبل علیک بالرحمه و توجه إلیک بالاجابه و المغفره.

3- الجن: 27.
4- الأعراف: 199.
5- البقره: 177.
6- الجن: 27.
7- الاعراف: 99.
8- البقره: 187.

الْحَارِثِي (1) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ: لَا یُؤْمِنُ رَجُلٌ فِیهِ الشُّحُّ وَ الْحَسَدُ وَ الْجُبْنُ وَ لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَاناً وَ لَا حَرِیصاً وَ لَا شَحِیحاً.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت در مؤمن نیست)

امام ششم از قول پدرش فرمود کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد،مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش در گرونده نیست)

امام صادق از پدر خود نقل کرده که می گفت:

«آنکه بخل و رشک و بیم دارد بی ایمان است. مؤمن بیمناک و آزمند و تنگ چشم نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه صفت در مؤمن دیده نمیشود)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مردی که دارای بخل و حسد و ترس باشد ایمان ندارد که مؤمن نه ترسو می شود و نه حریص و نه بخیل.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت در مؤمن نیست)

حارثی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: کسی که در او حرص و ترس باشد ایمان ندارد و مؤمن، ترسو و حریص و بخیل نیست.

سأل النبی صلّی الله علیه و آله ربه عز و جل ثلاث خصال فأعطاه اثنتین و منعه واحده

«9»- أَخْبَرَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَیُّوبَ اللَّخْمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا مِنْجَابُ بْنُ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حُذَیْفَهَ الثَّعْلَبِیُ (2) عَنْ زِیَادِ بْنِ عِلَاقَهَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ السَّوَائِیِ (3) عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السَّلام أَنَّ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ثَلَاثَ خِصَالٍ فَأَعْطَانِی اثْنَتَیْنِ وَ مَنَعَنِی وَاحِدَهً قُلْتُ یَا رَبِّ لَا تُهْلِکْ أُمَّتِی جُوعاً قَالَ لَکَ هَذِهِ قُلْتُ یَا رَبِّ لَا تُسَلِّطْ عَلَیْهِمْ عَدُوّاً مِنْ غَیْرِهِمْ یَعْنِی مِنَ

الْمُشْرِكِينَ فَيَجْتَاحُوهُمْ (4) قَالَ لَکَ ذَلِکَ قُلْتُ يَا رَبِّ لَا تَجْعَلْ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَمَنَعَنِی هَذِهِ.

قال سليمان بن أحمد لا يروى هذا الحديث عن على عليه السّلام إلا بهذا الإسناد تفرد به منجاب بن الحارث (5)

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر سه چیز از خدا خواست خدا دو چیز آنها را به وی عطا کرد و یکی را دریغ داشت)

پیمبر فرمود،از پروردگار متعال خود سه خصلت درخواست کردم دو تا را به من عطا کرد و یکی را دریغ داشت،عرض کردم پرودگارا امت مرا از گرسنگی هلاک مکن فرمود این حاجتت رواست، عرض کردم پروردگارا دشمن آنها مشرکین را بر آنها به طوری مسلط مکن که ریشه آنها را بکنند فرمود این مطلب هم رواست، عرض کردم پروردگارا دشمنی و جنگ آنها را میان آنها قرار مده این موضوع را از من دریغ داشت.

سلیمان بن احمد(استاد صدوق)گوید این حدیث از علی علیه السّلام جز به این طریق روایت نشده تنها منجاب بن حارث آن را روایت کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر اکرم از خدا سه چیز خواست دو چیز بدو داد و یکی را نداد)

پیامبر گفت: «از خدا سه منش خواستم دو تا را داد و سوم را دریغ داشت. از خدا خواستم پیروان مرا از گرسنگی مکشد اجابت کرد. باز درخواست کردم که دشمنی جز ایشان بر اینان از مشرکان چیره مگرداند که امت مرا ریشه کن گرداند اجابت کرد. دیگر بار خواستم که دشمنی و جنگ را از میان ایشان بردار این را اجابت نکرد.»

سلیمان پور احمد گفته: این خبر از علی علیه السّلام جز به این سند روایت نشده فقط منجاب پور حارث آن را نقل کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر سه دعا کرد که دو دعا مستجاب گردید و یکی مستجاب نشد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از خدای خود سه چیز خواستم که دو از آنها را بمن عطا فرمود و یکی را دریغ داشت یکی آنکه عرض کردم: پروردگارا امت مرا از گرسنگی ممیران فرمود: این خواسته ات رواست

دیگر عرض کردم: پروردگارا بر آنان دشمن خارجی: مشرکین- مسلط مفرما که نابودشان سازد فرمود: این حاجتت نیز رواست عرض کردم: اینان را با یک دیگر دشمن مکن، این حاجت را برنیاورد.

سلیمان بن احمد گفته است این حدیث از علی علیه السّلام فقط بهمین یک سند روایت شده است و منجاب بن حارث تنها کسی است که این حدیث را روایت نموده است (6)

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله از پروردگارش سه خصلت خواست و خداوند دو تا از آنها را داد و یکی را نداد)

جابر بن سمره می گوید: امیر المؤمنین از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

از پروردگارم سه خصلت خواستم، پس دو تا را به من داد و یکی را نداد، گفتم: پروردگارا، امت مرا با گرسنگی هلاک مکن، فرمود: این را به تو دادم، گفتم: پروردگارا، بر امت من دشمنی از مشرکان را مسلط مکن که آنها را نابود سازد، فرمود: این را به تو دادم، گفتم: پروردگارا، میان آنها جنگ با یک دیگر را قرار مده، پس خدا این حاجت را روا نکرد.

سلیمان بن احمد می گوید: این حدیث از علی علیه السّلام جز با این اسناد نقل نشده و فقط منجاب بن حارث آن را نقل کرده است.

ثلاث درجات و ثلاث کفارات و ثلاث موبقات و ثلاث منجیات

«10»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا .

1- كذا فى أكثر النسخ، و فى بعضها «الجازى» و ان كان فهو عبد الغفار الجازى.
2- لم أجده.
3- بضم المهمله و المد هو صحابى بن صحابى أبوه سمره بن جناده.
4- الاجتياح: الاهلاک و الإباده.

5- قال السمهودی فی وفاء الوفاء عند ذکر مسجد الإجابه الذی بنی بضاحیه المدینه الشرقیه بشمال البقیع: «سمی هذا المسجد مسجد الإجابه لان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دعا ربّه فیه و طلب إلیه ألا یهلک امته بالغرق و لا بالجدب و ألا یجعل بأسهم بینهم، فأجاب الدعوتین الأولی و الثانیه و منعه الثالثه».
6- سمهودی در وفاء الوفاء گوید: مسجدی که در جهت شرقی مدینه و شمال بقیع ساخته شده است و نامش مسجد الاجابه است از آن باین نام خوانده شد که رسول خدا در آن مسجد دعا کرد و از پروردگار خود خواست که امتش را بغرق و بخشکسالی نابود نکند و با یک دیگر دشمنشان نسازد خداوند دعای اول و دوم را پذیرفت ولی دعای سوم را مستجاب نفرمود.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ ثُوَیْرِ بْنِ أَبِی فَاخِتَهَ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیهما السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ دَرَجَاتٌ وَ ثَلَاثٌ کَفَّارَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ (1) وَ ثَلَاثٌ مُنْجِیَاتٌ فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فَإِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ الصَّلَاهُ بِاللَّیْلِ وَ النَّاسُ نِیَامٌ وَ الْکَفَّارَاتُ إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَرَاتِ (2) وَ الْمَشْیُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ إِلَی الصَّلَوَاتِ وَ الْمُحَافَظَهُ عَلَی الْجَمَاعَاتِ وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الْمُوبِقَاتُ فَشُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًی مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِیَاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ وَ الْقَصْدُ فِی الْغِنَی وَ الْفَقْرِ وَ کَلِمَهُ الْعَدْلِ فِی الرِّضَا وَ السَّخَطِ (3).

*ترجمه کمره ای: (سه چیز رفع درجه است،سه چیز کفاره گناهانست.سه چیز هلاک کننده است سه چیز نجاتبخش است)

امام پنجم فرمود سه چیزی که رفع درجه است ظاهر سلام کردن و اطعام کردن و نماز شب خواندن در موقعی که مردم در خوابند و کفاره های گناهان تکمیل وضوء است در اوقات سرما و رفتن برای نمازها است در شب و روز و مواظبت بر جماعت است و اما هلاک کننده ها بخلی است نافذ و هوای نفسی است مسلط و عجب و خودبینی است و اما موجبات نجات ترس از خدا است در آشکار و پنهان و قناعت است با ثروت و فقر و سخن عادلانه است در حال خشنودی و خشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز پایه را بلند گرداند و سه چیز گناه ها را پوشاند و سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده است)

امام محمد باقر گفته: «سه چیز پایه را بلند گرداند. آن آشکارا سلام گفتن است و خورانیدن و نماز شب گزاردن هنگامی که همه به خواب اندراند. و کفاره های گناه ها شاداب گرفتن دست نماز است در سرما و رفتن برای نمازها در شب و روز گزاردن و پیوستگی بر نماز جماعت است. و اما نابودکننده ها: سخت تنگ چشمی کردن و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی و خویشتن بینی ست.

و اما انگیزه های رهایی: بیم از خدا در آشکار و نهان است و خرسندی با توانگری و درویشی ست و سخن راندن به دادگری در حال خشنودی و خشم است.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز موجب بالا رفتن درجه است و سه چیز باعث کفاره گناه و سه چیز کشنده و سه چیز نجات بخش اند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سه چیز باعث بالا رفتن درجه است و سه چیز موجب کفاره گناه و سه چیز کشنده است و سه چیز نجات بخش.

اما موجبات درجات: آشکار سلام دادن و اطعام کردن و در دل شب که مردم بخواب اند نماز خواندن است و اما کفاره ها در هوای سرد وضوی کامل ساختن و برای ادای نمازهای شبانه روزی گام برداشتن و بنماز جماعت مواظبت نمودن میباشد.

و اما آن سه که کشنده است بخلی است که در وجود انسانی حاکم و فرمانروا باشد و هوای نفسی که از آن پیروی شود و خود پسندی است.

و اما چیزهای نجات بخش: در پنهان و آشکار از خداوند ترسیدن و در حال ثروتمندی و تهی دستی میانه روی کردن و در حال رضا و خشم سخن بعدالت گفتن است.

****ترجمه جعفری: (سه چیز باعث رفع درجه و سه چیز کفاره گناهان و سه چیز هلاک کننده و سه چیز نجات دهنده است)

سعد بن طریف از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز باعث بالا رفتن درجه و سه چیز کفاره گناهان و سه چیز هلاک کننده و سه چیز نجات دهنده است. اما چیزهایی که درجه را بالا می برد، آشکار کردن سلام و دادن طعام و نماز خواندن در شب است، در حالی که مردم در خوابند، و کفاره گناهان، وضو گرفتن کامل در هوای سرد و شب و روز برای خواندن نماز (به مسجد) رفتن و محافظت بر جماعت است و اما آن چیزهایی که هلاک کننده است: بخلی است که صاحب آن از آن فرمان برد و هوای نفسی است که صاحب آن از آن پیروی کند و خودخواهی انسان. و اما آن چیزهایی که نجات می دهد، ترسیدن از خدا در نهان و آشکار و میانه روی در حال غنی بودن و فقر و گفتن سخن عادلانه در حالت خوشنودی و خشم است.

«11»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ الْقَاضِی قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُوسَی الْقَطَّانُ وَ أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ سَیَّارٍ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ

بْنُ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ عُتْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ بُكَيْرٍ الْعَبْدِيِ (4) قَالَ حَدَّثَنَا قَتَادَهُ عَنْ أَنَسٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ: ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ فَالْمُنْجِيَاتُ خَشْيَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ وَ الْقَصْدُ فِی الْغِنَی وَ الْفَقْرِ وَ الْعَدْلُ فِی الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الثَّلَاثُ الْمُهْلِكَاتُ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًی مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ.

وَ قَدْ رُوِیَ حَدِيثٌ آخَرُ عَنِ الصَّادِقِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: الشُّحُّ الْمُطَاعُ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

و قد أخرجته مسندا فی کتاب معانی الأخبار (5)

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود سه چیز هلاک کننده است و سه چیز نجات دهنده،نجات دهنده ترس از خدای عز و جل است در پنهان و آشکار و قناعتست در فقر و ثروتمندی و عدالت است در حال رضا و غضب و سه چیز مهلک بخلی است نافذ و هوای نفسی است مسلط و خودبینی است.

در روایت دیگر از حضرت صادق رسیده که شح مطاع، بدگمانی بخدا است.

من این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن ذکر کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفته: «سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده. رهایی دهنده: همان بیم از خدای بزرگ است در آشکار و نهان. و خرسندی در درویشی و توانگری و دادگری در حال خشنودی و خشم. و سه چیز کشنده: تنگ چشمی و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی ست.»

در روایت دیگر از امام صادق رسیده که گفته: «شح مطاع بدگمانی به خدایست.»

من که صدوق مؤلف این کتاب هستم، این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن یاد آور شدم.

***ترجمه فهری زنجانی:

و روایت 11 (همین روایت) نیز بهمین مضمون است و روایت دیگری از امام صادق علیه السّلام رسیده است که من آن را در کتاب معانی الاخبار با سند نقل کرده ام و در آن روایت شح مطاع را که بمعنی بخل است به بدگمانی بخدای عز و جل معنا فرموده است.

شرح: هر دو معنا یکی است زیرا منشأ بخل همان بدگمانی بخداوند است، دقت شود.

****ترجمه جعفری:

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه چیز هلاک کننده و سه چیز نجات دهنده است:

نجات دهنده ها، ترس از خدا در نهان و آشکار، و میانه روی در غنی بودن، و فقر و عدالت در خوشنودی و خشم می باشد. و هلاک کننده ها، بخلی است که صاحب آن از آن فرمان برد و هوای نفس است که صاحب آن از آن پیروی کند و خودخواهی انسان.

در حدیث دیگر از امام صادق علیه السّلام آمده است که «شحّ مطاع» عبارت است از گمان بد داشتن نسبت به خدا.

و ما این حدیث را به طور مسند در کتاب «معانی الاخیار» آوردیم.

«12»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله

1- الموبقه: المهلکه.
2- السبرات جمع سبره- بالفتح- و هی الغداه البارده أو شده البرد.
3- فی بعض النسخ «فی الرضا و الغضب».
4- فی بعض النسخ «المفضل بن بکیر» و لم أجدهما.

5- المصدر طبع مكتبتنا ص 314 لكن مرسلا بدون ذكر السند.

أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ یَا عَلِیُّ ثَلَاثٌ دَرَجَاتٌ وَ ثَلَاثٌ کَفَّارَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُهْلِکَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِیَاتٌ فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فَإِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَرَاتِ وَ انْتِظَارُ الصَّلَاهِ بَعْدَ الصَّلَاهِ وَ الْمَشْیُ (1) بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ إِلَی الْجَمَاعَاتِ وَ أَمَّا الْکَفَّارَاتُ فَإِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ التَّهَجُّدُ بِاللَّیْلِ وَ النَّاسُ نِیَامٌ وَ أَمَّا الْمُهْلِکَاتُ فَشُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًی مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِیَاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ وَ الْقَصْدُ فِی الْغِنَی وَ الْفَقْرِ وَ کَلِمَهُ الْعَدْلِ فِی الرِّضَا وَ السَّخَطِ.

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ لَمَّا سُئِلَ فِی الْمِعْرَاجِ فِیمَا اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَی قَالَ فِی الدَّرَجَاتِ وَ الْکَفَّارَاتِ قَالَ فَنُودِیتُ وَ مَا الدَّرَجَاتُ قُلْتُ إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَرَاتِ وَ الْمَشْیُ إِلَی الْجَمَاعَاتِ وَ انْتِظَارُ الصَّلَاهِ بَعْدَ الصَّلَاهِ وَ وَلَایَتِی وَ وَلَایَهُ أَهْلِ بَیْتِی حَتَّی الْمَمَاتِ.

و الحدیث طویل قد أخرجته مسندا علی وجهه فی کتاب إثبات المعراج

*ترجمه کمره ای:

(2)

در حدیث دیگریست که چون در معراج از پیغمبر سؤال شد که اشراف فرشتگان آسمان در چه موضوع بحث میکردند؟گفت در موضوع درجات و کفارات،فرمود بمن ندا رسید که درجات کدامست؟گفتم تکمیل وضوء در اوقات سرما و رفتن بنماز جماعت و انتظار هر نمازی بعد از نماز دیگر و دوستی من و دوستی اهل بیت من تا هنگام مردن،حدیث طولانی است آن را با سندش در جای خود کتاب اثبات المعراج نقل کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(3)

در خبر دیگریست که چون در شب معراج از پیامبر پرسیده شد که فرشتگان بزرگوار در آسمان در چه چیز کاوش می کردند؟ گفت: «درجات و کفارات. و گفت: به من ندا در دادند که درجات چیست؟ گفتم: شاداب گرفتن دست نماز در اوقات سرما و به نماز جماعت رفتن. و چشم به راه بودن هر نمازی پس از نماز دیگر و دوستی من و خانواده من تا هنگام مرگ، این خبر دراز است آن را با سندش در کتاب اثبات المعراج آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در وصیتش بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی سه چیز باعث درجه است و سه چیز کفاره گناه و سه چیز کشنده و سه چیز نجات بخش.

اما موجبات درجه: در هوای سرد وضوی کامل گرفتن، و پس از ادای نمازی بانتظار نماز دیگر بودن و در شبانه روز بنماز جماعت رفتن است.

و اما کفارات: آشکار سلام دادن و اطعام نمودن و نماز شب خواندن است، و اما کشنده ها: بخل فرمانروا در وجود انسانی و هوای نفس پیروی شده و خود پسندی است.

و اما نجات بخش ها: در پیدا و نهان از خدای ترسیدن و در حال بی نیازی و نیازمندی میانه رو بودن و در حال رضا و خشم بعدالت سخن گفتن است.

و در حدیث دیگر است که چون از پیغمبر در معراج سؤال شد که فرشتگان عالم بالا در چه باره گفتگو داشتند؟ جواب فرمود: در درجات و کفارات.

پیغمبر فرمود: آوازی بمن رسید که درجات چیست؟ گفتم: در هوای سرد وضوی کامل گرفتن و بنماز جماعت رفتن و پس از ادای نمازی بانتظار نماز دیگر بودن و دوستی من و خاندان من تا بهنگام مردن

و روایت مفصل است و من آن را با سندش در جای خود در کتاب (اثبات معراج) نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری:

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در وصیّتی به علی علیه السّلام فرمود: یا علی! سه چیز باعث رفع درجه و سه چیز کفّاره گناهان و سه چیز هلاک کننده و سه چیز نجات دهنده است: امّا چیزهایی که باعث رفع درجه است عبارت است از: وضو گرفتن کامل در هوای سرد و انتظار نماز بعد از نماز و رفتن شبانه روز به نماز جماعت ها. و امّا کفّاره گناهان آشکار کردن نماز و دادن طعام و شب زنده داری برای عبادت در حالی که مردم در خوابند. و امّا هلاک کننده ها عبارتند از: بخلی که صاحب آن از آن فرمان برد و هوای نفسی که صاحب آن از آن پیروی کند و خودخواهی انسان. و اما نجات

دهنده ها عبارتند از: ترس از خدا در نهان و آشکار، و میانه روی در حال غنی بودن و فقر، و سخن عادلانه به هنگام خوشنودی و خشم.

در حدیث دیگری آمده است: وقتی از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله سؤال شد که در معراج، در ملکوت اعلی راجع به چه چیزی سخن گفته می شد؟ فرمود: راجع به درجه ها و کفاره ها، فرمود: به من ندا رسید که درجه ها کدامند؟ گفتم: گرفتن وضوی کامل در هوای سرد و رفتن به سوی جماعات و انتظار نماز بعد از نماز و ولایت من و ولایت اهل بیت من تا هنگام مرگ.

حدیث طولانی بود و ما آن را به طور مسند در کتاب «اثبات المعراج» آوردیم.

«13»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام أَنَّ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ نَکْثُ الصَّفْقَهِ (4) وَ تَرْکُ السُّنَّهِ وَ فِرَاقُ الْجَمَاعَهِ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِیَاتٌ تَکُفُّ لِسَانَکَ وَ تَبْکِی عَلَی خَطِیئَتِکَ وَ تَلْزَمُ بَیْتَکَ.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم از پدرش نقل کرده که پیغمبر فرمود سه چیز هلاک کننده است، شکستن پیمان، ترک سنت پیغمبر و جدائی از جمعیت مسلمانان و سه چیز نجات بخش است زبان خود را نگاه داری و بر گناهت گریه کنی و در خانه ات بنشینی.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام صادق از پدر خود نقل کرده که می گفت: «پیامبر گفت: «سه چیز نابودکننده است:

پیمان شکنی، راه و روش پیامبر را رها دادن و گسستن از توده مسلمانان و سه چیز رهایی ده است: نگاهداری زبان خود و گریستن بر گناه های خویش و در سرا از مردم کناره گیری».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه چیز هلاک کننده است: پیمان شکنی و ترک سنت پیغمبر و دوری از اجتماع مسلمانان و سه چیز نجات بخش اند زبان خود را نگاه بداری و بر گناهت بنالی و خانه نشین باشی.

****ترجمه جعفری:

مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبرخدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه چیز هلاک کننده است: شکستن پیمان و ترک سنت و دوری از جماعت. و سه چیز نجات دهنده است: زبانت را نگاه داری و بر گناهانت گریه کنی و ملازم خانه ات باشی (منظور از خانه نشینی در اینجا به هنگام بروز فتنه هاست و انسان باید خود را از فتنه دور سازد).

ثلاث من کن فیه زوجه الله من الحور العین

«14»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام ثَلَاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ زَوَّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ کَیْفَ یَشَاءُ کَظْمُ الْغَیْظِ وَ الصَّبْرُ عَلَی السُّیُوفِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ أَشْرَفَ عَلَی مَالٍ حَرَامٍ فَتَرَکَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس سه خصلت داشته باشد خدا از حور العین بوی تزویج کند)

امام ششم فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود هر طور بخواهد خدا حوریان بهشت را بوی تزویج کند، خشم خود را فرو خورد و در برابر شمشیر برای خدا صبر کند و مردیکه بمال حرامی قدرت یافته و برای خدای عز و جل از آن درگذرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که سه منش داشته باشد خدای بدو حور العین دهد)

امام صادق گفته: «هر که سه منش داشته باشد، خدای حوریان بهشت را بدو دهد. و آن: خشم خود فرو خوردن است و در برابر شمشیرها در راه خدای صابر بودن و به خواسته حرامی دست یافتن و برای خدای از آن خود- داری کردن».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش سه صفت همسری با حور العین است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس سه صفت داشته باشد خداوند بدلخواه او از حوریان بهشت همسرش میدهد: خشم فرو بردن و در برابر شمشیرها در راه خدا شکیبا بودن و آنکه به مال حرامی دست یابد و برای رضای خدای عز و جل از آن بگذرد.

****ترجمه جعفری: (هر کس سه خصلت داشته باشد، خدا او را با حور العین تزویج کند)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که در هر کس باشد، خداوند او را با حور العین تزویج می کند، بدان گونه که دلخواه اوست:

فرو خوردن خشم و صبر بر شمشیرها برای خدا و مردی که بر مال حرامی دست یابد ولی به خاطر خدا آن را رها کند.

1- فی بعض النسخ «و مشی باللیل».
2- در منبع اصلی برای قسمت اول حدیث،ترجمه جداگانه ای ذکر نشده است
3- در منبع اصلی برای قسمت اول حدیث،ترجمه جداگانه ای ذکر نشده است
4- الصفقه ضرب الید بالید، و کانت العرب إذا وجب البیع ضرب أحدهما یده علی ید صاحبه. ثم استعملت الصفقه فی العقد، فقیل بارک اللّه فی صفقه یمینک. (المصباح).

ثلاثه إن لم تظلمهم ظلموک

(1)

«15»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ صلّى الله عليه و آله ثَلَاثَهَ (2) إِنْ لَمْ تَظْلِمْهُمْ ظَلَمُوکَ (3)السَّفِلَهُ وَ زَوْجَتُکَ وَ خَادِمُکَ.

*ترجمه کمره ای: (سه کسند که اگر ستم بر آنها نکنی ستم کشی)

رسول خدا فرمود سه کسند که اگر ستمشان نکنی ستمت کنند اراذل و زنت و خدمتکارت.

شرح: مقصود اینست که اینها بحق خود قانع نیستند و صبر بر عدالت ندارند باید با اینها رفق و مدارا کرد و در موقع لزوم باندازه مشروع بآنها سخت گرفت و باید با آنها ملاطفت و نرمی کرد که بانسان مسلط نشوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس اند اگر ایشان را باز نداری ترا ستم کنند)

پیامبر گفته: «سه کس اند هر گاه ایشان را باز نداری ترا ستم کنند. و ایشان: فرومایگان و همسر تو و پرستار توست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه طایفه اند که اگر ستم بر آنان نکنی آنان بر تو ستم خواهند کرد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه طایفه را اگر ستم نکنی بر تو ستم کنند: فرومایگان و همسرت و خدمتکارت.

شرح: توجیه روایت باین لفظ که نقل شد چنین است: که این سه طایفه بواسطه نداشتن رشد فکری از رفق و مدارا سوء استفاده میکنند، لذا بایستی تا حدود مشروع به آنان سخت گیری نمود ولی در روایت تحف العقول و بحار حرف واو اضافه دارد: (ثلاثه و ان لم تظلمهم ظلموک) یعنی سه طایفه بر تو ستم خواهند کرد هر چند تو بر آنان ستمی روا نداری بنا بر این احتیاجی بتوجیه روایت نیست.

****ترجمه جعفری: (سه گروهند که اگر تو به آنها ستم نکنی آنها به تو ستم می کنند)

امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سه گروهند که اگر تو به آنها ستم نکنی، آنها به تو ستم خواهند کرد: افراد پست و همسرت و خادمت (همسر و خادم از آن جهت در این ردیف قرار گرفته اند که همواره انتظار بیشتری از همسر و یا ارباب خود دارند و خود را طلبکار می دانند و لذا در فرصت های پیش آمده ضربه می زنند. البته این حکم روی اکثریت رفته است و مسلّما همسران یا خادمانی هم هستند که همواره به همسر و یا ارباب خود وفا دارند.)

ثلاثه لا ینتصفون من ثلاثه

«16»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ شَرِيفٌ مِنْ وَضِيعٍ وَ حَلِيمٌ مِنْ سَفِيهٍ وَ بَرٌّ مِنْ فَاجِرٍ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکنند)

رسول خدا فرمود سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمیکنند. شریف از پست و حلیم از بیخرد و نیکوکار از بدکار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس حق خود را از سه کس نستانند)

پیامبر گفته: «سه کس حق خود را از سه کس نستانند: بزرگوار از پست و بردبار از سبک مغز و نکوکار از نابکار».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس نمیتواند حق خود را از سه کس بستاند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه کس نمیتواند حق خود را از سه کس بستاند: شریف از پست بردبار از سفیه، نیکوکار از بدکردار.

****ترجمه جعفری: (سه گروه از سه گروه، حق خود را دریافت نمی کنند)

ذریح محاربی می گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه گروهند که حق خود را از سه گروه دریافت نمی کنند: شریف از پست، بردبار از سفیه و نیکوکار از بدکار.

ثلاث خصال العبد بينهن

«17»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی عِمْرَانَ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السّلام یَقُولُ الْعَبْدُ بَیْنَ ثَلَاثَةِ بَلَاءٍ وَ قَضَاءٍ وَ نِعْمَةٍ فَعَلَیْهِ فِی الْبَلَاءِ مِنَ اللَّهِ الصَّبْرُ فَرِیضَةً وَ عَلَیْهِ فِی الْقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ التَّسْلِیمُ فَرِیضَةً وَ عَلَیْهِ فِی النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الشُّکْرُ فَرِیضَةً.

*ترجمه کمره ای: (بنده همیشه در برابر سه چیز است)

ابی حمزه ثمالی گوید شنیدم امام پنجم میفرمود بنده همیشه میان سه چیز است بلا و قضا و نعمت وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر بلا صبر است و وظیفه لازم او در برابر قضا تسلیم است و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر نعمت شکر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بنده میان سه منش است)

ابو حمزه ثمالی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: «بنده میان سه چیز است: بلا و قضا و نعمت، وظیفه او از سوی خدا در برابر گرفتاری شکیبایی ست و وظیفه او در برابر قضاء تسلیم است و وظیفه او از سوی خدا در برابر نعمت سپاس است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بنده همواره با سه چیز روبرو است)

ابی حمزه گوید: شنیدم از امام باقر علیه السّلام که میفرمود: بنده با سه چیز روبرو است بلا و قضا و نعمت در بلای الهی صبر بر او لازم است و در

قضای الهی تسلیم بر او واجب و در نعمتی که از خداوند باو میرسد وظیفه اش شکرگزاری است.

****ترجمه جعفری: (بنده همواره در میان سه خصلت است)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: بنده در میان سه چیز قرار دارد: بلا و قضا و نعمت، به هنگام رسیدن بلا از سوی خدا، صبر کردن بر او واجب است و به هنگام رسیدن قضا و قدر الهی، تسلیم شدن بر او واجب است و به هنگام رسیدن نعمتی از سوی خدا، شکر کردن بر او واجب است.

ثلاثه حق لهم أن یرحموا

«18»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

1- فی بعض النسخ «یظلموک».
2- الظاهر سقط هنا واو و الصحیح کما فی غیره من کتب الحدیث کتحف العقول و البحار هکذا «ثلاثه و ان لم تظلمهم ظلموک» أی و ان لم تظلمهم أنت لکن انهم ظلموک لدناءه طبعهم و نقصان عقولهم و سوء أخلاقهم. و رواه المصنّف فی الفقیه بلفظ آخر ج 4 ص 359.
3- فی بعض النسخ «یظلموک».

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ إِنِّي لَأَرْحَمُ ثَلَاثَةً وَ حَقٌّ لَهُمْ أَنْ يُرْحَمُوا عَزِيزٌ أَصَابَتْهُ مَذَلَّةٌ بَعْدَ الْعِزِّ وَ غَنِيٌّ أَصَابَتْهُ حَاجَةٌ بَعْدَ الْغِنَى وَ عَالِمٌ يَسْتَخِفُّ بِهِ أَهْلُهُ وَ الْجَهَلَةُ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس مستحق ترحمند)

عبد اللَّه بن سنان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود بسه کس ترحم کنید و مستحق ترحمند، عزیزی که بعد از دوره عزت بذلت رسیده و بی نیازی که نیازمند شده و دانشمندی که فامیل خودش و مردم نادان او را خوار شمارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس در خور آمرزش اند)

عبد اللَّه پور سنان گفته: «از امام صادق شنیدم می گفت: «به سه کس ترحم کنید و شایسته آمرزش هستند: ارجمندی که پس از ارجمندی خوار گردد و بی نیازی که نیازمند شده و دانایی که خویشان و نادانان او را خوار انگاراند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس سزاوار دلسوزی هستند)

عبد اللَّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: مرا بر سه کس آید و سزاوار ترحمند: عزیزی که پس از عزت بخواری دچار آید و ثروتمندی که پس از دوران بی نیازی نیازمند گردد و دانشمندی که خاندانش و مردم نادان قدر وی نشناسند.

****ترجمه جعفری: (سه گروه شایسته ترحّم هستند)

عبد اللَّه بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: من به سه نفر ترحم می کنم و شایسته است که به آنان ترحم شود: عزیزی که پس از عزّت دچار ذلت شود، و ثروتمندی که پس از غنی بودن محتاج گردد و عالمی که جاهلان و غافلان او را سبک بدارند.

ثلاثه یبغضهم الله عز و جل

«19»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُ الْغَنِیَّ الظَّلُومَ وَ الشَّیْخَ الْفَاجِرَ وَ الصُّعْلُوکَ الْمُخْتَالَ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی مَا الصُّعْلُوکُ الْمُخْتَالُ قَالَ فَقُلْنَا الْقَلِیلُ الْمَالِ قَالَ لَا هُوَ الَّذِی لَا یَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَیْ ءٍ مِنْ مَالِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس را خدا دشمن دارد)

امام ششم فرمود خدای عز و جل مالدار ستمکار، پیره مرد نابکار و درویش متکبر را دشمن دارد، سپس فرمود میدانی درویش متکبر کیست؟ گفتم شخص کم بضاعت فرمود نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا سه کس را دشمن دارد)

امام صادق گفته: «خدای بزرگ، دارنده ستمکار، پیر مردی نابکار، درویش سرکش را دشمن دارد، بعدا گفت: دانی که درویش سرکش کیست؟ گفتیم:

انسان اندک مایه، گفت: نه آنکه خواسته خود را در راه نزدیکی خدا هزینه نکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس را خدای عز و جل دشمن میدارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل شخص ثروتمند ستمگر، و پیر گنهکار و درویش نیرنگ باز را دشمن میدارد، سپس فرمود: میدانی درویش نیرنگ باز کیست؟ گوید: عرض کردیم: شخص بی بضاعت و تهی دست؟ فرمود نه، او کسی است که از ثروت خود در راه خدا هیچ استفاده نکند.

****ترجمه جعفری: (سه طائفه مورد خشم خداوند هستند)

حسین بن عثمان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند، ثروتمند ستمگر و پیرمرد گناهکار و درویش متکبر را دشمن می دارد. سپس فرمود:

آیا می دانی درویش متکبر کیست؟ می گوید: گفتیم کسی که مال اندک دارد. فرمود نه، او کسی است که از مالش در جهت تقرب به خدا صرف نمی کند.

ثلاث یحسن فیهن الکذب و ثلاث یقبح فیهن الصدق و ثلاثه مجالستهم تمیت القلب

«20»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِیِّ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثٌ یَحْسُنُ فِیهِنَّ الْکَذِبُ الْمَکِیدَهُ فِی الْحَرْبِ وَ عِدَتُکَ زَوْجَتَکَ وَ الْإِصْلَاحُ بَیْنَ النَّاسِ وَ ثَلَاثٌ یَقْبُحُ فِیهِنَّ الصِّدْقُ النَّمِیمَهُ وَ إِخْبَارُکَ الرَّجُلَ عَنْ أَهْلِهِ بِمَا یَکْرَهُهُ وَ تَکْذِیبُکَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَبَرِ قَالَ وَ ثَلَاثَهٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِیتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَهُ الْأَنْذَالِ (1) وَ الْحَدِیثُ مَعَ النِّسَاءِ وَ مُجَالَسَهُ الْأَغْنِیَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (در سه مورد سخن کذب نیکو است،در سه مورد راست گفتن زشت است،همنشینی سه کس دل را میمیراند)

یغمبر فرمود در سه چیز کذب نیکوست، حیله در جنگ، وعده با زن خود، اصلاح میان مردم، و در سه مورد راست گفتن زشت است، سخن چینی: بدکاری زن را بشوهرش خبر دادن. خبر دیگری را تکذیب کردن.

شرح: مقصود اینست که در این سه مورد باید خاموشی را پیشه کرد.

فرمود همنشینی سه طائفه دل را میمیراند همنشینی مردمان پست صحبت با زنان همنشینی ثروتمندان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه جای دروغ نیکوست و در سه جای راست نارواست، همدمی سه کس دل را می میراند)

پیامبر گفته: «در سه جای دروغ نیکوست: فریب در نبرد و وعده به همسر خود، سازش دادن میان مردمان. و در سه جای راست گفتن نارواست: سخن چینی، بدکاری زن را به شویش رساندن، گزارش دیگری را دروغ انگاشتن: همنشینی سه گروه دل را می میراند: همدمی فرومایگان و گفتگو با زنان و انس با توانگران.»

***ترجمه فهری زنجانی: (در سه مورد دروغ گفتن زیبا است، و در سه مورد راست گفتن زشت است و همنشینی با سه کس دل را می میراند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در سه مورد دروغ گفتن زیبا است: در حیله جنگی و وعده ای که به همسر خویش بدهی و اصلاح میان مردم، و در سه مورد راستگوئی زشت است: سخن چینی و از خانواده کسی باو خبر ناخوش بدهی و خبر دیگری را تکذیب کنی و فرمود: همنشینی سه کس دل را میمیراند همنشینی پست فطرتان همصحبتی با زنان و همنشینی با ثروتمندان.

****ترجمه جعفری: (سه چیز است که دروغ گفتن در آنها خوب و سه چیز است که راست گفتن در آنها بد و سه طایفه اند که همنشینی با آنها دل را می میراند)

محاربی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که دروغ گفتن در آنها خوب است: حیله در جنگ و وعده دادن تو به همسرت و اصلاح میان مردم. و سه چیز است که راست گفتن در آنها بد است:

سخن چینی و دادن خبر ناگوار به کسی در باره خانواده اش و تکذیب خبر دیگران. و سه طایفه اند که همنشینی با آنان دل را می میراند: همنشینی با انسان خسیس، سخن گفتن با زنان و همنشینی با ثروتمندان.

ثلاث بثلاث

«21»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی .

1- النذل بسکون الذال المعجمه و النذیل: الخسیس من الناس، و الساقط فی الحسب و الدین، و الجمع أنذال.

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زَادَ اللَّهُ فِی رِزْقِهِ وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِهِ زَادَ اللَّهُ فِی عُمُرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز بسه چیز است)

امام ششم فرمود هر کس زبانش راست است عملش پاک است،هر کس نیتش خوبست روزیش از جانب خدا فراوانست هر کس با خانواده اش خوش رفتار است. خدا عمرش را بلند کند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(1)

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز به پاداش سه چیز)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که زبانش راستگو باشد کردارش پاکیزه میگردد و هر که نیتش نیکو باشد خداوند روزیش را افزون فرماید و هر که با اهل و عیال خویش کاملا نیکوکار باشد خداوند بعمر او بیفزاید.

****ترجمه جعفری: (سه چیز در برابر سه چیز)

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کسی که زبانش راست گو باشد عملش رشد می کند و کسی که نیّتش خوب باشد، خداوند بر روزی او می افزاید و کسی که به خانواده اش نیکی کند، خداوند بر عمر او می افزاید.

واحده بثلاث

«22»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْآدَمِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ مِنْهَا بِثَلَاثِ خِصَالٍ هَمٍّ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٍ لَا يُدْرَكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ.

*ترجمه کمره ای: (یک چیز بسه چیز است)

ابن ابی یعفور گوید از امام ششم شنیدم می فرمود کسی که دلش علاقمند دنیا شد بسه خصلت گرفتار شود اندوه بی پایان، آرزوی بیحاصل، امید غیر نائل.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چیزی به سه چیز است)

ابن ابی یعفور گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «آنکه دل بسته جهان باشد به سه منش گرفتار آید: اندوه بی فرجام. آرزوی ناتمام. امید ناانجام».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز بسزای یکی)

ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: هر که دل بدنیا بندد بسه چیز از آن گرفتار آید: اندوه بی پایان، آرزوی ناکام، امید نافرجام

****ترجمه جعفری: (یک چیز در برابر سه چیز)

ابن ابی یعفور می گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر کس که قلب او وابسته به دنیا باشد، به سه چیز آن وابسته شده است: اندوهی که پایان ندارد و آرزویی که برآورده نمی شود و امیدی که به انسان نمی رسد.

علامات الکبر ثلاث

«23»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الصَّبَّاحِ (2) مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام فَلَمَّا مَرَرْنَا بِأُحُدٍ قَالَ تَرَى الثَّقْبَ الَّذِي فِيهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَمَّا أَنَا فَلَسْتُ أَرَاهُ وَ عَلَامَةُ الْكِبَرِ ثَلَاثٌ كِلَالُ الْبَصَرِ وَ انْحِنَاءُ الظَّهْرِ وَ رِقَّةُ الْقَدَمِ.

*ترجمه کمره ای: (نشانه های پیری سه است)

ابی صباح آزاد کرده امام ششم گوید در خدمت آن حضرت بودم چون بکوه احد عبور کردیم فرمود آن سوراخی که در کوهست میبینی گفتم آری. فرمود اما من نمی بینم، نشانه پیری کم دیدی چشم، خمی پشت، باریکی قد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز نشانه پیریست)

ابو صباح غلام امام صادق گفته: با او به کوه احد رسیدیم، گفت: آن سوراخی را که در کوه است بینی؟ گفتم: آری. گفت: اما من آن را نمی بینم. نشانه پیری اندکی دید چشم، کژی پشت، باریکی گام است.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز نشانه پیری است)

صباح آزادشده امام صادق علیه السّلام گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم از کنار کوه احد که میگذشتیم فرمود: شکافی را که در کوه است می بینی؟ عرضکردم: بلی، فرمود: اما من که نه می بینم و نشانه پیری سه چیز است کم سوئی چشم و خمیدگی پشت و ناتوانی پا

****ترجمه جعفری: (نشانه های پیری سه چیز است)

صباح، خادم امام صادق علیه السّلام می گوید: همراه امام صادق علیه السّلام بودم وقتی که از کنار کوه احد عبور می کردم، فرمود: آیا آن شکاف را که در کوه است می بینی؟ گفتم: آری، فرمود: ولی من نمی بینم، نشانه های پیری سه تاست: کم سو شدن چشم، خم شدن پشت، و کوتاه شدن گام.

ثلاث خصال خص بها الأنبياء عليهم السّلام و أولادهم و أتباعهم

«24»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُوسَی الْخَشَّابُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السّلام قَالَ إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ وَ أَوْلَادَ الْأَنْبِیَاءِ وَ أَتْبَاعَ الْأَنْبِیَاءِ خُصُّوا بِثَلَاثِ خِصَالٍ السُّقْمِ فِی الْأَبْدَانِ وَ خَوْفِ السُّلْطَانِ وَ الْفَقْرِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت مخصوص پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان است)

امام هفتم فرمود پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان بسه خصلت مخصوصند، بیماری ابدان. ترس پادشاهان. فقر درویشان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش ویژه پیامبران و فرزندان ایشان و پیروان اینان است)

امام موسی ابن جعفر گفته: «پیامبران و اولاد و اتباع ایشان به سه خوی ویژه اند: بیماری بدن ایشان، بیم از پادشاهان، تهی دستی درویشان».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز مخصوص پیغمبران است و فرزندان و پیروانشان)

موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود: براستی که پیغمبران و فرزندانشان و پیروانشان بسه چیز اختصاص یافتند: بیماری جسمی و ترس از حکومت وقت و فقر و تهی دستی.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت مخصوص پیامبران و فرزندان و پیروان آنهاست)

علی بن عثمان از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل می کند که فرمود: سه خصلت مخصوص پیامبران و فرزندان و پیروان آنهاست: بیماری در بدن و ترس از حاکمان و فقر.

1- در منبع اصلی،متن و ترجمه این روایت شریفه ذکر نشده است
2- الصباح هو أخو إبراهیم بن عبد الحمید و ما فی بعض النسخ من «أبی الصباح» تصحیف.

ثلاث خصال فيهن المقت من الله تبارک و تعالی

«25»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُعَلَّى عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمَقْتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَوْمٌ مِنْ غَيْرِ سَهَرٍ وَ ضَحِكٌ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَ أَكْلٌ عَلَى الشِّبَعِ.

*ترجمه کمره ای: (دشمنی خداوند تبارک و تعالی در سه خصلت است)

امام ششم فرمود سه چیز دشمنی خداوند عز و جل است؛ خوابی که شب بیداری ندارد، خنده بی جا، خوردن سر سیری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا سه منش را دشمن دارد)

امام صادق گفته: «خدای بزرگ سه چیز را دشمن دارد: خوابی که شب در آن بیداری نباشد، خنده بی جهت، خوردن روی سیری».

***ترجمه فهری زنجانی: (دشمنی خدای تبارک و تعالی در سه چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز است که دشمنی خداوند عز و جل در آنها است. خواب تمام شب و خنده بدون جهت و خوردن در حال سیری.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که خداوند با آنها دشمن است)

محمد بن معلّی از کسی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: سه خصلت است که خداوند دشمن آنهاست: خواب بدون بیداری (پرخوابی)، خندیدن بدون تعجب (خندیدن بی جا) و خوردن از روی سیری.

الهديه على ثلاثه وجوه

«26»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه

السّلام قَالَ: الْهَدِيَّةُ عَلَى ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ هَدِيَّهِ مُكَافَاْهٍ وَ هَدِيَّهِ مُصَانَعَهٍ وَ هَدِيَّهٍ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (هدیه بر سه وجه است)

امام ششم فرمود هدیه بر سه وجه است، هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش و استمالت، هدیه برای خدا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشکش سه گونه است)

امام صادق گفته: «پیشکش سه گونه است: پیشکش مقابل پیشکش، پیشکش سازش و کنار آمدن، و پیشکش برای خدا».

***ترجمه فهری زنجانی: (هدیه بر سه قسم است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هدیه بر سه قسم است هدیه پاداش و هدیه رشوه و هدیه برای خدای عز و جل

****ترجمه جعفری: (هدیه سه گونه است)

احمد بن عبد الجبار از پدرش نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: هدیه بر سه گونه است: هدیه در برابر هدیه و هدیه برای جلب محبت و هدیه برای خداوند.

ثلاث خصال لم یعر منها نبی فمن دونه

«27»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ یَعْرَ مِنْهَا نَبِیٌّ فَمَنْ دُونَهُ الطِّیَرَهُ وَ الْحَسَدُ وَ التَّفَکُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْقِ.

قال مصنف هذا الکتاب أدام الله عزه معنی الطیره فی هذا الموضع هو أن یتطیر منهم قومهم فأما هم علیهم السّلام فلا یتطیرون و ذلک کما قال الله عز و جل عن قوم صالح قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ (1) و کما قال آخرون لأنبیائهم علیهم السّلام إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا

لَنَرْجُمَنَّكُمْ الآیه (2) و أما الحسد فإنه فی هذا الموضع هو أن یحسدوا لا أنهم یحسدون غیرهم .

ص: 89

1- النمل: 47.
2- یس: 18.

و ذلک کما قال الله عز و جل أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (1) و أما التفکر فی الوسوسه فی الخلق فهو بلواهم علیهم السّلام بأهل الوسوسه لا غیر ذلک و ذلک کما حکی الله عز و جل عنهم عن الولید بن المغیره المخزومی إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ یعنی قال للقرآن إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (2)

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که پیغمبر و کمتر از او از آن خالی نیست)

امام ششم فرمود سه چیز است که کنار نیست از آنها پیغمبر و کمتر از او بد فالی. حسد. اندیشه در خلقت.

مصنف این کتاب گوید معنی بد فالی در اینجا اینست که امت هر پیغمبری بدو فال بد میزدند و خود آنها هرگز فال بد نمیزدند چنانچه خدا از قوم صالح میفرماید ما بتو و همراهان تو فال بد میزنیم فرمود بدفالی شما نزد خداست و چنانچه دیگران به پیغمبران خود گفته اند، ما بشما فال بد میزنیم، اگر از دعوت خود باز نایستید شما را سنگسار میکنیم.

و اما مقصود از حسد در اینجا اینست که پیغمبران محسود می شوند نه آنکه حسد بکسی میبرند.

چنانچه خدای عز و جل میفرماید بلکه حسد میبرند مردم بدان چه خدا از فضل خویش بآنها داده هر آینه ما بخانواده ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و سلطنت بزرگی بآنها دادیم و اما اندیشه در خلقت اینست که گرفتار می شوند باهل وسوسه و غیر آن مراد نیست چنانچه خدا از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده که او در باره قرآن اندیشه کرد و اندازه گرفت، مرده باد که چگونه اندازه گرفت! یعنی در باره قرآن گفت نیست مگر سحری که انتخاب شده؛ نیست مگر گفتار بشر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش است که پیامبر و فروتر از او از آن تهی نیست)

امام صادق گفته:

«سه چیز است که پیامبر و فروتر از آن برکنار نیستند و آنها: فال بد گرفتن، رشک، اندیشه در آفرینش.

مصنف این کتاب صدوق گفته: «معنی فال بد آن ست که پیروان هر پیامبری به او فال بد می زدند و آنان خود فال بد نمی زدند، چنان که خدا در قرآن از قوم صالح نقل کرده: «ما به تو و همراهان تو فال بد می زنیم» یعنی شما را به فال بد می گیریم، گفت: فال بد شما نزد خداست، و دیگران به پیامبران خویش گفته اند: «ما به شما فال بد می زنیم، اگر از دعوت خود منصرف نشوید شما را سنگ باران می کنیم».

پیامبران در مردم محسوداند نه آنکه به کسی حسد برند. چنان که در قرآن کریم گفته: «بلکه مردم به آنچه خدا از فضل خویش به آنان داده رشک می برند ما به خانواده ابراهیم کتاب و دانش دادیم و سلطنت بزرگی بایشان ارزانی داشتیم».

اندیشه در آفرینش آن ست که: گرفتار وسوسه گردد چنان که خدا از ولید بن مغیره مخزومی نقل کرده که او در باره قرآن: اندیشه کرد و اندازه گرفت مرده باد چگونه اندازه گرفت؟. و راجع به قرآن گفته بود:

جز جادوی برگزیده شده چیزی نیست و از گفتار بشر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه خصلت است که پیغمبر و کمتر از او از آن ها خالی نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز است که پیغمبر و هر که کمتر از او است از آنها برکنار نیست: فال بد زدن، رشک بردن، و وسوسه آسا در آفرینش اندیشیدن.

(مصنف این کتاب) ادام اللَّه عزه گوید: معنای فال بد زدن در این روایت این است که دیگران در باره آنان فال بد زنند و اما آنان علیهم السلام فال بد نزنند چنانچه خدای عز و جل از زبان قوم صالح میفرماید گفتند، با تو و پیروانت فال بد میزنیم. صالح گفت: فال بد شما نزد خدا است (3) و چنانچه دیگران به پیمبرانشان گفتند، ما بشما فال بد میزنیم اگر از کار دعوت خود دست باز ندارید ما سنگسارتان خواهیم نمود (4) و اما حسد. مقصود در اینجا آن است که آنان در مورد رشک و حسد واقع میشوند نه آنکه آنان بدیگران رشک میبرند چنانچه خدای عز و جل میفرماید: مگر بمردم رشک میبرند در آنچه خدا از فضل خود بآنان داده است که ما

بخاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و آنان را قدرت بزرگی عطا کردیم (5) و اما تفکر وسوسه آسا در خلق. مقصود این است که انبیاء علیهم السلام گرفتار اهل وسوسه اند و جز این مقصود نیست چنانچه خداوند از حال ولید بن مغیره مخزومی بیان میکند که او فکر کرد و در دل خود خیالاتش را آماده نمود مرده باد که چگونه آماده نمود باز مرده باد که چگونه آماده نمود یعنی در باره قرآن گفت: که این همان جادوی آموخته شده است و گفتار بشری بیش نیست (6).

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که هیچ پیامبر و پایین تر از او، از آن خالی نیست)

یحیی بن عمران اشعری با سند خود نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز است که هیچ پیامبری و افراد پایین تر از او، از آن خالی نیست، فال بد زدن و حسد و اندیشیدن وسوسه آمیز در آفرینش.

مصنف این کتاب می گوید: معنای فال بد زدن «طیره» در اینجا این است که قوم پیامبر به او فال بد می زنند و گر نه خود پیامبران فال بد نمی زنند، همان گونه که خداوند در باره قوم صالح پیامبر فرمود: «گفتند ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می زنیم، گفت: فال بد زدن شما نزد خداوند است» و دیگران به پیامبرانشان گفتند: «ما به شما فال بد می زنیم اگر دست برندارید شما را سنگسار می کنیم».

و اما حسد در اینجا این است که به آنها حسد می شود، نه اینکه آنها به دیگران حسد می کنند، همان گونه که خداوند می فرماید: «آیا آنان به مردم به سبب آنچه خدا از فضل خود به آنان داده، حسد می ورزند؟ ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ دادیم.» و اما اندیشیدن وسوسه آمیز در آفرینش، عبارت است از گرفتار شدن آنها به اهل وسوسه و چیزی غیر از این نیست، همان گونه که خداوند از ولید بن مغیره مخزومی نقل می کند که «او اندیشید و حساب کرد، پس کشته شده باد، چگونه حساب کرد» یعنی در باره قرآن گفت: «این چیز جز یک سحر که انتخاب شده نیست، این چیزی جز سخن بشر نیست».

«28»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَ الِاسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ فَأَمَّا الْحِرْصُ فَآدَمُ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا وَ أَمَّا الِاسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حِينَ أُمِرَ بِالسُّجُودِ فَأَبَى وَ أَمَّا الْحَسَدُ فَابْنَا آدَمَ حِينَ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ حَسَداً.

*ترجمه کمره ای: (بیخ کفر سه است)

امام ششم فرمود ریشه های کفر سه است حرص و کبر و حسد، اما حرص این است که چون حضرت آدم از درخت نهی شد حرص او را واداشت که از آن خورد و اما تکبر؛ چون ابلیس مأمور بسجده شد امتناع ورزید؛ و اما حسد دو فرزند آدم یکی دیگری را از روی حسد کشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ریشه های کفر سه چیز است)

امام صادق گفته: «ریشه های کفر سه چیز است:

حرص و کبر و حسد؛ آز آن ست که چون آدم ابو البشر از درخت نهی شد آز او را برانگیخت که از آن برخورد، خود پسندی چون شیطان مأمور به سجده شد خودداری کرد. رشک مانند دو فرزند آدم یکی آن دیگری را از روی رشک بکشت».

***ترجمه فهری زنجانی: (ریشه های کفر سه چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز ریشه های کفر است: حرص و خودبینی و حسد، اما حرص هنگامی که آدم از نزدیک شدن بدرخت نهی شد حرصش واداشت که از آن بخورد و اما خودبینی هنگامی که ابلیس دستور یافت سجده کند و نکرد از خودبینی بود و اما حسد پس دو فرزند آدم که یکی دیگری را کشت از روی حسد بود.

****ترجمه جعفری: (ریشه های کفر سه تاست)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ریشه های کفر سه تاست:

حرص و خود بزرگ بینی و حسد. اما حرص، وقتی که آدم از خوردن آن درخت منع شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد. و اما خود بزرگ بینی، وقتی شیطان مأمور به سجده شد، خودداری کرد. و اما حسد، دو فرزند آدم، یکی دیگری را برای حسد کشت.

الدین علی ثلاثه وجوه

«29»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ عَمْرٍو (7) عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحْرِزٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله الدَّیْنُ عَلَی ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ رَجُلٍ إِذَا کَانَ لَهُ فَأَنْظَرَ (8) وَ إِذَا کَانَ عَلَیْهِ أَعْطَی وَ لَمْ یُمَاطِلْ (9) فَذَلِکَ لَهُ وَ لَا عَلَیْهِ وَ رَجُلٍ إِذَا کَانَ لَهُ اسْتَوْفَی وَ إِنْ

1- النساء: 54:.
2- المدّثّر: 16- 24.
3- النمل: 27
4- یسن: 18
5- النساء: 54
6- المدثر: 16- 18.
7- یعنی عمرو بن إبراهیم الأزدیّ الکوفیّ.
8- أی أمهل و لم یطالب.
9- المطل: التسویف و التأخیر فی العده و الدین و ماطله من باب قاتل مبالغه.

كَانَ عَلَيْهِ أَوْفَى فَذَلِکَ لَا لَهُ وَ لَا عَلَيْهِ وَ رَجُلٍ إِذَا كَانَ لَهُ اسْتَوْفَى وَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ مَطَلَ فَذَلِکَ عَلَيْهِ وَ لَا لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (وام بر سه وجه است)

رسول خدا فرمود: وام بر سه وجه است کسی که چون بستانکار باشد مهلت دهد. و چون بدهکار باشد بدون معطلی بپردازد که بسود اوست و زیانی ندارد کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را میپردازد که نه سود میبرد و نه زیانی: کسی که طلب خود را دریافت میکند و بدهی خود را تأخیر میکند که بزیان او است نه سود او.

**ترجمه مدرس گیلانی: (وام بر سه گونه است)

پیامبر گفته: «وام سه گونه است. هر گاه کسی که بستانکار باشد مهلت دهد، هر گاه بدهکار باشد به زودی بپردازد و این کار به سود او بود و زیانی برای او ندارد، آنکه طلب خود را می ستاند و بدهی خویش را می رساند نه سود می برد و نه زیانی. اما کسی که طلب خود را می ستاند و بدهی خویش را پس می افکند این کار به زیان اوست نه سود او».

***ترجمه فهری زنجانی: (وام بر سه قسم است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: وام بر سه قسم است: 1- مردی که اگر بستانکار باشد مهلت دهد و اگر بدهکار باشد بدون تأخیر می پردازد- معامله قرضی با چنین کس- سودمند است و بی زیان 2- مردی که اگر بستانکار باشد طلب خود را بدون گذشت می ستاند و بدهی اش را- بدون- تأخیر- می پردازد- معامله با چنین کس- نه سود دارد نه زیان 3- مردی که بستانکاری اش را می ستاند و در بدهکاریش سهل انگار است معامله با چنین کس زیان بار است و بی سود.

****ترجمه جعفری: (وام بر سه وجه است)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: وام بر سه وجه است: مردی که اگر طلب داشته باشد مهلت بدهد و هر گاه که وام داشته باشد پرداخت کند و سستی ننماید، که این به سود اوست و نه به زیان او. و مردی که اگر طلب داشته باشد می گیرد و اگر وام داشته باشد پرداخت کند، این نه سود می برد و نه زیان می

کند. و مردی که اگر طلب داشته باشد می گیرد و اگر وام داشته باشد سستی می کند، این به زیان اوست و سودی بر او ندارد.

وجوه الاستئذان ثلاثه

«30»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الِاسْتِئْذَانُ ثَلَاثَةٌ أَوَّلُهُنَّ يَسْمَعُونَ وَ الثَّانِيَةُ يَحْذَرُونَ وَ الثَّالِثَةُ إِنْ شَاءُوا أَذِنُوا وَ إِنْ شَاءُوا لَمْ يَفْعَلُوا فَيَرْجِعُ الْمُسْتَأْذِنُ.

*ترجمه کمره ای: (تحصیل اجازه ورود سه بار است)

امام ششم فرمود اجازه خواستن برای ورود سه بار است، بار اول میشنوند. بار دوم خود را حفظ میکنند در سوم اگر خواهند اجازه میدهند و اگر نه مستأذن بر میگردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دستور خواستن برای در آمدن سه بار است)

امام صادق گفته: «دستور خواستن برای در آمدن سه بار است. نخستین بار می شنوند. دوم بار خود را نگاهداری می کنند، سوم بار اگر خواسته باشند دستور می دهند و اگر نه دستور خواهنده باز می گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (اذن دخول سه بار است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اجازه ورود سه بار است که بار اول بشنوند و بار دوم خود را بپوشانند و بار سوم اگر خواستند اذن دخول بدهند و اگر خواستند اجازه ورود ندهند که در این صورت باید اجازه گیرنده باز گردد.

****ترجمه جعفری: (اجازه خواستن سه گونه است)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اجازه خواستن سه گونه است: در مرحله نخست (صدای اجازه خواه را) می شنوند، در مرحله بعد خود را جمع و جور می کنند و در مرحله سوم اگر خواستند

اجازه ورود می دهند و اگر خواستند اجازه نمی دهند و اجازه خواه برمی گردد.

ثلاثه لا یسلمون

«31»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يُسَلَّمُونَ الْمَاشِي مَعَ جَنَازَةٍ وَ الْمَاشِي إِلَى الْجُمُعَةِ وَ فِي بَيْتِ الْحَمَّامِ.

*ترجمه کمره ای: (بسه کس سلام نشود)

امام ششم فرمود بسه کس سلام نشود کسی که تشییع جنازه میکند کسی که نماز جمعه میرود. کسی که در حمام است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به سه کس سلام پسندیده نیست)

امام صادق گفته «به سه کس درود گفتن پسندیده نیست. آنکه دنبال جنازه می رود. و آنکه به نماز آدینه می رود و آنکه در گرمابه است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بر سه کس نباید سلام کرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بر سه کس نباید سلام کرد آن را که بدنبال جنازه است و آن را که بنماز جمعه میرود و آن را که در حمام است.

****ترجمه جعفری: (به سه کس سلام داده نشود)

محمد بن حسین با سند خود نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: به سه کس سلام داده نشود: کسی که همراه جنازه راه می رود و کسی که به سوی نماز جمعه می رود و کسی که در حمّام است.

خیر الناس ثلاثه

«32»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ (1) مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ الْمُنْکَدِرِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَیْرُکُمْ مَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَفْشَی السَّلَامَ وَ صَلَّی وَ النَّاسُ نِیَامٌ.

*ترجمه کمره ای: (بهترین مردم سه کسند)

رسول خدا فرمود بهترین شما کسی است که اطعام کند مردم را و بلند بگوید سلام را و با این که مردم در خوابند نماز بخواند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهترین مردمان سه کس اند)

پیامبر اکرم گفته: «بهترین شما مردم آن کس است که به مردم خوراک بخوراند و سلام را بلند بگوید، هنگام سلام گفتن و هنگامی که مردم در خواب اند او نماز بگزارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین مردم سه طایفه اند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که سفره بازی داشته باشد و بلند سلام کند و (در دل شب) که مردم بخواب اند نماز بگذارد.

****ترجمه جعفری: (بهترین مردم سه طایفه اند)

ابن منکدر با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که طعام بدهد و سلام دادن را آشکار کند و نماز بخواند در حالی که مردم در خوابند.

ثلاث خصال خصله منها تظهر الغنی و خصله تظهر الجمال و خصله تکبت الأعداء

«33»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ .

1- فی بعض النسخ «عن خاله محمّد بن سلیمان».

عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ: الدُّهْنُ يُظْهِرُ الْغِنَى وَ الثِّيَابُ تُظْهِرُ الْجَمَالَ وَ حُسْنُ الْمَلَكَهِ يَكْبِتُ الْأَعْدَاءَ. (1).

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که یکی اظهار ثروت و دیگری اظهار جمال و سومی منکوب کننده دشمنانست)

علی علیه السّلام فرمود استعمال عطر اظهار ثروتمندی است، جامه های خوب اظهار زیبائی است و اخلاق نیکو سرکوبی دشمنانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش است که یکی نماینده توانگریست و دیگری نماینده زیبایی سه دیگر خوارکننده دشمنانست)

از علی روایت است، که گفته: «به کار بردن بوی خوش نشانه توانگریست و جامه های نیکوی نماینده زیبایی ست و خوی نیک کوبنده دشمنانست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز است که یکی نمودار ثروت است و دیگری نمودار زیبائی و سومی دشمن را خوار گرداند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عطر زدن نمودار ثروت است و لباس خوب نمودار زیبائی و خوش باطن بودن دشمن را بخاک مذلت افکند.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که یکی ثروت و دیگری زیبایی را آشکار می کند و سومی دشمنان را خوار می سازد)

سکونی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: روغن مالیدن (به موها) ثروت را آشکار می کند و لباس زیبایی را آشکار می کند و اخلاق نیکو دشمنان را خوار می سازد.

ثلاث من سنن المرسلين

«34»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَ إِحْفَاءُ الشَّعْرِ وَ كَثْرَهُ الطَّرُوقَهِ. (2).

*ترجمه کمره ای: (سه چیز روش پیغمبران مرسل است)

امام ششم فرمود سه چیز روش پیغمبران مرسل است بوی خوش. اصلاح مو. بسیار جماع کردن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز روش پیامبران مرسل است)

امام صادق گفته: «سه چیز سنت پیامبران مرسل است: بوی خوش، آراستن موی، جماع بسیار».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز از روش پیمبران است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز از سنت پیغمبران است: بوی خوش بکار بردن و موی را کوتاه کردن و با همسر آمیزش جنسی بسیار نمودن.

شرح: دستوری که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسیده باشد و پیغمبر صلّی الله علیه و آله اهتمام داشته باشد که آن دستور بصلاح اجتماع روش زندگی مردم قرار بگیرد آن را سنت گویند اعم از اینکه پیغمبر خود نیز بآن دستور عمل کند یا بحسب مصالحی از عمل کردن بآن خودداری نماید بنا بر این منافات ندارد که بعضی از پیغمبران مانند حضرت یحیی و عیسی بن مریم از آمیزش با زنان خودداری نموده باشند.

****ترجمه جعفری: (سه چیز از سنت های پیامبران است)

علی بن حکم نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز از سنت های پیامبران است: عطر و اصلاح مو و بسیاری همسر.

ثلاثه یجلین البصر

«35»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ یَجْلِینَ الْبَصَرَ اَلنَّظَرُ إِلَی الْخُضْرَهِ وَ اَلنَّظَرُ إِلَی الْمَاءِ اَلْجَارِی وَ النَّظَرُ إِلَی الْوَجْهِ الْحَسَنِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز دیده را پر نور میکند)

امام هفتم فرمود سه چیز دیده را جلا دهند، نظر بسبزه، نظر بآب روان، نظر بروی زیبا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز دیده را روشن می کند)

امام موسی بن جعفر گفته: «سه چیز دیده را روشنی می دهد: نگریستن به سبزه و گیاهان. نگاه کردن به آب روان، دیدن روی گلرخان».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز چشم را روشن میسازد)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: سه چیز چشم را روشن میگرداند بسبزه نگریستن و بآب روان نگاه کردن و روی زیبا دیدن.

****ترجمه جعفری: (سه چیز چشم را جلا می دهد)

ابراهیم بن حمید از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز چشم را روشنی می دهد: نگاه کردن در سبزه و نگاه کردن در آب جاری و نگاه کردن در صورت زیبا.

الخصال الجمیله ثلاث

«36»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ

1- أی أهانهم و أذلهم. کبت اللّه العدو أی أهانه و أذله.
2- احفاء الشعر: المبالغه فی قصّها و ازالتها. و الطروقه- فعوله بمعنی مفعوله-: الزوجه، و کل امرأه طروقه زوجها، کما فی النهایه، و فیه أیضا «السنه إذا اطلقت فی الشرع فانما یراد بها ما أمر به النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم و نهی عنه و ندب إلیها قولا و فعلا ممّا لم ینطق به الکتاب العزیز» انتهی. فمعنی الحدیث أن الأنبیاء علیهم السلام رغّبوا الناس فی

هذه الأمور سواء فعلوها بانفسهم أم لم يفعلوا و على هذا فلا ينافى قوله تعالى فى يحيى كان «سَيِّداً وَ حَصُوراً» و كذلک عيسى عليه السّلام فى عدم اختياره الزوجه.

الْحَلَبِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَیُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ قَالَ علیه السّلام وَقَارٌ بِلَا مَهَابَهٍ وَ سَمَاحٌ بِلَا طَلَبِ مُکَافَأَهٍ (1) وَ تَشَاغُلٌ بِغَیْرِ مَتَاعِ الدُّنْیَا.

*ترجمه کمره ای: (خصال نیکو سه است)

حلبی گوید بامام ششم عرضکردم کدام خصلت ها بمرد نیکوتر است فرمود وقار بدون ترساندن، بخشش بدون درخواست عوض و اشتغال به غیر مطاع دنیا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشهای نیکو سه است)

حلبی گفته: به امام صادق گفتم: کدامین منشهاست به مرد نیکوتر نماید؟. گفت: «وقار بی ترسانیدن. دهش بی در خواست عوض. و سرگرمی به غیر کالای جهان».

***ترجمه فهری زنجانی: (صفات نیکو سه است)

احمد بن عمر حلبی گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: زیباترین صفت در مرد چیست؟ فرمود: وقار بدون ترساندن و گذشت و جوانمردی بدون انتظار تلافی و سرگرمی بغیر لذائذ دنیوی.

****ترجمه جعفری: (خصلت های نیکو سه تاست)

حلبی می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: چه خصلت هایی برای مرد نیکوست؟

فرمود: وقار، بدون آنکه بترساند و بخشش، بدون آنکه فکر عوض باشد و مشغول شدن به چیزی که متاع این دنیا نیست.

السرف فی ثلاث

«37»- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: السَّرَفُ فِی ثَلَاثٍ (2) ابْتِذَالُکَ ثَوْبَ صَوْنِکَ وَ

إِلْقَاؤُکَ النَّوَی یَمِیناً وَ شِمَالاً وَ إِهْرَاقُکَ فَضْلَةَ الْمَاءِ وَ قَالَ لَیْسَ فِی الطَّعَامِ سَرَفٌ.

*ترجمه کمره ای: (اسراف در سه چیز است)

امام ششم فرمود اسراف در سه چیز است، جامه آبرومندی خود را مبتذل کنی، هسته خرما را باطراف بپرانی، زیادی آب را بریزی، فرمود در طعام اسرافی نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاشیدن در سه چیز است)

امام صادق گفته: «اسراف و پاشیدن در سه چیز است: جامه آبرومندی خود را خوار کنی، هسته خرمای را به پیرامون خود بپراکنی، مانده آب را فرو ریزی. پس گفت: در خوراک اسرافی نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (زیاده روی در سه چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در سه چیز اسراف است: جامه بهترت را لباس کار کنی و هسته خرما را براست و چپ بپرانی و زیادی آب را بر زمین بریزی و فرمود: در خوراکی اسراف نیست.

****ترجمه جعفری: (اسراف در سه چیز است)

محمد بن احمد بن یحیی در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: اسراف در سه چیز است: لباس آبرومند خود را همیشه بپوشی و هسته میوه را به چپ و راست بیندازی و باقی مانده آب را دور بریزی. فرمود: در غذا خوردن اسراف نیست.

لعن رسول الله صلّی الله علیه و آله ثلاثه

«38»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثَةً الْآکِلَ زَادَهُ وَحْدَهُ وَ الرَّاکِبَ فِی الْفَلَاهِ وَحْدَهُ وَ النَّائِمَ فِی بَیْتٍ وَحْدَهُ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا سه کس را لعن کرد)

امام هفتم فرمود رسول خدا سه کس را لعن کرده، مسافری که توشه خود را تنها بخورد و برفقایش ندهد، کسی که تنها در بیابان مسافرت کند، کسی که تنها در خانه ای بخوابد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر سه کس را نفرین کرده است)

امام موسی بن جعفر گفته: «پیامبر اکرم سه کس را نفرین کرده است: مسافری که زاد و توشه خویش به تنهایی بر خورد و به همراهان ندهد و کسی که به تنهایی در خانه یی بخسبد. مقصود از بیت خانه است یعنی اطاقی از سرا هر گاه مقصود سرا بودی فی الدار می گفت: اما در عرف امروزه خانه گویند و از آن سرا خواهند، تسمیه کل به اسم جزء».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس را رسول خدا لعن فرمود)

امام هفتم علیه السّلام فرمود: رسول خدا سه کس را لعن فرمود آنکه توشه راه خود را به تنهائی بخورد (نه با هم سفران) و آنکه به تنهائی سفر بیابان کند و آنکه در خانه ای تنها بخوابد.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به سه نفر لعنت کرد)

ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه کس را پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله لعنت کرد: کسی که توشه راه خود را به تنهایی بخورد و کسی که در بیابان به تنهایی سفر کند و کسی که در خانه به تنهایی بخوابد.

فی الجنه درجه لا ینالها إلا ثلاثه

«39»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ فِی الْجَنَّهِ دَرَجَهً لَا يَنَالُهَا (3) إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ ذُو رَحِمٍ وَصُولٍ أَوْ ذُو عِيَالٍ صَبُورٍ.

*ترجمه کمره ای: (در بهشت درجه ایست که بدان نمی رسد مگر سه کس)

رسول خدا فرمود در بهشت درجه ایست که بدان نمیرسد مگر پیشوای عدالت شعار، صاحب خویشانی که با آن ها وفادار باشد، مرد صابر عیال وار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در بهشت پایه یی ست که بدان نرسد مگر سه کس)

پیامبر گفته: «در بهشت مقامی ست که بدان نرسد مگر: پیشوای دادگر و خویشاوند داری که با خویشان خود وفادار و مهربان باشد. مرد شکیبای عیال وار».

***ترجمه فهری زنجانی: (مقامی در بهشت است که جز سه کس بآن نمیرسد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: براستی که در بهشت مقامی است که بدان نائل نشود جز پیشوای دادگر یا خویشاوند دلجو یا عیالمند بردبار.

****ترجمه جعفری: (در بهشت درجه ای است که هیچ کس، جز سه نفر به آن نمی رسد)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: همانا در بهشت مقام و مرتبه ای است که به آن نمی رسد مگر رهبر دادگستر یا کسی که صله رحم می کند یا عائله مندی که صبور باشد.

رفع القلم عن ثلاثه

«40»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَضْرَمِيُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا

1- السماح: الجود و الكرم.
2- السرف- محركه- تجاوز الحد. و بذل الثوب و ابتذله: لبسه فى أيّام الخدمه.
3- فى بعض النسخ «لا يبلغها».
4- هو محمّد بن عبد اللّه الحضرمى.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ (1) قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَمَرُّوا بِهَا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السّلام فَقَالَ مَا هَذِهِ قَالُوا مَجْنُونَةٌ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَقَالَ لَا تَعْجَلُوا فَأَتَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

قال مصنف هذا الكتاب جاء هذا الحديث هكذا و الأصل فی هذا قول أهل البيت علیهم السّلام المجنون إذا زنی حد و المجنونه إذا زنت لا تحد لأن المجنون يأتی و المجنونه تؤتی (2)

*ترجمه کمره ای: (از سه کس قلم برداشته است)

ابن ظبیان گوید زن دیوانه ای را بحضور عمر آورند که زنا داده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. آن زن را از حضور علی بن ابی طالب عبور دادند، فرمود این زن چیست؟ عرض کردند دیوانه ایست که زنا داده و عمر دستور داده او را سنگسار کنند. فرمود شتاب مکنید نزد عمر آمد و باو گفت نمیدانی قلم از سه کس برداشته است؟ از کودک تا بالغ شود، از دیوانه تا بهوش آید، از خواب تا بیدار شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از سه کس تکلیف برداشته شده)

ابن ظبیان گفته: زن دیوانه یی را نزد عمر آوردند که زنا داده است فرمود او را سنگسار کنند. او را نزد علی گذر دادند. گفت چیست؟ گفتند: دیوانه ایست که زنا داده است و عمر فرموده است او را سنگسار کنند. گفت: مشتابید. به عمر گفت: مگر نمی دانی قلم از سه کس برداشته شده است؟ از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خوابان تا به بیداری گراید».

***ترجمه فهری زنجانی: (از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است)

ابو ظبیان گوید: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که عمل منافی عفت کرده بود عمر دستور داد تا سنگسارش کنند مأمورین اجرا با زن گذارشان بعلی علیه السّلام افتاد فرمود: این زن را چه شده است؟ عرض کردند: دیوانه ای است که دامن آلوده و اینک عمر دستور سنگسارشدنش را صادر کرده است، فرمود: شتاب نکنید پس آن حضرت نزد عمر آمده و او را گفت: مگر ندانسته ای که قلم تکلیف از سه کس برداشته شده است از

کودک تا از خود منی بیند و از دیوانه تا بخود آید و از خواب رفته تا بیدار گردد.

(مصنف این کتاب گوید:) این حدیث این چنین که نقل شد رسیده است ولی قاعده در این مورد فرمایش اهل بیت است که مرد دیوانه اگر زنا کند حد باو جاری می شود و زن دیوانه اگر زنا کند حد باو جاری نگردد زیرا مرد دیوانه عمل زنا را خود انجام میدهد ولی با زن دیوانه دیگری زنا میکند (3)

****ترجمه جعفری: (قلم از سه کس برداشته شده است)

ابو ظبیان می گوید: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند، آن زن را از کنار علی بن ابی طالب علیه السّلام عبور دادند، فرمود: این کیست؟ گفتند: دیوانه ای است که زنا کرده و عمر دستور داده که سنگسار شود، فرمود: عجله نکنید، پس نزد عمر آمد و به او گفت: آیا نمی دانی که از سه کس قلم برداشته شده است؟ از کودک تا وقتی که به بلوغ برسد و از دیوانه تا وقتی که به هوش آید و از خوابیده تا وقتی که بیدار شود.

مصنف این کتاب می گوید: این حدیث به همین صورت نقل شده است و اصل در آن سخن اهل بیت علیهم السّلام است که اگر مرد دیوانه زنا کند حد بر او جاری می شود ولی اگر زن دیوانه زنا کند حد بر او جاری نمی شود؛ چون مرد دیوانه فاعل و زن دیوانه قابل است.

حدیث الثلاثه النفر الذین حلفوا باللات و العزی أن یقتلوا رسول الله صلّی الله علیه و آله فنهض إلیهم علی علیه السّلام

«41»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقِرْمِیسِینِیُّ عَنْ جَعْفَرٍ الْوَرَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَشْجُّ عَنْ یَحْیَی بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ وَ صَلَّی الْفَجْرَ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَیُّکُمْ یَنْهَضُ إِلَی ثَلَاثَهِ نَفَرٍ قَدْ آلَوْا (4) بِاللَّاتِ وَ الْعُزَّی لِیَقْتُلُونِی وَ قَدْ کَذَبُوا وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ فَأَحْجَمَ النَّاسُ (5) وَ مَا تَکَلَّمَ أَحَدٌ فَقَالَ مَا أَحْسَبُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فِیکُمْ فَقَامَ إِلَیْهِ عَامِرُ بْنُ قَتَادَهَ فَقَالَ إِنَّهُ وُعِکَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ (6) وَ لَمْ یَخْرُجْ یُصَلِّی مَعَکَ فَتَأْذَنُ لِی أَنْ أُخْبِرَهُ فَقَالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله شَأْنَکَ فَمَضَی إِلَیْهِ

فَأَخْبَرَهُ فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام وَ كَأَنَّهُ نَشَطَ مِنْ عِقَالٍ (7) وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ قَدْ عَقَدَ طَرَفَيْهِ

1- هو ابوظبيان بن جندب.
2- من قوله «قال المصنّف» إلى هنا» سقط من النسخ المطبوعه.
3- از (مصنف اين كتاب گويد) تا پايان در نسخه هائى كه چاپ شده بجز چاپ مكتبه الصدوق ساقط شده است.
4- أى حلفوا. و فى بعض النسخ «حلفوا».
5- الاحجام: الكف.
6- الوعک: شدّه الحرّ و وجع الحمى، و وعک على البناء للمفعول.
7- كذا و القياس انشط. نشط الحبل: عقده. و أنشطه حلّه. و يقال هذا للمريض اذا برأ، و للمغشى عليه إذا أفاق. و العقال حبل يشدّ به البعير فى وسط ذراعه.

عَلَى رَقَبَتِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْخَبَرُ فَقَالَ هَذَا رَسُولُ رَبِّی يُخْبِرُنِی عَنْ ثَلَاثَهِ نَفَرٍ قَدْ نَهَضُوا إِلَیَّ لِيَقْتُلُونِی وَ قَدْ كَذَبُوا وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام أَنَا لَهُمْ سَرِيَّهٌ وَحْدِی هُوَ ذَا أَلْبَسُ عَلَیَّ ثِيَابِی فَقَالَ النَّبِیُّ صلّى الله عليه و آله بَلْ هَذِهِ ثِيَابِی وَ هَذَا دِرْعِی وَ هَذَا سَيْفِی فَأَلْبَسَهُ وَ دَرَّعَهُ وَ عَمَّمَهُ وَ قَلَّدَهُ وَ أَرْكَبَهُ فَرَسَهُ وَ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام فَمَكَثَ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ لَا يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ بِخَبَرِهِ وَ لَا خَبَرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَهُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السّلام عَلَى وَرِكَيْهَا تَقُولُ أَوْشَكَ أَنْ يُؤْتِمَ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ فَأَسْبَلَ النَّبِیُّ صلّى الله عليه و آله عَيْنَيْهِ يَبْكِی (1) ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ يَأْتِينِی بِخَبَرِ عَلِیٍّ أُبَشِّرْهُ بِالْجَنَّهِ وَ افْتَرَقَ النَّاسُ فِی الطَّلَبِ لِعَظِيمِ مَا رَأَوْا بِالنَّبِیِّ صلّى الله عليه و آله وَ أَقْبَلَ عَامِرُ بْنُ قَتَادَهَ يُبَشِّرُ بِعَلِیٍّ وَ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام وَ مَعَهُ أَسِيرَانِ وَ رَأْسٌ وَ ثَلَاثَهُ أَبْعِرَهٍ وَ ثَلَاثَهُ أَفْرَاسٍ وَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَخَبَّرَ النَّبِیَّ صلّى الله عليه و آله بِمَا كَانَ فِيهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلّى الله عليه و آله تُحِبُّ أَنْ أُخْبِرُكَ بِمَا كُنْتَ فِيهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ هُوَ مُنْذُ سَاعَهٍ قَدْ أَخَذَهُ الْمَخَاضُ (2) وَ هُوَ السَّاعَهَ يُرِيدُ أَنْ يُحَدِّثَهُ فَقَالَ النَّبِیُّ صلّى الله عليه و آله بَلْ تُحَدِّثُ أَنْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لِتَكُونَ شَهِيداً عَلَى الْقَوْمِ فَقَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا صِرْتُ فِی الْوَادِی رَأَيْتُ هَؤُلَاءِ رُكْبَاناً عَلَى الْأَبَاعِرِ فَنَادَوْنِی مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالُوا مَا نَعْرِفُ لِلَّهِ مِنْ رَسُولٍ سَوَاءٌ عَلَيْنَا وَقَعْنَا عَلَيْكَ أَوْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ شَدَّ عَلَیَّ هَذَا الْمَقْتُولُ وَ دَارَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ ضَرَبَاتٌ وَ هَبَّتْ رِيحٌ حَمْرَاءُ وَ سَمِعْتُ صَوْتَكَ فِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَقُولُ قَدْ قَطَعْتُ لَكَ جِرِبَّانَ دِرْعِهِ (3) فَاضْرِبْ حَبْلَ عَاتِقِهِ فَضَرَبْتُهُ فَلَمْ أُحْفِهِ (4) ثُمَّ هَبَّتْ رِيحٌ سَوْدَاءُ سَمِعْتُ صَوْتَكَ فِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَقُولُ قَدْ قَلَّبْتُ لَكَ الدِّرْعَ عَنْ فَخِذِهِ فَاضْرِبْ

1- أسبل الدمع و المطر: هطل.
2- المخاض- بالفتح-: وجع الولاده.
3- جربان- بكسر الجيم و الراء و بضمهما و شد الباء الموحّده-: طوق القميص. و غلاف السيف.
4- العاتق ما بين المنكب و العنق. و الاحفاء: المبالغه فی الاخذ.

فَخِذَهُ فَضَرَبْتُهُ فَقَطَعْتُهُ وَ وَكَزْتُهُ (1) وَ قَطَعْتُ رَأْسَهُ وَ رَمَيْتُ بِهِ وَ أَخَذْتُ رَأْسَهُ وَ قَالَ لِی هَذَانِ الرَّجُلَانِ بَلَغَنَا أَنَّ مُحَمَّداً رَفِیقٌ شَفِیقٌ رَحِیمٌ فَاحْمِلْنَا إِلَیْهِ وَ لَا تُعَجِّلْ عَلَیْنَا وَ صَاحِبُنَا کَانَ یُعَدُّ بِأَلْفِ فَارِسٍ فَقَالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله أَمَّا الصَّوْتُ الْأَوَّلُ الَّذِی حَکَّ مَسَامِعَکَ (2) فَصَوْتُ جَبْرَئِیلَ وَ أَمَّا صَوْتُ الْآخَرِ فَصَوْتُ مِیکَائِیلَ قَدِّمْ إِلَیَّ أَحَدَ الرَّجُلَیْنِ فَقَدَّمَهُ عَلِیٌّ علیه السّلام فَقَالَ النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اشْهَدْ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لَنَقْلُ جَبَلِ أَبِی قُبَیْسٍ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ هَذِهِ الْکَلِمَةَ فَقَالَ أَخِّرْهُ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ فَضَرَبَ عَلِیٌّ علیه السّلام عُنُقَهُ ثُمَّ قَالَ قَدِّمِ الْآخَرَ فَقَدَّمَ فَقَالَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اشْهَدْ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ أَلْحِقْنِی بِصَاحِبِی قَالَ أَخِّرْهُ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ فَأَخَّرَهُ وَ قَامَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام لِیَضْرِبَ عُنُقَهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ لَا تَقْتُلْهُ فَإِنَّهُ حَسَنُ الْخُلُقِ سَخِیٌّ فِی قَوْمِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ هُوَ تَحْتَ السَّیْفِ هَذَا رَسُولُ رَبِّکَ یُخْبِرُکَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا مَلَکْتُ دِرْهَماً مَعَ أَخٍ لِی قَطُّ إِلَّا أَنْفَقْتُهُ وَ لَا کَلَّمْتُ بِسُوءٍ مَعَ أَخٍ لِی وَ لَا قَطَبْتُ وَجْهِی فِی الْجَدْبِ (3) وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ صلّی الله علیه و آله هَذَا مِمَّنْ جَرَّهُ حُسْنُ خُلُقِهِ وَ سَخَاؤُهُ إِلَی جَنَّاتِ النَّعِیمِ.

*ترجمه کمره ای: (حدیث سه نفری که بلات و عزی سوگند خوردند که رسول خدا را بکشند و علی علیه السّلام در برابر آنها قیام کرد)

امام چهارم فرمود پیغمبر یک روز بیرون شد و نماز صبح را خواند سپس فرمود ای گروه مردم شما کدامتان میروید در برابر سه کسی که بلات و عزی سوگند خوردند مرا بکشند با اینکه بپروردگار کعبه قسم دروغ گفته اند، مردم همه سر بزیر افکندند و هیچ کس جواب نداد. فرمود گمان ندارم علی بن ابی طالب میان شما باشد. عامر بن قتاده عرضکرد آن حضرت امشب تب داشت و نیامده با شما نماز بخواند، اجازه میفرمائید باو خبر دهم؟ پیغمبر فرمود: خبر بده، عامر خدمت آن حضرت شتافت و باو خبر داد، امیر المؤمنین مثل اینکه از بند رها شده بیرون شد و جامه ای بتن داشت که دو گوشه اش را بگردن خود گره کرده بود، عرضکرد یا رسول اللّه چه خبر است؟

فرمود این فرستاده پروردگارم بمن خبر میدهد که سه نفر قیام کرده اند تا مرا بکشند با این که بپروردگار کعبه سوگند دروغ گفته اند. امیر المؤمنین فرمود من خودم تنها بجلوگیری آن ها مأمور میشوم هم اکنون جامه خود را میپوشم. پیغمبر فرمود نه، این جامه و زره و شمشیر من حاضر است جامه

خود را در برش کرد و عمامه را بسرش بست و شمشیر را حمایل او کرد و بر اسب خود سوارش نمود و بیرون رفت، چند روز گذشت که نه جبرئیل از او خبری آورد و نه از اطراف خبری از او رسید، فاطمه زهرا حسن و حسین را برداشت و حضور پیغمبر آمد و عرضکرد مبادا این دو بچه را یتیم کرده باشی؟ اشک از چشم پیغمبر جاری شد و شروع بگریستن کرد سپس فرمود.

ای مردم هر کس خبری از علی برای من بیاورد او را ببهشت مژده میدهم، مردم در جستجوی علی متفرق شدند، چون پیغمبر را سخت نگران دیدند، عامر بن قتاده حضور پیغمبر برگشت و مژده مراجعت علی را آورد امیر المؤمنین داخل شد با دو اسیر و یک سر و سه شتر و سه اسب جبرئیل نازل شد و بپیغمبر از جریان کار او خبر داد، پیغمبر فرمود یا ابو الحسن میخواهی بتو خبر دهم که چه کردی، منافقین گفتند تا این ساعت در حیرت بود اکنون میخواهد سرگذشت او را برای او نقل کند سپس فرمود یا ابو الحسن تو خودت سرگذشت خویش را نقل کن تا گواه این جمع باشی عرضکرد بچشم یا رسول اللّٰه چون وارد وادی شدم دیدم این سه تن بر شتران سوارند بمن فریاد زدند کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدایم، گفتند ما رسول خدا را نمی شناسیم کشتن تو با محمد پیش ما برابر است سپس این مقتول بر من حمله کرد و میان من و او چند ضربت رد و بدل شد و باد سرخی وزید که در آن آواز شما را شنیدم فرمودید یقه زرهش را برای تو قطع کردم بزن بشانه اش، زدم و کارگر نشد سپس باد سیاهی وزید که در آن آواز شما را شنیدم. فرمودید زرهش را بالا زدم برانش بزن ضربتی برانش زدم که آن را قطع کردم و او را بزمین افکندم و سرش را بریده و بزمین انداختم و سرش را گرفتم، این دو مرد بمن گفتند بما رسیده که محمد رفیق مهربان با رحمی است ما را خدمت او ببر و در قتل ما شتاب مکن، رفیق ما با هزار پهلوان برابر بود، رسول خدا فرمود اما آواز اول که بگوش تو رسید آواز جبرئیل و آواز دیگر از آن میکائیل بود. یکی از دو مرد را پیش دار، باو فرمود بگو لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، جواب گفت بدوش کشیدن کوه ابی قبیس پیش من آسانتر است از گفتن این کلمه، فرمود او را ببر گردن بزن، سپس دستور داد دیگری را پیش آور او را پیش داشت، فرمود بگو لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ و گواهی بده که من رسول خدایم، عرضکرد مرا هم برفیقم ملحق کن فرمود یا ابو الحسن او را هم ببر گردن بزن، امیر المؤمنین برخاست گردنش را بزند که جبرئیل نازل شد و عرضکرد یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد را نکش زیرا در میان قوم خود خوش خلق و با سخاوت بود، آن مرد از زیر شمشیر عرضکرد این فرستاده خدای تو

است که بتو خبر میدهد؟ فرمود آری، گفت بخدا در زمینه برادران خود مالک درهمی نبودم و هیچ گاه پشت بجنگ ندادم، شهادت میدهم که خدا یکی و تو رسول خدائی، پیغمبر فرمود این کسی است که خوش خلقی و سخاوت او را ببهشت پر نعمت کشانید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کردند که پیامبر را بکشند و علی آنان را برانداخت)

امام علی بن الحسین گفته: پیامبر روزی بیرون رفت و نماز بام گزارد. سپس گفت:

«ای مردم کدامین از شما می روید در برابر سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کرده اند مرا برکشند؟

(به پروردگار کعبه سوگند دروغ یاد کرده اند). مردمان همه سر به زیر افکندند و کسی پاسخی نداد.

گفت: می پندارم که علی بن ابی طالب در میان شما نباشد. عامر بن قتاده گفت: علی تب کرده نیامد نماز بگزارد. پیامبر گفت او را بیاگهان. او بیامد در حالی که دو گوشه جامه خود را به گردن خویش گره زده بود، پرسید ای فرستاده خدای چه خبر است؟. گفت خدا مرا خبر داده است که سه تن خواسته اند تا مرا بکشند و به پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته اند. علی درخواست تا تنها رفته با ایشان نبرد کند. پیامبر جامه و زره و شمشیر و عمامه خود را بدو پوشانید و بر اسب او سوار شد. روزی چند از رفتن وی بگذشت، نه از علی خبر رسید و نه فرخ سروش از خدا پیامی آورد، فاطمه فرزندان خود حسن و حسین را پیش پیامبر آورد و گفت: مبادا این کودکان را بی پدر کرده. پیامبر از سخن وی بگریست.

آنگاه به مردمان گفت: هر که از علی برای من خبری بیاورد او را به بهشت جاویدان مژده دهم.

حضار به جستجوی پرداختند. عامر بن قتاده بازگشت و مژده بازگشتن علی را بیاورد، پس علی در آمد و با دو اسیر و سه اشتر و سه اسب. جبرئیل فرود آمد و پیامبر را از آنچه گذشته بود آگاه ساخت.

پیامبر به علی گفت: خواهی ترا ز ما وقع بیاگهانم؟. منافقان می گفتند تا این زمان در سرگردانی بود و در درد زائیدن اکنون خواهد سرگذشت وی

را برای او نماید. سپس گفت: یا ابا الحسن تو خود از سرگذشت خویش مرا حدیث کن تا گواه این گروه باشی. گفت: ای فرستاده خدا چون بدان وادی در آمدم این سه تن را یافتم که بر اشتران اند و بانگ بر من زدند که کیستی؟ گفتم: علی پسر عم فرستاده خدای، گفتند:

ما فرستاده خدای را نمی شناسیم کشتن تو یا محمد نزد ما یکسان است، آنگاه این کشته بر من تک آورد و زد و خوردی روی داد ناگاه باد سرخی وزیدن گرفت که در آن آواز ترا می شنیدم که می گفتی یقه زرهش را برای تو بریدم به شانه وی زن، زدم کارگر نشد باد سیاهی وزیدن گرفت آواز ترا شنیدم که می گفتی زرهش را بالا زدم ضربتی برانش زدم و آن را بریدم و به زمین افکنده سرش را بر گرفتم.

سپس این دو تن گفتند چنان شنیده ایم که محمد یار مهربان با درگذشتی ست، ما را بر او بر و در کشتن ما مشتاب، این یار کشته ما با هزار مرد برابر بود. پیامبر گفت: نخستین آواز جبرئیل بود، دومین از آن میکائیل، پس به یکی از آن دو گفت: بگوی لا اله الا اللّه و گواهی ده من فرستاده اویم آن مرد گفت: به دوش کشیدن کوه ابی قبیس نزد من، آسان تر است از گفتن این سخن، پیامبر گفت:

گردن وی را بزن دیگری را پیش آوردند گفت آنچه گفتم بگوی او در پاسخ پیامبر گفت: مرا نیز به یار خود بپیوند، علی خواست تا گردن وی زند، جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: خدا ترا درود می فرستد و گوید او را مکش چون در قوم خود خوش خوی و جوانمرد است. در زیر شمشیر پرسید این سخن فرستاده خدای توست؟ پیامبر گفت: آری، آن مرد گفت به خدا سوگند برای برادران خود مالک درمی نبودم و هیچ گاه در نبرد نگریختم، اکنون گواهی می دهم که خدای یکی ست و تو فرستاده وی.

پیامبر گفت: این مردیست که خوشخویی و جوانمردی او را به بهشت کشانید.

***ترجمه فهری زنجانی: (داستان آن سه کس که به لات و عزی سوگند یاد کرده بودند که رسول خدا را بکشند و علی علیه السّلام در برابر آنان برخاست)

یحیی بن زید گوید: رسول خدا روزی از خانه بیرون شد و نماز صبح را گذارد سپس فرمود: مردم چه کسی از شما بر میخیزد بمقابله با آن سه تن که بلات و عزی سوگند یاد کرده اند تا مرا بکشند و به پروردگار کعبه

سوگند که دروغ پنداشته اند مردم همگی چشم بیکدیگر دوختند و کسی را یارای سخن نبود فرمود: گمان ندارم علی در میان شما باشد عامر بن قتاده برخاست و عرض کرد: علی را امشب تب شدیدی عارض شده و به نماز شما حاضر نشده است اگر اجازه میفرمائید باو خبر دهم فرمود: خود دانی عامر روان شد و علی را خبر داد امیر المؤمنین علیه السّلام مانند آنکه از بند رهائی یافته باشد از خانه بیرون شد و جامه ای بر تن داشت که از دو جانب اش بر گردن گره زده بود و عرض کرد: یا رسول اللّه این خبر چیست؟ فرمود: اینکه فرستاده پروردگارم بمن خبر میدهد از سه کس که قیام کرده اند تا مرا بکشند و به پروردگار کعبه سوگند که دروغ پنداشته اند امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد: من یک تنه بر آنان خواهم زد همین قدر که لباس خود را بر تن بپوشم پیغمبر فرمود: نه همین لباس من و همین زره ام و همین شمشیرم حاضر است پس لباس بر تن علی پوشاند و زره بر قامتش آراست و عمامه بر سرش گذاشت و شمشیر بر کمرش بست و بر مرکب خویش سوارش فرمود و امیر المؤمنین از مدینه بیرون رفت سه روز گذشت که نه جبرئیل بر پیغمبر خبری آورد و نه از زمین خبری رسید فاطمه حسن و حسین را بر پشت گرفته نزد پیغمبر آمد و میگفت: نزدیک است که این دو پسر بچه یتیم گردند قطرات اشک از دیده گان پیغمبر جاری شد و گریه میکرد سپس فرمود: ای مردم هر کس مژده بازگشت علی را بیاورد بهشت را بمژدگانی باو خواهم داد مردم که پیغمبر را سخت پریشان دیدند برای جستجو بهر طرف پراکنده شدند عامر بن قتاده آمد و بشارت ورود علی را داد امیر المؤمنین بهمراه دو اسیر و یک سر بریده و سه شتر و سه اسب وارد شد جبرئیل فرود آمد و جریان را گزارش داد پیغمبر بعلی فرمود: ای ابو الحسن دوست داری که من سرگذشت تو را بگویم؟ منافقین گفتند او تا این ساعت گرفتار امواج غم و اندوه بود و اکنون میخواهد سرگذشت علی را بیان کند پیغمبر فرمود: نه یا ابا الحسن تو خود بیان کن تا این جمع از زبان خودت شنیده باشند عرض کرد: بلی یا رسول اللّه چون بوادی رسیدم این سه نفر را دیدم که بر شتران سوارند بانگ بر من زدند که کیستی؟ گفتم من علی بن ابی طالب عموزاده رسول خدایم گفتند: ما برای خدا فرستاده ای نمی شناسیم گرفتاری تو در دست ما با گرفتاری محمد یکسان است در این موقع صاحب این سر بریده بر من حمله کرد و زد و خوردی میان ما رد و بدل شد و باد سرخی وزیدن گرفت که صدای شما در آن میان بگوشم رسید و شما فرمودید گریبان زره اش را برای تو پاره کردم رگ شانه اش را بزن، زدم و کارگر نشد سپس باد سیاهی وزید که صدای تو را یا رسول اللّه در آن میان شنیدم که میفرمودی زره اش را برای تو از روی رانش بر کنار زدم بر رانش بزن پس من ضربتی برانش زدم که ران از بدن جدا شد و بر

زمینش افکندم و سرش را بریدم. بدن بی سر را بدور انداخته و سرش را برگرفتم، این دو مرد بمن گفتند: ما شنیده ایم که محمد رفیق است و مهربان و دلسوز، ما را با خود به نزد او به بر و در کشتن ما شتاب مکن و این رفیق ما با هزار سوار برابر بود پس پیغمبر فرمود: اما آن صدای گوش خراش اولی صدای جبرئیل بود و اما آواز دیگر آواز میکائیل. یکی از دو مرد را پیش آر، علی یکی از آن دو را پیش کشید پیغمبر فرمود: بگو

لا اله الا اللَّه

و گواهی بده که من (محمد) رسول خدایم گفت: کوه ابو قبیس را بدوش کشیدن دوستتر دارم تا گفتن این کلمه. فرمود: یا ابا الحسن این مرد را ببر و گردنش را بزن (پس علی علیه السّلام گردنش را زد) سپس فرمود:

آن دیگر را پیش آر، پیش کشید، فرمود: بگو

لا اله الا الله

و گواهی ده که من فرستاده خدایم گفت: مرا نیز بنزد رفیقم بفرست فرمود: یا ابا الحسن ببر و گردنش را بزن امیر المؤمنین علیه السّلام از جای برخاست که گردنش را بزند جبرئیل فرود آمد و عرض کرد یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید او را مکش که او در میان فامیل خود خوش اخلاق و سخی الطبع است آن مرد که زیر شمشیر بود عرض کرد این فرستاده پروردگار تو است که تو را خبر میدهد؟ فرمود: آری، گفت: بخدا سوگند هرگز در زمینه کسی که با من برادروار بوده درهمی را مالک نشده ام مگر اینکه باو داده ام و با کسی که برادرانه با من دوست بوده سخن بد نگفته ام و در قحطی و خشکسالی رو ترش نکرده ام:

و من گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خداوندی رسول خدا فرمود:

این شخص از اشخاصی است که خوش خلقی اش و سخاوت اش او را به باغهای پر نعمت بهشتی کشانید.

****ترجمه جعفری: (حدیث سه نفری که به لات و عزّی سوگند خوردند که پیامبر علیه السّلام را بکشند و علی علیه السّلام بر آنان تاخت)

یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام گفت: روزی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله بیرون آمد و نماز صبح را خواند، سپس فرمود: ای مردم! چه کسی از شماست که به سوی آن سه نفری رهسپار شود که به لات و عزّی سوگند خورده اند که مرا بکشند، و سوگند به پروردگار کعبه که دروغ می گویند. مردم ساکت شدند و کسی سخن نگفت: پیامبر فرمود: گمان نمی کنم که علی بن ابی طالب در میان شما باشد، عامر بن قتاده برخاست و گفت: علی شب گذشته به شدّت تب داشت و لذا به نماز جماعت نیامده است، اجازه می دهی خبرش کنم؟ پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: این کار برای توست، او به سوی علی رفت و جریان را به او خبر داد، پس امیر المؤمنین در حالی که گویا از بند رها شده بیرون آمد و لباسی بر تن داشت که دو طرف آن را بر گردنش بسته بود، گفت: یا رسول اللّه این خبر چیست؟ فرمود: این فرستاده پروردگار من است که به من از سه نفر خبر می دهد، که به قتل من کمر بسته اند ولی به خدای کعبه که دروغ می گویند.

امیر المؤمنین گفت: من به تنهایی نزد آنها می روم، اجازه بده لباسم را بپوشم، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: این لباس من و زره من و شمشیر من است، پس او را لباس و زره پوشانید و عمامه و شمشیر بر وی بست و او را سوار اسب کرد و امیر المؤمنین علیه السّلام بیرون رفت.

سه روز بود که جبرئیل نازل نمی شد و خبر علی علیه السّلام و هیچ خبری از زمین را به او نمی داد، پس فاطمه آمد در حالی که حسن و حسین را در آغوش داشت و گفت:

می ترسم این دو بچه یتیم شوند، اشک در چشمان پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله حلقه زد، سپس فرمود: ای مردم چه کسی از علی برای من خبر می آورد که بهشت را به او مژده می دهم، مردم به سبب نگرانی شدیدی که در پیامبر دیدند، در جستجوی علی پراکنده شدند و عامر بن قتاده آمد و مژده داد و در همان حال امیر المؤمنین وارد شد، در حالی که دو اسیر و یک سر و سه شتر و سه اسب همراه داشت. جبرئیل نازل شد و جریان را به پیامبر خدا خبر داد.

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله به علی فرمود: یا ابا الحسن! دوست داری که به تو خبر بدهم از آنچه بر تو گذشت؟ منافقان گفتند: او از یک ساعت پیش درد زایمان گرفته بود و اکنون می خواهد خبر بدهد. پیامبر خدا صلّی

الله علیه و آله فرمود: بلکه تو خبر بده یا ابا الحسن، تا گواه بر این قوم باشی. گفت: آری یا رسول اللّه، وقتی به صحرا رفتم اینان را سوار بر شتر دیدم. به من ندا دادند که تو کیستی؟ گفتم من علی بن ابی طالب پسر عموی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله هستم. گفتند: ما برای خدا پیامبری نمی شناسیم و فرقی نمی کند که بر تو یا بر محمد حمله کنیم، این مردی که کشته شد، به من حمله کرد و میان من و او ضرباتی ردّ و بدل شد و باد سرخی وزید و من صدای تو را یا رسول اللّه شنیدم که می گفتی: یخه زرهش را پاره کرده ام به شانه اش بزن، پس من او را زدم و اثر نکرد، سپس باد سیاهی وزید و من صدای تو را یا رسول اللّه شنیدم که می گفتی: زرهش را از رانش کنار زدم، پس از رانش بزن و من زدم و آن را بریدم و او را انداختم و سرش را بریدم و خودش را جا گذاشتم و سرش را گرفتم. این دو مرد به من گفتند: به ما خبر رسیده که محمد رفیق شفیق و مهربانی است، پس ما را نزد او ببر و در باره ما شتاب مکن، این رفیق ما با هزار سواره برابری می کرد.

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: صدای اول که به گوشت رسید صدای جبرئیل بود و صدای دوم، صدای میکائیل بود. یکی از آن دو مرد را پیش من آر. علی او را پیش پیامبر آورد. پیامبر به او فرمود: بگو لا اله الا اللّه و گواهی بده که من فرستاده خدا هستم. او گفت: برداشتن کوه ابو قبیس برای من بهتر از این است که این کلمه را بگویم. پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علی او را عقب ببر و گردنش را بزن، پس علی گردن او را زد. سپس پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آن دیگری را بیاور، آورده شد، پیامبر به او فرمود: بگو لا اله الا اللّه و گواهی بده که من فرستاده خدا هستم. او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق کن.

فرمود: او را عقب ببر یا ابا الحسن و گردنش را بزن. امیر المؤمنین خواست گردن او را بزند، جبرئیل نازل شد و گفت: محمد! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید: او را نکش چون اخلاق نیکو دارد و در میان قومش سخاوتمند است. آن مرد که زیر شمشیر بود برخاست و گفت: آیا این فرستاده پروردگار توست که به تو خبر می دهد؟ پیامبر فرمود: آری. او گفت: به خدا سوگند که درهمی را با برادرم مالک نشدیم مگر اینکه آن را انفاق کردم و هیچ گاه با برادرم سخن بد نگفته ام و در قحطی صورت خود را ترش نکرده ام و من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو پیامبر خدایی. پیامبر فرمود:

این از کسانی است که اخلاق نیکو و سخاوتش او را به سوی بهشت نعمت ها کشانید.

فی البر بالإخوان و السعی فی حوائجهم ثلاث خصال

«42»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ وَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام خِيَارُكُمْ سُمَحَاؤُكُمْ وَ شِرَارُكُمْ بُخَلَاؤُكُمْ وَ مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ فِي ذَلِكَ مَرْغَمَةٌ لِلشَّيْطَانِ

1- وکزه من باب وعد-: دفعه، ضربه بجمع الکف، وکزه بالرمح: طعنه.
2- حک الشی ء بالشی ء أو علیه: أمره علیه دلکا و صکا.
3- القطوب العبوس، و الجدب القحط، و فی بعض النسخ «و ما قلبت وجهی فی الحرب» و لعله تصحیف.

وَ تَزَحْزُحٌ عَنِ النِّيرَانِ (1) وَ دُخُولُ الْجِنَانِ يَا جَمِيلُ أَخْبِرْ بِهَذَا الْحَدِيثِ غُرَرَ أَصْحَابِکَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ غُرَرُ أَصْحَابِی قَالَ هُمُ الْبَارُّونَ بِالْإِخْوَانِ فِی الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ ثُمَّ قَالَ يَا جَمِيلُ أَمَا إِنَّ صَاحِبَ الْكَثِيرِ يَهُونُ عَلَيْهِ ذَلِکَ وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِبَ الْقَلِيلِ فَقَالَ وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (2).

*ترجمه کمره ای: (در نیکی ببرادران و اقدام در انجام حاجتشان سه خصلت است)

امام ششم فرمود بهترین شماها بخشش کنندگان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند، از کارهای شایسته نیکی کردن با برادران و سعی در حوائج آنان است، این کارها شیطان را خوار و مرد را از آتش دوزخ برکنار میدارند و وارد بهشت می نماید، ای جمیل این حدیث را برای روشنفکران اصحاب خود نقل کن عرضکردم قربانت اصحاب درخشنده من کیانند؟ فرمود آنها که با برادران خود درخوشی و تنگی نیکی کنند سپس فرمود ای جمیل احسان بر شخص ثروتمند آسان است ولی خدای عز و جل مدح کرده احسان درویشان را و فرموده آن کسانی که با فرط احتیاج دیگران را بر خود مقدم میدارند آنان که خویش را از بخل نگهداشتند هم آنان رستگارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در نیکی به برادران و کوشش در انجام نیاز ایشان سه منش است)

امام صادق گفته: «بهترین شما دهش کنندگان شماست و بدترین شما بخیلان اند، از کارهای شایسته خوبی با برادران و کوشش در نیازهای ایشان است. این گونه کارها دیو را خوار و آدمی را از دوزخ دور می کند و به بهشت می راند، ای جمیل این سخن را برای بزرگان از یاران خود بازگوی نما. گفتم: برخی شما گردم. یاران بزرگوار من چه کسانی هستند؟ گفت: «آنان که با برادران خود در خوشی و سختی خوبی کنند». بعدا گفت: «ای جمیل نیکی از توانگر آسان است، لیک خدای بزرگ ستایش کرده نیکی به درویشان را و گفته: آن کسانی هستند که با بسیاری نیاز دیگران را بر خویش برتر دارند و کسانی که خود را از تنگ چشمی نگهداشتند نیز ایشان رستگاراند».

***ترجمه فهری زنجانی: (نیکی در حق برادران دینی و کوشش در انجام احتیاجات آنان سه نتیجه دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بهترین افراد شما افراد با گذشت اند و بدترین شما بخیلان شما هستند و از کارهای شایسته، نیکی در حق برادران و کوشش در انجام احتیاجات آنان است که نتیجه این کار دوری شیطان و برکنار شدن از آتش و وارد شدن به بهشت است ای جمیل این حدیث را برای اشراف اصحاب خود بیان کن گوید: عرض کردم فدایت شوم اشراف اصحاب من کیانند؟ فرمود آنانی که در حق برادران خود نیکی کنند بهنگام تنگی و گشایش سپس فرمود: ای جمیل نیکی در حق برادران بر افرادی که ثروتمند میباشند سهل است ولی خداوند بی بضاعتان را ستوده و فرموده است: دیگران را بر خویش مقدم میدارند هر چند خود در کمال احتیاج باشند و هر که از بخل و حرص محفوظ بماند هم آنان رستگارند (3).

****ترجمه جعفری: (در نیکویی به برادران و سعی در حوائج آنان، سه خصلت است)

جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: بهترین شما سخاوتمندترین شماست و بدترین شما بخیل ترین شماست و از کارهای شایسته نیکی به برادران و کوشش در حوائج آنهاست و در آن، مالیده شدن دماغ شیطان و دوری از آتش جهنم و وارد شدن در بهشت است. ای جمیل! این حدیث را به برگزیدگان از یاران خود خبر بده. راوی گفت: گفتم: فدایت شوم برگزیدگان از یاران من کدامند؟ فرمود: آنان که به برادران خود به هنگام دشواری و آسانی نیکی می کنند. سپس فرمود: ای جمیل! این کار برای کسی که ثروت بسیار دارد آسان است و خداوند صاحب مال اندک را مدح کرده و فرموده است: «آنان دیگران را بر نفس خویش مقدم می دارند اگر چه خود نیاز دارند و هر کس خود را از بخل نفس نگه داشت آنان راستگارانند» (4)

النهی عن التغوط فی ثلاثه مواضع

«43»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه

و آله أنْ يُتَغَوَّطَ عَلَى شَفِيرِ مَاءٍ يُسْتَعْذَبُ مِنْهُ أوْ نَهَرٍ يُسْتَعْذَبُ مِنْهُ أوْ تَحْتَ شَجَرَهٍ عَلَيْهَا ثَمَرُهَا.

*ترجمه کمره ای: (از قضای حاجت در سه جا نهی شده)

امام اول فرمود رسول خدا از تغوط بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت میوه دار نهی کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ریستن در سه جا نهی شده)

امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا از ریستن بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت بارور منع کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (در هر جا نباید برای تخلی نشست)

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله از نشستن برای تخلی در کنار چاه شیرین و جوی آب شیرین که بمصرف آشامیدن میرسند و زیر درخت میوه دار نهی فرمود.

****ترجمه جعفری: (نهی از قضای حاجت در سه جا)

سکونی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه در کنار آبی که خورده می شود و یا نهری که از آن خورده می شود و یا زیر درختی که میوه دارد، قضای حاجت کنند.

فی استقبال الشمس ثلاث خصال ردیه

«44»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَحْيَى سُهَيْلٌ بْنُ زِيَادٍ الْوَاسِطِيُ (5) بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام قَالَ: لَا تَسْتَقْبِلُوا الشَّمْسَ فَإِنَّهَا مَبْخَرَهٌ تُشْحِبُ اللَّوْنَ (6) وَ تُبْلِي الثَّوْبَ وَ تُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّفِينَ.

*ترجمه کمره ای: (روبرو بودن با خورشید سه بدی دارد)

امام اول فرمود با خورشید روبرو نشوید زیرا خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند جامه را کهنه کند و درد درونی را آشکار نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برابر شدن با آفتاب سه بدی دارد)

امام علی بن ابی طالب گفته: «با آفتاب برابر مشوید چون خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند و جامه را فرسوده نماید و درد درونی را آشکار کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (رو بآفتاب بودن سه خاصیت بد دارد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رو بآفتاب نکنید که در اثر حالت تبخیری آفتاب، رنگ را تیره و لباس را پوسیده و درد نهانی را تحریک و آشکار میکند.

****ترجمه جعفری: (در روبرو بودن با آفتاب، سه خصلت بد وجود دارد)

سهیل بن زیاد با سند خود نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: روبروی آفتاب قرار نگیرید که آن بخارکننده است، رنگ را تیره می کند و لباس را می پوساند و مرض نهفته را آشکار می سازد.

للمسرف ثلاث علامات

«45»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ.

1- الرغمه: الکره، یقال: فعلت ذلک علی مرغمه أی علی کره و أرغمه ای أذله و أسخطه و حمله علی فعل ما یکرهه، و زحزحه عن مکانه باعده و التزحزح: التباعد و التنحّی.
2- الحشر: 9. و الشحّ: البخل مع الحرص.
3- الحشر: 9
4- سوره حشر آیه 9.
5- ذکره العلامه فی الضعفاء.

6- البخر: نتن الفم، و الشحب تغير اللون من جوع أو مرض، و بلى الثوب: رثّ.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ يَرْفَعُهُ إِلَی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَرِی مَا لَيْسَ لَهُ. (1).

*ترجمه کمره ای: (اسراف کار سه نشانه دارد)

امام اول فرمود اسراف کار سه نشانه دارد می خورد آنچه در خور او نیست، می پوشد لباسی که در خور او نیست، میخرد متاعی که در خور او نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سرافگر سه نشانه دارد)

امیر المؤمنین علی گفته: «اسرافگر سه نشانه دارد، آنچه می خورد در خور وی نیست. پوشاکی پوشد که شایسته برای او نیست، و کالایی خرد که زیبنده وی نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز نشان شخص اسراف کار است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شخص اسراف کار سه نشان دارد: طعامی که در خور او نیست میخورد و لباسی که در خور او نیست میپوشد و متاعی که در خور او نیست میخرد.

****ترجمه جعفری: (اسراف کار، سه علامت دارد)

ابو اسحاق در یک حدیث مرفوع از امام سجّاد علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شخص اسراف کار سه علامت دارد: چیزی را که شایسته او نیست می خورد و لباسی را که شایسته او نیست می پوشد و چیزی را که شایسته او نیست می خرد. (در خوراک و پوشاک و خریدن کالا از حدّ خود تجاوز می کند و بیشتر از آنچه در شأن اوست خرج می کند)

كل عين باكيه يوم القيامه إلا ثلاث أعين

«46»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْیُنٍ عَیْنٌ بَکَتْ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَهً فِی سَبِیلِ اللَّهِ. (2).

*ترجمه کمره ای: (هر چشمی در روز قیامت گریانست جز سه چشم)

رسول خدا فرمود هر چشمی روز قیامت گریانست جز سه چشم، چشمی که از ترس خدا گرییده، چشمی که از نامحرم پوشیده، چشمی که در جبهه جهاد برای حق نخوابیده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر دیده یی در قیامت گریانست جز سه دیده)

پیامبر گفته: «هر دیده یی در روز رستخیز گریانست مگر سه دیده دیده یی: که از بیم خدا گریسته و دیده یی که از نامحرم پوشیده و دیده یی که در پیکار حق نخفته».

***ترجمه فهری زنجانی: (روز قیامت بجز سه چشم همه دیده ها گریان است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر چشمی روز قیامت گریان است بجز سه چشم: چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که از محرمات الهی دیده پوشی کرده و چشمی که در راه خدا شب زنده دار بوده است.

****ترجمه جعفری: (هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم)

سکونی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از ترس خدا گریه کرده و چشمی که از آنچه خدا حرام کرده پوشیده شده و چشمی که در راه خدا بیدار مانده است.

جمع الخير كله فی ثلاث خصال

«47»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السَّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ النَّظَرِ وَ السُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَ كُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً (3) وَ سُكُوتُهُ فِكْراً وَ كَلَامُهُ ذِكْراً وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ أَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ.

*ترجمه کمره ای: (همه خوبیها در سه خصلت است)

امام اول فرمود همه خوبیها در سه خصلت است:

نگاه و خاموشی و سخن، هر نگاهی که اسباب عبرت نشود سهو است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است هر سخنی که در آن ذکر حق نباشد بیهوده است، خوشا بحال کسی که نگاهش عبرت خیز و خاموشیش اندیشه آمیز و سخنش یاد آوری باشد، بر گناه خود بگرید و مردم از شرش آسوده باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همه نیکیها در سه منش است)

امیر المؤمنین علی گفته: «همه نیکیها در سه منش است: نگاه کردن، خاموش بودن، سخن گفتن، هر نظری که انگیزه پند نگردد پرتی است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است، هر گفتاری که در آن یاد حق نباشد بیهودگی ست. خرما کسی که نگریستن وی پند خیز است و خاموشی وی اندیشه آمیز است و گفتار وی یادآوری ست. آنکه بر گناه خویش گرید و مردم از نابکاری وی در آسایش باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (همه خیر در سه چیز فراهم آمده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همه خیر در سه چیز فراهم آمده است: نگاه کردن و خاموشی و سخن گفتن پس هر نگاهی که عبرت انگیز نباشد خطا است و هر خاموشی که بی تفکر باشد غفلت است و هر سخنی که خدا را بیاد نیاورد بیهوده است خوشا بحال آن که نگاهش عبرت و خاموشی اش فکر و سخن اش ذکر باشد و بر گناه خود بگرید و مردم از شرش در امان باشند.

****ترجمه جعفری: (همه نیکی ها در سه خصلت جمع شده است)

ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همه نیکی ها در سه خصلت جمع شده است: نگریستن و سکوت و سخن گفتن، پس هر نگاهی که همراه با عبرت گرفتن نباشد، اشتباه است و هر سکوتی که همراه با اندیشیدن نباشد، غفلت است و هر سخنی که همراه با ذکر خدا نباشد، بیهوده و لغو است. خوشا به حال کسی که نگاهش عبرت و سکوتش تفکر و کلامش ذکر باشد و بر گناهش گریه کند و مردم از شرّ او ایمن باشند.

النهی عن ارتداف ثلاثه نفر علی الدابه

«48»- حَدَّثَنَا عَلِیٌّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ (4) .

1- المراد أنّه یجاوز عن حدّه یأکل و یلبس ما یکون هو فوق شأنه و یشتری متاعا لیس له أن یشتریه.
2- غض بصره أی منعه و کفه و حفظه. و سهر یسهر من باب علم: لم ینم لیلا.
3- فی بعض النسخ «عبرا».
4- یعنی جد أبیه.

أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ یَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ لَا یَرْتَدِفْ ثَلَاثَةٌ عَلَی دَابَّةٍ فَإِنَّ أَحَدَهُمْ مَلْعُونٌ وَ هُوَ الْمُقَدَّمُ.

*ترجمه کمره ای: (نهی شده است که سه تن پشت سر یک دیگر بر چهارپا سوار شوند)

رسول خدا در حدیثی طولانی فرمود سه تن پشت سر هم بچهار پا سوار نشوند که یکی از آنها ملعونست و آن مقدم آنها است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن که بر چهارپایی سوار شوند)

پیامبر در سخنی دراز گفته: «هر سه تن که بر چارپایی نشینند یکی از ایشان ملعون است و آن مقدم ایشان است. شاید علت لعن آن باشد که چارپا بیش از دو تن تحمل نکند و این ستمی ست بر او.

***ترجمه فهری زنجانی: (بر پشت چهار پا نباید سه نفر ردیف سوار شوند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه نفر ردیف هم بر چهار پا سوار نشوند که یکی از آنان ملعون است: آنکه جلوتر سوار شده است.

شرح: چون بیشتر چنین است که اولی دیگران را دعوت بر سوار شدن میکند و یا از این جهت است غالبا نفر اول در سمت گردن حیوان است و خطر سقوط دارد.

****ترجمه جعفری: (نهی از سوار شدن سه نفر بر پشت سر هم بر چارپا)

امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر خدا نقل می کند که در یک حدیث طولانی فرمود: سه نفر پشت سر هم بر یک چارپا سوار نشوند که اگر سوار شوند یکی از آنها ملعون است و آن اولی است.

حق المسافر أن یقیم علیه أصحابه إذا مرض ثلاثا

«49»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعُوا الْحَدِيثَ قَالَ: حَقُّ الْمُسَافِرِ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ إِذَا مَرِضَ ثَلَاثاً (1).

*ترجمه کمره ای: (حق مسافری که بیمار شود)

حق مسافری که بیمار شود برفیقانش این است که سه روز با او اقامت کنند

**ترجمه مدرس گیلانی: (حق مسافر بیمار بر یارانش آنست که سه روز با او بمانند)

پیامبر گفته حق مسافر بیمار بر همسفران وی آن ست که با او سه روز بمانند شاید بهبود حاصل کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (رفقای مسافر بیمار باید سه روز از حرکت خودداری کنند)

امام علیه السّلام فرمود: مسافر اگر بیمار شد حق دارد که رفقایش سه روز بخواطر او حرکت نکنند.

شرح: شاید مراد این باشد: کسی که میخواهد به سفری برود اگر بیمار شد رفقای هم سفرش تا سه شب بانتظارش می ایستند و اگر بهبودی نیافت او را بخوانواده اش سپرده و حرکت میکنند نه اینکه در سفر پس از سه روز انتظار او را در شهر غریب رها کرده و بروند.

****ترجمه جعفری: (حق مسافر بر همراهانش این است که در صورت بیماریش سه روز نزد وی اقامت کنند)

فرمود: حق مسافری که مریض شود بر همراهانش این است که سه روز به خاطر او توقف کنند (که اگر خوب شد او را با خود ببرند و گر نه او را نزد خانواده اش رها کنند و خود به سفر بروند).

فی النعل السوداء ثلاث خصال ردیه و فی الصفراء ثلاث خصال محموده

«50»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَهَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام وَ عَلَیَّ نَعْلٌ سَوْدَاءُ فَقَالَ مَا لَکَ وَ لُبْسَ نَعْلٍ سَوْدَاءَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فِیهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ قَالَ قُلْتُ وَ مَا هِیَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ تُضْعِفُ الْبَصَرَ وَ تُرْخِی الذَّکَرَ وَ تُورِثُ الْهَمَّ وَ هِیَ مَعَ ذَلِکَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِینَ عَلَیْکَ بِلُبْسِ نَعْلٍ صَفْرَاءَ فَإِنَّ فِیهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ قَالَ قُلْتُ وَ مَا هِیَ قَالَ تُجِدُّ الْبَصَرَ وَ تَشُدُّ الذَّکَرَ وَ تَنْفِی الْهَمَّ وَ هِیَ مَعَ ذَلِکَ مِنْ لِبَاسِ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السّلام.

*ترجمه کمره ای: (در کفش سیاه سه خصلت بد است و در کفش زرد سه خصلت نیک)

حنان بن سدیر گوید کفش سیاهی پوشیده بودم حضور امام ششم رسیدم فرمود: تو را چه باینکه کفش سیاه بپوشی، نمیدانی در آن سه اثر است عرض کردم چه آثاری قربانت؟ فرمود دیده را کم نور و ذکر را کم زور و اندوه را موفور کند و با این حال لباس جبارانست.

کفش زرد بپوش که سه اثر خوب دارد، عرضکردم چه آثاری؟ فرمود، دیده را پر نور و ذکر را پر زور و اندوه را نابود گرداند و لباس پیغمبران هم هست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در پا افزار سیاه سه منش بد است و در زرد سه منش نیک)

حنان پور سدیر گفته:

پا افزار سیاهی پوشیده بودم. امام صادق گفت: «چرا کفش سیاه به پا کرده یی؟ ندانی که در آن سه منش است» گفتم: فدای تو آنها کدام است؟. گفت: روشنی چشم اندک کند، آلت مرد را سست و اندوه را بسیار با همه اینها پوشاک ستمکاران است و زرد چشم را قوی کند و آلت را استوار و اندوه ببرد و پوشش انبیاست.

***ترجمه فهری زنجانی: (کفش سیاه سه اثر بد دارد و کفش زرد سه اثر پسندیده)

حنان بن سدیر گوید: بخدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و نعلین سیاهی بپایم بود فرمود: ترا چه که کفش سیاه بپوشی؟ مگر ندانسته ای

که سه خاصیت دارد گوید: عرض کردم: فدایت شوم آن سه خاصیت چیست؟ فرمود: چشم را کم سو میکند و آلت تناسل را سست میسازد و گرفتگی خاطر می آورد و گذشته از اینها لباس ستمگران است حتما کفش زرد بپوش که سه خاصیت در آن است گوید: عرض کردم: آن سه خاصیت کدام است؟ فرمود: چشم را تیز بین میکند و آلت تناسل را محکم میسازد و مسرت خاطر آورد و گذشته از اینها لباس پیمبران علیهم السّلام است.

****ترجمه جعفری: (در کفش سیاه سه خصلت بد و در کفش زرد سه خصلت خوب است)

حنان بن سدیر می گوید: وارد بر امام صادق علیه السّلام شدم در حالی که کفش سیاهی پوشیده بودم، فرمود: تو را چه شده که کفش سیاه پوشیده ای، آیا نمی دانی که در آن سه خصلت است؟ می گوید: گفتم: فدایت گردم آن سه خصلت چیست؟ فرمود: چشم را ضعیف می کند و آلت را سست می کند و باعث اندوه می شود و با همه این احوال آن از پوشیدنی های زورمداران است. بر تو باد کفش زرد که در آن نیز سه خصلت است.

گفتم: آن سه خصلت چیست؟ فرمود: چشم را تیز می کند و آلت را قوی می کند و اندوه را برطرف می سازد و آن از پوشیدنی های پیامبران است.

تعلموا من الغراب ثلاث خصال

«51»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ

1- الحديث مضمر أو مقطوع و المراد توقّف أصحاب المريض فی السفر له ثلاث ليال فان برى ء فهو معهم، و الا فيتركوه عند أهله و يمضوا فی سفرهم.

جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله تَعَلَّمُوا مِنَ الْغُرَابِ خِصَالاً ثَلَاثاً اسْتِتَارَهُ بِالسِّفَادِ (1) وَ بُکُورَهُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ حَذَرَهُ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت را از کلاغ بیاموزید)

رسول خدا فرمود سه خصلت را از کلاغ یاد بگیرید، پریدن بر ماده خود را پنهان میکند، بامدادان دنبال روزی میرود و بسیار حذر میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش را از کلاغ بیاموزید)

پیامبر گفته: «سه منش را از کلاغ بیاموزید جفت گیری خود را با ماده نهان می کند، بگاه بی روزی می رود و بسیار دور اندیشه و گریزان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (از کلاغ سه چیز را بیاموزید)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: از کلاغ سه عادت بیاموزید پنهان بودنش بهنگام جفت شدن و سحر خیزیش در طلب روزی و بیدار و هشیار بودنش.

****ترجمه جعفری: (از کلاغ سه خصلت را یاد بگیرید)

سلیمان بن جعفر می گوید: امام رضا علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: جفت شدن با ماده به صورت پنهانی و طلب روزی در صبح زود و احتیاط کردن او.

ثلاثه تکون مع ثلاثه

«52»- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ عَنْ زَیْدٍ الْقَتَّاتِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ مَعَ الثَّبَّتِ تَکُونُ السَّلَامَهُ وَ مَعَ الْعَجَلَهِ تَکُونُ النَّدَامَهُ وَ مَنِ ابْتَدَأَ بِعَمَلٍ فِی غَیْرِ وَقْتِهِ کَانَ بُلُوغُهُ فِی غَیْرِ حِینِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز با سه چیز است)

ابان بن تغلب گوید شنیدم امام ششم میفرمود، سلامت در پیگردیست، پشیمانی در شتاب هر کس بی وقت دست بکاری زند بی موقع بنتیجه رسد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز با سه چیز پاید)

ابان پور تغلب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفته: «تندرستی در جستجویست، پشیمانی در شتاب زدگی ست، هر که بی وقت دست به کاری زند در غیر وقت به نتیجه رسد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز با سه چیز همراه است)

ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: بهمراه تانی و مشورت سلامتی است و بدنبال شتاب زدگی پشیمانی و هر که بی موقع کاری را شروع کند نتیجه اش نیز بی موقع خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (سه چیز با سه چیز است)

ابان بن تغلب می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: با پایداری، سلامت و با عجله، پشیمانی حاصل می شود و هر کس که کاری را در غیر وقت آن انجام دهد، در غیر وقت خود به نتیجه می رسد.

الشؤم فی ثلاثه

«53»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: تَذَاكَرُوا الشُّؤْمَ عِنْدَهُ فَقَالَ الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا شُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَ مَنْعُهَا ظَهْرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَ شَرُّ جِيرَانِهَا وَ كَثْرَةُ عُيُوبِهَا.

*ترجمه کمره ای: (شومی در سه چیز است)

خالد بن نجیح گوید حضور امام ششم مذاکره شومی را کردند فرمود شومی و بد اقبالی در سه چیز است در زن و چهار پا و خانه، اما شومی زن بسیاری کابین و ناسپاسی شوهر است و اما در چهار پا بدخلقی و چموشی است و اما در خانه، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیوب است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شومی در سه چیز است)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که نزد وی از شومی گفته شد، گفت: «شومی و بد بیاری در سه چیز است: در زن و چهار پا و سرا، شومی زن در بسیاری کابین و ناسپاسی شوی ویست و چارپا سرکشی آن ست. در سرا، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیبهای آن است».

***ترجمه فهری زنجانی: (فال بد در سه چیز است)

خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام گفتگو در باره فال بد بود آن حضرت فرمود: فال بد در سه چیز است: در زن و در مرکب سواری و در خانه، اما بدفالی زن در این است که کابین اش زیاد و با شوهرش ناسازگار باشد و اما در مرکب سواری بدخلقی و چموشی است و اما در خانه، تنگی فضای حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیوب اش میباشد.

****ترجمه جعفری: (شومی در سه چیز است)

خالد بن نجیح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شومی در سه چیز است: زن و مرکب و خانه. شومی زن در زیاد بودن مهریه او و ناسپاسی شوهرش است و شومی مرکب در بدخلقی آن و رکاب ندادن آن است و شومی خانه در تنگی حیاط و بدی همسایه و زیاد بودن عیب های آن است.

الذین نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ ثلاثه أصناف

«54»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ طَلْحَهَ الشَّامِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَلَمَّا

نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ (2).قَالَ كَانُوا ثَلَاثَهَ أَصْنَافٍ صِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَ أَمَرُوا فَنَجَوْا وَ صِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَ لَمْ يَأْمُرُوا فَمُسِخُوا ذَرّاً وَ صِنْفٌ لَمْ يَأْتَمِرُوا وَ لَمْ يَأْمُرُوا فَهَلَكُوا

*ترجمه کمره ای: (کسانی که هر چه یاد آور شدند فراموش کردند سه دسته بودند)

امام پنجم در شرح قول خدا فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فرمود سه دسته بودند یک دسته پذیرفتند و بدیگران هم دستور دادند پس نجات یافتند، یک دسته پذیرفتند و بدیگران دستور ندادند بصورت وز مسخ شدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسانی که هر چه یاد کنند فراموش کردند سه گروه اند)

امام محمد باقر در شرح گفتار خدا که در قرآن کریم گفته: «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ*». گفت: سه دسته بودند: یک دسته پذیرفتند و به دیگران نیز رسانیدند از این رو نجات یافتند، دسته یی پذیرفتند و به دیگران نرسانیدند به صورت مسخ شدند، دسته یی که نه خود پذیرفتند نه به دیگران فرمان دادند نابود شدند.»

شرح: وز بتشدید زاء نقطه دار مرغ آبی است- و دسته ای که نه خود پذیرفتند و نه بدیگران دستور دادند هلاک شدند.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسانی که تذکرات حق را فراموش کردند سه طایفه بودند)

امام باقر علیه السّلام در شرح آیه فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ (3) فرمود: سه طائفه بودند: طائفه ای خود فرمان بردند و بدیگران نیز دستور دادند اینان نجات یافتند و طائفه ای خود فرمان بردند ولی بدیگران دستور ندادند اینان بصورت وز (مرغ آبی) (4) مسخ شدند و طائفه ای نه خود فرمان بردند و نه دیگران را دستور دادند اینان نابود شدند.

شرح: با تامل در روایت و ترجمه اش معلوم می شود که امام علیه السّلام در مقام شرح آیه مبارکه حال سه دسته از مردم را بیان میفرمایند که دسته اول نجات یافته اند و دو دسته دیگر در اثر از یاد بردن تذکرات الهی معذب شده اند و بنا بر این فراموش کنندگان دو طایفه اند نه سه طایفه چنانچه مصنف ره در عنوان باب فرموده است.

****ترجمه جعفری: (کسانی که هر چه به آنها گفته شد فراموش کردند، سه گروهند)

طلحه شامی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که در باره این آیه «فلمّا نسوا ما ذکروا به (5) و چون فراموش کردند آنچه را که به آنان تذکر داده شده بود» (که مربوط به داستان اصحاب سبت از یهودی هاست) فرمود: آنها سه دسته بودند: دسته ای خود فرمان خدا را پذیرفتند و دیگران را هم امر به معروف کردند، آنها نجات یافتند، و دسته ای خود، فرموده خدا را پذیرفتند ولی دیگران را امر به معروف نکردند، آنها به صورت مورچه مسخ شدند، و دسته ای نه فرمان خدا را پذیرفتند و نه امر به معروف کردند، آنها هلاک شدند: (طبق آیات قرآنی آن دسته از آنها که خدا را نافرمانی کردند؛ یعنی همان دسته سوم، به صورت میمون مسخ گشتند و مطرود شدند و طبق این روایت دسته دوم آنها هم به صورت مورچه مسخ شدند و در بعضی از نسخه ها به جای «ذرّ=مورچه» کلمه «وزّ=مرغابی» آمده است.)

1- السفاد، نزو الذکر علی الأنثی.
2- الأعراف: 165. فی قصه أصحاب السبت من الیهود.
3- الاعراف داستان یهودیانی که شنبه ها صید ماهی میکردند.
4- در نسخه مکتبه الصدوق بجای (وز) (ذر) نوشته شده است.
5- سوره اعراف، آیه 165.

ثلاثه فی حرز الله عز و جل إلی أن یفرغ الله من الحساب

«55»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یُوسُفَ (1) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ الْعَطَّارِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام ثَلَاثَةٌ فِی حِرْزِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی أَنْ یَفْرُغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ رَجُلٌ لَمْ یَهُمَّ بِزِنًا قَطُّ (2) وَ رَجُلٌ لَمْ یَشُبْ مَالَهُ بِرِبًا قَطُّ وَ رَجُلٌ لَمْ یَسْعَ فِیهِمَا قَطُّ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس در پناه خدا باشند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود)

امام ششم فرمود سه کس در پناه خدا باشند تا از حساب خلق فارغ شود، کسی که هرگز زنا نکرده، کسی که مال خود را هرگز بربا نیامیخته، کسی که در این دو کوشش نکرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس در پناه خدایند تا از باز خواست مردمان آسایش یابد)

امام صادق گفته: «سه کس در پناه خدایند تا از بازخواست مردم آسایش یابد. آنکه هرگز زنا نکرده و آنکه خواسته خویش را هیچ به سود خواری نیامیخته و آنکه ابدا در این دو کوشا نبوده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس در پناه خدای عز و جل باشند تا هنگامی که خداوند از حساب مردم فارغ شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس در پناه خدای عز و جل باشند تا خداوند از حساب مردم فارغ شود: مردیکه هرگز زنا نکرده و مردیکه هرگز مالش را به ربا نیامیخته و مردی که در زنا و ربای دیگری هرگز کوششی نکرده است.

****ترجمه جعفری: (سه گروه در امان خدا هستند تا اینکه خداوند از حساب فارغ شود)

حسن بن زیاد عطار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه گروه در امان خدا هستند تا اینکه خداوند از حساب فارغ شود: مردی که

هرگز در فکر زنا نبوده و مردی که مالش را هرگز به ربا آلوده نکرده و مردی که هرگز در این دو کار کوشش نکرده است.

من أعطی ثلاثه لم یحرم ثلاثه

«56»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ (3) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: یَا مُعَاوِیَهُ مَنْ أُعْطِیَ ثَلَاثَهً لَمْ یُحْرَمْ ثَلَاثَهً مَنْ أُعْطِیَ الدُّعَاءَ (4) أُعْطِیَ الْإِجَابَهَ وَ مَنْ أُعْطِیَ الشُّکْرَ أُعْطِیَ الزِّیَادَهَ وَ مَنْ أُعْطِیَ التَّوَکُّلَ أُعْطِیَ الْکِفَایَهَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (5) وَ یَقُولُ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (6) وَ یَقُولُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (7)

*ترجمه کمره ای: (کسی که سه چیز داده شده از سه چیز وانیفتاده)

امام ششم فرمود ای معاویه کسی که سه چیز داده شد از سه چیز وانیفتاده، بهر کس توفیق دعا داده شده قبول آن داده شود، بهر کس شکر نعمت داده شده فزونی نعمت عطا شود، بهر کس که توکل داده شده کفایت الهی نصیب شود، زیرا خدای عز و جل در کتابش فرماید! هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است، فرماید اگر شکر کنید برای شما بیفزایم. فرماید از من بخواهید تا مستجاب کنم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده)

امام صادق گفته: «ای معاویه (یکی از روات است) آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده: بهر کس کامیابی دعا داده شده پذیرفتن آن نیز داده شده. بهر کس سپاس نعمت داده شده افزونی نعمت بدو داده شده، بهر کس که توکل داده شده کفایت خدایی روزی شود. به دلیل آنکه خدای بزرگ در قرآن کریم گفته: «هر که بر خدای توکل کند خدا او را بسنده است و گفته: اگر سپاس نعمت کنید، میفزایم. و گفته: از من بخواهید تا برآورده کنم».

***ترجمه فهری زنجانی: (آن را که سه چیز نصیب گشته از سه چیز بی نصیب نمانده است)

امام صادق علیه السّلام به معاویه بن عمار فرمود: ای معاویه آن را که سه چیز نصیب گشته از سه چیز بی نصیب نمانده است هر که را توفیق دعا داده شده پذیرش نیز داده شده و هر که را توفیق سپاسگزاری نعمت داده شده افزایش نعمت نیز نصیب اش گشته است و آن را که توکل داده شده بانجام کارها نیز نائل آمده است که خدای عز و جل در قرآن اش میفرماید: هر که بر خدا توکل کند خدا او را بس است (8) و میفرماید: اگر سپاسگزاری کردید بطور حتم نعمتم را بر شما افزون کنم (9) و میفرماید: از من بخواهید تا خواسته شما را بنفع شما بپذیرم (10)

****ترجمه جعفری: (کسی که سه چیز به او داده شود، از سه چیز محروم نگردد)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ای معاویه! کسی که به او سه چیز داده شود، از سه چیز محروم نگردد: کسی که به او توفیق دعا داده شده، اجابت دعا هم داده می شود و کسی که به او توفیق شکرگزاری داده شده، به او افزونی هم داده می شود و کسی که به او توفیق توکل داده شده، به او بی نیازی از دیگران هم داده می شود (چون خدا برای او کافی است). همانا خداوند در کتاب خود می فرماید: «هر کس بر خدا توکل کند، او را بس است» (11) و می فرماید: «هر گاه شکر کنید بر شما می افزایم» (12) و می فرماید: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (13).

النهی عن مشاوره ثلاثه

«57»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى.

1- کذا و لعله «بن سیف»
2- فی المطبوعه قدیما «لم یزن قط».
3- فی المطبوعه «معاویه بن عمّار». و الصحیح ما اخترناه لوجود الروایه فی غیره من کتب الحدیث عن معاویه بن وهب راجع الکافی ج 2 ص 65.
4- المراد بالاعطاء توفیق الإتیان به.

5- الطلاق: 3.
6- إبراهيم: 7.
7- المؤمن: 60.
8- الطلاق: 3
9- ابراهيم: 7
10- المؤمن: (60)
11- سوره طلاق آیه 3.
12- سوره ابراهیم، آیه 7.
13- سوره مؤمن آیه 60.

الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَاناً فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَ لَا تُشَاوِرَنَّ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ وَ لَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصاً فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَهاً وَ اعْلَمْ يَا عَلِيُّ أَنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيزَهٌ وَاحِدَهٌ (1) يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ.

*ترجمه کمره ای: (از مشورت سه کس قدغن شده)

رسول خدا فرمود با ترسو شور مکن که راه را بر تو می بندد. با بخیل شور مکن که همت تو را کوتاه کند. با حریص شور مکن که جمع مال را در نظرت جلوه دهد یا علی بدان که ترس و بخل و حرص یک طبیعتند که بدگمانی بخدا سرچشمه آنها است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از کنکاش سه کس خود داری شده)

پیامبر گفته: «ای علی با ترسو کنکاش مکن که راه را بر تو ببندد، با تنگ چشم مشورت مکن که همت ترا کوتاه سازد. با آزمند شور مکن که گرد کردن خواسته را در دیده تو فزایش دهد. ترس و تنگ چشمی و آز از یک سرشت است که بدگمانی به خدای سرچشمه آنهاست».

***ترجمه فهری زنجانی: (مشورت با سه کس قدغن است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علی، حتما با آدم ترسو مشورت مکن که راه نجات را بر تو می بندد و با شخص بخیل مشورت مکن که تو را از مقصد باز میدارد و با حریص مشورت مکن که مفاسد کار را در نظر تو جلوه گر سازد یا علی دانسته باش که ترس و بخل و حرص از یک سرشتند و منشأ آنها بدگمانی بخدا است

****ترجمه جعفری: (نهی از مشورت کردن با سه طایفه)

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: یا علی! با ترسو مشورت مکن که راه رهایی را به تو تنگ می کند و با بخیل مشورت مکن که تو را از هدفت باز می دارد و با حریص مشورت مکن که طمع کاری را برای تو زینت می دهد و بدان یا علی که ترس و بخل و حرص یک طبیعت دارند و بدگمانی (به خدا) جامع آنهاست.

قسم العقل على ثلاثه أجزاء

«58»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قُسِمَ الْعَقْلُ عَلَی ثَلَاثَهِ أَجْزَاءٍ فَمَنْ کَانَتْ فِیهِ کَمَلَ عَقْلُهُ وَ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ فَلَا عَقْلَ لَهُ حُسْنُ الْمَعْرِفَهِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُسْنُ الطَّاعَهِ لَهُ وَ حُسْنُ الْبَصِیرَهِ عَلَی أَمْرِهِ (2).

*ترجمه کمره ای: (عقل سه جزء است)

رسول خدا فرمود عقل سه جزء است هر کس همه را دارد عقلش کامل است و هر کس همه را ندارد عقل ندارد، خدا را خوب شناختن خوب فرمان او را بردن، خوب بصبر بودن بر فرمان او

**ترجمه مدرس گیلانی: (خرد سه پاره است)

پیامبر گفته: «خرد سه جزء است هر که همه را دارد خردش رسا و رسیده است و هر کس همه را ندارد خرد ندارد: خدای را نیکو شناختن و نیکو فرمان او را بردن و خوب به شکیبایی بودن به فرمان او نشانه خردمندیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (خرد بر سه جزء تقسیم شده است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: خرد بر سه جزء تقسیم شده است که هر کس آن را دارد خردمند تمام است و هر که ندارد بی خرد است: خدای عز و جل را نیکو شناختن و او را نیکو فرمان بردن و بر قضای الهی نیکو بردباری کردن.

****ترجمه جعفری: (عقل به سه قسم تقسیم شده است)

محمد بن خالد با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: عقل به سه جزء تقسیم شده است، هر کس آنها را داشته باشد عقلش کامل است و هر کس نداشته باشد عقل ندارد: شناخت نیکوی خداوند و اطاعت نیکو از خداوند و بینش نیکو در باره کار او.

«59»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی جَمِیلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام قَالَ: هَبَطَ جَبْرَئِیلُ علیه السّلام عَلَی آدَمَ علیه السّلام فَقَالَ یَا آدَمُ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أُخَیِّرَکَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْ وَاحِدَةً وَ دَعِ اثْنَتَیْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ وَ مَا الثَّلَاثُ یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَیَاءُ وَ الدِّینُ قَالَ آدَمُ فَإِنِّی قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لِلْحَیَاءِ وَ الدِّینِ انْصَرِفَا فَقَالا یَا جَبْرَئِیلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَکُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَیْثُمَا کَانَ قَالَ جَبْرَئِیلُ فَشَأْنَکُمَا وَ عَرَجَ (3).

*ترجمه کمره ای: (آدم از سه خصلت یکی را برگزید)

امام اول فرمود جبرئیل بر آدم فرود شد و گفت ای آدم من دستور دارم تو را بپذیرفتن یکی از سه چیز مخیر کنم، یکی را بگیر و دو تا را واگذار آدم گفت آن سه کدامست، گفت عقل و حیا و دین، آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل بحیا و دین گفت شما برگردید، گفتند ای جبرئیل ما دستور داریم هر کجا عقل است همان جا باشیم جبرئیل گفت میل شماست و بالا رفت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آدم از سه منش یکی را برگزید)

امام علی بن ابی طالب گفته: «جبرئیل به آدم گفت: ای آدم من فرمان دارم ترا به پذیرفتن یکی از سه چیز مخیر گردانم. آدم گفت: آن سه چیست؟ گفت: خرد و شرم و کیش، آدم خرد را برگزید، جبرئیل به شرم و کیش گفت: شما باز گردید گفتند: ما فرمان داریم هر کجا خرد است همان جا باشیم، جبرئیل گفت مختار هستید».

***ترجمه فهری زنجانی: (در انتخاب یکی از سه خصلت بآدم اختیار داده شد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم من مأمورم که انتخاب یکی از سه چیز را باختیار تو بگذارم هر یک را خواهی برگزین و آن دو دیگر را رها کن آدم او را گفت: ای جبرئیل آن سه چیز چیست؟ گفت عقل و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را برگزیدم جبرئیل بحیا و دین گفت: شما باز گردید گفتند: ای جبرئیل ما مأموریت داریم هر کجا که عقل باشد ما نیز همان جا باشیم جبرئیل گفت: پس بکار خود باشید و بالا رفت.

****ترجمه جعفری: (حضرت آدم از سه خصلت یکی را برگزید)

اصبغ بن نباته از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم، من مأمور شده ام که تو را میان سه خصلت مخیّر کنم، تو یکی از آنها را انتخاب کن و دو تا را رها ساز. آدم به او گفت: آن سه چیز چیست ای جبرئیل؟ گفت: عقل و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را انتخاب کردم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما بروید. گفتند: ای جبرئیل ما مأمور هستیم که عقل هر کجا باشد آنجا باشیم. جبرئیل گفت: هر جور که بخواهید، و بالا رفت..

1- الغریزه: الطبیعه.
2- فی المطبوعه «حسن الصبر علی أمره».
3- قال المولی صالح المازندرانی فی شرحه علی الکافی: لا یقال: اختیاره للعقل لم یکن الا لملاحظه أن حسن عواقب أموره فی الدارین یتوقف علیه و ان نظام أحواله فی النشأتین لا یتم الا به و لا یکون ذلک الا لکونه عاقلا متفکرا متأملا فیما ینفعه عاجلا و آجلا، لانا نقول: المراد بهذا العقل العقل الکامل الذی یکون للأنبیاء و الأوصیاء و اختیاره یتوقّف علی عقل سابق یکون درجته دون هذا، و للعقل درجات و مراتب. و قد یقال: هذه الأمور الثلاثه کانت حاصله له علیه السّلام علی وجه الکمال، و التخییر فیها لا ینافی حصولها، و الغرض منه اظهار قدر نعمه العقل و الحث علی الشکر علیها.

يعتبر عقل الرجل فی ثلاث

«60»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: يُعْتَبَرُ عَقْلُ الرَّجُلِ فِی ثَلَاثٍ فِی طُولِ لِحْيَتِهِ وَ فِی نَقْشِ خَاتَمِهِ وَ فِی كُنْيَتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (خرد مرد از سه چیز سنجیده شود)

امام ششم فرمود خرد مرد از سه چیز سنجیده شود، در اندازه ریش، نقش مهر و کنیه او.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خرد مرد از سه چیز دانسته می شود)

امام صادق گفته: «خرد مرد از سه چیز دانسته می شود، در مقدار ریشش و نقش انگشترین وی و کنیه او».

***ترجمه فهری زنجانی: (میزان سنجش عقل مرد سه چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: میزان سنجش عقل مرد سه چیز است: اندازه ریش اش و نقش نگین اش و کنیه اش.

****ترجمه جعفری: (عقل مرد در سه چیز معلوم می شود)

عبد الاعلی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: عقل مرد در سه چیز معلوم می شود: در طول ریشش و در نقش انگشترش و در کنیه اش. (این هر سه نشان دهنده وضعیت روحی انسان است، مخصوصا کنیه ای که دیگران به انسان می دهند مطابق با روحیه و عمل کرد او داده می شود)

الشیعه ثلاث

«61»- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ خَلَفِ بْنِ

حَمَّادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام الشِّيعَةُ ثَلَاثٌ مُحِبٌّ وَادٌّ فَهُوَ مِنَّا وَ مُتَزَيِّنٌ بِنَا وَ نَحْنُ زَيْنٌ لِمَنْ تَزَيَّنَ بِنَا وَ مُسْتَأْكِلٌ بِنَا النَّاسَ وَ مَنِ اسْتَأْكَلَ بِنَا افْتَقَرَ.

*ترجمه کمره ای: (شیعه سه دسته اند)

امام ششم فرمود شیعه سه دسته اند، دوست صمیمی که از ماست، کسانی که ارتباط با ما را وسیله آبرومندی خود کرده اند، ما وسیله آبرومندی آنها هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی و استفاده مادی قرار داده، هر کس ما را وسیله نان خوردن قرار دهد فقیر خواهد بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شیعه سه گروه اند)

امام صادق گفته: «شیعه سه گروه اند: دوست واقعی که از ماست، کسانی که پیوند ما را انگیزه آبروی خویش ساخته اند، ما نیز سبب آبروی ایشان هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی خود قرار داده اند، آنکه ما را انگیزه نان خوری سازد تهی دست و درویش گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیعه بر سه قسم است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شیعه بر سه قسم است: دوست با محبت، او از ما است و کسی که بستگی خویش را با ما وسیله حیثیت اجتماعی خود کرده هر که چنین کند ما نیز وسیله آبروی او میشویم و کسی که ما را وسیله شکم چرانی خود کرده است هر که ما را وسیله شکم چرانی کند گرفتار فقر میگردد.

****ترجمه جعفری: (شیعه سه گونه است)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شیعه سه گونه است: دوست دار با مودّت، او از ماست، کسی که به وسیله ما خود را می آراید و ما زینت هر کسی هستیم که به وسیله ما خود را بیاراید، و کسی که به نام ما مال مردم را می خورد و هر کس به نام ما مال مردم را بخورد، فقیر می شود.

امتحان الشیعه عند ثلاث

«62»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ اللَّيْثِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام قَالَ: امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيْهَا وَ عِنْدَ أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُوِّنَا وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا.

*ترجمه کمره ای: (در سه چیز شیعه امتحان میشوند)

امام ششم فرمود شیعیان ما را در سه وقت امتحان کنید در وقت نماز که چه اندازه مواظبت میکنند، در اسرار تشیع که چه اندازه آن را از دشمن حفظ میکنند، در اموالشان امتحان کنید که چه اندازه با برادران خود همراهی میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شیعه به سه چیز آزمایش گردد)

امام صادق گفته: شیعه ما را در سه وقت آزمایش کنید هنگام نمازگزاری که چگونه نماز می گزارد، در نگاهداری تشیع از مخالفان آن و آزمایش درخواسته های ایشان که چگونه با برادران خویش همراهی می کنند».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیعه در سه چیز آزمایش می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شیعیان ما را در سه چیز آزمایش کنید: در اوقات نماز که تا چه اندازه مراقبت آن ها را دارند و در اسرار مذهبی که چگونه آنها را از دشمنان ما حفظ میکنند و در ثروتشان که با برادران دینی خود تا چه مقدار کمک و همراهی میکنند.

****ترجمه جعفری: (امتحان شیعه در سه مورد)

لیثی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شیعیان ما را در سه مورد امتحان کنید: موقع فرا رسیدن وقت نماز، بنگرید که چگونه بر آن مواظبت می کنند و در باره اسرارشان که چگونه آن را از دشمن ما حفظ می کنند و در باره اموالشان، بنگرید که چگونه به برادرانشان کمک می کنند.

ص: 103

ثلاث خصال من كن فيه فقد استكمل الإيمان

«63»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ مِیثَمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ کُنَّ فِیهِ اسْتَکْمَلَ خِصَالَ الْإِیمَانِ مَنْ صَبَرَ عَلَی الظُّلْمِ وَ کَظَمَ غَیْظَهُ وَ احْتَسَبَ وَ عَفَی وَ غَفَرَ کَانَ مِمَّنْ یُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ وَ یُشَفِّعُهُ فِی مِثْلِ رَبِیعَهَ وَ مُضَرَ (1).

*ترجمه کمره ای: (هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است)

امام ششم فرمود هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است، کسی که در برابر ستم صبر کند و خشم خود را فرو خورد و آن را در حساب خدا گذارد و عفو کند و بگذرد از کسانی که خدا او را بی حساب وارد بهشت کند و شفاعتش را در برابر مردم ربیعه و مضر بپذیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که سه منش داشته باشد ایمانش کامل است)

امام صادق گفته: «هر که دارای سه منش باشد، ایمانش کامل است: آنکه برابر ستم شکیبا باشد و خشم خود را فرو خورد و آن را با خدا گزارد و درگذرد. گذشت کند از آنان که خدا ایشان را بی شمار به بهشت برد و شفاعت وی را برای مردم بپذیرد اگر چه به اندازه قوم ربیعه و مضر باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه خصلت در هر کس باشد براستی ایمان خود را کامل کرده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه خصلت در هر کس باشد آثار کامل ایمان را دارا است: آنکه در برابر ستم بردباری کند و خشم خود فرو خورده و بحساب خدا منظور بدارد، و گذشت و اغماض داشته باشد چنین کس از کسانی است که خداوندش بدون حساب وارد بهشت کند و شفاعتش را در باره جمعیتی بشماره عشیره ربیعه و مضر بپذیرد.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که در هر کس باشد ایمان او کامل است)

صالح بن میثم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد ایمان او کامل است: کسی که بر ستم صبر کند و خشم خود را برای خدا فرو برد و گذشت داشته باشد، او از کسانی می شود که خداوند آنها را بدون حساب وارد بهشت می کند و شفاعت او را در باره افراد دیگر به تعداد افراد دو قبیله ربیعه و مضر می پذیرد. (منظور از صبر بر ظلم، مقاومت در برابر ظلم است نه ظلم پذیری. ربیعه و مضر هم دو قبیله بودند که افرادشان زیاد بود و همیشه در کثرت به آنها مثل زده می شود.)

«64»- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو صَالِحٍ الْكِنَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِي (2) عَنْ شَرِيكٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُعَاذٍ قَالَ: كُنْتُ جَلِيساً لِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ حَيْثُ دَخَلَ الْمَدِينَةَ فَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلِمَةٌ أَوْ ظُلَامَةٌ (3) فَلْيَأْتِ الْبَابَ فَأَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَعْنِي الْبَاقِرَ عليه السّلام فَدَخَلَ إِلَيْهِ مَوْلَاهُ مُزَاحِمٌ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بِالْبَابِ فَقَالَ لَهُ أَدْخِلْهُ يَا مُزَاحِمُ قَالَ فَدَخَلَ وَ عُمَرُ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ لَهُ

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا أَبْكَاكَ يَا عُمَرُ فَقَالَ هِشَامٌ أَبْكَاهُ كَذَا وَ كَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَا عُمَرُ إِنَّمَا الدُّنْيَا سُوقٌ مِنَ الْأَسْوَاقِ مِنْهَا خَرَجَ قَوْمٌ بِمَا يَنْفَعُهُمْ وَ مِنْهَا خَرَجُوا بِمَا يَضُرُّهُمْ وَ كَمْ مِنْ قَوْمٍ قَدْ ضَرَّهُمْ بِمِثْلِ الَّذِي أَصْبَحْنَا فِيهِ حَتَّى أَتَاهُمُ الْمَوْتُ فَاسْتَوْعَبُوا فَخَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا مَلُومِينَ لِمَا لَمْ يَأْخُذُوا لِمَا أَحَبُّوا مِنَ الْآخِرَةِ عُدَّةً وَ لَا مِمَّا كَرِهُوا جُنَّةً قَسَمَ مَا جَمَعُوا مَنْ لَا يَحْمَدُهُمْ وَ صَارُوا إِلَى مَنْ لَا يَعْذِرُهُمْ فَنَحْنُ وَ اللَّهِ

1- المراد بالصبر على الظلم المدارأه مع الظالم لا قبول الظلم المنهى عنه فى الروايات. و الاحتساب أن يعتد ما يغضبه من جمله بلايا اللّه التى يثاب على كظم الغيظ عليها. و يشفعه أى يقبل شفاعته. و ربيعه و مضر قبيلتان يضرب بهما المثل فى الكثره.
2- كوفىّ حافظ. و الحمّانى بكسر المهمله و تشديد الميم و هو يروى عن شريک بن- عبد اللّه النخعىّ. كما فى تهذيب التهذيب، و أمّا هشام بن معاذ فلم أجده.

3- المظلمه- بكسر اللام- و الظلامه بضم الظاء المعجمه-: ما احتملته من الظلم و ما اخذ منک ظلما. و الجمع مظالم.

مَحْقُوقُونَ (1) أَنْ تَنْظُرَ إِلَى تِلْکَ الْأَعْمَالِ الَّتِی کُنَّا نَغْبِطُهُمْ بِهَا فَنُوَافِقَهُمْ فِیهَا وَ نَنْظُرَ إِلَى تِلْکَ الْأَعْمَالِ الَّتِی کُنَّا نَتَخَوَّفُ عَلَیْهِمْ مِنْهَا فَنَکُفَّ عَنْهَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اجْعَلْ فِی قَلْبِکَ اثْنَتَیْنِ تَنْظُرِ الَّذِی تُحِبُّ أَنْ یَکُونَ مَعَکَ إِذَا قَدِمْتَ عَلَى رَبِّکَ فَقَدِّمْهُ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ تَنْظُرِ الَّذِی تَکْرَهُهُ أَنْ یَکُونَ مَعَکَ إِذَا قَدِمْتَ عَلَى رَبِّکَ فَابْتَغِ فِیهِ الْبَدَلَ وَ لَا تَذْهَبَنَّ إِلَى سِلْعَهٍ قَدْ بَارَتْ عَلَى مَنْ کَانَ قَبْلَکَ تَرْجُو أَنْ تَجُوزَ عَنْکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَا عُمَرُ وَ افْتَحِ الْأَبْوَابَ وَ سَهِّلِ الْحِجَابَ (2) وَ انْصُرِ الْمَظْلُومَ وَ رُدَّ الظَّالِمَ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ اسْتَکْمَلَ الْإِیمَانَ بِاللَّهِ فَجَثَى عُمَرُ عَلَى رُکْبَتَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِیهِ یَا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّهِ فَقَالَ نَعَمْ یَا عُمَرُ مَنْ إِذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِی الْبَاطِلِ وَ إِذَا غَضِبَ لَمْ یُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنَ الْحَقِّ وَ مَنْ إِذَا قَدَرَ لَمْ یَتَنَاوَلْ مَا لَیْسَ لَهُ فَدَعَا عُمَرُ بِدَوَاهٍ وَ قِرْطَاسٍ وَ کَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا رَدَّ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ ظُلَامَهَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ فَدَکَ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود سه خصلت را هر که جمع کند صفات ایمانی را تکمیل کرده آنکه خشنودیش بکار باطل و گناه نکشد و غضب او را از حق بدر نبرد و در حال اقتدار بدان چه حقش نیست دست دراز نکند. هشام بن معاذ گوید همراه عمر بن عبد العزیز بودم که وارد مدینه شد و جارچیش فریاد کشید هر کس ستمی کشیده و دعوائی دارد نزد من آید. امام پنجم وارد شد، مزاحم بعمر خبر داد که محمد بن علی بر در منزل است، گفت او را وارد کن، در حالی وارد مجلس شد که عمر اشک های چشمان خود را پاک میکرد امام باو فرمود ای عمر چه تو را گریاند؟

هشام سبب گریه اش را بیان کرد حضرت فرمود ای عمر دنیا چون بازاریست گروهی چیزی از آن بردند که سودشان دهد و گروهی چیزی بردند که زیانشان رساند، چه بسیار مردمانی که بکارهائی که که ما در آن واردیم خود را زیان مند کردند تا مرگشان در رسید هراسناک شدند و از دنیا نکوهیده بیرون شدند چون برای آنچه در آخرت دوست داشتند بسیجی نیندوختند و از آنچه بد داشتند سپری نساختند، آنچه جمع کرده بودند وارثان حق نشناس قسمت کردند و خود نزد کسی رفتند که عذر آنها را نمی پذیرد شایسته است که ما بهر کاری که در آن بآنان رشک میبریم نگاه کنیم و آن را سرمشق کارهای خود قرار دهیم و بآن کارهائی که برای آنها برایشان میترسیم نگاه کنیم و از آن کناره کنیم از خدا بپرهیز، دلت را بدو چیز بسپار، نگاه کن بآنچه دوست داری وقتی پیش پروردگارت رفتی با تو باشد

آن را پیشاپیش خویش بفرست و نگاه کن آنچه را بد داری که چون نزد پروردگارت رفتی با تو باشد عوض آن را بجو، بمتاعی که بر پیشینیان تو کساد شد متوجه مشو و امید داشته باش که از تو رواج باشد.

ای عمر از خدا بپرهیز، در را باز کن مردم را بآسانی بپذیر مظلوم را یاری کن دست ظالم را کوتاه کن، سپس فرمود در هر کس سه چیز باشد ایمانش کامل است، عمر بسر دو زانو نشست و گفت ای خانواده پیغمبر آنها را بیان کن، فرمود ای عمر، هر کس چون خشنود شد خشنودیش او را بباطلی نکشاند و چون خشم کرد خشمش او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه از آتش نیست دست نینداخت. عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عمر بن عبد العزیز فدک را که حق محمد بن علی بود باو رد کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفته: هر که سه منش را در خود فراهم کند همه اوصاف ایمانی را کامل کرده.

از هشام پور معاذ روایت شده که گفت: ملازم عمر بن عبد العزیز بودم که به مدینه فرود آمد. منادی وی بانگ برآورد هر که ستم کشیده است نزد خلیفه عمر بن عبد العزیز آید. امام محمد باقر به درگاه وی آمد حاجب خلیفه مزاحم گفت: که محمد بن علی الباقر بر در است، گفت: در آید چون وارد شد خلیفه را گریان دید که سرشک خود را پاک می کرد، امام گستاخانه گفت: ای عمر چرا گریانی؟

هشام سبب گریه اش را گفت، امام گفت: ای عمر جهان چون بازاریست دسته یی از آن چیزی برند که سودمند گردند و دسته یی چیزی برند که زیان بینند، چه بسیار مردمانی که به کارهایی که ما در آن هستیم خویشتن را زیان رسانیدند تا مرگشان فرا رسید و از آن نکوهیدگی رخت کشیدند. چون برای آخرت توشه یی نساخته بودند و از بدی کوتاهی نکردند آنچه از جهان گرد کردند وارثان نابکار وی بر خویش قسمت کردند و ایشان نزد کسی رفتند که بهانه آنان را نپذیرد. سزاوار است که به کارهای جهان دیده بگشاییم و از کارهای ناشایست کناره کنیم، از خدای جهان بپرهیز، دل خود را بدو چیز بسپار، چیزی از جهان برگیر که چون درگذشتی از خوبیها با تو باشد و از بدیها دوری کن و چیزی مبر که نزد خدا پشیمانی داشته باشد. ای عمر از خدای بترس در خود را برای مردم گشاده دار و ایشان را به

آسانی بپذیر ستمرسیده را یاری کن و دست ستمکار را از مردم کوتاه کن. بعدا گفت: هر که دارای سه چیز باشد ایمانش به خدای جهان کامل است، عمر چون شنید به دو زانو نشست و گفت: ای دودمان پیامبر آنها کدام است؟ گفت: «ای عمر هر که خشنود گردد، خشنودی او را به تباهی نکشاند و چون خشمناک گردد خشمش او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت از آنچه که از او نیست دست کوتاه کند». عمر دوات و کاغذ خواست و نوشت: «بنام خداوند بخشایشگر مهربان عمر بن عبد العزیز فدک را که حق محمد بن علی بود به او باز پس داد».

***ترجمه فهری زنجانی:

هشام بن معاذ گوید: عمر بن عبد العزیز که بمدینه وارد شد با منش همنشینی بوده به جارچی اش دستور داد و او اعلام کرد هر کس را ستمی رسید، و یا شکایتی از کسی دارد بدر بار بیاید امام باقر تشریف آورد نوکر عمر: مزاحم وارد شد و گفت: که محمد بن علی علیهما السّلام بر در خانه است گفت:

باندرونش راهنمائی کن گوید: امام هنگامی داخل شد که عمر اشک از چشمان خود پاک میکرد محمد بن علی علیهما السّلام فرمود چرا گریه کرده ای؟ هشام گفت: یا ابن رسول اللَّه جهت گریه اش چنین و چنان است فرمود: ای عمر براستی که دنیا بازاری از بازارها است گروهی از این بازار بیرون شدند و متاعی سودمند تهیه کرده بودند و گروهی دیگر متاع زیان بخش، چه بسا مردمی که از کارهای روزمره ما زیان ها دیدند تا مرگشان فرا رسید و ریشه کن شدند و سر افکنده از دنیا بیرون رفتند زیرا نه برای آنچه از آخرت دوست داشتند تهیه ای دیدند و نه از آنچه ناخوش اش داشتند سپری ساختند ثروتی را که اندوختند وارث حق نشناس بقسمت برد و اینان خود به پیشگاه کسی حاضر شدند که عذرشان را نخواهد پذیرفت پس بخداوند سوگند که بر ما همین شایسته است که در اعمال رشگ آور آنان موافقت نمائیم و در کرداری که از آن بر آنان میترسیم خودداری کنیم تو ای عمر تقوی را پیشه کن و دو چیز بخاطرت بسپار: نیکو بنگر، آنچه را که دوست داری بهنگام حضور در محضر پروردگار بهمراه داشته باشی از پیش بفرست و درست نگاه کن آنچه را که ناخوش داری در آن محضر با تو باشد عوضش را تهیه کن و خیال مکن متاعی که برای پیشینیان تو کسادی ببار آورد از تو رواج خواهد شد از خداوند بپرهیز ای عمر و درها را بروی مردم باز کن و مردم را بآسانی بپذیر ستمدیده را یاری کن و ستمکار را از ستم بازدار سپس فرمود: سه چیز است که در هر

کس باشد ایمانش بخداوند کامل است عمر بسر دو زانو نشست و گفت: بفرمائید ای خاندان پیغمبر، فرمود: آری ای عمر، کسی که چون خشنود گردد خوشنودیش او را بباطل نکشاند و چون خشمگین شود خشمش او را از حق بدر نبرد و کسی که چون قدرتی بدست گرفت بآنچه از آن او نیست دست دراز نکند عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بموجب این نوشته. عمر بن عبد العزیز فدک را که مورد دعوای محمد بن علی بود باو باز گردانید.

****ترجمه جعفری:

هشام بن معاذ می گوید: وقتی عمر بن عبد العزیز وارد مدینه شد، من نزد او بودم، منادی او نداد داد که هر کس ستمی دیده به درگاه بیاید. پس محمد بن علی یعنی امام محمد باقر علیه السّلام آمد. خادم عمر بن عبد العزیز به نام مزاحم، نزد وی رفت و گفت:

محمد بن علی دم در است. عمر گفت: ای مزاحم! او را وارد کن و او وارد شد، در حالی که عمر اشک چشمانش را پاک می کرد، محمد بن علی به او گفت: ای عمر! چه چیزی تو را وادار به گریه کرده؟ هشام گفت: ای پسر پیامبر! چنین و چنان باعث گریه او شده است.

محمد بن علی علیه السّلام گفت: ای عمر! همانا دنیا بازاری از بازارهاست، قومی از آن با سود و قومی با زیان و ضرر بیرون آمده اند، چه بسا مردمی که از حالتی مانند حالتی که ما در آن قرار داریم، زیان کرده اند تا اینکه مرگ آنها را درک کرده است، پس به کلی از میان رفتند و در حالی که از دنیا رفتند، مورد سرزنش قرار داشتند، چون برای آن چیزی که از آخرت می خواستند آمادگی پیدا نکرده بودند و برای آن چیزی که بدشان می آمد سپری نساخته بودند؟ کسانی که آنان را ستایش نمی کردند اموالشان را تقسیم نمودند و به سوی کسانی رفتند که عذرشان را نخواهند پذیرفت. به خدا سوگند که ما شایسته آنیم که به آن کارهایی که آنان کردند و مورد غبطه ماست، بنگریم و در آنها با آنان موافق باشیم و به آن کارهایی که آنان کردند و ما از آن می ترسیدیم نیز بنگریم و خود را از آن بازداریم، پس، از خدا بترس و در دل خود دو چیز را جای بده: می نگری، آنچه که دوست داری به هنگام ملاقات پروردگار با تو باشد، آن را از پیش بفرست و می نگری آنچه که بدت می آید که موقع ملاقات پروردگار با تو باشد، چیز دیگری را با آن جایگزین ساز و به کالایی که به پیشینیان ضرر کرده به این امید که به تو ضرر نرساند روی میاور، ای عمر از خدا

بترس و درها را باز بگذار و گذشتن مردم از حاجب ها را آسان کن و به مظلوم یاری نما و ظالم را رد کن.

آنگاه فرمود: سه چیز است که در هر کس باشد ایمان او به خدا کامل است، عمر دو زانو نشست و گفت: ای خاندان پیامبر بگوشم، فرمود: آری، ای عمر! کسی که خوشنودی، او را به باطل وارد نکند و خشم او را از حق بیرون نسازد و کسی که وقتی قدرت پیدا کرد، آنچه را که از آن او نیست دست اندازی نکند. عمر قلم و کاغذ خواست و نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم. این چیزی است که عمر بن عبد العزیز آن را به عنوان حق محمد بن علی به او برمی گرداند، یعنی فدک را.

«65»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَ لَا بَاطِلٍ وَ إِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا قَدَرَ لَمْ تُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَى التَّعَدِّي وَ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ.

*ترجمه کمره ای:

امام پنجم فرمود مؤمن کسی است که چون پسندد خشنودی او را بگناه و بیهوده نکشاند و چون بد دارد خشم او را از گفتار راست بدر نبرد مؤمن کسی است که قدرت او را بتعدی و دست اندازی بحق دیگران واندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام گفت: گرونده به خدا کسی ست که چون چیزی را پسندد خوشی او را به گناه نکشاند و چون چیزی را بد دارد خشم او را از گفتار راست بیرون نبرد. آن کس مؤمن است که توانایی او را به دست اندازی به حق دیگران برنگزیند.

***ترجمه فهری زنجانی:

امام باقر علیه السّلام فرمود: مؤمن همان است که بهنگام خوشنودی، خوشنودیش بگناه و باطل آلوده اش نسازد و بهنگام خشم خشمش او را از

گفتار حق بدر نبرد و مؤمن کسی است که چون قدرت یافت قدرتش او را از حد خود بیرون نبرده و جز بحق خویش دست درازی نکند.

****ترجمه جعفری:

ابو عبیده حذّاء از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا مؤمن کسی است که وقتی خوشنود شد خوشنودیش او را به گناه و باطل وارد نکند و وقتی خشمگین شد، خشم او او را از گفتن سخن حق باز ندارد و مؤمن کسی است که وقتی قدرت پیدا کرد قدرت او، او را به تجاوز و دست اندازی به آنچه حق او نیست وادار نکند.

«66»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهم السّلام عَنْ أَبِیهَا علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ کُنَّ فِیهِ اسْتَکْمَلَ خِصَالَ الْإِیمَانِ الَّذِی إِذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِی إِثْمٍ وَ لَا بَاطِلٍ وَ إِذَا غَضِبَ لَمْ یُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا قَدَرَ لَمْ یَتَعَاطَ مَا لَیْسَ لَهُ. (3).

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود هر کس سه خصلت را دارا شود ایمان را بسر حد کمال رسانیده، کسی که خشنودی او را بگناه و باطل نکشاند، غضب او را از حق بدر نبرد و چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست اندازی نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفت: هر کس سه منش داشته باشد ایمان او به حد کمال رسیده است: آنکه خشنودی او را به گناه نکشاند و خشم او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت،به حق دیگران دست اندازی مکند.

***ترجمه فهری زنجانی:

حدیث 66 و 67 مضمونش با حدیث 65 تقریباً یکی است.

****ترجمه جعفری:

فاطمه دختر امام حسین علیهما السّلام از پدرش نقل می کند که رسول خدا فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد خصلت های ایمان در او کامل شده است: کسی که وقتی خوشنود شد، خوشنودیش او را به گناه و باطل نکشاند و وقتی خشمگین شد خشم او، او را از حق بیرون نکند و وقتی قدرت یافت، به آنچه مال او نیست دست درازی نکند.

ص: 105

1- هو حقیق به و محقوق به أی خلیق و جدیر به.
2- فی بعض النسخ «الصعاب».
3- أی لم یقدم علی ما لیس له و لم یناوله.

«67»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: ذَکَرَ رَجُلٌ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام فَقَالَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِی إِذَا سَخِطَ لَمْ یُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنَ الْحَقِّ وَ الْمُؤْمِنُ الَّذِی إِذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِی بَاطِلٍ وَ الْمُؤْمِنُ الَّذِی إِذَا قَدَرَ لَمْ یَتَعَاطَ مَا لَیْسَ لَهُ بِنَفْسِهِ.

*ترجمه کمره ای:

نام مرد مؤمنی را پیش امام ششم بردند، فرمود مؤمن کسی است که چون خشم کند خشم او را از حق بیرون نبرد، مؤمن کسی است که خشنودی او را بباطل نکشاند، مؤمن کسی است که چون قدرت یافت بدان چه حق ندارد دست نیازد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

نام مؤمنی را پیش امام صادق بردند، گفت: مؤمن کسی ست که چون خشم گیرد خشم او را از حق بیرون نبرد و خوشی او را به تباهی نکشاند و چون توانایی یافت به حق دیگران دست اندازی مکند.

***ترجمه فهری زنجانی:

حدیث 66 و 67 مضمونش با حدیث 65 تقریباً یکی است.

****ترجمه جعفری:

عبد اللَّه بن سنان می گوید: مردی نزد امام صادق علیه السّلام صحبت از مؤمن کرد، امام فرمود: همانا مؤمن کسی است که وقتی خشمگین شد خشم او، او را از حق بیرون نکند و مؤمن کسی است که وقتی خوشنود شد، خوشنودیش او را وارد باطل نکند و مؤمن کسی است که وقتی قدرت یافت، به آنچه مال او نیست دست درازی نکند.

ثلاثه لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ عز و جل یَوْمَ الْقِیامَهِ ... وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ ... وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ

«68»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّیَالِسِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْنٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ التَّمِیمِیِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ حُمَیْدٍ الْحَنَّاطُ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السّلام یَقُولُ ثَلَاثَهٌ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ النَّاتِفُ شَیْبَهُ وَ النَّاکِحُ نَفْسَهُ وَ الْمَنْکُوحُ فِی دُبُرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و بآن ها نگاه نکند و آنها را نستاید و عذاب دردناک داشته باشند)

امام ششم در روایت ابی بصیر فرموده این سه کس، کننده ریش سپید خود و گاینده خویش و گائیده شده در عقب.

شرح: مقصود از گاینده خویش جلق زننده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس اند که در قیامت خدا بدیشان سخن نگوید و به اینان ننگرد و ایشان را پاک نگرداند و ایشان را شکنجه دردناک است)

ابو بصیر از امام صادق روایت کرده که می گفت: سه کس اند که خدا در قیامت بدیشان سخن نگوید: و این سه کس: کننده موی سپید ریش خود است و آنکه با خویش درآویخته باشد؟ و آنکه از پشت داده باشد. یعنی آنکه در صورت مردان و سیرت زنان است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند عز و جل در روز قیامت با سه کس سخن نگوید و نگاه شان نکند و لیاقت شان نبخشد و به شکنجه دردناکی گرفتار خواهند بود)

ابی بصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: خدای عز و جل در روز قیامت با سه کس سخن نگوید و نگاهشان نکند و لیاقت شان نبخشد و بشکنجه دردناکی گرفتار خواهند بود آنکه ریش خود را بکند و آنکه از خود لذت جنسی ببرد (مقصود جلق زدن و استمناء است) و آنکه مورد لذت جنسی مردان (و جنس موافق) قرار گیرد.

****ترجمه جعفری: (سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به آنان نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان، عذابی دردناک است)

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: سه طایفه اند که خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به آنان نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان عذابی دردناک است: کسی که ریش خود را می کند و کسی که با خودش آمیزش می کند و کسی که مفعول واقع می شود. (منظور از کسی که با خودش آمیزش می کند، شخصی است که دست به استمنا می زند.)

«69»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِی مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اَللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ ثَلَاثَهٌ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ مَنِ ادَّعَی إِمَاماً لَیْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ نَصِیباً.

*ترجمه کمره ای:

و در روایت مالک جهنی فرماید: این سه کس طرفدار امامیست که امامتش از طرف خدا نیست و منکر امامت کسی که امامتش از طرف خداست و کسی که این دو را از مسلمانان شمارد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

و در روایت ابی مالک جهنی این سه کس کسانی هستند که طرفدار امامت کسی باشند که وی از خدا ثابت نیست و منکر امامت کسی هستند که امامتش از خدا ثابت است و کسی که این دو را در شمار مسلمانان بداند.

***ترجمه فهری زنجانی:

مالک جهنی گوید: شنیدم امام صادق میفرمود: خدای عز و جل در روز قیامت با سه کس سخن نگوید و نگاهشان نکند و لیاقت شان نبخشد و بشکنجه دردناکی گرفتار خواهند بود: طرفدار امامی که امامتش از طرف خدا نباشد و منکر امامی که امامتش از نزد خدا است و آنکه برای این دو نفر: (طرفدار و منکر) بهره از اسلام قائل شود.

****ترجمه جعفری:

ابو مالک جهنی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به آنان نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان عذابی دردناک است: کسی که ادعای امامت می کند، در حالی که امامت او از جانب خدا نیست و کسی که امامت امامی را انکار می کند که امامت او از جانب خداوند است و کسی که گمان کند این دو گروه سهمی در اسلام دارند.

«70»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدَوَيْهِ السَّرَّاجُ الزَّاهِدُ الْهَمَذَانِيُّ بِهَمَذَانَ مُنْصَرَفَنَا مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ بْنِ مَنْصُورٍ الطُّوسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ (2)

1- عبد الرحمن بن عون لم أجده و فی بعض النسخ «عبد الرحمن بن عوف» و لم أجده أیضا و الظاهر زیاده «عون، عن» من النسّاخ لروایه محمّد بن خالد الطیالسی عن عبد الرحمن بن أبی نجران، و روایه ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید کثیرا.
2- - بفتح الکاف و تخفیف الراء- الکوفیّ ثقه کما فی التقریب.

قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ شَيْبَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله ثَلَاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ... وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ رَجُلٌ بَايَعَ إِمَاماً لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِلدُّنْيَا (1) إِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ وَ إِلَّا كَفَّ وَ رَجُلٌ بَايَعَ رَجُلًا بِسِلْعَتِهِ بَعْدَ الْعَصْرِ (2) فَحَلَفَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا كَذَا وَ كَذَا فَصَدَّقَهُ فَأَخَذَهَا وَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا مَا قَالَ وَ رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالْفَلَاهِ يَمْنَعُهُ ابْنَ السَّبِيلِ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود این سه کس مردی است که با امامی بیعت کند و اگر آن چه خواست باو داد برای وی وفا کند و اگر نه باز ایستد و کسی که با دیگری معامله کند، بعد از عصر جنسی باو فروش کند و قسم بخورد که فلان مبلغ برای این جنس باو داده شده مشتری تصدیق کند و جنس را بخرد و آنچه گفته باو داده نشده باشد و کسی که در بیابان آب زیادی تحت اختیار دارد و از رهگذر دریغ میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفته: «این سه کس: مردی ست که با پیشوایی بیعت کند تا از وی دستگیری کند بدو وفادار باشد و اگر متوجه وی نشد بی وفایی پیشه کند. و کسی که با دیگری خرید و فروش کند و برای طرف سوگند یاد کند که فلان اندازه برای این جنس و کالا داده شده خریدار باور کند و آن کالا را بخرد در صورتی که چنین نبوده است و کسی که در بیابان آبی زائد بر نیاز خود داشته باشد و از رهگذر دریغ داشته باشد».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا فرمود: خدای عز و جل روز قیامت با سه کس سخن نگوید و نگاهشان نکند و لیاقتشان نبخشد و بشکنجه ای دردناک گرفتار خواهند بود: مردی که بیعت با امامی کند که بجز برای دنیا نظری نداشته باشد که اگر خواسته اش را از دنیا باو داد به بیعتش وفادار است و گر نه دست از بیعت بر میدارد و مردی که پس از عصر متاعی بفروشد (3) و بخدا سوگند یاد کند که این جنس را فلان مبلغ خریده ام و مشتری نیز تصدیقش نموده و آن متاع را بخرد ولی در حقیقت فروشنده آن متاع را بآن مبلغ نخریده

باشد، و مردی که در بیابان آب زیادتر از مصرف خود داشته باشد و از رهگذر دریغ نماید.

شرح: مقصود از بعد از عصر این است که هوا تاریک باشد و مشتری بدون دقت در جنس باعتماد گفته فروشنده و سوگندش جنس را بخرد.

****ترجمه جعفری:

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به آنان نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و برای آنان عذابی دردناک است: مردی که با امامی بیعت کند و هدف او فقط دنیا باشد که اگر آنچه می خواهد به او بدهد به بیعت خود وفا می کند و گر نه وفا نمی کند، و مردی که کالای خود را به مرد دیگری بعد از وقت عصر (که موقع با شرافتی است) بفروشد و سوگند بخورد آن را به این مبلغ خریده است و آن شخص سخن او را بپذیرد و کالا را بگیرد و در حالی که آن مبلغ را که گفته نداده است و مردی که در بیابان آب بسیار دارد، ولی آن را از رهگذران مضایقه می کند.

أوحش ما یکون الخلق فی ثلاثه مواطن

«71»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَهَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی یَاسِرٌ الْخَادِمُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السّلام یَقُولُ إِنَّ أَوْحَشَ مَا یَکُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ یَوْمَ یُولَدُ وَ یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیَا وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَرَی الْآخِرَهَ وَ أَهْلَهَا وَ یَوْمَ یُبْعَثُ فَیَرَی أَحْکَاماً لَمْ یَرَهَا فِی دَارِ الدُّنْیَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی یَحْیَی فِی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا وَ قَدْ سَلَّمَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السّلام عَلَی نَفْسِهِ فِی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا

*ترجمه کمره ای: (وحشتناک ترین مورد برای مخلوق سه جا است)

یاسر خادم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود وحشتناک ترین موارد برای این خلق سه جاست، روزی که زائیده شود و از شکم مادر درآید و دنیا را ببیند و روزی که بمیرد و آخرت و اهل آن را ببیند و روزی که برانگیخته

شود و مقرراتی را ببیند که در دنیا ندیده، خدا بحضرت یحیی در این سه روز سلامتی بخشیده و آسایش او را تأمین کرده و فرمود سلامت باد یحیی روزی که زائیده شد و روزی که بمیرد و روزی که زنده برانگیخته شود و حضرت عیسی در این سه جا سلامت خویش را خواسته که فرموده سلامت بر من در روزی که زائیده شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیمناک ترین جا برای مردم سه جاست)

یا سر پرستار گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «بیمناک ترین جاها برای مردم سه جاست: روزی که به جهان آید و جهان را بیند و روزی که درگذرد و روزی که برانگیخته گردد و چیزی بیند و شنود که در جهان ندیده و نشنیده، خدا به یحیی پیامبر در این سه روز تندرستی داد و آسایش او را نگاهداشت و گفت: تندرست باد یحیی روزی که به جهان آمد و روزی که بمیرد و روزی که زنده گردد و عیسی پیامبر علیه السّلام در این سه جا تندرستی خود را از خدا خواست چنان که گفته: «درود بر من روزی که زاییده شدم و روزی که درگذرم و روزی که زنده گردم».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم در سه جا از همه جاها بیشتر در وحشتند)

یاسر خادم گوید: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که میفرمود: این مردم در سه جا از همه جا بیشتر وحشت زده اند روزی که متولد می شود و از شکم مادر بیرون می آید و چشم بر این دنیا میگشاید و و روزی که می میرد و آخرت و اهلش را میبیند و روزی که برانگیخته می شود و مقرراتی را میبیند که در دنیا ندیده بود و خدای عز و جل یحیی را در همین سه جا سلامتی عنایت کرده و وحشت اش را تامین کرده و فرموده است سلام بر او باد روزی که متولد گردید و روزی که میمیرد و روزی که زنده برانگیخته می شود و عیسی بن مریم برای خود در این سه جا سلامتی درخواست کرده و گفت: سلام بر من باد روزی که زائیده شوم و روزی که خواهم مرد و روزی که زنده برانگیخته خواهم گردید.

****ترجمه جعفری: (وحشتناک ترین حالت برای مردم سه مورد است)

یاسر خادم می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: همانا وحشتناک ترین حالتی که برای این مردم وجود دارد سه جاست: روزی که زاده می شود و از شکم مادر بیرون می آید و دنیا را می بیند، و روزی که

می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند، و روزی که از قبر زنده می شود و احکامی را می بیند که در دنیا ندیده است. خداوند در این سه جا به یحیی سلام فرستاد، و نگرانی او را برطرف کرده و فرموده است: «سلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود» (4) و همچنین عیسی بن مریم در این سه جا بر خود سلام داده و گفته است: «و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.» (5)

الشرکاء فی الظلم ثلاثه

«72»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السّلام قَالَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السّلام يَقُولُ الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس شریک ظلمند)

امام اول فرمود آنکه ستم میکند و آنکه در ستم کمکش میدهد و آنکه ستم را میپسندد، هر سه شریکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس یاوران ستمکاراند)

امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که ستم کند و هر که یاور ستمکار است و هر که ستم را می پسندد هر سه شریک اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس شریک ظلمند)

علی علیه السّلام میفرمود: ستمکار و آنکه او را یاری کند و آنکه راضی بر آن ستم باشد هر سه با هم شریکند.

****ترجمه جعفری: (سه کس شریک در ظلم هستند)

طلحه بن زید نقل می کند که امام صادق علیه السّلام از پدر و جدش نقل می کند که علی علیه السّلام می گفت: کسی که ستم می کند و کسی که

به او یاری می دهد و کسی که به کار او راضی می شود، هر سه در ستمگری شریک هستند.

الساعی قاتل ثلاثه

«73»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ

1- کذا و فی صحیح البخاریّ و مسلم «الا لدنیا» أی لغرض دنیوی.
2- خصّه بالعصر لشرفه بسبب اجتماع ملائکه اللیل و النهار و رفع الاعمال فیه.
3- اختصاص عصر برای شرافتی است که دارد چون فرشتگان شب و روز هر دو هستند و اعمال در آن موقع بالا میرود: غفاری.
4- سوره مریم، آیه 15.
5- سوره مریم، آیه 33.

أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: السَّاعِی (1) قَاتِلٌ ثَلَاثَهٍ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ یَسْعَی بِهِ (2) وَ قَاتِلُ مَنْ یَسْعَی إِلَیْهِ.

*ترجمه کمره ای: (سعایت کننده کشنده سه نفر است)

امام ششم فرمود آنکه سعایت میکند قاتل سه کس است، خودش و کسی که سعایت او را کرده و کسی که پیش او از دیگری سعایت نموده.

شرح: مقصود اینست که سعایت در قتل بیگناهی نزد پادشاه و صاحبان نفوذ سر انجامش کشته شدن سه تن می شود و سبب عمل که سعایت کننده است در هر سه جنایت شریک است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخن چین کشنده سه تن است)

امام صادق گفته: «سخن چین کشنده سه کس است: خود را و کسی که برای او سخن چینی کرده و کسی که پیش او از دیگری سخن چینی کرده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سخن چین سه نفر را قاتل است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سخن چین سه نفر را قاتل است: قاتل خویش و قاتل آنکه از او سخن چینی نموده و قاتل کسی که نزد او سخن چینی کرده است.

****ترجمه جعفری: (سخن چین قاتل سه نفر است)

محمد بن ابی عمیر در یک حدیث مرفوع نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: سخن چین قاتل سه نفر است: قاتل خود و قاتل کسی که سخن چینی او را کرده و کسی که نزد او سخن چینی کرده است.

للمؤمن ثلاثه مساکن سجن و حصن و مأوی و للکافر ثلاثه مساکن

«74»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ

الْحَمِيدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ الْقَبْرُ حِصْنُهُ وَ الْجَنَّهُ مَأْوَاهُ وَ الدُّنْیَا جَنَّهُ الْکَافِرِ وَ الْقَبْرُ سِجْنُهُ وَ النَّارُ مَأْوَاهُ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن سه مسکن دارد، زندان. پناهگاه، اقامتگاه و کافر هم سه مسکن دارد)

امام ششم فرمود دنیا زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت اقامتگاه او، دنیا بهشت کافر است، گور زندان او است و دوزخ مأوای اوست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گرونده به خدا سه جای دارد: بندگاه، پناهگاه، جایگاه و کافر نیز سه جای دارد)

امام صادق گفته: «جهان زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت زیستگاه وی. جهان بهشت کافر است، گور زندان اوست و دوزخ جایگاه او».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن سه مسکن دارد: زندان و پناهگاه و اقامتگاه و کافر را نیز سه مسکن است.)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن را در دنیا زندان است و قبر پناهگاه و بهشت اقامتگاه، و کافر را دنیا بهشت است و قبر زندان و دوزخ اقامتگاه.

****ترجمه جعفری: (مؤمن سه مسکن دارد، زندان و حصار و جایگاه، و کافر هم سه مسکن دارد)

ابراهیم بن عبد الحمید می گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السّلام از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دنیا زندان مؤمن و قبر حصار او و بهشت جایگاه اوست، و دنیا بهشت کافر و قبر زندان او و آتش جایگاه اوست.

أیام الله عز و جل ثلاثه

«75»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطّارُ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السّلام يَقُولُ أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمَ الْكَرَّهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ (3).

*ترجمه کمره ای: (ایام خدا سه است)

گفت از امام پنجم شنیدم فرمود ایام خدا سه روز است روز ظهور حضرت حجت و روز رجعت و روز قیامت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روزهای خدا سه است)

راوی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت:

«روزهای خدا سه روز است: روز پیدا شدن امام غائب و روز رجعت و روز قیامت».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای را سه روز است)

مثنی الحناط گوید: شنیدم از امام باقر علیه السّلام که میفرمود: روزهای خدای عز و جل سه روز است روزی که حضرت قائم قیام کند و روز رجعت و روز رستاخیز.

****ترجمه جعفری: (روزهای خدا سه روز است)

مثنی حناط می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: روزهای خدا سه روز است: روزی که قائم علیه السّلام قیام می کند و روز رجعت و روز قیامت.

ثلاثه یعذبون یوم القیامه

«76»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ثَلَاثَةٌ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ صَوَّرَ صُورَهً مِنَ الْحَيَوَانِ يُعَذَّبُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا وَ الْمُكَذِّبُ فِي مَنَامِهِ يُعَذَّبُ حَتَّى يَعْقِدَ بَيْنَ

شَعِيرَتَيْنِ وَ لَيْسَ بِعَاقِدٍ بَيْنَهُمَا وَ الْمُسْتَمِعُ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ يُصَبُّ فِي أُذُنِهِ الْأُنُكُ وَ هُوَ الْأَسْرُبُ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس در روز قیامت عذاب شوند)

محمد بن مروان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود سه کس در روز قیامت عذاب شوند، کسی که صورت جان داری بسازد عذاب شود تا در آن جان بدمد و نتواند دمید، کسی که خواب دروغ بسازد عذاب شود تا میان دو جو گره زند و نتواند زد، کسی که گفتگوی مردمی را که بد دارند بشنود گوش گیرد، در گوشش سرب گداخته ریخته شود و در حدیث دوم رسول خدا فرماید در گوش چنین کسی قلع گداخته ریخته شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس در قیامت شکنجه شوند)

محمد پور مروان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «سه کس در قیامت شکنجه شوند: کسی که صورت جان داری بسازد شکنجه گردد تا در آن جان دمد، کسی که خواب دروغین بسازد شکنجه گردد تا میان دو جو گره زند. کسی که گفتگوی مردمی را بشنود در حالی که شنیدن او را بد دارند، در گوشش سرب گداخته ریزند و در حدیث دیگری پیامبر گفت: در گوش چنین کس قلع گداخته ریزند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس در روز قیامت شکنجه خواهند شد)

محمد بن مروان گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام میفرمود: سه کس در روز رستاخیز شکنجه خواهند شد:

1- آنکه صورت حیوانی بسازد عذاب اش کنند که در آن روح بدمد و نتواند دمید.

2- آنکه خواب دروغ بسازد عذاب اش کنند که دو دانه جو را بیکدیگر گره بزند و گره زدن نتواند.

3- گوش فرا دهنده بگفتگوی جمعی که خوش ندارند بسخنانشان گوش فرا داده شود بر گوش چنین کس سرب گداخته ریخته می شود.

****ترجمه جعفری: (سه گروه در روز قیامت عذاب می شوند)

محمد بن مروان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که شنیدم آن حضرت فرمود:

سه گروه در روز قیامت عذاب می شوند: کسی که صورتی از حیوان را به تصویر کشد، عذاب می شود تا به آن روح بدمد و هرگز نمی تواند روح بدمد، و کسی که رؤیای دروغ جعل کند، عذاب می شود تا دو دانه جو را به هم گره بزند و هرگز نمی تواند گره بزند، و کسی که به سخنان قومی گوش دهد در حالی که آنان راضی نیستند، در گوشش سرب گداخته ریخته می شود.

1- الساعی: الواشی و هو الذی یسعی الی الحکام.
2- فی بعض النسخ «من سعی به».
3- الکرّه: الرجعه.

«77»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الدَّیْبُلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنْ أَیُّوبَ السَّخْتِیَانِیِ (1) عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ صَوَّرَ صُورَهً عُذِّبَ وَ کُلِّفَ أَنْ یَنْفُخَ فِیهَا وَ لَیْسَ بِفَاعِلٍ وَ مَنْ کَذَبَ فِی حُلُمِهِ عُذِّبَ (2) وَ کُلِّفَ أَنْ یَعْقِدَ بَیْنَ شَعِیرَتَیْنِ وَ لَیْسَ بِفَاعِلٍ وَ مَنِ اسْتَمَعَ إِلَی حَدِیثِ قَوْمٍ وَ هُمْ لَهُ کَارِهُونَ یُصَبُّ فِی أُذُنَیْهِ الْأُنُکُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ قَالَ سُفْیَانُ الْأُنُکُ هُوَ الرَّصَاصُ.

*ترجمه کمره ای:

(3)

**ترجمه مدرس گیلانی:

(4)

***ترجمه فهری زنجانی:

(روایت) 77 مضمونش با 76 یکی است.

****ترجمه جعفری:

ابن عباس از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: کسی که صورتی را تصویر کند عذاب می شود و مکلّف می گردد که به آن روح بدمد و نمی تواند، و کسی که رؤیای دروغ بسازد، عذاب می شود و مکلف می گردد که میان دو دانه جو گره بزند و نمی تواند، و کسی که به سخنان قومی گوش دهد در حالی که آنان راضی نیستند، به گوش او قلع گداخته ریخته می شود.

ثلاث خصال تبرئ من الکبر

«78»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ رَقَعَ جَیْبَهُ هَکَذَا (5) وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ أَمِنَ مِنَ الْکِبْرِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت از کبر بیزاری دهند)

امام ششم فرمود کسی که یقه خود را آشکار پینه زند و کفش خویش را پینه زند و کالای خریداری بدوش کشد از تکبر بر کنار است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش تکبر را دور کند)

امام صادق گفته: «هر که یقه خود را پاره زند و پای افزار خویش را پاره زند و کالای خویشتن را به دوش کشد از تکبر بر کنار گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کار تکبر را می زداید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که گریبان خود را (این چنین) وصله کند و کفش خود را خود پینه زند و متاعش را بدوش خود بکشد از تکبر در امان است. شرح: در نسخه کافی روایت با سند دیگر نقل شده و کلمه (این چنین) ندارد.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت از تکبّر باز می دارد)

عبد الرحمن بن ابی نجران مرفوعا نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که جامه اش را وصله زند و کفشش را پینه زند و اساس خود را خود حمل کند، او از تکبر در امان است.

يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال

«79»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ وَ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى.

*ترجمه کمره ای: (کسی که سه خصلت در او باشد امر بمعروف و نهی از منکر نماید)

امام ششم فرمود همانا امر بمعروف و نهی از منکر کند، کسی که سه خصلت در او باشد بدان چه امر کند و نهی نماید خود دانا و عمل کننده

باشد در مورد امر و نهی خود میانه رو و عادل باشد، در امر و نهی خود رفق و مدارا کند.

شرح: مقصود اینست که کسی که میخواهد امر بمعروف و نهی از منکر بکند علاوه بر آنکه باید دانا بموضوع معروف و منکر باشد و خود بدان عمل کند باید در موضوع معروف و منکر میانه رو و معتدل باشد و گرفتار وسوسه و از مردمان افراطی نباشد که سخت گیری بی جا کند مانند خوارج نهروان و در کیفیت امر و نهی خود رفق و مدارا کند و تشدد و سختی ننماید که مردم از او متنفر شوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که سه منش در او باشد می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند)

امام صادق گفته: «امر به معروف و نهی از منکر کسی می تواند بکند که سه منش در او باشد: به آنچه امر و نهی کند دانا و به جای آورنده باشد در امر و نهی میانه رو و دادگر باشد. در امر و نهی نرمی پیش گیرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه کسی است که سه صفت در او باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بامر بمعروف و نهی از منکر تنها کسی موظف است که دارای سه خصلت باشد: بآنچه امر میکند خود عمل کند و از آنچه باز میدارد خود باز ایستد در امر و نهی اش بعدالت و مدارا رفتار کند.

****ترجمه جعفری: (کسی می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که در او سه خصلت باشد)

محمد بن ابی عمیر مرفوعا نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا کسی می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که در او سه خصلت باشد: به آنچه امر می کند خودش عمل کند و از آنچه نهی می کند خودش دوری جوید، در آنچه امر یا نهی می کند اعتدال را رعایت نماید، در آنچه امر یا نهی می کند نرمی نشان دهد.

1- السختیانی- بفتح المهمله بعدها معجمه ثمّ مثنّاه ثمّ تحتانیه و بعد الألف نون و هو أیّوب بن أبی تمیمه کیسان ثقه ثبت حجه من کبار الفقهاء و العباد مات 131 و له خمس و ستون سنه. یروی عن عکرمه و جماعه و عنه السفیانان ابن عیینه و الثوری و غیرهما. و فی النسخ المطبوعه «السجستانیّ» و هو تصحیف.
2- الحلم بضم الحاء المهمله و اللام- ما یراه النائم.
3- در منبع اصلی ترجمه جداگانه ای برا این روایت شریفه ذکر نشده است
4- در منبع اصلی ترجمه جداگانه ای برا این روایت شریفه ذکر نشده است
5- فی روضه الکافی بسند آخر بدون «هکذا» و جیب القمیص- بالفتح-: طوقه.

«80»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَوْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَنْجُبُونَ (1) أَعْوَرُ يَمِينٍ وَ أَزْرَقُ كَالْفَصِّ وَ مُولَدُ السِّنْدِ (2).

*ترجمه کمره ای: (سه طایفه نجیب نباشند)

امام پنجم یا ششم فرمود سه کس نجیب نشوند کسی که چشم راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش چون نگین انگشتر باشد و سندی نژاد.

شرح: این خبر و اخبار دیگری که بمضمون آن است و دلالت دارند که مکان مخصوص یا وصف طبیعی مخصوص سبب بدی یا خوبی است بدو وجه توجیه میشوند.

اول آنکه مقصود از این عناوین سه گانه اشخاصی باشند که در آن دوره ها زندگانی میکردند و مخالف حق بوده اند و اولاد آنها بپیروی پدر و مادر بدوا مخالف حق میشدند دوم آنکه استعداد خلاف نجابت در این طوائف بیش از سائر مردم است بواسطه خصوصیت نژاد یا تأثیر آب و هوا و این منافات ندارد که در اثر تربیت و مجاهده این افراد هم نجیب و خوش فطرت کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تیره پاک گوهر نباشند)

امام محمد باقر یا امام صادق گفته: «سه کس پاک گوهر نباشند، کسی که دیده راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش مانند نگین انگشترین باشد و کسی که سندی نژاد بود».

ظاهرا این از اخبار مفتعل است و زنادقه این را ساخته بنام امام بسته اند تا میان مسلمانان نفاق افکنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس نانجیب می شود)

امام باقر یا امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس نانجیب می شود: آنکه چشم راستش کور باشد و آنکه آبی چشم مانند نگین باشد و آنکه

زادگاهش سند باشد.

شرح: مقصود از تشبیه به نگین از جهت رنگ نیست که علاوه بر تکرار آبی بودن رنگ نگین معلوم نیست بلکه ظاهر این است که از جهت شکل به نگین تشبیه شده و مقصود چشم آبی گرد و کوچک باشد و اللّه العالم. و در بعضی از نسخه ها بجای سند سنه است و بنا بر این معنی روایت چنین است: کسی که یک سال در شکم مادر مانده باشد.

****ترجمه جعفری: (سه طایفه نجیب نمی شوند)

داود بن فرقد از امام باقر علیه السّلام یا امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه طایفه نجیب نمی شوند: کسی که چشم راستش کور باشد و کسی که چشمش چون نگین انگشتر، کبود باشد و کسی که در سند متولد شده باشد. (منظور این است که در این گروه ها زمینه برای شرارت بیشتر است و در عین حال می توانند شرور نباشند و اگر چنین اشخاص نجابت کنند، ارزش بیشتری نسبت به دیگران دارند چون بر خلاف زمینه طبیعی عمل کرده اند).

کفی بالمرء عیبا أن یکون فیه ثلاث خصال

«81»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ أَسْرَعَ الْخَیْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَاباً الْبَغْیُ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یَنْظُرَ مِنَ النَّاسِ إِلَی مَا یَعْمَی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ یُعَیِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا یَسْتَطِیعُ تَرْکَهُ وَ یُؤْذِیَ جَلِیسَهُ بِمَا لَا یَعْنِیهِ.

*ترجمه کمره ای: (بس است برای عیب مرد که سه خصلت در او باشد)

رسول خدا فرمود، ثواب نیکی و احسان زودتر از همه خیرات دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر میرسد و در عیب مرد همین کافی است که از دیدن عیب خود کور باشد و بعیب مردم نگرد و مردم را بکاری سرزنش کند که خودش توانائی ترک آن را ندارد همنشین خودش را بدان چه سودش ندهد آزار دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بسنده است برای عیب مرد که سه منش در او باشد)

پیامبر گفته: «پاداش نیکی زودتر از همه نیکیها دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر همی رسد و در عیب مرد همین بسنده است که از دیدن عیب خود کور باشد و به خرده دیگران پردازد و مردمان را به کاری نکوهش کند که خود قدرت ترک آن را ندارد و همدم خود را به آنچه سود ندهد آزار کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (این عیب برای مرد بس که سه صفت در او باشد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کار خیری که هر چه زودتر پاداش اش میرسد احسان کردن است و کار بدیکه هر چه زودتر کیفرش فرا رسد ستمکاری است و این عیب مرد را بس که از مردم آن عیب بیند که از دیدن آن در خویشتن کور است و مردم را سرزنش کند بکاری که خود ترکش نتواند کرد، و بدون جهت همنشین خود را بیازارد.

****ترجمه جعفری: (برای مرد از نظر عیب سه خصلت بس است)

حسین بن زید از پدرش نقل می کند که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: کار نیکی که ثواب آن زودتر به انسان می رسد، احسان کردن است و کار بدی که مجازات آن زودتر به انسان می رسد، ستم کردن است. و برای شخص از نظر عیب کافی است که در مردم به چیزی نگاه کند که از دیدن آن در خودش کور است، و به مردم چیزی را ایراد بگیرد که خودش نمی تواند آن را ترک کند، و همنشین خود را با چیزی اذیت کند که به او سودی ندارد.

من لم یحب عتره النبی صلّی الله علیه و آله فهو لإحدی ثلاث

«82»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي نَصْرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَحْمَرِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جُبَيْرٍ (3) عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَنْ لَمْ يُحِبَّ عِتْرَتِي

فَهُوَ لِإِحْدَى ثَلَاثٍ إِمَّا مُنَافِقٌ وَ إِمَّا لِزَنْيَةٍ وَ إِمَّا امْرُؤٌ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِی غَيْرِ طُهْرٍ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که عترت پیغمبر را دوست ندارد برای یکی از سه امر است)

رسول خدا فرمود کسی که خانواده مرا دوست نمیدارد برای یکی از سه امر است یا منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی باو آبستن شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی دودمان پیامبر را دوست ندارد برای یکی از سه سبب است)

پیامبر گفته: «کسی که خانواده مرا دوست نداشته باشد برای یکی از سه سبب است یا دوروی ست یعنی منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی بدو بارور گردیده».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که خاندان پیغمبر را دوست ندارد در سرشتش یکی از سه چیز هست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آنکه خاندان مرا دوست ندارد سرشتش یکی از سه چیز است:یا منافق است یا زنا زاده و یا کسی است که مادرش در حال ناپاکی باو آبستن شده است.

****ترجمه جعفری: (کسی که عترت پیامبر را دوست نداشته باشد به سبب یکی از سه چیز است)

ابو رافع از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هر کس خاندان مرا دوست نداشته باشد به سبب یکی از سه چیز است: یا منافق است و یا از زنا متولّد شده و یا مادرش در حال حیض به او آبستن شده است.

1- يعنى غالبا. و أعور يمين هو الذى عمى عينه اليمنى. و الفص ما يركب فى الخاتم من الحجاره الكريمه، و السند: بلاد تتاخم الهند هذا إذا كان بكسر السين، و أمّا ان كان بفتحتين فهو بلد معروف فى الباديه و قيل ماء معروف لبنى سعد.
2- فى بعض النسخ «مولد السنه» يعنى من كان حمله سنه.
3- فى بعض النسخ «يزيد بن الحسين». و رجال السند أكثرهم مجهولون و لم أجدهم.

«83»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: کَانَ آخِرُ مَا أَوْصَی بِهِ الْخَضِرُ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ علیهما السّلام أَنْ قَالَ لَهُ لَا تُعَیِّرَنَّ أَحَداً بِذَنْبٍ وَ إِنَّ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَهٌ الْقَصْدُ فِی الْجِدَهِ (1) وَ الْعَفْوُ فِی الْمَقْدُرَهِ وَ الرِّفْقُ بِعِبَادِ اللَّهِ وَ مَا رَفَقَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ فِی الدُّنْیَا إِلَّا رَفَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ رَأْسُ الْحِکْمَهِ مَخَافَهُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.

*ترجمه کمره ای: (دوست ترین امور نزد خدا سه است)

امام چهارم فرمود آخرین سفارش خضر بموسی بن عمران این بود که باو گفت هیچ کس را بگناهی سرزنش مکن، دوسترین، امور نزد خدای عز و جل سه است:

قناعت در توانگری، گذشت در توانائی، رفق و نرمی با بندگان خدا هیچ کس با دیگری در دنیا نرمی نکنند جز آنکه خدای عز و جل در روز قیامت با او بنرمی رفتار کند. سرآمد حکمت ترس از خدای عز و جل است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوست ترین کارها پیش خدا سه چیز است)

امام علی بن الحسین گفته: «آخرین اندرز خضر به موسی بن عمران این بود که بدو گفت: هیچ گاه کسی را به گناهی نکوهش مکن، دوست ترین کارها پیش خدای بزرگ سه چیز است: میانه روی در حال توانگری، گذشت در حال توانایی، نرمی با مردمان، هیچ گاه کسی با دیگری در جهان نرمی نکرد مگر آنکه خدای بزرگ در قیامت با او به نرمی رفتار کند. سرآمد دانش بیم از خدای ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (محبوب ترین کار نزد خداوند سه چیز است)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: آخرین سفارشی که خضر بموسی بن عمران کرد این بود که او را گفت: حتما هیچ کس را بگناهی سرزنش مکن و راستی که محبوبترین کار نزد خداوند سه چیز است میانه روی در حال توانگری، گذشت در حال قدرت، مدارا با بندگان خدا، و هیچ کس با

کسی در دنیا مدارا نکند مگر آنکه خدای عز و جل در روز قیامت با او بمدارا رفتار کند و سر آمد حکمت ترس از خدای تبارک و تعالی است.

****ترجمه جعفری: (محبوب ترین کارها برای خدا سه چیز است)

زهری از امام سجاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آخرین چیزی که خضر به موسی بن عمران وصیت کرد، این بود که گفت: کسی را به خاطر گناهی سرزنش مکن و همانا محبوب ترین کارها نزد خدا سه چیز است: میانه روی در گشاده دستی و عفو به هنگام قدرت و مدارا با بندگان خدا، و هیچ کس در دنیا با کسی مدارا نکرد مگر اینکه خداوند در روز قیامت با او مدارا خواهد کرد و سرآمد حکمت، ترس از خداوند است.

تکلم النار یوم القیامه ثلاثه

«84»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: تُکَلِّمُ النَّارُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ثَلَاثَهً أُمِیراً وَ قَارِئاً وَ ذَا ثَرْوَهٍ مِنَ الْمَالِ فَتَقُولُ لِلْأَمِیرِ یَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَاناً فَلَمْ یَعْدِلْ فَتَزْدَرِدُهُ کَمَا یَزْدَرِدُ الطَّیْرُ حَبَّ السِّمْسِمِ (2) وَ تَقُولُ لِلْقَارِئِ یَا مَنْ تَزَیَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِی فَتَزْدَرِدُهُ وَ تَقُولُ لِلْغَنِیِّ یَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْیَا کَثِیرَهً وَاسِعَهً فَیْضاً وَ سَأَلَهُ الْفَقِیرُ الْیَسِیرَ قَرْضاً (3) فَأَبَی إِلَّا بُخْلًا فَتَزْدَرِدُهُ.

*ترجمه کمره ای: (دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید)

پیغمبر فرمود دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید، پادشاه، عالم و ثروتمند بپادشاه میگوید ای کسی که خدا باو پادشاهی بخشید و عدل و داد نکرد سپس او را ببلعد چنانچه پرنده دانه کنجد را می بلعد، و بعالم میگوید ای کسی که پیش مردم خودنمائی میکرد و بنافرمانی با خدا در نبرد بود سپس او را می بلعد. پس بثروتمند میگوید ای کسی که خدا باو دنیای با وسعت و پرفیضی داده بود و اندکی برسم قرض از او خواسته بود پس بخل ورزید سپس او را می بلعد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید)

پیامبر گفته: «دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید: پادشاه. دانا. توانگر. به پادشاه گوید: ای آنکه خدا ترا پادشاهی داد و داد نکردی پس او را فرو برد چنان که پرنده دانه کنجد را. به دانا گوید: ای که نزد مردمان خودستایی می کردی و به سرکشی با خدا نبرد می کردی پس او را نیز فرو خورد. آنگاه به توانگر گوید: ای که خدا به تو از جهان فراخی داد هر گاه کسی از تو اندکی به نام وام خواستی ندادی و تنگ چشمی کردی او را نیز فرو برد».

***ترجمه فهری زنجانی: (روز قیامت آتش با سه کس سخن میگوید)

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت آتش با سه کس سخن گوید: فرماندار، و دانشمند دینی و ثروتمند بفرماندار گوید: ای آنکه خدایش قدرتی بخشید و او بعدالت رفتار نکرد سپس آتش او را آن چنان می بلعد که پرنده دانه سنجد را و بدانشمند دینی گوید ای آنکه بسالوس خود را در میان مردم بیاراست ولی بدون پروا با خدا نافرمانی کرد سپس او را ببلعد و به ثروتمند گوید: ای آنکه خداوندش دنیای فزون با وسعت از فیض خود باو بخشید و چون تهی دستی مقدار ناچیزی بعنوان قرض از او خواست بخل ورزید و نداد سپس آتش او را بکام خود میکشد.

****ترجمه جعفری: (در روز قیامت آتش با سه گروه سخن می گوید)

امام صادق علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

در روز قیامت آتش با سه کس سخن می گوید: با امیر و قاری قرآن و ثروتمند.

به امیر می گوید: ای کسی که خداوند به او سلطنت داد، ولی او عدالت را رعایت نکرد! پس او را می بلعد، همان گونه که پرنده دانه کنجد را می بلعد. و به قاری قرآن می گوید:

ای کسی که برای مردم خود را زینت داد ولی با گناهان با خدا ستیز کرد! او را نیز می بلعد. و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خداوند در دنیا مال بسیاری به او داد که گسترده و فراوان بود و فقیر از او اندکی را به عنوان قرض خواست و او از روی بخل نداد! او را هم می بلعد.

«85»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْوَلِيدِ.

ص: 111

1- الجده: الرخاء و السعه.
2- الازدراد: الابتلاع. و السمسم ما يقال له بالفارسيه (كنجد).
3- فى بعض النسخ «الحقير اليسير قرضا».

عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ رَجُلٌ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِیَ ذُنُوبَهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْیِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز پشت شکنند)

امام پنجم فرمود سه چیز پشت شکنند شخصی که عمل خویش را بزرگ شمارد و گناه خود را فراموش کند و رای خود را بپسندد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز کمر شکن است)

امام محمد باقر گفته: «سه چیز کمر شکن است:

کسی که کردار خود را بزرگ پندارد و گناه خویش را فراموش کند و اندیشه خویشتن را بپسندد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز کمر شکن)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سه چیز کمر شکن است مردی که عمل خود را زیاد پندارد و گناهان خود را فراموش کند و خود پسند باشد.

****ترجمه جعفری: (سه چیز پشت را می شکند)

سعد اسکاف از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز پشت را می شکند:

کسی که عمل خیر خود را بسیار بداند و گناهانش را از یاد برد و در رأی خود، خودبین باشد.

«86»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ لِجُنُودِهِ إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِی ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَیْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِیَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود شیطان بلشگر خود گفت چون در سه چیز بفرزند آدم چیره شدم باک ندارم از هر کاری که بکند زیرا از او پذیرفته نیست، هر گاه کار خود را بسیار شمارد و گناه خود را فراموش کند و خود بینی در او راه یابد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

از امام صادق روایت شده که گفت: شیطان به سپاه خویش گفته: «هر گاه من در سه چیز از آدم چیره گردم از دیگر کارهای وی باک ندارم و از او پذیرفته نگردد: هر گاه کردار او در دیده اش بسیار گردد و گناه خویش را فراموش کند و به خودپسندی گرفتار گردد».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: شیطان لعین بلشگر خود گفت: من اگر در سه مورد بر آدمیزاده دست یابم پس از آن هر عملی که بجا آورد خاطر پریشان نگردم که میدانم عملش پذیرفته نیست: هنگامی که عمل خود را زیاد پندارد و گناه خود را فراموش کند و خودپسندی در او راه یابد.

****ترجمه جعفری:

عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شیطان که خدا لعنتش کند به لشکریانش گفت: اگر در سه چیز بر فرزند آدم مسلط شوم، باکی ندارم که چه عملی دارد؛ چون از او پذیرفته نخواهد شد: وقتی که عمل خود را زیاد بداند و گناهانش را از یاد برد و خودبینی در او راه یابد.

تطول الله عز و جل علی عباده بثلاث

«87»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنِّي تَطَوَّلْتُ عَلَى عِبَادِي بِثَلَاثٍ أَلْقَيْتُ عَلَيْهِمُ الرِّيحَ بَعْدَ الرُّوحِ (1) وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا دَفَنَ حَمِيمٌ حَمِيماً وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْهِمُ السَّلْوَةَ بَعْدَ الْمُصِيبَةِ (2) وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَتَهَنَ (3) أَحَدٌ مِنْهُمْ بِعَيْشِهِ وَ خَلَقْتُ هَذِهِ الدَّابَّةَ وَ

سَلّطْتُهَا عَلَى الْحِنْطَهِ وَ الشَّعِيرِ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَکَنَزَهُمَا مُلَوکُهُمْ کَمَا یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (خدا بسه نعمت منت بر بندگان نهاده)

امام ششم فرمود: خدای عز و جل فرماید من بر بندگان خود بسه نعمت منت نهادم، پس از گرفتن جان بوی بد بر آنان افکندم و اگر چنین نبود هیچ خویشی خویش خود را خاک نمیکرد، پس از سوگواری آرامش دل بآنها دادم و اگر چنین نبود زندگی بر کسی گوارا نمیشد؛ این جانور را آفریدم و بر گندم و جو مسلط کردم و گر نه پادشاهانشان آنها را مانند زر و سیم گنج میکردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به سه نعمت بر بندگان منت نهاده)

امام صادق گفته: «خدای بزرگ گفته: من بر بندگان خویش به سه نعمت منت نهادم: از رفتن جان از تن بوی بد بر آن افکندم و اگر نه هیچ خویشاوندی خویش خود را به خاک نسپردی، پس از سوگواری آرامش دل به ایشان دادم و اگر نه زندگی بر کسی گوارا نگشتی، این جانور را بیافریدم و بر گندم و جو چیره گردانیدم و اگر نه پادشاهان آنها را چون زر و سیم در گنج خانه می نهادند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند بر بندگان بسه نعمت منت نهاد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل میفرماید: براستی که بر بندگانم بسه نعمت منت نهاده ام. بدن شان را پس از بیرون شدن روح بد بو کردم و اگر این نبود هیچ دوستی جنازه دوست خود را بخاک نمی سپرد و پس از پیش آمد ناگوار خرسندشان کردم و اگر این نبود زندگی در کامشان تلخ بود و این جانور را (مقصود کرم است) آفریدم و بر گندم و جو مسلطش کردم و اگر نه چنین بود پادشاهانشان آن را نیز مانند طلا و نقره می اندوختند.

****ترجمه جعفری: (خداوند با سه چیز بر بندگانش منّت نهاد)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند می فرماید: من بر بندگانم با سه چیز منّت نهادم: پس از بیرون شدن روح از جسد، بوی بد به او دادم که اگر چنین نبود هیچ خویشی، خویش خود را دفن نمی کرد، به آنها پس از رسیدن مصیبت صبر دادم که

اگر چنین نبود، هیچ یک از آنها زندگی گوارایی نداشت و این حیوان را (به عنوان آفت) آفریدم و آن را بر گندم و جو مسلط کردم که اگر چنین نبود، پادشاهان آن را مانند زر و سیم می اندوختند.

لا سهر إلا فی ثلاث

«88»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا سَهَرَ إِلَّا فِی ثَلَاثٍ مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ أَوْ فِی طَلَبِ الْعِلْمِ أَوْ عَرُوسٍ تُهْدَی إِلَی زَوْجِهَا.

*ترجمه کمره ای: (جز در سه چیز شب بیداری نیست)

رسول خدا فرمود شب بیداری نیست مگر در سه چیز عبادت با قرآن. یا در طلب دانش یا برای عروسی که بخانه شوهرش برند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شب زنده داری تنها برای سه چیز است)

پیامبر گفته: «شب زنده داری شایسته برای سه چیز است: بندگی یا قرآن کریم یا در جستجوی دانش یا برای عروسی که به سرای شویش برند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بجز در سه مورد شب زنده داری روا نیست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بجز در سه مورد شب زنده داری روا نیست: بقرآن خواندن در دل شب یا در طلب علم یا عروسی که بحجله برند.

****ترجمه جعفری: (بیداری روا نیست مگر در سه چیز)

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بیداری روا نیست مگر در سه چیز: شب زنده داری برای خواندن قرآن و یا طلب علم و یا برای عروسی باشد که به همسر خود هدیه شده است.

1- أی الرائحه الکریهه بعد قبض الروح.
2- السلوه: الصبر و النسیان.
3- کذا، و الظاهر «لم یتهنأ» من هنأه الطعام أی صار له هنیئا.

لو لا ثلاث فی ابن آدم ما طأطأ رأسه شی ء

«89»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَوْ لَا ثَلَاثٌ فِی ابْنِ آدَمَ مَا طَأْطَأَ رَأْسَهُ شَیْ ءٌ (1) الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ وَ الْمَوْتُ کُلُّهُمْ فِیهِ وَ إِنَّهُ مَعَهُنَّ لَوَثَّابٌ.

*ترجمه کمره ای: (اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد)

رسول خدا فرمود اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمیکرد. بیماری، فقر و مرگ، با اینکه همه اینها را دارد هنوز جست و خیز میزند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمی کرد)

پیامبر گفته:

«هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی نمی توانست سر او را خم کند: بیماری، تهی دستی و مرگ.

با همه اینها باز از لاف و گزاف نمی ایستد».

***ترجمه فهری زنجانی: (اگر سه چیز در آدمیزاد نبود هیچ چیزاش سرافکنده نمی ساخت)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر سه چیز در آدمیزاد نبود هیچ چیزاش سرافکنده نمیساخت بیماری و نیازمندی و مرگ و او با داشتن این سه چیز باز این همه پر جست و خیز است.

****ترجمه جعفری: (اگر سه چیز در فرزند آدم نبود، چیزی سرش را خم نمی کرد)

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر سه چیز در فرزند آدم نبود، هرگز چیزی سر او را

خم نمی کرد: بیماری و فقر و مرگ، همه اینها در او هست و در عین حال او همواره جست و خیز می کند.

جمیع شرائع الدین ثلاثه أشیاء

«90»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الثَّقَفِیِّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ شُرَحْبِیلَ عَنِ ابْنِ لَهِیعَهَ (2) عَنْ أَبِی مَالِکٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام أَخْبِرْنِی بِجَمِیعِ شَرَائِعِ الدِّینِ قَالَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُکْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ.

*ترجمه کمره ای: (همه آداب دین در سه است)

ابی مالک گوید بامام چهارم عرض کردم مرا از همه دستورات دین خبر بده: فرمود گفتار حق و قضاوت عادلانه و پائیدن بپیمان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همه راه و روش دین در سه چیز است)

ابو مالک گفته: به امام علی بن الحسین گفتم مرا از همه دستورهای دین بیاگهان گفت: گفتار درست و داوری دادگرانه و نگاهداری پیمان».

***ترجمه فهری زنجانی: (همه دستورات دین در سه چیز خلاصه می شود)

ابی مالک گوید: بامام زین العابدین علیه السّلام عرض کردم: همه دستورات دین را بمن بفرمائید فرمود: حقگوئی و قضاوت عادلانه. و انجام دادن تعهدات.

****ترجمه جعفری: (همه شریعت های دین، سه چیز است)

ابو مالک می گوید: به امام سجاد علیه السّلام عرض کردم: از همه شریعت های دین مرا خبر بده، فرمود: سخن حق، حکم به عدل و وفای به عهد.

الفتن ثلاث

«91»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام الْفِتَنُ ثَلَاثٌ حُبُّ النِّسَاءِ وَ هُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ هُوَ فَخُّ الشَّيْطَانِ (3) وَ حُبُّ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ هُمْ سَهْمُ الشَّيْطَانِ فَمَنْ أَحَبَّ النِّسَاءَ لَمْ يَنْتَفِعْ بِعَيْشِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ الْأَشْرِبَةَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَحَبَّ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ فَهُوَ عَبْدُ الدُّنْيَا وَ قَالَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليهما السّلام الدِّينَارُ دَاءُ الدِّينِ وَ الْعَالِمُ طَبِيبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجُرُّ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهِمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِغَيْرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (فتنه سه است)

امام اول فرمود فتنه سه است، دوستی زنان که شمشیر شیطان است، میگساری که تله شیطانست، پول دوستی که تیر شیطانست، کسی که زن را دوست داشت از زندگی سود نبرد.

کسی که شراب دوست است بهشت بر او قدغن است. کسی که دوست زر و سیم است، بنده دنیا است، عیسی بن مریم فرمود زر درد دین است و عالم پزشک دین است. چون دیدید پزشک خود را دردمند میکند باو بدبین باشید و بدانید که دیگری را اندرز نمیدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آشوب جهان سه چیز است)

امام علی بن ابی طالب گفته: «فتنه سه چیز است:

دوستی زنان که شمشیر شیطان است، باده گساری که دام اوست، پول دوستی که تیر اوست. آنکه دوستار زن است از زندگی سودمند نگردد، می گسار به بهشت راه نیابد، دلداده زر و سیم بنده جهانست.

مسیح پیامبر علیه السلام گفته: زر درد و بیماری دین است و دانا پزشک دین، هر گاه دیدید پزشک بیمار است امید درمان از او مدارید.

***ترجمه فهری زنجانی: (همه گرفتاریها در سه چیز است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همه گرفتاریها در سه چیز است زن دوستی که شمشیر شیطان است شرابخوارگی که دام شیطان است و پولدوستی که تیر شیطان است پس هر که زن دوست باشد از زندگانی

بهره مند نشود و هر که میگسار باشد بهشت بر او حرام گردد و هر که پول دوست باشد بنده زر خرید دنیا است و فرمود: که عیسی بن مریم گفت: پول زر بیماری دین است و دانشمند دینی پزشک معالج و هر گاه دیدید پزشک خود را دردمند میسازد باو بدبین باشید و بدانید که خیر خواه دیگری نتواند بود.

****ترجمه جعفری: (فتنه ها در سه چیز است)

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: فتنه ها در سه چیز است: محبت زنان و آن شمشیر شیطان است، و خوردن شراب و آن تله شیطان است.

و محبت دینار و درهم و آن تیر شیطان است. پس هر کسی زنان را دوست داشته باشد از زندگی خود سودی نمی برد، و هر کس شراب را دوست داشته باشد، بهشت بر وی حرام است، و هر کس دینار و درهم را دوست داشته باشد، دنیا را پرستش کرده است.

و نیز فرمود: عیسی بن مریم فرمود: دینار بیماری دین و عالم طبیب دین است، پس هر گاه طبیبی را دیدید که مرض را به طرف خود می کشد، او را متهم کنید و بدانید که او نمی تواند نصیحت کننده دیگران باشد.

1- طأطأ- کدحرج- ای خفض.
2- بفتح اللام و کسر الهاء و اسمه عبد اللّه. و شرحبیل بضم اوّله و فتح الراء و سکون المهمله.
3- الفخ: آله معروفه یصاد بها (المصباح).

«92»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السّلام إِنَّ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثَهَ أَخِلَّاءَ فَخَلِیلٌ یَقُولُ أَنَا مَعَکَ حَیّاً وَ مَیِّتاً وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ خَلِیلٌ یَقُولُ لَهُ أَنَا مَعَکَ إِلَی بَابِ قَبْرِکَ ثُمَّ أُخَلِّیکَ وَ هُوَ وَلَدُهُ وَ خَلِیلٌ یَقُولُ لَهُ أَنَا مَعَکَ إِلَی أَنْ تَمُوتَ وَ هُوَ مَالُهُ فَإِذَا مَاتَ صَارَ لِلْوَارِثِ.

*ترجمه کمره ای: (برای مرد مسلمان سه دوست است)

امام فرمود دوستان سه اند، دوستی که میگوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار اوست، دوستی است که میگوید من تا لب گور با تو هستم سپس تو را رها کنم و آن فرزند است دوستی که میگوید تا دم مرگ با تو هستم و آن دارائی است که چون مرد به وارث میگردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مسلمان سه دوست دارد)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: «یاران سه اند: یاری که می گوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار ویست، یاری که گوید: من تا لب گور با تو هستم آنگاه ترا رها کنم آن فرزند اوست و یاری که گوید: تا هنگام مرگ با تو هستم آن دارایی ویست که پس از مرگ وی به وارثان باز گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد مسلمان را سه دوست است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: براستی که مرد مسلمان را سه دوست است دوستی که میگوید:

من در زندگی و مرگ با تو همراهم و آن کردار او است و دوستی که میگوید: من تا لب گور بهمراه تو هستم و سپس رهایت خواهم کرد و آن فرزندان اویند و دوستی که میگوید: من تا دم مرگ هستم و آن ثروت اوست که چون مرد مال وارث است.

****ترجمه جعفری: (برای مسلمان سه دوست وجود دارد)

امام صادق علیه السّلام از پدرش، از جدّش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: همانا برای مسلمان سه دوست وجود دارد: دوستی که می گوید من با تو هستم چه زنده باشی و چه مرده باشی و آن عمل اوست، و دوستی که می گوید: من تا لب گور با تو هستم و پس از آن تو را رها خواهم کرد و آن فرزند اوست، و دوستی که می گوید: من با تو هستم، تا وقتی که بمیری و آن مال اوست و چون بمیرد، مال در اختیار وارث قرار می گیرد.

«93»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ دُرَيْدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو حَاتِمٍ (1) عَنِ الْعَبْسِيِّ يَعْنِي أَبَا [أَبُو] مُحَمَّدٍ عُبَيْدَ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ وَ أَخْبَرَنَا (2) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَبِيبٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى الْمِنْقَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ الْفَضْلِ (3) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ قَيْسُ بْنُ عَاصِمٍ وَفَدْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله فَدَخَلْتُ وَ عِنْدَهُ الصَّلْصَالُ بْنُ الدَّلَهْمَسِ (4) فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ عِظْنَا مَوْعِظَةً فَإِنَّا قَوْمٌ نَعْبُرُ فِي الْبَرِّيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَ إِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتاً وَ إِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ حَسِيباً وَ عَلَى كُلِّ شَيْ‌ءٍ رَقِيباً وَ إِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَاباً وَ لِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَاباً وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَ هُوَ حَيٌّ وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَئِيماً أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَ لَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحاً فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آنَسْتَ بِهِ وَ إِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَ هُوَ

1- أبو حاتم هو محمّد بن إدريس بن المنذر. يروى عن العبسي و هو أبو محمّد عبيد اللّه ابن موسى كما فى تهذيب التهذيب، و فى أكثر النسخ «العتبى يعنى محمّد بن عبيد اللّه».
2- فى الأمالى «قال أخبرنا». و عبد اللّه بن شبيب لم أجده.
3- هو العلاء بن الفضل بن عبد الملک المنقرىّ أبو الهذيل البصرى، و ما فى الأمالى من العلاء بن محمّد بن الفضل من زياده النسّاخ راجع تهذيب التهذيب ج 8 ص 189.
4- ما عثرت على ضبطه.

فِعْلُکَ فَقَالَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أُحِبُّ أَنْ یَکُونَ هَذَا الْکَلَامُ فِی أَبْیَاتٍ مِنَ الشِّعْرِ نَفْخَرُ بِهِ عَلَی مَنْ یَلِینَا مِنَ الْعَرَبِ وَ نَدَّخِرُهُ فَأَمَرَ النَّبِیُّ ص مَنْ یَأْتِیهِ بِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ فَأَقْبَلْتُ أُفَکِّرُ فِیمَا أُشْبَهَ هَذِهِ الْعِظَةَ مِنَ الشِّعْرِ فَاسْتَتَبَ (1) لِیَ الْقَوْلُ قَبْلَ مَجِی ءِ حَسَّانَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَدْ حَضَرَتْنِی أَبْیَاتٌ أَحْسَبُهَا تُوَافِقُ مَا تُرِیدُ فَقُلْتُ :

تَخَیَّرْ خَلِیطاً مِنْ فِعَالِکَ إِنَّمَا***قَرِینُ الْفَتَی فِی الْقَبْرِ مَا کَانَ یَفْعَلُ

وَ لَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعِدَّهُ***لِیَوْمٍ یُنَادَی الْمَرْءُ فِیهِ فَیُقْبِلُ

فَإِنْ کُنْتَ مَشْغُولاً بِشَیْ ءٍ فَلَا تَکُنْ***بِغَیْرِ الَّذِی یَرْضَی بِهِ اللَّهُ تُشْغَلُ

فَلَنْ یَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ***وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِی کَانَ یَعْمَلُ

أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَیْفٌ لِأَهْلِهِ***یُقِیمُ قَلِیلاً بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَرْحَلُ

*ترجمه کمره ای:

قیس بن عاصم میگوید با گروهی از بنی تمیم حضور پیغمبر شرفیاب شدم وقتی بر آن حضرت بار یافتیم که صلصال بن دهمس پیش او بود عرض کردم ای پیغمبر خدا پندی بما ده زیرا ما مردمی هستیم که در بیابان بسر میبریم، رسول خدا فرمود بدرستی که با هر عزت خواری است و با زندگانی مرگ است و با دنیا سرای دیگر است، هر چیز حسابی دارد و با هر چیزی پاینده ایست، هر عمل نیکی را ثوابیست و هر کار بدی را عقابی و هر مدتی را پایانی، ای قیس بناچار همنشینی با تو در گور آید، او زنده بگورت آید و تو مرده ای، اگر بزرگوار باشد تو را گرامی دارد. و اگر پست باشد تو را وانهد، سپس جز با تو محشور نشود و جز با او برانگیخته نگردی و مسئول جز او نیستی، او را شایسته و نیکو آماده کن زیرا اگر نیکو باشد با او آسوده بسر میبری و اگر تباه و فاسد باشد همانا از آن در وحشت و هراسی، این همنشین کردار تو است، گفت ای پیغمبر خدا میخواهم این فرمایش تو در چند بیت شعر باشد که در میان همسایگان خویش از سایر عربها بدان افتخار کنیم و آن را حفظ نمائیم و ذخیره کنیم پیغمبر دستور داد حسان بن ثابت را حاضر کنند، گوید من شروع کردم این موعظه را بنظم آورم و پیش از آمدن حسان آن را برشته نظم کشیدم عرض کردم یا رسول اللّه ابیاتی در نظرم آمد که گمان دارم با فرمایش شما موافق باشد، قیس بن عاصم این اشعار را سرود:

ز کردار خود دمخوری برگزین***که در گور باشد تو را همنشین

پس از مرگ آماده داریش*** پیش بروزی که آید ندا آی پیش

اگر دل بچیزی ببندی مبند***بجز آنچه باشد خدا را پسند

پس و پیش مرگت تو را نیست کس***بجز کرده ات یار و فریادرس

بشر پیش خویشان دمی میهمان***بود وانگهی کوچد از این جهان

**ترجمه مدرس گیلانی:

قیس پور عاصم گفته: «با گروهی از دودمان تمیم نزد پیامبر رفتم دیدم صلصال پور دهمس پیش اوست، گفتم: ای پیامبر خدا مرا پندی ده تا بدان کار بندیم چون ما مردمانی هستیم که در بیابان زندگی می کنیم». پیامبر گفت: «همانا با هر ارجمندی خواریست و با زندگی جهان مرگ است.

دنبال جهان دیگر سراست. هر چیزی را شمار در پی ست و با هر چیزی پاینده ایست هر کردار نیکی را پاداشی ست و هر بدی را کیفر و هر چیزی را پایانی ست. ای قیس ناگزیر با تو در گور همدمی ست وی زنده به گور تو در آید و تو مرده یی، هر گاه بزرگوار باشد ترا ارجمند دارد، و هر گاه فرو مایه بود ترا خوار سازد و رها کند، بعدا با تو نشیند و با تو انگیخته گردد و ترا از آن بازخواست کنند چنین است آن را نیکو آماده دار اگر نیکو بود با آن آسایش یابی و اگر تباه باشد از آن در بیم و هراس گردی این همدم همان کردار تو در جهان است».

گفتم: همی خواهم که این گفته را در شعری چند در آورده تا در میان دیگران از خاندان تازی بدان افتخار کنیم و آن را بر نماییم. پیامبر حسان شاعر را خواست تا آن را به شعر درآورد. من همان دم آن را به شعر درآوردم و پیش از آمدن وی نزد پیامبر خواندم و گفتم:

امید است همان گفتار تو باشد، و آن چنین است: از کردار خویش همدمی برگزین، تا در گور با تو همدم باشد، آن را پیش از مرگ آماده دار. برای روزی که از این جهان درگذری، در جهان به چیزی دل بند که خشنودی خدا در آن باشد. پس از مرگ آنکه همیشه با تو خواهد بود همان کردار توست.

***ترجمه فهری زنجانی:

‴

قیس بن عاصم گوید: با گروهی از بنی تمیم بمحضر رسول خدا صلّی الله علیه و آله شرفیاب شدم وقتی بحضور رسیدم که صلصال بن دلهس نیز افتخار حضور داشت عرض کردم: ای پیغمبر خدا ما را موعظه ای بفرما که ما گروهی بیابان گردیم (و نمیتوانیم زیاد بخدمت شما برسیم) رسول خدا فرمود: همانا که عزت را خواری بهمراه است و زندگانی را مرگ قرین و دنیا را آخرتی است و براستی که برای هر چیز حسابگری هست و بر هر چیز مراقبی، و هر کار خوبی را پاداشی است و هر کار بدی را سزائی و هر پیش آمدی را سرنوشتی است و براستی که ای قیس بناچار بایستی همنشینی با تو دفن گردد که زنده است و تو پس از مرگت با او در یک گور خواهی بود پس اگر بزرگوار باشد با تو بزرگواری کند و اگر فرومایه باشد تو را فروگذارد سپس او جز بهمراه تو محشور نگردد و تو جز بهمراه وی از قبر برنخیزی و بجز از ناحیه او مسئولیتی نداری پس همنشین شایسته ای برای خود انتخاب کن که اگر شایسته باشد با او مأنوس خواهی بود و اگر ناشایست باشد جز او از هیچ چیز وحشت نخواهی کرد و آن کردار تو است. عرض کرد: ای پیغمبر خدا دوست میدارم که این فرمایش شما ضمن اشعاری بنظم درآید که باعث افتخار ما بر سایر قبایل عرب گردد و اندوخته ما باشد پیغمبر بکسی دستور فرمود تا حسان بن ثابت را حاضر کند گوید: من شروع کردم بفکر در سرودن اشعاری که شبیه باین موعظه باشد و پیش از آمدن حسان اشعار درست شد عرض کردم یا رسول اللّه اشعاری بذهن من رسید که بگمانم خواسته شما را تأمین نماید پس گفتم:

(مضمون اشعار:)

ز کارهای خودت برگزین یکی همدم***که نیست یار، تو را کس بگور، جز کردار

ز بعد مرگ تو را چاره از رفیقی نیست***بروز حشر که خلق جهان شوند احضار

پس ای عزیز بهیچ از جهان مشو مشغول***بجز رضای خداوند عالم الا سرار

که بهر آدمی از بعد مرگ و پیش از مرگ***نباشدی بجز از کرده ها مصاحب و یار

بنزد اهل و عیال آدمی بود بمثل***چو میهمان که پس از اندکی ببندد بار

شرح: در بعضی از نسخ قبل از ابیات چنین است: فقلت لقیس بن عاصم و بنظر میرسد که همین صحیحتر باشد و ضمیر متکلم در فقلت با ضمیر متکلم در (فاقبلت افکر) به صلصال بن الدلهمس باز گردد که یکی از شعرا و حاضر در مجلس بوده است چنانچه در صدر روایت اشاره شده است و مؤید این معنی اینکه اولا اگر سراینده اشعار قیس بن عاصم باشد درخواست اش از رسول خدا که فرمایش حضرت بنظم در آید معنی ندارد بلکه همین گواه این است که قیس بن عاصم شعر سرودن نمیتوانسته است و ثانیا دیلمی در ارشاد تصریح میکند که مردی در آن مجلس بود بنام صلصال و تا حسان حاضر شود اشعار مزبور را سرود

****ترجمه جعفری:

قیس بن عاصم گفت: با جمعی از قبیله بنی تمیم خدمت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله رسیدیم و صلصال بن دلهمس نزد او بود، گفتم: ای پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله ما را موعظه ای کن که ما در بیابان رفت و آمد داریم، فرمود: همانا ذلت با عزّت، و مرگ با زندگی، و آخرت با دنیاست. و برای هر چیزی حسابگری و برای هر چیزی مواظبی و برای هر حسنه ای ثوابی و برای هر کار بدی مجازاتی و برای هر مدّتی نوشته ای است. ای قیس به ناچار تو را همنشینی است که همراه تو دفن می شود و در حالی که او زنده است و تو با آن دفن می شوی در حالی که تو مرده ای، اگر او کرامت داشته باشد، تو را گرامی خواهد داشت و اگر پست باشد، تو را تسلیم خواهد کرد، آنگاه او محشور نمی شود مگر با تو و برانگیخته نمی شود مگر با تو، از تو فقط در باره او سؤال خواهد شد، بنا بر این جز همنشینی شایسته انتخاب مکن که اگر شایسته و صالح باشد با آن مأنوس می شوی و اگر فاسد باشد، تنها از آن بترس، آن همنشین، عمل توست.

قیس گفت: ای پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دوست دارم این سخن در ابیاتی از شعر گفته شود که با آن به عرب های دیگر افتخار کنیم و ذخیره ای برای ما باشد. پیامبر فرمود: حسان بن ثابت را نزد او آوردند. قیس می گوید: من اندیشیدم که این موعظه را در چه قالبی از شعر ریزم و پیش از آمدن حسان بن ثابت، سخن بر من هموار شد و گفتم: ای پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله ابیاتی به نظرم رسید که گمان می کنم با آنچه شما اراده کرده اید موافق باشد، پس گفتم:

برای خود همنشینی از کارهایت انتخاب کن، که همنشین انسان در قبر همان چیزی است که انجام داده، به ناچار باید آن را برای پس از مرگ

آماده کنی، برای روزی که انسان ندا داده می شود و او می پذیرد.

اگر به چیزی مشغول هستی، جز به آنچه خوشنودی خدا در آن است مشغول مباش.

انسان را پس از مرگ و پیش از آن همنشینی نیست، به جز عملی که کرده است، آگاه باشید که انسان، مهمان خانواده خویش است، اندکی میان آنها می ماند و آنگاه کوچ می کند.

أوحی الله عز و جل إلی النبی صلّی الله علیه و آله فی علی علیه السّلام ثلاث کلمات

«94»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ الْمُزَكِّي (2) بِالْكُوفَهِ سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ دِينَارٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ الْأَحْمَرُ (3) عَنْ أُمَيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي كَثِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَهَ (4) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله

1- أشبه أی أمثل. و استتب له الامر: تهیأ و استقام.
2- الظاهر هو أبو القاسم الحسن بن محمّد السکونی المذکّر الکوفیّ فصحّف. و فی بعض النسخ «المذکّی» و فی بعضها «الحسن بن علیّ السکونی المزکّی».
3- هو جعفر بن زیاد الأحمر صدوق شیعی ثقه یروی عنه إسحاق بن منصور السلولی و هو ممن یروی أعنی جعفر بن زیاد عن أمیّ بن ربیعه المرادی الصیرفی و هو ثقه أیضا کما قال یحیی بن معین و محمّد بن سعد و أبی داود.
4- روی نحوه الحاکم فی المستدرک ج 3 ص 137 بإسناده عن یحیی بن العلاء الرازیّ عن هلال بن أبی حمید، عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره، عن أبیه. و قال هذا حدیث صحیح لم یخرجاه.

أَسْرَى بِی رَبِّی فَأَوْحَی إِلَیَّ فِی عَلِیٍّ علیه السّلام بِثَلَاثٍ إِنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ سَیِّدُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل در باره علی علیه السّلام پیغمبر سه کلمه وحی کرد)

رسول خدا فرمود چون شبانه مرا پروردگار نزد خویش برد در باره علی سه کلمه بمن وحی کرد، فرمود که او پیشوای پرهیزکاران آقای اهل ایمان جلودار دست و رو سفیدان است.

شرح: غر محجلین در لغت عرب اسبان پیشانی و دست و پا سفید است و در اینجا بمعنی مسلمانانیست که دائما با وضو و کاملا مواظب نمازند و باین جهت مواضع وضوء در بدن آنها در ظاهر و باطن پاک و درخشانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای به پیامبر برای علی سه کلمه وحی کرد)

پیامبر گفته: «چون به- معراج رفتم خدا در باره علی سه سخن وحی کرد و گفت: «او پیشوای پرهیزکاران است و سرور گروندگان و پیشرو دست و روی سپیدان».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند در باره علی علیه السّلام سه کلمه به پیغمبر فرموده است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم مرا بمعراج برد و در باره علی سه جمله وحی فرمود:

همانا علی پیشوای پرهیزگاران و سرور مؤمنان و سالار مردان شریف و رو سفیدان است.

****ترجمه جعفری: (خداوند به پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السّلام سه کلمه وحی کرد)

عبد اللَّه بن اسعد بن زراره از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: پروردگارم مرا شبی به معراج برد و در باره علی علیه السّلام سه چیز وحی کرد: اینکه او پیشوای پرهیزگاران و سرور مؤمنان و رهبر

آنهایی است که دست و صورتشان سفید است. (کنایه از مسلمانانی است که با گرفتن وضو، دست و صورت آنان نورانی می شود)

الرجال ثلاثه

«95»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الرِّجَالُ ثَلَاثَهٌ رَجُلٌ بِمَالِهِ وَ رَجُلٌ بِجَاهِهِ وَ رَجُلٌ بِلِسَانِهِ وَ هُوَ أَفْضَلُ الثَّلَاثَهِ.

*ترجمه کمره ای: (مرد سه تا است)

(1)

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردان سه گونه اند)

(2)

***ترجمه فهری زنجانی: (مردان سه قسمند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردان سه قسم اند: آنکه مردانگی اش بدارائی او است و آنکه مردانگی اش بمقام و منصب او و آنکه مردانگی اش بزبان او است و سومی برتر از همه است.

****ترجمه جعفری: (مردان سه طایفه اند)

ثعلبه بن میمون از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردان سه طایفه اند:

مردی با مالش، مردی با آبرویش، و مردی با زبانش و او بهترین آنهاست.

«96»- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام الرِّجَالُ ثَلَاثَهٌ عَاقِلٌ وَ أَحْمَقُ وَ فَاجِرٌ فَالْعَاقِلُ الدِّینُ شَرِیعَتُهُ وَ الْحِلْمُ طَبِیعَتُهُ وَ الرَّأْیُ سَجِیَّتُهُ إِنْ سُئِلَ أَجَابَ وَ إِنْ تَکَلَّمَ أَصَابَ وَ إِنْ سَمِعَ وَعَی وَ إِنْ حَدَّثَ صَدَقَ وَ

إِنِ اطّمَأنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَفَى وَ الْأَحْمَقُ إِنِ اسْتُنْبِهَ بِجَمِيلٍ غَفَلَ وَ إِنِ اسْتُنْزِلَ عَنْ حَسَنٍ نَزَلَ وَ إِنْ حُمِلَ عَلَى جَهْلٍ جَهِلَ وَ إِنْ حَدَّثَ كَذَبَ لَا يَفْقَهُ وَ إِنْ فُقِّهَ لَا يَتَفَقَّهُ وَ الْفَاجِرُ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ صَاحَبْتَهُ شَانَكَ وَ إِنْ وَثِقْتَ بِهِ لَمْ يَنْصَحْكَ.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود مردان جهان سه اند خردمند و بیخرد و بدکار، خردمند را دین آئین است و حلم در آستین و دیدن رأی دوربین، چون پرسندش پاسخ دهد و چون سخن راند درست گوید و چون بشنود دریابد و اگر حدیث کند راست باشد و اگر کسی باو اطمینان کند وفا نماید بیخرد را اگر بخوبی یاد آوری کنی غفلت ورزد و اگر از نیکی برش گردانی بپذیرد و اگر بنادانی وادار شود نادانی ورزد و اگر حدیث کند دروغ گوید، خود نفهمد و اگر بفهمانیش فهم نکند، بد کار را اگر امانت سپاری خیانت کند و اگر رفاقت کنی ننگینت کند و اگر باو اعتماد کنی خلوصت نورزد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام صادق گفته: «مردان سه گونه اند: خردمند و سبک مغز و نابکار، خردمند راه و روش دین پیش گیرد و بردباری خوی ویست و اندیشه منش او اگر از او پرسند پاسخ رساند و چون سخن راند درست گوید و چون گوش دارد نیکو دریابد و چون سخن گوید راست گوید.

و آنکه بدو آرامش یابد وفا کند، چون سبک مغز را به نیکی یاد آوری کند پرتی پیش گیرد و اگر از نیکی او را فرود آرد باز گردد و اگر به نادانی واداری به نادانی گراید و اگر سخن گوید دروغ گوید، خود در نیابد و اگر خواهی که وی را بفهمانی درنیابد، هر گاه نابکار را امانت سپاری نادرستی ورزد و اگر یار وی گردی ترا ننگین سازد و اگر به او کاری واگذاری پاکی نورزد».

***ترجمه فهری زنجانی:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردان بر سه قسم اند: خردمند و احمق و بدکار خردمند رفتارش مطابق با دین است و بردباری در سرشت او است و تیزبینی خوی او اگر سخنی از او پرسند پاسخ گوید و چون بسخن درآید درست گوید و چون گوش فرا دهد ضبط نماید و چون خبر دهد راست گوید و چون کسی باو اطمینان کند وفا نماید و بیخرد را اگر بکار

خوبی متنبه اش سازی از یاد ببرد و اگر از کار خوبی منصرفش کنی دست بردارد و اگر بر نادانی وادارش کنند ندانسته وادار شود و اگر خبری دهد بدروغ گوید، او نفهمی است که اگر بفهمانندش باز نمی فهمد و بدکار را اگر امینش گردانی خیانت ورزد و اگر هم صحبتش شوی سرافکنده ات سازد و اگر باو اعتماد کنی بصلاح تو اقدام نکند.

****ترجمه جعفری:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مردان سه طایفه اند: خردمند و نادان و فاسق.

خردمند کسی است که دین، روش زندگی او و حلم، طبیعت او و اندیشیدن، روش اوست. اگر از او بپرسند، پاسخ می دهد و اگر سخن بگوید، درست می گوید و اگر بشنود، درک می کند و اگر حدیث کند، راست می گوید و اگر کسی به او اطمینان کند، وفا نشان می دهد. و اما نادان کسی است که اگر نکته خوبی به او یادآوری شود، غفلت می کند و اگر از کار خوبی برگردانیده شود برمی گردد و اگر به نادانی وادار شود، نادانی می کند و اگر حدیث کند دروغ می گوید، نمی فهمد و اگر هم به او فهمانیده شود باز نمی فهمد. و اما فاسق کسی است که اگر او را امین خود قرار بدهی تو را خیانت می کند و اگر با او مصاحبت کنی به تو ایراد می گیرد و اگر به او اطمینان کنی تو را خیرخواهی نمی کند.

الإمامه لا تصلح إلا لرجل فیه ثلاث خصال

«97»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَهَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الْخِلَافَهِ عَلَی مَنْ وُلِّیَ حَتَّی یَکُونَ لَهُ کَالْوَالِدِ الرَّحِیمِ.

*ترجمه کمره ای: (امامت شایسته کسی نیست مگر مردی که دارای سه خصلت باشد)

امام ششم از قول پدرش فرمود امامت نشاید مگر برای مردی که سه خصلت دارد، ورعی که از امور نارواپش باز دارد و حلمی که با آن خشم

خود را زیر فرمان گیرد و خوش رفتاری با پیروان خود تا مانند پدر مهربانی باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی شایسته پیشوایی ست که در آن سه منش باشد)

امام صادق از پدر خود نقل کرد که می گفت: «پیشوایی نشاید جز برای کسی که سه منش داشته باشد، پرهیز کاری که او را از کارهای ناروا باز دارد و بردباریی که با آن خشم خویش را زیر فرمان خود داشته باشد و خوش رفتاریی که تواند با پیروان خویش مانند پدر مهربان بوده باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیشوائی را نشاید مگر کسی که سه صفت داشته باشد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: پیشوائی را نشاید مگر مردی که در او سه صفت باشد: ورعی که از محرماتش باز دارد و حلمی که از خشمش جلوگیری کند و بهر کس که تولیت یافت آن چنان خوش رفتاری کند که بجای پدری مهربان برای او باشد.

****ترجمه جعفری: (امامت جز بر مردی که سه خصلت دارد شایسته نیست)

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که فرمود: امامت جز بر مردی که سه خصلت داشته باشد شایسته نیست: خداترسی، که او را از محرمات باز دارد و بردباری، که با آن خشم خود را مالک شود و نیکویی حکومت بر کسانی که حاکم آنها شده به گونه ای که گویا پدر مهربان آنهاست.

«98»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السّلام الْإِمَامُ بِأَیِّ شَیْ ءٍ یُعْرَفُ بَعْدَ الْإِمَامِ قَالَ إِنَّ لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٍ أَنْ یَکُونَ أَکْبَرَ وُلْدِ أَبِیهِ بَعْدَهُ وَ یَکُونَ فِیهِ الْفَضْلُ وَ إِذَا قَدِمَ الرَّکْبُ الْمَدِینَهَ قَالَ إِلَی مَنْ أَوْصَی فُلَانٌ

1- در منبع اصلی ترجمه این روایت شریفه ذکر نشده است
2- در منبع اصلی ترجمه این روایت شریفه ذکر نشده است

قَالُوا إِلَى فُلَانٍ وَ السِّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَهِ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ یَدُورُ مَعَ الْإِمَامِ حَیْثُ کَانَ (1).

*ترجمه کمره ای:

بزنطی گوید از امام هفتم پرسش شد که با چه نشانه امام بعد از امام دیگر شناخته می شود؟

فرمود امام نشانه هائی دارد، بعد از پدرش بزرگتر فرزندانست دارای فضل امامت است، و وصی معروف او است که اگر کاروانی بمدینه آید و بگوید فلانی بکی وصیت کرده؟ بگویند بفلان، سلاح پیغمبر در میان ما همانند تابوتست در بنی اسرائیل هر جا سلاح باشد امامت با آن میچرخد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

بزنطی گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدند که با چه می توان پیشوای بعد از پیشوایی را شناخت؟

گفت: «پیشوا را نشانه هایست که پس از پدرش بزرگ ترین اولاد او باشد و شایستگی پیشوای باشد و وصی پدر خود باشد و تا اندازه یی به وصایت پدر خود مشهور شده باشد که هر گاه کاروانی به مدینه در آید و بپرسد که فلان که را وصی خود ساخته؟ عموما مردمان بگویند فلان شخص را. سلاح پیامبر در میان ما مانند تابوتست که در بنی اسرائیل است یعنی همچنان که تابوت در بنی اسرائیل نشانه پیامبری در دارنده آن بود سلاح پیامبر نیز نزد هر که از ما باشد او نیز پیشوا خواهد بود و هر جا سلاح است پیشوایی نیز آنجاست.

***ترجمه فهری زنجانی:

محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: امام موسی بن جعفر را پرسیدند: پس از رحلت امامی امام دیگر به چه علامت شناخته می شود؟ فرمود: از برای امام علامتهائی است از جمله آنکه باید بزرگترین فرزند پدرش باشد و دارای فضیلت، و وصایت اش از جانب پدر آن چنان معروف و مشهور باشد که اگر سوار غریبی از خارج شهر برسد و از مردم بپرسد که امام چه کسی را وصی خود فرموده؟ همه بگویند فلانی را و سلاح رسول خدا در

میان ما بمنزله تابوت در میان بنی اسرائیل است که هر جا امام باشد سلاح نیز با او است.

****ترجمه جعفری:

احمد بن محمد بزنطی می گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیده شد: امام پس از امام با چه علامتی شناخته می شود؟ فرمود: امام نشانه هایی دارد، اینکه بزرگ ترین فرزند پدرش باشد و دارای فضیلت باشد و هر گاه که کاروانی به مدینه آید، بپرسد که فلانی چه کسی را وصی خود قرار داده، بگویند: فلانی را. و اسلحه نزد ما مانند تابوت در میان بنی اسرائیل است که امام هر کجا باشد با اوست. (منظور از این سخن که اگر کاروانی به مدینه آید و بپرسد ... این است که جانشین بودن امام جدید به امامی که از دنیا رفته میان مردم معروف باشد که اگر از آنها بپرسی، امام جدید را به روشنی نشان دهند. و منظور از اسلحه که همواره با امام است سلاح پیامبر است که میان امامان به یادگار مانده و به امام دوازدهم رسیده، و او در موقع ظهور از آن استفاده خواهد کرد.)

«99»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ قَالَ حَدَّثَنِی هَارُونُ بْنُ حَمْزَةَ الْغَنَوِیُّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام مَا الْحُجَّةُ عَلَی الْمُدَّعِی لِهَذَا الْأَمْرِ بِغَیْرِ حَقٍّ قَالَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّهِ لَمْ یَجْتَمِعْنَ فِی رَجُلٍ إِلَّا کَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ یَکُونَ أَوْلَی النَّاسِ بِمَنْ قَبْلَهُ وَ یَکُونَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلّی اللهِ علیه و آله وَ یَکُونَ صَاحِبَ الْوَصِیَّهِ الظَّاهِرَهِ الَّذِی إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِینَهَ سَأَلْتَ الْعَامَّهَ وَ الصِّبْیَانَ إِلَی مَنْ أَوْصَی فُلَانٌ فَیَقُولُونَ إِلَی فُلَانٍ.

*ترجمه کمره ای:

ابن اعین گوید بامام ششم عرض کردم دلیل رد مدعی امامت بر خلاف حق چیست فرمود سه علامت است که چون در مردی جمع شد امام است، ولی امام پیش از خود باشد و سلاح رسول خدا نزد او باشد و وصی آشکار امام باشد بطوری که چون بمدینه آئی و از عموم مردم و بچه ها بپرسی امام سابق بکه وصیت کرده بگویند بفلان کس.

**ترجمه مدرس گیلانی:

ابن اعین گفته: به امام صادق گفتم: دلیل رد مدعی پیشوایی بر خلاف حق چیست؟، گفت:

«سه نشانه دارد که اگر در کسی فراهم گردد پیشواست: ولی پیشوای پیش از خود بوده و سلاح پیامبر اکرم پیش وی باشد و وصی صریح پیشوا باشد به اندازه یی که اگر به مدینه بیایی و از مردمان و کودکانش جویا گردی که پیشوای پیشین کرا وصی کرد بگویند فلان را». در این صورت چنین کسی پیشوای حق است.

***ترجمه فهری زنجانی:

عبد الاعلی بن اعین گوید: بامام صادق علیه السّلام گفتم: آنکه بدون حق مدعی امامت است چه دلیل باید از او مطالبه شود؟ فرمود: سه دلیل است که در هر مردی جمع شود امام او است: برای رسیدگی بامور امام پیش از خود از همه مردم سزاوارتر باشد و سلاح رسول خدا نزد او باشد و وصایت اش آن چنان آشکار باشد که اگر بشهر درآئی و از همه مردم و بچه های شهر بپرسی که امام پیشین که را وصی خود کرده است؟ همه بگویند فلانی را.

****ترجمه جعفری:

عبد الاعلی بن اعین می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: برای دفع کسی که بدون حقّ ادعای امامت کند، حجّت چیست؟ فرمود: سه حجّت است که در کسی جمع نمی شود مگر اینکه امام باشد: اینکه نزدیک ترین کس به امام قبلی باشد و سلاح پیامبر نزد او باشد و دارای وصیتی آشکار باشد که اگر به مدینه رفتی و از عموم مردم و از کودکان پرسیدی که فلان امام چه کسی را وصی خود قرار داده، بگویند: فلان کس را.

فیمن حج ثلاث حجج

«100»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ السِّنْدِیِّ بْنِ الرَّبِیعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَیْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ یَرْوِیهِ عَنِ الْقَاسِمِ وَ ابْنِ فَضَّالٍ (2) أَنَّ حَرِیزاً قَالَ: مَنْ حَجَّ ثَلَاثَ سِنِینَ مُتَوَالِیَةً ثُمَّ حَجَّ أَوْ لَمْ یَحُجَّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مُدْمِنِ الْحَجِ (3).

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله تأييده هذا الإسناد مضطرب و لم أغيره لأنه كان هكذا فی نسختی و الحديث صحيح

*ترجمه کمره ای: (در مقام کسی که سه بار حج رفته)

حریز گوید کسی که سه سال پی در هم حج رفته سپس حج کند یا نکند مقام کسی را دارد که هر ساله حج کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که سه بار حج گزارده باشد)

حریز از روات گفته: آنکه سه سال پیاپی حج گزارده باشد بعد حج گزارد یا نگزارد مانند کسی ست همه ساله حج گزارده باشد.

صدوق مؤلف این کتاب گفته سند این حدیث سست است چنان که بود نقل کردم. چون که در نسخه من چنین بوده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که سه بار حج رفته است)

حریز گوید: هر که سه سال پیاپی به حج رود و پس از آن خواه برود یا نرود او بمنزله کسی است که همه ساله بحج میرود.

(مصنف) این کتاب ادام اللّه تأییده گوید سند این حدیث آشفته است ولی چون در نسخه ای که من داشتم چنین بود تغییری در آن ندادم ولی متن حدیث، صحیح است.

****ترجمه جعفری: (کسی که سه بار حج به جا آورده)

حریز گفت: هر کس سه سال پشت سر هم حج به جای آورد پس از آن حج کند یا نکند، مانند کسی است که همه ساله حج به جای می آورد.

مصنف این کتاب می گوید: اسناد این حدیث مضطرب بود، من آن را تغییر ندادم چون در نسخه من به همین صورت بود و حدیث، حدیث صحیحی است.

«101»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ صَفْوَانَ

بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ حَجَّ ثَلَاثَ حِجَجٍ لَمْ یُصِبْهُ فَقْرٌ أَبَداً.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود کسی که سه بار حج کند هرگز فقیر نشود.

**ترجمه مدرس گیلانی:

حدیث صحیحی که از امام صادق روایت شده چنین که گفته: «کسی که سه بار حج گزارد هرگز تهی دست نگردد»

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که سه بار بحج برود هرگز تهی دست نشود.

****ترجمه جعفری:

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس سه بار حج به جای آورد هرگز فقیر نمی شود.

«102»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی .

1- فی الکافی ج 1 ص 284 «حیثما کان».
2- فی البحار «و یرویه عنه القاسم و ابن فضال».
3- فی البحار «بمنزله من یدمن الحجّ».

بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عِیسَی بْنِ حَمْزَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: أَیُّ بَعِیرٍ حُجَّ عَلَیْهِ ثَلَاثَ سِنِینَ جُعِلَ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّهِ وَ رُوِیَ سَبْعَ سِنِینَ.

*ترجمه کمره ای:

فرمود هر شتری که سه سال بر او حج روند از چهارپایان بهشت گردد و در روایت دیگر رسیده که هفت سال.

شرح: این حدیث تأیید میکند گفتار دانشمندانی را که میگویند بعضی حیوانات دارای روح مجرد و نفس ناطقه هستند زیرا نفوس انسانی هم که بعد از مرگ بعالم آخرت میروند و باقی میمانند بنا بر تحقیق با جسم پدید میشوند و ترقی میکنند تا روح مجرد و باقی و ابدی میگردند و اگر این استعداد در حیوانات عمومی نیست ولی ممکن است در بعضی از آنها باشد چنانچه ممکن است گفت پاره ای از افراد بشر هم مانند حیوانات دارای نفس ناطقه نمی شوند و استعداد روحی آنها فعلیت و تحقق پیدا نمی کند مانند اطفال کفار که قبل از بلوغ میمیرند و مانند دیوانگان عمری که هیچ وقت عاقل نبودند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

و گفت: هر اشتری که سه سال بر او حج گزارند آن اشتر از چهارپایان بهشت است و در روایت دیگری رسیده که هفت سال اگر بر آن حج گزارند.

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر شتری که با او سه سال بحج رفته شده باشد از چهار پایان بهشتی می شود و در روایتی هفت سال.

****ترجمه جعفری:

عیسی بن حمزه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر شتری که سه سال با آن حج به جای آورده شود، از چارپایان بهشتی است، و در روایتی به جای سه سال، هفت سال ذکر شده است.

فیمن حج بثلاثه نفر من المؤمنین

«103»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الدَّیْلَمِیِّ مَوْلَی الرِّضَا قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السّلام یَقُولُ مَنْ حَجَّ بِثَلَاثَهِ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَدِ اشْتَرَی نَفْسَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالثَّمَنِ وَ لَمْ یَسْأَلْهُ مِنْ أَیْنَ کَسَبَ مَالَهُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ. (1).

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که سه مؤمن را بحج رساند)

آزاد کرده امام هشتم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود کسی که سه مؤمن را حج فرستد خود را از خدای عز و جل با پول خریده و از او نمیپرسد که مال خویش را از کجا کسب کرده از حلال یا حرام.

شرح: ظاهرا مقصود اینست کسی که موفق شود سه نفر مؤمن را بحج فرستد دلیل باشد که مال او از حلال است و خدا حساب مال حلال را از او نکشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه سه مؤمن را حج رساند)

غلام امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام رضا شنیدم که می گفت: «آنکه سه مؤمن را به حج گزاردن فرستد، چنین کسی خویشتن را با پول از خدای بزرگ خریده و خدا از او نپرسد که خواسته خود را از کجا دست آورده یی از حلال یا حرام؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که سه نفر مؤمن را بحج ببرد)

حسن بن علی دیلمی گوید: شنیدم امام رضا علیه السّلام میفرمود: هر که سه نفر مؤمن را بحج ببرد جان خود را از خدای تعالی با پول خریده و خدای تعالی از او باز خواست نکند که مالش را از چه راهی بدست آورده است از حلال یا حرام (2).

شرح: ظاهرا مقصود همان مالی است که که در راه رساندن مؤمنین بمکه مصرف شده است.

****ترجمه جعفری: (کسی که سه مؤمن را به حج ببرد)

حسن بن علی دیلمی نقل می کند که از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: هرکس سه نفر از مؤمنان را به حج ببرد، خود را با آن مبلغ از خدا خریده است و خدا از او سؤال نخواهد کرد که مالش را از کجا به دست آورده، از حلال یا حرام؟

کان فی قمیص یوسف علیه السّلام ثلاث آیات

«104»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: كَانَ فِي قَمِيصِ يُوسُفَ علیه السّلام ثَلَاثُ آيَاتٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ جاؤُ عَلى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ الْآيَةَ وَ قَوْلِهِ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا الْآيَةَ (3).

*ترجمه کمره ای: (در پیراهن یوسف سه آیت بود)

امام ششم فرمود در پیراهن یوسف سه آیت بود، خدای عز و جل فرماید پیراهن او را با خون دروغین آوردند، و فرماید اگر پیراهنش از پیش دریده باشد تا آخر و فرماید این پیراهن مرا ببرید تا آخر آیه

شرح: آیت اول در موقعی بود که برادران یوسف او را بچاه انداختند و حضور پدر برگشتند و گفتند که او را گرگ درید و پیراهن وی را بنشانی آوردند.

آیت دوم در موقعی بود که یوسف از محفل سری زلیخا گریخت و دم درب بعزیز مصر برخورد و زلیخا از دنبال او پریشان حال رسید و بعزیز گفت کیفر کسی که نسبت باهل تو سوء قصد دارد چیست؟

یوسف گفت زلیخا مرا دعوت کرده، و گواهی از خویشان گفت اگر پیراهن یوسف از پیش دریده زلیخا راست میگوید و یوسف دروغگو است و اگر از پس دریده زلیخا دروغ گوید و یوسف راستگو است.

آیت سوم در موقعی بود که یوسف در مصر خود را ببرادرانش معرفی کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و بروی پدرم بیفکنید تا بینا شود و خانواده خود

را از کنعان بمصر کوچ دهید، ما شرح این موضوعات را در تفسیر سوره یوسف مفصلا نوشته ایم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در جامه یوسف سه نشانه بود)

امام صادق گفته: «در جامه یوسف سه نشانه بود. خدای بزرگ در قرآن گفته: پیراهن او را با خون دروغین بیاوردند و گفت: اگر پیراهنش از پیش دریده شده باشد تا آخر و گفته: این جامه مرا ببرید تا آخر آیه».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیراهن یوسف را سه آیت بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پیراهن یوسف را سه آیت بود آنجا که خدا فرماید: پیراهنش را بخون دروغین آغشته بیاوردند و فرماید: اگر پیراهنش از جلو پاره شده باشد، و فرماید: این پیراهن مرا ببرید.

شرح: علامتی که در پیراهن خون آلود بوده این بوده است که پیراهن سالم و بدون دریده گی بوده چنانچه در روایت است که وقتی یعقوب پیراهن را دید گفت: وه چه گرگ مهربانی بوده است که پیراهن یوسفم را ندریده است و علامت پیراهن که در آیه دیگر است دریدگی از قسمت عقب پیراهن بوده که علامت فرار یوسف از دست زلیخا بوده است و آیت سوم بینا شدن چشم یعقوب بود که اطمینان پیدا کرد فرزندش زنده است.

****ترجمه جعفری: (در پیراهن یوسف سه آیه است)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در پیراهن یوسف سه آیه (در قرآن) آمده است، در قول خداوند که فرمود: «پیراهن او را با خونی دروغین آوردند» و قول خداوند: «اگر پیراهن او از جلو پاره شده باشد ...» و قول خداوند: «این پیراهن مرا ببرید ...»(4)

الظلم ثلاثه

«105»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ

1- قال المؤلّف بعد نقل الخبر فی العیون: «یعنی بذلک أنّه لم یسأله عما وقع فی ماله من الشبهه و یرضی عنه خصماءه بالعوض». و زاد الفیض رحمه الله: «لعل ذلک بشرط التوبه و عدم معرفه أصحاب المال بأعیانهم لیرده علیهم». أقول: سلمه بن الخطّاب کان ضعیفا فی حدیثه کما فی (صه و جش) و أحمد بن علی مجهول، و الدیلمیّ مهمل غیر مذکور.
2- 1. مؤلف پس از اینکه این روایت را در عیون نقل میکند میفرماید: مقصود این است که خداوند از اموال شبهه ناک او سؤال نمیکند و دشمنان اش را راضی میفرماید و فیض رحمه الله فرموده است شاید این عدم مسئولیت بشرط توبه است و در موردی است که صاحبان اموال را نشناسد که بآنان بازگرداند. و مصحح نسخه مکتبه الصدوق در سند حدیث اشکال کرده است.
3- یوسف: 18- 26- 93.
4- 1. سوره یوسف، آیات 18- 26- 93.

عَزَّ وَ جَلَّ وَ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ وَ ظُلْمٌ لَا يَدَعُهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لَا يَغْفِرُهُ فَالشِّرْکُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لَا يَدَعُهُ فَالْمُدَايَنَهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.

*ترجمه کمره ای: (ستم سه گونه است)

امام پنجم فرمود ستم سه گونه است، ستمی که خدای عز و جل می-آمرزد و ستمی که نمی آمرزد و ستمی که از نظر نمیاندازد اما ستمی که نمی آمرزد شرک بخداست و آن ستمی که می آمرزد ستم کسیست در باره خودش میان خودش و خدا و اما ستمی که از نظر نمیاندازد، حقوقی است که بندگان بیکدیگر پیدا میکنند.

شرح: مقصود از ظلم بر نفس ارتکاب گناهانیست که تولید حق الناس نکند مانند میخواری و این گونه گناهان را خداوند ممکنست بیامرزد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ستمکاری سه گونه است)

امام محمد باقر گفته: «ستمکاری سه گونه است: ستمی که خدا آن را می آمرزد و ستمی که آن را نمی آمرزد و ستمی که آن را نمی گذارد. آن ستمی که آن را نمی آمرزد انباز گرفتن به خدای بزرگ است و آن ستمی که می آمرزد ستمی ست که آدمی بر خود روا داشته با خود یا میان خود و خدا بوده است و ستمی که از نظر دور ندارد حقوقی ست که مردمان به یک دیگر بهم می رسانند».

***ترجمه فهری زنجانی: (ستم بر سه گونه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: ستم بر سه گونه است ستمی که خدای عز و جل اش می آمرزد و ستمی که خدایش نیامرزد و ستمی که خدا نادیده اش نه انگارد اما ستمی که خدایش نمی آمرزد شریک قرار دادن از برای خدا است و ستمی که خدایش بیامرزد ستمی است که انسان میان خود و خدا بر خود روا میدارد و اما ستمی که خدا نادیده اش نگذارد حقوق بندگان خدا نسبت بیکدیگر است.

****ترجمه جعفری: (ظلم سه گونه است)

سعد بن طریف از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ظلم بر سه گونه است:

ظلمی که خداوند آن را می بخشد و ظلمی که نمی بخشد و ظلمی که آن را رها نمی کند، اما ظلمی که نمی بخشد، شریک قرار دادن به خداست و اما ظلمی که می بخشد، ظلم کردن انسان به خودش میان خود و خداست، و اما ظلمی که آن را رها نمی کند، در باره حقوقی است میان بندگان.

تحل الفروج بثلاثه وجوه

«106»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام تَحِلُّ الْفُرُوجُ بِثَلَاثَهِ وُجُوهٍ نِكَاحٌ بِمِيرَاثٍ وَ نِكَاحٌ بِمِلْكِ الْيَمِينِ وَ نِكَاحٌ بِلَا مِيرَاثٍ (1).

*ترجمه کمره ای: (زن ها بسه طریق حلال میشوند)

امام اول فرمود زن ها بسه طریق حلال میشوند، عقد دائم که ارث دارد، عقد متعه که ارث ندارد، کنیز برای آقای خود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زناشویی از سه راه حلال می گردد)

جناب علی علیه السّلام گفته: «زنان از سه راه بر مردان حلال می گردند: عقد دائم که لازم آن ارث بردن است، عقد متعه که ارث نمی برد، کنیز برای خواجه خود».

***ترجمه فهری زنجانی: (هم بستری با زنان بسه راه حلال می شود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هم بستری با زنان بسه راه حلال می شود:

هم سری با عقدی که ارث آور است (عقد دائم) هم سری از راه کنیز گرفتن هم سری با عقدی که ارث نیاورد (عقد متعه).

****ترجمه جعفری: (زن ها به سه طریق حلال می شوند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: زن ها به سه طریق حلال می شوند: ازدواج با ارث، ازدواج به وسیله مالک بودن و ازدواج بدون ارث (منظور از ازدواج با ارث ازدواج دائم و منظور از ازدواج بدون ارث ازدواج موقت است، که اولی از مرد ارث می برد و دومی نمی برد و ازدواج با ملک هم مربوط به آمه و برده است)

ترجی النجاه لجمیع الأمه إلا لأحد ثلاثه

«107»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ النَّخَعِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام قَالَ: إِنِّی لَأَرْجُو النَّجَاهَ لِهَذِهِ الْأُمَّهِ لِمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا مِنْهُمْ إِلَّا لِأَحَدِ ثَلَاثَهٍ صَاحِبِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ صَاحِبِ هَوًی وَ الْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ.

*ترجمه کمره ای: (برای همه امت امید نجات است جز سه تن)

امام ششم فرمود برای همه امت اسلام در صورتی که ما را بامامت بشناسند امید نجات دارم جز سه کس. همدست پادشاه ستمکار و هوا پرست و متجاهر بفسق.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای پیروان اسلام امید رهایی ست مگر سه تن)

امام صادق گفته: «برای امت اسلام رهایی ست اگر حق مرا شناخته باشند مگر سه کس: یاور پادشاه ستمکار و هوا پرست و آنکه به بدی و نابکاری آشکار کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (برای همه مسلمانان امید نجات است جز برای یکی از سه تن)

امام صادق علیه السّلام فرمود: من برای همه این امت که حق ما را بشناسند امید نجات دارم جز برای یکی از سه تن: همنشین پادشاه ستمگر و شخص هوا پرست و کسی که آشکارا گناه کند.

****ترجمه جعفری: (برای همه امّت امید نجات وجود دارد مگر به سه کس)

حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا من به این امّت از کسانی که حق ما را شناخته باشند، امید نجات دادم مگر به سه نفر: رفیق پادشاه ستمگر و کسی که از هوای نفس پیروی می کند و فاسقی که فسق خود آشکار می کند.

أشد ساعات ابن آدم ثلاث ساعات

«108»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِی یُعَایِنُ فِیهَا مَلَکَ الْمَوْتِ وَ السَّاعَةُ الَّتِی یَقُومُ فِیهَا مِنْ قَبْرِهِ وَ السَّاعَةُ الَّتِی یَقِفُ فِیهَا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَإِمَّا إِلَی الْجَنَّهِ وَ إِمَّا إِلَی النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنْ نَجَوْتَ یَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَکْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ یَا ابْنَ آدَمَ حِینَ تُوضَعُ فِی قَبْرِکَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَکْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ حِینَ یُحْمَلُ النَّاسُ عَلَی الصِّرَاطِ

1- أی المتعه.

فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ نَجَوْتَ حِينَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (1) قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةً ضَنْكاً وَ اللَّهِ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ أَوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّهِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُکَ.

*ترجمه کمره ای: (سخت ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است)

امام چهارم فرمود سخت ترین اوقات فرزند آدم سه است، هنگامی که ملک الموت را دریابد، هنگامی که سر از گور بر آرد و هنگامی که در قیامت پیش خدای عز و جل بایستد که محکوم ببهشت یا دوزخ گردد، سپس فرمود ای فرزند آدم اگر هنگام مرگ نجات یافتی خود را دریافتی و گر نه هلاک شدی سپس این آیه را تلاوت نمود از پس مرگشان در برزخند تا روزی که برانگیخته شوند فرمود منزل برزخ گور است همانا در آن زندگانی تنگی دارند. بخدا گور یا باغی است بهشتی و یا گودالی است از گودالهای دوزخ. سپس بمردی از اهل مجلسش توجه کرد و فرمود، خدای آسمان بهشتیان را از دوزخیان میشناسد تو از کدامیک هستی و کدام از این دو خانه خانه تو است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه ساعت است)

امام علی بن الحسین گفته:

«دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه وقت است: هنگامی که مرگ را دریابد، هنگامی که از گور بیرون آید و هنگامی که در قیامت نزد خدای بایستد که به بهشت رود یا به دوزخ، آنگاه گفت: ای فرزند آدم هر گاه هنگام مرگ رستنی خود را رها یافتی و اگر نه نابود شوی بعدا این آیت از قرآن را فرو خواند: بعد از مرگ خود در برزخ اند تا زمانی که برانگیخته گردند. و گفت: برزخ همان گور است در آن زندگی تنگ و تاریکی ست. سوگند به خدای که گور انسان باغی از بهشت است یا گودالی از گودالهای دوزخ. بعدا به مردی که در محضر او بود گفت: خدای اهل بهشت را از مردم دوزخ می شناسد تو از کدامین از ایشان هستی؟ و سرای تو کدامین از این دو سراست.»

***ترجمه فهری زنجانی: (سخت ترین هنگام برای آدمی سه وقت است)

امام سجاد علیه السّلام فرمود: سخت ترین هنگام آدمیزاد سه وقت است: هنگامی که ملک الموت را می بیند و هنگامی که از گور برخیزد و هنگامی که در پیشگاه الهی می ایستد که یا بهشتی شود و یا جهنمی، سپس فرمود: ای آدمیزاده اگر هنگام مرگ نجات یافتی شخصیت خود را احراز کرده ای و گر نه نابود گشته ای و اگر هنگامی که بخاکت بسپارند نجات یافتی خود را دریافته ای و گر نه نابود گشته ای و اگر هنگامی که مردم بر سر پل صراط درگذرند نجات یافتی تو شخصیتی داری و گر نه نابود گشته ای و اگر هنگامی که مردم در پیشگاه رب العالمین بپا خیزند نجات یافتی تو را مقامی است و گر نه نابودی سپس این آیه تلاوت فرمود از پس مرگشان عالم برزخ است تا روز رستاخیز (2)، و فرمود:

عالم برزخ همان عالم قبر است که به تنگنای زندگی دچارند بخدای سوگند که قبر یا گلستانی است از بوستان بهشتی یا گودالی است از گودالهای آتش سپس روی بر یکی از اهل مجلس کرده و باو فرمود: آنکه در آسمان است شخص بهشتی را از دوزخی میشناسد تو از کدامین هستی و خانه ات کدام یک از این دو خانه است؟

****ترجمه جعفری: (سخت ترین ساعت های فرزند آدم، سه ساعت است)

زهری از امام سجاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سخت ترین ساعت های فرزند آدم سه ساعت است، ساعتی که در آن فرشته مرگ را می بیند و ساعتی که در آن از قبر برمی خیزد و ساعتی که در آن در برابر خدا قرار می گیرد، که یا به بهشت و یا به آتش می رود. سپس فرمود: ای فرزند آدم! اگر در حال مرگ نجات یافتی، تو همانی که هستی و گر نه هلاک شدی، ای فرزند آدم، اگر در موقعی که به قبر گذاشته شدی نجات یافتی، تو همانی که هستی و گر نه هلاک شدی و اگر هنگامی که مردم از صراط عبور می کنند نجات یافتی، تو همانی که هستی و گر نه هلاک شدی، و اگر هنگامی که مردم در برابر خداوند قرار می گیرند نجات یافتی تو همانی که هستی و گر نه هلاک شدی، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و از پس آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند»(3) فرمود: برزخ قبر است و برای آنان در آنجا زندگی سختی است و به خدا سوگند که قبر، باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های آتش است، سپس آن حضرت به مردی از همنشینانش فرمود: خدای آسمان، ساکنان بهشت و ساکنان آتش را می شناسد، آیا تو از کدام یک هستی و کدام جایگاه، جایگاه توست؟

لن یعمل ابن آدم عملا أعظم عند الله عز و جل من ثلاثه

«109»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ سَمِعْتُ غَیْرَ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا یَرْوِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام أَنَّهُ قَالَ قَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله لَنْ یَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَعْظَمَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِیّاً أَوْ إِمَاماً أَوْ هَدَمَ الْکَعْبَةَ الَّتِی جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قِبْلَةً لِعِبَادِهِ أَوْ أَفْرَغَ مَاءَهُ فِی امْرَأَةٍ حَرَاماً.

*ترجمه کمره ای: (فرزند آدم هرگز کاری نکند که نزد خدا از سه کار بزرگتر باشد)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود هرگز فرزند آدم کاری نکند که پیش خدای تبارک و تعالی از سه کار بزرگتر باشد کسی که پیغمبری یا امامی را بکشد کسی که کعبه را ویران کند، کسی که بحرامی نطفه خود را بزنی بریزد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بزرگتر باشد)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بدتر باشد: آنکه پیامبری یا پیشوایی را بکشد، آنکه کعبه را ویران سازد، آنکه به حرام آب خود را در زنی ریزد».

***ترجمه فهری زنجانی: (آدمیزاد هرگز کاری انجام نمیدهد که در نزد خدا از سه کار بزرگتر باشد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمیزاد هرگز کاری نمیکند که در نزد خداوند بزرگتر از کار کسی باشد که پیغمبری یا امامی را بکشد یا کعبه ای را که خدای اش عز و جل قبله بندگان خود قرار داده ویران سازد و یا نطفه خود را از راه حرام در زنی بریزد.

****ترجمه جعفری: (فرزند آدم کاری را که نزد خداوند از سه کار بزرگتر باشد انجام نداده)

امام صادق فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند آدم کاری که نزد خداوند از سه کار بزرگ تر باشد، انجام نداده است: کسی که پیامبر و یا امامی را بکشد و یا کعبه را که قبله بندگان خداست خراب کند و یا منی خود را در زنی که به او حرام است خالی کند.

لا یظعن الرجل إلا فی ثلاث

«110»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ أَخْبَرَنِی غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَکْتُوبٌ فِی حِکْمَهِ آلِ دَاوُدَ علیه السّلام لَا یَظْعَنُ الرَّجُلُ إِلَّا فِی ثَلَاثٍ زَادٍ لِمَعَادٍ أَوْ مَرَمَّهٍ لِمَعَاشٍ أَوْ لَذَّهٍ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَحَبَّ الْحَیَاهَ ذَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (مرد کوچ نکند مگر برای سه چیز)

امام ششم فرمود در دستورات حکیمانه آل داود است که مرد کوچ نکند مگر در سه چیز تحصیل توشه آخرت، اصلاح امور زندگانی، دریافت لذتی سپس فرمود کسی که زندگی را دوست دارد خوار می شود.

شرح: مقصود اینست که کسی که زندگانی دنیا و امورات مادی مورد علاقمندی او هست از افکار بلند خداپرستی و روحانی باز میماند و بکارهای پست دنیا داری تن در میدهد و عزت نفس خود را می بازد و در چنگال دنیا زبون و خوار می گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مرد کوچ نکند جز برای سه کار)

امام صادق گفته: «سخن حکیمانه آل داود آمده که مرد کوچ نکند جز برای سه کار: به دست آوردن توشه دیگر سرا، ساختن کارهای زندگی، دریافت خوشی. آنگاه گفت: آنکه زندگی را دوست بدارد خوار و بی مقدار گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد سفر نکند مگر در سه مورد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در حکمت آل داود ثبت است که مرد سفر نکند مگر در سه مورد: یا توشه آخرتش باشد یا اصلاح زندگیش، یا لذت حلال، سپس فرمود: هر که بزندگی دلبند باشد خوار میگردد.

****ترجمه جعفری: (مرد، جز برای سه هدف کوچ نکند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در حکمت آل داود نوشته شده است: مرد جز برای سه هدف کوچ نکند: برای تهیه توشه آخرت و یا اصلاح کارهای زندگی و یا لذت جویی از راه غیر حرام. نیز فرمود: هر کس زندگی را دوست داشته باشد خوار می شود. (منظور از زندگی در اینجا دنیاست که دوست داشتن آن خواری می آورد.)

الفرش ثلاثه

«111»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنِی حَمَّادُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیه السّلام أَنَّهُ نَظَرَ إِلَی فُرُشٍ فِی دَارِ رَجُلٍ فَقَالَ فِرَاشٌ لِلرَّجُلِ وَ فِرَاشٌ لِأَهْلِهِ وَ فِرَاشٌ لِضَیْفِهِ وَ الْفِرَاشُ

1- المؤمنون: 100.
2- 1. المؤمنون: 100.
3- 1. سوره مؤمنون آیه 100.

الرَّابِعُ لِلشَّيْطَانِ.

*ترجمه کمره ای: (رختخواب سه دست است)

امام ششم برختخوابهائی نگریست که در خانه مردی روی هم چیده بود، فرمود یک رختخواب از آن مرد، دیگری از آن زن و یکی هم برای مهمان، رختخواب چهارم از آن شیطان است.

شرح: مقصود اینست که نباید رختخواب زیادی تهیه کرد و بیکار و بی مصرف نگهداشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (جامه خواب سه گونه است)

امام صادق جامه خوابهایی در سرای مردی دید که روی هم نهاده، گفت: جامه خوابی برای مرد است و جامه خوابی برای همسر و دیگری برای مهمان چهارمین از آن شیطان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه بستر لازم است)

حماد بن عیسی گوید: امام صادق علیه السّلام را بر بسترهائی در خانه مردی نظر افتاد فرمود: بستری برای مرد خانه لازم است و بستری برای اهل خانه و بستری برای مهمان و بستر چهارم از آن شیطان است.

****ترجمه جعفری: (رختخواب سه گونه است)

حمّاد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت به رختخواب خانه مردی نگاه کرد و فرمود: یک رختخواب برای مرد و یک رختخواب برای خانواده اش و یک رختخواب برای مهمانش. چهارمی مال شیطان است.

«112»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ بْنُ خَالِدٍ الرَّمْلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ أَبِی هَانِئٍ (2) عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَبْلِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ذَکَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْفُرُشَ فَقَالَ فِرَاشٌ لِلرَّجُلِ وَ فِرَاشٌ لِلْمَرْأَهِ وَ فِرَاشٌ لِلضَّیْفِ وَ الرَّابِعُ لِلشَّیْطَانِ.

*ترجمه کمره ای:

(3)

**ترجمه مدرس گیلانی:

(4)

***ترجمه فهری زنجانی:

جابر بن عبد اللَّه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن از بستر میگفت فرمود: بستری از آن مرد و بستری از آن زن و بستری از آن مهمان است و چهارمی از آن شیطان است.

****ترجمه جعفری:

جابر بن عبد اللَّه می گوید: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از رختخواب سخن شد، فرمود: رختخوابی برای مرد و رختخوابی برای زن و رختخوابی برای مهمان، چهارمی برای شیطان است.

العلامات الثلاث

«113»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنِی حَمَّادُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ یَا بُنَیَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلَامَهٌ یُعْرَفُ بِهَا وَ یُشْهَدُ عَلَیْهَا وَ إِنَّ لِلدِّینِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْعِلْمَ وَ الْإِیمَانَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَ لِلْإِیمَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْإِیمَانُ بِاللَّهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ لِلْعَالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ بِمَا یُحِبُّ وَ بِمَا یَکْرَهُ وَ لِلْعَامِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الصَّلَاهُ وَ الصِّیَامُ وَ الزَّکَاهُ وَ لِلْمُتَکَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ یَقُولُ مَا لَا یَعْلَمُ وَ یَتَعَاطَی مَا لَا یَنَالُ (5) وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِیَهِ وَ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَهِ وَ یُعِینُ الظَّلَمَهَ وَ لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَلْبُهُ فِعْلَهُ وَ عَلَانِیَتُهُ سَرِیرَتَهُ وَ لِلْآثِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَخُونُ وَ یَکْذِبُ وَ یُخَالِفُ مَا یَقُولُ وَ لِلْمُرَائِی ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَکْسَلُ إِذَا کَانَ وَحْدَهُ وَ یَنْشَطُ إِذَا کَانَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ یَتَعَرَّضُ فِی کُلِّ أَمْرٍ لِلْمَحْمَدَهِ وَ لِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَغْتَابُ إِذَا غَابَ

وَ يَتَمَلّقُ إِذَا شَهِدَ وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَهِ وَ لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَشْتَرِی مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ لِلْكَسْلَانِ

1- فی بعض النسخ «عمرو بن حفص».
2- هو حمید بن هانئ أبو هانئ الخولانی المصری روی عن أبی عبد الرحمن الحبلی و روی عنه عبد اللّه بن وهب بن مسلم القرشیّ.
3- در منبع اصلی ترجمه جداگانه ای برای این روایت شریفه ذکر نشده است.
4- در منبع اصلی ترجمه جداگانه ای برای این روایت شریفه ذکر نشده است.
5- فی بعض النسخ «فیما لا ینال».

ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَتَوَانَى حَتَّى يُفَرِّطَ وَ يُفَرِّطُ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يُضَيِّعُ حَتَّى يَأْثَمَ وَ لِلْغَافِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ السَّهْوُ وَ اللَّهْوُ وَ النِّسْيَانُ: قَالَ حَمَّادُ بْنُ عِيسَى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ شُعَبٌ يَبْلُغُ الْعِلْمُ بِهَا أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ بَابٍ وَ أَلْفِ بَابٍ وَ أَلْفِ بَابٍ فَكُنْ يَا حَمَّادُ طَالِباً لِلْعِلْمِ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُقِرَّ عَيْنُكَ وَ تَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَاقْطَعِ الطَّمَعَ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عُدَّ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى وَ لَا تُحَدِّثَنَّ نَفْسَكَ أَنَّكَ فَوْقَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ اخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ مَالَكَ.

*ترجمه کمره ای: (در نشانه های سه گانه)

امام ششم فرمود لقمان به پسرش گفت ای پسر جانم برای هر چیزی نشانه ایست که بدان شناخته شود و بر آن گواه است، دین را سه نشانه است، دانش، ایمان و عمل بآن، ایمان سه نشانه دارد ایمان بخدا و کتابهایش و فرستادگانش، عالم سه نشانه دارد شناسائی خدا و دانستن آن چه خدا خوش دارد و آن چه بد دارد، عملی کنند سه نشانه دارد نماز، روزه، زکاه، کسی که بخود می بندد سه نشانه دارد با ما فوق خود ستیزه میکند، ندانسته میگوید، چیزی را که بدان نمی رسد می جوید ستمکار سه نشانه دارد زبانش بالادستش را بنافرمانی ستم میکند زیر دست را بزورگوئی و کمک بستمکاران میدهد فاسق سه نشانه دارد زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش و آشکارش با پنهانش گنهکار سه نشانه دارد خیانت میورزد، دروغ میگوید، خلاف گفته خود کار میکند، خود نما سه نشانه دارد، در تنهائی کسل است و در برابر مردم زرنگ و در هر کاری دنبال تمجید میگردد.

حسود سه نشانه دارد پشت سر بد میگوید پیش رو تملق مینماید و مصیبت زده را سرزنش میکند. اسراف کار سه نشانه دارد، آنچه درخور او نیست میخرد، آنچه درخور او نیست میپوشد، آنچه در خور او نیست میخورد، تنبل سه نشانه دارد سستی میورزد تا تقصیر کار گردد و تقصیر میکند تا تضییع کند و تضییع میکند تا گنهکار شود.

برای غافل سه نشانه است سهو، بازی، فراموشی حماد بن عیسی گوید امام ششم فرمود برای هر کدام از این نشانه ها رشته هائیست که بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب ای حماد در شب و روز طالب علم باش و اگر میخواهی چشمت روشن شود و بخیر دنیا و آخرت برسی طمع از آن چه در دست مردم است ببر و خود را در مردگان بشمار و خود را

بالاتر از هیچ کس قرار مده و زبان خود را مستور دار چنانچه مالت را مستور میداری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نشانه های سه گانه)

امام صادق گفته: لقمان به پسرش گفت: ای پسر جان برای هر چیزی در جهان نشانه ایست که به آن آن چیز شناخته گردد و گواه است بر آن. دین را سه علامت است: دانش، گروش توأم با کردار. گروش را سه نشانه است: ایمان به خدا و نامه هایش و پیامبرانش. دانا سه نشانه دارد: شناسایی خدا و دانستن آنچه خدا خواهد و آنچه را ناخوش دارد. به جای آورنده سه نشانه دارد: نماز، روزه، زکات. وانمودکننده سه نشانه دارد: با برتر از خود ستیزد، نادانسته گوید، و نایاب را جوید. ستمکار را نیز سه نشانه است: برتر از خود را به سرکشی ستم کند و زیر دست را زور گوید و یاوری ستمکاران کند. فاسق را سه نشانه است: هرگز زبانش با دلش موافق نیست و دلش با کردارش مخالف و آشکارش با نهانش دو تا. گناهکار را نیز سه نشان است:

خیانت ورزد، دروغ گوید، بر خلاف گفته خویش کار کند. مرائی یا خود نما سه نشانه دارد: در نهانی کاهل است و نزد مردم کوشا و زرنگ و در هر کاری در پی ستایش و مدح. و متکبر را سه نشان است: در پی نکوهش کند و در پیش چاپلوسی نماید و گرفتاری رسیده را سرزنش کند.

اسرافگر را سه نشان است: آنچه شایسته او نیست می خرد و آنچه مقام او نیست می پوشد و آنچه در پایه او نیست می خورد. گرانجان یا تنبل را سه نشان است: به سستی گراید تا بزهکار گردد و کوتاهی کند تا ناسپاس شود و تضییع کند تا بزهکار گردد. پرت یا غافل را سه نشان است: سهو یا پرتی، بازی، فراموشی. حماد پور عیسی گفته: امام صادق می گفت: «برای هر یک از این علامات و نشانه ها که یاد شد اصولی ست که بیش از هزار در است و هزار هزار در، ای حماد در شبانروز جویای دانش باش و هر گاه خواسته باشی دیده ات بینا گردد و به نیکی جهان و سرای جاویدان رسی آنچه در دست مردم است آز از آن کوتاه کن و خویشتن را در شمار مردگان انکار و خویش را برتر از کسی مپندار و زبان خود را پوشیده دار چنان که خواسته خود را».

***ترجمه فهری زنجانی: (علامت های سه گانه)

امام صادق علیه السّلام فرمود: لقمان بفرزندش گفت: جان فرزند هر چیز را علامتی است که بدان شناخته گردد و گواه آن است دین را هم سه علامت است: دانش و ایمان و عمل بدین، و ایمان را سه علامت است ایمان بخدا و کتابهای آسمانی و پیغمبران خدا و دانشمند را سه علامت است: شناختن خدا و آنچه خدایش دوست دارد و آنچه خدا را ناخوش آید و رفتارکننده بدین را سه علامت است: نماز و روزه و زکاه، و دانشمند نما را سه علامت است: با برتر از خود ستیزه کند و ندانسته چیزی گوید و بآنچه در دسترس او نیست دست طمع دراز کند، و ستمکار را سه علامت است: با برتر از خود بنافرمانی ستم روا دارد و با زیر دست بتعدی و زور، و ستمکاران را یار و یاور است و منافق را سه علامت است: زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش، و نهانش با آشکارش، و گنهکار را سه علامت است: خیانت بورزد و دروغ بگوید و بر خلاف گفته خود رفتار کند و ریاکار را سه علامت است هنگام تنهائی کسل است و چون مردم بنزدش باشند با نشاط است و بهر کاری دست بزند برای خوش آیند دیگران است، و حسود را سه علامت است: پشت سر بدگوئی کند و پیش رو تملق نماید و مصیبت زده را سرزنش کند، و ولخرج را سه علامت است: آنچه را که در خور او نیست میخرد و آنچه را که در خور او نیست می پوشد و آنچه را که در خور او نیست میخورد، و تنبل را سه علامت است: آن قدر کوتاهی کند تا سست گردد، و آنقدر سستی ورزد تا ضایع کند و آنقدر ضایع کند که گنهکار شود، و غافل را سه علامت است: اشتباه و بازی و فراموشی حماد بن عیسی گوید امام صادق علیه السّلام فرمود: هر یک از این علامت ها را رشته های مختلفی است که دانستن همه آنها بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب است ای حماد شبانه روز بدنبال دانش باش و اگر خواستی که چشمت روشن باشد و بخیر دنیا و آخرت برسی طمع خود را از آنچه بدست مردم است ببر و خود را در ردیف مردگان بگذار و هرگز بخواطرت نگذرد که تو را بر یک نفر از مردم مزیتی است و زبان خویش در دهان نگهدار همان طور که مالت را نگه میداری.

****ترجمه جعفری: (نشانه های سه گانه)

حمّاد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: لقمان به پسرش گفت: فرزندم! هر چیزی علامتی دارد که با آن شناخته می شود و بر آن گواه است، همانا دین سه علامت دارد: دانستن و ایمان و عمل به آن. و ایمان سه علامت دارد: ایمان به خدا و کتاب ها و پیامبران او. و عالم سه علامت دارد: علم به خدا و شناختن آنچه خدا دوست دارد و یا از آن بدش می آید، عمل کننده سه علامت دارد: نماز و روزه و زکات، و شخص

ناسازگار سه علامت دارد: با بالاتر از خود ستیز می کند و آنچه را که نمی داند، می گوید و در طلب چیزی است که به آن نمی رسد، و ستمگر سه علامت دارد: به آنکه بالاتر از اوست با نافرمانی ظلم می کند و به پایین تر از خود با غلبه ظلم می کند و ستمگران را یاری می دهد، و منافق سه علامت دارد: زبانش با قلبش و قلبش با عملش و آشکارش با نهانش مخالف است، و گناهکار سه علامت دارد: خیانت می کند و دروغ می گوید و با آنچه می گوید مخالفت می کند، و ریاکار سه علامت دارد:

وقتی تنهاست کسالت به خرج می دهد و وقتی با مردم است با نشاط عمل می کند و در هر کاری ستایش مردم را می جوید، و حسود سه علامت دارد: وقتی کسی غایب است غیبت او را می کند و چون حاضر باشد به او تملّق می کند و مصیبت زده را شماتت می کند، و اسراف کار سه علامت دارد: آنچه شایسته او نیست می خرد و آنچه شایسته او نیست می پوشد و آنچه شایسته او نیست می خورد، و تنبل سه علامت دارد: سستی می کند تا وظیفه ای را انجام ندهد، وظیفه اش را انجام نمی دهد تا آن ضایع گردد و ضایع نمی شود مگر این که گناهکار باشد، و غافل سه علامت دارد: سهو، بازی، فراموشی.

حمّاد بن عیسی گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای هر کدام از این علامت ها شاخه هایی وجود دارد که دانستن آنها به بیش از هزار باب و هزار باب و هزار باب می رسد، پس ای حمّاد، شبانه روز در طلب علم باش و اگر می خواهی چشمت روشن باشد و به خیر دنیا و آخرت برسی، طمع خود را از آنچه در دست مردم است قطع کن و خودت را از مردگان بشمار و با خود مگو که تو از یکی از مردم بالاتری، و زبانت را نگه دار، همان گونه که مالت را نگه می داری.

خلق الله عز و جل العبد فی ثلاثه أحوال من أمره

«114»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنِی حَمَّادُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام کَانَ فِیمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانُ ابْنَهُ أَنْ قَالَ لَهُ یَا بُنَیَّ لِیَعْتَبِرْ مَنْ قَصُرَ یَقِینُهُ وَ ضَعُفَتْ نِیَّتُهُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَهُ فِی ثَلَاثَهِ أَحْوَالٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ آتَاهُ رِزْقَهُ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی وَاحِدَهٍ مِنْهَا کَسْبٌ وَ لَا حِیلَهٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی سَیَرْزُقُهُ فِی الْحَالِ الرَّابِعَهِ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِکَ فَإِنَّهُ کَانَ فِی رَحِمِ أُمِّهِ یَرْزُقُهُ هُنَاکَ فِی قَرَارِ مَکِینٍ

حَيْثُ لَا يُؤْذِيهِ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ ذَلِکَ وَ أَجْرَى لَهُ رِزْقاً مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ يَكْفِيهِ بِهِ وَ يُرَبِّيهِ وَ يَنْعَشُهُ (1) مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ بِهِ وَ لَا قُوَّةٍ ثُمَّ فُطِمَ مِنْ ذَلِکَ (2) فَأَجْرَى لَهُ رِزْقاً مِنْ كَسْبِ أَبَوَيْهِ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ لَهُ مِنْ قُلُوبِهِمَا لَا يَمْلِكَانِ غَيْرَ ذَلِکَ (3) حَتَّى إِنَّهُمَا يُؤْثِرَانِهِ عَلَى أَنْفُسِهِمَا فِي أَحْوَالٍ كَثِيرَةٍ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَ عَقَلَ وَ اكْتَسَبَ لِنَفْسِهِ ضَاقَ بِهِ أَمْرُهُ وَ ظَنَّ الظُّنُونَ بِرَبِّهِ

1- نعشه تداركه من هلكه، جبره بعد فقره.
2- فطم الولد: فصله عن الرضاع.
3- أى لا يستطيعان ترک ذلک لما جبلهما اللّه عليه من حبّه أو ينفقان عليه كسبهما و ان لم يكونا يملكان غيره (قاله العلّامه المجلسىّ).

وَ جَحَدَ الْحُقُوقَ فِی مَالِهِ وَ قَتَّرَ عَلَی نَفْسِهِ وَ عِیَالِهِ مَخَافَهَ إِقْتَارِ رِزْقٍ وَ سُوءِ یَقِینٍ (1) بِالْخَلَفِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ فَبِئْسَ الْعَبْدُ هَذَا یَا بُنَیَّ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل در سه حال بجای بنده کارهای او را انجام میدهد)

امام اول فرمود در ضمن پندهائی که لقمان بپسرش میداد این بود که باو گفت ای پسر جانم کسی که عقیده اش در موضوع روزی ناقص و ایمانش سست است از اینجا عبرت گیرد که خدای تبارک و تعالی در سه حالت بجای او کارش را انجام داده و روزی او را رسانیده با اینکه در هیچ کدام از این حالات قدرت کسب و چاره ای نداشته و بداند که خدای تبارک و تعالی در حالت چهارم نیز محققا او را روزی میدهد اول این حالات در رحم مادر است که او را در جای محکمی محفوظ از سرما و گرما روزی داده سپس او را از آن جا بیرون آورده و از شیر مادر روزی او را روان کرده همان شیر مادر کفایت او را میکند و او را میپروراند و نیرومند میکند بی آنکه تاب و توانی داشته باشد، سپس از شیر بریده شود و از کسب پدر و مادرش روزی او را حواله کرده و باندازه ای دل آنها را بر او مهربان و پر محبت نموده که در مقام او بی اختیارند و در بسیاری از احوال او را بر خود مقدم میدارند و چون بزرگ و خردمند گردید و برای خود دست بکسب زد کارش بر او دشوار آید و بخداوند بدگمان شود و حقوق الهی را در مال خود انکار کند و بر خود و عیال خود تنگ گیرد از ترس کم آمدن روزی و از بدگمانی بخدا و سستی عقیده و ایمان باینکه خدا در دنیا و آخرت باو عوض میدهد ای پسر جان این گونه بنده بنده ایست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا در سه حال به جای بنده کارهای وی را پایان می رساند)

جناب علی علیه السّلام گفته: «میان پندهایی که لقمان به فرزند خود می گفته این است که به او می گفته: «ای فرزند آنکه باورش در باره روزی ناقص و کوشش سست باشد از این جا پند گیرد که خدای بزرگ در سه حال به جای او کارش را ساخته و روزی وی را رسانده در حالی که در هیچ یک از احوال توانایی جستجوی و چاره یی نداشته البته خدا در حالت چهارم نیز او را فراموش نمی کند و روزی او را می دهد.

نخستین این احوال در زهدان مادر بود که وی را در جایگاهی استوار نگاهداری از سردی و گرمی کرد و رزق داد بعدا او را از آنجا بیرون آورد و از شیر مادر روزی داد تا آنکه توانا و برومند گردید.

بعدا از شیر گرفته شد و از دست رنج پدر و مادر او را روزی داده و دل ایشان را بر وی مهربان گردانید چنان که در کارها و خوراک و پوشاک او را بر خویشتن برتر دارند. و چون بالیده و خردمند گردید برای زندگی و ارتزاق پی کار رود و چون در تلاش کوتاهی کند به خدای خویش در روزی رسانیدن بد گمان گردد و از بیم تنگی روزی و در آمد بر خود و همسر خویش تنگ گیرد چنین بنده یی بد بنده یی باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بنده را در سه حال مختلف آفرید)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از جمله پندهائی که لقمان بر فرزندش میداد این بود: که گفتش جان فرزند آنکه در باره روزی پایه یقینش کوتاه و ایمانش ضعیف است باید قیاس کند که خدای تبارک و تعالی او را در سه حال مختلف آفرید و در همه روزیش را داد در صورتی که بهیچ یک از آن حالات نه کسبی داشت و نه راه چاره ای و مسلما خداوند در حالت چهارم نیز روزیش خواهد بخشید اولین حال شکم، مادر بود که خدایش در آن جایگاه محکم و محفوظ از گرما و سرما روزی رساند سپس از آن جایگاه بیرونش آورد و روزی او را از رهگذر شیر مادر که غذای کافی و پرورش ده و نیرو بخش بود تأمین نمود بی آنکه بنده تاب و توانی به چنین کار داشته باشد سپس از شیر بازش گرفت و روزیش را از کسب پدر و مادرش تأمین فرمود و آن چنان دل پدر و مادر را نسبت باو مهربان و کانون محبت کرد که در این زمینه بی اختیار بودند تا آن حد که غالبا فرزند را بر خودشان مقدم میداشتند همین که بزرگ شد و عاقل شد و مشغول کسب گردید عرصه کار بر او تنگ شد و بخدا گمانهای بد برد و حقوق الهی را که در مالش بود انکار نمود و بر خود و عیال خود تنگ گرفت که مبادا روزیش کم شود و یا خداوند از وعده هائی که در دنیا و آخرت باو داده است مخالفت ورزد پسر جانم چه بد بنده ای است این چنین بنده.

****ترجمه جعفری: (خداوند بنده اش را در سه حالت از سوی خودش سامان می دهد)

حمّاد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در موعظه های لقمان به پسرش آمده است که گفت: فرزندم! باید کسی که یقین او اندک و نیّت او در طلب روزی ضعیف است، عبرت بگیرد، همانا خداوند او را در سه حالت از سوی خود سامان داده و روزیش را عطا فرموده، در حالی که در هیچ یک از آن حالت ها او نه کسبی و نه چاره ای داشت و خداوند او را در حالت چهارم نیز روزی می دهد، اما اولین حالت هنگامی بود که او در شکم مادر بود و خداوند او را در این قرارگاه آرام که گرما و سرما اذیتش نمی کرد روزی می داد، سپس او را از آنجا بیرون آورد و از شیر مادر برای او روزی قرار داد که او را کفایت می کرد و پرورش می داد و در امان بود بدون آنکه تاب و توانی داشته باشد، آنگاه او را از شیر باز کرد و برای او از کسب و کار پدر و مادرش روزی قرار داد و دل های آنان به او با محبت و مهربان بود به گونه ای که نمی توانستند جز این را انجام دهند، تا جایی که آنها در بسیاری از موارد او را از خودشان مقدم می داشتند، تا اینکه وقتی بزرگ و خردمند شد و برای خود کسبی فراهم کرد، کارش بر او تنگ شد و در باره پروردگارش گمان ها کرد و حقوق الهی را در مال خودش انکار نمود و بر خود و خانواده اش تنگ گرفت و این از ترس تنگ شدن روزی و به سبب نداشتن یقین کافی به اینکه خداوند در دنیا و آخرت به او عوض خواهد داد، صورت گرفت، پس چه بد بنده ای است این بنده، فرزندم.

الناس ثلاثه

«115»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ: النَّاسُ یَغْدُونَ عَلَی ثَلَاثَةٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. (2).

*ترجمه کمره ای: (مردم سه دسته اند)

امام ششم فرمود، مردم سه دسته شمرده شوند عالم و طالب علم و هر دم بیل ما عالم هستیم و شیعیان ما طالبان علم و مردم دیگر هر دم بیل،

شرح: دسته سوم را بلفظ غثاء تعبیر کرده و آن در لغت گیاهان خشکی است که در بیابان ریخته و باد و سیل آنها را بهر طرف میبرد و مقصود از

آن مردم عوام و بی بصیرت در دینست که از هر پیشوای جوری طرفداری و پیروی میکنند برای زندگانی چند روزه دنیا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم سه گروه اند)

امام صادق گفته: «مردم سه گروه اند: دانا، دانش جوی و بی بندوبار، ما دانا هستیم و پیروان ما دانش جویان دانش، و دیگران بی بندوبار. »

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم سه دسته اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم روزگار بر سه دسته اند دانشمند و دانش جو و افراد بی خاصیت، دانشمندان مائیم و دانشجویان شیعیان ما و مردم بی خاصیت بقیه مردم.

****ترجمه جعفری: (مردم سه طایفه اند)

ابو خدیجه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم سه دسته به شمار می آیند: عالم و جوینده علم و خس و خاشاک، پس ما عالمان هستیم و شیعیان ما جویندگان علم هستند و بقیه مردم خس و خاشاکند.

«116»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ (3) عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السَّلام قَالَ: النَّاسُ ثَلَاثَهٌ عَرَبِیٌّ وَ مَوْلًی وَ عِلْجٌ فَأَمَّا الْعَرَبُ فَنَحْنُ وَ أَمَّا الْمَوْلَی فَمَنْ وَالانَا وَ أَمَّا الْعِلْجُ فَمَنْ تَبَرَّأَ مِنَّا وَ نَاصَبَنَا.

*ترجمه کمره ای:

امام هفتم فرمود مردم سه دسته اند عرب و مولی علج، عرب ما هستیم، دوستان ما مولی هستند و کسانی که از ما بیزارند و با ما دشمن علجند.

شرح: عرب از نژاد سامی است و نسب شناسان گویند از اولاد یعرب بن قحطان می باشند و بعضی گویند عربهای عدنانی که ساکنان حجازند از اولاد اسماعیل بن ابراهیم و عربهای قحطانی که ساکنان یمن بوده اند از

اولاد یعرب بن قحطانند، در قرآن مجید مسلمانان به چهار عنوان نامبرده شده اند.

اول عربی چنانچه در سوره اعراف در وصف پیغمبر فرموده الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَ العربی آن چنان کسانی که پیروی کنند پیغمبر امی عربی را دوم و سوم مهاجر و انصار، چنانچه در سوره توبه فرماید:

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ. چهارم اعراب چنانچه در همین سوره فرماید وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ یعنی از کسانی که در حوزه شما هستند بعضی از اعرابند که منافقند وصف عربی و مهاجر یعنی اشخاصی که برای ملازمت پیغمبر از مکه و وطن خود بمدینه کوچ کردند و انصار یعنی عربهای مدینه که مسلمان شدند و پیغمبر را یاری کردند دلالت بر مدح دارد و وصف اعرابی معنی بیابان نشین و ایلی میدهد و نشانه نادانی و بی تربیتی است و بعد از پیغمبر که فتوحات اسلامی در خارج عربستان پیشرفت کرد و ملتهای دیگر هم زیر پرچم اسلام در آمدند دو عنوان دیگر در زبان مسلمانان رواج پیدا کرد مولی و علج مولی تازه مسلمان عجمی نژاد بود که باید خود را وابسته بیک قبیله عربی معرفی کند تا در درجه دوم مسلمانی از حقوق اجتماعی اسلام بهره مند گردد و علج را که در لغت گوره خر فربه و تنومند است در کفار عجم استعمال کردند از باب اهانت و پستی، چون عمر دفتر حقوق را منظم کرد قبائل و افراد عرب را یکان یکان ثبت کرد تازه مسلمانان غیر عرب هم هر کدام خود را وابسته و مولای یک قبیله ای معرفی کردند و این لفظ که معنی آزاد شده دارد دلیل بر این بود که اینها مسلمان درجه دوم وزیر دستان عربها هستند که باید از قبل آنها از حقوق اجتماعی و امور زندگانی بهره مند شوند و سایر افراد غیر عرب که مسلمان و وابسته قبیله عربی نبودند علج نامیده میشدند.

این القاب از نظر نژادی و تشکیلات حقوقی و اجتماعی دولتهای جائر و جبار بنی امیه و بنی عباس بسیار و متداول شده بود از این جهت امام متعرض شرح آن شده و روی اساس عدالت و مذهب آنها را تفسیر کرده فرموده مسلمانان اصلی که سمت پیشوائی و امامت دارند ما هستیم و مسلمانان درجه دوم که ببرکت ما از اسلام بهره مند شدند دوستان و پیروان ما هستند و سائر مردم از هر نژاد و دارای هر مقامی باشند علج یعنی گوره خر فربه میباشند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام موسی ابن جعفر گفته: «مردمان سه گروه اند: تازی، مولی و علج، ما تازی هستیم، دوستان ما موالی یعنی دوستان ما و آنان که از ما بی زاری می جویند علج اند. یعنی پست و فرومایه اند.»

***ترجمه فهری زنجانی:

امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: مردم سه دسته اند: نژاد عربی اصیل، و غلام و حیوان اما عرب ما هستیم و غلام و برده، کسی که ما را دوست بدارد و درازگوش، آنکه از ما بیزار باشد و با ما دشمنی کند.

شرح: مسلمانان صدر اول اسلام که از بیت المال استفاده میکردند همه عرب بودند و پس از توسعه اسلام افرادی از غیر عرب که در میان مسلمانان بودند موالی نامیده میشدند چون می بایست خود را بیکی از قبایل عرب وابسته معرفی کند و تحت الحمایه او باشند و بهمین جهت مولی نامیده می شدند که بمعنی آزاد شده است و افراد غیر عرب را که مسلمان هم نبودند علج میگفتند علج در لغت بمعنای گور- خر فربه است و نیز بمعنای گبر عجمی که دین ندارد (منتهی الارب).

و شاید در معنای دوم از باب توهین استعمال شده باشد و بهر حال این طبقه بندی در تشکیلات حکومت بنی امیه و بنی عباس بود شاید روایت بر مبنای اصل دین و تقوی نظر باین طبقه بندی داشته و میفرماید مسلمانان طبقه اول مائیم و طبقه دوم دوستان مایند از هر نژاد که باشند چه عرب و چه عجم و طبقه سوم: (علج) دشمنان ما و ناصبی ها هستند از هر نژاد که باشند چه عرب و چه عجم إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ.

****ترجمه جعفری:

صالح بن عقبه از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم سه دسته اند: عرب و موالی (نومسلمانان از نژاد دیگر) و گورخران. ما عرب هستیم و موالی کسانی است که ما را دوست دارند و گورخران آنهایی هستند که از ما بیزاری می جویند و به ما بد می گویند.

«117»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلّی الله علیه و آله اغْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ أَحِبَّ الْعُلَمَاءَ وَ لَا تَكُنْ رَابِعاً فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود یا عالم باش، یا طالب علم، یا دوست علماء قسم چهارمی نباش که بواسطه دشمنی آن ها هلاک شوی.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر اکرم گفته:

«یا دانا باش یا دانشجوی یا دوستار دانایان، گروه چهارم مباش که به سبب دشمنی آنان نابود گردی».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بروزگار یا دانشمند باش یا دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و چهارمین قسم مباش که دشمنی دانشمندان باعث نابودی است.

****ترجمه جعفری:

محمد بن مسلم و دیگران از امام صادق علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا عالم و یا طالب علم باش و یا علما را دوست بدار و چهارمی مباش، که به سبب دشمنی با آن سه گروه هلاک شوی.

ثلاث خصال لا عذر فیها لأحد

«118»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْكُمَيْدَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا أَدَاءُ

1- فی بعض النسخ «سوء ظنّ و یقین» و الخلف البدل و العوض.
2- الغثاء بشد الثاء المثلثه و تخفیفها: الزبد و البالی من ورق الشجر المخالط زبد السیل.
3- فی بعض النسخ «بن یوسف».

الْأَمَانَهِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که هیچ کس در آنها عذری ندارد)

حسین بن مصعب همدانی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه چیز است که هیچ کس در آنها عذری ندارد؛ ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد چه بدکار، وفای بعهد چه طرف نکوکار باشد چه بدکار، احسان بپدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.

شرح: مقصود اینست که بدی امانت گذار و طرف معاهده و پدر مادر عذر خیانت کاری و خلف عهد و اهمال در حقوق پدر و مادر نمیشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش است که کسی در آنها بهانه یی ندارد)

حسین پور مصعب همدانی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «سه چیز است که کسی در آنها بهانه یی ندارد: رسانیدن سپردنی به خداوند آنچه نیکو کار و چه بد کار باشد، وفا به عهد کردن چه مقابل نکوکار و چه بد کار باشد، نیکی رسانیدن به پدر و مادر چه نیکو کار و چه بد کار باشند».

***ترجمه فهری زنجانی: (در سه مورد هیچ کس معذور نیست)

حسین بن مصعب همدانی گوید: از امام صادق شنیدم که میفرمود: در سه مورد هیچ کس معذور نیست در پس دادن امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد و چه بد کردار، در وفا کردن بعهد و پیمان، چه نسبت به نیکوکار و چه نسبت به بدکردار و نیکی با پدر و مادر، چه نیکوکار باشند و چه بدکار

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که کسی در آنها معذور نیست)

حسین بن مصعب همدانی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: سه چیز است که هیچ کس در آنها عذری ندارد: ادای امانت به صاحبش، چه نیکوکار باشد و چه بدکار، و وفای به عهد چه برای نیکوکار باشد و یا برای بدکار، و نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

ثلاث خصال لا یموت صاحبهن حتی یری وبالهن

«119»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السّلام ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَداً حَتَّى يَرَى وَبَالَهُنَّ الْبَغْيُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهَ بِهَا وَ إِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَاباً لَصِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَّاراً فَيَتَوَاصَلُونَ فَتَنْمِي أَمْوَالُهُمْ وَ يَبَرُّونَ فَتَزْدَادُ أَعْمَارُهُمْ وَ إِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ لَتَذَرَانِ الدِّيَارَ بَلَاقِعَ (1) مِنْ أَهْلِهَا وَ يُثْقِلَانِ الرَّحِمَ وَ إِنَّ تَنَقُّلَ الرَّحِمِ انْقِطَاعُ النَّسْلِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که مرتکب آنها نمیرد تا وبال آنها را ببیند)

امام پنجم فرمود در کتاب علی است که صاحب سه خصلت نمیرد هرگز تا وبال آنها را ببیند، ستم، قطع رحم، دروغ که جنگ با خدا است، سریعترین طاعت از نظر ثواب دریافتن صله رحم است، جمعی بد کارند و صله رحم میکنند دارائی آن ها ترقی میکند، احسان میکنند عمرشان زیاد می شود، قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و بی صاحب میکنند و رحم را سنگین می نماید و چون رحم سنگین شد نسل قطع می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش است که دارنده آن نمیرد تا بدانها گرفتار گردد)

امام محمد باقر گفته: «در کتاب علی نوشته خداوند سه منش نمیرد تا بدی آنها را ببیند: ستم، بریدن از خویشاوند، دروغ که نبرد با خداست. بهترین بندگی از جهت پاداش رفت و آمد با خویشاوند است گروهی با آنکه نابکاراند چون صله رحم به جای می آورند یعنی با خویشان خود رفت و آمد دارند دارایی ایشان روی به افزونی می نهد و نیکی اینان سبب درازی زندگی می گردد. سوگند دروغ و قطع رحم سراها را ویران می سازد و رحم را سنگین می کند و سنگینی رحم سبب قطع نسل می شود».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام باقر علیه السّلام فرمود: در کتاب علی است که هر کس دارای سه خصلت باشد تا سزای آنها را نبیند هرگز نخواهد مرد: ستم و از خویشاوندان بریدن و قسم دروغ خوردن که با خداوند جنگ کردن است و براستی، طاعتی که هر چه زودتر پاداشش میرسد پیوند با خویشان است و جمعی با اینکه که گنهکار باشند چون صله رحم کنند ثروتشان بیشتر گردد و

چون احسان کنند عمرهاشان زیاد شود و براستی که سوگند دروغ و قطع رحم شهرها را خالی از سکنه کند و رحم را سنگین سازد و همانا سنگینی رحم بریده شدن نسل است.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرند مگر اینکه کیفر آنها را می بینند)

ابو عبیده از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که در کتاب علی علیه السّلام چنین آمده است:

سه خصلت است که صاحبان آنها نمی میرند تا اینکه کیفر آنها را می بینند: ستم و قطع رحم و سوگند دروغ که با آن با خدا می ستیزد و همانا طاعتی که ثواب آن زودتر از همه می رسد، صله رحم است، گاهی قومی بدکار هستند ولی میان خود صله رحم می کنند و در نتیجه اموالشان زیاد می شود و به مردم نیکویی می کنند و عمرهایشان زیاد می شود. و همانا سوگند دروغ و قطع رحم خانه ها را بدون صاحب و ویران می کنند و رحم را سنگین می کنند و سنگینی رحم (مادران)، نسل را منقطع می سازد.

ثلاث بهن یکمل المسلم

«120»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّی بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ أَبِی بَحْرٍ عَنْ شُرَیْحٍ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام ثَلَاثٌ بِهِنَّ یَکْمُلُ الْمُسْلِمُ التَّفَقُّهُ فِی الدِّینِ وَ التَّقْدِیرُ فِی الْمَعِیشَهِ وَ الصَّبْرُ عَلَی النَّوَائِبِ.

*ترجمه کمره ای: (مسلمان بسه چیز کامل می شود)

امام اول فرمود سه خصلت است که مسلمان بدانها کامل می شود بصیرت در دین، قناعت در زندگی، صبر بر پیش آمدها.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مسلمان به سه چیز کامل گردد)

جناب على عليه السّلام گفته: «سه منش است كه مسلمان به سبب آنها كامل و پر مى گردد: بينايى در كار دين، خرسندى در گذران زندگى، شكيبايى بر پيش آمدهاى روز كار».

***ترجمه فهرى زنجانى: (سه چيز باعث كامل شدن مسلمان است)

امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: سه چيز باعث كامل شدن مسلمان است: احكام دين را ياد گرفتن و در زندگى باندازه رفتار كردن و در پيش آمدهاى ناگوار بردبار بودن.

****ترجمه جعفرى: (سه خصلت است كه مسلمان با آنها كامل مى شود)

حارث اعور از امير المؤمنين عليه السّلام نقل مى كند كه فرمود: سه چيز است كه مسلمان با آنها كامل مى شود: دانستن احكام دين و اندازه گيرى در زندگى و شكيبايى بر مصيبت ها.

ما جاء على ثلاثه فى وصيه النبى صلّى الله عليه و آله لأمير المؤمنين عليه السّلام

«121»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: كَانَ فِیمَا أَوْصَی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السّلام

یَا عَلِیُّ أَنْهَاکَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ :

1- البلقع و البلقعه: الأرض القفر التى لا شى ء بها.

عِظَامٍ الْحَسَدِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكَذِبِ

يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاهُ الْأَخِ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذِكْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْيَا لِقَاءُ الْإِخْوَانِ وَ الْإِفْطَارُ فِی الصِّيَامِ (1) وَ التَّهَجُّدُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خُلُقٌ يُدَارِی بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ فِی الْإِقْتَارِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ بَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ

يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطِی مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.

*ترجمه کمره ای: (وصیتهای سه گانه ای که پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده)

امام ششم فرمود در ضمن وصایای رسول خدا بامیر المؤمنین است که

یا علی تو را از سه خصلت عظیم نهی میکنم بخل کردن حرص ورزیدن، دروغ گفتن

ای علی کارهای بزرگ سه تا است، بانصاف رفتار کردن برای رضای خدای عز و جل با برادران دینی همراهی کردن؛ در هر حال خدای تبارک و تعالی را یاد کردن،

ای علی مؤمن در دنیا سه شادی دارد ملاقات برادران، افطار روزه، نماز خواندن در آخر شب،

ای علی سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کارش درست نیست ورعی که او را از معصیت خدا باز دارد، خلق خوشی که با مردم مدارا کند حلم و حوصله ای که جهالت ورزی نادان را در گذراند

ای علی سه کار از حقیقت ایمان است، بخشش در تنگی معیشت، حق دادن بمردم در باره خود و یاد دادن علم بشاگرد

ای علی سه خصلت از اخلاق کریمه است. بخشش بکسی که از تو دریغ داشته، پیوست و گرمی با کسی که از تو کناره گیری کرده، گذشت از کسی که بتو ستم کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سفارشهای سه گانه یی که پیامبر به علی کرده)

امام صادق گفته در ضمن سفارشهایی که پیامبر به امیر المؤمنین کرده:

«یا علی ترا از سه منش بزرگ باز می دارم: بخل کردن، آزورزیدن، دروغ گفتن.

یا علی کارهای بزرگ سه است: با مردم به انصاف رفتار کردن برای خشنودی خدای بزرگ، با برادران دینی همراهی کردن، به همه حال خدای را یاد کردن.

یا علی مؤمن در جهان سه شادی دارد: دیدار برادران، گشودن روزه، نماز گزاردن در پایان شب.

یا علی سه چیز است که در هر که نباشد هیچ کار او درست نباشد: پرهیزکاریی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، خوی نیکی که با مردمان سازگاری کند. بردباریی که از نادانی مردم درگذرد.

یا علی سه کار از درستی ایمان به خداست: بخشش هنگام تنگی زندگی، حق به مردمان دادن در باره خود، آموختن دانش به جوینده آن،

یا علی سه منش از خوی نیک است: دهش به آنکه از تو دریغ ندارد، پیوستگی با آنکه از تو کناره گیری کند، گذشت از آنکه به تو ستم رسانیده.

***ترجمه فهری زنجانی: (سفارشهای سه گانه ای که پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله ضمن سفارشهایش بعلی علیه السّلام فرمود:

یا علی تو را از سه صفت بزرگ باز میدارم ! رشگ و آز و دروغ،

یا علی سر آمد کارهای نیک سه کار است: در باره خود بمردم حق دادن، و با برادر دینی یار و یاور بودن، و بهر حالی بیاد خدای تبارک و تعالی بودن،

یا علی مؤمن در دنیا بسه چیز شاد گردد: ملاقات برادران، و افطار ماه رمضان، و عبادت آخر شب،

یا علی سه چیز در هر کس نباشد هیچ عملش پایدار نیست: پاکدامنی بحدی که تواند بگناه آلوده نشود، و خوش خلقی تا آن حد که تواند با مردم سازش کند، و بردباری باندازه ای که رفتار جاهلانه نادان را بخود نگیرد.

یا علی ایمان واقعی سر منشأ سه کار است: بخشش بهنگام تنگدستی، و در باره خود بمردم حق دادن، و دانش در اختیار دانش جو گذاردن

یا علی سه صفت در شمار صفات پسندیده است: آنکه تو را محروم کرده عطایش بخشی، و با آن کسی که از تو بریده به پیوندی، و از کسی که بتو ستم روا داشته درگذری.

****ترجمه جعفری: (خصلت های سه گانه ای که در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام آمده)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از جمله وصیت هایی که پیامبر خدا به علی علیه السّلام کرد این بود که

یا علی تو را از سه خصلت بزرگ نهی می کنم: حسد و حرص و دروغ.

یا علی، سرآمد عمل ها سه تا است: به مردم از جانب خود انصاف بدهی و همراهی کردن با برادران دینی و یاد خدا در هر حالتی.

یا علی، مؤمن در دنیا سه شادی دارد:

دیدار برادران و افطار روزه و شب زنده داری در پایان شب.

یا علی، سه چیز است که اگر در کسی نباشد عمل او استوار نمی گردد: ترس از خدا که او را از ارتکاب گناهان الهی باز دارد و اخلاقی که با آن با مردم مدارا کند و بردباری که با آن جهل جاهل را تحمل کند.

یا علی، سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق در تنگدستی و انصاف دادن به مردم و بخشش علم به طالب آن.

یا علی سه خصلت از اخلاق نیکوست: به کسی که تو را محروم کرده عطا کنی و با کسی که تو را قطع کرده پیوند برقرار کنی و کسی را که به تو ستم کرده ببخشی.

«122»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ الْمَرْوَرُوذِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ :

یَا عَلِیُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِیَ اللَّهَ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَ مَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَی النَّاسِ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِیقُهَا هَذِهِ الْأُمَّهُ الْمُوَاسَاهُ لِلْأَخِ فِی مَالِهِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لَکِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَی مَا یَحْرُمُ عَلَیْهِ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکَهُ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَهٌ یُتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ التَّغَوُّطُ بَیْنَ الْقُبُورِ وَ الْمَشْیُ فِی خُفٍّ وَاحِدٍ وَ الرَّجُلُ یَنَامُ وَحْدَهُ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَهٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِیتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَهُ الْأَنْذَالِ (3) وَ مُجَالَسَهُ الْأَغْنِیَاءِ

1- فی بعض النسخ «من الصیام».
2- فی بعض النسخ «أبو زید» و أکثر رجال السند مجاهیل و لم أجدهم.
3- الانذال جمع نذل بسکون الذال المعجمه- و هو الساقط فی الدین أو الحسب و من کان خسیسا.

وَ الْحَدِیثُ مَعَ النِّسَاءِ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَهٌ یَزِدْنَ فِی الْحِفْظِ وَ یَذْهَبْنَ السُّقْمَ اللُّبَانُ (1) وَ السِّوَاکُ وَ قِرَاءَهُ الْقُرْآنِ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَهٌ مِنَ الْوَسْوَاسِ أَکْلُ الطِّینِ وَ تَقْلِیمُ الْأَظْفَارِ بِالْأَسْنَانِ وَ أَکْلُ اللِّحْیَهِ

یَا عَلِیُّ أَنْهَاکَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ الْحَسَدُ وَ الْحِرْصُ وَ الْکِبْرُ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَهٌ یُقَسِّینَ الْقَلْبَ اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ طَلَبُ الصَّیْدِ وَ إِتْیَانُ بَابِ السُّلْطَانِ

یَا عَلِیُّ الْعَیْشُ فِی ثَلَاثَهٍ دَارٍ قَوْرَاءَ (2) وَ جَارِیَهٍ حَسْنَاءَ وَ فَرَسٍ قَبَّاءَ.

قال مصنف هذا الکتاب أدام الله عزه الفرس القباء الضامر البطن یقال فرس أقب و قباء لأن الفرس یذکر و یؤنث و یقال للأنثی قباء لا غیر

*ترجمه کمره ای:

پیغمبر صلّی الله علیه و آله در ضمن وصیت خود بعلی فرمود:

سه چیز است که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند از بهترین مردمست، کسی که هر چه بر او واجبست برای خدا انجام دهد از عابدترین مردمست، کسی که خود را از حرامهای الهی باز دارد اورع مردمست، کسی که بدان چه خدا روزی او کرده قناعت کند بی نیازترین مردمست.

ای علی سه خصلت است که این امت توانائی آن را ندارند، همراهی با برادر در دارائی خود، حق دادن بمردم در باره خود، یاد خدا بودن در هر حال، مقصود از آن ذکر سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون بحرامی دچار شود خدا را بیاد بیاورد و از آن بگذرد،

ای علی در سه چیز ترس دیوانگی است. تغوط در میان گورها، راه رفتن با یک تا ارسی. مردیکه تنها بخوابد.

ای علی همنشینی سه طائفه دل را مرده کند همنشینی اراذل و همنشینی ثروتمندان، گفتگوی با زنان

ای علی سه چیز حافظه را بیفزاید و بیماری را ببرد، تناول شیر و مسواک کردن و خواندن قرآن

ای علی سه کار از وسواس است، گل خوردن ناخن را بدندان چیدن، ریش را جویدن

ای علی تو را از سه خصلت نهی کنم حسد و حرص و کبر

ای علی سه چیز دل را سخت کند، گوش گرفتن آواز لهو، شکار رفتن بدربار پادشاه آمدن،

ای علی خوشی زندگانی در سه چیز است خانه وسیع و کنیز زیبا و اسب تازی نژاد.

مصنف این کتاب گوید فرس قباء اسب شکم لاغر است که در وصف آن اقب و قباء هر دو آید زیرا لفظ فرس مذکر و مؤنث هر دو آید و در وصف مادیان باید قباء گفت نه غیر آن.

**ترجمه مدرس گیلانی:

باز در اثنای وصیت گفت:

ای علی سه چیز است که هر که با آنها خدای را دیدار کند از بهترین مردمان است: هر که هر چه بر او واجب است برای خدا به جای آورد چنین کس پرستارترین مردم جهان است، هر که خود را از حرامهای خدا باز دارد پرهیزگارترین مردمان است، هر که به آنچه خدا روزی او گردانیده بسنده کند بی نیازترین اهل جهان است،

ای علی سه منش است، پیروان من توانایی آن را ندارند: همراهی با برادر دینی در توانگری خویش، انصاف دادن به مردم در باره خود به یاد خدا بر همه حال بودن، غرض از آن ذکر

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر

نیست بلکه غرض آن است که اگر به حرامی گرفتار گردی خدای را به یاد آور و از آن درگذر،

ای علی در سه چیز بیم دیوانگی ست: زیستن در میان گورها، با یک پا افزار راه پیمودن، آنکه تنها خسبد،

ای علی همنشینی سه تن دل را می میراند: همنشینی فرومایگان و همنشینی توانگران و همدمی زنان.

ای علی سه چیز بر نیروی حافظه بیفزاید و بیماری را دور سازد: نوشیدن شیر، مسواک کردن دندان، فرو خواندن قرآن.

ای علی سه کار وسواس آورد: گل خواری، ناخن به دندان چیدن، ریش را خاپیدن.

ای علی ترا از سه منش دور خواهم: رشک و آز و خود پسندی.

ای علی سه چیز دل را سخت سازد: گوش دادن به آوازه خوانی. شکار گرفتن، به درگاه شاهان آمدن.

ای علی خوشی زندگی در سه چیز است: سرای فراخ و کنیز زیبا و اسب تازی باریک میان». مؤلف کتاب صدوق گفته:

اسب قباء اسب میان لاغریست که در وصف آن: اقب و قبا هر دو به کار رفته چون لفظ فرس که اسب است مذکر و مؤنث هر دو آمده و در وصف ماده قباء گفته شده.

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش بعلی فرمود:

یا علی هر کس با سه چیز خدای را ملاقات کند از مردان با فضیلت بشمار آید: هر که واجبات الهی را بجای آورد از عابدترین مردمان است و هر که از محرمات الهی اجتناب نماید از پرهیزکارترین اشخاص است و هر کس بدان چه خدایش روزی معین کرده بسازد از بی نیازترین مردم است.

یا علی این امت به سه چیز توانائی ندارند با برادر دینی در دارائی خود یار و غمخوار بودن، و در باره خویشتن بمردم حق دادن، و بهر حالی بیاد خدا

بودن، و یاد خدا

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر

گفتن نیست بلکه یاد خدا این است که چون بحرامی برسد از خدای بترسد و بآن حرام مرتکب نشود،

یا علی در سه کار بیم آن است که دیوانگی آرد در گورستان تغوط کردن و با یک لنگه کفش راه رفتن و مردیکه تنها بخوابد،

یا علی همنشینی با سه گروه دل را بمیراند: همنشینی پس فطرتان و همنشینی ثروتمندان و همصحبتی زنان،

یا علی سه چیز قوه حافظه را بیفزاید و بیماری را از تن به برد: کندر خوردن و مسواک کردن و قرآن خواندن،

یا علی سه چیز از وسواس است گل خوردن و ناخنها را بدندان چیدن و ریش را جویدن،

یا علی از سه کار نهیت میکنم: رشگ و آز و خودخواهی،

یا علی سه کار سنگین دلی آورد بآواز لهو گوش فرا دادن بدنبال شکار رفتن و بدربار پادشاه رفت و آمد کردن

یا علی لذت زندگی در سه چیز است خانه فراخ، کنیز زیبا، و اسب لاغر میان.

مصنف این کتاب ادام اللَّه عزه گوید: (در اصلی که روایت از آن نقل شد چنین نوشته است) فرس قباء یعنی اسب لاغر میان فرس اقب و قباء هر دو گفته می شود چون فرس در مورد اسب نر ماده هر دو گفته می شود ولی اگر مورد سخن مادیان باشد فقط باید قباء گفت.

****ترجمه جعفری:

امام صادق علیه السّلام از پدرش و او از جدش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود:

یا علی! سه خصلت است که هر کس خدا را با داشتن آنها ملاقات کند، از بهترین مردم است: کسی که آنچه را که خدا بر او واجب کرده به جای آورد او از عابدترین مردمان است، و کسی که خود را از محرّمات الهی باز دارد او از پرهیزگارترین مردمان است، و کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قانع شود، از بی نیازترین مردمان است.

یا علی، سه چیز است که این امت توانایی آن را ندارند: همراهی با برادر دینی در مالش و انصاف دادن به مردم از خودش و یاد خدا در هر حالتی. و یاد خدا همان گفتن (سبحان اللّه و الحمد اللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر) نیست، بلکه این است که هر گاه به چیزی که بر او حرام است رسید، در آنجا از خدا بترسد و آن را رها کند.

یا علی، سه چیز است که از آنها بیم جنون می رود: قضای حاجت در میان قبرها و راه رفتن با یک لنگه کفش و این که کسی تنها بخوابد.

یا علی سه طایفه اند که همنشینی با آنان قلب را می میراند: همنشینی با دونان و همنشینی با ثروتمندان و سخن گفتن با زنان. (منظور، سخن گفتن با زنان نامحرم است که باعث فساد می گردد.)

یا علی سه چیز بر حافظه می افزاید و بیماری را از میان می برد: خوردن شیر و مسواک زدن و خواندن قرآن.

یا علی سه چیز از وسواس است: خوردن گل و گرفتن ناخن با دندان و خوردن ریش.

یا علی تو را از سه چیز نهی می کنم: حسد و حرص و تکبر

یا علی سه چیز قساوت قلب می آورد: شنیدن لهو و طلب صید و رفتن به در خانه پادشاه.

یا علی زندگی در سه چیز است: خانه وسیع و جاریه زیبا و اسب شکم لاغر.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از «الفرس القبّاء» اسب شکم لاغر است، گفته می شود: «فرس اقبّ و قبّاء» و لفظ فرس هم مذکر و هم مؤنث است و در مؤنث فقط «قبّا» گفته می شود و نه غیر آن.

ثلاثه یرد علیهم الدعاء بلفظ الجماعه

«123»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عُيَيْنَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ يُرَدُّ عَلَيْهِمُ الدُّعَاءُ جَمَاعَةً وَ إِنْ كَانُوا وَاحِداً الرَّجُلُ يَعْطِسُ فَيُقَالُ لَهُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ فَإِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ وَ الرَّجُلُ يُسَلِّمُ عَلَى الرَّجُلِ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ فَيَقُولُ عَافَاكُمُ اللَّهُ.

قال مصنف هذا الكتاب أدام الله عزه يقال للعاطس إذا كان مخالفا يرحمكما الله و المراد به الملكان الموكلان به فأما المؤمن فإنه يقال له يرحمكم الله إذا عطس

*ترجمه کمره ای: (برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند)

امام ششم فرمود برای سه کس دعا را بلفظ جمع آرند و اگر چه تنها باشند، مردی که عطسه زند باو گویند یرحمکم اللّه زیرا دیگری هم با او است، مردیکه سلام بدیگری دهد در جوابش گوید السلام علیکم مردی برای شفای دیگری دعا کند گوید عافاکم اللّه.

مصنف این کتاب گفته اگر عطسه کننده مخالف مذهب باشد باو گویند یرحکما اللّه بمنظور دو فرشته ای که با او است اما بشخص مؤمن گویند یرحمکم اللّه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه کس را دعا به لفظ جمع بکار برند)

امام صادق گفته: «برای سه تن دعا را به صیغه جمع باید به کار برد و اگر چه تک باشند: آنکه عطسه زند (که فارسی ستوسه گویند) به او گویند:

یرحمکم اللّه

چون که دیگری نیز با اوست که فرشتگان باشند، آنکه سلام به دیگری دهد در پاسخ:

السلام علیکم

گویند، آنکه برای تندرستی دیگری دعا کند گوید:

عافاکم اللَّه

***ترجمه فهری زنجانی: (در دعا بسه کس باید لفظ جمع گفته شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس را باید دعا بلفظ جمع کرد گرچه یک نفر باشند مردیکه عطسه زند باو گفته شود

یرحمکم اللَّه

زیرا دیگری نیز بهمراه او هست و مردی که بمرد دیگر سلام کند میگوید

السلام علیکم

و مردی که برای مرد دیگر دعا کند میگوید

عافاکم اللَّه

مصنف این کتاب ادام اللَّه عزه گوید (در نسخه اصل چنین است): که اگر عطسه کننده از مخالفین مذهب باشد باو باید گفت:

یرحمکما اللَّه

و مقصود آن دو ملک مقرب باشد که گماشته اویند ولی بمؤمن هنگام عطسه باید گفت:

یرحمکم اللَّه

****ترجمه جعفری: (برای سه نفر با لفظ جمع دعا می شود)

منصور بن حازم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه نفرند که آنها با لفظ جمع دعا می شوند، اگر چه یک نفر باشد: کسی که عطسه می کند، به او گفته می شود: خدا شما را رحمت کند چون دیگران هم با او هستند، و کسی که به کسی سلام می دهد، می گوید سلام بر شما، و کسی که کسی را دعا می کند، می گوید: خدا شما را عافیت بدهد.

مصنف این کتاب می گوید: اگر عطسه کننده از مخالفان باشد به او گفته می شود:

«یرحمکما اللَّه خدا شما دو نفر را رحمت کند» و منظور دو فرشته ای است که موکّل اویند، ولی برای مؤمن گفته می شود: «یرحمکم اللَّه خدا شما را رحمت کند»

یسمت العاطس ثلاثا

«124»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

1- هو ما یقال له بالفارسیه (کندر).
2- بفتح القاف ممدودا کحمراء: الواسعه.

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السّلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السّلام قَالَ: یُسَمَّتُ الْعَاطِسُ ثَلَاثاً فَمَا فَوْقَهَا فَهُوَ رِیحٌ. (1).

*ترجمه کمره ای: (چون شخصی عطسه زند تا سه بار باو یرحمک اللَّه گفته شود)

امام اول فرمود تا سه بار بعطسه زننده گفته شود یرحمک اللَّه اگر زیاده از آن عطسه کند باد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه عطسه زند سه بار به وی «یرحمکم اللَّه» گویند)

امام علی بن ابی طالب گفته: «سه بار به عطسه کننده یرحمکم اللَّه گویند، اگر زیاده از آن عطسه کند، آن عطسه حکم باد را دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (برای عطسه کننده تا سه بار باید دعا کرد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عطسه کننده را سه بار باید دعا کرد و اگر از سه بار بیشتر عطسه زد آن باد است.

****ترجمه جعفری: (برای عطسه کننده سه بار دعا می شود)

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: برای کسی که عطسه می کند سه بار دعا می شود (یرحمکم اللَّه گفته می شود) از آن بیشتر باد است.

«125»- وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ أَنَّهُ إِنْ زَادَ الْعَاطِسُ عَلَی ثَلَاثٍ قِیلَ لَهُ شَفَاکَ اللَّهُ لِأَنَّ ذَلِکَ مِنْ عِلَّهٍ.

*ترجمه کمره ای:

در حدیث دیگر گفته شده اگر زیاده از سه عطسه زد باو گفته شود خدا تو را شفا دهد زیرا از مرض باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

در روایت دیگری گفته: اگر زیاده از سه عطسه شد به وی گویند: خدا ترا تندرستی دهد، زیرا آن بیماریست».

***ترجمه فهری زنجانی:

در حدیث دیگر است که اگر از سه بار بیشتر عطسه زد باو باید گفت:

شفاک اللَّه

خدا شفایت بخشد زیرا منشأ عطسه زیاد، علتی است در مزاج.

****ترجمه جعفری:

و در حدیث دیگر آمده: اگر عطسه کننده سه بار بیشتر عطسه کرد، به او گفته می شود: «شفاک اللّه خدا تو را شفا دهد»

ثلاث خصال لا یجمعها الله عز و جل لمنافق و لا فاسق

«126»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَیْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ لَا یَجْمَعُ اللَّهُ لِمُنَافِقٍ وَ لَا فَاسِقٍ حُسْنَ السَّمْتِ (2) وَ الْفِقْهَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ أَبَداً.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت را خدای عز و جل در منافق و فاسق جمع نکند)

عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود خداوند برای منافق و فاسق جمع نکند نیک منظری و مسأله دانی و خوش خلقی را هرگز.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا سه منش را در منافق و فاسق فراهم نکند)

عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «خدا هرگز نیک دیداری و پرسش دانی و خوش خویی را در منافق و فاسق فراهم نکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه صفت را خدای عز و جل نه در منافقی جمع میکند و نه در فاسقی)

عباد بن صهیب گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که میفرمود: خداوند هرگز خوش رفتاری و خوش فهمی و خوش خلقی را نه در منافق جمع میکند و نه در فاسق.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که خداوند آنها را در منافق و فاسق جمع نمی کند)

عباد بن صهیب می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: خداوند سه چیز را در منافق و فاسق جمع نمی کند: زیبایی قیافه و فهم و اخلاق نیکو، هرگز.

ثلاثه من أضیاف الله عز و جل و زواره و فی کنفه

«127»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَیْبٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام یُحَدِّثُ قَالَ: إِنَّ ضَیْفَ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلٌ (3) حَجَّ وَ اعْتَمَرَ فَهُوَ ضَیْفُ اللَّهِ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ رَجُلٌ کَانَ فِی صَلَاتِهِ فَهُوَ فِی کَنَفِ اللَّهِ حَتَّی یَنْصَرِفَ وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ زَائِرُ اللَّهِ فِی عَاجِلِ ثَوَابِهِ وَ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس مهمان خدای عز و جلند و در پناه اویند)

عباد بن صهیب گوید از امام ششم شنیدم میفرمود مهمان خدای عز و جل مردی است که بحج یا عمره مشغول شده، مهمان خداست تا بمنزلش برگردد و مردیکه در نماز است در پناه خداست تا تمام کند و مردیکه دیدن کند برادر مؤمن خود را برای خدا زائر محسوب شود و از ثواب او در دنیا و خزینه رحمت او بهره مند گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن مهمان خدایند و در پناه او)

عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «مردی که حج و عمره گزارده مهمان خدایست تا به سرایش باز گردد و مردی که در نماز است در پناه اوست تا پایان رساند و مردی که برادر مؤمن خود را دیدار کند برای خدا زائر خدا در شمار است و از پاداش او در جهان و گنجینه آمرزش وی بهره مند گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس از مهمانان خداوند هستند و زائر او و در پناه او)

عباد بن صهیب گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: مهمان خدای عز و جل: مردی است که عمل حج و عمره را بجا آورد او مهمان خدا است تا بخانه خود باز گردد و مردی که در نماز است در پناه خدا است تا نماز را تمام کند و مردی که بدیدن برادر مؤمن خود برای رضای خدا عز و جل برود پاداش او در دنیا و بهره اش از گنجینه های رحمت الهی مانند کسی است که خدا را زیارت کند.

****ترجمه جعفری: (سه دسته از مهمانان خداوند، زائران او و در حمایت او هستند)

عباد بن صهیب می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: همانا مهمان خدا کسی است که حج و عمره به جای آورده است، او تا وقتی که به منزلش برگردد مهمان خداست، و کسی که در حال نماز است، تا وقتی که نمازش تمام شود در حمایت خداست، و کسی که برادر دینی خود را برای خدا زیارت کند، او زائر خدا در رسیدن هر چه زودتر به ثواب او و استفاده از گنجینه های رحمت او می باشد.

الشرط فی الحیوان ثلاثه أیام للمشتری

«128»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ

1- تسمیت العاطس و تشمیته: الدعاء له.

2- السمت: هیئه أهل الخیر.
3- فی بعض النسخ «ضیفان اللّه عزّ و جلّ».

علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الشَّرْطُ فِی الْحَیَوَانِ قَالَ ثَلَاثَهُ أَیَّامٍ لِلْمُشْتَرِی قُلْتُ فَمَا الشَّرْطُ فِی غَیْرِ الْحَیَوَانِ قَالَ الْبَیِّعَانِ (1) بِالْخِیَارِ مَا لَمْ یَفْتَرِقَا فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِیَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا.

*ترجمه کمره ای: (خیار حیوان برای خریدار آن سه روز است)

فضیل بن یسار گوید بامام ششم عرض کردم خیار در حیوان چیست؟ فرمود سه روز است برای خریدار. گفتم خیار در معامله غیر حیوان چیست؟ فرمود فروشنده و خریدار تا از هم جدا نشدند خیار فسخ دارند و چون جدا شدند پس از رضایت بمعامله خیاری ندارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خیار حیوان تا سه روز است)

فضیل پور یسار گفته: به امام صادق گفتم:

خیار در حیوان چه اندازه است؟ گفت: تا سه روز برای خریدار است، گفتم: خیار در معامله غیر حیوان چگونه است؟. گفت: با بیع و مشتری تا از یک دیگر جدا نشده اند خیار فسخ باقی ست و چون جدا شدند بعد از رضایت به معامله دیگر خیاری ندارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خریدار حیوان تا سه روز اختیار فسخ دارد)

فضیل بن یسار گوید: امام صادق را عرضکردم: در معامله حیوان شرط فسخ معامله چیست؟ فرمود: سه روز خریدار حیوان اختیار فسخ دارد عرضکردم در معامله غیر حیوان چه؟ فرمود: خریدار و فروشنده تا از هم جدا نشده اند میتوانند معامله را فسخ کنند و چون از یک دیگر جدا شدند پس از اینکه هر دو راضی بوده اند نمیتواند معامله را بهم بزنند.

****ترجمه جعفری: (مشتری سه روز خیار حیوان دارد)

فضیل بن یسار نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: شرط فسخ در (معامله) حیوان چیست؟ فرمود: سه روز برای مشتری، گفتم: شرط فسخ در غیر حیوان چیست؟ فرمود: دو طرف معامله تا وقتی که از هم جدا نشده اند اختیار فسخ دارند و چون از هم جدا شدند، دیگر پس از رضایت دو طرف هیچ کدام اختیار فسخ ندارند.

ثلاث لم يجعل الله عز و جل لأحد من الناس فيهن رخصه

«129»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّةَ عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ ثَلَاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِیهِنَّ رُخْصَةً بِرُّ الْوَالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کَانَا أَوْ فَاجِرَیْنِ وَ وَفَاءٌ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ.

*ترجمه کمره ای: (در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت مخالفت نداده)

عنبسه بن مصعب گوید شنیدم امام هفتم می فرمود در سه چیز خدا بهیچ کس رخصت نداده، احسان بپدر و مادر خوب باشند یا بد وفای بعهد برای خوب و بد، رد امانت بخوب و بد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در سه چیز نیاز به اجازه خدا نیست)

عنبسه پور مصعب گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «سه چیز احتیاج به اجازه خدا نیست: نیکی به پدر و مادر خوب باشند یابد، وفا به عهد برای هر خوب و بدی، پس دادن سپردنی به گذارنده چه خوب و چه بد باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل در سه چیز بهیچ کس رخصت مخالفت نداده است)

عنبسه بن مصعب گوید: شنیدم از امام صادق که میفرمود: سه چیز است که خدا بهیچ کس اجازه مخالفت در آن نداده است نیکی در حق پدر و مادر: نیکوکار باشند یا بدکار، وفای بعهد برای نیکوکار و بدکردار، امانت را پس دادن به نیکوکار و بدکردار.

****ترجمه جعفری: (سه چیز است که خداوند به هیچ کس در آنها رخصت نداده)

عنبه بن مصعب گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: سه چیز است که خداوند در آنها به هیچ کس رخصت نداده است: نیکویی به

پدر و مادر چه نیکوکار باشد و چه بدکار و وفای به عهد برای نیکوکار و بدکار و ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد و چه بدکار.

ما ابتلی المؤمن بشی ء أشد علیه من ثلاث خصال یحرمها

«130»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام مَا ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُ بِشَیْ ءٍ أَشَدَّ عَلَیْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ یُحْرَمُهَا قِیلَ وَ مَا هُنَّ قَالَ الْمُوَاسَاهُ فِی ذَاتِ یَدِهِ بِاللَّهِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ کَثِیراً أَمَا إِنِّی لَا أَقُولُ لَکُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لَکِنَّ ذِکْرَ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ وَ ذِکْرَ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَیْهِ.

*ترجمه کمره ای: (گرفتار نکرده است خدا مؤمن را بچیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که محروم شود از آنها)

امام ششم فرمود گرفتار نکرده است خداوند مؤمن را بچیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که از آن محروم شود سؤال شد چیست آن خصلتها؟ فرمود همراهی و همدردی در آنچه دارد برای خدا، حق دادن در باره خویش و بسیار ذکر خدا کردن، نمیگویم بشما که بسیار بگوئید سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر ولی یاد خدا در آنچه بر او حلال کرده و یاد خدا در آنچه بر او حرام کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا مؤمنی را به چیزی سخت تر از سه منش گرفتار نکرده)

امام صادق گفته: «خدا مؤمن را به چیزی که سخت تر بر او از سه منش باشد دچار نکرده. پرسیدند آنها چیست؟

گفت: همدردی در آنچه دارد برای خدا. حق دادن در باره خود و بسیاری یاد آوری خدا، مقصد از یاد آوری آن نیست که بگویید:

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر

بلکه مقصود آن است او را در همه حال با برخورد به حلال و حرام در نظر داشته باشی».

***ترجمه فهری زنجانی: (محرومیت از سه چیز شدیدترین گرفتاری مؤمن است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: محرومیت از سه چیز سختترین ابتلای مؤمن است عرض شد: آن سه چیز چیست؟ فرمود: در راه خدا با آنچه در دست دارد با دیگران همدردی کردن و در باره خویشتن انصاف دادن و زیاد بیاد خدای بودن مقصود از این گفتار نه این است که شما ذکر

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر

را زیاد تکرار کنید بلکه مقصودم بیاد خدا بودن است در آنچه برای او حلال بوده است و در آنچه بر او حرام فرموده.

****ترجمه جعفری: (هیچ مصیبتی برای مؤمن شدیدتر از فقدان سه خصلت نیست)

زید شحّام از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هیچ مصیبتی برای مؤمن شدیدتر از این نیست که از سه خصلت محروم باشد. گفته شد: آنها کدامند؟ فرمود:

همراهی کردن با دیگران در آنچه دارد برای خدا، و انصاف دادن از خود به دیگران، و بسیار یاد خدا کردن، ولی من نمی گویم (که منظور از ذکر خدا) گفتن «سبحان اللَّه و و الحمد لله و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر» است بلکه یاد خدا نزد چیزی است که برای او حلال و یا حرام شده است.

لو لا ثلاث لصب الله العذاب علی عباده صبا

«131»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مَلَكاً يُنَادِي مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُتَّعٌ وَ صِبْيَةٌ رُضَّعٌ وَ شُيُوخٌ رُكَّعٌ لَصُبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ

1- يعنى المتعاملين.

صَبّاً وَ تُرَضُّونَ بِهِ رَصّاً (1).

*ترجمه کمره ای: (اگر سه طائفه نبودند خدا بسختی عذاب فرو میریخت)

امام ششم فرمود خدا در هر روز و هر شب فرشته ای دارد که فریاد میزند ای بندگان خدا دست از معصیت خدا بدارید اگر بخاطر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیرمردان پشت خمیده نبود هر آینه عذاب سختی بر شما میباریدم که در زیر آن خرد میشدید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه سه دسته نبودند خدا جهانیان را به سختی شکنجه می رسانید)

امام صادق گفته: «خدا در هر روز و شبی فرشته یی دارد که به جهانیان بانگ کند: ای بندگان خدا دست از نافرمانی خدا بدارید اگر برای چهارپایان چرنده و کودکان شیر خورنده و پیران خمنده نبود بر شما به سختی شکنجه می بارید که از آسیب آن خرد می گردیدید».

***ترجمه فهری زنجانی: (اگر سه طایفه نبودند خداوند عذاب سختی بر بندگان فرو میفرستاد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای را فرشته ای است که هر شبانه روزی فریاد میزند: بندگان خدا در راه معصیت و نافرمانی خدا قدری آهسته تر قدم بردارید که اگر حیوانات چرنده و بچه های شیرخوار و پیران قد خمیده نبودند آنچنان عذاب سختی بر شما فرود می آید که در زیر شکنجه آن نرم میشدید.

****ترجمه جعفری: (اگر سه طایفه نبودند خداوند عذاب را بر بندگانش فرو می ریخت)

حسین بن مصعب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند را فرشته ای است که هر شب و روز ندا می دهد: ای بندگان خدا از معصیت الهی باز ایستید، چون اگر حیوانات چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کننده نبودند، عذاب بر شما به سختی فرو می ریخت و شما به سختی کوبیده می شدید.

«132»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أکمه [کَمِهَ] أَعْمَی عَنْ وَلَایَهِ أَهْلِ بَیْتِی مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَمَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ نَکَحَ بَهِیمَهً.

*ترجمه کمره ای: (سه کس ملعونند)

رسول خدا فرمود: ملعونست ملعونست کسی که کور و نابینا است از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من، ملعونست ملعونست بنده زر و سیم، ملعونست ملعونست کسی که چهارپائی را وطی کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن نفرین شده اند)

پیامبر اکرم گفته: «نفرین شده نفرین شده آنکه از دوستی خانواده من کور شده باشد. نفرین شده نفرین شده آنکه پرستار و در بند زر و سیم باشد، نفرین شده نفرین شده آنکه چهارپایی را بسپوزد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس از رحمت خدا دورند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از رحمت خدا دور است و دور، کسی که فردی را که در فهم ولایت و دوستی خاندان من کور است کورتراش نماید از رحمت خدا دور است و دور کسی که بنده زر و سیم باشد از رحمت خدا دور است و دور کسی که عمل جنسی را با چهار پائی انجام دهد.

****ترجمه جعفری: (سه نفر ملعون هستند)

حسین بن مختار در یک حدیث مرفوع نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است ملعون است کسی که از ولایت اهل بیت من کور و نابیناست، ملعون است ملعون است کسی که دینار و درهم را پرستش کند، ملعون است ملعون است کسی که چارپایان را وطی کند.

كانت الحكماء و الفقهاء إذا كاتب بعضهم بعضا كتبوا بثلاث ليس معهن رابعه

«133»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام قَالَ: كَانَتِ الْفُقَهَاءُ وَ الْحُكَمَاءُ إِذَا كَاتَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَتَبُوا ثَلَاثاً لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ هِمَّتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ.

*ترجمه کمره ای: (چون حکماء و فقها بیکدیگر نامه مینوشتند سه چیز در نامه آنها بود که چهارمی نداشت)

امام اول فرمود حکماء و فقهاء چون بیکدیگر نامه می نوشتند سه چیز می نوشتند که چهارمی نداشت کسی که برای آخرت همت گماشت خدا دنیای او را کفایت میکند، کسی که باطن خود را اصلاح کرد خدا ظاهر او را اصلاح میکند، کسی که بین خود و خدا را درست کرد خدا میان او و مردم را درست میکند.

شرح: حکماء در اصطلاح اخبار اهل عصمت کسانی هستند که باخلاق و آداب دین متخلق شده و از اخلاق پست و حیوانی پاک گردیده اند فقهاء کسانی هستند که بصیرت کامل در دیانت پیدا کرده و اصول و فروع دین را از روی منطق و استدلال درست یافته اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه فرزانگان و هوشمندان به یک دیگر نامه می نگاشتند سه چیز در آن بود که چارمی نداشت)

جناب علی علیه السّلام گفته: «چون فرزانگان و هوشمندان به یک دیگر نامه می نگاشتند سه چیز می نوشتند که چهارمی نداشت: آنکه برای دیگر سرا همت گمارد خدا جهان او را بسنده کند، آنکه درون و نهان خود را پاک کند خدا آشکار وی را پاک کند، آنکه میان خود و خدای را درست کرده باشد، خدا میان او و مردم را درست کند». مقصود از حکماء و فقهاء در این عبارت به معنی اصطلاحی نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (حکیمان و دانشمندان چون بیکدیگر نامه مینوشتند فقط سه جمله مینوشتند و چهارم نداشت)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حکیمان و دانشمندان پیشین چون بیکدیگر نامه مینوشتند سه جمله مینوشتند که چهارمی نداشت: آنکه همتش را بکار آخرت گماشت خداوند کار دنیای او را کفایت میکند و آنکه باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح فرماید و آنکه کارهای میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند کارهای میان او و مردم را اصلاح فرماید.

****ترجمه جعفری: (حکیمان و فقیهان وقتی به همدیگر نامه می نوشتند، سه چیز را می نوشتند که چهارمی نداشت)

امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: فقیهان و حکیمان وقتی به همدیگر نامه می نوشتند، سه چیز را می نوشتند که چهارمی نداشت:

کسی که همت او برای آخرت باشد خداوند او را از غصه دنیا کفایت می کند، و کسی که نهان خود را اصلاح کند، خداوند آشکار او را اصلاح می کند، و کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می کند.

المؤمن لا تکون سجیته ثلاث [ثلاثا]

«134»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا تَکُونُ سَجِیَّتُهُ الْکَذِبَ وَ الْبُخْلَ وَ الْفُجُورَ

1- ربّع بضم الراء و شد التاء المثناه، و رضّع و رکّع جمع راتع و راضع و راکع، و رتعت الماشیه ترتع رتوعا أی أکلت ما شاءت. و رضع الولد أمه: امتص ثدیها. و الرکوع الانحناء و منه رکوع الصلاه، و رکع الشیخ رکوعا: انحنی من الکبر. و الرضّ: الدقّ.

وَ لَكِنْ رُبَّمَا أَلَمَّ بِشَیْ ءٍ مِنْ هَذَا (1) لَا یَدُومُ عَلَیْهِ فَقِیلَ لَهُ أَ فَیَزْنِی قَالَ نَعَمْ هُوَ مُفَتَّنٌ تَوَّابٌ (2) وَ لَكِنْ لَا یُولَدُ لَهُ ابْنٌ مِنْ تِلْكَ النُّطْفَهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت طبع مؤمن نیست)

حلبی گوید از امام ششم شنیدم می فرمود که دروغ و بخل و نابکاری طبع مؤمن نیست ولی بسا باشد که توجه بیکی از این امور کند بدون آنکه بر آن مداومت نماید، سؤال شد که مؤمن زنا میکند، فرمود آری فریفته شود و زود بازگشت کند ولی از این نطفه حرام فرزندی نیاورد.

شرح: اخباری هست که دلالت دارد؛ سرشت مؤمن از آب خوشگوار و شیرین و خاک پاک علیین است و مقتضای چنین سرشتی اخلاق پاک و کردار شایسته و نیکو و اطاعت از پیغمبر اکرم و امامان بعد از او است ولی چون در جریان خلقت عمومی آب و گل مؤمن با سرشت کفار و فساق که آب شور و نمکین و گل تیره سجین است آلوده شده اخلاق بد و کردار زشت در او پدید آمده ولی چون عاریه است بر آن پایدار نیست و نشانه اش آنست که بزودی پشیمان می شود و بسوی خدا بازگشت میکند و از لطف حق است که تخم حرام از شخص مؤمن تولید فرزند نمیکند برای آنکه گرفتار عواقب بد آن نباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش از خوی مؤمن نیست)

حلبی از روات گفته از امام صادق شنیدم که می گفت: «دروغ و تنگ چشمی و نابکاری خوی مؤمن نیست اما بسا باشد که به یکی از این کارها روی کند و ادامه ندهد، پرسیدند: مؤمن زنا کند؟ گفت: آری فریفته گردد اما بازگشت کند و از وی حرامزاده یی نیاید».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن با سه چیز خو نگیرد)

حلبی گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام میفرمود: براستی که مؤمن با دروغ و بخل و ناپاکی خو نگیرد و لکن گاهی بیکی از اینها آلوده شود نه همیشه، بآن حضرت عرض شد: آیا مؤمن زنا هم میکند؟

فرمود: بلی باین کار مبتلا میگردد و توبه میکند ولی او را فرزندی از چنین نطفه متولد نمیشود.

****ترجمه جعفری: (سه چیز در سرشت مؤمن نیست)

حلبی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: دروغ و بخل و بدکاری در سرشت مؤمن نیست، ولی ای بسا به سوی اینها میل می کند، اما ادامه نمی دهد. گفته شد: آیا زنا می کند؟ فرمود: آری؛ اما او مورد آزمایش قرار می گیرد و توبه می کند، ولی از این نطفه برای او فرزندی زاده نمی شود.

ثلاث خصال لمن یؤخذ منه شی ء من دنیاه قسرا

«135»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّی أَعْطَیْتُ الدُّنْیَا بَیْنَ عِبَادِی قَیْضاً [فَیْضاً (3)] فَمَنْ أَقْرَضَنِی مِنْهَا قَرْضاً أَعْطَیْتُهُ بِکُلِّ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ عَشْراً إِلَی سَبْعِمِائَهِ ضِعْفٍ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِکَ وَ مَنْ لَمْ یُقْرِضْنِی مِنْهَا قَرْضاً فَأَخَذْتُ مِنْهُ قَسْراً (4) أَعْطَیْتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أَعْطَیْتُ وَاحِدَهً مِنْهُنَّ مَلَائِکَتِی لَرَضُوا الصَّلَاهَ وَ الْهِدَایَهَ وَ الرَّحْمَهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ (5) وَاحِدَهٌ مِنَ الثَّلَاثِ وَ رَحْمَهٌ اثنتین [اثْنَتَانِ] وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ثَلَاثَهٌ (6) ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام هَذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَیْئاً قَسْراً.

*ترجمه کمره ای: (کسی که بطور قهر خسارت بیند سه عوض دارد)

عبد اللَّه بن سنان گوید از امام ششم شنیدم می فرمود رسول خدا فرمود خدای جل جلاله فرماید من دنیا را میان بندگان خود بخشش کردم سپس هر کس از آن بمن قرضی داد و در راه من بخششی کرد بعوض یکی ده برابر تا هفتصد برابر و آنچه خواهم باو بدهم و کسی که باختیار خود بمن قرضی نداد و بطور قهر از او چیزی گرفتم در عوض سه پاداش باو بدهم که اگر یکی از آنها را بفرشتگان خود دهم خشنود شوند و آن لطف و هدایت و رحمت است خدا میفرماید.

آنچنان کسانی که چون مصیبتی بدان ها رسد گویند إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ آنانند که الطاف پروردگار شامل آن ها است- این یکی- و رحمت

او- این دو تا و آنان هدایت شده اند این سه تا سپس فرمود امام ششم این جزای کسی است که بطور قهر چیزی از او گرفته شده.

شرح: این دو آیه 156 و 157 سوره بقره است و پیش از آن ها اینست: شما را گرفتار ترس و گرسنگی و کمی مال و جان و میوه جات میکنیم و صبرکنندگان را مژده بده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه بناگزیری زیان بیند سه عوض دارد)

عبد اللَّه پور سنان گفته از امام صادق شنیدم که می گفت: رسول خدا گفته: «خدای جهان گفته: «من جهان را میان بندگان خود بخش کردم بعدا هر کس از آن به من وامی دهد و در راه من دهشی کند به عوض یکی ده برابر تا هفتصد برابر به او خواهم داد. آنکه به اختیار خویش به من وامی ندهد بنا گزیری از او بستانم و در عوض سه پاداش بدو دهم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش دهم خشنود گردند و آن: صلات و هدایت و رحمت است. خدا در قرآن کریم گفته: «کسانی که چون گرفتاری بدیشان رسد گویند:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ایشان کسانی هستند که الطاف حق شامل آنان است». این نخستین از سه تاست دومین آمرزش وی و سومین رهنمایی اوست. از امام صادق گفته: این خود کسی ست که به زور چیزی از او گرفته شده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس چیزی از مال دنیای او از دستش برود سه پاداش دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای جل جلاله فرماید: من دنیا را در میان بندگان خود بی دریغ پخش کردم هر کس از این دنیا بمن وام بدهد یک بده تا بهفتصد برابر باز پس اش خواهم داد و هر قدر بیشتر که بخواهم و آنکه بمن وام ندهد و در راه من انفاق نکند ولی قهرا از دستش برود سه پاداش باو میدهم که اگر یکی از آنها را بفرشتگانم میدادم خوشنود میشدند: برکت و هدایت و رحمت که خدای عز و جل میفرماید کسانی که بهنگام فرا رسیدن مصیبت گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ برکاتی از پروردگارشان بر آنان میرسد (یکی از سه پاداش) و رحمت شامل حالشان گردد این دومی و آنان هدایت یافته گانند (سومین پاداش) سپس امام صادق علیه السّلام فرمود این پاداش ها برای کسی است که بر خلاف میل اش خداوند چیزی از او گرفته باشد.

****ترجمه جعفری: (برای کسی که چیزی از دنیای خود را به ناچار از دست می دهد، سه خصلت است)

عبد اللَّه بن سنان گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند می فرماید: من دنیا را به بندگانم به صورت مبادله ای عطا کردم، پس هر کس به من قرض بدهد، در برابر هر یک از آن ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم می دهم، و کسی که به من قرض ندهد و من چیزی را به جبر از او بگیرم، به او سه خصلت می بخشم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم می بخشیدم خوشنود می شدند: درود و هدایت و رحمت. خداوند می فرماید: «کسانی که چون به آنان مصیبتی رسد می گویند:

ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم، برای آنان است درودهایی از پروردگارشان (7)این یک خصلت از آن سه خصلت، «و رحمت» می شود دو خصلت، «و آنان هدایت شدگانند» این سه خصلت. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: این سه خصلت برای کسی است که خداوند چیزی را به طور قهر از او گرفته باشد.

1- قوله «ربما ألم» علی بناء المعلوم من الالمام أی قلما قاربه و نزل إلیه ففعله.
2- قوله «مفتن تواب» علی صیغه اسم المفعول من الافتان أی ممتحن یمتحنه اللّه بالذنب ثمّ یتوب ثمّ یعود ثمّ یتوب.
3- قوله «قیضا» من قاضه یقیضه و قایضه مقایضه فی البیع إذا أعطاه سلعه و أخذ عوضها سلعه و المعنی انی أعطیت الدنیا بینهم للمبادله و المعاوضه بأن یقرضونی فأعوضهم أضعافها لا لیمسکوا علیها، و فی نسخه الکافی «انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا» الی آخر الحدیث بادنی تفاوت، و فی بعض نسخ الخصال «فیضا» من فاض الماء اذ أکثر حتّی سال کالوادی.
4- فی بعض النسخ «فآخذ منه قسرا» أی قهرا.
5- البقره: 157. قیل الصلاه من اللّه الثناء الجمیل و التزکیه، و قیل: البرکه و قیل المغفره.

6- قوله «واحده من الثلاث» أی هذه واحده من الثلاث. و قوله «اثنتین» هکذا فی نسخ الخصال لکن فی نسخه الکافی «اثنتان» و هو الأظهر. قوله «ثلاثه» هکذا فی نسخ الخصال لکن فی نسخه الکافی «ثلاث» و هو القیاس.
7- 1. سوره بقره، آیه 157.

لله عز و جل جنه لا يدخلها إلا ثلاثه

«136»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَنَّهٌ لَا یَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَهٌ رَجُلٌ حَکَمَ فِی نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِی اللَّهِ وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه طائفه)

امام پنجم فرمود برای خدای عز و جل بهشتی است که وارد آن نمیشود مگر سه کس، شخصی که در باره خود بحق قضاوت کند، کسی که برای خدا از برادر مؤمن دیدن کند شخصی که برادر دینی خود را برای رضای خدای عز و جل بر خود مقدم دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای را بهشتی ست که در نیاید بدان جز سه گروه)

امام محمد باقر گفته:

«خدای را بهشتی ست که در نیاید آن را مگر سه تن: آنکه در باره خود به درستی داوری کند. آنکه برای خدا از برادر مؤمن دیدار کند، آنکه برادر دینی خود را برای خدا بر خود مقدم گرداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل را بهشتی است که بجز سه کس دیگری را بدان راه نیست)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل را بهشتی است که بجز سه کس دیگری را بدان راه نیست: مردی که در باره خویشتن بحق قضاوت کند و مردی که از برادرش فقط برای رضای خدا دیدن کند و مردی که برادر دینی را بر خود مقدم بدارد.

****ترجمه جعفری: (خداوند را بهشتی است که جز سه طایفه کسی وارد آن نمی شود)

محمد بن قیس از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند را بهشتی است که جز سه نفر، کسی وارد آن نمی شود: شخصی که به نظر خود حکم به حق داده است و کسی که به خاطر خدا برادر دینی خود را زیارت کرده است و کسی که به خاطر خدا برادر دینی خود را بر خود مقدم داشته است.

ثلاث خصال لا تکون فی الشیعه

«137»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: مَا كَانَ فِي شِيعَتِنَا فَلَا يَكُونُ فِيهِمْ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ مَنْ يَسْأَلُ بِكَفِّهِ وَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ بَخِيلٌ وَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ مَنْ يُؤْتَى فِي دُبُرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت در شیعه نیست)

امام ششم فرمود هر نقصی در شیعیان ما باشد سه چیز در آن ها نیست، گدای سائل بکف در میان آنها نیست، بخیل در میان آن ها نیست، ملوط و مأبون در میان آن ها نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش در شیعه نیست)

امام صادق گفته: «هر خرده یی در پیروان ما باشد سه چیز در آنان نیست: آنکه دست به گدایی دراز کند در ایشان نیست. تنگ چشم در میان آنان نیست. بیماری ابنه در اینان نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه خصلت در شیعه یافت نمیشود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در شیعیان ما هر چه باشد سه چیز در آنان نیست در میانشان فقیری که دست گدائی بسوی این و آن دراز کند نباشد و بخیل نباشد و کسی که با او عمل لواط انجام دهند یافت نشود.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت در شیعه نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در شیعیان ما هر چه باشد، سه خصلت در آنها نیست، از آنها کسی دست به گدایی دراز نمی کند و بخل نمی ورزد و

مفعول واقع نمی شود.

ثلاث خصال من أشد ما عمل العباد

«138»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ إِنْصَافُ الْمُؤْمِنِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مُوَاسَاهُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ هُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ (1)

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت سخت ترین کردار بندگانست)

امام پنجم فرمود سه چیز سخت ترین کاریست که بندگان انجام میدهند، حق دادن مؤمن از طرف خود بدیگران، همراهی کردن مرد با برادر خود، بیاد خدا بودن در هر حال و آن اینست که هنگامی که قصد گناه کند خدا را بیاد آورد و یاد خدا میان او و آن گناه حائل شود و این همان گفتار خدای عز و جل است بدرستی که آن کسانی که پرهیزگارند چون دوره گردی از جنس شیطان بآنها دست اندازی کند یاد آور میشوند و در همان دم ایشان بینایند.

شرح: این آیه در سوره اعراف 201 است و کاشفی آن را چنین تفسیر کرده، بدرستی که آنان پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید او بر اندیشند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش سخت ترین کردار بر بندگان است)

امام محمد باقر گفته: «سه چیز بر بندگان کار بسیار سخت است: حق دادن مؤمن از سوی خویش به دیگران، دستگیری مرد از برادر خود، بر همه احوال بیاد خدا بودن. مثلا هر گاه قصد گناه کند خدای را به یاد آورد و این یاد آوری مانع از به جای آوردن آن گناه گردد، و این همان است که خدا

در قرآن گفته: «کسانی که پرهیزکاراند چون دیوسانی به آنان دست اندازی کند خدای را یاد آورند و از کار ناشایست باز ایستند».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کار از سختترین کارهای بندگان خدا است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: از دشوارترین کارها که بندگان خدا انجام میدهند سه کار است مرد مؤمن نسبت بمردم در باره خود انصاف دادن و با برادرش همدردی کردن و در هر حال بیاد خداوند بودن و آن چنین است که بهنگام تصمیم بگناه خدای عز و جل را بیاد آورد و یاد خدا میان او و گناه حائل گردد و این است مقصود از آیه شریفه که فرمود: پرهیزکاران چون با مأمورین شیطان برخورد کنند متذکر میشوند و همان دم چشم حقیقت بینشان باز میگردد.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت از سخت ترین اعمال بندگان است)

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز از سخت ترین کارهایی است که بندگان انجام می دهند: انصاف دادن مؤمن از خودش، همراهی او نسبت به برادر دینی اش و یاد خدا در هر حال، و آن به این صورت است که چون به ارتکاب گناه تصمیم می گیرد خدا را یاد می کند و یاد خدا میان او و آن گناه جدایی می اندازد و این همان سخن خداوند است که فرمود: «همانا کسانی که پرهیزکارند وقتی وسوسه ای از شیطان به آنان رسد یادآور می شوند پس آنگاه بینایان باشند»(2)

«139»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُ .

1- الأعراف: 201.
2- 1. سوره اعراف، آیه 201.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَشَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ حَتَّی لَا تَرْضَی لَهَا مِنْهُمْ بِشَیْ ءٍ إِلَّا رَضِیتَ لَهُمْ مِنْهَا بِمِثْلِهِ وَ مُوَاسَاتُکَ الْأَخَ فِی الْمَالِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ لَیْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ فَقَطْ وَ لَکِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَیْکَ شَیْ ءٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ وَ إِذَا وَرَدَ عَلَیْکَ شَیْ ءٌ نَهَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ تَرَکْتَهُ.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود سخت ترین کارها سه است اول بانصاف رفتار کردن با مردم از طرف خود باندازه ای که نپسندی برای خود چیزی از مردم مگر آنکه بپسندی برای مردم از طرف خود مثل آن را یعنی هر طور توقع داری مردم با تو رفتار کنند از نظر احترام و تکلم و ادای حقوق تو هم با مردم همان طور رفتار کن دوم همراهی و همدردی کردن برادر دینی در مال سوم ذکر خدا در هر حال و مقصود از ذکر خدا تنها سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر نیست بلکه مقصود اینست که چون فرمان الهی بتو رسید آن را بگیری و بدان عمل کنی و چون چیزی از نهی الهی بتو رسید از آن باز ایستی و آن را ترک کنی.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام صادق گفته: «دشوارترین کارها سه است، با انصاف با مردم زندگی کردن، هر چه را برای خود نپسندی برای ایشان مپسندی و همراهی با برادر دینی در خواسته خود، یاد آوری خدا بر هر حال، یاد آوری خدا تنها:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر

نیست، بلکه مقصد آن ست که چون فرمان خدا رسد آن را بپذیری و بدان کارسازی و از منهیات او دور گردی».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: دشوارترین کارها سه کار است: نسبت بمردم در باره خود انصاف دادن تا آنجا که بنفع خود به چیزی از مردم راضی نشوی مگر آنکه بهمان مقدار بنفع مردم از خود راضی باشی و با

برادر دینی در امور مالی همراهی کردن و در همه حال بیاد خدای بودن مقصود از یاد خدای نه فقط گفتن

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا له الا اللَّه و اللَّه اکبر

است بلکه چون امری از طرف خداوند بتو برسد فرمان بری و چون بچیزی برسی که خداوند عز و جل از آن نهی فرموده ترکش نمائی.

****ترجمه جعفری:

ابو جارود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سخت ترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن به مردم از سوی خودت تا جایی که در باره آنان به چیزی راضی نشوی، مگر این که در باره خود به آن راضی باشی، و مواسات کردن تو به برادر دینی ات در مال و یاد خدا در هر حالی، یاد خدا فقط گفتن «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر» نیست، بلکه این است که هر گاه فرمان الهی به تو رسد، بگیری و هر گاه نهی الهی به تو رسد، ترک کنی.

قول إبلیس لعنه الله لنوح علیه السّلام اذکرنی فی ثلاثه مواطن

«140»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: لَمَّا دَعَا نُوحٌ علیه السّلام رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی قَوْمِهِ أَتَاهُ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ یَا نُوحُ إِنَّ لَکَ عِنْدِی یَداً أُرِیدُ أَنْ أُکَافِئَکَ عَلَیْهَا فَقَالَ نُوحٌ وَ اللَّهِ إِنِّی لَبَغِیضٌ إِلَیَّ أَنْ یَکُونَ لَکَ عِنْدِی یَدٌ (1) فَمَا هِیَ قَالَ بَلَی دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَی قَوْمِکَ فَأَغْرَقْتَهُمْ فَلَمْ یَبْقَ أَحَدٌ أُغْوِیهِ فَأَنَا مُسْتَرِیحٌ حَتَّی یَنْشَأَ قَرْنٌ آخَرُ فَأُغْوِیَهُمْ فَقَالَ لَهُ نُوحٌ مَا الَّذِی تُرِیدُ أَنْ تُکَافِئَنِی بِهِ قَالَ لَهُ اذْکُرْنِی فِی ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ فَإِنِّی أَقْرَبَ مَا أَکُونُ إِلَی الْعَبْدِ إِذَا کَانَ فِی إِحْدَاهُنَّ اذْکُرْنِی إِذَا غَضِبْتَ (2) وَ اذْکُرْنِی إِذَا حَکَمْتَ بَیْنَ اثْنَیْنِ وَ اذْکُرْنِی إِذَا کُنْتَ مَعَ امْرَأَهٍ خَالِیاً لَیْسَ مَعَکُمَا أَحَدٌ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار ابلیس بحضرت نوح که مرا در سه جا بیاد آور)

امام پنجم علیه السّلام فرمود چون نوح نزد پروردگارش قوم خویش را نفرین کرد ابلیس ملعون نزد آن حضرت آمد و عرضکرد ای نوح تو حق یک

نعمتی بر من داری که میخواهم بتو پاداش دهم نوح فرمود بخدا بر من ناگوار است که بر تو حق نعمتی داشته باشم، چیست آن نعمت؟ عرضکرد بلی نفرین کردی خدا قومت را غرق کرد دیگر هیچ کس نماند که من بگمراه کردن او رنج برم پس من راحتم تا مردم دیگری بوجود آیند و آنها را گمراه کنم نوح فرمود چه میخواهی مرا پاداش بدهی؟ عرضکرد مرا در سه جا بیاد آور که در این سه ببنده نزدیکترم، هر وقت غضب کردی مرا بیاد آور، هر وقت خواستی میان دو نفر حکم کنی مرا بیاد آور، هر وقت با زن بیگانه خلوت کردی و با شما هیچ کس نیست مرا بیاد آور.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شیطان به نوح گفت مرا در سه جا به یاد آور)

امام محمد باقر گفته: «چون نوح قوم خود را نفرین کرد، شیطان بدو گفت: ای نوح تو حق بر من داری خواهم به تو مزد آن را باز دهم، نوح گفت: به خدا سوگند که بر تو حقی داشته باشم آن چیست؟. گفت: نفرین کردن تو تا خدا قوم ترا غرق ساخت زیرا کسی نماند که من به گمراه کردن وی نیازی داشته باشم از این رو مرا راحت کردی تا مردم دیگری به جهان آیند، نوح گفت: چه خواهی پاداش دهی، گفت: مرا در سه جا به یاد آور که این سه جا به بنده نزدیک ترم: هر گاه خشمناک گردی مرا به یاد آور، هر گاه خواستی میان دو تن داوری کنی مرا یاد آور، هر گاه با زن بیگانه خلوت ساختی و با شما کسی نبود مرا یاد آور».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار شیطان بنوح علیه السّلام که در سه هنگام بیاد من باش)

امام باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که نوح نزد پروردگار خود دست بدعا برداشته و بر قوم خود نفرین کرد شیطان (خدای لعنتش کند) بنزد نوح آمد و گفت: ای نوح تو را بر من حقی است که میخواهم تلافی اش کنم نوح گفت: بخدا قسم بر من بسی ناگوار است که مرا بر تو حق نعمتی باشد چه حقی بتو دارم؟ گفت: آری بقوم خود نفرین کردی و همه را غرق نمودی و دیگر کسی که من گمراهش کنم باقی نماند و هم اکنون دوران استراحت من است تا نسل دیگری بوجود آید و من گمراهشان نمایم نوح باو گفت: آنچه میخواهی که به پاداش این خدمت!! بدهی چیست؟ گفت: در سه جا بیاد من باش که نزدیک ترین حالات من به بنده خدا در یکی از این سه مورد است بهنگام خشمت بیاد من باش و هنگامی که میان دو نفر قضاوت کنی بیاد من باشد و هنگامی که با زنی بخلوت نشسته ای و هیچ کس دیگر با شما نیست بیاد من باش.

****ترجمه جعفری: (سخن شیطان به حضرت نوح که مرا در سه جا یاد کن)

جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون نوح برای نفرین به قومش خدا را خواند، شیطان نزد او آمد و گفت: ای نوح! تو را نزد من حقی است، می خواهم عوض آن را بدهم. نوح گفت: به خدا سوگند که برای من بسیار ناگوار است که حقی بر تو داشته باشم، آن حق چیست؟ گفت: آری، تو نزد خدا به قوم خود نفرین کردی و آنان را غرق ساختی و کسی نماند که من گمراهش کنم، و من در راحتی هستم تا اینکه نسل دیگری به وجود آید و آنها را گمراه سازم. نوح گفت: چگونه می خواهی به من عوض بدهی؟ شیطان گفت: مرا در سه جا یاد کن که در آن سه جا به بنده از هر وقتی نزدیک ترم: هنگامی که غضب کردی مرا به یادآور و هنگامی که میان دو نفر قضاوت می کنی مرا به یادآور و هنگامی که با زنی همنشین شدی و کسی با شما نبود، مرا به یاد آور.

قول إبلیس لعنه الله ما أعیانی فی ابن آدم فلن یعیینی منه واحده من ثلاث

«141»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: یَقُولُ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا أَعْیَانِی فِی ابْنِ آدَمَ فَلَنْ یُعْیِیَنِی مِنْهُ

1- کذا و لعلّ الصواب «أن یکون لی عندک ید».
2- فی بعض النسخ «عند غضبک».

وَاحِدَهٌ مِنْ ثَلَاثٍ أَخْذُ مَالٍ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَوْ مَنْعُهُ مِنْ حَقِّهِ أَوْ وَضْعُهُ فِی غَيْرِ وَجْهِهِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار ابلیس که فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد)

امام ششم فرمود ابلیس میگوید فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد، کسب مالی از غیر راه حلال یا منع حقی در مال خود با صرف آن در غیر محلی که باید صرف کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شیطان گوید: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد)

امام صادق گفته: «شیطان گفته: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده و زبون نخواهد کرد: جستجوی خواسته از غیر راه حلال، با باز داشتن حقی در خواسته خود، یا صرف آن در غیر محلی که باید به کار برد هزینه کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار شیطان (خدا لعنتش کند): هر چه مرا در باره آدمیزاد عاجز کند یکی از سه چیز هرگز عاجزم نخواهد کرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس (خدا لعنتش کند) میگوید: هر چه مرا در باره آدمیزاد عاجز کند در گمراه کردنش با یکی از سه چیز هرگز عاجز نخواهم ماند: از راه غیر مشروع مال بدست آوردن یا حق مال را پرداخت نکردن یا در غیر محلش صرف کردن.

****ترجمه جعفری: (سخن شیطان ملعون: هر چه در کار فرزند آدم درمانده شوم در یکی از سه جا درمانده نمی شوم)

عبد الرحمن بن محمد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ابلیس (لعنت خدا بر او باد) می گوید: هر چه در کار فرزند آدم درمانده ام کند در یکی از سه جا درمانده ام نمی کند: گرفتن مال از راه حرام و یا ندادن حق آن و یا مصرف کردن آن در غیر محلی که باید مصرف کند.

ثلاث خصال لا یطیقهنّ الناس

«142»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام ثَلَاثٌ لَا یُطِیقُهُنَّ النَّاسُ الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاهُ الْأَخِ أَخَاهُ فِی مَالِهِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ کَثِیراً.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که مردم طاقت آن را ندارند)

امام ششم فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند، گذشت از خطاهای مردم، همراهی برادر دینی با برادر خود در مالش و بسیار یاد خدا بودن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند)

امام صادق گفته: «سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند: چشم پوشی از لغزشهای مردمان، همراهی برادر دینی با برادر خود در خواسته او بسیار به یاد خدا بودن».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کار بر مردم طاقت فرسا است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کار بر مردم طاقت فرسا است: گذشت از مردم و همدردی برادر با برادر دینی در مال خود و زیاد بیاد خدای بودن.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که مردم طاقت آن را ندارند)

عبد اللَّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: گذشت از مردم، همراهی برادر با برادرش در مال و یاد کردن بسیار خداوند.

المعروف لا یصلح إلا بثلاث خصال

«143»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حَاتِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: رَأَیْتُ الْمَعْرُوفَ لَا یَصْلُحُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ تَصْغِیرِهِ وَ سَتْرِهِ وَ تَعْجِیلِهِ فَإِنَّکَ إِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَّمْتَهُ عِنْدَ مَنْ تَصْنَعُهُ

إِلَيْهِ وَ إِذَا سَتَرْتَهُ تَمَّمْتَهُ وَ إِذَا عَجَّلْتَهُ هَنَّأْتَهُ (1) وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ ذَلِکَ مَحَقْتَهُ وَ نَكَدْتَهُ (2).

*ترجمه کمره ای: (احسان شایستگی ندارد مگر با سه شرط)

امام ششم فرمود: عقیده دارم که احسان شایستگی ندارد مگر بسه شرط کوچک شمردن آن و پنهان کردن آن و شتاب در آن، زیرا چون آن را کوچک شمردی در نظر کسی که باو میدهی بزرگش کردی و چون پنهانی دادی کاملش کردی و چون بشتاب ادا کردی گوارا و دلچسبش نمودی و اگر غیر از این باشد آن را ننگین و چرکین کردی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکی شایستگی نیابد جز به سه چیز)

امام صادق گفته: «چنان دانم که نیکی شایستگی نیابد جز به سه شرط: خرد شمردن آن و نهان کردن آن و شتاب در رسانیدن آن، چون خرد انگاشتی به چشم ستاننده بزرگ نماید و چون نهان داری کامل گردد و چون در رسانیدن شتاب کنی برای گیرنده گوارا گردد و اگر جز این سازی آن را آلوده و چرکین ساخته باشی».

***ترجمه فهری زنجانی: (کار نیک شایستگی ندارد مکر با سه شرط)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنظر من کار نیک شایستگی پیدا نکند مگر با سه شرط: کوچک شمردن آن کار و پنهان داشتن آن و هر چه زودتر انجام دادنش که اگر کوچکش شمردی در نظر آنکه کار نیک را برای او انجام میدهی بزرگش خواهی کرد و اگر پنهانش داشتی تکمیلش خواهی نمود و اگر هر چه زودتر انجام دادی گوارایش خواهی کرد و اگر جز این باشد احسان خود را پایمال و در کام او ناگوار کرده ای.

****ترجمه جعفری: (احسان کردن شایسته نیست مگر با سه خصلت)

حاتم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دیدم که احسان کردن شایسته نیست مگر با سه خصلت: کوچک دانستن آن و پنهان دادن آن و شتاب کردن در آن، چون اگر آن را کوچک بدانی آن را نزد کسی که به او دادی بزرگ کردی، و هر گاه آن را پنهان کردی آن را کامل نمودی، و هر گاه که در آن شتاب کردی آن را گوارا نمودی و اگر جز این باشد، آن را نابود کردی و دشوار ساختی.

الأیدی ثلاث

«144»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِیدٍ الْعَسْکَرِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّعْفَرَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدَهُ بْنُ حُمَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الزَّعْرَاءِ (3) عَنْ أَبِی الْأَحْوَصِ عَنْ أَبِیهِ مَالِکِ بْنِ نَضْلَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْأَیْدِی ثَلَاثٌ فَیَدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْعُلْیَا وَ یَدُ الْمُعْطِی الَّتِی تَلِیهَا وَ یَدُ

1- هنأته أی جعلته هنیئا له.
2- المحق: المحو و الابطال. و نکد عیشه ینکد نکدا: اشتد و عسر.
3- هو عمرو بن عمرو (أو عامر) بن مالک ابن أخی عوف بن مالک بن نضله أبی- الاحوص الکوفیّ و راویه.

السَّائِلِ السُّفْلَى فَأَعْطِ الْفَضْلَ وَ لَا تُعْجِزْ نَفْسَکَ. (1).

*ترجمه کمره ای: (سه دست در احسان بکار میروند)

رسول خدا فرمود در احسان سه دست است دست خدای عز و جل که بالاترین دستها است و دست دهنده که زیر دست خداست و دست درخواست کننده که پائین تر از همه است پس زیادی را بده و خویش را درمانده مکن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه دست است که در نیکی به کار می رود)

پیامبر گفته: «در نیکی سه دست است: دست خدای بزرگ که بالاترین دستهاست و دست دهنده که زیر دست اوست و دست خواهنده که فروتر از همه است، فزونی را می ده و خویشتن فرو مانده مساز».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه دست هست)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه دست هست: دست خدا که بالای او دستی نیست و دست بخشنده که زیر دست خدا است و دست سئوال کننده که زیر دست همه است پس زیادی از مال خود را بده و خویش را درمانده مکن.

شرح: ظاهرا مقصود از دست سوم کسی است که ناچار به گدائی نباشد.

****ترجمه جعفری: (دست ها سه گونه اند)

مالک بن نضله از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دست ها سه گونه اند: دست خدا که بالاترین دست هاست و دست احسان کننده که بعد از دست خداست و دست سائل گیرنده که پایین ترین دست هاست. پس آنچه از خرج خود اضافه داری احسان کن و خود را ناتوان مساز.

ثلاث خصال مستحبه

«145»- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ إِغَاثَةَ اللَّهْفَانِ (2).

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت مستحب است)

رسول خدا فرمود هر احسانی و کار خیری صدقه است و کسی که رهنمای کار خیر است همانند عمل کننده بآنست و خدا دوست دارد بداد بیچاره رسیدن را.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش پسندیده است)

پیامبر گفته: «هر نیکی و کار نیک صدقه است و آنکه رهنمای خیر باشد مانند به جای آورنده آن ست. خدا دوست دارد به داد فروماندگان رسیدن را».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه صفت دوست داشتنی)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کار نیکی صدقه است و راهنمای خیر مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است و خداوند دادرسی دادخواهان را دوست دارد.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت مستحب است)

عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر احسانی صدقه است، و هر کسی که کسی را به کار خیر هدایت کند مانند آن است که خودش آن کار را انجام داده است و خداوند کمک کردن به بیچاره را دوست دارد.

المعطون ثلاثه

«146»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي

سَمَّاكٍ عَنْ عَلِیِّ بْنَ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السّلام قَالَ: الْمُعْطُونَ ثَلَاثَهٌ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ وَ صَاحِبُ الْمَالِ وَ الَّذِی یَجْرِی عَلَی یَدَیْهِ. (3).

*ترجمه کمره ای: (بخشندگان سه اند)

امام ششم فرمود بخشندگان سه اند خدای پروردگار جهانیان، صاحب مالی که بخشش شده و کسی که بخشش بدست او و بوسیله او بمستحق رسیده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بخشایشگران سه تن اند)

امام صادق گفته: «دهندگان سه اند: خدای جهانیان و آنکه از خواسته خویش دهد و آنکه در این کار کوشش کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بخشندگان سه اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بخشندگان سه اند: خدای رب العالمین و صاحب مال و آنکه این مال با دست او بخشیده شده.

****ترجمه جعفری: (بخشندگان سه کس هستند)

شهاب بن عبد ربه از پدرش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

بخشندگان سه کس هستند: خداوند که پروردگار جهانیان است و صاحب مال و کسی که به وسیله او داده می شود.

«147»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْکَلْبِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: الْمُعْطُونَ ثَلَاثَهٌ اللَّهُ الْمُعْطِی وَ الْمُعْطِی مِنْ مَالِهِ وَ السَّاعِی فِی ذَلِکَ مُعْطٍ.

*ترجمه کمره ای:

امام پنجم فرمود بخشندگان سه اند خدا بخشنده است و کسی که از مال او بخشش شده و کسی که کوشش دامنه داری در این زمینه نموده است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

(4)

***ترجمه فهری زنجانی:

امام باقر علیه السّلام فرمود: بخشندگان سه اند: خدای بخشنده و آنکه از مال خود می بخشد و آنکه در این زمینه کوشش و فعالیت میکند او نیز بخشنده است.

****ترجمه جعفری:

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: بخشندگان سه کس هستند:

خداوند بخشنده، و کسی که از مال خود می بخشد و کسی که در این راه کوشش می کند نیز بخشنده است.

1- قوله «و ید السائل السفلی» أی السائل من غیر اضطرار، و فیه زجر للسائل عن سؤاله الخلق. قوله «فأعط الفضل» أی ما زاد عن نفسک و عیالک. «و لا تعجز» بضم التاء و کسر الجیم أی و لا تعجز نفسک بعد عطیتک نفقه نفسک و من تلزمک نفقته بأن تعطی مالک کله ثمّ تقعد ملوما محسورا.
2- اللهفان و اللهیف: المضطر و المتحسر.
3- یعنی واسطه الاعطاء.
4- در منبع اصلی ترجمه جداگانه ای برای این روایت شریفه ذکر نشده است.

«148»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ عَوَّاضٍ الطَّائِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام لَا تَصْلُحُ الْمَسْأَلَهُ إِلَّا فِی ثَلَاثٍ فِی دَمٍ مُنْفَطِعٍ أَوْ غُرْمٍ مُثْقِلٍ أَوْ حَاجَهٍ مُدْقِعَهٍ. (1).

*ترجمه کمره ای: (سؤال شایسته نیست مگر در سه مورد)

امام ششم فرمود شایسته نیست سؤال مگر در سه چیز: خون بهائی که گردن گیر شده یا بدهی سنگینی یا حاجتمندی سختی که انسان را خاک نشین کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پرسش سزاوار نیست جز در سه جا)

امام صادق گفته: «سزاوار نیست خواهش جز در سه چیز: خون بهایی که دامن گیر شده باشد یا وام سنگینی یا نیازمندی سختی که آدمی را بیچاره کرده».

***ترجمه فهری زنجانی: (بجز در سه مورد سؤال شایسته نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: درخواست بجز در سه مورد شایسته نیست در خون بها یا وام سنگین و یا نیاز ذلت بار.

****ترجمه جعفری: (خواهش کردن جز در سه جا شایسته نیست)

عبد الحمید بن عوّاض از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خواهش کردن شایسته نیست مگر در سه جا: در باره خونبهایی که ثابت شده و یا بدهی سنگین و یا احتیاجی که انسان را زمین گیر کرده است.

«149»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الرَّازِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ وَ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ الْمُبَارَکِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مَرَّ بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ هُوَ قَاعِدٌ عَلَی بَابِ الْمَسْجِدِ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِخَمْسَهِ دَرَاهِمَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَرْشِدْنِی فَقَالَ لَهُ

عُثْمَانُ دُونَکَ الْفِتْيَةَ الَّتِی تُرَی وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَی نَاحِيَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فِيهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَمَضَی الرَّجُلُ نَحْوَهُمْ حَتَّی سَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السّلام يَا هَذَا إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِی إِحْدَی ثَلَاثٍ دَمٍ مُفْجِعٍ أَوْ دَيْنٍ مُقْرِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ فَفِی أَيِّهَا تَسْأَلُ فَقَالَ فِی وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثِ فَأَمَرَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السّلام بِخَمْسِينَ دِينَاراً وَ أَمَرَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السّلام بِتِسْعَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً وَ أَمَرَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِثَمَانِيَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ فَمَرَّ بِعُثْمَانَ

1- قال الجوهریّ قطع بفلان فهو مقطوع به، و انقطع به فهو منقطع به إذا عجز عن سفره من نفقه ذهبت، أو قامت علیه راحلته، أو أتاه أمر لا یقدر علی أن یتحرک معه. انتهی و فی بعض النسخ «دم مقطع» و الظاهر تصحیفها عن المفظع أی الشدید الشنیع و فی کتب العامّه عن أنس عن النبیّ «لذی دم موجع» أی لشخص استحق القصاص مکافئا عمدا فهو ذو- دم موجع أی إذا قتل قصاصا حصل له وجع شدید فإذا عفی عنه علی الدیه و سأل الناس ما لا یدفعه فی ذلک کان سؤاله و الدفع إلیه من أکمل الطاعات و یلیه من وجبت علیه الدیه لخطأ أو شبه عمد. و الغرم- بضم المعجمه- القرض. و المدقع بالدال المهمله و القاف أی شدید یفضی بصاحبه الی الدقعاء و هو اللصوق بالتراب، و قیل هو سوء احتمال الفقر.

فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَقَالَ مَرَرْتُ بِکَ فَسَأَلْتُکَ فَأَمَرْتَ لِی بِمَا أَمَرْتَ وَ لَمْ تَسْأَلْنِی فِیمَا أَسْأَلُ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْوَفْرَهِ (1) لَمَّا سَأَلْتُهُ قَالَ لِی یَا هَذَا فِیمَا تَسْأَلُ فَإِنَّ الْمَسْأَلَهَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِی إِحْدَی ثَلَاثٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِالْوَجْهِ الَّذِی أَسْأَلُهُ مِنَ الثَّلَاثَهِ فَأَعْطَانِی خَمْسِینَ دِینَاراً وَ أَعْطَانِی الثَّانِی تِسْعَهً وَ أَرْبَعِینَ دِینَاراً وَ أَعْطَانِی الثَّالِثُ ثَمَانِیَهً وَ أَرْبَعِینَ دِینَاراً فَقَالَ عُثْمَانُ وَ مَنْ لَکَ بِمِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفِتْیَهِ أُولَئِکَ فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطْماً وَ حَازُوا الْخَیْرَ وَ الْحِکْمَهَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه معنی قوله فطموا العلم فطما أی قطعوه عن غیرهم قطعا و جمعوه لأنفسهم جمعا

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود عثمان بن عقاب درب مسجد نشسته بود شخصی بر او گذر کرد و از او درخواستی کرد دستور داد پنج درهم (ریال) باو بدهند سپس گفت مرا باهل خیر راهنمائی کن عثمان باو گفت بچسب بآن جوان مردهائی که میبینی و با دست خود اشاره بگوشه ای از مسجد کرد که حضرت امام حسن و امام حسین و عبد اللّه بن جعفر صلوات اللّه علیهم نشسته بودند آن مرد پیش آن ها رفت و بر آنها سلام کرد و از آنها درخواست نمود امام حسن باو گفت سؤال روا نیست مگر در یکی از سه چیز خونبهائی که دل سوختگی دارد، بدهی که دل شکستگی آرد، پریشانی که بخاک نشاند، در کدامیک سؤال میکنی عرضکرد در یکی از اینها است، امام حسن دستور داد پنجاه اشرفی طلا باو دادند و امام حسین دستور چهل و نه اشرفی باو داد و عبد اللّه بن جعفر دستور چهل و هشت اشرفی برای او آن مرد برگشت و دوباره بعثمان گذشت عثمان باو گفت چه کردی؟ گفت بتو گذشتم و از تو درخواست کردم بهمانی که میدانی برای من دستور دادی و از من نپرسیدی برای چه سؤال میکنی و آن صاحب گیسوان انبوه را چون سؤال کردم گفت آی مرد برای چه سؤال میکنی زیرا سؤال روا نیست مگر برای یکی از سه مطلب، باو از جهت سؤال خودم خبر دادم که یکی از آن سه مطلب بود پس پنجاه اشرفی بمن داد و دومی چهل و نه اشرفی بمن داد و سومی چهل و هشت اشرفی، عثمان گفت از کجا مانند این جوانان بدست می آوردی آنان دانش را یکسره برای خود جمع کردند و خیر و حکمت را اندوخته اند.

مصنف این کتاب گوید معنی قول او فطموا العلم فطما اینست که آن را از دیگران بریده و یک جا برای خویش جمع آوری کرده اند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

و گفته: روزی عثمان بن عفان بر در مسجد نشسته بود درویشی از او درخواستی کرد پنج درم بدو داد، آن درویش گفته: مرا به جوانمردان رهنمایی کن؛ با دست گوشه یی از مسجد را نمود که حسن و حسین و عبد اللّه بن جعفر نشسته بودند، آن درویش نزد ایشان رفت و درخواست کرد، امام حسن بدو گفت: «سؤال جز در سه جا روا نیست: یا خونبهایی که دامن گیر است یا بدهی که دل آزارگی داشته باشد یا پریشانی که خاک نشین گرداند، تو کدامین از ایشان هستی؟، گفت: از یکی از آنها. حسن پنجاه دینار زر بدو داد و حسین چهل و نه دینار و عبد اللّه جعفر چهل و هشت دینار. آن مرد در اثنای بازگشت به عثمان برخورد و بدو گفت: چه کردی؟ سائل گفت: از تو درخواست کردم اندک چیزی دادی و از من نپرسیدی برای چه می خواهی. اما آن صاحب گیسوان انبوه چون درخواست کردم. گفت چرا درخواست می کنی؟. این درخواست روا نیست جز برای یکی از سه کار نیاز خود را با وی گفتم. پنجاه دینار داد، و دومی چهل و نه دینار و سومین چهل و هشت دینار.

عثمان گفت: مانند ایشان کجا می توانی بیابی اینان دانش را برای خود گرد کردند و نیکی و دانش را جمع ساخته اند».

صدوق گفته: «فطموا العلم فطما آن است که دانش از دیگران بریدند و همه را یک جا برای خود فراهم ساختند».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: عثمان بر در مسجد نشسته بود که مردی بر او گذر کرد و در خواستی نمود عثمان دستور داد پنج درهم باو بدهند آن مرد بعثمان گفت: مرا بکس دیگر راهنمائی کن عثمان گفت: برو نزد آن جوانمردانی که می بینی و با دست خود بیک طرف مسجد اشاره کرد که حسن و حسین و عبد اللّه بن جعفر آنجا نشسته بودند آن مرد بطرف آنان رفت تا نزدیک رسیده و سلام کرد و دست سؤال دراز نمود امام حسن و امام حسین علیهما السلام باو فرمودند: ای مرد بجز در یکی از سه مورد سؤال حرام است: خونبهای دردناک یا بدهی دل خراش و یا فقر ذلت بار، سؤال تو در کدام یک از این سه مورد است؟ عرض کرد: یکی از این سه، امام حسن دستور فرمود: پنجاه دینار بآن مرد بدهند و امام حسین دستور فرمود: چهل و نه دینار و عبد اللّه بن جعفر دستور چهل و هشت دینار را

داد مرد در بازگشت بنزد عثمان آمد عثمان باو گفت: چه کردی؟ گفت نزد تو آمدم و درخواست کردم بمن آن دادی که میدانی و نه پرسیدی که گرفتاری من چیست ولی از آن صاحب گیسوان آویخته تا بناگوش چون درخواست کردم بمن فرمود: ای مرد برای چه سؤال میکنی؟ که سؤال بجز در یکی از سه مورد جایز نیست و من او را از جهت سؤال خود آگاه نمودم او بمن پنجاه دینار داد و دومی چهل و نه دینار و سومی چهل و هشت دینار عثمان گفت: کجا چنین جوانمردانی خواهی یافت؟ اینان از دانش بهره کافی دارند و خیر و حکمت را در بر دارند.

(مصنف این کتاب) (رضی الله عنه) گوید: معنی فطموا العلم فطما این است که از دیگران بریده اند و همه را برای خود جمع نموده اند

مترجم گوید: معنی فطام باز گرفتن بچه است از شیر و معنی فطموا العلم همان است که ترجمه شد یعنی همان طور که بچه پس از دو سال شیرخوارگی دیگر احتیاجی بخوردن شیر ندارد و مادرش او را از شیر باز میگیرد اینان نیز بقدر کافی از علم برخوردارند و از آن بازگرفته شده اند.

****ترجمه جعفری:

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی نزد عثمان آمد و او بر در مسجد نشسته بود و از وی درخواست پول کرد و او پنج درهم به او داد، آن مرد گفت: مرا راهنمایی کن، عثمان به او گفت: نزد آن جوان هایی که می بینی برو، و با دستش به ناحیه ای از مسجد که حسن و حسین و عبد اللّه بن جعفر نشسته بودند اشاره کرد، آن مرد نزد آنان آمد و به آنها سلام داد و از آنها درخواست پول کرد. حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام به او گفتند: ای شخص! سؤال کردن جز در سه جا روا نیست: خونبهایی که دردناک است، یا بدهی که دل شکستگی دارد، یا فقری که انسان را زمین گیر می کند، تو برای کدام یک سؤال می کنی؟ گفت: برای یکی از این سه مورد.

پس امام حسن علیه السّلام دستور داد به او پنجاه دینار دادند و امام حسین علیه السّلام نیز دستور داد به او چهل و نه دینار دادند و عبد اللّه بن جعفر نیز دستور داد به او چهل و هشت دینار دادند و آن مرد برگشت و نزد عثمان آمد. عثمان به او گفت: چه کردی؟ گفت: نزد تو آمدم و از تو سؤال کردم و دادی آنچه دادی و از من نپرسیدی که برای چه سؤال می کنم ولی چون از صاحب موهای بلند سؤال کردم به من گفت: ای شخص برای چه

سؤال می کنی چون سؤال کردن جز در سه مورد روا نیست و من علت سؤال کردنم را به او گفتم و به من پنجاه دینار داد و دومی چهل و نه دینار و سومی چهل و هشت دینار دادند، عثمان گفت: برای تو چه کسی مانند این جوان ها می شود؟ آنان علم را یک جا به دست آورده اند و خیر و حکمت را اندوخته اند.

مصنف این کتاب می گوید: معنای این سخن او «فطموا العلم فطمها» این است که علم را از دیگران بریده اند و آن را برای خود جمع کرده اند.

ثلاث خصال تطول الله بها عز و جل علی ابن آدم

«150»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْعُبَيْدِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ تَطَوَّلْتُ عَلَيْكَ بِثَلَاثٍ سَتَرْتُ عَلَيْكَ مَا لَوْ يَعْلَمُ بِهِ أَهْلُكَ مَا وَارَوْكَ (2) وَ أَوْسَعْتُ عَلَيْكَ فَاسْتَقْرَضْتُ مِنْكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْراً وَ جَعَلْتُ لَكَ نَظِرَةً عِنْدَ مَوْتِكَ فِي ثُلُثِكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْراً.

*ترجمه کمره ای: (خدا بسه خصلت بر فرزند آدم منت نهاده)

امام پنجم فرمود خدای تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم سه منت بر تو نهادم زشتیهائی را بر تو پوشیدم که اگر کسانت میدانستند تو را بخاک نمیسپردند بتو وسعت دادم سپس از تو قرض خواستم چیزی پیش نداشتی ثلث مالت را وقت مرگت در اختیار تو گذاشتم خیری برای خود پیش نداشتی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا بر فرزند آدم به سه منش منت نهاده است)

امام محمد باقر گفته:

«خدا می گوید: ای فرزند آدم من بر تو منت نهادم: زشتیهایی را بر تو پوشانیدم که هر گاه بستگان تو می دانستند ترا به خاک دفن نمی کردند، به تو فراخی دادم یعنی در نعمت جهان، آنگاه از تو وام خواستم خیر پیش نداشتی، ثلث خواسته ترا هنگام مرگ در اختیار تو نهادم با وصف این برای خود خیر نیندوختی».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بسه چیز بر آدمیزاد منت نهاده است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی میفرماید: ای آدمیزاده با سه چیز بر تو منت نهاده ام: کارهائی از تو پرده پوشی کردم که اگر خانواده تو از آن آگاه میشد پرده پوشی نمیکرد، و گشایش بتو دادم و از تو وام خواستم ولی چیزی پیش پای خود نفرستادی، و هنگام مرگ اختیار یک سوم دارائیت را بتو دادم ولی تو بکار خیری اقدام ننمودی.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است که خداوند با آنها به فرزند آدم منّت نهاده)

ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم من به تو سه منت نهاده ام: بر تو پوشانیده ام آنچه را که اگر خانواده تو آن را بدانند تو را به خاک نمی سپارند و به تو وسعت دادم و از تو قرض خواستم و تو اقدام به خیر نکردی، و موقع مرگت یک سوم مالت را در اختیار تو قرار دادم و تو اقدام به خیر نکردی.

لا یکون العبد مشرکا حتی یفعل إحدی ثلاث خصال

«151»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْعَوَامَّ یَزْعُمُونَ أَنَّ الشِّرْکَ أَخْفَی مِنْ دَبِیبِ النَّمْلِ فِی اللَّیْلَةِ الظَّلْمَاءِ عَلَی الْمِسْحِ الْأَسْوَدِ (3) فَقَالَ لَا یَکُونُ الْعَبْدُ

1- الوفره: ما سال من الشعر علی الأذنین.
2- تطول علیه: امتن علیه. و واری مواراه الشی ء أخفاه.
3- المسح- بکسر المیم-: البلاس.

مُشْرِكاً حَتَّى يُصَلِّيَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَذْبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَدْعُوَ لِغَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (بنده تا یکی از سه عمل را نکند مشرک نباشد)

عباس بن یزید گوید بامام ششم عرض کردم این مردم عوام گمان دارند که شرک از جای پای مورچه در شب تار روی جبه سیاه پنهان تر است، فرمود بنده خدا مشرک نیست تا آنکه برای غیر خدا نماز بخواند یا بنام غیر خدا سر ببرد یا از غیر خدا درخواستی کند و پیش او دعا نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بنده مشرک نگردد تا یکی از سه کار را نکند)

عباس پور یزید گفته: به امام صادق گفتم: مردم عوام می پندارند که انباز به خدا از جای پای مور در شب تار روی جبه سیاه پنهان تر است. در پاسخ گفت: «بنده خدا مشترک نگردد تا برای غیر خدا نماز گزارد یا بنام غیر خدا جانوری را سر برد یا از غیر خدا درخواستی کرده و نزد آن دعا کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بنده خدا مشرک نمیشود تا یکی از سه کار را نکند)

عباس بن یزید گوید: بامام صادق عرض کردم: این مردم عوام چنین گمان دارند که شرک بخدا از جنبش مورچه در شب تار بر سنگ سیاه ناپیداتر است فرمود: بنده خدا مشرک نمیشود تا آنکه نماز برای غیر خدا بگذارد یا ذبح گوسفند (عمل حج) را برای غیر خدا انجام بدهد یا دعایش برای غیر خدا باشد.

****ترجمه جعفری: (بنده ای مشرک نمی شود مگر اینکه یکی از این سه خصلت را انجام بدهد)

عباس بن یزید نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: این مردم عوام گمان می کنند که شرک از ردّ پای مورچه در شب ظلمانی روی پلاس سیاه پنهان تر است، فرمود: بنده مشرک نمی شود مگر اینکه به غیر خدا نماز بخواند و یا برای غیر خدا ذبح کند و یا غیر خدا را بخواند.

لم تعط هذه الأمه أقل من ثلاث

«152»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطّٰارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَمْ تُعْطَ أُمَّتِی أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ الْجَمَالِ وَ الصَّوْتِ الْحَسَنِ وَ الْحِفْظِ.

*ترجمه کمره ای: (بافراد این امت کمتر از سه چیز داده نشده)

رسول خدا فرمود بامت من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبائی و آواز خوب و قوه حفظ.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به پیروان پیامبر اسلام کمتر از سه چیز داده نشده)

پیامبر گفته: «به پیروان من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز و نیروی حفظ»

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز باین امت از هر چیز کمتر داده شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت مرا از سه چیز کمتر هیچ داده نشده است: زیبائی و آواز خوب و قوه حافظه.

شرح: شاید مقصود امت در زمان رسول خدا و عربهای حجاز باشد.

****ترجمه جعفری: (به این امت کمتر از سه چیز داده نشده)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به امت من کمتر از سه چیز داده نشده است: زیبایی و صدای خوب و حافظه.

جهد البلاء فی ثلاثه

(1)

«153»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم

السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلّی الله علیه و آله جَهْدُ الْبَلَاءِ أَنْ یُقَدَّمَ الرَّجُلُ فَیُضْرَبَ عُنُقُهُ صَبْراً (2) وَ الْأَسِیرُ مَا دَامَ فِی وَثَاقِ الْعَدُوِّ وَ الرَّجُلُ یَجِدُ عَلَی بَطْنِ امْرَأَتِهِ رَجُلًا.

*ترجمه کمره ای: (بلای طاقت فرسا سه است)

رسول خدا فرمود بلای طاقت فرسا و سخت اینست که مرد را دست و پا بسته پیش دارند و گردنش را بزنند و اسیر تا زیر زنجیر دشمن است و مردیکه دریابد مرد بیگانه را روی زنش.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گرفتاری تاب فرسا سه است)

پیامبر گفته: «گرفتاری تاب فرسا، آن است که مرد را دست و پای بسته فرا پیش دارند تا گردن وی بزنند، دیگر اسیری که در زیر زنجیر دشمن است و مردی که مرد بیگانه را بر زبر همسر خویش بیند».

***ترجمه فهری زنجانی: (آخرین درجه ابتلاء سه چیز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین درجه ابتلاء این است که مردی را دست و پای بسته پیش دارند و گردنش را بزنند، و اسیر مادامی که در بند دشمن است، و مرد بر روی سینه همسر خود مرد بیگانه ای را به بیند.

****ترجمه جعفری: (بلای مشقت بار، سه چیز است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلای مشقت بار این است که مردی را بیاورند و با زجر گردن او را بزنند و اسیری که در قید و بند دشمن است و مردی که مرد دیگر را روی همسرش ببینند.

لیس فی هذه الأمه ثلاثه أشیاء

«154»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَبِی الْجَوْزَاءِ الْمُنَبِّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

1- الجهد- بالفتح- المشقّه. و بالضم: الوسع و الطاقه، و جهد البلاء- بالفتح- أی الحاله الشاقه.
2- فی النهایه «انه نهی عن قتل شی ء من الدوابّ صبرا» هو أن یمسک شی ء من ذوات الأرواح حیا ثمّ یرمی بشی ء حتّی یموت. و منه الحدیث فی الذی أمسک رجلا و قتله آخر «اقتلوا القاتل و اصبروا الصابر» أی احبسوا الذی حبسه حتّی یموت کفعله به. و کل من قتل فی غیر معرکه و لا حرب و لا خطأ فانه مقتول صبرا.

صلی الله علیه و آله لَیْسَ فِی أُمَّتِی رَهْبَانِیَّهٌ وَ لَا سِیَاحَهٌ وَ لَا زَمٌّ یَعْنِی سُکُوتٌ (1).

*ترجمه کمره ای: (در این امت سه چیز نیست)

رسول خدا فرمود: در امت من نه رهبانیت است نه جهان گردی و نه خاموشی.

شرح: رهبانیت کناره گیری و ترک زناشوئی و خلوت در دیرها است برای عبادت که میان نصاری معمول بوده و جهانگردی ترک توطن و اقامت در یک محل است برای زندگانی که داب ایلهای چادرنشین عرب و غیر آنها است و دأب کولیها است و سکوت روزه خاموشی بوده که یهود بدان عمل میکردند در شرع اسلام از همه این اعمال که منافی اجتماع و عمران بشری است غدقن شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در این پیروان سه چیز نیست)

پیامبر گفته: «در این پیروان من نه رهبانیت است و نه جهان گردی و نه خاموشی».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز در این امت مشروع نیست)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در امت من نه رهبانیت مشروع است و نه آواره گی از وطن و نه خاموشی و مهر بر لب زدن.

شرح: رهبانیت یعنی دیرنشینی و ترک دنیا که از بدعتهای نصاری است و بر خلاف سنه الهی است در بشر، از تمدن و اجتماع و ابقای نسل تا آنجا که بعضی از آنان خود را از مردی ساقط میکردند و زنجیر بگردن مینهادند و انواع ریاضت های طاقت فرسا داشتند و سیاحت بمعنای آواره گی از وطن و بیابان گردی است مانند مردمان چادرنشین و صحرا گرد که آنهم مخالف با تمدن بشری است و خاموشی هم اشاره به روزه خاموشی است که در بنی اسرائیل بوده است و رسول خدا از آن نهی فرموده و فرمود:

لا صمت یوما الی اللیل یک روز از صبح تا شب خاموش نشستن و مهر بر لب زدن جایز نیست.

****ترجمه جعفری: (در این امت سه چیز وجود ندارد)

زید بن علی از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در امت من رهبانیت و گردشگری و سکوت نیست. (رهبانیت یعنی ترک دنیا که در میان مسیحیان وجود دارد و منظور از گردشگری این است که کسی در جایی سکونت نکند و همواره خانه به دوش باشد و منظور از سکوت، کار برخی از یهود است که گاهی خود را ملتزم به سکوت می کردند و با کسی حرف نمی زدند.)

لا تدخل الملائکه بیتا فیه ثلاثه أشیاء

«155»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السّلام أَتَانِی فَقَالَ إِنَّا مَعْشَرَ الْمَلَائِکَهِ (2) لَا نَدْخُلُ بَیْتاً فِیهِ کَلْبٌ وَ لَا تِمْثَالُ جَسَدٍ وَ لَا إِنَاءٌ یُبَالُ فِیهِ.

*ترجمه کمره ای: (خانه ای که یکی از سه چیز در آن باشد فرشتگان داخل آن نمی شوند)

رسول خدا فرمود، جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل خانه ای نمیشویم که در آن سگ یا مجسمه جسد باشد یا ظرفی باشد که در آن بول می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرشتگان در سرایی که یکی از سه چیز در آن باشد در نیایند)

پیامبر گفته: «فرخ سروش نزد من آمد و گفت: ما فرشتگان سرایی که در آن سگ یا مجسمه یا آوندی باشد که در آن شاشند در نیابیم».

***ترجمه فهری زنجانی: (در خانه ای که سه چیز باشد فرشتگان بآن خانه در نیایند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفت: ما گروه فرشتگان به خانه ای که سگ در آن باشد و یا مجسمه پیکری باشد و

یا ظرفی که در میان آن ادرار کنند باشد داخل نمیشویم.

****ترجمه جعفری: (فرشتگان به خانه ای که در آن سه چیز باشد وارد نمی شوند)

محمد بن مروان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل نزد من آمد و گفت: ما فرشتگان به خانه ای که در آن سگ و یا مجسمه جسدی و یا ظرفی که در آن بول کنند باشد، وارد نمی شویم.

ثلاثه یشترکون فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر

«156»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَ مَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس در امر بمعروف و نهی از منکر شریکند)

رسول خدا فرمود کسی که امر بمعروف یا نهی از منکر کند یا رهنمای خیر باشد و بدان اشاره کند در ثواب آن شریک است و کسی که دستور کار بدی دهد یا راهنمائی بآن کند یا اشاره بدان نماید در گناه آن شریک است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن در امر به معروف و نهی از منکر شریک هستند)

پیامبر گفته: «آنکه امر به معروف یا نهی از منکر می کند یا رهنمای نیکی باشد و به آن اشاره نماید در مزد و پاداش آن شریک گردد و آنکه فرمان کار بدی دهد یا راهنمای بدی باشد و به آن اشاره نماید در گناه آن شریک باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه نفر در امر بمعروف و نهی از منکر شریک هم اند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که امر بمعروف یا نهی از منکر کند یا راهنمائی به خیر کند یا در مقام مشورت رأیش بطرف خیر باشد خود شریک آن کار خیر است و هر کس بکار بد دستور دهد یا راهنمائی کند و یا نظر مشورتی بد داشته باشد خودش شریک خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (سه کس در امر به معروف و نهی از منکر شریکند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس امر به معروف یا نهی از منکر کند و یا به خیری راهنمایی کند و یا به آن اشاره کند در ثواب آن شریک است و هر کس به چیز بد فرمان دهد یا به آن راهنمایی کند و یا اشاره کند، در گناه آن شریک است.

أعطی الله عز و جل المؤمن ثلاث خصال

«157»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ .

1- قال الجزریّ فی الحدیث: «لا رهبانیه فی الإسلام» هی من رهبنه النصاری. و أصلها من الرهبه: الخوف، کانوا یترهبون بالتخلی من أشغال الدنیا، و ترک ملاذها و الزهد فیها و العزله عن أهلها و تعمد مشاقها، حتی أن منهم من کان یخصی نفسه و یضع السلسله فی عنقه، و غیر ذلک من أنواع التعذیب، فنفاها النبیّ صلّی اللّه علیه و آله عن الإسلام و نهی المسلمین عنها. و قوله صلّی الله علیه و آله: «و لا سیاحه» من ساح فی الأرض یسیح سیاحه إذا ذهب فیها، أراد صلّی الله علیه و آله مفارقه الامصار و سکنی البراری و ترک شهود الجمعه و الجماعات. و المراد بالزم- بشد المیم- ما کان عباد بنی إسرائیل یفعلونه بأنفسهم لیسکتوا عن الکلام من زم الانوف، و هو أن یخرق الانف و یعمل فیه زمام کزمام الناقه لیقاد به.
2- فی بعض النسخ «انا معاشر الملائکه».

بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْعِزَّ فِي الدُّنْيَا فِي دِينِهِ وَ الْفَلْجَ فِي الْآخِرَهِ (1) وَ الْمَهَابَهَ فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ.

*ترجمه کمره ای: (خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده)

امام پنجم فرمود بدرستی که خداوند عز و جل بمؤمن سه خصلت عطا کرده، عزت دینی در دنیا و پیروزی در آخرت و هیبت در دل جهانیان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به مؤمن سه منش داده است)

امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داده است: ارجمندی دینی در جهان و پیروزی در سرای جاویدان و هیبت در دل مردمان».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بمؤمن سه خصلت عنایت فرموده است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: براستی که خدای عز و جل سه خصلت بمؤمن عطا فرموده است:

آبروی دینی در دنیا و نجات در آخرت و سهمناکی در دل جهانیان.

****ترجمه جعفری: (خداوند به مؤمن سه خصلت داده)

عبد المؤمن انصاری از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند به مؤمن سه خصلت داده است: عزّت دینی در دنیا و پیروزی در آخرت و هیبت در دل جهانیان.

یحذر علی الدین ثلاثه

«158»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً عليه السّلام يَقُولُ احْذَرُوا عَلَى دِينِكُمْ ثَلَاثَهً رَجُلًا قَرَأَ الْقُرْآنَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ عَلَيْهِ

بَهْجَتَهُ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ عَلَى جَارِهِ وَ رَمَاهُ بِالشِّرْكِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّهُمَا أَوْلَى بِالشِّرْكِ قَالَ الرَّامِي وَ رَجُلًا اسْتَخَفَّتْهُ الْأَحَادِيثُ كُلَّمَا أُحْدِثَتْ أَحْدُوثَةُ كَذِبٍ مَدَّهَا بِأَطْوَلَ مِنْهَا وَ رَجُلًا آتَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سُلْطَاناً فَزَعَمَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتَهُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ (2) وَ كَذَبَ لِأَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ لَا يَنْبَغِي لِلْمَخْلُوقِ أَنْ يَكُونَ حُبُّهُ لِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَتِهِ وَ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِوُلَاةِ الْأَمْرِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (از سه کس بر دین باید ترسید)

سلیم بن قیس هلالی گوید از امام اول شنیدم میفرمود بترسید بر دین از سه کس شخصی که قرآن را یاد گرفته، چون نور قرآن را بروی جبین وی دیدی شمشیر بروی همسایه اش کشد و او را بشرک متهم کند، عرضکردم یا امیر المؤمنین کدامیک بشرک سزاوارترند؟

فرمود آنکه تهمت زده و شخصی که امور تازه در آمد او را برانگیزد و هر گاه بدعت دروغی رخ دهد آن را بدعتی قویتر کمک دهد و شخصی که خداوند عز و جل سلطنتی باو بخشیده پس گمان کرده که طاعت او اطاعت خدای عز و جل و مخالفت او مخالفت خدای عز و جل است و دروغ میگوید زیرا در معصیت خدا هیچ مخلوقی حق اطاعت ندارد.

مخلوق نباید علاقه بنافرمانی خدا داشته باشد اطاعت در معصیت خدا نیست گنهکار حق اطاعت ندارد، همانا فرمان خدا و رسول و جانشینان پیغمبر را باید برد. همانا خداوند دستور فرمان برداری رسول را داده برای اینکه معصوم و پاک است و هرگز امر بمعصیت خدا نمیکند و همانا دستور فرمان برداری امامان را داده برای آنکه آنها هم معصوم و پاک اند و امر به معصیت نمیکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از سه تن بر دین باید ترسناک بود)

سلیم پور قیس هلالی گفته: از امام علی ابن ابی طالب شنیدم که می گفت: بر دین از سه کس بترسید: آنکه قرآن را فرا گرفته. چون نور قرآن کریم را بر روی او بینی شمشیر بر روی همسایه اش کشد و او را به بهانه مشرک بودن به قتل رساند. گفتم یا امیر المؤمنین کدام از این دو به شرک سزاوارتراند؟. گفت: آنکه تهمت زده و آنکه کارهای تازه او را تهییج کند و اگر بدعتی پدید آمد آن را به بدعتی نیرومندتر یاری کند و آنکه خدا به او

پادشاهی داده پس او فرمانبرداری خود را فرمان برداری خدا و مخالفت خود را مخالفت با خدا گمان کند این چنین کس دروغ زن باشد چون هیچ آفریده یی حق فرمان برداری از او ندارد.

مردمان نباید گرایش به سرکشی از فرمان خدا نشان دهند، مردم باید فرمان برداری از خدا و پیامبر وی و خلفای او داشته باشند و خدا اجازه فرمان برداری پیامبر خود را داده چون که او از سوی خدا برانگیخته شده است. و هرگز به معصیت خدا فرمان ندهد و دستور فرمان برداری پیشوایان را داده چون ایشان پاک اند و دستور به نافرمانی از خدا نمی دهند.

***ترجمه فهری زنجانی: (از سه کس بر دین باید ترسید)

سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم امیر المؤمنین علی علیه السّلام میفرمود: از سه کس بر دین خودتان بترسید! مردیکه قرآن را فرا گرفته (و بعلوم قرآن آشنا شده است) همین که نشاط و خرمی بر چهره اش نشست (و موقعیت اجتماعی بدست آورد) شمشیرش را بروی همسایه خود کشیده و او را هدف تیر تهمت شرک قرار دهد گفتم: یا امیر المؤمنین کدامیک بشرک سزاوارترند؟ فرمود: آنکه تیر تهمت زده است، و مردیکه بازیچه جریانات روز گردد و هر افسانه دروغین که ساخته شود او دنباله اش را درازتر بکشد و مردیکه خدایش عز و جل قدرتی بدست او داده باشد و او گمان کند که فرمان برداری او فرمان بری از خدا است و سرپیچی از فرمانش سرپیچی از فرمان خدا در صورتی که چنین نیست زیرا در راه معصیت خدا از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد و مخلوق را نزیبد که دلبند گناه گردد پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه بفرمان شخص گنهکار بایستی در آمد و فقط می بایست از خداوند و پیغمبرش و جانشینان او فرمان برد و اینکه خداوند دستور فرموده است: فقط از دستورات پیغمبر اطاعت شود برای این است که پیغمبر معصوم است و پاک و بنافرمانی خداوند دستور نمیدهد و اینکه فقط به اطاعت جانشینان پیغمبر امر فرموده است برای این است که آنان نیز معصومند و پاک و امر بگناه نمیکنند.

****ترجمه جعفری: (از سه کس در باره دین باید دوری کرد)

سلیم بن قیس هلالی می گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

در باره دینتان از سه کس بر حذر باشید: مردی که قرآن می خواند تا در او شادمانی از قرائت را دیدی، شمشیر خود را بر همسایه اش می کشد و او را متهم به شرک می کند.

گفتم: یا امیر المؤمنین! کدام یک از این دو اولی به شرک هستند؟ فرمود: آن کس که متهم می کند، و مردی که بدعت های نو درآمد او را خوار کرده به گونه ای که هر گاه بدعت جدید دروغین حادث شود آن را بیشتر از آنچه هست کش می دهد. مردی که خداوند به او قدرت داده و گمان کرده که اطاعت از او همان اطاعت از خداست و نافرمانی او نافرمانی خداست، ولی او دروغ می گوید، زیرا که در معصیت خدا اطاعت از هیچ مخلوقی روا نیست، هیچ مخلوقی نباید معصیت خدا را دوست داشته باشد، پس اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست و کسی که خدا را نافرمانی می کند نباید از او اطاعت کرد، همانا اطاعت مخصوص خداوند و پیامبرانش و اولی الامر است، اینکه خداوند به اطاعت از پیامبر فرمان داده، برای آن است که او معصوم و پاک است، هرگز به معصیت خدا فرمان نمی دهد و اینکه به اطاعت از اولی الامر فرمان داده برای آن است که آنها نیز معصوم و پاک هستند و هرگز به معصیت خدا فرمان نمی دهند.

سؤال الدیرانی جعفر بن محمد علیهما السّلام عن ثلاث خصال

«159»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ

1- هکذا فی الکافی أیضا. و الفلج: الظفر. و فی بعض النسخ «الفلح». و سیأتی تحت رقم 187 و فیه «الفلح» بالمهمله.
2- و فی بعض النسخ «ینبغی للمخلوق أن یکون جنه لمعصیه اللّه».

الثَّقَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِيدٍ الْمُكَارِی عَنْ سَلَمَةَ بَيَّاعِ الْجَوَارِی قَالَ: سَأَلَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنْ أَقُومَ لَهُ فِی بَيْدَرٍ (1) وَ أَحْفَظَهُ فَكَانَ إِلَی جَانِبِی دَيْرٌ فَكُنْتُ أَقُومُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَأَتَوَضَّأُ وَ أُصَلِّی فَنَادَانِی الدَّيْرَانِیُّ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ الَّتِی تُصَلِّی فَمَا أَرَی أَحَداً يُصَلِّيهَا فَقُلْتُ أَخَذْنَاهَا عَنِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله عليه و آله فَقَالَ وَ عَالِمٌ هُوَ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ سَلْهُ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ عَنِ الْبَيْضِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ السَّمَكِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ الطَّيْرِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ قَالَ فَحَجَجْتُ مِنْ سَنَتِی فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَنِی أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ وَ مَا هِیَ قُلْتُ قَالَ لِی سَلْهُ عَنِ الْبَيْضِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ السَّمَكِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ وَ عَنِ الطَّيْرِ أَیُّ شَیْ ءٍ يَحْرُمُ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قُلْ لَهُ أَمَّا الْبَيْضُ كُلُّ مَا لَمْ تَعْرِفْ رَأْسَهُ مِنِ اسْتِهِ فَلَا تَأْكُلْهُ (2) وَ أَمَّا السَّمَكُ فَمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ (3) فَلَا تَأْكُلْهُ وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَمَا لَمْ تَكُنْ لَهُ قَانِصَةٌ فَلَا تَأْكُلْهُ (4) قَالَ فَرَجَعْتُ مِنْ مَكَّةَ فَخَرَجْتُ إِلَی الدَّيْرَانِیِّ مُتَعَمِّداً فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه يؤكل من طير الماء ما كانت له قانصه أو صيصيه (5) و يؤكل من طير البر ما دف و لا يؤكل ما صف (6) فإن كان الطير يصف.

1- البيدر: الموضع الذی يداس فيه الحبوب.
2- هذا إذا لم يعلم حال الحيوان الذی حصل منه، و الا فهو تابع للحيوان فی الحلّ و الحرمه.
3- اريد به الفلس.
4- القانصه للطير بمنزله المصارين لغيرها أی المعاء. (قاله الجوهریّ) و قوله «فما لم تكن له قانصه» أی من طير الماء كما يدلّ عليه بعض الأخبار أو مطلقا و علی التقديرين محمول علی ما إذا لم يظهر فيه شی ء من العلامات الأخر.
5- الصيصيه- بكسر أوله بغير همز-: الاصبع الزائده فی باطن رجل الطائر بمنزله الإبهام من بنی آدم لأنّها شوكه و يقال للشوكه: الصيصيه أيضا.
6- و المشهور أن الطير إذا كانت له قانصه أو صيصيه أو حوصله أو كان دفيفه أكثر من صفيفه حلال سواء كان من طير الماء أو البر، أما ما نص علی تحريمه فلا عبره بالعلامات.

و یدف و کان دفیفه أکثر من صفیفه أکل و إن کان صفیفه أکثر من دفیفه لم یؤکل

*ترجمه کمره ای: (پرسش دیرنشین از امام در سه خصلت)

سلمه کنیز فروش گوید یکی از یاران ما از من درخواست کرد بر سر خرمنگاه او بایستم و آن را نگهبانی کنم و در یک سوی من دیری بود، چون ظهر میشد برمیخاستم وضوء میگرفتم و نماز میخواندم یک روز آن دیرانی بمن آواز داد که این نمازی که تو میخوانی چیست. من ندیدم هیچ کس چنین نمازی بخواند، گفتم دستور این نماز را از پسر پیغمبر گرفتم، گفت او عالم است؟ گفتم آری، گفت سه خصلت را از او پرسش کن، بپرس کدام یک از تخمها حرامست، و کدامیک از ماهیها حرامست، و کدامیک از پرنده ها حرام است؟ گوید در آن سال بحج رفتم و حضور امام ششم مشرف شدم و عرضکردم مردی از من خواهش کرده که از شما بپرسم سه خصلت را، فرمود آنها چیست؟ عرضکردم گفته بپرس چه تخمی حرامست و کدام ماهی حرامست و کدام پرنده حرامست فرمود در جوابش بگو هر تخمی که سرش را از تهش نشناسی، آن را مخور و اما ماهی هر آنچه پوست زبر ندارد نخور و اما پرنده هر آنچه چینه دان ندارد مخور، گوید از مکه برگشتم و عمدا بجانب آن دیر رفتم و آن دیرانی را از جوابی که امام داده بود خبر دادم، گفت بخدا این جواب گوینده پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

مصنف این کتاب گوید از پرنده های آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند حلال گوشتند و از پرنده های بیابان هر کدام در پریدن پر زنند حلال گوشتند و اگر پرنده ای بهر دو قسم پرواز کند آنکه پرزدنش بیشتر باشد حلال و آنکه پر زدنش بیش باشد حرام نباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پرسش مرد دیرنشین از سه منش)

سلمه برده فروش گفته: یکی از دوستان ما خواست بر خرمنگاه او نگهبانی کنم در کنار من دیر مرد نصرانیی بود هر گاه وقت ظهر میشدی دست نماز می ساختم و نماز می گزاردم. روزی آن دیرنشین به من گفت: این نمازی که می گزاری چگونه نمازیست؟ من کسی را ندیدم این گونه پرستش خدا کند. گفتم: این روش پرستش را از پسر پیامبر خود آموختم. گفت: او داناست؟. گفتم: آری. گفت: از او سه چیز پرسش کن: بپرس از تخمها چه تخمی حرام است و از ماهیها کدام حرام است و از پرنده ها کدام حرام؟

من در آن سال حج گزاردم و از امام صادق خواستم که جواب مردی که از من سؤالی کرده جواب دهد، پرسید آنها چیست؟.

گفتم: پرسید کدام تخم حرام ست؟ و کدام ماهی حرام؟ و کدام پرنده حرام ست؟. در پاسخ گفته:

«هر تخمی که سر و تهش یکسان باشد آن را مخور و هر ماهی که پولک ندارد مخور و هر پرنده که چینه دان ندارد مخور. من از مکه بدان جا رفتم به آن مرد مسیحی گفتم. گفت: جواب دهنده یا پیامبر است یا وصی پیامبر.

مصنف صدوق گفته: پرنده های آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند حلال گوشت است و از پرنده های بیابانی هر کدام هنگام پریدن پر زنند حلال گوشت است. هر گاه پرنده یی هم پر زند و هم سکونش دارد آنچه پر زدنش از سکونش بیشتر باشد حلال است و آنچه سکونش بیشتر باشد حرام.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه پرسش مرد ترسا از جعفر بن محمد علیه السّلام)

سلمه برده فروش گوید: یکی از دوستانم از من خواهش کرد که بجای او در خرمنگاهش بایستم و نگهبانی کنم در یک طرف من کلیسائی بود هنگام ظهر که میشد من بر میخاستم و وضو ساخته و نماز میخواندم روزی مرد ترسائی مرا صدا زده و گفت: این نمازی که میخوانی چیست؟ که من هیچ کس را ندیدم چنین نمازی بخواند گفتم: از پسر پیغمبر فرا گرفته ام گفت او دانشمند است؟ گفتمش:

آری، گفت: سه چیز از او بپرس: از تخم مرغها کدامش حرام است و از ماهیان کدام و از مرغان کدام؟ گوید: همان سال به حج رفتم و بخدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم عرض کردم: شخصی از من خواسته که از شما از حکم سه چیز بپرسم فرمود چیست؟ گفتم: بمن گفته است: بپرس که، چه تخم مرغی حرام است و کدام ماهی حرام گوشت است و کدام پرنده حرام گوشت؟ امام صادق علیه السّلام فرمود:

باو بگو: اما تخم آنچه سرش را از ته اش نتوانی تشخیص بدهی آن را مخور و اما ماهی آنچه پوست (فلس) نداشته باشد آن را مخور و اما پرنده، آنچه سنگ دان نداشته باشد آن را مخور، گوید: از مکه بازگشتم و

مخصوصا بنزد ترسا رفتم و فرمایش حضرت را باو رساندم گفت: بخدا قسم گوینده این سخن یا پیغمبر است و یا جانشین پیغمبر.

(مصنف این کتاب گوید:) از پرندگان آبی آنچه سنگدان و یا خار پا داشته باشد حلال گوشت است و از پرندگان بیابان آنچه هنگام پریدن بال زند حلال گوشت است و آنچه بال نزند حرام گوشت و اگر پرنده ای بهر دو حال پرواز کند اگر بال زدنش بیشتر باشد حلال گوشت است و اگر بال نزدنش بیشتر باشد حرام گوشت.

مترجم گوید: مشهور بین فقهاء این است که از مرغان آنچه بال زدنش بیشتر باشد و یا سنگ دان و یا چینه دان و یا خارپا داشته باشد آن حلال گوشت است و فرقی میان مرغان آبی و بیابانی نگذاشته اند.

****ترجمه جعفری: (سؤال مرد دیرنشین از امام صادق علیه السّلام از سه خصلت)

سلمه می گوید: مردی از یاران ما از من خواست که بر سر خرمن او باشم و آن را محافظت کنم، در کنار من دیری بود و من هر گاه که ظهر می شد وضو می گرفتم و نماز می خواندم، یک روز ساکن دیر به من گفت: این نمازی که می خوانی چه نمازی است؟ من کسی را نمی بینم که آن را بخواند، گفتم: ما آن را از فرزند پیامبر گرفتیم، گفت: او عالم و دانشمند است؟ گفتم: آری، گفت: از او از سه چیز بپرس: از تخم مرغ که کدام یک آن حرام است و از ماهی که کدام یک آن حرام است و از پرنده که کدام یک آن حرام است؟ می گوید: در همان سال به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم به او گفتم: مردی از من خواسته سه چیز را از تو بپرسم، فرمود: آن سه چیز چیست؟

گفتم: از من خواست که از تخم مرغ بپرسم که کدام یک آن حرام است و از ماهی بپرسم که کدام یک آن حرام است و از پرنده بپرسم که کدام یک آن حرام است؟

امام صادق علیه السّلام فرمود: به او بگو: اما تخم مرغ، هر کدام که سر و ته آن یکی باشد آن را مخور، و اما ماهی، هر کدام که فلس نداشته باشد آن را مخور، و اما پرنده، هر کدام که چینه دان نداشته باشد آن را مخور. می گوید: از مکه برگشتم و مخصوصا به جانب صاحب دیر رفتم و آنچه را که امام فرموده بود به او خبر دادم، گفت: به خدا سوگند که او یا پیامبر و یا وصیّ پیامبر است.

مصنف این کتاب می گوید: از پرندگان آبی هر کدام که چینه دان و یا چنگال اضافی در زیر پا داشته باشد خورده می شود و از پرندگان صحرایی هر کدام که گاهی پر می زند خورده می شود و هر کدام که صاف پرواز می کند خورده نمی شود و اگر صاف رفتنش بیشتر باشد خورده نمی شود.

ما عجت الأرض إلى ربها عز و جل كعجيجها من ثلاثه

«160»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ (1) الْفَارِسِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ (2) إِلَى رَبِّهَا عَزَّ وَ جَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثَةٍ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُسْفَكُ عَلَيْهَا أَوِ اغْتِسَالٍ مِنْ زِنًا أَوِ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

*ترجمه کمره ای: (زمین بخدا ننالیده مانند ناله او از سه چیز)

رسول خدا فرمود زمین بپروردگار خود ننالد مانند ناله او از سه چیز از خون محترمی که بر روی آن ریخته شود یا غسل از زنا که بر آن واقع شود یا خوابیدن روی آن پیش از آفتاب زدن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هرگز زمین به خدا ننالیده مانند ناله کردن آن از سه چیز)

پیامبر گفته: «هرگز زمین به خدای خود ننالد چون ناله کردن آن از سه چیز از خون گرامی که بر آن ریخته گردد یا شست و شوی از زنا که بر آن کنند یا خفتن روی آن پیش از آنکه آفتاب برآید».

***ترجمه فهری زنجانی: (زمین به پروردگار خود ننالیده بمانند ناله اش از سه چیز)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمین به پیشگاه پروردگار خود عز و جل ننالیده بمانند ناله اش از سه چیز از خونی که بناحق بر روی آن ریخته شود یا غسلی که از زنا بر روی آن انجام گیرد و یا خوابی که پیش از طلوع آفتاب بر روی آن واقع شود.

****ترجمه جعفری: (زمین به پروردگارش ناله نکرد، مانند نالیدن آن از سه چیز)

سلیمان بن حفص از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمین به پروردگارش ناله نکرد مانند نالیدن آن از سه چیز: خون حرامی که بر زمین ریخته شود یا غسل کردن از زنا یا خوابیدن بر آن پیش از طلوع آفتاب.

ثلاثه لا یتقبل الله لهم بالحفظ

«161»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثَهٌ لَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ بِالْحِفْظِ رَجُلٌ نَزَلَ فِی بَیْتٍ خَرِبٍ وَ رَجُلٌ صَلَّی عَلَی قَارِعَهِ الطَّرِیقِ (3) وَ رَجُلٌ أَرْسَلَ رَاحِلَتَهُ وَ لَمْ یَسْتَوْثِقْ مِنْهَا.

*ترجمه کمره ای: (از سه کس خداوند کفالت و نگهبانی ندارد)

رسول خدا فرمود خداوند عز و جل از سه کس پذیرای نگهبانی نیست، مردیکه در خانه ویران منزل گیرد و مردیکه میان راه بنماز ایستد و کسی که پاکش خود را رها کند و او را نبندد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا از سه تن نگهبانی نکند)

پیامبر گفته: «خدا از سه تن نگهبانی نکند: مردی که در سرای ویرانی زندگی کند، مردی که میان راه نماز گزارد و مردی که بارگیر خود را رها ساخته نبندد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند نگهبانی از سه کس را نمی پذیرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل نگهبانی از سه کس را نمی پذیرد: مردیکه در خانه ویران منزل گیرد، و مردیکه در وسط جاده بنماز ایستد و مردیکه مرکب سواری خود را رها کند و آن را نه بندد.

****ترجمه جعفری: (خداوند نگهداری سه چیز را قبول نکرده)

محمد بن حسین به سند خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

خداوند نگهداری سه چیز را قبول نکرده: کسی که در یک خانه ویرانه فرود آید و کسی که در وسط راه نماز بخواند و کسی که مرکب خود را رها کند و آن را نبندد.

ثلاثه یستظلون بظل عرش الله عز و جل یوم القیامه

«162»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّهِیکِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السّلام قَالَ: ثَلَاثَهٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّاً.

*ترجمه کمره ای: (سه کس در روز قیامت در سایه عرش خدای عز و جلند.)

امام هفتم فرمود سه کس در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه ای نیست، کسی که برادر دینی خود را زن بدهد یا خدمتکار بدهد یا رازی از او بپوشاند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن در قیامت در سایه عرش خدایند)

امام موسی بن جعفر گفته: «سه تن در سایه عرش خدایند، روزی که جز سایه او سایه یی نباشد: آنکه برادر دینی خود را زن دهد یا پرستاری کند یا رازی از او نهفته دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (در روز قیامت سه کس از سایه عرش خدای عز و جل سایه بان دارند)

موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: سه کس از سایه عرش خدای عز و جل سایه بان دارند در روزی که بجز سایه عرش سایه ای نیست مردیکه برای برادر مسلمانش زن بگیرد و یا خدمتکار برایش تهیه کند و یا رازی از آن او را پنهان بدارد.

****ترجمه جعفری: (سه گروه در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار می گیرند)

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه گروه در روزی که سایه ای جز سایه خدا نیست در سایه عرش خدا قرار می گیرند:

مردی که برادر مسلمانش را زن بدهد و یا خدمتکار در اختیار او بگذارد و یا سرّی از او را پنهان کند.

1- کذا و فی بعض النسخ «بن أبی الحسین».
2- العج: رفع الصوت. و العجیج مثله.
3- قارعه الطریق: أعلاه.

ثلاثه یشکون إلی الله عز و جل

«163»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ (1) وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ وَ عَالِمٌ بَيْنَ جُهَّالٍ وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ لَا يُقْرَأُ فِيهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند)

امام ششم فرمود سه چیز پیش خدای عز و جل شکایت کنند. مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمیخوانند و دانشمندی که میان نادانان گرفتار است و قرآنی که بگوشه آویخته اند و غبار بر آن نشسته و در آن قرائت نمیشود.

شرح: شکایت این ها بزبان حالست و مقصود اینست که حق اینها اداء نشده و اهل مسجد بآن ستم کرده اند و نادانان که رجوع بعالم نکرده و دانا نشده اند باو ستمکرده اند و قرآنی که حبس شود و خوانده نشود بآن ستم شده و خداوند بازخواست میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز به خدا گله کنند)

امام صادق گفته: «سه چیز به خدا گله کنند:

مسجد ویرانی که در آن نماز نگزارند و دانایی که میان نادانان افتاده است. قرآنی که نخوانند و به گوشه یی بی کار مانده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز شکایت به نزد خدای عز و جل برند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز شکایت به نزد خدای عز و جل برند: مسجد ویران که مردمش در آن نماز نمیخوانند و دانشمند گرفتار در میان نادانان و قرآن آویخته که گرد بر آن نشیند و کسی آن را قرائت نکند.

شرح: در محل خود ثابت شده است که آنچه در عالم ملک است غیر از جنبه ملکی دارای جنبه ملکوتی نیز هستند فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ که بآن جنبه دارای شعوری مسانخ با عالم خود میباشند

جمله ذرات پیدا و نهان***با تو میگویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم***با شما نامحرمان ما خامشیم

بنا بر این، شکایت مسجد و قرآن احتیاجی به تأویل و ارتکاب مجاز ندارد.

****ترجمه جعفری: (سه چیز به خداوند شکایت می کنند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز به خداوند شکایت می کنند: مسجدی که خراب شود و اهلش در آن نماز نخوانند و عالمی که میان نادانان باشد و مصحفی که آویزان باشد و غبار بر آن بنشیند و در آن قرائت نشود.

قراء القرآن ثلاثه

«164»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ النَّاشِرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَ اسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوكَ وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَ تَجَافَى بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ فَبِأُولَئِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ وَ بِأُولَئِكَ يُدِيلُ اللَّهُ مِنَ الْأَعْدَاءِ (2) وَ بِأُولَئِكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ قُرَّاءُ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ.

*ترجمه کمره ای: (قاریان و دانایان قرآن سه قسمند)

امام پنجم فرمود قاریان قرآن سه قسمند کسی که قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود قرار داده و بوسیله آن از پادشاهان استفاده کرده و بمردم گردن فرازی نموده و کسی که قرآن را خوانده و الفاظش را حفظ کرده و باحکامش عمل نکرده و آن را ضایع کرده و کسی که قرآن را خوانده و داروی تعلیمات آن را بر درد دل خود نهاده شبها را با آن بمناجات گذرانیده و روز خود را با آن بتشنگی و روزه بسر کرده با قرآن بعبادت و عمارت مسجدها پرداخته و از رختخواب راحت خود کناره کرده بآنان خداوند عزیز

جبار دفع بلا کند و بآنان از دشمنان انتقام کشد و بآنان از آسمان باران فرستد بخدا این گونه قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

شرح: مقصود از قاریان قرآن دانشمندان علم قرآن است که در صدر اسلام از آنها بقدری تعبیر میشده و باصطلاح امروزه آنها را مجتهد و عالم دینی مینامند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوانندگان قرآن سه گروه اند)

امام محمد باقر گفته: «خوانندگان قرآن سه گروه اند: آنکه قرآن را سرمایه خویش ساخته و از درگاه فرمانروایان سودمند گردد و بدان به مردمان سرفرازی کند. و آنکه قرآن را خوانده و الفاظ آن را بر کرده و به داوریهای آن کار نکرده و آن را تباه ساخته و آنکه قرآن را خوانده و آن را دارویی کرده و بر دل نهاده شبها با آن سرگرم مناجات است و روزهای خود را با آن به روزه داری پایان آورده و با خواندن آن به بندگی و آبادی پرستشگاه ها پرداخته و از خواب خوش کناره گرفته و بدان سرم گشته و رفع گرفتاریها نموده، این چنین خواندگان از کبریت ارجمندتراند».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانشمندان علم قرآن سه قسمند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خوانندگان قرآن سه قسمند: مردیکه قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود ساخته و بدین وسیله از دربار پادشاهان بهره مند شده و نخوت و گردن فرازی بر مردم نموده است، و مردیکه قرآن را خوانده و الفاظ آن را حفظ نموده ولی احکام قرآن را عمل ننموده است و مردیکه قرآن را خوانده و داروی قرآنی را بر درد دل خویش نهاده براهنمائی قرآن به شبها بیدار و بروزها تشنه و روزه دار، و در مسجدها بنماز بر پا ایستاده و از بستر راحت کناره گرفته است خدای عزیز جبار بخاطر اینان بلا بگرداند و به اینان از دشمنان انتقام گیرد و باینان باران از آسمان فرود آورد بخدای سوگند این چنین قرآن خوانان از طلای ناب نایاب ترند.

****ترجمه جعفری: (قاریان قرآن سه گونه اند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: قاریان قرآن سه دسته اند: کسی که قرآن می خواند و آن را سرمایه قرار می دهد و با آن از پادشاهان پول می گیرد و به مردم فخر می فروشد، و مردی که قرآن می خواند و حروف آن را حفظ می کند ولی حدود احکام آن را ضایع می کند، و مردی که قرآن می

خواند و دوای قرآن را بر بیماری دلش می گذارد و شب را با آن بیدار می ماند و روز را (به خاطر روزه داری) تشنه می ماند و در مساجد با آن مشغول است و به وسیله آن از بستر خود دور می شود، خداوند عزیز و جبّار به وسیله آنان از آسمان باران نازل می کند، به خدا سوگند این قاریان قرآن از یاقوت سرخ کمترند.

«165»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام .

1- و فی البحار و النسخ المطبوعه من الخصال، و نسخ الوسائل و بعض النسخ المخطوطه من الخصال أیضا هکذا «محمّد بن موسی بن المتوکل عن سعد بن عبد اللّه عن أحمد ابن أبی عبد اللّه و عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن موسی بن عمر». و أحمد بن موسی غیر مذکور فی الرجال.
2- من الاداله بمعنی النصره و الغلبه.

قَالَ: الْقُرَّاءُ ثَلَاثَةٌ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ لِيَسْتَدِرَّ بِهِ الْمُلُوکَ وَ يَسْتَطِيلَ بِهِ عَلَى النَّاسِ فَذَاکَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ فَذَاکَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ قَارِئٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَتَرَ بِهِ تَحْتَ بُرْنُسِهِ (1) فَهُوَ يَعْمَلُ بِمُحْکَمِهِ وَ يُؤْمِنُ بِمُتَشَابِهِهِ وَ يُقِيمُ فَرَائِضَهُ وَ يُحِلُّ حَلَالَهُ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ فَهَذَا مِمَّنْ يُنْقِذُهُ اللَّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ يَشْفَعُ فِيمَنْ شَاءَ.

*ترجمه کمره ای:

امام ششم فرمود قرآن خوانان و علماء سه طائفه هستند یکی آن که قرآن را فرا گرفته برای اینکه بوسیله آن از پادشاهان و صاحبان سلطنت استفاده کند و بوسیله قرآن بمردم آقائی و گردن فرازی کند این طائفه از اهل دوزخند و دیگر آنکه قرآن را فرا گرفته و الفاظ آن را حفظ کرده ولی باحکام آن عمل نمی کند این طائفه هم از اهل دوزخند سوم آنکه قرآن را فرا گرفته و آن را در فکر خود پرورش داده و بآیات محکم آنکه وظائف عملیه را بیان میکنند عمل کرده و بآیات متشابه آنکه احوال آخرت و عالم غیب را متعرض شده ایمن دارد واجبات آن را انجام میدهد حلال آنها را از فتنه های گمراه کننده در ربوده و رها کرده و این طائفه از اهل بهشتند و هر کس را بخواهند می توانند شفاعت کنند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام صادق گفته: «خوانندگان قرآن سه گروه اند. گروهی آن را فرا گرفته برای تقرب بدرگاه بزرگان و سروری بر مردمان و ایشان دوزخیان اند. و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را بر کرده اما به داوریهای آن کار نکنند اینان نیز دوزخیان اند. گروهی دیگر آن را یاد گرفته اند و در مطالب آن تعقل و تدبر می کنند و به محکمات آن عمل می نمایند و به متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار کرده و از محرمات آن اجتناب کرده اینان بهشتیان اند. شفاعت ایشان به درگاه خدا به واسطه قرآن پذیرفته است».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام صادق علیه السّلام فرمود: قاریان بر سه قسمند: یکی قرآن خواند تا بدان وسیله از دربار شاهان بهره گرفته و بر مردم گردن فرازی کند این چنین کس از اهل آتش است و دیگری قرآن خواند و الفاظش را حفظ

نموده و باحکامش عمل نکند این نیز از دوزخیان است و سومی قرآن را خوانده و در مغز خود جایش داده بمحکماتش عمل نموده و به متشابهاتش ایمان دارد واجبات قرآن را برپا میدارد حلال آن را حلال و حرامش را حرام میداند این چنین کس از آنانی است که خدایش از فتنه های گمراه کننده نجاتش خواهد بخشید و او از بهشتیان است و در باره هر کس که بخواهد می تواند شفاعت کند.

****ترجمه جعفری:

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: قاریان قرآن سه دسته اند: کسی که قرآن می خواند تا از پادشاهان پول بگیرد و به مردم فخرفروشی کند، او اهل آتش است، و کسی که قرآن می خواند و حروف آن را حفظ می کند ولی حدودش را ضایع می کند، او نیز اهل آتش است و کسی که قرآن می خواند و آن را زیر کلاه خویش (در مغز خود) جای داده و به آیات محکم آن عمل می کند و به آیات متشابه آن ایمان دارد و واجباتش را به جای می آورد و حلالش را حلال و حرامش را حرام می داند، او از کسانی است که خداوند او را از فتنه های گمراه کننده نجات می دهد و او اهل بهشت است و می تواند در باره هر کسی که بخواهد شفاعت کند.

لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثه مساجد

«166»- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَبِي الصَّخْرِ جَمِيعاً يَرْفَعَانِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَهِ مَسَاجِدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ مَسْجِدِ الْكُوفَهِ (2).

*ترجمه کمره ای: (بار سفر نباید بست مگر برای سه مسجد)

امام اول گفت بار سفر نباید بست مگر بسوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه.

شرح: مسجد الحرام مسجد بزرگ مکه معظمه است که خانه کعبه در آن واقع است و یک قسمت از اعمال حج و عمره در آن واقع می شود و برای عمل حج و عمره بدان سفر میکنند، مسجد رسول خدا مسجد بزرگ مدینه طیبه است که قبر پیغمبر در گوشه آن واقع شده و برای زیارت پیغمبر بآن جا سفر میکنند مسجد کوفه در شهر کوفه قدیم واقع است که مقام بسیاری از پیغمبران گذشته در آنست و محراب آن محل ضربت خوردن امیر المؤمنین علیه السّلام است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بار بستن نشاید مگر برای سه مسجد)

امام علی بن ابی طالب گفته: «نباید سفر کرد مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه».

***ترجمه فهری زنجانی: (بار سفر بستن جز برای سه مسجد جایز نیست)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بار سفر بستن بجز برای سه مسجد جایز نیست مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه.

****ترجمه جعفری: (بار سفر بسته نشود مگر برای رفتن به سه مسجد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بار سفر بسته نشود مگر برای رفتن به سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد پیامبر و مسجد کوفه.

«167»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

1- البرنس- كقنفذ- قلنسوه طويله كان النساک يلبسونها فی صدر الإسلام، أو كل ثوب رأسه منه، دراعه كانت أو جبه كما فی القاموس. و قوله عليه السّلام: «استتر به تحت برنسه» أی مشغول بنفسه، لا يرائی بقراءته. يقرأ ليفهم: و يتدبر ليعلم، و يعلم ليعمل.
2- «لا تشد» بالبناء للمفعول اما نفی بمعنی النهی أو لمجرد الاخبار. و الرحال جمع رحل، كنی به عن السفر، يعنی لا ينبغی شد الرحال للسفر الی المساجد الا الی هذه الثلاثه لفضلها الذاتی و شرفها الذی ليس لغيرها و المراد بالفضل و الشرف ما يشهد الشرع باعتباره و رتّب عليه حكما شرعيا

كتخيير المسافر فى القصر و الاتمام فى الصلاه فيها. و هذا مخصوص بالمساجد و زيارتها فحسب، و اما شدّ الرحال الى طلب العلم أو زياره قبور الأئمّه عليهم السلام أو زياره الصالحين فغير داخل فى حيّز المنع، كما أن زياره سائر المساجد بدون الحاجه الى المسافره و شدّ الرحال خارجه عن هذا الحكم.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا علیهما السّلام لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَی قُبُورِنَا أَلَا وَ إِنِّی لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ مَدْفُونٌ فِی مَوْضِعِ غُرْبَهٍ فَمَنْ شَدَّ رَحْلَهُ إِلَی زِیَارَتِی اسْتُجِیبَ دُعَاؤُهُ وَ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ.

*ترجمه کمره ای:

امام هشتم فرمود برای هیچ قبری بار سفر بسته نشود مگر برای زیارت قبور ما، هلا من با زهر ستم کشته شوم و در زمین غربت مدفون گردم؛ هر کس برای زیارت من بار سفر بندد دعای او مستجاب شود و گناه او آمرزیده گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

امام علی بن موسی الرضا گفته: «برای هیچ گوری بار سفر بستن روا نباشد مگر برای دیدار گور ما آگاه باشید که من با زهر ستم کشته شوم و در زمین دور افتاده به خاک روم آنکه برای دیدار گور من بار سفر بندد امید است دعای او برآورده گردد و آمرزیده شود».

***ترجمه فهری زنجانی:

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام فرمود: برای زیارت هیچ قبری بار سفر بستن نشاید جز بزیارت قبور ما، هان که من با زهر ستم کشته خواهم شد و در جای دور از وطن بخاک سپرده خواهم گردید هر که برای زیارت من بار سفر به بندد دعایش مستجاب است و گناهش آمرزیده.

****ترجمه جعفری:

یاسر خادم از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: بار سفر به سوی زیارت قبور بسته نشود مگر برای زیارت قبور ما، آگاه باشید که من از روی ستم با زهر کشته می شوم و در دیار غربت دفن می شوم، پس هر کس برای زیارت من بار سفر بندد، دعای او مستجاب و گناه او آمرزیده می شود.

فی الفجل ثلاث خصالٍ

«168»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام عَلَی الْمَائِدَهِ فَنَاوَلَنِی فُجْلَهً وَ قَالَ لِی یَا حَنَانُ کُلِ الْفُجْلَ فَإِنَّ فِیهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ وَرَقُهُ یَطْرُدُ الرِّیَاحَ وَ لُبُّهُ یُسَرْبِلُ الْبَوْلَ (1) وَ أُصُولُهُ تَقْطَعُ الْبَلْغَمَ.

*ترجمه کمره ای: (در فجل سه خاصیت است)

حنان بن سدیر گوید با امام ششم علیه السّلام بر سر سفره نشسته بودم یک دانه فجل بمن مرحمت فرمود و فرمود ای حنان فجل بخور که در آن سه خاصیت است: برگش بادهای درونی را می راند و مغزش مجرای بول را پاک میکند و بیخهایش بلغم را میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در ترب سه سود است)

حنان پور سدیر گفته: با امام صادق بر خوانی نشسته بودم تربی به من داد و گفت: ای حنان ترب بخور که در آن سه سود است: برگش بادهای درونی را می راند و مغزش راه شاش را پاک می کند و ساقهایش بلغم را می زداید».

***ترجمه فهری زنجانی: (در فجل سه فایده هست)

حنان بن سدیر گوید: با امام صادق علیه السّلام بر سر سفره ای بودم حضرت یک دانه فجل بمن مرحمت کرد و فرمود: ای حنان فجل بخور که در آن سه فایده هست برگش بادهای مزاج را دور میسازد و مغزش ادرار را روان میکند و ریشه اش بلغم را می برد.

****ترجمه جعفری: (در ترب سه خاصیت است)

حنّان بن سدیر می گوید: با امام صادق علیه السّلام بر سر سفره ای بودم که یک دانه ترب به من داد و به من فرمود: ای حنّان، ترب را بخور که در آن سه خاصیت وجود دارد: برگ آن، بادها را می برد و مغز آن ادرار آور است و ریشه آن بلغم را قطع می کند.

ثلاثه لا تضر

«169»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَنِ النَّهِیکِیِ (2) عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السّلام یَقُولُ ثَلَاثَهٌ لَا تَضُرُّ الْعِنَبُ الرَّازِقِیُّ وَ قَصَبُ السُّکَّرِ وَ التُّفَّاحُ اللُّبْنَانِیُّ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز ضرر ندارند)

منصور بن یونس گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود سه چیز زیانی ندارد انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی.

شرح: سیب های شامات است زیرا لبنان یک قسمت خوش آب و هوا و پر نعمت شام است که بیروت بندر معروف و شهر بزرگ آنست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز زیان ندارد)

منصور پور یونس گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «سه چیز زیانی ندارد: انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز بی زیان است)

منصور بن یونس گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که میفرمود: سه چیز زیان ندارد: انگور رازقی و نیشکر و سیب لبنانی.

****ترجمه جعفری: (سه چیز ضرر نمی رساند)

منصور بن یونس می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: سه چیز ضرر نمی رساند: انگور رازقی و نیشکر و سیب لبنانی.

النبی صلّی الله علیه و آله زعیم بثلاثه بیوت فی الجنه لمن ترک ثلاث خصال

«170»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا قُتَیْبَهُ قَالَ حَدَّثَنَا قَزَعَهُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أُمَیَّهَ عَنْ جَبَلَهَ الْإِفْرِیقِیِّ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ: أَنَا زَعِیمٌ بِبَیْتٍ فِی رَبَضِ الْجَنَّهِ وَ بَیْتٍ فِی وَسَطِ الْجَنَّهِ (3) وَ بَیْتٍ فِی أَعْلَی الْجَنَّهِ لِمَنْ تَرَکَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ کَانَ مُحِقّاً وَ لِمَنْ تَرَکَ الْکَذِبَ وَ إِنْ کَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسُنَ خُلُقُهُ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر ضامن سه خانه است در بهشت برای کسی که سه خصلت را ترک کند)

رسول خدا فرمود من ضامن یک خانه در چمن زار بهشت و یک خانه در مرکز بهشت و یک خانه در بالای بهشتم برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد و برای کسی که دروغ نگوید اگر چه بطور شوخی باشد و برای کسی که اخلاق خود را خوش کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر ضامن سه سرای در بهشت است)

پیامبر گفته: «من ضامن سرایی در چمن زار بهشت هستم و سرایی در مرکز بهشت و سرایی در بالای بهشت: برای آنکه جدال را رها کند اگر چه حق با اوست و برای آنکه دروغ نگوید اگر چه از راه شوخی باشد و برای آنکه خوی خود را خوش کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس سه عمل را ترک کند بضمانت پیغمبر سه خانه در بهشت دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ضامن یک خانه در کرانه بهشت و یک خانه در وسط آن و یک خانه در مرتبه بالای آنم برای کسی که کشمکش در سخن را ترک گوید گرچه حق با او باشد و برای کسی که دروغ را ترک کند گرچه بطور شوخی باشد و برای کسی که خوش اخلاق باشد.

****ترجمه جعفری: (برای کسی که سه خصلت را ترک کند، پیامبر صلی الله علیه و آله سه خانه در بهشت ضمانت می کند)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ضامن خانه ای در اطراف بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در بالای بهشت هستم برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه بر حق باشد و برای کسی که دروغ را ترک کند اگر چه از روی شوخی باشد و برای کسی که اخلاق خوب داشته باشد.

1- أی یحدر البول، و فی بعض النسخ «یزیل» و فی بعضها «یسهل» و فی بعضها «یستزیل». و فی الکافی کما فی المتن.
2- هو عبد اللّه بن أحمد.
3- الزعیم: الکفیل. و الربض- بالتحریک- النواحی.

أمر أمير المؤمنين عليه السّلام بقتال ثلاث فرق

«171»- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ الْمُذَكِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الراوسانی [الْبَرَاوِسْتَانِیُ] قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ سَلَمَةَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا فِطْرُ بْنُ خَلِیفَةَ عَنْ حَکِیمِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ (2) قَالَ سَمِعْتُ عَلْقَمَةَ یَقُولُ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السَّلام یَقُولُ أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه الناکثون أصحاب الجمل و القاسطون أهل الشام و معاویه و المارقون أهل النهروان و قد أخرجت کل ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب وصف قتال الشراه المارقین (3)

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین علیه السّلام بجنگ سه دسته مأمور شد)

علقمه گوید شنیدم که امام اول میفرمود مأمور شدم بجنگ بیعت شکنان و ستمکاران و از دین بیرون روندگان.

مصنف این کتاب گوید ناکثین که بیعت شکستند صاحبان جنگ جمل بودند و ستمکاران اهل شام و معاویه بودند و از دین بیرون روندگان اهل نهروان بودند و روایاتی که در این موضوع رسیده من در کتاب وصف قتال شراه مارقین نقل کردم.

شرح: رئیس جنگ جمل طلحه و زبیر بودند که در مدینه بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین بطمع منصب و مال بیعت کردند و چون آرزوهای آنها برآورده نشد ببهانه عمره از مدینه خارج شدند و بمکه رفتند و بهمدستی عایشه شورش جمل را برپا کردند از این جهت ناکثین نامیده شدند و مارقین خوارج نهروانند که بعد از قضیه حکمین در صفین بامیر المؤمنین شوریدند و از دین اسلام بیرون رفتند و مارقین شدند یعنی از شدت تقدس و احتیاط از دایره دین بیرون جهیدند چنانچه تیر از کمان می جهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین علی علیه السّلام به نبرد سه دسته مأمور شد)

علقمه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: مأمور شدم به نبرد بیعت شکنان و ستم پیشگان و از کیش بدر رفتگان.

مؤلف کتاب صدوق گفته: ناکثین خداوندان جنگ جمل بودند و ستمکاران مردم شام و معاویه بودند و از کیش بدر رفتگان که اهل نهروان بودند. روایت این موضوع را من در کتاب وصف نبرد شرات مارقین آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین علیه السّلام بجنگ با سه گروه مأمور بود)

علقمه گوید: شنیدم امیر المؤمنین میفرمود: من مأموریت داشتم که با پیمان شکنان و ستمکاران و از دین بیرون روندگان جنگ کنم.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید: پیمان شکنان لشکر جمل بودند و ستمکاران مردم شام و اطرافیان معاویه بودند و از دین بیرون روندگان، نهروانیان و روایاتی که بمن در این باره رسیده است همه را در کتاب (وصف قتال الشراه المارقین) نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام به جنگ با سه گروه مأمور بود)

علقمه می گوید: از امیر المؤمنین شنیدم که فرمود: من به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین مأمور هستم. (ناکثین کسانی هستند که بیعت با امام را شکستند و آن ها همان اصحاب جمل بودند و قاسطین ستمگران هستند و آنها همان معاویه و دار و دسته اش بودند و مارقین بیرون روندگان از دین هستند و آنها همان اصحاب نهروان یا خوارج بودند.)

مصنف این کتاب می گوید: ناکثین اصحاب جمل و قاسطین اهل شام و معاویه و مارقین اهل نهروان بودند. در این باره هر روایتی که به من رسیده در کتاب «وصف قتال الشراه المارقین» آورده ام.

ثلاث من لم تکن فیه فلیس من الله عز و جل و لا من رسوله

«172»- أَخْبَرَنِی سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ خَرَاجَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَبْسِيُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيُّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ

صلّی الله علیه و آله قَالَ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ فَلَیْسَ مِنِّی وَ لَا مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هُنَّ قَالَ حِلْمٌی

1- الراوسانی بفتح الراء و الواو بینهما ألف ساکنه و بعدها سین مهمله مفتوحه و فی آخرها نون هذه النسبه الی راوسان و هی قریه من قری نیسابور فیما یظن السمعانیّ. و علی بن- سلمه هو أبو الحسن علیّ بن سلمه بن عقبه النیسابوریّ الثقه کان یروی عن محمّد بن بشر ابن الفرافصه بن المختار، الحافظ العبدی الکوفیّ. و فی بعض النسخ «الراوستانی» و لم أجده و فی البحار «البراوستانی» نسبه الی براوستان من قری قم.
2- إبراهیم هو النخعیّ، و علقمه هو ابن قیس و هما ثقتان.
3- الشراه- کقضاه- هم الخوارج سموا بذلک لزعمهم أنهم شروا دنیاهم بالآخره و أنفسهم بالجنه.
4- قد مر هذا السند بعینه فی ص 15 تحت رقم 55 و فیه «علی بن حفص العبسی» و لم أجدهما. و فی حلیه الأولیاء ج 3 ص 203 علیّ بن حفص العبسی.

يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است)

پیغمبر فرمود هر کس سه چیز ندارد از خدا و من بیگانه است، عرض شد چه چیزها؟ فرمود حلمی که جهالت ورزی نادان را با آن در گذراند و خلق خوشی که با آن در میان مردم زندگی کند و ورعی که او را از گناهان بر کنار دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که سه چیز ندارد از خدا و فرستاده اش بیگانه است)

پیامبر گفته: «هر کس سه چیز ندارد از خدا و من دور است. پرسیدند آنها چیست؟ گفت: «بردباریی که نادانی نادانان را بدان در گذارد و خوش خویی که بدان در میان مردمان زندگی کند و پرهیزکاریی که او را از گناهان دور سازد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس سه چیز نداشته باشد نه با خدا ارتباطی دارد و نه با پیغمبرش)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سه چیز نداشته باشد نه با من آشنا است و نه با خدای عز و جل، عرض شد: یا رسول اللّه آن سه چیز چیست؟ فرمود: بردباری تا آن حد که از رفتار جاهلانه نادان درگذرد و خلق خوشی تا آن اندازه که با آن در اجتماع زندگی کند و پرهیزکاری تا آن پایه که او را از نافرمانی خدای عز و جل باز دارد.

****ترجمه جعفری: (هر کس سه خصلت را نداشته باشد، از خدا و پیامبر او نیست)

حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که در هر کس نباشد او از من و از خدا نیست، گفته شد: یا رسول اللّه آنها کدامند؟ فرمود: حلمی که با آن جهل ها را رد کند و اخلاق نیکو که با آن میان مردم زندگی کند و پرهیزگاری که او را از معصیت الهی دور سازد.

«173»- أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عُثْمَانَ بْنِ صَالِحٍ وَ مُطَلِّبُ بْنُ شُعَيْبٍ الْأَزْدِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ رُشَيْدٍ الْبَصْرِيُّونَ (1) قَالُوا حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي حَازِمٍ الْمَدِينِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِنَّ لِلَّهِ حُرُمَاتٍ ثلاث [ثَلَاثاً] مَنْ حَفِظَهُنَّ حَفِظَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْهُنَّ لَمْ يَحْفَظِ اللَّهُ لَهُ شَيْئاً حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِي وَ حُرْمَةَ عِتْرَتِي.

*ترجمه کمره ای: (خدا سه حرمت دارد)

رسول خدا فرمود خدا سه حرمت دارد هر کس آنها را نگاه دارد خدا امر دین و دنیایش را نگهداری کند و هر کس آنها را نگه ندارد خدا هیچ چیز او را نگهداری نکند؛ حرمت اسلام، حرمت من و حرمت خانواده من.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای را سه آبروست)

پیامبر گفته: خدای را سه آبروست. هر که آنها را نگهداری کند، خدا کار دین و جهانش را نگاهدارد و هر که آنها را نگاه ندارد. خدا چیزی از او را نگاه داری نکند: آبروی اسلام، آبروی من و آبروی خانواده من».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز را باید برای خدا محترم شمرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که سه چیز برای خدا محترمند هر کس احترام آنها را نگهدارد خداوند کار دین و دنیای او را محفوظ میدارد و هر کس احترام آنها را نگه ندارد خداوند هیچ از او نگهداری نکند: احترام اسلام است و احترام من و احترام خاندان من

****ترجمه جعفری: (خداوند سه حرمت دارد)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا برای خداوند سه حرمت وجود دارد که هر کس آنها را حفظ کند، خداوند امر دنیا و آخرت او را حفظ می کند و هر کس آنها را حفظ نکند،

خداوند هم چیزی از او را حفظ نمی کند: حرمت اسلام و حرمت من و حرمت خاندانم.

«174»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عِکْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُرُمَاتٍ ثلاث [ثَلَاثاً] لَیْسَ مِثْلَهُنَّ شَیْ ءٌ کِتَابُهُ وَ هُوَ نُورُهُ وَ حِکْمَتُهُ وَ بَیْتُهُ الَّذِی جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِبْلَةً لَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَحَدٍ وَجْهاً إِلَی غَیْرِهِ وَ عِتْرَهُ نَبِیِّکُمْ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله.

*ترجمه کمره ای:

ابن عباس گوید خدا سه چیز محترم دارد که مانندی ندارد، کتاب او قرآن که نور و حکمت اوست و خانه او کعبه که قبله مردم قرار داده و توجه بغیر آن را از احدی نپذیرد و خانواده پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله.

شرح: مقصود توجه بکعبه است در حال نماز و در ذبیحه و در حال احتضار و در عمل حج و آنچه قبله در آن شرط است.

**ترجمه مدرس گیلانی:

ابن عباس گفته: «خدای را سه چیز گرامی ست که مانندی ندارد: قرآن که درخشندگی دانش اوست، و خانه کعبه که قبله بندگان اوست که اگر نمازگزار در حالت نماز بدان روی نیاورد نپذیرد، و خانواده پیامبر».

***ترجمه فهری زنجانی:

ابن عباس گوید: خدای را سه چیز محترم هست که هیچ مانندی ندارند: قرآن او که نور او است و حکمت او و خانه اش که آن را قبله مردم قرار داده و جز روی بآن سو نمودن را از هیچ کس نه پذیرد و خاندان پیغمبر شما محمد است صلی الله علیه و آله .

****ترجمه جعفری:

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: خداوند را سه حرمت وجود دارد که چیزی مانند آنها نیست: کتاب او که نور و حکمت اوست، و خانه او که آن را برای مردم قبله قرار داده و خدا از هیچ کس نمی پذیرد که روی به سوی غیر آن باشد، و خاندان پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله.

حقیقه الإیمان ثلاث خصال

«175»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ذَاتَ یَوْمٍ فِی بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِیَهُ رَکْبٌ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ مَا أَنْتُمْ قَالُوا مُؤْمِنُونَ قَالَ فَمَا حَقِیقَهُ إِیمَانِکُمْ قَالُوا الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِیضُ إِلَی اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عُلَمَاءُ حُکَمَاءُ کَادُوا أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْحِکْمَهِ أَنْبِیَاءَ فَإِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْکُنُونَ وَ لَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْکُلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ.

*ترجمه کمره ای: (حقیقت ایمان سه خصلت است)

امام پنجم فرمود، یک روزی که رسول خدا در یک سفری بود در این میان شتر سوارانی بآن حضرت برخوردند و عرضه داشتند ای رسول خدا درود بر تو باد.

روی مبارک به آنها کرد و فرمود چه کسانید شما؟ گفتند ما مؤمن هستیم، فرمود حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند خشنودی بقضای خدا، تسلیم شدن بفرمان خدا و واگذاردن کار خود بخدا، رسول خدا فرمود شما دانشمندان و فرزانگانی هستید که نزدیک است از فرزانگی پیغمبران باشید و اگر راستگو هستید نسازید خانه ای که در آن نشیمن ندارید و نیندوزید ثروتی را که نمیخورید و از چنان خدائی بترسید که بسوی او باز میگردید.

شرح: ایمان عقیده باصول دین و مذهب و گرویدن بدستورات اسلام است و دارای ده درجه است و ایمانی که در این حدیث بیان شده یکی از درجه های بلند است که نزدیک درجه پیغمبری است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نهاد ایمان سه منش است)

امام محمد باقر گفته: «روزی پیامبر در سفری بود سوارانی بدو بر خوردند و بر او سلام گفتند. پرسید چه کسانی هستید؟ گفتند: ما مؤمن هستیم، گفت:

نهاد ایمان شما چیست؟. گفتند: خشنودی به خواست خدا و سر فرود آوردن به فرمان او و برگزاری کار خویش بدو، پیامبر گفت: شما دانایان و فرزانگانی هستید که از بسیاری فرزانگی نزدیک است که پیامبران گردید هر گاه در آنچه گفتید ایمان دارید: چرا سرایی می سازید که در آن ماند کار نخواهید بود و خواسته یی می اندوزید که نخواهید خورد، بترسید از آن خدایی که بازگشت شما بدوست».

***ترجمه فهری زنجانی: (آخرین درجه ایمان سه خصلت است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا را در یکی از سفرهایش عده ای سوار ملاقات کرده و عرض کردند السلام علیک یا رسول اللّه حضرت بآنان التفات نموده و فرمود: شما چکاره اید؟ عرض کردند ما جمعی مؤمن هستیم فرمود: ایمان شما بکجا رسیده است عرض کردند: تا سر حد رضا بقضای الهی و تسلیم در مقابل امر خدا و واگذاری کارها بخدا فرمود: اینان دانشمندانی هستند واقع بین که نزدیک است از واقع بینی برتبه پیمبری نائل آیند و اگر شما در گفتار خود راستگو هستید خانه ای که نشیمن شما نیست نسازید و ثروتی را که نتوانیدش خورد نیندوزید و از خداوندی که بسوی او باز میگردید بپرهیزید.

****ترجمه جعفری: (حقیقت ایمان سه خصلت است)

محمد بن عذافر از پدرش نقل می کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: یک روز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش بود که سوارانی با او ملاقات کردند و گفتند: سلام بر تو ای پیامبر خدا، آن حضرت به سوی آنان متوجه شد و فرمود: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: مؤمن هستیم، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: راضی بودن به قضای الهی و تسلیم شدن به امر الهی و واگذار کردن کارها به خداوند. پیامبر فرمود:

شما دانشمندان و حکیمانی هستید که نزدیک است که از حکمت، پیامبران باشند. اگر شما راست می گویید، خانه ای را که در آن ساکن نیستید

مسازید و آنچه را که نمی خورید جمع نکنید و از خداوندی که به سوی او بازمی گردید پروا کنید.

ص: 146

1- فی بعض النسخ «المصریون» و لم أجدهم.

الحاج على ثلاثه وجوه

«176»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: الْحَاجُّ عَلَی ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ رَجُلٌ أَفْرَدَ الْحَجَّ بِسِیَاقِ الْهَدْیِ وَ رَجُلٌ أَفْرَدَ الْحَجَّ وَ لَمْ یَسُقْ وَ رَجُلٌ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِ

*ترجمه کمره ای: (عمل حج بر سه وجه واقع می شود)

امام پنجم فرمود شخص حج را بر سه وجه انجام میدهد کسی که نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود همراه ببرد (این قسم را حج قرآن نامند) کسی که نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد (این را حج افراد نامند) و کسی که از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم بحج شود (این را حج تمتع نامند).

**ترجمه مدرس گیلانی: (کردار حج بر سه گونه است)

امام محمد باقر گفته: «مکلف حج را بر سه گونه به جای می آورد: آنکه نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود ببرد. آنکه نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد و آنکه از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم به حج گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنکه عمل حج بجا می آورد بر سه وجه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: آنکه عمل حج بجا می آورد بر سه وجه است: آنکه تنها عمل حج بجا می آورد (بدون عمره) و قربانی بهمراه دارد (حج قرآن) و آنکه حج تنها انجام میدهد بدون قربانی (حج افراد) و آنکه اول عمره بجا می آورد سپس عمل حج را (حج تمتع).

****ترجمه جعفری: (حاجی سه نوع است)

ابو بصیر و زراره بن اعین هر دو از امام صادق علیه السّلام نقل می کنند که فرمود:

حاجی سه نوع است: کسی که با همراه داشتن قربانی، حج افراد به جای آورد و کسی که بدون همراه داشتن قربانی، حج افراد به جای آورد و کسی

که عمره و حج تمتّع به جای آورد. (حج به سه قسم است: حج قران و حج افراد و حج تمتع، حج قران آن است که حاجی قربانی با خود دارد و حج افراد آن است که احتیاج به قربانی ندارد و این دو نوع، وظیفه کسی است که بیش از شانزده فرسخ از مکه دور نباشد (ساکنین مکه و اطراف آن)، سومی حج تمتع است که در آن عمره و حج با هم است و قربانی هم دارد و آن وظیفه کسانی است که از مکه بیش از شانزده فرسخ دور هستند.)

«177»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ (1) عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْحَاجُّ ثَلَاثَةٌ فَأَفْضَلُهُمْ نَصِیباً رَجُلٌ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ وَقَاهُ اللَّهُ عَذَابَ النَّارِ وَ أَمَّا الَّذِی یَلِیهِ فَرَجُلٌ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ یَسْتَأْنِفُ الْعَمَلَ فِیمَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِهِ وَ أَمَّا الَّذِی یَلِیهِ فَرَجُلٌ حُفِظَ فِی أَهْلِهِ وَ مَالِهِ.

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا فرمود حاجیان سه دسته اند بهره بهتر را آن کسانی دارند که گناه گذشته و آینده آنها آمرزیده شود و خدا آنها را از عذاب دوزخ بر کنار دارد و دسته دوم پس از اینها کسانی هستند که گناهان گذشته آنها آمرزیده شود و کار آینده خود را از سر گیرند، دسته سوم که پس از اینهایند کسانی هستند که بهره آنها از حج این است که اهل و مالشان محفوظ میماند.

شرح: یعنی در دنیا آسیبی باهل و مال آنها نمیرسد و حج آنها تنها فایده دنیوی دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی:

پیامبر گفته: «حج گزار سه دسته اند. بهتر از این سه دسته کسانی باشند خدا گناه گذشته و آینده آنان را آمرزیده و ایشان را از دوزخ دور کند. و کسانی که گناه های گذشته آنان آمرزیده شود و کار آینده خویش را تکرار سازند، سوم دسته کسانی هستند که حاصل از حج گزاردن ایشان آن ست که خانواده و خواسته آنان نگاه داشته شده».

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حاجیان سه طبقه هستند بهره بیشتر را طبقه ای دارد که گناهان گذشته و آینده شان آمرزیده شده و خداوند از عذاب آتش محفوظشان خواهد داشت و از این کمتر کسی است که گناهان گذشته اش آمرزیده شده و در باقیمانده عمر می بایست کار خود را از سر گیرد و کمترین مرتبه، آنکه بهره اش از حج محفوظ ماندن اهل و مالش باشد.

****ترجمه جعفری:

جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حاجی سه قسم است: بهترین آنها از نظر بهره ای که می برد، کسی است که گناهان پیش و پس او آمرزیده شده باشد و خداوند او را از عذاب آتش حفظ کند، کسی که در مرتبه بعدی قرار می گیرد، آن حاجی است که گناهان پیش و پس او آمرزیده شده باشد و عمل را در بقیه عمرش از سر بگیرد و کسی که در مرتبه بعد از آن قرار دارد، شخصی است که خانواده و مالش حفظ شده باشد.

النهی عن ثلاث خصال

«178»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام فِی وَصِیَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ إِیَّاکَ وَ الْعُجْبَ وَ سُوءَ الْخُلُقِ وَ قِلَّهَ الصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَا یَسْتَقِیمُ لَکَ عَلَی هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ وَ لَا یَزَالُ لَکَ عَلَیْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ وَ أَلْزِمْ نَفْسَکَ التَّوَدُّدَ وَ صَبِّرْ عَلَی مَئُونَاتِ النَّاسِ نَفْسَکَ وَ ابْذُلْ لِصَدِیقِکَ نَفْسَکَ وَ مَالَکَ وَ لِمَعْرِفَتِکَ رِفْدَکَ وَ مَحْضَرَکَ وَ لِلْعَامَّهِ بِشْرَکَ وَ مَحَبَّتَکَ وَ لِعَدُوِّکَ عَدْلَکَ وَ إِنْصَافَکَ وَ اصْنَنْ بِدِینِکَ وَ عِرْضِکَ عَنْ کُلِّ أَحَدٍ فَإِنَّهُ أَسْلَمُ لِدِینِکَ وَ دُنْیَاکَ.

*ترجمه کمره ای: (از سه خصلت نهی شده)

امام اول در ضمن سفارشهای خود بپسرش محمد بن حنفیه فرمود از خود بینی و بد خلقی و کم صبری پرهیز کن زیرا با این سه خصلت هیچ رفیقی و یاری برای تو پا برجا نمی ماند و همیشه مردم از تو کناره میکنند، خود را وادار کن که با مردم مهربانی بورزی و در برابر رنج و مخارجی که مردم بتو تحمیل کنند بردبار باش، مال و جانت را از دوست صمیمی دریغ مدار،

آشنایان خود را بپذیر و با آنان همنشینی کن با عموم مردم بخوشروئی و دوستانه برخورد کن، با دشمن خود بعدل و انصاف رفتار کن و دین و آبروی خود را از هر کسی دریغ کن و برای خود نگهدار، زیرا این روش برای دین و دنیای تو از هر رویه دیگر سالمتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از سه منش نهی شده)

امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خویش به فرزندش:

محمد بن علی مشهور به محمد بن حنفیه گفته: «از خود بینی و تند خویی و کم صبری دوری کن. چون که با این سه منش هرگز یار با تو پایدار نگردد و مردم از تو دوری می کنند، با مردم مهربانی کن و در برابر هزینه برای مردمان شکیبا باش، خواسته جهان خود را از یار یک دل دریغ مدار. دوستان خود را گرامی دار و با آنان همدمی کن با مردمان خوش روی باش، با دشمن به دادگری و انصاف رفتار نما و دین و آبروی خود را به باد مده، این روش برای دین و جهان تو سودمندتر می باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (از سه خصلت نهی شده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام در وصیتش بفرزند خود محمد بن الحنیفه فرمود: از خود بینی و بد خلقی و کم صبری دور باش که اگر این سه خصلت را داشته باشی هیچ رفیقی با تور است نیاید و همواره مردم از تو کناره گیرند خود را باظهار دوستی وادار کن و بر زحمات مردم خویشتن را شکیبا ساز و جان و مالت را از دوستت و بخشش و دیدارت را از آشنایان و خوشروئی و محبتت را از عموم مردم و عدل و انصافت را از دشمنت دریغ مدار و از دست دادن دین و آبروی خود در باره هر کس که باشد بخل بورز که دین و دنیایت سالمتر خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (از سه خصلت نهی شده است)

امام صادق علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که در وصیتی به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: از خودبینی و بداخلاقی و کم صبری بپرهیز، زیرا که با وجود این سه خصلت، دوستی نخواهی داشت و به خاطر آنها مردم از تو دور خواهند بود و خودت را به مودّت مردم وادار کن و در برابر هزینه هایی که صرف مردم می کنی شکیبا باش و از جان و مال خود در راه دوستت دریغ مدار، بخشش و همنشینی تو برای آشنایانت و خوشرویی و محبت تو برای عموم مردم و عدل و انصاف تو برای دشمنت

باشد، و در دادن دین و ناموس خود به دیگران بخیل باش (دین و ناموس خود را از آنان دریغ بدار) که آن برای دین و دنیایت مساعدتر است.

1- مفضل بن صالح أبو جمیله الأسدی النخاس ضعیف کذّاب یضع الحدیث مات فی حیاه الرضا علیه السّلام (الخلاصه) و الحدیث صحیح لإجماع الاصحاب علی تصحیح ما یصحّ عن البزنطی.

يكره السواد إلا فى ثلاثه أشياء

«179»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يُكْرَهُ السَّوَادُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةٍ الْعِمَامَةِ وَ الْخُفِّ وَ الْكِسَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (جامه سیاه بد است مگر در سه چیز)

رسول خدا فرمود رنگ سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز عمامه و موزه و رداء.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پوشش سیاه مکروه است مگر در سه چیز)

پیامبر گفته: «سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز: دستار و موزه و زبر جامه یا عبا».

***ترجمه فهری زنجانی: (سیاه پوشی پسندیده نیست بجز در سه چیز)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سیاه پوشی خوب نیست بجز در سه چیز: عمامه و کفش و عبا.

****ترجمه جعفری: (لباس سیاه مکروه است مگر در سه مورد)

امام صادق علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: لباس سیاه مکروه است مگر در سه مورد: عمامه و چکمه و عبا.

ما يعبأ بمن يؤم البيت إذا لم يكن فيه ثلاث خصال

«180»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ مُيَسِّرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: مَا يُعْبَأُ بِمَنْ يَؤُمُّ هَذَا الْبَيْتَ (1) إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ تَعَالَى وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَ حُسْنُ الصِّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبَهُ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که بحج کعبه میرود اگر سه خصلت نداشته باشد مورد اعتنا نیست)

امام پنجم فرمود اگر در حاجی سه خصلت نباشد مورد اعتناء نیست ورعی که او را از معصیتهای خدای عز و جل باز دارد، حلمی که مهار خشم خود را با آن نگهدارد، خوش رفاقتی با هر کس رفیق او باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه حج گزارد هر گاه سه منش نداشته باشد حجش پسند نیفتد)

امام محمد باقر گفته: «هر گاه حج گزار سه منش نداشته حجش پسندیده نیست: پرهیزی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، بردباریی که لگام خشم خویش نگاه دارد، خوش آمیزش در دوستی».

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که قصد زیارت خانه خدا دارد اگر سه خصلت در او نباشد مورد اعتنا نمیشود)

امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی که قصد این خانه را بکند اگر سه خصلت در او نباشد اعتنائی باو نخواهد شد: پرهیزگاری تا آن حد که از گناهان بازش بدارد و بردباری تا آن پایه که بر خشم خود مسلط باشد و خوش رفتاری با رفیق راهش.

****ترجمه جعفری: (به کسی که قصد خانه خدا می کند اگر سه خصلت نداشته باشد اعتنا نمی شود)

میسّر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به کسی که قصد این خانه (کعبه) را می کند، اگر سه خصلت نداشته باشد اعتنا نمی شود: پرهیزکاری که او را از معاصی خداوند حفظ کند و بردباری که با آن مالک خشم خود باشد و خودش رفتاری با کسی که با او رفیق شده است.

الضیافه ثلاثه أیام

«181»- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنْ

سِجَادَهَ وَ اسْمُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ (2) عَنْ وَاصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام

1- أی لا یعتنی بمن قصد البیت أو یکون من أهل القبله إذا لم تکن فیه هذه الخصال.
2- الحسن بن علیّ بن أبی عثمان من أصحاب أبی جعفر الجواد علیه السّلام غال ضعیف فی عداد القمیین، قال الکشّیّ علی السجّاده لعنه اللّه و لعنه اللاعنین و الملائکه و الناس أجمعین فلقد کان من العلیائیه الذین یقعون فی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لیس لهم فی الإسلام نصیب (کذا فی الخلاصه) و قال النجاشیّ: أبو محمّد کوفیّ ضعفه أصحابنا و ذکر أن أباه علیّ بن أبی عثمان روی عن الکاظم علیه السّلام، له کتاب روی عنه الحسین بن عبید اللّه بن سهل فی حال استقامته. أقول: الخبر رواه الکلینی فی الکافی عن الحسین بن محمّد عن معلی بن محمّد عن واصل عن ابن سنان.

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الضِّيَافَةُ أَوَّلَ يَوْمٍ حَقٌّ وَ الثَّانِيَ وَ الثَّالِثَ وَ مَا بَعْدَ ذَلِکَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ علیه السّلام لَا يَنْزِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ حَتَّى يُوثِمَهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يُوثِمُهُ (1) قَالَ حَتَّى لَا يَكُونَ عِنْدَهُ مَا يُنْفِقُ عَلَيْهِ.

*ترجمه کمره ای: (حق مهمانی تا سه روز است)

رسول خدا فرمود پذیرائی مهمان روز اول و دوم و سوم حق او است. سپس صدقه ایست که میزبان باو روا داشته، سپس فرمود این قدر در منزل برادر دینی خود نمانید که او را گنه کار کنید عرض شد چگونه گنه کار میکند او را؟ فرمود این قدر بماند که دیگر میزبان چیزی نداشته باشد خرج او کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مهمانی تا سه روز است)

پیامبر گفته: «پذیرایی از مهمان تا سه روز حق اوست، زائد بر آن در حکم صدقه ایست که میزبان به او می دهد». آنگاه گفت: چندان نزد میزبان نمانید که وی را گناه کار سازید. گفتند: چگونه؟ گفت: چندان مقام کنی که هزینه مهمانی نداشته باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پذیرائی از مهمان تا سه روز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پذیرائی از مهمان روز اول حق اوست و روز دوم و سوم و اما پس از سه روز صدقه ای است که میزبان بمهمان میدهد سپس فرمود: هیچ کس از شما در منزل برادر خود آنقدر نماند که او را گنهکار پندارد عرض شد یا رسول اللّه چگونه گنهکارش می پندارد؟ فرمود این قدر میماند که میزبانش نمیتواند خرج او را تأمین نماید.

****ترجمه جعفری: (مهمانی سه روز است)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مهمانی در روز اول و نیز روز دوم و سوم حق است و بیش از این صدقه ای است که به او داده می شود، سپس فرمود: یکی از شما به خانه برادر دینی اش وارد نشود که او را به زحمت اندازد، گفته شد: یا رسول اللّه،

چگونه او را به زحمت اندازد؟ فرمود: به گونه ای که نزد او مالی نباشد که خرج او کند.

ثلاث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم

«182»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللهِ علیه و آله النَّاسَ بِمِنًی فِی حِجَّهِ الْوَدَاعِ فِی مَسْجِدِ الْخَیْفِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا إِلَی مَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا (2) فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَیْرُ فَقِیهٍ (3) وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا یُغِلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ (4) إِخْلَاصُ الْعَمَلِ

1- وثمه یثمه: دقه و کسره، و ما أوثمها: ما أقل رعیها (القاموس) و قوله علیه السلام یوثمه أی یوقعه فی التعب و المشقه و التکلف فی الانفاق و قد یقرأ «یؤثمه» من الاثم فیکون تفسیرا باللازم.
2- «نضّر اللّه» بضاد معجمه مشدده و تخفف من النضاره و هی الحسن أی خص بالبهجه و السرور بما رزق بعلمه و معرفته من علو القدر و المنزله بین الناس فی الدنیا و نعمه فی الآخره حتّی یری رونق الرخاء و رقیق النعمه. و انما خص صلّی الله علیه و آله حافظ سنته و کلامه و مبلغها بهذا الدعاء لانه سعی فی نضاره العلم و تجدید السنه فجازاه فی دعائه له بما یناسب حاله فی المعامله. (السراج المنیر).
3- «غیر فقیه» أی غیر مستنبط علم الاحکام من طریق الاستدلال بل یحمل الروایه و یحکی الحکایه فقط. یدل علی أن الراوی لیس من شرطه الفقه انما شرطه الحفظ و علی الفقیه التفهم و التدبر.
4- غلّ صدره یغل کضرب غلا: حقد، و الغل هو الحقد و الضغن.

لِلَّهِ وَ النَّصِيحَهُ لِأَئِمَّهِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ (1) فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَهٌ مِنْ وَرَائِهِمْ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَهٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ. (2).

*ترجمه کمره ای: (سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها دغلی روا نمیدارد)

رسول خدا در حجه الوداع در مسجد خیف که در منی واقع است نطقی ایراد فرمود، خدای را ستود و ثنای ویرا فرمود سپس گفت خدا یاری کند بنده ای را که گفتار مرا بشنود و حفظ کند سپس بهر که نشنیده برساند. بسا مسأله گوئی که خودش نمی فهمد ولی شنونده از گفتار او استفاده می کند و بسا مسأله دانی که آن را برای فهیمتر از خود میگوید و آن شنونده بهتر از آن استفاده میکند.

سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی نمیکند، اخلاص در هر کاری برای خدا، صمیمی بودن برای پیشوایان ملت و ملازمت و همکاری با جامعه مسلمانان، زیرا دعوت مسلمانان شامل می شود هر کسی را پشتیبان آنها باشد، مسلمانان برادرند و خون هایشان برابر، کوچکترین افراد آنها بعهده همه آنها سعی میکند، و همه مسلمانان در برابر غیر از خودشان همدست میباشند.

شرح: مقصود از اینکه کوچکترین افراد در عهده همه سعی میکند این است که اگر پست ترین افراد مسلمانان کافری را پناه داد و با او پیمان امان بست بر تمام افراد لازمست که عهد و پیمان را محترم شمارند و امضاء کنند، زیرا که مسلمان حقیقی باید بصیر بمصلحت اجتماع اسلامی باشد و خود خواهی و سود شخصی را در نظر نگیرد و پیمان و عهدی که با بیگانه از اسلام می بندد بسود جامعه اسلام باشد و دیگران هم باید قول او را محترم شمارند و پیمان او را امضاء کنند و این دستور نهایت یگانگی و آزادی و لیاقت عموم مسلمانان را ثابت کرده و جامعه اسلامی را چنین معرفی میکند که همه افراد حکم یکنفر را دارند و در سود و زیان با هم مشترک و همه لیاقت نمایندگی از جامعه را دارند بلکه نماینده حقیقی یک دیگر میباشند و گویا شاعر عرب در باره آنها گفته:

من تلق منهم نقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التی یسری بها الساری

بهر کدام رسی گوئی بود بزرگ همه که چون ستارگان بدرخشند در شب تاریک

برای ما مسلمانان امروزی که از اسلام جز نام نداریم باور کردن این دستورات حیرت انگیز بسیار مشکل است ولی اگر در صفات مسلمان حقیقی که در پنج فقره بالا پیغمبر اکرم بیان کرده بنگریم بزودی این احکام درخشان را باور خواهیم کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز که دل مسلمان در آنها کینه توزی روا نمی دارد)

پیامبر در حجه الوداع در مسجد خیف سخن رانی کرد و خدای را ستود سپس گفت: «خدا یاری کند کسی را که گفتار مرا بشنود و بهر که نشنیده برساند. بسا گوینده یی که خود نداند که چه گفت لیک شنونده از گفتار وی سودمند گردد. سه چیز است که دل مسلمان در آن کینه توزی نکند: اخلاص در کارها برای خدا، یگانگی برای پیشوایان است و همکاری با مسلمانان. چون خواندن ایشان شامل هر کسی می شود یاور آنان باشد.

مسلمانان با یک دیگر برادراند و خون ایشان برابر است، خردترین آنان به عهده خود برای دیگران وفا کند و مسلمانان در مقابل غیر خود متفق اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد مسلمان در سه چیز خیانت بدل خود راه ندهد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین سفر حج در زمین منی خطبه ای در مسجد خیف خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: خداوند دلشاد کند بنده ای را که سخن مرا بشنود و خوب بفهمد و سپس بکسی که نشنیده برساند. چه بسا کسی که مطلبی علمی را بدیگری میرساند ولی خود از فهمش عاجز است و چه بسا کسی مطلبی علمی را بدیگری که از خود بهتر میفهمد میرساند.

سه چیز است که مرد مسلمان در آن خیانت بدل خود راه ندهد: کار را فقط برای رضای خدا انجام دادن و خیر خواهی در باره پیشوایان ملت مسلمان کردن، و باجتماع آنان پیوستن که دعای خیرشان پشتیبان آنان خواهد بود مسلمانان با یک دیگر برادرند و خونهایشان برابر، و انجام تعهد پائین ترین فردشان بعهده همه مسلمانان است و همه در مقابل اجنبی همدست میباشند.

شرح: در روایت کافی امام صادق جمله یسعی بذمهتم ادناهم را چنین معنی فرموده اند که اگر مشرکی را یکی از افراد پائین ارتش اسلام امان داد بر فرمانده لشکر لازم است که به تعهد آن سرباز وفا نموده و امان او را محترم شمارد.

****ترجمه جعفری: (سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها خیانت نمی کند)

عبد اللَّه بن ابی یعفور از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع در منی در مسجد خیف خطبه ایراد فرمود، پس حمد و ثنای الهی را به جای آورد سپس فرمود: خداوند خوشحال کند بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را درک کند، سپس آن را به کسی که نشنیده برساند، ای بسا کسی که فقه را حمل کند ولی خودش فقیه نیست و ای بسا کسی که فقه را به کسی که از او داناتر است حمل کند. سه چیز است که دل مرد مسلمان در آنها خیانت نمی کند: اخلاص عمل برای خدا و نصیحت کردن به رهبران مسلمان و شرکت دائمی در جماعت آنان، زیرا که دعوت رهبران شامل همه کسانی است که پشت سر آنهاست، مسلمانان برادرند و خون های آنان برابر است و کمترین آنها می تواند از سوی آنان تعهّد بدهد و آنان نسبت به دیگران همدست هستند.

(منظور از برابر بودن خون مسلمانان این است که خون فقیر و غنی و صاحب مقام و غیر آن از نظر قصاص و دیه برابر است و کسی بر کسی امتیاز ندارد و منظور از تعهد دادن این است که اگر در جنگ یک سرباز معمولی به دشمن امان بدهد، همه باید امان او را محترم بشمارند.)

قول النبی صلّی الله علیه و آله ثلاث أقسم أنهن حق

«183»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ نَصْرٍ الْعَطَّارِ عَمَّنْ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السّلام ثَلَاثٌ أُقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ إِنَّکَ وَ الْأَوْصِیَاءَ مِنْ بَعْدِکَ عُرَفَاءُ لَا یُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِیلِ مَعْرِفَتِکُمْ وَ عُرَفَاءُ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَکُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ عُرَفَاءُ لَا یَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْکَرَکُمْ وَ أَنْکَرْتُمُوهُ..

‘‘

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر صلّی الله علیه و آله که سوگند می خورم سه چیز حق است)

رسول خدا بعلی علیه السّلام فرمود سه چیز است که سوگند میخورم حق است، تو و اوصیاء بعد از تو عرفائید یعنی معرف راه خداشناسی، خدا شناخته نمیشود مگر از راه شناختن شما، شما عرفائید یعنی معرف بهشت رفتن، بهشت نمیرود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید، شما عرفا هستید برای دوزخیان و بدوزخ نمیرود مگر کسی که منکر شما باشد و شما منکر او باشید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر گفته: سوگند می خورم که سه چیز حق است)

پیامبر به علی گفت:

«سه چیز سوگند می خوردم که حق است: تو و اوصیاء تو بعد از تو شناسندگان اند یعنی شناسای راه خدا، خدا با ایشان شناخته می شود، شما شناسایان بهشت هستید مردمان به واسطه شما بهشت می روند آنکه شما را بشناسد و شما او را او بهشت می رود و کسی که منکر شما باشد و شما منکر او به دوزخ می رود !».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار پیغمبر: که بر حقانیت سه چیز سوگند یاد میکنم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بر حقانیت سه چیز من سوگند یاد میکنم: تو و جانشینان بعدی تو معرف خدائید که خداوند بجز از راه معرفت شما شناخته نشود و معرف بهشتیانید زیرا بجز کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید کسی به بهشت نمیرود و معرف دوزخیانید زیرا بجز کسی که شما را انکار کند و شمایش انکار کنید کس بآتش دوزخ نمی افتد.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سوگند می خورم که سه چیز حق است)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: سوگند می خورم که سه چیز حق است:

اینکه تو و اوصیای پس از تو عارفانی هستید که خداوند جز از طریق معرفت شما شناخته نمی شود. و عارفانی هستید که به بهشت وارد نمی شود مگر کسی که به حق شما معرفت داشته باشد و شما هم او را بپذیرید. و عارفانی هستید که به آتش وارد نمی شود مگر آنان که شما را انکار کند و شما آنان را انکار کنید.

1- أی جماعه الأئمّه أو جماعه المسلمین و هم أهل الحق، روی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنه قال: «سئل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عن جماعه أمته، فقال: جماعه امتی أهل الحق و ان قلوا» قوله «فان دعوتهم محیطه من ورائهم» الضمیران اما یرجعان الی المسلمین و تکون إضافه الدعوه إضافه الی الفاعل أو الی المفعول، و اما یرجع الأول الی الأئمّه و الثانی الی المسلمین فعلی إضافه الفاعل یکون المعنی فان دعاء المسلمین بعضهم لبعض محیطه بهم من جمیع جوانبهم، فاذا دخل فیهم أحد و لزم جماعتهم شمله ذلک الدعاء. و علی إضافه المفعول یکون التقدیر فان دعاء النبیّ صلّی اللّه علیه و آله للمسلمین محیطه بهم و شامله لهم. و علی الأخیر صار الکلام فان دعاء الأئمّه علیهم السّلام لشیعتهم تحیط بهم و تشملهم. (کذا فی هامش المطبوع).
2- قوله «تتکافأ دماؤهم» بالهمز و قد یخفف أی یتساوی دماؤهم، فإذا قتل شریف وضیعا أو جرحه یقتص منه، قوله «یسعی بذمتهم أدناهم» علی بناء المعلوم و المراد بالذمه الامان أی یسعی أدنی المسلمین فی عقد الأمان من قبلهم و امضائه علیهم. و فی الکافی عن السکونی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: «قلت له ما معنی قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله «یسعی بذمتهم ادناهم» قال: لو أن جیشا من المسلمین حاصروا قوما من المشرکین فأشرف رجل فقال أعطونی الأمان حتّی ألقی صاحبکم و أناظره، فأعطاه أدناهم الأمان وجب علی أفضلهم الوفاء». قوله «و هم ید علی من سواهم» أی هم مجتمعون علی أعدائهم لا یسعهم التخاذل.

ليس يتبع الرجل بعد موته إلا ثلاث خصال

«184»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: لَیْسَ یَتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِی حَیَاتِهِ فَهِیَ تَجْرِی بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ صَدَقَةٌ مَوْقُوفَةٌ لَا تُورَثُ أَوْ سُنَّهُ هُدًی سَنَّهَا فَکَانَ یَعْمَلُ بِهَا وَ عَمِلَ مِنْ بَعْدِهِ غَیْرُهُ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (پس از مرگ دنبال شخص نمیرود مگر سه چیز)

امام ششم فرمود انسان پس از مرگ خود مزدی دریافت نمیکند مگر از سه خصلت اول صدقه جاریه ای که در زندگی خود فراهم کرده و پس از مرگش هم مورد استفاده است (مثل اینکه چاه آبی کنده یا پلی ساخته یا کتاب دینی منتشر کرده) و وقفی از خود گذاشته که بارث نمیرود، دوم دستور درستی که بوجود آورده و خود بدان عمل میکرده و کسانی که بعد از او هستند بدان عمل کردند، سوم فرزند شایسته ای که برای او آمرزش بخواهد.

شرح مقصود از صدقه جاریه جز وقف ظاهرا کارهای خیریست که در ملک خودش باقی است ولی مردم از آن منتفع میشوند مثل چاه آب یا پل و آب انبار که برای خود میسازد ولی مردم دیگر هم از آن بهره میبرند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پس از مرگ پی شخص نمی رود جز سه چیز)

امام صادق گفته: «آدمی بعد از مرگ مزدی نمی یابد جز از سه منش. یکم- صدقه جاریه یی که در زندگی خویش گرد کرده است و بعد از مرگش نیز محل استفاده می شود. دوم- آنکه راه و رسم درستی ساخته و خود بدان عمل می کرده و بعد از او نیز به آن عمل می کردند. سوم- فرزندی نیکوکار که برای او آمرزش بخواهد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هیچ عملی پس از مرگ بدنبال شخص نمیرود مگر سه کار)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اجر و مزد هیچ عملی که پس از مرگ انجام می گیرد بانسان نمیرسد مگر سه کار: صدقه ای که در حال حیات

جاری ساخته و آن پس از مرگ نیز تا روز قیامت جریان خواهد داشت و موقوفه ای که از خود بعنوان صدقه گذاشته و بارث اش نبرند و دیگر رفتار هدایت بخشی که از خود بیادگار گذاشته هم خود بآن عمل میکرده و هم دیگری پس از وی، سوم فرزند شایسته ای که برایش طلب مغفرت و آمرزش کند.

****ترجمه جعفری: (پس از مرگ، چیزی جز سه خصلت به دنبال انسان نیست)

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پس از مرگ، چیزی جز سه خصلت به عنوان پاداش به دنبال شخص نیست: صدقه جاریه ای که در زمان زندگی انجام داده که پس از مرگش تا روز قیامت به عنوان صدقه وقف باقی می ماند و کسی آن را به ارث نمی برد، یا روشی برای هدایت مردم داشته باشد که به آن عمل می کرد و دیگران هم پس از او به آن عمل کنند و یا فرزند صالحی که برای او طلب آمرزش کند.

لا یسکن الله عز و جل جنته ثلاثه أصناف

«185»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ (1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو هَارُونَ الْمَکْفُوفُ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَا أَبَا هَارُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی آلَی عَلَی نَفْسِهِ أَنْ لَا یُجَاوِرَهُ خَائِنٌ (2) قَالَ قُلْتُ وَ مَا الْخَائِنُ قَالَ مَنِ ادَّخَرَ عَنْ مُؤْمِنٍ دِرْهَماً أَوْ حَبَسَ عَنْهُ شَیْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی آلَی عَلَی نَفْسِهِ أَنْ لَا یُسْکِنَ جَنَّتَهُ أَصْنَافاً ثَلَاثَةً رَادُّ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ رَادٌّ عَلَی إِمَامِ هُدًی أَوْ مَنْ حَبَسَ حَقَّ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ قَالَ قُلْتُ یُعْطِیهِ مِنْ فَضْلِ مَا یَمْلِکُ قَالَ یُعْطِیهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ رُوحِهِ فَإِنْ بَخِلَ عَلَیْهِ مُسْلِمٌ بِنَفْسِهِ فَلَیْسَ مِنْهُ إِنَّمَا هُوَ شِرْکُ الشَّیْطَانِ.

قال مصنف هذا الکتاب أدام الله تأییده الإعطاء من النفس و الروح إنما هو بذل الجاه له إذا احتاج إلی معاونته و هو السعی له فی حوائجه.

*ترجمه کمره ای: (خدا سه دسته را در بهشت جای نمی دهد)

ابو هارون مکفوف گوید امام ششم بمن فرمود ای ابا هرون خدای تبارک و تعالی بخود سوگند خورده که با خیانت کار همسایه نباشد گفتم خیانتکار کیست؟ فرمود کسی که یکدرهم از مؤمن پس انداز کند یا چیزی از امور دنیویه را از او دریغ دارد، گفتم بخدا پناه میبرم از خشم خدا، فرمود خدا بخود سوگند خورده سه دسته را در بهشت خود جای ندهد، کسی که حکم خدا را رد کند یا حکم پیشوا و امام بر حق را رد کند یا حق مرد مؤمنی را حبس کند، گفتم از فضل مال خود باو بدهد؟ فرمود از جان و روح خود نسبت باو دریغ نکند اگر از جان خود در باره او دریغ کند همدین او نیست همانا تخم شیطانست مصنف این کتاب گوید

مقصود از بخشش جان و روح همانا بذل اعتبار است برای او هر گاه محتاج کمک و یاری او گردد و آن سعی و کوشش در بر آوردن حاجت مؤمن است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا سه گروه را در بهشت اسکان نمی دهد)

ابو هارون مکفوف گفته: امام صادق به من گفت: «ای ابا هارون خدای بزرگ سوگند یاد کرده که با خیانت کار همسایه نباشد، گفتم آن کیست؟. گفت: آنکه درمی از مؤمنی پس انداز کند یا چیزی از چیزهای مادی را از وی دریغ دارد، گفتم: از خشم خدا به خدا پناه می برم. امام گفت: سوگند یاد کرده سه گروه را در بهشت اسکان ندهد. آنکه داوری خدای را رد کند یا حکم پیشوای بر حق را یا حق مؤمنی را در بند کشد.

گفتم: از زائد خواسته خویش بدو بدهد؟. گفت: از چیزی بدو خود داری مکند. هر گاه از جان خود باو دریغ کند همدین وی نباشد و زاده دیو است. صدوق مؤلف کتاب گفته: مقصود از دهش جان بذل اعتبار است هر گاه نیازمند یاری او باشد و کوشش در برآوردن نیاز او کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل سه دسته از مردم را در بهشتش جای نخواهد داد)

ابو هارون مکفوف گوید: امام صادق بمن فرمود: ای ابا هرون براستی که خدای تبارک و تعالی بر خود لازم دانسته که خیانت کار در جوار رحمت الهی نیاساید گوید: عرض کردم: مقصود از خیانت کار کیست؟ فرمود: کسی که از مؤمنی یک درهم دریغ بدارد و یا چیزی از کار دنیا را از وی باز بدارد گوید: گفتم: بخدا پناه میبرم از خشم خدا فرمود: براستی که خدای تبارک و تعالی بر خود لازم دانسته که سه دسته از مردم را در بهشت اش

جای ندهد: آنکه حکم خدا را رد کند یا حکم پیشوای رهنما را، یا کسی که حق شخص مسلمانی را باز داشت کند گوید: گفتم: باید بمؤمن از زیادی دارائی داد؟

فرمود: از جان و روح باید داد و اگر مسلمانی جان خود را از مؤمن دریغ بدارد از طینت مؤمن خلق نشده است بلکه شیطان در او شریک بوده است.

مصنف این کتاب که خدا همیشه یاورش باد گوید: مقصود از بذل جان و روح این است که از آبروی خود در صورتی که مؤمن نیازمند باشد بذل نماید و در رفع نیازمندیهایش کوشا باشد.

****ترجمه جعفری: (خداوند سه گروه را در بهشت خود ساکن نمی کند)

ابو هارون مکفوف می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابو هارون! همانا خداوند به خودش سوگند خورده که هیچ خائنی همسایه او نباشد. گفتم: خائن کیست؟ فرمود: کسی که درهمی را از مؤمن دریغ بدارد و یا چیزی از امر دنیا را از او باز دارد. گفتم: از خشم خدا به خدا پناه می برم، پس فرمود: همانا خداوند بر خودش سوگند خورده که سه دسته را در بهشت خود ساکن نکند: کسی که سخن خدا را رد کند یا سخن پیشوای هدایت را رد کند و یا حق شخص مؤمن را منع کند. می گوید:

گفتم آیا از اضافه مال خود به او بدهد؟ فرمود: از جان و روانش به او بدهد و اگر مسلمانی نسبت به او از جان خود دریغ کند، از او نیست و شریک شیطان است.

مصنف این کتاب می گوید: دادن جان و روان عبارت است از: استفاده از مقام و موقعیت به هنگامی که مؤمن به کمک او نیازمند باشد و آن این است که در برآوردن نیازهای او کوشش کند.

1- هو محمّد بن الحسین أبو الخطاب أبو جعفر الزیات الهمدانیّ جلیل من أصحابنا عظیم القدر کثیر الروایه ثقه عین حسن التصانیف مسکون الی

روایته (صه، جش).
2- فی بعض النسخ «یجاوزه خائن».

«186»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الْآبَاءُ ثَلَاثَةٌ آدَمُ وَلَدَ مُؤْمِناً وَ الْجَانُّ وَلَدَ مُؤْمِناً وَ كَافِراً وَ إِبْلِيسُ وَلَدَ كَافِراً وَ لَيْسَ فِيهِمْ نِتَاجٌ إِنَّمَا يَبِيضُ وَ يُفْرِخُ وَ وُلْدُهُ ذُكُورٌ لَيْسَ فِيهِمْ إِنَاثٌ.

*ترجمه کمره ای: (پدران نخست سه اند)

امام ششم فرمود پدران نخست سه اند، آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزند کافر آورد، در میان آنها زاد ولد نیست همانا تخم میگذارد و جوجه میدهد و فرزندان نر می آورد ماده ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پدران اولین سه تن بودند)

امام صادق گفته: «پدران اولین در جهان سه تن بودند: آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر داشت و دیو که فرزند کافر آورد و در میان ایشان زادن از راه نطفه نیست بلکه تخم گذارند و فرزندان ماده ندارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پدران بر سه گونه اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پدران بر سه گونه اند: آدم که فرزند مؤمن زاید و جان که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزندش کافر گردد و در میانشان زائیدن نیست فقط تخم میگذارد و جوجه بیرون می آورد و فرزندانش همگی از جنس نر میباشند و ماده در میانشان نیست.

****ترجمه جعفری: (پدران سه تا هستند)

معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پدران سه تا هستند:

آدم که فرزند مؤمن آورد، و جن که فرزند مؤمن و کافر آورد و شیطان که فرزند کافر آورد، و در آنها زاد و ولد نیست، بلکه تخم می گذارد و جوجه

می آورد و فرزندان او همه پسرند و در آنها زن وجود ندارد.

أعطى المؤمن ثلاث خصال

«187»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَی الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ الْعِزَّةَ فِی الدُّنْیَا وَ الْفَلْحَ فِی الْآخِرَهِ وَ الْمَهَابَهَ فِی صُدُورِ الظَّالِمِینَ (1) ثُمَّ قَرَأَ «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ»(2) وَ قَرَأَ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَی قَوْلِهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.»(3)

*ترجمه کمره ای: (بمؤمن سه خصلت داده شده)

امام پنجم فرمود بمؤمن سه خصلت داده شده عزت در دنیا و پیروزی و رستگاری در آخرت و هیبت در دل ستمکاران سپس این آیه را خواند (آیه 8 سوره منافقون است) عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، و این آیه را قرائت کرد (آیه 1 سوره مؤمنون است) بتحقیق رستگار شدند مؤمنان تا قول خدای تعالی که میفرماید در بهشت جاویدانند.

شرح این آیه 11 سوره مؤمنونست این 11 آیه در وصف مؤمنان و سرانجام آنهاست که در بهشت جاویدان باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به مؤمن سه منش داده شده)

امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داد: ارجمندی در جهان و رستگاری در دیگر جهان و مهابت در دل ستمکاران» بعد این آیت را فرو خواند: «ارجمندی ویژه خدا و فرستاده او و گروندگان بدوست» و «مؤمنان رستگار شدند و در بهشت جاویدان اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن را سه خصلت داده شده است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل مؤمن را سه خصلت عنایت فرموده است: عزت در دنیا و رستگاری در آخرت و هیبت در دل ستمکاران سپس این آیه را قرائت فرمود که وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ عزت مخصوص خدا است و مخصوص پیغمبر او است و مخصوص مؤمنین است

و نیز این آیات را خواند قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ مسلماً مؤمنان رستگار شدند تا آنجا که میفرماید آنان در بهشت برای همیشه و جاودان خواهند بود.

****ترجمه جعفری: (به مؤمن سه خصلت داده شده)

عبد المؤمن انصاری از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند به مؤمن سه خصلت داده است: عزّت در دنیا و رستگاری در آخرت و هیبت در دل های ستمگران، سپس این آیه را قرائت کرد: «عزّت مخصوص خداوند و پیامبرانش و مؤمنان است» (4) و این آیه را قرائت کرد: «به تحقیق مؤمنان رستگار شدند- تا- آنان در بهشت جاویدان هستند.» (5)

أحق الناس بتمنی ثلاثه أشیاء ثلاثه نفر

«188»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ أَنْ یَتَمَنَّی لِلنَّاسِ الْغِنَی الْبُخَلَاءُ لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا اسْتَغْنَوْا کَفُّوا عَنْ أَمْوَالِهِمْ وَ أَحَقَّ النَّاسِ أَنْ یَتَمَنَّی لِلنَّاسِ الصَّلَاحَ أَهْلُ الْعُیُوبِ لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا صَلَحُوا کَفُّوا عَنْ تَتَبُّعِ عُیُوبِ النَّاسِ وَ أَحَقَّ النَّاسِ أَنْ یَتَمَنَّی لِلنَّاسِ الْحِلْمَ أَهْلُ السَّفَهِ الَّذِینَ یَحْتَاجُونَ إِلَی أَنْ یُعْفَی عَنْ سَفَهِهِمْ فَأَصْبَحَ أَهْلُ الْبُخْلِ یَتَمَنَّوْنَ فَقْرَ النَّاسِ وَ أَصْبَحَ أَهْلُ الْعُیُوبِ یَتَمَنَّوْنَ مَعَایِبَ النَّاسِ وَ أَصْبَحَ أَهْلُ السَّفَهِ یَتَمَنَّوْنَ سَفَهَ النَّاسِ .

1- هذا الخبر إلی هنا تقدّم فی هذا الباب تحت رقم 158.
2- سوره منافقون، آیه 8
3- سوره مؤمنون، آیات 1- 11
4- سوره منافقون، آیه 8.
5- سوره مؤمنون، آیات 1- 11.

وَ فِی الْفَقْرِ الْحَاجَهُ إِلَی الْبَخِیلِ وَ فِی الْفَسَادِ طَلَبُ عَوْرَهِ أَهْلِ الْعُیُوبِ وَ فِی السَّفَهِ الْمُکَافَأَهُ بِالذُّنُوبِ.

*ترجمه کمره ای: (سزاوارترین مردمی که سه چیز را آرزو کنند سه نفرند)

امام ششم فرمود سزاوارترین مردم برای آنکه بخواهد همه کس ثروتمند باشد بخیلانند، زیرا چون مردم ثروتمند شدند از دارائی آنها توقع نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد همه مردم خوب باشند معیوبانند زیرا چون مردم خوب باشند از مردم عیب جوئی نکنند و سزاوارترین کسی که بخواهد مردم حلیم و با حوصله باشند بی خردانند، زیرا مردم بیخرد نیازمندند که از بیخردی آنها گذشت شود ولی بر خلاف انتظار بخیلان آرزو میکنند مردم پریشان باشند و آلودگان میخواهند مردم هم آلوده و معیوب باشند و بی خردان میخواهند مردم هم بیخرد باشند با اینکه در فقر نیازمندی ببخیل می شود و در فساد عیب جوئی اهل عیب است و در سفاهت و بیخردی کیفر و مجازات گناهان مردم بیخرد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شایسته ترین مردمی که سه چیز آرزو می کنند)

امام صادق گفته: «شایسته ترین مردمان آنکه خواهد همه مردم توانگر باشند بخیلان اند، چون مردمان توانگر گردیدند به خواسته ایشان چشم ندارند و شایسته ترین مردمانی که خواهند همه نیکو باشند ناتندرستان اند. از این رو چون همه نیک باشند از کسی خرده گیری نکنند و شایسته ترین مردمان کسانی هستند که بخواهند، همه بردبار باشند سبک مغزان اند، چون بی خردان نیازمنداند که از بی خردی ایشان گذشت کنند. اما بر خلاف توقع بخیلان آرزو دارند همه پریشان باشند و آلودگان همه را آلوده خواهند و سبک مغزان همه را بی خرد خواهند با آنکه در تهی دستی نیازمندی به تنگ چشم می شود و در تباهی خرده گیریست و در سبک مغزی بی خردی کیفر گناه های بی خرد است».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه نفر از همه سزاوارترند که آرزوی سه چیز داشته باشند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: براستی که سزاوارترین مردم که برای مردم ثروت را آرزو کند همانا بخیلانند زیرا اگر مردم بی نیاز شدند طمع در مال بخیلان نکنند و سزاوارترین مردم که آرزومند شایستگی مردم باشد

صاحبان عیب اند زیرا اگر مردم شایسته شوند از رسیدگی بعیب های دیگران خودداری میکنند و سزاوارترین مردم که آرزوی حلم و بردباری دیگران داشته باشد بی خردانی هستند که به گذشت دیگران از بی خردی آنان نیازمنداند ولی بر خلاف این حقیقت بخیلان نیازمندی مردم را آرزو کنند و صاحبان عیوب معیوب بودن دیگران را آرزومنداند و بی خردان بی خردی مردم را، در صورتی که مردم بهنگام فقر احتیاج بمال بخیل پیدا می نمایند و در حال فساد به کارهای زشت پنهانی آلوده گان رسیده گی کنند و در موقع بی خردی بمقام تلافی گناهان دیگران برآیند.

****ترجمه جعفری: (سزاوارترین مردم به آرزو کردن سه چیز، سه نفرند)

ابن مسکان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم ثروت را آرزو کنند، بخیلان هستند، چون اگر مردم ثروتمند باشند چشم به اموال او نمی دوزند، و سزاوارترین مردم به این که برای مردم خوبی را آرزو کنند، صاحبان عیب هستند، چون وقتی مردم خوب شدند از دیگران عیب جویی نمی کنند، و سزاوارترین مردم به این که برای مردم آرزوی بردباری کنند، سفیهان هستند که احتیاج دارند که مردم از سفاهت آنان درگذرند. ولی همواره بخیلان، فقر مردم را آرزو می کنند و صاحبان عیب، عیب مردم را آرزو می کنند. و سفیهان همواره سفاهت دیگران را آرزو می کنند. در حالی که فقر باعث احتیاج به بخیل می شود و فساد باعث عیب جویی صاحبان عیب می شود و سفاهت باعث طلب مجازات مردم با گناهان می شود.

الأمور ثلاثه

«189»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّاجِرُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْأَحْوَلِ صَاحِبِ الطَّاقِ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ الْأُمُورُ ثَلَاثَهٌ أَمْرٌ تَبَیَّنَ لَکَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَ أَمْرٌ تَبَیَّنَ لَکَ غَیُّهُ فَاجْتَنِبْهُ وَ أَمْرٌ اخْتُلِفَ فِیهِ فَرُدَّهُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (امور سه تا است)

رسول خدا در حدیث طولانی فرموده امور سه تا است امری که درستی آن برای تو هویداست از آن پیروی کن و امری که نادرستی و گمراهی آن برای تو آشکار است از آن کناره کن و امری که مورد اختلاف و تردید است آن را بخدا برگردان.

شرح مقصود از اینکه امر مشتبه و مورد اختلاف را بخدا برگرداند این است که از حکم آن تفحص کند تا واضح گردد در هر موردی حکم و دستوری واضح هست که باید بدان عمل کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کارها سه گونه است)

پیامبر گفته: «کارها سه گونه است: آنچه برای تو آشکار است از آن پیروی کن و آنچه بر تو ناپیداست از آن دوری کن و آنچه محل اختلاف است آن را به خدا باز گردان».

***ترجمه فهری زنجانی: (کارها بر سه گونه است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله : ضمن حدیث مفصلی فرمود: کارها بر سه گونه است کاری که رستگاری در آن برای تو روشن است آن کار را دنبال کن و کاری که گمراهی در آن برای تو روشن است از آن دوری بجوی و کاری که در آن اختلاف شده است و روشن نیست آن را بخدای عز و جل بازش گردان.

****ترجمه جعفری: (کارها سه گونه اند:)

جمیل بن صالح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

در یک حدیث طولانی فرمود: کارها سه گونه اند: کاری که خوبی آن بر تو آشکار است پس از آن پیروی کن، کاری که بدی آن بر تو آشکار است، پس از آن دوری کن و کاری که در آن اختلاف است، پس آن را به خدا برگردان.

«190»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ كَثِيرِ بْنِ يَسَّامٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَحِلُّ مُهُورِ النِّسَاءِ وَ كَذَلِكَ مَنِ اسْتَدَانَ دَيْناً وَ لَمْ يَنْوِ قَضَاءَهُ.

*ترجمه کمره ای: (دزدها سه اند)

امام ششم فرمود: دزدها سه اند کسی که زکاه خود را ندهد، کسی که مهر زنها را بر خود حلال داند و رد نکند، کسی که قرض کند و قصد پس دادن ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دزدان سه تن اند)

امام صادق گفته: «دزدان سه تن اند: آنکه زکات خواسته خود ندهد و آنکه خوردن کابین زنان را بر خویش روا داند و آنکه وام کند و آهنگ باز پس دادن ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دزدان بر سه گونه اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دزدان بر سه گونه اند آنکه زکاه ندهد و آنکه کابین زنان را برای خود حلال بداند و هم چنین کسی که وامی بگیرد قصد پرداخت آن را نداشته باشد.

****ترجمه جعفری: (دزدان سه طایفه اند)

اسماعیل بن کثیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دزدان سه طایفه اند:

آنها که زکات نمی دهند و آنها که مهریه های زنان را بر خود حلال می دانند و همچنین آنها که قرض می گیرند و در این صدد نیستند که آن را باز پرداخت کنند.

الملائکه علی ثلاثه أصناف

«191»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: اَلْمَلَائِکَهُ عَلَی ثَلَاثَهِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ لَهُمْ جَنَاحَانِ وَ جُزْءٌ لَهُمْ ثَلَاثَهُ أَجْنِحَهٍ وَ جُزْءٌ لَهُمْ أَرْبَعَهُ أَجْنِحَهِ. (1). .

*ترجمه کمره ای: (فرشتگان سه دسته اند)

پیغمبر فرمود فرشتگان سه دسته اند یک دسته دو پر دارند یک دسته سه پر، یک دسته چهار پر مضمون این حدیث در سوره فاطر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرشتگان سه گروه اند)

پیامبر گفته: «فرشتگان سه گروه اند، گروهی دو پر دارند، و گروهی سه پر و گروهی چهار پر».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرشتگان بر سه طبقه اند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان بر سه گروه اند یک گروه را دو بال هست و یک گروه را سه بال و یک گروه را چهار بال.

****ترجمه جعفری: (فرشتگان سه گروه هستند)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان سه دسته اند: دسته ای که دو بال دارند و دسته ای که سه بال دارند و دسته ای که چهار بال دارند. (منظور از این تقسیم بندی، بیان مراتب و درجه های فرشتگان است که با هم تفاوت دارد: بعضی از آنها از قدرت و مرتبه بالایی برخوردارند و بعضی چنین نیستند و عدد دو و سه و چهار برای تغلیب است و خصوصیتی ندارد. بال داشتن فرشتگان در قرآن کریم، آیه (2) از سوره فاطر هم آمده است.)

1- هذا کنایه عن اختلاف درجاتهم فی القدره و مراتبهم فی القرب و لم یرد خصوصیه العدد، و قد روی عن ابن عبّاس عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أنّه رأی جبرئیل علیه السّلام لیله المعراج و له ستمائه جناح.

2- «الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَهِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنَی وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (1)»

الجن على ثلاثه أجزاء و الإنس على ثلاثه أجزاء

«192»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الْجِنُّ عَلَى ثَلَاثَهِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ مَعَ الْمَلَائِكَهِ وَ جُزْءٌ يَطِيرُونَ فِي الْهَوَاءِ وَ جُزْءٌ كِلَابٌ وَ حَيَّاتٌ وَ الْإِنْسُ عَلَى ثَلَاثَهِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ وَ جُزْءٌ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعَذَابُ وَ جُزْءٌ وُجُوهُهُمْ وُجُوهُ الْآدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ.

*ترجمه کمره ای: (جن سه قسم است، انسان سه قسم)

امام ششم فرمود جن سه قسمست یک دسته با فرشتگان است و یک دسته در هوا میپرند و یک دسته سگان و مارانند و انسان سه قسم است یک قسم زیر سایه عرشند در روزی که جز سایه او سایه ای نیست و یک دسته محاسبه میشوند و عذاب میکشند و یک دسته هم شکل آدمند ولی دل آنها دل اهریمن است.

شرح: مقصود از دسته دوم انسان گنهکارانند که بحساب آنها رسیدگی می شود و کیفر میشوند و نجات پیدا میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پریان سه گروه اند، انسان نیز چنانست)

امام صادق گفته: «پریان سه گروه اند: دسته یی با فرشتگان اند و دسته یی در آسمان معلق می زنند و دسته یی سگان و مارها هستند.

و انسان نیز سه گروه اند: گروهی زیر سایه عرش خدایند روزی که جز سایه او سایه یی نیست و گروهی فرا شمار کشیده شوند و گروهی به صورت آدمی هستند لیک سیرت اهریمنی دارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (جن بر سه گروه است و انسان بر سه گروه)

امام صادق علیه السّلام فرمود: جن بر سه گروه است یک گروه با فرشتگان است و یک گروه در فضا به پروازند و یک گروه سگان و مارانند و انسان بر سه گروه است یک گروه در زیر سایه عرش اند روزی که سایه

ای بجز سایه عرش نیست و یک گروه را حساب و کیفری هست و یک گروه بصورت آدمی و باطنشان باطن شیطان ها است.

****ترجمه جعفری: (اجنّه سه دسته و انسان نیز سه دسته اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اجنّه سه دسته اند: دسته ای با فرشتگان هستند و دسته ای در هوا پرواز می کنند و دسته ای سگ ها و مارها هستند. و انسان ها نیز سه دسته اند: دسته ای زیر سایه عرش قرار می گیرند: در آن روزی که سایه ای جز سایه آن نیست و دسته ای هستند که حساب و عذاب دارند و دسته ای هستند که صورت هایشان صورت آدمی است ولی دل هایشان دل های شیاطین است.

ثلاثه لا یصلی خلفهم

«193»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا نَسِیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ اسْمَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا یُصَلَّی خَلْفَهُمُ الْمَجْهُولُ وَ الْغَالِی وَ إِنْ کَانَ یَقُولُ بِقَوْلِکَ (1) وَ الْمُجَاهِرُ بِالْفِسْقِ وَ إِنْ کَانَ مُقْتَصِداً.

*ترجمه کمره ای: (پشت سر سه کس نماز جماعت نباید خواند)

امام ششم فرمود سه کسند که پشت سرشان نباید نماز خواند شخص مجهول الحال که مذهب و عدالت او را نمیدانی و شخص غالی که برای ائمه صفات مخصوص خدا را قائل است اگر چه شیعه مذهب باشد و کسی که آشکار مرتکب فسق می شود اگر چه خوش عقیده باشد و بغلو یا بد بینی نسبت بائمه متصف نباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پس سه تن نماز گزاردن روا نیست)

امام صادق گفته: پس سه تن نماز گزاردن روا نیست: آنکه مجهول الحال باشد یعنی ندانی چه راه و مسلکی دارد و آنکه برای پیشوایان صفات خدایی قائل باشد اگر چه بر مذهب جعفری باشد و آنکه آشکارا فسق ورزد و اگر چه خوش عقیده بود و غالی و بد بین به پیشوایان مذهب جعفری نباشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پشت سر سه کس نباید نماز جماعت خواند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پشت سر سه کس نباید نماز جماعت خواند کسی که عقیده اش و مذهبش برای تو نامعلوم است و کسی که در باره ائمه غلو کند گرچه شیعه باشد و کسی که آشکارا بگناه مرتکب شود گرچه در عقیده اش میانه رو باشد.

شرح: آنچه از مجموع روایات وارده در معنای غلو استفاده می شود و مطابق تحقیق است آن است که غلو عبارت است از اینکه شخص برای امام علیه السّلام مقامی بالاتر از مقام عبودیت حق قائل گردد و در غیر این صورت یعنی با حفظ مقام عبودیت و مخلوقیت هر چند بصفات کمالیه در ائمه معتقد باشد و معرفت در باره آنان بیشتر پیدا کند تجلیلی است از مقام الوهیت که عظمت مقام خلیفه کاشف از عظمت مستخلف و تجلیل از نایب تجلیل از منوب عنه است نه توهین و تحقیر از او.

****ترجمه جعفری: (پشت سر سه نفر نماز گزارده نشود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه نفرند که پشت سر آنان نماز گزارده نمی شود:

شخص ناشناخته، و اهل غلوّ اگر چه عقیده تو را داشته باشد، و کسی که آشکارا گناه می کند اگر چه میانه رو باشد (منظور از غلو کردن ثابت کردن صفات خدایی بر امامان است و ائمه ما از این گروه همواره بیزاری می کردند.)

1- غلا فی الدین غلوا من باب قعد: تصلب و شدد حتّی تجاوز الحد، و فی التنزیل «لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ»* و الغلوّ یطلق علی معنیین الأول الغلوّ فی أئمه أهل البیت علیهم السلام فالغالی هو الذی یقول فیهم علیهم السلام ما لیس لهم کتفویض أمر الکائنات الیهم مثلا. و الثانی الاعتقاد بأن معرفه الامام و ولایته یکفی عن الفرائض فیترکون الصلاه و الزکاه و جمیع العبادات اعتمادا علی ولایتهم. و جل ما ورد فی کتب الرجال بان فلانا غال بهذا المعنی و الدلیل علی ذلک ما رواه أحمد بن الحسین الغضائری عن الحسن

بن محمّد بن بندار القمّىّ قال: سمعت مشايخى يقولون ان محمّد ابن اورمه لما طعن عليه بالغلوّ بعث إليه الأشاعره ليقتلوه فوجدوه يصلى الليل أوله إلى آخره ليالى عده فتوقفوا عن اعتقادهم، و فى فلاح السائل عن الحسين بن أحمد المالكى قلت لأحمد بن مليک الكرخى عما يقال فى محمّد بن سنان من أمر الغلوّ فقال: معاذ اللّه هو و اللّه علمنى الطهور. الى غير ذلک من الاخبار تدلّ على أن المراد بالغلوّ و الغالى فى كتب الرجاليين من القدماء هذا المعنى لا الأول، و اشتبه الامر على بعض المتأخرين و زعم أن المراد بالغالى معنى الأول فلذا طعن على القدماء و قال: رميهم بعض الروات بالغلو لنقلهم بعض المعجزات عنهم او اعتقادهم فى الامام أنّه يعلم الغيب أو نظير ذلک. و هذا زعم باطل و سوء ظن بمشايخ الحديث و الاجلاء عصمنا اللّه منه.

ثلاثه لا یؤکلن فیسمن و ثلاثه یؤکلن فیهزلن

«194»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَهٌ یُسْمِنَّ وَ ثَلَاثَهٌ یُهْزِلْنَ فَأَمَّا الَّتِی یُسْمِنَّ فَإِدْمَانُ الْحَمَّامِ وَ شَمُّ الرَّائِحَهِ الطَّیِّبَهِ وَ لُبْسُ الثِّیَابِ اللَّیِّنَهِ وَ أَمَّا الَّتِی یُهْزِلْنَ فَإِدْمَانُ أَکْلِ الْبَیْضِ وَ السَّمَکِ وَ الطَّلْعِ (1).

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه یعنی بإدمان الحمام أن یدخله یوم و یوم لا فإنه إن دخله کل یوم نقص من لحمه

*ترجمه کمره ای: (سه نخوردنی است که تن را فربه میکنند و سه خوردنیست که لاغر میکنند)

امام ششم فرمود سه چیز فربه میکنند و سه چیز لاغر میکنند، آن سه که فربه میکنند همیشه حمام رفتن و بوی خوش استشمام کردن و جامه نرم پوشیدنست و آن سه که لاغر میکنند مداومت بر خوردن تخم و ماهی و گل درخت خرما.

مصنف این کتاب گوید: مقصود از همیشه حمام رفتن این است که یک روز نه یک روز بحمام رود زیرا اگر هر روز بحمام رود لاغر شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه نخوردنی فربه کند و سه خوردنی لاغر)

امام صادق گفته: «سه نخوردنی تن را فربه کند و سه خوردنی لاغر: آن سه که فربه کند: پیوسته گرمابه رفتن است و بوی خوش شنیدن و جامه نرم پوشیدن. و آن سه که لاغر کند: هماره تخم مرغ خوردن و ماهی و غلاف خوشه خرما».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه نخوردنی فربهی آورد و سه خوراکی لاغری)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز فربهی آورد و سه چیز لاغری اما آن سه که فربهی آورد همیشه بحمام رفتن و بوی خوش بوئیدن و جامه نرم پوشیدن است و اما آن سه که لاغر میسازد مداومت خوردن تخم مرغ است و ماهی و گل درخت خرما.

****ترجمه جعفری: (سه چیز خورده نمی شود ولی چاق می کند و سه چیز خورده می شود ولی لاغر می کند)

معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز چاق و سه چیز لاغر می کند: آن سه چیز که چاق می کند: مداومت در حمام رفتن و بو کردن عطر خوش و پوشیدن لباس نرم است. و آن سه چیزی که لاغر می کند، مداومت در خوردن تخم مرغ و ماهی و شکوفه درخت خرماست.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از مداومت در حمام رفتن این است که یک روز در میان به حمام برود و چون هر روز حمام رود لاغر می شود.

جمیع أحکام المسلمین تجری علی ثلاثه أوجه

«195»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی أَوَیْسٍ عَنْ ضَمْرَهَ بْنِ أَبِی ضَمْرَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام جَمِیعُ أَحْکَامِ الْمُسْلِمِینَ تَجْرِی عَلَی ثَلَاثَهِ أَوْجُهٍ شَهَادَهٍ عَادِلَهٍ أَوْ یَمِینٍ قَاطِعَهٍ أَوْ سُنَّهٍ جَارِیَهٍ مَعَ أَئِمَّهِ الْهُدَی.

*ترجمه کمره ای: (جمیع احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود)

امام اول فرمود همه احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود، گواه عادل، قسم برنده، دستوری که از امامان بر حق رسیده.

شرح: مقصود احکام قضاوت و دادگریست که محکمه شرع بر طبق آن عمل میکند و آن احکام بر این سه مطلب جاری می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان گردد)

امام علی بن ابی طالب گفته: «همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان می گردد: گواه دادگر، سوگند برنده یا روش روان از پیشوایان درست».

***ترجمه فهری زنجانی: (همه قضاوتهای مسلمانان از سه مجرا است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همگی مسلمانان از سه راه قضاوت میکنند گواهی عادلانه یا سوگند قطعی یا روشی که ائمه هدی است.

****ترجمه جعفری: (همه احکام مسلمانان از سه طریق اجرا می شود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همه احکام مسلمانان از سه طریق اجرا می شود: از طریق شهادت عادل، یا از طریق سوگند قطعی خوردن، یا از طریق شیوه عمل شده با امامان بر حق.

1- الطلع- بالفتح- ما یطلع من النخله ثمّ یصیر ثمرا ان کانت انثی و ان کانت النخله ذکرا لم یصر ثمرا بل یؤکل طریا و یترک علی النخله أیاما معلومه حتّی یصیر فیه شی ء أبیض مثل الدقیق و له رائحه ذکیه فیلقح به الأنثی. (المصباح).

«196»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ دِلْهَاثٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةٍ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى أَمَرَ بِالصَّلَاهِ وَ الزَّكَاهِ (1) فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكِّ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ (2) فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صِلَهِ الرَّحِمِ (3) فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز با سه قرین است)

امام هشتم فرمود خدای عز و جل سه چیز را همراه سه چیز دیگر دستور داده بنماز با زکاه دستور داده، کسی که نماز بخواند و زکاه ندهد نمازش قبول نیست، بشکر به شکرگزاری خود با شکرگزاری پدر و مادر دستور داده (در آیه 14 سوره لقمان و اشکر لی و لوالدیک) کسی که حق و حرمت پدر و مادر را نگه ندارد شکر خدا را نکرده، بتقوی از خدا و صله رحم با هم دستور داده (در آیه 1 سوره نساء وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ) کسی که صله رحم نکند از خدا نترسیده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز با سه چیز همراه است)

امام علی بن موسی الرضا گفته: «خدا سه چیز را با سه چیز فرمان داده؛ نمازگزاری که به او زکات تعلق گیرد و نپردازد نمازش پذیرفته نیست، و به سپاسگزاری برای خود و پدر و مادر فرمان داده، آنکه سپاس پدر و مادر نکند، هر گاه خدای را سپاس کند پذیرفته نیست!. به پرهیزگاری از خدا و پیوند با خویشاوند فرمان داده، آنکه پیوند با خویشان ندارد، از خدا بیمناک نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز قرین سه چیز است)

امام رضا علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل دستور سه چیز را بهمراه دستور سه چیز دیگر صادر فرموده است دستور نماز را با زکاه پس هر کس نماز بخواند و زکاه نه پردازد نماز او پذیرفته نیست و به سپاسگزاری از خود دستور فرموده با سپاس از پدر مادر پس هر کس از پدر و مادر خود سپاسگزار نباشد خدای را سپاسگزار نیست و دستور فرموده است به

تقوی از خدا و صله رحم پس هر کس که صله رحم نکند از خداوند پرهیز نکرده است.

شرح: دستور شکرگزاری حضرت حق و پدر مادر در سوره لقمان است وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِی عامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوالِدَيْکَ إِلَیَّ الْمَصِيرُ.

و دستور بتقوی و صله رحم در سوره نساء است (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ).

****ترجمه جعفری: (سه چیز همراه با سه چیز است)

حارث بن دلهاث از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند به سه چیز امر فرموده که همراه با سه چیزند: به نماز و زکات امر کرده، پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نماز او قبول نمی شود، به شکر خود و شکر پدر و مادر امر کرده، پس هر کس از پدر و مادرش تشکر نکند شکر خدا را به جا نیاورده است، و به تقوای الهی و صله رحم امر کرده، پس هر کس صله رحم نکند از خدا هم پروا ندارد.

ثلاثه یشفعون إلی الله عز و جل فیشفعون

«197»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِیُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثَهٌ يَشْفَعُونَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيُشَفَّعُونَ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس نزد خدای عز و جل شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته است)

رسول خدا فرمود سه دسته نزد خدا شفاعت میکنند و شفاعتشان پذیرفته می شود، پیغمبران سپس علما و دانشمندان سپس شهیدان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن نزد خدا میانجی گری کنند و پذیرفته شود)

پیامبر گفته: «سه گروه پیش خدا میانجی گری کنند و از ایشان پذیرفته گردد: «پیامبران بعدا دانایان سپس شهیدان» یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس از خدای عز و جل خواهش میکنند و خداوند خواهش آنان را می پذیرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه کس از خدای عز و جل خواهش میکنند و خواهش آنان پذیرفته است: پیمبران و سپس دانشمندان و سپس شهیدان.

****ترجمه جعفری: (سه طایفه نزد خدا شفاعت می کنند و شفاعت آنها پذیرفته می شود)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه طایفه نزد خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می شود: پیامبران، دانشمندان و شهیدان.

أول من سوهم علیه ثلاثه

«198»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: أَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَیْهِ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ (4) وَ السِّهَامُ سِتَّهٌ ثُمَّ اسْتَهَمُوا فِی یُونُسَ لَمَّا رَکِبَ مَعَ الْقَوْمِ فَوَقَفَتِ 4.

1- فی قوله تعالی «وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ» البقره: 44.
2- فی قوله تعالی «أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ» لقمان: 14.
3- فی قوله تعالی «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ» النساء: 2.
4- آل عمران: 44.

السَّفِينَهُ فِی اللُّجَّهِ فَاسْتَهَمُوا فَوَقَعَ السَّهْمُ عَلَی یُونُسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ فَمَضَی یُونُسُ إِلَی صَدْرِ السَّفِینَهِ فَإِذَا الْحُوتُ فَاتِحٌ فَاهُ فَرَمَی بِنَفْسِهِ ثُمَّ کَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وُلِدَ لَهُ تِسْعَهٌ فَنَذَرَ فِی الْعَاشِرِ إِنْ یَرْزُقْهُ اللَّهُ غُلَاماً أَنْ یَذْبَحَهُ قَالَ فَلَمَّا وُلِدَ عَبْدُ اللَّهِ لَمْ یَکُنْ یَقْدِرُ أَنْ یَذْبَحَهُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی صُلْبِهِ فَجَاءَ بِعَشْرٍ مِنَ الْإِبِلِ وَ سَاهَمَ عَلَیْهَا وَ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ فَخَرَجَ السِّهَامُ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ فَزَادَ عَشْراً فَلَمْ تَزَلِ السِّهَامُ تَخْرُجُ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ وَ یَزِیدُ عَشْراً فَلَمَّا أَنْ بَلَغَتْ مِائَهً خَرَجَتِ السِّهَامُ عَلَی الْإِبِلِ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مَا أَنْصَفْتُ رَبِّی فَأَعَادَ السِّهَامَ ثَلَاثاً فَخَرَجَتْ عَلَی الْإِبِلِ فَقَالَ الْآنَ عَلِمْتُ أَنَّ رَبِّی قَدْ رَضِیَ فَنَحَرَهَا.

*ترجمه کمره ای: (اول کسانی که قرعه بر آنها کشیده شد سه تنند)

امام پنجم فرمود اول کسی که قرعه بر او کشیده شد مریم دختر عمران بود که خداوند میفرماید، ای پیغمبر تو پیش آنها نبودی هنگامی که قلمهای خود را در آب افکندند که کدام سرپرستی مریم را کنند سهام این قرعه شش بود سپس در باره یونس قرعه کشیدند تا سه بار بنام یونس در آمد یونس بجلو کشتی رفت که ناگاه ماهی دهان گشوده ای بود، خود را در دهان وی افکند، سپس عبد المطلب بود که نه پسر برای او زائیده شد برای دهمی نذر کرد که اگر پسر باشد او را قربانی کند، فرمود چون عبد اللّه زائیده شد نمیتوانست او را قربانی کند با اینکه رسول خدا در پشت او بود و باید از پشت او بوجود آید باین جهت ده شتر آورد و میان آنها با عبد اللّه قرعه کشید و قرعه بنام عبد اللّه در آمد و ده ده افزود همیشه قرعه بنام عبد اللّه در می آمد و ده شتر می افزود تا چون شتران بصد رسیدند قرعه بنام شتران درآمد عبد المطلب گفت با پروردگار خود بانصاف رفتار نکردم ! اگر بهمین قرعه نخستین اکتفاء کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد و بنام شتران در آمد سپس گفت اکنون دانستم که پروردگار من راضی شده است پس آن صد شتر را در راه خدا قربانی کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نخستین کسانی که قرعه برایشان افکنده شد سه تن اند)

امام محمد باقر گفته:

«نخستین کسی که قرعه بر او افکنده شد: مریم دخت عمران بود، چنان که خدا در قرآن گفته: «ای پیامبر تو پیش ایشان نبودی آنگاه که قلمهای خویش در آب افکندند تا کدامین سرپرستی مریم را به عهده گیرند، سهام

این قرعه شش بود. آنگاه در باره یونس پیامبر قرعه کشیدند تا سه بار بنام وی برآمد. او پیش کشتی درآمد ناگهان ماهی دهان گشاده یی بود، یونس خویشتن در دهان آن درافکند.

بعد از ایشان عبد المطلب است که خدا بدو نه پسر داد، او نذر کرد هر گاه خدا به او فرزند نرینه یی دهد دهمین را قربانی کند. چون دهمین را داد از کشتن وی پشیمان بود، از این جهت ده اشتر بیاورد و میان آنها و عبد اللّٰه که دهمین باشد قرعه افکند باز بنام عبد اللّٰه برآمد. او بر ده همی افزود تا به صد اشتر رسید، این بار قرعه بنام صد اشتر افتاد عبد المطلب گفت: ای خدا به انصاف رفتار نکردم، هر گاه به قرعه نخستین بسنده کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد تا به صد اشتر برای خدا قربانی کرده گفت: اکنون دانستم که پروردگار من بدین خشنود شد»

***ترجمه فهری زنجانی: (نخستین کسانی که قرعه بنامشان زده شد سه نفراند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: نخستین کسی که قرعه بنامش زده شد مریم دختر عمران بود همان که خدای عز و جل فرماید: ای پیغمبر تو نزد آنان نبودی هنگامی که قلمهای خود را در آب می افکندند که کدام یک سرپرست مریم شوند و تیرهای قرعه شش عدد بود سپس در باره یونس قرعه زدند هنگامی که با گروهی سوار کشتی بود کشتی در گرداب ایستاد، آنان قرعه زدند قرعه سه بار بنام یونس افتاد فرمود یونس بطرف سینه کشتی آمد دید نهنگ دریا دهان خود را باز کرده او خود را بدهان ماهی افکند، سپس عبد المطلب بود که نه فرزند برای او متولد شد پس نذر کرد اگر فرزند دهمین پسر باشد قربانی اش کند فرمود: چون عبد اللّٰه متولد شد با بودن رسول خدا در صلب عبد اللّٰه نمیتوانست او را قربانی کند بهمین جهت ده شتر آورد و قرعه بنام آن ده شتر و عبد اللّٰه زد قرعه بنام عبد اللّٰه در آمد پس ده شتر دیگر افزود و همین طور قرعه ها بنام عبد اللّٰه در می آمد و عبد المطلب هر نوبت ده شتر می افزود چون عدد شتران بصد رسید قرعه بنام شتران درآمد عبد المطلب گفت: با پروردگار خودم بانصاف رفتار نکردم قرعه ها را تا سه بار تکرار کرد و هر سه نوبت قرعه بنام شتر بیرون می آمد پس عبد المطلب گفت: الان دانستم که پروردگارم راضی شد و شتران را نحر کرد.

****ترجمه جعفری: (نخستین کسانی که بر آنان قرعه کشیده شد، سه نفرند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: نخستین کسی که بر او قرعه کشیده شد، مریم دختر عمران بود و این است سخن خداوند که می فرماید: «و تو نزد آنان نبودی، هنگامی که قرعه کشیدند که کدام یک از مریم کفالت کنند» (1) و چوبه های تیر قرعه شش تا بود، و نیز در باره یونس قرعه کشیدند و آن هنگامی بود که با آن قوم سوار کشتی شد و کشتی در وسط دریا متوقف شد، آنها سه بار قرعه کشیدند (که یک نفر را به دریا اندازند تا کشتی سبک شود) هر بار قرعه به نام یونس افتاد، پس یونس به سینه کشتی رفت و ناگهان ماهی بزرگی دهانش را گشوده بود و یونس خود را انداخت. همچنین عبد المطلب نه پسر داشت و نذر کرد که اگر دهمی هم پسر باشد آن را ذبح کند و چون عبد اللّه به دنیا آمد نمی توانست او را ذبح کند در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صلب او بود، پس ده شتر آورد و میان آنها و عبد اللّه قرعه کشید قرعه به نام عبد اللّه افتاد، ده شتر دیگر اضافه کرد باز قرعه به نام عبد اللّه درآمد، همین طور ده تا ده تا شترها را اضافه می کرد و قرعه همچنان به نام عبد اللّه می افتاد، وقتی تعداد شترها به صد رسید قرعه به شترها افتاد، عبد المطلب گفت: من با پروردگارم انصاف نکردم، پس سه بار قرعه به تکرار کرد هر بار قرعه با شترها افتاد، پس گفت: اکنون دانستم که پروردگارم راضی است و شترها را نحر کرد.

السفرجل فیه ثلاث خصال

«199»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَصْرِیِّ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ وَ وَهْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ إِنَّ الزُّبَیْرَ دَخَلَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ بِیَدِهِ سَفَرْجَلَةٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَا زُبَیْرُ مَا هَذِهِ بِیَدِکَ فَقَالَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ سَفَرْجَلَةٌ فَقَالَ یَا زُبَیْرُ کُلِ السَّفَرْجَلَ فَإِنَّ فِیهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ قَالَ وَ مَا هِیَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ یُجِمُّ الْفُؤَادَ (2) وَ یُسَخِّی الْبَخِیلَ وَ یُشَجِّعُ الْجَبَانَ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ شَیْخَنَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَرْوِی أَنَّ الصَّادِقَ علیه السّلام قَالَ: مَا زَالَ الزُّبَیْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ حَتَّی أَدْرَکَ فَرْخُهُ (3) فَنَهَاهُ عَنْ رَأْیِهِ.

*ترجمه کمره ای: (در به سه خصلت است)

شهاب بن عبد ربه گوید شنیدم امام ششم میفرمود زبیر حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و یک دانه به در دست داشت رسول خدا باو گفت ای زبیر این چیست در دستت؟ عرض کرد یا رسول اللّه این یک دانه به است، فرمود ای زبیر به بخور زیرا در آن سه خصلت است، عرضکرد یا رسول اللّه آن خصلتها چیست؟ فرمود دل را گرم میکند بخیل را سخاوت می بخشد، ترسو را پردل میکند.

مصنف این کتاب گوید از استاد خود محمد بن الحسن شنیدم روایت میکرد از حضرت صادق که همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا جوجه اش عبد اللّه بزرگ شد و او را گمراه کرد و از عقیده خود برگردانید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در به سه منش است)

شهاب پور عبد ربه گفته: از امام صادق شنیدم که گفت:

زبیر پیش پیامبر آمد و بهی در دست داشت پیامبر گفت: این چیست در دست تو؟. گفت: بهی ست.

پیامبر گفت: ای زبیر به خور که در آن سه منش است. پرسید آنها کدام است؟. گفت: دل را گرم کند و تنگ چشم را جوانمرد سازد و ترسو را دلاور کند». صدوق مؤلف کتاب گفته: از پیر خود محمد بن الحسن شنیدم روایت می کرد از امام صادق که می گفته: زبیر از ما بود تا فرزندش عبد اللّه بزرگ شد و او را از ما بگردانید».

***ترجمه فهری زنجانی: (در به سه خاصیت هست)

شهاب بن عبد ربه گوید: شنیدم امام صادق میفرمود: که زبیر به نزد پیغمبر آمد و بهی بدست داشت رسول خدایش فرمود: ای زبیر این چیست که بدست داری؟ عرض نمود: یا رسول اللّه این یک دانه به است فرمود: ای زبیر به بخور که در آن سه خاصیت است عرض کرد: یا رسول اللّه آن خواص چیست؟ فرمود: دل را شاد میکند و بخیل را سخی طبع می سازد و ترسو را دلیر میکند.

این کتاب (رضی الله عنه) گوید: از استاد خود محمد بن الحسن شنیدم که از امام صادق روایت میکرد که فرمود: زبیر از ما اهل بیت بود تا آنگاه که جوجه اش (عبد اللّه) بزرگ شد و او را از عقیده اش منحرف ساخت.

****ترجمه جعفری: (در «به» سه خصلت است)

شهاب بن عبد ربّه می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید: زبیر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که در دستش یک عدد به بود، پیامبر خدا به او فرمود: ای زبیر این چیست که در دست توست؟ گفت: یا رسول اللَّه، این یک به است. پیامبر فرمود: ای زبیر، بخور که در آن سه خصلت است: قلب را آرامش می دهد و بخیل را سخاوتمند و ترسو را شجاع می کند.

مصنف این کتاب می گوید: از استادم محمد بن حسن شنیدم که از امام صادق علیه السّلام روایت می کرد که زبیر از خاندان ما بود تا اینکه جوجه اش بزرگ شد و او را از رأی خود برگردانید. (منظور از جوجه زبیر، پسرش عبد اللّه می باشد.)

فی البصل ثلاث خصال

«200»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکِسَائِیِ (4) عَنْ مُیَسِّرٍ .

1- سوره آل عمران، آیه 44
2- أی یریح القلب.
3- کنایه عن ابنه عبد اللّه.
4- کذا فی النسخ و فی الکافی ج 6 ص 374 «عن محمّد بن علی الهمدانیّ عن الحسن ابن علی الکسلان».

بَيَّاعِ الزُّطِّيِّ وَ كَانَ خَالَهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يَقُولُ كُلُوا الْبَصَلَ فَإِنَّ فِيهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ (1) وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ وَ يَزِيدُ فِي الْمَاءِ وَ الْجِمَاعِ.

*ترجمه کمره ای: (در پیاز سه خصلت است)

میسر فروشنده غلام سیاه گوید از امام ششم شنیدم میفرمود پیاز را بخور که در آن سه خصلت است دهن را خوشبو کند و بن دندانها را سخت نماید و نطفه و باه را بیفزاید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در پیاز سه خاصیت است)

میسر فروشنده غلام سیاه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «پیاز را بخور که در آن سه خاصیت است: دهان را خوشبو می کند و بن دندانها را محکم می کند و آب مرد و جماع را نیرو می بخشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (در پیاز سه خاصیت هست)

حسن بن علی کسائی از دائی خود میسر برده فروشی روایت میکند که گفت: شنیدم امام صادق میفرمود: پیاز بخورید که در آن سه خاصیت هست: دهن را خوش بو سازد و گوشت پای دندان را محکم نماید و نطفه و آمیزش جنسی را می افزاید.

****ترجمه جعفری: (در پیاز سه خصلت است)

میسّر می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: پیاز بخورید که در آن سه خصلت است: دهان را خوشبو می کند و لثه ها را محکم می سازد و منی و جماع را زیاد می کند. (شاید منظور پیاز پخته است که دهان را خوشبو می کند و یا پس از مدتی دهان خوشبو می شود)

لا رقی إلا فی ثلاثه

«201»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ

السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السّلام أَنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: لَا رُقَى إِلَّا فِی ثَلَاثَةٍ فِی حُمَةٍ أَوْ عَيْنٍ أَوْ دَمٍ لَا يَرْقَأُ.

*ترجمه کمره ای: (ورد اثری ندارد مگر در سه چیز)

پیغمبر فرمود ورد و دعای نوشته اثری ندارد مگر در سه چیز. گزنده نیش دار، چشم بد، خونی که ریخته نشود.

شرح: ظاهرا اثر خون زیادی باشد که بحجامت نتوان دفع کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (افسون رخنه یی ندارد جز در سه چیز)

گزنده نیش دار، چشم زخم، خونی که ریخته نشود». یعنی به حجامت ریخته نگردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (بجز در سه مورد نباید افسون کرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بجز در سه مورد نباید افسون کرد در تب و چشم زخم و خونی که از جریان باز نایستد.

****ترجمه جعفری: (نوشتن دعا اثر ندارد مگر در سه جا)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نوشتن دعا اثر ندارد مگر در سه جا: در تب یا چشم زخم یا خونی که بند نیاید.

ثلاث خصال من علامات الفقه

«202»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْكُمَيْدَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السّلام مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ الصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الحِكْمَةِ وَ إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَی كُلِّ خَيْرٍ.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت از نشانه های فهم و بصیرت در دین است)

امام هشتم فرمود از نشانه های فهم و بصیرت در دین بردباری و دانشمندی و خاموشی است، خاموشی یک دری است از درهای حکمت و فرزانگی و خاموشی جلب دوستی می نماید و دلیل هر خیر و خوشی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز نشانه بینایی در دین است)

امام رضا گفته: «از نشانه های بینایی در کار دین: بردباریست و دانایی و خاموشی ست و خاموشی دریست از درهای دانش و فرزانگی و خاموشی دوستی می کشاند و رهنمای هر نیکی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز از نشانه های فهم است)

امام رضا علیه السّلام فرمود: از نشانه های فهم، بردباری است و دانش و خاموشی براستی که خاموشی دری است از درهای حکمت و خاموشی دوستی آرد و رهنمای هر خیر و خوبی است.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت از نشانه های دانستن است)

احمد بن ابی نصر بزنطی از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از نشانه های فهم و درک، بردباری و علم و سکوت است، همانا سکوت دری از درهای حکمت است و سکوت محبت می آورد و نشانه هر چیزی است.

یکره النفخ فی ثلاثه أشیاء

«203»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام يُكْرَهُ النَّفْخُ فِي الرُّقَى وَ الطَّعَامِ وَ مَوْضِعِ السُّجُودِ.

*ترجمه کمره ای: (دمیدن در سه چیز بد است)

امام ششم فرمود دمیدن در رقیه ها «یعنی نوشته دعا و طلسم و ورد» و در خوراک و در جای سجده بد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دمیدن در سه چیز بد است)

امام صادق گفته: «دمیدن در افسون و خوراک و جای سجده نیکو نیست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه چیز را نشاید دمید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: افسون و غذا و محل سجده را دمیدن نشاید.

****ترجمه جعفری: (دمیدن در سه جا مکروه است)

حسین بن مصعب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دمیدن در دعای نوشته شده و طعام و محل سجده مکروه است.

ثلاث خصال من کن فیه فهو فی جهنم

«204»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ.

1- النکهه: ریح الفم. و اللثه- بکسر اللام و تخفیف المثلثه-: خفیف لحم الأسنان و الأصل لثی مثال عنب فحذفت اللام و عوض عنها الهاء و الجمع لثات علی لفظ المفرد.

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ إِذَا كُنَّ فِي الرَّجُلِ فَلَا تَحَرَّجْ أَنْ تَقُولَ إِنَّهُ فِي جَهَنَّمَ الْجَفَاءُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ وَ ثَلَاثٌ إِذَا كُنَّ فِي الْمَرْأَةِ فَلَا تَحَرَّجْ أَنْ تَقُولَ إِنَّهَا فِي جَهَنَّمَ الْبَذَاءُ وَ الْخُيَلَاءُ وَ الْفَجْرُ (1).

*ترجمه کمره ای: (هر که دارای سه خصلت باشد در دوزخ است)

امام ششم فرمود چون در مرد سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است، جفاکاری و ترس و بخل و چون در زن سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگوئی در جهنم است بیشرمی، خود فروشی، بدکاری،

**ترجمه مدرس گیلانی: (دارنده سه منش در دوزخ است)

امام صادق گفته: «هر گاه در کسی سه منش باشد باکی مدار که گویی به دوزخ رود: جفا کاری و بیمناکی و تنگ چشمی و هر گاه در زنی سه منش پدید آید باکی مدار که گویی به دوزخ رود: بی شرمی، خود پسندی و بدکاری».

***ترجمه فهری زنجانی: (در هر کس سه صفت باشد جهنمی است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه صفت در هر مردی باشد بدون پروا باو بگو که جهنمی است:

ستمکاری و ترس و بخل و سه صفت در هر زنی باشد بدون پروا بگویش جهنمی است: بد زبانی و خود خواهی و دامن آلوده گی.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت در هر کس باشد اهل جهنّم است)

علاء بن فضیل از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که اگر در شخصی باشد، بدون باک می توانی بگویی که او در جهنم است: بی حیایی، تکبر و بدکاری.

من کسب مالا من غیر حله سلط الله علیه ثلاثه أشیاء

«205»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ کَسَبَ مَالًا مِنْ غَیْرِ حِلٍ (2) سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْبِنَاءَ وَ الْمَاءَ وَ الطِّینَ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که از غیر راه حلال مالی بدست آورد سه چیز بر آن مال مسلط شود)

امام ششم فرمود، هر کس مال حرامی بدست آورد خداوند ساختمان کردن و آب و گل را بر او مسلط کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه غیر حلال دست آورد سه چیز بر آن چیز چیره گردد)

امام صادق گفته: «هر کس خواسته حرامی به دست آورد خدا ساختمان سازی و آب و گل را بر او چیره کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس از راه حرام مالی بدست بیاورد خداوند سه چیز بر او مسلط گرداند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس مالی از راه حرام بدست آورد خداوند بنائی و آب و گل کاری را بر او مسلط می سازد.

****ترجمه جعفری: (هر کس مالی را از راه نامشروع به دست آورد، خدا سه چیز را بر آن مسلط می کند)

هشام بن حکم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس مالی را از راه نامشروع به دست آورد، خداوند ساختمان سازی و آب و گل را بر او مسلط می کند.

ثلاثه للمؤمن فیهن راحه

«206»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ مُطَرِّفٍ مَوْلَی مَعْنٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَهٌ لِلْمُؤْمِنِ فِیهِنَّ رَاحَهٌ دَارٌ وَاسِعَهٌ تُوَارِی عَوْرَتَهُ وَ سُوءَ حَالِهِ مِنَ النَّاسِ وَ امْرَأَهٌ

صَالِحَةٌ تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ ابْنَهٌ أَوْ أُخْتٌ يُخْرِجُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ بِمَوْتٍ أَوْ بِتَزْوِيجٍ.

*ترجمه کمره ای: (آسایش مؤمن در سه چیز است)

امام ششم فرمود در سه چیز برای مؤمن آسایش است خانه وسیع که برهنگی و بد حالی او را از مردم بپوشاند و زن شایسته و نیکی که در کار دنیا و آخرت باو کمک کند و دختر و خواهری که آنها را از خانه خود بمرگ یا ازدواج بیرون کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آسایش مؤمن در سه چیز است)

امام صادق گفته: «آسایش مؤمن در سه چیز است: سرای فراخ که برهنگی و بد حالی او را از مردمان بپوشاند و همسر نیکوکار که در کار جهان و آخرت یاور او باشد و دختر و خواهری که آنان را به مرگ یا زناشویی از سرا بیرون فرستد».

***ترجمه فهری زنجانی: (آسایش مؤمن در سه چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: آسایش مؤمن در سه چیز است خانه وسیعی که وضع خانواده گی و بدحالی او را از مردم پنهان دارد و همسر نیکوکاری که در کار دنیا و آخرت یارش باشد و دختر و یا خواهری که آنان را بمرگ یا ازدواج از خانه خود بیرون کند.

****ترجمه جعفری: (راحتی مؤمن در سه چیز است)

مطرف از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که راحتی مؤمن در آنهاست: خانه وسیعی که برهنگی و حال بد او را از مردم بپوشاند، و همسری شایسته که در کار دنیا و آخرت او را یاری کند، و دختر یا خواهری که او را چه با مرگ و چه با ازدواج از خانه اش بیرون کند.

من سعاده المرء أن يكون له ثلاثه أشياء

«207»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ یَرْفَعُهُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: مِنْ سَعَادَهِ الْمَرْءِ

أَنْ یَکُونَ مَتْجَرُهُ فِی بِلَادِهِ وَ یَکُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِینَ وَ یَکُونَ لَهُ وُلْدٌ یَسْتَعِینُ بِهِمْ. .

*ترجمه کمره ای: (خوشبختی مرد در اینست که سه چیز داشته باشد)

امام چهارم فرمود از خوشبختی مرد است که بازرگانی و کسبش در شهر و وطنش باشد و نیاز بدوره گردی و آواره گی نداشته باشد و همنشینان و آمیزش کنندگانش که با آنها در داد و ستد و کارهای دیگر طرف است مردمان نیک و شایسته ای باشند و فرزندانی خوب و فرمانبردار داشته باشد که در زندگانی خود از آنها کومک و یاری دریافت کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوشی مرد در سه چیز است)

امام علی بن الحسین گفته: «از خوشی مرد آن ست که بازرگانی وی در شهر خود باشد و یاران وی مردان نیک اندیش باشند و فرزندانی داشته باشد که در زندگی یاور وی باشند».

***ترجمه فهری زنجانی: (از اسباب خوشبختی مرد این است که دارای سه چیز باشد)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: از موجبات خوشبختی مرد این است که بازرگان شهر و دیار خودش باشد و آمیزش با نیکان نماید و فرزندان مددکار داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (از خوشبختی انسان است که سه چیز داشته باشد)

امام سجاد علیه السّلام فرمود: از خوشبختی انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و همنشینان او افراد شایسته ای باشند و فرزندانی داشته باشد که از آنان کمک بگیرد.

1- فی بعض النسخ «و الفخر».
2- فی بعض النسخ «حله».

«208»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: کُنْتُ عِنْدَهُ وَ عِنْدَهُ جَفْنَهٌ مِنْ رُطَبٍ فَجَاءَ سَائِلٌ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ آخَرُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَقَالَ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَیْکَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا لَوْ کَانَ لَهُ مَالٌ یَبْلُغُ ثَلَاثِینَ أَوْ أَرْبَعِینَ أَلْفاً ثُمَّ شَاءَ أَنْ لَا یَبْقَی مِنْهُ شَیْ ءٌ إِلَّا قَسَمَهُ فِی حَقٍّ فَعَلَ فَیَبْقَی لَا مَالَ لَهُ فَیَکُونُ مِنَ الثَّلَاثَهِ الَّذِینَ یُرَدُّ دُعَاؤُهُمْ عَلَیْهِمْ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ هُمْ قَالَ رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَالًا فَأَنْفَقَهُ فِی وُجُوهِهِ ثُمَّ قَالَ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی فَیَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ وَ لَمْ أَرْزُقْکَ وَ رَجُلٌ دَعَا عَلَی امْرَأَتِهِ وَ هُوَ ظَالِمٌ لَهَا (1) فَیُقَالُ لَهُ أَ لَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِیَدِکَ وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ وَ تَرَکَ الطَّلَبَ ثُمَّ یَقُولُ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی فَیَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَمْ أَجْعَلْ لَکَ السَّبِیلَ إِلَی الطَّلَبِ لِلرِّزْقِ.

*ترجمه کمره ای: (دعای سه تن مستجاب نشود)

ولید بن صبیح گوید خدمت امام ششم بودم، یک طبق خرما نزد آن حضرت بود گدائی آمد باو داد سپس گدای دیگر آمد باو هم داد، سپس گدای دیگر آمد، فرمود خدا بتو وسعت رزق دهد و بعد فرمود اگر کسی سی هزار، چهل هزار هم داشته باشد و بخواهد همه را در راه حق بخشش کند می تواند، ولی بی چیز می شود و از آنها میباشد که دعایشان بخودشان برمیگردد، عرضکردم قربانت کیانند؛ فرمود مردیکه خدای عز و جل مالی روزیش کرده و همه آن را در راه حق بخشش نموده و میگوید خدا یا روزی بده و مردیکه بر زنش ستم میکند و نفرینش میکند در جوابش میگوید مگر اختیارش را بدست تو نگذاشتم، کسی که در خانه نشسته و دری را بروی خود بسته و میگوید خدایا روزی مرا بده، خدای عز و جل میفرماید مگر برای تو راه تحصیل روزی قرار نداده ام؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (دعای سه تن برآورده نگردد)

ولید بن صحیح گفته: «نزد امام صادق بودم، طبقی خرمای تازه پیش او بود، درویشی آمد به او داد سپس درویشی دیگر آمد به او نیز چیزی داد بعدا درویش سومی آمد به این گفت: خدا به تو فراخی روزی دهاد. آنگاه به من گفت: اگر کسی سی هزار یا چهل هزار نیز داشته باشند و بخواهد همه را برای خدا پخش کند می تواند اما تهی دست می گردد و از آنانی

باشد که دعای ایشان به خود بازمی گردد. گفتم: فدایت گردم چه کسانی هستند؟. گفت:

مردی که خدا خواسته یی بدو داده او همه را در راه حق هزینه کرد و مردی که بر همسر خود ستم می کند و نفرین در جوابش گوید مگر اختیار او را به تو ندادم و کسی که در سرایی نشسته و می گوید خدایا روزی مرا برسان، خدا گوید مگر برای تو راه روزی دست آوردن نگذاشتم؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (دعای سه نفر مستجاب نیست)

ولید بن صبیح گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام بودم و طبقی خرما نزد آن حضرت بود گدائی آمد حضرتش خرما داد سپس گدای دیگری رسید حضرت خرمایش داد سپس گدای دیگر آمد باو هم خرما داد سپس گدای دیگر آمد فرمود: خداوند گشایشی بکارت دهد، سپس فرمود: اگر مردی سی هزار و یا چهل هزار ثروت داشته باشد و بخواهد همه ثروت خود را در راه حق تقسیم کند و هیچ برای او نماند میتواند ولی بی چیز میگردد و از آن سه گروهی می شود که دعایشان بسوی خودشان باز پس آید گوید: عرض کردم: قربانت شوم آنان کیانند؟ فرمود کسی که خداوند عز و جل ثروتی باو روزی فرماید و او همه را در راههای خیر به بخشد سپس دعا کند که بار الها روزیم بده، خدای عز و جل اش فرماید مگر روزیت نداده بودم؟ و مردیکه بر زنش ستم میکند و نفرینش مینماید باو گفته شود مگر اختیارش را بدست تو نسپرده بودم؟ و مردی که در خانه اش نشیند و دنبال کار و کاسبی نرود سپس دعا کند که

الخصال / ترجمه فهری، ج 1، ص: 179

پروردگارا روزیم را برسان خدای عز و جل اش فرماید: مگر راه دنبال روزی رفتن را برای تو قرار نداده ام.

شرح :گرچه در همه نسخه های کتاب (و هو ظالم لها) است ولی ظاهر این است که (و هی ظالمه له) صحیحتر است یعنی زن بر مرد ستم کند و مرد بعوض اینکه او را طلاق دهد برای رهائی از ستم اش دست بنفرین بردارد.

(و بالجمله) گوئی روایت شریفه قاعده ای کلی بدست میدهد که استمداد از وسایل غیبی با دسترسی بوسائل طبیعی که خداوند در اختیار بشر قرار داده است اثری نخواهد داشت و این مطلب یکی از لطایف اسرار توحید است و فهم آن متوقف بر درک معنای توحید افعالی است (دقت شود).

****ترجمه جعفری: (دعای سه گروه مستجاب نمی شود)

ولید بن صبیح می گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم و طبقی از خرما نزد وی بود تا اینکه گدایی آمد و حضرت از آن به او داد، گدای دیگری آمد، و به او هم داد و گدای سوّمی آمد و به او هم داد، سپس گدای دیگری آمد، فرمود: خدا به تو وسعت دهد (به او نداد) سپس فرمود: اگر کسی مالی داشته باشد که به سی یا چهل هزار برسد، سپس بخواهد چیزی از آن باقی نماند مگر اینکه آن را در راه حق تقسیم کند، این کار را می کند و مالی برای او نمی ماند، پس از جمله سه گروهی می شود که دعای آنها برگردانیده می شود (مستجاب نمی شود) گفتم: فدایت گردم آن سه گروه کدامند؟

فرمود: کسی که خدا به او ثروتی بدهد و آن را در راه عادی انفاق کند، سپس بگوید که خدایا به من روزی بده، خداوند می گوید: مگر به تو روزی نداده بودم؟ و کسی که به همسرش نفرین می کند و نسبت به او ستمگر است، به او گفته می شود که مگر امر او را در دست تو قرار نداده ام؟ (که اگر ناراضی شدی طلاق بدهی، دیگر جای نفرین نیست) و کسی که در خانه اش می نشیند و در طلب روزی نیست، سپس می گوید:

پروردگارا به من روزی بده، پس خداوند می گوید: مگر راه طلب روزی را در اختیار تو قرار نداده ام؟

صیام السنه ثلاثه أیام من کل شهر

«209»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِیِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّا جَرَتْ بِهِ السُّنَّهُ فِی الصَّوْمِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قَالَ ثَلَاثَهُ أَیَّامٍ فِی کُلِّ شَهْرٍ خَمِیسٌ فِی الْعَشْرِ الْأَوَّلِ وَ أَرْبِعَاءُ فِی الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ وَ خَمِیسٌ فِی الْعَشْرِ الْأَخِیرِ یَعْدِلُ صِیَامُهُنَّ صِیَامَ الدَّهْرِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها فَمَنْ لَمْ یَقْدِرْ عَلَیْهَا لِضَعْفٍ فَصَدَقَهُ دِرْهَمٍ أَفْضَلُ لَهُ مِنْ صِیَامِ یَوْمٍ.

*ترجمه کمره ای: (روزه سالیانه سه روز از هر ماهی است)

علی بن ابی حمزه از قول پدرش گوید از امام ششم از روش رسول خدا پرسیدم، فرمود هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه یکم و چهارشنبه دهه دوم و پنجشنبه دهه آخر روزه این سه روز با روزه دهر برابر است، خدای عز و جل میفرماید هر کس کار نیک کند ده برابر مزد دارد، هر کس نتواند این سه روز را روزه بدارد برای آنکه ضعف دارد بجای هر روزی یک درهم صدقه دهد که صدقه یکدرهم «ریال» برای او از روزه یک روز بهتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روزه سالانه از هر ماهی سه روز است)

علی پور ابی حمزه از پدرش نقل کرده که از امام صادق از سنت پیامبر پرسیدم گفت: «هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه نخستین و چهار شنبه دهه دومین و پنجشنبه دهه آخرین روزه این سه روز با روزه سال برابر است خدا در قرآن گفته: «هر که کار نیک کند ده برابر پاداش یابد، هر که نتواند این سه روز را روزه بدارد برای ضعف به جای هر روزی درمی صدقه دهد که صدقه درمی برای وی از روزه روزی بهتر است». درم تقریبا معادل ریالی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (روزه رسول خدا هر ماهی سه روز بود)

ابی حمزه گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که روش رسول خدا در روزه چه بود؟ فرمود:

هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه اول و چهارشنبه دهه دوم و پنجشنبه دهه آخر و روزه این سه روز معادل روزه تمام سال است چون خدای عز و جل میفرماید هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس بواسطه ناتوانی نتواند این روزها را روزه بگیرد اگر یک درهم صدقه بدهد اجرش بیشتر از یک روز روزه است.

****ترجمه جعفری: (روزه ای که در سنّت پیامبر است سه روز در هر ماه است)

علی بن حمزه از پدرش نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره سنّتی که راجع به روزه گفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، پرسیدم، فرمود: سه روز در هر ماه، پنج شنبه دهه اول و چهارشنبه دهه وسط و پنجشنبه دهه آخر. روزه گرفتن در آنها با روزه گرفتن همه عمر برابر است، چون خداوند می فرماید: «هر کس حسنه ای آورد برای او ده

برابر آن است» «1» و هر کس به خاطر ضعف نتواند، یک درهم صدقه دادن برای او افضل از یک روز روزه گرفتن است.

1- کذا فی جمیع النسخ و فی الکافی ج 2 ص 511 أیضا. و لعلّ الصواب «هی ظالمه له» لما روی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: خمسه لا یستجاب لهم: رجل جعل اللّه بیده طلاق امرأته فهی تؤذیه و عنده ما یعطیها، و لم یخل سبیلها- الحدیث».

لهو المؤمن فی ثلاثه أشیاء

«210»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی حَمَّادُ بْنُ یَعْلَی بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی الْجُهَنِیِّ عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: لَهْوُ الْمُؤْمِنِ فِی ثَلَاثَهِ أَشْیَاءَ التَّمَتُّعِ بِالنِّسَاءِ وَ مُفَاکَهَهِ الْإِخْوَانِ وَ الصَّلَاهِ بِاللَّیْلِ.

*ترجمه کمره ای: (سرگرمی مؤمن در سه چیز است)

امام پنجم فرمود سرگرمی مؤمن سه چیز است، متعه کردن، خوش صحبتی با دوستان و نماز شب خواندن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سرگرمی مرد خدا در سه چیز است)

امام محمد باقر گفته: «سرگرمی مرد خدا سه چیز است: متعه کردن یا زن بارگی، خوش دمی با یاران و نماز شب گزاردن».

***ترجمه فهری زنجانی: (سرگرمی مؤمن در سه چیز است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سرگرمی مؤمن در سه چیز است بهره برداری از زنان و مزاح کردن با برادران و نماز شب.

****ترجمه جعفری: (سرگرمی مؤمن در سه چیز است)

زراره بن اعین از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سرگرمی مؤمن در سه چیز است: لذت بردن با زنان و معاشرت با برادران دینی و نماز شب.

من اجتمعت له ثلاث خصال فکأنما حیزت له الدنیا

«211»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَیْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَهْبِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ عُمَیْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی أَیُّوبَ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرِ بْنِ هَانِئِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ عَمِّهِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی عَبْلَهَ (2) عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ عَنْ أَبِی الدَّرْدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ أَصْبَحَ مُعَافًی فِی

جَسَدِهِ آمِناً فِی سَرْبِهِ عِنْدَهُ قُوتُ یَوْمِهِ فَکَأَنَّمَا حِیزَتْ (3) لَهُ الدُّنْیَا یَا ابْنَ خَثْعَمٍ (4) یَکْفِیکَ مِنْهَا مَا سَدَّ جَوْعَتَکَ وَ وَارَی عَوْرَتَکَ فَإِنْ یَکُنْ بَیْتٌ .

1- السند إلی هنا هکذا فی جمیع النسخ. و فی الأمالی للمصنف «عبد اللّه بن هانئ» بدل «محمّد بن بشر بن هانئ».
2- إبراهیم بن أبی عبله- بسکون الموحده- اسمه شمر بن یقظان الشامیّ یکنی أبا إسماعیل ثقه، و ممن یروی عنه هانئ بن عبد الرحمن. و إبراهیم ذکر فیمن یروی عن أم الدرداء کما فی تهذیب التهذیب للعسقلانی.
3- فی النهایه: یقال فلان آمن فی سربه أی فی نفسه و فلان واسع السرب أی رخی البال. و یروی- بالفتح- و هو المسلک و الطریق، یقال: خل له سربه أی طریقه. و فی التنزیل «فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً» أی مسلکا. قوله «حیزت» أی جمعت. و فی بعض النسخ «خیرت» و هو تصحیف.
4- کذا و هذا من غریب التصحیف الذی فعله النسّاخ و الصواب «یا ابن آدم جفینه یکفیک-» کما رواه الطبرانی فی الکبیر علی ما فی مجمع الزوائد ج 10 ص 289 عن أبی الدرداء و هو هذا الحدیث بلفظه. و الجفینه تصغیر جفنه و هی القصعه و المظنون جدا أنه جعل الکاتب «جفینه» فوق «آدم» و اتصل الهاء بالمیم هکذا (یا بن آدم جفینه) فقرأه بعضهم «یا ابن خثعم» کما فی النسخ، و بعضهم «یا ابن جعشم» کما فی الأمالی و الوسائل.

يُكِنُّکَ فَذَاکَ وَ إِنْ تَکُنْ دَابَّهٌ تَرْکَبُهَا فَبَخْ فَلَقُ الْخُبْزِ وَ مَاءُ الْجَرِّ (1) وَ مَا بَعْدَ ذَلِکَ حِسَابٌ عَلَيْکَ أَوْ عَذَابٌ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که دارای سه خصلت باشد مثل اینست که دنیا باو داده شده)

رسول خدا بابی درداء فرمود کسی که صبح تندرست و در امنیت باشد و خوراک همان روز را داشته باشد مثل این است که دنیا را باو داده اند، ای پسر خثعم آنچه شکمت را سیر کند و عورتت را بپوشاند تو را بسست اگر خانه ای داشته باشی که در آن لانه کنی بسیار خوب و اگر پاکشی هم داشته باشی که سوار شوی به به اینها قطعه نان و کمی آب کوزه و مازادش یا حساب است یا عقاب.

شرح یعنی اگر حلال باشد حساب دارد و اگر از حرام باشد عقاب دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه سه چیز دارد گویا همه جهان را بدو داده اند)

پیامبر به ابی درداء گفته:

«آنکه بامداد از خواب برخیزد و تندرست در امن باشد و خوراک همان روز را داشته باشد، گویا جهان را بدو داده اند. ای پسر خثعم آنچه ترا سیر گرداند و شرمگاهت بپوشاند ترا بسنده است. هر گاه سرایی داشته باشی که در آن زندگی کنی بسیار خوب است و اگر بارگی نیز داشتی زه زه اینها: پاره نان و اندکی آب، زائد بر این حساب یا عقاب دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس سه خصلت دارا باشد مانند این است که همه خیر دنیا را دارا است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بدنش سالم و جانش در امان و خوراک روزانه را داشته باشد مانند این است که همه خیر دنیا را دارا است ای فرزند خثعم از دنیا بمقداری که جلو گرسنگی تو را بگیرد و بدنت را بپوشاند ترا کافی خواهد بود و اگر خانه ای برای سایه سر داشته باشی چه بهتر و اگر مرکبی برای سواریت باشد به به که خیر است و چه خیری و بیش از این حساب دارد یا شکنجه و عذاب (در حلال دنیا حساب است و در حرامش عذاب).

شرح: در نسخه مکتبه الصدوق گوید: در روایت تصحیف شده است و از طبرانی نقل میکند که بجای (یا ابن خثعم) (بابن آدم جفینه یکفیک) است و جفینه بمعنای کاسه کوچک است و علنی هم برای این تصحیف ذکر میکند هر که خواهد مراجعه نماید:

****ترجمه جعفری: (کسی که سه خصلت داشته باشد گویا که دنیا را به دست آورده)

ابو الدرداء از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر کس بدنی سالم داشته باشد و در نفس خود امنیت داشته باشد و آذوقه آن روزش نزد وی باشد، مثل این است که دنیا مال اوست، ای ابن خثعم! از دنیا آنچه گرسنگی تو را برطرف سازد و عورت تو را بپوشاند ترا کفایت می کند، اگر خانه ای باشد که در آن جای بگیری و مرکبی باشد که به آن سوار شوی چه خوب است، قطعه نانی و آب کوزه ای و از اینها بیشتر برای تو یا حساب و یا عذاب دارد.

ضرب النبی صلّی الله علیه و آله فی الخندق بالمعول ثلاث مرات و کبر ثلاث مرات

«212»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ اللَّيْثِيُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ الشَّرُوطِيُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ (4) قَالَ حَدَّثَنِي عَوْفٌ عَنْ مَيْمُونٍ قَالَ أَخْبَرَنِي الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ قَالَ: لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه وآله بِحَفْرِ الْخَنْدَقِ عَرَضَتْ لَهُ صَخْرَةٌ عَظِيمَةٌ شَدِيدَةٌ فِي عَرْضِ الْخَنْدَقِ لَا تَأْخُذُ فِيهَا الْمَعَاوِلُ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله فَلَمَّا رَآهَا وَضَعَ ثَوْبَهُ فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَ ضَرَبَ ضَرْبَةً فَكَسَرَ ثُلُثَهَا فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أُعطِيتُ مَفَاتِيحَ الشَّامِ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ قُصُورَهَا الْحُمْرَ السَّاعَةَ ثُمَّ ضَرَبَ الثَّانِيَةَ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَفَلَقَ ثُلُثاً آخَرَ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أُعطِيتُ مَفَاتِيحَ فَارِسَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ قَصْرَ الْمَدَائِنِ الْأَبْيَضَ ثُمَّ ضَرَبَ الثَّالِثَةَ فَفَلَقَ بَقِيَّةَ الْحَجَرِ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أُعطِيتُ مَفَاتِيحَ الْيَمَنِ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ أَبْوَابَ صَنْعَاءَ مِنْ مَكَانِي هَذَا. خ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت.)

چون رسول خدا دستور داد خندق را بکنند یک سنگ بزرگ سختی در سراسر دهنه خندق پدید شد که هیچ کلنگی بر آن کارگر نمیشد رسول خدا

آمد و آن را دید پس جامه خود را کند و کلنگ را گرفت و بسم اللّه گفت و کلنگی زد که یکسوم آن شکست و گفت اللّه اکبر کلیدهای کشور شام را بمن دادند بخدا هم اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم سپس کلنگ دوم را بکار زد و نام خدا را برد که یکسوم دیگرش شکافت و فرمود اللّه اکبر کلیدهای کشور فارس را بمن دادند بخدا کاخ سفید مدائن را مینگرم و کلنگ سوم را بکار زد و باقیمانده سنگ را شکست و فرمود اللّه اکبر کلیدهای کشور یمن را بمن دادند بخدا از همین جا درهای شهر صنعاء پایتخت یمن را مینگرم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت)

هنگامی که پیامبر فرمان داد خندق را حفر کنند سنگ بزرگی سخت در سراسر دهنه آن پدید آمد که کلنگی بر آن کارگر نشدی پیامبر آمد و آن را دید پس جامه خود را برکند و کلنگ را فرو گرفت و خدای را نام برد و کلنگی زد که یکسوم آن سنگ بشکست. گفت اللّه اکبر کلیدهای مملکت شام را به من دادند، گویا هم اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم آنگاه دوم کلنگ را زد و خدای را یاد کرد یکسوم دیگر آن سنگ بشکافت، گفت اللّه اکبر گویا کلیدهای کشور فارس را به من دادند به خدا کاخ سفید مدائن را می نگرم. آنگاه سومین کلنگ را زد همه سنگ بشکست و گفت: اللّه اکبر کلیدهای کشور یمن را به من دادند گویا شهر صنعاء پای تخت آنجا را می نگرم.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا روز کندن خندق سه کلنگ زد و بهر کلنگی یک تکبیر گفت)

براء بن عازب گوید: چون رسول خدا دستور کندن خندق را صادر فرمود سنگ بزرگ سختی پیدا شد که به پهنای خندق بود و کلنگها در آن کارگر نبود پس رسول خدا تشریف آورد چون بر آن سنگش نظر افتاد جامه خود از تن بگرفت و کلنگ را برداشت و بسم اللّه گفته چنان محکم کلنگ را زد که یک سوم سنگ شکست فرمود: اللّه اکبر کلیدهای شام بمن داده شد و بخدا قسم هم اکنون کاخهای سرخ فام شام را می بینم سپس کلنگ دوم را زد و گفت: بسم اللّه یک سوم دیگر از سنگ شکافت فرمود اللّه اکبر کلیدهای فارس بمن داده شد. بخدا که کاخ سفید مداین را می بینم سپس کلنگ سوم را زد و باقیمانده سنگ بشکافت و فرمود: اللّه اکبر کلیدهای یمن بمن داده شد بخدا که از همین جا درهای صنعا (پایتخت یمن) را می بینم.

****ترجمه جعفری: (پیامبر صلی الله علیه و آله در خندق سه بار کلنگ زد و سه بار تکبیر گفت)

براء بن عازب می گوید: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کندن خندق (در جنگ احزاب) فرمان داد، صخره بزرگی در عرض خندق آشکار شد که کلنگ ها در آن اثر نداشت، پیامبر آمد و چون آن را دید، لباسش را کند و کلنگ را گرفت و گفت: بسم اللّه، و ضربه ای زد که یک سوّم آن صخره شکسته شد و گفت: اللّه اکبر، کلیدهای سرزمین شام به من داده شد و به خدا سوگند که هم اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم، سپس ضربه دوم را زد و گفت: بسم اللّه و یک سوم دیگر را هم شکست و گفت: اللّه اکبر، کلیدهای سرزمین فارس به من داده شد و به خدا سوگند که من کاخ سفید مدائن را می بینم، سپس ضربه سوم را زد و باقیمانده سنگ شکسته شد و گفت: اللّه اکبر، کلیدهای سرزمین یمن به من داده شد و به خدا سوگند که از همین جا درهای صنعا را می بینم.

1- فی النسخ المطبوعه «فبخ بخ و الخیر و ماء الخیر» و هو أیضا من تصحیف النسّاخ، و الجر لغه فی الجره- بالفتح- بمعنی الاناء، أو کتمره و تمر کما فی المصباح.
2- احتمل بعض الأفاضل اتّحاده مع محمّد بن أحمد بن إبراهیم بن أحمد المعاذی.
3- کذا، و فی الأمالی «محمّد بن عبد اللّه بن الفرج».
4- هو أبو سفیان سعید بن یحیی الحذاء الواسطی روی عن عوف الاعرابی البصری المترجم فی التهذیب تحت رقم 301 و هو ممن یروی عن میمون أبی عبد اللّه البصری الکندی المترجم فیه تحت رقم 705 و هو عن البراء. و فی النسخ «حدّثنا أبو سنان قال: حدّثنی عوف بن میمون» و هذا أیضا من تصحیف النسّاخ.

أحب الأعمال إلى الله عز و جل ثلاثه

«213»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیٌّ یَعْنِی ابْنَ الْجَعْدِ قَالَ أَخْبَرَنَا شُعْبَهُ قَالَ أَخْبَرَنِی الْوَلِیدُ بْنُ الْعِیزَارِ بْنِ حُرَیْثٍ (1) قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو الشَّیْبَانِیَّ قَالَ حَدَّثَنِی صَاحِبُ هَذِهِ الدَّارِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَیُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الصَّلَاهُ لِوَقْتِهَا قُلْتُ ثُمَّ أَیُّ شَیْ ءٍ قَالَ بِرُّ الْوَالِدَیْنِ قُلْتُ ثُمَّ أَیُّ شَیْ ءٍ قَالَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَحَدَّثَنِی بِهَذَا وَ لَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِی.

*ترجمه کمره ای: (محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل سه تا است)

عبد اللَّه بن مسعود گوید از رسول خدا پرسیدم که محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل کدامست؟ فرمود نماز در وقت، عرضکردم سپس کدام کار؟ فرمود احسان بپدر و مادر، عرضکردم سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عز و جل، گفت تا اینجا برای من گفت و اگر بیشتر پرسیده بودم بیشتر میفرمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پسندیده ترین کارها نزد خدا سه چیز است)

عبد اللَّه بن مسعود گفته: از پیامبر پرسیدم که پسندیده ترین کارها نزد خدا کدام است؟. گفت: نماز در وقت خود، پرسیدم دیگر؟.

گفت: نیکی به پدر و مادر. پرسیدم دیگر چه؟. گفت: جهاد در راه خدا اینها را برای من گفت:

«هر گاه بیشتر می پرسیدم بیشتر می گفت».

***ترجمه فهری زنجانی: (محبوبترین کارها نزد خدای عز و جل سه چیز است)

عبد اللَّه بن مسعود گوید: از رسول خدا پرسیدم کدام عمل نزد خدای عز و جل محبوب تر است فرمود: نماز را بوقتش خواندن عرض کردم: پس از آن چه چیز؟ فرمود نیکی در باره پدر و مادر عرض کردم پس از آن چه چیز؟ فرمود جهاد در راه خدای عز و جل.

ابن مسعود گوید: رسول خدا همین را فرمود و اگر من بیشتر پرسیده بودم مسلم بیشتر میفرمود

****ترجمه جعفری: (دوست داشتنی ترین عمل ها نزد خداوند سه عمل است)

ولید بن عیزار می گوید: از ابو عمرو شیبانی شنیدم که می گفت: خبر داد مرا صاحب این خانه و با دستش به خانه عبد اللّٰه بن مسعود اشاره کرد، گفت: از پیامبر خدا پرسیدم کدام یک از عمل ها نزد خداوند دوست داشتنی تر است؟ فرمود: خواندن نماز در وقت خودش، گفتم: بعد از آن چه چیز؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم: بعد از آن چه چیز؟ فرمود: جهاد در راه خداوند. می گوید: این ها را به من فرمود و من اگر بیشتر می پرسیدم بیشتر می فرمود.

أشد ما يتخوف على أمتى ثلاثه أشياء

«214- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَيْدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أُسَيْدٍ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ حَدَّثَنَا مَسْعُودُ بْنُ سَعْدٍ الْجَعْفِرِيُّ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ مَنْ أَدْرَكْنَا عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَشَدُّ مَا يُتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثَةٌ زَلَّةُ عَالِمٍ أَوْ جِدَالُ مُنَافِقٍ بِالْقُرْآنِ أَوْ دُنْيَا تَقْطَعُ رِقَابَكُمْ فَاتَّهِمُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (هراسناکتر چیزها بر امت سه است)

رسول خدا فرمود از سه چیز بر امت خود بیشتر میترسم، لغزش عالم و استدلال منافق برای مدعای باطل خود بقرآن یا دنیائی که گردن شما را بزند از دنیا در باره خود بدبین باشید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیمناک ترین چیزها بر پیروان سه چیز است)

پیامبر گفته: از سه چیز بر پیروان من بیشتر بیمناک هستم: لغزش دانا و استدلال منافق برای اثبات باطل خود به قرآن یا جهانی که گردن شما را بزند، به همه حال از جهان و متعلقانش به خود بدبین باشید».

***ترجمه فهری زنجانی: (ترسناک تر از هر چیز بر امت من سه چیز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ترسناک تر از هر چیز بر امت من سه چیز است لغزش دانشمند یا استدلال منافق با قرآن بر مدعای باطل خود یا دنیائی که شما را تا سرحد مرگ ببرد بدنیا در باره خود بدبین باشید.

****ترجمه جعفری: (سخت ترین چیزی که از آن ها بر امّت من ترسیده می شود، سه چیز است)

مجاهد می گوید: ابن عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سخت ترین چیزی که از آن ها بر امّت من ترسیده می شود، سه چیز است: لغزش عالم، یا مجادله منافق به وسیله قرآن، یا دنیایی که گردن شما را بزند، پس نسبت به آن بدبین باشید.

مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فلا يفعل ثلاثه أشياء

«215»- حَدَّثَنَا الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ.

1- قال العسقلانی: علی بن الجعد بن عبید الجوهریّ البغدادیّ ثقه ثبت رمی بالتشیع مات سنه ثلاثین و مائتین. و ذکره فیمن یروی عن شعبه بن الحجاج و هو ممن یروی عن الولید بن العیزار بن حریث العبدی الکوفیّ الثقه و هو ممن یروی عن سعد بن ایاس أبی عمرو الشیبانی و هو مخضرم عاش مائه و عشرین سنه، حضر القادسیه و مات بعد 96. و ممن یروی عن علی بن الجعد أبو القاسم عبد اللّه بن محمّد بن عبد العزیز البغوی المذکور فی صدر السند.

خَشْرَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِ (1) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسْ عَلَى مَائِدَهٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ (2) وَ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدْخُلِ الْحَمَّامَ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدَعْ حَلِيلَتَهُ تَخْرُجُ إِلَى الْحَمَّامِ (3).

*ترجمه کمره ای: (کسی که بخدا و روز قیامت معتقد است سه کار نکند)

رسول خدا فرمود کسی که بخدا و روز قیامت ایمان دارد سر سفره ای که در آن شرب خمر می شود ننشیند کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد بی لنگ بحمام نرود. کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نگذارد زنش بحمام بیرون خانه رود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سه کار مکند)

پیامبر گفته: «آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سر خوانی که در آن باده باشد منشیند. آنکه به خدا ایمان دارد و آخرت بی لنگ به گرمابه مرود. آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد مگذارد همسرش به گرمابه بیرون از سر آورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که خدا و روز قیامت را باور دارد سه کار نکند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خدا و روز قیامت را باور دارد سر سفره ای که در آن میگساری شود نمی نشیند و کسی که خدا و روز قیامت را باور دارد بی لنگ بحمام نمی رود و کسی که خدا و روز قیامت را باور دارد نمی گذارد همسرش بحمام بیرون خانه رود.

****ترجمه جعفری: (هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد سه کار را انجام ندهد)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، بر سر سفره ای ننشیند که در آن شراب باشد و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، بدون لنگ وارد حمام نشود (منظور حمام های عمومی است) و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، همسر خود را نگذارد برای حمام کردن به بیرون رود.

التخوف على الأمه من ثلاث خصال

«216»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْوَارِیُّ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یُوسُفَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ السِّجْزِیُّ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ خَشْرَمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا عِیسَی عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ (4) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ کَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّمَا أَتَخَوَّفُ عَلَی أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْ یَتَأَوَّلُوا الْقُرْآنَ عَلَی غَیْرِ تَأْوِیلِهِ (5) أَوْ یَتَّبِعُوا زَلَّهَ الْعَالِمِ أَوْ یَظْهَرَ فِیهِمُ الْمَالُ حَتَّی یَطْغَوْا وَ یَبْطَرُوا وَ سَأُنَبِّئُکُمُ الْمَخْرَجَ مِنْ ذَلِکَ أَمَّا الْقُرْآنُ فَاعْمَلُوا بِمُحْکَمِهِ وَ آمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ وَ أَمَّا .

1- سعید بن أبی سعید کیسان المقبری أبو سعد المدنیّ ثقه. (التقریب).
2- و ان لم یشرب هو و ذلک لوجوب إزاله المنکر و حرمه الکون فی مجلس یفعل فیه الحرام لانه تقریر علی منکر.
3- أی بغیر عذر شرعی کلزوم الطهاره أو إذا ما یترتب علیه مفسده، أو إذا ما خرجت منفرده دون أن یراقبها أحد من محارمه.
4- المراد بعیسی عیسی بن یونس بن أبی إسحاق السبیعی کما فی الحدیث السابق و أبو عبیده هو ابن عبید اللّه بن عبد الرحمن الاشجعی. و ما فی نسخ الخصال من «ابن عبیده» مصحف، و فی البحار کما فی المتن و هو الصواب.
5- التأویل ارجاع الکلام و صرفه عن معناه الظاهری الی معنی أخفی منه مأخوذ من آل یئول إذا رجع و صار إلیه. و اعلم أن التأویل غیر جائز فی مذهبنا و بابه مسدود الا عن أهله و هم الراسخون فی العلم، و المراد بهم الأئمّه المعصومون علیهم السلام.

الْعَالِمُ فَانْتَظِرُوا فَيْئَتَهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا زَلَّتَهُ (1) وَ أَمَّا الْمَالُ فَإِنَّ الْمَخْرَجَ مِنْهُ شُكْرُ النِّعْمَهِ وَ أَدَاءُ حَقِّهِ.

*ترجمه کمره ای: (از سه چیز بر این امت باید ترسید)

رسول خدا فرمود من بر امت خود از سه خصلت پس از مرگ خود ترسانم، از اینکه قرآن را بغیر از معنای حقیقی و صحیح آن تفسیر کنند یا اینکه لغزش و خطای عالم دانشمند دینی را پیروی کنند یا اینکه دارائی و ثروت در میان آنها نمایان شود تا سرکشی و هرزگی و خوشگذرانی کنند، اکنون من شما را براه چاره از این گرفتاری ها آگاه میکنیم:

اما راجع بقرآن وظیفه شما این است که بمحکمات آن یعنی آیاتی که دستورات عملی واضحی را میفهماند عمل کنید و بمتشابهات آن یعنی آیاتی که مطالب عالم غیب و احوال قبر و قیامت و بهشت و دوزخ را بیان میکنند و مفاد آنها در خور فهم ناقص شما نیست ایمان و عقیده داشته باشید اما راجع بشخص عالم منتظر آزمایش و امتحان او باشید و او را بپائید و لغزش و خطای او را پیروی نکنید و اما راجع بمال و ثروت دنیا چاره آن شکر نعمت و ادای حق آنست.

شرح: مقصود از شکر نعمت مال آنست که در مصرفی که خدا نپسندد خرج نشود و حقوق واجبه و مستحبه آن ادا گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از سه چیز بر این پیروان بیمناک باید بود)

پیامبر گفته: «من بر امت خویش از سه چیز پس از خود بیمناک هستم: از آنکه قرآن را به غیر از معنی درست آن تفسیر کنند یا آنکه لغزش دانای دینی را پیروی کنند یا آنکه دارایی در میان آنان نمایان شود تا سرکشی کنند. اما راجع به قرآن به محکمات آن عمل کنید (یعنی آنچه دلالت آن واضح است) و به متشابهات آن ایمان داشته باشید و اما راجع به دانا منتظر آزمایش او باشید و پیروی لغزش او مکنید و راجع به خواسته جهان، نعمت است سپاس آن گزارید و حق آن را ادا کنید».

***ترجمه فهری زنجانی: (بر این امت فقط از سه چیز باید ترسید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از مرگم فقط از سه چیز بر امتم می ترسم قرآن را تأویل کنند نه آنچنان که باید یا لغزش دانشمندی

را پیروی کنند یا آنکه مال و ثروت در آنان تا آن اندازه شود که طغیان کنند و سر مست شوند و هم اکنون شما را از راه چاره این آگاه میکنم اما راجع بقرآن چاره این است که بمحکمات و دستورات صریحش عمل کنید و بمتشابهات و آیاتی که مضمونش صریح نیست

ایمان قلبی داشته باشید و اما راجع بدانشمند که لغزشی کرده منتظرش باشید تا از خطای خود باز گردد و از لغزش او پیروی نکنید و اما راجع بمال چاره اش سپاسگزاری نعمت و ادای حق مال است.

****ترجمه جعفری: (ترس بر امّت از سه خصلت)

محمد بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا بر امّت خودم پس از خودم از سه چیز می ترسم: اینکه قرآن را به طور درست تأویل و تفسیر نکنند، یا از لغزش های عالم پیروی کنند، یا در میان آنها ثروت زیاد شود به طوری که طغیان کنند و ناسپاس باشند و به زودی راه نجات از آن را به شما خبر خواهم داد: اما قرآن، پس به آیات محکم آن عمل کنید و به آیات متشابه آن ایمان بیاورید، و اما عالم، منتظر باشید که از لغزش برگردد و از لغزش، او را پیروی مکنید، و اما مال، چاره آن شکر نعمت و ادای حقّ آن است.

حبب إلی النبی صلّی الله علیه و آله من الدنیا ثلاث

«217»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الشَّافِعِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ أَخْبَرَنَا سَلَّامٌ أَبُو الْمُنْذِرِ (2) قَالَ سَمِعْتُ ثَابِتَ الْبُنَانِیِّ وَ لَمْ أَسْمَعْ مِنْ غَیْرِهِ یُحَدِّثُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: حُبِّبَ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیَا (3) النِّسَاءُ وَ الطِّیبُ وَ قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلَاهِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود از دنیا سه چیز محبوب من شده زنان و عطریات و چشم روشنی من که در نماز است انس از قول پیغمبر گوید که از دنیای شما زنها و عطر محبوب منند و چشم روشنی من در نماز قرار داده شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «از جهان سه چیز پسندیده من بود: زنان و عطر و روشنی چشم من در نماز است. انس بن مالک از پیامبر نقل کرده که گفته: از جهان شما زنان و عطر مورد پسند من است و روشنی چشم من در نماز گزاردن شده.

مؤلف این کتاب صدوق گفته: بی دینان بدین آویخته اند و می گویند: پیامبر ص گفتند: «از جهان شما سه چیز مورد پسند من است: زنان و عطر را نام برده، و از توضیح سومین پشیمان شده آنگاه گفته:

روشنی دیده من در نماز گردیده. این ملحدان دروغ گفته اند. چون مقصد او از این سخن همان فضیلت نماز است. چون که گفته: دوگانه یی که زن دار بگزارد نزد خدا برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی زن گزارد و نیز دوگانه یی که انسان معطر بگزارد برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی بوی بوی خوش گزارده شود، عطر برای نماز پسندیده شده. آنگاه گفته: روشنی چشم من در نماز است، چون که کسی که عطر به کار برد و زن داشته باشد و نماز نگزارد از عطر و زناشویی هرگز پاداشی از خدا نیابد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر از دنیا سه چیز را دوست داشت)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از دنیا سه چیز به نظر من خوش آیند است زنان و عطر ولی روشنی چشم من در نماز است.

****ترجمه جعفری: (برای پیامبر صلی الله علیه و آله سه چیز دوست داشتنی بود)

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سه چیز از دنیا برای من دوست داشتنی است: زن ها و عطر و روشنی چشم من در نماز است.

«218»- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُصْعَبِ بْنِ الْقَاسِمِ السُّلَمِيُّ بِتِرْمِذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ هَارُونَ الْآمُلِيُّ بِآمُلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبٍ الْبَصْرِيُّ الزَّاهِدُ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا يَسَارٌ مَوْلَى أخي (4) أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمُ النِّسَاءُ وَ الطِّيبُ وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه إن الملحدين يتعلقون بهذا الخبر و يقولون

إِنَّ النَّبِیَّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: حُبِّبَ إِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمُ النِّسَاءُ وَ الطِّیبُ.

و أراد أن يقول الثالث فندم

وَ قَالَ: وَ جُعِلَ قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلَاهِ.

و كذبوا لأنه صلّى الله عليه و آله لم يكن مراده بهذا الخبر إلا الصلاه وحدها لأنه صلّى الله عليه و آله قال رَکْعَتَیْنِ یُصَلِّیهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ .

1- أى فانتظروا رجوعه عن الزله الى الحق و الاستقامه.
2- هو سلام سليمان المزنى أبو المنذر القارئ النحوى الكوفىّ قال ابن أبى حاتم صدوق صالح الحديث. و فى النسخ المطبوعه «سلام بن المنذر».
3- زاد هنا فى بعض النسخ «ثلاث» و لا أصل له اذ يغير المعنى لانه انما ذكر اثنين و فصل الأخير بقوله «قرّه عينى». و يأتى بيان الخبر عند قول المصنّف.
4- كذا.

عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيهَا غَيْرُ مُتَزَوِّجٍ.

و إنما حبب الله إليه النساء لأجل الصلاه و هكذا

قال رَكْعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا مُتَعَطِّرٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيهَا غَيْرُ مُتَعَطِّرٍ.

و إنما حبب الله إليه الطيب أيضا لأجل الصلاه ثم

قال عليه السّلام وَ جُعِلَ قُرَّهُ عَيْنِی فِی الصَّلَاهِ.

لأن الرجل لو تطيب و تزوج ثم لم يصل لم يكن له فی التزويج و الطيب فضل و لا ثواب (1)

*ترجمه کمره ای: (سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود از دنیا سه چیز محبوب من شده زنان و عطریات و چشم روشنی من که در نماز است انس از قول پیغمبر گوید که از دنیای شما زنها و عطر محبوب منند و چشم روشنی من در نماز قرار داده شده.

مصنف این کتاب گوید بی دین ها باین چسبیده اند و میگویند پیغمبر فرموده از دنیای شما سه چیز محبوب من است زنها و عطر را نام برده و از بیان سومی پشیمان شده و گفته روشنی چشم من در نماز قرار داده شده، دروغ گفتند این بی دین ها برای آنکه مقصود پیغمبر از این خبر همان بیان محبوبیت و فضیلت نماز است زیرا فرمود دو رکعت نمازی که متزوج بخواند افضل است نزد خدا از هفتاد رکعت نمازی که عزب بخواند و همچنین فرمود دو رکعت نمازی که شخص معطر بخواند بهتر است از هفتاد رکعت نماز که شخص بدون استعمال عطر بخواند و همانا عطر برای خاطر نماز محبوب پیغمبر شده سپس فرمود روشنی چشم من در نماز است برای آنکه اگر شخصی عطر بزند و ازدواج کند و نماز نخواند ازدواج و عطر زدن او هیچ فضیلت و ثوابی نزد خدای تعالی ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «از جهان سه چیز پسندیده من بود: زنان و عطر و روشنی چشم من در نماز است. انس بن مالک از پیامبر نقل

کرده که گفته: از جهان شما زنان و عطر مورد پسند من است و روشنی چشم من در نماز گزاردن شده.

مؤلف این کتاب صدوق گفته: بی دینان بدین آویخته اند و می گویند: پیامبر ص گفتند: «از جهان شما سه چیز مورد پسند من است: زنان و عطر را نام برده، و از توضیح سومین پشیمان شده آنگاه گفته:

روشنی دیده من در نماز گردیده. این ملحدان دروغ گفته اند. چون مقصد او از این سخن همان فضیلت نماز است. چون که گفته: دوگانه یی که زن دار بگزارد نزد خدا برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی زن گزارد و نیز دوگانه یی که انسان معطر بگزارد برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی بوی بوی خوش گزارده شود، عطر برای نماز پسندیده شده. آنگاه گفته: روشنی چشم من در نماز است، چون که کسی که عطر به کار برد و زن داشته باشد و نماز نگزارد از عطر و زناشویی هرگز پاداشی از خدا نیابد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر از دنیا سه چیز را دوست داشت)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از دنیای شما آنچه خوش آیند من است زنانند و عطر ولی روشنی چشمم در نماز قرار داده شده است.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید: که افراد بیدین این خبر را دست آویز نموده و میگویند که پیغمبر فرمود: از دنیای شما سه چیز بنظر من جلوه گر شده است زنان و بوی خوش و خواست که سومی را بگوید پشیمان گشته و گفت: روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است ولی این بیدینان دروغ گفتند زیرا غرض اصلی پیغمبر از این خبر نبود مگر فقط نماز زیرا خودش فرمود دو رکعت نمازی که شخص زن دار بخواند برتر است نزد خداوند از هفتاد رکعت نماز شخصی که همسر نداشته باشد و خداوند که زنها را در نظر پیغمبر محبوب فرموده بود بخواطر نماز بود و هم چنین فرمود: دو رکعت نمازی که شخص خوش بو میخواند برتر است از هفتاد رکعت که بدون عطر خوانده شود پس عطر نیز بخاطر نماز محبوب نظر آن حضرت بوده است سپس فرمود: نور چشم من در نماز قرار داده شد زیرا اگر مردی خود را خوش بو کند و همسر اختیار کند ولی نماز نخواند او را در همسر گرفتن و عطر زدن هیچ فضیلت و پاداشی نخواهد بود.

****ترجمه جعفری: (برای پیامبر صلی الله علیه و آله سه چیز دوست داشتنی بود)

یسار خادم انس بن مالک از او نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از دنیای شما آنچه برای من دوست داشتنی است، زن ها و عطرهاست و روشنی چشم من در نماز است.

مصنف این کتاب می گوید: بی دینان این حدیث را می گیرند و می گویند: پیامبر گفت: از دنیای شما زن ها و عطر برای من دوست داشتنی است و می خواست سوّمی را هم بگوید، پشیمان شد و گفت: روشنی چشم من در نماز است. آنها دروغ می گویند، زیرا منظور آن حضرت در این خبر تنها نماز بود، چون دو رکعت نمازی که شخص متأهل می خواند، نزد خداوند افضل از هفتاد رکعت نمازی که غیر متأهل می خواند و اینکه خداوند محبت زن ها را به او داده برای نماز است.

همچنین فرمود: دو رکعت نمازی که شخص معطّر می خواند، افضل از هفتاد رکعت نمازی است که شخص غیر معطر می خواند و اینکه خداوند محبت عطر را به او داده نیز برای نماز است. آنگاه فرمود: روشنی چشم من در نماز است.

چون وقتی کسی عطر زد و ازدواج نمود، ولی نماز نخواند ازدواج و عطر برای او فضیلتی و ثوابی ندارد.

1- ینبغی التأمّل فی ألفاظ الخبر قبل توضیحه. الأول قوله صلّی الله علیه و آله : «حبّب» بصیغه المجهول دون «أحببت» و الثانی «من دنیاکم» و الثالث «قرّه عینی فی الصلاه». و أمّا قوله «حبّب» اشاره الی أنّ جبلّته صلّی الله علیه و آله مجبوله علی حبّ أمور الآخره دون الدنیا. و لکن اللّه تعالی حببه لهذین الشیئین: حب النساء و الطیب من أمور الدنیا لکثره ما یترتّب علیهما من المنافع و الخیرات. اما النساء فیترتّب علی حبهن مضافا علی کثره التناسل امور أخر و قد أباح اللّه تعالی له صلّی الله علیه و آله تزویج تسعه من النساء دون أمّته لتلک الأمور و هی أن اللّه تعالی أراد نقل بواطن الشریعه و ظواهرها و ما یستحیا من ذکره و ما لا یستحیا منه و کان صلّی الله علیه و آله أشدّ الناس حیاء، فجعل اللّه له نسوه ینقلن من الشرع ما یرینه من أفعاله و یسمعنه من أقواله و یذکرنه من سنته فی معاشرته معهن التی قد یستحیی من الافصاح بها بحضره الرجال و ذلک لیتکمّل نقل

الشريعه. فقد نقلن كثيرا من آدابه فى تهجده و سواكه و نومه و يقظته و سائر أموره ما لم يكن ينقله غيرهن و ما رأينه فى منامه و خلواته من الآيات الباهرات و الحجج البالغات على نبوّته، و من جدّه و اجتهاده فى العباده و خشيته من اللّه و غيرها مما يشهد كل ذى لب أنّها لا تكون الا لنبى و ما كان يشاهدها غيرهن، فحصل بذلک خير عظيم. و هذا هو المشاهد لمن سبر كتب الحديث. و أمّا الطّيب و ان كان تنعم فى الدنيا الا أنّه يقوى القلب و الجوارح، مضافا الى أنه حظّ الملائكه ففى الخبر «لا تدع الطيب فان الملائكه تستنشق ريح الطيب من المؤمن». و أمّا قوله صلّى الله عليه و آله «من دنياكم» كما فى الخبر الثانى ففيه ما لا يخفى من إضافه الدنيا الى غيره. و أمّا قوله صلّى الله عليه و آله «قرّه عينى فى الصلاه» اشاره الى أنّه و ان كان حبّب إليه من الدنيا «النساء و الطيب» لكن قره عينه فى الصلاه لا غير، يعنى محبوبه الحقيقى و ما يقرّ عينه و يتعلق سويداء قلبه به هو فى الصلاه هذا إذا كانت «الصلاه» بفتح الصاد، و أمّا إذا كان بكسر الصاد كما قد قرء فهو من باب «وصل» واحدها صله بكسر الصاد فهى العطيه و الاحسان و الجائزه و ما يقال له بالفارسيه (چشم روشنى) فلعل المراد اهداء الطيب كما يظهر من بعض الاخبار ففى معانى الأخبار فى معنى لا يأبى الكرامه الا الحمار المراد الطيب و التوسعه فى المجلس. لكنه بعيد و مخالف لكتابه الصلاه لأنّها بالتاء المدور لا الممدود.

كان الصادق عليه السّلام لا يخلو من إحدى ثلاث خصال

«219»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْأَزْدِيُّ قَالَ سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ (1) فَقِيهَ الْمَدِينَهِ يَقُولُ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى الصَّادِقِ

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام فَيُقَدِّمُ لِي مِخَدَّهً وَ يَعْرِفُ لِي قَدْراً وَ يَقُولُ يَا مَالِكُ إِنِّي أُحِبُّكَ فَكُنْتُ أُسَرُّ بِذَلِكَ وَ أَحْمَدُ اللَّهَ عَلَيْهِ وَ كَانَ عليه السّلام لَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ إِمَّا صَائِماً وَ إِمَّا قَائِماً وَ إِمَّا ذَاكِراً وَ كَانَ مِنْ عُظَمَاءِ الْعُبَّادِ وَ أَكَابِرِ الزُّهَّادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبَ الْمُجَالَسَهِ كَثِيرَ الْفَوَائِدِ فَإِذَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله اخْضَرَّ مَرَّهً وَ اصْفَرَّ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ يَعْرِفُهُ وَ لَقَدْ حَجَجْتُ مَعَهُ سَنَهً فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ كَانَ كُلَّمَا هَمَّ بِالتَّلْبِيَهِ انْقَطَعَ الصَّوْتُ فِي حَلْقِهِ وَ كَادَ يَخِرُّ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَقُلْتُ قُلْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَا بُدَّ لَكَ مِنْ أَنْ تَقُولَ فَقَالَ عليه السّلام يَا ابْنَ أَبِي عَامِرٍ كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَ أَخْشَى أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ (2).

*ترجمه کمره ای: (حضرت صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه خصلت نبود)

مالک بن انس فقیه مدینه گوید من بسیار حضور صادق جعفر بن محمد میرسیدم مخده ای برای من پیش میداشت و مقامی برای من می شناخت، میفرمود ای مالک من تو را دوست دارم و من از اظهار لطف آن حضرت شاد میشدم و خدا را حمد میکردم آن حضرت عادت داشت که از یکی از سه خصلت فارغ نبود یا روزه دار بود یا نماز میخواند یا ذکر خدا میکرد، از عباد بزرگ و زاهدان سترک بود از آن کسانی که از خدای عز و جل میترسند، حدیث بسیار میداشت. خوش مجلس بود استفاده بسیار از او دریافت میشد چون میگفت رسول خدا فرموده یکباره رنگش سبز میشد و بار دیگر زرد میشد و بطوری دگرگون میگردید که آشنایانش او را نمیشناختند؛ یک سال با آن حضرت حج رفتم چون در هنگام احرام برپا کش خویش استوار شده هر چه خواست تلبیه گوید سخن در گلویش قطع میشد و از پشت مرکبش سرازیر میگردید. عرضکردم یا ابن رسول اللّه تلبیه بگو ناچاری که آن را بگوئی، فرمود ای پسر ابی عامر چگونه جرأت دارم که بگویم لبیک اللهم لبیک با اینکه می ترسم خدای عز و جل پاسخ دهد لا لبیک و لا سعدیک

**ترجمه مدرس گیلانی: (امام صادق هرگز از یکی از سه چیز فارغ نبود)

مالک بن انس فقیه مدینه گفته: من بسیار پیش صادق جعفر بن محمد می رفتم بالشی برای من پیش می نهاد و برای من احترامی قائل بود. و می گفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از مهربانی او به خود شادمان می شدم و خدای را ستایش می کردم. او هرگز از یکی سه منش فارغ نبود: یا روزه داشت یا نماز می گزارد یا به یاد خدا بود. وی از عباد بزرگ و زهاد سترک بود و از کسانی بود که از خدا می ترسید، حدیث بسیار می دانست.

نیک محضر بود. از محضرش بسیار استفاده می شد. هر گاه از پیامبر یاد می کرد رنگش سبز یا زرد می شد.

چندان که آشنایانش او را در آن حالت نمی شناختند. سالی با او حج گزاردم هنگام احرام به بارگی خود استوار بود هر چه خواستی که تلبیه گوید سخن در گلویش بریده شدی و از پشت بارگی سرازیر می شد. گفتم: ای فرزند رسول خدا ناگزیری از تلبیه گفتن: گفتی: ای پسر ابی عامر ترسم بگویم:

لبیک اللهم لبیک

در پاسخ گوید:

«لا لبیک و لا سعدیک»

***ترجمه فهری زنجانی: (امام صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه کار نبود)

محمد بن زیاد گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که میگفت: من هر وقت بخدمت امام صادق جعفر بن محمد میرسیدم بمنظور احترام از من مخده و بالش برای من پیش میداشت و میفرمود ای مالک من تو را دوست میدارم و من از این اظهار محبت مسرور میشدم و خدای را بر این موهبت سپاسگزار میشدم و حضرتش هیچ گاه فارغ از یکی از سه کار نبود یا روزه دار بود و یا بنماز ایستاده بود و یا مشغول ذکر خدا بود و آن حضرت از عباد بزرگ و زهاد بزرگوار بود آنان که از خدای عز و جل میترسند.

او سخنور و خوش مجلس بود و محضری پر فیض داشت هر گاه که میگفت: رسول خدا فرمود، رنگ اش گاهی سبز میشد و گاهی زرد بطوری که آشنایانش او را نمیشناختند من سالی در خدمتش بحج رفتم چون بوقت احرام بر مرکب خویش نشست هر چه خواست تلبیه گوید صدا گلوگیرش میشد و تلبیه گفتن نمیتوانست و نزدیک بود از مرکب بروی زمین افتد عرض کردم: یا ابن رسول اللّه تلبیه بگو که ناچار باید بگوئی فرمود:

ای پسر ابی عامر چگونه جرات لبیک گفتن داشته باشم در صورتی که میترسم خدای عز و جل در جواب من بگوید لا لبیک و لا سعدیک.

****ترجمه جعفری: (امام صادق علیه السّلام از یکی از سه خصلت بیرون نبود)

مالک بن انس، فقیه مدینه (و پیشوای مذهب مالکی) می گوید: نزد جعفر بن محمد الصادق وارد می شدم و او مخدّه بر من می گذاشت و به من احترام می کرد و می گفت: ای مالک من تو را دوست دارم و من از این رفتار خوشحال می شدم و خدا را سپاس می گفتم، و آن حضرت از یکی از سه حالت بیرون نبود: یا روزه داشت و یا قیام به نماز می کرد و یا یاد خدا می کرد. او از بزرگان عابدان و اکابر زاهدانی بود که از خداوند می ترسند و حدیث زیاد می گفت و خوش مجلس بود و فایده های بسیاری می داد، هنگامی که می گفت: رسول خدا فرمود: گاهی رنگش سبز و گاهی زرد می شد تا جایی که آشنایش او را نمی شناخت و من یک سال با او به حج رفتم، هنگامی که موقع احرام بر مرکبش استوار شد هر دم که می خواست لبیک بگوید صدایش در گلویش قطع می شد و نزدیک بود که از مرکبش بیفتد. پس به او گفتم: ای پسر پیامبر، لبیک بگو که ناچار باید بگویی، او گفت: ای ابن عامر، چگونه جسارت کنم که بگویم: «لبیک اللهم لبیک» و من می ترسم که خداوند به من بگوید «لا لبیک و لا سعدیک» یعنی تو را نمی پذیرم.

ینتفع زائر الرضا علیه السّلام فی ثلاث مواطن

«220»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی .

1- هو مالک بن أنس بن مالک بن أبی عامر أبو عبد اللّه المدنیّ الفقیه.
2- لبیک ای مقیم علی طاعتک اقامه بعد اقامه. و سعدیک أی اسعدک اسعادا بعد اسعاد.

عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الرَّازِيِّ عَنْ حَمْدَانَ الدِّيوَانِيِ (1) قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السّلام مَنْ زَارَنِی عَلَی بُعْدِ دَارِی أَتَیْتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّی أُخَلِّصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَایَرَتِ الْكُتُبُ یَمِیناً وَ شِمَالًا وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِیزَانِ.

*ترجمه کمره ای: (زائر حضرت رضا در سه جا از زیارت خود سود میبرد)

امام هشتم فرمود هر کس در این خانه دور من مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا او را از هراس. آنها نجات دهم، در وقتی که نامه های اعمال از راست و چپ پران باشد، در پل صراط و در نزد سنجیدن کردارهای نیک و بد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زیارت کننده امام رضا در سه جا از آن سود می برد)

امام رضا گفته: «هر که در این جای دور مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او آیم تا وی را از بیم قیامت رهایی دهم.

هنگامی که نامه های اعمال از راست و چپ پران باشد و در صراط و هنگام کشیدن کارهای نیک و بد به یاری وی شتابم».

***ترجمه فهری زنجانی: (زائر حضرت رضا در سه مورد بهره مند می شود)

امام رضا علیه السّلام فرمود: هر کس مرا در غربت زیارت کند من بروز قیامت در سه جا به نزد او خواهم آمد تا از ترسهای آن ها نجاتش بخشم: هنگامی که نامه های اعمال مردم از راست و چپ پران شوند و در نزد صراط و در نزد میزان.

****ترجمه جعفری: (زائر امام رضا علیه السّلام در سه جا سود می برد)

حمدان الدیوانی از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس مرا با وجود دوری خانه ام زیارت کند، روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا اینکه او را از وحشت نجات دهم: هنگامی که نامه اعمال از راست و چپ پراکنده شود و نزد صراط و نزد میزان ترازو برای سنجش اعمال.

الأعمال على ثلاثه أحوال

«221»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بن الْمِيثَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْغَازِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام يَقُولُ الْأَعْمَالُ عَلَى ثَلَاثَهِ أَحْوَالٍ فَرَائِضَ وَ فَضَائِلَ وَ مَعَاصِيَ فَأَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ

وَ بِرِضَى اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِيرِهِ وَ مَشِيئَتِهِ وَ عِلْمِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ (2) وَ لَكِنْ بِرِضَى اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِمَشِيئَهِ اللَّهِ وَ بِعِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْمَعَاصِي فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَكِنْ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِيئَتِهِ وَ عِلْمِهِ ثُمَّ يُعَاقِبُ عَلَيْهَا.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه المعاصى بقضاء الله معناه بنهى الله لأن حكمه عز و جل فيها على عباده الانتهاء عنها و معنى قوله بقدر الله أى بعلم الله بمبلغها و مقدارها و معنى قوله و بمشيئته فإنه عز و جل شاء أن لا يمنع العاصى من المعاصى إلا بالزجر و القول و النهى و التحذير دون الجبر و المنع بالقوه و الدفع بالقدره ا.

*ترجمه كمره اى: (كردارها سه حالت دارد)

امام سوم گويد شنيدم پدرم ميفرمود اعمال سه حالت دارند فرائض يعنى اعمالى كه از جانب خدا بطور حتم معين شده، فضائل يعنى كارهاى خوب كه انجام آنها نيک است ولى حتمى نيست، گناهان كه مورد غدقن است و نبايد انجام داد اما اعمال واجبه مطابق فرمان خدا است و مورد پسند اوست و بحكم الهى و تقدير و خواست او است و خدا آنها را دانسته اما فضائل بفرمان خدا نيست و گر نه ترک آنها روا نبود ولى پسند خداست و بحكم الهى و خواست اوست و آنها را دانسته و اما گناهان بدستور خدا نيست و بسند خدا هم نيست ولى در اثر حكم خدا و بتقدير و خواست اوست و خدا آنها را دانسته و سپس بر آنها گناهكاران را عقوبت ميكند و كيفر آنها را ميدهد.

شرح فرائض جمع فریضه است و مقصود از آن واجباتست که شخص مکلف باید آنها را انجام دهد و فرمان خدا در آنها صادر شده. فضائل جمع فضیلت است و آن اعمالیست که دارای مصلحت باشد و حسن دارد ولی واجب و حتم نیست مانند مستحبات و از این روایت استفاده می شود که امر دلالت بر وجوب دارد و مستحبات مامور بها نیستند و فعل مباح و مکروه هم وجود ندارد و گر نه اعمال دارای پنج حالت میشوند نه سه حالت و ممکن است گفته شود مباحات و مکروهات در فضائل داخلست اما مباحات باعتبار آنکه هر فعل مباحی از نظر مساعدت در تحصیل فضیلت عنوان فضیلت دارد چنانچه اگر آن را مقدمه رذیلت قرار دهی حکم رذیلت دارد بنا بر این هیچ فعلی مباح مطلق واقع نمیشود و مکروهات از نظر ترک آنها در شماره فضیلت محسوب شده اند زیرا ترک کارهای بد که مکروهند موجب تحصیل فضیلت و کمال نفس میباشد و چون در این روایت قضا و قدر را در گناهان مدخلیت داده و ممکن است اشخاص نادان گمان کنند که اگر ارتکاب گناهان بقضا و قدر الهی باشد جبر لازم آید مصنف کتاب قضا و قدر را توضیح داده است و میگوید، مقصود از این که گناهان بقضای الهی است این است که چون حکم خدا در مورد گناهان باز ایستادن و ترک آنهاست وقتی مکلف تخلف حکم خدا را کرد و باختیار خود مرتکب آن شد گناهکار شده و مقصود از اینکه گناهان بتقدیر خداست اینست که خدا مبلغ و مقدار آنها را دانسته و مقصود از این که گناهان بخواست خداست اینست که خدا خواسته گنهکار را بهمان گفتار و دستور و قدغن و حذر دادن از گناه باز دارد نه بزور و اعمال قدرت تا جبر لازم آید، پس معنی قضا حکم تکلیفی است قدر علم تفصیلی بکردار بندگانست و معنی مشیت اختیار دادن بآنها است و هیچ کدام از این ها موجب وادار شدن مکلف بعمل نیست بطوری که از او سلب اختیار شود و عمل واجب یا حرام را بدون اختیار انجام دهد بلکه خود اینها مقدمات حفظ آزادی و اختیار مکلف است نسبت بهر عملی که انجام میدهد و مرتکب می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کردارها سه گونه است)

امام حسین بن علی گفته: «شنیدم پدرم می گفت:

کارها سه حالت دارد: فرائض یعنی کارهایی که از سوی خدا به طریق حتم و الزام معین گردیده.

فضائل یعنی کارهای نیکی که انجام آنها نیک است لیک الزامی در آنها نیست، و گناه ها که منهی ست به جای آوردن آنها عقاب دارد. اما کارهای

واجب موافق دستور خدایست و پسندیده اوست و به حکم و تقدیر اوست و آنها را دانسته است. فضائل به دستور او نیست اما پسند خدایست و آنها را دانسته.

گناه ها به خواست او نیست هر چند خدا آنها را دانسته اما مورد پسند او نباشد از این رو گناهکاران را شکنجه می سازد به ایشان کیفر می دهد.

مصنف این کتاب صدوق گفته: مقصد از این که گناه ها به قضای خدایست آن ست که حکم او در باره گناه ها باز ایستادن و ترک آنهاست هنگامی که مکلف تخلف حکم او کرد و به اختیار و خواست خود مرتکب آن گردد گناهکار شده. و از این که گناه ها به تقدیر اوست آن ست که او مبلغ و مقدار آنها را می داند و مقصود از این که گناه ها به اراده اوست آن ست که او خواسته گناهکار را به همان گفتار و فرمان و حذر دادن از گناه باز دارد نه به زور و به کار بردن قدرت است تا جبر لازم آید. بنا بر این غرض از قضا حکم تکلیفی ست و قدر علم تفصیلی به کار بندگانست و معنی مشیت اختیار دادن به ایشان است. و هیچ یک از اینها بنا بر اعتقاد (صدوق) وادار کردن مکلف به عملی نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (کردارها سه گونه است)

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: شنیدم پدرم امیر المؤمنین میفرمود: کارها بر سه حالتند واجبات و مستحبات و گناهان اما واجبات بامر خدا است و برضای او و بحکم خدا و تقدیر و خواست او است و بعلم او اما مستحبات پس بامر خداوند نیست ولی برضای خداست و بقضاء الهی است و بخواست او است و علم خدای عز و جل اما گناهان پس بامر خداوند نیست ولی بقضاء الهی است و تقدیر خداوندی و بخواست و علمش و گنهکار را بکیفر خواهد رساند.

(مصنف این کتاب) (رضی الله عنه) گوید: معنای اینکه گناهان بقضای الهی است این است که خداوند در مورد گناهان حکم فرموده است که بندگانش آن اعمال را مرتکب نشوند و معنای اینکه گناهان بتقدیر الهی است این است که خداوند اندازه گناهان را میداند که هر کس تا چه حد گنهکار است و معنای اینکه گناهان بخواست خداوند است این است که خداوند خواسته است که جلو گنهکار را از ارتکاب بگناه نگیرد و او را مجبور به ترک گناه نکند بلکه فقط بگفتار و ترساندن او را از گناه باز دارد.

****ترجمه جعفری: (اعمال سه حالت دارند)

امام رضا علیه السّلام از پدرانش، از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

عمل ها سه حالت دارند: واجبات و مستحبّات و گناهان. اما واجبات بر اساس فرمان خدا و خوشنودی خدا و قضای خدا و تقدیر و مشیت و علم اوست و اما مستحبّات به فرمان قطعی خداوند نیست ولی موجب خوشنودی خدا و با قضای خدا و مشیت خدا و علم خداست، و اما گناهان، به فرمان خدا نیست ولی با قضا و قدر خدا و مشیّت و علم اوست.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از اینکه گناهان با قضای خداست، این است که همراه با نهی اوست. چون حکم خداوند بر بندگانش ترک آنهاست و منظور از قدر خداوند این است که خدا اندازه آن را می داند و منظور از مشیّت او این است که خداوند خواسته است که گناهکار را با هشدار و نهی و سخن گفتن از گناه باز دارد و جبر نباشد و با قوه و قدرت جلوگیری نشود.

1- فی بعض النسخ «الدیرانی».
2- یعنی الامر الوجوبی. ای لا یأمر بها وجوبا.

أمر الباقر علیه السّلام ابنه الصادق علیه السّلام بثلاث و نهاه عن ثلاث

«222»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّرَّاجُ الْهَمَذَانِیُّ بِهَمَذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّبِّیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ الدِّینَوَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الْعَبْسِیُّ عَنْ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ قَالَ: لَقِیتُ الصَّادِقَ بْنَ الصَّادِقِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْصِنِی فَقَالَ لِی یَا سُفْیَانُ لَا مُرُوءَةَ لِکَذُوبٍ وَ لَا أَخَ لِمُلُوکٍ [لِمَلُولٍ] وَ لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ وَ لَا سُؤْدُدَ لِسَیِّئِ الْخُلُقِ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِی فَقَالَ لِی یَا سُفْیَانُ ثِقْ بِاللَّهِ تَکُنْ مُؤْمِناً وَ ارْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَکَ تَکُنْ غَنِیّاً وَ أَحْسِنْ مُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَتَهُ تَکُنْ مُسْلِماً وَ لَا تَصْحَبِ الْفَاجِرَ فَیُعَلِّمَکَ مِنْ فُجُورِهِ وَ شَاوِرْ فِی أَمْرِکَ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِی فَقَالَ لِی یَا سُفْیَانُ مَنْ أَرَادَ عِزّاً بِلَا عَشِیرَةٍ وَ غِنًی بِلَا مَالٍ وَ هَیْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَلْیَنْقُلْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِیَةِ اللَّهِ إِلَی عِزِّ طَاعَتِهِ فَقُلْتُ زِدْنِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِی یَا سُفْیَانُ أَمَرَنِی وَالِدِی علیه السّلام بِثَلَاثٍ وَ نَهَانِی عَنْ ثَلَاثٍ فَکَانَ فِیمَا قَالَ لِی یَا بُنَیَّ مَنْ یَصْحَبْ صَاحِبَ السَّوْءِ لَا یَسْلَمْ وَ مَنْ یَدْخُلْ مَدَاخِلَ السَّوْءِ یُتَّهَمْ وَ مَنْ لَا یَمْلِکْ لِسَانَهُ یَنْدَمْ ثُمَّ أَنْشَدَنِی فَقَالَ علیه السّلام:

عَوِّدْ لِسَانَکَ قَوْلَ الْخَیْرِ تَحْظَ بِهِ

إِنَّ اللِّسَانَ لِمَا عَوَّدْتَ یَعْتَادُ

مُوَکَّلٌ بِتَقَاضِی مَا سَنَنْتَ لَهُ

فِی الْخَیْرِ وَ الشَّرِّ فَانْظُرْ کَیْفَ تَعْتَادُ.

*ترجمه کمره ای: (حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرزندش امام صادق را بسه چیز فرمان داد و از سه چیز نهی کرد)

سفیان ثوری گوید حضور جعفر بن محمد صادق شرفیاب شدم و عرضکردم یا ابن رسول اللّه بمن سفارشی کن، فرمود ای سفیان دروغگو مردانگی ندارد. پادشاهان برادری نشناسد، حسود آسودگی ندارد، بد خلق آقا نمیشود عرضکردم یا ابن رسول اللّه بیشتر بفرمائید، فرمود ای سفیان بخدا توکل کن تا مؤمن باشی بهر چه خدا تو را نصیب کرده خشنود باش تا بی نیاز باشی با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی با بدکار دوستی مکن تا از بدکاری خود بتو آموزد، در کار خود با خدا ترسان

مشورت کن عرضکردم یا ابن رسول اللّه باز بفرمائید، فرمود ای سفیان هر کس عزتی می خواهد که وابسته فامیل نباشد و بی نیازی می طلبد که وابسته مال نیست و هیبتی میخواهد که بسلطنت وارد نیست باید از خواری و شرمساری گنهکاری زیر سایه فرمانبرداری خدا برود، عرضکردم یا ابن رسول اللّه باز بفرمائید، فرمود ای سفیان پدرم مرا بسه چیز امر کرد و از سه چیز نهی کرد در ضمن آنچه بمن گفت فرمود فرزند جانم کسی که با رفیق بد همراه باشد سالم نمیماند کسی که در دالانهای بدی در آید متهم میگردد کسی که زبانش را نگه ندارد پشیمانی میکشد، سپس برای من این دو بیت را خواند:

شیوه کن گفتار نیکو را کزان محفوظ گردی چون زبان معتاد گردد هر چه آموزند وی را

میتراود از زبانت آنچه یادش می دهی زشت باشد یا نکو بنگر چه آموزی تو وی را

**ترجمه مدرس گیلانی: (امام محمد باقر فرزند خود امام صادق را به سه چیز دستور داد و از سه چیز نهی کرد)

سفیان ثوری گفته: به جعفر بن محمد گفتم: ای فرزند رسول خدا مرا پندی ده. گفت: ای سفیان دروغ زن مردانگی ندارد. فرمانروایان برادری نشناسند، رشک بر آسودگی ندارد. تندخوی سرور نگردد. گفتم: ای فرزند رسول خدای بیشتر گوی. گفت: ای سفیان در کارها به خدا توکل کن تا خداشناس باشی. بهر چه ترا داد خشنود باشد، تا بی نیاز گردی. با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی، با نابکار دوستی مورز تا از نابکاری خود ترا نیاموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن. گفتم: باز گوی، گفت: ای سفیان هر که ارجمندیی خواهد که بسته به خویشاوندی نباشد و بی نیازی می خواهد که بسته به خواسته نباشد و بزرگی که به سلطنت ارتباط ندارد باید از شرمساری گناهکاری زیر سایه فرمان برداری خدای رود. گفتم: دیگر گوی. گفت: ای سفیان پدرم مرا به سه چیز دستور داد و از سه چیز باز داشت از آن جمله گفت: فرزند آنکه با یار بد همراه باشد تندرست نماند، آنکه در راه های نابکاری رود بد نام گردد، آنکه زبانش را نگاه ندارد پشیمانی برد. آنگاه این دو بیت را فرو خواند:

گفتار نیکوی را روش خود ساز تا از گزند در امان باشی- زبان به هر چه خوی گیرد همان را باز گوید- آنچه آن را می آموزی همان را باز گوی کن-

حال آنچه بدو آموختی بد یا نیک باشد پس بنگر تا آن را چه آموزی.

***ترجمه فهری زنجانی: (امام باقر فرزندش امام صادق را سه دستور داد و از سه کار نهی فرمود)

سفیان ثوری گوید: بخدمت جعفر بن محمد علیه السّلام: (آن راستگوی فرزند راستگو) رسیدم عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا وصیتی بفرما، فرمود: ای سفیان دروغگو را مردانگی نباشد و شاهان برادری ندانند و حسود روی آسایش نه بیند و شخص بد اخلاق به مقام سیادت و آقائی نرسد عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بیشترم وصیت بفرما، فرمود: ای سفیان بخداوند اعتماد داشته باش تا مؤمن باشی و بآنچه خداوند نصیب فرموده راضی باش تا بی نیاز گردی و با هر که همسایه شدی همسایه نیکو باش تا مسلمان شوی با تبهکار همنشین مشو که از تبهکاریش تو را نیز بیاموزد و در کار خویش با کسانی مشورت کن که از خدای عز و جل بترسند عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بیشترم فرما آن حضرت مرا فرمود: ای سفیان هر کس که بخواهد با نداشتن فامیل بعزت برسد و با نداشتن ثروت بی نیاز گردد و با نداشتن قدرت در دلها هیبت بهم رساند میبایست از زیر بار ذلت گناه و نافرمانی خداوند بیرون آمده و تاج عزت فرمانبری خدای را بر سر نهد عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بیشترم فرما، مرا فرمود ای سفیان پدرم مرا به سه چیز امر فرمود و از سه چیز نهی کرد و از جمله آنکه فرمود: فرزندم هر که با همنشین بد نشیند سالم نماند و هر کس در رهگذر بد قدم بردارد بد نام گردد و هر کس اختیار زبان خویش را نداشته باشد پشیمانی بیند سپس شعری بدین مضمون خواند که فرمود: زبانت را بگفتار نیک عادت بده تا از زبان بهره مند گردی که زبان را بهر چه عادتش دهی عادت پذیر است.

هر زبان مأمور است که هر طور تو برای او روش خیر یا شر معین کنی بپذیرد اکنون تو نیکو بنگر تا چگونه عادت داری.

****ترجمه جعفری: (امام باقر علیه السّلام فرزندش امام صادق علیه السّلام را به سه چیز امر و از سه چیز نهی کرد)

سفیان ثوری می گوید: با جعفر بن محمد صادق علیه السّلام ملاقات کردم به او گفتم:

ای فرزند پیامبر خدا! مرا وصیتی کن، او به من فرمود: ای سفیان، برای دروغگو شخصیتی نیست و برای پادشاهان برادری نیست و برای حسودان

راحتی نیست و برای بد اخلاق بزرگی نیست، گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، بر من بیفزای، به من گفت:

ای سفیان، به خدا اطمینان داشته باش تا مؤمن باشی و به آنچه خدا به تو قسمت کرده راضی باش تا ثروتمند باشی و با همسایگانت نیکویی کن تا مسلمان باشی و با شخص بدکار همنشین مباش که بدکاری خود را به تو می آموزد و در کار خود با کسانی که از خدا می ترسند مشورت کن، گفتم: ای فرزند پیامبر خدا بر من بیفزای، فرمود: ای سفیان، هر کس عزت بدون داشتن قبیله و بی نیازی بدون داشتن مال و هیبت بدون داشتن قدرت خواسته باشد، از خواری معصیت خدا به عزت اطاعت او منتقل شود. گفتم: ای فرزند پیامبر خدا بر من بیفزای، فرمود: ای سفیان، پدرم سه چیز را به من امر کرد و مرا از سه چیز نهی کرد، از جمله سخنان او این بود که گفت: فرزندم! کسی که با رفیق بد همنشین باشد سالم نمی ماند و هر کس به مکان های بد وارد شود، مورد تهمت قرار می گیرد، و کسی که مالک زبانش نباشد پشیمان می شود، سپس چنین سرود:

زبانت را به گفتن سخن نیکو عادت بده تا با آن سودی ببری، همانا زبان را به آنچه عادت دادی عادت می کند. او موظف به باز پس دادن شیوه ای است که تو به آن عادت داده ای، از خیر یا شرّ، پس بنگر که او را به چه چیزی عادت می دهی.

إذا قام القائم علیه السّلام حکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله

«223»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالا لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ (1) لَحَکَمَ بِثَلَاثٍ لَمْ یَحْکُمْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ یَقْتُلُ الشَّیْخَ الزَّانِیَ وَ یَقْتُلُ مَانِعَ الزَّکَاهِ وَ یُوَرِّثُ الْأَخَ أَخَاهُ فِی الْأَظِلَّهِ. (2). ر.

*ترجمه کمره ای: (چون قائم ظهور کند سه حکم صادر کند که هیچ کس پیش از وی صادر نکرده)

امام ششم و هفتم فرمودند چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده، پیره مرد زناکار را می کشد، مانع زکاه را می کشد. از

آنچه سایه اندازد ببرادر ارث میدهد.

شرح: ظاهرا مقصود این است که از خانه برادر سهمی ببرادر میدهد که از آن استفاده کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (قائم سه حکم کند که هیچ کس نکرده است)

امام صادق و امام موسی گفته اند:

چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده: پیر مرد زناکار را می کشد، مانع زکات را می کشد، از آنچه سایه اندازد به برادر میراث می دهد».

***ترجمه فهری زنجانی:(هنگامی که امام قائم ظهور کند سه فرمان صادر فرماید که پیش از او هیچ کس چنین فرمانی نداده است)

علی بن ابی حمزه گوید: امام صادق و امام موسی بن جعفر فرمودند اگر امام قائم قیام کند سه فرمان دهد که هیچ کس پیش از او چنین فرمانی نداده است پیرمرد زناکار را بکشد و آن را که زکاه ندهد بکشد و برادر را از برادر در (اظله) ارث میدهد.

شرح: شاید مقصود از اظله عالم ذر باشد چنانچه در روایات از آن عالم بظلال و اظله تعبیر شده است و بنا بر این، معنای روایت چنین است که اشخاصی که در آن عالم با یک دیگر برادر بوده اند و خداوند در میان آنان برادری و محبت قرار داده است در زمان ظهور دولت مهدوی علیه السّلام از یک دیگر ارث میبرند و یا اینکه مقصود از اظله سایه های این عالم و کنایه از مسکن و خانه باشد یعنی از خانه برادر سهمی هم به برادر میدهد تا سایه سری داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (چون قائم علیه السّلام قیام کند به سه چیز حکم می کند که پیش از او کسی به آنها حکم نداده)

علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمودند:

هر گاه که قائم علیه السّلام قیام کند به سه چیز حکم می کند که کسی پیش از او به آنها حکم نداده است: او پیرمرد زناکار را می کشد و مانع

زکات را می کشد و برادر را از کسی که در عالم ارواح با او برادر شده بود، ارث می دهد. (منظور از عالم ارواح یا عالم اظلّه، علم ذرّ است که در آنجا کسانی با کسانی برادر و همفکر شده اند و حضرت قائم پس از ظهور آنها را معرفی می کند و آنها از یک دیگر ارث می برند. این مطلب در روایتی که شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه ج 4 ص 531 نقل کرده به روشنی بیان شده است، در آن روایت امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«وقتی قائم ما اهل بیت قیام کند، برادری که در عالم ارواح با کسی برادر شده ارث می برد»)

1- فی بعض النسخ «إذا قام القائم» علیه السّلام.
2- یعنی عالم الاظله و الاشباح و هو عالم الذر.

قول النبی صلّی الله علیه و آله لسلمان الفارسی ره إن لک فی علتک ثلاث خصال

«224»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا سَلْمَانُ إِنَّ لَکَ فِي عِلَّتِکَ إِذَا اعْتَلَلْتَ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى بِذِکْرٍ وَ دُعَاؤُکَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَ لَا تَدَعِ الْعِلَّةُ عَلَيْکَ ذَنْباً إِلَّا حَطَّتْهُ مَتَّعَکَ اللَّهُ بِالْعَافِيَهِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِکَ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر برای سلمان فارسی که در هنگام بیماری سه خصلت داری)

رسول خدا بسلمان فارسی فرمود ای سلمان برای تو در بیماریت سه خصلت است، تو در حال بیماری همیشه در یاد خدائی، دعای تو در آن مستجابست، بیماری همه گناهان تو را میریزد خدا تو را تا پایان عمر عافیت دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر به سلمان فارسی گفته: در بیماری سه منش است)

پیامبر به سلمان فارسی گفت: «ای سلمان در بیماری تو سه خاصیت است در حال بیماری همیشه به یاد خدایی، دعای تو در آن هنگام برآورده می شود، بیماری همه گناه ها را می ریزد، خدا ترا تا پایان زندگی تندرستی دهاد».

***ترجمه فهری زنجانی:(فرمایش پیغمبر بسلمان که تو را بهنگام بیماری سه خصلت است)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسلمان فارسی فرمود: ای سلمان هر گاه که بیمار گردی تو را در آن حال سه خصلت است: مورد توجه خاص خداوندی و دعایت در آن حال مستجاب است و بیماری گناهی برای تو باقی نمیگذارد و همه گناهان تو میریزد خداوند تا پایان عمر تو را از نعمت عافیت برخوردار فرماید.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان فارسی که در بیماری تو سه خصلت است)

امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که به سلمان فارسی فرمود:

ای سلمان! برای تو در بیماریت سه خصلت است: تو در یاد خدا هستی و دعای تو در آن حالت مستجاب است و بیماری برای تو گناهی را باقی نمی گذارد مگر اینکه آن را از بین می برد، خداوند تو را تا آخر عمرت از سلامتی برخوردار سازد.

قول عمر أتوب إلى الله من ثلاث

«225»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ أَخْبَرَنِی یَحْیَی بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْفُرَاتِ الْقَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عُبَیْدَةَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ: قَالَ عُمَرُ حِینَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مِنْ ثَلَاثٍ أَغْتِصَابِی هَذَا الْأَمْرَ أَنَا وَ أَبُو بَکْرٍ مِنْ دُونِ النَّاسِ وَ اسْتِخْلَافِی عَلَیْهِمْ وَ تَفْضِیلِی الْمُسْلِمِینَ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ. (1). .

*ترجمه کمره ای: (گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم)

امام سوم فرمود عمر هنگام مرگ گفت از سه کار بسوی خدا توبه میکنم و پشیمانم، از اینکه من و ابو بکر همدست شدیم و خلافت پیغمبر را غصب کردیم، از اینکه من برای مسلمانان خلیفه تراشیدم، از اینکه بعضی از مسلمانان را بر بعضی برتری دادم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (عمر از سه منش به خدا بازگشت)

امام حسین بن علی گفته: «عمر هنگام مرگ گفت: من از سه کار به خدا توبه می کنم: از آنکه من و ابو بکر خلافت را به دست گرفتیم.

از آنکه من برای مسلمانان جانشین ساختم، از آنکه برخی از مسلمانان را بر برخی دیگر برتری نهادم».

***ترجمه فهری زنجانی:(گفتار عمر: که از سه کار پیش خدا توبه کارم)

یحیی بن عبد اللَّه گوید: عمر بهنگام مرگ چنین گفت: که از سه کار بسوی خداوند توبه میکنم از اینکه من و ابو بکر این خلافت را بناحق از مردم گرفتیم و از اینکه پس از خود خلیفه برای مردم گماشتم و از اینکه پاره از مسلمانان را بر پاره دیگر برتری بخشیدم.

شرح: یکی از سنت های قطعی پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که غنائم و درآمد مسلمانان را بطور مساوی در میان آنان تقسیم میفرمود زیرا متعلق حق همه مسلمانان بود و ترجیح دادن یکی از مسلمانان مستلزم محرومیت دیگری بود بنا بر این در تقسیم فی ء در غنائم همه مسلمانان بطور مساوی سهم میبردند و نخستین کسی که به تبعیض در این مورد رفتار نمود عمر بن الخطاب بود که چون بخلافت رسید سابقین را بر دیگران ترجیح داد و مهاجرین از قریش را بر دیگر مهاجرین تفضیل داد و مهاجرین را بر انصار و عرب را بر عجم و هم چنین دیگر تبعیضهائی که در تقسیم اموال بیت المال از او سر زد و در زمان ابی بکر عمر این پیشنهاد را بابی بکر نمود ولی او نپذیرفت و گفت: خداوند به چنین تبعیض دستور نفرموده است بلکه فرموده است إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ ... تا آنکه خود بخلافت رسید و نظریه خود را عملی ساخت عثمان نیز پس از او همین رویه را به صورتی بدتر ادامه داد تا آنکه زمام خلافت بدست امیر المؤمنین افتاد مجدداً بسیره رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بازگشت داستان حدیده محماه یکی از شواهد زنده مطلب است.

****ترجمه جعفری: (سخن عمر، که من از سه چیز به درگاه خدا توبه می کنم)

یحیی بن عبد اللَّه می گوید: وقتی مرگ عمر فرا رسید، گفت: از سه چیز به درگاه خداوند توبه می کنم: غصب خلافت توسط من و ابو بکر و نه مردم دیگر، و خلیفه شدن من بر آنان، و برتری دادن من برخی از مسلمانان را بر برخی دیگر.

1- اعلم أن السنه النبويّه جرت بالاتفاق على القسم بالسويه لان الفى ء و الغنائم و نحو ذلک هى من حقوق المسلمين يجب صرفها اليهم على الوجه الذى دلت عليه الشريعه المقدّسه و تفضيل طائفه فى القسمه و اعطاءها أكثر ممّا جرت السنّه عليه لا يمكن الا بمنع من استحق بالشرع حقّه و هو غصب لمال الغير و صرف له فى غير أهله، و أول من فضل السابقين على غيرهم و فضل المهاجرين من قريش على غيرهم من المهاجرين و فضلهم كافه على الأنصار جميعا و فضل العرب على العجم و فضل الصريح على المولى عمر و قد كان أشار على أبى بكر أيّام خلافته بذلک فلم يقبل و قال ان اللّه لم يفضل أحدا على أحد، و لكنه قال «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ» و لم يخصّ قوما دون قوم، فلما أفضت إليه الخلافه عمل بما كان أشارَ به أوّلا، و خالفه فى ذلک علىّ عليه السّلام و قصّته عليه السّلام مع أخيه عقيل المسمّاه بالحديده المحماه مشهوره (كذا فى هامش المطبوع الحروفى).

«226»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْمَسْعُودِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الطَّائِیُّ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَطِیَّةَ فِیمَا یَظُنُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: شَهِدْتُ عُمَرَ عِنْدَ مَوْتِهِ یَقُولُ أَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مِنْ ثَلَاثٍ مِنْ رَدِّی رَقِیقَ الْیَمَنِ وَ مِنْ رُجُوعِی عَنْ جَیْشِ أُسَامَةَ بَعْدَ أَنْ أَمَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلَیْنَا وَ مِنْ تَعَاقُدِنَا عَلَی أَهْلِ هَذَا الْبَیْتِ إِنْ قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ لَا نُوَلِّی مِنْهُمْ أَحَداً.

*ترجمه کمره ای: (گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم)

جابر بن عبد اللَّه گوید من هنگام مرگ پیش عمر حاضر بودم میگفت بدرگاه خدا از سه چیز توبه کارم، از اینکه بندگانی که مسلمانان از کفار بمن اسیر کرده بودند برگردانیدام و آزاد کردم. از اینکه چون رسول خدا اسامه را فرمانده قشونی کرد که ما در زیر پرچم آن بودیم فرار کردم و بمدینه بازگشتم از اینکه چون رسول خدا وفات کرد ما جمعی بودیم که بر ضد خانواده پیغمبر عهد بستیم که نگذاریم هیچ کدام از آنها بر ما فرمان گذار و پیشوا شوند.

شرح این روایت تایید میکند گفته جمعی از تاریخ نگاران امروزی را که حزبی در میان اصحاب پیغمبر وجود داشته بنام حزب سه جانبه که رهبرهای آن عمرو ابی بکر و ابو عبیده بوده اند و مرام آنها این بوده که بعد از پیغمبر نگذارند علی بن ابی طالب که رئیس خانواده پیغمبر بود بخلافت نشیند و مطابق عدالت و دستور قرآن حکومت اسلامی را براه برد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (عمر از سه منش به خدا بازگشت)

جابر بن عبد اللَّه گفته: هنگام مرگ عمر نزد او بودم. می گفت: «من از سه چیز توبه کردم:

از آنکه بندگانی که مسلمانان از کفار یمن اسیر کرده بودند آزاد کردم، از آنکه پیامبر اسامه را سردار سپاه کرد من پیروی از او نکردم و از آنکه جانشینی را به خانواده پیامبر نگذاشتیم».

***ترجمه فهری زنجانی:(گفتار عمر: که از سه کار پیش خدا توبه کارم)

جابر بن عبد اللّه گوید: من بهنگام مرگ عمر ببالینش بودم که میگفت: از سه کار بسوی خداوند توبه میکنم: از اینکه اسیران یمن را باز گرداندم و از اینکه از لشکر اسامه باز گشتم با اینکه رسول خدا او را امیر لشکر کرده بود و لازم بود که ما در زیر پرچم او باشیم و از پیمانی که بر علیه این خاندان بستیم که پس از وفات رسول خدا نگذاریم یکنفر از افراد این خانواده بر ما فرمانروائی کند.

****ترجمه جعفری: (سخن عمر، که من از سه چیز به درگاه خدا توبه می کنم)

جابر بن عبد اللَّه می گوید: عمر را هنگام مرگ دیدم که می گفت: از سه چیز به درگاه خدا توبه می کنم: رد کردن من بردگان یمن را، و برگشتن من از لشکر اسامه، بعد از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرمانده ما کرده بود، و هم پیمان شدن ما در برابر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که هر گاه پیامبر خدا از دنیا رفت، هیچ یک از افراد آنها را رهبر ملت نکنیم.

«227»- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سُفْيَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي فَضْلُ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ زِيَادُ بْنُ عِيسَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السّلام يَقُولُ لَمَّا حَضَرَ عُمَرَ الْمَوْتُ قَالَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ رُجُوعِي عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِتْقِي سَبْيَ الْيَمَنِ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ كُنَّا أَشْعَرْنَاهُ قُلُوبَنَا نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيَنَا ضَرَّهُ وَ إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً.

*ترجمه کمره ای: (گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم)

زیاد بن عیسی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود چون مرگ عمر در رسید گفت پیش خدا توبه میکنم که از لشکر اسامه برگشتم، پیش خدا توبه میکنم که اسیران کفار یمن را آزاد کردم و توبه میکنم از اندیشه ای که در دل داشتیم و از خدا میخواهیم ما را از ضررش نگهدارد، بیعت با ابو بکر کاری ناگهانی و بی مشورت بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (عمر از سه منش به خدا بازگشت)

زیاد پور عیسی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: «چون هنگام مرگ عمر رسید گفت:

من به خدا توبه کردم از آنکه از لشکر اسامه بازگشتم و اسیران یمن را آزاد کردم و از آنچه در دل داشتیم خدا ما را از گزندش نگاهداری کند، و خلافت ابی بکر کاری بی مشورت بود».

***ترجمه فهری زنجانی:(گفتار عمر: که از سه کار پیش خدا توبه کارم)

زیاد بن عیسی گوید: شنیدم از امام باقر علیه السّلام که میفرمود عمر را چون مرگ فرا رسید گفت: توبه میکنم بسوی خدا از اینکه از لشکر اسامه باز گشتم و توبه میکنم بسوی خدا از اینکه اسیران یمن را آزاد نمودم و توبه میکنم از تصمیمی که در دل های خود گرفتیم و از خداوند میخواهیم که ما را از زیان آن تصمیم نگاه دارد و براستی که بیعت ابی بکر کاری بود بی مشورت و ناگهانی.

****ترجمه جعفری: (سخن عمر، که من از سه چیز به درگاه خدا توبه می کنم)

ابو عبیده حذّاء گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: وقتی مرگ عمر فرا رسید، گفت: به خدا توبه می کنم از برگشتن من از لشکر اسامه و به خدا توبه می کنم از آزاد کردن اسیران یمن و به خدا توبه می کنم از چیزی که ما در دل های خود پروراندیم، از خدا می خواهیم که از آسیب آن ما را کفایت کند و همانا بیعت با ابو بکر یک کار حساب نشده بود.

قول أبی بکر لا آسی من الدنیا إلا علی ثلاث فعلتها وددت أنی ترکتها و ثلاث ترکتها وددت أنی فعلتها و ثلاث وددت أنی کنت سألت عنها رسول الله صلّی الله علیه و آله

«228»- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ وَ سُلَیْمَانُ بْنُ مَعْبَدٍ قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِی اللَّیْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عُلْوَانَ بْنِ دَاوُدَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ کَیْسَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَیْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قَالَ أَبُو بَکْرٍ

فِی مَرَضِهِ الّذِی قُبِضَ فِیهِ أَمَا إِنِّی لَا آسَی مِنَ الدُّنْیَا إِلّا عَلَی ثَلَاثٍ فَعَلْتُهَا وَ وَدِدْتُ أَنِّی تَرَکْتُهَا وَ ثَلَاثٍ تَرَکْتُهَا

ص: 171

وَ وَدِدْتُ أَنِّی فَعَلْتُهَا وَ ثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّی کُنْتُ سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَمَّا الَّتِی وَدِدْتُ أَنِّی تَرَکْتُهَا فَوَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَکُنْ کَشَفْتُ بَیْتَ فَاطِمَهَ وَ إِنْ کَانَ أُغْلِنَ (1) عَلَیَّ الْحَرْبُ وَ وَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَکُنْ أَحْرَقْتُ الْفُجَاءَهَ (2) وَ أَنِّی قَتَلْتُهُ سَرِیعاً أَوْ أَطْلَقْتُهُ نَجِیحاً وَ وَدِدْتُ أَنِّی یَوْمَ سَقِیفَهِ بَنِی سَاعِدَهَ کُنْتُ قَذَفْتُ الْأَمْرَ فِی عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَیْنِ عُمَرَ أَوْ أَبِی عُبَیْدَهَ فَکَانَ أَمِیراً وَ کُنْتُ وَزِیراً وَ أَمَّا الَّتِی تَرَکْتُهَا فَوَدِدْتُ أَنِّی فَعَلْتُهَا فَوَدِدْتُ أَنِّی یَوْمَ أُتِیتُ بِالْأَشْعَثِ أَسِیراً کُنْتُ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ یُخَیَّلُ لِی (3) أَنَّهُ لَمْ یَرَ صَاحِبَ شَرٍّ إِلَّا أَعَانَهُ وَ وَدِدْتُ أَنِّی حِینَ سَیَّرْتُ خَالِداً إِلَی أَهْلِ الرَّدَّهِ (4) کُنْتُ قَدِمْتُ إِلَی قَرْیَهِ فَإِنْ .

1- فی بعض النسخ المخطوطه «أغلق» و فی النسخ المطبوعه «علق».
2- قوله «لم اکن أحرقت الفجاءه» هو ایاس بن عبد اللّه بن عبد یالیل رجل من بنی سلیم قدم علی أبی بکر فقال انی مسلم و قد اردت جهاد من ارتد من الکفّار، فاحملنی و أعنی، فحمله أبو بکر علی ظهر و أعطاه سلاحا فخرج یستعرض الناس المسلم و المرتد فشن الغاره علی کل مسلم فی سلیم و عامر و هوازن فأخذ أموالهم و یصیب من امتنع منهم، فلما بلغ أبا بکر خبره ارسل الی طریفه بن حاجز و کتب إلیه: أن عدو اللّه الفجاءه أتانی یزعم أنه مسلم و یسألنی أن أقویه علی من ارتد عن الإسلام، فحملته و سلحته، ثمّ انتهی الی- من یقین- الخبر أن عدو اللّه قد استعرض الناس المسلم و المرتد، یأخذ اموالهم، و یقتل من خالفه منهم، فسر إلیه بمن معک من المسلمین حتّی تقتله أو تأخذه فتأتینی به فسار إلیه طریفه فهرب الفجاءه فلحقه فأسره ثمّ بعث به الی أبی بکر فلما قدم علیه أمر أبو بکر أن توقد له نار فی مصلی المدینه ثمّ رمی به فیها مکتوفا مقموطا. راجع تاریخ الطبریّ و الکامل لابن الأثیر ج 2 ص 237.
3- یعنی به الاشعث بن قیس الکندی الزندیق و کان سبب اسارته و مقاتله قومه امتناعهم عن البیعه و ترکهم الصدقه لکن لما قدم علی أبی بکر عفی عنه و زوجه أخته أم فروه و قوله «یخیل لی»: علی بناء المفعول من التخییل و فی بعض النسخ «الی» بدل «لی» و المعنی أظن.
4- یعنی به مالک بن نویره و قومه حیث أنکروا خلافته و امتنعوا من اعطاء الصدقات الی عامله فامر أبو بکر خالد بن ولید بقتله فذهب خالد إلیه فی جمع و قتله و أسر نساءه و تزوج بزوجته لیلته.

ظَفِرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفِرُوا وَ إِنْ هُزِمُوا كَيْداً كُنْتُ بِصَدَدِ لِقَاءٍ أَوْ مَدَدٍ وَ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ إِذْ وَجَّهْتُ خَالِداً إِلَى الشَّامِ قَذَفْتُ الْمَشْرِقَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَكُنْتُ بَسَطْتُ يَدَيَّ يَمِينِي وَ شِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَمَّا الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله فَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَلَمْ نُنَازِعْهُ أَهْلَهُ وَ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ وَ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ الْأَخِ وَ الْعَمِّ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهَا حَاجَةً. (1).

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه إن يوم غدير خم لم يدع لأحد عذرا هكذا

قَالَتْ سَيِّدَةُ النِّسْوَانِ فَاطِمَةُ عليها السّلام لَمَّا مُنِعَتْ فَدَكَ وَ خَاطَبَتِ الْأَنْصَارَ فَقَالُوا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ لَوْ سَمِعْنَا هَذَا الْكَلَامَ مِنْكِ قَبْلَ بَيْعَتِنَا لِأَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِعَلِيٍّ أَحَداً فَقَالَتْ وَ هَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُذْراً.

*ترجمه کمره ای: (گفتار ابی بکر بر هیچ چیز دنیا اندوه نمی خورم مگر به سه کارم که کاش آن ها را نمیکردم و بر سه کار که نکردم کاش که کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم)

ابو بکر در مرض موتش گفت آگاه باشید من بر هیچ چیز دنیا اسفناک نیستم مگر بر سه کرده که کاش نکرده بودم و بر سه نکرده که کاش کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم امام آن سه که کاش نکرده بودم، کاش در خانه فاطمه زهرا را نمیگشودم اگر چه برای تهیه جنگ بسته شده بود و کاش فجاء را نسوزانیده بودم و او را فورا کشته بودم و یا با کامیابی رهائی بخشیده بودم، کاش روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را بگردن عمر یا ابی عبیده انداخته بودم و یکی از آنها خلیفه شده بود و من وزیر او شده بودم و اما آن سه که نکردم و کاش کرده بودم کاش روزی که اشعث را اسیر کردند و نزد من آوردند گردنش را زده بودم، بگمانم میرسد هیچ شرانگیزی را نمی بینید مگر آنکه باو کومک میدهد، کاش وقتی خالد را بجنگ مرتدین فرستادم خودم هم بیکی از دهات پشت جبهه رفته بودم تا اگر مسلمانان پیروز می شدند بچشم خود میدیدم و اگر تدبیری بضد آن ها میشد در مقام جنگ یا کمک بر می آمدم و کاش وقتی خالد بن ولید را بجبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را هم بجبهه جنگ خاور (یعنی عراق و ایران) فرستاد بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا بکار واداشته بودم و اما سه مطلبی که کاش از رسول

خدا پرسیده بودم که امر خلافت بعد از او با کیست؟ تا در امر خلافت با کسی که شایسته و اهل آن بود نزاع و کشمکش نکرده بودیم.

کاش از او پرسیده بودم که آیا جماعت انصار مدینه هم در امر خلافت بهره و نصیبی دارند یا نه، کاش در باره میراث برادر و عم از آن حضرت پرسیده بودم که در دل من راجع بآن نیازی است.

مصنف کتاب گوید روز غدیر خم برای هیچ کس در باره خلافت عذری بجا نگذاشته، سیده زنان فاطمه زهرا هم در وقتی فدک را از او گرفتند و در برابر انصار خطبه خواند و انصار گفتند ای دختر محمد اگر اینسخن را پیش از بیعت با ابو بکر از شما می شنیدیم با غیر علی بیعت نمیکردیم همین طور فرمود که آیا پدرم در غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشته است،

شرح: سرگذشت فجأه که ابو بکر از سوزانیدنش اظهار پشیمانی کرد چنانچه علامه مجلسی در جلد هشتم بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده اینست که فجأه سلمی بنام ایاس بن عبد یا لیل پیش ابو بکر آمد و گفت اسلحه ای بمن کمک بده تا با مرتدین از اسلام بجنگم ابو بکر اسلحه ای باو داد و فرمانی برای او صادر کرد فجأه اسلحه را گرفت و بر خلاف دستور ابو بکر بمسلمانان تاخت و رفت در جواء که آبی داشت مرکز گرفت و نجیه را با لشکری فرستاد تا مسلمانان سلیم و عامر و هوازن را غارت کرد خبر به ابو بکر رسید؛ طریف بن حاشی را خواست و باو دستور داد با جمعی بدفع او پردازند و عبد اللّه بن قش حاشی را بمدد او فرستاد و آنها بدنبال فجأه رفتند او در جواء متحصن شد با او جنگیدند تا نجیه کشته شد و خودش فرار کرد، طریف او را گرفت و اسیر کرد و پیش ابو بکر فرستاد. ابو بکر دستور داد در مصلای مدینه آتشی افروختند و او را دست و پا بسته در آتش سوختند، و اما راجع باشعث در همان کتاب نقل کرده که بعد از وفات پیغمبر اشعث با قبیله کنده در یمن مرتد شدند و چون قشون اسلام آنها را تعقیب کرد در قلعه پناهنده شدند و چون کار بر آنها سخت شد اشعث درخواست کرد که هفتاد نفر را امان بدهند و تسلیم شوند و چون مطابق این قرار داد تسلیم شدند اشعث در موقع شمردن هفتاد تن که در امان بودند خود را نشمرد ابو بکر گفت اکنون خود در قرار داد امان نیستی و تو را خواهیم کشت، در جواب گفت بکار بهتری تو را راهنمائی میکنم از وجود من برای دفع دشمنانت کمک دریافت کن و خواهرت را هم بمن تزویج کن ابو بکر قبول کرد و خواهرش را باو داد و توبه اش را پذیرفت و بعد پشیمان شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخن ابی بکر بر چیزی از جهان اندوه نمی خورم جز بر سه کار خود که کاش آنها را به جای نمی آوردم و بر سه کار که نکردم کاش به جای آورده بودم و بر سه چیز که کاش از پیامبر پرسیده بودم)

ابو بکر در بیماری مرگ خود گفت: «بدانید که من بر چیزی از جهان اندوهناک نیستم جز بر سه کار که ای کاش نکرده بودم و بر سه کار که ای کاش کرده بودم و بر سه چیز که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم. اما آن سه کاش به جای نیاورده بودم: کاش در سرای فاطمه دخت پیامبر را باز نمی کردم گر چه برای فراهم آوردن جنگ بسته شده بود و ای کاش فجاءه را نسوزانیده بودم بلکه او را کشته یا با کامیابی رهایی می دادم. ای کاش روز سقیفه بنی ساعده امر جانشینی را به گردن عمر یا ابو عبیده افکنده بودم یکی از ایشان خلیفه می شد و من به منزله وزیر او می شدم.

و اما آن سه که نکرده بودم ای کاش می کردم. ای کاش روزی که اشعث بن قیس را اسیر کردند و پیش من آورده بودند می کشتم و چنان می پندارم که هیچ شر و نابکاری نمی بیند مگر آنکه به آن شر و نابکاری یاری و یاوری می کند. ای کاش هنگامی که خالد را به نبرد بازگشتگان از دین فرستادم خود نیز به روستایی از روستاها پشت جبهه رفته بودم تا هر گاه مسلمانان پیروز می شدند به چشم خود می دیدم و هر گاه اندیشه یی به ضد آنان می شد در مقام نبرد یا یاری بر می آمدم و ای کاش هنگامی که خالد بن ولید را به جبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را نیز به جبهه جنگ عراق و ایران فرستاده بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا به کار برده بودم.

و اما سه کاری که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که کار جانشینی پس از وی با که خواهد بود؟

تا بعد از وی در کار جانشینی نزاع نمی شد. ای کاش از او پرسیده بودم که آیا گروه انصار مدینه نیز در کار جانشینی بهره یی دارند و نه و ای کاش از پیامبر راجع به میراث برادر و عم پرسیده بودم چون در دل من در این باب احتیاجی هست.

صدوق مؤلف این کتاب گفته: روز غدیر خم برای کسی در باره جانشینی بهانه یی نگذاشته، فاطمه دخت پیامبر هنگامی که فدک را از او گرفتند و او پیش قوم انصار سخنرانی کرد ایشان بدو گفتند:

ای دختر پیامبر هر گاه این سخنان را پیش از بیعت ما با ابی بکر گفته بودی جز با علی با کسی بیعت نمی کردیم فاطمه به ایشان گفت پدر من در غدیر خم برای کسی بهانه یی نگذاشته است.

***ترجمه فهری زنجانی:(گفتار ابی بکر که اندوهی از دنیا بر دل ندارم جز اینکه ای کاش سه کار که از من سر زد سر نزده بود و سه کار را که انجام ندادم ای کاش انجام داده بودم و ای کاش سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم)

پدر عبد الرحمن بن عوف گوید: ابو بکر در همان بیماری که از دنیا رفت گفت:

آگاه باشید که من از دنیا هیچ اندوهی بدل ندارم جز اینکه ای کاش سه کاری را که کرده ام نمیکردم و سه کاری را که نکرده ام انجام میدادم و سه چیز که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم اما آن سه کار که ای کاش نکرده بودم: ای کاش در خانه فاطمه را نمیگشودم هر چند با بسته بودنش کار بجنگ میکشید و ای کاش فجأه را بآتش نمیسوزاندم و او را به آسانی و نرمی کشته بودم یا پیروز و کامیاب رهایش کرده بودم و ای کاش روز سقیفه من کار را بگردن یکی از دو نفر میانداختم: عمر یا ابو عبیده که یکی از آن دو فرمانروا میشد و من وزیر او میشدم و اما آن سه کار که نکردم و ای کاش انجام داده بودم: کاش روزی که اشعث را بحالت اسیری نزد من آوردند گردنش را زده بودم که بگمانم هر بد خواهی را می بیند باو کمک میدهد و ای کاش هنگامی که خالد را برای جنگ با مرتدین فرستادم خودم نیز بدهی در همان نواحی میرفتم و مسلط بر اوضاع بودم تا اگر مسلمانان پیروز میشدند که شده بودند و اگر نیرنگی بر آنان زده میشد که از پیروزی محروم میشدند در فکر چاره ای میبودم و کمکی بآنان میرساندم.

ای کاش هنگامی که خالد را بشام میفرستادم عمر بن الخطاب را نیز بطرف مشرق یعنی (عراق و ایران) میفرستادم که اگر در این دو جبهه جنگ را شروع کرده بودم هر دو دست راست و چپ خود را در راه خدا گشوده بودم.

و اما سه مطلبی که کاش از رسول خدا پرسیده بودم اینکه کاش پرسیده بودم کار خلافت او با کیست؟ تا با کسی که شایسته این کار است بر سر خلافت منازعه و کشمکش نمیداشتیم.

ای کاش پرسیده بودم که آیا طایفه انصار هم از کار خلافت سهمی دارند؟ و ای کاش پرسیده بودم که برادر و عمو چگونه ارث می برند که در دلم بدانستن این حکم نیازمندم.

(مصنف این کتاب گوید:)

که جریان روز غدیر برای هیچ کس عذری باقی نگذاشت این سخن فاطمه زهرا سرور زنان است که چون از تصرف در فدک جلوگیری شد و حضرتش با انصار گفتگو فرمود گفتند: ای دختر محمد اگر ما پیش از بیعت با ابی بکر این سخن را از تو می شنیدیم هرگز جز با علی با هیچ کس بیعت نمیکردیم فرمود: مگر پدرم روز غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشت؟

شرح: فجاءه بضم و مد بر وزن غرابه است و بعضی هم فجأه بر وزن عمره نوشته است و سرگذشت او که ابو بکر از سوزانیدش إظهار پشیمانی کرده است این است که او مردی بود بنام ایاس بن عبد اللّه بن عبد یا لیل از قبیله بنی سلیم نزد ابی بکر آمده و گفت: من مسلمانم و میخواهم با مرتدین جهاد کنم بمن مرکب و اسلحه بده ابو بکر نیز او را مرکب و اسلحه داد فجاءه که اسلحه را گرفت از مدینه بیرون رفت و بر خلاف اظهاراتش بهر کس که میرسید از مسلمان و مرتد اموالش را ضبط میکرد و هر کس از دادن مال اش خودداری میکرد مورد حمله فجأه قرار میگرفت چون بابی بکر گزارش رسید به طریفه بن حاجز دستور کتبی داد که نظر باینکه دشمن خدا فجاءه پیش من آمده و اظهار مسلمانی نمود و از من درخواست کرد که او را بمنظور جنگ با مرتدین از اسلام تقویت کنم من نیز او را سلاح و مرکب دادم اینک بمن خبر قطعی رسیده است که این دشمن خدا متعرض مردم است چه مسلمان و چه مرتد، اموالشان را ضبط میکند و هر کس از دادن مال سرپیچی می کند کشته می شود دستور این است که با تمام افراد نظامی مسلمان بر او بتاز تا آنکه او را بکشی و یا اسیر نموده نزد منش آوری طریفه بدستور ابی بکر بر او بتاخت فجاءه از میدان فرار نمود ولی طریفه او را تعقیب کرده و اسیرش نمود و به نزد ابی بکر فرستاد چون فجاءه نزد ابی بکر رسید ابو بکر دستور داد که در مصلای مدینه آتشی بر افروختند و فجاءه را دست بسته بمیان آتش افکندند.

و اما اشعث همان اشعث بن قیس کندی زندیق است که بواسطه سرکشی و سرپیچی از بیعت و ندادن زکاه با لشکر اسلام جنگید و چون

قشون اسلام آنان را تعقیب کرد بقلعه ای پناهنده شدند و چون کار بر آنان سخت شد اشعث برای هفتاد نفر امان گرفت و تسلیم شد اشعث هنگام شمردن هفتاد نفر خود را بشمار نیاورد ابو بکر گفت: خودت در قرار داد امان نیستی و تو را خواهم کشت او در جواب گفت:

تو را بکاری راهنمائی کنم که از کشتنم بهتر باشد و آن اینکه مرا برای دشمنان خودت ذخیره کن ابو بکر از کشتنش صرف نظر کرد و خواهرش را باو تزویج نمود و بعد پشیمان شد.

****ترجمه جعفری: (سخن ابو بکر که اندوه دنیا را نمی خورم مگر برای سه کار که کردم و دوست داشتم که آنها را انجام نمی دادم و سه کاری که نکردم و دوست داشتم که آنها را انجام می دادم و سه کاری که دوست داشتم که آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم)

عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از پدرش نقل می کند که گفت: ابو بکر در آن بیماری که از دنیا رفت، گفت: همانا من اندوه دنیا را نمی خورم مگر برای سه کاری که کردم و دوست داشتم که آنها را انجام نمی دادم، و سه کاری که نکردم و دوست داشتم که آنها را انجام می دادم، و سه کاری که دوست داشتم آنها را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم، اما آن کارهایی که دوست داشتم که آنها را انجام نمی دادم عبارت از اینها بودند که: دوست داشتم در خانه فاطمه (س) را نمی گشودم اگر چه با من اعلام جنگ می کرد، و دوست داشتم که من «فجائه» را در آتش نمی سوزانیدم بلکه او را آسان می کشتم و یا او را پیروزمندانه آزاد می کردم، و دوست داشتم که در روز سقیفه خلافت را به گردن یکی از دو نفر، عمر یا ابو عبیده می انداختم که او امیر می شد و من وزیر می شدم. و اما آن کارهایی که انجام ندادم و دوست داشتم که آنها را انجام می دادم عبارت بودند از اینکه: دوست داشتم که اشعث (بن قیس کندی) را که اسیر آوردند گردنش را می زدم، چون گمان می کنم که او هیچ اهل شر را نمی بیند مگر این که او را کمک می کند، و دوست داشتم که چون خالد بن ولید را به سوی اهل رده حرکت دادم، خودم به دهی می رفتم و اگر مسلمانان پیروز می شدند که هیچ و اگر از روی حیله شکست می خوردند من در صدد ملاقات آنها و یا کمک به آنها می آمدم، و دوست داشتم که چون خالد را به سوی شام فرستادم، جبهه شرق را هم در اختیار عمر بن خطاب می گذاشتم و در این صورت دو دستم را در راه خدا به راست و چپ گشوده بودم.

و اما آن کارهایی که دوست داشتم آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم عبارتند از اینکه: دوست داشتم از او در باره کار خلافت می پرسیدم و با اهل آن نزاع نمی کردم، و دوست داشتم که از او می پرسیدم که آیا انصار هم در خلافت سهمی دارند، و دوست داشتم که از او در باره ارث برادر و عمو می پرسیدم، چون در من به آنها نیاز بود.

مصنف این کتاب می گوید: روز غدیر خم برای هیچ کس جای عذری نگذاشت و سرور زنان فاطمه علیه السّلام وقتی از فدک منع شد، همین مطلب را به انصار بازگو کرد و آنها گفتند: ای دختر محمد، اگر این سخنان را پیش از بیعت کردن با ابو بکر از تو می شنیدیم از علی به هیچ کس عدول نمی کردیم، فاطمه علیه السّلام فرمود: آیا پدرم روز غدیر خم بر کسی جای عذر گذاشت؟

قول عبد الله بن مسعود علماء الأرض ثلاثه

«229»- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ الْمُزَكَّى (2) بِالْكُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْزُوقٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلَمَهَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الزَّعْرَاءِ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عُلَمَاءُ الْأَرْضِ ثَلَاثَهٌ عَالِمٌ بِالشَّامِ وَ عَالِمٌ بِالْحِجَازِ وَ عَالِمٌ بِالْعِرَاقِ أَمَّا عَالِمُ الشَّامِ فَأَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَمَّا عَالِمُ الْحِجَازِ فَهُوَ عَلِيٌّ عليه السّلام وَ أَمَّا عَالِمُ الْعِرَاقِ فَهُوَ أَخٌ لَكُمْ بِالْكُوفَهِ (3) وَ عَالِمُ الشَّامِ وَ عَالِمُ الْعِرَاقِ مُحْتَاجَانِ إِلَى عَالِمِ الْحِجَازِ وَ عَالِمُ الْحِجَازِ.

1- أورد نحوه صاحب الإمامه و السیاسه فی مرض أبی بکر.
2- کذا، و لعلّ الصواب المذکر. و فی بعض النسخ «المولی».
3- قوله فهو أخ لکم بالکوفه: أراد به نفسه و نقل عن الشیرازی فی طبقات الفقهاء انه قال مسروق: «انتهی العلم الی ثلاثه عالم بالمدینه و عالم بالشام و عالم بالعراق، فعالم المدینه علی بن أبی طالب و عالم العراق عبد اللّه بن مسعود و عالم الشام أبو الدرداء، فإذا التقوا سأل عالم العراق و عالم الشام عالم المدینه، و لم یسألهما».

لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا.

*ترجمه کمره ای: (گفتار ابن مسعود: دانشمندان روی زمین سه اند)

ابن مسعود گفت دانشمندان روی زمین سه اند عالم شام و عالم حجاز و عالم عراق، عالم شام ابو درداء است، عالم حجاز علی علیه السّلام است و عالم کوفه یکی از برادران کوفی شما است، عالم شام و عراق بعالم حجاز محتاجند ولی عالم حجاز، بآن ها محتاج نیست،

**ترجمه مدرس گیلانی: (ابن مسعود گفته: دانایان زمین سه تن اند)

عبد اللَّه بن مسعود گفته: «دانایان روی زمین سه تن اند: دانای شام و دانای حجاز و دانای عراق. دانای شام ابو درداء است و دانای حجاز علی بن ابی طالب است و دانای کوفه یکی از برادران کوفی شماست (مقصود اشاره به خود است زیرا عبد اللّه مسعود در کوفه ساکن شده بود). دانای شام و عراق به دانای حجاز نیازمند هستند لیک دانای حجاز به ایشان نیازمند نیست».

***ترجمه فهری زنجانی:(گفتار عبد اللَّه بن مسعود: دانشمندان روی زمین سه نفرند)

عبد اللَّه بن مسعود گوید: دانشمندان روی زمین سه نفرند یک دانشمند در شام است و دانشمند دیگر در حجاز و سومی در عراق اما دانشمند شام ابو الدرداء است.

و اما دانشمند حجاز پس او علی است و اما دانشمند عراق یکی از برادران شما است که در کوفه است دانشمند شام و عراق بدانشمند حجاز نیازمنداند ولی دانشمند حجاز از آن دو بی نیاز است.

شرح: مقصود عبد اللَّه بن مسعود از دانشمند کوفه خودش میباشد چنانچه از شیرازی در طبقات الفقهاء نقل شده است که مسروق گفت: سرانجام دانش سه نفر را نصیب گردید دانشمندی را در مدینه و دانشمندی را در شام و دانشمندی را در عراق. دانشمند مدینه علی بن ابی طالب است و دانشمند عراق عبد اللّه بن مسعود و دانشمند شام ابو الدرداء هر گاه که این سه نفر بهم میرسیدند دانشمند عراق و شام از دانشمند مدینه سؤالات علمی مینمودند ولی دانشمند مدینه از آن دو سؤالی نمیکرد.

****ترجمه جعفری: (سخن عبد اللّه بن مسعود که دانشمندان زمین سه نفرند)

ابو الزعراء از عبد اللَّه بن مسعود نقل می کند که گفت: دانشمندان زمین سه نفرند: دانشمندی در شام و دانشمندی در حجاز و دانشمندی در عراق، اما دانشمند شام ابو الدرداء است و اما دانشمند حجاز علی علیه السّلام است و اما دانشمند عراق برادر شما در کوفه است (منظورش خودش بوده) و دانشمند شام و دانشمند عراق، هر دو به دانشمند حجاز محتاجند و دانشمند حجاز به آنان محتاج نیست.

ثلاثه لم یکفروا بالوحی طرفه عین

«230»- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْأَصْبَهَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْأَصْبَهَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ حُمَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُغِیرَهِ السَّهْرَزُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ الْحُسَیْنِ الْمَدَائِنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِیعَهَ (1) عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله ثَلَاثَهٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِالْوَحْیِ طَرْفَهَ عَیْنٍ مُؤْمِنُ آلِ یس وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام وَ آسِیَهُ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند)

رسول خدا فرمود سه کس یک چشم بهمزدن بوحی کافر نشدند مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و زن فرعون

شرح: مؤمن آل یس همان حبیب نجار است که در انطاکیه اول بار بفرستادگان شمعون الصفا وصی عیسی که رتبه پیغمبری داشتند ایمان آورد در تفسیر کاشفی گوید جیب نجار در بیابان چوپانی گوسفندان می کرد که رسولان باو برخوردند از آنها پرسید برای چه آمدید گفتند برای دعوت گمراهان به خداپرستی، از آنها دلیل خواست، پسر بیمار او را شفا دادند و بآنها ایمان آورد و او را صاحب یس خوانند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نشدند)

پیامبر گفته: «سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نگردیدند: مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون پادشاه مصر». مؤمن آل یاسین ظاهرا حبیب نجار است که در انطاکیه می زیسته.

***ترجمه فهری زنجانی:(سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نفر حتی یک چشم بهم زدن بوحی الهی کافر نشدند مؤمن آل یسن و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

****ترجمه جعفری: (سه نفر حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به وحی الهی کافر نشدند)

جابر بن عبد اللَّه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سه نفرند که حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به وحی الهی کافر نشدند: مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

ثواب من کن له ثلاث بنات فصبر علیهن

«231»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِیُّ الْفَرْغَانِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی ابْنُ جُرَیْجٍ عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ نَبْهَانَ (2) عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ کُنَّ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ فَصَبَرَ عَلَی لَأْوَائِهِنَّ وَ ضَرَّائِهِنَّ وَ سَرَّائِهِنَّ کُنَّ لَهُ حِجَاباً یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که سه دختر دارد و بر آنها صبر کند)

پیغمبر فرمود کسی که سه دختر دارد و بر سختی و مشقت تربیت و نگهداری آنها صبر کند در روز قیامت حجاب او باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش کسی که سه دختر داشته و بر زندگی آنان شکیبا باشد)

پیامبر گفته: آنکه سه دختر داشته باشد و بر سختی نگاهداری ایشان در سختی و گشایش بردبار باشد در قیامت ایشان پرده یی باشند میان او و سختیهای قیامت».

***ترجمه فهری زنجانی:(پاداش کسی که سه دختر داشته باشد و بر آنان صبر کند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سه دختر داشته باشد و نگهداری و غم و شادی آنان را متحمل گردد در روز قیامت او را از آتش و عذاب محافظت خواهند نمود.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که سه دختر داشته باشد و به آن ها صبر کند)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سه دختر داشته باشد و به سختی ها و غم ها و شادی های آنان صبر کند، من پرده او در روز قیامت خواهم بود.

ثلاثه یشکون إلی الله عز و جل یوم القیامه

«232»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِیُّ الْمَعْرُوفُ بِالْجِعَابِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا.

1- تقدم ضبطه و أنّه عبد اللّه بن لهیعه فی ص 113. و هو ممن یروی عن محمّد بن مسلم ابن تدرس أبی الزبیر المکی.
2- ذکره ابن حبان فی الثقات. و فی جمیع النسخ «عمر بن تیهان» و هو تصحیف راجع التهذیب ج 7 تحت رقم 837.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الزِّبْرِقَانِ الْمُرَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنِ الْأَجْلَحِ (2) عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّى اللهُ عليه و آله يَقُولُ يَجِي ءُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ثَلَاثَهٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُصْحَفُ وَ الْمَسْجِدُ وَ الْعِتْرَهُ يَقُولُ الْمُصْحَفُ يَا رَبِّ حَرَّقُونِي وَ مَزَّقُونِي وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطَّلُونِي وَ ضَيَّعُونِي وَ تَقُولُ الْعِتْرَهُ يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَّدُونَا فَأَجْثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ لِلْخُصُومَهِ فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي أَنَا أَوْلَى بِذَلِکَ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز پیش خدای عز و جل روز قیامت شکایت کنند)

جابر گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود روز قیامت سه تا جلو می آیند و شکایت میکنند قرآن و مسجد و خانواده پیغمبر، قرآن میگوید پروردگارا مرا تغییر دادند و پاره کردند؛ مسجد گوید پروردگارا مرا بیکاره گذاردند و ضایع کردند؛ خانواده پیغمبر عرض میکنند پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند، پیغمبر گوید من برای احقاق حق اینها زانو میزنم، تا با مرتکبین این خیانتها محاکمه کنم خدای جل جلاله میفرماید بمن که من سزاوارترم باین کار.

شرح: ظاهرا مراد از مسجد مسجد پیغمبر است که در حقیقت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آن عدالت و احکام حقیقی قرآن بهمه جهان پراکنده شود و طرف اینسه چیز غاصبین خلافت اسلامیند که قرآن را برأی خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را بعرب و باشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته تقوی است که مقدمه آن دانش است، پس تحریف و پاره کردن قرآن از زمان ابو بکر بدست حزب عمری آغاز شد و عمر در طول مدت خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد و عربها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط کرد و قانون هائی وضع کرد که مسلمانان عجمی نژاد را از حقوق اجتماعی کنار کرد و بهمدستی هم حزب های خود نظامات عمومی اسلام را تیکه تیکه نمود و در دوره بنی امیه که بخلافت عثمان آغاز شد این نظریات عمری باوج ترقی رسید و دوره صد ساله خلافت بنی امیه آنها را برنامه اساسی حکومت خود قرار داد و باندازه ای در آن پافشاری کرد که قرآن و اسلام جز سلطنت دیکتاتوری نژاد امیه و سرکوبی دیگران مفادی نداشت ولی در سطح تاریخ سوزانیدن

اوراق قرآن و تحریف آن را از کارهای زشت و ناروای عثمان شمرده اند چنان که پاره کردن قرآن و دریدن اوراق آن را بولید یکی از پادشاهان بنی امیه نسبت داده اند و گفته اند قرآن را نشانه تیر کرد و گفت،

اذا لاقیت ربک یوم حشرفقل یا رب مزقنی الولید

چه در روز محشر خدا را ببینی بگو بار پروردگارا دریدم ولید

و اما مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس تعلیمات و تشکیلات آنست در زمان ابی بکر تعطیل شد و حکومت اسلامی عادلانه تبدیل بحکومت عربی دیکتاتوری گردید و اگر چه تا پایان خلافت آن سه نفر بلکه دو نفر اول کارهای ناروای خود را زیر پرده انجام می دادند و حفظ ظاهری میشد ولی از اواسط خلافت عثمان آشکارا و علنی مخالفت با دستورات حکومت اسلامی آغاز شد و بعد از چند سال معاویه پادشاهی خودش و نژادش را رسما اعلان کرد و با تعطیل مسجد پیغمبر همه مساجد عالم تعطیل شد زیرا روح مسجد مرکزیت تشکیلات حکومت اسلامی است نه صرف دعا و نیاز بخدا که در هر معبدی انجام می شود ولی تعطیل و تضییع مسجد پیغمبر در سطح تاریخ بحکم یزید عملی شد که بعد از جنگ پر ننگ حره سه روز شهر مدینه را بباد غارت و هتک عصمت مسلمانان گرفت و رسما بمسجد مدینه بی احترامی کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز در قیامت نزد خدا گله می کنند)

از جابر انصاری روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: «در قیامت سه چیز به خدا شکایت می کنند: قرآن و مسجد و خانواده من. قرآن می گوید: مرا دگرگون کردند و پاره ساختند. مسجد می گوید: مرا بی کار گزاردند و حرمت مرا تباه کردند. خانواده پیامبر می گویند: ما را کشتند و راندند و آواره کردند.

پیامبر برای دست آوردن آنها می کوشد تا این گناهکاران را داوری کنند. خدای بدو گوید من به این کار شایسته ترم از تو».

***ترجمه فهری زنجانی:(روز قیامت سه چیز به پیشگاه الهی شکایت خواهند نمود)

جابر گوید: شنیدم رسول خدا میفرمود: روز قیامت سه چیز بعرصه محشر می آیند و شکایت می کنند قرآن و مسجد و خاندان پیغمبر قرآن عرض

حالش این است که پروردگارا مرا بسوزاندند و پاره پاره کردند و مسجد میگوید پروردگارا مرا تعطیل کردند و حقم را ضایع ساختند.

عتره پیغمبر میگویند! پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند این هنگام من بدو زانو می نشینم تا داد این سه را از دشمنانشان بستانم خدای جل جلاله مرا میفرماید: که بدادستانی این سه من خود سزاوارترم.

****ترجمه جعفری: (سه چیز در روز قیامت به خدا شکایت می کنند)

ابو الزبیر از جابر نقل می کند که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت سه چیز می آیند و به خدا شکایت می کنند: قرآن و مسجد و عترت (من). قرآن می گوید: پروردگارا مرا سوزانیدند و در هم کوبیدند. و مسجد می گوید: پروردگارا مرا تعطیل کردند و ضایع نمودند. و عترت می گوید: پروردگارا ما را کشتند و طرد کردند و آواره ساختند. (پیامبر می فرماید:) پس من جهت دادرسی زانو به زمین می زنم و خداوند می فرماید: من به این کار شایسته ترم.

رفع القلم عن ثلاثه

«233»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ الْمُزَكِّي بِالْكُوفَهِ (3) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَهَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَهٍ مَجْنُونَهٍ قَدْ فَجَرَتْ فَأَمَرَ عُمَرُ بِرَجْمِهَا فَمَرُّوا بِهَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السّلام فَقَالَ مَا هَذِهِ فَقَالُوا مَجْنُونَهٌ قَدْ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَقَالَ لَا تَعْجَلُوا فَأَتَى عُمَرَ فَقَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَهٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ (4).

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه جاء هذا الحدیث هکذا و الأصل فی هذا قول أهل البیت علیهم السّلام إن المجنون إذا زنی حد و المجنونه إذا زنت لم تحد لأن المجنون یأتی و المجنونه تؤتی

*ترجمه کمره ای: (قلم تکلیف و کیفر از سه کس برداشته شده)

ابی ظبیان گوید زن دیوانه ای که زنا داده بود حضور عمر آوردند عمر فرمان داد او را سنگسار کنند مأمورین آن کیفر بعلی علیه السّلام

برخوردند پرسید این زن چه کرده؟ گفتند دیوانه ایست که زنا داده و عمر دستور سنگسار او را صادر کرده فرمود دست نگهدارید، خود حضرت نزد عمر آمده و باو گفت مگر نمیدانی که قلم از سه کس برداشته است از بچه تا بالغ شود و از دیوانه تا بهوش آید و از خواب تا بیدار گردد.

مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است ولی در این موضوع قول اهل بیت اینست که مرد دیوانه چون زنا کرد حد دارد و زن دیوانه که زنا کرد حد ندارد برای آنکه مرد اقدام در این کار میکند ولی زن باین کار واداشته می شود.

شرح مقصود از حد مرد، دیوانه که زنا کرده تعزیر اوست زیرا شرط حد عقل است و بلوغ چنانچه اگر بچه نابالغی دزدی کرد باید او را تعزیر کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تکلیف از سه تن برداشته شده)

ابو ظبیان گفته: زن دیوانه یی زنا داده بود، عمر دستور داد او را سنگسار کنند مأموران به علی برخوردند. پرسید چه کرده است؟. گفتند دیوانه یی ست زنا داده و عمر فرمان داده او را سنگسار کنند، پیش عمر آمد و گفت: ندانسته یی که قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خواب تا بیدار گردد».

صدوق مؤلف کتاب گفته: «این حدیث را چنین روایت کرده اند اما آنچه از خانواده پیامبر رسیده این است که: هر گاه مرد دیوانه زنا کند بروی حد روان سازند و هر گاه زن باشد حدی ندارد چون مرد اقدام کند اما زن مجبور می شود».

***ترجمه فهری زنجانی:(از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است)

ابی ظبیان گوید: زنی دیوانه را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند عمر دستور داد تا سنگسارش کنند زن را که برای اجرای حکم می بردند گذارشان بعلی افتاد فرمود: جریان چیست؟ گفتند زنی است دیوانه که مرتکب زنا شده است و اکنون عمر دستور سنگسارشدنش را صادر کرده است فرمود:

شتاب نکنید آنگاه به نزد عمر آمد و فرمود: مگر ندانسته ای که قلم تکلیف از سه کس برداشته شده است از بچه تا شهوت جنسی از او دفع شود و از دیوانه تا به خود آید و از خواب رفته تا بیدار گردد (مصنف این کتاب)

گوید: این حدیث چنین بیان کرده است ولی آنچه مسلم است گفتار اهل بیت در این باره این است که اگر مرد دیوانه زنا کرد حدش میزنند ولی اگر زن دیوانه زنا داد حدش نزنند برای اینکه مرد دیوانه خودش اقدام به این عمل مینماید ولی زن دیوانه باین کار واداشته می شود.

شرح: مقصود از حد مرد دیوانه که مصنف میفرماید تعزیر است نه حد شرعی: (رجم) زیرا شرط تکلیف عقل است و حد بر مخالفت تکلیف است و این روایت تکرار شده است بشماره 40 از همین باب مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (از سه کس قلم برداشته شده)

ابو ظبیان می گوید: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند، آن زن را از کنار علی علیه السّلام عبور دادند، علی پرسید: او کیست؟ گفتند: زن دیوانه ای است که زنا کرده و عمر دستور داده که سنگسار شود، حضرت فرمود: عجله نکنید و نزد عمر آمد و گفت: آیا نمی دانی که از سه کس قلم برداشته شده: کودک تا وقتی که به بلوغ برسد، و دیوانه تا وقتی که به هوش آید، و خوابیده تا وقتی که بیدار شود.

مصنف این کتاب می گوید: حدیث به همین صورت نقل شده و اصل در آن قول اهل بیت علیه السّلام است که مرد دیوانه را اگر زنا کند حد می زنند؛ ولی زن دیوانه را اگر زنا کند حد نمی زنند که مرد دیوانه فاعل و زن دیوانه قابل است. (منظور از حدّ زدن به مرد دیوانه تعزیر کردن اوست چون حد شرعی در صورتی اجرا می شود که شخص دارای عقل باشد)

الشح یولد ثلاث خصال مذمومه

«234»- حَدَّثَنَا الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ .

1- كذا فى الوسائل و الموجود فى كتب الرجال، و فى النسخ «عبد اللّه بشر».
2- هو يحيى بن عبد اللّه. كما فى التقريب.
3- تقدم الكلام فيه.

4- هذا الخبر بهذا السند مع قول المصنّف تقدم تحت رقم 40 من هذا الباب و الظاهر أن التكرار من المؤلّف لوجوده فى جميع النسخ فى الموضعين.

عَرَفَهَ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَبُو حَفْصٍ الْأَبَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُحَادَهَ (1) عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ الشُّحَّ (2) فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمَرَهُمْ بِالْكَذِبِ فَكَذَبُوا وَ أَمَرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا وَ أَمَرَهُمْ بِالْقَطِيعَهِ فَقَطَعُوا. (3).

*ترجمه کمره ای: (از بخل و چشم تنگی سه خصلت نکوهیده پدید شود)

پیغمبر فرمود از بخل کناره کنید، همانا کسانی که پیش از شما بودند بواسطه بخل هلاک شدند و آنها را واداشت دروغ گفتند وادار کرد ستم کردند و واداشت قطع رحم کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از چشم تنگی سه منش خیزد)

پیامبر گفته: «از چشم تنگی دور شوید، کسانی که پیش از شما بودند به سبب چشم تنگی نابود شدند چون که ایشان را وامی داشت تا دروغ گویند و وادار می کرد تا ستم کند و قطع رحم کردند».

***ترجمه فهری زنجانی:(بخل منشأ سه خصلت نکوهیده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بخل کناره گیرید که پیشینیان شما بواسطه همین بخل نابود شدند آنان را واداشت تا دروغ گفتند و واداشت تا ستم کردند و واداشت تا از خویشاوندان بریدند.

****ترجمه جعفری: (بخل باعث پیدایش سه خصلت نکوهیده می شود)

عبد اللَّه بن عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: از بخل بپرهیزید که همانا کسانی که پیش از شما هلاک شدند از بخل هلاک شدند، بخل آنان را وادار به دروغ کرد و آنها دروغ گفتند و آنان را وادار به ظلم کرد و آنان ظلم کردند و آنان را وادار به قطع رحم کرد و آنان قطع رحم کردند.

«235»- أَخْبَرَنِی الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا قُتَيْبَهُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَجْلَانَ (4) عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ الْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا

يُحِبُّ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ (5) وَ إِيَّاكُمْ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ اللّهِ هُوَ الظُّلُمَاتُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الشُّحَّ فَإِنَّهُ دَعَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ حَتَّى سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَ دَعَاهُمْ حَتَّى قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ وَ دَعَاهُمْ ش.

ص: 176

1- محمّد بن جحاده- بتقديم المعجمه على المهمله و الدال المخففه- ثقه، يروى عنه عمر بن عبد الرحمن أبو حفص الأبّار- بتشديد الباء- الكوفىّ الحافظ نزيل بغداد هو أيضا صدوق ثقه مات فى ولايه هارون. و روى محمّد بن جحاده عن بكير بن عبد اللّه بن الاشج أبى عبد اللّه المدنىّ، نزيل مصر.
2- تقدم أن الشح هو البخل مع الحرص.
3- المراد بالقطيعه هو قطيعه الرحم فالشح مخالف للايمان و مانع من السعاده و الفلاح «وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»*
4- بكر بن عجلان غير مذكور فى الرجال و الصحيح «قتيبه قال حدّثنا: بكر، عن ابن عجلان» و هو قتيبه بن سعيد راوى بكر بن مضر راوى محمّد بن عجلان راوى سعيد بن أبى سعيد المقبرى كما فى التهذيب.
5- قوله الفاحش المتفحش: قال فى النهايه الفاحش ذو الفحش فى كلامه و فعاله و المتفحش الذى يتكلف ذلک و يتعمده انتهى. و قيل ان المراد بالمتفحش الذى يقبل الفحش من غيره فالفاحش المتفحش هو الذى لا يبالى ما قال و لا ما قيل له و يؤيد ذلک ما روى فى الكافى عن أبى جعفر عليه السّلام قال خطب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الناس- الى قوله- ثم قال صلّى الله عليه و آله: ألا اخبركم بمن هو شر من ذلک قالوا بلى يا رسول اللّه قال: المتفحش اللعان، الذى إذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم و إذا ذكروه لعنوه» بناء على كون الجزء الثانى تفسيرا للمتفحّش.

حَتَّی انْتَهَکُوا وَ اسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ (1).

*ترجمه کمره ای:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود از هرزگی و دشنام بپرهیزید زیرا خدای عز و جل هرزه بی آبرو را دوست ندارد، از ظلم بپرهیزید، زیرا ستم در نزد خدا تیرگی روز قیامت است، از بخل بپرهیزید زیرا بخل کسانی که پیش از شما بودند واداشت خون همدیگر را ریختند و واداشت قطع رحم کردند و واداشت تا پرده آبرو دریدند و بمحرمهای خود و حرامها دست اندازی کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی:

.....

***ترجمه فهری زنجانی:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ناسزا گفتن کناره گیرید که خدای عز و جل ناسزا گوی بی آبرو را دوست ندارد و از ستم کناره گیرید زیرا که ستم در پیشگاه الهی باعث تیره گیهای روز قیامت گردد و از بخل کناره گیرید که آن پیشینیان شما را وادار کرد تا آنکه خون یک دیگر ریختند و آنان را وادار کرد تا آنکه از خویشاوندان خود بریدند و وادارشان کرد تا آنکه پرده شرم دریدند و تجاوز به فامیل نزدیک و محرم خود را بر خود روا دیدند.

****ترجمه جعفری:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از دشنام دادن بپرهیزید، همانا خداوند دشنام دهنده ای را که عادت به دشنام کرده دوست نمی دارد، و از ظلم بپرهیزید، همانا ظلم نزد خداوند همان ظلمات روز قیامت است، و از بخل بپرهیزید، همانا آن کسانی را که پیش از شما بودند وادار کرد که خون هایشان را بریزند و وادار کرد که پیوند خویشاوندی را قطع کنند و وادارشان کرد که هتک حرمت کنند و محرم های خود را حلال بدانند.

«236»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الْفَقِيهُ بِأَحْسِبِكِتَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ (3) الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیٍّ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیُّ بِبُخَارَا قَالَ حَدَّثَنَا سَعِیدُ بْنُ سُلَیْمَانَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ بَکَّارٍ وَ إِسْمَاعِیلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ (4) حَدَّثَنَا الْفَرَجُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ لُقْمَانَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِی أُمَامَةَ قَالَ: قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا کَانَ بَدْءُ أَمْرِکَ قَالَ دَعْوَةُ أَبِی إِبْرَاهِیمَ وَ بُشْرَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ رَأَتْ أُمِّی أَنَّهُ خَرَجَ مِنْهَا شَیْ ءٌ أَضَاءَتْ مِنْهُ قُصُورُ الشَّامِ (5).

*ترجمه کمره ای: (آغاز کار پیغمبر سه چیز بود)

ابی امامه گوید عرض کردم یا رسول اللَّه آغاز کار شما چه بود؟ فرمود دعای پدرم حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و مادرم هم خوابدید نوری از او درخشید که کاخ های شام از آن روشنی گرفت.

شرح دعای ابراهیم این بود که چون بهمدستی فرزندش اسماعیل خانه کعبه را ساخت عرضکرد خدایا ما را مسلمان قرار بده و برای تیره عرب، فرزندان اسماعیل از نژاد آن ها پیغمبری فرست تا احکام دین و آیات کتاب و دستورات حکمت را بآنها بیاموزد و آنها را پاک کند در سوره بقره آیه 129 و اما مژده حضرت عیسی این بود که چون خبر گرفتاری و بدار رفتن خود را بحواریین داد و آنها آزرده شدند فرمود من میروم و پس از من احمد برای تسلیت و ارشاد جهان می آید چنانچه در سوره صف آیه 6 است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آغاز کار پیامبر سه چیز بود)

ابو امامه گفته: از پیامبر پرسیدم آغاز کار تو چگونه بود؟. گفت: «دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی بن مریم و مادرم خوابدید نوری از او درخشیدن گرفت که کاخهای شام از آن تابناک شد».

***ترجمه فهری زنجانی:(آغاز کار پیغمبر از سه چیز شروع شد)

ابی امامه گوید: رسول خدا را عرض کردم: یا رسول اللَّه آغاز کار شما از چه شروع شد؟ فرمود: از دعای پدرم حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و خوابی که مادرم دید که نوری از او بیرون آمد که بر کاخهای شام درخشیدن گرفت.

شرح: بدعای ابراهیم اشاره شده است در آیه شریفه رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ ... البقره: 129 و بمژده عیسی بن مریم در آیه شریفه وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ سوره صف آیه 6.

****ترجمه جعفری: (آغاز کار پیامبر صلی الله علیه و آله از سه چیز بود)

ابو امامه می گوید: گفتم: یا رسول اللَّه آغاز کار تو چگونه بود؟ فرمود: دعای پدرم ابراهیم و مژده دادن عیسی بن مریم و اینکه مادرم دیده بود که از او چیزی بیرون آمد که کاخ های شام را روشن کرد. (دعای ابراهیم همان است که در سوره بقره آیه 129 آمده و ابراهیم پس از تجدید بنای کعبه از خدا خواست که از فرزندان او پیامبر برگزیند، و مژده عیسی همان است که در انجیل آمده و در سوره صف آیه 6 نقل شده است و در روایت ها آمده که آنچه مادر پیامبر دیده، به هنگام تولد آن حضرت بود.)

ثلاث خصال من فعلهن فله ما للمسلمین و علیه ما علیهم

«237»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ(6) الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیُ (7) قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ .

1- انتهک فلان الحرمه: تناولها بما لا یحل. و فلان فلانا نقض عرضه و ذهب بحرمته. و فی بعض النسخ «انهتکوا» و هتک اللّه ستر الفاجر أی فضحه.
2- کذا و أخسیکت بالتاء المثناه او الثاء المثلثه. من بلاد فرغانه و فی اللباب: الاخسیکثی- بفتح الهمزه و سکون الخاء المعجمه و کسر السین المهمله و سکون الیاء المنقوطه باثنتین من تحتها و فتح الکاف و فی آخرها الثاء المثلثه هذه النسبه الی اخسیکث.
3- کذا.
4- کذا أی قال کل واحد منهم: حدّثنا.
5- قوله «دعوه إبراهیم» اشاره إلی قوله تعالی «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ- الآیه» البقره: 129. و «بشری عیسی بن مریم» اشاره الی قوله تعالی: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»

الصف: 6. و «رأت أمی» یعنی ما رأته حین ولادته صلّی اللّه علیه و آله کما فی المناقب ج 1 ص 23.
6- کذا.
7- راجع ترجمته مفصلا تاریخ بغداد ج 9 ص 322.

الْوَلِيدِ النَّرْسِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مَیْمُونِ بْنِ سِیَاهٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنِ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَ صَلَّی صَلَاتَنَا وَ أَکَلَ ذَبِیحَتَنَا فَلَهُ مَا لَنَا وَ عَلَیْهِ مَا عَلَیْنَا.

*ترجمه کمره ای: (سه خصلت است که هر کس عمل کند در نفع و ضرر با مسلمانان شریکست)

رسول خدا فرمود کسی که متوجه قبله ما باشد و نماز ما را بخواند و ذبیحه ما را بخورد مسلمانست و در نفع و ضرر با ما یکی است.

شرح چون خود نماز شامل عقیده اسلامی و شاهد اقرار بتوحید و رسالت و معاد که اصول دین اسلامست میباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه منش است که هر که بدان کار بندد در سود و زیان با مسلمانان شریک است)

پیامبر گفته: «هر که به قبله ما روی آرد و نماز گزارد و از کشتار ما برخورد او مسلمان است و در سود و زیان با ما یکسان».

***ترجمه فهری زنجانی:(هر کس سه کار انجام دهد در سود و زیان مسلمانان شریک است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که رو بقبله ما کند و نماز را به ترتیبی که ما میخوانیم بخواند و از گوشت حیوانی که ما سر بریده باشیم بخورد در سود و زیان ما شریک خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (سه خصلت است در هر کس باشد در سود و زیان مسلمانان شریک است)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس رو به قبله ما کند و نماز ما را بخواند و از حیوانی که ما ذبح کردیم بخورد، به نفع اوست آنچه به نفع ما است و به ضرر اوست آنچه به ضرر ماست.

ثلاثه أشیاء کل واحد منها جزء من خمسه و أربعین جزءا من النبوه

«238»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدَهُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا قَابُوسُ بْنُ أَبِي ظَبْيَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْهَدْيُ الصَّالِحُ وَ السَّمْتُ الصَّالِحُ (2) وَ الِاقْتِصَادُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز است که هر کدام یک چهل و پنجم نبوتست)

رسول خدا فرمود روش شایسته و خوش منظری و میانه روی هر کدام یک جزء از چهل و پنج جزء پیغمبریست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز است که هر کدام از آنها یک چهل و پنجم از پیامبریست)

پیامبر گفته: «روش شایسته و نیک دیداری و میانه روی هر یک پاره یی از چهل و پنج پاره پیامبریست».

***ترجمه فهری زنجانی:(سه چیز است که هر کدام، یک چهل و پنجم از مقام پیغمبری است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رفتار شایسته و قیافه شایسته و میانه روی یک چهل و پنجم از مقام نبوت است.

****ترجمه جعفری: (سه چیز است که هر کدام از آنها بخشی از چهل و پنج بخش از نبوت است)

ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هدایت شایسته و سیرت شایسته و میانه روی، بخشی از چهل و پنج بخش از پیامبری است.

الإيمان ثلاثه أشياء

«239»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ مَنْصُورٍ الْبَلْخِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يُونُسَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

«240»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السّلام عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ .

1- النرسى بفتح النون و سكون الراء بعدها سين مهمله. و هو عبّاس بن الوليد بن نصر النرسى أبو الفضل البصرى.
2- الهدى- بفتح الهاء و سكون الدال-: الطريقه و السيره. و السمت هيئه أهل الخير.

وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ لَا يَكُونُ الْإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا.

«241»- أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَ مُعَاذُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

«242»- حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْغَازِي قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليهما السّلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ- قال حمزه بن محمد رضى الله عنه و سمعت عبد الرحمن بن أبى حاتم يقول سمعت أبى يقول و قد روى هذا الحديث عن أبى الصلت الهروى عبد السلام بن صالح عن على بن موسى الرضا عليهما السّلام بإسناد مثله قال أبو حاتم لو قرئ هذا الإسناد على مجنون لبرأ.

*ترجمه کمره ای: (ایمان سه چیز است)

رسول خدا فرمود ایمان شناسائی دل و اقرار زبان و کار و کرد همه اعضاء تن است ابی صلت هروی گوید از امام هشتم پرسیدم ایمان چیست؟ فرمود ایمان عقیده ایست در دل گفتاریست بزبان، کرداریست با دست و پا، ایمان نمیباشد مگر چنین.

شرح ظاهر این اخبار اینست که ایمان مرکب از سه جزء است یکی در دل یکی در زبان، یکی در اعضاء و متعلق آن را بیان نکرده که شناسائی دل نسبت بچه موضوعی ایمانست و اقرار زبانی راجع بچیست و اعضاء چه کاری را برای تحقیق ایمان انجام دهند و اینها را در روایت مفصل ابی عمرو زبیری در کتاب کافی شرح داده و مقصود از این اخبار اینست که در ایمان علاوه بر اقرار زبانی و دستورات اسلامی عقیده قلبی معتبر است زیرا شخص بی عقیده منافق محسوب میباشد و اگر چه بحسب ظاهر مسلمانست ولی در واقع بی ایمانست و این اخبار منافات ندارد که بگوئیم

حقیقت ایمان که موجب نجاتست همان عقیده باصول دین و مذاهب و اذعان بصحت احکام اسلامست. و اقرار بزبان و عمل با اعضاء کاشف از آنست و عقیده هم بمنزله نوری است در دل ضعیف و قوی دارد هر چه گفتار زبانی و کردار انسان محکم تر و بیشتر باشد دلیل بر قوت نور ایمانست و بهمین سبب در باره اخبار برای ایمان درجات ده گانه اعتبار کرده و در بعض اخبار میفرماید ایمان کم و زیاد دارد.

امام هشتم از پدرانش از قول رسول خدا روایت کرده که ایمان اقرار بزبان و شناسائی بدل و عمل با اعضاء است. بعضی از اصحاب ما این حدیث را از ابی صلت هروی از قول امام هشتم با سلسله سندش بپدران او تا پیغمبر روایت کرده، ابو حاتم گفته اگر این سلسله سندی که همه امامان معصومند بر دیوانه بخوانی بهبود می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گروش سه چیز است)

پیامبر گفته: «گروش شناسایی دل است و باور داشتن زبان و کار ارکان. ابو صلت هروی گفته: از امام علی بن موسی الرضا پرسیدم: ایمان چیست؟، گفت: «ایمان عقیده ایست در دل و گفتاریست بر زبان و کرداریست با ارکان. ایمان جز چنین نباشد».

امام علی بن موسی الرضا از پدران خود از پیامبر روایت کرده که گروش اقرار به زبان و شناسایی به دل و به جای آوردن به اعضاء و جوارح است. برخی از روات جعفری این حدیث را از ابی صلت هروی از امام رضا با سلسله سند آن از پدران وی از پیامبر روایت کرده. ابو حاتم گفته هر گاه این سلسله سندی که همه راویانش یکی پس از دیگری معصوم هستند اگر بر دیوانه یی بخوانی فرزانه گردد.

***ترجمه فهری زنجانی:(ایمان سه چیز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حقیقت ایمان آنست که دل بشناسد و زبان اقرار و اعتراف کند و اعضاء تن به لوازم آن عمل کنند.

ابی الصلت هروی گوید: از امام رضا پرسیدم حقیقت ایمان چیست؟ فرمود: عقیده ایست در دل و گفتاری در زبان و کرداری است با اعضا و جوارح بدن حقیقت ایمان نیست مگر این چنین.

امام هشتم از پدران بزرگوارش روایت فرموده است که رسول خدا فرمود ایمان عبارت است از شناسائی دل و اقرار زبان و کردار اعضاء و جوارح بدن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان یعنی اقرار زبان و شناسائی قلب و عمل اعضاء بدن عبد السلام بن صالح این روایت را از ابو الصلت و او از امام هشتم و امام هشتم از پدرش و او از پدر بزرگ و همین طور تا میرسد برسول خدا روایت نموده است و ابو حاتم گفته است که اگر این سلسله سند بر دیوانه ای خوانده شود باعث بهبودی او می شود.

شرح: حقیقت ایمان همان عقیده و باور کردن قلب است چنانچه در بقیه اخبار آمده است و مقصود در این چند روایت بیان مرتبه کامله از ایمان است که اثر معرفت از باطن بظاهر رسد و زبان و جوارح نیز با عقیده قلبی هم آهنگ باشند.

****ترجمه جعفری: (ایمان سه چیز است)

عبد السلام بن صالح از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان شناخت با قلب و اقرار با زبان و عمل کردن با اعضای بدن است.

ابو صلت هروی می گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره ایمان پرسیدم فرمود:

ایمان اعتقادی در دل و سخنی با زبان و عملی با اعضای بدن است و ایمان جز این نمی باشد.

عبد السلام بن صالح از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان شناخت قلبی و اقرار به زبان و عمل کردن با اعضای بدن است.

داود بن سلیمان از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان اقرار به زبان و شناخت قلبی و عمل کردن با اعضای بدن است.

حمزه بن محمد گفت: از عبد الرحمن بن ابی حاتم شنیدم که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: این حدیث از ابو صلت هروی عبد السلام بن

صالح از على بن موسى الرضا عليه السّلام با اسنادى مانند آن نقل شده است. ابو حاتم گفت: اگر اين اسناد را به ديوانه بخوانى بهبود مى يابد. (اين سه موضوعى كه به عنوان حقيقت ايمان در روايات آمده راجع به ايمانى است كه انسان را در دنيا و آخرت نجات مى دهد ولى ايمانى كه باعث بار شدن احكام مسلمان بر شخص مى شود با اقرار به زبان تنها حاصل مى گردد و كسى كه به اصول دين اقرار كند با او مانند يک مسلمان رفتار مى شود اگر چه دو ركن ديگر را نداشته باشد.)

ثلاثه لا يدخلون الجنه

«243»- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ بِمَدِينَهِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ جَمِيلٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى فُضَيْلِ بْنِ مَيْسَرَهَ عَنْ أَبِي جَرِيرٍ أَنَّ أَبَا بُرْدَهَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله ثَلَاثَهٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ مُدْمِنُ سِحْرٍ وَ قَاطِعُ رَحِمٍ وَ مَنْ مَاتَ مُدْمِنَ خَمْرٍ سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نَهَرِ الْغُوطَهِ قِيلَ وَ مَا نَهَرُ الْغُوطَهِ قَالَ نَهَرٌ يَجْرِي مِنْ فُرُوجِ الْمُومِسَاتِ (1) يُؤْذِي .

1- المومسه: الفاجره.

أَهْلَ النَّارِ رِيحُهُنَّ.

«244»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ السَّفَّاكُ لِلدَّمِ وَ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مَشَّاءٌ بِنَمِيمَةٍ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس ببهشت نمیروند)

رسول خدا فرمود سه کس ببهشت نمیروند. دائم الخمر و کسی که همیشه سحر و جادو میکند و کسی که قطع رحم کند، کسی که دائم الخمر بمیرد خدا بوی از نهر غوطه بخوراند گفته شد نهر غوطه چیست؟ فرمود جوی چرک و خونی است که از فروج جنده ها روان می شود که دوزخیان از بوی گند آنها در آزارند.

امام ششم فرمود سه کس ببهشت نمیروند. خونریز و شرابخوار و کسی که برای سخن چینی بهر طرف میرود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن به بهشت نروند)

پیامبر گفته: «سه تن به بهشت نروند: باده گسار پیشه و جادو همیشه و قطع رحم پیوسته آنکه همیشه باده گسار است، در آخرت خدا به وی از رود- غوطه بیاشامد او را. پرسیدند رود غوطه چیست؟، گفت: «جوی چرک و خونی ست که از کاف و سین روسبیان روان گردد که دوزخیان از گند آن در گزند باشند».

امام صادق گفته: سه تن به بهشت نروند:

خونریز و باده گسار و سخن چین.

***ترجمه فهری زنجانی:(سه کس به بهشت میروند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه کس به بهشت نروند دائم الخمر و کسی که همیشه بسحر و جادو مشغول باشد و کسی که از خویشان خود قطع رابطه کند و هر کس با حالت دائم الخمری بمیرد خداوند از نهر غوطه در گلویش ریزد عرض شد نهر غوطه چیست؟ فرمود:

از میان پاهای زنان ناپاک و هرجائی جوئی روان می شود که بوی گندش دوزخیان را آزار دهد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس به بهشت نروند خونریز و شرابخوار و کسی که رفتارش سخن چینی است.

****ترجمه جعفری: (سه کس وارد بهشت نمی شوند)

ابو موسی اشعری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سه کس وارد بهشت نمی شوند: کسی که همیشه شراب بخورد و کسی که همیشه جادو کند و کسی که پیوند خویشاوندی را قطع کند. و هر کس در حالی که دائم الخمر است بمیرد، خداوند او را از نهر غوطه می خوراند، گفته شد: نهر غوطه چیست؟ فرمود: آن نهری است که از فروج زن های روسی جاری می شود و بوی آن اهل جهنم را رنج می دهد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس وارد بهشت نمی شوند: خون ریز و شارب الخمر و سخن چین.

فیمن مات له ثلاثه أولاد

«245»- أَخْبَرَنَا الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمَخْلَدِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ أَنَّ أَبَا عُشَّانَةَ الْمَعَافِرِيَ (2) حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَنْ ثَكِلَ ثَلَاثَةً مِنْ صُلْبِهِ فَاحْتَسَبَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که سه فرزندش مرده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که رود مرده سه تن از فرزندان خود شود و آنها را بحساب خدای عز و جل گذارد و شکیبائی ورزد بهشت بر او لازم شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه سه فرزندش مرده باشد)

پیامبر گفته: هر که سه فرزندش در زمانش بمیرند و آنان را برای خدا انگارد و شکیبایی ورزد بهشت بر او لازم آید».

***ترجمه فهری زنجانی:(در باره کسی که سه فرزند از دست داده باشد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که داغ مرگ سه فرزند خود را به بیند و آنان را به حساب خدای عز و جل منظور بدارد و بی تابی نکند بهشت رفتن برای او حتمی است.

****ترجمه جعفری: (در باره کسی که سه فرزند خود را از دست داده)

عقبه بن عامر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: کسی که عزادار سه تن از فرزندان خود باشد و آنها را به حساب خدا بگذارد، بهشت بر وی واجب می گردد.

ثواب ثلاث خصال إسباغ الوضوء و إفشاء السلام و صدقه السر

«246»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ بْنِ هَارُونَ الرَّشِيدِ بْنِ مُوسَى الْهَادِي (3) بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَنْصُورِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ الشَّيْبَانِيُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْخَضِرُ بْنُ أَبَانٍ عَنْ أَبِي هَدِيَّةَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَدِيَّةَ الْبَصْرِيِ (5) عَنْ أَنَسٍ .

1- الظاهر هو بقی بن المخلد. و فی بعض النسخ «الخلدی».
2- ابو عشانه المعافری هو حی بن یؤمن بن حجیل بن جریج المصری ثقه من أحبار الیمن توفّی سنه 118.
3- کذا. و اشتبه علی الراوی فان موسی الهادی هو أخو هارون و انما أبوه هو المهدی.
4- کذا.
5- بالیاء المثناه التحتانیه علی ما فی نسخ الخصال، لکن فی نسخه الوسائل هدبه بضم الهاء و سکون الدال بعدها باء موحده و هو و الخضر بن أبان عنونهما الخطیب فی التاریخ و لم أجد راویه محمّد بن محمّد بن عقبه. و لعله محمّد بن عقبه الشیبانی أبو جعفر الطحان.

بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَوْماً یَا أَنَسُ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ تَمُرُّ عَلَی الصِّرَاطِ مَرَّ السَّحَابِ أَفْشِ السَّلَامَ یَکْثُرْ خَیْرُ بَیْتِکَ أَکْثِرْ مِنْ صَدَقَهِ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب سه خصلت، کامل گرفتن وضوء آشکار اسلام کردن صدقه پنهانی دادن)

انس بن مالک گوید روزی رسول خدا بمن فرمود ای انس وضوء را کامل بگیر تا چون ابر بر پل دوزخ بگذری، سلام را بلند و آشکار بگو تا خیر خانه ات فزون گردد. صدقه پنهانی بسیار بده که خشم پروردگار عز و جل را خاموش میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش سه چیز)

از انس بن مالک پرستار پیامبر روایت شده که گفت: روزی پیامبر به من گفت: «ای انس دست نماز را شاداب گیر تا در قیامت چون ابر به پل دوزخ گذر کنی و درود را بلند گوی تا نیکی سرایت افزون گردد. دهش نهانی بسیار ده که خشم پروردگار را فرو نشاند».

***ترجمه فهری زنجانی:(ثواب سه کار: وضوی کامل گرفتن سلام را آشکار کردن و پنهانی صدقه دادن)

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا فرمود: ای انس وضو را کامل بگیر و آب را بهمه اعضای وضوء برسان تا از پل صراط همانند ابر بگذری و سلام را آشکارا بگو تا خیر و برکت خانه است زیاده شود و صدقه پنهانی بسیار بده که صدقه به پنهانی دادن آتش خشم پروردگار عز و جل را خاموش میکند.

****ترجمه جعفری: (ثواب سه خصلت: گرفتن وضوی کامل و آشکار ساختن سلام و صدقه پنهانی)

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که روزی فرمود: ای انس! وضو را کامل بگیر تا (در قیامت) از صراط مانند گذشتن ابرها عبور کنی و سلام را آشکار کن تا خیر و برکت خانه ات افزون شود و صدقه پنهانی را بسیار بده تا خشم پروردگار را فرو نشیند.

ثلاثه إخوه بين كل واحد منهم و بين الذى يليه عشر سنين

«247»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ (1) عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ طَالِبٍ وَ عَقِيلٍ عَشْرُ سِنِينَ وَ بَيْنَ عَقِيلٍ وَ جَعْفَرٍ عَشْرُ سِنِينَ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ عليه السّلام عَشْرُ سِنِينَ وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السّلام أَصْغَرَهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (سه برادر بودند که میانه هر کدام با دیگری ده سال بود)

ابن عباس گوید میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال بود و میان جعفر و علی علیه السّلام ده سال بود و علی از همه کوچکتر بود.

شرح منظور از این روایت اینست که کثرت سن دلیل فضیلت و اولویت نیست بلکه فضیلت وابسته مقام دانش و پرهیزگاری و فرمانبرداری خداست و با اینکه علی از عقیل و جعفر در سن کوچکتر بود ولی در سابقه اسلام و صمیمیت در راه دین بر آن ها پیشی جست و در دانش و تقوی برتری یافت و شایسته مقام خلافت گردید و مقصود از سه برادر عقیل و جعفر و علی است و ذکر طالب برای تذکریست با مقصود از سه، فاصله سن چهار برادر است که ده سال می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه برادر که هر کدام از دیگری ده سال کوچک تر بودند)

ابن عباس گفته:

میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال و میان جعفر و علی ده سال و علی از همه خردتر بود.

***ترجمه فهری زنجانی:(سه برادر بودند که هر یک با برادر بعدی ده سال فاصله داشت)

ابن عباس گوید: میان طالب و عقیل ده سال و میان عقیل و جعفر ده سال و میان جعفر و علی ده سال فاصله بود و علی علیه السّلام از همه برادرها کوچکتر بود.

****ترجمه جعفری: (سه برادرند که میان هر کدام با دیگری ده سال فاصله است)

ابو صالح از ابن عباس نقل می کند که گفت: میان طالب و عقیل و جعفر ده سال، و میان جعفر و علی علیه السّلام ده سال فاصله بود و علی علیه السّلام از همه برادران کوچک تر بود.

ذل الناس بعد ثلاثه أشياء

«248»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَالِكٍ الْجَنْبِيُ (2) عَنْ عُمَرَ بْنِ بِشْرٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِسْحَاقَ مَتَى ذَلَّ النَّاسُ قَالَ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السّلام وَ ادُّعِيَ زِيَادٌ (3) وَ قُتِلَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ.

*ترجمه کمره ای: (بعد از سه پیش آمد در اسلام مردم خوار شدند)

عمر بن بشر همدانی گوید بابی اسحق گفتم کی مردم خوار شدند؟ گفت از هنگامی که حسین بن علی شهید شد و زیاد بابی سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته گردید.

شرح چون حکومت بنی امیه دیکتاتوری محض و برای ویران کردن اساس آزادی و پرورش روحی اسلام بود و استقرار آن بر اثر این سه پیش آمد گردید و در دنباله آنها مردم زیر لگد دولت بنی امیه خرد شدند و خوار و زبون گردیدند، پیش آمد شهادت حسین اگر چه بعد از دو تای دیگر بوده ولی برای اهمیت آن بیشتر ذکر شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم پس از سه تن خوار شدند)

عمر پور بشر همدانی گفته: به ابی اسحاق گفتم: کی مردم خوار گردیدند؟. گفت: از زمانی که حسین بن علی کشته شد و زیاد بن ابی

سفیان به ابی سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته شد.

***ترجمه فهری زنجانی:(پس از سه پیش آمد مردم مسلمان خوار شدند)

عمر بن بشر همدانی گوید: ابی اسحق را گفتم: کی مردم خوار شدند؟ گفت: هنگامی که حسین بن علی کشته شد و زیاد را معاویه بن ابی سفیان برادر خویش خواند و حجر بن عدی کشته شد.

شرح: کشته شدن حسین بن علی علیه السّلام بزرگترین مظهر حکومت دیکتاتوری بنی امیه و ایجاد محیط خفقان است و زیاد زنازاده بی پدر را معاویه که بنام خلافت بر مسند اسلام تکیه زده بود برادر خویش خواندن و این ننگ تاریخ را بخود گرفتن نشانه بی بند و باری و پا بند نبودن حکومت بنی امیه باصول شرافت و فضیلت است و کشته شدن حجر بن عدی که از زهاد و ابدال و عباد عصر بود و در اثر مخالفت با حکومت زیاد در عراق بدست معاویه کشته شد بهترین شاهد بر کشتن فضیلت و تقوی در محیط حکومت بنی امیه است و پیدا است اجتماعی که این چنین حکومتی بر آنان مسلط گردد در چه پایه از ذلت و بدبختی بسر خواهد برد.

و اما داستان پیوستن زیاد بابی سفیان و اینکه معویه او را بعنوان برادر خود به ابی سفیان نسبت داد بطور متواتر نقل شده و زبان زد همه است زیاد که کنیه اش ابو المغیره و مادرش: سمیه کنیز یکی از روستائیان فارس بود روستائی نامبرده بیمار شد و حرث بن کلده را که طبیب ثقفی بود برای معالجه خود خواست و در نتیجه مداوای حرث حال مریض بهبودی یافت سمیه را بعوض این خدمت بدکتر معالج بخشید سمیه دو فرزند بنام نفیع و نافع برای او آورد و سپس سمیه را حرث برای غلام رومی خود که نامش عبید بود تزویج نمود در این هنگام چنین اتفاق افتاد که ابو سفیان بطائف رفت و از ابی مریم سلولی میفروش درخواست کرد که زنی برای هم خوابه گی برای او بیاورد او هم سمیه را در آغوش ابی سفیان نهاد سمیه بار دار شد و زیاد را در حالی که همسر رسمی عبید بود بسال اول از هجرت بزاد هنگامی که رسول خدا طائف را محاصره کرد نفیع از طائف فرار کرده بحضور پیغمبر رسید و رسول خدا آزادش فرمود و کنیه ابا بکره باو داد حرث چون این جریان بدید بنافع گفت تو فرزند منی که مبادا او نیز به نزد پیغمبر فرار کند و مانند برادرش آزاد شود و باین جهت بود که ابی بکره را مولی الرسول: (آزادشده پیغمبر) میگفتند و نافع را (ابن الحرث) و زیاد را (ابن عبید) میخواندند چون معاویه زیاد را بخود پیوست بتفصیلی که در تاریخ است پس از آن زیاد را زیاد بن ابی سفیان میگفتند این بود تا

موقعی که دولت بنی امیه روی بزوال گذاشت و پس از سقوط دولت اموی زیاد را چون بی پدر بود (زیاد بن ابیه): فرزند پدرش میگفتند و یا بمادرش سمیه نسبت داده و زیاد بن سمیه اش میخواندند (4) و زیاد پس از آنکه معاویه او را بخود ملحق نمود ضمن سخنرانی که در شام نمود گفت: عبید برای من پدر نیکوکاری بود و من از او سپاسگزارم (و ما کان عبید الا والداً مشکوراً) چنانچه یعقوبی در تاریخ خود ج 2 و 195 نقل کرده است.

****ترجمه جعفری: (خوار شدن مردم پس از وقوع سه حادثه)

عمر بن بشر همدانی می گوید: به ابو اسحاق گفتم: چه موقع مردم خوار شدند؟ گفت: زمانی که حسین بن علی علیه السّلام کشته شد و زیاد (بن ابیه به ابو سفیان) نسبت داده شد و حجر بن عدی کشته شد. (هر سه حادثه در زمان حکومت بنی امیه اتفاق افتاد و باعث خوار شدن مسلمانان گردید.

1- هو أبو المنذر الناسب المشهور بالفضل و العلم، العارف بالايام، المعاصر لجعفر بن محمّد عليهما السلام.
2- هو عمرو بن هاشم أبو مالک الجنبی- بفتح الجيم و سكون النون بعدها موحده- الكوفیّ قال أحمد بن حنبل: صدوق و لم يكن صاحب حديث، راجع تهذيب التهذيب ج 8 ص 111 تحت رقم 184. و عمر بن بشر الهمدانیّ لم أجده.
3- قوله «و ادّعی زياد» على بناء المجهول ای ادّعا معاويه انه أخ له و اعلم أن زيادا حيث كان فی نسبه خمول يقال له زياد بن أمه تاره و تاره زياد بن أبيه و تاره زياد بن عبيد و تاره زياد بن سميّه و هی أمّه و كانت تحت عبيد، لكن لما استلحق قال له أكثر الناس زياد بن أبی سفيان، و الوجه فی استلحاقه بعد اخبار أبی سفيان بانه أتی أمه فی الجاهليه سفاحا و أنه منه؛ أن معاويه لما عرف ولايته من قبل أمير المؤمنين عليه السّلام و حمايته عنه عليه السّلام و كفايته فی أمره خاف جانبه و صعوبه ناحيته فكتب إليه مره بعد مره بالوعد و الوعيد و المواصله و الملاطفه حتّی خدعه بالاستلحاق و أماله الی نفسه ففعل ما فعل، نقل ابن أبی الحديد عن المدائنی انه لما أراد معاويه استلحاق زياد و قد قدم عليه الشام جمع الناس و صعد المنبر و

أصعد زيادا معه فأجلسه بين يديه على المرقاه التى تحت مرقاته و حمد اللّه و أثنى عليه ثمّ قال أيها الناس انى قد عرفت نسبنا أهل البيت فى زياد فمن كان عنده شهاده فليقم بها، فقام ناس فشهدوا أنه ابن أبى سفيان و أنهم سمعوا ما أقربه قبل موته، فقام أبو مريم السلولى و كان خمارا فى الجاهليه فقال: أشهد يا أمير المؤمنين أن أبا سفيان قدم علينا بالطائف فأتانى فاشتريت له لحما و خمرا و طعاما فلما أكل قال: يا أبا مريم أصب لى بغيا، فخرجت فأتيت سميّه فقلت لها ان أبا سفيان ممن قد عرفت شرفه وجوده و قد أمرنى أن أصيب له بغيا فهل لک؟ فقالت نعم يجي ء الآن عبيد بغنمه و كان راعيا فإذا تعشى و وضع رأسه أتيته فرجعت الى أبى سفيان فاعلمته فلم تلبث أن جاءت تجر ذيلها فدخلت معه فلم تزل عنده حتّى أصبحت فقلت له لما انصرفت: كيف رأيت صاحبتک؟ قال: خير صاحبه لو لا ذفر فى ابطيها (يعنى نتن) فقال زياد من فوق المنبر: يا أبا مريم لا تشتم أمّهات الرجال فتشتم أمک، فلما انقضى كلام معاويه و مناشدته قام زياد و أنصت الناس فحمد اللّه و أثنى عليه، ثمّ قال: أيها الناس ان معاويه و الشهود قد قالوا ما سمعتم و لست أدرى حقّ هذا من باطله و هو و الشهود أعلم بما قالوا، و انما عبيد أب مبرور و والد مشكور، ثمّ نزل.
4- تاريخ كامل ابن اثير ضمن حوادث سال 44 الاستيعاب ج 1 ر 548- 555 و الاصابه ج 1 ر 563.

«249»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيهِم السّلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَهِ

يَا أَبَا ذَرٍّ تَعِيشُ وَحْدَکَ وَ تَمُوتُ وَحْدَکَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحْدَکَ يَسْعَدُ بِکَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَکَ وَ تَجْهِيزَکَ وَ دَفْنَکَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَسْأَلْ بِکَفِّکَ وَ إِنْ أَتَاکَ شَيْ ءٌ فَاقْبَلْهُ ثُمَّ قَالَ عليه السّلام لِأَصْحَابِهِ أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِشِرَارِکُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْعَيْبَ.

*ترجمه کمره ای: (در سؤال سه اثر است و بدترین مردم سه اند)

رسول خدا بابی ذر فرمود ای ابا ذر از سؤال کردن بپرهیز که خواری روبرو و فقر شتابانست و حساب آن در روز قیامت طولانی است، ای ابا ذر تنها زندگانی میکنی و تنها میمیری و تنها ببهشت میروی، جمعی از اهل عراق بواسطه تو سعادتمند شوند مرده تو را بشویند و کفن کنند و بخاک سپارند، ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی بتو دادند بپذیر سپس روی باصحاب خویش کرد و فرمود نمیخواهید شما را از بدترین افرادتان خبر دهم؟ عرض کردند چرا یا رسول اللّه؟ فرمود آنها که برای سخن چینی بهر سو میروند و میان دوستان جدائی و دشمنی میافکنند و برای مردمان پاک و بی آلایش دنبال نکوهش می دوند و عیب می تراشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در پرسش سه اثر است و بدترین مردم سه اند)

پیامبر به ابی ذر گفته: «ای ابا ذر از سؤال کردن از مردم بپرهیز که خواری و درویشی شتابان است و شمار آن در قیامت دراز است.

ای ابا ذر تنها زندگانی می کنی و تنها می میری و تنها به بهشت می روی. گروهی از مردم عراق به تو نیکبخت گردند، مرده ترا بشویند و کفن پوشند و به خاک سپرند؛ ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی به تو دهند بپذیر. آنگاه به یاران خود گفت: نمی خواهید شما را از بدترین افراد شما آگاهی دهم؟. گفتند خواهیم، گفت: آنان که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان پی نکوهش می روند و خرده می گیرند».

***ترجمه فهری زنجانی:(سؤال کردن سه اثر دارد و بدترین مردم سه گروه اند)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بابی در (خدایش رحمت کند) فرمود:

ای ابا ذر مبادا سؤال کنی که خواری و زبونی برای خویشتن آماده کنی و به تنگدستی و نیازمندی هر چه زودتر خواهی رسید و در روز رستاخیز دامنه حساب سؤال دراز است ای ابا ذر تو به تنهائی زندگی میکنی و به تنهائی خواهی مرد و به تنهائی وارد بهشت میشوی و جمعی از اهل عراق از برکات وجود تو سعادت مند میشوند آنان بدن تو را پس از مرگ بشویند و کفن کنند و بخاک بسپارند.

ای ابا ذر دست گدائی دراز مکن ولی اگر چیزی بتو رسید آن را بپذیر.

سپس رسول خدا روی باصحاب کرد و فرمود: هان بگویم بشما که بدترین شما کیانند؟ عرض کردند: بفرمائید یا رسول اللّه، فرمود: آنان که برای سخن چینی قدم بر میدارند و میان دوستان جدائی میافکنند و برای افراد پاک دامن، عیب جوئی میکنند.

نکته: این سه صفت بمناسبت حال افرادی است که با ابا ذر دشمنی کردند که گزارش بد بر علیه او بعثمان دادند و در نتیجه تبعید ابا ذر او را از دوستانش و خاندان پیغمبر جدا کردند و او را بتهمت آشوبگری و ایجاد فتنه تبعید نمودند.

****ترجمه جعفری: (در سائل بودن، سه خصلت است و بدترین مردم سه کس هستند)

حماد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرمود: ای ابو ذر! از سؤال کردن بپرهیز که در آن ذلّت حاضر و فقری شتابان است و در روز قیامت حسابی طولانی دارد. ای ابو ذر!

تو تنها زندگی می کنی و تنها می میری و تنها وارد بهشت می شوی و با تو گروهی از اهل عراق سعادت می یابند چون متولی غسل و تجهیز و دفن تو می شوند. ای ابو ذر! دست گدایی باز مکن و اگر چیزی به تو رسید بپذیر. سپس به اصحاب خود فرمود: آیا شما را از بدترینتان خبر بدهم؟ گفتند: آری یا رسول اللّه.

فرمود: سخن چینان و جدایی افکنان میان دوستان و عیب جویان برای افراد پاک.

«250»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَعْنَبِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی ذِئْبٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا یَحِلُّ لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ (2).

«251»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنَیْنِ اهْتَجَرَا فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا وَ بَرِئْتُ مِنْهُمَا فِی الثَّالِثَهِ فَقِیلَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا حَالُ الظَّالِمِ فَمَا بَالُ الْمَظْلُومِ فَقَالَ علیه السّلام مَا بَالُ الْمَظْلُومِ لَا یَصِیرُ إِلَی الظَّالِمِ فَیَقُولُ أَنَا الظَّالِمُ حَتَّی یَصْطَلِحَا.

*ترجمه کمره ای: (بیش از سه روز کناره گیری و قهر از برادر دینی روا نیست)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود برای مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره گیری و قهر کند.

امام پنجم فرمود هر مؤمنی بیش از سه روز قهر کند من از هر دو بیزارم، عرض شد یا ابن رسول اللّه ستمکار سزاوار است گناه مظلوم که طرف قهر واقع شده چیست؟ فرمود چرا نمیرود پیش ظالم و بگوید من تقصیر کارم تا با هم آشتی کنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیش از سه روز کناره گیری از برادر دینی روا نیست)

پیامبر گفته: «برای مسلمان روا نباشد که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره گیری کند». یعنی قهر کند. از امام محمد باقر روایت شده که گفته: «هر مؤمنی بیش از سه روز کناره گیری کند من از هر دو بیزارم، پرسیدند ای فرزند رسول ستمکار شایسته کیفر است، ستمرسیده چرا؟. گفت: چرا ستم رسیده نمی رود نزد ستمکار؟ و بگوید: من کوتاهی کردم تا بدین وسیله آشتی کنند».

***ترجمه فهری زنجانی:(دوری بیش از سه روز روا نیست)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای مسلمان روا نیست که از برادر خویش بیش از سه روز کناره بگیرد.

امام باقر علیه السّلام فرمود: هر دو مؤمن که از یک دیگر بیش از سه روز قهر کنند من از آن دو بروز سوم بیزارم عرض شد: یا ابن رسول اللّه این سزای ستمکار است گناه مظلوم چیست که از او بیزار شوی؟ فرمود: چرا مظلوم به نزد ظالم نمیرود تا او را گوید: تقصیر با من بود و با هم آشتی کنند.

****ترجمه جعفری: (قهر کردن بیش از سه روز جایز نیست)

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بر مسلمان حلال نیست که با برادر دینی خود بیش از سه روز قهر باشد.

محمد بن حمران از پدرش و او از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نیست دو نفر مؤمن که بیش از سه روز از هم قهر باشند مگر اینکه من در روز سوم، از هر دو نفر آنها بیزارم، گفته شد: یا بن رسول اللّه این حال ستمگر است، ستمدیده چه گناهی دارد؟ فرمود: چرا ستمدیده به سوی ستمگر نمی رود که بگوید من ستمگر بودم تا آشتی کنند.

ثلاثه من سعاده المسلم

«252»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنِی ابْنُ خُزَیْمَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا الضَّحَّاکُ بْنُ مَخْلَدٍ عَنْ سُفْیَانَ عَنْ حَبِیبٍ عَنْ جَمِیلٍ مَوْلَی عَبْدِ الْحَارِثِ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ الْحَارِثِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مِنْ سَعَادَهِ الْمُسْلِمِ سَعَهُ الْمَسْکَنِ وَ .

1- هو عبد اللّه بن مسلمه بن قعنب القعنبی الحارثی أبو عبد الرحمن البصری ثقه، و ابن أبی ذئب هو محمّد بن عبد الرحمن بن المغیره بن الحارث بن أبی ذئب القرشیّ ثقه أیضا.
2- قوله «أخاه» مشعر بالعلیه و المراد أخاه فی الإسلام و یفهم منه انه ان خالف هذه الشریطه و قطع هذه الرابطه جاز هجرانه (قاله الطیبی).

الْجَارُ الصَّالِحُ وَ الْمَرْكَبُ الْهَنِی ءُ.

*ترجمه کمره ای: (سه چیز از خوشبختی مسلمانست)

رسول خدا فرمود از خوشبختی مسلمان وسعت خانه و همسایه نیک و پاکش رهوار است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز از خوبی مسلمانی ست)

پیامبر گفته: «سه چیز از خوبی و اقبال مسلمانی ست: سرای فراخ و همسایه نیک و چهار پای رهوار».

***ترجمه فهری زنجانی:(سه چیز اثر خوشبختی مسلمان است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اثر خوشبختی مسلمان این است که خانه ای با وسعت و همسایه ای شایسته و وسیله سواری آرام و راهوار داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (سه چیز از خوشبختی مسلمانان است)

نافع بن عبد الحارث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: از خوشبختی مسلمان، وسعت خانه، همسایه خوب و مرکب راهوار است.

ثلاثه لا یکلمهم الله عز و جل

«253»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ خُزَیْمَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مُسْهِرٍ عَنْ خَرَشَهَ بْنِ الْحُرِّ (1) عَنْ أَبِی ذَرٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: ثَلَاثَهٌ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ الْمَنَّانُ الَّذِی لَا یُعْطِی شَیْئاً إِلَّا بِمِنَّهٍ وَ الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ (2) وَ الْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْفَاجِرِ.

*ترجمه کمره ای: (خدا با سه کس سخن نگوید)

پیغمبر فرمود خداوند با سه کس سخن نگوید، منان آن کسی که چیزی نمیدهد مگر آنکه منت بارگیرنده میکند و کسی که از راه تکبر و خود فروشی دامن بزمین میکشد و کسی که با سوگند دروغ کالای خود را رواج میدهد.

شرح: اشراف و بزرگان عرب جامه های بلند می پوشیدند که دامن آن روی زمین میکشید و این نشانه سرفرازی و بزرگ منشی بود از این راه پیغمبر اسلام از آن قدغن کرده و فرمود دامن دراز در دوزخست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا با سه تن سخن نگوید)

پیامبر گفته: «خدا با سه تن سخن نگوید:

منت گذار که چیزی به کسی ندهد تا از منت نکشی، و آنکه از خود پسندی به زمین دامن کشان باشد و آنکه با سوگند دروغ کالای خود را جلوه دهد».

***ترجمه فهری زنجانی:(خدای عز و جل با سه کس سخن نگوید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با سه کس سخن نگوید: آنکه هیچ بی منت ندهد و آنکه با تکبر دامن کشان راه برود و آنکه کالای خود را با سوگند دروغ رواج دهد.

****ترجمه جعفری: (خداوند با سه کس سخن نمی گوید)

ابو ذر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند با سه کس سخن نمی گوید: منّت گذار که به کسی چیزی نمی دهد مگر اینکه منّت می گذارد و کسی که دامن خود را رها سازد (دامنش بلند باشد و در زمین کشیده شود که نشانه تکبر است) و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می فروشد.

الصدیقون ثلاثه

«254»- أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ حَدَّثَنَا النُّعْمَانُ بْنُ أَبِی الدِّلْهَاثِ الْبَلَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی لَیْلَی قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الصِّدِّیقُونَ ثَلَاثَهٌ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ حَبِیبٌ النَّجَّارُ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ.

*ترجمه کمره ای: (صدیقان سه کَسند)

رسول خدا فرمود صدیقها یعنی کسانی که از روی اخلاص کامل تصدیق پیغمبر عصر خود را کرده وفادار ماندند سه کس بودند علی بن ابی طالب نسبت (بخود حضرت) حبیب نجار (نسبت بحضرت عیسی) مؤمن آل فرعون (نسبت بحضرت موسی)

**ترجمه مدرس گیلانی: (راست نهادان سه تن اند)

پیامبر گفته: «راست نهادان سه تن اند که پیامبران روزگار خویش را در گفتار و کردار استوار داشتند یعنی از روی گروش کامل باور داشتند: علی بن ابی طالب، حبیب نجار و مؤمن آل فرعون».

***ترجمه فهری زنجانی: (صدیقان سه کس اند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدیقان سه کس اند علی بن ابی طالب و حبیب نجار و مؤمن آل فرعون.

شرح: حبیب نجار همان کسی است که خداوند در باره اش فرموده است وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ يَسْعى و مؤمن آل فرعون حزقیل است.

****ترجمه جعفری: (صدّیقان سه کس بودند)

محمد بن ابی لیلی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: صدّیقان (کسانی که پیامبر زمان را مخلصانه تصدیق کردند) سه نفر بودند: علی بن ابی طالب و حبیب نجّار و مؤمن آل فرعون.

أصحاب الرقيم ثلاثه

«255»- أَخْبَرَنِی الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ السَّرَّاجُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَمَّامٍ الْوَلِيدُ بْنُ شُجَاعٍ السَّكُونِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُسْهِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله بَيْنَا ثَلَاثَهُ نَفَرٍ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ إِذْ أَصَابَهُمْ مَطَرٌ فَأَوَوْا إِلَى غَارٍ فَانْطَبَقَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَا هَؤُلَاءِ وَ اللَّهِ مَا يُنْجِيكُمْ إِلَّا الصِّدْقُ فَلْيَدْعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ فَقَالَ أَحَدُهُمْ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِی أَجِيرٌ عَمِلَ لِی عَمَلًا عَلَى فَرَقِ (3) ه.

1- خرشه- بفتحات و السين المعجمه- ابن الحر- بضم المهمله- الفزارى ثقه كان يتيما فى حجر عمر (التقريب).
2- أسبل ازاره: أرسله.
3- الفرق:- بفتح الفاء و سكون الراء- مكيال معروف بالمدينه.

مِنْ أَرُزٍّ فَذَهَبَ وَ تَرَكَهُ فَزَرَعْتُهُ فَصَارَ مِنْ أَمْرِهِ أَنِّی اشْتَرَیْتُ مِنْ ذَلِکَ الْفَرَقِ بَقَراً ثُمَّ أَتَانِی فَطَلَبَ أَجْرَهُ فَقُلْتُ اعْمِدْ إِلَی تِلْکَ الْبَقَرِ فَسُقْهَا فَقَالَ إِنَّمَا لِی عِنْدَکَ فَرَقٌ مِنْ أَرُزٍّ فَقُلْتُ اعْمِدْ إِلَی تِلْکَ الْبَقَرِ فَسُقْهَا فَإِنَّهَا مِنْ ذَلِکَ فَسَاقَهَا فَإِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی فَعَلْتُ ذَلِکَ مِنْ خَشْیَتِکَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَانْسَاحَتِ الصَّخْرَهُ عَنْهُمْ (1) وَ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ کَانَ لِی أَبَوَانِ شَیْخَانِ کَبِیرَانِ فَکُنْتُ آتِیهِمَا کُلَّ لَیْلَهٍ بِلَبَنِ غَنَمٍ لِی فَأَبْطَأْتُ عَلَیْهِمَا ذَاتَ لَیْلَهٍ فَأَتَیْتُهُمَا وَ قَدْ رَقَدَا وَ أَهْلِی وَ عِیَالِی یَتَضَاغَوْنَ مِنَ الْجُوعِ (2) فَکُنْتُ لَا أَسْقِیهِمْ حَتَّی یَشْرَبَ أَبَوَایَ فَکَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ رَقْدَتِهِمَا وَ کَرِهْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَیَسْتَیْقِظَا لِشُرْبِهِمَا فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُهُمَا حَتَّی طَلَعَ الْفَجْرُ فَإِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی فَعَلْتُ ذَلِکَ مِنْ خَشْیَتِکَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَانْسَاحَتْ عَنْهُمُ الصَّخْرَهُ حَتَّی نَظَرُوا إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ کَانَتْ لِیَ ابْنَهُ عَمٍّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَیَّ وَ أَنِّی رَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأَبَتْ عَلَیَّ إِلَّا أَنْ آتِیَهَا بِمِائَهِ دِینَارٍ فَطَلَبْتُهَا حَتَّی قَدَرْتُ عَلَیْهَا فَجِئْتُ بِهَا فَدَفَعْتُهَا إِلَیْهَا فَأَمْکَنَتْنِی مِنْ نَفْسِهَا فَلَمَّا قَعَدْتُ بَیْنَ رِجْلَیْهَا قَالَتْ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ فَقُمْتُ عَنْهَا وَ تَرَکْتُ لَهَا الْمِائَهَ فَإِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی فَعَلْتُ ذَلِکَ مِنْ خَشْیَتِکَ فَفَرِّجْ عَنَّا فَفَرَّجَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُمْ فَخَرَجُوا.

*ترجمه کمره ای: (اصحاب رقیم سه تن بودند)

رسول خدا فرمود سه تن از کسانی که پیش از شما بودند در میان اینکه براهی میرفتند ناگاه باران آنها را گرفت و بشکاف کوهی پناهنده شدند و آن شکاف بر آنها بسته شد یکی از آنها بدیگران گفت بخدا جز راستی شما را رهائی نمیدهد باید هر کدام شما خدا را بخواند بآنچه میداند در آن راستگو است، یکی از آنها گفت بار خدایا اگر میدانی که من مزدوری گرفتم کاری برای من کرد بیک پیمانه برنج و آن را پیش من گذاشت و رفت و من آن را کشتم و از برداشت آن گله گاوی خریدم سپس آمد و همان مزد خود را از من خواست. گفتم باین گله گاو بنگر و آنها را برای خود بران، گفت همانا من پیش تو پیمانه ای برنج داشتم گفتم برو این گاوها را ببر اینها از همانست گاوها را برد، خدایا اگر میدانی از ترس تو این کار را کردم گشایشی بما بده پس سنگ شکافت، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب از شیر گوسفندان خود برای آنها میبردم یک شب دیر کردم و چون آمدم خواب بودند از آن شیر بآنها ندادم تا پدر و مادرم بیاشامند بد داشتم آنها را از خواب بیدار کنم و بد داشتم که برگردم و برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند و بالای سر آنها ماندم تا سپیده دمید خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار

کردم گشایشی بما بده سنگ بیشتر شکافت تا آسمان را دیدند، دیگری گفت بار خدایا اگر میدانی که دختر عمی داشتم که از همه مردم بیشتر دوستش میداشتم و از او کام دل خواستم سرباز زد مگر اینکه صد اشرفی طلا برای او بیاورم، تکاپو کردم تا آنها را بدست آوردم و نزد او بردم و باو دادم و مرا بخود پذیرفت و چون میان پاهایش نشستم گفت از خدا بپرهیز و مهر را بناروا مشکن من برخاستم و صد اشرفی را باو واگذاشتم، خدایا اگر میدانی که از ترس تو این کار را کردم گشایشی بما بده، خدا گشایش بآن ها داد و بیرون شدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یاران کوه سه تن بودند)

پیامبر گفته: «سه تن از مردمانی که پیش از شما زندگی می کردند، روزی با هم به راهی می رفتند ناگاه بارانی ایشان را فرو گرفت به شکاف کوهی پناه بردند بغته بر آنان بسته شد. یکی از اینان به دیگران گفت: به خدا جز راستی و درستی شما را از گرفتاری رهایی ندهد. هر یک از شما خدای را بخواند به آنچه می داند که در آن راست گوی ست.

یکی از ایشان گفت: پروردگارا تو دانی که من مزدوری برای کاری گرفتم که به او بعد از تمامی کار پیمانه یی از برنج دهم پس آن را نزد من نهاد و رفت من آن را کشت کردم و از بهره آن گله گاوی خریدم آنگاه باز آمد همان را از من خواست. گفتم این گله گاو را بردار و برو، گفت: من نزد تو پیمانه یی از برنج نهادم گفتم این گله حاصل همان پیمانه برنج است که آن را کشت کردم و بدان این گله را خریدم. ای خدا هر گاه دانی که از بیم تو این کار را کردم به ما گشایشی ده پس سنگ اندکی بشکافت.

و دیگری گفت: بار خدایا تو دانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شبانگاه از شیر گوسفندان خویش برای ایشان می بردم شبی دیر کردم چون باز آمدم ایشان را به خواب دیدم بیدار کردن آنان را صلاح ندیدم و بازگشت را نیز مصلحت ندیدم برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند پس بالای سر اینان بایستادم تا سپیده دمیدن گرفت در حالی که اهل من از گرسنگی ناراحت بودند. ای خدا هر گاه دانی که این کار را از بیم تو به جای آوردم به ما گشایشی ده. سنگ بیشتر از آن بشکافت چنان که آسمان را دیدند.

سومی گفت: پروردگارا دانی که دختر عمی داشتم که از همه کسان وی را بیشتر دوست می داشتم، از او کام دل خواستم موافقت نکرد مگر آنکه

صد دینار زر بدو دهم، پس به کوشش بسیار آنها را یافتم و پیش وی بردم مرا به خود پذیرفت و چون خواستم تا با وی درآویزم گفت: از خدای پرهیز و مهر را به ناروا مشکن من او را نهادم و صد دینار زر را نیز به او دادم، ای خدا اگر دانی که این کار از بیم تو بود ما را گشایشی ده، همه سنگ بر کنار شد و بیرون رفتند».

***ترجمه فهری زنجانی: (یاران رقیم سه نفر بودند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نفر از پیشینیان در حالی که با هم راه می پیمودند ناگهان باران درگرفت و آنان بغاری پناهنده شدند تصادفاً در غار (بواسطه ریزش) بسته شد.

یکی از آنان گفت: دوستان بخدا سوگند که بجز راستی هیچ باعث نجات شما از این گرفتاری نخواهد شد، پس هر یک از شما خدای را بخواند بآنچه خدای عز و جل میداند که او در گفتارش راستگو است پس یکی از آنان گفت: خدایا اگر آگاهی که من مزدوری گرفتم که در مقابل یک پیمانه برنج عملی برای من انجام داد.

پس از پایان کار مزدور رفت و مزدش نزد من ماند من آن برنج را کاشتم و از برداشت آن گاوی خریدم و پس از مدتی آن مزدور بازگشت و مزد خود را از من مطالبه نمود گفتم: این گاو را بگیر و با خود ببر گفت: من فقط یک پیمانه برنج نزد تو دارم گفتم: این گاو را برگیر و با خود ببر که این از همان یک پیمانه برنج است او نیز گاو را پیش انداخته و برد بار الها اگر آگاهی که من این کار را از ترس تو انجام دادم گشایشی بکار ما بده، پس سنگ بکناری رفت.

دیگری گفت: بار الها اگر آگاهی که مرا پدر و مادر پیری بود و من هر شب از شیر گوسفندانم بر ایشان می آوردم شبی دیر وقت رسیدم دیدم آنان را خواب ربوده و فرزندان و عیال خودم از گرسنگی نالان بودند ولی تا پدر و مادرم شیر نمی آشامیدند من باهل و عیال خودم شیر نمی دادم پس من خوش نداشتم که پدر و مادر را از خواب بیدار کنم و خوش نداشتم که باز گردم تا مگر پدر و مادر از خواب بر میخیزند برای شیر خوردن مرا نه بینند.

لذا تا سپیده دم در بالینشان منتظر ماندم، اگر آگاهی که این کار را بخاطر ترس از تو انجام دادم گشایشی بما مرحمت فرما.

سنگ آنقدر شکافت که آسمان را دیدند دیگری گفت: بار الها اگر آگاهی که مرا دختر عموئی بود که از همه مردم بیشتر دوستش میداشتم و من از او کام دل خواستم او نپذیرفت مگر آنکه صد دینارش بدهم بدنبال صد دینار آنقدر تکاپو کردم تا بدست آوردم پولها را آورده و در دامنش ریختم او خود را در اختیار من گذاشت و چون بمیان دو پایش نشستم گفت: از خدا بترس و مهر بکارت مرا بناحق مشکن من بر خواستم و صد دینار را نیز باو واگذاشتم اگر آگاهی که من این کار را از ترس تو انجام دادم گشایشی در کار ما ایجاد بفرما پس خداوند گشایش بآنان داد و بیرون شدند.

****ترجمه جعفری: (اصحاب رقیم سه کس بودند)

ابن عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هنگامی که سه نفر از کسانی که پیش از شما بودند راه می رفتند، باران آنها را گرفت و به غاری پناهنده شدند و غار بر آنها بسته شد، یکی از آنان به دیگران گفت: دوستان به خدا سوگند که جز راستگویی چیزی شما را نجات نمی دهد، هر یک از شما خدا را به سبب عملی که صادقانه برای خدا انجام داده، بخواند، یکی از آنان گفت: خداوندا اگر می دانی که من کارگری داشتم که برای من در مقابل پیمانه ای از برنج کار می کرد و او رفت و مزد خود را رها کرد و من آن را کاشتم و چنان شد که از پول آن گاوی خریدم و چون آن کارگر نزد من آمد و مزد خود را خواست، من به او گفتم: این گاو را ببر و سیرابش کن، او گفت: من نزد تو فقط پیمانه ای از برنج دارم و من گفتم: گاو را ببر و سیرابش کن که آن از همان پیمانه برنج است و او آن را برد، خدایا اگر می دانی که این کار را از جهت خوف تو انجام دادم گشایش در کار ما بده، در این حال صخره ای که در غار را گرفته بود شکاف برداشت.

دیگری گفت: خداوندا اگر می دانی که من پدر و مادر پیر و بزرگی داشتم و من هر شب شیر گوسفندی را که داشتم نزد آنها می آوردم، یک شب دیر آمدم و وقتی نزد آنان رسیدم خوابیده بودند و خواهر و عیال من از گرسنگی فریاد می زدند و من به آنان شیر نمی دادم تا اینکه پدر و مادرم بخورند، من بد می دانستم که آنان را بیدارم کنم و بد می دانستم که برگردم و آنان بیدار شوند تا شیر بخورند و من تا طلوع فجر منتظر ماندم، خدایا اگر تو می دانی که من این کار را از جهت خوف تو انجام دادم، گشایشی در کار ما بده، در این حال صخره بیشتر شکافته شد به طوری که آن سه نفر آسمان را دیدند.

سومی گفت: خداوندا اگر می دانی که من دختر عمویی داشتم و محبوب ترین کس برای من بود و من از وی کام خواستم و او سرباز زد، مگر اینکه من به او صد دینار بدهم، من آن صد دینار را به دست آوردم و نزد او آمدم و پول را به او دادم و او خودش را در اختیار من گذاشت و چون میان دو پای او نشستم، گفت: از خدا بپرهیز و پرده (بکارت) را جز از راه حق برندار و من بلند شدم و آن صد دینار را واگذاشتم، پس اگر می دانی که من این کار را از جهت خوف تو انجام دادم، گشایش در کار ما بده در این حال خداوند گشایش به آنها داد، از غار بیرون شدند.

أحب الأعمال إلى الله عز و جل ثلاثه

«256»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْبَغَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیٌّ یَعْنِی ابْنَ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَهُ قَالَ أَخْبَرَنَا الْوَلِیدُ بْنُ الْعِیزَارِ بْنِ حُرَیْثٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو الشَّیْبَانِیَّ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَی اللَّهِ الصَّلَاهُ وَ الْبِرُّ وَ الْجِهَادُ (3). .

*ترجمه کمره ای: (دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل سه است)

پیغمبر فرمود دوست ترین کارها نزد خدای عز و جل نماز و نیکی و نبرد در راه خدا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوست ترین کارها پیش خدای سه چیز است)

پیامبر گفته: «دوست ترین کارها نزد خدای سه چیز است: نمازگزاری و نیکی کردن و نبرد در راه خدا نمودن».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه عمل نزد خداوند از هر کاری محبوبتر است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که محبوبترین کارها نزد خدا نماز است و احسان و جهاد.

****ترجمه جعفری: (دوست داشتنی ترین عمل ها برای خداوند سه چیز است)

عبد اللّه بن مسعود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دوست داشتنی ترین عمل ها برای خداوند نماز و احسان و جهاد است.

1- انساحت الصخره: اندفعت و انشقت.
2- تضاغی: تضوّر من الجوع أو الضرب و صاح.
3- تقدم العنوان و الحدیث مع زیاده بهذا الاسناد تحت رقم 213 من هذا الباب.

«257»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْخَوَّاصُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْكُدَيْمِيُّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ وَكِيعٍ (1) عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السَّلام فَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ (2) وَ جَلَسَ وَ جَلَسْتُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ يَا كُمَيْلُ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ يَا كُمَيْلُ مَحَبَّةُ الْعَالِمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ تُكْسِبُهُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ (3) فَمَنْفَعَةُ الْمَالِ تَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كُمَيْلُ

مَاتَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ (4) هَاهْ وَ إِنَّ هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَعِلْماً جَمّاً لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً (5) بَلَى أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ .

1- هو سفيان بن وكيع بن الجراح أبو محمّد الرواسى.
2- و فى عده من النسخ الجبانه بدل الجبان، و جبان و جبانه: بفتح الجيم و تشديد الباء الموحده: الصحراء.
3- قوله «دين يدان به»: على بناء المجهول اى محبه العالم طاعه يطاع اللّه بها، قوله «تكسبه الطاعه فى حياته» الظاهر رجوع الضمير المنصوب الى الدين اى و ذلک الدين انما تكسبه طاعه العالم فى حياته و جميل الاحدوثه بعد وفاته، و قوله «جميل الاحدوثه» بالضم اى الثناء الحسن.
4- قوله «و امثالهم- اه» أى أشباحهم و صورهم متمثله فى قلوب المحبين لهم أو حكمهم و مواعظهم محفوظه عند أصحابهم يعملون بها.
5- قوله «أصبت» أى وجدت. «لقنا» أى سريع الفهم فتنا.

الدِّينِ فِی الدُّنْیَا وَ یَسْتَظْهِرُ بِحُجَجِ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ بِنِعَمِهِ عَلَی عِبَادِهِ لِیَتَّخِذَهُ الضُّعَفَاءُ وَلِیجَةً مِنْ دُونِ وَلِیِّ الْحَقِّ أَوْ مُنْقَاداً لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ لَا بَصِیرَةَ لَهُ فِی أَحْنَائِهِ (1) یُقْدَحُ الشَّکُّ فِی قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ أَلَا لَا ذَا وَ لَا ذَاکَ (2) فَمَنْهُومٌ بِاللَّذَّاتِ سَلِسُ الْقِیَادِ أَوْ مُغْرًی (3) بِالْجَمْعِ وَ الِادِّخَارِ لَیْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّینِ أَقْرَبُ شَبَهاً بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ کَذَلِکَ یَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِیهِ اللَّهُمَّ بَلَی لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ (4) أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَیِّنَاتُهُ وَ کَمْ وَ أَیْنَ أُولَئِکَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً (5) الْأَعْظَمُونَ خَطَراً بِهِمْ یَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ حَتَّی یُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ وَ یَزْرَعُوهَا فِی قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَی حَقَائِقِ الْأُمُورِ فَبَاشَرُوا رُوحَ الْیَقِینِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ صَحِبُوا الدُّنْیَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی یَا کُمَیْلُ أُولَئِکَ خُلَفَاءُ اللَّهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَی دِینِهِ هَاهْ هَاهْ شَوْقاً إِلَی رُؤْیَتِهِمْ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِی وَ لَکُمْ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه قد رویت هذا الخبر من طرق کثیره قد أخرجتها فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی إثبات الغیبه و کشف الحیره.

*ترجمه کمره ای: (مردم سه دسته اند)

کمیل بن زیاد گوید علی بن ابی طالب نزد من آمده و دست مرا گرفت و با خود بیرون شهر کوفه برد و در بیابان نشست من هم نشستم سپس سربلند کرد، فرمود ای کمیل آنچه بتو میگویم در خاطر خود بسپار، مردم سه دسته اند: دانشمند خدائی و دانشجوئی که در راه نجاتست و پشه های ورباد که پیرو بنک خرانند و هر جا باد آید رو کنند از پرتو دانش تابشی نگرفته و بر پایگاه استواری پناه نبرده اند ای کمیل دانش به از دارائی است، دانش پاسدار تو است و تو پاس دار دارائی خود، دارائی ببخشش کم آید و دانش ببخشش بیفزاید، ای کمیل دوستی دانشمند و استاد بگردن شاگردان وامی است که دریافت کرده اند تا زنده است فرمانش باید برد و بعد از مرگش بنیکی بایدش یاد کرد. دارائی چون از دست برفت سودی ندهد، ای کمیل آنان که دارائی و ثروت اندوزند و گنج کنند همان در زندگی مردگان و مرده پرستانند و دانشمندان تا پایان روزگار زنده اند و پاینده اند، تنهایشان نابود شود ولی نمونه های درخشانشان در دل ها موجود باشد.

آه در اینجا (اشاره بسینه اش کرد) دانش بی پایانیست کاش شاگردان شایسته ای که توانند آن را دریافت کنند بدست می آوردم، آری شاگردی

دارم که:

طوطی وار دریابد ولی امین نیست. دستورات دین را ابزار دنیاداری کند و بحجت های خدا بر خلقش زور آورد و بنعمت او بر بندگانش چیره شود تا مردمان سست دین و کم خرد را در برابر امام بر حق دور خود جمع کند و حزبی طرفدار خویش فراهم آورد، و شاگرد دیگری که:

از روی اخلاص منقاد و پیرو استاد است ولی هوش عمیق و سرشاری ندارد که بتواند علم خود را زنده نگهدارد و در برابر مخالفان خود داری کند بمجرد اینکه بیک شبهه و اشکالی برخورد کند فورا دچار تردید و شکست می شود و شاگرد دیگری که نه چنانست و نه چنین ولی غرق لذت رانی و دنیا دوستی است، مهار گسیخته شهوت و دلباخته جمع کردن دنیا و پس انداز کردنست، اینان هیچ کدام مبلغ و دعوت کننده بدین نیستند بچهارپایان بیابان چر همانندترند. اینجاست که دانش بمرگ استادانش از میان میرود بار خدایا، آری باز هم زمین خالی از حجت نمیماند، حجت خدا یا نمایان ولی مقهور ستمکارانست یا در پس پرده نهانست و در میان موجهای عمیق از دیده ها پنهان، برای اینکه حجت های خدا و راهنمایان او از میان نروند و بیهوده نمانند، آنان چندند و کجایند؟ آنان از نظر شماره همیشه در اقلیتند ولی موقعیت آنها از همه بزرگتر است خدا بوجود آنها حجت های خود را نگه میدارد تا آنها را بمردانی شایسته چو خود بسپارند و در دلهای همانندگان خود آنها را بکارند، این رادمردان بنیروی دانش تا مغز امور جهان پیشرفته اند و روح یقین را در آغوش دل گرفته، آنچه در نظر دنیا داران سختست آسان میشمارند و بآنچه نادانان از آن گریزانند انس دارند بدنهاشان در دنیاست ولی جان هایشان شیفته عالم بالا است، ای کمیل آنان خلیفه های خدا و مبلغین دین اویند.

های های من دلباخته دیدار آنها هستم، برای خود و شما از خدا آمرزش میخواهم.

مصنف این کتاب گوید، این خبر را بسندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات غیبت امام زمان و رفع حیرت نقل کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم جهان سه گروه اند)

کمیل پور زیاد گفته: وقتی علی بن ابی طالب پیش من آمد و دست مرا بگرفت و با خویش بیرون شهرستان کوفه برد و در بیابان بنشست من نیز بنشستم، آنگاه سر بلند کرده، گفت: ای کمیل آنچه به تو من می گویم در

ذهن خود سپار، مردم جهان سه گروه اند: دانای خداشناس و دانشجویی که در راه رهایی کوشاست و پشه های سوی باد پران که هر جا باد آید روی آورند و از پرتو دانش تابشی بر نگرفته اند و به پایگاه محکمی پناه نبرده اند. ای کمیل دانش به از خواسته است، چون دانش نگاهدار توست و تو نگاهدار خواسته. هر گاه خواسته را بخش کنی به اندکی گراید و دانش به بسیاری. ای کمیل دوستی دانا وامی ست بدان جهت داده می شود تا در زندگی فرمان وی برد و پس از مرگ وی او را به نیکی یاد کند، ای کمیل گرد آوران خواسته مردند و دانایان باقی اند چندان که روزگار باشد. تنهای ایشان مفقود شده. صور اینان در دلهای مردمان موجود است.

آه در اینجا (اشاره به سینه خود کرد) دانش بی پایانی ست، ای کاش فراگیرندگانی که توانستندی آن را فرا گیرند می یافتم، آری شاگردی یافتم که در ظاهر می آموزد لیک نگاهدار نیست. دین را برای دنیا به کار می برد تا بدان بر حجتان خدا پیروز گردد و به نعمت آن بر بندگان وی چیره گردد تا مردمان سست کیش و اندک خرد را در برابر پیشوای بر حق دور خویش فراهم کند و گروهی را طرفدار خود سازد و شاگرد دیگری را که دانش را زنده دارد و در مقابل سر پیچان خود دارد لیک به اندک شبهه یی در دم گرفتار تردید و شکست گردد و دیگری که نه چنانست و نه چنین لیک در لذات مادی فرو رفته و همیشه در اندیشه جستجوی خواسته جهان است. ایشان هیچ یک شایسته برای خواندن مردمان به دین نیستند به چهار پایان چرنده مانند تراند از این رو دانش به مرگ دانایان از میان خواهد رفت.

با همه اینها نمی توان مدعی شد که زمین خدا از پیشوای تهی ماند اما مغلوب ستمکاران خواهد بود و در میان امواج ژرف از دیده ها نهان شود برای آنکه پیشوایان خدا و راهنمایان وی از میان نروند، آنان چند تن اند و کجایند؟ ایشان از جهت شماره پیوسته اندک اند لیک در پیشگاه خدا از همه بزرگ تراند-؛ آنچه در دیده جهان خواهان دشوار است آن را آسان شمارند و به آنچه نادانان از آن گریزانند خوی گیرند. ابدان ایشان در جهان است و روان هایشان در جهان جاودان، ای کمیل ایشان پیشوایان خدایند و رسانندگان کیش وی اند.

خوشا خوشا من دلباخته دیدار آنان هستم، برای خویش و شما از خدای جهان رحمت می خواهم».

صدوق مؤلف کتاب گفته: این روایت را به سندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات نهانی پیشوای روزگار و دور ساختن

سرگردانی بازگوی کرده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم سه دسته اند)

کمیل بن زیاد گوید: علی بن ابی طالب نزد من آمد و دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد چون بصحرا رسیدیم بر زمین نشست و من هم نشستم سپس سر بلند کرده و متوجه من شد و فرمود: ای کمیل آنچه تو را میگویم بخاطر بسپار.

مردم سه دسته اند: دانشمند الهی و دانشجوئی که در راه رستگاری قدم برمیدارد و افراد ناکس و پست که دنبال هر آوازی روند و مانند پشه های ریز از هر طرف که باد بوزد بآن سو شوند نه از پرتو دانش تابشی گرفته و نه بر پایگاه استواری پناهنده شده اند ای کمیل دانش از ثروت بهتر است که دانش نگهبان تو است ولی ثروت را باید تو نگهبان باشی ثروت را هر چه بیشتر خرج کنی کمتر گردد ولی دانش هر چه بیشتر خرج شود افزوده تر شود ای کمیل دلبستگی بدانشمند حق ثابتی است بر دیگران که مورد بازخواست است زیرا تا دانشمند زنده است راه و رسم بندگی را از او فرا میگیری و پس از مرگ نیز به نیکی اش یاد کنی ولی ثروت که از دست رفتنی است سودش نیز از دست خواهد رفت.

ای کمیل آنان که ثروتمنداند و زنده، مردگانی هستند بصورت زنده ولی دانشمندان تا پایان روزگار پاینده اند خودشان از میان مردم بیرون میروند ولی جای خود را در دلهای مردم از دست ندهند آه که اینجا (اشاره بسینه) آکنده از دانش است کاش شاگردانی که توانند این بار کشند بدست می آوردم.

آری شاگردی که نصیب من است اگر تیز هوش است امین نیست دستورات دینی را برای رسیدن بدنیا بکار می بندد از حجت های الهی بزیان خلق خدا استفاده میکند و از نعمت هایش بزیان بندگان او تا مردم ضعیف النفس در برابر امام بر حق او را برگزینند یا شاگردی است که به دستورات استادان گردن می نهد ولی بینائی کامل در زنده نگهداشتن فرا گرفته های خود ندارد باولین شبهه و اشکال که برمیخورد دچار تردید می شود هان که نه آن را خواهم و نه این را، که یکی مهار گسیخته ایست غرق در لذائذ حیوانی و دیگری مغرور بجمع کردن و ذخیره نمودن، هیچ یک نگهبان دین نیستند بلکه به چهارپایان چرنده بیشتر شبیه اند تا انسان.

آری این چنین می شود که با مرگ استادان، دانش نیز رخت از میان بر می بندد آری بار الها زمین خالی نمی ماند از حجتی که یا آشکارا به تبلیغ دین قیام کند و یا به پنهان و گمنامی تا مگر حجت های الهی و راهنمایان حق باطل نمانند ولی آنان چقدراند؟ و کجایند؟

آنان بشمار بسی اند کند و بقدر و شخصیت بسیار بزرگ، که خداوند بوسیله آنان دلائل توحید و حق را نگهداری میکند تا بمردانی همانند خود در شایستگی آن دلائل را بسپارند و در زمین دلهائی مانند دلهای خود آن تخمهای معرفت را بکارند این مردان حقیقت، به نیروی دانش، تا مغز جهان هستی پیشروی کرده اند و شاهد مقصود را در آغوش گرفته اند.

آنچه در نظر ناز پروردگان سخت و دشوار است در نظر اینان سهل و آسان است و با آنچه نادانان از آن گریزانند اینان مأنوس و دلخوش اند جسمشان در دنیا است ولی جانشان بعالم اعلی بستگی دارد ای کمیل آنان جانشینان خداوندند و مبلغین دین او.

آه آه که چقدر مشتاقم بدیدارشان و برای خود و شما از خداوند آمرزش میطلبم.

(مصنف این کتاب) رضی الله عنه گوید:

این روایت را بسندهای متعدد در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که در اثبات غیبه امام زمان و رفع نگرانی و تحیر نوشته ام نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (مردم سه دسته اند)

کمیل بن زیاد می گوید: علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد من آمد و دستم را گرفت و مرا به صحرا برد و نشست و من هم نشستم، آنگاه سرش را به سوی من بلند کرد و فرمود: ای کمیل، آنچه با تو می گویم به یاد داشته باش، مردم سه دسته اند: دانشمند الهی و طالب علمی که در راه نجات است و فرومایگان پست که پیر و صدای خرانند، آنها با هر بادی حرکت می کنند و با نور علم خود را روشن نکرده اند و به پایه ای محکم پناه نبرده اند.

ای کمیل، علم بهتر از مال است، چون علم تو را مواظبت می کند ولی تو باید مواظب مال باشی، مصرف کردن، از مال می کاهد ولی بخشیدن علم آن را نموّ می دهد.

ای کمیل، دوست داشتن عالم آیینی است که با آن اطاعت (خدا) به عمل می آید و تو آن را به دست می آوری و آن همان پیروی از او در حال حیات و تعریف از او پس از مرگ اوست. منفعت مال با از بین رفتن آن زائل می شود، ای کمیل، ثروت اندوزان مرده اند، بدن های آنان از میان رفته ولی خاطره آنان در دل ها باقی است.

آه ! در اینجا- و به سینه اش اشاره کرد- دانش انبوهی است، کاش برای آن حاملانی می یافتم، آری؛ کسی را یافته ام که زود می فهمد ولی مورد اطمینان نیست، دین را به عنوان ابزاری برای دنیا به کار می برد و با حجت های خدا بر خلق او و با نعمت های خدا بر بندگان او بزرگی می فروشد، تا ضعیفان او را به جای امام بر حق، تکیه گاه خود قرار بدهند.

یا کسی که تسلیم حاملان علم است ولی بینشی در پیرامون علم ندارد و با نخستین شبهه ای که عارض می شود شک به دلش می افتد، آگاه باشید که نه این و نه آن. یا کس دیگری که به دنبال لذت هاست و اختیار خود را به شهوت داده است، یا کسی که در ثروت اندوزی افتاده است، این دو از پاسداران دین نیستند و بیشتر به چارپایان چرنده شباهت دارند، این چنین علم با مرگ دارندگانش می میرد.

خداوندا ! آری، زمین از قیام کننده ای که حجت باشد خالی نمی ماند که یا آشکار و یا از ترس پنهان است، تا حجت ها و بیّنه های خداوند باطل نگردد، آنان تعدادشان چقدر است و کجایند؟ آنان از نظر تعداد اندکند و از نظر مقام بزرگوارند، خداوند به وسیله آنان حجت های خود را نگه می دارد تا آن را به همانندهای خود بسپارند و آن را در دل های آنان بکارند، علم آنان را به حقایق امور رسانیده است و به اوج یقین رسیده اند و آنچه را که خوشگذرانان دشوار می شمارند، آسان یافته اند و به آنچه نادانان از آن می ترسند انس گرفته اند، با بدن هایی در دنیا هستند که ارواح آنها با جایگاهی والا پیوند دارد، ای کمیل، آنان خلیفه های خداوند و دعوت کنندگان به دین او هستند، آه آه ! سخت اشتیاق دیدنشان را دارم، و بر خود و شما از خداوند طلب آمرزش می کنم.

مصنف این کتاب می گوید: این خبر را از راه های بسیاری روایت کرده ام و آن را در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره» آورده ام.

«258»- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ».

ص: 187

1- الضمیر یرجع الی العلم و الاحناء الاطراف و ذلک لعدم علمه بالبرهان و الحجه. «یقدح الشک» علی بناء المجهول أی یشتعل نار الشک فی قلبه بسبب اول شبهه تعرض له.
2- «لا ذا» اشاره الی المنقاد. و «لا ذاک» اشاره الی اللقن. و یجوز أن یکون المعنی لا هذا المنقاد محمود عند اللّه ناج. و لا ذاک اللقن.
3- من الاغراء و فی النهج «مغرما» أی مولعا.
4- فی بعض النسخ «من قائم بحجه ظاهر مشهور» و فی بعضها «من قائم بحجه ظاهر مقهور».
5- فی بعض النسخ «اولئک و اللّه الاقلون عددا».

عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ النَّهَاوَنْدِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُبْدُوسٍ الْمُهَنْدِسِ قَالَ حَدَّثَنَا هَانِئُ بْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (1) عَنْ أَبِی أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِی ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ يُصِبْهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ.

*ترجمه کمره ای: (ذکر نوری که بخش بسه شده)

رسول خدا فرمود چون خدای عز و جل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید سپس از آن نور گرفت و در پاشید یک سومش بمن رسید و یک سومش بفاطمه و یک سومش بعلی و خانواده اش هر که در تابش این نور افتاد بدوستی و ولایت آل محمد راه یافت و هر کس را تابش این نور فرا نگرفت از دوستی و ولایت آل محمد گمراه و برکنار شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فروغی که سه بخش شده)

پیامبر گفته: «چون خدای بهشت را بیافرید، آن را از فروغ عرش آفرید، سپس از آن فروغ گرفت و بپراکند یک سوم آن به من باز رسید، یک سوم آن به دخت من فاطمه و یک سوم آن به علی و خانواده وی هر که در تابش این فروغ افتاد به دوستی آل محمد راه یافت و هر که را تابش این فروغ فرا نگرفت از دوستی ایشان بر کنار شد و گمراه گردید».

***ترجمه فهری زنجانی: (یاد، از نوری که سه بخش شد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل که بهشت را آفرید از نور عرش آفریدش سپس از آن نور برگرفت و پرتاب نمود یک سوم اش بمن رسید و یک سوم بفاطمه و یک سوم بعلی و خاندانش پس هر کس را که از این نور نصیبی باشد بدوستی آل محمد رهنمون گردد و هر کس را بهره ای از این نور نباشد راه دوستی آل محمد را گم خواهد کرد.

****ترجمه جعفری: (یادی از نوری که به سه بخش تقسیم شد)

ابو ایوب انصاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از نور عرش آفرید، سپس این نور را انداخت و یک سوم آن به من رسید و یک سوم آن به فاطمه و یک سوم آن به علی علیه السّلام و خاندان او رسید، پس هر کس که از این نور به او اصابت کرده باشد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله راه پیدا می کند و هر کس که از این نور به او نرسیده باشد از ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله گمراه می شود.

الناس یعبدون الله عز و جل علی ثلاثه أوجه

«259»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ الْمُکَتِّبُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی الْحَبَّالُ الطَّبَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِحْصَنٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام إِنَّ اَلنَّاسَ یَعْبُدُونَ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی ثَلَاثَهِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَهٌ یَعْبُدُونَهُ رَغْبَهً فِی ثَوَابِهِ فَتِلْکَ عِبَادَهُ الْحُرَصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ یَعْبُدُونَهُ فَرَقاً مِنَ النَّارِ فَتِلْکَ عِبَادَهُ الْعَبِیدِ وَ هِیَ الرَّهْبَهُ وَ لَکِنِّی أَعْبُدُهُ حُبّاً لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتِلْکَ عِبَادَهُ الْکِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (2) وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ (3) فَمَنْ أَحَبَّ اَللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ کَانَ مِنَ الْآمِنِینَ.

*ترجمه کمره ای: (مردم خدا را بسه وجه میپرستند)

امام ششم فرمود مردم خدای عز و جل را بسه وجه میپرستند یک دسته برای دریافت ثواب او را میپرستند، این عبادت حریصانست، این طمعست و دسته دیگر از ترس دوزخش او را میپرستند این عبادت بندگانست، این هراس است ولی من چون دوستش دارم او را میپرستم، این پرستش آزاد مردانست و آن امانست، چون خدای عز و جل میفرماید ایشان از لرزش این روز هولناک در امانند، و چون فرماید اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد. هر کس خدا را دوست دارد خدا او را دوست میدارد و هر کسرا خدا دوست داشت از امان یافته گانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان خدای را به سه روی می پرستند)

امام صادق گفته: «مردمان خدای را به سه روی می پرستند: گروهی برای دریافت پاداش وی را می پرستند. این بندگی آزمندان است و این آزمندیست، و گروهی دیگر از بیم دوزخ ویرا می پرستند این بندگی بردگان است، این بیم است.

اما من چون او را دوست دارم می پرستم، این پرستش آزاد مردان است و آن آرامش است. زیرا خدای بزرگ گفته: «ایشان از لرزش آن روز بیمناک و آسایش هستند» و نیز گفته: «هر گاه شما خدای را دوست داشته باشید مرا پیروی کنید تا خدای شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را بیامرزاد».

هر که خدای را دوست داشته باشد، خدا او را دوست داشته و آنکه خدای را دوست داشته از امان یافتگان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم خدای را از سه رو می پرستند)

امام صادق جعفر بن محمد علیه السّلام فرمود: براستی که مردم خدای عز و جل را از سه رو می پرستند گروهی از این رو که به پاداش اش چشم دارند این، پرستش آزمندان است و از روی طمع است و گروهی دیگر از این رو که از آتش می هراسند، و این، پرستش بندگان است و از روی هراس است ولی من از روی مهری که باو عز و جل دارم او را می پرستم و این، پرستش جوانمردان است و از روی آرامش خواطر است چون که خدای عز و جل میفرماید: اینان از هول و هراس در چنین روز هولناکی آسوده خاطراند و چون خدای عز و جل میفرماید: بگو: (ای پیغمبر) باینان که اگر شما دوستدار خدائید از من پیروی کنید تا خدای دوستدار شما باشد و گناهان شما را بیامرزد پس هر آنکه خدای را دوست بدارد خدایش دوست بدارد و هر که را خدا دوستش بدارد از خاطر آسودگان است.

****ترجمه جعفری: (مردم خداوند را سه گونه عبادت می کنند)

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم خداوند را سه گونه عبادت می کنند: گروهی او را به خاطر رسیدن به ثوابش می پرستند، این عبادت حریصان و آن از روی طمع است، و گروهی دیگر او را به خاطر جدایی از آتش (جهنم) می پرستند، این عبادت بردگان است و آن از روی هراس است، ولی من خدا را به خاطر دوست داشتن او پرستش می کنم و این عبادت کریمان است و آن از روی احساس امنیت است، چون خداوند می فرماید: «و آنان از ترس آن روز در امان هستند.»

«1» و می فرماید: «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد.» «2» پس هر کس خدا را دوست بدارد خدا هم او را دوست می دارد و هر کس را که خدا دوست بدارد او از امان یافتگان است.

ضمن أمیر المؤمنین علیه السّلام من أضافه ثلاث خصال

«260»- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْجَوْزِیُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا زَیْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ.

1- رجال السند أکثرهم مجاهیل غیر مذکورین أو لم أجدهم.
2- النمل: 89.
3- آل عمران: 31.
4- لعل الصواب الجوری.

الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الطَّائِیُ (1) بِالْبَصْرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام أَنَّهُ دَعَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السّلام عَلَی أَنْ تَضْمَنَ لِی ثَلَاثَ خِصَالٍ قَالَ وَ مَا هِیَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ لَا تُدْخِلُ عَلَیْنَا شَیْئاً مِنْ خَارِجٍ وَ لَا تَدَّخِرُ عَنِّی شَیْئاً فِی الْبَیْتِ وَ لَا تُجْحِفُ بِالْعِیَالِ قَالَ ذَلِکَ لَکَ فَأَجَابَهُ عَلِیٌّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام.

*ترجمه کمره ای: (شخصی امیر المؤمنین را بمهمانی طلبید آن حضرت با او سه شرط کرد)

از امام اول رسیده که مردی او را دعوت کرد علی علیه السّلام باو فرمود میپذیرم بسه شرط عرض کرد یا امیر المؤمنین آن شرطها چیست؟ فرمود چیزی از بیرون خانه برای ما نیاوری چیزی که در خانه داری از ما دریغ نداری و پس انداز نکنی. و بنان خواران ستم نکنی، عرض کرد عهده مند شدم علی بن ابی طالب از او پذیرفت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی علی را به مهمانی خواست پذیرفت به سه شرط)

از امام اول روایات شده که مردی وی را به میهمانی خواست. گفت: می پذیرم به سه شرط. میزبان گفت: آنها کدام است؟.

گفت: «چیزی از بیرون نیاوری؛ همان که در سرای داری از آوردن دریغ مدار و پس انداز مکن به نان خواران خود ستم روا مداری». گفت پذیرفتم علی مهمان او شد.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین با میزبان خود سه شرط کرد)

امام رضا علیه السّلام فرمود: مردی علی علیه السّلام را دعوت کرد علی علیه السّلام باو فرمود دعوتت را به سه شرط می پذیرم، عرض کرد: آن سه شرط چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: از بیرون خانه هیچ برای ما تهیه نکنی و از آنچه در خانه داری هیچ دریغ نداری و بر اهل خانه ات تنگ نگیری، عرض کرد:

پذیرفتم، علی بن ابی طالب نیز دعوت او را پذیرفت.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام از کسی که او را به مهمانی خوانده بود، سه تعهّد گرفت)

عبد اللَّه بن احمد طائی از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که شخصی علی بن ابی طالب علیه السّلام را به مهمانی خواند، حضرت فرمود: به شرط آنکه سه چیز را تضمین بدهی، گفت: آن سه چیز کدامند یا امیر المؤمنین؟ فرمود: اینکه از بیرون چیزی برای ما نیاوری و چیزی را که در خانه است از من مضایقه نکنی و به خانواده ات اجحاف نکنی، گفت: پذیرفتم، حضرت دعوت او را اجابت نمود.

ثلاث کن فی أمیر المؤمنین

«261»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبِ بْنِ عَبَّادٍ [بْنِ] صُهَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام فَقَالَ لَهُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ هُنَّ فِيكَ أَسْأَلُكَ عَنْ قِصَرِ خَلْقِكَ وَ عَنْ كِبَرِ بَطْنِكَ وَ عَنْ صَلَعِ رَأْسِكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقَنِي طَوِيلًا وَ لَمْ يَخْلُقَنِي قَصِيراً وَ لَكِنْ خَلَقَنِي مُعْتَدِلًا أَضْرِبُ الْقَصِيرَ فَأَقُدُّهُ وَ أَضْرِبُ الطَّوِيلَ فَأَقُطُّهُ (2) وَ أَمَّا كِبَرُ بَطْنِي فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله عَلَّمَنِي بَاباً مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ لِي ذَلِكَ الْبَابُ أَلْفَ بَابٍ فَازْدَحَمَ الْعِلْمُ فِي بَطْنِي فَنَفَجَتْ عَنْهُ عُضْوِي (3) وَ أَمَّا صَلَعُ رَأْسِي فَمِنْ إِدْمَانِ لُبْسِ الْبِيضِ (4) وَ مُجَالَدَةِ الْأَقْرَانِ. .

*ترجمه کمره ای: (سه صفتی که در امیر المؤمنین بود)

مردی پرسشی از امام اول کرد گفت در باره سه صفتی پرسش دارم که در شماست. از کوتاهی قامتت و بزرگی شکمت و بی موئی جلو سرت؟ در جوابش فرمود خدای تبارک و تعالی مرا بلند نیافریده و کوتاه هم نیافریده ولی میانه بالا آفریده برای آنکه دشمن پست قد را با شمشیر شقه کنم و دشمن بلند قد را بدو نیمه کنم و اما بزرگی شکمم برای آنست که رسول خدا بابی از علم و دانش بمن آموخت که هزار باب دانش از آن بر من گشود و جای علم در شکم من تنگ شد و این عضو من گشاده گردید و اما بی موئی جلو سرم از اینست که همیشه خود آهن بر سر نهادم و با پهلوانان پیکار دادم.

شرح: دانش از صفات روح انسانست و شکم جای آن نیست ولی چون با دل ارتباط دارد و صفات روح از راه علاقه روح ببدن تأثیر در بدن میکند باور این سخن دور نیست و از این راه است که قیافه شناسان از صفات جسم اخلاق و افکار انسان را دریافت میکنند و از این راهست که ترس رنگ را زرد میکند و خجلت رنگ را سرخ میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه چیز که در علی بود)

مردی پرسشی از علی کرد و گفت: در باره سه صفت تو سؤالی دارم: از کوتاهی بالا و کلانی اشکم و بی مویی پیش سر تو؟. در پاسخ گفت:

«خدای مرا بلند نیافریده و کوتاه نیز نساخته اما میانه بالا آفریده از این رو دشمن پست بالا را با شمشیر دو نیمه کنم و دشمن بلند بالا را از کمر دو نیمه سازم و بزرگی شکم من از آن جهت است که پیامبر مرا دری از دانش آموخت که هزار در از دانش از آن بر من گشاده گشت از این روی این شکم گشاده گردید و بی مویی پیش سر من از آن است که همیشه خود بر سر نهادم و در پیکار با دلاوران هستم».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه صفتی که در امیر المؤمنین علیه السّلام بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شخصی از امیر المؤمنین پرسید و گفت: مرا در باره سه چیز که تو را است پرسشی است، پرسشم از کوتاهی قامتت و از بزرگی شکمت و از بی موئی جلو سرت میباشد امیر المؤمنین فرمود: که خدای تبارک و تعالی مرا نه بلند قامت آفریده است و نه کوتاه قد، بلکه میان بالایم آفریده است تا دشمن کوتاه قد خود را با شمشیر از سر به دو نیم کنم و بلند قد را از میان، و اما بزرگی شکمم از آن رو است که رسول خدا دری از دانش برویم گشود که هزار در از آن بر من گشوده شد از فشرده گی دانش در اندرونم شکم من بزرگ شد.

اما بی موئی جلو سرم از این رو است که همواره کلاه خود بر سر دارم و با قهرمانان در پیکارم

شرح: تاثیر ملکات باطنی و حالات روحی در قیافه ظاهری جای انکار نیست.

لذا قیافه شناسان از اعضای ظاهری روحیات اشخاص را تشخیص میدهند و شاید بزرگ شدن شکم اثر زیادی علم در همگان و یا در بعضی بخصوص باشد و اللّه اعلم.

****ترجمه جعفری: (سه خصلتی که در امیر المؤمنین علیه السّلام بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال کرد و گفت: از سه چیز که در توست می پرسم، از تو راجع به کوتاه بودن قدّت و بزرگ بودن شکمت و تاسی سرت می پرسم، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خداوند مرا نه بلند قد و نه کوتاه قد آفریده و من (در جنگ ها) دشمن کوتاه قد را شقّه کنم و دشمن بلند قد را از وسط دو نیم کنم، و اما بزرگ بودن شکمم، از آنجاست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بابی از علم به من آموخت که هزار باب از آن گشوده شد و علم در شکم من انبوه شد، پس این عضو من گشاده گردید (آن حضرت از خوشحالی به دست آوردن علم فربه شد و گر نه جای علم شکم نیست). اما تاسی سرم از آن جهت است که همواره کلاه خود بر سر دارم و با پهلوانان با شمشیر زد و خورد می کنم.

1- یأتی الکلام فیه ذیل حدیث 30 من باب الأربعه ص 208.
2- القد: الشق طولا. و القط: القطع عرضا.
3- فی القاموس «انتفج جنبا البعیر» اذا ارتفعا و عظما. و فی خبر آخر «فنفجت عن ضلوعی».
4- أی الخود. و قال العلّامه المجلسیّ: أما کون کثره العلم سببا لذلک فیحتمل أن یکون لکثره السرور و الفرح بذلک فانه علیه السّلام لما کان مع کثره ریاضاته فی الدین و مقاساته للشدائد و قله أکله و نومه و ما یلقاه من أعدائه من الآلام الجسمانیه و الروحانیه بطینا لم یکن سببه الا ما یلحقه و یدرکه من الفرح بحصول الفیوض القدسیه و المعارف الربانیه. و یمکن أن یکون توفّر العلوم و الاسرار التی لا یمکن اظهارها سببا لذلک و لعلّ التجربه شاهده به و اللّه یعلم انتهی، أقول: أکثر رجال السند مجاهیل و علی فرض صحّته لا بدّ أن یوجّه علی ما جاء فی الاخبار فی معنی «الانزع البطین» انه علیه السّلام منزوع من الشرک بطین من العلم کما فی معانی الأخبار و العیون. فالبطین کنایه عن کثره العلم لا ضخامه البطن، و مقتضی

ما قاله العلّامه المجلسیّ رحمه الله کثره اللحم و شده العظم فی جمیع الأعضاء و تناسب البطن مع سائر الجسد.

جرت فی بریره مولاه عائشه ثلاث من السنن

«262»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ النَّابِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ بَرِيرَةَ كَانَتْ عِنْدَ زَوْجٍ لَهَا وَ هِيَ مَمْلُوكَةٌ فَاشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَأَعْتَقَتْهَا فَخَيَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَقِرَّ عِنْدَ زَوْجِهَا وَ إِنْ شَاءَتْ فَارَقَتْهُ وَ كَانَ مَوَالِيهَا الَّذِينَ بَاعُوهَا قَدِ اشْتَرَطُوا عَلَى عَائِشَةَ أَنَّ لَهُمْ وَلَاءَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ وَ صُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ بِلَحْمٍ فَأَهْدَتْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله فَعَلَّقَتْهُ عَائِشَةُ وَ قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ اللَّحْمُ مُعَلَّقٌ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا اللَّحْمِ لَمْ يُطْبَخْ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله ُدِّقَ (1) بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ فَأَهْدَتْهُ لَنَا وَ أَنْتَ لَا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ فَقَالَ هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَ لَنَا هَدِيَّةٌ ثُمَّ أَمَرَ بِطَبْخِهِ فَجَرَتْ فِيهَا ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ (2).

*ترجمه کمره ای: (در بریره آزاده کرده عایشه سه دستور اسلام وضع و اجراء شد)

امام ششم یاد آور شد که بریره کنیزی بود شوهر دار، عایشه او را خرید و آزاد کرد، رسول خدا بآن کنیز پس از آزادی اختیار داد که اگر بخواهد پیش شوهرش بماند و اگر بخواهد از او جدا شود (این یک قانون که چون کنیز شوهر دار آزاد شد اختیار فسخ زوجیت را دارد) آقایان پیش بریره که او را بعایشه فروختند با عایشه قرار داد کردند که چون آزادش کرد حق آزادیش از آن ها باشد (حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند یکی از آثار آن اینست که اگر آزاد کرده مرد و وارث نسبی ندارد آزادکننده مال او را بارث میبرد) رسول خدا فرمود حق آزاد کردن از ان آزادکننده است و نمیشود بدیگری واگذارد (این قانون دوم) مقداری گوشت ببریره صدقه دادند و آن را پیشکش پیغمبر گرد، عایشه آن را بمیخ آویخت و پخت نکرد، گفت رسول خدا صدقه نمیخورد، رسول خدا آمد دید گوشت آویزانست فرمود این گوشت چطور بوده که پخت نشده؟ عایشه عرض کرد این گوشت را ببریره صدقه دادند و او بما هدیه کرده و شما صدقه نمیخورید، فرمود برای او صدقه است و برای ما هدیه و دستور داد آن را پختند (این قانون سوم که از صدقه ای که فقیر گرفته هاشمی بعنوان هدیه میتواند بخورد) اینسه قانون در باره بریره اجراء شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در بریره آزاده عائشه سه دستور روان شد)

امام صادق گفته: «بریره کنیزکی بود شوهر دار، عائشه وی را خرید و آزاد کرد، پیامبر بعد از آزادی به وی اختیار داد که هر گاه خواسته باشد نزد شویش بماند و هر گاه خواسته باشد از او جدا گردد. کسانی که بریره، را به عائشه فروختند، با عائشه قرار داد کردند که هر گاه او را آزاد کند حق آزادی از آنان باشد. پیامبر گفت: حق آزاد کردن از آن آزادکننده است و به دیگران برگزار نمی گردد. وقتی اندازه یی گوشت به بریره صدقه دادند آن را به پیامبر داد، عائشه آن را از میخ آویخت و پخت نکرد و گفت: پیامبر صدقه نمی خورد. پیامبر آمد آن را دید. گفت:

چرا آن را پختید؟. عائشه گفت: این را به بریره صدقه دادند و او بما داد و شما صدقه نمی خورید، پیامبر گفت:

برای او صدقه است و برای ما هدیه آن را پختند». این سه دستور در باره بریره روان گردید.

دستور یکم: هر گاه کنیز شوهر دار آزاد گردد اختیار فسخ زوجیت را دارد. دستور دوم- حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند، یکی از آثار آن این بود که هر گاه آزاد شده بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد آزادکننده مال وی را به ارث می برد. دستور سوم: صدقه یی که فقیر گرفت هاشمی آن را به عنوان هدیه می تواند بخورد.

***ترجمه فهری زنجانی: (بریره: آزادشده عایشه، مورد وضع و اجراء سه قانون عمومی گردید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بریره کنیزی بود شوهردار عایشه او را خرید و آزادش نمود رسول خدا بریره را پس از آزادی اختیار داد که اگر مایل است هم چنان نزد شوهرش بماند و اگر نه از او جدا شود (این یکی از دستورات سه گانه بود که کنیز شوهر دار پس از آزاد شدن اختیار فسخ عقد زوجیت قبلی را دارد) و دیگر آنکه صاحبان اولیه بریره با عایشه شرط کرده بودند که حق آزاد کردن بریره با آنان باشد.

رسول خدا فرمود: حق آزاد کردن مخصوص کسی است که بنده ای آزاد کند (این دومین قانون اسلامی در جریان بریره بود حق آزاد کردن که در عرب (ولاء) اش نامند از حقوقی بود که منشأ آثاری بود از جمله آنکه اگر غلام یا کنیزی پس از آزاد شدن بمیرد و فامیلی نداشته باشد که وارث او

گردد آنکه آزادش نموده وارث او خواهد بود رسول خدا در جریان بریره این دستور الهی را وضع فرمود که حق ولاء مخصوص کسی است که بنده ای را آزاد کرده باشد و صاحبان غلامان و کنیزان نمیتوانند هنگام فروش غلام و کنیز حق ولاء را بخود اختصاص دهند، گوشتی به بریره صدقه دادند بریره آن را به خدمت رسول خدا هدیه کرد عایشه آن گوشت را نه پخته از جایی بیاویخت و گفت: که رسول خدا صدقه نمیخورد رسول خدا تشریف آورد و گوشت هم چنان آویزان بود فرمود: چرا از این گوشت برای پخت استفاده نشده است؟ عایشه گفت:

یا رسول اللَّه این گوشت را به بریره صدقه داده اند او نیز آن را بما هدیه نموده است در حالی که شما صدقه نمیخورید فرمود: آن گوشت بریره را صدقه است و ما را هدیه و دستور پخت آن را داد (این سومین قانون بود که هاشمی میتواند از صدقه ای که فقیر گرفته بعنوان هدیه استفاده کند) پس در باره بریره سه قانون وضع و اجراء گردید.

****ترجمه جعفری: (در «بریره» کنیز عایشه، سه سنّت بود)

عبید اللَّه بن علی الحلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «بریره» کنیزی بود که شوهر داشت و عایشه او را خرید و آزاد کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را مخیّر کرد که اگر بخواهد نزد شوهرش باشد و اگر بخواهد از وی جدا شود، و صاحبان قبلی این کنیز با عایشه شرط کرده بودند که ولایت او با آنهاست، پیامبر فرمود: ولایت مال کسی است که او را آزاد کرده است. گوشتی را به او صدقه دادند و او آن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد، عایشه آن را در جایی آویخت و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدقه نمی خورد، پیامبر آمد در حالی که آن گوشت آویزان بود، فرمود:

چرا این گوشت پخته نشده؟ عایشه گفت: یا رسول اللَّه، آن را به بریره صدقه دادند و او هم به ما هدیه کرده ولی تو صدقه نمی خوری، فرمود: آن برای او صدقه و برای ما هدیه است، سپس دستور داد آن را بپزند و در او سه سنّت جاری شد (یکی اینکه وقتی امه آزاد شود مخیر است که با شوهر قبلی خود باشد و یا از او جدا شود، سنّت دوم اینکه ولایت برده مال کسی است که او را آزاد کرده است و سنّت سوم اینکه اگر صدقه به کس دیگری هدیه داده شود، تبدیل به هدیه می شود و حکم صدقه را ندارد.)

«263»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام يَقُولُ ثَلَاثَةٌ كَانُوا يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ وَ امْرَأَةٌ..

*ترجمه کمره ای: (سه کس برسول خدا دروغ می بستند)

جعفر بن محمد بن عماره از قول پدرش گوید از امام ششم شنیدم میفرمود سه کس برسول خدا دروغ می بستند ابو هریره، انس بن؟؟؟؟؟.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سه تن بر پیامبر دروغ می بستند)

جعفر بن محمد بن عماره از پدر خود نقل کرده از امام صادق شنید که می گفت: «سه تن به پیامبر دروغ می بستند: ابو هریره، انس بن مالک و زنی».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه نفر برسول خدا دروغ می بستند)

عماره گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: سه نفر بودند که کارشان دروغ بستن برسول خدا بود: ابو هریره و انس بن مالک و یک زن.

****ترجمه جعفری: (سه نفر به زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بستند)

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه نفر بودند که به زبان پیامبر دروغ می بستند: ابو هریره و انس بن مالک و یک نفر زن.

1- کذا، و القیاس تصدق کما فی غیره من الکتب.
2- الأولی تخییر الأمه بعد ما اعتقت بین القرار و الفراق. و الثانیه کون الولاء لمن أعتق، و الثالثه ان ما تصدق به إذا اهدیت الی الغیر یصیر هدیه.

«264»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو حُصَیْنٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ الزَّعْفَرَانِیُّ عَنْ أَبِی الْأَحْوَصِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَیْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ عَمْرِو

بْنِ مُرَّهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِکٍ الزُّبَیْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ أَبَا سُفْیَانَ رَکِبَ بَعِیراً لَهُ وَ مُعَاوِیَهُ یَقُودُهُ وَ یَزِیدُ یَسُوقُ بِهِ (1) فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الرَّاکِبَ وَ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ.

*ترجمه کمره ای: (سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سواره)

عبد اللَّه بن عمر گوید ابو سفیان بر شتری سوار بود، معاویه مهارش را میکشید و یزید آن را میراند رسول خدا سوار و جلودار و راننده را لعن فرستاد.

شرح: مقصود از یزید برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابو سفیانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیش کشی و راننده یی و سواری نفرین شده اند)

عبد اللّه بن عمر گفته:

«ابو سفیان بر اشتری سوار بود، معاویه مهار آن را می کشید و یزید آن را می راند. پیامبر سوار و مهار کش و راننده را نفرین کرد»

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سوار)

عبد اللَّه بن عمر گوید: ابو سفیان بر شترش سوار بود معاویه مهار شتر میکشید و یزید بدنبال، شتر را میراند پس رسول خدا سوار و جلودار و راننده هر سه را لعن فرمود.

شرح: مقصود از یزید در این روایت برادر بزرگ معاویه پسر ابو سفیان است.

****ترجمه جعفری: (سه نفر ملعونند: جلودار و راننده و سواره)

عبد اللَّه بن عمر گفت: ابو سفیان سوار شتر خود شده بود و معاویه آن را از جلو می کشید و یزید (برادر معاویه) آن را می راند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سواره و جلو دار و راننده لعنت کرد.

ثلاثه لا أدری أیهم أعظم جرما

«265»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ الْمُکَتِّبُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ تَمِیمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: ثَلَاثَهٌ لَا أَدْرِی أَیُّهُمْ أَعْظَمُ جُرْماً الَّذِی یَمْشِی خَلْفَ جَنَازَهٍ فِی مُصِیبَهِ غَیْرِهِ بِغَیْرِ رِدَاءٍ أَوِ الَّذِی یَضْرِبُ یَدَهُ عَلَی فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِیبَهِ أَوْ الَّذِی یَقُولُ ارْفُقُوا بِهِ وَ تَرَحَّمُوا عَلَیْهِ یَرْحَمْکُمُ اللَّهُ. (2). .

1- کذا. و هو یزید بن أبی سفیان بن حرب أخو معاویه.
2- قوله «الذی یمشی خلف جنازه- الخ» کانوا یضعون الرداء فی مصیبه الغیر لیراءون الحزن کذبا و یتقربون بذلک الی صاحب المصیبه فنهی الشارع عن ذلک و قال «ملعون ملعون من وضع رداءه فی مصیبه غیره» و خص وضع الرداء بالمصاب فقط و قال «ینبغی لصاحب الجنازه أن لا یلبس رداء و أن یکون فی قمیص حتّی یعرف». و اما قوله «ارفقوا به و استغفروا له» هذا أیضا نهی عما فعلوا بالجنائز حیث یضعونه علی شفیر القبر و أخروا الدفن و ینادی علیه رجل «ارفقوا به أو ترحموا علیه أو استغفروا له» و السنه فی ذلک تعجیل الدفن و الدعاء للمیت باللهم اغفر له، و اللّهمّ ارحمه و أمثال ذلک مما ورد فی الشرع. و أمّا ضرب الید علی الفخذ عند المصیبه فهو موجب لاحباط الاجر کما جاء فی الاخبار.

«266»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله ثَلَاثَهٌ لَا أَدْرِی أَیُّهُمْ أَعْظَمُ جُرْماً الَّذِی یَمْشِی مَعَ الْجَنَازَهِ بِغَیْرِ رِدَاءٍ وَ الَّذِی یَقُولُ ارْفُقُوا بِهِ وَ الَّذِی یَقُولُ اسْتَغْفِرُوا لَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَکُمْ.

*ترجمه کمره ای: (سه کسند که دانسته نشده جرم کدامیک بزرگتر است)

امام ششم فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه در سوگواری دیگران بی رداء دنبال جنازه میرود یا آنکه در مصیبت دست برانش میزند یا آنکه دنبال جنازه مرده میگوید با او مدارا کنید و بر او ترحم نمائید خدا بشما رحم کند.

رسول خدا فرمود سه کسند که نمیدانم جرم کدام بزرگتر است آنکه بی رداء دنبال جنازه میرود یا آنکه میگوید با او رفق و نرمی کنید یا آنکه میگوید برای او آمرزش خواهید خدا شما را بیامرزد،

شرح: مقصود از اینکه نمیدانم جرم کدام بزرگتر است بیان عظمت جرم همه است نه اینکه مقدار جرم را ندانسته باشد و از این دو روایت استفاده شود که این کارها دنبال جنازه مرده بسیار بد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: ()

امام صادق گفته: «سه تن اند که ندانم گناه کدام یک از ایشان کلان تر است: آنکه در سوگواری دیگران بی عبا پی جنازه رود؛ یا آنکه در گرفتاری دست بران خود زند، یا آنکه از پی جنازه یی گوید: با او نرمی کنید و بر او آمرزش کنید، خدای بر شما آمرزش کند».

پیامبر گفته: «سه تن اند که ندانم جرم کدام یک از ایشان کلان تر است: آنکه بی عبا پی جنازه رود، یا آنکه گوید با او نرمی کنید، یا آنکه گوید: برای وی آمرزش خواهید، خدای شما را بیامرزاد».

***ترجمه فهری زنجانی: (سه کس اند که معلوم نیست گناه کدام یک بزرگتر است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سه کس اند که نمیدانم کدام یک گناهش بزرگتر است:

آنکه بی عبا دنبال جنازه دیگری میرود و آنکه بهنگام مصیبت دست بر زانو میزند و آنکه دنبال جنازه میگوید ! با مرده مدارا کنید و ترحمش نمائید خدا بشما رحم کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه کس اند که نمیدانم کدام یک گناهش بزرگتر است: آنکه بدنبال جنازه بی عبا میرود و آنکه میگوید: با مرده مدارا کنید و آنکه میگوید: برای مرده آمرزش بخواهید که خدا شما را بیامرزد.

شرح: بی عبا بدنبال جنازه رفتن که در این دو روایت نهی شده است از این جهت است که نباید بمنظور جلب توجه دیگران کسی خود را مصیبت زده قلمداد کند تا مگر با تعزیتی که او را گویند و انتسابش را بمرده گمان برند کسب موقعیت و شخصیتی بنماید و این معنی از جمله (فی مصیبه غیره) بخوبی استفاده می شود.

و اما صاحب مصیبت اگر بدون عبا دنبال جنازه راه بیفتد اشکالی ندارد بلکه سزاوار چنین است.

زیرا امام صادق علیه السّلام فرمود: سزاوار است که مصیبت زده عبا از دوش برگیرد تا مردم بشناسند صاحب عزا را.

و اما دست بر ران زدن که نهی شده است از این رو است که با مقام صبر و رضا در مصیبت منافات دارد چنانچه در روایتی امام صادق از رسول خدا نقل میفرماید که فرمود:

مسلمان که بهنگام مصیبت دست بر ران خود زند پاداش مصیبت اش ضایع شود و اما گفتار: مرده را رحم کنید و برایش آمرزش بخواهید ... شاید از این رو قدغن شده است که متضمن توهین و تحقیر مرده است گوئی گناهش در نزد گوینده این سخن مسلم است که از دیگران درخواست میکند برای او طلب آمرزش نمایند و اللّه اعلم.

****ترجمه جعفری: (نمی دانم جرم کدام یک از سه نفر بزرگ تر است)

عبد اللّه بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نمی دانم جرم کدام یک از این سه نفر بزرگ تر است: کسی که پشت سر مصیبت دیگران بدون ردا راه می رود (تا برای صاحب مصیبت ریا کند، چون آن زمان بدون ردا بودن دلیل بر مصیبت زدگی بود) یا کسی که در مصیبت دستش را به زانوانش می زند، یا کسی که (موقع دفن بر سر جنازه) می گوید: با او مدارا کنید و به او رحم کنید خدا شما را رحم کند. (این رسم باعث تأخیر در دفن می شود که کراهت دارد)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نفرند که نمی دانم جرم کدام یک بیشتر است: کسی که بدون ردا پشت سر جنازه می رود و کسی که می گوید: با او مدارا کنید، و کسی که می گوید: به او طلب آمرزش کنید، خدا شما را بیامرزد.

جرت فی البراء بن معرور الأنصاری ثلاث من السنن

«267»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: جَرَتْ فِي الْبَرَاءِ بْنِ مَعْرُورٍ الْأَنْصَارِيِّ ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ أَمَّا أَوَّلَهُنَّ فَإِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَسْتَنْجُونَ بِالْأَحْجَارِ فَأَكَلَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ الدُّبَّاءَ فَلَانَ بَطْنُهُ فَاسْتَنْجَى بِالْمَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَجَرَتِ السُّنَّةُ فِي الِاسْتِنْجَاءِ بِالْمَاءِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ كَانَ غَائِباً عَنِ الْمَدِينَهِ (1) فَأَمَرَ أَنْ يُحَوَّلَ.

1- قوله «کان غائبا عن المدینه» وهم من الراوی بل کان فیها و البراء بن معرور من النقباء الذین بایعوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لیله العقبه و کان اول من تکلم مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و هو اول من ضرب علی ید رسول اللّه فی البیعه فی لیله العقبه فی السبعین من الأنصار و قام فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: «الحمد للّه الذی اکرمنا بمحمد صلّی الله علیه و آله و جاءنا به و کان اول من أجاب و آخر من دعا فأجبنا اللّه عزّ و جلّ و سمعنا و أطعنا، یا معشر الاوس و الخزرج قد أکرمکم اللّه بدینه

فان أخذتم السمع و الطاعه و الموازره بالشكر فاطيعوا اللّه و رسوله» ثم جلس. رواه الحاكم فى المستدرک ج 3 ص 181، و توفى فى صفر قبل قدومه صلّى اللّه عليه و آله المدينه بشهر فلما قدّم صلّى الله عليه و آله انطلق باصحابه فصلى على قبره و قال اللّهمّ اغفر له و ارحمه و ارض عنه و قد فعلت. و هو اول من مات من النقباء، و يظهر من بعض الروايات العاميه انه اول من توجّه الى الكعبه فى الصلاه و كان ذلک فى سفر حجه، ثمّ أوصى بتوجّهه عند الدفن كما عن أسد الغابه و غيره. و فى الكافى عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال «كان البراء بن معرور التميمى الأنصارىّ بالمدينه و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بمكّه و انه حضره الموت و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و المسلمون يصلون الى بيت المقدس فاوصى البراء إذا دفن أن يجعل وجهه الى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الى القبله فجرت به السنه- الحديث».

وَجْهُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ أَوْصَى بِالثُّلُثِ مِنْ مَالِهِ فَنَزَلَ الْكِتَابُ بِالْقِبْلَهِ وَ جَرَتِ السُّنَّهُ بِالثُّلُثِ.

*ترجمه کمره ای: (در براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلام وضع و اجراء شد)

امام ششم فرمود در باره براء بن معرور انصاری سه دستور عمومی اسلامی اجراء شد اول آنکه شیوه مردم بود با سنگها خود را پاک میکردند براء بن معرور کدوئی خورد و لینت مزاجی باو دست داد و با آب خود را شست و خدای عز و جل این آیه را فرستاد: خدا دوست دارد آنان که بسیار توبه کننده اند و دوست دارد آنان که بسیار پاکیزه اند (این آخر آیه 222 سوره بقره است) چون مرگ براء در رسید بیرون شهر مدینه بود دستور داد که روی او را بسوی رسول خدا کنند که در مدینه بود و وصیت کرد سه یک مالش را صرف خیرات کنند و این دو قانون در اسلام مجری شد که در حال احتضار مرده را بسوی قبله بخوابانند و هر کسی حق دارد وصیت کند ثلث مالش را پس از مرگ صرف در امور خیریه کنند و این هر سه قانون عمومی و ثابت گردید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در براء پور معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد)

امام صادق گفته:

«در باره براء بن معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد: یکم- آنکه شیوه مردم بود با سنگ خود را پاک می کردند. براء کدو خورده و شکم وی نرم شده روانی مزاج بدو دست داد، خود را شست، خدای در قرآن گفته: «خدا دوست دارد کسانی را که بسیار توبه کننده اند و دوست دارد کسانی را که بسیار پاکیزگی پیش گیرند». هنگام مرگ براء بیرون مدینه بود دستور داد که روی او را به سوی پیامبر کنند که در مدینه بود و دستور داد یک سوم خواسته اش را هزینه نیکها کنند و این سه دستور وی در اسلام روان شد.

***ترجمه فهری زنجانی: (براء بن معرور انصاری مورد وضع و اجرای سه قانون عمومی گردید)

امام صادق فرمود: در باره براء بن معرور انصاری سه قانون از قوانین عمومی اسلام وضع و اجراء گردید.

اما اولی آن بود که مردم با سنگها محل مدفوع را پاک میکردند براء بن معرور گردوئی خورد و لینت مزاج یافت و خود را با آب شست خدای عز و جل در باره او این آیه فرو فرستاد: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ:

(براستی که خداوند آنان را که بسیار توبه میکنند دوست میدارد و آنان را که بسیار پاکیزه اند دوست میدارد) سپس این دستور بطور عموم اجراء گردید. (و دیگر آنکه) چون مرگ براء فرا رسید بیرون شهر مدینه بود دستور داد که رویش را بسوی رسول خدا برگردانند و وصیت کرد که یک سوم از دارائی اش را در راه خدا صرف کنند پس آیه قبله نازل شد و قانون جواز وصیت به ثلث بطور عموم وضع گردید.

شرح: در روایت کافی و علل امام صادق میفرماید: که براء بن معرور تمیمی انصاری در مدینه بود و رسول خدا در مکه چون هنگام مرگ براء فرا رسید مسلمانان هنوز بسوی بیت المقدس نماز میخواندند پس براء وصیت کرد که او را رو بسوی رسول خدا دفن کنند که رو بقبله میشد و همین دستور بطور عموم وضع گردید.

****ترجمه جعفری: (در براء بن معرور سه سنّت جاری شد)

حسین بن مصعب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در براء بن معرور انصاری سه سنت جاری شد: نخستین آنها این بود که مردم با سنگ خودشان را پاک می کردند، براء بن معرور کدویی خورد و شکم او نرم شد و با آب خودش را پاک کرد و خداوند در باره او این آیه را نازل فرمود: «همانا خداوند توبه کنندگان و پاکیزه کنندگان را دوست دارد» «1» و لذا در استنجا، سنّت بر این جاری شد که از آب استفاده شود. (دوم اینکه) چون مرگ او فرا رسید در مدینه نبود، پس دستور داد که صورت او را به طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگرداندند (در آن زمان پیامبر در مکه بود) (سوم اینکه) و نیز ثلث مال خود را وصیت کرد، پس راجع به قبله قرآن نازل شد و وصیت به ثلث سنت گردید.

جرت فی صفوان بن أمیه الجمحی ثلاث من السنن

«268»- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام جَرَتْ فِی صَفْوَانَ بْنِ أُمَیَّةَ الْجُمَحِیِّ ثَلَاثٌ مِنَ السُّنَنِ اسْتَعَارَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله سَبْعِینَ دِرْعاً حُطَمِیَّةً فَقَالَ أَ غَصْباً یَا مُحَمَّدُ قَالَ بَلْ عَارِیَّةً مُؤَدَّاةً فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ قَبْلَ هِجْرَتِی فَقَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَ کَانَ رَاقِداً فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ تَحْتَ رَأْسِهِ رِدَاؤُهُ فَخَرَجَ یَبُولُ فَجَاءَ وَ قَدْ سُرِقَ رِدَاؤُهُ فَقَالَ مَنْ ذَهَبَ بِرِدَائِی وَ خَرَجَ فِی طَلَبِهِ فَوَجَدَهُ فِی یَدِ رَجُلٍ فَرَفَعَهُ إِلَی النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله فَقَالَ اقْطَعُوا یَدَهُ فَقَالَ أَ تَقْطَعُ یَدَهُ مِنْ أَجْلِ رِدَائِی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنَا أَهَبُهُ لَهُ فَقَالَ أَ لَا کَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تَأْتِیَنِی بِهِ فَقُطِعَتْ یَدُهُ.

*ترجمه کمره ای: (در صفوان بن امیه جمحی سه قانون عمومی وضع و اجراء شد)

امام ششم فرمود در باره صفوان بن امیه جمحی سه قانون اجراء شد، رسول خدا هفتاد زره حطمی باف از او عاریت خواست، عرض کرد میخواهی بزور ببری؟ فرمود نه بطور عاریه ای که رد آن را تعهد کنم (این یک دستور که در عاریه تعهد رد و ضمانت درست است) عرض کرد یا رسول اللّه پیش از هجرت من از مکه بمدینه رد میکنی؟ حضرت فرمود پس از فتح مکه دستور هجرت لغو شد (این قانون دوم که پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند بمدینه حرکت کنند و مهاجرت عنوانی داشت و حضرت این قانون را پس از فتح مکه لغو کرد و اول بار در باره صفوان اجراء شد) صفوان در مسجد رسول خدا خوابیده بود و عبای خود را زیر سرش گذاشته بود، بیرون رفت بشاشد چون برگشت دید عبایش را دزد برده فریاد کرد کی عبای مرا برده و در جستجوی آن بیرون شد و آن را در دست مردی یافت و آن مرد را پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله آورد پیغمبر دستور داد که دست آن مرد دزد را ببرید، عرض کرد یا رسول اللّه برای عبای من دستش بریده شود؟ من عبای خود را باو بخشیدم؟ فرمود خوب بود پیش از آنکه او را پیش من بیاوری و حکم صادر شود بخشش کرده باشی، پس دست او بریده شد (این قانون سوم بود که هر گاه پیش از مرافعه و صدور حکم صاحب مال دزدی آن را بدزد بخشید حد ساقط می شود ولی اگر بعد از صدور حکم و جریان محاکمه ببخشد حد ساقط نمی شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در صفوان جمحی سه دستور روان شد)

امام صادق گفته: «در باره صفوان پور امیه جمحی سه دستور روان شده پیامبر هفتاد زره حطمی ساخت، از او عاریت خواست. گفت:

به زور می ستانی؟. گفت: نه بلکه به عاریه یی که آن را رد سازم. دوباره پرسید ای پیامبر پیش از هجرت من از مکه به مدینه رد کنی؟. پیامبر گفت: پس از فتح مکه دستور هجرت کردن تباه شد.

صفوان در مسجد پیامبر خدا خفته بود، و عبای خود را زیر سر نهاده بود، به قضای حاجت رفت چون بازگشت عبایش را دزدیده بودند. بانگ برآورد: که عبای مرا بردند، بیرون مسجد در دست مردی یافت آن مرد را نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آورد. بعد از اثبات پیامبر فرمان داد دست آن مرد دزد را ببرند.

صفوان گفت: ای پیامبر هر گاه برای عبای من دستش بریده می گردد؛ من عبای خود را بدو بخشیدم.

پیامبر گفت: پیش از آنکه نزد من بیاوری در می گذشتی دست وی بریده نمی شد اما بعد از اثبات و نزد من آوردن بخشیدن تو سودی ندارد. خلاصه این سه دستور از این قرار است: یکم- پیامبر گفت:

زره ها را به عاریت می ستانم که بعدا باز پس دهم. دوم- پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند به مدینه حرکت کنند و مهاجرت مهم بود اما پس از مهاجرت تباه شد و نخستین بار در باره صفوان روان شد. سوم- هر گاه پیش از محاکمه و صدور حکم صاحب کالا دزدی آن را به دزد می بخشید حد زائل شدمی اما بعد از حکم زائل نمی شد.

***ترجمه فهری زنجانی: (صفوان بن امیه جمحی مورد وضع و اجرای سه قانون عمومی گردید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: صفوان بن امیه جمحی مورد وضع و اجرای سه قانون عمومی گردید 1- رسول خدا از صفوان هفتاد زره حطمی باف بعاریه خواست صفوان عرض کرد: یا محمد آیا میخواهی بزور از من بستانی؟ فرمود نه بلکه عاریه است و دوباره باز پس خواهم داد.

این یک قانون: که میتوان مالی را از کسی بعاریه گرفت و بدون اینکه بملک گیرنده داخل شود در آن تصرف نمود.

2- عرض کرد: یا رسول اللّه هجرت مرا از مکه بمدینه بپذیر (و مرا جزو مهاجرین بشمار) فرمود: پس از فتح مکه هجرت هیچ کس پذیرفته نیست (این قانون دوم که عنوان مهاجر مخصوص آنانی است که پیش از فتح مکه بمدینه مهاجرت کرده اند).

3- صفوان در مسجد رسول خدا بخواب بود و عبای خود را بزیر سر نهاده بود از مسجد بیرون شد تا ادرار کند چون بازگشت عبایش دزدیده شده بود فریاد زد عبای مرا کی برد؟ و در جستجوی آن از مسجد بیرون شد عبا را در دست مردی یافت. دزد را بنزد پیغمبر کشاند، رسول خدا فرمود دستش را ببرید صفوان گفت: یا رسول اللّه برای عبای من دست این مرد بریده شود؟ من عبا را باو بخشیدم.

فرمود: چرا پیش از آنکه بنزد منش آورند نه بخشیدی، پس دست دزد بریده شده (این قانون سوم بود که پس از صدور حکم از جنبه عمومی نباید حکم تعطیل شود گرچه مدعی از دعوای خصوصی خود صرف نظر نماید)

****ترجمه جعفری: (در صفوان بن امیه جمحی سه سنّت جاری شد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در صفوان بن امیه جمحی سه سنت جاری شد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد زره که در حطمه بافته شده بود به عنوان عاریه از وی خواست، او گفت: ای محمّد اینها را به زور می خواهی؟ فرمود: بلکه به صورت عاریه می خواهم که باز پس داده می شود، پس گفت: یا رسول اللّه، آیا پیش از هجرت من باز پس می دهی؟ فرمود: بعد از فتح مکه هجرت نیست. و نیز او در مسجد خوابیده بود. لباس خود را زیر سرش گذاشته بود، از مسجد بیرون آمد تا بول کند، وقتی برگشت دید لباس او دزدیده شده، گفت: چه کسی لباس مرا برده است؟ و در جستجوی آن بیرون آمد و آن را در دست مردی یافت و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد، پیامبر فرمود: دست او را ببرید، صفوان گفت: آیا به خاطر لباس من دست او را می برید؟ من آن را به او بخشیدم، پیامبر فرمود: آیا این کار را پیش از آنکه او را نزد من بیاوری انجام دادی؟ و دستور داد دست آن مرد را بریدند. (سنت اول تعهد در باز پس دادن عاریه و سنت دوم اینکه دستور هجرت از مکه به مدینه پس از فتح مکه لغو شد و سنت سوم بریدن دست دزد).

لسعد بن معاذ ثلاثه مواقف فی الإسلام لو کانت واحده منهن لجمیع الناس لاکتفوا بها فضلا (1)

*ترجمه کمره ای: (سعد بن معاذ در اسلام سه مقام دارد که اگر همه مردم یکی از آنها را داشتند برای فضیلت آن ها بس بود)

این عنوان در نسخه خطی یافت نشد و در نسخه چاپی حدیثی زیر آن ضبط نشده و ما برای تکمیل فائده سه مقام تاریخی بزرگ راجع بخدمات سعد بن معاذ باسلام نقل می کنیم شاید مقصود مؤلف آن ها باشد اگر چه ظاهر عنوان اینست که بر طبق آن حدیثی از معصوم داشته ولی بدست ما نیامده.

1- چون پیغمبر یهود بنی قریظه را محاصره کرد بعد از پانزده روز که کار بر آنها سخت شد تسلیم شدند بآنچه سعد بن معاذ رئیس اوس حکم کند زیرا در جاهلیت با اوس حلیف و هم قسم بودند و توقع داشتند آنها را آزاد کند او پس از زخم تیری که در جنگ احزاب برداشته بود زیر دست بانو رفیده تحت معالجه بود، پیغمبر دستور داد او را حاضر کنند، تختی پشت الاغ بستند و او را روی آن گذاشتند پای قلعه بنی قریظه آوردند با اینکه رجال اوس همه طرفدار یهود بودند و اصرار داشتند سعد حکم امان آن ها را صادر کند. حکم داد مردان آنها را بکشند و اموالشان را ضبط کنند و زنان و فرزندانشان را اسیر کنند چون این حکم را صادر کرد، پیغمبر فرمود، ای سعد در باره آنها حکمی دادی که خدا از بالای هفت آسمان مقرر داشته بود.

2- در سیره ابن هشام روایت کرده چون در دل شب سعد بن معاذ جا نداد جبرئیل همان آن با عمامه استبرقی که بسر بسته بود به پیغمبر نازل شد و عرض کرد ای محمد مرده کیست که درهای آسمان بر او باز شد و عرش بلرزه آمد؟ رسول خدا دامن کشان بالای سر سعد دوید، دید جان داده.

3- در جنگ بدر چون پیغمبر باصحاب خود خبر داد که کاروان قشون قریش نزدیک چاه بدر رسیده و با ما قصد جنگ دارند و میخواست از مهاجر و انصار رای بگیرد که با قریش بجنگد پاره ای از اصحاب تردید کردند و پیشنهاد مراجعت بمدینه دادند ولی تنها سعد بن معاذ بود که بنمایندگی از انصار نطق مؤثر و آتشینی ایراد کرد و مردم را بجنگ تشویق نمود و پیغمبر

را مسرور کرد، ما شرح این موضوع را با متن نطق سعد و تفسیر آن در بخش جلد اول روحانیت و اسلام درج کرده ایم بآنجا مراجعه شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای سعد پور معاذ در اسلام سه مقام است)

که هر گاه همه مردم یکی از آن ها را داشتند، برای همه این مقام بسنده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (سعد بن معاذ را سه موقعیت در اسلام هست که اگر یکی از آنها همه مردم را بود برتریشان را کافی بود)

در این عنوان حدیثی از مصنف ضبط نشده است.(2)

****ترجمه جعفری: (سعد بن معاذ در اسلام سه موقعیت داشت که اگر یکی از آنها برای همه مردم بود برای فضیلت آنها بس بود)

در نسخه های کتاب خصال زیر این عنوان سفید گذاشته شده و حدیثی نقل نشده است، ولی با توجه به تاریخ می توان سه موقعیت سعد بن معاذ را چنین برشمرد: او نخستین کسی از انصار بود که مسلمان شد و با مسلمان شدن او جمع بسیاری مسلمان شدند و او در باره بنی قریظه آن حکم تاریخی خودش را داد و پیامبر به آن عمل کرد، دیگر اینکه او در زمان پیامبر از دنیا رفت و پیامبر او را تشییع کرد و وارد قبر شد و خودش او را به خاک سپرد و به او طلب مغفرت کرد.

1- کذا بیاض فی جمیع النسخ. و اما سعد بن معاذ الأنصاریّ الاشهلی الاوسی أسلم بالمدینه بین العقبه الأولی و الثانیه فأسلم باسلامه بنو عبد الاشهل و دارهم أول دار أسلمت من الأنصار و سماه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سید الأنصار، کان مقداما مطاعا شریفا فی قومه من أجله الصحابه و أکابرهم و خیرهم، شهد بدرا واحدا و ثبت مع النبیّ صلّی اللّه علیه و آله، و رمی یوم الخندق فی أکحله و لم یرقأ الدم حتّی مات بعد حکمه علی بنی قریظه و ذلک فی ذی القعده سنه خمس و هو ابن سبع و ثلاثین سنه و دفن بالبقیع. و عن جابر قال: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه

علیه و آله یقول- و جنازه سعد بین أیدیهم-: «اهتز له عرش الرحمن». و هذا کنایه عن تعظیم شأن وفاته و العرب ینسب الشی ء العظیم الی أعظم الأشیاء فیقول: أظلمت الأرض أو قامت القیامه لموت فلان و أمثال ذلک و قد حضر رسول اللّه تجهیزه و تشییعه و دخل قبره و أحکم لحده و ترحّم علیه و استغفر له الی غیر ذلک من فضائله. کما قال المصنّف فی العنوان.
2- سعد بن معاذ انصاری اشهلی اوسی که در مدینه در فاصله میان عقبه اولی و عقبه دوم برسول خدا ایمان آورد و اسلام را پذیرفت و همه قبیله اشهل بخاطر گرویدن او باسلام مسلمان شدند و از طرف رسول خدا بلقب اختصاصی (سید الانصار) مفتخر گردید. در عین حال که بزرگ فامیل بود و همه گوش بفرمانش بودند از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمار میرود در غزوه بدر و احد افتخار حضور داشت و از افرادی بود که در غزوه احد پای بر جا ایستاد و از پیغمبر دفاع کرد و داستان قضاوتش در باره یهود بنی قریظه معروف و مشهور است و در روز خندق تیری از دشمن بر رانش آمد که بر رگ اکحل نشست و خون باز نایستاد تا جان سپرد او در آن روز هفتاد و سه سال داشت پیغمبر با پای برهنه به تشییع جنازه اش حاضر شد و از کثرت فرشتگان در تشییع خبر داد و او را در قبر خوابانید و با دست مبارکش لحد قبر را گذاشت جابر گوید: جنازه سعد را هنوز دفن نکرده بودیم که پیغمبر فرمود: عرش خدای رحمان در سوگ مرگ سعد بلرزه در آمد.

«269»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عِلَاقَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام طَلَبَةُ هَذَا الْعِلْمِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ أَلَا فَاعْرِفُوهُمْ بِصِفَاتِهِمْ وَ أَعْيَانِهِمْ صِنْفٌ مِنْهُمْ يَتَعَلَّمُونَ لِلْمِرَاءِ وَ الْجَهْلِ وَ صِنْفٌ مِنْهُمْ يَتَعَلَّمُونَ لِلِاسْتِطَالَهِ وَ الْخَتْلِ وَ صِنْفٌ مِنْهُمْ يَتَعَلَّمُونَ لِلْفِقْهِ وَ الْعَقْلِ فَأَمَّا صَاحِبُ الْمِرَاءِ وَ الْجَهْلِ تَرَاهُ مُؤْذِياً مُمَارِياً لِلرِّجَالِ فِي أَنْدِيَهِ الْمَقَالِ وَ قَدْ تَسَرْبَلَ بِالتَّخَشُّعِ (1) وَ تَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْزُومَهُ وَ قَطَعَ مِنْهُ خَيْشُومَهُ (2) أَمَّا صَاحِبُ الِاسْتِطَالَهِ وَ الْخَتْلِ فَإِنَّهُ يَسْتَطِيلُ عَلَى أَشْبَاهِهِ مِنْ أَشْكَالِهِ وَ يَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِمْ فَهُوَ لِحُلْوَانِهِمْ هَاضِمٌ وَ لِدِينِهِ حَاطِمٌ (3) فَأَعْمَى اللَّهُ مِنْ هَذَا بَصَرَهُ وَ قَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ وَ أَمَّا صَاحِبُ الْفِقْهِ وَ الْعَقْلِ تَرَاهُ ذَا كَآبَهٍ (4) وَ حُزْنٍ قَدْ قَامَ ل.

1- السربال- بالكسر- القميص. و الخشوع: التذلل و الخضوع و المقصود ان صاحب الجهل يظهر أنّه كان فى سلک الخاشعين و متّصف بزيهم.
2- الحيزوم- بفتح الحاء المهمله و الياء المثناه من تحت و الزاى- وسط الصدر. و الخيشوم: الانف.
3- الحلوان بضم الحاء المهمله و سكون اللام-: ما يأخذه الحكام و القضاه و الكاهن من الاجر و الرشوه على أعمالهم، و فى أكثر النسخ «لحلوائهم» فالمراد ما يعطونه الأغنياء من أموالهم و لذيذ أطعمتهم و أشربتهم لاجل تملقه و تواضعه اياهم، و الحاطم: الكاسر. و ذلک لانه باع دينه بلقمه يأكلها من مائدتهم.
4- الكأبه- بالتحريک- و الكآبه- بالمدّ-: سوء الحال.

اللَّيْلُ فِی حِنْدِسِهِ وَ قَدِ انْحَنَی فِی بُرْنُسِهِ (1) یَعْمَلُ وَ یَخْشَی خَائِفاً وَجِلاً مِنْ کُلِّ أَحَدٍ إِلَّا مِنْ کُلِّ فَقِیهٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْکَانَهُ وَ أَعْطَاهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَمَانَهُ.

*ترجمه کمره ای: (دانشمندان سه دسته اند)

امام اول فرمود، طالبان علم دین سه دسته اند، آنها را با نشانه ها و شخصیاتشان بشناسید، یک دسته دانش را برای خود نمائی و جهالت ورزی می آموزند یک دسته از آنها برای گردن کشی و فریب دادن مردم تحصیل میکنند و یک دسته برای فهمیدن و خردمند شدن اما نشانه خودنما و جهالت ورز اینست که می بینی در مجالس مردم را آزار میدهد و بمجادله می پردازد ظاهر خدا ترسی دارد ولی دلش از ورع تهی است، خدا کمرش را بشکند و بینیش را ببرد، و اما گردن کش و عوامفریب بر همشکلان و همقطاران خود پیشدستی و گردنفرازی میکند و در برابر ثروتمندان دیگر فروتنی و کوچکی مینماید شیرینی آنها را میخورد و دین خود را میفروشد، خدا از این راه چشمش را کور کند و از میان دانشمندان ریشه اش را بکند و اما نشانه آن فهمیده و خردمند اینست که میبینی گرفته و اندوهناکست، در تاریکی شب بکار عبادت میپردازد، در شب کلاه خود برابر حق خم شده کار میکند و هراس دارد، از هر کسی در ترس و حذر است مگر از برادران دینی و فهمیده خود که با آنها انس میگیرد، خدا از این راه او را پایدار کند و در روز قیامت امانش دهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دانایان سه گروه اند)

امام اول گفته: «جویندگان دانش دین سه گروه اند، آنان را با نشانه های ایشان بشناسید: گروهی دانش را برای خودستایی و نادان زدگی فراگیرند، و گروهی از ایشان برای سرکشی و فریب مردمان دانش جویند و گروهی برای دریافتن و هوشمند شدن.

اما نشانه خود نما و نادان زدگی، آن است که بینی که در انجمن ها چون نشیند مردمان را به آزمایش های خود آزار دهد به بانگ و فریاد پردازد آشکار خدا ترسانه یی دارد درون او از پرهیز تهی ست و همیشه مردمان را پند و اندرز می دهد. خدا کمر وی را بشکناد و بینی وی را ببراد. و اما سرکش و ظاهر فریب همیشه بر همکاران خود پیشدستی کند و صدر نشیند و بانگ و فریاد در اندازد و در پیش توانگران فروتنی نماید و خویشتن خرد گیرد از شیرینی ایشان همی خورد و دین خویش را برای

گذران جهان همی فروشد، خدا دیده اش را کور کناد و از گروه دانایان ریشه اش را بر کناد، و اما نشانه آنکه دانش را دریافته و خردمند است ظاهری گرفته و اندوهناک است در تیرگی شب به پرستش خدا می پردازد در شب سرپوش خود را در نزد خدا خم کند و بیمناک باشد از هر که بیمناک و گریزان است جز از برادران خود که با ایشان خوی گرفته، خدا از این سبب او را پاینده بدارد و در روز رستخیز رهاییش دهاد».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانشمندان سه دسته اند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دانش جویان دینی سه دسته اند هان که آنان را با علائم و مشخصات بشناسید دسته ای از آنان دانش را بمنظور خود نمائی و جهالت ورزی می آموزند و دسته دیگر هدفشان گردن فرازی و نیرنگ بازی است و یک دسته برای فهمیدن و پابند بودن.

اما خودنما و جهالت ورز را بینی که در انجمن های سخن به آزار دیگران پردازد و با مردم بجدال خیزد جامه خدا ترسی در بر کرده ولی در دل پروائی از خدا ندارد خدا سینه چنین دانشمندی را بشکند و بینی اش را از بن بر کند.

و اما گردن فراز و دغل باز، بر همشکلان خود کردن فرازد و در برابر ثروتمندان دیگر فروتنی کند تا نعمت های شیرین آنان خورد و دین خود را بشکند خدا دیده بینائی چنین عالمی را کور فرماید و از میان دانشمندان نام و نشانش بر کند.

و اما دانشمند فقیه و خردمند را بینی که اندوهناک و شکسته خواطر در دل شبهای تار بنماز بر خواسته و با شب کلاه مخصوص عبادت کمر اطاعت در برابر حق خم نموده با همه اطاعت و بندگی از خداوند هراسناک است و جز با برادران دینی و فهمیده از همه ترسناک و کناره گیر است خدای پایه چنین دانشمندی را استوار کند و در روز رستاخیز آسوده خواطرش فرماید.

****ترجمه جعفری: (حاملان علم سه دسته اند)

سعید بن علاقه از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: طالبان علم سه دسته اند، آنها را با نشانه ها و ظاهرشان بشناسید و گروهی از آنان علم را به خاطر جدل و نادانی می خوانند و گروهی از آنان علم را برای گردن کشی و فریب دادن می خوانند و گروهی از آنان علم را برای فهمیدن و خردورزی می خوانند، آنان که برای جدل و نادانی می

خوانند، همواره آنها را آزار دهنده و جدل کننده با مردم در مجالس گفتگو می بینی، خودش را به خداترسی می زند ولی از ورع خالی است، خداوند کمر او را بشکند و دماغش را قطع کند، و اما آنان که علم را برای گردن کشی و فریب دادن می خوانند، او بر همگنان خود گردن کشی ولی برای ثروت مندان تواضع می کند، او شیرینی های آنان را می خورد ولی دین خود را تباه می سازد، خدا چشم او را کور کند و نشانه اش را از نشانه های دانشمندان قطع می کند، و اما آنان را که علم را برای فهمیدن و خردورزی می خوانند، در حال ناراحتی و اندوه می بینی، در شب تاریک به عبادت قیام می کند و کلاه خود را برابر حق خم می کند، او عمل می کند و در عین حال از همه هراسناک است مگر از برادران فهمیده خود، خداوند او را از این جهت پایدار سازد و در روز قیامت امان خود را به او عطا کند.

ثلاثه من عازهم ذل

«270»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِ (2) قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام ثَلَاثَةٌ مَنْ عَازَّهُمْ ذَلَ (3) الْوَالِدُ وَ السُّلْطَانُ وَ الْغَرِيمُ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس با سه کس خیره گی کرد خوار شد)

امام ششم فرمود هر کس با سه کس خیره گی کرد خوار شد پدر و پادشاه و طلبکار.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که با سه کس ستیزد خوار گردد)

امام صادق گفته: «هر که با سه کس ستیزد خوار گردد: پدر و فرمان روا، بستانکار».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس با سه کس ستیزه کند خوار گردد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس با سه کس ستیزه کند خوار گردد: پدر، و پادشاه، و طلبکار.

****ترجمه جعفری: (هر کس به سه نفر برتری جوید خوار می شود)

عبید اللَّه بن فضل هاشمی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه نفرند که هر کس به آنان برتری جوید خوار می شود: پدر، پادشاه و طلبکار.

الناس فی القدر علی ثلاثه أوجه

«271»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّهَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی الْجُهَنِیِّ عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: النَّاسُ فِی الْقَدَرِ عَلَی ثَلَاثَهِ أَوْجُهٍ رَجُلٍ یَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَی الْمَعَاصِی فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی حُکْمِهِ فَهُوَ کَافِرٌ وَ رَجُلٍ یَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَیْهِمْ فَهَذَا قَدْ وَهَّنَ اللَّهَ فِی سُلْطَانِهِ فَهُوَ کَافِرٌ وَ رَجُلٍ یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَلَّفَ الْعِبَادَ مَا یُطِیقُونَ وَ لَمْ یُکَلِّفْهُمْ مَا لَا یُطِیقُونَ فَإِذَا أَحْسَنَ حَمِدَ اللَّهَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ وَ اللَّهُ الْمُوَفِّقُ. .

*ترجمه کمره ای: (مردم در عقیده بقضاء و قدر سه نوعند)

امام ششم فرمود مردم در موضوع قضا و قدر سه عقیده دارند کسی که عقیده دارد خدا مردم را بگناه مجبور میکند، این شخص خدا را در حکم خود نسبت بعقوبت گنهکار ظالم دانسته و کافر است، کسی که عقیده دارد خدا کار را بمردم واگذار کرده و بعد از آفرینش آنها اثری در وجود آنها ندارد این شخص سلطنت و نفوذ خدا را سست و ناقص دانسته و کافر است، کسی که میگوید خداوند باندازه قدرت بندگانش آنها را مکلف کرده و بآنچه طاقت ندارند آنها را مکلف نکرده چون کار نیک کرد خدا را حمد کند و چون کار بد کرد آمرزش خواهد این شخص مسلمان درست و باندازه است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان در قضا و قدر سه گروه اند)

امام صادق گفته: «مردمان در قضا و قدر سه گروه اند: گروهی که اعتقاد دارند خدا مردمان را به گناه وامی دارد. چنین کسی یا کسانی در حکم خود کافراند. و گروهی که عقیده دارند خدا کار را به مردمان برگزار کرده و در

افعال و اعمال ایشان کاری ندارد، چنین کسانی توانایی و قدرت خدای را از او دور و ناقص دانسته و کافراند، گروهی که گویند: خدای به اندازه توانایی بندگان خود ایشان را تکلیف کرده و بدان چه توانایی آن را ندارند تحمیل نکرده چون کار نیک کنند خدای را ستایش نمایند و از کار بد آمرزش خواهند چنین کسان مسلمانان اند تحقیقا».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم در باره قضا و قدر سه نوع عقیده دارند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم در باره تقدیر سه نوع عقیده دارند یکی گمان کند که خدای عز و جل مردم را بگناه مجبور نموده است این شخص بر خدا در حکمی که در باره کیفر گناه اجرا میفرماید ستم روا داشته و کافر است و کسی گمان کند که همه کارها بدست مردم سپرده شده است این شخص بمقام شامخ سلطنت الهی اهانت نموده و کافر است و کسی چنین عقیده دارد که خداوند بقدر طاقت بندگان تکلیف معین فرموده و آنچه را طاقت ندارند تکلیفشان نکرده است چون کار نیک انجام دهد خدای را سپاسگزار است و چون کار بد کند از خداوند آمرزش طلبد این شخص مسلمان کاملی است.

****ترجمه جعفری: (مردم در مسأله قدر سه دسته اند)

حریز بن عبد اللَّه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم در موضوع قدر سه دسته اند: کسی که گمان می کند که خداوند مردم را بر گناهان مجبور کرده، چنین کسی خدا را در حاکمیتش ظلم کرده و کافر است، و کسی که گمان می کند که کار به مردم واگذار شده، چنین کسی سلطنت خدا را سست کرده و او نیز کافر است، و کسی که می گوید: خداوند بندگانش را به آنچه طاقت دارند تکلیف کرده، به آنچه طاقت ندارند تکلیف نکرده است، هر گاه کار خوبی کند خدا را ستایش می کند و هر گاه کار بدی می کند از خدا آمرزش می طلبد، چنین کسی مسلمان درستی است، و توفیق دهنده خداست.

1- الحندس: اللیل المظلم و الظلمه، و الإضافه الی ضمیر اللیل بتقدیر اللام. و تقدم معنی البرنس ص 143.

2- كذا فى جميع النسخ و المعنون فى الرجال عبد اللّه بن الفضل الهاشمى.
3- المعازه: المغالبه و المعارضه. عازه معازه: عارضه فى العزه، و فلانا: غلبه فى الخطاب، و لا تكون المعازه الا فى المال.

باب الأربعه

قول النبی صلّی الله علیه و آله أربعه أنا الشفیع لهم یوم القیامه

«1»- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعَهٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُعِينُ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر که چهار کس را در قیامت من شفیع هستم)

رسول خدا فرمود چهار کسند که من در قیامت شفیع آنها هستم اگر چه گناه همه اهل زمین را نزد من بیاورند، یاری کننده خانواده ام، بر آورنده حاجت آنها وقتی بیچاره شوند، کسی که با دل و زبان آنها را دوست دارد کسی که از آنها بدست خود دفاع کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر چهار کس را در قیامت شفاعت می کند)

پیامبر گفته: «من چهار کس را در روز رستخیز شفاعت می کنم، اگر چه گناه همه اهل زمین را پیش من آورده باشند:

یاری کننده خانواده من، بر آورنده نیاز ایشان هنگامی که نادار شوند، و آنکه با دل و زبان آنان را دوست داشته باشد و آنکه از اینان با دست خویش حمایت و دفاع کرده باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش پیغمبر که چهار کس اند که خودم از آنان شفاعت خواهم نمود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار کس را روز قیامت خودم شفاعت خواهم نمود هر چند با بار گناه مردم روی زمین به نزد من آیند: یاور خاندان ام را و آن را که نیازمندی آنان را هنگامی که راه چاره بر آنان بسته باشد برطرف سازد و آن را که آنان را بدل و زبان دوست داشته باشد و آن را که با دست خویش از آنان دفاع نماید.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که من روز قیامت از چهار نفر شفاعت می کنم)

داود بن سلیمان از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نفرند که من شفیع آنها در روز قیامت خواهم بود، اگر چه گناهان اهل زمین را نزد من بیاورند: یاری کننده به خاندان من و برآورنده نیازهای آنان هنگامی که به آن احتیاج پیدا می کنند، و دوست دار آنان با قلب و زبان و کسی که با دست از آنان دفاع می کند.

عقوبه من أطاع امرأته فی أربعه أشیاء

«2»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ یَا عَلِیُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَکَبَّهُ اللَّهُ عَلَی وَجْهِهِ فِی النَّارِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السّلام وَ مَا تِلْکَ الطَّاعَهُ قَالَ یَأْذَنُ لَهَا فِی الذَّهَابِ إِلَی الْحَمَّامَاتِ وَ الْعُرُسَاتِ وَ النِّیَاحَاتِ وَ لُبْسِ الثِّیَابِ الرِّقَاقِ.

«3»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ فِی أَرْبَعَهِ أَشْیَاءَ أَکَبَّهُ اللَّهُ عَلَی مَنْخِرَیْهِ فِی النَّارِ (1) قِیلَ وَ مَا هِیَ .

1- المنخر: الانف.

قَالَ فِی الثِّیَابِ الرِّقَاقِ وَ الْحَمَّامَاتِ وَ الْعُرُسَاتِ وَ النِّیَاحَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (عقاب کسی که در چهار چیز زن خود را اطاعت کند)

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی علیه السّلام فرمود هر کس زن خود را اطاعت کند خدا او را در آتش دوزخ سرنگون نماید، علی عرض کرد آن اطاعت چیست؛ فرمود اجازه اش بدهد که به حمامهای خارج یا مجلس عروسی و نوحه گری رود و جامه های نازک بپوشد.

امام اول فرمود کسی که زنش را در چهار خواهش او اطاعت کند بدوزخ سرنگون شود عرض شد آنها چیست؟ فرمود در جامه های نازک بدن نما و حمامها و عروسیها و نوحه گریها.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شکنجه آنکه در چهار چیز همسر خود را فرمان برداری کند)

پیامبر در سفارشی که به علی علیه السّلام کرد، گفته: «هر که زن خود را فرمان برداری کند، خدای او را در دوزخ سرنگون سازد»

علی گفت: آنها چیست؟. گفت: «اجازه دهد که به گرمابه های خارج از منزل رود و انجمن عروسی و مویه گری و جامه های نازک پوشند». علی علیه السّلام گفته: «آنکه زن خود را در چهار درخواست فرمان برداری کند سرنگون به دوزخ رود، پرسیدند آنها چیست؟. گفت: «جامه های نازک که تن را نماید و گرمابه های بیرون از سرای و عروسیها و مویه گریها موافقت کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (کیفر کسی که در چهار چیز همسر خود را اطاعت کند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا ضمن وصیت خود بمن فرمود: یا علی هر که همسر خود را اطاعت کند خداوندش برو در آتش افکند علی علیه السّلام عرض کرد این اطاعت در چه موردی است؟

فرمود: به همسر خود اجازه بدهد که بحمامهای بیرون خانه و مجالس عروسی و مجالس نوحه سرائی برود و جامه های بدن نما بپوشد.

علی علیه السّلام فرمود: هر کس در چهار چیز سر بفرمان همسر خود باشد خداوند به رو در آتش اش افکند عرض شد: آن چهار چیز چیست؟ فرمود پوشیدن لباسهای نازک و بدن نما و رفتن به حمامها و مجالس عروسی و نوحه سرائی.

****ترجمه جعفری: (مجازات کسی که در چهار چیز از زنش اطاعت کند)

انس بن محمد از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتی به او فرمود: یا علی، هر کس زنش را اطاعت کند، خدا او را در آتش جهنم سرنگون می سازد، علی علیه السّلام گفت: این اطاعت چیست؟

فرمود: به او اجازه دهد که به حمام ها و عروسی ها و عزاها برود و لباس نازک بپوشد.

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس زنش را در چهار چیز اطاعت کند، خداوند او را بر روی دماغش وارد آتش می کند، گفته شد: آنها کدامند؟ فرمود: در پوشیدن لباس نازک و رفتن به حمام ها و عروسی ها و عزاها.

أربعه لا ترد لهم دعوه

«4»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ وَالِدٌ لِوَلَدِهِ وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَ الْمَظْلُومُ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَنْتَصِرَنَّ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ.

*ترجمه کمره ای: (دعای چهار کس رد نشود)

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی علیه السّلام فرمود ای علی چهار کسند که دعایشان رد ندارد پیشوای عادل و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که

برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا میفرماید بعزت و جلالم قسم انتقام تو را هر وقت شده می کشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دعای چهار تن رد نشود)

پیامبر در ضمن سفارش خویش به علی علیه السّلام گفت «ای علی چهار تن اند که دعای ایشان ردی ندارد: پیشوای دادگر و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا گفته: «به عزت و جلال من سوگند انتقام ترا هر زمانی شده می کشم».

***ترجمه فهری زنجانی: (تیر دعای چهار کس به خطا نرود)

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود یا علی چهار کس را دعا باز نگردد پیشوای عادل و دعای پدر در باره فرزند و دعای غایبانه شخص در باره برادر دینی و دعای ستمدیده، که خدا به ستمدیده میفرماید بعزت و جلال خودم سوگند بطور حتم و مسلم هر وقت شده انتقام تو را خواهم گرفت.

****ترجمه جعفری: (چهار نفرند که دعای آنان رد نمی شود)

انس بن محمد از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به من فرمود: یا علی چهار نفرند که دعای آنان رد نمی شود: رهبر عادل، و دعای پدر به فرزند، و دعای مردی که در غیاب برادر دینی خود او را دعا می کند، و دعای مظلوم. خداوند می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که تو را یاری خواهم کرد اگر چه پس از گذشت مدتی باشد.

قوام الدین بأربعه

«5»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام قِوَامُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَ بِغَنِيٍّ لَا يَبْخَلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَ بِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ بِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِيُّ

بِمَالِهِ وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ اسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا

الْقَهْقَرَى فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَ أَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْعَيْشُ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَّانِيَّةِ يَعْنِی فِی الظَّاهِرِ وَ خَالِفُوهُمْ فِی الْبَاطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ انْتَظِرُوا مَعَ ذَلِکَ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (پایداری دین به چهار کس است)

امام اول فرمود قوام دین بچهار کس است، دانشمند سخنوری که بعلم خود عمل کند، ثروتمندی که ما زاد دارائی خود را از اهل دین دریغ نکند، فقیری که آخرتش را بدنیا نفروشد، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد، چون عالم علم خود را کتمان کند و ثروتمند بخل ورزد و فقیر آخرتش را بدنیا بفروشد و نادان از طلب علم تکبر کند، دنیا پس پس بعقب برگردد در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آن ها رفت و آمد کنند شما را نفریبد، عرض شد یا علی در این دوره چگونه باید زندگی کرد، فرمود در ظاهر با مردم معاشرت کنید و در باطن از آنها کنار باشید، برای مرد همانیست که کند و با هر کس دوست دارد محشور شود با این حال ناامید نباشید و منتظر گشایش و فرج از جانب خدا باشید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ثبات دین به چهار تن است)

امام علی بن ابی طالب گفته: «پایداری دین به چهار تن است: دانای سخنوری که به دانش خویش کار بندد، توانگری که زائد بر نیاز خود را از دین داران دریغ مکند، درویشی که آخرت خویش را به جهان مفروشد. نادانی که از دانشجویی تکبر نورزد، زیرا دانا دانش خود را بپوشاند و توانگر چشم تنگی ورزد و تهی دستی که آخرت خویش را به جهان بفروشد و نادان از دانشجویی تکبر کند. جهان پسا پس باز گردد در این حال افزونی مساجد و بسیاری افرادی که در آن ها رفت آمد می کنند شما را مفریبد. پرسیدند ای علی در این زمانه چگونه باید زندگانی کرد؟ گفت: در آشکار با مردمان معاشرت کنید و در درون از آنان کناره گیرید. برای هر که همان چیزیست که کند و با هر که دوستار است بر انگیخته گردد با همه اینها نومید مباشید و امیدوار گشایش از خدا باشید».

***ترجمه فهری زنجانی: (پایداری دین بوسیله چهار کس است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دین با چهار کس برپا است.

دانشمند گویا که بدانش خویش عمل کند، ثروتمندی که از ما زاد ثروت اش بر اهل دین خدا دریغ نورزد و فقیری که آخرتش را بدنیا نفروشد و نادانی که از دانشجوئی تکبر نکند پس هنگامی که دانشمند دانش خویش را پنهان کند و ثروتمند به مال خود بخل ورزد و فقیر آخرتش را بدنیا بفروشد و نادان از دانش طلبی تکبر نماید دنیا پس پس بعقب باز گردد.

بنا بر این زیاد شدن مسجدها و مردمی که در آنها رفت و آمد کنند شما را نفریبد عرض شد: یا امیر المؤمنین در چنین روزگاری وظیفه زندگی چیست؟ فرمود: در ظاهر با آنان آمیزش داشته باشید ولی در باطن با آنان مخالفت ورزید که هر کس نتیجه کردار خود را خواهد برد و با هر کس دوست باشد با او محشور خواهد بود و با این حال بانتظار فرج از جانب خداوند باشید.

****ترجمه جعفری: (پایداری دین با چهار نفر است)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پایداری دین با چهار نفر است: دانشمندی که دانش خود را اظهار می کند و آن را به کار می برد و ثروتمندی که در بخشش به اهل دین خدا بخل نمی ورزد و فقیری که آخرتش را به دنیا نمی فروشد و جاهلی که از طلب علم تکبر نمی کند. پس چون عالم علم خود را پنهان سازد و ثروتمندی در مال خود بخل ورزد و فقیر آخرتش را به دنیایش بفروشد و جاهل از طلب علم تکبر کند، دنیا به عقب بر می گردد. پس شما را زیاد بودن مساجد و رفت آمد اجساد مردم در آنها فریب ندهد.

گفته شد: یا امیر المؤمنین زندگی در این زمان چگونه است؟ فرمود: با آنان در ظاهر در آمیزید ولی در باطن مخالفت کنید، برای مرد همان می ماند که کسب کرده و او با کسی است که دوستش دارد و با این حال همواره منتظر فرج از سوی خداوند باشید.

غفر الله عز و جل لرجل کان سهلا فی أربعه أحوال

«6»- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمٍ السَّرَخْسِيُّ الْفَقِيهُ بِسَرَخْسَ قَالَ حَدَّثَنَا

ص: 197

أَبُو الْوَلِيدِ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الشَّامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عَطَاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ بْنُ يُونُسَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَطَاءِ بْنِ سَائِبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِرَجُلٍ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانَ سَهْلًا إِذَا بَاعَ سَهْلًا إِذَا اشْتَرَى سَهْلًا إِذَا قَضَى سَهْلًا إِذَا اقْتَضَى.

*ترجمه کمره ای: (مردیکه در چهار مورد سخت گیر نباشد خدا او را بیامرزد)

رسول خدا فرمود خدا مردی را که پیش از شماها بود برای آنکه در خرید و فروش و داد و ستد سهل میگرفت و سختی نمیکرد آمرزید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه در چهار جای سخت گیر نباشد خدای او را بیامرزاد)

پیامبر گفته:

«خدا مردی را که پیش از شما بود برای آنکه در خرید و فروش و داوری آسان می گرفت و سختی نمی کرد آمرزید».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند کسی را که در چهار مورد سخت گیر نبود آمرزید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل مردی را از پیشینیان که در خرید و فروش و داد و ستد سخت نمیگرفت آمرزید.

****ترجمه جعفری: (خداوند مردی را که در چهار حالت آسان می گرفت، آمرزید)

محمد بن منکدر از جابر بن عبد اللَّه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند مردی را که پیش از شما بود و در چهار حالت آسان می گرفت آمرزید. او وقتی می فروخت آسان می گرفت و وقتی می خرید آسان می گرفت و چون داوری می کرد آسان می گرفت و چون از کسی داوری می خواست آسان می گرفت.

مطلوبات الناس فی الدنیا الفانیه أربعه

«7»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام مَطْلُوبَاتُ النَّاسِ فِی الدُّنْيَا الْفَانِيَهِ أَرْبَعَهٌ الْغِنَی وَ الدَّعَهُ وَ قِلَّهُ الِاهْتِمَامِ وَ الْعِزُّ فَأَمَّا الْغِنَی فَمَوْجُودٌ فِی الْقَنَاعَهِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِی كَثْرَهِ الْمَالِ لَمْ يَجِدْهُ وَ أَمَّا الدَّعَهُ فَمَوْجُودَهٌ فِی خِفَّهِ الْمَحْمِلِ فَمَنْ طَلَبَهَا فِی ثِقْلِهِ لَمْ يَجِدْهَا وَ أَمَّا قِلَّهُ الِاهْتِمَامِ فَمَوْجُودَهٌ فِی قِلَّهِ الشُّغُلِ فَمَنْ طَلَبَهَا مَعَ كَثْرَتِهِ لَمْ يَجِدْهَا وَ أَمَّا الْعِزُّ فَمَوْجُودٌ فِی خِدْمَهِ الْخَالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِی خِدْمَهِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَجِدْهُ.

*ترجمه کمره ای: (منظور مردم در این دنیای فانی چهار است)

امام ششم فرمود منظور مردم در این دنیای فانی چهار است، بی نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت، بی نیازی در قناعت است هر کس آن را در مال بسیار بجوید، نخواهد یافت، آسایش در سبک باریست هر کس بار خود را سنگین کند آن را نیابد، فراغت خاطر در کمی مشاغل است هر کس در کثرت مشاغل آن را بجوید نیابد، عزت در فرمان برداری خداست هر کس از راه خدمت مردم آن را بجوید نیابد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خواست مردم در این جهان چهار است)

امام صادق گفته: «خواست مردمان در این جهان ناپایدار چهار است: بی نیازی، آسایش، دل آرامی، ارجمندی، بی نیازی در خرسندیست.

هر که آن را در خواسته بسیار جوید البته نخواهد یافت. آسایش و راحتی در سبکباریست هر که بار خویش را سنگین سازد آن را نخواهد یافت، دل آرامی در اندکی کار و پیشه است هر که آن را در افزونی کارها جوید نیابد. ارجمندی در فرمان برداری خدایست هر که آن را از راه خدمت مردمان جوید نیابد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خواسته مردم در دنیای فانی چهار چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خواسته مردم در دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی و آسایش، و کمتر غمناک بودن و عزت، اما بی نیازی در

قناعت است و هر کس آن را در زیادی ثروت بجوید نخواهد یافت و اما آسایش در سبکباری است و هر کس بزیر بار سنگین رود روی آسایش را نخواهد دید و اما کمتر غمناک بودن در کم شغلی و هر کس آن را در پر شغلی بجوید نخواهد یافت و اما عزت در فرمانبرداری آفریدگار است و هر کس آن را در فرمانبرداری آفریدگان بجوید نخواهد یافت.

****ترجمه جعفری: (خواسته های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است)

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خواسته های مردم در دنیای فانی چهار چیز است: ثروت و راحتی و کم بودن مشغله فکری و عزت. ثروت در قناعت است هر کس آن را در فزونی مال جستجو کند نمی یابد، و راحتی در سبکباری است، هر کسی آن را در سنگینی بارش جستجو کند نمی یابد، و کم بودن مشغله فکری در کم بودن اشتغال است، هر کس آن را در اشتغال بیشتر جستجو کند، نمی یابد و عزت در اطاعت خالق است هر کس آن را در اطاعت مخلوق جستجو کند نمی یابد.

لا یؤمن عبد حتی یؤمن بأربعه

«8»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَیْمَهَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ حَجَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِیکٌ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ خِرَاشٍ (1) عَنْ عَلِیٍّ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا یُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّی یُؤْمِنَ بِأَرْبَعَهٍ حَتَّی یَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ بَعَثَنِی

1- ربعی بکسر اوله و سکون الموحده ابن خراش قیل بالحاء المهمله و الراء و آخره معجمه-: أبو مریم العبسی الکوفیّ ثقه عابد مخضرم. و ضبطه المیرزا فی هامش الوسیط علی ما فی هامش البحار بالخاء المعجمه المکسوره و الراء و الشین. و قال البرقی فی رجاله «ربعی و مسعود ابنا خراش العبسیان» کانا من خواص أمیر المؤمنین علیه السّلام.

بِالْحَقِّ وَ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ.

*ترجمه کمره ای: (بنده مؤمن نباشد تا بچهار چیز عقیده داشته باشد)

رسول خدا فرمود هیچ بنده ای مؤمن نیست تا عقیده داشته باشد که خدا یکی است و من رسول خدایم، براستی مرا مبعوث کرده و عقیده داشته باشد زندگی و قیامت حق است و عقیده داشته باشد بقضا و قدر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بنده مؤمن نباشد تا به چهار چیز باور داشته باشد)

پیامبر گفته: «بنده مؤمن به خدا نیست تا عقیده داشته باشد به یگانگی خدا و پیامبری من و عقیده به قیامت و اعتقاد به قضا و قدر خدا».

***ترجمه فهری زنجانی: (هیچ بنده ای ایمان نخواهد داشت تا آنکه بچهار چیز عقیده مند باشد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای ایمان نخواهد داشت تا آنکه بچهار چیز عقیده مند باشد:

گواهی دهد که جز خدای یگانه خدائی نیست و شریک ندارد و من فرستاده خداوندم که بحق مرا مبعوث فرموده و تا عقیده مند باشد به رستاخیز پس از مرگ و عقیده داشته باشد به تقدیرات الهی.

****ترجمه جعفری: (هیچ بنده ای ایمان ندارد مگر اینکه به چهار چیز ایمان داشته باشد)

ربیع بن خرّاش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای ایمان ندارد مگر اینکه به چهار چیز ایمان داشته باشد: گواهی دهد که معبودی جز اللّه نیست و او یگانه است و شریکی ندارد و اینکه من پیامبر خدا هستم، مرا مبعوث به حق کرده و اینکه به زندگی پس از مرگ ایمان داشته باشد و اینکه قضا و قدر الهی را باور کند.

كان لأمير المؤمنين عليه السّلام أربعه خواتيم

«9»- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ وَارَةَ الرَّازِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْفَرْيَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ السُّدِّي (2) عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ قَالَ: كَانَ لِعَلِيٍّ عليه السّلام أَرْبَعَةُ خَوَاتِيمَ يَتَخَتَّمُ بِهَا يَاقُوتٌ لِنُبْلِهِ وَ فَيْرُوزَجٌ لِنُصْرَتِهِ وَ الْحَدِيدُ الصِّينِيُّ لِقُوَّتِهِ وَ عَقِيقٌ لِحِرْزِهِ وَ كَانَ نَقْشُ الْيَاقُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ نَقْشُ الْفَيْرُوزَجِ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ نَقْشُ الْحَدِيدِ الصِّينِيِّ الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ نَقْشُ الْعَقِيقِ ثَلَاثَةُ أَسْطُرٍ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین چهار انگشتر داشت)

عبد جبر گوید علی علیه السّلام چهار انگشتر داشت که بانگشت میکرد یک یاقوت بمنظور بزرگواری آن و یک فیروزه برای نصرت و یک حدید چینی برای قوت و یک عقیق برای حفظ، نقش یاقوت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ الملک الحق المبین بود؛ نقش فیروزه اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُ، نقش حدید چینی الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً. نقش عقیق سه سطر بود ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ استغفر اللَّه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی را چهار انگشترین بود)

عبد خیر گفته: علی علیه السّلام چهار انگشترین داشت که به انگشت می کرد: یاقوت برای بزرگواری آن و فیروزه برای یاری و آهن چینی برای نیرو و عقیق برای نگاهداری. نقش یاقوت چنین بود:

لا اله الا اللَّه الملک الحق المبین

، نقش فیروزه چنین بود:

اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ*

. نقش آهن چینی چنین بود:

الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً*

. نقش عقیق چنین بود سه سطر:

ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ استغفر اللَّه.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین را چهار انگشتر بود)

عبد خیر گوید: علی علیه السّلام را چهار انگشتر بود که بانگشت میکرد: یاقوت بخاطر نجابت و بزرگواری خویش فیروزه بمنظور پیروزی خود، حدید چینی برای قوتش، عقیق بجهت محفوظ ماندن و نقش یاقوت لا اله الا اللّه الملک الحق المبین بود و نقش فیروزه اللّه الملک الحق و نقش حدید چینی العزه للّه جمیعاً و نقش عقیق در سه سطر ما شاء اللّه، لا قوه الا باللّه، استغفر اللّه.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام چهار انگشتر داشت)

عبد خیر می گوید: امیر المؤمنین علی علیه السّلام چهار انگشتر داشت که به انگشت می کرد: انگشتر یاقوت برای بزرگواریش و انگشتر فیروزه برای پیروزیش و انگشتری از آهن چینی برای قوتش و انگشتر عقیق برای حفظش، نوشته روی انگشتر یاقوت عبارت بود از: «لا اله الا اللّه الملک الحق المبین» و نوشته روی انگشتر فیروزه چنین بود: «اللّه الملک الحق» و نوشته روی انگشتر آهن چینی چنین بود «العزّ لله جمیعا» و نوشته روی انگشتر عقیق در سه سطر چنین بود: «ما شاء اللّه، لا قوه الا بالله، استغفر اللّه».

أربع سور شیبت النبی صلّی الله علیه و آله

«10»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَیْدَانَ وَ عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْبَجَلِیَّانِ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو کُرَیْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاوِیَهُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَیْبَانُ (3) عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو بَکْرٍ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْرَعَ إِلَیْکَ الشَّیْبُ قَالَ شَیَّبَتْنِی هُودُ وَ الْوَاقِعَهُ وَ الْمُرْسَلَاتُ وَ عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ.

*ترجمه کمره ای: (چهار سوره پیغمبر را پیر کرد)

ابو بکر عرض کرد یا رسول اللّه زود پیر شدی، فرمود سوره هود، واقعه و المرسلات و عم یتسائلون مرا پیر کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار سوره پیامبر را شکسته کرد)

ابو بکر گفت: ای پیامبر خدا زود شکسته شدی. گفت: «سوره هود و سوره اذا وقعه و سوره و المرسلات و سوره عم یتساءلون مرا شکسته کرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار سوره پیغمبر را پیر کرد)

ابن عباس گوید: ابو بکر عرض کرد: یا رسول اللَّه چه زود سپید موی گشتی، فرمود:

سوره های هود و الواقعه و مرسلات و عم یتسائلون موی مرا سپید کرد.

****ترجمه جعفری: (چهار سوره پیامبر صلی الله علیه و آله را پیر کرد)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که ابو بکر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللّه پیری زودرس به سراغ تو آمد، فرمود: سوره هود و سوره واقعه و سوره مرسلات و سوره عم یتسائلون مرا پیر کرد.

1- محمّد بن مسلم بن عثمان الرازیّ أبو عبد اللّه ابن واره قال النسائی ثقه. و هو ممن یروی عن محمّد بن یوسف بن واقد أبو عبد اللّه الفریابی.
2- إسماعیل بن عبد الرحمن بن أبی کریمه السدی أبو محمّد القرشیّ المفسر قیل کان یقعد فی سده باب الجامع فسمی السدی. و هو یروی عن عبد خیر بن یزید أبی عماره الکوفیّ الذی ادرک الجاهلیه، و روی عن ابن مسعود و زید بن أرقم و علی علیه السّلام و عائشه.
3- هو شیبان بن عبد الرحمن التمیمی مولاهم النحوی ثقه. و أبو إسحاق هو السبیعی کما فی التهذیب.

اعتمر النبی صلّی الله علیه و آله أربع عمر

«11»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّافِعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّی قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (1) عَنْ عَمْرٍو عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلّی الله علیه و آله اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرٍ عُمْرَهَ الْحُدَیْبِیَهِ وَ عُمْرَهَ الْقَضَاءِ مِنْ قَابِلٍ وَ الثَّالِثَهَ مِنْ جِعْرَانَهَ (2) وَ الرَّابِعَهَ الَّتِی مَعَ حِجَّتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر بعد از هجرت چهار عمره بجا آورد)

ابن عباس گوید پیغمبر صلّی الله علیه و آله چهار عمره کرد، حدیبیه، عمره القضا در سال آینده آن سوم از جعرانه چهارم در حجه الوداع.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر پس از هجرت چهار عمره گزارد)

ابن عباس گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله چهار عمره گزارد: عمره حدیبیه، عمره القضا در سال آینده آن، سوم از جعرانه، چهارم در حجه الوداع.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر چهار بار عمره بجا آورد)

ابن عباس گوید: پیغمبر چهار بار عمره بجای آورد عمره حدیبیه و عمره قضا در سال آینده و سومین عمره از جعرانه بود و چهارمین عمره اش با حجی بود که بجا آورد.

شرح: رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین بار از مسجد شجره که ذو الحلیفهاش گویند احرام عمره بست و چون به حدیبیه که نام چاهی است در نزدیکی مکه رسید مشرکین نگذاشتند آن حضرت داخل مکه شود و در نتیجه مصالحه بر این قرار گرفت که حضرت باز گردد و سال آینده بمکه داخل شود.

لذا حضرت شتر قربانی خود را در همان جا نحر کرده و از احرام بیرون آمد و بسوی مدینه باز گشت و ابن عباس این عمره را عمره حدیبیه نامیده باین جهت است که حضرت در حدیبیه از احرام بیرون آمد و چون سال آینده فرا رسید حضرت با اصحاب خود آماده احرام بستن شدند بمنظور قضای عمره سال گذشته لذا عمره القضایش گفتند و جعرانه نام محلی

است میان مکه و طائف که رسول خدا هنگامی که از غزوه طائف بازمی گشت با مسلمانان بجعرانه رسید که منزلی است میان مکه و طائف و در آنجا غنائم جنگ حنین را میان مسلمانان تقسیم فرمود و از همان جا احرام عمره بست و شبانه بمنظور انجام عمره داخل مکه شد.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار بار عمره به جا آورد)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار بار عمره به جا آورد: عمره حدیبیه، عمره قضا در سال بعد از آن، عمره سوم از جعرانه و عمره چهارم همراه با حجّش بود (منظور روایت عمره هایی است که آن حضرت پس از هجرت به مدینه به جا آورد و گر نه هنگامی که در مکه بود عمره های بسیاری به جای آورده بود)

يعرف الإمام بأربع خصال

«12»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ النَّصْرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام بِمَ یُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ بِالسَّکِینَهِ وَ الْوَقَارِ وَ الْعِلْمِ وَ الْوَصِیَّهِ.

«13»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَی (3) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِذَا مَضَی عَالِمُکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ فَبِأَیِّ شَیْ ءٍ یَعْرِفُونَ مَنْ یَجِی ءُ بَعْدَهُ قَالَ بِالْهُدَی وَ الْإِطْرَاقِ وَ إِقْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ بِالْفَضْلِ وَ لَا یُسْأَلُ عَنْ شَیْ ءٍ مِمَّا بَیْنَ صَدَفَیْهَا إِلَّا أَجَابَ فِیهِ (4).

*ترجمه کمره ای: (امام بچهار خصلت شناخته می شود)

حارث بن مغیره گوید بامام ششم گفتم بچه نشانه صاحب امامت شناخته شود، فرمود باطمینان قلب و وقار و دانش و وصیت امام پیش، ابی جارود گوید به امام پنجم گفتم قربانت گردم چون دانشمند خانواده شما بمیرد جانشین وی بچه نشانه شناخته می شود فرمود بروش نیکو و سنگینی و اعتراف آل محمد بفضیلت او و از هر چه سؤال شود جواب گوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشوا به چهار چیز شناخته می شود)

حارث بن مغیره گفته: به امام صادق گفتم به چه نشانه مدعی پیشوایی شناخته می گردد؟. گفت: «به آرامش دل و سنگینی و بردباری و دانش و سفارش پیشوای پیشین برای او».

ابو جارود گفته: به امام محمد باقر گفتم: برخی تو گردم.

هر گاه دانای خانواده شما بمیرد جانشین وی به چه شناخته می گردد؟. گفت: «به روش نیکو و سنگینی و تصدیق خانواده پیامبر به فزونی او و از هر چه پرسند پاسخ گوید».

***ترجمه فهری زنجانی: (امام با چهار خصلت شناخته می شود)

حارث بن مغیره نصری گوید: بامام صادق عرض کردم این کار: (امامت) بچه شناخته می شود؟ فرمود: به آرامش دل و وقار و دانش و وصیت امام پیشین.

ابی الجارود گوید: امام باقر را گفتم: فدایت شوم چون دانشمند خاندان شما از دنیا بگذرد جانشین وی بچه نشانه ای شناخته می شود؟ فرمود: بروش نیکو و رفتار سنگین و اعتراف آل محمد به برتری او و پاسخ گو باشد به آنچه درد و جانب او است (از دنیا و آخرت).

****ترجمه جعفری: (امام با چهار نشانه شناخته می شود)

حارث بن مغیره نصری می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: صاحب این امر با چه علامتی شناخته می شود؟ فرمود: با آرامش و وقار و علم و وصیت (یعنی امام قبلی به امامت او وصیت کرده باشد).

ابو الجارود نقل می کند که به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت گردم، وقتی عالم خاندان شما از دنیا رفت کسی که پس از او می آید با چه علامتی شناخته می شود؟

فرمود: با هدایت یافتگی و بزرگواری و اقرار آل محمد به برتری او و اینکه از چیزی که در دنیاست از او پرسیده نشود مگر اینکه پاسخ بگوید.

1- هو داود بن عبد الرحمن بن شابور أبو سليمان المكى ثقه يروى عن عمرو بن شعيب عن عكرمه البربرى مولى ابن عبّاس.
2- يعنى حين منصرفه من غزوه الطائف أتى صلّى الله عليه و آله مع المسلمين الجعرّانه- و هو منزل بين الطائف و مكّه- و قسم غنائم حنين و أحرم منها و دخل مكّه ليلا معتمرا.
3- كذا فى جميع النسخ و لعله كان «محمّد بن أحمد بن يحيى» فصحّف.
4- الصدف- بالتحريک-: الجانب و الناحيه، و الضمير راجع الى الدنيا.

قول النبی صلّی الله علیه و آله فضلت بأربع

«14»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُجَاهِدُ بْنُ أَعْيَنَ أَبُو الْحَجَّاجِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي الْعَوَّامِ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ قَالَ أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّمِيمِيُّ عَنْ سَيَّارٍ (1) عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فُضِّلْتُ بِأَرْبَعٍ جُعِلَتْ لِأُمَّتِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً وَ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَرَادَ الصَّلَاةَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً وَ وَجَدَ الْأَرْضَ فَقَدْ جُعِلَتْ لَهُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ يَسِيرُ بَيْنَ يَدَيَّ وَ أُحِلَّتْ لِأُمَّتِيَ الْغَنَائِمُ (2) وَ أُرْسِلْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر که بچهار چیز فضیلت بر پیغمبران دیگر یافته ام)

ابی امامه گفته است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بچهار چیز برتری یافتم، همه زمین برای امت من مسجد و پاک کننده قرار داده شده و هر کس از امتم بخواهد نماز کند و آب نداشته باشد و خاک بیابد برای او محل نماز و وسیله پاکی است، تا مسافت یکماه بهراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من میرفت، غنیمت جنگ بر امت من حلال شد و من بهمه مردم مبعوثم.

شرح: مقصود از اینکه بهمه مردم مبعوث شدم اینست که خاتم انبیاء بود و مردم آینده تا روز قیامت امت او هستند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر به چهار چیز بر پیامبران دیگر برتری یافت)

ابو امامه گفته: پیامبر می گفته: «به چهار چیز برتری یافتم: همه زمین برای پیروان من مسجد و پاک شونده گردانیده شده و هر که از پیروان من خواسته باشد نماز گزارد و آب نداشته باشد خاک برای وی جای وضو و وسیله پاکی ست، تا مسافت یک ماه به هراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من می رفت. سود جنگ بر پیروان من حلال شد و من بر همه مردم پیامبر شدم».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار پیغمبر: با چهار چیز از پیغمبران دیگر برترم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با چهار چیز از پیغمبران دیگر برترم.

1- تمام روی زمین برای امت من سجده گاه و پاک کننده است هر کس از امت من که بخواهد نماز بگذارد و دسترسی بآب نداشته باشد و خاک بیابد همان خاک برای او سجده گاه و پاک کننده است.

2- هراسی از من در دل دشمنانم بود که بآن یاری میشدم و یک ماهه راه پیشاپیش من میرفت.

3- فرآورده های میدان جنگ بر امت من حلال شد.

4- و بر همه مردم مبعوث گشتم.

شرح: امت های پیشین اجازه نماز خواندن جز در کلیساها و معبدهاشان نداشتند لذا در روایتی از رسول خدا است که فرمود خانه های خود را با تلاوت قرآن روشن و پر نور سازید و مانند قبرستان تاریک اش نکنید هم چنان که یهود و نصاری کردند در کلیساهای خود نماز گزاردند و خانه های خود را تعطیل نمودند ... و امت های پیشین را جهاد با کفار روا نبود و اگر هم جهاد میکردند حق استفاده از غنائم جنگی را نداشتند بلکه آنها را در یک جا جمع مینمودند و آتشی از جانب خداوند می رسید و آنها را میسوزاند ولی غنائم برای این امت حلال گردید، و غرض از مبعوث گشتن بر همه مردم تمام مردم زمان پیغمبر و مردمان زمانهای بعدی است تا روز قیامت که ملازم با خاتمیت است و گر نه بعضی از پیغمبران اولی العزم نیز بر همه مردم زمان خود تا زمان پیغمبر بعدی مبعوث بودند.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که با چهار چیز برتری یافته ام)

ابو امامه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: با چهار چیز برتری یافته ام:

زمین برای امّت من محل سجده و پاک کننده قرار داده شده، و هر کس از امت من اراده نماز کند و آب پیدا نکند و زمین در اختیارش باشد، برای او سجده گاه و پاک کننده قرار داده شده است، و با هراس در دل دشمن که به مسافت یک ماه، پیش روی من حرکت می کرد، بر دشمن پیروز شدم، و

غنیمت های جنگی بر امّت من حلال شد، و من به تمام مردم عالم مبعوث شدم.

خیر الصحابه أربعه و خیر السرایا أربعمائه و خیر الجیوش أربعه آلاف

«15»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَكِيمٍ الْعَسْكَرِيُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدَانَ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ لُوَيْنٍ (4) قَالَ حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ .

ص: 201

1- الظاهر المراد بیزید یزید بن محمّد بن عبد الصمد و هو ثقه صدوق. و بسلیمان التمیمی سلیمان عبد الرحمن و هو أیضا صدوق مستقیم الحدیث. و بسیار سیار الاموی الدمشقی الذی ذکره ابن حبان فی الثقات. و أبو امامه هو صدی- بالتصغیر- ابن عجلان بن وهب و هو آخر من مات من الصحابه بالشام.
2- المشهور أن حل الغنیمه من خصائص هذه الأمه و أن الأمم المتقدمه لم یبح لهم الغنائم و قال فی السراج المنیر: لا یحل لهم منها شی ء بل کانت تجمع فتأتی نار من السماء فتحرقها.
3- هو أبو أحمد الحسن بن عبد اللّه بن سعید بن إسماعیل بن زید بن حکیم اللغوی العلامه و الظاهر زیاده «بن الحسن» من النسّاخ. راجع معجم الأدباء ج 4 ص 124 و اللباب ج 2 ص 136.
4- محمّد بن سلیمان بن حبیب الأسدی أبو جعفر العلّاف الکوفیّ ثمّ المصیصی لقبه لوین- بالتصغیر- ثقه. یروی عن حبان بن علی العنزی و هو یروی عن عقیل بن خالد.

عَقِيلٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خَيْرُ الصَّحَابَهِ أَرْبَعَهٌ وَ خَيْرُ السَّرَايَا أَرْبَعُمِائَهٍ وَ خَيْرُ الْجُيُوشِ أَرْبَعَهُ آلَافٍ وَ لَنْ يُهْزَمَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفٌ مِنْ قِلَّهٍ إِذَا صَبَرُوا وَ صَدَقُوا.

*ترجمه کمره ای: (بهترین اندازه رفیقان سفر چهار است و بهترین اندازه قشون های اعزامی چهار صد تن و بهترین لشکر چهار هزار)

رسول خدا فرمود بهترین رفیقان سفر چهارند نمیخورند و بهترین قشون اعزامی چهار صد و بهترین لشکر چهار هزار و دوازده هزار تن از کمی عدد هرگز شکست نخورند بشرط اینکه پایدار و صمیمی باشند.

شرح: طبقه بندی قشون باین ترتیب از نظر وضعیت نظامی عربستان و جنگ با اسلحه بسیار قدیم بوده که عبارت از شمشیر و نیزه و تیر و کمانست با ملاحظه اینکه وسائل سواره نظام منحصر باسب و شتر بوده و این منافات با اوضاع نظامی این دوره ندارد که در جبهه های جنگ از برق و بخار و صنایع دیگر استفاده می شود و شماره هر لشکری بدهها هزار میرسد و در جبهه های وسیع صدها هزار لشکر در عملیات جنگی شرکت میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکوترین اندازه یاران بسیج چهار است و بهترین اندازه سپاه های فرستادنی چهار صد تن و خوب ترین لشکر چهار هزار است)

پیامبر گفته: «نیکوترین یاران سفر چهارند و بهترین سپاه فرستادنی چهار صد و خوب ترین لشکر چهار هزار، و دوازده هزار تن از اندکی شمار هرگز شکست نخورند هر گاه ثابت و پایدار باشند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین یاران سفر چهار نفر و بهترین دسته قشون های اعزامی دسته چهار صد نفری است و بهترین لشکر، چهار هزار)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین یاران سفر چهار نفر و بهترین دسته قشون اعزامی دسته چهار صد نفری و بهترین لشکر چهار هزار است و لشکر دوازده هزار نفری اگر پایداری کنند و صمیمی باشند از لحاظ افراد کم بود ندارند و هرگز شکست پذیر نخواهند بود.

****ترجمه جعفری: (بهترین یاران چهار نفرند و بهترین سریه ها چهار صد نفرند و بهترین لشکرها چهار هزار نفرند)

عبید اللَّه بن عبد اللَّه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بهترین یاران (که هم فکر و یا هم سفر باشند) چهار نفرند (نه کم و نه زیاد) و بهترین سریه ها (سپاه اعزامی) چهار صد نفرند و بهترین لشکرها چهار هزار نفرند. (این تقسیم بندی نظامی مربوط به زمان پیامبر بود و هر زمانی شرایط خاص خود را دارد)

من أعطی أربعا لم یحرم أربعا

«16»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بَدْرُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْقَاضِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُنْذِرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السّلام مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعاً لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعاً مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الِاسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ التَّوْبَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الصَّبْرَ لَمْ يُحْرَمِ الْأَجْرَ.

*ترجمه کمره ای: (بکسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نماند)

امام ششم فرمود به کسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نیست، به کسی که توفیق دعا داده شود از استجابت آن محروم نیست به کسی که توفیق استغفار داده شود، از توبه محروم نیست، بکسی که توفیق شکر نعمت عطا شود، از فزونی آن باز نماند، به کسی که صبر و شکیبائی عطا شود از اجر آن محروم نشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد)

امام صادق گفته: «به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد: به آنکه کامیابی خواندن خدا داده شده از برآوردن آن نومید نگردد، به آنکه توفیق آمرزش خواهی داده شود از بازگشت به خدا نومید نگردد، به آنکه

توفیق سپاسگزاری نعمت داده شود، از افزونی آن باز نماند، به آنکه شکیبایی داده شود از مزد آن نومید نگردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنکه از چهار چیز بهره مند است از چهار چیز بی بهره نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس از چهار چیز بهره مند است از چهار چیز بی بهره نیست آنکه از دعا بهره مند است از پذیرش بی بهره نیست و آنکه از استغفار بهره مند است از توبه محروم نگردد و آنکه را توفیق شکر نعمت داده شود از فزون گشتن نعمت بی بهره نماند و آن را که شکیبائی داده شده است از پاداش آن بی بهره نخواهد بود.

****ترجمه جعفری: (به هر کس چهار چیز داده شد، از چهار چیز محروم نگردید)

ابو الصباح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به هر کس که چهار چیز داده شد، از چهار چیز محروم نمی شود: به هر کس دعا داده شد از اجابت محروم نمی شود، و به هر کس استغفار داده شد از توبه محروم نمی شود، و به هر کس شکر داده شد از افزونی نعمت محروم نمی شود، و به هر کس صبر داده شد از پاداش محروم نمی شود.

أربعه أشياء أعطيت سمع الخلائق

«17»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَائِذٍ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَةٌ أُوتُوا (1) سَمْعَ الْخَلَائِقِالنَّبِيُّ صلّى الله علیه و آله (2) وَ حُورُ الْعِينِ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صلّى الله علیه و آله وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ (3) إِلَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ وَ سَمِعَهُ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ (4) إِلَّا سَمِعْنَهُ وَ قُلْنَ يَا رَبَّنَا إِنَّ فُلَاناً قَدْ خَطَبَنَا إِلَيْكَ فَزَوِّجْنَا مِنْهُ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ إِلَّا قَالَتِ الْجَنَّةُ اللَّهُمَّ أَسْكِنْهُ فِيَّ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَالَتِ النَّارُ يَا رَبِّ أَجِرْهُ مِنِّي.

*ترجمه کمره ای: (بچهار چیز گوشی داده شده که کلام بنی آدم را می شنوند)

امام ششم فرمود:

چهارند که سخن جمیع بنی آدم را میشنوند پیغمبر صلّی الله علیه و آله و حور العین و بهشت و دوزخ هیچ بنده ای نیست که صلوات و سلام به پیغمبر اسلام بفرستد مگر آنکه بآن حضرت میرسد و آن را میشنود هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا از حور العین بمن تزویج کن مگر آنکه حور العین آن دعا را میشنوند و میگویند پروردگارا فلان کس ما را از تو خواستگاری کرده ما را باو تزویج کن، هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا مرا ببهشت ببر مگر آنکه بهشت عرض میکند خدایا او را در من نشیمن بده کسی نیست که از دوزخ بخدا پناه برد مگر آنکه آتش می شنود و میگوید پروردگارا او را از من پناه ده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به چهار چیز گوشی داده شده که گفتار آدمی را می شنوند)

امام صادق گفته:

«چهار گوش است که گفتار همه آدمیان را می شنوند: پیامبر صلّی الله علیه و آله و حور العین و بهشت و دوزخ.

بنده یی نیست که به پیامبر درود فرستاد مگر آنکه بدو می رسد و کسی نیست که بگوید: خدایا از حور العین به من روزی کن مگر آنکه حور می شنود و از پروردگار خواهد که او را به تو همسر گرداند و کسی نیست که بهشت جاویدان را خواهد مگر آنکه بهشت از خدا خواهد که وی را بدان جا درآورند و کسی نیست که از دوزخ به خدا پناه برد مگر آنکه دوزخ از خدا خواهد که او را از آن دور گرداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بچهار چیز شنوائی از همه آفرینش داده شده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز است که سخن همه مردم را می شنوند پیغمبر و حور العین و بهشت و دوزخ هیچ بنده ای نیست که بر پیغمبر درود بفرستد و سلام بر او کند مگر اینکه درود و سلام او را پیغمبر میشنود و هیچ کس نیست که بگوید بار الها مرا با حور العین همسر گردان مگر اینکه حور العین گفتار او را بشنوند و بگویند ای پروردگار ما فلانی از ما خواستگاری نمود ما را بهمسری او درآور و هیچ کس نیست که بگوید بار الها مرا داخل بهشت بفرما مگر اینکه بهشت میگوید بار الها این گوینده

را در من جایگزین فرما و هیچ کس نیست که از آتش دوزخ بخداوند پناه ببرد مگر اینکه آتش گوید پروردگارا او را از من پناه ده.

****ترجمه جعفری: (به چهار چیز گوش داده شده که سخن مردم را می شنود)

عائذ احمسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به چهار چیز گوش داده شده که سخن مردم را بشنود: پیامبر و حوریان بهشتی و بهشت و جهنم. هیچ بنده ای به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلوات و سلام نمی فرستد مگر اینکه به او می رسد و او آن را می شنود، و کسی نیست که بگوید: خدایا مرا با حور العین تزویج کن، مگر اینکه آنها می شنوند و می گویند: پروردگارا فلانی از ما خواستگاری کرد ما را به ازدواج او در آور، و کسی نیست که بگوید: خدایا مرا به بهشت وارد کن، مگر اینکه بهشت می گوید: خدایا او را در من ساکن گردان. و کسی نیست که از آتش دوزخ به خدا پناه ببرد مگر اینکه آتش بگوید: پروردگارا او را از من دور ساز و پناه بده.

1- فی بعض النسخ «اعطیت».
2- قوله «سمع الخلائق» أی سمع کلام الخلائق.
3- و فی أکثر النسخ المخطوطه «أو یسلم».
4- فی بعض النسخ «زوجنا ..».

أَرْبَعَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ

«18»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ نُمَيْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی أُمَامَهَ (1) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله أَرْبَعَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَاقٌّ وَ مَنَّانٌ وَ مُكَذِّبٌ بِالْقَدَرِ وَ مُدْمِنُ خَمْرٍ.

*ترجمه کمره ای: (خدا در روز قیامت بچهار کس نظر نکند)

رسول خدا فرمود چهار کسند که در روز قیامت خدا بآن ها نظر نکند؛ عاق پدر و مادر، منت گذار، کسی که قضا و قدر را دروغ میداند، دائم الخمر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به چهار کس در قیامت ننگرد)

پیامبر گفته: «چهار تن اند که خدا در قیامت بدیشان ننگرد: عاق پدر و مادر. منت گذار، آنکه قضا و قدر را دروغ پندارد، باده گسار».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کس را خداوند در روز قیامت نظر نکند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار کس را خداوند در روز قیامت نظر رحمت نکند: فرزند نافرمان پدر و مادر، منت گذار و کسی که تقدیرات خداوند دروغ پندارد و میگسار.

****ترجمه جعفری: (چهار نفرند که خداوند روز قیامت به آنان نگاه نمی کند)

ابو امامه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چهار نفرند که خداوند روز قیامت به آنان نگاه نمی کند: عاق والدین و کسی که منت می گذارد و کسی که قضا و قدر الهی را دروغ می پندارد و کسی که به خوردن شراب مداومت می کند.

الرکبان یوم القیامه أربعه

«19»- أَخْبَرَنِی أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَیْدَانَ الْبَلْخِیُّ فِیمَا قَرَأَهُ عَلَیْهِ أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ عُقْدَهَ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْمُثَنَّی قَالَ حَدَّثَنِی زَیْدُ بْنُ حُبَابٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهِیعَهَ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ رَبِیعَهَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَا فِی الْقِیَامَهِ رَاکِبٌ غَیْرُنَا وَ نَحْنُ أَرْبَعَهٌ فَقَامَ إِلَیْهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَمَّا أَنَا فَعَلَی الْبُرَاقِ وَ وَجْهُهَا کَوَجْهِ الْإِنْسَانِ (2) وَ خَدُّهَا کَخَدِّ الْفَرَسِ وَ عُرْفُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ مَسْمُوطٍ (3) وَ أُذُنَاهَا زَبَرْجَدَتَانِ خَضْرَاوَانِ وَ عَیْنَاهَا مِثْلُ کَوْکَبِ الزُّهَرَهِ تَتَوَقَّدَانِ مِثْلَ النَّجْمَیْنِ الْمُضِیئَیْنِ لَهَا شُعَاعٌ مِثْلُ شُعَاعِ الشَّمْسِ یَنْحَدِرُ مِنْ نَحْرِهَا الْجُمَانُ (4) مَطْوِیَّهُ الْخَلْقِ طَوِیلَهُ الْیَدَیْنِ وَ الرِّجْلَیْنِ لَهَا نَفَسٌ کَنَفَسِ الْآدَمِیِّینَ تَسْمَعُ الْکَلَامَ وَ تَفْهَمُهُ وَ هِیَ فَوْقَ الْحِمَارِ وَ دُونَ الْبَغْلِ قَالَ الْعَبَّاسُ وَ مَنْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلّی الله علیه و آله وَ أَخِی صَالِحٌ عَلَی نَاقَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِی عَقَرَهَا قَوْمُهُ قَالَ الْعَبَّاسُ وَ مَنْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ عَمِّی حَمْزَهُ .

1- هو صدی- بالتصغیر- ابن عجلان أبو امامه الباهلی الصحابیّ المشهور سکن الشام.
2- فی بعض النسخ «کوجه الآدمیین». و مات بها سنه 86 و قیل 81.
3- السمط: الخیط ما دام الخرز أو اللؤلؤ منتظما فیه و الا فهو سلک.
4- الجمان: الدره البیضاء.

بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَلَى نَاقَتِيَ الْعَضْبَاءِ قَالَ الْعَبَّاسُ وَ مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَى نَاقَهٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّهِ زِمَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مَحْمِلٌ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ قُضْبَانُهُ مِنَ الدُّرِّ الْأَبْيَضِ (1) عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ خَضْرَاوَانِ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ يُنَادِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَيَقُولُ الْخَلَائِقُ مَا هَذَا إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ لَيْسَ هَذَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا حَامِلُ عَرْشٍ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه هذا حديث غريب لما فيه من ذكر البراق و وصفه و ذكر حمزه بن عبد المطلب

«20»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَطَلِ (2) عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السّلام وَ هُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنَا مُحَمَّدٌ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَلَا إِنِّي خُلِقْتُ مِنْ طِينَهٍ مَرْحُومَهٍ فِي أَرْبَعَهٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ مَعَكَ رُكْبَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَقَالَ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ إِنَّهُ لَنْ يَرْكَبَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا أَرْبَعَهٌ أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ صَالِحٌ نَبِيُّ اللَّهِ فَأَمَّا أَنَا فَعَلَى الْبُرَاقِ وَ أَمَّا فَاطِمَهُ ابْنَتِي فَعَلَى نَاقَتِيَ الْعَضْبَاءِ وَ أَمَّا صَالِحٌ فَعَلَى نَاقَهِ اللَّهِ الَّتِي عُقِرَتْ وَ أَمَّا عَلِيٌّ فَعَلَى نَاقَهٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّهِ زِمَامُهَا مِنْ .

1- أى قضبان المحمل يعنى أعواده جمع قضيب و هو الغصن المقطوع.
2- عبد اللّه بن عبد الرّحمن الأصمّ بصرى ضعيف غال ليس بشى ء و له كتاب فى الزيارات يدل على خبث عظيم و مذهب متهافت و كان من كذابه أهل البصره (صه) و أمّا عبد اللّه البطل فهو عبد اللّه بن قاسم الحضرمى واقفى كذاب غال يروى عن الغلاه، لا خير فيه و لا يعتمد بروايته كما قال النجاشىّ.

يَاقُوتٍ عَلَيْهِ حُلَّتَانِ خَضْرَاوَانِ فَيَقِفُ بَيْنَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ قَدْ أُلْجِمَ النَّاسُ مِنَ الْعَرَقِ يَوْمَئِذٍ فَتَهُبُّ رِيحٌ مِنْ قِبَلِ الْعَرْشِ فَتَنْشَفُ عَنْهُمْ عَرَقُهُمْ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَهُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الصِّدِّيقُونَ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَيُنَادِی مُنَادٍ مَا هَذَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَكِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ.

*ترجمه کمره ای: (سوارگان در قیامت چهارند)

رسول خدا فرمود، جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبد المطلب عرض کرد کیانند یا رسول اللّه؟ فرمود من سوار براقم که رویش چون آدمی است و گونه اش چون گونه اسب و یالش از مروارید رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره میدرخشند و چون آفتاب پرتو میافکند از سینه اش عرقی چون مروارید غلطانست، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است سخن را میشنود و میفهمد بزرگتر از خر و کوچکتر از استر است، عباس عرض کرد دیگر کیست فرمود برادرم صالح سوار بر همان شتری که خدا باو داد و قومش آن را پی کردند، عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود عمویم حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سید شهیدان سوار بر شتر من است که عضباء نام دارد، عباس عرض کرد دیگر کیست؟ فرمود برادرم علی علیه السّلام سوار بر یکی از شتران بهشت که مهارش از مروارید تر است. و هودجی از یاقوت سرخ بر آن بسته اند که تیرکهایش از در سفید است، بر سر او تاجی است از نور و بر تنش دو حله سبز و در دستش پرچم حمد و فریاد میزند گواهم که معبودی جز خدا نیست.

تنهاست. شریک ندارد و محمد فرستاده اوست چون چشم خلائق بر آن حضرت افتد گویند همانا این شخص پیغمبری مرسل یا فرشته مقربست، از شکم عرش فریادی در رسد که این نه فرشته مقرب نه پیغمبر مرسل نه فرشته حامل عرش است، این علی بن ابی طالب وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزکاران و جلودار دست و رو سفیدان است.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است چون در آن ذکر براق و توصیف آن شده و برای آنکه در آن ذکر حمزه بن عبد المطلب در شمار پیغمبر و علی شده است

شرح: غریب در اصطلاح علمای رجال حدیثی است که در آن مطلب غیر مسلم و خلاف قاعده مذکور باشد.

ابن عباس گوید یک روز رسول خدا بیرون شد دست علی را گرفته بود و میگفت ای گروه انصار. ای گروه بنی هاشم. ای گروه بنی عبد المطلب. من محمدم من رسول خدایم هلا من در چهار تن از افراد خانواده ام از گل رحمت شده ای سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر یکی گفت یا رسول اللّه اینها با شما سواران روز محشرند فرمود مادرت بمرگت بنشیند در آن روز جز چهار کس سوار نیست من و علی و فاطمه زهراء و صالح نبی اللّه، من سوار براقم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که پی شد و علی سوار شتریست از شتران بهشت که مهارش یاقوت سرخست دو جامه سبز پوشیده میان بهشت و دوزخ می ایستد روزیست که عرق مردم را لگام کرده بادی از زیر عرش بوزد و عرق مردم را خشک کند چون نگاه فرشتگان و پیغمبران و صدیقان بر آن حضرت افتد گویند همانا این فرشته ای مقرب یا پیمبریست، مرسل منادی فریاد میکند نه فرشته مقربست نه پیغمبر مرسل ولی علی بن ابی طالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سواران رستخیز چهاراند)

پیامبر گفته: «جز ما چهار تن در روز قیامت سواری نخواهد بود». عم پیامبر عباس پرسید کیان اند؟. پیامبر گفت: «من سوار براق هستم که روی آن مانند آدمی ست و گونه اش چون گونه اسب و یال آن از مروارید رشته کشیده و دو گوش آن از دو زبر جداست و دو دیده اش چون ناهید درخشان و مانند آفتاب پرتو افکن است. از سینه آن خوی چون مروارید غلطان است. فربه و دست و پای آن بلند است. جان وی مانند جان آدمی ست.

گفتار را می شنود و می یابد کلان تر از خر و خردتر از استر است».

عباس گفت دیگری کدام است؟. گفت: «برادرم صالح که بر اشتری که خدا به وی داد و پیروانش آن را پی کردند». پرسید دیگری کیست؟. گفت: «عموی من حمزه پور عبد المطلب شیر خدا و شیر پیامبر خدا سرور شهیدان سوار بر اشتر من است که عضباء نام دارد». عباس پرسید دیگری کیست؟. گفت: «برادر من علی سوار بر یکی از اشتران بهشت است که مهار آن از مرواریدتر است. و کجاوه یی از یاقوت سرخ بر آن بسته اند که چوبهایش از در سفید است، بر سرش تاجی ست از نور و بر تن وی دو جامه سبز است و در دستش درفش ستایش خدا و بانگ زند: من گواهم که شایسته پرستش جز خدا نیست. یگانه است انبازی ندارد و محمد پیامبر ویست و چون دیده مردمان به وی افتد گویند: این یا پیامبر مرسلی ست یا

فرشته مقرب خدا. از درون عرش بانگی برآید که این نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل و نه فرشته بردارنده عرش، بلکه علی وصی پیامبر و پیشوای پرهیزکاران و پیشرو دست و روی سپیدان جهانست.

مؤلف خصال گفته: این حدیث غریب است چون در آن نامی از براق و چگونگی آن رفته و یادی از حمزه بن عبد المطلب در عداد پیامبر و علی ست. ابن عباس گفته: روزی پیامبر دست علی را گرفته بود و می گفت: «ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه بنی عبد المطلب. من محمد هستم فرستاده خدایم من در چهار تن از افراد خانواده ام از گل آمرزش سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر است. یکی گفت: ای فرستاده خدا ایشان سواران روز قیامت اند. گفت: مادر تو به مرگ تو نشیند در آن روز جز چهار تن سوار نباشند: من و علی و فاطمه و صالح پیامبر. من سوار براق هستم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که آن را پی کرده بودند و علی سوار اشتریست از اشتران بهشت که مهارش یاقوت سرخ است دو جامه سبز در پوشیده میان بهشت و دوزخ می ایستد روزی که عرق مردم را لگام زده، بادی از زیر عرش وزد و عرق مردمان را خشگ گرداند چون نگاه پیامبران و صدیقان بروی افتد گویند این فرشته یی مقرب یا پیامبریست مرسل. منادی گوید: نه فرشته مقرب است نه پیامبر مرسل، علی برادر پیامبر خداست در جهان و سرای جاویدان».

***ترجمه فهری زنجانی: (سواران روز رستاخیز چهارند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز بجز ما کسی سواره نباشد و ما چهار کس هستیم، عباس بن عبد المطلب بپا خواست و عرض کرد: یا رسول اللّه آن چهار کس کیانند؟ فرمود: اما من بر براق سوارم که صورتش چون انسان است و گونه اش مانند گونه اسب و یالش از مروارید برشته آویخته و دو گوشش دو زبر جد سبز و دو چشمش مانند زهره که هم چون دو ستاره میدرخشند و مانند آفتاب پرتو میافکنند از بالای سینه اش (بجای عرق) مروارید غلطان است اندامش در هم پیچیده و دست و پایش بلند جانش چون جان آدمی سخن را می شنود و می فهمد از دراز گوش بزرگتر و از استر کوچکتر است، عباس عرض کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟ فرمود: برادرم صالح سوار بر همان شتری که بقدرت خداوند خلق گردید و قومش آن را پی کردند. عباس عرض کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟ فرمود عمویم حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا سالار شهیدان بر شتر من که عضباء نام دارد سوار است، عباس عرض

کرد: یا رسول اللّه دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی بر شتری از شتران بهشتی که مهارش از مروارید تر و هودجی از یاقوت سرخ بر آن نهاده شده که چوبهای محمل از در سفید است بر سر علی علیه السّلام تاجی از نور و بر تنش دو جامه سبز و بدستش پرچم حمد فریاد میزند: گواهی میدهم بر اینکه معبودی جز خدای یگانه بی انباز نیست و گواهی میدهم که محمد فرستاده خدا است پس مردم گویند این شخص جز پیغمبر مرسل و یا فرشته مقرب نباشد، از اندرون عرش سروشی رسد که این شخص نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه فرشته حامل عرش، این، علی بن ابی طالب است و وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای مردم پرهیزکار و سالار دست و رو سفیدان.

(مصنف این کتاب گوید) این حدیث غریب است زیرا توصیف مخصوصی از براق کرده و حمزه بن عبد المطلب را در ردیف پیغمبر و علی شمرده است.

شرح: حدیث غریب حدیثی را گویند که مطلبی بر خلاف قاعده در آن باشد.

ابن عباس گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفته و بیرون آمد و همی گفت: ای گروه انصار ای گروه بنی هاشم ای گروه بنی عبد المطلب من محمد من رسول خدایم هان که من در جزو چهار نفر از افراد خانواده ام از سرشتی که انوار رحمت بر آن تابیده بود آفریده شدیم من و علی و حمزه و جعفر کسی گفت: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ایناننند که با تو در روز قیامت سوارانند فرمود:

مادرت بعزایت بنشیند همانا آن روز بجز چهار کس هرگز کسی سواره نباشد من و علی و فاطمه و صالح پیغمبر اما من سوار بر براقم و اما دخترم فاطمه بر شتری از شتران بهشتی که لجامش از یاقوت است و دو جامه سبز بر روی آن انداخته شده میان بهشت و دوزخ می ایستد روزی است که مردم تا دهان غرق در عرق هستند پس بادی از جانب عرش وزیدن گیرد که عرق مردم را خشک کند فرشتگان و پیغمبران و راستان گویند این بجز فرشته ای مقرب و یا پیغمبری مرسل نباشد پس آواز دهنده ای آواز دهد این نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل بلکه علی بن ابی طالب است که برادر رسول خدا است در دنیا و آخرت

****ترجمه جعفری: (سواران روز قیامت چهار نفرند)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت هیچ کس جز ما سواره نیستند و ما چهار نفریم. عباس بن عبد المطلب گفت: یا رسول اللّه آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من به براق سوار می شوم و صورتش مانند صورت آدمی و گونه اش مانند گونه اسب و یالش از مروارید رشته شده و گوشهایش مانند دو زبرجد سبز و چشمانش مانند ستاره زهره است که مانند دو ستاره روشن درخشانند و آن شعاعی چون شعاع آفتاب دارد، از نحر آن درّ سفید می ریزد و گردن آن پیچیده و دست و پای آن دراز است و جانی چون جان آدمی دارد، سخن را می شنود و می فهمد و بزرگ تر از الاغ و کوچکتر از قاطر است. عباس گفت: دیگر چه کسی سواره است یا رسول اللّه؟ فرمود: برادرم صالح پیامبر که سوار شترش می شود، همان شتری که قومش او را پی کردند. عباس گفت: دیگر چه کسی یا رسول اللّه؟

فرمود: عمویم حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و شیر پیامبرش و سرور شهیدان که بر شتر عضبای من سوار می شود. عباس گفت: دیگر چه کسی یا رسول اللّه؟ فرمود: و برادرم علی که بر ناقه ای از ناقه های بهشتی سوار می شود که مهار آن از مروارید تر است و بر آن هودجی از یاقوت سرخ قرار دارد که تیرک های آن از درّ سفید است و بر سرش تاجی از نور و بر تنش دو جامه سبز و در دست او پرچم حمد است و ندا می دهد که شهادت می دهم معبودی جز اللّه نیست، او یگانه است و شریکی ندارد و اینکه محمد فرستاده اوست. مردم می گویند: این جز پیامبری مرسل یا فرشته ای مقرّب نیست، کسی از درون عرش ندا می دهد که او نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل است و نه حامل عرش است، بلکه او علی بن ابی طالب علیه السّلام است که وصیّ پیامبر پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر پیشانی سفیدان است.

مصنف این کتاب می گوید: این حدیث به سبب ذکر براق و اوصاف آن و ذکر حمزه بن عبد المطلب، غرابت دارد.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالی که دست علی علیه السّلام را گرفته بود و می فرمود: ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه فرزندان عبد المطلب، من محمد و من پیامبر خدا هستم. آگاه باشید که من و چهار تن از اهل بیت من از یک سرشت رحمت شده آفریده شده ایم، من و علی و حمزه و جعفر. گوینده ای گفت: یا رسول اللّه اینان همراه تو در قیامت سواره اند؟ پیامبر فرمود: مادرت به عزایت نشیند، در آن روز جز چهار تن

سواره نیستند، من و علی و فاطمه و صالح پیامبر خدا، من سوار براق هستم و دخترم فاطمه سوار شتر غضبان من است و صالح سوار بر ناقه ای است که آن را پی کردند و اما علی سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است که مهار آن از یاقوت و بر تن آن دو جامه سبز است و میان بهشت و جهنم می ایستد در حالی که عرق بدن های مردم به هم پیوسته است، پس بادی از جانب عرش می وزد و عرق های آنان را خشک می کند، فرشتگان و پیامبران و صدّیقان می گویند: او نیست جز فرشته ای مقرب یا پیامبر مرسل، منادی ندا می کند که او نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل، بلکه علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت است.

أربع خصال سألت عجوزَ بنی إسرائیل موسی علیه السّلام

«21»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: احْتُبِسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ (1) فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَی مُوسَی علیه السّلام أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ (2) یُوسُفَ

مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرَجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَی عَمَّنْ یَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِیلَ لَهُ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَیْهَا فَأُتِیَ بِعَجُوزٍ مُقْعَدَهٍ عَمْیَاءَ فَقَالَ لَهَا أَ تَعْرِفِینَ مَوْضِعَ قَبْرِ یُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِینِی بِهِ قَالَتْ لَا حَتَّی تُعْطِیَنِی أَرْبَعَ خِصَالٍ تُطْلِقَ لِی رِجْلِی وَ تُعِیدَ إِلَیَّ شَبَابِی وَ تُعِیدَ إِلَیَّ بَصَرِی وَ تَجْعَلَنِی مَعَکَ فِی الْجَنَّهِ قَالَ فَکَبُرَ ذَلِکَ عَلَی مُوسَی فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ یَا مُوسَی أَعْطِهَا مَا سَأَلَتْ فَإِنَّکَ إِنَّمَا تُعْطِی عَلَیَّ فَفَعَلَ فَدَلَّتْهُ عَلَیْهِ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ شَاطِئِ النِّیلِ فِی صُنْدُوقٍ مَرْمَرٍ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ طَلَعَ الْقَمَرُ فَحَمَلَهُ إِلَی الشَّامِ فَلِذَلِکَ یَحْمِلُ أَهْلُ الْکِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَی الشَّامِ.

*ترجمه کمره ای: (عجوز بنی اسرائیل از حضرت موسی چهار خصلت خواست)

امام هفتم فرمود ماه بر بنی اسرائیل طلوع نمیکرد، خدا بموسی وحی کرد، استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و نوید باو داد که چون استخوانهایش را بیرون آوری ماه طلوع کند چون خواست استخوانهایش را برآورد پرسید کی جای آن را میداند، یکی گفت اینجا پیره زنیست که جایش را میداند، فرستاد دنبال او یک پیره زن زمین گیر کوری را آوردند

باو فرمود جای گور یوسف را میشناسی؟ عرض کرد آری فرمود بمن بگو، گفت نه، جز اینکه چهار چیز بمن بدهی، دو پایم را راه بیندازی، جوانی مرا برگردانی چشمم را باز آوری، مرا با خودت در بهشت بزی، گفت این درخواست بر موسی گران آمد، خدا بموسی وحی کرد ای موسی آنچه خواست باو بده همانا از کیسه من میدهی، موسی پیشنهاد او را پذیرفت، او وی را بگور او راهنمائی کرد، موسی او را از کنار رود نیل بدر آورد در صندوق مرمری بود، چون او را بر آورد ماه بر آمد آن را بشام برد، برای اینست که یهودان مردگان خود را بشام میبرند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زال بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست)

امام موسی بن جعفر گفته:

«ماه بر بنی اسرائیل نمی تابید، خدا به موسی گفت: استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و وعده داد هر گاه استخوانهای او را بیرون آوری ماه تابیدن گیرد، خواست استخوانهای او را بر آورد، پرسید چه کسی جای آن را می داند؟ یکی از ایشان گفت: زالیست که جای آن را می داند، زالی زمین گیر و کوری را آوردند به او گفت: گور یوسف کجاست؟. گفت: تا چهار چیز را به من ندهی نگویم و آنها: دو پای مرا سالم سازی، جوانی مرا باز پس گردانی؛ دیده ام را روشن سازی، مرا در سرای جاویدان با خود در بهشت نشانی.

اینها بر موسی علیه السّلام گران آمد، خدا بدو وحی کرد به وی ده که من برآورده می کنم. موسی پذیرفت زال گور را بدو نمود، موسی او را از کنار رود نیل بیرون آورد، در صندوق مرمری بود، چون بیرون آورد ماه برآمد آن را با خود به شام برد، از این رو جهود مردگان خویش به شام می برند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیزی که پیره زال بنی اسرائیل از موسی خواست)

امام هفتم علیه السّلام فرمود: ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرد خداوند جل جلاله بموسی علیه السّلام وحی کرد که می بایست استخوانهای یوسف را از مصر بیرون کنی تا ماه برآید، موسی چون خواست استخوان های یوسف را بیرون کند پرسید: کسی جای آن را می داند؟ گفتندش پیره زالی اینجا است که می داند کس بدنبال اش فرستاد، پیره زنی را آوردند که زمین گیر و کور بود موسی گفتش جای قبر یوسف را می شناسی گفت: آری فرمود: جایش را بمن نشان بده گفت: نشانش ندهم تا چهار چیز مرا دهی

پایم را از زمین گیری رها کنی و جوانیم را بمن بازگردانی و چشمهایم بمن بازگردانی و مرا در بهشت با خودت هم نشین سازی امام هفتم فرمود: این خواسته ها بر موسی گران آمد خدای جل جلاله وحی اش فرستاد که ای موسی آنچه میخواهد او را بده که بعهده من میدهی موسی خواسته های او را انجام داد او نیز جای قبر یوسف را نشان داد پس موسی یوسف را از کنار رود نیل که در میان صندوقی از مرمر بود بیرون آورد چون او را بیرون آورد ماه برآمد پس جنازه یوسف را بشام برد و از این رو یهودان مردگان خویش را بشام می برند.

شرح: شاید طلوع نکردن ماه بواسطه تراکم ابرها بوده که پس از بیرون آوردن استخوانهای یوسف ابرها برطرف شده و ماه در آمده است.

****ترجمه جعفری: (پیرزنی از بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست)

حسن بن علی بن فضال از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ماه از بنی اسرائیل پنهان شد، پس خداوند به موسی وحی کرد که استخوان های یوسف را از مصر بیرون آور، و به موسی وعده داد که اگر استخوان های یوسف را درآورد ماه طلوع خواهد کرد، موسی از کسی که جای آن را بداند پرس وجو کرد، به او گفته شد:

در اینجا پیرزنی است که علامت قبر او را می شناسد، موسی کسی را نزد او فرستاد و او پیرزن زمین گیر کوری را آورد، موسی به او گفت: آیا محل قبر یوسف را می شناسی؟

گفت: آری. موسی گفت: از آن به من خبر بده. گفت: هرگز! مگر اینکه چهار چیز به من بدهی: پای مرا باز کنی و جوانیم را به من برگردانی و چشمم را به من برگردانی و مرا در بهشت همراه خود کنی. می گوید: این درخواست ها برای موسی سنگین آمد، پس خداوند به او وحی کرد که ای موسی، آنچه را که می خواهد به او بده که تو هر چه بدهی از جانب من می دهی و موسی چنین کرد و آن زن قبر یوسف را نشان داد و موسی جنازه یوسف را از کنار رود نیل در صندوقی از مرمر بیرون آورد و چون آن را بیرون آورد مهتاب طلوع کرد، پس آن جنازه را به شام برد و برای همین است که اهل کتاب مرده های خود را به شام حمل می کنند.

«22»- أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ مَنِیعٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَیْبَانُ بْنُ فَرُّوخٍ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِی الْفُرَاتِ قَالَ حَدَّثَنَا عِلْبَاءُ بْنُ أَحْمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا عِکْرِمَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعَ خِطَطٍ فِی الْأَرْضِ».

1- یعنی احتبسه السحاب عن الرؤیه فی اول الشهور أو لیالی متوالیا.
2- زاد هنا فی بعض النسخ «فلمّا أراد اخراج عظامه».

وَ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ أَرْبَعٌ خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ.

«23»- أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الْمِنْهَالِ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ الْكِنْدِيُّ عَنْ عِلْبَاءِ بْنِ أَحْمَرَ عَنْ عِكْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَرْبَعَ خِطَطٍ ثُمَّ قَالَ خَيْرُ نِسَاءِ الْجَنَّهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِيَهُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ.

*ترجمه کمره ای: (بهترین زنان اهل بهشت چهارند)

ابن عباس گفت رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمود میدانید این چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود بهترین زنان بهشت چهارند، خدیجه دختر خویلد؛ فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکوترین زنان بهشت چهاراند)

ابن عباس گفته: پیامبر بر زمین چهار خط کشید و گفت دانید که این چیست؟. گفتند: خدا و فرستاده اش داناتراند. گفت: «نیکوترین زنان بهشت چهاراند: خدیجه دخت خویلد، فاطمه بنت محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون». و در روایت دیگر گفته: بهترین زنان بهشت چهارند: مریم بنت عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دخت پیامبر و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون.

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین زنان بهشتی چهار کسند)

ابن عباس گوید: رسول خدا چهار خط بر زمین کشید و فرمود: میدانید این خطها اشاره به چیست؟ عرض کردیم: خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود: یعنی بهترین زنان بهشت چهار زنند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

ابن عباس گوید: رسول خدا چهار خط کشید سپس فرمود: بهترین زنان بهشتی مریم دختر عمران است و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

****ترجمه جعفری: (بهترین زنان اهل بهشت چهار نفرند)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار خط در زمین کشید و فرمود: آیا می دانید این چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون.

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار خط کشید و سپس فرمود: بهترین زنان بهشت مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون است.

أربعه أشياء من قواصم الظهر

«24»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی وَصِیَّتِهِ لِی یَا عَلِیُّ أَرْبَعَهٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظَّهْرِ إِمَامٌ یَعْصِی اللَّهَ وَ یُطَاعُ أَمْرُهُ وَ زَوْجَهٌ یَحْفَظُهَا زَوْجُهَا وَ هِیَ تَخُونُهُ وَ فَقْرٌ لَا یَجِدُ صَاحِبُهُ لَهُ مُدَاوِیاً وَ جَارُ سَوْءٍ فِی دَارِ مُقَامٍ.

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز پشت شکنند)

رسول خدا در ضمن سفارشش به علی علیه السّلام فرمود ای علی چهار چیز پشت شکنند، پیشوائی که خدا را مخالفت کند و فرمانش اطاعت شود، زنی که شوهرش او را حفظ میکند و او به شوهر مهربان و همسر عزیز خود خیانت کند، فقری که گرفتار بآن چاره ای برای آن نداشته باشد، همسایه بد در خانه ای که اقامتگاهست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز کمرشکن اند)

پیامبر در سفارشی که به علی علیه السّلام کرد گفت:

«ای علی چهار چیز کمرشکن اند: پیشوایی که خدای را مخالفت کند و مردمان دستورش را به جای آورند.

زنی که شویش بدو مهربان است و او به شوی خود خیانت کند، تهی دستی که از گرفتاری بدان گزیری نباشد، همسایه بد که از آن چاره یی نباشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (از چیزهای کمرشکن چهار چیز است)

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا ضمن وصیتی که بمن داشت فرمود: یا علی از چیزهای کمر شکن چهار چیز است: پیشوائی که خود نافرمانی خدا کند و دیگران فرمانش برند زنی که شوهرش او را محافظت نماید ولی او بشوهر خیانت کند و نیازی که نیازمند برای رفع آن راه چاره ای نیابد و همسایه بد در خانه ای که در آن خانه ماندنی باشد.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز کمر را می شکنند)

انس بن محمد از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی بن ابی طالب علیه السّلام و او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که در وصیتی به من فرمود: یا علی چهار چیز از چیزهایی است که کمر را می شکنند: رهبری که خدا را نافرمانی می کند ولی به امر او اطاعت می شود و زنی که شوهرش او را حفظ می کند ولی او خیانت می ورزد و فقری که صاحب آن درمان کننده ای بر آن نمی یابد و همسایه بد در خانه ای که اقامت گاه است.

الاطلاعات الأربع من الله عز و جل إلى الدنيا

«25»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ .

1- فى بعض النسخ «أبو خالد».

الثَّانِيَهَ فَاخْتَارَکَ عَلَی رِجَالِ الْعَالَمِینَ بَعْدِی ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَهَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ عَلَی رِجَالِ الْعَالَمِینَ بَعْدَکَ ثُمَّ اطَّلَعَ الرَّابِعَهَ فَاخْتَارَ فَاطِمَهَ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل چهار بررسی از دنیا کرد)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله در سفارشش بعلی فرمود یا علی براستی خدا بدنیا نگریست و مرا از مردان جهان برگزید سپس بررسی دیگر کرد و پس از من تو را از مردان جهان برگزید بار سوم بررسی کرد و امامان از فرزندان تو را پس از تو از مردان جهان برگزید بار چهارم بررسی کرد و فاطمه را از میان زنان جهان برگزید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای چهار بررسی از جهان کرد)

پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفارش خود به علی گفت: «یا علی خدا به جهان نگریست، مرا از مردان آن برگزید، آنگاه بررسی دیگر کرد پس ترا برگزید بار سوم بررسی کرد پیشوایان از فرزندان ترا از همه برگزید، چهارمین بار فاطمه را از زنان برگزید».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل از مقام الوهیت چهار بار بعالم پائین نگریست)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیغمبر ضمن وصیتی باو فرمود یا علی: همانا که خدای عز و جل بدنیا نگریست و مرا بر همه مردان جهان برگزید و دیگر باره نگریست و تو را بر همه مردان جهان برگزید سوم بار نگریست و امامان از فرزندان ترا پس از تو بر همه مردان جهان برگزید سپس بار چهارم نگریست و فاطمه را بر زنان جهان برگزید.

****ترجمه جعفری: (چهار بار توجّه خداوند به دنیا)

حماد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به من فرمود: یا علی خداوند بر دنیا توجه نمود، و مرا از میان مردان جهان برگزید و بار دوم توجّه نمود و پس از من، تو را از میان مردان جهان برگزید، و بار سوم توجه نمود و پس از تو، امامان از فرزندان

تو را از میان مردان جهان برگزید، سپس بار چهارم توجه نمود و فاطمه را از میان زنان جهان برگزید.

قول النبی صلّی الله علیه و آله لعلی علیه السّلام إنی رأیت اسمک مقرونا إلی اسمی فی أربعه مواطن

«26»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لِي يَا عَلِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُوناً بِاسْمِي فِي أَرْبَعَهِ مَوَاطِنَ فَأَنِسْتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا مَكْتُوباً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَهِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَهَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ فَوَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَى قَوَائِمِهِ أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي وَجَدْتُ عَلَى بُطْنَانِ الْعَرْشِ مَكْتُوباً أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر بعلی علیه السّلام که من نام تو را در چهار جا با نام خود پیوسته یافتم)

امام اول گوید پیغمبر در سفارشش بمن فرمود یا علی من در چهار جا نام تو را پیوست نام خود دیدم و بدیدن آن خوشدل شدم، چون در سفر معراج خود ببیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نبشته لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ او را بوزیرش کمک دادم و یاری کردم بجبرئیل گفتم وزیر من کیست؟

گفت علی بن ابی طالب است، چون بسدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است، من خدایم معبودی جز من نیست محمد برگزیده خلق منست او را بوزیرش کمک دادم و بوزیرش یاری کردم، بجبرئیل گفتم وزیرم کیست؟ گفت علی بن ابی طالب است چون از سدره گذشتم و بعرش

پروردگار جهانیان رسیدم دیدم بر ستون های آن نوشته من خدایم جز من معبودی نیست، من یگانه ام، محمد دوست منست او را بوزیرش کمک کردم و بوزیر وی یاری کردم و چون سربلند کردم دیدم بر طاق عرش نوشته شده، من خدایم جز من معبودی نیست من یگانه ام محمد بنده و فرستاده من است، او را بوزیرش کمک کردم و بوزیرش یاری کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر نام علی را در چهار جای با نام خود یافته بود)

علی گفته: پیامبر در سفارشی که به من کرد گفت: «یا علی من در چهار جای نام ترا با نام خویش یافتم. چون در معراج به بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نگاشته:

لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه

، محمد رسول اللَّه وی را به وزیرش یاری دادم و یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟، گفت: علی، چون به سدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نگاشته: من خدایم و جز من خدایی نیست، محمد فرستاده من است وی را به وزیرش یاری دادم و به وزیرش یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟. گفت: علی، چون از سدره، گذشتم و به عرش خدا رسیدم. بر ستون های آن نگاشته بود: من خدایم جز من خدایی نیست من یگانه ام. محمد دوست منست او را به وزیرش یاری کردم. سر بلند کردم بر عرش نوشته بود: من خدایم جز من شایسته پرستشی نیست. محمد فرستاده من است، او را به وزیرش یاری کردم.

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار پیغمبر بعلی علیه السّلام که من در چهار مورد نام تو را قرین نام خود دیدم)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پیغمبر ضمن وصیتی بمن فرمود: یا علی براستی که من نام تو را در چهار مورد با نام خودم دیدم و بدیدن آن آرامش خاطر یافتم هنگامی که بمعراج آسمان میرفتم چون به بیت المقدس رسیدم بر سنگ آن نوشته یافتم:

لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه

او را با وزیرش تایید نمودم و با وزیرش یاری کردم جبرئیل را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب و چون بسدره المنتهی رسیدم بر آن

نوشته دیدم همانا منم خداوندی که معبودی بجز من یکتا نیست محمد از میان همه خلق برگزیده من است که او را با وزیرش تأیید و یاری نمودم جبرئیل را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت علی بن ابی طالب چون از سدره گذشتم و بعرش پروردگار جهانیان جل جلاله رسیدم دیدم بر پایه های عرش نوشته است منم خداوند و بجز تنها خودم معبودی نیست محمد دوست من است او را با وزیرش تأیید و یاری نمودم چون سر برداشتم دیدم بر طاق عرش نوشته شده منم اللّه و جز من معبودی یکتا نیست محمد بنده من است و فرستاده من است که او را با وزیرش تأیید و یاری نمودم.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام که «من نام تو را چهار جا همراه نام خود دیدم»)

حماد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود به من فرمود: یا علی من نام تو را در چهار جا همراه خود دیدم و با دیدن آن انس گرفتم، هنگامی که من در معراج خود به آسمان، به بیت القدس رسیدم، دیدم که بر سنگ بزرگ آن نوشته شده بود که معبودی جز اللّه نیست، محمد پیامبر خداست، او را به وسیله وزیرش تأیید و پیروز کردم، به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، پس چون به سدره المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده بود که همانا منم خداوند که معبودی جز من نیست و من یگانه ام و محمد برگزیده من از خلق من است، او را به وسیله وزیرش تأیید و پیروز کردم، به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، و چون از سدره المنتهی گذشتم و به عرش خداوند که پروردگار جهانیان است رسیدم، دیدم که بر ستون های آن نوشته که منم خداوند، معبودی جز من نیست و من یگانه ام، محمد حبیب من است و او را به وسیله وزیرش تأیید و پیروز کردم، پس چون سر خود را بلند کردم دیدم که در وسط عرش نوشته شده که منم خداوند، معبودی جز من نیست و من یگانه ام، محمد بنده و پیامبر من است، او را به وسیله وزیرش تأیید و پیروز کردم.

لا یحتمل حدیث أهل البیت علیهم السّلام إلا أربعه

«27»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیَانَ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَمَدَانِیُّ فِی مَنْزِلِهِ بِالْکُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ

يُوسُفَ الْأَزْدِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ بُزُرْجَ الْحَنَّاطَ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الْیَسَعِ عَنْ شُعَیْبٍ الْحَدَّادِ ه.

1- لعله متحد مع جعفر الاودی و لعله مصحف عنه.

قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السّلام يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ قَالَ عَمْرٌو فَقُلْتُ لِشُعَيْبٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ أَيُّ شَيْ ءٍ الْمَدِينَةُ الْحَصِينَةُ قَالَ فَقَالَ سَأَلْتُ الصَّادِقَ علیه السّلام عَنْهَا فَقَالَ لِيَ الْقَلْبُ الْمُجْتَمِعُ (1).

*ترجمه کمره ای: (حدیث اهل بیت را جز چهار کس تحمل نکند)

عمرو بن یسع از شعیب حداد حدیث کرده که از امام ششم شنیدم میفرمود حدیث ما دشوار است و خواهان دشواریست متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را با ایمان آزموده یا مدینه حصینه عمرو گوید بشعیب گفتم ای ابو الحسن مدینه حصینه چیست؟ گفت از امام ششم از آن پرسیدم، فرمود مقصود دل جمع کننده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخنان خانواده پیامبر را جز چهار کس در نیابد)

عمرو پور یسع از شعیب حداد روایت کرده که از امام صادق شنیدم: که می گفت: «سخنان ما دشوار است و شایسته دشواریست، در نیابد آن را مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده یی که خدا دل او را با ایمان خود آزموده باشد یا مدینه استواری باشد. عمرو گفته: به شعیب آهنگر گفتم: ای ابو الحسن مدینه استوار چیست؟. گفت: از صادق از معنی آن پرسیدم. گفت: دل نگاهدارنده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (بار حدیث اهل بیت را جز چهار کس نتواند کشید)

شعیب حداد گوید: شنیدم امام صادق جعفر بن محمد میفرمود: حدیث ما دشوار است و دشواری آور و متحمل آن نگردد مگر فرشته مقرب درگاه الهی یا پیغمبر مرسل و یا بنده ای که خداوند دل او را با ایمان آزموده باشد یا مدینه حصینه: (شهر با برج و بارو) عمرو گوید بشعیب گفتم: مدینه حصینه چیست؟ گفت همین سؤال را از امام صادق کردم بمن فرمود مقصود دلی است که آشفته و پراکنده نباشد.

****ترجمه جعفری: (حدیث اهل بیت علیه السّلام را جز چهار کس حمل نمی کند)

شعیب حدّاد نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: حدیث ما سخت و دشوار است، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش کرده و یا شهر با حصار. عمرو می گوید: به شعیب گفتم: یا ابا الحسن شهر با حصار چیست؟ گفت: من هم از امام صادق علیه السّلام آن را پرسیدم فرمود: دل خاطر جمع. (منظور آن دلی است که به سبب شک و وهم، پراکندگی ندارد و به مرحله یقین رسیده است و در یک جا متمرکز است.

من عامل الناس مجتنبا لثلاث خصال وجبت له عليهم أربع خصال

«28»- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الطَّائِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمُلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ ظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ وَ حَرُمَتْ غَيْبَتُهُ.

«29»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ الْكُمَيْدَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْجَبْنَ لَهُ أَرْبَعاً عَلَى النَّاسِ مَنْ إِذَا حَدَّثَهُمْ لَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ إِذَا خَالَطَهُمْ لَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ إِذَا وَعَدَهُمْ لَمْ يُخْلِفْهُمْ وَجَبَ أَنْ تَظْهَرَ فِي النَّاسِ عَدَالَتُهُ وَ تَظْهَرَ فِيهِمْ مُرُوءَتُهُ وَ أَنْ تَحْرُمَ عَلَيْهِمْ غِيبَتُهُ وَ أَنْ تَجِبَ عَلَيْهِمْ أُخُوَّتُهُ.

*ترجمه کمره ای: (کسی که در معاشرت با مردم از سه خصلت کناره کند برای او بگردن مردم چهار چیز واجب شود)

رسول خدا فرمود کسی که چون با مردم معامله میکند ستم نکند و چون بآنها خبر می دهد دروغ نمیگوید و وعده که میدهد، مخالفت نکند، از کسانیست که ایمانش کامل است و عدالتش ظاهر است و برادری با او واجبست و بدگوئیش حرامست امام ششم فرمود هر که سه چیز دارد بر مردم چهار چیز برای او واجبست کسی که چون بمردم خبری دهد دروغ نگوید و چون با آن ها آمیزش کند ستمشان نکند و چون بآن ها وعده دهد

خلاف نکند واجبست عدالتش را ظاهر کنند و مردانگیش محقق گردد و بدگوئیش غدقن شود و برادری و همراهی با او لازم گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (معاشر با مردم از سه منش کناره کند تا برای وی به گردن ایشان چهار چیز واجب گردد)

پیامبر گفته: «آنکه با مردم در معامله ستم روا ندارد و هر گاه به ایشان گزارش دهد دروغ نگوید و در وعده مخالفت نکند؛ از افرادیست که ایمانش کامل است و ظاهر العداله و برادری با او واجب است و بد گویی از وی حرام است». امام صادق گفته: «هر که سه چیز دارد بر مردمان برای وی چهار چیز واجب می شود: هر گاه گزارش دهد دروغ نگوید و در آمیزش با ایشان ستم نکند و به وعده خود وفا کند. بر مردم واجب است عدالتش را آشکار سازند جوانمردی وی را ظاهر کنند و از وی بدگویی مکنند و با وی همراهی کنند».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس در معامله با مردم از سه خصلت دوری جوید بر مردم است که چهار خصلت برای او قائل شوند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در معامله با مردم ستم بر آنان روا ندارد و در گفتارش با آنان دروغ نگوید و در وعده که بدهد مخالفت نکند از جوانمردان کامل است و عدالتش ظاهر و برادری با او بر دیگران واجب و بدگوئی در باره وی حرام است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در هر کس سه خصلت باشد بر مردم است که چهار حق را در باره او مراعات کنند کسی که چون بمردم خبری دهد دروغ بر آنان نگوید و چون با مردم آمیزش کند ستم بر آنان ننماید و چون وعده بدهد خلاف وعده نکند واجب است که مردمان اش بعدالت و جوانمردی بشناسند و بدگوئی در باره اش بر مردم حرام است و برادری با او بر آنان لازم.

****ترجمه جعفری: (کسی که در رفتار با مردم از سه خصلت دوری کند در حق او چهار خصلت بر مردم واجب می شود)

عبد اللَّه بن احمد بن عامر از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: کسی که با مردم معامله کند و به آنان ستم نکند و با آنان سخن

بگوید و دروغ نگوید و به آنان وعده بدهد و تخلف نکند، او از کسانی است که شخصیت آنها کامل و عدالتشان آشکار و برادریشان واجب و غیبت کردن آنها حرام شده است.

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سه چیز است که در هر کس باشد باعث می شود که مردم چهار چیز را در حق او انجام دهند. کسی که وقتی با مردم سخن می گوید دروغ نگوید و چون با آنان آمیزش داشته باشد ستم نکند و چون به آنان وعده بدهد تخلف نکند، واجب است که عدالت او در میان مردم آشکار شود و شخصیت او نیز آشکار شود و غیبت کردن او بر آنان حرام گردد و برادری او بر آنان واجب شود.

أربع أبيات شعر لإبليس أجاب بها آدم عليه السّلام عن بيتين

«30»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيلَاقٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا .

1- أی القلب الذی لا یتفرق بمتابعه الشکوک و الا هواء و لا یدخل فیه الاوهام.
2- عبد اللّه بن أحمد بن عامر بن سلیمان بن صالح أبو القاسم الطائی روی عن أبیه و کلاهما من أصحاب الرضا علیه السّلام عنونهما الخطیب فی التاریخ ج 9 ص 385 و ج 4 ص 336.

قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَنْ قَالَ الشِّعْرَ فَقَالَ آدَمُ فَقَالَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِعْرِهِ قَالَ لَمَّا أُنْزِلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ فَرَأَى تُرْبَتَهَا وَ سَعَتَهَا وَ هَوَاءَهَا وَ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ فَقَالَ آدَمُ عليه السّلام:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا

فَوَجْهُ الْأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِيحٌ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ

وَ قَلَّ بَشَاشَهُ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ

فَأَجَابَهُ إِبْلِيسُ:

تَنَحَّ عَنِ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا

فَبِي فِي الْخُلْدِ ضَاقَ بِكَ الْفَسِيحُ

وَ كُنْتَ بِهَا وَ زَوْجُكَ فِي قَرَارٍ

وَ قَلْبُكَ مِنْ أَذَى الدُّنْيَا مُرِيحٌ

فَلَمْ تَنْفَكَّ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي

إِلَى أَنْ فَاتَكَ الثَّمَنُ الرَّبِيحُ

فَلَوْ لَا رَحْمَهُ الْجَبَّارِ أَضْحَتْ

بِكَفِّكَ مِنْ جِنَانِ الْخُلْدِ رِيحٌ

*ترجمه کمره ای: (ابلیس بچهار شعر دو شعر آدم را پاسخ گفته)

امام اول در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام نزد او شتافت و گفت ای امیر المؤمنین من چند سؤال از شما دارم، فرمود برای فهمیدن بپرس نه بقصد زحمت دادن، چند مسأله از آن حضرت پرسید، در ضمن آن ها عرض کرد بفرمائید نخست کسی که شعر گفت کیست؟ فرمود آدم، عرض کرد شعرش چه بود؟ فرمود چون بزمین آمد و خاک را دید و فضا و هوای آن را نگریست و قابیل هابیل را کشت آدم علیه السّلام این شعر را گفت:

دیگر گون شد جهان و هر که در آن از آن روی زمین زشت است و تیره

هر آنچش رنگ و طعمی بود برگشت بخرم روی غم گردیده چیره

ابلیس پاسخ داد:

بشو دور از جهان و ساکنانش بهشت خلد تنگ آمد چه بر تو

تو را با زوجه ات مأوی در آن بوددلت ز آزار دنیا بد بیک سو

ز کید و مکر من منفک نگشتی چنین سودت ز کف شد بی تکاپو

گرت رحم خدا شامل نمی شدبجز بادت نبد از خلد مینو

**ترجمه مدرس گیلانی: (اشعار دیو در پاسخ شعر آدم)

جناب علی در جامع کوفه بود یکی از مردم شام گفت: یا امیر المؤمنین از تو پرسشهایی دارم گفت: هر گاه برای دریافتن است نه به قصد رنج- دادن بپرس؛ از جمله پرسشهای وی یکی آن بود که نخستین کسی که شعر سرود که بود؟. علی گفت: آدم. پرسید شعرش چه بود؟ گفت: چون آدم به زمین فرود آمد و خاک آن را دید و فضای هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت آدم این دو شعر را گفت: جهان دگرگون گردید و هر که در آن است. از این جهت روی زمین زشت و تیره است. هر چه در آن طعم و رنگی داشت از حال خود بگردید خرمی مغلوب شده و اندوه و غم چیره شد. دیو چون آنها را شنید در پاسخ آدم چنین گفت:

از جهان و ساکنان آن دور شو. چون بهشت جاویدان بر تو تنگ گردید. جایگاه تو و همسر تو در آن بود. و از آزار و بدی جهان در آسایش بودی. با همه از مکر و فریب من نتوانستی جدا شدن.

چنین جایی سودمند را از کف بدادی. هر گاه آمرزش خدا ترا فرو نمی گرفت. از بهشت ترا قسمتی و روزی نبود.

***ترجمه فهری زنجانی: (چند بیت شعری که شیطان در پاسخ دو بیت شعر آدم سروده است)

امام رضا علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد کوفه نشسته بود که مردی از اهل شام بپا خواست و گفت یا امیر المؤمنین مرا از تو سؤالی چند است فرمود: بمنظور فهمیدن بپرس نه بقصد زحمت دادن پس آن مرد شامی پرسشهائی نمود از جمله عرض کرد: بفرمائید بدانم نخستین کسی که شعر سرود که بود؟

فرمود: آدم، عرض کرد: شعرش چه بود؟ فرمود چون آدم از آسمان بزمین فرود آمد و خاک و فضا و هوا و زمین را دید و قابیل هابیل را کشت آدم گفت:

(مضمون شعر) شهرها و مردم شان که تغییر کردند روی زمین را غبار و زشتی فرا گرفت رنگ و طعم همه چیز دگرگون گشته است و صورت نمکین کمتر گشاده روئی نشان میدهد ابلیس پاسخش را چنین داد:

از شهرها و ساکنین شان دوری جوی- که من بهشت را با آن همه وسعت بر تو تنگ کردم.

تو خود و همسرت در بهشت جای گزین بودی و از آزار دنیا در آسایش بسر می بردی ولی از مکر و حیله من دوری نتوانستی تا آنکه بهشت پر بها و پر سود را از دست دادی و اگر رحمت خدای جبار دستگیرت نبود بهشت جاودان همچون باد از گفت بیرون می شد.

****ترجمه جعفری: (شیطان چهار بیت شعر گفته و با آن به دو بیت شعر آدم پاسخ داده)

عبد اللَّه بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود: علی بن ابی طالب در مسجد کوفه بود.

مردی از اهل شام برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین از تو راجع به چند چیز سؤال می کنم، فرمود: برای فهمیدن بپرس و برای ستیزه جویی

مپرس، او از چند چیز پرسید و از جمله آنها این بود که پرسید: به من خبر بده که نخستین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟ فرمود: آدم، گفت: از جمله شعرهای او کدام است؟ فرمود: وقتی از آسمان به زمین فرود آمد و خاک و گستردگی آن را دید و قابیل، هابیل را کشت آدم چنین سرود: آبادی ها و هر کس که در آن است تغییر یافت، پس روی زمین تیره و زشت شد، هر صاحب رنگ و طعمی تغییر یافت و شادابی صورت نمکین کم شد.

شیطان او را چنین پاسخ داد:

از آبادی ها و ساکنانش دور شو، که به وسیله من بهشت وسیع بر تو تنگ شد، تو و همسرت در آن مستقر بودی و دلت از آزار دنیا راحت بود، از حیله و مکر من رها نخواهی شد تا وقتی که آن قیمت پر سود از تو فوت شود، و اگر رحمت خداوند جبار نبود از بهشت برین جز بادی نصیب تو نبود.

إن الله تبارک و تعالی أخفی أربعه فی أربعه

«31»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَخْفَی أَرْبَعَهً فِی أَرْبَعَهٍ أَخْفَی رِضَاهُ فِی طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَی سَخَطَهُ فِی مَعْصِیَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ مَعْصِیَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِیَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَی إِجَابَتَهُ فِی دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَ.

1- فی بعض النسخ «الحسن بن علیّ».

شَیْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى وَلِیَّهُ فِی عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا یَکُونُ وَلِیَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای: (خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده)

امام اول فرمود خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده رضای خود را در همه طاعتها هیچ طاعتی را کوچک نگیر شاید رضای خدا در همان باشد و تو ندانی، خشم خویش را در همه گناهان پنهان کرده هیچ گناهی را کم مشمار شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی اجابت خود را در همه دعاها پنهان کرده هیچ دعائی را کوچک مشمار شاید استجابت را دریافت کند و تو نمیدانی دوست خود را در همه بندگانش پنهان کرده هیچ بنده خدائی را پست مشمار بسا همان دوست خدا باشد و تو ندانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا چهار چیز را در چهار چیز نهفته)

امام علی بن ابی طالب گفته: «خدای چهار چیز را در چهار چیز نهفته: خشنودی خویش را در همه بندگیها، هیچ بندگی و فرمان برداری را خرد مگیر باشد که خشنودی خدا در آن باشد و تو ندانی، خشم خود را در همه گناه نهان کرده هیچ گاه گناهی را اندک مشمار شاید خشم خدا در آن باشد و تو ندانی، بر آوردن خود را در دعاها نهان داشته هیچ دعایی را خرد مشمار شاید استجابت را دریافت کند و تو ندانی. دوست خویش را در بندگان خویش نهان کرده هیچ بنده خدایی را فرو مایه ممار بسا او از دوستان خدا باشد و تو ندانی».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان نموده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: راستی که خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان نموده خوشنودی خود را در میان طاعتها پس هیچ طاعتی را کوچک مشمار که بسا خوشنودی خداوند در همان باشد و تو ندانی و خشم خود را در میان گناهان پنهان کرده پس هیچ گناهی را کوچک مپندارد که شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی و اجابت خویش را در میان دعاهایش پنهان نموده پس هیچ دعائی را کوچک مدار که بسا همان دعای مستجاب باشد و تو ندانی و ولی خود را در میان بندگان خود پنهان

داشته پس بهیچ بنده ای از بندگان خدا با چشم حقارت منگر که شاید همان ولی خدا باشد و تو ندانی.

****ترجمه جعفری: (خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: خوشنودی خودش را در اطاعتش پنهان کرده، پس چیزی از اطاعت او را کوچک مشمار، چه بسا که با رضایت او همراه شود و تو ندانی، و خشم خود را در نافرمانی خود پنهان کرده، پس چیزی از نافرمانی او را کوچک مشمار، چه بسا گناهی سبب خشم او شود و تو ندانی، و اجابت خود را در دعا کردنش پنهان کرده، پس چیزی از دعا کردن او را کوچک مشمار، چه بسا با اجابتش همراه شود و تو ندانی، و ولیّ خود را در میان بندگانش پنهان کرده، پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، چه بسا او ولیّ خدا باشد و تو ندانی.

قول النبی صلّی الله علیه و آله لا تکرهوا أربعه فإنها لأربعه

«32»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لَا تَكْرَهُوا أَرْبَعَةً فَإِنَّهَا لِأَرْبَعَةٍ لَا تَكْرَهُوا الزُّكَامَ فَإِنَّهُ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ وَ لَا تَكْرَهُوا الدَّمَامِيلَ فَإِنَّهَا أَمَانٌ مِنَ الْبَرَصِ وَ لَا تَكْرَهُوا الرَّمَدَ فَإِنَّهُ أَمَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ لَا تَكْرَهُوا السُّعَالَ فَإِنَّهُ أَمَانٌ مِنَ الْفَالِجِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر چهار چیز را بد ندارید که امان از چهار دردند)

رسول خدا فرمود بد ندارید چهار درد را که امان از چهار درد بزرگترند، بد ندارید زکام را که امان از خوره است بد ندارید دمل را که امان از پیسی است، بد ندارید درد چشم را که امان از کوری است، بد ندارید سرفه را که امان از فلج است.

شرح: فالج سکته ناقصی است که در اثر آن عضوی بیحس می شود و از کار می افتد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر گفت: چهار چیز را برای چهار چیز بد مدارید)

پیامبر گفته: «چهار چیز را بد مدارید که پناه از چهار درد است: زکام را بد مدارید که پناه از خوره است، دمل را بد مدارید که پناه از پیسی ست، درد چشم را بد مدارید که پناه از کوری ست، سرفه را بد مدارید که پناه از زمین گریست».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار پیغمبر که چهار چیز را ناخوش ندارید که چهار فائده دارند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز را ناخوش ندارید که چهار فایده دارند زکام را ناخوش ندارید که از بیماری خوره امانتان می بخشد و دملها را ناخوش ندارید که امان بخش از پیسی است و چشم درد را ناخوش مدارید که از نابینائی امان است و سرفه را ناخوش مدارید که امان از فلج و سکته ناقص است.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که چهار چیز را بد مشمارید که آنها برای چهار چیزند)

غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز را بد ندانید که آنها برای چهار چیز است: از زکام بدتان نیاید که آن امان از جذام است، و از دمل بدتان نیاید که آن امان از برص است، و از درد چشم بدتان نیاید که آن امان از کوری است، و از سرفه بدتان نیاید که آن امان از فلج است.

لأمير المؤمنين عليه السّلام أربع مناقب لم يسبقه إليها عربى

«33»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الدِّينَوَرِيُّ الْقَاضِي قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْفَرْغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بُدَيْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ الْأَسَدِيُّ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ

لِعَلِیٍّ علیه السّلام أَرْبَعُ مَنَاقِبَ لَمْ یَسْبِقَهُ إِلَیْهَا عَرَبِیٌّ کَانَ أَوَّلَ مَنْ صَلّی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ کَانَ صَاحِبَ رَایَتِهِ فِی کُلِّ زَحْفٍ وَ انْهَزَمَ النَّاسُ یَوْمَ الْمِهْرَاسِ وَ ثَبَتَ (1) وَ غَسَّلَهُ وَ أَدْخَلَهُ قَبْرَهُ.

«34»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ الْبُخَارِیُ (2) .

1- فی النهایه فی الحدیث «أنه صلّی الله علیه و آله عطش یوم أحد فجاءه علی علیه السّلام بماء من المهراس فعافه و غسل به الدم عن وجهه» المهراس: صخره منقوره تسع کثیرا من الماء، و قد یعمل منها حیاض للماء. و قیل: المهراس فی هذا الحدیث اسم ماء بأحد. قال شبل بن عبد اللّه یذکر حمزه بن عبد المطلب و کان دفن بمهراس: و اذکروا مصرع الحسین و زید* و قتیلا بجانب المهراس .
2- فی نسخه «محمد أبو عبد اللّه بن صالح».

قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ حُمَيْدِ بْنِ كَاسِبٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِی نَجِيحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَبِيعَةَ الْجُرَشِيِ (2) أَنَّهُ ذَكَرَ عَلِيّاً علیه السّلام عِنْدَ مُعَاوِيَةَ (3) وَ عِنْدَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ (4) فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ تَذْكُرُ عَلِيّاً أَمَا إِنَّ لَهُ مَنَاقِبَ أَرْبَعَ [أَرْبَعاً] لَأَنْ تَكُونَ لِی وَاحِدَةٌ مِنْهَا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ كَذَا وَ كَذَا وَ ذَكَرَ حُمْرَ النَّعَمِ قَوْلُهُ صلّی الله علیه و آله لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً وَ قَوْلُهُ صلّی الله علیه و آله أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ قَوْلُهُ صلّی الله علیه و آله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ نَسِیَ سَعْدٌ الرَّابِعَةَ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت)

ابن عباس گوید علی علیه السّلام چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت، اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند در هر قشون کشی پرچمدار آن حضرت بود.

شرح: مقصود جنگهائیست که خود پیغمبر در آنها شرکت داشت، در روز هولناک جنگ احد پایداری کرد و دیگران فرار کردند و بعد از وفات آن حضرت را شست و بخاک سپرد.

ربیعه حرسی گوید پیش معاویه با حضور سعد وقاص نام علی بمیان آمد. سعد گفت یاد علی کردی متوجه باش که او را چهار منقبت بود که اگر یکی از آنها را داشتم پیش من از چه و چه دوستتر بود و نام شتران سرخ مو را برد. یکی گفتار پیغمبر در جنگ خیبر که فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد دیگر گفتار پیغمبر باو که تو برای من همانند هارونی برای موسی و گفتار پیغمبر در باره او که هر کس را من مولا و آقایم علی علیه السّلام او را مولا و آقاست، سعد منقبت چهار مرا فراموش کرده بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین علی را چهار بزرگی بود که هیچ تازیی آنها را نداشت)

ابن عباس گفته: علی علیه السّلام چهار منقبت داشت که هیچ تازیی نداشت نخستین کسی بود که با پیامبر نماز گزارد و در هر سپاه کشی درفش دار او بود. ربیعه جرشی گفته: نزد معاویه با حضور سعد و قاص فاتح ایران نام علی به میان آمد. سعد گفت: یاد علی کردی او را چهار بزرگی بود که هر گاه یکی از آنها را می داشتم از چنین و چنان دوستتر بود.

نام اشتران سرخ موی را برد. یکی گفتار پیامبر در جنگ خیبر که گفت: فردا درفش را به دست کسی دهم که خدای و پیامبر وی او را دوست دارند و او نیز خدای و پیامبر او را دوست دارد، دیگر گفتار پیامبر که گفت به او: تو برای من مانند هارونی هستی برای موسی و گفتار دیگر پیامبر در باره وی که گفته: هر که را من سرور هستم علی نیز او را سرور است، سعد چهارمین بزرگی را فراموش کرده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین را چهار منقبت بود که هیچ عربی نژاد پیش از او دارای آن منقبتها نبود)

ابن عباس گوید: علی را چهار منقبت بود که پیش از او هیچ عربی را نبود اولین فردی است که با رسول خدا نماز خواند و در همه جنگهای رسول خدا پرچمدار بود و در روز جنگ احد همه فرار کردند و او پایداری کرد و متصدی غسل و دفن رسول خدا گردید.

ربیعه جرشی گوید: در مجلس معاویه که سعد بن وقاص نیز حضور داشت نامی از علی برده شد سعد گفت: نام علی بردی، متوجه باش که چهار منقبت مخصوص او است که اگر یکی از آن چهار مرا بود دوست تر داشتم از چنین و چنان و نام شتران سرخ مو را برد یکی آنکه پیغمبر در باره او فرمود:

فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و پیغمبر نیز او را دوست دارند و دیگر گفتار پیغمبر در باره او که فرمود: تو از من بجای هارونی از موسی و فرموده آن حضرت بهر که مولا منم علی است مولای او و چهارم را سعد فراموش کرده بود.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام چهار منقبت داشت که هیچ عربی در آنها از وی پیشی نگرفته)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: برای علی علیه السّلام چهار منقبت بود که هیچ عربی در آنها از وی پیشی نگرفته است: او نخستین کسی بود که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و پرچمدار او در هر جنگی بود. در جنگ مهراس (جنگ احد) همه فرار کردند و او پایداری نمود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و وارد قبر کرد.

ربیعه جرشی می گوید: نزد معاویه یادی از علی علیه السّلام شد در حالی که سعد بن ابی وقاص نزد او بود، سعد گفت: علی را یاد می کنی؟ همانا

او چهار منقب داشت که اگر یکی از آنها مال من بود برایم دوست داشتنی تر از چنین و چنان بود و او شتران سرخ مو را ذکر کرد، یکی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند» (پیامبر این سخن را در جنگ خیبر در باره علی علیه السّلام فرمود) دیگری سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی» و دیگری سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست» سعد منقبت چهارم را فراموش کرد.

قول معاویه لابن عباس إنی لأحبک لخصال أربع مع مغفرتی لک خصالا أربعا

«35»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَرَجِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَهَ الْغِفَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی فَرْوَهَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: کُنَّا عِنْدَ مُعَاوِیَهَ ذَاتَ یَوْمٍ وَ قَدِ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ جَمَاعَهٌ مِنْ قُرَیْشٍ وَ فِیهِمْ عِدَّهٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ یَا بَنِی هَاشِمٍ بِمَ تَفْخَرُونَ عَلَیْنَا أَ لَیْسَ الْأَبُ وَ الْأُمُّ وَاحِداً وَ الدَّارُ وَ الْمَوْلِدُ وَاحِداً فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَفْخَرُ عَلَیْکُمْ بِمَا أَصْبَحْتَ تَفْخَرُ بِهِ (5) عَلَی سَائِرِ قُرَیْشٍ وَ تَفْخَرُ بِهِ قُرَیْشٌ عَلَی سَائِرِ الْأَنْصَارِ وَ تَفْخَرُ بِهِ الْأَنْصَارُ عَلَی سَائِرِ الْعَرَبِ وَ تَفْخَرُ بِهِ الْعَرَبُ عَلَی سَائِرِ الْعَجَمِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ بِمَا لَا تَسْتَطِیعُ لَهُ إِنْکَاراً وَ لَا مِنْهُ فِرَاراً فَقَالَ مُعَاوِیَهُ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَقَدْ أُعْطِیتَ لِسَاناً .

1- یعقوب بن حمید بن کاسب المدنیّ نزیل مکّه صدوق. (التقریب).
2- هو ربیعه بن عمرو و یقال ابن الحارث الدمشقی و هو ربیعه بن الغاز- بمعجمه و زای- أبو الغاز الجرشی- بضم الجیم و فتح الراء بعدها شین معجمه.
3- الذکر هنا بمعنی العیب أی یعیبونه و یذکرونه بالسوء کما فی قوله تعالی: «قالُوا سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ»
4- فی النسخ المطبوعه «و عند سعد بن أبی وقاص».
5- فی بعض النسخ «تفتخر» و کذا فیما یأتی.

ذَلْقاً تَكَادُ تَغْلِبُ بِبَاطِلِکَ حَقَّ سِوَاکَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَهْ فَإِنَّ الْبَاطِلَ لَا يَغْلِبُ الْحَقَّ وَ دَعْ عَنْکَ الْحَسَدَ فَلَبِئْسَ الشِّعَارُ الْحَسَدُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ صَدَقْتَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّی لَأُحِبُّکَ لِخِصَالٍ أَرْبَعَ مَعَ مَغْفِرَتِی لَکَ خِصَالًا أَرْبَعاً فَأَمَّا أَنِّی أُحِبُّکَ (1) فَلِقَرَابَتِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله (2) وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ فَإِنَّکَ رَجُلٌ مِنْ أُسْرَتِی وَ أَهْلِ بَيْتِی وَ مِنْ مُصَاصِ (3) عَبْدِ مَنَافٍ وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ فَأَبِی کَانَ خِلًّا لِأَبِيکَ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ فَإِنَّکَ لِسَانُ قُرَيْشٍ وَ زَعِيمُهَا وَ فَقِيهُهَا وَ أَمَّا الْأَرْبَعُ الَّتِی غَفَرْتُ لَکَ فَعَدْوُکَ عَلَیَّ بِصِفِّينَ فِيمَنْ عَدَا وَ إِسَاءَتُکَ فِی خِذْلَانِ عُثْمَانَ فِيمَنْ أَسَاءَ وَ سَعْيُکَ عَلَی عَائِشَهَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فِيمَنْ سَعَی وَ نَفْيُکَ عَنِّی زِيَاداً فِيمَنْ نَفَی فَضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ حَتَّی اسْتَخْرَجْتُ عُذْرَکَ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَوْلِ الشُّعَرَاءِ أَمَّا مَا وَافَقَ کِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَوْلُهُ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً وَ أَمَّا مَا قَالَتِ الشُّعَرَاءُ فَقَوْلُ أَخِی بَنِی ذُبْيَانَ

وَ لَسْتُ بِمُسْتَبِقٍ أَخاً لَا تَلُمُّهُ

عَلَی شَعَثٍ أَیُّ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبِ (4)

فَاعْلَمْ أَنِّی قَدْ قَبِلْتُ فِيکَ الْأَرْبَعَ الْأُولَی وَ غَفَرْتُ لَکَ الْأَرْبَعَ الْأُخْرَی وَ کُنْتُ فِی ذَلِکَ (5) کَمَا قَالَ الْأَوَّلُ

سَأَقْبَلُ مِمَّنْ قَدْ أُحِبُّ جَمِيلَهُ

وَ أَغْفِرُ مَا قَدْ کَانَ مِنْ غَيْرِ ذَلِکَا

ثُمَّ أَنْصَتَ فَتَکَلَّمَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ أَنَّکَ تُحِبُّنِی لِقَرَابَتِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَذَلِکَ الْوَاجِبُ عَلَيْکَ وَ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ آمَنَ .

1- فی بعض النسخ «فاما ما احبک».
2- فی بعض النسخ «برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله».
3- الاسره: العشیره. و المصاص خالص کل شی ء. یقال فلان مصاص قومه إذا کان أخلصهم نسبا.
4- من قصیده النابغه الذبیانی یعتذر الی النعمان بن المنذر و قد سعی إلیه بعض الوشاه بانه هجاه. و قوله «لا تلمه علی شعث» من قولهم: لم اللّه

شعث فلان أی جمع و قارب بین شتیت أمره.
5- فی بعض النسخ «کنت فیک».

بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ لِأَنَّهُ الْأَجْرُ الَّذِی سَأَلَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلَی مَا آتَاکُمْ بِهِ مِنَ الضِّیَاءِ وَ الْبُرْهَانِ الْمُبِینِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (1) فَمَنْ لَمْ یُجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِلَی مَا سَأَلَهُ خَابَ وَ خَزِیَ وَ کَبَا (2) فِی جَهَنَّمَ وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ أَنِّی رَجُلٌ مِنْ أَسْرَتِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ فَذَلِکَ کَذَلِکَ وَ إِنَّمَا أَرَدْتَ بِهِ صِلَةَ الرَّحِمِ وَ لَعَمْرِی إِنَّکَ الْیَوْمَ وَصُولٌ مِمَّا قَدْ کَانَ مِنْکَ مِمَّا لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکَ فِیهِ الْیَوْمَ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّ أَبِی کَانَ خِلًّا لِأَبِیکَ فَقَدْ کَانَ ذَلِکَ وَ قَدْ سَبَقَ فِیهِ قَوْلُ الْأَوَّلِ

سَأَحْفَظُ مَنْ آخَی أَبِی فِی حَیَاتِهِ

وَ أَحْفَظُهُ مِنْ بَعْدِهِ فِی الْأَقَارِبِ

وَ لَسْتُ لِمَنْ لَا یَحْفَظُ الْعَهْدَ وَامِقاً

وَ لَا هُوَ عِنْدَ النَّائِبَاتِ بِصَاحِبِ

وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ أَنِّی لِسَانُ قُرَیْشٍ وَ زَعِیمُهَا وَ فَقِیهُهَا فَإِنِّی لَمْ أُعْطَ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً إِلَّا وَ قَدْ أُوتِیتَهُ غَیْرَ أَنَّکَ قَدْ أَبَیْتَ بِشَرَفِکَ وَ کَرَمِکَ إِلَّا أَنْ تُفَضِّلَنِی وَ قَدْ سَبَقَ فِی ذَلِکَ قَوْلُ الْأَوَّلِ

وَ کُلُّ کَرِیمٍ لِلْکِرَامِ مُفَضِّلٌ

یَرَاهُ لَهُ أَهْلًا وَ إِنْ کَانَ فَاضِلًا

وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ عَدْوِی عَلَیْکَ بِصِفِّینَ فَوَ اللَّهِ لَوْ لَمْ أَفْعَلْ ذَلِکَ لَکُنْتُ مِنْ أَلْأَمِ الْعَالَمِینَ أَ کَانَتْ نَفْسُکَ تُحَدِّثُکَ یَا مُعَاوِیَهُ أَنِّی أَخْذُلُ ابْنَ عَمِّی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَیِّدَ الْمُسْلِمِینَ وَ قَدْ حَشَدَ لَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ (3) وَ الْمُصْطَفَوْنَ الْأَخْیَارُ وَ لِمَ یَا مُعَاوِیَهُ أَ شَکٌّ فِی دِینِی أَمْ حَیْرَهٌ فِی سَجِیَّتِی أَمْ ضَنٌّ بِنَفْسِی وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ خِذْلَانِ عُثْمَانَ فَقَدْ خَذَلَهُ مَنْ کَانَ أَمَسَّ رَحِماً بِهِ مِنِّی وَ لِی فِی الْأَقْرَبِینَ وَ الْأَبْعَدِینَ أُسْوَهٌ وَ إِنِّی لَمْ أَعْدُ عَلَیْهِ فِیمَنْ عَدَا بَلْ کَفَفْتُ عَنْهُ کَمَا کَفَّ أَهْلُ الْمُرُوءَاتِ وَ الْحِجَی وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ سَعْیِی عَلَی عَائِشَهَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَمَرَهَا أَنْ تَقَرَّ فِی بَیْتِهَا وَ تَحْتَجِبَ بِسِتْرِهَا فَلَمَّا کَشَفَتْ جِلْبَابَ الْحَیَاءِ وَ خَالَفَتْ نَبِیَّهَا صلّی الله علیه و آله وَسِعَنَا مَا کَانَ مِنَّا إِلَیْهَا وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ نَفْیِ زِیَادٍ فَإِنِّی لَمْ أَنْفِهِ بَلْ نَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِذْ قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ .

1- الشورى: 23.
2- كبا لوجهه يكبو انكب على وجهه.
3- حشد القوم دعوا فأجابوا مسرعين.

وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَ إِنِّی مِنْ بَعْدِ هَذَا لَأُحِبُّ مَا سَرَّکَ فِی جَمِیعِ أُمُورِکَ فَتَکَلَّمَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ اللَّهِ مَا أَحَبَّکَ سَاعَةً قَطُّ غَیْرَ أَنَّهُ قَدْ أُعْطِیَ لِسَاناً ذَرِباً (1) فَقَلَّبَهُ کَیْفَ شَاءَ وَ إِنَّ مَثَلَکَ وَ مَثَلَهُ کَمَا قَالَ الْأَوَّلُ وَ ذَکَرَ بَیْتَ شِعْرٍ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ عَمْراً دَاخِلٌ بَیْنَ الْعَظْمِ وَ اللَّحْمِ وَ الْعَصَا وَ اللِّحَاءِ (2) وَ قَدْ تَکَلَّمَ فَلْیُسْتَمَعْ فَقَدْ وَافَقَ قَرْناً أَمَّا وَ اللَّهِ یَا عَمْرُو إِنِّی لَأُبْغِضُکَ فِی اللَّهِ وَ مَا أَعْتَذِرُ مِنْهُ إِنَّکَ قُمْتَ خَطِیباً (3) فَقُلْتَ أَنَا شَانِئُ مُحَمَّدٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ فَأَنْتَ أَبْتَرُ الدِّینِ وَ الدُّنْیَا وَ أَنْتَ شَانِئُ مُحَمَّدٍ فِی الْجَاهِلِیَّهِ وَ الْإِسْلَامِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ قَدْ جَادَدْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ قَدِیماً وَ حَدِیثاً وَ لَقَدْ جَهَدْتَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ جَهْدَکَ وَ أَجْلَبْتَ عَلَیْهِ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ حَتَّی إِذَا غَلَبَکَ اللَّهُ عَلَی أَمْرِکَ وَ رَدَّ کَیْدَکَ فِی نَحْرِکَ وَ أَوْهَنَ قُوَّتَکَ وَ أَکْذَبَ أُحْدُوثَتَکَ نُزِعْتَ وَ أَنْتَ حَسِیرٌ ثُمَّ کِدْتَ بِجَهْدِکَ لِعَدَاوَهِ أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّهِ مِنْ بَعْدِهِ لَیْسَ بِکَ فِی ذَلِکَ حُبُّ مُعَاوِیَهَ وَ لَا آلِ مُعَاوِیَهَ إِلَّا الْعَدَاوَهَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ صلّی الله علیه و آله مَعَ بُغْضِکَ وَ حَسَدِکَ الْقَدِیمِ لِأَبْنَاءِ عَبْدِ مَنَافٍ وَ مَثَلُکَ فِی ذَلِکَ کَمَا قَالَ الْأَوَّلُ

تَعَرَّضَ لِی عَمْرٌو وَ عَمْرٌو خَزَایَهٌ

تَعَرُّضَ ضَبْعِ الْقَفْرِ لِلْأَسَدِ الْوَرْدِ

فَمَا هُوَ لِی نِدٌّ فَأَشْتُمَ عِرْضَهُ

وَ لَا هُوَ لِی عَبْدٌ فَأَبْطِشَ بِالْعَبْدِ

فَتَکَلَّمَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَطَعَ عَلَیْهِ مُعَاوِیَهُ وَ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ یَا عَمْرُو مَا أَنْتَ مِنْ رِجَالِهِ فَإِنْ شِئْتَ فَقُلْ وَ إِنْ شِئْتَ فَدَعْ فَاغْتَنَمَهَا عَمْرٌو وَ سَکَتَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ دَعْهُ یَا مُعَاوِیَهُ فَوَ اللَّهِ لَأَسِمَنَّهُ بِمِیسَمٍ یَبْقَی عَلَیْهِ عَارُهُ وَ شَنَارُهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ تَتَحَدَّثُ بِهِ الْإِمَاءُ وَ الْعَبِیدُ وَ یُتَغَنَّی بِهِ فِی الْمَجَالِسِ وَ یُتَحَدَّثُ بِهِ فِی الْمَحَافِلِ ثُمَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ یَا عَمْرُو وَ ابْتَدَأَ .

1- الذرب: سلیط اللسان، و الجاد من کل شی ء.
2- اللحاء: قشره الشجره أو العصا مثل یضرب فی المتصافیین المتحابین لا یحسن ان یدخل الإنسان بینهما بشر. و فی المثل «و لا تدخلن بین العصا و

لحائها».
3- هذا وهم من الراوى لان الآيه نزلت فى أبيه العاص بن وائل السهمى.

فِی الْکَلَامِ فَمَدَّ مُعَاوِیَهُ یَدَهُ فَوَضَعَهَا عَلَی فِی ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَالَ لَهُ أَقْسَمْتُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَّا أَمْسَکْتَ وَ کَرِهَ أَنْ یَسْمَعَ أَهْلُ الشَّامِ مَا یَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ کَانَ آخِرُ کَلَامِهِ اخْسَأْ أَیُّهَا الْعَبْدُ وَ أَنْتَ مَذْمُومٌ وَ افْتَرَقُوا.

*ترجمه کمره ای: (گفتار معاویه برای ابن عباس که من تو را برای چهار خصلت دوست دارم و چهار خصلت تو را می بخشم)

عبد الملک بن مروان گوید روزی پیش معاویه بودیم گروهی از قریش که چند تن از بنی هاشم با خود داشتند در انجمن بودند معاویه گفت ای بنی هاشم بچه بر ما می نازید با اینکه پدر و مادر ما یکی است و خانمان و وطن یکی؛ ابن عباس گفت ما بهمانی بر شما مینازیم که امروز تو بهمان بر قرشیان دیگر مینازی و قریش بر انصار مینازند و انصار بر عربهای دیگر مینازند و عرب ها بر همه عجم مینازند ما برسول خدا مینازیم بآنچه که نمیتوانی انکار کنی و از آن بگریزی، معاویه گفت ای پسر عباس زبان تیزی بتو داده شده که باطل خود را بر حق دیگران چیره میکنی ابن عباس گفت اس، هرگز باطل بر حق چیره نگردد، حسد را بر زمین بگذار حسد بد شیوه ایست. معاویه گفت راست گفتی، بخدا برای چهار خصلت تو را دوست می دارم و چهار خصلت تو را میبخشم، اما آنها که از تو دوست میدارم یکی خویشی تو با رسول خداست، دوم تو مردی از فامیل و خانواده من و از نژاد پاک عبد منافی سوم آنکه پدرم با پدرت دوست بود، چهارم آنکه تو زبان قریش و زمامدار و دانشمند قریشی، اما آن چهار خصلتی که از آن چشم پوشیدم و عفو کردم، شرکت تو در جبهه جنگ صفین با اشخاصی که بر من هجوم کردند و زشتکاری تو در واگذاردن عثمان با کسانی که بد کردند و کوشش تو بر ضد عایشه ام المؤمنین بهمکاری با آنها که کوشش کردند و هم قولی تو با کسانی که زیاد را از برادری با من نفی کردند، چون زیر و روی و مغز کارهای ناشایسته تو را بررسی کردم از قرآن و اشعار عرب عذر تو را بدست آوردم اما عذر تو موافق قرآن این آیه است که میفرماید گروهی کار شایسته و ناشایسته را با هم در آمیختند امید است خدا از آن ها درگذرد (آیه 102 سوره توبه) و اما آنچه شاعران گفته اند گفته نابغه ذبیانی است (در عذر خواهی از نعمان)

نخواهی زیست با یاری موافق که صد در صد بود هم ذوق و لایق

بدان که چهار خصلت نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار خصلت دیگر گذشتم و شعر آن گوینده اول را بکار بستم.

نیکی از دوستان پذیرم لیک چشم پوشم از آنچه نبود نیک

بگفته خود پایان داد و ابن عباس رشته سخن را بدست گرفت و پس از ستایش خدا و ثنای حضرت او گفت اینکه یادآور شدی برای خویشی با پیغمبر دوستم داری، وظیفه ایست که بر تو و هر مسلمانی که بخدا و رسولش ایمان دارد واجبست زیرا همان مزدیست که رسول خدا در برابر دین مبین و قرآن متینی که از برای شما آورده درخواست کرده و خدا فرموده: بگو من از شما مزدی نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان، هر کس رسول خدا را بدین مسئول وی پاسخ ندهد نومید و رسوا است و در دوزخ پرتاب گردد و اما آنچه گفتی که من مردی از فامیل و خانواده تو هستم درست است خواستی صله رحم کرده باشی، بجان خودم تو امروزه نسبت بآنچه سابق از تو صادر شد بسیار صله رحم میکنی و امروزه خطاهای گذشته تو مورد ملامت نیست و اینکه گفتی پدرم با پدرت دوست بوده درست است و گفتار شاعر نخست بر آن گواه است.

تا رفیقم زنده باشد در وفا با وی بکوشم ور بمیرد زنده گر باشم ابا خویشش بجوشم

هر که بر عهدش نباید نیستم بر او وثوقی کی نهد گاه مصیبت مرهمی بر قلب ریشم

و اما آنچه گفتی که من زبان قریش و زعیم و فقیه آنانم تو خود دارای همه این مراتب و مقامات هستی ولی شرف و بزرگواریت تو را واداشت که مرا در این مراتب پیش بداری، در این موضوع هم گفتاری از شاعر نخست بدست است.

پیش دارد کریم مرد کریم اهل داندش گرچه هست عظیم

اما آنچه را یادآور شدی که در صفین بتو هجوم کردم بخدا اگر این کار را نمیکردم از پست

ترین افراد اهل عالم بودم، ای معاویه هرگز با خود خیال میکردی که پسر عمم امیر مؤمنان و بزرگ اوصیای پیغمبران را که مهاجر و انصار، نیکان و اخیار گردش فراهم آمده بودند واگذارم و بتو پیوندم ای معاویه چرا؟؟ !! در دین خود شک داشتم؟ طبع من سرگردانی داشت؟ یا آنکه از کشته شدن در راه حق دریغ میداشتم؟

و اما آنچه راجع بواگذاشتن عثمان یاد آور شدی، کسانی که با او از من نزدیکتر و قوم و خویش تر بودند او را واگذاردند و یاری نکردند من بنزدیکترها و دورترها تأسی کردم من با هجوم کنندگان با او شرکت نکردم بلکه مانند صاحبان مردانگی و مروت دست از او بازگرفتم و اما آنچه یاد آور شدی راجع بکوشش من بر ضد عایشه، رسول خدا باو دستور داد در خانه خود بنشیند و پشت پرده بماند، عایشه پرده را درید و با پیغمبر مخالفت ورزید و آنچه را ما با او بجا آوردیم روا بود و اما آنچه گفتی که من زیاد را از تو نفی کردم و او را برادر تو ندانستم، از راه موافقت دستور رسول خدا، بود رسول خدا او را از تو نفی کرده و برادر تو ندانسته زیرا فرموده که فرزند از آن صاحب رختخوابست که شوهر شرعی زن باشد پاداش مرد زناکار سنگسار است، از اینها گذشته اکنون من دوست میدارم آنچه تو را شاد کند، هر امری باشد، عمرو بن عاص دنباله سخن را گرفت، گفت یا امیر المؤمنین علیه السّلام بخدا یک آن تو را دوست نداشته همانا زبانی چرب و گویا دارد و هر طور بخواهد آن را میگرداند و مثل تو با او همانست که شاعر گفته است یک بیت شعر هم خواند.

ابن عباس گفت عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، گفت اکنون باید بشنود، با پهلوانی روبروشده ای بخدا ای عمرو برای خدا ترا دشمن میدارم و از آن عذر نمیخواهم تو بودی که در سخنرانی خود گفتی من بدخواه محمدم خدا این آیه را نازل کرد که بدخواه تو دم بریده است تو در دنیا و آخرت دم بریده ای تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام هر آینه خدا فرموده است گروهی که بخدا در روز قیامت ایمان دارند نخواهی دیدشان که با دشمنان تند خدا و پیغمبر دوستی کنند، تو همیشه با خدا و رسولش سر سختی کردی هر چه توانستی در برابر رسول خدا کوشش نمودی و سواره و پیاده خود را جمع آوری کردی تا چون خدا تو را مغلوب کرد و چنبر مکر تو را بگردنت انداخت و نیرویت را سست کرد و مرامت را تکذیب نمود با تأسف از آن دست برداشتی و برای دشمنی با خانواده اش پس از او تلاش کردی منظورت از دوستی با معاویه همان دشمنی با خدا و رسول صلوات اللّه علیه است با اینکه دشمنی و حسد دیرین تو نسبت بهمه فرزندان عبد مناف برجاست نمونه تو در این جا همانست که شاعر گفته:

بمن طعنه زد عمر و خود خوار شدبر نره شیری چه گفتار شد

نه اش همسرم تا برم آبروش نه ام بنده باشد که گویم خموش

عمرو عاص در سخن شد ولی معاویه سخنش را قطع کرد، گفت ای عمرو بخدا تو مرد میدان او نیستی همان بهتر که دنباله سخن را رها کنی عمرو غنیمت دانست و خاموش شد، ابن عباس گفت معاویه او را واگذار تا او را با ننگ و عار چنان داغ کنم که تا روز قیامت بندگان و کنیزان سرگذشت آن را بگویند و در مجالس و محافل با آن سرود خوانند، ابن عباس گفت ای عمرو و آغاز سخن کرد، معاویه دست بر دهان او گذاشت و گفت تو را سوگند میدهم که بس کنی و بد داشت که اهل شام سخنانش را بشنوند، آخر گفتارش بعمرو این بود که ای بنده گم شو تو نکوهیده ای و از هم جدا شدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (معاویه به ابن عباس گفت: من ترا برای چهار منش دوست دارم و از چهار منش تو در می گذرم)

عبد الملک بن مروان گفته روزی نزد معاویه بودم؛ جماعتی از قریش که افرادی از بنی هاشم با ایشان در انجمن بودند؛ معاویه گفت: ای فرزندان هاشم شما بر ما به چه می نازید در صورتی که پدر و مادر ما یکی ست و خانواده و کشور ما یکی؟ ابن عباس گفت: ما به چیزی بر شما می نازیم که شما امروز به همان بر قریش می نازی و قریش بر انصار و انصار بر تازیان و تازیان بر عجمان ما به پیامبر افتخار می کنیم که تو نمی توانی آن را انکار کنی.

معاویه گفت: ای فرزند عباس ترا زبان تیزی داده اند که تباه خود را بر راستی و درستی دیگران چیره می سازی؛ ابن عباس گفت: خاموش؛ هرگز تباه بر درست چیره نگردد، رشک را بگذار؛ رشک ناخوش شیوه ایست، معاویه گفت: راست گویی، به خدا سوگند برای چهار منش ترا دوست دارم و چهار منش ترا می بخشم. من آنچه از تو دوست می دارم یکم خویشی تو با پیامبر است. دوم- تو مردی از خویشان من و از نژاد خالص عبد مناف هستی سوم- آنکه پدر من با پدر تو دوستی داشت، چهارم- آنکه تو زبان قریش و دانای ایشان هستی، اما آن چهار چیزی که از آن چشم پوشی کردم، شرکت تو در نبرد صفین با کسانی که بر من تک آوردند و زشتکاری تو در یاری نکردن عثمان بود و کوشش تو بر عائشه ام المؤمنین بود و دیگر آنکه زیاد را از برادری با من نفی کردی، چون کارهای ناشایسته ترا جستجوی کردم از قرآن کریم و اشعار تازیان بهانه ترا یافتم. اما عذر تو موافق قرآن کریم این آیت است: گروهی کار شایسته و ناشایسته را با یک دیگر در آمیختند به امید آنکه خدای از سر گناه ایشان درگذرد و آنچه شاعران گفته اند، گفته نابغه ذبیانی ست که گفته: تو کدام یاری را از

مردان پاک از خرده ها خواهی یافت، هر گاه بنا شود انسان برای خرده یی از یاران خود ببرد دیگر برای او یاری نماند.

بدان من چهار منش نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار منش بعدی تو که گفتم در گذشتم و گفته شاعر اول را در باره تو به کار بستم، که گفته: من از دوستان نیکی پذیر هستم و از بدی ایشان چشم پوش هستم.

ابن عباس در پاسخ وی پس از ستایش خدای، گفت: آنکه یاد آور شدی از برای خویشاوندی با پیامبر مرا دوست داری، این وظیفه هر مسلمانی ست چون این دوستی همان مزدیست که پیامبر در برابر دین و قرآنی که برای شما آورده درخواست کرده و خدا گفته: «ای پیامبر به مردمان بگوی من از شما مزدی جز دوستی خویشان خود نخواهم و هر که پیامبر را بدین مسئول جواب ندهد نومید و بی آبروست و به دوزخ افتد». و آنچه گفتی که من از خویشان تو هستم درست است، خواستی صله رحم نموده باشی، به جان خود سوگند، تو امروزه نسبت به آنچه سابق از تو آشکار شد بسیار صله رحم همی کنی و امروزه لغزشهای گذشته تو جای سرزنش نیست و گفتی پدر من با پدر تو دوست بوده درست است و گفته شاعر نخستین بر آن گواه باشد. تا یار زنده بود در وفا کیشی با وی کوشا باشم و اگر میرد و من زنده باشم با بستگانش پیوسته باشم هر که بر پیمان خود ثابت نباشد من بر او اعتماد نخواهم داشت زیرا هیچ گاه مرهمی بر دل ریش من ننهد.

و آنچه گفتی که من زبان مردم قریش و دانای ایشان هستم، تو خود داری این مراتب هستی لیک بزرگواری تو ترا بر این داشت که مرا در این مقامات برتر داری، در این باب نیز گفتاری از شاعر نخستین آمده است، جوانمرد؛ جوانمرد را مقدم دارد اگر چه خود بزرگ است دیگران را بزرگ دارد و آنچه را گفتی که در جنگ صفین بر تو تک آوردم به خدا اگر این کار را نکرده بودم از فرومایه ترین مردم جهان بودم، ای معاویه هرگز می پنداشتی که پسر عم خود علی وصی پیامبر و سرور پیروان را که مهاجر و انصار، دور وی فراهم آمده بودند واگذارم و به تو پیوندم. در دین خود شک داشتم؛ یا آنکه از کشته شدن در راه راستی دریغ داشتم؟.

از واگذاردن عثمان گفته بودی. کسانی که با وی از من نزدیک تر بودند او را گذاردند و رفتند، من نیز به ایشان و دوران پیروی کردم، من با هجوم کنندگان هیچ گاه انبازی نکردم بلکه مانند جوانمردان از او دست باز داشتم، و گفتی که من بر ضد عائشه، کوشش کردم، پیامبر اکرم به وی فرمان

داده بود در سرای خود نشیند و پس پرده بماند، اما عائشه پرده را درید و با پیامبر مخالفت ورزید و آنچه ما با وی به جای آوردیم مناسب بود.

گله کردی که من زیاد را از برادری تو نفی کردم این کار به فرمان پیامبر اکرم بود که گفته:

«فرزند از آن خداوند بستر است که شوی شرعی زن باشد و پاداش زنا کار سنگ است. اکنون من دوست دارم آنچه ترا شاد کند، هر امری باشد. عمرو بن عاص به معاویه گفت، به خدا سوگند او ترا دوست نداشته همی خواهد که به چرب زبانی با تو سازگاری نشان دهد و بیتی نیز از شاعری گواه آورد. ابن عباس بدو گفت: عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، و گفت: اکنون باید بداند که با پهلوانی روبروی شده یی، به خدا ای عمرو برای خدا ترا من دشمن دارم و از آن عذر نخواهم، تو گفته بودی من بدخواه محمد هستم، خدا این آیه را نازل کرد که: «بد خواه تو دم بریده است، تو در جهان و آخرت دم بریده یی تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام» خدا گفته: «گروهی که به خدا و قیامت ایمان دارند؛ ایشان را نخواهی دید که با دشمنان سخت خدا و پیامبر دوستی کنند». تو هماره با خدا و پیامبر وی سرسختی نشان دادی و هر چه توانستی در مقابل پیامبر کوشیدی و سواره و پیاده خویش را فراهم کردی تا چون خدا ترا شکست و چنبر مکر و فریب ترا به گردن تو افکند و نیروی ترا سست ساخت، راه و رسم ترا باور نداشت، ناگزیر از آن باز ایستادی، آنگاه با خانواده وی پس از او دشمنی پیش گرفتی و برای این کار با معاویه همدست شدی و دشمنی دیرین تو و رشک بسیار تو به همه دودمان عبد مناف هنوز مانده است. مثل تو در این مقام آن است که شاعر گفته: عمرو به من شماتت کرد در حالی که خود خوار گردید نزد نره شیری مانند کفتاری شد همپایه من نیست تا با وی درآویزم و آبرویش پاک ببرم و نه بنده من باشد که بدو تک آورم و سخت گیرم.

چون ابن عباس خاموش شد، عمرو عاص خواست سخن آغازد لیک معاویه وی را بازداشت و گفت: ای عمرو به خدا سوگند تو مرد میدان وی نیستی بهتر آنکه گفتار را رها کنی، عمرو نیز این سخن معاویه را غنیمت شمرد و خاموش شد. ابن عباس گفت: ای معاویه او را واگذار تا سخن آغازد و با ننگ چنان داغی بر او نهم که تا قیامت بردگان سرگذشت او را در کوی و برزن باز گویند و با آن سرود سازند. ابن عباس شروع به سخن گفتن کرد اما معاویه دست بر دهان وی نهاد و گفت: ترا سوگند می دهم که کوتاه

کنی، از بیم آنکه مبادا مردم شام گفته هایش را بشنوند، پس ابن عباس به عمرو عاص گفت: گم شو ای بنده نکوهیده و از یک دیگر بگسستند.

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار معاویه بابن عباس که من بخواطر چهار خصلت تو را دوست دارم با اینکه چهار خصلت را بر تو بخشیده ام)

عبد الملک بن مروان گوید: روزی با جماعتی از قریش که چند تن از بنی هاشم نیز حضور داشتند نزد معاویه بودیم معاویه گفت ای بنی هاشم بچه بر ما می نازید مگر ما از یک پدر و مادر نیستیم و خانمان و زادگاهمان یکی نیست؟ ابن عباس گفت: ما بهمان بر شما می نازیم که تو با آن بر دیگر افراد قریش می نازی و قریش با آن بر انصار می نازد و انصار بر دیگر قبایل عرب و عرب بر عجم، ما به رسول خدا می نازیم و به آنچه نه آن را انکار توانی کرد و نه از آن گریز توانی نمود معاویه گفت:

ای ابن عباس راستی زبان برنده ای داری که باطل خود را بر حق دیگری چیره کنی ابن عباس گفت:

ساکت باش که باطل هرگز بر حق چیره نگردد و حسد را از خود دور ساز که حسد شیوه بسیار بدی است معاویه گفت: راست گفتی بخدا سوگند من برای چهار خصلت تو را دوست دارم و علاوه بر این از چهار خصلت دیگر تو صرف نظر میکنم اما جهت اینکه دوستت دارم چون از فامیل رسول خدائی و دوم اینکه از فامیل و خاندان خود من هستی و از نژاد عبد منافی و سوم اینکه پدرم با پدرت دوست بود و چهارم اینکه تو زبان گویای قریش و پیشوا و دانشمند این قبیله هستی و اما آن چهار چیز که نادیده گرفته ام یکی اینکه تو در صف آنانی بودی که در صفین با من مبارزه کردند دیگر اینکه تو نیز با بدکارانی که عثمان را خوار کردند همدست بودی و بد کردی دیگر اینکه با آنانی که بر زیان ام المؤمنین عایشه قدم برداشتند همگامی نمودی و دیگر اینکه زیاد را به برادری من نپذیرفتی و من در کار تو دقت فراوان کردم وزیر و روی آن را دیدم تا آنکه از کتاب خدای عز و جل و گفتار شعرا عذر تو را بدست آوردم اما عذری که موافق قرآن است این آیه است که خدای تعالی میفرماید گروهی کارهای شایسته را با کارهای دیگر ناشایست در هم آمیختند و اما آنچه شاعران گفته اند گفتار شاعر ذبیانی است که میگوید:

اگر بخواهی با مردان پاکی که هیچ نقطه ضعف نداشته باشند آمیزش کنی هیچ معاشر و برادری برای تو باقی نخواهد ماند.

رفیقی پاک و بی عیب ار بجوئی بمانی بی رفیق از عیب جوئی

و بدان که آن چهار خصلت اولی را از تو پذیرفته ام و از این چهار خصلت دیگر تو چشم پوشی کرده ام و گفتار گوینده پیشین را بکار بسته ام که گوید:

من کسی را که دوست دارم نیکی اش را می پذیرم و از بدی او چشم پوشی کنم.

چو دل دادم بمهر خوبروئی نه بینم هیچ از او غیر از نکوئی

معاویه بگفتار خود پایان داد و ابن عباس شروع بسخن کرده و پس از ستایش خدا و ثنای او گفت:

اما آنچه یاد آور شدی که مرا بخاطر خویشی با رسول اکرم دوست داری وظیفه ای را انجام دادی که بر تو است و هر مسلمانی که بخدا و رسولش ایمان داشته باشد همین وظیفه را دارد زیرا دوستی خویشان رسول خدا پاداشی است که رسول خدا در عوض دین نورانی و محکمی که برای شما آورده از شما درخواست فرموده و خدای عز و جل در این باره فرموده است بگو ای پیغمبر که من پاداشی از شما انتظار ندارم بجز دوستی خویشاوندانم پس هر کس این خواسته رسول را انجام ندهد نومید و خوار است و بدوزخ سرنگون خواهد گردید و اما آنچه یاد آور شدی که من مردی از فامیل و خاندان تو هستم هم چنان است که گفتی و تو با این دوستی منظورت صله رحم بود و بجان خودم سوگند که تو امروز نسبت بگذشته که دیگر جای ملامت آن نیست بیشتر صله رحم میکنی و اما آنچه گفتی که پدرم با پدرت دوست بود آنهم درست است و پیش از این شاعر در این باره گفته است:

رشته دوستی برادرم را تا زنده است با خود او و پس از مرگش با خویشان او نگاه خواهم داشت و بر کسی که پیمان شکن باشد و بهنگام سختی همنشین من نباشد اعتمادی نخواهم نمود.

و اما آنچه گفتی که من زبان گویا و رهبر و دانشمند قریشم همه اینها که مرا است تو را نیز هست ولی شرافت و بزرگواری ات تو را واداشت که مرا بر خود برتری دهی و در این باره نیز پیش از تو شاعر گفته است:

هر آن کس که خود کریم و بزرگوار است کریمان را بر خود برتری دهد زیرا با اینکه خود مقامی والا دارد ولی درک میکند که کریمان شایستگی هر نوع برتری را دارند.

و اما آنچه گفتی که من در جنگ صفین شرکت کردم بخدا قسم اگر چنین نمیکردم از همه مردم پست تر بودم معاویه تو چه خیال میکنی؟ من پسر عمویم امیر مؤمنان و سرور اوصیای پیغمبران را رها کنم در حالی که همه مهاجرین و انصار و برگزیدگان از نیکان بگردش فراهم آمده بودند؟ ای معاویه چرا چنین کنم؟ مگر در دینم شکی داشتم و یا آنکه در ضمیرم سرگردانی و حیرتی بود و یا آنکه از کشته شدن دریغ میداشتم.

و اما آنچه در باره زبون کردن عثمان گفتی عثمان را آن کس زبون ساخت که فامیلی اش با عثمان نزدیکتر از من بود و من بفامیل نزدیک و دور او تأسی کردم من در صف آنانی که باو حمله کردند نبودم بلکه همانند جوانمردان و فرزانگان دست از او باز داشتم.

و اما آنچه گفتی که من در راه مخالفت با عایشه قدم برداشتم خدای تعالی باو دستور داد که در خانه خود بنشیند و پرده نشین باشد چون عایشه لباس حیا را بر تن درید و بر خلاف دستور پیغمبر رفتار نمود بر ما روا بود آنچه با وی کردیم.

و اما آنچه یاد آور شدی که من زیاد را به برادری تو نه پذیرفتم نه من این کار کردم بلکه رسول خدا او را از تو نفی کرده بود که فرموده بود فرزند از آن کسی است که حق هم بستری با زن دارد و زنا کار را پاداش سنگ است ولی با تمام این حرفها من دوست دارم که تو همواره خرم و شادان باشی عمرو بن عاص آغاز سخن کرده و گفت: یا امیر المؤمنین بخدا قسم که او یک لحظه تو را هرگز دوست نداشته است ولی زبانی تیز دارد که بهر سوی بخواهد بر میگرداند و مثل تو با او چنان است که شاعر گفته است و یک بیت شعر خواند ابن عباس گفت: عمرو عاص بی جهت خود را بمیان استخوان و گوشت و مغز و پوست در آورد ولی چون گفته است باید بشنود که با حریف خود روبرو است بخدا قسم ای عمرو من برای خدا شدیدا ترا دشمن میدارم و از این دشمنی معذرت هم نمیخواهم تو همانی که برای خطابه بپا خواستی و گفتی من محمد را دشمن میدارم خداوند این آیه را فرود آورد که آنکه تو را دشمن بدارد خود زیان کار است پس تو زیان کار دین و دنیائی و توئی که در جاهلیت و اسلام بدخواه محمد بودی و خدای تعالی فرموده است گروهی را که بخدا و روز رستاخیز ایمان آورده

باشند دوست دشمنان سرسخت خدا و رسول نخواهی یافت تو همان دشمن سر سخت خدا و رسول بودی از قدیم تا بامروز تا آنجا که میتوانستی بزیان رسول خدا کوشش خود را بکار بردی و سواره و پیاده خود را بر زیان رسول خدا فراهم آوردی تا آنگاه که خداوند تو را مغلوب کرد و مکر و حیله ات را گردنگیرت ساخت و نیرویت را سست و افسانه ات را دروغ و بی حقیقت پرداخت با کمال حسرت دست از مخالفت کشیدی ولی سپس با کمال کوشش حیله را در راه دشمنی خاندان پیغمبر او بکار بردی تو از دوستی معاویه و خاندان او بجز دشمنی با خدای عز و جل و رسولش منظوری نداری با اینکه دشمنی و حسد دیرین تو با اولاد عبد مناف همچنان بر جا است و مثل تو در این باره همان است که شاعر گفته:

مرا طعنه زد عمرو و شد شرمسارچو گفتار صحرا بر شیر، خوار

نه مانند اویم که نامش برم نه ام بنده تا جامه بر تن درم

عمرو عاص شروع بسخن کرد که معاویه سخنش را بریده و گفت ای عمرو بخدا تو مرد میدان او نیستی حال خود دانی که سخن گوئی یا خموش باشی عمرو موقع را غنیمت شمرده و خاموش گردید ابن عباس گفت: ای معاویه عمرو را بحال خود گذار تا چنان داغی بر او بزنم که تا روز قیامت ننگ آن بر او بماند و تا روز قیامت زبان زد کنیزان و بندگان باشد و سرود مجالس و نقل محافل گردد سپس

ابن عباس گفت: ای عمرو و دهان بسخن باز کرد که معاویه دست دراز نموده بر دهان ابن عباس نهاد و گفت ای ابن عباس ترا سوگند میدهم که بس کن چون خوش نداشت که اهل شام گفتار ابن عباس را بشنوند و آخرین جمله ای که ابن عباس بعمرو گفت این بود که ای بنده نکوهیده دور شو این بگفت و از یک دیگر جدا شدند.

****ترجمه جعفری: (سخن معاویه به ابن عباس که به سبب چهار خصلت تو را دوست دارم و از چهار خصلت دیگری که در توست در می گذرم)

عبد اللَّه بن ابراهیم بن ابی فروه از عبد الملک بن مروان نقل می کند که گفت:

روزی نزد معاویه بودیم و گروهی از قریش آنجا بودند و در میان آنها جمعی از بنی هاشم حضور داشتند، معاویه گفت: ای بنی هاشم با چه چیزی بر ما

فخر می کنید؟ آیا پدر و مادر ما یکی نیست و خانه و محل تولد ما یکی نیست؟ ابن عباس گفت: ما با همان چیزی بر شما فخر می کنیم که تو با آن بر سایر قریش فخر می کنی و قریش با آن بر سایر انصار فخر می کنند و انصار با آن بر سایر عرب فخر می کنند و عرب با آن بر عجم فخر می کنند و آن وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، چیزی که نمی توانی آن را انکار کنی و یا از آن بگریزی.

معاویه گفت: ای ابن عباس زبان تندی به تو داده شده، نزدیک است که با باطل خود به حق دیگران چیره شوی، ابن عباس گفت: ساکت باش هرگز باطل بر حق چیره نمی شود، و حسد را رها کن که حسد شیوه ناپسندی است. معاویه گفت: راست گفتی، به خدا سوگند من تو را به خاطر چهار خصلت دوست دارم و از چهار خصلت که داری درمی گذرم، من تو را به خاطر خویشاوندی تو با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست دارم، دوم اینکه تو مردی از خاندان و اهل بیت من و برگزیده فرزندان عبد مناف هستی، و سوم اینکه پدرم با پدر تو دوست بود، و چهارم اینکه تو زبان قریش و بزرگ و دانشمند آنان هستی.

و اما چهار خصلتی که از آنها در می گذرم و تو را می بخشم، هجوم آوردن تو بر من همراه با کسانی که در جنگ صفین بر من هجوم آوردند، و بدی کردن تو به عثمان همراه با آنها که به او بدی کردند، و کوشش تو بر ضد عایشه همراه با آنان که کوشش کردند، و نفی کردن تو زیاد را از برادری من، همراه با کسانی که او را نفی کردند.

من در این باره تحقیق بسیار کردم و عذر تو را از قرآن و سروده های شاعران استخراج کردم، آنچه از اعمال تو با کتاب خدا وفق می دهد، مطابقت با این سخن خداوند است که می فرماید: «آنان که کار شایسته را با کار ناشایست مخلوط کردند» و آنچه شاعران گفته اند سخن برادر بنی ذبیان است (نابغه ذبیانی) که می گوید:

تو برادری را پیدا نمی کنی که به جهت کاستی ها او را سرزنش نکنی، کدامند مردان مهذّب و بی عیب.

بدان که من در باره تو آن چهار خصلت اولی را قبول دارم و چهار خصلت دیگر را بر تو می بخشم و در این کار چنانم که شاعر قدیمی گفته است:

به زودی از کسی که دوستش دارم نیکی هایش را خواهم پذیرفت، و چیزهایی را که جز این باشد خواهم بخشید.

سپس معاویه ساکت شد و ابن عباس لب به سخن گشود و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

اینکه خویشاوندی من با پیامبر صلی الله علیه و آله را علت دوست داشتن من ذکر کردی این وظیفه تو و هر مسلمانی است که به خدا و پیامبرش ایمان دارد، چون آن همان پاداشی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برابر نور و برهان آشکاری که بر شما آمد، از شما خواسته است. خداوند می فرماید: «بگو در برابر آن از شما مزدی نمی خواهم مگر دوست داشتن خویشاوندان» «1» هر کس درخواست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نکند خوار می شود و با صورت به جهنم می افتد. و اما آنچه گفتی که من مردی از خاندان تو هستم، همین طور است و تو خواستی که صله رحم کنی و به جانم سوگند که امروز تو در مقایسه با گذشته بیشتر صله رحم می کنی و امروز سرزنش بر تو نیست، و اما این سخن تو که پدرم با پدر تو دوست بود، درست است و سخن شاعر قدیمی در این باره چنین است:

به زودی کسی را که با پدرم در حال حیاتش برادری کرده، حفظ خواهم کرد، و پس از او در میان خویشاوندانش آن را حفظ خواهم کرد، و من با کسی که پیمان را حفظ نکند دوست نیستم و او هم در موقع شدائد همراه من نیست.

و اما آنچه گفتی که من زبان قریش و بزرگ و دانشمند آنان هستم، من چیزی ندارم مگر اینکه تو هم آن را داری ولی شرف و کرامت تو وادار کرد که مرا پیش بداری و در این باره هم شاعر قدیمی گفته است:

و هر کریمی کریمان را پیش می دارد، هر چند که خود فضیلت داشته باشد او را اهل آن می بیند.

و اما آنچه در باره هجوم بردن من بر تو در جنگ صفین گفتی، به خدا سوگند اگر چنین نمی کردم پست ترین مردم جهان بودم، ای معاویه! آیا تو با خود خیال می کردی که من پسر عمویم امیر المؤمنین و سرور مسلمانان را خوار سازم در حالی که مهاجر و انصار و برگزیدگان و نیکان او را اجابت کرده بودند؟

ای معاویه برای چه این کار را می کردم؟ آیا شکی در نیّتم بود و یا در شیوه خود تردید داشتم یا به خود بدگمان بودم؟ و اما آنچه در باره خوار کردن عثمان گفتی، او را کسی خوار کرد که اِز نظر خویشاوندی از من به

او نزدیکتر بود و من به نزدیکان و بیگانگان تأسی کردم و من بر او مانند هجوم آورندگان هجوم نبردم ولی از یاری او باز ایستادم، همان گونه که افراد با شخصیت و صاحبان خرد باز ایستادند.

و اما آنچه در باره کوشش من راجع به عایشه گفتی، خداوند به او فرمان داده بود که در خانه اش بنشیند و زیر حجاب باشد، چون او پرده حیا را برداشت و با پیامبر خود مخالفت کرد، آنچه ما در باره او انجام دادیم روا بود، و اما نفی کردن من زیاد را از برادری تو، من او را نفی نکردم بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را نفی کرد، آنجا که فرمود: «فرزند مال صاحب بستر است که همان شوهر مشروع باشد و پاداش زناکار سنگ است» بعد از همه این حرف ها من اکنون در تمام موارد چیزی را دوست دارم که تو را شاد کند.

پس عمرو عاص شروع به صحبت کرد و گفت: یا امیر المؤمنین، به خدا سوگند که او یک لحظه تو را دوست نداشته است جز اینکه او دارای زبان تیز است و هر طور که بخواهد آن را می چرخاند و مانند تو و او همان است که شاعر قدیمی گفته است- و یک بیت شعر خواند- ابن عباس گفت: عمرو خود را میان استخوان و گوشت و عصا و پوست درخت قرار داده (این یک ضرب المثل عربی است که در باره دو دوست زده می شود که نمی خواهند کس دیگری میان آنها وارد شود) و او سخن گفت و باید پاسخ بشنود که با پهلوانی در افتاده است، به خدا سوگند ای عمرو که من تو را دشمن می دارم و از تو عذر نمی خواهم، تو همانی که خطبه خواندی و گفتی من دشمن محمد هستم و خداوند در باره تو خطاب به پیامبرش چنین نازل فرمود: که «دشمن تو دم بریده است» پس تو در دین و دنیا دم بریده ای و تو دشمن محمد صلی الله علیه و آله در جاهلیت و اسلام بودی و خداوند فرموده است: «گروهی را نمی یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و در عین حال دشمنان خدا و پیامبرش را دوست بدارد و تو در گذشته و حال با خدا و پیامبرش دشمنی کردی و می کنی، در باره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تلاش خود را کردی و تمام نیروی خود را بر ضد او به کار گرفتی تا اینکه خداوند بر تو غلبه کرد و حیله تو را بر خودت برگردانید و توان تو را سست کرد و سخن تو را تکذیب نمود و تو با تأسف کار خود را رها کردی، آنگاه پس از پیامبر در دشمنی با اهل بیت او تلاش نمودی و این به سبب دوست داشتن معاویه نبود و فقط برای دشمنی با خدا و پیامبرش بود و تو با فرزندان عبد مناف دشمنی و حسد دیرینه داشتی و مثل تو همان است که شاعر قدیمی گفته است:

عمرو بر من حمله کرد و خودش خوار شد، و کفتار بیابان به شیر نر حمله کرد، او هماورد من نیست که آبرویش را ببرم و برده من هم نیست که به او نهیب زنم.

عمرو عاص آغاز به سخن کرد ولی معاویه سخن او را قطع کرد و گفت: به خدا سوگند ای عمرو تو مرد این میدان نیستی، اگر خواستی بگو و اگر خواستی رها کن، عمرو فرصت را غنیمت شمرد و ساکت شد. ابن عباس گفت: ای معاویه رهایش کن، به خدا سوگند چنان داغی بر او بگذارم که ننگ و خواری آن تا روز قیامت باقی بماند و کنیزان و بردگان از آن سخن بگویند و در مجالس و محافل آن را بسرایند. سپس ابن عباس خطاب به عمرو گفت: ای عمرو و خواست سخنی بگوید که معاویه دست خود را به دهان ابن عباس گذاشت و به او گفت: تو را سوگند می دهم ساکت باش و معاویه دوست نداشت که اهل شام سخن ابن عباس را بشنوند و آخرین سخن او این بود: گم شو ای برده، و از هم جدا شدند.

وجوه الذنوب أربعه

«36»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ: مَا سَمِعْتُ وَ لَا اسْتَفَدْتُ مِنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فِی طُولِ صُحْبَتِی لَهُ شَیْئاً أَحْسَنَ مِنْ هَذَا الْکَلَامِ فِی عِصْمَهِ الْإِمَامِ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ یَوْماً عَنِ الْإِمَامِ أَ هُوَ مَعْصُومٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَمَا صِفَهُ الْعِصْمَهِ فِیهِ وَ بِأَیِّ شَیْ ءٍ یُعْرَفُ فَقَالَ إِنَّ جَمِیعَ الذُّنُوبِ لَهَا أَرْبَعَهُ أَوْجُهٍ لَا خَامِسَ لَهَا الْحِرْصُ وَ الْحَسَدُ وَ الْغَضَبُ وَ الشَّهْوَهُ فَهَذِهِ مَنْفِیَّهٌ عَنْهُ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ حَرِیصاً عَلَی هَذِهِ الدُّنْیَا وَ هِیَ تَحْتَ خَاتَمِهِ لِأَنَّهُ خَازِنُ الْمُسْلِمِینَ فَعَلَی مَا ذَا یَحْرِصُ وَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ حَسُوداً لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِنَّمَا یَحْسُدُ مَنْ فَوْقَهُ وَ لَیْسَ فَوْقَهُ أَحَدٌ فَکَیْفَ یَحْسُدُ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَغْضَبَ لِشَیْ ءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْیَا إِلَّا أَنْ یَکُونَ غَضَبُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَیْهِ إِقَامَهَ الْحُدُودِ وَ أَنْ لَا تَأْخُذَهُ فِی اللَّهِ لَوْمَهُ لَائِمٍ وَ لَا رَأْفَهٌ فِی دِینِهِ حَتَّی یُقِیمَ حُدُودَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا یَجُوزُ لَهُ أَنْ یَتَّبِعَ الشَّهَوَاتِ وَ یُؤْثِرَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَبَّبَ الْآخِرَهَ کَمَا حَبَّبَ إِلَیْنَا الدُّنْیَا فَهُوَ یَنْظُرُ إِلَی الْآخِرَهِ کَمَا نَنْظُرُ إِلَی الدُّنْیَا فَهَلْ رَأَیْتَ أَحَداً تَرَکَ وَجْهاً حَسَناً لِوَجْهٍ قَبِیحٍ وَ طَعَاماً طَیِّباً لِطَعَامٍ مُرٍّ وَ ثَوْباً لَیِّناً لِثَوْبٍ خَشِنٍ وَ نِعْمَهً دَائِمَهً بَاقِیَهً لِدُنْیَا زَائِلَهٍ فَانِیَهٍ.

*ترجمه کمره ای: (گناه بر چهار وجه است)

محمد بن ابی عمیر گوید در این مدید مدتی که هم صحبت هشام بن حکم بودم بهترین استفاده ای که از او بردم راجع بعصمت امام بود، یک روز از او پرسیدم امام معصومست؟ گفت آری، گفتم حقیقت عصمت کدامست. نشانه آن چیست؟ گفت منشأ همه گناهان چهار است، پنجمی ندارند حرص، حسد، خشم، خواهش نفس و هیچ کدام اینها در امام نیست. نشاید امام حریص باشد بر این دنیا زیرا حرص از نداریست و همه دنیا زیر نگین امامست و او خزانه دار مسلمانانست برای چه حرص ورزد، نشاید رشک برد، زیرا انسان ببالا دست خود رشک میبرد نه بزیر دست و کسی بالا دست او نیست، نشاید برای چیزی از امور دنیا خشم کند تنها خشم او برای خداست زیرا خدای عز و جل او را وظیفه دار کرده که حدود را جاری کند و سرزنش کسیرا در حساب نگیرد و بکسی مهربانی بر خلاف دین نکند تا حدود و کیفرهای خدائی را بی کم و بیش مجری کند. نشاید پیرو شهوت و خواهش نفس باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عز و جل آخرت را در نظر او باندازه که دنیا در نظر ما محبوبست محبوب کرده و با همان اطمینان و عقیده ای که ما بدنیا نگاه میکنیم امام بآخرت نگاه میکند، آیا ممکنست کسی روی زیبا را بگذارد و بروی زشت بپردازد یا خوراک شیرین و لذیذ را بخاطر خوراک تلخی از دست بدهد. یا جامه نرمی را بجامه زبر و درشتی اختیار کند یا نعمت همیشه و پایداری را بدنیای گذرا و نابودشونده بفروشد؟!!

**ترجمه مدرس گیلانی: (گناه ها چهارگونه است)

محمد پور ابی عمیر گفته: در مدتی که همدم هشام پور حکم بودم بهترین سودی که از گفتار وی بردم راجع به عصمت پیشوا بود، روزی از او پرسیدم پیشوا بی گناه است؟ گفت: آری. گفتم: حقیقت بی گناهی چیست؟ و نشانه آن کدام است؟

گفت: «منشأ همه گناه ها چهار است. پنجمی ندارد: آز، رشک، خشم، خواهش نفسانی، هیچ اینها در پیشوا نیست، پیشوا آزمند نباشد، زیرا آزمندی از ناداریست، در صورتی که همه جهان در اختیار اوست و گنجور مسلمانان است، چرا آز ورزد؟

پیشوا رشک نبرد، چون که آدمی به کسی که زبر اوست رشکین گردد در صورتی که کسی بالای او از جهت مقام نیست. پیشوا خشمگین نگردد و اگر خشم گیرد برای خدایست، چون که خدا وی را وظیفه دار این کار کرده است تا حدود شریعت را روان سازد و از نکوهش کسی خشمگین نگردد و

با کسی مهربانی بر خلاف دین نکند و اگر کند حدود را مهمل گزارد. پیشوا پیرو شهوت و خواهش نفسانی نباشد. زیرا او سرای جاویدان را بر جهان بر توی داده خدا دیگر جهان را در دیده وی افزون نموده تا به دنیای دون نیاساید؛ آنچه ما به دیده ارجمند به جهان می نگریم او با این دید، به آخرت می نگرد.

ممکن نیست کسی روی زیبا را گزارد و بر روی بپردازد یا خوراک گوارا را بنهد برای خوراک ناگوار یا جامه نرمی را به جامه درشتی برگزیند یا نعمت جاویدان را به نعمت سپری برتری دهد؟ !».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار صفت منشأ همه گناهان است)

محمد بن ابی عمیر گوید: در تمام دوران رفاقتم که با هشام بن حکم داشتم سخنی بهتر و پر بهره تر از این سخن که در باره عصمت امام بود از او نشنیدم: روزی از او پرسیدم که آیا امام معصوم است؟

گفت: آری گفتم: نشانه عصمت در او چیست؟ و بچه بایدش شناخت؟ گفت: حقیقت اینکه همه گناهان چهار منشأ دارد و پنجم ندارد. آز، رشک، خشم، خواهش نفس، و هیچ یک از این ها در امام نیست امام را نشاید که بر این دنیا حریص باشد زیرا همه آن بزیر نگین او است که او خزانه دار مسلمانان است پس چرا حریص باشد و او را نشاید که رشک برد زیرا انسان فقط بر بالاتر از خود رشک می برد و کسی بالاتر از امام نیست پس چگونه روا است که بر زیر دست خود رشک برد و او را نشاید برای هیچ یک از کارهای دنیا خشمناک گردد مگر آنکه خشمش برای خدای عز و جل باشد زیرا خدای عز و جل اجرای احکام را بر او واجب کرده آن چنان که نه سرزنش کسی در او تأثیر کند و نه در اجرای احکام بر کسی مهربانی بی جا کند تا حدود خدای عز و جل را بپا دارد و او را نشاید که پیرو خواهشهای نفس بوده و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خداوند هم چنان که دنیا را در نظر ما محبوب کرده آخرت را در نظر امام محبوب ساخت امام آخرت را آنچنان می بیند که ما دنیا را می بینیم تو هرگز کسی را دیده ای که بخاطر زشت روئی از روی زیبائی بگذرد؟ و خوراک لذیذی را گذاشته بخوراک تلخ بپردازد؟ و جامه نرمی را گذاشته جامه زبر و درشت اختیار کند و از نعمت جاوید و پایان ناپذیر بخاطر دنیای زودگذر و ناپایدار بگذرد.

****ترجمه جعفری: (ریشه گناهان چهار چیز است)

محمد بن ابی عمید می گوید: از هشام بن حکم در طول مصاحبت خود چیزی زیباتر از این سخن نشنیدم که در باره عصمت امام می گفت: روزی من از وی پرسیدم که آیا امام باید معصوم باشد؟ گفت: آری، گفتم: نشانه عصمت در او چیست؟ چگونه شناخته می شود؟ گفت:

تمام گناهان، ریشه در چهار گناه دارد که پنجمی ندارد: حرص و حسد و خشم و شهوت. و این گناهان در امام نیست، او نباید حریص بر این دنیا باشد در حالی که دنیا زیر انگشتر اوست. چون او خزانه دار مسلمانان است، پس برای چه حرص بزند. و نیز جایز نیست که او حسود باشد، چون انسان به کسی که بالاتر از اوست حسدی می ورزد و کسی بالاتر از امام نیست پس او چگونه به پایین تر از خود حسد می ورزد، و نیز جایز نیست که او برای چیزی از امور دنیا خشمگین باشد مگر اینکه خشم او برای خدا باشد، چون خداوند بر او واجب کرده که حدود را اجرا کند و در راه خدا سرزنش کنندگان را اعتنا نکند و رأفتی در امر دین نداشته باشد تا حدود خدا را اقامه کند، و نیز جایز نیست که او از شهوت ها پیروی کند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، چون خداوند آخرت را در نظر او دوست داشتنی کرده همان گونه که دنیا را در نظر ما دوست داشتنی کرده است. او به آخرت همان گونه نگاه می کند که ما به دنیا نگاه می کنیم، آیا کسی را دیده ای که صورت زیبایی را به خاطر صورت زشتی رها کند و یا غذای گوارا را به خاطر غذای تلخی رها کند و لباس نرمی را به خاطر لباسی خشن رها کند و نعمت دائمی و باقی را به خاطر دنیای زائل و فانی رها کند؟

ثواب من حج أربع حجج

«37»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ حَجَّ أَرْبَعَ حِجَجٍ مَا لَهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ یَا مَنْصُورُ مَنْ حَجَّ أَرْبَعَ

حِجَجٍ لَمْ تُصِبْهُ ضَغْطَهُ الْقَبْرِ أَبَداً وَ إِذَا مَاتَ صَوَّرَ اللَّهُ الْحَجَّ الَّذِی حَجَّ فِی صُورَهٍ حَسَنَهٍ مِنْ أَحْسَنِ مَا یَکُونُ مِنَ الصُّوَرِ بَیْنَ عَیْنَیْهِ تُصَلِّی فِی جَوْفِ قَبْرِهِ حَتَّی یَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ وَ یَکُونُ ثَوَابُ تِلْکَ الصَّلَاهِ لَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّ صَلَاهً مِنْ تِلْکَ الصَّلَاهِ تَعْدِلُ أَلْفَ رَکْعَهٍ مِنْ صَلَاهِ الْآدَمِیِّینَ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که چهار بار حج کرده)

منصور بن حازم گوید از امام ششم پرسیدم ثواب کسی که چهار بار حج کرده چیست؟ گفت ای منصور کسی که چهار بار حج کرده هرگز فشار قبر ندارد و چون بمیرد حجه های او را به زیباترین صورت آدمیان در برابر چشمش وادارند و در دل قبرش تا روزی که محشور شود نماز گزارند و ثوابش از آن او باشد و یک رکعت از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیانست

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه چهار بار حج گزارده)

منصور پور حازم گفته: از امام صادق پرسیدم پاداش آنکه چهار بار حج گزارد چیست؟ گفت: «ای منصور آنکه چهار بار حج گزارد هرگز فشار گور ندارد و چون درگذرد حج های او به زیباترین چهره یی از آدمیان در برابر دیده او وادارند و در دل گور تا هنگامی که برانگیخته گردد نماز گزارند و مزد آن از آن وی باشد و رکعتی از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیان باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که چهار بار حج بجا آورد)

منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم پاداش کسی که چهار بار حج بجا آورده چیست؟ فرمود: ای منصور کسی که چهار بار حج بجای آورد هرگز فشار قبر نبیند، و هنگام مرگش خدای تعالی حج های او را به زیباترین صورتی در برابر او در آورد که تا روز رستاخیز در میان قبر نماز گزارند و ثواب این نماز او را باشد بدان که یک نماز از این نمازها با هزار رکعت از نماز آدمیان برابر است.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که چهار بار حج به جا آورده)

منصور بن حازم می گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره کسی که چهار بار حج به جا آورده پرسیدم و اینکه آیا او چه پاداشی دارد؟ فرمود: ای

منصور، هر کس چهار بار حج به جا آورد، هرگز فشار قبر نمی بیند و چون بمیرد خدا آن حج را که به جا آورده صورتی زیبا قرار می دهد که بهترین صورتی است که او دیده است و در میان قبر، او نماز می خواند تا هنگامی که از قبر برانگیخته شود و ثواب این نمازها مال او خواهد بود و بدان که نمازی از این نمازها معادل هزار رکعت از نماز آدمیان است.

أربع لا یجزن فی أربعه

«38»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعٌ لَا یَجُزْنَ فِی أَرْبَعٍ الْخِیَانَهُ وَ الْغُلُولُ وَ السَّرِقَهُ وَ الرِّبَا لَا یَجُزْنَ فِی حَجٍّ وَ لَا عُمْرَهٍ وَ لَا جِهَادٍ وَ لَا صَدَقَهٍ.

*ترجمه کمره ای: (چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند)

امام ششم فرمود چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند مالی که بخیانت یا دزدی از غنیمت یا بسرقت یار با دست آمده در عمل حج و عمره و جهاد و صدقه مجزی نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: ()

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز در چهار مورد پذیرفته نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز در چهار مورد پذیرفته نیست.

آنچه به خیانت در مال مردم یا خیانت در غنیمت زیادی یا ربا بدست آید در راه حج و عمره و جهاد و صدقه پذیرفته نخواهد بود.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز در چهار چیز روا نیست)

ابان بن عثمان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز در چهار چیز روا نباشد. خیانت و نادرستی و دزدی و ریا در حج و عمره و جهاد و صدقه روا نباشد.

الطعام إذا جمع أربع خصال فقد تم

«39»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِذَا جُمِعَ لِلطَّعَامِ أَرْبَعُ خِصَالٍ فَقَدْ تَمَّ إِذَا كَانَ مِنْ حَلَالٍ وَ كَثُرَتِ الْأَيْدِی عَلَيْهِ وَ سُمِّیَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی أَوَّلِهِ وَ حُمِدَ فِی آخِرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد کامل است)

رسول خدا فرمود چون در خوراک چهار خصلت جمع شود کامل است حلال باشد، خورندگان بسیاری در آن شرکت کنند، در آغاز نام خدا برند، در پایان حمد خدا گویند.

**ترجمه مدرس گیلانی: ()

***ترجمه فهری زنجانی: (خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد خوراک کامل است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در خوراک چهار چیز فراهم آید کامل خواهد بود از حلال باشد- دست های زیادی در خوردن او شرکت کند- با نام خدا آغاز شود و با حمد او پایان پذیرد.

****ترجمه جعفری: (چون غذا چهار خصلت یابد غذای کاملی است)

اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون غذا چهار خصلت پیدا کرد غذای کاملی شده است: وقتی که از حلال باشد و دست های بسیار بر آن دراز شود و در آغاز آن نام خدا برده شود و در پایان آن ستایش خداوند به عمل آید.

لولد الزنا أربع علامات

«40»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَيْفِ

بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام مَنْ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ مَا قِيلَ فِيهِ فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئاً فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَانٍ وَ مَنِ اغْتَابَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ (1) بَيْنَهُمَا فَهُوَ.

1- أی ظلم من وتر یتر وترا وتره- أفزعه، أصابه بظلم أو مکروه، و معنی «شرک شیطان» أن الشیطان شرک فی نطفته.

شِرْکُ شَیْطَانٍ وَ مَنْ شَعِفَ بِمَحَبَّهِ الْحَرَامِ وَ شَهْوَهِ الزِّنَا فَهُوَ شِرْکُ شَیْطَانٍ ثُمَّ قَالَ علیه السّلام إِنَّ لِوَلَدِ الزِّنَا عَلَامَاتٍ أَحَدُهَا بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ ثَانِیهَا أَنَّهُ یَحِنُّ إِلَی الْحَرَامِ الَّذِی خُلِقَ مِنْهُ وَ ثَالِثُهَا الِاسْتِخْفَافُ بِالدِّینِ وَ رَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ لِلنَّاسِ وَ لَا یُسِی ءُ مَحْضَرَ إِخْوَانِهِ إِلَّا مَنْ وُلِدَ عَلَی غَیْرِ فِرَاشِ أَبِیهِ أَوْ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِی حَیْضِهَا.

*ترجمه کمره ای: (زنا زاده چهار نشانه دارد)

امام ششم فرمود کسی که باک ندارد چه بگوید و چه باو بگویند شرک شیطانست، کسی که پیش چشم مردم کار بد کند شرک شیطانست کسی که بدو نسبب بد مؤمن گوید شرک شیطانست کسی که بسیار حرام را دوست دارد شرک شیطانست، سپس فرمود زنا زاده چند نشانه دارد یکی دشمنی ما خانواده دوم دلدادن بهمان حرامی که از آن آفریده شده سوم سبک شمردن دین چهارم بد سلوکی با مردم، هیچ کس با برادران خود در حضورشان بد سلوکی نکند مگر زنا زاده یا تخم حیض.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زنازاده چهار نشانی دارد)

امام صادق گفته: «آنکه باک ندارد چه بگوید و چه به وی بگویند، دام دیو است. و آنکه پیش دیده مردمان کار زشت کند دام دیو است؛ و آنکه بی سبب به مؤمن بد گوید دام دیو است، و آنکه حرام را بسیار دوست داشته باشد دام دیو است».

آنگاه گفت: «زنا زاده نشانه هایی دارد: یکم- دشمنی ما دودمان پیامبر. دوم- دلدادن به حرامی که از آن پدید آمده (یعنی به زنا کردن علاقه دارد) سوم- خوار داشتن دین را. چهارم- بد رفتاری با مردمان. کسی با برادران خویش در مقابل ایشان نابکاری نکند مگر زنا زاده یا آنکه مادرش در ایام حیض بدو آبستن شده باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (زنا زاده چهار نشانه دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس از آنچه خود در باره دیگران بگوید و دیگران در باره وی گویند باکی نداشته باشد شیطان در سرشت او دست داشته است و کسی که از دیدار مردم اش در حال گناه باک نداشته باشد شیطان در سرشت او دست داشته است و کسی که بدون جهت از برادر مؤمن بدگوئی کند شیطان در سرشت او دست داشته است و کسی که

سخت علاقه مند بحرام باشد و مایل بزنا شیطان در سرشت او دست داشته است سپس فرمود: زنا زاده را نشانه هائی است یکی دشمنی با خاندان پیغمبر دوم آنکه به زنا که خود از آن ساخته شده علاقه مند می باشد سوم دین را سبک شمردن چهارم بد زبان بودن در باره مردم و کسی در باره برادرش بد زبان نشود مگر آنکه زنا زاده باشد و یا مادرش در حال حیض بار دارش شده باشد.

****ترجمه جعفری: (زنازاده چهار نشانه دارد)

سیف بن عمیره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس از سخنی که می گوید و یا سخنی که در باره او گفته می شود، باکی نداشته باشد، او شرک شیطان است و کسی که باکی ندارد از اینکه مردم او را در حال گناه ببینند، او شرک شیطان است، و کسی که بی سبب غیبت برادرش را بکند، او شرک شیطان است و هر کس به دوست داشتن حرام و شهوت و زنا مایل باشد او شرک شیطان است. سپس فرمود: زنا زاده نشانه هایی دارد: یکی از آنها دشمنی با ما اهل بیت است و دومی افتادن به همان حرامی است که از آن به دنیا آمده است، سومی سبک شمردن دین و چهارمی بدرفتاری با مردم، و کسی با برادران دینی بدرفتاری نمی کند مگر اینکه فرزند نامشروع باشد و یا مادرش در حال حیض به او حامله شود.

أوصى الله عز و جل موسى عليه السّلام بأربعه أشياء

«41»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُوسَى عليه السّلام يَا مُوسَى احْفَظْ وَصِيَّتِي لَكَ بِأَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ أَوَّلُهُنَّ مَا دُمْتَ لَا تَرَى ذُنُوبَكَ تُغْفَرُ فَلَا تَشْتَغِلْ بِعُيُوبِ غَيْرِكَ وَ الثَّانِيَهُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدْ نَفِدَتْ فَلَا تَغْتَمَّ بِسَبَبِ رِزْقِكَ وَ الثَّالِثَهُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلَا تَرْجُ أَحَداً غَيْرِي وَ الرَّابِعَهُ مَا دُمْتَ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتاً فَلَا تَأْمَنْ مَكْرَهُ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل بموسی علیه السّلام چهار سفارش کرد)

امام اول فرمود، خدای تبارک و تعالی بموسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار اول آنکه تا گناهان خود را آمرزیده ندانی بعیوب دیگران نپرداز دوم تا میدانی گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور سوم تا سلطنت من بر جا است بدیگری امیدوار نباش چهارم تا شیطان نمرده از مکرش آسوده مباش.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به موسی چهار سفارش کرد)

امام علی بن ابی طالب گفته: «خدا به موسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار: نخستین تا گناه های خور را آمرزیده ندانی به خرده دیگران مپرداز، دومین تا دانی که گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور. سوم پادشاهی من پای داراست به دیگری امیدوار مباش. چهارمین تا دیو نمرده از مکر و فریب وی ایمن مباش».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل موسی را چهار سفارش فرمود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود خدای تبارک و تعالی بموسی فرمود ای موسی سفارش مرا در باره چهار چیز نگهدار اولش آنکه تا گناهان خود را آمرزیده ندیده ای بعیب دیگران نپرداز دوم تا پایان یافتن خزینه های مرا ندیده ای غم روزی خود مخور سوم تا زوال سلطنت مرا ندیده ای بکسی جز من امیدوار مباش چهارم تا شیطان را مرده ندیده ای از مکرش آسوده خاطر مباش.

****ترجمه جعفری: (خداوند موسی علیه السّلام را به چهار چیز وصیت کرد)

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند به موسی علیه السّلام فرمود: ای موسی! وصیت مرا به چهار چیز در باره خود حفظ کن: اول اینکه مادامی که گناهان خود را آمرزیده ندیدی به عیب جویی از دیگران مشغول مباش، دوم اینکه مادامی که خزانه های مرا پایان یافته ندیدی غم روزی مخور، سوم اینکه مادامی که پادشاهی مرا زوال یافته ندیدی به کسی جز من امیدوار مباش، چهارم اینکه مادامی که شیطان را مرده نیافتی از مکر او ایمن مباش.

كان لأمير المؤمنين عليه السّلام إذا توجه فى سريه أربع خصال

«42»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی الزُّبَیْرِ الْمَکِّیِ (2) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ مَا وَجَّهْتُ عَلِیّاً قَطُّ فِی سَرِیَّهٍ إِلَّا وَ نَظَرْتُ إِلَی جَبْرَئِیلَ علیه السّلام فِی سَبْعِینَ أَلْفاً مِنَ الْمَلَائِکَهِ عَنْ یَمِینِهِ وَ إِلَی مِیکَائِیلَ عَنْ یَسَارِهِ فِی سَبْعِینَ ف.

1- هو أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانیّ الکوفیّ المعروف بابن عقده أبو العباس أمره فی الجلاله أشهر من أن یعرف. و فی بعض النسخ «المیدانی» و هو تصحیف.
2- هو أبو الزبیر محمّد بن مسلم بن تدرس الأسدی المکی. موثق، و فی بعض النسخ «أبی الرس» و فی بعضها «أبو الورس». و کلاهما تصحیف.

أَلْفاً مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ إِلَی مَلَکِ الْمَوْتِ أَمَامَهُ وَ إِلَی سَحَابَهٍ تُظِلُّهُ حَتَّی یُرْزَقَ حُسْنَ الظَّفَرِ.

*ترجمه کمره ای: (چون امیر المؤمنین بجنگی اعزام میشد چهار خصلت داشت)

رسول خدا فرمود بهمانی که جانم بدست او است هرگز علی را بجبهه جنگی گسیل نداشتم جز اینکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در سمت راست اوست و دیدم میکائیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت چپ اوست و فرشته مرگ جلو او است و ابری بر سرش سایه کند تا پیروزی رسد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه علی به نبردی می رفت چهار منش داشت)

پیامبر گفته: «سوگند به آنکه جان من به دست اوست هرگز علی را به جنگی نفرستادم مگر آنکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در جانب راست ویست و میکائیل را دیدم که با هفتاد هزار فرشته در جانب چپ اوست و فرشته مرگ مقابل ویست و ابری بر سرش سایه کند تا به پیروزی رسد».

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین علیه السّلام هر وقت بجنگی اعزام میشد چهار خصلت داشت)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخدائی که جانم بدست قدرت او است علی را هرگز بجبهه جنگی نفرستادم مگر آنکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ اش با هفتاد هزار فرشته و فرشته مرگ پیشاپیش او و ابری بر سرش سایه افکن بود تا نیکوترین پیروزی نصیبش گردد.

****ترجمه جعفری: (برای امیر المؤمنین علیه السّلام هنگامی که به جنگی اعزام می شد چهار خصلت بود)

جابر بن عبد اللَّه انصاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، هیچ گاه علی را در گروهی به جنگ اعزام نکردم مگر اینکه جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت راست او و میکائیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت چپ او و

فرشته مرگ را پیش روی او دیدم و ابری را دیدم که بر او سایه انداخته تا اینکه به پیروزی نیکویی برسد.

العجب لمن یفزع من أربعه کیف لا یفزع «*» إلی أربعه

«43»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَمَاعَهٌ مِنْ مَشَایِخِنَا مِنْهُمْ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام قَالَ: عَجِبْتُ لِمَنْ فَزِعَ مِنْ أَرْبَعٍ کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی أَرْبَعٍ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَإِنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ یَقُولُ بِعَقِبِهَا فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ (1) وَ عَجِبْتُ لِمَنِ اغْتَمَّ کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَإِنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ بِعَقِبِهَا فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ (2) وَ عَجِبْتُ لِمَنْ مُکِرَ بِهِ کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی قَوْلِهِ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ فَإِنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ یَقُولُ بِعَقِبِهَا فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا (3) وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَرَادَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا کَیْفَ لَا یَفْزَعُ إِلَی قَوْلِهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنِّی سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ یَقُولُ بِعَقِبِهَا إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ (4) وَ عَسَی مُوجِبَهٌ. (5). .

*ترجمه کمره ای: (عجب است از کسی که از چهار چیز می ترسد و بچهار چیز پناه نمی برد)

امام ششم فرمود، شگفت دارم از کسی که میترسد از چهار چیز و بچهار چیز دیگر پناه نمیبرد، در شگفتم از کسی که از دشمن میترسد چرا پناه بقول خدا نمیبرد که میفرماید خدا ما را بس است و خوب وکیلیست (این آیه 173 از سوره آل عمرانست) چون شنیدم خدا دنبالش میفرماید: با نعمت و فضل خدا برگشتند، بدی به آنها: نرسید، در شگفتم از کسی که اندوهناکست چرا پناه نمیبرد بگفتار خدا لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ (آیه 87 سوره انبیاء) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید در خواستش را بر آوردیم و از اندوه رهائیش دادیم و همچنین میرهانیم مؤمنان را، در شگفتم از کسی که گرفتار بداندیش است چرا پناه نمیبرد بگفته خدا واگذاردم کار خود را بخدا زیرا خدا ببندگان بینا است چون شنیدم خدای بزرگ و پاک دنبالش میفرماید خدا او را از بدیهائی که در باره

او اندیشه داشتند نگه داشت، در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرامش آنست چرا پناه نمیبرد بگفته خدای تبارک و تعالی هر چه خدا خواست همانست نیروئی نیست جز بکومک خدا (آیه 39 سوره کهف) زیرا شنیدم خدا دنبال آن میفرماید اگر چه میبینی اکنون دارائی و فرزند من از تو کمتر است، امید است خدا بهتر از باغ تو بمن بدهد؛ عسی معنی مثبت میدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شگفتا از آنکه از چهار چیز می ترسد به چهار چیز پناه نمی برد)

امام صادق گفته: «در شگفتم از آنکه از چهار چیز می ترسد به چهار چیز پناه نمی برد!. در تعجب هستم از آنکه از دشمن می هراسد، چرا به گفتار خدا پناه نمی برد؟ که گفته: «خدا ما را بسنده است و نیکو وکیلی ست».

زیرا دیدم خدا در پس آن گفته: «با بهره مندی و فزونی خدا بازگشتند، بدی بدیشان نرسید. در شگفت هستم از آنکه اندوهناک است، چرا به گفتار خدا پناه نمی برد؟ که گفته:

«لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»

چون دیدم که خدا از پس آن گفته: «خواهش وی را برآوردیم و از اندوه رهایش دادیم نیز می رهانیم گروندگان را». در شگفت هستم از آنکه گرفتار بد اندیش است چرا به خدا پناه نمی برد؟ که گفته: برگزار کردم کار خویش را به خدا زیرا خدا به بندگان بیناست». از آن جهت که دیدم خدا از پس آن گفته: «او را از بدیهایی که در باره وی اندیشه داشتند نگاه داشت».

در عجب هستم از آنکه خواستار جهان و آسایش آن است، چرا بگفته خدا پناه نمی برد؟ که گفته: «هر چه خواهد همان است، نیرویی جز به یاری خدا نیست». زیرا دیدم که خدا از پس آن گفته:

«اگر چه می بینی اکنون توانگری و فرزند من از تو کمتر است، امید است که خدا بهتر از باغ توبه من دهد» امید است در جمله مفید اثبات است.

***ترجمه فهری زنجانی: (شگفت آور است کسی که از چهار چیز می هراسد چرا بچهار چیز پناهنده نمیشود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شگفتم آید از کسی که از چهار چیز می هراسد چرا بچهار چیز پناهنده نمیشود: شگفتم از آنکه میترسد چرا پناه نمی برد بفرموده خدای عز و جل حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ خداوند ما را بس است و چه وکیل خوبی است زیرا شنیدم خدای جل جلاله بدنبال آن میفرماید: بواسطه نعمت و فضلی که از طرف خداوند شامل حالشان گردید باز گشتند و هیچ بدی بآنان نرسید و شگفتم در کسی که اندوهناک است چرا پناه نمی برد بفرموده خدای عز و جل: لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ زیرا شنیدم خدای عز و جل بدنبال آن میفرماید در خواستش را برآوردیم و از اندوه نجاتش دادیم و مؤمنین را هم چنین میرهانیم و در شگفتم از کسی که حیله ای در باره او بکار رفته چرا بفرموده خدای تعالی پناه نمی برد وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ: کار خود را بخدا واگذار میکنیم که خداوند بحال بندگان بینا است) زیرا شنیدم خدای بزرگ و پاک بدنبالش می فرماید خداوند او را از بدیهائی که در باره او بحیله انجام داده بودند نگه داشت و در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرایش آن است چرا پناهنده نمیشود بفرمایش خدای تبارک و تعالی (ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (آنچه خدا خواست همان است و نیروئی جز به یاری خداوند نیست) زیرا شنیدم خدای عز اسمه بدنبال آن میفرماید اگر چه مرا در مال و فرزند از خودت کمتر می بینی ولی امید هست که پروردگار من بهتر از باغ تو مرا نصیب فرماید (و کلمه: عسی در این آیه بمعنای امید تنها نیست بلکه بمعنای اثبات و تحقق یافتن است).

****ترجمه جعفری: (شگفت از کسی که از چهار چیز می هراسد، چگونه به چهار چیز پناه نمی برد؟)

هشام بن سالم و محمد بن حمران هر دو از امام صادق علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: در شگفتم از کسی که از چهار چیز می ترسد، چگونه به چهار چیز پناه نمی برد:

در شگفتم از کسی که می ترسد، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل خدا ما را بس است و چه خوب نگهبانی است» چون از خدا شنیدم که پس از آن می فرماید: «آنها به نعمت و فضلی از خدا منتقل شدند و هیچ بدی به آنها نرسید» و در شگفتم از کسی که اندوهگین می شود، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «لا اله الّا انت سبحانک انی کنت من الظالمین خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من از ستمگران بودم.» چون از خداوند شنیدم که پس از آن می فرماید: «ما

او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می دهیم.»

و در شگفتم از کسی که دچار مکر و حیله شده، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «و افوّض امری الی اللّه ان اللّه بصیر بالعباد کار خودم را به خدا وامی گذارم که خدا بر بندگان بیناست» چون از خدا شنیدم که پس از آن می فرماید: «پس خدا او را از بدی های آنچه مکر کردند حفظ کرد.» «1» و در شگفتم از کسی که دنیا و آرایش آن را می طلبد، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی برد: «ما شاء اللّه لا قوه الا بالله آنچه خدا بخواهد، هیچ نیروی جز از خدا نیست» چون از خدا شنیدم (از قول کسی) که می فرماید: «اگر مرا می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است امید است که خداوند بهتر از باغ تو به من بدهد.» «2» و «عسی امید است» در این آیه معنای حتمیت را دارد.

1- آل عمران: 174.
2- الأنبیاء: 87.
3- غافر: 44.
4- الکهف: 39.
5- یعنی کلمه «عسی» فی الآیه للایجاب و الاثبات لا للترجّی أو الاشفاق. و الظاهر أنه من کلام المصنّف.

«44»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ قُدَّامَ مِنْبَرِكُمْ هَذَا أَرْبَعَهُ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه و آله مِنْهُمْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ وَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ وَ خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْبَجَلِيُّ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَنَسٍ فَقَالَ يَا أَنَسُ إِنْ كُنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ثُمَّ لَمْ تَشْهَدْ لِيَ الْيَوْمَ بِالْوَلَايَهِ فَلَا أَمَاتَكَ اللَّهُ حَتَّى يَبْتَلِيَكَ بِبَرَصٍ لَا تُغَطِّيهِ الْعِمَامَهُ وَ أَمَّا أَنْتَ يَا أَشْعَثُ فَإِنْ كُنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ثُمَّ لَمْ تَشْهَدْ لِيَ الْيَوْمَ بِالْوَلَايَهِ فَلَا أَمَاتَكَ اللَّهُ حَتَّى يَذْهَبَ بِكَرِيمَتَيْكَ (1) وَ أَمَّا أَنْتَ يَا خَالِدَ بْنَ يَزِيدَ فَإِنْ كُنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثُمَّ لَمْ تَشْهَدْ لِيَ الْيَوْمَ بِالْوَلَايَهِ فَلَا أَمَاتَكَ

اللَّهُ إِلَّا مِيتَهً جَاهِلِيَّهً وَ أَمَّا أَنْتَ يَا بَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ فَإِنْ كُنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثُمَّ لَمْ تَشْهَدْ لِيَ الْيَوْمَ بِالْوَلَايَهِ فَلَا أَمَاتَكَ اللَّهُ إِلَّا حَيْثُ هَاجَرْتَ مِنْهُ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ وَ قَدِ ابْتُلِيَ بِبَرَصٍ يُغَطِّيهِ بِالْعِمَامَهِ فَمَا تَسْتُرُهُ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ وَ قَدْ ذَهَبَتْ كَرِيمَتَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ دُعَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيَّ بِالْعَمَى فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَدْعُ عَلَيَّ بِالْعَذَابِ فِي الْآخِرَهِ فَأُعَذَّبَ وَ أَمَّا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ فَإِنَّهُ مَاتَ فَأَرَادَ أَهْلُهُ أَنْ يَدْفِنُوهُ وَ حُفِرَ لَهُ فِي مَنْزِلِهِ فَدُفِنَ فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ كِنْدَهُ فَجَاءَتْ بِالْخَيْلِ وَ الْإِبِلِ فَعَقَرَتْهَا عَلَى .

1- يعنى عينيك.

بَابِ مَنْزِلِهِ فَمَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ أَمَّا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَإِنَّهُ وَلَّاهُ مُعَاوِيَهُ الْيَمَنَ فَمَاتَ بِهَا وَ مِنْهَا كَانَ هَاجَرَ.

*ترجمه کمره ای: (چهار تن در باره امیر المؤمنین گواهی خود را دریغ کردند و خدا نفرینش را در باره آنها پذیرفت)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید امام یکم برای ما خطبه خواند، خدا را ستود و بر او ثنا گفت فرمود جلو همین منبر جمعی از بزرگان اصحاب محمدند که انس بن مالک؛ و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی در شمار آن ها است سپس رو بانس کرد و فرمودای انس اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او است و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا جانت را نگیرد تا چنان گرفتار پیسی کندت که عمامه آن را نپوشاند اما تو ای اشعث اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است و امروز بپیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند تا از دو چشم کورت کند و اما تو ای خالد بن یزید اگر از رسول خدا شنیدی میفرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقاست خدایا یار او را یار باش و دشمن او را دشمن و امروز بپیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را بمیراند مردن زمان جاهلیت، اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی رسول خدا میفرمود کسی که من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست خدایا دوستدار دوست او را و دشمن دار و دشمن او را و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید بخدا انس بن مالک را دیدم پیش شده بود و هر چه میخواست آن را با عمامه خود بپوشد پوشیده نمیشد و اشعث بن قیس را دیدم دو چشمش کور شده بود و میگفت حمد خدا را که نفرین علی را کوری من در دنیا قرار داد و بمن نفرین عذاب در آخرت را نکرد تا معذب باشم و اما خالد بن یزید چون مرد و کسانش خواستند او را در منزلش بخاک سپارند و گورش را کندند قوم کنده خبر دار شدند و اسب و شتر بسیاری آوردند در خانه اش و برسم جاهلیت پی کردند و مردن او برسم زمان جاهلیت ورگذار شد، اما براء بن عازب بدستور معاویه والی یمن شد و در همان جا مرد که از آن مهاجرت کرده بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار تنی که برای علی گواهی ندادند بد فرجام شدند)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گفته: امام علی بن ابی طالب برای ما سخنرانی کرد، خدای را بستود و برای او نیایش گفت، آنگاه گفت:

«نزد همین منبر گروهی از یاران محمد هستند که: انس بن مالک، و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی از آنان اند. آنگاه روی به انس بن مالک کرد و گفت: ای انس هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت: هر که را من سرور او هستم این علی سرور اوست و امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا جان ترا مگیرد تا گرفتار پیسی گردی که دستار آن را نپوشاند. اما تو ای اشعث هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت: هر که من سرور اویم این علی سرور اوست به سروری من گواهی ندهی خدا ترا نمیراند تا از دو چشم کور گردی. و اما تو ای خالد بن یزید هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت:

هر که را من سرور هستم این علی سرور اوست، امروز به سروری من گواهی ندهی خدا ترا به مرگ جاهلیت بمیراند اما تو ای براء بن عازب هر گاه شنیدی که پیامبر گفته: هر که من ولی او هستم این علی ولی اوست. امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا ترا نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد اللَّه انصاری گفته: به خدا سوگند انس بن مالک را دیدم پیس شده بود هر چه خواستی آن را با دستار خود بپوشاند پوشیده نشدی. و اشعث بن قیس را دیدم دو دیده اش کور شده بود و می گفت ستایش خدای را که نفرین علی مرا در جهان کور کرد و به من نفرین شکنجه آخرت نکرد. و اما خالد بن یزید چون مرد خویشان وی او را در سرایش به خاک سپردند، قوم کنده آگاه شدند و اسب و اشتر آوردند و در سرایش به شیوه زمان جاهلیت پی کردند و مردن وی به رسم جاهلیت انجام شد. و اما براء بن عازب به فرمان معاویه فرمان دار یمن شد و در همان جا درگذشت که از آن مهاجرت کرده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کس گواهی بولایت امیر المؤمنین را پنهان داشتند و خدا نفرین آن حضرت را در باره آنان پذیرفت)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: علی بن ابی طالب برای ما خطبه خواند پس خدای را ستود و بر او ثنا خواند سپس فرمود: ای مردم جلو همین منبر

چهار گروه از یاران پیغمبر هستند که انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی از آن چهار گروه اند سپس روی بانس کرده و فرمود: ای انس اگر از رسول خدا شنیدی که میفرمود بهر که مولا منم (این) علی است مولای او آنگاه امروز بجانشینی من گواهی ندهی از خدا میخواهم که تو را نکشد تا به بیماری پیسی آن چنان دچار شوی که عمامه آن را نپوشاند و اما تو ای اشعث اگر شنیدی از رسول خدا که میفرمود: بهر که مولا منم (این) علی است مولای او و آنگاه امروز بجانشینی من گواهی ندهی از خداوند میخواهم که تو را نکشد تا هر دو چشمت را کور گرداند و اما تو ای خالد بن یزید اگر از رسول خدا شنیدی که میفرمود بهر که مولا منم (این) علی است مولای او بار الها دوستدار آن باش که علی را دوست بدارد و دشمن آن کس که علی را دشمن بدارد آنگاه امروز بجانشینی من گواهی ندهی از خداوند خواستارم که تو را نکشد جز با مرگ دوران جاهلیت و اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی از رسول خدا که میفرمود بهر که منم مولا (این) علی است مولای او بار الها دوستدار آن باش که علی را دوست بدارد و دشمن آن کس که علی را دشمن بدارد آنگاه امروز بجانشینی من گواهی ندهی از خداوند خواستارم که تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: بخدا سوگند انس را دیدم دچار پیسی شده بود و میخواست با عمامه اش آن را بپوشاند ولی عمامه اش نمیپوشانید و اشعث بن قیس را دیدم که از هر دو چشم نابینا شده بود و او میگفت ستایش خدائی را سزا است که نفرین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در باره کوری من در دنیا قرار داد و بمن نفرین عذاب آخرت نکرد که گرفتار عذاب میشدم و اما خالد بن یزید او مرد و خانواده اش که خواستند دفنش کنند در خانه خالد گورش را کندند و همان جا بخاکش سپردند قبیله کنده که این خبر را شنیدند با اسب و شتر آمدند و اسبان و شتران را بر در خانه خالد پی کردند تشریفات مرگ خالد بآئین زمان جاهلیت انجام گرفت و اما براء بن عازب معاویه فرماندار یمن اش کرد و در یمن مرد و از همان جا مهاجرت کرده بود.

شرح: از این روایت معلوم می شود که مردن در سرزمینی که از آن مهاجرت شده است پسندیده نیست و همین طور هم هست روایت عیون نیز مؤید این معنا است که امام هشتم فرمود علی علیه السّلام پس از مهاجرت از مکه تا بهنگام مرگ در مکه شبی را صبح نکرد راوی گوید عرض کردم: برای چه؟ فرمود دوست نداشت شب را در زمینی صبح کند که از

آنجا مهاجرت کرده است نماز عصر را که در مکه میخواند از آنجا بیرون میشد و در جای دیگر شب را می ماند

****ترجمه جعفری: (چهار نفر شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام را کتمان کردند و خداوند نفرین او را در باره آنان اجابت نمود)

جابر بن زید جعفی از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام بر ما خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را به جا آورد، سپس فرمود: ای مردم در برابر منبر شما، چهار نفر از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نشسته اند، از جمله انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی. سپس رو به انس کرد و فرمود: ای انس، اگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای که فرمود: «هر کس که من مولای او هستم این علی مولای اوست» آنگاه به ولایت من امروز شهادت ندهی، خدا تو را نمیراند تا اینکه تو را به مرضی مبتلا کند به طوری که عمامه آن را نپوشاند، و اما تو ای اشعث، اگر از پیامبر خدا شنیدی که فرمود: «هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست» آنگاه به ولایت من امروز شهادت ندهی خدا تو را نمیراند تا اینکه دو چشمت را از تو بگیرد.

و اما تو ای خالد بن یزید، اگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود: «هر کس که من مولای او هستم این علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد» آنگاه به ولایت من امروز شهادت ندهی خدا تو را نمیراند مگر مانند مرگ در جاهلیت. و اما تو ای براء بن عازب، اگر شنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که من مولای او هستم این علی مولای اوست» و به ولایت من امروز شهادت ندهی، خدا تو را نمیراند مگر اینکه در همان جا که از آن هجرت کرده ای بمیراند.

جابر بن عبد اللَّه انصاری می گوید: به خدا سوگند که انس بن مالک را دیدم که به مرض پیسی مبتلا شده و آن را با عمامه پوشانده ولی پوشیده نمی شود، و اشعث بن قیس را دیدم که چشمش را از دست داده بود، و می گفت: حمد خدای را که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام مرا به کوری در دنیا نفرین کرد و برای من عذاب آخرت را نخواست که عذاب شوم، و اما خالد بن یزید وقتی از دنیا رفت خانواده اش خواستند او را دفن کنند، او را در خانه اش دفن کردند، وقتی قبیله کنده این را شنیدند با اسب و شتر آمدند و شتر را بر در خانه او پی کردند و او مانند مرده های

جاهلیت مرد، و اما براء بن عازب، معاویه او را والی یمن کرد و در آنجا مرد و از همان جا هجرت کرده بود.

ما فیه الأمان من أربع خصال فی الدنیا و الکلمات الأربع للآخره

«45»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبْدُوسُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الْجُرْجَانِیُّ بِسَمَرْقَنْدَ فِی مَنْزِلِهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بُنْدَارُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عِیسَی قَالَ حَدَّثَنَا عَمَّارُ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هُرْمُزَ نَافِعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِیُّ قَالَ سَمِعْتُ عَطَاءَ بْنَ أَبِی رَبَاحٍ یُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ قَبِیصَهُ بْنُ مُخَارِقٍ الْهِلَالِیُ (1) عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَ رَحَّبَ بِهِ ثُمَّ قَالَ مَا جَاءَ بِکَ یَا قَبِیصَهُ قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ کَبِرَتْ سِنِّی وَ ضَعُفَتْ قُوَّتِی وَ هُنْتُ عَلَی أَهْلِی وَ عَجَزْتُ عَنْ أَشْیَاءَ قَدْ کُنْتُ أَحْمِلُهَا فَعَلِّمْنِی کَلِمَاتٍ یَنْفَعُنِی اللَّهُ بِهِنَّ وَ أَوْجِزْ فَإِنِّی رَجُلٌ نَسِیٌ (2) فَقَالَ لَهُ کَیْفَ قُلْتَ یَا قَبِیصَهُ فَأَعَادَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ کَیْفَ قُلْتَ فَأَعَادَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ کَیْفَ قُلْتَ فَأَعَادَهُ فَقَالَ مَا بَقِیَ حَوْلَکَ حَجَرٌ وَ لَا شَجَرٌ وَ لَا مَدَرٌ إِلَّا وَ قَدْ بَکَی رَحْمَهً لَکَ یَا قَبِیصَهُ احْفَظْ عَنِّی أَمَّا لِدُنْیَاکَ فَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا صَلَّیْتَ الْغَدَاهَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّکَ إِذَا قُلْتَهُنَّ أَمِنْتَ مِنْ عَمًی وَ جُذَامٍ وَ بَرَصٍ وَ فَالِجٍ وَ أَمَّا لِآخِرَتِکَ فَقُلِ اللَّهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَ أَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَ انْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَ أَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ قَالَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَقُولُهُنَّ وَ قَبِیصَهُ یَعْقِدُ عَلَیْهِنَّ أَصَابِعَهُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ إِنَّ خَالَکَ هَذَا (3) یَا رَسُولَ اللَّهِ لَشَدَّ مَا عَقَدَ عَلَیْهِنَّ أَصَابِعَهُ یَعْنِی عَلَی الْکَلِمَاتِ الْأَرْبَعِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنْ وَافَی بِهِنَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَمْ یَدَعْهُنَّ مُتَعَمِّداً فُتِحَ لَهُ أَرْبَعَهُ أَبْوَابٍ .

1- هو قبیصه بن المخارق بن عبد اللّه بن شداد بن معاویه بن أبی ربیعه البصری وفد علی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله. و مخارق- بضم المیم و تخفیف المعجمه-
2- بفتح النون و کسر السین و الیاء المشدده: الکثیر النسیان.
3- أی صاحبک، من قولهم «أنا خال هذا الفرس» أی صاحبه.

مِنَ الْجَنَّهِ یَدْخُلُ مِنْ أَیِّهَا شَاءَ قَالَ نَافِعٌ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِیثِ جَاراً لِی جَلِیساً لِلْحَسَنِ (1) فَحَدَّثَ بِهِ الْحَسَنَ فَقَالَ لَهُ ائْتِنِی بِهِ فَأَتَیْتُهُ فَسَأَلَنِی عَنِ الْحَدِیثِ فَحَدَّثْتُهُ فَقَالَ مَا أَغْلَی حَدِیثَکَ هَذَا یَا خُرَاسَانِیُّ عِنْدِی وَ أَرْخَصَهُ عِنْدَکَ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَوْطَأَ رَجُلٌ رَاحِلَتَهُ حَتَّی قَدِمَ عَلَی صَاحِبِ الْحَدِیثِ وَ هُوَ وَالِی مِصْرَ فَقَالَ إِنِّی لَمْ آتِکَ لِشَیْ ءٍ مِمَّا فِی یَدِکَ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنِ الْحَدِیثِ ثُمَّ انْصَرَفَ (2).

*ترجمه کمره ای: (آنچه در آن امان از چهار خصلت است در دنیا و چهار کلمه برای آخرت)

از نافع بن عبد اللَّه روایت شده که گوید از عطاء بن ابی ریاح شنیدم از عبد اللّه بن عباس نقل میکرد گفت قبیصه بن مخارق هلالی حضور رسول خدا شرفیاب شد و سلام کرد حضرت فرمود برای چه آمدی؟ عرض کرد یا رسول اللّه پیر شدم سست شدم و نزد کسانم خوار شدم و از کارهائی که انجام میدادم درمانده ام چند کلمه بمن بیاموزید که خدا از آن ها بمن سودی دهد؛ مختصر کنید که من مرد فراموش کنی هستم، فرمود قبیصه چه گفتی؟ باز گو کرد باز فرمود چه گفتی؟ بازگو کرد، باز گفت چه گفتی؟ بازگو کرد، پیغمبر فرمود در اطراف تو سنگ و درخت و کلوخی نبود جز آنکه از دلسوزی برای تو گریه کرد، ای قبیصه از من در خاطر نگهدار، برای دنیا بعد از نماز صبح سه بار بگو سبحان اللّه و بحمده، سبحان اللّه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا باللّه، زیرا چون این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و فالج در امانی اما برای آخرت بگو اللهم اهدنی الخ بار خدایا مرا از پیش خودت هدایت کن و از فضل خود بمن رسان و از رحمتت بر من فرو بار و از برکاتت بر من نازل کن گوید رسول خدا میفرمود و قبیصه آن ها را انگشت شمار میکرد، ابو بکر و عمر عرض کردند یا رسول اللّه این خال شما خوب محکم این کلمات را انگشت شمار میکند.

رسول خدا فرمود اگر با آنها وارد قیامت شود و هیچ گاه عمدا آنها را ترک نکند چهار در از بهشت بروی او باز شود که از هر کدام خواست ببهشت در آید.

نافع گوید این حدیث را برای همسایه خود که همنشین حسن بصری بود بازگو کردم و او برای حسن نقل کرده بود حسن گفته بود او را نزد من آور- پیش او رفتم حدیث را از من پرسید برای او بازگو کردم گفت این حدیث تو چه اندازه در چشم من پر قیمت است و پیش تو کم ارزش، مردی بر شتر خود راه برید تا رفت مصر و آن را از راوی آن که والی مصر بود

دریافت کرد؛ گفت من نیامدم تا چیزی از تو در یافت کنم سپس حدیث را پرسید و برگشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش برای جهان است و چهار برای جاویدان)

از نافع بن عبد اللَّه روایت شده که گفته: از عطاء بن ابی ریاح شنیدم که از عبد اللَّه بن عباس روایت کرده و گفت: قبیصه بن مخارق هلالی نزد پیامبر آمد، از او پرسید برای چه آمده یی؟. گفت: ای پیامبر پیر شدم، سست گردیدم و نزد خویشان خوار شدم و از کارهایی که انجام می دادم فرو مانده ام. چند کلمه به من بیاموز که خدای از آنها به من سودی دهد. کوتاه کنید که من مرد فراموشکاری هستم. گفت: قبیصه چه گفتی؟ تا سه بار او می پرسید و قبیصه تکرار می کرد. پیامبر گفت در اطراف تو سنک و درخت و کلوخی نماند مگر آنکه از دلسوزی برای تو گریستند، ای قبیصه از من نگاهدار. برای جهان پس از نماز بام سه بار بگوی:

سبحان اللَّه و بحمده؛ سبحان اللَّه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا باللَّه

. هر گاه این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و زمین گیری در امان هستی.

اما برای آخرت بگو:

اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک.

یعنی: بار خدایا مرا از پیش خود رهنمایی کن، و از فزونی خویش به من رسان و از آمرزش خود بر من فرو بار و از نیکیهای خویشتن بر من نازل ساز؛ پیامبر می گفت: و قبیصه آنها را به انگشت شمار می کرد. ابو بکر و عمر گفتند: ای پیامبر این دایی شما نیکو این کلمات را شمار می کند. پیامبر گفت: هر گاه به قیامت در آید هیچ گاه آنها را فراموش نکند، و چهار در از بهشت بر وی بگشایند که از هر کدام خواهد بدان در آید.

نافع گفته: این خبر را برای همسایه خویش که همدم حسن بصری بود نقل کردم و او برای حسن گفت. حسن گفته بود وی را نزد من آور، پیش وی در رفتم خبر را از من پرسید گفتم. گفت:

این حدیث بسیار در دیده من ارجمند است و پیش تو اندک ارزش. مردی بر اشتری راه طی کرد تا به مصر رفت و آن را از راوی آن که والی مصر بود دست آورد. به والی گفته بود: من نیامدم از تو چیزی مادی بستانم بلکه برای شنیدن این حدیث آمدم.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه موجب امان از چهار خصلت در دنیا است و چهار کلمه برای آخرت)

عبد اللَّه بن عباس گوید: قبیصه بن مخارق هلالی بخدمت رسول خدا رسیده سلام کرد رسول خدا خوش آمدش گفت سپس فرمود: ای قبیصه برای چکار آمده ای؟ عرضکرد یا رسول اللّه پیر و ناتوان شده ام و در نزد خانواده ام خوار و زبون از کارهائی که پیشتر انجام میدادم باز مانده ام مرا چند کلمه بیاموز که بواسطه آنها خداوند مرا سودی دهد و مختصر و کوتاه باشد که من مردی هستم فراموش کار رسول خدا فرمود: چه گفتی ای قبیصه؟ قبیصه دوباره سخن خود را بازگو کرد باز فرمود: چه گفتی؟ بار سوم گفت باز فرمود: چه گفتی؟ برای چهارمین بار بازگو کرد، حضرت فرمود: هر چه سنگ و درخت و کلوخ در اطراف تو بودند بدلسوزی تو بگریه در آمدند، نیکو نگهدار آنچه را که میگویم اما برای دنیایت نماز بامداد را که خواندی سه بار بگو

سبحان اللَّه و بحمده سبحان اللَّه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا باللَّه

چون این کلمات را بگوئی از کوری و بیماری خوره و پیسی و زمین گیری در امان خواهی بود

و اما برای آخرتت پس بگو

اللهم اهدنی من عندک و أفض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و أنزل علی من برکاتک

. بار الها خودت مرا راهنمائی فرما و باران فضل و احسانت را بر من ببار و دامن رحمتت را بر من بگستر و از برکاتت بر من فرو فرست راوی گوید: رسول خدا این کلمات را تکرار میکرد و قبیصه آن ها را با انگشت می شمرد، ابو بکر و عمر عرض کردند: یا رسول اللَّه این رفیق شما چه خوب با انگشتان خود این کلمات چهارگانه را می شمارد رسول خدا فرمود: اگر روز قیامت با این کلمات وارد محشر شود و عمدا آنها را ترک

نکرده باشد چهار در از بهشت بروی او باز شود تا از هر کدام که بخواهد داخل بهشت گردد.

نافع گوید: این حدیث بهمسایه خود که همنشین حسن بصری بود بازگو کردم و او برای حسن بازگو کرده بود حسن او را گفته بود: که آن شخص را نزد من آور، من به نزد حسن رفتم، حدیث را از خود من پرسید و من بازگویش نمودم گفت: ای خراسانی چه پرارزش است این حدیث تو نزد من و چه ارزان است نزد خودت، بخدا قسم که مردی شتر خود را بزیر پا کشید تا نزد حدیث دانی که فرماندار مصر بود رسید و گفت: من بخواطر آنچه در دست تو است (از قدرت و ثروت) نزد تو نیامده ام سپس حدیث را از او پرسید و بازگشت.

****ترجمه جعفری: (آنچه در آن امان از چهار خصلت در دنیاست و چهار کلمه برای آخرت)

عطاء بن رياح از ابن عباس نقل می کند که گفت: قبیصه بن مخارق هلالی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، پس سلام کرد و مرحبا گفت، سپس فرمود: ای قبیصه برای چه آمدی؟ عرض کرد: یا رسول اللَّه سنّم بالا رفته و توانم کم شده و نزد خانواده ام خوار شده ام و از برداشتن چیزی که می توانستم بردارم عاجز شده ام، سخنانی را به من یاد بده که خدا با آنها به من سود برساند و مختصر کن که من مردی فراموشکار هستم، فرمود: چه گفتی ای قبیصه؟ او سخنانش را تکرار کرد. باز از او پرسید: چه گفتی؟ باز او سخنانش را تکرار کرد، پس فرمود: در اطراف تو هیچ سنگ و درخت و کلوخی نماند، مگر اینکه به حال تو از روی دلسوزی گریه کرد، ای قبیصه از من به یاد داشته باش، برای دنیایت سه بار پس از خواندن نماز صبح بگو: «منزه است خداوند و حمد بر او، منزه است خداوند بزرگ و حمد بر او و حول و قوه ای جز از خدا نیست» اگر آن را بگویی از کوری و جذام و برص و فلج در امان خواهی بود و اما برای آخرت بگو:

«خدایا مرا از جانب خود هدایت کن و از فضل خود نصیب من گردان و از رحمت خود به من برسان و از برکت های خود بر من نازل کن» می گوید: پیامبر آنها را می فرمود و قبیصه با انگشتانش آنها را می شمرد.

ابو بکر و عمر گفتند: یا رسول اللَّه، این دائی تو خیلی محکم این سخنان چهارگانه را با انگشتانش می شمارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: اگر با آنها به روز قیامت بیاید و آنها

را از روی عمد ترک نکند، خداوند چهار در از درهای بهشت را بر او می گشاید که از هر کدام که بخواهد وارد شود.

نافع می گوید: این حدیث را به همسایه ای که همنشین حسن بصری بود نقل کردم، و او آن را به حسن نقل کرده بود و حسن گفته بود که او را نزد من بیاور و من نزد او رفتم و او آن حدیث را از من پرسید و من به او نقل کردم، گفت: ای مرد خراسانی، این حدیث تو چقدر نزد من پر قیمت و نزد تو کم قیمت است، به خدا سوگند که کسی مرکب خود را سوار شد تا نزد صاحب این حدیث که والی مصر بود رسید و گفت: من برای چیزی که در اختیار توست نزد تو نیامدم، سپس حدیث را از وی پرسید و برگشت.

أربعه من الوسواس

«46»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ الْوَاسِطِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ مِنَ الْوَسْوَاسِ أَکْلُ الطِّینِ وَ فَتُّ الطِّینِ (3) وَ تَقْلِیمُ الْأَظْفَارِ بِالْأَسْنَانِ وَ أَکْلُ اللِّحْیَهِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار عمل از وسواس است)

امام هفتم فرمود چهار عمل از وسواس است، گل خوردن، کلوخ از هم پاشیدن، ناخنها را با دندان چیدن و ریش جویدن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار کار اندیشه بد است)

امام موسی بن جعفر گفته: «چهار کار از اندیشه بد است: گل خواری، کلوخ از هم پاشی؛ ناخنها را با دندان چیدن و ریش خاییدن».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز از وسوسه است)

موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: چهار چیز اثر وسوسه است گل خوردن و کلوخ شکستن و ناخن ها بدندان چیدن و ریش جویدن.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز از وسواس است)

ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز از وسواس است: خوردن گل و خرد کردن کلوخ و گرفتن ناخن با دندان و جویدن ریش.

أربعه لا یشبعن من أربعه

«47»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ لَا یَشْبَعْنَ مِنْ أَرْبَعَهٍ الْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ وَ الْعَیْنُ مِنَ النَّظَرِ وَ الْأُنْثَی مِنَ الذَّکَرِ وَ الْعَالِمُ مِنَ الْعِلْمِ.

«48»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَهَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ ه.

1- الظاهر هو الحسن البصری.
2- أورده المصنّف فی الأمالی المجلس الثالث عشر بسند آخر مع اختلاف فی المتن.
3- فتّ الشی ء أی کسره.

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السّلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام لِلشَّامِيِّ الَّذِی سَأَلَهُ عَنِ الْمَسَائِلِ فِی جَامِعِ الْكُوفَهِ أَرْبَعَهٌ لَا يَشْبَعْنَ مِنْ أَرْبَعَهٍ أَرْضٌ مِنْ مَطَرٍ (1) وَ أُنْثَی مِنْ ذَكَرٍ وَ عَيْنٌ مِنْ نَظَرٍ وَ عَالِمٌ مِنْ عِلْمٍ. (2).

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند)

امام ششم فرمود چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند زمین از باران. چشم از دیدار، ماده از نر. دانا از دانشمند، امام اول هم در پاسخ مرد شامی که در جامع کوفه پرسش هائی از آن حضرت کرد چنین فرمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز از چهار چیز سیرابی ندارد)

امام صادق گفته: چهار چیز سیر نگردد: زمین از باران. دیده از دیدار، ماده از ذکر، دانا از دانش، علی نیز در پاسخ مرد شامی که پرسید همین چهار را جواب داده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نگردند زمین از باران چشم از نگاه ماده از نر، دانشمند از دانش.

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: مردی از اهل شام در مسجد جامع کوفه سؤالاتی از امیر المؤمنین کرد حضرت ضمن پاسخ پرسشهای او فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند زمینی از بارانی و ماده ای از نری و چشمی از نگاهی و دانشمندی از دانشی.

شرح: ترجمه روایت بدون تصرف در آن چنین است که گفته شد و ظاهرا مضمونش با روایت چهل و هفتم یکی باشد و مسامحه در نقل از راوی است.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شود)

عبد اللَّه بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شود: زمین از باران و چشم از نگاه و زن از مرد و عالم از علم.

عبد اللّه بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام به مرد شامی که در مسجد کوفه از او چند مسأله پرسیده بود، فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شود: زمین از باران و زن از مرد و چشم از نگاه و عالم از علم.

أربع خصال من کن فیه کان فی نور الله الأعظم

«49»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ علیهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مَنْ كَانَتْ عِصْمَةُ أَمْرِهِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْراً قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت است که هر که دارا شود در نور اعظم خدا است)

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که هر که دارا باشد در نور اعظم خدائیست، کسی که سرانجام کارش گواهی بیگانگی خدا و پیغمبری من باشد، کسی که چون مصیبتی به وی رسد گوید ما از آن خدائیم و بسوی حضرت او بازگشت می کنیم؛ کسی که چون خیری دریابد گوید حمد مر خدای جهانیانراست، کسی که چون گناهی کند گوید از خدا آمرزش میخواهم و بسوی او بازگشت کنم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز است که دارنده آن در نور بزرگ خدا ماند)

پیامبر گفته: چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد در نور عظیم خدای خواهد ماند: آنکه فرجام کار وی به گواهی خدا و پیامبری من باشد. آنکه هر گاه گرفتاری به وی رسد گفته: ما از آن خداییم و به سوی او بازگشت می کنیم؛ آنکه چون خیری دریابد گوید ستایش خدای جهانیان راست، آنکه چون گناهی کند گوید: از خدا آمرزش می خواهم و بازگشت به سوی او کنم.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس چهار چیز را دارا باشد در بزرگترین نور الهی است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر کس چهار چیز باشد در بزرگترین نور الهی است کسی که گواهی بیگانگی خدا و رسالت من او را در کارش نگهدار باشد و کسی که چون ناگواری بر او رسد بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. ما از آن خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت و کسی که چون خیری دریابد بگوید

الحمد للَّه رب العالمین

: ستایش مر خدای راست که پروردگار جهانیان است و کسی که چون گناهی از او سر زند بگوید

استغفر اللَّه و اتوب الیه

از خدا آمرزش میخواهم و بسوی او باز گشت میکنم.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت است که هر کس داشته باشد در نور بزرگ خدا قرار می گیرد)

عمرو بن ابی المقدام از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که هر کس داشته باشد در نور بزرگ خداوند قرار می گیرد: کسی که سرانجام کار او شهادت بر این است که خدایی جز خدای یگانه نیست و اینکه من فرستاده خدا هستم، و کسی که چون مصیبتی به او رسد می گوید: ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم، و کسی که اگر خیری به او رسد می گوید: سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، و کسی که چون خطایی از او سرزند می گوید: از خدا آمرزش می طلبم و به او توبه می کنم.

أربع خصال من کن فیه کمل إسلامه

«50»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ

الْحُسَيْنِ علیهما السّلام أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِسْلَامُهُ وَ مُحِّصَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ (3) وَ لَقِيَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ وَ صَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَ اسْتَحْيَا مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ أَهْلِهِ. .

*ترجمه کمره ای: (هر که دارای چهار خصلت باشد اسلامش کامل است)

امام چهارم فرمود چهار خصلت را هر که دارا شود اسلامش کاملست و گناهانش بریزد و پروردگار عز و جل خود را ملاقات می کند و خدا از او خشنود است، هر که برای خدا بهر چه برای مردم تعهد کرده وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر کار زشتی پیش خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دارنده چهار منش اسلام وی کامل است)

امام علی بن الحسین گفته: «چهار منش است هر که داشته باشد اسلام وی کامل ست و چون با خدا دیدار کند از او خشنود باشد: هر که برای خدا بهر چه برای مردم گوید وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر زشتی نزد خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت هر که را باشد اسلامش کامل است)

امام چهارم علیه السّلام فرمود: چهار چیز است که هر کس را باشد اسلامش کامل و گناهانش پاک گردد و پروردگار عز و جل خود را ملاقات می کند در حالی که خدا از او خشنود است هر کس بآنچه بنفع مردم بر خویشتن قرار داده برای خدا انجام دهد و زبانش با مردم راست باشد و از هر چه نزد خدا و نزد مردم زشت است شرم کند و با خانواده خود خوشرفتار باشد.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز است که در هر کس باشد، اسلام او کامل است)

ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد اسلام او کامل است و گناهانش پاک می شود و پروردگارش را در حالی که از او راضی است ملاقات می کند: کسی که به خاطر خدا به آنچه که در برابر مردم تعهد

کرده است وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر کاری که نزد خدا قبیح است شرم نماید و اخلاقش با خانواده اش نیکو باشد.

1- کذا.
2- لانه إذا ذاق اسراره و خاض بحاره صار عنده أعظم اللذات و بمنزله الاقوات و عبر بعالم دون إنسان أو رجل لان العلم صعب على المبتدى (السراج المنير).
3- محص الشی ء: نقصه بالشد- یقال: محص اللّه عن فلان ذنوبه أی نقصها و طهره منها.

«51»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ علیه السّلام لَیْسَ لِلْبَحْرِ جَارٌ وَ لَا لِلْمَلِکِ صَدِیقٌ وَ لَا لِلْعَافِیَهِ ثَمَنٌ وَ کَمْ مِنْ مُنْعَمٍ عَلَیْهِ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای: (چهار کلمه حکمت)

امام ششم فرمود. دریا همسایه نگیرد، پادشاه دوست نپذیرد، تن درستی را بهائی نیست، چه بسیار نعمت خواره گانی که خود بیخبرند

شرح: دریا همیشه در جزر و مد است هر چه در همسایگی وی باشد طعمه امواج خود کند پادشاه همیشه در اندیشه سیاست خود و نگهداری تاج و تخت خویش است هرگز دوستی را رعایت نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار واژه حکمت)

امام صادق گفته: «دریا همسایگی نگیرد، پادشاه دوستی نپذیرد، تن درستی را بهایی نبود، چه بسیار نعمت خواری که از آن بی خبر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کلمه حکمت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دریا همسایه نپذیرد و پادشاه دوست نگه ندارد و تن درستی را بهائی نیست و چه بسا نعمت خواره ای که از نعمت بی خبر است.

شرح: طغیان آب دریاها همواره باعث این است که همسایه گانش طعمه امواج گردند و پادشاه نیز بواسطه علاقه بتاج و تخت در قید شرایط دوستی نمیباشد که الملک عقیم.

****ترجمه جعفری: (چهار کلمه حکمت آمیز)

محمد بن جعفر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دریا همسایه ندارد، و پادشاه رفیق ندارد و سلامتی قیمت ندارد و چه بسا کسانی که به آنها نعمت داده می شود و آنان آگاه نیستند.

أربع خصال بأربعه أبيات فی الجنه

«52»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَنْ يَضْمَنُ لِی أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَهِ أَبْيَاتٍ فِی الْجَنَّهِ مَنْ أَنْفَقَ وَ لَمْ يَخَفْ فَقْراً وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَفْشَى السَّلَامَ فِی الْعَالَمِ وَ تَرَکَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ کَانَ مُحِقّاً.

*ترجمه کمره ای: (چهار سرشت بچهار خانه در بهشت)

امام ششم فرمود کیست که چهار خصلت را برای من عهده دار شود تا من چهار خانه در بهشت برای او تعهد کنم؛ هر که انفاق کند و از فقر نهراسد و از جانب خویش بمردم انصاف دهد و در جهان سلام را آشکار کند و با اینکه حق هم با وی باشد مجادله را ترک کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش به چهار سرای در بهشت)

امام صادق گفته: «کیست که چهار خوی را گردن گیرد تا من چهار سرای در بهشت برای او گردن گیرم؛ هر که هزینه کند و از تهی- دستی نهراسد و از خود به مردم انصاف کند و در جهان سلام را آشکارا گوید و با آنکه حق با اوست مجادله مکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت بچهار خانه در بهشت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کیست که چهار چیز را تعهد کند تا من در عوض چهار خانه در بهشت برای او تعهد کنم آنکه (در راه خدا) خرج کند و از نادار شدن نهراسد و برفتار مردم در باره خود با دیده انصاف بنگرد و سلام را در میان مردم جهان آشکار کند و خودنمائی نکند هر چند حق بجانب او باشد.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت در برابر چهار خانه در بهشت)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کیست که چهار چیز را در برابر چهار خانه در بهشت به من تعهد بدهد؟ کسی که

انفاق کند و از فقر نترسد و از خویش به مردم انصاف دهد و سلام دادن را در جهان شایع کند و جدل را ترک کند اگر چه بر حق باشد.

أربع خصال من کن فیه بنی الله عز و جل له بیتا فی الجنه

«53»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّهِ مَنْ آوَى الْيَتِيمَ وَ رَحِمَ الضَّعِيفَ وَ أَشْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ وَ رَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ.

*ترجمه کمره ای: (هر که دارای چهار خصلت باشد خدا در بهشت خانه ای برایش بسازد)

امام پنجم فرمود هر که چهار خصلت دارد خدا در بهشت برای او خانه ای بسازد، کسی که یتیم را مأوی دهد و بر بیچاره ترحم کند و با پدر و مادر خود مهر ورزد و با بنده خود ارفاق کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به دارنده چهار منش سرایی در بهشت دهد)

امام محمد باقر گفته: «هر که چهار منش دارد خدا به او سرایی در بهشت دهد: آنکه یتیمی را جای دهد؛ و به بی چاره رحمت کند و با پدر و مادر مهربان باشد و با بنده خود نرمی کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت در هر کس باشد خداوند خانه ای در بهشت برای او بسازد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چهار خصلت در هر کس باشد خداوند خانه ای در بهشت برای او بسازد کسی که یتیمی را نگهداری کند و بر ناتوانی دلسوزی نماید و بر پدر و مادر خود مهر ورزد و با بنده خود مدارا کند.

****ترجمه جعفری: (هر کس چهار خصلت داشته باشد خداوند برای او در بهشت خانه ای می سازد)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز است که هر کس آنها را داشته باشد، خداوند برای او خانه ای در بهشت

می سازد: کسی که به یتیم پناه دهد و به بیچاره رحم کند و به پدر و مادرش مهربانی نماید و با بنده خود مدارا کند.

من سلم من أربع خصال فله الجنه

«54»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ الْفَارِسِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِی مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّهُ مِنَ الدُّخُولِ فِی الدُّنْیَا وَ اتِّبَاعِ الْهَوَی وَ شَهْوَهِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَهِ الْفَرْجِ وَ مَنْ سَلِمَ مِنْ نِسَاءِ أُمَّتِی

مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهَا الْجَنَّةُ إِذَا حَفِظَتْ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهَا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ صَلَّتْ خَمْسَهَا وَ صَامَتْ شَهْرَهَا.

*ترجمه کمره ای: (هر که از چهار خصلت کنار باشد بهشت دارد)

رسول خدا فرمود هر کدام از امتم از چهار خصلت کنار است بهشت دارد، از مداخله در دنیا و پیروی دلخواه و شهوت شکم و فرج هر کدام از زنان امتم از چهار خصلت کنار باشند بهشت دارند، ناموس خود را حفظ کند فرمان شوهرش را ببرد نماز پنجگانه را بگذارد و ماه رمضانش را روزه دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود)

پیامبر گفته: «هر که از پیروان من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: از متابعت جهان، و پیروی خواهشهای نفسانی و شهوت شکم و فرج. و هر که از زنان امت من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: آبروی خود را نگاهدارد، فرمان شوی خود برد، نماز پنجگانه را بگزارد؛ و رمضان را روزه دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که از چهار خصلت بر کنار باشد بهشت برای او است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا فرمود: از امت من هر کس که از چهار خصلت بر کنار است بهشت از آن او است.

از سرگرمی بدنیا و پیروی دلخواه و شهوت شکم و شهوت جنسی و هر کس از زنان امتم از چهار خصلت بر کنار باشد بهشت از آن او است دامن خود را نگهدارد و از همسر خود فرمانبردار باشد و نماز پنجگانه را بخواند و ماه روزه را روزه بگیرد.

****ترجمه جعفری: (ر کس از چهار چیز سالم باشد وارد بهشت می شود)

عبد اللَّه بن حسین بن زید از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از امت من از چهار خصلت سالم باشد وارد بهشت می شود: از وارد شدن در دنیا و پیروی از هوای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج. و هر کس از زنان امت

من از چهار خصلت سالم باشد، وارد بهشت می شود: هنگامی که میان دو پایش را حفظ کند و در اطاعت همسرش باشد و نمازهای پنجگانه را ادا کند و ماه رمضان روزه بگیرد.

أربعه ينظر الله عز و جل إليهم يوم القيامه

«55»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ یَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَنْ أَقَالَ نَادِماً أَوْ أَغَاثَ لَهْفَانَ أَوْ أَعْتَقَ نَسَمَهً أَوْ زَوَّجَ عَزَباً.

*ترجمه کمره ای: (در روز قیامت خدا چهار کس را منظور دارد)

امام ششم فرمود چهارند که خدای عز و جل روز قیامت آنها را منظور دارد، کسی که پشیمانی را اقاله کند یعنی با کسی که معامله ای کرده و پشیمان شد معامله را فسخ کند و کسی که بفریاد بیچاره ای رسیده یا بنده ای آزاد کرده یا عزبی زن داده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در قیامت چهار تن مورد توجه خدایند)

امام صادق گفته: «چهار تن را خدای در قیامت مورد نظر قرار دهد: آنکه معامله یی کرده اکنون پشیمان است فروشنده این را بپذیرد؛ و آنکه به فریاد بیچاره یی رسد؛ یا بنده یی را آزاد کند یا بی زنی را زن دهد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کس را خداوند روز رستاخیز مورد نظر قرار دهد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار کس را خداوند روز رستاخیز مورد نظر قرار دهد آنکه معامله پشیمان از معامله را پس بگیرد یا بفریاد ستمدیده ای برسد یا بنده ای را آزاد کند یا جوان بی زنی را زن بدهد.

****ترجمه جعفری: (چهار نفرند که خداوند در روز قیامت به آنان نظر می کند)

سماعه بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار نفرند که خداوند در روز قیامت به آنان نظر می کند: کسی که با فردی که

در معامله پشیمان شده معامله را فسخ کند و یا به فریاد ستمدیده ای برسد و یا برده ای را آزاد کند و یا به کسی که ازدواج نکرده زن بدهد.

أربع خصال لا تبتلى الشيعه بها

«56»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَا ابْتَلَی اللَّهُ بِهِ شِیعَتَنَا فَلَنْ یَبْتَلِیَهُمْ بِأَرْبَعٍ بِأَنْ یَکُونُوا لِغَیْرِ رِشْدَهٍ (1) أَوْ أَنْ یَسْأَلُوا بِأَکُفِّهِمْ أَوْ أَنْ یُؤْتَوْا فِی أَدْبَارِهِمْ أَوْ أَنْ یَکُونَ فِیهِمْ أَخْضَرُ أَزْرَقُ. (2)..

*ترجمه کمره ای: (شیعه بچهار خصلت گرفتار نشود)

امام ششم. فرمود خداوند بهر چه شیعیان ما را گرفتار کند بچهار درد گرفتار نکند باینکه زنازاده باشند یا اینکه گدای سائل بکف باشند یا ملوط گردند یا در آن ها زاغ چشم سبز باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیرو علی به چهار منش دچار نگردد)

امام صادق گفته: «خدا بهر چه پیروان ما را دچار سازد، به چهار منش گرفتار نگرداند؛ آنکه زنا زاده باشند، یا آنکه دریوزگی کنند.

یعنی دست سؤال دراز کنند. یا آنکه مفعول واقع شده باشند، یا آنکه در ایشان کبود چشمی باشد که به سبزی زند».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیعه بچهار خصلت گرفتار نگردد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند شیعیان ما را بهر چه گرفتار فرماید هرگز بچهار درد گرفتار نفرماید باینکه زنازاده باشند یا اینکه دست گدائی بسوی مردم دراز کنند یا با آنان عمل جنسی انجام داده شود یا گندم گون و چشم زاغ باشد.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت است که شیعه به آن مبتلا نمی شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند شیعیان ما را به هر چیزی مبتلا کند، ولی به چهار چیز مبتلا نمی کند: اینکه از زنا به عمل آید یا به گدایی دست

دراز کند و یا مفعول واقع شود و یا زاغ چشم و سبز باشد (زاغ چشمی کنایه از عداوت شدید با مردم است)

1- فی النهایه فی الحدیث «من ادعی ولدا لغیر رشده فلا یرث و لا یورث» یقال: هذا ولد رشده- بکسر الراء و سکون المعجمه- اذا کان لنکاح صحیح، کما یقال فی ضده: ولد زنیه بالکسر أیضا. و نقل عن الازهری أن الفتح فی رشده و زنیه أفصح.
2- الاخضر ما فیه لون الخضره و قد یطلق علی الأسود. و قال فی منتهی الإرب: أزرق گربه چشم و نابینا. و فی الأقرب «العدو الأزرق» قیل معناه الخالص العداوه من زرقه الماء و هی خلوصه و صفاؤه، و قیل معناه الشدید العداوه لان زرقه العیون غالبه فی الروم و الدیلم و بینهم و بین العرب عداوه شدیده، ثمّ لما کثر ذکرهم ایاهم بهذه الصفه سمی کل عدو بذلک و ان لم یکن ازرق العین، انتهی. أقول: و علی هذا فیکون کنایه عمن تکون عداوه العرب جبلته و ان لم یکن أزرق العین.

أربع خصال من كن فيه كان فی کنف الله عز و جل

«57»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ فِی رَحْمَتِهِ حُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ رِفْقٌ بِالْمَكْرُوبِ وَ شَفَقَةٌ عَلَى الْوَالِدَيْنِ وَ إِحْسَانٌ إِلَى الْمَمْلُوكِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خداست)

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که در هر کس باشند خدا بال حمایت خود را بر او بگستراند و او را ببهشت برد، حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، دلجوئی از کسی که بلا دیده، مهربانی با پدر و مادر، نیکی با بنده خود که زیر دست اوست

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست)

پیامبر گفته: «هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست، و بال حمایت خود را بروی بگستراند و در بهشت فرود آورد:

نیکویی که با آن در مردمان تواند زندگی کند. دلجویی از آنکه بدو گرفتاری رسیده باشد، مهربانی با پدر و مادر، نیکورزی با بنده و پرستار خود».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خدا است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد خداوند سایه حمایت خود را بر او افکند و در سایه رحمت خود او را به بهشت برد اخلاق خوشی که با آن در اجتماع زندگی کند و مدارا با مصیبت زده و مهربانی بر پدر و مادر و نیکی بر بنده زر خرید خود.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت است که هر کس داشته باشد در پناه خداست)

عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد، خداوند حمایت خود را به او می گستراند و او را وارد بهشت و

رحمت خود می کند: اخلاق نیکو که با آن با مردم زندگی کند و مهربانی با مصیبت دیده و مهربانی با پدر و مادر و نیکی به برده.

إن الله عز و جل اختار من كل شی ء أربعه

«58»- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ أَرْبَعَةً اخْتَارَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ عليه السّلام وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَرْبَعَةً لِلسَّيْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ أَنَا وَ اخْتَارَ مِنَ الْبُيُوتَاتِ أَرْبَعَةً فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْبُلْدَانِ أَرْبَعَةً فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ فَالتِّينُ الْمَدِينَهُ وَ الزَّيْتُونُ بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ طُورُ سِينِينَ الْكُوفَهُ وَ هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ مَكَّهُ وَ اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعاً مَرْيَمَ وَ آسِيَهَ وَ خَدِيجَهَ وَ فَاطِمَهَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْحَجِّ أَرْبَعَهً الْحَجَّ وَ الْعَجَّ وَ الْإِحْرَامَ وَ الطَّوَافَ فَأَمَّا الْحَجُّ فَالنَّحْرُ وَ الْعَجُّ ضَجِيجُ النَّاسِ بِالتَّلْبِيَهِ وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَشْهُرِ أَرْبَعَهً رجب [رَجَباً] وَ شوال [شَوَّالًا] وَ ذو القعده [ذَا الْقَعْدَهِ] وَ ذو الحجه [ذَا الْحِجَّهِ] وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ أَرْبَعَهً يَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ يَوْمَ التَّرْوِيَهِ وَ يَوْمَ عَرَفَهَ وَ يَوْمَ النَّحْرِ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل از چند چیز چهار را برگزیده)

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی بجهان نظر بازرسی نموده و از هر چیز چهار شماره برگزیده، از فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزیده، از پیغمبران مرسل صاحب شمشیر، ابراهیم و داود و موسی و مرا بر گزیده از خانواده ها چهار شماره برگزیده و فرموده، خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان (در سوره آل عمران آیه 23) و از شهرها برگزیده چهار تا و فرموده وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد امین شهر مکه و از زنان چهار تن را برگزیده مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه و از اعمال حج چهار را برگزیده، قربانی کردن و فریاد بلند، احرام و طواف، از ماهها چهارتا برگزیده که شهرهای حرامند، رجب، شوال، ذی قعده و ذیحجه از روزها چهار تا برگزیده روز جمعه و ترویه (هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای از چند چیز چهار را برگزید)

پیامبر گفته: «خدای به جهان نگریست و از هر چیز چهار شماره از آن برگزید، از فرشتگان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزید و از پیامبران مرسل خداوند شمشیر: ابراهیم و داود و موسی و مرا برگزید. و از خانواده ها چهار برگزید و گفت: خدای برگزید: آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان.

و از شهرها نیز چهار برگزید: وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ. تین: مدینه است، و زیتون: بیت المقدس، و طور سینین: کوفه، و بلد امین: مکه. و از زنان چهار تن را برگزید:

مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه، و از اعمال حج چهار را برگزید: قربانی، و فریاد بلند، احرام و طواف، و از ماهها چهار برگزید که شهرهای حرام اند: رجب، شوال، ذی قعده، ذیحجه، و از روزها چهار برگزید: آدینه، روز ترویه (روز هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان. ظاهرا این خبر از افتعالات روات است- به دلیل آنکه شهر کوفه در زمان خلیفه عمر ساخته شده است و در زمان پیامبر کوفه یی نبوده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند از هر چیز چهارش را برگزیده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی از هر چیز چهار شماره برگزید از فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ (عزرائیل) را و از پیمبران چهار نفر برای مبارزه بوسیله شمشیر: ابراهیم و داود و موسی و من و از خاندانها چهار خاندان که فرمود: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید و از شهرها چهار شهر برگزید و فرمود: سوگند به تین و زیتون و طور سنین و این بلد امین پس مقصود از تین مدینه است و از زیتون بیت المقدس و از طور سینین کوفه و از بلد امین مکه و از زنها چهار زن برگزید مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه و از اعمال حج چهار عمل را برگزید قربانی کردن و صدا به لبیک بلند کردن و احرام و طواف و از ماه ها چهار ماه که ماههای حرامند برگزید رجب و شوال و ذی قعده و ذی الحجه و از روزها چهار روز برگزید روز جمعه و روز ترویه (هشتم ذی الحجه) و روز عرفه و روز عید قربان.

****ترجمه جعفری: (خداوند از هر چیزی چهار تا را برگزید)

موسی بن بکر از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از هر چیز چهار تا را برگزید: از فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ را، و از پیامبران چهار تا را که شمشیر داشتند برگزید: ابراهیم و داود و موسی و من، از خانواده ها چهار خانواده را برگزید و فرمود: «خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید «1»» و از شهرها چهار شهر را برگزید و فرمود:

«سوگند به انجیر و زیتون و طور سینا و این شهر امن «2»» انجیر مدینه و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد الامین مکه است، و از زن ها چهار نفر را برگزید:

مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه، و از حج چهار چیز را برگزید: «ثجّ» و «عجّ» احرام و طواف. منظور از «ثجّ» قربانی کردن شتر و منظور از «عجّ» سر و صدای مردم به هنگام گفتن لبیک است، و از ماه ها چهار ماه را برگزید: رجب و شوال و ذی القعده و ذی الحجه، و از روزها چهار روز را برگزید: روز جمعه و روز ترویه (روز هشتم ذی الحجه) و روز عرفه و روز قربان.

أربع خصال يتولد منها الغم

«59»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: اغْتَمَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام یَوْماً فَقَالَ مِنْ أَیْنَ أُتِیتُ فَمَا أَعْلَمُ أَنِّی جَلَسْتُ عَلَی عَتَبَهِ بَابٍ وَ لَا شَقَقْتُ بَیْنَ غَنَمٍ وَ لَا لَبِسْتُ سَرَاوِیلِی مِنْ قِیَامٍ وَ لَا مَسَحْتُ یَدِی وَ وَجْهِی بِذَیْلِی.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت اندوه آورند)

امام ششم فرمود یک روز امیر المؤمنین علیه السّلام اندوهگین شد، فرمود این اندوه از کجا دامنگیر من شد من سابقه ندارم بر آستانه خانه نشسته باشم و نه میان کله گوسفند زده باشم و نه ایستاده پیراهن پوشیده باشم و نه با عمامه خود دست و رویم را خشک کرده باشم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز اندوه زاست)

امام صادق گفته: روزی علی علیه السّلام اندوهگین گردید.

گفت: «این اندوه از کجا به من رسید؟ من یاد ندارم که به آستانه سرای نشسته باشم، و نه میان گله گوسفند رفته باشم، و نه ایستاده زیر جامه پوشیده باشم و نه با دامن خود دست و روی خود را پاک کرده باشم».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت غم انگیز)

امام باقر علیه السّلام فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام اندوهناک شد فرمود این اندوه از کجا بر دل من نشست؟ که بیاد ندارم نه بر آستانه خانه نشسته باشم و نه از میان گله گوسفند راه عبوری باز کرده باشم و نه پیراهنم را ایستاده پوشیده باشم و نه با دامن خود دست و رویم را خشک کرده باشم.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت است که اندوه زاست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام اندوهگین شد، پس گفت: این اندوه از کجا آمد؟ من یادم نیست که بر آستانه در نشسته باشم و نه میان گوسفندان آنها را پراکنده کرده باشم و نه پیراهن خود را ایستاده پوشیده باشم و نه با دامن خود صورتم را پاک کرده باشم.

أربع خصال لا تزال فی أمه محمد صلّی الله علیه و آله

«60»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْحُسَیْنِ الْفَارِسِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعَهٌ لَا تَزَالُ فِی أُمَّتِی إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ الْفَخْرُ بِالْأَحْسَابِ (1) وَ الطَّعْنُ فِی الْأَنْسَابِ (2) وَ الِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ (3) وَ النِّیَاحَهُ (4) وَ إِنَّ النَّائِحَهَ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تَقُومُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ عَلَیْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَ دِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ.

*ترجمه کمره ای: (تا روز قیامت چهار خصلت در امت محمد باشند)

رسول خدا فرمود چهار خصلت است که همیشه در امت من هست تا روز قیامت افتخار بخاندان؟ طعن در نسب، تعیین باران از ستاره شناسی، نوحه خوانی، بر مردگان، زن نوحه خوان اگر توبه نکند و بمیرد روز قیامت در پیراهن قطران و مانتو جرب محشور می شود،

شرح: قطران روغن سیاه و بدبوئی است و جرب مرضی است جلدی مانند کچلی که بر شتر و گوسفند عارض می شود و غالبا با روغن قطران آن را معالجه میکنند و چون این روغن بدبو را بر آن بمالند زخم بد نما و بسیار زشت و تنفر آور می شود و این نمایش زشت روز قیامت زن نوحه گر است که در مجلس سوگواری نوحه سرائی میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش در پیروان محمد تا قیامت خواهد بود)

پیامبر گفته: «چهار منش در پیروان من تا قیامت خواهد بود: نازیدن به خاندان، بد گویی در نسب، تعیین باران از ستاره شناسی، مویه گری، بر مردگان، زن مویه گر هر گاه از این کار توبه نکند و بمیرد در قیامت در پیراهن قطران و نیمه تنه جرب برانگیخته گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت همواره دامن گیر امت محمد است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز تا روز قیامت دامن گیر امت من خواهد بود بواسطه فامیل ها بر خود بالیدن و نژادها را لکه دار نمودن و عقیده بر اینکه باران بخاطر ستارگان می بارد و بر مردگان نوحه سرائی نمودن و زن نوحه سرا اگر پیش از مرگ توبه نکند روز رستاخیز

سر از خاک بردارد همانند حیوان گر و جرب گرفته که قطران بر آن مالیده باشند.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت همواره در امت محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد)

عبد الله بن حسین بن زید از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز همواره در امت من تا روز قیامت خواهد بود: فخر کردن به خاندان و طعن در نسب ها و طلب باران به وسیله ستارگان و نوحه گری. و زن نوحه گر اگر پیش از مرگش توبه نکند در روز قیامت برمی خیزد در حالی که پیراهنی از قیر آب شده و زرهی از چرک بدن دارد.

بنی الجسد علی أربعه أشیاء

«61»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي الْأَصْبَغِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ عَلَى الرُّوحِ وَ الْعَقْلِ وَ الدَّمِ وَ النَّفَسِ فَإِذَا خَرَجَ الرُّوحُ تَبِعَهُ الْعَقْلُ وَ إِذَا رَأَى الرُّوحُ شَيْئاً حَفِظَهُ عَلَيْهِ الْعَقْلُ وَ بَقِيَ الدَّمُ وَ النَّفَسُ. .

*ترجمه کمره ای: (سازمان جسد از چهار چیز است)

امام ششم فرمود سازمان جسد از چهار چیز است، روح، خرد، خون و تنفس چون روح از تن در آید خرد دنبالش برآید و چون روح چیزی بیند خرد آن را برایش نگهدارد ولی خون و نفس بر جای خود بمانند.

شرح: ظاهرا منظور بیان خوابیست که دیده می شود و سبب آن اینست که روح و خرد در حال خواب از تن بیرون میروند و گردش میکنند و مشاهدات آن ها خوابیست که دیده می شود ممکن است مقصود بیان مطلق تفکر باشد و از این روایت استفاده می شود که روح و خرد هم جسمانی هستند چنانچه رأی متکلمین است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دستگاه تن از چهار چیز است)

امام صادق گفته: «دستگاه تن انسانی از چهار چیز است: روح، خرد، خون و تنفس. چون روح از تن دور شود، خرد خود نیز دور گردد و چون روح چیزی دریابد خرد آن را برای وی نگاهدارد، لیک خون و نفس بمانند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پی ریزی بدن بر چهار چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پی ریزی بدن بر چهار چیز است: روان و خرد و خون و تنفس، بهنگام خواب که روان از بدن بیرون رود خرد نیز از آن پیروی کند و چون روان چیزی به بیند خرد برایش نگهداری کند ولی خون و نفس هم چنان در بدن باقی میماند.

****ترجمه جعفری: (جسد بر چهار چیز بنا شده است)

ابو الاصبغ از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: جسد با چهار چیز پایدار است: روح و عقل و خون و نفس، چون روح خارج شد عقل هم از او پیروی می کند و هر گاه که روح چیزی را ببیند عقل آن را حفظ می کند و خون و نفس باقی می ماند. (این حدیث ظاهرا مربوط به خواب دیدن است که موقع خواب روح و عقل از بدن بیرون می رود و هر چه روح در رؤیا می بیند عقل آن را حفظ می کند و خون و نفس همچنان باقی است.)

1- أی الشرف بالآباء و التعاظم بمناقبهم بان یقول أنا ابن فلان العالم أو فلان الامیر.
2- أی الوقوع فیها بنحو قدح و ذمّ کأنّ یقول لغیره لست ابن فلان أو لیس فلان شریفا.
3- أی اعتقاد أن نزول المطر بنجم کذا.
4- یعنی النیاحه بالباطل أو بالتغنی و رفع الصوت بندب المیت و تعدید شمائله و انعقاد مجلس یجتمعون فیه و ینوحون علی المیت و هو غیر ما هو المرسوم الیوم من انعقاد مجلس الترحیم للمیت، الذی یجتمعون الناس فیه لتسلیه المصاب فهو مستحب کما فی جمله من الاخبار.

«62»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَ بَقَاؤُهُ بِأَرْبَعَةٍ بِالنَّارِ وَ النُّورِ وَ الرِّيحِ وَ الْمَاءِ فَبِالنَّارِ يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ بِالنُّورِ يُبْصِرُ وَ يَعْقِلُ وَ بِالرِّيحِ يَسْمَعُ وَ يَشَمُّ وَ بِالْمَاءِ يَجِدُ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَلَوْ لَا النَّارُ فِي مَعِدَتِهِ لَمَا هَضَمَتِ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ وَ لَوْ لَا أَنَّ النُّورَ فِي بَصَرِهِ لَمَا أَبْصَرَ وَ لَا عَقَلَ وَ لَوْ لَا الرِّيحُ لَمَا الْتَهَبَتْ نَارُ الْمَعِدَهِ وَ لَوْ لَا الْمَاءُ لَمْ يَجِدْ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّيرَانِ فَقَالَ النِّيرَانُ أَرْبَعَهٌ نَارٌ تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ وَ نَارٌ تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ وَ نَارٌ تَشْرَبُ وَ لَا تَأْكُلُ وَ نَارٌ لَا تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ فَالنَّارُ الَّتِي تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ فَنَارُ ابْنِ آدَمَ وَ جَمِيعِ الْحَيَوَانِ وَ الَّتِي تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْوَقُودِ وَ الَّتِي تَشْرَبُ وَ لَا تَأْكُلُ فَنَارُ الشَّجَرَهِ وَ الَّتِي لَا تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْقَدَّاحَهِ وَ الْحُبَاحِبِ (1).

*ترجمه کمره ای: (مایه زندگی و پایش انسان چهار چیز است و آتش چهار قسم است)

امام ششم فرمود مایه هستی انسان و پایندگی او بچهار است بآتش و نور و باد و آب، خوردن و آشامیدن در اثر آتش است و با نور میبیند و میفهمد و با باد میشنود و میبوید و با آب لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت کند اگر در معده آدمی حرارت آتش نبود خوراکی و آشامیدنی را هضم نمیکرد، اگر چشمش نور نداشت نمی دید و نمی فهمید، اگر باد نبود آتش شکم افروخته نمی شد، اگر آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت نمیکرد، گوید از آن حضرت از آتشها پرسیدم، فرمود آتشها چهارند آتشی که میخورد و مینوشد و آتشی که میخورد و نمینوشد و آتشی که مینوشد و نمیخورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد، آتشی که میخورد و مینوشد آتشی است که در بنی آدم و هر حیوانی است و آتشی که میخورد و نمینوشد آتش هیزم است و آتشی که مینوشد و نمیخورد آتش درختست و آتشی که نمیخورد و نمینوشد آتش سنگ چخماق و حباحب است (حباحب مرد بخیلی بوده که از ترس آمدن مهمان آتش ضعیفی روشن میکرده و از این را، آتش او ضرب المثل شده و گاهی آتش ابی حباحب مینامند و ابی حباحب پشه ایست درخشان که در شب میرود و نور آن را آتش حباحب مینامند و ممکنست درخشندگی کرم شب تاب هم از این قبیل باشد.

شرح: متن این روایت مضطربست نظر باینکه آیا مقصود بیان مایه ترکیبات بدن انسانست یا مقصود پایه زندگی و ادامه حیات اوست و نظر باینکه در دو فقره اول که راجع بآتش و نور است مورد کلام آتش و نور درونی انسان است که جزء ترکیب اوست و قدرت و تعقل از آن ناشی می شود و در دو فقره دیگر هوا و آبی است که خارج از ترکیب بدنست و شرط شنیدن است و اگر مقصود از آب لعاب زبان باشد اشکال در سوم است بعلاوه باد را در اول حدیث شرط شنیدن و بوئیدن قرار داده و در بیان علت شرط افروزش آتش معده قرار داده که ربطی بآن ها ندارد بهر حال بیان عناصر ترکیب سلول های تن که در علم طبیعت شناسی تا نود ذکر شده و بیان قوه تعقل و دیدن و شرائط آن و خصوصیات آن و بیان شرائط دستگاه گوارش نیازمند شرح بسیاری است که از گنجایش این کتاب بیرونست و نکته قابل توجهی که در این خبر است اینست که تعقل را از آثار آتش و حرارت دانسته است و از این فهم شود که تعقل هم یکی از آثار مادی جسم است زیرا آتش و حرارت مادی باشند و این رد گفتار حکمای قدیم است که روح را مجرد میدانند و تعقل را از نیروهای آن میشمارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مایه زندگی آدمی و دوام آن به چهار چیز است و آتش چهار گونه است)

امام صادق گفته: «مایه هستی آدمی و دوام آن چهار چیز است: آتش، نور، آب. خوردن و آشامیدن بر اثر آتش است. دیدن و یافتن با نور است. شنیدن و بوییدن با باد است. و لذت خوراکی و آشامیدنی با آب است؛ هر گاه در شکم آدمی گرمی آتش نبود خوردنی و آشامیدنی را هضم نمی کرد؛ هر گاه دیده روشنایی نداشت نمی دید و نمی یافت؛ هر گاه باد نبود آتش شکم افروخته نمی شد. هر گاه آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را نمی یافت».

از او پرسیدم آتشها کدام است؟. گفت: «چهار آتش است: آتشی که می خورد و می آشامد و آتشی که می خورد و نمی آشامد و آتشی که می آشامد و نمی خورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد.

آتشی که می خورد و می آشامد آن آتشی ست که در بنی آدم و هر جانوری هست که حرارت غریزی باشد. و آتشی که می خورد و نمی آشامد آتش هیزم است و آتشی که می آشامد و نمی خورد آتش درخت است و

آتشی که نمی خورد و نمی آشامد آتش سنگ چخماق است و حباحب است (حباحب بخیلی بود که از بیم آمدن مهمان آتش اندکی می افروخت).

***ترجمه فهری زنجانی: (پایداری انسان و بقایش بچهار چیز است و آتش چهار قسم است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پایداری انسان و بقایش بچهار چیز است: به آتش و نور و باد و آب، آدمی بوسیله باد و تموج هوا می شنود و میبوید و بوسیله آب (و رطوبت بدن و دهان) لذت خوردن و آشامیدن را می یابد، پس اگر حرارت در معده آدمی نباشد خوراکی و آشامیدنی را هضم نمیکرد و اگر روشنی در دیده او نبود نه می دید و نمی فهمید و اگر باد نبود آتش معده بر افروخته نمیشد و اگر آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را نمی یافت.

راوی گوید: از حضرت پرسیدم از اقسام آتش فرمود: آتش بر چهار قسم است آتشی که میخورد و می آشامد و آتشی که میخورد ولی نمی آشامد و آتشی که می آشامد و نمی خورد و آتشی که نه می خورد و نه می آشامد اما آتشی که میخورد و می آشامد حرارت بدن آدمی و همه حیوانات است و آنکه میخورد و نمی آشامد آتش هیزم است و آتشی می آشامد و نمیخورد حرارت نباتی است که در درخت است و آتشی که نمیخورد و نمی آشامد آتش سنگ چخماق و حباحب است.

شرح: مقصود از اینکه اگر باد نبود آتش معده افروخته نمیشد این است که آدمی بوسیله تنفس هوا اکسیژن را که سوخت بدن است از هوا میگیرد و حرارت بدن و معده از این راه تأمین می شود و مقصود از آتشی که میخورد و می آشامد حرارت بدن آدمی و حیوانات است که در اثر آن آدمی و حیوان نیازمند است بدل ما یتحلل را از غذا و آب تأمین کند و حباحب نام مرد بخیلی بوده است که از شدت بخل و بیم آنکه مبادا مهمان بر او وارد شود آتش نمی افروخت مگر بمقدار بسیار ضعیف و ناچیز نظیر آتشی که از سنگ چخماق بر می خیزد لذا بنام او مثل زده شد.

****ترجمه جعفری: (پایداری و بقای انسان با چهار چیز است و آتش ها چهار نوعند)

مفضل بن عمرو از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پایداری و بقای انسان با چهار چیز است: با آتش و نور و باد و آب، با آتش می خورد و می آشامد و با نور می بیند و درک می کند و با باد می شنود و

استشمام می کند و با آب لذت خوردنی ها و آشامیدنی ها را درمی یابد، اگر در معده او آتش نبود خوردنی ها هضم نمی شد و اگر در چشم او نور نبود، نمی شنید و درک نمی کرد و اگر باد نبود آتش معده افروخته نمی شد و اگر آب نبود لذت خوردنی ها را درک نمی کرد.

راوی می گوید: از امام در باره آتش پرسیدم، فرمود: آتش چهار نوع است: آتشی که می خورد و می آشامد و آتشی که می خورد ولی نمی آشامد و آتشی که می آشامد ولی نمی خورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد، آتشی که می خورد و می آشامد، حرارت بنی آدم و حیوانات است و آتشی که می خورد ولی نمی آشامد، آتش هیزم است و آتشی که می آشامد ولی نمی خورد، آتش درخت است و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد، آتش سنگ چخماق و حشره شب تاب است (منظور از آتشی که در معده انسان است حرارت بدن است که باعث درست کار کردن اندام های مختلف و از جمله معده می شود.)

أربع خصال يفسدن القلب و ينبتن النفاق

«63»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى الْمَرْوَزِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعٌ یُفْسِدْنَ الْقَلْبَ وَ یُنْبِتْنَ النِّفَاقَ فِی الْقَلْبِ کَمَا یُنْبِتُ الْمَاءُ الشَّجَرَ اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ الْبَذَاءُ (2) وَ إِتْیَانُ بَابِ السُّلْطَانِ وَ طَلَبُ الصَّیْدِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت است که دل را تباه کنند و نفاق بپرورانند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده چهار خصلتند که دل را تباه کنند و در آن نفاق بپرورانند چنانچه آب درخت را بپروراند، گوش گرفتن سرود هرزه درائی، رفتن بدربار پادشاه، شکار رفتن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش است که دل را تباه کند و نفاق پدید آورد)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته:

«چهار منش است که دل را تباه کند و در آن نفاق پدید آورد؛ چنان که آب درخت را بار آورد، گوش گرفتن سرود، هرزه درایی، رفتن به دربار فرمانروایان، شکار رفتن».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت دل را تباه سازند و نفاق برویانند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت دل را تباه سازند و ریشه نفاق را در دل برویانند آن چنان که آب درخت را برویاند: بساز و آواز گوش فرا دادن و یاوه سرائی و بدربار شاه رفت و آمد نمودن و شکار کردن.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت قلب را فاسد می کند و نفاق را رشد می دهد)

موسی مروزی از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز قلب را فاسد می کند و نفاق را در دل می رویاند همان گونه که آب درخت را می رویاند: شنیدن لهو و دشنام دادن و رفتن به در پادشاه و جستن صید.

كان رسول الله صلّى الله عليه و آله يحب أربع قبائل و يبغض أربع قبائل

«64»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ .

1- ذباب فی ذنبه شعاع یطیر فی اللیل.
2- البذاء- بالفتح و المد- الفحش.

عَنْ آبَائِهِ علیهم السّلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله کَانَ یُحِبُّ أَرْبَعَ قَبَائِلَ کَانَ یُحِبُّ الْأَنْصَارَ وَ عَبْدَ الْقَیْسِ وَ أَسْلَمَ وَ بَنِی تَمِیمٍ وَ کَانَ یُبْغِضُ بَنِی أُمَیَّةَ وَ بَنِی حُنَیْفٍ وَ بَنِی ثَقِیفٍ وَ بَنِی هُذَیْلٍ وَ کَانَ علیه السّلام یَقُولُ لَمْ تَلِدْنِی أُمِّی بَکْرِیَّةً وَ لَا ثَقَفِیَّةً وَ کَانَ علیه السّلام یَقُولُ فِی کُلِّ حَیٍّ نَجِیبٌ إِلَّا فِی بَنِی أُمَیَّةَ (1).

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا چهار قبیله را دوست داشت و چهار قبیله را دشمن)

امام هشتم از پدرانش روایت کرده که رسول خدا چهار قبیله را دوست میداشت، انصار مدینه (اوس و خزرج) عبد القیس، اسلم بنی تمیم ولی بنی امیه و بنی حنیف (عربهای یمامه) و ثقیف (عربهای طائف) و بنی هذیل را دشمن میداشت میفرمود مادری که مرا زائیده از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده، میفرمود در هر قبیله ای نجیب هست جز در بنی امیه.

شرح: دوستی پیغمبر در اثر حسن اسلامیت و اخلاص این قبائل چهارگانه بوده که طایفه انصار یعنی عرب های مدینه از همه بیشتر اخلاص خود را نسبت بپیغمبر و اسلام نشان دادند و دشمنی پیغمبر برای نفاق و سست عقیده گی قبیله های چهارگانه دیگر بوده که بنی امیه در رأس آنها واقع بودند و تاریخ گواه آنها شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر چهار تیره را دوست داشتی و چهار دیگر را دشمن)

امام علی بن موسی- الرضا، از پدران خود نقل کرده که پیامبر چهار تیره را دوست داشتی: انصار مدینه، و عبد القیس و اسلم و بنی تمیم. انصار از اوس و خزرج بودند. و چهار تیره دیگر را که دشمن داشتی: بنی امیه، و بنی حنیف (از تازیان یمامه بوده اند)، و ثقیف (که از تازیان طائف اند) و بنی هذیل اند. و گفتی: «مادری که مرا زایید از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده و در هر تیره یی پاک زاد هست مگر بنی- امیه. ظاهرا این خبر نیز از افتعالات برخی از روات است. زیرا شأن پیامبر اصلاح امم و نژاد آنان است نه اختلاف در میان ایشان.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا چهار قبیله را دوست میداشت و چهار قبیله را دشمن)

امام رضا علیه السّلام فرمود: رسول خدا چهار قبیله انصار و عبد قیس و اسلم و بنی تمیم را دوست میداشت و بنی امیه و بنی حنیف و ثقیف و بنی هذیل را دشمن میداشت و میفرمود مادر من نه بکری بوده و نه ثقفی و میفرمود: در هر قبیله ای افراد نجیب هست جز در بنی امیه.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار قبیله را دوست داشت و از چهار قبیله بدش می آمد)

سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السّلام و او از پدر و جدش روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار قبیله را دوست داشت: انصار و عبد قیس و اسلم و بنی تمیم. ولی از بنی امیه و بنی حنیف و بنی ثقیف و بنی هذیل بدش می آمد و می فرمود:

مادرم مرا بکری و ثقفی نزایید و در باره هر طایفه ای می فرمود: نجیب است جز در باره بنی امیه. (حمل بر غالب می شود چون بیشتر بنی امیه دشمن بنی هاشم و خاندان پیامبر بودند.)

أربع خصال يمتن القلب

«65»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَرْبَعٌ يُمِتْنَ الْقَلْبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُجَادَثَتَهُنَّ وَ مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ مَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت دل را بمیرانند)

رسول خدا فرمود چهار خصلت دل را بمیرانند، گناه روی گناه همصحبتی بسیار با زنان، مجادله با بیخرد که پشت سر هم میگوید و حق را نمیپذیرد و همنشینی با مردگان، عرض شد یا رسول اللّه مردگان کیانند؟ فرمود هر ثروتمند خوش گذرانی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش دل را می میراند)

پیامبر گفته: «چهار منش دل را می میراند:

گناه روی گناه کردن، بسیار با زنان همدمی کردن، مجادله با سبک مغز که پیاپی سخن گوید و درستی را نمی پذیرد، و معاشرت با مردگان». پرسیدند مردگان چه کسان اند؟ گفت: توانگران خوشگذران.

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت دل را میمیراند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز دل را میمیراند گناه روی گناه، همصحبتی بسیار با زنان مجادله با احمق که هرچه گفتگو کنی حق را نپذیرد و هم نشینی مردگان، عرض شد یا رسول اللّه مقصود از مردگان چیست فرمود: هر آنکه ثروتمند باشد و ناز پرورد.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت دل را می میراند)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز دل را می میراند: گناه روی گناه و کثرت صحبت کردن با زنان و جدال با احمق که تو می گویی و او می گوید و هرگز به سوی خیر برنمی گردد، و همنشینی با مردگان. گفته شد: یا رسول الله مردگان کیانند؟ فرمود: هر ثروتمند خوش گذران و کامجو.

لا تخلو الأرض من أربعه من المؤمنین

«66»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِیحٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَیهِمَا السّلام قَالَ: لَیْسَ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ أَرْبَعَهٍ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَدْ یَکُونُونَ أَکْثَرَ وَ لَا یَکُونُونَ أَقَلَّ مِنْ أَرْبَعَهٍ وَ ذَلِکَ أَنَّ الْفُسْطَاطَ لَا یَقُومُ إِلَّا بِأَرْبَعَهِ أَطْنَابٍ وَ الْعَمُودُ فِی وَسَطِهِ.

*ترجمه کمره ای: (زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند)

امام پنجم یا ششم فرمود زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند گاهی بیشتر باشند ولی کمتر نباشند برای آنکه چادر بدون چهار طناب و یک ستون میانه برپا نماند.

شرح: مقصود از ستون میانه که با پیوست چهار طناب جهان را نگه می دارد امام زمان است عجل اللّه فرجه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زمین از چهار گرونده تهی نماند)

امام محمد باقر یا امام صادق گفته:

«زمین از چهار گروند، تهی نماند، گاهی بیشتر باشند، لیک کمتر نباشند: چنان که خیمه یی چهار ریسمان و ستونی میانه بر پای نماند».

***ترجمه فهری زنجانی: (زمین از چهار نفر مؤمن تهی نگردد)

امام پنجم یا ششم علیه السّلام فرمود: زمین از چهار تن مؤمن تهی نماند و گاهی هم بیشتر باشند ولی از چهار تن کمتر نگردند برای اینکه خیمه بر پا نمیشود جز با چهار طناب و یک ستون وسطی-

شرح: مقصود از ستون وسطی امام وقت است و از مؤمنین پیروان خاص که بستگی کامل بحضرتش دارند.

****ترجمه جعفری: (زمین هرگز از چهار نفر مؤمن خالی نمی شود)

خالد بن نجیح از امام باقر علیه السّلام یا امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: زمین هرگز از چهار نفر مؤمن خالی نمی شود و گاهی هم بیشترند ولی از چهار تا کمتر نیستند و این مانند خیمه است که جز با چهار طناب پایدار نمی شود و ستون هم در وسط خیمه است. (منظور از ستون در جامعه بشری امام است که سبب بقای جامعه است.)

أربع خصال يستغنى بها عن الطب

أربع خصال يستغنى بها عن الطب (2)

«67»- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُدْبَهُ بْنُ خَالِدٍ الْقَيْسِيُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا مُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ .

1- يحمل على الغالب لان الغالب فيهم عداوه بنى هاشم.
2- فى بعض النسخ «بها يستغنى عن الطبيب».
3- هدبه- بضم أوله و سكون الدال بعدها موحده- أبو خالد البصرى ثقه عابد.

نُبَاتَهَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام لِلْحَسَنِ ابْنِهِ علیه السّلام يَا بُنَیَّ أَ لَا أُعَلِّمُکَ أَرْبَعَ خِصَالٍ تَسْتَغْنِی بِهَا عَنِ الطِّبِّ فَقَالَ بَلَی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا تَجْلِسْ عَلَی الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَ جَوِّدِ الْمَضْغَ وَ إِذَا نِمْتَ فَاعْرِضْ نَفْسَکَ عَلَی الْخَلَاءِ فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَغْنَيْتَ عَنِ الطِّبِ (1).

*ترجمه کمره ای: (بچهار خصلت از طب مستغنی توان شد)

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام بفرزندش حسن فرمود، پسر جانم چند خصلت بتو یاد ندهم که بواسطه آنها از طب بی نیاز شوی؟ عرض کرد چرا یا امیر المؤمنین فرمود تا گرسنه نباشی دست بخوراک دراز مکن، تا هنوز رغبت بخوردن داری دست بازگیر، هر چه میخوری خوب بجو، چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن، چون این چهار را بکار بستی از طب بی نیاز میشوی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به چهار چیز از طب بی نیاز توان شد)

امیر المؤمنین به فرزند خود حسن گفته: «ای فرزند چهار چیز ترا بیاموزم که از طب بی نیاز گردی؟. گفت: آری. گفت: «تا گرسنه نباشی دست فرا خوراک مبر، تا خواهش به خوراک داری از خوردن باز ایست، هر چه خوری نیکو بخای، خواستی بخسبی قضای حاجت کن؛ چون اینها را به کار بری از طب بی نیاز باشی».

***ترجمه فهری زنجانی: (بچهار خصلت از علم طب بی نیاز بودن)

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بفرزندش حسن علیه السّلام فرمود: فرزندم چهار خصلت تو را نیاموزم که بواسطه آنها از علم طب بی نیاز گردی؟ عرض کرد: آری یا امیر المؤمنین فرمود تا گرسنه نشده ای بر سفره غذا منشین و تا هنوز میل بخوردن داری از کنار غذا برخیز و کار جویدن را نیکو انجام بده و چون خواستی بخوابی برای قضای حاجت بمستراح برو که چون این چهار کنی از طب بی نیاز گردی.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز از طبّ بی نیاز می کند)

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که به پسرش حسن فرمود:

فرزندم، آیا به تو نیاموزم چهار خصلتی را که با آن از طلب بی نیاز شوی؟ عرض کرد:

آری یا امیر المؤمنین، فرمود: بر سر غذا منشین مگر اینکه گرسنه باشی و از سر غذا برنخیز مگر اینکه اشتهای آن را داشته باشی (سیر نخوری) و غذا را خوب بجوی و هر گاه که خواستی بخوابی به مستراح برو. اگر این ها را به کار بردی از طبّ بی نیاز خواهی شد.

أربع خصال لا تکون فی مؤمن

«68»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعُ خِصَالٍ لَا تَکُونُ فِی مُؤْمِنٍ لَا یَکُونُ مَجْنُوناً وَ لَا یَسْأَلُ عَنْ أَبْوَابِ النَّاسِ (2) وَ لَا یُولَدُ مِنَ الزِّنَا وَ لَا یُنْکَحُ فِی دُبُرِهِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت در مؤمن نیست)

امام هشتم فرمود چهار خصلت در مؤمن نیست دیوانه نباشد: در خانه های مردم گدائی نمیکند، زنا زاده نیست، مفعول واقع نمی شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز در گرونده نیست)

امام صادق گفته: «چهار چیز در گرونده نیست: گرونده دیوانه نباشد، از سراهای مردم دریوزگی نکند، زنا زاده نباشد؛ ملوط نباشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن دارای چهار خصلت نگردد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن دارای چهار خصلت نگردد: دیوانه نشود از در خانه های مردم گدائی نکند و زنازاده نباشد و مفعول واقع نگردد.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت در مؤمن نیست)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار خصلت در مؤمن نیست: او دیوانه نمی شود، و از خانه های مردم گدایی نمی کند

و زاده زنا نیست و مفعول واقع نمی شود.

أخذ الله عز و جل میثاق المؤمن علی أربعه

«69»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَنْ لَا يُقْبَلَ قَوْلُهُ وَ لَا يُصَدَّقَ حَدِيثُهُ وَ لَا يَنْتَصِفَ مِنْ عَدُوِّهِ وَ لَا يَشْفِيَ غَيْظَهُ إِلَّا بِفَضِيحَهِ نَفْسِهِ لِأَنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُلْجَمٌ.

*ترجمه کمره ای: (خدا از مؤمن پیمان بر چهار چیز دریافت کرده)

امام ششم فرمود خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش پذیرفته نشود، حدیثش را باور نکنند، از دشمن خود انتقام نکشد و سینه خود را شفا ندهد مگر بر سوار کردن خود زیرا هر مؤمنی قفل خاموشی بدهن دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای از مؤمن چهار پیمان گرفته)

امام صادق گفته: «خدای از گرونده پیمان گرفته که سخنش پذیرفته نگردد؛ و گفتارش را باور ندارند، از دشمن خویش انتقام نکشد و خشم خود بکار نبرد مگر به رسوا ساختن خود؛ چون که هر گرونده یی لگام خاموشی بر دهان دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل از مؤمن بچهار چیز پیمان گرفته)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش پذیرفته نشود و سخنش را باو نکنند و انتقامش از دشمن گرفته نشود و درد دل اش شفا نپذیرد مگر برسوائی خود زیرا هر مؤمنی لجام بر دهان دارد.

****ترجمه جعفری: (خداوند از مؤمن به چهار چیز پیمان گرفته)

محمد بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند از مؤمن پیمان گرفته که سخنش پذیرفته نشود و گفتارش تصدیق نگردد و

از دشمنش انتقام گرفته نشود و آتش خشمش را فرو ننشاند مگر با رسوا کردن خودش، زیرا که هر مؤمنی خاموشی بر دهان خود را دارد (منظور روایت، سختی ها و ناراحتی هایی است که به مؤمن می رسد و آن در اثر آن است که او همواره متعهد به ایمان و اخلاق است و هرگز از راه نامشروع و از طریق حیله و نیرنگ وارد نمی شود و لذا همیشه کلاهش پس معرکه است)

لا ينفک المؤمن من أربع خصال

«70»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مَالِکٍ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: یَا سَمَاعَةُ لَا یَنْفَکُّ الْمُؤْمِنُ مِنْ خِصَالٍ أَرْبَعٍ مِنْ جَارٍ یُؤْذِیهِ وَ شَیْطَانٍ یُغْوِیهِ وَ مُنَافِقٍ یَقْفُو أَثَرَهُ وَ مُؤْمِنٍ یَحْسُدُهُ ثُمَّ قَالَ یَا سَمَاعَةُ أَمَا إِنَّهُ أَشَدُّهُمْ عَلَیْهِ قُلْتُ کَیْفَ ذَاکَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ فِیهِ الْقَوْلَ فَیُصَدَّقُ عَلَیْهِ..

*ترجمه کمره ای: (مؤمن از چهار خصلت جدا نشود)

سماعه گوید امام ششم بمن فرمود ای سماعه مؤمن از چهار خصلت جدا نشود، از همسایه ای که او را آزار دهد و شیطانی که او را گمراه کند و منافقی که دنبالش را بگیرد و از و بررسی کند و مؤمنی که بر او رشک برد سپس فرمود ای سماعه این مؤمن حسود از همه برای او سخت تر است، گفتم چگونه سختتر است فرمود در باره او بد میگوید و مردم باور میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد)

سماعه گفته: امام صادق به من گفته:

«ای سماعه مؤمن از چهار چیز بر کنار نباشد: از همسایه یی که وی را آزار رساند و دیوی که او را گمراه کند، و دورویی که در کارها پی او گیرد و مؤمنی که بر او رشک برد» آنگاه گفت: «ای سماعه این مؤمن رشکبر برای وی از همه دشوارتر است». گفتم: چگونه دشوارتر است؟. گفت: «در باره وی بد گوید و مردم باور دارند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن از چهار خصلت جدا نگردد)

امام صادق علیه السّلام به سماعه فرمود: ای سماعه مؤمن از چهار خصلت جدا نشود از همسایه ای که آزارش دهد و شیطانی که گمراهش کند و منافقی که بدنبال او باشد و کارهای او را بررسی کند و مؤمنی که بر او رشک برد سپس فرمود: ای سماعه این مؤمن حسود از همه بر او سخت تر است عرض کردم چگونه سختتر است فرمود: برای اینکه هر چه در باره او از روی حسد بگوید مردم تصدیقش نمایند.

****ترجمه جعفری: (مؤمن از چهار خصلت جدا نیست)

سماعه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ای سماعه، مؤمن از چهار خصلت جدا نیست: از همسایه ای که او را اذیت کند و شیطانی که او را فریب دهد و منافقی که پی او بیفتد و مؤمنی که به او حسد ورزد، سپس فرمود: ای سماعه، این مؤمن، حسود بر او از همه سخت تر است، زیرا در باره او بد می گوید و مردم باور می کنند.

1- فی بعض النسخ «عن الطبیب».
2- فی بعض النسخ «علی أبواب الناس».

«71»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ (1) عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْ ءٍ عُقُوبَةً رَجُلٌ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ وَ يُكَافِئُكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ إِسَاءَةً وَ رَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَ هُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَ رَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَمِنْ أَمْرِكَ الْوَفَاءُ لَهُ وَ مِنْ أَمْرِهِ الْغَدْرُ بِكَ وَ رَجُلٌ يَصِلُ قَرَابَتَهُ وَ يَقْطَعُونَهُ.

«72»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى اللّه عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْ ءٍ عُقُوبَةً رَجُلٌ أَحْسَنْتَ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ إِسَاءَةً وَ رَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَ هُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ وَ رَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَوَفَيْتَ لَهُ وَ غَدَرَ بِكَ وَ رَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ ثُمَّ قَالَ عليه السّلام يَا عَلِيُّ مَنِ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ الضَّجَرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ.

*ترجمه کمره ای: (عقوبت چهار چیز زودتر دچار می شود)

امام پنجم فرمود عقوبت چهار عمل زودتر عاید می شود، مردیکه باو نیکی کردی و در پاداش آن بتو بدی کرده، مردیکه باو ستمی نکردی و او بتو ستم میکند، شخصی که در موضوعی با او پیمانی بستی و خواست تو وفا داری با او است ولی خواست او بی وفائی و نقض پیمان است، مردیکه صله رحم بجا می آورد با خویشانش و آن ها با وی قطع رحم می کنند، پیغمبر هم در ضمن سفارشات خود به علی علیه السّلام همین موضوعات را یاد آور شده است و در دنباله آن فرموده است هر کس دل تنگی بر او چیره شد گریبان صبرش دریده شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کیفر چهار چیز زودتر است)

امام محمد باقر گفته: «کیفر چهار کردار زودتر به آدمی باز گردد: مردی که به وی نیکی کردی او در پاداش به تو بدی رساند، و مردی که به وی ستمی نکردی او به تو ستم رساند و کسی که در کاری با وی پیمانی بسته

یی و غرض تو وفاداری با اوست لیک خواست وی بی وفایی و شکستن پیمان است؛ مردی که صله رحم به جای آورد در حالی که خویشان از وی قطع رحم کنند». پیامبر نیز در ضمن سفارشهای خویش به علی همین ها را یاد آور شده و گفته: «هر که دل تنگی بر وی غالب آید، گریبان شکیبایی وی دریده گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز کیفر زودرس دارد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چهار چیز است که کیفری زودرس دارد مردیکه که در باره اش نیکی کنی و او ترا جزای بد دهد و مردیکه باو ستم نکرده او تو را ستم کند و مردیکه با او معاهده انجام کاری کنی تو در عهدت وفادار باشی و او با تو بحیله رفتار کند و مردیکه با خویشان خود صله رحم میکند ولی خویشانش از او قطع میکنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی: کیفر چهار چیز هر چه زودتر خواهد رسید مردیکه تو او را نیکی کنی و او در عوض با تو بدی کند و مردی که تو بر او ستم نکنی و او تو را ستم کند و مردیکه با او معاهده کاری داشته باشی تو وفادارش باشی و او مکر و حیله ورزد و مردیکه با خویشانش به پیوندد و آنان از او ببرند سپس فرمود یا علی هر کس که دل تنگی و بیقراری بر او چیره شود آسایش از دل او رخت بربندد.

****ترجمه جعفری: (چهار کس فورا مجازات می شوند)

عبد الله بن بکیر از پدرش و او از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار کس فورا مجازات می شوند: مردی که تو به او نیکی کردی و او در برابر نیکی تو با بدی مقابله کرد، و مردی که تو به او ستم نکردی ولی او به تو ستم کرد و مردی که با او در باره چیزی پیمان بستی ولی تو به او وفا کردی و او به تو خیانت کرد و مردی که پیوند خویشاوندان خود را حفظ می کند ولی آنها از او قطع می کنند.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود:

یا علی، عقوبت چهار کس شتابان می رسد: مردی که تو به او خوبی کردی ولی او در برابر خوبی تو بدی کرد و مردی که تو به او ستم نکردی و او بر

تو ستم کرد و مردی که با او بر چیزی پیمان بستی تو وفا کردی ولی او خیانت کرد و مردی که پیوند خویشاوندی را حفظ کرد ولی آنان از او قطع کردند. سپس فرمود: یا علی هر کس که بی قراری کرد، راحتی از او رخت بربست.

أربعه لا تدخل واحده منهن بیتا إلا خرب

«73»- حَدَّثَنَا اَلْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُصَيْنِ (2) عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السّلام قَالَ: أَرْبَعَةٌ لَا تَدْخُلُ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ بَيْتاً إِلَّا .

1- الظاهر هو أحمد بن الحسين بن سعيد بن حماد بن سعيد بن مهران، و أمّا سعيد بن الحسن فلم أجده و يأتى تحت رقم 73 روايه أحمد عن الحسين بن الحصين و لم أجده.
2- كذا و لم أجده و تقدم الكلام فيه.

خَرِبَ وَ لَمْ يَعْمُرْ الْخِيَانَهُ وَ السَّرِقَهُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزِّنَا.

*ترجمه کمره ای: (چهارند که یکی از آنها در هر خانه ای باشد همانا آن را ویران کند)

امام یکم فرمود چهار چیز است که یکی از آنها در خانه ای در نیاید جز آنکه ویرانش کند و آباد نشود دزدی خیانت، میخواری، زنا

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت شود آن را ویران سازد)

امام اول گفته: «چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت گردد آن را ویران سازد و آبادی نیابد: دزدی، خیانت، باده گساری، زنا».

***ترجمه فهری زنجانی: (یکی از چهار چیز بهر خانه داخل شود ویرانش سازد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چهار چیز است که یکی از آنها بهر خانه ای داخل شود ویرانش سازد و دیگر آباد نگردد: خیانت و دزدی و میخوارگی و زنا

****ترجمه جعفری: (چهار چیز است که یکی از آنها وارد خانه ای نمی شود مگر اینکه آن خانه خراب می گردد)

موسی بن قاسم با سند خود از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز است که یکی از آنها وارد خانه ای نمی شود مگر اینکه آن خانه خراب می گردد و آباد نمی شود: خیانت و دزدی و خوردن شراب و زنا.

الأشياء التى كل واحده منها على أربعه

«74»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ وَ الصَّبْرُ عَلَى

أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَ الْإِشْفَاقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقّبِ فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّهِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ (1) وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْیَا تَهَاوَنَ بِالْمُصِیبَاتِ وَ مَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِی الْخَیْرَاتِ (2) وَ الْیَقِینُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبْصِرَهِ الْفِطْنَهِ (3) وَ تَأَوُّلِ الْحِکْمَهِ وَ مَوْعِظَهِ الْعِبْرَهِ وَ سُنَّهِ الْأَوَّلِینَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِی الْفِطْنَهِ تَأَوَّلَ الْحِکْمَهَ وَ مَنْ تَأَوَّلَ الْحِکْمَهَ عَرَفَ الْعِبْرَهَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَهَ فَکَأَنَّمَا عَاشَ فِی الْأَوَّلِینَ وَ الْعَدْلُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَ غَمْرَهِ الْعِلْمِ وَ زَهْرَهِ الْحِکْمَهِ وَ رَوْضَهِ الْحِلْمِ (4) فَمَنْ فَهِمَ فَسَّرَ جُمَلَ الْعِلْمِ وَ مَنْ عَلِمَ شَرَحَ غَرَائِبَ الْحِکَمِ وَ مَنْ کَانَ .

1- أی ترک الشهوات و نسیها.
2- فی بعض النسخ «سارع الی الخیرات».
3- التبصره: مصدر باب التفعیل. و الفطنه: الحذق و جوده الفهم. و تأول الحکمه یعنی الاستدلال علی الأشیاء بالبراهین المحکمه، و موعظه العبره أی الاتعاظ بها.
4- الغائص من الغوص و هو الدخول تحت الماء لاخراج اللؤلؤ و غیره. غائص الفهم من باب إضافه الصفه الی الموصوف و الفهم الغائص ما یهجم علی الشی ء فیطلع علی ما هو علیه کمن یغوص علی الدر و اللؤلؤ. و غمره العلم کثرته. و الزهره- بالفتح- البهجه و الغضاره و الإضافه من باب لجین الماء و کذا فی روضه الحلم.

حَلِیماً (1) لَمْ یُفْرِطْ فِی أَمْرٍ یَلْبِسُهُ فِی النَّاسِ (2) وَ الْجِهَادُ عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ وَ شَنَآنِ الْفَاسِقِینَ (3) فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِ وَ مَنْ نَهَی عَنِ الْمُنْکَرِ أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُنَافِقِ (4) وَ مَنْ صَدَقَ فِی الْمَوَاطِنِ قَضَی الَّذِی عَلَیْهِ وَ مَنْ شَنَأَ الْفَاسِقِینَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ فَذَلِکَ الْإِیمَانُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعَبُهُ وَ الْکُفْرُ عَلَی أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَی الْفِسْقِ وَ الْعُتُوِّ (5) وَ الشَّکِّ وَ الشُّبْهَهِ وَ الْفِسْقُ عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْجَفَاءِ وَ الْعَمَی وَ الْغَفْلَهِ وَ الْعُتُوِّ فَمَنْ جَفَا حَقَّرَ الْحَقَّ وَ مَقَتَ الْفُقَهَاءَ وَ أَصَرَّ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ وَ مَنْ عَمِیَ نَسِیَ الذِّکْرَ وَ اتَّبَعَ الظَّنَّ وَ أَلَحَّ عَلَیْهِ الشَّیْطَانُ وَ مَنْ غَفَلَ غَرَّتْهُ الْأَمَانِیُّ وَ أَخَذَتْهُ الْحَسْرَهُ إِذَا انْکَشَفَ الْغِطَاءُ وَ بَدَا لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ یَکُنْ یَحْتَسِبُ وَ مَنْ عَتَا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ (6) تَعَالَی اللَّهُ عَلَیْهِ ثُمَّ أَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ وَ صَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ کَمَا فَرَّطَ فِی جَنْبِهِ وَ عَتَا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْکَرِیمِ وَ الْعُتُوِّ (7) عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی التَّعَمُّقِ وَ التَّنَازُعِ وَ الزَّیْغِ وَ الشِّقَاقِ فَمَنْ».

1- فی أکثر النسخ «حکیما».
2- فی بعض النسخ «فی أمر یلیه فی الناس»، و فی بعضها «فی أمره یلیه» و فی بعضها «فی أمره ببلیه» و فی بعضها «فی أمره ثلاثه فی الناس» و الکل مصحّف و لعلّ الصواب کما فی المجالس و الأمالی و التحف و الکافی «لم یفرط فی أمره و عاش فی الناس حمیدا».
3- الشنآن- بالتحریک-: البغض، و هذا هو المرتبه الأولی من النهی عن المنکر.
4- ارغام الانف کنایه عن الاذلال و أصله الصاق الانف بالرغام و هو التراب.
5- الظاهر أنّه تصحیف من النسّاخ لان العتو مذکور فی شعب الفسق. و الصواب «الغلو» کما فی الکافی و غیره.
6- فی الکافی «و من عتا عن أمر اللّه شک و من شک تعالی اللّه علیه» أی استولی علیه و أذله بتمکنه و قدرته.
7- تقدم أن الصواب «الغلو».

تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ وَ لَمْ يَزْدَدْ إِلَّا غَرْقاً فِی الْغَمَرَاتِ فَلَمْ تُحْتَبَسْ عَنْهُ فِتْنَةٌ إِلَّا غَشِيَتْهُ أُخْرَى وَ انْخَرَقَ دِينُهُ فَهُوَ يَهِيمُ فِی أَمْرٍ مَرِيجٍ (1) وَ مَنْ نَازَعَ وَ خَاصَمَ قَطَعَ بَيْنَهُمْ الْفَشَلُ (2) وَ ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَهُ وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَهُ وَ مَنْ سَاءَتْ عَلَيْهِ الْحَسَنَهُ اعْوَرَّتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ (3) وَ اعْتَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ (4) وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ وَ حَرِیٌّ أَنْ تَرْجِعَ مِنْ دِينِهِ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْهَوْلِ وَ الرَّيْبِ وَ التَّرَدُّدِ وَ الِاسْتِسْلَامِ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَناً لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ (5) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ يَتَمَارَى الْمُتَمَارُونَ (6) فَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ (7) وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِی الرَّيْبِ سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَ أَدْرَكَهُ الْآخِرُونَ وَ قَطَعَتْهُ سَنَابِکُ الشَّيَاطِينِ (8) وَ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَهِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ هَلَکَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ مَنْ نَجَا فَبِالْيَقِينِ وَ الشُّبْهَهُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْإِعْجَابِ بِالزِّينَهِ وَ تَسْوِيلِ النَّفْسِ وَ تَأَوُّلِ .

1- هام يهيم على وجهه ذهب لا يدرى أين يتوجه. و أصل المرج الخلط، و المرج الاختلاط يقال: امرهم مريج أى مختلط مضطرب.
2- أى الضعف و الجبن و فى الكافى «شهر بالعتل».
3- أى صارت له مسالک دينه أعور بلا علم يهتدى به و فى أكثر النسخ «اعتورت عليه طرقه». و ما اخترناه موافق لما فى الكافى. و فى بعض نسخ الكافى «اوعرت» أى صعبت.
4- أى يحول بينه و بين الوصول الى مقصوده.
5- ما بين القوسين ليس فى البحار و لا بعض نسخ الخصال. و الديدن الدأب و العاده.
6- فى الكافى «و هو قول اللّه عزّ و جلّ: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَمارى» و الممارات: المجادله على مذهب الشک و شعبه.
7- الهول: الخوف من الحق. و «نكص» أى رجع عما كان عليه.
8- السنبک- كقنفذ-: ضرب من العدو و طرف الحافر و هو كنايه عن استيلاء الشيطان و جنوده عليه.

الْفُرَجِ (1) وَ تَلَبُّسِ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَ ذَلِکَ بِأَنَّ الزِّینَهَ تُزِیلُ عَلَی الْبَیِّنَهِ (2) وَ أَنَّ تَسْوِیلَ النَّفْسِ یُقْحِمُ عَلَی الشَّهْوَهِ وَ أَنَّ الْفُرَجَ (3) یُمِیلُ مَیْلًا عَظِیماً وَ أَنَّ التَّلَبُّسَ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ فَذَلِکَ الْکُفْرُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعَبُهُ وَ النِّفَاقُ عَلَی أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَی الْهَوَی وَ الْهُوَیْنَا وَ الْحَفِیظَهِ وَ الطَّمَعِ وَ الْهَوَی عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَی الْبَغْیِ وَ الْعُدْوَانِ وَ الشَّهْوَهِ وَ الطُّغْیَانِ فَمَنْ بَغَی کَثُرَتْ غَوَائِلُهُ وَ

عِلَّاتُهُ وَ مَنِ اعْتَدَی لَمْ تُؤْمَنْ بَوَائِقُهُ وَ لَمْ یَسْلَمْ قَلْبُهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْزِلْ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ خَاضَ فِی الْخَبِیثَاتِ وَ مَنْ طَغَی ضَلَّ عَلَی غَیْرِ یَقِینٍ وَ لَا حُجَّهَ لَهُ وَ شُعَبُ الْهُوَیْنَا الْهَیْبَهُ وَ الْغِرَّهُ وَ الْمُمَاطَلَهُ وَ الْأَمَلُ وَ ذَلِکَ لِأَنَّ الْهَیْبَهَ تَرُدُّ عَلَی دِینِ الْحَقِ (4) وَ تُفَرِّطُ الْمُمَاطَلَهَ فِی الْعَمَلِ حَتَّی یَقْدَمَ الْأَجَلُ وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ عَلِمَ الْإِنْسَانُ حَسْبَ مَا هُوَ فِیهِ وَ لَوْ عَلِمَ حَسْبَ مَا هُوَ فِیهِ مَاتَ مِنَ الْهَوْلِ وَ الْوَجَلِ (5) وَ شُعَبُ الْحَفِیظَهِ الْکِبْرُ وَ الْفَخْرُ وَ الْحَمِیَّهُ وَ الْعَصَبِیَّهُ فَمَنِ اسْتَکْبَرَ أَدْبَرَ وَ مَنْ فَخَرَ فَجَرَ وَ مَنْ حَمِیَ أَضَرَّ وَ مَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصَبِیَّهُ جَارَ فَبِئْسَ الْأَمْرُ أَمْرٌ بَیْنَ الِاسْتِکْبَارِ وَ الْإِدْبَارِ وَ فُجُورٍ وَ جَوْرٍ وَ شُعَبُ الطَّمَعِ أَرْبَعٌ الْفَرَحُ وَ الْمَرَحُ وَ اللَّجَاجَهُ وَ التَّکَاثُرُ فَالْفَرَحُ مَکْرُوهٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَرَحُ خُیَلَاءُ وَ اللَّجَاجَهُ بَلَاءٌ لِمَنِ اضْطَرَّتْهُ إِلَی حَبَائِلِ .

1- کذا و لعلّ الصواب «تأول العوج» کما فی الکافی و قال المولی صالح المازندرانی: التأول هنا بمعنی التأویل أی تأویل العوج و تغییره بوجه یخفی عوجه و یبرز استقامته فیظن أنه مستقیم کما فعله أهل الخلاف فی کثیر من أحادیثهم الموضوعه.
2- تزیل من الازاله و «علی» للمجاوزه بمعنی «عن» أی تصرفه عن الحجه و الدلیل.
3- تقدم الکلام فیه.
4- فی الکافی «لان الهیبه ترد عن الحق».
5- الحسب- بالتحریک-: القدر و العدد. و الوجل: الخوف، و فی الکافی «مات خفاتا من الهول و الوجل» و الخفات بضم المعجمه-: الموت فجأه.

الْأَنَامِ وَ التَّكَاثُرُ لَهْوٌ وَ شُغُلٌ وَ اسْتِبْدَالُ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَيْرٌ فَذَلِکَ النِّفَاقُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعَبُهُ.

*ترجمه کمره ای: (چیزهائی که هر کدام بر چهار پایه استوار است)

امام یکم فرمود سازمان ایمان بر چهار ستون استوار است صبر، یقین، عدل و جهاد. صبر چهار پره دارد شوق، ترس، زهد مراقبت هر کس مشتاق بهشت باشد دل بدست شهوت ندهد و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام بپرهیزد هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبتها بر او آسان باشد کسی که مراقب مرگست بکارهای خیر بشتابد، یقین چهار پره دارد:

تیز هوشی، عاقبت سنجی با رای دوربین عبرت پذیری از آثار عبرت خیز و مطالعه روش پیشینیان و مردمان گذشته، کسی که تیزهوش باشد با نظر درست عاقبت کار خود را بسنجد و کسی که دوراندیش باشد آثار عبرت خیز را بشناسد و کسی که آنها را بشناسد سنه را شناخته و کسی که سنه را شناسد گویا با گذشتگان زندگی کرده و از حال آنها پند گرفته عدالت چهار پره دارد فهم عمیق، موج دانش شکوفه بینش و بستان حلم و بردباری، کسی که خوب فهمید مشکلات علم را شرح میکند، کسی که داناست قضاوت های طرفه و دلپسند اظهار میدارد، کسی که فرزانه و بیناست از کار خود کوتاهی نمیکند و پا از حد خود فراتر نمینهد و میان مردم زندگانی قابل ستایشی دارد جهاد چهار پره دارد امر بمعروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه جنگ. دشمنی و بدگوئی فاسقان کسی که امر بمعروف کرد و مردم را بکارهای نیک وادارد پشت مؤمن را قوی کرده کسی که نهی از منکر کند و از کارهای زشت جلوگیری نماید بینی منافق را به خاک مالد کسی که در جبهه های جنگ پایداری کند وظیفه خود را انجام داده، کسی که فاسقان را بد دارد و برای خدا خشم ورزد، خدا برای او خشم ورزد، اینست ایمان و ستون های آن و پره های آن.

کفر- چهار ستون دارد، فسق، سرکشی. شک و شبهه. فسق چهار پره دارد جفاکاری، کوری.

غفلت و آشوبگری، کسی که جفا پیشه است حق را کوچک شمارد و فقیهان را دشمن دارد بر گناه بزرگ اصرار ورزد کسی که کور دل است یاد حق را فراموش کند پیرو گمان گردد و شیطان بر او چیره شود کسی که غافل گردد آرزوهای دراز او را بفریبد و چون پرده را برگیرند حسرت خورد و آنچه نمی پنداشت از خدا پدیدش گردد، کسی که از فرمان خدا سرپیچید

خدا خوارش کند و او را به نیروی خود زبون سازد و ببزرگی خود کوچک نماید چنانچه در جانبداری خدا کوتاهی کرد و از پروردگار کریم رو تافت سرکشی چهار پره دارد. خرده گیری. کشمکش، کج دلی. تفرقه جوئی. کسی که خرده گیری کند بحق باز نگردد. و غریق امواج فتنه گردد. فتنه ای از او باز نایستد جز اینکه فتنه دیگری او را فراگیرد و راه دیانتش کج باشد، در کار در هم و برهم خود سرگردان شود. کسانی که بکشمکش پرداختند و به دشمنی هم برخاستند رشته الفت آنان بریده شود و تلخی سرانجام نکبت بار خود را بچشند نیکی را بد دارند و بدی را خوش دارند. کسی که نیکی را بد دارد. روش های چندی براو بچرخد و راه کار را بر او ببندد و در تنگنا افتد و سزاوار باشد که از دینش برگردد و آئین نامؤمنان را پیروی کند. شک چهار پره دارد مجادله و هراس. بد دلی و تردید. سر فرود آوردن جلال طلبان. در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک دارند. کسی که از آنچه پیش روی اوست بهراسد بر دو پاشنه خود واژگون افتد. کسی که از بددلی در راه حق تردید کند پیشروان بر او پیشدستی کنند و کسانی که از دنبال آیند او را دریابند و در زیر سم اهریمنان خرد شود و کسی که در برابر مهلکه های دنیا و آخرت سر فرود آورد و تسلیم شد میان این دو بهلاکت رسید و کسی که نجات یافت بدامن یقین چسبید. شبهه چهار پره دارد. خود پسندیدن خویش را فریب دادن، فرج و گشایش اندیشیدن و باطل را لباس حق پوشیدن. برای آنکه خود آرائی راه حق را می بندد و خود فریبی مرد را در آتش شهوت پرتاب میکند و اندیشه کج صاحب خود را سرنگون کند حق پوشی تاریکیهای عمیقی است که روی هم میغلطد اینست کفر و ستون های آن و پره های آن.

نفاق- بر چهار ستون استوار است: بر خواهش نفس. سست انکاری. کینه توزی. طمع کاری.

خواهش نفس چهار پره دارد: ستمکاری. دست اندازی. شهوترانی. سرکشی هر کس ستمکرد پرتگاه و گرفتاری او فراوان است. هر کس دست اندازی کرد از بدیهای آن آسوده نیست و دلش آرام نیست هر کس خویش را از شهوت بر کنار نداشته در لجن فروشد هر کس سرکشی کرد بی مدرک و دلیل گمراه شد.

پره های سست انکاری سستی است و گول خوردن و پشت گوش انداختن و آرزو داشتن، هر آنکه سستی کند دین حق را باز پس میزند، پشت گوش انداختن کار را پس می اندازد تا مرگ فرا رسد. اگر آرزو نبود و پرده جلو دیده نمیکشید انسان وضعیت خود را می دانست و اگر انسان وضعیت

ناپسند هراس آور خود را بداند از هراس و ترس میمیرد، پره های کینه توزی کبر و فخر و طرفداری و تعصب است. کسی که کبر ورزید پس رفت. کسی که فخر کرد نابکار شد. کسی که طرفداری کرد اصرار بگناه ورزید، کسی که تعصب کشید جور کرد بد است بد کاری که میان کبر فروشی و پس رفتن و نابکاری و جور کردن است.

پره های طمع چهار است شادی. سرمستی. لجبازی، فزون طلبی. شادی پیش خدا بد است و سرمستی خود فروشی است و لجبازی گرفتاری است برای کسی که دچار دامهای گناه است و فزون طلبی بازی و سرگرمی و عوض کردن خیر و نیکی است با آنچه پست است. اینست نفاق و ستون های آن و پره های آن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است)

امام علی بن ابی طالب گفته: «دستگاه گروش به خدا بر چهار ستون برقرار است: شکیبایی، باور داشتن، دادگری، کوشش در راه خدا. شکیبایی چهار راه دارد: شوق؛ بیم؛ خرسندی؛ نگاهبانی. آنکه خواهان بهشت است؛ دل به شهوت ندهد؛ و هر که از دوزخ بیمناک است؛ از کارهای ناروا بپرهیزد؛ هر که در جهان به خرسندی ورزد گرفتاریها بر وی آسان گردد؛ هر که دیده بان مرگ است به کارهای نیک بشتابد. باور داشتن نیز چهار راه دارد:

تیز هوشی؛ پایان یابی با اندیشه پند پذیری از نشانه های پند خیزی بررسی راه و رسم گذشتگان است؛ آنکه تیز هوش باشد با دید درست فرجام کار خویش را بیابد و آنکه دوراندیش است؛ نشانه های پند خیز را بشناسد و آنکه آنها را یافت روش را باز شناخته؛ و آنکه روش را شناخت گویا با گذشتگان زندگانی کرده است و از چگونگی ایشان پند گرفته. دادگری نیز چهار راه دارد: یافت ژرف؛ موج دانش؛ و شک وفه بینش و باغ بردباری. آنکه نیک دریافت کره های دانش را روشن کند؛ آنکه داناست داوریهای دلپسند وانماید؛ آنکه فرزانه است از کار خویش کوتاهی روا ندارد. پای از اندازه خویش فراز ننهد؛ در مردم زندگانی شایسته یی دارد. کوشش یا جهاد نیز چهار راه دارد: امر به معروف یعنی دستور به نیکی؛ نهی از منکر یعنی بازداشتن از زشتی؛ پایداری در نبردگاه؛ دشمنی و زشتگویی بدکاران؛ آنکه فرمان به نیکی دهد و مردمان را به کارهای نیک وادارد پشت گراینده به خدای را نیرومند ساخته؛ آنکه بازداشت از نابکاری کند بینی دو رویان را به خاک ساید؛ آنکه در نبردگاه پای فشاری کند کار خویش را انجام داده

است؛ آنکه دو رویان را بد دارد و برای خدا به آنان خشم ورزد؛ خدای برای وی نیز خشم ورزد؛ این است گرایندگی به خدای و ستونهای آن.

کفر یا انبازگیری به خدای جهان؛ چهار ستون دارد: بزه کاری یا فسق؛ سرکشی؛ دو دلی یا شک و شبهه؛ بزهکاری چهار راه دارد: جفا کاری؛ کوری؛ پرتی؛ و آشوبگری، آنکه جفا پیشه است حق را خرد شمارد، دانایان را دشمن دارد، بر گناه بزرگ پای فشارد. آنکه کور دل است، خدای را فراموش کند پیرو گمان و اندیشه باشد و دیو بر او چیره گردد. آنکه پرت باشد آرزوهای دور و دراز وی را فریبد و هر گاه پرده پرتی را فرو گیرند دریغ خورد و آنچه را نمی پنداشت بروی آید.

آنکه از دستور خدای سرپیچی کند، خدای وی را خوار گرداند. او را زبون سازد، و به بزرگی خویش خرد نماید چنان که در طرف داری از خدا تقصیر کند و از وی روی تابد.

طغیان یا سرکشی نیز چهار راه دارد: خرده گیری، زد و خورد، کج دلی، تفرقه جویی؛ آنکه خرده گیری ورزد به حق باز نگردد، و در دریای آشوب غرق گردد، پیوسته در آشوبها و فتنه ها گرفتار باشد، و از راه دین منحرف گردد. آنکه به زد و خورد پردازد و به دشمنی کسان برخیزد، دوستی مردمان به دشمنی بدل شود. آنکه نیکی را بد انگارد از راه حق دور گردد و در تنگنای سختی افتد و به راه و رسم گمراهان افتد.

دو دلی یا شک نیز چهار راه دارد: مجادله و بیم؛ بد دلی، سرگردانی؛ سر فرود آوردن به نابودیهای جهان و جاویدان؛ ایشان به کدامین از بهره مندیهای پروردگار خویش دودل اند. آنکه از آنچه نزد وی ست بهراسد، بر دو گام خویش سرنگون افتد. آنکه از بد دلی در راه حق مردد باشد یعنی سر گردان پیشروان بر وی پیشدستی کنند و او را دریابند و در زیر پی دیوان کوبیده گردد، آنکه در مقابل نابودیهای جهان و جاویدان سر فرود آورد در میان این دو نابود شود، آنکه رهایی یافت به دامان یقین آویزد.

شبهه چهار راه دارد: خود پسندی، گشایش اندیشی تباه را جامه راستی پوشانیدن؛ برای خود سازی راه حق را به خویش می بندد و خود فریبی آدمی را در آتش شهوت می افکند و اندیشه نادرست خداوند خویش را سرنگون سازد؛ حق پوشی تاریکی های ژرفی ست که روی یک دیگر می غلتد. این است انبازگیری و ستون های آن و راه های آن.

دورویی یا نفاق: بر چهار ستون استوار است: خواهش نفسانی؛ سست انگاری، کینه توزی، آزمندی. خواهش نفسانی چهار راه دارد: ستمکاری؛ دست اندازی؛ شهوت رانی؛ سرکشی؛ آنکه ستمکار گرفتاری وی افزون است؛ آنکه دست اندازی کند از بدیهای آن آسایش نیابد و دل وی آرام ندارد، آنکه سرکشی کند بی دلیلی گمراه باشد.

سست انکاری راه هایی دارد: سستی؛ گول خوردن؛ پشت گوش افکندن و آرزو داشتن، آنکه سستی پیش گیرد دین حق را پس افکند، پشت گوش افکندن کار را به تأخیر می افکند تا هنگامی که مرگ فرا رسد. هر گاه آرزویی نبود انسان وظیفه خود را می یافت، هر گاه انسان روش ناپسند بیمناکی خود را بداند از بیم و هراس درگذرد. راه های کینه توزی، کبر و فخر و جانبداری و تعصب است.

آنکه کبر ورزد پس افتد؛ آنکه فخر کند نابکار گردد؛ آنکه جانبداری کند پای فشاری به گناه کند؛ آنکه تعصب ورزد بد کردار است.

آزمندی را چهار راه است: شادمانی، سرخوشی، ستیزگی؛ فزون جویی. شادمانی کردن به درگاه خدای پسندیده نیست. سرخوشی- سرمستی در حکم خوشی فروشی ست. ستیزگی انسان را گرفتار دامهای گناه سازد؛ افزون جویی: بدل کردن نیکی ست بدان چه پست باشد این بود دورویی و ستون های آن و راههای آن».

***ترجمه فهری زنجانی: (چیزهائی که هر یک بر چهار پایه استوار است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ایمان بر چهار ستون استوار است صبر و عدالت و یقین و جهاد، و صبر چهار شعبه دارد شوق و ترس و زهد و چشم داشت پس هر کس که شوق بهشت دارد خواسته های دل را فراموش کند و هر کس از آتش بترسد از کارهای حرام باز ماند و هر کس بدنیا دل نبندد ناگواریها را آسان شمرد و هر کس نگران مرگ باشد بکارهای خیر بشتابد و یقین چهار شعبه دارد بینائی در هوش، آشنائی بحکمت، پند گرفتن از موجبات پند، آگاهی از روش گذشتگان پس هر کس به تیز هوشی بینا گردد با حکمت آشنائی پیدا کند و هر کس با حکمت آشنا شد آثار عبرت انگیز را بشناسد و هر کس آثار عبرت انگیز را بشناسد روش گذشتگان را شناخته و کسی که روش گذشتگان را بشناسد گوئی در دوران آنان زیسته است و عدالت چهار شعبه دارد فهم عمیق و دریای دانش و گلستان حکمت و بوستان بردباری، هر کس نیکو بفهمد همگی

دانش را تفسیر تواند و هر کس دانشمند باشد حکمتهای طرفه و دلنشین آغازد و هر کس نیکو بفهمد همگی دانش را تفسیر تواند و هر کس دانشمند باشد حکمتهای طرفه و دلنشین آغازد و هر کس دارای حکمت باشد زیاده روی در کار نکند و در میان مردم روش پسندیده ای خواهد داشت و جهاد چهار شعبه دارد: مردم را به نیکی واداشتن و از بدی باز داشتن و در میدان نبرد صادقانه جنگیدن و گنهکاران را دشمن داشتن پس کسی که مردم را را به نیکی وادارد پشت مؤمن را محکم ساخته و کسی که گنهکاران را دشمن بدارد برای خدا خشم نموده و کسی که بخاطر خدا خشم ورزد خداوند بخاطر او خشم میورزد این بود ایمان و ستون ها و شعبه های آن.

و کفر بر چهار ستون استوار است: گناه و سرکشی و شک و شبهه، و فسق بر چهار شعبه است: بدخوئی و کوری و غفلت و سرپیچی. هر آن کس که بد خواست حق را کوچک شمرد و دانشمندان دینی را دشمن دارد و بر گناه بزرگ اصرار ورزد و آن کس که چشم دلش کور گردد خدا را از یاد برد و پیرو گمان گردد و شیطان در کارهای او مداخله و پافشاری کند و کسی که غافل گردد آرزوها او را بفریبد و چون پرده برداشته شود حسرت گریبانش گیرد و از جانب خداوند آن بیند که بحساب نمی آورد.

و کسی که از دستورات الهی سرپیچی کند خدایش بر سر این کار خوار و ذلیل فرماید سپس همان طور که او در جانبداری از حق کوتاهی کرده و از دستور پروردگار کریم سرپیچی نموده خداوند نیز به نیروی شاهانه خویش خوارش سازد و ببزرگی خود کوچکترش شمارد و سرکشی بر چهار شعبه است: خورده گیری و کشمکش. و بازگشت از حق، و تفرقه جوئی، کسی که خورده گیر باشد راه بحق پیدا نکند و هر چه تلاش کند بیشتر در امواج فتنه فرو رود و از موج فتنه ای رها نشده گرفتار موج دیگر گردد و شیرازه دینش از هم بگسلد و در کار آشفته خود سرگردان بماند و آن کس که بکشمکش و دشمنی پردازد ناتوانی رشته الفتش را با دیگران قطع کند و شربت ناگوار نکبت و بدبختی را در کارشان بچشند. نیکی در نزد او زشت نماید و بدی در نظرش نیکو جلوه کند و کسی که نیکی در نظرش زشت باشد راههای زندگی اش بهم درپیچد و کارش مشکل گردد و راه خلاص بر او تنگ شود و چنین کس را سزا همان است که از راه دین باز گردد و راهی بجز از راه مؤمنان سپرد (و گرفتار شقاق و تفرقه جوئی شود) و شک بر چهار شعبه است: ترس، بد دلی، دو دلی و گردن نهادن پس هر کس که به خود نمائی خوگیرد شبی بآسایش صبح نکند خود نمایان بکدام یک از نعمتهای پروردگارت خود نمائی میکنند کسی که پیش آمدها او را

بهراساند بازگشت بباطل کند و کسی که اراده ثابت نداشته باشد پیش روان کاروان حقیقت بر او پیشی گیرند و عقب افتادگان این قافله او را دریابند و در زیر سم ستوران اهریمنان خرد شود و کسی که برای هلاکت دنیا و آخرت خود را تسلیم نمود میان این دو بهلاکت رسد و آنکه نجات یافت بواسطه یقین بود و شبهه بر چهار شعبه است: بزینتهای دنیا بالیدن و خود را گول زدن و کارهای غلط را تأویل و تصحیح نمودن و باطل را لباس حق پوشاندن برای آنکه آرایش و زینت های دنیوی آدمی را از تماشای چهره روشن حق باز میدارد و خود را فریب دادن او را در شهوتهای نفس فرو برد و راه کج پوئیدن شخص را از جاده حقیقت بسی بکنار برد و باطل را لباس حق پوشاندن تاریکیهائی است که بروی هم انباشته شده است این است کفر و ستونهای آن و شعبه هایش.

و نفاق بر چهار پایه استوار است: بر خواهش نفس و سهل انگاری و کینه ورزی و طمع، و خواهش نفس را چهار شعبه است: ستمگری و تجاوز و شهوترانی و سرکشی هر کس ستم کند ایمن نباشد و دلش آرام نگیرد و سختیها و رنجهای او فراوان گردد و آنکه تجاوز کند از عواقب وخیم ایمن نباشد و دلش آرام نگیرد و آنکه خود را از شهوت برکنار نکند به پلیدیها فرو رود و آنکه سرکش باشد ندانسته گمراه گردد و دلیلی برایش نباشد و شعبه های سهل انگاری، ترسیدن از غیر خدا است و فریفته شدن و درنگ نمودن در ادای حقوق، و آرزو داشتن برای آنکه از غیر خدا ترسیدن موجب بازگشت از دین حق است و سهل انگاری در عمل تا آنکه مرگش فرا رسد و اگر آرزو نبود آدمی موقعیت خود را نیکو میدید و اگر بواقعیت خود آشنا میشد از ترس و وحشت میمرد و شعبه های کینه ورزی کبر است و فخر و ننگ داشتن و پشتیبانی از خویشاوند، کسی که کبر ورزد از حق رو گردان شود و کسی که فخر کند نابکار شود و آنکه از پذیرش حق ننگ داشته باشد بجان خود زیان زده است و هر کس را که پشتیبانی از خویشاوندان گریبان گیر شود ستم کند چه کار بدی است کاری که نتیجه اش کبرورزی و روگردانی از حق و نابکاری و ستم گری است و شعبه های طمع چهار است: شادی و سرمستی و ستیزه گری و فزون طلبی، شادی خدا را خوش آیند نیست و سرمستی تکبر و گردن فرازی است و ستیزه گری بلائی است که آدمی را بناچار گرفتار دامهای گناه میکند و فزون طلبی بازی و سرگرمی است و عوض کردن است آنچه را که پست است با آنچه نیکو است این است نفاق و ستون و شعبه های او.

****ترجمه جعفری: (چیزهایی که هر کدام از آنها چهار شعبه دارد)

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر و یقین و عدالت و جهاد.

و صبر بر چهار پایه قرار دارد: شوق و هراس و زهد و انتظار، آن کس که شوق بهشت دارد، شهرت هایش را رها می سازد و هر کس هراس از آتش دارد از گناهان بر می گردد و هر کس در دنیا زهد داشته باشد، مصیبت ها را آسان می گیرد و هر کس در انتظار مرگ باشد، در کارهای نیک پیش می گیرد.

و یقین چهار شعبه دارد: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت ها و پندگیری و عبرت آموزی و بررسی روش پیشینیان، و هر کس بینش زیرکانه داشته باشد، واقعیت ها را با فرزانگی درک خواهد نمود و هر کس چنین باشد عبرت ها را خواهد شناخت و هر کس که عبرت ها را بشناسد گویا با پیشینیان زندگی کرده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: ژرفی اندیشه، عمیق بودن دانش و شکوفه حکمت و باغ بردباری، پس هر کس درست اندیشید جمله های علم را تفسیر می کند و هر کس علم داشته باشد غرایب حکمت را شرح می کند و کسی که بردبار شد در کاری زیاده روی نمی کند که مردم به اشتباه بیفتند.

و جهاد نیز چهار شعبه دارد: امر به معروف و نهی از منکر و راستی در هر جا و دشمنی با بدکاران، پس کسی که امر به معروف کند، پشت مؤمن را محکم کرده و کسی که نهی از منکر کند دماغ منافق را خاک مالیده و اگر کسی در همه جا راست بگوید، وظیفه ای را که دارد انجام داده و هر کس بدکاران را دشمن بدارد و به خاطر خدا خشمگین شود، خداوند به خاطر او خشمگین می شود، این ایمان و پایه ها و شعبه های آن است.

کفر نیز چهار پایه دارد: بدکاری و سرکشی و شک و شبهه.

بدکاری چهار شعبه دارد: جفا و کوری و غفلت و سرکشی، پس هر کس جفا کند، حق را کوچک می کند و دانایان را دشمن می داند و بر گناه بزرگ اصرار می ورزد، و هر کس کوردل باشد، یاد خدا را فراموش می کند و از ظنّ و گمان پیروی می کند و شیطان بر او چیره می شود و هر کس غفلت کند، آرزوها او را مغرور می کند و چون پرده بیفتد دچار حسرت می شود و از خدا بر او چیزی آشکار می گردد که گمان آن را نداشت، هر کس از امر خدا سرکشی کند، خدا بر او غلبه می کند و او را با قدرت خود خوار می

سازد و با جلال خود او را کوچک می کند همان گونه که نزد خدا افراط کرد. او از فرمان پروردگار کریم خود سرپیچی نموده است.

سرکشی نیز چهار شعبه دارد: توهّم کنجکاوی، و ستیزه جویی و کینه و تفرقه افکنی، پس هر کس توهّم کنجکاوی داشته باشد به حق نمی رسد و بر او چیزی جز غرق شدن در فتنه ها افزوده نمی شود و از فتنه ای به فتنه دیگری می افتد و دین او شکاف برمی دارد و او در پریشانی ها دچار حیرت می شود و هر کس نزاع و خصومت کند رشته الفت میان آنان بریده شود و وبال کارشان را می چشند و خوبی نزد او بدی می شود و بدی نزد او خوبی می شود، و کسی که خوبی را بدی بیند راه خوبی را کج می بیند و کار بر او دشوار می شود و در خروج از آن در تنگنا قرار می گیرد و سزاوار آن می شود که از دینش برگردد و راهی جز راه مؤمنان در پیش گیرد.

و شک نیز چهار شعبه دارد: ترس و تردید و دودل بودن و تسلیم حوادث شدن، پس هر کس جدال را روش خود قرار دهد شبش به صبح نمی رسد، پس اینان با کدام یک از نعمت های خدا مجادله می کنند، پس هر کس که از آنچه پیش رو دارد بترسد به عقب برمی گردد و کسی که دچار دودلی و تردید شود گذشتگان از او پیشی می گیرند و کسانی که از دنبال آیند به او می رسند و زیر سم های شیاطین خورد شود و هر کس تسلیم مهلکه های دنیا و آخرت گردد، میان آن دو هلاک شود و هر کس که نجات پیدا کند با یقین نجات یافته است.

و شبهه چهار شعبه دارد: خودپسندی به وسیله زینت و خود را فریب دادن و گشایش ها را تأویل کردن و میان حق و باطل اشتباه نمودن، و این بدان جهت است که آرایش حجت را از میان می برد و خودفریبی انسان را به شهوت وامی دارد و گشایش راه را به سختی کج می کند و اشتباه میان حق و باطل تاریکی بالای تاریکی است. این بود کفر و پایه ها و شعبه های آن.

نفاق نیز چهار پایه دارد: هوای نفس و سستی و خشم و طمع، هوای نفس چهار شعبه دارد:

ستم و دشمنی و شهوت و طغیان، کسی که ستم کند، بدی ها و بهانه های او زیاد می شود و کسی که دشمنی کند، از شرور او ایمن نتوان شد و دل او تسلیم نیست، و کسی که خود را از شهوت ها دور نکند، در زشتی ها

فرو می رود و کسی که طغیان کند با نداشتن یقین و حجت گمراه می شود.

شعبه های سستی عبارتند از: بیم و غرور و سهل انگاری و آرزو. این بدان جهت است که بیم داشتن از دین حق برمی گرداند و سهل انگاری کار را به عقب اندازد تا اینکه وقت بگذرد و اگر آرزو نبود، انسان واقعیتی را که در آن است می دانست و اگر آن را می دانست از ترس و هراس می مرد.

و شعبه های خشم عبارتند از: تکبر و فخر فروشی و طرفداری و تعصب، پس کسی که تکبر کند، به پشت برمی گردد و کسی که فخرفروشی کند به بدی می افتد و کسی که طرفداری کند ضرر می رساند و کسی که دچار تعصب شود ستم می کند، پس چه بد است کاری که میان تکبر و پس رفت و فجور و ستم باشد.

و شعبه های طمع عبارتند از: شادمانی، خرامانی و لجاجت و افزون خواهی، شادمانی (بیهوده) نزد خدا ناپسند است و خرامانی، خود بزرگ بینی است و لجاجت بلا برای کسی است که در دام های گناه گرفتار شده و افزون خواهی بیهودگی و مشغول بودن و تبدیل کار خوب به کار بد است. این نفاق و پایه ها و شعبه های آن است.

کتب نجده الحروری إلی ابن عباس یسأله عن أربعه أشیاء

کتب نجده الحروری (1) إلی ابن عباس یسأله عن أربعه أشیاء

«75»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ النَّابِ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ نَجْدَةَ الْحَرُورِیَّ کَتَبَ إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ یَسْأَلُهُ عَنْ أَرْبَعَهِ أَشْیَاءَ هَلْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَغْزُو بِالنِّسَاءِ وَ هَلْ کَانَ یَقْسِمُ لَهُنَّ شَیْئاً وَ عَنْ مَوْضِعِ الْخُمُسِ وَ عَنِ الْیَتِیمِ مَتَی یَنْقَطِعُ یُتْمُهُ وَ عَنْ قَتْلِ الذَّرَارِیِّ فَکَتَبَ إِلَیْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ أَمَّا قَوْلُکَ فِی النِّسَاءِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله کَانَ یُجْذِیهِنَ (2) وَ لَا یَقْسِمُ لَهُنَّ شَیْئاً وَ أَمَّا الْخُمُسُ فَإِنَّا نَزْعُمُ أَنَّهُ لَنَا وَ زَعَمَ قَوْمٌ أَنَّهُ لَیْسَ لَنَا فَصَیَّرْنَا فَأَمَّا الْیَتِیمُ فَانْقِطَاعُ یُتْمِهِ أَشُدُّهُ وَ هُوَ الِاحْتِلَامُ إِلَّا أَنْ لَا تُؤْنِسَ مِنْهُ رُشْداً فَیَکُونَ عِنْدَکَ

سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً فَيُمْسِكُ عَلَيْهِ وَلِيُّهُ وَ أَمَّا الذَّرَارِيُّ فَلَمْ يَكُنِالنَّبِيُّ صلّی الله علیه و آله يَقْتُلُهَا وَ كَانَ الْخَضِرُ علیه السّلام يَقْتُلُ كَافِرَهُمْ وَ يَتْرُكُ مُؤْمِنَهُمْ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ مِنْهُمْ مَا يَعْلَمُ الْخَضِرُ فَأَنْتَ أَعْلَمُ.

*ترجمه کمره ای: (نجده خارجی بابن عباس نوشت و چهار چیز پرسید)

امام ششم فرمود نجده خارجی بابن عباس نوشت و از چهار چیز پرسش کرد آیا رسول خدا زنها را بجنگ میبرد؟ آیا بآن ها چیزی از غنیمت بهره میداد؟ مصرف خمس چیست؟ یتیم چه هنگامی بالغ می شود و کودکی از وی میرود؟ و از کشتن کودکان کفار؟ ابن عباس در جوابش نوشت اما در باره زنان رسول خدا آنها را بهره مند میکرد ولی سهم بآنها نمیداد خمس را ما معتقدیم که از آن ما است و جمعی گمان کردند که از آن ما نیست ما هم صبر کردیم یتیم چون نیروی مردی را دریافت بالغ شده و نیروی مردی احتلام است مگر آنکه رشد نداشته باشد و سفیه یا ضعیف العقل باشد که باید ولیش مال او را نگه دارد اما کودکان کفار را پیغمبر نمیکشت و خضر علیه السّلام کفار آنها را میکشت و مؤمنان آنها را وامیگذارد اگر تو هم مانند خضر پیغمبر سرانجام آن ها را میدانی که اگر بمانند و بزرگ شوند کافر میشوند یا مؤمن خود دانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نجده خارجی چهار سؤال از ابن عباس کرد)

امام صادق گفته: «نجده خارجی از ابن عباس چهار سؤال کرد: «آیا پیامبر زنان را به جنگ می برد؟. آیا به آنان چیزی از غنیمت بهره یی می داد؟ خمس مال به چه کسانی می رسد؟. یتیم چه هنگامی رسیده می شود، کشتن کودکان کفار چگونه است؟».

ابن عباس در جواب وی نگاشت: «پیامبر زنان را از غنیمت بهره مند می کرد اما به عنوان سهم نبود. ما اعتقاد داریم که خمس از آن ماست؛ گروهی می پندارند از آن ما نیست؛ ما نیز شکیبایی پیش گرفتیم؛ یتیم هنگامی بالغ می شود که احتلام بیند مگر آنکه رشد و تمیز نداشته باشد یا سبک مغز باشد در این صورت خواسته وی را سرپرست وی نگاهداری می کند. کودکان کفار را پیامبر نمی کشت؛

خضر کفار ایشان را می کشت و مؤمنان آنان را وامی گذاشت. هر گاه تو نیز مدعی دانش خضر هستی به کار وی عمل نما».

***ترجمه فهری زنجانی: (نجده حروری نامه ای به ابن عباس نوشت و از او چهار چیز پرسید)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نجده حروری نامه ای بابن عباس نوشت و از او چهار چیز پرسید:

آیا رسول خدا زنها را بجبهه جنگ میبرد و از غنیمت جنگی سهمی به آنان می داد؟ و مصرف خمس چیست؟

و یتیم چه وقت یتیمی اش پایان می یابد؟ و کشتن کودکان کفار، ابن عباس در جوابش نوشت: اما پرسش ات در باره زنان، رسول خدا چیز اندکی بآنان میداد (یا آنکه بهمراه خود بیرون می برد) و آنان را بکار میگماشت ولی سهمی از غنیمت بآنان نمی داد و اما خمس بعقیده ما آن از آن ما است و گروهی را اعتقاد این است که از آن ما نیست ما هم صبر کردیم و اما یتیم، پایان یتیمی اش به هنگام مردانگی است که علامتش احتلام است مگر آنکه رشد فکری در او نه بینی و او را احمق یا ضعیف العقل تشخیص دهی که باید ولی اش مال او را نگه داری کند و اما کودکان کفار را پیغمبر نمی کشت و خضر علیه السّلام کودکانی را که می بایست کافر می شدند می کشت و کودکانی را که مؤمن شدنی بودند نمی کشت اگر تو نیز از دانش خضر بهره مند هستی و سرانجام آنان را میدانی وظیفه ات را خواهی شناخت.

شرح: در بعضی از نسخه ها (یخرج بهن) بجای یحدیهن است.

****ترجمه جعفری: (نجده حروری در نامه ای چهار چیز از ابن عباس پرسید)

عبید الله بن علی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نجده حروری (که از خوارج بود) نامه ای به ابن عباس نوشت و چهار چیز از وی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه با زنان هم به جنگ می رفت؟ و آیا چیزی را به آنان تقسیم می کرد؟ و از محل مصرف خمس و از یتیم که چه موقع یتیمی او پایان می یابد، و از کشتن کودکان (در جنگ) پرسید، ابن عباس به او نوشت اما در باره زنان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را بهره مند می کرد ولی به آنان سهم نمی داد، و اما خمس، ما گمان می کنیم که آن مال ما (بنی هاشم) است و گروهی گمان کردند که آن مال ما نیست اما صبر کردیم، و اما یتیم، پایان یتیمی او نیرومند شدن اوست و آن همان احتلام و بلوغ است مگر اینکه در او رشدی نبینی و او

نزد تو سفیه یا ضعیف باشد که در این صورت ولیّ او او را نگهداری می کند و اما کودکان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را نمی کشت ولی خضر کافرشان را می کشت و مؤمنان را رها می کرد، اگر تو مانند خضر از سرانجام آگاهی، خود دانی.

العلامات فی الشیب فی أربعه مواضع

«76»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْمَدِینِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الشَّیْبُ فِی مُقَدَّمِ الرَّأْسِ یُمْنٌ وَ فِی الْعَارِضَیْنِ سَخَاءٌ وَ فِی الذَّوَائِبِ شَجَاعَهٌ وَ فِی الْقَفَا شُؤْمٌ. .

1- نجده بن عامر الحروریّ رجل من الخوارج.
2- أی یعطیهن شیئا ما، و لم یحرمهن من الغنیمه. و فی بعض النسخ «یخرج بهن».

*ترجمه کمره ای: (موی سپید پیری در چهار جا باشد)

رسول خدا فرمود موی سپید در پیش سر نشانه میمنت است. در دو گونه نشانه سخاوت است، در گیسوان نشانه شجاعت است. در پشت سر شوم است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (موی سپید پیری در چهار جای باشد)

پیامبر گفته: «موی سپید در پیش سر نشانه خجستگی ست. و در دو گونه نشانه گشاده دستی ست. در گیسوها نشانه دلاوری؛ در پشت سر نشانه شومی».

***ترجمه فهری زنجانی: (موی سپید پیری در چهار جا نشانه چهار چیز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موی سپید پیری در جلوی سر نشانه میمنت است و در دو گونه صورت نشانه سخاوت و در گیسوان نشانه شجاعت و در پشت سر، شوم است.

****ترجمه جعفری: (نشانه های پیری در چهار محل)

سلیمان جعفری از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موی سفید پیری در جلو سر میمنت دارد و در گونه ها نشانه سخاوت است و در دو طرف سر نشانه شجاعت است و در پشت سر شوم است.

الناس أربعه

«77»- حَدَّثَنِی أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیِّ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: النَّاسُ أَرْبَعَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَاقٌ وَ لَا خُلُقَ لَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا خُلُقَ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ وَ ذَلِکَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ خَلَاقٌ فَذَلِکَ خَیْرُ النَّاسِ (1).

*ترجمه کمره ای: (مردم چهارند)

امام دوم فرمود مردم چهارند، یک دسته اخلاق نیک دارند و بهره مند نیستند، یک دسته بهره مندند و اخلاق نیک ندارند روح آن ها ضعیف و فاسد است و یک دسته نه خلق نیک دارند و نه بهره دنیا این دسته بدترین مردمند یک دسته هم خلق نیک دارند و هم بهره دنیا این دسته بهترین مردمند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم چهار گروه اند)

امام حسن بن علی گفته: «مردم چهار گروه اند:

گروهی خوی نیک دارند و بهره مند نیستند گروهی بهره منداند و خوی نیک ندارند. گروهی نه خوی نیک دارند و نه بهره جهانی، این گروه نابکارترین مردم اند، گروهی هم خوی نیک دارند و هم بهره جهانی، این گروه بهترین مردم اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم بر چهار قسم اند)

حسن بن علی علیه السّلام فرمود: مردم بر چهار قسم اند یک قسم اخلاق نیک دارند و بهره مند نیستند و قسم دیگر بهره مند و کامیاب اند ولی اخلاق خوب ندارند و قسمی به اخلاق نیکو دارند و نه بهره مند هستند که بدترین مردم اینانند و قسمی اخلاق نیکو دارند و بهره مند نیز هستند و اینان بهترین مردم اند

****ترجمه جعفری: (مردم چهار دسته اند)

هیثم بن ابی مسروق با سند خود نقل می کند که حسن بن علی علیه السّلام فرمود:

مردم چهار دسته اند: برخی از آنان اخلاق نیکو دارند ولی نصیبی از دنیا ندارند و برخی از آنان نصیب دارند ولی اخلاق نیکو ندارند و بعضی از آنان نه نصیب دارند و نه اخلاق نیکو و اینان بدترین مردمانند، و بعضی از آنان هم اخلاق و هم نصیب دارند، اینان بهترین مردمانند.

بين الحق و الباطل أربع أصابع

«78»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ

سَعِيدٍ عَنْ كَرَّامٍ عَنْ مُيَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيه السّلامَ وَ هُوَ يَقُولُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَقَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعَ وَ وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام يَدَهُ عَلَى أُذُنِهِ وَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ مَا سَمِعَتْهُ أُذُنَاكَ فَأَكْثَرُهُ بَاطِلٌ.

*ترجمه کمره ای: (میان حق و باطل چهار انگشت است)

از امام اول پرسش شد که میان حق و باطل چه اندازه است؟ فرمود چهار انگشت، امام علیه السّلام دست خود را میان گوش و چشمانش نهاد؛ فرمود هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را بگوش شنیدی بیشترش نادرست است و دروغ است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (میان حق و باطل چهار انگشت است)

از امام علی بن ابی طالب پرسیدند، میان حق و باطل چه اندازه است؟. گفت: «چهار انگشت، دست خود را میان گوش و دیدگان خویش نهاد و گفت: هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را به گوش شنیدی بیشتر آن نادرست است».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار انگشت فاصله میان حق و باطل است)

میسر بن عبد العزیز گوید: شنیدم امام باقر میفرمود که از امیر المؤمنین پرسش شد فاصله میان حق و باطل چه اندازه است فرمود: چهار انگشت و دست خود را میان گوش و دو چشم خود گذاشت و فرمود:

آنچه چشمانت به بیند حق است و آنچه گوشت بشنود بیشترش باطل است.

****ترجمه جعفری: (میان حق و باطل چهار انگشت است)

میسّر بن عبد العزیز می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیده شد که میان حق و باطل چه فاصله ای است؟ فرمود: چهار انگشت، و امیر المؤمنین علیه السّلام دستش را میان گوش و چشمش گذاشت و فرمود: آنچه دیدگانت دید آن حق است و بسیاری از چیزهایی که گوش تو شنید باطل است.

«79»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِیدِ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ رَزِینٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِیُّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما (2) قَالَ وَ اللَّهِ مَا کَانَ مِنْ .

1- فی النهایه: الخلق- بضم اللام و سکونها- الدین و الطبع و السجیه، و حقیقیته أنه لصوره الإنسان الباطنه و هی نفسه و أوصافها و معانیها المختصه بها بمنزله الخلق- بفتح الخاء- لصورته الظاهره و أوصافها و معانیها، و لهما أوصاف حسنه و قبیحه، و الثواب و العقاب ممّا یتعلقان بأوصاف الصوره الباطنه أکثر ممّا یتعلقان بأوصاف الصوره الظاهره، و لهذا تکررت الأحادیث فی مدح حسن الخلق فی غیر موضع انتهی. و الخلاق: النصیب.
2- الکهف: 81.

ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّهٍ وَ مَا كَانَ إِلَّا لَوْحاً فِيهِ كَلِمَاتٌ أَرْبَعٌ إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِی عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ قَلْبُهُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يَضْحَكُ سِنُّهُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ اللَّهَ فِی رِزْقِهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَی النَّشْأَهَ الْأُولَی كَيْفَ يُنْكِرُ النَّشْأَهَ الْأُخْرَی.

*ترجمه کمره ای: (گنج دو یتیم چهار پند بود)

امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در باره گنج یتیمانی که حضرت خضر و موسی روی آن دیوار ساختند) زیر آن گنجی برایشان نهاده است فرمود بخدا طلا و نقره نبود همانا تخته بود که این چهار پند، در آن بود. براستی من. منم خدائی که جز من سزاوار پرستش نیست، محمد فرستاده من است؟ در شگفتم از کسی که بمرگ معتقد است چگونه از دل شاد می شود، در شگفتم از کسی که بحساب قیامت معتقد است چگونه از دندانش میخندند، در شگفتم از کسی که بتقدیر معتقد است چگونه از روزی رساندن خدا بوی نگرانست، در شگفتم از کسی که آفرینش نخست را میبیند چگونه منکر زنده شدن در آخرت می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گنج دو یتیم چهار پند بود)

امام محمد باقر در تفسیر آیه قرآن کریم گفته:

«زیر آن زمین یا دیوار گنجی برای ایشان نهاده است، گفت به خدای سوگند: آن گنج زر و سیم نبوده؛ بلکه تخته یی بود که چهار پند در آن نوشته بود: همانا من خدای یگانه هستم و محمد فرستاده من است؛ در شگفتم از کسی که به مرگ ایمان دارد چگونه شادمانی کند؟ در شگفتم از کسی که به شمار و قیامت ایمان دارد چگونه می خندد؟. در شگفتم از کسی که به سرنوشت ایمان دارد چگونه از روزی رساندن خدا در شک و تردید است؟. در شگفتم از کسی که جهان را دید منکر سرای جاویدان است؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (گنج دو یتیم چهار جمله پند بود)

امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه و کان تحته کنز لهما (که خضر بموسی فرمود زیر این دیوار گنجی نهان است که مال دو کودک یتیم است) فرمود: بخدا سوگند که نه گنج طلا بود و نه نقره و فقط صفحه ای بود که چهار جمله بر آن نوشته بود: براستی که من همان خدائی هستم که جز من کسی سزاوار پرستش نیست و محمد فرستاده من است. در

شگفتم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه دلش شادان است و شگفتم از کسی که یقین بحساب دارد چگونه لبش بخنده باز می شود؟ و شگفتم از کسی که بتقدیر الهی یقین دارد چگونه خدای را در روزی دادن سست میانگارد؟ و در شگفتم از کسی که آفرینش دنیا را می بیند چگونه زنده شدن عالم آخرت را انکار دارد؟

****ترجمه جعفری: (گنج آن دو یتیم چهار کلمه بود)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که در باره این سخن (در داستان خضر و موسی و ساختن دیواری توسط خضر که از قول او نقل شده) «زیر آن دیوار گنجی برای آن دو یتیم بود» «1» فرمود: به خدا سوگند که آن از طلا و نقره نبود و آن چیزی جز لوح نبود که در آن چهار جمله نوشته شده بود: همانا منم خدای یگانه که معبودی جز من نیست و محمد پیامبر من است، تعجب می کنم از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه دلش شادمان می شود؟ و تعجب می کنم از کسی که به حساب روز قیامت یقین دارد، چگونه دندانش می خندد؟ و تعجب می کنم از کسی که به قضا و قدر ایمان دارد، چگونه نگران روزی رسانی خدا بر اوست؟ تعجب می کنم از کسی که آفرینش نخست را می بیند، چگونه آفرینش آخرت را انکار می کند؟

أربعه لا یسلم علیهم

«80»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَنْ یُسَلَّمَ عَلَی أَرْبَعَهٍ عَلَی السَّکْرَانِ فِی سُکْرِهِ وَ عَلَی مَنْ یَعْمَلُ التَّمَاثِیلَ وَ عَلَی مَنْ یَلْعَبُ بِالنَّرْدِ وَ عَلَی مَنْ یَلْعَبُ بِالْأَرْبَعَهَ عَشَرَ وَ أَنَا أَزِیدُکُمُ الْخَامِسَهَ أَنْهَاکُمْ أَنْ تُسَلِّمُوا عَلَی أَصْحَابِ الشِّطْرَنْجِ (1).

*ترجمه کمره ای: (بچهار کس سلام نشود)

امام یکم فرمود رسول خدا قدغن کرد که بچهار کس سلام شود بمست در هنگام مستی وی، بکسی که مجسمه میسازد بکسی که نرد میبازد، بکسی که بازی اربعه عشر میکند و من پنجمی برای شما میافزایم و بشما قدغن میکنم از سلام کردن بر شطرنج بازان.

شرح: بازی اربعه عشر اینست که چهارده گودی در دو ردیف میسازند و مهره هائی در آن می غلطانند و بازی میکنند بکم و زیاد مهره ها که میغلطانند بازی را ادامه میدهند و قرار بر دو باختی دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به چهار تن درود مفرستید)

جناب علی گفته: پیامبر نهی کرد که به چهار تن سلام کنند: به مست هنگام مستی، به آنکه مجسمه ساز است، به آنکه نرد باز است. به آنکه بازی چهارده کند. و من پنجمی می افزایم به آنکه شطرنج باز است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بر چهار کس نباید سلام کرد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود، رسول خدا قدغن فرمود که بر چهار کس سلام نشود: بر میخواره در حال مستی و بر مجسمه ساز و بر آنکه نرد می بازد و بر آنکه ببازی (چهارده) مشغول است و من برای شما پنجمین کس را می افزایم شما را نهی میکنم از سلام کردن بر شطرنج بازان.

****ترجمه جعفری: (چهار گروهند که به آنان سلام داده نشود)

محمد بن احمد بن یحیی با سند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سلام دادن به چهار گروه نهی می کرد: به مست در حال مستی و به کسی که مجسمه می سازد و به کسی که نرد بازی می کند و به کسی که بازی «چهار دهگانه» می کند و من پنجمی را اضافه می کنم: به شطرنج بازان سلام ندهید (بازی «چهاردهگانه» نوعی بازی با مهره هاست که در جاهلیت رواج داشت)

أربعه یضئن الوجه

«81»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْآدَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَرْبَعٌ يُضِئْنَ الْوَجْهَ النَّظَرُ إِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ وَ النَّظَرُ إِلَى الْمَاءِ وَ النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ وَ الْكُحْلُ عِنْدَ النَّوْمِ. .

*ترجمه کمره ای: (چهارند که روی را خرم میکنند)

امام ششم فرمود چهار چیز روی را خرم میکنند، نگاه بروی زیبا؛ نگاه بآب روان، نگاه بسبزه، سرمه کشیدن هنگام خواب.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز روی را روشنی دهد)

امام صادق گفته: «چهار چیز روی را روشنی دهد: نگرستن بر روی زیبا، آب روان و سبزه و سرمه کشیدن هنگام خفتن».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز که صورت آدمی را روشن سازد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز صورت آدمی را روشن نماید: نگاه کردن بصورت زیبا و نگاه کردن بآب روان و نگاه بسبزه و سرمه کشیدن بهنگام خواب.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز صورت را روشن می کند)

عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز صورت را روشن می کند: نگاه کردن به صورت زیبا و نگاه کردن به آب و نگاه کردن به سبزی و سرمه کشیدن به هنگام خواب.

1- قال العلّامه المجلسیّ فی المرآه قال فی المسالک: مذهب الاصحاب تحریم اللعب بآلات القمار کلها من النرد و الشطرنج و الأربعه عشر و غیرها، و وافقهم علی ذلک جماعه من العامّه منهم أبو حنیفه و مالک و بعض الشافعیه و رووا عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله روایات، و فسروا الأربعه عشر بانها قطعه من خشب فیها حفر فی ثلاثه أسطر و یجعل فی الحفر حصا صغارا یلعب بها.

أحب الصحابه إلى الله عز و جل أربعه

«82»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي نَوْفَلِ بْنِ الْمُطَّلِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَحَبُّ الصَّحَابَهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَهٌ وَ مَا زَادَ قَوْمٌ عَلَى سَبْعَهٍ إِلَّا زَادَ لَغَطُهُمْ (1).

*ترجمه کمره ای: (محبوبترین رفقای سفر نزد خدا چهارند)

رسول خدا فرمود محبوب ترین همراهان سفر نزد خدا چهارند و تا هفت تن بد نیست ولی اگر از هفت افزون شوند جنجال و گفتگوی آن ها فراوان شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوست داشته ترین یاران نزد خدا چهاراند)

پیامبر گفته: «محبوب ترین همراهان در سفر نزد خدا چهاراند و اگر از هفت بیشتر شوند جنجال ایشان فراوان باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (محبوبترین هم سفر نزد خدا چهارند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا فرمود محبوبترین هم سفران چهار نفرند و اگر همسفر بیش از هفت نفر شد جنجال و غوغایشان بیشتر خواهد شد.

****ترجمه جعفری: (دوست داشتنی ترین یاران نزد خدا چهار نفرند)

مردی از بنی نوفل و بنی عبد المطلب از پدرش و او از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتنی ترین یاران (برای مصاحبت) چهار نفرند، و هیچ گروهی از هفت نفر تجاوز نکردند مگر اینکه هیاهوی آنها زیاد شد.

تحرم النار على أربعه يوم القيامه

«83»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَداً قِيلَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْهَيِّنُ اللَّيِّنُ الْقَرِيبُ السَّهْلُ.

*ترجمه کمره ای: (روز قیامت آتش بر چهار کس حرامست)

رسول خدا فرمود بشما خبر ندهم که فردای قیامت آتش دوزخ بر چه کس حرامست؟ عرض شد چرا یا رسول اللّه فرمود بشخص فروتن، نزدیک بجامعه، سازگار و ساده.

شرح: ظاهر خبر اینست که هر کس دارای این اخلاق نیکو باشد که نشانه ایمان کامل است آتش دوزخ بر او حرامست ولی ظاهر عنوان مؤلف اینست که هر کس دارای یکی از این چهار خلق نیک هم باشد آتش دوزخ بر او حرامست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در قیامت آتش بر چهار تن روا نیست)

پیامبر گفته: «خواهید به شما خبر دهم که فردای قیامت آتش بر چه کسانی روا نیست؟ گفتند آری. گفت: به انسان فروتن؛ نزدیک به اجتماع، سازگار با مردم، صاف و ساده».

***ترجمه فهری زنجانی: (بروز قیامت آتش بر چهار کس حرام است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را خبر ندهم که فردای قیامت آتش دوزخ بر که حرام است؟ عرض شد آری یا رسول اللّه فرمود بشخص فروتن و نرم و اجتماعی و سازگار.

****ترجمه جعفری: (روز قیامت آتش بر چهار نفر حرام است)

عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به شما خبر ندهم از کسی که فردای قیامت آتش بر او حرام است؟ گفته شد: آری یا رسول الله، فرمود: فروتن، ملایم، نزدیک و آسان گیر.

أربعه القليل منها كثير

«84»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ صَالِحٍ يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ (2): أَرْبَعَهٌ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ النَّارُ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ وَ النَّوْمُ الْقَلِيلُ مِنْهُ كَثِيرٌ وَ الْمَرَضُ الْقَلِيلُ مِنْهُ كَثِيرٌ وَ الْعَدَاوَهُ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ.

*ترجمه کمره ای: (چهارند که کمشان بیش است)

صالح روایت کرده که فرمود چهارند که کمشان بیش است، آتش؛ خواب؛ بیماری و دشمنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز اندک آنها بسیار است)

صالح روایت کرده که امام گفته: «چهار چیز است که اندک آنها بسیار است: آتش، خواب، بیماری و دشمنی».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز است که اندکش نیز افزون است)

صالح گوید: امام علیه السّلام فرمود چهار چیز است که اندکش نیز افزون است آتش که اندکی از آن زیاد است، و خواب، که اندکی از آن زیاد است و بیماری که اندکی از آن بسیار است، و دشمنی که اندکی از آن فزون است.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز است که کم آن زیاد است)

صالح روایت می کند که امام فرمود: چهار چیز است که کم آن زیاد است: آتش که کم آن زیاد است و خواب که کم آن زیاد است و بیماری که کم آن زیاد است، و دشمنی که کم آن زیاد است.

المبادره بأربع قبل أربع

«85»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ .

1- اللغط- بالتحریک- الصوت و الجلبه أو اصوات مبهمه لا تفهم. و سیأتی بیان الحدیث فی هذا الباب فی الخبر الذی تحت رقم 126.
2- کذا.

السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ بِشَبَابِکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتِکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ حَيَاتِکَ قَبْلَ مَمَاتِکَ.

«86»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ بِشَبَابِکَ قَبْلَ هَرَمِکَ وَ صِحَّتِکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ غِنَاکَ قَبْلَ فَقْرِکَ وَ حَيَاتِکَ قَبْلَ مَوْتِکَ.

*ترجمه کمره ای: (از چهار چیز باید بهره گرفت پیش از چهار چیز)

رسول خدا فرمود بشتاب بچهار چیز پیش از چهار چیز بجوانی خودت پیش از پیریت، بتندرستی خود پیش از بیماریت، به بی نیازی خود پیش از درویشیت، بزندگانی خود پیش از مرگت.

شرح: مقصود این است که قدر این نعمت ها را بدان و پیش از آنکه از دستت برود برای دنیا و آخرت خود از آنها استفاده کن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به چهار چیز پیش از چهار چیز پیشی گیر)

پیامبر گفته: «به چهار چیز پیش از چهار چیز بشتاب: به جوانی پیش از پیری، به تندرستی پیش از بیماری، به بی نیازی پیش از نیازمندی، به زندگی پیش از مرگ». در سفارشی که پیامبر به علی کرده همین ها بوده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (از چهار چیز هر چه زودتر باید بهره مند شد پیش از چهار چیز)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه زودتر از چهار چیز بهره مند شو پیش از چهار چیز از جوانیت پیش از پیریت و از تندرستی ات پیش از بیماریت و از بی نیازیت پیش از نیازمندیت و از زندگانیت پیش از مرگت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود یا علی ... (مضمون حدیث 85).

****ترجمه جعفری: (پرداختن به چهار چیز پیش از چهار چیز)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به چهار چیز پیش از رسیدن چهار چیز بشتاب (قدر آنها را بدان): به جوانی خود پیش از رسیدن پیری و به صحّت بدن خود پیش از رسیدن بیماری و بی نیازی خود پیش از رسیدن فقر و به زندگی خود پیش از رسیدن مرگ.

انس بن محمد از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی به چهار چیز پیش از چهار چیز بشتاب: به جوانی خود پیش از پیری و به صحت بدن خود پیش از بیماری و بی نیازی خود پیش از فقر و به زندگی خود پیش از مرگ.

علم الناس کلهم موجود فی أربع

«87»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ کُلِّهِمْ فِی أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ وَ الثَّانِی أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِکَ وَ الثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْکَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا یُخْرِجُکَ مِنْ دِینِکَ.

*ترجمه کمره ای: (همه دانش مردم در چهار جمله است)

سفیان بن عیینه گوید از امام ششم شنیدم میفرمود همه دانش مردم را در چهار جمله دریافتم یکم آنکه پروردگار ترا بشناسی دوم آنکه با تو چه کرده؟ سوم آنکه بدانی از تو چه خواسته چهارم آنکه بدانی چه چیز تو را از دین بیرون میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همه دانش مردمان در چهار چیز است)

سفیان پور عیینه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «همه دانش مردم را در چهار چیز یافتم: آنکه پروردگار خویش را بشناسی، آنکه با تو و برای تو چه کرده است؟، آنکه بدانی از تو چه خواسته؟، آنکه بدانی چه چیز ترا از دین و آیین بیرون می برد؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانش همه مردم در چهار جمله است)

سفیان بن عیینه گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود دانش همه مردم را در چهار جمله یافتم اولش اینکه پروردگارت را بشناسی دوم اینکه بشناسی ترا چگونه ساخته است (معرفه النفس) سوم اینکه بوظائف خود آشنا شوی چهارم اینکه عوامل انحراف از دین را بشناسی.

****ترجمه جعفری: (دانش همه مردم در چهار جمله است)

سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دانش همه مردم را در چهار جمله یافتم: اول اینکه پروردگارت را بشناسی، دوم اینکه بدانی که با تو چه کرده، سوم اینکه بدانی از تو چه خواسته، چهارم اینکه آنچه تو را از دینت بیرون می کند بشناسی.

یلزم الحق للأمه فی أربع

«88»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی (1) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله یَلْزَمُ الْحَقُّ لِأُمَّتِی فِی أَرْبَعٍ یُحِبُّونَ التَّائِبَ وَ یَرْحَمُونَ الضَّعِیفَ وَ یُعِینُونَ الْمُحْسِنَ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ. .

*ترجمه کمره ای: (برای امت در چهار چیز حق لازم می شود)

پیغمبر فرمود برای امت من در چهار چیز حق لازم می شود توبه کننده را دوست دارند، بر بیچاره ترحم میکنند، احسان کننده را یاری میکنند برای گنهکار آمرزش درخواست میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای مردم در چهار چیز حق لازم می شود)

پیامبر گفته: «برای پیروان من در چهار چیز حق لازم می گردد: توبه کننده را دوست بدارند، بر بیچاره آمرزش کنند، نیکوکار را یاری می دهند، و برای گناهکار آمرزش خواهند».

***ترجمه فهری زنجانی: (در چهار مورد امت اسلام را حقی لازم آمده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت مرا در چهار مورد حقی ثابت و لازم است: توبه کار را دوست بدارند. بر ناتوان دلسوزی کنند، مددکار نیکوکار باشند، و برای گنهکار آمرزش بطلبند.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز برای امّت، حقی لازم است)

عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چهار چیز بر امت من حقی لازم است: توبه کننده را دوست بدارند و به ضعیف رحم کنند و به نیکوکار یاری نمایند و به گنهکار طلب آمرزش کنند.

1- فی بعض النسخ «حدّثنی».

«89»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عِیَاضٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْجِهَادِ أَ سُنَّةٌ هُوَ أَمْ فَرِیضَةٌ فَقَالَ الْجِهَادُ عَلَی أَرْبَعَهِ أَوْجُهٍ فَجِهَادَانِ فَرْضٌ وَ جِهَادٌ سُنَّةٌ لَا یُقَامُ إِلَّا مَعَ فَرْضٍ وَ جِهَادٌ سُنَّةٌ فَأَمَّا أَحَدُ الْفَرْضَیْنِ فَمُجَاهَدَهُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ وَ مُجَاهَدَهُ الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ فَرْضٌ وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِی هُوَ سُنَّةٌ لَا یُقَامُ إِلَّا مَعَ فَرْضٍ فَإِنَّ مُجَاهَدَهَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلَی جَمِیعِ الْأُمَّهِ وَ لَوْ تَرَکُوا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ وَ هَذَا هُوَ مِنْ عَذَابِ الْأُمَّهِ وَ هُوَ سُنَّةٌ عَلَی الْإِمَامِ أَنْ یَأْتِیَ الْعَدُوَّ مَعَ الْأُمَّهِ فَیُجَاهِدَهُمْ وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِی هُوَ سُنَّةٌ فَکُلُّ سُنَّهٍ أَقَامَهَا الرَّجُلُ وَ جَاهَدَ فِی إِقَامَتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِحْیَائِهَا فَالْعَمَلُ وَ السَّعْیُ فِیهَا مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ لِأَنَّهُ إِحْیَاءُ سُنَّهٍ (1) قَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَیْرِ أَنْ یَنْتَقِصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْ ءٌ.

*ترجمه کمره ای: (جهاد چهار قسم است)

فضیل بن عیاض گوید از امام ششم پرسیدم که جهاد سنت پیغمبر است یا از جانب خدا فرض شده؟ فرمود جهاد بر چهار وجه است دو تای آن فرض است یکی سنتی است از پیغمبر که امر واجبی است و یک قسم آن هم سنت است بطور مطلق یکی از آن دو قسم فرض اینست که شخص با نفس خود برای ترک گناهان مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است دوم مبارزه با کفاری که همسایه سر حدی اسلامند فرض لازمست (چون خدا در سوره توبه میفرماید با آن کفاری که همجوار شما هستند بجنگید) اما جهادی که سنت است و شرط آن اینست با فرض انجام شود همانا نبرد با دشمن دین است که بر همه فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب بآنها فرود آید و آن عذاب همه امت را فرا گیرد ولی باید امامی باشد که فرمانده امت گردد و با امت بسر دشمن بتازد و با آنها نبرد کند و اما جهادی که همیشه سنت است هر دستور نیکی است که شخص آن را بپا دارد و در رواج آن مبارزه کند و کار و کوشش در آن کار نیک بهترین کارها است زیرا زنده کردن کار نیکی است، پیغمبر فرمود هر کس دستور نیکی بگذارد ثواب آن را میبرد و برابر ثواب هر کس در پیروی وی بدان عمل کند میبرد بدون آنکه از ثواب پیروان چیزی کم شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (جهاد چهار گونه است)

فضیل بن عیاض گفته: «از امام صادق پرسیدم که جهاد سنت پیامبر است، یا از خدا فرض گردیده؟. گفت: «جهاد چهار گونه است. دو از آن فرض است.

یکی سنتی ست از پیامبر که واجب است و قسمی از آن نیز سنت است که به نوع مطلق: نوعی از آن دو قسم فرض آن ست که شخص با نفس خویش برای ترک گناه ها مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است.

دوم نبرد با کفاری که همسایه سر حدی مسلمانان اند فرض لازم است. اما جهادی که سنت است:

شرط آن اینست که با فرض انجام شود نبرد با دشمن دین است، که بر همه مسلمانان فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب به ایشان فرود آید و آن شکنجه همه پیروان را فرا گیرد، لیک باید امامی باشد که فرمانده مردم باشد. اما جهادی که پیوسته سنت است هر دستور نیکی ست که شخص آن را به پای دارد و در رواج آن کوشش کند و این بهترین کارهاست چون کار نیکی ست. پیامبر گفت. هر که دستور نیکی بگزارد پاداش آن را می برد و برابر پاداش هر که بدان عمل کند بی آنکه مزد پیروان چیزی کاسته گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار قسم جهاد)

فضیل بن عیاض گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که جهاد مستحب است یا واجب؟ فرمود:

جهاد چهار قسم است دو قسم آن واجب است و یک قسم مستحبی است که با واجب انجام میگیرد و یک قسم مستحب است یکی از آن دو قسم واجب این است که شخص با خود برای ترک گناهان مبارزه نماید که بزرگترین جهاد است و دیگر مبارزه با کفاری که همسایه سرحدی مسلمانانند واجب است و اما جهادی که مستحب است و باید با واجب انجام گیرد جنگ با دشمن است که بر همه افراد مسلمان واجب است و اگر آن را ترک گویند عذاب بر آنان فرود آید و همه اجتماع را فرا گیرد و بر امام مستحب است که در جبهه جنگ حاضر گردد و همراه مسلمانان بجنگد و اما جهادی که مستحب است هر کار نیکی است که شخص بانجام آن قیام کند و در انجام دادن و پایان رساندن آن و زنده کردن آن مبارزه کند کار و کوشش در راه این مبارزه از بهترین کارها است زیرا زنده کردن کار نیک است که پیغمبر فرمود: کسی که دستور نیکی را رواج دهد پاداش آن

را می برد و برابر پاداش هر کسی که به پیروی از او آن دستور را بکار برد نصیبش می شود بدون اینکه از پاداش پیروان چیزی کم شود.

****ترجمه جعفری: (جهاد چهار نوع است)

فضیل بن عیاض می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به جهاد پرسیدم که آیا آن مستحب است یا واجب؟ فرمود: جهاد چهار نوع است: دو نوع آن واجب و یک نوع آن مستحب است ولی جز با جهاد واجب صورت نمی گیرد، و یک نوع آن مستحب است، یکی از نوع واجب جهاد، جهاد کردن انسان با نفس خود در باره گناهان است و آن بزرگترین جهادهاست و دیگری جهاد کردن با کافرانی است که نزدیک شما هستند که واجب است، و اما جهادی که مستحب است ولی جز با جهاد واجب صورت نمی گیرد، جهاد کردن با دشمن است که به همه امت واجب است و اگر جهاد را ترک کنند، گرفتار عذاب می شوند و این همان عذاب امت است و آن بر امام مستحب است که همراه با امت نزد دشمن بیاید و جهاد کند، و اما جهادی که مستحب است، هر کار خیری است که شخص آن را بر پا کند و در برپایی و تکمیل و زنده کردن آن کوشش کند که کار و تلاش او از بهترین اعمال است، چون او سنّتی را احیا کرده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سنّت و روش نیکویی را بر جای بگذارد، پاداش آن و پاداش هر کسی که به آن عمل کرده به او می رسد بدون آنکه چیزی از پاداش آنها کاسته شود.

للعبد أربع أعين

«90»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ یَقُولُ فِیهِ أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْیُنٍ عَیْنَانِ یُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِینِهِ وَ دُنْیَاهُ وَ عَیْنَانِ یُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَتَحَ لَهُ الْعَیْنَیْنِ اللَّتَیْنِ فِی قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَیْبَ فِی أَمْرِ آخِرَتِهِ (2) وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَیْرَ ذَلِکَ تَرَکَ الْقَلْبَ بِمَا فِیهِ. .

*ترجمه کمره ای: (برای بنده چهار چشم است)

امام چهارم در حدیثی طولانی فرمود هلا بنده را چهار چشم باشد. با دو چشم کار دنیا و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را بنگرد

چون خدا خیر بنده را خواهد دو چشم دلش را بگشاید و امر آخرت خویش را ببیند و چون برای بنده غیر از آن خواهد دلش را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو چشم دلش کور باشد.

شرح: مقصود از دو چشم دیگر چشمهای دل است که از آنها ببصیرت تعبیر شود و کسی که دنبال گناه رود و در آن کوشش کند چشم دلش کور شود و از فهم حقایق آئین باز ماند و بد بخت شود و سخن حق در او اثر نکند و تبلیغ پیغمبران و کتابهای آسمانی را پوچ شمارد چنانچه خدا فرماید ای پیغمبر تو سخن حق را بگوش کران نتوانی رساند و راه خدا را بکوران نتوانی نمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای بنده چهار دیده است)

امام علی بن الحسین در حدیثی گفته: «بنده را چهار دیده باشد با دو دیده کار جهان و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را چون خدای نیکی بنده را خواهد دو دیده دل وی را بگشاید و کار آخرت خود را ببیند و چون برای بنده جز آن خواهد دل وی را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو دیده دل وی را نابینا سازد».

***ترجمه فهری زنجانی: (برای بنده چهار چشم است)

علی بن الحسین علیه السّلام ضمن حدیث مفصلی فرمود: هان که بنده را چهار چشم باشد با دو چشم کار دنیا و دین خود را بیند و با دو چشم دیگر به کار آخرت اش نظر کند چون خداوند اراده خیری در مورد بنده ای کند آن دو چشمی را که در دلش هست می گشاید که با چشم دل عالم غیب و کار آخرتش را بیند و اگر اراده خیر نفرماید دل را بهمان حال اولیه خود واگذارد.

****ترجمه جعفری: (بنده چهار چشم دارد)

زهری از امام سجاد علیه السّلام در یک حدیث طولانی نقل می کند که فرمود: آگاه باشید که بنده چهار چشم دارد و با دو چشم کار دین و دنیا را می بیند و با دو چشم کار آخرتش را می بیند، هر گاه که خداوند به بنده ای اراده خیر کند، آن دو چشمی را که در دل اوست باز می کند و با آنها غیب و کار آخرتش را می بیند و هر گاه که نسبت به او چنین اراده ای نکند، قلب را به حال خود می گذارد.

ص: 240

1- فی بعض النسخ «احیاء سنه».
2- فی بعض النسخ «و أمر آخرته».

«91»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نَجِيحٍ (1) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیهما السّلام أُوتِينَا مَا أُوتِيَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُؤْتَوْا وَ عُلِّمْنَا مَا عُلِّمَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُعَلَّمُوا فَلَمْ نَجِدْ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ الْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ كَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ (2).

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت از هر چه بهتر باشد)

امام پنجم یا ششم فرماید که سلیمان بن داود گفت هر چه بمردم داده شده و نشده بما داده اند و هر چه مردم دانند و ندانند بما آموخته شده با این وصف ما دریافت نکردیم چیزی که بهتر باشد از ترس از خدا در پنهان و پیدا و از میانه روی در ثروتمندی و درویشی و گفتار حق در خشنودی و خشم و زاری پیش خدای عز و جل در هر حال.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش از هر چه نیکوتر باشد)

امام صادق گفته: که سلیمان بن داود گفت:

هر چه به مردم داده شده و نشده به ما داده اند و هر چه مردم دانند و ندانند به ما آموخته اند، با این وصف ما در نیافتیم چیزی بهتر از بیم از خدا در نهان و پیدا باشد و از میانه روی در توانگری و تهی دستی، و گفتار حق در خشنودی و خشمناکی، و زاری نزد خدای در هر حال».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت است که از هر چیز بهتر است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سلیمان بن داود فرمود که آنچه بمردم داده شد بما نیز داده شد باضافه چیزی که بمردم داده نشد و آنچه مردم میدانند ما دانستیم باضافه چیزی که مردم آن را ندانند با این حال نیافتیم چیزی را که بهتر باشد از ترس از خدا در پنهان و آشکار و از میانه روی در حال ثروتمندی و تهی دستی و حق گوئی در حال خشنودی و خشم و زاری بدرگاه حق در هر حال.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت از هر چیزی بهتر است)

سفیان بن نجیح از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سلیمان بن داود فرمود:

هر چه به مردم داده شده و داده نشده به ما داده اند و هر چه مردم می دانند و یا نمی دانند به ما آموخته اند، و ما چیزی را نیافتیم که بهتر باشد از ترس از خدا در نهان و آشکار و میانه روی در ثروتمندی و فقر و گفتن سخن حق در حالت خوشنودی و خشم و زاری کردن نزد خدا در هر حال.

النساء أربع

«92»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله النِّسَاءُ أَرْبَعٌ جَامِعٌ مُجْمِعٌ وَ رَبِيعٌ مُرْبِعٌ وَ كَرْبٌ مُقْمِعٌ (3) وَ غُلٌّ قَمِلٌ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه جامع مجمع أی كثير الخير مخصبه و ربيع مربع التی فی حجرها ولد و فی بطنها آخر و كرب مقمع أی سيئه الخلق مع زوجها و غل قمل أی هی عند زوجها كالغل القمل و هو غل من جلد يقع فيه القمل فيأكله فلا يتهيأ أن يحل (4) منه شی ء و هو مثل للعرب .

*ترجمه کمره ای: (زنان چهار قسمند)

رسول خدا فرمود زنان چهار قسمند خیرمند فراوانی بخش، بهار خرم، بلای مبرم، غل شپشو.

مصنف این کتاب گوید جامع مجمع زن خیرمند پرروزی است بیع مربع زنیست که فرزندی در دامن دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی است که با شوهرش بد اخلاقی کند و غل شپشو زن بدیست که بگردن شوهر افتاده و او را آزاد می دهد و چاره ندارد مانند غلی که عربها از پوست مو میساختند و بگردن زندانی خود میگذاشتند و شپش در آن می افتاد و با دست بسته نمیتوانست جای آن را بخارد و آن را از خود دور کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زنان چهار گروه اند)

پیامبر گفته: «زنان چهار گونه اند: نیکوی فراوانی بخش بهار خرم، بلای جان، غل شپش». مؤلف این کتاب صدوق گفته: «معنی جامع مجمع زن نیکوی پر روزیست، ربیع مربع: زنی ست که فرزندی در کنار دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی ست که با شوی خود تند خویی کند، غل شپش زن بدیست که به گردن شوی افتاده وی را آزار می رساند و گزیری ندارد و با دست بسته نمی تواند جای آن را بخاراند و آن را از خویشتن دور گرداند».

***ترجمه فهری زنجانی: (زنان چهار قسمند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنان چهار قسمند

جامع مجمع و ربیع مربع و کرب مقمع و غل قمل.

(مصنف این کتاب گوید)

جامع مجمع

یعنی پر خیر و پر روزی و

ربیع و مربع

زنی است که فرزندی در آغوش گیرد و فرزندی دیگرش در شکم باشد و

کرب مقمع

زنی است که با شوهرش بد اخلاقی کند و

غل قمل

زنی که مانند غل شپش دار گردن گیر مرد باشد عربها از پوست غلی می ساختند که شپش در آن می افتاد و گردن اسیر را می خورد و اسیر با دست بسته نمیتوانست گردن خود را بخارد لذا غل شپش دار مثلی است در میان عرب.

****ترجمه جعفری: (زنان چهار نوع هستند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنان چهار نوع هستند: دارای خیر فراوان، بهار با شکوفه و مصیبت کوبنده و گردن آویز شپش دار.

مصنف این کتاب می گوید: «جامع مجمع» یعنی دارای خیر فراوان و پر برکت، و «ربیع مربع» یعنی زنی که یک کودک در بغل و دیگری در شکم دارد و «کرب مقمع» یعنی زنی که با شوهرش بداخلاقی می کند و «غلّ قمل» یعنی زنی که برای شوهرش مانند گردن آویزی از پوست است که شپش در آن افتاده و او را می خورد ولی او نمی تواند خودش را بخاراند، و این مثلی در میان عرب هاست.

1- کذا و لم أجده و المحتمل هو ابن عیینه فصحف لما فی طریقه فی المشیخه سلیمان ابن داود عنه. و فی بعض النسخ «عن أبی عبد اللّه علیه السّلام».
2- فی بعض النسخ «علی کل حال».
3- رواه الکلینی فی الکافی بسند عن أمیر المؤمنین کما فی المتن و بسند آخر عن الصادق علیه السّلام و فیه «خرقاء مقمع» و امرأه خرقاء ای قلیله العقل.
4- کذا فی المعانی ص 317 و فی الفقیه «یحذر» و فی نسخه منه «یحل».

أربع خصال من سنن المرسلين

«93»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَ النِّسَاءُ (1) وَ السِّوَاكُ وَ الْحِنَّاءُ.

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است)

رسول خدا فرمود چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است، بوی خوش، زنان، مسواک، حنا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز از رسم پیامبران مرسل است)

پیامبر گفته: «چهار چیز از راه و رسم پیامبران بزرگ است: بوی خوش، زنان، سواک، حنا».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است: بوی خوش بکار بردن، آمیزش با زنان، مسواک کردن، حناء گذاشتن.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت از سنّت های پیامبران است)

طلحه بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز از سنّت های پیامبران است: عطر و همسر و مسواک و حنا.

أربعه لا تقبل لهم صلاه

«94»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: أَرْبَعَةٌ لَا تُقْبَلُ لَهُمْ صَلَاةٌ الْإِمَامُ الْجَائِرُ وَ

الرَّجُلُ يَؤُمُّ الْقَوْمَ وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَ الْعَبْدُ الْآبِقُ مِنْ مَوَالِيهِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ وَ الْمَرْأَةُ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

*ترجمه کمره ای: (چهارند که نمازشان قبول نیست)

امام ششم فرمود نماز چهار کس قبول نیست پیشوای ستمکار، مردیکه پیشنماز جمعی شود و او را نخواهند، بنده ای که از آقایان خود بدون ضرورت گریخته زنی که بی اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست)

امام صادق گفته: «نماز چهار تن پذیرفته نیست: پیشوای ستمکار، مردی که امام گروهی باشد و او را نخواهند. بنده یی که از خداوند خود بی ضرورتی گریخته باشد، زنی که بی دستور شوی خود از سرای بیرون رود».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کس اند که هیچ نمازی از آنان پذیرفته نیست)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار کس اند که هیچ نمازی از آنان پذیرفته نیست: پیشوای ستمگر و مردی که پیشنماز جمعی شود که خوش نداشته باشند او پیشنمازشان باشد و بنده ای که نه از روی ناچاری از آقایان خود فرار کرده باشد و زنی که بی اجازه شوهرش از خانه شوهر بیرون برود.

****ترجمه جعفری: (نماز چهار کس قبول نمی شود)

عبد الملک بن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نماز چهار کس قبول نمی شود: رهبر ستمگر و مردی که خود را پیشوای دیگران می کند در حالی که مردم او را دوست ندارند و برده ای که بی جهت از مولای خود فرار کرده باشد و زنی که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود.

إذا فشت أربعه ظهرت أربعه

«95»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ

الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزِّنَا ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ وَ إِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَ إِذَا جَارَ الْحَاكِمُ فِي الْقَضَاءِ أَمْسَكَتِ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ إِذَا خُفِرَتِ الذِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.

*ترجمه کمره ای: (چون چهار گناه آشکار و بسیار شوند چهار عقوبت آشکار شوند)

امام ششم فرمود چون چهار گناه شایع شوند چهار سختی پدید گردد، چون زناکاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و چون زکاه ندهند چهارپایان از میان بروند و چون قاضی بنا حق حکم دهد باران از آسمان بند آید و چون عهد امان کفاری که در پناه اسلامند شکسته شود مشرکان بر مسلمانان پیروز شوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار گناه که سبب چهار شکنجه گردد)

امام صادق گفته: «هر گاه چهار گناه پراکنده شود چهار سختی پدیدار گردد: هر گاه زنا کاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و هر گاه زکات ندهند چهار پایان بمیرند و هر گاه داور بنا حق داوری کند باران از آسمان نبارد و هر گاه عهد امان از کفاری که در پناه مسلمانان اند شکسته گردد مشرکان بر مسلمانان چیره گردند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز که رواج یابد چهار چیز آشکار شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز که رواج یابد چهار چیز آشکار شود چون زنا رواج گردد زمین لرزه پدید آید و چون از دادن زکاه خودداری شود چهار پایان بمیرند و چون قاضی حکم بنا حق دهد باران از آسمان نبارد و چون عهد و پیمان میان مسلمانان و مشرکان شکسته شود مشرکان بر مسلمانان پیروز گردند.

****ترجمه جعفری: (هنگامی که چهار چیز شایع شود، چهار چیز آشکار گردد)

عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که چهار چیز شایع شود چهار چیز آشکار گردد: وقتی زنا شایع شود زلزله پدید آید، وقتی زکات داده نشود چارپایان تلف شوند، وقتی حاکم در قضاوت خود ستم کند آسمان از باریدن می ایستد، وقتی پیمان ذمّه

(پیمانی که طبق آن به کافران امان داده شده) شکسته شود مشرکان بر مسلمانان غلبه کنند.

أربع من علامات الشقاء

«96»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ ا.

1- أی من سنن غالب الرّسل و الّا فعیسی و یحیی علیهما السلام لم یتزوّجا.

الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ (1) وَ قَسْوَهُ الْقَلْبِ وَ شِدَّهُ الْحِرْصِ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَی الذَّنْبِ.

«97»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الصَّالِحِ التَّمِیمِیُّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: یَا عَلِیُّ أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ وَ قَسَاوَهُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ (2) وَ حُبُّ الْبَقَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز نشانه بدبختی است)

رسول خدا فرمود از نشانه های بدبختی خشگی چشم، سختی دل، حرص بسیار در طلب روزی، اصرار بر گناه است؛ پیغمبر فرمود یا علی چهار خصلت از بدبختی است خشگی چشم، سختی دل، درازی آرزو و دوست داشتن بقاء در این جهان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز نشان بدبختی ست)

پیامبر گفته: «از نشانه های بدبختی: خشکی چشم، سختی دل، آز بسیار در جستجوی روزی، پای فشاری بر گناه است». پیامبر گفته: «ای علی چهار چیز از بدبختی ست: خشکی دیده، سختی دل، درازی آرزو، دوست داشتن زندگی در این جهان».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز نشانه بدبختی است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه های بدبختی گریان نبودن چشم است و سختی قلب و حرص زیاد در طلب روزی و اصرار بر گناه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی چهار خصلت از آثار بدبختی است خشکی چشم و سختی دل و درازی آرزو و دل بستگی بزندگانی دنیا.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز علامت بدبختی است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه های شقاوت، خشکی چشم و قساوت قلب و شدّت حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش و جدش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی چهار خصلت از شقاوت است: خشکی چشم و قساوت قلب و آرزوی دور و دوست داشتن جاودانگی در دنیا.

جمع الله عز و جل الکلام لآدم علیه السّلام فی أربع کلمات

«98»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ یُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مِیثَمِ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ (3) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی آدَمَ علیه السّلام أَنِّی سَأَجْمَعُ لَکَ الْکَلَامَ فِی أَرْبَعِ کَلِمَاتٍ قَالَ یَا رَبِّ وَ مَا هُنَّ قَالَ وَاحِدَةٌ لِی وَ وَاحِدَةٌ لَکَ وَ وَاحِدَةٌ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ وَاحِدَةٌ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ .

1- أی قله الدمع، و انما کان مذموما لانه یدلّ علی قسوه القلب و عدم الخشیه منه تعالی و عطف قسوه القلب علیه من باب عطف السبب علی المسبب.
2- أصل الامل لازم لبقاء نظام الوجود اذ لولاه لما أرضعت والده ولدها و لا غرس شخص شجره و لا یتعب التاجر نفسه لربح و انما المذموم بعده لانه یقتضی الحرص علی الدنیا و جمعها و عدم التوجه لما ینفع فی الآخره، و لذلک أناط الحکم ببعده و طوله.
3- کذا و فی الکافی ج 2 ص 146 «عن یوسف بن عمران بن میثم، عن یعقوب بن- شعیب» و فی البحار نقلا عن الخصال «عن یوسف بن عمران، عن میثم، عن یعقوب بن- شعیب».

النَّاسِ فَقَالَ يَا رَبِّ بَيِّنْهُنَّ لِی حَتَّی أَعْلَمَهُنَّ فَقَالَ أَمَّا الَّتِی لِی فَتَعْبُدُنِی وَ لَا تُشْرِکُ بِی شَیْئاً وَ أَمَّا الَّتِی لَکَ فَأَجْزِیکَ بِعَمَلِکَ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ (1) وَ أَمَّا الَّتِی بَیْنِی وَ بَیْنَکَ فَعَلَیْکَ الدُّعَاءُ وَ عَلَیَّ الْإِجَابَهُ وَ أَمَّا الَّتِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَ النَّاسِ فَتَرْضَی لِلنَّاسِ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِکَ.

«99»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَیْثَمِ الْعِجْلِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِبْرَاهِیمَ التَّرْجُمَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ بَشِیرٍ أَبُو بِشْرٍ الْمُرِّیُ (2) قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ یُحَدِّثُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِیمَا یَرْوِی عَنْ رَبِّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: أَرْبَعُ خِصَالٍ وَاحِدَهٌ لِی وَ وَاحِدَهٌ لَکَ وَ وَاحِدَهٌ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ وَاحِدَهٌ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ عِبَادِی فَأَمَّا الَّتِی لِی فَتَعْبُدُنِی وَ لَا تُشْرِکُ بِی شَیْئاً وَ أَمَّا الَّتِی لَکَ فَمَا عَمِلْتَ مِنْ خَیْرٍ جَزَیْتُکَ بِهِ وَ أَمَّا الَّتِی بَیْنِی وَ بَیْنَکَ فَمِنْکَ الدُّعَاءُ وَ عَلَیَّ الْإِجَابَهُ وَ أَمَّا الَّتِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَ عِبَادِی فَأَنْ تَرْضَی لَهُمْ مَا تَرْضَی لِنَفْسِکَ وَ لَمْ یَذْکُرْ آدَمَ فِی هَذَا الْحَدِیثِ.

*ترجمه کمره ای: (خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه جمع کرد)

امام ششم فرمود خدا بحضرت آدم وحی فرستاد که من همه سخنان را برای تو در چهار کلمه جمع آوری کنم، عرض کرد آن چهار کلمه کدام است؟ فرمود یکی برای من است و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و سائر مردم.

عرضکرد آنها را برای من بیان کن تا یاد بگیرم، فرمود اما آنکه برای من است اینست که مرا بپرستی و شریکی برای من نتراشی و اما آنچه برای تو است اینست که پاداش کار تو را بتو بدهم در وضعی که بسیار بدان حاجت داری و اما آنچه میان تو و مردمست اینست که وظیفه تو در خواست است و بر من اجابت آن و آنچه میان تو و مردمست اینست که بپسندی برای مردم آنچه برای خود می پسندی.

رسول خدا از پروردگار خود روایت کرده فرمود چهار خصلت است که یکی از من است و یکی از تو، یکی میان من و تو و یکی میان تو و بندگانم، آنچه برای منست اینست که مرا بپرستی و یگانه دانی، آنچه برای تو است آنست که کارهای نیکت را پاداش دهم و اما آنچه میان من و تو است اینست که تو درخواست بدهی و من اجابت کنم و اما آنچه میان تو و

بندگان من است این است که برای آنان بپسندی آنچه برای خود میپسندی در این حدیث ذکری از آدم نشده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه گرد کرد)

امام صادق گفته:

«خدا به آدم وحی کرد که من همه سخنها را برای تو در چهار کلمه گرد آوردم، پرسید آنها کدام است؟

گفت: «یکی برای من است دیگری برای تو و یکی میان من و توست و دیگری میان تو و مردمان است.

آدم توضیح خواست خدا گفت: «آنچه برای من است آنکه مرا بپرستی و انبازی برای من متراشی و آنچه برای توست، آنکه پاداش کار ترا به تو دهم هنگامی که بدان نیاز بسیار داشته باشی. و آنچه میان تو و مردمان است، آنکه وظیفه تو درخواست است و بر من برآوردن آن و آنچه میان تو و مردمان است آنکه آنچه برای خود می پسندی برای مردمان نیز آن را بپسند.

پیامبر از خدای خود روایت کرده که گفت: چهار منش است که یکی از من است و دیگری از تو یکی میان من و توست و دیگری میان تو و بندگان من است و آنچه برای من است: مرا بپرستی و به یگانگی من ایمان آوری. و آنچه میان تو و بندگان من است: آنچه برای خود می پسندی برای ایشان بپسند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل گفتار خود را برای آدم در چهار کلمه خلاصه فرمود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل بآدم وحی فرمود که من سخن خود را برای تو در چهار کلمه خلاصه میکنم عرض کرده پروردگارا آن چهار کلمه کدام است فرمود: یکی راجع بمن است و یکی راجع بتو و یکی راجع به آنچه میان من و تو است و یکی راجع به آنچه میان تو و مردم است عرض کرد پروردگار آنها را برای من بیان فرما تا فراگیرم فرمود: اما آنچه راجع بمن است این است که مرا بپرستی و هیچ شریک برای من

ندانی و اما آنچه راجع بتو است آن است که کردار تو را پاداشی بخشم در حالی که سخت بدان نیازمند خواهی بود.

و اما آنچه راجع به فیما بین من و تو است این است که وظیفه تو خواستن است و وظیفه من پذیرش درخواست و اما آنچه راجع به فیما بین تو و مردم است این است که برای مردم آن را خوش داشته باشی که برای خود همان را خوش داری.

انس بن مالک گوید: رسول خدا در ضمن روایتی که از پروردگار خود میکرد فرمود خداوند فرموده است که چهار خصلت است یکی راجع بمن و یکی راجع بتو و یکی راجع به آنچه میان من و تو است و یکی راجع به آنچه میان تو و بندگان من است اما آنچه راجع بمن است این که مرا بیگانگی بپرستی و اما آنچه راجع بتو است اینکه هر چه کار نیک انجام دهی پاداشت دهم و اما آنچه میان من و تو است این است که تو دعا کنی و من بپذیرم و اما آنچه میان تو و بندگان من است این است که از برای آنان به پسندی همان را که برای خود می پسندی و در این حدیث نامی از آدم برده نشده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند برای آدم سخن ها را در چهار کلمه جمع کرد)

میثم بن یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند به آدم وحی کرد که سخن ها را در چهار کلمه برای تو جمع می کنم، گفت: پروردگارا آنها کدامند؟ فرمود: یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم، گفت: پروردگارا آنها را برای من بیان کن تا بدانم. فرمود: آنچه برای من است این است که مرا عبادت کنی و چیزی را بر من شریک قرار ندهی. و آنچه برای توست این است که پاداش عمل تو را در زمانی که سخت به آن نیاز داری می دهم. و آنچه میان من و توست این است که بر توست دعا کردن و بر من است اجابت. و آنچه میان تو و مردم است این است که آنچه را بر خود می پسندی بر مردم نیز بپسندی.

صالح بن بشیر می گوید: شنیدم از حسن که از انس بن مالک نقل می کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چیزهایی که از پروردگارش نقل می کرد یکی هم این بود که خداوند فرمود: چهار خصلت است که یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و بندگان من است، آنچه برای من است، این است که مرا عبادت کنی و چیزی را بر من شریک قرار ندهی، و آنچه برای توست این است که هر عملی را انجام دادی

پاداش آن را به تو بدهم، و آنچه میان من و توست این است که دعا از تو و اجابت از من است، و آنچه میان تو و بندگان من است این است که هر چه به خود می پسندی به آنان نیز بپسندی. (در این حدیث از آدم به میان نیامده است)

النهی عن مصادقه أربعه و مؤاخاتهم

«100»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یُوسُفَ أَخِی أَحْمَدَ بْنِ یُوسُفَ بْنِ الْقَاسِمِ الْکَاتِبِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام لَا تُقَارِنْ وَ لَا تُؤَاخِ أَرْبَعَةً الْأَحْمَقَ وَ الْبَخِیلَ وَ الْجَبَانَ وَ الْکَذَّابَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ وَ أَمَّا الْبَخِیلُ فَإِنَّهُ یَأْخُذُ مِنْکَ وَ لَا یُعْطِیکَ وَ أَمَّا الْجَبَانُ فَإِنَّهُ یَهْرُبُ عَنْکَ وَ عَنْ وَالِدَیْهِ وَ أَمَّا الْکَذَّابُ فَإِنَّهُ یَصْدُقُ وَ لَا یُصَدَّقُ.

*ترجمه کمره ای: (از رفاقت با چهار کس غدقن است)

امام پنجم فرمود بچهار کس نزدیک مشو و با آنها برادری مکن، احمق و بخیل و ترسو و دروغگو، اما احمق میخواهد بتو سودی رساند و از روی نفهمی تو را ضررمند میکند، بخیل از تو میگیرد و بتو نمیدهد، ترسو در موقع نیاز از تو و از پدر و مادر خود میگریزد، دروغگو گاه هم که راست میگوید نتوان باور کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از دوستی با چهار تن باز داشت شده)

امام محمد باقر گفته: «با چهار تن نزدیک مشو و برادری مکن: سبک مغز، تنگ چشم، ترسو، دروغگوی. سبک مغز خواهد ترا سود رساند، اما از نادانی ترا گزند رساند. تنگ چشم از تو ستاند اما به تو چیزی ندهد. ترسو هنگام نیاز از تو و از پدر و مادر خویش نیز گریزد. دروغگوی بسا که راست گوید اما کسی باور نکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کس را نباید دوست گرفت و با آنان برادری کرد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: به چهار کس نزدیک مشو و با آنان برادری مکن احمق و بخیل و ترسو و دروغگو که احمق میخواهد برای تو سودمند باشد ولی بواسطه نادانی زیانت میرساند و بخیل از تو میگیرد و بتو نمیدهد و ترسو بهنگام نیاز از کنار تو بگریزد و حتی از پدر و مادر خود و اما دروغگو اگر راست هم بگوید نتوان باور کرد.

****ترجمه جعفری: (نهی از رفاقت و برادری با چهار نفر)

سدیر صیرفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به چهار کس نزدیک مشو و با آنان برادری مکن: احمق و بخیل و ترسو و دروغگو. احمق می خواهد به تو سود برساند ولی به تو زیان می رساند، و بخیل از تو می گیرد و به تو نمی دهد، و ترسو (به هنگامی که به وجود او نیاز باشد) از تو و پدر و مادرش می گریزد و دروغگو راست هم بگوید سخنش پذیرفته نمی شود.

یؤجر فی العلم أربعه

«101»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی .

1- فی بعض النسخ «فاجازیک بعملک».
2- هو صالح بن بشیر بن وادع البصری المعروف بالمری قاص. «و أبو بشیر المزنی» کما فی النسخ تصحیف.

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السّلام قَالَ: الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَ الْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمْكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ فِی الْعِلْمِ أَرْبَعَهٌ السَّائِلُ وَ الْمُتَكَلِّمُ وَ الْمُسْتَمِعُ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (در باره علم چهار کس ثواب میبرند)

امام ششم فرمود که پدرم میگفت علم خزینه ها دارد که کلیدهایش پرسش است، بپرسید خداوند شما را رحمت کند که در باره علم چهار کس ثواب میبرند پرسنده و پاسخ دهنده و شنونده و دوستان آنان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از دانش چهار تن پاداش می برند)

امام صادق گفته که پدر من می گفت: «دانش گنجینه ها دارد که کلیدهای آن پرسش است. (خدای شما را بیامرزاد) بپرسید که در باره دانش چهار تن مزد یابند: پرسنده، پاسخ دهنده، شنونده، مهرورز آنان».

***ترجمه فهری زنجانی: (در راه دانش چهار کس پاداش دارند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: دانش گنجهائی است که کلید آنها پرسش است پس بپرسید رحمت خدا بر شما باد که در راه دانش چهار کس پاداش دارند پرسش کننده و پاسخ گوینده و شنونده و دوستدار هر سه.

****ترجمه جعفری: (چهار کس در علم اجر می برد)

عبد اللَّه بن مغیره از سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: علم گنجینه ها دارد و کلیدهای آن پرسیدن است، پس بپرسید خدا شما را رحمت کند که در علم چهار کس اجر می برند: پرسنده، گوینده، شنونده و کسی که دوست دار آنهاست.

لا یماکس فی أربعه أشیاء

«102»- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: لَا

يُمَاكَسْ فِی أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ فِی الْأَضْحِيَّهِ وَ الْكَفَنِ وَ ثَمَنِ النَّسَمَهِ وَ الْكِرَی إِلَی مَكَّهَ.

«103»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِیُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله يَا عَلِیُّ لَا تُمَاكِسْ فِی أَرْبَعَهِ أَشْيَاءَ فِی شِرَاءِ الْأُضْحِيَّهِ وَ الْكَفَنِ وَ النَّسَمَهِ وَ الْكِرَی إِلَی مَكَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود)

امام پنجم فرمود در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود و بهر نرخی گفتند خریداری شود قربانی، کفن مرده، بهای بنده و کنیز، کرایه راه مکه برای حج علی علیه السّلام فرمود که رسول خدا فرمود یا علی در بهای چهار چیز کم و زیاد مکن در خرید قربانی و کفن و بنده و کرایه مکه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در نرخ چهار چیز خودداری نگردد)

امام محمد باقر گفته: «در نرخ چهار چیز سخت گیری نگردد: قربانی، کفن مرده، نرخ بنده، و کنیز، کرایه راه مکه برای حج گزاردن». علی گفته: پیامبر گفته: ای علی در نرخ چهار چیز سخت گیری نشود: قربانی، کفن، بنده خریدن و اجرت مکه رفتن.

***ترجمه فهری زنجانی: (در معامله چهار چیز نباید چکش کرد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: در بهای معامله چهار چیز نباید چکش کرد: قربانی و کفن و بهای زر خرید و کرایه راه مکه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی در معامله چهار چیز چکش مکن در خرید قربانی و کفن و بنده و کرایه راه مکه.

****ترجمه جعفری: (قیمت چهار چیز کم داده نشود)

محمد بن عیسی با سند خود از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: قیمت چهار چیز کم داده نشود: قربانی، کفن، برده و کرایه برای

رفتن به مکه.

أربع خصال تحدث فی الرقیق خیار سنه

«104»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی قَالَ کَانَ ابْنُ فَضَّالٍ یَرْوِی عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّانِی علیه السّلام فِی أَرْبَعَهِ أَشْیَاءَ خِیَارُ سَنَهٍ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْقَرَنِ. (1).

*ترجمه کمره ای: (چهار عیب در بنده خیار سالیانه دارند)

امام هشتم فرمود چهار عیب است که هر گاه تا یک سال از مدت خرید در مملوک پیدا شود خریدار اختیار فسخ دارد، دیوانگی، خوره، پیسی، قرن،

شرح: قرن استخوانیست در فرج کنیز که مانع از دخول است و هر گاه تا یک سال بعد از خرید هم پدید شود برای خریدار حق فسخ ثابت می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار خرده در بنده حق خیار سالانه دارد)

امام علی بن موسی الرضا گفته:

«چهار خرده است که هر گاه تا سالی از مدت خرید در بنده آشکار گردد: خریدار اختیار فسخ دارد:

دیوانگی، خوره، پیسی، سبب منع دخول که قرن باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (تا یک سال، پیدایش چهار عیب در زر خرید اختیار فسخ در معامله می آورد)

امام رضا علیه السّلام فرمود: تا یک سال پیدایش چهار عیب در زر خرید اختیار فسخ در معامله می آورد. دیوانگی و بیماری خوره و پیسی و قرن.

شرح: قرن بر وزن فرس استخوانی است که در عضو تناسلی زن میروید و مانع از عمل زناشوئی میگردد.

****ترجمه جعفری: (خریدار برده با وجود چهار خصلت تا یک سال اختیار فسخ دارد)

ابن فضّال از امام رضا علیه السّلام نقل کرده که فرمود: (در نکاح) در چهار مورد تا یک سال اختیار فسخ وجود دارد: دیوانگی، جذام، برص و بودن استخوانی در فرج زن.

خیر المال أربعه أشیاء

«105»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى .

1- القرن- بسکون الراء-: شی ء یکون فی فرج المرأه کالسن یمنع من الوطی.

الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَیُّ الْمَالِ خَیْرٌ قَالَ زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ وَ أَصْلَحَهُ وَ أَدَّی حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ قِیلَ فَأَیُّ الْمَالِ بَعْدَ الزَّرْعِ خَیْرٌ قَالَ رَجُلٌ فِی غَنَمِهِ قَدْ تَبِعَ بِهَا مَوَاضِعَ الْقَطْرِ (1) یُقِیمُ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتِی الزَّکَاةَ قِیلَ فَأَیُّ الْمَالِ بَعْدَ الْغَنَمِ خَیْرٌ قَالَ الْبَقَرُ تَغْدُو بِخَیْرٍ (2) وَ تَرُوحُ بِخَیْرٍ قِیلَ فَأَیُّ الْمَالِ بَعْدَ الْبَقَرِ خَیْرٌ قَالَ الرَّاسِیَاتُ فِی الْوَحَلِ وَ الْمُطْعِمَاتُ فِی الْمَحَلِ (3) نِعْمَ الشَّیْ ءُ النَّخْلُ مَنْ بَاعَهُ فَإِنَّمَا ثَمَنُهُ بِمَنْزِلَهِ رَمَادٍ عَلَی رَأْسِ شَاهِقَهٍ (4) اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ إِلَّا أَنْ یُخْلِفَ مَکَانَهَا (5) قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَیُّ الْمَالِ بَعْدَ النَّخْلِ خَیْرٌ فَسَکَتَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ فَأَیْنَ الْإِبِلُ قَالَ فِیهَا الشَّقَاءُ وَ الْجَفَاءُ وَ الْعَنَاءُ وَ بُعْدُ الدَّارِ تَغْدُو مُدْبِرَهً وَ تَرُوحُ مُدْبِرَهً لَا یَأْتِی خَیْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ (6) أَمَا إِنَّهَا لَا تَعْدَمُ الْأَشْقِیَاءَ الْفَجَرَهَ.

«106»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ.

1- الباء للتعدیه أو للمصاحبه أو للسببیه أی یتبع لغنمه مواضع قطر السماء و نزول المطر، فإذا رأی ماء و عشبا نزل هناک.
2- أی تأتی بلبن غدوا و رواحا، و الخیر کل ما یرغب فیه و یکون نافعا.
3- یعنی بالراسیات النخیل التی نشبت عروقها فی الوحل و هو الطین و ثبتت فیه و هی تطعم أی تثمر فی المحل و المحل فی الأصل انقطاع المطر و المراد هنا القحط و الغلاء و التخصیص بها لأنّها تحمل العطش أکثر من سائر الاشجار.
4- الشاهق: المرتفع من الجبال و الابنیه و غیرها.
5- أی غیر أن یخلف مکانها مثله و الا صار ثمنه کالرماد فی یوم عاصف.
6- الاشأم: الشمال و منه قولهم للید الشمال «الشؤمی» تأنیث الاشأم. و یرید بخیرها لبنها، لانها انما تحلب و ترکب من الجانب الایسر.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْغَنَمُ إِذَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَقْبَلَتْ وَ الْبَقَرُ إِذَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَدْبَرَتْ وَ الْإِبِلُ أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ (1) إِذَا أَقْبَلَتْ أَدْبَرَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَدْبَرَتْ وَ لَا يَجِي ءُ خَيْرُهَا إِلَّا مِنَ الْجَانِبِ الْأَشْأَمِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يَتَّخِذُهَا بَعْدَ ذَا قَالَ فَأَيْنَ الْأَشْقِيَاءُ الْفَجَرَةُ قَالَ صَالِحٌ وَ أَنْشَدَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ

هِيَ الْمَالُ

لَوْ لَا قِلَّهُ الْخَفْضِ حَوْلَهَا

فَمَنْ شَاءَ

دَارَاهَا وَ مَنْ شَاءَ بَاعَهَا.

*ترجمه کمره ای: (بهترین دارائی چهار چیز است)

امام یکم فرمود که از رسول خدا سؤال شد، کدام مال بهتر است؟ فرمود زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و پرورش داده و هنگام درو حق آن را پرداخته عرض شد پس از زراعت کدام دارائی بهتر است؟ فرمود مردیکه گوسفند دارد و خودش آنها را در چراگاه میچراند و نماز میخواند و زکاه میدهد عرض شد پس از گوسفندان کدام دارائی بهتر است، فرمود گاو که بامداد شیر میدهد شامگاه شیر میدهد عرض شد پس از گاو کدام مال بهتر است فرمود آن درخت های بلندی که در گل و لای ریشه دارند و خوراک روزهای قحط را فراهم میکنند (مقصود نخل خرما است) خوب چیزیست نخل خرما هر کس آن را بفروشد بهایش چون خاکستر سر قله کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد و آن را پراکنده کند مگر آنکه ببهای آن نخلستان دیگری بخرد، عرض شد یا رسول اللّه بعد از نخل کدام مال بهتر است حضرت جواب نداد، مردی گفت پس شتر چه منزلتی دارد؟ فرمود بدبختی و دل سختی و رنج در شترداری است در بامداد و پسین از آبادانی دور می شود و در بیابان بسر میبرد خیری نمیدهد مگر از آن سوی که خطرناک است، مردمان بدبخت نابکار آن را از دست ندهند.

صالح بن ابی حماد گوید اسماعیل بن مهران برای من حدیث کرد بسندی که بامام ششم میرسید آن حضرت از قول پدرانش از علی علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا فرمود گوسفند چون رو آور شود پیش آمد کار

گوسفند دار است و چون پشت کند پیشامد کار اوست و گاو چون رو آور شود پیشامد گاودار است و چون پشت کند زیان او است، شتر مهار شیطانست و چون رو آورد شتردار در پستی است و چون پشت هم کند شتردار ضررمند می شود و خیری از آن نمیرسد مگر از سوئی که خطرناک است عرض شد یا رسول اللّٰه در این صورت کی شترداری میکند؟ فرمود بدبختان نابکار کجایند؟ صالح گوید اسماعیل بن مهران این شعر را خواند:

گر نباشد عیب پستی گرد آن مال میشاید شمردش در جهان هر که میخواهد مدارا بایدش ور نه بفروشد که غم نفزایدش

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهترین خواسته چهار چیز است)

امام علی بن ابی طالب گفته: از پیامبر پرسیده شد بهترین خواسته کدام است؟ گفت: «کشتی که خداوندش آن را به دست خویش کشته و پرورش داده و هنگام درو کردن حق شرعی آن را پرداخته». سؤال شد پس از کشت کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «آنکه گوسفند دارد و خود آنها را در چراگاه می چراند و نماز می گزارد و زکات می دهد». سؤال شد پس از گوسفند کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «گاو که بامداد شیر می دهد شامگاه شیر می دهد». سؤال شد پس از گاو کدام خواسته بهتر است؟. گفت: «آن درختهای بلندی که در گل و لای بیخ دوانیده و خوراک روزهای خشکسالی را فراهم می کند». (مقصود از راسیات غالبا در عرف تازیان خرما بن است).

هر که خرما بن را فروشد نرخش چون خاکستر سر تیغ کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن وزیدن گیرد و آن را پراکنده کند، مگر آنکه به نرخش نخلستان دیگری بخرد». سؤال شد پس از خرما بن کدام خواسته بهتر است؟. پاسخی نداد. مردی گفت: پس اشتر چه شد که از آن نامی نمی برید؟.

گفت «بدبختی و دل سختی و اندوه در اشترداری ست، در بام و عصر از آبادانی دور رود و در بیابان به سر برد نیکی ندهد جز از آن سوی که بیمناک است مردم نابکار آن را از دست نگذارند».

صالح پور ابی حماد گفته: اسماعیل پور مهران برای من نقل کرد به سندی که به امام صادق می رسد که او از پدران خود از علی روایت کرده که پیامبر گفته: «گوسفند هر گاه روی آورد پیش آمد کار گوسفند دار است،

هر گاه پشت کند پیش آمد کار اوست، گاو هر گاه روی آور شود پیش آمد گاو دار است و هر گاه پشت کند زیان ویست اشتر مهار دیو است و چون روی آورد اشتر دار در پستی افتد. و هر گاه پشت نیز کند اشتر دارزیان کند و نیکی از آن نرسد جز از سویی که بیمناک است». سؤال شد ای پیامبر در این صورت چه کسی اشتر داری کند؟. گفت: «بدبختان نابکار کجایند؟». صالح گفته:

اسماعیل پور مهران در این باب شعری خواند: هر گاه خرده فرومایگی آن نباشد. باری خواسته یی ست که در جهان به آن ارزش قائل اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین ثروت چهار چیز است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا سؤال شد: کدام ثروت بهتر است؟ فرمود:

زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و شایسته اش نموده و بهنگام درو زکاه آن را پرداخته است عرض شد: پس از کشاورزی کدام ثروت بهتر است فرمود: گوسفند داری که خود گوسفندانش را در چراگاههای باران گیر میچراند و نماز میخواند و زکاه میدهد عرض شد پس از گوسفند کدام ثروت بهتر است؟ فرمود گاو که صبح و شام بصاحبش خیر میرساند و شیر میدهد عرض شد پس از گاو کدام دارائی بهتر است؟ فرمود درختانی که در گل استوار شده اند و در خشک سالان خوراک مردم را تأمین میکنند چه خوب چیزی است درخت خرما هر کس آن را بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قله بلندی باشد و در روز طوفانی تند بادی بر آن وزد مگر اینکه بجای آن درخت درخت دیگری بنشاند. عرض شد یا رسول اللّه پس از درخت خرما چه مالی بهتر است؟ حضرت سکوت فرمود مردی عرض کرد پس چرا در باره شتر چیزی نفرمودید؟

فرمود: بدبختی و بدخوئی و رنج و در بدری در شتر داری است که صبح و شام ادبار آورد و خیری ندهد مگر از آن سوی که شوم تر است مردمان بدبخت تبهکار از آن دست برندارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گوسفند داری اگر روآور شود که پیشرفت کار گوسفنددار است و اگر پشت کند باز پیشرفت دارد (و بهر حال زیانی برای صاحبش ندارد) و گاو داری اگر رو آور شود پیشرفت کار هست ولی اگر پشت کند ادبار برای صاحبش آورد و شترداری زمام شیاطین گرفتن است چون رو آور شود ادبار آورد و چون پشت کند ادبار

آورد (و بهر حال جز زیان برای صاحبش ندارد) و خیری ندهد مگر از آن سوی که شوم تر است عرض شد یا رسول اللّه اگر چنین است چه کسی شترداری میکند؟ فرمود:

بدبختان بدکار کجا رفته اند آنان هستند که شترداری کنند صالح گوید: اسماعیل بن مهران شعری بدین مضمون انشاد کرد شتر جزو اموال و ثروت دنیا است ولی باعث پستی و زبونی است هر کس بخواهد به پستی میسازد و هر که بخواهد آن را میفروشد و متاع دیگری تهیه میکند.

شرح: مقصود از (جانب شوم تر) طرف چپ است لذا بدست چپ در لسان عرب شئومی گفته می شود و این در شتر از آن رو است که دوشیدن شیرش و سوارشدنش باید از طرف چپ انجام بگیرد و احتمال میرود اشاره باشد بروایت

ابوالها خیر من البانها

****ترجمه جعفری: (بهترین مال ها چهار چیز است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحب آن، آن را بکارد و اصلاح کند و روز درو کردن حق آن را (که زکات است) بدهد. گفته شد: پس از زراعت کدام مال بهتر است؟ فرمود: مردی که گوسفندی دارد و آنها را به چراگاه هایی که باران باریده ببرد و نماز بخواند و زکات بدهد. گفته شد: پس از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاو که صبح و شام سود بدهد. گفته شد: پس از گاو کدام مال بهتر است؟ فرمود: درختان خرما که ریشه در خاک دارد و در خشکسالی غذا می دهد.

درخت خرما چه چیز خوبی است، هر کس آن را بفروشد قیمت آن مانند خاکستری بالای بلندی است که در یک روز طولانی باد سختی بر آن بوزد، مگر اینکه درختان دیگری را جایگزین کند. گفته شد: یا رسول اللّه پس از درخت خرما کدام مال بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شد. مردی گفت: پس شتر کجا قرار دارد؟ فرمود: در آن بدبختی و جفا و رنج و دوری از خانه است، صبح و شام پشت می کند (از وطن دور می شود) و خیر آن جز از جانب چپش نمی رسد (شیر شتر از طرف چپ دوشیده می شود و آن را شوم می دانند) مردمان بدبخت و فاجر آن را از دست ندهند.

عمرو بن ابی المقدام از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گوسفند اگر رو آورد، رو می آورد (سود می دهد) و اگر پشت کند باز رو می آورد و گاو اگر رو آورد، روی می آورد و اگر پشت کند، پشت می کند (ضرر رساند) و شتر طرف شیطان است اگر رو کند، پشت می کند (ضرر رساند) و اگر پشت کند باز پشت می کند (ضرر می رساند) و خیر آن (شیر آن) تنها از طرف چپ آن (که شوم است) می رسد. گفته شد: یا رسول اللّٰه، بعد از این چه کسی آن را نگه می دارد؟ فرمود: بدبخت های فاجر کجایند؟

صالح می گوید: اسماعیل بن مهران در باره شتر چنین سروده است:

اگر به نرمی رفتن در اطراف شتر نبود می شد که آن را مال به حساب آورد، پس هر کس بخواهد با آن مدارا کند و هر کس بخواهد آن را بفروشد.

أربع صلوات یصلیها الرجل فی کل ساعه

«107»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السَّلام أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ یُصَلِّیهَا الرَّجُلُ فِی کُلِّ سَاعَهٍ صَلَاهُ فَاتِحَهِ الْکِتَابِ وَ صَلَاهُ الْکُسُوفِ وَ الصَّلَاهُ عَلَی الْمَیِّتِ هَؤُلَاءِ یُصَلِّیهِنَّ الرَّجُلُ فِی السَّاعَاتِ کُلِّهَا.

*ترجمه کمره ای: (چهار نماز را در هر وقت می توان خواند)

امام پنجم فرمود چهار نمازند که در هر ساعت می توان خواند نماز قضا، دو رکعت نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز میت، اینها نمازهائیند که وقت شبانه روزی ندارند، هر وقت شب و روز سبب آن ها موجود شد میتوان آن ها را خواند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار نماز است که هر گاه توان گزارد)

امام محمد باقر گفته: «چهار نماز است که هر گاه توان گزارد: نماز قضا، دوگانه نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز مرده، اینها نمازهایی ست که

زمان معین ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار نماز است که در هر ساعت می توان خواند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چهار نماز است که شخص می تواند در همه وقت بخواند نماز قضا که هر وقت بیادت آمد میتوانی بخوانی و دو رکعت نماز طواف واجب و نماز گرفته شدن خورشید و نماز میت این نمازها را در همه وقت میتوان خواند. (شرح-) مقصود این است که این نمازها وقت معینی از شبانه روز ندارند و هر وقت سبب آنها موجود شد باید خوانده شود.

****ترجمه جعفری: (چهار نماز است که در هر زمانی می توان خواند)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار نماز است که شخص در هر زمانی می تواند آنها را بخواند: نمازی که به قضا رفته هر وقت به یادت آمد بخوان و نماز طواف واجب و نماز آیات و نماز میت، این ها نمازهایی هستند که انسان در تمام ساعات می تواند بخواند.

القضاه أربعه

«108»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الْقُضَاةُ أَرْبَعَةٌ قَاضٍ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ قَاضٍ قَضَى بِالْبَاطِلِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ بَاطِلٌ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ قَاضٍ قَضَى بِالْبَاطِلِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ بَاطِلٌ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ قَاضٍ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ.

*ترجمه کمره ای: (قاضی چهار قسم است)

امام ششم فرمود قاضیان چهارند آنکه ندانسته حکم حق می دهد در دوزخ است آنکه ندانسته حکم باطل میدهد در دوزخ است آنکه دانسته حکم باطل می دهد در دوزخ است، آنکه دانسته حکم بحق می دهد همان ببهشت میرود.

شرح: مقصود اینست که باید شخص قاضی مجتهد و عادل باشد که حکم را درست بفهمد و صادر کند اگر ندانسته قضاوت کند مسئول است اگر چه موافق حق هم باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (داوران چهار گونه اند)

امام صادق گفته: داوران چهار گروه اند: آنکه ندانسته داوری حق کرده در دوزخ است، آنکه ندانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری به حق کرده در بهشت است».

***ترجمه فهری زنجانی: (قاضیان چهار قسمند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: قضاوت کنندگان چهار قسمند آنکه ندانسته حکم به حق میدهد در آتش است و آنکه ندانسته حکم باطل میدهد از اهل آتش است و آنکه ندانسته حکم باطل میدهد در آتش است و آنکه دانسته حکم حق میدهد اهل بهشت است.

شرح: مقصود این است که قاضی یا میداند که حکم اش بر حق است و یا میداند که حکمش بر باطل است و یا نمیداند که حکمش حق است یا باطل و فقط در صورتی که میداند بحق حکم میکند مسئول نیست اما در صورت دیگر مسئول است حتی در صورتی که با تردید بحکم تصادفا جانب حق را گرفته باشد

****ترجمه جعفری: (قاضی ها چهار دسته اند)

محمد بن ابی عمیر با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

قاضی ها چهار دسته اند: یکی آن قاضی است که قضاوت به حق کرده ولی نمی داند که آن حق است، او در آتش است و دیگری کسی است که قضاوت به باطل کرده ولی نمی داند که آن باطل است، او نیز در آتش است، و دیگری کسی است که قضاوت به باطل کرده و می داند که باطل است، او نیز در آتش است، و دیگری کسی است که قضاوت به حق کرده و می داند که آن حق است، او در بهشت است.

«109»- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی .

1- الاعنان: النواحی. کانه قال: انها لکثره آفاتها کأنّها من نواحی الشیطان فی أخلاقها و طبائعها. (النهایه).

الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ مَنِ الَّذِی أَجْبَرُ عَلَيْهِ وَ تَلْزَمُنِی نَفَقَتُهُ قَالَ الْوَالِدَانِ وَ الْوَلَدُ وَ الزَّوْجَهُ.

*ترجمه کمره ای: (مرد باید هزینه زندگی چهار کس را بدهد)

حریز گوید از امام ششم پرسیدم چه کسانند که بخرج آن ها وادار میشوم و هزینه آنان گردن گیر منست؟ فرمود پدر و مادر و فرزند و زن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مرد را وامی دارند تا هزینه چهار کس را بپردازد)

حریز گفته: از امام صادق پرسیدم چه کسانی هستند که به هزینه ایشان وادار می گردم. و مجبور هستم که بپردازم؟. گفت: «پدر و مادر و فرزند و همسر».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد باید هزینه چهار نفر را بحکم اجبار پرداخت نماید)

حریز گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: کسی که مجبور هستم و باید هزینه اش را بپردازم کیست؟ فرمود پدر و مادر و فرزند و همسر.

****ترجمه جعفری: (مرد به دادن هزینه چهار نفر مجبور است)

حریز نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چه کسانی هستند که من باید هزینه زندگی آنها را بپردازم؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و همسر.

ملوک الأنبیاء فی الأرض أربعه

«110»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السَّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثِ الْأَنْبِيَاءَ مُلُوكاً فِی الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعَهً بَعْدَ نُوحٍ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ اسْمُهُ عَيَّاشٌ وَ دَاوُدُ وَ سُلَيْمَانُ وَ يُوسُفُ علیهم السّلام فَأَمَّا عَيَّاشٌ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ أَمَّا دَاوُدُ فَمَلَكَ مَا بَيْنَ الشَّامَاتِ إِلَى بِلَادِ

إِصْطَخْرَ وَ كَذَلِکَ كَانَ مُلْکُ سُلَيْمَانَ وَ أَمَّا يُوسُفُ فَمَلَکَ مِصْرَ وَ بَرَارِيَهَا وَ لَمْ يُجَاوِزْهَا إِلَى غَيْرِهَا.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه جاء هذا الخبر هكذا و الصحيح الذى أعتقده فى ذى القرنين أنه لم يكن نبيا و إنما كان عبدا صالحا أحب الله فأحبه الله و نصح لله فنصحه الله قال أمير المؤمنين عليه السّلام و فيكم مثله و ذو القرنين مَلِکٌ مبعوث و ليس برسول و لا نبى كما كان طالوت مَلِكاً قال الله عز و جل وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً و قد يجوز أن يذكر فى جمله الأنبياء من ليس بنبى كما يجوز أن يذكر فى جمله الملائكه من ليس بِمَلَكٍ قال الله عز و جل ثناؤه وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِ

*ترجمه کمره ای: (پیغمبرانی که در روی زمین پادشاه بودند چهارند)

امام پنجم فرمود خدا پیغمبری بعد از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد مگر چهار کس: ذو القرنین که نامش عیاش است، داود، سلیمان و یوسف علیهم السّلام عیاش پادشاه میان خاور تا باختر بود، داود پادشاه میان شامات تا شهرهای اصطخر شیراز بود، سلیمان هم همین اندازه کشور داشت ولی یوسف پادشاه مصر و بیابان های آن بود و مرزش بجاهای دیگر نگذشت.

مصنف این کتاب گوید این خبر چنین رسیده است ولی آنچه درست است و من بدان عقیده مندم در باره ذو القرنین اینست که ذو القرنین پیغمبر نبوده همانا بنده شایسته ای بوده که خدا را دوست داشته و خدا هم او را دوست داشته و برای خدا کار کرده خدا هم او را یاری کرده، امیر المؤمنین فرمود در میان شما هم مانند ذو القرنین هست (مقصودش خودش بوده) ذو القرنین از جانب خدا بپادشاهی بر انگیخته شده بود چنانچه طالوت از جانب خدا پادشاه شده بود و خدا فرماید، پیغمبرشان بآنان گفت خدا طالوت را برای شما بپادشاهی برانگیخته و روا باشد که نام ذو القرنین در شماره پیغمبران برده شود چون همانند آنان بوده اگر چه پیغمبر نبوده چنانچه رواست کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برده شود، خدا فرماید که بفرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبرانی که پادشاه بودند چهار تن اند)

امام محمد باقر گفته: «خدای پیامبری پس از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد جز چهار تن: ذو القرنین که نامش عیاش است، داود، سلیمان و یوسف، عیاش پادشاه خاور تا باختر بود، داود در شامات تا شهرهای اصطخر فارس بود.

سلیمان نیز همین اندازه کشور داشته، لیک یوسف پادشاهی وی مصر و بیابانهای آن بود و حدود کشورش به جاهای دیگر نرسید».

مؤلف کتاب صدوق گفته: این خبر چنین رسیده، لیک آنچه درست است و من بدان ایمان دارم ذو القرنین پیامبر نبوده بلکه بنده شایسته یی بود که خدا را دوست داشت و خدا نیز وی را دوست داشت.

و برای خدا کار کرد خدا نیز او را یاری کرد. امیر المؤمنین گفته: در میان شما نیز مانند ذو القرنین هست.

ذو القرنین از سوی خدا به پادشاهی رسید چنان که طالوت از سوی خدا پادشاه شد و خدا در قرآن گفته: «پیامبر آنان به ایشان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی برانگیخت» و شاید مناسب باشد که ذو القرنین را در عداد پیامبران نام برند. چون مانند ایشان بوده اگر چه پیامبر نباشد، چنان که جائز است کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برد. خدا گفته: «به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه نماز بردند جز دیو که از پریان بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبرانی که پادشاهان روی زمین بودند چهار نفرند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای تعالی پیغمبری نفرستاده که پادشاهی کند مگر چهار نفر که همه پس از نوح مبعوث شده اند ذو القرنین که نامش عیاش بود و داود و سلیمان و یوسف اما عیاش که پادشاه میان مشرق تا مغرب بود و اما داود پادشاه میان شامات تا شهرهای اصطخر فارس گردید و کشور سلیمان نیز همین اندازه بود.

اما یوسف پادشاه مصر و صحراهای مصر گردید و از آن حدود تجاوز نکرد.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید: این خبر چنین است که گفته شد ولی آنچه صحیح است و من در باره ذو القرنین معتقدم این است که پیغمبر نبوده و فقط بنده شایسته ای بوده است که خدای را دوست

میداشته و خدا نیز او را دوست داشته است او در راه خدا خیرخواه بوده است خدای نیز خیر خواه او گشته که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مانند ذو القرنین در میان شما نیز هست و ذو القرنین پادشاهی بوده از طرف خداوند نه رسول بوده و نه نبی همانند طالوت که خداوند فرماید (پیغمبرشان بآنان گفت که خداوند طالوت را برای پادشاهی در میان شما برانگیخته) و گاهی روا باشد که در شمار پیغمبران نام کسی که پیغمبر نباشد برده شود چنانچه روا است در شمار فرشتگان از کسی که فرشته نیست نام برده شود خدای عز و جل ثنائه فرماید: هنگامی که بفرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید همگی سجده کردند بجز ابلیس که از طایفه جن بود.

****ترجمه جعفری: (پیامبرانی که در زمین، پادشاه بودند چهار نفرند)

هشام بن سالم از کسی و او از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند پیامبران را در زمین پادشاهان، قرار نداد مگر چهار نفر را که پس از نوح آمدند: ذو القرنین که نام او عیّاش بود و داود و سلیمان و یوسف. عیّاش میان شرق و مغرب پادشاهی کرد و داود میان شامات تا بلاد استخر پادشاهی کرد، پادشاهی سلیمان هم در همان منطقه بود، و یوسف در مصر و صحراهای آن پادشاهی کرد و از آن فراتر نرفت.

مصنف این کتاب می گوید: این خبر به همین صورت نقل شد، ولی آنچه صحیح است و من در باره ذو القرنین به آن عقیده دارم، این است که او پیامبر نبود ولی بنده صالحی بود که خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت و او در راه خدا نصیحت کرد و خدا هم او را نصیحت نمود. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در میان شما هم مانند ذو القرنین وجود دارد (منظور آن حضرت خودش بود) و ذو القرنین پادشاهی برانگیخته بود ولی رسول و نبی نبود، همان گونه که طالوت پادشاه بود، خداوند می فرماید: «پیامبر آنها به آنها گفت: همانا خداوند برای شما طالوت را پادشاه قرار داده است».

گاهی جایز می شود که کسی پیامبر نیست نام او در میان پیامبران ذکر شود، همان گونه گاهی کسی که فرشته نیست نام او در میان فرشتگان ذکر می شود، خداوند می فرماید: «هنگامی که به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنند، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود.»

«111»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السّلام قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی الشَّمْسِ أَرْبَعُ خِصَالٍ تُغَيِّرُ اللَّوْنَ وَ تُنَتِّنُ الرِّيحَ وَ تُخْلِقُ الثِّيَابَ وَ تُورِثُ الدَّاءَ.

*ترجمه کمره ای: (در آفتاب چهار خصلت است)

رسول خدا فرمود در آفتاب چهار خصلت است. رنگ را دیگرگون کند و بوی را گند کند و جامه را کهنه کند و درد پدید آرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در آفتاب چهار چیز است)

پیامبر گفته: «در آفتاب چهار چیز است: رنگ را بگرداند و بوی را گندیده کند و جامه را کهنه و درد پدید آورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (در آفتاب چهار خاصیت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آفتاب چهار خاصیت است رنگ را دگرگون سازد و بوی بد ایجاد نماید و جامه ها را می پوساند و بیماری آورد.

****ترجمه جعفری: (در آفتاب چهار خصلت است)

موسی بن ابراهیم مروزی از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آفتاب چهار خصلت است: رنگ را تغییر می دهد و بوی بد ایجاد می کند و لباس را کهنه می سازد و دردآور است.

الدواء أربعه

«112»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الدَّوَاءُ أَرْبَعَةٌ الْحِجَامَةُ وَ السَّعُوطُ (1) وَ الْحُقْنَةُ وَ الْقَيْ ءُ.

*ترجمه کمره ای: (دواء چهار است)

امام ششم فرمود دواء چهار است حجامت، سعوطی که در بینی میکنید، اماله کردن، قی نمودن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دارو چهار چیز است)

امام صادق گفته: «دارو چهار چیز است، خون گرفتن، به بینی کشیدن، اماله کردن، قی نمودن».

***ترجمه فهری زنجانی: (درمان چهارگانه)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار درمان است: خون گرفتن با حجامت، و سعوطی که در بینی ریخته می شود، و اماله کردن، و قی نمودن.

****ترجمه جعفری: (درمان چهارتاست)

حفص بن بختری از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: درمان چهارتاست: حجامت و بخور دادن و اماله کردن و قیّ کردن.

أربعه یعدلن الطبائع

«113»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّیَّارِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَیْبٍ النَّیْسَابُورِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْتَدِی یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ یُعَدِّلْنَ الطَّبَائِعَ الرُّمَّانُ السُّورَانِیِّ وَ الْبُسْرُ الْمَطْبُوخُ وَ الْبَنَفْسَجُ وَ الْهِنْدَبَاءُ (2).

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز است که مزاج را معتدل کند)

امام ششم فرمود چهار چیز مزاج را معتدل کنند انار شامی، غوره خرمای پخته، بنفشه، کاسنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز است که مزاج را میانه کند)

امام صادق گفته: «چهار چیز مزاج را میانه کند: انار شامی، غوره خرمای پخته، بنفشه، کاسنی».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز مزاج را معتدل میسازد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز مزاج را معتدل سازد انار سورانی خرمای نارس پخته و بنفشه و کاسنی.

شرح: سورانی نسبت اش به سوری است (بر وزن طوبی) محلی است در عراق مؤید این معنی روایتی است از امام صادق علیه السّلام که فرموده اگر من در عراق بودم هر روز یک دانه انار سورانی میخوردم و یک بار آب تنی در آب فرات میکردم.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز مزاج را نرم می کند)

عبد العزیز بن مهتدی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که چهار چیز مزاج را نرم می کند: انار شامی و غوره خرما و بنفشه و کاسنی.

فی الکراث أربع خصال

«114»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمَدَانِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عِيسَى عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام عَنِ الْكُرَّاثِ (3) فَقَالَ كُلْهُ فَإِنَّ فِيهِ أَرْبَعَ خِصَالٍ يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ (4) وَ يَطْرُدُ الرِّيَاحَ وَ يَقْطَعُ الْبَوَاسِيرَ وَ هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ .

1- فی القاموس: سعطه الدواء کمنعه و نصره و أسعطه إیّاه سعطه واحده و اسعاطه واحده: أدخله فی أنفه فاستعط. و السعوط- کصبور- ذلک الدواء.
2- البسر- بالضم- التمر إذا لون و لم ینضج و الواحده بسره، و یقال له بالفارسیه (غوره خرما). و الهندبا: بقل معروف و هو ما یقال له بالفارسیه (کاسنی).
3- یعنی تره.
4- أی ریح الفم.

لِمَنْ أَدْمَنَ عَلَيْهِ (1).

*ترجمه کمره ای: (در تره چهار خصلت است)

در باره تره از امام ششم پرسش شد، فرمود تره بخور که در آن چهار خصلت است، دهن را خوش بو کند بادها را براند، بواسیر را علاج کند و کسی که بر آن مداومت کند از خوره در امان باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تره چهار سود دارد)

در باره تره از امام صادق پرسیدند، گفت: «تره بخور که در آن چهار چیز است: دهان را خوش بو کند، بادها را براند، بواسیر را درمان سازد، و آنکه همیشه از آن خورد از خوره در امان باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (تره را چهار خاصیت است)

فرات بن احنف گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره تره سؤال شد فرمود: تره بخور که آن را چهار خاصیت است دهان را خوش بو سازد بادها را از بدن بیرون کند خون بواسیر را به بندد و آنکه بخوردنش مداومت کند از بیماری خوره در امان خواهد بود.

****ترجمه جعفری: (در تره چهار خصلت است)

فرات بن احنف نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام در باره تره پرسیده شد، فرمود: آن را بخور که در آن چهار خصلت است: دهان را خوشبو و بادها را دفع و بواسیر را قطع می کند و آن برای کسی که مداومت کند امان از جذام است.

علامات الدم أربع

«115»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالَ: عَلَامَاتُ الدَّمِ أَرْبَعٌ الْحِکَّهُ وَ الْبَثْرَهُ (2) وَ النُّعَاسُ وَ الدَّوَرَانُ.

*ترجمه کمره ای: (نشانه فشار خون چهار است)

خارش تن، شری در پوست بدن، چرت گرفتن و گیجی سر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نشان فشار خون چهار چیز است)

از امام رضا روایت شده که گفت: «نشانه های فشار خون چهار چیز است خارش تن، ستری در پوست بدن. خواب گرفتن و گیجی سر».

***ترجمه فهری زنجانی: (نشانه زیادی خون چهار چیز است)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: نشانه زیادی خون چهار چیز است، خارش تن و جوشهای جلدی و خواب آلود بودن و سرگیجه.

****ترجمه جعفری: (نشانه های خون چهارتاست)

یونس بن عبد الرحمن از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نشانه های خون چهار چیز است: خارش بدن، جوش درآمدن در پوست، چرت رفتن و سرگیجه.

أربعه أنهار من الجنه

«116»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَرْبَعَهُ أَنْهَارٍ مِنَ الْجَنَّهِ الْفُرَاتُ وَ النِّیلُ وَ سَیْحَانُ وَ جَیْحَانُ فَالْفُرَاتُ الْمَاءُ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ النِّیلُ الْعَسَلُ وَ سَیْحَانُ الْخَمْرُ وَ جَیْحَانُ اللَّبَنُ.

*ترجمه کمره ای: (چهار نهر از بهشتند)

رسول خدا فرمود چهار نهر از بهشتند، فرات، نیل، سیحون جیحون، فرات در دنیا و آخرت آب گواراست، نیل نهر عسل بهشت است، سیحون نهر می است، جیحون نهر شیر است.

شرح: منظور اینست که نهرهای بهشت هم باین چهار نام نامیده شوند، ولی آنچه در آن ها روان است علاوه بر آب شیرین و گوارا که در فرات است می و عسل و شیر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار رود از بهشت است)

فرات، نیل. سیحون، جیحون. فرات در جهان و جاویدان آب گواراست. نیل رود انگبین است، سیحون رود باده است، جیحون رود شیر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار نهر بهشتی است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نهر از بهشت است: فرات و نیل و سیحان و جیحان فرات در دنیا و آخرت آب است و نیل نهر عسل است و سیحان نهر شراب است و جیحان نهر شیر.

شرح: چون از همه نعم بهشتی صورتی در این عالم است بنا بر این شاید مقصود این باشد که صورت معنوی این نهرها در بهشت نهرهائی است که در روایت تعیین شده است.

****ترجمه جعفری: (چهار رودخانه از بهشت است)

عیسی بن عبد اللَّه هاشمی از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار رودخانه از بهشت است: فرات و نیل و سیحون و جیحون. فرات در دنیا و آخرت آب است و نیل عسل و سیحون شراب و جیحون شیر است.

النهی عن أربع کنی

«117»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام أَنَّ النَّبِيَّ صلّى الله علیه و آله نَهَى عَنْ أَرْبَعِ كُنًى عَنْ أَبِي عِيسَى وَ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ وَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ وَ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ إِذَا كَانَ الِاسْمُ مُحَمَّداً.

*ترجمه کمره ای: (از چهار کنیه غدقن شده)

امام یکم گوید پیغمبر از چهار کنیه غدقن کرد، ابی عیسی ابی الحکم، ابی مالک، ابو القاسم، برای کسی که نامش محمد باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از چهار کنیه منع شده)

امام علی بن ابی طالب گفت: پیامبر از چهار کنیه منع کرده: ابو عیسی، ابو الحکم، ابو مالک، ابو القاسم. هر گاه نام کسی محمد باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار کنیه غدقن شده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر از چهار کنیه نهی فرموده است ابی عیسی و ابی الحکم و ابی مالک و از کنیه ابو القاسم اگر نامش محمد باشد.

****ترجمه جعفری: (از چهار کنیه نهی شده است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش، از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چهار کنیه نهی کرد: ابو عیسی و ابو الحکم و ابو مالک و نیز ابو القاسم اگر نام شخص محمد باشد.

خیر الأسماء أربعه و شر الأسماء أربعه

«118»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ .

1- أی داوم علی أکله و أکثر منه.
2- الحکه- بکسر الحاء و شدّ الکاف- علة توجب الحکاک کالجرب و یقال له بالفارسیه (خارش). و البثر: خراج صغیر، الواحده بثره.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله عَلَی مِنْبَرِهِ أَلَا إِنَّ خَيْرَ الْأَسْمَاءِ عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ حَارِثَةُ وَ هَمَّامٌ وَ شَرَّ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مُرَّةُ وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ.

*ترجمه کمره ای: (بهترین نامها چهار است و بدترین نامها چهار)

پیغمبر بالای منبر خود فرمود هلا بهترین نامها عبد اللَّه- عبد الرحمن حارثه و همام است، بدترین نامها ضرار، مره، حرب و ظالم است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهترین نامها و بدترین نامها)

پیامبر بالای منبر خود گفت آگاه باشید:

بهترین نامها: عبد اللَّه. عبد الرحمن، حارثه، همامست. بدترین نامها: ضرار. مره. حرب، ظالم است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین نامها چهار و بدترین نامها چهار است)

امام باقر علیه السّلام فرماید: رسول خدا بر فراز منبر فرمود: آگاه باشید بهترین نامها عبد اللَّه است و عبد الرحمن و حارثه و همام و بدترین نامها ضرار است و مره و حرب و ظالم.

****ترجمه جعفری: (بهترین نام ها چهار نام و بدترین آنها چهار نام است)

جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا بالای منبرش فرمود: آگاه باشید که بهترین نام ها چهار نام است: عبد اللَّه و عبد الرحمن و حارثه و همّام و بدترین نام ها چهار نام است: ضرار و مرّه و حرب و ظالم. (ملاک در خوبی و بدی نام ها مفهوم آن است چهار نام اولی معناهای خوبی دارند و چهار نام بعدی معناهای بدی دارند که به ترتیب عبارتند از: زیان آور و تلخ و جنگ و ستمگر.)

النهی عن أربعه أشیاء و عن أربعه ظروف

«119»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الشِّطْرَنْجِ وَ النَّرْدِ قَالَ لَا تَقْرَبُوهُمَا قُلْتُ فَالْغِنَاءُ قَالَ لَا خَيْرَ فِيهِ لَا تَفْعَلُوا قُلْتُ فَالنَّبِيذُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ قُلْتُ فَالظُّرُوفُ الَّتِي تُصْنَعُ فِيهَا قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله عَنِ الدَّبَّاءِ وَ الْمُزَفَّتِ وَ الْحَنْتَمِ وَ النَّقِيرِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ الدَّبَّاءُ الْقَرْعُ وَ الْمُزَفَّتُ الدِّنَانُ وَ الْحَنْتَمُ جِرَارُ الْأَرْزَنِ وَ النَّقِيرُ خَشَبَةٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْقُرُونَهَا حَتَّى يَصِيرَ لَهَا أَجْوَافٌ يَنْبِذُونَ فِيهَا وَ قِيلَ إِنَّ الْحَنْتَمَ الْجِرَارُ الْخُضْرُ.

*ترجمه کمره ای: (از چهار چیز و از چهار ظرف غدقن شده است)

ابی ربیع شامی گوید از امام ششم پرسش شد از شطرنج و نرد، فرمود نزدیک آن ها نشوید گفتم سرود چطور؟ فرمود خوبی ندارد، نکنید گفتم می خرما چطور؟ فرمود رسول خدا از هر مست کننده ای غدقن کرده هر مست کننده ای حرامست گفتم ظرفهائی که می در آن ها ساخته می شود چطور است، فرمود رسول خدا از چهار قسم آن ها غدقن کرده، از دبا و مزفت و حنتم و نقیر گفتم اینها چه باشد فرمود دباء پوست کدو است و مزقت خمره سفالین و حنتم کوزه های کبود رنگ است و نقیر ظرف چوبی است که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان تهی میشد و در آن خرما میریختند و بعضی گفته اند که حنتم کوزه سبز رنگ است،

شرح: ظاهرا مقصود اینست که چون این ظرفها را برای ساختن نبیذ بکار بردند دیگر نمیشود تطهیر کرد برای آنکه می در جوف آن ها سرایت کرده و باید آن ها را دور انداخت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از چهار چیز و از چهار ظرف منع شده)

ابو ربیع گفته: «از امام صادق پرسیدند از شطرنج و نرد گفت: به آنها نزدیک مشوید. گفتم: سرود چگونه است؟. گفت: خوب نیست، گفتم: باده خرما چگونه است؟. گفت: پیامبر از هر مست کننده یی منع کرده. هر مست کننده یی جائز نیست. از دباء و مزفت و حنتم و نقیر پرسیدم. گفت: دباء پوست کدو است و مزفت خمره سفالین و حنتم کوزه های کبود رنگ است و نفیر ظرف چوبی ست که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان

تهی می شد و در آن خرما می ریختند برخی گفته اند که کوزه سبز رنگی بوده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (از چهار چیز و چهار ظرف نهی شده است)

ابی الربیع شامی گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره شطرنج و نرد سؤال شد فرمود: باین دو نزدیک مشو گفتم ساز و آواز چطور؟ فرمود: هیچ خوبی ندارد نکنید گفتم: شراب خرما چطور؟ فرمود:

رسول خدا نهی فرمود از هر مست کننده ای و هر چه مستی آورد حرام است گفتم: ظرفهائی که در آن شراب می سازند چطور؟ فرمود: رسول خدا از دباء و مزفت و حنتم و نقیر نهی فرموده است گفتم معنای این نامها چیست فرمود: دباء یعنی ظرفی از کدو و مزفت یعنی خم های قیر اندود و حنتم بمعنای سبوهای چوبین مخصوصی است و نقیر هم نام ظرف چوبین است که مردم دوران جاهلیت آن از میان میتراشیدند تا میان تهی میشد و خرما در آن می ریختند و گفته شده است که حنتم بمعنای کوزه های سبز رنگ است.

****ترجمه جعفری: (نهی از چهار چیز و چهار ظرف)

ابو ربیع شامی نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام راجع به بازی نرد و شطرنج پرسیده شد، فرمود: به آنها نزدیک نشوید، گفتم: آوازخوانی چطور؟ فرمود: در آن خیری نیست، نکنید، گفتم شراب خرما چطور؟ فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هر مست کننده ای نهی کرده و هر مست کننده ای حرام است. گفتم: ظرف هایی که در آن شراب ساخته می شود چطور؟ فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از «دبّاء» و «مزفّت» و «حنتم» و «نقیر» نهی کرده است، گفتم: آنها کدامند؟ فرمود: «دبّاء» پوست کدو و «مزفّت» خمره بزرگ و «حنتم» سبوی چوبین و «نقیر» چوبی بود که در جاهلیت داخل آن را درمی آوردند و در آن شراب خرما می ریختند. گفته شده که «حنتم» سبوی سبز است.

الأمر بدفن أربعه أشياء

«120»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ

بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السَّلام قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ بِدَفْنِ أَرْبَعَةٍ الشَّعْرِ وَ السِّنِّ وَ الظُّفُرِ وَ الدَّمِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز را باید زیر خاک کرد)

امام یکم فرمود رسول خدا بما دستور داد که چهار چیز را خاک کنیم مو، دندان، ناخن، خون.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دستور پوشانیدن چهار چیز داده شده)

جناب علی گفته: پیامبر به ما فرمان داد که چهار چیز را زیر خاک نهان سازیم: موی، دندان، ناخن، خون.

***ترجمه فهری زنجانی: (دستور زیر خاک کردن چهار چیز)

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا بما دستور داد که چهار چیز را زیر خاک کنیم موی و دندان و ناخن و خون.

****ترجمه جعفری: (به دفن کردن چهار چیز امر شده است)

عبد اللَّه بن حسین بن زید بن علی بن الحسین از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را به دفن کردن چهار چیز فرمان داده است: مو و دندان و ناخن و خون.

أربع خصال من أخلاق الأنبياء

«121»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: إِنَّ الصَّبْرَ وَ الْبِرَّ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت خوی پیغمبرانست)

امام ششم فرمود صبر و نیکی و حلم و خوش خلقی از روش پیغمبرانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز خوی پیامبران است)

امام صادق گفته: «شکیبایی، نیکی، بردباری و خوش خویی از روش پیامبران است».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت از اخلاق پیغمبران است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا شکیبائی و نیکوکاری و بدباری و خوشروئی از جمله اخلاق پیغمبران است.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت از اخلاق پیامبران است)

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شکیبایی و نیکوکاری و بردباری و خوش اخلاقی از اخلاق پیامبران است.

أربعه یجب علیهم التمام فی سفر کانوا أو فی حضر

«122»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْکُمَیْدَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ یَجِبُ عَلَیْهِمُ التَّمَامُ فِی سَفَرٍ کَانُوا أَوْ فِی حَضَرٍ اَلْمُکَارِی وَ الْکَرِیُّ وَ الْأَشْتَقَانُ وَ الرَّاعِی لِأَنَّهُ عَمَلُهُمْ.

قال مصنف هذا الکتاب الأشتقان البرید

*ترجمه کمره ای: (بچهار کس واجب است نماز را در سفر و حضر تمام بخوانند)

امام پنجم فرمود بر چهار کس واجبست نماز را تمام بخوانند چه در سفر باشند چه در وطن، چهارپادار که کارش کرایه دادن چهار پا است، کسی که کارش کرایه کشی است و چاپارچی و چوپان بیابان گرد چون که کارشان سفر است، مصنف این کتاب گوید اشتقان چاپار است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار تن نماز را در سفر و حضر باید تمام گزارند)

امام محمد باقر گفته:

«بر چهار تن واجب است نماز را چه در سفر و چه در حضر تمام گزارند: چهار پا دار که کار وی کرایه دادن چهار پایان است. امروزه رانندگان مسافربری، آنکه کارش کرایه کشی ست و چاپاری یعنی پیکی و چوپان بیابان گرد که کارش سفر است؛ مؤلف صدوق گفته: اشتقان به معنی چاپار آمده است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بر چهار کس تمام خواندن نماز واجب است چه مسافر باشند چه حاضر)

امام باقر علیه السّلام فرمود: بر چهار کس تمام خواندن نماز واجب است چه مسافر باشد چه حاضر آنکه چهار پا کرایه میدهد و آنکه خود را برای مسافرت بدیگران کرایه میدهد و پست چی و چوپان.

(مصنف) این کتاب گوید که اشتقان بمعنای پست چی است.

****ترجمه جعفری: (چهار کس باید نماز خود را چه در سفر و چه در حضر تمام بخوانند)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار کس باید نماز خود را چه در سفر و چه در حضر تمام بخوانند: چارپادار و کرایه دهنده مرکب (که خود همراه آن می رود) مأمور رساندن نامه ها و چوپان. (این ها کثیر السفرند و شغلشان سفر کردن است)

من مخزون علم الله عز و جل الإتمام فی أربعه مواطن

«123»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ:

مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْإِتْمَامُ فِي أَرْبَعَهِ مَوَاطِنَ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ صلّی الله علیه و آله وَ حَرَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام (1) وَ حَرَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السّلام.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه یعنی أن ینوی الإنسان فی حرمهم علیهم السّلام مقام عشره أیام و یتم و لا ینوی مقام دون عشره أیام فیقصر (2) و لیس ما یقوله غیر أهل الاستبصار بشی ء أنه یتم فی هذه المواضع علی کل حال

*ترجمه کمره ای: (نماز تمام خواندن در چهار جا از گنجینه دانش خدا است)

امام ششم فرمود از گنجینه دانش خدا تمام خواندن نماز است در چهار جا، در حرم خدای عز و جل که مسجد الحرام مکه است، در حرم رسول خدا که مسجد مدینه است و در حرم امیر المؤمنین که مسجد کوفه است و در حرم حضرت امام حسین در کربلا.

مصنف این کتاب گوید مقصود اینست که شخص مسافر در این چهار جا قصد ده روز نماید و نماز خود را تمام بخواند تا حق آن ها را ادا کرده باشد نه آنکه بدون قصد ده روز هم نماز را تمام بخواند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز تمام گزاردن در چهار مکان از دانش نهفته خداست !)

امام صادق گفته: «از دانش نهفته خدا تمام گزاردن نماز است، در چهار جا: در حرم خدای که مسجد الحرام در مکه باشد، در حرم پیامبر که مسجد مدینه است، و در حرم امیر المؤمنین که نجف باشد؛ (بنا بر برخی کوفه است). و در حرم امام حسین در کربلا».

مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصد این است که آنکه مسافر در این چهار جا بوده است. روزه بدارد و نماز خود را تمام بگزارد، تا حق آنها را ادا کرده باشد نه بدون قصد و اراده ده روز نماز را مگذارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (از اسرار نهانی در گنجینه علم الهی نماز را در چهار جا تمام خواندن است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از اسرار پنهانی در گنجینه علم الهی تمام خواندن نماز در چهار جا است حرم خدای عز و جل و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین و حرم حسین بن علی علیه السّلام .

(مصنف) این کتاب گوید:

مقصود این است که انسان در حرم این بزرگواران نیت ماندن ده روز را کند و نماز را تمام بخواند و از ده روز کمتر قصد ماندن نداشته باشد تا نماز شکسته بخواند و چنین نیست که بعضی ندانسته گفته اند: که نماز را در این جایگاهها بهر صورت باید تمام خواند.

****ترجمه جعفری: (از گنجینه علم خدا تمام خواندن نماز در چهار جا است)

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از گنجینه علم خدا تمام خواندن نماز در چهار جاست: حرم خدا (مسجد الحرام) و حرم پیامبر (مسجد النبی) و حرم امیر المؤمنین (مسجد کوفه) و حرم حسین بن علی علیه السّلام. مصنف این کتاب می گوید: منظور این است که در حرم آن ها ده روز اقامت کند و نماز خود را تمام بخواند و کمتر از ده روز نماند که نماز خود را قصر بخواند و آنچه ناواردان می گویند که در این جاها همیشه باید نماز را تمام خواند، درست نیست (البته این عقیده مرحوم صدوق است ولی اکثریت قاطع فقهای شیعه فتوا داده

اند که در کمتر از ده روز هم در این جاها مسافر می تواند نمازش را تمام بخواند.)

العزائم التی یسجد فیها أربع سور

«124»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ الْعَزَائِمَ أَرْبَعٌ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ وَ النَّجْمُ وَ تَنْزِیلُ السَّجْدَهِ وَ حم السَّجْدَهِ. .

*ترجمه کمره ای: (چهار سوره است که سجده دارند)

امام ششم فرمود سوره های عزیمه که سجده آن واجبست چهار است اقرأ باسم که سوره علق نامیده شده، و النجم، تنزیل سجده و حم سجده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار سوره قرآن سجده دارد)

امام صادق گفته: «سوره های عزیمه که سجده آنها واجب است، چهار است: اقرأ باسم که از سوره علق است؛ و سوره النجم، و سوره تنزیل سجده و سوره حم سجده».

***ترجمه فهری زنجانی: (عزایم: سوره هائی که سجده واجب در آنها است چهار سوره است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: عزایم چهار سوره است سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ و سوره انجم و سوره تنزیل سجده و سوره حم سجده.

****ترجمه جعفری: (سوره هایی که سجده واجب دارند چهار سوره اند)

داود بن سرحان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سوره های عزائم (که در آن ها سجده واجب وجود دارد) چهارتاست: اقرء باسم ربک الذی خلق و النجم و تنزیل السجده و حم السجده.

1- يعنى مسجد الكوفه. و المراد بحرم الحسين عليه السّلام الحائر الشريف فقط.
2- ما ذكره المصنّف- عليه الرحمه- مخالف للشهره، و المشهور بين الفقهاء التخيير.

لا تزول قدما عبد يوم القيامه حتى يسأل عن أربع

«125»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَتْنَا رُقَيَّهُ بِنْتُ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَتْ حَدَّثَنِي أَبِي إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

*ترجمه کمره ای: (هیچ بنده روز قیامت قدم از قدم برندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود)

امام یکم فرمود رسول خدا فرمود در روز قیامت هیچ بنده ای قدم بر ندارد تا پرسش شود، عمر خود را در چه گذرانیده؛ جوانی خود را صرف چه کرده، دارائی خود را از کجا آورده و در چه خرج کرده و دوستی ما خاندان را در دل پرورده یا نه؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (هیچ بنده یی در قیامت گام از کام بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسند)

امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا می گفت: «در قیامت هیچ بنده یی گام از گام بر ندارد تا جواب دهد:

زندگی خود را در چه گذرانیده؟. جوانی خویش را در چه کاری صرف کرده؟ خواسته خود را از چه راهی به دست آورده و در چه هزینه می کرده؟ و دوستی ما خاندان را در دل داشته یا نه؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (روز رستاخیز هیچ بنده ای قدم از قدم برندارد تا از چهار چیز باز پرسی شود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز رستاخیز هیچ بنده ای قدم از قدم برندارد تا از چهار چیز بازپرسی شود:

1- در چه کاری عمرش را گذرانده. 2- در چه راهی نوجوانی را از دست داده. 3- ثروت اش را از کجا آورده و بکجا داده. 4- از دوستی ما خاندان.

****ترجمه جعفری: (بنده در قیامت قدم برنمی دارد مگر اینکه از چهار چیز پرسیده شود)

ابو اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش و او از پدرانش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: در قیامت بنده ای قدم برنمی دارد مگر اینکه از چهار چیز پرسیده شود: از عمرش که در چه چیزی به سر برد و از جوانیش که در چه چیزی صرف کرد و از مالش که از کجا به دست آورد و در کجا خرج کرد و از محبت ما اهل بیت.

أمر النبی صلّی الله علیه و آله بحب أربعه

«126»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَةَ الْقَزْوِینِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَاقِدٍ بِبَغْدَادَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا شَرِیکٌ عَنْ أَبِی رَبِیعَةَ الْإِیَادِیِ (2) عَنِ ابْنِ بُرَیْدَةَ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِی بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ فَقُلْنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ سَمِّهِمْ لَنَا فَقَالَ عَلِیٌّ مِنْهُمْ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَمَرَنِی بِحُبِّهِمْ وَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُ یُحِبُّهُمْ..

1- الظاهر هو عبید اللّه بن عبد الرحمن بن واقد، أبو شبیل بن أبی مسلم الواقدی المتوفّی سنه 298 عنونه الخطیب فی التاریخ تحت رقم 5478 ج 10 ص 340. و إسماعیل ابن موسی هو أبو محمّد الفزاری و قد یقال أبو إسحاق الکوفیّ، قال النسائی: لیس به بأس، و قال الآجرّی عن أبی داود: صدوق فی الحدیث و کان یتشیع، و جزم البخاری و مسلم فی الکنی و ابن سعد و النسائی و غیرهم بأنّه ابن بنت السدی (تهذیب التهذیب).
2- ابو ربیعه الایادی، اسمه عمر بن ربیعه، قال ابن منده: روی عن عبد اللّه بن بریده [و عبد اللّه ثقه] و عن الحسن البصری، و روی عنه شریک بن عبد اللّه النخعیّ، و قال ابن معین شریک صدوق ثقه، و قال الساجی: ینسب الی التشیع المفرط.

«127»- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأُشْنَانِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ أَخْبَرَنِی جَدِّی قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَصْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا شَرِيکٌ عَنْ أَبِی رَبِيعَةَ الْإِيَادِیِّ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِی بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِی وَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ هُمْ فَكُلُّنَا نُحِبُّ أَنْ نَكُونَ مِنْهُمْ فَقَالَ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً مِنْهُمْ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً مِنْهُمْ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِیُّ.

*ترجمه کمره ای: (بپیغمبر دستور رسیده چهار کس را دوست بدارد)

ابی بریده از پدرش نقل کرد که رسول خدا فرمود خدای عز و جل بمن دستور دوست داشتن چهار کس را داده: عرض کردیم یا رسول اللّه کیانند، نام آن ها را بگو فرمود علی- سلمان- ابی ذر- مقداد- خدا بمن فرمود آن ها را دوست دارم و خبر داده که او هم دوستشان میدارد، در روایت دیگر ابی بریده چنین است که پیغمبر فرمود خدای عز و جل بمن فرموده چهار تن از یارانم را دوست داشته باشم عرض کردیم کیانند یا رسول اللّه همه آرزو داریم که آن ها باشیم- فرمود علی از آن ها است و خاموش شد، سپس فرمود از آنانست علی علیه السّلام و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به پیامبر فرمان رسید چهار تن را دوست بدارد)

ابو بریده از پدر خود روایت کرده که پیامبر گفت: «خدا به من فرمان داد چهار تن را دوست بدارم پرسیدیم ایشان کیانند؟ و نام ایشان چیست؟؛ گفت: «علی؛ سلمان؛ ابو ذر؛ مقداد؛ خدا به من گفته: اینان را دوست بدارم؛ و خبر داده که او نیز ایشان را دوست دارد، در روایت دیگر ابو بریده چنین است که پیامبر گفته:

خدای عز و جل به من فرمان داده چهار تن را دوست بدارم، پرسیدیم چه کسانی هستند؟ آرزو داریم، آنان باشیم. گفت: علی از ایشان است و خاموش شد سپس گفت از آنان است علی و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد پور اسود کندی».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر بدوستی چهار کس امر فرموده است)

بریده گوید: رسول خدا فرمود: خدای عز و جل مرا فرمود که چهار نفر را دوست بدارم عرض کردیم یا رسول اللّه آنان کیانند نامشان را بفرمائید فرمود: علی یکی از آنان است و سلمان و ابو ذر و مقداد که خداوند مرا بدوستی اینان امر فرموده و مرا خبر داده که خداوند نیز اینان را دوست میدارد.

بریده گوید: رسول خدا فرمود: که خدای عز و جل مرا بدوستی چهار نفر از یارانم امر فرموده و مرا خبر داده که خداوند نیز آنان را دوست میدارد عرض کردیم یا رسول اللّه آنان کیانند که همه ما علاقه مندیم مگر از آن چهار نفر باشیم فرمود: هان که علی یکی از آنان است سپس خاموش شد و پس از اندکی فرمود: هان که علی یکی از آنان است و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کندی.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دوست داشتن چهار نفر مأمور شد)

ابن بریده از پدرش و او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داد، گفتیم: یا رسول اللّه آن ها چه کسانی هستند نام ببر، فرمود: از آن هاست علی و سلمان و ابو ذر و مقداد، خدا مرا امر کرد که آن ها را دوست بدارم و خبر داد که خود نیز آن ها را دوست دارد.

ابن بریده از پدرش و او از پیامبر خدا نقل می کند که فرمود: خداوند به من امر کرد که چهار تن از اصحاب خود را دوست داشته باشم و خبر داد که خود نیز آن ها را دوست دارد، گفتیم: آن ها چه کسانی هستند یا رسول اللّه، ما همه دوست داریم که یکی از آن ها باشیم، فرمود: آگاه باشید که علی از آن هاست، سپس ساکت شد، پس از آن فرمود: آگاه باشید که علی از آن هاست و ابو ذر و سلمان و مقداد بن اسود کندی.

أول أربعه يدخلون الجنه

«128»- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ (1) عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله حَسَدَ مَنْ

يَحْسُدُنِی فَقَالَ يَا عَلِیُّ أَ مَا تَرْضَی أَنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ ذَرَارِيُّنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا وَ شِيعَتُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَ شَمَائِلِنَا.

*ترجمه کمره ای: (اول کسانی که ببهشت میروند)

امام یکم فرماید برسول خدا از حسد برندگان خود گله کردم فرمود یا علی خشنود نیستی اول کسی که به بهشت میروند من و تو و فرزندان ما در پشت سر و پیروانمان از راست و چپ باشند؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (نخستین کسانی که به بهشت در آیند)

امام علی بن ابی طالب گفت: به پیامبر از رشکبران بر خود گله کردم. گفت ای علی خشنود نیستی نخستین کسی که به بهشت درآیند من و تو و فرزندان ما در پس ما و پیروان ما از راست و چپ درآیند؟.

***ترجمه فهری زنجانی: (نخستین گروه از چهار گروه که به بهشت میروند)

علی علیه السّلام فرمود: برسول خدا از رشگ حسودان خود گله کردم فرمود: یا علی آیا خشنود نیستی که تو نخستین از چهار گروه باشی که به بهشت میروند؟: من و تو، فرزندان ما در پشت سر ما و شیعیان ما از طرف راست و چپ ما.

****ترجمه جعفری: (نخستین کس از چهار نفری که وارد بهشت می شود)

زید بن علی از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از حسد کسانی که به من حسد می کردند پیش پیامبر خدا شکایت کردم، فرمود: یا علی آیا دوست نداری که نخستین کس از چهار طایفه ای که وارد بهشت می شوند باشی؟ من و تو و خاندان ما در پشت سر ما و شیعیان ما در راست و چپ ما.

أربع من کن فیه فهو منافق

«129»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْوَلِيدِ الْعَدْلُ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَی بْنُ حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ (3) عَنْ

مَسْرُوقٍ عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه َو آله قَالَ: أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ إِنْ کَانَتْ فِیهِ وَاحِدَهٌ مِنْهُنَّ کَانَتْ فِیهِ خَصْلَهٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّی یَدَعَهَا مَنْ إِذَا حَدَّثَ کَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَ إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ. .

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلتند که در هر کس باشند منافق است)

پیغمبر فرمود چهار خصلت در هر کس باشد منافق است و اگر کسی یکی از آن ها را دارد در او یک جهت نفاق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند کسی که چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلف کند و چون پیمان بندد بشکند و چون مبارزه کند نابکاری و هرزگی کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز است که در هر که باشد منافق است)

پیامبر گفته: «چهار منش است که در هر که باشد منافق است، و اگر کسی یکی از آنها در او باشد منافق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند: آنکه هر گاه سخن گوید دروغ گوید، هر گاه وعده دهد خلف کند و هر گاه پیمان کند بشکند و هر گاه نبرد کند نابکاری و هرزگی ورزد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت است که در هر کسی باشد منافق است)

رسول خدا فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد منافق است و چنانچه یکی از این خصلت ها در کسی باشد یک خصلت از نفاق در او است تا آنگاه که آن خصلت را ترک گوید کسی که چون سخنی گوید دروغ گوید و چون وعده دهد بوعده خویش عمل نکند و چون پیمان بندد بمکر و حیله بر سر پیمان نماند و چون با کسی در افتد ناسزا گوید.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز در هر کس باشد منافق است)

عبد اللَّه بن مسعود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چهار چیز در هر کس باشد منافق است و اگر یکی از آن ها باشد، خصلتی از نفاق در وجود اوست تا وقتی که آن را از خود دور کند: کسی که وقتی سخن می گوید دروغ می گوید و چون وعده می دهد تخلف می کند و چون پیمان و عهد می بندد، می شکند و چون با کسی دشمنی می کند، به گناه می افتد.

1- یعنی عمرو بن خالد الواسطی راوی زید المقتول فی سبیل اللّه.
2- فی بعض النسخ «السکوفیّ» و هو خطأ و تقدم الکلام فیه.
3- عبد اللّه بن مره الهمدانیّ الخارقی الکوفیّ ثقه یروی عن مسروق بن الاجدع.

ملک الأرض کلها أربعه مؤمنان و کافران

«130»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: مَلَکَ الْأَرْضَ کُلَّهَا أَرْبَعَهٌ مُؤْمِنَانِ وَ کَافِرَانِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنَانِ فَسُلَیْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیهما السّلام وَ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ الْکَافِرَانِ نُمْرُودُ وَ بُخْتَنَصَّرُ وَ اسْمُ ذِی الْقَرْنَیْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ضَحَّاکِ بْنِ مَعَدٍّ.

*ترجمه کمره ای: (چهار کس پادشاه روی زمین شدند)

دو مؤمن و دو کافر. امام ششم فرمود چهار کس بر همه زمین پادشاه شدند، دو مؤمن و دو کافر دو مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و دو کافر نمرود و بخت نصر نام ذو القرنین عبد اللّه بن ضحاک پسر معد بود

شرح: ظاهرا مقصود از روی زمین کشورهائیست که در جهان آن روزه معروف بوده اند و این عموم تقریبی است و از نظر اینست که فرمان آن ها در بیشتر ممالک نافذ بوده است و در روایتی گذشت که نام ذو القرنین عیاش بوده و ممکنست عیاش او بوده باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار تن پادشاهی روی زمین یافتند)

دو مؤمن و دو کافر- امام صادق گفته:

«چهار تن بر همه زمین فرمانروایی یافتند؛ دو گراینده و دو انبازگیرنده؛ دو مؤمن: سلیمان پور داود و ذو القرنین بودند؛ و دو کافر: نمرود و بخت نصر نام، نام ذو القرنین عبد اللّه بن ضحاک- بن سعد بود».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار نفر پادشاه همه روی زمین شدند دو مؤمن و دو کافر)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار کس پادشاه همه روی زمین شدند دو مؤمن و دو کافر، دو مؤمن سلیمان بن داود بود و ذو القرنین، و دو کافر نمرود بود و بخت نصر و نام ذو القرنین عبد اللّه بن ضحاک بن معد بود.

****ترجمه جعفری: (چهار کس پادشاهی روی زمین را به دست آوردند که دو نفر کافر بودند)

محمد بن خالد با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار کس پادشاهی روی زمین را به دست آوردند که دو نفرشان مؤمن و دو نفرشان کافر بودند: اما دو نفر مؤمن سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند و اما دو نفر کافر نمرود و بخت نصّر بودند و نام ذو القرنین عبد اللّه بن ضحاک بن سعد بود.

أتى الناس الحديث من رسول الله صلّى الله عليه و آله من أربعه ليس لهم خامس

«131»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِی ذَرٍّ شَیْئاً مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِیثَ عَنْ نَبِیِّ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله غَیْرَ مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْکَ تَصْدِیقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَیْتُ فِی أَیْدِی النَّاسِ أَشْیَاءَ کَثِیرَهً مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِیثِ عَنْ نَبِیِّ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِیهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِکَ کُلَّهُ بَاطِلٌ أَ فَتَرَی النَّاسَ یَکْذِبُونَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مُتَعَمِّدِینَ وَ یُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ قَالَ فَأَقْبَلَ عَلِیٌّ علیه السّلام فَقَالَ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِی أَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ کَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْکَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهْماً وَ قَدْ کُذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلَی عَهْدِهِ حَتَّی قَامَ خَطِیباً فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ کَثُرَتْ عَلَیَّ الْکَذَّابَهُ (1) فَمَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً

1- الکذابه- بکسر الکاف و تخفیف الذال مصدر کذب یکذب أی کثرت علی کذبه الکذابین و یصحّ أیضا جعل الکذاب بمعنی المکذوب و التاء للتأنیث أی الأحادیث المفتراه أو بفتح الکاف و تشدید الذال بمعنی الواحد الکثیر الکذب و التاء لزیاده المبالغه و المعنی کثرت علی اکاذیب الکذابه أو التاء للتأنیث و المعنی کثرت الجماعه الکذابه و لعلّ الأخیر أظهر و علی التقادیر الظاهر أن الجار متعلق بالکذابه و یحتمل تعلقه بکثرت علی تضمین أجمعت و نحوه (مرآه العقول).

فَلْيَتَبَوَّأْ (1) مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ فَأَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ (2) ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ- فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ وَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرْوِيهِ وَ يَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ لَرَفَضَهُ وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْ ءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ (3) النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ وَ آخَرُ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لَمْ يَسْهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ وَ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ وَ كَلَامٌ .

1- على صيغه الامر و معناه الخبر، و تبوأ المكان هيأه، و به: أقام و نزل.
2- المنافقون: 3.
3- فى بعض النسخ «و لم يعلم».

عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَيَشْتَبِهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللَّهُ بِهِ وَ رَسُولُهُ صلّى الله عليه و آله وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّیْ ءِ فَيَفْهَمُ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهِمُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِی ءَ الْأَعْرَابِیُّ وَ الطَّارِی (1) فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله حَتَّى يَسْمَعُوا وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً فَيُخْلِينِی فِيهَا أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِی فَرُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِی بَيْتِی يَأْتِينِی رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِی بَيْتِی وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِی وَ أَقَامَ عَنِّی نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرِی وَ إِذَا أَتَانِی لِلْخَلْوَةِ مَعِی فِی بَيْتِی لَمْ تَقُمْ عَنْهُ فَاطِمَهُ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِیَّ وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِی وَ إِذَا سَكَتُّ وَ فَنِيَتْ مَسَائِلِی ابْتَدَأَنِی فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله آيَهٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَ أَمْلَاهَا عَلَیَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّی وَ عَلَّمَنِی تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ لِی أَنْ يُؤْتِيَنِی فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَهً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَیَّ وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهُ لِی بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْیٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَهُ فِی أَمْرِ بِطَاعَهٍ أَوْ نَهْیٍ عَنْ مَعْصِيَهٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ (2) فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً ثُمَّ وَضَعَ عليه السّلام يَدَهُ عَلَى صَدْرِی وَ دَعَا اللَّهَ لِی أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِی عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُكْماً وَ

نُوراً فَقُلْتُ يَا نَبِیَّ اللَّهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی إِنِّی مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِی بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً وَ لَمْ يَفُتْنِی شَیْ ءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَ فَتَتَخَوَّفُ عَلَیَّ النِّسْيَانَ فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ لَا لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَ لَا الْجَهْلَ (3).

1- الطارى الغريب الذى أتاه عن قريب من غير انس به و بكلامه. و قال العلامه المجلسىّ رحمه الله: انما كانوا يحبّون قدومها اما لاستفهامهم و عدم استعظامهم أو لأنه صلّى اللّه عليه و آله كان يتكلّم على وفق عقولهم فيوضحه حتّى يفهم غيرهم.
2- فى بعض النسخ «و حفظنيه».
3- هذا الخبر على تقديرى صدقه و كذبه يدلّ على وقوع الكذب عليه صلّى اللّه عليه و آله لانه ان كان صحيحا فهو نص على وقوع الكذب عليه عليه

السّلام و ان كان موضوعا فهو أحد الاخبار الموضوعه.

«132»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ الْأَدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ بَشَّارٍ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانُ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ الْوَاسِطِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صُنِعَ إِلَیْهِ فَقَدْ کَافَأَ وَ مَنْ أَضْعَفَ کَانَ شَکُوراً وَ مَنْ شَکَرَ کَانَ کَرِیماً وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ مَا صَنَعَ إِنَّمَا صَنَعَ لِنَفْسِهِ لَمْ یَسْتَبْطِ النَّاسَ فِی بِرِّهِمْ وَ لَمْ یَسْتَزِدْهُمْ فِی مَوَدَّتِهِمْ فَلَا تَطْلُبَنَّ غَیْرَکَ شُکْرَ مَا أَتَیْتَهُ إِلَی نَفْسِکَ (1) وَ وَقَیْتَ بِهِ عِرْضَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ طَالِبَ الْحَاجَهِ إِلَیْکَ لَمْ یُکْرِمْ وَجْهَهُ عَنْ وَجْهِکَ فَأَکْرِمْ وَجْهَکَ عَنْ رَدِّهِ.

«133»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سُلَیْمٍ مَوْلَی طِرْبَالٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ الدُّنْیَا دُوَلٌ فَمَا کَانَ لَکَ فِیهَا أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ أَتَاکَ وَ لَمْ تَمْتَنِعْ مِنْهُ بِقُوَّهٍ ثُمَّ أَتْبَعَ هَذَا الْکَلَامَ بِأَنْ قَالَ مَنْ یَئِسَ مِمَّا فَاتَ أَرَاحَ بَدَنَهُ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا أُوتِیَ قَرَّتْ عَیْنُهُ.

«134»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خُزَاعَهَ عَنْ أَسْلَمِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِیَّهَ فَإِنَّهَا کَلَامُ اللَّهِ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ وَ نَطِّفُوا الْمَاضِغَیْنِ وَ بَلِّغُوا بِالْخَوَاتِیمِ. (2).

قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه قد روی هذا الحدیث أبو سعید الأدمی و قال فی آخره بلعوا بالخواتیم أی اجعلوا الخواتیم فی .

1- فی بعض النسخ «فلا تطالبن من غیرک شکر ما أتیته الی نفسک».
2- الماضغان: اصول اللحیین عند منبت الأضراس، و تنظیفهما بالسواک و الخلال.

آخر الأصابع و لا تجعلوها فی أطرافها فإنه یروی أنه من عمل قوم لوط (1)

*ترجمه کمره ای: (از چهار طریق حدیث پیغمبر بمردم رسیده که پنجمی ندارند)

سلیم بن قیس هلالی گوید بامیر المؤمنین گفتم من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و احادیث پیغمبر میشنوم جز آنچه در دست مردم است و شما آنچه را از آن ها شنیدم تصدیق دارید و در دست مردم بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر هست که با آن ها مخالفید و عقیده دارید که همه آن ها بیهوده است، شما رأی میدهید که مردم عمدا به رسول خدا دروغ میگویند و قرآن را بنظر خود تفسیر میکنند؟ گوید علی علیه السّلام بمن توجه کرد و فرمود پرسیدی اکنون جواب آن را بفهم. بدرستی که در دست مردم حق و باطل و راست و دروغ هر دو هست، آنچه هم راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوط دارد؛ در عهد پیغمبر آنقدر بآن حضرت دروغ بستند که ایستاد و خطبه خواند و فرمود آی مردم دروغگویان بر من بسیار شدند، کسی که بر من عمدا دروغ بندد نشیمن گاهش پر از آتش شود، پس از آن حضرت هم بر او دروغ بستند همانا حدیث پیغمبر از چهار کس بشما برسد که پنجمی ندارند، اول از مرد منافقی که اظهار ایمان میکند و با اسلام ظاهر سازی می نماید و در باطن بی دین است از دروغ بستن به رسول خدا هیچ پروا ندارد اگر مردم بدانند که منافق و دروغگو است از او نمی پذیرند و سخنش را باور نمیکنند ولی میگویند این مردیست که با رسول خدا بوده و او را دیده و این حدیث را از او شنیده، حدیث او را دریافت میکنند و حال او را نمی دانند، خدا رسول خود را از منافقین خبر داد و آن ها را بدان چه بایست وصف کرد و فرمود چون آنها را ببینی از وضع ظاهر و خوش نمای آنان در شگفت میمانی و اگر سخنی گویند بآنها گوش میدهی همین منافقین پس از پیغمبر در میان مسلمانان بودند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک کردند و سخنان بیهوده و دروغ و بهتان بنفع آن ها بهم بافتند تا آن ها را بکارهای بزرگ واداشتند و بگردن مردم سوار کردند و بکمک آنان دنیا را خوردند، همانا مردم پیرو پادشاهان و دنیا طلبند مگر کسی که خدا او را حفظ کند، این یکی از چهار کس است.

دوم مردیکه چیزی از رسول خدا شنیده ولی آن را درست حفظ نکرده قصد دروغ ندارد ولی غلط فهمیده، این کلام غلط در دست او است بدان رأی می دهد و عمل میکند و آن را روایت میکند و می گوید همانا از رسول

خدا شنیده ام اگر مسلمانان بدانند غلط فهمیده آن را نمی پذیرند اگر خودش هم بداند غلط است آن را رها میکند.

سوم کسی که شنیده رسول خدا صلّی الله علیه و آله دستوری داده و ندانسته که سپس از آن نهی کرده یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که سپس بدان دستور داده، حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را یاد ندارد اگر خودش می دانست منسوخ شده آن را رها میکرد اگر مسلمانان هم می دانستند که منسوخ شده آن را رها می کردند.

چهارم کسی که دروغ برسول خدا نبسته و از ترس خدا و برای احترام پیغمبر دشمن دروغ است فراموشی ندارد هر چه از رسول خدا شنیده درست حفظ کرده و چنانچه شنیده بی کم و بیش می گوید، ناسخ را از منسوخ دانسته، بناسخ عمل میکند و منسوخ را رها میکند، دستورات پیغمبر هم مانند آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد خاص و عام دارد محکم و متشابه دارد، رسول خدا عادت داشت که سخنان دو پهلو میفرمود و کلامش مانند قرآن عام و خاص داشت خدای عز و جل در کتاب خود فرمود آنچه رسول بشما دستور داد دریافت دارید و از آنچه شما را نهی کرد باز ایستید، کسی که نفهمد مقصود خدا و رسولش چیست در اشتباه می افتد این نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از آن حضرت بپرسند جواب آن را درست بفهمند، بعضی چیزی می پرسیدند از آن حضرت و در مقام فهمیدن مقصود آن حضرت بر نمی آمدند و کلام او را درک نمیکردند، راه استفاده از پیغمبر بر آنها دشوار بود تا اینکه دلشان میخواست یک بیابانی، یک تازه رسیده بیاید از آن حضرت پرسش کند تا حضرت جواب گوید و آن ها بشنوند، من هر روز یک نوبت داشتم که حضور رسول خدا میرسیدم و هر شب هم یک نوبت داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می گذاشت که هر طور باشد من با آن حضرت باشم؛ همه اصحاب رسول خدا می دانستند که با هیچ کس از مردم این سازشی را که با من داشت نداشت، این نوبت من گاهی در خانه خودم بود بیشترش را رسول خدا در خانه من می آمد و چون در پاره ای منزل های آن حضرت میرفتم با من خلوت میکرد و زنان خود را از نزد من بیرون میکرد و جز من کسی پیش او نمی ماند و چون برای خلوت کردن در خانه خودم می آمد فاطمه زهرا و هیچ کدام از فرزندان مرا بیرون نمیکرد، چون از آن حضرت می پرسیدم جواب میفرمود و چون خاموش می نشستم و پرسشهایم بپایان می رسید خودش آغاز سخن میکرد، هیچ آیه ای از قرآن بر او فرود نمی آمد جز اینکه برای من میخواند و آن را شمرده بمن میگفت تا بخط خود مینوشتم و تأویل و تفسیر آن را بمن یاد میداد و از خدا میخواست که فهم و حفظ آن را بمن بدهد از آن

هنگامی که آن حضرت در باره من دعا کرد من آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی که آن حضرت بر من واخواند و آن را نوشتم فراموش نکردم آن حضرت در آموزش من کوتاهی نکرد هر چه خدا از حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا خواهد بود باو آموخته بود بمن آموخت، هر کتابی که بر یکی از پیغمبران پیش از او فرود آمده بود در باره دستوری که باید اطاعت کرد یا نهی از گناهی بمن آموخت و من در خاطر سپردم، یک حرف آن را فراموش نکردم سپس دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا درخواست کرد که دل مرا پر از دانش و فهم و حکمت و نور کند، عرضکردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از آن گاه که برای من آن درخواست را از خدا کردی هیچ چیز را فراموش نکردم و چیزی از دستم نرفت که ننوشته باشم آیا بعد از این از فراموشی بر من میترسی؟ فرمود نه من از بابت فراموشی و نادانی در باره تو نگرانی ندارم.

شرح: چون در اینجا بمناسبت چند حدیث ذکر شده که عنوان چهارگانه در متن آن ها نبوده مصنف بعنوان باب مخصوصی آن ها را از اخبار دیگر این باب جدا کرده،

-امام یکم فرمود:

هر کس باندازه آنچه باو احسان شده احسان کند عوض داده و هر کس دو برابرش احسان کند شکرگزار است و هر کس شکر کند کریمست، هر کس بداند هر چه کند بخود کند در برابر نیکی خود مردم را مسامحه کار نداند و در برابر دوستی خود دوستی از آن ها نخواهد، از دیگران پاداش آنچه برای خود کنی و آبروی خود را بدان نگهداری مخواه، بدان که هر کس حاجتی از تو خواسته آبروی خود را حفظ نکرده تو آبروی خود را نگهدار و حاجت او را برآور و دست رد بسینه او مگذار تا آبروی تو هم برود.

مردی گوید شنیدم:

-امام پنجم فرمود دنیا در گردش است هر روزی بدست یکیست، هر چه از آن داری و هر سودی بتو رسیده با سستی و ضعف تو بوده و هر زیانی در آن بتو رسیده با نیروی خود نتوانستی از آن جلو بگیری سپس دنبال اینسخن فرمود کسی که از آنچه از دست رفته نومید شد تن خود را آسوده کرد و هر کس بآنچه داده شده قناعت کرد چشمش روشن شود.

-امام ششم فرمود:

زبان عربی را یاد بگیرید زیرا که آن کلامیست که خدا با بندگان خود بدان سخن گفته (مقصود اینست که قرآن را بزبان عربی نازل کرده) آرواره های خود را بدان گویا کنید و کلمات را بپایان برسانید.

شرح: مقصود اینست که لفظ عربی را با تجوید و کامل ادا کنید و حروف آخر کلمه را خوب ظاهر کنید.

محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب گفته این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در آخرش گفته بلغوا بالخواتیم یعنی انگشترها را در پایان انگشتان جا دهید نه در اطراف زیرا در روایت آمده که آن از جمله کارهای قوم لوطست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از چهار راه حدیث پیامبر به مردمان رسید که پنجمی ندارد)

سلیم بن قیس هلالی گفته: به امیر المؤمنین گفتم: من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و سخنان پیامبر می شنوم جز آنچه در دست مردمان است. تو آنچه را از ایشان شنیدم صحت آنها را باور می داری و در دست مردمان بسیاری از تفسیر قرآن و سخنان پیامبر می باشد که با آنها موافق نیستی و عقیده داری که همه آنها بیهوده است؛ تو رأی می دهی که مردمان از راه دانستن به پیامبر دروغ بسته اند و قرآن را به نظر خویش تفسیر می کنند؟

علی در پاسخ گفت: جواب آنچه را پرسیدی دریاب، در دست مردمان حق و باطل هر دو هست؛ و آنچه نیز راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوط می باشد. در زمان پیامبر آن اندازه به پیامبر دروغ بستند که ایستاد و سخنرانی کرد و گفت: ای مردم دروغگویان بر من بسیار شدند. آنکه بر من از راه دانستن دروغ بندد در دوزخ باد، پس از آن نیز بر وی دروغ بستند.

سخنان پیامبر از چهار کس به شما می رسد که پنجمی ندارد: یکم از مرد منافقی که ایمان آشکار می کند و با ظاهر سازی و بی دینی باطنی از دروغ بستن بر پیامبر پروا ندارد. هر گاه مردمان بدانند که دو روی و دروغگوی ست از او نمی پذیرند. اما استدلال مردم این است که وی با پیامبر بوده و او را دیده و این سخن را از او شنیده از این جهت سخن وی را باور دارند، در صورتی که حقیقت وی را ندانند، خدا پیامبر خویش را از دو رویان آگاهی داد و ایشان را به آنچه باید وصف کرد و گفت:

چون آنان را بینی از ظاهر سازی ایشان در شگفت مانی و هر گاه سخنی گویند به آنان گوش فرا دهی این دو رویان پس از پیامبر در میان مسلمانان بوده اند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک می کردند و به سود ایشان سخنان می ساختند تا آن پیشوایان ایشان را به کارهای بزرگ بگمارند. مردمان همیشه پیرو فرمانروایان خوداند مگر آنکه خدا وی را نگاهداری کرده باشد، این یکی از آن چهار کس است که گفتم.

دوم- آنکه چیزی از پیامبر شنیده لیک آن را درست بر نکرده و قصد دروغ گفتن نیز نداشته اما درست در نیافته؛ این گفتار غلط در دست ویست، بدان نظر می دهد و عمل می کند و آن را برای مردمان روایت می کند و می گوید از پیامبر شنیدم، هر گاه مسلمانان بدانند غلط دریافته آن را نمی پذیرند، چه بسا هر گاه خود نیز بداند که غلط دریافته آن را رها سازد.

سوم- آنکه شنیده پیامبر دستوری داده و ندانسته که بعدا از آن نهی کرده است، یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که بعدا به آن فرمان داده؛ حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را فراموش کرده یا یاد ندارد و هر گاه خود می دانست که منسوخ شده آن را رها می کرد، هر گاه مسلمانان نیز می دانستند که منسوخ شده آن را رها می کردند.

چهارم- آنکه دروغ بر پیامبر نبسته و از بیم خدا و گرامی داشتن پیامبر، دشمن دروغ است، فراموشی نیز ندارد، هر چه از پیامبر شنیده درست بر کرده و چنان که شنیده بی کم و کاست می گوید؛ ناسخ را از منسوخ دانسته. به ناسخ کار می بندد و منسوخ را رها می کند. فرمانهای پیامبر نیز چون آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد، خاص و عام دارد، محکم و متشابه دارد؛ پیامبر عادت داشت که سخنان دو روی می گفته، خدا در کتاب خود گفته: آنچه پیامبر به شما فرمان داد بدانید و از آنچه شما را از آن باز داشت باز ایستید، آنکه مقصد خدا و پیامبر وی را ندانست در اشتباه می افتد.

چنان نبود که هر که از یاران پیامبر چیزی از او بپرسد پاسخ آن را درست دریافته باشد، برخی چیزی می پرسیدند اما در مقام دانستن آن بر نمی آمدند و سخنان او را در نمی یافتند؛ راه دریافتن از پیامبر بر ایشان دشوار بود؛ و می خواستند که بیابان گردی بیاید از او پرسش کند تا پیامبر جواب دهد و ایشان بشنوند؛ من همه روزه نوبتی داشتم که پیش پیامبر می آمدم و هر شب نیز نوبتی داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می نهاد که هر گونه

باشد من با وی باشم همه یاران وی می دانستند. که با کسی از مردم این سازش را که با من دارد با دیگران ندارد.

گاهی در سرای خود بودم بیشتر پیامبر در آنجا می آمد و چون در پاره یی سراهای او می رفتم با من تنها می نشست و زنان خود را از نزد من بیرون می کرد و جز من کسی پیش او نمی ماند، و چون برای خلوت کردن در سرای من می آمد، فاطمه و کسی از فرزندان مرا بیرون نمی کرد، هر گاه از او می پرسیدم جواب می داد و چون خاموش می نشستم و سؤالها به پایان می رسید، خود سخن می گفت، هیچ آیه یی از قرآن بر او فرود نمی آمد مگر آنکه برای من می خواند و آن را روشن به من می آموخت تا به خط خود می نگاشتم، تأویل و تفسیر آن را به من می آموخت و از خدا خواستی تا دریافت و بر- کردن آن را به من باز دهد از آن زمان تا کنون آیه یی از قرآن را فراموش نکرده ام و هیچ دانشی که مرا فرا داد از یاد نبرده ام، هر چه از حلال و حرام بود همه را به من آموخت آنگاه دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دل مرا از دانش و دریافت و نور حکمت انباشته گرداند؛ پیامبر می گفت:

من از جهت فراموشی و نادانی در باره تو هیچ نگران نیستم».

امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که به اندازه آنچه به وی نیکی شده نیکی کند عوض داده

و هر که دو برابر آن نیکی کند سپاسگزار است و هر که سپاس کند جوانمرد است، هر که بداند هر چه کند به خود کند در مقابل نیکی خود مردمان را سهل انگار نداند و در برابر دوستی خویش دوستی از ایشان نخواهد، از دیگران مزد آنچه برای خویش کنی و آبروی خویشتن به آن نگاهداری مخواه. هر که نیازی از تو خواهد آبروی خود را نگاه نداشته تو آبروی خود را نگاهدار و نیاز وی را بر آر.

-جهان در گردش است

مردی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که گفت: «جهان در گردش است، هر روزی به دست کسی ست، هر چه از آن داری و هر سودی که به تو رسیده باشد با سستی و ناتوانی تو بوده و هر زیانی در آن به تو رسیده با نیروی خویشتن نتوانستی از آن باز داری. آنگاه گفت:

آنکه از آنچه از دست رفته ناامید گردید تن خویش را آسوده کرد و هر که به آنچه داده شده خرسندی کرد دیده اش روشن گردید».

-تازی را فرا گیرید

ز امام صادق روایت شده که گفت: «تازی را فرا گیرید، زیرا آن گفتاریست که خدا بدان با بندگان خویش سخن گفته، آرواره های خود را بدان پاکیزه سازید و کلمات را به پایان رسانید». محمد بن علی بن حسین مؤلف این کتاب که صدوق باشد گفته: این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در پایان آن گفته: بلغوا بالخواتیم. یعنی انگشترین ها را در پایان انگشتان جای دهید نه در پیرامون، چون که در روایتی رسیده که آن از کارهای قوم لوط است».

***ترجمه فهری زنجانی: (حدیث پیغمبر از چهار کس بدست مردم رسید که پنجمی ندارند)

- سلیم بن قیس هلالی گوید: بامیر المؤمنین عرض کردم یا امیر المؤمنین من از سلمان و ابی ذر و مقداد کمی از تفسیر قرآن و حدیثهائی از پیغمبر شنیده ام که بجز آن مطالبی است که در دست مردم است و آنچه را که از این سه نفر شنیده ام شما نیز تصدیق فرمودید ولی در دست مردم از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر خدا مطالب فراوانی است که شماها با آنان در آن گونه مطالب مخالفید و معتقدید که همه آن مطالب باطل و نادرست است آیا بنظر شما مردم عمدا برسول خدا دروغ می بندند و قرآن را از پیش خود تفسیر میکنند؟

راوی گوید: علی علیه السّلام روی بمن کرده فرمود: پرسیدی اکنون در پاسخش نیکو دقت کن همانا مطالبی که در دست مردم است آمیخته است درست و نادرست و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و صریح و مجمل و محفوظ و مغلوط و در زمان حیات رسول خدا آنقدر دروغ بر آن حضرت بستند که ایستاد و خطبه خواند و فرمود ای مردم دروغگویان از زبان من فراوان شده اند هر کس عمدا از زبان من دروغ بسازد باید نشستنگاه خود را از دوزخ برگزیند و پس از رحلت حضرتش نیز بر او دروغ بستند و حدیث بدست شما فقط از چهار کس رسیده که پنجمی ندارند.

اول از مرد منافقی که مؤمن نما است و مسلمان ساختگی، دروغ بستن عمدی برسول خدا را نه گناهی پندارد و نه از آن پروائی دارد و اگر مردم

آگاه شوند که این مرد منافقی است دروغ پرداز سخنش را نپذیرند و گفتارش را تصدیق نکنند ولی میگویند این مرد همنشین رسول خدا بوده است و او را دیده و از آن حضرت حدیث شنیده است از این رو حدیث را از او میگیرند بدون اینکه شناسائی در حقش داشته باشند و خداوند پیغمبر را از حال آنان آن طور که باید خبر داد و آن طور که شاید توصیف شان کرد و فرمود چون آنان را بینی ظاهر فریبنده شان تو را خوش آید و اگر سخنی گویند گوش به سخنشان فرا دهی همین منافقین بودند که پس از رحلت رسول خدا زنده بودند و با سخنان کفر آمیز و دروغ و بهتان خود را بدربار پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک کردند تا آنجا که پیشوایان زمام کارها را بدست همین مردم منافق سپردند و آنان را بر گردن مردم سوار کردند و بدستیاری آنان دنیا را بکام خود کشیدند و حقیقت مطلب جز این نیست که مردم تابع پادشاهان اند و دنیا طلب مگر کسی که خداوند او را نگهدارد این یکی از چهار کس بود.

دوم مردی است که چیزی از رسول خدا شنیده است ولی آن طور که باید بخاطر نسپرده و بغلط و اشتباه دچار شده است نه اینکه عمدا دروغ گفته باشد و این کلام غلط را بدست گرفته قائل بآن است و مطابق آن عمل میکند و برای دیگران نیز روایت میکند و میگوید من خود از رسول خدا چنین شنیدم و اگر مسلمانان بدانند که این مرد در گفتارش باشتباه است از او نپذیرند و خود او نیز اگر باشتباهش پی برد دست از آن بر میدارد.

سومین مرد کسی است که شنیده است از رسول خدا که در باره چیزی دستوری داده است ولی ندانسته که سپس از آن نهی فرموده است یا شنیده است که از چیزی نهی فرموده ولی ندانسته که سپس بدان امر کرده است و در نتیجه، حکمی را که منسوخ و لغو شده بیاد دارد ولی حکمی را که ناسخ است بیاد ندارد و خود او اگر متوجه شود که این حکم از اعتبار افتاده است رهایش خواهد کرد و مسلمانان نیز اگر می دانستند که حکمی است منسوخ رهایش مینمودند.

چهارمین مرد، کسی است که برسول خدا دروغ نه بندد و از ترس خدای عز و جل و بزرگداشت رسول خدا دشمن دروغ است آنچه از رسول خدا شنیده فراموش نکرده بلکه نیکو بخاطرش سپرده است و همان طور که شنیده بی کم و زیاد نقل میکند و ناسخ را از منسوخ تمیز میدهد بناسخ عمل میکند و منسوخ را رها میکند که دستورهای پیغمبر همانند قرآن است ناسخ و منسوخ دارد خاص و عام دارد محکم و متشابه دارد گاهی اتفاق می افتاد که گفتار رسول خدا دو پهلو بود و مانند قرآن کلماتی داشت که برای

همه بود و کلماتی که برای عده ای مخصوص بود و خداوند در قرآنش فرموده است آنچه رسول بشما دستور داد بگیرید و از آنچه شما را باز داشت باز ایستید از این جهت بر کسی که معرفت ندارد و مقصود خدا و رسولش را درک نمی کند امر مشتبه گردد و این چنین نبود که هر کس از یاران رسول خدا که سؤالی داشت قدرت فهم نیز داشته باشد.

در میان اصحاب افرادی بود که می پرسید ولی در مقام فهم کلمات آن حضرت نبود تا آنجا که دوست می داشتند یک عرب بیابانی و از راه رسیده ای بیاید و از رسول خدا مطالبی بپرسد و آنان فقط مستمع باشند آن من بودم که هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت بحضور رسول خدا میرسیدم و آزادانه با آن حضرت بودم و همه اصحاب رسول خدا می دانستند که آن حضرت بجز با من با هیچ کس از مردم این گونه رفتار نمیکرد چه بسا که این مصاحبه در خانه من انجام می گرفت و غالبا رسول خدا بخانه من تشریف می آورد و اگر من در پاره ای از منزل های آن حضرت بخدمتش میرسیدم خانه را برای من خلوت میفرمود و همسرهای خود را از خانه بیرون می فرستاد و جز من هیچ کس در خدمتش باقی نمی ماند ولی اگر آن حضرت برای مذاکرات خصوصی بخانه من تشریف می آورد نه فاطمه از خانه بیرون میرفت نه هیچ یک از فرزندان من آنگاه هر چه می پرسیدم پاسخم میداد و چون من خاموش میشدم و سؤالاتم پایان می یافت حضرتش آغاز سخن میفرمود این چنین بود که هیچ آیه ای از قرآن برسول خدا فرود نیامد مگر اینکه آن آیه را برای من خواند و دیکته فرمود تا من بخط خود آن را نوشتم و تأویل آیات و تفسیرش و ناسخش و منسوخش و محکمش و متشابهش و خاصش و عامش را بمن یاد داد و از خداوند مسألت نمود که نیروی فهم و نگهداری آن دانش را بمن عطا فرماید و از وقتی که آن حضرت در باره من دعا فرمود. نه یک آیه از قرآن فراموشم شد و نه یک نکته از دانشهائی که برای من فراخوانده بود و من آن را نوشته بودم و از دانشی که خداوند پیغمبر را فرایاد داده بود از حلال و حرام و امر و نهی از گذشته و آینده و کتاب هایی که به پیغمبران پیشین فرود آمده بود در باره دستوری که باید بکار بست و یا گناهی که باید مرتکب نشد هیچ فروگذار نشد و همه را بمن یاد داد و خاطر نشانم فرمود و من حتی یک حرف آن را فراموش نکردم و پس از همه اینها دست مبارک را بر سینه من نهاد و دعا کرد که خداوند دل مرا از دانش و فهم و حکمت و روشنائی لب ریز گرداند عرضکردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم بقربانت از آن هنگام که برای من آنچنان دعا فرموده ای هیچ چیز را فراموش نکرده ام و اگر چیزی را ننوشته ام هنوز بیاد دارم ترس این هست که بعد از این

فراموشی بر من عارض شود؟ فرمود: نه، من از بابت فراموشی و ناتوانی هیچ نگرانی در باره تو ندارم.

- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس باندازه آنچه در باره او نیکی شده است نیکی کند عوضی بیش نداده است و هر کس چند برابرش نیکی نمود سپاسگزاری کرده است و هر کس سپاسگزار باشد بزرگوار خواهد بود و هر کس بداند که هر چه کند بهره اش برای خود او است در نیکی بمردم مسامحه نکند و در برابر دوستی با مردم انتظار دوستی از آنان نخواهد داشت پس پاداش آنچه برای خود کرده و آبروی خود را بدان نگهداشته ای از دیگران مخواه و بدان که هر کس حاجتی نزد تو آورد تو را از خود آبرومندتر انگاشته تو نیز روی بزرگواری خود را از او بر مگردان.

- مردی گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمود دنیا (خواه و ناخواه) در گردش است بهره ای که در دنیا داری تو را خواهد رسید هر چند سست و ناتوان باشی و زیانی که از دنیا تو را نصیب است دامنگیر تو خواهد گشت و نیرومند هم باشی نتوانی از آن جلوگیر شوی سپس بدنبال این سخن فرمود هر کس از آنچه از دست او بشد نومید گردد آسایش جسمی خود را بدست آورده و هر کس با آنچه او راست بسازد چشمش روشن خواهد شد.

- امام صادق علیه السّلام فرمود: زبان عربی را یاد بگیرید که آن کلام خدا است و خداوند بآن زبان با بندگان خود سخن گفته است (مقصود قرآن است) و آرواره های خود را با عربی بسخن در آورید و پایان کلمات را روشن ادا کنید.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب گوید: ابو سعید آدمی همین حدیث را روایت کرده و در معنای جمله آخر: (و بلغو بالخواتیم) گفته است که انگشترها را که در دست می کنید در آخر انگشتان باشد نه در نیمه که روایت شده است انگشتر را در نیمه انگشتان نمودن از جمله کارهای قوم لوط بوده است

****ترجمه جعفری: (حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چهار کس به مردم رسیده و پنجمی ندارد)

سلیم بن قیس هلالی می گوید: به امیر المؤمنین علیه السّلام گفتم: یا امیر المؤمنین، من از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر خدا شنیدم که غیر از چیزی بود که در دست مردم است، و از تو

شنیدم که آنچه را که از آنها شنیده ام تصدیق فرمودی و در دست مردم چیزهای بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر دیده ام که شما با آن مخالف هستید و معتقدید که آنها باطل است، آیا به نظر شما مردم از روی عمد به پیامبر دروغ می بندند و قرآن را با رأی های خودشان تفسیر می کنند؟

می گوید: علی علیه السّلام رو به سوی من کرد و فرمود: پرسیدی پس جواب آن را دریاب. همانا در دست مردم حقی و باطلی و راستی و دروغی و ناسخی و منسوخی و عامی و خاصی و محکمی و متشابهی و حفظی و گمانی وجود دارد و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش دروغ بستند تا جایی که خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم دروغ گویان بر من زیاد شده اند هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، نشیمنگاه او پر از آتش می شود. پس از مرگ آن حضرت نیز کسانی به او دروغ بستند.

همانا حدیثی که به شما می رسد از چهار کس می رسد که پنجمی ندارد: مردمی که منافق است و ایمان را اظهار می کند و تظاهر به اسلام دارد و باکی از آن ندارد که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی عمد دروغ بندد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست از او نمی پذیرند و او را تصدیق نمی کنند ولی آنها می گویند که او از اصحاب پیامبر است و او را دیده و از او شنیده است، از چنین شخصی حدیث را اخذ می کنند و از درون او خبر ندارند در حالی که خداوند وقتی از منافقین خبر داده و وصف حال آنها را بیان کرده، از حال او خبر داده و او را معرفی نموده و فرموده است: «و چون آنها را می بینی قیافه هایشان تو را به شگفتی وامی دارد و اگر سخن بگویند به آنها گوش می دهی» (2) اینان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با گفتن سخن زور و دروغ و بهتان تقرب جستند و آنها اینان را به کار گماشتند و به گرده های مردم سوارشان کردند و با آنها دنیا را به دست آوردند و همواره مردم با دنیا و پادشاهان هستند، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند، این یکی از آن چهار دسته اند.

مرد دیگری چیزی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ولی آن را درست حفظ نکرده است و آن را از روی گمان می گوید و از روی عمد به پیامبر دروغ نمی بندد، این حدیث در اختیار اوست و آن را می گوید و به آن عمل می کند و آن را روایت می کند و می گوید:

من آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام، اگر مردم بدانند که او از روی گمان می گوید سخن او را نمی پذیرند و حتی اگر خود او نیز بداند که نادرست است آن را رها می سازد.

مرد سومی است که چیزی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده که به آن امر کرده ولی بعدا از آن نهی کرده است ولی او از نهی بعدی پیامبر خبر ندارد یا چیزی را شنیده که پیامبر از آن نهی کرده ولی بعدا به آن امر نموده است ولی او از امر بعدی خبر ندارد و او مطلب نسخ شده ای را حفظ کرده و ناسخ آن را حفظ نکرده است و اگر می دانست که آن نسخ شده است آن را رها می کرد و اگر مسلمانان نیز می دانستند که آن نسخ شده است آن را رها می کردند.

مرد چهارمی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندد و از دروغ بدش می آید و این به جهت ترس از خدا و تعظیم رسول خداست، و او اشتباه نمی کند و آنچه را که شنیده به درستی حفظ کرده و آنچنان که شنیده است نقل می کند و چیزی بر آن نمی افزاید و از آن نمی کاهد و ناسخ را از منسوخ تشخیص می دهد و به ناسخ عمل می کند و منسوخ را رها می سازد؛ چون فرمان پیامبر هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد، گاهی سخنی از پیامبر می رسد که دو وجه دارد یا کلامی عام و یا خاص مانند قرآن است و خداوند در قرآن فرموده: «آنچه از پیامبر به شما می رسد بگیرید و چیزی را که شما را از آن نهی می کند رها کنید.» «1» پس به کسی که نمی داند خدا و پیامبر از آن چه قصدی کرده اند مشتبه می شود، و چنین نیست که همه اصحاب پیامبر از او چیزی را می پرسیدند و می فهمیدند، برخی از آنان می پرسیدند ولی نمی فهمیدند تا جایی که دوست داشتند یک عرب بادیه نشین و غریب می آمد و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی می پرسید و آنها هم می شنیدند.

من هر روز یک بار و هر شب یک بار وارد محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شدم و با من خلوت می کرد و هر کجا می رفت من هم می رفتم و اصحاب پیامبر می دانند که آن حضرت با هیچ کس جز من چنین نمی کرد و گاهی این کار در خانه من انجام می شد و پیامبر بیشتر به خانه من می آمد، وقتی من خدمت او در برخی از منزل هایش می رفتم با من خلوت می کرد و زنانش را از آنجا دور می کرد و جز من کسی نمی ماند و هر گاه که او نزد من می آمد تا در خانه ام با من خلوت کند، فاطمه و هیچ یک از فرزندانم از خانه بیرون نمی رفتند و چون از او می پرسیدم، به من

پاسخ می داد و چون ساکت می شدم و مسأله ای نداشتم او آغاز سخن می کرد، هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر نازل نشده مگر اینکه آن را بر من می خواند و آن را به من املا می کرد و آن را با خط خودم می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من یاد می داد و از خدا می خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا کند و من از هنگامی که پیامبر در حق من این دعا را کرد، نه آیه ای را از کتاب خدا و نه علمی که به من یاد داده و من آن را نوشتم، فراموش نکرده ام و چیزی از آنچه خدا به او آموخته بود از حلال و حرام و نه امر و نهی و نه کتابی که به پیامبری پیش از او نازل شده و در آن امر به اطاعت و نهی از معصیت شده، وجود نداشت مگر اینکه به من یاد داد و من آن را حفظ کردم و حتی یک حرف را فراموش نکردم، آنگاه دستش را به سینه من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا از علم و فهم و درک و نور پر کند و من گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای تو باد از هنگامی که در حق من این دعا را کردی چیزی را فراموش نمی کنم و چیزی را که نمی نویسم نیز از من فوت نمی شود، آیا بیم آن داری که بعدها فراموش کنم؟ فرمود: من از نسیان و جهل بر تو نمی ترسم.

- زراره بن اعین از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که همان کاری را کند که با او کرده اند، عوض داده است و کسی که چند برابر دهد، سپاسگزاری کرده است و هر کس سپاسگزاری کند بزرگواری کرده است و هر کس بداند که هر کاری کند در واقع به خود کرده است در نیکی کردن به مردم درنگ نمی کند و در دوستی با آنان در انتظار دوستی آنها نمی شود. از دیگران در باره آنچه به خود کرده ای و آبروی خود را با آن حفظ کرده ای، انتظار تشکر نداشته باش و بدان که کسی که از تو حاجتی می خواهد، آبروی خود را در برابر تو حفظ نکرده است پس تو آبروی خود را از اینکه او را رد کنی حفظ کن.

- از امام باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: دنیا دست به دست می گردد، هر چه در دنیا از آن تو باشد، در حالی که تو ناتوان بودی به سوی تو آمده و هر چه به ضرر تو باشد، در حالی به تو رسیده که تو توانایی دفع آن را نداری. سپس به دنبال این سخن فرمود: هر کس از آنچه از دست داده مأیوس شود خودش را راحت کرده و هر کس به آنچه داده شده قانع باشد چشمش روشن می شود.

- امام صادق علیه السّلام می فرماید: زبان عربی را یاد بگیرید که آن کلام خداست که با آن با خلق خود سخن گفته است و دندان های خود را نظیف

نگهدارید و انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید. محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می گوید: این حدیث را از ابو سعید آدمی هم روایت شده ایم و در آخر آن فرمود: «بلّغوا بالخواتیم» یعنی انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید و آن را در اطراف آن قرار ندهید که روایت شده است که آن از عمل قوم لوط است.

أربع خصال لا غنى بالناس عنها فى شهر رمضان

«135»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی الْوَرْدِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله النَّاسَ فِی آخِرِ جُمُعَهٍ مِنْ شَعْبَانَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَظَلَّکُمْ شَهْرٌ فِیهِ لَیْلَهٌ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَرَضَ اللَّهُ صِیَامَهُ وَ جَعَلَ قِیَامَ لَیْلَهٍ فِیهِ بِتَطَوُّعِ صَلَاهٍ کَمَنْ تَطَوَّعَ بِصَلَاهِ سَبْعِینَ لَیْلَهً فِیمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ وَ جَعَلَ لِمَنْ تَطَوَّعَ فِیهِ بِخَصْلَهٍ مِنْ خِصَالِ الْخَیْرِ وَ الْبِرِّ کَأَجْرِ مَنْ أَدَّى فَرِیضَهً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ مَنْ أَدَّى فِیهِ فَرِیضَهً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ کَانَ کَمَنْ أَدَّى فِیهِ سَبْعِینَ فَرِیضَهً فِیمَا سِوَاهُ وَ هُوَ شَهْرُ الصَّبْرِ وَ إِنَّ الصَّبْرَ ثَوَابُهُ الْجَنَّهُ وَ هُوَ شَهْرُ الْمُوَاسَاهِ وَ هُوَ شَهْرٌ یَزِیدُ اللَّهُ فِیهِ فِی رِزْقِ الْمُؤْمِنِ وَ مَنْ فَطَّرَ فِیهِ مُؤْمِناً صَائِماً کَانَ لَهُ بِذَلِکَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِتْقُ رَقَبَهٍ وَ مَغْفِرَهٌ لِذُنُوبِهِ فِیمَا مَضَى فَقِیلَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَیْسَ کُلُّنَا یَقْدِرُ عَلَى أَنْ یُفَطِّرَ صَائِماً فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى کَرِیمٌ یُعْطِی هَذَا الثَّوَابَ مِنْکُمْ لِمَنْ لَا یَقْدِرُ إِلَّا عَلَى مَذْقَهٍ مِنْ لَبَنٍ یُفَطِّرُ بِهَا صَائِماً أَوْ شَرْبَهٍ مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ أَوْ تُمَیْرَاتٍ لَا یَقْدِرُ عَلَى أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ وَ مَنْ خَفَّفَ فِیهِ عَنْ مَمْلُوکِهِ خُفِّفَ عَنْهُ حِسَابُهُ وَ هُوَ شَهْرٌ أَوَّلُهُ رَحْمَهٌ وَ وَسَطُهُ مَغْفِرَهٌ وَ آخِرُهُ إِجَابَهٌ وَ الْعِتْقُ مِنَ النَّارِ وَ لَا غِنَى بِکُمْ فِیهِ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ خَصْلَتَیْنِ تُرْضُونَ اللَّهَ بِهِمَا وَ خَصْلَتَیْنِ لَا غِنَى بِکُمْ عَنْهُمَا وَ أَمَّا اللَّتَانِ تُرْضُونَ اللَّهَ بِهِمَا فَشَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمَّا اللَّتَانِ لَا غِنَى بِکُمْ عَنْهُمَا فَتَسْأَلُونَ اللَّهَ فِیهِ حَوَائِجَکُمْ وَ الْجَنَّهَ وَ تَسْأَلُونَ .

1- قال العلّامه المجلسیّ رحمه الله: یمکن أن یکون «بلعوا» بالعین المهمله أی بلعوا أصابعکم فی الخواتیم. من البلع، و فی أکثر النسخ

«بلغوا» بالغين المعجمه أى أبلغوها آخر الأصابع بان تكون الباء زائده، و ظاهر المصنّف أنّه قرأ الأول بالمعجمه و الثانى بالمهمله.
2- سوره منافقون آیه 3.

اللَّهَ فِيهِ الْعَافِيَةَ وَ تَتَعَوَّذُونَ بِهِ مِنَ النَّارِ (1).

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی نیاز نیستند)

امام پنجم فرمود که رسول خدا در جمعه آخر ماه شعبان خطبه ای خواند خدا را ستود و بر او ثنا فرمود سپس گفت ای مردم ماهی بر شما طلوع کند و شبی در آنست که بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضانست، آن ماهی است که خدا روزه آن را واجب کرده و کسی که یک شبش را بنماز خواندن زنده دارد چون کسی است که هفتاد شب را در ماه دیگر زنده دارد و قرار داده برای کسی که کار نیکی در آن بکند مانند مزد کسی که یک واجبی از واجبات خدا را بجا آورده باشد و کسی که یک واجب در آن بجا آرد مانند کسی است که هفتاد واجب در ماه دیگر انجام دهد آن ماه شکیبائی است، پاداش شکیبائی بهشت است، آن ماه همراهی و همدردیست. آن ماهی است که خدا بروزی مؤمن در آن میافزاید هر کس مؤمن روزه داری را در آن افطار دهد نزد خدا ثواب آزاد کردن یک بنده دارد و گناهان گذشته اش آمرزیده است عرض شد یا رسول اللّه همه ماها نتوانیم که روزه دار را افطاری دهیم، فرمود خدای تبارک و تعالی کریم است این ثواب را بکسی هم که جز بیک شربت شیر توانا نیست و با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا بیک شربت آب شیرین و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد هر کس در این ماه کار بنده خود را سبک کند خدا حساب او را سبک گرداند این ماهی است که آغازش رحمت و میانه اش آمرزش و پایانش پذیرفتن درخواست ها و آزادی از آتش است، در آن از چهار خصلت بی نیاز نیستید، که با دو خصلت خدا را خشنود کنید و با دو خصلت رفع نیاز خود نمائید، اما دو خصلتی که خدا را به آن ها خشنود میکنید شهادت بر یگانگی خدا و رسالت منست و اما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نباشید اینست که از خدا درخواست کنید حوائج خود را و بهشت را و درخواست کنید در آن از خدا تندرستی را و پناه ببرید در آن بخدا از آتش دوزخ.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار منش است که در رمضان کسی از آن بی نیاز نیست)

امام محمد باقر گفته: پیامبر در آدینه، پایان شعبان سخنرانی کرده خدای را ستود و بر او نیایش کرد، سپس گفت:

«ای مردم ماهی بر شما بر آمد و شبی در آن بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضان است، آن ماهی ای است که خدا روزه آن را بر شما واجب گردانیده است، هر که شبی از آن را به نماز گزاردن زنده دارد، مانند کسی ست که هفتاد شب را در ماه های دیگر زنده داشته باشد. هر که در آن کار نیکی انجام دهد چون مزد کسی ست که واجبی از واجبات را به جای آورده باشد، آنکه واجبی در آن به جای آورد چون کسی ست که هفتاد واجب در ماه های دیگر انجام داده باشد.

آن ماه شکیبایی ست، مزد در آن بهشت است. آن ماه همراهی با مردمان است و همدردی با ایشان. آن ماهی ای است که خدای بر روزی گروندگان می افزاید، هر که مؤمن روزه داری را در آن افطار دهد، پاداش آزاد کردن بنده یی دارد و گناهان گذشته وی را آمرزیده است.

برخی گفتند ای پیامبر ما همه نتوانیم که روزه داری را افطاری دهیم، گفت: خدای این پاداش را به کسی نیز که جز به یک آشامیدن شیر توانا نیست با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا شربتی آب شیرینی و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد. هر که در این ماه کار بنده خود را سبک گرداند خدای شمار وی را سبک دارد. این ماهی ای است که آغازش آمرزش است و میانگینش بخشایش است و فرجامش بر آوردن است. در آن از چهار منش بی نیاز نیستند که با دو منش خدای را خشنود سازید و با دو منش نیاز خود خواهید. اما دو منشی که خدای را به آنها خشنود می سازید، گواهی بر یگانگی ویست و پیامبری من و اما آن دو منش که از آن بی نیاز نباشید. از خدا نیازهای خود را بخواهید و بهشت را و پناه بدو از دوزخ.

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم در ماه رمضان از چهار چیز بی نیاز نیستند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا: روز جمعه آخر ماه شعبان خطبه ای خواند سپاس خدای کرد و او را ستود سپس فرمود: ای مردم ماهی بر شما سایه افکنده است که در آن شبی است که از هزار ماه بهتر است و آن ماه رمضان است خداوند روزه آن ماه را بر شما واجب کرده و بیداری یک شب را با نمازهای مستحبی برابر با بیداری هفتاد شب بعبادت از ماه های دیگر قرار داده و برای کسی که در این ماه یک کار مستحبی از کارهای نیک را انجام دهد پاداش انجام یکی از واجبات را قرار داده و هر کس واجبی از واجبات الهی را در این ماه انجام دهد مانند کسی است که

هفتاد واجب در دیگر ماهها انجام داده است ماه رمضان ماه صبر است و پاداش شکیبائی بهشت است ماه رمضان ماه همدردی است و ماهی است که خداوند روزی مؤمن را در آن ماه می افزاید و هر کس یک مؤمن روزه دار را افطار بدهد در نزد خداوند پاداش آزاد کردن بنده ای و آمرزش گناهان گذشته اش را دارد عرض شد یا رسول اللّه همه ما توانائی نداریم که روزه داری را افطار دهیم فرمود: خدای تبارک و تعالی کریم است همین پاداش را از شماها بکسی میدهد که به بیش از یک شربت شیر توانائی نداشته باشد و با همان یک روزه داری را افطار بدهد و یا از یک شربت آب گوارا و یا چند دانه خرما بیش ندارد و هر کس در این ماه کار بنده خود را سبک گرداند خداوند کار حساب او را سبک گرداند و این ماهی است که آغازش رحمت است و وسطش آمرزش و پایانش پذیرش درخواست و آزادی از دوزخ و شما در این ماه از چهار خصلت بی نیاز نیستید که با دو خصلت آن خداوند را خوشنود سازید و بدو خصلت دیگر خودتان سخت نیازمندید اما آن دو خصلت که خدای را بدان خوشنود خواهید ساخت گواهی بر یگانگی خدا و رسالت من است و اما آن دو که سخت بدان نیازمندید این است که نیازمندیها و بهشت را در این ماه از خداوند در خواست کنید و از خداوند بخواهید که بشما سلامتی بدهد و در پناه خود از آتش و دوزخ نگاه دارد.

****ترجمه جعفری: (چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی نیاز نیستند)

ابو الورد از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه ای خواند و حمد و ثنای الهی به جا آورد سپس فرمود: ای مردم ماهی به سوی شما روی آورده که یک شب آن بهتر از هزار ماه است و آن ماه رمضان است که خداوند روزه آن را واجب کرده و یک شب مشغول شدن به نماز را در آن مانند مشغول شدن به نماز در هفتاد شب در غیر رمضان قرار داده و برای کسی که یک خصلت از خصلت های نیکو در آن انجام دهد، پاداشی چون پاداش کسی است که واجبی از واجبات خدا را انجام داده است و هر کس در آن ماه واجبی از واجبات خدا را انجام بدهد، مانند کسی است که در غیر رمضان هفتاد واجب را به جای آورده است و آن ماه شکیبایی است و پاداش شکیبایی بهشت است و آن ماه همدردی است و آن ماهی است که خداوند در آن روزی مؤمن را افزایش می دهد و هر کس در آن مؤمن روزه داری را افطار دهد در مقابل نزد خداوند پاداش آزاد کردن برده را دارد و گناهان او در گذشته آمرزیده می شود.

گفته شد: یا رسول اللّه همه ما توانایی افطار دادن به روزه دار را نداریم، فرمود:

خداوند کریم است و این پاداش را از شما به کسی که توانایی ندارد مگر به جرعه ای از شیر که با آن روزه داری را افطار دهد یا جرعه ای از آب گوارا یا چند دانه خرما که به بیش از آن قدرت ندارد نیز می دهد. و هر کس در ماه رمضان به بندگان (زیردستان) خود آسان گیرد خداوند حساب او را آسان می گیرد و آن ماهی است که آغاز آن رحمت و نیمه آن آمرزش و پایان آن قبول دعا و آزادی از آتش است و شما در آن از چهار چیز بی نیاز نیستید: دو خصلت که خدا را با آن خوشنود می کنید و دو خصلت که خودتان از آن بی نیاز نیستید، آن دو خصلتی که خدا را با آن خوشنود می کنید، گواهی دادن به این است که خدایی جز خدای یگانه نیست و من پیامبر او هستم و آن دو چیز که شما از آن بی نیاز نیستید این است که حاجت های خود و بهشت را در آن ماه از خدا بخواهید و در آن از خدا سلامتی را بخواهید و از آتش جهنّم به او پناه ببرید.

لم تبهم البهائم عن أربعه

«136»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَا بُهِمَتِ الْبَهَائِمُ عَنْهُ فَلَمْ تُبْهَمْ عَنْ أَرْبَعَهٍ مَعْرِفَتِهَا بِالرَّبِّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ مَعْرِفَتِهَا بِالْمَوْتِ وَ مَعْرِفَتِهَا بِالْأُنْثَى مِنَ الذَّكَرِ وَ مَعْرِفَتِهَا بِالْمَرْعَى الْخِصْبِ.

*ترجمه کمره ای: (چهار پایان بچهار چیز نادان نباشند)

امام چهارم فرمود حیوانات زبان بسته هر چه را ندانند از چهار چیز بی خبر نیستند از شناسائی پروردگار و شناسائی مرگ و تشخیص ماده از نر و شناسائی چراگاه آباد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار پایان به چهار چیز نادان نباشند)

امام علی بن الحسین گفته: جانوران زبان بسته هر چه را ندانند، از چهار چیز بی آگاهی نیستند: از شناسایی پروردگار و شناسایی مرگ. جدا کردن

ماده از نرینه و شناسایی چراگاه آباد از ویران».

***ترجمه فهری زنجانی: (حیوانات چهار چیز را تمیز میدهند)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: حیوانات هر چند بی تمیز باشند نسبت بچهار چیز بی تمیز نیستند شناسائیشان به پروردگار تبارک و تعالی و شناسائیشان بمرگ و تشخیص ماده از نر و شناختنشان چراگاه پر علف را.

****ترجمه جعفری: (چارپایان از چهار چیز بی خبر نیستند)

ابو حمزه از امام سجاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چارپایان از چهار چیز بی خبر نیستند: شناخت پروردگارشان و آگاهی از مرگشان و شناخت ماده از نر و شناخت چراگاه خوب.

خلق الله عز و جل الخيل من أربعه أشياء

«137»- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ جَمِیعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ زَیْدِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ قَالَ: بَلَغَنِی أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَیْلَ مِنْ أَرْبَعَهِ أَشْیَاءَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ الْمُحْدِقِ بِالدُّنْیَا وَ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ دُمُوعِ مَلَکٍ یُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیمُ وَ مِنْ بِئْرِ طَیْبَهَ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل اسبان را از چهار چیز آفریده)

حسین بن زید گوید بمن رسیده که خدا اسبها را از چهار چیز آفریده از دریای اعظم که گرداگرد دنیا است و از آتش و از اشکهای فرشته ای که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه ای، حدیث طولانی است ما جایی که نیازمند آن بودیم از آن نقل کردیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای اسبان را از چهار چیز آفریده)

حسین پور زید گفته: به من رسیده که خدای اسبها را از چهار چیز بیافریده: از دریای اعظم که گرداگرد جهان است و از آتش و از سرشکهای فرشته

یی که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه یی، این خبر دراز است آنچه از آن نیازمند آن بودیم آوردیم». !؟

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل اسب را از چهار چیز آفریده است)

حسین بن زید گوید: شنیده ام که خدای عز و جل اسب را از چهار چیز آفریده است از دنیای بزرگی که دور زمین را گرفته و از آتش و از اشک چشم فرشته ای که ابراهیم اش گویند و از چاه پاکیزه ای حدیث طولانی است مورد نیاز را نقل کردیم.

شرح: حدیث بودن این خبر معلوم نیست.

****ترجمه جعفری: (خداوند اسب را از چهار چیز آفرید)

سین بن زید می گوید: به من خبر رسیده که خداوند اسب را از چهار چیز آفرید: از دریای بزرگی که دور دنیاست و از آتش و از اشک فرشته ای که نام آن ابراهیم است و از چاه پاکیزه. حدیث طولانی بود و محل حاجت را از آن گرفتیم.

الرياح الأربع

«138»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ وَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السّلام عَنِ الرِّيَاحِ الْأَرْبَعِ الشَّمَالِ وَ الْجَنُوبِ وَ الدَّبُورِ وَ الصَّبَا وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَذْكُرُونَ أَنَّ الشَّمَالَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْجَنُوبَ مِنَ النَّارِ فَقَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جُنُوداً مِنْ رِيَاحٍ يُعَذِّبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ عَصَاهُ.

1- فی بعض النسخ «تتعوذون فیه من النار».

وَ لِكُلِّ رِيحٍ مِنْهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُعَذِّبَ قَوْماً بِنَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ أَوْحَى إِلَى الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِذَلِكَ النَّوْعِ مِنَ الرِّيحِ الَّتِي يُرِيدُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا قَالَ فَأَمَرَهَا الْمَلَكُ فَتَهِيجُ كَمَا يَهِيجُ الْأَسَدُ الْمُغْضَبُ وَ لِكُلِّ رِيحٍ مِنْهَا اسْمٌ أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَ كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ وَ ذَكَرَ رِيَاحاً فِي الْعَذَابِ ثُمَّ قَالَ فَرِيحُ الشَّمَالِ وَ رِيحُ الصَّبَا وَ رِيحُ الْجَنُوبِ وَ رِيحُ الدَّبُورِ أَيْضاً تُضَافُ إِلَى الْمَلَائِكَهِ الْمُوَكَّلِينَ بِهَا (1). .

*ترجمه کمره ای: (بادها چهارند)

ابو بصیر گوید از امام پنجم پرسیدم از بادهای چهارگانه شمال و جنوب دبور و صبا عرض کردم- که مردم میگویند باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ، فرمود برای خدای عز و جل لشکرهائیست از باد که هر کس از گنهکاران را خواهد به آنها عذاب میکند بر هر بادی فرشته ای گماشته است، چون خدا خواهد قومی را بطوری عذاب کند وحی میکند بفرشته ای که گماشته آن نوع بادیست که میخواهد آن ها را عذاب کند امام گفت فرشته دستور بدان باد می دهد که بجهد، آن باد چون شیر خشمناک میجهد هر یک از آن بادها نامی دارند گفتار خدای عز و جل را نشنیده ای که (در سوره قمر آیه 18) فرماید عاد تکذیب نمودند، پس چگونه بود عذاب من و ترس آوران من و یاد کرد بادهائی را در موضوع عذاب، سپس فرمود اینکه گویند باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز بفرشتگانی اضافه میکنند که گماشته بر آن هایند.

شرح: باد شمال از سمت قطب شمالی بوزد و باد جنوب از سمت قطب جنوبی و باد صبا از سمت مشرق و باد دبور از سمت مغرب که برابر آنست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بادهای جهان چهار است)

ابو بصیر گفته: از امام محمد باقر پرسیدم از بادهای چهارگانه شمال و جنوب و دبور و صبا. گفتم: مردم می گویند: باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ. گفت: برای خدای لشکریانی ست از باد که هر که از گناهکاران را خواهد با آنها شکنجه سازد. بر هر بادی فرشته یی گماشته است، هر گاه خدای خواسته باشد قومی را به نوعی شکنجه سازد وحی می کند به فرشته یی که گماشته آن نوع بادیست که می خواهد ایشان را شکنجه سازد. امام گفت:

فرشته فرمان به آن باد می دهد که بوزد. آن باد چون شیر غران می جهد هر یک از آن بادها نامی دارد.

چنان که در قرآن گفته: «عاد دروغ داشت، پس چگونه بود شکنجه من و بیم آنان». آنگاه گفت:

آنکه گویند: باد شمال و صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز به فرشتگانی نسبت دهند که گماشته بر آنها هستند.

***ترجمه فهری زنجانی: (بادهای چهارگانه)

ابی بصیر گوید: بادهای چهارگانه: شمال و جنوب و غربی و شرقی را از امام باقر پرسیدم و عرض کردم که مردم میگویند نسیم شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ فرمود: خدای را عز و جل لشکرهائی است از بادها و هر کس از گنهکاران را که بخواهد با آن بادها شکنجه میدهد و برای هر یک از آن بادها فرشته ای گماشته شده است که چون خداوند بخواهد گروهی را بطوری عذاب کند بفرشته ای که بر آن طور از عذاب که میخواهد عذابشان کند گماشته شده است وحی میکند امام فرمود:

فرشته بر آن باد دستور میدهد پس آن باد همچون شیری خشمناک می جنبد و هر بادی نامی دارد مگر گفتار خدای عز و جل را نشنیده ای که میفرماید: قوم عاد تکذیب کردند پس عذاب من و ترسانندگان چگونه بودند؟ و بادهائی را در باره عذاب یاد کرد سپس فرمود باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد غربی بفرشتگانی که بر آنها گماشته شده اند منسوبند.

[شرح]

استاد شعرانی در حاشیه شرح کافی بیانی دارد که معنایش چنین است: این حدیث که هم از حیث سند صحیح است و هم از نظر معنا باعتبار نزدیک است ما را بطریقه ائمه علیهم السلام در این گونه مسائل طبیعی متوجه مینماید زیرا از سؤال سائل که میگوید: (مردم میگویند) پیداست که ذهن مردم متوجه بسبب طبیعی بادها بوده است که از کجا بوجود می آید و چرا بعضی از بادها سرد است و پاره ای گرم و بیش از این برای آنان قابل فهم نبوده که نسیم شمال چون خنک است از بهشت است و باد جنوب چون گرم است از آتش برمیخیزد و امام علیه السّلام در پاسخ میخواهد ذهن او را از تحقیق این جهت از امام منصرف نماید زیرا غرض از فرستادن

پیغمبران و نازل کردن کتابهای آسمانی نه این است که امور طبیعی برای مردم کشف گردد.

زیرا اگر مقصود این بود بطور مسلم بسیاری از نیازمندیهای بشر را بیان می کردند از قبیل داروی بیماریها مانند سل و سرطان و خواص بقیه مرکبات و در قرآن نیز بعلت خسوف و کسوف مثلا مکرر اشاره میشد همان طور که زکاه و نماز و توحید خداوند و رسالت پیغمبران مکرر گفته شده است و همان طور که در روایات بطور متواتر موضوع امامت و ولایت و معاد و بهشت و دوزخ گفته شده است در باره گاو و ماهی که زمین بر پشت او قرار گرفته است!! و یا اجزائی که آب را تشکیل میدهد و مانند اینها نیز بطور مکرر یاد آوری میشد با اینکه می بینیم این گونه چیزها نه در قرآن است و نه در سنت متواتر و اگر هست یا در بعضی از روایات ضعیفه نامعتبر وارد شده و یا طوری است که احتمال میرود راوی تحریف و یا سهو. نموده باشد در صورتی که بنای شارع مقدس بر این است که آنچه در نظر شارع اهمیت دارد و بایستی مردم آن را بدانند بوسیله امامان بلکه خود پیغمبر نیز آن مطلب را کاملا ثابت و مسجل میکنند که نه جای تردیدی باشد و نه مجال تأویلی باری چون امام علیه السّلام از سؤال سائل متوجه شد که مردم در مورد سؤال تمام توجه شان بجهات طبیعی است خواست که آنان را از این جهت منصرف نماید و بر حسب وظیفه روحانی اش کسی را که میخواهد در باره بادها نظری کند بجهت روحانی و معنوی بادها متوجه فرماید و کیفیت عبرت گرفتن و پند پذیرفتن را یاد دهد خواه از بهشت بوزد خواه از شام یا افریقا و یا یمن پس نخستین چیزی که می بایست متوجه بود این است که همه عوامل طبیعی در تحت اراده الهی مسخراند و خداوند بر هر یک فرشته ای گماشته است و این جسم ملکی در تحت نفوذ و قدرت آن مجرد ملکوتی است که از عوارض ماده و مادیات دور است چنانچه در محل خود ثابت شده است که ماده بصورت بر پا است و صورت بوسیله عقل مفارق بر پا است و نکته مهمی که در این حدیث است و پیدا است که حدیث صحیح است و از معصوم صادر شده است همین نکته است که گفته شد و در مرحله دوم لازم است که از عذابهائی که بوسیله بادها بر امت های گذشته رسیده است آدمی عبرت بگیرد و منافعی را که مترتب بر آنها است متوجه شود پس آنچه بر یکفرد مسلمان لازم است از تفکر در امور طبیعیه این سنخ جهات معنوی و الهی آنها است

****ترجمه جعفری: (بادها چهار گونه اند)

ابو بصیر می گوید: از امام باقر علیه السّلام از بادهای چهارگانه شمال و جنوب و دبور و صبا پرسیدم و به او گفتم: مردم می گویند: باد شمال از بهشت و باد جنوب از جهنم است. فرمود: همانا برای خداوند لشکریانی از بادهاست که به وسیله آن هر کس از گناهکاران را که بخواهد عذاب می کند و هر بادی فرشته ای دارد که موکّل آن است، وقتی خداوند خواست قومی را به نوعی عذاب کند به موکّل از نوع بادی که می خواهد با آن هلاکشان سازد وحی می کند و آن فرشته به آن باد فرمان می دهد و آن مانند یک شیر خشمناک به هیجان درمی آید و هر بادی از آنها نامی دارد، آیا سخن خداوند را نشنیده ای که فرمود: «قوم عاد تکذیب کرد، پس چگونه بود عذاب و بیم های من» و بادهایی را در عذاب ذکر کرده، سپس فرمود: باد شمال و باد جنوب و باد صبا و باد دبور نیز به فرشتگانی که موکّل آن هستند، نسبت داده می شود.

1- قال الأستاذ الشعرانی فی هوامش شرح الکافی: «هذا الحدیث صحیح من جهه الاسناد، قریب من جهه الاعتبار، منبه علی طریقتهم علیهم السلام فی أمثال هذه المسائل الکونیه. و المعلوم من سؤال السائل: «ان الناس یذکرون» أن ذهنهم متوجه الی السبب الطبیعی الموجب لوجود الریاح و منشأها و عله اختلافها فی البروده و الحراره و غیرها. و غایه ما وصل إلیه فکرهم أن الشمال لبرودتها من الجنه، و الجنوب لحرارتها من النار. فصرف الامام ذهنهم عن التحقیق لهذا الغرض اذ لیس المقصود من بعث الأنبیاء و الرسل و انزال الکتب کشف الأمور الطبیعیه و لو کان المقصود ذلک لبین ما یحتاج إلیه الناس من ادویه الأمراض کالسل و السرطان، و خواصّ المرکبات و المواالید، و لذکر فی القرآن مکرّرا عله الکسوف و الخسوف کما تکرر ذکر الزکاه و الصلاه و توحید اللّه تعالی و رساله الرسل، و لورد ذکر الحوت فی الرّوایات متواترا کما ورد ذکر الإمامه و الولایه و المعاد و الجنه و النار، و کذلک ما یستقر علیه الأرض و ما خلق منه الماء؛ مع أنا لا نری من أمثال ذلک شیئا فی الکتاب و السنه المتواتره الا بعض أحادیث ضعیفه غیر معتبره أو بوجه یحتمل التحریف و السهو، و المعهود فی کل ما هو مهمّ فی الشرع و یجب علی الناس معرفته أن یصر الامام علیه السّلام بل النبیّ صلّی اللّه علیه و آله علی تثبیته و تسجیله و بیانه بطرق عدیده غیر محتمله للتأویل حتّی لا یغفل عنه أحد. و بالجمله لما رأی الامام علیه

السّلام اعتناء الناس بالجهه الطبيعيه صرفهم بان الواجب على الناظر فى أمر الرياح و المتفكر فيها أن يعتنى بالجهه الإلهيّه و كيفيه الاعتبار بها و الاتعاظ بما يترتّب عليها من الخير و الشرّ، سواء كانت من الجنه أو من الشام أو من افريقيه و اليمن، فأول ما يجب: أن يعترف بأن جميع العوامل الطبيعيه مسخره بامر اللّه تعالى و على كل شى ء ملک موكل به و أن الجسم الملكى تحت سيطره المجرّد الملكوتى المفارق عن الماديات كما ثبت فى محله «أن الماده قائمه بالصوره و الصوره قائمه بالعقل المفارق» و هذا أهمّ ما يدل عليه هذا الحديث الذى يلوح عليه أثر الصدق و صحّه النسبه الى المعصوم عليه السّلام. ثمّ بعد هذا الاعتراف يجب الاعتبار بما وقع من العذاب على الأمم السالفه بهذه الرياح و ما يترتب من المنافع على جريانها و هذا هو الواجب على المسلم من جهه الدين إذا نظر الى الأمور الطبيعيه».

«139»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عَيَّاشُ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ (1) بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السَّلام قَالَ: النَّاسُ عَلَى أَرْبَعَهِ أَصْنَافٍ جَاهِلٌ متردی [مُتَرَدٍّ] مُعَانِقٌ لِهَوَاهُ وَ عَابِدٌ متقوی [مُتَقَوٍّ] كُلَّمَا ازْدَادَ عِبَادَهً ازْدَادَ كِبْراً وَ عَالِمٌ يُرِيدُ أَنْ يُوطَأَ عُقْبَاهُ وَ يُحِبُّ مَحْمَدَهَ النَّاسِ وَ عَارِفٌ عَلَى طَرِيقِ الْحَقِّ يُحِبُّ الْقِيَامَ بِهِ فَهُوَ عَاجِزٌ أَوْ مَغْلُوبٌ فَهَذَا أَمْثَلُ أَهْلِ زَمَانِكَ وَ أَرْجَحُهُمْ عَقْلًا.

*ترجمه کمره ای: (مردم چهار صنفند)

امام ششم فرمود مردم چهار صنفند نادان هلاک شده هوا پرست عاید نیرو طلب که هر چه بیشتر عبادت کند بیشتر متکبر شود و عالمی که میخواهد دنبالش افتند و تمجید مردم را خوش دارد و شخص با معرفتی که بر طریقه حق میرود و دوست دارد بحق قیام کند ولی درمانده یا شکست خورده است، این شخص بهترین اهل زمان تو است و عقلش بر همه میچربد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان چهار گروه اند)

امام صادق گفته: «مردم جهان چهار گروه اند:

نادان نابود شده در آرزوپرستی، پرستنده نیرو جوی که هر چه بیشتر پرسش می کند بیشتر خود پسند گردد، و دانایی که خواهد در پی وی افتند و ستایش مردم او را خوش آید و انسان با معرفتی که بر راه و رسم حق می رود و دوست دارد به حق قیام کند لیک عاجز یا شکست خورده است، این بهترین مردم روزگار توست و خرد وی از همه افزون تر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم چهار صنف اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم چهار صنف اند.

1- نادان هلاک شده هوا پرست.

2- عابد ریاکار و متقی نما که هر چه عبادت بیشتر کند تکبرش افزونتر شود.

3- دانشمندی که میخواهد بدنبالش راه روند و دوست دارد که مردم ستایش اش کنند.

4- شناسای راه حق که دوست دارد قیام بحق کند ولی ناتوان است یا شکست خورده این چنین شخص از همه مردم زمان تو بهتر است و خردمندتر.

****ترجمه جعفری: (مردم چهار دسته اند)

زید بن حسن از امام کاظم علیه السّلام و او از پدرش امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم چهار دسته اند: نادان هلاک شده تابع هوای نفس و عابد متقی نما که هر قدر بر عبادت او افزوده شود بر خودخواهیش می افزاید و عالمی که می خواهد مردم پشت سر او قدم بزنند و ستایش مردم از خود را دوست دارد و عارفی بر طریق حق که قیام به حق را دوست دارد ولی یا ناتوان و یا مغلوب است او استوارترین مردم زمان خود و عاقل ترین آنهاست.

النوم على أربعه وجوه

«140»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيَلَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السّلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام بِالْكُوفَهِ فِي.

1- فی بعض النسخ «أبو زید عیّاش بن یزید الحسن» و لم اجده.

الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّوْمِ عَلَى كَمْ وَجْهٍ هُوَ فَقَالَ النَّوْمُ عَلَى أَرْبَعَهِ أَوْجُهٍ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السّلام تَنَامُ عَلَى أَقْفِيَتِهِمْ مُسْتَلْقِينَ وَ أَعْيُنُهُمْ لَا تَنَامُ مُتَوَقِّعَةً لِوَحْيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَهِ وَ الْمُلُوكُ وَ أَبْنَاؤُهَا تَنَامُ عَلَى شَمَائِلِهَا لِيَسْتَمْرِءُوا مَا يَأْكُلُونَ وَ إِبْلِيسُ وَ إِخْوَانُهُ وَ كُلُّ مَجْنُونٍ وَ ذُو عَاهَهٍ يَنَامُ عَلَى وَجْهِهِ مُنْبَطِحاً (1).

*ترجمه کمره ای: (خواب چهار گونه است)

امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود مردی از اهل شام نزد او ایستاد و پرسشهائی از او گرد و پرسشهائی که کرد این بود که باو گفت بمن خبر ده که خواب چند گونه است؟ فرمود خواب چهار گونه است، پیغمبران بپشت میخوابند و چشمشان نمیخوابد، چشم براه وحی خداوندند، مؤمن بپهلوی راست برابر قبله میخوابد پادشاهان و شاهزادگان بپهلوی چپ میخوابند که آنچه خورده اند بر آن ها گوارا باشد، شیطان و برادرانش و هر دیوانه و دردمندی برو میخوابد و شکم خود را بزمین میچسباند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خواب چهار گونه است)

جناب علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام از او پرسشهایی می کرد از آن جمله پرسید خواب چند گونه است؟. گفت:

«چهار گونه است: پیامبران به پشت می خوابند و دیدگانشان نمی خوابد، در انتظار وحی اند. مؤمن به خدا به پهلوی راست برابر قبله خوابد. پادشاهان و شاه پوران به پهلوی چپ تا آنچه خورده اند برایشان گوارا گردد، دیو و برادران وی و هر دیوانه و دردناکی بر روی خوابند و اشکم خویش را بر زمین نهند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خواب بر چهار گونه است)

امام حسین علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام بپا خواست و سؤالاتی نمود که از جمله این بود که عرض کرد بیان بفرمائید که خواب بر چند گونه است فرمود:

خواب بر چهار گونه است پیغمبران علیهم السلام بر پشت میخوابند و چشمشان نمیخوابد و بانتظار روحی الهی بیدار است و مؤمن بپهلوی

راست میخوابد روی بقبله و پادشاهان و شاهزادگان بپهلوی چپ میخوابند تا عمل گوارش غذا بخوبی انجام گیرد و شیطان و برادرانش و هر دیوانه و هر بیماری برو میخوابد.

****ترجمه جعفری: (خوابیدن چهار گونه است)

عبد اللَّه بن احمد بن عامر طائی از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که حسین بن علی علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام به پا خاست و از او مسأله هایی پرسید، در میان سؤال های او یکی هم این بود که گفت: به من خبر بده که خوابیدن چند نوع است؟ فرمود: خوابیدن بر چهار وجه است: پیامبران بر پشت می خوابیدند و چشمانشان نمی خوابید و در انتظار وحی خدا بودند، و مؤمن که بر پهلوی راست و رو به قبله می خوابد و پادشاهان و فرزندان آنها که بر پهلوی چپ می خوابند تا آنچه خورده اند گوارا گردد و شیطان و برادرانش و هر دیوانه و مریض که به روی خود می خوابند.

رن إبليس لعنه الله أربع رنات

«141»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: رَنَّ إِبْلِیسُ أَرْبَعَ رَنَّاتٍ أَوَّلُهُنَّ یَوْمَ لُعِنَ وَ حِینَ أُهْبِطَ إِلَی الْأَرْضِ وَ حِینَ بُعِثَ مُحَمَّدٌ صلّی الله علیه و آله عَلَی حِینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ حِینَ أُنْزِلَتْ أُمُّ الْکِتَابِ (2) وَ نَخَرَ نَخْرَتَیْنِ حِینَ أَکَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ حِینَ أُهْبِطَ مِنَ الْجَنَّةِ.

*ترجمه کمره ای: (ابلیس چهار شیون کرد)

امام ششم فرمود ابلیس چهار شیون کرد نخست روزی که لعنت شد و هنگامی که بزمین پرتاب شد و هنگامی که محمد صلّی الله علیه و آله برانگیخته شد در موقع انقطاع بعثت رسولان و گاهی کک سوره فاتحه نازل شد و دو بار از شادی باد در بینی کشید، چون آدم از درخت خورد و چون آدم از بهشت رانده شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دیو چهار بار ناله کرد)

امام صادق گفته: «دیو چهار بار ناله و شیون کرد: نخستین بار روزی که نفرین و رانده شد، و هنگامی که به زمین افکنده شد و زمانی که محمد به پیامبری برانگیخته شد هنگام انقطاع پیامبری رسولان. و آن وحی که سوره فاتحه بر پیامبر فرود آمده دو بار از شادی یاد در بینی وی افتاد: هنگامی که آدم از درخت خورد و هنگامی که آدم از بهشت رانده گردید».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیطان چهار بار ناله کرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس چهار بار ناله کرد اولین ناله اش روزی بود که از رحمت خدا دور شد 2- هنگامی که بزمین فرود شد 3- وقتی که محمد صلی الله علیه و آله بهنگام خاموشی چراغ هدایت پیغمبران به پیغمبری مبعوث گردید 4- موقعی که سوره فاتحه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و دو بار از شادی باد در بینی انداخت 1- هنگامی که آدم بار درخت خورد 2- هنگامی که آدم از بهشت فرود آمد.

****ترجمه جعفری: (ابلیس چهار بار فریاد زد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس چهار بار شیون کرد. نخستین بار روزی بود که به او لعنت شد و دیگر زمانی که به زمین فرود آمد و دیگر وقتی که محمد صلی الله علیه و آله پس از مدتی که پیامبر نیامده بود به پیامبری مبعوث گردید و دیگر زمانی که سوره فاتحه نازل شد و او دو بار شاد شد، زمانی که آدم از آن درخت خورد و زمانی که او از بهشت فرود آمد.

أَرْبَعَهٌ يَذْهَبْنَ ضَيَاعاً

«142»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ الْکُمَیْدَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ یَذْهَبْنَ ضَیَاعاً الْبَذْرُ فِی السَّبَخَهِ وَ السِّرَاجُ فِی الْقَمَرِ وَ الْأَکْلُ عَلَی الشِّبَعِ وَ الْمَعْرُوفُ إِلَی مَنْ لَیْسَ بِأَهْلِهِ.

«143»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ عَنْ

أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ.

1- انبطح: اسبطر على وجهه، ممتدا على وجه الأرض.
2- رن رنينا: رفع صوته بالبكاء. و نخر الإنسان أو الدابّه: مد الصوت فى خياشيمه.

جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ أَرْبَعَهٌ يَذْهَبْنَ ضَيَاعاً الْأَكْلُ بَعْدَ الشِّبَعِ وَ السِّرَاجُ فِی الْقَمَرِ وَ الزَّرْعُ فِی السَّبَخَهِ وَ الصَّنِيعَهُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا.

«144»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَرْبَعَهٌ يَذْهَبْنَ ضَيَاعاً مَوَدَّهٌ تَمْنَحُهَا مَنْ لَا وَفَاءَ لَهُ وَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَشْكُرُ لَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَ مَنْ لَا اسْتِمَاعَ لَهُ وَ سِرٌّ تُودِعُهُ عِنْدَ مَنْ لَا حَصَانَهَ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (چهار چیز بیهوده روند)

امام ششم فرمود چهار چیز بیهوده روند: تخم در شوره زار چراغ در مهتاب، خوردن بر سر سیری احسان بنا اهل.

امام یکم هم از پیغمبر صلّی الله علیه و آله همین مضمون را روایت کرده، امام ششم فرمود چهار چیز هدر شوند دوستی بی وفایان، احسان بکسی که شکر نکند، آموزش کسی که گوش شنوا ندارد، رازی که سپرده شود بکسی که راز دار نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار چیز تباه گردد)

امام صادق گفته: «چهار چیز بیهوده گردد: تخم در شوره زار پاشیدن، چراغ در مهتاب افروختن، بر سیری چیزی خوردن، نیکی به نااهلان نمودن».

جناب علی از پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز چنین روایت کرده. امام صادق نیز دوباره گفته: «چهار چیز تباه گردد:

دوستی به بی وفایان، نیکی به ناسپاسان، آموزش نااهلان، سپردن راز به ناکسان».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار چیز بهدر میرود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز بهدر میرود تخم در شوره زار، و چراغ در مهتاب، و خوردن بر سیری و نیکی به نااهل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتش بامیر المؤمنین فرمود: یا علی چهار چیز است که هدر می شود

خوردن سر سیری و چراغ در مهتاب و کشت در شوره زار و نیکی در نزد نااهل.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز بیهوده از دست میرود بذل محبت به بی وفا و نیکی نزد شخص ناسپاس و آموزش نزد کسی که گوش شنوا ندارد و رازی که بسپاری بر کسی که راز نگهدار نباشد.

****ترجمه جعفری: (چهار چیز به هدر می رود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز به هدر می رود، ریختن بذر در شوره زار و چراغ در نور ماه و خوردن بر سیری و احسان کردن به کسی که اهل آن نیست.

حمّاد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی چهار چیز به هدر می رود: خوردن پس از سیر شدن و چراغ در نور ماه و زراعت در شوره زار و احسان کردن به غیر اهلش.

درست بن ابی منصور واسطی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چهار چیز به هدر می رود: محبتی که به شخص بی وفا می کنی و احسان کردن به کسی که تشکر نمی کند و یاد دادن به کسی که گوش شنوا ندارد و سرّی که به کسی می سپاری که آن را حفظ نمی کند.

قول الصادق علیه السّلام للمسلمین أربعه أعیاد

«145»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام کَمْ لِلْمُسْلِمِینَ مِنْ عِیدٍ فَقَالَ أَرْبَعَهُ أَعْیَادٍ قَالَ قُلْتُ قَدْ عَرَفْتُ الْعِیدَیْنِ وَ الْجُمُعَهَ فَقَالَ لِی أَعْظَمُهَا وَ أَشْرَفُهَا یَوْمُ الثَّامِنَ عَشَرَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ وَ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی أَقَامَ فِیهِ

رَسُولُ اللّهِ صلّی الله علیه و آله أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام وَ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ عَلَماً قَالَ قُلْتُ مَا یَجِبُ عَلَیْنَا فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ قَالَ یَجِبُ عَلَیْکُمْ صِیَامُهُ شُکْراً لِلَّهِ وَ حَمْداً لَهُ مَعَ أَنَّهُ أَهْلٌ أَنْ یُشْکَرَ کُلَّ سَاعَهٍ وَ کَذَلِکَ أَمَرَتِ الْأَنْبِیَاءُ أَوْصِیَاءَهَا أَنْ یَصُومُوا الْیَوْمَ الَّذِی یُقَامُ فِیهِ الْوَصِیُّ یَتَّخِذُونَهُ عِیداً وَ مَنْ صَامَهُ کَانَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِ سِتِّینَ سَنَهً.

*ترجمه کمره ای: (گفتار امام صادق که مسلمانان چهار عید دارند)

مفضل بن عمر گوید بامام ششم عرض کردم برای مسلمانان چند عید است؟ فرمود چهار عید، عرض کردم دو عید را میشناسم (عید روزه و عید قربان) جمعه را هم میدانم؛ بمن فرمود بزرگترین و شریفترین عیدها روز هیجدهم ماه ذیحجه است و آن روزی است که رسول خدا امیر المؤمنین را برپا داشت و او را برای مردم بجانشینی خود نصب کرد گوید عرض کردم در این روز ماها چه وظیفه ای داریم، فرمود وظیفه شما اینست که آن روز را بشکرانه و ستایش خدا روزه بگیرید با اینکه خدا شایسته آنست که در هر ساعتی شکرگزاری شود، همه پیغمبران هم جانشینان خود را همین طور دستور دادند که روزی که وصی پیغمبر در آن منصوب می شود روزه بگیرند و عید کنند، هر کس این روز را روزه دارد بهتر است از عمل شصت سال.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مسلمانان چهار عید دارند)

مفضل پور عمر گفته: امام صادق گفتم:

برای مسلمانان چند جشن است؟. گفت: چهار جشن، گفتم: دو جشن را می شناسم: جشن روزه گشودن و جشن گوسفند کشان، آدینه را نیز دانم. گفت: بزرگترین جشن ها روز هیجدهم ماه ذیحجه روزی که پیامبر علی را بر پای داشت و او را به ولایت داشتن به مردمان نمود» گفتم در این روز ما چه باید بکنیم؟. گفت: آن روز را به سپاس و ستایش خدا روزه بدار، در حالی که شایسته خدا هر ساعتی سپاس گزاریست. پیامبران نیز جانشینان خویش را چنین معین می کردند. روزی که جانشین پیامبر در آن گماشته شد روزه بدار و جشن ساز کن، هر که این روز را روزه بدارد از شصت سال عمل نیکوتر است».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش امام صادق که مسلمانان را چهار عید است)

مفضل بن عمر گوید: بامام صادق عرض کردم مسلمانان را چند عید است؟ فرمود: چهار عید، عرض کردم: دو عید (فطر و قربان) را با روز جمعه میدانم بمن فرمود: بزرگترین و شریف ترین عیدها روز هیجدهم از ماه ذی الحجه است همان روزی که رسول خدا در آن روز امیر المؤمنین را بپا داشت و رهبر و راهنمایش ساخت، گوید: عرض کردم در چنین روزی ما را وظیفه چیست؟ فرمود: بر شما لازم است که آن روز را بشکرانه و ستایش خداوند روزه بگیرید با توجه باینکه خداوند همه وقت شایسته سپاسگزاری است چنانچه همه پیغمبران بجانشینان خود دستور دادند روزی را که جانشین شان رسماً معرفی شده است روزه بدارند و عیدش کنند و هر کس این روز را روزه بدارد ثوابش از عبادت شصت سال برتر است.

****ترجمه جعفری: (سخن امام صادق علیه السّلام که مسلمانان چهار عید دارند)

مفضل بن عمر می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: مسلمانان چند تا عید دارند؟

فرمود: چهار عید، گفتم: من عید فطر و قربان و جمعه را می شناسم فرمود: بزرگترین و شریف ترین آنها روز هجدهم ذیحجه است و آن روزی است که در آن روز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را بلند کرد و او را برای مردم به جانشینی نصب کرد، گفتم: در این روز وظیفه ما چیست؟ فرمود: بر شماست که آن روز را به عنوان سپاسگزاری و ستایش خداوند روزه بگیرید با اینکه خداوند در هر لحظه سزاوار سپاسگزاری است. و همین طور بود که پیامبران اوصیاء خود را امر می کردند که در آن روز که وصیّ نصب می شود روزه دار باشند و آن روز را عید بگیرند و هر کس در آن روز روزه بگیرد بهتر از عمل شصت سال است.

قول الله عز و جل لإبراهيم عليه السّلام فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ الآيه

«146»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سُمَيْنَةَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَخُذْ أَرْبَعَةً

ص: 264

مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً الْآيَهَ قَالَ أَخَذَ الْهُدْهُدَ وَ الصُّرَدَ وَ الطَّاوُسَ وَ الْغُرَابَ فَذَبَحَهُنَّ وَ عَزَلَ رُءُوسَهُنَّ ثُمَّ نَحَزَ أَبْدَانَهُمْ فِی الْمُنْحَازِ (1) بِرِيشِهِنَّ وَ لُحُومِهِنَّ وَ عِظَامِهِنَّ حَتَّى اخْتَلَطَتْ ثُمَّ جَزَّأَهُنَّ عَشْرَهَ أَجْزَاءٍ عَلَى عَشْرَهِ أَجْبُلٍ ثُمَّ وَضَعَ عِنْدَهُ حَبّاً وَ مَاءً ثُمَّ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ قَالَ ائْتِينَ سَعْياً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَطَايَرَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ

اللُّحُومِ وَ الرِّيشِ وَ الْعِظَامِ حَتَّى اسْتَوَتِ الْأَبْدَانُ كَمَا كَانَتْ وَ جَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى الْتَزَقَ بِرَقَبَتِهِ الَّتِی فِيهَا رَأْسُهُ وَ الْمِنْقَارُ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَوَقَعْنَ (2) وَ شَرِبْنَ مِنْ ذَلِکَ الْمَاءِ وَ الْتَقَطْنَ مِنْ ذَلِکَ الْحَبِّ ثُمَّ قُلْنَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاکَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بَلِ اللَّهُ يُحْيِی وَ يُمِيتُ فَهَذَا تَفْسِيرُ الظَّاهِرِ قَالَ عليه السّلام وَ تَفْسِيرُهُ فِی الْبَاطِنِ خُذْ أَرْبَعَهً مِمَّنْ يَحْتَمِلُ الْكَلَامَ فَاسْتَوْدِعْهُمْ عِلْمَکَ ثُمَّ ابْعَثْهُمْ فِی أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ حُجَجاً لَکَ عَلَى النَّاسِ وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَأْتُوکَ دَعَوْتَهُمْ بِالاسْمِ الْأَكْبَرِ يَأْتُونَکَ سَعْياً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ الَّذِی عِنْدِی فِی ذَلِکَ أَنَّهُ عليه السّلام أُمِرَ بِالْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً

وَ رُوِیَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتِی أُمِرَ بِأَخْذِهَا الطَّاوُسُ وَ النَّسْرُ وَ الدِّيکُ وَ الْبَطُّ.

وَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَيْفُورٍ يَقُولُ فِی قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السّلام رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَى الْآيَهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَزُورَ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ فَزَارَهُ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فِی الدُّنْيَا عَبْداً يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ مَا عَلَامَهُ ذَلِکَ الْعَبْدِ قَالَ يُحْيَى لَهُ الْمَوْتَى فَوَقَّعَ لِإِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ هُوَ فَسَأَلَهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُ الْمَوْتَى قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی يَعْنِی عَلَى الْخُلَّهِ وَ يُقَالُ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِی ذَلِکَ مُعْجِزَهٌ كَمَا كَانَتْ لِلرُّسُلِ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السّلام سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُ الْمَيِّتَ (3) فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُمِيتَ لِأَجْلِهِ الْحَیَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَ هُوَ أَنَّهُ لَمَّا أَمَرَهُ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ عليه السّلام أَنْ يَذْبَحَ أَرْبَعَهً .

1- النحز: الدق بالمنحاز و هو الهاون.
2- فی بعض النسخ «فوقفن».

3- فى بعض النسخ «أن يحيى الموتى».

مِنَ الطَّيْرِ طَاوُساً وَ نَسْراً وَ دِيكاً وَ بَطّاً فَالطَّاوُسُ يُرِيدُ بِهِ زِينَةَ الدُّنْيَا وَ النَّسْرُ يُرِيدُ بِهِ الْأَمَلَ الطَّوِيلَ وَ الْبَطُّ يُرِيدُ بِهِ الْحِرْصَ وَ الدِّيكُ يُرِيدُ بِهِ الشَّهْوَةَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَحْيَى قَلْبُكَ وَ يَطْمَئِنَّ مَعِی فَاخْرُجْ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْأَرْبَعَهِ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَتْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ فِی قَلْبٍ فَإِنَّهُ لَا يَطْمَئِنُّ مَعِی وَ سَأَلْتُهُ كَيْفَ قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ مَعَ عِلْمِهِ بِسِرِّهِ وَ حَالِهِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا قَالَ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى كَانَ ظَاهِرُ هَذِهِ اللَّفْظَهِ تَوْهِيماً [تُوهِمُ] أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَتَيَقَّنُ (1) فَقَرَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (2) بِسُؤَالِهِ عَنْهُ إِسْقَاطاً لِلتُّهَمَهِ عَنْهُ وَ تَنْزِيهاً لَهُ مِنَ الشَّكِّ. (3).

*ترجمه کمره ای: (گفتار خدای عز و جل بابراهیم چهار پرنده بگیر و بسوی خود بکش)

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل چهار پرنده بگیر و بسوی خود کش سپس هر پاره ای از آنها بر کوهی بنه الآیه (سپس آن ها را بخوان تا شبانه نزد تو آیند آیه 260 بقره) فرمود هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آن ها را کنار گذاشت و تن آن ها را با گوشت و پر و استخوان در هاون کوبید تا در آمیختند سپس آن ها را ده تیکه کرد و بر ده کوه نهاد، سپس آب و دانه ای نزد خود گذاشت و نوک آن ها را میان انگشتانش گرفت و گفت باذن خدای عز و جل شتابانه نزد من آئید اجزاء گوشت و پر و استخوان هر کدام بسوی هم در پرش آمدند تا تنها چنانچه بودند درست شدند و هر تنی آمد تا بگردن خود چسبید که سرش در آن بود و نوکش بدست ابراهیم بود، ابراهیم نوکهای آن ها را رها کرد یک بار روی پای خود ایستادند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برچیدند، سپس گفتند ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده کند ابراهیم فرمود، بلکه خدا زنده میکند و میمیراند این تفسیر ظاهر آیه است؛ امام فرمود تفسیر باطن آیه اینست که چهار تن از سخن فهمان را دریاب و علم خود را به آن ها سپار و آن ها را به اطراف بفرست تا نماینده تو باشند بر مردم و چون خواستی نزد تو آیند بنام بزرگ خدا آن ها را بخواه تا باذن خدا شتابان بسوی تو آیند.

مصنف این کتاب گوید عقیده من اینست که آن حضرت هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده هائی که دستور داشت بگیرد، طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند و از محمد بن عبد اللّه بن طیفور شنیدم میگفت در تفسیر قول ابراهیم پروردگارا بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی الآیه که خدا به ابراهیم فرمان داد بنده ای از بندگان شایسته او را

دیدن کند، او را دیدن کرد چون با او سخن گفت آن بنده خدا بابراهیم گفت خدا در دنیا یک بنده ای دارد که نامش ابراهیمست، او را دوست خود گرفته است، ابراهیم گفت نشان آن بنده چیست؟ گفت مرده را برای او زنده میکند، در دل ابراهیم افتاد که آن بنده خودش است و از خدا خواست که مرده ها را برای او زنده کند؟

خدا فرمود مگر ایمان بزنده شدن مردگان نداری؟ عرض کرد چرا ولی میخواهم دلم مطمئن شود مقصودش این بود که دلش مطمئن شود که دوست خدا اوست و گفته اند که ابراهیم می خواست این معجزه او باشد چنانچه رسولان معجزه داشتند، ابراهیم از خدا خواست که برای او مرده زنده کند، خدا هم در برابر باو فرمان داد برای او زنده را بمیراند و همان گاه بود که دستور یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند، خدا دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد، طاوس، کرکس، خروس، اردک از طاوس آرایش دنیا را خواسته و از کرکس آرزوی دراز را و از اردک حرص را و از خروس شهوت را، خدا میفرماید اگر دوست داری که دلت زنده شود بمن و مطمئن گردد از این چهار خصلت کناره کن، تا این چهار در دل تو است با من یک دل نمیشوی گوید از آن حضرت پرسید چگونه خدا از او پرسید آیا ایمان نداری؟ با اینکه از دلش آگاه بود؟ فرمود ابراهیم عرض کرد پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده ها را زنده میکنی ظاهر اینسخن بدگمانی در باره او میاورد که یقین ندارد، خدا از او پرسید تا پاسخ دهد و تهمت از او برود و از شک تبرئه شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای گفت: ای ابراهیم چهار پرنده را بستان و به سوی خویش بکش)

امام صادق در تفسیر گفته خدای: «چهار پرنده را بستان و به خود کش، سپس هر پاره یی از آنها را بر کوهی نه». گفت: «هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آنها را کنار گذاشت و تن آنها را با گوشت و پر و استخوان در هاونی کوفت تا سخت درآمیختند. بعدا آنها را ده پاره ساخت و بر ده کوه بنهاد، آنگاه آب و دانه یی پیش خویش نهاد و نوک آنها را در میان انگشتان خود گرفت، و گفت: به فرمان خدای شتابانه پیش من آیید آن گوشتهای کوفته هر کدام به سوی هم در پرش بر آمدند تا ابدان آنها چنان که بود تندرست شدند و هر تنی آمد تا به گردن خود چسبید که سروی در آن بود و منقارش به دست ابراهیم.

ابراهیم نوکهای آنها را رها کرد به یکباره بر پای خویش بایستادند و از آن آب و دانه آشامیدند و خوردند. بعدا گفتند ای پیامبر خدا ما را زنده گردانیدی ابراهیم گفت: بلکه خدای شما را زنده ساخت و می میرانید این به اعتبار تفسیر ظاهر آیه است، امام گفت: اما تفسیر باطن آیه آن ست که چهار تن از سخن سنجان را بیاب و دانش خویش را به ایشان سپار و آنان را به پیرامون جهان فرست تا مردمان را به خدای بخوانند.

صدوق مؤلف کتاب گفته: اعتقاد من آن ست که ابراهیم هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده هایی که فرمان داشت آنها را بستاند: طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند. و از محمد پور عبد اللّٰه پور طیفور شنیدم که می گفت: در تفسیر قول ابراهیم: پروردگارا به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده گردانی؟ اه. خدا به او فرمان داد بنده یی از بندگان شایسته او را دیدن کند، چون او را دید با وی سخن گفت. آن بنده خدا به ابراهیم گفت: خدا در جهان بنده یی دارد که نام وی ابراهیم است، او را دوست خویش گرفته، ابراهیم گفت نشانی آن بنده چه باشد؟. گفت مرده را برای وی زنده گرداند، ابراهیم را دل در افتاد که شاید آن بنده خود باشد چون که از خدا خواسته بود که آن مردگان را برای وی زنده گرداند.

خدا گفت: ای ابراهیم مگر به زنده کردن من ایمان نیاورده یی؟. گفت: ایمان دارم اما می خواهم که آرامش خاطر یابم، مقصود وی از این درخواست همانا آن بود که یقین کند که آن دوست کذایی او خود است یا نه، هم آن زمان بود که فرمان یافت که فرزند خویش اسماعیل را سر ببرد. خدا به وی دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد. از طاوس آرایش جهان را خواسته و از کرکس آرزوی دراز و از اردک آزمندی و از خروس شهوت را.

خدا بدو گفت: ای ابراهیم هر گاه خواسته باشی دل تو زنده گردد به من آرامش حاصل کن و از این چهار منش کناره گیر، تا این چهار در دل تو باشد با من یک دل نگردی. از امام پرسیدند. خدا چگونه از وی پرسید؟ ابراهیم گفت: خدایا به من بنما که چگونه مرده را زنده سازی؟. خدا از وی پرسید تا جواب دهد و تهمت از وی تبرئه گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار خدای عز و جل بابراهیم که چهار پرنده بگیر و سپس آنان را در گرد خود قرار بده)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بیان گفتار خدای عز و جل که فرمود: چهار پرنده برای خود بگیر و آنان را برگرد خود قرار بده و بهر کوهی پاره ای از آنان بگذار فرمود: ابراهیم، هدهد و صرد(4) و طاوس و کلاغ را گرفت و سربرید و سرشان را بیک سو نهاد سپس پیکرشان را با پرها و گوشت و استخوان در هاون کوبید تا بهم در آمیخت سپس آنها را ده قسمت کرد و بر ده کوه گذاشت سپس آب و دانه ای در کنار خود نهاد و نوک پرنده ها را بمیان انگشتان خود گرفت سپس گفت: باذن خدای عز و جل هر چه زودتر نزد من آئید گوشتها و پرها و استخوانها بسوی یک دیگر به پرش در آمدند تا پیکرها بصورت اولیه درست شد و هر پیکری آمده و بگردنی که سر و منقارش در آن بود چسبید ابراهیم نوک های پرنده ها را رها کرد پرنده ها بر کنار آب فرود آمدند و آب آشامیدند و دانه برچیدند سپس گفتند: ای پیغمبر خدا هم چنان که ما را زنده کردی خدای زنده ات نگهدارد ابراهیم فرمود: بلکه خداوند زنده میکند و میمیراند این تفسیر ظاهر آیه است امام علیه السّلام فرمود: و تفسیر آیه از نظر باطن این است که چهار نفر از سخن سنجان را انتخاب کن و دانش خود را بآنان بیاموز و سپس آنان را بنمایندگی از طرف خود باطراف زمین بفرست و هر گاه خواستی که نزدت آیند بنام بزرگ خدا آنان را میخوانی که باذن خدا شتابان نزد تو خواهند آمد.

[کلام مصنف]

مصنف این کتاب گوید: بعقیده من در این باره آن حضرت بهر دو جهت مأمور بود و روایت شده است پرنده هائی که دستور گرفتنشان را داشت طاوس بود و کرکس و خروس و مرغابی و شنیدم از محمد بن عبد اللّه بن محمد بن طیفور در بیان گفتار ابراهیم که عرض کرد پروردگارا مرا بنما که مردگان را چگونه زنده میکنی میگفت که خدای عز و جل دستور داد که ابراهیم بنده ای از بندگان شایسته خدا را زیارت کند ابراهیم آن بنده را دید و چون با او سخن گفت ابراهیم را گفت که خدای تبارک و تعالی را بنده ای است که ابراهیمش خوانند خداوند او را بدوستی خود مفتخر فرموده است.

ابراهیم گفت این بنده را نشان چیست؟ گفت: نشانه اش اینکه خداوند مرده را برای او زنده خواهد کرد ابراهیم را بخاطر رسید که آن بنده خود او است از این جهت از خداوند خواست که مرده را برای او زنده گرداند خدا فرمود: مگر زنده شدن مردگان را باور نداری؟ عرض کرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن گردد و مقصودش اطمینان بدوستی خداوند بود و

گفته شده است که ابراهیم می خواست او نیز این معجزه را داشته باشد مانند سایر پیغمبران که معجزه داشتند و از خداوند خواست که مرده را برای او زنده کند خداوند بابراهیم دستور داد که در برابر این کرامت بایستی او نیز زنده ای را بکشد و این دستور همان هنگام بود که مأمور شد فرزندش اسماعیل را سر ببرد و خدای عز و جل بابراهیم دستور داد که چهار پرنده را سر ببرد طاوس و کرکس و خروس و مرغابی و غرض خداوند از طاوس آرایش دنیا بود و از کرکس مقصود آرزوی دراز و مرغابی کنایه از حرص و خروس اشاره بشهوت بود خدای عز و جل میفرمود اگر دوست داری که دلت زنده شود و آرام دلت من باشم از این چهار چیز بیرون شو که اگر این چیزها در دلی باشد آن دل بمن آرام نخواهد گرفت پرسیدم اش خداوند چرا فرمود: مگر باور نداری؟ با اینکه از حال و دلش آگاه بود گفت: چون ابراهیم گفت پروردگارا بمن بنما مردگان را چگونه زنده میکنی و ظاهر این گفتار، دیگران را بگمان می انداخت که ابراهیم یقین ندارد خداوند این پرسش را از او فرمود تا این تهمت از او بیفتد و دامن اش از آلایش بتردید پاک گردد.

****ترجمه جعفری: (سخن خداوند به ابراهیم علیه السّلام که چهار پرنده را بگیر و آنها را نزد خود قطعه قطعه کن)

صالح بن سهل از امام صادق علیه السّلام در باره سخن خداوند که خطاب به ابراهیم علیه السّلام فرمود: «چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود قطعه قطعه کن سپس بر سر هر کوهی جزئی از آن را قرار بده» «1» فرمود: ابراهیم هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و آنها را سر برید و سرهایشان را جدا کرد سپس بدن های آنها را در هارون قرار داد و پرها و گوشت ها و استخوان های آنها به هم درآمیخت سپس آنها را ده قسمت کرد و آنها را بر سر ده کوه قرار داد و آنگاه نزد خود آب و دانه گذاشت، سپس منقارهای آنها را میان انگشتانش گرفت، سپس گفت: به اذن خداوند بیایید، پس برخی از آنها به برخی از آن گوشت ها و پرها و استخوان ها پرواز کردند و بدن ها به همان صورت که قبلا بودند استوار شد و هر بدنی آمد و به سر و منقار خود ملحق گردید و ابراهیم منقارهای آنها را رها کرد، پس آمدند و از آن آب خوردند و از آن دانه چیدند، سپس گفتند: ای پیامبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده کند، ابراهیم گفت: بلکه خدا زنده می کند و می میراند و این است تفسیر ظاهر آن آیه.

تفسیر باطن آن این است که چهار نفر از کسانی که اهل سخن هستند بگیر و علم خود را به آنها منتقل کن، سپس آنها را به عنوان حجت های تو

بر مردم به اطراف زمین بفرست و هر گاه که خواستی نزد تو آیند آنان را با نام بزرگ خدا بخوان به اذن خدا با شتاب نزد تو آیند.

مصنف این کتاب می گوید: آنچه نزد من است این است که آن حضرت هر دو مأموریت را داشت و روایت شده که پرندگانی که او مأمور به گرفتن آنها شد طاوس و کرکس و خروس و اردک بود و از محمد بن عبد اللّه بن محمد بن طیفور شنیدم که در باره این سخن ابراهیم که:

«پروردگارا به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی» گفت: خداوند به ابراهیم دستور داد که به دیدن بنده ای از بندگان صالح او برود و ابراهیم به دیدن او رفت و چون با او صحبت کرد او گفت: خداوند در دنیا بنده ای دارد که به او ابراهیم می گویند و او را دوست خود گرفته است. ابراهیم گفت: نشانه آن بنده چیست؟ گفت: خدا مرده ها را برای او زنده می کند، به دل ابراهیم افتاد که آن بنده خود اوست و لذا از خدا خواست که مرده ها را برای او زنده کند، خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی برای اینکه دلم آرام گیرد یعنی بر دوستی تو.

گفته شده که او خواست که این کار معجزه ای برای او باشد همان گونه که پیامبران دیگر داشتند و ابراهیم از پروردگارش خواست که مرده را برای او زنده کند و خدا در مقابل از او خواست که او هم زنده ای بمیراند تا مطابقت حاصل شود. و دستور داد که پسرش اسماعیل را ذبح کند و خدا به ابراهیم فرمان داد که چهار پرنده را ذبح کند:

طاوس و کرکس و خروس و اردک، از طاوس زینت دنیا را اراده کرده و از کرکس آرزوی دراز و از اردک حرص و از خروس شهوت را. خداوند می فرماید: من دوست دارم که قلب تو زنده شود و با من آرامش یابد، پس از این چیز درگذر که اگر این چیزها در دلی باشد او نمی تواند با من آرامش گیرد. از او پرسیدم: چگونه؟ فرمود: آیا ایمان نیاورده ای؟ با اینکه به درون او و حال او آگاه بود، گفت: وقتی ابراهیم گفت که خدایا به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی، ظاهر این عبارت چنین می نمود که او یقین ندارد و خداوند همان سؤال خودش را تقریر کرد تا تهمت را از او برطرف سازد و او را از شک منزه کند.

أربع خصال يبغض الله عز و جل من كن فيه

«147»- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ الْقَاضِی قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ نَصْرِ بْنِ حَاجِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ بْنُ عُمَرَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِی ءَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ. .

*ترجمه کمره ای: (چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا او را دشمن دارد)

رسول خدا فرمود، خدا دشمن دارد هرزه پر روی گدای سوگند بده را.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که در او چهار منش باشد خدا وی را دشمن دارد)

پیامبر گفته: «خدای هرزه پر روی، درویش سوگند ده را دشمن دارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار خصلت هر کرا باشد خداوند دشمنش میدارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل شخص یاوه گوی هرزه درای گدای طبع پر رو را دشمن میدارد.

****ترجمه جعفری: (در هر کس چهار خصلت باشد خداوند او را دشمن می دارد)

ابو هریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند دشنام دهنده بی مبالات و گدای اصرارکننده را دشمن می دارد.

1- فی البحار «کان ظاهر هذه اللفظه توهم أنّه لم یکن بیقین».
2- فی بعض النسخ «فقرنه اللّه عزّ و جلّ».
3- قال فی هامش البحار: هذا تأویل للآیه ذکره محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور من عند نفسه لم یصححه خبر و لا آیه و لعله تأویل لانتخاب تلک الأربعه من بین الطیور.

4- صرد بضم صاد و فتح را مرغی است که گنجشک را شکار کند بفارسی ورکاک است، منتهی الارب

باب الخمسه

خمس ما أثقلهن فی المیزان

«1»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ سَهْلِ بْنِ زَنْجَلَهَ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِیدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ أَبِی سَلَّامٍ الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِی سَالِمٍ رَاعِی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَقُولُ خَمْسٌ مَا أَثْقَلَهُنَّ فِی الْمِیزَانِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ یُتَوَفَّی لِمُسْلِمٍ فَیَصْبِرُ وَ یَحْتَسِبُ.

*ترجمه کمره ای: (پنج چیز چه اندازه در میزان عمل سنگینند؟)

ابی سالم چوپان رسول خدا گوید شنیدم رسول خدا میفرمود پنجند که بی اندازه در میزان عمل سنگینند. سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و فرزند شایسته ای که از مسلمان بمیرد و در مرگ او شکیبائی کند و رضای خدا جوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز میزان کردار را سنگین گرداند)

ابو سالم شبان گفته: از پیامبر شنیدم که می گفت: «پنج چیز است کردار را در میزان سنگین سازد: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر. و فرزند لائق که از مسلمانی بمیرد و در مرگ وی شکیبایی کند و خشنودی خدا جوید».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج چیز است که در میزان عمل چه قدر سنگین اند)

ابی سالم چوپان رسول خدا: گوید: شنیدم از پیغمبر که میفرمود: پنج چیز است که در میزان عمل چقدر سنگین اند گفتن تسبیحات اربعه:

سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر

و فرزند شایسته ای که از مسلمانی بمیرد و او در مرگ آن فرزند دامن صبر از دست ندهد و بحساب خداوند منظور بدارد.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز در میزان عمل چه سنگین هستند)

ابو سالم، چوپان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که از پیامبر شنیدم که فرمود: پنج چیز در میزان عمل چقدر سنگین هستند: سبحان اللّه و الحمد لله و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر و فرزند صالح که از مسلمانی بمیرد و او صبر کند و به حساب خدا بگذارد.

خمسه أشياء أمر الله عز و جل فيها نبيا من أنبيائه بخمسه أشياء مختلفه

«2»- حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ الْحِيرِيُ (1) قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليهما السّلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْ ءٍ يَسْتَقْبِلُكَ فَكُلْهُ وَ الثَّانِي فَاكْتُمْهُ وَ الثَّالِثُ فَاقْبَلْهُ وَ الرَّابِعُ فَلَا تُؤْيِسْهُ وَ الْخَامِسُ فَاهْرُبْ مِنْهُ قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدُ عَظِيمٌ فَوَقَفَ فَقَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ آكُلَ هَذَا وَ بَقِيَ مُتَحَيِّراً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ إِنَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ لَا يَأْمُرُنِي إِلَّا بِمَا أُطِيقُ فَمَشَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَهُ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ صَغُرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ لُقْمَةً فَأَكَلَهَا فَوَجَدَهَا أَطْيَبَ شَيْ ءٍ أَكَلَهُ ثُمَّ مَضَى فَوَجَدَ طَسْتاً مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ أَمَرَنِي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَكْتُمَ هَذَا فَحَفَرَ ه.

1- الحیری منسوب الی الحیره و هی مدینه کانت علی ثلاثه أمیال من الکوفه فی محل النجف. و قریه بفارس، و محله کبیره بنیسابور ینسب إلیها کثیر من المحدثین و الظاهر أن تمیم القرشیّ منسوب الی الأخیر و یمکن أن یکون «الحبری» بالموحده.

لَهُ وَ جَعَلَهُ فِيهِ وَ أَلْقَى عَلَيْهِ التُّرَابَ ثُمَّ مَضَى فَالْتَفَتَ فَإِذَا الطَّسْتُ قَدْ ظَهَرَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ فَمَضَى فَإِذَا هُوَ بِطَيْرٍ وَ خَلْفَهُ بَازِی فَطَافَ الطَّيْرُ حَوْلَهُ فَقَالَ أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَقْبَلَ هَذَا فَفَتَحَ كُمَّهُ فَدَخَلَ الطَّيْرُ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْبَازِی أَخَذْتَ مِنِّی صَيْدِی وَ أَنَا خَلْفَهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَقَالَ (1) أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا أُوئِسَ هَذَا فَقَطَعَ مِنْ فَخِذِهِ قِطْعَةً فَأَلْقَاهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فَلَمَّا مَضَى فَإِذَا هُوَ بِلَحْمِ مَيْتَةٍ مُنْتِنٍ مَدُودٍ فَقَالَ أَمَرَنِی رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَهْرُبَ مِنْ هَذَا فَهَرَبَ مِنْهُ وَ رَجَعَ فَرَأَى فِی الْمَنَامِ كَأَنَّهُ قَدْ قِيلَ لَهُ إِنَّكَ قَدْ فَعَلْتَ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَهَلْ تَدْرِی مَا ذَا كَانَ قَالَ لَا قِيلَ لَهُ أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ وَ جَهِلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْغَضَبِ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَكَنَ غَضَبُهُ كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَاللُّقْمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِی أَكَلْتَهَا وَ أَمَّا الطَّسْتُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا كَتَمَهُ الْعَبْدُ وَ أَخْفَاهُ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَهُ لِيُزَيِّنَهُ بِهِ مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِی يَأْتِيكَ بِنَصِيحَةٍ فَاقْبَلْهُ وَ اقْبَلْ نَصِيحَتَهُ وَ أَمَّا الْبَازِی فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِی يَأْتِيكَ فِی حَاجَةٍ فَلَا تُؤْيِسْهُ وَ أَمَّا اللَّحْمُ الْمُنْتِنُ فَهِیَ الْغِيبَةُ فَاهْرُبْ مِنْهَا.

*ترجمه کمره ای: (پنج چیزند که خدا بیکی از پیغمبران خود فرمان داد که پنج عمل مختلف با آن ها بکند)

ابو صلت هروی گوید شنیدم امام هشتم می فرمود خدا بیکی از پیغمبران خود وحی کرد که بامداد اول چیزی که جلوت آید بخور و دومی را بپوشان و سومی را بپذیر و چهارمی را نومید مکن و پنجمی را از او بگریز، فرمود چون صبح کرد و رفت کوه سیاه بزرگی جلوش آمد ایستاد و با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را بخورم در حیرت ماند سپس بخویش آمد و گفت براستی پروردگار والامقام من فرمان ندهد مگر بچیزی که تاب آن را دارم رفت بسوی آن که آن را بخورد چون نزدیکش میرفت کوچک میشد تا بآن رسید دید یک لقمه ایست آن را خورد و دریافت که خوشمزه ترین چیزی بوده که خورده سپس رفت و طشت طلائی یافت با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را پنهان کنم یک گودالی کند و طشت را در آن نهاد و خاک روی آن ریخت گذشت و ملتفت شد که آن طشت پدیدار شده با خود گفت همان که پروردگارم بمن فرمان داده بود کردم و گذشت یک بار دید پرنده ایست و یک باز دنبال اوست، پرنده گرد او چرخید با خود گفت پروردگارم فرمان داده که این را بپذیرم، آستینش را گشود و پرنده درون آن رفت آن باز گفت شکار مرا از من گرفتی من چند روز است که دنبال آنم،

فرمود پروردگارم بمن فرموده این را نومید نکنم از ران خود تیکه ای برید و پیش او انداخت و گذشت ناگاه گوشت مردار بدبوی کرم افتاده ای را دید، با خود گفت پروردگارم بمن فرموده از این بگریزم از آن گریخت و برگشت پس در خواب دید که گویا باو گفته شد بدان چه فرمان داده شدی و انجام دادی آیا میدانی چه بود؟ گفت نه، باو گفته شد امام کوه که دیدی آن خشم است بنده چون خشم کند خود را گم کند در برابر بزرگی خشم و چون خود را نگهدارد و اندازه خود را بشناسد و خشم خود را فرو نشاند سرانجامش همان لقمه خوشمزه ایست که خوردی، اما طشت کار نیک است که چون بنده پنهانش کند و بپوشدش خدا نخواهد جز آنکه آشکارش کند تا بنده خود را بدان آرایش کند علاوه بر آنچه از مزد آخرت برای او پس انداز کرده و اما پرنده مردیست که اندرزی برای تو می آورد او را و اندرزش را بپذیر و اما باز مردیست که برای حاجتی پیش تو می آید او را نومید مکن و اما گوشت گندیده؛ غیبت و بد گوئی است از آن بگریز

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای به پیامبری دستور داد به پنج چیز عمل کند)

ابو صلت هروی گفته:

از امام رضا شنیدم که می گفت: خدا به یکی از پیامبران خود وحی کرد که فردا بامدادان نخستین چیزی که بدان برخوردی بخور و دومین را نهان ساز و سومین را بپذیر و چهارمین را نومید مساز و پنجمین را از آن بگریز.

پیامبر بامداد بیرون رفت، کوه سیاه بزرگی را دید، با خود گفت خدای گفته این را بخورم و گزیری نیست چون نزدیک به آن شد دید لقمه خردیست آن را خورد خوش مزه یافت، در میان راه طشت زرینی یافت، گفت خدای دستور داده این را نهان سازم. مغاکی کند و آن را در آنجا نهان ساخت، چون دور شد دید آن طشت باز آشکار شد. باز در راه خود پرنده یی را دید که بازی از پی اوست، پرنده به گرد وی آمد آن را در آستین خود نهفت باز گفت: شکار مرا نهان کردی این شکار من بود. پیامبر برای آنکه باز نومید نگردد پاره یی از ران خود را برید و پیش او افکند. ناگاه مرداری دید بد بوی، گفت باید از این بگریزم.

بعدا در خواب دید که کسی به او می گوید به آنچه فرمان رفته بود انجام دادی. آن کوه خشم است بنده چون خشمناک گردد و خشم خود را خورد آن خشم سرانجام لقمه گوارایی گردد. طشت کردار نیک است هر چند بنده

آن را نهان سازد خدایش آن را آشکار کند. پرنده اندرزگر است اندرز وی را بپذیر و باز نیازمند است وی را نومید مساز، مردار شیاد است یعنی غیبت کردن است از آن گریز».

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند بیکی از پیغمبرانش در باره پنج چیز به پنج عمل مختلف دستور فرموده)

ابو الصلت هروی گوید: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که میفرمود خداوند بیکی از پیغمبرانش وحی کرد که چون بامداد شود اول چیزی را که پیشت آمد بخور و دومی را پنهان کن و سومی را بپذیر و چهارمی را ناامید مکن و از پنجمی بگریز حضرت فرمود چون صبح شد پیغمبر بدنبال کار خود رفت کوه سیاه بزرگی پیش اش آمد ایستاده و با خود گفت پروردگار من عز و جل فرمود که این کوه را بخورم و به حیرت فرورفت سپس بخود آمده و گفت پروردگار من جل جلاله جز بر چیزی که توانائیش را داشته باشم فرمانم ندهد پس سوی آن کوه روان شد تا آن را بخورد هر چه نزدیکتر میشد کوچکتر مینمود تا بپای کوه رسید آن را لقمه غذائی یافت و خورد لذیذترین غذائی بود که در عمرش خورده بود سپس از آنجا گذشت و طشتی از طلا یافت با خود گفت پروردگار من عز و جل دستورم داده است که این را پنهان کنم پس گودالی برای طشت کند و طشت را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت و روانه شد و چون باز پس نگریست دید که طشت پیدا است با خود گفت: من مأموریت خود را که از جانب پروردگار داشتم انجام دادم و روانه شد بناگاه پرنده ای دید که بازش بدنبال است پرنده بدور پیغمبر چرخیدن گرفت با خود گفت پروردگارم بمن دستور داد. که این را بپذیرم پس آستین خود را گشود و پرنده بدرون آستین رفت باز به پیغمبر عرض کرد شکار مرا که چند روز است بدنبال آنم از من گرفتی؟ پیغمبر با خود گفت:

پروردگار من مرا فرمان داد، که این را نومید نکنم از ران خود پاره گوشتی برید و به پیش باز انداخت و روان شد که ناگاه گوشت مردار گندیده کرم افتاده ای دید و با خود گفت: که پروردگار من فرمانم داده از این بگریزم پس از آن گریخت و بازگشت پس بخواب دید گوئی باو گفته شد که مأموریت خود را انجام دادی آیا میدانی چه بود؟ گفت نه، باو گفته شد اما کوه صورت خشم بود که بنده چون خشمناک گردد از عظمت خشم، خود را نبیند و قدر خود نشناسد و چون خویشتن داری کند و قدر خود بشناسد و آتش خشمش فرو نشیند سرانجامش مانند همان لقمه گوارا است که خوردی و اما طشت آن عمل شایسته است که چون بنده ای آن را بپوشاند

و پنهانش کند خداوند نگذارد جز آنکه آشکارش سازد تا بنده را با آن بیاراید علاوه بر پاداش آخرت که برای او ذخیره فرموده است و اما پرنده مردیست که پندی برایت آورد او را و پندش را بپذیر و اما باز آن مردی است که از پی حاجتی بنزد تو آید نومیدش مکن و اما گوشت گندیده آن غیبت است از آن بگریز.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز است که خداوند به پیامبری از پیامبرانش در آن ها به پنج چیز مختلف فرمان داد)

ابو صلت هروی می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد که چون صبح کردی اولین چیزی را که با آن برخورد نمودی بخور و دومی را پنهان کن و سومی را بپذیر و چهارمی را ناامید مکن و از پنجمی فرار کن. گفت چون صبح کرد و به راه افتاد با کوه سیاه بزرگی رو به رو شد و ایستاد و گفت:

پروردگارم به من دستور داده که آن را بخورم و متحیر ماند. سپس با خود گفت:

پروردگارم مرا به چیزی که توانایی ندارم فرمان نمی دهد، پس به سوی آن رفت تا بخورد. هر چه به آن نزدیک شد آن کوچک تر شد و وقتی به آن رسید آن را لقمه ای یافت و خورد و دید که آن گواراترین چیزی بود که تا به حال خورده است.

سپس به راه افتاد. با تشتی رو به رو شد و گفت: پروردگارم به من فرمان داده که آن را پنهان سازم پس حفره ای کند و آن را داخل آن قرار داد و رویش خاک ریخت و به راه خود ادامه داد ولی دید که تشت بیرون آمد و با خود گفت: من آنچه را که پروردگارم فرمان داده بود انجام دادم و به راه افتاد، ناگهان پرنده ای را دید که بازی به دنبال آن است، پرنده در اطراف او دور زد و او گفت: که پروردگارم فرمان داده که آن را بپذیرم، پس آستین خود را باز کرد و پرنده وارد آن شد، باز به او گفت: شکارم را گرفتی و من چند روز است که به دنبال آن هستم، او با خود گفت که پروردگارم به من فرمان داده که من این را مأیوس نکنم پس قطعه ای از ران خود را برید و به آن انداخت، سپس رفت و ناگهان گوشت مردار گندیده کرم افتاده ای را دید با خود گفت: پروردگارم به من فرمان داده که از این بگریزم پس از آن گریخت و برگشت.

در خواب دید که به او گفته می شود: تو آنچه را که به آن مأمور بودی انجام دادی، آیا می دانی که این ها برای چه بود؟ گفت: نه، به او گفته شد آن کوه غضب بود، وقتی بنده ای غضب می کند خودش را نمی بیند و از شدت غضب ارزش خود را نمی داند پس چون خودش را حفظ کند و ارزش خود را بداند و خشم او فروکش کند، سرانجام آن همان لقمه گوارایی می شود که تو خوردی. و اما تشت، آن همان عمل صالح است که وقتی بنده آن را پنهان کند خداوند راضی نمی شود مگر اینکه آن را آشکار سازد تا آن بنده را با آن زینت بخشد و ثواب آخرت را نیز برای او ذخیره کند. و اما پرنده، کسی است که نصیحتی به تو می گوید، پس آن را با نصیحتش بپذیر. و اما باز، مردی است که حاجتی به تو دارد او را نومید مکن. و اما گوشت گندیده غیبت است، از آن فرار کن.

فی المشط خمس خصال

«3»- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَصَّارُ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ أَبُو عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَجَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ قَالَ الْمَشْطُ فَإِنَّ الْمَشْطَ يَجْلِبُ الرِّزْقَ وَ يُحَسِّنُ الشَّعْرَ وَ يُنْجِزُ الْحَاجَهَ وَ يَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ وَ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله يُسَرِّحُ تَحْتَ لِحْيَتِهِ أَرْبَعِينَ مَرَّهً وَ مِنْ فَوْقِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ يَقُولُ إِنَّهُ يَزِيدُ فِي الذِّهْنِ وَ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ..

*ترجمه کمره ای: (در شانه پنج خصلت است)

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل خود را برای مسجد زینت کنید فرمود مقصود شانه است، شانه زدن جلب روزی کند، موی را نیکو کند حاجت را روا کند منی را بیفزاید، بلغم را ببرد. رسول خدا را شیوه آن بود که ریش خود را از طرف پائین چهل بار شانه میزد و از بالا هفت بار و میفرمود که هوش را میفزاید و بلغم را میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در شانه پنج سود است)

امام صادق در تفسیر گفته خدا که گوید: «خویش را برای مسجد زیور کنید». گفته: مقصد شانه است شانه کردن روزی آورد، موی را نیکو سازد، نیاز را روا گرداند، منی را بیفزاید، بلغم را فرو گیرد. پیامبر ریش خود را از سوی زیر چهل بار شانه کردی و از زیر هفت بار، می گفته: هوش را می افزاید و بلغم را می زداید».

***ترجمه فهری زنجانی: (در شانه زدن پنج خاصیت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در بیان آیه شریفه خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ (هر گاه بمسجد شوید خود را آرایش کنید) فرمود مقصود از آرایش شانه زدن است شانه زدن جلب روزی کند و موی را زیبا گرداند و حاجت روا سازد و منی را بیفزاید و بلغم را ببرد رسول خدا را شیوه آن بود که زیر ریش خود را چهل بار شانه میزد و از بالای ریش هفت بار و میفرمود: که این چنین شانه زدن هوش را زیاد میکند و بلغم را می برد.

****ترجمه جعفری: (در شانه پنج خصلت است)

عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که در باره این سخن خداوند: «زینت خود را در هر مسجدی بگیرید» فرمود: آن شانه است، شانه روزی را جلب و مو را زیبا و نیاز را برطرف می کند و منی را می افزاید و بلغم را قطع می کند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیر ریش خود را چهل مرتبه و بالای آن را هفت مرتبه شانه می کرد و می فرمود: شانه ذهن را می افزاید و بلغم را قطع می کند.

1- یعنی قال فی نفسه.

«4»- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ النَّضْرِ بْنِ سِمْعَانَ التَّمِيمِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ [بْنِ] عُمَرَ الخرانی (1) عَنْ صَالِحِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِی عُثْمَانَ عَبْدِ بْنِ مَيْمُونٍ السَّكُونِي (2) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْنٍ الْأَزْدِي (3) عَنْ عِمْرَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ (4) عَنْ طَاوُسِ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام يَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ

خَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِی الْخَلْوَةِ وَ الصَّدَقَةُ فِی الْقِلَّةِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ.

*ترجمه کمره ای: (نشانه های مؤمن پنج خصلت است)

طاوس یمان گوید از امام چهارم شنیدم که میفرمود، نشانه های مؤمن پنج است، عرض کردم چیستند؟ فرمود ورع در میان مردم و صدقه در تنگدستی و شکیبائی در مصیبت و بردباری در هنگام خشم و راستی گاه ترس.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نشانه های مؤمن پنج چیز است)

از طاوس پور یمان نقل شده که گفت از امام علی بن الحسین شنیدم که می گفت: «نشانه های مؤمن پنج چیز است: پرسیدم آنها کدام است؟.

گفت: «پرهیز کاری میان مردم، دهش در تنگدستی، شکیبایی در گرفتاری، بردباری در خشمناکی، راستی هنگام بیمناکی».

***ترجمه فهری زنجانی: (نشانه های ایمان پنج چیز است)

طاوس یمانی گوید: شنیدم از امام زین العابدین علیه السّلام که میفرمود نشانه های مؤمن پنج است عرض کردم یا ابن رسول اللّه آن پنج نشانه کدام است؟ فرمود پرهیزکاری در خلوت و صدقه دادن در تنگدستی و شکیبائی در ناگواری و بردباری در حال خشم و راست گفتن بهنگام ترس.

****ترجمه جعفری: (نشانه های مؤمن پنج چیز است)

طاوس یمانی می گوید: از علی بن الحسین علیه السّلام شنیدم که فرمود: نشانه های مؤمن پنج چیز است، گفتم: آنها کدامند؟ فرمود: خداترسی در خلوت، و صدقه دادن در حال تنگدستی، و شکیبایی در مصیبت، و بردباری در حال غضب، و راستگویی در حال ترس.

خمس من خمسه محال

«5»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَنَّهُ قَالَ: خَمْسٌ مِنْ خَمْسَهِ مُحَالٌ النَّصِيحَةُ مِنَ الْحَاسِدِ مُحَالٌ وَ الشَّفَقَةُ مِنَ الْعَدُوِّ مُحَالٌ وَ الْحُرْمَةُ مِنَ الْفَاسِقِ مُحَالٌ وَ الْوَفَاءُ مِنَ الْمَرْأَهِ مُحَالٌ وَ الْهَيْبَهُ مِنَ الْفَقِيرِ مُحَالٌ.

*ترجمه کمره ای: (پنج خصلت از پنج کس محال است)

امام ششم فرمود پنج خصلت از پنج کس محالست اندرز از حسود محالست، مهربانی از دشمن محال است، احترام از فاسق محالست، وفاء از زن محالست هیبت از درویش محالست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست)

امام صادق گفته: «پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست یعنی محال است: اندرز از رشکبران، مهربانی از دشمنان، گرامی داشتن از نابکاران، پایداری از زنان، بزرگی از درویشان».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج چیز از پنج کس نشدنی است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج چیز از پنج کس نشدنی است اندرز از حسود نشدنی است مهربانی از دشمن نشدنی است. احترام از فاسق نشدنی است وفاء از زن نشدنی است. هیبت از فقیر نشدنی است.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز از پنج کس محال است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج چیز از پنج کس محال است: نصیحت گویی از حسود محال است و مهربانی از دشمن محال است و حرمت از فاسق محال است و وفا از زن محال است و وقار از فقیر محال است.

خمس بخمسین

«6»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْقَاسِمِ سَعِیدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَکَرِیَّا یَحْیَی بْنُ الْفَضْلِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ فُرِضَتْ عَلَی النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله لَیْلَةَ أُسْرِیَ بِهِ الصَّلَاةُ خَمْسِینَ ثُمَّ نُقِصَتْ فَجُعِلَتْ خَمْساً ثُمَّ نُودِیَ .

1- کذا. و فی النسخ المخطوطه «الجرانی».
2- فی بعض النسخ «عبد اللّه بن میمون» و فی المجالس «السکری».
3- فی بعض النسخ «عبد اللّه بن معز الاودی».
4- فی بعض النسخ «عمران بن سلیم».

يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ بِأَنَّ لَکَ بِهَذِهِ الْخَمْسِ خَمْسِينَ.

«7»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَزْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ لَمَّا خَفَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله حَتَّی صَارَتْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا مُحَمَّدُ خَمْسٌ بِخَمْسِینَ.

*ترجمه کمره ای: (پنج است که پنجاه محسوب شوند)

انس گوید شبی که پیغمبر را بمعراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد سپس کم شد و پنج گردید و ندا شد ای محمد براستی گفتار من دو تا نشود که این پنج بپنجاه محسوب شوند امام ششم فرمود چون خدای عز و جل بپیغمبر تخفیف داد تا نماز پنج گردید خدا باو وحی فرستاد که ای محمد پنج بپنجاه است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنجی که پنجاه در شمار است)

انس گفته: شبی که پیامبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه گانه بود سپس اندک شد و پنج گردید. و ندا شد ای محمد گفتار من دو تا نگردد این پنج نماز به جای پنجاه در شمار گردید. امام صادق گفته: چون خدای نمازها را به پیامبر تخفیف داد تا به پنج رسید، گفت: ای محمد پنج در شمار پنجاه شد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج بجای پنجاه)

انس گوید: شبی که رسول خدا بمعراج رفت پنجاه نماز بر پیغمبر واجب آمد سپس کم شد و پنج نماز مقرر گردید پس پیغمبر را آواز رسید که ای محمد گفته من تغییر نپذیرد همین نماز پنجگانه برای تو بجای پنجاه نماز محسوب میگردد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدای عز و جل تکلیف پیغمبر را بنماز سبک کرد تا آنکه نماز به پنج وقت رسید خدای به پیغمبر وحی فرمود: ای محمد پنجی است که بجای پنجاه است.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز در برابر پنجاه چیز)

انس می گوید: آن شب که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، پنجاه نماز واجب شد سپس کاستی یافت تا به پنج نماز رسید، سپس ندا شد: ای محمد! سخن نزد من تغییر نمی یابد، تو را در مقابل این پنج تا پنجاه تا می دهم.

أبو الحسن ازدی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون خداوند به پیامبرش تخفیف داد تا پنج نماز شد، به او وحی کرد که ای محمد. پنج تا در برابر پنجاه تا.

الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فَتابَ عَلَیْهِ خمس

«8»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ بْنِ الْحَارِثِ قُلْتُ حَدَّثَكُمْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَیْنٌ الْأَشْقَرُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلَهِ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِی تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتابَ عَلَیْهِ قَالَ سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ إِلَّا تُبْتَ عَلَیَّ فَتَابَ عَلَیْهِ.

و قد أخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی تفسیر القرآن

*ترجمه کمره ای: (سخنانی که از خدا بآدم القاء شد و توبه او را پذیرفت پنج بودند)

ابن عباس گوید از پیغمبر پرسیدم از کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و توبه اش را پذیرفت؟ فرمود سؤال کرد بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه اش را بپذیرد پس توبه او را پذیرفت من آنچه را در این باب روایت دارم در تفسیر قرآن ذکر کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخنانی که توبه آدم بدان پذیرفته شد پنج بود)

ابن عباس گفته: از پیامبر پرسیدم از کلماتی که آدم توبه اش به واسطه آنها پذیرفته شد چه بود؟. گفت: خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند. صدوق این خبر را در تفسیر قرآن خود نیز آورده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (کلماتی که آدم از پروردگار دریافت نمود و خداوند توبه اش را پذیرفت پنج کلمه بود)

ابن عباس گوید: از پیغمبر پرسیدم کلماتی که آدم از پروردگار خود دریافت نمود و ببرکت آن کلمات خداوند توبه آدم را پذیرفت چه بود؟

فرمود: از خداوند درخواست کرد که بار الها بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه ام بپذیر و خداوند توبه اش را پذیرفت.

روایتی را که در این معنی بمن رسیده است در تفسیر قرآن گفته ام.

****ترجمه جعفری: (کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا توبه او را پذیرفت پنج تا بود)

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خدا توبه او را پذیرفت، پرسیدم، فرمود: خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند که توبه اش را بپذیرد و خدا توبه اش را قبول کرد.

روایاتی را که در این باره نقل شده در تفسیر قرآن آورده ام.

خمس خصال تورث البرص

«9»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِیَادٍ الْأَزْدِیُ (2) عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَمْسُ خِصَالٍ تُورِثُ الْبَرَصَ النُّورَهُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ النَّوَصُّؤُ وَ الِاغْتِسَالُ بِالْمَاءِ الَّذِی تُسَخِّنُهُ الشَّمْسُ وَ الْأَکْلُ عَلَی الْجَنَابَهِ وَ غِشْیَانُ الْمَرْأَهِ فِی أَیَّامِ حَیْضِهَا وَ الْأَکْلُ عَلَی الشِّبَعِ. .

*ترجمه کمره ای: (پنج خصلت پیسی آورند)

ابن عباس گوید رسول خدا فرمود پنج خصلت پیسی آورند، نوره کشیدن روز جمعه و چهار شنبه و وضوء و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده و خوردن در حال جنابت و جماع با زن حائض و خوردن سر سیری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز پیسی آورد)

ابن عباس گفته: پیامبر می گفته: «پنج چیز پیسی آورد:

نوره کشیدن روز آدینه و چهار شنبه و دست نماز و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده باشد و خوردن در جنابت، در آویختن با زن حائض و خوردن سر سیری».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج خصلت که پیسی آورند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت اند که پیسی آورند روزهای جمعه و چهارشنبه نوره گذاشتن، با آبی که آفتاب گرمش نموده وضو ساختن و غسل نمودن، با حال جنابت غذا خوردن، با زن در ایام عادتش هم بستر شدن و در حال سیری غذا خوردن.

****ترجمه جعفری: (پنج خصلت باعث برص می شود)

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج خصلت برص می آورد: نوره گذاشتن در روز جمعه و چهارشنبه و وضو گرفتن و غسل کردن با آبی که آفتاب آن را گرم کرده، و خوردن در حال جنابت و همبستر شدن با زن در حال حیض و خوردن در حال سیری.

1- هو الحسین بن الحسن الاشقر الفزاری الکوفیّ قال ابن حجر فی التقریب: صدوق یهم و یغلو فی التشیع.
2- یعنی ابن أبی عمیر.

قول الصادق علیه السّلام خمس هن کما أقول

«10»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَلِیِّ بْنِ رَاشِدٍ رَفَعَهُ إِلَی الصَّادِقِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: خَمْسٌ هُنَّ کَمَا أَقُولُ لَیْسَتْ لِبَخِیلٍ رَاحَهٌ وَ لَا لِحَسُودٍ لَذَّهٌ وَ لَا لملوک [لِمَمْلُوکٍ] وَفَاءٌ (1) وَ لَا لِکَذَّابٍ مُرُوءَهٌ وَ لَا یَسُودُ سَفِیهٌ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار حضرت صادق پنج چیز چنانست که من میگویم)

امام ششم فرمود پنج چیز چنانست که من میگویم، بخیل آسایش ندارد، حسود لذت نبرد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگو مردانگی ندارد بیخرد آقا نشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز چنانست که گویم)

امام صادق گفته: «پنج چیز چنانست که گویم:

تنگ چشم آسایش ندارد، رشکبر خوشی نبیند، فرمانروایان پایداری با کسی نکنند، دروغگوی مردانگی ندارد، سبک مغز سرور نگردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار امام صادق: پنج چیز چنان است که من میگویم)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج چیز چنان است که من میگویم بخیل را آسایش نیست و حسود را لذتی نیست و پادشاه را وفا نباشد و دروغگو جوانمردی ندارد و کم عقل به مهتری نرسد.

****ترجمه جعفری: (سخن امام صادق علیه السّلام که پنج چیز همان گونه است که می گویم)

ابو علی بن راشد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج چیز همان گونه است که می گویم: بخیل راحتی ندارد، و حسود لذت ندارد، و پادشاهان وفا ندارند، و دروغگو شخصیت ندارد و سفیه بزرگ نمی شود.

خمس من السنن فی الرأس و خمس فی الجسد

«11»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما السّلام خَمْسٌ مِنَ السُّنَنِ فِي الرَّأْسِ وَ خَمْسٌ فِي الْجَسَدِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الرَّأْسِ فَالسِّوَاكُ وَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَ فَرْقُ الشَّعْرِ وَ الْمَضْمَضَهُ وَ الِاسْتِنْشَاقُ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْجَسَدِ فَالْخِتَانُ وَ حَلْقُ الْعَانَهِ وَ نَتْفُ الْإِبْطَيْنِ وَ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ الِاسْتِنْجَاءُ.

*ترجمه کمره ای: (در سر پنج سنت است)

امام هفتم فرمود پنج سنت در سر است و پنج در تن آن ها که در سر است مسواک کردن، شارب زدن، موی را دسته کردن، مضمضه و استنشاق و آن ها که در تنست؛ ختنه کردن موی زهار را ستردن، موی زیر بغل گرفتن و محل بول و غایت را شستن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در هر یک از سر و بدن پنج منش است)

امام موسی بن جعفر گفته: «پنج سنت در سر است و پنج در تن. آنها که در سر است: مسواک کردن، آبخوره زدن، موی را گشودن، آب در دهان گردانیدن، آب به بینی کشیدن. و آنها که در تن است: ختنه کردن، موی زهار را ستردن، موی زیر بغل زدودن و جای شاش و گه را شستن».

***ترجمه فهری زنجانی: (روش پیغمبران نسبت به سر پنج بود و نسبت ببدن پنج)

موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: از روش پیغمبران پنج در سر است و پنج در بدن آنچه در سر است مسواک کردن و شارب گرفتن و موی سر را از میان دو نیم کردن دهن را و بینی را با آب شستن و آنچه در تن است، ختنه کردن موی زیر شکم تراشیدن و موی زیر بغل ها کندن و ناخنها را گرفتن و محل بول و غایط را پاکیزه نمودن.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز در سر و پنج چیز در بدن از سنّت است)

حسن بن جهم از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج چیز در سر و پنج چیز در بدن از سنّت است، آنها که مربوط به سر است

عبارتند از: مسواک کردن و گرفتن شارب و جدا کردن موی سر و مضمضه (آب در دهان گردانیدن) و استنشاق (آب به دماغ کشیدن)، و اما آنها که مربوط به بدن است عبارتند از: ختنه کردن و تراشیدن موی عانه (زهار) و گرفتن موی دو بغل و گرفتن ناخن ها و استنجاء (شستن محل بول و غائط).

قول النبی صلّی الله علیه و آله خمس لا أدعهن حتی الممات

«12»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خَمْسٌ لَا أَدَعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبَ الْحِمَارِ مُؤْكَفاً (2) وَ حَلَبَ الْعَنْزِ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصِّبْيَانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي.

«13»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبَغْدَادِيُّ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام قَالَ .

1- كذا. و الظاهر أنّه تصحيف من النسّاخ و الصواب «و لا لمملوک وفاء».
2- اكف ايكافا الحمار شد عليه الاكاف ای البرذعه. و فی بعض النسخ «مردفا».

حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمُشَلَّلِ قَالَ أَخْبَرَنِی سُلَیْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِیُّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام (1) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَمْسٌ لَسْتُ بِتَارِکِهِنَّ حَتَّی الْمَمَاتِ لِبَاسُ الصُّوفِ وَ رُکُوبِیَ الْحِمَارَ مُؤْکَفاً وَ أَکْلِی مَعَ الْعَبِیدِ وَ خَصْفِیَ النَّعْلَ بِیَدِی وَ تَسْلِیمِی عَلَی الصِّبْیَانِ لِتَکُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِی.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر: پنج چیز را تا مردن واننهم)

رسول خدا فرمود پنج چیزند که تا مردن آن ها را وانگذارم، غذا خوردن روی زمین با بنده ها و سوار شدن بر الاغ پالانشده و دوشیدن بز با دست خودم و پوشیدن لباس پشمین و سلام کردن بر کودکان تا این کارها پس از من روش عموم باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست ندهم)

پیامبر گفته: «پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست نگزارم: خوراک خوردن روی زمین با بندگان، و سوار خر پالان شده، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن جامه پشمین، و درود بر کودکان کردن تا این کارها پس از من راه و رسم مردمان گردد».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار پیغمبر که پنج چیز را تا دم مرگ رها نکنم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز را تا دم مرگ رها نکنم با غلامان بر روی زمین غذا خوردن و بر دراز گوش پالان شده سوار شدن و با دست خویش شیر از پستان بز دوشیدن و لباس پشمینه به تن کردن و بر کودکان سلام نمودن تا این کارها پس از من روش همگانی گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز را تا دم باز پسین ترک نکنم لباس پشمینه و سواری دراز گوش پالان شده و هم غذا شدن با غلامان و پاره دوزی کفش با دست خود و سلام دادن بر کودکان تا این کارها پس از من روش عمومی شود.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که پنج چیز را تا هنگام مرگ رها نمی کنم)

حسین بن مصعب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از پدرم شنیدم و او از پدر و جدّش نقل می کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را رها نمی کنم: غذا خوردن روی زمین با برده ها و سوار شدن بر الاغ پالان شده و دوشیدن شیر با دست خودم و پوشیدن لباس پشمی و سلام دادن بر کودکان تا پس از من سنّت باشد.

اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش محمد بن علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را رها نمی کنم:

پوشیدن لباس پشمی و سوار شدن بر الاغ پالان شده و خوردن با بردگان و پینه زدن به کفش با دست خودم و سلام دادن به کودکان، تا پس از من سنّت باشد.

الشؤم للمسافر فی خمسه

«14»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السّلام يَقُولُ الشُّؤْمُ فِی خَمْسَةٍ لِلْمُسَافِرِ فِی طَرِيقِهِ الْغُرَابُ النَّاعِقُ عَنْ يَمِينِهِ وَ الْكَلْبُ النَّاشِرُ لِذَنَبِهِ وَ الذِّئْبُ الْعَاوِی الَّذِی يَعْوِی فِی وَجْهِ الرَّجُلِ وَ هُوَ مُقْعٍ عَلَی ذَنَبِهِ يَعْوِی ثُمَّ يَرْتَفِعُ ثُمَّ يَنْخَفِضُ ثَلَاثاً وَ الظَّبْیُ السَّانِحُ عَنْ يَمِينٍ إِلَی شِمَالٍ وَ الْبُومَةُ الصَّارِخَةُ وَ الْمَرْأَةُ الشَّمْطَاءُ (2) تَلْقَی فَرْجَهَا وَ الْأَتَانُ الْعَضْبَاءُ يَعْنِی الْجَدْعَاءَ (3) فَمَنْ أَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ مِنْ ذَلِکَ شَيْئاً فَلْيَقُلْ اعْتَصَمْتُ بِکَ يَا رَبِّ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ فِی نَفْسِی فَاعْصِمْنِی مِنْ ذَلِکَ.

*ترجمه کمره ای: (پنج چیز برای مسافر شوم است)

سلیمان جعفری گوید از امام هفتم شنیدم میفرمود شومی برای مسافر در پنج چیز است که سر راهش در آید کلاغی که از سمت راستش بنک کند و دمش را بیفشاند و گرگی که در جلو مسافر بر سر دم نشسته و بر روی او مویه میکشد و تا سه بار بنک خود را بلند و کوتاه کند، و آهوئی که از سمت راست در آید و بچپ برود و جغدی که شیون کند و زن سفید رو که با

فرجش روبرو شود و ماده خر دم بریده. هر کس باینها برخورد و بد دل شد بگوید. پروردگارا از شر بد دلی خود بتو پناه میبرم مرا از آن نگه دار.

شرح: مقصود اینست که بدفالی باینها از نادانی و پستی فکر و نقصان عقیده توحید است و حقیقتی ندارد و برای اینکه این بد دلی نابود شود باید یاد خدا افتاد و باو پناهنده شد، برای توضیح این نکته در دعا فرمود خدایا از شر بدلی خود بتو پناه میبرم تا فهم شود که این امور بهیچ وجه در زندگانی انسان اثر بخش نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز بر مسافر ناخجسته است)

سلیمان جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «پنج چیز برای مسافر نامیمون نماید، هر گاه بر سر راه وی پدید آید: کلاغی که از سوی راستش بانگ کند و دم افشاند، گرگی که در برابر مسافر بر سر دم نشسته و بر روی وی هرا کشد و تا سه بار بانگ خود را بلند و کوتاه سازد، آهویی که از سوی راست در آید و به چپ رود، جغدی که فریاد کند، وزن سفید موی که با فرج وی رو به روی شود، ماده خر دم بریده.

آنکه به اینها بر خورد و بد دل گردد بگوید: «پروردگارا از نابکاری دل به تو پناه برم، مرا از آن نگاهدار».

***ترجمه فهری زنجانی: (شومی برای مسافر در پنج چیز است)

سلیمان جعفری گوید: از موسی بن جعفر شنیدم که میفرمود: پنج چیز بر سر راه مسافر میمنت ندارد کلاغی که از سمت راست مسافر بانگ برآرد و دمش را باز کرده باشد و گرگی که سر دم نشسته و نگاهش را بر مسافر دوخته تا سه بار زوزه بلند و کوتاه بکشد و آهوئی که از جانب راست هویدا شود و بجانب چپ برود و جغدی که ناله کند و زنی که موی سفید و سیاه دارد و فرجش در چشم انداز مسافر باشد و ماده الاغی که عضباء باشد هر کس از دیدن این چیزها بد دل شود بگوید پروردگارا از شر این بد دلی که در خود می یابم بتو پناهنده ام مرا از شر آن نگهداری فرما.

شرح: عصباء حیوانی را گویند که گوش یا بینی یا لب یا دست آن بریده باشد و ظاهر این است که در آن زمان مردمان جاهل برخورد باین چیزها را بفال بد میگرفتند و روایت بیان حال آنان میکند نه آنکه واقعا تأثیری داشته باشد و دعای آخر روایت نیز مؤید این معنا است و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز برای مسافر شوم است)

سلیمان جعفری می گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: برای مسافر در راهش پنج چیز شوم است: کلاغی که از طرف راست او صدا کند، و سگی که دم خود را تکان دهد، و گرگی که در مقابل او زوزه کشد در حالی که از ترس دم خود را می جنباند و سه بار کوتاه و بلند زوزه می کشد، و آهویی که از طرف راست او به طرف چپ او آید، و جغدی که ناله می کند، و زنی با موهای سفید و سیاه که فرج خود را باز کند، و ماده الاغ گوش بریده. پس هر کس در نفس خود از اینها احساس ترس کند، بگوید: «پروردگارا از شرّ آنچه در نفس خود می یابم به تو چنگ می زنم، پس مرا از آن حفظ کن!» (منظور امام صادق علیه السّلام این نیست که واقعا این ها شوم هستند بلکه فرهنگ زمان خود را بیان می کند و راه غلبه بر این نوع احساس ها را نیز یاد می دهد و آن پناه بردن به خدا است)

البکاءون خمسه

«15»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ الْبَحْرَانِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: الْبَكَّاءُونَ خَمْسَةٌ آدَمُ وَ يَعْقُوبُ وَ يُوسُفُ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهم السّلام فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ حَتَّى صَارَ فِي خَدَّيْهِ أَمْثَالُ ف.

ص: 272

1- سقط السند من الكتاب فی الطبع الحجری.
2- الشمطاء هی المرأه التی خالط بیاض رأسه سواد و قد یکون هذا فی شعرها.
3- الجدعاء: المقطوع الأذنین أو الشفتین أو الانف.

الْأَوْدِيَهِ وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَبَكَى عَلَى يُوسُفَ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ حَتَّى قِيلَ لَهُ تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ وَ أَمَّا يُوسُفُ فَبَكَى عَلَى يَعْقُوبَ حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ فَقَالُوا لَهُ إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ اللَّيْلَ وَ تَسْكُتَ بِالنَّهَارِ وَ إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ النَّهَارَ وَ تَسْكُتَ بِاللَّيْلِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَمَّا فَاطِمَهُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله حَتَّى تَأَذَّى بِهَا أَهْلُ الْمَدِينَهِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْتِنَا بِكَثْرَهِ بُكَائِكِ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي حَتَّى تَقْضِيَ حَاجَتَهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ وَ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السّلام عِشْرِينَ سَنَهً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَهً (1) مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ إِنِّي مَا أَذْكُرُ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَهَ إِلَّا خَنَقَتْنِي لِذَلِكَ عَبْرَهٌ.

*ترجمه کمره ای: (بسیار گریه کنندگان پنج بودند)

امام ششم فرمود پنج کس بسیار گریه کننده بودند: حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه زهرا دختر محمد و علی بن الحسین علیهم السّلام آدم برای بهشت باندازه ای گریست که رد اشک چون رودخانه بر گونه اش در افتاد، یعقوب باندازه ای بر یوسف خود گریست که دیده اش رفت تا آنکه باو گفتند بخدا همیشه در یاد یوسف خود هستی تا آب شوی یا هلاک شوی یوسف از دوری یعقوب گریست تا زندانیان در آزار افتادند و باو گفتند یا شب گریه کن روز آرام باش یا روز گریه کن و شب آرام باش با آن ها ساخت که در یکی از آن ها بگرید، فاطمه زهراء برای رسول خدا گریست تا اهل مدینه در آزار افتادند و عرض کردند ما را از گریه خود آزار دادی، آن حضرت روزها از شهر بیرون میرفت بگورستان شهیدان و تا میخواست میگریست و سپس بر می گشت.

علی بن الحسین بیست تا چهل سال بر پدرش حسین گریست، هیچ خوراکی جلوش نمیگذاشتند جز آنکه می گریست تا آزاد کرده اش عرض کرد آقا من می ترسم شما در شمار هالکان شمرده شوی، فرمود من از غم و اندوه خود بخدا شکوه میکنم، من چیزی میدانم که شما نمی دانید من هیچ گاه قتلگاه فرزندان فاطمه را بیاد نمی آورم جز آنکه گریه گلویم را میگیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گریه کنندگان پنج تن بودند)

امام صادق گفته: پنج تن بسیار می گریستند:

آدم، یعقوب و یوسف و فاطمه دخت پیامبر و علی بن الحسین. آدم برای دوری از بهشت چندان گریستی که سرشک وی بر گونه اش چون جویی گشته بود. یعقوب برای یوسف چندان گریست که به وی گفتند تو چندان در یاد یوسف هستی که از گریه نابود گردی. یوسف از دوری یعقوب چندان در زندان گریست که زندانیان به وی گفتند یا شب گریه کن یا روز. زیرا ما را ناراحت می کنی پذیرفت شبانه روزی یک بار بگرید. فاطمه برای پیامبر چندان گریست که مردم مدینه از دست او ناراحت شدند. از این جهت وی روزها از شهر بیرون می رفت و به گورستان شهیدان و آنجا می گریست، علی بن الحسین بیست یا چهل سال بر پدرش حسین می گریست، هر چه می خواست بخورد یا بیاشامد می گریست. تا آنجا که بنده اش وی را از گریستن بسیار ترسانید؛ در جواب گفت: به خدا شکوه می کنم، من چیزی می دانم که شما نمی دانید، هیچ گاه فرزندان فاطمه را یاد نمی آورم مگر آنکه مرا گریه می گیرد

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج تن گریه فراوان داشتند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج تن گریه فراوان کردند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السّلام اما آدم برای دوری از بهشت آن چنان گریست که اثر اشک همچون رودخانه برخسارش نمایان شد و اما یعقوب بر فراق یوسف باندازه ای گریست که چشمش از دست رفت و او را گفتند این چنین که تو پیوسته بیاد یوسف هستی بخدا از بیماری لاغر و نحیف گردی و یا خود را نابود خواهی نمود.

اما یوسف از دوری یعقوب آن چنان گریست که زندانیان ناراحت شدند و یوسف را گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش و یا روز گریه کن و شب آرام بگیر یوسف نیز با پیشنهاد آنان ساخت که در یکی از شبانه روز بگرید و اما فاطمه برای رسول خدا باندازه ای گریست که اهل مدینه ناراحت شدند و بحضرتش عرض کردند از بس گریستی ما را آزرده نمودی پس از این تذکر فاطمه از مدینه بیرون میرفت و در گورستان شهر هر چه میخواست گریه میکرد و سپس باز میگشت و اما علی بن الحسین بیست سال و یا چهل سال (2) بر مصیبت پدرش گریست هر چه خوراک به پیش آن حضرت مینهادند میگریست تا آنکه یکی از غلامانش عرض کرد یا بن رسول اللّه من بفدایت، میترسم که شما خود را هلاک سازید.

فرمود: شکوه غم و اندوه فراوان خود را فقط بنزد خداوند برم و من از جانب خداوند چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید خاطره قتلگاه فرزندان فاطمه را هر گاه که بیاد می آورم گریه راه گلویم را میگیرد.

****ترجمه جعفری: (بسیار گریه کنندگان پنج نفرند)

محمد بن سهل بحرانی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند: که فرمود: بسیار گریه کنندگان پنج نفرند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السّلام. آدم به خاطر بهشت آنقدر گریه کرد که بر گونه اش مانند بیابان ها خط افتاد، و یعقوب آنچنان در فراق یوسف گریه کرد که چشم خود را از دست داد تا جایی که به او گفته شد: «به خدا سوگند که آن قدر از یوسف یاد می کنی که در آستانه مرگ قرار گیری یا هلاک شوی» (3) و یوسف در فراق یعقوب آنچنان گریه کرد که اهل زندان اذیت شدند و به او گفتند: یا شب گریه کن و روز ساکت باش و یا در روز گریه کن و شب ساکت باش و او یکی از آنها را پذیرفت.

و فاطمه در فراق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن قدر گریه کرد که اهل مدینه اذیت شدند و به او گفتند: ما را با گریه بسیار خود اذیت کردی و او به قبرستان های شهدا می رفت و تا مقداری که می خواست گریه می کرد و برمی گشت، و امام علی بن الحسین برای حسین علیه السّلام بیست سال (یا چهل سال) گریه کرد، هیچ وقت پیش روی او طعامی گذاشته نمی شد مگر اینکه گریه می کرد تا جایی که یکی از خدمتکارانش به او گفت: یا بن رسول اللّه فدایت شوم، می ترسم که هلاک شوی، فرمود: غم و اندوه خود را به خدا شکایت می کنم و من چیزی را می دانم که شما نمی دانید ولی هیچ وقت قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی آورم مگر اینکه گریه گلوگیرم می کند.

الکبائر خمس

«16»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السَّلام أَنَّ الْكَبَائِرَ خَمْسٌ الشِّرْكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَهِ (4) وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ.

«17»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَخْبِرْنِی عَنِ الْکَبَائِرِ فَقَالَ هُنَّ خَمْسٌ وَ هُنَّ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِنَّ النَّارَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً (5) وَ قَالَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا.

1- الترديد من الراوی.
2- ترديد از راوی است.
3- سوره يوسف، آيه 85.
4- أی بعد نزول الحرمه.
5- النساء: 10.

لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ إِلَى آخِرِ الْآيَهِ (1) وَ قَوْلُهُ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِلَى آخِرِ الْآيَهِ (2) وَ رَمْيُ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ وَ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّداً عَلَى دِينِهِ.

*ترجمه کمره ای: (پنج گناه کبیره اند)

امام ششم فرمود ما در کتاب علی علیه السّلام یافته ایم که پنج گناه کبیره اند یکم شرک بخدای عز و جل دوم حق نشناسی پدر و مادر و ربا خواری پس از فهم حکم آن و گریختن از جبهه جنگ دینی، توطن در کشور کفرستان پس از کوچ بکشور اسلام.

عبید بن زیاد گوید بامام ششم گفتم مرا از گناهان کبیره آگاه کن فرمود آن ها پنجند و همان گناهانند که خدا در کیفر آن ها دوزخ را لازم دانسته خدا فرموده آنان که بستم مال یتیمان را میخورند همانا آتش در شکم خود جا میدهند و در دوزخ میسوزند در سوره نساء آیه 10 فرمودای آن کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را واگذارید تا آخر آیه در سوره بقره آیه 275 و متهم کردن زنان پاکدامن شوهردار مؤمن بزنا و بعمد مؤمن را کشتن برای دینداری او.

شرح: آیه اتهام زنان در سوره نور است آیه 23 و آیه کیفر کشنده مؤمن در سوره نساء است آیه 93

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج گناه بزرگ است)

امام صادق گفته: ما در کتاب علی چنان یافتیم که پنج گناه بزرگ است: نخستین انباز برای خدا گرفتن. و حق پدر و مادر را نگاه نداشتن و سود خوارگی پس از دانستن آنکه سود چیست؟ و از نبردگاه دینی گریختن و ساکن شدن در کشور کفر پس از کوچ کردن به کشور اسلامی.

عبید پور زیاد گفته: به امام صادق گفتم: گناه های بزرگ کدام است؟. گفت: پنج است و کیفر آنها دوزخ است: خواسته یتیمان را خوردن که کیفر آن دوزخ است. چنان که در قرآن گفته: آنان که بستم خواسته یتیمان را می خورند، آتش در شکم خویش جای می دهند و در دوزخ می سوزند. و ربا خواری، در قرآن گفته: آنان که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را کنار گذارید. زنان پاک دامن را به زنا نسبت دادن و به عمد مؤمنی را کشتن.

***ترجمه فهری زنجانی: (گناهان بزرگ پنج گناه است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که گناهان کبیره پنج است: برای خدای عز و جل شریک قرار دادن و نافرمانی پدر و مادر و رباخواری پس از آنکه بداند حرام است و فرار از جنگ و بازگشت بمحیط کفر پس از مهاجرت بمحیط اسلام.

17- عبید بن زراره: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم از گناهان کبیره آگاهم بفرمائید فرمود:

آنها پنج گناه اند و همانند که خدای عز و جل بکیفرشان آتش مقرر فرموده است خدای عز و جل فرموده است آنان که بستم از ثروت یتیمان استفاده میکنند فقط آتش بجان خود میکنند و بزودی بدوزخ خواهند رفت و فرموده ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در جبهه جنگ با کفار برخوردید پشت بر جنگ نکنید تا آخر آیه و فرموده خداوند ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند بپرهیزید و رباخواری را واگذارید تا آخر آیه و زنان شوهر دار پاکدامن را متهم بزنا نمودن و شخص مؤمن را بخاطر دین اش از روی عمد کشتن.

****ترجمه جعفری: (گناهان کبیره پنج تا است)

محمد بن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ما در کتاب علی علیه السّلام چنین یافتیم که گناهان کبیره پنج تاست: شریک قرار دادن به خدا و به جا نیاوردن حق پدر و مادر، خوردن ربا پس از تمام شدن حجّت و فرار از جهاد و اقامت در میان کافران پس از هجرت به میان مسلمانان.

عبید بن زراره می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مرا از گناهان کبیره خبر بده، فرمود: آنها پنج تا هستند و از گناهانی هستند که خداوند دوزخ را بر آنها لازم کرده است. خداوند فرمود: «کسانی که مال یتیمان را از روی ستم می خورند، همانا آنها آتش در شکم هایشان می خورند و به زودی به جهنم خواهند رفت.» و فرمود:

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با کافران در جنگ روبرو شدید به آنها پشت نکنید- تا آخر آیه» و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و باقی مانده ربا را رها کنید، تا آخر آیه» و نیز تهمت زنا زدن به زنان پاک دامن و کشتن عمدی مؤمن به خاطر دینش.

بعث الله النبى صلّى الله عليه و آله بخمسه أسياف

«18»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیُّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام (3) قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حُرُوبِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام وَ کَانَ السَّائِلُ مِنْ مُحِبِّینَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صلّی الله علیه و آله بِخَمْسَهِ أَسْیَافٍ ثَلَاثَهٌ مِنْهَا شَاهِرَهٌ لَا تُغْمَدُ (4) إِلَی أَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها وَ لَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا (5) فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ کُلُّهُمْ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ فَیَوْمَئِذٍ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً وَ سَیْفٌ مِنْهَا مَلْفُوفٌ (6) وَ سَیْفٌ مِنْهَا مَغْمُودٌ سَلُّهُ إِلَی غَیْرِنَا وَ حُکْمُهُ إِلَیْنَا فَأَمَّا السُّیُوفُ الثَّلَاثَهُ الشَّاهِرَهُ فَسَیْفٌ عَلَی مُشْرِکِی الْعَرَبِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا یَعْنِی فَإِنْ آمَنُوا فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ (7) ... وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ .

1- الأنفال: 15.
2- البقره: 278.
3- فی الکافی «قال: سأل رجل أبی صلوات اللّه علیه عن حروب أمیر المؤمنین و کان السائل من محبینا فقال له أبو جعفر علیه السّلام: بعث اللّه محمّدا صلّی اللّه علیه و آله- الحدیث».
4- شاهره ای مجرده من الغمد.
5- لعل طلوع الشمس من مغربها کنایه عن اشراط الساعه و قیام القیامه.
6- فی الکافی «و سیف مکفوف».
7- کذا و هکذا فی الکافی و الآیه فی سوره التوبه: هکذا «فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ» و الظاهر أن التقدیم و التأخیر من قلم النسّاخ. و ما بین القوسین لیس فی بعض النسخ.

فَهَؤُلَاءِ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ إِلَّا السَّيْفُ وَ الْقَتْلُ أَوِ الدُّخُولُ فِی الْإِسْلَامِ وَ مَا لَهُمْ فَیْ ءٌ وَ ذَرَارِیُّهُمْ سَبْیٌ عَلَی مَا سَبَی رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَإِنَّهُ سَبَی وَ عَفَا وَ قَبِلَ الْفِدَاءَ وَ السَّیْفُ الثَّانِی عَلَی أَهْلِ الذِّمَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً (1) نَزَلَتْ فِی أَهْلِ الذِّمَّهِ ثُمَّ نَسَخَهَا قَوْلُهُ قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ (2) فَمَنْ کَانَ مِنْهُمْ فِی دَارِ الْإِسْلَامِ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ إِلَّا الْجِزْیَهُ أَوِ الْقَتْلُ فَإِذَا قَبِلُوا الْجِزْیَهَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ حَرُمَ عَلَیْنَا سَبْیُهُمْ وَ حَرُمَتْ أَمْوَالُهُمْ وَ حَلَّ لَنَا مُنَاکَحَتُهُمْ وَ مَنْ کَانَ مِنْهُمْ فِی دَارِ الْحَرْبِ حَلَّ لَنَا سَبْیُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَمْ یَحِلَّ لَنَا نِکَاحُهُمْ وَ لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَتْلُ أَوِ الدُّخُولُ فِی الْإِسْلَامِ وَ سَیْفٌ عَلَی مُشْرِکِی الْعَجَمِ یَعْنِی التُّرْکَ وَ الدَّیْلَمَ وَ الْخَزَرَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی سُورَهِ الَّذِینَ کَفَرُوا فَإِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً (3) یَعْنِی الْمُفَادَاهَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهَؤُلَاءِ لَا یُقْبَلُ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَتْلُ أَوِ الدُّخُولُ فِی الْإِسْلَامِ وَ لَا یَحِلُّ لَنَا نِکَاحُهُمْ مَا دَامُوا فِی دَارِ الْحَرْبِ وَ أَمَّا السَّیْفُ الْمَلْفُوفُ (4) فَسَیْفٌ عَلَی أَهْلِ الْبَغْیِ وَ التَّأْوِیلِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِی ءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ (5) وَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله .

1- البقره: 83. أی قولا حسنا و سماه حسنا للمبالغه.
2- التوبه: 30 و قوله «عَنْ یَدٍ» حال من الضمیر فی «یُعْطُوا» أی عن ید مؤاتیه غیر ممتنعه، أو حتّی یعطوا عن ید الی ید نقدا غیر نسیئه. «صاغِرُونَ» أی أذلاء.
3- محمّد صلّی الله علیه و آله: 4 و قوله «أَثْخَنْتُمُوهُمْ» أی أکثرتم قتلهم و اغلظتموهم من الثخن.
4- فی الکافی «اما السیف المکفوف».
5- الحجرات: 9. و هذه الآیه أصل فی قتال أهل البغی من المسلمین و دلیل علی وجوب قتالهم و علیها بنی أمیر المؤمنین علیه السّلام قتال الناکثین و القاسطین و المارقین و ایاها عنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حین قال لعمار: «تقتلک الفئه الباغیه».

إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِی عَلَى التَّأْوِيلِ (1) كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُوَ قَالَ خَاصِفُ النَّعْلِ يَعْنِی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام وَ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ قَاتَلْتُ تَحْتَ هَذِهِ الرَّايَةِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَلَاثاً وَ هَذِهِ هِیَ وَ اللَّهِ الرَّابِعَةُ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّى يَبْلُغُوا بِنَا السَّعَفَاتِ مِنْ هَجَرَ (2) لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ وَ كَانَتِ السِّيرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِی أَهْلِ مَكَّةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْبِ لَهُمْ ذُرِّيَّةً وَ قَالَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَلْقَى سِلَاحَهُ أَوْ دَخَلَ دَارَ أَبِی سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ وَ كَذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام فِيهِمْ يَوْمَ الْبَصْرَةِ لَا تَسْبُوا لَهُمْ ذُرِّيَّةً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ (3) وَ لَا تَتْبَعُوا مُدْبِراً وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ أَمَّا السَّيْفُ الْمَغْمُودُ (4) فَالسَّيْفُ الَّذِی يُقَامُ بِهِ الْقِصَاصُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ (5) فَسَلَّهُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ وَ حُكْمُهُ إِلَيْنَا (6) فَهَذِهِ السُّيُوفُ الَّتِی بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا نَبِيَّهُ صلّى الله عليه و آله فَمَنْ جَحَدَهَا أَوْ جَحَدَ شَيْئاً مِنْهَا أَوْ مِنْ سِيَرِهَا وَ أَحْكَامِهَا فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلّى الله عليه و آله. ».

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر ص با پنج شمشیر برانگیخته شد)

حفص بن غیاث گوید مردی از امام ششم پرسید از جنگ های امیر المؤمنین پرسنده از دوستان بود امام ششم باو فرمود خدا محمد را با پنج شمشیر مبعوث کرد سه تای آن ها کشیده اند و در غلاف نشوند تا جنگ جهان بپایان رسد و جنگ جهان بپایان نرسد تا آفتاب از مغرب خود برآید و چون آفتاب از مغرب برآید همان روز امنیت عمومی سر تا سر جهان را فرا گیرد آن روز است که ایمان کسی که سابقه ایمان ندارد و در دوره ایمان خود کار خیر نکرده سودی ندهد، یکی از آن ها درهم پیچیده است و یکی از آن ها در غلافست؛ آن را برای دیگران کشیده و حکمش با ما است اما آن سه شمشیر کشیده یکی شمشیریست که بروی مشرکان عرب کشیده خدای تبارک و تعالی فرماید هر کجا مشرکان را یافتید بکشید و آن ها را ببندید و محاصره کنید و همه جا در کمین آن ها بنشینند تا اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند، از اینها پذیرفته نشود مگر اینکه مسلمان شوند یا کشته شوند و اگر کشته شدند مالشان بغنیمت گرفته شود و فرزندانشان اسیر شوند چنانچه رسول خدا آن ها را اسیر میکرد، آن حضرت اسیر که میگرفت گاهی عفو می کرد و گاهی پول میگرفت و آن ها را رها میکرد شمشیر دوم بروی اهل ذمه است (کافرانی که کتاب دینی دارند چون یهود و نصاری و مجوس) خدا فرموده:

بمردم کلام خوش بگوئید، این آیه در باره اهل ذمه نازل شد و سپس نسخ شد باین آیه (که در سوره توبه است 29) بجنگید با کسانی که ایمان بخدا و روز قیامت ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمیدانند و بدین حق متدین نیستند از کسانی که کتاب بآن ها داده شده تا از دست خود با خواری جزیه بدهند، هر کدام از آن ها در کشور اسلامی نشیمن داشته باشند یا باید جزیه بدهند یا کشته شوند و چون جزیه بر خویش پذیرفتند اسیر کردنشان حرامست و اموالشان محفوظ است و تزویج زنانشان جائز است و هر کدامشان در کشور کفراند که با اسلام میجنگند از او پذیرفته نیست مگر کشته شدن یا مسلمان شدن و شمشیر سوم بروی مشرکان عجم است که ترک و دیلم و خزر باشند خدای عز و جل در سوره محمد (آیه 4) می فرماید آنان که کافرند گردنهایشان را بزنید تا چون خسته شان کردید سخت آن ها را در بند کشید تا پس از آن منت پذیر شوند یا فداء دهند و آزاد شوند یعنی فدیه بمسلمانان بپردازند آنانند که پذیرفته نیست از آن ها مگر کشته شدن یا قبول اسلام و تا در کفر ستانند تزویج زنانشان جائز نیست، اما آن شمشیری که در لفافه است شمشیر شورشیان است که سرانجام کار آن ها جنگ و کفر است، خدا (در سوره حجرات آیه 9) فرماید اگر دو دسته از مسلمانان با هم جنگیدند میانشان را اصلاح دهید اگر یک دسته بر دیگری ستم روا داشت و بحق خود قانع نشد با آن ستمکار بجنگید تا بدستور خدا برگردد، چون این آیه نازل شد پیغمبر باصحابش فرمود در میان شما کیست که پس از من از روی تأویل آیه می جنگد چنانچه من بر حسب صریح آیات قرآن با مشرکان جنگیدم عرضشد یا رسول اللّه آن کیست؟ فرمود پینه کننده کفش است یعنی امیر المؤمنین، عمار بن یاسر (در جنگ صفین) گفت با رسول خدا و خاندانش زیر همین پرچم با سه دسته از کفار جنگ کردم و این دسته چهارمست که با آن ها می جنگم و بخدا اگر ما را عقب بزنند تا به نخلستان های هجر (شهرستانیست در یمن) برسانند ما می دانیم که برحقیم و آنان باطلند روش امیر المؤمنین با آنان که در جمل و صفین بر او شوریدند همان روش پیغمبر بود با اهل مکه در فتح مکه زیرا پیغمبر در فتح مکه فرزندان آن ها را اسیر نکرد و فرمان داد که هر کس در خانه اش را بست و صلاحش را انداخت در امانست، هر کس در خانه ابی سفیان رفت در امانست، از این رو امیر المؤمنین در روز جنگ بصره دستور داد فرزندانشان را اسیر نکنید و زخم دارانشان را نکشید و فراریانشان را دنبال نکنید، هر کس در خانه اش را بست و اسلحه اش را افکند در امانست اما شمشیری که در غلاف است شمشیریست که با آن قصاص میکنند خدا (در سوره مائده آیه 45) فرماید تنی را بتنی قصاص کنید، این شمشیر را برای اولیای خون مقتول کشیده ولی حکمش با ما است، اینست شمشیرهائی که خدا پیغمبرش را

با آن ها مبعوث کرده کسی که آن ها را انکار کند یا چیزی از روش و احکام آن ها را انکار کند هر آینه بآنچه خدا بمحمد صلّی الله علیه و آله فرستاده کافر شده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر با پنج شمشیر مبعوث شد)

حفص پور غیاث گفته: مردی از شیعه از امام صادق از نبردهای علی پرسید. در پاسخ وی گفت: خدای پیامبر را با پنج شمشیر به پیامبری فرستاد. سه از آنها برهنه است و هیچ گاه در غلاف نشود تا جنگ جهان پایان یابد. و نبرد جهانیان انجام نیابد تا آفتاب از مغرب خود بر آید و هر گاه آفتاب از مغرب بر آید در همان روز آسایش همگانی سر تا سر جهان را فرا گیرد. در آن روز ایمان آنکه سابقه ایمان نداشت و در زمان ایمان خویش نیکی نکرده ایمان وی سودی ندهد.

یکی از آن شمشیرها در چیزی پیچیده شده و دیگری از آنها در نیام است. آن را برای دیگران کشیده است و حکم آن با ماست. و اما آن سه تای دیگر یکی شمشیریست که بر روی کافران تازی کشیده شد. چنان که خدای در قرآن گفته: هر کجا مشرکان را یافتید، ایشان را بکشید و در بند کشید و محاصره سازید و پیوسته در کمین ایشان باشید اگر چه توبه کردند از ایشان پذیرفته نگردد مگر آنکه حقیقه مسلمان شوند یا کشته گردند، هر گاه کشته شدند خواسته ایشان به غنیمت گرفته شود و فرزندان اینان گرفتار آیند. چنان که پیامبر آنان را گرفتار می کرد. هر گاه پیامبر ایشان را اسیر می گرفت.

بسا که در می گذشت و زکاتی از ایشان نقد می گرفت و آنان را رها می ساخت.

دوم شمشیری که بر روی اهل ذمه کشیده شده (مقصود از اهل ذمه به کسانی در اسلام گفته می شود که کتاب آسمانی داشته باشند مانند: جهودان و ترسایان و بنا بر قولی شامل گبران نیز می شود).

در قرآن در جایی گفته: ای پیامبر به مردمان اهل ذمه با گفتار خوش سلوک کنید. بعدا این آیه نسخ شد یعنی ور افتاد. در قرآن چنین گفته شد: با آنان که ایمان به خدا و قیامت ندارند نبرد سازید، چون حرام خدا و پیامبرش را حرام ندانند، به کیش حق پیرو نیستند. اینان کسانی هستند که به ایشان کتاب آسمانی داده شده. و ایشان باید به دست خود با خواری جزیه دهند. هر که از اینان در کشورهای اسلامی ساکن باشند یا جزیه دهند

یا کشته گردند. هر گاه جزیه دادن موافقت کنند اسیر گرفتن ایشان حرامست و خواسته اینان باید محفوظ بماند و زناشویی با زنان ایشان روا باشد. و هر که از اینان در کشور کفر ساکن اند که با اسلام نبرد می کنند از او جزیه پذیرفته نمی شود مگر آنکه کشته شود یا مسلمان گردد.

سوم شمشیر بر روی مشرکان عجم است (مقصود از عجم در اینجا مقابل عرب است که شامل همه غیر از عرب باشد و اظهر افراد ایشان ترک و دیلم و خزر است). خدا در قرآن گفته: کافران را گردن زنید و خسته گردانید و در بند کشید تا پس از آن فدا دادن را گردن نهند و آزاد کردند. یعنی به مسلمانان فدیه بپردازند.

و آنان که فدیه از ایشان پذیرفته نیست یا باید کشته شوند یا اسلام بپذیرند و تا در کشورهای کفار ساکن هستند تزویج زنان ایشان روا نباشد.

و اما آن شمشیری که در لفافه می باشد؛ شمشیر شورشیان است که عاقبت کار ایشان نبرد و شرک به خداست. چنان که در قرآن گفته: «هر گاه دو دسته از مسلمانان با هم نبرد کنند میان ایشان را اصلاح کنید، هر گاه دسته یی بر دیگری ستم روا دارد و به حق خویش خرسند نباشد با آن دسته ستمکار نبرد کنید تا به فرمان خدای باز آید. زمانی که این آیه فرود آمد پیامبر به یاران خویش گفت:

«در میان شما کسی هست که پس از من از روی تأویل و تدبر آیه نبرد کند چنان که من به صریح این آیات قرآنی با انبازگیرندگان نبرد کردم». پرسیده شد آن کیست؟. گفت: آنکه پا افزار خویش پینه زند یعنی جناب علی. عمار پور یاسر در نبرد صفین گفت: با پیامبر و خاندان وی زیر همین درفش با سه گروه از کافران نبرد کردم و این چهارمین است که با آنان نبرد می کنم. به خدا سوگند هر گاه ما را به پس برانند تا به نخلستان های هجر (نام شهرستانی از یمن است) ما می دانیم که بر حق هستیم و ایشان بر تباهی و گمراهی.

راه و رسم علی با آنان که در نبرد جمل و صفین بر وی شوریدند همان راه و رسم پیامبر بود که با مردم مکه در گشودن مکه واقع شد. چون پیامبر در فتح مکه اولاد ایشان را اسیر نساخت و دستور داد که هر که در سرای خود نشست و ابزار جنگ را افکند در امان است. هر که در سرای ابی سفیان پدر معاویه رفت نیز در امان است. علی نیز روز جنگ جمل در بصره فرمان داد: اولاد شوریان را اسیر مسازند و زخم داران آنان را مکشند و

گریختگان ایشان را پی مکنند. هر که در سرای خود نشست و سلاح خود را افکند در امان است.

و اما شمشیری که در غلاف است، آن شمشیریست که با آن قصاص می کنند. در قرآن گفته:

شخصی را به شخصی قصاص کنید؛ این شمشیر برای خون خواهان کشته شده اما داوری آن با ماست.

این است شمشیرهایی که خدا پیامبر خود را با آنها برانگیخت، آنکه آنها را باور ندارد و احکام آنها را مسلم ندارد کافر گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر با پنج شمشیر برانگیخته شد)

حفص بن غیاث گوید: شخصی از امام صادق از جنگهای امیر المؤمنین پرسید و سئوال کننده از دوستان ما بود امام صادق او را فرمود: خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر برانگیخت سه شمشیر از آن شمشیرها برهنه و از غلاف کشیده است تا جنگ پایان یابد و هرگز جنگ پایان نیابد تا آفتاب از مغرب خود بتابد و چون آفتاب از مغربش سر برآرد آن روز امنیت عمومی بر همه مردم حکومت کند آن روز است که ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد و یا از ایمانش بهره برداری نکرده است سودی بحالش ندهد و یک شمشیر از آن شمشیرها پیچیده است و یکی در نیام که بروی دیگران کشیده می شود ولی حکمش بدست ما است اما آن سه شمشیر کشیده شده:

یکی بروی مشرکین عرب بود که خداوند تبارک و تعالی فرمود مشرکان را هرجا یافتید بکشید و در بند کنید و محاصره شان کنید و همه جا در کمینگاهشان بنشینید اگر باز گشتند یعنی اگر ایمان آوردند برادران دینی شما خواهند بود و باید نماز بخوانند و زکاه بدهند از این گروه جز تن بکشته شدن دادن و یا مسلمان شدن هیچ پذیرفته نیست ثروتشان مال مسلمانان است و فرزندانشان اسیر بهمان منوال که رسول خدا اسیر کرد آن حضرت پاره ای را در اسارت نگه میداشت و از پاره ای در میگذشت و از بعضی فدا میگرفت و آزاد میکرد.

شمشیر دوم بروی اهل ذمه است خدای تعالی فرمود با مردم به نیکوئی سخن بگوئید این آیه در باره اهل ذمه فرود آمد ولی پس از چندی با آیه دیگر نسخ شد و آن این بود که فرمود با کسانی که ایمان بخدا و روز باز

پسین ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمیدانند و این حق را نمی پذیرند از آن گروه مردمی که آنان کتاب داده شد بجنگید تا از دست خود با خواری جزیه بدهند هر کس از آنان که در کشور اسلامی باشد جز به جزیه دادن و یا کشته شدن هیچ پذیرفته نیست اگر جزیه را بر خود پذیرفتند اسیر کردنشان بر ما حرام است و اموالشان محترم و زن گرفتن از آنان برای ما حلال و هر کس از آنان در کشوری باشد که با اسلام بجنگند اسیر کردنشان و تاراج اموالشان بر ما حلال است ولی زن گرفتن از آنان جایز نیست و بجز کشته شدن و یا مسلمان شدن هیچ از آنان پذیرفته نگردد.

شمشیر سوم بروی مشرکین عجم است که ترک و دیلم و خزر باشند، خدای عز و جل در سوره ای که با آیه الذین کفروا شروع می شود (سوره محمد) فرموده است با کافران که برخوردید دستور، گردن زدن است تا آنجا که از پایشان در آورید و در بند محکمشان کشید که یا منت بپذیرند و یا فداء دهند و آزاد گردند یعنی بمسلمانان بهای سر بدهند و از کشته شدن نجات یابند از اینان نیز جز کشته شدن و یا مسلمان شدن هیچ پذیرفته نگردد و تا در کشور کفر هستند زن گرفتن از آنان برای ما روا نیست.

و اما شمشیر چهارم که پیچیده است شمشیری است که بروی مردم ستمگر و ماجراجو کشیده شود خدای تبارک و تعالی میفرماید اگر دو گروه از مسلمانان با هم جنگیدند میانشان صلح بدهید و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری ستم کرد و حاضر بصلح نشد با آن دسته ستمکار بجنگید تا بآنچه خداوند دستور داده باز گردد.

و چون این آیه فرود آمد رسول خدا فرمود: در میان شما کسی هست که پس از من بحکم تاویل قرآن می جنگد چنانچه من بحکم ظاهر قرآن جنگیدم. عرض شد یا رسول اللّه آن شخص کیست؟ فرمود:

کسی که مشغول پاره دوزی کفش خویش است و مقصودش امیر المؤمنین علیه السّلام بود.

و عمار یاسر (در جنگ صفین) گفت زیر همین پرچم در رکاب رسول خدا و خاندانش سه بار جنگیده ام و بخدا قسم این چهارمین بار است بخدا سوگند اگر آن قدر شمشیر بر ما بزنند که ما را تا نخلستان هجر (شهری است در یمن) عقب برانند ما بهتر خواهیم دانست که ما بر حقیم و آنان بر باطل و روش امیر المؤمنین با دشمنان خود در جنگ همان روش رسول خدا بوده در باره اهل مکه روزی که مکه را فتح فرمود که هیچ از فرزندان

شان اسیر نگرفت و فرمود هر کس در خانه اش را بست و اسلحه بر زمین گذاشت یا بمیان خانه ابی سفیان درآمد در امان است. امیر المؤمنین هم روز جنگ بصره بدشمنان خود چنین فرمود: فرزندی را از آنان باسیری نگیرید و زخمداری را نکشید و فراری را تعقیب نکنید و هر کس در خانه اش را بست و اسلحه بر زمین انداخت در امان است.

و اما شمشیری که در نیام است شمشیری است که با آن حکم قصاص اجرا می شود خدای عز و جل فرموده است: قصاص جان بجان است اختیار کشیدن این شمشیر بدست اولیاء مقتول است ولی صدور حکمش بدست ما است.

این بود شمشیرهائی که خدای عز و جل پیغمبرش را با آنها بر انگیخت کسی که آنها را انکار کند و یا چیزی از روش و احکام آنها را انکار کند همانا بر قرآنی که خدا بر محمد فرو فرستاده کافر شده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث کرد)

حفص بن غیاث نقل می کند که شخصی از امام صادق علیه السّلام در باره جنگ های امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید و سائل از دوستان ما بود، امام به او فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث کرد، سه شمشیر از آنها عریان است و غلاف نمی شود تا وقتی که جنگ تمام شود و جنگ تمام نمی شود مگر اینکه آفتاب از مغرب طلوع کند و آفتاب از مغرب طلوع نمی کند مگر اینکه همه مردم در آن روز ایمان می آورند، ولی در آن روز ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده بود و یا در ایمان خود خیری کسب نکرده بود، به حالش سودی ندهد و شمشیری از آن شمشیرهای پنج گانه در غلاف است و شمشیر دیگر در غلاف است و کشیدن آن با دیگران و حکم آن با ماست.

اما شمشیرهای سه گانه عریان، یک شمشیر بر مشرکان عرب است، خداوند می فرماید: «مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را بگیرید و محاصره کنید و در هر کمینگاهی برای آنان بنشینید، اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، آنها هم برادران دینی شما خواهند بود» در باره اینها جز شمشیر و کشتن و یا داخل شدنشان به اسلام پذیرفته نمی شود (و اگر کشته شوند) مال آنها به غنیمت گرفته می شود و فرزندانشان اسیر می

شوند به آن صورت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسیر گرفت و او اسیر گرفت و عفو کرد و از آنها فدیه قبول نمود.

شمشیر دوم بر اهل ذمّه است، خداوند می فرماید: «به مردم سخن نیکو بگویید» سپس این آیه را با آیه دیگر نسخ کرد: «با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده اند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دانند و به دین حق نمی گردند از آنان که به آنها کتاب داده شده، بجنگید تا وقتی که جزیه بدهند در حالی که کوچک شده اند» هر کس از اهل کتاب در کشور اسلام باشد، از او جز دادن جزیه و یا کشته شدن پذیرفته نمی شود، هر گاه آنها جزیه دادن را قبول کنند، اسیر گرفتن آنها حرام است و اموالشان حرمت دارد و می توانیم با آنها ازدواج کنیم و هر کس از آنها در کشوری باشد که در حال جنگ با مسلمانان است اسیر کردنشان و اموالشان بر ما حلال و نکاحشان حرام است و از آنها جز کشته شدن و یا داخل شدن به اسلام پذیرفته نیست.

و شمشیر دیگری بر مشرکان عجم یعنی ترک و دیلم و خزر است، خداوند در سوره «الذین کفروا» می فرماید: «پس چون با کافران روبرو شدید گردن هایشان را بزنید و چون با آنها سخت گرفتید آنها را در بند کشید و پس از آن یا از روی منّت و یا گرفتن فدیه آزادشان کنید» منظور فدیه گرفتن و فدیه دادن میان آنها و اهل اسلام است و از اینان جز کشته شدن و یا داخل شدن به اسلام پذیرفته نیست و نکاحشان جایز نیست مادامی که در دار الحرب قرار دارند.

و اما شمشیری که در لفافه است، شمشیر بر اهل بغی و تأویل (یعنی خروج کنندگان بر امام عادل) است. خداوند می فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یک دیگر بجنگند میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی بر دیگری ستم کرد با آن گروه ستم کرده بجنگید تا به فرمان خدا گردن نهد» وقتی این آیه نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا در میان شما کسی وجود دارد که پس از من بر اساس تأویل خواهد جنگید.

همان گونه که من بر اساس تنزیل جنگیده ام، گفته شد: او کیست یا رسول اللّه؟ فرمود: پینه کننده کفش و منظورش امیر المؤمنین علیه السّلام بود (که در آن حال مشغول پینه زدن کفش خود بود) عمار یاسر (در جنگ صفین) می گفت: سه بار زیر این پرچم همراه با پیامبر خدا صلی الله

علیه و آله و خاندانش جنگیده ام و این به خدا سوگند که چهارمی است، به خدا سوگند که اگر ما را بزنند و ما را به نخلستان های سرزمین بحرین برسانند باز ما می دانیم که بر حقیم و آنها بر باطلند. سیره امیر المؤمنین علیه السّلام در باره آنها مانند رفتار پیامبر در فتح مکه با مردم مکه بود که از آنان اسیر نگرفت و فرمود: هر کس در خانه اش را ببندد و سلاح خود را زمین بگذارد و یا وارد خانه ابو سفیان شود در امان است، همچنین امیر المؤمنین علیه السّلام در جنگ بصره (جنگ جمل) در باره آنها فرمود:

فرزندانشان را اسیر نکنید و زخمی هایشان را نکشید و کسی را که فرار کرد دنبال نکنید و هر کس در خانه اش را ببندد و سلاح بر زمین گذارد در امان است.

و اما شمشیری که در غلاف است، همان شمشیری است که با آن قصاص می شود، خداوند می فرماید: «نفس در مقابل نفس» پس کشیدن آن حق اولیاء مقتول و حکم آن بر ماست.

این بود شمشیرهایی که خداوند پیامبرش را با آنها مبعوث کرد و هر کس آنها و یا برخی از آنها و یا شیوه به کارگیری آن و یا احکام آن را انکار کند، به آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر شده است.

1- لعل کون القتال بالتأویل لکون الآیه غیر نص فی خصوص طائفه اذ الباغی یدعی أنه علی الحق و خصمه باغ، أو المراد به أن آیات قتال المشرکین و الکافرین یشملهم فی تأویل القرآن.
2- السعفات جمع سعفه و هی أغصان النخل. و الهجر- محرکه-: بلده بالیمن و اسم لجمیع ارض البحرین (القاموس) و قال البکری فی المعجم: هجر- بفتح أوله و ثانیه-: مدینه البحرین معروفه و هی معرفه لا تدخلها الالف و اللام. انتهی. و انما خص هجر لبعد المسافه أو لکثره النخل بها.
3- أجهز علی الجریح إذا أسرع قتله.
4- أی الذی کان مستورا فی غمده.
5- المائده: 45. و السل: اخراج السیف عن غلافه.
6- قال فی هامش التهذیب الطبع الحجری: «و اما جهاد من أراد قتل نفس محرمه أو سلب مال او حریم فلا اختصاص له بالائمه علیهم السلام و الکلام

هنا فی جهاد مختص بهم کما أشار إلیه بقوله «سلّه الی اولیاء المقتول و حکمه الینا».

«19»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْهَیْثَمُ بْنُ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ عُمَرَ الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ یَزِیدَ بْنِ خَالِدٍ النَّیْسَابُورِیِ (1) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الصَّدَاقَهُ مَحْدُودَهٌ فَمَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ تِلْکَ الْحُدُودُ فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی کَمَالِ الصَّدَاقَهِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ شَیْ ءٌ مِنْ تِلْکَ الْحُدُودِ فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنَ الصَّدَاقَهِ أَوَّلُهَا أَنْ یَکُونَ سَرِیرَتُهُ وَ عَلَانِیَتُهُ لَکَ وَاحِدَهً وَ الثَّانِیَهُ أَنْ یَرَی زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَهُ وَ الثَّالِثَهُ أَنْ لَا یُغَیِّرَهُ مَالٌ وَ لَا وِلَایَهٌ وَ الرَّابِعَهُ أَنْ لَا یَمْنَعَکَ شَیْئاً مِمَّا تَصِلُ إِلَیْهِ مَقْدُرَتُهُ وَ الْخَامِسَهُ أَنْ لَا یُسْلِمَکَ عِنْدَ النَّکَبَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (شرایط دوستی پنج است)

امام ششم فرمود دوستی شرایطی دارد هر کس این شرایط را ندارد او را دوست کامل مدان و هر کس هیچ یک از آن شرایطی ندارد هیچ درجه ای از دوستی را ندارد یکم اینکه پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد دوم آنکه آراستگی تو را آراستگی خودش بداند و ننگینی تو را ننگینی خودش سوم آنکه دارائی و منصب او را دیگرگون نکند چهارم آنکه آنچه را می تواند از تو دریغ ندارد پنجم آنکه درگاه شکستهای روزگار تو را رها نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شرطهای دوستی پنج است)

امام صادق گفته: «دوستی شرطهایی دارد، هر که آنها را ندارد وی را دوست درست مدان و هر که هیچ یک از آنها را ندارد، هیچ پایه یی از دوستی و یاری را ندارد. یکم- آنکه نهان و آشکار وی برای تو یکسان باشد. دوم- آنکه نیک- نامی ترا نیکنامی خویش داند، و بدی ترا بدی خود. سوم- آنکه هر گاه به مقام و پایه یی رسید خود را گم مکند بلکه در دوستی همان باشد که بود. چهارم- آنچه در توانایی اوست برای رفع نیاز تو دریغ مدارد. چهارم- در پستی و بلندی روزگار ترا به حال خود مگذارد بلکه تا آنجایی که ممکن باشد از تو دست گیری کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (دوستی پنج شرط دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دوستی را شرایطی است کسی که همه این شرایط در او نیست او را دوست کامل مشمار و کسی که هیچ یک از

این شرایط در او نیست او را بهیچ مرتبه از دوستی نسبت مده، شرط اول آنکه پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد.

دوم آنکه آراستگی تو را آراستگی خود بداند و سرافکندگی تو را سرافکندگی خودش.

سوم آنکه ثروت و مقام روحیه او را تغییر ندهد.

چهارم آنکه از آنچه در دسترس توانائی او است از تو دریغ ندارد و پنجم آنکه در سختیهای روزگار تو را رها نکند.

****ترجمه جعفری: (حدود دوستی پنج تاست)

یزید بن خالد بوری از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دوستی حدودی دارد و این حدود در هر کس نباشد، او را دوست کامل مشمار و در هر کس نباشد او را به دوستی نسبت مده: اول اینکه آشکار و نهانش با تو یکی باشد، دوم اینکه آراستگی تو را آراستگی خود و عیب تو را عیب خود بداند، سوم اینکه مال و مقام، حال او را تغییر ندهد، و چهارم اینکه آنچه در توان دارد از تو مضایقه نکند، و پنجم اینکه تو را به هنگام مصیبت ها رها نکند.

المؤمن یتقلب فی خمسه من النور

«20»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ: الْمُؤْمِنُ یَتَقَلَّبُ (2) فِی خَمْسَهٍ مِنَ النُّورِ مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ کَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَی النُّورِ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن در امواج پنج نور میغلطد)

امام یکم فرمود مؤمن در امواج پنج نور می غلطد، در آمدنش نور است، بیرونشدنش نور است، دانشش نور است، سخنش نور است، منظره او در روز قیامت نور است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن در موجهای پنج روشنی می غلتد)

امام علی بن ابی طالب گفته: «مؤمن در موجهای پنج روشنی می غلتد: در آمد نگاهش نور است. جای بیرون شدنش نور است، دانش وی نور است، گفتار او نور است، دیدار وی در قیامت نور است».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن در میان پنج نور میغلطد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مؤمن در میان پنج نور میغلطد در آمدنش نور است و بیرون شدنش نور است و دانشش نور است و سخنش نور است و چشم اندازش در روز رستاخیز نور است.

****ترجمه جعفری: (مؤمن در میان پنج نور در حرکت است)

طلحه بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مؤمن در پنج نور حرکت می کند، وارد شدن او نور و خارج شدن او نور و علم او نور و سخن او نور و چشم انداز او در قیامت نور است.

الدعائم التی بنی علیها الإسلام خمس

«21»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ وَ .

1- فی النسخ المخطوطه «زید بن مجالد». و فی البحار «یزید بن مجالد» و لم أجده. و الخبر فی الکافی بسند صحیح ج 2 ص 639.
2- فی بعض النسخ «ینقلب» هاهنا و فی العنوان.

جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السّلام بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاهِ وَ حِجِّ الْبَیْتِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوَلَایَهِ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ فَجُعِلَ فِی أَرْبَعٍ مِنْهَا رُخْصَهٌ وَ لَمْ یُجْعَلْ فِی الْوَلَایَهِ رُخْصَهٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ لَمْ یَکُنْ عَلَیْهِ الزَّکَاهُ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ مَالٌ فَلَیْسَ عَلَیْهِ حَجٌّ وَ مَنْ کَانَ مَرِیضاً صَلَّی قَاعِداً وَ أَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ الْوَلَایَهُ صَحِیحاً کَانَ أَوْ مَرِیضاً أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لَا مَالَ لَهُ فَهِیَ لَازِمَهٌ وَاجِبَهٌ.

*ترجمه کمره ای: (ستون هائی که سازمان اسلام بر آن استوار است پنجست)

امام پنجم فرمود سازمان اسلام بر پنج پایه است، بر پا داشتن نماز، دادن زکاه، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، دوستی ما خانواده در چهار تای آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست، کسی که مال ندارد زکاه بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می خواند روزه رمضان را افطار میکند ولی تندرست یا بیمار دارا باشد یا ندار ولایت و دوستی ما را لازم دارد،

**ترجمه مدرس گیلانی: (ستونهای اسلام پنج است)

امام محمد باقر گفته: «ستونهای اسلام پنج است: بر پای داشتن نماز، رسانیدن زکات، به جای آوردن حج. گرفتن روزه رمضان، دوستی با خانواده، در چهار از آن اجازه اندکی داده شده. اما در دوستی خانواده تخفیفی داده نشده. آنکه خواسته ندارد زکات ندارد، آنکه خواسته ندارد حج نگزارد، آنکه بیمار است نماز را سبک تر به جای آورد، با بیماری و مسافرت روزه رمضان را می گشاید. اما در حال بیماری و تندرستی ولایت ما بر او ثابت است.

***ترجمه فهری زنجانی: (پایه های اساسی کاخ اسلام پنج است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: کاخ اسلام بر پنج پایه اساسی استوار است، برپاداشتن نماز، بمصرف رساندن زکاه، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، دوستی ما خاندان، در چهار قسمت از این احکام تخفیفی منظور شده است ولی در دوستی ما تخفیفی نیست، کسی که ثروت اش نباشد زکاه بر او نیست و کسی که هزینه موجود نداشته باشد حج بر او واجب نیست کسی که بیمار باشد باید نماز را نشسته بخواند و روزه ماه رمضان را

افطار کند ولی پا بند بودن بر ولایت. تندرست و بیمار و ثروتمند و درویش را لازم است.

****ترجمه جعفری: (پایه هایی که اسلام بر آن قرار دارد پنج تاست)

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار است: بر پا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه خدا و روزه گرفتن در ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. خدا در چهار تا از آنها رخصت داده ولی در ولایت رخصت نداده است، هر کس مالی ندارد زکات بر وی واجب نیست و هر کس که نزد او مالی نباشد حج بر وی واجب نیست و هر کس مریض باشد نماز را نشسته می خواند، روزه رمضان را می خورد، ولی انسان چه سالم باشد چه مریض و چه مالدار باشد و چه بی مال، ولایت بر او لازم و واجب است.

أسماء مکه خمسه

«22»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَیْمَنُ بْنُ مُحْرِزٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: أَسْمَاءُ مَکَّهَ خَمْسَهٌ أُمُّ الْقُرَی وَ مَکَّهُ وَ بَکَّهُ وَ الْبَسَّاسَهُ کَانُوا إِذَا ظَلَمُوا بِهَا بَسَّتْهُمْ أَیْ أَخْرَجَتْهُمْ وَ أَهْلَکَتْهُمْ وَ أُمُّ رُحْمٍ (1) کَانُوا إِذَا لَزِمُوهَا رُحِمُوا.

*ترجمه کمره ای: (مکه پنج نام دارد)

امام ششم فرمود مکه پنج نام دارد ام القری، مکه، بکه، بساسه چون که هر گاه در آن بر کسی ستم میکردند آنها را از خود بیرون میکرد و هلاکشان میکرد و ام رحم چون هر گاه بآن چنگ میزدند مورد ترحم خدا میشدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مکه پنج نام دارد)

امام صادق گفته: «مکه پنج نام دارد: ام القری، مکه، بکه، بساسه، و ام رحم. چون هر زمان در آن کسی ظلم می کرد او را بیرون می کردند. و ام رحم از آن جهت می گفتند:

هر گاه کسی در آن پناه می آورد به وی رحم می کردند».

***ترجمه فهری زنجانی: (مکه را پنج نام است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مکه را پنج نام است: ام القری و مکه و بکه و بساسه (بساسه اش میگفتند برای اینکه) هر گاه آن جا ستم میگردند ستمگران را از خود بیرون می کرد و نابودشان مینمود و نام دیگرش ام رحم است چون هر گاه پای بند باین شهر میشدند مورد رحمت الهی می شدند.

****ترجمه جعفری: (مکه پنج نام دارد)

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مکه پنج نام دارد: ام القری، مکه، بکّه و بساسه (که از بسّ به معنای هلاکت مشتق است.) چون هر گاه در آن شهر ستم می کردند آنها را بیرون می کرد و هلاک می نمود، و امّ رحم که چون ملازم آن بودند مورد رحم قرار می گرفتند.

فرض الله عز و جل على العباد فى اليوم و الليله خمس صلوات

«23»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عِیسَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلَیْکُمُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِی أَفْضَلِ السَّاعَاتِ فَعَلَیْکُمْ بِالدُّعَاءِ فِی أَدْبَارِ الصَّلَوَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل در شبانه روز پنج نماز بر بندگانش فرض کرده)

امام ششم فرمود براستی خدای عز و جل پنج نماز در بهترین ساعت های شبانه روز بر شما فرض کرده بر شما باد که پس از نمازها دعا کنید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا در شبانه روز پنج نماز را واجب گردانیده)

امام صادق گفته: خدا پنج نماز را در شبانه روز بر بندگان خود واجب ساخته بر شما باد که پس از نمازگزاری دعا کنید و خدای را یاد نمایید».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بر بندگان در شبانه روز پنج نماز واجب فرموده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعت بر شما واجب فرموده است بر شما است که پس از نمازها از دعا غفلت نکنید.

****ترجمه جعفری: (خداوند بر بندگان شبانه روز پنج نماز واجب کرده)

حمّاد بن عیسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود، همانا خداوند بر شما پنج نماز واجب کرده که در بهترین ساعت هاست، پس بر شما باد دعا کردن بعد از نمازها.

المستهزءون بالنبی صلّی الله علیه و آله خمسه

«24»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُ .

1- فی القاموس «أم رحم و أم الرحم» بضم الراء و سکون الحاء المهمله-: مکّه، و المرحومه: المدینه شرفهما اللّه تعالی.

بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ رَفَعَهُ قَالَ: الْمُسْتَهْزِءُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خَمْسَةٌ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيُّ وَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ وَ الْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوثٍ الزُّهْرِيُّ وَ الْأَسْوَدُ بْنُ الْمُطَّلِبِ وَ الْحَارِثُ بْنُ الطُّلَاطِلَةُ الثَّقَفِيُّ.

«25»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ صَالِحٍ الْعَبَّاسِيُ (1) عَنْ أَبِيهِ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَيْلِي (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السّلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام قَالَ لِيَهُودِيٍّ مِنْ يَهُودِ الشَّامِ وَ أَحْبَارِهِمْ فِيمَا أَجَابَهُ عَنْهُ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ فَأَمَّا الْمُسْتَهْزِءُونَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (3) فَقَتَلَ اللَّهُ خَمْسَتَهُمْ قَدْ قَتَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِغَيْرِ قِتْلَةِ صَاحِبِهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ أَمَّا الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ فَإِنَّهُ مَرَّ بِنَبْلٍ (4) لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي خُزَاعَةَ قَدْ رَاشَهُ فِي الطَّرِيقِ فَأَصَابَتْهُ شَظِيَّةٌ مِنْهُ فَانْقَطَعَ أَكْحَلُهُ (5) حَتَّى أَدْمَاهُ فَمَاتَ وَ هُوَ يَقُولُ قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ وَ أَمَّا الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ فَإِنَّهُ خَرَجَ فِي حَاجَةٍ لَهُ إِلَى كَدَاءَ (6) فَتَدَهْدَهَ تَحْتَهُ حَجَرٌ فَسَقَطَ فَتَقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً فَمَاتَ وَ هُوَ يَقُولُ قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ وَ.

1- فی بعض النسخ «أبو سعید سهل بن صالح العباسیّ».
2- فی بعض النسخ «الابلی» و فی بعضها «الآملی» و لم أعرفه.
3- الحجر: 95.
4- النبل السهام لا واحد له.
5- الشظیه: الفلقه من العصا و نحوها. و الاکحل: عرق فی الید أو هو عرق الحیاه و لا تقل عرق الاکحل. (القاموس).
6- کداء- بالفتح کسماء- اسم لعرفات، و ثنیه أو جبل بأعلی مکّه. کما فی القاموس و المراصد. و دهدهت الحجر فتدهده: تدحرج.

أَمَّا الْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوثٍ فَإِنَّهُ خَرَجَ يَسْتَقْبِلُ ابْنَهُ زَمْعَةَ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ فَاسْتَظَلَّ بِشَجَرَةٍ تَحْتَ كَدَاءَ فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ علیه السّلام فَأَخَذَ رَأْسَهُ فَنَطَحَ بِهِ الشَّجَرَةَ فَقَالَ لِغُلَامِهِ امْنَعْ هَذَا عَنِّي فَقَالَ مَا أَرَى أَحَداً يَصْنَعُ بِکَ شَيْئاً إِلَّا نَفْسُکَ فَقَتَلَهُ وَ هُوَ يَقُولُ قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ: قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه و يقال فِي خَبَرٍ آخَرَ فِي الْأَسْوَدِ قَوْلٌ آخَرُ يُقَالُ إِنَّ النَّبِيَّ صلّی الله علیه و آله كَانَ قَدْ دَعَا عَلَيْهِ أَنْ يُعْمِيَ اللَّهُ بَصَرَهُ وَ أَنْ يُثْكِلَهُ وُلْدَهُ فَلَمَّا كَانَ فِي ذَلِکَ الْيَوْمِ جَاءَ حَتَّى صَارَ إِلَى كَدَاءَ فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ علیه السّلام بِوَرَقَةٍ خَضْرَاءَ فَضَرَبَ بِهَا وَجْهَهُ فَعَمِيَ وَ بَقِيَ حَتَّى أَثْكَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وُلْدَهُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ مَاتَ وَ أَمَّا الْحَارِثُ بْنُ الطَّلَاطِلَةُ فَإِنَّهُ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ فِي السَّمُومِ فَتَخَوَّلَ حَبَشِيّاً فَرَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ أَنَا الْحَارِثُ فَغَضِبُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَ هُوَ يَقُولُ قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ وَ أَمَّا الْأَسْوَدُ بْنُ الْمُطَّلِبِ (1) فَإِنَّهُ أَكَلَ حُوتاً مَالِحاً فَأَصَابَهُ غَلَبَهُ الْعَطَشِ فَلَمْ يَزَلْ يَشْرَبُ الْمَاءَ حَتَّى انْشَقَّ بَطْنُهُ فَمَاتَ وَ هُوَ يَقُولُ قَتَلَنِي رَبُّ مُحَمَّدٍ كُلُّ ذَلِکَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ كَانُوا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ نَنْتَظِرُ بِکَ إِلَى الظُّهْرِ فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِکَ وَ إِلَّا قَتَلْنَاکَ فَدَخَلَالنَّبِيُّ صلّی الله علیه و آله مَنْزِلَهُ فَأَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ مُغْتَمّاً بِقَوْلِهِمْ فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ علیه السّلام سَاعَتَهُ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَقُولُ فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ يَعْنِي أَظْهِرْ أَمْرَکَ لِأَهْلِ مَكَّةَ وَ ادْعُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْمُسْتَهْزِءِينَ وَ مَا أَوْعَدُونِي قَالَ لَهُ إِنَّا كَفَيْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِينَ قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ كَانُوا عِنْدِي السَّاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ فَقَالَ قَدْ كُفِيتَهُم فَأَظْهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ ذَلِکَ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی آخر الجزء الرابع من كتاب النبوه

*ترجمه کمره ای: (آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج تن بودند)

ابان بن احمر سند این حدیث را بالا برده، گوید آنان که پیغمبر را مسخره میکردند پنج کس بودند ولید بن مغیره مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن یغوث زهری. اسود بن عبد المطلب، حرث بن طلاطله ثقفی.

امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ یکی از پرسشهای یک یهود شامی که در شمار دانشمندان آن ها بود فرمود اما آنان که مسخره میکردند، خدای عز و جل در باره شان (در سوره هجر آیه 95) فرماید ما شر مسخره کنندگان را از تو میگردانیم، خدا هر پنج آنها هر کدام را بیک طوری در یک روز کشت ولید بن مغیره بمردی از بنی خزاعه میگذشت که تیرهای خود را

در میان راه ریخته بود و پره میکرد یک پره ای از تیرها جست به او برخورد و رک اکحل او را برید و خون از آن روان شد و بند نیامد تا مرد و او همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت.

عاص بن وائل- سهمی برای کاری بیرون شد بسوی جایی سنگی زیر پایش غلطید و در افتاد که تیکه تیکه شد و مرد و همی فریاد میزد پروردگار محمد مرا کشت، اسود بن عبد یغوث- با غلام خود برای پیشواز پسرش زمعه بیرون شد و زیر سایه درختی آرمید که در دامنه کوهی بود، جبرئیل آمد سرش را بآن درخت کوفت، بغلامش گفت دست این را از من کوتاه کن در پاسخش گفت من کسیرا نمی بینم که کاری با تو بکند تو خودت سرت را بدرخت میکوبی جبرئیل او را کشت و او همی فریاد میزد پروردگار محمد صلّی الله علیه و آله مرا کشت، مصنف این کتاب گوید بعضی گفته اند در خبر دیگر در باره اسود گفته شده که پیغمبر باو نفرین کرد که خدا چشمش را کور کند و داغ فرزندش را بدلش گذارد و در آن روز آمد تا بفلان جا رسیده و جبرئیل برگ سبزی بروی وی زد که کور شد و ماند تا خدا در روز جنگ بدر داغ فرزندش را بدلش گذاشت سپس مرد.

حرث بن طلاطله- درگاه وزیدن باد گرم از خانه اش بیرون رفت و باد گرم خورد و بیک تن حبشی تبدیل شد و بخانواده خود برگشت و گفت من حرثم بر او خشم کردند و او را کشتند و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت.

اسود بن حرث شور ماهی خورد و سخت تشنه شد و پی هم آب نوشید تا شکمش ترکید و مرد و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت همه اینها در یک ساعت بود، برای اینکه پیش رسول خدا آمدند و گفتند ای محمد تا هنگام ظهر بتو مهلت میدهیم و منتظر تو میشویم اگر از گفته خود برگشتی بسیار خوب و گر نه تو را میکشیم.

پیغمبر بخانه خود رفت و در را بروی خود بست و از گفته آن ها اندوهناک شد همان ساعت جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد خداوند سلام بتو میرساند و میفرماید بدان چه دستور داری آشکار او بی ترس اقدام کن و کار خود را به اهل مکه اظهار نما و آن ها را به اسلام دعوت کن و از مشرکین روبگردان فرمودای جبرئیل در همین ساعت همه شان پیش من بودند و مرا تهدید میکردند گفت هر آینه ما آن ها را کفایت کردیم، پیغمبر در این موقع دعوت خود را آشکار کرد، حدیث طولانی است، اندازه نیاز از آن را نقل کردیم و همه آن را در آخر جزو چهارم کتاب نبوت نگاشتیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند)

ابان پور احمر به سند خود نقل کرده که ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند: ولید پور مغیره مخزومی، عاص پور وائل سهمی، اسود پور یغوث زهری، اسود پور عبد المطلب، حارث پور طلاطله ثقفی. امیر المؤمنین علی علیه السّلام در جواب یکی از سؤالات مرد جهودی که از شام بود و در عداد دانایان ایشان بود، گفته:

مسخره کنندگان پیامبر که خدا در قرآن بدیشان اشاره کرده و گفته: ما شر ریشخندکنندگان را از تو دور سازیم. خدا همه ایشان را نابود کرد هر یک را به نوعی در روزی ولید پور مغیره به مردی از بنی خزاعه می گذشت که تیرهای ترکش خود را در میان راه ریخته بود و پیکان بر آنها سوار می کرد پیکانی از آن تیرها جست به او خورد و رگ اکحل او را برید و خون روان شد تا مرد و او بانگ می کرد که خدای محمد مرا کشت! عاص پور وائل سهمی برای کاری از جایگاه خود بیرون رفت. سنگی در زیر پایش در غلتید و در افتاد و مرد، او فریاد می کرد خدای محمد مرا کشت. اسود پور عبد یغوث با غلام خویش برای ملاقات پسر خود زمعه بیرون رفت و در سایه درختی استراحت کرد که در دامنه کوهی بود، گویند جبرئیل سرش را به آن درخت کوبید، به پرستار خود گفت: این شخص را از من دور کن، پرستار گفت: من کسی را نمی یابم تو خود سر خویش را به درخت می کوبی و او فریاد می کرد خدای محمد مرا کشت.

صدوق مؤلف کتاب گفته: برخی گویند پیامبر در باره اسود نفرین کرد که خدا دیده اش را کور گرداند و داغ فرزندش را در دل وی نهد، در آن روز به جایی رسید، جبرئیل برگ سبزی بروی زد که نابینا شد. و در جنگ بدر داغ فرزند را نیز به دل وی نهاد، آنگاه درگذشت.

حارث پور طلاطله، هنگام وزش باد گرم از جایگاه خود بیرون آمد و باد بر او وزیدن گرفت تا مانند مردی حبشی شد از شدت سیاهی چون به جای خود بازگشت، گفتند تو کیستی؟ گفت: حارث بر او خشمناک گردیدند و او را کشتند، و او بانگ می کرد خدای محمد مرا کشت.

اسود پور حارث، گویند ماهی شور خورد، سخت تشنگی بر وی چیره شد آن اندازه آب آشامید تا اشکم وی بترکید و مرد و او فریاد کردی که خدای محمد مرا کشت!. گویند همه این وقایع در ساعتی اتفاق افتاد. چون که ایشان پیش محمد آمدند و گفتند هر گاه تا نیم روز دست از سخنان خود

برداشتی خوب و اگر نه ترا هلاک سازیم، پیامبر به سرای خود بازگشت و اندوهناک بود. که جبرئیل در رسید و گفت: ای محمد خدای ترا درود می فرستند و گوید ترا از شر مشرکان کفایت کردیم. پیامبر گفت: ای فرخ سروش همه هم در این ساعت نزد من بودند و مرا تهدید کردند، در پاسخ گفت: ما شر ایشان را از تو کفایت کردیم، پیامبر دعوت خویش را آشکار کرد. این حدیث دراز است، اندازه احتیاج از آن را اینجا آوردیم و همه آن را در پایان جزء چهارم از کتاب نبوت آورده ایم.

***ترجمه فهری زنجانی: (افرادی که پیغمبر را مسخره میکردند پنج نفر بودند)

ابان بن احمر گوید: کسانی که پیغمبر را مسخره میکردند پنج نفر بودند: ولید بن مغیره مخزومی. عاص بن وائل سهمی، اسود بن عبد یغوث زهری، اسود بن مطلب، حارث بن طلاطله ثقفی.

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: یکی از دانشمندان یهودیان شام از امیر المؤمنین پرسشهائی نمود حضرت در پاسخ یکی از سؤالات او فرمود: اما آنان که مسخره کردند خداوند در این باره به پیغمبر فرمود: (ما بجای تو از مسخرهکنندگان دفاع کافی نمودیم) خداوند هر پنج نفرشان را در یک روز کشت و کشتن هر یک بطور مخصوص بخودش انجام گرفت.

اما ولید بن مغیره جریانش چنین بود که مردی از قبیله خزاعه را در کنار راه دید که برای تیرهای خود پره میساخت یکی از پره های تیر برک دست ولید (که ظاهرا با آن مرد همکاری میکرد) سخت برخورد بطوری که رگ اصلی آن را برید و آن قدر خون از رگش رفت تا مرد و او همی میگفت: پروردگار محمد مرا کشت.

و اما عاص بن وائل سهمی: برای انجام کاری به کدا (که کوهی است در ارتفاعات مکه) رفت سنگی که روی آن نشسته بود از زیرش غلطید و از کوه پرت شد و پاره پاره شد و مرد و همی ناله می کرد که پروردگار محمد مرا کشت.

و اما اسود بن عبد یغوث بهمراه غلامش به پیشواز فرزندش زمعه بیرون شد و زیر درختی که در دامنه کوه کدا بود بسایه نشست جبرئیل به نزد وی آمد و سر او را گرفته و بدرخت کوبید اسود بغلام خود گفت مگذار این شخص با من چنین کند غلام گفت: من کسی را جز تو نمی بینم که کاری با

تو کند آنقدر سر خود بدرخت کوبید که مرد و همی فریاد میکرد پروردگار محمد مرا کشت.

(مصنف) این کتاب گوید: در باره اسود قول دیگری نیز طبق خبر دیگری گفته شده است و آن اینکه پیغمبر باو نفرین کرد که خداوند چشمش را کور کند و داغ فرزندش را بدلش نهد و آن روز که باستقبال فرزند به کدا رفته بود جبرئیل به نزدش آمد و برگ سبزی بر روی او زد که کور شد و بهمان حال ماند تا روز بدر داغ فرزندش را دید و سپس مرد.

و اما حارث بن طلاطله از خانه اش بیرون شد و باد گرمی میوزید چون بخانه بازگشت مانند مرد حبشی سیاه شده بود و گفت من حارث هستم خانواده او بر او خشمناک شدند و او را کشتند و او همی فریاد میزد مرا پروردگار محمد کشت.

و اما اسود بن حرث، ماهی شوری خورد و تشنگی سختی او را گرفت که پیاپی آب نوشید تا شکمش ترکید و مرد و همی میگفت پروردگار محمد مرا کشت همه این پیش آمدها در یک ساعت بوده و سبب اش این بود که اینان در محضر رسول خدا بودند بحضرتش عرض کردند ای محمد تا ظهر مهلتت میدهیم اگر از گفته خود باز گشتی که چه بهتر و گر نه تو را خواهیم کشت پیغمبر باندرون خانه اش رفت و در را بروی خود بست و از گفته آنان سخت غمناک بود که جبرئیل همان دم به نزد پیغمبر آمد و عرض کرد یا محمد خدای سلام بتو سلام میرساند و میفرماید مأموریت خود را آشکارا و بی پروا انجام بده یعنی دعوت خود را بر اهل مکه آشکار کن و از مشرکین روی بگردان فرمود ای جبرئیل با آنان که مرا بمسخره گرفته اند چه سازم که مرا تهدید نموده اند جبرئیل عرض کرد، بجای تو کسانی را که مسخره میکردند کفایت کردیم فرمود ای جبرئیل آنان در همین ساعت نزد من بودند عرض کرد من کفایت شان کردم در این هنگام پیغمبر بکار دعوت آشکارا قیام فرمود حدیث طولانی است آنچه مورد نیاز بود از حدیث نقل کردیم و تمامی آن را در آخر جزو چهارم از کتاب نبوت نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (مسخره کنندگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پنج نفر بودند)

ابان بن عثمان می گوید: مسخره کنندگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پنج تن بودند: ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطّلب و حارث بن طلاطله ثقفی.

ابراهیم بن عبد الرحمن ایلی از امام کاظم علیه السّلام و او از پدرانش از امام حسین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام به یک نفر یهودی از یهودیان و دانشمندان یهود شام، ضمن پاسخ هایی که به سؤال های او داد، فرمود: و اما مسخره کنندگان (به پیامبر اسلام)، خداوند در باره آنها فرموده: «همانا ما تو را از مسخره کنندگان کفایت کردیم.» «1» و خداوند پنج نفر آنها را کشت و هر کدام به صورتی غیر از صورت رفقایش کشته شد و همگی در یک روز کشته شدند.

ولید بن مغیره، از کنار تیرهای مردی از بنی خزاعه که در راه ریخته بود می گذشت پره ای از آن به رگ حیاتی او اصابت کرد و خون از او جاری شد تا مرد و در آن حال می گفت: پروردگار محمد مرا کشت.

عاص بن وائل سهمی برای حاجتی به سوی محله کداء رفت و سنگی زیر پای او غلتید و او افتاد و قطعه قطعه شد و در حالی که می گفت: پروردگار محمد مرا کشت، کشته شد.

اسود بن عبد یغوث به استقبال پسرش زمعه بیرون آمد و غلامی با او بود و در محله کداء به زیر سایه درختی رفت در آن حال جبرئیل آمد و سرش را گرفت و به درخت کوبید، او به غلامش گفت: این شخص را از من باز دار، غلام گفت: من کسی را نمی بینم که با تو کاری کند، تو خودت این کار را می کنی و او کشته شد در حالی که می گفت: پروردگار محمد مرا کشت مرا کشت.

مصنف این کتاب می گوید: در آخر خبر اسود، قول دیگری وجود دارد و گفته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او نفرین کرد و از خدا خواست که چشمانش را کور کند و او را در عزای فرزندش بنشاند و در آن روز وقتی به کداء آمد، جبرئیل برگ سبزی آورد و به صورت او زد و او کور شد و آنقدر ماند تا در جنگ بدر داغ فرزندش به دلش نشست و سپس مرد. حارث بن طلاطله به هنگام وزیدن باد گرم از خانه اش بیرون آمد و به شکل یک حبشی درآمد و میان خانواده اش برگشت، او می گفت من همان حارث هستم، ولی خانواده اش (که باور نمی کردند) به او خشم گرفتند و او را کشتند و او می گفت: پروردگار محمد مرا کشت.

اسود بن مطّلب یک ماهی آغشته به نمک را خورد و عطش بر او غلبه کرد و همچنان آب می خورد تا اینکه شکمش پاره شد و مرد، و می گفت: پروردگار محمد مرا کشت. همه این موارد در یک ساعت اتفاق افتاد، آنها

نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و به او گفتند: یا محمد راجع به تو تا ظهر منتظر می مانیم اگر از گفته هایت برگشتی که هیچ و گر نه تو را می کشیم، پیامبر وارد خانه خود شد و در حالی که اندوهگین بود در خانه را بست، در همان حال جبرئیل نازل شد و به او گفت: یا محمد، خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: «آشکار کن آنچه را که به آن مأموریت داری» یعنی کار خودت را به اهل مکه اظهار نما و دعا کن «و از مشرکان روی برگردان». او گفت: ای جبرئیل با مسخره کنندگانی که مرا تهدید کرده اند چه کنم؟ جبرئیل گفت: «همانا تو را از شرّ مسخره کنندگان خلاص کردیم» گفت: ای جبرئیل الآن آنها پیش من بودند، گفت: کارشان را ساختیم، در آن موقع پیامبر کار خود را آشکار کرد.

حدیث طولانی بود و ما آن قسمت را که مورد نیاز بود نقل کردیم و تمام آن را در آخر جزء چهارم از کتاب «النبوه» آورده ایم.

الصلاه علی المیت خمس تکبیرات

«26»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ.

1- فی أکثر النسخ «اسود بن الحارث».

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا بَكْرٍ أَ تَدْرِي كَمِ الصَّلَاةُ عَلَى الْمَيِّتِ قُلْتُ لَا قَالَ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ أَ فَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ أُخِذَتِ الْخُمُسُ قُلْتُ لَا قَالَ أُخِذَتِ الْخُمُسُ مِنْ خَمْسِ صَلَوَاتٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ تَكْبِيرَةً.

«27»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمْطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: إِنَّ آدَمَ عليه السّلام اشْتَكَى فَاشْتَهَى فَاكِهَةً فَانْطَلَقَ هِبَةُ اللَّهِ يَطْلُبُ لَهُ فَاكِهَةً فَاسْتَقْبَلَهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لَهُ أَيْنَ تَذْهَبُ يَا هِبَةَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ آدَمَ يَشْتَكِي وَ إِنَّهُ اشْتَهَى فَاكِهَةً قَالَ لَهُ فَارْجِعْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَبَضَ رُوحَهُ قَالَ فَرَجَعَ فَوَجَدَهُ قَدْ قَبَضَهُ اللَّهُ فَغَسَّلَتْهُ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ وُضِعَ وَ أُمِرَ هِبَةُ اللَّهِ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَتَقَدَّمَ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ الْمَلَائِكَةُ خَلْفَهُ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يُكَبِّرَ عَلَيْهِ خَمْساً وَ أَنْ يَسُلَّهُ وَ أَنْ يُسَوِّيَ قَبْرَهُ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَاصْنَعُوا بِمَوْتَاكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (نماز میت پنج تکبیر است)

ابی بکر حضرمی گوید امام پنجم صلوات اللّه و سلامه علیه، بمن فرمودای ابا بکر میدانی نماز میت چند است؟ گفتم نه، فرمود پنج اللّه اکبر است، میدانی شماره پنج از کجا گرفته شده عرض کردم نه، فرمود از نمازهای پنجگانه گرفته شده از هر کدام یک تکبیر.

سفیان بن سمط گوید امام ششم فرمود: آدم علیه السّلام بیمار شد و میوه خواست هبه اللّه (شیث) رفت برای او میوه بجوید، جبرئیل جلوش آمد به او گفت ای هبه اللّه کجا میروی، گفت آدم بیمار است و میوه خواسته، گفت برگرد خدا جان او را گرفت، گوید برگشت و دید خدا جانش را گرفته فرشتگان او را غسل دادند و جنازه اش را پیش نهادند و بهبه اللّه دستور رسید که پیش بایستد و بر او نماز بخواند، پیش ایستاد و فرشتگان دنبالش بودند و بر او نماز خواند. خدا به او وحی کرد که پنج تکبیر بر او بگوید و تلقین بر او بخواند و او را در گور گذارد و گورش را با زمین برابر کند سپس فرمود با مردگان خود چنین بسازید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز مرده پنج تکبیر دارد)

ابو بکر حضرمی گفته: امام محمد باقر به من گفت: می دانی نماز مرده چگونه است؟. گفتم: نه. گفت: پنج اللّه اکبر دارد، دانی چرا شماره آن پنج است؟. گفتم: نه. گفت: از نمازهای پنجگانه گرفته شده، از هر کدام به تکبیری بسنده کرده شد.

سفیان پور سمط گفته: امام صادق گفت: آدم بیمار شد و میوه خواست، فرزندش شیث ملقب به هبه اللّه رفت برای وی میوه بیابد، جبرئیل بدو گفت: کجا می روی؟. گفت: برای پدر خود میوه پیدا کنم. گفت: باز گرد که خدا جان وی بستد. بازگشت دید در گذشته، فرشتگان وی را شسته و جنازه وی را پیش نهادند و به هبه اللّه گفتند: پیش ایستاده بر وی نمازگزار، پیش ایستاد و فرشتگان در پی وی بایستادند و به وی نماز گزاردند، خدا به وی وحی کرد که پنج تکبیر بر وی بگوید و او را در گور نهد و گور وی را با زمین مساوی کند، آنگاه گفت: همیشه با مردگان خویش چنین کنید.

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز بر جنازه را پنج تکبیر است)

ابی بکر حضر می گوید: امام باقر علیه السّلام بمن فرمود ای ابا بکر آیا میدانی نماز میت چند تکبیر است؟ عرض کردم نه، فرمود: پنج تکبیر است آیا میدانی شماره پنج از کجا گرفته شده است؟

عرض کردم نه فرمود: از نمازهای پنجگانه گرفته شده است از هر نماز یک تکبیر.

امام صادق علیه السّلام فرمود: آدم علیه السّلام بیمار شد و دلش میوه ای خواست هبه اللّه (فرزندش) رفت تا میوه ای بدست آورد جبرئیل اش پیش آمد و گفتش ای هبه اللّه کجا میروی؟ گفت: آدم از درد مینالد و میل بمیوه ای پیدا کرده است جبرئیل گفت: باز گرد که خدای عز و جل جان آدم را گرفت فرمود: بازگشت و دید خدا جانش را گرفته است فرشتگان اش شستند و جنازه اش بر زمین گذاشته شد و هبه اللّه مأمور شد که جلو بایستد و نماز بر او بخواند پس هبه اللّه پیشاپیش فرشتگان و فرشتگان بدنبالش بر آدم نماز خواندند و خدای عز و جل بر او وحی کرد که پنج تکبیر بر جنازه بگوید و از طرف پائین با مدارا بمیان قبرش بگذارند و قبر را با زمین مسطح و مساوی نماید سپس فرمود شما نیز با مردگان خود این چنین رفتار کنید.

****ترجمه جعفری: (نماز میّت پنج تکبیر دارد)

ابو بکر حضرمی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که به من فرمود: ای ابو بکر! آیا می دانی که نماز میت چگونه است؟ گفتم: نه، فرمود: پنج تکبیر دارد، آیا می دانی که این پنج تکبیر کجاست؟ گفتم: نه، فرمود: پنج تکبیر از پنج نماز گرفته شده است، از هر نمازی یک تکبیر.

سفیان بن سمط از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آدم بیمار شد و میوه خواست، پسرش، هبه اللّه به جستجوی میوه پرداخت، جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای هبه اللّه کجا می روی؟ گفت: آدم مریض شده و میوه می خواهد، گفت: برگرد که خداوند او را قبض روح کرد، می گوید: او برگشت و دید که آدم از دنیا رفته است.

پس فرشتگان به او غسل دادند و او را گذاشتند و به هبه اللّه دستور داده شد که پیش بیفتد و بر او نماز بخواند، او پیش افتاد و بر او نماز خواند در حالی که فرشتگان هم پشت سر او بودند و خداوند به او وحی کرد که پنج تکبیر بگوید و به آرامی دفن کند و قبر او را با زمین برابر سازد، سپس فرمود: با مردگانتان چنین کنید.

أنواع الخوف خمسه

خوف و خشیه و وجل و رهبه و هیبه فالخوف للعاصین و الخشیه للعالمین و الوجل للمخبتین و الرهبه للعابدین و الهیبه للعارفین. أما الخوف فلأجل الذنوب قال الله عز و جل وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (1) و الخشیه لأجل رؤیه التقصیر قال الله عز و جل إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ (2) و أما الوجل فلأجل ترک الخدمه قال الله عز و جل الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (3) .

1- الرحمن: 46.
2- فاطر: 28.
3- الأنفال: 2.

و الرهبه لرؤیه التقصیر قال الله عز و جل وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً (1) و الهیبه لأجل شهاده الحق عند کشف الأسرار أسرار العارفین قال الله عز و جل وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ (2) یشیر إلی هذا المعنی.

وَ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله أَنَّهُ کَانَ إِذَا صَلَّی سُمِعَ لِصَدْرِهِ أَزِیزٌ کَأَزِیزِ الْمِرْجَلِ (3) مِنَ الْهَیْبَهِ:- حدثنا بذلک أبو محمد عبد الله بن حامد رفعه إلی بعض الصالحین علیهم السّلام.

*ترجمه کمره ای: (انواع خوف پنج است)

خوف، خشیه، وجل، رهبت، هیبت، خوف از گنهکارانست، خشیه از دانشمندانست، وجل از دلبستگان بحق است، رهبت از عابدین است، هیبت از عرفا است، خوف از برای گناهست.

خدا فرماید، برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد و گناه نکند دو بهشت است خشیه برای اینست که خود را تقصیر کار میداند خدا فرماید همانا دانشمندان بندگانش از او می ترسند و جل برای کم خدمتی است خدا فرماید آنان که چون نام خدا برده شود دلهاشان بلرزد، رهبت برای اینست که خود را تقصیر کار می بیند خدا فرماید ما را از روی شوق و بیم می خوانند هیبت برای شهود حق است در گاهی که اسرار او بر دل عارفان کشف شود خدا فرماید او شما را از خویش میترساند، اشاره بدین معنی دارد از پیغمبر روایت شده که چون نماز میخواند از هیبت حق آواز جوش سینه اش که مانند جوش دیک بود شنیده میشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیمها پنج گونه است: خوف، خشیه، و جل، رهبت، هیبت)

خوف: از گناه کاران است، خشیه از دانایان، و جل از دوستان خداست؛ رهبت از عابدان است، هیبت از عارفان، یعنی از خداشناسان. خوف از برای گناه است. خدا گفته: «برای آنکه از پروردگار خود بیمناک گردد در بهشت است». خشیت برای کسی ست که خود را مقصر داند. خدا گفته: «دانایان از بندگانش از او بیمناک اند». و جل برای کم خدمتی ست، خدا گفته: «کسانی که چون نام خدا نزد ایشان برده شود دلهای ایشان بلرزد». رهبت برای آن است که خویشتن را تقصیر کار می پندارد، خدا گفته: «ما را از روی شوق و ترس می خوانند». هیبت برای شهود حق است. هنگامی

که رازهای خدا بر دل عارفان روشن و کشف گردد. خدا گفته: «او شما را از خویشتن می ترساند».

اشارت به این معنی ست. از پیامبر روایت کرده اند که چون نماز گزاردی از هیبت خدا، آواز جوش سینه وی مانند جوشش دیک پیدا شدی.

***ترجمه فهری زنجانی: (ترس از خدا بر پنج قسم است)

خوف و خشیه و وجل و رهبه و هیبه گنهکاران را خوف است و دانشمندان را خشیه و فروتنان و شکسته دلان را وجل و عبادت پیشه گان را رهبه و مردان عارف را هیبه.

اما خوف که برای گناهان است خداوند فرماید کسی که از پروردگارش بترسد بهشت پاداش او است و اما خشیه برای این است که خود را مقصر به بیند خداوند فرماید از میان بندگان خدا فقط بندگان دانشمند از خداوند به خشیت اند. و اما وجل برای این است که از خدمت باز مانده است خدای عز و جل فرماید آنانی که چون خدای بیادشان افتد دلهایشان میلرزد و رهبه برای این است که خود را مقصر می بیند خداوند عز و جل فرماید ما را از روی شوق و ترس می خوانند و هیبت برای این است که چون پرده از روی اسرار بر عارفان برداشته شود حق را به عیان بینند خدا که میفرماید خداوند شما را از خویش میترساند باین معنی اشاره فرماید و از پیغمبر روایت شده است که چون بنماز میایستاد از هیبت حق آواز جوشش سینه اش که همچون دیگ در جوش و خروش بود بگوش میرسید.

این روایت را ابو محمد عبد اللَّه بن حامد از بعضی از امامان برای ما نقل کرد،

****ترجمه جعفری: (انواع ترس پنج تاست)

خوف و خشیت و وجل و رهبت و هیبت. خوف برای گنهکاران و خشیت برای عالمان و وجل برای فروتنان و رهبت برای عابدان و هیبت برای عارفان.

خوف از برای گناهان است، خداوند می فرماید: «هر کس از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد.» و خشیت برای آن است که خود را اهل تقصیر می بیند، خداوند می فرماید: «همانا در میان بندگان خدا فقط دانشمندان از خدا می ترسند.» و وجل به خاطر ترک خدمت است، خداوند

می فرماید: «آنها که وقتی خدا یاد شود دل هایشان می ترسد» و رهبت به جهت احساس کوتاهی است، خداوند می فرماید: «و ما را از روی رغبت و ترس می خوانند.» و هیبت به خاطر شهود حق به هنگام کشف اسرار عارفان است، خداوند می فرماید: «و خداوند شما را از خود می ترساند.» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که وقتی نماز می خواند از ترس خدا از سینه اش صدایی چون صدای دیگ جوشان می آمد. این حدیث را ابو محمد عبد اللّه بن حامد به ما نقل کرده و سند آن را به بعضی از صالحان می رساند.

خمس خصال یحبها الله عز و جل و رسوله صلّی الله علیه و آله

«28»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: أُتِیَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله بِأَسَارَی فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ وَ خَلَّی رَجُلًا مِنْ بَیْنِهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ یَا نَبِیَّ اللَّهِ کَیْفَ أَطْلَقْتَ عَنِّی مِنْ بَیْنِهِمْ فَقَالَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّ فِیکَ خَمْسَ خِصَالٍ یُحِبُّهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ الْغَیْرَةَ الشَّدِیدَةَ عَلَی حَرَمِکَ وَ السَّخَاءَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ صِدْقَ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةَ فَلَمَّا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ قَاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله قِتَالًا شَدِیداً حَتَّی اسْتُشْهِدَ.

*ترجمه کمره ای: (پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست میدارند)

امام پنجم فرمود اسیرانی پیش پیغمبر آوردند، دستور داد آنها را بکشند و یکی را از میان آنها رها کرد، آن مرد گفت ای پیغمبر خدا چگونه مرا از اینها رها کردی؟ فرمود جبرئیل مرا آگاه کرد که تو پنج خصلت داری که خدا و رسولش آنها را دوست میدارند، بر زن خود سخت غیرت میورزی، سخاوت و خوش خلقی و راستگوئی و شجاعت داری، چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلامش از دل بود و بهمراهی رسول خدا جنگید تا بدرجه شهادت رسید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج صفت که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند)

امام محمد باقر گفته:

«اسیرانی را نزد پیامبر آوردند، همه را کشتن فرمود، یکی از آنان را رها ساخت. رهایی گفت:

چرا مرا نیز نکشتی؟. گفت: جبرئیل مرا گفت: تو پنج منش داری که خدا و پیامبر وی آنها را دوست دارند: بر زن خویش رگ داری، گشاده دستی، خوش خویی، راستگویی، دلاوری، چون آن مرد اینها را شنید مسلمان شد و به همراهی پیامبر نبرد کرد تا به درجه شهیدان رسید».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج خصلت را خدای عز و جل و رسولش دوست دارند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: اسیرانی چند به نزد پیغمبر آوردند پیغمبر دستور فرموده آنان را بکشند و مردی را از میان آنان رها فرمود آن مرد عرض کرد ای پیغمبر خدای برای چه مرا از میان اینان رها فرمودی فرمود: جبرئیل مرا از جانب خداوند خبر داد که تو را پنج خصلت است خصلتهائی که خدا و رسولش آنها را دوست میدارد نسبت باهل و عیالت سخت غیرتمندی و سخاوت و خوش خلقی و راستگوئی و شجاعت داری چون آن مرد این سخن شنید اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد و در رکاب رسول خدا جنگ سختی نمود تا بدرجه شهادت رسید.

****ترجمه جعفری: (خدا و پیامبرش پنج خصلت را دوست دارند)

ابو عبیده حذّاء، از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اسیرانی نزد پیامبر آوردند، او دستور داد که همه را بکشند ولی از میان آنها یک نفر را آزاد کرد. آن مرد گفت: ای پیامبر خدا، چگونه از میان آنها مرا آزاد کردی؟ فرمود: جبرئیل از سوی خداوند به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند: غیرت شدید بر خانواده ات و سخاوت و اخلاق نیکو و راستگویی و شجاعت. چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلام نیکویی یافت و همراه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سختی جنگید تا شهید شد.

لا یجتمع المال إلا بخصال خمس

«29»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السّلام يَقُولُ لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِبُخْلٍ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ إِيثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.

*ترجمه کمره ای: (دارائی فراهم نشود مگر با پنج خصلت)

محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود دارائی جمع نمیشود مگر به پنج خصلت: بخل سخت، آرزوی دراز، حرص شدید قطع رحم، برگزیدن دنیا بآخرت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خواسته به پنج چیز فراهم گردد)

محمد پور اسماعیل پور بزیغ گفته: از امام رضا شنیدم که می گفت: «خواسته فراهم نگردد مگر به پنج چیز: زفتی سخت (یعنی بخل بسیار)، آرزوی دراز، آزمندی، بریدن از خویشان، برتری دادن جهان بر جاویدان».

***ترجمه فهری زنجانی: (ثروت اندوخته نشود مگر با پنج خصلت)

محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: شنیدم از امام رضا علیه السّلام که میفرمود ثروت اندوخته نشود مگر با پنج خصلت: بخلی فراوان و آرزوئی دراز و آزی زیاد از حد و گسستن از خویشان و بر گزیدن دنیا بر آخرت.

****ترجمه جعفری: (مال جمع نشود مگر با پنج خصلت)

اسماعیل بن بزیع می گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود: مال جمع نشود مگر با پنج خصلت: بخل شدید و آرزوی دراز و حرص غلبه کننده و قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.

ثواب من حج خمس حجج

«30»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ د.

1- الأنبياء: 90.
2- آل عمران: 28.
3- الازيز- كامير- صوت القدر إذا غلى أو صوت الرعد.

بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْمُعَاذِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام مَا لِمَنْ حَجَّ خَمْسَ حِجَجٍ قَالَ مَنْ حَجَّ خَمْسَ حِجَجٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ اللَّهُ أَبَداً.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که پنج حج کرده)

ابی بکر حضرمی میگوید به امام ششم گفتم کسی که پنج بار حج کرده چه مزدی دارد؟ فرمود خدا هرگز او را عذاب نکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه پنج حج گزارده)

ابو بکر حضرمی گفت: به امام صادق گفتم:

آنکه پنج بار حج گزارده پاداش وی چیست؟. گفت: خدا هرگز وی را شکنجه نکند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که پنج بار عمل حج بجا آورد)

ابی بکر حضر می گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم کسی که پنج بار عمل حج بجا آورد چه پاداشی دارد؟ فرمود کسی که پنج بار حج کند خداوند هرگز عذابش نکند.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که پنج بار به حج رود)

ابو بکر خضرمی می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم کسی که پنج بار حج به جای آورد چه پاداشی دارد؟ فرمود: هر کس پنج بار حج به جای آورد، خداوند هرگز او را عذاب نمی کند.

یحتج الله عز و جل یوم القیامه علی خمسه

«31»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ احْتَجَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَمْسَةٍ عَلَى الطِّفْلِ وَ الَّذِي مَاتَ بَيْنَ النَّبِيَّيْنِ وَ الَّذِي أَدْرَكَ النَّبِيَّ وَ

هُوَ لَا يَعْقِلُ وَ الْأَبْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِی لَا يَعْقِلُ وَ الْأَصَمِّ وَ الْأَبْكَمِ فَكُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَسُولًا فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ نَاراً فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَثِبُوا فِيهَا (1) فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ عَصَى سِيقَ إِلَى النَّارِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه إن قوما من أصحاب الكلام ينكرون ذلک و يقولون إنه لا يجوز أن يكون فی دار الجزاء تكليف و دار الجزاء للمؤمنين إنما هی الجنه و دار الجزاء للكافرين إنما هی النار و إنما يكون هذا التكليف من عند الله عز و جل لهم فی غير الجنه و النار فلا يكون كلفهم فی دار الجزاء ثم يصيرهم إلی الدار التی يستحقونها بطاعتهم أو معصيتهم فلا وجه لإنكار ذلک و لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ

*ترجمه کمره ای: (خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد)

امام پنجم فرمود خداوند در روز قیامت از پنج طائفه حجت می طلبد، از کودکی که مرده و از کسی که میان عصر دو پیغمبر مرده و اتمام حجت بر او نشده و از کسی که درک عصر پیغمبر را کرده ولی عقل تکلیف نداشته و از کر و گنگ بی عقل هر یک از اینها در روز قیامت از خداوند حجت میخواهند خدا پیغمبری به آنها مبعوث میکند آن پیغمبر آتشی سوزان برای آن ها میفروزد و بآنها میگوید پروردگار شما دستور داده که میان آتش جستن کنید، هر کدام جستن کنند در آن آتش آتش بر آن ها سرد و سلامت شود و هر کدام نافرمانی کنند؟ بدوزخ رانده شوند.

مصنف این کتاب گوید جمعی از متکلمین منکر این حدیثند، میگویند تکلیف در دار جزاء روا نیست، در جواب آنها باید گفت که دار جزاء مؤمنان بهشت است و دار جزاء کافران دوزخ و این تکلیفی که خداوند باین اشخاص میکند در بهشت و دوزخ نیست پس آنها را در دار جزاء مکلف نکرده بلکه پس از تکلیف آنها را بمنزلی میبرد که سزاوار آنند برای فرمانبرداری خود یا گناهکاری خود بنا بر این انکار این حدیث وجهی ندارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد)

امام محمد باقر گفته: «خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد: از کودکی که مرده، آنکه در میان زمان دو پیامبر مرده و اتمام حجت بر وی نگردید، آنکه در زمان پیامبر بوده لیک عقل تکلیف پذیرفتن نداشته؛ آنکه کر و گنگ بی خرد. هر یک از ایشان در قیامت از خدا حجت می خواهند. خدا پیامبری به آنان می فرستد، او آتشی می افروزد و به ایشان می گوید:

خدا فرمان داده که میان آتش روید، هر که رفت، آن آتش بر وی سرد و سلامت گردد و آنکه سرکشی کند. به دوزخ رود».

صدوق مؤلف کتاب گفته: گروهی از دانایان علم کلام منکر این خبر هستند و گویند: «دار آخرت تکلیف معنی ندارد. در جواب ایشان گفته می شود سرای پاداش گروندگان بهشت است و سرای کیفر کافران دوزخ و این تکلیفی که خدا به این گروهان می کند در بهشت و دوزخ نیست، بنا بر این ایشان را در سرای پاداش تکلیف نکرده است، بلکه پس از تکلیف آنان را به سرای اعمال خود برد، پس روشن شد که انکار از این خبر درست نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل روز رستاخیز بر پنج طائفه حجت تمام کند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چون روز قیامت شود خداوند به پنج طائفه حجت را تمام کند بر کودک و آنکه در فاصله دو پیغمبر از دنیا رفته است (زمان فترت) و کسی که زمان پیغمبر را درک کرده ولی (در اثر زیادی سن) شعور خود را از دست داده و سفیه و دیوانه ای که (در دوره سال) عاقل نگردد و کر و لال که هر یک از اینان در پیشگاه الهی برای بی گناهی خود دلیل می آوردند آن حضرت فرمود که خداوند پیغمبری بر آنان مبعوث میفرماید آن پیغمبر آتشی برای آنان میفروزد و بآنان پیشنهاد میکند که بمیان این آتش بجهید پس هر کس در آتش جهید آن آتش بر او سرد و سلامت گردد و هر کس سرپیچی نمود بدوزخ رانده شود.

(مصنف) این کتاب گوید:

طائفه از متکلمین این جریان را انکار کنند و میگویند که در عالم جزاء تکلیف نباید باشد باینان باید گفت که عالم پاداش برای مؤمنین بهشت است و برای کافران دوزخ و این تکلیف که از طرف خداوند بر این گروه می شود نه در بهشت است و نه در جهنم پس در دار جزاء تکلیفی بآنان نکرده است بلکه پس از تکلیف با توجه بفرمانبری و سرپیچی شان آنان را بجائی می برد که سزاوار آن باشند.

بنا بر این انکار این حدیث وجهی ندارد و لا قوه الا باللّه.

****ترجمه جعفری: (روز قیامت خداوند بر پنج طایفه احتجاج می کند)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: وقتی روز قیامت بر پا شود خداوند بر پنج طایفه احتجاج می کند: کودک و کسی که میان آمدن دو پیامبر مرده باشد و کسی که پیامبر را درک کرده ولی عقل نداشته و ابله و دیوانه ای که عقل ندارد، کر و لال. هر کدام از اینها به خدا احتجاج می کنند و خداوند برای آنان پیامبری مبعوث می کند. و او آتشی روشن می کند به آنان می گوید: پروردگارتان دستور می دهد که در این آتش بمانید، هر کس خود را به آتش اندازد، آتش بر او سرد و امن می شود و هر کس نافرمانی کند به آتش کشیده می شود.

مصنف این کتاب می گوید: گروهی از اصحاب کلام این حدیث را انکار می کنند و می گویند: جایز نیست که در عالم آخرت که عالم جزاست، تکلیف شود. در حالی که عالم جزا برای مؤمنان بهشت و برای کافران جهنم است و این تکلیف نزد خداوند و در بیرون از بهشت و جهنم خواهد بود و بنا بر این تکلیف در دار الجزاء نخواهد بود، سپس آنان را به خانه ای که به سبب اطاعت یا معصیت مستحق آن خواهند شد می برد، بنا بر این انکار آن معنی ندارد، و لا قوه الا بالله.

یکره أکل خمسه أشیاء من الشاه

«32»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اَلْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ .

1- أجج النار: ألهبها. و وثب یثب وثبا و وثوبا: نهض و قام.

عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله كَانَ يَكْرَهُ أَكْلَ خَمْسَةٍ (1) الطِّحَالِ وَ الْقَضِيبِ وَ الْأُنْثَيَيْنِ وَ الْحَيَاءِ وَ آذَانِ الْقَلْبِ (2).

*ترجمه کمره ای: (خوردن پنج عضو گوسفند بد است)

امام یکم فرمود که رسول خدا پنج چیز از گوسفند را بد می داشت، سپرز، آلت نری، دو خایه، فرج، گوشه های دل

شرح: این پنج عضو گوسفند با چند عضو دیگر آن حرامند و باید از آنها اجتناب کرد و ما آنها را در جلد چهارم کتاب فقه فارسی در باب صید و ذباحه بیان کرده ایم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوردن پنج اندام از گوسفند بد است)

امام اول گفته: که پیامبر پنج چیز از گوسفند را بد می داشت: سپرز، مردی، دو خایه، کس، گوشه های دل.

***ترجمه فهری زنجانی: (خوردن پنج عضو گوسفند بد است)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا را خوردن پنج چیز (از گوسفند) خوش آیند نبود 1- سپرز 2- آلت نری- 3- خایه ها 4- فرج 5- و گوشه های دل.

****ترجمه جعفری: (خوردن پنج چیز از گوسفند مکروه است)

عیسی بن عبد اللَّه هاشمی از پدر و جدّش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوردن پنج چیز را بد می دانست: طحال و آلت نری و دو بیضه و فرج حیوان و گوشه های دل.

خمس خصال من لم تكن فيه واحده منهن فليس فيه كثير مستمتع

«33»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنْ سِجَادَةَ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ السِّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ

لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتَعٍ (3) أَوَّلَهَا الْوَفَاءُ وَ الثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَ الثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْحُرِّيَّةُ.

«34»- وَ قَالَ علیه السّلام خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَقَدَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعَيْشِ زَائِلَ الْعَقْلِ مَشْغُولَ الْقَلْبِ فَأَوَّلُهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ الثَّانِيَةُ الْأَمْنُ وَ الثَّالِثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَ الرَّابِعَةُ الْأَنِيسُ الْمُوَافِقُ قُلْتُ وَ مَا الْأَنِيسُ الْمُوَافِقُ قَالَ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ وَ الْخَلِيطُ الصَّالِحُ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الدَّعَةُ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس پنج خصلت را دارا نباشد بهره درستی از او برده نشود)

امام ششم فرمود هر کس پنج خصلت را نداشته باشد بهره درستی از او برده نشود، یکم وفاء دوم تدبیر سوم حیاء چهارم خوش خلقی پنجم که جامع همه اینهاست آزادی، فرمود پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد همیشه زندگانیش ناقص و عقلش نابود و دلش پریشانست یکم تندرستی دوم امنیت سوم وسعت رزق چهارم همدم موافق راوی گفت گفتم همدم موافق چیست؟ فرمود زن نیک و فرزند شایسته و معاشر خوب، پنجم که جامع همه اینها است آسودگی است.

شرح: در این دو روایت امام ششم با این عبارت مختصر همه قوانین و دستورات اخلاقی و سیاست اجتماعی و خانوادگی را خلاصه کرده و آن گمشده جهان بشر را که هزارها سال است دنبال آن می دوند و با همه نیروی خود برای جستن آن تلاش میکنند و هنوز سرگردانند بدست داده آن گمشده چیست؟

آزادی، آسایش.

امروز اگر در همه جهان بگردی، همه انجمنهای بزرگ را بازرسی کنی آرمان و ایده همه مفکرین را جستجو کنی باور میکنی که همه دنبال این دو می گردند و همه تشنه این دواند.

آزادی، آسایش.

امروز رشته های بسیاری برای علم و دانش در جهان بشر پدید شده و بنامهای بلند و پر آوازه و دل فریب مردم را سرگرم خود کرده علم روان

شناسی، روان شناسی روحی، علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست، دستورات بین المللی، علم بهداشت و حفظ الصحه و. و. و. اگر بپرسی این همه رشته بندی دانش و جار و جنجال و دانشگاه و آموزشگاه برای چیست؟ چرا این اندازه خود را برنج انداخته و تلاش می کنید. پاسخ درستی که بشما می دهند میگویند اینها همه برای این دو است.

آزادی، آسایش.

این همه حزبها و مسلکها که در جهان پیدا شده و هر کدام هزارها و گاهی میلیونها کارمند دارند و همیشه در مقام پیشرفت مرام خود تلاش میکنند در سر مقاله مرام آنها این دو کلمه با خط طلائی نبشته است.

آزادی، آسایش.

این همه تشکیلات دولتی پهناور که در هر کشوری بفراخور خود پدید شده و هزارها کارمند و وزیر و دبیر و مدیر را در آنها وامی دارند و بر دوش یک مشت مردم بیچاره سوارند اگر بپرسی آقایان چرا خجالت نمیکشید؟ بس است دیگر بیش از این مردم آزاری نکنید بلند شوید و پی کار خود بروید، با چهره درهم و گرفته بشما میگویند آقا ما برای مردم کار میکنیم و میخواهیم برای آنها این دو گوهر نایاب را بدست بیاوریم.

آزادی، آسایش.

اکنون ما از زبان حضرت صادق آل محمد امام ششم بهمه جهان می گوئیم ای مردم بیچاره ای سیاستمداران تیره فکر شما گمراهید این آزادی و آسایشی که شما دنبال آن میگردید. در این جمله های کوتاه و طلائی است، همه بیائید و چند کلمه مختصر حرف حسابی گوش کنید آزادی اینست:

بهم وفادار باشید، نسبت بآنچه مسئول آن هستید حسن تدبیر داشته باشید و درست انجام وظیفه کنید، در برابر حکم وجدان خود آزرم و حیا را شعار خود کنید حیاء که ندای وجدان شما است شما را رهبری میکند، خوشرفتاری با همه افراد بشر را از دست ندهید همه را چون خود بدانید، وسائل تندرستی و بهداشت را مراعات کنید امنیت را ملاحظه نمائید بیکدیگر آزار نرسانید و سوء قصد نکنید تا امنیت برقرار باشد وسائل اقتصاد عمومی را ملاحظه کنید تا رفاه و ارزانی سراسر جهان را بگیرد و همه وسعت رزق داشته باشند خانواده و فرهنگ را اصلاح کنید تا زنان و

فرزندان شما صالح و نیکو پرورش یابند و چون بزرگ شدند و با شما در زندگی و کسب و کار و انجمنها شرکت کردند مردمان خوبی باشند اینها وسائل آزادی و آسایش است برای فرد و اجتماع تا اینها اساس زندگانی بشر نشود هرگز روی آزادی و آسایش را نبیند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که پنج منش نداشته باشد از او بهره درستی نبرند)

امام صادق گفته:

هر که پنج چیز نداشته باشد، از او بهره درستی نبرند. و آن پنج چیز از این قرار است: وفا، تدبیر، شرم، خوش خویی، آزاد منشی. هر که فاقد یکی از اینها باشد پیوسته در زندگی ناقص و خردش نابود و دلش پریشان است: تندرستی، آسایش، فراخی روزی، همدم موافق، جامع همه اینها آسودگی ست. از او پرسیدند همدم موافق یعنی چه؟ گفت: زن نیک سیرت و فرزند شایسته و معاشر نیک.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس یکی از پنج خصلت را نداشته باشد بهره فراوانی نخواهد داشت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج خصلت است که در هر کس یکی از آن پنج نباشد بهره فراوانی ندارد نخست وفا است دوم تدبیر سوم حیاء چهارم خوش خلقی پنجم که جامع همه این صفات است آزادی است و فرمود: پنج خصلت است که هر کس یکی از آن پنج را نداشته باشد همیشه کار زندگی اش ناتمام و عقلش از دست رفته و خواطرش پریشان است.

نخست تندرستی دوم امنیت سوم وسعت روزی چهارم همدم موافق عرض کردم همدم موافق چیست فرمود همسر شایسته و فرزند شایسته و همنشین شایسته پنجم که جامع همه این خصلتها است آسایش است.

****ترجمه جعفری: (پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، بهره زیادی ندارد)

ابو خالد سجستانی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، بهره زیادی در وجود او نیست: اول وفا، دوم تدبیر، سوم حیا، چهارم حسن خلق و پنجم که جامع این خصلت هاست، آزادگی.

و فرمود: پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، زندگی او ناقص و عقل او زایل و دل او مشغول است: اول صحت بدن و دوم امنیت و سوم وسعت روزی و چهارمی دوست موافق. گفتم: دوست موافق کیست؟ فرمود: همسر شایسته و فرزند صالح و رفیق صالح و پنجمی که جامع همه این خصلت هاست، آسودگی است.

لا تعاد الصلاه إلا من خمسه

«35»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ .

1- اريد بالكراهه هنا معناها اللغوى أعنى الحرمه.
2- فى القاموس الحياء: الفرج من ذوات الخف و الظلف و السباع و قد يقصر انتهى. و الظاهر أن المراد فرج الأنثى و يحتمل شموله لحلقه الدبر من الذكر و الأنثى. قال فى المصباح حياء الشاه ممدود، و قال أبو زيد: الحياء اسم للدبر من كل انثى من ذى الظلف و الخف و غير ذلک. و قال الفارابى فى باب فعاء: الحياء فرج الجاريه و الناقه (بحار الأنوار).
3- مصدر ميمى من الاستمتاع. تمتع و استمتع بكذا و من كذا: انتفع و تلذذ به زمانا طويلا.

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام (1) قَالَ: لَا تُعَادُ الصَّلَاهُ إِلَّا مِنْ خَمْسَهٍ الطَّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَهِ وَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ (2) ثُمَّ قَالَ علیه السّلام الْقِرَاءَهُ سُنَّهٌ وَ التَّشَهُّدُ سُنَّهٌ وَ التَّکْبِیرُ سُنَّهٌ وَ لَا تَنْقُضُ السُّنَّهُ الْفَرِیضَهَ. (3).

*ترجمه کمره ای: (نماز را بواسطه نقصانی که در آن واقع شود نباید اعاده کرد مگر از پنج چیز)

امام ششم فرمود نماز اعاده نشود مگر از پنج چیز، طهارت، وقت، قبله، رکوع، سجود، سپس فرمود قرائت به دستور پیغمبر است، تشهد دستور پیغمبر است و تکبیر سنت است، دستور پیغمبر فریضه خدا را در هم نشکند.

شرح این روایت در موضوع خلل و نقصانی که در نماز واقع شود شاهکار بزرگی است و فقهاء قواعد بسیاری از آن استفاده کرده اند که ما بطور اختصار آنها را بیان میکنیم.

1- شرائط و مقدمات نماز که شش است با مقارنات و اجزاء داخلی نماز که یازدهست دو قسمند یک قسم آن ها در قرآن مجید بیان شده و آنها را فریضه نامند و یک قسم را پیغمبر دستور داده و آنها را سنت نامند یعنی روش پیغمبر اسلام.

2- آنچه فریضه قرآنیست رکن و اساس سازمان نماز است و بهیچ عذری نمیشود صرف نظر از آنها کرد و در صورتی که از روی فراموشی یا جهالت در نماز مراعات نشد وقتی شخصی متوجه آن نقصان گردید باید آن را جبران کند و نماز را از سر بخواند ولی آنچه را پیغمبر بطور لزوم دستور داده رکن و جزء اساس سازمان نماز نیست بلکه از آداب آن محسوب شود و در حال تذکر باید آن را مراعات کرد و نمیشود عمدا از آن صرف نظر کرد ولی اگر از روی فراموشی یا نادانی ترک شد موجب بطلان نماز نیست.

3- سه تا از شرائط و مقدمات نماز که عبارت از طهارت (غسل وضوء تیمم) و اوقات پنجگانه و قبله باشند و دو تا از اجزاء داخلی نماز که عبارت از رکوع و سجود باشند در قرآن مجید دستور داده شده و فریضه اند ولی قرائت حمد و سوره و تشهد و تکبیر و سنت دستور پیغمبرند و رکن نماز نیستند.

4- در صورتی که قرائت فراموش شد و نمازگزار برکوع رفت و یادش آمد یا تشهد فراموش شد و بعد از رکوع رکعت سوم در یاد آمد محلش گذشته باید نماز را تمام کرد و نمیشود رکوع یا سجود را شکست و آنها را تدارک کرد.

5- مقصود از طهور در این جا وضوء و غسل و تیمم است نه طهارت از نجاست که از شرائط غیر رکنی نماز است، این مختصریست از شرح این حدیث و فروع و تفصیلات بسیاری دارد که ما در کتاب فقه فارسی با مدارک آنها را ذکر کرده ایم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز اعاده نگردد مگر از پنج چیز)

امام صادق گفته: نماز اعاده نگردد مگر از پنج چیز: پاکیزگی، هنگام، قبله، رکوع، سجود، آنگاه گفت: قراءت به فرمان پیامبر است، همچنین: تشهد و تکبیر، فرمان پیامبر فریضه خدا را در هم نشکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز را نباید دوباره خواند مگر در صورتی که یکی از پنج چیز کم داشته باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نماز را نباید دوباره خواند مگر از پنج چیز کسری داشته باشد طهارت و وقت و قبله و رکوع و سجود و سپس فرمود حمد و سوره خواندن در نماز سنت است و تشهد سنت است و تکبیر سنت است و نباید فریضه سنت را در هم شکند.

(شرح)

سنت حکمی را گویند که از دستور پیغمبر استفاده شده باشد و فریضه حکمی است که از قرآن استفاده شود.

****ترجمه جعفری: (نماز جز در پنج مورد اعاده نمی شود)

زراره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نماز جز در پنج مورد اعاده نمی شود: طهارت و وقت و قبله و رکوع و سجود. (یعنی با فراموش شدن یکی از اینها باید نماز اعاده شود) سپس فرمود: قرائت سنت است و تشهد سنت است و تکبیر سنت است و سنت، فریضه را نمی شکند. (سنت یعنی دستور پیامبر، و فریضه چیزی است که به حکم

قرآن واجب شده و آن مواردی که از سنت است و در کلام امام آمده اگر در نماز فراموش شود، نماز شکسته و اعاده نمی شود)

لم يقسم بين العباد أقل من خمس خصال

«36»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: لَمْ يُقْسَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ أَقَلُّ مِنْ خَمْسٍ الْيَقِينِ وَ الْقُنُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ الَّذِي يَكْمُلُ لَهُ هَذَا كُلُّهُ الْعَقْلُ.

*ترجمه کمره ای: (میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده)

امام ششم فرمود میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده، یقین و قناعت و شکیبائی و شکرگزاری و آنچه که همه اینها را تکمیل میکند و آن خرد است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کمترین چیزی که میان مردمان قسمت شده پنج منش است)

امام صادق گفته:

کمترین چیزی که میان مردم قسمت شده پنج چیز است: یقین، قناعت، صبر، سپاسگزاری، و کامل کننده این ها خرد است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هیچ خصلتی کمتر از پنج خصلت قسمت بندگان نشده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در میان بندگان کمتر از پنج خصلت قسمت نشده است.

1- یقین 2- قناعت 3- شکیبائی 4- شکرگزاری 5- و آنچه همه اینها را برای انسان تکمیل میکند یعنی خرد.

****ترجمه جعفری: (میان بندگان کمتر از پنج خصلت تقسیم نشده)

عبد اللّه بن مسکان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: میان بندگان کمتر از پنج خصلت تقسیم نشده است: یقین و قناعت و شکیبایی و شکر و آنچه همه این ها را کامل می کند عقل است.

خمسه أشیاء لیس لإبلیس لعنه الله فیهن حیله

«37»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ إِبْلِیسُ خَمْسَهُ أَشْیَاءَ لَیْسَ لِی فِیهِنَّ حِیلَهٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِی قَبْضَتِی مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنْ نِیَّهٍ صَادِقَهٍ وَ اتَّکَلَ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ کَثُرَ تَسْبِیحُهُ فِی لَیْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ مَنْ رَضِیَ لِأَخِیهِ الْمُؤْمِنِ بِمَا یَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ یَجْزَعْ عَلَی الْمُصِیبَهِ حِینَ تُصِیبُهُ وَ مَنْ رَضِیَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ یَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ.

*ترجمه کمره ای: (پنج کسند که شیطان در آنها راه چاره ای ندارد)

امام ششم فرمود شیطان گوید با اینکه همه مردم در زیر دست منند پنج کسند که در آنها چاره ای ندارم، هر کس از روی راستی و دل پاک بخدا پناه برد و در همه کارهایش به او اعتماد کرد، هر کس در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید، هر کس در گاهی کک مصیبت بیند، بیتابی نکند، هر کس بآنچه خدا بهره اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن اند که دیو در ایشان راه نیابد)

امام صادق گفته: دیو گوید بر همه مردمان چیره ام مگر پنج تن که راهی بدیشان ندارم: آنکه از راستی و پاک دلی به خدا پناه برد و در کارها به او تکیه کند، آنکه در شب و روز خدای را تسبیح گوید، آنکه هنگام دچار شدن بی تابی نکند، آنکه آنچه خدا به او داده خرسند باشد و غم روزی نخورد».

***ترجمه فهری زنجانی: (شیطان ملعون در پنج کس راه چاره ای ندارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود شیطان گوید که مرا به پنج کس راه چاره ای نیست ولی دیگران در چنگ منند کسی که با صدق نیت پناهنده بخدا شود و در همه کارهایش بخدا توکل کند و کسی که در شبانه روزش فراوان تسبیح خدا را گوید و کسی که برای برادر مؤمنش آنچه را پسندد

که برای خود می پسندد و کسی که بهنگام مصیبت بی تابی نکند و کسی که خشنود باشد بآنچه خداوند برای او قسمت فرموده و دیگر غم روزی خویش نخورد

****ترجمه جعفری: (پنج خصلت است که ابلیس در آنها حیله ای ندارد)

صفوان بن یحیی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ابلیس گفت: پنج چیز است که من در آنها حیله ای ندارم ولی بقیه مردم در دست من هستند: کسی که از روی صدق نسبت به خدا پناه برد و در تمام کارهایش به او توکّل کند، و کسی که تسبیح گفتن او در شب و روز زیاد باشد، و کسی که به برادر مؤمن خود همان را بپسندد که بر خود می پسندد، و کسی که به هنگام رسیدن مصیبت خود را نبازد، و کسی که به آنچه خدا به او داده راضی باشد و غم روزی نخورد.

من اتجر فليجتنب خمس خصال

«38»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِیمُ.

1- فی بعض النسخ «عن أبی جعفر علیه السّلام».
2- أی لا تعاد الصلاه لترک شی ء من شرائطها أو أجزائها سهوا الا من خمسه.
3- «و لا تنقض السنه الفریضه» المراد بالسنه ما علم وجوبه من جهه السنه و بالفریضه ما علم وجوبه من القرآن.

بْنُ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مَنْ بَاعَ وَ اشْتَرَی فَلْيَجْتَنِبْ خَمْسَ خِصَالٍ وَ إِلَّا فَلَا يَبِيعَنَّ وَ لَا يَشْتَرِيَنَّ الرِّبَا وَ الْحَلْفَ وَ كِتْمَانَ الْعَيْبِ وَ الْمَدْحَ إِذَا بَاعَ (1) وَ الذَّمَّ إِذَا اشْتَرَی.

*ترجمه کمره ای: (هر کس بازرگانی کند باید از پنج خصلت کناره کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس خرید و فروش کند باید از پنج خصلت کناره کند و گر نه نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، عیب جنس را پوشاندن، تعریف جنس درگاه فروختن آن، بدگوئی از جنسی که میخواهد بخرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بازرگان از پنج چیز کناره گیرد)

پیامبر گفته: «هر که خرید و فروش می کند باید از پنج چیز کناره گیرد و اگر نه، نه بخرد و نه بفروشد: سود خواری یعنی ربا خواری، سوگند خوردن، عیب کالا را پوشانیدن، ستایش کالای هنگام فروش، نکوهش آن هنگام خرید».

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که بازرگانی کند باید از پنج خصلت دوری کند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خرید و فروش کند باید از پنج خصلت اجتناب نماید و گر نه حتما نباید نه چیزی بفروشد و نه چیزی بخرد: ربا و سوگند و پوشاندن عیب جنس و ستایش جنس بهنگام فروش و بدگوئی از آن بهنگام خرید.

(شرح) ربا: یعنی بر زیادتی فروختن دو چیز هم جنس که هر دو با کیل و یا وزن فروخته شود.

****ترجمه جعفری: (کسی که تجارت می کند از پنج خصلت دوری گزیند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خرید و فروش می کند از پنج خصلت دوری گزیند و گر نه خرید و فروش نکند: ربا

و سوگند خوردن و پنهان کردن عیب و تعریف کردن موقع فروختن و بد گفتن موقع خریدن.

خمسه أشياء تفطر الصائم

«39»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَمْسَهُ أَشْیَاءَ تُفَطِّرُ الصَّائِمَ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ وَ الْجِمَاعُ وَ الِارْتِمَاسُ فِی الْمَاءِ وَ الْكَذِبُ عَلَی اللَّهِ وَ عَلَی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْأَئِمَّهِ علیهم السّلام.

*ترجمه کمره ای: (پنج چیز روزه را باطل کنند)

امام ششم فرمود پنج چیز روزه روزه دار را باطل کنند خوردن، آشامیدن، جماع کردن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن بخدا و رسولش و امامان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روزه را پنج چیز تباه می کند)

امام صادق گفته: «پنج چیز روزه را تباه سازد: خوردن، آشامیدن، سپوختن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن به خدا، پیامبر و پیشوایان».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج چیز روزه را باطل میکند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج چیز روزه روزه دار را باطل میکند: خوردن و آشامیدن و انجام امر جنسی و سر زیر آب فرو بردن و بر خدا و رسول و امامان دروغ بستن.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز روزه را باطل می کند)

محمد بن خالد با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج چیز روزه را باطل می کند: خوردن و آشامیدن و جماع و فرو رفتن در آب و دروغ بستن بر خدا و پیامبرش و ائمّه.

قول علی علیه السّلام خصصنا بخمسه

«40»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطّالَقَانِیُّ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَدَوِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلِیلَانِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَبَّاسِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی خَلِیلَانِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام خُصِّصْنَا بِخَمْسَهٍ بِفَصَاحَهٍ وَ صَبَاحَهٍ وَ سَمَاحَهٍ وَ نَجْدَهٍ وَ حُظْوَهٍ عِنْدَ النِّسَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار علی علیه السّلام پنج چیز مخصوص ما است)

امام یکم فرمود پنج چیز مخصوص ماست شیوائی، زیبائی، بخشندگی، بزرگواری، بهره وری از زنان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی گفته پنج چیز ویژه ماست)

امام اول گفته: «پنج چیز ویژه ماست:

شیوایی، زیبایی، بخشندگی، بزرگواری، بهره مندی از زنان».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش علی علیه السّلام که پنج چیز ویژه ما است)

علی علیه السّلام فرمود: پنج چیز ویژه ما است گفتار شیوا صورت زیبا جوانمردی و دلیری و بهره مندی از زنان.

****ترجمه جعفری: (سخن علی علیه السّلام که پنج چیز مخصوص ماست)

ابو خلیلان از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پنج چیز مخصوص ماست: فصاحت و زیبایی و سخاوت و بزرگواری و بهره گرفتن از زنان.

خمسه خلقوا ناریین

«41»- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی .

1- فی بعض النسخ «و الحمد إذا باع».
2- الحسن بن علیّ العدوی هو الذی عنونه العلامه رحمه الله فی القسم الثانی و قال: «الحسن بن علیّ بن زکریا البزوفری العدوی- من عدی الرباب- ضعیف جدا قاله ابن الغضائری. أما البواقی من رجال السند فلم أجدهم و علیک بالفحص و التنقیب لعلک تقف علی ما قصرنا عنه.

الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: خَمْسَةٌ خُلِقُوا نَارِيِّينَ الطَّوِيلُ الذَّاهِبُ وَ الْقَصِيرُ الْقَمِي ءُ (1) وَ الْأَزْرَقُ بِخُضْرَةٍ وَ الزَّائِدُ وَ النَّاقِصُ.

*ترجمه کمره ای: (پنج دسته آفرینش آتشین دارند)

امام ششم فرمود پنج دسته دوزخی آفریده شده اند بلند قامت بی اندازه، کوتاه قد کور، زاغ چشمی که بسبزی زند و زائد الخلقه و ناقص الخلقه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج گروه سرشت آتشین دارند)

امام صادق گفته: «پنج گروه سرشت آتشین دارند: بلند بالای بی اندازه، کوتاه قد پخشک، کبود چشمی که به سبزی گراید، زائد الخلقه، ناقص الخلقه».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج دسته با طبع آتشین آفریده شده اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج دسته آتشین طبع آفریده شده اند شخص بسیار بلند قامت و کوتاه قد ریز اندام و چشم آبی سبزه رو و کسی که از خلقت اصلی عضوی زیاد و یا کم داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (پنج کس آتشین آفریده شده اند)

یحیی بن عمران اشعری با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پنج کس آتشین آفریده شده اند: کسی که قدّ او بسیار بلند است و کسی که قدّ او بسیار کوتاه است و کسی که چشم او سبز است و کسی که در خلقت او چیزی زاید است و کسی که در خلقت او چیزی ناقص است.

خمسه یجتنبون علی کل حال

«42»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ

عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِيمَ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله خَمْسَةٌ يُجْتَنَبُونَ عَلَى كُلِّ حَالٍ الْمَجْذُومُ وَ الْأَبْرَصُ وَ الْمَجْنُونُ وَ وَلَدُ الزِّنَا وَ الْأَعْرَابِیُّ.

*ترجمه کمره ای: (از پنج کس در هر حال کناره شود)

امام هفتم فرمود رسول خدا فرمود از پنج کس در حال کناره شود. گرفتار خوره، پیس، دیوانه، زنازاده، عرب بیابانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از پنج تن بهر حال دوری شود)

امام موسی بن جعفر گفته: پیامبر می گفته: «از پنج تن در هر حال کناره گیری شود: بیمار خوره، پیس، دیوانه، زنا زاده، اعرابی یا تازی بیابان گرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (از پنج کس در هر حال باید اجتناب شود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از پنج کس در هر حال باید اجتناب شود مبتلا به بیماری خوره و دیوانه و زنا زاده و عرب بیابانی.

****ترجمه جعفری: (از پنج کس در هر حالی باید دوری کرد)

درست از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از پنج کس در هر حالی باید دوری کرد: جذامی و پیسی و دیوانه و زنازاده و عرب بیابانی.

درجات العلم خمسه

«43»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السّلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْعِلْمُ قَالَ الْإِنْصَاتُ قَالَ ثُمَّ مَهْ قَالَ الِاسْتِمَاعُ لَهُ قَالَ ثُمَّ مَهْ قَالَ الْحِفْظُ لَهُ قَالَ ثُمَّ مَهْ قَالَ الْعَمَلُ بِهِ قَالَ ثُمَّ مَهْ قَالَ ثُمَّ نَشْرُهُ.

*ترجمه کمره ای: (علم پنج درجه دارد)

امام ششم از قول پدرش فرمود مردی خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد یا رسول اللّه علم چیست؟ فرمود خاموشی در برابر معلم. عرض کرد سپس چیست؟ فرمود گوش گرفتن علم، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود حفظ آن، عرض کرد سپس چیست؟ فرمود عمل بآن؛ عرض کرد سپس چیست فرمود نشر دادن برای دیگران.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دانش دارای پنج پایه است)

امام صادق از پدرش نقل کرده که مردی از پیامبر پرسید: دانش چیست؟. گفت: «خاموشی در برابر دانا». پرسید پس از آن چیست؟

گفت: «گوش دادن به دانش». پرسید بعد از آن چیست؟. گفت: «نگاهداری آن». پرسید سپس چیست؟. گفت: «بدان کار بستن». پرسید بعد از آن چیست؟. گفت: «برای دیگران گفتن».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانش را پنج درجه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مردی بخدمت پیغمبر رسید و عرضکرد یا رسول اللّه دانش چیست؟

فرمود: خاموشی برای فرا گرفتنش عرض کرد سپس چیست؟ فرمود: گوش فرا دادن برای دانش عرض کرد سپس چیست؟ فرمود: بخاطر سپردن عرضکرد سپس چیست؟ فرمود: عمل کردن بآنچه فرا گرفته است عرضکرد: سپس چیست؟ فرمود: سپس پخش کردن دانشی که فرا گرفته است.

****ترجمه جعفری: (علم پنج درجه دارد)

عبد اللَّه بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که مردی به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا رسول اللّه علم چیست؟ فرمود: سکوت، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: گوش دادن، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: حفظ کردن، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن، گفت: پس از آن چیست؟

فرمود: گسترش دادن آن.

«44»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ع

قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَلَّمْتُ ابْنِی هَذَا الْکِتَابَةَ فَفِی أَیِّ شَیْ ءٍ أُسْلِمُهُ قَالَ أَسْلِمْهُ لِلَّهِ أَبُوکَ وَ لَا تُسْلِمْهُ فِی خَمْسٍ لَا تُسْلِمْهُ سَبَّاءً .

1- القمی ء- بفتح القاف و کسر المیم و آخره الهمز-: الذلیل الصغیر.

وَ لَا صَائِغاً وَ لَا قَصَّاباً وَ لَا حَنَّاطاً وَ لَا نَخَّاساً فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا السَّبَّاءُ فَقَالَ الَّذِی يَبِيعُ الْأَكْفَانَ وَ يَتَمَنَّى مَوْتَ أُمَّتِی وَ لَلْمَوْلُودُ مِنْ أُمَّتِی أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ أَمَّا الصَّائِغُ فَإِنَّهُ يُعَالِجُ غَبْنَ أُمَّتِی وَ أَمَّا الْقَصَّابُ فَإِنَّهُ يَذْبَحُ حَتَّى تَذْهَبَ الرَّحْمَهُ مِنْ قَلْبِهِ وَ أَمَّا الْحَنَّاطُ فَإِنَّهُ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ عَلَى أُمَّتِی وَ لَأَنْ يَلْقَى اللَّهُ الْعَبْدَ سَارِقاً أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَلْقَاهُ قَدِ احْتَكَرَ طَعَاماً أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ أَمَّا النَّخَّاسُ فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانِی جَبْرَئِيلُ عليه السّلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ شِرَارَ أُمَّتِکَ الَّذِينَ يَبِيعُونَ النَّاسَ.

*ترجمه کمره ای: (پنج پیشه و صنعت مکروهند)

امام هفتم فرمود مردی حضور پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول اللّه من باین پسر خودم نویسندگی آموختم بچه کاری او را وادارم؟ فرمود بهر کاری خواهی ولی بپنج کارش وامدار کفن فروشی؛ زرگری، قصابی، گندم فروشی، بنده فروشی، فرمود آنکه کفن میفروشد آرزو میکند امتم بمیرد و هر آینه یک نوزاد از امتم نزد من از همه روی زمین محبوبتر است زرگر فکر میکند که امتم را ضررمند کند؛ قصاب سر میبرد تا رحم از دلش میرود، گندمفروش خواربار را پس انداز میکند و از امتم دریغ میدارد و اگر خدا بنده را بدزدی برخورد کند بهتر است تا او را برخورد کند که چهل روز خواربار را ذخیره کرده باشد، بنده فروش، جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد براستی بدترین امتت آانند که مردم را میفروشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج پیشه نارواست)

امام موسی بن جعفر گفته: مردی به پیامبر گفت به این فرزند خود نویسندگی آموختم، اکنون او را به چه کاری وادارم؟. گفت: بهر کاری خواسته باشی مگر پنج کار: کفن فروشی، زرگری، کشتارگر، گندم فروش، بنده فروش یعنی برده فروش. زیرا آنکه کفن فروشد آرزوی مرگ امت من دارد، نوزادی از پیروان من نزدم از همه روی زمین برتر است. زرگر در اندیشه زیان مردم است، کشتارگر چون چهار پایان می کشد آمرزش از دل وی بیرون می رود، گندم فروش پس اندازی می کند و از پیروان من دریغ می دارد، نزد خدا دزد از محتکر بهتر است (آنکه چهل روز خواربار را برای گران فروشی انبار کند محتکر است) برده فروشی بد پیشه یی ست.

زیرا جبرئیل گفته: بدترین پیروان تو برده فروشان اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کار و پیشه زشت و ناپسند است)

موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: مردی خدمت پیغمبر رسید عرضکرد یا رسول اللَّه من باین فرزندم نوشتن را آموختم بچه کاری بگذارمش فرمود: بهر کاری که خواهی اش وادار، مرد محترم، ولی به پنج کارش مگذار سباء و زرگر و قصاب و گندم فروش و بنده فروشش مکن عرضکرد: یا رسول اللَّه سباء کیست؟ فرمود: آنکه کفن فروشی کند و در آرزوی مرگ امت من است در صورتی که من یک نوزاد از امت خودم را دوست تر دارم از آنچه آفتاب بر آن میتابد و اما زرگر برای اینکه او همواره با زیان امتم دست بگریبان است و اما قصاب برای اینکه آنقدر سر میبرد تا رحم از دلش میرود و اما گندم فروشی برای اینکه مواد خوراکی امت مرا انبار میکند و اگر بنده ای با دزد پیشه گی بمیرد بهتر است که با انبار داری چهل روز خوار و بار، و اما برده فروشی برای اینکه جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد براستی بدترین افراد امت تو برده فروشانند.

****ترجمه جعفری: (پنج صنعت مکروه است)

ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول اللَّه به این پسرم نوشتن را یاد داده ام، او را به چه کاری وادارم؟

فرمود: خدا پدرت را بیامرزد او را به هر کاری بگمار ولی به پنج کار نگمار: کفن فروشی و زرگری و قصابی و گندم فروشی و برده فروشی. گفت: «سباء» کیست؟

فرمود: او کسی است که کفن می فروشد و مرگ امّت مرا آرزو می کند و این در حالی است که نوزادی از امت من برای من از آنچه آفتاب بر آن بتابد دوست داشتنی تر است؛ و اما زرگر همواره در صدد مغبون کردن امت من است، و اما قصاب آنقدر ذبح می کند که رحمت از دلش می رود، و اما گندم فروش طعام امّت مرا احتکار می کند، اینکه بنده ای به عنوان دزد با خدا ملاقات کند بهتر از آن است که با او ملاقات کند در حالی که چهل روز طعام را احتکار کرده است، و اما برده فروش، جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! بدترین امّت تو کسانی هستند که انسان ها را می فروشند.

خمسه لا يعطون من الزكاه

«45»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَرْفَعُونَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام أَنَّهُ قَالَ: خَمْسَةٌ لَا يُعْطَوْنَ مِنَ الزَّكَاهِ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدَانِ وَ الْمَرْأَهُ وَ الْمَمْلُوكُ لِأَنَّهُ يُجْبَرُ الرَّجُلُ عَلَى النَّفَقَهِ عَلَيْهِمْ.

*ترجمه کمره ای: (به پنج کس زکاه ندهند)

امام ششم فرمود به پنج کس زکاه داده نشود بفرزند بپدر و مادر و زن و بنده خود، زیرا باید خرج آنها را داد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به پنج تن زکات ندهند)

امام صادق گفته: «به پنج تن زکات نمی دهند:

به فرزند، به پدر و مادر، و زن و بنده خویش. زیرا باید هزینه زندگی ایشان را داد».

***ترجمه فهری زنجانی: (به پنج کس زکاه نمیرسد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: به پنج کس زکاه نرسد فرزند و پدر و مادر و همسر و بنده برای اینکه شخص بایستی مخارج اینان را به پردازد.

****ترجمه جعفری: (به پنج کس زکات داده نشود)

عبد اللَّه بن صلت از گروهی از اصحاب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به پنج نفر از زکات داده نشود: فرزند و پدر و مادر و همسر و برده، زیرا که مرد مجبور است که هزینه آنها را بپردازد.

لا يكون جماعه بأقل من خمسه

«46»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَبْدِ

الْحَمِيدِ الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام قَالَ: لَا تَكُونُ جَمَاعَةٌ بِأَقَلَّ مِنْ خَمْسَةٍ. (1). م.

*ترجمه کمره ای: (نماز جماعت با کمتر از پنج تن نشود)

امام پنجم فرمود نماز جماعت بکمتر از پنج تن برپا نشود.

شرح: مقصود نماز جمعه است که جماعت در آن شرط است و کمتر از پنج تن که یکی از آنها پیش نماز باشد نمیتوانند نماز جمعه برپا کنند و در قول دیگر کمتر عدد نماز جمعه هفت است،

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز جماعت با کمتر از پنج تن بر پا نگردد)

امام محمد باقر گفته: «نماز جماعت با کمتر از پنج تن اقامه نشود». «جماعت اینجا نماز آدینه است».

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز جماعت با کمتر از پنج نفر صحیح نیست)

امام باقر علیه السّلام فرمود: نماز جماعت با کمتر از پنج نفر صحیح نیست.

(شرح) مقصود نماز جمعه است چنانچه در روایت دیگر تصریح شده است.

****ترجمه جعفری: (جماعت با کمتر از پنج نفر نمی شود)

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: جماعت با کمتر از پنج نفر نمی شود (منظور نماز جمعه است)

1- یعنی فی صلاه الجمعه، ففی الفقیه عن زراره «قلت له علیه السلام»: علی من تجب الجمعه؟ قال: تجب علی سبعه نفر من المسلمین، و لا جمعه لاقل من خمسه من المسلمین أحدهم الامام. فاذا اجتمع سبعه و لم یخافوا امهم بعضهم و خطبهم». و فی حدیث آخر عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السّلام «قال: تجب الجمعه علی سبعه نفر من المؤمنین و

لا تجب على أقل منهم: الامام، و قاضيه و مدعيا حق، و شاهدان، و الذى يضرب الحدود بين يدى الامام». و قيل: هذا الخبر تفسير و توضيح للخبر الأول يعنى المراد بالسبعه هؤلاء الذين تقام الجمعه بهم.

خمس من فاکهه الجنه فی الدنیا

«47»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَیْمَانَ الْکُوفِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی الطَّحَّانِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَمْسٌ مِنْ فَاکِهَهِ الْجَنَّهِ فِی الدُّنْیَا الرُّمَّانُ الْإِمْلِیسِیُ (1) وَ التُّفَّاحُ وَ السَّفَرْجَلُ وَ الْعِنَبُ وَ الرُّطَبُ الْمُشَانُ (2).

*ترجمه کمره ای: (پنج میوه در دنیا از میوه های بهشتی است)

امام ششم فرمود پنج میوه دنیا از میوه های بهشتی است انار ملس. سیب. به، انگور. خرمای مشان.

شرح: مشان یک نوع خرمای بسیار خوب است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج میوه جهان از میوه های بهشتی ست)

امام صادق گفته: «پنج میوه جهان از میوه های بهشتی ست: انار دشتی، سیب، به، انگور، خرمای مشان. مشان به فتح میم و شین، نام شهرکی ست در اطراف بصره که نخلستان بسیار دارد و خرمای نورس آنجا به خوبی مشهور است».

***ترجمه فهری زنجانی: (از میوه های بهشتی پنج میوه در دنیا است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از میوه های بهشتی پنج نمونه در دنیا است انار دشتی و سیب و به و انگور و خرمای تازه مشان.

(شرح) مشان نوعی است از بهترین نوع خرما

****ترجمه جعفری: (پنج میوه در دنیا از میوه های بهشت است)

احمد بن یحیی الطحان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در دنیا پنج میوه از میوه های بهشت است: انار ملس و سیب و به و انگور و خرمای رطب.

«48»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السّلاَم نَهَانِی رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله وَ لَا أَقُولُ نَهَاکُمْ عَنِ التَّخَتُّمِ بِالذَّهَبِ وَ عَنْ ثِیَابِ الْقَسِّیِ (3) وَ عَنْ مَیَاثِرِ الْأُرْجُوَانِ (4) وَ عَنِ الْمَلَاحِفِ الْمُفْدَمَهِ (5) وَ عَنِ الْقِرَاءَهِ وَ أَنَا رَاکِعٌ. .

1- الامليس- کإبريق- و بهاء: الفلاه ليس بها نبات، جمعه أماليس، و أمالس شاذ، و الرمان الامليسی کأنّه منسوب إليه (القاموس) و يقال له بالفارسيه (أنار دشتی).
2- المشان- کغراب و کتاب من أطيب الرطب.
3- القسی: ثوب يحمل من مصر يخالطه الحرير. و فی الحديث «انه نهی عن لبس القسی» قال أبو عبيده و هو منسوب الی بلاد يقال لها القس قال: و قد رأيتها و لم يعرفها الأصمعی. قال: و أصحاب الحديث يقولون بکسر القاف و أهل مصر بالفتح.
4- ميثره الفرس لبدته غير مهموز و الجمع مياثر و مواثر. قال أبو عبيده و اما المياثر الحمر التی جاء فيه النهی فانها کانت من مراکب الاعاجم من ديباج. و الارجوان معرب و هو بالفارسيه ارغوان. و ثياب حمر و صبغ أحمر. و ميثر الارجوان: وطاء محشو يترک علی رحل البعير تحت الراکب.
5- ملاحف جمع ملحفه- و اللحاف- ککتاب- ما يلتحف به و اللباس فوق سائر اللباس من دثار البرد و نحوه. و فی النهايه «انه نهی عن الثوب المفدم» و هو الثوب المشبع حمره، کانه الذی لا يقدر علی الزياده عليه لتناهی حمرته فهو کالممتنع قبول الصبغ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه ثیاب القسی هی ثیاب یؤتی بها من مصر یخالطها الحریر

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا از پنج چیز قدغن کرده است)

امام یکم فرمود رسول خدا پنج چیز را بمن غدقن کرده و نمیگویم شما را از آن نهی کرده، از پوشیدن انگشتر طلا از پوشیدن جامه های قسی و جامه ارغوانی و از لحافچه بسیار سرخ و از قرائت قرآن در حال رکوع.

مصنف این کتاب گوید جامه های قسی جامه هائی است که از مصر می آورند و بافته آنها ابریشم دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر از پنج چیز منع کرده)

امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر پنج چیز را به من منع کرده. نگویم شما را از آن باز داشته: پوشیدن انگشترین زر، و از پوشیدن جامه های قسی و جامه سرخ و از لحافچه بسیار سرخ و از خواندن قرآن در حال رکوع. صدوق گفته: جامه های قسی نوعی جامه بود که از مصر می آوردند و از ابریشم بافته شده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا پنج چیز را غدقن فرموده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا مرا نهی کرد (و نمی گویم شما را نهی کرد) از انگشتر طلا بدست کردن و از پوشیدن جامه های قسی و از زین پوش های سرخ رنگ و از روپوش های بسیار سرخ و از قرآن خواندن در حال رکوع.

(مصنف) این کتاب گوید: جامه های قسی جامه هائی است که از مصرش می آورند و مخلوط با حریر یافته شده است.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پنج چیز نهی کرد)

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا از پنج چیز نهی کرد و- نمی گویم شما را نهی کرد- از پوشیدن انگشتر طلا و از لباس آمیخته با حریر و از بالش ارغوانی و از لحاف سرخ و از قرائت در حال رکوع.

مصنف این کتاب می گوید: «ثیاب القسی» لباسی بوده که از مصر می آمد و آمیخته با حریر بود.

خمسه لم یطلع الله علیها أحدا من خلقه

«49»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ لِی أَبِی أَ لَا أُخْبِرُکَ بِخَمْسَهٍ لَمْ یُطْلِعِ اللَّهُ عَلَیْهَا أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ قُلْتُ بَلَی قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (1).

*ترجمه کمره ای: (پنج چیز است که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن آگاه نکرده)

ابی اسامه گوید امام ششم بمن فرمود تو را آگاه نکنم از پنج چیزی که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آنها آگاه نکرده است؟ گفتم چرا فرمود علم بهنگامه قیامت نزد خداست و اوست که باران را میفرستد و می داند در بچه دانها چیست؟ نر است یا ماده هیچ کس نمیداند فردا چه کار میکند، در چه سرزمینی می میرد براستی خدا دانا و آگاهست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز است که خلق از آن آگاهی ندارند)

ابو اسامه گفته: امام صادق به من گفت: خواهی ترا از چیزی آگاه کنم که خدا کسی از خلق را بدان ها آگاه نساخته؟. گفتم آری. گفت: روز رستخیز، هنگام باران باریدن قطعا، آنچه در زهدان مادر است از نر یا ماده بودن، کسی نداند که فردا چه کار خواهد کرد، و در چه زمینی درمی گذرد، خدا تحقیقا به آنها آگاهی کامل دارد. اما مردمان از روی تخمین و تقریب گویند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج چیز است که خداوند هیچ کس از آفریدگان را بر آن آگاه نکرده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم مرا فرمود: آیا تو را آگاه نکنم از پنج چیزی که خداوند هیچ یک از آفریدگان را بر آن آگاه نکرده است؟ گفتم: چرا، فرمود: براستی که آگاهی از روز رستاخیز فقط نزد خدا است و خداوند، باران فرود می آورد و آگاه است از آنچه در رحم مادران است و کس چه داند که فردا چکار خواهد کرد و کس چه داند در چه سرزمینی خواهد مرد براستی که خداوند بسی دانا و آگاه هست.

****ترجمه جعفری: (خداوند هیچ یک از بندگانش را از پنج چیز آگاه نکرده)

ابو اسامه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پدرم به من فرمود: آیا تو را از پنج چیز خبر ندهم که خداوند هیچ یک از بندگانش را از آن مطلع نکرده است؟ گفتم:

آری. فرمود: «همانا علم به روز قیامت نزد خداست و اوست که باران را می فرستد و از آنچه در رحم های زنان است آگاه است، و کسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد و کسی نمی داند که در چه سرزمینی خواهد مرد، همانا خداوند دانای آگاه است»

يعرف كمال دين المسلم بخمس خصال

«50»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السّلام يَقُولُ إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ وَ قِلَّةُ الْمِرَاءِ وَ حِلْمُهُ وَ صَبْرُهُ وَ حُسْنُ خُلُقِهِ.

*ترجمه کمره ای: (کمال دین مسلمان در پنج خصلت شناخته شود)

امام چهارم همیشه می فرمود که شناسائی بکمال دین مسلمان از این راه است که سخن بیهوده نگوید و کم مجادله کند و حلیم و صبور و خوش خلق باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کمال دین مسلمان از پنج چیز شناخته می شود)

امام علی بن الحسین گفته:

کمال دین مسلمانی از این راه شناخته می شود که: سخن بیهوده نگوید، مجادله کم کند، بردبار باشد، شکیبا باشد، خوشخوی باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (کامل بودن دین مسلمان از پنج خصلت شناخته می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام زین العابدین علیه السّلام همواره میفرمود: که راه شناسائی بکمال دین مسلمان سخن بیهوده نگفتن و در گفتار کمتر خود نمائی کردن و بردباری و شکیبائی و خوش خلقی او است.

****ترجمه جعفری: (کمال دین مسلمان با پنج خصلت دانسته می شود)

ابو ولّاد حنّاط از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: علی بن الحسین علیه السّلام می فرمود: کامل بودن دین مسلمان با اینها شناخته می شود: ترک سخن بیهوده و جدال کمتر و بردباری و شکیبایی و حسن خلق.

ما یجب فیه الخمس [خمس]

«51»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ فِیمَا یُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْبَحْرِ وَ الْغَنِیمَهِ وَ الْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ یُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَ الْکُنُوزِ الْخُمُسُ.

«52»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ.

1- لقمان: 34.

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْيَعْقُوبِي (1) عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمُسَ فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَ الْخُمُسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَ الْكَرَامَةُ لَنَا حَلَالٌ (2).

«53»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: الْخُمُسُ عَلَی خَمْسَهِ أَشْيَاءَ عَلَی الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغَوْصِ وَ الْغَنِيمَهِ وَ نَسِیَ ابْنُ أَبِی عُمَيْرٍ الْخَامِسَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه أظن الخامس الذی نسيه ابن أبی عمير ما لا يرثه الرجل و هو يعلم أن فيه من الحلال و الحرام و لا يعرف أصحاب الحرام فيؤديه إليهم و لا يعرف الحرام بعينه فيجتنبه فيخرج منه الخمس

*ترجمه کمره ای: (آنچه خمس در آن واجب است)

عمار بن مروان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در آنچه از معدن یا دریا استخراج شود و در غنیمت و مال مخلوط بحرام که صاحب آن حرام شناخته نشود و در گنجها خمس واجب است.

عیسی بن عبد اللَّه علوی از پدرش از جدش از امام ششم روایت کرده که فرمود براستی خدائی که جز او معبود برحقی نیست چون صدقه را بر ما حرام کرده خمس را برای ما مقرر داشته، صدقه بر ما حرام است، ولی خمس برای ما واجب است و پیشکشی بر ما حلال است.

محمد بن ابی عمیر از چند کس از امام ششم روایت کرده که فرمود خمس بر پنج چیز است گنجها معادن ! غوص از دریا. غنیمت، ابن ابی عمیر پنجمی را فراموش کرده بود.

مصنف این کتاب گوید آنکه ابن ابی عمیر فراموش کرده مالی است که شخص ارث میبرد و میداند که حلال و حرام در آنست و صاحبان حرام را نمیداند که به آنها رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره کند در این صورت خمس را ادا میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه خمس در آن ها واجب می گردد)

عمار پور مروان گفته: امام صادق گفته: در آنچه از کان یا دریا بیرون می آورند و از غنیمت و مال مخلوط به حرام که دارنده آن حرام شناخته نشود و در گنجها نیز خمس واجب است.

عیسی پور عبد اللَّه علوی از پدر خود از جدش از امام صادق روایت کرده که گفت: «چون خدا صدقه را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما روا داشت بلکه واجب»، محمد پور ابی عمیر از امام صادق روایت کرده که گفت: «خمس بر پنج چیز است: گنجها، کانها، بر آوردن از دریا، غنیمت.

ابن ابی عمیر فراموش کرده بود، که خواسته یی که شخص ارث می برد و می داند که حلال و حرام در آن است و صاحب حرام را نمی داند تا به او رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره گیرد، در این فرض خمس را از آن می پردازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج چیز است که خمس در آنها واجب است)

عمار بن مروان گوید: شنیدم از امام صادق که میفرمود: در آنچه از معدن و یا دریا استخراج گردد و غنیمت جنگی و مال حلالی که بمال کس دیگر از راه حرام آمیخته شود و آن کس: (صاحب مال) شناخته نشود و در گنجها خمس دادن واجب است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: براستی، آن خدائی که به جز او معبود بر حقی نیست چون زکاه گرفتن را بر ما روا نداشت آیه خمس را در باره ما فرو فرستاد پس زکاه بر ما حرام است و خمس برای ما از طرف خداوند واجب شده است و گرفتن پیشکشی بر ما حلال است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: خمس بر پنج چیز است بر گنجها و کان ها و آنچه بغواصی از دریا و یا بغنیمت از جنگ بدست آید و ابن ابی عمیر (که راوی خبر است) پنجمی را فراموش کرده بود.

(مصنف) این کتاب گوید: بگمانم پنجمی که ابن ابی عمیر فراموشش نموده مالی است که بشخصی بارث رسیده باشد و او میداند که در آن حلال و حرام بهم آمیخته است نه صاحب مال حرام را میشناسد و نه خود مال مشخص است تا از آن کناره گیرد که از چنین مالی باید خمس بپردازد.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز است که در آنها خمس واجب است)

عمار بن مروان نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: در چیزهایی که از معادن بیرون آورده می شود و در دریا و غنیمت و مال حلال آمیخته با حرام در صورتی که صاحب آن معلوم نشود و در گنج ها، خمس واجب است.

عیسی بن عبد اللَّه از پدر و جدش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

خداوندی که معبودی جز او وجود ندارد، وقتی صدقه را بر ما حرام کرد، خمس را بر ما نازل فرمود: صدقه بر ما حرام و خمس بر ما فریضه است و هدیه بر ما حلال است.

محمد بن ابی عمیر از چند نفر و آنها از امام صادق علیه السّلام نقل کردند که فرمود:

خمس بر پنج چیز تعلق می گیرد: گنج ها و معدن ها و غوّاصی و غنیمت- و ابو عمیره پنجمی را فراموش کرد-.

مصنف این کتاب می گوید: گمان می کنم پنجمی که ابو عمیره آن را فراموش کرد مالی است که شخصی آن را به ارث می برد و می داند که آن مخلوط از حلال و حرام است و صاحبان مال حرام را نمی شناسد تا به آنها باز گرداند و عین حرام را هم نمی شناسد که از آن اجتناب کند، در این صورت خمس آن را بیرون می آورد.

خمسه أنهار فی الأرض کراها جبرئیل علیه السّلام برجله

خمسه أنهار فی الأرض کراها (3) جبرئیل علیه السّلام برجله

«54»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ جَبْرَئِیلَ کَرَی بِرِجْلِهِ خَمْسَهَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانُ الْمَاءِ یَتْبَعُهُ الْفُرَاتُ وَ الدِّجْلَهُ وَ نِیلُ مِصْرَ وَ مِهْرَانُ (4) وَ نَهْرُ بَلْخٍ فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِیَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرُ الْمُطِیفُ بِالدُّنْیَا. (5). ع.

*ترجمه کمره ای: (در روی زمین پنج رود است که جبرئیل با پای خود آن ها را کشیده است)

امام ششم فرمود جبرئیل بپای خود پنج نهر در جهان کشید و زبانه آب دنبال او میرفت. فرات، دجله، نیل مصر، مهران نهر بلخ هر کجا را سیراب کنند یا از آنها آب بگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان میچرخد از آن امام است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرخ سروش پنج رود را با پای خود روان ساخت)

امام صادق گفته: «جبرئیل به پای خود پنج رود در جهان روان کرد و دهانه آن از پس او می رفت: فرات، دجله، نیل مصر، مهران و رود بلخ. هر کجا را سیراب کند یا از آنها آب برگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان فرو گرفته یعنی دریای محیط از آن امام است !».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج رود روی زمین را جبرئیل با پای خود کند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: جبرئیل با پای خود پنج رودخانه کند که دهانه آب بدنبال او کشیده میشد، فرات و دجله و نیل مصر و مهران ورود بلخ هر زمینی را که این رودها سیراب کنند و یا با آب گیری از این رودها سیراب شود و دریائی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است از آن امام است.

****ترجمه جعفری: (پنج رودخانه در زمین است که جبرئیل آنها را با پایش حفر کرده)

حفض بن بختری از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: جبرئیل با پای خود پنج رودخانه حفر کرد و زبانه آب در آنها جاری شد: فرات و دجله و نیل مصر و مهران (نهر سند) و نهر بلخ (جیحون)، هر چیزی که آنها سیراب کنند و یا با آنها سیراب شود مال امام است و دریایی که دنیا را احاطه کرده است.

1- هو داود بن على الهاشمى و قد يطلق على جعفر بن داود و موسى بن داود أيضا.
2- يعنى الهدايا و الخيرات.
3- كرى- كرضى- كريت النهر كريا: حفرته.
4- يعنى به نهر السند. و يعنى بنهر بلخ جيحون.
5- رواه المصنّف فى الفقيه بزياده ما فليراجع.

البقره فی الأضحیه تجزی عن خمسه لأن الذین أمرهم الله عز و جل بذبح البقره فی بنی إسرائیل کانوا خمسه

«55»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَنْ کَمْ تُجْزِی الْبَدَنَهُ قَالَ عَنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ قُلْتُ فَالْبَقَرَهُ قَالَ تُجْزِی عَنْ خَمْسَهٍ إِذَا کَانُوا یَأْکُلُونَ عَلَی مَائِدَهٍ وَاحِدَهٍ قُلْتُ کَیْفَ صَارَتِ الْبَدَنَهُ لَا تُجْزِی إِلَّا عَنْ وَاحِدٍ وَ الْبَقَرَهُ تُجْزِی عَنْ خَمْسَهٍ قَالَ لِأَنَّ الْبَدَنَهَ لَمْ یَکُنْ فِیهَا مِنَ الْعِلَّهِ مَا کَانَ فِی الْبَقَرَهِ إِنَّ الَّذِینَ أَمَرُوا قَوْمَ مُوسَی علیه السّلام بِعِبَادَهِ الْعِجْلِ کَانُوا خَمْسَهَ أَنْفُسٍ وَ کَانُوا أَهْلَ بَیْتٍ یَأْکُلُونَ عَلَی خِوَانٍ وَاحِدٍ وَ هُمْ أَذینوه وَ أَخُوهُ مبذویه وَ ابْنُ أَخِیهِ وَ ابْنَتُهُ وَ امْرَأَتُهُ وَ هُمُ الَّذِینَ ذَبَحُوا الْبَقَرَهَ الَّتِی أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَبْحِهَا.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه جاء هذا الحدیث هکذا فأوردته لما فیه من ذکر الخمسه و الذی أفتی به فی البدنه أنها تجزی عن سبعه و کذلک البقره تجزی عن سبعه متفرقین و لیست هذه الأخبار بمختلفه لأن ما تجزی عن سبعه تجزی عن واحد و تجزی عن خمسه أیضا و لیس فی هذا الحدیث أن البدنه لا تجزی إلا عن واحد و لا فیه أن البقره لا تجزی إلا عن خمسه

*ترجمه کمره ای: (یک گاو قربانی برای پنج کس کفایت میکند)

چون کسانی که در بنی اسرائیل مأمور بکشتن گاو شدند پنج کس بودند. حسین بن خالد گوید از امام هفتم پرسیدم یک شتر قربانی از چند کس کافی است؟ فرمود از یکی، گفتم یک گاو؟ فرمود از پنج کس بشرط آنکه سر یک سفره نان بخورند، گفتم چگونه شتر برای بیش از یکی کافی نیست و گاو از پنج کس کافی است؟ فرمود برای آنکه در شتر جهتی را که گاو دارد نیست براستی آنان که قوم موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج بودند از یک خانواده که سر یکسفره میخوردند و آنها اذینوه و برادرش میذویه و برادر زاده او و دخترش و زنش بودند و آنها هم آنانند که خدا دستور داد گاو بکشند و کشتند مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است و من برای آنکه مضمونش پنجگانه است آن را ذکر کردم ولی فتوای من در موضوع شتر قربانی اینست که از هفت کس کافی است و گاو هم از هفت کس کافی است اگر چه از یک خانواده نباشند زیرا این حکم مضمون اخبار دیگریست و با این خبر مخالف نیست زیرا این روایت میگوید شتر قربانی از یک تن کافی است و روایت دیگر میگوید از هفت تن کافی

است چنانچه روایتی که میگوید گاو از پنج کس کافی است منافات ندارد یا اینکه از هفت هم کافی باشد بحکم روایت دیگر چون که این روایت نمیگوید برای بیش از 5 کافی نیست.

شرح: مقصود اینست که این روایات نص و ظاهرند روایتی که گوید شتر از یکنفر کافی است، ظاهرش اینست که از زیاده کافی نیست ولی روایت کفایت از هفت نص است و بر این ظاهر مقدم است چنانچه این روایت که میگوید گاو از پنج کس کافیست ظاهر در عدم کفایت از بیش است و روایت هفت نص است یا مقصود این است که دلالت این روایت بر عدم کفایت از زائد بمفهوم عدد است و آن حجت نیست و منافات ندارد با روایت کفایت از زائد ولی انصافا دلالت این روایت بر عدم کفایت شتر قربانی از بیش از یکنفر بملاحظه علتی که ذکر شده و استفساری که راوی نموده بسیار قوی است و بهتر آنست که این روایات مختلفه حمل بر مراتب فضیلت گردد زیرا موضوع این حکم قربانی مستحبی است نه قربانی واجب که در خصوص حج تمتع بر حاج مقتدر واجب است زیرا در قربانی مستحب شرکت صحیح و مجزی است و هفت نفر میتوانند یک شتر قربانی بکشند یا پنج نفر یک گاو قربانی کنند و البته اگر از یک خانواده باشند بهتر است و بهتر از همه آنست که هر فردی یک قربانی بکشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گاوی برای قربانی از پنج تن کفایت است)

حسین پور خالد گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدم یک اشتر قربانی از چند تن کافی ست؟. گفت: از یکی. گفتم: گاوی؟.

گفت: از پنج تن به شرط آنکه همه بر خوانی در خوردن شریک باشند. گفتم: چگونه اشتری برای بیش از یکی بنده و گاو از پنج تن بسنده است؟. گفت: چون اشتر را جهتی ست که گاو فاقد آن ست.

کسانی که پیروان موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج تن بودند و بر خوانی می نشستند و نامهای ایشان: اذینوه و برادر وی میذویه و برادرزاده وی و دخترش و همسرش بودند، ایشان همان کسانی بودند، که خدا فرمان داد گاوی بکشند.

صدوق گفته: این حدیث بود و من برای آنکه ظاهر آن پنجگانه بود اینجا آوردم. اما فتوای من در اشتر قربانی آن ست که از هفت کس بسنده است و گاو نیز از هفت کس بسنده است اگر چه از خانواده یی نباشند، چون این حکم مضمون اخبار دیگریست و با این حدیث مخالفت ندارد، چون

این حدیث گفته: اشتر قربانی از تنی بسنده است و حدیث دیگری گفته: از هفت تن بسنده است. چنان که حدیثی گفته: گاو از پنج تن بسنده است منافات ندارد با آنکه از هفت تن نیز بسنده باشد به حکم حدیث دیگر زیرا این احادیث نگفته برای بیش از پنج تن بسنده نباشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (از جانب پنج نفر یک گاو قربانی بس است زیرا کسانی که در بنی اسرائیل دستور کشتن گاو یافتند پنج نفر بودند)

حسین بن خالد گوید: بامام موسی بن جعفر عرضکردم از جانب چند نفر یک شتر قربانی بس است؟ فرمود از جانب یک نفر عرضکردم بنا بر این یک گاو هم از یک نفر؟ فرمود: از جانب پنج نفر کافی است بشرط اینکه همگی نان خور یک سفره باشند عرضکردم چگونه است که یک شتر فقط از یک نفر کافی است ولی یک گاو از پنج نفر؟ فرمود: برای آنکه جهتی که در گاو هست در شتر نیست زیرا آنان که قوم موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج نفر بودند که همگی از یک خانواده و بر سر یک سفره می نشستند آنان اذینوه و برادرش مبذویه و پسر برادرش و دخترش و همسرش بودند و هم اینان بودند که گاوی را که خداوند دستور کشتنش را داده بود کشتند.

(مصنف) این کتاب گوید:

در این حدیث چنین آمده است و من که آن را در این کتاب نوشتم برای اینست که در مضمونش کلمه پنج گفته شده است ولی فتوای من در باره شتر قربانی این است که یک شتر از جانب هفت نفر برای قربانی بس است و همچنین یک گاو از هفت نفر گرچه از خانواده های جداگانه باشند و این اخبار که مضمون های مختلف دارند در حقیقت اختلافی با یک دیگر ندارند زیرا آنچه از هفت تن کافی باشد از یک نفر هم کافی است و از پنج تن هم کافی است و مضمون روایت این نیست که یک شتر بیش از یک نفر را کافی نیست و یا این نیست که یک گاو بیش از پنج نفر را کافی نیست تا با یک دیگر اختلاف پیدا کنند

(مترجم) گوید:

قاعده حمل ظاهر بر نص که فقها، فرموده اند در محل خود صحیح است ولی در خصوص این روایت درست نیاید چون جمله امام که فرمود شتر از یک نفر کافی است بدنبال سؤال راوی است که می پرسد از چند نفر کافی است و این چنین جمله را نتوان بر معنای نص دیگر حمل کرد

مخصوصا با ملاحظه اینکه راوی معنای ظاهر جمله را مجددا بطور نص و صریح سؤال کرده که چگونه شتر از بیش از یک نفر کافی نیست و امام بدون انکار فهم راوی علت را بیان فرموده است.

****ترجمه جعفری: (یک گاو قربانی از پنج نفر کفایت می کند چون کسانی از بنی اسرائیل که از سوی خدا مأمور ذبح گاو شدند پنج نفر بودند)

حسین بن خالد نقل می کند که به امام کاظم علیه السّلام گفتم: یک شتر قربانی (در حج) از چند نفر کفایت می کند؟ فرمود: از یک نفر، گفتم: گاو چطور؟ فرمود: از پنج نفر کفایت می کند، مشروط بر اینکه بر سر یک سفره غذا بخورند. گفتم: چگونه است که یک شتر فقط از یک نفر کفایت می کند ولی یک گاو از پنج نفر؟ فرمود: آن علّتی که در گاو است در شتر نیست، کسانی که قوم موسی را به پرستش گوساله فرمان دادند پنج نفر و از یک خانواده بودند و از یک سفره می خوردند و آنها عبارت بودند از: «اذینوه» و برادرش «میذویه» و پسر برادرش و دختر و همسرش، و آنها همان کسانی بودند که آن گاوی را که خدا به ذبح آن فرمان داده بود، ذبح کردند.

مصنف این کتاب می گوید: این حدیث به همین صورت نقل شده و من آن را آوردم چون صحبت از عدد پنج شده بود و آنچه من به آن فتوا می دهم این است که یک شتر از هفت نفر و همچنین یک گاو نیز از هفت نفر که از هم جدا هستند کفایت می کند و این اخبار با هم اختلاف ندارند چون آنچه از هفت نفر کفایت می کند از یک نفر و پنج نفر هم کفایت می کند و در این گفته نشده که شتر جز از یک نفر کفایت نمی کند و نیز گفته نشده که گاو جز از پنج نفر کفایت نمی کند.

أعطى النبى صلّى الله عليه و آله خمسا لم يعطها أحد قبله

«56»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أُعْطِيتُ خَمْساً لَمْ يُعْطَهَا

أَحَدٌ قَبْلِی جُعِلَتْ لِیَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَ أُحِلّ لِیَ الْمَغْنَمُ وَ أُعْطِیتُ جَوَامِعَ الْکَلِمِ وَ أُعْطِیتُ الشَّفَاعَةَ. (1). .

*ترجمه کمره ای: (به پیغمبر پنج چیز عطا شده که به هیچ کس پیش از او عطا نشده)

رسول خدا فرمود پنج چیز داده شده ام که پیش از من بهیچ کس داده نشده، زمین برای من مسجد و طهور شده- بهراس دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال است، کلمات پرمعنا بمن داده شده، شفاعت بمن داده شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به پیامبر پنج چیز داده شده که به کسی پیش از وی داده نشده)

پیامبر گفته:

«به من پنج چیز دادند که پیش از من به کسی ندادند: زمین برای من مسجد و طهور شده. هنگام بیم از دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال شد، سخنان پر معنی به من داده شده، به من حق شفاعت دادند».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر را پنج چیز عطا شده است که بهیچ کس پیش از او عطا نشده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز بمن داده شده است که پیش از من به هیچ کس داده نشده است، روی زمین سجده گاه و پاک کننده برای من مقرر شده است و هراسی که از من بدل دشمن است یاور من گردید، و غنیمت بر من حلال شد و کلمات جامع و پر معنی بمن داده شد و شفاعت بمن عطا گردید.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داده شده که پیش از او به کسی داده نشده بود)

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز به من داده شد که به کسی پیش از من داده نشده بود: زمین برای من محل سجده و پاک کننده قرار داده شد، و به وسیله رعب در دل دشمنان پیروز شدم و غنیمت جنگی برای من حلال شد، و سخنان جامع به من داده شد، و شفاعت به من عطا گردید.

ص: 292

1- تقدّم الكلام فيه فى الحديث الرابع عشر من باب الأربعه.

أعطى الله عز و جل نبيه محمدا صلّى الله عليه و آله خمسا و أعطى عليا عليه السّلام خمسا

«57»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی بْنِ هَارُونَ الْمُفْتِی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّی بْنُ هِلَالٍ عَنِ الْکَلْبِیِّ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَقُولُ أَعْطَانِیَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَمْساً وَ أَعْطَی عَلِیّاً خَمْساً أَعْطَانِی جَوَامِعَ الْکَلِمِ وَ أَعْطَی عَلِیّاً جَوَامِعَ الْعِلْمِ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً وَ جَعَلَهُ وَصِیّاً وَ أَعْطَانِی الْکَوْثَرَ وَ أَعْطَاهُ السَّلْسَبِیلَ وَ أَعْطَانِی الْوَحْیَ وَ أَعْطَاهُ الْإِلْهَامَ وَ أَسْرَی بِی إِلَیْهِ وَ فَتَحَ لَهُ أَبْوَابَ السَّمَاوَاتِ وَ الْحُجُبَ حَتَّی نَظَرَ إِلَی مَا نَظَرْتُ إِلَیْهِ.

و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد أخرجته بتمامه فی کتاب المعراج

*ترجمه کمره ای: (خدا به پیغمبرش محمد پنج چیز داده و بعلی علیه السّلام پنج چیز)

ابن عباس گوید شنیدم رسول خدا میفرمود خدای تبارک تعالی بمن پنج چیز داده و بعلی پنج، بمن کلمات جامع داده و بعلی علم جامع، مرا پیغمبر کرد و او را جانشین، بمن نهر کوثر داده و باو سلسبیل، بمن وحی میفرستد باو الهام میکند مرا بمعراج برد و درهای آسمان ها و حجابات را برای او گشود تا آنچه را من دیدم او هم دید، این حدیث طولانیست باندازه حاجت از آن نقل کردم و تمام آن را در کتاب المعراج روایت کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به پیامبر پنج چیز داد، به علی نیز پنج چیز)

ابن عباس گفته: شنیدم که پیامبر می گفت: خدا به من پنج چیز داد و به علی نیز پنج چیز به من کلمات جامع داد و به علی دانش جامع، مرا پیامبر کرد و او را وصی؛ به من نهر کوثر داده و به وی سلسبیل، به من وحی می فرستد، به او الهام، مرا به معراج برد و درهای آسمانها را برای او گشود، تا آنچه را من دیدم او نیز دید. این حدیث دراز است. به اندازه نیاز آن آوردم و همه آن را در کتاب معراج نقل کرده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل به پیغمبرش پنج چیز عطا فرمود و بعلی پنج چیز)

ابن عباس گوید: شنیدم از پیغمبر که می فرمود: خدای تبارک و تعالی پنج چیز بمن عطا فرمود و پنج چیز بعلی علیه السّلام گفتارهای پر مغز بمن عطا فرموده و دانش پر مغز بعلی مرا پیغمبر قرار داد و او را جانشین، مرا کوثر داد، و او را سلسبیل بمن وحی عنایت فرمود باو الهام مرا بعالم بالا برد و برای او درهای آسمانها را گشود و حجابها برداشت که هر چه من دیدم او هم دید حدیث طولانی است مورد نیازش نقل شد و تمام آن را در کتاب معراج آورده ام.

****ترجمه جعفری: (خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله پنج چیز و به علی علیه السّلام پنج چیز داد)

ابو صالح از ابن عباس نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

خداوند پنج چیز به من و پنج چیز به علی عطا کرد: به من سخنان جامع و به علی علم جامع عطا کرد، مرا پیامبر و او را وصی قرار داد، و به من کوثر و به علی سلسبیل داد، و به من وحی و به علی الهام عطا کرد، و مرا به معراج به سوی خود برد و برای او درهای آسمان حجابها را باز کرد تا او هم آنچه را که من دیدم، دید. حدیث طولانی است و ما محل حاجت را از آن نقل کردیم و تمام حدیث را در کتاب «المعراج» آورده ایم.

حق الحیاء من الله عز و جل فی خمس خصال

«58»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السَّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ قَالُوا وَ مَا نَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَإِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ فَلَا يَبِيتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَ أَجَلُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لْيَحْفَظِ الرَّأْسَ وَ مَا وَعَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا حَوَى وَ لْيَذْكُرِ الْقَبْرَ وَ الْبِلَى وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ فَلْيَدَعْ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

*ترجمه کمره ای: (حق حیاء برای خدای عز و جل در پنج خصلت است)

رسول خدا فرمود از خدا بطوری که شایسته است حیاء کنید، عرض کردند یا رسول اللّه چه کنیم؟ فرمود اگر شما این کار کنید، هیچ کدامتان نخوابد

مگر مرگش را پیش چشمش بنگرد و از آن در هراس باشد باید سرش را و آنچه در آنست و شکمش با آنچه در بر دارد نگهدارد و حرام در آن جا ندهد، بیاد گور و پوسیدن باشد هر کس آخرت را میخواهد باید آرامش دنیا را وانهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای خدا در پنج چیز شرم داشته باشید)

پیامبر گفته: «از خدا چنان که شایسته اوست شرم داشته باشید». پرسیدند چه کنیم؟. گفت: «هر گاه شما این کار کنید. هیچ کدام از شما نخواهد خفت مگر آنکه مرگ خود را نزد چشم خویش نگرد و از آن در بیم افتد: باید سر و آنچه وابسته بدان است و شکم و آنچه وابسته بدان است نگاهدارد و حرامی در آن جای مدهد.

به یاد گور و پاشیده شدن باشد، هر که جاویدان را خواهد باید آرامش جهان را سویی نهد».

***ترجمه فهری زنجانی: (حیای واقعی از خداوند در پنج خصلت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از روی حقیقت از خداوند حیا کنید عرضکردند یا رسول اللّه چه کنیم؟ فرمود: اگر این کاره هستید پس حتما نباید هیچ یک از شما بخوابد مگر آنکه آن خواب را پایان زندگی خود بداند و باید سر و قوائی را که در سر است (از چشم و گوش و زبان) نگاهدارد و اندرون شکم را از حرام خالی نگهدارد و قبر و پوسیدن در زیر خاک را فراموش نکند و هر که آخرت را بخواهد باید آرایش دنیا را رها کند.

****ترجمه جعفری: (حیا کردن از خدا آنچنان که شایسته است، در پنج خصلت است)

عبد اللَّه بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا آنچنان که شایسته است حیا کنید، گفتند: چه کار کنیم یا رسول اللّه؟ فرمود: اگر کننده این کار هستید، هیچ کدام از شما نخوابد مگر اینکه اجل خود را میان دو چشمش ببیند و سرش و هر چه را که درک کرده و شکمش و هر چه را که در آن است حفظ کند و به یاد قبر و پوسیده شدن باشد و هر کس آخرت را بخواهد باید آرایش زندگی دنیا را رها سازد.

«59»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ الْیَمَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَفَّعَکَ فِی خَمْسَهٍ فِی

بَطْنٍ حَمَلَکَ وَ هِیَ آمِنَهُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ وَ فِی صُلْبٍ أَنْزَلَکَ وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ فِی حَجْرٍ کَفَلَکَ وَ هُوَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ وَ فِی بَیْتٍ آوَاکَ وَ هُوَ عَبْدُ مَنَافِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَبُو طَالِبٍ وَ فِی أَخٍ کَانَ لَکَ فِی الْجَاهِلِیَّهِ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَذَا الْأَخُ فَقَالَ کَانَ أُنْسِی وَ کُنْتُ أُنْسَهُ وَ کَانَ سَخِیّاً یُطْعِمُ الطَّعَامَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه اسم هذا الأخ الجلاس بن علقمه

*ترجمه کمره ای: (خدا شفاعت پیغمبرش را در باره پنج کس می پذیرد)

امام ششم فرمود جبرئیل خدمت پیغمبر فرود شد و عرض کرد یا محمد خدای عز و جل شفاعت تو را در پنج کس پذیرفته، در باره شکمی که تو را برداشته و آن آمنه دختر وهب بن عبد مناف بود و در باره پدری که که تو را بار آورد و آن عبد اللّه بن عبد المطلب بود و در باره دامنی که تو را پرورید و آن عبد المطلب بن هاشم بود و در باره خانه ای که تو را جای داد و آن عبد مناف بن عبد المطلب بود که ابو طالب کنیه داشت و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی، عرض شد یا رسول اللّه این برادر تو کیست؟ فرمود وسیله انس و الفت من بود و او هم بمن انس داشت و سخاوت داشت و بمردم اطعام میکرد.

مصنف این کتاب گوید نام این برادر و رفیق پیغمبر ص جلاس بن علقمه بوده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای خواهشگری پیامبر را در باره پنج تن می پذیرد)

امام صادق گفته:

فرخ سروش به پیامبر گفت: خدای خواهشگری ترا در پنج تن پذیرفته: در باره شکمی که ترا زاد و آن آمنه دخت وهب پور عبد مناف است، و در باره پدری که ترا کاشت و آن: عبد اللّه پور عبد المطلب است، و در باره کناری که ترا پرورید و آن: عبد المطلب پور هاشم است و در باره سرایی که ترا جای داد و آن: عبد مناف پور عبد المطلب است. که ابو طالب کنیه اوست. و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی و جوانمرد بود و به مردم خوراک می داد. صدوق گفته: نام این برادر، یار پیامبر: جلاس پور علقمه بوده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند به پیغمبرش در باره پنج کس اجازه شفاعت داده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: جبرئیل به حضور پیغمبر فرود آمد و عرضکرد یا محمد براستی که خدای عز و جل در باره پنج کس تو را اجازه شفاعت داده است در باره شکمی که تو را بار داشت که آمنه دختر وهب بن عبد المطلب بن هاشم بود و در باره پشتی که تو را فرود آورد که عبد اللّه بن عبد المطلب بود و در باره دامنی که نگهداری تو را بعهده گرفت و آن عبد المطلب بن هاشم بود و در باره خاندانی که تو را پناه داد و آن عبد مناف بن عبد المطلب بود یعنی ابو طالب و در باره کسی که در دوران جاهلیت برادر وار با تو بود عرض شد یا رسول اللّه او که بود؟ فرمود کسی بود که مرا با او انسی بود و او نیز بمن دلبستگی داشت و مرد با سخاوتی بود و سفره گشاده ای داشت.

(مصنف) این کتاب گوید:

نام این برادر دوست آن حضرت جلاس بن علقمه بود.

****ترجمه جعفری: (خداوند پیامبرش را در باره پنج نفر شفیع قرار داده)

هارون بن خارجه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: یا محمد! خداوند شفاعت تو را در باره پنج نفر پذیرفته است: شکمی که تو را حمل کرد و آن آمنه دختر وهب بن عبد مناف است و صلبی که تو را بار آورده و آن عبد اللّه بن عبد المطلب است و آغوشی که تو را پرورش داده و آن عبد المطلب بن هاشم است و خانه ای که تو را پناه داده و آن عبد مناف بن عبد المطلب یعنی ابو طالب است و در باره برادری که در جاهلیت داشتی. پرسیده شد: یا رسول اللّه این برادر چه کسی بود؟ فرمود: او مونس من و من مونس او بودم و او سخاوتمند بود و به دیگران غذا می داد.

مصنف این کتاب می گوید: نام برادر و دوست آن حضرت، جلّاس بن علقمه بود.

قول النبی صلّی الله علیه و آله من یضمن لی خمسا أضمن له الجنه

«60»- حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَامِدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ طَاهِرِ بْنِ طَاهِرِ بْنِ ظُهَيْرٍ وَ كَانَ مِنَ الْأَفَاضِلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ الْأَصْبَغِ بْنِ مَنْصُورٍ الْبَغْدَادِيُّ الْمُقِيمُ بِبَلْخٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ هِلَالٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِ (2) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللهُ عليه و آله مَنْ يَضْمَنْ لِي خَمْساً أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ قِيلَ وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ النَّصِيحَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِرَسُولِهِ وَ النَّصِيحَةُ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِدِينِ اللَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِجَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ (3).
م.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند بهشت را برای او ضمانت میکنم)

رسول خدا فرمود هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند من بهشت را برای او ضمانت میکنم، عرض شد یا رسول اللّه آنها چیست؟ فرمود اخلاصمندی برای خدا، خیر خواهی برای رسول خدا، ترویج قرآن و ترویج دین خدا و خیرخواهی برای جامعه مسلمانان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر گفت هر که پنج چیز را گردن گیرد بهشت را برای او گردن گیرم)

پیامبر گفته: «هر که برای من پنج چیز را بپذیرد من بهشت را برای او ضمانت می کنم». پرسیدند آنها کدام است؟. گفت: صادقانه در بندگی خدا بودن، خیرخواهی برای پیامبر، رواج دادن قرآن و دین خدا، نیک خواهی برای مسلمانان.

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش پیغمبر: هر کس برای من عهده دار پنج چیز شود من هم برای او بهشت را تعهد میکنم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای من عهده دار پنج چیز شود من نیز برای او بهشت را تعهد میکنم عرض شد یا رسول اللّه آنها چیست؟ فرمود: خیر خواهی برای خدای عز و جل و خیر خواهی برای رسول خدا و خیر خواهی برای کتاب خدا و خیر خواهی برای دین خدا و خیر خواهی برای اجتماع مسلمانان.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که هر کس پنج چیز را برای من ضمانت کند من بهشت را برای او ضمانت می کنم)

تمیم داری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر کس پنج چیز را برای من ضمانت کند، من بهشت را برای او ضمانت می کنم، گفته شد: آنها کدامند یا رسول اللّه؟ فرمود: اخلاص برای خدا و تصدیق پیامبر او و تصدیق کتاب خدا و تزویج دین خدا و پند دادن به جماعت مسلمانان.

1- عنونه الخطیب فی التاریخ ج 13 ص 289.
2- هو تمیم بن أوس بن خارجه الداری، أبو رقیه صحابی مشهور انتقل الی الشام بعد قتل عثمان و سکن بیت المقدس مات قبل سنه أربعین و کان إسلامه سنه تسع و هو أول من أسرج السراج فی المسجد. یروی عنه الحسن البصری و جماعه.
3- فی النهایه: النصیحه کلمه یعبر بها عن جمله هی إراده الخیر للمنصوح له، و لیس یمکن أن یعبر هذا المعنی بکلمه واحده یجمع معناه غیرها، و أصل النصح فی اللغه الخلوص، یقال: نصحته و نصحت له. و معنی نصیحه اللّه: صحه الاعتقاد فی وحدانیته و إخلاص النیه فی عبادته و معنی نصیحه رسوله التصدیق بنبوّته و رسالته، و الانقیاد لما أمر به و نهی عنه، و النصیحه لکتاب اللّه هو التصدیق به و العمل بما فیه. و نصیحه عامه المسلمین: ارشادهم الی مصالحهم.

قول النبی صلّی الله علیه و آله أعطیت فی علی خمسا

«61»- أَخْبَرَنِی أَبُو الْعَبَّاسِ الْفَضْلُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْكِنْدِیُّ الْهَمَذَانِیُّ فِیمَا أَجَازَهُ لِی بِهَمَذَانَ سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الضَّحَّاكِ (1) عَنْ مُجَالِدٍ النَّبَّالِ قَالَ أَخْبَرَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ فَرْخَانَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی سُلَیْمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِی سُلَیْمَانَ عَنْ عَطِیَّهَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ عَنِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله قَالَ: أُعْطِیتُ فِی عَلِیٍّ خَمْساً أَمَّا وَاحِدَهٌ فَیُوَارِی عَوْرَتِی وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَیَقْضِی دَیْنِی وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ فَهُوَ مُتَّكَأٌ لِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی طُولِ الْمَوْقِفِ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ فَهُوَ عَوْنِی عَلَی عُقْرِ حَوْضِی وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ فَإِنِّی لَا أَخَافُ عَلَیْهِ أَنْ یَرْجِعَ كَافِراً بَعْدَ إِیمَانٍ وَ لَا زَانِیاً بَعْدَ إِحْصَانٍ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر صلّی الله علیه و آله 5 کمک از علی دریافت میکنم)

یکم آنکه او مرا بخاک می سپارد دوم دین مرا ادا میکند سوم در روز قیامت پشتیبان منست تا آن موقف طولانی بگذرد چهارم در کنار حوض کوثر یاور منست پنجم من بر او نمی ترسم که کافر شود یا زنا کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در پنج چیز از علی یاری می گیرم)

از پیامبر روایت شده که می گفت: «در پنج چیز از علی یاری می گیرم: آنکه مرا به خاک سپارد، آنکه وام مرا بپردازد، آنکه در قیامت یاور من است در آن مدت دراز، آنکه در کنار حوض کوثر یاور من است، آنکه من بروی بیمناک نیستم که کافر گردد یا زنا کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش پیغمبر: در باره علی علیه السّلام پنج چیز بمن عطا شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در باره علی علیه السّلام پنج چیز بمن عطا شده است یکی آنکه او مرا بخاک خواهد سپرد دوم آنکه قرض مرا ادا خواهد نمود سوم آنکه روز قیامت تکیه گاه من است تا روز بلند بپایان برسد چهارم در کنار حوض کوثر مددکار منست پنجم آنکه بر او نمیترسم که پس از ایمان داشتن کافر شود و پس از پاکدامن بودن زنا کند.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در باره علی علیه السّلام به من پنج چیز داده شد)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: در باره علی پنج چیز به من داده شده است: اول اینکه بدنم را دفن می کند، دوم اینکه قرضم را ادا می کند، سوم اینکه او در روز قیامت در طول موقف پشتیبان من است، چهارم اینکه او در کنار حوض من یاور من است، پنجم اینکه از او اطمینان دارم که پس از ایمان به کفر و پس از پاکدامنی به کار نامشروع روی نمی آورد.

طوبی لمن کان فیه خمس خصال

«62»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليهما السّلام طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْراً وَ نَظَرُهُ عَبْراً وَ وَسِعَهُ بَيْتُهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.

*ترجمه کمره ای: (خوشا کسی که 5 خصلت در او است)

عیسی بن مریم فرمود خوشا کسی که خاموشیش فکر است و نگاهش عبرت است و در خانه اش بنشیند و بر گناه خود بگرید و مردم از دست و زبانش آسوده باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خرم آنکه در او پنج منش باشد)

عیسی بن مریم گفته: «خوشا آنکه خاموشی وی اندیشه است، نگریستن وی پند است؛ در سرای خود نشیند و بر گناه خویشتن گرید و مردمان از دست و زبانش آسوده اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (خوشا بحال کسی که پنج خصلت در او باشد)

عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: خوشا بحال کسی که خاموشیش توأم با تفکر و نگاهش همراه با عبرت باشد و در خانه اش بنشیند و بر گناه خود بگرید و مردم از دست و زبان او سالم بمانند.

****ترجمه جعفری: (خوشا به حال کسی که در او پنج خصلت باشد)

عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که عیسی بن مریم فرمود: خوشا به حال کسی که سکوت او اندیشیدن و نگاه او عبرت آموزی و گستره او خانه اش باشد و بر گناهانش بگرید و مردم از دست و زبان او در امان باشند.

شیعه جعفر بن محمد علیهما السّلام من اجتمع فیه خمس خصال

«63»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ .

1- هو محمّد بن الضحّاک الشیبانی الذی عنونه الخطیب فی التاریخ ج 5 ص 376.
2- لم أجده و کذلک شیخه عبد اللّه و راویه مجالد. و روی الخبر الحافظ أبو نعیم فی الحلیه ج 10 ص 211 و سنده هکذا «عن محمّد بن المظفر- املاء- عن أبی علی محمّد ابن الضحّاک بن عمرو، عن سهل بن عبد اللّه الزاهد، عن سلیمان بن عبد الرحمن، عن محمّد ابن عبد الرحمن القشیری، عن عبد الملک بن أبی سلیمان، عن عطیه، عن أبی سعید الخدریّ عن النبیّ قال:- الحدیث» و جمیع رجال السند معنون فی التقریب و التهذیب.

بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام إِنَّمَا شِيعَةُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِکَ فَأُولَئِکَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ.

و قد أخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب صفات الشیعه

*ترجمه کمره ای: (شیعه جعفر بن محمد کسی است که در او 5 خصلت باشد)

امام ششم فرمود همانا شیعه جعفر کسی است که شکم و فرج خود را از حرام نگهدارد و بسیار کوشش کند و برای آفریننده خود کار کند و بثواب او امیدوار باشد و از شکنجه اش ترسان باشد، چون آنان را دیدی آنان شیعه جعفرند:

آنچه در این معنا روایت کردم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیرو جعفر پور محمد کسی ست که در وی پنج چیز باشد)

امام صادق گفته:

«پیرو جعفر بن محمد کسی ست که: شکم و فرج خویش را از ناشایسته نگاهدارد و بسیار کوشا باشد، و برای خدای خود کار کند و به پاداش وی امیدوار باشد، و از شکنجه وی بیمناک باشد و چنین کسان پیرو جعفر بن محمداند، آنچه در این باب روایت شد، در کتاب صفات شیعه آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیرو جعفر بن محمد علیه السّلام کسی است که پنج خصلت در او باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پیرو جعفر تنها کسی است که شکم و دامن خود را از حرام نگهدارد و بسیار کوشا باشد و برای آفریننده خودکار کند و بامید پاداش از او و ترسناک از کیفر او باشد چون چنین افراد را دیدی شیعیان جعفر آنانند-

[کلام مصنف]

روایاتی که در این معنی بمن رسیده است در کتاب صفات- الشیعه نقل کرده ام

****ترجمه جعفری: (شیعه امام صادق علیه السّلام کسی است که در او پنج خصلت جمع شده باشد)

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا شیعه جعفر (امام صادق علیه السّلام کسی است که شکم و فرج خود را از حرام حفظ کند و کوشش او بسیار باشد و برای خدا عمل کند و به پاداش او امیدوار باشد و از کیفر بترسد، اگر اینان را دیدی آنها شیعه جعفر هستند.

آنچه در این باره نقل کردم در کتاب صفات الشیعه آورده ام.

خمسه لا ینامون

«64»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُرْوَهَ (1) عَنْ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَمْسَهٌ لَا یَنَامُونَ الْهَامُّ بِدَمٍ یَسْفِکُهُ وَ ذُو الْمَالِ الْکَثِیرِ لَا أَمِینَ لَهُ وَ الْقَائِلُ فِی النَّاسِ الزُّورَ وَ الْبُهْتَانَ عَنْ عَرَضٍ مِنَ الدُّنْیَا یَنَالُهُ وَ الْمَأْخُوذُ بِالْمَالِ الْکَثِیرِ وَ لَا مَالَ لَهُ وَ الْمُحِبُّ حَبِیباً یَتَوَقَّعُ فِرَاقَهُ.

*ترجمه کمره ای: (پنج کس اند که خواب ندارند)

امام ششم فرمود پنج کس اند که خواب ندارند، کسی که در فکر ریختن خونی است، کسی که مال بسیاری دارد و امنیتی ندارد، کسی که بدروغ و بهتان میخواهد میان مردم کالای دنیا را بدست آورد، کسی که مبلغ گزافی بدهی دارد، و مال ندارد، کسی که دوستی دارد و در معرض جدائی از او است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن نمی خوابند)

امام صادق گفته: «پنج تن اند که ایشان را خواب نگیرد: آنکه در اندیشه ریختن خونی باشد، آنکه خواسته بی شمار دارد و امنیتی ندارد، آنکه به

دروغ خواهد میان مردمان کالای جهان را به چنگ آورد، آنکه وام سنگینی دارد و راهی برای پرداخت آن ندارد، آنکه یاری دارد در جدایی وی در اندیشه است».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کس به بی خوابی دچاراند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج کس دچار بی خوابی هستند کسی که آهنگ ریختن خونی کرده است و آنکه ثروت فراوانی دارد ولی نگهبان امینی برای ثروت خود ندارد و آنکه برای بدست آوردن حیثیت اجتماعی متوسل بدروغ و بهتان گردد و آنکه بدهی زیادی گردن گیرش شده است و مالی ندارد تا ادا کند و عاشقی که در معرض جدائی از معشوق خویش است.

****ترجمه جعفری: (پنج کس نمی خوابند)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج کس نمی خوابند: کسی که تصمیم گرفته خونی را بریزد، و صاحب مال فراوانی که امین ندارد، و کسی که به خاطر مال دنیا به مردم سخن زور و بهتان بگوید، و کسی که به پرداخت مال فراوانی محکوم است و مالی ندارد، و دوستدار دوستی که انتظار دارد که از او جدا شود.

فی جهنم رحی تطحن خمسه

«65»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السّلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السّلام قَالَ إِنَّ فِی جَهَنَّمَ رَحًی تَطْحَنُ خَمْساً أَ فَلَا تَسْأَلُونَ مَا طَحْنُهَا فَقِیلَ لَهُ فَمَا طَحْنُهَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ الْعُلَمَاءُ الْفَجَرَهُ وَ الْقُرَّاءُ الْفَسَقَهُ وَ الْجَبَابِرَهُ الظَّلَمَهُ وَ الْوُزَرَاءُ الْخَوَنَهُ وَ الْعُرَفَاءُ الْکَذَبَهُ (2) وَ إِنَّ فِی النَّارِ لَمَدِینَهً یُقَالُ لَهَا الْحَصِینَهُ أَ فَلَا تَسْأَلُونِّی مَا فِیهَا فَقِیلَ وَ مَا فِیهَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ فِیهَا أَیْدِی النَّاکِثِینَ (3). ا.

*ترجمه کمره ای: (در دوزخ آسیائی است که پنج کس را خرد میکند)

براستی امام یکم فرمود در دوزخ آسیائی است که آرد میکند، از من نمیپرسید چه را آرد میکند. عرض شد یا امیر المؤمنین چه آرد میکند؟

فرمود عالمان بدکار، قرآن فهمان تبه کار، جباران ستمکار، وزیران خیانت شعار عارفان دروغ گفتار و براستی در میان آتش شهری است که آن را حصینه نامند از من نمیپرسید چه در آنست؟ عرض شد یا امیر المؤمنین در آن چیست؟ فرمود دستهای عهدشکنان؛

**ترجمه مدرس گیلانی: (به دوزخ آسیایی ست که پنج تن را خرد سازد)

جناب علی علیه السّلام گفته: «در دوزخ آسیایی ست که کار آن آرد ساختن است از من نمی پرسید چه را آرد می سازد؟. پرسیدند چه را آرد می سازد؟. گفت: «دانایان نابکار را، و قرآن دانان تبهکار، و ستمکاران بد کردار و وزیران جنایت مدار، خداشناسان دروغ شعار». بعدا گفت: در دوزخ شهرستانی ست که آن را حصینه نام است. از من نمی پرسید در آن چیست؟». پرسیدند چیست؟ گفت: «دستهای پیمان شکنان». ظاهر مقصودش ناکثین وی اند.

و اللَّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (در دوزخ آسیائی است که پنج کس را آرد میکند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: براستی که در دوزخ آسیائی است که پنج کس را آرد میکند از من نمی پرسید که آردش چیست؟ عرض شد آردش چیست؟ یا امیر المؤمنین؟ فرمود: دانشمندان بدکردار و سخنوران گنهکار و زورداران ستمکار و وزیران خیانت کار و عرفا و نمایندگان دروغ گفتار و راستی که در دوزخ شهری است که آن را حصینه گویند از من نمی پرسید در آن شهر چیست؟ عرض شد یا امیر المؤمنین چه در آن است؟ فرمود دستهای پیمان شکنان.

(شرح)

عرفا جمع عریف است نه عارف و عریف کسی را گویند که از طرف جمعیت و قبیله ای در دربار امیر باشد و معرف آنان و بازگوی نیازمندیهای آنان گردد و اختصاص دست بجهت آن است که بیعت با دست می شود.

****ترجمه جعفری: (در جهنم آسیابی وجود دارد که پنج کس را آرد می کند)

مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا در جهنم آسیابی است که پنج کس را آرد می کند، آیا نمی پرسید که چه چیزی را آرد می کند؟ گفتند: چه چیزی را آرد می کند یا امیر المؤمنین؟ فرمود: عالمان بدکار، و قاریان فاسق، و جباران ستمگر، و وزیران خائن، و کارگزاران دروغگو. و همانا در دوزخ شهری است که به آن «حصینه» گویند، آیا نمی پرسید که چه چیزی در آن است؟ گفته شد: چه چیزی در آن است یا امیر المؤمنین؟ فرمود: دست های پیمان شکنان.

1- کذا و المراد بشعیب شعیب العقرقوفی و یروی عنه عبید اللّه بن عبد اللّه الدهقان کثیرا. و لعلّ الصواب «عبید اللّه بن عبد اللّه، عن عروه، عن شعیب» و المراد بعروه: ابن اخت شعیب کما یظهر من الکافی باب الصلاه فی طلب الرزق.
2- العرفاء: جمع عریف و هو القیم بأمور القبیله أو الجماعه من الناس یلی أمورهم و یتعرف الامیر منه أحوالهم.
3- تخصیص الأیدی انما هو لوقوع عقد البیعه بها.

النهی عن قتل خمسه و الأمر بقتل خمسه

«66»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِیِّ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْمَدِینِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله نَهَی عَنْ قَتْلِ خَمْسَهٍ الصُّرَدِ الصُّوَّامِ (1) وَ الْهُدْهُدِ وَ النَّحْلَهِ وَ النَّمْلَهِ وَ الضِّفْدِعِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِ خَمْسَهٍ الْغُرَابِ وَ الْحِدَأَهِ وَ الْحَیَّهِ وَ الْعَقْرَبِ وَ الْکَلْبِ الْعَقُورِ (2).

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه هذا أمر إطلاق و رخصه لا أمر وجوب و فرض

*ترجمه کمره ای: (از کشتن 5 حیوان نهی شده و بکشتن 5 دیگر امر شده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله از کشتن 5 حیوان نهی کرد جغد ویرانه نشین، هدهد، زنبور، مورچه، قورباغه و بکشتن پنج دیگر فرمان داد کلاغ، حداء (پرنده شکاری) مار، عقرب، سگ گزنده مصنف این کتاب گوید این امر دلیل رخصت است و مقصود از آن وجوب نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از کشتن پنج جانور منع شده و به پنج دیگر فرمان شده)

پیامبر صلّی الله علیه و آله از کشتن پنج جانور باز داشته: جغد ویرانه نشین، هدهد یا شانه بسر، زنبور، مورچه، قورباغه. و به کشتن پنج دیگر دستور کشتن داده: کلاغ، حداء، مار، کژدم، سگ گزنده، صدوق گفته: این فرمان دلیل جواز است و مقصود از آن وجوب نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (غدقن از کشتن پنج حیوان و دستور کشتن پنج حیوان دیگر)

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا کشتن پنج حیوان را غدقن فرمود هدهد و زنبور عسل و مورچه و قورباغه و دستور کشتن پنج حیوان را داد کلاغ و زغن و مار و عقرب و سگ گزنده.

(مصنف) این کتاب گوید:

این دستور متضمن اجازه کشتن است نه آنکه کشتن واجب باشد.

****ترجمه جعفری: (نهی از کشتن پنج حیوان امر به کشتن پنج حیوان)

سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن پنج حیوان نهی کرد: جغد گردن دراز و هدهد و زنبور و مورچه و قورباغه. و به کشتن پنج حیوان فرمان داد: کلاغ و حدا، (نوعی پرنده شکاری) و مار و عقرب و سگ گزنده.

مصنف این کتاب می گوید: این امر، امر مطلق و برای رخصت است، نه امر وجوبی که حتما باید کشت.

خمسه ملعونون

«67»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ الْمُنَجِّمُ مَلْعُونٌ وَ الْكَاهِنُ مَلْعُونٌ وَ السَّاحِرُ مَلْعُونٌ وَ الْمُغَنِّيَةُ مَلْعُونَةٌ وَ مَنْ آوَاهَا وَ أَكَلَ كَسْبَهَا مَلْعُونٌ وَ قَالَ عليه السّلام الْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ وَ الْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ. .

ص: 297

1- قوله الصوام: الظاهر أنّه بالفتح و التشديد بمعنى كثير الصوم قال فى القاموس الصرد بضم الصاد و فتح الراء طائر ضخم الرأس يصطاد العصافير و هو اول طائر صام للّه تعالى. و فى حياه الحيوان عن القرطبىّ و يقال له: الصرد الصوام. هذا و لكن فى جمله من نسخ الخصال و نسخه العيون الصرد و الصوام بالعطف الظاهر فى التعدّد و يوافقه كلام الفقهاء قال الشهيد: و يكره أيضا الصرد بضم الصاد و فتح الراء و الصوام بضم الصاد و تشديد الواو قال فى التحرير انه طائر أغبر اللون طويل الرقبه أكثر ما يبيت فى النخل، و فى الاخبار النهى عن قتلهما فى جمله سته انتهى. أقول لزوم اختلاف العدد و المعدود أعنى كون العدد خمسه و المعدود سته يبعد نسخ العطف الا أن يحمل العطف على التفسير و كون الصرد و الصوام مترادفين (كذا فى هامش المطبوع).

2- للخبر توضيح سيأتى فى باب الخصال السته تحت رقم 18.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه المنجم الملعون هو الذی یقول بقدم الفلک و لا یقول بمفلکه و خالقه عز و جل

*ترجمه کمره ای: (پنج کس ملعونند)

نصر بن قابوس گوید از امام ششم شنیدم میفرمود منجم ملعونست؛ جادوگر ملعونست، زن آوازه خوان ملعونست، کسی که او را جا دهد و از مزد کسب او بخورد ملعونست، فرمود منجم مانند کاهن است و کاهن چون جادوگر و جادوگر کافر است و کافر در دوزخ است.

مصنف این کتاب گوید منجم ملعون آنست که عقیده دارد آسمان قدیم است و بآفریننده آن و خدائی که آن را ساخته عقیده ندارد.

شرح: کاهن کسی است که غیبگوئی میکند و خود را با جن مربوط میداند و بعید نیست رمالی و فال بینی و شانه بینی و کف بینی هم که بعضی وسیله غیب گوئی میکنند از این قبیل باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن نفرین شده اند)

نصر پور قابوس گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «اخترشناس نفرین شده، جا دو نفرین شده، زن خنیاگر نفرین شده، آنکه وی را جای دهد و از مزد پیشه وی خورد نفرین شده. و گفته: اخترشناس مانند کاهن است و کاهن چون جادو است و جادو کافر است و کافر به دوزخ رود». صدوق گفته: اخترشناس نفرین شده کسی ست که عقیده داشته که آسمان قدیم است و به آفریننده نیازی ندارد. (پس هر گاه کسی اخترشناس باشد و ایمان داشته باشد که آسمان آفریننده یی دارد ملعون نیست، کاهن یعنی پیشگوی که مدعی ست با پریان ارتباط دارد).

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کس از رحمت خدا دورند)

نصر بن قاموس گوید: شنیدم از امام صادق میفرمود: ستاره شناس از رحمت خدا دور است و پیش گو از رحمت خدا دور است و جادوگر از رحمت خدا دور است و زن آوازه خوان از رحمت خدا دور است و آن کس که بزن آوازه خوان جای دهد و از مزد کسب او بخورد از رحمت خدا دور است و فرمود: ستاره شناس مانند پیش گو است و پیش گو مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر جایش در دوزخ است.

(مصنف) این کتاب گوید:

منجمی که ملعون است آن ستاره شناسی است که طبیعی باشد و بخدائی که آنها را آفریده است معتقد نباشد.

****ترجمه جعفری: (پنج کس ملعونند)

نصر بن قابوس نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: منجّم ملعون است و کاهن ملعون است و جادوگر ملعون است و زن آوازه خوان ملعون است و کسی که به او پناه دهد و از کسب او بخورد ملعون است، و نیز فرمود: منجّم مانند کاهن و کاهن مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در دوزخ است.

مصنف این کتاب می گوید: منجم ملعون، کسی است که به قدیم بودن فلک معتقد است، و عقیده به پدید آورنده و خالق آن ندارد. (و کاهن کسی است که با ادعای داشتن رابطه با عالم بالا پیشگویی می کند)

ما من عمل يوم النحر أفضل من خمس خصال

«68»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْإِیَادِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ یَوْمَ اَلنَّحْرِ مِنْ دَمِ مَسْفُوکٍ أَوْ مَشْیٍ فِی بِرِّ اَلْوَالِدَیْنِ أَوْ ذِی رَحِمٍ قَاطِعٍ یَأْخُذُ عَلَیْهِ بِالْفَضْلِ وَ یَبْدَؤُهُ بِالسَّلَامِ (1) أَوْ رَجُلٍ أَطْعَمَ مِنْ صَالِحِ نُسُکِهِ (2) وَ دَعَا إِلَی بَقِیَّتِهَا جِیرَانَهُ مِنَ الْیَتَامَی وَ أَهْلِ الْمَسْکَنَهِ وَ الْمَمْلُوکِ وَ تَعَاهَدَ الْأُسَرَاءَ. (3).

*ترجمه کمره ای: (در روز عید قربان کاری بهتر از پنج کار نیست)

امام نهم فرمود در روز عید قربان بهتر از پنج کار نیست یکم قربانی کردن دوم بدیدن پدر و مادر رفتن سوم بدلجوئی خویشی که قطع رحم کرده شتافتن تا از ما زاد خرج خود باو دستگیری کند و بر او سلام کند چهارم کسی که از قربانی خود بخورد و با بقیه آن همسایگان یتیم و بیچاره و بنده را مهمانی کند پنجم بازرسی و تفقد از حال زندانیان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در جشن قربان کاری نیکوتر از پنج کار نیست)

امام محمد بن علی علیهما السّلام گفته: «در جشن قربان کاری بهتر از پنج کار نیست: قربانی کردن، دیدن پدر و مادر رفتن، دلجویی از خویشانی که قطع رحم کرده و ما زاد هزینه خود را به وی داده و سلام بروی کرده. آنکه از قربانی خود بخورد و باقی را به همسایگان یتیم و بیچاره دهد و بنده را مهمان کند، بازرسی و دل جویی از زندانیان کند».

***ترجمه فهری زنجانی: (روز عید قربان هیچ کاری بهتر از پنج کار نیست)

امام باقر علیه السّلام فرمود: در روز عید قربان هیچ کاری بهتر از این نیست که خونی ریخته شود: (قربانی) و یا در راه نیکوئی بر پدر و مادر قدم برداشته شود و یا از فامیلی که قطع رابطه نموده دلجوئی شود بکمک مالی از ما زاد زندگی و دلجوئی زبانی که بر او سلام کند.

و یا کسی از قربانی خود بخورد و همسایگان یتیم و بی چیز و بنده را برای خوردن باقیمانده اش دعوت کند و کسی که باسیران سرکشی نموده و بوضعشان رسیدگی نماید.

****ترجمه جعفری: (در روز عید قربان چیزی بافضیلت تر از پنج خصلت نیست)

ابان بن محمد از امام جواد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در روز عید قربان چیزی با فضیلت تر از پنج چیز نیست: قربانی کردن، یا راه رفتن در جهت نیکی به پدر و مادر یا خویشاوندی که قطع رحم کرده تا به او چیزی ببخشد و آغاز سلام کند، یا مردی که از بهترین جای قربانیش به دیگران اطعام کند و بقیه آن را به همسایگان از یتیمان و بیچارگان و بردگان بدهد و از اسیران دلجویی کند.

خمس خصال من عدمت فيه لم يكن فيه كثير مستمتع

«69»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ قُتَیْبَهَ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْعَجَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السَّلام قَالَ: خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ لَمْ یَکُنْ فِیهِ کَثِیرُ مُسْتَمْتَعٍ الدِّینُ وَ الْعَقْلُ وَ الْأَدَبُ وَ الْحُرِّیَّهُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ.

*ترجمه کمره ای: (هر که 5 خصلت ندارد بهره از او برده نشود)

دین، خرد، ادب، آزاد منشی و خوش خلقی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه پنج منش ندارد از او بهره یی برده نشود)

از امام صادق روایت شده که گفته: «هر که در وی: دین، خرد، ادب، آزادگی، خوشخویی نباشد از وی بهره یی برده نمی شود».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج خصلت در هر کس نباشد بهره فراوانی از او برده نشود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج چیز است که در هر کس نباشد بهره فراوانی در او نیست دین و خرد و ادب و آزادگی و خوش خلقی.

****ترجمه جعفری: (هر کس پنج خصلت را نداشته باشد بهره چندانی در وجود او نیست)

ابو خالد عجمی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کسی که پنج خصلت را نداشته باشد در وجود او بهره چندانی نیست: دین و عقل و ادب و آزادگی و اخلاق نیکو.

فی الدیک الأبیض خمس خصال

«70»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ حَمَّوَیْهِ (4) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی الْیَقْطِینِیِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السّلام فِی الدِّیکِ .

1- أی یأخذ علی رحمه القاطع بالاحسان إلیه و السلام علیه.
2- نسک: کعنق و قفل: الذبیحه.
3- تعاهده أی تفقده و تحفظه.
4- عنونه الأستاذ الوحید البهبهانی فی التعلیقه و قال: روی عنه محمّد بن أحمد بن یحیی و لم یستثن روایته و فیه اشعار بالاعتماد علیه.

الْأَبْيَضِ خَمْسُ خِصَالٍ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السّلام مَعْرِفَتُهُ بِأَوْقَاتِ الصَّلَاهِ وَ الْغَيْرَهُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ وَ كَثْرَهُ الطَّرُوقَهِ.

*ترجمه کمره ای: (در خروس سفید 5 خصلت است)

امام ششم فرمود در خروس سفید پنج خصلت از خصلت های پیغمبران است، شناختن اوقات نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت، بسیار جماع کردن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در خروس سفید پنج منش است)

امام رضا گفته: «در خروس سفید پنج منش از منش های پیامبران است: شناختن اوقات نماز، رگداری، جوانمردی، دلاوری، بسیاری جماع».

***ترجمه فهری زنجانی: (در خروس سفید پنج خصلت است)

امام رضا علیه السّلام فرمود: در خروس سفید پنج خصلت از خصلتهای پیغمبران است شناختنش وقت نماز را و غیرت و سخاوت و شجاعت و آمیزش جنسی فراوان.

****ترجمه جعفری: (در خروس سفید پنج خصلت است)

محمد بن عیسی یقطینی از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در خروس سفید پنج خصلت از خصلت های پیامبران است: آگاهی او از اوقات نماز و غیرت و سخاوت و شجاعت و بسیار جماع کردن.

خمسه لا یستجاب لهم

«71»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْحَارِثِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله خَمْسَهٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ رَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بِيَدِهِ طَلَاقَ امْرَأَتِهِ فَهِيَ تُؤْذِيهِ وَ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا وَ لَمْ يُخَلِّ سَبِيلَهَا وَ رَجُلٌ أَبَقَ مَمْلُوكُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَبِعْهُ وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَ هُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ أَقْرَضَ رَجُلًا مَالًا فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَ لَمْ يَطْلُبْ.

*ترجمه کمره ای: (پنج کس اند که دعایشان مستجاب نشود)

رسول خدا فرمود پنج کسند که دعای آنها مستجاب نشود؛ مردیکه زنش او را آزار میدهد و باندازه ای که باو بدهد دارد و او را رها نکند و مردیکه سه بار بنده اش گریخته و او را نفروشد (یعنی نفرینش در باره این زن و این بنده مستجاب نشود) و مردیکه زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر سر او سرازیر است و فرار نکند تا بر او افتد و مردی که بدیگری قرضی داده و گواه نگرفته و مردیکه در خانه خود نشسته و میگوید خدایا روزی بمن بده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن دعای ایشان بر آورده نشود)

پیامبر گفته: «پنج تن دعای آنان برآورده نگردد: مردی که همسر وی او را آزار دهد و از عهده هزینه وی بر می آید با همه اینها او را طلاق نمی دهد. مردی که سه بار بنده وی گریخته باز او را نفروشد، مردی که زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر او فرود آید و فرار نکند، مردی که به دیگری وامی داده و گواه نگرفته، مردی که در سرای خود نشسته می گوید: خدایا روزی مرا برسان».

***ترجمه فهری زنجانی: (دعای پنج نفر مستجاب نگردد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج کس را دعا مستجاب نشود: مردیکه خداوند اختیار طلاق همسرش را بدست او سپرده است و همسرش باو آزار میدهد و با اینکه میتواند مخارج طلاق او را بدهد او را رها نکند و مردیکه بنده اش سه بار گریخته باشد و او را نفروشد و مردیکه از کنار دیوار شکسته ای بگذرد و با اینکه به بیند دیوار در حال فرو ریختن است تندتر نرود تا آنکه دیوار بر سرش فرو ریزد و مردیکه بکسی قرض بدهد و گواهی بر قرض نگیرد و مردیکه در خانه خود نشسته بگوید بار الها روزی مرا برسان و بدنبال روزی نرود (دعای اینان برای رفع این گرفتاریها مستجاب نیست.)

****ترجمه جعفری: (دعای پنج کس مستجاب نشود)

محمد بن حماد حارثی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دعای پنج کس مستجاب نمی شود: مردی که خداوند اختیار طلاق زنش را به او داده ولی او را اذیت می کند در حالی که مالی دارد که به او بدهد و او را رها کند، و مردی که برده او سه بار از

او فرار کند و او را نفروشد، و مردی که از کنار دیوار کجی عبور کند و او در حال فرو ریختن به روی اوست ولی شتاب نکند و دیوار بر او فرو ریزد، و مردی که به مردی قرض بدهد و بر آن شاهد نگیرد، و مردی که در خانه اش بنشیند و بگوید: خدایا به من روزی برسان و خود طلب روزی نکند.

الأمر بتمجید الله عز و جل فی خمس کلمات

«72»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّیَّارِیِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: قُلْتُ قَوْلُکَ مَجِّدُوا اللَّهَ فِی خَمْسِ کَلِمَاتٍ مَا هِیَ قَالَ إِذَا قُلْتَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ رَفَعْتَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَمَّا یَقُولُ الْعَادِلُونَ بِهِ (1) فَإِذَا قُلْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ فَهِیَ کَلِمَهُ الْإِخْلَاصِ الَّتِی لَا یَقُولُهَا عَبْدٌ إِلَّا أَعْتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِلَّا الْمُسْتَکْبِرِینَ وَ الْجَبَّارِینَ وَ مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ فَلَیْسَ بِمُسْتَکْبِرٍ وَ لَا جَبَّارٍ إِنَّ الْمُسْتَکْبِرَ الَّذِی یُصِرُّ عَلَی الذَّنْبِ الَّذِی قَدْ غَلَبَهُ هَوَاهُ فِیهِ وَ آثَرَ دُنْیَاهُ عَلَی آخِرَتِهِ وَ مَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَدْ أَدَّی شُکْرَ کُلِّ نِعْمَهٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ. .

*ترجمه کمره ای: (دستور رسیده که مجد خدا را در 5 جمله ادا کنید)

ابی حمزه ثمالی گوید بامام چهارم گفتم شما میفرمائید خدا را به 5 جمله تمجید کنید چیست آن 5 جمله؟ فرمود چون بگوئی سبحان اللّه و بحمده خدا را از آنچه خدانشناسان گویند بالاتر برده ای، چون بگوئی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده ای که بزرگی خواه و ستمگر نباشد آن را نگوید جز آنکه خدا از آتش دوزخ آزادش کند، هر کس بگوید لا حول و لا قوه الا باللّه کار خود را بخدا واگذارده هر کس بگوید استغفر اللّه و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمگر نیست، بزرگی فروش کسی است که اصرار بگناه میورزد و هوای نفسش بر او غالب است و دنیای خود را بر آخرتش مقدم میدارد کسی که بگوید الحمد للّه هر نعمتی که خدا بر او دارد ادا کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دستور بزرگ داشت خدا در پنج جمله)

ابو حمزه ثمالی گفته: به امام علی ابن الحسین گفتم: شما می گویید خدای را به پنج جمله بزرگ داشت کنید، آنها چیست؟. گفت:

«چون بگویی: سبحان اللَّه و بحمده، خدای را از آنچه خداشناسان گفته اند بالاتر برده یی، چون بگویی:

لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده یی که بزرگی خواه و ستمکار نباشد آن را نگوید مگر آنکه خدا او را از دوزخ رها سازد؛ آنکه بگوید: لا حول و لا قوه الا باللّه.

کار خود را به خدا برگزار کرده، آنکه بگوید: استغفر اللَّه و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمکار نیست.

بزرگی فروش کسی ست که پا فشاری بر گناه کند و آرزوهای نفسانی بر او چیره باشد و جهان خود را بر جاویدان برتر شمارد، آنکه بگوید: الحمد للّه هر نعمتی که خدای بر وی دارد رسانیده باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (دستور اعتراف ببزرگواری خدای عز و جل در پنج جمله)

ابی حمزه ثمالی گوید: امام زین العابدین را عرضکردم پنج جمله ای را که فرمودید بزرگواری خداوند را در آنها ادا کنید چیست؟ فرمود چون

سبحان اللَّه و بحمده

گوئی مقام خدای تبارک و تعالی را از آنچه بت پرستان قائلند بالاتر برده ای و چون

لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له

گوئی کلمه اخلاص را ادا کرده ای کلمه ای که بجز گردنکشان و ستمگران هیچ بنده ای آن را نگوید مگر آنکه خداوند از آتش دوزخش آزاد فرماید و کسی که بگوید

لا حول و لا قوه الا باللَّه

کار را بخدای عز و جل واگذار نموده است و کسی که بگوید

استغفر اللّه و اتوب اليه

نه گردنکش است و نه ستمگر زیرا گردنکش کسی است که اصرار بگناه ورزد کسی است که هوای نفس اش بر او چیره گشته و دنیای خود را بر آخرتش مقدم داشته باشد و کسی که بگوید

الحمد للَّه

از تمام نعمتهائی که خدای عز و جل باو عنایت فرموده سپاسگزاری کرده است.

****ترجمه جعفری: (دستور ستایش خداوند با پنج جمله)

ابو حمزه ثمالی نقل می کند که به امام سجاد علیه السّلام عرض کردم: اینکه فرمودید:

خدا را با پنج جمله ستایش کنید، آن پنج جمله کدام است؟ فرمود: هنگامی که گفتی:

«سبحان اللَّه و بحمده» خداوند را از آنچه منحرفان می گویند بالا بردی، و چون گفتی:

«لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له» این کلمه اخلاص است که هیچ بنده ای آن را نمی گوید مگر اینکه خداوند او را از آتش آزاد می کند جز گردنکشان و جباران، و کسی که بگوید: «لا حول و لا قوّه الا باللّه» کار را به خدا واگذار کرده است، و کسی که بگوید: «استغفر اللّه و اتوب اليه» او گردنکش و جبار نیست، چون گردنکش اصرار بر گناه می کند، همان گناهی که هوای نفسش در آن به او غلبه کرده و دنیایش را بر آخرتش ترجیح داده است، و کسی که بگوید: «الحمد لله» شکر هر نعمتی را که خدا داده به جای آورده است.

1- ارید به المشرکون العادلون عن الحق.

أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خمسه

«73»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السّلام قَالَ: أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خَمْسَةٌ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبران اولو العزم پنجند)

امام پنجم فرمود پیغمبران اولو العزم پنجند: نوح، ابراهیم موسی، عیسی، محمد (ص)

شرح: مقصود از پیغمبران اولو العزم آنانند که صاحب شریعت بزرگ و عمومی بوده اند و دین آنها بر همه افراد بشر فرض بوده و ناسخ دین پیغمبران پیش از خود بوده اند و در نشر دین بسیار پایداری نموده و رنج فراوان برده و در برابر آزار فراوانی که از امت خود دیده اند شکیبائی داشته اند و سائر پیغمبران از شریعت آنها پیروی میکرده اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبران صاحب شریعت پنج اند)

امام محمد باقر گفته: «پیامبران صاحب شریعت پنج اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی محمد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبران اولو العزم پنج اند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: پیغمبران اولو العزم (که دین تازه آوردند) پنج کس بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد.

****ترجمه جعفری: (پیامبران اولو العزم پنج تن بودند)

اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبران اولو العزم پنج تن بودند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که درود خدا بر آنان باد.

(پیامبران اولو العزم کسانی بودند که دعوت آنان عام و جهانی بود و به یک قوم و مکان اختصاص نداشت و نیز دین آنان ناسخ ادیان پیشین بود.)

خمسه ینتظر بهم إلی أن یتغیروا

«74»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ ابْنِ أَخِی شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام خَمْسَهٌ یُنْتَظَرُ بِهِمْ إِلَی أَنْ یَتَغَیَّرُوا (1) الْغَرِیقُ وَ الْمَصْعُوقُ وَ الْمَبْطُونُ وَ الْمَهْدُومُ وَ الْمُدَخَّنُ.

*ترجمه کمره ای: (پنج کس را باید در انتظار دفن گذاشت تا تغییر حالت دهند)

امام ششم فرمود پنجند که باید منتظر شد تا تغییر کنند، غرق شده و مدهوش و اسهالی و زیر آوار رفته و دودی شده

شرح: چون این افراد بواسطه آسیبی که دیده اند نفسشان قطع و نبضشان ساقط می شود و مرده نموده میشوند ولی ممکن است جان آنها در قلب پیچیده و بحال آیند که باید آنها را گذاشت تا نشانه قطعی مرگ در آنها پدیدار شود و آن تغییر است و مقصود از آن باد کردن تن یا بد بو شدن آن است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن را دفن نمی کنند تا تغییر حالت دهند)

امام صادق گفته: «پنج تن را باید انتظار کشید تا تغییر حالت دهند: غرق شده، صاعقه زده؛ اسهالی، زیر ساختمان افتاده، دود زده».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کس را تا تغییر حالت نداده اند نباید دفن کرد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از دفن پنج کس باید دست نگاه داشت تا تغییر کنند آنکه در آب خفه شده و آنکه سکته کرده و آنکه اسهال گرفته و آنکه زیر آوار مانده و آنکه دود گرفتگی پیدا کرده است.

****ترجمه جعفری: (در دفن پنج مرده باید انتظار کشید تا تغییر حالت دهند)

اسماعیل بن عبد الخالق از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در دفن پنج مرده باید منتظر بود تا تغییر حالت دهند (مرگ آنان قطعی شود): غرق شده و بیهوش شده و اسهالی و کسی که زیر آوار مانده و کسی که در اثر دود و گاز از دنیا رفته.

خمسه مساجد بالکوفه ملعونه و خمسه مبارکه

«75»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ اَلثُّمَالِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (2) عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السّلام أَنَّهُ قَالَ: بِالْکُوفَهِ مَسَاجِدُ مَلْعُونَهٌ وَ مَسَاجِدُ مُبَارَکَهٌ فَأَمَّا اَلْمُبَارَکَهُ فَمَسْجِدُ غَنِیٍّ وَ اَللَّهِ إِنَّ قِبْلَتَهُ لَقَاسِطَهٌ وَ إِنَّ طِینَتَهُ لَطَیِّبَهٌ وَ لَقَدْ بَنَاهُ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وَ لَا تَذْهَبُ اَلدُّنْیَا حَتَّی یَنْفَجِرَ عِنْدَهُ عَیْنَانِ وَ یَکُونَ فِیهِمَا جَنَّتَانِ وَ أَهْلُهُ مَلْعُونُونَ وَ هُوَ مَسْلُوبٌ مِنْهُمْ وَ مَسْجِدُ بَنِی ظَفَرٍ وَ مَسْجِدُ .

ص: 300

1- أی لا یسرع فی تجهیزهم بل یترکوا حتّی علم موتهم یقینا.
2- فی الکافی «عن محمّد بن عذافر عن أبی حمزه أو عن محمّد بن مسلم». و فی التهذیب «عن محمّد بن عذافر عن محمّد بن مسلم» بدون ذکر أبی حمزه.

السَّهْلَهِ وَ مَسْجِدٌ بِالْخَمْرَاءِ وَ مَسْجِدُ جُعْفِيٍّ- وَ لَيْسَ هُوَ مَسْجِدُهُمُ الْيَوْمَ وَ يُقَالُ دُرِسَ (1) وَ أَمَّا الْمَسَاجِدُ الْمَلْعُونَهُ فَمَسْجِدُ ثَقِيفٍ وَ مَسْجِدُ الْأَشْعَثِ وَ مَسْجِدُ جَرِيرٍ الْبَجَلِيِّ وَ مَسْجِدُ سِمَاكٍ وَ مَسْجِدٌ بِالْخَمْرَاءِ بُنِيَ عَلَى قَبْرِ فِرْعَوْنٍ مِنَ الْفَرَاعِنَهِ.

*ترجمه کمره ای: (در شهر کوفه 5 مسجد مبارک و 5 دیگر ملعون بود)

امام پنجم فرمود در شهر کوفه 5 مسجد ملعون و 5 دیگر مبارکند آنها که مبارکند مسجد غنی است که قبله اش راست و خاکش پاکیزه است، مرد مؤمنی آن را ساخته و دنیا بپایان نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ پرورده شود ولی اهل مسجد ملعونند و مسجد از آنها بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در حمرا، و مسجد جعفی، نه آن مسجدی که امروزه دارند آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون مسجد ثقیف و مسجد اشعث و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در حمراء که روی گور یکی از پادشاهان ستمکار فرعون کردار ساخته شده.

شرح: این مسجدهای ملعون کوفه همان مسجدهائیست که برای طرفیت با امیر المؤمنین یا بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام بدستور ابن زیاد سر لشکر کوفه ساختند و برای پوشیدن رسوائی کشتن حسین و اظهار دینداری از آن ها استفاده کردند زیرا در بسیاری از روایات ذکر شده که در اثر شهادت امام مسجدهائی در کوفه ساخته شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در کوفه پنج مسجد خجسته است و پنج مسجد نفرین شده)

امام محمد باقر گفته: «در کوفه پنج مسجد نفرین شده و پنج دیگر خجسته. مساجد خجسته: مسجد غنی ست که قبله آن راست و خاکش پاک است، مرد گراینده یی آن را ساخته؛ جهان به انجام نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ به بار آید لیک مردم آن مساجد ملعون اند و مسجد از آنان بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در خمراء؟ و مسجد جعفی؟. نه آن مسجد که امروزه دارند بلکه آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون: مسجد ثقیف و مسجد اشعث بن قیس کندی (گویند در آن مناره یی ساخته بود پیوسته علی را بر آن ناسزا و دشنام می داد) و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در خمراء؟ که روی گور یکی از ستمکاران ساخته شده».

***ترجمه فهری زنجانی: (در کوفه پنج مسجد ملعون است و پنج مسجد فرخنده)

امام باقر علیه السّلام فرمود: در کوفه چند مسجد ملعون هست و چند مسجد فرخنده آنها که فرخنده اند یکی مسجد غنی است که بخدا قسم قبله اش درست و خاکش پاکیزه است و مرد با ایمانی آن را ساخته دنیا بپایان نرسیده دو چشمه در کنار آن مسجد بجوشد که در کنار هر یک باغی بعمل آید ولی اهل آن مسجد از رحمت خدا دورند و مسجد از دست آنان گرفته شود و دیگر مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجد بالخمراء: (مسجد یونس بن متی) و مسجد جعفی نه آن مسجدی که امروزه در دست آنان است و میگویند که این همان است ولی کهنه و مخروبه شده است و اما مسجدهای ملعون یکی مسجد ثقیف است و دیگر مسجد اشعث و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجد بالخمراء که بر قبر پادشاه ستمگری از ستمگران ساخته شده است.

****ترجمه جعفری: (در کوفه پنج مسجد ملعون و پنج مسجد مبارک است)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در کوفه مساجدی وجود دارد که ملعون است و مساجدی وجود دارد که مبارک است، مسجدهای مبارک عبارتند از: مسجد غنی (نام تیره ای از قبیله غطفان) و به خدا سوگند که قبله آن درست و خاک آن پاکیزه است و آن را مرد مؤمنی بنا کرده و دنیا به پایان نمی رسد مگر اینکه در کنار آن دو چشمه می جوشد و در آن دو باغ به وجود آید، ولی اهل آن مسجد ملعونند و از آنها گرفته خواهد شد. و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در خمراء و مسجد جعفی و اکنون آن مسجد، مسجد آنان نیست و گفته می شود که از میان رفته است. و اما مساجد ملعون عبارتند از: مسجد ثقیف و مسجد اشعث و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در خمراء که بر قبر فرعونی از فراعنه بنا شده است.

النهی عن الصلاه فی خمسه مساجد بالکوفه

«76»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنِی صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام نَهَی عَنِ الصَّلَاهِ

فِی خَمْسَهِ مَسَاجِدَ بِالْکُوفَهِ مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ الْکِنْدِیِّ وَ مَسْجِدِ جَرِیرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِیِّ وَ مَسْجِدِ سِمَاکِ بْنِ مَخْرَمَهَ وَ مَسْجِدِ شَبَثِ بْنِ رِبْعِیٍ (2) وَ مَسْجِدِ تَیْمٍ قَالَ وَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام إِذَا نَظَرَ إِلَی مَسْجِدِهِمْ .

1- غنی حی من غطفان. و بنو ظفر- محرکه- بطن فی الأنصار. و بطن فی سلیم. و السهله- بالکسر تراب رملی یجی ء به الماء و منه مسجد السهله. و بالخمراء- بالموحده و الخاء المعجمه و الراء- قریه بقرب الکوفه بها قبر إبراهیم بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن علیّ علیهما السلام، و ضبطه فی القاموس باخمری- کسکری- و جعفی- ککرسی- ابن سعد العشیره أبو حی من الیمن و النسبه جعفی أیضا. و ثقیف کامیر أبو حی من هوازن. و الاشعث هو اشعث بن قیس الکندی من أصحاب رسول اللّه و أمیر المؤمنین علیهما السلام ارتد بعد النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی رده أهل یاسر ثمّ صار ملعونا خارجیا. و جریر بالجیم- ابن عبد اللّه البجلیّ سکن الکوفه و قدم الشام برساله أمیر المؤمنین الی معاویه و لصق به قیل کان طوله سته أذرع. و سماک- ککتاب- ابن مخرمه بالمعجمه و الراء، و مسجد بالخمراء ثانیا استیناف لا فائده له. و فی التهذیب و أکثر نسخ الکتاب «مسجد الحمراء» بدون الباء و اهمال الحاء فی الموضعین. (الوافی). و فی المراصد باخمرا موضع بین الکوفه و واسط.
2- شبث- بفتح أوله و الموحده ثمّ المثلثه- ابن ربعی التمیمی الیربوعی أبو عبد- القدوس الکوفیّ مخضرم کان مؤذن سجاح، ثمّ أسلم، ثمّ کان ممن أعان علی عثمان، ثمّ صحب علیا، ثمّ صار من الخوارج علیه، ثمّ تاب فحضر قتل الحسین، ثمّ کان ممن طلب بدم الحسین مع المختار، ثمّ ولی شرطه الکوفه. ثم حضر قتل المختار و مات بالکوفه فی حدود سنه الثمانین (التقریب).

قَالَ هَذِهِ بُقْعَةُ تَيْمٍ وَ مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ قَعَدُوا عَنْهُ لَا يُصَلُّونَ مَعَهُ عَدَاوَةً لَهُ وَ بُغْضاً لَعَنَهُمُ اللَّهُ (1).

*ترجمه کمره ای: (از نماز خواندن در 5 مسجد از مسجدهای کوفه نهی شد)

امام ششم فرمود که امیر المؤمنین علیه السّلام از نماز خواندن در 5 مسجد از مسجدهای کوفه غدقن کرد مسجد اشعث بن قیس کندی مسجد جریر بن عبد اللّه بجلی مسجد سماک بن مخرمه. مسجد شبث بن ربعی. مسجد تیم. هر گاه نگاه بآن مسجد میکرد میفرمود این بقعه تیم است، مقصودش این بود که این مسجد را از راه طرفیت و دشمنی با آن حضرت ساخته بودند و برای این که بمسجد حضرت نروند و او را یاری نکنند در آن اجتماع می کردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه نهی شده)

امام صادق گفته:

امیر المؤمنین علیه السّلام از نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه منع کرد: مسجد اشعث بن قیس کندی، مسجد جریر بن عبد اللّه بجلی، مسجد سماک بن مخرمه، مسجد شبث بن ربعی، مسجد تیم، هر گاه علی از در مسجد تیم گذشتی گفتی: ابن بقعه تیم است، مقصد وی آن بود که این مسجد را برای ضدیت وی ساخته اند تا در مقابل مسجدی که علی در آن نماز گزاردی اجتماع کرده آشوب سازند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در پنج مسجد کوفه نباید نماز خواند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین از نماز خواندن در پنج مسجد که در کوفه است نهی فرمود مسجد اشعث بن قیس کندی و مسجد جریر بن عبد اللّه بجلی و مسجد سماک بن مخرمه و مسجد شبث بن ربعی و مسجد تیم امام صادق فرموده: هر وقت امیر المؤمنین نگاهش بآن مسجد می افتاد میفرمود:

این چهار دیوار تیم است و غرض حضرت این بود که قبیله تیم از یاری آن حضرت دست کشیده بودند و از کینه ای که داشتند با حضرت نماز

نمیخواندند (و این چهار دیوار را بعنوان مسجد ساخته بودند) خدای لعنت شان کند.

(شرح)

شیث بن ربیعی یربوعی کنیه اش ابو عبد القدوس بود و اذان گوی سجاح بود سپس اسلام آورد و سپس از آنانی بود که علیه عثمان قیام کرد و سپس از اصحاب علی شد و سپس از خوارج شد و سپس توبه کرد و بعد در صحرای کربلا در صف قاتلان حسین علیه السّلام بود سپس از آنانی بود که بخونخواهی حسین علیه السّلام برخاستند و بهمراهی مختار بود و سپس رئیس شهربانی کوفه شد و سپس در کشتن مختار شرکت کرد و در حدود سال 80 هجری وفات نمود و اگر گفته شود که این مسجدها را پس از امیر المؤمنین ساختند چگونه آن حضرت از نماز خواندن در آنها نهی فرموده است؟ گوئیم: اساس این مساجد در زمان حضرت امیر بوده ولی چون کهنه شده بود بعدها تجدید بنا شد چنانچه در خبر عیسی بن هشام از سالم از امام باقر علیه السّلام تصریح شده است که فرمود: چهار مسجد در کوفه بشادباش کشتن حسین علیه السّلام تجدید بنا شد مسجد الاشعث و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شیث بن ربعی.

****ترجمه جعفری: (نهی از خواندن نماز در پنج مسجد در کوفه)

صفوان بن یحیی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام از نماز خواندن در پنج مسجد کوفه نهی کرد: مسجد اشعث بن قیس کندی، مسجد جریر بن عبد اللّه بجلی و مسجد سماک بن محرمه و مسجد شبث بن ربعی و مسجد تیم.

می گوید: وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام به مسجد آنها نگاه می کرد می فرمود: این بقعه تیم است و معنایش این بود که آنان از امیر المؤمنین علیه السّلام کناره گیری کردند و از روی عداوت و بغض با او نماز نخواندند، خدای لعنتشان کند.

(اینها مساجدی بودند که مخالفان امیر المؤمنین در جهت ایجاد تفرقه بنا کرده بودند و پس از مدتی خراب شدند و پس از شهادت امام حسین علیه السّلام به شکرانه قتل او از سوی دشمنان اهل بیت تجدید بنا شدند.)

خمسه یجب علیهم التمام فی السفر

«77»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: خَمْسَةٌ يُتِمُّونَ فِي سَفَرٍ كَانُوا أَوْ فِي حَضَرٍ الْمُكَارِي وَ الْكَرِيُّ وَ الْأَشْتَقَانُ وَ هُوَ الْبَرِيدُ وَ الرَّاعِي وَ الْمَلَّاحُ لِأَنَّهُ عَمَلُهُمْ. (2).

*ترجمه کمره ای: (بر پنج تن واجب است در سفر نماز را تمام گزارند)

پنج کس همیشه نماز را تمام میخوانند چه در سفر باشند چه در حضر، چهار وادار. کرایه کش و چاپارچی و چوپان و کشتیبان چون که سفر کار آن ها است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بر پنج تن واجب است در سفر نماز را تمام گزارند)

امام صادق گفته:

«پنج تن پیوسته نماز را تمام گزارند چه در سفر باشند چه در حضر: چهارپادار یا به قول امروزه راننده، کرایه کش، چاپار، چوپان، کشتیران. زیرا کار ایشان همه مسافرت است».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کس بایستی نماز را در سفر تمام بخوانند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج کس بایستی نماز را تمام بخوانند در سفر باشند یا در شهر خودشان 1- آنکه چارپا کرایه میدهد.

2- کسی که خود را کرایه میدهد برای راه پیمائی.

3- نامه رسان و قاصد.

4- چوپان- 5- کشتیبان برای اینکه کار و پیشه اینان سفر است.

****ترجمه جعفری: (پنج کس باید نماز خود را در سفر هم تمام بخوانند)

محمد بن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج کس نماز خود را باید تمام بخوانند چه در سفر باشند و چه در حضر:

چارپادار و کرایه دهنده مرکب (که خودش نیز همراه آن می رود) و نامه رسان و چوپان و کشتیبان؛ چون کار آنها سفر است.

للرجل أن یری من المرأه التی لیست له بمحرم خمسه أشیاء

«78»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیْدٍ (3) عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا لِلرَّجُلِ أَنْ یَرَی مِنَ اَلْمَرْأَهِ إِذَا لَمْ یَکُنْ لَهَا بِمَحْرَمٍ قَالَ الْوَجْهَ وَ الْکَفَّیْنِ وَ الْقَدَمَیْنِ (4).

*ترجمه کمره ای: (رواست که مرد از زن نامحرم 5 موضع را ببیند)

یکی از اصحاب ما گوید از امام ششم پرسیدم که مرد کجای زن نامحرم را میتواند نگاه کند؟ فرمود صورت و دو کف و دو قدم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مرد می تواند پنج جای نامحرم را ببیند)

یکی از شیعه از امام صادق پرسید که مرد کجای زن نامحرم را می تواند بنگرد؟. گفت: چهره و دو کف دست و دو گام را».

***ترجمه فهری زنجانی: (مرد میتواند به پنج عضو زن نامحرم نگاه کند)

یکی از اصحاب ما گوید: بامام صادق علیه السّلام عرضکردم آنچه مرد میتواند از زن نامحرم به بیند چیست؟ جواب فرمود: صورت و دو دست و دو قدم.

****ترجمه جعفری: (مرد می تواند پنج عضو زن نامحرم را ببیند)

راوی گفت: به امام صادق علیه السّلام گفتم: مرد کدام یک از اعضای بدن زن نامحرم را می تواند ببیند؟ فرمود: صورت، دو کف دست و دو قدم.

تفتح أبواب السماء فی خمسه مواقیت

«79»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ یَحْیَی (5) عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدٍ .

1- لا یقال هذه المساجد قد أحدثت بعد أمیر المؤمنین فکیف یستقیم نهیه عن الصلاه فیها لانا نقول هذه المساجد بنیت قبل و درست و جددت بعد، کما فی خبر عبیس بن هشام عن سالم عن أبی جعفر علیه السّلام قال «جددت أربعه مساجد بالکوفه فرحا لقتل الحسین: مسجد الاشعث و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شبث بن ربعی» فتکون قدیمه موجوده فی عصره علیه السّلام.
2- تقدم نحوه فی باب الأربعه تحت رقم 122.
3- مروک بن عبید بن سالم ثقه صدوق. (صه).
4- الخبر یدلّ علی أن الوجه و الکفین و القدمین لیست فی المرأه من العوره.
5- الظاهر هو القاسم بن یحیی.

بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ عَلَیهِم السَّلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ فِیمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِی خَمْسَهِ مَوَاقِیتَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَیْثِ وَ عِنْدَ الزَّحْفِ وَ عِنْدَ الْأَذَانِ وَ عِنْدَ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ وَ مَعَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ (1).

*ترجمه کمره ای: (درهای آسمان در 5 وقت باز میشوند)

براستی امام یکم در ضمن آنچه باصحابش آموخت فرمود درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند، گاه آمدن باران، گاه یورش دلیران، گاه گفتن اذان، گاه خواندن قرآن، در آغاز ظهر و دمیدن سپیده صبح.

**ترجمه مدرس گیلانی: (درهای آسمان در پنج زمان گشوده می شود)

جناب علی به یاران خود گفته: «درهای آسمان در پنج وقت باز می گردد: هنگام باریدن آسمان، هنگام یورش دلاوران، هنگام بانک نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم».

***ترجمه فهری زنجانی: (درهای آسمان در پنج هنگام باز می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام ضمن تعلیماتی که بیارانش میداد فرمود درهای آسمان در پنج هنگام باز می شود هنگام آمدن باران و هنگام جهاد با دشمنان و هنگام گفتن اذان و موقع خواندن قرآن و اول ظهر و هنگام دمیدن سپیده بامدادان.

****ترجمه جعفری: (درهای آسمان در پنج وقت باز می شود)

ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که از جمله چیزهایی که امیر المؤمنین علیه السّلام به اصحاب خود یاد دارد، این بود که درهای آسمان در پنج وقت باز می شود: موقع باریدن باران و موقع جهاد با دشمن و موقع اذان و موقع تلاوت قرآن و با زوال آفتاب و موقع طلوع فجر. (زوال آفتاب و طلوع فجر از نظر عدد یک مورد حساب شده است).

«80»- حَدَّثَنَا الْقَاضِی مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ الْبَرَاءِ الْحَافِظَ الْبَغْدَادِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی سَیِّدِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله الْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَیْکَ وَ إِلَی عَمَّارٍ وَ إِلَی سَلْمَانَ وَ أَبِی ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ.

*ترجمه کمره ای: (بهشت مشتاق پنج کس است)

پیغمبر بعلی علیه السّلام فرمود بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهشت خواهان پنج تن است)

پیامبر به علی گفت: «بهشت خواهان تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهشت شوق دیدار پنج کس را دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بهشت شوق دیدار تو را دارد و شوق دیدار عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد را.

****ترجمه جعفری: (بهشت مشتاق پنج نفر است)

عبد اللَّه بن محمد بن علی می گوید: سرورم امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: بهشت به تو و عمار و سلمان و ابو ذر و مقداد مشتاق است.

خمس یطلقن علی کل حال

«81»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَمْسٌ یُطَلَّقْنَ عَلَی کُلِّ حَالٍ الْحَامِلُ وَ الَّتِی قَدْ یَئِسَتْ مِنَ الْمَحِیضِ وَ الَّتِی لَمْ یُدْخَلْ بِهَا وَ الْغَائِبُ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ الَّتِی لَمْ تَبْلُغِ الْمَحِیضَ.

*ترجمه کمره ای: (5 زن را در هر حال میتوان طلاق داد)

امام ششم فرمود پنج زنند که در هر حال می شود طلاق داد، زن آبستن، زن یائسه، زنی که شوهرش باو دخول نکرده زنی که شوهرش غایب است زن صغیره ای که هنوز بالغ نشده.

شرح: چون طلاق زن باید در طهری باشد که شوهرش در آن با او دخول نکرده و در این پنج قسم این شرط لازم نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زن را در پنج حال می توان طلاق داد)

امام صادق گفته: پنج زن اند که در هر حال می توان ایشان را طلاق داد: زن آبستن، زن یائس، زنی که شویش بدو دخول نکرده باشد، زنی که شویش غائب است، زن خردی که هنوز به حد بلوغ نرسیده».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج زن را در هر حال میتوان طلاق داد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج زن را در هر حال میتوان طلاق داد زن آبستن و زن یائسه و زنی که شوهرش با او هم بستر نشده باشد و زنی که شوهرش غایب است و زنی که بحد بلوغ نرسیده باشد.

****ترجمه جعفری: (پنج زن را در هر حال می توان طلاق داد)

حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج زن در هر حالی طلاق داده می شوند: زن حامله و زنی که از حیض قطع شده و زنی که به او دخول نشده و زنی که شوهرش غایب شده و زنی که به سنّ حیض نرسیده است.

علامات خروج القائم علیه السّلام خمس

«82»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنْ مَیْمُونٍ الْبَانِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: خَمْسٌ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ خُرُوجُ الْیَمَانِیِّ وَ السُّفْیَانِیِّ وَ الْمُنَادِی یُنَادِی مِنَ السَّمَاءِ وَ خَسْفُ الْبَیْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّکِیَّهِ..

*ترجمه کمره ای: (نشانه های ظهور حضرت قائم علیه السّلام 5 است)

امام ششم فرمود پیش از ظهور قائم پنج علامت است. خروج یمانی، خروج سفیانی، خروج منادی که از آسمان ندا میکند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (یک فرسخی شهر مدینه) قتل نفس زکیه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نشانه های پدیداری امام غائب پنج است)

امام صادق گفته: «نشانه های پیدا آمدن امام غائب پنج چیز است: بیرون آمدن یمانی، بیرون آمدن سفیانی، بیرون آمدن منادی از آسمان که ندا می کند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (نزدیکی مدینه است) کشته شدن پاکی».

***ترجمه فهری زنجانی: (خروج امام قائم پنج علامت دارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پنج حادثه پیش از ظهور امام قائم اتفاق می افتد 1 و 2- خروج یمانی و سفیانی 3- آواز دهنده ای از آسمان آواز دهد 4- فرورفتن زمین در بیداء (سرزمینی میان مکه و مدینه) 5- کشته شدن کسی که نفس زکیه اش گویند.

****ترجمه جعفری: (نشانه های ظهور قائم علیه السّلام پنج تاست)

میمون بان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پنج چیز پیش از قیام قائم اتفاق می افتد. خروج یمانی و خروج سفیانی و ندای آسمانی و فرو رفتن بیداء (محلی است در اطراف مدینه) و کشته شدن نفس زکیه.

1- کذا. و العدد لا یطابق المعدود.

«83»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَا مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ دَاوُدَ الْیَعْقُوبِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السّلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السّلام قَالَ: لَیْسَ بَیْنَ خَمْسٍ مِنَ النِّسَاءِ وَ بَیْنَ أَزْوَاجِهِنَّ مُلَاعَنَهٌ الْیَهُودِیَّهُ تَکُونُ تَحْتَ الْمُسْلِمِ وَ النَّصْرَانِیَّهُ وَ الْأَمَهُ تَکُونَانِ تَحْتَ الْحُرِّ (1) فَیَقْذِفُهُمَا وَ الْحُرَّهُ تَکُونُ تَحْتَ الْعَبْدِ فَیَقْذِفُهَا وَ الْمَجْلُودُ فِی الْفِرْیَهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً (2) وَ الْخَرْسَاءُ لَیْسَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ زَوْجِهَا لِعَانٌ إِنَّمَا اللِّعَانُ بِاللِّسَانِ.

*ترجمه کمره ای: (میان 5 زن و شوهرشان ملاعنه واقع نشود)

امام یکم فرمود میان پنج زن و شوهر ملاعنه نیست یکم زن یهودی که شوهرش مسلمانست دوم زن مسیحی با شوهر مسلمان سوم کنیزی که شوهرش آزاد است و آن زن را نسبت بزنا میدهد و زن آزادی که شوهرش بنده است که او را نسبت بزنا دهد چهارم شوهری که برای افتراء بزنا حد خورده زیرا خدای عز و جل میفرماید هرگز گواهی آن ها را نپذیرید پنجم زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نیست همانا لعان با زبانست.

شرح: موضوع لعان این است که شوهر اقامه دعوی میکند که زنش زنا داده یا آنکه از غیر آبستن است و چهار گواه ندارد در این صورت در محکمه شرع چهار بار سوگند میخورد که در دعوای خود راستگو است و بار پنجم بر خود لعنت میکند اگر دروغگو باشد و زن در دفاع از خود قسم میخورد که شوهرش دروغگو است و بار پنجم بر خود لعن میکند اگر راستگو باشد باین دفاع حد از او ساقط می شود و این زن و شوهر بر هم حرام ابدی میشوند. مضمون روایت این است که مرافعه لعان در این 5 مورد واقع نمیشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (میان پنج زن و شوهر ملاعنه واقع نشود)

امام علی بن ابی طالب گفته: میان پنج زن و شوهر ملاعنه نمی باشد: زن یهودی که شویش مسلمان باشد، زن مسیحی که شویش مسلمان باشد، کنیزی که شویش آزاد باشد و آن زن را نسبت به زنا داده و زن آزادی که شویش بنده باشد که او را نسبت به زنا داده، شوهری که برای افتراء به

زنا قسم خورده باشد. چون در قرآن گفته: هرگز گواهی ایشان را مپذیرید، زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نباشد و گنگ زبان ندارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (میان پنج طایفه از زنان و شوهرانشان حکم ملاعنه نیست)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: میان پنج طایفه از زنان و شوهرانشان حکم ملاعنه نیست.

1- زن یهودی که شوهرش مسلمان باشد.

2- زن مسیحی و کنیز که شوهرشان مسلمان و آزاد باشد و نسبت زنا بآنان بدهد.

3- زن آزادی که همسر برده ای باشد و برده زن خود را متهم بزنا کند.

4- مردیکه پیشتر برای متهم ساختن دیگری با تازیانه حد بر او جاری شده باشد که خدای عز و جل در باره اش میفرماید هرگز گواهی آنان را نپذیرد.

5- زن گنگ که میان او و شوهرش نیز لعان جاری نگردد و لعان فقط با زبان است.

(شرح)

موقعی که شوهری زن خود را متهم نمود و گواه بر دعوی خود نداشت در محکمه شرع مقرراتی اجرا می شود و زن و شوهر یک دیگر را به ترتیب خاصی که در آیات الهی مقرر است لعن میکند و سپس از یک دیگر جدا میشوند اجراء این مقررات را ملاعنه و لعان گویند.

و برای توضیح بیشتر بکتب فقهیه مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (میان پنج زن و شوهرانشان ملاعنه وجود ندارد)

سلیمان بن حفص از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: میان پنج زن و شوهرانشان ملاعنه وجود ندارد. زن یهودی که همسر مرد مسلمانی باشد، و زن نصرانی و کنیزی که شوهرش آزاد است و آن زن ها را به زنا نسبت دهند، و زن آزادی که همسرش برده است و او را به زنا نسبت می دهند، و مردی که به سبب

تهمت زدن به زنش شلاق خورده است. چون خداوند فرموده: «هرگز شهادت آن ها را نپذیرید» «1» و زن گنگ که میان او و شوهرش ملاعنه وجود ندارد چون ملاعنه با زبان است. (ملاعنه عبارت است از اینکه شوهری به زن خودش تهمت زنا بزند و شاهدی بر آن نداشته باشد، در این صورت باید چهار بار سوگند بخورد که راست می گوید و مرتبه پنجم بر خود لعنت کند اگر دروغگو باشد و زن نیز چنین کند، این کار را ملاعنه می گویند.)

الکلمات التی ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بهن فَأَتَمَّهُنَ خمس

«84»- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِیُّ الْعَبَّاسِیُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الْکُوفِیُّ الْفَزَارِیُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ الزَّیَّاتُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِیَادٍ الْأَزْدِیُّ عَنِ الْمُفَضَّلِ.

1- یعنی الحرّ المسلم.
2- فی قوله تعالی «الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً» النور: 5.
3- هو حمزه بن القاسم بن علیّ بن حمزه بن الحسن بن عبد اللّه بن العباس بن علی ابن أبی طالب علیه السّلام أبو یعلی ثقه جلیل القدر من أصحابنا کثیر الحدیث. کما فی جش و صه.
4- هو جعفر بن محمّد بن مالک بن عیسی بن سابور أبو عبد اللّه الکوفیّ مولی، کان ضعیفا فی الحدیث قال أحمد بن الحسین: کان یضع الحدیث وضعا و یروی عن المجاهیل و سمعنا من قال کان أیضا فاسد المذهب و الروایه و لا أدری کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقه أبو علیّ بن همام و شیخنا الجلیل الثقه أبو غالب الزراری رحمهما اللّه تعالی (جش) و عنه (صه) و قال ابن الغضائری: انه کان کذابا متروک الحدیث، و أمّا محمّد بن الحسین بن زید أبو جعفر الزیات فهو ثقه جلیل، عظیم القدر، کثیر الروایه، حسن التصانیف، مسکون الی روایته، و أمّا محمّد بن زیاد فهو ابن أبی عمیر.

بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السّلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ (1) مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ فَأَتَمَّهُنَ قَالَ يَعْنِي فَأَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ علیه السّلام اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ (2) قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ صَارَتِ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ علیهما السّلام وَ هُمَا جَمِيعاً وَلَدَا رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله وَ سِبْطَاهُ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ علیه السّلام إِنَّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَانَا نَبِيَّيْنِ مُرْسَلَيْنِ أَخَوَيْنِ فَجَعَلَ اللَّهُ النُّبُوَّةَ فِي صُلْبِ هَارُونَ دُونَ صُلْبِ مُوسَى وَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ لِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكِيمُ فِي أَفْعَالِهِ لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (3).

وَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَ وَجْهٌ آخَرُ وَ مَا ذَكَرْنَاهُ أَصْلُهُ وَ الِابْتِلَاءُ عَلَى ضَرْبَيْنِ أَحَدُهُمَا يَسْتَحِيلُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ الْآخَرُ جَائِزٌ فَأَمَّا مَا يَسْتَحِيلُ فَهُوَ أَنْ يَخْتَبِرَهُ لِيَعْلَمَ مَا تَكْشِفُ الْأَيَّامُ عَنْهُ وَ هَذَا مَا لَا يَصِحُّ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ وَ الضَّرْبُ الْآخَرُ مِنَ الِابْتِلَاءِ أَنْ يَبْتَلِيَهُ حَتَّى يَصْبِرَ فِيمَا يَبْتَلِيهِ بِهِ فَيَكُونَ مَا يُعْطِيهِ مِنَ الْعَطَاءِ عَلَى سَبِيلِ الِاسْتِحْقَاقِ وَ لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ النَّاظِرُ فَيَقْتَدِيَ بِهِ فَيُعْلَمُ مِنْ حِكْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَمْ يَكِلْ أَسْبَابَ الْإِمَامَةِ إِلَّا إِلَى الْكَافِي الْمُسْتَقِلِّ الَّذِي كَشَفَتِ الْأَيَّامُ عَنْهُ بِخَبَرِهِ فَأَمَّا الْكَلِمَاتُ فَمِنْهَا مَا ذَكَرْنَاهُ وَ مِنْهَا الْيَقِينُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ.

1- البقره: 124.
2- الزخرف: 27.
3- إلى هنا تمام الخبر و ما بعده من كلام الصدوق رحمه اللّه كما هو الظاهر من ألفاظه.

عَزَّ وَ جَلَ وَ كَذلِکَ نُرِی إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (1) وَ مِنْهَا الْمَعْرِفَهُ بِقِدَمِ بَارِيهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ تَنْزِيهِهِ عَنِ التَّشْبِيهِ حِينَ نَظَرَ إِلَى الْكَوْكَبِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ فَاسْتَدَلَّ بِأُفُولِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى حَدَثِهِ وَ بِحَدَثِهِ عَلَى مُحْدِثِهِ (2) ثُمَّ عِلْمُهُ عليه السّلام بِأَنَّ الْحُكْمَ بِالنُّجُومِ خَطَأٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ فَنَظَرَ نَظْرَهً فِي النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِيمٌ (3) وَ إِنَّمَا قَيَّدَهُ اللَّهُ سبحان [سُبْحَانَهُ] بِالنَّظْرَهِ الْوَاحِدَهِ لِأَنَّ النَّظْرَهَ الْوَاحِدَهَ لَا تُوجِبُ الْخَطَأَ إِلَّا بَعْدَ النَّظْرَهِ الثَّانِيَهِ بِدَلَالَهِ

قَوْلِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله لَمَّا قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام يَا عَلِيُّ أَوَّلُ النَّظْرَهِ لَکَ وَ الثَّانِيَهُ عَلَيْکَ لَا لَکَ.

وَ مِنْهَا الشَّجَاعَهُ وَ قَدْ كَشَفَتِ الْأَيَّامُ عَنْهُ بِدَلَالَهِ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ (4) بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (5) وَ مُقَاوَمَهُ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ أُلُوفاً مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَمَامُ الشَّجَاعَهِ ثُمَّ الْحِلْمُ مُضَمَّنٌ مَعْنَاهُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (6) ثُمَّ السَّخَاءُ وَ بَيَانُهُ فِی حَدِيثِ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ثُمَّ الْعُزْلَهُ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ الْعَشِيرَهِ مُضَمَّنٌ مَعْنَاهُ فِی قَوْلِهِ وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْآيَهَ (7) وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْكَرِ بَيَانُ ذَلِکَ .

1- الأنعام: 75.
2- كذا و لا يجيى ء مصدر حدث يحدث الا «حدوثا و حداثه» و الظاهر أنّه كان «على حدوثه و بحدوثه على محدثه» فصحف.
3- الصافّات: 88 و 89.
4- أكيدن أى لادبرن أو لاجتهدن فى كسر أصنامكم.
5- الأنبياء. 53 الى 59. و الجذاذ من الجذ و هو القطع.
6- هود: 77. و «أواه» أى كثير التآلف على الناس و منيب أى راجع إلى اللّه.
7- مريم: 49.

فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا (1) وَ دَفَعَ السَّیِّئَةَ بِالْحَسَنَهِ وَ ذَلِکَ لَمَّا قَالَ لَهُ أَبُوهُ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا فَقَالَ فِی جَوَابِ أَبِیهِ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا (2) وَ التَّوَکُّلُ بَیَانُ ذَلِکَ فِی قَوْلِهِ الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ (3) ثُمَّ الْحُکْمُ وَ الِانْتِمَاءُ إِلَی الصَّالِحِینَ فِی قَوْلِهِ رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (4) یَعْنِی بِالصَّالِحِینَ الَّذِینَ لَا یَحْکُمُونَ إِلَّا بِحُکْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا یَحْکُمُونَ بِالْآرَاءِ وَ الْمَقَایِیسِ حَتَّی یَشْهَدَ لَهُ مَنْ یَکُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْحُجَجِ بِالصِّدْقِ بَیَانُ ذَلِکَ فِی قَوْلِهِ وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ (5) أَرَادَ بِهِ هَذِهِ الْأُمَّهَ الْفَاضِلَهَ فَأَجَابَهُ اللَّهُ وَ جَعَلَ لَهُ وَ لِغَیْرِهِ مِنْ أَنْبِیَائِهِ لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا (6) وَ الْمِحْنَهُ فِی النَّفْسِ حِینَ جُعِلَ فِی الْمَنْجَنِیقِ وَ قُذِفَ بِهِ فِی النَّارِ ثُمَّ الْمِحْنَهُ فِی الْوَلَدِ حِینَ أُمِرَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ ثُمَّ الْمِحْنَهُ بِالْأَهْلِ حِینَ خَلَّصَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حُرْمَتَهُ مِنْ عَزَازَهِ الْقِبْطِیِّ الْمَذْکُورِ فِی هَذِهِ الْقِصَّهِ (7) ثُمَّ الصَّبْرُ عَلَی سُوءِ خُلُقِ سَارَهَ ثُمَّ اسْتِقْصَارُ النَّفْسِ فِی الطَّاعَهِ فِی قَوْلِهِ وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (8) ثُمَ 7.

1- مریم: 43 الی 46 «أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا» أی أوضح لک طریقا مستقیما.
2- مریم: 47 و 48. أرجمنک باللسان یعنی الشتم و الذم أو بالحجاره حتّی تموت «مَلِیًّا» أی زمانا طویلا. و «حَفِیًّا» أی بارا لطیفا.
3- الشعراء: 78 الی 82.
4- الشعراء: 83 و 84.
5- الشعراء: 83 و 84.
6- مریم: 51. عبر باللسان عما یوجد به.
7- فی المعانی «عراره» و القصه مذکوره فی روضه الکافی تحت رقم 560، و عزازه أو عراره اسم ذلک القبطی.
8- الشعراء: 87.

النَّزَاهَهُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (1) ثُمَّ الْجَمْعُ لِأَشْرَاطِ الْکَلِمَاتِ (2) فِی قَوْلِهِ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ (3) فَقَدْ جُمِعَ فِی قَوْلِهِ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ جَمِیعُ أَشْرَاطِ الطَّاعَاتِ کُلِّهَا حَتَّی لَا تَعْزُبَ عَنْهَا عَازِبَهٌ وَ لَا تَغِیبَ عَنْ مَعَانِیهَا غَائِبَهَ (4). ثُمَّ اسْتِجَابَهُ اللَّهِ دَعْوَتَهُ حِینَ قَالَ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی (5) وَ هَذِهِ آیَهٌ مُتَشَابِهَهٌ مَعْنَاهَا أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ الْکَیْفِیَّهِ وَ الْکَیْفِیَّهُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَتَی لَمْ یَعْلَمْهَا الْعَالِمُ لَمْ یَلْحَقْهُ عَیْبٌ وَ لَا عَرَضَ فِی تَوْحِیدِهِ نَقْصٌ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی هَذَا شَرْطُ عَامَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ مَتَی سُئِلَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ وَجَبَ أَنْ یَقُولَ بَلی کَمَا قَالَ إِبْرَاهِیمُ وَ لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِجَمِیعِ أَرْوَاحِ بَنِی آدَمَ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی (6) قَالَ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بَلَی مُحَمَّدٌ صلّی الله علیه و آله فَصَارَ بِسَبْقِهِ إِلَی بَلی سَیِّدَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ أَفْضَلَ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ فَمَنْ لَمْ یُجِبْ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ بِجَوَابِ إِبْرَاهِیمَ فَقَدْ رَغِبَ عَنْ مِلَّتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (7) ثُمَّ اصْطِفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِیَّاهُ فِی الدُّنْیَا ثُمَّ شَهَادَتُهُ لَهُ فِی الْعَاقِبَهِ أَنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ (8) وَ الصَّالِحُونَ هُمُ النَّبِیُّ وَ الْأَئِمَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ الْآخِذُونَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَهُ وَ نَهْیَهُ وَ الْمُلْتَمِسُونَ لِلصَّلَاحِ مِنْ عِنْدِهِ وَ الْمُجْتَنِبُونَ لِلرَّأْیِ وَ الْقِیَاسِ فِی دِینِهِ فِی قَوْلِهِ إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ (9) ثُمَّ اقْتِدَاءٌ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السّلام بِهِ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ وَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ5.

1- آل عمران: 67.
2- فی بعض النسخ «لاشتراط الکلمات».
3- الأنعام: 262.
4- أی لا یخفی عنه شی ء، و عزب أی بعد و غاب و خفی.
5- البقره: 262.
6- الأعراف: 171.
7- البقره: 129.
8- البقره: 129.
9- البقره: 125.

فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (1) وَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِیِّهِ صلّی الله علیه و آله ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (2) وَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ (3) وَ أَشْرَاطُ کَلِمَاتِ الْإِمَامِ (4) مَأْخُوذَهٌ مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَیْهِ الْأُمَّهُ مِنْ جِهَتِهِ مِنْ مَصَالِحِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ قَوْلُ إِبْرَاهِیمَ علیه السّلام وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی (5) مِنْ حَرْفُ تَبْعِیضٍ لِیُعْلَمَ أَنَّ مِنَ الذُّرِّیَّهِ مَنْ یَسْتَحِقُّ الْإِمَامَهَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا یَسْتَحِقُّ الْإِمَامَهَ هَذَا مِنْ جُمْلَهِ الْمُسْلِمِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ یَسْتَحِیلُ أَنْ یَدْعُوَ إِبْرَاهِیمُ بِالْإِمَامَهِ لِلْکَافِرِ أَوْ لِلْمُسْلِمِ الَّذِی لَیْسَ بِمَعْصُومٍ فَصَحَّ أَنَّ بَابَ التَّبْعِیضِ وَقَعَ عَلَی خَوَاصِّ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْخَوَاصُّ إِنَّمَا صَارُوا خَوَاصّاً بِالْبُعْدِ عَنِ الْکُفْرِ ثُمَّ مَنِ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ صَارَ مِنْ جُمْلَهِ الْخَوَاصِّ أَخَصَ (6) ثُمَّ الْمَعْصُومُ هُوَ الْخَاصُّ الْأَخَصُّ وَ لَوْ کَانَ لِلتَّخْصِیصِ صُورَهٌ أَرْبَی عَلَیْهِ (7) لَجَعَلَ ذَلِکَ مِنْ أَوْصَافِ الْإِمَامِ وَ قَدْ سَمَّی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِیسَی مِنْ ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَ کَانَ ابْنُ ابْنَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ لِمَا صَحَّ أَنَّ ابْنَ الْبِنْتِ ذُرِّیَّهٌ وَ دَعَا إِبْرَاهِیمُ لِذُرِّیَتِهِ بِالْإِمَامَهِ وَجَبَ عَلَی مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله الِاقْتِدَاءُ بِهِ فِی وَضْعِ الْإِمَامَهِ فِی الْمَعْصُومِینَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ بَعْدَ مَا أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ وَ حَکَمَ عَلَیْهِ بِقَوْلِهِ ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً الْآیَهَ (8) وَ لَوْ خَالَفَ ذَلِکَ لَکَانَ دَاخِلًا فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (9) جَلَّ نَبِیُّ اللَّهِ عَنْ ذَلِکَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا (10) وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام أَبُو ذُرِّیَّهِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله وَ وَضْعُ .

1- البقره: 126.
2- النحل: 124. و الحنیف المستقیم طریقته.
3- الحجّ: 77. «مِنْ قَبْلُ»/ 78 أی من قبل نزول القرآن.
4- فی بعض نسخ الکتاب و معانی الأخبار «اشتراط کلمات الامام».
5- البقره: 118.
6- فی بعض النسخ «الاخص».
7- أی أعلی مرتبه. و فی بعض النسخ «أدنی علیه».
8- النحل: 124. و الحنیف المستقیم طریقته.
9- البقره: 129.
10- آل عمران: 67.

الْإِمَامَةَ فِيهِ وَضْعُهَا فِی ذُرِّيَّتِهِ الْمَعْصُومِينَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ عَنَی بِهِ أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ لِمَرْءٍ قَدْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً أَوْ أَشْرَکَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ إِنْ أَسْلَمَ بَعْدَ ذَلِکَ وَ الظُّلْمُ وَضْعُ الشَّیْ ءِ فِی غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَ أَعْظَمُ الظُّلْمِ الشِّرْکُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (1) وَ كَذَلِکَ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ لِمَنْ قَدِ ارْتَکَبَ مِنَ الْمَحَارِمِ شَيْئاً صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً وَ إِنْ تَابَ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِکَ وَ كَذَلِکَ لَا يُقِيمُ الْحَدَّ مَنْ فِی جَنْبِهِ حَدٌّ فَإِذَا لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَا تُعْلَمُ عِصْمَتُهُ إِلَّا بِنَصِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ عَلَی لِسَانِ نَبِيِّهِ صلّی الله عليه و آله لِأَنَّ الْعِصْمَةَ لَيْسَتْ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَةِ فَتَرَی كَالسَّوَادِ وَ الْبَيَاضِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ وَ هِیَ مَغِيبَهٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِتَعْرِيفِ عَلَّامِ الْغُيُوبِ عَزَّ وَ جَلَ

*ترجمه کمره ای: (کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن ها امتحان کرد و خوب امتحان داد 5 است)

مفضل بن عمر گوید از امام ششم پرسیدم که خدا در (سوره بقره آیه 124) میفرماید و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟ فرمود همان کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه اش را پذیرفت و آنها این است که عرض کرد پروردگارا از تو درخواست میکنم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیر خدا توبه او را پذیرفت زیرا خدا توبه پذیر و مهربانست عرض کردم یا رسول اللّه مقصود خدا از این که گفته آنها را اتمام کرد چیست؟ فرمود مقصود این است که امامان را تا حضرت قائم عجل اللّه فرجه بعدد دوازده تکمیل کرد که نه تن آنها فرزندان حسین علیه السّلام بودند.

مفضل گوید عرض کردم یا ابن رسول اللّه مرا از تفسیر گفته خدا آن را کلمه پایدار در نسل خود قرار داد (آیه 28 سوره زخرف و پیش از آن از گفتار حضرت ابراهیم نقل میکند که گفت من از بت های بت پرستان بی زارم و لی همان خدائی را میپرستم که مرا آفریده و مرا راهنمائی میکند) آگاه کن فرمود مقصود از آن امامت است که آن را در نژاد امام حسین قرار داد تا روز قیامت گوید عرض کردم یا ابن رسول اللّه چگونه امامت بهره فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن برکنار شدند با اینکه هر دو فرزند رسول خدا و پسران فاطمه زهرا بودند و هر دو نوه پیغمبر و آقای جوانان بهشت بودند؟ فرمود حضرت موسی و هرون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند، خدا پیغمبری را در نژاد هرون قرار داد نه نژاد موسی کسی نمیتواند بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت

از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا این کار را کرد امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در نژاد حسین نهاد نه نژاد حسن زیرا خدا در کارهایش مراعات حکمت را میکند و از کارهای خود بازپرسی نمیشود مردم در کارهاشان باز پرسی میشوند و در تفسیر آیه امتحان ابراهیم با کلمات وجه دیگری هم گفته شده و آنچه ما ذکر کردیم حقیقت مطلب است، امتحان بر دو وجه است یکی نسبت بخدا روانیست و یکی رواست آنکه روا نیست این است که خدا چیزی را آزمایش کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند بفهمد و از تجربه علمی دریابد این در باره خدا محال است زیرا خدا دانای بر همه امور پنهانست و آنکه بر خدا رواست این است که بنده ای را امتحان کند تا بنده در آن گرفتاری صبر نماید و مستحق مقامی گردد و دیگران آن را بنگرند و از او پیروی کنند و بدانند خداوند از حکمت خود امامت ندهد مگر بشخصی که با کفایت و مستقل باشد و آینده لیاقت او را کشف کند.

این یک تفسیری بود برای کلمات که گفتیم یک تفسیر دیگرش یقین است و آن گفتار خدای عز و جل است که (در سوره انعام آیه 75) میفرماید و همچنین نمودیم بابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را تا از صاحبان یقین باشد و یکی دیگر شناسائی آفریدگار است بازلیت و یگانگی و مبرا دانستن او از شباهت بممکنات چنانچه ابراهیم بستارگان و آفتاب نگاه کرد و از غروب آنها پی برد که حادثند و از حدوث آنها فهمید که آفریننده ای دارند، سپس خدا باو آموخت که احکام ستاره شناسان نادرست است چنانچه در (سوره الصافات آیه 87) میفرماید یک نگاه بستارگان کرد و گفت من بیمارم خدا یک نگاه او را بیان کرد زیرا نظر نخستین نادرستی و گناه محسوب نمیشود نادرستی و خطا از نظر دو باره است بدلیل آنکه پیغمبر بامیر المؤمنین فرمود یا علی نظر نخستین از آن تو است و دومی بر ضرر تو است یکی دیگر از آنها شجاعت است که سرگذشت بتها آن را کشف کرد بدلیل گفته خدا (در سوره انبیاء آیه 54) چون ابراهیم بپدرش و خویشانش گفت این مجسمه ها چیستند که شما آنها را میپرستید؟ گفتند برای آنکه دیدیم پدران ما آنها را میپرستیدند گفت شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید، گفتند از روی حقیقت پیش ما آمده ای و این سخنان را میگوئی یا شوخی میکنی؟ گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمان ها و زمین است آنست که آنها را آفریده و من پیش شما بر این مطلب یکی از گواهانم بخدا چون برگشتید تدبیری بر ضد بتهای شما خواهم کرد؛ سپس همه آن بتان را شکست و تیکه تیکه کرد مگر بت بزرگ آنان را شاید باو برگردند، ایستادگی یک تن در برابر هزارها دشمن خدا منتهای

شجاعت است، پس حلمی که خدا بابراهیم داد که در ضمن گفته اوست (در سوره هود آیه 77) براستی ابراهیم حلیم و خدا ترس و بازگشت کننده است سپس سخاوت است و بیان آن سرگذشت مهمانان گرامی ابراهیم است (در سوره الذاریات آیه 24 است).

سپس کناره گیریش از خاندان و خویشان است که شرح آن (در سوره مریم آیه 48 است) که میفرماید من از شما و آنچه جز خدا میپرستید کناره میکنم تا آخر آیه و دیگر امر بمعروف و نهی از منکر و بیان آن در آیات 42-45 سوره مریم است) ای پدر جان چرا چیزی که نمیشنود و نمی بینند و نفعی ندارد میپرستی؟ پدر جانم بمن علمی داده اند بتو نداده اند مرا پیروی کن تا تو را براه راست هدایت کنم ای پدر جان شیطان را نپرست زیرا شیطان گناه خدا را ورزد، ای پدر جانم میترسم عذاب خدای بخشاینده بتو رسد و با شیطان دوست باشی. و دیگر دفاع از بدی است باحسان و نیکی برای آنکه چون پدرش باو گفت آیا از خدایان من رو گردانی ای ابراهیم هر آینه من تو را سنگسار میکنم کاملا از نزد من دور شو در جواب پدرش گفت من باین زودی از پروردگار خودم برای تو آمرزش و در گذشت می خواهم زیرا که او بمن مهربانست، دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدای عز و جل است (در سوره شعراء آیه 78- 82) آن خدائی که مرا آفریده و هدایت کرده و آنکه مرا اطعام میکند و سیراب مینماید و چون بیمار شوم شفا میدهد، آنکه مرا میمیراند و سپس زنده میکند، آنکه توقع دارم روز جزا خطای مرا ببخشد، سپس منصب حکومت و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنانچه (در سوره شعراء آیه 83) فرموده: پروردگارا بمن منصب حکومت بده و مرا به نیکان ملحق کن، مقصودش از نیکان کسانیند که جز بفرموده خدا حکم نکنند و برأی و قیاس عمل ننمایند، این درخواست بمنظور این بود که حجتهای الهی که بعد از او بیایند؛ براستی و درستی او گواهی دهند بیانش در گفته او است (آیه 84) خدایا در آیندگان براست گفتاری مرا وانمود کن مقصودش این امت با فضیلت بود خدا درخواستش را پذیرفت و برای او و پیغمبران دیگر نماینده و زبان راستگوئی در امت آخر الزمان قرار داد و آن علی بن ابی طالب علیه السّلام است و این همان گفته خداست که (در سوره مریم 52) فرماید ما علی را برای آنان زبان راستگو قرار دادیم و دیگر امتحان جانی است که او را در منجنیق گزاردند و بآتش انداختند، دیگر امتحان در فرزند است که مأمور شد سر پسرش اسماعیل را ببرد، دیگر امتحان در خانواده است که خدا زنش را از دست عزازه قبطی که در سرگذشت گرفتاری او نامبرده شده رها کرد دیگر صبر بر بد اخلاقی ساره است دیگر کم شمردن طاعت خویش است در گفته خود (آیه 87 سوره شعراء) مرا در روز قیامت رسوا

مکن، دیگر پاکی از عقائد و کلمات شرک آور است چنانچه خدا در سوره آل عمران آیه 67) فرماید:

ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی مرد درست مسلمانی بود و از مشرکان نبود، دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود (در سوره انعام آیه 161 و 162) نماز من، عبادت من، زندگی من، مردن من برای خدا پرورنده جهانیانست، شریک ندارد، بدین مأمورم و نخست مسلمانم، در گفته خود زندگی و مردن همه شرائط و اقسام طاعتها را جمع کرده هیچ ذره ای از آن کنار نیست و هیچ دقیقه ای از او پنهان نیست دیگر آنکه خدا دعای او را در وقتی که گفت بمن بنما چگونه مرده ها را زنده میکنی مستجاب کرد، این آیه دو پهلو است مقصود حضرت ابراهیم پرسش از فهم کیفیت و چگونه زنده شدن مرد است و کیفیت آن کار خدا است اگر دانشمند آن را نداند ننگی ندارد و بیگانه پرستی او نقصی نمیرسد خدا باو فرمود ایمان نداری؟ عرضکرد چرا این جواب مثبت در برابر پرسش خدا از هر کس لازم است چه عقیده داشته باشد چه نداشته باشد باید بگوید بلی چنان که ابراهیم گفت وقتی هم که خدا بارواح بنی آدم خطاب کرد که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی، فرمود اول کسی که بلی گفت محمد صلّی الله علیه و آله بود برای آنکه بگفتن بلی سبقت جست سید اولین و آخرین و افضل پیغمبران و مرسلین گردید، هر کس در جواب این پرسش پاسخ ابراهیم را نگوید از ملت ابراهیم روگردانست و خدا (در سوره بقره آیه 130) فرموده کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که بیخرد باشد، دیگر آنکه خدا او را در دنیا برگزید دیگر آنکه برای او گواهی داد که سرانجام از نیکان و شایستگانست (در آخر همین آیه) که فرمود او را در دنیا برگزیدیم و براستی او در آخرت از نیکانست و نیکان همان پیغمبر و امامانند که امر و نهی خدای عز و جل را دریافت کرده اند و از درگاه حضرت او درخواست صلاح میکنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز میکنند چون خدا بابراهیم فرمود تسلیم باش عرض کرد در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم، دیگر آنکه همه پیغمبران پس از وی از او پیروی کردند چنانچه خدا (در سوره بقره آیه 132) فرماید ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را بدان سفارش کردند، ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده، مبادا نامسلمان بمیرید، خدا (در سوره نحل آیه 122) فرمود سپس بتو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی کن که یگانه پرست و راست بود و از مشرکان نبود و (در سوره حج آیه 78) فرموده ملت پدرتان ابراهیم است اوست که پیش از این شما را مسلمان نامیده، شرائط امامت از حوائج امت راجع بمصالح دنیا و آخرت دریافت شده و حضرت ابراهیم هم فرمود خدایا مرا امام قرار بده و از نژاد من هم امام

قرار بده مقصودش این بود که تبعیض شود زیرا پاره ای از فرزندانش شایسته بودند و پاره ای نبودند فقط مسلمان بودند در جزء آنها کافر هم بود و محال بود که حضرت ابراهیم برای کافر و مسلمان گنه کار غیر معصوم درخواست پیشوائی و امامت کند پس باید گفت از میان همه نژادش مؤمنان را در نظر گرفته و خصوصیت آنها اینست که از کفر کناره کردند و از میان مؤمنین هم خصوص عادلان را در نظر داشته که از گناهان بزرگ میپرهیزند و خواص محسوبند، سپس از میان آنها معصوم را در نظر گرفته که هرگز قصد گناه نمیکند و اینها اخص از خواصند و اگر خصوصیت بیشتری هم فرض میشد آن هم در امام شرط بود.

خدا حضرت عیسی را از ذریه و نژاد ابراهیم شمرده با آنکه پسر دختر او بوده، چون خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم هم برای ذریه خود درخواست امامت کرده بر پیغمبر هم لازم بود که مطابق روش حضرت ابراهیم امامت را در ذریه معصوم خود قرار دهد و از او پیروی کند چون که خدا باو دستور داد از ملت حنیف ابراهیم پیروی کن و اگر مخالفت میکرد در زمره کسانی بود که از ملت ابراهیم رو گردانیده اند و مشمول گفته خدای عز و جل میشد کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که خود را سفیه شمرد، خدا از این کار غدقن کرده و پیغمبر را برتر از آن شمرده است و (در سوره آل عمران آیه 68) فرموده وابسته ترین مردم بابراهیم هم آنانند که از او پیروی کرده اند و این پیغمبر است و کسانی که گرویدند و امیر مؤمنان پدر ذریه و نژاد پیغمبر بود که امامت را در او و در فرزندان او نهاد، خدا (در سوره بقره آیه 114) فرمود عهد خلافت از طرف من بظالمان نمیرسد مقصودش این است که هر کسی بتی و معبود باطلی را پرستیده یا یک چشم بهمزدن مشرک بخدا بوده شایسته امامت نیست اگر چه بعد از آن هم مسلمان شود، ظلم آنست که چیزی را در غیر جای خودش قرار دهی بزرگترین ظلم شرک است خدا فرموده شرک ظلم بزرگی است و همچنان کسی که مرتکب حرامی شود چه کوچک باشد چه بزرگ شایستگی و لیاقت امامت را ندارد و اگر چه بعد از آن هم توبه کند، کسی که خود حد به گردن دارد نمیتواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف امام حد زدنست بنا بر این باید معصوم باشد و عصمت او جز بنص خدا از زبان پیغمبرش معلوم نمیشود زیرا عصمت وصفی نیست مانند سیاهی و سفیدی که در ظاهر بدن دیده شود بلکه از صفات باطنی و پنهانی آنان است که شناخته نشود جز بتعریف خدای دانای باسرار غیب.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کلماتی که خدا ابراهیم را با آنها آزمایش کرد)

مفضل پور عمر گفته: از امام صادق پرسیدم که خدا در سوره بقره آیه (124) گفته: «و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟. گفت: کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه وی را پذیرفت. آدم خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند داد تا توبه اش را قبول کند و کرد. گفتم: مقصود خدای از آنکه گفته: آنها را تمام کرد چه بود؟. گفت: آن است که پیشوایان را تا دوازدهم به عدد دوازده تکمیل کرد که نه تن از ایشان از فرزندان حسین اند.

گفتم: مرا از تفسیر آیه قرآن که گفته: خدا آن را کلمه پایدار در دودمان خود گردانید چنان که گفته:

«من از بتهای بت پرستان بی زارم. همان خدای را می پرستم که مرا آفریده و مرا راهنمایی می کند.» آگاه ساز. گفت: مقصود از آن پیشوایان اند که آن را در نژاد حسین بن علی قرار داد تا در قیامت. گفتم:

چگونه پیشوایی روزی فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن بر کنار شدند؟. در حالی که هر دو فرزندان پیامبراند. و پسران فاطمه بودند. و هر دو نواسه پیامبر و سرور جوانان بهشت بودند؟.

گفت موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و برادر بودند. خدا پیامبری را در دودمان هارون نهاد نه دودمان موسی. نمی توان گفت: چرا خدا این کار را کرد؟. پیشوایی نیز خلافت از سوی خداست، بسته بخواست اوست. کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در فرزندان حسین نهاد نه فرزندان حسن. خدا در کارهای خود مراعات حکمت کرده. مردمان نباید در کارهای او باز پرسی کنند.

در تفسیر آیه آزمایش ابراهیم با کلمات وجه دیگری نیز گفته شده آنچه ما یاد کردیم حقیقت مطلب است.

امتحان دو گونه است. یکی نسبت به خدا روا نباشد و یکی روا باشد. آنچه روا نباشد: این است که خدا چیزی را آزمایش می کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند دریابد و از آزمایش دانشی دریابد. این گونه آزمایش در باره خدا درست نیست. چون خدا عین داناییست و بر همه کارهای نهان آگاه است. و آنچه بر خدا رواست، آن ست که بنده ای را آزمایش کند تا بنده در آن گرفتاری شکیبایی کند و شایسته پایه ای گردد و دیگران آن را ببینند و از وی پیروی کنند و بدانند خدای جهت بزرگی و پیشوایی بهر کسی ندهد مگر از روی دانش.

تفسیر دیگری برای کلمات که گفتیم تفسیر به یقین است و آن گفتار خدای ست که گفته: و نیز به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را بنمودیم، تا از خداوندان یقین باشد. و یکی دیگر شناسایی آفریدگار است به ازلی بودن و یگانگی و دور دانستن وی از مانندی به ممکنات، چنان که ابراهیم به ستارگان و آفتاب نگریست و از فرو شدن آنها دریافت که حادث اند و از حدوث آنها دانست که آفریدگاری دارند.

آنگاه خدا به وی فهماند که احکام ستاره شناسان درست نیست چنان که در قرآن گفته: نگاهی به ستاره ها کرد و گفت:

من بیمار هستم؛ خدا یک نگاه وی را بیان کرد. چون نظر اولین به چیزی گناه به شمار نیاید. لغزش و نادرستی از نظر دومین است به دلیل آنکه پیامبر به علی گفت: ای علی نظر نخستین از آن توست و دومین به زیان تو.

یکی دیگر از آنها دلاوریست که سرگذشت بتها آن را آشکار کرد به دلیل گفته خدا که گفته:

چون ابراهیم به پدر خود و خویشان خود گفت: این پیکره ها چیست که شما آنها را می پرستید؟

گفتند: چون دیدیم پدران ما آنها را می پرستیدند. گفت: شما و پدران شما در گمراهی بسر می بردید.

گفتند: از روی درستی نزد ما آمده یی و این سخنان را می گویی یا مزاح می کنی؟. گفت: بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها و زمین است، و اوست که آنها را آفریده و من نزد شما به این مطلب یکی از گواهان هستم. به خدا سوگند هر گاه باز گشتید اندیشه یی بر بتهای شما خواهم کرد. سپس همه آنها را بشکست و پاره پاره کرد مگر کلان بت را که شاید بدان باز گردند. البته ایستادگی تنی در مقابل هزاران دشمن خدا کمال دلاوریست. خدا در قرآن گفته: ابراهیم انسانی بردبار و خدا ترس و بازگشت کننده به خدا بود.

سپس جوانمردی ست و بیان سرگذشت مهمانان ابراهیم است. بعدا کناره گیری وی از خاندان و خویشان خود است. چنان که در قرآن گفته: من از شما و آنچه جز خدا می پرستید کناره می کنم تا آخر آیه. و دیگر دستور به نیکی و بازداشت از بدیست. چنان که در قرآن گفته: ای پدر چرا چیزی که

نمی شنود و نمی بیند و سودی ندارد آن را می پرستی؟. ای پدر مرا دانشی داده اند که به تو نداده اند، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمایی کنم. ای پدر دیو را مپرست. چون که دیو گناه کار درگاه خداست. ای پدر می ترسم شکنجه خدای به تو رسد و با دیو یار باشی.

دیگر دفاع از بدیست به نیکی برای آنکه چون پدرش به وی گفت: آیا از خدایان من رو گردان هستی، ای ابراهیم، من ترا سنگسار می کنم. دور شو از نزد من. در پاسخ پدر خود گفت: من به این زودی از پروردگار خود برای تو آمرزش می خواهم، چون که او به من مهربانست. دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدا در قرآن آمده: آن خدایی که مرا آفریده و رهنمایی کرده و آنکه مرا می خوراند و سیراب می کند و هر گاه بیمار گردم تندرستی می دهد، آنکه مرا می میراند سپس زنده می گرداند، آنکه امیدوار هستم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد، بعدا منصب فرمانروایی و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنان که در قرآن گفته: پروردگارا به من مقام فرمانروایی ده و مرا به نیکان پیوسته گردان.

مقصود وی از نیکان آنان اند که جز به فرمان خدا داوری نکنند و به رأی و قیاس کار ننمایند. این درخواست برای آن بود که دلیل های خدایی که پس از وی می آیند. به راستی و درستی او گواهی دهند.

چنان که در قرآن گفته: خدایا در آیندگان مرا به راست گفتاری نشان ده. مقصود وی آن است که این امت با فضیلت بود خدا در خواستش را پذیرفت و برای او و پیامبران دیگر نماینده و زبان راستگویی در امت آخر زمان قرار داد و آن علی پور ابی طالب است و این همان است که در قرآن گفته: و ما برای آنان زبان راستگویی قرار دادیم.

دیگر امتحان جایی ست که وی را در منجنیق گذاردند و به آتش افکندند. دیگر آزمایش در فرزند است که دستور داده شده که فرزند خود اسماعیل را قربانی کند. دیگر آزمایش در خانواده است که خدا همسر وی را از دست عزازه قبطی که در سرگذشت گرفتاری او نام برده اند رها ساخت. دیگر شکیبایی بر بد خویی ساره است. دیگر اندک شمردن بندگی خود است. چنان که در قرآن گفته: مرا در قیامت رسوا مگردان. دیگر پاکی از عقیده ها و گفته های انباز آور است چنان که در قرآن گفته: ابراهیم نه جهود بود و نه ترسا بلکه مرد درست مسلمانی بود و از انباز گیران نبود. دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود چنان که در قرآن گفته: نماز من، بندگی من، زندگی من، مردن من برای خدا آفریدگار جهانیانست. او را

انبازی نیست و بدین فرمان داده شده ام و نخستین مسلمان من هستم. ابراهیم در گفته خود زندگانی، مرگ، بندگیها را فراهم کرده هیچ ذره یی از آن کنار ننهاده و هیچ نکته یی از او نهفته نیست.

دیگر آنکه خدا در خواست وی را هنگامی که گفت به من بنما چگونه مردگان را زنده می گردانی؟

برآورده کرد. این آیه متشابه است. مقصود ابراهیم پرسش از دریافت چگونگی زنده شدن مرده است و چگونگی آن کار خدایی ست. هر گاه دانایی آن را نداند ننگی نیست و به یگانه پرستی او نقصی نمی رساند خدا گفت: ای ابراهیم تو ایمان نداری؟ گفت: دارم. این پاسخ مثبت در مقابل پرسش خدا از هر کس لازم است. چه معتقد باشد چه معتقد نباشد باید «بلی» گوید. چنان که ابراهیم گفت. هنگامی که خدا به ارواح آدمیان گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی. گفت نخستین کسی که «بلی» گفت از نژاد آدم محمد بود. چون به گفتن «بلی» بر دیگران پیشی گرفت از این روی سرور اولین و آخرین گردید و افضل پیامبران و فرستادگان شد. هر که در جواب این سؤال جواب ابراهیم را نگوید از پیروان ابراهیم روی گردانست. در قرآن گفته: کیست که از ملت ابراهیم روی گرداند مگر آنکه سبک مغز باشد؟ دیگر آنکه خدا وی را در جهان بر کشید، دیگر آنکه برای وی گواهی داد که سر انجام از نیکوان و شایستگان خواهد بود. چنان که در قرآن گفته: او را در جهان برگزیدیم و او در جاویدان از نیکوان است و نیکوان در این آیت پیامبر و پیشوایانند که امر و نهی خدای را دانسته اند و از خدا درخواست اصلاح مردمان می کنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز می کنند.

خدا به ابراهیم گفت: تسلیم کارهای من باش، گفت: من تسلیم پروردگار جهانیان هستم. دیگر آنکه همه پیامبران پس از وی از او پیروی کردند چنان که خدا گفته: ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به آن سفارش کردند. ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده. مبادا بی دین از جهان بروید.

در قرآن گفته: سپس به تو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی فرما که یگانه پرستی و راستی ست و از انبازگیرندگان نبود. در قرآن گفته: ملت پدر شما ابراهیم است. اوست که قبل از این شما را مسلمان نامیده. شرطهای پیشوایی، از نیازهای مردم راجع به مصالح جهان و جاویدان گرفته شده.

ابراهیم نیز گفته: خدایا مرا پیشوا بگردان و از دودمان خود نیز پیشوا ساز. مقصود وی این بود که تبعیض شود. چون برخی از فرزندان وی لائق بودند و برخی نالایق. ابراهیم برای کافر و مسلمان گناهکار غیر معصوم درخواست پیشوایی کند. باید گفت: از میان همه دودمان خود گروندگان را در نظر گرفت و شرط آنان این بود که از کفر کناره گیرند و از میان گروندگان نیز خصوص دادگران را در نظر داشت که از گناه های بزرگ می پرهیزند و از خاصان به شمار می رفتند. آنگاه از میان ایشان بی گناه را در نظر گرفت که هرگز قصد گناه نکند و ایشان بالاتر خاصان اند. هر گاه خصوصیات بیشتری نیز فرض می شده آنها نیز در پیشوا شرط می بود.

خدا عیسی را از دودمان ابراهیم گفته. در صورتی وی پسر دختری او بود. هر گاه خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم نیز برای ذریه خود درخواست پیشوایی کرده. ناگزیر بر پیامبر نیز لازم بود که به روش ابراهیم پیشوایی را در ذریه بی گناه خویش بگرداند و از وی متابعت کند. چون خدا به وی دستور داد از ملت حنیف پیروی کند. هر گاه مخالفت می کرد در دسته کسانی بود که از ملت ابراهیم سر پیچی کرده. از آن کسانی بود که از ملت ابراهیم روی گردانیده و خویشتن را سفیه شمرده. خدا از این کار منع کرده و پیامبر را برتر از آن شمرده چنان که در قرآن گفته: وابسته ترین مردمان به ابراهیم کسانی هستند که از او متابعت کرده اند. این گروندگان به عبارت دیگر متابعان همان پیامبر اسلام و علی و دودمان پیامبر از فرزندان فاطمه اند که پیشوایی در ایشان نهاده شده در قرآن گفته:

عهد خلافت از سوی من به ستمکاران نمی رسد. مقصودش آن ست که هر که معبود باطلی را پرستیده او مشرک به خدا بوده شایسته پیشوایی نیست اگر چه بعدا مسلمان شده باشد.

ستم آن ست که چیزی را در جای خود ننهند بزرگترین ظلم شرک به خداست. خدا شرک را ستم بزرگی گفته. آنکه خود حد به گردن دارد نمی تواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف پیشوا حد جاری کردن است. بنا بر این پیشوا باید بی گناه باشد و بی گناهی او جز به نص خدا به واسطه پیامبر از راه دیگری اثبات نمی شود. چون که بی گناهی مانند الوان و اشکال نیست که دیده شود بلکه صفتهای درونی ست که تنها خدا می داند.

***ترجمه فهری زنجانی: (کلماتی که خداوند ابراهیم را با آنها آزمود و ابراهیم آنها را بپایان رسانید پنج کلمه بود)

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که خدای عز و جل در آیه شریفه میفرماید:

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود آن کلمات کدامند؟ فرمود: همان کلماتی است که آدم آنها را از پروردگارش دریافت نمود و توبه اش پذیرفته شد و آن اینکه عرضکرد پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه ام را به پذیری و خداوند نیز توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر و مهربان است، عرضکردم یا ابن رسول اللّه مقصود خداوند از اینکه میفرماید ابراهیم کلمات را به پایان رسانید چیست؟ فرمود یعنی تا حضرت قائم تا پایان دوازده امام که نه نفرشان از فرزندان حسین اند خدا را قسم داد مفضل گوید: عرضکردم اش یا ابن رسول اللّه مرا از معنای فرمایش خدای عز و جل آگاه فرما که می فرماید (خداوند آن را در فرزندان ابراهیم کلمه ای پایدار مقرر فرمود).

فرمود مقصود امام است که خداوند آن را در فرزندان حسین تا روز قیامت مقرر فرمود:

مفضل گوید عرضکردم اش یا ابن رسول اللَّه چگونه امامت در فرزندان حسین مقرر شد نه فرزندان حسن با اینکه هر دو فرزندان رسول خدایند و نواده گان پیغمبر و سرور جوانان بهشتی؟ فرمود: همانا موسی و هارون هر دو پیغمبر فرستاده شده از جانب خدا بودند و هر دو برادر یک دیگر ولی خداوند نبوت را در نژاد هرون قرار داد و نه نژاد موسی و کسی را نرسد که بگوید چرا خداوند این چنین کرد امامت نیز منصب جانشینی از جانب خدا است کسی را نرسد که بگوید چرا خداوند آن را در نژاد حسین قرار داد نه نژاد حسن زیرا خداوند تنها خود به حکومت کارهای خویش واقف است و مسئولیتی در کارهایش ندارد بلکه مردم مسئول کردارشان هستند و برای آیه شریفه وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَ (که ترجمه اش گذشت) معنای دیگری هم هست ولی مطلب اساسی همان است که ما ذکر کردیم.

و آزمایش بر دو نوع است که یکی نسبت بخدا محال است و دیگری روا است اما آنچه که محال است این است که آزمایش کند تا بفهمد که گردش روزگار چگونه پرده از روی کار شخص مورد آزمایش بر میدارد این گونه آزمایش صحیح نیست زیرا خدای عز و جل بهمه امور پنهانی کاملا آگاه است و نوع دیگر از آزمایش این است که آزمایش میکند تا شخص در

مورد آزمایش شکیبا باشد و پاداشی را که خداوند عطا می فرماید از راه استحقاق باشد و دیگری که او را بنگرد در صبر و شکیبائی از او پیروی کند و معلوم گردد که خداوند از روی حکمت و مصلحت اسباب امامت را واگذار نکند مگر بکسی که با کفایت و با شخصیت باشد و پرونده سیاهی در زندگی نداشته باشد.

این بود معنای آزمایش و اما معنای کلمات یکی همان معنائی بود که گفتیم:

و یکی از معانی آن یقین است و اشاره است بآیه شریفه که فرماید این چنین ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم وانمودیم تا از صاحبان یقین گردد و یکی از معانی آن شناسائی بازلیت حضرت باری تعالی و یگانگی او است و دور ساختن ساحت مقدسش از اینکه مانند ممکنات باشد.

هنگامی که ابراهیم بستاره و ماه و خورشید خیره شد و از ناپدید شدن هر یک از آنان استدلال کرد که حادثند و از حدوث آنها متوجه شد که آفریننده ای دارند سپس ابراهیم متوجه شد که بمبنای ستاره شناسی حکم کردن خطا است آنجا که خدا فرماید: نگاهی به ستارگان کرد و گفت من بیمارم و اینکه خداوند نگاه ابراهیم را بیک بار مقید فرموده است از این جهت است که یک بار نگاه موجب گناه و خطا نیست بلکه نگاه دوم است که گناه شمرده شود بدلیل آنکه پیغمبر بامیر المؤمنین فرمود یا علی نگاه اول بسود تو است ولی نگاه دوم بزیان تو است (و چون ابراهیم یک بار نگاه کرده است استفاده می شود که نگاه کردن به ستارگان را بعنوان استدلال جایز نمیدانسته و اعتقادی به ستاره شناسی نداشته است).

و یکی از معانی آن شفاعت است که گذشت روزگار پرده از روی آن برداشت بدلیل فرموده خدای عز و جل که فرماید چون ابراهیم به پدرش و خویشانش گفت این پیکره ها چیست که شما شب و روز در پیشگاه آنها پرستش دارید؟ گفتند ما پدران خود را نیز این چنین یافتیم که همین بت ها را می پرستیدند فرمود حقیقتا که خود و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید گفتند حقیقتی را برای ما آورده ای یا ما را ببازی گرفته ای گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است همان خدائی که آسمان و زمین را آفرید و من خود یکی از گواهانم که بحقانیت این طلب گواهی میدهم و بخدا سوگند که پس از بازگشت شما تدبیری در باره بتهای شما خواهم اندیشید سپس همه بتها را قطعه قطعه کرد مگر بت بزرگشان را تا مگر بسوی او باز گردند پیداست که ایستادگی یک تن در برابر هزاران تن

از دشمنان خدای عز و جل کمال شجاعت است سپس بردباری آن حضرت که در گفتار خدای عز و جل باین معنی اشاره شده است (سوره هود آیه 77) براستی که ابراهیم برد بار و نالان و اهل توبه و انابه است.

سپس سخاوت آن جناب که در ضمن داستان مهمانان عزیز ابراهیم بیان شده است.

سپس کناره جوئی اش از خاندان و قبیله که در (سوره مریم) آیه 48) بآن معنا اشارت رفته است که میفرماید من از شما و از هر چه جز خدا می پرستید کناره خواهم گرفت و دیگر امر بمعروف و نهی از منکر که بیانش در آیه شریفه (42- 45 سوره (4) ای پدر چرا چیزی را که ناشنوا و نابینا و بی فائده است می پرستی پدرم مرا دانشی عنایت شده است که ترا آن نیست از من پیروی کن تا تو را براه راست رهبری کنم پدرم شیطان را نپرست که شیطان در بارگاه خدای رحمان پرونده بسیار سیاهی دارد پدرم من میترسم که تازیانه عذاب خدای مهربان بر تو فرود آید و تو دوست و هم مسلک شیطان گردی، و دیگر کردار بد دیگری را با کار خوب پاسخ گفتن، و این چنان بود که چون پدرش باو گفت ای ابراهیم مگر از خدایان من تو روی گردانی؟ اگر از این کار باز نایستی حتما سنگسارت میکنم دیگر نزد من مباش و دیر زمانی از من دور باش او در پاسخ پدرش فرمود من بهمین زودی آمرزش تو را از پروردگار خود خواهم خواست که میدانم او را با من نظر مهر و عطوفت است.

دیگر توکل آن جناب است و بیان این مطلب در آیه شریفه است که می فرماید خدائی که مرا آفریده است هم او راهنمای من است همان خدائی که مرا از گرسنگی و تشنگی نجات می بخشد و چون بیمار گردم شفایم دهد خدائی که مرا می میراند و سپس زنده ام میکند خدائی که چشم طمع من در روز جزا بآمرزش گناهم بسوی او است.

سپس منصب قضاوت و انتسابش بمردمان شایسته آنجا که عرض میکند پروردگارا بمن منصب قضاوت را ارزانی دار و مرا به شایستگان به پیوند.

مقصودش از شایستگان آنانی است که بجز بحکم خدا قضاوت نکنند و پایه قضاوت آنان نه آراء شخصی و نه قیاس های بی مورد است ابراهیم از خداوند این درخواست را بدین منظور کرد تا حجتهای الهی که پس از او بیایند براستی او گواهی دهند چنانچه خود آن جناب بیان میکند که پروردگارا مقرر فرما که آیندگان را در باره من زبان بتصدیق باشد نه بانکار.

مقصودش از آیندگان این امت بود که خداوند دعایش را مستجاب کرد و برای او و دیگر پیغمبران زبان تصدیق در آیندگان مقرر فرمود و آن علی بن ابی طالب بود زیرا که خداوند فرماید علی را برای آن زبان تصدیق مقرر کردیم.

دیگر ابتلای جانی است هنگامی که حضرتش در منجنیق گذاشته شده و بآتش انداخته شد سپس ابتلای در باره فرزندش که مأمور شد سر فرزندش اسماعیل را ببرد سپس ابتلای خانواده گی اش بود که خداوند همسرش را از دست عزازه قبطی که در داستان گرفتاری ابراهیم نام او برده می شود رها کرده دیگر بردباری اش بکج خلقی همسرش ساره.

سپس مقصر شمردن خود را در فرمانبرداری حق که عرض میکند مرا در روز رستاخیز رسوا مکن سپس پاکی عقیده آن حضرت که خدا فرماید ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی و لکن مسلمانی بود با اخلاص و از مشرکان نبود دیگر آنکه آن جناب همه شرائطی را که برای ابتلاء بکلمات الهی لازم بود در برداشت آنجا که فرماید براستی که نماز من و همه عبادتهای من و زندگی و مرگم برای خدای پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد و دستورم این است که چنین باشم و اولین مسلمانم، که در جمله (زندگی و مرگم برای خدای پروردگار جهانیان است) همگی شرایط همه عبادتها را یک جا فرموده است بطوری که کوچکترین چیز فرو گذار نشده و از معنای واقعی عبادت چیزی پنهان نمانده است. (2)

دیگر آنکه خداوند دعای حضرتش را مستجاب کرد هنگامی که عرض کرد پروردگارا بر من بنما که مردگان را چگونه زنده خواهی کرد و معنای این آیه روشن نیست زیرا ابراهیم از چگونگی زنده کردن مردگان را چگونه زنده خواهی کرد و معنای این آیه روشن نیست زیرا ابراهیم از چگونگی زنده کردن مردگان سؤال نموده و مورد سؤال از کارهای اختصاصی خدای عز و جل است که اگر دانشمندی از آن اطلاع نداشته باشد نه عیبی دارد و نه در اساس یگانه پرستی اش خللی وارد آید لذا خدای عز و جل فرمود مگر ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: چرا و این چنین پاسخ بر هر فردی که بخدا ایمان آورده باشد لازم است که هر گاه از یکی از آنان سؤال شود، مگر ایمان نیاورده ای باید بگوید: چرا، چنان که ابراهیم گفت و وقتی هم که خدا بهمه ارواح بنی آدم فرمود مگر من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: چرا، و نخستین کسی که جواب مثبت داد محمد صلی اللّه علیه و آله بود و بخواطر همین پیشدستی در جواب بود که سرور اولین و آخرین گردید و از همه پیغمبران و مرسلین والاتر و بالاتر شد و آن کس که از این سؤال

همانند ابراهیم پاسخ نگوید از ملت او روی گردان است و خدای عز و جل فرماید بجز آنکه جان خود را بهلاکت اندازد کسی از ملت ابراهیم روی گردان نشود.

سپس آنکه خدای عز و جل اش در دنیا برگزید و سپس گواهی داد که در آخرت یکی از بندگان شایسته است آنجا که فرماید: براستی که ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و همانا در آخرت از افراد شایسته است و شایستگان همان پیغمبر و امامان هستند که بامر و نهی خدای عز و جل عمل میکنند و شایستگی را در بندگی او میدانند و از پیروی رای و قیاس در دین خدا دوری مینمایند زیرا آنجا که خدا بابراهیم فرمود تسلیم باش عرض کرد در برابر پروردگار جهانیان سر تسلیم فرمود آوردم و دیگر آنکه پیغمبران پس از وی همگی از او پیروی کردند آنجا که فرماید (سوره بقره آیه 132) ابراهیم بفرزندانش و هم چنین یعقوب بدان سفارش کرد ای فرزندان من براستی که خداوند برای شما این دین را برگزیده است حتما کاری کنید که جز بدین اسلام از دنیا نروید و در آیه شریفه سوره نحل 122 فرمود به پیغمبرش سپس ما بتو وحی کردیم که از ملت ابراهیم پیروی کن که یگانه پرست بود و از مشرکین نبود و در آیه شریفه (سوره حج آیه 78) فرمود ملت پدر شما ابراهیم است او شما را از پیش مسلمان نامیده است و کلمات

(بهمان معانی که ذکر شد) از این جهت در امامت شرط گردید که امت از نظر مصالح دنیا و آخرت بدانها نیازمند است و اینکه ابراهیم (پس از دریافت بشارت امامت خویش از خداوند تعالی) عرض کرد (و من ذریتی): (از نسل من نیز امام باشند) کلمه (من) بمعنای (از) برای تبعیض بود تا معلوم شود که در میان افراد نسل کسانی خواهند بود که شایستگی امامت را خواهند داشت و کسانی که این شایستگی را نخواهند داشت گر چه مسلمان باشند و استفاده تبعیض از کلمه (من) برای این است که محال است ابراهیم دعا کند که کافر و یا مسلمانی که معصوم نیست بامامت برسد پس صحیح است که بگوئیم این خواسته برای بعضی از خواص مؤمنین است و خواص از این جهت مخصوص شدند که از راه کفر بدور هستند سپس آنان که از گناهان کبیره کناره گیرند از میان خاصان نیز مخصوص تراند و سپس معصوم (که هرگز گناه و خطا از او سر نزند) از میان این مخصوصان نیز مخصوص تر گشتند و اگر برای اختصاص بمقام امامت چهره ای زیباتر از این فرض میشد همان از شرایط امامت منظور میگردید.

(مطلب قابل توجه اینکه) خداوند حضرت عیسی را بنام ذریه و نسل ابراهیم نامیده است در صورتی که عیسی فرزند دختر ابراهیم بود حال که فرزند دختر را ذریه نامیدن صحیح است و ابراهیم برای ذریه خویش درخواست امامت نموده است بر محمد (صلی اللّه علیه و آله) واجب بود که پیرو ابراهیم گردد و امامت را در ذریه معصوم خود قرار بدهد تا پس از دریافت دستور پیروی از ابراهیم که خداوند فرمود: (سپس ما بتو وحی کردیم که از ملت ابراهیم یگانه پرست پیروی کن) مو بمو این دستور را اجرا کرده باشد و اگر امامت را در ذریه معصوم خود قرار نمیداد با مخالفت این دستور در زمره کسانی بود که خداوند میفرماید (بجز کسانی که خود را بهلاکت اندازند چه کسی از ملت ابراهیم روی گردان می شود؟).

(و معاذ اللَّه) مقام پیغمبر خدا والاتر از این است که مشمول این آیه گردد که خداوند در باره او فرموده است (سوره آل عمران آیه 67) وابسته ترین افراد بابراهیم آنانند که پیرو او بودند و این پیغمبر است و مؤمنین هستند و امیر المؤمنین پدر بزرگوار ذریه پیغمبر است که امامت در او قرار داده شد بهمان طور که در ذریه معصوم او قرار داده شد و اینکه خدای عز و جل فرمود (مردم ستمکار بمقام ولایت عهدی من نخواهند رسید) مقصود خداوند این است که شایسته مقام امامت آن کس نیست که بتی را و یا معبود غیر خدا را پرستیده باشد و یا یک چشم بر هم زدن برای خدا شریک قرار داده باشد گرچه پس از آن مسلمان شده باشد که ظلم آن است که چیزی را نه در جای خودش قرار دهی و بزرگترین ستم شریک دانستن برای خدا است که خداوند فرماید براستی که شرک ظلم بزرگی است و هم چنین شایسته امامت نیست کسی که مرتکب یک گناه بشود چه کوچک و چه بزرگ گرچه بعد از آن توبه کند و هم چنین کسی که خود حد بگردن دارد نمیتواند بر دیگری حد جاری کند بنا بر این جز معصوم کسی را نرسد که امام شود و راهی برای شناختن عصمت نیست جز آنکه خدای عز و جل از زبان پیغمبرش بیان بفرماید زیرا عصمت را از قیافه ظاهری نتوان شناخت چنانچه سفیدی و سیاهی و مانند آنها شناخته شوند بلکه صفتی است پنهانی که جز با تعریف خدائی که از همه پنهانی ها آگاه است شناخته نشود.

****ترجمه جعفری: (سخنانی که خداوند ابراهیم را با آن آزمود و او پذیرفته شده پنج کلمه بود)

مفضل بن عمر نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام در باره این سخن خداوند: «و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمایش کرد و آن را به پایان رسانید.» پرسیدم که این کلمات چه بود؟ فرمود:

آنها سخنانی بود که حضرت آدم از جانب پروردگارش دریافت کرد و سپس توبه نمود و آنها عبارت بودند از این کلمات: یا رب اسألک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الّا تبت علیّ (پروردگارا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو درخواست می کنم که توبه مرا بپذیری) پس خداوند توبه او را پذیرفت که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. به آن حضرت گفتم: ای پسر پیامبر، اینکه خداوند می فرماید: «فأتمّهنّ پس آنها را تمام کرد» منظور چیست؟ فرمود: یعنی که کلمات را تا قائم علیه السّلام تمام کرد، یعنی دوازده امام که نه امام از آنها از فرزندان حسین علیه السّلام است.

مفضل می گوید به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر به من خبر بده از سخن خداوند که می فرماید: «آن را کلمه ای پایدار در نسل او قرار دادم» فرمود: منظور از آن امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل حسین علیه السّلام قرار داده است.

می گوید: گفتم: ای پسر پیامبر چگونه است که امامت در نسل حسین علیه السّلام قرار گرفت و در نسل حسن علیه السّلام قرار نگرفت. در حالی که هر دو فرزند و نوه پیامبر و سرور جوانان بهشتی بودند؟

فرمود: همانا موسی و هارون هر دو برادر و نبی مرسل بودند و خداوند نبوت را در نسل هارون قرار داد و در نسل موسی قرار نداد و کسی نباید بگوید که چرا خدا چنین کرد. امامت نیز جانشینی از خداوند است و کسی را نسزد که بگوید: چرا آن را در نسل حسین علیه السّلام و نه حسن علیه السّلام قرار داد، چون خداوند کارهای خود را از روی حکمت انجام می دهد و از آنچه می کند پرسیده نمی شود ولی دیگران مورد پرسش قرار می گیرند.

(شیخ صدوق می گوید:) سخن خداوند: «و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن» وجه دیگری هم دارد و اصل آن همان است که گفتیم. و آزمایش بر دو قسم است: یکی از آن دو در باره خدا محال است و دیگری رواست، اما آنچه محال است این است که خداوند ابراهیم را امتحان کرد تا بداند

که روزگار او چگونه است، این نوع آزمایش بر خدا محال است، چون او داننده غیب هاست، نوع دیگر از آزمایش این است که او را آزمایش کند تا او در آنچه با آن آزمایش می شود صبر و مقاومت نشان دهد تا آن عطایی که خداوند به او می بخشد از روی استحقاق و شایستگی باشد و دیگران آن را ببینند و از آن پیروی کنند. پس معلوم می شود که خداوند وسایل امامت را جز به کسی که شایسته و مستقل است و روزگار شایستگی او را نشان داده، موکول نمی کند.

و اما منظور از «کلمات»، بخشی از آن همان است که گفتیم، و بخشی از آن حالت یقین است و این است مفهوم سخن خداوند: «و بدینسان ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین باشد» «1» و بخشی از آن هم معرفت ابراهیم به قدیم بودن خدا و توحید او و تنزیه او از تشبیه کردن به دیگران است و آن هنگامی بود که ابراهیم به ستاره و ماه و آفتاب نگاه کرد و با غروب هر کدام از آنها به حدوث آنها و با حدوث آنها به ایجادکننده آنها استدلال کرد، پس آگاهی او از اینکه حکم کردن به وسیله ستارگان (غیب گوئی به وسیله آنها) خطا است همان گونه که در سخن خداوند است: «و نگاهی به ستارگان انداخت و گفت: من بیمارم» «2» اینکه خداوند نگاه او را به یک نگاه مقید کرده برای آن است که نگاه نخستین موجب خطا نمی شود مگر بعد نگاه دوم چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «یا علی نگاه اول به سود تو است و نگاه دوم به ضرر توست و نه به سود تو».

از جمله آن کلمات شجاعت است و روزگار آن را به اثبات رسانید. چنانچه خداوند می فرماید: «هنگامی که ابراهیم به پدر و قومش گفت: این تمثال ها چیست که شما آنها را پرستش می کنید؟ گفتند: پدرانمان را چنین یافتیم که آنها را پرستش می کردند، گفت: همانا شما و پدرانتان در گمراهی آشکارید، گفتند: آیا تو به حق سوی ما آمده ای یا تو از بازیگران هستی؟

گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است، همو که شما را آفرید و من به این کار گواهم و به خدا سوگند که بتهایتان را پس از آنکه شما رویگردان شدید چاره سازی خواهم کرد، پس آنها را خرد و ریز کرد، جز بت بزرگی که داشتند تا آنان به سوی او برگردند» «3» مقاومت یک نفر در برابر هزاران نفر از دشمنان خدا نهایت شجاعت است.

از جمله حلم است که مفهوم آن در سخن خداوند آمده است: «همانا ابراهیم بردبار و مردم گرا و بازگشت کننده به سوی خداست» سپس سخاوت است که در داستان مهمانان گرامی ابراهیم آمده است، سپس عزلت گزینی از خانواده و قبیله است که مفهوم آن در سخن خداوند آمده است: «و از شما و هر که جز خدا می خوانید دوری می جویم» و یکی هم امر به معروف و نهی از منکر است و بیان آن در این سخن خداوند آمده است: «ای پدر من، چیزی را پرستش مکن که نمی شنود و نمی بیند و نیازی از تو را برطرف نمی سازد، ای پدر من چیزی از دانش بر من رسیده که به تو نرسیده است، پس مرا اطاعت کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، ای پدر من، شیطان را پرستش مکن، همانا شیطان خدای رحمان را نافرمانی کرد، ای پدر من، همانا من می ترسم که عذابی از خدای رحمان بر تو برسد و تو دوست شیطان باشی» و نیز دفع کردن بدی با خوبی و این هنگامی بود که پدرش به او گفت: «ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من رویگردانی؟ اگر دست برنداری تو را سنگسار می کنم و زمانی طولانی از من دوری کن.» پس در جواب او گفت: «بزودی از خدایم برای تو طلب آمرزش می کنم که او بر من مهربان است» و نیز توکل کردن به خدا که در این سخن او آمده است: «کسی که مرا آفریده هدایتم می کند، او کسی است که به من غذا و آب می دهد و چون مریض شوم شفایم می بخشد، او کسی است که مرا می میراند و سپس زنده می کند و کسی است که طمع آن دارم که خطاهای مرا در قیامت ببخشاید» .

آنگاه حکمت و نسبت دادن خود به صالحان است که در سخن او آمده است: «پروردگارا به من حکمت عطا کن و مرا به صالحان ملحق کن». منظور ابراهیم از صالحان کسانی است که جز به حکم خدا حکم نمی کنند و به رای های خود و قیاس ها حکم نمی کنند، تا اینکه حجّت های خدا که پس از او می آیند راستگویی او را تأیید کنند، چنان که در سخن او آمده است:

«و برای من در میان امّت های دیگر زبانی نیکو قرار بده» «6». منظور او همین امت برتر است و خداوند دعای او را مستجاب کرد و برای او و سایر پیامبران، در میان امت دیگر، زبان نیکو قرار داد و آن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که در سخن خداوند آمده است: «و برای آنان زبانی نیکو و والا قرار دادیم» و نیز ناراحتی که ابراهیم کشید و آن زمانی بود که او را در منجنیق قرار دادند و به آتش انداختند، سپس رنج او در باره فرزندش و آن زمانی بود که به ذبح پسرش اسماعیل مأمور شد، سپس رنج او در باره خانواده اش و آن زمانی بود که خداوند خانواده او را از «عزازه قبطی» که

نامش در آن قصه آمده نجات داد، سپس صبر کردن او بر بداخلاقی ساره، سپس اختصاص دادن خودش به طاعت خداوند در سخن او که گفت: «خدایا مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، خوار مساز» «7». سپس پاکی او در سخن خداوند که فرمود: «ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بلکه مسلمان پاک دینی بود و از مشرکان نبود» .

سپس نشانه های همه آن کلمات را در این سخن خود جمع کرد: «همانا نماز و عبادت و زندگی و مرگ من برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست و من به همین مأمور شده ام و من نخستین تسلیم شوندگانم». او در این سخن خود که گفت: «زندگی و مرگم برای خدایی است که پروردگار جهانیان است». همه نشانه های اطاعت را جمع کرد به گونه ای که از هیچ چیزی فروگذار نکرد.

سپس خداوند دعای او را مستجاب کرد. آنجا گفت: «پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی» . البته این آیه از متشابهات است و معنای آن این است که او از کیفیت و کمیت فعل خدا سؤال کرد در جایی که دانشمند هم وجه آن را ندانست و این عیبی برای او و کاستی در توحید او نبود، پس خداوند فرمود: «آیا باور نداری؟ گفت: چرا» این شرط همه کسانی است که به او ایمان آورده اند که هر گاه یکی از آنها بپرسد که آیا باور نداری؟ باید بگوید: چرا همان گونه که ابراهیم گفت: و چون خداوند به جمیع ارواح فرزندان آدم فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا» گفت:

نخستین کسی که «بلی» گفت محمد صلی الله علیه و آله بود و به سبب همین پیشی گرفتن، سرور اولین و آخرین و افضل پیامبران شد. هر کس از این پرسش مانند جواب ابراهیم پاسخ ندهد، از آیین او روی گردانیده است.

خداوند می فرماید: «و از آیین ابراهیم رویگردان نشود مگر کسی که خودش را نادان کرده است» .

سپس برگزیدن خداوند او را در دنیا و گواهی بر او در آخرت که او از شایستگان است، آنجا که فرمود: «و به تحقیق او (ابراهیم) را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از شایستگان است» و صالحان و شایستگان، همان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه صلی الله علیه و آله هستند

که امر و نهی خدا را از او می گیرند و صلاح و شایستگی را از او می خواهند و از رأی و قیاس در دین او دوری می جویند، در سخن خداوند:

«هنگامی که پروردگارش به او گفت: تسلیم باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم» .

سپس پیروی پیامبران بعدی از ابراهیم که در این سخن خداوند آمده است: «و به آن سفارش کرد ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را که ای فرزندان من خداوند دین را برای شما برگزید، پس نمیرید مگر در حالی که تسلیم هستید» و در این سخن خداوند که فرمود: «سپس به تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم پیروی کن و او از مشرکان نبود. و در سخن خداوند که فرمود:

«آیین پدرتان ابراهیم، او شما را از پیش مسلمان نامید.» و نشانه های کلمات امام از آنچه امّت در جهت مصالح دنیا و آخرت بدان نیازمند است گرفته شده است.

و این سخن ابراهیم علیه السّلام که گفت: «و من ذرّیتی و از خاندانم» در اینجا «من» برای تبعیض است تا دانسته شود که از خاندان او کسانی شایستگی امامت را دارند و کسانی

این شایستگی را ندارند و او از زمره مسلمانان است. این بدان جهت است که محال است که ابراهیم علیه السّلام امامت را برای کافر یا مسلمانی که معصوم نیست بخواهد، پس صحیح است که این تبعیض برای افراد خاصی از مؤمنان است و این افراد از آن جهت این ویژگی را یافته اند که از کفر دوری گزیده اند، سپس هر کس که از گناهان کبیره اجتناب کند از خواص خاص تر می شود، و معصوم خاصّ اخصّ است، اگر برای خاص بودن شکلی برتر از آن بود، آن نیز از اوصاف امام قرار داده می شد.

خداوند عیسی را از ذرّیّه ابراهیم معرفی کرده و او فرزند دختری او بود و چون صحیح است که به فرزند دختری ذرّیّه گفت و ابراهیم به ذرّیّه اش درخواست امامت کرد، باید محمد صلی الله علیه و آله هم در قرار دادن امامت در معصومین از ذرّیّه خود دقیقا پیروی کند و این پس از آن است که خداوند به او وحی کرد و حکم نمود با این سخن خود که فرمود: «سپس به تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم پیروی کنی.» و اگر با آن مخالفت می کرد شامل این سخن خداوند می شد که فرمود:

«و از آیین ابراهیم روی گردان نشود مگر کسی که خودش را نادان کرده است.» و پیامبر خدا از آن منزه است. و نیز خداوند فرمود: «همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و آنها که ایمان آورده اند.» و امیر المؤمنین علیه السّلام پدر ذرّیّه پیامبر صلی الله علیه و آله است و قرار دادن امامت در او، قرار دادن آن در ذرّیّه معصوم اوست و این سخن خداوند که فرمود: «عهد من به ستمگران نمی رسد» منظور این است که امامت شایسته کسی نیست که بتی را عبادت کرده و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا شریک قرار داده اگر چه پس از آن مسلمان شده باشد، و ظلم عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جایگاه آن و بزرگ ترین ظلم ها شرک به خداست. خداوند می فرماید: «همانا شرک ظلمی بزرگ است.» همچنین امامت به کسی که چیزی از گناهان صغیره، یا کبیره را مرتکب شده باشد شایسته نیست اگر چه بعدها توبه کند، همچنین کسی که خود حدّی به گردن دارد نمی تواند حدّ را اجرا کند و بنا بر این جز معصوم نباشد و عصمت او جز از طریق سخن خداوند به وسیله پیامبرش معلوم نگردد، چون عصمت در ظاهر خلقت آدمی نیست که تا دیده شود و مانند سیاهی و سفیدی و مانند آن، پنهان است و جز با بیان خداوند علّام الغیوب شناخته نمی شود.

كتب أمير المؤمنين عليه السّلام إلى عماله بخمس خصال

«85»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ رَفَعَهُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ ذَكَرَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام كَتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سُطُورِكُمْ وَ احْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین بکارمندان حکومت خود 5 دستور داد)

براستی امیر المؤمنین به کارمندانش نوشت برای نامه نویسی خامه های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنویسید جمله های زیادی و خارج از موضوع را حذف کنید، اصل موضوع را بنظر آورید و بعبارت مختصری به نگارید، از پر نویسی، بپرهیزید، دارائی مسلمانان نباید ضررمند شود.

شرح مقصود صرفه جوئی در کاغذ و مرکب و صرفه جوئی در وقت کار است و انصافا این دقت و صرفه جوئی در کاغذ و مرکب و صرفه جوئی نسبت بمال ملت یکی از شاهکارهای اقتصادی و امانت داری علی علیه السّلام است و کارمندان حکومت را نسبت بموارد بزرگتر خوب آگاه بوظیفه امانت داری میکند، این یکی از نشانه های حکومت ملی و عادلانه شخصی مانند علی است که کارمندان خود را بصرفه جوئی در هزینه کار و حفظ وقت تا این اندازه تحت ملاحظه و انضباط قرار میدهد و آنها را بیک وظائف دقیق و بزرگی متوجه میکند

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین به کارمندان خود پنج دستور داد)

به ایشان نوشت: «برای نامه نگاری قلم های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنگارید، جمله های زائد و خارج از مطلب را دور افکنید. اصل مطلب را در نظر داشته باشید، به تعبیر کوتاه بنگارید از پر گویی دوری کنید، دارایی مسلمانان تحمل این زیانها را نکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین بفرمانداران حکومت خود پنج دستور کتبی داد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین بفرمانداران حکومت خود نوشت که قلم های خود را ریز بتراشید و فاصله سطرها را کمتر کنید و جملات اضافی را حذف کنید و اصل مطلب را بعبارت مختصر بنویسید و مبادا قلم فرسائی کنید که ببودجه ملت مسلمان نباید زیانی متوجه شود.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام عاملان خود را به پنج خصلت فرمان داد)

محمد بن ابراهیم نوفلی مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت از پدران خود نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام به عاملان خود نوشت: قلم های خود را نازک کنید و سطرها را نزدیک به هم کنید و سخنان زاید را در باره من حذف کنید و تنها معانی را در نظر بگیرید و از زیاده نویسی بپرهیزید؛ زیرا که اموال مسلمین نمی تواند ضررها را تحمل کند.

«86»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ اَلْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ مِنْ أَهْلِ قُومَسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ اَلْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ اَلْحُلْوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ اَلْمَقْبُرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى الله عليه و آله خَمْسٌ مِنَ اَلْفِطْرَةِ تَقْلِيمُ اَلْأَظْفَارِ وَ قَصُّ اَلشَّارِبِ وَ نَتْفُ اَلْإِبْطِ وَ حَلْقُ اَلْعَانَةِ وَ اَلِاخْتِتَانُ..

*ترجمه کمره ای: (پنج تنظیف از دین اسلام و موافق فطرتست)

رسول خدا فرمود 5 از فطرت محسوبند، ناخن گرفتن، شارب زدن، موی زیر بغل ستردن، زهار تراشیدن، ختنه کردن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج چیز از جهت فطرت است)

پیامبر گفته: «پنج چیز از فطرت به شمار است: ناخن گرفتن، آبخوره زدن، موی زیر بغل ستردن، موی زهار صاف کردن، ختنه ساختن»

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج کار مطابق فطره است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج کار مطابق فطرت است ناخن گرفتن و شارب چیدن و موی زیر بغل ستردن و موهای زهار تراشیدن و ختنه کردن.

****ترجمه جعفری: (پنج چیز از فطرت است)

سعید بن ابی سعید از ابو هریره نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز از فطرت است: گرفتن ناخن ها و چیدن شارب و چیدن موهای زیر بغل و تراشیدن موی عانه و ختنه کردن.

1- لقمان: 12.
2- جمله ان صلاتی و نسکی تا آخر آیات، گفتار ابراهیم نیست بلکه در مورد رسول خدا است دقت شود.

«87»- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسْتَرْآبَادِیُّ الْعَدْلُ بِبَلْخٍ قَالَ أَخْبَرَنَا جَدِّی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْجُرْجَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ أَبَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا زَافِرُ بْنُ سُلَیْمَانَ عَنْ إِسْرَائِیلَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ الْعَامِرِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ ثَعْلَبَةَ قَالَ: قُلْتُ لِسَعْدٍ أَ شَهِدْتَ شَیْئاً مِنْ مَنَاقِبِ عَلِیٍّ علیه السّلام قَالَ نَعَمْ شَهِدْتُ لَهُ أَرْبَعَ مَنَاقِبَ وَ الْخَامِسَةَ قَدْ شَهِدْتُهَا لَأَنْ یَکُونَ لِی وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَبَا بَکْرٍ بِبَرَاءَةَ ثُمَّ أَرْسَلَ عَلِیّاً علیه السّلام فَأَخَذَهَا مِنْهُ فَرَجَعَ أَبُو بَکْرٍ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نَزَلَ فِیَّ شَیْ ءٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنَّهُ لَا یَبْلُغُ عَنِّی إِلَّا رَجُلٌ مِنِّی وَ سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَبْوَاباً کَانَتْ فِی الْمَسْجِدِ وَ تَرَکَ بَابَ عَلِیٍّ علیه السّلام فَقَالُوا سَدَدْتَ الْأَبْوَابَ وَ تَرَکْتَ بَابَهُ فَقَالَ صلّی الله علیه و آله مَا أَنَا سَدَدْتُهَا وَ لَا أَنَا تَرَکْتُهُ قَالَ وَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ رَجُلًا آخَرَ إِلَی خَیْبَرَ فَرَجَعَا مُنْهَزِمَیْنِ فَقَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَداً رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فِی ثَنَاءٍ کَثِیرٍ قَالَ فَتَعَرَّضَ لَهَا غَیْرُ وَاحِدٍ فَدَعَا عَلِیّاً فَأَعْطَاهُ الرَّایَةَ فَلَمْ یَرْجِعْ حَتَّی فَتَحَ اللَّهُ لَهُ وَ الرَّابِعَةُ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السّلام فَرَفَعَهَا حَتَّی رُئِیَ بَیَاضُ آبَاطِهِمَا فَقَالَالنَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله أَ لَسْتُ أَوْلَی بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ الْخَامِسَةُ خَلَّفَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله فِی أَهْلِهِ ثُمَّ لَحِقَ بِهِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی.

*ترجمه کمره ای: (برای امیر المؤمنین علیه السّلام 5 منقبت بزرگ بود)

حارث بن ثعلبه گوید بسعد گفتم آیا چیزی از مناقب و فضائل علی علیه السّلام بدیده خود دیدی؟ گفت آری چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را هم مشاهده کردم که اگر یکی از آنها برای من بود از بهترین اموال جهان دوست تر داشتم یکم پیغمبر سوره برائت را با ابو بکر فرستاد سپس علی را دنبالش فرستاد و آنها را از او گرفت، ابو بکر برگشت و عرضکرد یا رسول اللّه آیا در باره من چیزی از طرف خدا نازل شده است؟ فرمود نه جز اینکه نباید این سوره را ابلاغ کند مگر خودم یا مردی که از خانواده خودم باشد، دوم درهائی که از خانه های اصحاب بمسجد باز میشد همه را گرفت جز در خانه علی علیه السّلام عرضکردند در خانه های ما را گرفتی و در خانه علی را باز گذاردی فرمود من آنها را نگرفتم و آن دیگری را باز

نگذاشتم (بدستور خدا عمل کردم.) سوم گفت رسول خدا عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاده شکست خورده برگشتند، پیغمبر فرمود فردا پرچم را بدست کسی دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و محبوب خدا و رسولست و مدح بسیاری فرمود گوید بسیاری خود را به پیغمبر وانمودند که این فضیلت را ببرند و او علی علیه السّلام را خواست و پرچم را بدستش داد و برنگشت تا خدا او را پیروزی داد.

چهارم در روز غدیر رسول خدا دست علی را گرفت و بلندش کرد تا سپیدی زیر بغلشان نمودار شد و پیغمبر فرمود آیا من بشماها از خودتان حکمفرماتر نیستم؟ عرض کردند چرا، فرمود بهر کس من آقا هستم علی آقا است.

پنجم پیغمبر او را در خانواده اش جانشین کرد علی دنبال آن حضرت رفت حضرت باو فرمود منزله تو از من مانند منزله هارونست نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست که تو پیغمبر باشی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای علی پنج کرامت است)

حارث پور ثعلبه گفته، به سعد گفتم: آیا چیزی از مناقب علی علیه السلامدیده یی؟. گفت، چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را: پیامبر سوره برائت را با ابو بکر فرستاد تا بر مردمان فرو خواند سپس علی را فرستاد تا او بر خواند. ابو بکر بازگشت و گفت: ای فرستاده خدا آیا در باره من چیزی از خدا فرود آمده است؟. گفت: نی، اما این سوره را باید من برسانم یا کسی که از خانواده ام باشد. دوم- درهای سراهای اصحاب به مسجد باز می شد همه را بست مگر در سرای علی. گفتند همه را بستی و در علی را باز نهادی؟. گفت: من دری نبستم و دری باز ننهادم. کنایه از آنکه همه به فرمان خدا بود. سوم- پیامبر عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاد شکست خورده بازگشتند. پیامبر گفت: فردا درفش را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، بسیاری خویشتن نمودند اما پیامبر درفش را به علی داد، او خیبر را گشود.

چهارم- در روز غدیر پیامبر دست علی را گرفت بلند گردانید چندان که سپیدی زیر بغل وی نمودار شد. پیامبر گفت: آیا من به شما از شما سزاوارتر نیستم؟. گفتند چرا، گفت: من مولای هر کسی که هستم علی پس از من مولای اوست. پنجم پیامبر او را در خانواده خود نهاد و رفت علی از پس وی روان شد. پیامبر گفت: تو از من به منزله هارون از

موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست که تو پیامبر باشی. (ولایت بابی ست از ابواب دین)

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج امتیاز که مخصوص امیر المؤمنین بود)

حارث بن ثعلبه گوید: سعد را گفتم از امتیازاتی که نصیب علی گشت چیزی را شاهد بودی (و بچشم خود دیدی)؟ گفت آری چهار منقبت او را شاهد بودم و پنجمی را نیز شاهد بودم که اگر یکی از آن امتیازات مرا بود دوست تر داشتم از شتران سرخ موی.

1- رسول خدا ابو بکر را مأمور ابلاغ سوره برائت فرمود سپس علی را فرستاد و علی آیات را از ابی بکر گرفت وی بازگشت و عرض کرد یا رسول اللّٰه مگر در باره من چیزی از عالم بالا نازل شد؟ فرمود:

نه جز اینکه این آیات را بایستی کسی ابلاغ کند که از خود من باشد.

2- رسول خدا در خانه ها را که بمسجد باز میشد همه را بست و در خانه علی را هم چنان باقی گذاشت عرض کردند همه درها را بستی و در خانه علی را بحال خود گذاشتی؟ فرمود: نه بستن آن درها از ناحیه من بود و نه بازگذاشتن این (بلکه هر دو بدستور خدا بود).

3- رسول خدا عمر را با یک مرد دیگر برای گشودن خیبر فرستاد و هر دو شکست خورده باز گشتند پیغمبر فرمود فردا پرچم را باید بدست کسی بدهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و ستایش فراوانی فرمود گوید چندین نفر خود را برای پرچمداری کاندید کردند ولی پیغمبر علی را خواست و پرچم را بدو سپرد و علی از میدان بازنگشت تا خداوند فتح و پیروزی را نصیبش فرمود.

چهارمین امتیاز در روز عید غدیر بود که رسول خدا دست علی را گرفت و آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل های هر دو نمایان گردید و پیغمبر فرمود آیا من بشما از خود شما حکم فرماتر نیستم؟ گفتند چرا یا رسول اللّٰه فرمود بنا بر این بهر که مولا منم علی است مولای او.

پنجم اینکه رسول خدا علی را برای خانواده خود جانشین کرد سپس علی بآن حضرت پیوست پیغمبرش فرمود نسبت تو بمن نسبت هرون است بموسی جز اینکه پس از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد.

****ترجمه جعفری: (پنج فضیلت برای امیر المؤمنین علیه السّلام)

حارث بن ثعلبه می گوید: به سعد گفتم: آیا چیزی از مناقب علی علیه السّلام را مشاهده کردی؟ گفت: آری چهار منقبت از او را نیز مشاهده کردم و پنجمی آنها را مشاهده کردم و بگونه ای بود که اگر من یکی از آنها را داشتم برای من از داشتن شتران سرخ مو محبوب تر بود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را با سوره برائت فرستاد، سپس علی را فرستاد و او آن سوره را از ابو بکر گرفت و ابو بکر برگشت و گفت: یا رسول اللّه آیا در باره من چیزی نازل شد؟ فرمود: نه، فقط می خواستم (آن سوره را) مردی از خود من ابلاغ کند.

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله همه درها را (که به مسجد او باز می شد) بست ولی در خانه علی را نبست، گفتند: همه درها را بستی ولی در خانه او را رها کردی؟ فرمود: آنها را از پیش خودم نبستم و از پیش خود باز نگذاشتم. می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را با مردی دیگر به خیبر فرستاد و هر دو شکست خورده بازگشتند، پس پیامبر فرمود: فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و ستایش بسیار کرد. می گوید: چندین نفر در انتظار آن بودند، که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را خواند و پرچم را به او داد و او برنگشت مگر اینکه خداوند او را پیروز کرد.

چهارمین منقبت این بود که در روز عید غدیرخم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و آن را بالا برد تا جایی که زیر بغلهایشان دیده شد، پس فرمود: آیا من برای شما از جان هایتان اولی تر نیستم؟ گفتند: آری یا رسول اللّه، فرمود: هر کس را که من مولای اویم علی مولای اوست. و پنجمین منقبت این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در میان خانواده خود جانشین خویش کرد و سپس به سوی او برگشت و فرمود: تو برای من به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد آمد.

خمسه أشياء يجب الأخذ فيها على القاضى بظاهر الحكم

«88»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ الْمُقْرِئِ

بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السّلام عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السّلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام خَمْسَهُ أَشْیَاءَ یَجِبُ عَلَى الْقَاضِی الْأَخْذُ فِیهَا بِظَاهِرِ الْحُکْمِ الْوَلَایَهُ وَ الْمَنَاکِحُ وَ الْمَوَارِیثُ

ص: 311

وَ الذَّبَائِحُ وَ الشَّهَادَاتُ إِذَا كَانَ ظَاهِرُ الشُّهُودِ مَأْمُوناً جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِمْ.

*ترجمه کمره ای: (در 5 موضوع باید قاضی ظاهر را مراعات کند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود در 5 مورد بر قاضی لازمست بظاهر حکم کند در امر ولایت و ازدواج و ارث و ذبایح و شهادات و هر گاه ظاهر گواهان درست و راست باشد گواهی آنها پذیرفته شود و از باطن کار آنها نباید بازرسی کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (قاضی در پنج چیز باید ظاهر را رعایت کند)

امیر المؤمنین گفته: در پنج جا بر داور لازم است به ظاهر حکم کند: در امر ولایت و ازدواج، ارث، کشته ها، گواهی ها، هر گاه گواهان ظاهر الصلاح باشند گواهی ایشان پذیرفته می شود. نباید از درون ایشان بازرسی کرد. (مگر علم بر خلاف داشته باشد)

***ترجمه فهری زنجانی: (در پنج مورد بر قاضی لازم است که بر طبق ظاهر حکم کند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پنج مورد است که بر قاضی لازم است در آن موارد بر طبق ظاهر قضیه حکم کند مورد ولایت و زناشوئی وارث و کشتار حیوانات و مورد گواهی دادن که اگر گواهان بظاهر مورد اعتماد باشند گواهی شان پذیرفته شود و نباید از باطن کارشان باز پرسی کرد.

****ترجمه جعفری: (در پنج مورد قاضی باید به ظاهر حکم کند)

ابو جعفر مقری با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین فرمود: پنج چیز است که باید قاضی در آنها به ظاهر حکم کند: ولایت، نکاح، ارث، ذبیحه و شهادت که هر گاه ظاهر شاهدها اطمینان آور باشد، شهادت آنها پذیرفته می شود و از باطن آنها پرسیده نمی شود.

«89»- أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ حَدَّثَنَا البجیری (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی یَزِیدُ بْنُ هَارُونَ عَنْ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام السَّبَّاقُ خَمْسَهٌ فَأَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ وَ سَلْمَانُ سَابِقُ فَارِسَ (2) وَ صُهَیْبٌ سَابِقُ الرُّومِ وَ بِلَالٌ سَابِقُ الْحَبَشِ وَ خَبَّابٌ سَابِقُ النَّبَطِ (3).

*ترجمه کمره ای: (سبقت جویان 5 کسند)

امام یکم فرمود سبقت جویان پنجند من سبقت جوی عربم، سلمان سبقت جوی پارسیانست، صهیب سبقت جوی رومست، بلال سبقت جوی حبشیها است. خباب سبقت جوی نبطیها است (قبطیها خ ب) شرح نبط یک ایلهای چادرنشینی بودند که در حوالی عراق و نجد سکنی داشتند و نژاد آنها مخلوط از چند قبیله بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیش گیران پنج تن اند)

جناب علی گفته: پیش گیران پنج تن اند. من سبقت جوی تازیان هستم، سلمان فارسی سبقت جوی پارسیان. صهیب سبقت جوی رومیان. بلال سبقت جوی حبشیان. خباب سبقت جوی نبطیان». (نبط نام قبیله از عرب است که صحراگرد و خیمه نشین بودند و در حوالی عراق زندگی می کردند)

***ترجمه فهری زنجانی: (پیش آهنگان پنج نفراند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیش آهنگان پنج نفراند من پیش آهنگ عربم و سلمان پیش آهنگ پارسیان و صهیب پیش آهنگ روم و بلال پیش آهنگ حبشه و خباب پیش آهنگ نبط! (طایفه ای که میان کوفه و بصره منزل داشتند).

****ترجمه جعفری: (سبقت گیرندگان پنج نفرند)

ابی شیبه از مردی از قبیله همدان و او از پدرش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: سبقت گیرندگان (در ایمان) پنج نفرند: من سبقت گیرنده از عرب هستم و سلمان از فارس و صهیب از روم و بلال از حبشه و خبّاب از نبط.

«90»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِى وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِى الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنٍ أَجْرَاهَا اللَّهُ لَهُ فِى الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْآبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ .

1- الظاهر هو عمرو بن محمّد بن بجير الذى ذكر فى جمله رواه محمّد بن حرب الواسطى. و فى بعض النسخ «البحترى» و فى بعضها «البحيرى».
2- أى سابق فارس الى الإسلام يعنى هو أو لهم اسلاما. و أنشد بعضهم: لعمرک ما الإنسان الا ابن دينه فلا تترک التقوى اتكالا على النسب فقد رفع الإسلام سلمان فارس و قد وضع الكفر الحسيب أبا لهب أسلم سلمان بالمدينه لما قدم النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بها مهاجرا و كان من المعمرين عاش مائتين و خمسين سنه و قيل ثلاثمائه و خمسين سنه و الأول أصح و كان يأكل من عمل يده و يتصدق بعطائه، و مناقبه كثيره، مات بالمدائن سنه 35.
3- يعنى به خباب بن الارت التميمى أبو عبد اللّه من كبار الصحابه و السابقين الى الإسلام و كان يعذب فى اللّه، شهد بدرا ثمّ نزل الكوفه و مات بها سنه سبع و ثلاثين.

عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ (1) وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمُسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ الْآيَةَ (2) وَ لَمَّا حَفَرَ زَمْزَمَ سَمَّاهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةَ وَ سَنَّ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَجْرَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلطَّوَافِ عَدَدٌ عِنْدَ قُرَيْشٍ فَسَنَّ فِيهِمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ فَأَجْرَى اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ يَا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ وَ لَا يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَ لَا يَأْكُلُ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ يَقُولُ أَنَا عَلَى دِينِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ.

*ترجمه کمره ای: (عبد المطلب 5 قانون در زمان جاهلیت نهاد که خدا در اسلام پذیرفت و مجری کرد)

پیغمبر در ضمن سفارشات خود بعلی علیه السّلام فرمود ای علی براستی عبد المطلب در جاهلیت عرب 5 قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام اجرا کرد: یکم: زن های پدران را بر پسران حرام کرد خدا این آیه را فرستاد (در سوره نساء آیه بیست و یک) آن زن هائی که پدرانتان گرفته اند شما نگیرید، گنجی یافت و خمس آن را بیرونکرد و صدقه داد خدا «در سوره انفال آیه چهل و یک» را فرستاد.

بدانید که هر چه غنیمت یافتید خمس از خداست الخ و چون چاه زمزم را کند آن را سقایه الحاج نامید، خدا هم آیه فرستاد که آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد حرام را چون کار کسی دانید که بخدا و روز قیامت ایمان آورده الخ «سوره توبه آیه 19» در دیه قتل صد شتر قرار داد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، طواف گرد خانه کعبه نزد قریش شماره معینی نداشت عبد المطلب هفت دور قرار داد کرد خدا آن را در اسلام اجراء کرد، ای علی عبد المطلب بوسیله بتها قرعه نمی زد و بتها را نمی پرستید و از آنچه برای بت ها قربانی میکردند نمی خورد میگفت من بدین پدرم ابراهیم باقی هستم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج قانون عبد المطلب در اسلام پذیرفته شد)

پیامبر در میان سفارشهای خود به علی گفت: «ای علی عبد المطلب در جاهلیت پنج قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام روان ساخت:

زنان پدران را بر پسران حرام ساخت. خدا این آیه را نازل کرد. «آن زنانی که پدران شما گرفته اند شما ایشان را به زنی مگیرید. گنجی یافت خمس آن را به تهی دستان داد. خدا این آیه را نازل کرد:

«بدانید هر چه غنیمت یافتید خمس آن از آن خداست. چاه زمزم را کند و آن را سقایه الحاج نامید.

خدا در قرآن گفت: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را چون کار کسی دانید که به خدا و روز رستخیز گرویده است. در دیه قتل صد اشتر نهاد. خدا آن را در اسلام پذیرفت. طواف گرد خانه کعبه پیش قریش شماره معینی نداشت او هفت دور قرار داد. این را نیز در اسلام عملی کردند.

ای علی. عبد المطلب به واسطه بتها قرعه نمی افکند و بت ها را نمی پرستید و از آنچه برای بتها قربانی می کردند نمی خورد. می گفت: من بدین پدر خود ابراهیم هستم».

***ترجمه فهری زنجانی: (عبد المطلب پنج رسم در زمان جاهلیت نهاد که خدای عز و جل آن رسوم را در اسلام اجرا فرمود:)

پیغمبر صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی فرمود: یا علی راستی که عبد المطلب در زمان جاهلیت پنج رسم نهاد که خداوند آن رسوم را در اسلام اجرا فرمود:

1- زن پدر را بر پسر حرام کرد خداوند عز و جل در این باره آیه فرستاد که زنانی را که پدرانتان بهمسری خود گرفته اند شما همسر خود نگیرید.

2- گنجی یافت پنج یک آن را کنار گذاشت و در راه خدا بدیگران داد خدای عز و جل در این باره آیه فرستاد (بدانید که هر چه بغنیمت بدست شما برسد پنج یک آن از آن خدا است(تا آخر آیه).

3- چون چاه زمزم را کند آن را سقایه الحاج نامید خدای عز و جل آیه فرو فرستاد آیا سقایه حاج (سیراب کردن حاجیان) و آباد ساختن مسجد حرام را در ردیف ایمان بخدا و روز قیامت قرار میدهید؟

4- جریمه کشتن را صد شتر قرار داد خدای عز و جل همان را در اسلام اجرا فرمود:

5- برای طواف خانه خدا شماره معینی نزد قریش نبود عبد المطلب هفت بار گرد خانه گشتن را میان آنان رسم کرد و خداوند همان را در اسلام اجرا فرمود.

یا علی براستی که عبد المطلب نه بوسیله چوبه های قمار قرعه میزد و نه بتها را پرستش مینمود و نه از گوشت قربانی بتها میخورد و میگفت من پیرو دین پدرم ابراهیم هستم.

****ترجمه جعفری: (عبد المطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خدا آنها را در اسلام به اجرا گذاشت)

انس بن محمّد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود فرمود: ای علی! همانا عبد المطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خداوند آنها را در اسلام به اجرا درآورد، زنان پدران را بر پسران حرام کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «به زنی نگیرید زنانی را که پدرانتان با آنها ازدواج کرده اند.» و او گنجی پیدا کرد و خمس آن را بیرون آورد و صدقه داد و خداوند چنین نازل فرمود: «و بدانید که آنچه به غنیمت به دست آوردید خمس آن برای خداست ...» و چون زمزم را کند، آن را برای آب دادن به حجاج تعیین کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «آیا آب دادن به حجاج و تعمیر مسجد الحرام مانند کار کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان دارد ...» و دیه قتل را صد شتر قرار داد و خدا همان را در اسلام اجرا کرد، و طواف نزد قریش تعداد مشخصی نداشت و عبد المطلب هفت شوط را سنت کرد و خدا آن را در اسلام اجرا کرد. یا علی! عبد المطلب با بت ها قرعه نمی زد و بت ها را عبادت نمی کرد و از آنچه بر بت ها قربانی می کردند، نمی خورد و می گفت: من بر دین پدرم ابراهیم هستم.

لا ولیمه إلا فی خمس

«91»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ سِجَادَةَ الْعَابِدِ وَ اسْمُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السّلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا وَلِیمَةَ إِلَّا فِی خَمْسٍ فِی عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ وِکَارٍ أَوْ رِکَازٍ فَأَمَّا الْعُرْسُ

فَالتَّزْوِيجُ وَ الْخُرْسُ النِّفَاسُ بِالْوَلَدِ وَ الْعِذَارُ الْخِتَانُ وَ الْوِكَارُ الرَّجُلُ يَشْتَرِى الدَّارَ وَ الرِّكَازُ الَّذِى يَقْدَمُ مِنْ مَكَّهَ.

«92»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِى وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ لَا وَلِيمَهَ إِلَّا فِى خَمْسٍ فِى عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِذَارٍ أَوْ وِكَارٍ أَوْ رِكَازٍ وَ الْعُرْسُ التَّزْوِيجُ وَ الْخُرْسُ النِّفَاسُ بِالْوَلَدِ وَ الْعِذَارُ الْخِتَانُ وَ الْوِكَارُ فِى شِرَاءِ الدَّارِ وَ الرِّكَازُ الَّذِى يَقْدَمُ مِنْ مَكَّهَ. .

1- النساء: 22.
2- الأنفال: 41.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه یقال للطعام الذی یدعی إلیه الناس عند بناء الدار أو شرائها الوکیره و الوکار منه و یقال للطعام الذی یتخذ للقادم من السفر النقیعه و الرکاز الغنیمه کأنه یرید أن فی اتخاذ الطعام للقدوم من مکه غنیمه لصاحبه من الثواب الجزیل و منه قَوْلُ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله الصَّوْمُ فِی الشِّتَاءِ الْغَنِیمَهُ الْبَارِدَهُ. (1).

*ترجمه کمره ای: (ولیمه تنها در 5 مورد است)

امام هفتم فرماید که رسول خدا فرمود ولیمه در 5 مورد است نه غیر آنها، در عروسی، در زائیدن، در ختنه کردن، در خرید خانه، در مراجعت از مکه.

مصنف این کتاب گوید عرب طعامی که برای میمنت خانه نوی که میسازند یا میخرند آماده می کنند و مردم را بدان دعوت مینمایند وکیره مینامند و کار هم از آن گرفته شده، و طعامی که برای باز گشت مسافر می دهند نقیقه مینامند. رکاز در اصل لغت بمعنی غنیمت است و طعامی را که در بازگشت از مکه و سفر حج میدهند بهمین مناسبت رکاز مینامند زیرا صاحبش آن را از مال خود غنیمت دانسته و زائد بر ثواب حج ثوابی دریافته است. و باین معنا است گفته پیغمبر صلّی الله علیه و آله که روزه زمستان غنمت خنکی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سور دادن در پنج مورد است)

امام ابو الحسن اول گفته: پیامبر می گفت:

«ولیمه دادن فقط در پنج مورد است: عروسی، زایمان. ختنه سورانی، سرای خریدن یا ساختن. باز گشت از سفر مکه. صدوق مؤلف کتاب گفته: تازیان خوراکی که برای خجستگی سرای نو می سازند یا می خرند و آماده می سازند و مردم را بدان می خوانند وکیره نامیده اند و کار هم از آن گرفته شده.

خوراکی که برای بازگشت از سفر می دهند نقیقه گفته اند. رکاز در لغت به معنی غنیمت آمده و خوراکی که در بازگشت از سفر مکه می دهند به همین مناسبت رکاز گفته شده. چون که صاحبش آن را از خواسته خود غنیمت دانسته و زیاده به پاداش عمل حج پاداشی دریافته امت. از این روست که پیامبر گفته: روزه زمستان غنیمت سردیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (ولیمه فقط در پنج مورد است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ولیمه فقط در پنج مورد است در جشن عروسی و در جشن ولادت در ختنه کردن و در خرید خانه در بازگشت از حج.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتش بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی ولیمه فقط در پنج مورد است موارد روایت سابق.

(مصنف-) این کتاب گوید بغذائی که برای ساختمان خانه نو و یا خرید آن تهیه و مردم را دعوت میکنند عرب (وکیر) گوید و وکار که در روایت گفته شده است ریشه اش از آن است و غذائی که برای رسیدن مسافر تهیه می شود نقیعه گویند و رکاز بمعنای غنیمت است و اینکه در روایت بجای نقیعه رکاز گفته شده است باین مناسبت است که گوئی بستگان مسافر با تهیه غذا غنیمتی برای مسافر بدست می آورند که همان ثواب و پاداش باشد و فرمایش رسول خدا نیز بهمین معنا است که فرمود روزه زمستان غنیمت سردی است.

****ترجمه جعفری: (ولیمه (مهمانی) جز در پنج مورد وجود ندارد)

موسی بن بکیر از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ولیمه (مهمانی دادن) نیست مگر در پنج جا: در عروسی و تولد نوزاد و در ختنه کردن و در خریدن خانه و در هنگام مراجعت از مکه.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت خود به او فرمود: ای علی! ولیمه نیست مگر در پنج مورد: در عروسی و در تولد نوزاد و در ختنه کردن و در خریدن خانه و در هنگام مراجعت از مکه.

مصنف این کتاب می گوید: به طعامی که موقع خریدن یا بنای خانه به مردم داده می شود «وکیره» گفته می شود و «وکار» (که در حدیث آمده) از همان اخذ شده است، و به طعامی که موقع بازگشت از سفر داده می شود «نقیعه» گفته می شود، و «رکاز» (در حدیث آمده) همان غنیمت است، گویا منظور این است که طعام دادن به هنگام بازگشت از مکه ثواب

بسیاری را برای صاحب آن به غنیمت می آورد و از همین جاست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزه گرفتن در زمستان سرد غنیمت است.

سأل رسول الله صلّى الله عليه و آله ربه عز و جل فى على عليه السّلام خمس خصال

«93»- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنِى عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله يَا عَلِيُّ سَأَلْتُ رَبِّى فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ فَأَعْطَانِى أَمَّا أَوَّلُهَا فَسَأَلْتُ رَبِّى أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَ أَنْفُضَ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِى وَ أَنْتَ مَعِى فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّى أَنْ يَقِفَنِى عِنْدَ كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ أَنْتَ مَعِى فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّى أَنْ يَجْعَلَكَ فِى الْقِيَامَةِ صَاحِبَ لِوَائِى فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّى أَنْ يَسْقِيَ أُمَّتِى مِنْ حَوْضِى بِيَدِكَ فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّى أَنْ يَجْعَلَكَ قَائِدَ أُمَّتِى إِلَى الْجَنَّةِ فَأَعْطَانِى فَالْحَمْدُ اللَّهِ الَّذِى مَنَّ عَلَيَّ بِذَلِكَ.

«94»- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله يَا عَلِيُّ إِنِّى سَأَلْتُ رَبِّى عَزَّ وَ جَلَّ فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ فَأَعْطَانِى أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنِّى سَأَلْتُهُ أَنْ تَنْشَقَّ الْأَرْضُ عَنِّى فَأَنْفُضَ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِى وَ أَنْتَ مَعِى فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَإِنِّى سَأَلْتُهُ أَنْ يَقِفَنِى عِنْدَ كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ أَنْتَ مَعِى فَأَعْطَانِى وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّى عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَكَ حَامِلَ .

1- راجع معانى الأخبار ص 272.

لِوَائِی وَ هُوَ لِوَاءُ اللَّهِ الْأَکْبَرُ عَلَیْهِ مَکْتُوبٌ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ بِالْجَنَّهِ فَأَعْطَانِی وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ یَسْقِیَ أُمَّتِی مِنْ حَوْضِی بِیَدِکَ فَأَعْطَانِی وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ فَإِنِّی سَأَلْتُهُ أَنْ یَجْعَلَکَ قَائِدَ أُمَّتِی إِلَی الْجَنَّهِ فَأَعْطَانِی وَ الْحَمْدُ اللَّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیَّ بِهِ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا از پروردگار خود برای علی علیه السّلام 5 خصلت درخواست کرد)

رسول خدا فرمود ای علی من برای تو از خدا 5 خصلت درخواست کردم و بمن داد.

یکم از پروردگارم خواستم که من نخستین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین در آیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من باشی بمن داد.

دوم از پروردگارم خواستم که پای کفه ترازوی اعمال بایستم و تو با من باشی بمن داد.

سوم از پروردگارم خواستم که در روز قیامت تو را پرچمدار من بکند بمن داد.

چهارم از پروردگارم خواستم که بدست تو امتم از حوضم سیراب شوند بمن داد.

پنجم از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو جلودار امتم باشی بمن داد سپاس خدا را که بر من بپذیرفتن این درخواستها منت نهاد.

در روایت دیگر همین مضمون از رسول خدا رسیده با این تفاوت که پرچم رسول خدا بدست علی است و پرچم اللّه اکبر نامیده شده و بر آن نوشته است پرچم رستگاران که به بهشت رسیده اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر برای علی از خدا پنج چیز خواست)

پیامبر گفته: «ای علی من برای تو از خدا پنج چیز درخواست کردم و به من داد: 1- از خدا خواستم که من اولین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین درآیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من بوده باشی. 2- از

خدا خواستم که کنار کفه ترازوی اعمال بایستم و تو به من یاری داده باشی. 3- از خدا خواستم که در قیامت ترا درفش دار من گرداند. 4- از خدا خواستم که به دست تو امت من از حوض من سیراب شوند به من عطا کرد. 5- از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو پیش رو امت من باشی اجابت کرد. سپاس خدای را که مرا بر خواسته های خود کامیاب ساخت. نیز روایت دیگری به همین مضمون از پیامبر رسیده که در آنجا گفته: درفش پیامبر به دست علی ست و درفش اللّه اکبر نام دارد و بر آن نگاشته: درفش رستگاران که به بهشت رسیده اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا صلی الله علیه و آله از پروردگار خود در باره علی علیه السّلام پنج چیز درخواست کرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی از پروردگار خود در باره تو پنج چیز درخواست کردم و بمن عطا فرمود: نخستین درخواستم این بود که اولین کسی که از شکاف زمین بیرون شود و خاک از سر خود بیفشاند من باشم و تو نیز با من باشی خداوند این خواسته را بمن عطا فرمود.

دومین در خواستم از پروردگارم این بود که مرا اجازه دهد تا در کنار کفه ترازوی اعمال بایستم و تو نیز با من باشی و این درخواستم را نیز بمن عطا فرمود.

سومین درخواستم از پروردگارم این بود که تو را در روز رستاخیز پرچمدار من قرار دهد و درخواستم را بمن عطا فرمود.

چهارمین درخواستم از پروردگارم این بود که امت مرا با دست تو از حوضم سیراب فرماید و درخواستم را بمن عطا فرمود.

پنجمین درخواستم از پروردگارم این بود که تو را پیشرو قافله امتم به بهشت قرار دهد و درخواستم را بمن عطا فرمود:

سپاس خدای را که با پذیرش این درخواستها بر من منت نهاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: مضمون روایت سابق است با این تفاوت که در سومین درخواست: (پرچمداری علی) اضافه شده است: و آن بزرگترین پرچمهای الهی است که بدست تو است

و بر آن نوشته شده است رستگاران کسانی هستند که به بهشت رسیده اند.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السّلام از خداوند پنج خصلت خواست)

عبد اللَّه بن احمد طائی از پدرش از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی از پروردگارم در باره تو پنج خصلت درخواست کرده ام، اوّلی این است که از پروردگارم خواستم که من نخستین کسی باشم که (در قیامت) زمین شکافته شود و من بیرون آیم و غبار از خود بزدایم در حالی که تو با من باشی، و خداوند آن را به من داد، و اما دوّمی، از پروردگار خواستم که من در کنار ترازوی حساب (میزان) بایستم و تو با من باشی و خداوند آن را به من داد، و اما سومی، از پروردگارم خواستم که تو را در قیامت پرچمدار من کند، و آن را به من داد، و اما چهارمی، از پروردگارم خواستم که امت مرا به دست تو از حوض من سیراب کند، و آن را به من داد، و اما پنجمی، از پروردگارم خواستم که تو راهبر امت من به سوی بهشت باشی، و به من داد، پس سپاس خداوند را که با این کار مرا منت نهاد.

یاسر خادم از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی من در باره تو از پروردگارم پنج چیز را درخواست کردم و به من داد، نخستین آنها این بود که از خدا خواستم که (در قیامت) نخستین کسی باشم که از شکاف زمین بیرون می آیم و گرد و غبار از سرم می زدایم در حالی که تو با من باشی، پس به من داد، دوم اینکه از او خواستم مرا کنار ترازوی حساب قرار دهد، و تو با من باشی، پس به من داد، سوم اینکه از پروردگارم خواستم که تو را پرچمدار من کند، و آن همان پرچم «اللَّه اکبر» است و بر آن نوشته شده است:

رستگاران همان واردشوندگان بهشت هستند، پس به من داد، چهارم اینکه از او خواستم که امت مرا به دست تو از حوض من سیراب کند، پس به من داد، پنجم اینکه از او خواستم که تو راهبر امت من به بهشت باشی، پس به من داد، سپاس خدا را که با آن به من منت نهاد.

«95»- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السّلام خَمْسٌ لَوْ رَحَلْتُمْ فِيهِنَّ مَا قَدَرْتُمْ عَلَى مِثْلِهِنَّ لَا يَخَافُ عَبْدٌ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَرْجُوَ إِلَّا رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَسْتَحْيِي الْجَاهِلُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ لَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ.

«96»- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ بِالْكُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍو الْأَشْعَثِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَهَ عَنِ السَّرِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السّلام خُذُوا عَنِّي كَلِمَاتٍ لَوْ رَكِبْتُمُ الْمَطِيَّ فَأَنْضَيْتُمُوهَا لَمْ تُصِيبُوا مِثْلَهُنَّ أَلَا لَا يَرْجُو أَحَدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَسْتَحْيِي الْعَالِمُ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (پنج موعظه است که اگر مردم جهان را بگردند مانند آنها در نیابند)

امام یکم فرمود 5 موعظه است که اگر برای مانند آنها سفرها کنید بدست نیاورید، بنده از چیزی جز گناه خود نترسد بکسی جز پروردگارش امیدوار نباشد، کسی که از او چیزی پرسیدند و آن را نمی داند از آموختن آن خجالت نکشد، صبر و شکیبائی سر پیکره ایمانست، کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

شعبی گوید علی علیه السّلام فرمود از من چند کلمه دریافت کنید که اگر بر مرکب خود سوار شوید و بگردید و آنها را بدوانید مانند آنها برخورد نکنید، هیچ کس جز بپروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناهش نترسد و چون چیزی نداند خجالت نکشد که بیاموزد و چون از چیزی که نمی داند پرسندش خجالت نکشد که بگوید خدا داناست، بدانید که صبر سر پیکره ایمانست و پیکری که سر ندارد خیری در آن نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج پند پسندیده)

امام علی بن ابی طالب گفته: «پنج پند است که هر گاه برای آنها جهان گردی کنید به دست نیاورید: بنده از چیزی جز گناه خود مترسد. به هیچ کسی جز پروردگار خود امیدوار مباشد. هر گاه کسی از وی چیزی پرسیدند نمی داند از آموختن آن شرمنده مباشد- شکیبایی سر ایمان است. آنکه شکیبایی ندارد ایمان ندارد». شعبی گفته: علی علیه السلاممی گفت:

از من چند کلمه بیاموزید که هر گاه بر بارگیر خود سوار شوید و گرد جهان گردید مانند آنها را نیابید:

کسی جز به پروردگار خود امیدوار مباشد. و جز از گناههای خود از چیزی مترسد. هر گاه چیزی نداند از آموختن شرمنده مگردد. هر گاه از چیزی پرسند که نداند شرمنده مگردد و بگوید خدا داناست.

شکیبایی سر ایمان است. پیکر بی سر نیکی در آن نباشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج موعظه است که اگر مردم در آن باره کوچ کنند مانند آنها را نیابند)

علی علیه السّلام فرمود: پنج موعظه است که اگر در طلب آن از دیار خود کوچ کنید مانند آنها را نیابید بنده بجز از گناه خویش نترسد و جز به پروردگار خویش امید نه بندد و چیزی را که از نادان می پرسند و نمیداند بدون خجالت آن را فرا بگیرد و شکیبائی برای پیکره ایمان همچون سر است برای بدن و کسی که شکیبائی ندارد ایمانش نیست.

علی علیه السّلام فرمود: کلماتی از من فرا گیرید که اگر بر چهار پایان سوار شوید و در راه پیمائی آنها را از پای درآورید مانند آن کلمات را نخواهید یافت هان که هیچ کس جز به پروردگارش امید نه بندد و بجز از گناه خویش نهراسد و چون چیزی نداند از فرا گرفتنش خجالت نکشد و چون چیزی از او سؤال شد که نمیداند خجالت نکشد و بگوید خدا بهتر میداند و بدانید که شکیبائی برای پیکره ایمان همچون سر است برای بدن و بدنی که سر ندارد خیری در او نیست.

****ترجمه جعفری: (پنج سخن است که اگر مردم گرد جهان بگردند مانند آنها را نیابند)

عبد اللَّه بن احمد طائی از پدرش از امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام گفت: پنج تاست که اگر به خاطر آنها سفر

کنید، همانند آنها را نخواهید یافت:

هیچ بنده ای جز از گناه خود نترسد و جز به پروردگارش امید نبندد و وقتی از جاهل چیزی را بپرسند که نمی داند، از یاد گرفتن آن شرم نکند، و هنگامی که از یکی از شما چیزی بپرسند که نمی داند، شرم نکند از اینکه بگوید: نمی دانم، و صبر از ایمان به منزله سر از جسد است و کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

شعبی نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: از من سخنانی را اخذ کنید که اگر بر مرکب خود سوار شوید و آنها را بدوانید، همانند آن سخنان را نخواهید یافت: آگاه باشید که هیچ کس جز به پروردگارش امیدوار نشود و جز از گناهش نترسد، و عالم وقتی چیزی را نمی داند از یاد گرفتن آن شرم نکند و نیز شرم نکند از اینکه وقتی از او چیزی را پرسیدند که نمی داند، بگوید: خدا داناتر است. و بدانید که صبر از ایمان به منزله سر از جسد است و جسدی که سر نداشته باشد خیری در آن نیست.

فی یوم الجمعه خمس خصال

«97»- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبْدُوسُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الْجُرْجَانِیُّ بِسَمَرْقَنْدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الشَّغَالِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی أُسَامَهَ (2) قَالَ حَدَّثَنِی یَحْیَی بْنُ أَبِی بُکَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَیْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِیلٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی لُبَابَهَ بْنِ عَبْدِ الْمُنْذِرِ .

1- کذا و لم أظفر به.
2- عنونه الخطیب فی التاریخ ج 8 ص 218.

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَهِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ آدَمَ علیه السّلام وَ أَهْبَطَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ وَ فِيهِ تَوَفَّى اللَّهُ آدَمَ وَ فِيهِ سَاعَهٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ الْعَبْدُ فِيهَا شَيْئاً إِلَّا آتَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ حَرَاماً وَ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا سَمَاءٍ وَ لَا أَرْضٍ وَ لَا رِيَاحٍ وَ لَا جِبَالٍ وَ لَا بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ إِلَّا وَ هُنَّ يَشْفَقْنَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَهِ أَنْ تَقُومَ فِيهِ السَّاعَهُ.

*ترجمه کمره ای: (در روز جمعه 5 خصلت است)

رسول خدا فرمود: روز جمعه سید روزها است و پیش خدای عز و جل از روز عید قربان و عید روزه بزرگتر است خدای عز و جل آدم علیه السّلام را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن قبض روح کرده و در آن ساعتیست که بنده چیزی از خدا در خواست نمیکند جز آنکه باو میدهد بشرط آنکه درخواست حرامی نکند، همه فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابان ها و دریاها در روز جمعه نگرانند از اینکه قیامت برپا شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در روز آدینه پنج چیز است)

پیامبر گفته: «روز آدینه سرور روزهاست و آن نزد خدا از روز جشن قربان و جشن روزه خوران بزرگتر است. خدا آدم را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن میرانید. و در آن ساعتی ست هر که چیزی از خدا در آن خواهد به او خواهد داد به شرط آنکه درخواست حرامی مکند. فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابانها و دریاها در روز آدینه نگران انداز آنکه مبادا روز رستاخیز بر پای شود».

***ترجمه فهری زنجانی: (در روز جمعه پنج خصلت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که روز جمعه سر آمد روزها است و در پیشگاه الهی از روز عید قربان و عید ماه رمضان والاتر است پنج خصلت در آن است خدای عز و جل آدم را آن روز آفرید و در آن روز آدم را بزمین فرود آورد و در آن روز جان آدم را گرفت و در آن روز ساعتی است که بنده در آن ساعت در خواستی از خدا نکند مگر آنکه خداوند درخواستش را باو میدهد تا آنجا که خواسته اش حرام نباشد و همه فرشتگان مقرب الهی و آسمانها و زمینها و بادها و کوهها و بیابانها و دریاها روزها جمعه در هراسند از اینکه قیامت بر پا شود.

****ترجمه جعفری: (روز جمعه پنج خصلت دارد)

ابو لبابه بن عبد المنذر گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا روز جمعه سر آمد روزهاست و نزد خداوند از روز قربان و روز فطر با فضیلت تر است و در آن پنج خصلت وجود دارد: خداوند در آن روز آدم را آفرید و در آن روز آدم را به زمین فرود آورد و در آن روز آدم را قبض روح کرد و در آن روز ساعتی است که بنده از خدا چیزی را نمی خواهد مگر اینکه به او می دهد، مادامی که چیز حرامی را درخواست نکند. و هیچ فرشته ای مقرّب و نه آسمان و زمین و نه بادها و نه کوه ها و نه صحرا و دریایی وجود ندارد، مگر اینکه همگی نگران آن هستند که در آن روز قیامت برپا شود.

کراهه التزویج بخمس

«98»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْبُنْدَارِ التَّمِیمِیُّ الطَّبَرِیُّ بِأَسْفَرَایِینَ فِی الْجَامِعِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ یُوسُفَ الطُّوسِیُّ بطبران قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ خَشْرَمٍ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَی السِّینَانِیُّ الْمَرْوَزِیُ (1) قَالَ قَالَ أَبُو حَنِیفَهَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ أُفِیدُکَ حَدِیثاً طَرِیفاً لَمْ تَسْمَعْ أَطْرَفَ مِنْهُ قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَبُو حَنِیفَهَ أَخْبَرَنِی حَمَّادُ بْنُ أَبِی سُلَیْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ النَّخَعِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحِینَهَ (2) عَنْ زَیْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَا زَیْدُ تَزَوَّجْتَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ تَزَوَّجْ تَسْتَعِفَّ مَعَ عِفَّتِکَ وَ لَا تَزَوَّجْنَّ خَمْساً قَالَ زَیْدٌ مَنْ هُنَّ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله لَا تَزَوَّجَنَّ شَهْبَرَهً وَ لَا لَهْبَرَهً وَ لَا نَهْبَرَهً وَ لَا هَیْدَرَهً وَ لَا لَفُوتاً فَقَالَ زَیْدٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَرَفْتُ مِمَّا قُلْتَ شَیْئاً وَ إِنِّی بِأَمْرِهِنَّ لَجَاهِلٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَ لَسْتُمْ عَرَباً أَمَّا الشَّهْبَرَهُ فَالزَّرْقَاءُ الْیَذِیَّهُ وَ أَمَّا اللَّهْبَرَهُ فَالطَّوِیلَهُ الْمَهْزُولَهُ وَ أَمَّا النَّهْبَرَهُ فَالْقَصِیرَهُ الدَّمِیمَهُ وَ أَمَّا الْهَیْدَرَهُ فَالْعَجُوزُ الْمُدْبِرَهُ وَ أَمَّا اللَّفُوتُ فَذَاتُ الْوَلَدِ مِنْ غَیْرِکَ. .

*ترجمه کمره ای: (ازدواج با 5 طائفه زنان بد است)

زید بن ثابت گوید رسول خدا بمن فرمود ای زید زن گرفتی گفتم نه، فرمود با این پارسائی زن بگیر و عفت خود را نگهدار ولی با 5 طائفه از زنان ازدواج مکن زید عرض کرد یا رسول اللّه کیانند؟ فرمود ازدواج مکن

شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت را، زید عرض کرد یا رسول اللّه هیچ کدام را نشناختم من نمیدانم اینها چه کاره اند، رسول خدا فرمود مگر شما عرب نیستید؟ شهبره زن زاغ چشم بیشرم است لهبره زن بلند قد لاغر است نهبره کوتاه قد بد گل است هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ازدواج با پنج گروه از زنان نیکو نیست)

زید پور ثابت گفته: «پیامبر از من پرسید همسر داری؟. گفتم: نی. گفت: «با این پارسایی که تویی زن بستان و پاک دامنی خود را نگاهدار. لیک با پنج گروه از زنان همسری مکن. زید گفت: ایشان کیان اند؟. گفت: ازدواج با شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت». گفتم هیچ کدام را نشناسم. پیامبر گفت: مگر تو تازی نیستی؟: «شهبره زن کبود چشم بی شرم است. لهبره: زن بلند بالای لاغر است. نهبره: کوتاه زشت رویست. هیدره: زن فریبکار است. لفوت: زنیست که از دیگری فرزند داشته».

***ترجمه فهری زنجانی: (همسری با پنج طائفه از زنان ناروا است)

فضل بن موسی گوید: ابو حنیفه مرا گفت حدیثی برایت بگویم که حدیث تازه و کم نظیرتر از آن نشنیده باشی گفتم آری بگو، گفت: زید بن ثابت گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود: ای زید همسر گرفته ای؟ گوید گفتم نه، فرمود: زن بگیر تا عفتی که داری محفوظ نگهداری ولی با پنج طائفه از زنان ازدواج مکن زید گفت: آن زنان کیانند؟ فرمود حتماً ازدواج مکن با

شهبره و لهبره و نهبره و هیدره و لفوت

زید عرض کرد یا رسول اللَّه هیچ نفهمیدم چه فرمودید و معنای هیچ یک از این لغات را نمیدانم رسول خدا فرمود مگر شما عرب نیستید؟

اما

شهبره

زن آبی چشم بد زبان است و اما

لهبره

زن بلند بالای لاغر اندام و اما

نهبره

زن کوتاه قد بد سرشت و اما

هیدره

پیرزن گوژپشت و اما

لفوت

زنی است که از شوهر دیگر فرزند داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (ازدواج با پنج گروه از زنان ناپسند است)

زید بن ثابت گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای زید آیا ازدواج کرده ای؟

گفتم: نه، فرمود: ازدواج کن و بر عفت خود بیفزای، ولی با پنج طایفه ازدواج مکن، زید گفت: آنها چه کسانی هستند یا رسول اللّه؟ پیامبر فرمود: با «شهبره» و «لهبره» و «نهبره» و «هیدره» و «لفوت» ازدواج مکن، زید گفت: یا رسول اللّه هیچ یک از این ها را فرمودی نفهمیدم و آشنایی با آنها ندارم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ «شهبره» زن زاغ چشم بی حیاست و «لهبره» زن بلند قدّ لاغر است و «نهبره» زن کوتاه قد زشت است و «هیدره» پیرزن حیله گر است و «لفوت» زنی است که از کس دیگری بچه دارد.

1- الفضل بن موسی السینانی- بمهمله مکسوره و نونین- أبو عبد اللّه المروزی ثقه ثبت (التقریب).
2- هو عبد اللّه بن مالک بن القشب- بکسر القاف و سکون المعجمه بعدها موحده- الأزدیّ أبو محمّد حلیف بنی عبد المطلب یعرف بابن بحینه بموحده و مهمله مصغرا صحابی معروف مات بعد الخمسین.

خیار العباد الذین یفعلون خمس خصال

«99»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ النَّخَعِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليهما السّلام قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا.

*ترجمه کمره ای: (بهترین بندگان کسانیند که 5 کار بکنند)

امام پنجم گفت از رسول خدا پرسش شد از بهترین بندگان، فرمود آنانند که چون نیکی کنند شاد شوند و چون بد کنند آمرزش خواهند و چون بدان ها بخشش شود شکر گزارند و چون گرفتار شوند صبر کنند و چون خشم کنند درگذرند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نیکوترین بندگان خدا کسانی هستند که پنج کار می کنند)

امام محمد باقر گفته: از پیامبر پرسیدند: از بهترین بندگان خدا. گفت: «کسانی هستند که هر گاه نیکی کنند شاد گردند، و هر گاه بدی کنند آمرزش خواهند. و هر گاه به ایشان بخشش شود سپاسگزارند. و هر گاه گرفتار شوند شکیبا و بردبار. و هر گاه خشمناک گردند نیک گذرند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بهترین بندگان کسانی هستند که پنج خصلت بجای می آورند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: از رسول خدا سؤال شد از بهترین بندگان فرمود: کسانی هستند که چون نیکی کنند شاد گردند و چون بد کنند آمرزش بطلبند و چون چیزی بآنان داده شود سپاسگزار باشند و چون گرفتار شوند شکیبائی کنند و چون خشم گیرند گذشت کنند.

****ترجمه جعفری: (بهترین بندگان کسانی هستند که پنج کار را انجام می دهند)

محمد بن مسلم و جز او از امام باقر علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به بهترین بندگان پرسیده شد، فرمود: آنها کسانی هستند که وقتی نیکی کنند، خوشحال می شوند و وقتی بدی کنند، استغفار می کنند و وقتی به آنها چیزی داده می شود، سپاسگزاری می کنند و وقتی گرفتار می شوند، صبر می کنند و وقتی خشمناک می شوند، در می گذرند.

فی القول الحسن خمس خصال

«100»- حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ زَیْدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِیدِ الْبَزَّازُ بِالْکُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّی عَلِیُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ بِشْرِ بْنِ خَالِدٍ الْعَبْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَمْزَهَ الثُّمَالِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قَالَ: الْقَوْلُ الْحَسَنُ یُثْرِی الْمَالَ وَ یُنْمِی الرِّزْقَ وَ یُنْسِئُ فِی الْأَجَلِ وَ یُحَبِّبُ إِلَی الْأَهْلِ وَ یُدْخِلُ الْجَنَّهَ.

*ترجمه کمره ای: (در گفتار نیک 5 خصلت است)

امام پنجم فرمود گفتار نیک دارائی را بیفزاید، روزی را فراوان کند، مرگ را پس اندازد، شخص را محبوب خانواده کند و ببهشت ببرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در گفتار نیک پنج سود است)

امام علی بن الحسین گفته: «گفتار نیک خواسته را بیفزاید، روزی را افزون سازد، مرگ را پس اندازد. آدمی را محبوب خانواده گرداند و به بهشت کشاند».

***ترجمه فهری زنجانی: (گفتار نیک پنج نتیجه دارد)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: گفتار نیک ثروت را زیاد کند و روزی را افزون گرداند و مرگ را بتأخیر اندازد و صاحبش را نزد خانواده محبوب نماید و او را داخل بهشت گرداند.

****ترجمه جعفری: (در سخن زیبا پنج خصلت است)

ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سخن زیبا ثروت می آورد و روزی را فراوان می کند و اجل را به تأخیر می

اندازد و شخص را در میان خانواده محبوب می کند و او را به بهشت وارد می کند.

أعطيت أمه محمد صلّى الله عليه و آله فى شهر رمضان خمسا لم يعطهن أمه نبى قبله

«101»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْدُونٍ النَّسَائِیُّ بِهَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِیُّ بِبَغْدَادَ وَ كَانَ ثِقَةً قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُشَیْمٌ عَنْ أَبِی الْحَوَارِی زَیْدٍ

الْعَمِّیِ (1) عَنْ أَبِی نَضْرَةَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِیِّ صلّى الله عليه و آله قَالَ: أُعْطِیَتْ أُمَّتِی فِی شَهْرِ رَمَضَانَ خَمْساً لَمْ یُعْطَهُنَّ أُمَّةُ نَبِیٍّ قَبْلِی أَمَّا وَاحِدَةٌ فَإِذَا كَانَ أَوَّلُ ب.

1- فى النسخ «الهيثم بن الجويرى عن زيد العمى، عن أبى نصره» و هذا من غريب التصحيف. و زيد العمى أبو الحوارى البصرى هو قاضى هراه و كان مولى زياد بن أبيه يروى عن أبى نضره منذر بن مالک العبدى، و روى عنه هشيم- مصغرا- كما فى تهذيب التهذيب.

لَيْلَهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَداً وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ فَإِنَّ خَلُوفَ أَفْوَاهِهِمْ (1) حِينَ يُمْسُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ فَإِنَّ الْمَلَائِكَهَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ فِی لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُ جَنَّتَهُ أَنِ اسْتَغْفِرِی وَ تَزَيَّنِی لِعِبَادِی فَيُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ عَنْهُمْ نَصَبُ الدُّنْيَا وَ أَذَاهَا وَ يَصِيرُوا إِلَی جَنَّتِی وَ كَرَامَتِی وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ فَإِذَا كَانَ آخِرُ لَيْلَهٍ غَفَرَ لَهُمْ جَمِيعاً فَقَالَ رَجُلٌ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَ لَمْ تَرَ إِلَی الْعُمَّالِ إِذَا فَرَغُوا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وُفُّوا.

*ترجمه کمره ای: (در ماه رمضان بامت پیغمبر 5 چیز داده شده که بهیچ امت پیغمبری داده نشده)

پیغمبر فرمود در ماه رمضان 5 چیز بامت من داده شده که بامت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده یکم در شب اول ماه رمضان خداوند به آنها نظر لطف کند و هر کس مورد نظر لطف خدا شد هرگز او را عذاب نکند.

دوم در شامگاه بوی دهانشان نزد خدا از بوی مشک پاکیزه تر باشد، سوم فرشتگان در شبانه روز برای آنها آمرزش خواهند.

چهارم خدا ببهشت دستور دهد که آمرزش بخواه برای بندگانم و خود را برای آنها آراسته کن تا رنج و آزار دنیا از آنها برود و وارد ببهشت من و پذیرائی گرم من گردند.

پنجم آنکه در شب آخر ماه همه گناهانشان آمرزیده شود، مردی عرض کرد در شب قدر یا رسول اللّه؟ فرمود نمیدانی که کارگران چون کار خود را تمام کردند مزدشان را دریافت کنند؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (در رمضان به پیروان پیامبر پنج چیز داده شده)

پیامبر گفته: «در رمضان پنج چیز به پیروان من داده شده که به پیروان دیگر از پیامبران داده نشده. یکم- در شب اول رمضان خدا بایشان نظر مهربانی کند و هر که مورد لطف خدا گردد هرگز او را شکنجه نکند. دوم در شامگاه بوی دهان ایشان پیش خدا از بوی مشک نیکوتر است. سوم- فرشتگان در شبانه روز برای ایشان آمرزش از خدا خواهند. چهارم- خدا به بهشت فرمان دهد که برای بندگان من آمرزش بخواه و خویشتن برای ایشان آزین فرما، تا بدیدار تو آزار و گزند جهان از دلهای اینان بزداید. پنجم

آنکه در شب آخر رمضان همه گناه ها آمرزیده می گردد». مردی گفت: در شب قدر چگونه؟. گفت: ندانسته یی که کارگران هر گاه کار خویش را به پایان رسانند مزد خود را دریافت دارند؟».

***ترجمه فهری زنجانی: (امت پیغمبر را پنج چیز در ماه رمضان داده شده است که امت هیچ پیغمبری را داده نشده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز بامت من در ماه رمضان عطا شده است که بامت هیچ پیغمبری پیش از من عطا نشده است یکی از آن پنج این است که چون شب اول ماه رمضان شود خدای عز و جل به آنان نظر کند و هر کس مورد توجه خدای شد هرگز او را عذاب نخواهد فرمود:

دوم آنکه بوی دهانشان بهنگام عصر نزد خدای عز و جل از مشک خوشبوتر باشد.

سوم آنکه فرشتگان شبانه روز برای آنان طلب آمرزش کنند.

چهارم آنکه خدای عز و جل بهشت را مأمور فرماید که برای بندگانم آمرزش بطلب و خود را برای آنان بیارای تا مگر خستگی و آزار دنیا از جانشان بدر آید و به بهشت و پذیرائی من در آیند.

پنجم آنکه چون شب آخر فرا رسد همگی آنان آمرزیده شوند مردی عرضکرد یا رسول اللّٰه در شب قدر آمرزیده شوند؟ فرمود: کارگران را نه بینی که چون از کار فارغ شوند مزد خویش دریافت کنند.

****ترجمه جعفری: (به امّت محمد صلی الله علیه و آله در ماه رمضان پنج چیز داده می شود که به امّت هیچ پیامبری داده نشده است)

جابر بن عبد اللَّه انصاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: به امت من در ماه رمضان پنج چیز داده می شود که به امت هیچ پیامبری پیش از من داده نشده است: یکی اینکه وقتی اولین شب ماه رمضان فرا رسد، خداوند به آنان نظر می کند، و هر کس که خدا به او نظر کند هرگز او را عذاب نخواهد کرد، دوم اینکه بوی دهان آنها به هنگام عصر نزد خداوند خوشبوتر از مشک است، سوم اینکه فرشتگان شب و روز به آنان طلب آمرزش می کنند، و چهارم اینکه خداوند به بهشت امر می کند که استغفار کن و برای بندگانم خود را آرایش بده تا شاید رنج و ناراحتی

دنیا از آنها برطرف شود و به سوی بهشت و کرامت من برگردند، پنجم اینکه وقتی آخرین شب ماه رمضان فرا می رسد همه آنها آمرزیده می شوند، مردی گفت: یا رسول اللّه این کار در شب قدر انجام می گیرد؟ فرمود: آیا کارگران را نمی بینی که چون از کارشان فارغ می شوند اجرت داده می شوند.

یفر یوم القیامه خمسه من خمسه

«102»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِیُّ بِإِیلَاقٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الطَّائِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام بِالْکُوفَهِ فِی الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَکَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ مَنْ هُمْ فَقَالَ علیه السّلام قَابِیلُ یَفِرُّ مِنْ هَابِیلَ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أُمِّهِ مُوسَی وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمُ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنْ صَاحِبَتِهِ لُوطٌ وَ الَّذِی یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ نُوحٌ یَفِرُّ مِنِ ابْنِهِ کَنْعَانَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه إنما یفر موسی من أمه خشیه أن یکون قصر فیما وجب علیه من حقها و إبراهیم إنما یفر من الأب المربی المشرک لا من الأب الوالد و هو تارخ .

*ترجمه کمره ای: (در روز قیامت پنج کس از پنج کس گریزانند)

امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام پیش او ایستاد و پرسشهائی کرد، در ضمن آن ها عرض کرد مرا از تفسیر گفتار خدای عز و جل (در سوره عبس آیه 34- 36) روزی که مرد از برادرش و مادر و پدر و همسر و فرزندانش میگریزد، آگاه کن اینها کیانند؟ فرمود مقصود قابیل است که از برادرش هابیل گریز و آنکه از مادرش گریزد موسی و آنکه از پدرش گریزد ابراهیم علیه السّلام است و آنکه از همسرش گریزد لوطست و آنکه از پسرش گریزد نوح است که از پسرش کنعان میگریزد.

مصنف این کتاب گوید موسی از مادرش گریزد از ترس اینکه مبادا در حق او کوتاهی کرده باشد و ابراهیم همانا از پدری که او را پرورید و مشرک بود گریزد نه از پدری که او را تولید کرده بود و نامش تا رخ بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روز رستاخیز پنج تن از پنج تن گریزان اند)

جناب علی در مسجد جامع کوفه بود، مردی از شام نزد وی بود پرسشهایی کرد. از آن جمله از تفسیر این آیه: «روزی که مرد از برادر خود و مادر و پدر و همسر و فرزندانش گریزان است. پرسید. گفت: مقصود قابیل است که از برادر خود هابیل گریزد و آنکه از مادر خویش گریزد موسی، و آنکه از پدر خویشتن گریزد ابراهیم، و آنکه از همسر خود گریزد لوط پیامبر است و آنکه از پسر خویش گریزد نوح که از پسرش کنعان نام گریزد».

مصنف کتاب (صدوق) گوید: موسی از ترس کوتاهی در اداء حقوق مادر از او می گریزد و ابراهیم از آزر مربی مشرکش نی از پدر اصلی اش که تارخ بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (روز قیامت پنج کس از پنج کس میگریزد)

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود که ناگاه مردی از اهل شام برخاست و پرسشهائی از آن حضرت کرد و از جمله پرسشهایش این بود که عرض کرد بیان فرمائید در آیه شریفه که خدا میفرماید روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان خویش میگریزد اینان کیانند؟ فرمود قابیل از هابیل میگریزد و آنکه از مادرش میگریزد موسی است و آنکه از پدرش میگریزد ابراهیم است و آنکه از همسرش میگریزد لوط است و آنکه از پسرش میگریزد نوح است که از فرزندش کنعان میگریزد.

(مصنف) این کتاب گوید:

موسی برای این جهت از مادرش میگریزد که میترسد مبادا نسبت بحقی که از مادر بر ذمه دارد کوتاهی کرده باشد و ابراهیم که از پدر میگریزد پدری است مشرک که او را تربیت کرده نه پدری که او را تولید نموده و نامش تاریخ بود.

****ترجمه جعفری: (روز قیامت پنج کس از پنج کس فرار می کنند)

عبد اللّه بن احمد طائی از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام برخاست و مسائلی را از آن حضرت پرسید، در میان سؤالات او یکی هم این بود که گفت: به من خبر بده از این سخن خداوند که می فرماید: «روزی که مرد از برادرش و مادرش و پدرش و همسرش و فرزندانش فرار می کند.» آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: قابیل از هابیل فرار می کند و کسی که از مادرش فرار می کند موسی است و کسی که از پدرش فرار می کند ابراهیم است و کسی که از همسرش فرار می کند لوط است و کسی که از پسرش فرار می کند نوح است که از پسرش کنعان فرار می کند.

مصنف این کتاب می گوید: موسی از آن جهت از مادرش فرار می کند که می ترسد حق واجب او را ادا نکرده باشد و ابراهیم از پدر مربّی مشرک خود فرار می کند و نه از پدر واقعی خود که همان تارخ می باشد.

1- أی تغیر رائحه أفواههم.

خمسه من الأنبياء عليهم السّلام تكلموا بالعربيه

«103»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

*ترجمه کمره ای: (5 تن از پیغمبران بزبان عربی سخن میگفتند)

امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهائی کرد در ضمن آنها عرض کرد مرا از 5 پیغمبری که به زبان عربی سخن میگفتند آگاه کن، فرمود هود، صالح، شعیب، اسماعیل و محمد صلّی الله علیه و آله بودند،

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن از پیامبران به تازی سخن می گفتند)

جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید پنج تن از پیامبران به تازی سخن می گفتند ایشان کیان بودند؟. گفت: هود، صالح، شعیب، اسماعیل، محمد بودند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج تن از پیغمبران بزبان عربی سخن گفتند)

حسین بن علی علیه السّلام فرماید: امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود که ناگاه مردی از اهل شام برخاست و پرسشهائی از آن حضرت نمود و از جمله پرسشها این بود که عرض کرد مرا آگاه فرما از پنج تن از پیغمبران که بزبان عربی سخن گفتند فرمود هود و صالح و شعیب و اسماعیل و محمد بودند.

****ترجمه جعفری: (پنج تن، از پیامبران به زبان عربی سخن می گفتند)

أبو القاسم طائی از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و مسائلی پرسید، از جمله اینکه گفت: به من خبر بده از پنج

پیامبری که به زبان عربی سخن می گفتند، فرمود: هود و صالح و شعیب و اسماعیل و محمد، درود خدا بر همه آنان.

خمسه من شر خلق الله عز و جل

«104»- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي نُصَيْرُ بْنُ عُبَيْدٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ الْمِنْقَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْلَى عَنْ يَحْيَى بْنِ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ (2) عَنْ أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّه عَلَيه و آله يَقُولُ مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ خَمْسَةٌ إِبْلِيسُ وَ ابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَدَّهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُبَايَعُ عَلَى كُفْرٍ عِنْدَ بَابِ لُدٍّ (3) قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ مُعَاوِيَةَ يُبَايَعُ عِنْدَ بَابِ لُدٍّ ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله فَلَحِقْتُ بِعَلِيٍّ عليه السّلام فَكُنْتُ مَعَهُ (4). .

*ترجمه کمره ای: (5 تن بدترین خلق خدایند)

مردی از اهل شام گوید شنیدم پیغمبر فرمود بدترین خلق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون که مردم را بچهار میخ میکشید و مردی از بنی اسرائیل که آنها را از دین خودشان برگردانید و مردی از این امت که نزد باب لد بر اساس کفر با او بیعت شود، این مرد شامی گوید، چون دیدم که نزد باب لد با معاویه بیعت کردند بیاد فرموده پیغمبر افتادم و بعلی علیه السّلام پیوستم و با او بودم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنج تن بدترین مخلوق خدایند)

مردی از شام گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: بدترین مخلوق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را بکشت، و فرعون که مردمان را به چهار میخ کشیدی و مردی از بنی اسرائیل که ایشان را از دین خدا بر گردانید و مردی از پیروان من که نزد باب لد به پایه کفر با وی بیعت کنند. این مرد شامی گفته: چون نزد باب لد با معاویه بیعت کردند، به یاد گفتار پیامبر افتادم و به علی پیوستم.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنج تن از بدترین خلق خدای عز و جل اند)

مردی از شام از پدرش نقل میکند: شنیدم پیغمبر میفرمود: از بدترین خلق خدا پنج تن اند ابلیس و آن فرزند آدم که برادرش را کشت و فرعون که برای شکنجه مردم میخهائی ساخته بود و مردی از بنی اسرائیل که آنان را از دینشان برگردانید و مردی از این امت که در نزد باب (لد) او را بیعت بکفر کنند راوی گوید هنگامی که دیدم معاویه را در نزد باب لد بیعت میکنند بیاد فرمایش رسول خدا افتادم و بعلی علیه السّلام پیوستم و ملازم خدمت او شدم.

****ترجمه جعفری: (پنج تن از بدترین خلق خدا هستند)

راوی می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از بدترین خلق خدا پنج تن هستند: ابلیس و فرزند آدم که برادرش را کشت و فرعون صاحب سپاه و مردی از بنی اسرائیل که آنان را از دینشان برگردانید و مردی از این امت که در دروازه «لدّ» بر اساس کفر به او بیعت می شود. می گوید: سپس راوی گفت: وقتی معاویه را دیدم که در دروازه «لدّ» بیعت می گیرد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به یادم آمد و به علی ملحق شدم و همراه او بودم. («لدّ» نام روستایی است در نزدیکی بیت المقدس).

1- فی بعض النسخ «نصر بن عبید».
2- هو سالم بن أبی الجعد رافع الغطفانی الاشجعی مولاهم. مات سنه سبع أو ثمان و تسعین و قیل مائه، و أمّا أبو حرب بن أبی الأسود الدیلی [أو الدئلی] البصری، ثقه، قیل اسمه محجن و قیل عطاء، مات سنه 108 (تهذیب التهذیب).
3- لد- بالضم و التشدید- قریه قرب بیت المقدس من نواحی فلسطین.
4- أورده نصر فی کتابه وقعه صفّین أوائل الجزء الرابع.

باب السته

فی هذه الأمه ست خصال

«1»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ أَبُو الْحُسَیْنِ الْفَقِیهُ بِمَرْوَ الرُّوذِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ أَبُو إِسْحَاقَ الْأَنْطَاکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ الْمُسْتَفَادِ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ بْنُ سَلَمَهَ الْنُّمَیْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ یُونُسَ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ أَبِی زَائِدَهَ عَنْ زَائِدَهَ عَنْ زَاذَانَ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ فِینَا سِتُّ خِصَالٍ لَمْ تَکُنْ فِی أَحَدٍ مِمَّنْ کَانَ قَبْلَنَا وَ لَاتَکُونُ فِی أَحَدٍ بَعْدَنَا مِنَّا مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْمُرْسَلِینَ وَ عَلِیٌّ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ حَمْزَهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِی طَالِبٍ الْمُزَیَّنُ بِالْجَنَاحَیْنِ یَطِیرُ بِهِمَا فِی الْجَنَّهِ حَیْثُ یَشَاءُ وَ مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ الَّذِی یُصَلِّی خَلْفَهُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَم علیهما السّلام.

*ترجمه کمره ای: (شش خصلت است در این امت)

زرین جیش گوید از محمد بن حنفیه شنیدم می فرمود در ما خاندان شش خصلت است

که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود. از ماست محمد صلّی الله علیه و آله سید رسولان و علی علیه السّلام سید اوصیاء و حمزه سید شهداء و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینب شده و با آنها در بهشت پرواز می کند هر جا بخواهد و مهدی این امت آنکه عیسی بن مریم دنبالش نماز میخواند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در این امت شش چیز است)

ذر پور حبیش گفته: از محمد بن حنفیه شنیدم که می گفت: «در ما خاندان شش چیز است، که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود.

از ماست سرور فرستادگان محمد و علی سرور اوصیاء و حمزه سرور شهداء و حسن و حسین جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال آزین شده بر فراز بهشت پرواز می کند و مهدی این امت که عیسی بن مریم در پس او نماز گزارده».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش خصلت مخصوص این امت است)

محمد بن حنفیه گوید: شش خصلت مخصوص ما است که در هیچ کس از پیشینیان نبوده و در هیچ کس که پس از ما است نخواهد بود: محمد بزرگترین پیغمبر مرسل و علی سرور اوصیاء و حمزه سالار شهیدان و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینت بخش در بهشت بهر سوی که خواهد پرواز میکند و مهدی این امت که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز خواهد خواند همگی از ما هستند

****ترجمه جعفری: (در این امّت شش خصلت است)

زرّ بن حبیش می گوید: از محمد بن حنفیه (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: در ما شش خصلت است که در کسی از پیشینیان نبود و پس از ما هم در کسی نخواهد بود، از ماست محمد سرور پیامبران و علی سرور وصیّان و حمزه سرور شهیدان و حسن و حسین سروران جوانان بهشتی و جعفر بن ابی طالب که مزیّن به دو بال است و با آنها در بهشت هر کجا که خواهد پرواز می کند و مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند.

فی الزنا ست خصال

«2»- أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْفَضْلُ بْنُ الْفَضْلِ الْكِنْدِيُّ بِهَمَدَانَ مُنْصَرَفِي مِنَ الْحَجِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا مَسْلَمَةُ بْنُ عَلِيٍ (1) عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَ الزِّنَا فَإِنَّ فِيهِ سِتَّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ يَنْقُصُ الْعُمُرَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَ سُوءَ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودَ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلّى الله عليه و آله سَوَّلَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ

«3»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ .

1- هو مسلمه بن علیّ بن خلف الخشنی أبو سعید الدمشقی البلاطی.

عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ فِی الزِّنَا سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِی الْآخِرَهِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَسُوءُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ الْخُلُودُ فِی النَّارِ.

«4»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: لِلزَّانِی سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِی الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِی الْآخِرَهِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ وَ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ أَمَّا الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَسَخَطُ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ وَ سُوءُ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودُ فِی النَّارِ.

*ترجمه کمره ای: (در زنا شش خصلت است)

رسول خدا فرمود ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و 3 در آخرت آن 3 که در دنیا است خرمی را میبرد، پریشانی و تنگدستی را می آورد و عمر را کوتاه میکند و آن سه که در آخرتست خشم خدا و بدی در حساب و جاوید ماندن در آتش دوزخ است، سپس پیغمبر فرمود هوای نفسشان بر آنها جلوه ای داد که خدا بر آنها خشم کرد و در عذاب مخلد شدند در روایت دیگر پیغمبر بعلی علیه السّلام فرمود آن سه خصلت دنیوی زنا اینست که خرمی را ببرد و در نابودی شتاب کند و روزی را ببرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در زنا شش چیز است)

پیامبر گفته: «ای گروه مسلمانان از زنا بپرهیزید که در آن شش چیز است: سه در جهان و سه در جاویدان. آن سه که در جهان است: خرمی را ببرد، پریشانی آورد و زندگانی را کوتاه سازد. و آن سه که در جاویدان است: خشم خدا و بدی در شمار و همیشه در دوزخ است. آنگاه پیامبر گفت: خواستهای نفسانی ایشان جلوه داد که خدا بر آنان خشم راند در شکنجه مخلد. شدند. و در روایت دیگر پیامبر به علی گفته: آن سه چیز جهانی زنا: آن است که خرمی را ببرد و در نابودی شتاب نماید و روزی را اندک سازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (زنا شش نکبت ببار آورد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان خود را از زنا دور نگهدارید که شش نکبت در آن است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیا است آبرو برد و تنگدستی آورد و عمر را کوتاه نماید و اما نکبتهای آخرت: خشم خدا و سخت گیری در حساب و جاوید ماندن در آتش است سپس پیغمبر فرمود خشم خدای را بر آنان و عذاب جاوید را هوای نفس شان برای آنان بیاراست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن چه در دنیا است آبرو برد و زودتر نابود سازد و رشته روزی ببرد و آنچه در آخرت است سخت گیری بهنگام حساب و خشم خدای رحمان و جاوید ماندن در آتش.

امام صادق علیه السّلام فرمود: شش وبال گردنگیر شخص زناکار است سه در دنیا و سه در آخرت آنچه در دنیا است این است که چهره را بی نور کند و تنگدستی آورد و شخص را زودتر نابود سازد و آنچه در آخرت است خشم پروردگار جل جلاله و سخت گیری در حساب و جاوید ماندن در آتش.

****ترجمه جعفری: (در زنا شش خصلت است)

حذیفه بن یمان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: ای گروه مسلمانان! از زنا بپرهیزید که در آن شش خصلت است، سه خصلت در دنیا و سه خصلت در آخرت، آنکه در دنیاست این است که ارزش شخص را از بین می برد و باعث فقر و تنگدستی می شود و عمر را کوتاه می کند، و آنکه در آخرت است این است که باعث خشم پروردگار و سختی حساب و جاودانگی در جهنم می شود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نفسهای آنان، آنان را فریب داده تا جایی که خداوند به آنان غضب کرده و همیشه در عذاب خواهند بود.» 3- انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود فرمود: یا علی در زنا شش خصلت است، سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، آنکه در دنیاست این است که ارزش شخص را از میان می برد و مرگ را زودتر می کند و روزی را می برد، و آنکه در آخرت است عبارت است از سختی حساب و خشم خداوند رحمان و خلود در آتش.

عبد اللّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: زناکار شش خصلت دارد، سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، آن سه تا که در دنیاست این است که نور چهره را از میان می برد و باعث فقر و تنگدستی می شود و مرگ را زودتر می کند و آن سه تا که در آخرت است عبارت است از: خشم پروردگار و سختی حساب و خلود در آتش.

قول النبی صلّی الله علیه و آله تقبلوا لی بست خصال أتقبل لکم بالجنه

«5»- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ الْقَاضِي فِي دَارِهِ بِمَدِينَهِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الصَّدَائِيُ (1) عَنْ أَبِي شَيْبَهَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله علیه و آله

تَقَبَّلُوا لِي بِسِتٍّ أَتَقَبَّلْ لَكُمْ بِالْجَنَّهِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تَخْلُفُوا وَ إِذَا اؤْتُمِنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر که شش چیز را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود برای من 6 چیز را عهده دار شوید تا برای شما بهشت را عهده دار شوم چون خبرگزاری کنید دروغ نگوئید و چون وعده دهید تخلف نکنید و چون امانتی پذیرفتید خیانت نکنید، چشمان خود را برهم نهید و خود را از نامحرم نگهدارید و دست و زبان خود را از آزار مردم باز دارید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز را بپذیرید تا بهشت را برای شما عهده گیرند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته:

«برای من شش چیز را قبول کنید تا من برای شما بهشت را گردن گیرم: هر گاه گزارش کنید دروغ مگویید. هر گاه امیدوار ساختید به جای آورید. هر گاه سپردنی پیش شما نهادند در آن خیانت مکنید.

دیده خود را از بدیها فرو بندید و از نامحرم دور شوید و دست و زبان خویش را از آزار مردمان باز دارید».

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش پیغمبر: شما انجام شش عمل را برای من تعهد کنید تا من بهشت را برای شما متعهد شوم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش عمل را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم چون سخنی نقل کنید دروغ نگوئید و چون وعده دهید تخلف نکنید و چون بر چیزی امین شدید خیانت بامانت نکنید و چشمان خود را از نامحرم بپوشید و دامن خود را آلوده نکنید و دست و زبان خود را نگهدارید

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که شش چیز را برای من به عهده گیرید من بهشت را برای شما به عهده می گیرم)

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: شش چیز را برای من به عهده گیرید من بهشت را برای شما به عهده می گیرم: چون سخن می گویید دروغ نگویید و چون وعده می دهید تخلّف نکنید و چون امانتی گرفتید خیانت نکنید و دیدگانتان را (از حرام) ببندید و عفت خود را حفظ کنید و دست ها و زبان های خود را (از اذیت کردن بر مردم) نگهدارید.

ست خصال من فعلهن دخل الجنه

«6»- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْحَمَّادِیُّ الْحَبَّالُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیُّ بِبُخَارَی قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَثِیرِ بْنِ دِینَارٍ الْحِمَّصِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ .

1- بضم المهمله و تخفیف الدال بمد. فیه لین (التقریب).
2- هو عمرو بن عثمان بن سعید بن كثیر القرشیّ مولاهم أبو حفص الحمصی. صدوق مات سنه 250 كما فی التقریب.

بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ شُرَحْبِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ (1) وَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ قَالا سَمِعْنَا أَبَا أُمَامَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه وآله يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ أَلَا فَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ صَلُّوا خَمْسَكُمْ وَ صُومُوا شَهْرَكُمْ وَ حُجُّوا بَيْتَ رَبِّكُمْ وَ أَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ طَيِّبَةً بِهَا أَنْفُسُكُمْ وَ أَطِيعُوا وُلَاةَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ.

*ترجمه کمره ای: (6 خصلت است که هر کس بجا آورد وارد بهشت شود)

ابا امامه گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود ای مردم پس از من پیغمبری نیست و دنبال شما امت دیگری نیست هلا پروردگار خود را بپرستید، نماز پنجگانه را بخوانید. ماه رمضان خود را روزه دارید، خانه خدای خود را حج گزارید، زکاه مال خود را بخشنودی بدهید، امامان خود را فرمان برداری کنید تا ببهشت پروردگار خود بروید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز سبب بهشت رفتن شود)

ابو امامه گفته: از پیامبر شنیدم که می گفت:

«ای مردم پس از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نیست. پروردگار خویش را بپرستید، نمازهای خود را بگزارید، ماه رمضان را روزه بدارید. خانه خدای را حج گزارید، زکات خواسته خود را برسانید. فرمانروایان خود را فرمان برید (یعنی در کارهای مسلمانی) تا به بهشت روید».

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس شش عمل را انجام دهد به بهشت خواهد رفت)

ابا امامه گوید: شنیدم از رسول خدا که میفرمود: ای مردم نه پس از من پیغمبری هست و نه بعد از شما امتی هان که پروردگار خود را پرستید و نمازهای پنجگانه را بجا آرید و ماه روزه را روزه بگیرید و حج خانه پروردگار خود را کنید زکاه مال خود را با میل و رغبت بپردازید از زمامداران امور دینی فرمان برداری کنید تا به بهشت پروردگار خود وارد شوید.

****ترجمه جعفری: (شش خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد وارد بهشت می شود)

ابو امامه می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای مردم! همانا پس از من پیامبری نخواهد آمد، پروردگارتان را عبادت کنید و نمازهای پنجگانه را بخوانید و ماه رمضان را روزه بگیرید و زکات مالهایتان را با طیب خاطر بپردازید و امامانتان را فرمانبرداری کنید تا به بهشت پروردگارتان وارد شوید.

ستة من الأنبياء عليهم السّلام لكل واحد منهم اسمان

«7»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السّلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَهُمْ اسْمَانِ فَقَالَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ هُوَ ذُو الْكِفْلِ وَ يَعْقُوبُ وَ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ الْخَضِرُ وَ هُوَ حلقيا (2) وَ يُونُسُ وَ هُوَ ذُو النُّونِ وَ عِيسَى وَ هُوَ الْمَسِيحُ وَ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ أَحْمَدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

*ترجمه کمره ای: (6 پیغمبرند که هر کدام دو نام دارند)

امام یکم در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسشهائی کرد در ضمن پرسید که مرا از 6 پیغمبر که هر کدام دو نام داشتند آگاه کن، فرمود یوشع بن نون که ذو الکفل بود و یعقوب که اسرائیل بود و خضر که ملیقا بود و یونس که ذو النون بود و عیسی که مسیح بود و محمد که احمد بود ص.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش پیامبر دو نامه هستند)

جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی شامی پرسشهایی می کرد از آن جمله پرسید که شش پیامبراند که هر کدام دو نام داشتند، علی گفت:

«یوشع بن نون یا ذو الکفل. یعقوب یا اسرائیل، خضر یا حلقیا، یونس یا ذو النون عیسی یا مسیح محمد یا احمد (ص).

***ترجمه فهری زنجانی: (شش پیغمبر هر کدام بدو نام)

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد کوفه بود که ناگاه مردی از اهل شام برخاست و پرسشهائی کرد و از جمله آنها این بود که عرض کرد مرا آگاه فرما از شش پیغمبر که هر یک از آنان را دو نام بود فرمود: یوشع بن نون که نامش ذو الکفل بود و یعقوب که اسرائیل نام داشت و خضر که حلقیایش میخواندند و یونس که ذو النون بود و عیسی که مسیح بود و محمد که نامش احمد بود صلی اللّه علیهم اجمعین.

****ترجمه جعفری: (شش نفر از پیامبران دو نام داشتند)

عبد اللَّه بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و سؤالاتی کرد که از جمله آنها این بود که گفت: به من خبر بده از شش پیامبری که دو نام داشتند؟ فرمود: یوشع بن نون که همان ذو الکفل است و یعقوب که همان اسرائیل است و خضر که همان حلقیا است و یونس که همان ذو النون است و عیسی که همان مسیح است و محمد که همان احمد است، صلوات خدا بر همه آنان باد.

ستّه لم یرکضوا فی رحم

«8»- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ».

1- فی جمیع النسخ «شرجیل» و هو تصحیف، و الصواب ما فی المتن و هو شرحبیل ابن مسلم بن حامد الخولانی الشامیّ صدوق فیه لین، یروی عن أبی أمامه الباهلی و روی عنه إسماعیل بن عیّاش بن سلم العنسی أبو عتبه الحمصی، و أمّا محمّد بن زیاد هو محمّد بن زیاد الالهانی أبو سفیان الحمصی.
2- فی بعض النسخ «ملیقا» و فی بعضها و العیون «ملقیا».

الطَّائِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السّلام قَالَ: کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السّلام بِالْکُوفَهِ فِی الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَکَانَ فِیمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی عَنْ سِتَّهٍ لَمْ یَرْکُضُوا فِی رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ کَبْشُ إِبْرَاهِیمَ وَ عَصَا مُوسَی وَ نَاقَهُ صَالِحٍ وَ الْخُفَّاشُ الَّذِی عَمِلَهُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ فَطَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (6 شش چیز بود که در رحم مادر جا نداشتند)

امام سوم میفرماید: علی بن ابی طالب علیه السّلام در کوفه بود که مردی از اهل شام خدمت او آمد و پرسشهائی از او کرد در ضمن گفت مرا از شش چیز آگاه کن که در رحم جا نگرفتند؟ فرمود آدم بود و حواء و کبش ابراهیم: عصای موسی، ناقه صالح، شب پره ای که عیسی بن مریم از گل ساخت و بقدرت خدای عز و جل زنده شد و پرید

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز که در شکم مادر نبودند)

امام حسین بن علی گفت: علی بن ابی طالب در کوفه بود، مردی شامی از او پرسشهایی کرد از آن جمله پرسید از شش چیز که در شکم مادر نبودند و به جهان آمدند. در پاسخ گفت: «آدم و حوا. گوسفند ابراهیم. عصای موسی، ناقه صالح. شب- پره یی که عیسی بن مریم آن را ساخته بود و به قدرت خدا زنده شد و پرید».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش چیزاند که متولد شدند ولی نه از رحم مادر)

حسین بن علی علیه السّلام فرماید: امیر المؤمنین در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و پرسشهائی کرد و از جمله اینکه عرض کرد مرا آگاه فرما از شش چیز که متولد شدند ولی نه از رحم مادر فرمود آدم بود و حواء و گوسفندی که برای ابراهیم آمد و عصای موسی (که اژدها شد) و ناقه صالح و شب پره ای که عیسی بن مریم اش ساخت و باذن خدای عز و جل پرگرفت.

****ترجمه جعفری: (شش موجود زنده در رحم مادر قرار نگرفتند)

عبد الله بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام برخاست و سؤالاتی کرد که از جمله آنها این بود که گفت: به من خبر بده از شش موجود زنده ای که در رحم مادر قرار نگرفتند؛ فرمود: آدم و حوا و قوچ ابراهیم و عصای موسی و شتر صالح و آن خفّاشی که عیسی آن را ساخت و به اذن خدا پرواز کرد.

ست خصال ینتفع بها المؤمن بعد موته

«9»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَیْبٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنِ الْهَیْثَمِ أَبِی کَهْمَسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: سِتٌّ خِصَالٍ یَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ وَلَدٌ صَالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ یَقْرَأُ فِیهِ وَ قَلِیبٌ یَحْفِرُهُ وَ غَرْسٌ یَغْرِسُهُ وَ صَدَقَهُ مَاءٍ یُجْرِیهِ وَ سُنَّهٌ حَسَنَهٌ یُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ.

*ترجمه کمره ای: (6 خصلت است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها سود میبرد)

امام ششم فرمود مؤمن پس از مرگ خود از 6 خصلت سود می برد فرزند نیکی که برایش آمرزش خواهد، قرآنی که از او بماند و تلاوت شود، چاه آبی که کنده، درختی که کاشته، آبی که وقف کرده کردار نیکی که رواج داده و پس از مرگش از او پیروی می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز پس از مرگ نیز سودمند است)

امام صادق گفته: «مؤمن پس از مرگ خویش از شش چیز سود می برد: فرزند نیک که برای پدر و مادر آمرزش خواهد، قرآنی که آزاد مانده مردم بخوانند. چاه آبی که از آن سود برند. درختی که نشانده، آبی که بر مردم وقف کرده.

راه و رسمی که پس از مرگ وی از آن راه نیک پیروی شود».

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن پس از مرگ هم از شش چیز بهره مند می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شش چیز است که مؤمن پس از مرگ هم از آنها بهره مند می شود فرزند شایسته ای که برای پدر آمرزش بطلبد و قرآنی که از آن او باشد و مورد استفاده قرار گیرد و چاه آبی که می کند و درختی که مینشاند و چشمه آبی که در راه خدا جاری میکند و رویه نیکی که از او بیادگار مانده و دیگران از او اتخاذ کنند.

****ترجمه جعفری: (شش خصلت است که مؤمن پس از مرگش از آنها سود می برد)

هیثم ابی کهمس از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شش خصلت است که مؤمن پس از مرگش از آنها سود می برد؛ فرزند صالحی که به او استغفار کند، و مصحفی که آن را بخوانند، و چاهی که آن را بکند، و درختی که آن را بکارد، و وقف آبی که جاری می کند و سنت نیکویی که پس از او به آن عمل شود.

ست کلمات مکتوبه علی باب الجنه

«10»- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ بِبَلْخٍ وَ كَانَ جَدُّهُ عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو صَاحِبَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليهما السَّلام وَ هُوَ الَّذِي خَرَجَ عَلَى يَدِهِ لَعْنُ فَارِسِ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهَوَيْهِ (1) قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَيُّوبَ الْمُطَّلِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمِصْرِيُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ).

1- فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینی نزیل العسکر من أصحاب الرضا علیه السّلام غال ملعون فسد مذهبه و قتله بعض أصحاب أبی محمّد العسکریّ، لا یلتف الی حدیثه، له کتب کلها تخلیط (صه و جش).
2- هو محمّد بن محمّد بن الاشعث أبو علیّ الکوفیّ ثقه من أصحابنا سکن مصر (جش).

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوباً بِالذَّهَبِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (بر در بهشت 6 کلمه نوشته است)

رسول خدا فرمود مرا ببهشت بردند و دیدم بر در آن نوشته شده لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ محمد دوست خداست علی ولی خداست فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند، و لعنت خدا بر دشمنانشان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بر در بهشت شش چیز نوشته بود)

پیامبر گفته: «مرا به بهشت بردند، دیدم بر در آن نوشته: لا اله الا اللَّه، محمد دوست خداست. علی ولی خدا، فاطمه کنیز خدا. حسن و حسین برگزیده خداوند، نفرین خدا باد بر دشمنان ایشان».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش کلمه ای که بر در بهشت نوشته شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت که مرا بردند دیدم بر در آن نوشته اند بزر که معبود بحقی بجز خدای یکتا نیست و محمد دوست خدا است و علی ولی خدا و فاطمه کنیز خدا است و حسن و حسین برگزیده خدا و بر دشمنانشان لعنت خدای باد.

****ترجمه جعفری: (بر در بهشت شش کلمه نوشته شده)

موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت برده شدم و بر در آن دیدم که با طلا نوشته شده: خدایی جز اللّه نیست، محمد حبیب خدا و علی ولیّ خدا و فاطمه کنیز خدا و حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند و لعنت خدا بر دشمنان آنها باد.

ست خصال من المروءه

«11»- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُوزِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الطَّائِيُّ بِالْبَصْرَهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله سِتٌّ مِنَ الْمُرُوءَهِ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْحَضَرِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی السَّفَرِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الْحَضَرِ فَتِلَاوَهُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِمَارَهُ مَسَاجِدِ اللَّهِ وَ اتِّخَاذُ الْإِخْوَانِ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الَّتِی فِی السَّفَرِ فَبَذْلُ الزَّادِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمِزَاحُ فِی غَيْرِ الْمَعَاصِی.

*ترجمه کمره ای: (6 خصلت از مردانگی است)

رسول خدا فرمود 6 خصلت از مردانگی است، سه در وطن و سه در سفر آن سه که در وطن است، خواندن قرآن؛ آباد کردن مساجد خدا و برادر و رفیق گرفتن برای خشنودی خدای عز و جل و اما آنچه در سفر است بخشیدن توشه برفیقان و خوش خلقی و شوخی بدون اینکه گناهی مرتکب شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز از جوانمردیست)

پیامبر گفته: «شش چیز از جوانمردیست. سه در حضر و سه در سفر. آن سه که در حضر است: خواندن قرآن، آباد کردن مساجد. دوست و برادر گرفتن برای خشنودی خدا. و آنچه در سفر است: بخشیدن زاد و توشه به یاران و خوشخویی و شوخی که بی گناه باشد».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش خصلت از آثار جوانمردی است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش چیز از آثار جوانمردی است سه از آن شش در وطن و سه دیگر در سفر آن سه که در وطن است قرآن خواندن و مسجدها را آباد نمودن و برادران الهی داشتن و آن سه که در سفر است از توشه سفر بهم سفران دادن و خوش خلق بودن و خالی از گناه شوخی نمودن

****ترجمه جعفری: (شش خصلت از مردانگی است)

احمد بن عامر طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش چیز از مردانگی است: سه تا از آنها در وطن و سه تا در سفر، آنکه در وطن

است عبارت است از: تلاوت کتاب خدا و تعمیر مساجد خدا و برادر و رفیق گرفتن به خاطر خدا، و امّا آنکه در سفر است عبارت است از: بذل کردن توشه، اخلاق نیکو و شوخی کردن در غیر گناه.

یقسم الخمس سته أسهم

«12»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ مَالِکٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ (1) قَالَ أَمَّا خُمُسُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلِلرَّسُولِ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشَاءُ وَ أَمَّا خُمُسُ الرَّسُولِ فَلِأَقَارِبِهِ وَ خُمُسُ ذَوِی الْقُرْبَی فَهُمْ أَقْرِبَاؤُهُ وَ الْیَتَامَی یَتَامَی أَهْلِ بَیْتِهِ فَجَعَلَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ الْأَسْهُمِ فِیهِمْ وَ أَمَّا الْمَسَاکِینُ وَ أَبْنَاءُ السَّبِیلِ فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّا لَا نَأْکُلُ الصَّدَقَةَ وَ لَا تَحِلُّ لَنَا فَهِیَ لِلْمَسَاکِینِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِیلِ (2). ق.

*ترجمه کمره ای: (خمس را باید شش قسمت کرد)

زکریا بن مالک جعفی گوید از امام ششم علیه السّلام از تفسیر گفته خدا (در سوره انفال آیه 31) بدانید که هر چه غنیمت بردید خمسش از خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و فقیران و درماندگان از راهست پرسیدم فرمود سهم خدا از رسولست که هر جا خواهد مصرف کند و سهم خمس رسول از خویشان اوست با سهم خود خویشان و مقصود از خویشان، خویشان پیغمبر است و اما یتیمان یتیمان خاندان پیغمبر است این چهار سهم بالخصوص در خاندان پیغمبر است ولی سهم مساکین و ابن سبیل را تو می دانی که ما صدقه نمیخوریم و صدقه بر ما حلال نیست صدقه حق مساکین و ابن سبیل است.

شرح : مقصود اینست که سهم مساکین و ابن سبیل خمس هم متعلق بساداتست زیرا که مراعات فقیر و ابن سبیل امری لازمست و باید برای رفع حاجت آنها محل بودجه ای اعتبار شود و چون سهمی که از صدقه برای آنها منظور شده بر سادات حرامست بجای آن در خمس سهم مخصوصی که باین عنوان تعیین شده متعلق بسادات می شود،

**ترجمه مدرس گیلانی: (خمس شش بخش می گردد)

زکریا پور مالک جعفی گفته: از امام صادق علیه السّلام از معنی این آیه پرسیدم: بدانید هر چه غنیمت بردید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و تهی دستان و درماندگان از راه است». گفت: «سهم خدا از پیامبر است که هر جا صلاح دید هزینه کند و سهم خمس پیامبر برای خویشان اوست. با سهم خویشاوندان یعنی خویشان پیامبر. و یتیمان.

خاندان پیامبر است. این چهار سهم مخصوص خاندان پیامبر است. لیک سهم بیچارگان و در راه ماندگان را تو میدانی که ما صدقه نمی خوریم و صدقه بر ما روا نیست. صدقه برای بیچارگان و در راه ماندگان است».

***ترجمه فهری زنجانی: (خمس به شش قسمت میگردد)

زکریا بن مالک گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم معنای این آیه را (سوره انفال آیه 31) بدانید که چون غنیمت بدست شما برسد پنج یک آن از آن خدا است و از آن رسول و از آن خویشان پیغمبر و یتیمان و تهی دستان و آواره گان فرمود: اما سهم خداوند از خمس در اختیار پیغمبر است که هر جا خواهد مصرف میکند و اما سهم رسول از خمس از آن خویشان او است و سهم ذوی القربی که خویشان پیغمبرند با سهم یتیمان که مقصود یتیمان از خاندان پیغمبرند این چهار سهم مخصوص خاندان پیغمبر است و اما سهم تهی دستان و آواره گان میدانی که ما صدقه (زکاه) نمیخوریم و بر ما حلال نیست (و در عین حال رعایت حال مساکین و تهی دستان نیز لازم است) لذا دو سهم از خمس مخصوص تهی دستان و آواره گان از سادات است.

****ترجمه جعفری: (خمس به شش قسمت تقسیم می شود)

زکریا بن مالک جعفی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از آن حضرت راجع به این سخن خداوند پرسیدم که می فرماید: «و بدانید که آنچه به غنیمت به دست آوردید خمس آن برای خدا و پیامبر و خویشان پیامبر و یتیمان و مساکین و درماندگان در راه است «1»» فرمود: امّا خمسی که مخصوص خدا است به پیامبر می رسد که هر کجا خواست مصرف کند و اما خمسی که مخصوص پیامبر است به خویشان او می رسد و خمس ذوی القربی هم مخصوص خویشان پیامبر است و منظور از یتیمان، یتیمان اهل بیت اوست، این چهار سهم مال آنهاست، و اما مساکین

و درماندگان در راه، چون می دانی که ما صدقه نمی خوریم و بر ما حلال نیست آن برای مساکین و درماندگان در راه است.

ص: 324

1- الأنفال: 41.
2- یعنی السهمان الآخران لنا أیضا، راجع فی توضیح ذلک کتاب الزکاه من مصباح الفقیه للهمدانیّ ص 145 ففیه بیان لطیف و تحقیق دقیق.

ستہ أشیاء لیس للعباد فیها صنع

«13»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ دُرُسْتَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: سِتَّهُ أَشْیَاءَ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهَا صُنْعٌ الْمَعْرِفَهُ وَ الْجَهْلُ وَ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ النَّوْمُ وَ الْیَقَظَهُ.

*ترجمه کمره ای: (شش چیز است که بندگان را در آن اختیاری و صنعی نیست)

امام ششم فرمود 6 چیز است که بندگان را در آنها اختیار و صنعی نیست، شناسائی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری.

شرح مقصود از اینکه بنده در اینها اختیاری ندارد اینست که برای اینها اسباب مخصوصی است که هر وقت اسباب آنها فراهم شد محقق میشوند و بدون آن اسباب کسی نمی تواند آنها را برای خود ایجاد کند یا مقصود اینست که از جانب خداوند مقرراتی در این امور هست که بنده وظیفه دارد این امور را روی آن مقررات الهی انجام کند مثل اینکه از راهی که خدا معین کرده و آن تعلیمات انبیاء است تحصیل معرفت نماید و چیزهائی را که خدا خواسته بدان راضی باشد و از آنچه خدا نهی کرده خشمگین شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز بی اختیاریست)

امام صادق گفته: «شش چیز است که بندگان خدا را در آنها اختیاری نیست: شناسایی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری». مقصود آن است که اینها کارهایی نیست که به دست انسان باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (شش چیز است که از اختیار بیرون است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شش چیز است که از اختیار بندگان بیرون است. شناسائی حق و نادانی و خشنودی و خشم و خواب و بیداری.

****ترجمه جعفری: (شش چیز است که بندگان در آن از خود اختیاری ندارند)

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: شش چیز است که بندگان در آنها از خود اختیاری ندارند: شناخت، نادانی، خوشنودی، خشم، خواب و بیداری.

إن الله عز و جل يعذب سته بست خصال

«14»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُعَذِّبُ سِتَّةَ بِسِتَّهِ الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّهِ وَ الدَّهَاقِنَهَ بِالْكِبْرِ وَ الْأُمَرَاءَ بِالْجَوْرِ وَ الْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَ التُّجَّارَ بِالْخِيَانَهِ وَ أَهْلَ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهْلِ. (1).

*ترجمه کمره ای: (خداوند شش طائفه را به شش خصلت عذاب کند)

امام یکم فرمود خدا 6 طائفه را به شش خصلت عذاب کند عرب را بواسطه تعصب و نژادپرستی، خان ها و دهدارها را برای تکبر و بزرگ منشی، امیران و فرماندهان را به ستمکردن و فقها را به حسد و بازرگانان را بخیانت و ده نشینان را بنادانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند)

جناب علی گفته: خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند: تا زیان را بواسطه تعصب ورزی در نژاد. خانان را برای تکبر و خود پسندی. فرماندهان را به ستمگری، فقیهان را به رشکبری، بازرگانان را به خیانت، روستاییان را به نادانی».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل شش طایفه را برای داشتن شش خصلت عذاب خواهد فرمود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل شش طایفه را برای داشتن شش خصلت عذاب خواهد فرمود عرب را برای داشتن تعصبات نژادی و کدخدایان را بسبب تکبر و فرمانداران را بخواطر ستم کردن و فقیهان را بجهت حسد و بازرگانان را بواسطه خیانت و روستائیان را بعلت نادانی.

****ترجمه جعفری: (خداوند شش گروه را به جهت شش خصلت عذاب می کند)

محمد بن اسلم بجلی با سند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

خداوند شش گروه را به سبب شش خصلت عذاب می کند: عرب را به سبب تعصّب و کدخدایان را به سبب تکبر و امیران را به سبب ستم کردن و فقیهان را به سبب حسد کردن و بازرگانان را به سبب خیانت و اهل روستا را به سبب نادانی.

ست خصال لا تکون فی المؤمن

«15»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ سِتَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ الْعُسْرُ وَ النَّكَدُ (2) وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكَذِبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ. .

*ترجمه کمره ای: (شش خصلت در مؤمن نیست)

حارث بن مغیره نضری گوید از امام ششم شنیدم میفرمود 6 خصلت در مؤمن نباشد عسرت و ناشناسی و لجبازی و دروغ و حسد و ستمکاری.

شرح : مقصود از عسرت و ناشناسی اینست که در برابر برادران دینی خود خلق تنگ و بحیل باشد و از کمک و همراهی بآنها دریغ کند و از اظهار آشنائی و پذیرائی واردین و حاجتمندان خود داری نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز در مؤمن نیست)

حارث پور مغیره نضری گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «شش چیز در مؤمن نیست: تنگی، ناشناسی، لجاجت، دروغ، رشکبری، ستمکاری».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش خصلت در مؤمن نباشد)

حارث بن مغیره گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که میفرمود شش خصلت در مؤمن نمیباشد سخت گیری و کارشکنی و لجبازی و دروغگوئی و حسدورزی و ستمکاری.

****ترجمه جعفری: (شش خصلت در مؤمن نیست)

حارث بن مغیره نضری می گوید که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: شش چیز در مؤمن نیست: ناسازگاری، بخل، لجاجت، دروغ، حسد و ستم.

1- الرستاق معرب روستا بمعنی ده.
2- فی بعض النسخ «النکر». و النکد- بضم النون- البخل، و قله العطاء و- بفتحها- منع الخیر.

ستہ لا یسلم علیهم

«16»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السّلام قَالَ: سِتَّهٌ لَا يُسَلَّمُ عَلَيْهِمْ الْيَهُودِيُّ وَ النَّصْرَانِيُّ وَ الْمَجُوسِيُّ وَ الرَّجُلُ عَلَى غَائِطِهِ وَ عَلَى مَوَائِدِ الْخَمْرِ وَ عَلَى الشَّاعِرِ الَّذِي يَقْذِفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ عَلَى الْمُتَفَكِّهِينَ بِسَبِّ الْأُمَّهَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (بشش کس نباید سلام کرد)

امام ششم از گفته پدرانش علیهم السّلام فرمود بشش کس سلام ندهند یهودی، گبر، مسیحی، مردیکه مشغول حاجت است یا بر سفره شراب نشسته و بر شاعری که بزنهای عفیفه و آبرومند ناسزا میگوید و نسبت عمل بد می دهد و بر کسانی که بدشنام دادن بر مادر یک دیگر خوش مزکی و شوخی میکنند و مسرور میشوند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به شش تن سلام مکنید)

امام صادق از پدران خود نقل کرده که گفته اند:

«به شش تن درود مفرستید: جهود، گبر، ترسا، مردی که مشغول تخلیه است یا بر خوان شراب نشسته و بر شاعری که به زنان پاک دامن ناسزا می گوید و نابکاری نسبت می دهد و به کسانی که به دشنام دادن بر مادر یک دیگر خوشی می کنند و خرمی می نمایند».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش کس را نباید سلام کرد)

امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش نقل میفرماید: شش کس را نباید سلام کرد یهودی و آتش پرست و مسیحی و کسی را که بقضای حاجت نشسته است و یا بر سفره های شراب است و شاعری را که بزنان پاک دامن نسبت زنا میدهد و کسانی را که فکاهی و شوخی آنان دشنام بر مادران یک دیگر است.

****ترجمه جعفری: (به شش گروه سلام داده نشود)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که فرمود: به شش گروه نباید سلام داد: یهودی، نصرانی، مجوسی، کسی که مشغول قضای حاجت است و کسی که بر سفره شراب نشسته و بر شاعری که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهد و کسانی که با دشنام دادن به مادران یک دیگر، شوخی و شادی می کنند.

ست عجیبات

«17»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنْ إِسْحَاقَ الضَّحَّاکِ عَنْ مُنْذِرٍ الْجَوَّانِ (1) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ سَلْمَانُ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَجِبْتُ بِسِتِّ ثَلَاثٌ أَضْحَکَتْنِی وَ ثَلَاثٌ أَبْکَتْنِی فَأَمَّا الَّتِی أَبْکَتْنِی فَفِرَاقُ الْأَحِبَّهِ مُحَمَّدٍ وَ حِزْبِهِ وَ هَوْلُ الْمُطَّلَعِ وَ الْوُقُوفُ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الَّتِی أَضْحَکَتْنِی فَطَالِبُ الدُّنْیَا وَ الْمَوْتُ یَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ وَ لَیْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ ضَاحِکٌ مِلْ ءَ فِیهِ لَا یَدْرِی أَ رَضِیَ اللَّهُ أَمْ سَخِطَ.

*ترجمه کمره ای: (6 چیز عجیبند)

امام ششم فرمود که سلمان رحمه اللَّه علیه میگفت از 6 چیز عجبم که سه تای آنها مرا میگریانند و سه دیگر می خندانند و اما آن سه که مرا میگریانند جدائی از دوستانست و دوستان من محمد صلّی الله علیه و آله است و طرفداران آن حضرت و هراس از مرگ و قیامت و ایستادن پیش خدای عز و جل برای حساب و اما آن سه که مرا میخندانند حال کسی که دنیا را می طلبد و مرگ در دنبال او است و حال غافلی که دیده بانان او را می نگرند و حال کسی که دل و دهان را پر از خنده میکند و نمیداند خدا از او خشنود است یا بر او خشمگین است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز شگفت انگیز است)

امام صادق گفته: که سلمان (ره) می گفت:

«از شش چیز در شگفت هستم، سه تای آنها مرا می گریاند و سه تای دیگر می خنداند. آن سه که مرا می گریاند: جدایی از یاران محمد صلّی الله علیه و آله است و هوا داران وی و بیم از مرگ و قیامت و ایستادن نزد

خدا برای شمار، و آن سه که مرا می خنداند حال آنکه جهان را می جوید و مرگ در پی اوست، و غافلی که مراقبان وی را می نگرند، و آنکه خندانست و نمی داند خدا از او خشنود است یا بروی خشمناک».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش چیز عجیب)

امام صادق علیه السّلام فرمود: سلمان خدایش رحمت کند گفته است از شش چیز در شگفتم بحدی که سه تای آنها مرا می خندانند و سه دیگرم میگریانند اما آن سه که مرا بگریه آورد جدائی از دوستان یعنی محمد و طرفدارانش و هراس از روز آخرت و حضور در پیشگاه احدیت و اما آن سه که برای من خنده آور است حال کسی که او دنیا را می طلبد و مرگ او را و از خدا بی خبری که خداوند از او غافل نیست و آنکه بپری دهان میخندد و نمیداند که خداوند از او راضی است یا ناراضی.

****ترجمه جعفری: (شش چیز شگفت آور است)

منذر جوان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سلمان می گفت: از شش چیز تعجب می کنم، سه تا از آنها مرا به خنده آورد و سه تا به گریه، آنچه به گریه آورد، فراق دوستان از جمله محمد و یارانش و هراس از قبر و ایستادن در برابر خداوند (در قیامت)، و اما آنها که مرا به خنده وادار کرد، طالب دنیاست در حالی که مرگ او را طلب می کند و کسی است که غافل است در حالی که از او غفلت نمی شود (همواره مراقب اویند) و کسی که با تمام دهانش می خندد در حالی که نمی داند خداوند از او راضی یا خشمناک است.

النهی عن قتل سته

«18»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زِیَادٍ (2) عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ الرَّقِّیِّ قَالَ: بَیْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله إِذْ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ بِیَدِهِ خُطَّافٌ مَذْبُوحٌ فَوَثَبَ إِلَیْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام حَتَّی أَخَذَهُ مِنْ یَدِهِ ثُمَّ دَحَی بِهِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَ عَالِمُکُمْ .

1- كذا فى جميع النسخ التى بأيدينا و لم أجدهما و لعلّ الصواب إسحاق الجلاب فصحف.
2- عنونه الشيخ و قال: هو من أصحاب الرضا عليه السّلام لكن حاله مجهول.

أَمَرَكُمْ بِهَذَا أَمْ فَقِيهُكُمْ لَقَدْ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی علیهما السّلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله نَهَی عَنْ قَتْلِ سِتَّهٍ النَّحْلَهِ وَ النَّمْلَهِ وَ الصِّفْدِعِ وَ الصُّرَدِ وَ الْهُدْهُدِ وَ الْخُطَّافِ فَأَمَّا النَّحْلَهُ فَإِنَّهَا تَأْكُلُ طَيِّباً وَ تَضَعُ طَيِّباً وَ هِیَ الَّتِی أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهَا لَيْسَتْ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ وَ أَمَّا النَّمْلَهُ فَإِنَّهُمْ قُحِطُوا عَلَی عَهْدِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیهما السّلام فَخَرَجُوا يَسْتَسْقُونَ فَإِذَا هُمْ بِنَمْلَهٍ قَائِمَهٍ عَلَی رِجْلَيْهَا مَادَّهٍ يَدَهَا إِلَی السَّمَاءِ وَ هِیَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِکَ لَا غِنَی بِنَا عَنْ فَضْلِکَ فَارْزُقْنَا مِنْ عِنْدِکَ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِذُنُوبِ سُفَهَاءِ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ لَهُمْ سُلَيْمَانُ ارْجِعُوا إِلَی مَنَازِلِکُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ سَقَاکُمْ بِدُعَاءِ غَيْرِکُمْ وَ أَمَّا الصِّفْدِعُ فَإِنَّهُ لَمَّا أُضْرِمَتِ النَّارُ عَلَی إِبْرَاهِيمَ شَکَتْ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَصُبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ فَلَمْ يَأْذَنِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشَیْ ءٍ مِنْهَا إِلَّا الضِّفْدِعَ فَاحْتَرَقَ مِنْهُ الثُّلُثَانُ وَ بَقِیَ مِنْهُ الثُّلُثُ وَ أَمَّا الْهُدْهُدُ فَإِنَّهُ کَانَ دَلِيلَ سُلَيْمَانَ علیه السّلام إِلَی مُلْکِ بِلْقِيسَ وَ أَمَّا الصُّرَدُ فَإِنَّهُ کَانَ دَلِيلَ آدَمَ علیه السّلام مِنْ بِلَادِ سَرَانْدِيبَ إِلَی بِلَادِ جُدَّهَ شَهْراً وَ أَمَّا الْخُطَّافُ فَإِنَّ دَوَرَانَهُ فِی السَّمَاءِ أَسَفاً لِمَا فُعِلَ بِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله وَ تَسْبِيحُهُ قِرَاءَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ أَ لَا تَرَوْنَهُ وَ هُوَ يَقُولُ وَ لَا الضَّالِّينَ.

*ترجمه کمره ای: (از کشتن 6 حیوان قدغن شده)

داود بن کثیر رقی گوید در این میانه که ما نزد امام ششم علیه السّلام نشسته بودیم ناگاه مردی که یک پرستوک سر بریده ای در دست داشت بر ما گذشت؛ امام ششم برجست تا آن را از دستش گرفت و بزمین زد و فرمود عالم شما این دستور را بشما داده یا فقیه شما؟ پدرم از جدم بمن خبر داده که رسول خدا از کشتن 6 حیوان قدغن کرده، زنبور عسل و مورچه و قورباغه و جغد و هدهد و پرستوک اما زنبور عسل برای آنکه گیاه پاکیزه و خوش بو میخورد و عسل پاکیزه میسازد و همانیست که خدای عز و جل باو وحی کرده با اینکه نه از جن است و نه از انس اما مورچه برای آنکه مردم در عهد حضرت سلیمان بخشکسالی و قحط گرفتار شدند و برای دعای باران بصحرا بیرون رفتند ناگاه دیدند یک مورچه ای روی دو پای خود ایستاده و دستها به آسمان بلند کرده و میگوید بار خدایا ما هم از آفریدگان تو هستیم و بفضل تو محتاجیم ما را از نزد خود روزی ده و بگناه بی خردان از فرزندان آدم ما را مؤاخذه مکن، سلیمان فرمود برگردید بخانه های خودتان که خداوند بدعای دیگران بشما باران می دهد، اما قورباغه چون آتش بابراهیم افروختند همه جانداران زمین بخدا شکایت کردند و اجازه خواستند که آب بر آن آتش بریزند خدا بهیچ کدام اجازه نداد

مگر بقورباغه که برای این کار دو سوم تنش سوخت و یکسوم آن بجا ماند اما هدهد راهنمای سلیمان شد بکشور بلقیس، اما جغد یک ماه رهنمای حضرت آدم شد از کوه سراندیب بشهرستان جده، اما پرستوک از غم آن ستمهائی که مردم ستمکار بما خانواده کردند همیشه در آسمان میچرخد و ذکرش تلاوت سوره حمد است نمی بینید که در پایان خواندنش و لا الضالین می گوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از کشتن شش جانور منع شده)

داود بن کثیر الرقی گفته: نزد امام صادق بودیم. ناگاه مردی که پرستوکی سر بریده یی به دست داشت گذر کرد. امام برخاست و آن را از دستش گرفت و به زمین گردانید و گفت: آیا دانای شما دستور داده که این را بکشید یا فقیه شما؟. پدرم از پدرش برای من نقل کرده که پیامبر از کشتن شش جانور منع کرده: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد، پرستوک.

زنبور عسل برای آنکه گیاه خوشبوی می خورد و انگبین می دهد که خدا به وی وحی کرده و در شمار پری و آدمی نیست. مورچه برای آنکه مردمان در روزگار سلیمان پیامبر به خشکسالی گرفتار شدند و برای خواهش باران به بیابان رفتند. دیدند مورچه یی روی دو پای خویش ایستاده و دستها به آسمان برداشته گوید: خدایا ما نیز از آفریدگان تو هستیم و به تو نیازمند هستیم ما را روزی رسان و به گناه بی خردان از آدمیان مگیر. سلیمان به مردمان گفت: باز گردید که به خواهش شما دیگر نیازی نیست و باران می بارد. قورباغه چون دید ابراهیم را خواهند که به آتش افکنند. جانوران از این پیشامد به خدا مویه کردند و دستور خواستند که آب بر آن پاشند تا کشته گردد، دستور نداد جز به قورباغه که در این راه دو سوم تنش بسوخت. هدهد یا شانه به سر راهنمای سلیمان به شهر بلقیس بود. جغد یک ماه رهنمای آدم بود تا از سراندیب به شهر جده رسید. پرستوک بر ستمهایی که به ما خانواده رسیده در آسمان می چرخد و حمد می خواند و در پایان آن و لا الضالین گوید !»

***ترجمه فهری زنجانی: (دستور نکشتن شش حیوان)

داود بن کثیر رقی گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم در این میان مردی با پرستوئی سر بریده که بدست داشت از کنار ما گذشت امام ششم از جا برجست تا آن پرستو را از دست او گرفت و

بزمین پرتاب کرد سپس فرمود: دانشمند اجتماعی شما این چنین دستور بشما داده یا دانشمند دینی شما؟

پدرم از جدم بمن خبر داد که رسول خدا دستور فرموده است شش حیوان را کسی نکشد زنبور عسل و مورچه و قورباغه و ورکاک (مرغی که گنجشک را شکار میکند) و هدهد و پرستو اما زنبور عسل برای آنکه غذای پاکیزه میخورد و غذای پاکیزه از خود بجای میگذارد و آن همان است که خدای عز و جل باو وحی کرد با اینکه نه از جن بوده و نه از انس، اما مورچه برای اینکه در زمان سلیمان بن داود سال قحطی شد و مردم از شهر بیرون آمده دست بدعا برداشتند و از خدا باران خواستند که ناگاه دیدند مورچه ای بر دو پای ایستاده و دستها را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید بار الها ما مورچه گان نیز از آفریدگان تو هستیم و از فضل تو بی نیاز نیستیم روزی ما را از نزد خود برسان و ما را بکیفر گناهان بی خردان از فرزندان آدم گرفتار مکن سلیمان بمردم فرمود بخانه های خود بازگردید که خداوند بواسطه دعای دیگران بشما باران خواهد فرستاد، و اما قورباغه برای آنکه چون آتش برای سوزاندن ابراهیم برافروخته شد همه حشرات زمین بخداوند شکایت نمودند و اجازه خواستند که آب بر آن آتش بریزند و خدای عز و جل بهیچ یک از آنان اجازه نفرمود مگر بقورباغه که در راه انجام این وظیفه دو سوم از پیکر او سوخت و یک سوم اش باقی ماند و اما هدهد برای اینکه راهنمای سلیمان بود بکشور بلقیس و اما ورکاک برای اینکه او یک ماه راهنمای آدم بود از نواحی سراندیب تا حوالی جده و اما پرستو برای اینکه از شدت تأثر بر ستمهائی که بر ما خاندان شد همیشه در فضا سرگردان است و تسبیحش خواندن سوره الحمد للّه رب العالمین است متوجه نیستید که و لا الضالین میگوید؟

****ترجمه جعفری: (نهی از کشتن شش حیوان)

داود بن کثیر رقّی می گوید: هنگامی که ما نزد امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم، مردی از کنار ما عبور کرد در حالی که در دست او یک پرستوی سر بریده بود، امام صادق علیه السّلام به سوی او جست و آن را از دست او گرفت و به زمین زد، سپس فرمود: آیا عالم شما به این کار دستور داده یا فقیه شما چنین کرده است؟ پدرم از جدّم نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن شش حیوان نهی کرده است: زنبور عسل و مورچه و قورباغه و جغد و هدهد و پرستو، اما زنبور عسل چیز پاک می خورد و چیز پاک می سازد و آن همان است که خدا به او وحی کرده است «1» و از انس و جنّ محسوب نمی شود، اما مورچه، مردم در

زمان سلیمان بن داود دچار قحطی شدند و بیرون آمدند تا طلب آب کنند، ناگهان به مورچه ای برخورد کردند که به روی پاها ایستاده بود و دستانش را به آسمان بلند کرده بود و می گفت: خدایا من مخلوقی از مخلوقات تو هستم ما از فضل تو بی نیاز نیستیم، پس ما را از نزد خود روزی بده و ما را به سبب گناهان نادانان از فرزندان آدم مؤاخذه مکن. سلیمان به مردم گفت: به خانه هایتان برگردید که خداوند شما را به سبب دعای دیگران سیراب خواهد کرد، و اما قورباغه، وقتی آتش به ابراهیم روشن کردند، جانداران زمینی به خدا شکایت کردند و اجازه خواستند که بر آن آب بریزند، خداوند به هیچ یک از آنها اجازه نداد مگر قورباغه که دو سوم او سوخت و یک سوم او باقی ماند، و اما هدهد، او راهنمای سلیمان علیه السّلام به سرزمین بلقیس بود، و اما جغد، او یک ماه راهنمای آدم علیه السّلام از سرزمین سرندیب به سوی سرزمین جده بود، و اما پرستو، گردش او در آسمان برای اظهار تأسف از آنچه بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله کردند و تسبیح او، گفتن الحمد للَّه رب العالمین است، آیا نمی بینید که او می گوید: و لا الضالین.

ست خصال کرهها الله عز و جل لنبیه صلّی الله علیه و آله و الأوصیاء من ولده و أتباعهم علیهم السّلام

«19»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللَّه علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَرِهَ لِی سِتَّ خِصَالٍ وَ کَرِهَهُنَّ لِلْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِی وَ أَتْبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِی الْعَبَثَ فِی الصَّلَاهِ وَ الرَّفَثَ فِی الصَّوْمِ وَ الْمَنَّ بَعْدَ الصَّدَقَهِ وَ إِتْیَانَ الْمَسْجِدِ جُنُباً وَ التَّطَلُّعَ فِی الدُّورِ وَ الضَّحِکَ بَیْنَ الْقُبُورِ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل 6 خصلت را برای پیغمبر و اوصیاء از فرزندان او و پیروان آنها بد دانسته)

امام ششم فرماید که پیغمبر فرمود خدا 6 خصلت را برای من بد داشت و من برای وصیان از فرزندان خود و پیروانشان بد داشتم، بازی در حال نماز و جماع در حال روزه، منت نهادن پس از دادن صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان خانه های مردم سر کشیدن؛ در میان گورها خندیدن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا شش چیز را برای پیامبر و پیروان او بد دانسته)

امام صادق گفته:

که پیامبر گفت: «خدا شش چیز را برای من بد داشت و من برای اوصیاء فرزندان خویش و پیروان خود بد داشتم: بازی در حال نمازگزاری، سپوختن در زمان روزه داشتن، منت نهادن پس از دهش صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان سراهای مردمان نگریستن، در میان گورستان خندیدن».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل شش خصلت را برای پیغمبر خود و جانشینان پیغمبر که فرزندان اویند و برای پیروان آنان روا ندانسته)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای عز و جل شش خصلت را بر من روا ندانسته و همانها را برای جانشینان من از فرزندانم و برای پیروانشان روا نشمرد: بازی در حال نماز و جماع در حال روزه و منت نهادن پس از صدقه دادن و با حال جنابت بمسجد رفتن و بخانه های مردم سرکشی نمودن و در گورستان خندیدن .

****ترجمه جعفری: (شش خصلت است که خداوند آنها را به پیامبرش و امامان از نسل او و پیروان آنان مکروه می دارد)

اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر من و امام از فرزندان من و پیروان آنان پس از من، شش چیز را ناپسند می دارد: بازی کردن در نماز و آمیزش با زنان در هنگام روزه داری و منت نهادن پس از صدقه دادن و آمدن به مسجد در حال جنابت و سر کشیدن به خانه های مردم و خندیدن در قبرستان.

«20»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَا یُونُسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ قَالَ قُلْتُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ فَقَالَ الْمُحَمَّدِیَّهُ السَّمْحَهُ إِقَامُ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاهِ وَ صِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَ الطَّاعَهُ لِلْإِمَامِ وَ أَدَاءُ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ خَمْسَمِائَهِ عَامٍ عَلَی رِجْلَیْهِ حَتَّی یَسِیلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِیَهٌ ثُمَّ یُنَادِی مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِی حُبِسَ عَنِ اللَّهِ حَقُّهُ قَالَ فَیُوَبَّخُ أَرْبَعِینَ عَاماً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی نَارِ جَهَنَّمَ.

*ترجمه کمره ای: (دین آسان محمدی شش خصلت دارد)

یونس گوید امام ششم فرمود از خدا بترسید و برسولش بگروید گوید عرض کردم بخدا و رسولش ایمان داریم فرمود دین آسان محمدی 6 خصلت است بپا داشتن نماز، پرداختن زکاه، روزه ماه رمضان، حج خانه کعبه، فرمانبرداری از امام، ادای حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را حبس کند در روز قیامت پانصد سال او را سر دو پا نگهدارند تا از عرق او رودخانه ها روان گردد، سپس منادی از جانب خدا ندا کند این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده و فرمود تا چهل سال سرزنش شود. سپس فرمان شود او را به آتش دوزخ برند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دین آسان محمدی شش چیز دارد)

یونس گفت: امام صادق گفته: «از خدا بترسید و به پیامبرش بگروید». گفتم: به خدا و پیامبر وی ایمان داریم. گفت: دین آسان محمدی شش چیز دارد: نماز، زکات، روزه رمضان، حج، فرمان برداری از پیشوا، رسانیدن حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را نرساند در قیامت پانصد سال وی را سر پا نگاهدارند تا از عرق وی رودخانه ها پدید آید. آنگاه منادی از خدا ندا کند: این ستمکاریست که حق خدای را نداد. و تا چهل سال نکوهش گردد. بعدا وی را به دوزخ افکنند».

***ترجمه فهری زنجانی: (آئین آسان محمدی شش دستور اساسی دارد)

یونس بن ظبیان گوید: امام ششم مرا فرمود ای یونس از خداوند بترسید و برسولش ایمان آورید گوید عرض کردم بخدا و رسولش ایمان آورده ایم فرمود آئین آسان محمدی شش چیز است بپاداشتن نماز پرداختن زکاه و روزه ماه رمضان و حج خانه کعبه و فرمان برداری از امام و پرداختن حقوقی که از مؤمن بر ذمه دارد که هر کس حقی را از مؤمن بر ذمه نگاه دارد خداوندش بروز قیامت پانصد سال بپای حساب نگاه میدارد تا از عرق او جویها روان گردد سپس منادی از جانب خدا ندا کند این همان ستمگری است که حق خدا را نگه داشته و نپرداخته است فرمود چهل سال سرزنش شود سپس دستور صادر گردد که بآتش دوزخ اش بیفکنید.

****ترجمه جعفری: (شریعت آسان محمد صلی الله علیه و آله شش خصلت دارد)

یونس بن ظبیان می گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای یونس از خدا بترسید و به پیامبر او ایمان بیاورید. می گوید: عرض کردم: به خدا و رسولش ایمان آورده ایم، پس فرمود: شریعت آسان محمدی عبارت است از برپاداشتن نماز و دادن زکات و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه خدا و اطاعت کردن از امام و ادای حقوق برادر دینی، همانا هر کس حقی از مؤمنی را ندهد، خداوند او را در قیامت پانصد سال روی پایش ایستاده نگه می دارد بگونه ای که از عرق او رودها جاری شود، آن گاه ندا دهنده ای از سوی خدا ندا دهد که این شخص ستمگری است که حق خدا را نداده است، می گوید: این شخص چهل سال سرزنش می شود و سپس به جهنم افکنده می گردد.

ستہ لا ینجبون

«21»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ يَرْفَعُهُ (1) إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قَالَ: سِتَّةٌ لَا يَنْجُبُونَ السِّنْدِيُّ وَ الزِّنْجِيُّ وَ التُّرْكِيُّ وَ الْكُرْدِيُّ وَ الْخُوزِيُّ وَ نَبْكُ الرَّيِّ. (2).

*ترجمه کمره ای: (شش طائفه نجیب نباشند)

امام ششم فرمود 6 کس نجیب نباشند. سندی، زنجی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده های اصلی ری.

شرح- منظور از این طوائف افرادی است که در موقع صدور روایت اسیر مسلمانان شده بودند و کنیزان آنها را برای خود می گرفتند میفرماید از آنها فرزند نخواهید که فرزند خوب نمی آورند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش گروه پاک گروه نباشند)

امام صادق گفته: «شش گروه پاک گوهر نباشند: سندی، زنگی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده های اصلی از شهر ری». ظاهرا این خبر از ساخته های زنادقه است که بنام امام ساخته و پرداخته اند تا میان نژادها تفرقه و نفاق پدید آرند آنگاه به کام دل برسند. زیرا وظائف ادیان جمع متفرقات است نه تفرقه مجتعمات.

***ترجمه فهری زنجانی: (شش طائفه نانجیب اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شش طائفه نجیب نباشند سندی و زنجی (گروهی از مردم سیاه پوست) و ترکی و کردی و خوزستانی و تهرانی خالص.

(شرح:)

روایت از لحاظ سند قابل اعتماد نیست و مرفوعه است و بفرض صدور شاید باهل زمان صدور نظر دارد که غالبا اهالی این شهرها کافر و مشرک بودند.

****ترجمه جعفری: (شش گروه نجابت ندارند)

سعید بن جناح با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شش گروه نجیب نمی شود: سندی، زنگی، ترکی، کردی، خوزستانی و بزرگان ری. (منظور افراد خاصی از این گروهها هستند که در زمان صدور این روایت از شهرهای خود به مدینه آمده بودند و کارهای خلاف می کردند.)

لا بأس بالعزل فی سته وجوه

«22»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی .

1- قیل لعلّ الواسطه مطرف مولی معن لما سیأتی نظیر هذا الخبر عنه فی المجلد الثانی و سعید بن جناح یروی عنه، و مطرف مهمل و علی فرض صحه الصدور یحمل علی الغالب أو هو ناظر الی الزمان لان فی ذلک الزمان أهالی هذه البلدان اما کفّار مشرکون أو ناصبون لاهل بیت العصمه علیهم السلام بقرینه روایه تأتی فی باب سته عشر.
2- النبک- بتقدیم النون علی الموحده-: المکان المرتفع و لعلّ الإضافه الی الری بیانیه. و یمکن أن یقرأ «بنک الرّی» و البنک- بالضم- خالص کل شی ء.

عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ (1) عَنْ يَعْقُوبَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السّلام يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالْعَزْلِ فِي سِتَّةِ وُجُوهٍ الْمَرْأَةِ الَّتِي أَيْقَنَتْ أَنَّهَا لَا تَلِدُ وَ الْمُسِنَّةِ وَ الْمَرْأَةِ السَّلِيطَةِ وَ الْبَذِيَّةِ وَ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تُرْضِعُ وَلَدَهَا وَ الْأَمَةِ.

*ترجمه کمره ای: (در شش مورد عزل شوهر از زن رواست)

یعقوب جعفری گوید از امام هفتم شنیدم می فرمود در شش مورد عزل (بیرون ریختن نطفه از فرج) عیب ندارد، اول زنی که بطور یقین میدانی نمیزاید، دوم پیره زنی که از زائیدن افتاده، سوم زن سلیطه چهارم زن بی شرم بی آبرو پنجم زنی که فرزند خود را ضایع میکند و شیر نمی دهد و درست تربیت نمیکند ششم کنیز.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در شش جا بیرون ریختن از زن جائز است)

یعقوب جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «در شش جا بیرون ریختن مرد آب خود را از زن جائز است: زنی که به یقین نازا باشد، دوم پیر که از زادن افتاده باشد، سوم- زن سلیطه، چهارم- زن بی شرم بد زبان، پنجم- زنی که کودک خود را شیر نمی دهد. ششم- کنیز».

***ترجمه فهری زنجانی: (در شش صورت عزل روا است)

یعقوب جعفری گوید: شنیدم از امام موسی بن جعفر علیه السّلام که میفرمود در شش صورت عزل:

(بیرون ریختن نطفه بخارج از رحم) اشکالی ندارد: در صورتی که یقین داشته باشی زن نازا است یا سن زن زیاد باشد یا بی شرم باشد یا بد زبان باشد یا زنی که حاضر بشیر دادن بچه خود نباشد یا کنیز باشد.

****ترجمه جعفری: (در شش مورد عزل کردن جایز است)

یعقوب جعفری می گوید: از امام کاظم علیه السّلام شنیدم که فرمود: در شش مورد عزل کردن (ریختن منی در خارج از رحم) جایز است: زنی که یقین دارد که بچه دار نمی شود و زن کهنسال و زن سلیطه و زن بی حیا و زنی که بچه خود را شیر نمی دهد و امه (کنیز).

الحکره فی سته أشیاء

«23»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله الْحُکْرَهُ فِی سِتَّهِ أَشْیَاءَ فِی الْحِنْطَهِ وَ الشَّعِیرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِیبِ وَ السَّمْنِ وَ الزَّیْتِ.

*ترجمه کمره ای: (احتکار در شش چیز است)

رسول خدا فرمود احتکار در 6 چیز است در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و زیت.

شرح : احتکار انبار کردن این اجناس است بقصد اینکه گران فروش رود چون اینها خوار بار مردمست و برای زندگانی بآنها محتاجند و حد احتکار در ارزانی تا چهل روز است و در موقع گرانی تا سه روز.

**ترجمه مدرس گیلانی: (انبار سازی در شش چیز است)

پیامبر گفته: «انبار سازی در شش چیز است:

گندم، جو، خرما، کشمش، روغن، زیت».

***ترجمه فهری زنجانی: (احتکار در شش چیز است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود احتکار (انبار کردن آذوقه مردم) در شش چیز است در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن حیوانی و روغن زیتون.

****ترجمه جعفری: (احتکار در شش چیز است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احتکار در شش چیز است: گندم و جو و خرما و کشمش و روغن خوراکی و روغن برای روشنایی.

التعوذ من ست خصال

«24»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله یَتَعَوَّذُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الشَّکِّ وَ الشِّرْکِ وَ الْحَمِیَّهِ وَ الْغَضَبِ وَ الْبَغْیِ وَ الْحَسَدِ.

*ترجمه کمره ای: (از 6 چیز باید بخدا پناه برد)

امام ششم فرمود رسول خدا در هر روزی از 6 چیز پناه بخدا میبرد. از بدی و شرک و حمیت یعنی تعصب بی جا و غضب و ستم و حسد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (باید از شش چیز به خدا پناه برد)

امام صادق گفته: پیامبر در هر روزی از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک یعنی دو دلی در کارها، و انبازگیری، جانب داری بی جا، خشم، ستم، رشکبری».

***ترجمه فهری زنجانی: (پناه بردن بخدا از شش چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا را عادت چنین بود که هر روز از شش چیز بخدا پناه می برد از شک و شرک و پابند بودن برسوم و عادات جاهلانه و خشم و ستم و رشک.

****ترجمه جعفری: (از شش خصلت باید به خدا پناه برد)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر روز از شش چیز به خدا پناه می برد: شک و شرک و تعصب و غضب و ستم و حسد.

سته أشیاء من السحت

«25»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السّلام قَالَ: السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَیْتَهِ وَ ثَمَنُ الْکَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِیِّ وَ الرِّشْوَهُ فِی الْحُکْمِ وَ أُجْرَهُ الْکَاهِنِ.

«26»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ .

1- یعنی أبا علی الحسن بن راشد و کان ثقه.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ وَ أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ (1) وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرِّشَا يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ.

*ترجمه کمره ای: (شش چیز از سحت است)

امام یکم فرمود سحت بهای مردار و بهای سگ و بهای شراب و مزد زنا دهنده و رشوه گرفتن در قضاوت و مزد کاهنست.

شرح : سحت مال حرامست و مقصود از کاهن کسی است که غیبگوئی میکند و مزد میگیرد مانند فال بین و کف بین و رمال و امثال آنان عمار بن مروان گوید امام ششم فرمود سحت انواع بسیاری دارد یکی مالی است که از کارمندان حاکمهای ستمکار بدست آید یکی از آنها مزدیست که قاضیان برای قضاوت میگیرند و مزدی که فاحشه ها برای زنا میگیرند و بهای شراب و بهای می خرما که مست کننده باشد و ربا بعد از علم بحرمت آن اما ای عمار رشوه گرفتن در حکم کفر به خدای بزرگ و رسول او است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش چیز نارواست)

امام علی بن ابی طالب گفته: «بهای مردار، بهای سگ، بهای باده، بهای زنا دهنده، رشوه گیرنده در داوری و مزد پیشگویی حرام است و ناروا». عمار گفته:

امام صادق گفته: سحت انواع بسیاری دارد: آنچه از کارمندان ستمکاران به دست آید. مزدی که داوران برای داوری می ستانند، مزدی که روسپیان برای زنا دادن می ستانند، بهای باده گساری، بهای می خرما که نبیذ باشد هر گاه مست کننده باشد. سود خواری با دانستن حرمت آن. ای عمار رشوه رشوه گیری در داوری کفر به خدا و رسول اوست».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش چیز حرام است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بهای فروش مردار و سگ و شراب و کابین زنا و رشوه در مورد قضاوت و مزد پیشگوئی حرام است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: حرام انواع فراوان دارد از جمله مالی است که از کارمندی در دستگاه دولت و فرمانداران ستمکار بدست می آید و از جمله مزد قاضیان است و مزد زنان فاحشه و بهای شراب فروشی و بهای نبیذی که مستی آورد و ربا خواری پس از اینکه بفهمد حرام است ای عمار (راوی حدیث است) اما رشوه گرفتن در قضاوت ها بمنزله کافر شدن بخدای بزرگ و رسول او است،

****ترجمه جعفری: (شش چیز از قبیل کسب حرام است)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

کسب حرام عبارت است از بهای حیوان مرده و بهای سگ و بهای شراب و مزد زنا و رشوه در قضاوت و مزد کاهن (جادوکننده).

عمار بن مروان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کسب حرام اقسام زیادی دارد، از جمله آنها مالی است که از عاملان حکومت های ستمگر گرفته شود و از جمله آنها مزدهای قضاوت و مزدهای زناکاران و بهای شراب و نبیذ مستی آور و ربا که با شاهد ثابت شود. ای عمار اما رشوه گرفتن در احکام، کفر به خدای بزرگ و پیامبر اوست.

أول ما عصی الله تبارک و تعالی به ست خصال

«27»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله أَوَّلُ مَا عُصِیَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بِسِتِّ خِصَالٍ (2) حُبُّ الدُّنْیَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ.

*ترجمه کمره ای: (اول موجب گناهکاری نزد خدا دوستی شش چیز است)

امام ششم فرماید اول سبب گناه ورزیدن بخدا حب 6 چیز است حب دنیا، حب ریاست، حب خوراک، حب زنان، حب خواب، حب آسایش،

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوستی شش چیز سبب گناهکاریست)

امام صادق گفته: سبب گناه کردن به خدا دوستی شش چیز است: دوستی جهان، دوستی سروری، دوستی خوراک، دوستی زنان، دوستی خواب، دوستی آسایش».

***ترجمه فهری زنجانی: (اولین بار که گناه در پیشگاه الهی انجام گرفت بخواطر شش چیز بود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین بار که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی گناه انجام گرفت بخواطر شش چیز بود دوستی دنیا و دوستی ریاست و دوستی خوراک و دوستی زنان و دوستی خواب و دوستی آسایش.

****ترجمه جعفری: (نخستین چیزهایی که با آنها به خدا نافرمانی شد شش چیز است)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نخستین چیزهایی که با آنها به خدا نافرمانی شد شش چیز است: دوست داشتن دنیا و دوست داشتن ریاست و دوست داشتن غذا و دوست داشتن زنها و دوست داشتن خواب و دوست داشتن راحتی.

للدابه علی صاحبها ست خصال

«28»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتُّ خِصَالٍ يَبْدَأُ بِعَلَفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَ لَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ.

*ترجمه کمره ای: (چهار پا 6 حق بصاحب خود دارد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چهار پا 6 حق به صاحب خود دارد، چون بمنزل رسید اول او را خوراک بدهد و هر کجا بآب میگذرد او را سر آب ببرد، بروی او چیزی نزند زیرا خدا را تسبیح میکند در غیر منطقه جهاد در راه حق بر پشت او درنگ نکند یعنی هر وقت راه نمیرود از او پیاده شود، بیش از توانائیش بر او بار ننهد، بیش از تاب و توانش او را راه نبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چهار پا شش حق بردارنده خود دارد)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «چهار پا شش حق بر دارنده خود دارد: هر گاه به فرودگاه رسید اول او را خوراک دهد، هر گاه به آب گذر کند او را سیراب کند، روی او را نزند که ستایش خدا می کند، جز در راه جهاد بر پشت وی بیهوده ننشیند، بیش از توانایی بر او بار ننهد، بیش از توانش وی را راه نبرد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چهار پایان شش حق بر ذمه صاحب خویش دارند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار پایان را بر ذمه صاحبش شش حق است چون بمنزل رسید پیش از هر کار علوفه او را بدهد و چون بر آبی میگذرد در خوردن آب آزادش بگذارد و بر صورتش کتک نزند که به تسبیح و ستایش پروردگار خویش مشغول است و بجز در راه خدای عز و جل بر پشت حیوان درنگ نکنند (یعنی هر وقت راه نمی پیماید پیاده شود مگر در راه خدا) و پیش از توانائیش بر او بار ننهد و بیش از اندازه با او راه پیمائی نکند؟

****ترجمه جعفری: (حیوان بر گردن صاحب خود شش حق دارد)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حیوان بر گردن صاحب خود شش حق دارد: وقتی پیاده شد به او علف بدهد و وقتی از کنار آب رد می شود آب را به او عرضه کند و بر صورت او نزند زیرا که او پروردگارش را حمد و تسبیح می گوید و بر پشت او (به هنگامی که راه نمی رود) نماند مگر در راه خدا و بالاتر از توان او چیزی را بر او تحمیل نکند و بیشتر از توان او، او را وادار به راه رفتن نکند.

«29»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ».

1- یعنی الشراب الذی یعمل من التمر، و قیده بالمسکر لاخراج الماء المالح الذی نفذت فیه شی ء من التمر لیطیب طعمه.
2- فی بعض النسخ «أول ما عصی اللّه به ست خصال».

بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السّلام يَقُولُ سِتَّةٌ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سِتَّةٌ لَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَؤُمُّوا وَ سِتَّةٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ أَخْلَاقِ قَوْمِ لُوطٍ فَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ- فَالْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ أَصْحَابُ النَّرْدِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ أَصْحَابُ الْخَمْرِ وَ الْبَرْبَطِ وَ الطُّنْبُورِ وَ الْمُتَفَكِّهُونَ بِسَبِّ الْأُمَّهَاتِ وَ الشُّعَرَاءُ وَ أَمَّا الَّذِينَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَؤُمُّوا مِنَ النَّاسِ فَوَلَدُ الزِّنَا وَ الْمُرْتَدُّ وَ الْأَعْرَابِيُّ بَعْدَ الْهِجْرَةِ (1) وَ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ الْمَحْدُودُ وَ الْأَغْلَفُ (2) وَ أَمَّا الَّتِي مِنْ أَخْلَاقِ قَوْمِ لُوطٍ فَالْجُلَاهِقُ وَ هُوَ الْبُنْدُقُ وَ الحذف (3) [الْخَذْفُ] وَ مَضْغُ الْعِلْكِ وَ إِرْخَاءُ الْإِزَارِ خُيَلَاءَ وَ حَلُّ الْأَزْرَارِ مِنَ الْقَبَاءِ وَ الْقَمِيصِ. (4).

*ترجمه کمره ای: (بشش کس سزاوار نیست سلام داد، 6 کس شایسته پیشنمازی نیستند 6 چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است)

اصبغ بن نباته گوید از امام یکم شنیدم میفرمود، 6 کس شایسته سلام نیستند، شش کس شایسته پیشنمازی نیستند، شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوطند آنانی که شایسته سلام نیستند. یهودند و نصاری و نردبازان و شطرنج بازان و می خواران و تار زنان و طنبور زنان، کسانی که بدشنام دادن بمادرهای یک دیگر خوشمزگی و شادمانی میکنند و شاعران، آنها که شایسته پیشنمازی نیستند، زنا زاده و مرتد از دین و عربی که بعد از کوچ بشهرستان اسلام دوباره بیابان گرد شده و می خوار و کسی که برای خلاف شرعی حد خورده و کسی که نبریده است، آن کارها که اخلاق قوم لوطند مهره بازی، تلنگر، جویدن سقز، دامن کبر کشیدن بزمین، دکمه های قبا و پیراهن باز گذاشتن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به شش تن نباید درود گفت، شش تن شایسته پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای قوم لوط است)

اصبغ پور نباته گفته: از علی شنیدم که می گفت: «شش تن شایسته درود گفتن نیستند، شش تن سزاوار پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای این امت از راه و رسم قوم لوط است. کسانی که سزاوار درود نیستند: جهودان و ترسایان و نردبازان و شترنج کاران و باده گساران و تار زنان و طنبورنوازان اند، و آنان که به دشنام دادن به مادران یک دیگر خوشمزگی نشان می دهند و شاعران. و آنان که لائق پیش نمازی نیستند: زنازادگان و مرتدان از دین، تازیی که پس از کوچ کردن به شهرستان اسلام دوباره

بیابان گردی پیش گیرد. باده گسار و آنکه برای خلاف شرعی او را حد زده باشند و آنکه مردی او را ختنه نکرده اند.

و کارهای قوم لوط: مهره بازی، تلنگر زدن، سقز خاییدن، دامان کشان بر زمین رفتن، دکمه های جامه باز نهادن».

***ترجمه فهری زنجانی: (سلام دادن بر شش کس سزاوار نیست شش کس را نشاید که امام جماعت شوند و شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوط است)

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم از امیر المؤمنین که میفرمود: شش کس را نشاید سلام داد و شش کس را نشاید که امام جماعت گردند و شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوط است اما آنان که سلام بر آنان نشاند.

1- یهودی و نصاری.

2- نرد و شطرنج بازان.

3- میگساران.

4- تار و تنبور زنان.

5- کسانی که شوخیهاشان فهش بر مادر یک دیگر است.

6- شاعران و اما آنان که امامت جماعت را نشایند زنا زاده و مرتد و عربی که پس از هجرت بشهر اسلام دوباره بیابان نشین گردد و میخواره و کسی که حد شرعی بر او جاری شده باشد و کسی که ختنه نشده باشد.

و اما کارهائی که از اخلاق قوم لوط است بازی جلاهق و سنگریزه بانگشتان پرتاب نمودن و علک جویدن و از روی تکبر دامن بر زمین کشیدن و بند قبا و دکمه پیراهن باز گذاشتن.

(شرح:)

1- جلاهق یک نوع بازی است که گلوله از گل و مانند آن بسازند و بر یک دیگر پرتاب کنند 2- هر چیزی که جویده شود و از هم نپاشد آن را علک گویند مانند سقز و مصطکی و کندر و آدامس.

****ترجمه جعفری: (شش گروه را نباید سلام داد و شش گروه نباید امامت کنند و شش چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است)

اصبغ بن نباته می گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که فرمود: شش گروه را نباید سلام داد و شش گروه نباید امامت کنند و شش چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است. اما کسانی که نباید به آنان سلام داد، عبارتند از: یهود و نصاری و بازی کنندگان با نرد و شطرنج و شرابخواران و نوازندگان تار و تنبور و لذت برندگان از دشنام دادن به مادران و شاعران (آنها که باطل می سرایند). و امّا کسانی که نباید امامت کنند عبارتند از: زنازاده و مرتد و بیابان گردی که پس از هجرت به یک شهر اسلامی دوباره به بیابان برگردد و شرابخوار و کسی که حد بر او جاری شده و کسی که ختنه نشده است. و اما شش چیزی که از قوم لوط است، عبارتند از: «جلاهق» امت که عبارت است از بازی با مهره ها و جویدن سقز و کشیدن دامن بر زمین از روی تکبر و باز گذاشتن دگمه های قبا و پیراهن.

تفسیر کلمات هن أصل الهجاء

«30»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ (5) رَفَعَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام قَالَ: قَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَفْسِیرُ أَبْجَدْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله تَعَلَّمُوا تَفْسِیرَ أَبْجَدْ فَإِنَّ فِیهِ الْأَعَاجِیبَ کُلَّهَا وَیْلٌ لِعَالِمٍ جَهِلَ تَفْسِیرَهُ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلّی اللَّه علیه و آله مَا تَفْسِیرُ أَبْجَدْ قَالَ أَمَّا الْأَلِفُ فَآلَاءُ اللَّهِ حَرْفٌ مِنْ أَسْمَائِهِ وَ أَمَّا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَ أَمَّا الْجِیمُ فَجَنَّهُ اللَّهِ وَ جَمَالُ اللَّهِ وَ جَلَالُ اللَّهِ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدِینُ اللَّهِ وَ أَمَّا هَوَّزْ فَالْهَاءُ هَاءُ الْهَاوِیَهِ فَوَیْلٌ لِمَنْ هَوَی فِی النَّارِ وَ أَمَّا.

1- أی المتعرب بعد الهجره.
2- المحدود من ارتکب شیئا ممّا یوجب الحدّ فیحد. و الأغلف هو غیر المختون.

3- الجلاهق- بضم الجيم و كسرها-: جسم صغير كروى من طين أو رصاص يرمى به الى الناس و هو بمعنى الحذف. و فى بعض النسخ «الحذف» و هو بمعناه، و البندق- بضم الباء و الدال-: جسم كروى صغير أيضا يعملونه من الطين و يرمون الناس به. و العلک: صمغ يعلک.
4- الازرار عروه القميص و ما يقال له بالفارسيه (دكمه).
5- هو مشترک و لا تميز و فى المعانى يروى عن الأصبغ عنه عليه السلام.

الْوَاوُ فَوَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ وَ أَمَّا الزَّايُ فَزَاوِيَهٌ فِی جَهَنَّمَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا فِی الزَّاوِيَهِ يَعْنِی زَوَايَا جَهَنَّمَ وَ أَمَّا حُطِّی فَالْحَاءُ حُطُوطُ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ وَ مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السّلام مَعَ الْمَلَائِكَهِ إِلَی مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَ أَمَّا الطَّاءُ فَ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ هِیَ شَجَرَهٌ غَرَسَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ وَ إِنَّ أَغْصَانَهَا لَتُرَی مِنْ وَرَاءِ سُورِ الْجَنَّهِ تَنْبُتُ بِالْحُلِیِّ وَ الْحُلَلِ وَ الثِّمَارِ مُتَدَلِّيَهً عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَ أَمَّا الْيَاءُ فَيَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ أَمَّا كَلَمَنْ فَالْكَافُ كَلَامُ اللَّهِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً وَ أَمَّا اللَّامُ فَإِلْمَامُ أَهْلِ الْجَنَّهِ بَيْنَهُمْ فِی الزِّيَارَهِ وَ التَّحِيَّهِ وَ السَّلَامِ وَ تَلَاوُمِ أَهْلِ النَّارِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَمُلْكُ اللَّهِ الَّذِی لَا يَزُولُ وَ دَوَامُ اللَّهِ الَّذِی لَا يَفْنَی وَ أَمَّا النُّونُ فَ ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ فَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ كَفی بِاللَّهِ شَهِيداً أَمَّا سَعْفَصْ فَالصَّادُ صَاعٌ بِصَاعٍ يَعْنِی الْجَزَاءَ بِالْجَزَاءِ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ وَ أَمَّا قَرَشَتْ يَعْنِی قَرَشَهُمْ فَحَشَرَهُمْ وَ نَشَرَهُمْ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.

و قد أخرجت ما رويته فی هذا المعنی فی تفسير حروف المعجم من كتاب معانی الأخبار

*ترجمه كمره ای: (تفسير كلماتی كه آنها اصل الفباء هستند)

امام يكم فرمايد عثمان عرضكرد يا رسول اللَّه تفسير ابجد چيست؟ رسول خدا فرمود تفسير ابجد را ياد بگيريد كه عجبها در آنست، وای به دانشمندی كه تفسير ابجد را نداند عرض شد يا رسول اللَّه معنی ابجد چيست؟ فرمود الف نعمت های خدا است و حرفی است از نامهای او باء بهجت و نشاط خداست، جيم بهشت خداست و جمال او است دال دين خداست.

هوز هاء فرودگاه دوزخ است وای بر كسی كه در آتش فرو افتد و واو وای بر اهل دوزخ، زاء زاويه ايست در دوزخ از آن به خدا پناه ميبريم يعنی آنچه در زاويه های دوزخ است.

حطی حاء ريختن گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر كه جبرئيل با فرشتگان تا دميدن سپيده می آيند. طاء طوبی و خوش سرانجامی آنها است طوبی درختی است كه خدا با دست خود آن را كاشته و از روح خود در آن دميده و از پشت ديوار بهشت شاخه های آن نمايانست زيور و جامه

های زیبا و میوه های آویخته تا برابر دهان بهشتیان ببار آورد یا نیروی خداست بر آفریده های خود که پاک و برتر است از آنچه مشرکان گویند.

کلمن کاف در کلام خدا تغییر و انحرافی نیست و جز حضرت او پشتیبانی نمی یابی. لام رفت و آمد اهل بهشت است برای دیدن و زنده باد گفتن و سلام کردن بیکدیگر و سرزنش کردن دوزخیانست همدیگر را.

میم سلطنت خداست که زوالی ندارد و همیشه بودن خداست که پایانی ندارد. نون نونست و قلم و آنچه مینگارند قلم قلمیست از نور و کتابی است از نور در لوح محفوظ که فرشتگان مقرب بر آن حاضر و گواهند و همان خدای یکتا گواه آنست و گواهی خدا برای آن بس است.

سعفص صاد پیمانه ای به پیمانه ای یعنی پایاپای است و بهمان دست که میدهی میگیری و آنچه میکاری میدروی خدا برای بندگان ستمی نمیخواهد.

قرشت مردم را جمع آری و زنده میکند و در عرصه قیامت وامیدارد و بدرستی میان آنها حکم میکند و در دادگاه خدا ستمی بر آنها نمیشود، من آنچه در معنی ابجد و تفسیر حروف الف باء روایت دارم در کتاب معانی الاخبار ضبط کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تفسیر واژه های ابجد)

علی بن ابی طالب گفته: عثمان بن عفان از پیامبر تفسیر حروف ابجد را پرسید؟. پیامبر گفت: «تفسیر ابجد را بیاموز که شگفتیها در آن است. افسوس به دانایی که معنی ابجد را نداند. پرسید معنی ابجد چیست؟. گفت: الف نعمتهای خداست و حرفیست از نامهای وی.

باء: خرمی خداست، جیم جمال و بهشت اوست، دال: دین خداست.

هوز: هاء دوزخ است، وای بر آنکه در آتش افتد، واو: وای بر اهل دوزخ است. زاء: زاویه ایست در دوزخ، پناه به خدا از آن چه در زاویه های دوزخ است.

حطی: حاء ریزش گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر که فرخ سروش با فرشتگان تا سپیده مشغول استغفاراند. طاء: طوبی سرانجامی آنان است و درختی ست که خدا آن را کاشته، و از روح خود در آن دمیده و

از پشت دیوار بهشت شاخه های آن دیده می شود. نیروی خداست که پاک و برتر است.

کلمن: کاف: در گفتار خدا تغییری نیست و جز از خدا پشیمانی نیابی. لام رفت و آمد بهشتیان است. سرزنش کردن دوزخیان است همدیگر را. میم پادشاهی اوست که زوال پذیر نیست. نون: نون و قلم است و آنچه نویسند و آن قلمی از نور است و کتابی از نور که فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، گواهی خدا برای آن بسنده است.

سعفص: صاد پیمانه با پیمانه یی، یعنی آنچه می کنی می بینی. قرشت: مردم را گرد آوری می کند و در قیامت برای ایشان داوری می نماید». صدوق گفته: من آنچه در معنی ابجد و حروف آن است در کتاب معانی اخبار نوشته ام. ظاهرا این خبر نیز از اخبار موضوعی ست که زنادقه بنام علی و عثمان ساخته اند و بنام مقدس پیامبر اکرم پرداخته تا مردمان را از شریعت اسلامی منحرف سازند. صدوق نیز از راه سادگی اینها را در اینجا آورده است رحمه اللّه.

***ترجمه فهری زنجانی: (تفسیر کلماتی که الفبا را تشکیل میدهند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عثمان بن عفان برسول خدا عرضکرد یا رسول اللّه تفسیر ابجد چیست؟ رسول خدا فرمود: تفسیر ابجد را بیاموزید که همه معانی شگفت انگیز در آن است و وای بدانشمندی که تفسیر ابجد را نداند.

عثمان عرضکرد یا رسول اللَّه تفسیر ابجد چیست؟ فرمود الف اشاره به آلاء الهی است یعنی نعمتهای او و حرفی است از نامهای خداوند و باء اشاره است به بهجت و نشاط خداوند و جیم اشاره به جنت و جمال و جلال الهی است و دال اشاره بدین خدا است.

و اما کلمه هوز هاءاش رمزی است از هاویه و جهیم وای بحال کسی که در آتش فرود افتد و واو هوز یعنی وای بر اهل آتش و زاء هوز اشاره است به زاویه دوزخ که پناه بخدا می بریم از آنچه در زاویه دوزخ است.

و اما کلمه حطی حاءاش اشاره است به (حطوط) و ریزش گناهان از آنانی که در شب قدر استغفار میکنند همان شبی که جبرئیل با فرشتگان تا سپیده دم از آسمان بر زمین فرود می آیند.

و طاء اشاره باین است که طوبی از آن استغفارکنندگان در شب قدر است و سر انجام خوشی در انتظار آنان است و طوبی درختی است که خدای عز و جل با دست قدرت خویش آن را کاشته و از روح خود در آن دمیده است شاخه های این درخت از پشت دیوار بهشت بچشم میخورد با زیور و جامه های زینت بخش و میوه هائی باز و راست که در دسترس استفاده بهشتیان است.

و یاء اشاره بید اللَّه است و همان نیرو و قدرتی است که خدا را بر آفریدگان است و خداوند پاک و برتر است از آنچه برای او شریک می پندارند.

و اما کلمن کاف اشاره بکلام خدا است نه در کلماتش تبدیلی است و نه هرگز به جز آستان حضرتش پناهی خواهی یافت و لام اشاره است بدید و بازدیدهای دوستانه اهل بهشت و سرزنش دوزخیان بر یک دیگر و میم اشارت بملک بی زوال خداوندی و پایندگی فنا ناپذیر است.

و اما نون اشاره است به نون و قلم و آنچه مینگارند قلم قلمی است از نور و کتابی است از نور در لوحی که محفوظ است و فرشتگان مقرب نزد آن حاضرند و گواه و همان تنها گواهی خداوند کافی است.

و اما سعفص صادش اشاره باین است که صاعی بصاعی یعنی پاداش در مقابل پاداش است هر طور که با دیگران رفتار کنی و پاداش آنان دهی همان طور با تو رفتار شود و پاداشت داده شود که خداوند برای بندگان ستم روا ندارد.

و اما قرشت بدین معنی است که مردم را از اینجا و آنجا گرد آورد و زنده کند و در روز رستاخیز برای حساب وادارد و حکم دادگاه الهی مطابق حقیقت در باره آنان صادر شود و ستمی بر آنان نخواهد شد.

من آنچه در این خصوص در تفسیر حروف الفباء روایت داشتم در کتاب معانی الاخبار یاد کردم.

****ترجمه جعفری: (تفسیر کلماتی که اصل هجای الفبا از آنهاست)

محمد بن سالم با حدیث مرفوع از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

عثمان بن عفان گفت: یا رسول اللّه، تفسیر «ابجد» چیست؟ پیامبر فرمود: تفسیر ابجد را بیاموزید که در آن همه شگفتی هاست، وای بر عالمی که تفسیر آن را نداند، گفت: یا رسول اللّه تفسیر ابجد چیست؟ فرمود: الف همان «آلاء اللّه» یعنی نعمت های خدا و حرفی از اسماء خداست، و باء «بهجه اللّه» یعنی شادی خداست، و جیم «جنه اللّه» یعنی بهشت خدا و جمال و جلال اوست، و دال «دین اللّه» یعنی دین خداست، و اما «هوّز» ها، همان «هاویه» یعنی جهنم است، وای بر کسی که در آتش جهنم افتد، و واو «ویل» یعنی وای بر اهل آتش است، و زاء زاویه ای در جهنم است که به خدا پناه می بریم از آنچه در آن زاویه یعنی زوایای جهنم است. و اما «حطی» حاء «حطوط» یعنی ریختن گناهان از استغفارکنندگان در شب قدر است و آنچه جبرئیل با فرشتگان دیگر تا طلوع فجر فرود می آورند، و طاء «طوبی» یعنی خوش به حالی و عاقبت نیکو برای همان افراد است و طوبی درختی است که خداوند با دست خود آن را کاشته و از روح خود بر آن دمیده و شاخه های آن از بالای دیوار بهشت دیده می شود و آن زیورها و میوه ها می رویاند و در برابر دهان های بهشتیان باشد. و یاء «ید اللّه» یعنی دستان خداست که بالای سر مخلوقات اوست، او پاک و منزه است از آنچه به او شریک قرار می دهند. و اما «کلمن» کاف «کلام اللّه» است که تغییر در کلمات خداوند نیست و جز او پشتیبانی نمی یابی.

و لام «المام» یعنی رفت و آمد اهل بهشت و دیدار و سلام دادن آنها با یک دیگر و سرزنش اهل جهنم به همدیگر است، و میم «ملک اللّه» یعنی سلطنت خداست که زوال ندارد و دوام خداست که فانی نمی شود، و نون «نون و القلم و ما یسطرون» است، قلم قلمی از نور و نوشته از نور در لوح محفوظ است که مقربان آن را مشاهده می کنند و بس است خداوند از نظر گواه بودن.

و اما «سعفص» صاد «صاع بصاع» یعنی پاداش در برابر کار است و هر گونه کاری که انجام دهی همان گونه پاداش می گیری و خداوند بر بندگان ستم نخواهد. و اما «قرشت» یعنی مردم را جمع آوری کرد و در روز قیامت آنها را حشر و نشر نمود و میان آنان با حق داوری کرد و آنان مورد ستم قرار نگرفتند.

(صدوق (ره) می گوید:) آنچه را که راجع به تفسیر حروف معجم روایت شده ام، در کتاب معانی الاخبار نقل کرده ام.

«31»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِیمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْفَارِسِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السَّلام قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله عَلَی جَمَاعَهٍ فَقَالَ عَلَی مَا اجْتَمَعْتُمْ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا

مَجْنُونٌ یُصْرَعُ فَاجْتَمَعْنَا عَلَیْهِ فَقَالَ لَیْسَ هَذَا بِمَجْنُونٍ وَ لَکِنَّهُ الْمُبْتَلَی ثُمَّ قَالَ أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقِّ الْمَجْنُونِ قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْمَجْنُونَ حَقَّ الْمَجْنُونِ الْمُتَبَخْتِرُ فِی مِشْیَتِهِ النَّاظِرُ

فِی عِطْفَیْهِ (1) الْمُحَرِّکُ جَنْبَیْهِ بِمَنْکِبَیْهِ یَتَمَنَّی عَلَی اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ هُوَ یَعْصِیهِ الَّذِی لَا یُؤْمَنُ شَرُّهُ وَ لَا یُرْجَی خَیْرُهُ فَذَلِکَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَی.

*ترجمه کمره ای: (دیوانه کسی است که شش خصلت در او باشد)

امام یکم فرمود رسول خدا بر جمعی گذشت و فرمود برای چه گرد هم فراهم شدید؟ عرضکردند یا رسول اللّه این دیوانه ایست که غش میکند و ما بر گرد او جمع شدیم، فرمود این دیوانه نیست بلکه بیمار است، سپس فرمود شما را از دیوانه حقیقی آگاه نکنم؟ عرضکردند چرا یا رسول اللّه، فرمود دیوانه آنست که از روی تکبر راه میرود و با گوشه چشمش نگاه میکند و شانه های خود را از سر بزرگی میجنباند و با آنکه گناه خدا را میورزد آرزوی بهشت از خدا دارد، از شرش آسوده نیستند و بخیرش امیدی نیست اینست دیوانه ولی این بیمار و گرفتار است

**ترجمه مدرس گیلانی: (دیوانه کسی ست که در او شش چیز باشد)

علی بن ابی طالب گفته: پیامبر بر گروهی گذشت. گفت: چرا گرد هم فراهم شده اید؟. گفتند: این دیوانه ایست که غش کرده گفت: این دیوانه نیست بلکه بیماریست، آنگاه گفت: خواهید که بشناسید دیوانه کیست؟. گفتند آری. گفت: دیوانه کسی ست که روی خود پسندی راه رود و با گوشه دیده به مردم می نگرد و شانه های خویش را از راه بزرگی می جنباند و با آنکه گناه کار است آرزوی بهشت دارد و کسی از نابکاری وی آسوده نیست و به نیکی او امیدی نیست. اما این کس بیماریست.

***ترجمه فهری زنجانی: (دیوانه کسی است که شش خصلت در او باشد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا بر جمعیتی میگذشت فرمود برای چه اجتماع کرده اید؟

عرضکردند یا رسول اللّه اینک دیوانه ای است که غش میکند و ما گرد او جمع شده ایم فرمود غش کردن نه از دیوانگی است بلکه یک نوع بیماری است سپس فرمود آیا شما را از دیوانه بمعنای واقعی آگاه نکنم؟

عرضکردند چرا یا رسول اللّه فرمود براستی که دیوانه بمفهوم واقعی کسی است که خرامان و با ناز راه رود و نگاه براست و چپ خود کند و پهلوهای خویش بهنگام راه رفتن می جنباند با نگاهی که میکند از خداوند

آرزوی بهشت دارد نه از شرش ایمنی هست و نه بخیرش امید چنان شخصی را باید گفت: دیوانه و این را بیمار.

****ترجمه جعفری: (دیوانه شش خصلت دارد)

امام صادق علیه السّلام و از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر گروهی گذر کرد و فرمود: برای چه اجتماع کرده اید؟ گفتند: یا رسول اللَّه این دیوانه بیهوش شده است و ما به جهت او اینجا جمع شده ایم. فرمود: این مجنون نیست بلکه مریض است، سپس فرمود: آیا به شما خبر بدهم که مجنون واقعی کیست؟ گفتند: آری یا رسول اللّه، فرمود: مجنون واقعی کسی است که در راه رفتن تکبر کند و با گوشه چشم نگاه کند و شانه های خود را از تکبر بجنباند و از خدا آرزوی بهشت کند در حالی که او را نافرمانی می کند، او کسی است که مردم از شرّ او در امان نیستند و امیدی به خیر او نیست چنین کسی مجنون است و این شخص مریض می باشد.

من السنه التوجه فی ست صلوات

«32»- قال أبی رضی الله عنه فی رسالته إلی (2) إن من السنه التوجه فی ست صلوات و هی أول رکعه من صلاه اللیل و المفرده من الوتر و أول رکعتی الزوال (3) و أول رکعه من رکعتی الإحرام و أول رکعه من نوافل المغرب و أول رکعه من الفریضه.

*ترجمه کمره ای: (در آغاز 6 نماز توجه مستحب مؤکد است)

پدرم در رساله خود نوشته است که توجه سنت است در شش نماز، رکعت اول نماز شب، یک رکعت وتر، رکعت اول نافله ظهر؛ رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله های مغرب، رکعت اول نماز واجب.

شرح مقصود از توجه اینست که هفت تکبیر برای دخول در نماز بگوید و دعاهائی که پیش از آن ها و بعد از آنها و در میان آنها وارد شده بخواند، مخصوصا این دعا را که دعای توجه نامند اللهم رب هذه الدعوه التامه و الصلاه القائمه الخ و این آیات را بعد از تکبیر هفتم و جهت إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ . تا بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ ما این ادعیه را در جلد دوم فروع دین و نصوص احکام فقه فارسی با

مدارک در باب کیفیت نماز بطور تفصیل نقل کردیم هر که میخواهد بآن جا رجوع کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در ابتدای شش نماز توجه مستحب است)

پدرم در کتاب خود نگاشته: توجه سنت است، در شش نماز: رکعت اول نماز شب، رکعتی وتر، رکعت اول نافله پیشین، رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله های نماز شام، رکعت اول نماز واجب.

***ترجمه فهری زنجانی: (در شش نماز تکبیرات افتتاحیه و دعای توجه مستحب است)

پدرم در رساله ای که بمن داده است گوید: مستحب است که در شش نماز تکبیرات افتتاحیه و دعای توجه خوانده شود نخستین رکعت از نماز شب و نماز یک رکعتی وتر و رکعت اول از دو رکعت نافله ظهر و رکعت اول از دو رکعت نماز احرام و رکعت اول از نافله های مغرب و رکعت اول نماز واجب.

****ترجمه جعفری: (در شش نماز توجه مستحب است)

پدرم در نامه ای که به من نوشته گفته است: همانا توجه (یعنی گفتن تکبیرهای مستحبی و خواندن دعاهای وارده) در شش نماز سنت است و آن اولین رکعت از نماز شب و نماز و ترکه یک رکعت است و اولین رکعت نماز نافله ظهر و اولین رکعت نماز احرام و اولین رکعت نمازهای نافله مغرب و اولین رکعت از هر نماز واجب.

ينزع عن الشهيد سته أشياء و يترک عليه ما سوى ذلک

«33»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ الْمُنَبِّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السّلام قَالَ: يُنْزَعُ عَنِ الشَّهِيدِ الْفَرْوُ وَ الْخُفُّ وَ الْقَلَنْسُوَةُ وَ الْعِمَامَةُ وَ الْمِنْطَقَةُ وَ السَّرَاوِيلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَصَابَهُ دَمٌ فَيُتْرَكُ وَ لَا يُتْرَكُ عَلَيْهِ شَيْ ءٌ مَعْقُودٌ إِلَّا حُلَّ.

*ترجمه کمره ای: (از تن شهید شش نوع جامه را میکنند و با جامه های دیگرش بخاک میسپارند)

امام یکم فرمود پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کرامه و تبان را از تن شهید در آورند مگر آنکه تنبانش خون آلود باشد که واگذارند و هر چه بند و گره و تکمه دارد بگشایند و بخاکش سپارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از شهید شش چیز را بیرون می آورند و با جامه های دیگر وی به خاک دفن می شود)

جناب علی گفته: از شهید پوستین و موزه و کلاه و دستار و کمر یعنی کمر بند و زیر جامه در می آورند مگر آنکه زیر جامه خون آلوده شده باشد در این صورت می گذارند و هر چه بند و گره یا تکمه دارد می گشایند و دفن می کنند».

***ترجمه فهری زنجانی: (از تن شهید شش چیز باید کنده شود و دیگر جامه هایش را نباید بکنند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: (برای دفن شهید) پوستین و چکمه و کلاه و عمامه و کمربند و شلوار بایستی از تن شهید کنده شود و اگر شلوارش خون آلود باشد نیازی بدرآوردنش نیست و هر چیزکه گره شده باشد گرهش را باز نموده و بخاکش میسپارند.

****ترجمه جعفری: (از شهید شش نوع لباس کنده می شود و بقیه رها می گردد)

زید بن علی از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از شهید شش چیز کنده می شود: پوستین و چکمه و کلاه و عمامه و کمربند و شلوار، مگر اینکه خون آلود باشد که رها می گردد، و هیچ چیز گره خورده در بدن او رها نشود مگر اینکه باز شود.

الناس علی ست فرق

«34»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ

الْأَهْوَازِیِّ عَنْ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: النَّاسُ عَلَی سِتِّ فِرَقٍ مُسْتَضْعَفٍ وَ مُؤَلَّفٍ وَ مُرْجًی وَ مُعْتَرِفٍ بِذَنْبِهِ (4) وَ نَاصِبٍ وَ مُؤْمِنٍ. .

*ترجمه کمره ای: (مردم شش فرقه اند)

امام ششم فرمود مردم شش فرقه اند مستضعف مؤلف، مرجی، مقر بگناه خود، ناصبی، مؤمن.

شرح : مستضعف آنست که عقلش ضعیف است و نمیتواند اصول و عقائد دین را از روی منطق و برهان بفهمد و دین داری او روی عرف و عادتست.

مؤلف- بفتح لام و تشدید آنست که برای استفاده دنیوی و بهره مادی دین را پذیرفته باشد، مرجی آنست که ثبات و استقامتی در دین ندارد و مزاج دینی او ملون است و عاقبت کارش با خداست، ناصبی آنست که اظهار دشمنی با امامان بر حق و خاندان پیغمبر میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردم شش گروه اند)

امام صادق گفته: «مردم شش گروه اند: سست خرد، دین پذیر، بی ثبات، معترف به گناه، دشمن پیشوایان شیعه، گراینده به خدا».

***ترجمه فهری زنجانی: (مردم شش گروه اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم شش گروه اند.

1- مستضعف: کسانی که رشد فکری برای تشخیص حق از باطل ندارند و دعوت حق بگوش آنان نرسیده است.

2- مؤلف: کسانی که در نتیجه مهربانی پیغمبر و یا مسلمانان علاقه مند بخدا و دین شده اند.

3- مرجی: کسانی در صف مسلمانان بوده اند ولی هنوز دلهای آنان از حقیقت ایمان با خبر نشده است و باین حال از دنیا رفته اند که نه مشرک بوده اند و نه مسلمان واقعی عاقبت کار چنین افراد با خدا است وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ .

4- مسلمان گنهکار که بگناه خویش اقرار دارد 5- مسلمانی که آشکارا با خاندان پیغمبر دشمنی بورزد 6- مؤمن.

****ترجمه جعفری: (مردم شش گروه هستند)

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مردم بر شش گروه هستند:

مستضعف (کسانی که زمینه هدایت ندارند مانند مجنون) و مؤلف (کسانی که از شرک درآمده اند ولی وارد اسلام هم نشده اند) و مرجی (کسانی که کار خود را در آخرت به خدا واگذار می کنند) و ناصبی (کسانی که با ائمه معصومین عداوت دارند) و مؤمن.

1- یعنی من نظر الی الناس بجانب عینیه تکبرا کالمتهاون بهم.
2- کذا مضمرا.
3- أی رکعتی نافله الزوال و المراد بالتوجه التکبیرات الستّ قبل تکبیره الاحرام.
4- قوله «مستضعف» هو الذی لا یهتدی الی الایمان سبیلا لعدم استطاعته کالصبی و المجنون و الابله و من لم یصل الدعوه إلیه، قوله و مؤلف: روی ان المؤلّفه قلوبهم هم الذین وحدوا اللّه تعالی و خرجوا من الشرک و لم یدخل معرفه محمد صلّی الله علیه و آله و ما جاء به قلوبهم فتألفهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و تألفهم المؤمنون بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لکیما یعرفوا، قوله و مرجی- علی بناء اسم المفعول- من الارجاء ای المؤخر حکمه الی یوم القیامه و عن أبی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه تعالی «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» قال: قوم کانوا مشرکین فقتلوا مثل حمزه و جعفر و أشباههما من المؤمنین رحمه اللّه علیهم، ثمّ انهم دخلوا فی الإسلام فوحدوا اللّه و ترکوا الشرک و لم یعرفوا الایمان بقلوبهم فیکونوا من المؤمنین فیجب لهم الجنه و لم یکونوا علی جحودهم فیکفروا فیجب لهم النار، و هم علی تلک الحال إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ»، و قوله «معترف بذنبه» و هو المؤمن الفاسق الذی خلط عملا صالحا و آخر سیّئا، ثمّ اعترف بذنبه فعسی اللّه أن یتوب علیه و قوله «ناصب» و هو الذی

يتظاهر بعداوه أهل البيت عليهم السلام أو مواليهم (كذا فى هامش المطبوع).

من أحب رجلا فليجتنب معه خصال ست

«35»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نُوحٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: قَالَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السّلام یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّکَ فَقَالَ لَهُ یَا حَارِثُ أَمَّا إِذَا أَحْبَبْتَنِی فَلَا تُخَاصِمْنِی وَ لَا تُلَاعِبْنِی وَ لَا تُجَارِینِی (1) وَ لَا تُمَازِحْنِی وَ لَا تُوَاضِعْنِی وَ لَا تُرَافِعْنِی..

*ترجمه کمره ای: (هر کس شخصی را دوست دارد شش خصلت با او روا ندارد)

امام ششم فرمود: حارث اعور بامیر المؤمنین اظهار داشت که یا امیر المؤمنین من بخدا شما را دوست میدارم، آن حضرت باو فرمود ای حارث چون مرا دوست میداری با من طرفیت و خصومت مکن، با من بازی مکن، بر من پیشدستی مکن، با من شوخی مکن، قصد خوار کردن مرا مکن، با من مرافعه مکن، و در مقام برتری بر من نباش.

شرح: مقصود اینست که این کارها را با دوست نباید کرد زیرا بعضی از آنها با دعوی دوستی موافقت ندارند و بعضی دوستی را سست میکند و کم کم از میان میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (با دوست خود شش چیز روا مدار)

حارث اعور همدانی به امیر المؤمنین گفت:

من ترا دوست می دارم امیر المؤمنین گفت: هر گاه مرا دوست می داری با من دشمنی مکن، با من بازی مکن، بر من پیش دستی مکن، با من شوخی و مزاح مکن، مرا خوار مگردان، با من مرافعه مکن، بر من برتری مفروش».

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که با کسی دوست است از انجام شش کار در باره او باید دوری کند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: حارث اعور بامیر المؤمنین عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا که من شما را دوست میدارم حضرت باو فرمود: ای

حارث حال که مرا دوست میداری پس با من دشمنی مکن و با من بازی مکن و مرا آزمایش مکن و با من شوخی مکن و مرا پست مکن و مرا از مقام خودم بالا مبر.

****ترجمه جعفری: (کسی که شخصی را دوست دارد، در باره او از شش چیز اجتناب کند)

احمد بن نوح از مردی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که حارث بن اعور به امیر المؤمنین عرض کرد: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند که من تو را دوست دارم، فرمود: ای حارث! اگر مرا دوست داری با من خصومت مکن و با من بازی مکن و با من مناظره مکن و با من شوخی مکن و مرا از مقام خود پایین نیاور و مرا از مقام خود بالا نبر.

1- هی أن یجری الإنسان مع غیره فی المناظره لیظهر علمه الی الناس ریاء و سمعه و ترفعا. فی بعض النسخ «و لا تحاربنی» و فی ثالث «و لا تجازینی» و فی رابع «و لا تجاربنی» ثمّ انه علی اختیار المتن او بعض النسخ یجب کون اللفظ علی صیغه النفی دون النهی لاقتضائه حذف الیاء. و قوله «و لا تواضعنی- اه» لعل المراد بالمواضعه و المرافعه هنا کون کل منهما فی صدد وضع الآخر و رفعه بالمدح و الذم. (کذا فی هامش المطبوع).

أهبط الله عز و جل إلى إبراهيم عليه السّلام خاتما فيه سته أحرف (1)

«36»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السّلام مَا کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ آدَمَ فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ هَبَطَ بِهِ آدَمُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّهِ وَ إِنَّ نُوحاً علیه السّلام لَمَّا رَکِبَ السَّفِینَهَ أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا نُوحُ إِنْ خِفْتَ الْغَرَقَ فَهَلِّلْنِی أَلْفاً ثُمَّ سَلْنِی النَّجَاهَ أُنْجِکَ مِنَ الْغَرَقِ وَ مَنْ آمَنَ مَعَکَ قَالَ فَلَمَّا اسْتَوَی نُوحٌ وَ مَنْ مَعَهُ فِی السَّفِینَهِ وَ عَصَفَتْ عَلَیْهِمُ الرِّیحُ فَلَمْ یَأْمَنْ نُوحٌ مِنَ الْغَرَقِ فَأَعْجَلَتْهُ الرِّیحُ فَلَمْ یُدْرِکْ أَنْ یُهَلِّلَ أَلْفاً فَقَالَ بِالسُّرْیَانِیَّهِ هلولیا ألفا (2) ألفا یا ماریا أتقن قَالَ فَاسْتَوَی الْقَلْسُ (3) وَ اسْتَمَرَّتِ السَّفِینَهُ فَقَالَ نُوحٌ علیه السّلام إِنَّ کَلَاماً نَجَّانِیَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْغَرَقِ لَحَقِیقٌ أَنْ لَا یُفَارِقَنِی فَنَقَشَ فِی خَاتَمِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلْفَ مَرَّهٍ یَارَبِّ أَصْلِحْنِی وَ کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیهما السّلام سُبْحَانَ مَنْ أَلْجَمَ الْجِنَّ بِکَلِمَاتِهِ وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السّلام لَمَّا وُضِعَ فِی الْمَنْجَنِیقِ غَضِبَ جَبْرَئِیلُ علیه السّلام فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ یَا جَبْرَئِیلُ مَا یُغْضِبُکَ قَالَ یَا رَبِّ إِبْرَاهِیمُ خَلِیلُکَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ یَعْبُدُکَ غَیْرَهُ سَلَّطْتَ عَلَیْهِ عَدُوَّکَ وَ عَدُوَّهُ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ اسْکُتْ فَإِنَّمَا یَعْجَلُ الْعَبْدُ الَّذِی هُوَ مِثْلُکَ یَخَافُ الْفَوْتَ فَأَمَّا أَنَا فَهُوَ عَبْدِی آخُذُهُ إِذَا شِئْتُ قَالَ فَطَابَتْ نَفْسُ جَبْرَئِیلَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ علیه السّلام فَقَالَ هَلْ لَکَ مِنْ حَاجَهٍ فَقَالَ أَمَّا إِلَیْکَ فَلَا فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَهَا خَاتَماً فِیهِ سِتَّهُ أَحْرُفٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَوَّضْتُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ أَسْنَدْتُ ظَهْرِی إِلَی اللَّهِ حَسْبِیَ اللَّهُ قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ بِأَنْ ن.

1- فی أکثر النسخ المخطوطه العنوان هکذا «اهبط اللّه عزّ و جلّ الی إبراهیم علیه السّلام خاتما فیه سته أحرف فتختم بها فجعل اللّه تعالی النار علیه بَرْداً وَ سَلاماً»

2- فی بعض النسخ «هلویا ألفا ألفا».

3- القلس: حبل عظیم من لیف أو خوص من قلوس السفن.

تَخَتَّمْ بِهَذَا الْخَاتَمِ فَإِنِّی أَجْعَلُ النَّارَ عَلَیْکَ بَرْداً وَ سَلَاماً.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل یک انگشتر بحضرت ابراهیم فرو فرستاد که در آن شش کلمه بود و ابراهیم آن را در انگشت کرد و آتش بر او گلستان شد)

حسین بن خالد گوید بامام هفتم عرض کردم نقش خاتم آدم علیه السّلام چه بود؟ فرمود لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ آن خاتم را آدم از بهشت با خود آورده بود؛ و چون نوح علیه السّلام در کشتی سوار شد خدا باو وحی کرد که ای نوح اگر از غرق شدن میترسی هزار بار مرا بیگانگی بخوان و از من نجات بخواه من تو را و همراهانت را که بتو ایمان دارند از غرق نجات میدهم، فرمود چون نوح و همراهانش در کشتی جا گرفتند باد سختی وزید و نوح از غرق کشتی ترسید و باو فرصت نداد که هزار بار لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، بزبان سریانی گفت هلولیا الفا الفا یا هاریا یا ماریا اتقن اضطراب فرو نشست و طناب شراع آرام شد و کشتی روان گردید نوح گفت کلامی که مرا از غرق نجات داد نباید از دست بدهم در خاتم خود نقش کرد لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ هزار بار پروردگارا مرا اصلاح کن، خاتم سلیمان بن داود این بود: پاکست خدائی که با کلمات خود جن را مهار کرده چون حضرت ابراهیم را در منجنیق گذاشتند که به آتش بیندازند جبرئیل خشمناک شد، خدا باو وحی کرد ای جبرئیل برای چه خشمناک شدی؟

عرض کرد پروردگارا ابراهیم خلیل تو است و در روی زمین جز او کسی تو را نمیپرستد، دشمن خودت و او را بر وی مسلط کردی، خدا باو وحی کرد خاموش باش: بنده ای شتاب میکند که چون تو میترسد کار از دست برود لیکن من زمام کار را در دست دارم ابراهیم بنده منست هر آن بخواهم او را نجات میدهم دل جبرئیل آرام شد و رو بابراهیم کرد و گفت نیازی داری؟ فرمود بتو نه، در این وقت خدا خاتمی بوی فرستاد که 6 جمله بر آن نقش بود؛ نیست معبودی جز خدا، محمد رسول خدا است حرکت و نیروئی نیست جز بخدا، کار خود را بخدا واگذارم، بخدا اعتماد کردم، خدا مرا بس است خدا باو وحی کرد که این خاتم را در دست کن که من آتش را بر تو گلستان میکنم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا انگشتری به ابراهیم داد در آن شش کلمه بود)

حسین پور خالد گفته:

به امام موسی بن جعفر گفتم: نقش خاتم آدم علیه السّلام چه بود؟. گفت،

لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه

، آن خاتم را آدم از بهشت آورده بود. و چون نوح علیه السّلام در کشتی نشست، خدا بدو وحی کرد ای نوح هر گاه از غرق شدن بیمناکی هزار بار مرا به یگانگی یاد کن و از من رهایی بخواه من ترا و همراهان ترا از غرق رهایی می دهم.

گفت: چون نوح و پیروان وی در کشتی نشستند باد سختی وزیدن گرفت، نوح ترسناک شد به وی زمان نداد که هزار بار

لا اله الا اللَّه

گوید، به زبان سریانی گفت:

هلولیا الفا الفا یا پاماریا اثقن

. اضطراب کشتی فرو نشست، کشتی روان شد. نوح گفت: کلامی که مرا از غرق رهایی داد نباید از دست دهم در انگشتری خود نقش کرد:

لا اله الا اللَّه

هزار بار، پروردگارا مرا اصلاح کن.

مهر سلیمان پور داود این بود: پاک است خدایی که با کلمات خود جن را مهار کرده. چون ابراهیم را در منجنیق نهادند که به آتش افکنند جبرئیل خشمناک شد. خدا به وی وحی کرد برای چه خشمناک هستی؟.

گفت: ابراهیم دوست توست و در زمین جز او کسی ترا نمی پرستد، دشمن خویش و او را بر وی چیره کردی.

خدا گفت: خاموش: بنده یی شتاب کند که چون تو بیمناک باشد، من رشته کار را به دست دارم. ابراهیم بنده من است، هر گاه بخواهم وی را رها می سازم، فرخ سروش آرام شد، به ابراهیم گفت: هر گاه نیازی داری بگوی؟. گفت: به تو نیازی ندارم. در این هنگام خدا انگشتری به وی فرستاد که شش جمله بر آن نقش بود چنین: معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر ویست، جنبش و توانایی جز به خدا نیست، کار خود را به او برگزار، به خدا

تکیه کردم، خدا مرا بسنده است. خدا به وی وحی کرد این انگشتری را در دست کن که من آتش را بر تو گلزار نمایم».

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل انگشتری بحضرت ابراهیم فرو فرستاد که شش حرف آن بر آن نوشته شده بود)

حسین بن خالد گوید: بابی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم نقش انگشتر آدم چه بود؟

فرمود:

لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه

بود آدم آن را از بهشت بهمراه خود آورده بود و چون نوح سوار کشتی میشد خدای عز و جل باو وحی کرد که ای نوح هر گاه از غرق شدن ترسیدی هزار بار

لا اله الا اللَّه

بگو سپس نجات خویش را از من بخواه تا تو و کسانی را که بتو ایمان آورده اند از غرق شدن نجات بخشم فرمود

چون نوح و همراهانش در کشتی نشستند بادی طوفانی وزیدن گرفت نوح را ایمنی از غرق شدن نماند تند باد آنقدر بنوح مهلت نداد که هزار بار

لا اله الا اللَّه

بگوید بلغه سریانی گفت

هلولیا الفا الفا یا ماریان اتقن

(یعنی خدا را بیگانگی یاد میکنم هزار بار هزار بار پروردگارا مرا اصلاح فرما) طناب کشتی از حرکت باز ایستاد و کشتی بدون اضطراب براه افتاد نوح گفت: راستی، کلامی را که خداوند بواسطه آن مرا از غرق شدن نجات بخشید سزاوار است که از خویشتن جدایش نکنم پس در انگشتر خود نقش کرد

لا اله الا اللَّه الف مره یا رب اصلحنی

) و نقش نگین سلیمان بن داود این بود:

(سبحان من الجم الجن بکلماته)

یعنی منزه است خدائی که با کلمات خود جن را مهار کرده است و چون ابراهیم در میان منجنیق گذاشته شد جبرئیل خشمگین شد خدای عز و جل باو وحی کرد که ای جبرئیل سبب خشم تو چیست؟ عرض کرد پروردگارا ابراهیم دوست تو است و بر روی زمین کسی جز او نیست که تو را بپرستد دشمن خویش و او را بر وی مسلط فرمودی؟ خداوند باو وحی کرد که خاموش باش شتاب زدگی فقط مخصوص بنده ای همچو تو است که میترسد زمام کار از دست او بیرون شود اما من، پس ابراهیم بنده من است هر گاه که بخواهم او را از دست دشمن میگیرم فرمود: جبرئیل را خاطر جمع شد و رو بابراهیم کرده و عرض کرد نیازی داری؟ فرمود بتو نه این هنگام خداوند انگشتری فرو فرستاد که شش جمله بر او نقش بود

1- لا اله الا اللَّه

2- محمد رسول اللَّه

3- لا حول و لا قوه الا باللَّه

4- فوضت امری الی اللَّه

5- اسندت ظهری الی اللَّه

6- حسبی اللَّه

(نیست معبود بحقی بجز خدای یکتا و محمد فرستاده او است حرکت و نیروئی نیست مگر به نیروی خدا کار خود را بخدا واگذار نمودم خدای را پشتیبان خود نمودم خداوند مرا بس).

فرمود خدای عز و جل بابراهیم وحی فرمود که این انگشتر را با انگشت خویش کن که من آتش را بر تو سرد و سلامت خواهم نمود.

****ترجمه جعفری: (خداوند به ابراهیم انگشتری فرستاد که در آن شش حرف بود)

حسین بن خالد می گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السّلام عرض کردم: نوشته انگشتر آدم چه بود؟ فرمود: «لا اله الّا اللّه محمد رسول اللّه» آدم آن را با خود از بهشت آورده بود. و چون نوح سوار کشتی شد، خداوند به او وحی کرد که ای نوح هر گاه از غرق شدن بترسی هزار بار «لا اله الّا اللّه» بگو، سپس از من درخواست نجات کن که من تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند و با تو هستند نجات می دهم. می گوید: نوح و همراهان او سوار کشتی شدند، بادی بر آنان وزید، نوح از غرق شدن ترسید و فرصت نیافت که هزار بار «لا اله الّا اللّه» بگوید، پس به زبان سریانی گفت: هزار هزار مرتبه هلولیا یا ماریا اتقن، می گوید: پس طناب کشتی استوار شد و کشتی آرام گرفت.

نوح گفت: کلامی که خداوند به وسیله آن مرا از غرق شدن نجات داد، شایسته است که آن را از خودم دور نکنم و لذا به انگشتر خود نوشت: «لا اله الّا اللّه هزار مرتبه خدایا مرا اصلاح کن» و نوشته انگشتری سلیمان بن داود چنین بود «منزه است خداوندی که جنّ را با کلمات خود لگام زده است» و چون حضرت ابراهیم را به منجنیق گذاشتند، جبرئیل خشمناک شد، خداوند به او وحی کرد که ای جبرئیل چه چیزی تو را خشمگین کرده؟ عرض کرد: پروردگارا، ابراهیم دوست توست و بر روی زمین جز او کسی نیست که تو را عبادت کند، تو دشمن خود و دشمن او را بر او مسلط کرده ای، خداوند وحی کرد که ساکت شو، همانا کسی مانند تو عجله دارد که از فوت وقت می ترسد ولی من چنانم که او بنده من است هر وقت که بخواهم او را می گیرم، می گوید: جبرئیل راحت شد، سپس به سوی ابراهیم متوجه شد و گفت: آیا حاجتی داری؟ او گفت: اما به تو هرگز! پس خداوند در آن هنگام انگشتری را فرود آورد که در آن شش حرف بود: «خدایی جز خداوند نیست، محمد فرستاده خداست و حول و قوه ای جز از خداوند نیست، کار خودم را به خدا واگذار کردم و تکیه گاه من خداست، خدا برای من بس است.» می گوید پس خداوند به او وحی کرد که این انگشتری را به انگشت خود کن که من آتش را برای تو سرد و امن قرار خواهم داد.

أعفى الله عز و جل الشيعه من ست خصال

«37»- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْآدَمِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِ (1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى

الْخَزَّازِ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْفَی شِیعَتَنَا مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْأُبْنَهِ وَ أَنْ یُولَدَ لَهُ مِنْ زِنًا وَ أَنْ یَسْأَلَ النَّاسَ بِکَفِّهِ.

«38»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ زُرْعَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِیِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام یَقُولُ أَلَا إِنَّ شِیعَتَنَا قَدْ أَعَاذَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ سِتٍّ مِنْ أَنْ یَطْمَعُوا طَمَعَ الْغُرَابِ أَوْ یَهِرُّوا هَرِیرَ الْکِلَابِ (2) أَوْ یُنْکِحُوا فِی أَدْبَارِهِمْ أَوْ یَلِدُوا مِنَ الزِّنَا أَوْ یُولَدَ لَهُمْ مِنَ الزِّنَا أَوْ یَتَصَدَّقُوا عَلَی الْأَبْوَابِ.

*ترجمه کمره ای: (خدا شیعه را از شش خصلت معاف داشته)

امام ششم فرمود به درستی که خدای عز و جل شیعیان ما را از 6 خصلت معاف کرده از دیوانگی و خوره و پیسی و ابنه و از اینکه زنا زاده بوجود آورند و از اینکه دست گدائی بمردم دراز کنند.

مفضل بن عمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود هلا خدا شیعیان ما را از 6 بدی در پناه خود گرفته از اینکه چون کلاغ طمع ورزند و چون سگ زوزه کشند و ملوط گردند یا زنا زاده باشند یا زنا زاده بار آورند یا بر در خانه مردم گدائی کنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا شیعه را از شش چیز دور داشت)

امام صادق گفته: خدا شیعه ما را از شش چیز دور داشته:

دیوانگی، خوره، پیسی، ابنه، از زنا زاییده شوند یا تولید مثل از زنا کنند، دست گدایی به مردم دراز نکنند. مفضل پور عمر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: خدا شیعیان ما را از شش چیز نگاهداشته: آزمندی چون کلاغ، زوزه کشی مانند سگ، ملوط شدن یا زنا زاده بار آمدن یا زنا زاده بار آوردن، یا از در سراها دست درویشی دراز کردن.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل شیعه را از شش خصلت بسلامت نگه داشته است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای عز و جل شیعه ما را از شش پیش آمد بسلامت داشته است از دیوانگی و بیماری خوره و پیسی و

بیماری ابنه و فرزند زنا آوردن و دست گدائی بسوی مردم دراز کردن.

مفضل بن عمر گوید: شنیدم از امام صادق میفرمود: هان گه شیعیان ما را خداوند عز و جل از شش خصلت پناه داده است از اینکه همچون کلاغ طمعکار باشند یا هم چون سگ پارس کنند (و دامن هر رهگذری بدرند) و یا مفعول واقع شوند و یا اینکه فرزندی از زنا بیاورند و یا فرزندی از زنا تحویل بگیرند (یعنی نه زنا کنند و نه کسی با عیال آنان زنا کند) یا بر در خانه ها گدائی کنند.

****ترجمه جعفری: (خداوند شیعه را از شش خصلت بدور کرده است)

محمد بن یحیی از کسی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند شیعه ما را از شش خصلت بدور کرده است: جنون و جذام و برص و ابنه بودن و اینکه زنازاده باشد و اینکه سائل به کف باشد. (یعنی خداوند در طبع شیعه این موارد را قرار نداده و اگر کسی احیانا مبتلا به آنها شود بر خلاف طبع خود رفتار کرده است.) 38- مفضّل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: آگاه باشید که خداوند شیعیان ما را از شش چیز در پناه خود قرار داده است: اینکه طمعی چون طمع کلاغ داشته باشد و یا چون سگ پارس کند و یا ملوط واقع شود، و یا زنازاده باشند و یا فرزندی از زنا داشته باشند و یا بر در خانه های مردم گدایی کنند.

خاصم أمیر المؤمنین علیه السّلام الناس بست خصال فخصمهم

«39»- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یُوسُفَ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ الْأَهْوَازِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا زَیْدُ بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السّلام قَالَ: خَرَجَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ سَعْدٌ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ غَیْرُ وَاحِدٍ مِنَ الصَّحَابَهِ یَطْلُبُونَ النَّبِیَّ فِی بَیْتِ أُمِّ سَلَمَهَ فَوَجَدُونِی عَلَی الْبَابِ جَالِساً فَسَأَلُونِی عَنْهُ ب.

1- أحمد بن محمّد السیاری البصری من کتاب آل طاهر فی زمن أبی محمّد علیه السلام ضعیف، فاسد المذهب، مجفوّ الروایه، کثیر المراسیل کما فی فهرست الشیخ و رجال النجاشیّ و خلاصه الرجال للعلامه الحلی رحمهم اللّه.
2- فی بعض النسخ «الکلب». و الهریر. صوت الکلب.

فَقُلْتُ يَخْرُجُ السَّاعَةَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى ظَهْرِی فَقَالَ كَبِّرْ يَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ (1) فَإِنَّکَ تُخَاصِمُ النَّاسَ بَعْدِی بِسِتٍّ خِصَالٍ فَتَخْصِمُهُمْ لَيْسَتْ فِی قُرَيْشٍ مِنْهَا شَیْ ءٌ إِنَّکَ أَوَّلُهُمْ إِيمَاناً بِاللَّهِ وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَرْأَفُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- حدثنا محمد بن أحمد البغدادی قال حدثنا أحمد بن الفضل الأهوازی قال حدثنا بكر بن أحمد القصری قال حدثنا أبو أحمد جعفر بن محمد بن عبد الله بن موسى قال حدثنا أبی (2) قال حدثنا أبی موسى عن أبيه جعفر بن محمد عليهما السّلام و ساق الحديث بإسناده مثله.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین بشش خصلت با مردم مسابقه کرد و بر آنها سبقت جست)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از صحابه بجستجوی پیغمبر بدر خانه ام سلمه آمدند و من بر در خانه نشسته بودم سراغ آن حضرت را از من گرفتند، گفتم همین الساعه بیرون می آید درنگی نشد که بیرون تشریف آورد و دست مبارک به پشت من زد و فرمود نمیری ای پسر ابی طالب تو بعد از من در شش خصلت با مردم مسابقه میکنی و بر آنها غالب میشوی، در قریش هیچ کدام از آنها نیست تو اول همه ایمان آوردی بخدا در فرمان خدا استوارتر از همه بودی بعهد خدا وفاکننده تر بودی از همه برعیت مهربان تری از همه بحکم قضاوت داناتری از همه برابری را در تقسیم اموال و حقوق بهتر مراعات میکنی و نزد خدا از همه بهتری.

ابو احمد جعفر بن محمد بن عبد اللَّه بن موسی گوید پدرم (امام هفتم) از پدرش جعفر بن محمد علیهما السّلام چنین حدیثی برای من روایت کرد (مقصود از پدر جد است)

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین به شش چیز بر دیگران مقدم شد)

علی بن ابی طالب گفته: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از یاران به طلب پیامبر به در سرای ام سلمه آمدند و من بر در سرا نشسته بودم، از پیامبر از من جستجو می کردند گفتم: اکنون بیرون آید، بیرون آمد و دست خود را بر پشت من زد و گفت: زنده مانی ای پسر ابی طالب تو پس از من از شش

چیز با مردمان پیش گیری و بر آنها چیره شوی. در قریش کسی از ایشان نیست تو نخستین ایمان آورنده به خدا بودی و در فرمان او استوارتر و بعهد خدا وفاکننده تر بودی و بر مردمان مهربان تری، به داوری داناتری، و در تقسیم اموال مراعات کننده تری و نزد خدا از همه برتری.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین علیه السّلام با مردم محاکمه کرد و با شش دلیل پیروز گردید)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و چند نفر دیگر از اصحاب بجستجوی پیغمبر که در خانه ام سلمه بود آمدند مرا دیدند که بر در خانه نشسته ام سراغ آن حضرت را از من گرفتند گفتم همین لحظه بیرون تشریف خواهد آورد پیغمبر نیز بی درنگ تشریف آورد و دست بر پشت من زد و فرمود زنده و پاینده باشی ای پسر ابی طالب که تو پس از من با مردم محاکمه کنی و با شش دلیل بر آنان پیروز شوی که هیچ یک از آن شش دلیل را قریش ندارند و آن دلیلها این است که تو نخستین کس از آنان هستی که ایمان بخدا آورده ای و در اجرای دستورات از همه استوارتر و بر سر پیمان های خداوند از همه پایدارتر و به زیردستان از همه مهربانتر و در قضاوت از همه داناتر و در مراعات حق تساوی در تقسیم از همه دقیقتر و مقامت در پیشگاه الهی از همه والاتر است.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام با مردم با شش خصلت مخاصمه کرد و آنها را مجاب ساخت)

زید بن موسی از پدرش امام موسی بن جعفر علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و برخی دیگر از صحابه خارج شدند تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خانه امّ سلمه ملاقات کنند و مرا دیدند که بر در خانه نشسته ام، از من در باره پیامبر پرسیدند، گفتم: اکنون بیرون می آید، چیزی نگذشت که پیامبر بیرون آمد و دست خود را بر پشت من زد و فرمود: بزرگ باشی ای پسر ابو طالب ! همانا تو پس از من با مردم با شش چیز مخاصمه می کنی و آنها را مجاب می سازی و در میان قریش یکی از آنها وجود ندارد: تو نخستین آنان از نظر ایمان آوردن به خدا و پایدارترین آنها در انجام امر خدا و وفادارترین آنها نسبت به پیمان خدا و مهربان ترین آنها به مردم و داناترین آنها به قضاوت

و بهترین آنها در تقسیم (بیت المال) به طور مساوی و بافضیلت ترین آنها نزد خداوند هستی.

همین حدیث با سند دیگری از جعفر بن محمد بن عبد اللَّه بن موسی از امام کاظم علیه السّلام و او از پدرانش به ما روایت شده است.

ستة دعوتهم مردوده

«40»- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنْ نَوْفٍ (3) قَالَ: بِتُّ لَیْلَةً عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ علیه السّلام فَکَانَ یُصَلِّی اللَّیْلَ کُلَّهُ وَ یَخْرُجُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ فَیَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ وَ یَتْلُو الْقُرْآنَ قَالَ فَمَرَّ بِی بَعْدَ هُدُوءٍ مِنَ اللَّیْلِ فَقَالَ یَا نَوْفُ أَ رَاقِدٌ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ قُلْتُ بَلْ رَامِقٌ أَرْمُقُکَ بِبَصَرِی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ یَا نَوْفُ طُوبَی لِلزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا وَ الرَّاغِبِینَ فِی الْآخِرَهِ أُولَئِکَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً وَ تُرَابَهَا فِرَاشاً وَ مَاءَهَا طِیباً وَ الْقُرْآنَ دِثَاراً وَ الدُّعَاءَ شِعَاراً وَ قُرِّضُوا مِنَ الدُّنْیَا تَقْرِیضاً عَلَی مِنْهَاجِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیهما السّلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیهما السّلام قُلْ لِلْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا یَدْخُلُوا بَیْتاً مِنْ بُیُوتِی إِلَّا بِقُلُوبٍ طَاهِرَهٍ وَ أَبْصَارٍ خَاشِعَهٍ وَ أَکُفٍّ نَقِیَّهٍ وَ قُلْ لَهُمُ اعْلَمُوا أَنِّی غَیْرُ مُسْتَجِیبٍ لِأَحَدٍ مِنْکُمْ دَعْوَهً وَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِی .

1- فی بعض النسخ «کن یا ابن أبی طالب».
2- ما بین القوسین ساقط من النسخ.
3- یعنی نوف البکالی.

قِبَلَهُ مَظْلِمَةٌ يَا نَوْفُ إِيَّاکَ أَنْ تَکُونَ عَشَّاراً أَوْ شَاعِراً أَوْ شُرْطِيّاً أَوْ عَرِيفاً أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ کُوبَةٍ وَ هُوَ الطَّبْلُ فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ إِنَّهَا السَّاعَةُ الَّتِي لَا تُرَدُّ فِيهَا دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ عَرِيفٍ (1) أَوْ دَعْوَةُ شَاعِرٍ أَوْ دَعْوَةُ عَاشِرٍ أَوْ شُرْطِيٍّ أَوْ صَاحِبِ عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبِ کُوبَةٍ.

*ترجمه کمره ای: (شش کسند که دعایشان مستجاب نشود)

نوف گوید یک شب نزد امیر المؤمنین بسر کردم آن حضرت همه شب را نماز میخواند و ساعت بساعت بیرون می آمد و آسمان نگاه میکرد و قرآن میخواند گوید چون پاسی از شب گذشت بمن برخورد و فرمود ای نوف خوابی یا بیدار عرضکردم بیدارم و شما را مینگرم یا امیر المؤمنین فرمود ای نوف خوشا بحال کسانی که از دنیا چشم پوشیدند و بآخرت دل بستند، آنان زمین را زیر انداز خود کرده اند و خاکش را رختخواب خود گسترده اند و آبش را بجای عطر بکار میبرند قرآن ورد آنها است و دعاء شیوه آنها بروش عیسی بن مریم دنیا را از خود بریده اند، خداوند بعیسی بن مریم وحی فرستاد ببزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دستهائی تابناک به آنها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد، ای نوف مبادا گمرکچی یا عضو شهربانی یا کدخدا یا طنبور زن یا طبل زن باشی، زیرا پیغمبر خدا شبی بیرون آمد و بآسمان نگریست و فرمود اکنون ساعتی است که دعای هیچ کس رد ندارد مگر دعای کدخدا یا دعای شاعر یا دعای گمرکچی یا آژان یا طنبور زن یا طبل زن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش تن خواهش ایشان برآورده نمی شود)

نوف گفته: شبی نزد امیر المؤمنین علی بودم، او همه شب را نماز گزاردی و ساعت به ساعت بیرون آمدی و به آسمان نگریستی و قرآن خواندی چون پاسی از شب سپری شد. گفت: «ای نوف خفته یی یا بیدار؟. گفتم: بیدارم گفت: ای نوف خوشا کسانی که از جهان دیده دوختند و به جاویدان دل بستند. ایشان زمین را زیر انداز خویش ساختند و خاکش را بالین خویش گرداندند. و آب آن را به جای عطر به کار بردند، قرآن ورد اینان است و دعا راه و رسم آنان به شیوه عیسی بن مریم از جهان بریدند. خدا به عیسی وحی کرد که به بزرگان بنی اسرائیل را بگوی در هیچ کدام از

سراهای من در نیایند مگر با دلی پاک و دیدگانی بیمناک و دستهایی پاک و به ایشان بگوی من خواهش های شما را برآورده نکنم و نه دعای آنکه از مخلوقات من ذمه وی مشغول باشد، ای نوف هرگز راه داری یا کارگر شهربانی یا کدخدا یا تارزن یا دف زن نباشی، چون پیامبر، شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست و گفت: این دم ساعتی ست که دعای کسی رد نگردد مگر دعای: کدخدا یا شاعر یا راه دار یا پاسبان یا تارزن یا دف زن».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش دعای نامستجاب)

نوف گوید: شبی در خدمت امیر المؤمنین بسر بردم در تمام شب حضرتش مشغول نماز بود و ساعت بساعت بیرون می آمد و بآسمان نگاه میکرد و قرآن تلاوت میفرمود گوید چون پاسی از شب گذشت از کنار من بگذشت و فرمود ای نوف بخوابی یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم و نگران شما یا امیر المؤمنین فرمود خوشا بحال کسانی که از دنیا روی برتافتند و بآخرت روی آوردند آنان اند که زمین را فرش زیر پایشان و خاک آن را رختخواب و بالش شان و آب روی زمین را عطر و گلابشان انتخاب کردند جامه روئین شان قرآن و لباس تنشان دعا است از دنیا بریدند هم چنان که عیسی بن مریم برید خدای عز و جل بعیسی بن مریم وحی فرمود که بجامعه بنی اسرائیل بگو که نباید بهیچ یک از خانه های من داخل شوند مگر با دلهائی پاک و دیدگانی ترسناک و دست هائی نیالوده بگناه و آنان را بگو که من دعای هیچ کس از شما را مستجاب نکنم مادامی که یک نفر از مخلوقات مرا بر ذمه او حقی است ای نوف مبادا که باج بگیر و یا شاعر و یا عضو شهربانی و یا سر شمار و یا طنبورزن و یا طبل نواز باشی که پیغمبر خدا شبی بیرون آمد و بآسمان نگاه کرد و فرمود همان ساعتی است که هیچ دعائی بر نمیگردد مگر دعای سر شمار قومی و یا دعای شاعر و یا دعای باج بگیر و یا طنبور زن و یا طبل نواز.

****ترجمه جعفری: (دعای شش گروه مستجاب نمی شود)

نوف بکالی می گوید: یک شب نزد امیر المؤمنین علیه السّلام بودم و او تمام شب را نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون می شد و به آسمان نگاه می کرد و قرآن می خواند، می گوید: پس از گذشتن پاسی از شب به سوی من آمد و فرمود: ای نوف آیا خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم و با چشم خود تو را می بینم یا امیر المؤمنین، فرمود: ای نوف خوشا به حال زاهدان در دنیا و آنها که رغبت به آخرت دارند، آنان کسانی هستند که زمین را فرش خود و خاک آن را رختخواب خود و آب آن را عطر خود و قرآن را ورد

خود و دعا را شعار خود قرار داده اند و به شیوه عیسی بن مریم به کلی از دنیا بریده اند. خداوند به عیسی بن مریم وحی کرد که به بزرگان بنی اسرائیل بگو: به خانه ای از خانه های من وارد نشوند جز با دلهای پاک و دیدگان خاشع و دستانی پاکیزه، و به آنان بگو: بدانید که من دعای هیچ یک از شما و هیچ یک از مخلوقات خودم را که بر گردن او حقی از مردم باشد مستجاب نخواهم کرد. ای نوف، بپرهیز از اینکه مأمور مالیات و یا شاعر و یا پلیس و یا رئیس قوم و یا تنبور زن و یا طبل زن باشی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبی بیرون آمد و به آسمان نظر کرد و فرمود: این همان لحظه ای است که دعا در آن رد نمی شود مگر دعای رئیس قوم و دعای شاعر و دعای مأمور مالیات و یا پلیس و یا تنبور زن و یا طبل زن.

ستہ ملعونون

«41»- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَیْمُونٍ الْخَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَیْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهم السّلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله سِتَّهٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ کُلُّ نَبِیٍّ مُجَابٍ الزَّائِدُ فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُکَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ التَّارِکُ لِسُنَّتِی وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِی مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُتَسَلِّطُ بِالْجَبَرُوتِ لِیُذِلَّ مَنْ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ یُعِزَّ مَنْ أَذَلَّهُ اللَّهُ وَ الْمُسْتَأْثِرُ بِفَیْءِ الْمُسْلِمِینَ الْمُسْتَحِلُّ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (6 طائفه لعنت شده اند)

امام چهارم فرمود که رسول خدا فرمود خدا و من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای 6 طائفه را لعن کرده اند، آنکه بر کتاب خدا بیفزاید آنکه قضا و قدر خدا را دروغ بداند، آنکه سنت و روش مرا وانهد: آنکه احترام خاندان مرا هتک کند، آنکه بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار کند و آنان که خدا خوارشان کرده عزیز کند آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را بخود اختصاص دهد و آن را حلال کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شش گروه نفرین شده اند)

امام علی بن الحسین گفته: پیامبر گفت: خدا و من و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی شش گروه را نفرین کرده اند: آنکه بر کتاب خدا افزاید، آنکه

قضا و قدر خدا را دروغ داند، آنکه روش مرا کنار گزارد، آنکه بزرگداشت خاندان مرا اهمال کند، آنکه به زور بر مردمان فرمانروایی کند تا عزیزان خدا را خوار کند و کسانی را که خدا خوار کرده ارجمند گرداند، آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را به خویش اختصاص دهد و آن را از آن خود داند».

***ترجمه فهری زنجانی: (شش طائفه گرفتار لعنت شده اند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش طائفه به لعنت خدا و لعنت هر پیغمبری که دعایش مستجاب است گرفتارند کسی که بقرآن چیزی از خود بیفزاید و کسی که دستورات مرا ترک کند و کسی که حرمت خاندان مرا که خدا لازمش دانسته نگه ندارد و کسی که از سلطنت و قدرت خویش برای خواری عزیز کرده خدا و یا عزت ذلیل شده خدا استفاده کند و کسی که خود را در مصرف بیت المال بر مسلمانان مقدم بر دیگران شمرده و آن را حلال خود بداند.

****ترجمه جعفری: (شش گروه ملعون هستند)

عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش گروه هستند که خداوند و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آنان را لعنت کرده است: کسی که چیزی بر کتاب خدا بیفزاید و کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب کند و کسی که سنت مرا ترک نماید و کسی که حرمتی را که خدا بر اهل بیت من قرار داده بشکند و کسی که به زور قدرت پیدا کرده تا کسی را که خدا او را عزیز قرار داده ذلیل کند و کسی را که خدا او را ذلیل قرار داده عزیز کند و کسی که بیت المال مسلمانان را به خود اختصاص داده و آن را برای خود حلال می داند.

کمال الرجل بست خصال

«42»- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْوَلِيدِ السُّلَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْكَاتِبُ النَّيْسَابُورِيُّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلام أَنَّهُ قَالَ: كَمَالُ الرَّجُلِ بِسِتِّ خِصَالٍ بِأَصْغَرَيْهِ وَ أَكْبَرَيْهِ وَ هَيْئَتَيْهِ فَأَمَّا أَصْغَرَاهُ فَقَلْبُهُ وَ لِسَانُهُ إِنْ قَاتَلَ قَاتَلَ بِجِنَانٍ وَ إِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِبَيَانٍ وَ أَمَّا أَكْبَرَاهُ فَعَقْلُهُ وَ هِمَّتُهُ وَ أَمَّا هَيْئَتَاهُ فَمَالُهُ وَ جَمَالُهُ.

*ترجمه کمره ای: (کمال مرد بشش چیز است)

ابو الفضل محمد بن احمد کاتب نیشابوری بسند خود روایت کرده که امام یکم فرمود کمال مرد بشش خصلت است بدو کوچکتر و دو بزرگتر و دو نافذتر دو کوچک ترش دل و زبان است که با دل مبارزه میکند و با زبان بیان مقاصد مینماید، دو بزرگترش خرد و همت او است، دو نافذتر متعلقات او از دارائی و زیبائی اوست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کمال مرد به شش چیز است)

ابو الفضل محمد پور احمد کاتب نیشابوری به سند خویش روایت کرده که جناب علی گفته: کمال مرد به شش چیز است: به دو خردتر و به دو کلانتر و دو نافذتر و دو خرد وی: دل و زبان است که با دل نبرد کند و با زبان بیان کند، دو بزرگتر وی: خرد و همت ویست، دو نافذتر وابسته های او از خواسته و زیبایی اوست.

***ترجمه فهری زنجانی: (شش چیز مایه کمال مرد است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شش چیز مایه کمال مرد است دو از کوچکترین عضوهایش و دو از بزرگترین قوایش و دو از موجبات هیبت اش اما آن دو عضو کوچکتر دل او است و زبان او که در میدان چنگ از قدرت دل و در صحنه سخن از نیروی بیان استفاده میکند و اما آن دو قوه بزرگتر، عقل و همت او است و دو عامل هیبت بخش ثروت و زیبائی او است.

****ترجمه جعفری: (کمال مرد با شش خصلت است)

محمد بن احمد کاتب نیشابوری با سند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کمال مرد با شش چیز است: با دو عضو کوچکتر و دو عضو بزرگتر و دو هیبت و وقار اوست، دو عضو کوچکترش دل و زبان اوست که اگر مبارزه کند با دل مبارزه می کند و اگر سخن بگوید با زبان سخن می گوید و دو عضو بزرگترش عقل و همّت اوست و دو هیبت و وقارش مال و جمال اوست.

الناس علی ست طبقات

«43»- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ یَرْفَعُهُ إِلَی زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَی ه.

ص: 338

1- العریف کامیر: قیم القوم و من یعرف أفراد القبیله.

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السّلام فَقَالَ يَا زُرَارَةُ النَّاسُ فِی زَمَانِنَا عَلَى سِتِّ طَبَقَاتِ أَسَدٍ وَ ذِئْبٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ كَلْبٍ وَ خِنْزِيرٍ وَ شَاهٍ فَأَمَّا الْأَسَدُ فَمُلُوكُ الدُّنْيَا يُحِبُّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَغْلِبَ وَ لَا يُغْلَبَ وَ أَمَّا الذِّئْبُ فَتُجَّارُكُمْ يَذُمُّونَ إِذَا اشْتَرَوْا وَ يَمْدَحُونَ إِذَا بَاعُوا وَ أَمَّا الثَّعْلَبُ فَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ بِأَدْيَانِهِمْ وَ لَا يَكُونُ فِی قُلُوبِهِمْ مَا يَصِفُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ أَمَّا الْكَلْبُ يَهِرُّ عَلَى النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ يُكْرِمُهُ النَّاسُ مِنْ شَرِّ لِسَانِهِ وَ أَمَّا الْخِنْزِيرُ فَهَؤُلَاءِ الْمُخَنَّثُونَ وَ أَشْبَاهُهُمْ لَا يُدْعَوْنَ إِلَى فَاحِشَةٍ إِلَّا أَجَابُوا وَ أَمَّا الشَّاهُ فَالْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ تُجَزُّ شُعُورُهُمْ وَ يُؤْكَلُ لُحُومُهُمْ وَ يُكْسَرُ عَظْمُهُمْ فَكَيْفَ تَصْنَعُ الشَّاهُ بَيْنَ أَسَدٍ وَ ذِئْبٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ كَلْبٍ وَ خِنْزِيرٍ.

*ترجمه کمره ای: (مردم 6 طبقه اند)

جعفر بن محمد بن سرور برای ما حدیث کرد گفت محمد بن جعفر بن بطه ما را حدیث کرد گفت احمد بن ابی عبد اللّه برقی از گفته پدرش حدیث را بزراره بن اوفی رسانید که گفت حضور امام چهارم رسیدم، بمن فرمود ای زراره؛ مردم در زمان ما شش طبقه اند شیر، گرگ، روبا، سگ خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیرند که هر کدام آنها میخواهند غالب باشند و مغلوب نگردند، بازرگانان شما گرگند هنگامی که میخرند بدی کالا را میگویند و چون میفروشند از آن تمجید میکنند روباه آن کسانیند که بنام دین نان میخورند و آنچه را بزبان شرح میدهند در دل خود قبول ندارند.

سگان مردمان بدزبان و فحاشند که چون سگ با زبان خود مردم را میگزند و مردم از ترس نیش زبان آنها را احترام میکنند.

خوک آنانند که طبع و خوی زنان دارند و بهر هرزگی و ننگی خوانده شوند میپذیرند.

گوسفند مؤمنان رنج کشند که موی آنها را میبرند و گوشت آنها را میخورند و استخوانشان را خرد میکنند، چه کند گوسفندی میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک؟؟!

**ترجمه مدرس گیلانی: (مردمان شش گروه اند)

جعفر پور محمد بن مسرور برای ما حدیث کرد که گفت:

محمد پور جعفر پور بطه ما را حدیث کرد که گفت: احمد بن ابی عبد اللّه برقی از گفته پدر خود حدیث را به زراره پور اوفی رسانید که گفت: امام علی بن الحسین به من گفت: ای زراره مردمان در زمان ما شش گروه اند:

شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیراند که هر یک از ایشان خواهند چیره باشند و مغلوب نگردند. بازرگانان شما: گرگ اند، زمانی که می خرند بدی کالا را آشکار می کنند و چون می فروشند از آن ستایش می کنند، روباه آن گروهی اند که بنام دین نانی می خورند و آنچه را به زبان شرح می دهند در دل مخالف آن اند. سگان مردمانی هستند به زبان که چون سگ با زبان خود مردمان را می گزند و مردمان از بیم نیش زبان ایشان را گرامی می دارند. خوک کسانی هستند که خوی زنان دارند و بهر ننگی خوانده شوند می پذیرند. گوسفند گروه مؤمنان اند که رنج می کشند و موی ایشان را می برند و گوشت اینان را می خورند و استخوانهای آنان را خرد می کنند، چون که این گوسفند میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک گرفتار است.

***ترجمه فهری زنجانی: (طبقات شش گانه مردم)

زراره بن اوفی گوید: خدمت امام زین العابدین علیه السّلام رسیدم فرمود: ای زراره مردم زمان شش طبقه اند شیراند و گرگ و روباه و سگ و خوک و گوسفند اما شیر صفتان پادشاهان دنیا هستند که هر یک میخواهد او بر دیگران پیروز گردد نه دیگران بر او و اما گرگ طبیعت: بازرگانان شما هستند که بهنگام خرید کالا را نکوهش کنند و بهنگام فروش از کالا ستایش نمایند و اما روبه صفتان همین افراد عوام فریبند که از رهگذر دین نان میخورند و در دل آنچه را که بزبان توصیف میکند باور ندارند و اما سگ، همان فردی است که با سخن گفتن خود هم چون سگ بر مردم پارس میکند و بخواطر نیش زبان احترامی نزد مردم دارند و اما خوک همین نامردانند که بهر پلیدی تن در میدهند و اما گوسفند، مؤمنانی هستند که پشمهایشان را میکنند و گوشتهایشان را میخورند و استخوان شان را می شکنند و از گوسفندی که میان شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک گرفتار است چه ساخته است؟

****ترجمه جعفری: (مردم شش طبقه اند)

زراره بن أوفی می گوید: بر امام سجاد علیه السّلام وارد شدم، فرمود: ای زراره! مردم در زمان ما شش طبقه اند: شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک و گوسفند. امّا شیر، همان پادشاهان دنیا هستند که هر کدام از آنها دوست دارند که غلبه کنند و مغلوب نشوند، و اما گرگ، بازرگانان شما هستند که چون چیزی را می خرند از آن بد می گویند و چون چیزی می فروشند از آن تعریف می کنند، و اما روباه، همان کسانی هستند که از طریق دین هایشان روزی می خورند و آنچه در زبان آنان است در دل هایشان نیست، و اما سگ (کسی است که) با زبانش به مردم پارس می کند و مردم از شرّ او، او را احترام می گذارند، و اما خوک، نامردانی هستند که به هیچ کار زشتی دعوت نمی شوند مگر اینکه اجابت می کنند، و اما گوسفند، مؤمنانی هستند که موهای آنان کنده می شود و گوشت هایشان خورده می شود و استخوان هایشان شکسته می شود، گوسفند در میان شیر و گرگ و روباه و خوک چکار کند؟

تم الجزء الأول و یلیه الجزء الثانی أوله باب السبعه

جزء اول از کتاب خصال پایان یافت و پس از آن جزء دوم می آید که اول آن باب خصلت های هفتگانه است.

جلد 2

باب السبعه

ورد الأمر بدفن سبعه أشياء

قال الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى الفقيه مصنف هذا الكتاب أعانه الله على طاعته و وفقه لمرضاته

1- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مَسْعَدَهُ بْنُ أَسْمَعَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَهَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَأْمُرُ بِدَفْنِ سَبْعَهِ أَشْيَاءَ مِنَ الْإِنْسَانِ الشَّعْرِ وَ الظُّفُرِ وَ الدَّمِ وَ الْحَيْضِ وَ الْمَشِيمَهِ وَ السِّنِّ وَ الْعَلَقَهِ (2).

*ترجمه کمره ای: (دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود)

عایشه گفته رسول خدا ما را بخاک کردن هفت چیز انسان فرمان میداد. مو؛ ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

شرح : مقصود از حیض چیزیست که در ایام عادت از زن بیرون می آید اگر چه خون نباشد و جفت غلافی است که غذای بچه درون آنست و با زائیدن خارج می شود، علقه خون بسته ای است که نطفه در بچه دان پس از چهل روز بدان تبدیل می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دستور دفن هفت چیز)

عایشه گفته: پیامبر ما را به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور داده: موی، ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

***ترجمه فهری زنجانی: (بزیر خاک نمودن هفت چیز دستور داده شده است)

عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله : دستور میفرمود که هفت چیز از آدمی باید در خاک دفن شود: مو و ناخن و خون و خون حیض و جفتی که بهمراه نوزاد است و دندان و علقه.

(شرح:)

علقه خون بسته را گویند که نطفه پس از چهل روز در رحم بدان صورت تبدیل میگردد.

****ترجمه جعفری: (به دفن کردن هفت چیز فرمان داده شده)

شیخ جلیل ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب- که خدا او را بر طاعت خود کمک کند و به چیزهایی که باعث خوشنودی او می شود موفق بدارد- می گوید:

1- هشام بن عروه از پدرش از عائشه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور می داد: مو و ناخن و خون و حیض و جفت نوزاد و دندان و علقه (خون بسته شده که از رحم بیرون می آید).

نهی رسول الله ص عن سبع و أمر بسبع

2- أَخْبَرَنِی الْخَلِیلُ بْنُ أَحْمَدَ السِّجْزِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الثَّقَفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ قَالَ أَخْبَرَنَا جَرِیرٌ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِی الشَّعْثَاءِ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ سُوَیْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ سَبْعٍ وَ أَمَرَ بِسَبْعٍ نَهَانَا أَنْ نَتَخَتَّمَ بِالذَّهَبِ وَ عَنِ الشُّرْبِ فِی آنِیَهِ).

1- . فی بعض النسخ (سعد بن أسمع). و لم أجده.
2- . فی بعض النسخ (و العظم).

الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ قَالَ مَنْ شَرِبَ فِيهَا فِی الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْ فِيهَا فِی الْآخِرَهِ وَ عَنْ رُكُوبِ الْمَيَاثِرِ وَ عَنْ لُبْسِ الْقَسِّيِ (1) وَ عَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَ الدِّيبَاجِ وَ الْإِسْتَبْرَقِ وَ أَمَرَنَا ع بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَ عِيَادَهِ الْمَرِيضِ وَ تَسْمِيتِ الْعَاطِسِ وَ نُصْرَهِ الْمَظْلُومِ وَ إِفْشَاءِ السَّلَامِ وَ إِجَابَهِ الدَّاعِی وَ إِبْرَارِ الْقَسَمِ قال الخلیل بن أحمد لعل الصواب إبرار المقسم.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز دیگر فرمان صادر کرد)

براء بن عازب گوید رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز فرمان داد، ما را باز داشت از اینکه انگشتر طلا بدست کنیم در تنک طلا و نقره بنوشیم، فرمود هر که در دنیا از آن دو بنوشد در آخرت از آنها ننوشد و بر زین ابریشمین سوار شویم و از پوشیدن جامه های ابریشم دار مصر و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس و ما را دستور داد بتشییع جنازه و عیادت بیمار و دعای به عطسه کننده و یاری ستمکش و آشکار کردن سلام و پذیرفتن دعوت و پائیدن بر قسم و ترک مخالفت آن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر از هفت چیز منع کرده و به هفت چیز دستور داد)

براء پور عازب گفته: پیامبر از هفت چیز منع کرد و به هفت چیز فرمان داد؛ منع کرد از انگشتری در به دست کردن، در آشامیدن در زر و سیم هر که در آنها بیاشامد در آخرت در آنها نیاشامد، و بر زین ابریشمی سوار شدن و از پوشیدن جامه های ابریشمی دار مصر استفاده برای پوشیدن و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس.

فرمان داد: تشییع جنازه کردن، دیدار بیمار رفتن، دعای عطسه گفتن، یاری از ستم رسیده، آشکار اسلام گفتن، پذیرفتن دعوت، فرود آمدن بر سوگند و رها دادن از مخالفت آن.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا هفت چیز را غدقن فرموده است و بهفت چیز دستور فرموده است)

براء بن عازب گوید: رسول خدا هفت چیز را غدقن فرموده است و بهفت چیز دستور فرمود بما غدقن فرموده که انگشتر طلا بدست کنیم و از ظرف طلا و نقره آب بیاشامیم و فرمود: که هر کس در دنیا در ظرف طلا

و نقره آب بیاشامد از ظرفهای طلا و نقره عالم آخرت نخواهد نوشید و غدقن فرمود که بر زین ابریشمین سوار نشویم و جامه پرنیان و دیبا و اطلس نپوشیم و دستور فرمود که بدنبال جنازه ها و بالین بیمار حاضر شویم و عطسه کننده را دعا و ستمدیده را یاری کنیم و سلام را آشکار و دعوت بپذیریم و در سوگند راستگو باشیم خلیل بن احمد گفته است شاید بجای کلمه: (قسم) کلمه (مقسم) درست تر باشد بنا بر این معنی چنین می شود که در جای سوگند راستگو باشیم.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر می کرد)

براء بن عازب می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر فرمود، ما را نهی کرد از این که انگشتر طلا به دست کنیم و از خوردن از ظرف های طلا و نقره و فرمود: هر کس در دنیا از آنها بخورد در آخرت از آنها نخواهد خورد، و از سوار شدن بر زین ابریشمی و از پوشیدن لباس مخلوط به ابریشم و از پوشیدن لباس از ابریشم و دیبا و اطلس، و ما را دستور داد به تشییع جنازه و عیادت مریض و دعا کردن به کسی که عطسه می کند و کمک کردن به مظلوم و شایع کردن سلام و اجابت کسی که ما را دعوت می کند و راست بودن سوگند (خلیل بن احمد می گوید: شاید درست تر عمل کردن به سوگند باشد).

حرم من الشاه سبعه أشياء

3- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ حُرِّمَ مِنَ الشَّاهِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الدَّمُ وَ الْمَذَاكِيرُ وَ الْمَثَانَةُ وَ النُّخَاعُ وَ الْغُدَدُ وَ الطِّحَالُ وَ الْمَرَارَةُ.

4- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ مَرَّ بِالْقَصَّابِينَ فَنَهَاهُمْ عَنْ بَيْعِ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الشَّاهِ نَهَاهُمْ عَنْ بَيْعِ الدَّمِ وَ الْغُدَدِ وَ آذَانِ الْفُؤَادِ وَ الطِّحَالِ وَ النُّخَاعِ وَ الْخُصَى وَ الْقَضِيبِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَصَّابِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الْكَبِدُ وَ الطِّحَالُ إِلَّا سَوَاءٌ

فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ يَالَكَعُ (2) ائْتِنِی بِتَوْرَیْنِ مِنْ مَاءٍ آتِکَ بِخِلَافِ مَا بَیْنَهُمَا فَأَتِیَ بِکَبِدٍ وَ طِحَالٍ وَ تَوْرَیْنِ مِنْ مَاءٍ فَقَالَ امْرُسْ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِی إِنَاءٍ عَلَی حَدٍّ فَمَرَسَهُمَا جَمِیعاً کَمَا أَمَرَ بِهِ فَانْقَبَضَتِ الْکَبِدُ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ شَیْ ءٌ وَ لَمْ یَنْقَبِضِ الطِّحَالُ وَ خَرَجَ مَا فِیهِ کُلُّهُ وَ کَانَ دَماً کُلُّهُ وَ بَقِیَ جِلْدُهُ وَ عُرُوقُهُ فَقَالَ هَذَا خِلَافُ مَا بَیْنَهُمَا هَذَا لَحْمٌ وَ هَذَا دَمٌ.

*ترجمه کمره ای: (هفت عضو گوسفند حرام است)

امام یکم گوید پیغمبر در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت عضو گوسفند حرام شده، آلات نری (خایه هم جزء آنست) مثانه (شاش دان) مخ حرام که در میان استخوان های مدور پشت گرده است، غده ها و سپرز و زهره. امیر مؤمنان بقصابها گذر کرد و آن ها را از فروش هفت عضو گوسفند جلو گرفت، جلوگیری کرد از فروش خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و ذکر، مردی از قصابها گفت یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز یکی هستند؛ فرمود ای دروغزن دروغ میگوئی دو جام آب بیاور تا اختلاف آنها را بیان کنم یک جگر سیاه و و یک سپرز و دو جام آب آورد فرمود جگر را در جامی بهم بمال و بفشار و سپرز را در جام دیگر آنها را چنانچه فرمود در میان آب فشرد جگر در هم کشیده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز درهم نشد و همه خونی که در آن بود کشیده شد میان آب و پوست و رگهای آن بجا ماند سپس فرمود اینست فرق میان جگر سیاه و سپرز.

آن گوشت است و این خون.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت اندام از گوسفند حرام است)

امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در ضمن سفارشهای خویش به من گفت: ای علی هفت اندام از گوسفند حرام شده: مردی و خایه، مثانه، مخ حرام که در میان استخوانهای مدور پشت گرده است، غده ها و سپرز و زهره دان. جناب علی به قصابان می گذشت و از فروش هفت اندام از گوسفند منع کرد: از خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و مردی، مثانه که به فارسی شاش دان گویند.

قصابی از او پرسید: جگر سیاه و سپرز یکی ست. گفت: دروغ گویی، دو جام آب بیاور، تا اختلاف آنها را بدانی، جگر سیاه را در جامی مالید و فشرد و سپرز را نیز در جامی نهاد و مالید و فشرد. جگر سیاه چیزی از آن نماند

لیک سپرز سالم ماند. گفت: این است فرق جگر سیاه و سپرز. زیرا سپرز گوشت بود و این جگر سیاه خون بسته.

***ترجمه فهری زنجانی: (خوردن هفت عضو از گوسفند حرام است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتش بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی خوردن هفت عضو از گوسفند حرام است: خون و آلت تناسلی و مثانه و مغز حرام که میان مهره های پشت است و غده ها و سپرز و زهره.

امیر المؤمنین علیه السّلام بقصابها گذر کرد و فروش هفت چیز از گوسفند را بر آنان غدقن فرمود غدقنشان فرمود که خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مغز حرام و خایه و آلت تناسلی گوسفند را نفروشند.

مردی از قصابها عرض کرد یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز که فرقی با هم ندارند.

فرمود: دروغ میگوئی ای دروغگو دو کاسه آب بیاور تا فرق این دو را بتو بنمایانم. آن مرد یک جگر سیاه و یک سپرز و دو جام از آب آورد حضرت فرمود هر یک از اینها را جداگانه در کاسه آب بمال آن مرد جگر سیاه و سپرز را طبق دستور آن حضرت مالش داد جگر در هم فشرده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز در هم فشرده نشد و هر چه در آن بود بیرون آمد و همه خون بود و از سپرز فقط پوست و رگش بجا ماند حضرت فرمود تفاوت میان این دو همین است که این گوشت است و آن دیگری خون.

****ترجمه جعفری: (هفت چیز از گوسفند، حرام است)

حمّاد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به ایشان فرمود: یا علی، هفت چیز از گوسفند حرام است: خون و آلت نری و مثانه و مغز حرام (که در ستون فقرات قرار دارد) و غده ها و سپرز و زهره دان.

ابو یحیی واسطی با سند خود نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام به قصاب ها گذر کرد و آنها را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی کرد: خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مغز حرام و بیضه و آلت نری.

مردی از قصاب ها به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین، جگر سیاه و سپرز یکی هستند، فرمود: دروغ گفتی ای فرومایه! دو ظرف آب بیاور تا تفاوت آن دو را به تو نشان دهم، پس یک جگر سیاه و یک سپرز و ظرفی از آب آوردند، فرمود هر کدام از آنها را در ظرفی جداگانه فشار بده و او این کار را کرد پس جگر سیاه منقبض گردید و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز منقبض نشد و هر چه در آن بود بیرون آمد و همه اش خون بود فقط پوست و رگهای آن باقی ماند، فرمود: این است تفاوت میان آن دو، این (جگر سیاه) گوشت است و این (سپرز) خون است.

1- . القسی ثیاب تجلب من مصر مخلوطه بالابریشم.
2- . اللکع- بضم اللام و فتح الکاف-: اللئیم.

أعطى النبی ص فی علی ع سبع خصال

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيتُ وَ يَحْيَا إِذَا حَيِيتُ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي فِي عِلِّيِّينَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خِتامُهُ مِسْكٌ

*ترجمه کمره ای: (به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شده)

علی بن ابی طالب علیه السّلام فرماید که پیغمبر در ضمن سفارش خود بمن فرمود ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن هفت خصلت داد، تو نخستین کسی باشی که با من از گور برآئی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی باشی که با من جامه کرامت پوشی و چون زنده شوم زنده شوی؛ تو نخستین کسی باشی که با من در علیین مأوی کنی، تو نخستین کسی باشی که با من از باده سر مشکین بمهر بهشت بنوشی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به علی هفت چیز داده شده)

علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: پیامبر در ضمن سفارش خود به من گفت: ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو به من هفت چیز داد: تو نخستین کسی هستی که با من از گور بیرون آیی، تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی هستی که با من جامه بزرگی پوشی و چون زنده شوم زنده شوی، تو نخستین کسی هستی که با من در بهشت باشی، تو نخستین کسی هستی که با من از باده سر بسته می نوشی.

***ترجمه فهری زنجانی: (به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتش بعلی علیه السّلام فرمود: ای علی خدای تبارک و تعالی بمن در باره تو هفت خصلت عطا فرموده است تو نخستین کسی هستی که قبرش شکافته می شود و

همزمان با من سر از گور بر آوری و تو نخستین کسی هستی که بهمراه من سر پل صراط بایستی و پس از آنکه من جامه بهشتی بپوشم تو نخستین کس باشی که جامه بر تن کنی و پس از زنده شدن من نخستین فردی باشی که زنده گردی و نخستین کسی باشی که با من در علیین جایگزین شوی و نخستین کسی باشی که با من از باده بی درد بهشتی که با مشک سر بمهر است بنوشی.

شرح: هفت خصلت تمام نیست شاید سقط از راوی و یا از نسخه باشد.

****ترجمه جعفری: (در باره علی علیه السّلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفت خصلت داده شد)

حمّاد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که در وصیتی به او فرمود: یا علی خداوند در باره تو به من هفت خصلت داد: تو نخستین کسی هستی که (در قیامت) قبر تو با من شکافته می شود و تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط می ایستد، و تو نخستین کسی هستی که وقتی من لباس پوشیدم تو هم می پوشی و چون زنده شوم زنده می شوی، و تو نخستین کسی هستی که با من در جایگاه های بلند ساکن می شوی و تو نخستین کسی هستی که با من از باده سر به مهر بهشتی می خوری همان که پایان آن مشکین است.

قول النبی ص طوبی ثم طوبی سبع مرات لمن لم یرنی و آمن بی

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا هُدْبَهُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ یَحْیَی (1) قَالَ حَدَّثَنَا قَتَادَهُ عَنْ أَبْمَنَ عَنْ أَبِی أُمَامَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص طُوبَی لِمَنْ رَآنِی وَ آمَنَ بِی طُوبَی ثُمَّ طُوبَی یَقُولُهَا سَبْعاً لِمَنْ لَمْ یَرَنِی وَ آمَنَ بِی. (2).

*ترجمه کمره ای: (گفتار پیغمبر هفت بار خوشا بر کسی که ندیده بمن گرود)

ابی امامه گوید رسول خدا فرمود: خوشا بر کسی که مرا دیده و بمن گرویده. سپس هفت بار فرمود خوشا بر کسی که مرا ندیده و بر من

گرویده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر هفت بار گفت خوشا کسی که ندیده به من گرود)

ابو أمامه گفته: پیامبر گفت: خرما کسی که مرا ندیده و به من گروید، بعدا هفت بار گفت: خوشا کسی که مرا ندیده به من گروید.

***ترجمه فهری زنجانی: (فرمایش پیغمبر: خوشا بحال آن کس باز خوشا بحال آن کس [تا هفت بار] که مرا ندیده بمن بگرود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا بحال کسی که مرا دید و بمن ایمان آورد و خوشا و دیگر بار خوشا (تا هفت بار فرمود خوشا) بحال کسی که مرا ندیده بمن گروید.

****ترجمه جعفری: (سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود خوشا و خوشا- تا هفت مرتبه- به حال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است)

قتاده از ام ایمن و او از ابو امامه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده و خوشا خوشا- تا هفت مرتبه- به حال کسی که مرا ندیده، به من ایمان آورده است.

سبعه فی ظل عرش الله یوم القیامه

7- أَخْبَرَنَا الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ مَنِيعٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُصْعَبٌ قَالَ

1- . هدبه بن خالد أبو خالد البصری و یقال الهداب- بالتثقیل و فتح أوله- ثقه عابد، یروی عن همام بن یحیی بن دینار العودی أبی عبد اللّه البصری، و هو ثقه یروی عن قتاده ابن دعامه ابی الخطاب السدوسی البصری، و هو أیضا ثقه ثبت یروی عن أیمن بن ثابت أبی ثابت الکوفیّ مولی بنی ثعلبه، و هو

يروى عن اياس بن ثعلبه أبى امامه البلوى الأنصارىّ. و قال المناوى: أبو امامه هذا هو صدى بن عجلان الباهلى لكن الظاهر هو البلوى الأنصارىّ.
2- . طوبى تأنيث الاطيب أى راحه و طيب عيش حاصل.

حَدَّثَنِی مَالِکٌ عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ أَوْ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَبْعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ظِلِّهِ (1) یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِی عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ (2) قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّی یَعُودَ إِلَیْهِ وَ رَجُلَانِ کَانَا فِی طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَی ذَلِکَ وَ تَفَرَّقَا وَ رَجُلٌ ذَکَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِیاً فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (3) وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّی لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا یَتَصَدَّقُ بِیَمِینِهِ.

8- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ الْعُمَرِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِشْکِیبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ أَبِی جَمِیلَةَ الْأَسَدِیِّ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ کُهَیْلٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَبْعَةٌ فِی ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِی عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِیَمِینِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ وَ رَجُلٌ ذَکَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِیاً فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ لَقِیَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّی لَأُحِبُّکَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِی نِیَّتِهِ أَنْ یَرْجِعَ إِلَیْهِ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَی نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ

*ترجمه کمره ای: (هفت کس در قیامت زیر عرش خدا باشند)

رسول خدا فرمود هفت کس را خدا در سایه عرش خود جا دهد روزی که جز سایه او سایه ای نیست، پیشوای عدالت شعار، جوانی که در بندگی و پرستش خداوند بزرگ شده، کسی که چون از مسجد در آید دل در بند مسجد دارد تا در آن باز آید:

دو کس که برای فرمانبرداری خداوند با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از هم جدا شدند؛ کسی که تنها بیاد خدای عز و جل افتد و از ترس خدا چشمانش اشگ ریزد، مردیکه زنی زیبا و پدر و مادر دار او را بخود بخواند و از او نپذیرد و گوید از خدا میترسم، کسی که در راه خدا صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند که دست چپش نفهمد راستش چه صدقه داد. در روایت دوم همین مضمون از پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسیده با اختلاف ترتیب ولی بجای دو مرد که در طاعت خدا گرد آمدند فرماید مردی که برادر مؤمن خود را برخورد کند و گوید برای خدا ترا دوست میدارم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت تن در زیر عرش خدا باشند)

پیامبر گفت: هفت تن را خدا در قیامت زیر سایه عرش جای دهد. آن روز که جز سایه او سایه ایی نباشد: پیشوای دادگر، جوانی که در بندگی خدا بزرگ شده، آنکه چون از مسجد در آید هوس بازگشتن به مسجد داشته باشد، دو تن که برای خدا با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از یک دیگر جدا شدند، آنکه در تنهایی به یاد خدا باشد و از بیم خدا دیدگانش سرشک بارد، مردی که زن زیبایی خانواده دار او را به خویشتن خواند و او نپذیرد و گوید: من از خدای همی ترسم. آنکه در راه خدا صدقه دهد چنان که دست چپ وی از راست آگاه نگردد. در روایت دیگر به همین مضمون از پیامبر رسیده لیک با اختلاف ترتیب، به جای دو مرد، گفته: مردی که برادر مؤمن خود را ببیند و گوید: ترا برای خدا دوست دارم.

***ترجمه فهری زنجانی: (بروز قیامت هفت صنف در سایه عرش خدا باشند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل هفت صنف را در سایه لطف خود جای دهد روزی که سایه ای بجز سایه لطفش نیست:

1- پیشوای دادگر.

2- جوانی که در عبادت و پرستش خدای عز و جل ببار آمده.

3- مردیکه چون از مسجد بیرون رود دلش در بند آن است تا باز گردد.

4- دو مرد خدا پرست که بمنظور خداپرستی گرد هم آیند و از هم جدا شوند.

5- مردیکه در جای خلوت بیاد خدای عز و جل بیفتد و از ترس خدای عز و جل اشک از دیدگانش جاری شود.

6- مردیکه زنی زیبا و آبرومند او را (بعمل جنسی) دعوت کند و مرد در پاسخ او بگوید که من از خدای عز و جل میترسم.

7- مردیکه صدقه ای بدهد و آن را چنان به پنهانی دهد که دست چپش از آنچه بدست راست صدقه میدهد خبردار نشود.

رسول خدا فرمود: هفت صنف در سایه عرش خدایند بروزی که سایه ای بجز سایه عرش نیست 1- پیشوای دادگر. و جوانی که در پرستش خداوند ببار آید و مردیکه با دست راستش صدقه دهد بطوری که از دست چپش پنهان بدارد. و مردیکه در جای خلوت خدای عز و جل را یاد کند و از ترس او دیدگانش اشگ ریز شود و مردیکه برادر خود را ملاقات کند و باو بگوید من برای خدا تو را دوست میدارم و مردیکه از مسجد بیرون رود و بدل تصمیم بازگشت بمسجد داشته باشد و مردیکه زن زیبائی او را بخود خواند و او بپاسخ گوید. من از خدائی که پروردگار جهانیان است میترسم.

****ترجمه جعفری: (هفت کس در قیامت در سایه عرش خداست)

ابو سعید خدری از ابو هریره نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هفت کس را در روزی که سایه ای جز سایه او نیست در سایه خود قرار می دهد:

پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود و مردی که وقتی از مسجد بیرون می شود دلش در مسجد باشد تا وقتی که برگردد، و دو مردی که بر اساس طاعت خداوند با هم گرد آمدند و از هم جدا شدند، و مردی که در خلوت به یاد خدا باشد و از ترس خدا اشک بریزد، و مردی که زنی دارای حسب و زیبایی او را به خود بخواند و او بگوید: من از خدا می ترسم، و مردی که پنهانی صدقه بدهد بگونه ای که دست چپ او نداند که دست راست او چه صدقه ای داده است.

سلمه بن کهیل مرفوعا از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هفت نفر در سایه خدا قرار می گیرند روزی که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود، و کسی که با دست راست صدقه دهد و آن را از دست چپش پنهان کند، و کسی که در خلوت به یاد خدا باشد و اشک از چشمانش سرازیر گردد، و مردی که با برادر دینی خود ملاقات کند و بگوید: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، و مردی که از مسجد بیرون شود و در نیّت او باشد که دوباره برگردد، و مردی که زن زیبایی او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می ترسم.

9- حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرٍ الْخُوزِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ

ص: 343

1- . لا مفهوم للعدد فی هذا الخبر فقد روی الاظلال لذی خصال أخر، جمعها الحافظ ابن حجر فی أمالیه ثمّ أفردها بکتاب سماه معرفه الخصال الموصله الی الظلال. و قوله (یظلهم) أی یدخلهم فی ظل رحمته. و قوله (لا ظل الا ظله) أی لا رحمه الا رحمته.
2- . خص الشاب بذلک لکونه مظنه غلبه الشهوه و القوّه الباعثه علی متابعه الهوی، و ملازمه العباده مع ذلک أشق و أدل علی غلبه التقوی.
3- . أی سالت من عینیه الدموع.

مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الطَّائِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَیْکُمْ بِالزَّبِیبِ فَإِنَّهُ یَکْشِفُ الْمِرَّةَ (1) وَ یَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَ یَشُدُّ الْعَصَبَ وَ یَذْهَبُ بِالْإِغْیَاءِ وَ یُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ یُطَیِّبُ النَّفْسَ وَ یَذْهَبُ بِالْغَمِّ.

*ترجمه کمره ای: (در کشمش هفت خصلت است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود از کشمش دست بر ندارید که صفرا را میشکافد و بلغم را میبرد و پی را سخت میکند و رفع خستگی میکند و خلق را نیکو میکند و دل را پاک میکند و اندوه را میبرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در کشمش هفت چیز است)

پیامبر گفته: کشمش بخورید که صفرا را دور می کند و بلغم را می برد و پی را سخت می کند، و رفع خستگی می کند، خلق را نیکو می سازد و دل را پاک می دارد و اندوه را می زداید.

***ترجمه فهری زنجانی: (در کشمش هفت خاصیت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخوردن کشمش مواظبت داشته باشید که صفرا میبرد و بلغم می برد و اعصاب را محکم سازد و رفع خستگی کند و خوش خلقی آورد و نفس را خوش بو کند و اندوه از دل بیرون کند.

****ترجمه جعفری: (کشمش هفت خصلت دارد)

عبد الله بن احمد طائی از پدرش از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد کشمش که آن صفرا را باز می کند و بلغم را از بین می برد و رگ را محکم می کند و خستگی ها را برطرف می سازد و اخلاق را نیکو می کند و نفس را پاک می کند و غصه را از بین می برد.

سبعه جبال تطایرت یوم موسی

10- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدَوَيْهِ السَّرَّاجُ بِهَمَدَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زَنْجَوَيْهِ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَمْرٍو الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي تَطَايَرَتْ يَوْمَ مُوسَى سَبْعَةُ أَجْبُلٍ فَلَحِقَتْ بِالْحِجَازِ وَ الْيَمَنِ مِنْهَا بِالْمَدِينَهِ أُحُدٌ وَ وَرِقَانُ وَ بِمَكَّةَ ثَوْرٌ وَ ثَبِيرٌ وَ حِرَاءُ وَ بِالْيَمَنِ صَبِرٌ وَ حُضُورُ (3).

*ترجمه کمره ای: (در روز موسی هفت کوه پریدند)

از پیغمبر نقل شده که فرمود از کوههائی که در روز موسی از جا پریدند هفت کوه است که بحجاز و یمن پیوستند، احد و ورقان در مدینه است. ثور و ثبیر و حراء در مکه، صبر و حصور در یمن.

شرح : ظاهر اینست که مقصود از روز تاریخی حضرت موسی روزیست که هفتاد تن از بنی اسرائیل را بکوه طور برد تا مناجات خدا را بشنوند و او را با دیده سر بنگرند و پرتو حق بکوه حق تابید و از هم پاشید و آن هفتاد تن مردند و منظور اینست که در اثر این حادثه کوهها در لرزش سخت افتادند (و چون مرغی که بال زند بر خود چرخیدند و این اثر در این هفت کوه که از کوههای حجاز و یمن بزرگ و نامورند بیشتر پدید شد اگر چه از ظاهر روایت چنان فهم شود که این کوهها در حجاز و یمن نبودند و در روز تاریخی حضرت موسی ورپریدند و در آنجا پایدار شدند ولی چون این موضوع موجب یک انقلاب سختی است در سطح زمین که با تاریخ موافق نیست بایست منظور همان لرزش شدید باشد و بهر حال راویان این حدیث از محدثین مخالف مذهب میباشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در روزگار موسی هفت کوه جا به جا شدند)

از پیامبر نقل شده که گفت: از کوههایی که در روزگار موسی از جایی به جایی منتقل شده هفت کوه است که: به حجاز و یمن پیوست، احد، و ورقان در مدینه است، ثور و ثبیر، حراء در مکه، صبر و حصور در یمن.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت کوهی که در روز تجلی حق بر موسی پراکنده شدند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کوههائی که در روز (تجلی حق بر) موسی پراکنده شدند هفت کوه است که بسرزمین حجاز و یمن

پیوستند آنچه از آنها در مدینه است کوه احد و ورقان است و در مکه ثور و ثبیر و حراء است و در یمن صبر و حضور است.

****ترجمه جعفری: (هفت کوه در «روز موسی» از جا کنده شدند)

عطاء بن ابی ریاح از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در «روز موسی» هفت کوه از جا کنده شدند و به حجاز و یمن ملحق گردیدند. از آنهاست در مدینه احد و ورقان و در مکه ثور و ثبیر و حرا، و در یمن صبر و حضور. (منظور از «روز موسی» احتمالا همان روزی است که قوم او از او خواستند که خدا را نشان بدهد و به درخواست او خداوند در کوه تجلّی کرد.)

أسماء السماوات السبع و ألوانها

11- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيلَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنَ عَلِيٍّ ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ

1- . المره: الصفراء.
2- . فی بعض النسخ (أبو الحسن علیّ بن الحسین بن سعید البزاز) و فی بعضها (عن سعید بن زنجویه) و کلیهما تصحیف.
3- . فی القاموس حضور- کصبور-: جبل بالیمن.

قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِی عَنْ أَلْوَانِ السَّمَاوَاتِ وَ أَسْمَائِهَا فَقَالَ لَهُ إِنَّ اسْمَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا رَفِيعٌ وَ هِیَ مِنْ مَاءٍ وَ دُخَانٍ وَ اسْمَ السَّمَاءِ الثَّانِيَهِ قَيْدُومٌ وَ هِیَ عَلَى لَوْنِ النُّحَاسِ وَ السَّمَاءُ الثَّالِثَهُ اسْمُهَا الْمَارُومُ وَ هِیَ عَلَى لَوْنِ الشَّبَهِ وَ السَّمَاءُ الرَّابِعَهُ اسْمُهَا أرقلون (1) وَ هِیَ عَلَى لَوْنِ الْفِضَّهِ وَ السَّمَاءُ الْخَامِسَهُ اسْمُهَا هيفون (2) وَ هِیَ عَلَى لَوْنِ الذَّهَبِ وَ السَّمَاءُ السَّادِسَهُ اسْمُهَا عَرُوسٌ وَ هِیَ يَاقُوتَهٌ خَضْرَاءُ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَهُ اسْمُهَا عَجْمَاءُ وَ هِیَ دُرَّهٌ بَيْضَاءُ.

و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجه

*ترجمه کمره ای: (نام و رنگ هفت و آسمان)

امام سوم فرماید علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و پرسشهائی کرد، در ضمن آنچه میپرسید عرضکردند یا امیر المؤمنین مرا از رنگ و نام آسمان ها آگاه کن در پاسخ او فرمود نام نزدیکترین آسمانها رفیع است و آن از آب و دود است و نام آسمان دوم فیذوم است و برنگ آهن است و نام سومین آسمان ماروم است و برنگ برنز است و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ نقره است و نام آسمان پنجم هیضمون (خ ب هیفون) است و برنگ طلا است و نام آسمان ششم عروس است و آن یاقوت سبزی است و نام آسمان هفتم عجما است و آن در سفیدی است، حدیث طولانی است محل نیاز آن را ذکر کردیم.

شرح سماء در زبان عرب یعنی بالا چنان چه آسمان در زبان فارسی یعنی چرخنده و بنا بر این در فارسی مرکب از دو کلمه آس و مان است و واژه آس مخفف آسیا است این دو لفظ در فارسی و عربی معنی وصفی دارند و نام مخصوصی نیست وضع این لفظ همین است که عرب بالای سر خود نگریسته و حس کرده در آنجا موجودیست و این وصف را باو داده فارسیان هم که باهوشتر بوده اند رابطه میان بالای سر و زیر پا را سنجیده و فهمیده اند گردشی در میان هست موجود بالا را بوصف چرخندگی ستوده اند لغت که فکر عمومی یک ملتی است بیش از این نمیتواند بود.

ولی از نظر فلسفه برای فهم حقیقت موجودی که بالای سر ما و بر گرد زمین است رنج های فراوان و فکرهای عمیق بکار رفته و بجائی نرسیده و آنچه میان فلاسفه و حکمای پیش مسلم شده بود این بود که هفت جسم مدور و میان تهی که هر کدام اختری در خود دارند بر گرد یک دیگر در آمده

و همدیگر را در آغوش کشیده اند روی زبرین هر کدام بر توی زیرین دیگری پیوسته است و سر موئی درز و روزن در میان نیست و در درون هر یک از این هفت چرخ فلکهای جزء چندی تا چهار و پنج شماره وجود دارد تا حرکت اختران بر گرد زمین منظم آید و این اجسام را باثیری وصف کرده اند و گفته اند اگر چه این اجسام با اجسام زمینی در جنس کلی جسم که بعدهای سه گانه است شریکند ولی نوعی جدا و ممتازند که خواص عمومی اجسام زمینی و عنصری در آنها نیست از این رو نه گرم باشند و نه سرد، نه زبر نه نرم، نه سنگین و نه سبک نه خشک و نه تر نه قابل نفوذ و از هم گسستن و نه قابل بهم پیوستن.

این فلسفه غلط یونانی در مسائل ریاضیات فلکی و در مسلمات دینی کتب آسمانی؛ ایجاد یک اختناق و مشکلاتی کرد که چند هزار سال فکر بشر را سرگردان نمود و جنگها میان طرفداران دین و طرفداران فلسفه برانگیخت و خصوص فلاسفه اسلامی که از راه فشار مطالعات برهانی و اذعان بیک اصول مسلمه غیر مبرهن غافلگیر شدند و از این فلسفه غلط و کوتاه پیروی کردند در بسیاری از نصوص دینی و مسلمات مذهب چون معراج و شق القمر و نزول و صعود فرشتگان و درهای آسمان و صدها تعبیرات دیگر در کتاب و سنت که با اساس این اوصافی که حکماء یونانی برای فلک تخمین کردند نادرست بود بدست و پا افتاده و فشارها بفکر خود آوردند خواجه طوسی برای تصحیح گردش ماه دور زمین تا نود فلک جزئی تصویر کرد و محقق خفری اندیشه های خام پخت بعلاوه خود این موضوع که جسمی هست ولی هیچ خاصیت اجسام را ندارد از جمله تصدیقات بلا تصور است یا از قضایای متناقض و غیر معقول ولی فلسفه یونانی خرد بشری را خیره کرد و این افکار کج و ناروا را باو تحمیل کرد.

دانشمندان امروزه که با کمک یک دیگر حصار تنگ فلسفه یونانی را شکستند و فکر خود را به پهناور دریای هستی رسانیدند برای فضای بالاسر و ستاره های درخشنده آن افکار بس وسیعتر و قابل باورتر پیدا کردند و خصوص نظریات آنها نسبت بمواد جسمی کرات بالا اینست که آنها هم از همین عناصر زمینی مرکبند و ماده اولی و عناصر بسیط اجسام همه یک نواخت است و خواص عمومی نسبت بهمه مساوی است، در قرآن و اخبار تصریحات و اشعاراتی است که موافق نظر فلاسفه همین عصر و دانشمندان امروزیست و باید این موضوع را یکی از کرامات دین اسلام و شاهکارهای علمی آن دانست زیرا قبل از هزار و چند صد سال از سرزمین بی دانش و بی فکر عربستان این بیانات جز با پیوست بیک مبدأ علمی فوق طبیعت که اساس نبوت و تعلیمات دین است ممکن نیست.

اکنون در شرح این حدیث باید سه موضوع را مورد گفتگو قرار داد.

شماره هفت و نامگذاری و بیان حقیقت 1- شماره هفت در اجسام فضا و خصوص بنام هفت آسمان و هفت ستاره سیار قدیمی است و در اصول فلسفه و ستاره شناسی آشور و کلده از چند هزار سال پیش اصل مسلمی بشمار رفته و ظاهرا مبدأ علمی آن همان رصد حرکت هفت ستاره سیار است که امری است محسوس و نظرهای علمی باستانی این حقیقت را زودتر از سایر مطالب توانسته تشخیص بدهد و چون نتوانسته تصویر کند جسم نورانی فضا بی تکیه بجسم محیطی بچرخد جسمی هم بنام فلک برای آن تصویر کرده سپس در نصوص تورات و سایر کتب دینی این شماره هفت آسمان اصل مسلمی گردیده و چون در این حدیث مورد پرسش همان موضوع ثابت و مسلم سائل بوده بذکر همان اکتفا شده چون در این گونه سؤالات باید سئوال کننده را روی مرتکزات خودش قانع کرد داعی بر کشف حقیقت این امور نیست و لازم نیست که اگر آسمانها نه، یا ده، باشد امام بگوید فلانی چند آسمان دیگر هم داریم زیرا هدف دین تربیت روحی و تکمیل اخلاق و تصحیح عقائد است و تعلیمات آن راجع باین موضوعات است، دین در مقام نیست که همه حقایق را بیشتر اظهار کند مگر در موردی که فردی متنبه شود و برای امتحان و در مقام کسب عقیده بامام و پیغمبر باشد زیرا در این صورت جواب او در طریق ارشاد بحق واقع می شود و لازم است مثلا امام یا پیغمبر هیچ گاه داعی نداشت که حقیقت الکتریسیته یا اتم را برای مردم بیان کند یا طریق ساختن کشتی بخار و اتومبیل و غیره را توضیح دهد یا فرمول های جبر و هندسه و فیزیک را حل کند زیرا این امور در طریق تکمیل نفس و اخلاق نیستند و معلوم نیست راحت و آسایش زندگانی بشر اتمی بیشتر از انسان حجری باشد یا اگر هم باشد این تفاوت راحت و لذت زندگانی فانی بنظر پیغمبر و امام و بنظر خدا موضوعیتی داشته باشد که بخواهد مردم را بآن هدایت کند، ولی امروزه هم بر ما مسلمانان لازم است که علوم و صناعات جدیده را یاد بگیریم و تکمیل کنیم بطوری که بر بیگانگان از اسلام برتری داشته باشیم زیرا امروزه دانستن این علوم و صنایع در طریق هدایت و ارشاد مردم واقع شده و از طرفی برای نیروی دفاع و حفظ کشورهای اسلامی و در مورد مقتضی برای جهاد و دعوت به اسلام لازم است و عموم آیه وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ و عموم آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ شامل این امور می شود زیرا امروزه جوانان ما از راه اهمیت این مطالب در زندگانی تحت تأثیر آنها واقع شده و چون ملاحظه میکنند که در جامعه اسلامی وجود ندارد دست بطرف بیگانگان دراز میکنند و آنها هم با زبردستی بهمین امور بر آنها احتجاج مینمایند و یک دلیل پوچی بضعف و

کهنگی اسلام تلفیق میکنند بعلاوه از نظر صنعت و اقتصاد کشورهای اسلامی را مغلوب مینمایند و از همین راه رخنه در عقاید و آداب دینی میکنند و مردم را از دین بیرون میبرند.

بعلاوه شماره هفت در طبقات جوی نظر بتحقیقات عمیق رصدشناسان و فلکیون امروزه هم مورد تصدیق است، زیرا آنچه تاکنون نسبت بطبقات جوی کشف شده بطور خلاصه از این قرار است:

1- منظومه شمسی ما که دارای یک خورشید و آنچه تاکنون کشف شده نه سیاره که دورترین آنها بخورشید پلاتو است و ماههای بسیاری میباشد که یکی از آنها متعلق بزمین ماست.

2- منظومه های شمسی دیگری که در فضا برقرارند و در انتظامات مربوط بجاذبه خورشید خود در کارند.

3- ستاره های تمام و پخته که هنوز تشکیل منظومه ای نداده و در فضا میچرخند تا در جای خود برقرار شوند و منظومه تشکیل دهند.

4- ستاره های نرسیده و ناتمام که از حالت سدیمی خارج شده ولی بشکل ستاره در نیامده و میتوان از آنها بستاره غوره تعبیر کرد.

5- سدیمهای آرام و منبسط که بشکل تکه های ابر در عمق فضا قرار دارند.

6- سدیمهای طوفانی که لوله هائی از مواد متحرک آنها را تشکیل داده و مانند طوفان و گردباد سختی در عمق عمیقی از فضا در چرخشند.

7- سدیم غیر متشکل و مه مانندی که دورتر از همه این طبقات گرداگرد فضا را فرا گرفته این خلاصه ایست از آخرین نظریات فلکیون امروزه که شرح و بیان وسعت هر یک از این طبقات و دوری آنها از زمین و از یک دیگر و وسائل کشف آنها بسیار گیج کن و بهت آور است و ما را از موضوع بسیار دور میکند.

2- راجع بنامهائی که در این حدیث برای آسمانها ذکر شد با توجه باینکه بیشتر آنها زبان عربی نیست دو وجه می شود گفت:

الف- این ذکر نام هم روی عقیده سائل بوده نه روی بیان حقیقت زیرا غالبا طرح این گونه سؤالات امتحانی است و برای کشف واقع نیست و در این صورت سائل یک معنائی در نظر گرفته و در صورتی اقناع می شود که همان معنا در جواب او گفته شود گو اینکه خلاف حقیقت باشد در حقیقت از همان معتقد خود سؤال کرده نه از حقیقتی که در تحت کلمه سؤال ممکن است واقع باشد.

ب- این نامها اوصاف یا اسامی عنصرهای غالب این طبقات هفتگانه باشد، چنانچه پس از اینکه دانشمندان جدید در اصول ترکیبات اجساد تجربه هائی کردند عناصر بسیط بسیاری دریافتند که تا نود شماره رسیده و برای هر کدام آنها بمناسبت نامی گذاردند مانند قلیوم، کلسیوم ... امام هم بمناسبت عنصر غالب هر طبقه ای از این طبقات نامی برای آنها بیان کرده.

3- آنکه در این حدیث برای طبقات هفتگانه جو که آسمان نامیده می شود خواص جسمهای عنصری را ثابت کرده و فرموده آسمان نزدیک از آب و دود است و شاید مقصود او همان طبقه زمهریریه جو باشد که بواسطه تصاعد و تراکم ذرات آب و ازت و کربنیک رنگ لاجوردی را منعکس میکند و این گنبد کبود را نمایش میدهد و برای طبقات دیگر رنگ فلزات را چون آهن و برنز ثابت کرده و برای دو طبقه آخرین خاصیت سنگهای قیمت دار معدنی چون در و یاقوت ثابت نموده از مجموع آن استفاده می شود که اجسام سماوی هم در ماده و ترکیب و خواص عمومی با اجسام زمین همانند و این مطابق نظریات دقیق دانشمندان امروزی است که کرات فضا را از یک ماده میدانند و آنها را در خواص عمومی با سایر جسمهای زمین مشترک میشمارند بر خلاف گفته فلاسفه یونان که آسمانها و کواکب را جسم اثیری میدانستند و خواص عمومی ماده و عناصر را از آن نفی میکردند.

دیگر آنکه این روایت اشعار دارد بر اینکه آسمانها مدور و میان تهی نیستند و بدور یک دیگر احاطه ندارند چنان که حکماء یونانی گفته بودند زیرا در وصف آسمان ششم میگوید یک دانه یاقوت سبز است و در وصف آسمان هفتم میگوید یک دانه در سفید است و این اشعار دارد که مستدیر و محیط نیستند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نام و رنگ آسمانهای هفت گانه)

امام حسین بن علی گفته: علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید مرا از رنگ و نام آسمانها آگاه ساز، در جواب گفت: نام نزدیک ترین آسمانها به ما رفیع است. و آن از آب و دود آفریده شد! و نام آسمان دوم قیدوم است و به رنگ آهن است! و نام آسمان سوم ماروم است و به رنگ برنز است! و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ سیم است! و نام آسمان پنجم هیفون است و به رنگ زر است! و نام آسمان ششم عروس است و از یاقوت سبزی آفریده شده! و نام آسمان هفتم عجماست و آن در سفیدی ست!.

این خبر دراز است اندازه نیاز آن را اینجا آوردم. الحمد للّه. این نامها و رنگها نه با آسمان شناسی کهن سازگار است و نه با آسمان شناسی تازه. هر گاه این خبر صحت داشته باشد، خدا می داند و حضرت علی.

***ترجمه فهری زنجانی: (نام آسمانهای هفتگانه و رنگ شان)

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام در برابرش بپاخواست و پرسشهائی از آن حضرت نمود و از آن جمله این بود که عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا از رنگهای آسمانها و نامهایشان خبر ده حضرت باو فرمود: آسمان دنیا نامش رفیع است و از آب و دود آفریده شده است و آسمان دوم نامش قیدوم است که برنگ مس است و آسمان سوم نامش ماروم است که برنگ برنج است و آسمان چهارم نامش ارقلون و برنگ نقره است و آسمان پنجم نامش هیضمون (هیفون) و برنگ طلا است و آسمان ششم نامش عروس است و آن یاقوت سبزی است و آسمان هفتم نامش عجما است و دری است سفید حدیث طولانی است مورد نیاز از آن را نقل کردیم.

شرح: در سؤالات امتحانیه طرف سؤال ناچار است آنچه را که سائل نسبت بمورد سؤال معتقد است بیان کند و در غیر این صورت نقض غرض لازم خواهد آمد بنا بر این بفرض صحت روایت و ثبوت خلاف مضمون روایت از نظر علمی شاید این روایت نیز چنین توجیهی بشود و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (نام های آسمان های هفتگانه و رنگ های آن)

احمد بن عامر طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از شام برخاست و از وی مسائلی را پرسید که از جمله

آنها این بود که گفت: یا امیر المؤمنین، به من خبر بده از رنگ ها و نام های آسمان ها؟ فرمود: نام آسمان پایین «رفیع» است و آن از آب و رود است و نام آسمان دوم «قیدوم» است و آن به رنگ مس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و آن به رنگ برنز است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و آن به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هیفون» است و آن به رنگ طلا است و نام آسمان ششم «عروس» است و آن به رنگ یاقوت سبز است و نام آسمان هفتم «عجما» است و آن به رنگ درّ سفید است.

حدیث طولانی بود و ما مورد احتیاج را از آن آوردیم.

أوصى رسول الله ص أبا ذر بسبع

12- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الْفَقِيهُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ الْمَكِّيُّ وَ حَمْدَانُ قَالُوا حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ وَ الْحَسَنُ بْنُ دِينَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَاسِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: أَوْصَانِي رَسُولُ اللَّهِ بِسَبْعٍ أَوْصَانِي أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَ لَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي وَ أَوْصَانِي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ الدُّنُوِّ مِنْهُمْ وَ أَوْصَانِي أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ مُرّاً وَ أَوْصَانِي أَنْ أَصِلَ رَحِمِي وَ إِنْ أَدْبَرَتْ وَ أَوْصَانِي أَنْ لَا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَ أَوْصَانِي أَنْ أَسْتَكْثِرَ مِنْ قَوْلِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَإِنَّهَا مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ- حدثنا أبو محمد محمد بن أبی عبد الله الشافعی بفرغانه قال أخبرنا مجاهد بن أعین قال حدثنا أبو یحیی عبد الصمد بن الفضل البلخی قال حدثنا مکی بن إبراهیم قال حدثنا هشام بن حسان و الحسن بن دینار عن محمد بن واسع عن عبد الله بن الصامت عن أبی ذر قال أوصانی رسول الله ص بسبع و ذکر الحدیث مثله سواء.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا هفت سفارش به ابو ذر کرد)

ابو ذر گوید رسول خدا بمن هفت سفارش کرد، بمن سفارش کرد که بزیر دستان خود نگاه کنم نه ببالادستان خود، بمن سفارش کرد مسکینها را دوست دارم و بآنها نزدیک شوم. بمن سفارش کرد حق بگویم اگر چه تلخ باشد. بمن سفارش کرد با خویشان خود گرمی کنم اگر چه بمن پشت گردانند. بمن سفارش کرد در باره خداپرستی از سرزنش نهراسم. بمن

سفارش کرد که بسیار بگویم لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم زیرا که آن از گنجهای بهشت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر هفت سفارش به ابو ذر کرد)

ابو ذر گفته: پیامبر به من هفت سفارش کرد:

به زیر دستان خود نگاه کنم نه به بالاتر از خود. مسکینان را دوست بدارم و به ایشان نزدیک گردم، حق بگویم اگر چه تلخ باشد. با خویشان خود گرمی کنم اگر چه به من توجهی نکردند. در باره خداپرستی از سرزنش بیمناک نگردم. بسیار

لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم گویم. چون آن از گنجهای بهشت است. از عبد اللّه بن صامت نیز از ابی ذر مانند این نقل شده.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا به ابی ذر هفت چیز را سفارش فرمود)

ابی ذر گوید: رسول خدا بمن هفت سفارش فرمود بمن سفارش فرمود که بزیر دست خود نگاه کنم نه ببالا دست خود و بمن سفارش فرمود بدوستی اشخاص بی بضاعت و نزدیک شدن با آنان و بمن سفارش فرمود که حقرا هر چند ناگوار و تلخ باشد بگویم و بمن سفارش نمود که صله رحم خویش کنم هر چند او از من روگردان باشد و بمن سفارش فرمود که در راه خداوند از سرزنش کسی نترسم و بمن سفارش فرمود که: ذکر شریف

لا حول و لا قوه الا باللَّه (العلی العظیم)

را بسیار بگویم که از گنجینه های بهشتی است.

عبد اللَّه بن صامت از ابی ذر نقل میکند که رسول خدا بمن هفت سفارش فرمود و حدیث را آنچنان که گفته شد نقل کرده است.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو ذر را به هفت چیز وصیت کرد)

عبد الله بن صامت از ابو ذر نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به هفت چیز وصیت فرمود: اینکه به پایین تر از خود نگاه

کنم و به بالاتر از خود نگاه نکنم، و مرا به دوست داشتن تهی دستان و نزدیک شدن به آنان وصیت کرد و مرا وصیت کرد که جز حق نگویم اگر چه تلخ باشد و مرا وصیت کرد که صله ارحام کنم اگر چه آنان پشت کرده باشند و مرا وصیت کرد که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نترسم و مرا وصیت کرد که این جمله را بسیار بگویم «حول و قوه ای جز از خداوند بزرگ و والا نیست.» که آن از گنجینه های بهشت است.

این حدیث با سند دیگر از عبد الله بن صامت از ابو ذر به ما رسیده که ابو ذر گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به هفت چیز امر فرمود ... تا آخر حدیث که مانند حدیث پیشین است.

سبعه من کن فیه فقد استکمل حقیقه الإیمان

13- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ

1- . کذا.
2- . فی بعض النسخ (هیقهون).

بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ یَا عَلِیُّ سَبْعَهٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ حَقِیقَهَ الْإِیمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّهِ مُفَتَّحَهٌ لَهُ مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّی زَکَاهَ مَالِهِ وَ کَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَ أَدَّی النَّصِیحَهَ لِأَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّهِ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است)

امام یکم فرماید پیغمبر صلّی الله علیه و آله در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت صفت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برایش گشوده است، کسی که وضو را کامل بگیرد نمازش را نیکو بخواند زکاه مالش را بدهد، خشمش را نگهدارد، زبانش را حفظ کند، برای گناهش آمرزش طلبد برای خاندان پیغمبرش حق نصیحت بجای آورد.

شرح: وضوی کامل و نماز نیکو را در جلد دوم فقه فارسی شرح دادیم و مقصود از حق نصیحت برای خاندان پیغمبر اینست که مذهب و مرام آنها را با گفتار درست و پیروی از دستورات صحیح آن ترویج نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که هفت صفت داشته باشد ایمانش کامل است)

امام اول گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی هفت صفت است در هر که باشد ایمان او کامل است و بهشت به روی وی گشاده. آنکه دست نماز را شاداب سازد، نمازش را نیکو گزارد، زکات خواسته بپردازد، خشم خویشتن نگاهدارد، زبان خود را حفظ سازد، برای گناه خویش آمرزش خواهد. برای خاندان پیامبر حق پند و اندرز را فروگزار مکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت صفت در هر کس باشد ایمان حقیقی را بسر حد کمال رسانده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتی بعلی فرمود یا علی هفت صفت است که در هر کس باشد ایمان حقیقی را بسر حد کمال رسانده است و درها برویش باز است کسی که

وضویش را بطور کامل بسازد و نمازش را نیکو بخواند و زکاه مال خود را بدهد و خشمش را نگهدارد و زبان اش را در بند کند و برای گناهان خود طلب آمرزش نماید و برای خاندان پیغمبرش خیر خواه باشد.

****ترجمه جعفری: (هفت چیز است که هر کس داشته باشد حقیقت ایمان او کامل می شود)

انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود به او، فرمود: یا علی، هفت چیز است که هر کس آنها را داشته باشد حقیقت ایمان او کامل می گردد و درهای بهشت به روی او باز می شود: کسی که وضوی کامل بگیرد و نمازش را نیکو بخواند و زکات مالش را بدهد و خشم خود را فرو برد و زبانش را زندانی کند و از گناهانش طلب آمرزش کند و در باره اهل بیت پیامبرش حق خیرخواهی را ادا کند.

من صام شهر رمضان وجبت له سبع خصال

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّقِّيُ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَاباً إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ أَوَّلُهَا يَذُوبُ الْحَرَامُ مِنْ جَسَدِهِ وَ الثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الثَّالِثَةُ قَدْ كَفَّرَ خَطِيئَةَ أَبِيهِ آدَمَ وَ الرَّابِعَةُ يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّادِسَةُ يُطْعِمُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَ السَّابِعَةُ يُعْطِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

*ترجمه کمره ای: (هر کس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود)

امام یکم در حدیثی طولانی فرماید: رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی نیست که برای خوشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند تبارک و

تعالی هفت خصلت برایش ثابت دارد. اول آنچه از حرام در تنش باشد آب شود، دوم برحمت خدا نزدیک شود، سوم گناه حضرت آدم را کفاره داده، چهارم خدا سختی مرگ را بر او آسان کند. پنجم در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان است. ششم خدا از خوراکهای پاکیزه بهشت باو بخوراند. هفتم برگ بیزاری از آتش دوزخ باو بدهد. علی عرض کرد یا محمد راست فرمودی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که رمضان را روزه بدارد هفت چیز برایش ثابت شود)

امام علی بن ابی طالب در گفتار درازی گفته: پیامبر گفت: هیچ مؤمنی نیست که برای خرمی خدا ماه رمضان را روزه بدارد جز آنکه خدا هفت چیز برایش آماده دارد: نخستین آنچه از حرام در تن وی باشد آب کند. دوم- به آمرزش خدا نزدیک گردد. سوم گناه آدم را کفاره داده، چهارم- خدا سختی مرگ را بر وی آسان کند. پنجم- در قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان باشد. ششم- خدا از خوراکهای بهشت به وی خوراند. هفتم- نامه بیزاری از دوزخ را به وی دهد. علی تصدیق پیامبر کرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که ماه رمضان را روزه بدارد هفت خصلت برایش لازم می شود)

علی بن ابی طالب ضمن حدیث مفصلی فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را فقط بحساب خدا روزه بگیرد مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت صفت را برای او ثابت و لازم فرماید:

نخستین صفت آنکه هر چه حرام در پیکرش باشد گداخته شود.

دوم: برحمت خدای عز و جل نزدیک می شود.

سوم: کفاره گناه پدرش آدم را پرداخت نموده است.

چهارم: خداوند لحظات جان کندن را بر وی آسان گرداند.

پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان خواهد بود.

ششم: خدای عز و جل از خوراکهای لذیذ بهشتی او را نصیب دهد.

هفتم: خدای عز و جل بیزاری از آتش دوزخ باو عطا فرماید علی عرض کرد: ای محمد راست فرمودی.

****ترجمه جعفری: (هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد هفت پاداش به او داده می شود)

حسن بن عبد الله از پدرانش از جدش حسن بن علی علیه السّلام در یک حدیث طولانی از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خدا ماه رمضان را روزه بگیرد مگر اینکه خداوند به او هفت چیز مقرر می دارد: اول اینکه حرام از بدن او ذوب می شود، دوم اینکه به رحمت خدا نزدیک می گردد، سوم اینکه خطای پدرش آدم را (که از آن درخت ممنوعه خورد) جبران می کند، چهارم اینکه خداوند رنج های مرگ را بر او آسان می سازد، پنجم اینکه در قیامت از گرسنگی و عطش در امان می ماند، ششم اینکه خداوند از غذاهای پاک بهشتی او را اطعام می کند، هفتم اینکه خداوند به او برائت از آتش جهنم می دهد، گفت: راست گفتی یا محمد.

سبعه من أشد الناس عذابا یوم القیامه

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ حَدَّثَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً یَوْمَ الْقِیَامَهِ سَبْعَهُ نَفَرٍ أَوَّلُهُمُ ابْنُ آدَمَ الَّذِی قَتَلَ أَخَاهُ وَ نُمْرُودُ الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ وَ اثْنَانِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ هَوَّدَا قَوْمَهُمْ وَ نَصَّرَاهُمْ وَ فِرْعَوْنُ الَّذِی قَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی وَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ.ق.

*ترجمه کمره ای: (در روز قیامت عذاب هفت کس سخت تر باشد)

مردی از اصحاب امام ششم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود معذب ترین مردم در روز قیامت هفت کسند نخست آن پسر آدم که برادرش را کشت، نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره خدا محاجه کرد، دو تن از بنی اسرائیل که یکی آنها را یهودی کرد و دیگری آنها را نصرانی نمود، فرعونی که گفت من پروردگار والای شمایم، دو تن از این امت شرح چون دین حق که هر پیغمبری از جانب خداوند نشر میکرده دین پاک و توحید و اسلام

خالص بوده یهودیت که آمیخته بشرک و خرافات شد بواسطه مرد بدعت گذاری بوده و شاید مقصود از آن سامری باشد چنان که نصرانیت که عقیده خود را خدائی عیسی یا سه خدا آب و ابن و روح القدس قرار داده بواسطه مرد بدعت گذاری بود که شاید بولس باشد، در این امت هم دو مرد که خلافت پیغمبر را غصب کردند باعث فتنه و فساد و سبب بدعت و ارتداد شدند و با آنها در عذاب شریکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در قیامت شکنجه هفت تن دردناک تر باشد)

مردی از یاران امام صادق گفته از او شنیدم که می گفت: دردناک ترین شکنجه مردم در قیامت هفت تن اند: نخستین آن پسر آدم که برادر خود را کشت، نمرود که با ابراهیم در باره خدا جدل می کرد؛ دو تن از بنی اسرائیل که یکی ایشان را یهودی کرد و دیگری آنان را نصرانی. فرعونی که گفت من خدای بزرگ شما هستم، و دو تن از پیروان اسلام

***ترجمه فهری زنجانی: (عذاب هفت نفر بروز قیامت از همه مردم سخت تر است)

مردی از یاران امام صادق علیه السّلام گوید: شنیدم امام صادق میفرمود: براستی که هفت نفر بروز قیامت از همه مردم سخت تر در شکنجه خواهند بود اول آنان آن پسر آدم که برادرش را کشت و نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره پروردگارش ستیزه جوئی نمود و دو تن از بنی اسرائیل که ملت خود را یهودی و نصرانی نمودند و فرعونی که گفت: من پروردگار بلند مرتبه شما هستم و دو نفر از این امت.

****ترجمه جعفری: (روز قیامت هفت نفر از مردم سخت ترین عذاب را دارند)

حنان بن سدیر از یکی از اصحاب امام صادق علیه السّلام نقل می کند که شنیدم آن حضرت فرمود: سخت ترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت هفت نفرند: پسر آدم که برادرش را کشت، و نمرود که با ابراهیم در باره پروردگارش ستیز کرد، و دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی یا نصرانی کردند، و فرعون که گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم، و دو نفر هم از این امّت.

1- . يأتى تحت رقم 36 حديث جاء نفر من اليهود و فيه (أبو الحسن علىّ بن الحسين البرقى) عن عبد اللّه بن جبله و كذا فى مشيخه الفقيه فى طريق.

تکبیرات الافتتاح سبع

14، 8- 16 حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَلِیجِیِّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنْ تَکْبِیرَهِ الِافْتِتَاحِ فَقَالَ سَبْعٌ قُلْتُ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ کَانَ یُکَبِّرُ وَاحِدَهً فَقَالَ إِنَّ النَّبِیَّ ص کَانَ یُکَبِّرُ وَاحِدَهً یَجْهَرُ بِهَا وَ یُسِرُّ سِتّاً.

17- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ سَمِعْتُهُ اسْتَفْتَحَ الصَّلَاهَ بِسَبْعِ تَکْبِیرَاتٍ وِلَاءً.

18- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا کُنْتَ إِمَاماً فَإِنَّهُ یُجْزِیکَ أَنْ تُکَبِّرَ وَاحِدَهً وَ تُسِرَّ سِتّاً.

19- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَدْنَی مَا یُجْزِی مِنَ التَّکْبِیرِ فِی التَّوَجُّهِ إِلَی الصَّلَاهِ تَکْبِیرَهٌ وَاحِدَهٌ وَ ثَلَاثُ تَکْبِیرَاتٍ وَ خَمْسٌ وَ سَبْعٌ أَفْضَلُ.

و قد أخرجت عله السبع التکبیرات فی الافتتاح فی کتاب علل الشرائع و الأحکام و الأسباب

*ترجمه کمره ای: (تکبیرات افتتاح هفت است)

حسین بن راشد گوید از امام هشتم راجع بتکبیرات آغاز نماز پرسیدم، فرمود هفت است گفتم روایت شده که پیغمبر یک تکبیر میفرمود، فرمود شیوه پیغمبر این بود که یک تکبیر بلند میگفت و شش دیگر را آهسته. زراره گوید خود دیدم و شنیدم که امام ششم نماز را با هفت تکبیر پی در پی آغاز کرد. امام ششم فرمود چون پیشنماز باشی برای تو کافی است که یک تکبیر را بلند بگوئی و شش دیگر را آهسته. امام پنجم فرمود کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی است و سه بلکه پنج و هفت بهتر است، من علت هفت تکبیر در اول نماز را در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب نقل کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تکبیرات افتتاح نماز هفت است)

حسین پور راشد گفته: از امام رضا راجع به تکبیرات افتتاح نماز پرسیدم، گفت: هفت است. گفتم: از پیامبر روایت شده تکبیری پیش نمی گفت: گفت:

یکی را بلند می گفت و باقی را آهسته. زراره گفته: من خود شنیدم امام صادق نماز را با هفت تکبیر پیاپی آغاز کرد. امام صادق گفته: هر گاه پیش نماز گردی برای تو بسنده است که تکبیری را بلند بگویی و باقی را آهسته. امام محمد باقر گفته: کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی ست و سه بلکه پنج و هفت بهتر است.

من که صدوق هستم علت هفت تکبیر در آغاز نماز را در کتاب علل الشرائع آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (تکبیرات اول نماز هفت است)

حسن بن راشد گوید: از امام رضا علیه السّلام تکبیرهای شروع بنماز را پرسیدم فرمود هفت است گفتم روایت شده است که پیغمبر یک مرتبه تکبیر میفرمود؟

فرمود: پیغمبر یک تکبیر را بلند میفرمود و شش تکبیر را آهسته.

زراره گوید: امام صادق را بچشم دیدم و بگوشم شنیدم که نماز را با هفت تکبیر پی در پی شروع فرمود: 18- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون امام جماعت باشی تو را کافی است که یک تکبیر بلند بگوئی و شش تکبیر را آهسته.

امام باقر علیه السّلام فرمود: بهنگام نماز کمترین شماره تکبیر که کافی است همان یک تکبیر است و سه تکبیر و پنج و هفت بهتر است و من در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب جهت اینکه چرا در آغاز نماز هفت تکبیر گفته می شود بیان کرده ام.

****ترجمه جعفری: (تکبیرهای آغازین نماز، هفت تاست)

ابو علی بن الحسن بن راشد می گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره تکبیرهای آغاز نماز پرسیدم، فرمود: هفت تاست، گفتم: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که او فقط یک تکبیر می گفت، فرمود: پیامبر یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می گفت.

زراره می گوید: دیدم و شنیدم که امام صادق علیه السّلام نماز را با هفت تکبیر پشت سر هم شروع می کرد.

حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اگر امام جماعت باشی، کافی است که یک تکبیر را بلند و شش تکبیر را آهسته بگویی.

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کمترین چیزی که در تکبیر در شروع نماز کفایت می کند یک تکبیر است و سه تکبیر و یا پنج تکبیر و یا هفت تکبیر با فضیلت تر است.

(شیخ صدوق (ره) می گوید:) من علت هفت تکبیر را در کتاب «علل الشرائع و الاحکام و الاسباب» آورده ام.

یقرأ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ فی سبع مواطن

20- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا تَدَعْ أَنْ تَقْرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ فِی سَبْعَهِ مَوَاطِنَ فِی الرَّکْعَتَیْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ وَ رَکْعَتَیِ الزَّوَالِ وَ الرَّکْعَتَیْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ الرَّکْعَتَیْنِ فِی أَوَّلِ صَلَاهِ اللَّیْلِ

وَ رَكْعَتَيِ الْإِحْرَامِ وَ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ إِذَا أَصْبَحْتَ بِهَا وَ رَكْعَتَيِ الطَّوَافِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه الأمر بقراءه هاتين السورتين فى هذه السبع المواطن على الاستحباب لا على الوجوب

*ترجمه کمره ای: (در هفت جا بعد از حمد نماز در رکعت اول سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ را بخوانند.)

امام ششم فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ را در هفت جا وانگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله هنگام زوال و دو رکعت نافله بعد از مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح و دو رکعت نماز طواف، مصنف این کتاب گوید دستور قرائت این دو سوره در این هفت جا بطور استحباب است نه وجوب؛

**ترجمه مدرس گیلانی: (در هفت جا پس از حمد نماز در رکعت اولی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ را بخوانند)

امام صادق گفته: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ را در هفت جا وامگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز بام و دو رکعت نافله هنگام زوال و دو رکعت نافله پس از نماز شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز بام و دو رکعت نماز طواف. صدوق گفته:

فرمان قرائت این دو سوره در این هفت جا از راه استحباب است نه وجوب.

***ترجمه فهری زنجانی: (سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ در هفت مورد خوانده می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ را در هفت جا از دست مده در دو رکعت پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله ظهر و دو رکعت نافله پس از نماز مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح اگر موفق بادایش بشوی و دو رکعت نماز طواف مصنف این کتاب گوید دستوری که بخواندن

این دو سوره در این هفت مورد رسیده است بعنوان استحباب است نه وجوب.

(شرح)

مقصود خواندن هر یک از این دو سوره در یک رکعت از نمازهای مذکور است و ظاهر این است که در رکعت اول خواندن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ مستحب باشد.

****ترجمه جعفری: (سوره قل هو الله و سوره قل یا ایها الکافرون در هفت مورد خوانده می شود)

معاذ بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت جا ترک مکن: در دو رکعت پیش از طلوع فجر، و دو رکعت نماز ظهر، و دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح هر گاه که صبح کردی، و دو رکعت نماز طواف.

مصنف این کتاب می گوید: امر به خواندن این دو سوره در این هفت مورد، حمل بر استحباب می شود نه وجوب.

تبع حکیم حکیما سبعمائه فرسخ فی سبع کلمات

21- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنْ سِجَادَهَ وَ اسْمُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ وَ اسْمُ أَبِی عُثْمَانَ حَبِیبٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قال تَبِعَ حَکِیمٌ حَکِیماً سَبْعَمِائَهِ فَرْسَخٍ فِی سَبْعِ کَلِمَاتٍ فَلَمَّا لَحِقَ بِهِ قَالَ لَهُ یَا هَذَا مَا أَرْفَعُ مِنَ السَّمَاءِ وَ أَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ وَ أَغْنَی مِنَ الْبَحْرِ وَ أَقْسَی مِنَ الْحَجَرِ وَ أَشَدُّ حَرَارَهً مِنَ النَّارِ وَ أَشَدُّ بَرْداً مِنَ الزَّمْهَرِیرِ وَ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِیَاتِ فَقَالَ لَهُ یَا هَذَا الْحَقُّ أَرْفَعُ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْعَدْلُ أَوْسَعُ مِنَ الْأَرْضِ وَ غِنَی النَّفْسِ أَغْنَی مِنَ الْبَحْرِ وَ قَلْبُ الْکَافِرِ أَقْسَی مِنَ الْحَجَرِ وَ الْحَرِیصُ الْجَشِعُ أَشَدُّ حَرَارَهً مِنَ النَّارِ وَ الْیَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ أَشَدُّ بَرْداً مِنَ الزَّمْهَرِیرِ وَ الْبُهْتَانُ عَلَی الْبَرِی ءِ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِیَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (فرزانه ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کرد)

امام ششم فرمود حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیم دیگری رفت برای هفت کلمه چون او را دیدار کرد گفت ای آقا بفرمائید بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و سوزنده تر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگین تر از کوه چیست؟ گفت: ای فلانی حق بلندتر از آسمان و عدل پهناورتر از زمین و خودداری بی نیازتر از دریا و دل کافر سخت تر از سنگ و حریص طمعکار سوزنده تر از آتش و نومیدی از رحمت خداوندگار سردتر از زمهریر و بهتان بر بیگناه سنگین تر از کوههای بلند است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرزانه یی برای دانستن هفت کلمه هفتصد فرسنگ راه پیمایید)

امام صادق گفته:

فرزانه یی هفتصد فرسنگ راه پیمود تا از فرزانه یی هفت کلمه را بداند. چون وی را دید پرسید: بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و سوزان تر از آتش و سردتر از زمهریر و ثقیل تر از کوه چیست؟ گفت: «حق بلندتر از آسمان است و دادگری پهناورتر از زمین است. و خود داری بی نیازتر از دریاست و دل کافر دشوارتر از سنگ است و آزمند سوزان تر از آذر است و نومیدی سردتر از زمهریر است و بهتان بر بی گناه سنگین تر از کوههای بلند است».

***ترجمه فهری زنجانی: (دانشمندی بدنبال دانشمندی دیگر هفت صد فرسخ راه پیمود بخواطر فرا گرفتن هفت کلمه)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دانشمندی بدنبال دانشمندی دیگر هفتصد فرسخ راه پیمائی نمود تا مگر هفت کلمه از او فرا بگیرد چون باو رسید گفت: دانشمندا چیست که والاتر از آسمان است؟ و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و گرمتر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگینتر از کوههای با عظمت، دانشمند در پاسخش گفت: ای فلان، مقام حقیقت والاتر از آسمان است و دادگری پهناورتر از زمین است و بی نیازی در جان آدمی از بی نیازی دریا بیشتر است و دل کافر از سنگ سختتر است و حریص آزمند از آتش گرمتر است و از رحمت خداوند ناامید شدن

از زمهریر سردتر و بر پاکدامن بهتان گفتن از کوههای استوار سنگین تر است.

****ترجمه جعفری: (حکیمی به خاطر هفت کلمه صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به خاطر هفت کلمه، حکیمی صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود و چون به او رسید از وی پرسید: ای شخص، آن چیست که از آسمان بلندتر و از زمین گسترده تر و از دریا بی نیازتر و از سنگ سخت تر و از آتش سوزاننده تر و از سرمای سخت سردتر و از کوه های استوار سنگین تر است؟ گفت: ای شخص، حق از آسمان بلندتر و عدالت از زمین گسترده تر و بی نیازی نفس از دریا بی نیازتر و قلب کافر از سنگ سخت تر و حریص پر طمع از آتش سوزاننده تر و نومیدی از رحمت خدا از سرمای سخت سردتر و بهتان به یک فرد بی گناه از کوه های استوار سنگین تر است.

سبعه یفسدون أعمالهم

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ سَبْعَهٌ یُفْسِدُونَ أَعْمَالَهُمْ الرَّجُلُ الْحَلِیمُ ذُو الْعِلْمِ الْکَثِیرِ لَا یُعَرِّفُ بِذَلِکَ وَ لَا یُذَکِّرُ بِهِ وَ الْحَکِیمُ الَّذِی یُدِینُ مَالَهُ کُلَّ کَاذِبٍ مُنْکِرٍ لِمَا یُؤْتَی إِلَیْهِ وَ الرَّجُلُ الَّذِی یَأْمَنُ ذَا الْمَکْرِ وَ الْخِیَانَهِ وَ السَّیِّدُ الْفَظُّ الَّذِی لَا رَحْمَهَ لَهُ وَ الْأُمُّ الَّتِی لَا تَکْتُمُ عَنِ الْوَلَدِ السِّرَّ وَ تُفْشِی عَلَیْهِ وَ السَّرِیعُ إِلَی لَائِمَهِ إِخْوَانِهِ وَ الَّذِی لَا یَزَالُ یُجَادِلُ أَخَاهُ مُخَاصِماً لَهُ. (1).)-

*ترجمه کمره ای: (هفت کس کار خود را تباه میکنند)

حلبی گوید شنیدم امام ششم میفرمود هفت کس کار خود را تباه کنند مرد حکیم و دانشمند که علم خود را نشر نکند و مردم او را نشناسند و از او استفاده نکنند و نام او برده نشود شخص فرزانه و حکمت اندوزیکه سرمایه خود را بنا اهلان بدهد که دروغگو هستند و باور ندارند، کسی که شخص مکار و خیانتکار را امین خود کند، بزرگی که مهرورز نیست مادری

که راز فرزند خود را نگه ندارد و اسرار او را فاش کند، کسی که در سرزنش برادرانش شتاب کند، کسی که همیشه با هم نوع و همکیش خود ستیزه میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت تن کار خویشتن را تباه می سازند)

حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت:

هفت تن کار خود را تباه می سازند: مرد فرزانه و دانا که دانش خویش را نه پراکند و مردم وی را نشناسند و از وی سودمند نگردند و نام وی برده نشود. فرزانه یی که سرمایه دانش خود را به نااهلان دهد که دروغ زن هستند و باور ندارند آنچه را از وی می آموزند. آنکه نابکار را امانت دار خود گرداند، بزرگی که مهربان نیست. مادری که راز فرزند خویش نگاه ندارد، آنکه در نکوهش یاران و برادران شتاب کند، آنکه با همکار و هم نوع خود ستیزه کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت کس کارکردهای خود را تباه میکند)

حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود هفت کس کارکردهای خود را تباه میکند مرد بردباری که دارای دانش فراوانی باشد ولی کسی او را باین عنوان نشناسد و نامش بدانش برده نشود و شخص صاحب حکمتی که اندوخته های حکمت خود را در دسترس هر دروغگوئی که هر چه باو برسد باور نمیدارد قرار دهد و مردیکه شخص حیله باز و خیانت پیشه را امین خود کند و آقائی که سنگدل و بیرحم باشد و مادری که راز فرزند را پنهان نگه ندارد و آن را فاش کند و کسی که شتابزده برادران خود را سرزنش نماید و کسی که همواره با برادر خود خصمانه ستیزه نماید.

****ترجمه جعفری: (هفت گروه اعمال خود را تباه می کنند)

یحیی بن عمران حلبی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هفت گروه اعمال خود را تباه می کنند: مرد بردباری که دارای دانش فراوان است ولی مشهور نیست و یاد نمی شود (علم خود را نشر نمی کند)، و مرد حکیمی که آنچه را که دارد در اختیار کسی می گذارد که دروغگوست و منکر چیزی است که به او داده می شود (حکمت خود را در اختیار نااهلان می گذارد)، و مردی که به صاحبان حیله و خیانت اطمینان می کند و بزرگی که خشونت می کند و عاطفه ندارد، و مادری که راز

فرزندش را پوشیده نمی کند و آن را فاش می سازد، و کسی که در سرزنش کردن دوستانش شتاب می کند، و کسی که همواره با دوستش مجادله و ستیز می کند.

ص: 348

1- . قوله: (لا یعرف بذلک) أی لا ینشر علمه لیعرف به، قوله (منکر لما یؤتی إلیه)-

السجود على سبعه أعظم

23- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: السُّجُودُ عَلَی سَبْعَهِ أَعْظُمِ الْجَبْهَهِ وَ الْکَفَّیْنِ وَ الرُّکْبَتَیْنِ وَ الْإِبْهَامَیْنِ وَ تُرْغِمُ بِأَنْفِکَ أَمَّا الْفَرْضُ فَهَذِهِ السَّبْعَهُ وَ أَمَّا الْإِرْغَامُ فَسُنَّهٌ.

*ترجمه کمره ای: (سجده بر هفت عضو (استخوان خ ب) است)

امام پنجم فرمود سجده بر هفت عضو است پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک برسانی آن هفت واجب است ولی بینی را بخاک رساندن مستحب است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سجده بر هفت اندام است)

امام محمد باقر گفته: «سجده بر هفت اندام است:

پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک رساندن مستحب است. اما هفت دیگر واجب است.

***ترجمه فهری زنجانی: (سجده بر هفت (استخوان) واجب است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سجده بر هفت عضو واجب است پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پا و بینی را بخاک بمال اما واجب همین هفت عضو است ولی بینی بخاک گذاشتن مستحب است.

****ترجمه جعفری: (سجده بر هفت استخوان است)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سجده بر هفت استخوان است (که باید آنها را بر زمین گذاشت) پیشانی و دو کف دست ها و زانو و دو انگشت ابهام (پاها) و بینی خود را نیز بر زمین بگذاری، آن هفت تا واجب و بینی به زمین گذاشتن مستحب است.

لعن رسول الله ص سبعه

24- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي لَعَنْتُ سَبْعَةً لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ قَبْلِي فَقِيلَ وَ مَنْ هُمْ فَقَالَ الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ الْمُخَالِفُ لِسُنَّتِي (1) وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُتَسَلِّطُ بِالْجَبْرِيَّةِ لِيُعِزَّ مَنْ أَذَلَّ اللَّهُ وَ يُذِلَّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ وَ الْمُسْتَأْثِرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بِفَيْئِهِمْ مُسْتَحِلًّا لَهُ (2)

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده من هفت دسته را لعن کردم که خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنشان کرده. عرض شد کیانند؟ فرمود: کسی که بکتاب خدا بیفزاید و قدر خدا را دروغ داند و روش مرا مخالفت کند و احترام ذریه مرا هتک کند و بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار و ذلیلان حق را عزیز کند و بیت المال مسلمانان را بر خود حلال داند و حرام خدا را حلال شمارد. پیغمبر فرمود هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده آنکه کتاب خدا را تغییر دهد و آنکه روش پیغمبر را بگرداند و احترام خاندان او را ببرد و بناحق سلطنت را در دست گیرد تا آن را که خدا خوار کرده عزیز کند و آنکه خدا عزیز کرده خوار کند، آنکه حرامهای خدا را حلال بشمارد و آنکه از پرستش خدا سر باز زند. شرح مقصود از زیاد کردن قرآن تغییر دادن کتاب خدا و تفسیر برأی و تغییر احکام آنست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر هفت گروه را نفرین کرده است)

پیامبر گفته: «من هفت گروه را نفرین کرده ام و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی نفرین کرده. پرسیدند کیان اند؟. گفت: «آنکه به کتاب خدا افزاید و قدر خدا را دروغ پندارد و روش مرا کنار گزارد از گرامی داشت دودمان من سرپیچد. با زور و چیرگی فرمان روا گردد تا ارجمندان خدای را خوار گرداند و خواران حق را ارجمند سازد و بیت المال مسلمانان را بر خویشتن حلال داند و حرام خدای را حلال شمارد.

پیامبر باز گفته: «هفت تن را خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی نفرین کرده: آنکه کتاب خدای را کم و کاست گرداند و آنکه روش مرا بگرداند و آنکه از گرامی داشتن دودمان من کوتاهی کند، آنکه بنا حق فرمانروایی کند تا آن را که خدا خوار ساخته گرامی گرداند و آنکه را خدا گرامی داشته

خوار گرداند آنکه حرامهای خدای را حلال سازد و آنکه از پرستش خدای سرباز زند.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا هفت کس را لعن فرموده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هفت طایفه را لعن کرده ام و خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه نیز لعنشان نموده اند عرض شد آنان کیانند؟ فرمود کسی که بکتاب خدا بیفزاید و کسی که تقدیرات الهی را دروغ پندارد و کسی که با روش من مخالفت ورزد و کسی که در باره اولاد من آنچه را که خداوند حرام فرموده است روا دارد و کسی که با توسل بزور بر مردم مسلط شود تا آن را که خداوند خوارش گردانیده عزیز کند و آن را که خدا عزیز نموده خوار گرداند و کسی که بیت المال مسلمانان را صرف منافع شخصی نموده و این عمل را روا دارد و کسی که حلال خداوند را حرام شمرد.

هفت طایفه را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده است کسی که کتاب خدای را تغییر دهد و کسی که تقدیر خداوند را دروغ پندارد و کسی که راه و رسم رسول خدا را تبدیل کند و کسی که در باره اولاد من آنچه را که خداوند حرام فرموده است حلال شمرد و کسی که حکومت بر مردم را بزور بدست آورد تا آن را که خداوند ذلیل نموده عزیز کند و آن را که خداوند عزیز فرموده ذلیل گرداند و کسی که محرمات الهی را حلال داند و کسی که از پرستش حق گردنکشی کند.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر هفت گروه لعنت کرد)

عبد المؤمن انصاری از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من به هفت گروه لعنت کردم و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آنان را لعنت کرد، گفته شد: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که به کتاب خدا چیزی را بیفزاید، و کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب کند، و کسی که با سنت من مخالفت کند، و کسی که حرمتی را که خدا بر خاندان من قرار داده حلال کند، و کسی به زور مسلط شود، تا آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز کند و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند، و کسی که بیت المال مسلمین را بخورد و آن را بر خود حلال بداند، و کسی که آنچه را که خدا حلال کرده، حرام کند.

عبد الله بن زیاد از زید بن علی و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت تن است که خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آنان را لعنت کرده است: تغییر دهنده کتاب خدا و تکذیب کننده قضا و قدر الهی و تبدیل کننده سنت پیامبر خدا، و حرام کننده حرمتی که خدا بر خاندان من گذاشته و زورمندی که می خواهد آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند، و حلال کننده حرام خدا و متکبر بر بندگان خدا.

1- . قوله: (الزائد فی کتاب اللّه) أی من یدخل فیه ما لیس منه أو یتأوله. و الزیاده فی کتاب اللّه کفر و تأویله بما یخالف الکتاب و السنه بدعه. قوله (و المخالف لسنتی) أی ترکها استخفافا بها و قله مبالاه.
2- . قوله (و المستأثر علی المسلمین بفیئهم) أی المختص به نفسه و لم یصرفه لمستحقه. و الفی ء: الغنیمه و ما اخذ من الکفّار بلا قتال و لا ایجاف خیل.

وَ الْمُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

25- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ حَفْصٍ الْخَثْعَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ غَارِمٍ السِّنْجَارِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِکِ بْنُ الْوَلِیدِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ قَالَ أَخْبَرَنِی زَیْدُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص سَبْعَهٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ کُلُّ نَبِیٍّ مُجَابٍ الْمُغَیِّرُ لِکِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُکَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ الْمُبَدِّلُ سُنَّهَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِی مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُتَسَلِّطُ فِی سُلْطَانِهِ لِیُعِزَّ مَنْ أَذَلَّ اللَّهُ وَ یُذِلَّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ وَ الْمُسْتَحِلُّ لِحُرَمِ اللَّهِ وَ الْمُتَکَبِّرُ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: ()

**ترجمه مدرس گیلانی: ()

***ترجمه فهری زنجانی: ()

****ترجمه جعفری: ()

للمؤمن على المؤمن سبعه حقوق

26- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ قَالَ سَبْعَهُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا فِیهَا حَقٌّ إِلَّا وَ هُوَ وَاجِبٌ عَلَیْهِ وَ إِنْ خَالَفَهُ خَرَجَ مِنْ وَلَایَهِ اللَّهِ وَ تَرَکَ طَاعَتَهُ وَ لَمْ یَکُنْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ نَصِیبٌ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ حَدِّثْنِی مَا هِیَ قَالَ وَیْحَکَ یَا مُعَلَّی إِنِّی شَفِیقٌ عَلَیْکَ أَخْشَی أَنْ تُضَیِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ قُلْتُ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَیْسَرُ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ تَکْرَهَ لَهُ مَا تَکْرَهُ لِنَفْسِکَ وَ الْحَقُّ الثَّانِی أَنْ تَمْشِیَ فِی حَاجَتِهِ وَ تَبْتَغِیَ رِضَاهُ وَ لَا تُخَالِفَ قَوْلَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تَصِلَهُ بِنَفْسِکَ وَ مَالِکَ وَ یَدِکَ وَ رِجْلِکَ وَ لِسَانِکَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَکُونَ عَیْنَهُ وَ دَلِیلَهُ وَ مِرْآتَهُ وَ قَمِیصَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ یَجُوعُ وَ لَا تَلْبَسَ وَ یَعْرَی وَ لَا تَرْوَی

1- . السنجارى- بكسر السين المهمله و سكون النون و فتح الجيم و بعد الالف راء- هذه النسبه الى مدينه سنجار و هى من بلاد الجزيره ينسب إليه جماعه من العلماء. و فى بعض النسخ (ثابت بن عامر السنجارى).

وَ يَظْمَأُ وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَکَ امْرَأَهٌ وَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيکَ امْرَأَهٌ وَ لَا خَادِمٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَکَ فَتَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ تَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ تُمَهِّدَ فِرَاشَهُ فَإِنَّ ذَلِکَ كُلَّهُ إِنَّمَا جُعِلَ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبِرَّ قَسَمَهُ (1) وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ تَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ وَ تُشْخِصَ بَدَنَکَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ وَ لَا تُحْوِجَهُ إِلَى أَنْ يَسْأَلَکَ وَ لَكِنْ تُبَادِرُ إِلَى قَضَاءِ حَوَائِجِهِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ بِهِ وَصَلْتَ وَلَايَتَکَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَايَتَهُ بِوَلَايَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

27- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ سَعْدَانَ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ الرَّبَعِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَهُ حُقُوقٍ وَاجِبَهٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهُ سَائِلُهُ عَمَّا صَنَعَ فِيهَا الْإِجْلَالَ لَهُ فِي عَيْنِهِ وَ الْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَ الْمُوَاسَاهُ لَهُ فِي مَالِهِ وَ أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَ أَنْ يُحَرِّمَ غِيبَتَهُ وَ أَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ وَ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ وَ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْراً.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد)

معلی بن خنیس گوید به امام ششم گفتم مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟ فرمود: هفت حق واجب، هر یک از آنها بر او واجب است و اگر ادا نکند پیوست خود را از خدا بریده و فرمان او را نبرده و خدا را در او بهره ای نیست. گوید عرضکردم قربانت گردم بفرمائید این حقوق چیست؟ فرمود ای معلی وای بر تو، من بتو مهربانم میترسم این حقوق را تضییع کنی و بدانی و عمل نکنی، عرضکردم توانائی از خداست فرمود آسانترین آنها اینست که بخواهی برای برادر خود آنچه را برای خود میخواهی و بد داشته باشی برای او آنچه را برای خود بد داری حق دوم اینست که در حاجتش کوشش کنی و خشنودیش را بخواهی و خلاف گفته او نکنی حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبان خود باو کمک کنی حق چهارم اینکه چشم و رهنما و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه سیر نباشی و گرسنه ماند، جامه نپوشی و برهنه باشد سیراب نشوی و تشنه باشد حق ششم اینکه اگر زن و خدمتکار داری و برادرت زن و خدمتکار ندارد خدمتکار خود را بفرستی جامه هایش را بشوید و خوراکش را بپزد و رختخوابش را بیندازد زیرا همه اینها میانه تو و او در شرکت است حق هفتم اینکه بقسم او وفا کنی و درخواستش را بپذیری و بجنازه اش حاضر شوی و در بیماریش از او دیدن کنی و تنت را در انجام نیازمندیش بکار اندازی منتظر نشوی از تو خواهش کند پیش از خواهش حاجتش را بر آوری چون چنین کردی دوستی خود را بدوستی او پیوستی و دوستی او را بدوستی خدای عز و جل.

امام ششم فرمود مؤمن بمؤمن هفت حق واجب دارد که از جانب خدا فرض شده و خدا از او در باره آنها باز پرسی میکند.

در چشم خود او را بزرگ شمارد و در دلش او را دوست دارد و از مالش با او همراهی کند، هر چه برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، غیبتش را حرام داند در بیماری از او دیدن کند، جنازه او را تشییع نماید پس از مردنش جز نیکی در باره او نگوید.

شرح: در این حدیث بالاترین نظام بشری را از نظر عدالت و عاطفه بیان کرده هیچ تصور نمیشود مسلکی در اجتماع دقیق تر و عادلانه تر از این وضع کرد و برادری و برابری را بهتر از این توصیف نمود و احساسات و عواطف بشری را دقیق تر از این ملاحظه کرد! از اینجا ثابت شود که تعلیمات اسلام روی مبادی مذهب شیعه بالاترین دستورات زندگانی بشر است و جهان انسانیت پس از قرنها کوشش و ترقی در پایان کار باید خود را تسلیم این نظام کند و زیر پرچم اسلام و تعلیمات مذهب شیعه در آید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد)

معلی پور خنیس گفته: به امام صادق گفتم: مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟. گفت: هفت حق واجب دارد، و هر گاه ادا نکند خود را از خدا بریده و دستور وی را به جای نیاورده. گفتم: برخی تو گردم، این حقوق کدامست؟ گفت: من به تو مهربان هستم می ترسم این حقوق را تباه سازی و بدان کار بندی. گفتم: توانایی از خداست. گفت: آسانترین آنها اینست: آنچه را برای خود خواهی برای برادر خود خواه و آنچه را برای خود بد داری برای او نیز بد دان. در حاجت وی کوشا باش و خرمی او را بخواهی و خلاف او مکن، با جان و خواسته و دست و زبان با وی یاری کن.

راهنمای او باشی و چون جامه او را بپوشانی. آنکه سیر مباشی و او گرسنه باشد. نباید که تو جامه پوشی و او برهنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه. هر گاه زن و پرستار داری برادر تو زن و پرستار ندارد پرستار خود را بفرست تا جامه های وی را شست و شوی کند و خوراک او را بپزد، بستر وی را بگسترد چون که همه اینها در میان شما به طریق شرکت است. در عهد و سوگند وفادار باشی و مرده اش را تشییع کنی و در بیماری از او دیدار کنی و خویشتن را در کارهایش آماده داری چون چنین سازی وظیفه دوستی را ادا کرده یی و به دوستی خدا پیوستی.

و نیز گفته: مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب دارد که بر تو حتم است، خدا از آنها بازرسی کند:

در چشم خود وی را گرامی دار و در دل وی را دوست دار و از خواسته خود با وی همراهی کن.

غیبت وی را حرام دان، در بیماری از او دیدار کن، جنازه وی را تشییع کن، پس از مرگ از او به نیکی یاد کن.

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن را بر مؤمن هفت حق است)

معلی بن خنیس گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: مؤمن را بر مؤمن چه حقی است؟

فرمود: هفت حق واجب دارد که هر کدام بتنهائی بر او واجب است و اگر مخالفت آن کند از زیر فرمان الهی خارج شده و اطاعت او را گردن ننهاده است و خدا را در او بهره ای نیست گوید: عرض کردم فدایت شوم بمن بفرمائید که آن حقوق چیست؟

فرمود: وای بر تو ای معلی من بتو مهربانم میترسم ضایع کنی و نگهداری نکنی و بدانی و بکار نبندی عرض کردم: توانائی به جز از خدا نیست.

فرمود: آسانترین حق از آنها اینست که آنچه برای خود دوست میداری برای او هم دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای او هم ناخوش بداری و حق دوم اینکه در رفع نیازمندی او قدم کوشش برداری و رضایت خواطرش فراهم سازی و بر خلاف گفته اش نکنی و حق سوم اینکه با جان و مال و پا و زبان پیوستگی خود را بر او ظاهر سازی و حق چهارم اینکه دیده بان و راهنما و آئینه و پیراهن او باشی (همچون آئینه عیب نمای او باشی در نظر خودش و در عین حال همچون پیراهن عیب پوش باشی از نظر دیگران) و حق پنجم اینکه تو سیر نباشی و او گرسنه تو جامه پوش نباشی و او برهنه تو سیراب نباشی او تشنه و حق ششم اینکه اگر تو را کلفت و نوکری است و برادرت نه کلفت دارد و نه نوکر تو بایستی خدمتگزار خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و غذایش را فراهم سازد و رختخوابش را پهن کند که همه این کارها باید مشترکا میان تو و او انجام بگیرد و حق هفتم اینکه بسوگند او وفادار باشی و دعوتش را بپذیری و بدنبال جنازه اش باشی و در بیماری بعیادتش بروی و در موقع نیازمندیهای او بحال آماده باش در آئی که نیازی بدرخواست او نباشد بلکه

پیش از درخواست او حاجتش را برآوری چون با او چنین کنی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را بدوستی خدای عز و جل پیوند نموده ای.

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن را بر مؤمن هفت حق است که از جانب خدای عز و جل بر او واجب شده و مؤمن نسبت بانجام این حقوق در پیشگاه الهی مسئولیت دارد.

1- بزرگداشت او در نظر خود.

2- دوستیش در دل خود.

3- گذشت مالی بنفع او.

4- آنچه را که برای خود می پسندد برای او نیز همان را به پسندد 5- بدگوئی در باره او روا ندارد.

6- بهنگام بیماری در بالینش حاضر شود و بدنبال جنازه اش باشد.

7- پس از مرگش جز بنیکی در باره او سخنی نگوید.

****ترجمه جعفری: (مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد)

معلّی بن خنیس می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: هفت حق واجب است که رعایت همه آنها بر او لازم می باشد و اگر با آن مخالفت کند از ولایت خدا بیرون رفته و فرمان او را اطاعت نکرده و خدا را در او نصیبی نیست.

می گوید: گفتم: فدایت شوم آنها کدامند؟ فرمود: وای بر تو ای معلی، من از سر دلسوزی بر تو می ترسم که آنها را ضایع کنی و به جا نیاری و بدانی و عمل نکنی، گفتم:

توانی نیست مگر از جانب خداوند، فرمود: آسان ترین آنها این است که آنچه را که بر خود می پسندی بر او نیز بپسندی و آنچه بر خود نمی پسندی بر او نیز نپسندی، و حق دوم این است که در برطرف کردن نیاز او تلاش کنی و خوشنودی او را بخواهی و با سخن او مخالفت نکنی، حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبانت به او کمک کنی، حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آیینه و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه چنین نباشد که تو سیر

باشی و او گرسنه بماند و تو لباس بپوشی و او عریان باشد و تو سیراب شوی و او تشنه باشد، حق ششم اینکه اگر تو همسر و خادمی داری و برادرت ندارد خادم خود را بفرستی تا لباس او را بشوید و به او غذا تهیه کند و رختخواب او را پهن کند که همه اینها میان تو و او قرار داده شده است. حق هفتم اینکه سوگند او را باور کنی و دعوت او را بپذیری و در تشییع جنازه او حاضر شوی و در بیماریش از او عیادت کنی و بدن خود را در راه برطرف کردن نیاز او به زحمت اندازی و او را محتاج این نکنی که از تو خواهشی بکند و به قضای حوائج او شتاب کنی، اگر این کارها را کردی ولایت خود را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خداوند پیوند زدی.

مسعده بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که از سوی خداوند بر او واجب شده و خدا از آنها بازخواست خواهد کرد: در چشم خود او را بزرگ ببیند، محبت او را در سینه اش جای دهد، و با مال خود او را مراعات کند، و آنچه را که بر خود می پسندد بر او نیز بپسندد، و غیبت کردن او را حرام بداند، و در بیماری او از او عیادت کند، و جنازه او را تشییع کند، و پس از مرگ او جز با نیکی از او یاد نکند.

الکافر یأکل فی سبعه أمعاء

28- حَدَّثَنَا بِذَلِکَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع الْکَافِرُ یَأْکُلُ فِی سَبْعَهِ أَمْعَاءٍ.

29- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ فِی مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَ الْکَافِرُ یَأْکُلُ فِی سَبْعَهِ أَمْعَاءٍ.

*ترجمه کمره ای: (کافر در هفت روده میخورد)

رسول خدا فرمود مؤمن در یک روده میخورد و کافر در هفت روده.

شرح: مقصود از خوردن صرف بلعیدن خوراک نیست بلکه دست اندازی بجمع دنیا و دوست داشتن آنست چون مؤمن عقیده دارد دنیا محل

گذراست و خوردن برای زیستن و تحصیل توشه آخرت و تکمیل اخلاق و پرورش روح است آن مقداری میخورد که تندرستی خود را حفظ کند و آن مقدار از دنیا میطلبد که نیاز دارد ولی کافر هدف هستی خود را همان دنیا میداند علاوه از روده ای که در شکم دارد با روده طمع و حرص و شهوت و تجمل و خودنمائی و تفنن هم دنیا را میخورد و با هر چه بدستش آید تا هر چه بتواند شکم خود را پرمیکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کافر با هفت روده می خورد)

پیامبر گفته: مؤمن با یک روده می خورد و کافر با هفت روده. یعنی به دنیا بیشتر متوجه است.

***ترجمه فهری زنجانی: (کافر با هفت روده میخورد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کافر با هفت روده میخورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن با یک روده میخورد و کافر با هفت روده

(شرح) عدد هفت کنایه از زیادی حرص کافر است بخوردن.

****ترجمه جعفری: (کافر در هفت روده می خورد)

مسعده از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کافر در هفت روده می خورد (شاید منظور این باشد که کافر حریص بر دنیاست و از هر راهی برای طلب آن وارد می شود).

محمد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب ما و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن در یک روده و کافر در هفت روده می خورد.

المؤمن الذی یجتمع فیه سبع خصال

30- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَیْرُهُ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَاهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مؤمن کسی است که راه کسبش حلال و خلقش نیکو و باطنش سالم باشد زیادی ثروتش را بدیگران به بخشد ولی زیادی سخن اش را نگاه بدارد و مردم را از شر خویشتن نگهدارد و برفتار مردم در باره خویش با دیده انصاف بنگرد.

ص: 351

1- . بر اللّه قسمه و أبره أی صدقه. و منه الحدیث (أمرنا بسبع منها ابرار المقسم).

أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَكْسَبُهُ وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ صَحَّتْ سَرِيرَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ كَلَامِهِ وَ كَفَى النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد)

امام یکم فرمود مؤمن کسیست که کسبش پاک و خلقش نیک و باطنش درست باشد زیادی مالش را در راه خدا بدهد و پر نگوید و مردم را از شر خود نگهدارد و از طرف خود بآنها حق بدهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن کسی ست که هفت چیز داشته باشد)

جناب علی گفته: گرونده به خدا کسی ست که پیشه اش پاک باشد و خویش نیک و درون وی درست، زائد از خواسته خود را در راه خدا هزینه کند و بسیارگوی مباشد و مردم را از شر خود نگاهدارد و از خود به ایشان حق دهد.

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن کسی است که مجموعه هفت خصلت باشد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مؤمن کسی است که راه کسبش حلال و خلقش نیکو و باطنش سالم باشد زیادی ثروتش را بدیگران به بخشد ولی زیادی سخن اش را نگاه بدارد و مردم را از شر خویشتن نگهدارد و برفتار مردم در باره خویش با دیده انصاف بنگرد.

****ترجمه جعفری: (مؤمن کسی است که در او هفت خصلت جمع شود)

احمد بن محمد و دیگران با سندهای خود از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: مؤمن کسی است که کسب او پاکیزه و اخلاق او نیکو، و باطن او سالم باشد و از فزونی مالش انفاق کند و از فزونی سخنش بپرهیزد و مردم از شرّ او در امان باشند و از نفس خود به مردم انصاف بدهد.

المؤمنون علی سبع درجات

31- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى سَبْعِ دَرَجَاتِ صَاحِبِ دَرَجَةٍ مِنْهُمْ فِي مَزِيدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ الْمَزِيدُ مِنْ دَرَجَتِهِ إِلَى دَرَجَةِ غَيْرِهِ وَ مِنْهُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ مِنْهُمُ النُّجَبَاءُ وَ مِنْهُمُ الْمُمْتَحَنَهُ وَ مِنْهُمُ النُّجَدَاءُ وَ مِنْهُمْ أَهْلُ الصَّبْرِ وَ مِنْهُمْ أَهْلُ التَّقْوَى وَ مِنْهُمْ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمنان بر هفت درجه و پایه اند)

امام ششم فرمود مؤمنان بر هفت درجه میباشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمیروند، صاحب درجه معینی مشمول الطاف خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا میکند ولی از درجه خود بدرجه دیگران نمیرود، یک دسته گواهان خدایند بر خلقش یک دسته نجبایند یک دسته ممتحنه اند یک دسته اهل شجاعت و یارند، یک دسته اهل صبر و شکیبائیند یک دسته اهل تقوایند یک دسته اهل آمرزش.

شرح : مقصود از گواهان خدا پیغمبران و اوصیای آنها میباشند که مسئول تبلیغ احکام و واسطه حساب و شفاعتند و نجباء افرادی هستند که بطوری تربیت دینی آنها کامل شده که نزدیک مقام عصمت رسیده و مصلح و مربی جامعه شده اند مانند ابو ذر و سلمان نجابت معنی پرورش اولاد میدهد اسب را نجیب گویند یعنی نژادش پاک است و نجابت در زن هم همین معنی را دارد.

ممتحنه افرادی هستند که تربیت اسلامی آنها باندازه ای رسیده که میتوانند امتحان بدهند و خوب از امتحان بیرون آیند و اینها درجه سومند.

نجداء مجاهدین راه حقند که دین را از روی حقیقت فهمیدند و در راه آن مبارزه میکنند و جان میدهند اگر چه هنوز تربیت دینی آنها بحد کمال نرسیده.

اهل صبر

افرادی هستند که در راه تحصیل دین و تربیت آن کوشش میکنند و بردباری مینمایند یعنی در حال شاگردیند اهل تقوی افراد محتاط شاگردان تربیت دینند که خود را از موارد اشتباه حفظ میکنند و لغزشی دچار آنها نمیشود.

اهل مغفره

مؤمنانیند که پرورش دینی آنها کامل نشده و گاهی مرتکب گناه و خطا میشوند ولی خدا از آنها میگذرد ظاهرا مقصود حدیث اینست که استعداد ایمان در افراد مختلف است و این هفت درجه را دارد و صاحب استعداد درجه پائین از آن بالا نمیرود ولی در درجه خود مقاماتی را طی میکند نه مقصود این باشد که مراتب ایمان یک دفعه حاصل می شود و تدریجی نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمنان در هفت درجه از ایمان هستند)

امام صادق گفته: مؤمنان در ایمان بر هفت درجه می باشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمی روند، دارنده درجه معینی مشمول الطاف خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا می کند، لیک از درجه خود به درجه دیگران نمی رود. دسته یی گواهان خدایند بر خلقش، دسته یی نجبایند. دسته یی ممتحنه اند، دسته یی اهل دلاوری اند، دسته یی اهل شکیبایی اند، دسته یی اهل پرهیزکاری اند، دسته یی اهل آمرزش و مغفرت.

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن بر هفت درجه است)

مؤمنان بر هفت درجه اند و هر درجه داری مورد عنایت بیشتری از خداوند هست ولی عنایت، او را از درجه خود بدرجه دیگری نمیرساند یک دسته از درجه داران گواهان الهی هستند بر خلق و یک دسته نجبایند و یک دسته آزمایش شدگانند و یک دسته دلیرانند و یک دسته شکیبایان و یک دسته پرهیزکاران و یک دسته آمرزیده شدگان.

****ترجمه جعفری: (مؤمنان هفت درجه دارند)

احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مؤمنان هفت درجه دارند که به صاحب هر درجه ای لطف خداوند افزایش می یابد ولی این افزایش او را از درجه اش به درجه دیگر نمی برد: از آنهاست گواهان خداوند بر خلقش و از آنهاست نجیبان و از آنهاست امتحان شدگان و از آنهاست شجاعان و از آنهاست صاحبان صبر و از آنهاست اهل تقوا و از آنهاست اهل مغفرت.

لا یدخل حلاوه الإیمان قلوب سبعه

32- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ نَصْرٍ الْکَوْسَجِ عَنْ مُطَرِّفٍ مَوْلَی مَعْنٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا یَدْخُلُ حَلَاوَةُ الْإِیمَانِ قَلْبَ سِنْدِیٍّ وَ لَا زِنْجِیٍّ وَ لَا خُوزِیٍّ وَ لَا کُرْدِیٍّ وَ لَا بَرْبَرِیٍّ وَ لَا نَبْکِیِ الرَّیِّ وَ لَا مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ مِنَ الزِّنَا. (1).

*ترجمه کمره ای: (شیرینی ایمان در هفت دل نیست)

امام ششم فرمود هفت دل شیرینی ایمان را دریافت نکنند، دل سندی و زنجی و خوزستانی و کرد و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (حلاوت ایمان در هفت دل نباشد)

امام صادق گفته: هفت گروه حلاوت ایمان در دل ایشان نباشد: دل سندی و دل زنگی، دل خوزستانی و دل کرد و دل بربری و مردم اطراف ری و کسی که زنا زاده باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (شیرینی ایمان بهفت دل راه ندارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: شیرینی ایمان دل سندی و زنجی و خوزستانی و کردی و بربری و مردم زمین پرنشیب و فراز زی و زنا زاده راه نمی یابد.

****ترجمه جعفری: (شیرینی ایمان بر دل هفت کس وارد نشود)

مطرف مولی معن از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شیرینی ایمان بر دل سندی و زنگی و خوزستانی و کردی و بربر و اهل ری و زنازاده، داخل نمی شود.

(پیشتر گفتیم که منظور حدیث کسانی از این افراد هستند که در زمان صدور حدیث از شهرهای خود به مدینه آمده بودند و افراد لاابالی بودند).

سبعه من العلماء فی النار

33- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِمَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَخْزُنَ عِلْمَهُ وَ لَا يُؤْخَذَ عَنْهُ فَذَاكَ فِي الدَّرْكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وُعِظَ أَنِفَ وَ إِذَا وَعَظَ عَنَّفَ فَذَاكَ فِي الدَّرْكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ (2)

1- . تقدم الكلام فيه.
2- . (من إذا وعظ- على المجهول- أنف) أى استكبر عن قبول الوعظ (و إذا وعظ- على المعلوم- عنف) أى جاوز الحد، و العنف ضد الرفق.

مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِی الثَّرْوَهِ وَ الشَّرَفِ وَ لَا يَرَى لَهُ فِی الْمَسَاكِينِ وَضْعاً فَذَاكَ فِی الدَّرْكِ الثَّالِثِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبُ فِی عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَهِ وَ السَّلَاطِينِ فَإِنْ رُدَّ عَلَيْهِ شَیْ ءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ قُصِّرَ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ غَضِبَ (1) فَذَاكَ فِی الدَّرْكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى لِيُغْزِرَ بِهِ وَ يُكْثِرَ بِهِ (2) حَدِيثَهُ فَذَاكَ فِی الدَّرْكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ سَلُونِی وَ لَعَلَّهُ لَا يُصِيبُ حَرْفاً وَاحِداً وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ فَذَاكَ فِی الدَّرْكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ عِلْمَهُ مُرُوءَهً وَ عَقْلًا (3) فَذَاكَ فِی الدَّرْكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ.

*ترجمه کمره ای: (هفت دسته از علماء در دوزخند)

امام ششم فرمود پاره ای از علماء میخواهند علم خود را گنج کنند و مردم از آن استفاده نکنند اینها در طبقه اول دوزخند، پاره ای از علماء چون پند داده شوند بدماغشان بر میخورد و چون پند دهند سختی میکنند اینها در طبقه دوم دوزخند، پاره ای از علماء اشراف منشند و ثروتمندان و اشراف برای یاد دادن علم اهل میدانند ولی مساکین را اهل نمیدانند اینها در طبقه سوم دوزخند، پاره ای از علما، پادشاه منش و جبارند اگر بگفته آنها اعتراضی شود یا در خدمت آنها کوتاهی شود غضب میکنند اینها در طبقه چهارم دوزخند، پاره ای از علماء احادیث یهود و نصاری را بدست می آورند تا علم خود را تقویت کنند و حدیث خود را بسیار نمایند اینها در طبقه پنجم از دوزخند، پاره ای از علماء خود را مرجع قرار میدهند و میگویند احکام خود را از ما بپرسید با اینکه شاید یک کلمه درست دریافت نکردند خدا بخود بندی را دوست ندارد اینها در طبقه ششم دوزخند، پاره ای از علماء علم خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار داده اند اینها در طبقه هفتم از دوزخند.

شرح : مقصود از دسته هفتم کسانیند که علم و دین را با عرفیات و عقول مردم تطبیق میکنند و بواسطه آن احکام حق را تغییر و تبدیل میدهند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت گروه از دانایان در دوزخ اند)

امام صادق گفته: «پاره یی از دانایان همی خواهند که دانش خویش را نهان سازند تا مردمان از آن سودمند مگردند، ایشان در اشکوبه اول از دوزخ اند، برخی از دانایان هر گاه کسی به ایشان پندی دهد از پند بند کینه در دل گیرند و خود هر گاه پند دهند سختی کنند اینان در اشکوبه دوم از

دوزخ جای دارند. بعضی از این دانایان خوی بزرگ منشی و خواسته جویی در ایشان است و توانگران را برای دانش اندوزی از دیگران شایسته تر می دانند.

و تهی دستان را از دانش نومید می سازند اینان در اشکوبه سوم از دوزخ جای دارند. گروهی از دانایان فرمان روامنش اند و سرکش هر گاه به گفته ایشان خرده گیرند یا در محضر اینان کوتاهی گردد خشمناک شوند، ایشان در اشکوبه چهارم از دوزخ اند. دسته یی از دانایان سخنان جهود و ترسایان را به دست آورند تا دانش خویش را در دیده ها نیرومند و سودمندتر نشان دهند ایشان در اشکوبه پنجم از دوزخ تشریف دارند. فرقه یی از دانایان خود را مرجع می سازند و گویند احکام خویشتن را از ما با بد آموزید و گوش فراما دارند در صورتی که معلوم نیست درست دریافته باشند در واقع دانش را به خود باز بسته اند ایشان در اشکوبه ششم از دوزخ مستقراند. گروهی از دانایان دانش خود را ابزار نمایش و آوازه ساخته اند اینان در اشکوبه هفتم از دوزخ ساکن اند».

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت دسته از دانشمندان در آتشند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پاره ای از دانشمندان خواهان اندوختن دانش اند بدون اینکه بدیگران بیاموزند چنین دانشمندی در طبقه اول آتش جای دارد و پاره ای از دانشمندان چون دیگری پندش دهد نپذیرد و چون خود پند دهد سختگیر باشد چنین دانشمندی جایگاهش در طبقه دوم آتش است.

و پاره ای از دانشمندان معتقد است که بایستی دانش را به ثروتمندان و طبقه اشراف آموخت و تهی دستان را از دانش محروم ساخت چنین دانشمند در طبقه سوم آتش خواهد بود.

و پاره ای از دانشمندان در بهره برداری از دانش روش زورگویان و پادشاهان را دارد که اگر بگفتارش اعتراضی بشود و یا از دستورش کوتاهی شود بخشم آید. این چنین دانشمند در طبقه چهارم از آتش است.

و پاره ای از دانشمندان بدنبال سخنان یهود و نصاری در تکاپویند تا بدین وسیله بر دانش خویش بیفزاید و مطالب بیشتری فراهم آورد چنین دانشمند را در پنجمین طبقه آتش جایگاه است.

و پاره ای از دانشمندان در مسند فتوا می نشیند و بمردم میگوید وظایف خود را از من بپرسید و چه بسا یک کلمه را درست نفهمد خداوند افرادی را که بدون استحقاق بمقامی تکیه میزنند دوست نمیدارد چنین دانشمندی در طبقه ششم آتش جای دارد و پاره ای از دانشمندان دانش خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار می دهد او را جایگاه در هفتمین طبقه دوزخ است.

****ترجمه جعفری: (هفت گروه از دانشمندان در آتشند)

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: از دانشمندان کسانی هستند که دوست دارند علمشان را ذخیره کنند و مردم از آنان بهره مند نشوند، اینان در طبقه اول آتشند، و بعضی از دانشمندان وقتی به آن ها موعظه شود آن را قبول نمی کند و چون خود او موعظه کند خشونت نشان می دهد، اینان در طبقه دوم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم را نزد ثروتمندان می برند و نزد فقیران نمی برند، اینان در طبقه سوم آتشند، و بعضی از دانشمندان در علم خود شیوه جباران و سلاطین را پیش گرفته اند که اگر چیزی از سخن آنان رد شود و یا در باره آنان قصوری رخ دهد خشم می گیرند، اینان در طبقه چهارم آتشند، و بعضی از دانشمندان احادیث یهود و نصاری را طلب می کنند تا با آن دانش خود را افزایش دهند، اینان در طبقه پنجم آتشند، و بعضی از دانشمندان خود را در معرض فتوا قرار می دهند و می گویند: از من بپرسید، در حالی که شاید یک سخن را درک نکنند و خداوند کسانی را که خود را به تکلف انداخته اند دوست ندارد، اینان در طبقه ششم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم خود را سرمایه شخصیت و عقل قرار می دهند (تا مردم آنان را مهم بدانند) اینان در طبقه هفتم آتشند.

سبعه أشياء خلقها الله عز و جل لم تخرج من رحم

34- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْيَشْكُرِيِ (4) عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ لَهُ مَعَ مَلِكِ الرُّومِ إِنَّ مَلِكَ الرُّومِ سَأَلَهُ فِيمَا سَأَلَهُ عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ حَيَّةُ الْجَنَّةِ وَ الْغُرَابُ

الّذِی بَعَثَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَ یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ وَ إِبْلِیسُ لَعَنَهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی..

*ترجمه کمره ای: (هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده اند)

امام دوم در حدیثی طولانی که در مذاکرات با پادشاه روم داشت در پاسخ وی که پرسید از هفت جانداری که خدا بی مادر آفریده فرموده آدم و حوا و قربانی حضرت ابراهیم و شتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا فرستاد زمین را در برابر قابیل بکند و ابلیس لع میباشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا هفت جانور را آفرید که از شکم مادر بیرون نیامده بودند)

امام حسن بن علی در سخن درازی که در گفتگوی با پادشاه روم داشته در جواب او که پرسیده بود از هفت جانوری که خدا آنها را بی مادر آفریده، گفت: «آدم و حوا و گوسفند قربانی ابراهیم و اشتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا آن را «زمین فرستاد تا برابر قابیل زمین را کند و دیو».

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت چیز (جاندار) که خدا آنها را آفریده ولی از شکم مادر بیرون نیامده اند)

امام حسن علیه السّلام ضمن حدیث مفصلی که امام حسن را با پادشاه روم است فرمود: از جمله سؤالات اش از حضرت این بود که پرسید از هفت چیز (جاندار) یکه خدای عز و جل آنها را آفریده و از شکم مادر بیرون نیامده اند فرمود: آنان آدم است و حوا و گوسفند قربانی حضرت ابراهیم و ناقه حضرت صالح و مار بهشت و کلاغی که خدای عز و جل فرستادش تا زمین را بکند (و دفن نمودن هابیل را بقابیل بیاموزد) و ابلیس لعین.

****ترجمه جعفری: (هفت موجود زنده را خدا آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند)

سفیان بن ابی لیلی از امام حسن مجتبی علیه السّلام نقل می کند که او را در یک گفتگوی طولانی که با پادشاه روم داشت، در پاسخ پادشاه روم که از جمله از هفت موجود زنده ای که خدا آنها را آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند پرسید، چنین فرمود: آدم و حواء و قوچ ابراهیم و ناقه صالح و ماری که در بهشت بود (و آدم را فریب داد) و کلاغی که (در داستان

هابیل و قابیل) خداوند او را برانگیخت تا زمین را بکند و ابلیس که خداوند به او لعنت کرد.

ص: 353

1- . (أو قصر) علی المجهول من باب التفعیل أی ان وقع التقصیر من أحد فی شی ء من أمره کالکرامه و الاحسان إلیه غضب.
2- . (لیغزر) أی یکثر.
3- . (یتخذ علمه مروءه و عقلا) أی یطلب العلم و یبذله لیعده الناس من أهل المروءه و العقل.
4- . یحتمل أن یکون هو عبد الرحمن الأسود أبا عمرو الیشکری الکوفیّ.

35- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِی الْأَحْوَصِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ عِنْدَنَا أَقْوَاماً یَقُولُونَ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ یُفَضِّلُونَهُ عَلَی النَّاسِ کُلِّهِمْ وَ لَیْسَ یَصِفُونَ مَا نَصِفُ مِنْ فَضْلِکُمْ أَ یَتَوَلَّاهُمْ فَقَالَ لِی نَعَمْ فِی الْجُمْلَهِ أَ لَیْسَ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَمْ یَکُنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِرَسُولِ اللَّهُ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَیْسَ لَنَا وَ عِنْدَنَا مَا لَیْسَ عِنْدَکُمْ وَ عِنْدَکُمْ مَا لَیْسَ عِنْدَ غَیْرِکُمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَضَعَ الْإِسْلَامَ عَلَی سَبْعَهِ أَسْهُمٍ عَلَی الصَّبْرِ وَ الصِّدْقِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هَذِهِ السَّبْعَهَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ کَامِلُ الْإِیمَانِ مُحْتَمِلٌ ثُمَّ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضٍ السَّهْمَیْنِ وَ لِبَعْضٍ الثَّلَاثَهَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ الْأَرْبَعَهَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ الْخَمْسَهَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ السِّتَّهَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ السَّبْعَهَ الْأَسْهُمِ فَلَا تَحْمِلُوا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ الثَّلَاثَهِ أَرْبَعَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ الْأَرْبَعَهِ خَمْسَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ الْخَمْسَهِ سِتَّهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ السِّتَّهِ سَبْعَهَ أَسْهُمٍ فَتُثَقِّلُوهُمْ وَ تُنَفِّرُوهُمْ وَ لَکِنْ تَرَفَّقُوا بِهِمْ وَ سَهِّلُوا لَهُمُ الْمَدْخَلَ وَ سَأَضْرِبُ لَکَ مَثَلًا تَعْتَبِرُ بِهِ إِنَّهُ کَانَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ کَانَ لَهُ جَارٌ کَافِرٌ وَ کَانَ الْکَافِرُ یُرَافِقُ الْمُؤْمِنَ فَأَحَبَّ الْمُؤْمِنُ لِلْکَافِرِ الْإِسْلَامَ وَ لَمْ یَزَلْ یُزَیِّنُ الْإِسْلَامَ وَ یُحَبِّبُهُ إِلَی الْکَافِرِ حَتَّی أَسْلَمَ فَغَدَا عَلَیْهِ الْمُؤْمِنُ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَذَهَبَ بِهِ إِلَی الْمَسْجِدِ لِیُصَلِّیَ مَعَهُ الْفَجْرَ فِی جَمَاعَهٍ فَلَمَّا صَلَّی قَالَ لَهُ لَوْ قَعَدْنَا نَذْکُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَعَدَ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ لَوْ تَعَلَّمْتَ الْقُرْآنَ إِلَی أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ وَ صُمْتَ الْیَوْمَ کَانَ أَفْضَلَ فَقَعَدَ مَعَهُ وَ صَامَ حَتَّی صَلَّی الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ فَقَالَ لَوْ صَبَرْتَ حَتَّی تُصَلِّیَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ کَانَ أَفْضَلَ فَقَعَدَ مَعَهُ حَتَّی صَلَّی الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ ثُمَّ نَهَضَا وَ قَدْ بَلَغَ مَجْهُودَهُ وَ حَمَلَ عَلَیْهِ مَا لَا یُطِیقُ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَا عَلَیْهِ وَ هُوَ یُرِیدُ بِهِ مِثْلَ مَا صَنَعَ بِالْأَمْسِ فَدَقَّ عَلَیْهِ بَابَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اخْرُجْ حَتَّی نَذْهَبَ إِلَی الْمَسْجِدِ فَأَجَابَهُ أَنِ انْصَرِفْ عَنِّی فَإِنَّ هَذَا دِینٌ شَدِیدٌ لَا أُطِیقُهُ فَلَا تَخْرَقُوا بِهِمْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَهَ بَنِی أُمَیَّهَ کَانَتْ

بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّهِ وَ حُسْنِ الْخُلْطَهِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فَرَغِّبُوا النَّاسَ فِی دِینِکُمْ وَ فِیمَا أَنْتُمْ فِیهِ.

*ترجمه کمره ای: (اسلام هفت سهم قرار داده شده)

عمار بن ابی احوص گوید: بامام ششم گفتم مردمانی پیش ما هستند که بامیر المؤمنین عقیده دارند و او را از همه بهتر میدانند ولی چنانچه ما آن حضرت را وصف میکنیم و میشناسیم وصف نمیکنند و معرفتشان در باره او کم است، آیا ما با آنها دوست و پیوسته باشیم، فرمود آری اجمالا با آنها دوستی کنید، هر کس اندازه ای دارد، در پیش خدا چیزهائیست که پیش رسول خدا نیست، رسول خدا بدرگاه حق مقامی دارد که ما نداریم، ما چیزهائی داریم که شما ندارید، شما هم مقامی از معرفت دارید که دیگران ندارند، خداوند متعال اسلام را بر هفت سهم تقسیم بندی کرده بر صبر، راستی، یقین؛ رضا؛ وفا، علم؛ حلم، سپس آن را میان مردم پخش کرده هر که همه هفت سهم را دریافت کرده ایمانش کامل است و تحمل دارد سپس بپاره ای مردم یک سهم داده و بپاره ای دو سهم و بپاره ای سه سهم و بپاره ای چهار سهم و بپاره ای پنج سهم و بپاره ای شش سهم و بپاره ای هفت سهم بآن که یک سهم دارد دو سهم تکلیف نکنید به آن که دو سهم دارد سه سهم تکلیف نکنید و بآن که سه سهم دارد چهار سهم تکلیف نکنید و بآن که چهار سهم دارد پنج سهم تکلیف نکنید و بآن که پنج سهم دارد ششم سهم تکلیف نکنید و به آن که شش سهم دارد هفت سهم تکلیف نکنید تا آنها را سنگین بار کنید و از دین برمانید ولی با آنها نرمی کنید و کار را به آنها آسان کنید و راه را برای آنها باز کنید، من اکنون برای تو مثلی می آورم تا از آن پند گیری، مرد مسلمانی همسایه کافری داشت که با او رفیق بود، آن مؤمن دوست داشت که رفیقش مسلمان شود همیشه اسلام را پیش او جلوه داد و تحبیب کرد تا مسلمان شد، فردای آن روز مؤمن او را از خانه اش بیرون کشید و بمسجد برد برای آنکه نماز صبح را بجماعت بخواند، نماز را خواندند:

آقا بنشین تا آفتاب بزند ذکر بگو، چون آفتاب زد:

آقا خوب است امروز را روزه بگیری و تا ظهر همین جا قرآن یاد بگیری، روزه گرفت و ماند نماز ظهر و عصر را هم خواند، آقا مغرب نزدیک است خوبست صبر بفرمائید یکباره نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و برویم با یک جان کندنی ماند تا نماز مغرب و عشاء را هم خواند و بخانه برگشت تا فردا

شد رفیق رفت دنبالش که مثل دیروز او را بکار عبادت بگیرد گفت آقا بفرمائید برویم مسجد جواب گفت آقا ببخشید از من دست بکش این دین سخت است و من تاب آن را ندارم، شما با مردم سختی نکنید نمی دانی که حکومت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود و از میان رفت؛ حکومت ما بنرمی و دل جوئی و وقار و تقیه و خوش اخلاقی و ورع و کوشش است؛ مردم را بدین خود تشویق کنید و بمسلکی که دارید وارد کنید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (اسلام بر هفت رسد قرار داده شده)

عمار پور ابی احوص گفته: به امام صادق گفتم: مردمانی نزد ما ساکن اند که به امیر المؤمنین علی اعتقاد دارند وی را از همه برتر دانند لیک مانند ما او را وصف نمی کنند شناسایی ایشان در باره وی ژرف نیست. آیا ما با آنان دوست باشیم؟.

گفت: آری اجمالا با ایشان دوستی کنید، هر که اندازه یی دارد. نزد خدا چیزهایی ست که نزد پیامبر نیست، پیامبر به درگاه خدا پایه یی دارد که ما نداریم، ما چیزهایی داریم که شاید شما نداشته باشید، شما نیز پایه یی از شناسایی دارید که شاید دیگران نداشته باشند، خدا اسلام را بر هفت رسد بخش بندی کرده: شکیبایی، راستی، باور، خشنودی، به جای آوری، دانش، بردباری. آنگاه آن را میان مردمان پخش کرد، هر که همه را داشته باشد او ایمانش کامل است و ظرفیت دارد. اما به برخی از مردم رسدی داده و به برخی دو رسد و به بعضی سه رسد و به گروهی چهار رسد و به دسته یی پنج رسد و به فرقه یی شش رسد و به جماعتی هفت رسد.

به آنکه رسدی داد هیچ گاه تکلیف کسی که دو رسد به وی داده تکلیف مکند. و به آنکه دو داده انتظار سه مکند و سه داده را چهار رسد مخواهد و همچنین پس مردمان را به اندازه توانایی تکلیف کنید تا از دین گریزان نگردند. مثالی بیاورم تا از آن پند گیری. مسلمانی همسایه کافری داشت که با وی یار بود، مسلمان خواستی که یار وی نیز مسلمان گردد از این روی همیشه اسلام را در دیده وی نمایش دادی تا مسلمان شد. فردای آن روز مسلمان او را به مسجد برد نماز بام را با جماعت گزارد، چون نماز سپری شد او را گفت: لختی بنشین تا آفتاب برآید و در یاد خدا باشی چون آفتاب دمیدن گرفت بدو گفت: چه نیکوست هر گاه امروز را روزه بداری و تا پیشین هم در این مسجد قرآن فراگیری، او نیز روزه بداشت و تا نماز پیشین بماند بعدا نماز پسین گزاردند، باز مسلمان گفت: ای یار نماز شام

نزدیک است بشکیب تا نمازگزاریم چون شام گزاردند گفت: نماز خفتن نیز بگزاریم که عظیم ثوابی دارد. بعد نو مسلمان به سرای خود رفت.

مسلمان دیگر روز رفت و او را به مسجد خواند، نو مسلمان گفت: ای یار من از مسلمانی بیزار هستم چون که مرا فراغتی نیست که پی کار و پیشه خود روم این دین اسلام دین دشواریست.

بنی امیه با زور شمشیر و ستم رفتار کردند از میان رفتند، فرمانروایی ما به نرمی و دل جویی و خوش خویی ست. مردمان را به دین خود تشویق کنید اما با نرمی و آسان گیری.

***ترجمه فهری زنجانی: (خداوند اسلام را بهفت سهم قرار داده است)

عمار بن ابی الاحوص گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: در نزد ما کسانی هستند که بخلافت امیر المؤمنین عقیده مند هستند و آن حضرت را بر همه مردم برتری می دهند ولی آن طوری که ما در باره فضیلت شماها معتقدیم معتقد نیستند آیا ما با آنان دوست صمیمی باشیم؟ فرمود آری اجمالا دوستشان داشته باشید مگر نه این است که در نزد خدای عز و جل چیزهائی است که نزد رسول خدا نیست و رسول اللّه را چیزهائی است که ما را نیست و در نزد چیزی است که شما آن را ندارید و شما چیزی دارید که دیگران ندارند خدای تبارک و تعالی اسلام را بر هفت سهم قرار داد بر شکیبائی و راستی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری سپس آن را در میان مردم پخش فرمود پس هر کس که همه این هفت سهم را دارا شد ایمانش کامل و طاقت و تحمل دارد سپس به پاره ای از مردم یک سهم نصیب داد و پاره ای را دو سهم و پاره ای را سه سهم و پاره ای را چهار سهم و پاره ای را پنج سهم و پاره ای را شش سهم و پاره ای را هفت سهم پس شما بآن کس که یک سهم از ایمان نصیب دارد وظیفه دو سهم بر او تحمل نکنید و آن را که دو سهم دارد بار سه سهم بر دوشش منهید و سه سهمی را چهار سهم تکلیف نکنید و از چهار سهمی انتظار وظیفه پنج سهم نداشته باشید و بر پنج سهمی شش سهم و بر شش سهمی هفت سهم تحمیل نکنید که بارشان را سنگین کنید و از دینشان برمانید و بجای این کار با آنان مدارا کنید و راه کار را بر آنان آسان کنید من اکنون برای تو مثلی می آورم که مایه عبرت تو باشد.

مرد مسلمانی بود که همسایه کافری داشت و با این مؤمن رفیق بود مؤمن علاقه مند شد که رفیق کافرش مسلمان گردد. لذا همواره اسلام را

در نظر او جلوه میداد او را بدوستیش وامیداشت تا بالاخره اسلام آورد فردای صبح مؤمن بنزد او رفت و او را از خانه بدر آورد تا بمسجد روند و نماز بامداد را با جماعت بگذارند چون از نماز فارغ شد باو گفت: چه شود که همین جا بنشینیم و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدای عز و جل باشیم او هم با مؤمن نشست پس از برآمدن آفتاب او را گفت اگر تا موقع ظهر بفراگرفتن قرآن مشغول شوی و امروزه را روزه بداری چه بهتر او هم نشست و روزه گرفت تا نماز ظهر و عصر را خواند باز باو گفت اگر تاملی کنی و یکباره نماز مغرب و عشا را بخوانی بسیار بهتر خواهد بود او هم نشست تا نماز مغرب و عشا را خواند سپس هر دو از جای برخاستند ولی تازه مسلمان را تاب و توانی نمانده و بیش از طاقت بار بر دوش او گذاشته شده بود چون فردای رسید باز اول وقت بدر خانه او رفت تا برنامه روز گذشته را اجرا کند در را زد و گفت بفرمائید تا باتفاق هم بمسجد رویم وی در پاسخ گفت دست از من بدار که این دین سخت است و من تاب آن را ندارم.

بنا بر این شما نیز بمردم فشار نیاورید مگر نمی دانی که فرمانروائی دولت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود ولی فرمانروائی ما با نرمی و مهربانی و متانت و تقیه و آمیزش نیکو و پاکدامنی و کوشش است پس کاری کنید که مردم بدین شما و مسلکی که دارید رغبت پیدا کنند.

****ترجمه جعفری: (خداوند اسلام را هفت بخش کرد)

عمار بن ابی الاحوص می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در میان ما گروه هایی هستند که قائل به امیر المؤمنین علیه السّلام هستند و او را به همه مردم مقدم می دارند ولی آنچنان که ما فضیلت شما را توصیف می کنیم آنها نمی کنند، آیا آنها را دوست بداریم؟ فرمود: اجمالا آری. آیا چنان نیست که نزد خداوند چیزی هست که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود و نزد خدا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی داشت که ما نداریم و نزد ما چیزی هست که نزد شما نیست و نزد شما چیزی هست که نزد غیر شما نیست؟

همانا خداوند، اسلام را بر هفت بخش قرار داده: صبر و راستگویی و یقین و راضی بودن و وفا و علم و حلم، سپس آنها را میان مردم تقسیم کرده، کسی که همه این هفت بخش را دارد او دارای ایمان کامل است و تحمل دارد، و سپس خداوند تقسیم کرد و به برخی از مردم یک سهم و به برخی دو سهم و به برخی سه سهم و به برخی چهار سهم و به برخی پنج سهم و

به برخی شش سهم و به برخی همه هفت سهم را داده است. پس شما به کسی که یک سهم دارد، دو سهم را تحمیل نکنید و به کسی که دو سهم دارد، سه سهم را تحمیل نکنید و به کسی که سه سهم دارد چهار سهم را تحمیل نکنید و به کسی که چهار سهم را دارد پنج سهم را تحمیل نکنید و به کسی که پنج سهم دارد شش سهم را تحمیل نکنید و به کسی که شش سهم را دارد هفت سهم را تحمیل نکنید که در این صورت بار آنان را سنگین می کنید و آنها را دچار نفرت می سازید، ولی با آنان با مهربانی رفتار کنید و بر آنان کار را آسان بگیرید.

به زودی برای تو مثلی می زنم تا با آن پند گیری: مرد مسلمانی همسایه کافری داشت، کافر با آن مؤمن مهربانی می کرد، مؤمن دوست می داشت که کافر مسلمان شود و همواره اسلام را نزد وی جلوه می داد و محبت آن را به کافر القا می کرد، تا اینکه کافر مسلمان شد و صبحدم مؤمن به سراغ او رفت و او را از منزل بیرون برد و با او به مسجد رفت تا نماز صبح را به جماعت بخوانند، چون نماز خوانده شد به او گفت:

بهتر است که بنشینیم و تا طلوع آفتاب خدا را یاد کنیم، او نشست، پس به او گفت: بهتر است که تو قرآن یاد بگیری تا ظهر شود و امروز را روزه بگیری او نشست و روزه گرفت، تا اینکه نماز ظهر و عصر را خواندند، مؤمن گفت: بهتر است که صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را هم بخوانیم، پس نشست و نماز مغرب و عشاء را هم خواند، سپس برخاستند در حالی که به پایان طاقت خود رسیده بود و مرد مؤمن چیزی را که از توانایی او بیرون بود به او تحمیل کرده بود، چون صبح دیگر فرا رسید باز در خانه اش آمد و می خواست همان کار دیروز را انجام دهد. در زد و گفت: بیرون شو که به مسجد برویم، او پاسخ داد که از من درگذر این دین سخت است و من طاقت آن را ندارم.

(امام پس از ذکر این داستان ادامه داد:) پس شما با آنان سخت نگیرید. آیا نمی دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و خشونت و جور بود ولی حکومت ما با مهربانی و دلجویی و وقار و تقیّه و خوش برخوردی و پرهیزگاری و کوشش بود، پس شما مردم را به دین خود و راهی که در آن هستید، راغب سازید.

سبع خصال أعطاها الله عز و جل نبیه ص

36- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقِيِ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَخْبِرْنَا عَنْ سَبْعِ خِصَالٍ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ النَّبِيِّينَ وَ أَعْطَى أُمَّتَكَ مِنْ بَيْنِ الْأُمَمِ فَقَالَ النَّبِيُّ أَعْطَانِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ الْأَذَانَ وَ الْجَمَاعَةَ فِي الْمَسْجِدِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى الْجَنَائِزِ وَ الْإِجْهَارَ فِي ثَلَاثِ صَلَوَاتٍ وَ الرُّخْصَةَ لِأُمَّتِي عِنْدَ الْأَمْرَاضِ وَ السَّفَرِ وَ الشَّفَاعَةَ لِأَصْحَابِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَدَدِ كُلِّ آيَةٍ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ ثَوَابَ تِلَاوَتِهَا وَ أَمَّا الْأَذَانُ فَإِنَّهُ يُحْشَرُ الْمُؤَذِّنُونَ مِنْ أُمَّتِي مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ أَمَّا الْجَمَاعَةُ فَإِنَّ صُفُوفَ أُمَّتِي فِي الْأَرْضِ كَصُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ وَ الرَّكْعَةُ فِي جَمَاعَةٍ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ رَكْعَةً كُلُّ رَكْعَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِبَادَةِ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَمَّا يَوْمُ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لِلْحِسَابِ فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ مَشَى إِلَى الْجَمَاعَةِ إِلَّا خَفَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ أَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يُجَازِيهِ الْجَنَّةَ وَ أَمَّا الْإِجْهَارُ فَإِنَّهُ يَتَبَاعَدُ مِنْهُ لَهَبُ النَّارِ بِقَدْرِ مَا يَبْلُغُ صَوْتُهُ وَ يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ يُعْطَى السُّرُورَ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ أَمَّا السَّادِسُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخَفِّفُ أَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأُمَّتِي كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصَلِّي عَلَى الْجَنَائِزِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُنَافِقاً أَوْ عَاقّاً وَ أَمَّا شَفَاعَتِي فَفِي أَصْحَابِ الْكَبَائِرِ مَا خَلَا أَهْلَ الشِّرْكِ وَ الظُّلْمِ

1- . فيما تقدم تحت رقم 14 (على بن الحسين الرقى) و على أى هو مجهول لا يعرف.

قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ أَخْرَجَ رَقّاً أَبْيَضَ فِيهِ جَمِيعُ مَا قَالَ النَّبِيُّ ص وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِي بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا اسْتَنْسَخْتُهَا إِلَّا مِنَ الْأَلْوَاحِ الَّتِي کَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ لَقَدْ قَرَأْتُ فِي التَّوْرَاهِ فَصْلَکَ حَتَّى شَکَکْتُ فِيهِ يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ کُنْتُ أَمْحُو اسْمَکَ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنَ التَّوْرَاهِ وَ کُلَّمَا مَحَوْتُهُ وَجَدْتُهُ مُثْبَتاً فِيهَا وَ لَقَدْ قَرَأْتُ فِي التَّوْرَاهِ أَنَّ هَذِهِ الْمَسَائِلَ لَا يُخْرِجُهَا غَيْرُکَ وَ أَنَّ فِي السَّاعَةِ الَّتِي تُرَدُّ عَلَيْکَ فِيهَا هَذِهِ الْمَسَائِلُ يَکُونُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِکَ وَ مِيکَائِيلُ عَنْ يَسَارِکَ وَ وَصِيُّکَ بَيْنَ يَدَيْکَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَدَقْتَ هَذَا جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِي وَ مِيکَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَ وَصِيِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَ يَدَيَّ فَآمَنَ الْيَهُودِيُّ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ.

*ترجمه کمره ای: (خدا به پیغمبرش هفت خصلت داده)

امام دوم در حدیثی طولانی فرمود چند تن یهودی آمدند خدمت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله داناتر آنها سؤالاتی از پیغمبر کرد در ضمن پرسید ما را از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران تو را بدان اختصاص داده و امتت را از میان امتها بدان سرافراز کرده آگاه فرما، پیغمبر فرمود خدا بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (مغرب و عشاء و صبح) را عطا فرمود و امتم را در بیماری و سفر رخصت داده که روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند و آنان که گناه بزرگ کنند مشمول شفاعت من نموده، یهودی عرضکرد راست فرمودی بفرما ببینم مزد کسی که فاتحه الکتاب میخواند چیست؟ رسول خدا فرمود هر کس فاتحه الکتاب بخواند خدای عز و جل باو ثواب خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان ثوابش اینست که، اذان گویان با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور شوند و اما فضل نماز جماعت: صفهای نماز جماعت امتم در زمین مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت بهتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعتش نزد خدا از عبادت چهل سال محبوبتر است.

روز جمعه روزیست که خدا خلق اولین و آخرین را در آن برای حساب جمع میکند. هیچ مؤمنی نیست که بسوی نماز جماعت برود مگر آنکه خدای عز و جل در روز قیامت هراس او را کم کند و بهشت را باو پاداش دهد. فضل بلند خواندن نماز اینست که باندازه ای که آواز میرود زبانه آتش از او دور

می شود. از صراط میگذرد و شادمانست تا در بهشت در آید اما ششمی (تخفیف در حال بیماری و سفر) نشانه اینست که خدا در روز قیامت چنانچه در قرآن وعده داده هراس را از امتم بر میدارد (در سوره نمل 89 میفرماید کسی که کار نیک کند به از آن مزد دارد و از فزع روز قیامت در امانست هیچ مؤمنی نیست که بر میت نماز بخواند جز آنکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق پدر و مادر یا شقی باشد. اما شفاعت من ویژه صاحبان گناه کبیره است جز مشرک بخدا و ستمکار بر بندگانش که قابل شفاعت نیستند آن یهودی گفت راست فرمودی من گواهم که معبودی جز خداوند نیست و تو بنده و فرستاده او هستی. خاتم پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و رسول پروردگار عالمیانی. چون بدرستی مسلمان شد ورقه سفیدی بیرون آورد که هر آنچه پیغمبر فرموده بود در آن نوشته بود. عرضکرد یا رسول اللّٰه همانا این را از الواحی که خدا بموسی بن عمران فرستاده رونویس کردم، من در تورات باندازه ای فضیلت تو را خواندم که از اهمیت آن بشک افتادم چهل سال است که نام تو را از تورات محو میکنم و باز در جای خود ثابت است. من در تورات خوانده ام که جز شما کسی پاسخ درست باین سؤالات نمیدهد و در آن هنگامی که این سؤالات بر شما عرضه می شود جبرئیل در سمت راست شما و میکائیل در سمت چپ شما و جانشین شما در برابر شما است رسول خدا فرمود درست گفتی. این جبرئیل است در سمت راستم و این میکائیل است در سمت چپم و این هم وصیم علی بن ابی طالب است پیش رویم. یهودی از روی اخلاص ایمان آورد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به پیامبر خود هفت چیز داده)

امام حسن بن علی در خبری دراز گفته:

چند جهود نزد پیامبر آمدند، داناترین ایشان پرسشهایی از پیامبر کرد از آن جمله پرسید ما را از هفت چیز که خدا از میان پیامبران ترا بدان مخصوص گردانیده و پیروان ترا از میان امتان بدان سرافراز کرده آگاه فرما. پیامبر گفت: خدا به من سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز آدینه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (شام، خفتن، بام) را به من داد و پیروان مرا در بیماری و سفر اجازه داده که روزه را بگشایند و نماز را شکسته گزارند و آنان که گناه بزرگ کرده اند مشمول شفاعت من کرده.

جهود گفت: راستی گفتی، بگوی پاداش آنکه فاتحه الکتاب را بخواند چیست؟. پیامبر گفت:

هر که فاتحه الکتاب بخواند خدا به وی پاداش خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان، پاداش آن این است که بانگ گویان با پیامبران و صدیقان و شهیدان محشور گردند و اما فضل نماز جماعت: رده های نماز جماعت امت من در زمین مانند رده های فرشتگان است در آسمان و رکعتی نماز جماعت برتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن پیش خدا از پرستش چهل سال پسندیده تر است.

روز آدینه روزیست که خدا آفریدگان را در آن روز برای شمار گرد کند. گرونده یی نیست که سوی نماز جماعت برود جز آنکه خدای در قیامت بیم وی را کم سازد و بهشت را به وی پاداش دهد.

افزونی بلند خواندن نماز آن است که به اندازه یی که آواز می رود زبانه آتش از وی دور گردد. از پل صراط شادمانه تا به بهشت می گذرد. اما ششم. تخفیف در بیماری و سفر نشانه آن است که خدا در قیامت چنان که در قرآن امیدوار ساخت بیم را از پیروان من دور کند. چنان که در قرآن گفته: آنکه کار نیک کند به از آن پاداش یابد و از بیم روز رستاخیز در امان است، هیچ گراینده یی نیست که نماز مرده گزارد مگر آنکه خدا بهشت را به وی واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق والدین یا شقی باشد.

شفاعت من ویژه خداوندان گناه های کلان است. جز مشرک و ستمکار بر بندگانش که شایسته شفاعت نیستند. آن جهود گفت: راست گفتی من گواهی می دهم که معبود جز خداوند بزرگ نیست و تو فرستاده وی هستی. تو آخرین پیامبران هستی و پیشوای پرهیزکاران و پیامبر خدا بر جهانیان چون مسلمان شد برگ سفیدی بر آورد و هر چه پیامبر گفته بود در آن بنگاشت. آنگاه گفت ای پیامبر خدا این را از الواحی که خدا به موسی کلیم فرستاده بود نگاشته ام. من در تورات وصف ترا بسیار خوانده بودم تا اندازه یی که به شک افتادم. چهل سال است که نام ترا از آن محو می کردم باز در جای خود نوشته می یافتم. من در تورات خوانده ام که جز تو کسی جواب درست به این پرسشها نخواهد داد.

هنگامی که این پرسشها را از تو می کردم جبرئیل به راست توست و میکائیل به چپ تو و وصی تو در برابر، پیامبر گفت: درست گفتی چنین است. جهود از روی پاکی گروید. ان شاء اللّٰه.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت خصلتی که خداوند به پیغمبرش عطا فرموده است)

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام ضمن حدیث مفصلی فرمود: چند نفر یهودی بحضور پیغمبر آمدند و دانشمندتر آنان مطالبی از حضرت پرسید و از جمله سؤالات اینکه ما را از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران فقط بتو عطا کرده و از میان امتها فقط بامت تو عطا فرموده آگاه فرما، پیغمبر فرمود: خداوند بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر جنازه و بلند خواندن در سه نماز و تخفیف در حال بیماریها و در سفر بامتم و شفاعت در باره گنهکارانی از امتم که بگناههای بزرگ آلوده شده اند عطا فرموده است.

یهودی گفت: راست فرمودی ای محمد اکنون بفرمائید که پاداش آنکه سوره حمد را بخواند چیست؟

رسول خدا فرمود: هر کس که سوره حمد را بخواند خداوند ثواب خواندن همه آیاتی را که از آسمان نازل شده باو عطا خواهد فرمود.

و اما پاداش اذان این است که اذان گویان امت من با پیغمبران و راستان و شهیدان و شایستگان محشور خواهد شد و اما نماز جماعت: همانا صفهای امت من که در روی زمین برای جماعت بسته شود مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت با جماعت خواندن برابر است با بیست چهار رکعتی که هر رکعتش نزد خداوند از عبادت چهل سال محبوب تر باشد، و اما روز جمعه روزی است که خداوند خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی بحسابشان گرد می آورد و هیچ مؤمنی برای ادای نماز جماعت (در روز جمعه) قدم بر نمیدارد مگر آنکه خداوند وحشت های روز قیامت را بر او تخفیف میدهد و سپس بهشت را بپاداش عطا فرماید و اما نماز را بلند خواندن بهمان اندازه که صدایش میرسد زبانه آتش را از او دور میسازد و از صراط آسان میگذرد و دلش را شاد سازند تا به بهشت در آید و اما ششمی (تخفیف در حال بیماریهای و سفر) نمونه ای است از اینکه خداوند ترس های روز قیامت را از امت تخفیف داده است چنانچه در قرآن فرموده است و هیچ مؤمنی بر جنازه ها نماز نمیخواند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب میکند بجز آنکه منافق باشد یا عاق پدر و مادر و یا شقی و اما شفاعت من در باره آنانی است که بگناهان بزرگ مرتکب شده اند بجز مشرکان و ستمکاران یهودی عرض کرد راست فرمودی ای محمد و من گواهی میدهم که معبود بحقی بجز خداوند نیست و تو بنده و فرستاده او هستی که خاتم پیغمبرانی و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار عالمیان.

و پس از آنکه یهودی اسلام را پذیرفت و نیکو مسلمانی شد و برگ سفیدی بیرون آورد که همه این فرمایشات پیغمبر در آن نوشته شده بود و عرضکرد یا رسول اللّه بآن خدائی که تو را بحق برانگیخته است من این مطالب را فقط از الواحی که خداوند برای موسی بن عمران نوشته بود رونویسی کرده ام و من فضیلتی را که از تو در تورات خوانده ام تا آن پایه است که مرا بشک انداخت و من چهل سال است که نام تو را از توراه محو میکنم ولی هر چه محو میکنم باز آن را ثابت میبینم و من در توراه خوانده ام که جواب این سؤالات را بجز تو کسی نتواند گفت و بهنگامی که این سؤالات از تو خواهد شد جبرئیل بر سمت راست و میکائیل بر سمت چپ تو و جانشین تو در حضور تو خواهند بود رسول خدا فرمود راست گفتی اینک جبرئیل است که بر سمت راست من است و میکائیل بر سمت چپ من و وصیم علی بن ابی طالب در حضور من است پس یهودی ایمان آورد و مسلمانی نیکو گردید.

****ترجمه جعفری: (خداوند به پیامبر خود هفت خصلت داد)

حسن بن عبد الله از پدرانش از جدّش امام حسن مجتبی علیه السّلام در یک حدیث طولانی نقل می کند که فرمود: گروهی از یهود نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دانشمندترین آنها از پیامبر چیزهایی را پرسید، از جمله اینکه گفت: به من خبر بده از هفت خصلتی که خداوند در میان پیامبران به تو و در میان امت ها به امت تو داده است، فرمود: خداوند به من سوره فاتحه الکتاب و اذان و جماعت در مسجد و در روز جمعه و نماز بر مرده ها و بلند خواندن سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) و رخصت بر امتم به هنگام بیماری و مسافرت و شفاعت به گناهکاران امتم را داده است.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! پاداش کسی که فاتحه الکتاب را بخواند چیست؟ فرمود: هر کس فاتحه الکتاب را بخواند، به تعداد هر آیه ای که از آسمان نازل شده است پاداش می دهد، و امّا اذان، مؤذن های امت من با پیامبران و راستگویان شهدا و صالحان محشور می شوند.

و امّا جماعت، صف های امت من در زمین مانند صف های فرشتگان در آسمان است و خواندن یک رکعت نماز با جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن نزد خداوند از عبادت چهل سال محبوب تر است، و اما روز جمعه، خداوند در آن روز اولین و آخرین را برای حسابرسی گرد می آورد، هیچ مؤمنی نیست که به سوی جماعت گام

بردارد مگر اینکه خداوند دلهره های روز قیامت را از او برمی دارد و سپس بهشت را به او پاداش می دهد، و اما بلند خواندن نماز، به مقداری که صدایش می رسد آتش از او دور می شود و از صراط می گذرد و شادمان می گردد تا وارد بهشت شود، و هیچ مؤمنی نیست که به جنازه ها نماز بخواند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر اینکه منافق یا عاق والدین باشد، و امّا شفاعت من شامل کسانی است که گناهان کبیره دارند جز اهل شرک و ظلم.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! و من گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و تو بنده و پیامبر او و پایان دهنده پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و پیامبر پروردگار جهانیان هستی، پس چون مسلمان شد و اسلام نیکویی یافت، پوستی سفید رنگ بیرون آورد که در آن همه آنچه پیامبر گفته بود نوشته شده بود و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری مبعوث کرد، این را جز از الواحی که خداوند به موسی بن عمران نوشته بود، ننوشته ام، من در تورات فضل تو را خواندم تا در تو یا محمد شک کردم و من چهل نام تو را از تورات محو می کردم و هر دفعه که محو می کردم، می دیدم نام دوباره نوشته شد و خوانده بودم که این مسائل را غیر از تو کسی بیان نمی کند و اینکه در آن هنگام که تو به این مسائل پاسخ می دهی جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصیّ تو در مقابل تو قرار می گیرند، پیامبر فرمود: راست گفتی، اینک جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و علی بن ابی طالب روبروی من هستند، پس آن یهودی ایمان آورد و اسلام نیکویی یافت.

البقره و البدنه تجزیان عن سبعه نفر

37- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ (1) عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْبَقَرَهِ یُضَحَّی بِهَا فَقَالَ تُجْزِی عَنْ سَبْعَهِ نَفَرٍ.

38- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ وُهَیْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قال الْبَقَرَهُ وَ الْبَدَنَهُ تُجْزِیَانِ عَنْ سَبْعَهٍ إِذَا اجْتَمَعُوا مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ وَ مِنْ غَیْرِهِمْ.

*ترجمه کمره ای: (یک گاو و یک شتر قربانی از هفت تن بس است)

یونس بن یعقوب گوید از امام ششم پرسیدم از گاوی که قربانی می شود؟ فرمود از هفت کس بس است. امام ششم فرمود: گاو و شتر قربانی از هفت کس که با همند بس است. از یک خاندان باشند یا نباشند.

شرح: این قربانی مستحبی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (قربانی گاوی و اشتری از هفت تن بسنده است)

یونس پور یعقوب گفته: از امام صادق پرسیدم هر گاه گاوی قربانی شود؟ گفت: از هفت کس بسنده است. و نیز گفته: گاو و اشتر قربانی از هفت تن با هم باشند بسنده است چه از یک خانواده باشند یا بیگانه.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک گاو و یک شتر قربانی از هفت نفر کافی است)

یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: گاوی که قربانی شود حکمش چیست؟

فرمود از هفت نفر کافی است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هفت نفر که با هم یک گاو و یا شتر قربانی کنند آنان را کافی است چه از یک خاندان باشند چه از خاندان دیگری .

****ترجمه جعفری: (قربانی گاو و شتر از هفت نفر کفایت می کند)

یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق علیه السّلام از گاوی که (در عید قربان) قربانی می کنند، پرسیدم، فرمود: از هفت نفر (که مناسک حج به جا می آورند) کفایت می کند.

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: گاو و شتر از هفت نفر که جمع شوند از یک خانواده و یا دیگران، کفایت می کند.

الشمس سبعه أطباق و القمر سبعه أطباق

39- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحَسَنِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ

1- . یحتمل أن یکون هو المحسن بن أحمد البجلیّ أبا أحمد القیسی فصحف بقرینه روایه بنان عن یونس بواسطته فی باب الطواف من التهذیب و صلاه الکسوف من التهذیب و الاستبصار، و اللّه أعلم.

أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ لِأَیِّ شَیْ ءٍ صَارَتِ الشَّمْسُ أَشَدَّ حَرَارَةً مِنَ الْقَمَرِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ الشَّمْسَ مِنْ نُورِ النَّارِ وَ صَفْوِ الْمَاءِ طَبَقاً مِنْ هَذَا وَ طَبَقاً مِنْ هَذَا حَتَّی إِذَا کَانَتْ سَبْعَةَ أَطْبَاقٍ أَلْبَسَهَا لِبَاساً مِنْ نَارٍ فَمِنْ ثَمَّ صَارَتْ أَشَدَّ حَرَارَةً مِنَ الْقَمَرِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَالْقَمَرُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی خَلَقَ الْقَمَرَ مِنْ نُورِ النَّارِ وَ صَفْوِ الْمَاءِ طَبَقاً مِنْ هَذَا وَ طَبَقاً مِنْ هَذَا حَتَّی إِذَا صَارَتْ سَبْعَةَ أَطْبَاقٍ أَلْبَسَهَا لِبَاساً مِنْ مَاءٍ فَمِنْ ثَمَّ صَارَ الْقَمَرُ أَبْرَدَ مِنَ الشَّمْسِ.

*ترجمه کمره ای: (خورشید هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه)

محمد بن مسلم گوید بامام پنجم گفتم قربانت چرا خورشید از ماه گرمتر است. فرمود خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و گاز خالص آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه سپس یک طبقه آتشین که طبقه هفتم نمایان آنست بر گرد آن قرارداده، از این رو حرارت آن بیشتر از ماه است. گفتم قربانت ماه چطور؟

فرمود براستی خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و گاز آب آفریده یک طبق از این و یک طبق از آن تا چون بهفتمین طبقه فوقانی رسیده بر گرد آن طبقه ای از آب پوشانیده از این رو ماه از آفتاب خنک تر گردید.

شرح: آفتاب نزد دانشمندان هیئت یونانی جسمی است اثیری و مستدیر و ذاتا نورانی در ضخامت فلک خارج مرکز خود بطوری که در دو نقطه زیرین و زبرین باد و سطح آن فلک شریک است ولی در نظر دانشمندان هیئت جدید توده بزرگی است از ماده که میلیونها بار از کره زمین ما بزرگتر است و از سرعت حرکت و چرخش مواد خود همیشه در حالت ذوبان است و طوفانهائی از شعله و حرارت پدید میکند، آنچه تاکنون توانستند بفهمند چند طبقه است طبقه مرکزی و طبقه گازی که آن را احاطه کرده و طبقه مواد سائله و طبقه صخره های سخت چون صخره های زمین و طبقه شعله های آتشین که بصورت انفجارهای سخت و طوفانی در سطح آن پدید می شود و طبقه فسفر که گاز مانند است و اشعه پراکنده میکند ولی از پیوست مواد آن نمایش جامه میدهد و آنچه از عناصر تاکنون در آفتاب کشف شده.

1- کلکیوم که در قسمتهای درخشنده آفتاب میچرخد و یا در هوای جوی آن متمرکز می شود.

2- هیدروژن که در دامنه های اشعه زیرین آن نمایان است.

3- اکسیژن که در تارک قرص خورشید نمایان است.

4- صدیوم که در تجربه و مطالعه نخستین عنصریست که در آن کشف شد، در این روایت طبقات کره آفتاب را هفت شمرده یک طبقه آب خالص که ظاهرا همان هیدروژن است و یک طبقه نور آتش که شامل عناصر دیگریست بعلاوه از نور که از نظر طبیعی خودش عنصر سائلی است مانند کالوریک که حرارت بدان تفسیر شده یا تشعشع جسم نور دهنده است و بهمین جهت گفته اند در هر ثانیه چهار ملیون تن از حجم و ثقل این کره بزرگ کم می شود و بتدریج نشاط آن در نقصان است و در نتیجه پس از هزارها بلکه ملیونها سال مانند حبه ذغالی که آتش گرفته و کم کم محترق می شود تا فانی میگردد و جز اندکی خاکستر از آن نمیماند تاریک و فسرده و سرد می شود و در نتیجه متلاشی میگردد و فرموده قرآن إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ محقق میگردد و در هر صورت مفاد خبر اینست که ماده کلی کره خورشید همان گاز هیدروژن است و از آن طبقه نوری مخلوط بعناصر دیگر تولید می شود که از آن بنور آتش تعبیر شده زیرا شعله آتش همان گاز ازت است که دارای حرارت و مخلوط با مواد و عناصر دیگریست و سپس تبدیل بگاز هیدروژن می شود و دوباره تولید نور میکند تا در بار هفتم که نور آن دیگر تبدیل بهیدروژن نمیشود بلکه تشکیل اتمسفر میدهد و اشعه پراکنده میکند و اما ماه روی نظر هیئت یونانی کره ایست اثیری و تاریک و در ضخامت فلک حامل خود متمرکز و در دو نقطه برابر زبرین و زیرین با دو سطح آن شرکت دارد، اکتشافات تازه بعد از این روایت این نظریه را ابطال کرده ولی مطابق نظریه جدید کره ماه تیکه ای از کره زمین ما بود که با آن از کره خورشید جرقه مانند پرش کرده و پیش از آنکه کره زمین سرد شود جرقه مانند از آن جدا شده و در مدار خود پابند جاذبیه عمومی گردیده بنا بر این دارای همان مواد و طبقات کره خورشید است ولی چون کوچک بوده طبقه زبرین آن که هیدروژن بوده است اشتغال و ذوبان خود را از دست داده و کم کم سرد و متحجر گردیده و بصورت صخره های بزرگ و کوه مانندی در آمده است زیرا تبدیل بعضی از آنها که مرکب از گاز هیدروژن است بسنگ محسوس است و فرمول علمی هم آن را ثابت کرده و شاید طبقه صخره های کره آفتاب هم از همین قبیل باشد زیرا بواسطه بزرگی آن ممکن است پاره ای نواحی این کره بزرگ سرد شده و تشکیل صخره داده باشد و از هیدروژن آن در این روایت صفو ماء یعنی چکیده و خالص آب تعبیر شده که در روی کره قمر تشکیل صخره داده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آفتاب هفت طبقه دارد و ماهتاب هفت طبقه)

محمد پور مسلم گفته: به امام محمد باقر گفتم: چرا مهر از ماه گرمتر است؟. گفت: خدا مهر را از نور آتش و گاز خالص آب ساخته، طبقه یی از این و طبقه یی از آن تا هفت طبقه آنگاه طبقه آتشین است که طبقه هفتم از آن نمایان است بر گرد آن قرار داده، از این جهت گرمی آن بیشتر از ماه است، گفتم: ماه چگونه؟. گفت:

خدا آن را از نور آتش و گاز آب ساخته، طبقه یی از این و طبقه یی از آن تا به هفتمین طبقه زیرین رسیده بر گرد آن طبقه یی از آب پوشانیده از این جهت ماه از مهر سردتر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خورشید هفت طبقه است و ماه نیز هفت طبقه)

محمد بن مسلم گوید: بامام باقر علیه السّلام عرضکردم چرا گرمای خورشید بیشتر از ماه است؟

فرمود: خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و خلاصه آب آفرید یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا آنکه هفت طبقه شد پس پوششی آتشین بر او پوشانید از این رو گرمای آن بیشتر از ماه است عرضکردم من بفدایت ماه چگونه است؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و خلاصه آب آفرید یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه شد پس پوششی از آب بر آن پوشانید از این رو ماه خنک تر از آفتاب است.

****ترجمه جعفری: (آفتاب و ماه هفت طبقه اند)

محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برای چه حرارت خورشید از حرارت ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و گزیده آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آتش پوشانید، از این جهت است که حرارت خورشید بیشتر از حرارت ماه است، گفتم: فدایت گردم ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و گزیده آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آب پوشانید و از این جهت است که ماه از خورشید سردتر است.

40- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: الدُّنْیَا سَبْعَهُ أَقَالِیمَ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ الرُّومُ وَ الصِّینُ وَ الزَّنْجُ وَ قَوْمٌ مُوسَی وَ أَقَالِیمُ بَابِلَ.

*ترجمه کمره ای: (دنیا هفت اقلیم است)

امام ششم فرمود دنیا هفت اقلیم است یکم یأجوج و مأجوج دوم روم، سوم چین، چهارم زنگ، پنجم قوم موسی، ششم و هفتم اقلیمهای بابل.

شرح: واژه اقلیم سریانی است و تقسیم بندی زمین بهفت قسمت بنام هفت اقلیم از اصول کلده و آشور است و مبدأ نخست آن عقیده بالوهیت و مدیریت هفت ستاره است نسبت باقطاع زمین. روی این عقیده بوده که بمناسبت نمایش و گردش و تناسب مدار هر یک از این هفت کوکب را مدیر و ناظر یک قسمت از زمین دانسته و ریشه این تقسیم را گذاشته اند سپس علمای هیئت یونانی و بخصوص بطلمیوس از این تقسیم در تنظیم نقشه جغرافیای زمین استفاده کرده و چون معموره زمین را در ربع شمالی یافتند خط استواء را مبدأ عرض بلاد گرفته و بطرف قسمت شمالی پیش رفتند و جزایر خالدات که در آخرین نقطه معموره در سمت مغرب و در دریای اطلانتیک بوده مبدأ طول گرفته و تا آخرین نقطه مشرق پیش رفتند با این دو ملاحظه معموره زمین را تا عرض شصت و شش درجه هفت قسمت کردند که طول همه از مغرب تا مشرق ولی عرض آنها باختلاف از هشت تا دوازده درجه است و نام آنها را اقلیم یک و دو تا هفت گذارده اند این اصطلاح چند هزار سال میان دانشمندان هیئت و جغرافیا معمول بود ولی اخیرا جغرافی شناسان بزرگ تقسیمات معموره زمین را روی مناطق و وضع آب و هوا و مقتضیات تولیدی و پرورش طبیعی برده اند و از این نظر تقسیمات اقلیمی زمین را این طور تعبیر میکنند:

منطقه حاره، منطقه معتدله، منطقه بارده، منطقه مدیترانئی.

در این روایت امام ششم تقسیمات اقلیمی را روی همین نظریه برده ولی با نظر دقیق تر و جامعتری و آن اینست که چون بشریکه در هر نقطه از زمین است خلاصه و محصول جامع و کامل طبیعیات و مقتضیات آنست و جغرافیای طبیعی و صناعی آن را بهتر نشان میدهد و بلکه جغرافیای

سیاسی آن قطعه هم از وضع بشر موجود در آن فهمیده می شود از این جهت امام اقالیم را بنژادهای مختلف بشری معرفی نموده.

1- اقلیم زرد پوستان وحشی خاور دور که بنام یأجوج و مأجوج خوانده شده اند.

2- اقلیم سفید پوستان متمدن و شهرنشین که رومیان هستند.

3- اقلیم زرد پوستان شهرنشین چون چینی ها.

4- اقلیم سیاه پوستان چون زنجیان.

5- اقلیم سامیان صحرا گرد چون عرب و یهود.

و 7- اقلیم نژاد آریا در ایران و هند و اروپا چون در زمان صدور این حدیث که حدود قرن هشتم میلادی بوده هنوز دولت بیزانس در روم برقرار بود و قبائل صحرا گرد اروپا با آن در زد و خورد بودند و تشکیلاتی نداشتند. امام، روم را منطقه مستقل و اقلیم جداگانه ای بحساب آورده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (جهان هفت اقلیم است)

امام صادق گفته «جهان هفت اقلیم است- قوم یأجوج و مأجوج- قوم روم- مردم چین- زنگ- قوم موسی- اقلیمهای بابل»: در هیأت کهن کره زمین را هفت بخش می کردند و ابتدای آن را از خط استواء تا 66 درجه به سوی قطب شمالی به هفت قطعه می ساختند. چون سیارات را هفت می گفته اند از این رو اقالیم را به اعتبار سیارات هفت می گرفتند. امروزه به پنج منطقه قسمت کرده اند: قطب شمالی و قطب جنوبی. متعدله شمالی. معتدله جنوبی. منطقه استوایی یا حاره. این با هیچ کدام تطبیق نمی شود. اقلیم گفتن و آنگاه به اعتبار نژاد تقسیم کردن مشکل به نظر می آید. شاید این خبر از موضوعات برخی از روات باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (دنیا هفت کشور است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دنیا هفت کشور است.

1- یأجوج 2- مأجوج 3- روم 4- چین 5- زنگی 6- یهود 7- کشورهای بابل.

****ترجمه جعفری: (دنیا هفت اقلیم دارد)

ابو یحیی واسطی با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زنج و قوم موسی و سرزمین های بابل.

سبعه مواطن لیس فیها دعاء موقت

41- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ: سَبْعَهُ مَوَاطِنَ لَیْسَ فِیهَا دُعَاءٌ مُوَقَّتٌ الصَّلَاهُ عَلَی الْجَنَازَهِ وَ الْقُنُوتُ وَ الْمُسْتَجَارُ (1) وَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهُ وَ الْوُقُوفُ بِعَرَفَاتٍ وَ رَکْعَتَا الطَّوَافِ.

*ترجمه کمره ای: (در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست)

امام پنجم فرمود هفت مقام است که دعا بلفظ مخصوصی لازم نیست نماز میت. قنوت. در مستجار (و آن قسمتی است از بیرون خانه کعبه متصل برکن یمانی برابر در خانه کعبه سمت راست رکن عراقی و حجر الاسود است) و در صفا و مروه و وقوف بعرفات و در دو رکعت طواف.

شرح: مقصود اینست که در این موارد دعا را بهر لفظی که شخص مؤمن ادا کند کافی است اگر چه بهتر آنست که همان دعاهائی را بخواند که پیغمبر و امام خوانده اند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در هفت جا از عبادات دعای مخصوص نرسیده)

امام محمد باقر گفته: هفت جاست که دعای مخصوصی لازم نیست: نماز مرده، قنوت در مستجار که قسمتی از بیرون خانه کعبه است، و صفا و مروه، و وقوف به عرفات و در دو رکعت طواف».

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت مورد دعای مخصوصی ندارد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: هفت مورد را دعای مخصوصی نیست.

1- نماز میت 2- قنوت 3- مستجار 4- صفا 5- مروه 6- وقوف در عرفات 7- دو رکعت نماز طواف.

(شرح:)

مستجار یکی از چهار گوشه خانه کعبه است.

****ترجمه جعفری: (در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد)

اسماعیل بن بزیع با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد: نماز بر میت و قنوت و دعای مستجار (موضعی در کعبه) و صفا و مروه و وقوف به عرفات و دو رکعت طواف. (این دعاها و نمازها را در هر وقتی می توان خواند.)

سبعه لا یقرءون القرآن

42- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ ع قَالَ سَبْعَهٌ لَایَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ الرَّاکِعُ وَ السَّاجِدُ وَ فِی الْکَنِیفِ وَ فِی الْحَمَّامِ وَ الْجُنُبُ وَ النُّفَسَاءُ وَ الْحَائِضُ.م.

1- . المستجار أحد أرکان الکعبه و قد یقال رکن الملتزم.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه هذا على الكراهه لا على النهى و ذلک لأن الجنب و الحائض مطلق لهما قراءه القرآن إلا العزائم الأربع و هى سجده لقمان و حم السجده و النَّجْم إِذا هَوى و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ و قد جاء الإطلاق للرجل فى قراءه القرآن فى الحمام ما لم يرد به الصوت إذا كان عليه مئزر و أما الركوع و السجود فلا يقرأ فيهما لأن الموظف فيهما التسبيح إلا ما ورد فى صلاه الحاجه و أما الكنيف فيجب أن يصان القرآن من أن يقرأ فيه و أما النفساء فتجرى مجرى الحائض فى ذلک

*ترجمه کمره ای: (هفت کس قرآن نخوانند)

امام یکم فرمود هفت کس قرآن نخوانند، کسی که در رکوع است، کسی که در سجده است، کسی که در مستراح است، کسی که در حمام است، جنب، زن زائیده در حال نفاس، زن حائض، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید این حکم بطور کراهت است نه حرمت برای آنکه برای جنب و حائض خواندن قرآن رواست جز چهار سوره که سجده واجب دارند و آنها الم سجده دنبال سوره لقمان و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ میباشند روایت هم رسیده که مرد در حمام میتواند قرآن بخواند در صورتی که مقصودش آوازه خوانی نباشد و لنگ در بر داشته باشد ولی برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند زیرا وظیفه آن تسبیح است جز در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده ولی در مستراح نباید تلاوت قرآن کرد و لازمست که از جهت

**ترجمه مدرس گیلانی: (باید هفت تن قرآن مخوانند)

جناب علی گفته «هفت تن باید قرآن مخوانند:

آنکه در حال رکوع است، آنکه در سجده است آنکه در مستراح است، آنکه در گرمابه است آنکه جنب است، زن زاییده در حال نفاس، زن حائض». صدوق گفته: این حکم به طریق کراهت است نه حرمت، چون برای جنب و حائض خواندن قرآن جائز است، جز چهار سوره که سجده واجب دارد. و آنها: الم سجده در سوره لقمان است و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ است روایتی نیز رسیده که مرد در گرمابه می تواند قرآن بخواند نه برای آوازخوانی، لنگ در بر داشته باشد.

لیک برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند، چون وظیفه آنها تسبیح است مگر در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده، لیک در مستراح

نباید قرآن خواند و زن زاییده نیز در حکم حائض است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت کس نباید قرآن بخوانند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هفت کس نباید قرآن بخوانند: در حال رکوع و در سجده و در مستراح و در حمام و شخص جنب و زن در حال نفاس و حیض.

(مصنف) این کتاب رضی اللَّه عنه گوید:

غرض از نهی در این موارد کراهت است نه نهی حقیقی.

برای اینکه جنب و حائض را قرآن خواندن روا است بجز چهار سوره که عزائم نام دارند و آن چهار سوره:

الم که پس از سوره لقمان است و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ میباشند و در روایتی نیز بمرد اجازه داده شده است که در حمام قرآن بخواند در صورتی که آوازه خوانی نکند و با لنگ باشد و اما در رکوع و سجود قرآن خواندن مکروه است برای اینکه در رکوع و سجود وظیفه تسبیح گفتن است مگر آن مقدار که در نماز حاجت رسیده است و اما مستراح، پس لازم است که از خواندن قرآن در آنجا خود داری شود و زن در حال نفاس همان حکم حال حیض را دارد.

****ترجمه جعفری: (هفت گروه قرآن نخوانند)

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

هفت تن قرآن نخوانند: رکوع کننده، و سجده کننده، و در مستراح و در حمام و جنب و زنی که در حال نفاس است و زنی که در حال حیض است.

مصنف این کتاب می گوید: این حمل بر کراهت می شود نه نهی (حرام) چون جنب و حائض می توانند قرآن بخوانند، مگر سوره هایی که سجده واجب دارند و آن سوره سجده لقمان و سوره حم و سوره سجده و سوره و النجم اذا هوی و سوره اقرء باسم ربک است و همچنین برای کسی که در حمام است خواندن قرآن جایز است مادام که صدایش را بلند نکند و لنگ داشته باشد. و اما رکوع و سجود، در آنها قرآن خوانده نشود چون

وظیفه این است که ذکر تسبیح گفته شود، مگر در نماز جماعت، و اما مستراح، واجب است که قرآن در آنجا خوانده نشود و اما زنی که در حال نفاس است حکمش مانند حکم حائض است.

نزل القرآن علی سبعه أحرف

43- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَهِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَهِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (1).

44- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ (2) عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَهِ أَحْرُفٍ.

*ترجمه کمره ای: (قرآن بر هفت حرف نازل شده)

حماد بن عثمان گوید به امام ششم عرضکردم احادیث مختلفی از شما امامان بر حق بما رسیده؟

فرمود: قرآن بهفت حرف نازل شده. کمترین رخصتی که امام دارد اینست که بهفت طریقه فتوی دهد سپس فرمود این بخشش ما است بمردم بده یا دست بازدار: حسابی ندارد (این آیه 39 سوره ص است).

رسول خدا فرمود فرشته ای از سوی خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خدای بتو فرمان میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی: عرضکردم پروردگارا بامتم وسعت عطا کن. گفت براستی خدای عز و جل بتو دستور میدهد که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

شرح: حرف الف با تا آخر بیست و هشت حروف هجاء را گویند و در جهت و سمت هم استعمال شده چنانچه فرماید

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ

هر کس بجبهه جنگ پشت دهد جز سمت دیگری از نبرد را در نظر گیرد، این حدیث میان عموم علمای اسلام معروف است و بر دو وجه تفسیر شده چنانچه دو روایتی هم که مؤلف نقل کرده هر کدام راجع بیک جهت است. مفاد روایت اول اینست که آیات قرآن دارای معانی و جهات هفتگانه است اگر چه وظیفه عموم مردم اینست که همان معنی ظاهر و واضح را مورد استفاده و عمل قرار دهند ولی امام که عالم بهمه جهات معناست میتواند بمقتضای مصلحت وقت و ملاحظه حال سائل بر طبق هر یک از آن معانی و جهات فتوی دهد و یک علت اختلاف اخبار صادره از ائمه همین است که از روی معانی مختلفه ای که در ضمن آیات قرآن مندرج است بیاناتی میکنند و همه صحیح است چنانچه ممکن است برای یک جمله کلام عادی یا یک شعر هم توجیهات متعددی باشد که هر کدام در جای خود صحیح باشد. این گونه استعمالات همانند، کنایه است که معانی چندی در دنبال یک دیگر از یک جمله اراده شده ولی مفاد روایت دوم اینست که قرآن بهفت تلفظ نازل شده که عبارت از هفت لغت باشد زیرا اعراب فصیح که در زمان نزول قرآن در حجاز و نواحی دیگر عربستان بودند با اینکه زبان همه عربی فصیح و بلیغ بود ولی لهجه ها و تلفظات مختلف داشتند، دستور نخست این بود که همه قرآن را بیک لهجه و یک تلفظ دریافت کنند که بهیچ وجه در قرآن حتی از جهت قرائت هم اختلافی پدید نشود ولی چون پیغمبر ملاحظه کرد که عرب مردمی نادان و درس نخوانده اند و بآسانی ممکن نیست اینها را وادار کرد که نسبت بقرآن یک لهجه و یک زبان مخصوصی را مراعات کنند از این رو درخواست کرد که قرآن را با هفت زبان معروف عربستان قرائت کنند و از اینجا قرآن دارای قرائت متعدد گردید که معروف هم هفت طریقه قرائت است و هر طریقه استادی نامور و راویانی معروف دارد و مطابق این حدیث همه این قرائتهای مختلفه قرآن حقیقی و نازل بپیغمبر اسلام است و آن بر دو وجه ممکن است اول آنکه آیاتی که بتوسط فرشته برای آن حضرت میرسیده یا بقلب مبارکش نازل میشده شامل همه قرائتها بوده و پیغمبر هم در محضر اصحاب خود که از قبائل مختلفه بوده اند همه آنها را تلاوت میکرده و هر کدام مطابق لهجه و لغت خود قرائت مخصوصی را یاد میگرفته اند.

دوم- آنکه قرآن بیک لغت بخود پیغمبر نازل میشده ولی چون پیغمبر از خدا رخصت گرفته بود بلهجه ها و قرائتهای مختلفه بامت یاد میداد و چنانچه نماز فرض اللّه و فرض النبی دارد قرآن هم از نظر قرائتهای مختلفه دارای فرض اللّه و فرض النبی است و فرض النبی هم چون برخصت خدا است قرآن حقیقی است بنا بر این چنانچه من معتقدم همه قرائتهای مختلفه حتی قرائتهای شاذه پس از ثبوت و یقین قرآنست و اگر در موردی احکام مختلفه هم از قرائتهای مختلفه استفاده شود ضرر ندارد زیرا حمل بر تخییر و یا نسخ میگردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (قرآن خدا بر هفت حرف نازل شده)

حماد پور عثمان گفته: به امام صادق گفتم:

احادیث گوناگونی از شما پیشوایان بما رسیده. گفت: قرآن بر هفت حرف نازل شده، کمترین اجازه یی که امام دارد آن است که به هفت طریقه فتوی دهد. آنگاه گفت: این دهش ماست به مردم بده یا دست نگاهدار حسابی ندارد. پیامبر گفته: فرشته یی نزد من آمد و گفت: خدا به تو دستور می دهد که قرآن را به یک حرف بخوان گفتم خدایا به پیروان من فراخی ده گفت: دستور داد که قرآن را به هفت حرف بر خوان و اللّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (قرآن بر هفت حرف نازل شده است)

حماد بن عثمان گوید: بامام صادق علیه السّلام عرضکردم روایتهائی که از شما بما میرسد مختلف است حماد گوید: امام فرمود قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین رخصتی که برای امام هست این است که بهفت صورت فتوی بدهد سپس فرمود این است عطای ما خواهی با بخشیدن آن بدیگران منت بنه و خواهی دست باز دار که مسئولیتی متوجه تو نخواهد بود (آیه 39 سوره ص).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قاصدی از جانب خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خداوند تو را دستور میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی عرضکردم: پروردگارا امتم را در گشایش قرار بده قاصد دگر باره گفت: خدای عز و جل مقرر فرمودند که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

(شرح:) حرف بمعنای جهت و سمت نیز استعمال می شود مانند إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ و ظاهرا غرض امام این است: همان طوری که قرآن را وجوه بسیاری است چنانچه در روایات از آن به حرف و بطن تعبیر شده است

علم امام نیز که متخذ از مبدأ الهی است دارای وجوه متعددی است و بر طبق هر مبدئی میتواند فتوائی بدهد و حکم صادر فرماید چنانچه در روایت دوم نیز که رسول خدا دعا کرده است و از خداوند گشایش برای امت درخواست نموده است از این رواست که هر قدر حکم قابل انعطاف باشد و وجوه متعدده داشته باشد مکلف با تطبیق آنچه برای حال او مناسب تر است در وسعت بیشتری خواهد بود و بنا بر این مقصود از قرائت قرآن در روایت 45 بیان احکام الهی خواهد بود و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (قرآن بر هفت حرف نازل شده)

حمّاد بن عثمان می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که احادیث از شما گوناگون است، فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده و کمترین چیزی که بر امام است، این است که بر هفت وجه فتوا دهد، سپس فرمود: این عطای بی حساب ماست، یا با منّت بپذیر یا خودداری کن.

عیسی بن عبد الله هاشمی از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پیک الهی به من رسید و گفت: همانا خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا به امّت من وسعت بده، گفت: خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا بر امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند دستوری می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم:

پروردگارا به امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با هفت حرف بخوانی (منظور از حرف در اینجا لهجه است و هفت حرف یعنی هفت لهجه.)

خلق الله عز و جل فی الأرض منذ خلقها سبعه عالمین

45- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

1- . سوره ص: 39.
2- . أحمد بن هلال العبرتائی غال متهم فی دینه.

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَرْضِ مُنْذُ خَلَقَهَا سَبْعَةَ عَالَمِينَ لَيْسَ هُمْ وُلْدَ آدَمَ خَلَقَهُمْ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ مَعَ عَالَمِهِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَبَا هَذَا الْبَشَرِ وَ خَلَقَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْهُ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا خَلَتِ الْجَنَّةُ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ خَلَقَهَا وَ لَا خَلَتِ النَّارُ مِنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ وَ الْعُصَاةِ مُنْذُ خَلَقَهَا عَزَّ وَ جَلَّ لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ صَيَّرَ اللَّهُ أَبْدَانَ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَعَ أَرْوَاحِهِمْ فِی الْجَنَّةِ وَ صَيَّرَ أَبْدَانَ أَهْلِ النَّارِ مَعَ أَرْوَاحِهِمْ فِی النَّارِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُعْبَدَ فِی بِلَادِهِ وَ لَا يَخْلُقُ خَلْقاً يَعْبُدُونَهُ وَ يُوَحِّدُونَهُ وَ يُعَظِّمُونَهُ بَلَی وَ اللَّهِ لَيَخْلُقَنَّ اللَّهُ خَلْقاً مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَ لَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوَحِّدُونَهُ وَ يُعَظِّمُونَهُ وَ يَخْلُقُ لَهُمْ أَرْضاً تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً تُظِلُّهُمْ أَ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ (1) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (2)

*ترجمه کمره ای: (خدا از روزی که زمین را آفریده تاکنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده)

محمد بن مسلم گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود خدای عز و جل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابو البشر نبودند در آن جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته ای را پس از دیگری در عصر خود در آن جا داد. سپس خدای عز و جل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید و نژادش را از وی پدید آورد بخدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافرین گنهکار بوده شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن های اهل بهشت را با روحشان ببهشت برد و بدنهای دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را بپرستد و بیگانگی و بزرگی بستاید. آری بخدا خلقی دیگر بدون وسیله ماده و نر بیافریند که او را بپرستند و بیگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آنها را بردارد و آسمانی که بر آنها سایبان باشد، نیست که خدا (در سوره ابراهیم آیه 48) میفرماید روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر؟ و (در سوره ق آیه 15) بر سبیل انکار میفرماید آیا ما از آفرینش نخست در ماندیم؟

بلکه آنها در پوشش تازه ای از آفرینش بسر میبرند

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا از روزی که زمین را آفرید تا کنون هفت دسته از دانایان پدید آورده)

محمد پور مسلم گفته: از امام باقر شنیدم که می گفت: خدا از وقتی که زمین را آفرید هفت گروه دانایان بیافرید که فرزند آدم ابو البشر نبودند. همه آنان را نیز از روی زمین آفرید و هر دسته یی را پس از دیگری در زمان خود در آن جای داد. آنگاه خدا آدمی که پدر این مردمان است بیافرید، و دودمان وی پدید آورد. از روزی که خدا بهشت را آفرید جای گروندگان بود و از زمانی که دوزخ را آفرید جای کافران بود. شاید اعتقاد کنید روز قیامت شده خدا ابدان بهشتیان را با ارواح ایشان به بهشت برد و ابدان دوزخیان را با ارواح ایشان به دوزخ دیگر کسی نیست در زمین که وی را بپرستد. به خدا سوگند که خلقی دیگر بیافریند که او را بپرستند و برای ایشان زمینی بیافریند که ایشان را در بر دارد. قرآن گفته: روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر و نیز گفت: آیا ما از آفرینش نخستین درماندیم؟ بلکه ایشان در پوشش تازه یی از آفرینش به سر می برند.

***ترجمه فهری زنجانی: (از روزی که خداوند زمین را آفریده هفت عالم در روی زمین آفریده است)

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمود: از هنگامی که خدای عز و جل زمین را آفریده است هفت طبقه دانشمند در روی زمین آفریده که از اولاد آدم نبودند بلکه همه را از روی زمین آفرید و هر طبقه را پس از طبقه دیگری در عصر خود در روی زمین جا داد.

و سپس خداوند عز و جل آدم را که پدر همین بشر فعلی است آفرید و نژاد آدم را از او آفرید نه بخدا قسم تا خداوند بهشت را آفریده از ارواح مؤمنین خالی نبوده و تا دوزخ را خدای عز و جل آفریده است از ارواح کفار و گنهکاران خالی نمانده است شاید شما چنین می پندارید که چون روز قیامت فرا رسد و خداوند پیکرهای اهل بهشت را با روحشان در بهشت جای دهد و پیکرهای دوزخیان را بهمراه روحشان در آتش بنشاند دیگر خدای عز و جل در معموره زمین پرستش نگردد و خداوند مردمی را که او را بپرستند و بیگانگی او را بشناسند و ببزرگی یادش کنند نخواهد آفرید؟

آری بخدا قسم حتما خداوند خلقی دیگر نه از رهگذر نر و ماده خواهد آفرید که او را بپرستند و بیگانگی اش بشناسند و زمینی جداگانه برای آنان بیافریند که آنان بر روی آن قرار گیرند و آسمانی جدا که بر سرشان سایه افکند مگر خداوند نمیفرماید؟ (سوره ابراهیم آیه 48) روزی که زمین زمین دیگری شود و آسمانها آسمانهای دیگر؟ و فرموده است: مگر ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم بلکه آنان نسبت به آفرینش تازه در اشتباهند (سوره ق آیه 50)

****ترجمه جعفری: (خداوند از وقتی که زمین را آفریده در آن هفت عالم آفرید)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود: خداوند از وقتی که زمین را آفرید، در آن هفت عالم آفرید که هیچ کدام از آنها از فرزندان آدم نبودند، خداوند آنها را از روی زمین آفرید و آنها را یکی پس از دیگری با عالمی که داشتند در زمین سکونت داد، آنگاه خداوند آدم پدر بشر را آفرید و فرزندان او را از او آفرید، به خدا سوگند که بهشت از وقتی که خلق شده، از ارواح مؤمنین خالی نبوده و جهنم از وقتی که خلق شده، از ارواح کافران و گنهکاران خالی نبوده است، شاید شما گمان برید که چون قیامت بر پا شد و خداوند بدن های اهل بهشت را همراه با روح هایشان در بهشت قرار داد و بدن های اهل جهنم را همراه با روح هایشان در جهنم قرار داد، دیگر کسی خدا را در زمین عبادت نخواهد کرد و خلقی را نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و بزرگی بخوانند، آری به خدا سوگند که خلق دیگری را بدون نر و ماده خواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و بزرگی بستایند و برای آنان زمینی می آفریند که آنان را حمل کند و آسمانی می آفریند که سایبان آنان باشد، آیا خداوند نفرموده: «روزی که زمین به غیر این زمین بدل شود و آسمانها نیز.» و فرمود: «آیا آفرینش نخستین ما را ناتوان کرد؟ بلکه آنها در باره آفرینش جدید در شک هستند.»

لا یکون فی السماوات و الأرض شی ء إلا بسبعه

46- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ لَا یَکُونُ شَیْ ءٌ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَهٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ وَ

إِرَادَهٍ وَ مَشِيئَهٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ وَ إِذْنٍ فَمَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّهِ أَوْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (چیزی در آسمان و زمین نباشد جز بهفت مطلب)

امام هفتم فرمود در آسمانها و در زمین چیزی نباشد جز بهفت مقدمه قضا و قدر و اراده و خواست و سرنوشت و اندازه و اعلام، هر کس جز این گوید بخدای عز و جل دروغ بسته و بر خدا رد کرده.

شرح : قضا علم اجمالی حق است بهر چیز و آن عین علم حق است بذات خویش که آفریننده همه موجودات است قدر علم تفصیلی حق است بهر چیز و آن ذات او است از نظر کشف اشیاء اراده علم بصلاح وجود هر چیزیست مشیت خواست وجود هر موجودیست که از آن بکلمه کن تعبیر شده کتاب نقشه و قالب ماهوی هر چیزی است که فرضیه امکان او است و از آن تعبیر بماهیت کنند اجل گاه آفرینش هر موجودی است که در فرضیه زمان از نظر تسلسل و تدریج نسبی موجودات از وجود مقدمات آن پی بآینده آن برده می شود و همین منشأ همه علوم پرآوازه و پر جنجال و در عین حال ناقص و کوتاه بشریست پیدایش علوم فلسفه و خصوصا نجوم و رمل و جفر در جهان باستان و پیدایش علوم جدیده و اکتشافات و اختراعات حیرت انگیز تا امروز و در آینده روی این اساس است، همه این امور در گناهانی هم که موجود میشوند هست ولی جبر لازم نمیآید زیرا گناه از اراده و اختیار کامل خود بنده برخاسته و قضا و قدر و خواست حق با همین قید بدان دارد تعلق و این خودش جبر را باطل میکند نه آنکه مستلزم جبر باشد چنانچه اگر آقائی مالی یا کنیز زیبائی را در تحت اختیار بنده خود بگذارد و باو دستور دهد که آنها را حفظ کند و مواظبت کند و باو بگوید که در صورت خیانت ترا صد شلاق کیفر کنم و اعلام کند که در فلان روز من مسافرت میکنم و در این حال تو بیشتر باید مواظبت کنی و وسائلی هم در اختیار دارد که اگر بخواهد میتواند جلو خیانت را بگیرد و با این حال او را آزاد گذاشت و او خیانت ورزید در این صورت نه این بنده در خیانت خود مجبور بوده و نه آقا در کیفر او ستم باو کرده و نه قدرت آقا بر دفع او عذر او محسوب می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در آسمان و زمین چیزی نباشد مگر به هفت مطلب)

امام موسی بن جعفر گفته:

«در آسمانها و در زمین چیزی یافت نگردد مگر به هفت سبب: قضا و قدر و اراده و مشیت، کتاب و اجل و دستور. هر که جز این گوید به خدا دروغ بسته و بر خدا رد ساخته».

***ترجمه فهری زنجانی: (در آسمان ها و زمین چیزی وجود پیدا نمیکند مگر آنکه هفت سبب دارد)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: در آسمانها و زمین چیزی بوجود نمی آید مگر بواسطه هفت چیز: قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و زمان و اذن.

(شرح:)

وقتی آدمی بوجدان خود مراجعه می کند می یابد که در کارهائی که انجام میدهد مراتب فوق موجود است فرض کنیم مهندسی میخواهد ساختمانی بنا کند اولا علم اجمالی بساختن بنائی در نفس او است که تعبیر از آن بقضا می شود و سپس علم تفصیلی پیدا می شود که این بنا چقدر مصالح ساختمانی از آهن و آجر و گچ و غیره لازم دارد که آن را قدر و تقدیر گوئیم یعنی اندازه گرفتن و سپس اراده ساختن میکند و بعد تصمیمی جدی میگیرد که مشیت و خواستن است و سپس آن اراده و مشیت در نفس او آن چنان ثابت می شود که دستور شروع بنائی را صادر میکند که تعبیر از آن بکتاب می شود و البته پس از این مراحل انجام آن عمل نیازمند بزمان است و صدور تدریجی که اجل و اذن تعبیر شده است بنا بر این شاید امام علیه السّلام خواسته است تشریفات عالم آفرینش را برای تقریب ذهن شنونده این چنین بیان فرماید و شاید ترتیب هم منظور نظر امام علیه السّلام نباشد و احتمال میرود که روایت نظر باعمال آدمی داشته باشد که انسان هر کاری را در آسمان و زمین (از راه مبالغه) انجام دهد لا محاله مسبوق باین مقدمات است و با اختیار کامل انجام داد و جبر و اضطراری در کار نیست و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (چیزی در آسمان ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز)

زکریا بن عمران از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چیزی در آسمان ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز: با قضا و قدر و اراده و مشیت و نوشته و مدت و اجازه (همه از جانب خدا)، هر کس جز این بگوید بر خدا دروغ بسته و او را رد کرده است.

کبر النبی ص علی النجاشی لما مات سبعا

47- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ زِیَادٍ (3) عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ

1- . إبراهیم: 48.
2- . سوره ق: 50.
3- . فی الفقیه فی حدیث فی باب التلبیه محمّد بن القاسم الاسترآبادی عن یوسف ابن محمّد بن زیاد.

عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ بِنَعْيِ النَّجَاشِيِّ بَكَى بُكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ وَ قَالَ إِنَّ أَخَاكُمْ أَصْحَمَةَ وَ هُوَ اسْمُ النَّجَاشِيِّ مَاتَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْجَبَّانَةِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ كَبَّرَ سَبْعاً فَخَفَضَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ حَتَّى رَأَى جِنَازَتَهُ وَ هُوَ بِالْحَبَشَهِ.

*ترجمه کمره ای: ()

**ترجمه مدرس گیلانی: (چون نجاشی پادشاه حبشه مرد پیامبر هفت بار بر او تکبیر گفت)

جناب علی گفته: چون جبرئیل مرگ نجاشی پادشاه حبشه را به پیامبر گزارش داد اندوهناک گردید و بر او بگریست و گفت: «برادر دینی شما اصحمه نام نجاشی بود در گذشت، سپس به میدان بیرون مدینه رفت و از همان جا بر او نماز گزارد و هفت تکبیر بر او گفت، همه بلندیهای زمین پست شد تا از مدینه جنازه او را که در حبشه بود دید».

***ترجمه فهری زنجانی: (نجاشی که مرد پیغمبر هفت تکبیر بر او گفت)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هنگامی که جبرئیل بخدمت رسول خدا رسید و خبر مرگ نجاشی را داد پیغمبر از شدت اندوه بر مرگ نجاشی گریست و باصحاب فرمود برادر شما: اضحمه (که نام نجاشی بود) در گذشته است سپس به جبانه (محلی بود در خارج شهر) بیرون شد و نماز بر او گذاشت و هفت تکبیر گفت و خداوند همه بلندی های زمین را برای پیغمبر پس و هموار فرمود تا جنازه نجاشی را که در حبشه بود بچشم دید.

****ترجمه جعفری: (چون نجاشی از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت)

محمد بن علی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که چون جبرئیل خبر مرگ نجاشی را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، به او گریه اندوهگنانه ای کرد و فرمود: برادر شما اصحمه (نام نجاشی) از دنیا رفت، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به «جبانه» (محلی در مدینه) رفت و به او نماز (میت) خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند هر بلندی را برای او پایین آورد تا جنازه او را که در حبشه بود مشاهده کرد.

إذا غضب الله عز و جل على أمه و لم ينزل بها العذاب أصابها بسبعه أشياء

48- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مَنْدَلِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَنْزِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ عَنْ مِسْمَعٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا غَضِبَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی أُمَّهٍ وَ لَمْ یُنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ غَلَتْ أَسْعَارُهَا وَ قَصُرَتْ أَعْمَارُهَا وَ لَمْ تَرْبَحْ تُجَّارُهَا وَ لَمْ تَزْکُ ثِمَارُهَا وَ لَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا (1) وَ حُبِسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا وَ سُلِّطَ عَلَیْهَا أَشْرَارُهَا.

*ترجمه کمره ای: (چون خدا بر امتی خشم کند و بعذابی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چون خدا بر امتی خشم کند و عذابی بر آنها نفرستد که هلاک شوند نرخهای آنها گران شود و عمرهای آنها کوتاه شود و بازرگانانشان سود نبرند و میوه های آنها پاکیزه و فراوان نشود و جویهای آنها شاداب و سرشار نشود و بارانهای موسمی از آنها دریغ شود و بدان آنها بر سرشان مسلط گردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه خدا بر امتی خشم کند و به شکنجه یی ایشان را نابود نکرد هفت بلا بر آنان گمارد)

پیامبر گفته: «هر گاه خدا بر امتی خشمناک گردد و شکنجه یی بر آنان نفرستد که نابود گردند. نرخهای ایشان را گران سازد و زندگی اینان را کوتاه گرداند و بازرگانان سود نبرند و میوه های آنان فراوان نشود و جویهای ایشان شاداب نگردد و بارانهای موسمی از آنان دریغ کند و نابکاران را بر ایشان چیره سازد».

***ترجمه فهری زنجانی: (چون خدا بر امتی خشم کند و عذاب بر آنان فرود نفرستد به هفت بلا مبتلاشان می کند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند بر امتی خشم کند و عذاب بر آنان فرود نفرستد نرخهای آنان گران شود و عمرهای آنان کوتاه و بازرگانانشان بی سود و میوه هاشان بی برکت شود و نهرهاشان کم آب و باران بموقع نیاید و بدخواه ترین افراد اجتماع بر آنان حکومت کند.

****ترجمه جعفری: (چون خدا بر قومی غضب کند و به آنها عذاب نازل نکند، آنها را گرفتار هفت چیز می کند)

اصبغ بن نباته از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه که خداوند بر امتی غضب کند و عذابی بر آنان نازل نکند، نرخ هایشان را بالا می برد و عمرهایشان را کوتاه می سازد و بازرگانانشان سود نمی برند و میوه هایشان پاکیزه نمی شود و جوی هایشان پر از آب نمی شود و باران از آنان حبس می گردد و اشرارشان بر آنان مسلط می شود.

حب النبی و أهل بیته علیه السلام ینفع فی سبعه مواطن

49- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ مُحَمَّدُ بْنُ بُكَيْرٍ الْكِلَابِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.

*ترجمه کمره ای: (دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود میدهد)

رسول خدا فرمود دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت مقام که هراسی بس بزرگ دارند سودمند است، نزد مردن و در گور و در بر خاستن از گور و در هنگام دریافت نامه اعمال و در وقت حساب و نزد سنجیدن کارهای خوب و بد و درگذشتن از صراط.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوستی پیامبر و دودمانش در هفت جای سودمند است)

پیامبر گفته:

«دوست داشتن من و دودمان من در هفت جای که هراسناک است سودمند گردد: هنگام مرگ، و در گور، در برخاستن از آن، هنگام گرفتن

نامه اعمال، هنگام شمار، هنگام سنجیدن کارهای نیک و بد و در گذشتن از صراط».

***ترجمه فهری زنجانی: (دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سودمند خواهد بود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی من و دوستی خاندان من در هفت جا که بسی هولناک است سودمند است: در دم جان سپردن و در میان گور و بهنگام رستاخیز و در موقع دریافت نامه عمل و بوقت حساب و در پای میزان و در گذشتن از صراط.

****ترجمه جعفری: (محبت پیامبر و خاندان او در هفت جا سود می دهد)

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

محبت من و خاندانم در هفت جا که هراس آنها بزرگ است، سود می دهد: موقع مردن و در قبر و در هنگام برخاستن از قبر و هنگام گرفتن نامه اعمال و نزد حساب و نزد میزان و نزد صراط.

ما روی من طریق العامه أن الأرض خلقت لسبعه

50- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبَغْدَادِیُّ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْکَرِیمِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی عَتَّابٌ یَعْنِی ابْنَ صُهَیْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ

1- . أی لم تکثر میاهها.

عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَهٍ بِهِمْ یُرْزَقُونَ وَ بِهِمْ یُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ یُنْصَرُونَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَیْفَهُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ أَنَا إِمَامُهُمْ وَ هُمُ الَّذِینَ شَهِدُوا الصَّلَاهَ عَلَی فَاطِمَهَ ع.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه معنی قوله خلقت الأرض لسبعه نفر لیس یعنی من ابتدائها إلی انتهائها و إنما یعنی بذلک أن الفائده فی الأرض قدرت فی ذلک الوقت لمن شهد الصلاه علی فاطمه علیه السلام و هذا خلق تقدیر لا خلق تکوین

*ترجمه کمره ای: (آنچه از طریق عامه رسیده بر اینکه زمین برای هفت کس آفریده شده)

امام یکم فرمود زمین برای هفت کس آفریده شده که برای آنان روزی بشما میرسد و باران بر شما میبارد و بر دشمنان پیروز میشوید. ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد اللّه بن مسعود و من هفتمین و پیشوای آنانم همانهایند که در نماز بر جنازه فاطمه دختر پیغمبر صلّی الله علیه و آله حاضر بودند، مصنف این کتاب گوید مقصود امام از اینکه فرموده زمین برای هفت کس آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای آنان آفریده شده مقصود اینست که استفاده از زمین در این عصر برای کسانی مقدر شده که بر جنازه فاطمه علیها السّلام نماز گزاردند.

شرح: مقصود اینست که لام برای بیان علت غائی نیست و مفاد کلام این نیست که غرض از خلقت زمین این هفت نفر بوده اند یا اینکه علت رزق و باران و نصرت همین چند نفرند بلکه لام برای بیان فائده است و مقصود این است که چون فائده پاینده و اساسی این جهان کسب معرفت و ایمان است و افراد بی ایمان مانند بهائم و جمادات از گوهر هستی سوخته و واریخته میشوند و در عمق تاریک ماده و دوزخ پست فرو میروند بهره از این جهان و نعمتهای آن که رزق و باران و ثروت باشد ندارند و در زمان وفات حضرت صدیقه کبری علیها السّلام آغاز انقلاب اسلام و پدید شدن کفر و ارتداد بود ایمان درست فقط در این هفت نفر بجا بود و باقی مسلمانان یا منافق و یا مرتد و یا در حال شک بودند و البته حسنین و فرزندان دیگر امام و وابستگان در این زمره داخلند بلکه ظاهرا مقصود از این هفت نفر هفت خاندان یا هفت طبقه از مؤمنانند که هر کدام از اینها یک خاندان یا یک طبقه محسوب میشوند و مؤید آنست روایتی که سابقا

اسلام و ایمان را بهفت سهم تقسیم کرده و برای هر طبقه از مؤمنان سهام مختلفی ثابت کرده بود، مشکلی که در این روایت هست اینست که عبد اللّه بن مسعود را جزء این هفت شمرده با اینکه علمای رجال شیعه نسبت باو خوش بین نیستند و در تاریخ جزو مخالفین علی شمرده شده ممکن است این طور جواب داده شود که در این تاریخ جزء مخلصین بوده و بعد منحرف شده ولی بهتر اینست که ذکر انحراف او را تخطئه کرد و گفت او هم جزء مخلصین بوده و قضیه اهانت و سخت گیری عثمان باو در موقع جمع و ترتیب قرآن گواه آنست و گواه دیگرش اینست که در کمسیون جمع قرآنی که در زمان ابو بکر تشکیل شد او را شرکت ندادند با اینکه قدرت علمی و دانش او بیشتر از زید بن ثابت و دیگران بوده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از عامر روایت شده که زمین برای هفت تن آفریده شده)

از جناب علی روایت شده که گفت: «زمین برای هفت تن آفریده شده که برای آنان روزی به شما می رسد و باران بر شما می بارد و بر دشمنان پیروز می شوید: ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد اللّه بن مسعود و من هفتمین و پیشوای ایشان هستم که در نماز بر جنازه فاطمه دخت پیامبر حاضر بودند».

صدوق گفته: مقصود امام از این که گفته: زمین برای هفت تن آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای ایشان آفریده شده بلکه مقصود آن است که سود بردن از زمین در این روزگار برای کسانی مقدر شده که بر جنازه فاطمه نماز گزاردند».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه از طریق سنیان رسیده که زمین برای هفت کس آفریده شده است)

علی علیه السّلام فرمود: زمین برای هفت نفر آفریده شده است دیگران باحترام آنان روزی بدست می آورند و باران بر آنان می بارد و پیروزی بر دشمنان نصیبشان میگردد ابو ذر است و سلمان و مقداد و عمار بن یاسر و حذیفه و عبد اللّه بن مسعود و من که پیشوای آنانم و آنان افرادی هستند که بر جنازه فاطمه زهرا نماز خواندند، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید معنای فرمایش حضرت که فرمود زمین برای هفت نفر آفریده شده است نه این است که از آغاز خلقت تا انجام بخواطر آنان بوده است بلکه مقصود این است که بهره مندی از زمین در آن عصر نصیب آنانی شد که

بر جنازه فاطمه زهرا نماز خواندند (و بعباره دیگر) غرض از آفرینش در این مورد نصیب و قسمت است نه اصل پیدایش زمین.

(شرح)

بجز استبعادی که مصنف با توجیه فوق برفع آن پرداخته جهات دیگری هم در روایت هست که مورد اشکال است از جمله عبد اللّه بن مسعود را جزو این عده شمرده و حسنین و خواص افراد بنی هاشم را بحساب نیاورده است و چون روایت از طریق عامه روایت شده است نیازی برفع اشکال نیست.

****ترجمه جعفری: (آنچه از طریق اهل سنت نقل شده که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده است)

عیسی بن عبد الله العمری از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده و مردم به خاطر آنان روزی می خورند و به خاطر آنان باران بر آنان می بارد و پیروز می شوند: ابو ذر و سلمان و مقداد و عمّار و حذیفه و عبد الله بن مسعود. و فرمود: و من پیشوای آنان هستم، و آنان همان کسانی هستند که در نماز بر جنازه فاطمه علیه السّلام شرکت داشتند.

مصنف این کتاب می گوید: معنای سخن آن حضرت که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده، این نیست که از آغاز تا پایان آن، بلکه منظور این است که فایده دادن زمین در آن زمان خاص برای آنان که در نماز حضرت فاطمه علیه السّلام شرکت کردند، مقدر شده است و این آفرینش تقدیری است و نه تکوینی.

للنار سبعه أبواب

51- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ الرِّزْقِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ لِلنَّارِ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ وَ قَارُونُ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكُفَّارُ مِمَّنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَيَّةَ هُوَ لَهُمْ خَاصَّةً لَا

يُزَاحِمُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ وَ هُوَ بَابُ لَظَى وَ هُوَ بَابُ سَقَرَ وَ هُوَ بَابُ الْهَاوِيَهِ تَهْوِى بِهِمْ سَبْعِينَ خَرِيفاً وَ كُلَّمَا هَوَى بِهِمْ سَبْعِينَ خَرِيفاً فَارَ بِهِمْ فَوْرَةً قَذَفَ بِهِمْ فِي أَعْلَاهَا سَبْعِينَ خَرِيفاً ثُمَّ تَهْوِى بِهِمْ كَذَلِكَ سَبْعِينَ خَرِيفاً فَلَا يَزَالُونَ هَكَذَا أَبَداً خَالِدِينَ مُخَلَّدِينَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ مُبْغِضُونَا وَ مُحَارِبُونَا وَ خَاذِلُونَا وَ إِنَّهُ لَأَعْظَمُ الْأَبْوَابِ وَ أَشَدُّهَا حَرّاً قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ الرَّزْقِيُّ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْبَابُ الَّذِي ذَكَرْتَ عَنْ أَبِيكَ عَنْ جَدِّكَ عليه السلام أَنَّهُ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَيَّةَ يَدْخُلُهُ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ عَلَى الشِّرْكِ أَوْ مَنْ أَدْرَكَ مِنْهُمُ الْإِسْلَامَ فَقَالَ لَا أُمَّ لَكَ أَ لَمْ تَسْمَعْهُ يَقُولُ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكُفَّارُ فَهَذَا الْبَابُ يَدْخُلُ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ وَ كُلُّ كَافِرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ وَ هَذَا الْبَابُ الْآخَرُ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِأَنَّهُ هُوَ لِأَبِي سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ آلِ مَرْوَانَ خَاصَّةً يَدْخُلُونَ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فَتَحْطِمُهُمُ النَّارُ حَطْماً لَا تَسْمَعُ لَهُمْ فِيهَا وَاعِيَةً وَ لَا يَحْيَوْنَ فِيهَا

وَ لَا يَمُوتُونَ (1).

*ترجمه کمره ای: (دوزخ هفت در دارد)

محمد بن فضیل رزقی. از گفته امام ششم از قول پدرش از قول جدش فرمود برای دوزخ هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون ورود میکنند. از یکدر مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهمزدن بخدا ایمان نداشته اند ورود میکنند. از یکدر

بنی امیه ورود میکنند این در مخصوص آنها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در افروخته و در فرو برنده؛ است هفتاد خریف (خریف هشتاد سال است) آنها را بعمق دوزخ فرو میکشاند و هر بار که در این عمق فرو میروند دوزخ جوشی میزند که هفتاد خریف آنها را ببالا پرتاب میکند و دوباره هفتاد خریف فرو میروند و همیشه بهمین حال در دوزخ بسر میبرند و از یکدر دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد میشوند این در از همه درها بزرگتر و سوزنده تر و پرجنجال تر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید بامام ششم عرض کردم آن دری که از گفته پدر و جدت فرمودی بنی امیه از آن ورود میکنند منظور آن افرادی از بنی امیه اند که مشرک مردند با شامل آنها هم که اسلام را پذیرفتند می شود؟ فرمود مادرت مباد، نشنیدی میفرماید مشرکین و کفار از در مخصوصی وارد میشوند، این در از هر مشرک و کافریست که ایمان بقیامت و حساب ندارد ولی از این در دیگر همه بنی امیه وارد میشوند چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است، مخصوص آنها است از آن وارد میشوند و آتش از آنها پذیرائی کند و چنان آنها را درهم میشکند و خرد میکند که نفسشان بند می آید در آنجا نه زنده اند نه مرده.

شرح: آغاز حدیث هفت در است ولی چهار در بیشتر تفصیل ندارد با آنکه بحسب ظاهر همه دوزخیان در این چهار عنوانی که بیان کرده داخلند.

1- مدعیان خدائی و پول پرستان و معاونهای آنها که فرعون و هامان و قارون که نماینده آنهایند، یاد آور شده.

2- مشرکین و کفار.

3- حکومتهای ستمکار مخالفین حکومت عادله الهی و اعوان و انصارشان که بنی امیه نمونه کامل آنها است.

4- دشمنان ائمه حق علیهم السّلام که رهبران الهی و پیشوایان شایسته و عادل و مصلحین خیرخواه جهان بودند.

5- کسانی که با پیشوایان درست و رهبران عادل رزم میکنند و از پیشرفت مقاصد آنها مانعند 6- اشخاصی که برای استفاده دنیوی نام مسلمان یا شیعه بخود میگیرند ولی در اثر سستی عقیده و حب زندگانی دنیا در راه حق مجاهده نمیکنند و به امامان بر حق برای پیشرفت مقاصد دینیه آنها و تشکیل حکومت عادله الهی کمک نمیکنند چون مردم مدینه نسبت بامام یکم و مردم کوفه نسبت بامام دوم و سوم و بیشتر مسلمانان اسمی و شیعیان عنوانی نسبت بامامان دیگر بنا بر این چطور سه باب دیگر از هفت باب مورد تفصیل نشده و شاید مقصود این باشد که باب بنی امیه سه است که بنام لظی و سقر و هاویه یادآور شده و باب هفتم در ضمن باب چهارم است که اختصاص بخاذلان دارد یعنی دوستان سر سفره و کناره گیران از جبهه مبارزه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوزخ را هفت در است)

محمد پور فضیل رزقی از گفته امام صادق از پدر خود از جد خود نقل کرده که می گفته: برای دوزخ هفت در است: از دری فرعون و هامان و قارون درآیند از دری مشرکان و کفار و آنان که چشم بر همزدنی به خدا ایمان نداشته اند. و از دری بنی امیه درآیند و این در ویژه ایشان است کسی در آن با اینان مزاحمت نمی کند، ژرفی آن هفتاد خریف است (و هر خریف هشتاد سال است) ایشان را به ژرفنای دوزخ فرو کشاند و هر بار که در این ژرف فرو می روند دوزخ خروش بر آرد که هفتاد خریف آنان را به بالا پرتاب سازد و دوباره هفتاد خریف فرو می روند و پیوسته چنین باشند. از دری دشمنان ما و کناره گیران از یاری ما درآیند و این در از همه درهای دوزخ کلان تر و سوزنده تر است.

محمد پور فضیل گفته: به امام صادق گفتم: آن دری که از گفته پدر و پدر کلان خود گفتی بنی امیه از آن درآیند آیا مقصود آن افرادی از بنی امیه هستند که مشرک درگذشتند یا شامل آنان که نیز اسلام را پذیرفتند می شود؟. در پاسخ گفت: ای بی مادر! نشنیدی که گفته: مشرکان و کفار از دری ویژه درآیند، این در از هر مشرک و کافریست که ایمان به قیامت و

شمار ندارد، لیک از این در دیگر همه بنی امیه درآیند، چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است. و ویژه ایشان و آتش از آن چنان ایشان را در هم شکند که نفس اینان بند آید در واقع نه مرده اند و نه زنده.

***ترجمه فهری زنجانی: (دوزخ را هفت در است)

امام صادق علیه السّلام نقل فرمود: از پدرش و او از جدش: دوزخ را هفت در است دری که فرعون و هامان و قارون از آن در داخل میشوند و دری که مشرکین و کفار و کسی که یک چشم بهم زدن بخداوند ایمان نیاورده است از آن در داخل میشوند و دری که بنی امیه از آن داخل میشوند که این در مخصوص بنی امیه است و کسی با آنان مزاحمت نکند و آن در شعله ور و در آتشین و در فرو کشنده است که آنان را بمسافتی که در هفتاد خریف پیموده شود (هر خریف هشتاد سال است) بعمق خود فرو میکشد و هر بار که تا عمق هفتاد خریفی فرو رفتند آتش آن چنان جوش میزند که آنان را بارتفاع هفتاد خریف ببالای دوزخ پرتاب میکند و باز تا عمق هفتاد خریفی فرو میکشد و آنان بهمین منوال برای همیشه و جاویدان معذب هستند و دری دیگر هست که دشمنان ما و مبارزین با ما و خوارکنندگان ما از آن در داخل میشوند و این در از همه درها بزرگتر و گرمایش بیشتر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید بامام صادق عرض کردم دری را که از پدر و از جدت نقل فرمودی که بنی امیه از آن داخل میشوند آیا مخصوص افرادی از بنی امیه است که در حال شرک از دنیا رفته است یا کسیرا هم که زمان اسلام را درک کرده شامل است؟ فرمود: مادرت بمیرد مگر نشنیدی که جدم فرمود دوزخ را دری است که مشرکین و کفار از آن در داخل میشوند از این در همه مشرکین و همه افرادی که کافر باشند و بروز باز پسین ایمان نداشته باشند داخل خواهند شد ولی این در دیگر که بنی امیه از آن داخل می شود از این جهت است که مخصوص ابی سفیان و معاویه و آل مروان است لذا بنی امیه همگی از این در داخل میشوند و آتش دوزخ آن چنان آنان را در هم بشکند که فریادشان بگوش کسی نرسد نه زنده باشند و نه مرده.

(شرح)

در آغاز حدیث هفت در برای دوزخ فرموده اند ولی چهار در بیشتر بیان نفرموده اند، شاید سؤال راوی در اثنای فرمایش حضرت باعث قطع کلام و انصراف آن حضرت از بیان همه درها شده است و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (جهنم هفت در دارد)

محمد بن فضیل رزقی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که جهنم هفت در دارد: دری است که فرعون و هامان و قارون از آن وارد می شوند، و دری است که مشرکان و کافران و کسانی که یک لحظه به خدا ایمان نیاورده اند از آن وارد می شوند، و دری که بنی امیه از آن وارد می شوند و آن در مخصوص آنهاست و کسی با آنان نیست و آن در شعله آتش و در آتش برافروخته و در فرو برنده است که به اندازه هفتاد خریف (هر خریف مسیر هشتاد سال است) فرو می برد و هر بار که آنان را هفتاد خریف فرو می برد، جهنم آنها را هفتاد خریف به بالا پرتاب می کند و دوباره هفتاد خریف به پایین انداخته می شوند و همواره این کار تکرار می گردد و آنان در جهنم جاویدان هستند، و دری که دشمنان و مبغضان ما و کسانی که با ما جنگیدند و ما را خوار کردند از آن وارد می شوند و این در بزرگترین و پرحرارت ترین درهاست.

محمد بن فضیل رزقی می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آن دری که بنی امیه از آن وارد می شوند آیا هر کس از آنها مشرک بمیرد از آن وارد می شود و یا حتی کسانی از آنان که اسلام را درک کرده اند؟ فرمود: مادرت مباد، آیا نشنیدی که می گوید:

دری است که مشرکان و کافران از آن وارد می شوند؟ این دری است که هر مشرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد از آن وارد می شود و این در دیگری است که بنی امیه از آن وارد می شوند و آن مخصوص ابو سفیان و معاویه و آل مروان است که از این در وارد می شوند و آتش آنان را فرا می گیرد و فریادشان شنیده نمی شود و در آن نه زنده می مانند و نه می میرند. (در اول این حدیث گفته شده که جهنم هفت در دارد ولی از چهار در به تفصیل یاد شد، شاید سه در دیگر همان «لظی شعله ور» و «سقر آتش برافروخته» و «هاویه فرو برنده» باشد که آنها نیز به بنی امیه اختصاص داده شد و شاید هم راوی حدیث را ناقص نقل کرده است.)

52- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَسْوَدِ (2) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ ع أُحَاجُّكَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَأُحَاجُّكَ بِالنُّبُوَّهِ وَ تُحَاجُّ قَوْمَكَ فَتُحَاجُّهُمْ بِسَبْعِ خِصَالٍ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاهِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْعَدْلِ فِي الرَّعِيَّهِ وَ الْقَسْمِ بِالسَّوِيَّهِ وَ الْأَخْذِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ مَا عَلِمْتَ يَا عَلِيُّ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام مُوَافِينَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَيُدْعَى فَيُقَامُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَيُكْسَى كِسْوَهَ الْجَنَّهِ وَ يُحَلَّى مِنْ حُلِيِّهَا وَ يَسِيلُ لَهُ مِيزَابٌ مِنْ ذَهَبٍ مِنَ الْجَنَّهِ فَيَهَبُ مِنَ الْجَنَّهِ مَا هُوَ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَدْعَى أَنَا فَأُقَامُ عَنْ شِمَالِ الْعَرْشِ فَيُفْعَلُ بِي مِثْلُ ذَلِكَ ثُمَّ تُدْعَى أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَيُفْعَلُ بِكَ مِثْلُ ذَلِكَ أَ مَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ تُدْعَى إِذَا دُعِيتُ أَنَا وَ تُكْسَى إِذَا كُسِيتُ أَنَا وَ تُحَلَّى إِذَا حُلِّيتُ أَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيَكَ فَلَا أُقْصِيَكَ وَ أُعَلِّمَكَ فَلَا أَجْفُوَكَ وَ حَقّاً عَلَيْكَ أَنْ تَعِيَ وَ حَقّاً عَلَيَّ أَنْ أُطِيعَ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

53- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ الْقَاسِمِ

1- . قال العلّامه المجلسيّ- رحمه اللّه-: الخبر يحتمل وجوها: الأول أنّه عليه السّلام لم يعد جميع الأبواب بل عد أربعه هى معظمها و اللظى و سقر و الهاويه كلها أسماء باب بنى أميّه، و الثانى أن يكون قوله: و هو باب لظى الضمير فيه راجعا الى جنس الباب، و المعنى: من الأبواب باب لظى فيكون غير باب بنى أميّه فيتم السبعه. الثالث أن تكون تلك الأبواب أيضا لبنى أميّه، الرابع أن ينقسم باب بنى أميّه الى تلك الأبواب، و لم يذكر الباب السابع لسائر الناس لظهوره. الخامس أن تكون الثلاثه أسماء للابواب الثلاثه المتقدمه على اللف و النشر.
2- . هو عبد الرحمن بن الأسود أبو عمر اليشكرى الكوفىّ و أمّا راويه تميم فلم أجده و كذا شيخه محمّد بن عبد اللّه.

الْعَلَوِیُّ الْعَبَّاسِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مَالِکٍ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَیْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقُدُّوسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ مُوسَی بْنِ طَرِیفٍ عَنْ عَبَایَةَ بْنِ رِبْعِیٍّ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع أَحَاجُّ النَّاسَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِسَبْعٍ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاهِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْقَسْمِ بِالسَّوِیَّهِ وَ الْعَدْلِ فِی الرَّعِیَّهِ وَ إِقَامِ الْحُدُودِ.

54- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّکُونِیُّ الْمُزَکِّی (1) الْکُوفِیُّ بِالْکُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا خَلَفُ بْنُ خَالِدٍ الْعَبْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْأَنْصَارِیُّ عَنْ ثَوْرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص لِعَلِیٍّ علیه السلام أُخَاصِمُکَ بِالنُّبُوَّهِ وَ لَا نَبِیَّ بَعْدِی وَ تُخَاصِمُ النَّاسَ بِسَبْعٍ وَ لَا یُحَاجُّکَ فِیهِنَّ أَحَدٌ مِنْ قُرَیْشٍ لِأَنَّکَ أَنْتَ أَوَّلُهُمْ إِیمَاناً وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِیَّهِ وَ أَعْدَلُهُمْ فِی الرَّعِیَّهِ وَ أَبْصَرُهُمْ فِی الْقَضِیَّهِ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِیَّهً.

*ترجمه کمره ای: (علی علیه السّلام در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود من در روز قیامت نبوت خود را بر تو حجت قرار میدهم و تو را مسئول خود میکنم و تو هفت خصلت را بر ملت خود حجت قرار میدهی و آنها را مسئول خویش میکنی بر پا داشتن نماز و ادای زکاه و امر بمعروف و نهی از منکر و عدالت میان رعایا و قسمت عادلانه بیت المال بر مسلمانان کارگزار و مواظبت بانجام فرمان خدای عز و جل.

ای علی نمیدانی که حضرت ابراهیم در روز قیامت با ما رخ برخ می شود و او را میخوانند و در سمت راست عرش وامیدارند و جامه بهشتی باو میپوشند و با زیور بهشتی او را می آرایند و یک ناودان زرین بهشتی برایش روان می شود و آب بهشتی از آن فرو میریزد از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر، سپس مرا پیش میخوانند و در جناح چپ عرش برپا میدارند و همین کار را با من میکنند، سپس ای علی تو را میخوانند و همین کار را با تو میکنند، ای علی نمی پسندی که با من دعوتت کنند و جامعه ات پوشند و آرایشت کنند، خدای عز و جل بمن دستور داده که تو را همیشه بخود نزدیک کنم و بدون سخت گیری و کج خلقی تو را بیاموزم بر تو لازمست که فرا بگیری و حفظ کنی و بر من لازمست که پروردگار برکت بخش و بلند پایه خود را فرمان برم.

امام یکم فرمود من در روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج کنم، برپا داشتن نماز، دادن زکاه، امر بمعروف، نهی از منکر، قسمت عادلانه، عدل و داد در رعیت، اجراء حدود و کیفر بر اهل بزه و جنایت.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله بعلی فرمود من تو را مسئول نبوت خود میشناسم با اینکه پس از من پیغمبری نیست و تو با مردم بهفت دلیل محاکمه میکنی و هیچ کدام از قریش این دلیل ها را ندارند، چون که تو در ایمان بیشتر از ایشانی و در وفای بعهد محکمتر از ایشانی و در فرمان خدا پایدارتری و در قسمت بیت المال مساوات را بیشتر مراعات میکنی و نسبت برعیت عادل تری و در قضاوت بیناتری و اجر تو پیش خدا بزرگتر است.

شرح: در این چند روایت اوصاف پیشوای عادل را که بواسطه آنها لیاقت پیدا میکند تا به امامت و پیشوائی ملت نصب شود بیان کرده و همه شروط دینداری و عدالت و رعیت پروری را در آن گنجانیده 1- دینداری و عقیده و ایمان بخداوند که نماز خواندن و زکاه دادن رمز آنست.

2- ترویج خیر و صلاح و ارشاد و اداری مردم بکارهای نیک و جلوگیری از هرزگی و فساد و کارهای زشت.

3- داد و دهش میان رعایا و حفظ حقوق آنان بطوری که هر کدام حق خود را دریافت کنند و بدیگری ستم نکنند.

4- بیت المال که حق قشون مجاهد اسلام و کارمندان دولت اسلامی است بطور برابر و مساوات تقسیم شود زیرا حقوق برای گذران و معاش است و هر کس در هر رتبه ای باشد نیازهای مالی او با دیگران برابر است احتیاج بخوراک و لباس و لوازم دیگر زندگانی در افراد برابر است مزد رتبه و مقام که در قانون اسلام بتقوی و دانش است با خدا و در آخرت است نه با پول و حقوق که عمر قرار داد کرد.

5- محافظت و پشتیبانی از قانون اساسی جامعه که مورد علاقه و رعایت عموم است و آن در جامعه اسلام دستورات خداوند است که در کتاب و سنت یعنی قرآن و روایات پیغمبر و ائمه معصومین بیان شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی علیه السّلام در قیامت با هفت چیز بر خلق محاجه می کند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام گفته: «من در قیامت پیامبری خود را بر تو حجت می گردانم و ترا مسئول خود می سازم و تو هفت چیز را بر ملت خود حجت ساز و ایشان را مسئول خود گردان: بر پای داشتن نماز و ادای زکات و فرمان به نیکی و باز داشت از بدی و دادگری میان مردمان و بخش دادگرانه بیت المال مسلمانان، کارگزاری به انجام دادن دستور خدای.

ای علی، ابراهیم پیامبر در قیامت با ما روی به روی می شود و وی را می خوانند و در کنار راست عرش می دارند و جامه بهشتی به وی می پوشانند و با زیور بهشتی او را آذین می کنند و یک ناودان زرین بهشتی برای وی روان می گردد و آب بهشتی از آن می ریزد از انگبین شیرین تر و از شیر سپیدتر و از برف سردتر. آنگاه مرا کنار چپ عرش بر پای می دارند با من نیز چنان می کنند که با ابراهیم. سپس ای علی ترا نیز چنین می کنند. آیا نمی پسندی که با من ترا دعوت کنند و آرایش کنند.

خدای به من فرمان داده که ترا پیوسته به خویش نزدیک گردانم و با نرمی ترا بیاموزم و بر تو لازم است آنچه می گویم فراگیری و بر من لازم است که خدای را فرمان برم.

علی گفته: من در روز رستاخیز با هفت دلیل و حجت با مردمان استدلال می کنم: بر پای داشتن نماز، دادن زکات، فرمان به نیکی، باز داشت از بدی، بخش دادگرانه گرانه، دادگری میان مردمان، روان ساختن کیفرهای دینی.

پیامبر به علی گفت: من ترا مسئول پیامبری خویش می شناسم در حال بعد از من پیامبری نیست و تو با مردمان به هفت حجت داوری می کنی و کسی از گروه قریش آنها را ندانند و ندارند. زیرا تو در ایمان از همه برتری و در وفای عهد از ایشان استوارتر و فرمان خدای را نگاهدارنده تر و بیت المال را میان مردمان به برابری بخش می کنی و در داوری بینیاز و پاداش تو با آفریدگار است.

***ترجمه فهری زنجانی: (علی علیه السّلام با هفت خصلت که داشت بروز قیامت بر مردم حجت می آورد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی فرمود: من برای تو حجت می آورم و حجتم نبوت من است و تو برای ملت خویش حجت می آوری و حجتت برای آنان هفت خصلت است:

بر پا داشتن نماز، پرداخت زکاه، به نیکی واداشتن و از بدی باز داشتن و دادپروری در میان رعایا و بطور مساوی بیت المال را تقسیم نمودن و دستور خدای عز و جل را رها نکردن.

ای علی مگر نمیدانی که روز قیامت ابراهیم به نزد ما خواهد آمد و طبق دعوتی که می شود بر جانب راست عرش بر پایش میدارند جامه ای بهشتی بر تنش کنند و با زیور بهشتی اش بیارایند ناودانی زرین از بهشت برایش روان شود که آبی شیرین تر از عسل و سفیدتر از شیر و سردتر از یخ از آن فرو میریزد و من نیز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش بر پایم دارند و رفتاری که با ابراهیم شد با من نیز همان کنند، سپس تو ای علی خوانده شوی و با تو نیز چنین کنند.

یا علی آیا راضی نیستی که همزمان با دعوت من تو نیز دعوت شوی و چون مرا بپوشانند تو را نیز بپوشانند و چون مرا بیارایند تو را نیز بیارایند که خدای عز و جل مرا دستور فرموده است که تو را بخود نزدیک کنم و از خودم دورت نسازم و بی دریغ تو را دانش بیاموزم و بر تو لازم است که نیکو فراگیری و بر من لازم است که فرمان پروردگارم تبارک و تعالی را گردن نهم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج خواهم نمود: برپاداشتن نماز و پرداختن زکاه و امر بمعروف و نهی از منکر و تقسیم عادلانه و دادگری نسبت به رعایا و برپاداشتن حدود احکام الهی.

معاذ بن جبل گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: من مقام نبوتی را که دارم برای تو دلیل خواهم آورد که پیغمبری پس از من نخواهد بود و تو نیز برای مردم هفت دلیل داری و هیچ کس از قریش این چنین دلیل بر تو ندارد، زیرا تو نخستین کسی بودی از آنان که ایمان آوردی و بعهد الهی از همه آنان باوفاتر و در انجام دستورات الهی از همه پایدارتری و در تقسیم بیت المال از همه بیشتر مساوات را در نظر میگیری و نسبت برعیت عادلتر و در قضاوت از همه بیناتر و مقامت در نزد خداوند از همه والاتر است.

****ترجمه جعفری: (روز قیامت با هفت خصلت مردم بازخواست می شوند)

عمار یاسر و جابر بن عبد الله هر دو از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که آن حضرت به علی علیه السّلام فرمود: من در قیامت با نبوت

با تو محاجّه می کنم و تو با قوم خود با هفت خصلت محاجه می کنی: بر پا داشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عدالت در رعیت و تقسیم بیت المال به طور مساوی و فرمانبری از خداوند.

یا علی، آیا ندانستی که ابراهیم علیه السّلام در روز قیامت با ما روبرو می شود و او را می خوانند و او را در سمت راست عرش به پا می دارند و لباس بهشتی به او می پوشانند و با زیور بهشتی می آرایند و ناودانی از طلا در بهشت برای او جریان پیدا می کند و از بهشت چیزی فرو می ریزد که از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف خنک تر است. در این هنگام من نیز فرا خوانده می شوم و در سمت چپ عرش قرار می گیرم و همان کارها در باره من نیز انجام می یابد، سپس یا علی، تو فرا خوانده می شوی و در باره تو نیز چنین عمل می شود، یا علی آیا خوشنود نیستی که وقتی من فرا خوانده می شوم تو نیز فرا خوانده شوی و وقتی من با لباس بهشتی پوشیده می شوم تو نیز پوشیده شوی و وقتی من با زیورهای بهشتی آراسته می شوم تو نیز آراسته گردی. همانا خداوند به من فرمان داده که تو را نزدیک خود سازم و از خود دور نکنم و به تو یاد دهم و در حق تو جفا نکنم، بر تو شایسته است که یاد بگیری و بر من شایسته است که پروردگارم را اطاعت کنم.

عبایه بن ربعی از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: من در روز قیامت با مردم با هفت خصلت محاجه می کنم: برپاداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و تقسیم مال به طور مساوی و عدالت در رعیت و اقامه حدود.

معاذ بن جبل نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: به وسیله نبوت از تو بازخواست می کنم و البته پس از من پیامبری نیست و تو با هفت چیز از مردم بازخواست می کنی و هیچ کس از قریش از تو بازخواست نکند، چون تو اولین آنها در ایمان و وفادارترین آنها به پیمان الهی و پایدارترین آنها در امر خداوند هستی و از همه آنها بیشتر بیت المال به طور مساوی تقسیم می کنی و عادل ترین آنها در میان رعیت و بیناترین آنها در قضایا و بزرگترین آنها از نظر برتری نزد خدا هستی.

الأخوات من أهل الجنه سبع

55- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ الْأَخَوَاتِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَسَمَّاهُنَّ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ الْخَثْعَمِیَّهُ وَ کَانَتْ تَحْتَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ سَلْمَی بِنْتُ عُمَیْسٍ الْخَثْعَمِیَّهُ وَ کَانَتْ تَحْتَ حَمْزَهَ وَ خَمْسٌ مِنْ بَنِی هِلَالٍ مَیْمُونَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ کَانَتْ تَحْتَ النَّبِیِّ ص وَ أُمُّ الْفَضْلِ عِنْدَ الْعَبَّاسِ اسْمُهَا هِنْدٌ وَ الْغُمَیْصَاءُ أُمُّ خَالِدِ بْنِ الْوَلِیدِ وَ عَزَّهُ کَانَتْ فِی ثَقِیفٍ عِنْدَ الْحَجَّاجِ بْنِ غلاظ [عِلَاطٍ] وَ حَمِیدَهُ وَ لَمْ یَکُنْ لَهَا عَقِبٌ.

*ترجمه کمره ای: (هفت بانوی بهشتی خواهر همدیگرند)

ابو بصیر گوید شنیدم از امام پنجم میفرمود خدا با خواهرانی که اهل بهشتند مهر بورزد سپس آنها را چنین نام برد: اسماء دختر عمیس از خثعم همسر جعفر بن ابی طالب، سلمی دختر عمیس همسر حمزه سید الشهداء و پنج تن از نژاد هلال میمونه دختر حارث همسر پیغمبر، ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب که نامش هند بود و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در طائفه ثقیف همسر حجاج پسر غلاظ بود، و حمیده که فرزندی نداشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت بانوی بهشتی خواهران یک دیگرند)

ابو بصیر گفته از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: خدا با خواهرانی که بهشتی اند مهر ورزد آنگاه ایشان را چنین نام برد: اسماء دخت عمیس از بنی خثعم زوجه جعفر بن ابی طالب، و سلمی دخت عمیس زن حمزه و پنج تن از دودمان هلال میمونه دخت حارث همسر پیامبر، و ام الفضل هند عیال عباس بن عبد المطلب و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در خانواده بنی ثقیف زوجه حجاج پور غلاظ بود و حمیده که فرزندی نداشت.

***ترجمه فهری زنجانی: (خواهران بهشتی هفت نفراند)

ابی بصیر گوید شنیدم از امام باقر علیه السّلام که میفرمود: رحمت خداوند شامل حال هفت خواهر بهشتی گردد.

آنگاه آنان را چنین نام برد، اسماء دختر عمیس از قبیله خثعم که همسر جعفر بن ابی طالب بود و سلمی دختر عمیس از قبیله خثعم که همسر حمزه بود و پنج تن از طایفه بنی هلال یکی میمونه دختر حارث که همسر پیغمبر بود و دیگر ام فضل بنام هند همسر عباس و دیگر غمیصا مادر خالد

بن ولید و دیگر عزت که در طایفه ثقیف و همسر حجاج بن غلاظ بود و دیگر حمیده که فرزندی نداشت.

****ترجمه جعفری: (خواهران بهشتی هفت نفرند)

ابو بصیر نقل می کند که از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: خداوند رحمت کند خواهران بهشتی را، پس از آنان چنین نام برد: اسماء دختر عمیس خثعمی که همسر جعفر بن ابی طالب بود، و سلمی دختر عمیس خثعمی که همسر حمزه بود، و پنج تن از قبیله بنی هلال: میمونه دختر حارث که همسر پیامبر بود، و ام الفضل که نزد عباس بود و هند نام داشت، و غمیصاء مادر خالد بن ولید، و عزت که از قبیله ثقیف و نزد حجاج بن غلّاظ بود، و حمیده که پس از خود نسلی نداشت.

الکبائر سبع

56- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا

1- . تقدم الكلام فيه.

الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْكَبَائِرَ سَبْعٌ فِينَا نَزَلَتْ وَ مِنَّا اسْتُحِلَّتْ فَأَوَّلُهَا الشِّرْكُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ إِنْكَارُ حَقِّنَا وَ أَمَّا الشِّرْكُ بِاللَّهِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا مَا أَنْزَلَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِينَا مَا قَالَ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ فَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ فَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام وَ أَصْحَابَهُ وَ أَمَّا أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَدْ ذَهَبُوا بِفَيْئِنَا الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا فَأَعْطَوْهُ غَيْرَنَا وَ أَمَّا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهاتُهُمْ فَعَقُّوا رَسُولَ اللَّهِ ص فِی ذُرِّيَّتِهِ وَ عَقُّوا أُمَّهُمْ خَدِيجَةَ فِی ذُرِّيَّتِهَا وَ أَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَهِ فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ علیه السلام عَلَی مَنَابِرِهِمْ (1) وَ أَمَّا الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ فَقَدْ أَعْطَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَيْعَتَهُمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ فَفَرُّوا عَنْهُ وَ خَذَلُوهُ وَ أَمَّا إِنْكَارُ حَقِّنَا فَهَذَا مِمَّا لَا يَتَنَازَعُونَ فِيهِ.

57- حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الدَّيْلَمِیُّ الْجَوْهَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَصَمُّ قَالَ حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِی الْغَيْثِ (2) عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هُنَّ قَالَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَ السِّحْرُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ التَّوَلِّی يَوْمَ الزَّحْفِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ .

*ترجمه کمره ای: (گناهان کبیره هفت است)

امام ششم فرمود گناهان کبیره هفت است و دستور آنها در باره ما رسیده و از نظر مخالفت و هتک حرمت ما ناشی میشوند، یکم شرک بخدای بزرگ دوم قتل نفسی که خدا او را محترم دانسته سوم خوردن مال یتیم چهارم مراعات نکردن حقوق پدر و مادر پنجم تهمت زدن بزنان عفیف ششم گریختن از جبهه جهاد هفتم انکار حق ما خاندان پیغمبر، اما شرک بخدا خداوند در باره ما آیاتی در قرآن نازل کرده (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ...) رسول خدا هم در باره ما سفارشاتی فرموده (مانند روایت ثقلین) این مردم خدا و پیغمبر را تکذیب کردند و حق ما را پایمال نمودند و بخدای عز و جل مشرک شدند، قتل نفس محترم، حسین بن علی و یارانش را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمسی که خداوند برای ما

قرار داده بود بردند و بدیگران دادند، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در قرآن خود فرموده پیغمبر بمردم از خودشان اولی بمراعات و اطاعت است و همسران او مادران امت محسوبند، رسول خدا را در باره فرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه را نسبت بفرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و اما تهمت بزنان عفیفه همانا فاطمه زهرا را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند، اما گریز از جبهه جهاد، با کمال رغبت بدون ترس و هراس دست بیعت بامیر المؤمنین دادند سپس از او گریختند و او را بخود واگذاردند انکار حق ما که پیش خود مردم امر مسلمی است و در آن نزاعی ندارند.

شرح: مقصود اینست که این هفت گناه بحسب طبع خود از همه گناهان بزرگتر و زشت تر میباشند و اگر بوجهی انجام شوند که با رسول خدا و خاندانش تعلق پذیرد بزرگتر و زشت تر است و همه این گناهان بشرحی که میفرماید در باره آنها واقع شده و ظاهرا مقصود از اینکه بر منابر فاطمه زهرا را قذف میکردند اینست که میگفتند حسن و حسین علیهما السّلام فرزند رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیستند برای آنکه استحقاق امامت را از آنها سلب کنند، این گونه تبلیغات بعد از شهادت امام حسن جزو برنامه حکومت بنی امیه گردید و در تشریفات خطبه نماز جمعه و اعیاد ادا میشد و این جمله مستلزم قذف فاطمه زهرا علیها السّلام است و اما اینکه کسی صریحا نسبت ناروائی بآن معصومه داده باشد منظور نیست زیرا طهارت و عفت آن مخدره بطوریست که دشمنان هم جز تصدیق راهی و رأیی نداشتند در روایت ابی هریره (که از جعالین است) از قول پیغمبر گناهان کبیره را بهمین ترتیب هفت شمرده ولی دوم آنها را شمرده و انکار حق خاندان پیغمبر را ذکر نکرده!

**ترجمه مدرس گیلانی: (گناه های کلان هفت است)

امام صادق گفته: «گناه های کلان هفت است و فرمان آنها در باره ما رسیده و از جهت مخالفت و هتک احترام ما ناشی می گردد: شرک به خدا، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم، اعتنا نکردن به حقوق پدر و مادر، تهمت زدن به زنان پاک، گریختن از میدان جهاد در راه خدا، انگار حق ما خاندان پیامبر.

خدا در باره ما آیاتی در قرآن فرستاده: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی. روایت ثقلین. این مردم خدا و پیامبر را تکذیب کردند و حق ما را از میان بردند و به خدا انباز گرفتند. حسین ابن علی و یاران وی را

کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمس که خدا برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. خدا در قرآن گفته: پیامبر به مردمان از خود شایسته تر است به مراعات و فرمان برادری و همسران وی مادران امت به شماره اند. پیامبر را در باره فرزندان خود نافرمانی و حق کشی کردند، خدیجه را نسبت به فرزندان وی نافرمانی کردند. فاطمه دخت پیامبر را بر سر منبرهای خویش به نسبت ناروا متهم کردند. با علی بیعت کردند بعد از او پراکنده شدند. انکار حق ما کردند».

***ترجمه فهری زنجانی: (گناهان بزرگ هفت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: گناهان بزرگ هفت گناه است که در باره ما از جانب خداوند رسید و همه آن گناهان را نسبت بما روا داشتند.

اولش برای خدای بزرگ شریک قرار دادن است و دیگر کشتن کسی که خداوند حرامش فرموده و خوردن مال یتیم و پدر و مادر را رنجاندن و به زنان پاک دامن نسبت ناروا دادن و از جبهه جنگ گریختن و حق خاندان را انکار نمودن.

اما شرک بخدا، خداوند در باره ما آنچه لازم بود آیاتی نازل فرمود و رسول خدا در باره ما تذکرات لازم را داد ولی این مردم خدا را تکذیب کردند و فرمایشات پیغمبر را دروغ پنداشتند و مشرک شدند، و اما آدم کشی که خداوندش حرام فرموده بود اینان حسین بن علی را با یارانش کشتند و اما خوردن مال یتیم سهم خمسی را که خداوند برای ما قرار داده بود از ما گرفتند و بدست دیگران سپردند و اما رنجاندن پدر و مادر خداوند در قرآن خود فرمود پیغمبر بمؤمنین از خودشان سزاوارتر است و همسران پیغمبر مادران مؤمنین محسوبند با اینوصف نسبت بفرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم عاق پیغمبر شدند و نافرمانی مادرشان خدیجه را در باره فرزندان او نمودند و اما تهمت بزنان پاکدامن همانا فاطمه را بر فراز منبرهای خود ناسزا گفتند.

و اما فرار از جبهه جنگ اینان با کمال میل و بدون اینکه اجباری بر آنان شده باشد با امیر المؤمنین دست بیعت دادند سپس از گرد او پراکنده شدند و او را خوار شمردند.

و اما حق ما را انکار کردن خودشان نیز معترفند و اختلافی در این ندارند که انکار حق ما نمودند.

57- ابی هریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از هفت گناه که موجب هلاکت است دوری کنید عرض شد یا رسول اللّه آن هفت گناه چیست؟ فرمود بخدا مشرک شدن و سحر نمودن و نفس محترمی را کشتن مگر آنکه بحق کشته شود و ربا خوردن و مال یتیم خوردن و روز جنگ پشت بمیدان کردن و زنان پاکدامن بی خبر و با ایمان را تهمت ناروا زدن

****ترجمه جعفری: (گناهان کبیره هفت تاست)

بد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: گناهان کبیره هفت تاست: نخستین آنها شرک به خدای بزرگ است و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده و خوردن مال یتیم و بدی کردن به پدر و مادر و تهمت زدن به زنهای پاکدامن و فرار از جنگ و انکار حق ما. اما شرک به خدا، خداوند در باره ما نازل کرد آنچه را که نازل کرد و پیامبر خدا در باره ما فرمود آنچه را که فرمود، پس آنان خدا و پیامبرش را تکذیب کرده و بنا بر این مشرک شدند، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده، آنها حسین بن علی علیه السّلام و یارانش را کشتند، و اما خوردن مال یتیم، آنها سهم ما را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به غیر ما دادند، و اما بدی کردن به پدر و مادر، خداوند در کتاب خود نازل کرده که «پیامبر نسبت به مؤمنان از جانشان اولی تر است و همسران او مادران آنها هستند.» آنان به پیامبر در حق خاندانش بدی کردند و نیز به مادرشان خدیجه در حق خاندانش بدی کردند، و اما تهمت زدن به زنان پاکدامن، آنان در منبرهایشان به فاطمه علیه السّلام تهمت زدند (به اینکه او در قضیه فدک دروغ می گوید.) و اما فرار از جنگ، آنها از روی اختیار و بدون اجبار با امیر المؤمنین علیه السّلام بیعت کردند ولی از او فرار نمودند و او را خوار کردند، و اما انکار حق ما، این چیزی است که همگی بر آن اتفاق دارند.

ابو هریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید، گفته شد: آنها کدامند یا رسول اللّه؟ فرمود: شرک به خدا، و سحر و جادو، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده مگر بر اساس حق (مانند قصاص) و خوردن ربا، و خوردن مال یتیم، و فرار از جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن غافل مؤمن.

58- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

ص: 364

1- . لعل المراد بالقذف تکذیبها فی قصه فدک أو نفیهم السبطین علیهما السلام عن أن یکونا بمنزله ابنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.
2- . هو سالم المدنیّ مولی ابن مطیع ثقه.

قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُبَيْدَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَمْرُو بْنُ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: أَتَی رَأْسُ الْيَهُودِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ عَنْ وَقْعَةِ النَّهْرَوَانِ وَ هُوَ جَالِسٌ فِی مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا أَخَا الْيَهُودِ قَالَ إِنَّا نَجِدُ فِی الْكِتَابِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا بَعَثَ نَبِيّاً أَوْحَی إِلَيْهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَقُومُ بِأَمْرِ أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَيْهِمْ فِيهِ عَهْداً يَحْتَذِی عَلَيْهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ فِی أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِی حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمْتَحِنُهُمُ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ فَأَخْبِرْنِی كَمْ يَمْتَحِنُ اللَّهُ الْأَوْصِيَاءَ فِی حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ كَمْ يَمْتَحِنُهُمُ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ مِنْ مَرَّةٍ وَ إِلَی مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِ الْأَوْصِيَاءِ إِذَا رَضِیَ مِحْنَتَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ عليه السلام وَ اللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ غَيْرُهُ الَّذِی فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِی إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَی مُوسَی عليه السلام لَئِنْ أَخْبَرْتُكَ بِحَقٍّ عَمَّا تَسْأَلُ عَنْهُ لَتُقِرَّنَّ بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِی إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَی مُوسَی عليه السلام لَئِنْ أَجَبْتُكَ لَتُسْلِمَنَّ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ فِی حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ فِی سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْتَلِیَ طَاعَتَهُمْ فَإِذَا رَضِیَ طَاعَتَهُمْ وَ مِحْنَتَهُمْ أَمَرَ الْأَنْبِيَاءَ أَنْ يَتَّخِذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ فِی حَيَاتِهِمْ وَ أَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاتِهِمْ وَ يَصِيرَ طَاعَةُ الْأَوْصِيَاءِ فِی أَعْنَاقِ الْأُمَمِ مِمَّنْ يَقُولُ بِطَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ يَمْتَحِنُ الْأَوْصِيَاءَ بَعْدَ وَفَاةِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام فِی سَبْعَةِ مَوَاطِنَ لِيَبْلُوَ صَبْرَهُمْ فَإِذَا رَضِیَ مِحْنَتَهُمْ خَتَمَ لَهُمْ بِالسَّعَادَةِ لِيُلْحِقَهُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَهُمُ السَّعَادَةَ قَالَ لَهُ رَأْسُ الْيَهُودِ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِی كَمِ امْتَحَنَكَ اللَّهُ فِی حَيَاةِ مُحَمَّدٍ مِنْ مَرَّةٍ وَ كَمِ امْتَحَنَكَ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ مَرَّةٍ وَ إِلَی مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِكَ فَأَخَذَ عَلِیٌّ ع

بِيَدِهِ وَ قَالَ انْهَضْ بِنَا أُنَبِّئْکَ بِذَلِکَ فَقَامَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئْنَا بِذَلِکَ مَعَهُ فَقَالَ إِنِّی أَخَافُ أَنْ لَا تَحْتَمِلَهُ قُلُوبُکُمْ قَالُوا وَ لِمَ ذَاکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِأُمُورٍ بَدَتْ لِی مِنْ كَثِيرٍ مِنْکُمْ فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئْنَا بِذَلِکَ فَوَ اللَّهِ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّهُ مَا عَلَی ظَهْرِ الْأَرْضِ وَصِیُّ نَبِیٍّ سِوَاکَ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَبْعَثُ بَعْدَ نَبِيِّنَا ص نَبِيّاً سِوَاهُ وَ أَنَّ طَاعَتَکَ لَفِی أَعْنَاقِنَا مَوْصُولَةٌ بِطَاعَةِ نَبِيِّنَا فَجَلَسَ عَلِیٌّ عليه السلام وَ أَقْبَلَ عَلَی الْيَهُودِیِّ فَقَالَ يَا أَخَا الْيَهُودِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَنِی فِی حَيَاةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص فِی سَبْعَةِ مَوَاطِنَ فَوَجَدَنِی فِيهِنَّ مِنْ غَيْرِ تَزْكِيَةٍ لِنَفْسِی بِنِعْمَةِ اللَّهِ لَهُ مُطِيعاً قَالَ وَ فِيمَ وَ فِيمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی نَبِيِّنَا ص وَ حَمَّلَهُ الرِّسَالَةَ وَ أَنَا أَحْدَثُ أَهْلِ بَيْتِی سِنّاً أَخْدُمُهُ فِی بَيْتِهِ وَ أَسْعَی فِی قَضَاءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ فِی أَمْرِهِ فَدَعَا صَغِيرَ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ كَبِيرَهُمْ إِلَی شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَامْتَنَعُوا مِنْ ذَلِکَ وَ أَنْكَرُوهُ عَلَيْهِ وَ هَجَرُوهُ وَ نَابَذُوهُ (1) وَ اعْتَزَلُوهُ وَ اجْتَنَبُوهُ وَ سَائِرَ النَّاسِ مُقْصِينَ لَهُ وَ مُخَالِفِينَ عَلَيْهِ قَدِ اسْتَعْظَمُوا مَا أَوْرَدَهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُمْ وَ تُدْرِكْهُ عُقُولُهُمْ فَأَجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَحْدِی إِلَی مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسْرِعاً مُطِيعاً مُوقِناً لَمْ يَتَخَالَجْنِی فِی ذَلِکَ شَکٌّ فَمَكَثْنَا بِذَلِکَ ثَلَاثَ حِجَجٍ وَ مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ يُصَلِّی أَوْ يَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا آتَاهُ اللَّهُ غَيْرِی وَ غَيْرُ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ (2) وَ قَدْ فَعَلَ ثُمَّ أَقْبَلَ عليه السلام عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِکَ قَالُوا بَلَی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ قُرَيْشاً لَمْ تَزَلْ تَخَيَّلُ الْآرَاءَ وَ تَعَمَّلَ الْحِيَلَ فِی قَتْلِ النَّبِیِّ ص حَتَّی كَانَ آخِرُ مَا اجْتَمَعَتْ فِی ذَلِکَ يَوْمَ الدَّارِ دَارَ النَّدْوَةِ وَ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ حَاضِرٌ فِی صُورَةِ أَعْوَرَ ثَقِيفٍ (3) فَلَمْ تَزَلْ تَضْرِبُ أَمْرَهَا ظَهْرَ الْبَطْنِ حَتَّی اجْتَمَعَتْ آرَاؤُهَا عَلَی أَنْ يَنْتَدِبَ مِنْ كُلِّ فَخِذٍ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ ثُمَّ يَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ سَيْفَهُ ثُمَّ يَأْتِیَ النَّبِیَّ ص وَ هُوَ نَائِمٌ عَلَی فِرَاشِهِ فيضربونه [فَيَضْرِبُوهُ] جَمِيعاً بِأَسْيَافِهِمْ ضَرْبَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ

1- . نابذه: خالفه و فارقه عن عداوه.
2- . يعنی به خديجه سلام اللّه عليها.
3- . يعنی مغيره بن شعبه الثقفی.

فَيَقْتُلُوهُ وَ إِذَا قَتَلُوهُ مَنَعَتْ قُرَيْشٌ رِجَالَهَا وَ لَمْ تُسَلِّمْهَا فَيَمْضِيَ دَمُهُ هَدَراً فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ ص فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ وَ أَخْبَرَهُ بِاللَّيْلَةِ الَّتِي يَجْتَمِعُونَ فِيهَا وَ السَّاعَةِ الَّتِي يَأْتُونَ فِرَاشَهُ فِيهَا وَ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ فِي الْوَقْتِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ إِلَى الْغَارِ فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْخَبَرِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضْطَجِعَ فِي مَضْجَعِهِ وَ أَقِيَهُ بِنَفْسِي فَأَسْرَعْتُ إِلَى ذَلِكَ مُطِيعاً لَهُ مَسْرُوراً لِنَفْسِي بِأَنْ أَقْتَلَ دُونَهُ فَمَضَى علیه السلام لِوَجْهِهِ وَ اضْطَجَعْتُ فِي مَضْجَعِهِ وَ أَقْبَلَتْ رِجَالاتُ قُرَيْشٍ مُوقِنَةً فِي أَنْفُسِهَا أَنْ تَقْتُلَ النَّبِيَّ ص فَلَمَّا اسْتَوَى بِي وَ بِهِمُ الْبَيْتُ الَّذِي أَنَا فِيهِ نَاهَضْتُهُمْ بِسَيْفِي فَدَفَعْتُهُمْ عَنْ نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمَهُ اللَّهُ وَ النَّاسُ ثُمَّ أَقْبَلَ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ ابْنَيْ رَبِيعَةَ وَ ابْنَ عُتْبَةَ (1) كَانُوا فُرْسَانَ قُرَيْشٍ دَعَوْا إِلَى الْبِرَازِ يَوْمَ بَدْرٍ فَلَمْ يَبْرُزْ لَهُمْ خَلْقٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص مَعَ صَاحِبَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَ قَدْ فَعَلَ وَ أَنَا أَحْدَثُ أَصْحَابِي سِنّاً وَ أَقَلُّهُمْ لِلْحَرْبِ تَجْرِبَةً فَقَتَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِيَدِي وَلِيداً وَ شَيْبَةَ سِوَى مَنْ قَتَلْتُ مِنْ جَحَاجِحَةِ قُرَيْشٍ (2) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ سِوَى مَنْ أَسَرْتُ وَ كَانَ مِنِّي أَكْثَرُ مِمَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِي وَ اسْتُشْهِدَ ابْنُ عَمِّي فِي ذَلِكَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَقْبَلُوا إِلَيْنَا عَلَى بَكْرَةِ أَبِيهِمْ (3) قَدِ اسْتَحَاشُوا مَنْ يَلِيهِمْ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ وَ قُرَيْشٍ طَالِبِينَ بِثَأْرِ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ فِي يَوْمِ بَدْرٍ

1- . المراد شيبه و عتبه ابنا ربيعه، و وليد بن عتبه.
2- . الجحاجحه جمع جحجاح: السيّد الكريم، و الهاء فيه لتأكيد الجمع. (النهايه).
3- . قال الجزريّ فى الحديث (جاءت هوازن على بكره أبيها) هذه الكلمه للعرب يريدون بها الكثره و توفر العدد، و انهم جاءوا جميعا لم يتخلف منهم أحد، و ليس هناک بكره حقيقه و هى التى يستقى عليها الماء فاستعيرت فى هذا الموضع. و فى القاموس: حاش الصيد: جاءه من حواليه ليصرفه إلى الحباله كأحاشه و أحوشه، و الإبل: جمعها و ساقها، و التحويش التجميع، و حاوشته عليه: حرضته.

فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ ص فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ فَذَهَبَ النَّبِيُّ ص وَ عَسْكَرَ بِأَصْحَابِهِ فِي سَدِّ أُحُدٍ وَ أَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَحَمَلُوا إِلَيْنَا حَمْلَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ كَانَ مِمَّنْ بَقِيَ مِنَ الْهَزِيمَةِ وَ بَقِيتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَضَى الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْمَدِينَةِ كُلٌّ يَقُولُ قُتِلَ النَّبِيُّ ص وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وُجُوهَ الْمُشْرِكِينَ وَ قَدْ جُرِحْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص نَيِّفاً وَ سَبْعِينَ جَرْحَةً مِنْهَا هَذِهِ وَ هَذِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ علیه السلام رِدَاءَهُ وَ أَمَرَّ يَدَهُ عَلَى جِرَاحَاتِهِ وَ كَانَ مِنِّي فِي ذَلِكَ مَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثَوَابُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ الْتَفَتَ علیه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ قُرَيْشاً وَ الْعَرَبَ تَجَمَّعَتْ وَ عَقَدَتْ بَيْنَهَا عَقْداً وَ مِيثَاقاً لَا تَرْجِعُ مِنْ وَجْهِهَا حَتَّى تَقْتُلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ تَقْتُلَنَا مَعَهُ مَعَاشِرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِحَدِّهَا وَ حَدِيدِهَا حَتَّى أَنَاخَتْ عَلَيْنَا بِالْمَدِينَةِ وَاثِقَةً بِأَنْفُسِهَا فِيمَا تَوَجَّهَتْ لَهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ ص فَأَنْبَأَهُ بِذَلِكَ فَخَنْدَقَ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَدِمَتْ قُرَيْشٌ فَأَقَامَتْ عَلَى الْخَنْدَقِ مُحَاصِرَةً لَنَا تَرَى فِي أَنْفُسِهَا الْقُوَّةَ وَ فِينَا الضَّعْفَ تُرْعِدُ وَ تُبْرِقُ (1) وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدْعُوهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُنَاشِدُهَا بِالْقَرَابَةِ وَ الرَّحِمِ فَتَأْبَى وَ لَا يَزِيدُهَا ذَلِكَ إِلَّا عُتُوّاً وَ فَارِسُهَا وَ فَارِسُ الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ يَهْدِرُ كَالْبَعِيرِ الْمُغْتَلِمِ (2) يَدْعُو إِلَى الْبِرَازِ وَ يَرْتَجِزُ وَ يَخْطِرُ بِرُمْحِهِ مَرَّةً وَ بِسَيْفِهِ مَرَّةً (3) لَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ مُقْدِمٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِيهِ طَامِعٌ وَ لَا حَمِيَّةٌ تُهَيِّجُهُ وَ لَا بَصِيرَةٌ تُشَجِّعُهُ فَأَنْهَضَنِي إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَمَّمَنِي بِيَدِهِ وَ أَعْطَانِي سَيْفَهُ هَذَا وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى ذِي الْفَقَارِ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ نِسَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَوَاكٍ إِشْفَاقاً عَلَيَّ مِنِ ابْنِ عَبْدِ وُدٍّ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِيَدِي وَ الْعَرَبُ لَا تَعْدِلُهَا فَارِساً غَيْرَهُ وَ ضَرَبَنِي هَذِهِ الضَّرْبَةَ

1- . فی النهایه: یقال: رعد و برق و أرعد و أبرق: إذا توعد و تهدد.
2- . الهدیر: ترديد صوت البعير فی حنجرته. و اغتلم البعير: هاج من شهوه الضراب.
3- . خطر الرجل بسیفه و رمحه یخطر- بالکسر-: رفعه مرّه و وضعه أخری.

وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى هَامَتِهِ فَهَزَمَ اللَّهُ قُرَيْشاً وَ الْعَرَبَ بِذَلِكَ وَ بِمَا كَانَ مِنِّي فِيهِمْ مِنَ النِّكَايَهِ ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا السَّادِسَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّا وَرَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَدِينَهَ أَصْحَابِكَ خَيْبَرَ عَلَى رِجَالٍ مِنَ الْيَهُودِ وَ فُرْسَانِهَا مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهَا فَتَلَقَّوْنَا بِأَمْثَالِ الْجِبَالِ مِنَ الْخَيْلِ وَ الرِّجَالِ وَ السِّلَاحِ وَ هُمْ فِي أَمْنَعِ دَارٍ وَ أَكْثَرِ عَدَدٍ كُلُّ يُنَادِي وَ يَدْعُو وَ يُبَادِرُ إِلَى الْقِتَالِ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَصْحَابِي أَحَدٌ إِلَّا قَتَلُوهُ حَتَّى إِذَا احْمَرَّتِ الْحَدَقُ وَ دُعِيتُ إِلَى النِّزَالِ وَ أَهَمَّتْ كُلُّ امْرِئٍ نَفْسَهُ وَ الْتَفَتَ بَعْضُ أَصْحَابِي إِلَى بَعْضٍ وَ كُلٌّ يَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْهَضْ فَأَنْهَضَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى دَارِهِمْ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيَّ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْتُهُ وَ لَا يَثْبُتُ لِي فَارِسٌ إِلَّا طَحَنْتُهُ ثُمَّ شَدَدْتُ عَلَيْهِمْ شِدَّهَ اللَّيْثِ عَلَى فَرِيسَتِهِ حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ جَوْفَ مَدِينَتِهِمْ مُسَدِّداً عَلَيْهِمْ فَاقْتَلَعْتُ بَابَ حِصْنِهِمْ بِيَدِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ مَدِينَتَهُمْ وَحْدِي أَقْتُلُ مَنْ يَظْهَرُ فِيهَا مِنْ رِجَالِهَا وَ أَسْبِي مَنْ أَحِدُ مِنْ نِسَائِهَا حَتَّى أَفْتَتِحَهَا [افْتَتَحْتُهَا] وَحْدِي وَ لَمْ يَكُنْ لِي فِيهَا مُعَاوِنٌ إِلَّا اللَّهَ وَحْدَهُ ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا السَّابِعَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا تَوَجَّهَ لِفَتْحِ مَكَّهَ أَحَبَّ أَنْ يُعْذِرَ إِلَيْهِمْ وَ يَدْعُوَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آخِراً كَمَا دَعَاهُمْ أَوَّلًا فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ كِتَاباً يُحَذِّرُهُمْ فِيهِ وَ يُنْذِرُهُمْ عَذَابَ اللَّهِ وَ يَعِدُهُمُ الصَّفْحَ وَ يُمَنِّيهِمْ مَغْفِرَهَ رَبِّهِمْ وَ نَسَخَ لَهُمْ فِي آخِرِهِ سُورَهَ بَرَاءَهَ لِيَقْرَأَهَا عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَرَضَ عَلَى جَمِيعِ أَصْحَابِهِ الْمُضِيَّ بِهِ فَكُلُّهُمْ يَرَى التَّثَاقُلَ فِيهِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ نَدَبَ مِنْهُمْ رَجُلًا فَوَجَّهَهُ بِهِ فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ فَأَنْبَأَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِذَلِكَ وَ وَجَّهَنِي بِكِتَابِهِ وَ رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ مَكَّهَ فَأَتَيْتُ مَكَّهَ وَ أَهْلُهَا مَنْ قَدْ عَرَفْتُمْ لَيْسَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ لَوْ قَدَرَ أَنْ يَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنِّي إِرْباً لَفَعَلَ وَ لَوْ أَنْ يَبْذُلَ فِي ذَلِكَ نَفْسَهُ وَ أَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ مَالَهُ فَبَلَّغْتُهُمْ رِسَالَهَ النَّبِيِّ ص وَ قَرَأْتُ عَلَيْهِمْ كِتَابَهُ فَكُلُّهُمْ يَلْقَانِي بِالتَّهَدُّدِ وَ الْوَعِيدِ وَ يُبْدِي لِيَ الْبَغْضَاءَ وَ يُظْهِرُ الشَّحْنَاءَ مِنْ رِجَالِهِمْ وَ نِسَائِهِمْ فَكَانَ مِنِّي فِي ذَلِكَ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ ثُمَ

الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام يَا أَخَا الْيَهُودِ هَذِهِ الْمَوَاطِنُ الَّتِي امْتَحَنَنِي فِيهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ نَبِيِّهِ ص فَوَجَدَنِي فِيهَا كُلِّهَا بِمَنِّهِ مُطِيعاً لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهَا مِثْلُ الَّذِي لِي وَ لَوْ شِئْتُ لَوَصَفْتُ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَهَى عَنِ التَّزْكِيَهِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَضِيلَهَ بِالْقَرَابَهِ مِنْ نَبِيِّنَا ص وَ أَسْعَدَكَ بِأَنْ جَعَلَكَ أَخَاهُ تَنْزِلُ مِنْهُ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ فَضَّلَكَ بِالْمَوَاقِفِ الَّتِي بَاشَرْتَهَا وَ الْأَهْوَالِ الَّتِي رَكِبْتَهَا وَ ذَخَرَ لَكَ الَّذِي ذَكَرْتَ وَ أَكْثَرَ مِنْهُ مِمَّا لَمْ تَذْكُرْهُ وَ مِمَّا لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلُهُ يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ شَهِدَكَ مِنَّا مَعَ نَبِيِّنَا ص وَ مَنْ شَهِدَكَ بَعْدَهُ فَأَخْبِرْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا امْتَحَنَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ بَعْدَ نَبِيِّنَا ص فَاحْتَمَلْتَهُ وَ صَبَرْتَ فَلَوْ شِئْنَا أَنْ نَصِفَ ذَلِكَ لَوَصَفْنَاه عِلْماً مِنَّا بِهِ وَ ظُهُوراً مِنَّا عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّا نُحِبُّ أَنْ نَسْمَعَ مِنْكَ ذَلِكَ كَمَا سَمِعْنَا مِنْكَ مَا امْتَحَنَكَ اللَّهُ بِهِ فِي حَيَاتِهِ فَأَطَعْتَهُ فِيهِ فَقَالَ عليه السلام يَا أَخَا الْيَهُودِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَنِي بَعْدَ وَفَاهِ نَبِيِّهِ ص فِي سَبْعَهِ مَوَاطِنَ فَوَجَدَنِي فِيهِنَّ مِنْ غَيْرِ تَزْكِيَهٍ لِنَفْسِي بِمَنِّهِ وَ نِعْمَتِهِ صَبُوراً وَ أَمَّا أَوَّلُهُنَّ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِي خَاصَّهً دُونَ الْمُسْلِمِينَ عَامَّهً أَحَدٌ آنَسُ بِهِ أَوْ أَعْتَمِدُ عَلَيْهِ أَوْ أَسْتَنِيمُ إِلَيْهِ (1) أَوْ أَتَقَرَّبُ بِهِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص هُوَ رَبَّانِي صَغِيراً وَ بَوَّأَنِي كَبِيراً وَ كَفَانِي الْعَيْلَهَ وَ جَبَرَنِي مِنَ الْيُتْمِ وَ أَغْنَانِي عَنِ الطَّلَبِ وَ وَقَانِيَ الْمَكْسَبَ وَ عَالَ لِيَ النَّفْسَ وَ الْوَلَدَ وَ الْأَهْلَ (2) هَذَا فِي تَصَارِيفِ أَمْرِ الدُّنْيَا مَعَ مَا خَصَّنِي بِهِ مِنَ الدَّرَجَاتِ الَّتِي قَادَتْنِي إِلَى مَعَالِي الْحَقِ (3) عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَنَزَلَ بِي مِنْ وَفَاهِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ الْجِبَالَ لَوْ حَمَلَتْهُ عَنْوَهً كَانَتْ تَنْهَضُ بِهِ (4) فَرَأَيْتُ النَّاسَ مِنْ

1- . استنام إليه: سكن.
2- . عال يعيل عليه إذا افتقر. و فى بعض النسخ (عالنى) و عاله الشى ء اعوزه و أعجزه.
3- . فى البحار (معالى الحظوه) و هى بالضم و الكسر: المكانه و المنزله.
4- . العنوه: القهر.

أَهْلِ بَيْتِی مَا بَيْنَ جَازِعٍ لَا يَمْلِكُ جَزَعَهُ وَ لَا يَضْبِطُ نَفْسَهُ وَ لَا يَقْوَى عَلَى حَمْلِ فَادِحِ مَا نَزَلَ بِهِ (1) قَدْ أَذْهَبَ الْجَزَعُ صَبْرَهُ وَ أَذْهَلَ عَقْلَهُ وَ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْفَهْمِ وَ الْإِفْهَامِ وَ الْقَوْلِ وَ الْإِسْمَاعِ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بَيْنَ مُعَزٍّ يَأْمُرُ بِالصَّبْرِ وَ بَيْنَ مُسَاعِدٍ بَاكٍ لِبُكَائِهِمْ جَازِعٍ لِجَزَعِهِمْ وَ حَمَلْتُ نَفْسِی عَلَى الصَّبْرِ عِنْدَ وَفَاتِهِ بِلُزُومِ الصَّمْتِ وَ الِاشْتِغَالِ بِمَا أَمَرَنِی بِهِ مِنْ تَجْهِيزِهِ وَ تَغْسِيلِهِ وَ تَحْنِيطِهِ وَ تَكْفِينِهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَيْهِ وَ وَضْعِهِ فِی حُفْرَتِهِ وَ جَمْعِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عَهْدِهِ إِلَی خَلْقِهِ لَا يَشْغَلُنِی عَنْ ذَلِكَ بَادِرُ دَمْعَهٍ وَ لَا هَائِجُ زَفْرَهٍ وَ لَا لَاذِعُ حُرْقَهٍ (2) وَ لَا جَزِيلُ مُصِيبَهٍ حَتَّی أَدَّيْتُ فِی ذَلِكَ الْحَقَّ الْوَاجِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ ص عَلَیَّ وَ بَلَّغْتُ مِنْهُ الَّذِی أَمَرَنِی بِهِ وَ احْتَمَلْتُهُ صَابِراً مُحْتَسِباً ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَنِی فِی حَيَاتِهِ عَلَی جَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ أَخَذَ عَلَی جَمِيعِ مَنْ حَضَرَهُ مِنْهُمُ الْبَيْعَهَ وَ السَّمْعَ وَ الطَّاعَهَ لِأَمْرِی وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ذَلِكَ فَكُنْتُ الْمُؤَدِّیَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَمْرَهُ إِذَا حَضَرْتُهُ وَ الْأَمِيرَ عَلَی مَنْ حَضَرَنِی مِنْهُمْ إِذَا فَارَقْتُهُ لَا تَخْتَلِجُ فِی نَفْسِی مُنَازَعَهُ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ لِی فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَمْرِ فِی حَيَاهِ النَّبِیِّ ص وَ لَا بَعْدَ وَفَاتِهِ ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِتَوْجِيهِ الْجَيْشِ الَّذِی وَجَّهَهُ مَعَ أُسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ عِنْدَ الَّذِی أَحْدَثَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ الَّذِی تَوَفَّاهُ فِيهِ فَلَمْ يَدَعِ النَّبِیُّ أَحَداً مِنْ أَفْنَاءِ الْعَرَبِ (3) وَ لَا مِنَ الْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ مِمَّنْ يَخَافُ عَلَی نَقْضِهِ وَ مُنَازَعَتِهِ وَ لَا أَحَداً مِمَّنْ يَرَانِی بِعَيْنِ الْبَغْضَاءِ مِمَّنْ قَدْ وَتَرْتُهُ بِقَتْلِ أَبِيهِ أَوْ أَخِيهِ أَوْ حَمِيمِهِ إِلَّا وَجَّهَهُ فِی ذَلِكَ الْجَيْشِ وَ لَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ

1- . الفادح: الثقيل.
2- . (بادر دمعه) أی الدمعه التی تبدر بغير اختيار. و الزفره- بالفتح و يضم-: النفس الطويل. و لذع الحب قلبه: آلمه. و النار الشی ء: لفحته.
3- . أفناء الناس هم الذين لم يعلم ممن هم. و الواحده: فنو. و فی بعض النسخ (أبناء العرب).

وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ الْمُنَافِقِينَ لِتَصْفُوَ قُلُوبُ مَنْ يَبْقَى مَعِي بِحَضْرَتِهِ وَ لِئَلَّا يَقُولَ قَائِلٌ شَيْئاً مِمَّا أَكْرَهُهُ وَ لَا يَدْفَعُنِي دَافِعٌ مِنَ الْوِلَايَهِ وَ الْقِيَامِ بِأَمْرِ رَعِيَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ كَانَ آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ فِي شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِهِ أَنْ يَمْضِيَ جَيْشُ أُسَامَهَ وَ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْهُ أَحَدٌ مِمَّنْ أَنْهِضَ مَعَهُ وَ تَقَدَّمَ فِي ذَلِكَ أَشَدَّ التَّقَدُّمِ وَ أَوْعَزَ فِيهِ أَبْلَغَ الْإِيعَازِ (1) وَ أَكَّدَ فِيهِ أَكْثَرَ التَّأْكِيدِ فَلَمْ أَشْعُرْ بَعْدَ أَنْ قُبِضَ النَّبِيُّ ص إِلَّا بِرِجَالٍ مِنْ بَعْثِ أُسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ وَ أَهْلِ عَسْكَرِهِ قَدْ تَرَكُوا مَرَاكِزَهُمْ وَ أَخَلُّوا مَوَاضِعَهُمْ وَ خَالَفُوا أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِيمَا أَنْهَضَهُمْ لَهُ وَ أَمَرَهُمْ بِهِ وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ مِنْ مُلَازَمَهِ أَمِيرِهِمْ وَ السَّيْرِ مَعَهُ تَحْتَ لِوَائِهِ حَتَّى يُنْفَذَ لِوَجْهِهِ الَّذِي أُنْفِذَهُ إِلَيْهِ فَخَلَّفُوا أَمِيرَهُمْ مُقِيماً فِي عَسْكَرِهِ وَ أَقْبَلُوا يَتَبَادَرُونَ عَلَى الْخَيْلِ رَكْضاً إِلَى حَلِّ عُقْدَهٍ عَقَدَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِي وَ لِرَسُولِهِ ص فِي أَعْنَاقِهِمْ فَحَلُّوهَا وَ عَهْدٍ عَاهَدُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَنَكَثُوهُ وَ عَقَدُوا لِأَنْفُسِهِمْ عَقْداً ضَجَّتْ بِهِ أَصْوَاتُهُمْ وَ اخْتَصَّتْ بِهِ آرَاؤُهُمْ مِنْ غَيْرِ مُنَاظَرَهٍ لِأَحَدٍ مِنَّا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَوْ مُشَارَكَهٍ فِي رَأْيٍ أَوْ اسْتِقَالَهٍ لِمَا فِي أَعْنَاقِهِمْ (2) مِنْ بَيْعَتِي فَعَلُوا ذَلِكَ وَ أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص مَشْغُولٌ وَ بِتَجْهِيزِهِ عَنْ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ مَصْدُودٌ فَإِنَّهُ كَانَ أَهَمَّهَا وَ أَحَقَّ مَا بُدِئَ بِهِ مِنْهَا فَكَانَ هَذَا يَا أَخَا الْيَهُودِ أَقْرَحُ مَا وَرَدَ عَلَى قَلْبِي مَعَ الَّذِي أَنَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ الرَّزِيَّهِ وَ فَاجِعِ الْمُصِيبَهِ وَ فَقْدِ مَنْ لَا خَلَفَ مِنْهُ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَصَبَرْتُ عَلَيْهَا إِذَا أَتَتْ بَعْدَ أُخْتِهَا عَلَى تَقَارُبِهَا وَ سُرْعَهِ اتِّصَالِهَا ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ النَّبِيِّ ص كَانَ يَلْقَانِي مُعْتَذِراً فِي كُلِّ أَيَّامِهِ وَ يَلُومُ غَيْرَهُ (3) مَا ارْتَكَبَهُ مِنْ أَخْذِ حَقِّي وَ نَقْضِ بَيْعَتِي وَ يَسْأَلُنِي تَحْلِيلَهُ فَكُنْتُ أَقُولُ تَنْقَضِي أَيَّامُهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيَّ حَقِّيَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِي عَفْواً (4) هَنِيئاً مِنْ غَيْرِ أَنْ أُحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ مَعَ حُدُوثِهِ وَ قُرْبِ عَهْدِهِ بِالْجَاهِلِيَّهِ حَدَثاً فِي طَلَبِ حَقِّي بِمُنَازَعَهٍ

1- . أوعز إليه فى كذا: تقدم.
2- . استقاله البيعه طلب منه أن يحلها.
3- . فى بعض النسخ (و يلزم غيره) أى كان يقول: لم يكن هذا منى بل كان من غيرى.
4- . العفو: السهل المتيسر.

لَعَلَّ فُلَاناً يَقُولُ فِيهَا نَعَمْ وَ فُلَاناً يَقُولُ لَا فَيَئُولُ ذَلِکَ مِنَ الْقَوْلِ إِلَى الْفِعْلِ وَ جَمَاعَةٍ مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص أَعْرِفُهُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ دِينِهِ الْإِسْلَامِ يَأْتُونِّی عَوْداً وَ بَدْءاً (1) وَ عَلَانِيَةً وَ سِرّاً فَيَدْعُونِّی إِلَى أَخْذِ حَقِّی وَ يَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ فِی نُصْرَتِی لِيُؤَدُّوا إِلَیَّ بِذَلِکَ بَيْعَتِی فِی أَعْنَاقِهِمْ فَأَقُولُ رُوَيْداً وَ صَبْراً قَلِيلًا لَعَلَّ اللَّهَ يَأْتِينِی بِذَلِکَ عَفْواً بِلَا مُنَازَعَةٍ وَ لَا إِرَاقَةِ الدِّمَاءِ فَقَدِ ارْتَابَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِیِّ ص وَ طَمِعَ فِی الْأَمْرِ بَعْدَهُ مَنْ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ فَقَالَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَّا أَمِيرٌ وَ مَا طَمِعَ الْقَائِلُونَ فِی ذَلِکَ إِلَّا لِتَنَاوُلِ غَيْرِیَ الْأَمْرَ فَلَمَّا دَنَتْ وَفَاةُ الْقَائِمِ (2) وَ انْقَضَتْ أَيَّامُهُ صَيَّرَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ لِصَاحِبِهِ فَكَانَتْ هَذِهِ أُخْتَ أُخْتِهَا وَ مَحَلُّهَا مِنِّی مِثْلَ مَحَلِّهَا وَ أَخَذَ مِنِّی مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لِی فَاجْتَمَعَ إِلَیَّ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِیَ مِمَّنْ أَخَّرَهُ اللَّهُ (3) مَنِ اجْتَمَعَ فَقَالُوا لِی فِيهَا مِثْلَ الَّذِی قَالُوا فِی أُخْتِهَا فَلَمْ يَعْدُ قَوْلِیَ الثَّانِی قَوْلِیَ الْأَوَّلَ صَبْراً وَ احْتِسَاباً وَ يَقِيناً وَ إِشْفَاقاً مِنْ أَنْ تَفْنَى عُصْبَةٌ تَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص بِاللِّينِ مَرَّةً وَ بِالشِّدَّةِ أُخْرَى وَ بِالنُّذُرِ مَرَّةً (4) وَ بِالسَّيْفِ أُخْرَى حَتَّى لَقَدْ كَانَ مِنْ تَأَلُّفِهِ لَهُمْ أَنْ كَانَ النَّاسُ فِی الْكَرِّ وَ الْفِرَارِ (5) وَ الشِّبَعِ وَ الرَّیِّ وَ اللِّبَاسِ وَ الْوِطَاءِ وَ الدِّثَارِ (6) وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ص لَا سُقُوفَ لِبُيُوتِنَا وَ لَا أَبْوَابَ وَ لَا سُتُورَ إِلَّا الْجَرَائِدُ وَ مَا أَشْبَهَهَا وَ لَا وِطَاءَ لَنَا وَ لَا دِثَارَ عَلَيْنَا يَتَدَاوَلُ الثَّوْبَ الْوَاحِدَ فِی الصَّلَاةِ أَكْثَرُنَا وَ نَطْوِی

1- . يقال: رجع عودا على بدء أی لم يتم ذهابه حتّى وصله برجوعه.
2- . أی القائم بعد الرسول صلّى اللّه عليه و آله يعنی أبا بكر.
3- . فی البحار و بعض النسخ (من مضى رحمه اللّه و من بقی ممن أخره اللّه).
4- . فی بعض النسخ و البحار (بالبذل مره).
5- . كذا. و لعلّ المراد الاخذ و الجرّ. و يحتمل أن يكون تصحيف الكزم و القزم- بالمعجمتين- كما قاله العلّامه المجلسیّ، و الكزم بالتحريک-: شده الاكل، و القزم: اللوم و الشحّ.
6- . الوطاء خلاف الغطاء ای ما تفترشه، و الدثار: الثوب الذی يستدفأ به من فوق الشعار، و ما يتغطى به النائم.

اللَّيَالِیَ وَ الْأَیَّامَ عَامَّتُنَا وَ رُبَّمَا أَتَانَا الشَّیْ ءُ مِمَّا أَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَیْنَا وَ صَبَّرَهُ لَنَا خَاصَّةً دُونَ غَیْرِنَا وَ نَحْنُ عَلَی مَا وَصَفْتُ مِنْ حَالِنَا فَیُؤْثِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَرْبَابَ النَّعَمِ وَ الْأَمْوَالِ تَأَلُّفاً مِنْهُ لَهُمْ فَکُنْتُ أَحَقَّ مَنْ لَمْ یُفَرِّقْ هَذِهِ الْعُصْبَةَ الَّتِی أَلَّفَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ یَحْمِلْهَا عَلَی الْخَطِّهِ الَّتِی (1) لَا خَلَاصَ لَهَا مِنْهَا دُونَ بُلُوغِهَا أَوْ فَنَاءِ آجَالِهَا لِأَنِّی لَوْ نَصَبْتُ نَفْسِی فَدَعَوْتُهُمْ إِلَی نُصْرَتِی کَانُوا مِنِّی وَ فِی أَمْرِی عَلَی إِحْدَی مَنْزِلَتَیْنِ إِمَّا مُتَّبِعٍ مُقَاتِلٍ وَ إِمَّا مَقْتُولٍ إِنْ لَمْ یَتَّبِعِ الْجَمِیعَ وَ إِمَّا خَاذِلٍ یَکْفُرُ بِخِذْلَانِهِ إِنْ قَصَّرَ فِی نُصْرَتِی أَوْ أَمْسَکَ عَنْ طَاعَتِی وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنِّی مِنْهُ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی یَحُلُّ بِهِ فِی مُخَالَفَتِی وَ الْإِمْسَاکِ عَنْ نُصْرَتِی مَا أَحَلَّ قَوْمُ مُوسَی بِأَنْفُسِهِمْ فِی مُخَالَفَهِ هَارُونَ وَ تَرْکِ طَاعَتِهِ وَ رَأَیْتُ تَجَرُّعَ الْغُصَصِ وَ رَدَّ أَنْفَاسِ الصُّعَدَاءِ وَ لُزُومَ الصَّبْرِ حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ أَوْ یَقْضِیَ بِمَا أَحَبَّ أَزْیَدَ لِی فِی حَظِّی وَ أَرْفَقَ بِالْعِصَابَهِ الَّتِی وَصَفْتُ أَمْرَهُمْ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً وَ لَوْ لَمْ أَتَّقِ هَذِهِ الْحَالَهَ یَا أَخَا الْیَهُودِ ثُمَّ طَلَبْتُ حَقِّی لَکُنْتُ أَوْلَی مِمَّنْ طَلَبَهُ لِعِلْمِ مَنْ مَضَی مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ بِحَضْرَتِکَ مِنْهُمْ بِأَنِّی کُنْتُ أَکْثَرَ عَدَداً وَ أَعَزَّ عَشِیرَهً وَ أَمْنَعَ رِجَالًا وَ أَطْوَعَ أُمْراً وَ أَوْضَحَ حُجَّهً وَ أَکْثَرَ فِی هَذَا الدِّینِ مَنَاقِبَ وَ آثَاراً لِسَوَابِقِی وَ قَرَابَتِی وَ وِرَاثَتِی فَضْلًا عَنِ اسْتِحْقَاقِی ذَلِکَ بِالْوَصِیَّهِ الَّتِی لَا مَخْرَجَ لِلْعِبَادِ مِنْهَا وَ الْبَیْعَهِ الْمُتَقَدِّمَهِ فِی أَعْنَاقِهِمْ مِمَّنْ تَنَاوَلَهَا وَ قَدْ قُبِضَ مُحَمَّدٌ ص وَ إِنَّ وِلَایَهَ الْأُمَّهِ فِی یَدِهِ وَ فِی بَیْتِهِ لَا فِی یَدِ الْأُولَی تَنَاوَلُوهَا (2) وَ لَا فِی بُیُوتِهِمْ وَ لَأَهْلُ بَیْتِهِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً أَوْلَی بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَیْرِهِ فِی جَمِیعِ الْخِصَالِ ثُمَّ الْتَفَتَ علیه السلام إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَیْسَ کَذَلِکَ قَالُوا بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ یَا أَخَا الْیَهُودِ فَإِنَّ الْقَائِمَ بَعْدَ صَاحِبِهِ کَانَ یُشَاوِرُنِی فِی مَوَارِدِ الْأُمُورِ فَیُصْدِرُهَا عَنْ أَمْرِی وَ یُنَاظِرُنِی فِی غَوَامِضِهَا فَیُمْضِیهَا عَنْ رَأْیِی لَا أَعْلَمُ أَحَداً وَ لَا یَعْلَمُهُ أَصْحَابِی یُنَاظِرُهُ (3) فِی ذَلِکَ غَیْرِی وَ لَا یَطْمَعُ فِی الْأَمْرِ بَعْدَهُ سِوَایَ فَلَمَّا أَنْ أَتَتْهُ

1- . الخطه الامر المشکل الذی لا یهتدی إلیه.
2- . أولاء و أولی: اسم موصول. یعنی ید الذین تناولوها کما فی الاختصاص للمفید (ره).
3- . فی بعض النسخ المخطوطه من البحار (لا یناظره).

مَنِيَّتُهُ عَلَى فَجْأَةٍ بِلَا مَرَضٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَا أَمْرٍ كَانَ أَمْضَاهُ فِی صِحَّةٍ مِنْ بَدَنِهِ لَمْ أَشُکَّ أَنِّی قَدِ اسْتُرْجِعْتُ حَقِّی (1) فِیهِ عَافِیَهِ بِالْمَنْزِلَهِ الَّتِی کُنْتُ أَطْلُبُهَا وَ الْعَاقِبَهِ الَّتِی کُنْتُ أَلْتَمِسُهَا وَ أَنَّ اللَّهَ سَیَأْتِی بِذَلِکَ عَلَی أَحْسَنِ مَا رَجَوْتُ وَ أَفْضَلِ مَا أَمَّلْتُ وَ کَانَ مِنْ فِعْلِهِ أَنْ خَتَمَ أَمْرَهُ بِأَنْ سَمَّی قَوْماً أَنَا سَادِسُهُمْ وَ لَمْ یَسْتَوِنِی بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ وَ لَا ذَکَرَ لِی حَالًا فِی وِرَاثَهِ الرَّسُولِ وَ لَا قَرَابَهٍ وَ لَا صِهْرٍ وَ لَا نَسَبٍ وَ لَا لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلُ سَابِقَهِ مِنْ سَوَابِقِی وَ لَا أَثَرٍ مِنْ آثَارِی وَ صَیَّرَهَا شُورَی بَیْنَنَا وَ صَیَّرَ ابْنَهُ فِیهَا حَاکِماً عَلَیْنَا وَ أَمَرَهُ أَنْ یَضْرِبَ أَعْنَاقَ النَّفَرِ السِّتَّهِ الَّذِینَ صَیَّرَ الْأَمْرَ فِیهِمْ إِنْ لَمْ یُنْفِذُوا أَمْرَهُ وَ کَفَی بِالصَّبْرِ عَلَی هَذَا یَا أَخَا الْیَهُودِ صَبْراً فَمَکَثَ الْقَوْمُ أَیَّامَهُمْ کُلَّهَا کُلٌّ یَخْطُبُ لِنَفْسِهِ وَ أَنَا مُمْسِکٌ عَنْ أَنْ سَأَلُونِی عَنْ أَمْرِی فَنَاظَرْتُهُمْ فِی أَیَّامِی وَ أَیَّامِهِمْ وَ آثَارِی وَ آثَارِهِمْ وَ أَوْضَحْتُ لَهُمْ مَا لَمْ یَجْهَلُوهُ مِنْ وُجُوهِ اسْتِحْقَاقِی لَهَا دُونَهُمْ وَ ذَکَّرْتُهُمْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَیْهِمْ وَ تَأْکِیدَ مَا أَکَّدَهُ مِنَ الْبَیْعَهِ لِی فِی أَعْنَاقِهِمْ دَعَاهُمْ حُبُّ الْإِمَارَهِ وَ بَسْطُ الْأَیْدِی وَ الْأَلْسُنِ فِی الْأَمْرِ وَ النَّهْیِ وَ الرُّکُونِ إِلَی الدُّنْیَا وَ الِاقْتِدَاءِ بِالْمَاضِینَ قَبْلَهُمْ إِلَی تَنَاوُلِ مَا لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ فَإِذَا خَلَوْتُ بِالْوَاحِدِ ذَکَّرْتُهُ أَیَّامَ اللَّهِ وَ حَذَّرْتُهُ مَا هُوَ قَادِمٌ عَلَیْهِ وَ صَائِرٌ إِلَیْهِ الْتَمَسَ مِنِّی شَرْطاً أَنْ أُصَیِّرَهَا لَهُ بَعْدِی فَلَمَّا لَمْ یَجِدُوا عِنْدِی إِلَّا الْمَحَجَّهَ الْبَیْضَاءَ وَ الْحَمْلَ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَصِیَّهِ الرَّسُولِ وَ إِعْطَاءَ کُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْعَهُ مَا لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ (2) أَزَالَهَا عَنِّی إِلَی ابْنِ عَفَّانَ طَمَعاً فِی الشَّجِیحِ مَعَهُ فِیهَا وَ ابْنُ عَفَّانَ رَجُلٌ لَمْ یَسْتَوِ بِهِ وَ بِوَاحِدٍ مِمَّنْ حَضَرَهُ حَالٌ قَطُّ فَضْلًا عَمَّنْ دُونَهُمْ لَا بِبَدْرٍ (3) الَّتِی هِیَ سَنَامُ فَخْرِهِمْ وَ لَا غَیْرِهَا مِنَ الْمَآثِرِ الَّتِی أَکْرَمَ اللَّهُ بِهَا رَسُولَهُ وَ مَنِ اخْتَصَّهُ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ علیه السلام ثُمَّ لَمْ أَعْلَمِ الْقَوْمَ أَمْسَوْا مِنْ یَوْمِهِمْ ذَلِکَ حَتَّی ظَهَرَتْ نَدَامَتُهُمْ وَ نَکَصُوا عَلَی أَعْقَابِهِمْ وَ أَحَالَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ کُلٌّ یَلُومُ نَفْسَهُ وَ یَلُومُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ لَمْ تَطُلِ الْأَیَّامُ بِالْمُسْتَبِدِّ بِالْأَمْرِ ابْنِ عَفَّانَ حَتَّی أَکْفَرُوهُ وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ وَ مَشَی إِلَی أَصْحَابِهِ خَاصَّهً وَ سَائِرِ أَصْحَابِ

1- . قال العلّامه المجلسیّ (ره): أمثال هذا الکلام انما صدر عنه علیه السّلام بناء علی ظاهر الامر، مع قطع النظر عما کان یعلمه باخبار اللّه و رسوله من استیلاء هؤلاء الاشقیاء، و حاصل الکلام أن حقّ المقام کان یقتضی أن لا یشک فی ذلک کما قیل فی قوله تعالی (لا رَیْبَ فِیهِ)*

2- . زاد هنا فی الاختصاص (شدّ من القوم مستبد فأزالها عنی- الخ).

3- . یعنی غزوه بدر.

رَسُولِ اللَّهِ ص عَامَّةً يَسْتَقِيلُهُمْ مِنْ بَيْعَتِهِ وَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ فَلْتَتِهِ فَكَانَتْ هَذِهِ يَا أَخَا الْيَهُودِ أَكْبَرَ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَفْظَعَ (1) وَ أَحْرَى أَنْ لَا يُصْبَرَ عَلَيْهَا فَنَالَنِي مِنْهَا الَّذِي لَا يَبْلُغُ وَصْفُهُ وَ لَا يُحَدُّ وَقْتُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهَا إِلَّا الصَّبْرُ عَلَى مَا أَمَضُّ وَ أَبْلَغُ مِنْهَا وَ لَقَدْ أَتَانِي الْبَاقُونَ مِنَ السِّتَّةِ مِنْ يَوْمِهِمْ كُلٌّ رَاجِعٌ عَمَّا كَانَ رَكِبَ مِنِّي يَسْأَلُنِي خَلْعَ ابْنِ عَفَّانَ وَ الْوُثُوبَ عَلَيْهِ وَ أَخْذَ حَقِّي وَ يُؤْتِينِي صَفْقَتَهُ وَ بَيْعَتَهُ عَلَى الْمَوْتِ تَحْتَ رَايَتِي أَوْ يَرُدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ حَقِّي فَوَ اللَّهِ يَا أَخَا الْيَهُودِ مَا مَنَعَنِي مِنْهَا إِلَّا الَّذِي مَنَعَنِي مِنْ أُخْتَيْهَا قَبْلَهَا وَ رَأَيْتُ الْإِبْقَاءَ عَلَى مَنْ بَقِيَ مِنَ الطَّائِفَةِ أَبْهَجَ لِي وَ آنَسَ لِقَلْبِي مِنْ فَنَائِهَا وَ عَلِمْتُ أَنِّي إِنْ حَمَلْتُهَا عَلَى دَعْوَةِ الْمَوْتِ رَكِبْتُهُ فَأَمَّا نَفْسِي فَقَدْ عَلِمَ مَنْ حَضَرَ مِمَّنْ تَرَى وَ مَنْ غَابَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص أَنَّ الْمَوْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الشَّرْبَةِ الْبَارِدَةِ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ مِنْ ذِي الْعَطَشِ الصَّدَى وَ لَقَدْ كُنْتُ عَاهَدْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولَهُ ص أَنَا وَ عَمِّي حَمْزَةُ وَ أَخِي جَعْفَرٌ وَ ابْنُ عَمِّي عُبَيْدَةُ عَلَى أَمْرٍ وَفَيْنَا بِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ فَتَقَدَّمَنِي أَصْحَابِي وَ تَخَلَّفْتُ بَعْدَهُمْ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (2) حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَةُ وَ أَنَا وَ اللَّهِ الْمُنْتَظِرُ يَا أَخَا الْيَهُودِ وَ مَا بَدَّلْتُ تَبْدِيلًا وَ مَا سَكَّتَنِي عَنِ ابْنِ عَفَّانَ وَ حَثَّنِي عَلَى الْإِمْسَاكِ عَنْهُ إِلَّا أَنِّي عَرَفْتُ مِنْ أَخْلَاقِهِ فِيمَا اخْتَبَرْتُ مِنْهُ بِمَا لَنْ يَدَعَهُ حَتَّى يَسْتَدْعِيَ الْأَبَاعِدَ إِلَى قَتْلِهِ وَ خَلْعِهِ فَضْلًا عَنِ الْأَقَارِبِ وَ أَنَا فِي عُزْلَةٍ فَصَبَرْتُ حَتَّى كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَنْطِقْ فِيهِ بِحَرْفٍ مِنْ لَا وَ لَا نَعَمْ ثُمَّ أَتَانِي الْقَوْمُ وَ أَنَا عَلِمَ اللَّهُ كَارِهٌ لِمَعْرِفَتِي بِمَا تَطَاعَمُوا بِهِ مِنِ اعْتِقَالِ الْأَمْوَالِ وَ الْمَرَحِ فِي الْأَرْضِ وَ عِلْمِهِمْ بِأَنَّ تِلْكَ لَيْسَتْ لَهُمْ عِنْدِي وَ شَدِيدُ عَادَةٍ مُنْتَزَعَةٌ (3) فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا عِنْدِي تَعَلَّلُوا الْأَعَالِيلَ ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ

1- . فی بعض النسخ (أقطع).
2- . الأحزاب: 23. و زاد فی الاختصاص ف (مَنْ قَضى نَحْبَهُ حمزه- الخ).
3- . کذا فی النسخ. و لعلّ قوله: (عاده) مبتدأ و (شدید) خبره، أی انتزاع العاده و سلبها شدید.

فَقَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْمُتَابِعِينَ لِی لَمَّا لَمْ يَطْمَعُوا فِی تِلْکَ مِنِّی (1) وَثَبُوا بِالْمَرْأَهِ عَلَیَّ وَ أَنَا وَلِیُّ أَمْرِهَا وَ الْوَصِیُّ عَلَیْهَا فَحَمَلُوهَا عَلَی الْجَمَلِ وَ شَدُّوهَا عَلَی الرِّحَالِ وَ أَقْبَلُوا بِهَا تَخْبِطُ الْفَیَافِیَ (2) وَ تَقْطَعُ الْبَرَارِیَ وَ تَنْبَحُ عَلَیْهَا کِلَابُ الْحَوْأَبِ وَ تَظْهَرُ لَهُمْ عَلَامَاتُ النَّدَمِ فِی کُلِّ سَاعَهٍ وَ عِنْدَ کُلِّ حَالٍ فِی عُصْبَهٍ قَدْ بَایَعُونِی ثَانِیَهً بَعْدَ بَیْعَتِهِمُ الْأُولَی فِی حَیَاهِ النَّبِیِّ ص حَتَّی أَتَتْ أَهْلَ بَلْدَهٍ قَصِیرَهٍ أَیْدِیهِمْ طَوِیلَهٍ لِحَاهُمْ قَلِیلَهٍ عُقُولُهُمْ عَازِبَهٍ آرَاؤُهُمْ وَ هُمْ جِیرَانُ بَدْوٍ وَ وُرَّادُ بَحْرٍ فَأَخْرَجَتْهُمْ یَخْبِطُونَ بِسُیُوفِهِمْ مِنْ غَیْرِ عِلْمٍ وَ یَرْمُونَ بِسِهَامِهِمْ بِغَیْرِ فَهْمٍ فَوَقَفْتُ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَی اثْنَتَیْنِ کِلْتَاهُمَا فِی مَحَلِّهِ الْمَکْرُوهِ مِمَّنْ إِنْ کَفَفْتُ لَمْ یَرْجِعْ وَ لَمْ یَعْقِلْ وَ إِنْ أَقَمْتُ کُنْتُ قَدْ صِرْتُ إِلَی الَّتِی کَرِهْتُ فَقَدَّمْتُ الْحُجَّهَ بِالْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ وَ دَعَوْتُ الْمَرْأَهَ إِلَی الرُّجُوعِ إِلَی بَیْتِهَا وَ الْقَوْمَ الَّذِینَ حَمَلُوهَا عَلَی الْوَفَاءِ بِبَیْعَتِهِمْ لِی وَ التَّرْکِ لِنَقْضِهِمْ عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِیَّ وَ أَعْطَیْتُهُمْ مِنْ نَفْسِی کُلَّ الَّذِی قَدَرْتُ عَلَیْهِ وَ نَاظَرْتُ بَعْضَهُمْ فَرَجَعَ وَ ذَکَّرْتُ فَذَکَرَ ثُمَّ أَقْبَلْتُ عَلَی النَّاسِ بِمِثْلِ ذَلِکَ فَلَمْ یَزْدَادُوا إِلَّا جَهْلًا وَ تَمَادِیاً وَ غَیّاً فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا هِیَ رَکِبْتُهَا مِنْهُمْ فَکَانَتْ عَلَیْهِمُ الدَّبْرَهُ (3) وَ بِهِمُ الْهَزِیمَهُ وَ لَهُمُ الْحَسْرَهُ وَ فِیهِمُ الْفَنَاءُ وَ الْقَتْلُ وَ حَمَلْتُ نَفْسِی عَلَی الَّتِی لَمْ أَجِدْ مِنْهَا بُدّاً وَ لَمْ یَسَعْنِی إِذْ فَعَلْتُ ذَلِکَ وَ أَظْهَرْتُهُ آخِراً مِثْلَ الَّذِی وَسِعَنِی مِنْهُ أَوَّلًا مِنَ الْإِغْضَاءِ وَ الْإِمْسَاکِ وَ رَأَیْتُنِی إِنْ أَمْسَکْتُ کُنْتُ مُعِیناً لَهُمْ عَلَیَّ بِإِمْسَاکِی عَلَی مَا صَارُوا إِلَیْهِ وَ طَمِعُوا فِیهِ مِنْ تَنَاوُلِ الْأَطْرَافِ وَ سَفْکِ الدِّمَاءِ

1- . یعنی تلک الامانی و الاطماع التی لهم فی دوله الباطل من اعتقال الأموال و المرح فی أرض اللّه. و یعنی بالمرأه عائشه أم المؤمنین.
2- . خبط البعیر الأرض بیده خبطا: ضربها، و منه قیل: خبط عشواء، و هی الناقه التی فی بصرها ضعف إذا مشت لا تتوقّی شیئا. و خبطه: ضربه شدیدا. و القوم بسیفه: جلدهم. و الشجر: شدها ثمّ نفض ورقها. و الفیافی جمع الفیفی و الفیفاء و الفیفاه. و هی المفازه لا ماء فیها، و المکان المستوی.
3- . الدبره- بالتحریک- الادبار و الهزیمه.

وَ قَتْلِ الرَّعِيَّهِ وَ تَحْكِيمِ النِّسَاءِ النَّوَاقِصِ الْعُقُولِ وَ الْحُظُوظِ عَلَى كُلِّ حَالٍ كَعَادَهِ بَنِى الْأَصْفَرِ (1) وَ مَنْ مَضَى مِنْ مُلُوكِ سَبَإٍ وَ الْأُمَمِ الْخَالِيَهِ فَأَصِيرُ إِلَى مَا كَرِهْتُ أَوَّلًا وَ آخِراً وَ قَدْ أَهْمَلْتُ الْمَرْأَهَ وَ جُنْدَهَا يَفْعَلُونَ مَا وَصَفْتُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ النَّاسِ وَ لَمْ أَهْجِمْ عَلَى الْأَمْرِ إِلَّا بَعْدَ مَا قَدَّمْتُ وَ أَخَّرْتُ وَ تَأَنَّيْتُ وَ رَاجَعْتُ وَ أَرْسَلْتُ وَ سَافَرْتُ وَ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ وَ أَعْطَيْتُ الْقَوْمَ كُلَّ شَيْ ءٍ يَلْتَمِسُوهُ بَعْدَ أَنْ عَرَضْتُ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْ ءٍ لَمْ يَلْتَمِسُوهُ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا تِلْكَ أَقْدَمْتُ عَلَيْهَا فَبَلَغَ اللَّهُ بِى وَ بِهِمْ مَا أَرَادَ وَ كَانَ لِى عَلَيْهِمْ بِمَا كَانَ مِنِّى إِلَيْهِمْ شَهِيداً ثُمَّ الْتَفَتَ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ كَذَلِكَ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَ أَمَّا السَّادِسَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَتَحْكِيمُهُمُ الْحَكَمَيْنِ وَ مُحَارَبَهُ ابْنِ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ وَ هُوَ طَلِيقٌ مُعَانِدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ الْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً إِلَى أَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَكَّهَ عَنْوَهً فَأَخَذْتُ بَيْعَتَهُ وَ بَيْعَهَ أَبِيهِ لِى مَعَهُ فِى ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ فِى ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ بَعْدَهُ وَ أَبُوهُ بِالْأَمْسِ (2) أَوَّلُ مَنْ سَلَّمَ عَلَىَّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَعَلَ يَحُثُّنِى عَلَى النُّهُوضِ فِى أَخْذِ حَقِّى مِنَ الْمَاضِينَ قَبْلِى وَ يُجَدِّدُ لِى بَيْعَتَهُ كُلَّمَا أَتَانِى وَ أَعْجَبُ الْعَجَبِ أَنَّهُ لَمَّا رَأَى رَبِّى تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ رَدَّ إِلَىَّ حَقِّى وَ أَقَرَّ فِى مَعْدِنِهِ وَ انْقَطَعَ طَمَعُهُ أَنْ يَصِيرَ فِى دِينِ اللَّهِ رَابِعاً وَ فِى أَمَانَهٍ حُمِّلْنَاهَا حَاكِماً كَرَّ عَلَى الْعَاصِى بْنِ الْعَاصِ فَاسْتَمَالَهُ فَمَالَ إِلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَطْمَعَهُ مِصْرَ وَ حَرَامٌ عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْفَيْ ءِ دُونَ قِسْمِهِ دِرْهَماً وَ حَرَامٌ عَلَى الرَّاعِى إِيصَالُ دِرْهَمٍ إِلَيْهِ فَوْقَ حَقِّهِ فَأَقْبَلَ يَخْبِطُ الْبِلَادَ بِالظُّلْمِ وَ يَطَؤُهَا بِالْغَشْمِ فَمَنْ بَايَعَهُ أَرْضَاهُ وَ مَنْ خَالَفَهُ نَاوَاهُ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَىَّ نَاكِثاً عَلَيْنَا مُغِيراً فِى الْبِلَادِ شَرْقاً وَ غَرْباً وَ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ الْأَنْبَاءُ تَأْتِينِى وَ الْأَخْبَارُ تَرِدُ عَلَىَّ بِذَلِكَ فَأَتَانِى أَعْوَرُ ثَقِيفٍ (3) فَأَشَارَ عَلَىَّ أَنْ أُوَلِّيَهُ الْبِلَادَ الَّتِى هُوَ بِهَا لِأُدَارِيَهُ بِمَا أُوَلِّيهِ مِنْهَا وَ فِى الَّذِى أَشَارَ بِهِ الرَّأْىُ

1- . يعنى أهل الروم لان أباهم أصفر اللون.
2- . المراد أبو سفيان فى اول خلافه أبى بكر.
3- . يعنى مغيره بن شعبه الثقفى.

فِی أَمْرِ الدُّنْیَا لَوْ وَجَدْتُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی تَوْلِیَتِهِ لِی مَخْرَجاً وَ أَصَبْتُ لِنَفْسِی فِی ذَلِکَ عُذْراً فَأَعْلَمْتُ الرَّأْیَ (1) فِی ذَلِکَ وَ شَاوَرْتُ مَنْ أَثِقُ بِنَصِیحَتِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ ص وَ لِی وَ لِلْمُؤْمِنِینَ فَکَانَ رَأْیُهُ فِی ابْنِ أَکِلَهِ الْأَکْبَادِ کَرَأْیِی یَنْهَانِی عَنْ تَوْلِیَتِهِ وَ یُحَذِّرُنِی أَنْ أَدْخِلَ فِی أَمْرِ الْمُسْلِمِینَ یَدَهُ وَ لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَرَانِی أَتَّخِذُ الْمُضِلِّینَ عَضُداً فَوَجَّهْتُ إِلَیْهِ أَخَا بَجِیلَهَ مَرَّهً وَ أَخَا الْأَشْعَرِیِّینَ مَرَّهً (2) کِلَاهُمَا رَکَنَ إِلَی الدُّنْیَا وَ تَابَعَ هَوَاهُ فِیمَا أَرْضَاهُ فَلَمَّا لَمْ أَرَهُ أَنْ یَزْدَادَ فِیمَا انْتَهَکَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ إِلَّا تَمَادِیاً شَاوَرْتُ مَنْ مَعِی مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص الْبَدْرِیِّینَ وَ الَّذِینَ ارْتَضَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَهُمْ وَ رَضِیَ عَنْهُمْ بَعْدَ بَیْعَتِهِمْ وَ غَیْرَهُمْ مِنْ صُلَحَاءِ الْمُسْلِمِینَ وَ التَّابِعِینَ فَکُلٌّ یُوَافِقُ رَأْیُهُ رَأْیِی فِی غَزْوِهِ وَ مُحَارَبَتِهِ وَ مَنْعِهِ مِمَّا نَالَتْ یَدُهُ وَ إِنِّی نَهَضْتُ إِلَیْهِ بِأَصْحَابِی أُنْفِذُ إِلَیْهِ مِنْ کُلِّ مَوْضِعٍ کُتُبِی وَ أُوَجِّهُ إِلَیْهِ رُسُلِی أَدْعُوهُ إِلَی الرُّجُوعِ عَمَّا هُوَ فِیهِ وَ الدُّخُولِ فِیمَا فِیهِ النَّاسُ مَعِی فَکَتَبَ یَتَحَکَّمُ عَلَیَّ وَ یَتَمَنَّی عَلَیَّ الْأَمَانِیَّ وَ یَشْتَرِطُ عَلَیَّ شُرُوطاً لَا یَرْضَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ وَ لَا الْمُسْلِمُونَ وَ یَشْتَرِطُ فِی بَعْضِهَا أَنْ أَدْفَعَ إِلَیْهِ أَقْوَاماً مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص أَبْرَاراً فِیهِمْ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ أَیْنَ مِثْلُ عَمَّارٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَیْتُنَا مَعَ النَّبِیِّ ص وَ مَا یُعَدُّ مِنَّا خَمْسَهٌ إِلَّا کَانَ سَادِسَهُمْ وَ لَا أَرْبَعَهٌ إِلَّا کَانَ خَامِسَهُمْ اشْتَرَطَ دَفْعَهُمْ إِلَیْهِ لِیَقْتُلَهُمْ وَ یُصَلِّبَهُمْ وَ انْتَحَلَ دَمَ عُثْمَانَ وَ لَعَمْرُو اللَّهِ مَا أَلَّبَ عَلَی عُثْمَانَ (3) وَ لَا جَمَعَ النَّاسَ عَلَی قَتْلِهِ إِلَّا هُوَ وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَغْصَانِ الشَّجَرَهِ الْمَلْعُونَهِ فِی الْقُرْآنِ فَلَمَّا لَمْ أُجِبْ إِلَی مَا اشْتَرَطَ مِنْ ذَلِکَ کَرَّ مُسْتَعْلِیاً فِی نَفْسِهِ بِطُغْیَانِهِ وَ بَغْیِهِ بِحَمِیرٍ لَا عُقُولَ لَهُمْ وَ لَا بَصَائِرَ فَمَوَّهَ لَهُمْ أَمْراً (4) فَاتَّبَعُوهُ وَ أَعْطَاهُمْ مِنَ الدُّنْیَا مَا أَمَالَهُمْ بِهِ إِلَیْهِ فَنَاجَزْنَاهُمْ

1- . فی بعض النسخ (قأعملت الرأی). و فی الاختصاص (فما عملت الرأی).
2- . یعنی بالأول جریر بن عبد اللّه البجلیّ و بالثانی زیاد بن النضر أو أبا موسی الأشعریّ ظاهرا و لم أعثر مهما تتبعت الکتب علی ارسال أحدهما الی معاویه و لعله سهو من الراوی. و فی بعض النسخ (و اخا الاشعریین اخری).
3- . ألب بالتخفیف- تجمع و تحشد. ألب بینهم أفسد.
4- . موه علیه الامر أو الخبر: زوّره علیه و زخرفه و لبسه.

وَ حَاكَمْنَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ فَلَمَّا لَمْ يَزِدْهُ ذَلِكَ إِلَّا تَمَادِياً وَ بَغْياً لَقِينَاهُ بِعَادَهِ اللَّهِ الَّتِی عَوَّدَنَاهُ مِنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ عَدُوِّنَا وَ رَايَهُ رَسُولِ اللَّهِ ص بِأَيْدِينَا لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَفُلُّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بِهَا حَتَّى يَقْضِیَ الْمَوْتَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مُعَلِّمٌ رَايَاتِ أَبِيهِ الَّتِی لَمْ أَزَلْ أُقَاتِلُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِی كُلِّ الْمَوَاطِنِ فَلَمْ يَجِدْ مِنَ الْمَوْتِ مَنْجًى إِلَّا الْهَرَبَ فَرَكِبَ فَرَسَهُ وَ قَلَّبَ رَايَتَهُ لَا يَدْرِی كَيْفَ يَحْتَالُ فَاسْتَعَانَ بِرَأْیِ ابْنِ الْعَاصِ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِإِظْهَارِ الْمَصَاحِفِ وَ رَفْعِهَا عَلَى الْأَعْلَامِ وَ الدُّعَاءِ إِلَى مَا فِيهَا وَ قَالَ إِنَّ ابْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ حِزْبَهُ أَهْلُ بَصَائِرَ وَ رَحْمَهٍ وَ تُقًى (1) وَ قَدْ دَعَوْكَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ أَوَّلًا وَ هُمْ مُجِيبُوكَ إِلَيْهِ آخِراً فَأَطَاعَهُ فِيمَا أَشَارَ بِهِ عَلَيْهِ إِذْ رَأَى أَنَّهُ لَا مَنْجَى لَهُ مِنَ الْقَتْلِ أَوْ الْهَرَبِ غَيْرُهُ فَرَفَعَ الْمَصَاحِفَ يَدْعُو إِلَى مَا فِيهَا بِزَعْمِهِ فَمَالَتْ إِلَى الْمَصَاحِفِ قُلُوبُ وَ مَنْ بَقِیَ مِنْ أَصْحَابِی بَعْدَ فَنَاءِ أَخْيَارِهِمْ وَ جَهْدِهِمْ فِی جِهَادِ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَعْدَائِهِمْ عَلَى بَصَائِرِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ ابْنَ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ لَهُ الْوَفَاءُ بِمَا دَعَا إِلَيْهِ فَأَصْغَوْا إِلَى دَعْوَتِهِ وَ أَقْبَلُوا بِأَجْمَعِهِمْ فِی إِجَابَتِهِ فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ مَكْرٌ وَ مِنِ ابْنِ الْعَاصِ مَعَهُ وَ أَنَّهُمَا إِلَى النَّكْثِ أَقْرَبُ مِنْهُمَا إِلَى الْوَفَاءِ فَلَمْ يَقْبَلُوا قَوْلِی وَ لَمْ يُطِيعُوا أَمْرِی وَ أَبَوْا إِلَّا إِجَابَتَهُ كَرِهْتُ أَمْ هَوِيتُ شِئْتُ أَوْ أَبِيتُ حَتَّى أَخَذَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ لِبَعْضٍ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَأَلْحِقُوهُ بِابْنِ عَفَّانَ أَوِ ادْفَعُوهُ إِلَى ابْنِ هِنْدٍ بِرُمَّتِهِ فَجَهَدْتُ عَلَّمَ اللَّهُ جَهْدِی وَ لَمْ أَدَعْ غَلَّهً فِی نَفْسِی إِلَّا بَلَّغْتُهَا فِی أَنْ يُخَلُّونِی وَ رَأْیِی فَلَمْ يَفْعَلُوا وَ رَاوَدْتُهُمْ عَلَى الصَّبْرِ عَلَى مِقْدَارِ فُوَاقِ النَّاقَهِ أَوْ رَكْضَهِ الْفَرَسِ فَلَمْ يُجِيبُوا مَا خَلَا هَذَا الشَّيْخَ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَشْتَرِ وَ عُصْبَهً مِنْ أَهْلِ بَيْتِی فَوَ اللَّهِ مَا مَنَعَنِی أَنْ أَمْضِیَ عَلَى بَصِيرَتِی إِلَّا مَخَافَهَ أَنْ يُقْتَلَ هَذَانِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَيَنْقَطِعَ نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ أُمَّتِهِ وَ مَخَافَهَ أَنْ يُقْتَلَ هَذَا وَ هَذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَإِنِّی أَعْلَمُ لَوْ لَا مَكَانِی لَمْ يَقِفَا ذَلِكَ الْمَوْقِفَ فَلِذَلِكَ صَبَرْتُ عَلَى مَا أَرَادَ الْقَوْمُ مَعَ مَا سَبَقَ فِيهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا رَفَعْنَا عَنِ الْقَوْمِ سُيُوفَنَا تَحَكَّمُوا فِی الْأُمُورِ وَ تَخَيَّرُوا الْأَحْكَامَ وَ الْآرَاءَ وَ تَرَكُوا الْمَصَاحِفَ وَ مَا دَعَوْا إِلَيْهِ مِنْ حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ مَا كُنْتُ أَحَكَّمُ فِی دِينِ اللَّهِ أَحَداً إِذْ كَانَ التَّحْكِيمُ فِی

1- . فی البحار (و بقيا). و فی الاختصاص (أهل بصيره و رحمه و معنى).

ذَلِکَ الْخَطَأَ الَّذِی لَا شَکَّ فِیهِ وَ لَا امْتِرَاءَ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا ذَلِکَ أَرَدْتُ أَنْ أُحَکِّمَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیْتِی أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ أَرْضَی رَأْیَهُ وَ عَقْلَهُ وَ أَثِقُ بِنَصِیحَتِهِ وَ مَوَدَّتِهِ وَ دِینِهِ وَ أَقْبَلْتُ لَا أُسَمِّی أَحَداً إِلَّا امْتَنَعَ مِنْهُ ابْنُ هِنْدٍ وَ لَا أَدْعُوهُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا أَدْبَرَ عَنْهُ وَ أَقْبَلَ ابْنُ هِنْدٍ یَسُومُنَا عَسْفاً وَ مَا ذَاکَ إِلَّا بِاتِّبَاعِ أَصْحَابِی لَهُ عَلَی ذَلِکَ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا غَلَبَتِی عَلَی التَّحَکُّمِ تَبَرَّأْتُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُمْ وَ فَوَّضْتُ ذَلِکَ إِلَیْهِمْ فَقَلَّدُوهُ امْرَأً فَخَدَعَهُ ابْنُ الْعَاصِ خَدِیعَةً ظَهَرَتْ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ أَظْهَرَ الْمَخْدُوعُ عَلَیْهَا نَدَماً ثُمَّ أَقْبَلَ علیه السلام عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَیْسَ کَذَلِکَ قَالُوا بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام وَ أَمَّا السَّابِعَةُ یَا أَخَا الْیَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص کَانَ عَهِدَ إِلَیَّ أَنْ أُقَاتِلَ فِی آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ أَیَّامِی قَوْماً مِنْ أَصْحَابِی یَصُومُونَ النَّهَارَ وَ یَقُومُونَ اللَّیْلَ وَ یَتْلُونَ الْکِتَابَ یَمْرُقُونَ بِخِلَافِهِمْ عَلَیَّ وَ مُحَارَبَتِهِمْ إِیَّایَ مِنَ الدِّینِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِیَّةِ فِیهِمْ ذُو الثُّدَیَّةِ یُخْتَمُ لِی بِقَتْلِهِمْ بِالسَّعَادَةِ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَی مَوْضِعِی هَذَا یَعْنِی بَعْدَ الْحَکَمَیْنِ أَقْبَلَ بَعْضُ الْقَوْمِ عَلَی بَعْضٍ بِاللَّائِمَةِ فِیمَا صَارُوا إِلَیْهِ مِنْ تَحْکِیمِ الْحَکَمَیْنِ فَلَمْ یَجِدُوا لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ ذَلِکَ مَخْرَجاً إِلَّا أَنْ قَالُوا کَانَ یَنْبَغِی لِأَمِیرِنَا أَنْ لَا یُبَایِعَ مَنْ أَخْطَأَ وَ أَنْ یَقْضِیَ بِحَقِیقَةِ رَأْیِهِ عَلَی قَتْلِ نَفْسِهِ وَ قَتْلِ مَنْ خَالَفَهُ مِنَّا فَقَدْ کَفَرَ بِمُتَابَعَتِهِ إِیَّانَا وَ طَاعَتِهِ لَنَا فِی الْخَطَإِ وَ أَحَلَّ لَنَا بِذَلِکَ قَتْلَهُ وَ سَفْکَ دَمِهِ فَتَجَمَّعُوا عَلَی ذَلِکَ وَ خَرَجُوا رَاکِبِینَ رُءُوسُهُمْ یُنَادُونَ بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِرْقَةٌ بِالنُّخَیْلَةِ وَ أُخْرَی بِحَرُورَاءَ وَ أُخْرَی رَاکِبَةٌ رَأْسُهَا تَخْبِطُ الْأَرْضَ شَرْقاً حَتَّی عَبَرَتْ دِجْلَةَ فَلَمْ تَمُرَّ بِمُسْلِمٍ إِلَّا امْتَحَنَتْهُ فَمَنْ تَابَعَهَا اسْتَحْیَتْهُ وَ مَنْ خَالَفَهَا قَتَلَتْهُ فَخَرَجْتُ إِلَی الْأُولَیَیْنِ وَاحِدَةً بَعْدَ أُخْرَی أَدْعُوهُمْ إِلَی طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرُّجُوعِ إِلَیْهِ فَأَبَیَا إِلَّا السَّیْفَ لَا یَقْنَعُهُمَا غَیْرُ ذَلِکَ فَلَمَّا أَعْیَتِ الْحِیلَةُ فِیهِمَا حَاکَمْتُهُمَا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَتَلَ اللَّهُ هَذِهِ وَ هَذِهِ وَ کَانُوا یَا أَخَا الْیَهُودِ لَوْ لَا مَا فَعَلُوا لَکَانُوا رُکْناً قَوِیّاً وَ سَدّاً مَنِیعاً فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا مَا صَارُوا إِلَیْهِ ثُمَّ کَتَبْتُ إِلَی الْفِرْقَةِ الثَّالِثَةِ وَ وَجَّهْتُ رُسُلِی تَتْرَی (1) وَ کَانُوا مِنْ جِلَّةِ أَصْحَابِی وَ أَهْلِ التَّعَبُّدِ مِنْهُمْ وَ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا فَأَبَتْ إِلَّا اتِّبَاعَ أُخْتَیْهَا وَ الِاحْتِذَاءَ عَلَی مِثَالِهِمَا وَ

1- . یعنی واحدا بعد واحد و أصله (و تری).

أَسْرَعَتْ فِی قَتْلِ مَنْ خَالَفَهَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ تَتَابَعَتْ إِلَیَّ الْأَخْبَارُ بِفِعْلِهِمْ فَخَرَجْتُ حَتَّی قَطَعْتُ إِلَیْهِمْ دِجْلَةَ أُوَجِّهُ السُّفَرَاءَ وَ النُّصَحَاءَ وَ أَطْلُبُ الْعُتْبَی بِجَهْدِی (1) بِهَذَا مَرَّةً وَ بِهَذَا مَرَّةً وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی الْأَشْتَرِ وَ الْأَحْنَفِ بْنِ قَیْسٍ وَ سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ الْأَرْحَبِیِّ وَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ الْکِنْدِیِّ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا تِلْکَ رَکِبْتُهَا مِنْهُمْ فَقَتَلَهُمُ اللَّهُ یَا أَخَا الْیَهُودِ عَنْ آخِرِهِمْ وَ هُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ أَوْ یَزِیدُونَ حَتَّی لَمْ یُفْلِتْ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ فَاسْتَخْرَجْتُ ذَا الثُّدَیَّةِ مِنْ قَتْلَاهُمْ بِحَضْرَةِ مَنْ تَرَی لَهُ ثَدْیٌ کَثَدْیِ الْمَرْأَةِ ثُمَّ الْتَفَتَ علیه السلام إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَیْسَ کَذَلِکَ قَالُوا بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- فَقَالَ علیه السلام قَدْ وَفَیْتُ سَبْعاً وَ سَبْعاً یَا أَخَا الْیَهُودِ وَ بَقِیَتِ الْأُخْرَی وَ أُوشِکُ بِهَا فَکَانَ قَدْ (2) فَبَکَی أَصْحَابُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ بَکَی رَأْسُ الْیَهُودِ وَ قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنَا بِالْأُخْرَی فَقَالَ الْأُخْرَی أَنْ تُخْضَبَ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی لِحْیَتِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی هَامَتِهِ قَالَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ فِی الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِالضَّجَّةِ وَ الْبُکَاءِ حَتَّی لَمْ یَبْقَ بِالْکُوفَةِ دَارٌ إِلَّا خَرَجَ أَهْلُهَا فَزِعاً وَ أَسْلَمَ رَأْسُ الْیَهُودِ عَلَی یَدَیْ عَلِیٍّ علیه السلام مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ یَزَلْ مُقِیماً حَتَّی قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَخِذَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَقْبَلَ رَأْسُ الْیَهُودِ حَتَّی وَقَفَ عَلَی الْحَسَنِ علیه السلام وَ النَّاسُ حَوْلَهُ وَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ اقْتُلْهُ قَتَلَهُ اللَّهُ فَإِنِّی رَأَیْتُ فِی الْکُتُبِ الَّتِی أُنْزِلَتْ عَلَی مُوسَی علیه السلام أَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جُرْماً مِنِ ابْنِ آدَمَ قَاتِلِ أَخِیهِ وَ مِنَ الْقُدَارِ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ.

*ترجمه کمره ای: (امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام)

امام پنجم فرمود چون امیر المؤمنین علیه السّلام از نبرد نهروان برگشت در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودان حضورش آمد و عرضکرد میخواهم چند مسأله از شما بپرسم و گر نه درگذرم؟ فرمود ای اخا الیهود هر چه خواهی بپرس. عرضکرد ما در کتاب خود یافته ایم که چون خدای عز و جل پیغمبری میفرستد باو دستور میدهد که از خاندان خود کسی را اختیار کند که پس از وی کارگزار امتش باشد و فرمانی در این موضوع به امت صادر کند تا از آن پیروی شود و پس از وی مورد عمل امتش باشد.

خداوند عز و جل اوصیای پیغمبران را در زندگی خود پیغمبر امتحان میکند و پس از مردن او امتحان میکند مرا آگاه کن که امتحان اوصیاء در زندگی پیغمبران چند بار است و پس از مرگشان چند بار است و چون اوصیاء درست از امتحان درآیند و امتحانشان رضایتبخش باشد سرانجام آنها چه

می شود؟ فرمود بحق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را بموسی و عیسی فرستاد اگر حقیقت موضوعی که پرسیدی بتو آگاهی دهم اعتراف بدان میکنی و اقرار بوصایت من؟ بخدائی که دریا را شکافت برای بنی اسرائیل و بر موسی تورات نازل کرد اگر جوابت را درست گفتم باید البته اسلام بیاوری، گفت: آری. فرمود تا پیغمبر زنده است خداوند جانشین او را در هفت مقام امتحان میکند تا حسن خدمت و فرمانگزاری او را بیازماید و چون طاعت و امتحان آنها رضایت بخش باشد بپیغمبر دستور میدهد که او را در زمان زندگی خود دوست قرار بدهد و برای پس از وفات او را جانشین خود کند و اطاعت جانشین خود را بر همه امتهائی که پیرو او هستند لازم میشمارد جانشین پیغمبر بعد از وفات او باز در هفت مقام امتحان می شود تا بردباری و تحمل او آزموده گردد و چون امتحانش رضایت بخش شد سرانجام آنها را سعادت و خوشبختی قرار میدهد تا سرفراز و هم آغوش سعادت کامل به پیغمبر ملحق شود.

ای امیر مؤمنان درست فرمودید اکنون بفرمائید بدانم خدا شما را در زندگی محمد صلّی الله علیه و آله چند بار امتحان کرده و پس از مرگش چند بار و بفرمائید که سرانجام شما چه خواهد شد؟ علی دست دراز کرد و دست او را گرفت و گفت اخا الیهود پا شو برویم تا از این موضوع تو را آگاه کنم.

جمعی از یاران علی پیش دویدند.

آقا لطف بفرمائید ما را هم در استفاده این موضوع علمی تازه با او شریک کنید.

عزیزان من میترسم دل شما تاب شنیدن این مطلب را نداشته باشد.

یا امیر المؤمنین برای چه؟

چون از بسیاری شماها کارهای سرخود و سخنان اعتراض آمیز و مشکوکی دیده و شنیدم.

مالک اشتر پیش دوید.

آقا ما را هم از این موضوع آگاه کن بخدا ما عقیده داریم در روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست ما معتقدیم که خدا پس از پیغمبر ما پیغمبری

نمیفرستد حق اطاعت تو بگردن ماست و اطاعت تو پیوست اطاعت پیغمبر ماست.

علی علیه السّلام تقاضای مالک اشتر را پذیرفت، نشست و رو بیهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل در حیات پیغمبر، مرا در هفت مقام امتحان کرد (بدون خودستائی میگویم) و دریافت از نعمت خدا فرمانبردارم. گفت در چه و در چه ها ای امیر المؤمنین

[خدای عز و جل در حیات پیغمبر، علی علیه السّلام را در هفت مقام امتحان کرد]

اما نخستین بار

چون خدا بپیغمبر، وحی فرستاد و جامه رسالت را بر تن او پوشید و من که در سن جوانترین مردان خاندان خودم بودم در خانه آن حضرت بودم و خدمت او را میکردم و فرمایشهای او را انجام میدادم بکوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب پیشنهاد کرد که خدا را یگانه دانند و او را فرستاده خدا شناسند همه از این موضوع رو گرداندند و بروی او ایستادند، با او ترک معاشرت کردند، او را پشت سر انداختند، از او کناره کردند و دوری جستند؛ مردمان دیگر هم که بیشتر از او دور شدند و با او مخالفت کردند و آنچه را بر آنها پیشنهاد کرده بود چون تاب نمی آوردند و عقلشان نمیرسید بزرگ شمردند، من تنها شتابانه و مطیعانه و از روی عقیده فرمایش او را پذیرفتم و شک و تردیدی در دل راه ندادم سه سال با پیغمبر در این عقیده ماندیم و در روی زمین جز من و خدیجه دختر خویلد کسی نبود که نماز بخواند و برسول خدا عقیده داشته باشد.

رو بیاران خود کرد. آیا چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین

اما مقام دوم

ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن و از میان بردن پیغمبر رأی میزدند و چاره جوئی میکردند آخر تصمیم آنها این بود که در شوری خانه خود با حضور ابلیس ملعون (که بنمایش مردی یک چشم از- ثقیف شرکت کرده بود) گرد آمدند همه باتفاق رأی دادند که هر تیره ای از قریش مرد پهلوانی را نماینده کنند سپس هر کدام از آنها شمشیری بردارد و در

هنگامی که پیغمبر در بستر خوابست بر سر او بریزند و همه دسته جمعی بیک ضربت شمشیر بر او حمله کنند و او را بکشند، و چون کشته شد ناچار هر قبیله ای از قریش بحمایت نماینده خود قیام میکند و او را نگهداری مینماید و تسلیم دار قصاص نمیکند و خونش هدر می شود. جبرئیل نزد پیغمبر فرود شد و او را از توطئه قریش آگاه کرد و شب اجتماع آنها و ساعتی که بر سر بستر او میریزند خاطر نشان نمود و باو دستور داد که در فلان وقت بیرون رود و در غار پنهان شود رسول خدا مرا پیش خواند و این خبر را بمن گزارش کرد و فرمان داد که در بستر او بخوابم و جانم را قربان او کنم من شتابانه پذیرفتم و شادمان بودم که بجای او کشته شوم، پیغمبر براه خود رفت و من در بسترش خوابیدم و پهلوانان قریش با عقیده باینکه پیغمبر را خواهند کشت رسیدند و چون در خانه ای که بودم با آنها روبرو شدم شمشیر بروی آنها کشیدم و از خود بطوری که خدا و مردم میدانند دفاع کردم، سپس رو بیارانش کرد و فرمود چنین نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین

مقام سوم

ای برادر یهود دو پسر ربیعه و پسر عتبه از پهلوانان قریش بودند در روز جنگ بدر میان میدان آمدند و مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش پاسخ آنها را نداد رسول خدا مرا و دو رفیقم را (حمزه و عبیده) برابر آنها فرستاد من از همه رفیقانم کوچکتر و در جنگ کم تجربه تر بودم، خدا بدست من ولید و شیبه را کشت علاوه از پهلوانان بزرگوار دیگر قریش که آن روز کشتم و بعلاوه از آنچه اسیر گرفتم من از همه همراهان خود بیشتر کشته و اسیر داشتم عموزاده ام (عبیده بن حرث) در این روز شهید شد سپس رو باصحاب خود کرد فرمود.

این طور نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین فرمود:

مقام چهارم

ای برادر یهود اهل مکه تا آخرین فرد بر ما هجوم کردند و هر آنچه از ایلهای عرب و قریش را در تحت نفوذ داشتند بر ما شورانیدند تا خون کشتگان مشرک بدر را بازستانند جبرئیل بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرود آمد و آگاهش کرد پیغمبر بیرون شد و دره احد را لشکرگاه خود

ساخت مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما یورش کردند بسیاری از مسلمانان شهید شدند و باقی گریختند من با رسول خدا برجا ماندم و مهاجر و انصار بخانه های خود در مدینه برگشتند و همه و میگفتند پیغمبر و یارانش همه کشته شدند، سپس خدا جلو مشرکین را گرفت من پیش رسول خدا هفتاد و چند زخم بر داشتم که جای چند تا از آن ها نمایان است پس ردای خود را پس زد و دست بر زخمهای خود کشید فرمود من در این روز کاری کردم که مزدش با خداست. سپس رو باصحاب کرد این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم

همه قریش و عرب گردهم آمدند و عهد و پیمان بستند که از نبرد ما بر نگردند تا رسول خدا را با همه افراد مسلمانان خاندان عبد المطلب بکشند سپس با شور و ساز و برگ خود آمدند تا در مدینه بار انداختند و پیش خود امیدوار بودند که پیروزی قطعی با آنها است، جبرئیل فرود آمد و آن حضرت را آگاه کرد حضرت گرد خود و مهاجرین و انصار خندقی زد قریش پیش راندند و بر گرد خندق اقامت کردند و ما را محاصره نمودند خود را نیرومند و ما را سست دیدند و باد و بروت کردند رسول خدا آن ها را بدین خدا میخواند و بخویشی و رحم سوگند میداد سرباز میزدند و دعوت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بیشتر آن ها را سرکش و جری میکرد، پهلوان قریش و عرب در آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که چون شتر مست اشتلم میکرد و هل من مبارز میگفت و رجز میخواند یک بار نیزه خود را بجنبش میاورد و بار دیگر شمشیر خود را کسی جلوش نمیرفت و طمع بوی نداشت کسی بر سر غیرت نیامد و از روی بصیرت اظهار وجود نکرد، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و بدست خود عمامه بسرم بست و همین شمشیر را بمن داد (دست بقبضه ذو الفقار خود زد) من برای نبرد او بیرون شدم زنان مدینه بر من گریان بودند و از نبرد با عمرو بر من هراس داشتند، خدا او را بدست من کشت عرب جز او را پهلوان نمی شناخت این ضربت را بر سر من نواخت (با دست خود بفرق سر اشاره کرد) خدا بهمین ضربت من قریش و عرب را گریزان نمود رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود:

مقام ششم

ای برادر یهود، در رکاب رسول خدا بشهرستان رفقایت خیبر بر مردان یهود

و پهلوانان قریش و دیگران تاختیم لشکرهای سواره نظام و پیاده با ساز و برگ کامل چون کوه جلو ما در آمدند دژهای محکم داشتند و در نیرو و افراد بر ما برتری داشتند هر کدام از آنها میزدند و مبارز میخواستند و در نبرد بر یک دیگر پیشدستی میکردند هیچ کدام از همراهان من بنبرد آنها نرفت جز آنکه کشته شد، کم کم فریاد نبرد بلند شد و چشمها چون کاسه خون گردید و هر کس بفکر خویش افتاد همراهان بیکدیگر نگریستند و هر کدام میگفتند ای ابو الحسن برخیز، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و جلو دژ آنها فرستاد هر کس از آنها بیرون شد او را کشتم هر پهلوانی عرض اندام کرد خردش کردم و چون شیر بر آنها یورش بردم تا در دژ خود متحصن شدند در قلعه آن ها را بدست خود کندم و تنها وارد قلعه شدم جز خدا کسی یار من نبود هر مردی از آنها پدید میشد میکشتم و هر زنی را میدیدم اسیر میکردم تا قلعه را فتح کردم، رو باصحابش:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

چون رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست جای عذری برای آنها نماند آنها را در پایان مانند روز نخست بخدا دعوت کرد، آن ها را تهدید کرد و از عذاب خدا ترسانید وعده گذشت به آنها داد و آن ها را بآمرزش خدا امیدوار کرد و در آخر نامه سوره مبارکه برائت را برای آن ها رونوشت کرد تا بر آنها خوانده شود، سپس بهمه اصحابش پیشنهاد کرد که نامه را ببرند همه عقب کشیدند تا یکنفر آن ها را پیش خواند و نامه را با او فرستاد فورا جبرئیل آمد و گفت ای محمد صلّی الله علیه و آله این نامه را یا خودت با یک تن از خاندانت برساند رسول خدا مرا خبرگزار کرد و نامه خود را با من فرستاد تا باهل مکه برسانم، من آمدم مکه، مردم مکه را شما خوب میشناسید کسی از آنها نبود جز آن که اگر میتوانست هر تیکه گوشت مرا سر یک کوه بگذارد جان و مال و خاندانش را در راه آن میداد، من نامه پیغمبر را به آنها رساندم و برای آنها خواندم همه با تهدید و وعید بمن جواب دادند و زن و مرد بمن بدبین شدند و اظهار دشمنی و کینه

توزی کردند، من چنانچه میدانید پایداری کردم رو باصحاب: این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود این مقامهائی است که پروردگار من با پیغمبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا با منتی که بر من دارد فرمان بردار دید هیچ کس در این مقام مانند من نبود اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد ولی خدا خودستائی را غدقن کرده.

راست فرمودید خدای عز و جل شما را بخویشی با پیغمبر برتری داده و به برادری آن حضرت سعادتمند کرده و نسبت شما را باو چون هرون بموسی اعتبار کرده و در این مقامات هراسناک که شرکت کردی گوی فضیلت را بیش از آنچه یادآور شدی ربودی هیچ کس از مسلمانان همانندت نیست هر کس تو را با پیغمبر دیده و پس از مرگ او نگریسته همین عقیده را دارد اکنون بفرما بدانیم پس از پیغمبر خدا چگونه شما را امتحان کرد و در آن صبر و تحمل فرمودید ما کم و بیش آن ها را میدانیم و میتوانیم گزارش کرد ولی میخواهیم از زبان مبارک خودتان بشنویم چنانچه مقامات امتحان دوران زندگی پیغمبر را از شما شنیدیم.

[خدای عز و جل پس از مرگ پیغمبر، علی علیه السّلام را در هفت مقام امتحان کرد]

اشاره

ای برادر یهود خداوند عز و جل پس از مرگ پیغمبر مرا در هفت مقام دیگر امتحان کرد و بدون خودستائی میگویم مرا از نعمت و منت خودش بردبار و شایسته دید.

مقام یکم

در این جهان میان عموم مسلمانان با کسی جز پیغمبر انس نداشتم و کسی را مورد اعتماد خود نشمردم و بکسی نزدیک نشدم و کسی را همراز خود نگرفتم و با کسی بست و بندی نداشتم پناهگاه من پیغمبر بود از کودکی مرا پرورید و در بزرگی مأوی داد و از یتیمی در آورد و پریشانی مرا رفع کرد و از طلب روزی بی نیاز نمود و از کسب باز داشت و خود و فرزندان مرا کفایت کرد اینها کمکهای دنیوی او بود نسبت بمن ولی استفاده های معنوی و دین و دانش که من بخصوص از آن حضرت استفاده

بردم و بمقامات بلندی در درگاه خدا رسیدم بیش از اینها است چون پیغمبر درگذشت باندازه ای غم بر سر من ریخت که گمان ندارم کوهها میتوانستند بکشند، تمام افراد خاندان من بیتابی میکردند اختیار از دست آنها رفته بود خود را از دست داده بودند، توانائی بار سنگین این سوگواری را نداشتند زیرا گریبان صبرشان را دریده و عقل را از کف آنها ربوده بود نه چیزی میفهمیدند و نه دستوری میدادند نه میتوانستند بگویند و نه بشنوند مردم دیگر گرفتار و تحت تأثیر این وضع اسفناک بودند جمعی بتسلیت ما پرداخته و دلداری میدادند و جمعی با ما هم ناله شده بیتابی میکردند تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم خود داری کردم و بدستور پیغمبر ببرداشتن نعش آن حضرت و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز بر او پرداختم و او را بخاک سپردم و بجمع قرآن و تنظیم دستورات خدا نسبت بخلق او وقت صرف کردم اشک فراوان و ناله های جانسوز و سوزش دل و بزرگی مصیبت مرا از انجام این وظیفه باز نداشت تا حق واجب خدای عز و جل و پیغمبرش را ادا کردم و آنچه بمن فرمان داده بودند بپایان رسانیدم و با بردباری و خیراندیشی آن را متحمل شدم. رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهودی.

مقام دوم

رسول خدا در زندگانی خود مرا زمامدار و فرمانگزار همه امت خویش کرد و از همه کسانی که در حضورش بودند برای من بیعت گرفت تا سخن مرا بشنوند و فرمان مرا بپذیرند و بحاضران سفارش داد این موضوع را بغائبین برسانند من بودم که تا حضور رسول خدا بودم فرمانش را بهمه میرسانیدم و چون سفر میکردم فرمانده افرادی بودم که با من بودند، در زندگی پیغمبر و پس از مرگش هیچ کس را در هیچ کاری شایسته برابری با خود نمیدانستم، چون رسول خدا بمرضی که در آن وفات کرد دچار شد فرمان داد که لشکری بفرماندهی اسامه بن زید از مدینه بیرون روند هر کس از قریش و اوس و خزرج و دیگران که احتمال میداد بیعت مرا بشکند و با من مخالفت کند و هر کس بخاطر اینکه پدر با پسر یا برادر یا خویشش را کشته بودم و با من دشمن بود زیر پرچم اسامه جمع آوری کرد و تمام مهاجر و انصار و مسلمانان ضعیف العقیده و منافقین را بآنها پیوست تا که فقط یک دسته مردمان پاکدل و با ایمان در حضورش باشند و هیچ کدام سخن نفرت آمیزی بروی من نگویند و مرا از خلافت و زمامداری رعیت

پس از پیغمبر باز ندارند، آخر کلام پیغمبر که برای اداره امر امتش فرمود این بود که لشکر اسامه را گسیل دارید هیچ کس از افراد زیر فرماندهی او از او تخلف نورزد، سفارش و دستور اکید در این موضوع صادر فرمود با این همه چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله از دنیا رفت بوضع غیر منتظری دانستم همان مردانی را که پیغمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاده بود پادگان خود را رها کردند و مخالفت دستور رسول خدا را نمودند و آن همه سفارشی که در باره ملازمت پرچم اسامه نموده بود زیر پا گذاردند و او را تنها رها کرده و دوان دوان بمدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیغمبر بسته بودند نقض کنند و عهد خدا و رسول را بشکنند و با داد و فریاد برای خود پیشوائی معین کنند بدون آنکه هیچ کس از افراد خاندان عبد المطلب را در این موضوع شرکت دهند و از او نظری بخواهند، منظور اساسی این بود که بیعت مرا رد کنند آنان در این کار بودند و من در کار بر داشتن جنازه رسول خدا بودم و نمیتوانستم بکار دیگری بپردازم زیرا برداشتن جنازه آن حضرت بر هر کاری مقدم بود و سر آمد همه کارها بشمار میرفت ای برادر یهود این کناره گیری مردم در این موقع باریک از همه چیز بیشتر دل مرا سوخت با آنکه در سوگواری بزرگ و مصیبت ناگوار پیغمبر گرفتار بودم و کسی را از دست داده بودم که جز بخداوند پس از او اعتماد نداشتم. در این گرفتاری هم که بدون فاصله دنبال گرفتاری پیش رسید صبر کردم. رو باصحابش:

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام سوم

، آن کس که بجای پیغمبر نشست مردی بود تا اندازه ای نرم و منصف هر روز پیش من می آمد و عذر میخواست و از اینکه بیعت مرا شکسته و حق مرا برده بود اظهار شرمندگی میکرد و رعایت احترام مرا مینمود و حلالیت میطلبید، روی این زمینه من با خود میگفتم پس از او حقی که خداوند بمن داده بآسانی و گوارا بمن بر میگردد و نباید در جامعه اسلام نو که هنوز بوی جاهلیت دارد و در خطر ارتداد است برای دریافت حقم جنگی بر پا کنم و جبهه مخالفی تشکیل دهم تا یکی با من همراه شود و دیگری مخالفت کند و مبارزه از گفتار بکردار کشد، جمعی از خواص پیغمبر را که بخوبی میشناختم در راه خدا و رسول و قرآن و دین او اخلاصمند و خیر اندیش بودند نزد من رفت و آمد میکردند و در آشکار و نهان مرا بگرفتن حق

خویش دعوت مینمودند و در یاری من جان میدادند تا حق بیعت مرا ادا کرده باشند من میگفتم کمی آرام و شکیبا باشید شاید خدا بآسانی و بی کشمکش و خونریزی حق مرا بمن برگرداند، پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم در دین بشک افتادند و اشخاص نالایق در خلافت طمع کردند، هر قبیله فریاد میکرد باید پیشوا و

خلیفه از ما انتخاب شود مقصود مشترک همه این بود که کار بدست دیگری جز من باشد، چون وفات زمامدار اول نزدیک شد و عمرش سپری گردید پس از خود کار را برفیقش سپرد، این هم گرفتاری دیگری شد که چون وضع گذشته بر سر من چرخید و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من قرار داده بود از دستم گرفت، باز جمعی از اصحاب پیغمبر که بعضی اکنون مرده و بعضی زنده اند دور مرا گرفتند و سخنان خود را در باره خلافت باز گو کردند، در این بار هم من آن ها را بصبر و خوشبینی و ثبات و آرامی دعوت کردم برای آنکه جامعه اسلام محفوظ بماند و جامعه ای که پیغمبر بهزار خون دل تشکیل داده از هم نپاشد، این جامعه را پیغمبر با سیاست عمیقی فراهم نمود، گاهی بنرمی گاهی به سخت گیری یک بار با بخشش یک بار بزور شمشیر پیغمبر، بی اندازه مردم را استمالت میکرد، همین قدر یکقدم به اسلام نزدیک میشدند و هنوز پا بفرار بودند آنها را سیر میکرد و شاداب مینمود و جامه و فرش و پتو میداد با اینکه ما خاندان نبوت در خانه های بی سقف و در زندگی میکردیم، دیوار خانه هایمان شاخه های خرما و درخت بود نه فرشی داشتیم نه پتوئی چند تن با یک جامه سر میکردیم و بنوبت در آن نماز میخواندیم شبانه روزها گرسنه میماندیم پیغمبر همان حق خمسی را هم که خدا برای ما قرار داده بود بدیگران میداد و ثروتمندان و دنیا طلبان عرب را با آن استمالت میکرد جامعه دینی که با این خون دل فراهم شد همانا من بایست نگهداری کنم و آن را بپرتگاه تفرقه و اختلاف نکشانم، اگر قیام میکردم و مردم را بیاری خود دعوت مینمودم از دو حال بیرون نبودند یا پیروی میکردند و بنفع من با مخالفین من میجنگیدند و کشته میشدند یا کناره میگرفتند و از راه تقصیر در طاعت من و ترک نصرت من کافر میشدند زیرا شخص مقصر میدانست که موقعیت او نسبت بمن چون موقعیت قوم موسی هست نسبت بمخالفت با هارون و نافرمانی او و میدانستند آنچه بسر قوم موسی آمد از مخالفت با برادرش هارون بسر اینها خواهد آمد در مخالفت با من دیدم اسف خوردن و آه سرد کشیدن و بردباری پیشه کردن تا موقعی که خداوند گشایش دهد و آنچه خواهد حکم فرماید مزد مرا بیشتر میکند و بجامعه اسلامی آسانتر تمام می شود، همان جامعه که برای تو وصف کردم، قضای خدا حتم است. اگر من این ملاحظات را نکرده بودم و حق خود را خواسته

بودم کار شایسته ای بود زیرا همه اصحاب رسول خدا چه آنها که درگذشته اند و چه اینها که پیش تو حاضرند میدانند که نیروی من از دیگران بیشتر و طایفه من عزیزتر و پیروان من منیع تر و فرمان پذیرتر بودند و دلیل آنها برای طرفداری از من روشنتر و سوابق و آثار دینی آنان بیشتر بود، زیرا من خود دارای سوابق حسنه و قرابت و وراثت رسول خدا بودم بعلاوه من بموجب وصیت صریح و بیعتی که بگردن متصدیان خلافت داشتم مستحق خلافت بودم در حالی که پیغمبر از دنیا رفت پیشوائی امت بست او و در خاندان او بود نه بدست آنان که متصدی شدند و نه در خاندان آنها، خاندان پیغمبر که خدا آنها را پاکیزه شناخته است پس از آن حضرت بخلافت او از دیگران اولی بودند و همه خصال خلافت در آنها ثابت بود سپس رو باصحاب خود کرد چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین فرمود ای برادر یهود،

مقام چهارم

کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارهای خود با من مشورت میکرد و آن ها را طبق رأی من صادر مینمود در کارهای مشکل نظر از من میخواست و بنظر من عمل میکرد. من و اصحابم دیگری را سراغ نداریم که هم شور او باشد کسی جز من پس از او طمعی در خلافت نداشت چون او را ترور کردند و بدون سابقه بیماری و اخذ تصمیم در بستر مرگ افتاد یقین داشتم که حق خود را بی چون و چرا و بخوشی و عافیت بچنگ آوردم و چنانچه میخواستم خداوند آینده خوش و امید بخشی پیش می آورد آخر کارش این شد که برای خلافت شش کس را بنام کاندید کرد و مرا ششمی آنان نام برد و با آن ها هم برابر ندانست مقام وراثت و خویشی که با رسول خدا داشتم بیاد نیاورد و حسب و دامادی مرا بدست فراموشی سپرد هیچ کس از این شش سوابق درخشان و حسن خدمت مرا نسبت بدین اسلام نداشتند، خلافت را میان شش کس در شور گذاشت تا باکثریت یکی را از میان خود معین کنیم پسرش را بر ما گماشت و دستور داد که اگر یکی از میان خود بخلافت بر نداشتیم و امر او را اجراء نکردیم گردن همه ماها را بزنند، ای برادر یهود همین گرفتاری در کام تلخی و ناگواری مرا بس است، این جمع در چند روزی که مهلت داشتند بتلاش افتادند هر کدام بنفع خود کار میکردند و سخنرانی مینمودند من خاموش ماندم تا از من نظر خواستند در پاسخ آنها گذشته خود و آنها را گزارش دادم و از سابقه خدمت خود و آنها گفتگو کردم و مطالبی را که بر خود آن ها هم پوشیده نبود باز گفتم و استحقاق خود و بی لیاقتی آنها را

برایشان ثابت نمودم، وصیت رسول خدا و بیعتی که بگردن شان بود بیاد آنها آوردم ولی حب ریاست و کارگزاری و امر و نهی و پشت گرمی بدنیا و اقتداء بخلیفه های گذشته آنها را واداشت حقی را که خدا بآنها نداده بخواهند چون با یکی از آنان تنها میشدم روز باز پرس را فرا یادش می آوردم و انجام بد کاری که بناحق میخواهد و مقامی که بناروا میجوید میترساندم با من اظهار موافقت میکرد بشرط آن که پس از خود خلافت را باو واگذارم و چون من جز بر طبق قرآن و دستور پیغمبر نمی توانستم عمل کنم میدانستند غیر از آنچه خدا بآنها داده من بآن ها نخواهم داد و آنچه را خدا از آن ها دریغ کرده از آن ها دریغ خواهم کرد در این میان یکی از دیکتاتور مآبان شوری تندی کرد و کار را از دست من گرفت و بطمع استفاده های نامشروع از مرکز خلافت آن را بعثمان داد با آن که عثمان یک مرد اشرافی و امتیاز پرست بود و خود را با همان حاضرین شوری هم برابر و همسر نمیشمرد تا چه رسد بطبقات پائین تر، هرگز توجهی باساس فضیلت آنها و دیگران که دیانت و تقوی است نداشت فضائل معنویه ای که بواسطه آنها خداوند پیغمبر و خاندانش را محترم داشته بود بچیزی نمیشمرد، گمان نبرم همان روز بشب رسیده بود مگر آنکه خود همان اصحاب شوری از انتخابش پشیمان شدند و عقب کشیدند و بجان هم افتادند و همدیگر را سرزنش کردند طولی نکشید که همان طرفداران دیکتاتور پرور او وی را تکفیر کردند و از او کناره گرفتند.

عثمان بدوندگی افتاد و نزد طرفداران خود و سایر اصحاب رفت و درخواست استعفاء کرد و از مفاسدی که ایجاد کرده بود اظهار پشیمانی نمود و توبه کار شد، ای برادر یهود این گرفتاری از گرفتاریهای پیش سخت تر و بنیان کن تر شد ای کاش نشده بود باندازه ای من از این موضوع در فشار افتادم که بوصف نمیگنجد و اندازه ندارد، ولی جز صبر و تحمل چاره ای نبود.

همان روز بیعت عثمان خود اصحاب شوری بمن مراجعه کردند و از مخالفت با من عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان خلع شود و با من قیام کنند بر ضد عثمان تا حق خود را بگیرم هر یک دست بیعت بمن دادند که بکوشند تا جان بدهند یا حق مرا بگیرند هر جا که بمن مراجعه میکردند بوضعی آنها را امتحان میکردم یک بار میگفتم بروید سرهای خود را بتراشید تا انقلاب کنیم، یک بار میگفتم جلسه سری تشکیل بدهیم، یک بار میگفتم همه در فلان محل اجتماع کنید باین موضوع سر آنها را گرم میکردم و اسرار آنها را فاش مینمودم.

ای برادر یهود بخدا همان ملاحظات و خیر اندیشی های پیش از اقدام من مانع شد و دیدم گوشه گیری و صبر راهی است روشنتر و دل آرامتر و حفظ طرفداران و هم عقیده های خودم برای اظهار حق بهتر است از اینکه انقلابی بر پا کنم و آنها را فنا کنم، با آنکه همه در جانبازی حاضر و خودم هم حاضرین از اصحاب پیغمبر و غائبین آن ها میدانند که مرگ در کامم چون آب سرد در روز بسیار گرم بکام تشنه جگر سوخته شیرین و گواراست، من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده ام عبیده با خدا و رسولش عهدی بستیم که بدان وفادار باشیم.

رفیقان من پیشدستی کردند و در راه او جان دادند و من بخواست خدا عقب ماندم، در باره ما خدا این آیه را فرستاد (سوره احزاب آیه 23) مردانی که بعهد خویش با خدای خود وفا کردند برخی از آنها درگذشتند و برخی در انتظارند و هرگز عوض نشده اند. آن منم که در انتظارم، ای برادر یهود از عهد خود بر نگشته ام، علت آن که در برابر عثمان آرام ماندم و دست نگهداشتم این بود که اخلاق پست و بی لیاقتی که در او آزموده بودم او را بسزای خود میرساند و مردم را از دور و نزدیک بکشتن و خلع او میکشاند؛ من خود در کناره گیری بسر بردم و صبر کردم تا همین طور شد یک کلمه آری و نه در آن نگفتم، سپس ملت بدر خانه من آمدند، خدا میداند دیگر از خلافت بدم می آمد چون میدانستم اینها که باصرار میخواهند مرا خلیفه کنند بجمع مال دنیا و خوشگذرانی عادت کرده اند با اینکه میدانستند من مطامع آنها را نمیدهم و بآنها سخت گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمی توانستند آسوده باشند، با اصرار و شتاب مرا انتخاب کردند ولی چون دیدند پیش من خبری نیست شروع بمخالفت و انتقاد کردند؛ رو باصحاب خود:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم

کسانی که با من بیعت کردند چون دیدند مقاصد شخصی آن ها بدست من انجام نمیشود بدستیاری آن زن (عایشه) بر من شوریدند و با اینکه من از طرف پیغمبر بر آن زن ولی و وصی بودم او را بر شتر سوار کردند و بر بنه های خود بستند و در بیابانهای مخوف و دشت های وسیع گردانیدند، سگهای حوئب (نام آبی است در راه مکه به بصره) باو زوزه کشیدند و نزد

آنها در هر ساعت و هر موقع اظهار پشیمانی کرد (چون پیغمبر باو خبر داده بود که یکی از زنان من بناحق بر وصی من شورش میکند و سگان حوئب باو زوزه میکشند، ای حمیرا مبادا تو باشی) با این حال بفرمان جمعی که علاوه از بیعت زمان پیغمبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند بمخالفت خود ادامه داد تا بر مردم شهرستانی (بصره) وارد شد که دستشان کوتاه و ریششان بلند و عقلشان کم و رأیشان فاسد بود.

این مردم همسایه، بیابان گردان و میزبان طوفان دریا بودند (کنایه از سبک عقلی است) این یک زن زمام این مردم بی خرد را بدست گرفت تا ندانسته شمشیر آختند و نفهمیده تیر انداختند من در کار آن ها میان دو مشکل واقع شدم اگر دست باز میگرفتم از شورش و فساد بر نمیگشتند و بحکم عقل متوجه نمی شدند و اگر برابر آنها ایستادگی میکردم کار بجنگ خونینی که هرگز نمی خواستم میکشید با زبان عذر و تهدید حجت را بر آنها تمام کردم بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه خود برگردد و بجمعی که او را آورده بودند پیشنهاد کردم به بیعتی که با من کردند وفا کنند و عهد خدا را نشکنند.

من هر چه میتوانستم از جانب خود بنفع آنها متعهد شدم با برخی از آنها (مقصود زبیر است) مناظره کردم حق را یادآور شد و برگشت با مردم هم بهمین روش وارد گفتگو شدم ولی بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنها افزوده شد چون خواستار جنگ بودند از همان در بر آنها وارد شدم جنگ بر آنها چرخید، شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگینی بر آنها وارد شد و کشته بسیاری در میدان جنگ بجا گزاردند، من از روی ناچاری و بنفع مخالفین وارد جنگ شدم زیرا اگر بیش از این بآن ها فرصت میدادم کارهائی میکردند که این عفو و اغماضی که پس از پایان جنگ در برابر آنها کردم نمیتوانستم بکنم اگر جلو آن ها را نمیگرفتم بر خود و ملت خیانت کرده بودم زیرا در جرمهائی که تصمیم گرفته بودند شریک میشدم اینها در سر داشتند که:

1- تا هر چه بتوانند شورش خود را در اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند و آتش فساد را تا هرجا دامن زنند.

2- بکشتار و خونریزی رعایا بپردازند.

3- حکومت اسلامی و قانون عدالت را بنظریه زنان کم عقل و کم حظ تسلیم کنند و از ملت روم و پادشاهان یمن و ملتهای از میان رفته قدیم در

این خصوص پیروی کنند؛ اگر سستی میکردم در پایان ناگزیر از جنگ بودم و ننگ اهمال در کار زنی و لشکرش و جنایاتی را هم که مرتکب میشدند داشتم باز هم من بی مقدمه و از روی شتاب وارد جنگ نشدم قبلا اتمام حجت کردم و تا میشد جنگ را عقب انداختم، آرامی نشان دادم، بآنها مراجعاتی کردم، واسطه ها فرستادم، هر چه بنفع خود خواستند برای آن ها متعهد شدم هر چه را هم درخواست نکردند و بنفع آن ها بود بآنها پیشنهاد کردم از همه اینها سرباز زدند و مرا بیچاره کردند تا دست بجنگ زدم و چنانچه خدا میخواست کار من و آنها را بپایان رسانید و با مقدماتی که ذکر شد حجت من بر آن ها وارد بود و در برابر من محکوم بودند رو باصحاب خود، چنین نیست، همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین.

علی فرمود ای برادر یهود.

مقام ششم

انتخاب حکمین و نبرد با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد صلّی الله علیه و آله را مبعوث کرد با خدا و رسول و مؤمنان ستیزه کرد تا شهر مکه بزور شمشیر مسلمانان فتح شد.

در همان روز و سه موقع دیگر از خودش و پدرش ابی سفیان برای من بیعت دریافت شد دیروز گذشته اول کسی که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد پدرش بود هم او بود که مرا بدریافت حق خود از خلفاء گذشته ترغیب میکرد و هر وقت نزد من می آمد بیعت خود را تازه میکرد از همه عجب تر اینست که چون معاویه دید خداوند حق مرا بمن برگردانید و در جای خود بر قرار کرد و از اینکه خلیفه چهارم شود و در امانت ما حکومت کند طمعش برید بعمر و عاص متوجه شد و او را استمالت کرده تا دعوت او را پذیرفت و چون کشور مصر را تیول او قرار داد طرفدار او شد در صورتی که بر او حرامست پیش از قسمت کردن خراج مصر یکدرهم از آن را تصرف کند بر معاویه هم حرام بود بیش از سهمش درهمی باو بدهد سپس کشور اسلامی را بباد ستم و زیر لگد طغیان گرفت هر کس با او بیعت کرد او را پسندید و هر کس مخالفتش کرد از خود راند با عهد شکسته بمن متوجه شد و بچپاول شهرستانهای اسلام پرداخت خاور و باختر و جنوب و شمال را بباد غارت گرفت خبرهایش بمن میرسید و گزارش آن را دریافت میکردم تا مغیره بن شعبه یک چشم ثقفی بمن نظر داد که معاویه را والی بلادی که در دست دارد بکنم و با او بسازم رأی او از نظر دنیا داری خوب بود اگر میتوانستم پیش خدا عذری بیاورم و از مظالم او

جوابی بدهم در این موضوع خودم فکر کردم و با کسانی که مورد اعتماد و برای خدا و رسول و من و مؤمنان خیر اندیش بودند شور کردم نظر آنها هم در باره زاده جگر خوار چون خودم بود خدا مرا نبیند که گمراه کنندگان را بازوی خود قرار دهم جریر بجلی را یک بار و ابو موسی اشعری را بار دیگر نزد او فرستادم هر دو بدنیا اعتماد کردند و هواپرستی نمودند و او را از خود راضی کردند و بمن خیانت ورزیدند دیدم هر روز بیش از پیش دستورات خدا را زیر پا میگذارد و گمراه تر می شود با نخبه اصحاب بدریین پیغمبر که مورد پسند خدا و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و با سائر مسلمانان خوب و شایسته شور کردم همه باتفاق تصویب کردند که با او وارد جنگ شویم و دستش را از تصرف در امور مسلمانان کوتاه کنیم.

من با یاران خود برای جلوگیری او حرکت کردیم و از هر منزل باو نامه ها نوشتم نماینده ها فرستادم او را دعوت کردم که از راه باطل برگردد و با من و مسلمانان هم داستان شود، در جوابم نامه های تحکم آمیز نوشت و آرزوهای بیجا کرد و شروطی پیشنهاد کرد که مورد رضای خدا و رسول و مسلمانان نبود.

در یکی از نامه های خود شرط کرده بود جمعی از اصحاب نیک پیغمبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود بوی تسلیم کنم تا آنها را بخونخواهی عثمان بکشد و بدار زند.

کجا میتوان چون عمار یافت؟ بخدا هر وقت پنج تن گرد پیغمبر بودیم او ششمی بود و هر وقت چهار تن بودیم او پنجمی بود، خون عثمان را میخواست با اینکه خودش و هم قطارانش و خاندانش که شاخه های شجره ملعونه بودند مردم را به عثمان شورانیدند و او را بکشتن دادند در نتیجه چون شروط ناروای او را نپذیرفتم بمن هجوم کرد و به سرکشی افتخار نمود، جمعی از قبائل حمیر که نه عقل داشتند نه بصیرت در دین دور خود جمع کرد و آنها را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند، با مال دنیا آنها را فریفت و بطرف خود کشید ما برای جلوگیری از او بجبهه پیش رفتیم و خدا را حکم نمودیم و پس از رفع عذر و اتمام حجت با او جنگیدیم خداوند مانند همیشه ما را بر دشمنان خود و او پیروز کرد.

پرچم رسول خدا صلّی الله علیه و آله که همیشه خداوند با آن حزب شیطان را کشته بود بدست ما بود ولی معاویه پرچمهای پدر خود را که با رسول خدا زیرا آن ها جنگیده بود در دست داشت؛ بدم مرگ رسید و از مرگ جز گریز راه نجاتی نداشت اسب خود را سوار شد پرچم خود را

سرنگون دید و بکار خود درماند از رأی عمر و عاص کمک خواست، عمر و عاص باو دستور داد که قرآن ها را بیرون آورد و در سر نی کند و بحکمیت آن دعوت نماید و گفت پسر ابو طالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند، آن ها در آغاز کار تو را بحکم قرآن دعوت کردند و در پایان کار هم حکمیت قرآن را از تو پذیرا هستند.

معاویه این رأی عمر و عاص را بکار بست و بناچار از او پذیرفت زیرا جز آن راه گریزی از کشته شدن و عقب نشینی نداشت، قرآن ها را بلند کرد و بگمان خود به مقررات آن دعوت کرد من نیکان و مخلصان اصحاب خود را از دست داده بودم و دل باقیمانده گان آن ها بحکم قرآن و ترک جنگ مایل شد و بگمان اینکه پسر هند جگر خوار بمقررات قرآن پابند است و بدان وفا خواهد کرد بدعوت او گوش دادند و همه پیشنهاد او را پذیرفته من بآنها اعلام کردم که این نقشه فریب و دسیسه ای است که معاویه به همکاری عمرو عاص کشیده و بدان وفا نخواهند کرد گفته مرا باور نداشتند و فرمان مرا نبردند و اصرار داشتند پیشنهاد او را بپذیرند مرا خوش آید یا نیاید من بخواهم یا نخواهم کار بجائی رسید که برخی از آنها میگفتند اگر علی این پیشنهاد را نپذیرد او را چون زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را بمعاویه تسلیم کنید.

خدا میداند من هر چه میشد تلاش کردم و هر چه میتوانستم کوشیدم که برأی من کار کنند و نکردند بآنها گفتم باندازه دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب بمن مهلت دهند تا کار را تمام کنم اجابت نکردند جز همین بزرگوار (با دست خود اشاره بمالک اشتر کرد) و پیروانش و جمعی از خاندان خودم، بخدا مانع از تعقیب فکر روشن خودم ترس از کشته شدن این دو تن بود (با دست مبارک اشاره به حسن و حسین) کرد تا مبادا نژاد رسول خدا منقطع شود و باز ترس از کشته شدن این و آن (با دست مبارک اشاره به عبد اللّه بن جعفر و محمد بن حنفیه) کرد چون میدانستم اگر بخاطر من نبود در این خطر نمی افتادند ناچار تن بقضای خدا داده و درخواست ملت را پذیرفتم.

چون جنگ متارکه شد و شمشیر از سر دشمنان برداشته شد بجای قرآن خود را حکم کردند و خدا را تحت اختیار خود گرفتند قرآن و مقررات آن را پشت سر انداختند، من هرگز کسی را در دین خدا حکم نمیدانستم زیرا حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه و تردید خطا است ولی این ملت جز بقرار حکمیت راضی نشدند.

در این صورت خواستم مرد دانشمند و فهمیده ای از خاندان خود یا سائر قبائل تابعه که عقلمند و مورد وثوق و دیندار است از طرف خود حکم کنم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت هر مطلب حقی را باو پیشنهاد کردم سرباز زد و ما را بکمک یاران خودم با چوب ستم راند چون خواستند باصرار مرا بقبول حکمین وادارند از آنها بخدای عز و جل بیزاری جستم و این کار را بخودشان واگذاشتم مردی را انتخاب کردند که عمر و عاص او را فریب داد و شرق و غرب از رسوائی آن پر شد و خود از آن حکم پشیمان گشتند سپس رو باصحاب خود: چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

رسول خدا بمن وصیت کرده بود که در آخر عمر خود با قومی از یارانم می جنگم که روزها روزه اند و شبها را بعبادت میگذرانند و تلاوت قرآن میکنند ولی از راه مخالفت و جنگیدن با من مانند تیری که از کمان میجهد از دین بیرون میروند ذو الثدیه در میان آن ها است پس از کشتار آنان سعادت سرانجام من است چون پس از حکمیت بهمین جا برگشتم بعضی از این جمع به یک دیگر رو کردند و همدیگر را به باد سرزنش گرفتند که چرا سرانجام جنگ صفین بحکمین ختم شد برای خود چاره ای نجستند جز انتقاد از امام خود گفتند بایست امام ما از رأی ناصواب ما پیروی نکند و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود و یا خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نمود کافر شد و اکنون کشتن او بر ما حلال است بر این رأی اتفاق کردند و با سرعت از عسگر من بیرون شدند و فریاد کشیدند لا حکم الا لله یک دسته آنها در نخیله ماندند یک دسته به حروراء رفتند و یک دسته دیگر بسمت خاور پیش راندند و از دجله گذشته بهر مسلمانی میرسیدند او را بتکفیر من امتحان میکردند اگر اظهار موافقت با آن ها میکرد زنده میماند و گر نه او را میکشتند من پیش دسته اول و دوم رفتم و آن ها را بطاعت خدا و حق و برگشت بخدا خواندم جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرطی آن ها را قانع نکرد چون راه چاره نبود هر دو دسته نخست را بحکم خدا تسلیم کردم این دسته نخیله و آن دسته حروراء را نابود کردم.

ای برادر یهود من بسی از برای اینها اسفناکم که اگر این راه بنیان کن را نرفته بودند و فنا نشده بودند برای اسلام چه پشتیبان نیرومند و دژ محکمی داشتم ولی خدا جز این سر انجام ناگوار را برای آنان نخواست سپس بدسته سومین نامه ها نوشتم و پی در پی هم نماینده ها فرستادم نماینده

هائی برگزیده و خدا پرست و زاهد بودند ولی فائده نکرد و اینها هم جز پیروی دو دسته دیگر و همانندی آنان نپذیرفتند شتابانه مسلمانانی که مخالف آن ها بودند میکشتند و نیکان را پی در پی نابود میکردند، من خود بسر آن ها تاختم و دجله را بر آن ها بریدم باز هم نمایندگان و ناصحین لایق پیش آن ها فرستادم و با همه کوشش خود یک بار بتوسط این آقا و یک بار بتوسط این آقا (با دست خود اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارجی و اشعث بن قیس کندی میکرد) عذر پذیر شدم چون جز نبرد نپذیرفتند با آن ها جنگیدم تا ای برادر یهود همه آنان که بیش از چهار هزار تن بودند تا فرد آخر کشته شدند یک تن خبرگزار هم از آنان نرست.

سپس آن مرد پستان دار را (که پیغمبر خبر داده بود) از میان کشتگانشان در حضور همین آقایان که می بینی بیرون کشیدم پستانی چون پستان زن داشت. رو باصحاب خود.

چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود ای برادر یهود بهفت و هفت مقام امتحان وفا کردم فقط یک مقام باقی مانده آن هم نزدیک است (اصحاب امیر المؤمنین و راس الجالوت گریه کنان) آقا بفرمائید بدانیم این پیش آمد آخری چیست؟

آخرین پیش آمد من اینست که این (با دست مبارک بریش خود اشاره نمود) از خون این (با دست مبارک اشاره بفرق سرش کرد) رنگین شود.

یک بار ناله های مردم بگریه بلند شد و در فضای بزرگ کوفه طنین انداز شد مسجد پهناور کوفه که سقفی نداشت و با فضای شهر پیوسته بود یکپارچه ناله و زاری شد و فریاد اسف انگیز مردم در همه شهر کوفه پیچید، هیچ خانه ای نماند که در تحت تأثیر آن واقع نشد و همه خانه های کوفه در موج این اضطراب غرق گردیدند.

رأس الجالوت یهودی همان ساعت بدست امیر المؤمنین علی علیه السّلام مسلمان شد و در شهر کوفه زیست تا امیر المؤمنین علیه السّلام بضربت ابن ملجم ملعون کشته شد.

چون خبر شهادت آن حضرت بگوش او رسید بخانه علی علیه السّلام آمد و حضور امام حسن علیه السّلام ایستاد مردم گرداگرد آن حضرت را فرا

گرفت و پسر ملجم را دست بسته پیش او آورده بودند، رأس الجالوت نگاهی عمیق بآن ملعون کرد و عرضه داشت ای ابو محمد (کنیه امام حسن علیه السّلام است) او را بکش (خدایش بکشد) من در کتابهائی که بحضرت موسی نازل شده دیده ام که جرم او پیش خدا از پسر آدم که برادر خود را کشت و از غداری که شتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آزمایش اوصیاء پیامبران در زندگی پیامبران در هفت مقام است و بعد از مرگ ایشان نیز در هفت مقام)

امام محمد باقر گفته چون امیر المؤمنین علی علیه السّلام از جنگ نهروان بازگشت در مسجد کوفه نشسته بود که بزرگ جهودان آمد و گفت: می خواهم از تو چند پرسش کنم هر گاه دستور می دهی تا باز پرسم و اگر نه درگذرم؟. گفت: ای برادر جهود هر چه خواهی بپرس. جهود گفت:

ما در کتاب آسمانی خود دیده ایم چون خدای پیامبری فرستد به وی فرمان دهد که از خاندان خود کسی را برگزیند که پس از وی کارگزار پیروان وی باشد و فرمانی در این باره به پیروان صادر کند تا از آن پیروی شود و بعد از او میزان کار پیروان وی باشد.

خدا اوصیای پیامبران را در زندگی ایشان آزمایش می کند و بعد از مرگ ایشان نیز آزمایش می کند، مرا آگاه ساز که آزمایش اوصیاء در زندگی پیامبران چند بار و بعد از مرگ ایشان چند بار است. هر گاه اوصیاء از آزمایش درست برآیند سرانجام آنان چگونه باشد؟.

علی در پاسخ وی گفت: به حق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را به موسی و عیسی فرستاد هر گاه حقیقت چیزی را که پرسیدی به تو باز گویم تصدیق خواهی کرد؟

اقرار به وصایت من خواهی نمود. به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و بر موسی تورات فرستاد هر گاه پاسخ ترا درست گویم اسلام می پذیری؟. گفت: آری. علی گفت: تا پیامبر زنده است خدا جانشین او را در هفت مقام آزمایش می کند تا حسن خدمت او را بیازماید و چون آزمایش در آنها مورد پسند باشد به پیامبر دستور می دهد که او را در زندگی خود دوست قرار دهد و برای خود پس از مرگ وی را جانشین سازد و فرمان بری جانشین خود را بر همه پیروانی که پیروی لازم شمارد وصی پیامبر پس از مرگ وی باز در هفت مقام آزمایش می شود تا بردباری او

امتحان گردد هر گاه آزمایش وی درست بر آمد سرانجام آنها را سعادت قرار می دهد تا سرفراز و هم آغوش کامل به پیامبر گردد. جهود گفت:

درست گفتی: اکنون بگوی خدا ترا در زندگی محمد چند بار آزمایش کرد و بعد از مرگ وی چند بار؟.

بعدا چه خواهد شد؟.

علی دست او را گرفت و گفت: ای برادر جهود برخیز تا ترا از این موضوع آگاه سازم، گروهی از یاران علی گفتند ما را نیز از این موضوع آگاه ساز. علی گفت: ترسم که تاب شنیدن این را نداشته باشید. گفتند چرا؟. گفت: چون از شما اعتراضاتی شنیده ام، مالک اشتر نیز جویای دانستن مطلب شد و گفت: ما اعتقاد داریم که تو وصی پیامبری و خدا پس از پیامبر، پیامبری نمی فرستد و فرمان برداری از تو بر ما در حکم فرمان برداری از پیامبر است. علی پذیرفت و به جهود گفت: خدا در زندگانی پیامبر مرا در هفت جای آزمایش کرد (این را بی خودستایی می گویم).

نخستین بار یا مقام اول چون خدا به پیامبر، وحی فرستاد و پیامبری بر وی ثابت شد. من جوان نو رسیده یی بودم و در خدمت او به سر می بردم و گفته های وی را انجام می دادم. پیامبر به خرد و کلان دودمان عبد المطلب پیشنهاد کرد که خدای را یگانه دانند و وی را فرستاده او لیک همگان از او نپذیرفتند بلکه ترک معاشرت با او گفتند، بیشتر مردمان نیز از او کناره گرفتند. من تنها از روی اعتقاد گفته های وی را پذیرفتم و شک و تردیدی نداشتم سه سال بر این اعتقاد با پیامبر بودم در روی زمین جز من و خدیجه همسر وی کسی نبود که نماز گزارد و به پیامبر اعتقاد داشته باشد. از مسلمانانی که گرد وی بودند پرسید آیا چنین نیست؟. همه گفته آری چنین است.

مقام دوم- ای برادر جهود- قریش همه برای کشتن و نابود کردن وی اندیشه می کردند، آخر تصمیم ایشان بر این شد که در مشورتی که کرده بودند و دیو نفرین شده (بنمایش مردی یک چشم از بنی ثقیف با ایشان شرکت کرد) همه همداستان شدند که هر دسته یی از قریش مرد دلاوری را نماینده خود کنند، آنگاه هر کدام از ایشان شمشیری بردارد و هنگامی که پیامبر در جامه خواب خود خفته بر سر وی ریزند و ناگاه دسته جمعی خون او بریزند و چون کشته شد ناگریز هر قبیله یی از قریش به جانب داری از نماینده خود قیام کند به این تدبیر خون وی هدر شود. فرخ سروش

پیامبر را از اتفاق قریش آگاه ساخت و دستور داد که در فلان هنگام بیرون رود و در غار نهان گردد. پیامبر مرا نزد خویش خواند و این راز را با من گفت و گفت در بستر او بخسبم به جای او من پذیرفتم که به جای او کشته شوم. پیامبر خود برفت و من در بستر وی خفتم، دلاوران قریش ناگاه در رسیدند و چون در سرایی که بودم با ایشان رو به روی شدم شمشیر بر ایشان کشیدم و از خود دفاع کردم. آنگاه به یاران خود گفت: آیا چنین نبود؟

همه تصدیق کردند.

مقام سوم- ای برادر جهود دو پسر ربیعه و پسر عتبه از دلاوران قریش بودند در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارز خواستند هیچ کس پاسخ ایشان نداد، پیامبر مرا و دو همدستم: حمزه و عبیده مقابل ایشان فرستاد من از دو یار خود خردتر بودم و در نبرد دلاوران اندک تجربه، خدا به دست من ولید و شیبه را کشت و بسیاری از دلاوران دیگر قریش را آن روز کشتم و از همه همکاران خود بیشتر کشتم و اسیر گرفتم. پسر عم من عبیده بن حادث در این روز کشته شد. پس به یاران خود گفت چنین نیست؟

همه گفتند درست است.

مقام چهارم- ای برادر جهود مردم مکه تا آخرین افراد ایشان بر ما تک آوردند و هر آنچه از قبائل عرب و قریش را در زیر نفوذ خود داشته بر ما شورانیدند تا خون کشته شدگان مشرک بدر را باز گیرند. فرخ سروش پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر بیرون شد و دره احد را سپاهگاه خویش ساخت. مشرکان نزدیک آمدند و به یکبارگی بر ما هجوم آوردند، بسیاری از مسلمانان تباه شدند و باقی گریختند، من با پیامبر بر جای ماندم و مهاجر و انصار به سراهای خویش به مدینه باز گشتند و همه می پنداشتند که پیامبر و یاران وی کشته شده اند. من نزد پیامبر هفتاد و اندی زخم خورده بودم آنگاه جای چندی از آنها را نشان داده گفت من در این روز آنچه کردم امیدوارم که پاداش آن را خدا بدهاد. آنگاه از یاران خود پرسید آیا چنین نیست؟ همه گفتند چنان است.

مقام پنجم- گفت ای برادر جهود، همه قریش و عرب گرد هم فراهم شدند و پیمان بستند که از نبرد ما باز نایستند تا پیامبر را با هر چه مسلمانان خاندان عبد المطلب هلاک گردانند. آنگاه با ساز و برگ خویش آمدند و کنار مدینه فرود آمدند، و می پنداشتند که سرانجام پیروزی با ایشان است.

فرخ سروش فرود آمد پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر گرد خویش و مهاجر و انصار خندفی کند قریش فرا پیش آمدند و بر پیرامون خندق فرود آمدند و ما را تنگ گرفتند و ما را بیچاره و زبون می انگاشتند. پیامبر همچنان ایشان را به دین خدا خواندی و به خویشاوندی سوگند دادی البته سرباز زدند این خواندن به خدا اینان را بیشتر سرکش ساخت. دلاوران قریش و عرب در آن روز: عمرو بن عبد ودّ بود که بسان اشتر مست درشت رفتی و مبارز خواستی و رجز خواندی گاهی نیزه جنباندی و زمانی شمشیر راندی، کسی از بیم دلاوری وی یارای مبارزه با او نداشتی، با این همه کسی از مسلمانان رگ داری نشان نداد، پیامبر مرا خواست و به دست خویش دستار بر سر من بست و این شمشیر را به من داد (اشارت به ذو الفقار کرد) من به نبرد وی بیرون راندم، زنان مدینه بر من گریان گردیدند و چنان می پنداشتند که من نه مرد میدان عمرو بن عبد ودّ هستم، سرانجام به دست من کشته شد. او هنگام مبارزه ضربتی بر سر من نواخت که هنوز جای آن نمایان است، اشارت بدان کرد. و گفت به دست من تباه شد و دشمنان به هزیمت رفتند سپس از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.

ای برادر جهود- در خدمت پیامبر به شهرستان یاران تو خیبر بر جهودان و دلاوران قریش و دیگران تاختیم. لشکرهای سواره و پیاده با ساز و برگی تمام چون کوه در برابر ما آمدند ایشان دژهای استوار داشتند و در نیرو و انبوهی بر ما فزونی داشتند. و در مبارزه جستن بر ما پیشی می گرفتند، هیچ کدام از همراهان من به نبرد اینان نمی رفت مگر آنکه هلاک می شد، اندک اندک جنگ زبانه کشید و دیده ها چون جام باده گلگون گردید و هر که به فکر رهایی خویش بود و هر که می گفت: یا ابا الحسن برخیز، پیامبر مرا خواست و نزد دژ آنان فرستاد هر که از ایشان بیرون آمدی وی را بکشتمی و چون شیر بر آنان یورش بردم، تا در قلعه خویش پناهنده شدند، من در قلعه ایشان را به دست خود برکندم و تنها به درون رفتم جز خدا کسی در آن هنگام یار من نبود هر که را می دیدم که سر نبرد و ستیزه دارد می کشتم و زنان را به اسیری گرفتم تا قلعه را گشادم. سپس به یاران خود گفت:

چنین بود؟. همه تصدیق کردند.

مقام هفتم- چون پیامبر روی به گشودن مکه آورد. خواست که جای بهانه یی برای ایشان باز نماند آنان را در پایان مانند نخستین روز به خدای خواند و تهدید کرد و از شکنجه خدایی بیمانید و وعده گذشت به ایشان داد و به

آمرزش خدا امیدوار گردانید و پایان نامه سوره براءت را برای ایشان فرستاد تا بر آن خوانده شود. آنگاه به یاران خود گفت: نامه را باز برند، شانه تهی کردند مگر یکی که برد، اما فرخ سروش به پیامبر رسانید که باید یا تو یا یکی از خانواده تو آن را برد، از این رو پیامبر نامه را از طرف بگرفت و به من داد. من نامه را برای ایشان خواندم، همه مرا با تهدید و وعید پاسخ دادند و همه آشکارا دشمنی نمودند، اما من پایداری کردم. سپس روی به یاران خود کرد و گفت: آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.

آنگاه گفت: ای برادر جهود این مقامهایی ست که خدا و پیامبر مرا در آنها آزمایش کردند. هر گاه بخواهم خودستایی کنم شاید جای آن داشته باشد لیک خدا خودستایی را منع کرده است. همگنان گفتند: راست است، خدای ترا به خویش با پیامبر سرافراز گردانید و ترا با وی چون هارون با موسی نهاد، و فضیلت تر است و بر مسلمان همه برتری داری. اکنون روشن نما که پس از پیامبر خدای بزرگ چگونه آزمایش کرد؟ اگر چه به اندک و بسیار آنها را دانسته ایم لیک همی خواهیم که از زبان خود شنیده باشیم. گفت: ای برادر جهود خدا پس از مرگ پیامبر مرا در هفت مقام بیازمایید و بی خودستایی می گویم

مقام اول- من در این دنیا در میان مسلمانان با کسی جز پیامبر انس نداشتم و به کسی اعتماد نمی کردم و به کسی نزدیک نمی شدم پناهگاه من پیامبر بود، او مرا از کودکی پروریده بود و در کلان سالی پریشانی مرا دور کرد و از کوشش در روزی بی نیاز ساخت و من و فرزندان مرا نگاهداری کرد اینها همه از یاریهای جهانی وی بود. اما سودهای معنوی از دین و دانش بسیار بود.

چون پیامبر درگذشت اندوه های بیکران مرا فرا گرفت، گمان ندارم که کوه ها می توانستند تاب کشیدن آنها را داشته باشند. وابستگان من همه بیتاب و دردناک بودند و توانایی تحمل این سوگواری را نداشتند چون بردباری و تعقل را از دست داده بودند، گروهی به تسلیت ما پرداختند تنها من بودم که عنان شکیبایی را از دست ندادم به فرمان پیامبر جنازه وی را برداشتم و غسل و کفن کردم و نماز بر او گزاردم سپس به خاک سپردم. به گرد آوری قرآن پرداختم و دستورهای خدایی را به خلق می رساندم تا حق واجب خدا و پیامبر وی را ادا کردم و آنچه وظیفه من بود به جای آوردم. آنگاه به یاران خود گفت: آیا چنین نیست؟. همه وی را تصدیق کردند.

مقام دوم- پیامبر زندگی مرا فرمانگزار از همه پیروان خویش ساخت و برای من از همه بیعت گرفت ناگفتار مرا بشنوند و دستور مرا بپذیرند و به حاضران گفت که به غائبان سخنان وی را راجع به من برسانند. من نیز فرمان وی را به مردمان می رسانیدم. هر گاه به سفر می رفتم فرمانده مردمانی بودم که با من سفر کرده بودند. در زندگانی پیامبر و پس از مرگ وی هیچ کس را در کاری شایسته برابری با خود نمی یافتم. هنگامی که پیامبر به بیماری که از آن در گذشت، فرمان داد که سپاهی به فرماندهی اسامه پور زید از مدینه بیرون روند و هر کس را از قریش و اوس و خزرج و کسانی که احتمال دادی بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کنند و هر که برای آنکه پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوند وی را کشته بودم.

و با من سر دشمنی داشت مأمور کرد در زیر درفش اسامه گرد آوری کرد و همه مهاجر و انصار و مسلمانان سست اعتقاد و منافقین را به ایشان پیوست تا تنها گروهی پاک اعتقاد و با ایمان در نزدش باشند و کسی سخن نفرت آمیزی به روی من نگویند و مرا از زمامداری و خلافت بر رعیت پس از وی باز ندارند. آخرین گفتاری که پیمبر برای اداره کردن کار پیروان وی گفت این بود که لشکر اسامه را بسیج کنید و کسی از این فرمان تخلف مکند. با این همه چون پیامبر درگذشت، همان کسانی را که پیمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاد سرپیچی کردند و مخالفت دستور پیمبر کردند و او را تنها رها کرده به مدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیامبر بسته بودند نقض کنند و پیمان خدا و پیامبر را بشکنند. و با هنگامه سازی پیشوایی معین کنند بی آنکه کسی از افراد دودمان عبد المطلب را در این باب شرکت دهند و از او نظری خواسته باشند. مقصود آن بود که بیعت مرا تباه کنند، ایشان در این کار مشغول بودند و من در کار دفن و کفن پیامبر سرگرم بودم و نمی توانستم به کاری دیگر بپردازم چون برداشتن جنازه پیامبر بر هر کاری مقدم بود. ای برادر جهود این کناره گیری مردمان در این هنگام سخت دل مرا سوزانید و کسی را از دست داده بودم که بعد از خدا بدو امیدوار بودم. سپس گرفتاریهای دیگری رخ داد. آنگاه از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟ همه گفتند آری.

مقام سوم- آنکه به جای پیامبر نشسته بود، مردی نرم بود و همه روزه از این پیش آمد عذر می خواست و از آنکه بیعت مرا شکسته و حق من تباه شده اظهار شرمندگی می کرد و مرا گرامی می داشت و حلیت می طلبید، من چنین می پنداشتم که پس از وی حقی که از من ضائع شده به آسانی به من باز گردد و صلاح نبود برای دریافت حقی در آن زمان که هنوز خطر ارتداد و آثار جاهلیت بود مخالفتی آشکار گردد. گروهی از خاصان

پیامبر که به خوبی می شناختم در راه خدا و پیامبر و قرآن و کیش او خیر اندیش بودند نزد من تردد داشتند و مرا به گرفتن حق خویش برمی انگیختند و در یاری من متظاهر بودند تا بیعت مرا ادا کرده باشند من ایشان را از خونریزی بر حذر می داشتم. بسیاری از مردمان پس از مرگ پیامبر در این به شک افتادند. و کسانی ناشایست در طمع خلافت افتادند! هر قبیله یی مدعی بودند که باید پیشوا از ایشان باشد. مقصد همه این بود که کار به دست دیگری افتد. چون پیشرو اولین مرگش نزدیک شد پس از خود کار را به دست خویش سپرد، این نیز گرفتاری دیگری شد و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من گردانیده بود از دستم گرفت. باز گروهی از یاران پیامبر که برخی از ایشان اکنون درگذشته اند و برخی زنده اند، سخنان خود را در باره خلافت نقل کردند. من مانند گذشته ایشان را به شکیبایی و آرامی خواندم برای نگاهداری دین اسلام، دینی که پیامبر آن را با رنج بسیار از پاشیدگی حفظ کرد و با تدابیر گوناگون مردم را دلجویی می کرد هنوز مسلمان نشده می گریختند. از خوراک و پوشاک آنان کوتاهی نمی کرد. در حالی که ما دودمان نبوت در سراهای بی سقف در زندگی می کردیم، دیوار سراهای ما شاخه هایی از درخت خرما بود نه فرشی داشتیم نه زیر اندازی. چند تن با جامه یی روزگار سپری می کردیم و به نوبت در آن نماز می گزاردیم شبانه روزها گرسنه می ماندیم. پیامبر همان یک پنجمی را که خدا برای ما نهاده بود به دیگران می داد. توانگران تازی را با آن دلجویی می کرد دینی که با این سختی فراهم شد، من باید آن را نگاهداری کنم. و اختلاف در آن پدید نیاورم. هر گاه مخالفت می کردم از دو حال بیرون نبود یا پیروی می کردند به سود من با مخالفان می جنگیدند و کشته می شدند یا کناره گیری می کردند و از تقصیر فرمان برداری من کافر می شدند. چون مقصر می دانست که نسبت به من مانند محل قوم موسی نسبت به مخالفت با هارون می دانست. من دیدم تأسف خوردن و بردباری پاداش مرا نزد خدا بیشتر می سازد و به سود دین اسلام است و حق خود را خواسته بودم و این کار شایسته بود. چون یاران پیامبر گذشتگان و غیر گذشتگان می دانستند من از دیگران بیشتر و دودمان من ارجمندتر و پیروان من بلندتر بودند، دلیل ایشان برای جانب داری از من واضح بود. چون من خود دارای سوابق نیکو و خویشی وراثت پیامبر بودم و به موجب وصیت صریح و بیعتی که به گردن کارگردانان خلافت داشتم شایسته خلافت بودم. چون پیشوایی امت به دست او و در خاندان او بود نه دست آنان که متصدی شدند. خاندان پیامبر که خدا ایشان را پاک شناخته است پس از مرگ او به سبب پاکی ایشان از دیگران خلافت لائق تر بودند از دیگران.

آنگاه از یاران خود پرسید چنین نیست؟. همه تصدیق کردند.

آنکه پس از نخستین زمامدار شد در همه کارهای خود با من مشورت می کرد و کارها را به رأی من صادر می کرد و در مشکلات از من نظر می خواست و بگفته من کار می کرد. و یاران من کسی را یاد ندارند که وی در کارها جز من با کسی مشورت می کرد. جز من کسی پس از وی طمع در خلافت نداشت. چون او را ناگهانی به قتل رسانیدند، در بستر مرگ یقین داشتم که حق خویش را به خوشی به دست آوردم. اما در آخر کار خود برای خلافت شش تن را نامزد کرد و مرا ششمین ایشان نام برد و با آنان نیز برابر ندانست، مقام وراثت و خویشی را که با پیامبر داشتم به یاد نیاورد و خانوادگی و دامادی مرا ترتیب اثری نداد در حالی که هیچ کدام از آن شش تن سوابق درخشانی نسبت به اسلام مانند من نداشتند خلافت را در این شش تن نهاد تا به اکثریت یکی را از میان خود معین سازیم، پسر خود را بر ما گماشت که هر گاه یکی را از میان ما به خلافت نپذیرفتیم گردن همه را بزند.

ای برادر جهود همین ناگواری مرا بسنده است. این گروه چند روزی برای این کار وقت داشتند.

هر که به سود خود می کوشید، من خاموش بودم، از من نظر خواستند جواب سابق را به ایشان می گفتم و از سابقه خود و ایشان گفتگو می کردم و عدم استحقاق ایشان را روشن می کردم و گفته پیامبر و بیعتی که به گردن آنان داشتم می گفتم اما حب ریاست و امر و نهی و سرگرمی به جهان سبب شد که توجهی به گفته هایم نکنند و چون با یکی از ایشان تنها می شدم او را این مخالفت می ترسانیدم، موافقت نشان می داد به شرط آنکه پس از خود خلافت را به وی برگزار سازم. من نمی توانستم جز طبق قرآن و فرمان پیامبر کاری کنم. می دانستند من جز آنچه خدا تعیین کرده به ایشان چیزی نخواهم داد.

سرانجام یکی از شش تن به سود پسر عفان کوشید و کار بروی مسلم شد. اما چیزی نگذشت

انتخاب کنندگان پسر عفان پشیمان شدند و به جان یک دیگر افتادند و همدیگر را نکوهش می کردند.

سرانجام همان، طرفداران وی را تکفیر کردند و از وی کناره گرفتند. پسر عفان به دوندگی افتاد و خواست استعفا دهد و از نابسامانی هایی که کرده

بود پشیمانی نشان داد و توبه کار شد. ای برادر جهود من از این رو به اندازه یی در سختی افتادم که به وصف نگنجد و جز شکیبایی چاره یی نداشتم. اما همان روز بیعت پسر عفان، اصحاب شوری به من مراجعه کردند و از مخالفت عذر خواستند و خلع او را خواستند و از من خواستند که قیام کنم و حق خود را بستانم و هر یک از ایشان دست بیعت به من دادند اما من ایشان را در این کار آزمایش می کردم و به امروز و فردا دور می کردم.

ای برادر جهود به خدا، سوگند همان ملاحظه مطالب سابق مانع از اقدام بر وی شد، چون در این امور گوشه گیری را به مصلحت نزدیک دیدم تأمل می کردم و چنان پنداشتم که بهتر است قیامی شود با آنکه همه در جانب داری حاضر بودند و می دانستند که مرگ در مذاق من مانند: آب سرد در روز گرم به کام تشنه گواراست. من عمم حمزه و برادرم جعفر و عم زاده ام عبیده با خدا و پیامبر وی پیمان بستیم که به آن وفادار باشیم و یاران من از من پیشی گرفتند و در راه وی درگذشتند و من بخواست خدا به ایشان پیوند خواهم شد. قرآن در باره ما گفته «مردانی که به پیمان خویش با خدای خود پایدار ماندند، برخی از ایشان درگذشتند و برخی در انتظار هستند و هرگز تبدیل نشده اند» منم که در انتظار هستم. ای برادر جهود من از عهد خود باز نگشته ام. سبب آنکه من در مقابل پسر عفان خاموش ماندم آن بود که می دانستم با رفتاری که او پیش گرفته ویرا از میان می برند. من خود به کناره گیری بسر بردم تا چنان شد که پیش بینی می کردم. آنگاه مردم به در سرای من آمدند، خدا گواه است دیگر از خلافت به جان آمده بودم چون می دانستم ایشان از آن جهت گرد من آمده اند تا به گرد آوری خواسته جهان کامیاب گردند، از این رو با شتاب تمام مرا برگزیدند اما چون دیدند آن امیدهایی که دارند از من روا نمی شود به سرکشی برخاستند. آنگاه به یاران خود متوجه شد و پرسید آیا چنین نیست؟. همه تصدیق کردند.

مقام پنجم- کسانی که با من به خلافت بیعت کردند، چون دیدند خواهش های ایشان از من برآورده نمی شود به اتفاق زن پیامبر بر من شوریدند. با آنکه من از سوی پیامبر یعنی به حکم او بر آن زن ولی و وصی بودم، وی را بر اشتری نشانده در بیابانهای بیمناک گردانیدند سگان رود حوأب بدو پارس کردند و او هر ساعت از رفتن با ایشان اظهار پشیمانی می کرد (چون از پیامبر شنیده بود که تو بر وصی من شورش خواهی کرد و نشانی آن اینست که هر گاه از رود حوأب که میان راه مکه و بصره است بگذری بر تو پارس خواهند کرد) با وصف این به دستور گروهی که اضافه از بیعت

زمان پیامبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند به سرکشی بر من ادامه داده تا به شهر بصره رفتند در حالی که دست ایشان کوتاه بود و ریش اینان بلند و خرد آنان اندک و اندیشه ایشان تباه. این مردمان همسایه بیابان گردان بودند و میزبان دریا (مقصد از این عبارت سبک مغزی ایشان است) این زن زمام این مردم بیهوش را به دست گرفت و ایشان نیز به هوا داری وی شمشیرها آختند. من میان دو اشکال افتاده بودم: هر گاه کناره می گرفتم اینان دست از فتنه و آشوب بر نمی داشتند. هر گاه مقابله می کردم خونهایی ناروا ریخته می شد. از این رو اول به نصیحت و اندرز ایشان برخاستم برخی براه آمدند من چندان که ممکن بود به سود ایشان تعهداتی پذیرفتم و با یکی از ایشان گفتگوهایی کردم او از کرده پشیمان شد و بازگشت اما با دیگران که وارد گفتگو شدم هیچ اثر نکرد ناگزیر به جنگ ایشان برخاستم و هر گاه جز این می کردم بر خود و مسلمانان خیانت ورزیده بودم چون در گناه هایی که کرده بودند شریک می شدم. این سرکشان در نظر داشتند: هر چه ممکن است شورش خود را به اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند، به کشتار مردمان بپردازند، قانون اسلامی را به نظر زنان تسلیم کنند و مانند:

پادشاهان روم و یمن پیروی کرده باشند. هر گاه اندک سهل انگاری می کردم گناه هایی مرتکب می شدند و چون از بازگشت فتنه ایشان نومید شدم، جنگیدم. چیره شدم و محکوم شدند، پس به یاران خود روی کرد و گفت: آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.

مقام ششم- برگزیدن حکمین و جنگ با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد را صلّی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخت با خدا و پیامبر و گروندگان ستیزه می کرد تا شهر مکه به زور شمشیر مسلمانان گشوده شد. در همان روز و سه جای دیگر از خود پدر وی ابو سفیان برای من بیعت دریافت شد، دیروز گذشته نخستین کسی که به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام کرد، و پدرش مرا به دریافت حق خود از خلفاء گذشته ترغیب می کرد و هر وقت نزد من می آمد بیعت خود را تازه می کرد از همه عجیب تر چون معاویه دید خدا حق مرا به من برگردانید و معاویه به امید آن که خلیفه چهارم شود در کار من رخنه کند به عمرو عاص روی آورد و از او دلجویی کرد تا دعوت او را پذیرفت، معاویه نیز کشور مصر را بدو بخشید در صورتی که بر او حرام است پیش از بخش کردن خراج مصر درمی از آن را تصرف کند و بر معاویه نیز حرام است بیش از رسد خود درمی به وی دهد. آنگاه کشور اسلامی را به باد ستم گرفت. هر که با وی بیعت کرد او را بر کشید و هر که سرپیچی کرد

او را خوار کرد با عهد شکسته به من متوجه شد و به یغماگری شهرستانهای اسلام پرداخت از خاور و باختر و وختر و خشتر را غارت کرد و گزارش آن را یافته ام.

تا آنکه مغیره بن شعبه کور ثقفی به من پیشنهاد کرد که معاویه را به فرمانداری شهرهایی که در دست دارد بگذارم، اندیشه وی از جهت جهانی خوب بود هر گاه می توانستم پیش خدا بهانه یی بیاورم در این باب من خود اندیشه کردم و با کسانی که محل اعتماد بود مشورت کردم نظر آنان نیز در باره زاده جگر خوار چون من بود امیدوارم گمراهان را بر مردم چیره نگردانم و یاور خود قرار ندهم.

جریر بجلی را و بار دیگر ابو موسی اشعری را نزد معاویه فرستادم هر دو به جهان گرویدند و او را از خود خشنود کردند و به من خیانت کردند دیدم هر روز بیش از پیش فرمانهای خدای را زیر پا می گذارند با برگزیده یاران خویش کنکاش کردم همه مرا واداشتند که با وی نبرد کنم و دست وی را از تصرف در کارهای مسلمانان کوتاه کنم به جنگ رفتم او همه آرزوهای بی جا می کرد که مورد خشنودی خدا نبود. در یکی از نامه های خود نوشته بود گروهی از یاران نیک پیامبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود به وی تسلیم کنم تا ایشان را به خون عثمان به قتل رساند در صورتی که هر گاه پنج تن گرد پیامبر بودیم او ششم بود هر گاه چهار بودیم او پنجم بود در صورتی که معاویه خود و خاندان وی مردمان را به عثمان شورانیدند او را به کشتن دادند، چون شروط وی را نپذیرفتم به من هجوم کرد.

گروهی از قبائل حمیر که نه هوش دارند و نه بینایی در دین گرد خویش فراهم ساخت با خواسته جهان ایشان را بفریفت.

با درفش پیامبر به نبرد معاویه رفتیم سرانجام شکسته شد اسب خود را سوار شد که فرار کند، از عمرو عاص یاری خواست او به وی دستور داد که قرآنها را بر سر نیزه ها زنند و به حکمیت دعوت نمایند به من گفتند که معاویه ترا به قرآن و حکم آن می خواند من یاران مخلص را از دست داده بودم سپاه من اصرار داشتند که به قرآن و حکم آن فرود آیم هر چه به ایشان گفتم این فریبی از اوست سودمند نشد تا کار به جایی رسید برخی می گفتند هر گاه علی تحکیم را نپذیرد او را مانند زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را به معاویه بسپرید.

خدا گواه است که من هر چه کوشش کردم و به ایشان گفتم به اندازه دوشیدن اشتری یا دویدن اسبی بمن مهلت دهید تا کار را به اتمام رسانم اجابت نکردند جز این بزرگوار (با دست اشاره به مالک اشتر کرد) و پیروانش و گروهی از خاندان خود. من از کشته شدن بیمناک نبودم لیک از کشته شدن این دو تن بود (با دست اشاره به حسن و حسین کرد) که مبادا نژاد پیامبر بریده گردد و ترس از کشته شدن این و آن (با دست اشاره به عبد اللّه پور جعفر و محمد بن علی مشهور به حنفیه) هر گاه برای ایشان نبود ناگزیر تن به قضای خدا می دادم. چون نبرد متارکه شد و شمشیر از دشمنان برداشته به جای قرآن خویشتن را داور کردند و خدای را زیر اختیار خود گرفتند قرآن و احکام آن را پس افکندند، من هرگز در دین خدا داوری نمی دانستم چون که حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه تباه است اما چه می توان کرد این مردم فقط به حکمیت خشنود بودند. من خواستم انسان دانا و دریافته یی را از بستگان خویش برگزینم یا کسی را که تابع عقل و ادراک باشد، اما زاده هند نپذیرفت ناگزیر عمرو بن عاص کسی را که از طرف من برگزیده شده بود فریب داد. آیا چنین نبود؟ همه یارانش تصدیق کردند.

مقام هفتم- پیامبر به من سفارش کرده بود که در پایان زندگی با گروهی از یاران خود می جنگم که روزها روزه اند و شبها را به بندگی خدا می گذارنند و قرآن می خوانند لیک از راه سرپیچی و نبرد با من چون یکی که از کمان به در رود از دین به در روند ذو الثدیه در میان ایشان است. پس از کشتار ایشان و حکمین به اینجا بازگشتم، برخی از این گروه به یک دیگر گرویدند و خود را سرزنش کردند که چرا سرانجام نبرد صفین به حکمین پایان یافت برای خویشتن گزیری نیافتند جز نکوهش از پیشوای خود، گفتند: پیشوای ما باید از رأی نادرست ما پیروی نمی کرد و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود با خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نشان داد کافر گردید و اکنون کشتن وی بر ما مباح است، بر این رای همداستان شدند و با شتاب از لشکرگاه من بیرون رفتند و بانگ برآوردند: «لا حکم الا للّه» دسته یی از آنان در نخیله ماندند و دسته یی به حروراء رفتند و دسته یی به خاور راندند و از دجله گذشتند و بهر مسلمانی که می رسیدند او را به تکفیر من می آزمودند هر گاه اظهار موافقت با ایشان می کرد زنده می ماند و اگر نه او را می کشتند من نزد دسته نخستین و دومین رفتم و آنان را به فرمان برداری خدا و حق و بازگشت به خدا دعوت کردم ایشان جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرط و قیدی آنان را خرسند نمی کرد چون گریزی نبود اول دسته را به حکم خدا تسلیم کردم این دسته نخیله و آن دسته حروراء را به قتل رسانیدم.

ای برادر جهود من برای ایشان دریغ می خورم، هر گاه در این راه نمی رفتند برای اسلام دژ استواری بودند، اما با حکم خدا چه می توان کرد؟ به گروه سوم پیکها و نامه ها فرستادم، البته سودمند نشد، مسلمانان را به بهانه مخالفت با خود می کشتند، چند بار این شخص را مقصود (مالک اشتر) و دیگری را یعنی احنف بن قیس و دیگران را به هیچ حال باز نگشتند ناگزیر نبرد کردم. ای برادر جهود، ایشان بیش از چهار هزار بودند همه در جنگ با من کشته شدند. آنگاه آن مرد پستان دار یعنی ذو الثدیه که پیامبر از او به من گزارش داده بود در میان کشتگان یافتم همه این حاضران آنجا بودند و او را دیدند، آیا چنین نبود؟

همه تصدیق کردند.

اشاره کرد و گفت: از خون این اشاره به سر خود کرد یعنی ریش من به خون سر من رنگین خواهد شد.

به یک بار ناله مردم بلند شد و فضای مسجد جامع کوفه را پر ساخت به سراهای اطراف رسید مردم به اضطراب و گریه افتادند.

رأس الجالوت همان ساعت به دست علی علیه السّلام مسلمان شد و در شهر کوفه بود که علی به ضربت شمشیر ابن ملجم کشته شد. چون این خبر به رأس الجالوت رسید به سرای علی آمد. امام حسن را دید ایستاده و ابن ملجم دست بسته نزد ویست، رأس الجالوت نگاه ژرفی بدو افکند و گفت ای ابا محمد (کنیه حسن بن علی) بود او را بکش که خدایش بکشاد من در نامه هایی که به موسی «ص» فرود آمده خوانده ام گناه وی نزد خدا از فرزند آدم که برادر خود را کشت و آنکه اشتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل جانشینان پیغمبران را در زمان حیات پیغمبران در هفت مقام آزمایش فرمود و پس از وفات پیغمبران در هفت مقام)

امام باقر علیه السّلام فرمود: چون امیر المؤمنین از جنگ نهروان بازگشت در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودیان بحضورش آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبرهائی را میخواهم از شما بپرسم که جز پیغمبر و یا وصی پیغمبر کسی نتواند پاسخ آنها را بدهد حال چنانچه اجازه میفرمائید بپرسم و گر نه صرف نظر نمایم. فرمود: برادر یهودی هر چه میخواهی بپرس عرض کرد: ما در کتاب خود چنین یافته ایم که خدای عز و جل چون

پیغمبری برانگیزد باو وحی میفرماید که از میان افراد خاندان خود کسی را که بتواند پس از وی کار امت را بدست گیرد اختیار کند و از امت خود عهد و پیمان بگیرد که پس از او بر سر پیمان باشند و طبق عهدی که بسته اند رفتار کنند و خدای عز و جل جانشینان پیغمبر را در زمان حیات پیغمبران آزمایش میفرماید و پس از وفات پیغمبران نیز آزمایش میفرماید مرا آگاه بفرما که آزمایش جانشینان پیغمبران چند بار است و پس از وفاتشان چند بار و اگر جانشینان پیغمبران در آزمایش مورد رضایت خداوند شدند سرانجام کارشان بکجا خواهد کشید؟

حضرت فرمود: بحق خدائی که یکتا است و دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و توراه و انجیل را بر موسی و عیسی فرو فرستاد اگر جواب سؤال تو را درست گفتم اعتراف خواهی کرد که درست میگویم؟

عرض کرد: آری.

فرمود: بحق خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و توراه را بر موسی فرو فرستاد اگر پاسخ پرسش تو را گفتم اسلام را خواهی پذیرفت؟

عرض کرد: بلی.

علی علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل جانشینان پیغمبران را تا پیغمبران زنده اند در هفت مقام آزمایش میفرماید تا فرمانبرداری آنان را بیازماید و چون اطاعتشان و نتیجه آزمایش شان رضایت بخش شد به پیغمبران دستور میدهد که تا زنده اند آنان را دوست خود گیرند و پس از مرگ هم جانشین خود قرار دهند و همه امتهائی را که اطاعت پیغمبر را لازم میشمرند بر اطاعت جانشینان الزام کنند.

سپس جانشینان را پس از آنکه پیغمبران بدرود حیات گفتند در هفت مقام آزمایش میفرماید تا پایه شکیبائی آنان را بیازماید و چون آزمایش رضایت بخش شد سرانجام آنان را سعادت و نیک بختی قرار دهد تا با کمال خوشبختی به پیغمبران ملحقشان سازد.

رئیس یهودیان گفت: ای امیر مؤمنان درست فرمودی اکنون بفرما تا بدانم خداوند تو را در زمان حیات پیغمبر چند بار آزمایش فرمود و پس از وفات آن حضرت چند بار و سرانجام کار تو چه خواهد شد؟

علی علیه السّلام دست یهودی را گرفته و فرمود: برخیز با هم برویم تا ترا از این موضوع آگاه کنم جمعی از یاران علی نیز برخاستند و عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را نیز در این افتخار با یهودی شریک فرمائید.

فرمود: میترسم که دلهای شما تاب تحمل آن را نداشته باشد، عرض کردند: برای چه یا امیر المؤمنین؟ فرمود: بخواطر کارهائی که از بیشتر شماها سر زده است.

مالک اشتر برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین ما را نیز آگاه بفرمائید که بخدا قسم ما بطور محقق میدانیم که در روی زمین بجز تو وصی پیغمبری وجود ندارد و ما را مسلم است که خداوند پس از پیغمبر پیغمبری دیگر نخواهد فرستاد و گردنهای ما برای فرمان تو و فرمان پیغمبر ما محمد بیک ریسمان اطاعت بسته شده است.

علی علیه السّلام نشست و رو بیهودی کرده و فرمود: ای برادر یهود همانا خدای عز و جل در زمان حیات پیغمبر مرا در هفت مورد آزمایش فرمود: نه از باب خودستائی میگویم بلکه نعمتی از خداوند بود که در همه این موارد مرا فرمانبردار یافت، عرض کرد در کدام و کدام مورد یا امیر المؤمنین؟ فرمود:

اما نخستین مورد آن بود که خداوند عز و جل پیغمبر ما را بمقام وحی آشنا فرمود و بار رسالت بر دوش او نهاد و من در آن وقت کم سن ترین افراد خانواده ام بودم که در خانه پیغمبر بخدمتش می پرداختم و کارهای آن حضرت را انجام میدادم پیغمبر کوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب را خواست که بیگانگی خداوند و رسالت پیغمبر گواهی دهند همه از این گواهی خودداری نموده و پیشنهادش را انکار کردند و از او کناره گرفتند و او را رها نموده و ترکش نمودند و از وی دوری جستند و دیگر مردم نیز از آن حضرت دوری نموده و بر مخالفتش برخاستند که پیشنهاد حضرتش را چون تاب نمی آوردند و عقلهایشان درک نمیکرد بزرگ شمردند تنها من بودم که دعوت رسول خدا را شتابانه اطاعت کردم و بدون اینکه شک و تردیدی بدل راه دهم یقین بر حق بودنش داشتم سه سال بهمین منوال بودیم و در روی زمین مخلوقی نبود که نماز بگذارد و احکام الهی را که به رسول خدا رسیده بود به پذیرد بجز من و دختر خویلد که خدایش رحمت کند و حتما مشمول رحمت الهی است سپس رو بیاران فرموده پرسید مگر چنین نبود؟ همه عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین چنین بود آنگاه فرمود:

اما مورد دوم ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن پیغمبر رأیها میدادند و حیله ها بکار میبردند تا آنکه در یوم الدار در آخرین جلسه ای که در دار الندوه نمودند و ابلیس ملعون که در قیافه مردی یک چشم از ثقیف:

(مغیره بن شعبه) در آن مجلس شرکت کرده بود پشت و روی کار را بدقت ملاحظه میکردند تا آنکه باتفاق آراء تصمیم گرفتند که از هر تیره ای از قریش یک نفر نماینده دعوت شود و همگی با شمشیرهای کشیده بیک بار بر پیغمبر حمله کنند و خونش را بریزند و چون چنین کنند قریش بحمایت نمایندگان خود قاتلین را تسلیم اولیاء مقتول کنند و در نتیجه خون پیغمبر پایمال شود چون این تصمیم را گرفتند جبرئیل فرود آمد و پیغمبر را از جریان آگاه کرد و شبی را که بنا بر اجتماع بود و ساعتی را که تصمیم داشتند بر بستر خواب پیغمبر حمله کنند خبر داد و دستور داد که در ساعت معینی بیرون شود و در غار پنهان گردد رسول خدا مرا در جریان گذاشت و دستور فرمود که من در بستر او بخوابم و با این فداکاری جان او را نگهداری کنم من شتاب زده از فرمانش اطاعت نمودم و شاد و خرسند بودم که بجای پیغمبر کشته شوم پیغمبر براه خویش رفت و من در بستر او خوابیدم مردان قریش در حالی که پیش خود یقین داشتند که پیغمبر کشته خواهد شد روی بمن آوردند همین که بخانه من رسیدند با شمشیرم در برابر آنان مقاومت نمودم و آنان را از خود دور ساختم چنانچه خدا و مردم میدانند.

سپس روی بیاران کرده و فرمود: مگر نه چنین است؟ عرض کردند چرا، یا امیر المؤمنین سپس فرمود:

و اما سومین مورد ای برادر یهود آن بود که دو فرزند ربیعه و پسر عتبه که پهلوان قریش بودند در روز جنگ بدر برای خود مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش بمیدان مبارزه آنان قدم نگذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا و دو رفیقم (حمزه و عبیده) را بجنگ آنان روانه کرد این مأموریت را هنگامی بمن ارجاع فرمود که من از همه رفقایم در سن کوچکتر و در جنگ کم تجربه تر بودم خدای عز و جل بدست من ولید و شیبه را بکشت غیر از افسران درجه دار قریش که آن روز نتیجه کار من از همه رفقایم بیشتر بود و پسر عمویم (عبیده بن حرث) در همان روز کشته شد خدایش رحمت کند.

سپس رو باصحاب خود کرده و فرمود: آیا این طور نبود؟ همه گفتند: چرا؟ یا امیر المؤمنین، سپس فرمود:

و اما چهارمین مورد، ای برادر یهود آن بود که مردم مکه تا آخرین نفر بر ما هجوم آورده و همگی قبائل عرب و قریش را که بفرمان شان بود بر ما شورانیدند تا خون مشرکین قریش را که بروز بدر کشته شده بودند از ما بازستانند.

جبرئیل بر پیغمبر فرود آمد و از جریان آگاهش نمود، پیغمبر بافراد نظامی خود دره احد را سنگر ساخت.

مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما تاختند افرادی از مسلمانان کشته شد و آنان که زنده ماندند با شکست مواجه شدند، تنها من با رسول خدا صلی الله علیه و آله ماندم و مهاجر و انصار همه بخانه های خود در مدینه باز گشتند و هر کس میگفت پیغمبر و یارانش همگی کشته شدند.

سپس خدای عز و جل جلوی پیشرفت مشرکین را گرفت و من که در پیشاپیش رسول خدا بودم هفتاد و چند زخم برداشتم که از جمله اینهاست:

در این موقع امیر المؤمنین ردای خود را بیفکند و دست بر جای زخمها کشیدم و آنها را نشان داد و فرمود آن روز خدمتی از من سر زد که ان شاء اللّه پاداش خدمتم بر خدا است سپس روی باصحاب کرده و فرمود: چنین نبود؟ عرض کردند: چرا یا امیر المؤمنین. سپس فرمود:

و اما مورد پنجم ای برادر یهود آن بود که قریش و عرب گرد هم آمده و با یک دیگر قرار داد و پیمان بستند که باز نگردند تا آنکه رسول خدا را با همه افراد خاندان عبد المطلب که در خدمتش بودند بکشند.

سپس با شدت و ساز و برگ جنگ خود آمدند تا در مدینه نزدیک ما بار گرفتند و پیش خود اطمینان داشتند که بهدف خویش خواهند رسید.

جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و حضرتش را از جریان آگاه گردانید حضرت برگرد خود و مهاجر و انصار که در خدمتش بودند خندقی زد قریش پیش آمده و گرداگرد خندق را اردو ساخته و ما را محاصره نمودند او خود را نیرومند و ما را ناتوان میدید رعد آسا میغرید و برق آسا میدرخشید رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بسوی خدا می خواند و بخویشاوندی و رحم سوگندشان میداد و آنان از تسلیم شدن خودداری می نمودند و بیش از پیش سرکشی مینمودند قهرمان عرب و قریش آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که مانند شتر مست فریاد میکشید و مبارز می طلبید و رجز می خواند یک بار با نیزه خود اعلام خطر میکرد و بار دیگر با

شمشیرش هیچ کس را نه جراتی بود که بمبارزه اش اقدام کند یا در وی طمعی به بندد و نه غیرتی که او را برانگیزد و نه بینشی که دل را قوی دارد رسول خدا مرا برای مبارزه اش از جا بلند کرد و با دست مبارک خود عمامه بر سرم بست (این هنگام امیر المؤمنین دست بذوالفقار گرفته و فرمود) همین شمشیر را که تعلق بآن حضرت داشت بمن عطا فرمود من برای نبرد با عمرو بیرون شدم در حالی که زنان مدینه را از نبرد با عمرو بر من دل می سوخت و اشک میریختند خدای عز و جل او را بدست من کشت با اینکه عرب را عقیده این بود که هیچ پهلوانی با عمرو برابری نتواند کرد در این وقت علی علیه السّلام با دست بفرق سر اشاره نموده و فرمود این ضربت را عمرو بر سر من زد خداوند در اثر این مبارزه و پیروزی من قریش و عرب را شکست داد.

سپس روی بیاران کرده و فرمود، چنین نبود؟ گفتند: چرا، چنین بود یا امیر المؤمنین.

و اما در مورد ششم ای برادر یهود ما در رکاب رسول خدا به خیبر (شهرستان رفیقان تو) بر مردانی از یهود و پهلوانانی که از قریش و دیگران آنجا بودند تاختیم افراد دشمن از سواره نظام و پیاده که همه با ساز و برگ کامل مجهز بودند مانند کوههای محکم در برابر ما ایستادند دشمن با افراد زیادی که داشت در محکمترین جایگاهها سنگر گرفته بود هر یک از آنان فریاد میزد و مبارز می خواست و بر جنگ پیشدستی میکرد هیچ کس از همراهان من به نبرد آنان نرفت مگر اینکه او را کشتند تا آنکه چشمها چون کاسه خون شده و فریاد جنگ برخاست و هر کس بفکر جان خود بود همراهان من بیکدیگر متوجه شده و همه بیک زبان روی بمن کرده و میگفتند ای ابا الحسن ای ابا الحسن برخیز تا آنکه رسول خدا مرا فرمان داد که برخیزم و بر سنگر دشمن حمله کنم پس از صدور فرمان حمله هر کس با من روبرو شد او را کشتم و هر پهلوانی بر من حمله کرد خردش کردم سپس همچون شیری که شکار خود را بدرد آنان را از هم شکافتم و با فشار حمله مجبورشان کردم تا داخل شهر عقب نشینی کنند پس در قلعه آنان را با دست خود از جای برکندم و یکّه و تنها بمیان قلعه رفتم هر مردی که بیرون می آمد او را می کشتم و هر زنی را که میدیدم اسیرش میکردم تا آنکه به تنهائی فاتح و پیروز شدم و جز تنها خداوند کسی با من کمک نکرد.

سپس رو باصحابش کرده و فرمود: مگر چنین نبود؟ عرض کردند: چرا، یا امیر المؤمنین.

و اما مورد هفتم ای برادر یهود هنگامی که رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست که جای عذری برای آنان باقی نگذارد و برای آخرین بار آنان را بخدای عز و جل دعوت فرماید هم چنان که از روز نخست دعوت میفرمود نامه ای برای آنان نوشت و در نامه آنان را از مخالفت تهدید نموده و از عذاب الهی ترسانید وعده گذشت بآنان داد و بآمرزش خداوند امیدوارشان کرد و در پایان نامه سوره برائت را برای آنان نوشت تا کسی برای آنان بخواند سپس بردن نامه را بهمه اصحاب پیشنهاد کرد همگی سر سنگین بودند رسول خدا چون چنین دید مردی را فراخواند و نامه را بوسیله او فرستاد جبرئیل بخدمتش رسید و عرض کرد یا محمد جز خودت یا کسی که از خاندان تو باشد این مأموریت را انجام نتواند داد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله مرا از این وحی آگاه فرمود و مرا با نامه و پیام بسوی مردم مکه روانه ساخت من بمکه رسیدم مردم مکه را شما خوب میشناسید یک نفر از آنان نبود مگر اینکه اگر میتوانست هر پاره از گوشت مرا بالای کوهی بگذارد میکرد گر چه این کار بقیمت از دست رفتن جان و خاندان و اولاد و مالش باشد من پیام رسول خدا را بر آنان رسانیدم و نامه اش را بر آنان خواندم همگی با تهدید و وعده های سخت بمن جواب دادند و خشم و کینه بر من ابراز میکردند و دیدید که من چه کردم سپس روی باصحاب کرده و فرمود: چنین نبود؟ همه گفتند: چرا یا امیر المؤمنین.

پس فرمود ای برادر یهود اینها مواردی بود که پروردگار من در آنها مرا با پیغمبر خود آزمایش فرمود و در همه آن موارد با منتی که بر من دارد فرمانبردارم یافت و افتخاراتی که در این مواقع مرا نصیب گردید هیچ کس را نصیب نشد.

اگر میخواستم آن افتخارات را باز گو کنم میکردم ولی خدای عز و جل از خودستائی نهی فرموده است همه گفتند: بخدا قسم راست فرمودید زیرا خداوند عز و جل فضیلت خویش با پیغمبر ما را بتو عطا فرموده است و با برادری آن حضرت سعادتمندت فرمود همچون هرون به برادری موسی و در این موقعیت ها که تو قرار داشتی و هراس هائی که بجان خویش خریدی خداوند تو را برتری داد و بیش از آنکه خود بفرمائی خداوند در باره تو فرموده است که هیچ کس از مسلمانان چنین فضیلتی را ندارند آنان که تو را با پیغمبر ما و پس از وفات آن حضرت دیده اند همگی در باره تو بر این عقیدت اند اکنون بفرما بدانیم آزمایش هائی را که خداوند عز و جل پس از رحلت پیغمبر ما از تو کرد و تو تحمل نموده و شکیبا بودی و اگر بخواهیم ما خود توانیم شرحش دهیم که میدانیم و شاهد جریان بودیم ولی دوست داریم که همین را نیز از زبان خود شما بشنویم همان طور که

آزمایش های دوران حیات رسول خدا را شنیدیم و فرمانبرداری شما را دانستیم.

فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل پس از رحمت پیغمبرش در هفت مورد مرا آزمایش نمود و بدون آنکه خودستائی نموده باشم از منت و نعمتی که بر من روا داشت مرا شکیبا یافت.

اما مورد اول ای برادر یهود من از عموم مسلمانان با هیچ کس بطور خصوصی نه انسی داشتم و نه مورد اعتمادم بود و نه مستقیما همرازم بود و نه نزدیکش میرفتم جز رسول خدا که از کودکی مرا در دامن خود پروراند و در دورانی که بزرگ شدم مرا منزل و مأوا داد و مصارف مرا متحمل گردید و از یتیمی نجاتم بخشید با وجود حضرتش من از اینکه پی کاری گیرم و یا کسی نمایم بی نیاز بودم هزینه زندگی خودم و اولادم بعهده آن حضرت بود اینها بهره هائی بود که من از جهت دنیا از آن حضرت بهره مند شدم علاوه بر استفاده های معنوی که در جوار حضرتش مخصوص خودم بود و درجاتی نصیبم شد که بمقامات بلندی در درگاه خداوندی نائل آمدم چون رسول خدا وفات کرد آن چنان غم و اندوه بر دل من فرو ریخت که اگر کوهها آن بار غم را بر دوش میگذاشتند گمان ندارم که میتوانستند کشید خانواده من که در این مصیبت سخت بی تابی میکردند و طاقت از دست داده بودند و خودداری نمیتوانستند و تاب کشیدن این بار گران را نداشتند دامن صبر از دست شان رفته و هوش از سرشان رمیده بود نه خود چیزی میفهمیدند و نه از دیگری سخنی می شنیدند و دیگران که از خانواده عبد المطلب نبودند یا مصیبت زدگان را تسلیت میدادند و امر بصبر مینمودند و یا با هم ناله بودن و بی تابی کردن خاندان مصیبت زده را یاری میکردند تنها من بودم که در برابر فاجعه فوت پیغمبر عنان صبر از دست ندادم و راه خویش در پیش گرفته بمأموریتی که داشتم پرداختم جنازه حضرتش را برداشتم و غسل دادم و حنوط کردم و کفن نموده و نماز بر آن خواندم و پیکرش را بخاک سپردم و به جمع نمودن قرآن و دستورات الهی نسبت بخلق سرگرم بودم نه ریزش اشک مرا از انجام این وظیفه بازداشت و نه ناله جان سوز و نه سوزش دل و نه بزرگی مصیبت تا آنکه حقی را که از خدای عز و جل و رسول اش بر خود لازم میدیدم ادا کردم و مأموریتم را انجام دادم و با بردباری و دور اندیشی کامل متحمل وظیفه خود شدم.

سپس رو باصحاب کرده و فرمود: این طور نبود؟ هم گفتند: چرا یا امیر المؤمنین پس فرمود:

و اما مورد دوم ای برادر یهود رسول خدا هنگامی که هنوز زنده بود ریاست همه امت را بمن واگذار نموده و از همه آنان که حضور داشتند بیعت گرفت که بدستورات من گوش فرا دهند و اوامر مرا گردن نهند و دستور داد که حاضرین بغایبین برسانند من بودم که تا در حضور رسول خدا بودم دستورات آن حضرت را بدیگران ابلاغ مینمودم و چون بسفر میرفتم فرمانده افرادی بودم که در رکاب من بودند هرگز بخواطرم خطور نمیکرد که در دوران حیات رسول خدا و پس از وفات آن حضرت کسی را در کوچکترین کاری یارای مخالفت با من باشد با این همه رسول خدا دستور فرمود لشکری در رکاب اسامه بن زید ترتیب داده شود با اینکه بیماری مرگ گریبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و دیگران که بیم آن میرفت بیعت مرا بشکنند و با من به ستیزه برخیزند و یا بخواطر اینکه من پدر و یا فرزند و یا فامیل و یا دوستش را کشته بودم با دیده دشمنی بمن نگاه میکرد کسی نماند مگر اینکه بهمراه این لشکر کرد حتی از مهاجرین و انصار و مسلمانان دیگر که سست عقیده بودند و منافقین همه را بزیر پرچم اسامه کرد تا مگر یک دسته مردمان پاکدل در حضور آن حضرت بمانند و از کسی سخنی ناهنجار شنیده نشود و در خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر کسی را با من سر مخالفت نباشد.

سپس آخرین کلامی که در باره کار امت فرمود این بود که دستور داد لشکر اسامه حرکت کند و هیچ کس از افراد زیر پرچم حق باز گشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود و تا آنجا که ممکن بود نسبت باجرای این دستور تأکید فرمود.

ولی همین که رسول خدا وفات فرمود من ناگهان دیدم که عده ای از افراد زیر پرچم اسامه بن زید پادگان نظامی خود را ترک گفته و از محل خدمت سر باز زده و دستور رسول خدا را که فرموده بود در رکاب فرمانده خودشان باشند و با پرچم او بهر جا که برود همراه باشند تا بمقصدی که در پیش دارند برسند زیر پا گذاشته اند فرمانده لشکر را در اردوگاه تنها گذاشته و سواره و شتابان بازگشته اند تا رشته بیعتی را که خدا و رسولش بگردن آنان بسته باز کنند و باز گردند و تا پیمانی را که با خدا و رسولش داشتند بشکنند و شکستند و با هو و جنجال و آراء خصوصی پیمانی برای خود بستند بدون اینکه با یک نفر از ما بنی عبد المطلب مشورتی بکنند و یا یک نفر از ما رأی موافق داشته باشد و یا از من بخواهند تا بیعتی را که در گردن آنان دارم پردازم من که سرگرم تجهیز جنازه رسول خدا بودم و از

همه جا غافل، زیرا مهمتر از هر کاری در نظر من تجهیز رسول خدا بود و زودتر از هر چیزی می بایست انجام پذیرد.

اینان از این فرصت استفاده نموده و نقشه خود را عملی نمودند ای برادر یهود در چنین موقعی که من بزیر بار مصیبتی بآن سنگینی و فاجعه ای بآن عظمت قرار داشتم و کسیرا از دست داده بودم که بجز خداوند هیچ چیز تسلی بخش دل غمدیده من نبود.

این گونه رفتار با من نمکی بود که بر زخم دل من پاشیده شد ولی من دامن صبر از دست ندادم و بر این مصیبتی که بلافاصله و بدنبال گرفتاری پیش رسید شکیبا شدم.

سپس روی باصحاب کرده فرمود: مگر چنین نبود؟ عرضکردند، چرا؟ یا امیر المؤمنین.

(و اما مورد سوم:) ای برادر یهود کسی که پس از پیغمبر برای خلافت بپا خواست همه روزه که مرا میدید از من عذر خواهی میکرد و بر خلاف آنچه حق مرا غصب کرده و بیعت مرا شکسته با من رفتار میکرد و از من حلالیت میخواست که او را بحل سازم من با خود میگفتم خلافت چند روزه او میگذرد و سپس حقی که خداوند برای من قرار داده است بآسانی بمن باز میگردد بدون اینکه در اسلام نو بنیاد و نزدیک بزمان جاهلیت حادثه ایجاد نموده و در مطالبه حق خویش نزاعی براه اندازم تا یکی بصدای من جواب مثبت دهد و دیگری پاسخ منفی و در نتیجه کار منازعه از گفتگو گذشته و بمرحله عمل درآید و مخصوصا که جمعی از خواص اصحاب پیغمبر را که بخوبی میشناختم و خیر خواه خدا و رسول و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشکار بنزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت میکردند که حق خود را باز پس بگیرم و آمادگی خود را برای فداکاری در راه ادای بیعتی که از من بگردن آنان بود اعلام می کردند من میگفتم آرام باشید و اندکی صبر کنید شاید خداوند بدون جنگ و خون ریزی و بآسانی حق از دست رفته مرا بمن باز گرداند که پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم بشک افتادند و افراد نااهلی بخلافت طمع بستند و هر قبیله ای میگفت که باید فرماندار از ما انتخاب شود و هدف مشترک همه این بود که زمام امر بدست من نباشد چون عمر زمامداری اولی بآخر رسید و مرگش فرا رسید زمام کار را پس از خود بدست رفیقش سپرد.

این هم مانند گذشته گرفتاری دیگری برای من شد و دوباره حقی که خداوند برای من قرار داده بود از من گرفته شد.

باز از اصحاب پیغمبر که بعضی از آنان هم اکنون زنده اند و بعضی مرده اند گرد من جمع شدند و همان را گفتند که در جریان مشابه قبلی گفته بودند و من نیز از گفتار پیشین خود تعدی نکردم و آنان را بصبر و آرامش و یقین دعوت کردم که میترسیدم مبادا اجتماعی تباه شود که رسول خدا با سیاستی عمیق آن را تشکیل داده گاهی بنرمی و گاهی بدرشتی و گاهی به بخشش و گاهی با شمشیر تا آنجا که مردم در حال حمله و گریز بودند و شکمهاشان سیر و سیرآب بودند همگی لباس و فرش و رو انداز داشتند ولی با خانواده پیغمبر در اطاقهای بی سقف زندگی میکردیم و در و پیکر خانه های ما از شاخه های خرما و مانند آن بود نه فرشی داشتیم و نه رو اندازی بیشتر افراد خانواده فقط یک جامه داشتند که بنوبت از آن استفاده میکردند و غالبا شبها و روزها را با گرسنگی بسر می بردند و گاهی هم که از غنائم جنگی آنچه را خداوند مخصوص ما قرار داده بود و دیگری حق استفاده از آن را نداشت بدست ما رسید.

رسول خدا ثروتمندان و ارباب نعمت را بمنظور دلجوئی از آنان بر ما مقدم میداشت و خمسش را بآنان میداد یک چنین اجتماعی را که رسول خدا با این خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر بودم که نگذارم از هم بپاشد و براهی نکشانم که روی نجات نه بینند و تا پایان عمر گرفتار باشند و من اگر آن روز خود را کاندید خلافت میکردم و مردم را بیاری خویش نمیخواندم مردم در باره من یکی از دو کار را میکردند یا پیروی از من میکردند و با مخالفین میجنگیدند و اگر عده شان کم بود طبعا کشته میشدند و یا مردمی از یاری من سرباز میزد و بواسطه سرباز زدن و تقصیر در یاری من و خودداری از اطاعت من کافر می شدند زیرا میدانست که موقعیت او و من مانند موقعیت هرون است و قوم موسی و چنانچه با من مخالفت بورزد و از یاری من خودداری کند با جان خود همان خواهد کرد که قوم موسی در اثر مخالفت با هرون و ترک اطاعت او بر خود روا داشتند دیدم چاره ای نیست بجز اینکه جام های غم و اندوه سرکشم و آه های سرد را در قفس سینه نگهدارم و دامن صبر و شکیب از دست ندهم تا موقعی که خداوند گشایشی عطا فرماید و یا هر طور که صلاح میداند دادرسی فرماید که هم بهره و نصیب من در آن فزون تر و هم برای جامعه ای که توصیف حالشان را نمودم آسانتر و سهل تر باشد و کاری را که خداوند مقدر فرماید همان خواهد شد.

ای برادر یهود اگر من ملاحظه این حالات را نمیکردم و حق خود را مطالبه مینمودم از دیگران شایسته تر بودم زیرا همه اصحاب رسول خدا از گذشته گان و موجودین میدانند که مرا هم افراد بیشتر بود و هم طایفه ای عزیزتر و هم مردان هوادار زیادتر داشتم و هم دستوراتم بهتر اجرا میشد و هم دلیلم برای خلافت روشنتر و مناقب و آثارم در دین فزونتر از دیگران بود زیرا من خودداری سوابقی درخشان بودم و با رسول خدا خویشاوندی نزدیک داشتم که بحکم وراثت شایسته گی این مقام را داشتم گذشته از اینکه بموجب وصیتی که هیچ کسی را قدرت مخالفت آن نیست و بیعتی که از من بگردن متصدیان خلافت بود تنها من مستحق جانشینی پیغمبر بودم.

روزی که پیغمبر از دنیا رفت زمام ولایت امت بدست او و در خاندان او بود نه بدست آنان که بدست گرفتند و نه در خاندانشان و بحقیقت خاندان پیغمبر که خداوند پلیدی را از آنان دور فرموده و پاک و پاکیزشان شناخته است پس از پیغمبر بهر مقامی از دیگران شایسته تر بودند.

سپس روی باصحاب کرده و فرموده: چنین نبود؟ همه گفتند! چرا یا امیر المؤمنین.

(و اما مورد چهارم:) ای برادر یهود. کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارها با من مشورت میکرد و طبق دستور من کارها را انجام میداد و در کارهای سخت از من نظر میخواست و بنظر من رفتار میکرد نه من کسی را سراغ دارم و نه اصحابم که بجز من در کارها با او مشورت کرده باشد و کسی هم جز من در خلافت پس او طعمی نداشت چون مرگ ناگهانی او فرا رسید و بدون بیماری قبلی که بتواند تصمیمی در حال صحت بگیرد از دنیا رفت مرا یقین شد که حق خود را چنانچه دلم میخواست و در محیط آرام و بدون خونریزی بدست می آورم و دیگر پس از این خداوند بهترین امید و بالاترین ایده مرا پیش خواهد آورد ولی نتیجه کار دومی این شد که پرونده زندگانیش موقعی بسته شد که عده ای را کاندید و نامزد خلافت کرد که من ششمین آن ها بودم و مرا با هیچ کدام شان برابر ندانست و همه حالات مرا از وراثت رسول خدا و خویشاوندی و نسب و دامادی بدست فراموشی سپرد در صورتی که هیچ یک از آنان را نه یکی از سوابق من بود و نه اثری از آثار مرا داشتند خلافت را در میان ما بشوری واگذار نمود و فرزند خود را بر همه حاکم کرد و دستور داد که اگر طبق دستور او عمل نکردیم و مجلس شوری تشکیل ندادیم گردن هر شش نفر ما را بزند.

ای برادر یهود دانی که برای همین پیش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟

آنان چند روزی که بودند هر کس بنفع خویش شروع بفعالیت و سخنرانی نمودند.

ولی من دست روی دست گذاشته و ساکت بودم و چون از من پرسیدند گذشته آنان و خودم را یاد آورشان شدم آثار خودم و آنان را گفتم و با اینکه خودشان میدانستند باز کاملا روشن ساختم که من استحقاق خلافت را دارم نه آنان به پیمانی که رسول خدا از آنان گرفته بود و رشته بیعتی را که بدست رسول خدا در گردن آنان محکم بسته شده بود بیادشان آوردم ولی حب ریاست و تحصیل قدرت در امر و نهی و دنیاطلبی و اقتداء بگذشتگان پیشین آنان را واداشت تا حقی را که خدا برای آنان ننهاده بود بدست گیرند و چون با یکی از آنان تنها میشدم روز بازپرسی خداوند را بیادش میاوردم و از انجام کاری که در دست اقدام داشت و سرنوشتی که برای خود تعیین میکرد بر حذر میداشتم او برای موافقت با من یک شرط میکرد و آن اینکه پس از خود خلافت را باو واگذار کنم چون دیدند که من جز در شاهراه هدایت قدم نمیزنم و بجز عمل کردن بکتاب خدای عز و جل و وصیت رسول حق و حقی را که خداوند برای هر فردی معین کرده بدست صاحبش سپردن و از حق دیگران بازش داشتن کاری از من ساخته نیست یکی از خود رأی ها و سرسخت های هیئت شش نفری تندی کرد و کار را از دست من گرفت و بطمع شرکت در بهره برداری از خلافت بدست ابن عفان سپرد و ابن عفان کسی بود که نه با او و نه با هیچ یک از حاضرین شوری از نظر اخلاقی مساوی نبود چه رسد به کمتر از آنان.

نه در سرآمد فضیلت آنان که غزوه بدر بود و نه دیگر فضایل اخلاقی که خداوند پیغمبر و مخصوصین و خاندان پیغمبرش را بآن فضائل محترم و گرامی داشته بود و پس از همه این حرفها گمان ندارم که اصحاب شوری همان روز را بشب رساندند مگر اینکه از انتخابشان پشیمان شدند و عقب زدند و هر یک گناه را بگردن دیگری میگذاشت و در عین حال خود و دیگران را ملامت مینمود.

سپس طولی نکشید که همان سرسختها در انتخاب ابن عفان او را کافر شمردند و از او بیزاری جستند عثمان بنزد دوستان صمیمی خود رفت و بدیگر اصحاب رسول خدا مراجعه کرد و درخواست استعفا از بیعت خود نمود و از آشوبی که بپا کرده بود اظهار پشیمانی می نمود.

ای برادر یهود این پیش آمد از پیش آمد قبلی سخت تر و دلخراش تر بود و بر بی تابی سزاوارتر من از این جریان آنچنان ناراحت شدم که قابل توصیف نیست و اندازه ای ندارد ولی چاره ای جز صبر نداشتم که بگذارم و بگذرم.

همان روز بیعت عثمان بقیه افراد هیئت شش نفری بمن مراجعه نمودند و از کاری که کرده بودند عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان را خلع کنیم و علیه او قیام کنیم تا حق خود را بگیرم و در این باره دست بیعت بمن دادند که تا پای جان دادن در زیر پرچم من پایداری کنند یا کشته شوند و یا خدای عز و جل دوباره حق مرا بمن باز گرداند من آنان را برنگهای مختلف آزمایش مینمودم گاهی میگفتم باید سرها تراشیده شود و گاهی بجلسات سری دعوتشان میکردم و گاهی در محلهای مخصوص قرار ملاقات میگذاشتیم و در همه این موارد آنان بوعده خود وفا مینمودند ولی بخدا قسم ای برادر یهود مرا از شورش علیه عثمان همان جلوگیری کرد که از قیام علیه حکومت قبلی جلوگیری کرده بود و دیدم همین عده ای را که باقیمانده اند اگر نگهداری کنم بهتر است و آرامش خاطرم را بیشتر فراهم خواهد نمود با اینکه میدانستم اگر آنان را بمرگ دعوت میکردم دعوتم پذیرفته میشد و خودم هم که همه اصحاب پیغمبر از حاضرین و غائبین سابقه بحالم داشتند و میدانستند که مرگ در نزد من مانند آب سرد گوارائی است در روز بسیار گرم در کام تشنه جگر سوخته.

من همانم که عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده با خدا و رسولش بر سر کاری عهدی بستیم که همه وفادار بودیم رفیقان من پیش افتادند و من بخواست خدای عز و جل عقب ماندم و خدای تعالی در باره ما نازل فرمود آیه شریفه: رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (مردانی که براستی با خدا عهد بستند بعضی از آنان در گذشت و بعضی در انتظار است ولی هیچ تغییر و تبدیلی در خود ندادند آنکه در گذشت حمزه و جعفر و عبیده بودند و من بخدا قسم همانم که منتظر هستم.

ای برادر یهود هیچ تغییری در تصمیم خود راه نداده ام و جهت اینکه در برابر ابن عفان ساکت ماندم و آنچه مرا واداشت که از اقدام علیه او دست نگهدارم این بود که من در نتیجه آزمایشی که از او کرده بودم میدانستم اخلاقی که او را است او را رها نخواهد کرد تا مردمان دور را بکشتن و خلعش بکشاند تا چه رسد به نزدیکان و من در این جریانات برکناری باشم من صبر نمودم تا همین پیش بینی من واقع شد و من یک

کلمه نفی و اثباتی در باره او نگفته بودم مردم پس از آنکه از کشتن او فارغ شدند بر من هجوم آوردند و خدا میداند که من مایل بخلافت نبودم چون میدانستم آنان طمع بسته اند که ثروت ها را در نزد خودشان متمرکز کنند و به خوشگذرانی عمری بگذرانند و با اینکه میدانستند هدف آنان از من تأمین نخواهد شد و بآنان سخت گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمیتوانستند آرام باشند و چون مطامع خود را در نزد من ندیدند پس از بیعت شروع باشکال تراشی و بهانه جوئی نمودند سپس روی باصحاب نموده و فرمود مگر چنین نبود؟ عرض کردند: چرا یا امیر المؤمنین.

و اما مورد پنجم ای برادر یهود کسانی که با من بیعت کرده بودند چون دیدند مقاصد شخصی آنان بدست من انجام نمیشود بوسیله آن زن (عایشه) بر من شوریدند با اینکه از طرف پیغمبر کار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصی بر او بودم او را بر شتری سوار کردند و بر جهازش بستند و او را در بیابانهای بی آب و علف گرداندند سگهای حوأب (نام آبی است در راه مکه ببصره) بر او زوزه میکشیدند هر ساعتی که میگذشت و هر قدمی که بر میداشتند آثار و علائم پشیمانی بر آنان از خود نشان میداد در میان مردمی که پس از بیعت اولی که در زمان حیوه رسول خدا با من کرده بودند و دوباره نیز با من بیعت کردند و او هم چنان بر مخالفت خود با من ادامه داد. تا آنکه بر مردم شهرستانی وارد شد که دستهای کوتاه و ریشهای بلند و عقلهای کم و رأیهای فاسد داشتند بیابان گرد و دریا نورد بودند این یک زن آنان را از شهر بیرون کشید ندانسته و دیوانه وار شمشیر آختند و نفهمیده تیرها پرتاب نمودند من در کار آنان میان دو مشکل قرار گرفتم که هیچ یک را دوست نداشتم اگر دست نگه می داشتم آنان از شورش باز نمیگشتند و بحکم عقل تسلیم نمی شدند و اگر ایستادگی میکردم کار بجائی میکشید که نمیخواستم.

لذا پیش از هر چیز حجت را بر آنان تمام کردم و آنان را تهدید نمودم و وعده دادم که عذرشان بپذیرم و بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه اش باز گردد و مردمی را که در اطرافش بودند دعوت نمودم تا بیعتی را که با من دارند بپایان برسانند و پیمانی را که از خداوند در گردن آنان است نشکنند و تمام قدرت خود را بنفع آنان در اختیارشان گذاشتم با بعضی از آنان که گفتگو کردم برگشت و حق را بیادش آوردم و متذکر شد (مقصود زبیر است).

سپس رو بمردم نموده و همان تذکرات را دادم ولی جز بر نادانی و سرکشی و گمراهی نیافزودند چون دیدم جز جنگ هیچ پیشنهادی را نمی پذیرند بر مرکب جنگ سوار شدم و گردش جنگ بزیان آنان بود شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگین بر آنان وارد شد من بناچار بر این جنگ تن دادم زیرا اگر جنگ نمیکردم کاری را که در پایان جنگ نمودم و عفو و اغماضی که از خود نشان دادم پیش از جنگ نمیتوانستم بنمایم که اگر پیش از جنگ از آنان عفو و اغماض مینمودم در برنامه ای که داشتند (از گسترش شورش در نواحی کشور و ریختن خونها و کشتن رعایا و مانند رومیان و مردم یمن و ملت های منقرض شده حکومت را بدست زنان کم عقل و از هر جهت کم نصیب سپردن) من نیز در اجرای این برنامه بر آنان یاری نموده بودم و بجنگی که در ابتدا مایل نبودم عاقبت الامر دچار آن میشدم با این تفاوت که در این صورت زنی را با لشکرش باختیار خودش رها کرده بودم تا هر چه میخواهند از برنامه ای که گفتم در میان مردم اجراء کنند.

در عین حال باز من بی مقدمه دست بجنگ نزدم قبلا اتمام حجت نمودم و تا آنجا که ممکن بود کار جنگ را بتاخیر انداختم و مراجعاتی نمودم واسطه ها فرستادم و بسوی آنان سفر نمودم و عذرشان پذیرفتم تهدیدشان نمودم هر چه را که از من میخواستند متعهد شدم و هر چه را هم که نمیخواستند خودم پیشنهاد نمودم ولی چون به جز جنگ هوای دیگری در سر نداشتند بناچار جنگ کردم و خداوند آنچنان که میخواست کار من و آنان را پایان داد و بر آنچه میان من و آنان رفت خداوند شاهد و گواه بود.

سپس روی باصحاب کرده و فرمود مگر چنین نبود؟ عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین.

و اما مورد ششم ای برادر یهود انتخاب حکمین و نبرد با پسر هند جگر خوار بود این آزاد شده از روزی که خداوند محمد را به پیغمبری برانگیخت با خدا و رسولش و مؤمنین دشمن سرسخت بود تا آنکه خداوند مکه را بزور شمشیر مسلمانان فتح کرد همان روز از او و پدرش برای من بیعت گرفته شد و در سه مورد دیگر پس از آن روز و پدرش دیروز گذشته نخستین کسی بود که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد و مرا ترغیب میکرد که قیام کنم و حق خود را از خلفا گذشته بستانم هر وقت که نزد من می آمد تجدید بیعت میکرد و از همه شگفت آورتر اینکه چون معاویه دید که خدای من تبارک و تعالی حق از دست رفته مرا بمن باز گردانید و در جای خود قرار داد و از اینکه در دین خدا خلیفه چهارم شود و در امانتی که حمل آن

بعهده ما است او حکومت کند طمعش برید بعمر و بن عاص روی آورد و از او دلجوئی کرد تا دل او متوجه معاویه شد و سپس بدستیاری او (پس از اینکه مصر را تیول او کرد در صورتی که اگر یک درهم بیش از سیم خود از بیت المال مسلمانها را برداشت میکرد بر او حرام بود و متصدی اموال حق نداشت یک درهم بیش از حق او را باو برساند) شهرهای اسلامی را لگد مال ستم کرد و پای مال بیدادگری هر کس دست بیعت باو داد او را از خود راضی کرد و هر کس مخالفت نمود تبعیدش کرد.

سپس با پیمان شکسته متوجه بمن شد در شرق و غرب و راست و چپ کشور آشوب بپا کرد اخبار بمن میرسید و گزارشات دریافت میکردم تا آنکه مرد یک چشم ثقفی (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و پیشنهاد کرد که معاویه را بر شهرستانهائی که در دست دارد استاندارش کنم و از نظر دنیا داری نظریه خوبی بود اگر پیش خداوند میتوانستم عذری بیاورم و خود را از مظالم استانداری او تبرئه کنم ولی در عین حال پیشنهاد مغیره را بدیگران اعلام نمودم و بافرادی که اطمینان داشتم نسبت بخدای عز و جل و پیغمبرش و نسبت بمن و مؤمنین خیرخواه اند مشورت نمودم و نظرشان را در باره پسر هند جگر خار خواستار شدم آنان نیز مرا از استاندار نمودن معاویه نهی کردند و با من در این جهت هم رأی بودند و مرا بر حذر میداشتند که مبادا دست او را در کار مسلمانان دخالت دهم و خداوند به بیند که من افراد گمراه کننده ای را برای خودیار و یاور گرفته ام یک بار برادر بجلی (جریر) را و بار دیگر برادر اشعری (ابو موسی) را نزد او فرستادم هر دو بدنیا دل بستند و تابع هوای نفس او شدند و او را از خود راضی نمودند.

و چون دیدم که هتک حرمت های الهی را بیش از پیش مرتکب می شود با افرادی که از اصحاب پیغمبر با من بودند مشورت نمودم همان افرادی که در بدر حضور داشتند و خداوند کارشان را پسندید و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و نیز با دیگر افراد شایسته مسلمان مشورت نمودم همگی با من هم رأی بودند که بایستی با معاویه جنگید و دستش را از حکومت کوتاه کرد من با یارانم برای جنگ با او قیام کردم و از همه جا باو نامه نوشتم و نماینده ها از جانب خود فرستادم و دعوتش کردم تا دست از کاری که میکند بردارد و مانند دیگر مردم با من بیعت کند.

در پاسخ نامه های من نامه هائی تحکم آمیز نوشت و آرزوهائی در باره من کرده و شروطی پیشنهاد کرده بود که نه خدا راضی بود و نه پیغمبرش و نه مسلمانان و در یکی از نامه ها پیشنهاد کرده بود که جمعی از نیکوترین

اصحاب پیغمبر را که عمار بن یاسر جزو آنان بود (و کجا مانند عمار را توان یافت) بدست او بسپارم.

بخدا قسم هر وقت که ماها پنج نفر گرد پیغمبر بودیم عمار نفر ششم بود و اگر چهار نفر بودیم عمار نفر پنجم بود معاویه در نامه اش بمن پیشنهاد کرده بود که چنین افرادی را باو بسپارم تا آنان را با دعای خون عثمان بکشد و بدار بزند در صورتی که بجان حق قسم مردم را بر عثمان جز معاویه کسی نشورانید و معاویه و همکارانش از خاندان بنی امیه یعنی شاخه های درختی که خداوند در قرآنش آن را درخت ملعون نامیده است بودند که مردم را بر کشتن عثمان فراخواندند.

بهر حال چون معاویه دید که من بشروط او جواب مثبت ندادم بر من هجوم آورد و در پیش وجدان خود باین سرکشی و ستمگری خویش می بالید و عده ای از مردم حیوان صفت را که نه عقل داشتند و نه دیده حق بین بدور خود جمع کرد و آنان را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند از مال دنیا آنقدر بآنان داد که بسوی او گرائیدند.

تا برای جلوگیری از او مبارزه کردیم و بحکمیت خداوند تن دادیم و جای عذری برای آنان باقی نگذاشتیم و آنان را از عذاب الهی ترسانیدیم.

ولی او در مقابل این رفتار ما جز بر ستمگری خویش نیفزود با او جنگیدیم و خداوند مانند همیشه که ما را بر پیروزی بر دشمنان او و ما عادت داده بوده پیروزی نصیب ما کرد پرچم رسول خدا که همیشه خداوند حزب شیطان را بوسیله آن پرچم نابود کرده بود بدست ما بود ولی معاویه پرچم های پدر خود را که من همیشه در رکاب رسول خدا با آن پرچمها در همه جا جنگیده بودم بدست داشت مرگ گریبانش را گرفته بود و چاره ای جز فرار نداشت اسب خود را سوار شد و پرچم خود را سرنگون کرد و در کار خود درمانده بود که چه حیله ای بکار زند از رأی پسر عاص کمک خواست عمرو عاص نظر داد که قرآن را بیرون آورند و بر فراز پرچمها بزنند و مردم را بحکمی که قرآن کند دعوت نمایند و گفت فرزند ابو طالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند اینان روز اول تو را بحکم قرآن دعوت نمودند و امروز نیز که آخر کار است حکمیت قرآن را از تو پذیرا خواهند بود.

معاویه که میدید جز کشته شدن و یا فرار چاره دیگری ندارد این رای عمرو عاص را بکار بست و قرآن را بر فراز پرچمها زد و بگمان خود بحکم

قرآن دعوت نمود یاران من که نیکانشان در این جنگ دشمنان خدا شربت شهادت نوشیده بودند بحکم قرآن مایل شدند و گمان کردند که پسر هند جگرخوار بآنچه دعوت میکند وفا خواهد کرد لذا بدعوتش گوش فرا دادند و همگی پیشنهاد او را پذیرفتند من بآنان اعلام نمودم که این کار حیله ای است که معاویه و عمر و عاص بکار بسته اند و بعهد خود وفا نخواهند کرد گفته مرا نپذیرفتند و دستور مرا بکار نه بستند و اصرار داشتند که پیشنهاد او را بپذیرند چه مرا خوش آید چه نیاید من بخواهم یا نخواهم تا آنجا که بعضی از آنان بدیگری می گفت اگر علی با ما همکاری نکرد یا او را مانند عثمان بکشید و یا خود و خاندانش را بدست معاویه بسپارید.

خدا میداند که نهایت کوشش را کردم و هر راهی که بخواطرم میرسید پیمودم تا مگر بگذارند من برأی خود عمل کنم ولی نگذاشتند تا آنجا که از آنان بمقدار دوشیدن یک شتر و یا دویدن یک اسب مهلت خواستم ولی آنان نپذیرفتند مگر این شیخ و (با دست اشاره بمالک اشتر فرمود) و گروهی از خانواده خودم بخدا قسم از اجرای برنامه روشن خودم هیچ مانعی نداشتم جز اینکه ترسیدم این دو نفر گشته شوند (و با دست اشاره به حسن و حسین فرمود) که اگر این دو کشته می شدند نسل رسول خدا و نژاد آن حضرت از پیروانش از امت قطع میشد و باز ترسیدم که این و این (و با دست اشاره به عبد اللّه بن جعفر و محمد بن حنفیه فرمود) کشته شوند زیرا من میدانستم که این دو فقط بخواطر من در این جنگ شرکت کردند و اگر ملاحظه من نبود خود را در این خطر نمی انداختند باین جهت بخواسته مردم تن دادم و خدا نیز چنین خواسته بود.

همین که ما شمشیرهای خود را از آنان باز گرفتیم و جنگ متارکه شد بدلخواه خود در کارها قضاوت کردند و هر حکمی و نظریه ای که خواستند اختیار نمودند و قرآنها را پشت سر انداختند و از دعوتی که بحکم قرآن میکردند دست برداشتند.

من هرگز کسی را در دین خدای عز و جل حکم قرار نمیدادم زیرا بدون هیچ شک و تردیدی در این مورد حکم قرار دادن خطای محض بود ولی این مردم جز بر حکمیت راضی نبودند بناچار خواستم مردی از خاندان خودم و یا فردی را که از جهت هوش و عقل مورد رضایت من بود و از هر حیث خیرخواهی و دوستی و دینداری اش مورد اعتماد من باشد حکم قرار دهم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت و هر حقی را پیشنهاد کردم او از آن روی گردان شد و به پشتیبانی اصحاب من ما را بیراهه میبرد.

چون هیچ راهی جز قبول نمودن حکمیت برای من نگذاشتند بخدای عز و جل از آنان بیزاری جستم و انتخاب حکم را بخودشان واگذاشتم مردی را انتخاب کردند و عمرو عاص آن چنان او را با نیرنگ فریب داد که خاور و باختر از نیرنگش خبردار شدند و آنکه فریب خورده بود از پذیرفتن این حکمیت اظهار پشیمانی نمود سپس رو باصحاب نموده و فرمود: مگر چنین نبود؟ گفتند: چرا یا امیر المؤمنین.

و اما مورد هفتم ای برادر یهود رسول خدا از من پیمان گرفته بود که در روزهای آخر عمرم با جمعی از اصحابم بجنگم که روزها روزه دار و شبها شب زنده دارند و همگی قرآن خوان ولی بجهت مخالفتی که با من می کنند مانند تیری که از کمان میجهد از دین بیرون خواهند رفت (و ذو الثدیه) در میان آنان خواهد بود و با کشتن آنان سرانجام کار من بسعادت ختم خواهد شد چون پس از خاتمه کار حکمین بدینجا باز گشتم خود این مردم یک دیگر را بباد ملامت گرفتند که چرا کار را بحکمین واگذار نمودند.

ولی دیگر راه چاره ای نداشتند جز اینکه بگویند: امیر ما را نمی بایست که پیروی از کار خطای ما کند بلکه لازم بود که بر طبق رأی واقعی خود عمل نماید چه خود در این مبارزه کشته شود و چه مخالفینش و چون چنین نکرده و تابع ما شده و از ما که خطای ما مسلم اش بود پیروی کرده است کافر گردیده و اکنون کشتن او و ریختن خونش برای ما حلال است همه باتفاق رأی بر این دادند و با سرعت هر چه بیشتر از لشکر من بیرون رفتند و با صدای بلند فریاد می کشیدند (لا حکم الا للّه): (قضاوت فقط مخصوص خداوند است) سپس دسته دسته بهر سو پراکنده شدند یک دسته آنان در نخیله و دسته دیگر در حروراء علم مخالفت افراشتند و دسته دیگر بهمان سرعت که بسوی مشرق میرفت از دجله گذشت بهر مسلمانی که رسیدند او را آزمایش نمودند اگر پیرو آنان شد از کشتن او صرف نظر نمودند و اگر مخالفت آنان کرد او را کشتند و خونش را ریختند.

من به نزد دو دسته اول رفتم و یکی را پس از دیگری باطاعت خداوند و پیروی از حق و بازگشت بحق دعوت نمودم جز بجنگ بهیچ راضی نشدند و جز شمشیر هیچ بحالشان سودمند نبود چون راه چاره بر من بسته شد هر دو دسته را بحکم خداوند تسلیم نمودم و خداوند هر دو را نابود کرد.

ای برادر یهود اگر این کار نمیکردند و خود را نابود نمی نمودند چه پشتیبان نیرومند و چه سد محکمی از برای اسلام بودند ولی خداوند سرنوشتی جز این برای آنان نخواست.

سپس بدسته سوم نامه نوشتم و پی در پی نماینده های خود را بسوی آنان فرستادم نماینده هائی: از یاران خود و افرادی خداپرست و زاهد ولی این دسته نیز راهی بجز راه آن دو دسته نه پیمود و بدنبال آنان رفته شتابزده مسلمانانی را که مخالفشان بودند می کشتند گزارش این قتلها و جنایتها پی در پی بمن میرسید لذا من بر آنان تاختم و راه عبور از دجله را بروی آنان بستم باز هم نمایندگانی خیر خواه بسوی آنان فرستادم و یک بار بتوسط این و بار دیگر بتوسط این (با دست اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی فرمود) عذرپذیرشان شدم.

ولی چون غیر از جنگ چیزی نپذیرفتند با آنان جنگیدم تا آنکه همگی آنان را که چهار هزار بلکه بیشتر بودند تا نفر آخر ای برادر یهود خداوند کشت و یک نفر خبرگزار نیز جان بسلامت نبرد سپس جنازه ذو الثدیه را (که پیغمبر خبر داده بود) در حضور همین اشخاص بیرون کشیدم که پستانی همچون پستان زن داشت.

سپس روی باصحاب کرده فرمود مگر چنین نبود؟ گفتند چرا یا امیر المؤمنین پس آن حضرت فرمود: ای برادر یهود این هفت مورد و هفت موردی که من بعهد خود وفا نمودم و یک مورد دیگر مانده است و نزدیک است که وقت آن نیز فرا رسد اصحاب امیر المؤمنین و رأس الجالوت گریه کنان عرض کردند آن یک مورد را نیز بیان فرمائید فرمود: آن یک مورد این است که این (با دست اشاره به ریش مبارک فرمود) از خون این (با دست اشاره بفرق سر فرمود) رنگین شود.

راوی گوید صدای مردم در مسجد جامع بگریه و شیون بلند شد بطوری که از وحشت تمام مردم کوفه از میان خانه ها بیرون شتافتند و رأس الجالوت همان دم بدست علی علیه السّلام مسلمان شد و در شهر کوفه هم چنان میزیست تا آنگاه که امیر المؤمنین کشته شد و ابن ملجم ملعون دستگیر گردید رأس الجالوت آمد تا در حضور امام حسن ایستاد و مردم آن حضرت را احاطه نموده و ابن ملجم را در مقابل امام حسن نگاه داشته بودند راس الجالوت بامام حسن عرض کرد ای ابا محمد او را بکش که خدایش بکشد که من در کتابهائی که بحضرت موسی نازل شده دیده ام که گناه این مرد در پیشگاه خداوند از گناه پسر آدم که برادرش را کشت و از گناه قدار که ناقه ثمود را پی کرد بیشتر است.

****ترجمه جعفری: (امتحان کردن خدا، اوصیاء پیامبران را در حال حیات پیامبران در هفت مورد و پس از وفاتشان در هفت مورد)

جابر جعفی می گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: بزرگ یهود نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت از جنگ نهروان برگشته و در مسجد کوفه نشسته بود، پس گفت: یا امیر المؤمنین، من می خواهم از تو از چیزهایی بپرسم که پاسخ آنها را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی داند، فرمود: ای برادر یهود، هر چه می خواهی بپرس، گفت: ما در کتاب (آسمانی خود) چنین یافته ایم که هر گاه که خداوند پیامبری برمی انگیزد، به او وحی می کند که از خاندان خودش کسی را تعیین کند که به کار امّت او پس از او قیام کند و در این باره وصیتی به امت خود کند و امّت پس از او به این وصیت عمل کنند، دیگر اینکه خداوند در زمان حیات پیامبران و هم پس از مرگشان، اوصیاء آنان را امتحان می کند، به من خبر بده خداوند اوصیاء پیامبران را چند بار در زمان حیات پیامبران و چند بار پس از مرگشان امتحان می کند و چون از این امتحان راضی شد، سرانجام کارشان به کجا می کشد؟ علی علیه السّلام به او فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، همان خدایی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی علیه السّلام نازل فرمود، اگر به تو از حقیقت آنچه پرسیدی خبر دهم، به آن اقرار می کنی؟ گفت: آری، فرمود: سوگند به کسی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی نازل کرد، اگر پاسخ دهم اسلام را می پذیری؟ گفت: آری.

علی علیه السّلام فرمود: همانا خداوند در زمان حیات پیامبران اوصیاء آنان را در هفت مورد امتحان می کند تا میزان فرمانبرداری آنان را معلوم شود و چون از فرمانبرداری و امتحان آنان راضی شد، پیامبران را دستور می دهد که آنان را در زمان حیات خود، دوستان خود و در زمان مرگشان، اوصیاء خود قرار دهند و اطاعت از اوصیاء بر گردن آنهایی که پیامبران را قبول دارند ثابت می گردد، آنگاه خداوند پس از مرگ پیامبران، اوصیا را در هفت مورد امتحان می کند تا میزان شکیبایی آنان معلوم گردد و چون از امتحان آنان راضی شد، سرانجام آنان را با سعادت همراه می کند تا به پیامبران ملحق شوند در حالی که سعادت آنان کامل شده است. بزرگ یهود به او گفت: راست گفتی یا امیر المؤمنین، پس به من خبر بده که خداوند تو را در زمان حیات محمد صلی الله علیه و آله و پس از مرگ او چند بار امتحان کرد و سرانجام کار تو چگونه خواهد بود؟ علی علیه السّلام دست او را گرفت و فرمود: با من بیا تا به تو خبر بدهم، گروهی از اصحاب آن حضرت هم بپا خاستند و گفتند: یا امیر المؤمنین، همراه او ما را هم خبر

بده، فرمود: می ترسم دلهای شما تحمل آن را نداشته باشد، گفتند: چرا یا امیر المؤمنین؟ فرمود: به سبب کارهایی که در باره شما بر من آشکار شده است، مالک اشتر بلند شد و گفت: یا امیر المؤمنین به ما هم از آن خبر بده، سوگند به خدا که ما می دانیم که در روی زمین وصیّ پیامبری جز تو وجود ندارد و ما می دانیم که خداوند پس از پیامبر ما، پیامبری را نخواهد فرستاد و اطاعت تو بر گردن های ما با اطاعت پیامبرمان پیوند خورده است.

پس علی علیه السّلام نشست و رو به آن یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی، خداوند مرا در زمان حیات پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله در هفت مورد امتحان کرد و مرا- بی آنکه بخواهم از خودم تعریف کنم- با نعمت خدا فرمانبردار یافت. گفت: کجاها بود یا امیر المؤمنین؟ فرمود: نخستین آنها این بود که خداوند به پیامبر ما وحی نازل کرد و رسالت را به او اعطا نمود و این در حالی بود که من از نظر سنّ جوان ترین خانواده خود بودم و به پیامبر در خانه اش خدمت می کردم و در انجام کارهای او در مقابلش سعی می نمودم، آن حضرت کوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب را دعوت کرد که به یگانگی خداوند و رسالت او گواهی دهند ولی آنها خودداری کردند و بر او انکار نمودند و از او جدا شدند و با او دشمنی کردند و از او کناره گیری و دوری کردند و سایر مردم نیز با او به مخالفت برخاستند و آنچه را که او به آنان آورده بود، بدان جهت که تاب تحمل آن را نداشتند و عقل هایشان آن را درک نمی کرد، بزرگ شمردند. ولی من به تنهایی پیامبر را اجابت کردم و با شتاب و یقین و فرمانبردارانه دعوت او را پذیرفتم و در این باره هیچ شکی به دلم عارض نشد، ما سه سال بدین منوال درنگ نمودیم در حالی که بر روی زمین کسی که نماز بخواند و یا رسالت پیامبر را گواهی دهد به جز من و (خدیجه) دختر خویلد که خدا رحمتش کند، نبود و چنین بود. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! و اما دوّمین آنها، ای برادر یهودی، قریش در اندیشه کشتن پیامبر بودند و نقشه ها می کشیدند، تا اینکه آخرین بار در یوم الدار و در محلی به نام دار الندوه اجتماع کردند و شیطان ملعون نیز به شکل مرد یک چشم از قبیله ثقیف (مغیره بن شعبه) حاضر بود، آنها در این کار مشورت کردند و به طور جمعی به این نتیجه رسیدند که از طایفه ای از قریش مردی انتخاب شود و هر کدام از آنها شمشیر خود را بردارد و به سوی پیامبر در حالی که در رختخواب خود خوابیده است بروند و با شمشیرهای خود او را بزنند به طوری که گویا یک نفر شمشیر زده است و او را بکشند و چون او را کشتند قریش این اشخاص را منع می کند و تحویل نمی دهد و خون او به هدر می رود، پس

جبرئیل به پیامبر نازل و این جریان را به او خبر داد و شبی را که بنا بود این کار انجام شود و لحظه ای را که به سوی بستر او خواهند آمد خبر داد و به او دستور داد که در آن ساعت از خانه خارج شود و به سوی غار برود، پیامبر مرا از این موضوع باخبر ساخت و به من دستور داد که در رختخواب او بخوابم و جانم را سپر بلای او کنم و من با شتاب و شادمانی به این کار اقدام کردم تا به جای او کشته شوم، او رفت و من در رختخواب او خوابیدم و مردان قریش روی آوردند و یقین داشتند که پیامبر کشته می شود و چون در آن خانه من و آنها روبروی هم قرار گرفتیم، من با شمشیر خودم بلند شدم و آنها را از خودم دور کردم به گونه ای که خدا و مردم می دانند. سپس علی علیه السّلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین!

پس فرمود: و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که دو پسر ربیعه و پسر عقبه از سوارکاران قریش بودند، آنها در روز بدر مبارز طلبیدند، و کسی از قریش به مبارزه با آنان حاضر نشد، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا با دو تن از یارانم که رضوان خدا بر آنان باد برانگیخت و این در حالی بود که من جوان ترین اصحاب و کم تجربه ترین آنان در کار جنگ بودم، پس خداوند با دست من ولید و شیبه را کشت و این علاوه بر کسانی از سران قریش بود که در آن روز کشتم و علاوه بر کسانی بود که اسیر کردم و من بیشتر از یارانم کار کردم و در آن جنگ پسر عمویم که خدا رحمتش کند کشته شد، سپس به سوی اصحاب متوجه شد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که اهل مکه همگی به سوی ما آمدند و قبایل عرب و قریش را هم با خود همراه داشتند، آنها می خواستند انتقام خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند، پس جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و از آن خبر داد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد و با اصحاب خود در احد اردو زد و مشرکان به سوی ما آمدند و یک دل به ما حمله کردند و کسانی از مسلمانان به شهادت رسیدند و کسانی از شکست باقی ماندند و من همراه با پیامبر ماندم ولی مهاجران و انصار به خانه های خود در مدینه رفتند و همگی می گفتند: که پیامبر و اصحابش کشته شدند، آنگاه خداوند بر صورت های مشرکان زد و من در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و چند زخم برداشتم که از جمله آنها این و این است- سپس ردای خود را انداخت و دست به جای زخمهایش کشید- و ان شاء الله ثواب خداوند بر من شامل شد، سپس رو به سوی اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما پنجمی ای برادر یهودی، این بود که قریش و عرب اجتماع کردند و پیمان محکمی بستند که

پیامبر و ما فرزندان عبد المطلب را بکشند تا به مدینه آمدند و به خود اطمینان داشتند، پس جبرئیل به پیامبر فرود آمد و از آن خبر داد، پیامبر خود و همراهانش از مهاجران و انصار خندقی کندند و سپاه قریش در کنار خندق اقامت کرد و ما را محاصره نمود و خود را قوی و ما را ضعیف می پنداشت و به شدت تهدید می کرد و پیامبر آنان را به سوی خدا می خواند و خویشاوندی خود را به آنان تذکر می داد ولی آنان امتناع می کردند و این کار بر طغیان آنان افزود، سوارکار آنان و سوارکار عرب در آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که مانند شتری سرکش نعره می زد و مبارز می طلبید و رجز می خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را بالا می برد و کسی به سوی او نمی رفت و طمعی در او نداشت و در کسی غیرتی نبود که او را تحریک کند و بصیرتی نبود که او را وادار به جنگ او سازد، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا برانگیخت و با دست خود عمامه بر سر من نهاد و این شمشیر را که شمشیر خود او بود به من داد و دست خود را به ذو الفقار زد، پس من بیرون رفتم در حالی که زنهای مدینه به جهت روبرو شدن من با عمرو بن عبد ودّ از روی ترحم به حال من گریه می کردند، ولی خداوند او را به دست من کشت و عرب سوارکاری چون او نداشت و او این ضربت را بر من زد- با دست خود بر سر خود اشاره کرد- پس خداوند قریش و عرب را با این کار و با رنجی که من کشیدم شکست داد، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما ششمی ای برادر یهودی، این بود که ما همراه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شهر رفیقان تو یعنی خیبر بر مردانی از یهود و سواران آن از قریش و دیگران وارد شدیم، آنان با اسبان و مردان و شمشیرهایی چون کوه با ما روبرو شدند. آنان در خانه های محکم بودند و تعدادشان بسیار بود، هر کدامشان فریاد می زد و مبارز می طلبید و هیچ یک از اصحاب من به سوی آنان نرفت مگر اینکه او را کشتند و تنور جنگ داغ شد و همه به نبرد خوانده شدند و هر کسی به فکر جان خود بود. برخی از رفیقان من به برخی دیگر متوجه شدند و همگی می گفتند: یا ابا الحسن برخیز، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی خانه های آنان روانه کرد و هیچ کدام از آنان با من مبارزه نکردند مگر اینکه او را کشتم و هیچ سوارکاری نبود مگر اینکه او را زمین زدم، سپس مانند حمله شیر به شکار خود به آنان حمله کردم تا آنان را به داخل خانه هایشان وارد نمودم، پس در قلعه آنان را با دست خود کندم و به تنهایی وارد شهر آنان شدم و هر مردی را که آشکار می شد می کشتم و هر یک از زن های آنان را که می دیدم اسیر می کردم و من به تنهایی آنجا را فتح کردم و کمکی جز خداوند نداشتم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبودم؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! سپس فرمود: و اما هفتمی ای برادر یهودی،

این بود که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متوجه فتح مکه شد، دوست می داشت که آنها را معذور بدارد و برای آخرین بار آنان را به سوی خدا بخواند، همان گونه که نخستین بار خوانده بود، پس به آنان نامه ای نوشت و در آن آنان را بر حذر داشت و از عذاب خدا بیمشان داد و به آنان وعده عفو داد و آمرزش خداوند را به آنان یادآور شد و در آخر آن نامه، سوره برائت را نوشت تا به آنان خوانده شود، سپس به همه اصحابش رفتن به مکه را پیشنهاد داد و همه از آن سرباز می زدند، وقتی چنین دید مردی از آنان را خواست تا نامه را با او بفرستد، پس جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد، این مهم را انجام نمی دهد مگر تو و یا مردی از خاندان تو، پس پیامبر مرا از آن خبر داد و نامه اش را به وسیله من به سوی اهل مکه فرستاد، من به مکه رفتم در حالی که مردم چنان بود که شناختید، به گونه ای که هر یک از آنان اگر قدرت داشت هر تکه مرا بر روی کوهی می گذاشت هر چند که در این راه جان و مال و خانواده و فرزندانش را بذل می کرد، پس من نامه پیامبر را به آنان رسانیدم و آن نامه را به آنان خواندم و همه آنان مرا تهدید می کردند و عداوت خود را نسبت به من آشکار می ساختند و زنان و مردانشان با من دشمنی می کردند و چنان شد که می دانید، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، اینها مواردی بود که خداوند مرا در کنار پیامبرش امتحان کرد و در همه آنها با لطف مرا فرمانبردار یافت و در آنها هیچ کس مانند من نبود و اگر می خواستم به توصیف آنها می پرداختم، ولی خداوند از خودستایی نهی کرده است. گفتند: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند که راست گفتی، و خداوند بر تو فضیلت خویشاوندی با پیامبرمان را داده و تو را سعادتمند کرده بر اینکه تو را برادر او قرار داده است و تو نسبت به او مانند هارون از موسی هستی و تو را با آن موقف ها و خطرهایی که داشتی برتری داد و آنچه را که گفتی برای تو ذخیره کرد و بیشتر از آنها مواردی است که نگفتی و هیچ یک از مسلمانان مانند آنها را ندارند. این سخن را کسانی از ما که پیامبر را دیده بودند و کسانی که پس از او همراه تو بودند می گویند، یا امیر المؤمنین، حالا به ما خبر بده از امتحان هایی که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دادی و تحمل نمودی و صبر کردی، اگر بخواهیم این موارد را برشماریم می توانیم چون به آنها آگاهی داریم و پیش ما روشن است ولی دوست داریم که از خود تو بشنویم همان گونه که مواردی را که در زمان حیات پیامبر، خدا تو را امتحان کرد و تو خدا را اطاعت نمودی، از زبان خودت شنیدیم.

فرمود: ای برادر یهودی، خدا پس از وفات پیامبرش مرا در هفت مورد امتحان کرد و بی آنکه بخواهم خودستایی کنم، مرا به وسیله لطف و نعمت خودش شکیبا یافت.

امام نخستین آنها ای برادر یهودی، این بود که در میان عموم مسلمانان جز پیامبر کسی نبود که من با او انس بگیرم و یا به او اعتماد کنم و یا با او آرامش بگیرم و یا به او نزدیک شوم و او بود که مرا در کوچکی تربیت کرد و در بزرگی پناه داد و از فقر کفایتم کرد و از یتیمی بدر آورد و از درخواست کردن بی نیازم نمود و از کسب باز داشت و خود و خانواده ام را کفایت کرد، اینها در باره کارهای دنیا بود و علاوه بر آن، آن حضرت درجه هایی را به من اختصاص داد که مرا به راه های حق نزد خداوند کشانید، تا اینکه مصیبت وفات پیامبر بر من رسید به گونه ای که گمان نمی کنم کوه ها می توانستند به زور آن را حمل کنند و خانواده خود را دیدم که برخی از آنان بی تابی می کرد و مالک خود نبود و نمی توانست خودش را ضبط کند و قدرت تحمل سنگینی مصیبتی را که وارد شده بود نداشت و بی تابی صبر او را برده بود و عقل او را ربوده بود و میان او و فهمیدن و فهماندن و گفتنی و شنیدن فاصله انداخته بود، و سایر مردم از غیر فرزندان عبد المطلب برخی تسلیت می گفتند و ما را امر به صبر می کردند و برخی نیز چنین کمک می کردند که با گریه خاندان عبد المطلب گریه می کردند و با بی تابی آنان بی تابی می نمودند و من خودم را به هنگام وفات آن حضرت وادار به صبر کردم و سکوت را پیش گرفتم و مشغول تجهیز و غسل دادن و حنوط کردن و کفن کردن و نماز خواندن و دفن او و جمع آوری کتاب خدا و پیمان او بر بندگان شدم، و هیچ نوع اشک چشمی که بی اختیار می ریخت و هیجان آه و سوختن قلب و بزرگی مصیبت مرا به خود مشغول نکرد تا اینکه حقی را که از سوی خدا و پیامبرش بر من بود ادا کردم و آنچه را که به من امر شده بود رسانیدم و با شکیبایی و توجه به خدا آن را تحمل نمودم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما دوّمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود مرا به جمیع امت خود امیر گردانید و از تمام حاضران بیعت گرفت و اینکه آنان باید سخن مرا بشنوند و از من اطاعت کنند و دستور داد که این موضوع را حاضران به غائبان برسانند و چنین بود که من وقتی در محضر پیامبر بودم دستور او را به مردم می رسانیدم و چون از آن حضرت جدا می شدم امیر کسانی بودم که همراه من بودند و هرگز به ذهنم خطور نمی کرد که کسی از مردم نه در زمان پیامبر و نه پس از مرگ او در این باره با من منازعه کند، سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که سپاهی با اسامه بن زید

آماده شود و آن هنگامی بود که خداوند او را مریض کرد، همان مرضی که در آن از دنیا رفت و پیامبر هیچ کس از عرب و اوس و خزرج و دیگران از مردم که بیم آن می رفت آن پیمان را نقض کند و در آن منازعه نماید و نه کسی را از آنان که به من به جهت کشتن پدر یا برادر یا خویشانش به دیده دشمنی می نگریستند، باقی نگذاشت مگر اینکه آنان را در این سپاه قرار داد و نیز کسی از مهاجران و انصار و مسلمانان و غیر آنان و کسانی که تألیف قلب شده بودند و منافقان باقی نگذاشت، تا دلهای کسانی که در محضر او می ماندند صاف باشد و کسی چیزی نگوید که مرا ناراحت کند و کسی مرا از ولایت و قیام به امور رعیت او پس از او باز ندارد و آخرین سخنی که با من در باره امت خود گفت، این بود که سپاه اسامه حرکت کند و کسی از آنان که با او همراه نموده است از آن تخلف نکنند و در این باره با شدیدترین نوعی پیش رفت و با رساترین بیان به آن سفارش داد و شدیدا بر آن تأکید نمود.

ولی پس از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، مردانی از همراهان اسامه و اهل سپاه او را دیدم که مراکز خود را ترک کرده اند و پایگاه هایشان را خالی نموده اند و با دستور پیامبر که آنان را گسیل داشته بود و آنان را به ملازمت امیر خود و رفتن زیر پرچم او خوانده بود مخالفت کردند و از امیر خود که در میان لشکر بود جدا شدند و سواره آمدند تا آن پیمانی را که خداوند برای من و پیامبرش بر گردن آنها گذارده بود بگشایند که گشودند و تعهدی را که به پیامبر و خدا داده بودند نقض کنند، پس نقض کردند و برای خود پیمانی بستند که هیاهوی بسیار داشت و فقط به آراء خودشان اختصاص داده بودند، بدون آنکه با یکی از ما فرزندان عبد المطلب سخن گویند و یا در رأی دادن شرکت دهند و یا بخواهند که بیعت مرا که بر گردنشان بود باز نمایند. این کار را کردند در حالی که من به پیامبر و تجهیز او مشغول بودم و از کارهای دیگر باز مانده بودم چون این کار مهم تر از همه و سزاوارتر از هر کار دیگر بود.

ای برادر یهودی، این کار دل مرا بیشتر جریحه دار کرد، در حالی که من در مصیبتی بزرگ و فاجعه ای غمبار فرو رفته بودم و کسی را که جز خدا نمی توانست جای او را پر کند، از دست داده بودم و من بر آن صبر کردم در حالی که مصیبت دیگری بدون فاصله و متصل به آن به من رسید. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، پس فرمود:

و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که آنکه پس از پیامبر به جای او قرار گرفته بود با من ملاقات می کرد و هر روز عذرخواهی می نمود و در گرفتن حق من و شکستن بیعت من کس دیگری را سرزنش می کرد و از من حلالی می خواست و من می گفتم: روزگار او به سر می آید، آنگاه حقی که خداوند بر من قرار داده به آسانی به من می رسد بی آنکه در اسلام که حکومت اسلامی تازه بود و به جاهلیت نزدیک بود در جهت منازعه در طلب حق من، حادثه ای به وجود آید، شاید فلانی بگوید: آری و فلانی بگوید: نه. و این کار از سخن به مرحله عمل درآید و گروهی از خواص اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که آنان را در نصیحت کردن به خاطر خدا و پیامبرش و کتاب و دینش می شناختم، به طور مکرر و آشکار و نهان نزد من می آمدند و مرا به گرفتن حقّ خود دعوت می کردند و جان خود را در یاری من بذل می نمودند تا بیعتی را که من بر گردن آنها داشتم ادا کنند و من می گفتم: اندکی صبر کنید شاید خداوند به آسانی و بدون منازعه و بدون ریختن خون، آن را به من برساند.

بسیاری از مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به شک افتادند و کسانی که لیاقت نداشتند در آن طمع کردند و هر قومی گفتند: از ما امیری باشد و این طمع ها نبود مگر بدان جهت که غیر من کار را به دست گرفته بود و چون مرگ آن کسی که در جای پیامبر قرار گرفته بود فرا رسید و روزگار او سپری شد، کار خلافت را پس از خود به رفیقش واگذار کرد و این ناراحتی دیگر، همانند ناراحتی قبلی بود و جایگاه آن نسبت به من مانند جایگاه قبلی بود و آن دو نفر چیزی را که خدا برای من قرار داده بود از من گرفتند، پس گروهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از آنان که درگذشته اند و یا اکنون زنده هستند نزد من جمع شدند و به من همان را گفتند که در باره قبلی گفته بودند و سخن دوم من از سخن نخست تجاوز نکرد (و همان سخن را گفتم) و این به سبب شکیبایی و تقرب به خدا و داشتن یقین و به جهت ترس من از فانی شدن گروهی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را گاهی با ملایمت و گاهی با شدّت و گاهی با بخشش و گاهی با شمشیر گرد هم آورده بود و به جهت گرد آمدن آنها چون در حال آمدن و فرار کردن بودند، آنان را سیر و سیراب می کرد و لباس و فرش و رواندازمی داد و این در حالی بود که خانه های ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله، سقف و در و پیکری جز شاخه های خرما و مانند آن نداشت و ما فرش و رواندازی نداشتیم و بیشتر ما در نماز از یک لباس استفاده می کردیم و همه ما شب ها و روزها گرسنه می ماندیم، گاهی از غنائمی که خدا برای ما قرار داده بود چیزی به ما می رسید و ما در آن حالی بودیم که توصیف کردم ولی رسول خدا صلی

الله علیه و آله آن را به صاحبان نعمت ها و اموال می داد تا دل هایشان را جلب کند، پس من شایسته ترم بر اینکه میان این امت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را یک جا جمع نموده، تفرقه نیندازم و وادار به مشکلاتی نکنم که خلاصی از آنها نیست، مگر اینکه برسد و یا مدتش تمام گردد، چون اگر من خودم را (به امامت) نصب کنم و آنان را به یاری خود بخوانم، آنان در باره من یکی از دو حالت را خواهند داشت: یا پیروی می کنند و به جنگ می پردازند و اگر به جمع نپیوندند کشته می شوند و یا خوار می کنند که با این خوار کردن و قصور در یاری من و با خودداری از اطاعت من کافر می شوند، و خدا می داند که من نسبت به پیامبر مانند هارون از موسی هستم و با مخالفت من و خودداری از اطاعت من به آنان همان بلائی می رسد که به قوم موسی به هنگام مخالفت با هارون رسید. من جرعه جرعه نوشیدن غصه و کشیدن آه و ملتزم شدن به صبر را انتخاب کردم تا خداوند فتحی برساند و یا آنچنان که دوست دارد قضاوتی کند که برخورداری مرا بیشتر می کند و به مردمی که حالشان را گفتم آسانتر باشد «و امر خدا مقدر و حتمی است.» ای برادر یهودی، اگر در این حالت خودداری نمی کردم و حق خود را طلب می نمودم، شایسته تر از کسی بودم که آن را طلب کرد؛ چون در گذشتگان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که اکنون در حضور تو هستند می دانستند که من از نظر تعداد، بیشتر و از نظر قبیله، گرامی تر و از نظر نیرو، کارآمدتر و مطیع تر و از نظر دلیل، واضح تر و از نظر فضائل و مناقب دینی، بیشتر بودم و این همه به خاطر سوابق و نزدیکی من به پیامبر و وارث بودن من است، علاوه بر اینکه من به سبب وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که بندگان را خروج از آن جایز نیست و بیعتی که پیشتر بر گردن آنان بود، شایسته تر بودم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالی که ولایت امت در دست او و در خاندان او بود نه در دست آنان که به آن دست یازیدند و نه در خانه هایشان. و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاک و پاکیزه کرده است، پس از پیامبر از هر نظر شایسته ترین افراد به این کار بودند.

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، پس فرمود:

و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که کسی که پس از رفیقش در جای او قرار گرفت در کارها با من مشورت می کرد و مطابق با نظر من کار می کرد و در مشکلات با من مناظره می کرد و مطابق با رأی من عمل می نمود و من و اصحابم کسی را جز من نمی شناسیم که با او مشورت

کند و کسی جز من انتظار خلافت را پس از او نمی کشید ولی چون مرگ ناگهانی او بدون بیماری قلبی و بدون علتی در بدن او فرا رسید، من تردید نداشتم که حقّم به من باز پس داده خواهد شد، و این کار به آسانی و به همان منزلتی که من خواهان آن بودم و همان سرانجامی که من آن را طلب می کردم، به من خواهد رسید و خداوند این امر را با بهترین صورتی که من امیدوار بودم و بهترین حالتی که آرزو داشتم به من خواهد داد، ولی آن شخص کار خودش را چنین پایان داد که او گروهی را نام برد که من ششمین آنها بودم و مرا با یکی از آنها مساوی قرار نداد و برای من حالتی در وراثت پیامبر و خویشاوندی و دامادی و نسبت با او ذکر نکرد در حالی که هیچ یک از آنان سابقه ای همانند سابقه من و اثری مانند آثار من نداشت و خلافت را در شورایی متشکل از ما قرار داد و پسرش را در آن حاکم بر ما نمود و دستور داد که اگر این شش نفر امر او را اجرا نکردند همه را بکشد، شکیبایی بر این- ای برادر یهودی- سخت بود. این گروه روزهای خود را گذرانیدند و هر کدام خود را نامزد می کردند و من ساکت بودم تا اینکه از نظر من پرسیدند و من در باره روزهای (گذشته) خودم و آنان و آثار خودم و آنان صحبت کردم و چیزهایی را در مورد شایسته تر بودن خودم نسبت به آنان توضیح دادم و پیمان گرفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنان و تأکید آن حضرت در بیعت برای من بر گردن آنها را تذکر دادم، ولی حبّ ریاست و باز شدن دست و زبان آنان در امر و نهی و نیز رغبت آنان به دنیا و پیروی نمودن آنان از درگذشتگان پیش از آنان، آنان را وادار کرد که چیزی را که خدا بر ایشان قرار نداده بود به دست گیرند، هر گاه که با یکی از آنان خلوت می کردم و روزهای خدا را به یاد او می آوردم و او را نسبت به اقدامی که می کند هشدار می دادم، از من می خواست و با من شرط می کرد که خلافت را پس از خود به او بسپارم، اما چون در من جز راه روشن و عمل به کتاب خدا و وصیت پیامبر و دادن حق هر کس بدان گونه که خداوند برای او قرار داده، و منع او از آنچه خداوند برای او قرار نداده است، ندیدند، خلافت را از من گرفتند و به فرزند عفان دادند، با این طمع که به وسیله او از آن برخوردار باشند و پسر عفان مردی بود که با هیچ یک از آنان مساوی نبود تا چه رسد به پایین تر از آنان، نه در جنگ بدر که اوج افتخار آنان بود و نه در جاهای دیگر از افتخاراتی که خداوند آنها را به پیامبرش و افراد خاصی از خاندان او اختصاص داده بود، شرکت نداشت، آنگاه گمان نمی کنم که همان روز به شب رسیده باشد که پشیمانی اهل شورا آشکار شد و کنار کشیدند و هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری انداخت و هر کدام از آنان خود و یارانش را سرزنش نمود، سپس روزگاری طولانی بر پسر عفان که استبداد می کرد نگذشت، تا اینکه او را تکفیر کردند و از او بیزاری جستند

و او رو به سوی یاران خاص خود و سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و درخواست استعفا کرد و از کارهای بد خود از خداوند طلب توبه نمود، و این- ای برادر یهودی- بدتر و شدیدتر از قبلی بود. شایسته شکیبایی نبود، آن ناراحتی که از این طریق به من می رسید قابل وصف نیست و نمی توان حدّ آن را تعیین کرد و من جز صبر بر مصیبتی شدیدتر از آن چاره ای نداشتم.

بقیه آن شش نفر همان روز نزد من آمدند و از آنچه در حق من کرده بودند اظهار پشیمانی می کردند و از من خلع پسر عفان و حمله به او و گرفتن حق خودم را طلب می کردند و هر کدام با من بیعت می کردند و پیمان می بستند که در زیر پرچم من تا پای مرگ حاضرند، تا اینکه خداوند حق مرا بر من برگردانید، به خدا سوگند ای برادر یهودی، مرا از این کار باز نداشت مگر همان چیزی که در زمان دو خلیفه قبلی باز داشت و دیدم که ماندن بقیه آن گروه برای من شادمانه تر و به قلب من مأنوس تر از نابودی آنهاست و دانستم که اگر من آنها را به سوی مرگ بخوانم می پذیرند. و اما در باره نفس خودم، همه حاضرانی که تو می بینی و غایبان از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می دانند که مرگ در نظر من به منزله شربت خنکی در یک روز بسیار گرم برای یک شخص تشنه است و من با خدا و رسولش و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده به چیزی پیمان بسته ام که ما همگی به خاطر خدا به آن وفادار بوده ایم، یاران من بر من پیشی گرفتند و من پس از آنها بر اساس اراده خداوند زنده مانده ام و خداوند در باره ما این آیه را نازل فرموده است: «و از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته اند صادقانه وفا کردند، پس برخی از آنان درگذشتند و برخی دیگر انتظار می کشیدند و هرگز آن را تغییر ندادند» «1» حمزه و جعفر و عبیده، به خدا سوگند ای برادر یهودی، که من انتظار می کشم و هرگز آن پیمان را تغییر نداده ام. مرا از پسر عفان چیزی باز نداشت و ساکت نکرد مگر اینکه از اخلاق او که آزمایش کرده بودم، دانستم که او را رها نخواهند کرد تا جایی که دور و نزدیک به کشتن و خلع او اقدام خواهند کرد و این در حالی خواهد بود که من در گوشه ای نشسته ام و من صبر کرده ام، تا این اتفاق واقع شد و من در باره او حتی یک سخن آری یا نه به زبان نیاوردم، سپس آن قوم نزد من آمدند و خدا می داند که من از قبول خلافت کراهت داشتم، چون به طمع آنان در جمع مال و خوش گذرانی در زمین، آگاه بودم و آنان می دانستند که اینها را نزد من نخواهند یافت و این عادت شدید برچیده خواهد شد، پس چون آن را نزد من نیافتند، بهانه ها آوردند، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود:

و اما پنجمی ای برادر یهودی، این بود که وقتی تابعان من آنچه را می خواستند در من نیافتند همراه یک زن (عایشه) بر من حمله کردند در حالی که من سرپرست آن زن بودم، او را سوار شتری کردند و وادار به سفر کردند و بیابان ها را با او طی کردند و سگ های «حوأب» بر آنها پاس کرد (پیامبر از آن خبر داده بود) و در هر ساعت و در هر حال آثار پشیمانی در آنان آشکار شده بود و آنان برای بار دوم با من بیعت کرده بودند، همان گونه که بار نخست در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با من بیعت کرده بودند، تا اینکه آن زن به نزد مردم شهری آمد که دستانشان کوتاه و ریش هایشان بلند و عقل هایشان اندک و رأی هایشان تباه بود و آنان همسایگان بیابانگردان و در کنار دریا بودند (منظور شهر بصره است). او آن مردم را وادار کرد که با شمشیرهایشان و نیزه هایشان بدون آگاهی خروج کنند و من در باره آنها در میان دو کار ناپسند مردّد شدم، اگر اقدامی نمی کردم از کار خود برنمی گشتند و عقل خود را به کار نمی انداختند و اگر ایستادگی می کردم به همان چیزی کشیده می شدم که از آن کراهت داشتم، پس با زبان عذر و تهدید با آنان محاجه کردم و آن زن را به باز گشتن به خانه اش دعوت نمودم و آن قوم را به سوی وفا کردن بر بیعت خود و به ترک شکستن پیمان الهی در باره من فرا خواندم و از خود، هر اقدامی را که می توانستم انجام دادم و با برخی از آنان مناظره کردم و او برگشت و یادآوری کردم تا به یادش آمد و همین کار را در باره بقیه آنان کردم ولی جز بر نادانی و طغیان و گمراهی آنان نیفزود.

چون آنان جز جنگ را نخواستند، من نیز به همان روی آوردم و نابودی و شکست و حسرت و فنا و کشته شدن نصیب آنان گشت و من خودم را به چیزی وادار نمودم که چاره ای جز آن نبود و من که این کار را کردم و سرانجام آن را اظهار نمودم، نتوانستم مانند بار نخست خودداری کنم و دیدم که اگر خودداری کنم آنان را در طمعی که در رسیدن به اهدافی که داشتند و در ریختن خون ها و قتل رعیت و حاکم کردن زنانی که در هر حال ناقص العقل و اندک بهره اند، کمک کرده ام و این همان عادت زردپوستان (مردم روم) و پادشاهان سبأ و امت های پیشین بود و در نتیجه به جایی می رسیدم که اول و آخر آن را بد می دانستم و کار آن زن و سپاهش را رها نمودم که آنچه را که توصیف کردم میان دو گروه از مردم انجام بدهند. من به آنان هجوم نبردم مگر پس از آنکه کارها را پس و پیش کردم و درنگ نمودم و بازگشتم و به آنان پیام فرستادم و مسافرت نمودم و عذر آنها را خواستم و تهدیدشان کردم و من به آن قوم هر گونه فرصتی را که می خواستند دادم و حتی فرصت هایی که نمی خواستند به آنان عرضه کردم و چون جز جنگ چیزی را نخواستند، من نیز اقدام به آن نمودم و خداوند بر

من و آنان آنچه را که اراده کرده بود پیش آورد و خداوند بر کارهایی که من در باره آنان انجام دادم گواه بود، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود:

و اما ششمی ای برادر یهودی، عبارت بود از قضیه حکمین و جنگ با پسر زن جگر خوار و او همان رهاشده ای است که از وقت بعثت محمد صلی الله علیه و آله تا زمان فتح مکه، دشمن خدا و پیامبر او و مؤمنان بود (یعنی معاویه) که پس از فتح مکه از او و پدرش در آن زمان و سه زمان دیگر برای من بیعت گرفته شد و پدر او دیروز نخستین کسی بود که بر من به عنوان امیر مؤمنان سلام کرد و همو بود که مرا برای گرفتن حق خودم در زمان خلفای پیشین تحریک می کرد و هر گاه که نزد من می آمد بیعت خود را تجدید می نمود و از شگفتی های بزرگ است که چون او دید که پروردگارم حق مرا به من برگردانید و آن را در جایگاه خود قرار داد و طمع او در اینکه چهارمین خلیفه باشد و در آن امانتی که به عنوان حکومت در اختیار ما بود، قطع شد تحمیل شد، او به سوی گنهکار پسر گنهکار (عمرو عاص) رفت و از او دلجوئی کرد و پس از آنکه او را به طمع مصر انداخت آمد در حالی که بر او حرام بود که بیشتر از سهم خودش درهمی را از بیت المال بگیرد و بر حاکم حرام است که درهمی بیش از حق او به او بپردازد و او آمد و شهرها را با ظلم پر کرد و با طغیان لگدمال نمود و هر کس با او بیعت کرد او را راضی نمود و هر کس بیعت نکرد او را دور نمود، سپس به سوی من متوجه شد در حالی که بیعت خود را نقض کرده بود و به شهرهای شرق و غرب و راست و چپ حمله کرد و خبرهای آن به من می رسید، پس یک چشم ثقیف (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و در مقام مشورت به من گفت که او را در شهرهایی که او در آنها نفوذ دارد والی و حاکم کنم تا با والی کردن او با او مدارا کنم آنچه او به عنوان مشورت گفته بود از نظر دنیا خوب بود، مشروط بر اینکه در والی قرار دادن او، برای خودم نزد خداوند عذری داشته باشم، در این باره اندیشیدم و با کسانی که به آنان اطمینان دارم که به خاطر خدا و رسول و خودم و مؤمنان نصیحت می کند، به مشورت پرداختم، و رأی او در باره پسر زن جگر خوار مانند رأی من بود و مرا از والی قرار دادن او نهی می کرد و مرا از اینکه کار مسلمانان را به او بسپارم برحذر می داشت و خداوند مرا ندیده است که گمراهان را یار و یاور خود قرار دهم.

پس به سوی او (معاویه) یک بار جریر بجلی و یک بار ابو موسی اشعری را فرستادم و هر دو نفر میل به دنیا کردند و از هوای نفس او در جهت خوشنودی او، از وی پیروی کردند. و چون دیدم که همواره دستورات الهی

را بیش از پیش زیر پا می گذارد، با آن گروه از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که با من بودند، از شرکت کنندگان در جنگ بدر و کسانی که خداوند از کار آنان راضی بود و پس از بیعتشان نیز از آنان خوشنود بود و جز آنها از صالحان مسلمانان و تابعان، مشورت کردم رأی همگی با رأی من در جنگ با او و باز داشتن او از آنچه تصرف کرده مطابق بود و من همراه با اصحابم به جنگ با او آماده شدم، از هر محلی به او نامه ها فرستادم و قاصدانی گسیل داشتم و او را به بازگشت از آن حالتی که در آن بود و وارد شدن به آنچه مردم همراه من در آن بودند دعوت کردم، پس او نامه نوشت و با من زورگویی کرد و مقاصد خود را آشکار نمود و شرطهایی را بر من پیشنهاد داد که خدا و رسولش و مؤمنان آن را نمی پذیرند و در برخی از نامه هایش با من شرط می کرد که گروه های بی گناهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را به او تحویل دهم که از جمله آنان بود عمار یاسر و کجاست مانند عمار؟ به خدا سوگند هر گاه که با پیامبر بودیم، پنج نفر نبود مگر اینکه ششمی آنان عمار بود و چهار نفر نبود مگر اینکه پنجمی آنان عمار بود، او شرط کرد که آنان را به او تسلیم کنم تا آنها را بکشد و بر دار زند و به انتقام خون عثمان نسبت دهد، در حالی که به خدا سوگند که بر عثمان نشورید و مردم را بر کشتن او گرد نیاورد مگر خود او و افرادی مانند او از خاندانش که شاخه های درخت نفرین شده در قرآن بودند. چون به درخواست او پاسخ ندادم طغیانگرانه و ستمکارانه با قبیله «حمیر» که نه عقل داشتند و نه بینش، بر من هجوم کرد، او کار را بر آنان مشتبه کرد و آنان از وی پیروی نمودند و آنقدر از مال دنیا به آنان داد که آنان را با خود همراه نمود و به طرف خود کشید و ما پس از عذرها و تهدیدها خدا را داور قرار دادیم و چون این کار جز بر طغیان و ستم او نیفزود، با سنت الهی با او ملاقات نمودیم و ما به سنت الهی عادت داشتیم که همواره ما را به دشمنان خود و دشمن ما پیروز می کرد و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست ما بود و همواره خداوند با آن پرچم حزب شیطان را شکست می داد

تا اینکه پیامبر از دنیا رفت و او پرچم های پدرش را که در همه موارد با رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها جنگیده بودم همراه داشت و او چاره ای از مرگ ندید مگر فرار کردن را، پس سوار اسبش شد و پرچمش را برگردانید، نمی دانست چه حیله ای به کار بندد که از رأی عمرو عاص کمک گرفت و او اشاره کرد که مصحف ها را بر نیزه بالا برد و به سوی آن بخواند و گفت پسر ابو طالب و همراهانش اهل بصیرت و رحمت و تقوا هستند و آنان قبلا تو را به سوی کتاب خدا دعوت کرده اند و اکنون به تو در باره آن پاسخ خواهند داد و او از آنچه عمرو عاص اشاره کرد اطاعت نمود،

چون دید که جز آن راه چاره برای کشته شدن یا فرار کردن ندارد، پس مصحفها را بر نیزه کرد و به گمان خود ما را به سوی آنچه در قرآن است دعوت نمود، پس کسانی از اصحاب من که باقی مانده بودند به آن مایل شدند و این پس از کشته شدن نیکان اصحابم و جهادشان با دشمنان خدا و دشمنان خود که از روی بصیرت انجام گرفت، اتفاق افتاد و آنان گمان کردند که پسر زن جگر خوار به آنچه دعوت می کند وفادار است، پس به دعوت او گوش دادند و همگی به اجابت دعوت او رو آوردند و من به آنها گوشزد کردم که این فریبی از سوی او و عمرو عاص است و این دو نفر به شکستن پیمان نزدیک تر از وفاداری هستند، ولی سخن مرا نپذیرفتند و از دستور من پیروی نکردند و جز اجابت او را چه بخواهم چه نخواهم نخواستند، تا جایی که برخی از آنان به برخی دیگر گفتند که اگر (علی) این کار را قبول نکند او را به عثمان ملحق کنید و یا به پسر هند تسلیم کنید.

من کوشش نمودم و خداوند از کوشش من آگاه است و از هیچ تلاشی فرو گذار نکردم که تا به رأی من عمل کنند ولی نکردند و از آنها خواستم که به اندازه دوشیدن شتر یا دویدن یک اسب مهلت دهند، ولی ندادند، جز این شخص- و با دست خود به مالک اشتر اشاره نمود- و افرادی از خانواده ام. پس به خدا سوگند چیزی باعث نشد که من مطابق تشخیص خودم عمل کنم جز این دو نفر- و با دست خود به حسن و حسین اشاره کرد- مبادا نسل پیامبر و ذریه او در میان امّتش قطع گردد و نیز ترسیدم این دو نفر کشته شوند- و با دست خود به عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه اشاره کرد- چون می دانستم که اگر من در این موقعیت قرار نمی گرفتم آنها به خطر نمی افتادند، به همین جهت بود که به آنچه آن قوم اراده کردند و در علم خدا گذشته بود، صبر نمودم. و چون ما شمشیرهای خود را از آن قوم برداشتیم در کارها، خودشان را حکم قرار دادند (در حالی که قرار بود قرآن را حکم قرار دهند) و احکام الهی را به میل خود انتخاب کردند و قرآن ها و آنچه که ما را به سوی آن خوانده بودند، رها ساختند و من کسی را در دین خدا حکم قرار ندادم، چون حکم قرار دادن در آن خطائی بود که شکی در آن وجود نداشت ولی چون غیر از آن را قبول نکردند، خواستم مردی از خاندانم را و یا کسی را که عقل و فکر او را می پسندم و به خیرخواهی و دین او اطمینان دارم، حکم قرار دهم، ولی هر کس را که نام بردم، پسر هند او را قبول نکرد و او را به سوی هیچ حقی دعوت نکردم مگر اینکه به آن پشت نمود و همواره به ما ستم می کرد و این نبود مگر به جهت اینکه اصحاب من در این مسأله از او پیروی کردند و چون جز این را نخواستند که در جریان تحکیم بر رأی من غلبه کنند، از آنها به سوی خدا بیزاری جستم و کار را به آنان واگذار نمودم و آنان مردی را انتخاب کردند

که سرانجام عمرو عاص به او نیرنگ زد، نیرنگی که در شرق و غرب زمین آشکار شد و آنکه فریب خورده بود، خود پشیمان شد. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین. پس فرمود: و اما هفتمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرده بود که در اواخر عمرم با گروهی از اصحاب خودم بجنگم که روزها را روزه می گیرند و شبها را به عبادت می پردازند و همواره قرآن تلاوت می کنند، ولی به جهت مخالفت و جنگ با من، همانند بیرون رفتن تیر از کمان از دین خارج می شوند و در میان آنان «ذو الثدیه» هم بود، کشتن آنان برای من سرانجام سعادت باری داشت، پس چون از این محل و پس از جریان حکمیت حرکت کردم، برخی از آنان در باره حکم قرار دادن آن دو نفر برخی دیگر را سرزنش می کردند و خود را از این مخمصه بیرون نیافتند مگر اینکه گفتند: امیر ما نباید با کسی که خطا کرده است، بیعت می کرد و باید به حقیقت رأی خود، عمل می نمود هر چند به کشته شدن خود و یا مخالفانش از ما منجر می شد، او با پیروی از ما و اطاعت از رأی خطای ما کافر شده است و بنا بر این کشتن او و ریختن خون او بر ما حلال است، آنها به این اندیشه اجماع کردند و در حالی که از هوس های خود پیروی می کردند، با صدای بلند فریاد می زدند: («لا حکم الّا لله» حکم جز برای خدا نیست) سپس متفرق شدند، گروهی به نخیله و گروهی به حروراء رفتند و گروهی هم تابع هوس های خود بودند و به سوی شرق حرکت می کردند تا از رود دجله گذشتند و به هر مسلمانی می رسیدند او را امتحان می کردند، بهر کس از آنان پیروی می نمود او را زنده گذاشتند و هر کس با آنان مخالفت می کرد، او را می کشتند. من به سوی آن دو گروه اولی رفتم و آنان را به اطاعت از خداوند و بازگشت به سوی او دعوت کردم ولی آنان جز شمشیر چیز دیگری را قبول نمی کردند و جز آن چیزی آنان را قانع نمی کرد و چون در باره آنان راه چاره بسته شد، آنان را تسلیم حکم خداوند کردم و خدا هر دو گروه را کشت، آنان ای برادر یهودی اگر چنین نمی کردند، رکنی نیرومند و سدّی محکم بودند و خدا نخواست جز اینکه آنان به آن راه بروند، سپس به گروه سوم نامه نوشتم و قاصدهای خود را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستادم و همگی از بزرگان اصحاب من و اهل زهد و بی اعتنا به دنیا بودند، ولی آن گروه نیز جز پیروی از دو گروه قبل را نخواستند و آنان مسلمانانی را که مخالف آنها بود با شتاب می کشتند و گزارش هایی از عملکرد آنان به من می رسید، پس من بیرون آمدم و راه دجله را بر آنان قطع کردم و خیرخواهان و سفیرانی به سوی آنان فرستادم و حسن نیت و خیرخواهی خودم را گاهی با این، گاهی با آن- و با دست خود به مالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی اشاره نمود- به آنان

رساندم و چون قبول نکردند، به سوی آنان تاختم و خداوند همه آنان را ای برادر یهودی کشت و آنان بیش از چهار هزار نفر بودند به گونه ای که حتی یک نفر آنان که خبر بدهد، زنده نماند و من «ذو الثدیه» را از میان آنان در میان حاضران بیرون کشیدم، او پستانی همچون پستان زن داشت، سپس رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، من به آن هفت چیز و این هفت چیز وفا کردم و دیگری مانده که به زودی آن نیز اتفاق خواهد افتاد. اصحاب علی علیه السّلام و رئیس یهودیان همگی گریه کردند و گفتند: یا امیر المؤمنین آن دیگری چیست؟ فرمود:

دیگری این است که این- و به ریش خود اشاره نمود- از این- و به سر خود اشاره نمود- خضاب شود. می گوید صدای مردم در مسجد جامع به ناله و گریه بلند شد به گونه ای که در کوفه خانه ای نماند مگر اینکه اهل آن سراسیمه بیرون شدند و آن یهودی به دست علی علیه السّلام در همان حال مسلمان شد و در آنجا مقیم گردید تا وقتی که امیر المؤمنین علیه السّلام کشته شد و ابن ملجم دستگیر گردید، رئیس یهودیان نزد امام حسن علیه السّلام آمد در حالی که مردم در اطراف او بودند و ابن ملجم روبروی آنان بود، پس گفت:

یا ابا محمد، او را بکش که خدا او را بکشد، من در کتاب هایی که به موسی علیه السّلام نازل شده دیده ام که جرم این شخص نزد خداوند از جرم فرزند آدم که برادرش را کشت و از «قدار» که ناقه ثمود را پی کرد، بیشتر است.

ما جاء فی الأیام السبعه و أسمائها الأحد و الإثنین و الثلاثاء و الأربعاء و الخمیس و الجمعه و السبت

اشاره

59- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِیُ (3) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَبِیبٍ السِّجِسْتَانِیِ

1- . العتبى- ككبرى- الرجوع عن الاساءه الى المسره.
2- . أى ستوقع عن قريب.
3- . فى بعض النسخ (على بن عبديل بن إسحاق الأشعرىّ) و فى البحار (على بن- عبديد الأشعرىّ).

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَوْمُ الْجُمُعَهِ یَوْمُ عِبَادَهٍ فَتَعَبَّدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَوْمُ السَّبْتِ لِآلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ یَوْمُ الْأَحَدِ لِشِیعَتِهِمْ وَ یَوْمُ الْإِثْنَیْنِ یَوْمُ بَنِی أُمَیَّهَ وَ یَوْمُ الثَّلَاثَاءِ یَوْمٌ لَیِّنٌ وَ یَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ لِبَنِی الْعَبَّاسِ وَ فَتْحِهِمْ وَ یَوْمُ الْخَمِیسِ یَوْمٌ مُبَارَکٌ بُورِکَ لِأُمَّتِی فِی بُکُورِهَا فِیهِ (1).

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره ایام هفته یک شنبه، دو شنبه، سه شنبه، چهار شنبه، پنج شنبه، جمعه، شنبه رسیده)

رسول خدا فرمود جمعه روز عبادت است خدای عز و جل را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن شیعیان است. روز دو شنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی است. روز چهار شنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آن هاست. روز پنج شنبه روز مبارکی است برای امت من صبح آن مبارک است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه راجع به ایام هفته است)

پیامبر گفته: «آدینه روز بندگی ست، خدای را در آن بندگی کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن پیروان خاندان است. روز دوشنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی ست روز چهارشنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آنهاست. روز پنجشنبه روز خجسته ایست برای پیروان من بامداد آن خجسته ایست».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روزهای هفته: یک شنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه رسیده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز جمعه روز پرستش خدا است تا خدای عز و جل را در آن روز عبادت کنید و روز شنبه از آن خاندان پیغمبر است و روز یک شنبه از آن شیعیان آل محمد است و روز دوشنبه روز بنی امیه است و روز سه شنبه روزی است آسان و روز چهار شنبه از آن بنی عباسی و روز پیروزی آنان است و روز پنجشنبه روزی است که صبح آن از برای امت من فرخنده است.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روزهای هفته و نام های آن: یک شنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و شنبه وارد شده است)

حبیب سجستانی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا فرمود: روز جمعه روز عبادت است، پس خدا را عبادت کنید، و روز شنبه مخصوص آل محمد صلی الله علیه و آله و روز یک شنبه مخصوص شیعیان آنان و روز دوشنبه روز بنی امیّه و روز سه شنبه روز نرمی و روز چهارشنبه روز بنی العباس و فتح آنان و روز پنج شنبه روز مبارکی است که صبح آن برای امت من برکت داده شده است.

ما جاء فی الأحد و ما بعده

60- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَسَدٍ الْبَصْرِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ یَحْتَجِمُونَ فَقَالَ مَا کَانَ عَلَیْکُمْ لَوْ أَخَّرْتُمُوهُ إِلَی عَشِیَّهِ الْأَحَدِ فَکَانَ یَکُونُ أَنْزَلَ لِلدَّاءِ.

61- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ الْآدَمِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَمْرُو بْنُ سُفْیَانَ الْجُرْجَانِیُ (2) رَفَعَ الْحَدِیثَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ مَوَالِیهِ یَا فُلَانُ مَا لَکَ لَمْ تَخْرُجْ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ الْیَوْمُ الْأَحَدُ قَالَ وَ مَا لِلْأَحَدِ قَالَ الرَّجُلُ لِلْحَدِیثِ الَّذِی جَاءَ عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ احْذَرُوا حَدَّ الْأَحَدِ فَإِنَّ لَهُ حَدّاً مِثْلَ حَدِّ السَّیْفِ قَالَ کَذَبُوا کَذَبُوا مَا قَالَ ذَلِکَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنَّ الْأَحَدَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَالْإِثْنَیْنِ قَالَ سُمِّیَ بِاسْمِهِمَا قَالَ الرَّجُلُ فَسُمِّیَ بِاسْمِهِمَا وَ لَمْ یَکُونَا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا حُدِّثْتَ فَافْهَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ عَلِمَ الْیَوْمَ الَّذِی یُقْبَضُ فِیهِ نَبِیُّهُ ص وَ الْیَوْمَ الَّذِی یُظْلَمُ فِیهِ وَصِیُّهُ فَسَمَّاهُ بِاسْمِهِمَا قَالَ قُلْتُ فَالثَّلَاثَاءَ قَالَ خُلِقَتْ یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ النَّارُ وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَی انْطَلِقُوا إِلی ما کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ

1- . ضمیر فی بکورها راجع الی الأمه، أی مباکرتهم فی طلب الحوائج و توجههم الیها بکره.
2- . ما عثرت علی عنوانه فی کتب الرجال أو معاجم التراجم.

انْطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (1) قَالَ قُلْتُ فَالْأَرْبِعَاءُ قَالَ بُنِيَتْ أَرْبَعَةُ أَرْكَانِ النَّارِ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ قَالَ قُلْتُ فَالْخَمِيسُ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ (2) يَوْمَ الْخَمِيسِ قَالَ قُلْتُ فَالْجُمُعَةُ قَالَ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَلْقَ لِوَلَايَتِنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَالَ قُلْتُ فَالسَّبْتُ قَالَ سَبَتَتِ الْمَلَائِكَةُ لِرَبِّهَا يَوْمَ السَّبْتِ فَوَجَدْتُهُ لَمْ يَزَلْ وَاحِداً.

62- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيلَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمُ السَّبْتِ يَوْمُ مَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ وَ يَوْمُ الْأَحَدِ يَوْمُ غَرْسٍ وَ بِنَاءٍ وَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمُ سَفَرٍ وَ طَلَبٍ وَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ يَوْمُ حَرْبٍ وَ دَمٍ وَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ يَوْمٌ شُؤْمٌ فِيهِ يَتَطَيَّرُ النَّاسُ وَ يَوْمُ الْخَمِيسِ يَوْمُ الدُّخُولِ عَلَى الْأُمَرَاءِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمُ خِطْبَةٍ وَ نِكَاحٍ.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه يوم الإثنين يوم سفر إلى موضع الاستسقاء و الطلب للمطر

*ترجمه کمره ای: (آنچه در خصوص روز شنبه و ما بعدش رسیده)

امام ششم بجمعی گذشت که داشتند حجامت میکردند فرمود چه بر شما چه میشد اگر حجامت خود را تا شب یک شنبه پس میانداختند که برای رفع درد مؤثرتر بود. در حدیثی آمده که امام ششم بیکی از دوستانش فرمود: فلانی، چرا بیرون نرفتی؟ عرض کرد قربانت امروز یک شنبه است فرمود: چه عیبی دارد؟ عرض کرد: از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت شده از روز یک شنبه حذر کنید که دمی چون دم شمشیر برنده دارد، فرمود: دروغ گفتند دروغ گفتند رسول خدا این را نفرموده زیرا احد یکی از نامهای خداست، گوید عرض کردم قربانت دو شنبه را بفرمائید؟

فرمود بنام آن دو نامیده شده عرض کرد نام دو شنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام ششم فرمود چون حدیثی برای تو گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن جان میداد و وصی او در آن ستم میشد میدانست آن را بنام آن دو نامیده (از این روایت معلوم می شود که مطلق نامگذاریها یا نام ایام هفته از

خداست)، گوید گفتم سه شنبه را بفرمائید. فرمود سه شنبه دوزخ آفریده شده اینست گفته خدای عز و جل (در سوره و المرسلات آیه 29- 31) بروید بسوی آن چه سابقا دروغ میشمردید، بروید بسایه گاهی که سه پره دارد، نه سایه میدهد و نه از زبانه آتش دفاع میکند، گوید گفتم چهار شنبه را بفرمائید، فرمود در روز چهار شنبه چهار ستون دوزخ ساخته شد، گوید گفتم پنجشنبه را بفرمائید، فرمود خدا بهشت را روز پنجشنبه آفریده، گوید گفتم جمعه را بفرمائید فرمود خدا در روز جمعه مردم را برای اعتراف بولایت ما گرد آورد، گوید گفتم شنبه را بفرمائید فرمود در روز شنبه فرشتگان خود را متوجه پروردگار خود کردند و دریافتند که همیشه یگانه بوده.

امام یکم فرمود شنبه روز نیرنگ و فریب است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان است، دو شنبه روز مسافرت و جستن است. سه شنبه روز جنگ و خونریزی است، چهار شنبه روز شومی است مردم در آن فال بد میزنند، روز پنجشنبه روز دخول بر امیران و پادشاهان و بر آمدن حوائج است، روز جمعه روز خواستگاری و زناشوئی است.

مصنف این کتاب گوید روز دو شنبه روز مسافرت به محل نماز استسقاء و درخواست باران است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در خصوص هفته آمده است)

امام صادق به گروهی بگذشت که داشتند حجامت می کردند. گفت: چه می شد هر گاه حجامت خود را تا شب یک شنبه پس می افکندید؟ که برای دوری درد سودمندتر بود. در خبری آمده که امام صادق به یکی از دوستانش گفته: ای فلان، چرا بیرون نرفتی؟ گفت: برخی تو گردم، امروز یک شنبه است. گفت چه زیانی دارد؟. گفت: از پیامبر «ص» روایت شده از روز یک شنبه دوری کنید که دمی چون شمشیر برنده دارد. گفت: دروغ گفته اند.

دروغ گفته اند. پیامبر این را نگفته زیرا احد یکی از نامهای خداست گفتم: دوشنبه را بگوی؟.

گفت: بنام آن دو نامیده شده، گفتم: نام دوشنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام صادق گفت: هر گاه برای تو حدیثی نقل کردند نیکو دریاب چون خدای روزی را که پیامبر وی در آن می مرد و وصی او در آن

ستم دید می دانست و آن را بنام آن دو نامیده !. گفتم: سه شنبه را بگوی. گفت:

سه شنبه دوزخ آفریده شده اینست که خدای گفته: بروید به سوی آن چه سابقا دروغ می شمردید، بروید به سایه گاهی که سه پرده دارد، نه سایه می دهد و نه از زبانه آتش دفاع می کند. گفتم: چهارشنبه را بگوی.

گفت: در روز چهار شنبه چهار ستون دوزخ آفریده شد. گفتم: پنجشنبه را بگوی گفت: خدای بهشت را در آن آفرید. گفتم: آدینه را بگوی. گفت: خدا در آن مردمان را برای باور داشتن ولایت ما گرد آورد. گفتم: شنبه. گفت: در آن فرشتگان خود را متوجه خود ساخت. دانستند همیشه یگانه بوده است. جناب علی گفته: شنبه روز نیرنگ است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان، دوشنبه روز مسافر و جستجوست. سه شنبه روز نبرد و خونریزیست. چهار شنبه روز شومی ست. مردم در آن فال بد می زنند پنجشنبه روز دخول به فرمانروایان است و بر آمدن نیازها. آدینه روز خواستگاری ست !. صدوق گفته: دو شنبه روز مسافرت برای جای نماز استسقاء و باران است.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز یک شنبه و روزهای پس از آن رسیده است)

امام صادق علیه السّلام را بر چند کس که حجامت میکردند گذر افتاد فرمود: چه میشد اگر حجامت را تا عصر یک شنبه بتأخیر می انداختید؟ که این کار درد را زودتر فرو می نشاند.

عمرو بن سفیان جرجانی حدیث را بامام ششم رسانده که بیکی از دوستانش فرمود: فلانی چرا بیرون نرفته ای؟ عرض کرد: قربانت شوم امروز یک شنبه است فرمود: مگر یک شنبه چه عیبی دارد؟

عرض کرد: برای روایتی که از پیغمبر رسیده است که فرمود: از روز یک شنبه بترسید که دمی همچون دم شمشیر دارد فرمود: دروغ گفتند رسول خدا چنین حدیثی نفرموده است زیرا احد نامی است از نامهای خدای عز و جل گوید: عرض کردم قربانت شوم دوشنبه چطور؟ فرمود: بنام آن دو نفر نامیده شده است عرض کرد: پیش از آن دو نفر بنام آنان نامیده شده است؟ امام صادق فرمود: حال که حدیثی برایت گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن روز رحلت خواهد فرمود و وصی پیغمبر در آن روز مظلوم خواهد شد میدانست لذا آن را

بنام آن دو نامید گوید: گفتم: سه شنبه چطور؟ فرمود روز سه شنبه دوزخ آفریده شده است و این است گفته خدای عز و جل (در سوره و المرسلات آیه 29- 31) بروید بسوی آنچه دروغ اش می پنداشتید بروید در پناه سایه ای که سه شعبه دارد نه سایه گاه است و نه از زبانه آتش جلوگیری میکند گوید: گفتم: چهارشنبه چطور؟ فرمود: چهار رکن دوزخ در روز چهارشنبه بنا گذاشته شد گوید گفتم: پنجشنبه چطور؟ فرمود خداوند بهشت را روز پنجشنبه آفرید گوید گفتم: جمعه چطور؟ فرمود: خدای عز و جل در روز جمعه جهان آفرینش را برای اعتراف بولایت ما جمع کرد گوید: گفتم: شنبه چطور؟ فرمود فرشتگان در روز شنبه متوجه شدند که خداوند همیشه یکتا بوده است.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: روز شنبه روز نیرنگ و فریب است و روز یک شنبه روز عروسی و ساختمان است و روز دوشنبه روز مسافرت و دنبال کاری رفتن است و روز سه شنبه روز جنگ و خونریزی است و روز چهارشنبه روز شومی است و مردم در آن روز فال بد میزنند و روز پنجشنبه روز رفتن نزد فرمانداران و برآمدن نیازمندیها است و روز جمعه روز خواستگاری و عقد زناشوئی بستن است.

(مصنف) این کتاب گوید: روز دوشنبه روز مسافرت بمحل نماز استسقاء و طلب باران است.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره یک شنبه و بعد از آن آمده است)

مردی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت از کنار قومی گذشت که حجامت می کردند، فرمود: شما را چه می شد اگر آن را تا شامگاه روز یک شنبه به تأخیر می انداختید که در آن صورت بیماری را بیشتر دفع می کرد.

عمرو بن سفیان جرجانی مرفوعا از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت به یکی از دوستان خود فرمود: فلانی چرا بیرون نرفتی؟ گفت: فدایت گردم امروز روز یک شنبه است. فرمود: مگر روز یک شنبه چیست؟ آن مرد گفت: به خاطر حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: از تیزی روز یک شنبه بترسید که تیزی آن مانند تیزی شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نفرموده است؟ همانا احد، نامی از نام های خداوند است. می

گوید: گفتم: فدایت گردم پس «اثنین دوشنبه» چیست؟ فرمود: به نام آن دو نفر نامگذاری شده است، آن مرد گفت:

به نام آن دو نفر نامیده شده در حالی که هنوز آنها به دنیا نیامده بودند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی به تو حدیثی گفته می شود آن را بفهم، همانا خداوند روزی را که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و نیز روزی را که به وصیّ او ستم شد دانست و آن روز را به نام آن دو نفر نامگذاری کرد. می گوید: گفتم: سه شنبه؟ فرمود: روز سه شنبه آتش آفریده شد و این است معنای سخن خداوند: «به سوی چیزی که انکارش می کردید، بروید، به سوی دودی که دارای سه شاخه است بروید که نه سایه گستر است و نه از لهیب آتش باز می دارد.» می گوید: گفتم: چهارشنبه؟ فرمود: چهار ستون آتش در روز چهار شنبه بنیاد شده است می گوید: گفتم: پنجشنبه؟ فرمود: خداوند بهشت را در روز پنجشنبه آفرید. می گوید: گفتم: جمعه؟ فرمود: خداوند در آن روز آفریدگان را برای ولایت ما جمع کرد: می گوید: گفتم: شنبه؟ فرمود: فرشتگان در آن روز به سوی خداوند توجه کردند و او را یگانه یافتند.

ابو القاسم عبد الله بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شنبه روز فریب و حیله و یک شنبه روز بنا کردن و درخت کاشتن و دوشنبه روز سفر و طلب و سه شنبه روز جنگ و خون و چهارشنبه روز شومی است که مردم آن را به فال بد می گیرند و پنجشنبه روز وارد شدن بر حاکمان و برآوردن حاجت هاست و جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مصنف این کتاب می گوید: روز دوشنبه روز سفر به محل خواندن نماز استسقاء و طلب باران است.

ما جاء فی یوم الإثنین

63- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ وَ أَعْطَی الْحَجَّامَ بُرّاً.

64- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِیثَمِیِّ أَوْ أَحَدِهِمَا عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَحْتَجِمُ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ.).

1- . المرسلات: 29- 31.
2- . فی بعض النسخ (الخمسه).

65- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْحِجَامَهُ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ مِنْ آخِرِ النَّهَارِ تَسُلُّ الدَّاءَ سَلًّا مِنَ الْبَدَنِ.

66- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عُقْبَهَ بْنِ بَشِیرٍ الْأَزْدِیِّ قَالَ: جِئْتُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ فَقَالَ کُلْ فَقُلْتُ إِنِّی صَائِمٌ فَقَالَ وَ کَیْفَ صُمْتَ قَالَ قُلْتُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وُلِدَ فِیهِ فَقَالَ أَمَّا مَا وُلِدَ فِیهِ فَلَا تَعْلَمُونَ وَ أَمَّا مَا قُبِضَ فِیهِ فَنَعَمْ ثُمَّ قَالَ فَلَا تَصُمْ وَ لَا تُسَافِرْ فِیهِ.

67- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَخِی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أُرِیدُ الْخُرُوجَ فَادْعُ لِی فَقَالَ وَ مَتَی تَخْرُجُ قَالَ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ فَقَالَ لَهُ وَ لِمَ تَخْرُجُ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ قَالَ أَطْلُبُ فِیهِ الْبَرَکَهَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وُلِدَ یَوْمَ الْإِثْنَیْنِ فَقَالَ کَذَبُوا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ مَا مِنْ یَوْمٍ أَعْظَمُ شُؤْماً مِنْ یَوْمِ الْإِثْنَیْنِ یَوْمٍ مَاتَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ انْقَطَعَ فِیهِ وَحْیُ السَّمَاءِ وَ ظُلِمْنَا فِیهِ حَقَّنَا أَ لَا أَدُلُّکَ عَلَی یَوْمٍ سَهْلٍ لَیِّنٍ آلَانَ اللَّهُ لِدَاوُدَ علیه السلام فِیهِ الْحَدِیدَ فَقَالَ الرَّجُلُ بَلَی جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ اخْرُجْ یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در خصوص روز دو شنبه رسیده)

یونس بن یعقوب گوید شنیدم امام ششم میفرمود رسول خدا در روز دو شنبه حجامت کرد و بشخص حجامت کننده گندم عطا فرمود. امام ششم فرمود شیوه رسول خدا بود که پس از عصر روز دو شنبه حجامت میکرد، فرمود حجامت در آخر روز دو شنبه درد را یکباره از بدن بیرون میکشد. عقبه بن بشیر ازدی گوید روز دوشنبه خدمت امام پنجم رسیدم، فرمود: بخور. عرض کردم من روزه دارم، فرمود چطور شد روزه گرفتی؟ گوید عرض کردم چون رسول خدا در آن متولد شده، فرمود شما روز ولادت آن حضرت را نمیدانید همانا روزی را میدانید که رسول خدا در آن جان داده نه در آن روزه بگیر؛ نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گوید: مردی حضور برادرم امام هفتم رسید و عرض کرد: قربانت من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کنید، فرمود: چه روزی میروی؟ عرض کردم: روز دوشنبه، فرمود چرا روز دو شنبه بیرون میروی؟ عرض کرد چون در آن روز طلب برکت میکنم زیرا روز ولادت رسول خدا است: حضرت فرمود دروغ میگویند روز ولادت رسول خدا روز جمعه است هیچ روزی شوم تر از روز دو شنبه نیست، روزی است که رسول خدا در آن وفات کرده و وحی منقطع شده و حق ما را در آن غصب کرده اند، تو را بروز آسان و نرمی که در آن روز خدا آهن را برای داود نرم کرد رهبری نکنم؟ عرض کرد چرا قربانت، فرمود روز سه شنبه مسافرت کن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در دوشنبه آمده)

یونس پور یعقوب گفته: شنیدم امام صادق می گفت:

پیامبر در روز دوشنبه خون گرفت، به خونگیر گندم داد. امام صادق گفته: رسم پیامبر چنین بود که پس از پسین روز دوشنبه خون می گرفت. گفت خون گرفتن در پایان روز دوشنبه درد را یکباره از بدن بیرون می کشد. عقبه پور بشیر ازدی گفته: روز دوشنبه نزد امام محمد باقر رفتم. گفت: خوردنی بخور. گفتم روزه دارم. گفت: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون که پیامبر در آن روز زاییده شده گفت: شما روز ولادت او را نمی دانید، روزی را می دانید که در آن درگذشته، نه در آن روزه گیر نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گفته: مردی به برادرم امام موسی بن جعفر گفت: من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کن. گفت: چه روزی می روی؟. گفت؟ روز دوشنبه. گفت: چرا روز دوشنبه می روی؟.

گفت: چون در آن روز طلب برکت می کنم. چون که روز میلاد پیامبر است. گفت: دروغ می گویند میلاد پیامبر روز آدینه بود. روزی شوم تر از دوشنبه نیست. روزیست که پیامبر در آن درگذشت و وحی بریده شد و حق ما را به زور بستدند، ترا به روز آسانی که در آن خدا آهن را برای داود نرم گردانید رهبری کنم؟. گفتم: آری. گفت: روز سه شنبه مسافرت کن.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز دوشنبه رسیده است)

یونس بن یعقوب گوید: شنیدم از امام صادق که میفرمود رسول خدا در روز دوشنبه حجامت کرد و بشخص حجامت کننده گندم عطا فرمود:

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا حجامت را روز دوشنبه پس از عصر میکرد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در آخر وقت روز دوشنبه حجامت کردن درد را کاملا از بدن بیرون میکشد.

عقبه بن بشیر گوید: روز دوشنبه ای بخدمت امام باقر علیه السّلام رسیدم (آن حضرت طعامی میل میفرمود بمن نیز پیشنهاد شرکت در غذا کرده) و فرمود: بخور عرض کردم من روزه دارم فرمود: چرا روزه گرفته ای؟ عرض کردم برای اینکه رسول خدا در چنین روزی متولد شده است فرمود: شما روز ولادت آن حضرت را نمیدانید و روزی را میدانید که در آن روز وفات کرده است سپس فرمود در آن روز نه روزه بگیر و نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گوید: مردی بخدمت برادرم موسی بن جعفر علیه السّلام رسید و عرض کرد قربانت شوم قصد مسافرتی دارم و استدعا دارم که برای من دعا بفرمائید فرمود مسافرتت چه روزی است عرض کرد روز دوشنبه، فرمود روز دوشنبه چرا؟ عرض کرد چون روز ولادت رسول خدا است میخواهم برکت داشته باشد فرمود: دروغ میگویند رسول خدا در روز جمعه متولد شده است و هیچ روزی شومتر از روز دوشنبه نیست روزی است که رسول خدا در آن روز از دنیا رفته است و صدای وحی از خاندان ما بریده شده است و حق ما را در آن روز از ما غصب کرده اند.

اگر میخواهی تو را بروز سهل و نرمی راهنمائی کنم؟ که خداوند در آن روز آهن را برای داود نرم کرد عرض کرد چرا قربانت شوم فرمود: سه شنبه مسافرت کن.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روز دوشنبه آمده است)

یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه حجامت کرد و به حجامت کننده گندم داد.

ابراهیم بن مهزم از شخصی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه پس از عصر حجامت می کرد.

حماد بن عیسی از شخصی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

حجامت در روز دوشنبه بعد از ظهر درد را از بدن بیرون می کند.

عقبه بن بشیر از ری گفت: روز دوشنبه نزد امام باقر علیه السّلام رفتم، به من فرمود:

بخور، گفتم: من روزه دارم، فرمود: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن روز به دنیا آمده است، فرمود: شما روزی را که پیامبر در آن متولد شده نمی دانید ولی روز وفات او را می دانید، سپس فرمود: در آن روز روزه نگیر و مسافرت هم نکن.

علی بن جعفر می گوید: مردی نزد برادرم موسی بن جعفر آمد، و به او گفت:

فدایت گردم من می خواهم سفر بروم، برای من دعا کن، فرمود: کی خارج می شوی؟

گفت: روز دوشنبه، فرمود: چرا روز دوشنبه خارج می شوی؟ گفت: در آن طلب برکت می کنم، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن روز متولد شده است، فرمود: دروغ می گویند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه متولد شده و روزی شوم تر از روز دوشنبه نیست، روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن از دنیا رفت و وحی آسمانی در آن روز قطع شده و به حق ما ظلم شد، آیا تو را راهنمایی نکنم به روزی که نرم و آسان است و روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد؟ آن مرد گفت: آری فدایت شوم، فرمود:

روز سه شنبه خارج شو.

ما جاء فی یوم الثلاثاء

68- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِی الْخَزْرَجِ (1) عَنْ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی نَضْرَةَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنِ احْتَجَمَ یَوْمَ

الثّلَاثَاءِ لِسَبْعَ عَشْرَةَ أَوْ تِسْعَ عَشْرَةَ أَوْ لِإِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنَ الشَّهْرِ كَانَتْ لَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ مِنْ أَدْوَاءِ

1- . يعنى الحسن بن الزبرقان القمّىّ.

السَّنَهِ كُلِّهَا وَ كَانَتْ لِمَا سِوَى ذَلِکَ شِفَاءً مِنْ وَجَعِ الرَّأْسِ وَ الْأَضْرَاسِ وَ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ.

69- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ كَانَ مُسَافِراً فَلْيُسَافِرْ يَوْمَ السَّبْتِ فَلَوْ أَنَّ حَجَراً زَالَ عَنْ حَجَرٍ يَوْمَ السَّبْتِ لَرَدَّهُ اللَّهُ إِلَى مَكَانِهِ وَ مَنْ تَعَذَّرَتْ عَلَيْهِ الْحَوَائِجُ فَلْيَلْتَمِسْ طَلَبَهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِی أَلَانَ اللَّهُ فِيهِ الْحَدِيدَ لِدَاوُدَ ع.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره روز سه شنبه رسیده)

رسول خدا فرمود هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند درمان هر دردی است تا سال آینده و اگر در جز آن روز حجامت کند درمان دردسر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است.

امام ششم فرمود هر کس قصد مسافرت دارد در روز شنبه مسافر شود اگر در روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خداوند آن را بجای خودش برگرداند، هر کسی راه حاجت بر او بسته شده روز سه شنبه حوائج خود را بخواهد، زیرا همان روزی است که خدا در آن آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در روز سه شنبه آمده)

پیامبر گفته: هر که روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه خون گیرد درمان هر دردیست تا سال آینده و هر گاه در جز آن روز خون گیرد درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است. امام صادق گفته: هر که قصد مسافرت دارد روز شنبه مسافرت کند اگر روز شنبه سنگی از کوه پرتاب شود خدا آن را به جای خویش برگرداند، هر که راه نیاز بر وی بسته باشد، روز سه شنبه نیازهای خود را بجوید. زیرا همان روزیست که خدا در آن آهن را برای داود پیامبر نرم کرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز سه شنبه رسیده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند از همه بیماریهای آن سال شفا می

یابد ولی در بقیه سه شنبه ها حجامت نمودن درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و بیماری خوره میباشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس بخواهد سفر کند روز شنبه بمسافرت برود که اگر روز شنبه سنگی از سنگی کنده شود خداوند آن را بجای اولی خود باز میگرداند و هر کس که نیازمندیهایش با مشکلاتی برخورد کند روز سه شنبه بدنبال حاجتش رود زیرا روز سه شنبه همان روزی است که خداوند آهن را برای داود نرم کرد.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روز سه شنبه آمده است)

ابو سعید خدری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند، برای او شفای هر دردی از دردهای سال حاصل می شود و برای غیر آن نیز شفای درد سر و دندان ها و جنون و جذام و پیسی می گردد.

حفص بن غیاث نخعی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس سفر می کند روز شنبه سفر کند، هر گاه روز شنبه سنگی از سنگی جدا شود، خداوند آن را به محل خود برمی گرداند، و هر کس که حاجت هایش روا نمی شود، آن را در روز سه شنبه طلب کند که آن روز، روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد.

ما جاء فی یوم الأربعاء

70- حَدَّثَنِی أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام یَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ وَ هُوَ یَحْتَجِمُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَهْلَ الْحَرَمَیْنِ یَرْوُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَنِ احْتَجَمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَأَصَابَهُ بَیَاضٌ فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ فَقَالَ کَذَبُوا إِنَّمَا یُصِیبُ ذَلِکَ مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ فِی طَمْثٍ.

71- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام احْتَجَمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ هُوَ مَحْمُومٌ فَلَمْ تَتْرُکْهُ الْحُمَّی فَاحْتَجَمَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَتَرَکَتْهُ الْحُمَّی.

72- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا السَّيَّارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَّاقِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْخُرُوجِ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ لَا يَدُورُ (1) فَكَتَبَ عليه السلام مَنْ خَرَجَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ لَا يَدُورُ خِلَافاً عَلَى

1- . (الاربعاء لا يدور) آخر أربعاء من الشهر و الجمله صفه ليوم الاربعاء.

أَهْلِ الطِّيَرَهِ وُقِيَ مِنْ كُلِّ آفَهٍ وَ عُوفِيَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ عَاهَهٍ وَ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَاجَتَهُ وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ مَرَّهً أُخْرَى أَسْأَلُهُ عَنِ الْحِجَامَهِ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ لَا يَدُورُ فَكَتَبَ علیه السلام مَنِ احْتَجَمَ فِي يَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ لَا يَدُورُ خِلَافاً عَلَى أَهْلِ الطِّيَرَهِ عُوفِيَ مِنْ كُلِّ آفَهٍ وَ وُقِيَ مِنْ كُلِّ عَاهَهٍ وَ لَمْ تَخْضَرَّ مَحَاجِمُهُ (1).

73- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَنْبَسَهَ مَوْلَى الرَّشِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِيصَهَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص آخِرُ أَرْبِعَاءَ فِي الشَّهْرِ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ

74- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ بَشَّارِ بْنِ يَسَارٍ (2) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَيِّ شَيْ ءٍ يُصَامُ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ قَالَ لِأَنَّ النَّارَ خُلِقَتْ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ.

75- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْآدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ احْتَجَمَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ بَعْدَ الْعَصْرِ.

76- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: تَوَقَّوُا الْحِجَامَهَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ النَّوْرَهَ فَإِنَّ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ يَوْمُ

1- . اخضرار المحاجم فساد محل الحجامه و سواده.
2- . فی جمیع النسخ التی بأیدینا (بشار بن بشار) و هو تصحیف و بشار بن یسار هو أخو سعید الضبیعی مولی بنی ضبیعه بن عجل و کان ثقه.

نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ وَ فِيهِ خُلِقَتْ جَهَنَّمُ.

77- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَوَقَّى النُّورَةَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَإِنَّهُ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ

78- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِيلَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ يَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ وَ التَّطَيُّرِ مِنْهُ وَ ثِقْلِهِ وَ أَيُّ أَرْبِعَاءَ هُوَ فَقَالَ عليه السلام آخِرُ أَرْبِعَاءَ فِي الشَّهْرِ وَ هُوَ الْمَحَاقُ وَ فِيهِ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ أَخَاهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أُلْقِيَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فِي النَّارِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَضَعُوا الْمَنْجَنِيقَ (1) وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ غَرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْضَ قَوْمِ لُوطٍ عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الرِّيحَ عَلَى قَوْمِ عَادٍ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى نُمْرُودَ الْبَقَّةَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ طَلَبَ فِرْعَوْنُ مُوسَى لِيَقْتُلَهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَمَرَ فِرْعَوْنُ بِذَبْحِ الْغِلْمَانِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ خُرِّبَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أُحْرِقَ مَسْجِدُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام وَ إِصْطَخْرُ مِنْ كُورَةِ فَارِسَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ ظَلَّ قَوْمُ فِرْعَوْنَ أَوَّلَ الْعَذَابِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ خَسَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَارُونَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ ابْتَلَى اللَّهُ أَيُّوبَ عليه السلام بِذَهَابِ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أُدْخِلَ يُوسُفُ السِّجْنَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَنَّا دَمَّرْناهُمْ

1- . فى العلل و العيون (وضعوه فى المنجنيق).

وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (1) وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ عَقَرُوا النَّاقَةَ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَمْطَرَ عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ شُجَّ النَّبِيُّ ص وَ كُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ أَخَذَتِ الْعَمَالِيقُ التَّابُوتَ (2).

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه من اضطر إلی الخروج فی سفر یوم الأربعاء أو تبیغ به الدم (3) فی یوم الأربعاء فجائز له أن یسافر أو یحتجم فیه و لا یکون ذلک شؤما علیه لا سیما إذا فعل ذلک خلافا علی أهل الطیره و من استغنی عن الخروج فیه أو عن إخراج الدم فالأولی أن یتوقی و لا یسافر فیه و لا یحتجم

*ترجمه کمره ای: (آنچه در روز چهار شنبه رسیده)

یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما روایت کرده که گفت روز چهار شنبه خدمت امام دهم رسیدم داشت حجامت میکرد باو گفتم که اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که هر کس در روز چهار شنبه حجامت کند و پیس شود باید خودش را سرزنش کند، فرمود دروغ میگویند کسی که تخم حیض است گرفتار این بیماری می شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید دیدم امام هفتم روز چهار شنبه در حالی که تب داشت حجامت کرد و تبش نبرید سپس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.

محمد بن احمد دقاق بغدادی گوید نوشتم حضور امام هشتم و از مسافرت در روز آخرین چهار شنبه ماه پرسیدم. نوشت هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند مسافرت کند از هر آفتی محفوظ و از هر درد و بلائی در امانست و خدا حاجتش را برآورد، بار دیگر بآن حضرت نوشتم و از حجامت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم نوشت: هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند حجامت کند از هر آفتی عافیت یابد و از هر دردی محفوظ ماند و و محل حجامتش سبز نشود.

از رسول خدا روایت شده که آخرین چهار شنبه در هر ماهی روز نحس مستمر است (که در آن روز مطابق قرآن عذاب باد بر قوم عاد نازل شده و آن ها را هلاک کرده و در قرآن بدین وصف آمده) بشار بن بشار گوید بامام ششم گفتم چرا چهار شنبه را روزه میگیرند؟ فرمود برای آن که دوزخ در روز چهار شنبه آفریده شده.

حذیفه بن منصور گوید دیدم امام ششم بعد از عصر روز چهار شنبه حجامت کرد و امام یکم فرمود روز چهار شنبه خود را از نوره کشیدن نگهدارید زیرا که آن روز نحس مستمر است، در مسجد جامع کوفه شخصی حضور امیر المؤمنین آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بفرما ببینم برای چه بروز چهار شنبه فال بد میزنند و آن را روز سنگین و نامبارکی میدانند، و مقصود کدام چهار شنبه است؟ فرمود آخرین چهارشنبه ماه که در ایام محاق باشد، در چنین روزی قابیل برادرش هابیل را کشت در روز چهار شنبه حضرت ابراهیم بآتش افکنده شد، در روز چهار شنبه منجنیق را ساختند، در روز چهار شنبه خدا فرعون را غرق کرد، در روز چهار شنبه زمین قوم لوط را سرنگون کرد، در روز چهار شنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهار شنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بروی زمین ریختند در روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، روز چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، روز چهار شنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند، روز چهار شنبه بیت المقدس ویران شد، روز چهار شنبه اولین عذاب بقوم فرعون نازل شد، روز چهار شنبه خدا قارون را بزمین فرو برد، چهار شنبه خدای عز و جل ایوب را گرفتار تلف دارائی و فرزندانش کرد روز چهار شنبه یوسف را بزندان بردند.

روز چهار شنبه خدا (در باره قوم صالح آیه 51 سوره نمل) فرموده ما آنان را با قومشان سرنگون کردیم، روز چهار شنبه صیحه آنها را فرا گرفت، روز چهار شنبه ناقه را پی کردند. روز چهار شنبه روی پیغمبر مجروح و دندان نازنینش شکست، روز چهار شنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند، مصنف این کتاب گوید برای کسی که در روز چهار شنبه بمسافرت مضطر است یا خونش جوش آمده و باید حجامت کند جایز است مسافرت و حجامت در روز چهار شنبه و شومی و بدی برای او ندارد خصوصا هر گاه بقصد رد بر اشخاصی که بد فالی میکنند این کار را انجام بدهد ولی کسی که محتاج بسفر یا خون گرفتن نیست سزاوار است که در روز چهار شنبه نه سفر کند و نه حجامت نماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در چهارشنبه آمده)

یعقوب پور یزید از یکی از یاران ما روایت کرده که گفته: روز چهارشنبه نزد امام علی بن محمد عسکری رفتم، مشغول خون گرفتن بود به وی گفتم:

اهل مکه و مدینه از پیامبر روایت می کنند که هر که روز چهارشنبه خون گیرد پیسی گردد باید خود را نکوهش کند. گفت: دروغ گفته اند. آنکه کاشته تخم حیض است به این بیماری گرفتار می شود.

عبد الرحمن پور عمرو پور اسلم گفته: امام موسی بن جعفر را روز چهارشنبه تب داشت خون گرفت، تب وی نبرید سپس روز آدینه گرفت تب وی برید. محمد پور احمد دیدم دقاق بغدادی گفته: به امام رضا نوشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه از ماه پرسیدم. در جواب نوشت: هر که در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند مسافرت کند از هر گزندی نگاهداری می شود و خدا نیاز وی را برآورد. دوباره نوشتم و از حجامت در آن روز از ماه پرسیدم. نوشت: هر که در آخرین چهار شنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند خون گیرد، از هر گزندی تندرستی یابد و از هر دردی نگاه دارد.

از پیامبر روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نامبارکی ست. مطابق قرآن در آن روز خدا شکنجه باد بر قوم عاد فرو فرستاد و ایشان را نابود کرد. بشار پور بشار گفته: به امام صادق گفتم:

چرا چهارشنبه را روزه می گیری؟. گفت برای آن که دوزخ در چهارشنبه ساخته شده. حذیفه پور منصور گفته: بعد از عصر روز چهارشنبه دیدم خون گرفت. جناب علی گفته: روز چهارشنبه خود را از نوره کشیدن خودداری کنید که آن روز نامبارک است. در مسجد جامع کوفه کسی از امیر المؤمنین پرسید بفرما برای چه به روز چهار شنبه فال بد می زنی و آن را روز سنگین و بد یمن می دانی، و مقصود کدام چهارشنبه است؟ گفت: آخرین چهارشنبه ماه یعنی در زمان محاق. در این روز- قابیل برادر خود هابیل را کشت. در روز چهارشنبه ابراهیم به آتش افکنده شد. در چهارشنبه منجنیق را ساختند، در چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرد، در چهارشنبه زمین قوم لوط را نابود کرد در چهارشنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در چهارشنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بر روی زمین ریختند، در چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، در چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، در چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، در چهارشنبه فرعون فرمان داد که اولاد بنی اسرائیل را به قتل رسانند. در چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، در چهارشنبه نخستین شکنجه به قوم فرعون فرود آمد، در چهارشنبه خدا قارون را به زمین فرو برد، در چهارشنبه: خدای ایوب را گرفتار تلف دارایی و فرزندان وی کرد، در چهارشنبه یوسف را به زندان بردند.

در چهارشنبه خدا قوم صالح را شکنجه کرد: در چهارشنبه صیحه یی ایشان را فرا گرفت، در چهار شنبه ناقه را پی کردند، در چهارشنبه روی پیغمبر مجروح و دندان وی شکست، در چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند. صدوق مؤلف کتاب گفته: برای آنکه در چهارشنبه به مسافرت مضطر باشد یا لازم به خون گرفتن باشد باکی نیست گو حجامت کند، مسافرت و حجامت در چهار شنبه شومی ندارد مخصوصا هر گاه به قصد رد بر کسانی که بد فالی می کنند این کار را به جای آورد لیک آنکه نیازمند به سفر یا خون گرفتن نباشد شایسته است که در چهارشنبه نه مسافرت کند نه خون گیرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز چهارشنبه رسیده است)

یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما نقل میکند که گفت: روز چهارشنبه ای بحضور امام حسن عسگری رسیدم آن حضرت حجامت میکرد عرض کردم اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که فرموده است هر کس روز چهارشنبه حجامت کند و به بیماری پیسی مبتلا شود کسی را به جز خویشتن ملامت ننماید فرمود دروغ گفته اند به بیماری پیسی کسی مبتلا گردد که نطفه اش در أیام حیض مادرش بسته شده باشد.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید: امام موسی بن جعفر علیه السّلام را دیدم که تب دار بود و روز چهارشنبه حجامت کرد ولی تب قطع نشد تا اینکه روز جمعه حجامت کرد و تب حضرت برید.

محمد بن أحمد بن دقاق بغدادی گوید: نامه ای به حضور امام ابی الحسن رضا علیه السّلام نوشتم که از مسافرت در روز چهارشنبه آخر ماه در نامه سؤال نموده بودم حضرت در پاسخ نامه مرقوم فرمود: بعکس آنچه مردمان فال بد زن گمان کنند هر کس روز چهارشنبه آخر ماه مسافرت کند از هر بلائی محفوظ و از هر بیماری و ناراحتی در امان خواهد بود و خداوند نیازمندی او را برآورد.

و بار دیگر ضمن نامه ای بحضورش از حجامت نمودن در روز چهارشنبه آخر ماه پرسیدم مرقوم فرمود: بعکس آنچه مردمان فال بد زن برآنند هر کس روز چهارشنبه حجامت کند از هر گونه آفتی سالم و از هر ناراحتی محفوظ می ماند و محل حجامت اش زودتر بهبودی مییابد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهارشنبه آخر ماه روز نحسی است.

بشار بن یسار گوید: امام صادق علیه السّلام را عرض کردم در روز چهارشنبه چرا باید روزه گرفت فرمود: برای اینکه آتش در روز چهارشنبه آفریده شده است.

حذیفه بن منصور گوید: دیدم امام صادق علیه السّلام را که روز چهارشنبه بعد از عصر حجامت فرمود: 76- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از حجامت کردن و نوره کشیدن روز چهارشنبه خودداری کنید که روز چهارشنبه روز نحس پایداری است و دوزخ در آن روز آفریده شده است.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود سزاوار است که مرد از نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری نماید که آن روز نحس پایداری است.

امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه بود که مردی بپا خواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا آگاه فرما که چرا روز چهارشنبه بفال بد گرفته می شود و آن را روز سنگینی میدانند و مقصود کدام چهارشنبه است؟

فرمود: چهارشنبه آخر ماه که محاق باشد (یعنی شبها ماه پیدا نباشد) و در چنین روزی قابیل برادر خود هابیل را کشت و روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افکنده شد و در روز چهارشنبه منجنیق را نصب کردند و روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زبر کرد و در روز چهارشنبه خداوند باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد و در روز چهارشنبه باغهای مردم صنعاء مانند درختی که خشکیده و بر زمین ریخته شده باشد خشک گردید و در روز چهارشنبه فرعون دستور داد که اگر موسی را بدست آوردند او را بکشند و روز چهارشنبه سقف بر سر آنان فرود آمد و روز چهارشنبه فرعون دستور داد که نوزادهای پسر را بکشند و روز چهارشنبه بیت المقدس ویران گردید و روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود که در استخر از شهرستانهای استان فارس بود سوخت و روز چهارشنبه یحیی بن زکریا شهید شد و روز چهارشنبه اولین مرحله عذاب بر قوم فرعون سایه افکند و روز چهارشنبه خداوند قارون را بزمین فرو برد و روز چهارشنبه خداوند ایوب را بتلف شدن مال و فرزندان اش گرفتار کرد و روز چهارشنبه یوسف زندانی شد و روز چهارشنبه را خداوند فرموده است که ما آنان (قوم صالح) را همگی

سرنگون کردیم و روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند و روز چهارشنبه سنگ آسمانی از گل پخته بر سر آنان بارید و روز چهارشنبه پیشانی پیغمبر مجروح شد و دندان های جلوی آن حضرت شکست و روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند.

(مصنف) این کتاب گوید کسی که ناگزیر است از مسافرت در روز چهارشنبه و یا روز چهارشنبه خونش بجوش آمده برای او رواست که مسافرت و یا حجامت کند و شومی از برای او ندارد مخصوصا هر گاه بقصد مخالفت با آنان که فال بد میزنند انجام بگیرد ولی آن کس از مسافرت در روز چهارشنبه و یا خون گرفتن بی نیاز است بهتر آن است که خودداری نموده و در آن روز نه مسافرت کند و نه حجامت.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روز چهارشنبه آمده است)

یعقوب یزید از بعضی از اصحاب ما روایت می کند که روز چهارشنبه خدمت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم و او حجامت می کرد، به او گفتم: مردم مدینه و مکه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: هر کس روز چهارشنبه حجامت کند، و پیسی بگیرد، کسی را جز خود سرزنش نکند، فرمود: دروغ گفتند، کسی به این بیماری مبتلا می شود که مادرش در حال حیض به او حامله شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گفت: دیدم که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در روز چهارشنبه حجامت کرد در حالی که تب داشت و تب او را رها نمی کرد، پس روز جمعه حجامت کرد و تب او را رها کرد.

محمد بن احمد دقّاق بغدادی گفت: به امام رضا نامه نوشتم و از او در باره مسافرت در آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشنبه ماه بیرون رود، بر خلاف نظر کسانی که فال بد می زنند، از هر آفتی حفظ می شود و از هر دردی عافیت می یابد و خداوند حاجت او را برآورده می کند. یک بار دیگر به آن حضرت نامه نوشتم و از او در باره حجامت کردن در آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشنبه ماه حجامت کند، بر خلاف نظر کسانی که فال بد می زنند، از هر آفتی در امان خواهد بود و از هر بدی حفظ خواهد شد و محل حجامت او فاسد نخواهد شد.

دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین

چهارشنبه ماه روز نحس پایدار است. (در آن روز بر قوم عاد عذاب نازل شده است.) 74- بشار بن یسار می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: برای چه روز چهارشنبه را روزه می گیرند؟ فرمود: چون آتش در آن روز آفریده شده است.

حذیفه بن منصور می گوید: امام صادق علیه السّلام را دیدم که عصر روز چهارشنبه حجامت می کرد.

76- ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از حجامت کردن و نوره گذاشتن در روز چهارشنبه خود را نگهدارید چون روز چهارشنبه روز نحس پایدار است و آتش در آن روز آفریده شده است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین فرمود: شایسته است که مؤمن از نوره گذاشتن در روز چهارشنبه بپرهیزد که روز چهارشنبه روز نحس پایدار است.

عبد الله بن احمد بن عامر طائی از پدرش و او از پدرانش نقل می کند که در مسجد جامع کوفه مردی در حضور امیر المؤمنین علیه السّلام ب پاخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره فال بد زدن و سنگین بودن روز چهارشنبه به من خبر بده، و اینکه کدام چهارشنبه چنین است؟ فرمود: آخرین چهارشنبه ماه که محاق باشد و در آن روز بود که قابیل برادرش هابیل را کشت و در روز چهارشنبه ابراهیم را به آتش انداختند و روز چهارشنبه منجنیق گذاشتند و روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد و در روز چهارشنبه زمین قوم لوط را زیر و رو کرد و روز چهارشنبه خداوند باد را به سوی قوم عاد فرستاد و روز چهارشنبه مانند خاکستر سیاه شدند و روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد و روز چهارشنبه فرعون در پی موسی بود که او را بکشد و روز چهارشنبه سقف بر آنان فرو ریخت و روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند و روز چهارشنبه بیت المقدس خراب شد و روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود و اصطخر از سرزمین فارس سوخت و روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد و روز چهارشنبه نخستین عذاب بر قوم بنی اسرائیل نازل گردید و روز چهارشنبه خداوند قارون را هلاک کرد و روز چهارشنبه خداوند ایوب را با گرفتن مال و فرزندش آزمایش نمود و روز چهارشنبه یوسف به زندان افتاد و روز چهارشنبه خداوند فرمود: «آنان (قوم ثمود) و قومشان را همگی نابود کردیم.» و روز چهارشنبه صیحه

آسمانی آنان را فرا گرفت و روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند و روز چهارشنبه سنگریزه هایی از سنگ و گل بر آنان بارید و روز چهارشنبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مجروح شد و دندانش شکست و روز چهارشنبه عمالقه تابوت (مقدس را از بنی اسرائیل) گرفتند.

مصنف این کتاب می گوید: هر کس ناچار باشد که روز چهارشنبه به سفر برود و یا خون بر وی غلبه کند جایز است که به سفر رود و یا حجامت کند و آن برای او شوم نیست به خصوص اگر این کار را در جهت مخالفت با آنان که فال بد می زنند، انجام دهد ولی اگر کسی از سفر رفتن و یا حجامت کردن در روز چهارشنبه بی نیاز باشد، بهتر است که از آن بپرهیزد و در آن روز به سفر نرود و حجامت نکند.

ما جاء فی یوم الخمیس

79- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَتِّبِ بْنِ الْمُبَارَکِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی یَوْمِ الْخَمِیسِ وَ هُوَ یَحْتَجِمُ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ تَحْتَجِمُ فِی یَوْمِ الْخَمِیسِ فَقَالَ نَعَمْ مَنْ کَانَ مِنْکُمْ مُحْتَجِماً فَلْیَحْتَجِمْ فِی یَوْمِ الْخَمِیسِ فَإِنَّ عَشِیَّةَ کُلِّ جُمُعَةٍ یَبْتَدِرُ الدَّمُ فَرَقاً مِنَ الْقِیَامَةِ وَ لَا یَرْجِعُ إِلَی وَکْرِهِ إِلَی غَدَاةِ الْخَمِیسِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی غُلَامِهِ رُبَیْحٍ فَقَالَ یَا رُبَیْحُ اشْدُدْ قَصَبَ الْمُلَازِمِ وَ اجْعَلْ مَصَّکَ رَخِیاً وَ اجْعَلْ شَرْطَکَ زَحْفاً (4) وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَنِ احْتَجَمَ فِی آخِرِ خَمِیسٍ مِنَ الشَّهْرِ فِی أَوَّلِ النَّهَارِ سُلَّ مِنْهُ الدَّاءُ سَلًّا.ن.

1- . النمل: 51.
2- . قال العلّامه المجلسیّ- رحمه اللّه-: یحتمل أن یکون وضع المنجنیق فی غیر یوم الالقاء، و یحتمل اتّحادهما. (یوم الاربعاء قال اللّه) أی فی شأنه و هذا فی قصه صالح و قومه و کذا الصیحه لهم و هو ینافی کون عقر الناقه یوم الاربعاء، لانه لم یکن بینهما الا ثلاثه أیام، الا أن یکون المراد ابتداء ارادتهم و تمهیدهم للعقر، و أیضا شج النبیّ صلّی اللّه علیه و آله کان فی غزوه أحد، و المشهور بین المفسرین و المورخین أنّها کانت یوم السبت، و

كل ذلک ممّا یضعف الروایه. أقول: الخبر موضوع بلا مریه و لا یخفی ذلک علی من له انس بکلمات أمیر المؤمنین علیه السّلام و حالاته و مقالاته.
3- . تبیغ الدم: هاج و غلب.
4- . یعنی تیغ را آرام زن.

80- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوَّلَ مَا بُعِثَ يَصُومُ حَتَّى يُقَالَ لَا يُفْطِرُ وَ يُفْطِرُ حَتَّى يُقَالَ لَا يَصُومُ ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَ صَامَ يَوْماً وَ تَرَكَ يَوْماً وَ هُوَ صَوْمُ دَاوُدَ عليه السلام ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ ثُمَّ قُبِضَ وَ هُوَ يَصُومُ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ.

81- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سُئِلَ عَنْ صَوْمِ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ فَقَالَ أَمَّا الْخَمِيسُ فَيَوْمٌ تُعْرَضُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَ أَمَّا الْأَرْبِعَاءُ فَيَوْمٌ خُلِقَتْ فِيهِ النَّارُ وَ أَمَّا الصَّوْمُ فَجُنَّةٌ.

82- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ قَصَّ أَظَافِيرَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ تَرَكَ وَاحِدَةً لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ نَفَى اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده)

مسقب بن مبارک گوید روز پنجشنبه حضور امام ششم شرفیاب شدم آن حضرت داشت حجامت میکرد عرض کردم یا ابن رسول اللّه در روز پنجشنبه حجامت میکنید؟ فرمود آری هر کس بخواهد حجامت کند خوبست روز پنجشنبه حجامت کند زیرا در هر شب جمعه ای خون بدن از ترس قیامت بظاهر میجهد و تا بامداد پنجشنبه بآشیانه اش بر نمیگردد سپس رو بغلامش زبیح که او را حجامت میکرد نمود و چنین دستور داد، شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ بزن امام ششم فرمود کسی که در آخرین پنج شنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او کشیده شود.

امام ششم فرمود رسول خدا در اول زمان بعثت خود پی در پی روزه میگرفت تا گفته شد دیگر افطار نخواهد کرد و گاه میشد پی در پی افطار میکرد تا گمان میشد دیگر روزه نخواهد گرفت سپس بنا گذاشت یک روز روزه میگرفت و یک روز افطار میکرد برسم روزه داری حضرت داود سپس این را هم واگذاشت و در آخر عمر تا جان داد در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهار شنبه میان آن ها روزه می داشت (یعنی پنجشنبه دهه آخر و چهار شنبه دهه وسط).

امام ششم گوید از پیغمبر سؤال شد از روزه پنجشنبه با چهار شنبه میانه آنها فرمود که پنجشنبه روز عرض اعمال است و چهار شنبه روز خلق دوزخ است و روزه سپر از آتش دوزخ است. امام ششم فرمود هر کس روز پنج شنبه همه ناخن هایش بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد فقر او برطرف شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در باره پنجشنبه آمده)

معتب پور مبارک گفته: روز پنجشنبه نزد امام صادق رفتم دیدم خون می گیرد گفتم: ای فرزند پیامبر در روز پنجشنبه خون می گیری؟ گفت: آری هر که خون می گیرد خوب است روز پنجشنبه بگیرد. چون در هر شب آدینه یی خون بدن از بیم قیامت به ظاهر می جهد و تا بامداد پنجشنبه به آشیانه خود باز نمی گردد. آنگاه روی به غلام خود ذبیح کرد که او را خون می گرفت و گفت: شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ زن. امام گفت: آنکه در آخرین پنجشنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او دور گردد.

امام صادق گفته: پیامبر در اول زمان پیامبری خویش پی در پی روزه می گرفت تا گفته شد دیگر روزه خود نگشاید و گاه می شد پی در پی افطار می کرد تا گمان می رفت دیگر روزه نخواهد گرفت، آنگاه بنا نهاد روزی روزه می گرفت و روزی روزه می گشاد به رسم روزه داری داود پیامبر. آنگاه این را نیز وانهاد و در پایان زندگی تا درگذشت در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهارشنبه میان آن ها روزه می داشت.

امام صادق گفته از پیامبر پرسید نداز روز پنجشنبه یا چهارشنبه میانه آنها گفته: که پنجشنبه روز عرض کارهاست و چهارشنبه روز آفرینش دوزخ است و روز نگاهداری از آتش آن. و نیز گفته: هر که روز پنجشنبه همه ناخنهای خود را بگیرد و یکی را برای روز آدینه نهد تهی دستی از او دور گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده است)

معتب بن مبارک گوید: روز پنجشنبه ای بود که بخدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و حضرتش حجامت میکرد. عرض کردم یا ابن رسول اللّٰه روز پنجشنبه حجامت میکنی؟ فرمود آری هر کس از شما که بخواهد حجامت کند بهتر است که روز پنجشنبه حجامت کند زیرا که در عصر هر

جمعه خون بدن از ترس قیامت می جهد و تا صبح پنجشنبه بجایگاه خود باز نمیگردد.

سپس رو بغلامش ذبیح کرده و فرمود ای ذبیح شاخ حجامت را محکم بچسبان و بآرامی بمک و تیغ را بچابکی بزن.

و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس در پنجشنبه آخر ماه اول روز حجامت کند ریشه بیماریها از تن او کنده می شود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت چندان روزه میگرفت که در باره اش گفته میشد که افطار نخواهد کرد و افطار میفرمود چندان که گفته میشد دیگر روزه نخواهد گرفت.

سپس این شیوه را ترک فرمود و یک روز در میان روزه گرفت که روزه داری داود چنین بود سپس این را نیز ترک فرمود و تا پایان زندگی دو پنجشنبه را روزه میگرفت با چهارشنبه میان آن دو (شرح:) مقصود پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است چنانچه در روایات دیگر تصریح شده است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد از روزه دو پنجشنبه با چهارشنبه وسط فرمود: اما روز پنجشنبه روزی است که عملها در آن عرضه می شود و اما روز چهارشنبه روزی است که آتش در آن روز آفریده شده است و اما روزه پس آن سپر است از آتش.

امام صادق علیه السّلام فرمود هر کس روز پنجشنبه ناخنهایش را بگیرد و یک ناخن برای روز جمعه بگذارد خداوند فقر را از او دور فرماید.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روز پنجشنبه وارد شده)

معتب بن مبارک می گوید: روز پنجشنبه نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و او حجامت می کرد، به او عرض کردم: یا ابن رسول الله، آیا در روز پنجشنبه حجامت می کنی؟ فرمود: آری، هر کس از شما بخواهد حجامت کند، روز پنجشنبه حجامت کند، زیرا که شامگاه هر روز جمعه خون از ترس روز قیامت به ظاهر بدن پیش می افتد و تا صبح روز پنجشنبه به آشیانه خود برنمی گردد، سپس به غلام خود ربیح رو کرد و فرمود: ای ربیح شاخ حجامت را محکم کن و مکیدنت نرم باشد و تیغ را آرام بزن. و امام صادق

علیه السّلام فرمود: هر کس در آخرین پنجشنبه ماه و در آغاز روز حجامت کند، بیماری یکباره از او کشیده می شود.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت پشت سر هم روزه می گرفت تا جایی که گفته می شد او افطار نمی کند و گاهی پی در پی روزه نمی گرفت تا جایی که گفته می شد او روزه نمی گیرد، سپس این روش را ترک کرد و یک روز، روزه می گرفت و یک روز می خورد و این همان روش داود علیه السّلام است، سپس آن را نیز ترک کرد و تا وقتی که از دنیا رفت، دو پنجشنبه را که یک چهارشنبه که میان آنها بود روزه می گرفت. (این روزه ها روزه های مستحبی بود) احول از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره روزه گرفتن دو پنجشنبه در ماه که وسط آن ها یک چهارشنبه باشد پرسیدند، فرمود: اما پنجشنبه، روزی است که اعمال در آن روز عرضه می شود و اما چهارشنبه روزی است که آتش در آن روز خلق شده و اما روزه، سپر (آتش جهنم) است.

یحیی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس ناخن هایش را روز پنجشنبه بگیرد و یکی از آنها را برای روز جمعه ترک کند، خداوند فقر را از او برمی دارد.

ما جاء فی یوم الجمعه

83- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ زَکَرِیَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الْقَلَّاءِ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا إِبْرَاهِیمَ عَلَیهِ السلام یَحْتَجِمُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ تَحْتَجِمُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ قَالَ أَقْرَأُ آیَهَ الْکُرْسِیِّ فَإِذَا هَاجَ بِکَ الدَّمُ لَیْلًا کَانَ أَوْ نَهَاراً فَاقْرَأْ آیَهَ الْکُرْسِیِّ وَ احْتَجِمْ.

84- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِیُّ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَوْلَی الرَّشِیدِ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِیصَهَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَقُومُ السَّاعَهُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ بَیْنَ صَلَاهِ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ.

ص: 390

85- وَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَطْرِفُوا أَهَالِيَكُمْ (1) فِي كُلِّ جُمُعَةٍ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ اللَّحْمِ حَتَّى يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا خَرَجَ فِي الصَّيْفِ مِنْ بَيْتٍ خَرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ فِي الشِّتَاءِ مِنَ الْبَرْدِ دَخَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

86- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَلِّمْنِي دُعَاءً أَسْتَنْزِلُ بِهِ الرِّزْقَ فَقَالَ لِي خُذْ مِنْ شَارِبِكَ وَ أَظْفَارِكَ وَ لْيَكُنْ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ.

87- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُتَيْبَةَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يُؤْمِنُ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْعَمَى وَ إِنْ لَمْ يَحْتَجْ فَحُكَّهَا حَكّاً وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ وَ قَصَّ شَارِبَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أُعْطِيَ بِكُلِّ قُلَامَةٍ وَ جُزَازَةٍ عِتْقَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ.

88- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ أَنَامِلِهِ الدَّاءَ وَ أَدْخَلَ فِيهِ الدَّوَاءَ وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ جُنُونٌ وَ لَا جُذَامٌ وَ لَا بَرَصٌ.

89- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

1- . أى اتحفوا، و فى بعض النسخ (اطرقوا) فالمراد ليله الجمعه لان الطرق اتيان القوم ليلا.

أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السلام يَقُولُ قَلِّمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَ اسْتَحِمُّوا يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ أَصِيبُوا مِنَ الْحَجَّامِ حَاجَتَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ تَطَيَّبُوا بِأَطْيَبِ طِيبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَهِ.

90- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع (1) قَالَ: لَا يَنْبَغِی لِلرَّجُلِ أَنْ يَدَعَ الطِّيبَ فِی كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ لَا فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَفِی كُلِّ جُمُعَهٍ وَ لَا يَدَعْ ذَلِكَ.

91- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَطَرٍ عَنِ السَّكَنِ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لِلَّهِ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ (2) فِی كُلِّ جُمُعَهٍ أَخَذَ شَارِبَهُ وَ أَظْفَارَهُ وَ مَسَّ شَيْئاً مِنَ الطِّيبِ.

92- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ الْقَزْوِينِيُّ بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُصْعَبِ بْنِ الْقَاسِمِ السُّلَمِيُّ بِتِرْمِذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ هَارُونَ الْآمُلِيُّ بِآمُلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبٍ الْبَصْرِيُّ الرَّاهِدُ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا دِينَارٌ مَوْلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: إِنَّ لَيْلَهَ الْجُمُعَهِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ سَاعَهً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كُلِّ سَاعَهٍ سِتُّمِائَهِ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ.

93- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَعْمَلَ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ مِثْلَ الصَّدَقَهِ وَ الصَّوْمِ وَ

1- . رواه الكلينى فى الكافى ج 6 ص 510 عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد، عن معمر عنه عليه السلام.
2- . أى كل بالغ، و فى بعض نسخ الكافى (على كل مسلم).

نَحْوِ هَذَا قَالَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَكُونَ ذَلِکَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ فَإِنَّ الْعَمَلَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ يُضَاعَفُ.

94- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَنْشَدَ بَیْتَ شِعْرٍ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَهُوَ حَظُّهُ مِنْ ذَلِکَ الْیَوْمِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا رَأَیْتُمُ الشَّیْخَ یُحَدِّثُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ بِأَحَادِیثِ الْجَاهِلِیَّهِ فَارْمُوا رَأْسَهُ وَ لَوْ بِالْحَصَی.

95- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ فِی آخِرِ سَجْدَهٍ مِنَ النَّافِلَهِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ وَ إِنْ قَالَهُ کُلَّ لَیْلَهٍ فَهُوَ أَفْضَلُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَ اسْمِکَ الْعَظِیمِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی ذَنْبِیَ الْعَظِیمَ سَبْعَ مَرَّاتٍ انْصَرَفَ وَ قَدْ غُفِرَ لَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا کَانَتْ عَشِیَّهُ الْخَمِیسِ وَ لَیْلَهُ الْجُمُعَهِ نَزَلَتْ مَلَائِکَهُ مِنَ السَّمَاءِ مَعَهَا أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَ صُحُفُ الْفِضَّهِ لَا یَکْتُبُونَ عَشِیَّهَ الْخَمِیسِ وَ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ وَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ إِلَی أَنْ تَغِیبَ الشَّمْسُ إِلَّا الصَّلَاهَ عَلَی النَّبِیِّ ص وَ یُکْرَهُ السَّفَرُ وَ السَّعْیُ فِی الْحَوَائِجِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ یُکْرَهُ مِنْ أَجْلِ الصَّلَاهِ فَأَمَّا بَعْدَ الصَّلَاهِ فَجَائِزٌ یُتَبَرَّکُ بِهِ.

96- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ قَالَ الصَّلَاهُ یَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ الِانْتِشَارُ یَوْمَ السَّبْتِ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أُفٍّ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا یُفَرِّغَ نَفْسَهُ فِی الْأُسْبُوعِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِأَمْرِ دِینِهِ فَیَسْأَلَ عَنْهُ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره روز جمعه رسیده)

محمد بن ریاح قلا گوید دیدم امام هفتم روز جمعه حجامت میکند، عرض کردم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود آیت الکرسی میخوانم هر گاه خونت هیجان کرد چه روز باشد و چه شب آیت الکرسی بخوان و حجامت کن. رسول خدا فرمود قیامت میان نماز ظهر و عصر روز جمعه برپا می شود. رسول خدا فرمود در شب هر جمعه برای خانواده خود میوه و گوشت ببرید تا بآمدن جمعه شاد باشند، پیغمبر چون برای تابستان از

اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را اختیار میکرد و چون برای سرمای زمستان باتاق بر میگشت شب جمعه را اختیار میکرد و روایت شده که بیرون آمدن و برگشتن هر دو در شب جمعه بود.

ابی کهمس گوید بامام ششم گفتم دعائی بمن آموز که بدان روزی جویم، بمن فرمود سبیل و ناخنت را بچین و این در روز جمعه باشد. هشام بن سالم از امام ششم روایت کرده که ناخن گرفتن روز جمعه از خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر محتاج نباشد با ابزار سر آنها را بخارد. امام ششم فرمود هر کسی هر جمعه ناخن چیند و سبیل بزند و بگوید بنام خدا و بر طبق سنت محمد و خاندان محمد بهر ریزه ناخن و موئی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل ببرد.

رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه ناخن های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتانش ببرد و درمان در آنها در آورد و روایت شده که دیوانگی و خوره و پیسی باو نرسد.

جعفری گوید: شنیدم امام هفتم میفرمود سه شنبه ناخن های خود را بگیرید و روز چهار شنبه حمام بروید و روز پنجشنبه اگر خواستید حجامت کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام هشتم فرمود خوب نیست مرد هیچ روزی عطر نزند و اگر نمیتواند یک روزنه یک روز را ترک نکند و اگر نمیتواند هر جمعه عطر زند و آن را ترک نکند. سکن خزاز گوید شنیدم امام ششم میفرمود خدا بر هر مردی حق دارد که در هر جمعه سبیلش را بزند و ناخنش را بگیرد و عطر استعمال کند.

انس از پیغمبر روایت کرده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار را از آتش دوزخ آزاد میکند.

هشام بن حکم از امام ششم روایت کرده شخصی که میخواهد کار خیری کند مثل اینکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا مانند آنها خوبست بروز جمعه بیندازد زیرا ثواب کار خیر در روز جمعه دو برابر است.

امام ششم فرمود هر که روز جمعه یک شعر بخواند بهره اش از این روز بزرگ همانست، رسول خدا فرمود چون دیدید شیخی در روز جمعه از احادیث زمان جاهلیت میگوید سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه باشد.

امام ششم فرمود هر کس در سجده آخر نافله پس از مغرب شب جمعه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید: بار خدایا من تو را بذات کریم و نام عظیمت میخوانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا او را آمرزیده باشد.

امام ششم فرمود شب پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی از آسمان فرود آیند که قلم طلا و لوح نقره با آنها است و در شب پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمینویسند در روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمینویسند در روز جمعه برای خاطر نماز جمعه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است ولی بعد از نماز جمعه جائز است و ساعت برکت است.

ابو ایوب خزاز گوید از امام ششم پرسیدم از تفسیر گفته خدا (در روز جمعه) چون نماز انجام سد بروید از فضل خدا روزی بجوئید فرمود مقصود نماز خواندن در روز جمعه و دنبال روزی رفتن در روز شنبه است.

فرمود: اف بر مسلمانی که در هفته یک روز جمعه خود را برای امر دینش آماده نکند و از آن نپرسد

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در باره آدینه آمده)

محمد پور ریاح قلاء گفته: امام موسی بن جعفر را روز آدینه دیدم خون می گرفت. گفتم: روز آدینه خون می گیری؟. گفت: آیه الکرسی می خوانم.

هر گاه خون تو هیجان کرد چه روز باشد و چه شب، آیه الکرسی بر خوان و خون می گیر. پیامبر گفته:

قیامت میان نماز پیشین و پسین روز آدینه بر پای می شود. پیامبر گفته: در شب هر آدینه برای خانواده خود میوه و گوشت ببرید تا به آمدن آدینه شادمان باشند. پیامبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را برمی گزید و چون برای سرمای زمستان به اتاق بازمی گشت شب آدینه را برمی گزید و روایت شده که بیرون آمدن و بازگشتن هر دو در شب آینه بود.

ابو کهمس گفته: به امام صادق گفتم. دعایی به من فرا آموز که بدان روزی جویم. به من گفت:

آب خوره و ناخن خود را بچین و این در روز آدینه باشد. هشام پور سالم از امام صادق روایت کرده که ناخن گرفتن روز آدینه از خوره و پیسی کوری ایمنی دارد. هر گاه نیاز نباشد با ابزار سر آنها را بساید.

امام صادق گفته: هر که هر آدینه ناخن چیند و آب خوره بزند و بگوید: بنام خدا و بر شیوه راه و رسم محمد و دودمان وی به روزه ناخن و مویی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن بنده یی از اولاد اسماعیل ببرد. پیامبر گفته؟ هر که روز آدینه ناخن های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتان وی ببرد و درمان در آنها درآورد و روایت شده که دیوانگی و خوره پیسی به وی ظاهر نشود.

جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: سه شنبه ناخن های خود را بگیرید و روز چهارشنبه گرمابه روید و روز پنجشنبه هر گاه خورسند باشید خون بگیرد و روز آدینه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام رضا گفته: خوب نیست، مرد هیچ روزی بوی خوش به کار نبرد، هر گاه نتواند یک روز در میان بوی خوش به کار بردن را رها مکند. هر گاه نتوانست هر آدینه عطر زند و آن را رها مکند.

سکن خزاز گفته از امام صادق شنیدم می گفت: خدا بر هر مردی حق داده که در هر آدینه آب خور خود را بزند و ناخن خود را بگیرد و بوی خوش به کار برد. انس از پیامبر روایت کرده که شب و روز آدینه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار را از دوزخ می رهاند.

هشام پور حکم از امام صادق روایت کرده کسی که می خواهد کار نیکی انجام دهد مانند آنکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا امثال آنها خوبست به روز آدینه به جای آورد. چون پاداش کار نیک در روز آدینه دو چندان است. و نیز از او نقل کرده که گفت: هر که روز آدینه شعری بخواند بهره اش از این روز همانست. پیامبر گفته: هر گاه دیدید پیری در روز آدینه از احادیث روزگار جاهلیت سخن می راند سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه یی باشد. امام صادق گفته: هر که در سجده آخر نافله پس از مغرب شب آدینه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید خدایا من ترا به ذات پاک تو و نام بزرگ تو می خوانم که بر محمد و دودمان وی آمرزش فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا وی را آمرزیده باشد.

و نیز گفته: شب پنجشنبه و شب آدینه فرشتگانی از آسمان فرود آیند با ایشان جامه زرین و نامه سیمین است و در شب پنجشنبه و شب و روز آدینه تا فرو شدن آفتاب چیزی جز پاداش درود فرستادن بر محمد و دودمانش را نمی نگارند. در روز آدینه برای خاطر نماز آدینه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است لیک پس از نماز آدینه روا باشد و ساعت برکت است. ابو ایوب خزاز گفته از امام صادق پرسیدم از تفسیر گفته خدا در روز آدینه که گفته: چون نماز انجام یافت بروید از فزونی خدا روزی جویید.

گفت: مقصود نماز گزاردن در روز آدینه سپس پی روزی رفتن در روز شنبه باشد. آنگاه گفت: ای وای بر مسلمانی که در هفته یک روز آدینه خود را برای کار دین خود آماده نکند و از آن نپرسد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز جمعه رسیده است)

محمد بن رباح قلاء گوید: موسی بن جعفر علیه السّلام را دیدم که روز جمعه حجامت میکرد، عرض کردم: فدایت شوم روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود: من آیه الکرسی را میخوانم و تو نیز هر وقت که فشار خونت بالا رفت چه روز باشد و چه شب آیه الکرسی بخوان و حجامت کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رستاخیز در روز جمعه میان نماز ظهر و عصر برپا خواهد شد.

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر جمعه برای خانواده خود از میوه و گوشت چیزی تحفه ببرید تا بآمدن روز جمعه شادمان گردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون در تابستان از اطاق بیرون می آمد روز پنجشنبه بیرون می آمد و چون میخواست که در زمستان از سرما باطاق برگردد روز جمعه برمیگشت و روایت شده که بیرون شدن حضرت و باز گشتنش در روز جمعه بوده است.

(شرح:) در بعضی از نسخه ها بجای (اطرفوا) اطرقوا آمده است و بنا بر آن معنای روایت چنین می شود که هر شب جمعه برای خانواده از میوه و گوشت چیزی ببرید.

ابی کهمس گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم دعائی مرا بیاموز که بدان روزی فراخوانم بمن فرمود از زیادی سبیلت و ناخنهایت را بچنین و این در روز جمعه باید باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: روز جمعه ناخنها را چیدن از بیماری خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر نیازی بچیدن نباشد بنحوی آن را بخراشد و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس که هر روز جمعه ناخنهایش را بچیند و شاربش را بزند و سپس بگوید:

بسم اللَّه و باللَّه و علی سنه محمد و آل محمد

(یعنی بنام خدا و بیاری خدا و براه و رسم محمد و آل محمد این کار را کردم) بهر ریزه ناخن و مو ثواب آزادکردن یک بنده از فرزندان اسماعیل باو داده می شود.

امام صادق علیه السّلام از پدرش: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ناخنهایش را روز جمعه بچیند خداوند درد را از انگشتان او بیرون میکند و درمان بجای درد در آورد و روایت شده است که چنین کس به دیوانگی و بیماری خوره و پیسی گرفتار نگردد.

جعفری گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السّلام میفرمود ناخنهایتان را روز سه شنبه بچینید و بر روز چهارشنبه بحمام بروید و اگر نیازی به حجامت دارید روز پنجشنبه حجامت کنید و با خوشبوترین عطرهای خود روز جمعه معطر شوید.

امام رضا علیه السّلام فرمود: برای مرد سزاوار نیست که هر روز عطر نزند و اگر هر روز نتوانست یک روز در میان و اگر باز نتوانست در هر روز جمعه عطر بزند و آن را ترک نکند.

سکن خزاز گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: خدا را بر هر مرد بالغ حقی است که در هر روز جمعه شارب و ناخنهایش را بچیند و مقداری عطر استعمال کند.

(شرح-) در بعض از نسخه های کافی بجای (محتلم) مسلم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شب و روز جمعه 24 ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار نفر از آتش آزاد میفرماید.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در باره کسی که بخواهد کار نیکی از قبیل صدقه دادن و روزه گرفتن و مانند اینها انجام دهد فرمود مستحب است که

این کار نیک در روز جمعه انجام بگیرد زیرا پاداش کار در روز جمعه چند برابر است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که یک سطر شعر در روز جمعه بخواند بهره اش از آن روز همان خواهد بود و رسول خدا فرمود: چون شیخی را دیدید که در روز جمعه سخنان زمان جاهلیت را نقل میکند سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه باشد.

امام صادق فرمود: کسی که در سجده آخر نافله مغرب شب جمعه هفت بار بگوید و اگر هر شب بگوید بهتر است (بار الها باحترام وجه کریم و نام بزرگت از تو درخواست میکنم که بر محمد و خاندانش درود بفرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی) تا نماز را تمام کند گناهش آمرزیده شده است راوی گوید: امام صادق فرمود: چون عصر پنجشنبه و شب جمعه فرا میرسد فرشتگانی از آسمان فرود می آیند که قلمهای طلا و صفحه های نقره بهمراه دارند و در عصر پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب نمی نویسند مگر صلوات بر پیغمبر را و سفر کردن و از پی کاری رفتن در روز جمعه خوب نیست، و خوب نبودنش بخاطر نماز جمعه است اما پس از خواندن نماز جائز است و مبارک.

ابی ایوب ابراهیم خزاز گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که مقصود از گفته خدای عز و جل که میفرماید (چون نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل خداوندی بدست آورید) چیست؟ فرمود: نماز در روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه و امام صادق علیه السّلام فرمود بر مرد مسلمان ناپسند است که در هفته یک روز جمعه خود را برای کار دینش آماده نکند تا مسائل دینی فرا بگیرد.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره جمعه وارد شده)

محمد بن رباح می گوید: امام کاظم علیه السّلام را دیدم که روز جمعه حجامت می کند، گفتم: فدایت شوم روز جمعه حجامت می کنی؟ فرمود: آیه الکرسی را می خوانم، هر گاه که خون بر تو غلبه کرد چه شب باشد چه روز آیه الکرسی را بخوان و حجامت کن.

دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت در روز جمعه میان نماز ظهر و عصر قیام می کند.

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خانواده خود در هر روز جمعه چیزی از میوه و گوشت بدهید تا آنان به آمدن جمعه خوشحال باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در تابستان از خانه برای سفر بیرون می رفت روز پنجشنبه بیرون می رفت و هر گاه که می خواست در زمستان وارد خانه شود روز جمعه وارد می شد و روایت دیگری هم هست که ورود و خروج آن حضرت روز جمعه بود.

ابی کهمس می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: به من دعایی را یاد بده که روزی من زیاد شود، فرمود: سبیل و ناخن خود را در روز جمعه بگیر.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: گرفتن ناخن در روز جمعه از جذام و پیسی و کوری حفظ می کند و اگر لازم نباشد سر آن را سوهان زند. و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس در هر جمعه ای ناخن ها را بگیرد و سبیلش را کوتاه کند و آنگاه بگوید: «به نام خدا و برای خدا و بر اساس سنت محمد و آل محمد» در برابر هر ناخن و مویی که ریخته شده، ثواب آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل داده می شود.

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ناخن هایش را روز جمعه بگیرد، خداوند از انگشتان او بیماری را خارج می کند و دوا را وارد می کند. و روایت شده که او به جنون و جذام و پیسی مبتلا نشود.

جعفری می گوید: از امام کاظم علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ناخنهایتان را روز سه شنبه بگیرید و روز چهارشنبه حمام بروید و نیاز خود را از حجامت روز پنجشنبه برطرف کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را معطر سازید.

معمر بن خلّاء از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود: برای مؤمن شایسته نیست که عطر زدن را در هیچ روزی ترک کند و اگر بر آن توانایی ندارد یک روز عطر بزند و یک روز نزند و اگر به آن هم توانایی ندارد، هر جمعه عطر بزند و آن را ترک نکند.

سکن خزّاز می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: خداوند را به هر کسی که بالغ است در هر روز جمعه حقّی است و آن

چیدن سبیل و گرفتن ناخن و استعمال قدری از عطر است.

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خداوند در هر ساعت آن شش صد هزار نفر را از آتش آزاد می کند.

هشام بن حکم در باره مردی که می خواهد کار خیری مانند دادن صدقه و گرفتن روزه و مثل آنها را انجام دهد، از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: این در روز جمعه باشد که همانا در روز جمعه عمل دو چندان می شود.

ابراهیم بن ابی البلاد از کسی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس در روز جمعه یک بیت شعر بگوید، حظّ او از آن روز همان خواهد بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پیرمردی را دیدید که در روز جمعه سخنان جاهلیت را می گوید، به سرش بکوبید اگر چه با یک سنگریزه باشد.

عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس در آخرین سجده نافله بعد از نماز مغرب در شب جمعه بگوید:- گر چه هر شب بگوید افضل است- «خداوندا من از تو به خاطر وجه کریمت و نام عظیمت می خواهم که بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی و گناه بزرگ مرا ببخشی.» و آن را هفت مرتبه بگوید، از جای خود بلند می شود در حالی که بخشیده شده است. می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون شامگاه پنجشنبه و شب جمعه فرا می رسد، فرشتگان از آسمان نازل می شوند در حالی که با خود قلمهایی از طلا و صحیفه هایی از نقره دارند و آنها شامگاه پنجشنبه و شب جمعه تا وقتی که خورشید پنهان شود چیزی را نمی نویسند مگر صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله. و سفر کردن و کوشش در حوائج در روز جمعه مکروه است و آن به خاطر ادای نماز مکروه است ولی پس از نماز جایز است و برکت دارد.

ابراهیم بن عثمان خزّاز می گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره سخن خداوند:

«چون نماز تمام شد در زمین منتشر شوید و فضل خدا را بجویید» پرسیدم، فرمود:

نماز در روز جمعه و منتشر شدن در روز شنبه. و باز امام صادق علیه السّلام فرمود: وای بر مسلمانی که در هفته، روز جمعه را برای کار دینش خالی نکند که از او پرسیده می شود.

ما جاء فی یوم السبت

97- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ

الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ كَانَ مُسَافِراً فَلْيُسَافِرْ يَوْمَ السَّبْتِ فَلَوْ أَنَّ حَجَراً زَالَ عَنْ جَبَلٍ فِي يَوْمِ السَّبْتِ لَرَدَّهُ اللَّهُ إِلَى مَكَانِهِ.

98- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَنْبَسَةَ مَوْلَى الرَّشِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ وَ نُعَيْمُ بْنُ صَالِحٍ الطَّبَرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَبْتِهَا وَ خَمِيسِهَا.

99- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص بَاكِرُوا بِالْحَوَائِجِ فَإِنَّهَا مُيَسَّرَةٌ وَ تَرِّبُوا الْكِتَابَ فَإِنَّهُ أَنْجَحُ لِلْحَاجَهِ وَ اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ.

100- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عُوفِيَ مِنْ وَجَعِ الْأَضْرَاسِ وَ وَجَعِ الْعَيْنِ.

101- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: السَّبْتُ لَنَا وَ الْأَحَدُ لِشِيعَتِنَا وَ الْإِثْنَيْنِ لِأَعْدَائِنَا وَ الثَّلَاثَاءُ لِبَنِي أُمَيَّةَ وَ الْأَرْبِعَاءُ يَوْمُ شُرْبِ الدَّوَاءِ وَ الْخَمِيسُ تُقْضَى فِيهِ الْحَوَائِجُ وَ الْجُمُعَةُ لِلتَّنَظُّفِ وَ التَّطَيُّبِ وَ هُوَ عِيدُ الْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْفِطْرِ وَ الْأَضْحَى وَ يَوْمُ الْغَدِيرِ أَفْضَلُ الْأَعْيَادِ وَ هُوَ ثَامِنَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّهِ وَ كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ يَخْرُجُ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ يَقُومُ الْقِيَامَهُ يَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ الْجُمُعَهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره روز شنبه رسیده)

امام ششم فرمود هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر اگر سنگی در روز شنبه از کوه بکند خدا او را بجای وی برگرداند. رسول خدا فرمود خدایا شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک کن.

پیغمبر فرمود بامدادان دنبال کارهای خود بروید که بر آورده میشوند نامه که نوشتید خاک بر آن بپاشید که بهتر حاجت را روا میکند (شاید مقصود این بوده که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود) خیر را در نزد خوبرویان بجوئید. رسول خدا فرمود:

هر کس روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و سبیل بزند از درد دندان و درد چشم در عافیت باشد.

امام ششم فرمود شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهار شنبه روز نوشیدن دواء است و پنجشنبه برای برآوردن حوائج و برای تنظیف و عطر زدن و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است، و روز عید غدیر بهترین عیدها است و آن هیجدهم ذیحجه است امام قائم ما خانواده روز جمعه ظهور میکند قیامت روز جمعه برپا می شود، روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد صلّی الله علیه و آله و آلش نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در باره شنبه آمده)

امام صادق گفته: هر که آهنگ سفر داشته باشد روز شنبه سفر کند، که اگر سنگی در روز شنبه از کوه جدا گردد خدا آن را باز به جای خود بازگرداند پیامبر گفته: خدا یا شنبه و پنجشنبه را بر پیروان من مبارک گردان. پیامبر گفته: هر بام پی کارهای خود روید که برآورده می شود، نامه که نگاشتید بر آن خاک پاشید که بهتر نیاز را روا می کند. نیکی را نزد خوبرویان بیابید. پیامبر گفته: هر که روز شنبه و پنجشنبه ناخن گیرد و آب خوره زند از درد دندان و درد دیده در امان باشد.

امام صادق گفته: شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن پیروان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهارشنبه روز خوردن داروست پنجشنبه برای برآوردن نیازها و برای پاکیزگی و بوی خوش است و آن جشن مسلمانان است و از جشن روزه گشاد جشن گوسفند کشان بهتر است. و روز جشن غدیر بهترین جشن هاست و آن روز هیجدهم ذی الحجه است قیام کننده دودمان ما روز آدینه آشکار گردد. روز رستاخیز روز آدینه خواهد بود: در این روز هیچ کاری بهتر از درود بر محمد و دودمان وی نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره روز شنبه رسیده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر سنگی در روز شنبه از کوهی کنده شود خداوند آن را بجای خودش بر میگرداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار الها صبحهای شنبه و پنجشنبه را بر امت من مبارک فرما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدنبال نیازمندی های خود بامدادان بروید که آسان تر بدست می- آید و نامه را خاک آلودش کنید که حاجت بهتر روا می شود و خیر را در نزد خوبرویان بجوئید.

(شرح:) بعضی گفته است که مقصود از خاک پاشیدن برنامه این است که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود. مترجم گوید ممکن است مقصود از این عمل تقویت جانب توکل و عدم اعتماد باسباب ظاهری باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که روز شنبه و روز پنجشنبه ناخنهایش را بگیرد و از سبیلش بچیند از درد دندان و درد چشم بسلامت ماند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: علیه السّلام فرمود: شنبه از آن ما است و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از آن دشمنان ما و سه شنبه از آن بنی امیه و چهارشنبه روز آشامیدن دارو است و در روز پنجشنبه حاجت ها برآورده می شود و جمعه برای پاکیزه شدن و عطر زدن است و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است و بهترین عیدها روز غدیر است که هیجدهم ماه ذی الحجه است (و اولین عید غدیر) با روز جمعه مصادف بود و قائم ما خاندان روز جمعه ظهور میکند و رستاخیز در روز جمعه بپا خواهد شد و هیچ کاری در روز جمعه بهتر از درود فرستادن بر محمد و آل او نیست.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره روز شنبه وارد شده)

حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس سفر می کند در روز شنبه سفر کند، اگر سنگی از کوهی در روز شنبه فرو افتد خداوند آن را به جای خود بازگرداند.

نعیم بن صالح از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا، امت مرا در آغاز کارها در روز شنبه و پنجشنبه برکت بده.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بامدادان حوائج خود را طلب کنید که آن آسان است و به نامه خود خاک بپاشید که حاجت را بهتر روا می کند (از خاک به جای خشک کن استفاده شود تا مرکب ها به هم نیامیزد) و نیکی را نزد خوبرویان طلب کنید.

سکونی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ناخن هایش را روز شنبه و روز پنجشنبه بگیرد و سبیلش را هم بچیند، از درد دندان و درد چشم در امان خواهد بود.

محمد بن ابی عمیر از چند نفر و آنها از امام صادق علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: شنبه برای ما و یک شنبه برای شیعیان ما و دوشنبه برای دشمنان ما و سه شنبه برای بنی امیه و چهارشنبه روز خوردن دواست و در پنجشنبه حاجت ها روا می شود و روز جمعه برای نظافت کردن و عطر زدن است و آن عید مسلمانان و افضل از عید فطر و عید قربان است و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن روز هیجدهم ذیحجه است که روز جمعه بوده و قائم ما اهل بیت، روز جمعه ظهور می کند و قیامت نیز روز جمعه برپا می شود و در روز جمعه هیچ عملی با فضیلت تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

معنی الحدیث الذی روی عن النبی ص قال لا تعادوا الأیام فتعادیکم

102- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمَوْصِلِيُّ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ أَبِی دُلَفَ الْكَرْخِیِّ قَالَ: لَمَّا حَمَلَ الْمُتَوَكِّلُ سَیِّدَنَا أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِیَّ علیه السلام جِئْتُ أَسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ قَالَ فَنَظَرَ إِلَیَّ الرَّازِقِیُّ وَ كَانَ حَاجِباً لِلْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَ أَنْ أُدْخَلَ إِلَیْهِ فَأُدْخِلْتُ إِلَیْهِ فَقَالَ یَا صَقْرُ مَا شَأْنُكَ فَقُلْتُ خَیْرٌ أَیُّهَا الْأُسْتَاذُ فَقَالَ اقْعُدْ فَأَخَذَنِی مَا تَقَدَّمَ وَ مَا تَأَخَّرَ (1). وَ قُلْتُ أَخْطَأْتُ فِی الْمَجِی ءِ قَالَ فَوَحَی النَّاسَ عَنْهُ (2) ثُمَّ قَالَ لِی مَا شَأْنُكَ وَ فِیمَ جِئْتَ قُلْتُ لِخَیْرٍ مَا (3) فَقَالَ لَعَلَّكَ تَسْأَلُ عَنْ خَبَرِ مَوْلَاكَ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَنْ مَوْلَایَ مَوْلَایَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ اسْكُتْ مَوْلَاكَ هُوَ الْحَقُّ فَلَا تَحْتَشِمْنِی فَإِنِّی عَلَی مَذْهَبِكَ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اجْلِسْ حَتَّی یَخْرُجَ صَاحِبُ الْبَرِیدِ مِنْ عِنْدِهِ (4) قَالَ فَجَلَسْتُ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لِغُلَامٍ لَهُ خُذْ بِیَدِ الصَّقْرِ وَ أَدْخِلْهُ إِلَی الْحُجْرَهِ الَّتِی فِیهِ الْعَلَوِیُّ الْمَحْبُوسُ وَ خَلِّ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ قَالَ فَأَدْخَلَنِی إِلَی الْحُجْرَهِ الَّتِی فِیهِ الْعَلَوِیُّ فَأَوْمَأَ إِلَی بَیْتٍ فَدَخَلْتُ فَإِذَا علیه السلام جَالِسٌ عَلَی صَدْرِ حَصِیرٍ وَ بِحِذَائِهِ قَبْرٌ مَحْفُورٌ قَالَ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ ثُمَّ أَمَرَنِی بِالْجُلُوسِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا صَقْرُ مَا أَتَی بِكَ قُلْتُ یَا سَیِّدِی جِئْتُ أَتَعَرَّفُ خَبَرَكَ قَالَ ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَی الْقَبْرِ فَبَكَیْتُ فَنَظَرَ إِلَیَّ فَقَالَ یَا صَقْرُ لَا عَلَیْكَ (5) لَنْ یَصِلُوا إِلَیْنَا

1- . أی بالسؤال عمّا تقدم و عمّا تأخّر، یعنی الأمور المختلفه لاستعلام حالی و سبب مجیئی. فلذا ندم علی الذهاب إلیه لئلا یطلع علی حاله و مذهبه، أو الموصول فاعل (أخذنی) بتقدیر أی أخذنی التفکر فیما تقدم من الأمور من ظنه التشیع بی و فیما تأخّر ممّا یترتب علی مجیئی من المفاسد کما فی البحار.
2- . أی أشار الیهم أن یبعدوا عنه، أو علی بناء التفعیل أی عجلهم فی الذهاب، أو علی بناء المجرد و الناس فاعل أی أسرعوا فی الذهاب.
3- . فی بعض النسخ (لخبر ما).
4- . صاحب البرید یمکن أن یکون رئیس البرید أو المراد بالبرید المرتب و الرسل علی دواب البرید. قال فی النهایه البرید کلمه فارسیه یراد بها فی الأصل البغل و أصلها (بریده دم) أی محذوف الذنب، لان بغال البرید کانت محذوفه الاذناب کالعلامه لها، فأعربت و خفّفت، ثمّ سمّی الرسول الذی یرکبه بریدا، و المسافه التی بین السکتین بریدا.
5- . أی لا حزن علیک.

بِسُوءٍ الْآنَ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قُلْتُ يَا سَيِّدِی حَدِيثٌ يُرْوَی عَنِ النَّبِيِّ ص لَا أَعْرِفُ مَعْنَاهُ قَالَ وَ مَا هُوَ فَقُلْتُ قَوْلُهُ لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ نَعَمْ الْأَيَّامُ نَحْنُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَالسَّبْتُ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْأَحَدُ كِنَايَةٌ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْإِثْنَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الثَّلَاثَاءُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَرْبِعَاءُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا وَ الْخَمِيسُ ابْنِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْجُمُعَةُ ابْنُ ابْنِي وَ إِلَيْهِ تَجْتَمِعُ عِصَابَةُ الْحَقِّ وَ هُوَ الَّذِی يَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً فَهَذَا مَعْنَی الْأَيَّامِ فَلَا تُعَادُوهُمْ فِی الدُّنْيَا فَيُعَادُوكُمْ فِی الْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَدِّعْ وَ اخْرُجْ فَلَا آمَنُ عَلَيْکَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه الأيام ليست بأئمه و لكن كنی بها عليه السلام عن الأئمه لئلا يدرک معناه غير أهل الحق كما كنی الله عز و جل ب التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ عن النبی ص و علی و الحسن و الحسين عليه السلام و كما كنی عز و جل بالنعاج عن النساء علی قول من روی ذلک فی قصه داود و الخصمين و كما كنی بالسير فی الأرض عن النظر فی القرآن

سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِی الْأَرْضِ (1) قَالَ مَعْنَاهُ أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِی الْقُرْآنِ.

و كما كنی عز و جل بالسر عن النكاح فی قوله عز و جل وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا (2) و كما كنی عز و جل بأكل الطعام عن التغوط فقال فی عيسی و أمه كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ (3) و معناه أنهما كانا يتغوطان و كما كنی بالنحل عن رسول الله ص فی قوله وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ (4) و مثل هذا كثير

*ترجمه كمره ای: (معنای حديثی كه از پيغمبر روايت شده كه با ايام دشمنی نكنيد تا با شما دشمنی كنند)

صقر بن ابی دلف كوفی گويد چون متوكل عباسی امام دهم را گرفت و بسامره برد من آمدم كه اطلاعی از آن حضرت بدست آرم گويد رازقی دربان متوكل بمن نگاه كرد و دستور داد مرا نزد او بردند چون بر او داخل شدم گفت ای صقر چه كار داری؟ گفتم خير است ای آقا، گفت بنشين با خود گفتم منهم گرفتار شدم و پيش خود گفتم خطا كردم كه اينجا آمدم، گويد چون مردم را از گرد او عقب راندند و فراغتی بدست آورد دوباره رو

بمن کرد و گفت راستی در چه حالی و برای چه اینجا آمدی؟ گفتم برای کار خیری، گفت شاید آمدی از احوال مولای خود بپرسی؟ گفتم مولایم کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است گفت خاموش باش مولای تو بر حق است از من نترس، من با تو هم مذهبم گفتم حمد خدا را، گفت میخواهی او را ببینی؟ گفتم آری، گفت پس بنشین تا پست چی از نزد او بیرون آید نشستم چون صاحب پست بیرون آمد بغلامش گفت دست صقر را بگیر و او را بهمان حجره ای ببر که علوی در آن زندانی است و او را با وی تنها گذار گوید مرا بهمان حجره علوی برد و با دست اشاره باتاقی کرد چون وارد شدم دیدم آقا بالای تیکه حصیر نشسته و برابر آن حضرت گوری کنده و آماده است سلام کردم و آقا جواب داد و امر کرد بنشین، نشستم. فرمود:

برای چه اینجا آمدی؟

آقا آمدم خبری از شما بدست آورم (نگاه بدان گور کردم و گریستم) آقا بمن نگاه کرد و فرمود باکت نباشد اکنون با ما بدی نتوانند کرد.

حمد خدا را ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت شده که من معنای آن را نمیفهمم.

کدام حدیث؟

این که پیغمبر میفرماید با روزها دشمن نباشید تا روزها هم با شما دشمنی کنند چه معنائی دارد؟

آری روزها ما هستیم تا آسمان و زمین برپا هستند سبت نام رسول خدا است احد کنایه از امیر المؤمنین است اثنین حسن و حسین است ثلثا علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است اربعا موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و خمیس فرزندم حسن بن علی و جمعه پسر پسرم میباشد او است که حزب حق پرستان را جمع آوری میکند او است که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از این که پر از ظلم و جور شده، این است معنی ایام با آنها در دنیا دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی ورزند سپس فرمود وداع کن و بیرون برو زیرا در امان نیستی.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید ایام از روی حقیقت بمعنی امامان نیست بلکه همان روزهای مخصوص هفته است ولی پیغمبر در این حدیث ایام را کنایه از امامان آورده بشرحی که امام دهم داده برای آنکه غیر اهل حق مفاد آن را نفهمند چنانچه خدا تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیغمبر و علی و حسن و حسین آورده و نعاج (گوسفندها) را در قصه داود و دو خصمی که حضورش آمدند بقول جمعی کنایه از زنان آورده و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده. از امام ششم نیز در تفسیر گفته خدا آیا در زمین سیر نمیکنید؟ پرسیده شد فرمود مقصود این است که آیا در قرآن مطالعه نمیکنید و چنانچه خداوند سر را کنایه از جماع آورده در آنجا که فرموده با زنهای عده دار و عده بسر مگذارید و چنانچه اکل طعام را کنایه از تغوط آورده، در باره عیسی و مادرش فرموده طعام میخورند و مقصود اینست که تغوط میکنند و چنانچه خداوند عز و جل نحل (زنبور عسل) را کنایه از رسول خدا آورده.

در آیه سوره نحل که میفرماید پروردگار تو بنحل (زنبور عسل) وحی فرستاد؛ نمونه این کنایه بسیار است.

شرح:

کنایه در علم بیان اینست که مقصود از لفظ معنای دیگری باشد جز معنائی که خودش داشته باشد و قرینه هم بر قصد و تعیین در کلام باشد و یکی از خصایص کنایه این است که در مقصود از لفظ صریح ابلغ و اوفی است و مقصود را از لفظ صریح بهتر میفهماند از این رو میگویند کنایه ابلغ از تصریح است و این مواردی که شیخ صدوق کنایه قرار داده از این قبیل نیست زیرا در صورتی که یک مناسبتهائی میان معنای الفاظ با مقاصدی که بیان کرده بتوان تراشید ولی قرینه ظاهره که دلالت بر این معانی مقصوده کند در میان نیست و الا همه کس مقصود را ادراک میکرد و فهم مقصود منحصر باهل حق نبود چنانچه در موضوع ایام و امام ذکر کرده.

بنا بر این مقصود مصنف کنایه اصطلاحی که یکی از فنون بلاغت و رسوم خطاب و محاورات است و در نثر و شعر عرب فراوانست نیست بلکه مقصود از کنایه معنای لغوی است که پوشیده گفتن باشد و مراد مقاصد تأویلیه است و این گونه مقاصد از مفاد عرفی و محاورات رسمی خارج است ولی باز هم در عرف و لغت بنام لغز و معمی و احجیه موجود است و همیشه در میان مردم از نظر مقاصد خصوصی رمز و لغز وجود داشته و معانی تأویلیه که در قرآن و اخبار وارد است از این باب است و اثبات آن

جز با قطع بصدور از شخص معصوم و مورد اعتماد راهی ندارد ولی در این نمونه هائی که ذکر کرده کنایه اصطلاحی هم هست چنانچه لا تواعدوهن سرا نسبت بنکاح و همچنان یأکلان الطعام نسبت بتغوط بمناسبت قرائن کلام بعید نیست که کنایه عرفی باشد و خصوص در لغت مضر و اصطلاح خطابات عصر نزول قرآن این مقصود از این جمله مفهوم بوده و بهر حال کلام مصنف در این مقام خالی از خلط و اشتباه نیست.

شرح دیگر:

کلیه اخباری که راجع بترتیب اثر بر ایام مخصوصی نسبت بکارهای مخصوصی در این کتاب یا سایر کتب اخبار وارد شده باید توجیه کرد زیرا معلوم است که اصطلاح هفته بنام احد اثنین تا سبت در لغت عرب ماخوذ از عبری است و اصل آن تورات است و در سایر لغات امری است وضعی و اصطلاحی و متکی بر یک حقیقت طبیعی و معنوی نیست و مقصود از اینکه اصطلاح و وضع است اینست که اگر فرض خلاف آن را بکنیم در متن واقع هیچ خلاف حقیقتی لازم نمی آید مثلا اگر ما بجای هفته هشته یا دهه اصطلاح کنیم و از پنجشنبه برویم به شش شنبه و هفت شنبه تا برسد بنه شنبه و جمعه جز خلاف وضع و اصطلاح هیچ وقت در حقایق ثابته جهان تأثیری نخواهد داشت از این جهت ملاحظه میکنی که اصطلاحات و اوضاع از زبان و خط و وضع لباس و غیره در میان مردم بسیار مختلف است و صدها رنگ است ولی امور حقیقیه و طبیعیه در همه یک ساعت همه تشنه می شوند و آب میطلبند و چون نوشیدند رفع تشنگی آنها می شود همه گرسنه میشوند و با آنچه دارای مواد غذائیست رفع گرسنگی میکنند همه در اثر کار خسته میشوند؛ میخوابند و در این امور جز اندازه کمی که در اثر عادت تفاوت میکند یا در اثر اختلاف منطقه زندگانی پیدا می شود تفاوتی در بین نیست و خود عادت و منطقه زندگانی هم فرمول کلی و ثابت دارند.

برای فهم این گونه اخبار باید دانست که عقیده تأثیر ایام و اوقات در زندگانی بشر یک عقیده باستانی و عمومی است مبدأ علمی این عقیده از آشور و کلده منتشر گردیده و روی اساس پوچ و باطل ارباب انواع و مدیریت کواکب سبعه سیاره بوجود آمده و شاید اصل وضع هفته دوریه هم روی همین اساس باشد و بعلاوه استسعاد و بد فالی باوقات طلوع و غروب ستارگان در طبع جاهلانه بیابان گردان بوده و از این رو عرب که چادرنشین و بیابان گرد بوده اند با نواء یعنی موسمهای مربوط بطلوع و غروب ستاره گان معتقد بوده اند و بسیاری از حوادث را بدان مستند میدانسته اند مردمان جاهل چون گرفتار نکبتی شوند فورا متوجه وقت و ساعت میگردند

و آن را بباد لعنت میگیرند چنانچه هر گاه خوشی و حظی یابند طبعا میگویند عجب وقت خوبی بود یا عجب طالع خوشی داشتیم.

از اینجا معلوم می شود که این عقیده خرافی خوشی و بدی روز و ساعت و تأثیرات آن در زندگانی انسان چه اندازه ریشه دار و در فکر جاهلانه عموم عمیق بوده خصوصا در این اوقات که دانشمندان ستاره شناس ایرانی و صابئین که حمله علوم آشور و کلده بودند وارد دستگاه علوم و خلافت اسلامی شده و مورد اعتماد خلفاء جائر و جاهل گردیده و باین مناسبت عموم مردم هم بدانها گرویده اند و این مسائل یومیه و اسبوعیه فکر عموم را بخود متوجه کرده و مردم را در یک وادی خرافت بار عجیبی کشانیده بود البته همه اخباری را که در این زمینه رسیده نمیتوان قطعی و صحیح دانست.

ولی اخبار درست هم در ضمن آنها بسیار است و از مجموع اخبار این موضوع بدست می آید که امامان معصوم برای معالجه این مرض درونی و عقیده خرافی از سه راه در مقام بر آمده اند.

1- تولید انتظام و دیسپلین در فکر و کار جامعه چون معلوم است که یکی از فوائد مهم اختلافات طبیعی اوقات که شب و روز و ماه و سال در اثر آن پدید شده ایجاد حساب و انتظام در زندگانی و فکر انسان است و در قرآن هم مکرر بدین فایده توجه شده و این یک فایده بسیار مهمی است و انسان بهر اندازه از نظر کار و وضع زندگانی منظم و تحت حساب و آمار باشد بهمان اندازه خوشبخت و کامیاب و راحت است. در یک عده از اخبار این موضوع مردم را باین نکته متوجه کرده که شما باید کارهای خود را روی ایام هفته تقسیم و تنظیم کنید مانند روایت جعفری از امام هفتم که فرمود روز سه شنبه ناخن بگیرید روز چهار شنبه حمام بروید روز پنجشنبه در صورت احتیاج حجامت کنید، روز جمعه عطر بزنید.

2- از نظر روانشناسی و تصحیح عقیده و توجه بمبدأ مردم را باموری متوجه کرده اند که در این روزها اتفاق افتاده و موجب عبرت و توجه بحضرت پروردگار و توبه از گناهان است مانند روایت مفصل امیر المؤمنین در جامع کوفه راجع بروز چهار شنبه و سایر اخباری که میگوید در فلان روز فلان واقعه اتفاق افتاده یا فلان دعا را بخوان اینها نظر ندارد باینکه خصوصیت روز در این امور دخیل بوده بلکه مقصود توجه باصل قضیه و عبرت از آن و انصراف از این امور است.

3- اخباری که صریحا این عقیده خرافی را تخطئه کرده و دستور مخالفت آن را داده با قید رد بر آن مانند روایت امام هشتم در جواب محمد بن احمد دقاق بغدادی که مخصوصا فرمود روز چهار شنبه آخر ماه بقصد رد بر اهل طیره یعنی پیروان این عقیده خرافی سفر کنید و حجامت کنید تا خداوند بشما برکت و عافیت بدهد و باید این گونه اخباری که در این باب وارد شده شاهکار تعلیمات عالیه ائمه قرار داد و سائر اخبار را با آن تطبیق و تصحیح کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (معنی با ایام دشمنی مکنید تا با شما دشمنی نکنند)

صقر پور ابی دلف کوفی گفته: چون متوکل خلیفه عباسی امام علی النقی را در سامره زندانی کرد، من آگاه شدم، خواستم از حال او مطلع کردم. رازقی دربان متوکل دستور داد مرا نزد وی بردند، چون بر او وارد شدم گفت:

ای صقر چه می خواهی؟. گفتم: خیر است. گفت بنشین با خود گفتم من نیز گرفتار شدم و خطا کردم که اینجا آمدم. چون تنها شد. گفت: در چه حالی؟ و چرا اینجا آمدی؟. ناگزیر آمده یی از حال مولای خود جویا گردی؟. گفتم: مولای من حضرت امیر المؤمنین است یعنی متوکل. گفت: خاموش باش مولای تو بر حق است از من مترس. من نیز با تو هم کیش هستم، خدای را ستایش کردم. گفت:

خواهی وی را بنگری؛ گفتم: آری گفت بنشین تا پیکی از نزد وی بیرون رود، چندان نشستم تا بیرون رفت. آنگاه به غلام خود گفت: صقر را در آن حجره بر که آن علوی در آن زندانی است، او را با وی تنها گذار. مرا به آنجا برد. دیدم امام علی النقی بر زبر حصیری نشسته و برابر وی گوری کنده و آماده است سلام گفتم پاسخ داد و گفت: بنشین، نشستم. گفت: چرا آمدی؟ گفتم برای آگاهی از تو، نگاه بدان گور کردم و بگریستم. امام گفت مگری هنوز تقدیر نشده گفتم: از پیامبر روایتی شده که معنی آن را در نیافتم. گفت کدام است؟ گفتم: پیامبر گفته: روزها را دشمن مدارید تا با شما دشمنی مکنند. این چه معنی دارد؟.

در پاسخ گفت: روزها ما هستم. شنبه نام پیامبر است، یک شنبه کنایه از علیست. دوشنبه: حسن و حسین است: سه شنبه: علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است، چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن

موسی و محمد بن علی و منم و پنجشنبه: فرزند من: حسن بن علی و آدینه: پسر پسرم می باشد. اوست که توده حق پرستان را گرد آوری کند، و زمین را پر از دادگری نماید پس از آنکه پر از بیداد شده باشد، این است معنی ایام که با آنها دشمنی مورزید تا در جاویدان با شما دشمنی مورزند. بعدا گفت: برخیز و بیرون رو چون در امان نیستی.

صدوق گفته روزها از راه حقیقت به معنی پیشوایان نیست، بلکه همان روزهای ویژه هفته است لیک پیامبر در این حدیث روزها را کنایه از پیشوایان آورده، چنان که امام علی بن محمد شرح داد.

چنان که خدا: تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیامبر و علی و حسین و حسین آورده و نعاج گوسفندان را در داستان داود و مترانعین کنایه از زنان آورده. و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده از. امام صادق نیز در تفسیر آیه قرآن که گفته: «آیا در زمین گردش نمی کنید؟

پرسیدند. گفت: مقصد آن است که آیا در قرآن تعمق نمی کنید؟. چنان که خدا سر را کنایه از سپوختن آورده در آنجا که گفت: با زنان عده دار وعده به سر مگذارید. چنان که خوردن خوراک را کنایه از ریستن آورده: در باره عیسی و مادر وی گفت: خوراک می خورند. مقصد این است که می ریسند چون لازمه خوردن ریستن است. چنان که زنبور انگبین را کنایه از پیامبر آورده در آیه نحل گفته: پروردگار تو به زنبور انگبین وحی کرد نمونه از این گونه بسیار باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده است که فرمود روزها را دشمن مدارید که روزها شما را دشمن خواهند داشت)

صقر بن ابی دلف کرخی گوید: هنگامی که متوکل عباسی امام هادی علیه السّلام را از مدینه برد من آمدم تا خبری از حال حضرت بگیرم گوید: رازقی که دربان متوکل بود نگاهی بمن کرد و دستور داد تا مرا بنزد او ببرند همین که بردندم بمن گفت: ای صقر چه کار داری؟ گفتم: ای استاد خیر است گفت: بنشین، من در گذشته و آینده ام بفکر فرو رفتم و بخود گفتم در این آمدنم اشتباه کردم گوید: او مردم را از خود دور کرد سپس بمن گفت: چه کار داری؟ و برای چه آمده ای؟ گفتم برای کار خیر مختصری گفت: شاید میخواهی از آقایت خبری بگیری، گفتمش: آقای من کیست؟

آقای من امیر المؤمنین است گفت: خاموش باش که آقای تو همان است که حقا آقا است از من مترس که من با تو هم عقیده ام گفتم: خدا را شکر، گفت: مایلی او را به بینی؟ گفتم: آری گفت: بنشین تا مأمور پست از نزد او بیرون آید، گوید: نشستم چون مأمور پست بیرون رفت بغلامی که داشت گفت دست صقر را بگیر و ببر به اطاقی که علوی زندانی در آنجا است و او را با وی تنها بگذار گوید مرا بآن حجره برد و باطاقی اشاره کرد من داخل شدم دیدم حضرت بر بوریائی نشسته و در برابر او گوری کنده شده است گوید: سلام دادم حضرت جواب فرمود و دستور داد که بنشینم سپس بمن فرمود: ای صقر برای چه آمده ای؟ عرض کردم آقای من آمدم تا خبری از تو بدست آورم گوید سپس نگاهم بقبر افتاد و گریستم حضرت متوجه شد و فرمود: ای صقر نگران مباش اکنون با ما بدی نتوانند کرد.

گفتم: خدا را شکر سپس گفتم: ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت می شود که معنایش را نمی فهمم فرمود: کدام است؟

عرض کردم: فرمایش آن حضرت: که روزها را دشمن مدارید که روزها هم شما را دشمن خواهند داشت چه معنا دارد؟ فرمود: آری تا آسمان و زمین بر پا است مقصود از روزها ما هستیم پس شنبه نام رسول خدا است و یک شنبه کنایه از امیر المؤمنین علیه السّلام است و دوشنبه حسن و حسین است و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و پنجشنبه فرزندم حسن بن علی است و جمعه فرزندزاده ام میباشد که جمعیت حق خواه برگرد او گرد آیند و او است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد این است معنی روزها با آنان در دنیا دشمنی نورزید که در آخرت با شما دشمن بشوند سپس فرمود: وداع کن و بیرون برو که در امانت نمی بینم.

(مصنف) این کتاب رضی اللَّه عنه گوید:

معنای حقیقی روزها امامان نیست بلکه بطور کنایه گفته شده است تا نااهلان بمعنایش متوجه نشوند هم چنان که خدای عز و جل از پیغمبر و علی و حسن و حسین به تین و زیتون و طور سینین و بلد امین بطور کنایه نامبرده و از زنان به نعاج (گوسفندان) تعبیر فرموده

بنا بر گفته آنکه در داستان داود و دو نفر خصم این روایت را نموده است و هم چنان که از دقت کردن در قرآن به سیر کردن در زمین کنایه آورده است که از امام صادق علیه السّلام سؤال شد از معنای آیه أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ (مگر در زمین سیر نمیکنند؟) فرمود معنایش این است که مگر در قرآن دَقت نمیکنند و هم چنان که خداوند عز و جل از زناشوئی به (سر) کنایه آورده است آنجا که فرماید (وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا) یعنی با زنانی که در عده هستند و عده پنهانی مگذارید و چنانچه خدای عز و جل از نشستن بقضای حاجت به اکل طعام کنایه آورده و در باره عیسی و مادرش فرموده کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ : (آنان غذا میخوردند) که معنایش این است که بقضای حاجت می نشستند و چنانچه از رسول خدا به نحل (زنبور عسل) کنایه آورده آنجا که فرموده است وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد و مانند این بسیار است.

****ترجمه جعفری: (معنای حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: روزها را دشمن مگیرید که دشمن شما می شوند)

صقر بن ابی دلف کرخی گفت: چون متوکّل، سرور ما امام هادی عسکری علیه السّلام را برد، آمدم تا خبر آن را بگیرم، رازقی که دربان متوکل بود به من نگاه کرد و دستور داد که مرا نزد او ببرند و چون مرا نزد او بردند، به من گفت: ای صقر چه کار داشتی؟ گفتم: ای استاد خیر است، گفت بنشین، و از من در باره گذشته های دور و نزدیک پرسید، با خودم گفتم: در آمدن نزد او اشتباه کردم، می گوید: مردم از دور او پراکنده شدند، سپس به من گفت: چه کار داشتی و برای چه آمدی؟ گفتم: برای کار خیری است؟ گفت: شاید آمدی تا خبر مولایت را بپرسی، گفتم: مولای من کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است، گفت: ساکت باش مولای تو بر حق است از من مترس که بر مذهب تو هستم، گفتم: سپاس خداوند را، گفت: آیا دوست داری که او را ببینی؟

گفتم: آری، گفت: بنشین تا نامه رسان از پیش او بیرون رود، می گوید: نشستم و چون او بیرون شد به غلام خود گفت: دست صقر را بگیر و او را به اطاقی که آن علوی زندانی در آنجاست ببر و او را با وی تنها بگذار، می گوید: مرا به آن حجره ای که علوی در آن بود برد و به خانه ای اشاره کرد، پس داخل شدم و دیدم که آن حضرت در بالای حصیری نشسته و در برابر او قبری کنده شده است، می گوید: سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد و

مرا امر به نشستن کرد، سپس به من فرمود: ای صقر چه چیزی باعث شد که بیایی؟ گفتم: سرورم آمدم تا از شما خبر بگیرم، سپس به قبر نگاه کردم و گریستم. آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود: اندوهگین مباش، آنان در حال حاضر نمی توانند به من گزندی برسانند، گفتم: خدای را سپاسگزارم، سپس گفتم: سرور من! از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی دانم، فرمود: آن چیست؟ گفتم: این جمله است که «روزها را دشمن مگیرید که شما را دشمن می گیرند» معنای آن چیست؟ فرمود:

آری روزها ما هستیم تا وقتی که آسمان ها و زمین برپاست. شنبه نام پیامبر خدا است و یک شنبه کنایه از امیر المؤمنین است و دوشنبه حسن و حسین است و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من هستیم و پنجشنبه پسرم حسن بن علی است و جمعه پسر پسرم است و یاران حق نزد او جمع می شوند و او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از جور و ستم بوده است. این بود معنای روزها، پس آنها را در دنیا دشمن مگیرید که آنها شما را در آخرت دشمن می گیرند، سپس فرمود: خداحافظی کن و بیرون رو که من از امنیت تو می ترسم.

مصنف این کتاب می گوید: روزها به معنای ائمه نیست بلکه با آنها با کنایه از ائمه یاد می شود تا غیر اهل حق معنای آن را ندانند، همان گونه که خداوند انجیر و زیتون و طور سینین و بلد امین را کنایه از برای پیامبر و علی و حسن و حسین قرار داده و «نعاج گوسفند» را در قصه داود و آن دو نفر کنایه از زن قرار داده و با سیر در زمین، نگاه به قرآن را از روی کنایه اراده کرده است. از امام صادق علیه السّلام از این سخن خداوند: «چرا در زمین سیر نمی کنند» پرسیدند، فرمود: معنای آن این است که چرا در قرآن نظر نمی کنند، و نیز خداوند با گفتن «سرّ» از نکاح کنایه آورده: «با زنها وعده به سرّ نگذارید» و نیز از حاجت روی با خوردن طعام کنایه آورده و در داستان عیسی و مادرش فرموده: «آنها طعام می خورند» و معنای آن این است که آنها نیز (مانند همه مردم) قضای حاجت می کردند و نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آیه: «و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد» با زنبور عسل کنایه آورده است و مانند آن بسیار است (سخن مؤلف راجع به اینکه منظور از زنبور عسل پیامبر خداست از باب تأویل دور است و گر نه منظور در آن آیه همان زنبور عسل واقعی است).

كان لبث آدم و حواء علیه السلام فی الجنه حتی أخرجهما منها سبع ساعات

103- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

1- . الروم: 9.
2- . البقره: 235.
3- . المائده: 75. و لازم أکل الطعام التغوط و هو غیر الکنایه.
4- . النحل: 68. المراد بالنحل فی الآیه النحل نفسها و أرید بالوحی الالهام. و هذا عجیب من المؤلّف رحمه اللّه. و ما ورد فی بعض الأخبار (نحن و اللّه النحل) هو تأویل لا تفسیر.

وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالُوا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: إِنَّمَا كَانَ لَبْثُ آدَمَ وَ حَوَّاءُ فِي الْجَنَّهِ حَتَّى أُخْرِجَا مِنْهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا حَتَّى أَهْبَطَهُمَا اللَّهُ مِنْ يَوْمِهَا ذَلِکَ.

*ترجمه کمره ای: (آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود همانا درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامی که از آن بیرون شدند هفت ساعت از ایام دنیا بود و همان روز خداوند آنها را بزمین فرو فرستاد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند سپس رانده شدند)

پیامبر می گفت:

درنگ آدم و حوا در بهشت تا زمانی که بیرون شدند هفت ساعت از ساعات جهان بود و همان روز ایشان را به زمین افکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (آدم و حواء در بهشت هفت ساعت بودند تا آنکه خداوند آنان را بیرون کرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مدت اقامت آدم و حواء در بهشت تا آنگاه که بیرون رانده شدند فقط 7 ساعت از روزهای دنیا بود که خداوند در همان روز اول آنان را بزمین فرود آورد.

****ترجمه جعفری: (توقف آدم و حوّا در بهشت تا وقتی که اخراج شدند هفت ساعت بود)

محمد بن اسحاق از امام باقر علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا توقف آدم و حوّا، در بهشت تا وقتی که از آنجا اخراج شدند هفت ساعت از روزهای دنیا بود و خداوند، همان روز آنها را به زمین فرود آورد.

فی الشیعه سبع خصال

104- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا كَانَتْ شِيعَةَ عَلِيٍّ الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ لِإِحْيَاءِ أَمْرِنَا إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَ إِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَةٌ لِمَنْ جَاوَرُوا سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا.

و قد أخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب صفات الشیعه

*ترجمه کمره ای: (در شیعه هفت خصلت است)

امام پنجم فرمود همانا پیروان و شیعیان علی کسانی هستند که در دوستی ما جان خود را بیکدیگر میبخشند و بدوستی ما با یک دیگر دوست میشوند و برای زنده کردن و برپا داشتن مسلک ما یک دیگر را دیدن میکنند و با هم رفت و آمد مینمایند اگر بخشم آیند ستم روا نمیدارند و اگر پسندیدند و خوششان آمد از حد بدر نمیروند و اسراف کاری نمیکنند، برای همسایگان خود برکت میباشند و برای کسانی که آمیزش دارند سلامت و آسایشند، من آنچه در این موضوع روایت داشتم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در پیروان هفت منش است)

امام محمد باقر گفته: پیروان ما کسانی هستند که در دوستی ما جای خویش به یک دیگر می بخشند و به دوستی ما با یک دیگر دوست می شوند و برای زنده کردن راه و رسم ما یک دیگر را دیدار می کنند و با هم رفت و آمد دارند، هر گاه به خشم آیند ستم روا ندارند و هر گاه پسندیدند از اندازه بیرون نمی روند و بیهوده کاری نمی کنند، برای همسایگان خود خجسته اند، برای آمیزشگران آسایش اند. من آنچه در این باب روایت داشتم در کتاب صفات شیعه آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (در شیعه هفت خصلت هست)

امام باقر علیه السّلام فرمود: تنها شیعه علی است که در دوستی ما بیکدیگر بذل و بخشش دارند و در محبت ما همدیگر را دوست دارند و

برای زنده ساختن امر ولایت بدیدن هم میروند اگر خشمناک شوند ستم نورزند و اگر راضی باشند زیاده روی نکنند با هر کس همسایه باشند اسباب برکت اویند و همزیستی مسالمت آمیز دارند.

[کلام مصنف]

من روایاتی که بهمین مضمون است در کتاب صفات الشیعه نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (در شیعه هفت خصلت است)

عمرو بن ابی المقدام از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا شیعه علی کسانی هستند که در ولایت ما جان خود را بذل می کنند و با دوستی ما با یک دیگر دوست می شوند و به جهت زنده کردن مرام ما با همدیگر دیدار می کنند، آنها اگر خشمناک شوند ستم نمی کنند و اگر خوشحال باشند زیاده روی نمی کنند، آنان برای کسی که همسایه آنان باشد برکت و برای کسی که با آنها آمیزش دارد سلم هستند.

(مصنف کتاب می گوید:) روایاتی که در این باره به من رسیده در کتاب «صفات الشیعه» آورده ام.

لعن رسول الله ص أبا سفیان فی سبعه مواطن

105- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْحَنْظَلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُعْفِیُّ عَنْ حَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَعَنَ أَبَا سُفْیَانَ فِی سَبْعَهِ مَوَاطِنَ فِی کُلِّهِنَّ لَا یَسْتَطِیعُ إِلَّا أَنْ یَلْعَنَهُ أَوَّلُهُنَّ یَوْمَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ هُوَ خَارِجٌ مِنْ مَکَّهَ إِلَی الْمَدِینَهِ مُهَاجِراً وَ أَبُو سُفْیَانَ جَاءٍ مِنَ الشَّامِ فَوَقَعَ فِیهِ أَبُو سُفْیَانَ یَسُبُّهُ وَ یُوعِدُهُ وَ هَمَّ أَنْ یَبْطِشَ بِهِ فَصَرَفَهُ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَ الثَّانِیَهُ یَوْمَ الْعِیرِ إِذْ طَرَدَهَا لِیُحْرِزَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الثَّالِثَهُ یَوْمَ أُحُدٍ قَالَ أَبُو سُفْیَانَ اعْلُ هُبَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُ أَعْلَی وَ أَجَلُّ فَقَالَ أَبُو سُفْیَانَ لَنَا عُزَّی وَ لَا عُزَّی لَکُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُ مَوْلَانَا وَ

لَا مَوْلَى لَكُمْ وَ الرَّابِعَهُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ فِی جَمْعِ قُرَيْشٍ فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْقُرْآنِ آيَتَيْنِ فِی سُورَهِ الْأَحْزَابِ فَسَمَّی أَبَا سُفْيَانَ وَ أَصْحَابَهُ كُفَّاراً وَ مُعَاوِيَهُ مُشْرِكٌ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ الْخَامِسَهُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَهِ وَ الْهَدْیَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ صَدَّ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صَدُّوا بُدْنَهُ (1) أَنْ تَبْلُغَ الْمَنْحَرَ فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَطُفْ بِالْكَعْبَهِ وَ لَمْ يَقْضِ نُسُكَهُ فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ السَّادِسَهُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ بِجَمْعِ قُرَيْشٍ وَ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ بِجَمْعِ هَوَازِنَ وَ عُيَيْنَهُ بْنُ حِصْنٍ بقطفان [بِغَطْفَانَ] وَ وَاعَدَ لَهُمْ قُرَيْظَهُ وَ النَّضِيرُ أَنْ يَأْتُوهُمْ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْقَادَهَ وَ الْأَتْبَاعَ وَ قَالَ أَمَّا الْأَتْبَاعُ فَلَا تُصِيبُ اللَّعْنَهُ مُؤْمِناً وَ أَمَّا الْقَادَهُ فَلَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ وَ لَا نَجِيبٌ وَ لَا نَاجٍ وَ السَّابِعَهُ يَوْمَ حَمَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِی الْعَقَبَهِ وَ هُمُ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِی أُمَيَّهَ وَ خَمْسَهٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ عَلَى الْعَقَبَهِ غَيْرَ النَّبِیِّ ص وَ نَاقَتِهِ وَ سَائِقِهِ وَ قَائِدِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه جاء هذا الخبر هكذا و الصحيح أن أصحاب العقبه كانوا أربعه عشر الحديث

*ترجمه كمره ای: (رسول خدا در هفت مقام ابو سفيان را لعنت كرد)

عامر بن واثله گويد براستی رسول خدا صلّی الله عليه و آله در هفت مقام ابو سفيان را لعنت فرستاد و در همه اين مقامات نسبت باو جز لعنت وظيفه ای نداشت.

اول- روزی كه خدا و رسولش او را لعن كردند در هنگام هجرت پيغمبر صلّی الله عليه و آله بمدينه بوده ابو سفيان كه از شام می آمد بآن حضرت برخورد و او را دشنام داد و خواست او را بزند خدا شر او را گردانيد.

دوم- روز كاروان بدر بود كه آن را از چاه بدر گريزاند و از دست رسول خدا در برد خدا و رسولش او را لعن كردند.

سوم- روز جنگ احد بود كه پس از پايان جنگ فرياد كشيد سرفراز باد هبل رسول خدا پاسخش داد كه خداوند اعلی و اجل است، ابو سفيان گفت ما عزی داريم و شما عزی نداريد در پاسخش فرمود خدا مولا و ياور ماست و شما مولا و ياور نداريد.

چهارم- در روز جنگ خندق بود که ابو سفیان با همه افراد قریش برای نبرد با پیغمبر آمده بود و خدا آنها را نومید و خشمناک و دست خالی برگردانید و دو آیه در سوره احزاب فرستاد و ابو سفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه را مشرک و دشمن خدا و پیغمبرش شمرد.

پنجم- در روز صلح حدیبیه بود که جلو قربانیها را گرفتند و نگذاشتند بمحل آن که منی است برسند و مشرکان مانع شدند رسول خدا برود مسجد الحرام را زیارت کند و قربانیهای خود را بگذراند رسول خدا طواف کعبه نکرده برگشت و عمره خود را انجام نداد و ابو سفیان را لعن کرد.

ششم- در روز جنگ احزاب بود که ابو سفیان با جمع قریش و عامر بن طفیل با جمع هوازن و عیینه بن حصین با جمع غطفان بمدینه تاختند و یهودان قریظه و بنی نضیر هم بآنها قول دادند که همراهی کنند و مدد نمایند رسول خدا پیشوایان و پیروان همه را لعن کرد فرمود در میان پیروان اگر مؤمنی باشد گرفتار لعن نگردد ولی در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب و اهل نجاتی نیست.

هفتم- روزی که در آن گردنه با سابقه توطئه ای که داشتند به پیغمبر حمله کردند و این جمع دوازده تن از بنی امیه بودند بریاست ابی سفیان و پنج تن از مردمان دیگر در اینجا هم پیغمبر کسانی که بر سر گردنه بودند بجز خود پیغمبر و شترش و راننده و جلودارش لعن کرده مصنف این کتاب گوید در این روایت توطئه کنندگان عقبه را دوازده و پنج شمرده و صحیح آن است که چهار ده تن بودند.

شرح آنچه از کتب حدیث و تاریخ و سیاق آیات سوره احزاب استفاده می شود اینست که خندق و احزاب در تاریخ اسلام یک واقعه بوده و در همین واقعه بود که ابو سفیان قبائل عرب را بر ضد اسلام متحد کرده و ده هزار قشون بمدینه کشید و قبائل یهود را هم فریفت و عهد خود را با پیغمبر و مسلمانان شکستند و از سمت جنوب مدینه در صدد هجوم برآمدند و در حقیقت مسلمانان در محاصره مشرکین و یهود قرار گرفتند و از آیات سوره احزاب هم همین موضوع ظاهر است ولی ظاهر این حدیث این است که واقعه خندق و هجوم مشرکین غیر از واقعه احزاب بود و بخصوص اینکه واقعه حدیبیه را میان آنها فاصله قرار داده و ممکن است تعدد لعن در واقعه احزاب باعتبار طول مدت محاصره باشد و پیغمبر در مدت واقعه احزاب که سیزده روز طول کشیده دو نوبت لعن بر ابی سفیان صادر کرده باشد

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیمبر در هفت جا ابو سفیان را نفرین کرد)

عامر پور واثله گفته: پیغمبر در هفت جای ابو سفیان را نفرین کرد و در این جایها جز نفرین با وی کاری نداشت. نخستین- هنگامی که پیمبر به مدینه مهاجرت کرد ابو سفیان از شام می آمد در برخورد. پیمبر را دشنام داد خواست او را بزند خدا شر وی را از پیمبر برگردانید. دوم- روز کاروان بدر که وی را از چاه بدر گریزاند. پیمبر وی را نفرین کرد.

سوم- روز جنگ احد که پس از پایان یافتن جنگ ابو سفیان بانگ زد زنده باد هبل نام بتی از بتهای عرب بود) پیمبر گفت: زنده باد خدای بزرگ. ابو سفیان گفت: ما عزی داریم و شما را عزی نیست. پیمبر گفت: خدا سرور ماست و شما سرور ندارید. چهارم- در روز جنگ خندق که ابو سفیان با قریش برای نبرد آمده چون مغلوب شد خشمناک گردید. دو آیه در سوره احزاب فرود آمد ابو سفیان و یاران وی را کفار خواند و معاویه را مشرک. پنجم- روز صلح حدیبیه بود که قربانیها را منع کردند و نگذاشتند به محل خود که منی ست برسند، پیمبر طواف کعبه نکرده بازگشت، ابو سفیان را نفرین کرد. ششم- در جنگ احزاب بود که ابو سفیان با قریش و عامر بن طفیل هوازن و عیینه پور حصین با گروه غطفان به مدینه تاختند و جهودان قریظه و بنی نضیر همدست شدند. پیمبر ایشان را نفرین کرد، و گفت: هر گاه در پیروان مؤمنی باشد ملعون نباشد اما در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب نیست، هفتم- در توطئه یی که داشتند به پیمبر تک آوردند و این گروه دوازده تن از بنی امیه بودند به سروری ابو سفیان و پنج تن از دیگر مردمان در اینجا نیز پیمبر نیز آنان را لعن کرد و آنان بر سر گردنه بودند به جز خود پیمبر و استرش و راننده و پیش دار همه را نفرین کرد.

صدوق گفته: در این روایت اتفاق کنندگان عقبه را دوازده از بنی امیه و پنج غیر از آنان شمرده.

شاید درست چهارده تن باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا در هفت مورد ابا سفیان را لعن کرد)

عامر بن واثله گوید: همانا رسول خدا در هفت مورد ابا سفیان را لعن کرد که در همه آنها چاره ای جز لعن او نداشت.

نخستین بار روزی بود که خدا و رسولش او را لعن کرد، رسول خدا از مکه بقصد هجرت بمدینه بیرون شده بود ابو سفیان از شام باز میگشت ابو سفیان بآن حضرت دشنام دادن گرفت و وعده های ترس آور میداد و خواست که بحضرتش حمله کند خداوند او را از پیغمبر خود باز داشت.

دومین بار روزی بود که میخواست کاروانی را با راندنش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازستاند که خدا و رسولش او را لعن کردند.

سومین مورد روز احد بود که ابو سفیان گفت: بت هبل سر فراز باد پس رسول خدا فرمود خداوند بالاتر و والاتر است، ابو سفیان گفت: ما را بت عزی هست و شما عزی ندارید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آقای ما است و شما آقا ندارید.

چهارمین بار، روز خندق بود روزی که ابو سفیان با انبوهی از قریش آمد و خداوند آنان را خشمناک باز گردانید و به چیزی نایل نشدند و خداوند عز و جل دو آیه در سوره احزاب فرو فرستاد که ابا سفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه مشرکی بود دشمن خدا و رسول.

و پنجمین بار روز حدیبیه بود که شتران قربانی را نگذاشتند بجایگاه خویش برسند و مشرکین قریش رسول خدا را از وارد شدن بمسجد الحرام مانع شدند و از ورود شتران قربانی بکشتارگاه جلوگیری کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کعبه نکرده و اعمال حج را انجام نداده بازگشت آن روز ابو سفیان را خدا و رسولش لعن کرد.

ششمین بار روز احزاب بود روزی که ابو سفیان قریش را جمع میکرد و عامر بن طفیل قبیله هوازن را و عیینه بن حفص طایفه غطفان را و قبیله های قریظه و نضیر هم و عده یاری شان داده بودند آن روز رسول خدا امراء لشکر و نظامیان را لعن کرد و فرمود اما از نظامیان هر که ایمان بیاورد لعنت من او را فرا نخواهد گرفت و اما فرماندهان نه مؤمنی در میانشان هست و نه فرد نجیب و نه رستگار.

و هفتمین بار روزی بود که در عقبه برسول خدا حمله کردند و آنان دوازده تن از بنی امیه بودند و پنج تن از دیگران و رسول خدا هر که را که در عقبه بود لعن کرد بجز شتر خود و راننده شتر و جلودارش را

(مصنف) این کتاب گوید

در این خبر چنین آمده است ولی صحیحش آن است که اصحاب عقبه چهارده تن بودند.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا ابو سفیان را در هفت مقام لعنت کرد)

ابو الطفیل عامر بن واثله می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو سفیان را در هفت جا لعنت کرد و در همه آنها نمی توانست لعنت نکند. نخستین آنها روزی بود که خدا و رسولش او را لعنت کرد در حالی که پیامبر از مکه بیرون شده بود و به مدینه هجرت می کرد و ابو سفیان از شام می آمد، ابو سفیان آن حضرت را دشنام داد و تهدید کرد و خواست به او آسیب برساند، ولی خداوند او را از پیامبرش منصرف کرد، دوم روز کاروان (بدر) بود که او را از (سر چاه) دور کرد و می خواست در دسترس پیامبر نباشد، پس خدا و رسولش او را لعنت کردند، سوم روز احد بود، ابو سفیان گفت: ای بت هبل مقامت بالاتر باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بالاتر است، پس ابو سفیان گفت: ما بت عزّی داریم ولی شما ندارید، پیامبر فرمود: الله مولای ماست و شما مولا ندارید، چهارم روز خندق بود روزی که ابو سفیان با جمعیت قریش آمدند ولی خداوند آنها را با خشمی که داشتند برگردانید و خیری ندیدند و خداوند در سوره احزاب در قرآن دو آیه فرستاد و ابو سفیان و یارانش را کافر خواند و در آن روز معاویه مشرک و دشمن خدا بود، پنجم روز حدیبیه بود که نگذاشتند قربانی ها به محل خود برسند و مشرکان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از وارد شدن به مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند که شتر قربانی او به قربانگاه برسد و پیامبر در حالی (به مدینه) برگشت که طواف نکرده بود و مناسک حج را به جا نیاورده بود، پس خداوند و رسولش او را لعنت کردند، ششم روز جنگ احزاب بود که ابو سفیان با جماعت قریش و عامر بن طفیل با جماعت قبیله هوازن و عیینه بن حصن با جماعت قبیله غطفان آمدند و بنی قریظه و بنی نضیر هم وعده داده بودند که به آنان کمک کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سران و پیروان آنان لعنت کرد و فرمود: اما پیروان، اگر مؤمنی میان آنان باشد، لعنت به او نمی رسد و اما سران، در میان آنان مؤمن و نجیب و نجات یابنده ای وجود ندارد (توجه کنیم که جنگ احزاب همان جنگ خندق است، احتمالا پیامبر در این جنگ دو بار به ابو سفیان لعنت کرده است) هفتم روزی بود که در عقبه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمله کردند و آنان دوازده نفر از بنی امیه و پنج نفر از دیگران بودند، پس پیامبر به تمام کسانی که

در عقبه بودند لعنت کرد جز خود پیامبر و ناقه او و راننده و جلودارش (که در آنجا بودند).

مصنف این کتاب می گوید: این خبر به همین صورت نقل شده ولی صحیح آن است که اصحاب عقبه چهارده نفر بودند.

الصناديق السبعه فى النار

106- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ فِي النَّارِ لَوَادِياً يُقَالُ لَهُ سَقَرُ لَمْ يَتَنَفَّسْ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُ لَوْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي التَّنَفُّسِ بِقَدْرِ مِخْيَطٍ لَأَحْرَقَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَعَوَّذُونَ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْوَادِي وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِي ذَلِكَ الْوَادِي لَجَبَلًا يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِكَ الْوَادِي مِنْ حَرِّ ذَلِكَ

1- . البدن- كقفل-: جمع بدنه- بالتحريک- و هى الهدى من الإبل و البقر تساق الى مكّه كالاضحيه من الغنم. و ذلک فى صلح الحديبيه.

الْجَبَلِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِکَ الْجَبَلِ لَشِعْباً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِکَ الْجَبَلِ مِنْ حَرِّ ذَلِکَ الشِّعْبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِکَ الشِّعْبِ لَقَلِيباً (1) يَتَعَوَّذُ أَهْلُ ذَلِکَ الشِّعْبِ مِنْ حَرِّ ذَلِکَ الْقَلِيبِ وَ نَتْنِهِ وَ قَذَرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ وَ إِنَّ فِی ذَلِکَ الْقَلِيبِ لَحَيَّةً يَتَعَوَّذُ جَمِيعُ أَهْلِ ذَلِکَ الْقَلِيبِ مِنْ خُبْثِ تِلْکَ الْحَيَّةِ وَ نَتْنِهَا وَ قَذَرِهَا وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِی أَنْيَابِهَا مِنَ السَّمِّ لِأَهْلِهَا وَ إِنَّ فِی جَوْفِ تِلْکَ الْحَيَّةِ لَسَبْعَةَ صَنَادِيقَ فِيهَا خَمْسَةٌ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَ اثْنَانِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَنِ الْخَمْسَةُ وَ مَنِ الِاثْنَانِ قَالَ وَ أَمَّا الْخَمْسَةُ فَقَابِيلُ الَّذِی قَتَلَ هَابِيلَ وَ نُمْرُودُ الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِی رَبِّهِ فَ قالَ أَنَا أُحْيِی وَ أُمِيتُ وَ فِرْعَوْنُ الَّذِی قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَی وَ يَهُودُ الَّذِی هَوَّدَ الْيَهُودَ وَ يُونُسُ الَّذِی نَصَّرَ النَّصَارَی وَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْرَابِيَّانِ.

*ترجمه کمره ای: (حدیث هفت صندوقی که در دوزخ است)

اسحق بن عمار بن صیرفی در حدیث طولانی از امام هفتم روایت کرده که فرمود ای اسحق براستی در دوزخ یک وادی است که سقر نام دارد از روزی که خدایش آفریده تاکنون ندمیده و اگر خدا اذنش دهد که باندازه سوزنی بدمد آنچه بر روی زمین است میسوزد اهل دوزخ از سوزش و گند و پلیدی و عذاب این وادی پناهنده میشوند و در این وادی کوهی است که اهل وادی از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن کوه یک دره ای است که اهالی آن کوه از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن دره چاهی است که اهل دره از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که اهل چاه از بدی و کند و پلیدی و زهری که در دندانش تعبیه شده پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج تن از امتهای پیشین و دو تن از این امت در آن صندوقها جا دارند. گوید عرض کردم قربانت آن پنج تن کیانند؟ و این دو کیانند؟

فرمود آن پنج قابیل است که هابیل را کشته و نمرود است که با ابراهیم در موضوع پروردگار محاجه کرد و گفت منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که گفت من پروردگار برتر شمایم و یهود است که مذهب یهودی را بدعت گذارد و بولس است که نصرانیت را در کیش مسیح پدید آورد و از این امت دو تن اعرابیند که از دل ایمان نداشتند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سخن از هفت صندوقی که در دوزخ است)

اسحاق پور عمار پور صیرفی در روایت درازی که از امام موسی بن جعفر روایت کرده که گفت: ای اسحاق در دوزخ بیابانی است که سقر نام دارد از روزی که خدا آن را آفرید تا کنون ندمیده هر گاه خدا آن را دستور دمیدن دهد به اندازه سوزنی آنچه بر روی زمین است می سوزد، دوزخیان از سوزش و گندی آن به خدا پناه می برند. در این وادی کوهی ست که فرودآمدگانش از سوز و گند و پلیدی و شکنجه اش به خدا پناه برند. و در آن دره یی ست که ساکنان آن کوه از سوزش و پلیدی آن به خدا پناه برند و در آن دره چاهی ست که اهل دره از بدی آن به خدا پناه برند و در آن ماریست که از بدی و ناپاکی آن به خدا پناه برند و در اشکم وی هفت صندوق نهفته است که پنج تن از پیروان گذشتگان است و دو تن از پیروان این پیامبر در آنها جای دارند. راوی پرسید آن پنج تن چه کسانی هستند؟. و این دو تن کدام؟. گفت: قابیل کشنده هابیل و نمرود خصم ابراهیم و فرعون و یهودیی که بدعت دین جهودان را ساخت و بولس که راه نصاری را پرداخت و این دو تن دو تازی بیابان گردند که ایمان به خدا نداشتند.

***ترجمه فهری زنجانی: (صندوق های هفتگانه ای که در دوزخ است)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام ضمن روایت مفصلی که اسحق بن عمار از آن حضرت نقل میکند میفرماید: ای اسحاق در دوزخ بیابانی است که آن را سقر گویند از روزی که خدایش آفریده نفس نکشیده اگر خداوند اجازه اش فرماید که باندازه سوزنی نفس بکشد آنچه را که در روی زمین است میسوزاند و دوزخیان از گرما و گند و کثافت این بیابان و عذابی که خداوند برای اهل آن بیابان آماده کرده پناهنده میشوند و در آن بیابان کوهی است که همه مردم این بیابان از گرما و گند و کثافت آن کوه و آنچه خداوند برای اهل آن کوه آماده کرده پناهنده میشوند و در آن کوه دره ای است که اهل آن کوه از حرارت و گند و کثافت آن دره و آنچه خداوند برای اهل آن آماده نموده است پناهنده میشوند و در آن دره چاهی است که اهل آن دره از سوزش و گند و کثافت آن چاه و آنچه خداوند برای اهل آن آماده کرده پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که همه اهل آن چاه از بدی و گند و کثافت آن مار و از زهری که خداوند برای اهل آن چاه در دندانهای آن مار آماده نموده است پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت در میان آن صندوقها جای دارند.

راوی گوید: گفتم: قربانت شوم آن پنج نفر کیانند؟ و این دو کدام؟ فرمود: اما آن پنج تن قابیل است همان که هابیل را کشت و نمرود است همان که

ابراهیم در باره پروردگارش محاجه نمود و گفت: منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است همان که گفت پروردگار برتر شما منم و یهود است همان که ملت یهود را بمذهب خود کشاند و یونس است همان که ملت مسیح را نصرانی کرد و از این امت دو تن عرب.

****ترجمه جعفری: (صندوق های هفتگانه در آتشند)

اسحاق بن عمار از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که در یک حدیث طولانی فرمود: ای اسحاق در جهنم یک وادی است که به آن «سقر» گفته می شوند و از وقتی که آفریده شده نفس نکشیده است، اگر خداوند به او اجازه نفس کشیدن به اندازه یک نخ بدهد، آنچه روی زمین است، همه می سوزند و اهل جهنم از حرارت و بوی گند و پلیدی این وادی و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده، (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن وادی کوهی است که تمام اهل این وادی از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن کوه درّه ای است که همه اهل آن کوه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند برای اهل آنجا آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن دره چاهی است که اهل این درّه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن چاه ماری است که تمام اهل چاه از خباثت و بوی گند و پلیدی آن مار و سمّی که خداوند در نیش آن برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، در شکم این مار هفت صندوق است که پنج صندوق از امّت های پیشین و دو صندوق از این امّت است، می گوید: گفتم: فدایت شوم آن پنج تا و آن دو تا کدامند؟ فرمود: آن پنج نفر قابیل است که هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم در باره پروردگارش مناظره کرد و گفت: من هم زنده می کنم و می میرانم، و فرعون است که گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم و یهود است که یهودی ها را یهودی کرد و یونس است که نصرانی ها را نصرانی کرد و از این امت دو نفر اعرابی هستند.

ابتلى أيوب عليه السلام سبع سنين بلا ذنب

107- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْخَزَّازِ عَنْ فَضْلٍ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ابْتُلِیَ أَیُّوبُ علیه السلام سَبْعَ سِنِینَ بِلَا ذَنْبٍ.

108- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَيُّوبَ عليه السلام ابْتُلِيَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ وَ لَا يَزِيغُونَ وَ لَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً صَغِيراً وَ لَا كَبِيراً وَ قَالَ عليه السلام إِنَّ أَيُّوبَ عليه السلام مَعَ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ يُنَتَّنْ لَهُ رَائِحَهٌ وَ لَا قَبُحَتْ

1- . القليب: البئر.

لَهُ صُورَهٌ وَ لَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّهٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا قَيْحٍ وَ لَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ وَ لَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَ لَا يُدَوَّدُ شَيْ ءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَ هَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ الْمُكَرَّمِينَ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَ ضَعْفِهِ فِی ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَی ذِكْرُهُ مِنَ التَّأْيِيدِ وَ الْفَرَجِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِیُّ ص أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ إِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِی يَهُونُ مَعَهُ عَلَی جَمِيعِ النَّاسِ لِئَلَّا يَدَّعُوا لَهُ الرُّبُوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ مَتَی شَاهَدُوهُ لِيَسْتَدِلُّوا بِذَلِكَ عَلَی أَنَّ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی ذِكْرُهُ عَلَی ضَرْبَيْنِ اسْتِحْقَاقٍ وَ اخْتِصَاصٍ وَ لِئَلَّا يَحْتَقِرُوا ضَعِيفاً لِضَعْفِهِ وَ لَا فَقِيراً لِفَقْرِهِ وَ لَا مَرِيضاً لِمَرَضِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَشْفِی مَنْ يَشَاءُ مَتَی شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَیِّ سَبَبٍ شَاءَ وَ يَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَهً لِمَنْ يَشَاءُ وَ شَقَاوَهً لِمَنْ يَشَاءُ وَ سَعَادَهً لِمَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ فِی جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِی قَضَائِهِ وَ حَكِيمٌ فِی أَفْعَالِهِ لَا يَفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا قُوَّهَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ.

*ترجمه کمره ای: (ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید)

امام ششم فرمود ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم از قول پدرش گفت که ایوب بی گناه گرفتار بلا شد، پیغمبران گناه نمیکنند زیرا معصوم و پاکند و کج نمیروند، و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک باشد چه گناه بزرگ، فرمود حضرت ایوب با این اندازه بلا که کشید بوی بد و قیافه زشت در او پدید نشد و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد هیچ کس او را کثیف نیافت و از او وحشت نکرد هیچ کجای بدنش کرم نیفتاد خدا با همه پیغمبران و دوستان گرامی خود در گرفتاری آنها چنین میکند همانا مردم که از حضرت ایوب کناره میکردند برای فقر و ضعف حال او بود در ظاهر چون نمیدانستند نزد پروردگار خود که نامش بلند باد چه مقامی دارد و چه کمک و گشایشی دریافت خواهد کرد.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود بلاکش ترین مردم پیغمبرانند سپس مانندتر و مانندتر بآنان خدای عز و جل همانا ایوب را ببلای بزرگی گرفتار کرد که در چشم همه مردم خوار شد.

تا آنکه چون نعمتهای بیکران خدا را در دست او بنگرند او را به پروردگاری و خدائی نپرستند و برای آنکه بدانند ثواب و پاداش از جانب خدا بر دو قسم است یکی بطور اختصاص و تفضل و یکی بطور استحقاق و مزد کوشش و عبادت تا هیچ ضعیف و بیچاره ای را خوار ندانند و هیچ فقیر و

بیماری را پست نشمارند و تا بدانند که خدا هر کس را خواهد بیمار کند و هر که را هر گاه خواهد شفا بخشد بهر وسیله ای که خواهد و اینها را برای جمعی عبرت و برای جمعی بدبختی و شقاوت و برای جمعی سعادت و خوشبختی قرار دهد و خدا در همه حال در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و آنچه با بندگانش رفتار کند اصلح به حال آنها است و هیچ توانائی برای آنها نیست مگر از جانب حضرت او.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ایوب با بی گناهی هفت سال رنج کشید)

امام صادق گفته: ایوب با بی گناهی هفت سال رنج کشید. او از قول پدر خود نقل کرد که گفت که ایوب بی گناه گرفتار رنج شد، پیامبران گناه نکنند. زیرا از گناه کردن پاک اند و پیرامون گناه نمی گردند چه خرد و چه کلان، ایوب با این اندازه رنج که کشید بوی بد و ریخت زشت در وی پدیدار نشد و به اندازه سر قلم خون و چرک از وی بیرون نیامد هیچ کس او را شوخ نیافت و از او بیم نکرد، جایی از تن وی کرم نیفتاد، خدا با پیامبران و یاران گرامی خویش در گرفتاری چنین کند. مردمان که از ایوب کناره کردند برای تهی- دستی و سستی حال وی بود، چون نمی دانستند پیش خدا (نامش ارجمند باد) چه مقامی دارد؟.

پیامبر می گفت: رنج کش ترین مردمان پیامبرانند. خدا ایوب را به گرفتاری سختی دچار ساخت و در ظاهر به دیده مردمان خوار داشت. تا چون بهره مندیهای خدای را در دست وی می نگرند او را به خدایی می پرستد. برای آنکه بدانند پاداش خدا دو گونه است: یکی به طور- ویژه و تفضل و دیگری به طور شایستگی و بندگی تا کسی را که سست است را خوار مدارند و تهی دستی و بیماری را پست مشمارند و بدانند خدا هر که را خواست بیمار و گرفتار می سازد و هر که خواهد شفا بخشد و ایشان را برای گروهی پند و برای دسته یی بدبختی و برای جماعتی سعادت قرار دهد بر همه حال داوری او دادگرانه گرانه و حکیمانه است و آنچه با بندگان کند بر وجه بهتر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (ایوب علیه السّلام هفت سال مبتلا شد و گناهی نداشت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ایوب هفت سال بلا کشید و گناهی نداشت.

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل فرمود: که ایوب بی گناه بود و هفت سال مبتلا گردید، که پیغمبران گناه نکنند زیرا آنان معصوم اند و پاک نه گناه کنند و نه کجروی و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک و چه بزرگ.

و فرمود: ایوب با آن همه گرفتاری که داشت بوی بد در او پیدا نشد و زشت روی نگردید و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد و هر که او را دید کثیفش نیافت و هر کس بنزدش رفت از او وحشت نکرد و هیچ جای بدنش کرم نگذاشت و خدای عز و جل با همه پیغمبران و دوستان عزیز خود که گرفتارشان فرماید این چنین کند و مردم که از ایوب کناره گرفتند فقط برای فقر و ناتوانائی اش بود که بظاهر چنین مینمود و نمیدانستند که او در نزد پروردگارش که یادش بلند باد چه کمک و گشایشی نصیب دارد همانا که پیغمبر فرمود: بلاکش ترین مردم پیمبرانند و سپس هر کس که به آنان شبیه تر و شبیه تر باشد و خدای عز و جل که ایوب را بآن گرفتاری بزرگ گرفتار فرمود تا در چشم همه مردم خوار شد فقط برای این بود که چون از نعمت های بزرگ خدا که بخواست خداوند در دست او بود از او مشاهده کنند خدایش نه پندارند و متوجه شوند که گرفتاری ایوب دلیل آن است که پاداش خداوندی (که یادش بلند باد) بر دو قسم است یکی بطور استحقاق و دیگر از راه اختصاص و تفضل و نیز بدانند که هیچ ناتوانی را چون ناتوان است و هیچ بینوائی را چون بینوا است و هیچ بیماری را چون بیمار است نباید کوچک و ناچیز شمرد و بدانند که خداوند هر کس را که بخواهد بیمار کند و هر کس را هر وقت و بهر کیفیت و بهر سببی که بخواهد شفا بخشد و این پیش آمدها را برای هر که بخواهد باعث عبرت و برای هر که بخواهد سبب نیک بختی قرار دهد و خدا در همه این موارد قضاوتش عادلانه و کارهایش حکیمانه است و بجز آنچه بصلاح حال بندگانش نزدیکتر است انجام ندهد و بندگان حضرتش هیچ توانائی مگر از جانب او ندارند.

****ترجمه جعفری: (ایّوب بی آنکه گناهی داشته باشد هفت سال مبتلا شد)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ایّوب هفت سال بدون گناه، بلا کشید.

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: ایّوب بدون گناه بلا کشید و همانا پیامبران

گناه نمی کنند چون آنان معصوم و پاک هستند، نه گناه می کنند و نه کج می روند و نه مرتکب گناه می شوند چه صغیره باشد و چه کبیره.

و فرمود: همانا ایّوب با تمام بلاهایی که به او رسید، بوی بد نگرفت و صورت او زشت نشد و هیچ گونه خون و چرکی از او بیرون نیامد و هیچ کس از او نفرت پیدا نکرد و هیچ کس از او نترسید و به هیچ جای بدنش کرم نیفتاد و خداوند با همه پیامبران و اولیاء گرامی خود که مبتلایشان می سازد، چنین معامله می کند، و اینکه مردم از او دوری می کردند به جهت فقر و ضعف ظاهری او بود، چون نمی دانستند که او نزد خداوند تا چه حد مورد تأیید است و گشایشی خواهد داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بلاکش ترین مردم، پیامبران هستند، سپس هر کسی که به آنان شبیه تر باشد. خداوند از این جهت او را به آن بلای بزرگ گرفتار کرد که نزد همه مردم خوار دیده شود تا وقتی نعمت های بزرگی را که خداوند به او داد مشاهده کردند، او را به خدایی نگیرند و به این موضوع پی ببرند که ثواب خداوند بر دو قسم است: ثواب استحقاقی و ثواب اختصاصی، و تا ضعیفی را به خاطر ضعفش و فقیری را به خاطر فقرش و مریضی را به خاطر مرضش کوچک نشمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد مریض می کند و هر کس را که بخواهد شفا می دهد، هر زمان که بخواهد و به هر گونه که بخواهد و با هر سببی که بخواهد، و آن را عبرت برای هر کس که بخواهد و شقاوت برای هر کس که بخواهد و سعادت برای هر کس که بخواهد قرار می دهد و او در همه این حالات در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و نسبت به بندگان خود جز آنچه را که به صلاح آنان است کاری انجام نمی دهد و آنان نیرویی جز از او ندارند.

الملائکه علی سبعه أصناف و الحجب سبعه

109- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ (1) عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي مَخْصُورٍ عَنْ زَبْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَقَامَ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَائِكَةً لَوْ أَنَّ مَلَكاً مِنْهُمْ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَا وَسِعَتْهُ لِعِظَمِ خَلْقِهِ وَ كَثْرَةِ أَجْنِحَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ كُلِّفَتِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ عَلَى أَنْ يَصِفُوهُ مَا وَصَفُوهُ لِبُعْدِ مَا بَيْنَ مَفَاصِلِهِ وَ حُسْنِ تَرْكِيبِ صُورَتِهِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ مِنْ

مَلَائِكَتِهِ مِنْ سَبْعِمِائَهِ عَامٍ مَا بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ وَ شَحْمَهِ أُذُنَيْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسُدَّ الْأُفُقَ بِجَنَاحٍ مِنْ

ص: 400

1- . يحتمل كونه عمر بن سعد بن أبى الصيد الأسدى الذى روى عنه نصر بن مزاحم كثيرا فى كتاب صفّين. و قال بعض الأفاضل فى هامش كتاب التوحيد للمؤلّف: (أظن أن الصحيح (عمرو بن سعيد المدائنى).

أَجْنِحَتِهِ دُونَ عِظَمِ بَدَنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنِ السَّمَاوَاتُ إِلَى حُجْزَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدَمُهُ عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ فِی جَوِّ الْهَوَاءِ الْأَسْفَلِ وَ الْأَرَضُونَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِیَ فِی نُقْرَةِ إِبْهَامِهِ جَمِیعُ الْمِیَاهِ لَوَسِعَتْهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ لَوْ أُلْقِیَتِ السُّفُنُ فِی دُمُوعِ عَیْنَیْهِ لَجَرَتْ دَهْرُ الدَّاهِرِینَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ وَ سُئِلَ علیه السلام عَنِ الْحُجُبِ فَقَالَ علیه السلام الْحُجُبُ سَبْعَةٌ غِلَظُ كُلِّ حِجَابٍ مِنْهَا مَسِیرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ بَیْنَ كُلِّ حِجَابَیْنِ مَسِیرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ الْحِجَابُ الثَّانِی سَبْعُونَ حِجَاباً بَیْنَ كُلِّ حِجَابَیْنِ مَسِیرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ طُولُهُ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ حَجَبَهُ كُلُّ حِجَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ قُوَّةُ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ قُوَّةُ الثَّقَلَیْنِ مِنْهَا ظُلْمَةٌ وَ مِنْهَا نُورٌ وَ مِنْهَا نَارٌ وَ مِنْهَا دُخَانٌ وَ مِنْهَا سَحَابٌ وَ مِنْهَا بَرْقٌ وَ مِنْهَا مَطَرٌ وَ مِنْهَا رَعْدٌ وَ مِنْهَا ضَوْءٌ وَ مِنْهَا رَمْلٌ وَ مِنْهَا جَبَلٌ وَ مِنْهَا عَجَاجٌ وَ مِنْهَا مَاءٌ وَ مِنْهَا أَنْهَارٌ وَ هِیَ حُجُبٌ مُخْتَلِفَةٌ غِلَظُ كُلِّ حِجَابٍ مَسِیرَةُ سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقَاتُ الْجَلَالِ وَ هِیَ سِتُّونَ سُرَادِقاً (1) فِی كُلِّ سُرَادِقٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بَیْنَ كُلِّ سُرَادِقٍ وَ سُرَادِقٍ مَسِیرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعِزِّ ثُمَّ سُرَادِقُ الْكِبْرِیَاءِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعَظَمَةِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْقُدْسِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْفَخْرِ ثُمَّ سُرَادِقُ النُّورِ الْأَبْیَضِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْوَحْدَانِیَّةِ وَ هُوَ مَسِیرَةُ سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ فِی سَبْعِینَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ الْحِجَابُ الْأَعْلَى وَ انْقَضَى كَلَامُهُ علیه السلام وَ سَكَتَ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَا بَقِیتُ لِیَوْمٍ لَا أَرَاكَ فِیهِ یَا أَبَا الْحَسَنِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه لیست هذه الحجب مضروبه علی الله عز و جل تعالی الله عن ذلک لأنه لا یوصف بمكان و لكنها مضروبه علی العظمه العلیا من خلقه التی لا یقدر قدرها غیره تبارک و تعالی

*ترجمه كمره ای: (فرشتگان هفت دسته اند و حجابها هفتند)

ابی منصور زید بن وهب گوید سؤال شد امام یكم از توانائی خدای عز و جل كه بزرگ باد جلال او آن حضرت بسخن رانی ایستاد، خدا را ستایش كرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد بعضی باندازه بزرگ كه اگر یكی از آنان بزمین فرمود آید از بس بزرگ است و از بس پر و بال دارد زمین نمیتواند آن را در خود جا دهد بعضی از آنها باندازه تنومند و زیبا هستند كه اگر همه جن و انس همدست شوند نمیتوانند او را وصف كنند بعضی از ملائكه الهی چنان است كه هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است، بعضی از آنها با یكی از بالهای خود میتواند همه افق را بپوشاند بعلاوه از بزرگی جسمش، بعضی از آن ها باندازه ای بلند قامتند كه آسمانها تا زیر ناف آن

ها است، بعضی از آن ها بدون پایگاه قدم در عمق هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین ها تا زانوی او است، بعضی از آن ها هست که اگر همه دریاها را بپشت ناخن بزرگش بریزند جا میدهد بعضی هستند که اگر کشتیها را در اشک چشمش بیندازند تا ابد سیر میکنند فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ ، عرض شد آقا حجابها را بفرمائید.

فرمود حجب هفت است ضخامت هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و طولش پانصد سال.

دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام قوت تمام جن و انس را دارند بعضی از آن حجابها تاریکی است بعضی نور است بعضی آتش است بعضی دود است بعضی ابر است، بعضی برق است، بعضی رعد است، بعضی روشنی است، بعضی ریگ است، بعضی کوه است، بعضی غبار است، بعضی آب است بعضی نهرها است آنها حجابهای گوناگونیند ضخامت هر حجابی هفتاد هزار سال است.

سپس سرا پرده های جلال است که شصت سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سرا پرده تا سرا پرده دیگر مسافت پانصد سال است سپس سرا پرده عزتست سپس سرا پرده کبریاء سپس سرا پرده عظمت سپس سرا پرده قدس سپس سرا پرده جبروت سپس سرا پرده فخر سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی است علی علیه السّلام در این جا سخن خود را بپایان رسانید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن بی تو یک روز زنده نباشم.

مصنف این کتاب گوید این پرده ها را بر ذات حق نزده اند خدا برتر از این است که زیر پرده باشد زیرا خداوند را مکانی نیست این پرده ها را بر فراز آفرینش بزرگ و والای او زده است که جز حضرت او اندازه آن را نمیداند.

شرح: از این روایت استفاده می شود که فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه هستند و دارای شکل و اندام زیبا هستند نه آنکه صرف قوائی مجرد و موجوداتی لا مکان و غیر محدودند چنانچه فلاسفه گمان کرده اند.

و راجع بحجابات از این روایت چنان فهمیده می شود که حجابات منازل و مقاماتی مادی هستند مانند توده های ماده فضا که باشکال مختلفه در

تحقیقات رصدی و علمی امروزه کشف شده و ماده حجاب هم همین معنا را میفهماند زیرا حجاب پرده است و نسبت ببزرگان آن پرده ای را گویند که بر درگاه می آویزند تا مردم سرزده و بی رخصت بر آن ها وارد نشوند و طبقات و انواع موادی که در فضای عمیق بقدرت الهی آفریده شده اند که تا سیزده نوع آن را در این روایت نام برده پرده های دربار حضرت پروردگارند و در حقیقت ماده و مظاهر آن همان حجاب میان حق و خلق است، ماده است که مانع شهوت پرتو ذات او است که از آن بوجه اللّه تعبیر شده و همان ماده و مظاهر آنست که از نظر تفکر و استدلال نمایش حق را میدهد و کشف از صانع خود میکند.

سرادق

که فارسی مرادف آن سرا پرده است در کلام شیخ بزرگوار صدوق بظاهر آن حمل شده از این جهت آن را توجیه کرده که بر ذات حق زده نشده زیرا مستلزم مکان است خدا را مکانی نیست ولی بهتر آنست که لفظ سرادق بصفات جلال و جمال حضرت حق تفسیر شود و در این صورت محتاج توجیهی که مصنف کرده نیست مانند تعبیر عرش و کرسی از الفاظی که بطور مثل و استعاره برای فهم یک حقایق معنویه استعمال شده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فرشتگان هفت گروه اند و حجابها نیز هفت)

ابو منصور زید پور وهب گفته: پرسیده شد از جناب علی از توانایی خدا بزرگ بار بزرگواریش. او به سخن رانی ایستاد. خدای را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت: خدای فرشتگانی دارد برخی به اندازه ایی بزرگ اند که هر گاه یکی از آنان به زمین فرود آید از بس بزرگ و از بس پر و بال دارد زمین نمی تواند آن را در خود جا دهد برخی از ایشان به اندازه یی: تهمتن اند و زیبا که هر گاه همه پری و آدمی همدست شوند نمی توانند او را وصف کنند.

برخی از فرشتگان خدا چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است برخی از آنان با یکی از بالهای خود می تواند همه افق را بپوشاند به اضافه از بزرگی حجمش، برخی از آنان به اندازه یی بلند هستند که آسمانها تا زیر ناف ایشان است. برخی از ایشان بدون پایگاه قدم در ژرف هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین ها تا زانوی اوست برخی از آنان هست که اگر همه دریاها را به پشت ناخن بزرگش

بریزند جا می دهد، برخی هستند که هر گاه کشتیها را در سرشک چشمش بیندازند تا ابد سیر می کنند.

از حجابها پرسیدند علی در جواب گفت: حجابها هفت است، ستبری هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجابها تاریکی ست، برخی نور است، برخی آتش است، برخی دود است، برخی ابر است، برخی برق است، برخی رعد است، برخی روشنی ست، برخی ریگ است، برخی کوه است، برخی غبار است، برخی آب است، برخی نهرهاست آنها حجابهای گوناگون اند ستبری هر حجابی هفتاد هزار سال است.

آنگاه سرا پرده های جلال است که شصت سرا پرده اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعدا سراپرده ارجمندیست، سپس سراپرده کبریاء بعدا سراپرده عظمت است، سپس سراپرده قدس سپس سراپرده جبروت سپس سراپرده فخر آنگاه سراپرده نور سفید، سپس سراپرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی ست. علی در این جا خاموش شد. عمر به وی گفت: ای ابا الحسن مباد بی تو روزی زنده باشم.

صدوق مؤلف کتاب گفته: این پرده ها را بر ذات حق نزده اند، خدا بالاتر از آن ست که زیر پرده باشد، چون خدای را مکانی نیست. این پرده ها را بالای آفرینش بزرگ وی زده است که خدا کسی اندازه آن را نداند.

***ترجمه فهری زنجانی: (فرشتگان بر هفت صنفند و حجاب ها هفتند)

زید بن وهب گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد که در باره توانائی خداوند عز و جل (که عظمتش پرشکوهتر باد) بیانی بفرمایند حضرت بسخن رانی ایستاد و خدای را سپاس گفت و او را ستایش کرد سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی است که اگر فرشته ای از آنان بزمین فرود آید زمین گنجایش او را ندارد که مخلوقی است بس بزرگ و پر بال و پر و بعضی از آن فرشتگان را اگر به جن و انس تکلیف کنند تا بتوصیفش پردازند نتوانند از بس بزرگ اندام و خوش ترکیب است و چگونه توصیف توان کرد از فرشتگان فرشته ای را که فاصله میان دو شانه

او و نرمی دو گوشش هفتصد سال راه است و از فرشتگان هستند که نه با اندام بزرگش بلکه با یک بال از بالهایش همه افق را میپوشاند و بعضی از آنان چنان است که آسمانها تا بالای ران او است و بعضی از آنان هست که پایش بدون پایگاه در عمق هوای زیرین است و همه طبقات زمین تا زانوی او است و بعضی از آنان هست که اگر همه آب ها را بگودی پشت انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی از آنان هست که اگر کشتیها را در اشگ دیدگانش بیندازند سالهای دراز سیر میکنند پس مبارک است خداوندی که بهترین آفریننده ها ها است و از آن حضرت سؤال شد که در باره حجابها بیان فرمایند فرمود: حجابها هفتند که غلیظی هر حجاب پانصد سال راه است و فاصله میان هر دو حجاب پانصد سال راه است و حجاب دوم هفتاد حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال راه است و طول هر حجاب پانصد سال راه است هر حجابی را هفتاد هزار فرشته پرده دار است که نیروی هر فرشته ای از آنان بقدر نیروی جن و انس است بعضی از حجابها تاریکی است و پاره ای نور و بعضی آتش است و بعضی دود و بعضی ابر است و بعضی برق و بعضی باران است و بعضی رعد و بعضی روشنائی است و بعضی ریگ و بعضی کوه است و بعضی غبار و بعضی آب است و بعضی نهرها و آنها حجابهای گوناگونی هستند که درشتی هر حجابی هفتاد هزار سال راه است، سپس سرا پرده های جلال است و آنها شصت سرا پرده است که در هر سرا پرده ای هفتاد هزار فرشته است فاصله میان هر سرا پرده و سرا پرده دیگر پانصد سال راه است سپس سرا پرده عزت است سپس سرا پرده کبریا است سپس سرا پرده عظمت است سپس سرا پرده قدس است سپس سرا پرده جبروت است سپس سرا پرده فخر است سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال راه است سپس حجاب اعلی است در اینجا سخن حضرت بپایان رسید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن یک روز بی دیدار تو زنده نباشم.

(مصنف) این کتاب گوید:

این حجابها بر ذات خدای عز و جل زده نشده است که خداوند برتر از این است و خداوند را مکانی نیست و لیکن این حجابها بر بزرگترین مخلوق خداوندی زده شده است که اندازه عظمت آن مخلوق را بجز حضرت اش تبارک و تعالی کس نمیداند.

****ترجمه جعفری: (فرشتگان هفت نوعند و حجاب ها نیز هفت نوعند)

زید بن وهب می گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام در باره قدرت خداوند که عظمت بزرگ است، پرسیده شد. پس آن حضرت خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس فرمود: همانا برای خداوند فرشتگانی وجود دارند که اگر یکی از آنها به زمین فرود آید، به خاطر بزرگی خلقت و زیادی بال های او نمی تواند او را در خود جای دهد، و برخی از فرشتگان هستند که اگر جنّ و انس مکلّف شوند که آنها را توصیف کنند، به خاطر دوری مفاصل او زیبایی ترکیب چهره او، نمی توانند این کار را بکنند و چگونه می توان از فرشتگان خدا کسی را توصیف کرد که میان دو شانه او و لاله گوشش هفت صد سال فاصله است و بعضی از آنها علاوه بر بزرگی بدنش می تواند با یکی از بال هایش افق را فرا گیرد و بعضی از آنها قدّش بدون تکیه گاه در جوّ هوای پایین است و همه زمین ها تا زانوی اوست و بعضی از آنها اگر همه آبها به گودی انگشت ابهام او ریخته شود جا می گیرند و بعضی از آنها اگر کشتی ها در اشک چشمان او انداخته شود برای همیشه سیر می کند.

و از آن حضرت در باره حجاب ها پرسیده شد، فرمود: حجاب ها هفت تاست، ضخامت هر حجابی سیر پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب سیر پانصد سال راه است و طول آن نیز پانصد سال است، حاجبان هر حجابی هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر کدام از آنها به اندازه قدرت انس و جنّ است، بعضی از آن ها تاریکی و بعضی نور و بعضی آتش و بعضی دود و بعضی ابر و بعضی برق و بعضی باران و بعضی رعد و بعضی روشنایی و بعضی ریگ و بعضی کوه و بعضی غبار و بعضی آب و بعضی رودخانه هاست و آنها حجاب های گوناگونی هستند.

ضخامت هر حجابی سیر هفتاد هزار سال است، سپس سراپرده های جلال است و آن شصت سراپرده است، در هر سراپرده ای هفتاد هزار فرشته است، میان هر دو سراپرده سیر پانصد سال است، سپس سراپرده های عزت، سپس سراپرده های کبریا، سپس سراپرده های عظمت، سپس سراپرده های قدس، سپس سراپرده های جبروت، سپس سراپرده های فخر، سپس سراپرده های نور سفید، سپس سراپرده های یگانگی و آن سیر هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است، سپس حجاب اعلی قرار دارد. در اینجا سخن امام پایان یافت و خاموش شد، عمر به او گفت: ای ابو الحسن ! روزی را زنده نمانم که تو را نبینم.

مصنف این کتاب می گوید: این حجاب ها بر ذات خداوند زده نشده، خداوند بالاتر از آن است، چون نمی توان او را با مکانی توصیف کرد، بلکه این

حجاب ها بر عظمت والایی از آفرینش اوست که مقدار آن را جز خداوند نمی داند.

صلی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام قبل الناس بسبع سنین

110- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مَسْعَدَهُ بْنُ

1- . فی التوحید ص 278 (سبعون سرادقا).

أَسْمَعَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (1) عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین هفت سال پیش از مردم نماز خواند)

عباد بن عبا اللَّه از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم هیچ کس پس از من ادعای این مقام را نکند جز آنکه دروغ زنست من هفت سال پیش از مردم دیگر نماز خواندم.

شرح: آنچه در تاریخ آمده است این است که چون پیغمبر اظهار رسالت کرد اول بار خدیجه کبری و علی علیه السّلام باو ایمان آوردند و تا سه سال همین دو تن با آن حضرت نماز میخواندند و ممکن است چهار سال هم قبل از اظهار رسالت علی علیه السّلام با آن حضرت نماز میخوانده زیرا پیغمبر پیش از بعثت بوظایف شخصی خود ملهم بوده و علی علیه السّلام در زیر سرپرستی مخصوص او میزیسته و در اسرار نبوت محرم راز او بوده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی هفت سال پیش از مردمان نماز گزارد)

عباد پور عبد اللَّه از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: من بنده خدا و برادر پیامبرم من صدیق اکبرم، کسی پس از من ادعای این مقام نکند مگر آنکه دروغ گوی باشد، من هفت سال پیش از مردمان نماز گزاردم.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین علی علیه السّلام هفت سال پیش از مردم نماز خواند)

علی علیه السّلام فرمود: منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم بزرگترین تصدیق کننده پیغمبر هیچ کس پس از من چنین سخن نگوید جز آنکه دروغ باشد من هفت سال پیش از مردم نماز خواندم.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام هفت سال پیش از مردم نماز خواند)

عبّاد بن عبد الله از على عليه السّلام نقل مى كند كه فرمود: من بنده خدا و برادر پيامبر او هستم و من همان راستگوى بزرگ هستم، پس از من كسى جز كذّاب آن را نمى گويد، من هفت سال پيش از مردم نماز خوانده ام.

داود بن ابى يزيد از شخصى و او از امام صادق عليه السّلام نقل مى كند كه در باره سخن خداوند: «آيا خبر بدهم كه شياطين به چه كسانى فرود مى آيند، آنها به هر دروغ زن گنهكار فرود مى آيند. » فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغيره، و بنان، و صائد، و حمزه بن عماره بربرى، و حارث شامى، و عبد الله بن حارث، و ابو الخطّاب.

تنزلت الشياطين على سبعه من الغلاه

111- أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (2) قَالَ هُمْ سَبْعَةٌ الْمُغِيرَةُ وَ بُنَانٌ وَ صَائِدٌ وَ حَمْزَةُ بْنُ عُمَارَةَ الْبَرْبَرِيُّ وَ الْحَارِثُ الشَّامِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ وَ أَبُو الْخَطَّابِ.

*ترجمه كمره اى: (شياطين بر هفت تن از غلات فرود شدند)

امام ششم در تفسير گفته خداى عز و جل (در سوره شعراء آيه 221-222) بشما بگويم شياطين بكه فرود مى آيند بر هر دروغزن گنهكارى.

فرمود آنها هفت كس بودند: مغيره، بنان، صايد، حمزه بن عماره بربرى، حارث شامى، عبد اللّه بن حارث، ابو الخطاب.

شرح: اين هفت تن از جمله رؤساى غلات بودند كه امامان را خدا و خود را پيغمبر ميدانسته و نسبت هاى دروغ بائمه ميدادند، بنان بباء مضمومه و نون آمده و بباء بعد از نون هم تلفظ شده.

**ترجمه مدرس گيلانى: (ديوان بر هفت تن از غاليان فرود آمدند)

امام صادق در تفسیر گفته: خدا در قرآن گفته: به شما بگویم دیوان به که فرود آمدند؟ بر هر دروغ زن، گناهکاری». گفت: ایشان هفت تن بودند: مغیره، بنان، صائد، حمزه پور عماره بربری، حارث شامی، عبد اللّه پور حارث، ابو الخطاب.

***ترجمه فهری زنجانی: (شیطان بر هفت تن از غالیان فرود آید)

امام صادق علیه السّلام فرمود در بیان آیه شریفه 222- 223 سوره شعراء: (شما را آگاه کنم که شیطان ها بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر کس که بهتان زیاد بزند و بسیار مرتکب گناه گردد فرود می آیند) فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغیره و بنان و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبد اللّه بن حارث و ابو الخطاب.

****ترجمه جعفری: (شیاطین بر هفت تن از غلات فرود شدند)

داود بن ابی یزید از شخصی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که در باره سخن خداوند: «آیا خبر بدهم که شیاطین به چه کسانی فرود می آیند، آنها به هر دروغ زن گنهکار فرود می آیند. «1»» فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغیره، و بنان، و صائد، و حمزه بن عماره بربری، و حارث شامی، و عبد الله بن حارث، و ابو الخطّاب.

أخبر جبرئيل عليه السلام عن الله جل جلاله أنه قد أعطى شيعه على بن أبى طالب عليه السلام و محبيه سبع خصال

112- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ اللَّيْثِ الرَّازِيُّ عَنْ شَيْبَانَ بْنِ فَرُّوخٍ الْأُبُلِّيِ (3) عَنْ هَمَّامِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ أَ لَا أُبَشِّرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ

1- . هو عبّاد بن عبد اللّه الأسدى الكوفىّ ذكره ابن حبان فى الثقات.
2- . الشعراء: 222 و 223.

3- . سيأتى الخبر سندا و متنا فى باب التسعه ص 413 الا أن فيه (الحسين بن الليث) و لم أجده. و ما فى النسخ من (سنان بن فروخ الآملى) و (القاسم بن عبد اللّه بن عقيل) تصحيف.

بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَذَا جَبْرَئِیلُ یُخْبِرُنِی عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَدْ أَعْطَی شِیعَتَکَ وَ مُحِبِّیکَ سَبْعَ خِصَالٍ الرِّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْأُنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَهِ وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَهِ وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِیزَانِ وَ الْجَوَازَ عَلَی الصِّرَاطِ وَ دُخُولَ الْجَنَّهِ قَبْلَ النَّاسِ نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ .

*ترجمه کمره ای: (جبرئیل از طرف خدای عز و جل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی علیه السّلام هفت خصلت عطا شده)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید یک روز نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله بودم که روی مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب علیه السّلام نمود و فرمود این جبرئیل است که از سوی خدا جل جلاله بمن خبر میدهد که از روی حقیقت هفت خصلت به شیعیان و دوستان تو عطا شده، آسانی هنگام مردن: آرامی دل هنگام رمیدن و وحشت مردم، روشنی در هنگام تاریکی، ایمنی در هنگام فزع و برابری در میزان عمل و گذشتن از پل صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم در حالی که نور ایمان پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به پیروان علی هفت چیز داده است)

جابر پور عبد اللَّه انصاری گفته:

روزی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بودم که به علی گفت: این فرخ سروش است که از خدا به من گزارش می دهد که به پیروان تو هفت منش داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی دل هنگام رمیدن، روشنی هنگام تاریکی، ایمنی هنگام بی تابی مقابل میزان عمل، گذشتن از صراط، رفتن به بهشت پیش دیگران، نور ایمان که در پیشاپیش آنان است.

***ترجمه فهری زنجانی: (جبرئیل از طرف خداوند جل جلاله خبر آورد که به پیروان علی علیه السّلام و دوستانش هفت خصلت داده شده است)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: روزی نزد پیغمبر بودم که روی خود بعلی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابا الحسن مژده ات ندهم؟ عرض کرد: بفرمائید یا رسول اللَّه، فرمود: اینک جبرئیل است که بمن از جانب خداوند جل جلاله خبر آورده است که پیروان و دوستان تو را هفت خصلت داده شده است: خوش رفتاری و نرمش بهنگام مرگ و آرامش دل بهنگام وحشت و نور در تاریکی و ایمنی در موقع ترس و برابری در میزان عمل و

گذشتن از صراط و پیش از مردم به بهشت داخل شدن در حالی که نور آنان در پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

****ترجمه جعفری: (جبرئیل از جانب خداوند خبر داد که به شیعیان و دوستداران علی بن ابی طالب علیه السّلام هفت خصلت داده)

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که صورت خود را به جانب علی بن ابی طالب علیه السّلام کرد و فرمود: ای ابو الحسن، آیا به تو مژده ندهم؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: اینک جبرئیل به من از جانب خداوند خبر می دهد که به شیعیان و دوستداران تو هفت خصلت عطا کرده است: آسانی در هنگام مرگ و انس در هنگام وحشت و نور در تاریکی و امنیت در هنگام فزع قیامت و عدل و داد در میزان عمل و عبور از پل صراط و وارد شدن در بهشت پیش مردم. نور آنان در برابر آنان و سمت راستشان است.

من روى أن أهل البيت الذين نزلت فيهم آيه التطهير سبعه ع

113- أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُخَوَّلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الدُّهْنِیِّ عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ أَفْعَی (2) قَالَتْ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ فِی بَیْتِی إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً قَالَتْ وَ فِی الْبَیْتِ سَبْعَةٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ص قَالَتْ وَ أَنَا عَلَی الْبَابِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ قَالَ إِنَّکَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِیِّ ص وَ مَا قَالَ إِنَّکَ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه هذا حدیث غریب لا أعرفه إلا بهذا الطریق و المعروف أن أهل البیت الذین نزلت فیهم آیه التطهیر خمسه و سادسهم جبرئیل ع

*ترجمه کمره ای: (کسی که روایت کرده که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت کس بودند)

عمره دختر افعی گوید شنیدم ام سلمه رضی الله عنه میفرمود این آیه (33 سوره احزاب) همانا خدا خواسته است که پلیدی و نکوهش را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه کند، ام سلمه گفت در میان خانه هفت کس بودند رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام و من بر در خانه بودم عرض کردم یا رسول اللّٰه من از خاندان نیستم؟ فرمود تو از همسران پیغمبری و نفرمود تو از خاندانی.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است و مضمون آن غیر معروف و خلاف مشهور است و جز بهمین یک سند بدست ما نیامده و معروف اینست که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده پنج کسند (محمد و علی و فاطمه حسن و حسین علیهم السّلام) و ششم آنها جبرئیل بوده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی روایت کرده خاندان پیامبر هفت اند)

عمره دختر افعی گفته: شنیدم ام سلمه می گفت: این آیه تطهیر که در قرآن آمده: خدا خواسته است که پلیدی را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه سازد. ام سلمه گفته: در میان خانه هفت تن بودند: پیامبر، جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر در ایستاده بودم، گفتم: ای پیامبر من از خاندان نیستم؟.

گفت: تو از همسران پیامبری و نگفت تو از خاندانی. صدوق گفته: این حدیث غریب است و خلاف مشهور به همین سند رسیده. خاندان پنج اند: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ششم جبرئیل بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که روایت کرده است که اهل بیتی که آیه تطهیر در باره آنان فرود آمد هفت نفرند)

عمره دختر افعی گوید: از ام سلمه رضی اللّٰه عنها شنیدم که میگفت: این آیه در خانه من فرود آمد: (خداوند میخواهد که پلیدی را فقط از شما که اهل این خانه اید بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند) گفت: هنگام فرود آمدن این آیه هفت نفر در میان خانه بودند: رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّٰه علیهم ام السلمه گفت: من بر در خانه بودم که عرض کردم یا رسول اللّٰه مگر من از اهل این خانه نیستم؟ فرمود: تو از همسران پیغمبری و نفرمود که تو از اهل این خانه ای

[کلام مصنف]

مصنف این کتاب رضی اللّه عنه گوید. این حدیث غریبی است و جز باین سند آن را ندیده ایم و معروف این است که اهل بیتی که آیه تطهیر در باره شان فرود آمد پنج نفرند و ششمین نفرشان جبرئیل است.

****ترجمه جعفری: (کسی که روایت کرده که اهل بیت که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت نفرند)

عمره دختر افعی می گوید: از امّ سلمه شنیدم که گفت: این آیه در خانه من نازل شد: «همانا خداوند می خواهد از شما خاندان، پلیدی را بردارد و شما را پاک و پاکیزه کند » و در خانه هفت نفر بود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام، او گفت: و من بر در خانه بودم و گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: تو از همسران پیامبر هستی و نفرمود که تو از اهل بیت هستی.

مصنف این کتاب می گوید: این یک حدیث غریب است و آن را جز از این طریق نمی شناسیم، معروف این است که اهل بیت که این آیه در باره آنان نازل شده پنج تن بودند ششمی آنها جبرئیل بود.

سبعه لا یقصرون الصلاه

114- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: سَبْعَهٌ لَا یُقَصِّرُونَ الصَّلَاهَ الْجَابِی الَّذِی یَدُورُ فِی جِبَایَتِهِ وَ الْأَمِیرُ الَّذِی یَدُورُ فِی إِمَارَتِهِ وَ التَّاجِرُ الَّذِی یَدُورُ فِی

1- . لم أجده، و فی بعض النسخ (محول بن إبراهیم).
2- . کذا و لم أجدها.

تِجَارَتِهِ مِنْ سُوقٍ إِلَى سُوقٍ وَ الرَّاعِی وَ الْبَدَوِیُّ الَّذِی یَطْلُبُ مَوَاضِعَ الْقَطْرِ وَ مَنْبِتَ الشَّجَرِ وَ الرَّجُلُ الَّذِی یَطْلُبُ الصَّیْدَ یُرِیدُ بِهِ لَهْوَ الدُّنْیَا وَ الْمُحَارِبُ الَّذِی یَقْطَعُ السَّبِیلَ.

*ترجمه کمره ای: (هفت کس نماز را شکسته نخوانند)

امام ششم از گفته پدرش فرماید هفت کس نماز را شکسته نخوانند (با اینکه مسافرند) کارمند سیار جمع آور مالیات و خراج که شهر بشهر میگردد فرمانده و امیر گشتی که در منطقه مأموریت خود همیشه در گردش است؛ تاجر و کاسب دوره گرد که بازاری به بازاری و از شهری بشهری میگردد و چوپان و بیابانی و چادرنشین که همیشه دنبال آب و گیاه در گردشند و مردی که برای تفریح و بازی بشکار رفته و کوه بکوه میگردد و دزد سر گردنه که راه میزند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت تن نماز را کوتاه نخوانند)

امام صادق گفته که پدرش می گفت: هفت تن نماز را کوتاه نگزاردند: آنکه مالیات فراهم کند، فرماندهی که در نقاط مأموریت خود در گردش است، سوداگر دوره گرد که از شهری به شهری رود، چوپان و بیابانی و چادرنشین که همیشه پی آب و گیاه در گردشند، مردی که برای بازی به شکار رفته، دزدی که راه زنی می کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفت کس نباید نماز را شکسته بخوانند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: هفت کس نباید نماز را شکسته بخوانند: آنکه برای جمع آوری زکاه میرود و فرماندهی که در حوزه فرماندهی خود در گشت است و بازرگانی که برای تجارتش از بازاری ببازاری میرود و دوره گردی میکند و چوپان و بیابان گردی که بدنبال آب و گیاه در گردش است و مردیکه برای بازی و تفریح بشکار میرود و راهزن خونخوار.

****ترجمه جعفری: (هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند)

اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود:

هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند: مأمور جمع آوری زکات که به خاطر آن سفر می کنند، و حاکمی که به خاطر شغل خود سفر می کند، و تاجری که به خاطر تجارت خود از این بازار به آن بازار سفر می کند، و چوپان، و بیابانگردی که برای طلب آب و گیاه در گردش است، و مردی که طلب صید می کند و منظور او تفریح است، و راهزنی که راه بر مردم می بندد.

الذکر مقسوم علی سبعه أعضاء

- اللِّسَانُ وَ الرُّوحُ وَ النَّفَسُ وَ الْعَقْلُ وَ الْمَعْرِفَهُ وَ السِّرُّ وَ الْقَلْبُ وَ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهَا یَحْتَاجُ إِلَی الِاسْتِقَامَهِ فَأَمَّا اسْتِقَامَهُ اللِّسَانِ فَصِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَهُ الرُّوحِ صِدْقُ الِاسْتِغْفَارِ وَ اسْتِقَامَهُ الْقَلْبِ صِدْقُ الِاعْتِذَارِ وَ اسْتِقَامَهُ الْعَقْلِ صِدْقُ الِاعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَهُ الْمَعْرِفَهِ صِدْقُ الِافْتِخَارِ وَ اسْتِقَامَهُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ اسْتِقَامَهُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْیَقِینِ وَ مَعْرِفَهُ الْجَبَّارِ فَذِکْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِکْرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِکْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذِکْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِکْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِیمُ وَ الْحَیَاءُ وَ ذِکْرُ الْمَعْرِفَهِ التَّسْلِیمُ وَ الرِّضَا وَ ذِکْرُ السِّرِّ عَلَی رُؤْیَهِ اللِّقَاءِ- حَدَّثَنَا بِذَلِکَ أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ رَفَعَهُ إِلَی بَعْضِ الصَّالِحِینَ ع .

*ترجمه کمره ای: (ذکر حق بهفت عضو انسان تقسیم شده)

زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب هر یک از این هفت نیاز باستقامت و درستی دارند، درستی زبان صدق اقرار است، درستی روح راستی در استغفار است، درستی نفس راستی در عذر خواهی است، درستی عقل براستی عبرت گرفتن است، درستی معرفت براستی سرفراز بودن است، درستی سر سرشار بودن بعالم اسرار است، درستی دل یقین راست و شناختن پروردگار است، ذکر زبان حمد و ثنا است ذکر نفس کوشش و رنج است، ذکر روح بیم و امید است، ذکر دل راستی و سادگی است؛ ذکر عقل تعظیم و حیا است، ذکر معرفت تسلیم و رضا است، ذکر سر مقام شهود حق جل و علا است شرح. این روایت از نظر سند عامی و مرسل و موقوف است و از نظر متن مورد اعتراضاتی است.

1- سوق مطلب و عبارت با مضامین اخبار ائمه معصومین مخالفت دارد و اشبه بمطالب و عبارات عرفاء و متصوفه است.

2- معرفت و سر را از اعضاء شمرده و برای هر یک ذکری و استقامتی بیان کرده و با اینکه معرفت و سر از صفات و افعال انسان است نه از اعضاء انسان مگر آنکه مقصود از معرفت یک مرتبه ای از روح انسانی باشد پس از وجدان حق بنا بر اتحاد عاقل و معقول و مراد از سر مرتبه ای از نفس ناطقه باشد پس از ادراک رتبه شهود حق و این معنی با استقامتی هم که برای هر یک از این دو ذکر شده مناسب است زیرا که میفرماید استقامت معرفت براستی سرافراز شدن است.

و این سرافرازی مناسب با این مقام از روح که دارای وجدان حق شده و مقام بندگی خود را دانسته و بدان سرافراز است از این رو در نعت پیغمبر خاتم،که مصداق انسان کامل و دارای مقام استقامت است بحکم وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ عبده بر رسوله مقدم است و استقامت سر را بمقام شهود دانسته و با ذکری هم که برای هر یک از این دو مقام بیان کرده مناسبت است زیرا که ذکر معرفت را رضا و تسلیم دانسته و آن مناسب با روح عارف است و ذکر سر را رؤیت ملاقات دانسته و این مناسب با مقام شهود است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یاد آوری خدا به هفت اندام پخش شده)

زبان، جان، روان و خرد، شناسایش سر و قلب هر یک از این هفت نیاز به استقامت و درستی دارد، درستی زبان: صدق اقرار است، درستی جان راستی در آمرزش خواهی ست، درستی روان راستی در عذرخواهی ست، درستی خرد راستی در پند گرفتن است، درستی شناسایش راستی سرفراز بودن است، درستی سر لب ریز بودن به جهان رازهاست درستی دل یقین راست و شناختن خداست. ذکر زبان ستایش و نیایش است، ذکر جان کوشش و رنج است ذکر روان بیم و امید است، ذکر خرد کرنش و شرمندگی ست، ذکر شناسایش تسلیم و خشنودیست ذکر سر مقام دیدار حق است. معلوم نیست از پیشوایان جعفری باشد شاید یکی از صوفیه چنین بیانی کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر حق بر هفت عضو پخش شده است)

زبان و روح و نفس و خرد و معرفت و باطن و قلب و هر یک از اینها باستقامت و درستی نیازمند است درستی زبان باین است که براستی اقرار کند و درستی روح با راستی در استغفار است و درستی قلب با راستی در پوزش طلبیدن است و درستی خرد با راستی در عبرت گرفتن

است و درستی معرفت با راستی در سرافرازی است و درستی باطن با شادی بجهان اسرار است و درستی قلب با راستی در یقین و شناسائی خدای جبار است پس ذکر زبان سپاس و ستایش است و ذکر نفس کوشش نمودن و رنج کشیدن است و ذکر روح بیم و امید است و ذکر دل راستی و صفا است و ذکر خرد بزرگداشت خدا و شرم کردن از اوست و ذکر معرفت سر سپردن و راضی بودن است و ذکر باطن بر مشاهده لقای حق است این روایت را ابو محمد عبد اللّه حامد با حذف سند از یکی از صالحین نقل کرده است.

مترجم گوید روایت فوق از جهت سند و متن مورد اعتراض و اشکال است.

****ترجمه جعفری: (ذکر، بر هفت عضو تقسیم شده است)

زبان و روح و نفس و عقل و شناخت و سرّ و قلب، و هر کدام از آنها احتیاج به استقامت دارد، استقامت زبان، درستی اقرار است و استقامت روح درستی استغفار است و استقامت قلب درستی عذرخواهی است و استقامت عقل درستی عبرت گیری است و استقامت شناخت درستی در سرافرازی است و استقامت سرّ، رسیدن به عالم اسرار است و استقامت قلب درستی یقین و شناخت خداوند است. ذکر زبان حمد و ثناست و ذکر نفس کوشش و زحمت کشیدن است و ذکر روح ترس و امید است و ذکر قلب صدق و صفاست و ذکر عقل تعظیم و حیاست و ذکر شناخت تسلیم و رضاست و ذکر سرّ، مشاهده ملاقات پروردگار است.

این مطلب را ابو محمد عبد الله بن حامد از برخی از صالحان نقل کرده است.

كان لرسول الله ص سبعه أولاد

115- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: وُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ خَدِیجَهَ الْقَاسِمُ وَ الطَّاهِرُ وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أُمُّ کُلْثُومٍ وَ رُقَیَّهُ وَ زَیْنَبُ وَ فَاطِمَهُ وَ تَزَوَّجَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَاطِمَهَ علیه السلام وَ تَزَوَّجَ أَبُو الْعَاصِ بْنُ الرَّبِیعِ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ زَیْنَبَ وَ تَزَوَّجَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ أُمَّ کُلْثُومٍ فَمَاتَتْ وَ لَمْ یَدْخُلْ بِهَا فَلَمَّا سَارُوا إِلَی بَدْرٍ زَوَّجَهُ

رَسُولُ اللّهِ ص رُقَيَّهَ وَ وُلِدَ لِرَسُولِ اللّهِ ص إِبْرَاهِيمُ مِنْ مَارِيَهَ الْقِبْطِيَّهِ وَ هِيَ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ أُمُّ وَلَدٍ.

116- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیٍّ الْوَاسِطِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِصْمَةَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْزِلَهُ فَإِذَا عَائِشَهُ مُقْبِلَهٌ عَلَی فَاطِمَهَ تُصَایِحُهَا (1) وَ هِیَ تَقُولُ وَ اللَّهِ یَا بِنْتَ خَدِیجَهَ مَا تَرَیْنَ إِلَّا أَنَّ لِأُمِّکِ عَلَیْنَا فَضْلًا وَ أَیُّ فَضْلٍ کَانَ لَهَا عَلَیْنَا مَا هِیَ إِلَّا کَبَعْضِنَا فَسَمِعَ مَقَالَتَهَا فَاطِمَهُ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَهُ رَسُولَ اللَّهِ ص بَکَتْ فَقَالَ لَهَا مَا یُبْکِیکِ یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَتْ ذَکَرَتْ أُمِّی فَتَنَقَّصَتْهَا فَبَکَیْتُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ مَهْ یَا حُمَیْرَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَارَکَ فِی الْوَلُودِ الْوَدُودِ وَ إِنَّ خَدِیجَهَ رَحِمَهَا اللَّهُ وَلَدَتْ مِنِّی طَاهِراً وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ الْمُطَهَّرُ وَ وَلَدَتْ مِنِّی الْقَاسِمَ وَ فَاطِمَهَ وَ رُقَیَّهَ وَ أُمَّ کُلْثُومٍ وَ زَیْنَبَ وَ أَنْتِ مِمَّنْ أَعْقَمَ اللَّهُ رَحِمَهُ فَلَمْ تَلِدِی شَیْئاً.ا.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا را هفت فرزند شد)

امام ششم فرمود برای رسول خدا از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد اللّه بود و چهار دختر، ام کلثوم، رقیه، زینب، فاطمه، علی بن ابی طالب فاطمه را بزنی گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را گرفت و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از عروسی مرد و چون در رکاب پیغمبر بجبهه جنگ بدر رفت رقیه را باو تزویج کرد یک پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای رسول خدا شد و ماریه را ام ابراهیم و ام ولد میگفتند.

امام ششم فرمود رسول خدا وارد خانه خود میشد که شنید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید ای دختر خدیجه تو عقیده داری که مادرت از ما بهتر بود چه بهتری داشته؟ او هم چون ما یکی از زنان پیغمبر خدا بوده! فاطمه که گفتار او را میشنید چون چشمش برسول خدا افتاد آغاز گریه کرد، رسول خدا رو بفاطمه زهرا.

ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟

عایشه مادرم را ببدی و نکوهش نام برده و مرا بگریه انداخته.

رسول خدا خشم آلود رو بعایشه.

ای حمیراء خاموش باش خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانید خدیجه که خدایش رحمت کناد از من دو پسر آورد یکی طاهر که

عبد اللّه نام داشت و مطهر لقب داشت دوم قاسم و چهار دختر برای من آورد: فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. ولی تو از آن زنانی هستی که خدا رحمت را بسته و تاکنون فرزندی نیاوردی:

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر را هفت فرزند بود)

امام صادق گفته: برای پیامبر از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد اللّه بود و چهار دختر: ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه علی بن ابی طالب فاطمه را به همسری گرفت و ابو العاص پور ربیع که مردی از خانواده بنی امیه بود زینب را بسته. ام کلثوم را عثمان پور عفان خلیفه سوم به زنی گرفت اما قبل از دخول ام کلثوم درگذشت عثمان چون در رکاب پیامبر به جنگ بدر رفت رقیه را به وی تزویج کرد یک پسر نیز بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای پیامبر روزی شد و ماریه را ام ابراهیم و ام ولد نیز می گفتند.

امام صادق گفته: پیامبر وارد سرا شد شنید عائشه بر روی فاطمه بانگ می کند و می گوید: ای دخت خدیجه مادرت از ما بهتر نبود، او نیز چون ما یکی از زنان پیامبر بود فاطمه چون پیامبر را دید بگریست. پرسید چرا می گریی؟. گفت: عائشه به مادر من ارزشی نمی نهد، پیامبر خشمناک شد به عائشه گفت، ای حمیراء خاموش باش خدای زن زایا و مهربان را خجسته ساخته، خدیجه که خدایش بیامرزاد از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد اللّه نام داشت و مطهر پا نام داشت و دیگر قاسم و چهار دختر برای من آورد. فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. لیک تو از آن زنان هستی که خدای ترا نازا ساخته و تا کنون فرزندی نیاوردی.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا را هفت فرزند بود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: فرزندان رسول خدا از خدیجه قاسم بود و طاهر که همان عبد اللّه است و ام کلثوم و رقیه و زینب و فاطمه، که علی بن ابی طالب علیه السّلام فاطمه را بهمسری گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را تزویج نمود و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از زناشوئی ام کلثوم وفات نمود و چون بجنگ بدر رفتند رسول خدا رقیه را بعثمان تزویج فرمود و فرزندی هم از رسول خدا بنام ابراهیم بود که مادرش ماریه قبطیه ام ولد بود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا بخانه خود وارد شد دید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید: بخدا قسم ای دختر خدیجه تو

چنین می پنداری که مادرت را بر ما برتری بود؟

چه برتری بر ما داشت جز اینکه او هم مانند یکی از ما بود فاطمه علیه السّلام که این سخنان می شنید چون چشمش برسول خدا افتاد گریه کرد رسول خدا بفاطمه فرمود ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: عایشه نام مادرم را برد و نکوهش اش کرد و من از این رو گریه میکنم.

رسول خدا خشمناک شد و فرمود:

ای حمیرا خاموش باش که خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانیده است خدیجه که خدایش رحمت کند از من فرزندانی آورد یکی طاهر که نام دیگرش عبد اللّه بود و مطهر و فرزندان دیگرش از من قاسم بود و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب ولی تو از زنهائی هستی که خداوند نازایش فرموده و فرزندی نیاورده ای.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفت فرزند داشت)

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه، قاسم و طاهر- که همان عبد الله است- و ام کلثوم و رقیّه و زینب و فاطمه متولد شدند. علی بن ابی طالب علیه السّلام با فاطمه و ابو العاص بن ربیع که از بنی امیه بود با زینب و عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد و البته ام کلثوم پیش از همبستری با عثمان از دنیا رفت و چون مسلمانان به بدر رفتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دخترش رقیّه را به ازدواج عثمان درآورد، همچنین برای پیامبر از همسرش ماریه قبطیه، که امّ ابراهیم نامیده می شد و کنیز صاحب فرزند بود، ابراهیم متولد شد.

عمرو بن ابی المقدام از پدرش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل خود شد و دید که عایشه رو به فاطمه کرده و با فریاد به او می گوید: ای دختر خدیجه، تو گمان می کنی که مادرت بر ما برتری دارد، او چه برتری بر ما دارد، او هم مانند یکی از ما بود و فاطمه سخن او را می شنید و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید گریه کرد، پیامبر به او فرمود: ای دختر محمد برای چه گریه می کنی؟

گفت: او از مادر من یاد کرد و او را کوچک شمرد و من گریه کردم، پیامبر خشمناک شد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا، همانا خداوند به زن زایا و مهربان برکت داده و خدیجه از من طاهر یا همان عبد اللّٰه و مطهر را به دنیا آورد و نیز قاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد، ولی تو زنی هستی که خداوند او را نازا کرده و بچه نمی آوری.

ص: 405

1- . تصایح القوم: صاح بعضهم بعضا.

باب الثمانیه

ینبغی أن یکون فی المؤمن ثمان خصال

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ (1) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَکُونَ فِیهِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ (2) صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ شَکُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ (3) لَا یَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَ لَا یَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ (4) بَدَنُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِیلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِیرُهُ وَ الصَّبْرَ أَمِیرُ جُنُودِهِ وَ الرِّفْقَ أَخُوهُ وَ اللِّینَ وَالِدُهُ (5).

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِیهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ یَا عَلِیُّ یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ فِی الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ شُکْرٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ قُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا یَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَ لَا یَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ.).

*ترجمه کمره ای: (شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد)

امام ششم فرمود شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد در موقع گرفتاریهای سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد، در گاه بلا شکیبا باشد، درگاه نعمت و خوشی شکرگزار خدا باشد.

بدان چه خدا باو داده قناعت کند، بدشمنان خود ستم نکند و سربار دوستان خود نباشد، تن خود را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند، دانش دوست مؤمن است، حلم وزیر اوست، صبر فرمانده لشکر او است؟ نرمی و مدارا برادر او است، خوش پذیرائی و خوش پرخوری پدر او است.

شرح: مقصود از اینکه سربار دوستان نباشد و تن خود را رنج دهد تا مردم از او در راحت باشند.

این است که برای تحصیل معاش و بودجه زندگانی خود کسب و کاری داشته باشد و سخت تلاش کند تا باندازه مصارف خود تحصیل نماید و

سربار دوستان نگردد و بعلاوه زیادی هم بدست آورد و بدرماندگان و بیچارگان کمک کند تا مردم از قبل او در آسایش باشند.

نظیر این حدیث را جهاد بن عمرو از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند و آن حضرت از پدر و جدش که فرمود: پیغمبر در سفارشهایش بعلی علیه السّلام گفت سزاوار است مؤمن را این خصال هشتگانه.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در مؤمن هشت منش شایسته است)

امام صادق گفته:

در مؤمن هشت خوی شایسته است: هنگام گرفتاری ها سخت سنگین باشد، درگاه گرفتاری شکیبا باشد.

درگاه بهره مندی سپاسگزار خدا باشد، آنچه خدا داده بدان خرسند باشد، به دشمنان ستم مکند، سربار دوستان مگردد، صبر امیر لشکر ویست، نرمی برادر اوست، خوش برخوردی پدر اوست.

***ترجمه فهری زنجانی: (شایسته است که هشت خصلت در مؤمن باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن را شاید که دارای هشت خصلت باشد در گرفتاریهای تکان دهنده با وقار و سنگین باشد و در بلا شکیبا و در خوشی سپاسگزار و بآنچه خداوند روزی اش فرماید قناعت کند و بدشمنان ستم نکند و سربار دوستان نگردد.

تن خویش را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند همانا که دانش دوست مؤمن است و بردباری وزیر اوست و شکیبائی فرمانده لشکر وجود او و مدارا کردن برادر او و نرمش پدر او است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن سفارشی که بعلی علیه السّلام میفرمود فرمود: ای علی سزاوار است که در مؤمن هشت خصلت باشد سنگینی بهنگام پیش آمدهای سخت و لرزاننده، و شکیبائی در بلا و سپاسگزاری در خوشی و بآنچه خدایش نصیب فرماید قانع باشد و بدشمنان اش ستم نکند و سربار دوستانش نگردد تن خود را برنج اندازد و مردم او در آسایش باشند.

(شرح) ممکن است معنای

لا یتحامل للاصدقاء

این باشد که بخواطر دوستان خود بدیگران تحمیل و تعدی نمیکند و یا اینکه مقصود این باشد که بخواطر دوستان متحمل وزر و وبال نگردد مانند اینکه شهادت بر خلافی بخواطر دوستی بنفع دوست بدهد.

****ترجمه جعفری: (شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد)

عبد الله بن غالب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: در موقع گرفتاری ها خود نگهدار باشد و در موقع رسیدن بلا شکیبا باشد و در سستی ها شکرگزار باشد و به آنچه خداوند او را روزی داده قانع باشد، به دشمنانش ظلم نکند و به خاطر دوستانش به مردم ستم نکند، بدن خود را به زحمت اندازد و مردم از وی در آسایش باشند، همانا دانش، دوست مؤمن و بردباری، وزیر او و شکیبایی، فرمانده سپاه او و آسان گیری، برادر او و نرمی، پدر اوست.

حمّاد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی! شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: خود نگهداری در هنگام گرفتاری ها و صبر در هنگام بلا و شکر در هنگام سستی و قانع بودن به آنچه خداوند به او روزی کرده، دشمنان را ظلم نکند و به خاطر دوستان به دیگران ستم نکند، تن او در رنج و مردم از او در آسایش است.

1- . فی الکافی (عبد الملک بن غالب).
2- . الهزاهز: الفتن التی یفتتن الناس بها.
3- . فی الکافی ج 2 ص 47 (وقورا)، (صبورا) (شکورا) (قانعا) کلها بالنصب بتقدیر أن یکون کذا و کذا، و فی الکتاب بالرفع بحذف المبتدأ.
4- . أی لا یتحامل علی الناس و لا یجور علیهم لاجل الاصدقاء و طلب مرضاتهم، و قیل: لا یتحمل الوزر لاجلهم کما إذا کان عندک شهاده علی صدیقک لغیره فلا تشهد له رعایه للصداقه.

5- . كذا فى الكافى ص 231 و فى ص 47 (و البر والده).

ثمانیه لا تقبل لهم صلاه

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثَمَانِیَةٌ لَا یَقْبَلُ اللَّهُ لَهُمْ صَلَاةً الْعَبْدُ الْآبِقُ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَی مَوْلَاهُ وَ النَّاشِزَةُ عَنْ زَوْجِهَا وَ هُوَ عَلَیْهَا سَاخِطٌ وَ مَانِعُ الزَّکَاةِ وَ تَارِکُ الْوُضُوءِ وَ الْجَارِیَةُ الْمُدْرِکَةُ تُصَلِّی بِغَیْرِ خِمَارٍ وَ إِمَامُ قَوْمٍ یُصَلِّی بِهِمْ وَ هُمْ لَهُ کَارِهُونَ وَ الزِّبِّینُ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الزِّبِّینُ قَالَ الَّذِی یُدَافِعُ الْغَائِطَ وَ الْبَوْلَ وَ السَّکْرَانُ فَهَؤُلَاءِ ثَمَانِیَةٌ لَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ صَلَاةٌ.

*ترجمه کمره ای: (هشت کسند که نمازشان قبول نمیشود)

رسول خدا فرمود نماز هشت کس قبول نشود بنده ای که گریخته تا نزد آقای خود برگردد، زنی که ناشزه است و شوهر بر او خشمناک است.

کسی که زکاه خود را ندهد، کسی که وضوء نسازد، دختر نابالغی که بی سرپوش نماز بخواند، پیش- نمازی که خود را بر مأمومینش تحمیل کرده باشد، شخص زبین، عرض شد یا رسول اللّه زبین چه کسی است؟

فرمود کسی که بول یا غائط بر او تنگ گرفته باشد و مست اینان هشت کسند که نمازشان قبول نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست)

پیامبر گفته: نماز هشت تن پذیرفته نیست: بنده یی که از مالک خود گریخته تا باز گردد، زنی که ناشزه است و شویش بر او خشمناک است، آنکه زکات خود را ندهد، آنکه دست نماز نسازد، دختر نارسیده یی بی سرپوش نماز گزارد، آن که خود را به اقتداکنندگان خود با زور امام جماعت ساخته، آنکه زبین باشد، پرسیدند زبین چه کسی ست؟ گفت:

آنکه بول و غائط خود را نگاهداشته، آنکه مست باشد، نماز ایشان پذیرفته نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز هشت طایفه پذیرفته نمیشود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هشت طایفه اند که خداوند نماز آنان را نمی پذیرد بنده ای که گریخته باشد تا نزد آقای خود باز گردد و زنی که بشوهر خود تمکین نکند و شوهر از او ناراضی باشد و کسی که زکاه نپردازد و آنکه وضو نسازد و دختر بالغی که بی روپوش نماز بخواند و امام جماعتی که مأمومینش امامت او را ناخوش بدارند و زبین، عرض کردند یا رسول اللّه زبین چیست؟

فرمود: کسی که احتیاج بدفع بول و غایط داشته باشد و خودداری نماید و دیگر مست که از این هشت طایفه نماز پذیرفته نمیشود.

****ترجمه جعفری: (نماز هشت گروه قبول نمی شود)

احمد بن محمد بن خالد با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هشت گروهند که خداوند نماز آنها را قبول نمی کند: بنده فراری تا وقتی که به سوی مولای خود برگردد، و زنی که در اطاعت شوهرش نیست و او به آن زن خشمناک است، و مانع زکات، و ترک کننده وضو، و دختر بالغی که بدون روسری نماز می خواند و امام قومی که با آنان نماز می خواند ولی آنها از او کراهت دارند و «زبین». گفتند: یا رسول الله «زبین» کیست؟ فرمود: کسی که غایط و بول خود را به زور نگهداشته، و مست، اینان هشت گروهی هستند که نماز آنان پذیرفته نیست.

حمله العرش ثمانیه

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ ثَمَانِيَةٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةُ أَعْيُنٍ كُلُّ عَيْنٍ طِبَاقُ الدُّنْيَا.

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ مُرْسَلًا قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ ثَمَانِيَةٌ أَحَدُهُمْ عَلَى صُورَةِ ابْنِ آدَمَ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ لِوُلْدِ آدَمَ وَ الثَّانِي عَلَى صُورَةِ الدِّيكِ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ لِلطَّيْرِ وَ الثَّالِثُ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ لِلسِّبَاعِ وَ الرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ لِلْبَهَائِمِ وَ نَكَسَ الثَّوْرُ رَأْسَهُ مُنْذُ عَبَدَ بَنُو إِسْرَائِيلَ الْعِجْلَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَارُوا ثَمَانِيَةً.

*ترجمه کمره ای: (حاملین عرض هشتند)

حفص بن غیاث نخعی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود حاملین عرش هشتند و هر کدام هشت چشم دارند که هر چشمی برابر دنیاست. امام ششم فرمود حاملین عرش چهار شکلند یکی مانند آدمیان است و از خدا برای فرزندان آدم روزی میخواهد و دومی مانند خروس است و از خدا برای پرندگان روزی درخواست میکند و سوم مانند شیر است و از خدا برای درندگان روزی درخواست میکند و چهارم مانند گاو است و از خدا برای چهار پایان روزی درخواست میکند، از آنگاه که فرزندان اسرائیل گوساله پرستیدند گاو حامل عرش سر خود را بزیر انداخته (خجلت زده است) چون روز قیامت شود حاملین عرش هشت میشوند.

شرح: اصل حمله عرش در قرآن سوره الحاقه آیه 17 است که میفرماید وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ، در روزی چنین (روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تا بالای خود میکشند، مفاد این عبارت این است که تخت خداوند را روز قیامت هشت کس بدوش میکشند اگر مانند بزرگان هند بر تخته روانی سوار باشد که بر دوشها کشیده می شود یا هشت کس از جایی بجائی میبرند برای نقل مکان و این کنایه از بزرگی تخت پروردگار است که مثلا تخت را معمولا یک کس یا دو کس میکشند و تخت خدا چنان بزرگ است که هشت کس آن را میکشند ولی باتفاق دانشمندان اسلام سوای فرقه مجسمه که جمعی اندک و شاید منقرضند این معنا مراد نیست و اینجا یکی از موارد کنایات قرآن است و اقرب توجیهاتش اینست که بگوئیم این جمله کنایه از عظمت و نمایش جلال خدا است در روز قیامت بنا بر این مفاد کلام این است پروردگار تو در روز قیامت نمایش عظمت و جلال بسیار مهمی دارد، در این صورت لازم نیست عرشی و تختی و حاملی در میان باشد زیرا در کنایه میزان صحت و بلاغت کلام تحقق همان لازمیست که مقصود متکلم است و مفاد تحت اللفظی برای فهمانیدن آن است و بعبارت دیگر مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی است نه مراد جدی و آن معنای لازم مراد جدی است و میزان صدق و کذب و صحت و فساد کلام همان مراد جدی است نه مراد استعمالی بلکه در باب کنایه میتوان گفت که مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی هم نیست و اصلا مراد متکلم همان معنای مجازی است چنانچه علمای بیان میگویند مجاز و کنایه هر دو استعمال لفظ است در غیر معنای خود و فرق آنها اینست که در مجاز قرینه منافیه با معنای حقیقی لازمست ولی در کنایه قرینه منافیه نیست و اراده معنای حقیقی هم صحیح است و مقصود از صحت اراده معنای حقیقی اینست که ممکن است معنای حقیقی هم موجود باشد و ممکن

است نباشد چنانچه اگر گفتیم زید کثیر الرماد است بقصد آنکه جواد است مقصود بیان جود زید است نه هر دو معنا چنان که ممکن است کثرت رماد هم در خارج برای او محقق باشد و ممکن است اصلا همه حوائج خود را با دستگاه برق انجام دهد و هیچ خاکستر هم در دستگاه او نباشد.

و یا اینست که ممکن است معنای حقیقی هم از این جمله قصد شود بدون کم و زیادی در جمله در موقعی که قرینه کنایه بودن اسقاط گردد بخلاف مجاز که از نظر ملازمه با قرینه ضد حقیقی بر معنای حقیقی قابل تطبیق نیست بهر حال در صورتی که ما این جمله را کنایه از عظمت نمایش جلال حق در قیامت دانستیم لازم نیست عرشی و حاملی در میان باشد چنانچه اگر طویل النجاد را بمنظور توصیف شخصی بشجاعت استعمال کردیم لازم نیست شمشیر یا بند شمشیر داشته باشد و یا حمایل کرده باشد بلکه صدق و صحت و بلاغت کلام وابسته همان وجود صفت شجاعت است ولی علمای اسلامی این کلام را بهمین سادگی و صفا تفسیر نکرده اند بلکه برای عرش و برای حامل عرش حقیقتی پنداشته اند و چون معنای تحت اللفظی کلام مستلزم جسمانیت پروردگار است و آن امریست محال دنبال تاویل رفته اند و بدو دسته عمده تقسیم شده اند.

1- متکلمین و اخباریین و فقها، یعنی آن دسته از دانشمندان اسلامی که تا ممکن است پا بند ظواهر و قشر تعبیرات کتاب و سنت هستند اینها عرش الهی را یک موجود آسمانی منش و جسم بسیار بزرگی میدانند که محیط بر همه موجودات جسمانی و دارای پایه های بسیار و طاق و رواق و ارکان بیشمار است و راجع بعظمت عرض و تفصیل ارکان وعده ستونها و بزرگی آن اخبار بسیاری میان این دسته نقل شده بنا بر این حمله عرش هم یک موجودات جسمانی و البته بسیار بزرگ و نیرومندند که چهار یا هشت از آنان میتوانند عرش باین بزرگی را حمل کنند و این تعبیری که در این روایت اخیر از جمله عرش شده با این دسته مناسبت است و بسیار شبیه بقول ارباب انواع جسمانی است که مبدأ آن عقائد فلکی و وثنی مآب کلده و آشور است و مجسمه هائی که برای نمایش ارباب انواع تعبیه کرده اند بصورت انسان بالدار و گاو و اسب و شیر و اشکال دیگر از خرابه های بابل و از حفریات قسمتهای چند ایران و عراق و نقاشیهای این سرزمین که محل علم و تمدن باستانی بشر است مجسمه ها و اشکال متعددی که صورت انواع ارباب و خدایان آنان بوده بدست آمده شاهد مدعا است.

ما بعد از اینکه آیه گذشته را با ذوق توحیدی و ادبی یک کنایه بلیغ و معجز آسا از نمایش عظمت حق گرفتیم و خود را از اندیشه در تصویر عرش و

حمله آن فارغ نمودیم راه مناقشه در باره این گونه اخبار بار می شود و مخصوصا این خبر که ارسال آن ما را بتردید میاندازد و احتمال میرود از تراوش افکار تازه مسلمانانی باشد که مغز آنها از فلسفه و مبادی علوم باستانی ایران و عراق پر بوده و عقیده خود را باین صورت جزء تعلیمات مذهبی شیعه درآورده باشند.

2- حکماء و عرفای اسلامی که در تعبیرات کتاب و سنت چندان ظاهر طلب و لفظ پرست نیستند بلکه روی مبادی فلسفه یونانی مشائیین یا روی ذوقیات عرفانی مربوط با فلسفه یونانی اشراقیین اساسی برای عالم وجود و سیر و شهود چیده اند و بگمان خود از روی برهان یا از شهود سستند بذوق و وجدان بدان عقیده مند شده و تعلیمات شرع اسلامی که از زبان قرآن و سنت نشر شده بدان تطبیق میکنند و ظواهر آیات و اخبار را بر طبق آن تاویل مینمایند این دسته عرش را بهر دو معنای جسمانی و روحانی تفسیر کرده اند و عرش جسمانی را بگمان خود فلک نهم دانسته اند که بزعم ایشان محدد جهات است عالم جسمانی و موجد حرکت شبانه روز و خالی از هر گونه ستاره و نقش و نگار است.

و عرش روحانی را بمقام و احدیت حضرت حق تفسیر کرده اند که مقام صفات و ظهور ذات است برای ذات و مبدأ آفرینش و تجلی بر ماهیت و ممکنات و نمایش کثرات است.

اخباری که عرش را بعلم حق تفسیر کرده مؤید این نظر است زیرا علم مرکز صفات حق و مبدأ آفرینش ممکنات و تشریع احکام و دستورات است در این صورت ارکان و حمله عرش معنای دیگری دارد که مناسب با مقام صفات یا مظهریت صفات حق باشد و باید حمله عرش را بقوای کلیه علم و قدرت و صفات دیگر توجیه کرد و شاید فرشتگان چهارگانه که در زبان تورات و قرآن معروفند چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل؛ عزرائیل همان قوای چهارگانه معنویه باشند که ممکن است آنها را حمله یا ارکان عرش نامید.

بنا بر این میتوان گفت سبب آنکه در قیامت حمله عرش از چهار بهشت ترقی میکنند وحدت ثانویه ظهور حق است در مظاهر امکانیه زیرا در این هنگام قوس صعود وجود بپایان وَ «إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » مصداق پیدا کرده بنا بر این کاروان هستی که از قوای چهارگانه حمله عرش بار بسته و در کشور امکان سفر کرده بود اکنون با تکاملی که نتیجه این سفر و هدف این

افاضه است باز گردیده و تجلی تازه ای برای ذات حق پدید شده که گویا فیض هستی دو چندان گردیده .. !!

**ترجمه مدرس گیلانی: (بردارندگان عرش هشت اند)

حفص پور غیاث نخعی گفته: از امام صادق شنیدم می گفت: بردارندگان عرش هشت اند و هر کدام هشت چشم دارند: که هر چشمی از ایشان برابر همه جهان است. امام صادق گفته: بردارندگان عرش چهاراند. یکی مانند آدمیان است و از خدای برای فرزندان آدم روزی می خواهد. و دومی مانند خروس است برای پرندگان روزی درخواست می کند. سوم چون شیر است و از خدا برای درندگان روزی می خواهد. چهارم چون گاو است و از خدا برای چهارپایان روزی می خواهد. از زمانی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند گاو عرش از شرمندگی سر خویش را به زیر افکنده، در قیامت بردارندگان عرش هشت می گردند.

***ترجمه فهری زنجانی: (حاملین عرش هشتند)

حفص بن غیاث نخعی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود حاملین عرش هشت اند و هر یک را هشت چشم است و هر چشمی برابر دنیا است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا حاملین عرش هشت اند یکی بصورت آدمیزاد است که از خداوند برای فرزندان آدم روزی در خواست میکند و دومی بشکل خروس است و از خداوند برای پرندگان روزی درخواست میکند و سومی مانند شیر است که برای درندگان از خدا روزی میخواهد و چهارمی هم چون گاو است که برای چهار پایان از خدا روزی میطلبد و از روزی که بنی اسرائیل گوساله پرست شدند این گاو سر بزیر و خجلت زده است و چون روز قیامت فرا رسد حاملین عرش هشت می شوند.

****ترجمه جعفری: (حاملان عرش هشت تا هستند)

حفص بن غیاث نخعی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: حاملان عرش هشت تا هستند که هر کدام از آنها هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیاست.

محمد بن حسن صفار در یک حدیث مرسل از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: حاملان عرش هشت تا هستند: یکی از آنها به شکل آدم

است و از خدا برای فرزندان آدم طلب روزی می کند و دومی به شکل خروس است و از خدا برای پرندگان طلب روزی می کند و سومی به شکل شیر است و از خدا برای حیوانات درنده طلب روزی می کند و چهارمی به شکل گاو است و از خداوند برای چهارپایان طلب روزی می کند و آن گاو از وقتی که بنی اسرائیل گوساله را پرستید، سرش را به زیر انداخته و چون روز قیامت فرا رسد، حاملان عرش هشت تا می شوند.

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا

عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ الرِّزْقِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِلْجَنَّهِ ثَمَانِيَهَ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصِّدِّيقُونَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ خَمْسَهُ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا فَلَا أَزَالُ وَاقِفاً عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِی وَ مُحِبِّی وَ أَنْصَارِی وَ مَنْ تَوَلَّانِی فِی دَارِ الدُّنْيَا فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُکَ وَ شُفِّعْتَ فِی شِيعَتِکَ وَ يُشَفَّعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِی وَ مَنْ تَوَلَّانِی وَ نَصَرَنِی وَ حَارَبَ مَنْ حَارَبَنِی بِفِعْلٍ أَوْ قَوْلٍ فِی سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ جِيرَانِهِ وَ أَقْرِبَائِهِ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِی قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّهٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ لِلْجَنَّهِ ثَمَانِيَهَ أَبْوَابٍ عَرْضُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَسِيرَهُ أَرْبَعِينَ سَنَهً.

*ترجمه کمره ای: (بهشت هشت در دارد)

امام یکم فرماید بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران و صدیقان است یکدر از آن شهیدان و صالحان است و از پنج در شیعیان و صدیقان ما داخل میشوند، من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست میکنم عرض میکنم پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که مرا در دنیا بولایت شناخته اند سالم دار یک بار آوازی از شکم عرش میرسد که درخواست تو پذیرفته شد، شفاعت تو در باره شیعیانت قبول شد هر تن از شیعیان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مرا بگفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده اند هفتاد هزار تن از همسایگان و خویشان خود را میتوانند شفاعت کرد از یکدر دیگر مسلمانان دیگری که خدا را به یگانگی شناخته و ذره ای دشمنی ما خاندان در دلشان نیست وارد میشوند.

امام پنجم فرمود بخدا خوشبین و امیدوار باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنای هر دری از آنها مسافت چهل سال راه است (چهار صد سال خ ب)

**ترجمه مدرس گیلانی: (بهشت هشت در دارد)

جناب علی گفته: بهشت را هشت در است. دری برای پیامبران و صدیقان است. دری برای شهیدان و نیکان است و پنج در اختصاص به شیعیان و صدیقان است، من همیشه بر سر صراط ایستاده و درخواست می کنم- خدایا پیروان و دوستان مرا و کسانی که مرا در جهان به ولایت شناخته اند تندرست بدار، آوازی از درون عرش رسد که پذیرفته شد. هر تن از پیروان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفتند- با دشمنان من نبرد کردند هفتاد هزار از همسایگان و خویشان خود را می توانند شفاعت کنند- از یک دیگر مسلمانان دیگر که خدای را به یگانگی شناخته و به اندازه ذره یی دشمنی ما خاندان در دلشان نباشد یک راست به بهشت سرازیر می شوند.

***ترجمه فهری زنجانی: (بهشت را هشت در است)

علی علیه السّلام فرمود: همانا که از برای بهشت هشت در است از یک درش پیغمبران و صدیقان داخل شوند و از یکدر شهیدان و افراد شایسته داخل شوند و از پنج درش شیعیان و دوستان ما داخل شوند و من هم چنان بر پل صراط ایستاده ام و درخواست میکنم و میگویم پروردگارا شیعه من و دوست من و یاران من و هر که را که در دار دنیا مرا بولایت پذیرفته است سالم بدار که ناگاه آوازی از مرکز عرش میرسد که درخواست تو باجابت رسید و شفاعت تو در باره شیعه ات پذیرفته شد و از شیعیان من کسی که مرا بولایت شناخته و یاری من نموده و با دشمنان جنگنده من جنگیده چه برفتار و چه بگفتار هر یک نفر از آنان در باره هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود شفاعت میکند و از یک در سایر مسلمانان که شهادت بر یگانگی خدای یکتا بدهند و در دلشان ذره از دشمنی ما خاندان نباشد داخل میشوند.

امام باقر علیه السّلام فرمود: بخداوند خوشبین باشید و بدانید که بهشت را هشت در است که پهنای هر در چهل سال راه است.

****ترجمه جعفری: (بهشت هشت در دارد)

محمد بن فضیل رزقی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: بهشت هشت در دارد: دری است که پیامبران و صدیقان از آن داخل می شوند، و دری است که شهدا و صالحان از آن وارد می شوند، و پنج در دیگر هستند که شیعیان و دوستان ما از آنها وارد می شوند و من همواره در کنار پل صراط می ایستم و دعا می کنم و می گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستداران و یاران من و هر کسی را که

در دنیا مرا دوست می داشت، سلامت بدار و از داخل عرش ندا می رسد که دعای تو را اجابت کردم و شفاعت شیعیان تو را پذیرفتم، و هر مردی از شیعیان من و کسانی که مرا دوست داشته اند و یاری نموده اند و با دشمنان من با عمل یا زبان مبارزه کرده اند، به هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشان خود شفاعت می کند، و دری است که سایر مسلمانان از آن وارد می شود و آنان کسانی هستند که به یگانگی خدا گواهی داده و در قلبشان به مقدار یک ذرّه دشمنی ما اهل بیت نباشد.

جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به خدا گمان خوب داشته باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد و عرض هر کدام از آنها میسر چهل سال است.

لا یجوز أن یکون سمک البیت فوق ثمانیه أذرع

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: شَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ عَبَثَ أَهْلِ الْأَرْضِ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ بِعِيَالِهِ فَقَالَ كَمْ سَمْكُ بَيْتِكَ قَالَ عَشَرَةُ أَذْرُعٍ فَقَالَ اِذْرَعْ ثَمَانِيَةَ أَذْرُعٍ كَمَا تَدُورُ وَ اكْتُبْ عَلَيْهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فَإِنَّ كُلَّ بَيْتٍ سَمْكُهُ أَكْثَرُ مِنْ ثَمَانِيَهِ أَذْرُعٍ فَهُوَ مُحْتَضَرٌ يَحْضُرُهُ الْجِنُّ وَ يَسْكُنُونَهُ (1).ی-

*ترجمه کمره ای: (روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذرع شاه) بیشتر باشد)

ابان بن عثمان گوید مردی حضور امام ششم آمد و بازی کردن و تعرض از ما بهتران با خانواده و نان خورهایش بامام علیه السّلام شکایت کرد حضرت فرمود ارتفاع سقف خانه ات چه اندازه است؟ گفت ده ذراع فرمود آن را از مقیاس هشت ذراع کن و آیه الکرسی را هم بر آن نقش کن زیرا هر اطاقی که ارتفاعش از هشت ذراع بیشتر باشد محتضر است یعنی جنیان می آیند و دور آن نشیمن میکنند و (گاهی با عیال صاحب خانه) بازی میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست)

ابان پور عثمان گفته: مردی به امام صادق گفت: پریان خانواده و نان و خورش های ما را متعرض می شوند. امام گفت: بلندی سقف خانه تو چه اندازه است؟. گفت: ده متر. گفت: آن را هشت بیشتر مگذار، و دور آن آیه الکرسی نقش نما. چون که هر اطاقی که ارتفاع آن از هشت متر بیشتر باشد محتضر است یعنی پریان در آن آشیانه می کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سقف خانه نباید از هشت ذراع بیشتر باشد)

ابان بن عثمان گوید: مردی بخدمت امام صادق علیه السّلام شکایت آورد که جنیان با خانواده و عیالات من بازی میکنند، حضرت فرمود سقف اطاقت چه اندازه است؟ گفت: ده ذراع، فرمود اطاق را بارتفاع هشت ذراع اندازه بگیر و آیه الکرسی را بر دور آن بنویس زیرا هر اطاقی که سقفش از ذراع بیشتر باشد محل حضور جنیان و نشیمنگاه آنان می شود.

****ترجمه جعفری: (روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع بیشتر باشد)

ابان بن عثمان نقل می کند که کسی نزد امام صادق علیه السّلام از بازی اهل زمین (جنّیان) با خانواده و عیالش شکایت کرد، حضرت فرمود: سقف خانه چقدر ارتفاع دارد؟ گفت: ده ذراع، فرمود: آن را هشت ذراع کن همان گونه که دور می زنی و آیه الکرسی را بر آن بنویس، زیرا که هر خانه ای که سقف آن بیش از هشت ذراع باشد، محل حضور جنّ می شود و در آنجا ساکن می شوند.

1- . زاد هنا فی النسخه المطبوعه المترجمه بالفارسیه (ثمانیه أزواج) عن داود الرقی قال: سألنی بعض الخوارج عن هذه الآیه من کتاب اللّه عزّ و جلّ (ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ) ما الّذی أحل اللّه من ذلک و ما الذی حرم؟ فلم یکن عندی منه شی ء، فدخلت علی أبی عبد اللّه علیه السّلام و انا حاج فأخبرته بما کان فقال ان اللّه أحلّ فی الاضحیّه الإبل العراب و حرم فیها البخاتی و أحلّ البقر الاهلیه أن یضحّی بها و حرم الجبلیه، فانصرفت الی الرجل فأخبرته بهذا الجواب فقال: هذا شی ء حملته الإبل من الحجاز. أقول: لم أجد هذا الخبر فی النسخ التی عندی و لا علی

منقوله فى الوسائل و غيرها و النسخه الفارسيه فى غايه التصحيف و نهايه التشويش و لا اعتماد عليها جدا. نعم رواه الصدوق فى الفقيه بإسناده عن داود، و الكلينى فى الكافى عن علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إبراهيم بن محمّد المسلى عن داود الرقى.

9- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی بَعْضُ أَصْحَابِنَا یَعْنِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَمَّنْ ذَکَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ تَرَی هَذَا الْخَلْقَ کُلَّهُ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ أَلْقِ مِنْهُمُ الثَّارِکَ لِلسِّوَاکِ وَ الْمُتَرَبِّعَ فِی مَوْضِعِ الضِّیقِ وَ الدَّاخِلَ فِیمَا لَا یَعْنِیهِ وَ الْمُمَارِیَ فِیمَا لَا عِلْمَ لَهُ وَ الْمُتَمَرِّضَ مِنْ غَیْرِ عِلَّهٍ وَ الْمُتَشَعِّثَ مِنْ غَیْرِ مُصِیبَهٍ وَ الْمُخَالِفَ عَلَی أَصْحَابِهِ فِی الْحَقِّ وَ قَدِ اتَّفَقُوا عَلَیْهِ وَ الْمُفْتَخِرَ بِآبَائِهِ وَ هُوَ خِلْوٌ مِنْ صَالِحِ أَعْمَالِهِمْ فَهُوَ بِمَنْزِلَهِ الْخَلَنْجِ یُفْشَرُ لِحَاءً عَنْ لِحَاءٍ حَتَّی یُوصَلَ إِلَی جَوْهَرِیَّتِهِ وَ هُوَ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا.

*ترجمه کمره ای: (هشت کس از مردم محسوب نشوند)

راوی بامام ششم عرضکرد شما همه این مخلوقات دو پا را آدم میدانید فرمود هشت طایفه شان را دور بینداز، آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه بیدانش بحث کند، آنکه بیدرد خود را بیمار نماید، آنکه بی مصیبت پریشان حال شود، آن که با یاران خودش در مطلب درستی که مورد اتفاق آن ها است مخالفت ورزد، آنکه بپدران خود افتخار کند و از کارهای نیک آنان بی بهره باشد، این آدم چون گیاه اخلیج باشد که پوست کنده شود تا به گوهر و مغز خود رسد. او همچنانست که خدای عز و جل فرموده، نیستند آنان جز همانند چهار پایان بلکه در راه خود گمراه تر از آنان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هشت تن از شمار مردم نیستند)

شخصی به امام صادق گفت: تو از مخلوقات همه را آدم می دانی؟ در جواب گفت: هشت دسته را دور بیفکن- آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه در چیزی که وظیفه او نیست مداخله کند، آنکه بی درد خود را بیمار سازد، آنکه بی گرفتاری پریشان باشد، آنکه با یاران خود در کار درستی که محل اتفاق است مخالفت کند، آنکه به پدران خود افتخار کند در حالی که از کارهای نیک ایشان بی بهره باشد. این آدمی مانند گیاه اخلنج است که پوست کنده گردد تا به گوهر خود رسد، و او- چنانست که خدای در قرآن گفته: ایشان جزء چهار پایان اند بلکه در راه خود از چهارپایان کمتراند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هشت طایفه است که از مردم نیستند)

راوی بامام صادق علیه السّلام عرض کرد: شما همه این خلق را از مردم می پندارید؟ فرمود: (هشت طایفه) از اینان را دور بینداز از آنکه مسواک نکند و آنکه در مجلس تنگ چهار زانو بشیند و آنکه در کار بیهوده دخالت کند و آنکه در باره چیزی که نمیداند اظهار فضل و دانش نماید و آنکه بدون بیماری خود را بیمار نشان دهد و آنکه مصیبت ندیده عزا دار گردد و آنکه با یاران خود در مطلب حقی که مورد اتفاق آنان است مخالفت ورزد و آنکه بپدران خود ببالد با اینکه از کارهای شایسته آنان بی بهره باشد چنین کس هم چون گیاه خلنج است که پوستهای روئین اش کنده شود و عاقبت جوهر ذاتش آشکار گردد و او همان است که خدای عز و جل فرموده است آنان چهار پایانی بیش نیستند بلکه گمراه تراند.

****ترجمه جعفری: (هشت گروه، از مردم نیستند)

ابو یحیی واسطی می گوید: شخصی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: آیا همه این خلق را که می بینی از مردم هستند؟ فرمود: از آنها (این هشت گروه را) بینداز: کسی که مسواک نکند، و کسی که در جای تنگ چهار زانو نشیند، و کسی که وارد در چیزهایی شود که به او فایده ندارد، و کسی که در چیزی جدال کند که به آن علم ندارد، و کسی که بدون بیماری خودش را به بیماری زند، و کسی که بدون رسیدن مصیبت پریشانی کند، و کسی که با همفکران خود در چیزی مخالفت کند که همگی به آن اتفاق نظر دارند، و کسی که با پدرانش افتخار کند در حالی که از کارهای شایسته آنان بی بهره است، او مانند درخت خدنگ است که لایه به لایه کنده می شود تا به مغز آن برسد و او همان گونه است که خداوند می فرماید: «نیستند آنان جز همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.»

من اختلف إلى المسجد أصاب إحدى ثمان خصال

10- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْکَافِ عَنْ زِیَادِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ کَانَ یَقُولُ مَنِ اخْتَلَفَ إِلَی الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَی الثَّمَانِ أَخاً مُسْتَفَاداً فِی اللَّهِ أَوْ عِلْماً مُسْتَطْرَفاً أَوْ آیَةً مُحْکَمَةً أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ کَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدًی أَوْ یَسْمَعُ کَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَی هُدًی

ص: 409

أَوْ يَتْرُكُ ذَنْباً خَشْيَةَ أَوْ حَيَاءً.

11- أَخْبَرَنِی إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ عُمَارَةَ الْحَافِظُ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ حَدَّثَنِی حُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مَرْوَانَ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ مَأْمُونٍ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَدْمَنَ الِاخْتِلَافَ إِلَى الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ أَخاً مُسْتَفَاداً فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ عِلْماً مُسْتَطْرَفاً أَوْ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى هُدًى أَوْ أُخْرَى تَصْرِفُهُ عَنِ الرَّدَى أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ تَرَكَ الذَّنْبَ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً (1).

*ترجمه کمره ای: (هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد)

امام یکم همیشه میفرمود هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد، برادری خدا داده یا دانشی تازه یا آیه ای وظیفه بخش یا رحمتی که بدان چشم داشته یا سخن نصیحتی که او را از هلاکتی نجات میدهد یا سخنی میشنود که او را براستی رهبری میکند یا گناهی را از ترس خدا یا از روی حیا وامینهد.

امام دوم فرماید که شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود کسی که همیشه بمسجدها رفت و آمد کند برادری خدا داده بدستش آید یا دانشی پسندیده یا سخنی که براه راستیش رهبری کند یا سخن نصیحت آمیزی که از هلاکت نجاتش دهد یا رحمتی که بدان چشم دارد یا ترک کند گناهی را از روی حیاء یا ترس از خدا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد)

جناب علی می گفت:

«هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد: برادری در راه خدا، یا دانشی تازه، یا آیه یی وظیفه نما، یا آمرزشی که بدان چشم داشته، یا سخن پند آمیزی وی را از نابودی رهایی بخشد، یا سخنی بشنود که وی را رهبری کند، یا گناهی را از بیم خدا یا از روی شرمندگی کنار گزارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد)

عمیر بن مأمون گوید: شنیدم از امام حسن علیه السّلام که میفرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود کسی که همواره بمسجدها رفت و آمد داشته باشد هشت بهره را خواهد برد.

بهره مندی از برادر دینی یا دانشی مورد پسند یا سخنی که او را بنجات رهبری کند و یا سخن دیگری که او را از هلاکت باز دارد و یا رحمتی که بانتظارش بوده است و یا ترک گناهی از روی شرم و یا ترس.

(شرح-:) دو فایده از فایده های رفت و آمد مسجد در این روایت گفته نشده است و شاید از راوی فراموش شده و یا از قلم نویسنده افتاده است.

****ترجمه جعفری: (کسی که به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت خصلت برسد)

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که می فرمود: هر کس به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت چیز برسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید یا آیه ای محکم و یا رحمتی که انتظار آن را داشته و یا سخنی که او را از بدی منع می کند و یا سخنی را بشنود که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا از جهت ترس و حیا گناهی را ترک گوید.

عمیر بن مأمون می گوید: از امام حسن مجتبی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس به رفت و آمد به مساجد مداومت داشته باشد به یکی از هشت چیز می رسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید و یا سخنی که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا سخن دیگری که او را از بدی باز دارد و یا رحمتی که انتظار او را دارد و یا ترک گناه از جهت حیا و یا ترس خدا. (توجه کنیم که در این روایت فقط شش آمده و شاید دو چیز دیگر از یاد راوی رفته باشد)

ثمانیه إن أهینوا فلا یلوموا إلا أنفسهم

12- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ بِمَرْوَ الرُّوذِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ الْقَطَّانُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ ثَمَانِيَةٌ إِنْ أُهِينُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ الذَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا وَ الْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللِّئَامِ وَ الدَّاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرٍّ لَهُمْ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ وَ الْمُسْتَخِفُّ بِالسُّلْطَانِ وَ الْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ وَ الْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ.

*ترجمه کمره ای: (هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خود را سرزنش کنند)

امام یکم فرمود که پیغمبر صلّی الله علیه و آله در ضمن سفارشات خود بمن گفت. ای علی هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خویش را سرزنش کنند نه دیگری را. آنکه ناخوانده بر سر خوان مهمانی رود، مهمانی که بمیزبان خود فرمانی تحمیل کند، کسی که از دشمنان خود خوبی خواهد، کسی که از مردمان پست بخشش خواهد، آنکه ناخوانده در راز میان دو کس مداخله نماید، آنکه بپادشاه اهانت کند، آنکه در مقامی نشیند که شایسته آن نیست، آنکه با کسی حدیث کند که به وی گوش ندهد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند)

جناب علی گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: «ای علی هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند: آنکه ناخوانده بر خوانی نشیند، آنکه در مهمانی به میزبان فرمان دهد، آنکه از دشمنان خود چشم نیکی دارد، آنکه از فرومایگان بخشش خواهد، آنکه بی دستوری میان راز دو تن نظر دهد، آنکه به بزرگان خواری نماید، آنکه جایی نشیند که شایسته آن نباشد، آنکه با کسی گفتگو کند که به سخن وی گوش فرا ندهد».

***ترجمه فهری زنجانی: (هشت طایفه اند که اگر توهین بآنان شد نباید بجز خود دیگری را ملامت کنند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن سفارشی بعلی علیه السّلام فرمود: ای علی هشت فرقه اند که اگر مورد توهین شدند بجز خود دیگری را نباید ملامت کنند کسی که بر سر سفره ای ناخوانده بنشیند و مهمانی که بصاحبخانه دستور بدهد و کسی که از دشمنان خود امید خیری داشته باشد و کسی که از افراد پست فطرت بخششی خواستار شود و کسی که ناخوانده بر از میان دو کس مداخله نماید و کسی که پادشاه را سبک شمارد و کسی که در جایگاهی که شایستگی آن را ندارد بنشیند و کسی که سخن بگوید با آن کس که گوش شنوائی از او را ندارد.

****ترجمه جعفری: (هشت نفر اگر مورد اهانت واقع شوند، باید خود را سرزنش کنند)

حمّاد بن عمرو از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی! هشت نفرند که اگر مورد اهانت واقع شوند، کسی را جز خود سرزنش نکنند: کسی که ناخوانده به مهمانی رود، و کسی که به صاحب خانه فرمان دهد، و کسی که از دشمنانش طلب خیر کند و کسی که از افراد لئیم بخشش بخواهد، و کسی که به سرّی که میان دو نفر است وارد شود در حالی که آنها او را وارد نکرده اند، و کسی که سلطان را سبک بشمارد، و کسی که در مجلسی بنشیند که اهل آن نیست، و کسی که سخنی به کسی گوید که از او نمی شنود.

تجنب المساجد ثمانیه أشیاء

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع جَنِّبُوا مَسَاجِدَکُمُ الشِّرَاءَ وَ الْبَیْعَ وَ الْمَجَانِینَ وَ الصِّبْیَانَ

1- . کذا و هکذا فی التهذیب و المعدود ست و لعلّ سقط اثنان من الراوی أو قلم الناسخ.

وَ الضَّالَّةَ وَ الْأَحْكَامَ وَ الْحُدُودَ وَ رَفْعَ الصَّوْتِ.

*ترجمه کمره ای: (مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت)

امام ششم علیه السّلام فرمود مسجدهای خود را از هشت چیز دور دارید: از فروش و خرید دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد بلند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مساجد را از هشت چیز دور بدارید)

امام صادق علیه السّلام گفته: «مساجد خود را از هشت چیز دور بدارید: از فروش، و خرید، و دیوانگان و کودکان، و جستجوی گم شده و داوری، روان ساختن حدود شرعی، و بانگ و فریاد».

***ترجمه فهری زنجانی: (مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مسجدهای خود را دور بدارید از خرید و فروش و دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد کشیدن.

****ترجمه جعفری: (هشت چیز از مساجد دور باشد)

علی بن اسباط از شخصی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: مساجد خود را از هشت چیز دور نگهدارید: خرید و فروش و دیوانه ها و کودکان و گمشده ها و اجرای احکام و حدود و بلند کردن صدا.

الإيمان ثمان خصال

14- حَدَّثَنِی أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَکَ اللَّهُ إِنَّ بِالْکُوفَهِ قَوْماً یَقُولُونَ مَقَالَهً یَنْسُبُونَهَا إِلَیْکَ فَقَالَ وَ مَا هِیَ قَالَ یَقُولُونَ الْإِیمَانُ غَیْرُ الْإِسْلَامِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام نَعَمْ فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْهُ لِی قَالَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَقَرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَقَامَ الصَّلَاهَ وَ آتَی الزَّکَاهَ وَ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ حَجَّ الْبَیْتَ فَهُوَ مُسْلِمٌ قُلْتُ

فَالْإِيمَانُ قَالَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَقَرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ حَجَّ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ النَّارَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيُّنَا لَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ النَّارَ فَقَالَ لَيْسَ هُوَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا هُوَ لَمْ يَلْقَ اللَّهَ بِذَنْبٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ النَّارَ وَ لَمْ يَتُبْ مِنْهُ.

*ترجمه کمره ای: (ایمان هشت خصلت است)

ابو بصیر گوید: حضور امام پنجم شرفیاب بودم که مردی بآن حضرت عرضکرد اصلحک اللّه راستی در کوفه جمعی هستند که عقیده هائی دارند و آن را از شما میپندارند فرمود: کدام عقیده ها؟ عرضکرد میگویند ایمان جز اسلام است. امام پنجم فرمود آری همین طور است آن مرد عرضکرد برای من بیان فرمائید فرمود هر که عقیده دارد که خدا یکی است و محمد صلّی الله علیه و آله رسول خدا است و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز بخواند و زکاه بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود مسلمان است. گفتم ایمان کدامست؟ فرمود کسی که خدا را یگانه داند و محمد صلّی الله علیه و آله را رسول خدا شناسد و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز را بپا دارد و زکاه را بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود و خدا را بگناهی که بدان بیم از دوزخ داده ملاقات ننماید مؤمن باشد. ابو بصیر عرضکرد قربانت کدام یک از ماها است که مرتکب گناهی که خدا بدان از دوزخ بیم داده نشده باشد؟ فرمود چنان نیست که تو گمان بردی همانا مقصود این است که گناهی کند که خدا بدان بیم از آتش دوزخ داده و از آن توبه ننماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ایمان هشت منش است)

ابو بصیر گفته: نزد امام محمد باقر بودم. مردی به وی گفت: در کوفه گروهی هستند که اعتقادهایی دارند و آن را به تو نسبت می دهند. گفت: آن اعتقادات چیست؟

گفت: می گویند: گروش به خدا غیر از اسلام است !. امام گفته: آری چنین است. آن مرد پرسید چگونه؟

گفت: هر که اعتقاد داشته باشد که خدا یکی ست و محمد «ص» پیامبر ویست و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد، رمضان را روزه دارد و حج گزارد این چنین کس مسلمان است. من که ابو بصیر هستم، گفتم: پس ایمان کدام است؟ گفت آنکه خدای را یگانه

داند و محمد را پیامبر وی شناسد و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد و رمضان را روزه دارد و حج گزارد و خدای را به گناهی که بدان بیم از دوزخ است دیدار منماید، این چنین کس مؤمن است یعنی گرونده به خداست گفتم: برخی تو گردم چگونه چنین کسی یافت گردد که به گناهی آلوده نشده باشد که خدا بدان بیم دوزخ نداده باشد؟. گفت: چنان نیست که می پنداری، مقصد آن ست که گناهی کند که خدا به آن بیم از دوزخ داده و از آن بازگشت نکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (ایمان هشت خصلت است)

ابی بصیر گوید: حضور امام باقر علیه السّلام بودم که مردی بحضرتش عرضکرد اصلحک اللّه در کوفه مردمی هستند و سخنی دارند که از زبان شما نقل میکنند فرمود: چه میگویند؟ عرضکرد: میگویند:

که ایمان غیر از اسلام است امام باقر علیه السّلام فرمود: آری چنین است آن مرد عرضکرد: از برای من بیان بفرمائید فرمود: کسی که گواهی دهد بر اینکه خدائی بجز اللّه تبارک و تعالی نیست و محمد فرستاده او است و بآنچه پیغمبر از طرف خداوند آورده است اقرار و اعتراف داشته باشد و نماز بگذارد و زکاه بپردازد و ماه رمضان را روزه بدارد و بحج خانه خدا برود چنین کسی مسلمان است من عرض کردم: پس ایمان چیست؟

فرمود: کسی که گواهی دهد که خدائی بجز ذات خداوندی نیست و محمد فرستاده خدا است و بآنچه پیغمبر از جانب خداوند آورده اقرار داشته باشد و نماز گذارد و زکاه به پردازد و ماه رمضان را روزه بدارد و به حج خانه خدا برود و خدای را ملاقات نکند با گناهی که خداوند بیم آتش دوزخ بآن گناه داده باشد چنین کس مؤمن است.

ابو بصیر عرضکرد: قربانت شوم کدامیک از ما با گناهی که بیم آتش بآن داده نشده باشد خداوند را ملاقات نکرده ایم؟ فرمود؛ آنچنان نیست که تو خیال کردی مقصود این است که خداوند را ملاقات نکند با گناهی که خدا وعده آتش بآن گناه داده و در حالی که این شخص از آن گناه که مرتکب شده است توبه نکرده باشد.

****ترجمه جعفری: (ایمان در هشت خصلت است)

ابو بصیر می گوید: نزد امام باقر علیه السّلام بودم که مردی به او گفت: خدا حال تو را به صلاح گرداند، در کوفه گروهی هستند که سخنی می

گویند و آن را به تو نسبت می دهند، فرمود: آن سخن چیست؟ گفت: می گویند: ایمان غیر از اسلام است، امام باقر علیه السّلام فرمود: آری، او گفت: پس آن را برای من توصیف کن، فرمود: هر کس شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانه خدا کند، پس او مسلمان است. گفتم: پس ایمان چیست؟ فرمود: کسی که شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانه خدا کند و خدا را با گناهی که در باره آن وعده آتش داده است ملاقات نکند، او مؤمن است، ابو بصیر گفت: فدایت گردم، کدام یک از ماست که خدا را با چنین گناهی ملاقات نکند؟ فرمود: چنین نیست که می پنداری، بلکه او کسی است که خدا را با گناهی که به آن وعده آتش داده و از آن توبه نکرده است، ملاقات نکند.

الکبائر ثمان

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ ظَرِیفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا لَنَا نَشْهَدُ عَلَی مَنْ خَالَفَنَا بِالْکُفْرِ وَ بِالنَّارِ وَ لَا نَشْهَدُ لِأَنْفُسِنَا وَ لِأَصْحَابِنَا أَنَّهُمْ فِی الْجَنَّهِ قَالَ مِنْ ضَعْفِکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ فِیکُمْ شَیْ ءٌ مِنَ الْکَبَائِرِ فَاشْهَدُوا أَنَّکُمْ فِی الْجَنَّهِ قُلْتُ فَأَیُّ شَیْ ءٍ الْکَبَائِرُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ أَکْبَرُ الْکَبَائِرِ الشِّرْکُ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَیْنِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَهِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَیِّنَهِ وَ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ فَقُلْتُ لَهُ الزِّنَا وَ السَّرِقَهُ فَقَالَ لَیْسَا مِنْ ذَاکَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه الأخبار فی الکبائر لیست بمختلفه و إن

كان بعضها ورد بأنها خمس و بعضها بسبع و بعضها بثمان و بعضها بأكثر لأن كل ذنب بعد الشرک كبير بالإضافه إلى ما هو أصغر منه و كل صغير من الذنوب كبير بالإضافه إلى ما هو أصغر منه و كل كبير صغير بالإضافه إلى الشرک بالله العظيم

*ترجمه کمره ای: (معاصی کبیره هشت است)

محمد بن مسلم گوید بامام ششم عرضکردم قربانت چرا در باره مخالفان خود معتقدیم که کافر و اهل دوزخند ولی در باره خودمان و هم مذهبان خود معتقد نیستیم که در بهشتند.

فرمود این از ضعف ایمان شما است. اگر شما جماعت شیعه هیچ معصیت کبیره مرتکب نشوید بدانید که در بهشتید، گفتم قربانت معاصی کبیره کدامند، فرمود اکبر کبائر شرک بخداست و عقوق پدر و مادر و بیابان گردی پس از هجرت بشهر مدینه و نسبت زنا بزن پارسا دادن و از جهاد گریختن و بناحق مال یتیم را خوردن و پس از دانستن حرمت ربا خوردن و مؤمن را کشتن، گفتم زنا و دزدی چطور؟ فرمود از این قبیل نیستند. مصنف این کتاب گوید اخباری که متعرض شماره کبائرند اگر چه بعضی آنها را پنج و بعضی هفت و بعضی هشت و بعضی بیشتر شمرده اند ولی در حقیقت با هم اختلافی ندارند زیرا پس از شرک بخدا هر گناهی نسبت بگناه کوچکتر از خود کبیره است و هر گناه کوچکی نسبت بکوچکتر کبیره است و هر گناه کبیری نسبت بشرک صغیره است.

شرح: در شماره گناهان کبیره از نظر اخبار و فتاوی اختلاف بسیاری است که از پنج تا هفتاد شمرده شده است نظریه نسبی که شیخ صدوق (رضی الله عنه) اختیار کرده و جمعی از بزرگان از او پیروی کرده اند یکی از راههای رفع اختلاف اخبار است ولی از جهاتی مورد اشکال است.

مقصود از این نسبی بودن انکار گناه صغیره است یا انکار گناه کبیره یا هر دو و التزام بهر یک از این سه وجه مورد اعتراض است زیرا تقسیم بصغیره و کبیره قابل انکار نیست.

2- آنکه در اخبار و فقه برای گناه کبیره احکام و آثار مخصوصی ثابت شده مثل اینکه مجرد ارتکاب کبیره منافی عدالت است ولی در صغیره اصرار منافی عدالت است نه مجرد ارتکاب و چنان که در قرآن میفرماید اگر از کبائر آنچه شما را از آن نهی کردیم اجتناب کنید سیئات و گناهان دیگر شما

را جبران میکنیم و چنان که در این خبر میفرماید شیعه با اجتناب کبائر مستحق بهشت است بشرط توبه بهر حال گناه کبیره و صغیره دارای آثار و احکام جداگانه هستند و ترتیب و آثار و احکام هر یک محتاج بتشخیص موضوع است و نظریه نسبیه تشخیص موضوع نمیدهد بلکه موضوع را مبهم و متداخل میکند.

3- آنکه خود اجراء نظریه نسبیه نیازمند آنست که صغیر و کبیری در گناهان تخصیص داده شود تا آنکه حکم کنیم این صغیر نسبت بآن اصغر کبیره است و آن کبیره نسبت بآن اکبر صغیره است و میپرسیم از کجا میفهمید که آن اکبر است و آن کبیر و آن اصغر و آن صغیر تا نظریه نسبیه را تطبیق کنید، و اگر برای تشخیص این مراتب میزان و دلیلی در دست هست با همان میزان مراتب گناهان تعیین می شود دیگر نیازی بنظریه نسبیه نداریم. و صحیح اینست که برای اثبات کبیره بودن گناهی یکی از سه دلیل متقن لازم است.

1- آنکه در قرآن یا سنت ثابت بطریق معتبر تصریح شده باشد که فلان گناه کبیره است.

2- آنکه در قرآن نسبت بگناهی صریحا کیفر عذابی بیان کرده باشد چنانچه فرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است.

3- آنکه مساوی یا اکبر از گناهی شمرده باشد که کبره بودنش ثابت است چنانچه فرماید غیبت سخت تر از زنا است یا آنکه کاهن چون ساحر است در صورتی که دلیلی آمده که زنا کبیره است یا سحر کبیره است کبیره بودن غیبت و کهانت هم ثابت می شود.

و اما راجع باختلاف اخبار در شماره کبائر باید آنها را حمل بر مراتب کرد زیرا البته گناهان کبیره هم مراتبی دارند و اکتفاء بعضی اخبار بچندی از آنها از باب آنست که اهمیت بیشتری دارند یا از باب اثر مخصوصی است که بر آن دسته مترتب است چنانچه ممکن است گفت سقوط استحقاق بهشت از شیعه منوط ارتکاب این هشت گناه مخصوص است و حتی این اثر بر مثل دزدی و زنا بار نیست با اینکه کبیره بودن آنها از نظر منافات با عدالت ظاهرا محل تردید و خلافی نباشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گناه های بزرگ هشت است)

محمد پور مسلم گفته: به امام صادق گفتم: برخی تو کردم، چرا در باره مخالفان خود اعتقاد داریم که دوزخی اند اما در باره خود اعتقاد نشان نمی دهیم که بهشتی هستیم؟. گفت: این از سستی ایمان شماست. هر گاه شما به هیچ گناه بزرگی آلوده نشده باشید، بدانید که بهشتی هستید. گفتم: گناه های کلان کدام است؟ گفت: بزرگترین گناه ها، انباز گرفتن به خداست، آزار پدر و مادر، بیابان گردی پس از هجرت به مدینه، به زن پارسا نسبت زنا دادن، از جهاد یعنی پیکار گریختن، به ناروا خواسته پدر مرده خوردن، سود خوردن پس از دانستن نارواییِ آن، مؤمن را کشتن. گفتم: زنا و دزدی چگونه است؟. گفت: مانند آنها نیست. صدوق گفته: اخباری که متعرض شماره گناه های بزرگ است اگر چه برخی از آنها را پنج و برخی هفت و برخی هشت و برخی بیشتر گفته اند. اما در حقیقت با یک دیگر اختلافی ندارد.

چون پس از انباز گرفتن به خدا هر گناهی بالنسبه به گناه خردتر از خود کلان تر است و هر گناه خردتر بالنسبه به خرد بزرگ است و هر گناه بزرگی بالنسبه به انبازگیری خرد است.

***ترجمه فهری زنجانی: (گناهان بزرگ هشت است)

محمد بن مسلم گوید: بامام صادق علیه السّلام عرضکردم: قربانت شوم چرا در باره مخالفین خود گواهی میدهیم که آنان کافرند و اهل آتش ولی در باره خود و هم کیشان خود گواهی نمیدهیم که اهل بهشتیم؟ فرمود: از ضعف ایمان شما است اگر شما هیچ یک از گناهان کبیره را مرتکب نشده باشید گواهی بدهید که اهل بهشتید عرضکردم قربانت شوم گناهان بزرگ کدامند؟ فرمود از همه آنها بزرگتر شرک است و ناراضی کردن پدر و مادر، و پس از هجرت بمدینه عرب بیابانی شدن و بزن پاکدامن نسبت زنا دادن و از جبهه جنگ فرار کردن و مال یتیم را بستم خوردن و دانسته ربا خوردن و مؤمن را کشتن بحضرت عرضکردم زنا و دزدی چطور؟ فرمود: از این گروه گناهان نیستند.

(مصنف) این کتاب گوید: اخباری که گناهان کبیره را شمرده گرچه در بعضی پنج گناه و در بعضی هفت و در پاره ای هشت و در پاره ای بیشتر گفته شده است ولی در حقیقت اختلافی با هم ندارند زیرا پس از شرک بخدا هر گناهی را که معصیت کبیره گفته شده است نسبت بگناهی است که از آن کوچکتر است و بنا بر این معصیت صغیره نیز نسبت بکوچکتر از خود کبیره است و هر معصیت کبیره نسبت بشرک صغیره است.

(شرح:) نظریه مصنف در باره اخباری که متعرض شماره گناهان کبیره است گرچه ممکن است فی حد نفسه مطلب صحیحی باشد ولی برای رفع اختلاف اخبار کافی نیست زیرا مرجع این نظریه بانکار معصیت کبیره است بجز شرک و یا انکار معصیت صغیره و بنا بر این وجهی برای شمارش آن ها در اخبار باقی نمی ماند و حق این است که بگوئیم میزان در کبیره بودن معصیت و ترتیب آثار خاصه بآن این است که در قرآن کریم و یا سنت قطعی پیغمبر وعده آتش بمرتکب آن داده شده باشد چنانچه در همین روایت اشاره بآن شده است و در عین حال خود معاصی کبیره دارای مراتبی است که اگر در روایتی پاره از آن ذکر نشده بدین منظور بوده است که اهمیت اش باندازه گناهان کبیره دیگر نبوده و یا اثر خاصی که در آن روایت بیان شده مترتب بر آن گناه نبوده چنانچه در همین روایت که زنا و دزدی را در ردیف معاصی کبیره ذکر نفرموده اند شاید از این جهت باشد که جزو اکبر کبائر نیستند و روایت در مقام شماره بزرگترین گناهان کبیره است و یا اینکه در شهادت بدخول بهشت تاثیری ندارند و اللّٰه العالم.

****ترجمه جعفری: (گناهان کبیره هشت تاست)

محمد بن مسلم نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت گردم، برای چه ما به کفر مخالفان خود شهادت می دهیم و اینکه آنان در آتش هستند ولی راجع به خودمان و همفکرانمان شهادت نمی دهیم که آنان در بهشت هستند؟ فرمود: این از ضعف شماست، اگر در شما چیزی از گناهان کبیره نباشد شهادت بدهید که شما در بهشت هستید، عرض کردم: گناهان کبیره کدام هستند فدایت گردم؟ فرمود: بالاترین گناهان کبیره عبارتند از:

شرک به خدا، و رعایت نکردن حق پدر و مادر، و بیابان نشینی پس از هجرت (بیرون رفتن از اسلام) و زدن تهمت زنا به زن پاکدامن، و فرار از جنگ، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، و کشتن مؤمن. عرض کردم: زنا و سرقت؟ فرمود: این از آنها نیست. (یعنی بالاترین کبائر نیست هر چند که خود کبیره باشند.) مصنف این کتاب می گوید: اخبار در باره گناهان کبیره با هم اختلافی ندارند اگر چه در بعضی از آنها گناهان کبیره پنج تا و در بعضی هفت و در بعضی هشت تا و در بعضی بیشتر آمده است، چون هر گناهی پس از شرک به خدا، نسبت به گناهی که کوچکتر از آن است کبیره و هر صغیره ای نسبت به گناهی که کوچکتر است کبیره و هر گناه کبیره ای نسبت به شرک خدا صغیره است.

لعلی علیه السلام ثمان خصال

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ الْمُخْتَارِ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى الْحِمَّانِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرِضَ مَرْضَةً فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ عليه السلام تَعُودُهُ وَ هُوَ نَاقِهٌ مِنْ مَرَضِهِ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْجَهْدِ وَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى جَرَتْ دَمْعَتُهَا عَلَى خَدِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ وَ اطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكِ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُكِهِ أَ مَا عَلِمْتِ يَا فَاطِمَةُ أَنَّ لِكَرَامَهِ اللَّهِ إِيَّاكِ زَوَّجَكِ أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً قَالَ فَسُرَّتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ وَ اسْتَبْشَرَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَزِيدَهَا مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلُّهُ مِنَ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمُحَمَّدٍ ص وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عليه السلام يَا فَاطِمَةُ لِعَلِيٍّ عليه السلام ثَمَانُ خِصَالٍ إِيمَانُهُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ عِلْمُهُ وَ حِكْمَتُهُ وَ زَوْجَتُهُ وَ سِبْطَاهُ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ قَضَاؤُهُ بِكِتَابِ اللَّهِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَعْطِينَا سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ قَبْلَنَا وَ لَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ بَعْدَنَا نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكِ وَ وَصِيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكِ وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْزَةُ عَمُّ أَبِيكِ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّهِ وَ هُوَ جَعْفَرٌ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ هُمَا ابْنَاكِ..

*ترجمه کمره ای: (برای علی علیه السّلام هشت خصلت است)

ابو ایوب انصاری گوید پیغمبر بیمار شد و فاطمه بعیادت او آمد حالش سخت بود چون فاطمه سختی بیماری پدر را دید گریه گلویش را گرفت تا اشک بر رخسارش روان شد پیغمبر باو فرمود ای فاطمه خدای جل ذکره زمین را خوب بازرسی کرده و از همه روی زمین پدرت را برگزید سپس نظر دیگری فرمود شوهر تو علی را برگزید و بمن وحی فرستاد تو را باو تزویج کردم فاطمه جانم نمیدانی که خدا برای آنکه تو را گرامی داشته بکسی تزویج کرده که اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است فاطمه باین سخن شاد شد و مژده دریافت کرد. رسول خدا خواست بخیری که خدا بدو و محمد و آل محمد صلّی الله علیه و آله روزی کرده پیشتر او را آگاه کند فرمود فاطمه علی هشت خصلت دارد: ایمان بخدا و رسولش، علمش، حکمتش، همسرش، دو

شبلش حسن و حسین، امر بمعروفش، نهی از منکرش، قضاوتش از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما خاندانی هستیم که بما هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بوده اند داده نشده و بکسی هم پس از ما داده نشود پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تو است جانشین او بهترین اوصیاء هست و او شوهر تو است شهید خاندان ما سید شهیدانست و او حمزه عم پدر تو است از ماست کسی که با دو بال خود در بهشت پرانست و او جعفر است، از ماست دو سید این امت و آنان دو پسر تو هستند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی را هشت منش است)

ابو ایوب انصاری گفته: پیامبر بیمار شده بود، فاطمه به دیدار وی آمد. او را سخت بیمار یافت، سرشک از دیده اش روان شد. پیامبر به وی گفت: ای فاطمه خدا زمین را بازرسی کرد و از همه زمین پدر ترا برگزید، آنگاه دیگر باره بازرسی کرد شوهر تو علی را برگزید و به من وحی کرد که ترا بدو همسر گردانم. ای فاطمه خدا ترا به کسی داد که اسلام وی از همه پیشتر و بردباری وی از همه بزرگ تر است. فاطمه از این گفتار شادمان شد: آنگاه گفت: علی هشت منش دارد: ایمان به خدا و پیامبر وی، دانش وی، حکمت وی، همسر وی، دو فرزند وی حسن و حسین، امر به معروف وی، نهی از منکر وی، داوری وی از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما دودمانی هستیم که به ما هفت منش داده شده که به کسی از گذشتگان و آیندگان داده نشده. پیامبر ما بهترین پیامبران است و او پدر توست جانشین او بهترین جانشینان است که شوی تو باشد، شهیدان ما سرور شهیدان است و او حمزه عم پدر توست و آنکه با دو بال خود در بهشت همی پرد و او جعفر از ماست، و دو سرور این پیروان پسران توست که حسن و حسین باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (علی را هشت منش است)

ابو ایوب انصاری گوید: رسول خدا را مرضی روی داد فاطمه علیه السّلام به نزدش بعیادت آمد حال رسول خدا سنگین بود فاطمه علیه السّلام که سختی بیماری و ناتوانی رسول خدا را دید گریه گلوگیرش شد و اشک بر صورت اش روان گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود: ای فاطمه خداوند جل ذکره اطلاع کامل بر زمین یافت و از روی زمین پدر تو را برگزید و دومین بار اطلاع یافت و شوهر تو را از آن برگزید پس از آن بمن وحی فرمود و من تو را بهمسری علی در آوردم ای فاطمه مگر

نمیدانی که چون تو در نزد خدا گرامی بودی خداوند تو را با کسی همسر کرد که پیش از همه مسلمان شد و بردباری اش از همه بزرگتر و دانش اش از همه فزونتر بود راوی گوید: فاطمه باین سخن شاد شد و اثر شادی از فرمایش رسول خدا در چهره اش نمایان شد رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست فاطمه را از خیر فراوانی که خداوند بعلی و بمحمد و آل محمد نصیب فرموده است بیشتر آگاه فرماید لذا فرمود فاطمه جان علی را هشت خصلت است ایمانش بخدا و رسول او و علم و دانش و حکمتش و همسرش و دو فرزندش حسن و حسین و امر بمعروفش و نهی از منکرش و قضاوتش از روی کتاب خدا ای فاطمه ما خاندانی هستیم که هفت خصلت بما داده شده و بهیچ کس از آنان که پیش از ما بودند داده نشده و یک نفر از آنان که پس از ما خواهند آمد بدانها نخواهد رسید: پیغمبر ما بهترین پیمبران است که پدر تو است و وصی ما نیکوترین اوصیا است که شوهر تو است و شهید ما سرور شهیدان است که حمزه عموی پدر تو است و از ما است کسی که دو بال دارد و با آن دو در بهشت پرواز میکند که جعفر است و از ما است دو سبط این امت که آنان فرزندان تو میباشند.

****ترجمه جعفری: (علی علیه السّلام هشت خصلت داشت)

ابو ایوب انصاری گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مریض شد، فاطمه (س) به عیادت او آمد و بیماری پیامبر سخت بود، چون فاطمه (س) رنج و ناتوانی پیامبر را دید گریه او را گلوگیر کرد و اشکش بر گونه هایش جاری شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای فاطمه، خداوند یک بار به زمین متوجه شد و از آن، پدرت را انتخاب کرد و بار دوم به زمین متوجه شد و از آن، شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او درآوردم، ای فاطمه، آیا نمی دانی که خداوند به خاطر گرامی داشت تو، تو را به ازدواج قدیم ترین مسلمانان از نظر اسلام و بزرگ ترین آنان از نظر بردباری و بیشترین آنان از نظر علم درآورد، می گوید: فاطمه با این سخن خوشحال شد و با آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود، مژده یافت، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست از افزونی خیری که خداوند بر او و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نصیب کرده، بیشتر بگوید، پس فرمود: ای فاطمه، علی هشت خصلت دارد: ایمان او به خدا و رسولش و علم و حکمت و همسر و فرزندانش حسن و حسین و امر کردن او به معروف و نهی کردن او از منکر و قضاوت او بر اساس کتاب خدا، ای فاطمه، به ما خاندان هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بودند و آنان که پس از ما می آیند داده نشده است:

پیامبر ما بهترین پیامبران و او پدر توست و وصیّ ما بهترین اوصیاء و او شوهر توست و شهید ما سرور شهیدان و او حمزه عموی توست و از ماست آنکه دارای دو بال است و با آنها در بهشت پرواز می کند که او جعفر است و از ماست دو سبط این امّت و آنها دو پسر تو هستند.

1- . هو یحیی بن عبد الحمید الحمانی راوی قیس بن الربیع الأسدی الکوفیّ.

باب التسعه

تسع خصال أعطاها الله عز و جل نبيه محمد ص

1- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَنْصُورٍ الْقَصَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِی طَالِبٍ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى الْإِسْلَامَ عَلَى يَدِی وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ وَ فَتَحَ الْكَعْبَةَ عَلَى يَدِی وَ فَضَّلَنِی عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ جَعَلَنِی فِی الدُّنْيَا سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ وَ فِی الْآخِرَةِ زَيْنَ الْقِيَامَةِ وَ حَرَّمَ دُخُولَ الْجَنَّةِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى أَدْخُلَهَا أَنَا وَ حَرَّمَهَا عَلَى أُمَمِهِمْ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتِی وَ جَعَلَ الْخِلَافَةَ فِی أَهْلِ بَيْتِی مِنْ بَعْدِی إِلَى النَّفْخِ فِی الصُّورِ فَمَنْ كَفَرَ بِمَا أَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

*ترجمه کمره ای: (خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد صلّی الله علیه و آله عطا کرده)

رسول خدا فرمود خدای تبارک و تعالی اسلام را بدست من ظاهر کرد و قرآن را بمن فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بهمه خلق خود فضیلت داد در دنیا مرا سید فرزندان آدم و مرا در آخر زینت بخش عرصه قیامت گردانید بهشت را پیش از ورود من بر پیغمبران غدقن کرد و پیش از ورود امت من بر امتهای پیغمبران دیگر قدغن نمود، خلافت را پس از من تا روز قیامت در خاندان من نهاد، هر کس بدان چه میگویم کافر باشد بخدای بزرگ کافر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا نه منش به پیامبر داد)

پیامبر گفته: خدا اسلام را بر دست من آشکار کرد، و قرآن را به من فرستاد، و کعبه را بر دست من گشود، و مرا بر همه مردم فزونی داد. مرا در جهان سرور فرزندان آدم کرد، و مرا در جاویدان آذین بخش روز رستاخیز گردانید بهشت را پیش در آمدن بدان به پیامبران منع کرد و پیش از در آمدن پیروان من در بهشت پیروان دیگران را بازداشت پیشوایی را پس از من تا روز رستاخیز در دودمان من نهاد، هر که به آنچه گفتم کافر باشد، به خدا کافر شده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (نه خصلتی که خداوند به پیغمبر خود محمد عطا فرموده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی اسلام را بدست من آشکار فرمود و قرآن را بر من فرود فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بر همه آفریدگان برتری بخشید و مرا در دنیا سرور فرزندان آدم کرد و در آخرت زینت بخش عرصه قیامت و داخل شدن به بهشت را بر پیغمبران قدغن فرمود تا هنگامی که من داخل شوم و بهشت را بر امتهای پیغمبران قدغن فرمود تا هنگامی که امت من داخل بهشت بشوند و جانشینی مرا پس از من تا هنگام دمیدن صور در خاندان من قرار داد، پس هر کس بآنچه میگویم کافر گردد بخدای بزرگ کافر شده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند به پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله نه خصلت داده)

عبد الله بن دینار از ام هانی دختر ابو طالب نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با دست من اسلام را آشکار کرد و به دست من قرآن را نازل کرد و به دست من کعبه را فتح نمود و مرا به همه آفریده های خود برتری داد و مرا در دنیا سرور فرزندان آدم و در آخرت زینت قیامت کرد و ورود به بهشت را بر پیامبران حرام کرد تا وقتی که من وارد آن شوم و آن را بر امّت های آنان حرام کرد تا وقتی که امت من وارد آن شود و خلافت را پس از من تا دمیدن به صور (قیامت) در خاندان من قرار داد، هر کس به آنچه می گویم کافر شود، به خدای عظیم کافر شده است.

أعطى شيعه على عليه السلام و محبوه تسع خصال

2- حَدَّثَنَا عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأُسْرُوشَنِيُ (1) رَضِيَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ اللَّيْثِ الرَّازِيُّ عَنْ شَيْبَانَ بْنِ فَرُّوخٍ الْأُبُلِّيِ (2) عَنْ هَمَّامِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ

1- . كذا فى اللباب نسبه الى اسروشنه و قد مرّ ص 42 من هذا الكتاب.
2- . هو شيبان بن فروخ أبى شيبه الحبطى- بمهمله و موحده مفتوحتين- مولاهم أبو محمّد الابلى- بضم الهمزه و الموحده و تشديد اللام- صدوق ثقه رمى بالقدر. كما فى تهذيب التهذيب، و ما فى النسخ من (سنان بن فروخ) تصحيف. و الابلى- بضم الهمزه و شد اللام- نسبه الى بلده قديمه على أربعه فراسخ من البصره.

النَّبِيِّ ص إِذْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ أَ لَا أُبَشِّرُکَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَدْ أَعْطَى شِيعَتَکَ وَ مُحِبِّيکَ تِسْعَ خِصَالٍ الرِّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْأُنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ سَائِرِ النَّاسِ نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ (1).

*ترجمه کمره ای: (بشیعیان و دوستان علی علیه السّلام نه خصلت عطا شده)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید:

یک روز نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله بودم که روی مبارک بسوی علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابو الحسن یک مژده ای بتو ندهم؟ عرضکرد چرا یا رسول اللّه. فرمود این جبرئیل است که مرا از جانب خدا جل جلاله آگاهی میدهد که خدا بشیعیان و دوستان تو نه خصلت داده آسانی در هنگام مرگ و آرامی دل در هنگام هراس مردم و روشنی در هنگام تاریکی گور و آسودگی در هنگام محشر و برابری در هنگام سنجیدن اعمال و گذشتن از صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم دیگر در حالی که نور ایمانشان در پیش رو و سمت راست آنان میشتابد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (به پیروان علی نه چیز داده شده)

جابر پور عبد اللَّه انصاری گفته: روزی پیش پیامبر بودم که به علی گفت: ای ابا الحسن خواهی ترا مژده یی دهم؟ گفت: آری ای پیامبر خدا. گفت: «این فرخ سروش مرا از خدا آگاهی داد که خدا به پیروان تو نه چیز داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی هنگام بیم روشنی هنگام تاریکی گور، آسوده گی هنگام بی تابی از روز رستاخیز، برابری هنگام بررسی کارها و رفتن از روی صراط در بهشت پیش از دیگر مردم، در حالی که نور ایمان ایشان در پیش رو و سوی راست ایشان می رود.

***ترجمه فهری زنجانی: (به شیعیان و دوستان علی نه چیز داده شده است)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: روزی در حضور پیغمبر بودم که روی مبارک بعلی بن ابی طالب کرد و فرمود: یا ابا الحسن مژده ات ندهم؟ عرض کرد:

بفرمائید یا رسول اللّه فرمود: اینک جبرئیل از جانب خدای جل جلاله مرا خبر میدهد که خداوند به شیعیان و دوستان تو نه چیز عطا فرموده است آسانی بهنگام مرگ و آرامش خاطر بهنگام وحشتناکی و روشنی در تاریکی و ایمنی در وقت هراس و برابری در سنجش اعمال و گذشتن از صراط و پیش از دیگر مردم به بهشت داخل شدن در حالی که نورشان در پیشاپیش و سمت راست آنان میشتابد.

(شرح:)

در این روایت هفت چیز بیان شده است و در باب خصلتهای هفتگانه همین روایت گذشت.

****ترجمه جعفری: (به شیعیان و دوستداران علی علیه السّلام نه خصلت داده شده)

عبد الله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت:

روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که رو به علی بن ابی طالب علیه السّلام کرد و فرمود: ای ابو الحسن ! آیا به تو مژده ندهم؟ گفت: آری یا رسول اللّه، فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند به من خبر می دهد که خداوند به شیعیان و دوستداران تو نه خصلت عطا کرده است: آسانی مرگ و مأنوس بودن در هنگام وحشت و نور در هنگام ظلمت و ایمنی از ناراحتی (روز قیامت) و عدل و داد به هنگام سنجش اعمال و عبور از پل صراط و وارد شدن به بهشت پیش از سایر مردم، نور آنان از جلو و سمت راستشان شتابان است.

لفاطمه علیه السلام بنت محمد ص عند الله عز و جل تسعه أسماء

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ (2) عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِفَاطِمَةَ عليه السلام تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصِّدِّيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرَّاضِيَةُ وَ الْمَرْضِيَّةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ قَالَ عليه

السلام أَ تَدْرِی أَیُّ شَیْ ءٍ تَفْسِیرُ فَاطِمَهَ قُلْتُ أَخْبِرْنِی یَا سَیِّدِی قَالَ فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام تَزَوَّجَهَا لَمَا کَانَ لَهَا کُفْؤٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

*ترجمه کمره ای: (برای فاطمه دختر محمد صلّی الله علیه و آله نزد خدا نه نام است)

امام ششم فرمود برای فاطمه نزد خدای عز و جل نه نام است: فاطمه، صدیقه؛ مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء.

سپس فرمود میدانی فاطمه یعنی چه؟ عرضکردم آقای من بفرمائید فرمود از بدی بریده شده سپس فرمود اگر امیر المؤمنین او را تزویج نکرده بود تا روز قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری نبود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (فاطمه دخت پیامبر را نه نام است)

امام صادق گفته: فاطمه را نزد خدا نه نام است:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء. راوی گفته: آنگاه به من گفت:

می دانی فاطمه یعنی چه؟ گفتم نه. گفت: از بدی بریده شده، بعدا گفت: هر گاه علی او را به همسری نگرفتی تا قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری پیدا نشدی!

***ترجمه فهری زنجانی: (فاطمه را در نزد خداوند نه نام است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: فاطمه را در نزد خدا نه نام است.

فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا سپس فرمود: میدانی تفسیر فاطمه چیست؟ عرض کردم: آقای من بفرمائید فرمود: از بدی باز گرفته شده است راوی گوید:

سپس فرمود: اگر امیر المؤمنین اش بهمسری نگرفته بود در روی زمین تا روز قیامت از آدم و دیگران همسری برای او وجود نداشت.

****ترجمه جعفری: (فاطمه علیه السّلام دختر محمد صلی الله علیه و آله نزد خداوند نه اسم دارد)

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: فاطمه نزد خداوند نه اسم دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیّه، محدّثه، زهراء، سپس فرمود: آیا می دانی که معنای فاطمه چیست؟ گفتم: سرور من، از آن به من خبر بده، فرمود: از شرّ بریده شده است. سپس فرمود: اگر نبود امیر المؤمنین علیه السّلام که با او ازدواج کرد، تا روز قیامت در روی زمین هم شأن او پیدا نمی شد، آدم و یا دیگری.

أعطی الله عز و جل أمیر المؤمنین علیه السلام تسعه أشیاء لم یعطها أحد قبله سوی محمد ص

4- أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زَکَرِیَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَیْمٍ عَنْ یَزْدَادَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ (3) عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ اللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی تِسْعَهَ أَشْیَاءَ لَمْ یُعْطِهَا أَحَداً قَبْلِی خَلَا النَّبِیَّ ص لَقَدْ فُتِحَتْ لِی السُّبُلُ وَ عُلِّمْتُ الْأَنْسَابَ وَ أُجْرِیَ لِیَ

1- . کذا و المعدود سبع و قد مر فی باب السبعه أیضا.
2- . کذا و لم أظفر به و لعله هو الذی عاصر موسی بن جعفر (ع) و له قصه معه فی الکافی.
3- . لم أجده.

السَّحَابَ وَ عُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِی الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّی فَمَا غَابَ عَنِّی مَا كَانَ قَبْلِی وَ مَا یَأْتِی بَعْدِی وَ إِنَّ بِوَلَایَتِی أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّهِ دِینَهُمْ وَ أَتَمَّ عَلَیْهِمُ النِّعَمَ وَ رَضِیَ إِسْلَامَهُمْ إِذْ یَقُولُ یَوْمَ الْوَلَایَهِ (1) لِمُحَمَّدٍ ص یَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْهُمْ أَنِّی أَكْمَلْتُ لَهُمُ الْیَوْمَ دِینَهُمْ وَ رَضِیتُ لَهُمُ الْإِسْلامَ دِیناً وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْهِمْ نِعْمَتِی كُلُّ ذَلِكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ عَلَیَّ فَلَهُ الْحَمْدُ.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز داده که بکسی پیش از وی جز بمحمد صلّی الله علیه و آله نداده)

یکی از شیعیان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود هر آینه خدای تبارک و تعالی نه چیز بمن داده که به هیچ کس پیش از من جز به پیغمبر نداده، راهها برای من باز است نژادها را میدانم، ابر برای من روانه می شود مرگها و گرفتاریها را میدانم فصل الخطاب را میدانم باذن پروردگار خود در ملکوت نگریستم هر چه پیش از من بوده و پس از من است عیان دیدم، بولایت و دوستی من خدا دین امت را تکمیل کرد و نعمت خود را برایشان تمام نمود و اسلام آنها را پسندید زیرا در روزی که امر ولایت بمحمد فرود آمد فرمود ای محمد بآنان خبر بده که امروز من دینتان را کامل کردم و اسلام آنها را از نظر تدین پسندیدم و نعمت خود را بر آنها کامل کردم (آیه 3 سوره مائده) همه اینها منتی است که خدا بر من گذاشته، حمد مر او را سزا است و بس.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده)

یکی از پیروان گفته: از امام صادق شنیدم که امیر المؤمنین می گفت: خدا به من نه چیز داده که به جز به محمد به کسی نداده است: راههای کارها بر من باز است، نژادها را می دانم، ابر آسمان برای من روان می شود، مرگها و گرفتاریها را دانم، فصل الخطاب را دانم، به فرمان خدا در ملکوت آسمانها نگریستم. هر چه از گذشته و آینده هست دانم، خدا به ولایت من دین پیامبر را کامل ساخت، نعمت خویش را بر ایشان تمام کرد: اسلام اینان را پذیرفت، چون روزی که فرمان ولایت رسید خدا به محمد گفت: به پیروان خود بگوی: امروز من دین شما را کامل کردم و اسلام شما را از راه دین پذیرفتم و نعمت خود را به شما کامل ساختم. همه این امور لطفی ست که خدا بر من نهاده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز عطا فرموده است که پیش از او بجز بمحمد صلی الله علیه و آله بهیچ کس عطا نفرموده است)

یزداد بن ابراهیم از یکی از شیعیان نقل میکند: که شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود:

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بخدا قسم که خدای تبارک و تعالی نه چیز بمن عطا فرموده است که پیش از من جز به پیغمبر بهیچ کس عطا نفرموده است راهها بروی من باز است و نژادها را میدانم حرکت ابرها بدست من است آمار مرگ ها و گرفتاریها و حکمهای قطعی در نزد من است و با اجازه پروردگارم بباطن جهان دست یافتم و هر چه پیش از من بوده است و آنچه پس از من خواهد آمد از دیده من پنهان نیست و با دوستی و ولایت من خداوند دین این امت را کامل کرد و نعمت ها را بر آنان تمام و اسلام شان را پسندید زیرا که بروز غدیر بمحمد فرمود: ای محمد باینان خبر بده که من امروز دین شان را برای آنان کامل نمودم و اسلام را برای آنان دین پسندیدم و نعمتم را بر آنان تمام کردم همه این ها منتی است که خداوند بر من نهاده است و ستایش او را سزا است و بس.

****ترجمه جعفری: (خداوند به امیر المؤمنین علیه السّلام نه چیز داد که پیش از او جز محمد صلی الله علیه و آله به کسی نداده بود)

یزداد بن ابراهیم از کسی که به او نقل کرده نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است: به خدا سوگند که خداوند به من نه چیز عطا کرده که پیش از من به هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله عطا نکرده است: راه ها به روی من باز شده، و علم انساب به من یاد داده شده، و ابرها برای من به حرکت درآمده و علم مرگ ها و بلاها و فصل خطاب (تعیین کننده حق) را می دانم، و با اذن پروردگارم در ملکوت نظر کردم هیچ چیز از من پنهان نشد چه آنچه پیش از من بوده و چه آنچه پس از من می آید، و خداوند با ولایت من دین این امّت را کامل کرد و نعمت ها را بر آنان تمام نمود و به اسلام آنان راضی شد، و این هنگامی بود که در روز ولایت (روز غدیر خم) به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: یا محمد! از من به آنان خبر بده که امروز دینشان را کامل کردم و به اسلام به عنوان دین آنان راضی شدم و نعمت خود را بر آنان تمام کردم.

همه اینها نعمت هایی است که خداوند آنها را بر من منت نهاده است، سپاس خدا را.

أعطی النبی ص فی علی تسع خصال

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْکَرْخِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّةَ عَنْ عَطِیَّةَ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِیٍّ ع أَعْطِیتُ فِیکَ یَا عَلِیُّ تِسْعَ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِی الدُّنْیَا وَ ثَلَاثٌ فِی الْآخِرَهِ وَ اثْنَتَانِ لَکَ وَ وَاحِدَهٌ أَخَافُهَا عَلَیْکَ فَأَمَّا الثَّلَاثَهُ الَّتِی فِی الدُّنْیَا فَإِنَّکَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِی أَهْلِی وَ قَاضِی دَیْنِی وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَإِنِّی أُعْطَی لِوَاءَ الْحَمْدِ فَأَجْعَلُهُ فِی یَدِکَ وَ آدَمُ وَ ذُرِّیَّتُهُ تَحْتَ لِوَائِی وَ تُعِینُنِی عَلَی مَفَاتِیحِ الْجَنَّهِ وَ أُحَکِّمُکَ فِی شَفَاعَتِی لِمَنْ أَحْبَبْتَ وَ أَمَّا اللَّتَانِ لَکَ فَإِنَّکَ لَنْ تَرْجِعَ بَعْدِی کَافِراً وَ لَا ضَالًّا وَ أَمَّا الَّتِی أَخَافُهَا عَلَیْکَ فَغَدْرَهُ قُرَیْشٍ بِکَ بَعْدِی یَا عَلِیُّ.

6- حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ یَحْیَی الْبَجَلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا قُطْنُ بْنُ نُسَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ (2) قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ شَرِیکِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُزَنِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أُعْطِیتُ فِی عَلِیٍّ تِسْعَ خِصَالٍ ثَلَاثاً فِی الدُّنْیَا وَ ثَلَاثاً

1- . یعنی یوم غدیر خم.
2- . هو جعفر بن سلیمان الضبعی- بضم الضاد المعجمه و فتح الموحده- أبو سلیمان البصری، قال ابن حجر: صدوق زاهد لکنه کان یتشیّع. انتهی. یروی عنه قطن بن نسیر- مصغرا- أبو عبّاد البصری ذکره ابن حبان فی الثقات. و اما شیخه یعقوب بن الفضل فلم أجده.

فِي الْآخِرَهِ وَ اثْنَتَيْنِ أَرْجُوهُمَا لَهُ وَ وَاحِدَهً أَخَافُهَا عَلَيْهِ وَ أَمَّا الثَّلَاثَهُ الَّتِی فِی الدُّنْيَا فَسَاتِرُ عَوْرَتِی وَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ أَهْلِ بَيْتِی وَ وَصِيِّی فِی أَهْلِی وَ أَمَّا الثَّلَاثَهُ الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَإِنِّی أُعْطَی لِوَاءَ الْحَمْدِ فَأَعْطِيهِ يَحْمِلُهُ وَ أَتَّكِئُ عَلَيْهِ عِنْدَ قِيَامِ الشَّفَاعَهِ وَ يُعِينُنِی عَلَی مَفَاتِيحِ الْجَنَّهِ أَمَّا الِاثْنَتَانِ اللَّتَانِ أَرْجُوهُمَا لَهُ فَإِنَّهُ لَا يَرْجِعُ بَعْدِی كَافِراً وَ لَا ضَالًّا وَ أَمَّا الْوَاحِدَهُ الَّتِی أَخَافُهَا عَلَيْهِ فَغَدَرُ قُرَيْشٍ بَعْدِی.

*ترجمه کمره ای: (به پیغمبر صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السّلام نه خصلت داده شده)

زید بن ارقم گوید رسول خدا بعلی علیه السّلام فرمود نه خصلت در باره تو بمن داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی که از آن بر تو میترسم آن سه که در دنیا است تو وصی من و در میان خاندانم جانشین منی و اداکننده و ام منی و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را که بمن میدهند بدست تو میسپارم، آدم و همه فرزندانش زیر پرچم منند؛ تو در کلیدهای بهشت بمن کمک میکنی، اختیار شفاعت خود را بتو میدهم در باره هر که بخواهی، آن در که بسود تو است پس از من هرگز بکفر و گمراهی بر نمیگردی و اما آنکه بر تو میترسم اینست که قریش پس از من بیعت تو را بشکنند و با تو نیرنگ بازند. در حدیث دیگر رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود در باره علی نه خصلت بمن داده شود سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که برای وی امید بخش است و یکی که از آن بر وی بیم دارم اما آن سه که در دنیا است عورت مرا میپوشاند و در خاندان من کارگزار است و در میان خاندان من جانشین و وصی من است و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را بمن میدهند و من باو میدهم که آن را بکشد و در هنگام شفاعت گناهکاران به وی تکیه میکنم و در کلیدهای بهشت بمن کمک میدهد. و اما آن دو که نسبت به وی برای من امید بخشند پس از من بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آن یکی که از آن بر وی بیم دارم اینست که پس از من قریش بیعت او را بشکنند و در باره او نیرنگ زنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منش به من داد)

زید پور ارقم گفته: پیامبر به علی علیه السّلام گفت: به جهت تو خدا نه منش به من داده، سه در جهان و سه در جاویدان و دو به سود تو و یکی که از گفتن آن بر تو بیمناک هستم، آن سه که در جهان است: تو وصی منی و

در میان دودمان من جانشین منی و پردازنده وام منی. و آن سه که در آخرت است: درفش ستایش را که به من دهند به دست تو می سپارم آدم ابو البشر و فرزندانش همه زیر درفش من هستند: تو در کلیدهای بهشت به من یاری می کنی، اختیار شفاعت خود را به تو می دهم که در باره هر که خواسته باشی، آن دو که به سود توست پس از من کافر و گمراه نگردی، و آنچه بر تو بیمناک هستم، آنکه قریش پس از من با تو نیرنگ به کار برند.

در حدیث دیگری از پیامبر رسیده که گفته: نه منش به من داده شد، سه در جهان و سه در جاویدان و دو تا که برای او امید بخش است، یکی آنکه بر وی بیمناک هستم، اما آن سه که در جهان است مرا می پوشاند و در دودمان من سرپرست است و در خاندان من وصی ست و آن سه که در جاویدان است: درفش ستایش را به من دهند و من به وی که آن را برکشد و هنگام شفاعت گناهکاران به آن تکیه می دهم و در کلیدهای بهشت با من یاری دهد. و آن دو که نسبت بدو برای من امیدواری دهد بعد از من به کفر و گمراهی نگراید، اما بیمناک از آنم که قریش با وی مخالفت کنند و فتنه انگیزند.

***ترجمه فهری زنجانی: (به پیغمبر در باره علی نه چیز داده شد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی در باره تو نه خصلت بمن داده شده است سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی از آن را بر تو بیمناکم اما آن سه که در دنیا است این است که تو وصی منی و جانشین منی در خاندان من و پرداخت کننده وام منی و اما آن سه که در آخرت است این است که پرچم حمد بمن داده می شود و من آن را بدست تو میسپارم که آدم و همه فرزندان او بزیر همان پرچم من خواهند بود و تو در کلیدهای بهشت مرا یاری خواهی نمود و شفاعت خودم را بتو واگذار خواهم نمود که هر که را خواسته باشی شفاعت کنی و اما آن دو که بسود تو است این است که پس از من تو نه کافر خواهی شد و نه گمراه و اما آن چه بر تو بیمناکم این است که پس از من قریش نیرنگی با تو کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در باره علی علیه السّلام سه چیز بمن داده شد سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که امیدوارم بآن دو نائل شود و یکی که بر او بیمناکم اما آن سه که در دنیا است نگهدار آبروی من است و کارهای خاندان من بعهده او است و در میان خاندان من وصی من

است و اما آن سه که در آخرت است: پرچم حمد بمن داده می شود و من باو میدهم تا پرچمداری کند و بهنگام شفاعت نقطه اتکاء من او است و در کلیدهای بهشتی بمن یاری میکند و اما آن دو که امیدوارم بآن دو نائل شود علی علیه السّلام پس از من کافر و گمراه نگردد و اما آن یک که بر او بیمناکم نیرنگی است که قریش پس از من با وی خواهد نمود.

****ترجمه جعفری: (به پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السّلام نه خصلت داده شد)

عطیّه از زید بن ارقم نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علی در باره تو به من نه خصلت داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا برای تو و یکی هم که از آن بر تو می ترسم، اما آن سه که در دنیاست، این است که تو وصیّ من و جانشین من در خانواده ام و پرداخت کننده بدهی هایم هستی و آن سه که در آخرت است، این است که پرچم حمد (خدا) به من داده می شود و من آن را در دست تو قرار می دهم و آدم و ذریّه او زیر پرچم من خواهند بود، و تو در کلیدهای بهشت به من کمک می کنی، و من در شفاعت خود هر کس را که دوست داشته باشی، تو را داور قرار می دهم، و امّا آن دو که برای توست، این است که تو پس از من هرگز کافر و گمراه نمی شوی و امّا آن یکی که از آن بر تو می ترسم، نیرنگ قریش است بر تو پس از من ای علی.

عبد الله بن عبد الرحمن مزنی از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در باره علی به من نه چیز داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که در باره او امیدوارم و یکی که از آن بر او می ترسم: امّا آن سه که در دنیاست، او پوشاننده عورت من و سرپرست اهل بیت من و وصیّ من در خاندانم است و امّا آن سه که در آخرت است این است که پرچم حمد را به من می دهند و من آن را به او می دهم و او آن را حمل می کند، و من موقع شفاعت کردن به او تکیه می کنم و در باره کلیدهای بهشت به من کمک می کند، و امّا آن دو که در باره او امیدوارم این است که او پس از من کافر و گمراه نمی شود، و امّا آن یکی که بر او می ترسم نیرنگ قریش به او پس از من است.

تسعه أشياء لها تسع آفات

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ جَمِیعاً عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ الرَّبَعِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص آفَهُ الْحَدِیثِ الْکَذِبُ وَ آفَهُ الْعِلْمِ النِّسْیَانُ وَ آفَهُ الْحِلْمِ السَّفَهُ وَ آفَهُ الْعِبَادَهِ الْفَتْرَهُ وَ آفَهُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ (1) وَ آفَهُ الشَّجَاعَهِ الْبَغْیُ وَ آفَهُ السَّخَاءِ الْمَنُّ وَ آفَهُ الْجَمَالِ الْخُیَلَاءُ وَ آفَهُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ.

*ترجمه کمره ای: (نه چیز است که هر یک آفتی دارند)

رسول خدا فرمود آفت حدیث کردن، دروغ- گفتن است.

و آفت دانش فراموشی است و آفت حلم سفاهت و سبکی است و آفت عبادت سستی است و آفت ظرافت و خوشمزگی لاف زدن است و آفت شجاعت ستم کردن است و آفت سخاوت منت نهادن است و آفت زیبائی خود فروشی و تکبر است و آفت حسب و خانواده فخر کردن است و بخود بالیدن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آفت نه چیز، نه چیز است)

پیامبر گفته: «زیان حدیث: دروغ گفتن است، و زیان دانش: فراموشی ست، و زیان بردباری: سبکی ست، و زیان بندگی سستی ست، و زیان خوشمزگی:

لاف زدن است، و زیان دلاوری: ستم است، و زیان بخشش: یاد آوریست، و زیان زیبایی: خودپسندیست، و زیان خانوادگی: بالیدن است.

***ترجمه فهری زنجانی: (نه چیز است که هر یک آفتی دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گفتار را دروغ آفت است و دانش را فراموشی و بردباری را سفاهت و عبادت را خستگی و زیرکی را خود نمائی و دلیری را ستم کردن و بخشش را منت نهادن و زیبائی را خودپرستی و مقام را بخود بالیدن.

****ترجمه جعفری: (نه چیز نه آفت دارد)

مسعده بن صدقه ربعی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفت

سخن، دروغ و آفت علم، فراموشی و آفت حلم، سفاهت و آفت عبادت، سستی و آفت زرنگی، زیاده روی در آن و آفت شجاعت، ستمگری و آفت سخاوت، منت گذاشتن و آفت زیبایی، تکبّر و آفت داشتن خانواده شریف، فخرفروشی است.

فی التمر البرنی تسع خصال

8- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ الْآدَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الزَّیَّاتِ (2) عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع بَیْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ وَرَدَ عَلَیْهِ وَفْدُ عَبْدِ الْقَیْسِ فَسَلَّمُوا ثُمَّ وَضَعُوا بَیْنَ یَدَیْهِ جُلَّةَ تَمْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ صَدَقَةٌ أَمْ هَدِیَّةٌ قَالُوا بَلْ هِیَ هَدِیَّةٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَیُّ تَمَرَاتِکُمْ هَذِهِ قَالُوا الْبَرْنِیُّ فَقَالَ علیه السلام فِی تَمْرَتِکُمْ هَذِهِ تِسْعُ خِصَالٍ إِنَّ هَذَا جَبْرَئِیلَ یُخْبِرُنِی أَنَّ فِیهِ تِسْعَ خِصَالٍ

1- . الظرف مصدر: الکیاسه و الحذق و البراعه. و فی النهایه فی الحدیث (آفه الظرف الصلف) هو الغلو فی الظرف و الزیاده علی المقدار تکبرا.
2- . کذا و یحتمل بعیدا تصحیفه عن علیّ بن الریان بن الصلت لما ذکر هو فی جمله الرواه عن عبید اللّه بن عبد اللّه الدهقان. و یحتمل کونه علیّ بن عطیه الزیات علی بعد أیضا.

يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَ يُطَيِّبُ الْمَعِدَةَ وَ يَهْضِمُ الطَّعَامَ وَ يَزِيدُ فِی السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ يُقَوِّی الظَّهْرَ وَ يُخَبِّلُ الشَّيْطَانَ وَ يُقَرِّبُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُبَاعِدُ مِنَ الشَّيْطَانِ.

*ترجمه کمره ای: (در خرمای برنی نه خصلت است)

امام یکم فرمود در آن میان که نزد رسول خدا بودیم ناگاه نمایندگان عبد القیس شرفیاب حضورش شدند سلام کردند و یک جلد خرما خدمت آن حضرت گذاشتند رسول خدا فرمود صدقه است یا هدیه؟

عرض کردند هدیه است یا رسول اللّه؛ فرمود از کدام نوع خرماهای شما است؟

عرض کردند برنی، فرمود در این نوع خرمای شما نه خصلت است براستی این جبرئیل است که بمن خبر میدهد در آن نه خصلت است دهن را خوشبو میکند، معده را پاک میکند طعام را گوارا میکند.

شنوائی و بینائی میفزاید پشت را محکم میکند، شیطان را گم و تباه میکند؛ قرب بخدا می آورد و از شیطان دور میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در خرمای برنی نه خاصیت است)

امام علی بن ابی طالب گفته: نزد پیامبر بودیم، نمایندگان عبد قیس آمدند انبانی از خرمای برنی آوردند و پیش او نهادند. پرسید: صدقه است یا هدیه؟.

گفتند پیشکش است. گفت: از کدام نوع است؟

گفتند: خرمای برنی ست. در پاسخ ایشان گفت: فرخ سروش به من گفته: که در آن نه خاصیت است: دهان را خوشبوی می کند، معده را پاک می گرداند، خوراک را گوارا می سازد، شنوایی و بینایی را می افزاید، پشت را نیرومند می کند، دیو را تباه می گرداند، نزدیکی به خدا می آورد و از اهریمن دور می دارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (در خرمای برنی نه خاصیت است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در آن میان که نزد رسول خدا بودیم بناگاه نمایندگان عبد القیس وارد شدند و سلام عرضکردند و سپس یک جلد خرما خدمت حضرت نهادند: رسول خدا فرمود: زکاه است یا هدیه؟ عرضکردند هدیه است یا رسول اللّه فرمود: این خرما از چه نوع خرماهای شما است؟

عرضکردند برنی: فرمود: در این نوع خرما نه خاصیت است اینک جبرئیل که مرا خبر میدهد که در آن نه خاصیت است دهن را خوش بو میکند و معده را پاک میسازد و غذا را تحلیل میبرد شنوائی و بینائی را میفزاید کمر را نیرو می بخشد و شیطان را از اندوه دیوانه میکند و موجب قرب ببارگاه الهی است و باعث دوری از شیطان است .

****ترجمه جعفری: (در خرمای برنی نه خصلت است)

عبید الله بن عبد الله از شخصی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که نمایندگان قبیله عبد القیس بر آن حضرت وارد شدند، پس سلام دادند و ظرف خرمایی نزد او نهادند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا صدقه است یا هدیه؟ گفتند: آن هدیه است یا رسول الله، فرمود: این از کدام نوع از خرماهای شماست؟ گفتند: برنی، فرمود: در این نوع خرمای شما نه خصلت است، اینک جبرئیل به من خبر می دهد که در آن نه خصلت است: دهان را خوشبو می کند و معده را پاک می سازد و غذا را هضم می کند و بر شنوایی و بینایی می افزاید و پشت را محکم می کند و شیطان را تباه می سازد و به خداوند نزدیک می کند و از شیطان دور می کند.

رفع عن هذه الأمه تسعه أشياء

9- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ (1) وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ (2) مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ.

*ترجمه کمره ای: (از این امت نه چیز برداشته شده)

امام ششم فرماید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود از امت من نه چیز برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه بر آن اکراه شوند و آنچه نمیدانند و آنچه تاب آن را ندارند و آنچه بدان مضطرند و حسد و فال بد و وسوسه در آفرینش تا بزبان نیاورده اند.

شرح: مقصود اینست که کارهائی که دارای مؤاخذه و مسئولیتی است چون بیکی از این عناوین واقع شود مؤاخذه و مسئولیت آن برداشته شده است مثلا شراب حرام است و نوشیدن آن حد شرعی دارد ولی اگر بطور خطا یا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب یا از روی ندانستگی بنوشد مؤاخذه و حدی ندارد و حسد و بد فالی که در دل باشد و اظهار نکند گناهی ندارد و مقصود از وسوسه در آفرینش خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می آید مثل اینکه خدا را کی خلق کرده یا کی خلق شده این هم خیالاتی است شیطانی و تا بزبان نیاورد گناهی و مسئولیتی مترتب نمیشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده)

امام صادق گفته: که پیامبر گفته:

«از پیروان من حکم نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شوند، آنچه ندانند، آنچه تاب آن را ندارند، آنچه بدان مضطراند، رشک، فال بد، وسوسه در آفرینش جهان. تا به زبان نیاورده است حکمی ندارد».

***ترجمه فهری زنجانی: (نه چیز از این امت برداشته شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه با اکراه انجام دهند و آنچه ندانسته بکنند و آنچه طاقت فرسا است و آنچه بدان ناچارند و حسد و فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در جهان آفرینش است تا بزبان نیاورده است.

(شرح:)

مقصود این است که در شش مورد اول اگر کاری از کسی سرزد مسئولیتی متوجه و نیست و این روایت را حدیث رفع گویند و دانشمندان

شیعه در شرح آن داد سخن داده اند و فقهاء رضوان اللّه علیهم در ابواب مختلفه فقه بیک یک از فقرات آن استناد فرموده اند.

****ترجمه جعفری: (از این امت نه چیز برداشته شده)

حریز بن عبد الله از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از امّت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن مجبور شوند، آنچه نمی دانند، آنچه توانایی آن را ندارند و آنچه از روی ناچاری انجام می دهند، حسد، مال بد و اندیشیدن در وسوسه در آفرینش تا وقتی که به زبان نیاورند (در این موارد نهگانه تکلیفی بر آنان نیست و معذب نخواهند شد.)

النهی عن تسعه أشیاء

10- أَخْبَرَنِی أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَهَ بْنِ عُمَارَهَ الْحَافِظُ فِیمَا کَتَبَ إِلَیَّ قَالَ حَدَّثَنِی سَالِمُ بْنُ سَالِمٍ وَ أَبُو عَرُوبَهَ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ لِمَا افْتَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَیْبَرَ دَعَا بِقَوْسِهِ فَاتَّکَأَ عَلَی سِیَتِهَا (3) ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ ذَکَرَ مَا فَتَحَ اللَّهُ لَهُ وَ نَصَرَهُ بِهِ وَ نَهَی

1- . ظاهره معذوریه الجاهل مطلقا، لکن الفقهاء اقتصروا علی موارد خاصّه کالصلاه مع نجاسه الثوب أو البدن أو موضع السجده أو الثوب و المکان المغصوبین أو ترک الجهر و الاخفات و أمثالها و المسأله معنونه فی کتب أصول الفقه باب البراءه مشروحه.
2- . کالتفکر بانه تعالی کیف خلق الأشیاء بلا ماده و لامثال، أو لأی شی ء خلق ما یضر و لا ینفع بحسب الظاهر أو لأی شی ء خلق بعض الأشیاء طاهرا و بعضها نجسا أو لأی شی ء خلق الإنسان من تفاوت و امثال ذلک.
3- . سیه القوس- بکسر السین و فتح الیاء المثناه من تحت-: ما عطف من طرفیها.

عَنْ خِصَالٍ تِسْعَهٍ عَنْ مَهْرِ الْبَغِیِّ وَ عَنْ کَسْبِ الدَّابَّهِ یَعْنِی عَسْبَ الْفَحْلِ (1) وَ عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ وَ عَنْ ثَمَنِ الْکَلْبِ وَ عَنْ مَیَاثِرِ الْأَرْجُوَانِ قَالَ أَبُو عَرُوبَهَ عَنْ مَیَاثِرِ الْحُمْرِ (2) وَ عَنْ لُبُوسِ ثِیَابِ الْقَسِّیِّ وَ هِیَ ثِیَابٌ تُنْسَجُ بِالشَّامِ وَ عَنْ أَکْلِ لُحُومِ السِّبَاعِ وَ عَنْ صَرْفِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ بِالْفِضَّهِ بَیْنَهُمَا فَضْلٌ (3) وَ عَنِ النَّظَرِ فِی النُّجُومِ.

*ترجمه کمره ای: (از نه چیز نهی شده)

امام سوم فرماید، چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خطبه ای خواند خدا را ستود و ثنای او را گفت و گشایش و پیروزی بزرگی که خدا به وی نصیب کرده یاد آور شد و از نه چیز غدقن کرد از مزد جنده و از نطفه چهارپا یعنی اجرت نری که بماده میجهانند و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای ارغوانی ابو عدویه (که یکی از راویان این حدیث است) گفته زینهای سرخ و از پوشیدن جامه های قسی و آن جامه هائی بوده که در شام بافته میشده و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا بطلا و نقره بنقره با اینکه یک طرف بیشتر باشد و از مطالعه در نجوم و ستاره شناسی.

شرح: چون در قلعه های خیبر این کسبها و این کالاها موجود بوده و پس از تسخیر آنها بدست مسلمانان اموالشان در تصرف مسلمین افتاد و ممکن بود که این اخلاق و اعمال زشت آنها در مسلمانان سرایت کند این است که پیغمبر اسلام این احکام را بآنها گوشزد کرد و آنها را از ارتکاب این امور که شاید میان یهودان و در قلعه های خیبر پیش از فتح پیغمبر شایع بود نهی کرد بسیاری از این امور چون بدست کردن انگشتر طلا و اجرت زنا و خوردن گوشت سباع در فقه اسلامی حرام تلقی شده و بعضی از آنها چون اجرت فحل و زین سرخ مکروه شمرده شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از نه چیز منع شده)

امام حسین بن علی گفته: چون پیامبر صلّی الله علیه و آله قلعه، خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خدای را ستایش کرد و پیروزی خدای را به این موهبت یاد آور شد، آنگاه از نه چیز منع کرد: مزد روسبی، و از نطفه چهارپا، یعنی آنکه پیشه اش چهار پای نر بر ماده می جهاند، و از انگشتری زر: و از بهای سگ، و از زینهای سرخ و ابو عروبه میاثر الارجوان را به معنی زمینهای سرخ که فارسی ارغوانی گویند گفته)، و خوردن گوشت درندگان، و از فروش زر به زر، سیم به سیم در صورتی

طرفی بر طرفی بیشتر باشد، و از دیدن و خواندن دانش ستاره شناسی. یعنی با اعتقاد به مؤثر بودن آنها در جهان بی صانع و مدبری.

***ترجمه فهری زنجانی: (از نه چیز نهی شده است)

حسین بن علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله که خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه کرد سپس حمد خدای را نمود و ستایش اش فرمود و این فتح و پیروزی را که خداوند نصیبش فرموده بود یادآوری نمود و از نه چیز نهی فرمود. از مزد زنان آلوده دامان و از راه جفت گیری چهارپایان کاسبی نمودن یعنی بابت جهانیدن نر بر ماده ای مزد گرفتن و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای رنگین (و ابو عروبه گفته است): از بالش های سرخ رنگ که بر زین اسب نهند و از جامه های قیمتی و آن جامه هائی بوده که در شام بافته میشده است و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا به طلا و نقره به نقره که یکی از دیگری زیادتر باشد و از ستاره شناسی.

****ترجمه جعفری: (نهی از نه چیز)

محمد بن علی از امام حسین علیه السّلام نقل می کند فرمود: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد، کمانش را خواست و به یک طرف آن تکیه داد، آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از فتح و پیروزی که خداوند به او داده بود سخنی گفت و از نه چیز نهی فرمود: اجرت زنا، کسب با نطفه چهار پا یعنی جهیدن حیوان نر، انگشتر طلا، قیمت سگ، زین های ارغوانی- ابو عروبه گفته زین های سرخ- و از خوردن گوشت درندگان و از صرّافی طلا به طلا و نقره به نقره و گرفتن اضافه و از نظر کردن به نجوم (حکم به سعد و نحس ایّام به وسیله نجوم.)

يؤجل المذنب تسع ساعات

11- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ ظَهِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَبْدِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْقَارِئِ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقُدُّوسِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ إِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِحَسَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةً فَإِذَا عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ إِذَا هَمَّ

بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِذَا عَمِلَهَا أَجِّلَ تِسْعَ سَاعَاتٍ فَإِنْ نَدِمَ عَلَيْهَا وَ اسْتَغْفَرَ وَ تَابَ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَنْدَمْ وَ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةً وَاحِدَةً.م.

*ترجمه کمره ای: (گناهکار را نه ساعت مهلت دهند)

امام ششم فرمود چون بنده قصد کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته شود و چون آن کار نیک را انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود و چون قصد گناه کند چیزی بر او ننویسند و چون آن گناه را مرتکب شود باز هم تا نه ساعت باو مهلت دهند اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود بر او ننویسند و اگر پشیمان نشد و توبه نکرد یک گناه بر او نوشته شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بزهکار را نه ساعت وقت می دهند)

امام صادق گفته: هر گاه بنده یی قصد کار نیک کند، حسنه یی در نامه عمل او می نگارند و هر گاه آن کار نیک را به جای آورد، ده حسنه برای او نگاشته می شود، و هر گاه آهنگ گناه کند چیزی بر وی ننگاراند. و هر گاه آن را به جای آورد او را تا نه ساعت مهلت دهند اگر از آن کردار پشیمانی نمود به وی ننگاراند، و اگر پشیمانی نکرد بر او گناهی نگارند.

***ترجمه فهری زنجانی: (به گناهکار نه ساعت مهلت داده می شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده ای که قصد انجام کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته می شود و اگر انجامش داد ده حسنه برایش نوشته می شود و اگر قصد کار بد کند گناهی بر او ننویسند و اگر آن گناه را انجام داد نه ساعت مهلت دارد که اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود نوشته نمیشود و اگر پشیمان نشد و از گناهش توبه نکرد (فقط) یک گناه بر او نوشته می شود.

****ترجمه جعفری: (به گنهکار نه ساعت مهلت داده می شود)

سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون بنده ای قصد کار نیک کند، برای او حسنه ای نوشته می شود و چون آن را انجام دهد برای او ده حسنه نوشته می شود، و چون قصد کار بد کند، چیزی بر او نوشته نمی شود و چون آن را انجام دهد، نه ساعت به او مهلت داده می شود، پس اگر پشیمان شد و طلب آمرزش کرد و توبه نمود

بر او نوشته نمی شود، ولی اگر پشیمان نشد و از آن توبه نکرد، برای او یک گناه نوشته می شود.

1- . (مهر البغی) أی اجره الزنا و عسب الفحل: ماؤه فرسا کان أو بعیرا أو غیرهما، و عسبه ضرابه. قال الجزریّ: انما أراد النهی عن کراء الذی یؤخذ علیه فان اعاره الفحل مندوب الیها. و وجه الحدیث أنّه نهی عن کراء عسب الفحل فحذف المضاف و هو کثیر فی الکلام. و قیل: یقال لکراء الفحل عسب، و عسب فحله یعسبه أکراه، و عسبت الرجل: أعطیته کراء فحله. و علیه فلا یحتاج الی حذف مضاف و انما نهی عنه للجهاله التی فیه و لا بدّ فی الاجاره من تعیین العمل و معرفه مقداره. انتهی. أما خاتم الذهب فهو حرام علی الرّجال دون النساء لما جاء فی الاخبار.
2- . میاثر جمع میثره- بالکسر- مفعله من الوثاره، و هی لبده الفرس و الارجوان الارغوان فارسی معرب و قد مرّ بیانه سابقا و النهی للتنزیه لما فیه من الترفه و التشبه بالمتکبرین من عظماء الفرس فانه کان شعارهم فی تلک الایام. و یبعد أن یکون النهی للونه، و میثره الحمر أیضا و ساده حمراء تتخذ من حریر أحمر و هی وساده السرج.
3- . هذا نهی تحریم لکون معامله النقدین بالفضل هی الربا المعاملی المحرّم.

الأئمه من ولد الحسين بن على تسعه عليهم السلام

12- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَکُونُ تِسْعَهُ أَئِمَّهٍ بَعْدَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (امامان از فرزندان حسین علیه السّلام نه تن بودند)

امام پنجم فرمود پس از حسین بن على علیه السّلام نه امامند که نهمی آنان قائم ایشانست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشوایان از فرزندان حسین بن على نه تن اند)

امام محمد باقر گفته: پس از حسین بن على نه پیشوای اند که نهمی از ایشان قائم اینان است

***ترجمه فهری زنجانی: (امامان از فرزندان حسین علیه السّلام نه نفراند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از حسین نه امام خواهد بود که نهمین شان قائم آنان است.

****ترجمه جعفری: (امامان از فرزندان حسین علیه السّلام نه نفرند)

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پس از حسین بن على علیه السّلام نه امام است که نهمین آنها قائم آنان است.

قبض النبی ص عن تسع نسوه

13- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ السُّکَّرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیَّا الْجَوْهَرِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِخَمْسَ عَشْرَهَ امْرَأَهً وَ دَخَلَ بِثَلَاثَ عَشْرَهَ مِنْهُنَّ وَ قُبِضَ عَنْ تِسْعٍ فَأَمَّا اللَّتَانِ لَمْ یَدْخُلْ بِهِمَا فَعَمْرَهُ وَ

السَّنَی (1) وَ أَمَّا الثَّلَاثَ عَشْرَةَ اللَّاتِی دَخَلَ بِهِنَّ فَأَوَّلَهُنَّ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ ثُمَّ سوره [سَوْدَهُ] بِنْتُ زَمْعَةَ ثُمَّ أُمُّ سَلَمَةَ وَ اسْمُهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِی أُمَیَّةَ ثُمَّ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ عَائِشَهُ بِنْتُ أَبِی بَکْرٍ ثُمَّ حَفْصَهُ بِنْتُ عُمَرَ ثُمَّ زَیْنَبُ بِنْتُ خُزَیْمَةَ بْنِ الْحَارِثِ أُمُّ الْمَسَاکِینِ ثُمَّ زَیْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ ثُمَّ أُمُّ حَبِیبَةَ رَمْلَهُ بِنْتُ أَبِی سُفْیَانَ ثُمَّ مَیْمُونَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ ثُمَّ زَیْنَبُ بِنْتُ عُمَیْسٍ ثُمَّ جُوَیْرِیَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ ثُمَّ صَفِیَّهُ بِنْتُ حُیَیِّ بْنِ أَخْطَبَ وَ الَّتِی وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِ ص خَوْلَهُ بِنْتُ حَکِیمٍ السُّلَمِیِّ وَ کَانَ لَهُ سُرِّیَّتَانِ یَقْسِمُ لَهُمَا مَعَ أَزْوَاجِهِ مَارِیَهَ وَ رَیْحَانَهَ الْخِنْدِفِیَّهِ وَ التِّسْعُ اللَّاتِی قُبِضَ عَنْهُنَّ عَائِشَهُ وَ حَفْصَهُ وَ أُمُّ سَلَمَهَ وَ زَیْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ وَ مَیْمُونَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ وَ أُمُّ حَبِیبَهَ بِنْتُ أَبِی سُفْیَانَ وَ صَفِیَّهُ بِنْتُ حُیَیِّ بْنِ أَخْطَبَ وَ جُوَیْرِیَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ وَ سوره [سَوْدَهُ] بِنْتُ زَمْعَهَ وَ أَفْضَلُهُنَّ خَدِیجَهُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ ثُمَّ أُمُّ سَلَمَهَ بِنْتُ الْحَارِثِ.خ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر صلّی الله علیه و آله از سر نه زن وفات کرد)

امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله پانزده زن ازدواج کرد دو تن از آنان مردند و بسیزده تن آنها درآمد و از سر نه تن آنها وفات کرد آن دو که بدانها دخول نکرد عمره و سینا نام داشتند و آن سیزده که بدانها دخول کرد نخست خدیجه دختر خویلد بود سپس سوده دختر زمعه سپس ام سلمه نامش هند دختر ابی امیه بود سپس ام عبد اللّه عایشه.

دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه بنام رمله دختر ابو سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را به پیغمبر صلّی الله علیه و آله بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم در فراش خود داشت که با زنهای خود آنها را هم قسمت قرار داده بود و در هر دوره شبی هم با آنها بسر میبرد ماریه قبطیه و ریحانه خندقیه و نه زنی که از سر آنها وفات کرد عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و جویریه دختر حارث و سوده دختر زمعه و بهترین زنان آن حضرت خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند سپس میمونه دختر حارث.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت)

امام صادق علیه السّلام گفته، پیامبر پانزده زن بستد: دو تن از ایشان درگذشتند، و سیزده تن از ایشان را دخول کرد. هنگامی که درگذشت نه زن داشت: آن دو که با ایشان همبستر نشده بود: عمره و سینا نام داشته. و آن سیزده که بدانها دخول کرد:

نخستین- خدیجه دختر خویلد بود، بعدا سوره دختر زمعه بعدا ام سلمه که نامش هند دختر ابی امیه بود و بعدا ام عبد اللّه عائشه دختر ابی بکر، بعدا حفصه دختر عمر، بعدا زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین، سپس زینب دختر جحش بعدا ام حبیبه نامش رمله دختر ابی سفیان، بعدا میمونه دختر حارث، بعدا زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث، بعدا صفیه دختر حی بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر بخشید:

خوله دختر حکیم سلمی بود، و دو کنیز نیز داشت که با زنان خویش ایشان را هم قسمت کرده بود، و در هر دوره شبی نیز با آنان به سر می برد، ماریه قبطیه و ریحانه خندفیه و نه زنی که زنده بودند و پیامبر درگذشت عائشه بود، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابی سفیان؛ صفیه دختر حی بن اخطب، جویریه دختر حارث، سوره دختر زمعه. بهترین زنان وی: خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند بعد میمونه دختر حارث.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر در حال وفات نه زن داشت)

ابی عبد اللَّه جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پانزده همسر اختیار فرمود و با سیزده تن از آنان همبستر شد و در حال وفات نه زن داشت اما آن دو زن که با آنان همبستر نشده عمره بود و سنی و اما آن سیزده زن که با آنان هم بستر شد نخستین زن خدیجه دختر خویلد بود سپس سوره دختر زمعه سپس ام سلمه که نامش هند بود دختر ابی امیه سپس ام عبد اللّه عایشه دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و زنی که خودش را به پیغمبر بخشید بنام خوله دختر حارث و پیغمبر دو کنیز هم داشت که با زنهای خود آن دو را هم قسمت کرده بود: ماریه و ریحانه خندفیه و آن نه زنی که در حال وفات پیغمبر بودند عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و

جویریه دختر حارث و سوره دختر زمعه و از همه زنان برتر خدیجه دختر خویلد بود سپس ام سلمه دختر حارث.

****ترجمه جعفری: (پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالی که نه همسر داشت)

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده نفر از آنها همبستر شد و چون از دنیا رفت نه همسر داشت، آن دو زنی که با آنها همبستر نشد، عبارت بودند از: عمره و سنی، و اما آن سیزده زنی که با آنان همبستر شد، نخستین آنان خدیجه دختر خویلد بود، سپس سوره دختر زمعه، سپس ام سلمه که نام او هند دختر ابو امیه بود، سپس امّ عبد الله عایشه دختر ابو بکر، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر جحش، سپس امّ حبیبه رمله دختر ابو سفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویره دختر حارث، سپس صفیه دختر حیىّ بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر هبه کرد و او خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم داشت که وقت خود را همراه با همسرانش به آنان نیز قسمت می کرد: ماریه (قطبیه) و ریحانه خندفیّه.

و آن نه همسری که موقع وفات داشت عبارت بودند از: عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابو سفیان و صفیه دختر حیىّ بن اخطب و جویره دختر حارث و سوره دختر زمعه، و بهترین آنها خدیجه دختر خویلد و پس از وی امّ سلمه دختر حارث بود.

1- . فی القاموس (السّنی) بنت أسماء بن الصلت ماتت قبل أن یدخل بها النبیّ صلّی اللّه علیه و آله. و قیل: اسمها (سبأ بنت أبی الصلت السلمیه) کما فی بعض التواریخ.

14- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَهَ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِیِّ عَنْ سَهْلِ أَبِی عُمَرَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا وَکِیعٌ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ أَبِی زَائِدَهَ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِیِّ قَالَ: تَکَلَّمَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِتِسْعِ کَلِمَاتٍ ارْتَجَلَهُنَّ ارْتِجَالاً فَقَأَنَ عُیُونَ الْبَلَاغَهِ وَ أَیْتَمْنَ جَوَاهِرَ الْحِکْمَهِ وَ قَطَعْنَ جَمِیعَ الْأَنَامِ عَنِ اللِّحَاقِ بِوَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْمُنَاجَاهِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْحِکْمَهِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِی الْأَدَبِ فَأَمَّا اللَّاتِی فِی الْمُنَاجَاهِ فَقَالَ إِلَهِی کَفَی بِی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً وَ کَفَی بِی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی رَبّاً أَنْتَ کَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِی کَمَا تُحِبُّ وَ أَمَّا اللَّاتِی فِی الْحِکْمَهِ فَقَالَ قِیمَهُ کُلِّ امْرِئٍ مَا یُحْسِنُهُ وَ مَا هَلَکَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ وَ أَمَّا اللَّاتِی فِی الْأَدَبِ فَقَالَ امْنُنْ (2) عَلَی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ أَمِیرَهُ وَ احْتَجْ إِلَی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ أَسِیرَهُ وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَکُنْ نَظِیرَهُ.

*ترجمه کمره ای: (امیر مؤمنان علیه السّلام نه کلمه فرمود)

عامر شعبی گوید امام یکم امیر مؤمنان بالبداهه نه جمله فرموده که چشمان بلاغت را خیره کرده اند چه گوهرهای حکمتند که در این درهای یتیم سفته شدند و عموم ارباب بلاغت نتوانستند جمله ای انشاء کنند که به پایه یکی از این سخنان بلاغت شعار و حکمت مدار باشد سه از اینها در راز و نیاز با حضرت پروردگار چاره ساز است و سه دیگر از اینها در حکمت و راه و روش خردمندان است و سه ان در ادب و آمیزش با همنوعان است آن سه که در مناجات است گوید الهی در عزتم همین بس که تو را بنده ام و در سرفرازیم همین بس که تو ام پرورنده ای تو چنانی که من میخواهم مرا چنان کن که تو میخواهی. آن سه که در حکمت است فرماید ارزش هر مردی آن باشد که ورا نیکو بسازد هر که اندازه خویش دانست از هلاکت وارست، مرد در زیر زبان خود نهفته است (در گلستان خود سعدی شیرازی از اینجا اقتباس کرده که گفته: تا مرد سخن نگفته باشد- عیب و هنرش نهفته باشد) آن سه که در آداب فرموده بهر کس که احسان کنی فرمانت پذیرد بهر که نیازمند گردی به بندگیت گیرد، از هر کس بی نیازی با وی برابر و هم ترازی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین علی نه سخن گفته)

عامر شعبی گفته: امام علی بن ابی طالب، به بدیهه نه جمله گفته که دیدگان رسایی را خیره ساخته است چه گوهرهای حکمت است که در این

درهای یتیم سفته شده است، و همه خداوندان رسایی نتوانستند جمله یی بیافرینند که به پایه یکی از این سخنهای بلاغت شعار و حکمت مدار باشد. سه از آنها در راز و نیاز با خداوند بی نیاز است، و سه دیگر از آنها در فرزانگی و روش خردمندان است؛ سه از آنها در فرهنگ و آمیزش با همگنان است. و آن سه که در راز و نیاز گفته است: خدایا در ارجمندی من همین بسنده است که ترا بنده ام و در سر فرازی من همین کافی ست که پروریده تو هستم تو چنانی که می خواهم مرا چنان کن که تو خواهی. آن سه سخن که در فرزانگی ست: ارزش هر مردی به چیزیست که آن را نیکو فرا گرفته است، نابود نگردد آنکه خود را شناسد. مرد در زیر زبان خود نهفته است. و آنچه در فرهنگ و ادب است: هر که را نیکی رساندی سر و روی گردی، به هر که نیازمند گردی گرفتار او شوی، از هر که بی نیازی داری برابر وی باشی.

***ترجمه فهری زنجانی: (نه کلمه ای که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:)

عامر شعبی گوید: امیر المؤمنین بدون هیچ پیش بینی قبلی نه جمله فرمود که چشمهای بلاغت را از خیره گی کور کرد و جواهر حکمت را یتیم کرده و دست همه مردم را از اینکه بتوانند یکی از این جمله ها را ادا کنند کوتاه کرده است سه جمله از آنها در راز و نیاز است و سه جمله در حکمت و سه جمله در ادب معاشرت اما آن سه جمله که در مناجات است این است که عرضکرد: خدای من مرا همین عزت بس که تو را بنده باشم و همین سربلندی ام بس که تو پروردگار من باشی تو آن چنانی که من دوست دارم مرا نیز آنچنان کن که تو دوست داری.

و اما آن سه جمله که در حکمت است این است که فرمود: ارزش هر کس بهمان است که آن را نیکو بسازد و آنکه قدر خویش بدانست از هلاکت برست و مرد در زیر زبان خود نهفته است.

و اما آن سه که در ادب معاشرت است این است که فرمود: بهر کس که میخواهی (با احسان و نیکی) منت بگذار تا سرورش باشی، و بهر کس که خواهی نیازمند باش تا به اسیری اش در آئی و از هر کس که خواهی بی نیاز باش تا با او هم تراز گردی. ترجمه شماره 15 در صفحه 797 میباشد

****ترجمه جعفری: (نه سخنی که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود)

عامر شعبی می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام نه سخن را به صورت ارتجالی و بالبداهه فرمود که چشمان بلاغت را درآورد و گوهرهای حکمت را یتیم کرد و همه مردم از رسیدن به یکی از آنها باز ماندند، سه سخن در مناجات و سه سخن در حکمت و سه سخن در ادب، آن سه سخن که در مناجات است عبارتند از اینکه فرمود: خدایا برای من از نظر عزت کفایت می کند که بنده تو باشم و از نظر افتخار کفایت می کند که تو پروردگار من باشی، تو آنچنانی که من دوست دارم، مرا آنچنان کن که تو دوست داری. و امّا آن سه سخن که در حکمت است، عبارتند از اینکه فرمود: ارزش هر کسی در آن است که می داند، و آن کس که ارزش خود را شناخت هلاک نشد، و مرد در زیر زبانش نهفته است. و امّا آن سه سخن که در ادب است عبارتند از اینکه فرمود: به هر کس که می خواهی احسان کن تا امیر او باشی، و به هر کس که می خواهی محتاج باش تا اسیر او باشی، و از هر کس که بخواهی بی نیاز باش تا همانند او باشی.

حد بلوغ المرأه تسع سنین

15- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا تَدْخُلْ بِالْجَارِیَهِ حَتَّی یَتِمَّ لَهَا تِسْعُ سِنِینَ أَوْ عَشْرُ سِنِینَ وَ قَالَ أَنَا سَمِعْتُهُ یَقُولُ تِسْعٌ أَوْ عَشْرٌ.

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ

1- . هو سهل بن زنجله بن أبی الصغدی الرازیّ أبو عمر الخیاط قال فی التقریب صدوق و ذکره فی تهذیب التهذیب من جمله رواه وکیع بن الجراح الراوی عن زکریا بن أبی زائده. و ما فی النسخ من (سهل بن نحره) أو (سهل بن بحره) تصحیف.
2- . منّ علیه بکذا: أنعم علیه به من غیر تعب.

عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ وَطِئَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ تِسْعِ سِنِينَ فَأَصَابَهَا عَيْبٌ فَهُوَ ضَامِنٌ.

17- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حَدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعُ سِنِينَ.

*ترجمه کمره ای: (اندازه بلوغ زن نه سال است)

زراره گوید امام پنجم فرمود بدختر در نیا تا نه سالش تمام شود یا ده ساله گردد گفت شنیدم که میفرمود نه سال یا ده سال

شرح: این تردید نظر باستعداد دختر است که گاهی نه ساله بالغه می شود و توانائی دارد و گاهی ده ساله توانائی پیدا میکند. امام ششم علیه السّلام فرمود هر که بزنی که نه سالش نشده در آید و عیبی در او پدید آید ضامن است.

امام ششم علیه السّلام فرمود: اندازه بلوغ زن نه سالگی است توضیح این بلوغ در عبادات است در معاملات و نکاح بروی احکام دیگری بار است

**ترجمه مدرس گیلانی: (اندازه رسیدن زن نه سال است)

زراره گفت: امام محمد باقر گفته: تا دختر نه ساله نگردد با وی در میاویز یا ده ساله گردد. گفت: می شنیدم که می گفت نه سال یا به ده سال برسد. (تردید برای پیدا شدن رشد وبست).

***ترجمه فهری زنجانی: (اندازه بالغ شدن زن نه سال است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که با همسر خود پیش از نه سالگی عمل جنسی انجام دهد و از این کار عیبی در او پدید آید ضامن است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: اندازه بالغ شدن زن نه سال است.

****ترجمه جعفری: (حدّ بلوغ زن نه سالگی است)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نمی توان با دوشیزه همبستر شد تا وقتی که نه سال و یا ده سال او تمام شده باشد. می گوید: من شنیدم از آن حضرت که فرمود: نه سال یا ده سال.

عبید الله بن علی حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس زنی را پیش از نه سالگی وطی کند و به او آسیبی برسد ضامن آنست.

محمد بن ابی عمیر از چند نفر نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: حدّ بلوغ زن نه سال است.

المطلقه للعده لا تحلل لزوجها بعد تسع تطليقات أبدا

18- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّتِي تُطَلَّقُ ثُمَّ تُرَاجَعُ ثُمَّ تُطَلَّقُ قَالَ لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ وَ الَّتِي يُطَلِّقُهَا الرَّجُلُ ثَلَاثاً فَيَتَزَوَّجُهَا رَجُلٌ آخَرُ فَيُطَلِّقُهَا عَلَى السُّنَّةِ ثُمَّ تَرْجِعُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ فَيُطَلِّقُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ تَنْكِحُ زَوْجاً غَيْرَهُ فَيُطَلِّقُهَا ثُمَّ تَرْجِعُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ فَيُطَلِّقُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ عَلَى السُّنَّةِ ثُمَّ تَنْكِحُ فَتِلْكَ الَّتِي لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَداً وَ الْمُلَاعَنَةُ لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَداً.

*ترجمه کمره ای: (زنی که از شوهر خود نه طلاق عدی گرفته بر او حرام ابدی می شود)

ابی بصیر گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود؟ فرمود برای شوهر حلال نیست تا شوهر دیگر کند، و زنی که مردی سه طلاقش داده و مرد دیگری او را گرفته و بسنت پیغمبر طلاقش داده و بشوهر اول برگشته و باز او را سه طلاقه کرده و بدیگری شوهر کرده و او را طلاق گفته سپس بشوهر اول برگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده سپس ازدواج شود این زنیست که هرگز بشوهر اول حلال نشود و زنی هم که ملاعنه واقع شود برای شوهر خود هرگز حلال نشود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود)

ابو بصیر گفته: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود آنگاه طلاق داده شود و رجوع شود آنگاه طلاق داده شود؟ گفت: برای شوی حلال نیست تا شوی دیگر کند. و زنی که مردی سه طلاقش داده و مردی دیگر ویرا گرفته و به سنت پیامبر طلاق داده و به شوی نخستین بازگشته و باز او را سه طلاق داده و به دیگری شوی گرفته و او را طلاق گفته. بعدا به شوی نخستین بازگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده. آنگاه ازدواج شود، این زنی ست که هرگز به شوی اولین حلال نگردد، زنی نیز که ملاعنه واقع گردد برای شوی خود هرگز حلال نگردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (زنی که از شوهر خود نه بار طلاق عده دار گرفته باشد برای همیشه بآن شوهر حرام می شود)

ابی بصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از حکم زنی که طلاق داده شود و سپس رجوع شود سپس طلاق و سپس رجوع و سپس طلاق داده شود فرمود برای شوهرش حلال نیست تا شوهر دیگری اختیاری کند و زنی را که سه بار مردی طلاقش دهد و مرد دیگری با او ازدواج میکند و طبق دستور شرع پیغمبر طلاقش میدهد سپس بشوهر اولی خود باز میگردد و شوهر اولی او را سه بار دیگر طلاق میدهد و با شوهر دیگر زناشوئی میکند و طلاقش میدهد سپس بشوهر اولی خود باز میگردد و شوهر اولی سه بار دیگر طبق سنت پیغمبر طلاقش میدهد هر کس با آن زن ازدواج کند برای شوهر اولی خود هرگز حلال نخواهد شد و زنی هم که با او ملاعنه شده باشد برای شوهرش هرگز حلال نیست.

(شرح:)

شرط حرمت ابدی، وقوع نهمین طلاق است نه ازدواج بعد از آن چنانچه ظاهر روایت است.

****ترجمه جعفری: (زنی که نه طلاق در عده گرفته هرگز به شوهرش حلال نمی شود)

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به زنی که طلاق داده می شود، سپس رجوع می شود، سپس طلاق داده می شود پرسیدم،

فرمود: آن زن به شوهرش حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و زنی که مرد او را سه بار طلاق می دهد و او با مرد دیگری ازدواج می کند سپس مطابق سنت او را طلاق می دهد، سپس شوهر اوّل رجوع می کند، باز هم او را سه بار طلاق می دهد و زن با مرد دیگری ازدواج می کند، سپس او را طلاق می دهد به شوهر اول رجوع می کند، باز هم سه بار او را مطابق سنت طلاق می دهد، سپس او ازدواج می کند این بار برای همیشه به او (شوهر اول) حرام می گردد و نیز زنی که شوهرش با او ملاعنه کرده برای او هرگز حلال نمی شود. (ملاعنه این است که مرد به زنش تهمت زنا بزند و آن دو طبق یک تکلیف باید همدیگر را لعنت کنند و پس از آن، زن بر مرد حرام می شود).

الزکاه علی تسعه أشیاء

19- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةٍ وَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ الْإِبِلِ فَقَالَ السَّائِلُ فَالذُّرَةُ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ كَانَ وَ اللَّهِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص السَّمَاسِمُ وَ الذُّرَةُ وَ الدُّخْنُ وَ جَمِيعُ ذَلِكَ فَقِيلَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّمَا وَضَعَ عَلَى التِّسْعَةِ

لِمَا لَمْ يَكُنْ بِحَضْرَتِهِ غَيْرُ ذَلِکَ فَغَضِبَ وَ قَالَ كَذَبُوا فَهَلْ يَكُونُ الْعَفْوُ إِلَّا عَنْ شَيْ ءٍ قَدْ كَانَ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ شَيْئاً عَلَيْهِ الزَّكَاهُ غَيْرَ هَذَا فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ.

20- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِی كَمِ الزَّكَاهُ فَقَالَ فِی تِسْعَهِ أَشْيَاءَ وَضَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَفَا عَمَّا سِوَی ذَلِکَ فَقَالَ الطَّيَّارُ إِنَّ عِنْدَنَا حَبّاً يُقَالُ لَهُ الْأَرُزُّ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَنَا أَيْضاً حَبٌّ كَثِيرٌ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ شَیْ ءٌ قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَفَا عَمَّا سِوَی ذَلِکَ مِنْهَا الذَّهَبُ وَ الْفِضَّهُ وَ ثَلَاثَهٌ مِنَ الْحَيَوَانِ الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ مِمَّا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ الْحِنْطَهُ وَ الشَّعِيرُ وَ الزَّبِيبُ وَ التَّمْرُ.

*ترجمه کمره ای: (زکاه در نه چیز است)

امام ششم علیه السّلام فرمود: اول رسول خدا صلّی الله علیه و آله زکاه را بر نه چیز قرار داد و از جز آنها عفو فرمود:

گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. سائل گفت ذره چطور؟

امام بخشم رفت سپس فرمود بخدا در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و گاورس (ارزن) و همه اینها بود، عرض شد که آنها میگویند این حبوبات در زمان پیغمبر نبوده و برای آن زکاه را بر نه چیز قرار داد کرده که در دسترس او غیر از آنها نبوده امام بخشم رفت و فرمود دروغ میگویند نص فرمان حضرت اینست که از جز آنها عفو شده، عفو در چیزیست که باشد، بخدا جز این نه، چیزی نیست که زکاه بر آن واجب باشد هر که بپذیرد و هر که خواهد کافر شود.

جمیل گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم در چند چیز زکاه است؟ فرمود در نه چیز که رسول خدا آن را قرار داد کرده و از چیزهای دیگر عفو کرده، طیار یکی از حاضران مجلس امام علیه السّلام عرض کرد: یکی از حبوبات نزد ما کشته می شود که آن را برنج مینامند. امام ششم علیه السّلام فرمود پیش ما هم حبوبات بسیاریست عرض کرد برنج هم زکاتی دارد؟ حضرت فرمود بتو نگفتم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از غیر

این نه چیز عفو کرده این نه: طلا است و نقره و سه نوع حیوان: شتر و گاو و گوسفند و از محصولات زمین: گندم، جو، کشمش، خرما.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زکات در نه چیز ثابت است)

امام صادق گفته: اولین بار پیامبر صلّی الله علیه و آله زکات را بر نه چیز نهاد و از غیر آنها درگذشت. و آنها: گندم، جو، خرما، کشمش، زر، سیم، گاو، گوسفند، اشتر، پرسنده گفت: ذرت چگونه؟ امام خشمناک شده گفت: به خدا در زمان پیامبر کنجد و ذرت و ارزن و همه اینها بود. در جواب گفت: که آنها می گویند: این دانه ها در زمان پیامبر نبوده و برای آن زکات را بر نه چیز قرار داده است که در دسترس او جز از آنها چیزی نبود. امام به خشمناکی گفت: دروغ می گویند نص فرمان پیامبر این است که از جز آنها عفو شده، عفو در چیزیست که موجود باشد نه معدوم. به خدا جز این نه، چیزی نیست که زکات بر آن واجب گردد، هر که خواهد بپذیرد و هر که خواهد نپذیرد و کافر گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (زکاه بر نه چیز است)

امام صادق فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زکاه را بر نه چیز قرار داد و هر چه را جز نه چیز بود بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل عرض کرد پس ذرت چطور؟ حضرت خشمناک شد سپس فرمود: بخدا که در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و ارزن و همه اینها بوده است عرض شد که آنان میگویند: در زمان پیغمبر این چیزها نبود و چون بجز همان نه چیز چیز دیگری نبود رسول خدا زکاه را بر آنها قرار داد حضرت خشمناک شد و فرمود دروغ میگویند مگر بخشودگی بجز از چیزی است که موجود باشد؟ نه بخدا من بجز اینها چیزی را نمیشناسم که زکاه بر آن باشد هر کس میخواهد بپذیرد و هر که میخواهد کافر شود.

جمیل گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: زکاه در چند چیز است؟ فرمود: در نه چیز رسول خدا صلی الله علیه و آله زکاه قرار داد و از غیر آن نه چیز عفو فرمود، طیار عرض کرد در سرزمین های ما دانه ای کاشته می شود که برنجش مینامند امام صادق فرمود: در زمینهای ما نیز دانه های بسیاری کشاورزی می شود عرض کرد بر آن دانه ها زکاتی هست؟ فرمود: مگر نگفتمت که رسول خدا از غیر این نه چیز عفو فرموده است طلا و نقره از آن نه چیز است و سه نوع از حیوانات است شتر و گوسفند و گاو و از روئیدنیهای زمین گندم و جو و کشمش و خرما است.

****ترجمه جعفری: (نه چیز زکات دارد)

ابو سعید قمّاط از شخصی که به او خبر داد و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر نه چیز زکات وضع کرد و از غیر آنها عفو نمود: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. کسی پرسید: ذرّت چطور؟

حضرت خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنجد و ذرّت و ارزن و همه اینها بود، گفته شد، آنها می گویند: اینها در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود و اینکه زکات را بر نه چیز وضع کرده برای آن است که غیر آنها در حضور او نبوده، پس خشمگین شد و فرمود: دروغ می گویند، عفو کردن جز از چیزی که بوده امکان ندارد، به خدا قسم که من جز این نه تا چیزی را نمی شناسم که زکات داشته باشد، هر کس خواهد ایمان بیاورد و هر کس خواهد کافر شود.

جمیل می گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: چند چیز زکات دارد؟ فرمود: نه چیز که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را وضع کرده و از بقیه عفو نموده است، طیار گفت: نزد ما دانه ای است که به آن برنج می گویند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: نزد ما نیز دانه های بسیار است، پرسید: آیا آنها هم چیزی دارند؟ فرمود: مگر نگفتم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بقیه عفو نمود؟ از آنهاست طلا و نقره و سه حیوان شتر و گاو و گوسفند و از آنچه از زمین می روید، گندم و جو و کشمش و خرما.

وضعت الجمعه عن تسعه

21- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْجُمُعَهِ إِلَى الْجُمُعَهِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ صَلَاهً فِيهَا صَلَاهٌ وَاحِدَهٌ فَرَضَهَا اللَّهُ فِي جَمَاعَهٍ وَ هِيَ الْجُمُعَهُ وَ وَضَعَهَا عَنْ تِسْعَهٍ عَنِ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْمُسَافِرِ وَ الْعَبْدِ وَ الْمَرْأَهِ وَ الْمَرِيضِ وَ الْأَعْمَى وَ مَنْ كَانَ عَلَى رَأْسِ فَرْسَخَيْنِ وَ الْقِرَاءَهُ فِيهَا جِهَارٌ وَ الْغُسْلُ فِيهَا وَاجِبٌ وَ عَلَى الْإِمَامِ فِيهَا قُنُوتَانِ قُنُوتٌ فِي الرَّكْعَهِ الْأُولَى قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ فِي الثَّانِيَهِ بَعْدَ الرُّكُوعِ.

*ترجمه کمره ای: (نماز جمعه از نه کس ساقط است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود: همانا خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را بجماعت واجب؟؟؟ و آن نماز جمعه است که از نه کس ساقط است: از غیر بالغ و از پیرمرد و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که دو فرسخ و بیشتر از محل نماز جمعه دور باشد، قرائت حمد و سوره در نماز جمعه بجهر است و غسل در جمعه واجب است و بر امام لازم است که در نماز جمعه دو قنوت بخواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز آدینه از نه تن ساقط گردد)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: «خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را به جماعت واجب ساخته و آن نماز آدینه است و از نه تن ساقط است: از کودک یعنی نارسیده، از مرد پیر، دیوانه، مسافر، بنده، زن، بیمار، کور، آنگه دو فرسنگ و بیشتر از جای نماز آدینه دور باشد.

قراءت حمد و سوره در نماز آدینه بلند خوانده شود، غسل در آدینه واجب است، بر پیشوا لازم است که در نماز آدینه دو قنوت بخواند، یکی در گانه نخستین پیش از رکوع و دیگری در گانه دومین پس از رکوع.

***ترجمه فهری زنجانی: (حکم نماز جمعه از نه نفر برداشته شده است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل از هر جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب فرموده است و در میان این سی و پنج نماز یک نماز هست که خداوند واجب فرموده است با جماعت خوانده شود و آن نماز جمعه است و از چند نفر ساقط است از طفل نابالغ و شخص سالخورده و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و آنکه اقلا در دو فرسخی از محل نماز جمعه باشد و در نماز جمعه حمد و سوره بایستی بلند خوانده شود و غسل هم در آن واجب است و بر امام است که در نماز جمعه دو قنوت بگیرد یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

****ترجمه جعفری: (نماز جمعه از نه گروه ساقط است)

زراره بن اعین از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند از این جمعه تا آن جمعه، سی و پنج نماز واجب کرده است و از میان آنها یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است و آن را از نه گروه ساقط نموده است: کودک و پیر و دیوانه و مسافر و برده و زن و مریض و نابینا و کسی که دو فرسخ دور است. قرائت این نماز به صورت بلند و غسل در آن واجب است و بر امام لازم است که دو قنوت بگیرد: قنوت اول در رکعت اول پیش از رکوع و قنوت دوم در رکعت دوم بعد از رکوع.

تسعه أشياء تورث النسيان

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: تِسْعَهٌ یُورِثْنَ النِّسْیَانَ أَکْلُ التُّفَّاحِ یَعْنِی

الْحَامِضَ وَ الْكُزْبُرَةَ (1) وَ الْجُبُنَّ وَ أَكْلُ سُؤْرِ الْفَأْرِ وَ الْبَوْلُ فِی الْمَاءِ الْوَاقِفِ وَ قِرَاءَهُ كِتَابَهِ الْقُبُورِ وَ الْمَشْیُ بَیْنَ امْرَأَتَیْنِ وَ طَرْحُ الْقَمْلَهِ وَ الْحِجَامَهُ فِی النُّقْرَهِ.

23- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِیَّتِهِ لَهُ یَا عَلِیُّ تِسْعَهُ أَشْیَاءَ یُورِثْنَ النِّسْیَانَ أَكْلُ التُّفَّاحِ الْحَامِضِ وَ أَكْلُ الْكُزْبُرَهِ وَ الْجُبُنِّ وَ سُؤْرِ الْفَأْرَهِ وَ قِرَاءَهُ كِتَابَهِ الْقُبُورِ وَ الْمَشْیُ بَیْنَ امْرَأَتَیْنِ وَ طَرْحُ الْقَمْلَهِ وَ الْحِجَامَهُ فِی النُّقْرَهِ وَ الْبَوْلُ فِی الْمَاءِ الرَّاكِدِ.

*ترجمه کمره ای: (نه چیز موجب فراموشی اند)

امام هفتم فرمود: نه چیز موجب فراموشیند خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن دم زده موش و شاشیدن در آب ایستاده و خواندن نوشته سر گورها. و راه رفتن میان دو زن و دور انداختن شپش و حجامت در گودی پشت سر. ابو مالک از پدرش بسلسله الذهب از پیغمبر صلّی الله علیه و آله همین را روایت میکند (اما آب جاری را حکم دیگری است).

**ترجمه مدرس گیلانی: (نه چیز سبب فراموشی می شود)

امام موسی بن جعفر گفته: نه چیز سبب فراموشی شود: خوردن سیب ترش، گشنیز، و پنیر، و نیم خورده موش، و در آب ایستاده شاشیدن، و خواندن سنگ نبشته های گور، و رفتن میان دو زن، و دور افکندن، شپش و خون گرفتن در گودی پشت سر»: ابو مالک نیز از پدر خود از پیامبر همین را روایت کرده.

***ترجمه فهری زنجانی: (نه چیز فراموشی آورد)

امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: نه چیز است که فراموشی آورد: خوردن سیب و مقصود حضرت سیب ترش بوده و گشنیز و پنیر و خوردن نیمخورده موش و در آبی که جریان ندارد بول نمودن و نوشته سنگهای قبر را خواندن و در میان دو زن راه رفتن و شپش را نکشته دور انداختن و از گودی پس گردن حجامت نمودن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی نه چیز است که فراموشی آورند خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و خواندن نوشته های گورستان و میان دو زن راه رفتن و شپش را دور انداختن و از گودی پس گردن حجامت گرفتن و در آبی که روان نباشد بول نمودن.

****ترجمه جعفری: (نه چیز فراموشی می آورد)

ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نه چیز فراموشی می آورد: خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن ته مانده موش و بول کردن در آب راکد و خواندن نوشته های قبرها و عبور از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی، نه چیز باعث فراموشی می شود: خوردن سیب ترش و خوردن گشنیز و پنیر و باقیمانده موش و خواندن نوشته های قبرها و راه رفتن از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت و بول کردن در آب راکد.

ذکر التسع الآیات التی أعطی الله عز و جل موسی ع

24- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ وَ لَقَبُهُ یَزِیدُ بْنُ إِسْحَاقَ شَعِرٍ قَالَ حَدَّثَنِی هَارُونُ بْنُ حَمْزَةَ الْغَنَوِیُّ الْمَصَّیْرَفِیُّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التِّسْعِ الْآیَاتِ الَّتِی أُوتِیَ مُوسَی علیه السلام فَقَالَ الْجَرَادُ وَ الْقُمَّلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ الدَّمُ وَ الطُّوفَانُ وَ الْبَحْرُ وَ الْحَجَرُ وَ الْعَصَا وَ یَدُهُ.

25- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِیرِ

1- . الكزبره- بضم الكاف و الباء و قد يفتح الباء- (گيشنيز) و اختلف الاطباء فى طبعها فقيل بارد فى الأولى، يابس فى الثانيه، و قيل انها مركّبه من القوى و ذكروا لها فوائد كثيره ثريا و ضمادا لكن ادمانها و الإكثار منها يخلط الذهن و يظلم العين و يجفّف المنى و يسكن الباه و يورث النسيان، و لا يبعد حمل الاخبار على الإكثار. (البحار).

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ (1) قَالَ الطُّوفَانُ وَ الْجَرَادُ وَ الْقُمَّلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ الدَّمُ وَ الْحَجَرُ وَ الْبَحْرُ وَ الْعَصَا وَ یَدُهُ.

*ترجمه کمره ای: (ذکر نه معجزه ای که خداوند عز و جل بموسی عطا کرد)

هرون بن حمزه غنوی صراف گوید از امام ششم پرسیدم از نه معجزه ای که بموسی علیه السّلام داده شد فرمود ملخ و شپش و قورباغه و خون و طوفان و دریا (شکافتن دریا برای عبور بنی اسرائیل) و سنگی که دوازده چشمه از آن میجوشید و عصا که اژدها میشد و دستش که بیضاء میگردید و چون ماه میدرخشید.

سلام بن مستنیر هم از امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در سوره بنی اسرائیل آیه 101) هر آینه بموسی نه معجزه آشکارا دادیم همین مضمون بالا را با تقدیم و تاخیر پاره ئی از فقرات نقل و روایت کرده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (معجزه های نه گانه موسی (ع))

هارون پور حمزه غنوی صراف گفته: از امام صادق پرسیدم که معجزات نه گانه موسی چه بود؟ گفت: ملخ، شپش، قورباغه، خون، بهم خوردگی دریا روان شدن دوازده چشمه، عصا، دست وی که چون ماه می درخشید. سلام پور مستنیر نیز از امام محمد باقر در تفسیر این آیه قرآن پرسیده و او جواب داد، همین نه معجزه را شرح داد.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیان نه معجزه ای که که خدای عز و جل بموسی عطا کرد)

هارون بن حمزه غنوی صیرفی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از نه معجزه ای که بموسی داده شد فرمود: ملخ و شپش و قورباغه و خون (که از آسمان بارید) و طوفان و دریا (که شکافته شد) و سنگ (که عصایش را بر آن زد و دوازده چشمه از آن جوشید) و عصا (که اژدها شد و دستش (که همچون ماه میدرخشید).

امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه مبارکه که خداوند عز و جل میفرماید (ما بموسی نه معجزه روشن و آشکار دادیم فرمود: طوفان بود و ملخ و

شپش و قورباغه و خون و سنگ و دریا و عصا و دستش.

****ترجمه جعفری: (بیان نه نشانه ای که خداوند به موسی داد)

هارون بن حمزه غنوی نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام راجع به نه نشانه ای که به موسی داده شده بود، پرسیدم، فرمود: ملخ و شپش و خون و طوفان و دریا (که هر کدام به صورت بلایی بر قوم موسی بود) و سنگ (که دوازده چشمه از آن بیرون آید) و عصا (که اژدها شد) و دستش (که نور از آن ساطع می شد).

سلّام بن مستنیر می گوید: امام باقر علیه السّلام در باره سخن خداوند: «همانا به موسی نه نشانه روشن دادیم » فرمود: طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و سنگ و دریا و عصا و ید بیضاء.

الذین یقبلون مع القائم علیه السلام إلی أن یجتمع له العدد یکونون من تسعه أحیاء

26- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ الزُّبَیْرِ (2) قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یُقْبِلُ الْقَائِمُ علیه السلام فِی خَمْسَهٍ وَ أَرْبَعِینَ رَجُلًا مِنْ تِسْعَهِ أَحْیَاءٍ مِنْ حَیٍّ رَجُلٌ وَ مِنْ حَیٍّ رَجُلَانِ وَ مِنْ حَیٍّ ثَلَاثَهٌ وَ مِنْ حَیٍّ أَرْبَعَهٌ وَ مِنْ حَیٍّ خَمْسَهٌ وَ مِنْ حَیٍّ سِتَّهٌ وَ مِنْ حَیٍّ سَبْعَهٌ وَ مِنْ حَیٍّ ثَمَانِیَهٌ وَ مِنْ حَیٍّ تِسْعَهٌ وَ لَا یَزَالُ کَذَلِکَ (3) حَتَّی یَجْتَمِعَ لَهُ الْعَدَدُ.ل.

*ترجمه کمره ای: (آنان که با قائم آل محمد می آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله اند)

امام ششم علیه السّلام فرمود: قائم علیه السّلام با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید از قبیله ای یک مرد هم راه او است و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهار مرد و از قبیله ای پنج مرد و از قبیله ئی ششم و از قبیله ای هفت و از قبیله ای هشت و از قبیله ئی نه و پیوسته چنین است تا شماره او تکمیل شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هنگامی که امام دوازدهم ظهور می کند از نه قبیله به وی می پیوندند)

امام صادق گفته:

امام دوازدهم با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید، از قبیله یی مردی با اوست و از قبیله یی دو مرد و از قبیله یی سه مرد و از قبیله یی چهار مرد و از قبیله یی پنج مرد و از قبیله یی شش و از قبیله یی هفت و از قبیله یی هشت و از قبیله یی نه، آن اندازه می آیند تا شماره مخصوص وی تکمیل گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنانی که در خدمت امام قائم خواهند بود تا شماره ای که معین است همگی گرد آیند از نه قبیله اند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام قائم با چهل و پنج نفر از نه قبیله تشریف می آورد از قبیله ای یک مرد و از قبیله ای دو مرد و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهار مرد و از قبیله ای پنج مرد و از قبیله ای شش مرد و از قبیله ای هفت مرد و از قبیله ای هشت مرد و از قبیله ای نه مرد و بهمین ترتیب می آیند تا شماره لازم گرد آیند.

(شرح:)

ظاهرا جمله (و بهمین ترتیب می آیند) از راوی باشد و زاید است زیرا عدد چهل و پنج در جمله (و از قبیله ای نه مرد) تکمیل می شود.

و ممکن است جمله و لا یزال کذلک بمعنای (بهمین حال هستند) ترجمه شود و بنا بر این مقصود از اجتماع عدد اجتماع شماره سیصد و سیزده می شود که در اخبار دیگر است و پیش تکمیل این عدد دست باقدامی نمیزنند و اللّه العالم.

****ترجمه جعفری: (کسانی که با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می آیند، تا عدد کامل شود از نه قبیله اند)

عوّام بن زبیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: قائم علیه السّلام با چهل و پنج مرد می آید که از نه قبیله اند: از یک قبیله یک نفر و از یک قبیله دو نفر و از یک قبیله سه نفر و از یک قبیله چهار نفر از یک قبیله پنج نفر و از یک قبیله شش نفر و از یک قبیله هفت نفر و از یک قبیله هشت نفر و از یک قبیله نه نفر و این چنین است تا عدد تکمیل شود.

1- . الإسراء: 101.
2- . يعقوب بن يزيد ثقه جليل من أصحاب الرضا عليه السّلام، و مصعب بن يزيد مجهول و ليس هو مصعب بن يزيد الأنصارىّ لأنّه عامل أمير المؤمنين على قول الصدوق- رحمه اللّه فى المشيخه و الخبر هنا مروىّ عنه بواسطه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام، و أمّا العوام بن الزبير لم أجده الا فى خبر فى الكافى باب الحياء رقم 3 و كذا راويه مصعب.
3- . الظاهر أن هذا الكلام زياده من الراوى لان العدد أى (45) عند قوله: (من حى تسعه) كامل.

باب العشره

أسماء النبى ص عشره

1- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ بِآمِدَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ السُّخْتِ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَسْوَدَ الْوَرَّاقُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا أَشْبَهُ النَّاسِ بِآدَمَ وَ إِبْرَاهِيمُ أَشْبَهُ النَّاسِ بِی خَلْقُهُ وَ خُلْقُهُ وَ سَمَّانِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ عَشَرَةَ أَسْمَاءٍ وَ بَيَّنَ اللَّهُ وَصْفِی وَ بَشَّرَ بِی عَلَى لِسَانِ كُلِّ رَسُولٍ بَعَثَهُ إِلَى قَوْمِهِ وَ سَمَّانِی وَ نَشَرَ فِی التَّوْرَاهِ اسْمِی وَ بَثَّ ذِكْرِی فِی أَهْلِ التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ عَلَّمَنِی كِتَابَهُ (2) وَ رَفَعَنِی فِی سَمَائِهِ وَ شَقَّ لِیَ اسْماً مِنْ أَسْمَائِهِ فَسَمَّانِی مُحَمَّداً وَ هُوَ مَحْمُودٌ وَ أَخْرَجَنِی فِی خَيْرِ قَرْنٍ مِنْ أُمَّتِی وَ جَعَلَ اسْمِی فِی التَّوْرَاهِ أَحِيد وَ هُوَ مِنَ التَّوْحِيدِ فَبِالتَّوْحِيدِ حَرَّمَ أَجْسَادَ أُمَّتِی عَلَى النَّارِ وَ سَمَّانِی فِی الْإِنْجِيلِ أَحْمَدَ فَأَنَا مَحْمُودٌ فِی أَهْلِ السَّمَاءِ وَ جَعَلَ أُمَّتِیَ الْحَامِدِينَ وَ جَعَلَ اسْمِی فِی الزَّبُورِ ماحِ مَحَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِی مِنَ الْأَرْضِ عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَ جَعَلَ اسْمِی فِی الْقُرْآنِ مُحَمَّداً فَأَنَا مَحْمُودٌ فِی جَمِيعِ الْقِيَامَهِ فِی فَصْلِ الْقَضَاءِ لَا يَشْفَعُ أَحَدٌ غَيْرِی وَ سَمَّانِی فِی الْقِيَامَهِ حَاشِراً يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمَیَّ وَ سَمَّانِیَ الْمُوقِفَ أُوقِفُ النَّاسَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ سَمَّانِیَ الْعَاقِبَ أَنَا عَقِبُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدِی رَسُولٌ وَ جَعَلَنِی رَسُولَ الرَّحْمَهِ وَ رَسُولَ التَّوْبَهِ وَ رَسُولَ الْمَلَاحِمِ وَ الْمُقَفَّى قَفَّيْتُ النَّبِيِّينَ جَمَاعَةً وَ أَنَا الْقَيِّمُ الْكَامِلُ الْجَامِعُ وَ مَنَّ عَلَیَّ رَبِّی وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ قَدْ أَرْسَلْتُ كُلَّ رَسُولٍ إِلَى أُمَّتِهِ بِلِسَانِهَا وَ أَرْسَلْتُكَ إِلَى كُلِّ أَحْمَرَ وَ أَسْوَدَ مِنْ خَلْقِی وَ نَصَرْتُكَ بِالرُّعْبِ الَّذِی لَمْ أَنْصُرْ بِهِ أَحَداً وَ أَحْلَلْتُ لَكَ الْغَنِيمَهَ وَ لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ وَ أَعْطَيْتُ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ كَنْزاً مِنْ كُنُوزِ عَرْشِی

1- . بمدّ الالف و كسر الميم و هی لفظه روميّه: بلد قديم حصين ركين مبنى بالحجاره السّود على نشز، و دجله محيطه بأكثره مستديره به كالهلال و هی تنشأ من عيون بقربه.
2- . فی المعانی (كلامه).

فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَةَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ جَعَلْتُ لَکَ وَ لِأُمَّتِکَ الْأَرْضَ کُلَّهَا مَسْجِداً وَ تُرَابَهَا طَهُوراً وَ أَعْطَيْتُ لَکَ وَ لِأُمَّتِکَ التَّکْبِيرَ وَ قَرَنْتُ ذِکْرَکَ بِذِکْرِی حَتَّی لَا يَذْکُرَنِی أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِکَ إِلَّا ذَکَرَکَ مَعَ ذِکْرِی طُوبَی لَکَ يَا مُحَمَّدُ وَ لِأُمَّتِکَ.

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام عَشَرَةَ أَسْمَاءٍ خَمْسَةٌ مِنْهَا فِی الْقُرْآنِ وَ خَمْسَةٌ لَيْسَتْ فِی الْقُرْآنِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الْقُرْآنِ فَ مُحَمَّدٌ عليه السلام وَ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ يس وَ ن وَ أَمَّا الَّتِی لَيْسَتْ فِی الْقُرْآنَ فَالْفَاتِحُ وَ الْخَاتِمُ وَ الْکَافِی وَ الْمُقَفِّی وَ الْحَاشِرُ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر صلّی الله علیه و آله را ده نام است)

جابر بن عبد اللَّه گوید: رسول خدا فرمود من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از همه مردم بمن در خلقت و اخلاق مانندتر است خدای عز و جل از بالای عرش خود مرا بده نام خوانده و وصف مرا نموده و بزبان هر پیغمبری که بقومی میفرستاد مژده مرا داده در تورات نام مرا نشر کرده و یاد مرا میان اهل تورات و انجیل پراکنده نمود کتابش را بمن آموخته و مرا بآسمانش برده و از نامهای خود برای من نامی باز گرفته خودش محمود است و مرا محمد نامیده و در بهترین قرنهای امتم مرا مبعوث کرده مرا در تورات احید ماد ماد نامیده و آن از توحید است بتوحید خداوند تن امت مرا بر آتش حرام کرده، مرا در انجیل احمد نامیده من در میان اهل آسمان محمودم و امتم را حامدان قرار داده، نامم را در زبور «ماح» شمرده خدای عز و جل بواسطه من پرستش بت ها را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد نامیده من در مجمع قیامت و در فصل قضاء محمود نامیده شوم جز من کسی شفاعت نکند در قیامت مرا حاشر نامیده همه مردم بر قدم من محشور شوند، در موقف مرا موقف نامیده من مردم را پیش خدای عز و جل بپا دارم مرا عاقب.

نامیده من دنبال همه پیغمبرانم پس از من رسولی نیست مرا رسول رحمت و رسول توبت و رسول ملاحم (یعنی صاحب شمشیر و جنگجو) قرار داده و مقفی نامیده که در پی همه پیغمبران آمدم و من قیم و کامل و جامع هستم خدایم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد رحمت خدا بر تو هر رسولی را بزبان قومش فرستادم ولی تو را بهمه بشر از سرخ و سیاه

فرستادم و با رعبی که هیچ کس را بدان یاری نکردم تو را یاری کردم غنیمت که پیش از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرشم را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است بتو و امتت دادم و برای تو و امتت همه زمین را مسجد و خاکش را طهور قرار دادم بتو و امتت تکبیر دادم و نام تو را با نام خود قرین کردم هیچ کس از امتت نام مرا نبرد جز آنکه نام تو را با نام من ببرد ای محمد خوشا بر تو و امتت. امام پنجم فرمود رسول خدا ده نام دارد که پنج آنها در قرآن مجید است و پنج آنها در قرآن مجید نیست اما آن پنج که در قرآنست محمد و احمد و عبد اللّٰه و یس و نون و اما آن پنج که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر صلّی الله علیه و آله را ده نام است)

جابر پور عبد اللَّه گفته: پیامبر گفته: من از همه به آدم مانندتر هستم و ابراهیم از همه مردم به من در صورت و سیرت مانندتر است. خدا از زیر عرش خویش مرا به ده نام نامید و چگونگی مرا نشان داد و بر زبان هر پیامبری که به گروه مردم می فرستاد، مژده آمدن مرا داده، در تورات نام مرا بیاورده و آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل گسترده گردانید، نامه خویش را به من فرا آموخت و مرا به آسمان خود برد و از نامهای خویشتن برای من نامی برگرفته بنهاد، او را نام محمود است، و مرا محمد خواند، و در بهترین سده ها مرا برای پیروان خویش برانگیخت، مرا در تورات احید نامیده و آن از توحید و یگانگی ست، به توحید خدا، تن پیروان مرا به دوزخ حرام ساخته.

مرا در انجیل احمد نامیده، من در میان آسمانیان محمود هستم و پیروان مرا حامدان گفته، نام مرا در زبور ماح شمرده. خدا به میانجی من بت پرستی را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد خوانده من در روز رستاخیز در فصل داوری محمود خوانده شدم. جز من کسی شفاعت نکند در روز رستاخیز مرا حاشر نامیده است، همه مردمان بواسطه من برانگیخته گردند. مرا در محل موقف نامیده است. من مردمان را نزد خدا به پای دارم، مرا عاقب نامیده، من آخرین همه پیامبران هستم، پس از من پیامبری نیاید. مرا پیامبر آمرزش و پیامبر توبه و پیامبر جنگجوی ساخته و مقتفی خوانده که در پس همه پیامبران آمدم و من قیم و کامل و جامع هشتم، خدای من بر من منت نهاد و گفت: ای محمد آمرزش من بر تو باد، هر پیامبری را به زبان پیروان وی فرستادم، اما ترا به همه مردمان جهان

از سرخ و سیاه بفرستادم و با بیمی و رعبی که کسی را بدان یاری نکردم ترا مددکاری کردم.

غنیمت که قبل از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرش خود را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است به تو و پیروان تو دادم و نام ترا با نام خود نزدیک ساختم، کسی از پیروان تو نام مرا نبرد جز آنکه نام ترا با نام من یاد کند. ای محمد شاد زیند و شادزی پیروان تو. امام محمد باقر گفته: پیامبر خدا ده نام دارد که پنج از آنها در قرآن کریم آمده است و پنج از آنها در آن نیست. اما آن پنج که در قرآن است: محمد، احمد، عبد اللّه، یاسین، نون است. و آن پنج که در آن نیست: فاتح، خاتم، کافی و مقفی و حاشر است.

***ترجمه فهری زنجانی: [اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از نظر قیافه و اخلاق از همه کس بیشتر بمن شبیه است و خدای عز و جل از عالم بالاتر از عرش مراده نام گذاشته است و هر پیغمبری را که بقومش فرستاده بزبان او توصیف مرا فرموده و مژده آن مرا داده است و مرا بنام یاد فرموده و در توریه نام مرا منتشر ساخته.

و در میان اهل توریه و انجیل یاد مرا پراکنده نموده است و کتاب خود را بمن آموخته و مرا بآسمانش بالا برده و از ریشه نامهای خود نامی برای من باز گرفته است که مرا محمد نامیده و او محمود است و مرا در بهترین زمانهای امتم بدنیا آورد و مرا در توریه احید نامید (که از توحید ریشه میگیرد) و بتوحید بدنهای امت مرا به آتش دوزخ حرام فرمود و مرا در انجیل احمد نامید پس منم محمود در میان اهل آسمانها و امتم را حامدان قرار داد و نام مرا در زبور (ماح) قرار داد که خدای عز و جل بواسطه من پرستش بت ها را از روی زمین بزدود و نام مرا در قرآن، محمد قرار داد پس منم محمود در مجمع قیامت آنجا که حکم نهائی صادر شود که کسی بجز من شفاعت نکند و مرا در قیامت حاشر نامید که پس از قدم نهادن من بعرصه محشر مردم محشور شوند و مرا موقف نامید که من مردم را در پیشگاه الهی جل جلاله بپا دارم و مرا عاقب نامید که بعد از همه پیغمبران آمدم و پس از من پیغمبری نخواهد بود و مرا پیغمبر رحمت و پیغمبر توبه و پیغمبر مزد قرار داد و نام دیگرم مقفی است که به پیرو همه پیغمبران آمدم و منم قیم کامل جامع که پروردگار من بر من منت نهاد و فرمود ای محمد رحمت خدا بر تو باد من همه پیغمبران را بر امتی که

همزبانش بود فرستادم ولی تو را بر همه مخلوق خودم از سرخ و سیاه مبعوث کردم و با رعبی تو را یاری کردم که هیچ کس را این چنین یاری نکرده بودم و فرآورده های جنگی را بر تو حلال نمودم و برای هیچ کس پیش از تو حلال نبود.

و سوره فاتحه الکتاب و آیات آخر سوره بقره را که گنجی از گنجهای عرشم بود بتو و امت تو دادم و همه روی زمین را سجده گاه تو و امتت و خاک آن را بجای آب قرار دادم و یاد تو را قرین یاد خود نمودم تا آنجا که هیچ کس از امت تو مرا یاد نکند مگر آنکه یاد تو بهمراه یاد من باشد ای محمد خوشا بر حال تو و بر حال امتت، 2- امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا را ده نام است پنج نام از آنها در قرآن است و پنج دیگر در قرآن نیست اما نامهائی که در قرآن است محمد و احمد و عبد الله و یس و نون است و اما نامهائی که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده اسم داشت)

محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شبیه ترین مردم به آدم هستم و ابراهیم شبیه ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به من است و خداوند از بالای عرش خود مرا با ده نام نامیده است و خداوند وصف مرا بیان کرده و بر زبان هر پیامبری که به سوی قومش مبعوث شده و مژده مرا داده است و نام مرا در تورات ذکر کرده و منتشر ساخته است و نام مرا در میان اهل تورات و انجیل پخش کرده و به من کتاب خودش را یاد داده و مرا به آسمان خود بالا برده و نام مرا از نام خود مشتق ساخته و مرا محمّد نامیده و او خود محمود است و مرا در بهترین نسل از امتم مبعوث کرده در تورات مرا «احید» نامیده که از توحید است و با توحید بدن های امّت مرا بر آتش حرام کرده و در انجیل مرا «احمد» نامیده است، پس من در میان اهل آسمان محمود هستم و امّت مرا حامدین (ستایشگران) قرار داده و مرا در زبور «ماح» نامیده که به وسیله من خداوند بتها را از زمین محو کرده و مرا در قرآن محمّد نامیده و من در قیامت در داوری محمود هستم و کسی جز من شفاعت نمی کند.

و در قیامت مرا «حاشر» نامیده که مردم بر قدم من محشور می شوند و نیز مرا موقف نامیده که در برابر خدا می ایستم و مرا عاقب نامیده که در پس همه پیامبران آمده ام و پس از من پیامبری نخواهد بود و مرا پیامبر

رحمت و پیامبر توبه و پیامبر محبت قرار داده و نیز مقفّی نامیده است که پس از همه پیامبران آمده ام و من قیّم و کامل و جامع هستم و خداوند بر من منّت نهاده و گفته است: یا محمّد خداوند بر تو درود می فرستد و من هر پیامبری را به سوی امتش با زبان آنان فرستادم و تو را به هر سرخ و سیاهی از خلق خود فرستاده ام و تو را با رعب (در دل دشمنان) پیروز کرده ام که کسی را با آن پیروز نکرده ام و غنیمت (جنگی) را برای تو حلال کرده ام و به کسی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امّت تو گنجی از گنج های عرشم را داده ام که همان فاتحه الکتاب و آیات پایانی سوره بقره است و برای تو و امّت تو همه زمین را سجده گاه و خاک آن پاک کننده قرار داده ام و به تو و امّت تو تسبیح را عطا کرده ام و یاد تو را با یاد خودم همردیف قرار داده ام تا کسی از امّت تو مرا یاد نکند مگر اینکه تو را هم همراه با من یاد کند، خوشا به حال تو و امّت تو ای محمد.

محمد بن سلم از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده نام دارد که پنج تا از آنها در قرآن آمده و پنج تا از آنها در قرآن نیامده است: آنچه در قرآن آمده، عبارتند از: محمّد و احمد و عبد الله و یس و نون، و آنچه در قرآن نیامده، عبارتند از: فاتح و خاتم و کافی و مقفّی و حاشر.

ینبغی أن یکون الاختلاف إلی الأبواب لعشره أوجه

3- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَتِ الْحُكَمَاءُ فِيمَا مَضَى مِنَ الدَّهْرِ تَقُولُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الِاخْتِلَافُ إِلَى الْأَبْوَابِ لِعَشَرَهِ أَوْجُهٍ أَوَّلُهَا بَيْتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِقَضَاءِ نُسُكِهِ وَ الْقِيَامِ بِحَقِّهِ وَ أَدَاءِ فَرْضِهِ وَ الثَّانِي أَبْوَابُ الْمُلُوكِ الَّذِينَ طَاعَتُهُمْ مُتَّصِلَةٌ بِطَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّهُمْ وَاجِبٌ وَ نَفْعُهُمْ عَظِيمٌ وَ ضَرُّهُمْ شَدِيدٌ وَ الثَّالِثُ أَبْوَابُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يُسْتَفَادُ مِنْهُمْ عِلْمُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ الرَّابِعُ أَبْوَابُ أَهْلِ الْجُودِ وَ الْبَذْلِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ الْتِمَاسَ الْحَمْدِ وَ رَجَاءَ الْآخِرَهِ وَ الْخَامِسُ أَبْوَابُ السُّفَهَاءِ الَّذِينَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِمْ فِي الْحَوَادِثِ وَ يُفْزَعُ إِلَيْهِمْ فِي الْحَوَائِجِ وَ السَّادِسُ أَبْوَابُ مَنْ يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ مِنَ الْأَشْرَافِ لِالْتِمَاسِ الْهِبَهِ وَ الْمُرُوءَهِ وَ الْحَاجَهِ وَ السَّابِعُ أَبْوَابُ مَنْ يُرْتَجَى عِنْدَهُمُ النَّفْعُ فِي الرَّأْيِ وَ الْمَشُورَهِ وَ تَقْوِيَهُ الْحَزْمِ وَ أَخْذُ الْأُهْبَهِ لِمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ (1) وَ الثَّامِنُ أَبْوَابُ

الْإِخْوَانِ لِمَا يَجِبُ مِنْ مُوَاصَلَتِهِمْ وَ يَلْزَمُ مِنْ حُقُوقِهِمْ وَ التَّاسِعُ أَبْوَابُ الْأَعْدَاءِ الَّتِی تَسْکُنُ بِالْمُدَارَاهِ غَوَائِلُهُمْ وَ یُدْفَعُ بِالْحِیَلِ وَ الرِّفْقِ وَ اللُّطْفِ وَ الزِّیَارَهِ

1- . الاهبه: العده، یقال: اخذ للسفر أهبته.

عَدَاوَتُهُمْ وَ الْعَاشِرُ أَبْوَابُ مَنْ يُنْتَفَعُ بِغِشْيَانِهِمْ وَ يُسْتَفَادُ مِنْهُمْ حُسْنُ الْأَدَبِ وَ يُؤْنَسُ بِمُحَادَثَتِهِمْ.

*ترجمه کمره ای: (رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مطلب باشد)

امام اول فرمود:

حکماء در روزگار گذشته همیشه میگفتند رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مقصود باشد.

1- بخانه خدا کعبه معظمه روند برای ادای حج و قیام بحق و انجام وظیفه واجب او.

2- بدر بار پادشاهان عادلی که اطاعت آنها باطاعت حق پیوسته است حق آنان واجب و سودشان بزرگ و زیانشان سخت است.

3- در خانه علما و دانشمندانی که علم دین و دنیا از آنها استفاده می شود.

4- در خانه های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیکنامی و امید بثواب آخرت میدهند.

5- در خانه مردمان بیخرد و فعالی که در حوادث زمانه بکمک آنان نیازمند میشوی و در حوائج از آنها پناه میطلبی.

6- در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

7- در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگی در مورد حاجت می آید.

8- در خانه برادران دینی چون که پیوست با آنها واجب و ارای حقشان لازمست.

9- در خانه دشمنانی که بمدارای با آنان شرشان دفع می شود و بنرمی و تدبیر و ملاطفت و دیدن از آنها دشمنیشان برطرف میگردد.

10- در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است)

امام علی بن ابی طالب گفته: فرزانگان کهن به روزگار پیشین می گفتند: رفت و آمد به سرای مردمان برای یکی از ده کار باشد: نخستین به دیدار خانه خدا و انجام عمل آن و قیام به وظیفه واجب آن. دوم- به درگاه فرمانروایان دادگر که فرمان برداری ایشان به فرمان برداری خدا باز بسته است، چون حق آنان واجب است و سود اینان بزرگ و زیان ایشان سترک. سوم- به درگاه دانایان که دانش جهان و جاویدان از ایشان سود برده می شود. چهارم- درگاه خداوندان دهش و بخشش که خواسته خویش را برای نیک نامی اندوختن و پاداش جاویدان بردن به مردمان می دهند. پنجم- درگاه مردمان سبک مغز کوشا که در گرفتاریهای روزگار به یاری ایشان نیازمندی پدید آید و به یاری اینان گره های جهانی باز گشوده گردد. ششم- درگاه بزرگان و سرشناسان که رفت و آمد نزد ایشان برای رفع نیازهاست. هفتم- درگاه خداوندان خرد و تدبیر که از اندیشه روشن ایشان در ساز و برگی زندگی نیازی باشد. هشتم- درگاه برادران دینی زیرا پیوستن بدینان از واجبات دینی و لوازم انسانی ست و رسانیدن حقوق ایشان از لوازم مسلمانی ست. نهم- گاه گاهی درگاه دشمنان رفتن برای مدارا با آنان و دفع شر ایشان از راه تدبیر و حسن معاشرت روا باشد بسا که از این نژاد دشمنی به دوستی گراید و کینه به مهر انجامد. دهم- درگاه آنان که همدمی ایشان برای ادب دانی و فرهنگ جهانی ست و گفتگو با آنان آسایش روانی و سود زندگانی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (رفت و آمد بدر خانه ها بخواطر ده چیز شایسته است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود حکیمان در روزگاران گذشته میگفتند که رفت و آمد بدر خانه ها برای ده چیز شایسته است.

اولش خانه خدای عز و جل است که باید برای ادای مناسک حج و قیام بحق الهی و بجای آوردن فریضه دینی باشد.

دوم در باره پادشاهانی که فرمانبرداریشان بفرمانبرداری خدا پیوند است و حقشان واجب و سودشان بزرگ و زیان شان سخت است.

سوم در خانه دانشمندانی که دانش دین و دنیا از آنان استفاده می شود.

چهارم در خانه اهل جود و بخشش که اموال خود را برای نیکنامی و امید پاداش در عالم آخرت بدیگران میدهند.

پنجم در خانه کم خردانی که در پیش آمدها نیاز بآنان افتد و در نیازمندیها بآنان پناه برده شود.

ششم در خانه اشرافی که مرد مرا بآنان راه است تا از بخشش و مردانگی. و رفع نیازشان برخوردار شوند.

هفتم در خانه آنان که امید میرود که رأی و مشورت آنان سودمند باشد و هوش آدمی را نیرومند نموده و ساز و برگ مورد نیاز بدست آید.

هشتم در خانه برادران دینی تا پیوستی را که با آنان واجب است انجام داده و حقی را که از آنان لازم است ادا نماید.

نهم در خانه دشمنانی که با مدارا نمودن ناراحتی های آنان آرامش یافته و با تدبیر و مهربانی و ملاطفت و رفت و آمد دشمنی شان برطرف میگردد.

دهم در خانه کسانی که همنشینی آنان سودمند بوده و ادب نیکو استفاده گردد و گفتگو با ایشان دلنشین باشد.

****ترجمه جعفری: (شایسته است که رفت و آمد به در خانه ها به ده صورت باشد)

اصبغ بن نباته نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حکما در گذشته می گفتند: رفت و آمد به در خانه ها باید به ده صورت باشد: نخستین آنها خانه خداست که برای انجام عبادت های آن و قیام به وظیفه و ادای حق آن است، دوم درهای پادشاهان که طاعت آنان متصل به طاعت خداست و حق آنان واجب و سود آنان بزرگ و ضررشان شدید است، سوم درهای علما که از آنها علم دین و دنیا استفاده می شود، چهارم درهای اهل جود و سخاوت که مال هایشان را به خاطر سپاسگزاری و به امید آخرت بخشش می کنند، پنجم درهای نابخردان که در حوادث به آنها نیاز می افتد و در حوائج به آنها رجوع می شود، ششم درهای کسانی از اشراف که به جهت دریافت بخشش و به جهت مردانگی و رفع حاجت، به آنان تقرب می جویند، هفتم درهای کسانی که از نظر رأی و مشورت و تقویت احتیاط و

آماده سازی احتیاجات، به آنان پناه برده می شود، هشتم درهای برادران به جهت پیوند با آنان و ملازمت بر حقوق آنان، نهم درهای دشمنانی که با مدارا کردن با آنان فتنه شان آرام می گیرد و با چاره سازی و ملایمت و دیدار، عداوتشان دفع می شود، دهم درهای کسانی که از همنشینی با آنان بهره برده می شود و از آنان ادب نیکو آموخته می گردد و با همصحبتی با آنان انس گرفته می شود.

إن الله تبارک و تعالی قوی العقل بعشره أشیاء

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِیُّ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمُقْرِئُ الْجُرْجَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیُّ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِیفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَیْدٍ عَیَّاشُ بْنُ یَزِیدَ بْنِ (1) الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکَحَّالُ مَوْلَی زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ أَخْبَرَنَا یَزِیدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَکْنُونٍ فِی سَابِقِ عِلْمِهِ الَّتِی لَمْ یَطَّلِعْ عَلَیْهِ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ فَجَعَلَ الْعِلْمَ نَفْسَهُ وَ الْفَهْمَ رُوحَهُ وَ الزُّهْدَ رَأْسَهُ وَ الْحَیَاءَ عَیْنَیْهِ وَ الْحِکْمَةَ لِسَانَهُ وَ الرَّأْفَةَ هَمَّهُ وَ الرَّحْمَةَ قَلْبَهُ ثُمَّ حَشَاهُ وَ قَوَّاهُ بِعَشَرَهِ أَشْیَاءَ بِالْیَقِینِ وَ الْإِیمَانِ وَ الصِّدْقِ وَ السَّکِینَهِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ الرِّفْقِ وَ الْعَطِیَّهِ وَ الْقُنُوعِ وَ التَّسْلِیمِ وَ الشُّکْرِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَکَلَّمْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَیْسَ لَهُ ضِدٌّ وَ لَا نِدٌّ وَ لَا شَبِیهٌ وَ لَا کُفْوٌ وَ لَا عَدِیلٌ وَ لَا مِثْلٌ الَّذِی کُلُّ شَیْ ءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِیلٌ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحْسَنَ مِنْکَ وَ لَا أَطْوَعَ لِی مِنْکَ وَ لَا أَرْفَعَ مِنْکَ وَ لَا أَشْرَفَ مِنْکَ وَ لَا أَعَزَّ مِنْکَ بِکَ أُؤَاخِذُ وَ بِکَ أُعْطِی وَ بِکَ أُوَحَّدُ وَ بِکَ أُعْبَدُ وَ بِکَ أُدْعَی وَ بِکَ أُرْتَجَی وَ بِکَ أُبْتَغَی وَ بِکَ أُخَافُ وَ بِکَ أَحْذَرُ وَ بِکَ الثَّوَابُ وَ بِکَ الْعِقَابُ فَخَرَّ الْعَقْلُ عِنْدَ ذَلِکَ سَاجِداً فَکَانَ فِی سُجُودِهِ أَلْفَ عَامٍ فَقَالَ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ارْفَعْ رَأْسَکَ وَ سَلْ تُعْطَ وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ فَرَفَعَ الْعَقْلُ رَأْسَهُ فَقَالَ إِلَهِی أَسْأَلُکَ أَنْ تُشَفِّعَنِی فِیمَنْ خَلَقْتَنِی فِیهِ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِمَلَائِکَتِهِ أُشْهِدُکُمْ أَنِّی قَدْ شَفَّعْتُهُ فِیمَنْ خَلَقْتُهُ فِیهِ.).

*ترجمه کمره ای: (خدای تبارک و تعالی عقل را بده چیز تقویت کرده)

‏‏

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود براستی خداوند عقل را از نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقربی را بدان دسترس نبود بیافرید و از دانش جانش داد و فهم را روحش نموده زهد را سرش قرار داد و حیاء را دو چشمش و حکمت را زبانش و مهربانی را همتش و دلسوزی را دلش سپس او را بده چیز آکنده و نیرومند کرد یقین، ایمان. راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت و تسلیم و شکر سپس خدای عز و جل فرمود پس برو پس رفت سپس فرمودش پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود: سخن بگو گفت حمد از آن خدائیست که ضدی و همتائی و مانندی و هم ترازی و برابری و مثلی ندارد آنکه هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است خدای تبارک و تعالی فرمود: بعزت و جلالم سوگند آفریده ای را بهتر و فرمانبرتر و والاتر و شریفتر و عزیزتر از تو نیافریدم بواسطه تو مؤاخذه کنم و عطا کنم بتو یگانه شمرده شوم و پرستیده شوم و محل امیدواری باشم و جسته گردم و ترسیده شوم ثواب و عقاب بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بخاک افتاد و سجده کرد و هزار سال بسجده ماند سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود سرت را بردار و بخواه تا بتو عطا شود، شفاعت کن تا پذیرفته گردد عقل سرش را برداشت و عرض کرد الهی از تو درخواست دارم که شفاعت مرا در هر عقلمندی بپذیری، خدای جل جلاله به فرشتگان فرمود شما را شاهد میگیریم که شفاعت او را در باره هر کس که عقل به او داده ام پذیرفتم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا خرد را به دو چیز توانایی داد)

پیامبر «ص» گفت: «خدا خرد را از نوری که در گنجینه دانش خود نهفته بود و هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی را به آن دسترسی نبود بیافرید و از دانش در آن جان دمید و دریافت آن را روح ساخت، زهد را سر آن گردانید، و شرم را دو دیده او قرار داد و حکمت را زبان آن ساخت و مهربانی را همت آن و دلسوزی را دل آن. آنگاه آن را به ده چیز انباشت و توانا ساخت:

یقین، گروش، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم، شکر.

آنگاه خدا به آن گفت: باز پس رو، باز پس رفت، آنگاه گفت: فرا پیش آ، فرا پیش آمد، آنگاه به آن گفت: سخن گوی، گفت: ستایش از خدایی ست

که ندی و همتایی ندارد، آنکه هر چیزی برابر بزرگی او فروتن است، خدا سوگند یاد کرد که به ارجمندی و بزرگواری خود سوگند که: آفریده یی را بهتر و فرمانبردارتر و بزرگوارتر از تو نیافریدم به میانجی تو بازخواست کنم و ببخشم به واسطه تو به یگانگی وصف گردم و پرستیده شوم. محل امیدواری باشم و امیدوار گردم، یافته گردم، ترسیده گردم، پاداش و کیفر همه به میانجی تو باشد.

از این گفتار خرد هزار سال به کرنش بماند، خدا بدو گفت: سر خود از سجده بردار، بخواه تا به تو بازدهم، میانجی شو تا بپذیرم، خرد سر برداشت و گفت: همی خواهم که تا میانجی گری مرا در هر خردمندی بپذیری، خدا فرشتگان را گواه گرفت که پذیرفتم و بر آوردم.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تبارک و تعالی خرد را با ده چیز نیرو بخشید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: براستی که خدای عز و جل عقل را از نوری که در گنجینه علم پیشین اش نهان بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرّبی از آن آگاه نبود بیافرید و دانش را نفس او قرار داد و فهم را روان او و زهد را سر او و حیاء را دو چشمان او و حکمت را زبان او و مهربانی را همت او و دلسوزی را قلب او و سپس میان او را آکنده از ده چیز نمود و بآنان نیرومندش را ساخت با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و سازش و بخشش و قناعت و سر سپردگی و سپاسگزاری و سپس خدای عز و جل او را فرمود: پس برو پس رفت سپس او را فرمود پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود سخن بگو گفت: ستایش خدای را که نه ضدی دارد و نه همتائی و نه مانندی و نه هم سری و نه هم ترازی و نه مثلی خدائی که همه چیز در برابر بزرگواری اش سرافکنده و خوار است.

پس پروردگار تبارک و تعالی فرمود بعزت و جلالم سوگند که زیباتر و فرمانبردارتر و والاتر و شریف تر و عزیزتر از تو آفریده ای را نیافریده ام بواسطه تو مؤاخذه کنم و عطا نمایم و بیگانگی شناخته شوم و پرستیده گردم و خوانده شوم و مورد امیدواری باشم و خواسته شوم و بواسطه تو از من بترسند و برحذر باشند و پاداش و شکنجه بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بسجده در افتاد و هزار سال در سجده بود پس خدای تبارک و تعالی فرمود:

سر خویش بردار و هر چه خواهی سؤال کن تا بتو داده شود و شفاعت کن تا پذیرفته گردد عقل سرش را برداشت و عرض کرد بار الها از تو سؤال میکنم که شفاعت مرا در باره خردمندان بپذیری پس خدای جل جلاله بفرشتگان اش فرمود شما را گواه میگیرم که من شفاعت او را در باره هر کس که عقل را در او آفریده ام پذیرفتم.

****ترجمه جعفری: (خداوند عقل را با ده چیز تقویت کرد)

یزید بن حسن از امام کاظم علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عقل را از نور پنهان و نهفته خود که در علم پیشین خود بود و کسی را از نبی مرسل و فرشته مقرب به آن آگاه نساخته است، آفرید، پس علم را جان او و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را دو چشم او و حکمت را زبان او و مهربانی را همت او و رحمت را قلب او قرار داد، آنگاه او را با ده چیز پر کرد و تقویت نمود: با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و ملایمت و بخشش و قناعت و تسلیم و شکر، سپس خداوند فرمود: برو، پس رفت، سپس فرمود: بیا، پس آمد، سپس به او فرمود:

سخن بگو، پس گفت: ستایش خداوندی را که او ضدّ و همتا و شبیه و هم رتبه و همانند ندارد، او کسی است که هر چیزی را در برابر عظمت او خاضع و خوار است، پس پروردگار گفت: سوگند به غرب و جلالم که آفریده ای زیباتر و فرمانبردارتر و بلند مرتبه تر و شریف تر و عزیزتر از تو نیافریده ام، به وسیله تو مؤاخذه می کنم و به وسیله تو عطا می کنم و به وسیله تو به یگانگی خوانده می شوم و به وسیله تو پرستیده می شوم و به وسیله تو خوانده می شوم و به وسیله تو به من امیدوار می شوند و به وسیله تو طلب می کنم و به وسیله تو ترسیده می شوم و به وسیله تو بر حذر داشته می شوم و ثواب و عذاب با تو خواهد بود. پس در این هنگام عقل، سر به سجده فرود آورد و هزار سال در سجده بود، پس خداوند فرمود: سر از سجده بردار و بخواه که داده خواهی شد و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته خواهد شد، پس عقل سر خود را از سجده برداشت و گفت: خدایا از تو می خواهم که شفاعت مرا در باره کسی که مرا در آن آفریده ای بپذیر، پس خداوند به فرشتگانش فرمود: شما را گواه می گیرم که من شفاعت او را در باره کسی که در وجود او آفریده شده می پذیرم.

1- . فی بعض النسخ (عیاش بن زید بن الحسن).

5- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ الْعِصْمَةُ وَ النُّصُوصُ وَ أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ يَكُونَ لَهُ الْمُعْجِزُ وَ الدَّلِيلُ وَ تَنَامَ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامَ قَلْبُهُ وَ لَا يَكُونَ لَهُ فَيْ ءٌ وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علیه معجز الإمام و دلیله فی العلم و استجابه الدعوه فأما إخباره بالحوادث التی تحدث قبل حدوثها فذلک بعهد معهود إلیه من رسول الله ص و إنما لا یکون له فی ء لأنه مخلوق من نور الله عز و جل (1) و أما رؤیته من خلفه کما یری من بین یدیه فذلک بما أوتی من التوسم و التفرس فی الأشیاء قال الله عز و جل إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ (2)

*ترجمه کمره ای: (ده خصلت از صفات خاصه امام است)

امام ششم علیه السّلام فرمود ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نص بر امامت از همه مردم داناتر است، و پرهیزکارتر است مر خدا را بقرآن داناتر است و وصی معروف امام پیش است و دارای معجزه و دلیل است چشمانش میخوابد ولی دلش بیدار است، سایه ندارد، از پشت سرش مانند پیش رویش میبیند. مصنف این کتاب گوید: معجزه و دلیل امام همانا علم او و مستجاب شدن دعای او است یعنی در این دو صفت فوق بشر عادی است اما اینکه گاهی از امور آینده براستی پیشگوئی میکند اخباریست که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله دریافت کرده، سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده دنبال خود را چون جلو میبیند از راه فراست و حدس قوی و درست است که میفهمد دنبال سرش چیست خدای عز و جل (در سوره حجر آیه 75) میفرماید براستی در این خبر برای هوشمندان باطن بین نشانه هائی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده چیز از صفات پیشوایی ست)

امام صادق علیه السّلام گفته: ده چیز از صفات پیشواست:

بی گناهی، نص بر پیشوایی، از همه داناتر باشد، و پرهیزکار باشد، داناتر به قرآن باشد، وصی امام پیش از خود باشد، دارای معجزه و دلیل باشد، دیدگانش خوابد لیک دل وی بیدار باشد، سایه ندارد، از پشت سر مانند پیش بیند.

صدوق گفته: معجزه و دلیل پیشوا دانش او و برآورده شدن دعای اوست. و در این دو صفت برتر از مردمان عادی باشد. و آنکه گاهی از امور پیشگویی می کند این اموریست که از پیامبر بدو رسیده. چون از نور خدا آفریده شده از این رو سایه ندارد! یعنی از راه فراست می یابد، قرآن گفته: «این گزارش برای خردمندان درون بین نشانه هایی ست».

***ترجمه فهری زنجانی: (باید امام ده خصلت داشته باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ده خصلت است که امام علیه السّلام دارا است.

1- از خطا و گناه معصوم بودن.

2- تصریح بنام او از پیغمبر رسیدن.

3- باید از همه مردم دانشمندتر باشد.

4- و از همه کس پرهیزکارتر باشد.

5- باید به تفسیر قرآن از همه داناتر باشد.

6- امام پیشین آشکارا او را وصی خود قرار داده باشد.

7- معجزه و دلیل داشته باشد.

8- چشمش میخوابد ولی دلش بیدار است.

9- سایه ندارد.

10- از پشت سرش مانند پیش رومی بیند.

(مصنف) این کتاب گوید:

معجزه و دلیل امام همان دانش و مستجاب شدن دعای او است و اما از پیش آمدها که پیش از وقوع خبر میدهد بواسطه اخباری است که از رسول خدا باو رسیده است و اینکه سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده است (3).

و اما از پشت سر مانند پیش رو دیدن بواسطه هوش و فراستی است که در درک اشیاء دارد خداوند عز و جل میفرماید: براستی که در این خبر برای هوشمندان نشانه هائی است (سوره حجر آیه 75). (4)

****ترجمه جعفری: (ده خصلت از خصلت های امام است)

سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ده خصلت از خصلت های امام است: عصمت و نصّ (تعیین از جانب خدا) و اینکه عالم ترین و پرهیزکارترین و داناترین مردم به کتاب خدا باشد و اینکه دارای وصیّتی آشکار (از پیامبر و یا امام قبلی) باشد و معجزه و دلیل داشته باشد، و چشم او بخوابد ولی قلب او نخوابد و سایه نداشته باشد و پشت سرش را مانند پیش رویش ببیند.

مصنف این کتاب می گوید: معجزه و دلیل امام در علم و استجابت دعای اوست و امّا خبر دادن از حوادثی که پیش از آنکه حادث شود، به وسیله عهدی است که از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده است. و اینکه او سایه ندارد برای آن است که او از نور خدا آفریده شده است و امّا دیدن پشت مانند پیش رو از جهت تیزبینی و فراست او در اشیاء است، خداوند فرمود: «همانا در این سخن نشانه هایی برای تیزبینان است.»

كانت لعلى عليه السلام من رسول الله ص عشر خصال

6- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبُرَةَ الْقَزْوِينِيِ

1- . هذا التوجيه غير وجيه و نحن لا نعلم معناه و لا معنى لا يكون له فى ء و نرد علمه الى أهله و أمّا تميم بن بهلول الواقع فى سلسله السند غير

معنون فی کتب الرجال و حاله مجهول لنا.
2- . الآیه فی سوره الحجر: 75. و قال بعض الأفاضل: الظاهر أن الرؤیه من الخلف غیر التفرس، فان الرؤیه ادراک الصور بالبصر، و التفرس ادراک المعانی بالحدث بمعونه الحس علی أن أبواب علومهم لا تنحصر فی ما عهد الیهم، فقد روی عن أبی الحسن موسی علیه السّلام (أن علمهم کان قذفا فی القلب و نقرا فی السمع) و وردت روایات کثیره بأنهم محدثون الی غیر ذلک. و لعلّ مراد المصنّف (ره) من أن اعجازهم فی العلم هو هذا النوع من علمهم أو ما شابهه من علومهم غیر الاکتسابیه و الا فالنظر فی الصحیفه و الاخبار بما فیها مثلا لا یعدّ معجزا.
3- توجیهی که مصنف فرموده مفهوم صحیحی ندارد و معنای روایت را در صورت صحت روایت خود ائمه دین میدانند و نامی از تمیم بن بهلول که در سند این روایت است در کتاب های رجال نیست و برای ما مجهول الحال است.
4- ظاهرا مقصود از دیدن از پشت سر مانند پیش رو غیر از فراست است زیرا آن بمعنای درک صورت است و این بمعنای درک معنا بکمک حس و علاوه بر این علوم ائمه منحصر بهمان اخباری که از پیغمبر دریافت کرده اند نبوده است چنانچه از امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت است که فرمود: همانا دانش ائمه دین گاهی از راه الهام و افتادن در دل است و گاهی بشنیدن از راه گوش و در روایات زیادی وارد شده است که ائمه محدثون هستند و فرشتگان بآنان خبر میدهند و شاید مراد مصنف از اینکه فرمود معجزه ائمه در علم آنان است این نوع از علم باشد که نه از راه کسب است و گر نه بصحیفه نگاه کردن و خبر دادن را معجزه نگویند.

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْمُؤَمِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ خَلَفٍ قَالَ حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ أَبُو الْفَضْلِ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَشْرُ خِصَالٍ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِإِحْدَاهُنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ قَالَ لِي أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ وَ الْوَصِيُّ وَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ أَنْتَ آخِذٌ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ.

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ الْمِنْقَرِيُّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ (1) عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: كَانَ لِي عَشْرٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يُعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدِي قَالَ لِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْقِفاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْزِلِي وَ مَنْزِلُكَ فِي الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَيْنِ كَمَنْزِلِ الْأَخَوَيْنِ وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ وَ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ.

8- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّقْرِ الصَّائِغُ بِالرَّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الثَّقَفِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَشْرُ خِصَالٍ مَا يَسُرُّنِي بِإِحْدَاهُنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ مَا غَرَبَتْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بَيِّنْهَا لَنَا يَا عَلِيُّ قَالَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْوَصِيُّ وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ أَنْتَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ أَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ..

1- . يعنى عمرو بن خالد القرشىّ.

9- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع کَانَ لِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَشْرٌ مَا یَسُرُّنِی بِالْوَاحِدَهِ مِنْهُنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ قَالَ أَنْتَ أَخِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّی مَوْقِفاً یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ مَنْزِلُکَ تُجَاهَ مَنْزِلِی فِی الْجَنَّهِ کَمَا یَتَوَاجَهُ الْأَخَوَانُ فِی اللَّهِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَنْتَ وَصِیِّی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْمُسْلِمِینَ فِی کُلِّ غَیْبَهٍ شَفَاعَتُکَ شَفَاعَتِی وَ وَلِیُّکَ وَلِیِّی وَ وَلِیِّی وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّکَ عَدُوِّی وَ عَدُوِّی عَدُوُّ اللَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ده خصلت بهره برد)

امام یکم امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود برای من از طرف رسول خدا صلّی الله علیه و آله ده خصلت است که یکی از آنها را بآنچه آفتاب بر آن میتابد نمیدهم بمن فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری تو وزیر و وصی منی و در خاندان و دارائی جانشین منی، تو در دنیا و آخرت پرچم دار منی دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است علی علیه السّلام فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که پیش از من آنها را بکسی نداده و پس از من هم بکسی نخواهد داد.

فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری، نشیمن من و نشیمن تو در بهشت چون نشیمن دو برادر رو برو است، توئی وصی، توئی ولی، توئی وزیر، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است.

امام پنجم از پدرانش روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها بدان چه آفتاب بر آن طلوع و غروب مینماید شاد نیستم، یکی از اصحابش عرض کرد آنها را برای ما بیان کن فرمود شنیدم رسول خدا میفرمود ای علی توئی وصی و توئی وزیر و توئی جانشین در خاندان و دارائی، دوستت دوست من منست و دشمنت دشمن من، تو سید مسلمانانی پس از من و

تو برادر منی و تو در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

امام ششم فرماید که امیر المؤمنین فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد شادم نمیکند، فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی، تو در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری منزل تو در بهشت برابر منست چنان که برادران دینی روبرو باشند، تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی؛ وصی منی و وارث منی در خاندان و دارائی و نسبت بمسلمانان در هنگام غیاب من جانشین منی شفاعت تو شفاعت منست، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: برای من از سوی پیامبر «ص» ده چیز است که یکی از آنها را به آنچه خورشید بر آن تابد ندهم. به من گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و در محشر از همه مردمان به من نزدیک تری تو وزیر و وصی منی و در دودمان و دارایی من جانشین منی، تو در جهان و جاویدان درفش دار من هستی، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. علی علیه السّلام گفت: از پیامبر ده چیز از آن من شد که پیش از من آنها را به کسی نداده، و بعدا نیز نخواهد داد. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و در محشر از همه به من نزدیک تری، جای من و تو در بهشت چون دو برادر روبرویست. تو وصی، تو ولی، تو وزیری. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست، دوست تو دوست من است و دوست من، دوست خداست.

امام محمد باقر از پدران خود روایت کرده که علی گفت: از پیامبر صلّی الله علیه و آله ده چیز از آن من است که به جای یکی از آنها به آنچه خورشید بر آن بتابد و فرو شود و نماید شادمان نیستم. یکی از یاران وی پرسید آنها کدام است؟. گفت: پیامبر به من گفت: ای علی تو وصی و تو وزیری و تو جانشین من در دودمان و دارایی من هستی، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من، تو سرور مسلمانانی بعد از من و تو برادر منی و در محشر از همه به من نزدیک تری و در جهان و جاویدان درفش دار منی.

باز از امام صادق روایت شده که گفت: امیر المؤمنین علی گفت: از پیامبر ده منش از آن من است که به جای یکی از آنها آنچه خورشید به آن بتابد مرا شادمان نکند. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر من هستی، تو در محشر از همه به من نزدیکتری، جای تو در بهشت برابر جای من است، چنان که برادران دینی مقابل یک دیگر باشند، تو در دنیا و عقبی درفش دار منی، وصی منی، وارث منی در دودمان و دارایی من و نسبت به مسلمانان پس از من جانشینی، شفاعت تو شفاعت من است، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (علی را از رسول خدا ده خصلت نصیب بود)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده خصلت نصیب گردید که دوست ندارم بجای یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد از آن من می بود.

1 و 2- مرا فرمود که تو در دنیا و آخرت برادر منی.

3- در روز قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری.

4 و 5- تو وزیر و وصی منی.

6- نسبت بخاندان و دارائی من جانشین منی.

7 و- در دنیا و آخرت پرچم من بدست تو است.

9- دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است.

10- دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است.

علی علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده چیز است که بهیچ کس پیش از من و نه بعد از من آنها داده نشده است.

بمن فرموده: یا علی برادر من در دنیا و آخرت توئی و تو در روز قیامت از همه بمن نزدیکتری خانه من و تو در بهشت مانند خانه دو برادر روبروی هم است توئی وصی توئی ولی توئی وزیر دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است.

علی علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده خصلت نصیب است که اگر آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب میکند بجای یکی از آنها بودی خوشحال نمیشدم یکی از اصحابش عرض کرد آن ده چیز را برای ما بیان بفرما فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

یا علی توئی وصی و توئی وزیر و توئی جانشین در خاندان و دارائی من و دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است و تو پس از من سرور مسلمانانی و تو برادر منی و در قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

امیر المؤمنین فرمود: مرا از رسول خدا ده چیز است که اگر آنچه آفتاب بر آن میتابد بجای یکی از آنها از آن من بودی خوشحال نبودم که فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی، ایستگاه تو در روز قیامت از همه مردم بمن نزدیکتر است منزل تو در بهشت روبروی منزل من است همچنان که برادران الهی روبروی هم خواهند بود و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی و تو وصی منی و وارث منی و نسبت بخاندان و ثروت من و همه مسلمانان آنگاه که من نباشم تو جانشین منی شفاعت تو شفاعت من است و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است.

(مژده بر شیعیان و یاران علی بده خصلت)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده:

اولش حلال زادگی، دوم اش نیکوئی ایمانشان بخدا.

سوم اش دوستی خداوند عز و جل آنان را.

چهارم اش گشایش در قبر آنان.

پنجم اش روشنی در برابر چشمهایشان بر صراط.

ششم اش ریشه کن شدن نیازمندی از پیش چشمشان و بی نیازی دلهایشان.

هفتم اش دشمنی خدا با دشمنانشان.

هشتم اش ایمنی از بیماری خوره و پیسی و دیوانگی.

یا علی نهم اش ریزش گناهان و بدیها از آنان.

دهم اش آنان در بهشت با من هستند و من با آنان.

****ترجمه جعفری: (علی علیه السّلام ده خصلت از پیامبر داشت)

زید بن علی از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت دارم که دوست ندارم که در عوض هر کدام از آنها آنچه را که خورشید بر آن می تابد داشته باشم، به من فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت، و از مردم نزدیکترین کس به من در موقف هستی، و تو وزیر و وصیّ و جانشین من در خاندان و مال من هستی، و تو پرچم مرا در دنیا و آخرت به دست داری، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

زید بن علی بن الحسین علیه السّلام از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت دارم که به هیچ کس پیش از من و بعد از من داده نشده است، او به من فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین کس برای من در موقف روز قیامت هستی و منزل من و تو در بهشت مانند منزل دو برادر، روبروی هم هستند، و تو وصیّ و دوست و وزیر من هستی، و دشمن تو، دشمن من و دشمن من، دشمن خداست دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست.

جابر بن زید از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود:

برای من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند خوشحال نمی سازد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند:

یا علی، آنها را برای ما بازگو کن، فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: یا علی تو وصیّ و وزیر و جانشین من در خاندان و مال من هستی، دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است، و تو

سرور مسلمانان پس از من و تو برادر من و تو نزدیکترین مردم به من در موقف و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی.

بکر بن محمد ازدی از برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: برای من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر آن طلوع می کند مرا شاد نمی سازد، فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین مردم به من در موقف قیامت هستی و منزل تو در بهشت برابر منزل من است، همان گونه که برادران خدایی برابر هم هستند و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت و تو وصیّ من و وارث من و جانشین من در خانواده و مال من و میان مسلمانان در هر موقعی که من غایب شوم هستی، شفاعت تو شفاعت من است و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

بشاره شیعه علی علیه السلام و أنصاره بعشر خصال

10- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الضَّحَّاكِ قَالَ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ بَشِّرْ شِيعَتَكَ وَ أَنْصَارَكَ بِخِصَالٍ عَشْرٍ أَوَّلُهَا طِيبُ الْمَوْلِدِ وَ ثَانِيهَا حُسْنُ إِيمَانِهِمْ بِاللَّهِ وَ ثَالِثُهَا حُبُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ وَ رَابِعُهَا الْفُسْحَةُ فِي قُبُورِهِمْ وَ خَامِسُهَا النُّورُ عَلَى الصِّرَاطِ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ وَ سَادِسُهَا نَزْعُ الْفَقْرِ مِنْ بَيْنِ أَعْيُنِهِمْ وَ غِنَى قُلُوبِهِمْ وَ سَابِعُهَا الْمَقْتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَعْدَائِهِمْ وَ ثَامِنُهَا الْأَمْنُ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْجُنُونِ يَا عَلِيُّ وَ تَاسِعُهَا انْحِطَاطُ الذُّنُوبِ وَ السَّيِّئَاتِ عَنْهُمْ وَ عَاشِرُهَا هُمْ مَعِي فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَا مَعَهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (شیعیان و یاران علی علیه السّلام را بده خصلت مژده باد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده. یک. حلال زادگی. دو. خوش عقیده گی. سه. دوست داشتن خدای عز و جل آنان را. چهار. گشادگی در گور. پنج: نور در جلوی دیدگانشان رهبر در صراط.؟؟؟:

رفع فقر از پیش چشمانشان و بی نیازی دلهایشان. هفت: دشمنی خدا با دشمنانشان. هشت: ایمنی از خوره و پیسی و دیوانگی ای علی. نه: فرو ریختن گناهان و بدیها از آنان. ده: آنان در بهشت با منند و من با آن ها (خ: قیامت را ده نشانه است)

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیروان علی را به ده چیز مژده است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «ای علی پیروان ترا به ده چیز مژده ده: نخستین: حلال زادگی. دومین: پاک اعتقادی. سومین: دوست داشتن خدا آنان را. چهارمین:

گشادگی در گور. پنجمین: نور در دیدگان ایشان برای رهبری به صراط. ششمین: دور شدن تهی دستی از ایشان. هفتمین: دشمنی خدا با دشمنان ایشان. هشتمین: امان از خوره و پیسی و دیوانگی. ای علی. نهمین:

ریختن گناه های از ایشان. دهمین: ایشان در بهشت با من اند و من با ایشان».

***ترجمه فهری زنجانی: (مژده بر شیعیان و یاران علی بده خصلت)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده:

اولش حلال زادگی، دوم اش نیکوئی ایمانشان بخدا.

سوم اش دوستی خداوند عز و جل آنان را.

چهارم اش گشایش در قبر آنان.

پنجم اش روشنی در برابر چشمهایشان بر صراط.

ششم اش ریشه کن شدن نیازمندی از پیش چشمشان و بی نیازی دلهایشان.

هفتم اش دشمنی خدا با دشمنانشان.

هشتم اش ایمنی از بیماری خوره و پیسی و دیوانگی.

یا علی نهم اش ریزش گناهان و بدیها از آنان.

دهم اش آنان در بهشت با من هستند و من با آنان.

****ترجمه جعفری: (مژده به شیعیان و یاران علی علیه السّلام با ده خصلت)

عبد الله بن ضحاک از زید بن موسی بن جعفر علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام و نیز حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام و او نیز از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کنند که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، به شیعیان و یاران خود با ده خصلت بشارت بده: نخستین آنها پاکی ولادت (حلال زاده بودن)، و دومین آنها نیکو بودن ایمانشان به خدا، و سوّمین آنها دوست داشتن خدا آنها را، و چهارمین آنها گشادگی در قبرهایشان، و پنجمین آنها بودن نور در میان چشمانشان در پل صراط، و ششمین آنها کنده شدن فقر در برابر چشمانشان، و بی نیازی در دل هایشان، و هفتمین آنها خواری از جانب خدا برای دشمنانشان، و هشتمین آنها ایمنی از جذام و پیسی و دیوانگی، یا علی، و نهمین آنها ریختن گناهان و بدی ها از آنان و دهمین آن ها اینکه در بهشت با من هستند.

11- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمَکَارِمُ عَشْرٌ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ فِیکَ فَلْتَکُنْ فَإِنَّهَا تَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَ لَا تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ لَا تَکُونُ فِی أَبِیهِ وَ تَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَ لَا تَکُونُ فِی الْحُرِّ صِدْقُ الْبَأْسِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّیْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُکَافَأَةُ عَلَی الصَّنَائِعِ وَ التَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ (1) وَ رَأْسُهُنَّ الْحَیَاءُ.

12- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَصَّ رَسُولَهُ ص بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَکُمْ فَإِنْ کَانَتْ فِیکُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ارْغَبُوا إِلَیْهِ فِی الزِّیَادَةِ مِنْهَا فَذَکَرَهَا عَشَرَةً الْیَقِینَ وَ الْقَنَاعَةَ وَ الصَّبْرَ وَ الشُّکْرَ وَ الرِّضَا وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ السَّخَاءَ وَ الْغَیْرَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمُرُوءَةَ.

*ترجمه کمره ای: (ده خصلت از اخلاق بزرگند)

امام ششم فرمود اخلاق نیک و بزرگ ده اند اگر توانی که در تو باشند آنها را فراهم کن زیرا اینها گاهی در خود مرد هستند و در فرزندش نیستند گاهی در فرزند یافت شوند و در پدر نباشد گاهی در بنده یافت شوند و در آزاد نباشند، شجاعت در نبرد.

راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرائی مهمان، اطعام سائل، پاداش احسان، حرمت داری و وفا بحقوق همسایه، حرمت داری و وفای با رفیق و سر آمد همه حیاء است.

امام ششم علیه السّلام فرمود خدای تبارک و تعالی رسول خود را باخلاق نیک و بزرگ اختصاص داد، شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق پیغمبری در شما باشد خدای عز و جل را بستائید و آن ها را تقویت کنید سپس آن ها را ده شمرد، یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، حسن خلق سخاوت، غیرت، شجاعت مردانگی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ه منش از اخلاق بزرگ است)

امام صادق گفته: خوی های نیک ده است، هر گاه توانی که در تو باشد آنها را فراهم ساز زیرا اینها گاهی در مردی هست لیک در فرزند وی نیست، گاهی در فرزند هست لیک در پدر نیست، گاهی در بنده هست و در آزاد نیست آنها عبارتست از: دلاوری، راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرایی مهمان، خورانیدن سائل، پاداش نیکی، حرمت داری، و وفا به حقوق همسایگان، حرمت داری و وفا با دوست، سر آمد همه اینها: شرم و آزرم است.

امام صادق گفته: خدا پیامبر خود را به خویهای نیک و ستوده ویژه کرد، شما نیز خود را بیازمایید، هر گاه آن خویهای پیامبری در شما باشد خدای را سپاس کنید و آنها را نیرومند سازید. و آنها از این قرار است:

باور داشتن، خرسندی، شکیبایی، سپاس، خشنودی، نیک خویی، گشاده دستی، رگ داری، دلاوری، مردانگی.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده خصلت از اخلاق ستوده)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اخلاق ستوده ده تا است اگر توانی که آنها را در خود فراهم آوری باید چنین باشی که آنها گاهی در خود مرد هست و در فرزندش نیست و در فرزندش هست و در پدر همین فرزند نیست و در بنده باشد و در آزاد نباشد و آن ده خصلت شجاعت واقعی است و راستی زبان و ادای امانت و پیوستگی با خویشان و مهمان نوازی و غذا دادن بگدا و پاداش کارهای نیک دیگران و حمایت از همسایه و حمایت از رفیق و سرآمد همه آنها حیا است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را باخلاق ستوده مخصوص فرمود: شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق در شما بود خدای عز و جل را بستائید و از خداوند بخواهید که آن اخلاق در شما فزون تر گردد سپس آنها را ده شمرد یقین و قناعت و بردباری و سپاس گزاری و رضا و خوش رفتاری و دست بخشنده و غیرت و شجاعت و جوانمردی.

****ترجمه جعفری: (ده خصلت از اخلاق نیکوست)

حسن بن عطیّه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اخلاق نیکو ده تاست که اگر توانستی آنها را در خود داشته باشی چنین کن، چون ممکن است آنها در یک شخص باشد ولی در پسرش نباشد و یا در پسر

باشد ولی در پدرش نباشد و یا در برده باشد ولی در آزاد نباشد: راستی در هنگام ناراحتی و راستی زبان و ادای امانت و صله ارحام و پذیرایی از مهمان و غذا دادن به سائل و پاداش احسان و حمایت از همسایه و حمایت از دوست و بالاتر از همه آنها حیا.

عبد الله بن مسکان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند پیامبرش را به اخلاق نیکو اختصاص داد، خودتان را آزمایش کنید، اگر آنها در شما باشد خدا را سپاس گویید و از او بخواهید در شما افزون کند، پس آنها را ده تا بیان کرد:

یقین و قناعت و صبر و شکر و خشنودی (به آنچه از خدا می رسد) و حسن خلق و سخاوت و غیرت و شجاعت و مردانگی.

لا تقوم الساعه حتی تکون عشر آیات

13- عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ (2) عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ أَسِیدٍ قَالَ: اِطَّلَعَ عَلَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ غُرْفَهٍ لَهُ وَ نَحْنُ نَتَذَاکَرُ السَّاعَهَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی تَکُونَ عَشْرُ آیَاتٍ الدَّجَّالُ وَ الدُّخَانُ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ دَابَّهُ الْأَرْضِ وَ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ ثَلَاثُ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِیرَهِ

1- . التذمّم: الاستنکاف و الحیاء و الحمایه. و فی النهایه الذمّه و الذمام هما بمعنی العهد و الأمان و الضمان و الحرمه و الحق و سمّی أهل الذمّه لدخولهم فی عهد المسلمین و أمانهم.
2- . رواه مسلم مسندا عن أبی الطفیل ج 8 ص 178 و أبو داود أیضا ج 2 ص 429 فی کتاب الملاحم من السنن باب أمارات الساعه و سقط الخبر فی المطبوعه.

الْعَرَبِ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ تَنْزِلُ مَعَهُمْ إِذَا نَزَلُوا وَ تُقِيلَ مَعَهُمْ إِذَا قَالُوا.

*ترجمه کمره ای: (هنگامه رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد)

حذیفه بن اسید گوید:

رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در هنگام رستاخیز گفتگو داشتیم، فرمود رستاخیز برپا نشود تا ده نشانه بوده باشد، خروج دجال، پدید شدن دود، بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون شدن دابه الارض، پراکنده شدن طائفه یاجوج و مأجوج؛ نمایان شدن سه حادثه خسف (بزمین فرو رفتن مردم) یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در ساحل باب المندب از نواحی یمن) بیرون آید و مردم را بسوی محشر براند هر جا منزل گیرند منزل کند و چون در میان روز استراحت کنند با آنها استراحت کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است)

ابو طفیل حذیفه پور اسید گفته: پیامبر از غرفه خود شنید ما در رستاخیز گفتگو می کنیم. گفت: رستاخیز پدیدار نگردد تا ده نشانه پدید آید:

بیرون آمدن دجال، پدیداری دود، برآمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن جنبنده زمین، پراکنده شدن یأجوج و مأجوج (ظاهرا همان قوم مغول است) پدیداری سه فرورفتگی یکی در خاور و یکی در باختر و دیگری در جزیره العرب یعنی حجاز، و برآمدن آتشی از کاخ شهر عدن از نواحی یمن، و راندن مردمان را به سوی محشر، هر جا فرود آیند فرود آید، چون در روز آسایش کنند با آنها آسایش نماید.

***ترجمه فهری زنجانی: (قیامت بر پا نشود تا ده نشانه بوجود آید)

حذیفه بن اسید گوید: رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در باره قیامت گفتگو میکردیم رسول خدا فرمود قیامت برپا نشود تا ده نشانه بوجود آید: دجال و دود و سر برآوردن آفتاب از مغرب و پیدایش جنبنده ای مخصوص در زمین و یأجوج و مأجوج و سه حادثه فرو رفتن زمین یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آتشی که از دل عدن سرکشد و مردم را به صحرای قیامت براند هر جا فرود آیند آن نیز

بهمراهشان فرود آید و هر جا در میان روز استراحت کنند آن نیز با آنان استراحت کند.

****ترجمه جعفری: (قیامت برپا نمی شود تا ده نشانه پدید آید)

حذیفه بن اسید گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود به سوی ما متوجه شد و ما در باره قیامت گفتگو می کردیم، حضرت فرمود: قیامت برپا نمی شود، تا ده نشانه پدید آید: دجّال، (بلند شدن) دود و طلوع خورشید از مغربش و جنبنده زمین و (خروج) یأجوج و مأجوج و فرو رفتن در زمین در سه جا، یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در یمن) که مردم را به سوی محشر سوق می دهد، هر گاه منزل کنند آن نیز منزل کند و هر گاه در وسط روز بخوابند، می خوابد. (هر کدام از اینها نشانه های قیامت است که به آنها (اشراط الساعه می گویند.)

عشر خصال جمعها الله عز و جل لنبیه و أهل بیته ص

14- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّعْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْيَمَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَمْرٍو النَّصِيبِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُرْقَانَ (1) عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِينَا خَطِيباً فَقَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا عَشْرَ خِصَالٍ لَمْ يَجْمَعْهَا لِأَحَدٍ قَبْلَنَا وَ لَا تَكُونُ فِي أَحَدٍ غَيْرِنَا فِينَا الْحُكْمُ وَ الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ النُّبُوَّةُ وَ السَّمَاحَةُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْقَصْدُ وَ الصِّدْقُ وَ الطُّهُورُ وَ الْعَفَافُ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ نَحْنُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ لَنَا بِالْمَوَدَّةِ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ .

*ترجمه کمره ای: (ده خصلت را خدای عز و جل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده)

ابن عباس گوید رسول خدا در میان ما ایستاد و نطقی ایراد کرد در آخر نطق خود فرمود خدای عز و جل برای ما خاندان ده خصلت جمع کرده که برای هیچ کس پیش از ما جمع نکرد و در دیگران نخواهد بود، حکمت، حلم،

دانش، بخشش، دلیری، عدالت، راستی، پاکی، پارسائی در ما است. ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت عظمی و عروه الوثقی و رشته محکم هستیم که خداوند بدوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چیست؟ جز گمراهی، کجا رو میکنید؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده)

ابن عباس گفته: پیامبر در میان ما سخنرانی کرد در پایان آن گفت: خدا برای ما خاندان ده منش را گرد کرده که برای کسی پیش از ما گرد نکرده و در دیگران نیز نخواهد گرد کرد: حکمت، بردباری، دانش، بخشش، دلیری، دادگری، راستی، پاکی، پاک دامنی، پرهیزکاری. ما واژه پرهیزکاری و راه رهنمایی و نمونه برتر و حجت بالاتر و دست آویز نیرومند هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، آیا پس از راستی چیست؟ جز گمراهی، کجا روید؟.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیغمبرش و خاندان او فراهم آورده)

عبد اللَّه بن عباس گوید: رسول خدا در میان ما برای سخنرانی بپا خواست و در پایان سخنرانی اش فرمود: خدای عز و جل ده خصلت را برای ما فراهم آورده که نه پیش از ما برای کسی فراهم آورده و نه در کسی بجز ما فراهم آیند ویژه ما است قضاوت و بردباری و دانش و پیغمبری و گذشت و شجاعت و میانه روی و راستی و پاکیزگی و عفت و مائیم نمونه پرهیزگاری و راه هدایت و برترین نمونه الهی و بزرگترین حجت خداوندی و دست آویز مورد اطمینان و ریسمان محکم و مائیم کسانی که خداوند بدوستی ما دستور فرموده است.

پس گذشته از حق بجز گمراهی چه میماند؟ پس بکجا رو میکنید؟

****ترجمه جعفری: (ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیامبرش و خاندان او جمع کرده)

میمون بن مهران از عبد الله بن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به خطبه ایستاد و در آخر خطبه اش فرمود: خداوند برای ما ده خصلت را جمع کرده که به هیچ کس پیش از ما و بعد از ما آنها را جمع نکرده است: در ماست حکمت و حلم و علم و نبوت و

بخشش و شجاعت و میانه روی و راستی و پاکی و عفت، و ما همان کلمه تقوا و راه هدایت و نمونه والا و حجّت بزرگ و ریسمان محکم و رشته متین هستیم و ما کسانی هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چه چیزی جز گمراهی است؟ کجا رو می آورید؟

عشر خصال من لقی الله عز و جل بهن دخل الجنه

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ وَ اسْمُهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السلام قَالَ: عَشْرٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ الْوَلَايَةُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ اجْتِنَابُ كُلِّ مُسْكِرٍ.

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

1- . جعفر بن برقان- بضم الموحده و سکون الراء بعدها قاف- الکلابی أبو عبد اللّه الرقی صدوق کما فی التقریب و (جعفر بن عرفان) کما فی بعض النسخ مصحّف.

أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صُهَيْبُ بْنُ عَبَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: عَشْرٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاهِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْبَرَاءَهُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ اجْتِنَابُ كُلِّ مُسْكِرٍ.

*ترجمه کمره ای: (هر که با ده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت میرود)

امام پنجم فرمود ده خصلتند که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند بهشت میرود، شهادت به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا است و اقرار بدان چه از نزد خدا آورده و بر پا داشتن نماز و دادن زکاه و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه کعبه و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره گیری از هر نوشابه مستی آوری.

از امام ششم نیز این روایت عینا رسیده

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که ده منش داشته باشد بهشت می رود)

امام محمد باقر گفته: ده منش است که هر که با آنها خدای را دیدار کند بهشت می رود، گواهی به یگانگی خدا دادن، و آنکه محمد فرستاده اوست، و گرایش بد آنچه از نزد خدای آورده، و نماز گزاردن، زکات دادن و روزه گرفتن در رمضان، حج گزاردن، دوستی با دوستان خدا، و بی زاری از دشمنان خدا، و کناره گیری از هر نوشابه مستی آور. همین حدیث را از امام صادق به سند محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس با ده خصلت خدا را ملاقات کند به بهشت داخل می شود)

امام باقر علیه السّلام فرمود: ده چیز است که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند به بهشت داخل می شود گواهی بر اینکه خدائی بجز خداوند نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا است و اقرار بر آنچه از نزد خدای عز و جل آورده است و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاه و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره گیری از هر چه که مستی آورد.

16- امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند به بهشت میرود .. عین مضمون روایت 15.

****ترجمه جعفری: (ده خصلت است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می شود)

فضیل بن یسار از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می شود: گواهی به اینکه معبودی جز خدا نیست و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، و اقرار به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و گرفتن روزه ماه رمضان و انجام حجّ خانه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بی زاری از دشمنان خدا و دوری از هر گونه مست کننده ای.

صهیب بن عبّاد از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می شود: گواهی به اینکه معبودی جز خدا نیست و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، و اقرار به آنچه او از جانب خدا آورده و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و حجّ خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان و دوست داشتن دوستان خدا و بی زاری از دشمنان خدا و دوری از هر گونه مست کننده ای.

لا یکون المؤمن عاقلا حتی یکون فیه عشر خصال

17- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَیَّةَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ یُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَیْ ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّی یَجْتَمِعَ فِیهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ یَسْتَکْثِرُ قَلِیلَ الْخَیْرِ مِنْ غَیْرِهِ وَ یَسْتَقِلُّ کَثِیرَ الْخَیْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَا یَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ وَ لَا یَتَبَرَّمُ بِطُلَّابِ الْحَوَائِجِ قِبَلَهُ الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنَ الْعِزِّ وَ الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنَ الْغِنَی نَصِیبُهُ مِنَ الدُّنْیَا الْقُوتُ وَ الْعَاشِرَهُ وَ مَا الْعَاشِرَهُ لَا یَرَی أَحَداً إِلَّا قَالَ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ أَتْقَی إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ وَ أَتْقَی وَ آخَرُ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَی فَإِذَا رَأَی مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ وَ أَتْقَی تَوَاضَعَ لَهُ لِیَلْحَقَ بِهِ وَ إِذَا لَقِیَ الَّذِی

هُوَ شَرُّ مِنْهُ وَ أَدْنَى قَالَ عَسَى خَيْرُ هَذَا بَاطِنٌ وَ شَرُّهُ ظَاهِرٌ وَ عَسَى أَنْ يُخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خدای عز و جل بچیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود بخیر او امید باشد و از شر او ایمن باشند، خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد و خیر بسیار خود را کم شمارد، در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود، از رجوع حاجتمندان بسویش دلتنگ نشود، خواری و فروتنی در نظر وی از عزت و سربلندی و فقر و تنگدستی از ثروت محبوبتر باشد، بهره وی از دنیا همان قوت باشد و دهم آن که هیچ کس را نبیند مگر آنکه با خود گوید او از من بهتر است و پرهیزکارتر! همانا مردم دو قسمند. یک قسم که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است. چون بکسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای او تواضع کند تا خود را باو برساند و چون بکسی برخورد کند که از او بدتر است و پست تر، بگوید شاید خیر او در نهان است و شر او در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد چون این کار را کرد بزرگ شد و بر اهل زمان خود آقا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: «خدا به- چیزی که از خود بهتر باشد پرستش نشده، و گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی فراهم گردد: به نیکی وی امید باشد، و از نابکاری او ایمن باشند، نیکیی که از دیگری دریابد بسیار شمارد و نیکی بسیار خویشتن را اندک، در همه زندگی از دست آوردن دانش کوتاهی مکند، از رفت و آمد نیازمندان بدو دلتنگ نگردد، فروتنی در دیده اش از ارجمندی و تهی دستی از توانگری پسندیده تر باشد. بهره وی از جهان به اندازه قوت باشد، کسی را نبیند مگر آنکه او را از خویشتن بهتر و پرهیزکارتر داند.

مردمان دو گروه اند، گروهی که واقعا از وی بهتر و پرهیزکارتراند، و گروهی که از او بدتراند.

هر گاه به کسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای وی فروتنی کند تا خود را به وی برساند، و هر گاه به کسی برخورد کند که از وی بدتر

باشد با خویشتن بگوید شاید نیکی او در نهانی او بیشتر باشد، چون در کارها چنین باشد او بر مردم روزگار خویش سرور باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن خردمند نگردد تا ده خصلت در او نباشد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل بچیزی که نیکوتر از عقل باشد پرستش نشده است و مؤمن خردمند نگردد تا آنگاه که ده خصلت در او گرد آید: به نیکی او امیدواری باشد و از شر او ایمنی کمترین خوبی دیگران را بسیار شمارد و خوبی فراوان خود را اندک بیند در همه عمر خود از دانش جوئی خسته نگردد و از مراجعه نیازمندان بنزد او سنگین دل نشود خواری را از سربلندی و و تنگدستی را از ثروتمندی دوست تر دارد و بهره اش از دنیا همان خوراک روزانه باشد و دهم چه دهمی؟:

کسی را نه بیند مگر آنکه با خود گوید: که از من بهتر و پرهیزکارتر است که مردم دو قسم بیشتر نیستند مردمی که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و قسم دیگری که از او بدتر و پست تر است پس چون کسی را بیند که از او بهتر است و پرهیزکارتر برای او فروتنی کند تا مگر بمقام او برسد و چون کسی را که بدتر و پست تر از او است ملاقات کند گوید: نیکی این شخص در نهان است و بدی اش در عیان و شاید فرجام کارش خیر باشد پس چون چنین کرد بزرگواری اش والاتر شود و بر اهل زمان خود سرور گردد.

****ترجمه جعفری: (مؤمن عاقل نمی شود مگر اینکه در وی ده خصلت باشد)

سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستیده نشده و مؤمن عاقل نمی شود مگر اینکه در وی ده خصلت باشد: از او امید خیر رود، و از شرّ او ایمن باشند، و خیر اندک دیگران را بسیار شمارد و خیر بسیار خودش را اندک بشمارد و در طول عمرش از طلب علم خسته نشود و از رو آوردن اهل حاجت به سوی او به ستوه نیاید، فروتنی در نظرش بهتر از عزّت، و تنگدستی در نظرش بهتر از ثروت باشد، بهره او از دنیا حد اقلّ خوراک است و اما دهمی، چیست آن دهمی؟ اینکه هیچ کس را نبیند مگر اینکه بگوید: او از من بهتر و پرهیزگارتر است. همانا مردم دو گروهند: گروهی که او از آنان

بهتر و پرهیزگارتر است و گروهی که او از آنان بدتر و پست تر است، هر گاه کسی را ببیند که از او بهتر و پرهیزگارتر است به او فروتنی کند تا به او برسد و هر گاه کسی را ببیند که از او بدتر و پست تر است، بگوید شاید خیر او در باطن و شرّ او در ظاهر است و شاید سرانجام او نیک باشد، پس اگر چنین کند عظمت او بالا می رود و سرور اهل زمانش می شود.

لا یؤکل من الشاه عشره أشیاء

18- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا يُؤْكَلُ مِنَ الشَّاهِ عَشَرَةُ أَشْيَاءَ الْفَرْثُ وَ الدَّمُ وَ الطِّحَالُ وَ النُّخَاعُ وَ الْغُدَدُ وَ الْقَضِيبُ وَ الْأُنْثَيَيْنِ وَ الرَّحِمُ وَ الْحَيَاءُ (1) وَ الْأَوْدَاجُ

1- . تقدم معنى الحياء شافيا ص 284.

أَوْ قَالَ الْعُرُوقُ.

*ترجمه کمره ای: (ده عضو از اعضاء گوسفندی که ذبح شود نباید خورد)

امام ششم علیه السّلام فرمود:

ده چیز گوسفند خورده نشود، سرگین، خون، سپرز، مخ حرام که درون لوله پشت است، غده ها، آلت نری، خایه ها، بچه دان و فرج و شاه رگهای زننده یا عروق.

شرح: ظاهرا مقصود آن دنباله عریض پیها باشد که زرد رنگ و در کیسه کردن واقع است،

**ترجمه مدرس گیلانی: (خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست)

امام صادق علیه السّلام گفته:

«خوردن ده چیز از اندامهای گوسفند روا نباشد: سرگین، خون، سپرز، مخ حرام، که در مهره های پشت است، غده ها، نری، خایه ها، زهدان، کس، شاه رگهای زننده یا عروق.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده چیز از گوسفند را نباید خورد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از گوسفند را نباید خورد: سرگین و خون و سپرز و مغز حرام (که میان استخوان پشت است) و غده ها و آلت نری و خایه ها و تخمدان و فرج و شاه رگها و یا فرمود: رگها.

****ترجمه جعفری: (ده عضو از گوسفند خورده نشود)

ابن ابی عمیر از برخی از اصحاب و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

ده عضو از گوسفند خورده نشود: سرگین، خون، سپرز، مغز حرام، غده ها، آلت، خایه ها، بچه دان، فرج و شاهرگها- و یا- رگها.

عشره أشياء من الميته ذكيه

19- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: عَشَرَهُ أَشْیَاءَ مِنَ الْمَیْتَهِ ذَکِیَّهٌ الْعَظْمُ وَ الشَّعْرُ وَ الصُّوفُ وَ الرِّیشُ وَ الْقَرْنُ وَ الْحَافِرُ وَ الْبَیْضُ وَ الْإِنْفَحَهُ وَ اللَّبَنُ وَ السِّنُّ.

*ترجمه کمره ای: (ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است)

امام ششم فرمود ده چیز از مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم از پرندگان؟ شیردان، شیر، دندان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده چیز از مردار پاک است)

امام صادق گفته: ده چیز از مردار پاک است: استخوان، موی، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، از پرندگان، شیردان، شیر، دندان.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده چیز از مردار پاک است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از مردار پاک است: استخوان و مو و پشم و پر و شاخ و سم و تخم و شیردان و شیر و دندان.

****ترجمه جعفری: (ده چیز از حیوان مردار پاک است)

محمد بن ابی عمیر در یک حدیث مرفوع از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ده چیز از حیوان مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.

لا یطمعن عشره فی عشر خصال

20- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ لَا یَطْمَعَنَّ ذُو الْکِبْرِ فِی الثَّنَاءِ الْحَسَنِ وَ لَا الْخَبُّ فِی کَثْرَهِ الصَّدِیقِ (1) وَ لَا السَّیِّئُ الْأَدَبِ فِی الشَّرَفِ وَ لَا الْبَخِیلُ فِی صِلَهِ

الرَّحِمِ وَ لَا الْمُسْتَهْزِئُ بِالنَّاسِ فِی صِدْقِ الْمَوَدَّهِ وَ لَا الْقَلِیلُ الْفِقْهِ فِی الْقَضَاءِ وَ لَا الْمُغْتَابُ فِی السَّلَامَهِ وَ لَا الْحَسُودُ فِی رَاحَهِ الْقَلْبِ وَ لَا الْمُعَاقِبُ عَلَی الذَّنْبِ الصَّغِیرِ فِی السُّؤْدُدِ وَ لَا الْقَلِیلُ التَّجْرِبَهِ الْمُعْجَبُ بِرَأْیِهِ فِی رِئَاسَهٍ.

*ترجمه کمره ای: (ده کس در ده چیز طمع نکنند که بیجا است)

یحیی بن عمران حلبی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود نباید شخص متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوستان و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخیل در صله رحم و نه مسخره چی در دوستی درست و نه کسی که کم مسأله میداند در قضاوت و دادگری و نه غیبت کننده در سلامتی از تعرض مردم و نه حسود در آسایش دل و نه کسی که بر گناه کوچک خرده گیری میکند در آقائی و نه مرد کم تجربه ای که رأی خود را میپسندد در ریاست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده تن در ده چیز طمع مکنند)

یحیی پور عمران حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «نباید انسان متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد، و نه انسان نیرنگ باز در بسیاری یاران، و نه بد خوی در بزرگواری، و نه تنگ چشم در صله رحم، و نه مسخره پیشه در دوستی درست، و نه اندک آگاهی شایسته داوریست، و نه غیبت کننده در تندرستی ست، و نه رشکبر در آسایش است، و نه آنکه بر گناه خرد خرده گیری کند در سروری و نه مرد اندک تجربی که رأی خویش را می پسندد در ریاست».

***ترجمه فهری زنجانی: (طمع ده کس در ده خصلت بی جا است)

یحیی بن عمران حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: خود فروش نباید طمع در خوشنامی بندد و نه شخص نیرنگ باز در فراوانی دوستان و نه بی ادب در شرافت و نه بخیل در پیوند خویشاوندی و نه مسخره گو در دوستی درست و نه کم اطلاع از احکام دین در قضاوت و نه غیبت کننده در سالم ماندن از تعرض مردم و نه حسود در آسایش خاطر و نه کسی که بگناه کوچک کیفر میدهد در آقائی و نه کم تجربه ای که رأی خود را می پسندد در ریاست.

****ترجمه جعفری: (ده گروه در ده خصلت طمع نکنند)

یحیی بن عمران حلبی می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: متکبر طمع نکند که از او تعریف نیکو شود، و نه نیرنگ باز در زیاد شدن دوست و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخیل در صله رحم و نه مسخره کننده مردم در درستی محبت و نه کسی که کمتر فقه می داند در قضاوت، و نه غیبت کننده در سلامتی و نه حسود در راحتی قلب و نه سخت گیر بر لغزش کوچک در آقایی و نه کم تجربه خودپسند در ریاست.

عشره مواضع لا یصلی فیها

21- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: عَشَرَهُ مَوَاضِعَ لَا یُصَلَّی فِیهَا الطِّینُ وَ الْمَاءُ وَ الْحَمَامُ وَ مَسَانُّ الطَّرِیقِ (2) وَ قُرَی النَّمْلِ

1- . الخب- بشد الباء الموحده-: الخداع.
2- . مسان الطریق بشد النون- معظمه و قوله (لا یصلی) أعمّ من الحرمه و الکراهه و المراد بمعاطن الإبل مبارکها و مقتضی کلام أهل اللغه أنّها أخص من ذلک فانهم قالوا: معاطن الإبل-

وَ مَعَاطِنُ الْإِبِلِ وَ مَجْرَى الْمَاءِ وَ السَّبَخَهُ وَ الثَّلْجُ وَ وَادِی ضَجْنَانَ (1).

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه هذه المواضع لا یصلی فیها الإنسان فی حال الاختیار فإذا حصل فی الماء و الطین و اضطر إلی الصلاه فیه فإنه یصلی إیماء و یکون رکوعه أخفض من سجوده و أما الطریق فإنه لا بأس بأن یصلی علی الظواهر التی بین الجواد فأما علی الجواد فلا یصلی و أما الحمام فإنه لا یصلی فیه علی کل حال (2) فأما مسلخ الحمام فلا بأس بالصلاه فیه لأنه لیس بحمام و أما قری النمل فلا یصلی فیها لأنه لا یتمکن من الصلاه لکثره ما یدب علیه من النمل فیؤذیه و یشغله عن الصلاه و أما معاطن الإبل فلا یصلی فیها إلا إذا خاف علی متاعه الضیعه فلا بأس حینئذ بالصلاه فیها و أما مرابض الغنم (3) فلا بأس بالصلاه فیها و أما مجری الماء فلا یصلی فیه علی کل حال لأنه لا یؤمن أن یجری الماء إلیه و هو فی صلاته و أما السبخه فإنه لا یصلی فیها نبی و لا وصی نبی و أما غیرهما فإنه متی دق مکان سجوده حتی تتمکن الجبهه فیه مستویه فی سجوده فلا بأس و أما الثلج فمتی اضطر الإنسان إلی الصلاه علیه فإنه یدق موضع جبهته حتی یستوی علیه فی سجوده و أما وادی ضجنان و جمیع الأودیه فلا تجوز الصلاه فیها لأنها مأوی الحیات و الشیاطین

*ترجمه کمره ای: (در ده جا نباید نماز خواند)

امام ششم علیه السّلام فرمود ده جا است که در آنها نماز نخوانند گل، آب، حمام، میان راه، بر سوراخ مورچه، در شترخان، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید انسان در حال اختیار اگر بتواند در جای دیگر نماز بخواند در این مواضع نخواند ولی اگر در آب و گل گرفتار و مضطر شد نماز بخواند و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند اما در راه عیب ندارد که بر کناره های آن نماز بخواند ولی بر خود جاده که محل رفت و آمد است نماز نکند و اما در حمام بهیچ وجه نماز نخواند ولی در رخت کن عیب ندارد زیرا حمام نیست و اما در سر سوراخ مورچه نماز نکند چون که مورچه ها او را آزار میکند و از نماز باز میدارند و اما در خوابگاه شتر نماز نکند مگر در صورتی که بر بار و بنه خود از دزد بترسد که در این صورت عیب ندارد و همان جا نماز بخواند ولی نماز در آغل گوسفندان عیب ندارد، در راه آب هیچ گاه نباید نماز بخواند زیرا ممکن است در حال نماز آب بیاید و او را بگیرد. اما غدقن از نماز در نمکزار اختصاص به پیغمبر و امام دارد و غیر آنها در صورتی که محل سجده خود را خوب بکوبد که پیشانی در آن پا برجا

شود عیب ندارد؛ اما برف در صورتی که کسی مضطر شد بر آن نماز بخواند جای سجده را بکوبد که پیشانی بر آن پایدار شود اما وادی ضجنان (که نزدیک مکه واقع است) و وادیهای دیگر امثال آن وادی هیچ کدام نماز خواندن روا نیست زیرا که آنها جای مارها و شیاطین خواهند بود.

شرح: این حکم نسبت بحمام و محل مورچه و شتر خان و وادی ضجنان محمول بر کراهت است ولی راجع بموارد دیگر ممکن است راجع بشرطیت استقرار و از اتمام صلاه باشد و منظور حرمت وضعی باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در ده جا نماز گزاردن روا نیست)

امام صادق علیه السّلام گفته: در ده جا نماز گزاردن روا نیست: گل، آب، گرمابه، میان راه، بر سوراخ مورچه، فرودگاه اشتران، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان.

صدوق گفته: نمازگزار از روی اختیار نمی تواند در جاهای نام برده نماز گزارد. اما در حال اضطرار نماز بگزارد، و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند. اما در راه اشکال ندارد یعنی بر کناره های آن نماز گزارد لیک به نفس جاده که جای آمد و شد است نماز مگذارد. و در گرمابه به هیچ وجه روا نیست مگر در رخت کن که آنجا را نمی توان گرمابه گفت. و در سوراخ مورچه نماز مگذارد چون مورچه ها وی را گزند می رسانند. و در خوابگاه اشتران نماز مگذارد مگر در صورتی که بر بار خود از دزدان بیمناک باشد. و اما نماز در آغل گوسفندان اشکال ندارد، در آبراهه نماز مگذارد، چون ممکن است ناگاه آب روان گردد و او را فرو گیرد. در نمک زار نماز گزاردن نه پیامبری در آن نماز گزارد و نه وصی وی و برای غیر ایشان ناگزیر جای سجده را نرم و هموار کند، در برف در صورتی که ناگزیر باشد نماز جائز است در صورتی که جای سجده را نرم و هموار کند، و در وادی ضجنان که نام جایی از اطراف مکه است و امثال آن نماز گزاردن روا نباشد چون گفته اند: در آنجا ماران و دیوان می باشند.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده جا نباید نماز خواند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ده جا هست که نباید در آنها نماز خواند: گل و آب و حمام و جاده عمومی و بر لانه مورچه و در خوابگاه شتران و در مجرای آب و در شوره زار و برف و در بیابان ضجنان.

(مصنف) این کتاب گوید:

در این جاها انسان در حال اختیار نباید نماز بخواند ولی اگر ناچار شد که در آب و گل نماز بخواند باید با اشاره سر نماز بخواند و اشاره اش در رکوع کمتر از سجودش باشد و اما جاده اشکال ندارد که بر کناره آن نماز بخواند. و اما در خود جاده نباید نماز خوانده شود.

و اما در حمام هیچ وقت نباید نماز خواند ولی در رخت کن آن عیبی ندارد زیرا آن جا حمام نیست.

و اما بر لانه مورچه نباید نماز خواند زیرا از بس مورچه آنجا در حرکت است و نمازگزار را آزار رسانده و از نماز بازش میدارند نمیشود آنجا نماز خواند و اما در خوابگاه شتر نباید نماز خواند مگر هنگامی که از متاع و جنس خود بترسد که از دست برود که در این صورت عیبی ندارد همان جا نماز بخواند.

و اما در آغل گوسفندان نماز خواندن عیبی ندارد و اما در مجرای آب نباید هیچ وقت نماز خواند زیرا احتمال میرود در حالی که نمازگزار در نماز است آب بیاید و او را فراگیرد.

و اما در شوره زار فقط پیغمبر و جانشین آن نباید نماز بخواند و اما دیگران اگر سجده گاه را بکوبند که همه پیشانی در سجده بر زمین باشد عیبی ندارد.

و اما برف هر گاه آدمی ناچار شد که بر آن نماز بخواند سجده گاه را میکوبد که پیشانی بر آن قرار گیرد و اما در بیابان ضجنان و همه بیابانها نماز خواندن جایز نیست زیرا جای مارها و شیطان ها است.

****ترجمه جعفری: (در ده موضع نماز خوانده نشود)

عبد الله بن فضل از کسی که به او نقل کرده از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ده محل است که در آنجا نماز خوانده نمی شود: روی گل و آب و در حمام و وسط راه و لانه مورچه ها و محل شترها و آبراه ها و نمکزار و در برف و در وادی ضجنان (نام محلی در کنار مکه است).

مصنف این کتاب می گوید: در این محل ها در حالت اختیار نماز خوانده نمی شود، پس هر گاه انسان در آب و گل قرار گیرد و مجبور به نماز خواندن در آنها باشد، با اشاره نماز بخواند و رکوعش از سجودش پایین تر باشد، و امّا راه اشکالی ندارد در کناره های آن نماز خوانده شود، ولی در خود جاده ها نماز نخواند، و امّا حمام در هیچ حالتی در آنجا نماز نخواند، ولی در رخت کن عیبی ندارد چون از حمام نیست، و امّا لانه مورچگان، در آن محل نماز نخواند، چون به خاطر آمد و شد مورچه ها قدرت نماز خواندن ندارد، چون او را آزار می دهند و از نماز مشغول می کنند، و اما محلّ شتر، در آنجا نماز نخواند مگر اینکه از کالای خود بترسد که در این صورت نماز خواندن در آنجا عیبی ندارد، و امّا در آغل گوسفندان نماز خواندن اشکالی ندارد، و اما آبراه ها، در هیچ حالتی در آنجا نماز نخواند که خاطر جمع نیست که در حال نماز در آنجا آب جاری نخواهد شد، و اما نمکزار، در آنجا هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری نماز نخوانده است، و اما غیر ایشان، هر گاه که محل سجده نرم باشد و بتواند پیشانی خود را در حال سجده در آن بگذارد، اشکالی ندارد، و امّا برف، هر گاه انسان مجبور شود که روی آن نماز بخواند، محل گذاشتن پیشانی را هموار می کند تا برای سجده آماده باشد، و اما وادی ضجنان و همه وادی ها، نماز خواندن روا نیست، چون آنجاها جایگاه مارها و شیاطین است.

عشره لا یدخلون الجنه

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْفَارِسِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ

1- . ضجنان جبل قرب مکّه، و هو موضع خسف، و فی المراصد: جبل بتهامه و السبخه: الأرض الملحه أو ارض ذات نزو یعلو الماء.
2- . هذا الحکم عند المتأخرین محمول علی الکراهه و کذا فی قری النمل.
3- . مربض الغنم مأواها و محل بروکها.

بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَةٍ مِنَ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ حِيطَانَهَا الْيَاقُوتَ وَ سَقْفَهَا الزَّبَرْجَدَ وَ حَصْبَاءَهَا اللُّؤْلُؤَ وَ تُرَابَهَا الزَّعْفَرَانَ وَ الْمِسْكَ الْأَذْفَرَ فَقَالَ لَهَا تَكَلَّمِي فَقَالَتْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِی فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِزَّتِی وَ عَظَمَتِی وَ جَلَالِی وَ ارْتِفَاعِی لَا يَدْخُلُهَا مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ لَا سِكِّيرٌ (1) وَ لَا قَتَّاتٌ وَ هُوَ النَّمَّامُ وَ لَا دَيُّوثٌ وَ هُوَ الْقَلْطَبَانُ وَ لَا قَلَّاعٌ وَ هُوَ الشُّرْطِیُّ وَ لَا زَنُّوقٌ وَ هُوَ الْخُنْثَی وَ لَا خَيُّوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ (2) وَ لَا عَشَّارٌ وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَ لَا قَدَرِیٌّ.

23- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی الْعَطَّارُ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ لَا سِكِّيرٌ (3) وَ لَا عَاقٌّ وَ لَا شَدِيدُ السَّوَادِ وَ لَا دَيُّوثٌ وَ لَا قَلَّاعٌ وَ هُوَ الشُّرْطِیُّ وَ لَا زَنُّوقٌ وَ هُوَ الْخُنْثَی وَ لَا خَيُّوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ وَ لَا عَشَّارٌ وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَ لَا قَدَرِیٌّ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه يعنی بشديد السواد الذی لا يبيض شی ء من شعر رأسه و لا من شعر لحيته مع كبر السن و يسمی الغربيب ب.

*ترجمه کمره ای: (ده کس به بهشت نمیروند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که خداوند بهشت را آفرید آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و باو فرمان داد که سخن بگو عرض کرد خدائی جز تو نیست که زنده و پاینده ای هر کس در من آید همانا خوشبخت است خدای عز و جل فرمود بعزت و بزرگی و جلال و والائی خودم سوگند که در بهشت نمیرود دائم الخمر و متکبر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمرکچی و قاطع رحم و قدری.

در روایت دیگر بعد از متکبر و عاق شدید السواد را ذکر کرده. مصنف این کتاب گوید:

منظور از شدید السود کسی است که موی سر و ریشش هیچ سفید نشود هر چه هم پیر گردد و این گونه شخص را غربیب گویند.

شرح: شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت بوده، قدری بجبری و مفوضه هر دو تفسیر شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده تن به بهشت نروند)

پیامبر گفته: که چون خدا بهشت را آفرید، آن را از خشتی زر و خشتی سیم بساخت و دیوارهای آن را از یاقوت و اشکوبه آن را از زبرجد و ریگ آن را از مروارید و خاک آن را از زعفران و مشک بسیار خوشبوی به انجام رسانید. آنگاه به بهشت گفت: به سخن در آی و خواهش خود را بخواه. بهشت گفت: خدایی جز تو نیست. زنده و پاینده است آنکه در من در آید. خدا گفت: به عزت و بزرگی و بلندی خود سوگند که در بهشت راه ندهم: آنکه همیشه باده گسار باشد، و متکبر یعنی خود پسند، و سخن چین، و دلاله محبت، مأمور کلانتری، و مخنث، و کفن دزد، و عشرستان، و برنده از خویشاوندان، و قدری. در اصطلاح متکلمین به معنی مفوضه که همان معتزله باشند شرح شده.

و در روایت دیگر پس از متکبر و عاق شدید السواد را یاد کرده. صدوق گفته: مقصود از شدید السواد بسیار سیاه رنگ نیست بلکه کسی ست که موی سر و ریش وی در پیری نیز سفید نگردد و در تازی چنین کسی را غربیب یعنی کلاغ وش گویند. ظاهرا این حدیث از ساخته های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده اند.

زیرا علت و سبب امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. و اللّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده کس به بهشت نمیروند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل بهشت را که آفرید از دو نوع خشت آفرید یک خشت طلا و یک خشت نقره و دیوارهایش را یاقوت و طاقش را از زبرجد و سنگریزه اش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک خوشبو قرار داد سپس بآن فرمود که سخن بگوی عرض کرد خدائی نیست بجز تو خدای زنده و پایدار و سعادتمند آن کس که در من جای دارد پس خدای عز و جل فرمود: بعزت و بزرگی و شکوه و بلندی مقامم سوگند که به بهشت داخل نمیشود دائم الخمر و نه خود فروش و نه سخن چین و

نه بی غیرت در باره همسر و نه مأمور شهربانی و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور وصول عوارض و مالیات و نه کسی که پیوند خویشاوندی را بریده و نه آنکه بکیش قدریه باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت نمیرود دائم الخمر و نه خود فروش و نه حق ناشناس پدر و مادر و نه سخت سیاه رنگ و نه بی غیرت در باره همسر و نه مأمور شهربانی و نه خنثی و نه کفن دزد و نه گمرکچی و قاطع رحم و نه قدری.

(مصنف) این کتاب گوید: مقصود از سخت سیاه رنگ کسی است که هیچ از سر و مویش سفید نگردد هر چند پیر شود و چنین کسی را غرایب نامند.

(شرح:) ظاهرا مقصود از خنثی مخنث است یعنی مردیکه با او عمل جنسی انجام داده شود.

****ترجمه جعفری: (ده گروه وارد بهشت نمی شوند)

عبد الله بن زیاد بن علی بن الحسین از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از دو خشت آفرید: خشتی از طلا و خشتی از نقره، و دیوارهای آن را از یاقوت و سقف آن را از زبرجد و سنگریزه های آن را از لؤلؤ و خاک آن را از زعفران و مشک خوشبو قرار داد، پس به آن فرمود: سخن بگو، پس او گفت: معبودی جز تو که زنده پایدار هستی وجود ندارد، هر کسی وارد من شود خوشبخت می شود، پس خداوند فرمود: سوگند به عزّت و جلال و والائیم که کسی که مداومت در شرابخواری داشته باشد در آن وارد نخواهد شد، و نه متکبّر و نه سخن چین و نه دیّوث که همان «قلطبان» است و نه مأمور شرطه و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور مالیات و نه قاطع رحم و نه قدری (کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد).

محمد بن حسین با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دائم الخمر وارد بهشت نمی شود و نه متکبّر و نه سیاه سوخته و نه دیّوث و نه مأمور شرطه و نه قاطع رحم و نه قدری.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از سیاه سوخته کسی است که با وجود بالا بودن سنّ و سال موی سر و ریشش هیچ سفید نشود و به او «غربیب» گفته می شود.

1- . فی البحار (السّکّیر- بالکسر و تشدید الکاف-: الکثیر السکر، و الفرق بینه و بین المدمن اما بکون المراد بالخمر ما یتّخذ من العنب و بالکسر ما یسکر من غیره، أو بکون المراد بالمدمن أعم ممّا یسکر). أقول: لعل الصواب کما فی بعض النسخ (و لا متکبر) فلا یحتاج الی هذا التوجیه.
2- . فیه أیضا: شرط السلطان: نخبه أصحابه الذین یقدمهم علی غیرهم من جنده، و النسبه شرطی کترکی، ثمّ قال: و لم أجد اللغویین فسّروا الزنوق و الخیوف بما فسرا به فی الخبر. و فی بعض النسخ (خیوق).
3- . فی بعض النسخ (متکبر) و لعلّه هو الصواب.

العافیه عشره أجزاء

24- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمَعْرُوفِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ قَالَ: یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ تَکُونُ الْعَافِیَهُ فِیهِ عَشَرَهَ أَجْزَاءٍ تِسْعَهٌ مِنْهَا فِی اعْتِزَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدَهٌ فِی الصَّمْتِ.

*ترجمه کمره ای: (عافیت ده جزء است)

علی بن مهزیار بسند خود روایت کرده زمانی برای مردم بیاید که عافیت در آن ده قسمت باشد، نه قسمت آن در کناره گیری از مردم بود و یک قسمت دیگر در خاموشی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تندرستی ده پاره است)

علی پور مهزیار به سند خویش نقل کرده که روزگاری برای مردم بیاید که تندرستی در آن ده بخش باشد، نه بخش آن در کناره گیری از مردمان است و بخشی دیگر از آن در خاموشی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (سلامتی ده جزء است)

علی بن مهزیار بسند خود نقل میکند که فرمود: روزگاری برای مردم پیش آید که سلامتی در آن روز ده جزء باشد نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء در خاموشی می باشد.

****ترجمه جعفری: (عافیت ده جزء دارد)

علی بن مهزیار با اسناد خود روایت کرده که (امام) فرمود: برای مردم زمانی فرا می رسد که عافیت در آن ده جزء دارد که نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء آن در سکوت است.

عشره یفتنون أنفسهم و غیرهم

25- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی وَ سَعِیدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَشَرَةٌ يُفَتِّنُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ غَيْرَهُمْ ذُو الْعِلْمِ الْقَلِيلِ يَتَكَلَّفُ أَنْ يُعَلِّمَ النَّاسَ كَثِيراً وَ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ ذُو الْعِلْمِ الْكَثِيرِ لَيْسَ بِذِي فِطْنَةٍ وَ الَّذِي يَطْلُبُ مَا لَا يُدْرِكُ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُ وَ الْكَادُّ غَيْرُ الْمُتَّئِدِ وَ الْمُتَّئِدُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مَعَ تُؤَدَتِهِ عِلْمٌ (1) وَ عَالِمٌ غَيْرُ مُرِيدٍ لِلصَّلَاحِ وَ مُرِيدٌ لِلصَّلَاحِ وَ لَيْسَ بِعَالِمٍ وَ الْعَالِمُ يُحِبُّ الدُّنْيَا وَ الرَّحِيمُ بِالنَّاسِ يَبْخَلُ بِمَا عِنْدَهُ وَ طَالِبُ الْعِلْمِ يُجَادِلُ فِيهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ فَإِذَا عَلَّمَهُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ.

*ترجمه کمره ای: (ده کس خود را و دیگران را بگرفتاری و رنج اندازند)

امام یکم علیه السّلام فرمود ده کسند که خود را و دیگران را گرفتار کنند و به رنج اندازند کم دانشی که میخواهد بسیار بمردم بیاموزد، مرد با حلم و دانشمندی که هوشمند نیست، کسی که دنبال چیزی رود که بدستش نمیآید و سزاوار نیست، کسی که رنج فراوان کشد و آرامی ندارد و کسی که آرامی دارد و دانش و بصیرت ندارد و دانشمندی که فکر صلاح در سر او نیست و کسی که در فکر صلاح است و دانشمند نیست و دانشمند دنیا دوست و کسی که بمردم مهربان است و نسبت بآنچه خودش دارد بخل میورزد و میخواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند دانش آموزی که با دانشمندتر از خود جدال میکند و چون مطلب را باو می آموزد از او نمیپذیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند)

امام علی بن ابی طالب گفته: ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند: اندک دانشی که می کوشد بسیار به مردم آموزد. مرد بردبار و دانایی که هوشمند نیست، آنکه پی چیزی رود که به دست نمی آید، آنکه رنج فراوان کشد و آسایش ندارد، آنکه آسایش دارد و دانش و بینایی ندارد، آنکه داناست لیک سر اصلاح کردن ندارد، آنکه در اندیشه اصلاح است لیک دانا نیست، آنکه داناست لیک به جهان تعلق دارد، آنکه به مردمان مهربان است، اما به خود بخیل است و می خواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند، آنکه با داناتر از خود جدال کند و چون خواهند به او بفهمانند که نمی فهمد نپذیرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده طائفه خود و دیگران را گرفتار می سازند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ده طائفه خود و دیگران را گرفتار می سازند آنکه اندک دانشی دارد و میخواهد بمردم دانش فراوان بیاموزد و

مرد بردباری که دانش اش بسیار است ولی باهوش نیست و آنکه بدنبال چیزی میرود که بدستش نخواهد رسید و شایستگی آن را نیز ندارد و زحمت کش بی حوصله و پر حوصله بی دانش و دانشمندی که نظر اصلاحی ندارد و صلاح اندیشی که دانش ندارد و دانشمند دنیا دوست و آنکه بمردم دلسوز است ولی از آنچه خود دارد بخل میورزد و از کیسه دیگران می بخشد و دانش آموزی که با دانشمندتر از خود ستیزه کند و چون مطلبی او را بیاموزد از او نپذیرد.

****ترجمه جعفری: (ده گروه، خود و دیگران را رنج می دهند)

موسی بن بکر از امام کاظم علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ده کس خود و دیگران را رنج می دهند: صاحب علم اندک که خود را وادار می کند که به مردم بسیار یاد دهد، و مرد بردبار که صاحب علم بسیار است ولی هوشمند نیست، و کسی که در جستجوی چیزی است که به آن نمی رسد و شایسته او نیست، و زحمتکشی که سهل انگار است، و سهل انگاری که با آن حالتش علم هم ندارد، و کسی که با مردم مهربان است ولی به آنچه نزد اوست بخل می ورزد، و طالب علمی که با کسی که از او داناتر است مجادله می کند و چون به او یاد دهد نمی پذیرد.

الزهد عشره أجزاء

26- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ع أَنَّهُ جَاءَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ مَا الزُّهْدُ فَقَالَ الزُّهْدُ عَشَرَهُ أَجْزَاءٍ فَأَعْلَی دَرَجَاتِ الزُّهْدِ أَدْنَی دَرَجَاتِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَی دَرَجَاتِ الْوَرَعِ أَدْنَی دَرَجَاتِ الْیَقِینِ وَ أَعْلَی دَرَجَاتِ الْیَقِینِ أَدْنَی دَرَجَاتِ الرِّضَا وَ إِنَّ الزُّهْدَ فِی آیَهٍ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ (2).3.

*ترجمه کمره ای: (زهد ده جزء است)

مردی حضور امام چهارم آمد و از آن حضرت پرسید: زهد چیست؟

فرمود ده جزء است بلندترین درجات زهد کمترین درجات ورع است و بلندترین درجات ورع کمترین درجات یقین است و بلندترین درجات یقین کمترین درجات رضا است، همانا تفسیر زهد در یک آیه از قرآن کریم است (سوره حدید آیه 23) تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت تأسف نخورید و بدان چه بدست آوردید شاد نباشید.

شرح: زهد بیرغبتی بدنیا و کالای دنیا است و شاید منظور از این که ده جزء است این باشد که شئون دنیوی برای انسان ده است، جان، شخصیت، جاه، آبرو، مال، زن، فرزند، خویشان، جوانی زیبائی و بطور کلی بیرغبتی بآنها را در آیه مبارکه منظور کرده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زهد ده جزء است)

مردی از امام علی بن الحسین علیهما السّلام پرسید زهد چیست؟. گفت:

ده جزء است، بلندترین پایه های زهد کمترین پایه های پرهیزگاریست، و بلندترین پایه های پرهیزگاری کمترین پایه های یقین است و بلندترین پایه های یقین کمترین پایه های رضا یعنی خشنودیست. و تفسیر زهد در این آیه قرآن که گفته: «تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت دریغ مخورید و بد آنچه به دست آوردید شاد مباشید. «یعنی زاهد نیستند».

***ترجمه فهری زنجانی: (بیرغبتی بدنیا ده جزء دارد)

مردی بنزد امام زین العابدین علیه السّلام آمد و پرسشی نمود، عرض کرد: حقیقت زهد چیست؟ فرمود زهد ده جزء دارد بالاترین درجات زهد کمترین درجات پرهیزکاری است و بالاترین درجات پرهیزکاری کمترین درجات یقین است و بالاترین درجات یقین کمترین درجات رضا است و همانا حقیقت زهد در یک آیه از قرآن بیان شده است سوره حدید آیه 23: تا بر آنچه از دست شما رفته است تأسف نخورید و بآنچه بدست شما رسید دل شاد نباشید.

****ترجمه جعفری: (زهد ده جزء دارد)

علی بن هاشم بن برید از پدرش نقل می کند که مردی نزد امام سجاد علیه السّلام آمد و از او پرسید: زهد چیست؟ فرمود: زهد ده جزء دارد و بالاترین درجه زهد پایین ترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع پایین ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پایین ترین درجه رضاست، و

زهد در آیه ای از کتاب خداست: «به آنچه از دست داده اید تأسف مخورید و به آنچه دارید غرّه مشوید.»

ص: 437

1- . التؤده- بالضم-: الرزانه و التأنّی، یقال: توأد فی الامر- من باب التفعل- أی تأنّی و تمهّل.
2- . الحدید: 23.

27- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع تَحْرُمُ مِنَ الْإِمَاءِ عَشَرَةٌ لَا تَجْمَعُ بَيْنَ الْأُمِّ وَ الْبِنْتِ وَ لَا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ وَ لَا أَمَتَكَ وَ هِيَ حَامِلٌ مِنْ غَيْرِكَ حَتَّى تَضَعَ وَ لَا أَمَتَكَ وَ لَهَا زَوْجٌ وَ لَا أَمَتَكَ وَ هِيَ أُخْتُكَ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَ لَا أَمَتَكَ وَ هِيَ عَمَّتُكَ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَ لَا أَمَتَكَ وَ هِيَ حَائِضٌ حَتَّى تَطْهُرَ وَ لَا أَمَتَكَ وَ هِيَ رَضِيعَتُكَ وَ لَا أَمَتَكَ وَ لَكَ فِيهَا شَرِيكٌ.

*ترجمه کمره ای: (ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند)

امام ششم فرمود ده تا از کنیزان حرامند میان مادر و دختر جمع مکن میان دو خواهر جمع مکن، کنیزت که از دیگری آبستن است تا بزاید و کنیزت که زن دیگری است و کنیزت که خواهر رضاعی تو است و کنیزت که عمه رضاعی تو است و کنیزت که خاله رضاعی تو است و کنیزت که حائض است تا پاک شود و کنیزت که تو را شیر داده و کنیزت که در آن شریک داری.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند)

امام صادق گفته: «ده گونه کنیز بر مالک حرام اند. میان مادر و دختر فراهم مکن، میان دو خواهر جمع مکن، کنیز تو که از دیگری آبستن شده تا بزاید، کنیز تو که زن دیگریست، کنیز تو که خواهر رضاعی توست، کنیز تو که عمه رضاعی توست، کنیز تو که خاله رضاعی توست، کنیز تو که حائض است تا از حیض پاک گردد، کنیز تو که ترا شیر داده، کنیز تو که در آن شریک با دیگری هستی».

***ترجمه فهری زنجانی: (ده قسم کنیز بر آقای خود حرام است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ده قسم کنیز حرام است: با مادر و دختر با هم نمیتوانی ازدواج کنی و نه با دو خواهر و نه با کنیزی که از دیگری بار دارد تا آنگاه که بزاید و نه با کنیز خودت که شوهر دارد و با کنیزت که خواهر رضاعی تو است و نه با کنیزت که عمه رضاعی تو است و نه با کنیزت که در حال حیض است تا پاک شود و نه با کنیزت که خواهر شیرخواره تو است و همسرت باو شیر داده است و نه با کنیزت که در آن شریک داشته باشی.

****ترجمه جعفری: (ده گروه از کنیزان حرامند)

مسعده بن زیاد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ده گروه از کنیزان (برده) حرام هستند: میان مادر و دختر جمع نشود، و نه میان دو خواهر، و نه کنیز تو که از مرد دیگری حامله است، و نه کنیز تو در حالی که شوهر دارد، و نه کنیز تو در حالی که خواهر شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که عمّه شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که حائض است تا پاک شود و نه کنیز تو در حالی که او دختر شیری توست و نه کنیز تو در حالی که با کسی در آن شریک هستی.

الشهوه عشر أجزاء

28- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ ضُرَیْسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ الشَّهْوَةَ عَشَرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِی النِّسَاءِ وَ وَاحِدَةٌ فِی الرِّجَالِ (1) وَ لَوْ لَا مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِنَّ مِنْ أَجْزَاءِ الْحَیَاءِ عَلَی قَدْرِ أَجْزَاءِ الشَّهْوَةِ لَکَانَ لِکُلِّ رَجُلٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ مُتَعَلِّقَاتٍ بِهِ. (2).

*ترجمه کمره ای: (شهوت زنانه ده جزء است)

امام ششم علیه السّلام فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی شهوت را ده جزء قرار داده نه جزئش در زنان است و یکی در مردان و اگر نبود که خدا باندازه شهوت بزنان حیا داده بود بهر مردی نه زن درمی آویخت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شهوت ده جزء است)

امام صادق گفته: «خدا شهوت را ده جزء کرده، نه جزء آن را در زنان نهاده است و جزئی را در مردان، هر گاه به اندازه شهوت زنان حیا نداده بود، بهر مردی نه زن در آویختی یعنی هر نه مرد زنی را سیر کند اما عبارت به عکس گفته.

***ترجمه فهری زنجانی: (میل زناشوئی ده جزء است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی میل زناشوئی را ده سهم قرار داده است که 9 سهم آن در زن است و یک سهم در مردان و اگر نبود آن مقدار حیا که خدای عز و جل بمقدار شهوت در زنان قرار داده بهر مردی نه زن در می آویخت.

****ترجمه جعفری: (شهوت ده جزء دارد)

ضریس از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند شهوت را ده جزء قرار داده است، نه جزء آن در زنها و یک جزء آن در مردهاست، و اگر نبود که خداوند اجزاء حیا را به اندازه اجزاء شهوت در آنها قرار داده است، برای هر مردی نه زن می آویخت.

الحیاء عشره أجزاء

29- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ

1- . کذا و رواه الکلینی فی الکافی بإسناده عن الأصبغ عن أمیر المؤمنین علیه السّلام هکذا أیضا و کأنّ فیه قلبا أو تصحیفا لان مقتضی الکلام عکس ذلک یعنی تعلّق امرأه واحده بتسعه رجال. و کأن ذلک من تصرف الرواه فی لفظ الحدیث، هذا و: روی الصدوق (ره) فی الفقیه بإسناده عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام قال: ان اللّه عزّ و جلّ خلق الشهوه عشره أجزاء تسعه فی الرّجال و واحده فی النساء و ذلک لبنی هاشم و شیعتهم. و فی نساء بنی أمیّه و شیعتهم: الشهوه عشره أجزاء فی النساء تسعه و فی الرّجال واحده.
2- کذا و رواه الکلینی فی الکافی بإسناده عن الأصبغ عن أمیر المؤمنین علیه السّلام هکذا أیضا و کأنّ فیه قلبا أو تصحیفا لان مقتضی الکلام عکس ذلک یعنی تعلّق امرأه واحده بتسعه رجال. و کأن ذلک من تصرف الرواه فی لفظ الحدیث، هذا و: روی الصدوق (ره) فی الفقیه بإسناده عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام قال: ان اللّه عزّ و جلّ خلق الشهوه عشره أجزاء تسعه فی الرّجال و واحده فی النساء و ذلک لبنی هاشم و شیعتهم. و فی نساء بنی أمیّه و شیعتهم: الشهوه عشره أجزاء فی النساء تسعه و فی الرّجال واحده.

مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرِهِ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْحَيَاءُ عَلَى عَشَرَهِ أَجْزَاءٍ تِسْعَهٌ فِي النِّسَاءِ وَ وَاحِدَهٌ فِي الرِّجَالِ فَإِذَا حَاضَتِ الْجَارِيَهُ ذَهَبَ جُزْءٌ مِنْ حَيَائِهَا فَإِذَا تَزَوَّجَتْ ذَهَبَ جُزْءٌ فَإِذَا افْتُرِعَتْ (1) ذَهَبَ جُزْءٌ فَإِذَا وَلَدَتْ ذَهَبَ جُزْءٌ وَ بَقِيَ لَهَا خَمْسَهُ أَجْزَاءٍ فَإِنْ فَجَرَتْ ذَهَبَ حَيَاؤُهَا كُلُّهُ وَ إِنْ عَفَّتْ بَقِيَ لَهَا خَمْسَهُ أَجْزَاءٍ.

*ترجمه کمره ای: (حیا ده جزء است)

امام ششم علیه السّلام فرمود حیاء ده جزء است نه جزئش در زنان است و یکی در مردان چون دختر حیض شود یک جزء حیاء از او برود و چون شوهر کند جزء دیگر برود؛ چون نطفه شوهر را در خود جا دهد جزء دیگر از او برود و چون بزاید جزء دیگر از او برود و پنج جزء برای او بماند سپس اگر زنا داد همه حیاتش بریزد و اگر پارسا شد برای او پنج جزء از حیا بجا بماند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (حیا ده پاره است)

امام صادق علیه السّلام گفته: «شرم ده پاره است، نه پاره آن در زنان است و یکی در مردان، چون دختر دشتان گردد پاره یی از شرم از وی برود و چون شوی گیرد پاره یی دیگر برود، چون مرد با وی جماع کند پاره یی دیگر برود، چون بزاید پاره یی دیگر برود، پنج پاره بماند، هر گاه زنا دهد و روسبی گردد همه شرم از آن برود، و هر گاه پارسا باشد پنج پاره از شرم برای وی بماند.

***ترجمه فهری زنجانی: (حیاء ده جزء است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: حیاء ده سهم است 9 سهم در زنان است و یک سهم در مردان و چون دوشیزه خون حیض دید یک سهم از حیای او میرود و چون شوهر کند یک سهم برود و چون بکارت اش از از دست رفت یک سهم حیا از او برود. و چون فرزند آورد یک سهم برود و پنج سهم برای او باقی می ماند پس اگر دامن بناپاکی آلود همه حیایش از دست برود و اگر عفت ورزید پنج سهم از حیا برایش میماند.

****ترجمه جعفری: (حیا ده جزء دارد)

احمد بن محمد و دیگران با اسناد خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کنند که فرمود: حیا ده جزء دارد، نه جزء آن در زنان و یک جزء آن در مردان است، وقتی دوشیزه ای حیض دید یک جزء از حیای او می رود و وقتی ازدواج کرد جزء دیگری می رود و چون بکارت او رفت جزء دیگری می رود و چون بچه به دنیا آورد جزء دیگری می رود و پنج جزء می ماند و اگر زنا کند تمام حیای او می رود و اگر هفت داشته باشد پنج جزء می ماند.

یفرق بین الصبیان و النساء فی المضاجع لعشر سنین

30- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ: يُفَرَّقُ بَيْنَ الصِّبْيَانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ.

*ترجمه کمره ای: (چون پسر بچه ها بده سالگی رسیدند بستر خواب آنها را از زنها جدا کنند)

امام ششم علیه السّلام از گفتار پدرانش فرمود بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کودکانی که به ده سالگی می رسند بستر ایشان را از زنان جدا می کنند)

امام صادق علیه السّلام گفته: که پدران وی گفته اند: بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید.

***ترجمه فهری زنجانی: (خوابگاه پسر بچه ها را در ده سالگی باید از زنان جدا کرد)

امام صادق علیه السّلام از زبان پدرانش نقل فرمود: که بستر خواب بچه ها که بده سال رسیده اند می بایست از زنان جدا شود.

****ترجمه جعفری: (بستر خواب پسر بچه های ده ساله و زنان جدا شود)

عبد الله بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: وقتی پسر بچه ها به سن ده سالگی رسیدند، بستر آنان و زنها جدا شود.

للمرأه صبر عشره رجال

31- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ لِلْمَرْأَهِ صَبْرَ عَشَرَهِ رِجَالٍ فَإِذَا حَمَلَتْ زَادَهَا قُوَّهَ صَبْرِ عَشَرَهِ رِجَالٍ أُخْرَی.

32- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلْمَرْأَهِ صَبْرَ عَشَرَهِ رِجَالٍ فَإِذَا هَاجَتْ کَانَ لَهَا قُوَّهُ عَشَرَهِ رِجَالٍ.ه.

*ترجمه کمره ای: (یک زن صبر ده مرد را دارد)

امام ششم از قول پدرش فرمود: براستی خدای تبارک و تعالی برای یک زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون آبستن شود توانائی ده مرد دیگر برای او بیفزاید.

اسحق بن عمار گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود براستی خدای عز و جل برای زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یک زن شکیبایی ده مرد را دارد)

امام صادق از پدر خود نقل کرده که او می گفته:

خدا برای یک زن توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه آبستن گردد توانایی ده مرد دیگر برای وی بیفزاید. اسحاق پور عمار گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: خدا برای زنان توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه به هیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (یک زن بردباری ده مرد را دارد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی در یک زن بردباری ده مرد را قرار داده است و چون باردار شود نیروی بردباری ده مرد دیگر را بر او بیفزاید.

اسحاق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: که خدای عز و جل برای زن بردباری ده مرد را قرار داده است و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارا می شود.

****ترجمه جعفری: (زن ده برابر مردان شکیبایی دارد)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند برای یک زن، شکیبایی ده مرد را قرار داده و چون حامله شد، نیروی صبر ده مرد دیگر هم به او اضافه می شود.

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از آن حضرت شنیدم که می فرمود: همانا خداوند برای زن صبر ده مرد را قرار داده و چون حامله شود نیروی ده مرد دیگر به او اضافه گردد.

1- . الافتراع- بالفاء- إزاله البکاره.

33- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بَیْنَمَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی الرَّحْبَهِ وَ النَّاسُ عَلَیْهِ مُتَرَاکِمُونَ فَمِنْ بَیْنِ مُسْتَفْتٍ وَ مِنْ بَیْنِ مُسْتَعْدٍ إِذْ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَنَظَرَ إِلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِعَیْنَیْهِ هَاتَیْکَ الْعَظِیمَتَیْنِ ثُمَّ قَالَ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا رَجُلٌ مِنْ رَعِیَّتِکَ وَ أَهْلِ بِلَادِکَ قَالَ مَا أَنْتَ مِنْ رَعِیَّتِی وَ أَهْلِ بِلَادِی وَ لَوْ سَلَّمْتَ عَلَیَّ یَوْماً وَاحِداً مَا خَفِیتَ عَلَیَّ فَقَالَ الْأَمَانَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام هَلْ أَحْدَثْتَ فِی مِصْرِی هَذَا حَدَثاً مُنْذُ دَخَلْتَهُ قَالَ لَا قَالَ فَلَعَلَّکَ مِنْ رِجَالِ الْحَرْبِ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِذَا وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا فَلَا بَأْسَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ بَعَثَنِی إِلَیْکَ مُعَاوِیَهُ مُتَغَفِّلًا لَکَ أَسْأَلُکَ عَنْ شَیْ ءٍ بَعَثَ فِیهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ (1) وَ قَالَ لَهُ إِنْ کُنْتَ أَنْتَ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ الْخَلِیفَهَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ فَأَجِبْنِی عَمَّا أَسْأَلُکَ فَإِنَّکَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ اتَّبَعْتُکَ وَ أَبْعَثُ إِلَیْکَ بِالْجَائِزَهِ فَلَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ وَ قَدْ أَقْلَقَهُ ذَلِکَ فَبَعَثَنِی إِلَیْکَ لِأَسْأَلَکَ عَنْهَا فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ مَا أَظَلَّهُ وَ أَعْمَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَعْتَقَ جَارِیَهً فَمَا أَحْسَنَ أَنْ یَتَزَوَّجَ بِهَا حَکَمَ اللَّهُ بَیْنِی وَ بَیْنَ هَذِهِ الْأُمَّهِ قَطَعُوا رَحِمِی وَ أَضَاعُوا أَیَّامِی (2) وَ دَفَعُوا حَقِّی وَ صَغَّرُوا عَظِیمَ مَنْزِلَتِی وَ أَجْمَعُوا عَلَی مُنَازَعَتِی عَلَیَّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدٍ فَأَحْضِرُوا فَقَالَ یَا شَامِیُ

1- . أی ملک الروم و انما سمی الروم بنو الأصفر لان أباهم الأول کان أصفر اللون.
2- . (قطعوا رحمی) أی لم یراعوا الرحم التی بینی و بین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أو بینی و بینهم فالمراد به القریش. و قوله (أضاعوا أیامی) أی ما صدر منی من الغزوات و غیرها ممّا أید اللّه به الدّین و نصر به المسلمین فکثیرا ما یطلق الأیّام و یراد بها الوقائع المشهوره الواقعه فیها کما قاله العلّامه المجلسیّ (ره) فی البحار.

هَذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذَا ابْنِی فَاسْأَلْ أَیَّهُمْ أَحْبَبْتَ فَقَالَ أَسْأَلُ ذَا الْوَفْرَهِ (1) یَعْنِی الْحَسَنَ علیه السلام وَ کَانَ صَبِیّاً (2) فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام سَلْنِی عَمَّا بَدَا لَکَ فَقَالَ الشَّامِیُّ کَمْ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ کَمْ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ کَمْ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا قَوْسُ قُزَحَ وَ مَا الْعَیْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِکِینَ وَ مَا الْعَیْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَا الْمُؤَنَّثُ وَ مَا عَشَرَهُ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَیْتَهُ بِعَیْنِکَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَیْکَ بَاطِلًا کَثِیراً قَالَ الشَّامِیُّ صَدَقْتَ قَالَ وَ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ دَعْوَهُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَرِ فَمَنْ قَالَ لَکَ غَیْرَ هَذَا فَکَذِّبْهُ (3) قَالَ صَدَقْتَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ وَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مَسِیرَهُ یَوْمٍ لِلشَّمْسِ تَنْظُرُ إِلَیْهَا حِینَ تَطْلُعُ مِنْ مَشْرِقِهَا وَ حِینَ تَغِیبُ مِنْ مَغْرِبِهَا قَالَ الشَّامِیُّ صَدَقْتَ فَمَا قَوْسُ قُزَحَ قَالَ علیه السلام وَیْحَکَ لَا تَقُلْ قَوْسُ قُزَحَ فَإِنَّ قُزَحَ اسْمُ شَیْطَانٍ وَ هُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَ عَلَامَهُ الْخِصْبِ وَ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَمَّا الْعَیْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِکِینَ فَهِیَ عَیْنٌ یُقَالُ لَهَا بَرَهُوتُ وَ أَمَّا الْعَیْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ هِیَ عَیْنٌ یُقَالُ لَهَا سَلْمَی وَ أَمَّا الْمُؤَنَّثُ فَهُوَ الَّذِی لَا یُدْرَی أَ ذَکَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَی فَإِنَّهُ یُنْتَظَرُ بِهِ فَإِنْ کَانَ ذَکَراً احْتَلَمَ وَ إِنْ کَانَتْ أُنْثَی حَاضَتْ وَ بَدَا ثَدْیُهَا وَ إِلَّا قِیلَ لَهُ بُلْ عَلَی الْحَائِطِ فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَکَرٌ وَ إِنِ انْتَکَصَ بَوْلُهُ کَمَا انْتَکَصَ بَوْلُ الْبَعِیرِ فَهِیَ امْرَأَهٌ وَ أَمَّا عَشَرَهُ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَأَشَدُّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ الْحَدِیدُ الَّذِی یُقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِیدِ النَّارُ تُذِیبُ الْحَدِیدَ وَ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ یُطْفِئُ النَّارَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ یَحْمِلُ الْمَاءَ وَ أَشَدُّ

1- . الوفره ما سال من الشعر علی الأذنین أو الشعر المجتمع علی الرأس.
2- . المراد حدث السن و ذلک لانه علیه السّلام کان فی زمن خلافه أبیه متجاوزا عن الثلاثین و قد یقال: هذا ممّا یضعّف الخبر. و السند معتبر فلا بدّ من زیاده الجمله من النسّاخ.
3- . أی لا یعلم أکثر الناس و لا یصلحهم أن یعلموا بغیر هذا الوجه (البحار).

مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ وَ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلَكُ الَّذِی یُرْسِلُهَا وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَلَکِ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی یُمِیتُ الْمَلَکَ وَ أَشَدُّ مِنْ مَلَکِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ الَّذِی یُمِیتُ مَلَکَ الْمَوْتِ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ یُمِیتُ الْمَوْتَ فَقَالَ الشَّامِیُّ أَشْهَدُ أَنَّکَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص حَقّاً وَ أَنَّ عَلِیّاً أَوْلَی بِالْأَمْرِ مِنْ مُعَاوِیَهَ ثُمَّ کَتَبَ هَذِهِ الْجَوَابَاتِ وَ ذَهَبَ بِهَا إِلَی مُعَاوِیَهَ فَبَعَثَهَا مُعَاوِیَهُ إِلَی ابْنِ الْأَصْفَرِ فَکَتَبَ إِلَیْهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ یَا مُعَاوِیَهُ لِمَ تُکَلِّمُنِی بِغَیْرِ کَلَامِکَ وَ تُجِیبُنِی بِغَیْرِ جَوَابِکَ أُقْسِمُ بِالْمَسِیحِ مَا هَذَا جَوَابُکَ وَ مَا هُوَ إِلَّا مِنْ مَعْدِنِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَهِ وَ أَمَّا أَنْتَ فَلَوْ سَأَلْتَنِی دِرْهَماً مَا أَعْطَیْتُکَ.

34- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ النَّبِیَّ ص قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً إِلَّا وَ قَدْ أَمَرَ عَلَیْهِ آخَرَ یَغْلِبُهُ بِهِ وَ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا خَلَقَ الْبِحَارَ فَخَرَتْ وَ زَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفُلْکَ فَأَدَارَهَا بِهِ وَ ذَلَّلَهَا ثُمَّ إِنَّ الْأَرْضَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ الْجِبَالَ فَأَثْبَتَهَا فِی ظَهْرِهَا أَوْتَاداً مَنَعَهَا أَنْ تَمِیدَ بِمَا عَلَیْهَا فَذَلَّتِ الْأَرْضُ وَ اسْتَقَرَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْجِبَالَ فَخَرَتْ عَلَی الْأَرْضِ فَشَمَخَتْ وَ اسْتَطَالَتْ وَ قَالَتْ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ الْحَدِیدَ فَقَطَعَهَا فَقَرَّتِ الْجِبَالُ وَ ذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْحَدِیدَ فَخَرَ عَلَی الْجِبَالِ وَ قَالَ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ النَّارَ فَأَذَابَتِ الْحَدِیدَ فَذَلَّ الْحَدِیدَ ثُمَّ إِنَّ النَّارَ زَفَرَتْ وَ شَهَقَتْ وَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ فَأَطْفَأَهَا فَذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْمَاءَ فَخَرَ وَ زَخَرَ وَ قَالَ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ اللَّهُ الرِّیحَ فَحَرَّکَتْ أَمْوَاجَهُ وَ أَثَارَتْ مَا فِی قَعْرِهِ وَ حَبَسَهُ عَنْ مَجَارِیهِ فَذَلَّ الْمَاءُ ثُمَّ إِنَّ الرِّیحَ فَخَرَتْ وَ عَصَفَتْ وَ أَرْخَتْ أَذْیَالَهَا وَ قَالَتْ أَیُّ شَیْ ءٍ یَغْلِبُنِی فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ فَاحْتَالَ وَ اتَّخَذَ مَا یَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّیحِ وَ غَیْرِهَا فَذَلَّتِ الرِّیحُ ثُمَّ الْإِنْسَانُ طَغَی وَ قَالَ مَنْ أَشَدُّ مِنِّی قُوَّهً فَخَلَقَ لَهُ الْمَوْتَ فَقَهَرَهُ فَذَلَّ الْإِنْسَانُ ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ فَخَرَ فِی نَفْسِهِ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَا تَفْخَرْ فَإِنِّی ذَابِحُکَ بَیْنَ الْفَرِیقَیْنِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ ثُمَّ لَا أُحْیِیکَ أَبَداً فَذَلَّ وَ خَافَ.

*ترجمه کمره ای: (ده چیز است که بعضی از بعضی سخت تر است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود در این میان که امیر مؤمنان علیه السّلام در رحبه بود و مردم گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند یکی فتوی میخواست یکی شکایت داشت و عرض حال میکرد ناگاه مردی خدمت او ایستاد و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه اللّه و برکاته آن حضرت

با دو چشم مبارک درشت خود باو نگاهی کرد و فرمود و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته تو کیستی؟

آقا من یکی از رعایا و اهل کشور توام.

خیر تو از رعایا و اهل کشور من نیستی اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از من پوشیده نمیماند.

ای امیر المؤمنین بمن امان بده.

مگر در این شهر من خلافی کرده ای؟

خیر آقا.

شاید از مردان جنگ باشی؟

آری.

فرمود: اکنون که سلاح بزمین گزارده شد و معاهده ترک جنگ بسته شده عیب ندارد.

آقا راستش اینست که من مردی از اهل شامم معاویه مرا بطور ناشناس خدمت شما فرستاده تا از شما مسائلی بپرسم موضوع مسائل اینست که پادشاه روم آن مسائل را پیش او فرستاد و باو گفته اگر تو شایسته زمامداری امت و جانشین محمدی بپرسشهای من جواب بده اگر جواب مرا دادی پیرو تو میشوم و باج بتو میدهم معاویه جوابی نداشت که باو بدهد این موضوع خاطرش را ناراحت کرده و مرا فرستاده که آن مسائل را از شما بپرسم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود خدا زاده هند جگر خوار را بکشد چه اندازه خودش و همراهانش گمراه و کورند بخدا کنیزی را آزاد کرد و نمیفهمید که چگونه با او ازدواج کند خدا میان من و این امت حکم باشد رحم مرا قطع کردند و روزگار مرا ضایع کردند و حق مرا بردند و مقام بلند مرا پست کردند.

ای قنبر امام حسن و امام حسین و محمد را نزد من بیاور. آقازاده ها حاضر شدند، فرمود: ای مرد شامی این دو تن پسران رسول خدایند و این یکی

پسر منست از هر کدام میخواهی مسائل خود را بپرس گفت از این صاحب گیسوان بلند میپرسم. مقصودش امام حسن علیه السّلام بود در این وقت امام حسن علیه السّلام جوان بود و باو فرمود هر چه خواهی از من بپرس مرد شامی گفت میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی میکنند کجا است؟

چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی میکنند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست و کدامند؟

امام حسن علیه السّلام فرمود میان حق و باطل چهار انگشت است هر چه را خودت دیدی حق است ولی آنچه را بشنوی ممکن است بیشتر آن باطل باشد.

شامی گفت یا ابن رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله درست فرمودی.

فرمود فاصله میان آسمان و زمین دعای ستمدیده و مد بصر است هر کس جز این گوید دروغش بشمار. گفت یا ابن رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله درست فرمودی. فرمود میان مشرق و مغرب یک روز گردش آفتاب است از آنجا که چون برآید و آن را بنگری تا آنجا که می بینی فرو میرود شامی گفت درست فرمودی بفرما بدانم قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانیست و آن قوس خداست که نشانه ارزانی و امان اهل زمینست از غرق شدن و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را برهوت گویند و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را سلما خوانند مؤنث آن است که فهم نشود نر است یا ماده (خنثی) اگر نر است چون بالغ شود محتلم گردد و اگر ماده است حیض شود و پستانش برآید اگر باین دو علامت مشخص نشود باو گویند که بدیوار بشاشد اگر بولش گاز گرفت و بدیوار رسید مرد است و اگر پس شاشید چنانچه شتر پس میشاشد زنست؛ آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است، سخت ترین چیزی که خدای عز و جل آفریده سنگ است و سختتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن میتراشند و سختر از آهن آتش است که آهن را آب میکند و سختتر از آتش آب است که آن را خاموش میکند و سختتر از آب ابر است که آب را با خود میبرد و سختتر از ابر باد است که ابر را میراند و سختتر از باد فرشته ایست که آن را میفرستد و سختتر از آن فرشته ملک الموت است که آن فرشته را قبض روح میکند و سختتر از ملک الموت

همان مرگ است که او را میکشد و سختتر از مرگ امر پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میکند.

شامی عرضکرد گواهی میدهم که تو زاده رسول خدائی صلّی الله علیه و آله از روی حقیقت و علی علیه السّلام بامر خلافت شایسته تر است از معاویه لع. سپس این جوابها را برای معاویه نوشت و او هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم باو نوشت ای معاویه چرا با گفتار دیگران مرا سخن میکنی و بگفته دیگران مرا پاسخ میدهی سوگند بمسیح که این جوابها از خودت نیست همانا این جوابها از مرکز نبوت و خاندان رسالت است تو اگر از من یکدرهم بخواهی بتو نمیدهم.

شرح: سند این حدیث نظر برجال آن معتبر و قابل اعتماد است ولی متن آن مغشوش و از دو جهت بی اعتبار است.

1- در این حدیث امام حسن را در موقع سؤال مرد شامی کودک خوانده با اینکه آن حضرت در این موقع قطعا بیش از سی سال داشته زیرا جریان واقعه در زمان خلافت حضرت و ظاهرا پس از هدنه جنگ صفین است و ولادت امام حسن در سال سوم یا چهارم از هجرت است و واقعه صفین در سال سی هفتم هجرت اتفاق افتاده است.

2 «جواب بعضی سؤالات بسیار اقناعی و عامیانه است اگر چه بعضی از آنها دارای توجیهات دقیقی است که در اینجا فرصت شرح آن نیست. پیغمبر اکرم فرمود خدا هیچ آفریده ای را نیافریده جز آنکه آفریده دیگری بر آن فرمانده و مسلط کرده برای آنکه چون خدای تبارک و تعالی دریاها را آفرید بخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چیست که بر ما مسلط باشد خدا هم چرخ را آفرید تا گرداگرد آنها را گرفت و آنها را زبون کرد سپس زمین بخود بالید و گفت چیست که بر من چیره شود خدا کوهها را آفرید و بر پشت آن چون میخ جای داد و نگذاشت آنچه در پشت خود دارد بلرزاند تا زبون شد و پا برجا گردید سپس کوهها بزمین بالیدند و خود را بالا گرفتند و گردن فرازی کردند و گفتند چه چیز بر ما چیره می شود؟ خدا آهن را آفرید و آنها را برید و بر جای خود آرام شدند و زبون گردیدند سپس آهن بکوهها بالید و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و زبونش ساخت سپس آتش زبانه کشید و دمید بر خود بالید و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا آب را آفرید تا او را خاموش کرد و زبون شد سپس آب بالید و بر خود جوشید و گفت چه بر من چیره می شود؟ خدا باد را آفرید تا موجهای او را بجنبش آورد و آنچه در تک او بود

پراکند و او را از روش خود باز داشت آب هم زبون شد سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد دامنه های خود را پراکند و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا انسان را آفرید تا نیرنگ ریخت و سازمانی را بدست آورد که او را از باد و جز آن پوشانید باد هم زبون شد سپس انسان سرکشی کرد و گفت کی از من تواناتر است خدا مرگ را آفرید تا او را مقهور ساخت و انسان هم زبون شد سپس مرگ بر خویشتن بالید خداوند باو فرمود بخود مناز که براستی من تو را میان دو دسته بهشتیان و دوزخیان چنان سر ببرم که هرگز زنده ات نکنم مرگ زبون شد و ترسید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: امیر المؤمنین علیه السّلام در رحبه بود و هر کس از او سؤالی می کرد. ناگاه مردی سلام کرد امیر المؤمنین جواب داد و گفت:

تو کیستی؟. گفت: من از پیروان تو و از مردم این کشور هستم: گفت: من ترا هرگز ندیده ام. آن مرد امان خواست. گفت: در این کشور خلافی کرده یی؟. گفت: نه. گفت: شاید از جنگجویان هستی؟

گفت: آری. گفت: اکنون سلاح به زمین نهاده شده و قرار داد ترک جنگ بسته شده باکی نیست. آن مرد گفت: حقیقت امر آن است که من مردی از شام هستم، معاویه مرا به طریق ناشناس نزد تو فرستاده، تا از تو مسائلی بپرسم. و این مسائل را قیصر روم از معاویه پرسیده و به وی گفته هر گاه تو شایسته زمامداری پیروان محمدی به پرسشهای من جواب ده، هر گاه جواب درست دادی پیروی تو می کنم، معاویه جوابی نداشت، مرا فرستاد که آن مسائل را از تو باز پرسم. علی گفت: خدا زاده جگر خوار را بکشاد چه اندازه خود و پیروان وی گمراه اند، کنیزی را آزاد کرد ندانست که چگونه با وی زناشویی کند. خدا میان ما و این مردم داور باشد، خویشاوندی مرا بریدند و روزگار مرا تباه ساختند. آنگاه گفت: ای قنبر فرزندان مرا: حسن و حسین و محمد را نزد من آر. ایشان حاضر شدند، گفت: ای مرد شامی این دو تن دودمان پیامبراند و این محمد فرزند من است، از هر کدام خواهی مسائل خود را بپرس. گفت: از این گیسو دار پرسم، یعنی حسن بن علی، حسن گفت: آنچه خواهی جویا شو. شامی گفت: میان حق و باطل چه اندازه است؟. میان آسمان و زمین چه اندازه است؟. قوس و قزح چیست؟. چشمه یی که ارواح مشرکان در آن جای گزین اند کجاست؟. چشمه یی که ارواح گروندگان در آن ساکن اند

کجاست؟. مؤنث چیست؟. ده چیزی که هر کدام از دیگری دشوارتر است چیست؟.

حسن بن علی گفت: میان حق و باطل چار انگشت است. هر چه تو خود دیدی حق است و آنچه را بشنوی ممکن است حق یا باطل باشد. شامی پذیرفت. آنگاه گفت: فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعای ستمرسیده و اندازه دیدار چشم است. هر که جز این گوید باور مدار. شامی پذیرفت. گفت: میان مشرق و مغرب یک روز گردش خورشید است، از اینجا که برآید تا آنجا که فرو رود. شامی پذیرفت. آنگاه پرسید قوس و قزح چیست؛ گفت: قوس قزح یعنی کمان شیطان. شایسته است که بگویی قوس رحمان است آن نشانه ارزانی و آسایش مردم زمین است از غرق شدن. و چشمه یی که ارواح مشرکان در آن ساکن اند: چشمه ایست که آن را برهوت گویند، و چشمه یی که ارواح گروندگان در آن جای گزین اند چشمه ایست که آن را سلمی نامند، مؤنث آن ست که دانسته نگردد نر است یا ماده (خنثی) هر گاه نر است چون رسیده گردد محتلم گردد و هر گاه ماده است. دشتان بیند و پستان وی برآید، هر گاه با این دو نشانه جدا نگردد به وی گویند که به دیوار بول کند هر گاه بول وی گاز گیرد به دیوار رسد مرد است و هر گاه پس بول کند چنان که اشتر زن است.

سپس شامی پرسید آن ده چیز کدام است که یکی از دیگری دشوارتر است. گفت: دشوارترین چیزی که خدا آفریده سنگ است و دشوارتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن می تراشند، و دشوارتر از آهن آتش است که آهن را آب می کند، و دشوارتر از آتش آب است که آن را فرو کشد و دشوارتر از آب ابر است که آب را با خود همی برد، دشوارتر از ابر باد است که آن را همی راند و دشوارتر از باد فرشته است که آن را می فرستد و دشوارتر از آن قابض ارواح است و دشوارتر از آن مرگ است که قابض ارواح را تباه کند و دشوارتر از آن فرمان خداست که مرگ را نابود کند.

شامی گفت: گواهی دهم که زاده پیامبری و علی به کار خلافت شایسته تر است از معاویه. آنگاه این پاسخها را برای معاویه فرستاد او نیز برای قیصر روم فرستاد، وی در جواب نوشت: ای معاویه این گونه جوابها از تو نیست، اینها را از دودمان پیامبر گرفته برای من فرستاده یی. من به تو درمی نخواهم داد:

از پیامبر روایت شده که گفت: خدا هیچ آفریده یی را نیافریده جز آنکه دیگری را بر آن چیره گردانید چنان که خدا دریاها را آفرید چون به خود بالیدند و گفتند کیست که به ما چیره گردد؟ خدا چرخ را بیافرید تا گرداگرد آنها را فرو گیرد: آنگاه زمین به خود بالید و گفت: چه بر من چیره تواند شد؟ خدا کوهها را بیافرید و بر پشت آن چون میخ آنها را جای داد تا پشت آن نلرزد. آنگاه کوهها به زمین بالیدند و گردن فرازی کردند، خدا آهن را آفرید و آنها را بدان برید، سپس آهن بالیدن گرفت. خدا آتش را بر آن چیره گردانید، آتش زبانه کشید و بالیدن خواست خدا آب را بیافرید تا آن را فرو کشد سپس آب همی بالید.

خدا باد را بر آن چیره گردانید، آنگاه باد بالیدن گرفت، خدا آدمی را بیافرید تا باد را زبون ساخت.

انسان سرکشی کردن گرفت. خدا مرگ را بر وی چیره ساخت، مرگ مغرور شد او را میان بهشتیان و دوزخیان به دو نیم ساخت. این سؤالات و اجوبه صحت آنها معلوم نیست ظاهرا ساختگی ست گویا کسانی آنها را پرداخته و به پیامبر اکرم و پیشوایان بسته اند چون پرسش و پاسخ بسیار کودکانه است.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده چیز است که یکی از دیگری سخت تر است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین در رحبه بود و مردم گرداگرد او را گرفته بودند بعضی فتوی می پرسید و بعضی دادرسی میخواست مردی برخاست و عرض کرد سلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکات خدا بر تو باد امیر المؤمنین با همان دو چشمان درشت اش نگاهی باو کرد و سپس فرمود:

و علیک السلام و رحمه اللَّه و برکاته تو کیستی؟ عرض کرد من مردی از رعیت و افراد کشور تو هستم فرمود: تو از رعیت من و افراد کشور من نیستی، که اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از نظر من پنهان نمیماند عرض کرد یا امیر المؤمنین از حضرتت خواستار امانم امیر المؤمنین فرمود: مگر از هنگامی که باین شهر آمده ای کار تازه ای انجام داده ای؟ عرض کرد نه، فرمود: شاید از افرادی هستی که با ما سر جنگ دارند عرض کرد: بلی: فرمود: آنگاه که آتش جنگ فرو نشیند عیب ندارد عرض کرد:

من مردی هستم که معاویه مرا بطور ناشناس به نزد شما فرستاده است تا مطلبی را که (ابن الاصفر) پادشاه روم (1) نزد معاویه فرستاده است از شما بپرسم.

و باو گفته است که اگر پس از محمد برای زمامداری و جانشینی تو شایسته تری باید بآنچه از تو می پرسم پاسخ بگوئی و اگر چنین کنی و پاسخ بگوئی من پیرو تو خواهم شد و جایزه ای برای تو خواهم فرستاد و چون معاویه جوابی نداشت و از این بابت پریشان خاطر بود مرا نزد تو فرستاد تا از تو بپرسم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا فرزند هند جگر خوار را بکشد تا چه قدر خود و همراهانش گمراه و کورند بخدا قسم کنیزی را آزاد کرد و درست نمیدانست چگونه با او ازدواج بکند خداوند میان من و این امت حکم فرماید که رابطه خویشاوندی مرا بریدند و روزهای پر افتخار مرا از میان بردند و حق مرا از من باز داشتند و مقام والای مرا کوچک شمردند و همگی با من بستیزه برخاستند حسن و حسین و محمد را نزد من حاضر کنید آنان حاضر شدند.

پس فرمود: ای مرد شامی اینان دو فرزند رسول خدا هستند و این یکی فرزند من است از هر یک که دوست میداری بپرس عرض کرد از این پسر که گیسوان بلند دارد میپرسم و مقصودش حسن علیه السّلام بود که آن هنگام پسر بچه ای بود (2) حسن علیه السّلام باو فرمود: هر چه خواهی بپرس. شامی گفت میان حق و باطل چه قدر فاصله است؟

و فاصله میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ و میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ و قوس و قزح چیست؟

و چشمه ای که ارواح مشرکین در آن منزل گزینند کدام است؟ و چشمه ای که ارواح مؤمنین در آن مأوی گیرند کدام؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که یکی از دیگری سخت تر است چیست؟ حسن بن علی علیه السّلام فرمود:

میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است پس آنچه با چشمت دیدی حق است ولی گاهی با دو گوشت بسیار باطل میشنوی شامی گفت: راست فرمودی.

حضرت علیه السّلام فرمود: فاصله میان آسمان و زمین باندازه یک دعای ستمدیده است و یک چشم انداز و هر کس جز این تو را گوید دروغش پندارد.

عرض کرد: درست فرمودی ای فرزند رسول خدا فرمود: میان خاور و باختر باندازه گردش یک روزه آفتاب است از آنجا که بهنگام سرزدن آفتاب می بینی تا آنجا که بهنگام غروب.

شامی گفت: راست فرمودی قوس قزح چیست؟

حضرت فرمود: وای بر تو قوس قزح مگو که قزح نام شیطان است آن قوس اللَّه است و نشانه فراوانی نعمت و ایمنی مردم آن سرزمین از غرق شدن است و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای دارند چشمه ای است که به آن برهوت گفته می شود و چشمه ای که روان های مؤمنان را جایگاه است چشمه ای است که سلمی نام دارد و اما مؤنث آن است که معلوم نباشد نر است یا ماده (خنثی) انتظارش میدارند تا بالغ شود اگر مرد باشد محتلم خواهد شد و اگر زن باشد خون حیض می بیند و پستانهایش برآمدگی پیدا میکند و اگر این علامتها پدید نیامد دستورش میدهند تا بر دیواری بول کند اگر ادرارش بر دیوار رسید نر است و اگر مانند ادرار شتر واپس ریخت زن است.

و اما ده چیزی که بعضی از بعض دیگر سخت تر است، سختر چیزی که خداوندش آفریده است سنگ است و سخت تر از سنگ آهن است که با آن سنگ بریده می شود و از آهن سخت تر آتش است که آهن را می گدازد و از آتش سخت تر آب است که آتش را خاموش میکند و از آب سخت تر ابر است که آب را با خود میکشد و سخت تر از ابر باد است که ابر را بهر طرف می برد و سخت تر از باد فرشته ای است که باد را میفرستد و سخت تر از فرشته عزرائیل است که فرشته را میمیراند و سخت تر از فرشته مرگ خود مرگ است که ملک الموت را میکشد و سخت تر از مرگ فرمان پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میسازد.

شامی گفت: گواهی میدهم که تو بحقیقت فرزند رسول خدائی و علی علیه السّلام بخلافت از معاویه سزاوارتر است.

سپس همین جوابها را نوشته و بنزد معاویه برد و معاویه هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم بمعاویه نوشت ای معاویه چرا با سخن دیگران با من سخن میگوئی و پاسخی که از خودت نیست بمن میدهی؟

بعیسی مسیح سوگند که این پاسخ از تو نیست و بجز از کان نبوت و خاندان رسالت بیرون نیامده است و تو اگر از من یک درهم تقاضا کنی بتو نمیدهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل آفریده ای را نیافرید مگر اینکه دیگری را بر آن فرمانروائی بخشید تا آن را سرکوب کند و این چنان بود که خدای تبارک و تعالی چون دریاها را آفرید بخود بالید و جوشید و گفت: چه چیز بر من چیره می شود؟ خدای عز و جل چرخ را آفرید و بر گرداگرد آن کشید و دریاها را زبون ساخت.

سپس زمین بر خود بالید و گفت: چه چیزی بر من پیروز میگردد؟ خداوند کوهها را آفرید و بر پشت زمین مانند میخ کوبید و نگذاشت آنچه را که بر پشت خود دارد بلرزاند پس زمین زبون شد و آرام گرفت.

سپس کوهها بر زمین بالید و سرکشید و گردن فرازی کرد و گفت: چه چیز بر من پیروز میگردد؟

خداوند آهن را آفرید که کوه را برید پس کوهها قرار گرفتند و زبون شدند.

سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز بر من پیروز می شود؟ پس خداوند آتش را آفرید که آهن را گداخت و زبون شد.

سپس آتش شعله گرفت و زبانه کشید و بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیره می شود؟ خداوند آب را آفرید تا آتش را خاموش کرد و زبون شد.

سپس آب بالید و خروشید و گفت چه چیز بر من پیروز میگردد؟ پس خداوند باد را آفرید تا موجهای آب را حرکت داد و آنچه در تک آن بود پراکند و از جریانش بازداشت پس آب زبون گشت.

سپس باد بالید و وزید و دامن بگسترد و گفت: چه چیز بر من پیروز می شود؟ پس انسان را آفرید تا چاره ای اندیشید و چیزی بر خود گرفت که از باد و جز آن خود را پوشانید پس باد زبون شد.

سپس انسان سرکشی کرد و گفت: چه کسی از من تواناتر است پس خداوند مرگ را آفرید که بر انسان چیره شد و انسان زبون گشت.

سپس مرگ بر خویشتن بالید خدای جل جلاله فرمود: بر خود مبال که من در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان تو را سر خواهم برید و سپس هرگز زنده ات نخواهم کرد پس مرگ زبون شد و ترسید.

****ترجمه جعفری: (ده چیز است که برخی از آنها از برخی دیگر سخت تر است)

محمد بن قیس از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در این میان که امیر المؤمنین علیه السّلام در «رحبه» بود و مردم دور او جمع شده بودند و بعضی فتوا می خواست و بعضی شکایت داشت، مردی بلند شد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو یا امیر المؤمنین، حضرت با آن دو چشم درشت خود به او نگاه کرد و فرمود:

و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، تو کیستی؟ گفت: من مردی از رعیّت های تو و همشهری تو هستم، فرمود: تو از رعیت ها و همشهری های من نیستی و اگر فقط یک روز به من سلام می دادی از من پوشیده نمی ماندی، گفت: امان بده یا امیر المؤمنین، فرمود: آیا از وقتی که وارد این شهر شدی کاری انجام دادی؟ گفت: نه، فرمود: شاید تو از مردان جنگی هستی؟ گفت: آری، فرمود: چون جنگ تمام شده عیبی ندارد (به تو امان می دهم).

گفت: من مردی هستم که معاویه مرا به سوی تو فرستاده که به صورت ناشناس از تو چیزی بپرسم که ابن اصفر (پادشاه روم) از وی پرسیده و گفته است که اگر تو سزاوار حکومتی و جانشین محمد صلی الله علیه و آله هستی، پس آنچه را که می پرسم پاسخ بده که اگر پاسخ بدهی از تو پیروی می کنم و برای تو جائزه می فرستم، ولی معاویه نتوانسته پاسخ دهد و این کار او را پریشان کرده است و لذا مرا فرستاده تا از شما بپرسم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خداوند پسر هند جگر خوار را بکشد، چقدر او همراهانش در گمراهی و کوری هستند، به خدا سوگند که او کنیزی را آزاد کرد و ندانست که چگونه با او ازدواج کند، خداوند میان من و این امّت داوری کند که خویشاوندی مرا (با پیامبر) رعایت نکردند و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا دفع کردند و جایگاه بزرگ مرا کوچک نمودند، (آنگاه فرمود) حسن و حسین و محمد را نزد من حاضر کنید، پس فرمود: ای مرد شامی این دو نفر (حسن و حسین) پسران پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله و این یکی (محمد حنفیه) پسر من است، از هر کدام از اینها که خواهی بپرس. گفت: از این که موی سرش تا گوش هایش ریخته (یعنی حسن) می پرسم و او جوان بود، حسن علیه السّلام به او گفت: آنچه برای تو پیش آمده از من بپرس.

مرد شامی گفت: میان حق و باطل و آسمان و زمین و مشرق و مغرب چقدر فاصله است و قوس و قزح چیست؟ و آن چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای می گیرند، چیست؟ و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جای می گیرند، چیست؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که برخی از آنها سخت تر از برخی دیگر است، چیست؟ امام حسن علیه السّلام فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت است، آنچه را که با چشم خود دیدی آن حق است و گاهی با گوشت باطل های بسیاری می شنوی، مرد شامی گفت: راست گفتی، فرمود: میان آسمان و زمین دعای مظلوم و یک چشم انداز است، هر کس جز این بگوید او را تکذیب کن، گفت: راست گفتی ای پسر پیامبر، فرمود: میان مشرق و مغرب مسیر یک روز آفتاب است از وقتی که طلوع می کند تا وقتی که غروب می کند، مرد شامی گفت: راست گفتی، بفرما که قوس و قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو، مگو قوس قزح؛ چون قزح نام شیطان است و آن قوس خداوند است و علامت فراوانی نعمت و امان برای اهل زمین از غرق شدن است و امّا آن چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای می گیرند، چشمه ای است که به آن «برهوت» گفته می شود و امّا آن چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جای می گیرند، چشمه ای است که به آن «سلمی» گفته می شود، و امّا مؤنث کسی است که نمی داند مرد است یا زن، او باید منتظر بماند اگر مرد باشد محتلم می شود و اگر زن باشد حیض می بیند و سینه اش آشکار می گردد، و گر نه به او گفته می شود که به دیوار بول کن، اگر بول او به دیوار رسید او مرد است و اگر بول او ریخت، همان گونه که بول شتر می ریزد او زن است.

و امّا آن ده چیز که برخی از آنها سخت تر از برخی دیگر است، پس سخت ترین چیزی که خدا آفریده، سنگ است و سخت تر از آن، سنگ آهن است که با آن سنگ بریده می شود و سخت تر از آهن آتش است که آهن، را ذوب می کند و سخت تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می کند و سخت تر از آب، ابر است که آن را حمل می کند و سخت تر از ابر، باد است که آن را جابجا می کند و سخت تر از باد، آن فرشته ای است که آن را می فرستد و سخت تر از آن فرشته، فرشته مرگ است که آن را می میراند و سخت تر از فرشته مرگ، خود مرگ است که او را هم می میراند

و سخت تر از مرگ، فرمان خداوند رب العالمین است که مرگ را هم می میراند.

آن مرد شامی گفت: گواهی می دهم که تو حقا پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستی و علی علیه السّلام به امر خلافت از معاویه شایسته تر است، او این پاسخ ها را نوشت و آنها را نزد معاویه برد و معاویه آنها را به سوی ابن اصفر (پادشاه روم) فرستاد و ابن اصفر به او نوشت: ای معاویه! چرا با من با سخن دیگران صحبت می کنی و با پاسخ دیگران به من پاسخ می دهی، به مسیح سوگند می خورم که این پاسخ از تو نیست و این جز از معدن نبوت و محل رسالت نمی تواند باشد و اگر تو از من یک درهم بخواهی به تو نخواهم داد.

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که فرمود:

خداوند آفریده ای را نیافرید مگر اینکه موجود دیگری را امیر او کرد و به او چیره ساخت، بدین گونه است که وقتی خداوند دریاها را آفرید فخر کرد و جوشید و گفت:

چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خداوند فلک را آفرید و دریاها را به وسیله آن به گردش درآورد و آنها را خوار ساخت، سپس زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خدا کوه ها را آفرید و آنها را بر پشت زمین مانند میخها محکم کرد که تا آنچه در زمین است آرام بگیرد، پس زمین خوار شد و آرام گرفت، آنگاه کوه ها بر زمین فخر کردند و تکبر نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می کند؟ پس خداوند، آهن را آفرید که کوه ها را برید، پس کوه ها آرام گرفتند و خوار شدند، آنگاه آهن بر کوه ها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ خداوند آتش را آفرید که آهن را ذوب نمود و آهن زبون شد، آنگاه آتش زبانه کشید و فخر فروشی کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ خداوند آب را آفرید که را خاموش کرد و او زبون گردید، آنگاه آب بر خود فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خداوند باد را آفرید که امواج آب را حرکت داد و آنچه را که در قعر آن است برانگیخت و آن را از مجاری خود منع کرد، پس آب زبون شد، آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامنش را حرکت داد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خداوند انسان را آفرید و او حیله کرد و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیر آن بپوشاند، پس باد هم زبون شد، سپس انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر است؟

پس خداوند مرگ آفرید که بر او غلبه نمود و انسان زبون شد، سپس مرگ در خود فخر نمود، پس خداوند فرمود: فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم سر می برم و دیگر تو را زنده نمی کنم، پس زبون شد و ترسید.

1- رومیان را بدین جهت بنو الاصفر گویند که نخستین پدرشان زرد پوست بوده است.
2- امام حسن در زمان خلافت معاویه متجاوز از سی سال داشت و این خود یکی از نقاط ضعف این روایت است.

35- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کُلُوا الْبِطِّیخَ فَإِنَّ فِیهِ عَشْرَ خِصَالٍ مُجْتَمِعَهٍ هُوَ شَحْمَهُ الْأَرْضِ لَا دَاءَ فِیهِ وَ لَا غَائِلَهَ وَ هُوَ طَعَامٌ وَ هُوَ شَرَابٌ وَ هُوَ فَاکِهَهٌ وَ هُوَ رَیْحَانٌ وَ هُوَ أُشْنَانٌ وَ هُوَ أُدْمٌ وَ یَزِیدُ فِی الْبَاهِ وَ یَغْسِلُ الْمَثَانَهَ وَ یُدِرُّ الْبَوْلَ.

36- وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ یَحْیَی بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ .

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ وَ یُذِیبُ الْحَصَی فِی الْمَثَانَهِ.

وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَأْکُلُ الْبِطِّیخَ بِالرُّطَبِ.

وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ کَانَ علیه السلام یَأْکُلُ الْخِرْبِزَ بِالسُّکَّرِ.

وَ قَالَ الصَّادِقُ ع أَکْلُ الْبِطِّیخِ عَلَی الرِّیقِ یُورِثُ الْفَالِجَ وَ أَکْلُ التَّمْرِ الْبَرْنِیِّ عَلَی الرِّیقِ یُورِثُ الْفَالِجَ.

*ترجمه کمره ای: (در خربزه ده خاصیت است)

امام ششم علیه السّلام فرمود خربزه بخورید که در آن ده خاصیت جمع است پیه زمین است دردی نمی آورد، زیانی ندارد هم خوراک است، هم نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، توانائی جماع میدهد، مثانه را شستشو میکند، و ادرار می آورد همین حدیث را احمد بن زیاد کرده و در حدیث دیگر است که سنگ مثانه را آب میکند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله خربزه را با رطب میخورد و در حدیث دیگر است که با شکر میخورد و نیز فرمود که ناشتا خربزه خوردن درد فالج می آورد و خرمای برنی هم ناشتا خوردن سبب فالج است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در خربزه ده خاصیت است)

امام صادق علیه السّلام گفته: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم است، پیه زمین است، درد نمی آورد، زیانی ندارد، هم خوراک است، نیز

نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، به نیروی جماع بیفزاید، مثانه را شست و شو می دهد، و بول را روان می کند؟ در حدیث دیگریست که سنگ مثانه را آب می کند. پیامبر خربزه را با رطب می خورد و در حدیث دیگر آمده که با شکر می خورد و نیز می گفت: که ناشتا خربزه خوردن بیماری فالج می آورد و خرمای برنی نیز ناشتا خوردن ایجاد بیماری فالج می کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در خربزه ده خاصیت فراهم آمده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم آمده است پیه زمین است نه درد دارد و نه زیان هم خوراک است و هم نوشیدنی (هم غذاست و هم آب) هم میوه است و هم گیاه خوشبو و پاک کننده چرک و خورش نان است و نیروی جنسی را زیاد میکند و مثانه را شستشو میدهد و ادرار را روان میسازد.

در روایت دیگر است که خربزه سنگ مثانه را آب میکند و رسول خدا خربزه را با رطب میل میفرمود و در روایت دیگر است که آن حضرت خربزه را با شکر میخورد و امام صادق علیه السّلام فرمود: ناشتا خربزه خوردن فلج می آورد و خرمای برنی را ناشتا خوردن باعث فلج شدن است.

****ترجمه جعفری: (در خربزه ده خصلت جمع است)

ابن ابی عمیر از شخصی و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خربزه را بخورید که در آن ده خصلت جمع است: آن چربی زمین است و در آن مرض و ناراحتی وجود ندارد و آن هم غذا و هم نوشیدنی است و آن میوه و ریحان و اشنان و خورشت است و آن بر قوّه شهوت می افزاید و مثانه را شستشو می دهد و ادرار را زیاد می کند.

یحیی بن اسحاق از امام صادق علیه السّلام شبیه همان حدیث بالا را نقل می کند و در حدیث دیگر آمده: خربزه سنگریزه های مثانه را ذوب می کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خربزه را با رطب میل می فرمود. و در خبر دیگر است: خربزه را با شکر می خورد، و امام صادق علیه السّلام فرمود: خوردن خربزه ناشتا، باعث فلج می شود و خوردن خرمای برفی ناشتا، باعث فلج می شود.

37- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ رَجُلٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: النَّشْوَهُ فِی عَشَرَهِ أَشْیَاءَ الْمَشْیُ وَ الرُّکُوبُ وَ الِارْتِمَاسُ فِی الْمَاءِ وَ النَّظَرُ إِلَی الْخُضْرَهِ وَ الْأَکْلُ وَ الشُّرْبُ وَ النَّظَرُ إِلَی الْمَرْأَهِ الْحَسْنَاءِ وَ الْجِمَاعُ وَ السِّوَاکُ وَ مُحَادَثَهُ الرِّجَالِ.

38- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَدَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا صُهَیْبُ بْنُ عَبَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: النَّشْوَهُ فِی عَشْرِ أَشْیَاءَ فِی الْمَشْیِ وَ الرُّکُوبِ وَ الِارْتِمَاسِ فِی الْمَاءِ وَ النَّظَرِ إِلَی الْخُضْرَهِ وَ الْأَکْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الْجِمَاعِ وَ السِّوَاکِ وَ غَسْلِ الرَّأْسِ بِالْخِطْمِیِّ وَ النَّظَرِ إِلَی الْمَرْأَهِ الْحَسْنَاءِ وَ مُحَادَثَهِ الرِّجَالِ.

*ترجمه کمره ای: (ده چیز نشاط آورند)

امام ششم علیه السّلام فرمود نشاط در ده چیز است راه رفتن، سواری آب تنی، دیدار، سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، جماع، مسواک کردن همصحبتی با مردان. در حدیث دوم شستن سر را با گل خطمی بجای خوردن آورده است که نشاط انگیز است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده چیز خوشی آور است)

امام صادق علیه السّلام گفته: خوشی و نشاط در ده چیز است:

راه رفتن، سواری، آب تنی، دیدار سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، سپوختن، مسواک کردن، همدمی با مردان. در حدیث دیگر چنین گفته: در راه رفتن، و سواری، و در آب فرو رفتن، به سبزه نگریستن، آشامیدن، سپوختن، مسواک کردن، با گل خطمی سر شستن، به زن زیبا نگریستن، گفتگو با مردان.

***ترجمه فهری زنجانی: (نشاط در ده چیز است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نشاط در ده چیز است: راه رفتن. سواری. غوطه خوردن در آب بسبزه نگاه کردن. خوردن و آشامیدن. بزن زیبا نگاه کردن. عمل جنسی. مسواک کردن. همصحبتی با مردان.

امام صادق علیه السّلام فرمود: نشاط در ده چیز است. راه رفتن سواری و غوطه خوردن در آب و نگاه کردن به سبزه. خوردن و آشامیدن. عمل جنسی. مسواک کردن سر را با خطمی شستن، بزن زیبا نگاه کردن. با مردان هم صحبت شدن.

****ترجمه جعفری: (ده چیز نشاط آور است)

جعفر بن خالد از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نشاط در ده چیز است:

راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن در سبزی و خوردن و آشامیدن و نگاه کردن به زن زیبا و جماع و مسواک کردن و همصحبتی با مردان.

صهیب بن عبّاد از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود:

نشاط در ده چیز است: راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن به سبزی و خوردن و آشامیدن و جماع و مسواک کردن و شستن سر با خطمی و نگاه کردن به زن زیبا و همصحبتی با مردان.

39- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّلَاهَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی عَشَرَهِ أَوْجُهٍ صَلَاهِ الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ وَ صَلَاهِ الْخَوْفِ عَلَی ثَلَاثَهِ أَوْجُهٍ وَ صَلَاهِ الْکُسُوفِ لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ صَلَاهِ الْعِیدَیْنِ وَ صَلَاهِ الِاسْتِسْقَاءِ وَ الصَّلَاهِ عَلَی الْمَیِّتِ.

*ترجمه کمره ای: (نماز بر ده وجه است)

امام ششم فرمود خداوند نماز را فرض کرد و رسول خدا آن را بده وجه دستور نهاد نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید روزه و عید قربان و نماز استسقاء و نماز میت.

شرح: ما تفصیل این نمازها و احکام و موارد آن را در جلد 2 فروع دین نوشته ایم بدان جا رجوع شود و این دستور پیغمبر صلّی الله علیه و آله شامل واجب و مستحب هر دو است زیرا نماز استسقاء مستحب است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز بر ده وجه است)

امام باقر گفته: خدا نماز را فرض کرد و پیامبر آن را به ده وجه فرمان نهاد: نماز حضر، نماز سفر، و نماز بیم بر سه گونه، و نماز آفتاب و ماهتاب گرفتگی، و نماز جشن روزه، نماز جشن گوسفند کشان، و نماز باران و نماز مرده».

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز بر ده قسم است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل نماز را واجب کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ده قسم فرمود نماز حضر نماز سفر نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید فطر و عید قربان و نماز طلب باران و نماز میت.

(شرح:)

متن روایت مغشوش است زیرا اگر مورد سنت را فریضه اللَّه بدانیم نماز استسقاء که مستحب است زاید است و اگر اعم بدانیم وجهی برای

اختصاص نماز استسقاء از بقیه نمازهای مستحبی نیست علاوه بر اینکه تصویر ده وجه تکلف زیادی لازم دارد.

****ترجمه جعفری: (نماز بر ده وجه است)

زراره بن اعین از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند نماز را واجب کرد و پیامبر نیز آن را بر ده وجه سنت نمود: نماز در وطن، نماز در سفر، نماز خوف که بر سه وجه است و نماز کسوف آفتاب و ماه و نماز عید فطر و قربان و نماز استسقاء (طلب باران) و نماز بر میت.

فی الشیعه عشر خصال

40- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ ع یَا أَبَا الْمِقْدَامِ إِنَّمَا شِیعَةُ عَلِیٍّ علیه السلام الشَّاحِبُونَ النَّاحِلُونَ الذَّابِلُونَ (1) ذَابِلَةٌ شِفَاهُهُمْ خَمِیصَةٌ بُطُونُهُمْ مُتَغَیِّرَةٌ أَلْوَانُهُمْ مُصْفَرَّةٌ وُجُوهُهُمْ إِذَا جَنَّهُمُ اللَّیْلُ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ فِرَاشاً وَ اسْتَقْبَلُوا الْأَرْضَ بِجِبَاهِهِمْ کَثِیرٌ سُجُودُهُمْ کَثِیرَةٌ دُمُوعُهُمْ کَثِیرٌ دُعَاؤُهُمْ کَثِیرٌ بُکَاؤُهُمْ یَفْرَحُ النَّاسُ وَ هُمْ یَحْزَنُونَ.

*ترجمه کمره ای: (در شیعه ده خصلت است)

عمرو بن ابی المقدام از پدرش باز گوید که امام پنجم علیه السّلام فرمود ای ابی المقدام همانا شیعیان علی کسانیند که از ریاضت رنگشان پریده و لاغر اندام و خشک لبانند لبانشان روزه و شکمشان بپشت چسبیده و رنگشان از ترس خدا دیگرگون است و چهره شان زرد است چون شب آن ها را فرو گیرد زمین را بستر کنند و پیشانی بر خاک نهند بسیار سجده کنند، بسیار اشک ریزند، بسیار دعا کنند، مردم شادند و آنها اندوهناک.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در شیعه ده منش است)

عمرو پور ابی المفدام از پدر خود نقل کرده که امام محمد باقر گفت: ای ابا المقدام شیعه علی کسانی هستند که از سختی کشیدن رنگ ایشان پریده و لاغر اندام و خشک لب باشند، لب اینان روزه، شکم ایشان به پشت چسبیده و رنگ آنان از بیم خدا دیگرگون گشته و رخ ایشان زرد

است. هر گاه شب اینان را فرا گیرد، زمین را فرش کنند و پیشانی بر خاک نهند، بسیار خدای را سجده کنند، سرشک ریزند، پیوسته خدای را خوانند، مردمان همیشه شادمان اند و ایشان اندوهناک؟!

***ترجمه فهری زنجانی: (شیعه دارای ده خصلت است)

ابی مقدام گوید: امام باقر مرا فرمود: ای ابا مقدام شیعه علی علیه السّلام فقط افرادی هستند که رنگ رخسارشان دگرگون شده و اندامشان لاغر گشته و خشکیده و لبهایشان خشک و شکمهایشان خالی است و رنگشان پریده و صورتشان زرد است چون تاریکی شب آنان را فرا گیرد زمین را بستر گیرند و پیشانی بر زمین نهند سجده ها کنند و اشگها بریزند بسیار دعا کنند و بسیار بگریند مردم شادی کنند و آنان غمگینند.

****ترجمه جعفری: (در شیعه ده خصلت است)

عمرو بن ابی المقدام از پدرش نقل می کند که امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای ابو المقدام! همانا شیعیان علی علیه السّلام (از کثرت عبادت) رنگشان پریده و لاغر اندامند و پوست خشکی دارند و لبهایشان نیز خشکیده و شکمهایشان گرسنه است و رنگهایشان دگرگون است و چهره هایشان زرد است، هنگامی که شب فرا رسد زمین را فرش خود قرار می دهند و پیشانی ها بر آن می گذارند، سجده آنان و اشک چشمانشان و دعا کردنشان و گریستنشان بسیار است، مردم شادمانند ولی آنان غمگین هستند.

لعن رسول الله ص فی الخمر عشره

41- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

1- . قال الجزریّ: الشاحب: المتغیر اللون و الجسم. و فی بعض النسخ (السائحون) أی هم الملازمون للمساجد. و فی بعضها (الناحبون) أی

الرافعون صوتهم بالبكاء فى مناجات ربّهم و مواقف دعائهم و فى الصحاح النحول: الهزال و جمل ناحل أى مهزول. و ذبلت بشرته أى قلّ ماء جلده و ذهبت نضارته، و فى القاموس: الخمصه: الجوعه، و المخمصه: المجاعه.

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی الْخَمْرِ عَشَرَةً غَارِسَهَا وَ حَارِسَهَا وَ عَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِیَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَیْهِ وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِیَهَا وَ آکِلَ ثَمَنِهَا.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره می ده کس را لعن کرده)

امام پنجم علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره می ده کس را لعن کرده، کسی که موش را بکارد، کسی که آن را پاسبانی کند، کسی که انگور آن را بفشارد، کسی که بنوشد، کسی که بریزد، کسی که تحویل بگیرد، کسی که بفروشد؟ کسی که بخرد، کسی که بهایش را بخورد.

شرح: توجه لعن بکارنده و پاینده و فشار دهنده در صورتیست که مقصود آنها از این کارها بدست آوردن انگور باشد برای خصوص شراب کردن و لعن را بکرایه دهنده دکان بخمار دائم و ثابت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده: آنکه تاک آن را نشاند، آنکه آن را پاسبانی کند، آنکه انگور آن را بفشارد، آنکه بنوشد، آنکه بریزد یعنی رامشگر، آنکه بستاند، یعنی جام و پیاله آن را، آنکه بفروشد، آنکه بخرد، آنکه بهایش را بخورد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا در باره می ده کس را لعن کرد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره می ده کس را لعن کرد آنکه درخت آن را بکارد و آنکه نگهبانش باشد و آنکه انگورش را بفشرد و آنکه بیاشامد و آنکه ساقی گردد و آنکه تحویل بدهد و آنکه تحویل گیرد و آنکه بفروشد و آنکه بخرد و آنکه بهایش را تصرف کند.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره مشروب ده نفر را لعنت کرد)

جابر جعفر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره مشروب ده نفر را لعنت کرد: کسی که درخت

آن را بکارد و کسی که از آن نگهبانی کند و کسی که آن را بفشارد و کسی که آن را بخورد و کسی که آن را بریزد و کسی که آن را حمل کند و کسی که به سوی او حمل شود و فروشنده و مشتری و خورنده قیمت آن.

ثواب من صام عشره أشهر من رمضان

42- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُ (1) بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْفَرَجِ الْمُؤَذِّنُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْکَرْخِیُّ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام یَقُولُ لِرَجُلٍ فِی دَارِهِ یَا أَبَا هَارُونَ مَنْ صَامَ عَشَرَةَ أَشْهُرِ رَمَضَانَ مُتَوَالِیَاتٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ (2).

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد)

محمد بن حسین کرخی گوید شنیدم امام دوم در خانه خود بکسی میفرمود ای ابو هرون هر کس ده ماه رمضان پی در پی را (یعنی در ده سال) روزه بگیرد ببهشت میرود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه ده رمضان پیاپی روزه گرفته باشد)

محمد بن حسین کرخی گفته: از امام حسن بن علی شنیدم که در سرای خود می گفت: به مردی که او را ابو هارون می گفتند: هر که ده ماه رمضان را پیاپی روزه گیرد به بهشت خدا درآید.

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که ده ماه رمضان روزه بگیرد)

محمد بن حسین کرخی گوید: شنیدم امام حسن عسگری در خانه خود بمردی میفرمود:

ای ابا هرون کسی که ده ماه رمضان پی در پی (ده سال) روزه بگیرد ببهشت میرود.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که ده ماه رمضان را روزه بگیرد)

محمد بن حسین کرخی می گوید: از امام حسن عسکری علیه السّلام شنیدم که در خانه اش به مردی فرمود: ای ابو هارون! هر کس ده ماه

رمضان را پشت سر هم در سالهای متوالی روزه بگیرد، وارد بهشت می شود.

ثواب من حج عشر حجج

43- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْمُعَاذِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّیَالِسِیِّ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ لَمْ یُحَاسِبْهُ اللَّهُ أَبَداً. (3).

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که ده حج کرده)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس ده بار حج کند خدا هر گز از او حساب نکشد این اجر و ثواب اوست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه ده حج گزارده باشد)

امام صادق علیه السّلام گفته: هر که ده بار حج گزارده باشد، خدا هرگز از او حساب نکشد، این پاداش عمل اوست.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب کسی که ده حج کرده)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که ده بار عمل حج بجا آورد خداوند هرگز بحساب او رسیدگی نفرماید.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که ده بار حجّ کرده باشد)

سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس ده حجّ به جای آورد (ده سال در موسم به حج رود)، خداوند هرگز او را محاسبه نمی کند.

البرکه عشره أجزاء

44- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطّٰارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ سُفْیَانَ الْجَرِیرِیِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْبَرَکَهُ عَشَرَهُ أَجْزَاءٍ تِسْعَهُ أَعْشَارِهَا فِی التِّجَارَهِ وَ الْعُشْرُ الْبَاقِی فِی الْجُلُودِ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه یعنی بالجلود الغنم و تصدیق ذلک

مَا رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ ص: أَنَّهُ قَالَ: تِسْعَهُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ فِی التِّجَارَهِ وَ الْجُزْءُ الْبَاقِی فِی

1- . یعنی العسکریّ.
2- . أی فی عشر سنین متوالیا.
3- . تقدم الکلام فیه.

السَّابِيَاءِ يَعْنِی الْغَنَمَ (1).

45- حَدَّثَنَا بِذَلِکَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: تِسْعَهُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ فِی التِّجَارَهِ وَ الْجُزْءُ الْبَاقِی فِی السَّابِيَاءِ يَعْنِی الْغَنَمَ.

*ترجمه کمره ای: (برکت ده جزء است)

امام پنجم علیه السّلام فرماید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود برکت ده جزء است نه جزئش در بازرگانی است و یک جزئش در پوست.

مصنف این کتاب گوید مقصود از پوست گوسفند است و گواهش اینست که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود نه جزء روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگرش در سائبه است یعنی گوسفند این حدیث را بکر بن عبد اللّه بسند متصل از علی بن ابی طالب علیه السّلام برای ما روایت کرده است که پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگر در سائباتست یعنی گوسفندان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برکت ده پاره است)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: که پیامبر می گفت: برکت ده پاره است، نه پاره آن در سوداگریست و یک پاره آن در پوست است. صدوق گفته: مقصود از پوست گوسفند است و دلیل بر صحت این ادعا، از پیامبر روایت شده که گفته: نه جزء روزی در سوداگریست و یک جزء دیگر آن در سابیه است یعنی گوسفند. این حدیث را بکر بن عبد اللّه بسند متصل خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که پیامبر می گفته: نه دهم روزی در سودا گریست و یک جزء آن در سابیاء است یعنی گوسفندان.

***ترجمه فهری زنجانی: (برکت ده جزء است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برکت ده جزء است نه دهم آن در بازرگانی است و یک دهم باقیمانده در پوستها.

(مصنف) این کتاب رضی اللّه عنه گوید: مقصود حضرت از پوستها گوسفند است و گواه این سخن روایتی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء باقیمانده در گوسفند است.

(شرح) مجلسی ره فرموده است شاید مقصود از پوست ها در روایت اولی حیواناتی باشند که پوست شان مورد استفاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء باقیمانده در سابیاء است یعنی گوسفند.

****ترجمه جعفری: (برکت ده جزء دارد)

سفیان جریری از عبد المؤمن انصاری نقل می کند که امام باقر علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: برکت ده جزء دارد که نه قسمت آن در تجارت و یک دهم باقی مانده در پوست است.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از پوست، پوست گوسفند است و گواه این سخن روایتی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است که به معنای گوسفند است.

حسین بن زید از پدرش و او از زید بن علی و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که از پیامبر روایت کرده که آن حضرت فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است؛ یعنی گوسفند.

عشر آیات بین یدی الساعه

46- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ الْقَاضِي قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَاكِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ حَمْزَةَ الْبُخَارِيُّ وَ عَمِّي قَالا حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ مُوسَى غُنْجَارٌ (2) عَنْ أَبِي حَمْزَةَ

1- . فى النهايه بعد ايراد الخبر: قال يريد به النتاج من المواشى و كثرتها يقال: ان الفلان سابياء اى مواشى كثيره و الجمع السوابى و هى فى الأصل الجلده التى يخرج فيها الولد، و قيل هى المشيمه انتهى. أقول: قال العلّامه المجلسىّ (ره): الجلود فى الخبر الأول لعله أريد به ذوات الجلود من الحيوانات. و فى القاموس: الجلد- محركه-: الشاه يموت ولدها حين تضع كالجلده- محركه فيهما- و الكبار من الإبل لا صغار فيها و من الغنم و الإبل ما لا أولاد لها و لا ألبان- و ككتاب- من الإبل الغزيرات اللبن كالمجاليد أو ما لا لبن لها و لا نتاج، و الجلد: الذكر (وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا) أى لفروجهم.
2- . هو عيسى بن موسى التيمى و يقال التميمى مولاهم أبو أحمد البخارى الأزرق المعروف بغنجار (لقب بذلک لحمره لونه) روى عن أبى حمزه السكرى و روى عنه إسحاق ابن حمزه بن فروخ الأزدىّ البخارى. و رقبه هو رقبه بن مصقله العبدى الكوفىّ. كما فى تهذيب التهذيب. و فى نسخ الكتاب (حدّثنا عيسى بن موسى بمنجار، عن أبى حمزه بن رقيه و هو ابن مصقله) و هو تصحيف من النسّاخ.

عَنْ رَقَبَهَ وَ هُوَ ابْنُ مَصْقَلَهَ الشَّيْبَانِيُّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَهَ عَمَّنْ سَمِعَ حُذَيْفَهَ بْنَ أَسِيدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ عَشْرُ آيَاتٍ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَهِ خَمْسٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَمْسٌ بِالْمَغْرِبِ فَذَكَرَ الدَّابَّهَ وَ الدَّجَّالَ وَ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عليه السلام وَ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ أَنَّهُ يَغْلِبُهُمُ وَ يُغْرِقُهُمْ فِي الْبَحْرِ وَ لَمْ يَذْكُرْ تَمَامَ الْآيَاتِ.

*ترجمه کمره ای: (پیش از قیامت ده نشانه است)

حذیفه بن اسید گوید از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود پیش از قیامت ده علامت است پنج در مشرق و پنج در مغرب و از آن جمله ذکر کرد دابه الارض و دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب و نزول عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج که بر آنها پیروز شود و آنها را در دریا غرق کند و باقی علامات را ذکر نکرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیش از رستاخیز ده نشانه است)

حذیفه پور اسید گفته: از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: پیش از رستاخیز ده نشانه است: پنج در مشرق و پنج دیگر در مغرب است و از آنهاست: دابه زمین، دجال، و بر آمدن آفتاب از مغرب، و فرود آمدن عیسی (ع)، و یأجوج و مأجوج که بر ایشان چیره گردد و اینان را در دریا غرق سازد و باقی نشانه ها را یاد نکرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (نزدیک شدن رستاخیز را ده علامت است)

حذیفه بن اسید گوید: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود: ده علامت است که در نزدیکی رستاخیز است پنج علامت در خاور و پنج در باختر پس این آیات را بیان فرمود: جنبنده مخصوصی در روی زمین، دجال، سرزدن آفتاب از باختر و (فرود آمدن) عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج که عیسی بر یأجوج مأجوج پیروز گردد و آنان را در دریا غرق کند و همه ده علامت را بیان نفرمود.

****ترجمه جعفری: (پیش از قیامت ده نشانه وجود دارد)

حذیفه بن اسید می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پیش از برپایی قیامت ده نشانه وجود دارد: پنج نشانه در مشرق و پنج نشانه در مغرب، آنگاه این نشانه ها را بیان کرد: دابّه الارض و دجّال و

طلوع آفتاب از مغرب و آمدن عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج و اینکه او بر آنان غلبه می کند و آنان را در دریا غرق می سازد، و همه آن نشانه ها را بیان نکرد.

بنی الإسلام علی عشره أسهم

47- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی عَشَرَهِ أَسْهُمٍ عَلَی شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِیَ الْمِلَّهُ وَ الصَّلَاهُ وَ هِیَ الْفَرِیضَهُ وَ الصَّوْمُ وَ هُوَ الْجُنَّهُ وَ الزَّکَاهُ وَ هِیَ الطُّهْرُ وَ الْحَجُّ وَ هِیَ الشَّرِیعَهُ وَ الْجِهَادُ وَ هُوَ الْغَزْوُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَفَاءُ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ هُوَ الْحُجَّهُ وَ الْجَمَاعَهُ وَ هِیَ الْأُلْفَهُ وَ الْعِصْمَهُ وَ هِیَ الطَّاعَهُ.

*ترجمه کمره ای: (اسلام بده سهم سازمان شده است)

امام پنجم فرمود اسلام بده بخش ساخته شده بشهادت بر یگانگی خدا که پایه ملیت است، نماز که فریضه است، روزه که سپر آتش است، زکاه که پاک شدن مال است، حج که اقامه شرع است، جهاد که عزت است، امر بمعروف که پایداری در ایمان است، نهی از منکر که اتمام حجت است، نماز جماعت که موجب الفت است، عصمت در امام علیه السّلام که اساس وجوب اطاعت و فرمانبرداری از امام علیه السّلام است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (اسلام بر ده جزء نهاده شده است)

امام محمد باقر گفته: اسلام برده بخش نهاده شده: «گواهی بر یگانگی خدا که پایه اسلام است، نماز که فریضه است، روزه که نگاهداری از دوزخ است، زکات که پاکی خواسته است، حج که بر پای داشتن شرع است، جهاد که ارجمندیست، فرمان به نیکی که پایداریست در ایمان، بازداشت از ناروا که اتمام حجت است، نماز جماعت که سبب آمیزش است، خودداری از گناه که همان فرمان فرمان برداریست».

***ترجمه فهری زنجانی: (سازمان اسلام بر ده بخش است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سازمان اسلام بر ده بخش است بر گواهی دادن بیگانگی خداوند که اصل ملیت مسلمانان است و نماز که فریضه است و روزه که سپر است و زکاه که پاکیزگی جان است و حج که راه بندگی است و جهاد که پیکار با دشمن است و امر بمعروف که شرط وفا در دوستی است و نهی از منکر که اتمام حجت بر دیگری است و جماعت که موجب دوستی است و خویشتن داری از گناه که پایه فرمانبرداری است.

****ترجمه جعفری: (اسلام بر ده بخش بنا شده است)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام بر اساس ده بخش بنیاد شده است: گواهی بر اینکه معبودی جز خدا نیست که اساس دین است و نماز که فریضه است و روزه که سپر (از آتش جهنم) است و زکات که پاکی (مال) است و حج که شریعت است و جهاد که جنگیدن است و امر به معروف که وفاداری به دین است و نهی از منکر که حجّت بر مخالفان است و جماعت که باعث الفت است و عصمت (در امام) که پایه فرمانبرداری است.

الإيمان عشر درجات

48- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ (1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْقَرَاطِیسِی (2) قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ إِنَّ الْإِیمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ یُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاهً بَعْدَ الْمِرْقَاهِ فَلَا تَقُولَنَّ صَاحِبُ الْوَاحِدِ لِصَاحِبِ الِاثْنَیْنِ لَسْتَ عَلَی شَیْ ءٍ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی الْعَاشِرَهِ

1- . فی الکافی ج 2 ص 45 (عن الحسن بن علیّ بن أبی عثمان، عن محمّد بن- عثمان، عن محمّد بن حماد الخزاز- الخ).
2- . أی بایع القراطیس.

وَ لَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ فَيُسْقِطَکَ الَّذِی هُوَ فَوْقَکَ فَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْکَ فَارْفَعْهُ إِلَيْکَ بِرِفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَکْسِرَهُ فَإِنَّهُ مَنْ کَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ (1) وَ کَانَ الْمِقْدَادُ فِی الثَّامِنَهِ وَ أَبُو ذَرٍّ فِی التَّاسِعَهِ وَ سَلْمَانُ فِی الْعَاشِرَهِ.

49- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَهَ (2) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ أَخِی يُوسُفَ بْنِ حَمَّادٍ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاطِيسِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَکَرْتُ لَهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الشِّيعَهِ وَ مِنْ أَقَاوِيلِهِمْ فَقَالَ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ الْإِيمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ لَهُ عَشْرُ مَرَاقِیَ وَ تُرْتَقَى مِنْهُ مِرْقَاهً بَعْدَ مِرْقَاهٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْوَاحِدَهِ لِصَاحِبِ الثَّانِيَهِ لَسْتَ عَلَى شَیْ ءٍ وَ لَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الثَّانِيَهِ لِصَاحِبِ الثَّالِثَهِ لَسْتَ عَلَى شَیْ ءٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْعَاشِرَهِ قَالَ وَ کَانَ سَلْمَانُ فِی الْعَاشِرَهِ وَ أَبُو ذَرٍّ فِی التَّاسِعَهِ وَ الْمِقْدَادُ فِی الثَّامِنَهِ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ لَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ فَيُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِی هُوَ دُونَکَ فَقَدَرْتَ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَى دَرَجَتِکَ رَفْعاً رَفِيقاً فَافْعَلْ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُهُ فَتَکْسِرَهُ فَإِنَّهُ مَنْ کَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ لِأَنَّکَ إِذَا ذَهَبْتَ تَحْمِلُ الْفَصِيلَ حَمْلَ الْبَازِلِ فَسَخْتَهُ (3).

*ترجمه کمره ای: (ایمان ده درجه است)

عبد العزیز قراطیسی گوید امام ششم بمن فرمود ای عبد العزیز براستی که ایمان را ده درجه و پایه است چون نردبان از آن پله پله باید بالا رفت. نباید کسی که یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری همین طور تا درجه دهم و کسیرا که از خودت پائین تر است از ایمان ساقط مدان تا آنکه از تو بالاتر است تو را ساقط کند چون پست تر از خودت را دیدی او را بنرمی و رفق بالا بر تا بخودت برسانی و آنچه را تاب نمی آورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی کسی که مؤمنی را شکسته کند و براند بر او لازمست که او را بست و بند کند و مثل اول اصلاح نماید، مقداد در درجه هشتم بود و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم از ایمان ارتقاء یافته بود رضی اللّه عنهم.

عبد العزیز قراطیسی گوید خدمت امام ششم رسیدم و مطالبی از امر شیعه و عقیده ها و گفتگوهای آنها بعرض آن حضرت رسانیدم فرمود ای عبد العزیز ایمان ده درجه دارد چون نردبان که ده پله دارد و پله پله از آن بالا میروی نباید کسی که یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو

ایمان نداری و نباید کسی که دو درجه دارد بصاحب سه درجه بگوید تو ایمان نداری تا برسد بدهم سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در درجه هشتم از ایمان رضی اللّٰه عنهم.

ای عبد العزیز کسی که در درجه پائین تر از تو است از ایمانش ساقط مدان تا کسی که در درجه بالاتر از تو است تو را ساقط کند و چون دیدی کسی پائین تر از تو است و بتوانی او را تا درجه خود بالا ببری ببر ولی بنرمی و مدارا و چیزی را که تاب نیاورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی زیرا کسی که مؤمنی را شکسته بال کند بگردن او است که جبرانش نماید زیرا اگر تو بخواهی بکره شتر بار شتر نه ساله را بنهی او را میشکنی و از میان میبری.

شرح: چنانچه صاحب درجه بالا صاحب درجه پائین را مقصر و بی ایمان میداند صاحب درجه پائین تر هم بآن که کاملتر است همین نظر را دارد زیرا که او مطالبی میفهمد و میگوید و کارهائی میکند که از درک و فهم آن ضعیف الایمان بیرونست و بنظر او مخالف با ایمان است چنانچه از سرگذشت موسی و آن بنده خدا که دارای مقام باطن بود و در سوره کهف است این موضوع روشن می شود از آیه کریمه (64) تا آیه مبارکه (82) حاوی سرگذشت آن دو بنده خداست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گروش ده پایه است)

عبد العزیز قراطیسی گفته: امام صادق به من گفت: ای عبد العزیز گروش به خدا ده پایه است، مانند نرد بام از آن پایه پایه باید بالا رفت. کسی که بر پایه نخستین است و کسی که بر پایه دومین است نباید به نخستین بگوید تو ایمان و گروش نداری، همچنین است تا پایه دهم، آنکه از تو فرودتر است، از ایمان بی بهره مدان، تا آنکه از تو برتر است ترا بی ایمان نشمارد، هر گاه فرودتر از خود را دید به نرمی به برتر بر تا به خویشتن رسانی و آنچه را تاب نیاورد بر گردن وی مگذار تا وی را از ارتقاء باز مداری، آنکه گرونده یی را فرو شکست بر او لازم است او را دلجویی کند تا مانند سابق درست گردد، مقداد در پایه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.

این قراطیسی گفته: نزد امام صادق از کار شیعه و اعتقادات ایشان گفتگو شد. گفت ای عبد العزیز ایمان ده پایه است مانند نرد بام که ده پایه دارد و باید پایه پایه بالا رفت. آنکه دو پایه رفته نباید به آنکه به پایه نخستین است

بگوید تو ایمان نداری، همچنین آنکه بر پایه سوم است به پایه دوم بگوید تو ایمان نداری، سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در نهم و مقداد در هشتم. آنکه از تو فرودتر است وی را از ایمان ساقط مدان تا آنکه برتر از توست ترا از ایمان ساقط مداند. آنکه را که خواهی به بالاتر بری چیزی را که تاب ندارد بر او بار مکن تا وی را نشکسته باشی اشتر خرد بار اشتر کلان نبرد هر گاه بر خرد بار کلان نهی بشکند.

***ترجمه فهری زنجانی: (ایمان ده درجه است)

عبد العزیز قراطیسی گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: ای عبد العزیز براستی که ایمان ده درجه است بمانند نردبان که می بایست پله پله از آن بالا رفت پس کسی که دارای یک درجه از ایمان است به آنکه دارای دو درجه است نباید بگوید تو را ایمانی نیست و همین طور (دومی بسومی) تا بدهمی برسد و آن را که در درجه پائین از تو است نباید ساقط از ایمانش پنداری (که اگر چنین باشد) آنکه در درجه بالاتر از تو است می بایست تو را ساقط پندارد.

بلکه پائین تر از خود را که دیدی با مهربانی بدرجه خودت برسان و آنچه را که توانائیش را ندارد بر او بار مکن که کمرش خواهد شکست و حقا کسی که دل مؤمنی را بشکند بر او لازم است که جبران اش کند و بهبودش سازد (4) و مقدار در درجه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.

عبد العزیز قراطیسی گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و پاره ای از کار و گفتار شیعیان بعرض رساندم فرمود:

ای عبد العزیز ایمان مانند نردبانی که ده پله داشته باشد ده درجه دارد که می بایست پله پله از آن بالا روی پس آنکه دارای یک درجه است نبایست به آنکه در درجه دوم است بگوید تو ایمان درستی نداری و آنکه در دومی است بآن که در سومی است نباید بگوید تو ایمان نداری و همین طور تا برسد بدهمی و فرمود: که سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در هشتم.

ای عبد العزیز آنکه را که از تو پائین تر است ساقط مپندار که (اگر چنین باشد) آنکه در درجه بالاتر از تو است باید تو را ساقط از ایمان پندارد هر گاه کسی را که از تو پائین تر است دیدی و توانستی او را با نرمی بدرجه خویش بالا ببری همین کار بکن و (مراقب باش) که چیز طاقت فرسائی بر او بار نکنی که (کمرش را) خواهی شکست.

و براستی کسی که دل مؤمنی را بشکند بر او لازم است که جبرانش کند زیرا اگر تو بار شتر نه ساله را به شتری که تازه از شیر باز گرفته شده بنهی کمرش را خواهی شکست.

****ترجمه جعفری: (ایمان ده درجه دارد)

عبد العزیز قراطیسی می گوید: امام صادق به من فرمود: ای عبد العزیز همانا ایمان ده درجه دارد و به منزله نردبان است که از آن پله پله بالا روند، پس آنکه یک درجه از ایمان دارد به آنکه دو درجه دارد نگوید که تو چیزی نیستی تا برسد به درجه دهم، و کسی را که پایین تر از توست، از ایمان ساقط مکن که آنکه بالاتر از توست تو را ساقط می کند، پس چون کسی را دیدی که از تو پایین تر است به ملایمت او را به طرف خود بالا بکش و چیزی که او طاقت ندارد به او تحمیل مکن که می شکند، چون هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند. و مقداد در درجه هشتم و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم بود.

عبد العزیز قراطیسی گفت: نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و برخی از کارها و سخنان شیعیان را به او عرض کردم، فرمود: ای عبد العزیز! ایمان ده درجه دارد، مانند نردبانی که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می روند، کسی که در درجه اول است به کسی که در درجه دوم است نگوید که تو چیزی نیستی و کسی که در درجه دوم است به کسی که در درجه سوم است چنین نگوید، تا رسید به درجه دهم. فرمود: سلمان در درجه دهم و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در درجه هشتم بودند، ای عبد العزیز، کسی را که پایین تر از توست ساقط مکن که بالاتر از تو، تو را ساقط می کند، هر گاه کسی را دیدی که پایین تر از توست و توانستی او را تا درجه خودت بالا بری، این کار را بکن و چیزی را که طاقت آن را ندارد بر او تحمیل مکن که او را می شکنی، و هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند، زیرا تو اگر به بچه شتر بار شتر نه ساله را بزنی او را از میان برده ای.

ثواب من أذن عشر سنين محتسبا

50- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَلَّامٍ التَّمِیمِیِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَذَّنَ عَشْرَ سِنِینَ مُحْتَسِباً یَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ مَدَّ صَوْتِهِ فِی السَّمَاءِ وَ یُصَدِّقُهُ کُلُّ رَطْبٍ وَ یَابِسٍ

سَمِعَهُ وَ لَهُ مِنْ کُلِّ مَنْ یُصَلَّی مَعَهُ فِی مَسْجِدِهِ سَهْمٌ وَ لَهُ مِنْ کُلِّ مَنْ یُصَلَّی بِصَوْتِهِ حَسَنَهٌ.) (5).

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید)

امام پنجم علیه السّلام فرمود کسی که ده سال برای رضای خدای اذان گوید خدای تعالی تا آنجای آسمان که چشمش کار کند و آوازش برود او را می آمرزد و هر خشک و تری که آوازش را بشنود او را تصدیق می کند و از ثواب نماز هر کس به اذانش در مسجد نماز میخواند سهمی دارد و هر کس باذان او نماز بخواند برای او یک حسنه دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته:

«آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد، خدا تا آنجای آسمان که دیده اش کار کند او را بیامرزد و هر خشک و تری که بانگ وی را شنید او را باور می کند و از پاداش نماز هر که به بانگ وی در مسجد نماز می گزارد رسدی دارد و هر که به بانگ او نماز گزارد برای وی نیکی نگارند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید)

امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید خداوند تا آنجا که چشمش در فضا دید دارد و آوازش بآنجا میرسد او را می آمرزد و هر خشگ و تری که آوازش را بشنود او را تصدیق می کند و از هر کس که با او در مسجدش نماز بخواند سهمی دارد و از هر کس که بآواز اذان او نماز بخواند یک حسنه پاداش دارد.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که ده سال به خاطر خدا اذان گفته باشد)

سعد بن طریف از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس ده سال برای خدا اذان بگوید، خداوند به مقدار چشم انداز او و تا جایی که در آسمان صدایش برسد، او را می آمرزد و هر خشک و تری که صدای او را بشنود، او را تصدیق می کند و برای او از هر کسی که با او در مسجد

نماز بخواند بهره ای است، و برای او از هر کسی که با صدای او نماز بخواند حسنه ای است.

1- . إلی هنا رواه الکلینی فی الکافی.
2- . هو الذی سمع إسماعیل بن محمّد بن إسماعیل حین قدم العراق کما فی (جش).
3- . الفصیل ولد الناقه أو البقر إذا فصل عن اللبن، و البازل من الإبل الذی تمّ ثمانی سنین و دخل فی التاسعه.
4- روایت کافی تا همین جا است
5- . فی الفقیه (و له بکل من یصلی).

فی السواک عشر خصال

51- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یُوسُفَ عَنْ مُعَاذٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی النَّبِیِّ ص قَالَ: السِّوَاکُ فِیهِ عَشْرُ خِصَالٍ مَطْهَرَهٌ لِلْفَمِ مَرْضَاهٌ لِلرَّبِّ یُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ سَبْعِینَ ضِعْفاً وَ هُوَ مِنَ السُّنَّهِ وَ یُذْهِبُ اَلْحَفَرَ (1) وَ یُبَیِّضُ الْأَسْنَانَ وَ یَشُدُّ اللِّثَهَ وَ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَ یَذْهَبُ بِغِشَاوَهِ الْبَصَرِ وَ یُشَهِّی الطَّعَامَ.

*ترجمه کمره ای: (در مسواک ده خصلت است)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود در مسواک ده خصلت است دهن را پاک کند، خدا را خشنود کند، ثواب حسنات را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است. چرک دندانها را ببرد، دندانها را سفید کند، لثه را محکم کند، بلغم را ببرد، پرده جلو دیده را بردارد، اشتهای خوراک را زیاد و نیکو کند

**ترجمه مدرس گیلانی: (در مسواک کردن ده منش است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: در مسواک کردن ده منش است:

دهان را پاک می کند، خدای را خشنود سازد، پاداش نیکیها را هفتاد برابر کند، و از سنت پیامبر است.

شوخی دندانها را پاک کند، و آنها را سفید گرداند، لثه را استوار کند، بلغم را از میان ببرد، پرده پیش دیده را بر طرف کند، خواهش خوراک را تیز سازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (در مسواک ده فایده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مسواک ده فایده است: پاک کننده دهان است و موجب رضای پروردگار و پاداش های نیک را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است و زردی دندان را بزداید و دندانها را سفید کند و لثه را محکم سازد و بلغم را ببرد و تاریکی را از چشم بردارد و اشتهای خوراک آورد.

****ترجمه جعفری: (در مسواک کردن ده خصلت است)

عمرو بن جمیع با سند خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: در مسواک کردن ده خصلت است: دهان را پاک و خدا را راضی می کند و حسنات را هفتاد بار اضافه می کند و آن از سنت است و زردی دندانها را از بین می برد و دندانها را سفید و لثه را محکم می کند و بلغم را قطع می کند و پرده جلو چشم را می برد و اشتها به غذا می آورد.

آیات الساعه عشر

52- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَرَجِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ بَيَانٍ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ قَالَ حَدَّثَنَا زَائِدَهُ عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ الْقَزَّازُ عَنْ أَبِی الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ عَنْ حُذَيْفَهَ بْنِ أَسِيدٍ الْغِفَارِیِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً فِی الْمَدِينَهِ فِی ظِلِّ حَائِطٍ قَالَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی غُرْفَهٍ فَاطَّلَعَ عَلَيْنَا فَقَالَ فِيمَ أَنْتُمْ فَقُلْنَا نَتَحَدَّثُ قَالَ عَمَّ ذَا قُلْنَا عَنِ السَّاعَهِ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ السَّاعَهَ حَتَّی تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ الدَّجَّالَ وَ دَابَّهَ الْأَرْضِ وَ ثَلَاثَهَ خُسُوفٍ فِی الْأَرْضِ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَهِ الْعَرَبِ وَ خُرُوجُ عِيسَی ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام وَ خُرُوجُ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ تَكُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَعْرِ الْأَرْضِ لَا تَدَعُ خَلْفَهَا أَحَداً تَسُوقُ النَّاسَ إِلَی الْمَحْشَرِ كُلَّمَا قَامُوا قَامَتْ لَهُمْ تَسُوقُهُمْ إِلَی الْمَحْشَرِ.

*ترجمه کمره ای: (نشانه های ساعت (قیامت) ده است)

حذیفه بن اسید غفاری گوید ما جمعی بودیم در مدینه در سایه باغی نشسته بودیم و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غرفه ای تشریف داشتند حضرت متوجه ما شد و فرمود در چه گفتگوئی هستید، عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود از چه صحبت میکنید؟ گفتم از قیامت فرمود قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده نشانه ببینید بر آمدن آفتاب از مغربش، خروج دجال و دابه الارض و سه فرو رفتن در زمین یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان در سرزمین یمن آتشی از قعر زمین در آید که همه مردم را جلو کند و کسی را پشت سر خود نگذارد مردم را بمحشر براند هر کجا ایست کنند بالای سر آنها بایستد تا آنها را بمحشر برساند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نشانه های قیامت ده چیز است)

حذیفه پور اسید غفاری گفته: ما گروهی بودیم در شهر مدینه در سایه دیواری نشسته بودیم، پیامبر در بالاخانه یی نشسته بود، متوجه ما شد، پرسید چه گفتگو می کنید؟. گفتیم از قیامت، گفت: قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده علامت را ببینید: بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون آمدن دجال، حرکت جانور زمین، سه فرورفتگی در زمین یکی در خاور و دیگری در باختر و سه دیگر در جزیره العرب است. بیرون آمدن عیسی بن مریم، و بیرون آمدن قوم یأجوج و مأجوج یعنی قوم مغول، در آخر الزمان آتش از سرزمین یمن از ژرفی زمین برآید، همه را پیش افکند، مردم را تا به محشر براند، هر جا ساکن گردند ساکن گردد و بر سر ایشان بایستد تا محشر درآید.

***ترجمه فهری زنجانی: (نشانه های قیامت ده است)

حذیفه بن اسید غفاری گوید: بسایه دیواری در مدینه نشسته بودیم و رسول خدا در غرفه ای تشریف داشت نظرش بما افتاد و فرمود: در چه کارید؟

عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود: از چه؟ عرض کردیم از قیامت فرمود: شما قیامت را نخواهید دید تا آنکه پیش از آن ده نشانه به بینید سرزدن آفتاب را از مغربش و دجال را و جنبنده مخصوصی را بر روی زمین و سه فرو رفتن را در زمین:

یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج را و در پایان عمر دنیا آتشی از درون زمین در یمن بیرون می آید که هیچ کس را پشت سر خود نمیگذارد و مردم را بصحرای محشر میراند هر جا که از رفتار بایستند آتش هم می ایستد و آنان را به محشر میراند.

****ترجمه جعفری: (نشانه های قیامت ده تاست)

حذیفه بن اسید غفاری می گوید: در مدینه در سایه درختی نشسته بودیم و پیامبر در حجره بود که به ما توجه نمود و فرمود: در چه حالی هستید؟ گفتیم: سخن می گوییم؟ فرمود: از چه چیزی؟ گفتیم: از قیامت، فرمود: شما قیامت را نخواهید دید مگر اینکه پیش از آن ده نشانه را ببینید: طلوع آفتاب از مغرب و دجّال و دابّه الارض و سه بار فرو رفتن در زمین یک بار در مشرق و یک بار در مغرب و بار دیگر در جزیره العرب، و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان آتشی از سوی یمن از

قعر زمین خارج می شود که هیچ کس را پشت سر خود نمی گذارد و مردم را به سوی محشر سوق می دهد، هر وقت بایستند با آنان می ایستد و آنها را به محشر سوق می دهد.

كان رسول الله ص يطوف بالليل و النهار عشره أسباع

53- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی إِبْرَاهِیمُ بْنُ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ الْقَاسِمِ عَنِ الْکَاهِلِیِّ عَنْ أَبِی الْفَرَجِ قَالَ: سَأَلَ أَبَانٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ کَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص طَوَافٌ یُعْرَفُ بِهِ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهُ یَطُوفُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ عَشَرَهَ أَسْبَاعٍ ثَلَاثَهً أَوَّلَ

1- . الحفر: صفره تعلو الأسنان.

النَّهَارِ وَ ثَلَاثَةً آخِرَ اللَّيْلِ وَ اثْنَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ وَ اثْنَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ كَانَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِکَ رَاحَتُهُ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی بخانه کعبه طواف میکرد)

ابو الفرج گوید ابان از امام ششم پرسید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله تا در مکه بود یک عادتی بطواف داشت که معروف بود؟ فرمود شیوه اش این بود که در شبانه روزی ده هفت شوط طواف میکرد سه دوره اول روز سه تا آخر شب دو تا در بامداد و دو تا بعد از ظهر و در این میانه آسایش میکرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می کرد)

ابو الفرج گفته:

أبان از امام صادق پرسید پیامبر تا در مکه بود عادتی به طواف داشت آن کدام است؟ گفت: در شبانروزی ده دوره هفت شوط طواف می کرد، سه دوره نخستین روز سه تا پایان شب دو تا در بامداد، دو تا بعد از نیم روز و در این میانه آسایش می کرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا در شبانه روزی ده طواف هفت شوطی بجا می آورد)

ابی فرج گوید: ابان از امام صادق علیه السّلام پرسید: رسول خدا را طواف مخصوصی بود؟

فرمود: رسول خدا در شبانه روزی ده طواف هفت شوطی بجا می آورد سه طواف در اول روز و سه طواف در آخر شب و دو طواف در بامداد و دو طواف بعد از ظهر و در این میانه استراحت میفرمود.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جا می آورد)

ابو الفرج می گوید: ابان از امام صادق علیه السّلام پرسید: آیا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوع طوافی بود که با آن شناخته می شد؟ فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جای می آورد، در آغاز روز سه بار و آخر شب سه بار و صبح دو بار و بعد از ظهر دو بار و میان آنها استراحت می کرد.

فیمن واقع امرأه فی یوم من شهر رمضان عشر مرات

54- حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ أَبِی النَّضْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَیَّاشٍ الْعَیَّاشِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ یَزِیدَ الْجُرْجَانِیِ أَنَّهُ کَتَبَ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام سَأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ وَاقَعَ امْرَأَهً فِی شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ حِلٍّ أَوْ حَرَامٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَالَ عَلَیْهِ عَشْرُ کَفَّارَاتٍ لِکُلِّ مَرَّهٍ کَفَّارَهٌ قَالَ فَإِنْ أَکَلَ أَوْ شَرِبَ فَکَفَّارَهُ یَوْمٍ وَاحِدٍ.

*ترجمه کمره ای: (حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده)

فتح بن یزید جرجانی بامام هفتم علیه السّلام نوشت و پرسید از آن حضرت از شخصی که با زنی بحلالی یا بحرامی در یک روز ماه رمضان ده بار جماع کرده است؟ فرمود باید ده کفاره بدهد برای هر باری یک کفاره ولی اگر چند بار در یک روز بخورد یا بنوشد تنها یک کفاره دارد،

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد)

فتح پور یزید جرجانی به امام موسی بن جعفر نوشت کسی با زنی به حلال یا حرامی در روز رمضان ده بار مقاربت کرده است حکم وی چیست؟. گفت: باید ده کفاره بدهد، هر گاه در روزی از رمضان چند بار بخورد یا بنوشد کفاره یی بسنده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که با زنی در یک روز ماه رمضان ده بار عمل جنسی انجام دهد)

فتح بن یزید جرجانی نامه ای بحضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نوشت در نامه پرسیده بود از حکم مردیکه با زنی در ماه رمضان چه حلال و چه حرام ده بار عمل جنسی انجام داده است حضرت فرمود: ده کفاره بر او لازم می آید برای هر بار یک کفاره و فرمود: اگر (چند بار در یک روز) بخورد یا بیاشامد فقط کفاره یک روز بر او لازم است.

****ترجمه جعفری: (کسی که در یک روز از ماه رمضان ده بار با زن خود همبستر شود)

فتح بن یزید جرجانی به امام کاظم علیه السّلام نامه نوشت و از او در باره مردی که در ماه رمضان از راه حلال یا حرام با زنی همبستر شده پرسید، فرمود: برای او ده کفاره است، برای هر دفعه ای یک کفاره، فرمود: اگر بخورد و بیاشامد، یک روز یک کفاره دارد.

عشر کلمات عظات

55- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عِظْنِي مَوْعِظَةً فَقَالَ عليه السلام إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقّاً فَالْجَمْعُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْخَلَفُ مِنَ اللَّهِ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ النَّارِ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْعَرْضُ عَلَى اللَّهِ حَقّاً فَالْمَكْرُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْمَمَرُّ عَلَى الصِّرَاطِ حَقّاً فَالْعُجْبُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ كُلُّ شَيْ ءٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَيْهَا لِمَا ذَا.

*ترجمه کمره ای: (ده سخن پند آمیز)

شخصی خدمت امام ششم علیه السّلام آمد و عرض کرد پدر و مادرم قربانت مرا پندی ده فرمود اگر میدانی که خدا کفیل روزی تو است برای چه غم روزی میخوری و با اینکه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص باید زد و اگر میدانی که حساب حق است جمع مال برای چیست و اگر میدانی که مرگ حتم است شادی چرا و اگر میدانی که هر کاری در معرض نظر

خداست مگر چرا و اگر میدانی که باید بر پل صراط گذشت خود بینی چرا و اگر میدانی همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه چرا و اگر میدانی که دنیا فانی است اعتماد باو چرا؟

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده سخن پند آمیز)

کسی به امام صادق گفت: مرا پندی ده، گفت: هر گاه می دانی که خدا کفیل روزی توست برای چه غم روزی می خوری؟ هر گاه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص می ورزی؟ و اگر می دانی که حساب حق است، گرد کردن خواسته برای چیست؟. هر گاه می دانی که مرگ حتمی است شادی برای چیست؟. و اگر می دانی که هر کاری در نظر خداست، چرا پریشانی؟ و اگر می دانی که باید بر پل صراط گذشت، خود بینی چه معنی دارد؟ و هر گاه می دانی همه به قضا و قدر خدا باز بسته است، چرا اندوه خوری؟ و هر گاه دانی که جهان ناپایدار است چرا بر آن اعتماد کنی؟.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده سخن پند آمیز)

ابان بن عثمان گوید: مردی بخدمت امام صادق علیه السّلام آمد و عرض کرد پدر و مادرم بقربانت مرا پندی ده حضرت فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی عهده دار روزی است پس برای چه غم روزی می خورند؟ و اگر روزی قسمت شده است چرا باید حرص ورزید؟ و اگر حساب حق است جمع مال چرا؟ و اگر عوض آنچه در راه خدا داده شود حق است بخل ورزیدن برای چه؟ و اگر کیفری از آتش هست گناه چرا؟ و اگر مرگ حق است شادی برای چه؟ و اگر نمایان بودن کارها بر خداوند حق است حیله و مکر برای چیست؟ و اگر گذشتن بر صراط حق است بخود بالیدن برای چه؟ و اگر همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است دلبستگی بآن برای چیست؟

****ترجمه جعفری: (ده سخن پندآموز)

ابان بن عثمان نقل می کند که مردی نزد امام صادق علیه السّلام آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! مرا موعظه کن، فرمود: اگر خداوند به روزی تو متکفّل است، پس اهتمام تو برای چیست؟ و اگر روزی قسمت شده است، حرص برای چیست؟ و اگر حساب حق است، پس جمع کردن برای چیست؟ و اگر جایگزین کردن خداوند حق است، پس بخل برای چیست؟ و اگر عذاب آتش جهنم حق است گناه برای چیست؟

و اگر مرگ حق است شادی برای چیست؟ و اگر عرضه شدن به خداوند حق است مکر و حیله برای چیست؟ و اگر عبور از پل صراط حق است خودبینی برای چیست؟

و اگر هر چیز بر اساس قضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است اطمینان به آن برای چیست؟

کفر بالله العظیم من هذه الأمه عشره

56- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ

ص: 450

مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشَرَةٌ الْقَتَّاتُ وَ السَّاحِرُ وَ الدَّيُّوثُ وَ نَاكِحُ امْرَأَةٍ حَرَاماً فِی دُبُرِهَا وَ نَاكِحُ الْبَهِيمَةِ وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ مِنْهُ وَ السَّاعِی فِی الْفِتْنَةِ وَ بَائِعُ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ.

*ترجمه کمره ای: (ده کس از این امت بخدای بزرگ کافر است)

امام یکم فرمود پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بمن فرمود ای علی ده تا از این امت بخدای بزرگ کافر شده اند (سخن چین خ ب) آدم کش، جادوگر، دیوث، کسی که بحرامی با زنی از پس جمع شود، کسی که با حیوان زبان بسته جمع شود، کسی که با محرم خود جماع کند، کسی که فتنه انگیزد، کسی که اسلحه بدشمن در حال جنگ با مسلمانان بفروشد، مانع زکاه، مستطیعی که بمیرد و بمکه برای حج خانه خدا نرفته باشد کافر مرده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ده تن از پیروان اسلام به خدا کافراند)

امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی ده تن از این پیروان به خدا کافراند: آدم کش، جادو، قلبتان، آنکه به حرامی با زنی از پس مقاربت کند، آنکه با جانوری جماع کند، آنکه با محرم خود جماع کند، آنکه آشوبگر است، آنکه ابزار جنگ به دشمن اسلام در حال جنگ فروشد، آنکه مانع زکات است، دارنده یی که بمیرد حج نرفته باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (ده طایفه از این امت بخدای بزرگ کافر هستند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود: ای علی از این امت ده طایفه بخدای بزرگ کافر هستند: آدم کش و جادوگر و دیوث و کسی که با زنی بحرام عمل جنسی را از پس انجام دهد و کسی که حیوانی را وطی کند و کسی که با محرم فامیلی خود هم بستر گردد و کسی که فتنه انگیزد و کسی که بدشمنان محارب مسلمانان اسلحه بفروشد و کسی که زکاه ندهد و کسی که وسعت مالی داشته باشد و حج نکرده بمیرد.

****ترجمه جعفری: (ده نفر از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیدند)

انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی، از این امت ده نفر به خدای بزرگ کفر ورزیدند: سخن چین، جادوگر، دیّوث، کسی که از راه حرام از عقب زن جماع کند، کسی که با حیوانات جماع کند، کسی که با زن محرم خود زنا کند، کسی که سعی در فتنه کند، کسی که به دشمن در حال جنگ اسلحه بفروشد و کسی که زکات ندهد و کسی که امکان حجّ داشته باشد و حج نکند و بمیرد.

الأزلام التی کان أهل الجاهلیه یستقسمون بها عشره

57- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيِّ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ بْنِ الْمُؤَدِّبِ وَ عَلِيِّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ وَ حَمْزَهَ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أی طَالِبُ علیه السلام قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ سَنَهِ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ (1) الْآيَهَ قَالَ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ مَعْرُوفٌ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ يَعْنِي مَا ذُبِحَ لِلْأَصْنَامِ وَ أَمَّا الْمُنْخَنِقَهُ فَإِنَّ الْمَجُوسَ كَانُوا لَا يَأْكُلُونَ الذَّبَائِحَ وَ يَأْكُلُونَ الْمَيْتَهَ وَ كَانُوا يَخْنُقُونَ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ فَإِذَا اخْتُنِقَتْ وَ مَاتَتْ أَكَلُوهَا وَ الْمُتَرَدِّيَهُ كَانُوا يَشُدُّونَ أَعْيُنَهَا وَ يُلْقُونَهَا مِنَ السَّطْحِ فَإِذَا مَاتَتْ أَكَلُوهَا وَ النَّطِيحَهُ كَانُوا يُنَاطِحُونَ بِالْكِبَاشِ فَإِذَا مَاتَتْ أَحَدُهَا أَكَلُوهَا وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ فَكَانُوا يَأْكُلُونَ مَا يَقْتُلُهُ الذِّئْبُ وَ الْأَسَدُ فَحَرَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ كَانُوا يَذْبَحُونَ لِبُيُوتِ النِّيرَانِ وَ قُرَيْشٌ كَانُوا يَعْبُدُونَ الشَّجَرَ وَ الصَّخْرَ فَيَذْبَحُونَ لَهُمَا وَ

1- . المائده: 5.

أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ قَالَ كَانُوا يَعْمِدُونَ إِلَى الْجَزُورِ فَيُجَزُّونَهُ عَشَرَهَ أَجْزَاءٍ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَيُخْرِجُونَ السِّهَامَ وَ يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ وَ السِّهَامُ عَشَرَهٌ سَبْعَهٌ لَهَا أَنْصِبَاءُ وَ ثَلَاثَهٌ لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا فَالَّتِى لَهَا أَنْصِبَاءُ الْفَذُّ وَ التَّوْأَمُ وَ الْمُسْبِلُ وَ النَّافِسُ وَ الْحِلْسُ وَ الرَّقِيبُ وَ الْمُعَلَّى وَ الْفَذُّ لَهُ سَهْمٌ وَ التَّوْأَمُ لَهُ سَهْمَانِ وَ الْمُسْبِلُ لَهُ ثَلَاثَهُ أَسْهُمٍ وَ النَّافِسُ لَهُ أَرْبَعَهُ أَسْهُمٍ وَ الْحِلْسُ لَهُ خَمْسَهُ أَسْهُمٍ وَ الرَّقِيبُ لَهُ سِتَّهُ أَسْهُمٍ وَ الْمُعَلَّى لَهُ سَبْعَهُ أَسْهُمٍ وَ الَّتِى لَا أَنْصِبَاءَ لَهَا السَّفِيحُ وَ الْمَنِيحُ وَ الْوَغْدُ وَ ثَمَنُ الْجَزُورِ عَلَى مَنْ لَا يُخْرِجُ لَهُ مِنَ الْأَنْصِبَاءِ شَىْ ءٌ وَ هُوَ الْقِمَارُ فَحَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (تیرهای قمار مردمان جاهلیت ده بوده است)

امام پنجم علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی در سوره مائده (آیه 3) حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آخر آیه فرمود مردار و خون و گوشت خوک معروفند وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ یعنی حیوانی که برای بتها قربانی میکردند و اما منخنقه (خفه شده) تفصیلش اینست که مجوسیان حیوان سربریده نمیخوردند و آن را مردار می کردند و میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون میمرد میخوردند (متردیه) و گاهی چشمش را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب میکردند و چون میمرد آن را میخوردند و نطیحه گاهی میشها را شاخ بشاخ میانداختند و چون یکیشان میمرد میخوردند و ما اکل السبع آنچه را گرگ و شیر میکشت میخوردند و خدا آن را حرام کرد وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ برای آتشکده ها قربانی میکشتند و میخوردند قریش هم درخت و سنگ را میپرستیدند و برای آن ها قربانی میکشتند و میخوردند وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ فرمود قریش شتر نحر شده را ده بخش میکردند و بر سر آن جمع میشدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را بدست اشخاص میدادند تیرهای قمار ده تا بود هفت آن ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت نام آن هفت که سهمیه داشت فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی بود فذ یک بخش میبرد توأم دو بخش مسیل سه بخش نافس چهار بخش حلیس پنج بخش رقیب شش بخش معلی هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند و سمیح و منیح و غد نامیده شدند بهای شتر کشته بگردن کسانی بود که تیر بی سهم بآنها اصابت میکرد و این قماریست که خداوند آن را حرام کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (تیرهای بر دو باخت جاهلیت ده بوده است)

امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیر آیه قرآن که گفته: بر شما مردار و خون و گوشت خوک حرام شده اند. گفته: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شده.

وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ، یعنی جانوری که برای بتهای خود قربانی می کردند (منخنقه) یعنی خبه شده آنکه بود که گبران جانور سر بریده نمی خوردند و آن را مردار می کردند و می خوردند. بر این قاعده گاو و گوسفند را خبه می کردند، و چون می مرد می خوردند. (متردیه) و گاهی جانور را چشم بسته از پشت بام می افکندند چون می مرد آن را می خوردند (نطیحه) و گاهی میشها را شاخ به شاخ به یک دیگر می افکندند و چون یکی از این دو می مرد آن را می خوردند. (وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ) و آنچه را گرگ و شیر می کشت آن را می خوردند، خدا آن را حرام گردانید. (وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ) و آنچه برای آتشکده ها قربانی می کردند می خوردند. قریش نیز درخت و سنگ را می پرستیدند و برای آنها قربانی می کردند و می خوردند. (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ) امام گفت: قریش اشتر نحر شده را پاره می کردند و بر سر آن جمع می شدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را به دست کسانی می دادند، تیرهای قمار زده بود. هفت از آنها رسد داشت و سه رسد نداشت نام آن هفت که رسد داشت: فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی بود. فذ یک بخش می برد، توأم دو بخش، مسیل، سه بخش، نافس چهار بخش، حلسین پنج بخش، رقیب شش بخش، معلی هفت بخش. این هفت اسم بر تیرهایی اطلاق می شد که دنباله آنها پر نداشت. و آن سه که رسد نداشت: شمیح، منیح، وغد نام داشت. و این ها تیرهایی بود که دنبال آنها پر داشت: قیمت اشتر کشته به گردن کسانی بود که تیر بی سهم به آنها بر می خورد و این در واقع قمار بود از این جهت خدا آن را حرام ساخت.

***ترجمه فهری زنجانی: (تیرهای قمار که مردم دوران جاهلیت با آنها تقسیم میکردند ده بود)

امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه مبارکه که خداوند میفرماید مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است فرمود: مردار و خون و گوشت خوک که معروف است و اما آنچه برای غیر خدا کشته شود حیوانی است که برای بتها قربانی شود و اما منخنقه: آن است که مجوس را عادت بر این بود که حیوان سربریده نمیخوردند و مردار میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون خفه میشد و میمرد آن را میخوردند و معنای (متردیه) اینکه مجوس چشمهای حیوان را میبستند و از پشت بام

اش می افکندند و چون باین ترتیب میمرد آن را می خوردند و معنای (نطیحه) اینکه گوسفندها را شاخ بشاخ هم می انداختند و چون یکی در این میان میمرد آن را می خوردند و معنای (ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ) اینکه آنچه را که گرگ و شیرشان میکشت میخوردند و خداوند حرامش کرد و معنای (ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ) اینکه مجوس برای آتشکده ها قربانی میکردند و قریش هم که درخت و سنگ می پرستیدند برای آن دو قربانی میکردند و معنای (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ) این است که شتری را می کشتند و آن را ده بخش می کردند سپس گرد هم آمده و تیرها را بیرون آورده و هر یک از تیرها را بیکی میدادند عدد تیرها ده بود که هفت عدد از آن ها سهم بربود و سه عدد بی سهم تیرهائی که سهم بر بودند بنام فذ و توأم و مسبل و نافس و حلس و رقیب و معلی بودند که فذ یک سهم داشت و توأم دو سهم و مسبل سه سهم و نافس چهار سهم و حلس پنج سهم و رقیب شش سهم و معلی هفت سهم و تیرهائی که سهم بر نبود بنام سفیح و منیح و وغد بودند و بهای شتر بعهده کسی بود که از تیرهای سهم بر بنام او در نیامده باشد و این نحو تقسیم قماری بود که خدای عز و جل آن را حرام فرمود.

(شرح:)

بنا بر این روایت ده جزء کردن شتر چنانچه در اول روایت است وجهی ندارد بلکه می بایست به بیست و هشت جزء قسمت شود.

****ترجمه جعفری: (چوبه های قمار که در جاهلیت وجود داشت ده تا بود)

ابان بن تغلب از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت در باره سخن خداوند:

«بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ... حرام شده است.» «1» فرمود: مردار و خون و گوشت خوک معلوم است و اما «گوسفندی که بدون ذکر نام خدا سر بریده شده» منظور قربانی بتهاست، و اما «منخنقه» این بود که مجوسی ها حیوانات ذبح شده را نمی خوردند بلکه مردار می خوردند و آنها گاو و گوسفند را خفه می کردند و چون خفه می شد و می مرد، می خوردند، و «متردّیه» این بود که چشمان حیوان را می بستند و از بالای بام به پایین می انداختند و چون می مرد آن را می خوردند و «نطیحه» این بود که میش ها را با هم درگیر می کردند و چون یکی از آنها می مرد می خوردند، «و ما اکل السبع الّا ما ذکیتم» این بود که آنها

حیوانی را که گرگ و شیر آن را کشته بود می خوردند، که خدا آن را حرام کرد «و ما ذبح علی النصب» حیوانی بود که برای آتشکده ها ذبح می کردند و قریش درخت و صخره را پرستش می کردند و برای آنها گوسفند ذبح می کردند.

«و ان تستقسموا بالازلام» این بود که آنان شترهای نحر شده را ده بخش می کردند و دور آن جمع می شدند و تیرها را بیرون می آوردند و آنها را به یک نفر می دادند و آن تیرها ده تا بود که هفت تا از آنها سهم داشت و سه تا پوچ بود، نامهای تیرهایی که سهم داشت عبارت بود از: فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلّی. «فذّ» یک سهم و «توأم» دو سهم و «مسبل» سه سهم و «نافس» چهار سهم و «حلس» پنج سهم و «رقیب» شش سهم و «معلّی» هفت سهم. و تیرهایی که سهم نداشتند عبارت بودند از: سفیح، منیح و وغد. قیمت شترها را کسی پرداخت می کرد که از این تیرها سهمی بر او اصابت نمی کرد و این همان قمار بود که خداوند آن را حرام کرد.

ما فرض علی کل مسلم أن یقوله کل یوم قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات

58- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها (1) فَقَالَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَقُلْتُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي فَقَالَ يَا هَذَا لَا شَکَّ فِي أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ لَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید)

اسماعیل بن فضل گوید از امام ششم تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره طه آیه 120) تسبیح کن بحمد پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروبش را پرسیدم فرمود بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که پیش از آفتاب زدن و پیش از آفتاب غروب ده بار بگوید:

لا إِلهَ إِلّا اللّهُ وحده لا شریک له لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ حی (دائم خ ب) لا یموت بیده الخیر و هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ گوید من گفتم که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فرمود ای مرد شکی نیست که خدای تعالی یحیی و یمیت و یمیت و یحیی است ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح: مقصود از فرض در این روایت وظیفه استحبابی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه بر هر مسلمانی ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید)

اسماعیل پور فضل گفته: از امام صادق تفسیر این آیه قرآن را پرسیدم که گفته: «ستایش کن پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن». گفت: بر هر مسلمانی مستحب است که پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید:

«لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر»

. گفتم: این چگونه است: لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی. گفت: خدا بر هر چیزی تواناست. لیک آنچه را گفتم بگوی.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه بر هر مسلمانی لازم است که همه روزه پیش از سرزدن آفتاب ده بار بخواند و پیش از غروب هم ده بار)

اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از معنای آیه مبارکه که خدای عز و جل میفرماید: «بستایش پروردگارت تسبیح گو باش پیش از سرزدن آفتاب و پیش از غروب کردنش» فرمود:

لازم است بر هر فرد مسلمان که پیش از سرزدن آفتاب ده بار و پیش از غروبش ده بار بگوید

لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

گوید: من گفتم لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فرمود: ای فلانی در اینکه خدای تعالی زنده میکند و میمیراند و میمیراند و زنده میکند شکی نیست ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح: مقصود حضرت تعبد بدستوراتی است که از شرع مقدس میرسد و می بایست بدون دخل و تصرف در آنها عمل کرد.

****ترجمه جعفری: (آنچه خدا بر هر مسلمانی فرض کرده که هر روز پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن، ده مرتبه آن را بگوید)

اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السّلام سخن خداوند را که می فرماید:

«تسبیح بگو با حمد پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن.» پرسیدم، فرمود: بر هر مسلمانی فرض است که پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن ده مرتبه بگوید: «نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می کند و می میراند و او زنده است و نمی میرد، خیر در دست اوست و او بر هر چیزی قدرت دارد.» می گوید: من گفتم:

«نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می کند و می میراند و زنده می کند.» امام فرمود: ای شخص، شک نیست که خداوند زنده می کند و می میراند و زنده می کند ولی تو همان را بگو که من گفتم:

(یعنی فقط بگو زنده می کند و «می میراند و زنده می کند» را اضافه مکن.)

بنو عبد المطلب عشره و العباس

59- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ

1- . طه: 130، ق: 38.

سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ عَشَرَةٌ وَ الْعَبَّاسُ.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه و هم عبد الله و أبو طالب و الزبير و حمزه و الحارث و هو أسنهم و الغيداق و المقوم و حجل و عبد العزی و هو أبو لهب و ضرار و العباس و من الناس من يقول إن المقوم هو حجل (1). و لعبد المطلب عشره أسماء تعرفه بها العرب و ملوک القياصره و ملوک العجم و ملوک الحبشه فمن أسمائه عامر و شيبه الحمد و سيد البطحاء و ساقی الحجيج و ساقی المغيث و غيث الوری فی العام الجدب و أبو الساده العشره و عبد المطلب و حافر زمزم و ليس ذلک لمن تقدمه ق.

*ترجمه کمره ای: (پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس)

ابان بن عثمان احمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود از گفته پدرش که از جابر بن عبد اللّه انصاری شنیدم میگفت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شماره پسران عبد المطلب را پرسیدند فرمود ده تن بودند و عباس.

مصنف این کتاب گوید آنان عبد اللّه، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث او بزرگتر همه بوده است و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب است، ضرار و عباس بودند. بعضی از مردم میگویند مقوم همان حجل است و عبد المطلب ده نام داشت که عرب و پادشاهان روم و عجم و حبشه او را بدان ده نام میشناختند نامهای او:

عامر، شیبه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زمزم بود و کسی پیش از او بدین نامها معروف نبود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پسران عبد المطلب با عباس ده تن بودند)

ابان بن عثمان احمر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: از پدر خود شنیدم که از جابر پور عبد اللّه انصاری شنیده بود که می گفت: از پیامبر از پسران عبد المطلب پرسیدند، گفت: با عباس ده تن بودند. صدوق گفته: آنان عبارت اند از: عبد اللّه، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث که از همه بزرگتر بود، و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب باشد و ضرار، و عباس.

برخی گفته اند: مقوم همان حجل است. و عبد المطلب ده نام داشت که مردم روزگارش از عرب و پادشاهان روم، ایران و حبشه او را به آن ده نام می شناختند، و آنها از این قرار است: عامر، شیبه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زفرم. کسی قبل از وی بدین نامها شناخته نشده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس)

ابان بن عثمان احمر گوید شنیدم که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل میفرمود: و آن حضرت از جابر بن عبد اللّه انصاری که میگفت از رسول خدا پرسیدند عبد المطلب را چند پسر بود فرمود: ده تن بود و عباس.

(مصنف) این کتاب (رضی الله عنه) گوید:

آنان عبد اللَّه و ابو طالب و زبیر و حمزه و حارث که از همه بزرگتر بود و غیداق و مقوم و حجل و عبد العزی که همان ابو لهب است و ضرار و عباس بودند و بعضی از مردم برآنند که مقوم همان حجل است (2) و عبد المطلب را ده نام بود که عرب و پادشان روم و پادشان عجم و پادشان حبشه او را بآن نامها می شناختند و از جمله نامهای او عامر بود: آبادکننده و شیبه الحمد: چون مویی سپید بر پیشانی داشت و نیکو خصال بود و سید البطحاء: آقا و بزرگ مکه و ساقی الحجیج: ساقی حاجیان و ساقی المغیث: ساقی پناه آورنده و غیث الوری فی العام الجدب: پناه مردم در خشکسالی و ابو الساده العشره: پدر ده آقا و عبد المطلب، و حافر زمزم: احداث کننده چاه زمزم و این چنین نام ها برای هیچ یک از پیشینیانش نبود.

****ترجمه جعفری: (پسران عبد المطلب ده تا بودند به اضافه عباس)

ابان بن عثمان احمر می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که از پدرش نقل می کرد که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پسران عبد المطلب پرسیدند، فرمود: ده تا به اضافه عباس.

مصنف این کتاب می گوید: آنان عبارت بودند از: عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث- که بزرگ ترین آنان بود- غیداق، مقوّم، حجل، عبد العزی، و او همان ابو طالب بود، ضرار و عباس. بعضی گفته اند که «مقوّم» همان «حجل» است.

عبد المطلب ده نام داشت که عرب ها و پادشاهان روم قیاصره و پادشاهان عجم و پادشاهان حبشه او را با آن نام ها می شناختند، از نامهای او عامر، شیبه الحمد، سیّد البطحاء، ساقی الحجیج، ساقی المغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زمزم. و این نامها برای کسی پیش از او نبود.

1- . قال ابن قتیبه فی المعارف بعد ذکر أولاد عبد المطلب کما فی المتن: (و الغیداق ابن عبد المطلب و اسمه حجل). و قال أیضا: و له ستّ بنات: عاتکه، و أمیمه، و البیضاء- و هی أم حکیم-، و برّه، و صفیه، و أروی و قال: هؤلاء الذکور و الاناث لامّهات ستّ: (فاطمه) بنت عمرو و ولدها منهم: عبد اللّه- أبو النبیّ صلّی اللّه علیه و آله- و الزبیر و أبو طالب و عاتکه و امیمه و البیضاء و برّه. (و النمریه) نتیله و ولدها منهم: العباس و ضرار. و (هاله) و ولدها منهم: حمزه و المقوم و صفیه. و (لبنی) و ولدها: أبو لهب وحده. و صفیه و ولدها: الحارث و أروی. و اخری خزاعیه لم یحفظ اسمها و ولدها: الغیداق.
2- ابن قتیبه در معارف پس از اینکه فرزندان عبد المطلب همچنان که در متن هست گفته است گوید: غیداق بن عبد المطلب نامش حجل بود و نیز گفته است که عبد المطلب را شش دختر بود عاتکه و امیمه و بیضاء که همان ام حکیم است و بره و صفیه واروی و گوید: همه این فرزندان دختر و پسر از شش مادر بودند. 1- فاطمه دختر عمرو که فرزندان اش عبد اللّه پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زبیر و ابو طالب و عاتکه و امیمه و بیضاء و بره بودند. 2- (نمریه) نتیله که فرزندانش عباس و ضرار بودند. 3- هاله که فرزندانش حمزه و مقوم و صفیه بودند. 4- لبنی که تنها ابو لهب فرزندش بود. 5- صفیه که فرزندانش حارث واروی بودند. 6- زنی از قبیله خزاعه که نامش ضبط نشده است و مادر غیداق بود.

أسماء الكواكب الأحد عشر التى رآها يوسف عليه السلام فى المنام له ساجدين مع الشمس و القمر

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ زِیَادٍ الْمِنْقَرِیِ (1) عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ السُّدِّیِ (2) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ الْقُرَشِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِکَایَةً عَنْ یُوسُفَ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ فَقَالَ فِی تَسْمِیَهِ النُّجُومِ وَ هُوَ الطَّارِقُ وَ جربانُ وَ الذَّیَّالُ وَ ذُو الْکَنَفَانِ وَ ذُو الْقَرْعِ وَ قَابِسُ وَ وَثَّابٌ (3) وَ عَمُودَانُ وَ فَیْلَقُ وَ مُصْبِحٌ (4) وَ الضَّرُوحُ وَ الضِّیَاءُ وَ النُّورُ یَعْنِی الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ کُلٌّ هَذِهِ الْکَوَاکِبِ مُحِیطَهٌ بِالسَّمَاءِ.

2- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَامِدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَرَفَهَ یَعْنِی الْحَسَنَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَکَمُ بْنُ ظَهَیْرٍ عَنِ السُّدِّیِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ الْقُرَشِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَی النَّبِیَّ ص رَجُلٌ مِنَ الْیَهُودِ یُقَالُ لَهُ بُسْتَانٌ الْیَهُودِیُّ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِی عَنِ الْکَوَاکِبِ الَّتِی رَآهَا یُوسُفُ علیه السلام أَنَّهَا سَاجِدَهٌ مَا أَسْمَاؤُهَا فَلَمْ یُجِبْهُ نَبِیُّ اللَّهِ ص یَوْمَئِذٍ فِی شَیْ ءٍ وَ نَزَلَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام بَعْدُ فَأَخْبَرَ النَّبِیَّ ص بِأَسْمَائِهَا قَالَ فَبَعَثَ نَبِیُّ اللَّهِ ص إِلَی بُسْتَانٍ فَلَمَّا أَنْ جَاءَهُ قَالَ النَّبِیُّ ص هَلْ أَنْتَ تُسْلِمُ إِنْ أَخْبَرْتُکَ بِأَسْمَائِهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُ

1- . کذا و لم أجده.
2- . هو إسماعیل بن عبد الرحمن السدی المفسر المعروف.
3- . فی المحکی عن تفسیر الثعالبی (ذو الکیفیات و ذو القرع و ذناب).
4- . فی بعض النسخ (مضبح).

ص جربانُ وَ الطَّارِقُ وَ الذَّيَّالُ وَ ذُو الْكَنَفَانِ وَ قَابِسُ وَ وَثَّابٌ وَ عَمُودَانُ وَ الْفَيْلَقُ وَ الْمُصْبِحُ وَ الصَّرُوحُ وَ ذُو الْقَرْعِ وَ الضِّيَاءُ وَ النُّورُ رَآهَا فِی أُفُقِ السَّمَاءِ سَاجِدَةً لَهُ فَلَمَّا قَصَّهَا یُوسُفُ علیه السلام عَلَی یَعْقُوبَ علیه السلام قَالَ یَعْقُوبُ هَذَا أَمْرٌ مُتَشَتِّتٌ یَجْمَعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدُ قَالَ فَقَالَ بُسْتَانٌ وَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَأَسْمَاؤُهَا.

*ترجمه کمره ای: (نام یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید با آفتاب و ماه بر او سجده میکنند)

جابر بن عبد اللَّه انصاری در تفسیر قول خدای عز و جل که حکایت از یوسف کرده است من براستی در خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که برای من سجده میکنند گفت نام آن ستاره ها طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصطح، فروج ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماه همه این ستارگان بآسمان احاطه دارند، جابر بن عبد اللَّه گفته مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد ای محمد مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید و بر او سجده کردند آگاه کن، نام آنها چه بود، پیغمبر (ص) در آن روز باو پاسخی نداد سپس جبرئیل آمد و نام آنها را به پیغمبر صلّی الله علیه و آله گزارش کرد گوید پیغمبر صلّی الله علیه و آله خدا فرستاد بستان یهود آمد و باو فرمود اگر تو را بنام آن ستاره ها آگاه کردم مسلمان میشوی عرض کرد آری پیغمبر فرمود جریان، طارق، وبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق مصبح، فروج، ذو القرع ضیاء، نور، آنها را در کرانه آسمان دید که برای او در سجده اند چون یوسف خواب خود را به یعقوب گفت فرمود این امر پراکنده ایست که خداوند او را بعد از این جمع آوری مینماید گوید بستان گفت بخدا همینها نام آن ستارگان است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می برند)

جابر پور عبد اللَّه انصاری در تفسیر این آیه قرآن که از زبان یوسف می گوید:

در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب را دیدم که برای من سجده می کنند. چیست؟ گفت: نام آنها:

طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، فروج، ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماهتاب عمه این اختران به آسمان چیرگی دارند. جابر پور عبد اللّه گفت: مردی از جهودان که او را بستان جهود می گفتند، از پیامبر پرسید ای محمد نام اخترانی که یوسف آنها را در خواب دید چه بود؟. پیامبر صلّی الله علیه و آله در آن روز به وی جواب نداد، تا فرخ سروش نام آنها را به پیامبر گزارش داد، پیامبر بستان را خواست و گفت: هر گاه ترا بنام آنها آگاه سازم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. پیامبر گفت: نام آنها اینست:

جریان، طارق، و بال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروج، ذو القرع، ضیاء، نور، آنها را در آسمان دید که وی را نماز می برند، چون بیدار شد با پدر خود یعقوب گفت: در جواب گفت:

این کار پراکنده ایست که خدا آن را بعدا فراهم گرداند، بستان تصدیق کرد و برفت.

***ترجمه فهری زنجانی: (نامهای یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید که با خورشید و ماه باو سجده میکنند)

جابر بن عبد اللَّه انصاری در معنی آیه مبارکه که خدای عز و جل از زبان یوسف بیان میفرماید:

که من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که بمن سجده میکنند گوید: نام آن ستاره گان: طارق بود و جریان و ذیال و ذو الکنفان و ذو القرع و قابس و وثاب و عمودان و فیلق و مصبح و ضروح (و ضیاء و نور) یعنی خورشید و ماه و همه این ستاره گان را دید که اطراف آسمان را فرا گرفته اند.

جابر بن عبد اللَّه گوید: مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد: ای محمد بگو بدانم ستارگانی که یوسف آنها را دید که سجده میکنند نامشان چیست آن روز رسول خدا هیچ پاسخی باو نداد و بعد جبرئیل فرود آمد و پیغمبر را از نامهای ستارگان آگاه کرد.

جابر گوید پیغمبر خدا پیام فرستاد و بستان آمد و فرمود اگر من نامهای ستارگان را برای تو بگویم اسلام را خواهی پذیرفت؟ عرض کرد: آری پیغمبر باو فرمود: جریان است و طارق و ذیال و ذو الکنفان و قابس و وثاب و عمودان و فیلق و مصبح و ضروح و ذو القرع و ضیاء و نور که

یوسف دید این ستارگان در اطراف آسمان او را سجده میکنند و چون جریان را برای یعقوب نقل کرد یعقوب گفت این کار پراکنده ای است که خداوند پس از مدتی آن را جمع خواهد فرمود.

جابر گوید: بستان گفت: بخدا نامهای آن ستارگان همین است.

****ترجمه جعفری: (نامهای یازده ستاره ای که یوسف در خواب دید که آنها با آفتاب و ماه به او سجده می کنند)

عبد الرحمن بن سابط قریشی از جابر بن عبد الله انصاری در باره این سخن خداوند که از قول یوسف نقل می کند که گفت: «من یازده ستاره را همراه با آفتاب و ماه دیدم که به من سجده می کنند.» نقل می کند که آن ستارگان را چنین نام برد: طارق، جربان، ذیّال، ذو الکنفان، ذو القرع، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ضیاء و نور که همان آفتاب و ماه بودند، و هر کدام از این ستارگان آسمان را احاطه کرده اند.

جابر بن عبد الله می گوید: مردی از یهودیها نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد که به او بستان یهودی می گفتند، و گفت: ای محمّد، به من خبر بده از ستارگانی که یوسف دید که به او سجده می کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن روز جوابی به او نداد تا جبرئیل نازل شد و نامهای آنها را به او خبر داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را دنبال بستان فرستاد و چون آمد، پیامبر فرمود: اگر آن نامها را بگویم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. پیامبر به او چنین گفت: جربان، طارق، ذیّال، ذو الکنفان، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ذو القرع و ضیا و نور که آنها را در افق آسمان دید که به او سجده می کنند و چون یوسف آن را به یعقوب تعریف کرد، یعقوب گفت: این کار پراکنده ای است که خداوند بعدها آن را جمع می کند. می گوید: بستان گفت: به خدا سوگند که این نام های آن ستارگان است.

أسماء زمزم أحد عشر

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَیْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَسْمَاءُ زَمْزَمَ رَکْضَةُ

جَبْرَئِيلَ وَ حَفِيرَهُ إِسْمَاعِيلَ وَ حَفِيرَهُ عَبْدِ الْمُطّلِبِ وَ زَمْزَمُ وَ بَرَّهُ وَ الْمَضْمُونَهُ وَ الرِّوَاءُ وَ شُبْعَهُ وَ طَعَامٌ وَ مَطْعَمٌ وَ شِفَاءُ سُقْمٍ.

*ترجمه کمره ای: (چاه زمزم یازده نام دارد)

امام ششم فرمود نامهای زمزم. اینست: رکضه جبرئیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

شرح: تاریخ پیدایش زمزم مطابق اخبار اینست که چون اسماعیل کودک نوزاد هاجر تشنه شد او را گذاشت در محل فعلی زمزم و چند بار بالای کوه صفا و مروه برای آب رفت و آمد کرد و چون بر گشت زیر پای اسماعیل از اثر قدم جبرئیل چشمه ای ظاهر و روان شده بود قدری خاک جلو آن ریخت و بزبان عبری گفت زم زم یعنی بایست از این جهت نام رکضه جبرئیل و زمزم را یافت سپس حضرت اسماعیل علیه السّلام آن را حفر کرد و بصورت چاهی در آمد و حفیره اسماعیل نامیده شد و چون خزاعه بر مکه مسلط شدند در نزاع با قریش آن را پر کردند و مستور نمودند دوباره عبد المطلب آن را کند و حفیره عبد المطلب نامیده شد بره یعنی نیکی دهنده مضمونه از آنکه مقدس و در پناه کعبه است رواء است چون مردم را سیراب میکند شبعه و طعام و مطعم برای آنکه در کنار آن حاجیان را میهمانی میکردند و سیر مینمودند شفاء سقم برای آنکه بدان استشفاء مینمودند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چاه زمزم یازده نام دارد)

امام صادق گفته: نامهای زمزم یازده است: رکضه جبرئیل حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

***ترجمه فهری زنجانی: (نامهای زمزم یازده است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: نامهای زمزم چنین است: رکضه جبرئیل: (جای پای جبرئیل) حفیره اسماعیل: (چاه کوچک اسماعیل) حفیره عبد المطلب: (چاه کوچک عبد المطلب) زمزم: (چون در موقع پیدایش آن مادر اسماعیل خاک در اطراف آب جمع کرد و بزبان عربی گفت زمزم یعنی بایست بایست) و بره: (نیکی دهنده) و مضمونه: (خدا نگهدار آن است) و

رواء: (سیراب کننده) و شبعه (سیرکننده) و طعام: (خوراک) و مطعم: (حاجیان در کنار آن غذا میخورند) و شفاء سقم: (درمان درد).

****ترجمه جعفری: (زمزم یازده نام دارد)

معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نام های چاه زمزم عبارتند از: رکضه جبرئیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، برّه، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء سقم.

باب الواحد إلى اثنى عشر

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیُّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِیِّ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَابِرٍ (1) عَنْ عَطَاءٍ عَنْ طَاوُسٍ قَالَ: أَتَی قَوْمٌ مِنَ الْیَهُودِ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ وَالٍ عَلَی النَّاسِ فَقَالُوا أَنْتَ وَالِی هَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ نَبِیِّکُمْ وَ قَدْ أَتَیْنَاکَ نَسْأَلُکَ عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ أَنْتَ أَخْبَرْتَنَا بِهَا آمَنَّا وَ صَدَّقْنَا وَ اتَّبَعْنَاکَ فَقَالَ عُمَرُ سَلُوا عَمَّا بَدَا لَکُمْ قَالُوا أَخْبِرْنَا عَنْ أَقْفَالِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَفَاتِیحِهَا وَ أَخْبِرْنَا عَنْ قَبْرٍ سَارَ بِصَاحِبِهِ وَ أَخْبِرْنَا عَمَّنْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَیْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ وَ أَخْبِرْنَا عَنْ مَوْضِعٍ طَلَعَتْ فِیهِ الشَّمْسُ وَ لَمْ تَعُدْ إِلَیْهِ وَ أَخْبِرْنَا عَنْ خَمْسَهٍ لَمْ یُخْلَقُوا فِی الْأَرْحَامِ عَنْ وَاحِدٍ وَ اثْنَیْنِ وَ ثَلَاثَهٍ وَ أَرْبَعَهٍ وَ خَمْسَهٍ وَ سِتَّهٍ وَ سَبْعَهٍ وَ عَنْ ثَمَانِیَهٍ وَ تِسْعَهٍ وَ عَشَرَهٍ وَ حَادِیَ عَشَرَ وَ ثَانِیَ عَشَرَ قَالَ فَأَطْرَقَ عُمَرُ سَاعَهً ثُمَّ فَتَحَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قَالَ سَأَلْتُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَمَّا لَیْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ وَ لَکِنَّ ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ص یُخْبِرُکُمْ بِمَا سَأَلْتُمُونِی عَنْهُ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ فَدَعَاهُ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ لَهُ یَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ مَعَاشِرَ الْیَهُودِ سَأَلُونِی عَنْ أَشْیَاءَ لَمْ أُجِبْهُمْ فِیهَا بِشَیْ ءٍ وَ قَدْ ضَمِنُوا لِی إِنْ أَخْبَرْتُهُمْ أَنْ یُؤْمِنُوا بِالنَّبِیِّ ص فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ یَا مَعْشَرَ الْیَهُودِ أَعْرِضُوا عَلَیَّ مَسَائِلَکُمْ فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ مَا قَالُوا لِعُمَرَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ شَیْ ءٍ سِوَی هَذَا قَالُوا لَا یَا أَبَا شَبَّرَ وَ شَبِیرٍ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ أَمَّا أَقْفَالُ السَّمَاوَاتِ فَالشِّرْکُ بِاللَّهِ وَ مَفَاتِیحُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمَّا الْقَبْرُ الَّذِی سَارَ بِصَاحِبِهِ فَالْحُوتُ

1- . محمّد بن جابر لا أعرفه و یحتمل أن یکون هو محمّد بن جابر بن سیار الکوفیّ الذی عمی فی اواخر عمره و دسّ فی کتبه، قال عبد اللّه بن أحمد عن أبیه کان محمّد بن جابر ربما ألحق او یلحق فی کتابه یعنی الحدیث. و اما عطاء فمشترک و لعله ابن السائب.

سَارَ بِيُونُسَ فِي بَطْنِهِ الْبِحَارَ السَّبْعَةَ (1) وَ أَمَّا الَّذِي أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ فَتِلْكَ نَمْلَةُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام أَمَّا الْمَوْضِعُ الَّذِي طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ فَلَمْ تَعُدْ إِلَيْهِ فَذَاكَ الْبَحْرُ الَّذِي أَنْجَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ مُوسَى عليه السلام وَ غَرَّقَ فِيهِ فِرْعَوْنَ وَ أَصْحَابَهُ وَ أَمَّا الْخَمْسَةُ الَّذِينَ لَمْ يُخْلَقُوا فِي الْأَرْحَامِ فَآدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ عَصَا مُوسَى وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ أَمَّا الْوَاحِدُ فَاللَّهُ الْوَاحِدُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَمَّا الِاثْنَانِ فَآدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَجَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ فَالتَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الزَّبُورُ وَ الْفُرْقَانُ وَ أَمَّا الْخَمْسُ فَخَمْسُ صَلَوَاتٍ مَفْرُوضَاتٍ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ أَمَّا السِّتَّةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ أَمَّا السَّبْعَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً وَ أَمَّا الثَّمَانِيَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ وَ أَمَّا التِّسْعَةُ فَالْآيَاتُ الْمُنْزَلَاتُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَ أَمَّا الْعَشَرَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ وَ أَمَّا الْحَادِيَ عَشَرَ فَقَوْلُ يُوسُفَ لِأَبِيهِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ أَمَّا الِاثْنَا عَشَرَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى ع اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً فَالَ فَأَقْبَلَ الْيَهُودُ يَقُولُونَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَّكَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى عُمَرَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ هَذَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ص وَ اللَّهِ إِنَّهُ أَحَقُّ بِهَذَا الْمَقَامِ مِنْكَ وَ أَسْلَمَ مَنْ كَانَ مَعَهُمْ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (باب یکم تا دوازدهم)

طاوس گوید جمعی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند در هنگامی که زمامدار ملت اسلام بود باو گفتند پس از پیغمبر تو بر سر کار امت اسلامی؟ ما آمده ایم تا از تو چیزهائی بپرسیم تا اگر بما درست پاسخ دادی ایمان آوریم و درستی دین اسلام را تصدیق کنیم و پیرو تو باشیم. عمر گفت هر چه خواهید بپرسید. گفتند ما را از قفلهای هفت آسمان آگاه کن، از گوری که صاحب خود را گردش داد آگاه کن، از کسی که قوم خود را انذار کرد ولی نه از جن بود، نه از انس آگاه کن ما را از جایی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر بر نگشت آگاه کن، از پنج جانداری که در رحم آفریده نشدند آگاه کن و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و 6 تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه کن عمر سر بزیر افکند سپس چشمان خود را گشود و گفت از عمر پسر خطاب چیزهائی پرسش کردید که نمیداند ولی پسر عم رسول خدا صلّی الله علیه و آله همه پرسشهای شما را پاسخ میدهد فرستاد خدمت آن حضرت و او

را خواست و چون نزد او آمد عرضکرد یا ابا الحسن براستی این گروه یهودی چیزهائی از من پرسیدند که بهیچ یک از آن ها پاسخ ندادم و برای من عهده دار شدند که اگر به آنها پاسخ دهم به پیغمبر ایمان آورند.

علی علیه السّلام بآنها فرمود ای گروه یهود پرسشهای خود را بر من عرضه کنید همان سؤالاتی که از عمر کرده بودند بآن حضرت عرضکردند فرمود جز اینها سؤالات دیگری هم از من دارید عرضکردند نه ای پدر شبیر و شبر.

علی علیه السّلام فرمود قفلهای آسمان ها شرک بخدا است و کلیدهای آن گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ است آن گوری که صاحب خود را گردش داد ماهی یونس بود که او را در هفت دریا گردانید آن که قوم خود را انذار کرد و نه از جن بود و نه از انس مورچه ای بود که با سلیمان بن داود علیه السّلام گفتگو کرد و آنجا که یک بار آفتاب تابید و دیگر برنگشت آن دریائی بود که خدا موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

آن پنجی که در زهدان مادر آفریده نشدند آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و چپش قربانی حضرت ابراهیم بودند یگانه خداست دوئی که سوم نداشتند آدم و حوایند سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است چهار تورات و انجیل و زبور و قرآنست پنج پنج نماز شبانه روز است که بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرض شده شش گفته خداست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدم هفت قول خدا است که بالای سر شما هفت سازمان سخت ساختیم هشت قول خدای تعالی است که در این روز عرش پروردگارت را هشت تن حمل کنند نه معجزات موسی بن عمران است. ده قول خداست که میفرماید با موسی سی شب وعده گذاشتیم و بده دیگر آن را تکمیل کردیم. یازده گفتار یوسف است مر پدرش را که من در خواب دیدم یازده ستاره را. دوازده گفته خدای عز و جل بموسی که عصای خود را بسنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. گوید یهود رو بآن حضرت کردند و گفتند گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد فرستاده خداست و تو عموزاده رسول خدائی سپس رو بعمر کردند و گفتند که گواهی میدهیم که این علی برادر رسول خداست و بمقام خلافت از تو سزاوارتر است و همه کسانی که با آن ها بودند مسلمان شدند از روی اخلاص و سرانجام نیکو.

**ترجمه مدرس گیلانی: (باب یکم تا دوازدهم)

طاوس یمانی گفته: گروهی از جهودان نزد عمر بن الخطاب آمدند، و به او گفتند: تو فرمان روای مسلمانان هستی؟. آمده ایم از تو چیزهایی سؤال کنیم هر گاه جواب ما را دادی ایمان آوریم و مسلمان گردیم. عمر گفت: بپرسید. گفتند:

ما را از قفلها هفت آسمان آگاه ساز، و از گوری که خداوند خود را به گردش درآورد، و آنکه قوم خود را ترسانید در حالی که نه از پری بود و نه از آدمی، و ما را آگاه ساز از جایی که یک بار آفتاب بر آن بتابید، و دیگر به آن حالت باز نگشت، و از پنج جانوری که در رحم آفریده نشدند، و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه ساز.

عمر گفت: اینها را ندانم اما علی پسر عم پیامبر صلّی الله علیه و آله را آورده تا جواب شما را باز دهد. چون آمد، عمر گفت: یا ابا الحسن، این گروه جهود سؤالاتی دارند انتظار جواب از تو دارند علی گفت: سؤال کنید، گفتند: ای پدر شبیر و شبر جواب گوی گفت: قفلهای آسمان ها شرک به خداست، و کلیدهای آن: گفتن:

لا اله الا اللَّه است آن گوری که خداوند خود را در گردش انداخته بود، آن همان ماهی ای است یونس را در هفت دریا گردانید، و آنکه قوم خود را ترسانید نه از پری بود و نه از آدمی، بلکه مورچه یی بود که با سلیمان پور داود علیه السّلام است که با آن گفتگو کرد. و آنجا که آفتاب یک بار تابید و دیگر برنگشت، آن دریایی بود که خدا موسی را از آن رهایی داد. و فرعون و پیروان وی را در آن غرق کرد.

آن پنجی که در زهدان مادر نبودند: آدم و حوا و دست افزار موسی و اشتر صالح و گوسفند قربانی. ابراهیم بودند. خدا یگانه یی ست که دوم ندارد. دومی که سومی نداشتند: آدم و حواست. سه: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. چهار: تورات و انجیل و زبور و قرآن است. پنج: پنج نماز شبانه روز است، که بر پیامبر فرض شده. شش: گفته خداست که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید. هفت گفتار خداست که:

بالای سر شما هفت سازمان استوار ساختیم. هشت گفتار خداست که در این روز عرش پروردگار ترا هشت تن بردارند. نه: معجزات موسی علیه السّلام است. ده گفتار خداست که با موسی سی شب وعده نهاد. و به ده دیگر آن را کامل ساخت. یازده: گفتار یوسف است که به پدر خود گفت در

خواب یازده ستاره را دیدم. دوازده گفته خدا به موسی ست که عصای خود را به سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. راوی گفته: جهودان به علی گفتند: گواهی می دهیم به یگانگی خدا و پیامبری محمد و پسر عم بودن تو پیامبر را. و به عمر گفتند: که گواهی دهیم که این از تو شایسته تر است برای جانشینی از پیامبر. مترجم گوید از برداشت این خبر معلوم است که ساختگی ست، هیچ گاه جهودان این جرأت و جسارت را داشتند با خلفای اسلامی چنین گستاخانه سخن رانند و استدلالاتی که بیشتر از قرآن ما مسلمانان است از علی بپذیرند. بر فرض صحت این داستان لا بد برای تفرق میان زمامداران اسلام دست به این سخنان می زدند و به ریش ما می خندیدند.

***ترجمه فهری زنجانی: (باب یکم تا دوازدهم)

طاوس گوید: جمعی از یهود ایام حکومت عمر بن خطاب نزد او آمدند و گفتند: پس از پیغمبر شما تو زمام این کار را بدست گرفته ای و ما آمده ایم بنزد تو تا چیزهائی از تو بپرسیم که اگر به سؤالات ما پاسخ صحیح دادی ایمان آورده و تصدیق نموده و پیرو تو باشیم عمر گفت: هر چه میخواهید بپرسید گفتند: از قفلهای هفت آسمان و کلیدهایش ما را خبر ده و از قبری که با صاحب اش گردش میکرد ما را آگاه کن و از کسی که بطایفه خود اعلام خطر کرد ولی نه از جن بود و نه از بشر ما را آگاه کن و از جایی که آفتاب بجز یک بار بآن نتابیده ما را آگاه کن و از پنج جانداری که در رحم آفریده نشده اند ما را آگاه کن و از یک و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و از هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا.

گوید: عمر مدتی سر بزیر افکند سپس چشمهای خود را گشود و سپس گفت: از عمر بن الخطاب چیزی پرسیدید که نمیداند ولی پسر عموی رسول خدا پاسخ شما را بسؤالاتی که از من کردید خواهد داد.

پس آنگاه کس بنزد علی علیه السّلام فرستاد و او را دعوت کرد چون تشریف آورد عرضکرد ای ابا الحسن گروه یهودیان از من چیزهائی پرسیده اند که من بهیچ یک نتوانسته ام پاسخ بدهم و برای من بعهده گرفتند که اگر بسؤالاتشان پاسخ دهم به پیغمبر ایمان بیاورند.

پس علی علیه السّلام بآنان فرمود: بجز آنچه از عمر پرسیده اید سؤال دیگری هم دارید؟ عرضکردند نه ای پدر شیر و شبیر.

پس علی علیه السّلام بآنان فرمود: اما قفل آسمانها پس شریک برای خداوند قرار دادن است و کلیدهایش گفتن

لا اله الا اللَّه

و اما قبری که با صاحبش گردش میکرد ماهی ای بود که یونس را در شکم خود در هفت دریا گردش داد.

و اما آنکه بقوم خود اعلام خطر کرد و نه از جن بود و نه از بشر همان مورچه سلیمان بن داود بود و اما آنجائی که آفتاب یک بار بآن تابید همان دریائی بود که خدای عز و جل موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

و اما پنج جانداری که در رحم ها آفریده نشده اند آدم است و حوا و عصای موسی و شتر صالح پیغمبر و گوسفند حضرت ابراهیم.

و اما یکتا خدای یکتای بی انباز است و اما دو تا آدم و حوا است و اما سه تا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است و اما چهار تا توریه و انجیل و زبور و قرآن است و اما پنج تا پنج نماز شبانه روزی است که بر پیغمبر واجب شده است و اما شش تا فرموده خدای عز و جل است که ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها است در شش روز آفریدیم و اما هفت تا فرموده خدای عز و جل است که ما بالای سر شما هفت آسمان استوار ساخته ایم و اما هشت تا، فرموده خدای عز و جل است که فرمود: در این روز (روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تن حمل میکنند و اما نه تا معجزه هائی بود که بموسی بن عمران داده شده بود و اما ده تا فرموده خدای عز و جل است که ما سی شب بموسی وعده دادیم و بده شب تمامترش نمودیم و اما یازده تا گفتار یوسف است به پدرش که من یازده ستاره بخواب دیدم و اما دوازده تا فرموده خدای عز و جل است بموسی که عصای خود را بر سنگ بزن پس از آن دوازده چشمه آب شکافته شد.

راوی گوید: یهودیان شروع کردند و گفتند که گواهی میدهیم که خدائی بجز اللّه نیست و محمد رسول خدا است و تو پسر عموی رسول خدائی سپس رو بعمر کرده و گفتند گواهی میدهیم که این شخص برادر رسول خدا است و بخدا قسم که او باین مقام خلافت از تو سزاوارتر است و هر کس که بهمراه آنان بود اسلام آورد و همگی مسلمانان شایسته ای شدند.

****ترجمه جعفری: (باب یک تا دوازده)

عطا از طاوس نقل می کند گروهی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند و او در آن روز والی مردم بود، گفتند: تو والی این امر پس از پیامبرتان هستی و ما نزد تو آمدیم و از تو چیزهایی می پرسیم، اگر تو آنها را درست پاسخ دادی ایمان می آوریم و تو را تصدیق می کنیم و پیرو تو می شویم، عمر گفت: بپرسید آنچه را در نظر دارید، گفتند: به ما خبر بده از قفلهای آسمانهای هفتگانه و کلیدهای آنها، و به ما خبر بده از قبری که صاحب خود را حرکت داد، و به ما خبر بده از کسی که قوم را ترسانید در حالی که نه از انس بود و نه از جنّ، و به ما خبر بده از محلّی که آفتاب به آنجا تابید و دیگر بازنگشت، و به ما خبر بده از پنج موجود زنده ای که در رحم مادر آفریده نشدند، و از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا، می گوید: عمر ساعتی سر به زیر انداخت و سپس چشمانش را باز کرد و گفت: شما از عمر بن خطّاب چیزهایی را پرسیدید که آنها را نمی داند ولی پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنچه پرسیدید به شما خبر می دهد، پس کسی را به جانب او فرستاد و او را فرا خواند.

و چون علی علیه السّلام آمد، عمر به او گفت: ای ابو الحسن، گروه یهود از من چیزهایی را پرسیدند که به هیچ کدام پاسخ ندادم و آنها به من قول داده اند که اگر به آنها بگویم به پیامبر ایمان بیاورند، علی علیه السّلام به آنان گفت: ای گروه یهود، سؤالهای خود را با من بگویید، آنها همان چیزهایی را که به عمر گفته بودند بازگو کردند. علی علیه السّلام به آنان گفت: امّا قفل های آسمان ها شریک قرار دادن به خداست و کلیدهای آن گفتن «لا اله الّا الله» است، و امّا قبری که صاحب خود را حرکت داد ماهی بود که یونس را در شکم خود در هفت دریا گردانید، و امّا آنکه قوم خود را ترسانید و از انس و جنّ نبود مورچه حضرت سلیمان بن داود بود، و امّا محلّی که آفتاب به آنجا تابید و دیگر باز نگشت، دریایی بود که خداوند در آنجا موسی را نجات داد و فرعون و یارانش را غرق کرد (چون در آن حال آبها کنار رفت و آفتاب به آنجا تابید و دیگر آبها به هم آمدند و هرگز آفتاب به آنجا نتابید.) و امّا پنج موجود زنده ای که در رحم مادر آفریده نشدند، عبارت بودند از: آدم و حوّا و عصای موسی و شتر صالح و قوچ ابراهیم.

و امّا یکی، خدای یگانه ای است که شریک ندارد، و اما دو تا، آدم و حوا هستند، و امّا سه تا، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند، و امّا چهار تا، تورات و انجیل و زبور و فرقان، و امّا پنج تا پنج نمازی است که به پیامبر واجب شده است، و امّا شش تا، سخن خداوند است که فرمود: آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدیم، و امّا هفت تا، سخن خداوند است که

فرمود: بالای شما هفت آسمان سخت آفریدیم، و امّا هشت تا، سخن خداوند است که فرمود: در آن روز عرش پروردگارت را بالای آنان هشت نفر حمل می کنند، و امّا نه تا، معجزاتی بود که به موسی بن عمران داده شد، و امّا ده تا، سخن خداوند است که فرمود: ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان رسانیدیم، و امّا یازده تا، سخن یوسف است که به پدرش گفت: من دیدم که یازده ستاره بر من سجده کردند، و امّا دوازده تا، سخن خداوند است که به موسی فرمود: عصای خود را به سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشید.

می گوید: آن یهودی ها جلو آمدند در حالی که می گفتند: گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و تو پسر عموی او هستی، سپس رو به عمر کردند و گفتند: گواهی می دهیم که این شخص برادر پیامبر خداست و به خدا سوگند که او به این مقام شایسته تر از توست و هر کس که با آنان بود مسلمان شدند و اسلام نیکویی داشتند.

شر الأولین و الآخرین اثنا عشر

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ الْكُوفِيُّ بِالْكُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ وَ عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْجُنَيْدِ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَسْعُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ حَصِيرَهَ عَنِ الصَّخْرِ بْنِ الْحَكَمِ الْفَزَارِيِّ عَنْ حَيَّانَ بْنِ الْحَارِثِ الْأَزْدِيِّ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ جَمِيلٍ الضَّبِّيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ ضَمْرَهَ الرُّؤَاسِيِ

1- . انما بعث یونس بن متی الی أهل نینوا و ما أدری ما المراد بالبحار السبعه.

قَالَ: لَمَّا سِيرَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ اجْتَمَعَ هُوَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدِّثُوا حَدِيثاً نَذْكُرُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ نَشْهَدُ لَهُ وَ نَدْعُو لَهُ وَ نُصَدِّقُهُ بِالتَّوْحِيدِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام مَا هَذَا زَمَانَ حَدِيثٍ قَالُوا صَدَقْتَ فَقَالَ حَدِّثْنَا يَا حُذَيْفَةُ فَقَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي سَأَلْتُ الْمُعْضِلَاتِ وَ خُبِّرْتُهُنَّ لَمْ أَسْأَلْ عَنْ غَيْرِهَا قَالَ حَدِّثْنَا يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي قَرَأْتُ الْقُرْآنَ لَمْ أُسْأَلْ عَنْ غَيْرِهِ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ أَصْحَابُ الْأَحَادِيثِ قَالُوا صَدَقْتَ قَالَ حَدِّثْنَا يَا مِقْدَادُ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي إِنَّمَا كُنْتُ صَاحِبَ السَّيْفِ لَا أَسْأَلُ عَنْ غَيْرِهِ (1) وَ لَكِنْ أَنْتُمْ أَصْحَابُ الْأَحَادِيثِ قَالُوا صَدَقْتَ فَقَالَ حَدِّثْنَا يَا عَمَّارُ قَالَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي رَجُلٌ نَسِيٌّ إِلَّا أَنْ أُذَكَّرَ فَأَذْكُرَ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَا أُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ قَدْ سَمِعْتُمُوهُ وَ مَنْ سَمِعَهُ مِنْكُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ قَالُوا نَشْهَدُ قَالَ وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ شَرُّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اثْنَا عَشَرَ سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ثُمَّ سَمَّى السِّتَّةَ مِنَ الْأَوَّلِينَ ابْنَ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ وَ السَّامِرِيَّ وَ الدَّجَّالَ اسْمُهُ فِي الْأَوَّلِينَ وَ يَخْرُجُ فِي الْآخِرِينَ وَ أَمَّا السِّتَّةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَالْعِجْلُ وَ هُوَ نَعْثَلٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ هُوَ مُعَاوِيَةُ وَ هَامَانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ زِيَادٌ وَ قَارُونُهَا وَ هُوَ سَعِيدٌ وَ السَّامِرِيُّ وَ هُوَ أَبُو مُوسَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ لِأَنَّهُ قَالَ كَمَا قَالَ سَامِرِيُّ قَوْمِ مُوسَى لا مِساسَ أَيْ لَا قِتَالَ (2)

1- . فى بعض النسخ (انما كنت صاحب الفتيا لا اسأل عن غيرها).
2- . انما توفى أبو ذرّ رحمه اللّه سنه اثنتين و ثلاثين فى خلافه عثمان، و وقع التخذيل من أبى موسى فى وقعه صفّين سنه سبع و ثلاثين و ذلک من اخباره صلّى اللّه عليه و آله بما سيكون، و يمكن أن يقال: تفسير هؤلاء النفر من كلام أبى ذر- رحمه اللّه- علمه من النبىّ صلّى اللّه عليه و آله سرا لانه غير معهود فى كلام النبىّ صلّى اللّه عليه و آله جرح جماعه من أصحابه بأسمائهم صريحا و ذلک لا يخفى على من له أدنى عرفان بسيرته (ص).

وَ الْأَبْتَرُ وَ هُوَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَ فَتَشْهَدُونَ عَلَى ذَلِکَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ وَ أَنَا عَلَى ذَلِکَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ أُمَّتِی تَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ عَلَى خَمْسِ رَايَاتٍ أَوَّلُهَا رَايَهُ الْعِجْلِ فَأَقُومُ فَآخُذُ بِيَدِهِ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ رَجَفَتْ قَدَمَاهُ وَ خَفَقَتْ أَحْشَاؤُهُ وَ مَنْ فَعَلَ فِعْلَهُ يَتْبَعُهُ فَأَقُولُ بِمَا ذَا خَلَّفْتُمُونِی فِی الثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِی فَيَقُولُونَ كَذَّبْنَا الْأَكْبَرَ وَ مَزَّقْنَاهُ وَ اضْطَهَدْنَا الْأَصْغَرَ وَ أَخَذْنَا حَقَّهُ فَأَقُولُ اسْلُكُوا ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَنْصَرِفُونَ ظِمَاءً مُظْمَئِينَ قَدِ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ لَا يَطْعَمُونَ مِنْهُ قَطْرَهً ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ رَايَهُ فِرْعَوْنِ أُمَّتِی وَ هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ وَ مِنْهُمُ الْمُبَهْرَجُونَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُبَهْرَجُونَ بَهْرَجُوا الطَّرِيقَ قَالَ ص لَا وَ لَكِنْ بَهْرَجُوا دِينَهُمْ وَ هُمُ الَّذِينَ يَغْضَبُونَ لِلدُّنْيَا وَ لَهَا يَرْضَوْنَ فَأَقُومُ فَآخُذُ بِيَدِ صَاحِبِهِمْ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ رَجَفَتْ قَدَمَاهُ وَ خَفَقَتْ أَحْشَاؤُهُ وَ مَنْ فَعَلَ فِعْلَهُ يَتْبَعُهُ فَأَقُولُ بِمَا خَلَّفْتُمُونِی فِی الثَّقَلَيْنِ بَعْدِی فَيَقُولُونَ كَذَّبْنَا الْأَكْبَرَ وَ مَزَّقْنَاهُ وَ قَاتَلْنَا الْأَصْغَرَ فَقَتَلْنَاهُ فَأَقُولُ اسْلُكُوا سَبِيلَ أَصْحَابِكُمْ فَيَنْصَرِفُونَ ظِمَاءً مُظْمَئِينَ مُسْوَدَّهً وُجُوهُهُمْ لَا يَطْعَمُونَ مِنْهُ قَطْرَهً قَالَ ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ رَايَهُ هَامَانِ أُمَّتِی فَأَقُومُ فَآخُذُ بِيَدِهِ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ رَجَفَتْ قَدَمَاهُ وَ خَفَقَتْ أَحْشَاؤُهُ وَ مَنْ فَعَلَ فِعْلَهُ يَتْبَعُهُ فَأَقُولُ بِمَا ذَا خَلَّفْتُمُونِی فِی الثَّقَلَيْنِ بَعْدِی فَيَقُولُونَ كَذَّبْنَا الْأَكْبَرَ وَ مَزَّقْنَاهُ وَ خَذَلْنَا الْأَصْغَرَ وَ عَصَيْنَاهُ فَأَقُولُ اسْلُكُوا سَبِيلَ أَصْحَابِكُمْ فَيَنْصَرِفُونَ ظِمَاءً مُظْمَئِينَ مُسْوَدَّهً وُجُوهُهُمْ لَا يَطْعَمُونَ مِنْهُ قَطْرَهً ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ رَايَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ وَ هُوَ إِمَامُ خَمْسِينَ ألف [أَلْفاً] مِنْ أُمَّتِی فَأَقُومُ فَآخُذُ بِيَدِهِ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ رَجَفَتْ قَدَمَاهُ وَ خَفَقَتْ أَحْشَاؤُهُ وَ مَنْ فَعَلَ فِعْلَهُ يَتْبَعُهُ فَأَقُولُ بِمَا خَلَّفْتُمُونِی فِی الثَّقَلَيْنِ بَعْدِی فَيَقُولُونَ كَذَّبْنَا الْأَكْبَرَ وَ عَصَيْنَاهُ وَ خَذَلْنَا الْأَصْغَرَ وَ عَدَلْنَا عَنْهُ فَأَقُولُ اسْلُكُوا سَبِيلَ أَصْحَابِكُمْ فَيَنْصَرِفُونَ ظِمَاءً مُظْمَئِينَ مُسْوَدَّهً وُجُوهُهُمْ لَا يَطْعَمُونَ مِنْهُ قَطْرَهً ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ الْمُخْدَجُ بِرَايَتِهِ فَآخُذُ بِيَدِهِ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ رَجَفَتْ قَدَمَاهُ وَ خَفَقَتْ أَحْشَاؤُهُ وَ مَنْ فَعَلَ فِعْلَهُ يَتْبَعُهُ فَأَقُولُ بِمَا خَلَّفْتُمُونِی فِی الثَّقَلَيْنِ بَعْدِی

فَيَقُولُونَ كَذَّبْنَا الْأَكْبَرَ وَ عَصَيْنَاهُ وَ قَاتَلْنَا الْأَصْغَرَ وَ قَتَلْنَاهُ فَأَقُولُ اسْلُكُوا سَبِيلَ أَصْحَابِكُمْ فَيَنْصَرِفُونَ ظِمَاءً مُظْمَئِينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ لَا يَطْعَمُونَ مِنْهُ قَطْرَةً ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ فَأَقُومُ فَآخُذُ بِيَدِهِ فَإِذَا أَخَذْتُ بِيَدِهِ ابْيَضَّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ فَأَقُولُ بِمَا خَلَّفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي قَالَ فَيَقُولُونَ اتَّبَعْنَا الْأَكْبَرَ وَ صَدَّقْنَاهُ وَ وَازَرْنَا الْأَصْغَرَ وَ نَصَرْنَاهُ وَ قَاتَلْنَا مَعَهُ فَأَقُولُ رِدُوا رِوَاءً مَرْوِيِّينَ فَيَشْرَبُونَ شَرْبَةً لَا يَظْمَئُونَ بَعْدَهَا أَبَداً وَجْهُ إِمَامِهِمْ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَهِ وَ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ كَأَضْوَاءِ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُمْ تَشْهَدُونَ عَلَى ذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ قَالَ يَحْيَى وَ قَالَ عَبَّادٌ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا بِهَذَا وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ حَصِيرَةَ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ الْحَارِثُ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ صَخْرَ بْنَ الْحَكَمِ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ صَخْرُ بْنُ الْحَكَمِ اشْهَدُوا عَلَيَّ هَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ حَيَّانَ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ حَيَّانُ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الرَّبِيعَ بْنَ جَمِيلٍ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ الرَّبِيعُ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ مَالِكَ بْنَ ضَمْرَةَ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ مَالِكُ بْنُ ضَمْرَةَ اشْهَدُوا عَلَيَّ بِهَذَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ حَدَّثَنِي بِهَذَا وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ مِثْلَ ذَلِكَ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي بِهِ جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

*ترجمه کمره ای: (بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند)

یحیی بن حسن و عباد بن یعقوب و محمد بن جنید گویند حدیث کرد برای ما ابو عبد الرحمن مسعودی گفت حدیث کرد مرا حارث بن حصیره از صخر بن حکم فزازی از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل ضبی از مالک بن ضمره رواسی که گفت چون ابو ذر رحمه اللّه از جور عثمان تبعید شد با علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد بن اسود و عمار یاسر و حذیفه بن یمان و عبد اللّه بن مسعود انجمنی کردند ابو ذر گفت بیاد رسول خدا حدیثی بگوئید تا بر آن گواه شویم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را تصدیق نمائیم. علی علیه السّلام فرمود میدانید که اکنون هنگام حدیث گفتن من نیست گفتند راست میفرمائی رو بحذیفه کردند که حدیثی برای ما بازگو گفت شما میدانید که من همیشه از مشکلات امور پرسش میکردم و آن ها را می آزمودم و از آن ها نمیپرسیدم گفتند راست میگوئی رو بابن مسعود کردند که تو برای ما حدیثی بگو گفت شما میدانید که من متخصص در قرآنم و از غیر آن پرسش نشوم شما اصحاب حدیث هستید گفتند راست گفتی بمقداد گفتند تو حدیثی بگو گفت شما میدانید که من همانا مرد جنگم

و از غیر آن پرسش نشوم شما مردان حدیث هستید گفتند راست میگوئی، بعمار گفتند تو حدیثی برای ما بگو گفت شما میدانید من فراموشی دارم اگر چیزی را به یاد من آرید یادآور میشوم ابو ذر خود رشته سخن را بدست گرفت و گفت من برای شما حدیثی کنم که شما خود از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیدید و کسانی هم از شما شنیده اند رسول خدا فرمود شما نیستید که گواهی میدهید به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله است و قیامت می آید شکی در آن نیست و خدا مردگان را از گورها مبعوث میکند و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است گفتند گواهیم و عقیده داریم گفت من هم با شما گواهم سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کسند شش از گذشتگان و امتهای سلف و 6 کس از این امت سپس 6 کس از امتهای سلف را نامبرد پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در امتهای سلف است ولی در آخر الزمان بیرون می آید و اما 6 کس از آخرین و افراد این امت است که ریش دراز روباهی دارد (عثمان) و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد و قارون این امت سعید بن عاص است و (سعد وقاص خ ب) و سامری این امت ابو موسی اشعری عبد اللّٰه بن قیس است زیرا او هم چون سامری گفت لا مساس یعنی نباید جنگید و ابتر است که عمر و عاص باشد آیا شما بر این موضوع گواهید؟ گفتند آری. فرمود منهم بر آن گواهم سپس ابو ذر سخن خود را چنین دنبال کرد: آیا شما گواه نیستید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود امت من در سر حوض کوثر بر من وارد میشوند در زیر پرچم نخستین پرچم همان ریش بلند روباه صفت است من از جابر خیرم و دستش را بگیرم و چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش را که با او هستند سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلشان بطپد من میگویم پس از من با ثقلین (قرآن و خاندان پیغمبر) چه کردید؟ میگویند بزرگتر را که قرآنست دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را (خاندان) خانه نشین کردیم و حق او را گرفتیم من میگویم بدست چپ بروید تشنه و روسیاه برمیگردند و قطره ای از آن نمیچشند سپس پرچم فرعون امتم بر من وارد می شود که اکثریت مردم زیر آنست و کسانی که دین خود را برگردانیده اند در شمار آنانند و کسانیند که برای دنیا غضب میکنند و برای آن شاد میشوند من برمیخیزم دست پیشوای آنها را میگیرم چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلهاشان بطپد میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و قطره ای از آن نمیچشند فرمود سپس

پرچم هامان امتم بر من وارد می شود من برمیخیزم دستش را میگیرم چون دستش را گرفتم رنگ او و همکاران و پیروانش سیاه می شود و پاهاشان میلغزد و دلهاشان میطپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردند؟ میگویند:

بزرگتر را دروغ شمردیم و کوچکتر را مخذول کردیم و گناه ورزیدیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه برمیگردند و قطره ای از آن نمیچشند. سپس پرچم عبد اللّٰه بن قیس (ابو موسی اشعری) که پیشوای پنجاه هزار کس است بر من وارد می شود من برمیخیزم و دستش را میگیرم و چون دستش را گرفتم روی او و همکاران و پیروانش سیاه شود و قدمهایشان بلغزد و دلشان بطپد من میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفت کردیم و کوچکتر را مخذول کردیم و مردم را از دور او متفرق نمودیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و یک قطره از آن نمیچشند سپس آن مثل با پرچم خود بر من وارد می شود و دستش را میگیریم و چون دستش را گرفتم رنگ او و پیروان و همکارانش سیاه می شود و پاهاشان میلغزد و دلهاشان میطپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفتش کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم می گویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند قطره از آن نمیچشند سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای شیعیان و پیشرو دست و روسفیدان بر من وارد می شود من برخیزم و دستش را بگیرم چون دستش را بگیرم روی خود و یارانش سفید شود میگویم پس از من با ثقلین چه کردید گفت بگویند از بزرگتر پیروی کردیم و آن را تصدیق نمودیم و کوچکتر را یاری کردیم و پشتیبانی نمودیم و همراه وی با دشمنان او جنگیدیم میگویم سیراب و شاداب برگردید یک شربت از آن حوض بیاشامند که هرگز تشنه نشوند پیشوایشان چون خورشید و روی یارانش چون ماه شب چهارده و چون درخشنده ترین ستارگان آسمان باشد سپس فرمود شما بدین گواه نیستید؟ گفتند چرا گفت من هم بر آن گواهم؛ یحیی و عباد گفتند نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت، ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حضیره این حدیث را برای من گفت حارث گفته نزد خدا بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت؛ حیان گفته نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت؛ ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمره این حدیث را برای من گفت مالک بن ضمره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفته، ابو ذر هم چنین گفته است و

گفته که پیغمبر فرمود این حدیث را جبرئیل از خداوند جلیل برای من بیان کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند)

یحیی پور حسن و عباد پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور حصیره از صخر بن حکم فزاری از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل حبشی از مالک ضمره رواسی که گفت: چون ابو ذر (ره) را از مدینه نفی کردند با علی و مقداد و عمار و حذیفه و عبد اللّٰه بن مسعود فراهم شدند، ابو ذر گفت: به یاد پیامبر سخن بگویید تا بر آن گواه باشیم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را باور داریم. علی گفت: من اکنون دلی مشغول دارم مرا سخن گفتنی مناسب نیست، همه تصدیق کردند، به حذیفه گفتند که حدیثی برای ما نقل کن، گفت: شما می دانید که من همیشه از بسته های کارها پرسش می کردم و آن ها را می آموختم و از غیر آنها چیزی نمی پرسیدم، همه گفتند راست گفتی. آنگاه به ابن مسعود گفتند: برای ما حدیثی نقل کن، گفت:

شما می دانید که اختصاص من در قرآن است و از غیر آن آگاهی ندارم. همه گفتند: راست گفتی، به مقداد گفتند:

او نیز گفت: من مرد نبرد بودم و از راویان نیستم، همه تصدیق کردند، به عمار گفتند: تو چیزی برای ما نقل کن. گفت: من انسانی فراموش کار هستم، ابو ذر گفت: من برای شما حدیثی نقل می کنم که شما آن را از پیامبر شنیدید. پیامبر گفت: شما نیستید که گواهی می دهید به یگانگی خدا و پیامبری من و به قیامت و زنده-

شدن مردگان و بهشت و دوزخ گفتند گواهی دهیم، گفت: من نیز با شما گواهم. بعدا پیامبر گفت: شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند، شش تن از گذشتگان و پیروان کهن و شش تن از پیروان من.

شش تن از پیروان گذشته را نام برد و گفت: فرزند آدم که برادر خود را کشت، و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در پیروان گذشته آمده لیک در آخر الزمان بیرون آید. و اما شش تن که از آخرین پیروان این امت که گوساله است که نعثل باشد، و فرعون است که معاویه

باشد و هامان این امت است که زیاد باشد، قارون این امت است که سعید بن عاص باشد و سامری این امت است که ابو موسی اشعری، عبد اللّه بن قیس باشد. چون او نیز مانند سامری ست که گفت: نباید نبرد کرد، و ابتر است که عمرو عاص باشد، آیا شما بر این موضوع گواه هستید؟ گفتند: آری. گفت من نیز بر آن گواه هستم.

ابو ذر بعدا گفت: آیا شما گواه نیستند که پیامبر گفت: امت من بر سر حوض کوثر بر من وارد می شوند زیر درفش. اولین درفش همان نعثل است، من از جای برخیزم و دست وی را برگیرم، رنگ وی و پیروان وی سیاه گردد و پاهای ایشان بگردد، و دل اینان بطپد من گویم پس از من با ثقلین که قرآن و خاندان من باشد چه کردید؟. گویند کلان تر را که قرآن است دروغ انگاشتیم و خردتر را از کار بر کنار کردیم، گویم بروید تشنه و سیاه روی گردید، قطره یی از آن نیاشامید. آنگاه فرعون امت من در آید و بیشتر در زیر درفش وی اند، او را نیز مانند نخستین پرسم گویند همه را دروغ پنداشتیم و خوار ساختیم. بعدا درفش هامان امت من درآید با او نیز مانند دو سابق عتاب و گفتگو کنم. در جواب گویند: قرآن را دروغ پنداشتیم و دودمان ترا خوار ساختیم، ایشان نیز تشنه باز گردند و به دوزخ روند، بعدا درفش عبد اللّه بن قیس ابو موسی اشعری درآید با پنجاه هزار کس، با ایشان نیز چنان کنم که با آن گذشتگان و جواب ایشان نیز همان جواب سابقین است. خلاصه با همه این شش تن عتاب و خطاب کرده متوجه دوزخ گردند. بعدا درفش امیر المؤمنین علی درآید با پیروان خود، از ایشان نیز پرسم در جواب گویند: قرآن را تصدیق کردیم و خاندان را گرامی داشتیم و از وصی تو پشتیبانی کردیم و با دشمنان وی نبرد کردیم. گویم: سیراب شوید و شاداب گردید و هرگز تشنه مشوید پیشوای ایشان مانند ماه تابان باشد. سپس گفت: شما بدین گواه نیستید؟. گفتند گواه هستیم. گفت من نیز بر آن گواه هستم یحیی و عباد گفتند: شما نیز نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این را برای ما گفت. ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای ما گفت.

حارث گفت: شما نیز بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت. حیان نیز گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمره این حدیث را برای من گفت. مالک بن ضمره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفت. ابو ذر نیز چنین گفت: که پیامبر گفت: این حدیث را جبرئیل از خدا برای من گفت !.

***ترجمه فهری زنجانی: (بدترین خلق اولین و آخرین دوازده نفرند)

مالک بن حمزه رؤاسی گوید: هنگام تبعید ابو ذر (خدای رحمتش کند) او و علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و عبد اللّه بن مسعود گرد هم آمدند ابو ذر گفت:

حدیثی بگوئید که بیاد رسول خدا باشیم و برسالتش گواهی دهیم و دعایش کنیم و بیگانگی خداوند تصدیقش نمائیم.

علی علیه السّلام فرمود: هنگام حدیث گفتن من که نیست همه گفتند: راست میگوئی بحذیفه گفت:

تو از برای ما حدیث بگو گفت: شما میدانید که من همواره از کارهای پیچیده و مشکل پرسش شده ام و خبر داده ام و بجزء آنها را نباید از من پرسید بابن مسعود گفت: تو برای ما حدیث بگو گفت: میدانید که من قاری قرآنم و جز آن را نباید از من پرسید اصحاب حدیث شما هستید گفتند: راست گفتی گفت: مقداد تو حدیث بگو گفت: شما میدانید که من شمشیر زن هستم و از جز آن پرسش نشوم و لیکن شما هستید که حدیث ها دانید گفتند: راست گفتی گفت: عمار تو حدیث بگو گفت: شما میدانید که من مردی هستم فراموشکار تا چیزی بیادم نیاورند بیادش نمی افتم (ابو ذر خدایش رحمت کند) گفت من خود حدیثی برای شما بگویم که شما آن را شنیده اید و دیگران هم از شما شنیده اند که از پیغمبر نقل کرده اید مگر شما گواهی نمیدهید که خدائی بجز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او است و روز قیامت بدون تردید فرا خواهد رسید و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است همه گفتند بر همه اینها گواهی میدهیم ابو ذر گفت: من هم با شما گواهی میدهم سپس گفت: مگر شما گواهی نمیدهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین خلق اولین و آخرین دوازده نفرند شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین سپس شش نفر از پیشینیان را نام برد: پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در ردیف پیشینیان است ولی در آخر الزمان بیرون خواهد آمد و اما آن شش نفر که از آخرین اند گوساله که نعثل است (عثمان)، و فرعون که معاویه باشد و هامان این امت که زیاد است و قارون این امت که سعید بن عاص است و سامری که ابو موسی اشعری عبد اللّه بن قیس است زیرا او نیز مانند سامری قوم موسی گفت لا مساس یعنی نباید جنگید و ابتر است (دم بریده) که عمرو

عاص باشد. آیا شما باین که گفتم گواهی میدهید گفتند آری گفت من نیز بر آن گواهم. سپس گفت آیا شما گواهی نمیدهد که رسول خدا فرمود امت من با پنج پرچم در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوند. اولین پرچم، پرچم همان گوساله است که من از جا بر خیزم و دست او را میگیرم و همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه شده قدم هایش بلرزد و دلش تپیدن گیرد و هر که با او همکاری داشته نیز چنین گردد پس میگویم پس از من با دو امانت گرانبهایم چه کردید؟. میگویند امانت بزرگتر را (قرآن) دروغ پنداشتیم و پاره پاره کردیم و کوچکتر را (اهل بیت) خانه نشین نموده و حقش را غصب کردیم، میگویم راه چپ را بپیمائید تشنه و رو سیاه بدون اینکه یک قطره از آب بچشند باز میگردند سپس پرچم فرعون این امت بر من وارد می شود و اکثریت مردم زیر آن پرچم اند، و افرادی که مهمل و به هدر شده اند با این پرچمند. عرض شد یا رسول اللّٰه به هدرشدگان کیانند، آیا در مسافرتی راه بهدر رفته اند؟ فرمود نه، بلکه دینشان را بهدر داده اند آنان کسانی هستند که بخاطر دنیا خشمناک میشوند و بخاطر همان شادان، پس من بر می خیزم و دست پرچمدارشان را می گیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه می شود و پاهایش می لرزد و اندرونش می طپد و همکارانش نیز چنین میشوند پس میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره پاره اش نمودیم و با کوچکترین جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید پس تشنه و رو سیاه باز میگردند و قطره ای از آن نمی چشند. فرمود:

سپس پرچم هامان امت من بر من وارد می شود من بر می خیزم و دستش را می گیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه و پاهایش می لرزد و دلش طپیدن گیرد و همکارانش نیز چنین شوند من میگویم پس از من باد و امانت گرانبهای من چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را خوار کردیم و فرمانشان نبردیم پس من میگویم راه رفیقان خود را در پیش گیرید تشنه و خسته و رو سیاه باز می کردند و قطره ای از آن آب نمی چشند.

سپس پرچم عبد اللَّه بن قیس که پیشوای پنجاه هزار از امت من است بر من وارد می شود پس بر خیزم و دستش را بگیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپد و پیروانش نیز این چنین شوند من میگویم پس از من با دو امانت گرانبهای من چه کردید؟

می گویند: بزرگتر را تکذیب کردیم و فرمانش نبردیم و کوچکتر را یاری نکردیم و دیگری بجای او برگزیدیم من می گویم راه رفیقان خود در پیش گیرید پس خسته و تشنه با روی سیاه بر می گردند در حالی که یک قطره از آن نچشیده باشند.

سپس آن شل با پرچم خود بر من وارد می شود پس دستش را می گیرم چون دستش را گرفتم چهره اش سیاه و قدمهایش لرزان و دلش می طپد و پیروانش نیز این چنین شوند پس گویم با دو امانت گرانبهای من پس از من چه کردید؟ می گویند بزرگتر را دروغ شمردیم و فرمانش نبردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم من می گویم راه رفیقان خود در پیش گیرید پس تشنه و خسته با روی سیاه بازمی گردند و یک قطره از آن آب نمی چشند.

سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران و زمامدار دست و رو سفیدان بر من وارد می شود من بپاخیزم و دستش را بگیرم همین که دستش را گرفتم چهره خود و یارانش سفید شود من می گویم پس از من با دو امانت گرانبها چه کردید؟ می گویند از بزرگتر پیروی کردیم و تصدیقش نمودیم و کوچکتر را مددکار و یاور بودیم و همراه او جنگیدیم من گویم سیراب و شاداب باز گردید پس بیاشامند آنچنان که هرگز تشنه نشوند و چهره پیشوایشان مانند آفتاب تابان و چهره های یارانش مانند ماه شب چهارده و ستاره های فروزان آسمان باشد.

سپس فرمود شما به (این گفتار من گواهی می دهید؟ گفتند آری فرمود من هم بر این از گواهانم یحیی و عباد هر یک گفت نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت و ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من گفت و حارث گفت نزد خدا بر من گواه باشید که صخر ابن حکم این حدیث را برای من گفت صخر ابن حکم گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حیان این حدیث را برای من گفت و حیان گفت نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع ابن جمیل این حدیث را برای من گفت و ربیع گفت نزد خدا بر من گواه باشید که مالک ابن ضمره این حدیث را برای من گفت و مالک ابن ضمره گفت نزد خدا این گواهی را بدهید که ابا ذر غفاری این حدیث را برای من گفت و ابو ذر هم مانند این سخن بگفت و اضافه کرد که رسول خدا فرمود: این حدیث را جبرئیل برای من از خدای تبارک و تعالی بیان کرد.

(راه شناختن نیم روز در هر ماه از ماههای دوازده گانه رومی) 3- عبد اللّه بن سنان گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: در نیمه ماه حزیران نیم قدم که سایه افتاد نیم روز می شود و در نیمه ماه تموز یک قدم و نیم و نیمه ماه آب دو قدم و نیم و در نیمه ماه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین دوم هفت قدم و نیم و در نیمه کانون اول نه پا و نیم و در نیمه کانون دوم هفت پا و نیم و در نیمه ماه شباط پنج پا و نیم و در نیمه ماه آذار سه پا و نیم و در نیمه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ایار یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح: برای اطلاع از شرح مفصل این حدیث شریف بحاشیه وافی ج 2 جزء اول ص 45 چاپ مکتبه اسلامیه مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (بدترین اوّلین و آخرین دوازده نفرند)

مالک بن ضمره رواسی گفت: چون ابو ذر تبعید شد، او و علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و عبد الله بن مسعود اجتماع کردند، ابو ذر گفت: حدیثی بگویید که با آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاد کنیم و به او شهادت بدهیم و دعا کنیم و او را با توحید تصدیق کنیم، علی علیه السّلام فرمود: حالا زمان حدیث گفتن من نیست، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: ای حذیفه، تو حدیثی برای ما بگو،

گفت: شما می دانید که من همواره از مشکلات می پرسیدم و آنها را می آزمودم و از غیر آنها نمی پرسیدم، ابو ذر گفت: ای ابن مسعود، تو به ما حدیث بگو، ابن مسعود گفت:

شما می دانید که من قرآن قرائت می کنم و از غیر آن پرسیده نمی شوم، ولی شما اصحاب حدیث هستید، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: ای مقداد، تو به ما حدیث بگو، گفت: می دانید که من صاحب شمشیر بودم و از غیر آن پرسیده نمی شوم ولی شما اصحاب حدیث هستید، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: ای عمّار، تو به ما حدیث بگو، عمّار گفت: شما می دانید که من مرد فراموشکاری هستم مگر اینکه کسی به یاد من بیاورد تا یادم آید.

ابو ذر گفت: من برای شما حدیثی را می گویم که آن را شنیدید و کسانی هم از شما شنیده اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست و

قیامت برپا خواهد شد و در آن شکی نیست و اینکه خداوند تمام مردم را که در قبرها هستند زنده می کند و برانگیخته شدن حق است و بهشت و جهنم حق است؟ گفتند: گواهی می دهیم، فرمود: من نیز با شما از گواهان هستم، سپس گفت: آیا گواهی نمی دهید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین اولین و آخرین دوازده نفرند:

شش نفر از پیشینیان و شش نفر از آخرین است؟ سپس شش نفری که از پیشینیان است چنین نام برد: پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجّال که نام او در اولین است ولی در آخرین خروج می کند و اما شش نفری که از آخرین است، عبارتند از:

گوساله که همان «نعثل- پیر خرفت» است و فرعون که همان معاویه است و هامان این امت که همان زیاد است و قارون آن که سعید است و سامری که همان ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس است، چون او همان را گفت که سامری قوم موسی گفت و آن اینکه گفت: جنگ نباشد، و ابتر که همان عمرو عاص است، آیا به این گواهی می دهید، گفتند: آری، گفت: من نیز از گواهان هستم.

سپس گفت: آیا گواهی می دهید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا امّت من در پنج پرچم، وارد بر من در حوض می شوند، اولین پرچم، پرچم همان گوساله است و من بلند می شوم و دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می شود و من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر آن دو را (که همان قرآن است) دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک تر آن دو را (که خاندان پیامبر است) مورد ستم قرار دادیم و حق او را گرفتیم، پس من می گویم: به طرف چپ بروید و آنان در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای آب نخورند. سپس پرچم فرعون امّت من که آنان بیشترین مردم هستند و از

آنها کسانی هستند که برگرداننده اند، گفته شد: یا رسول الله برگردانندگان چه کسانی هستند؟ آیا آنها راه را برگردانیده اند؟ فرمود: نه، بلکه دین خود را برگردانیده اند، آنان کسانی هستند که به خاطر دنیا خشم می گیرند و به آن خوشنود هستند، پس برمی خیزم و دست رفیق آنها را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می

شود و من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند بزرگ تر آن دو را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و با کوچک ترین آن دو (که خاندان پیامبر است) جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می گویم: راه رفیقانتان را در پیش بگیرید و آنها می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه است و قطره ای از آن نخورند.

فرمود: سپس پرچم هامان امّت من بر من وارد می شوند و من بر می خیزم دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می گردد و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می شود، من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک تر را خوار ساختیم و نافرمانی کردیم، پس من می گویم: به راه رفیقانتان بروید، پس می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای از آن نخورند.

سپس پرچم عبد الله بن قیس بر من وارد می شود و او پیشوای پنجاه هزار نفر از امّت من است، برمی خیزم و دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می شود، پس می گویم: پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و نافرمانی کردیم و کوچک تر را خوار ساختیم و از آن رویگردان شدیم، پس می گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه است و قطره ای از آن نمی خورند.

سپس آن مرد شل با پرچم خود بر من وارد می شود و من دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می شود و قدمهایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس کار او را کرده تابع او می شود، پس من می گویم: پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و او را نافرمانی کردیم و با کوچک تر جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای از آن نمی خورند.

سپس پرچم امیر المؤمنین و پیشوای پرهیزگاران و رهبر پیشانی سفیدان بر من وارد می شود، برمی خیزم و دستش را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورت او و یارانش سفید می شود، پس می گویم: پس از من با دو

امانت گرانبها چه کردید؟ می گویند: از بزرگتر پیروی نمودیم و آن را تصدیق کردیم و کوچک تر را کمک کردیم و یاری نمودیم و همراه با او جنگیدیم، پس می گویم:

برگردید در حالی که سیراب هستند، پس شربتی می خورند که هرگز پس از آن تشنه نمی شوند،

صورت پیشوایشان مانند خورشید درخشان و صورت های یارانش مانند ماه در شب چهاردهم و مانند نورهای ستارگان آسمان است.

سپس گفت: آیا شما نزد خداوند به این گواهی می دهید؟ گفتند: آری. گفت: من نیز از گواهان هستم، یحیی (راوی حدیث) گفت: عبّاد (راوی بعدی حدیث) گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای من نقل کرد و ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من نقل کرد و حارث گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من نقل کرد، صخر بن حکم گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حیّان این حدیث را برای من نقل کرد، حیّان گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من نقل کرد، ربیع بن جمیل گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که مالک بن حمزه این حدیث را برای من نقل کرد، مالک بن حمزه گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابو ذر غفاری برای من این حدیث را نقل کرد، ابو ذر نیز مانند آن را گفت و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را جبرئیل از جانب خدا به من گفت.

معرفه زوال الشمس فی کل شهر من الشهور الاثنی عشر الرومیه

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُوسَی الْخَشَّابُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّمِیمِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَخِی الصَّبِّیِ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ تَزُولُ الشَّمْسُ فِی النِّصْفِ مِنْ حَزِیرَانَ عَلَی نِصْفِ قَدَمٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ تَمُّوزَ عَلَی قَدَمٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ آبَ عَلَی قَدَمَیْنِ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ

1- . كذا. و لم أظفر به.

أَيْلُولَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ تِشْرِینَ الْأَوَّلِ عَلَى خَمْسَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ تِشْرِینَ الْآخِرِ عَلَى سَبْعَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ كَانُونَ الْأَوَّلِ عَلَى تِسْعَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ كَانُونَ الْآخِرِ عَلَى سَبْعَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ شُبَاطَ عَلَى خَمْسَةِ أَقْدَامٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ آذَارَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ نَیْسَانَ عَلَى قَدَمَیْنِ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ أَیَّارَ عَلَى قَدَمٍ وَ نِصْفٍ وَ فِی النِّصْفِ مِنْ حَزِیرَانَ عَلَى نِصْفِ قَدَمٍ (1).

*ترجمه کمره ای: (طریقه شناختن ظهر در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان)

عبد اللَّه بن سنان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در نیمه حزیران (ماه اول تابستان) اول ظهر سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز یک پا و نیم و در نیمه آب دو پا و نیم و در نیمه ایلول سه پا و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت پا و نیم و در نیمه شباط پنج پا و نیم و در نیمه آذر سه پا و نیم و در نیمه نیسان دو پا و نیم و در نیمه ایار یک پا و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح: این میزان نسبت بپاره ای از بلاد صحیح است که عرض آنها باندازه معینی بیش از میل کلی آفتاب است و نسبت بعموم بلاد درست نیست و البته بلد؟؟ راوی یا اشخاصی که امام این دستور را بدانها داده با این میزان موافقت داشته این نشانه برای ظهر مانند نشانه بودن جدی در پشت شانه راست است برای قبله که نسبت ببعض بلاد است نه آنکه بطور کلی بر هر محلی نشانه باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان)

عبد اللَّه بن سنان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: در نیمه حزیران (ماه آخر بهار) اول نیم روز سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز قدمی و نیم و در نیمه آب دو قدم و نیم و در نیمه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول 5 قدم و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط 5 قدم و نیم و در نیمه آذر 3 قدم و نیم و در نیمه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ایاز یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم قدم. این قاعده شاید در برخی از بلاد درست باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (راه شناختن نیم روز در هر ماه از ماههای دوازده گانه رومی)

عبد اللَّه بن سنان گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: در نیمه ماه حزیران نیم قدم که سایه افتاد نیم روز می شود و در نیمه ماه تموز یک قدم و نیم و نیمه ماه آب دو قدم و نیم و در نیمه ماه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین دوم هفت قدم و نیم و در نیمه کانون اول نه پا و نیم و در نیمه کانون دوم هفت پا و نیم و در نیمه ماه شباط پنج پا و نیم و در نیمه ماه آذار سه پا و نیم و در نیمه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ایار یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح: برای اطلاع از شرح مفصل این حدیث شریف بحاشیه وافی ج 2 جزء اول ص 45 چاپ مکتبه اسلامیه مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (شناختن زوال آفتاب در هر ماه از ماههای دوازده گانه رومی)

عبد اللَّه بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: آفتاب در نیمه ماه حزیران به اندازه نصف قدم (از سایه قدّ انسان) زایل می شود و ظهر می شود، و در نیمه ماه تموز به اندازه یک و نصف، در نیمه ماه آب به اندازه دو قدم و نصف، و در نیمه ماه ایلول به اندازه سه قدم و نصف، و در نیمه تشرین اول پنج قدم و نصف، و در نیمه تشرین دوم هفت قدم و نصف، و در نیمه کانون اول نه قدم و نصف، و در نیمه کانون دوم هفت قدم و نصف، و در نیمه شباط پنج قدم و نصف، و در نیمه حزیران نصف قدم. (این ترتیب به شهر سائل و امام اختصاص دارد و نمی توان آن را به همه جا تعمیم داد).

الذین أنکروا علی أبی بکر جلوسه فی الخلافه و تقدمه علی علی بن أبی طالب علیه السلام اثنا عشر

4- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی النَّهیکِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ خَلَفُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: کَانَ الَّذِینَ أَنْکَرُوا عَلَی أَبِی

بَكْرٍ جُلَوسَهُ فِی الْخِلَافَهِ وَ تَقَدَّمَهُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ کَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ خَالِدُ بْنُ سَعِیدِ بْنِ الْعَاصِ (2) وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ وَ کَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ وَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ وَ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ وَ غَیْرُهُمْ فَلَمَّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَیْنَهُمْ فِی أَمْرِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَلَّا نَأْتِیهِ فَنُنَزِّلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَ آخَرُونَ إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ أَعَنْتُمْ عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ (3) وَ لَکِنِ امْضُوا بِنَا إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام نَسْتَشِیرُهُ وَ نَسْتَطْلِعُ أَمْرَهُ فَأَتَوْا عَلِیّاً علیه السلام فَقَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ضَیَّعْتَ نَفْسَکَ وَ تَرَکْتَ حَقّاً أَنْتَ أَوْلَی بِهِ وَ قَدْ أَرَدْنَا أَنْ نَأْتِیَ الرَّجُلَ فَنُنْزِلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَ

1- . راجع مفصل شرح هذا الحدیث الشریف هامش الوافی ج 2 الجزء الأول ص 45 (ط- المکتبه الإسلامیه).
2- . فی الاحتجاج (عمرو بن سعید) و هو الصحیح لان خالد حینذاک عامل الیمن.
3- . البقره: 192.

الْحَقَّ حَقُّکَ وَ أَنْتَ أَوْلَی بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَکَرِهْنَا أَنْ نُنْزِلَهُ مِنْ دُونِ مُشَاوَرَتِکَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ مَا کُنْتُمْ إِلَّا حَرْباً لَهُمْ وَ لَا کُنْتُمْ إِلَّا کَالْکُحْلِ فِی الْعَیْنِ أَوْ کَالْمِلْحِ فِی الزَّادِ وَ قَدِ اتَّفَقَتْ عَلَیْهِ الْأُمَّةُ التَّارِکَهُ لِقَوْلِ نَبِیِّهَا وَ الْکَاذِبَهُ عَلَی رَبِّهَا وَ لَقَدْ شَاوَرْتُ فِی ذَلِکَ أَهْلَ بَیْتِی فَأَبَوْا إِلَّا السُّکُوتَ لِمَا تَعْلَمُونَ مِنْ وَغْرِ صُدُورِ الْقَوْمِ (1) وَ بُغْضِهِمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِأَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّهِ علیه السلام وَ إِنَّهُمْ یُطَالِبُونَ بِثَارَاتِ الْجَاهِلِیَّهِ وَ اللَّهِ لَوْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ لَشَهَرُوا سُیُوفَهُمْ مُسْتَعِدِّینَ لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ کَمَا فَعَلُوا ذَلِکَ حَتَّی قَهَرُونِی وَ غَلَبُونِی عَلَی نَفْسِی وَ لَبَّبُونِی (2) وَ قَالُوا لِی بَایِعْ وَ إِلَّا قَتَلْنَاکَ فَلَمْ أَجِدْ حِیلَهً إِلَّا أَنْ أَدْفَعَ الْقَوْمَ عَنْ نَفْسِی وَ ذَاکَ أَنِّی ذَکَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص یَا عَلِیُّ إِنَّ الْقَوْمَ نَقَضُوا أَمْرَکَ وَ اسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَکَ وَ عَصَوْنِی فِیکَ فَعَلَیْکَ بِالصَّبْرِ حَتَّی یَنْزِلَ الْأَمْرُ أَلَا وَ إِنَّهُمْ سَیَغْدِرُونَ بِکَ لَا مَحَالَهَ فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ سَبِیلًا إِلَی إِذْلَالِکَ وَ سَفْکِ دَمِکَ فَإِنَّ الْأُمَّهَ سَتَغْدِرُ بِکَ بَعْدِی کَذَلِکَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام عَنْ رَبِّی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ لَکِنِ ائْتُوا الرَّجُلَ فَأَخْبِرُوهُ بِمَا سَمِعْتُمْ مِنْ نَبِیِّکُمْ وَ لَا تَجْعَلُوهُ فِی الشُّبْهَهِ مِنْ أَمْرِهِ لِیَکُونَ ذَلِکَ أَعْظَمَ لِلْحُجَّهِ عَلَیْهِ وَ أَزْیَدَ وَ أَبْلَغَ فِی عُقُوبَتِهِ إِذَا أَتَی رَبَّهُ وَ قَدْ عَصَی نَبِیَّهُ وَ خَالَفَ أَمْرَهُ قَالَ فَانْطَلَقُوا حَتَّی حَفُّوا بِمِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص یَوْمَ جُمُعَهٍ فَقَالُوا لِلْمُهَاجِرِینَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَدَأَ بِکُمْ فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ فَبِکُمْ بَدَأَ وَ کَانَ أَوَّلُ مَنْ بَدَأَ وَ قَامَ خَالِدُ بْنُ سَعِیدِ بْنِ الْعَاصِ بِإِذْلَالِهِ بِبَنِی أُمَیَّهَ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ اتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ عَلِمْتَ مَا تَقَدَّمَ لِعَلِیٍّ علیه السلام مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَ لَا تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لَنَا وَ نَحْنُ مُحْتَوِشُوهُ فِی یَوْمِ بَنِی قُرَیْظَهَ وَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَی رِجَالٍ مِنَّا ذَوِی قَدْرٍ فَقَالَ یَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ أُوصِیکُمْ بِوَصِیَّهٍ فَاحْفَظُوهَا وَ إِنِّی مُؤَدٍّ إِلَیْکُمْ أَمْراً فَاقْبَلُوهُ أَلَا إِنَّ عَلِیّاً أَمِیرُکُمْ مِنْ بَعْدِی وَ خَلِیفَتِی فِیکُمْ أَوْصَانِی بِذَلِکَ رَبِّی وَ إِنَّکُمْ إِنْ لَمْ تَحْفَظُوا وَصِیَّتِی فِیهِ وَ تُؤْوُوهُ وَ تَنْصُرُوهُ اخْتَلَفْتُمْ فِی أَحْکَامِکُمْ وَ اضْطَرَبَ عَلَیْکُمْ أَمْرُ دِینِکُمْ وَ وَلِیَ عَلَیْکُمُ الْأَمْرَ شِرَارُکُمْ أَلَا وَ إِنَّ أَهْلَ بَیْتِی هُمُ الْوَارِثُونَ أَمْرِی الْقَائِلُونَ بِأَمْرِ أُمَّتِی اللَّهُمَّ فَمَنْ حَفِظَ فِیهِمْ وَصِیَّتِی فَاحْشُرْهُ فِی زُمْرَتِی وَ اجْعَلْ

1- . وغر صدره علی فلان: توقد علیه من الغیظ.
2- . أی أخذوا بتلبیبی و جرونی.

لَهُ مِنْ مُرَافَقَتِی نَصِیباً یُدْرِکُ بِهِ فَوْزَ الْآخِرَهِ اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَسَاءَ خِلَافَتِی فِی أَهْلِ بَیْتِی فَاحْرِمْهُ الْجَنَّهَ الَّتِی عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اسْکُتْ یَا خَالِدُ فَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْمَشُورَهِ وَ لَا مِمَّنْ یُرْضَی بِقَوْلِهِ فَقَالَ خَالِدٌ بَلِ اسْکُتْ أَنْتَ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَوَ اللَّهِ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنَّکَ تَنْطِقُ بِغَیْرِ لِسَانِکَ وَ تَعْتَصِمُ بِغَیْرِ أَرْکَانِکَ وَ اللَّهِ إِنَّ قُرَیْشاً لَتَعْلَمُ أَنِّی أَعْلَاهَا حَسَباً وَ أَقْوَاهَا أَدَباً وَ أَجْمَلَهَا ذِکْراً وَ أَقَلَّهَا غِنًی مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنَّکَ لَأَلْأَمُهَا حَسَباً وَ أَقَلَّهَا عَدَداً وَ أَخْمَلُهَا ذِکْراً وَ أَقَلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَسُولِهِ (1) وَ إِنَّکَ لَجَبَانٌ عِنْدَ الْحَرْبِ بَخِیلٌ فِی الْجَدْبِ لَئِیمُ الْعُنْصُرِ مَا لَکَ فِی قُرَیْشٍ مَفْخَرٌ قَالَ فَأَسْکَتَهُ خَالِدٌ فَجَلَسَ ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ یَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمَ خِیَارُکُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْأَمْرُ لِعَلِیٍّ علیه السلام بَعْدِی ثُمَّ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیه السلام ثُمَّ فِی أَهْلِ بَیْتِی مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ فَاطَّرَحْتُمْ قَوْلَ نَبِیِّکُمْ وَ تَنَاسَیْتُمْ مَا أَوْعَزَ إِلَیْکُمْ وَ اتَّبَعْتُمُ الدُّنْیَا وَ تَرَکْتُمْ نَعِیمَ الْآخِرَهِ الْبَاقِیَهِ الَّتِی لَا تُهْدَمُ بُنْیَانُهَا وَ لَا یَزُولُ نَعِیمُهَا وَ لَا یَحْزَنُ أَهْلُهَا وَ لَا یَمُوتُ سُکَّانُهَا وَ کَذَلِکَ الْأُمَمُ الَّتِی کَفَرَتْ بَعْدَ أَنْبِیَائِهَا بُدِّلَتْ وَ غُیِّرَتْ فَحَاذَیْتُمُوهَا حَذْوَ الْقُذَّهِ بِالْقُذَّهِ وَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ فَعَمَّا قَلِیلٍ تَذُوقُونَ وَبَالَ أَمْرِکُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ قَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ إِلَی مَنْ تَسْتَنِدُ أَمْرَکَ إِذَا نَزَلَ بِکَ الْقَضَاءُ وَ إِلَی مَنْ تَفْزَعُ إِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُ وَ فِی الْقَوْمِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ وَ أَکْثَرُ فِی الْخَیْرِ أَعْلَاماً وَ مَنَاقِبَ مِنْکَ وَ أَقْرَبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَرَابَهً وَ قِدْمَهً فِی حَیَاتِهِ قَدْ أَوْعَزَ إِلَیْکُمْ فَتَرَکْتُمْ قَوْلَهُ وَ تَنَاسَیْتُمْ وَصِیَّتَهُ فَعَمَّا قَلِیلٍ یَصْفُوا لَکُمُ الْأَمْرُ حِینَ تَزُورُوا الْقُبُورَ وَ قَدْ أَثْقَلَتْ ظَهْرَکَ مِنَ الْأَوْزَارِ لَوْ حُمِلْتَ إِلَی قَبْرِکَ لَقَدِمْتَ عَلَی مَا قَدَّمْتَ فَلَوْ رَاجَعْتَ إِلَی الْحَقِّ وَ أَنْصَفْتَ أَهْلَهُ لَکَانَ ذَلِکَ نَجَاهً لَکَ یَوْمَ تَحْتَاجُ إِلَی عَمَلِکَ وَ تَفْرَدُ فِی حُفْرَتِکَ بِذُنُوبِکَ عَمَّا أَنْتَ لَهُ فَاعِلٌ وَ قَدْ سَمِعْتَ کَمَا سَمِعْنَا وَ رَأَیْتَ کَمَا رَأَیْنَا فَلَمْ یُرَوِّعْکَ ذَلِکَ عَمَّا أَنْتَ لَهُ فَاعِلٌ فَاللَّهَ اللَّهَ فِی نَفْسِکَ فَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ ثُمَّ قَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ ارْبَعْ عَلَی نَفْسِکَ

1- . کذا.

وَ قِسْ شِبْرَکَ بِفَتْرِکَ (1) وَ الْزَمْ بَیْتَکَ وَ ابْکِ عَلَی خَطِیئَتِکَ فَإِنَّ ذَلِکَ أَسْلَمُ لَکَ فِی حَیَاتِکَ وَ مَمَاتِکَ وَ رُدَّ هَذَا الْأَمْرَ إِلَی حَیْثُ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ وَ لَا تَرْکَنْ إِلَی الدُّنْیَا وَ لَا یَغُرَّنَّکَ مَنْ قَدْ تَرَی مِنْ أَوْغَادِهَا (2) فَعَمَّا قَلِیلٍ تَضْمَحِلُّ عَنْکَ دُنْیَاکَ ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی رَبِّکَ فَیَجْزِیکَ بِعَمَلِکَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِعَلِیٍّ علیه السلام وَ هُوَ صَاحِبُهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ نَصَحْتُکَ إِنْ قَبِلْتَ نُصْحِی ثُمَّ قَامَ بُرَیْدَهُ الْأَسْلَمِیُّ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ نَسِیتَ أَمْ تَنَاسَیْتَ أَمْ خَادَعَتْکَ نَفْسُکَ أَ مَا تَذْکُرُ إِذْ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَلَّمْنَا عَلَی عَلِیٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ وَ نَبِیُّنَا علیه السلام بَیْنَ أَظْهُرِنَا فَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّکَ وَ أَدْرِکْ نَفْسَکَ قَبْلَ أَنْ لَا تُدْرِکَهَا وَ أَنْقِذْهَا مِنْ هَلَکَتِهَا وَ دَعْ هَذَا الْأَمْرَ وَ وَکِّلْهُ إِلَی مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْکَ وَ لَا تُمَادِ فِی غَیِّکَ وَ ارْجِعْ وَ أَنْتَ تَسْتَطِیعُ الرُّجُوعَ فَقَدْ نَصَحْتُکَ نُصْحِی وَ بَذَلْتُ لَکَ مَا عِنْدِی فَإِنْ قَبِلْتَ وُفِّقْتَ وَ رَشِدْتَ ثُمَّ قَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ قَدْ عَلِمْتُمْ وَ عَلِمَ خِیَارُکُمْ أَنَّ أَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ ص أَقْرَبُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ إِنَّمَا تَدَّعُونَ هَذَا الْأَمْرَ بِقَرَابَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَقُولُونَ إِنَّ السَّابِقَهَ لَنَا فَأَهْلُ نَبِیِّکُمْ أَقْرَبُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ مِنْکُمْ وَ أَقْدَمُ سَابِقَهً مِنْکُمْ وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ نَبِیِّکُمْ فَأَعْطُوهُ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَی أَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ ثُمَّ قَامَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ لَا تَجْعَلْ لِنَفْسِکَ حَقّاً جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِغَیْرِکَ وَ لَا تَکُنْ أَوَّلَ مَنْ عَصَی رَسُولَ اللَّهِ ص وَ خَالَفَهُ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ ارْدُدِ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ تَخِفَّ ظَهْرُکَ وَ تَقِلَّ وِزْرُکَ وَ تَلْقَی رَسُولَ اللَّهِ ص وَ هُوَ عَنْکَ رَاضٍ ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی الرَّحْمَنِ فَیُحَاسِبُکَ بِعَمَلِکَ وَ یَسْأَلُکَ عَمَّا فَعَلْتَ ثُمَّ قَامَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ فَقَالَ یَا أَبَا بَکْرٍ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَبِلَ شَهَادَتِی وَحْدِی وَ لَمْ یُرِدْ مَعِی غَیْرِی قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ أَهْلُ بَیْتِی یَفْرُقُونَ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ الَّذِینَ یُقْتَدَی بِهِمْ

1- . (اربع علی نفسک) أی توقّف و اقتصر علی حدّک. و الفتر- بالکسر- ما بین الإبهام و السبابه و الشبر ما بین الخنصر و الإبهام أی لا تتجاوز حدّک.
2- . الوغد: الضعیف العقل، الاحمق، الدنی ء.

ثُمَّ قَامَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَتَا أَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ص أَنَّهُ أَقَامَ عَلِيّاً فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِلْخِلَافَهِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَا أَقَامَهُ إِلَّا لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهُ وَلِيُّ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَوْلَاهُ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ أَهْلَ بَيْتِی نُجُومُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَدِّمُوهُمْ وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ عَلَى الْمِنْبَرِ إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِی عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ أَنْصَحُ النَّاسِ لِأُمَّتِی ثُمَّ قَامَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ فِی أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَ رُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ سَمِعْتُمْ كَمَا سَمِعْنَا فِی مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ص أَنَّهُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْكُمْ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ (1) فَتَكَلَّمَ وَ قَامَ جَمَاعَهٌ مِنْ بَعْدِهِ فَتَكَلَّمُوا بِنَحْوِ هَذَا فَأَخْبَرَ الثِّقَهُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَلَسَ فِی بَيْتِهِ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ أَتَاهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشَرَهُ رِجَالٍ مِنْ عَشَائِرِهِمْ شَاهِرِينَ السُّيُوفَ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ مَنْزِلِهِ وَ عَلَا الْمِنْبَرَ وَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهِ لَئِنْ عَادَ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَتَكَلَّمَ بِمِثْلِ الَّذِی تَكَلَّمَ بِهِ لَنَمْلَأَنَّ أَسْيَافَنَا مِنْهُ فَجَلَسُوا فِی مَنَازِلِهِمْ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ أَحَدٌ بَعْدَ ذَلِكَ.

*ترجمه کمره ای: (کسانی که با حکومت ابو بکر و پیش افتادن او از علی بن ابی طالب علیه السّلام مخالفت کردند دوازده کس بودند)

زید بن وهب گوید: کسانی که در خلافت ابی بکر مخالفت کردند و پیش افتادن او را بر علی انکار نمودند از سران مهاجر و انصار دوازده کس بودند از مهاجرین خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد اللّه بن مسعود و بریده اسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو هیثم بن تیهان و دیگران بودند و چون ابو بکر بنام خلافت بر منبر رسول خدا نشست در کار خود با هم مشورت کردند و برخی از آنها گفتند خوبست برویم و او را از منبر رسول خدا فرمود آوردیم دیگران گفتند اگر این کار را بکنید بکشتن خود کمک کرده اید خدا فرموده خود را بمهلکه نیندازید. بهتر است که همه برویم خدمت علی بن ابی طالب علیه السّلام و با آن حضرت شور کنیم و ببینیم چه دستور میدهد. آمدند نزد علی علیه السّلام و گفتند یا امیر المؤمنین خود را بیکار گذاشتی و حقی که از آن تو بود و تو شایسته آن بودی رها کردی ما نخواستیم بی مشورت شما او را فرود بیاوریم علی علیه السّلام فرمود اگر چنین کرده بودید با آنها در جنگ میشدید و شما در برابر آنها یک سرمه چشم و یک

نمک آش بیش نیستید امروزه امت بپیشوائی او اتفاق کردند گفتار پیغمبر خود را واگذاشته و پروردگار خود را تکذیب کرده اند من با خاندان خود مشورت کردم گفتند جز سکوت چاره ای نیست سینه این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیغمبر او است، آنها در مقام خونخواهی زمان جاهلیت هستند بخدا اگر چنین کاری بکنید شمشیر میکشند و آماده نبرد و جنگ میشوند چنانچه با من ستیزه کردند تا مرا مقهور نمودند و بر من چیره شدند و دور مرا گرفتند و گفتند یا بیعت کن یا تو را میکشیم من چاره ای نداشتم جز اینکه از خود دفاع کنم زیرا بیادم آمد گفتار رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود ای علی براستی هر گاه این مردم کار خلافت تو را درهم شکستند و بر خلاف تو در آن استبداد ورزیدند و در باره تو مرا نافرمانی کردند بر تو باد که صبر پیشه کنی تا خدا امری نازل کند آگاه باش که آنان بر تو بطور حتم نیرنگ زنند بهانه بدست آنها مده که تو را خوار کنند و خونت را بریزند زیرا امت پس از من عهد تو را بشکنند و جبرئیل از طرف خداوند بمن چنین خبر داده بروید پیش این مرد و آنچه از پیغمبر خود شنیدید باو بگوئید تا در کار خود شبهه ای نداشته باشد و بهتر حجت بر او تمام شود و در پیش خدا بیشتر مستوجب عقوبت باشد چرا؟ که پیغمبر خود را نافرمانی کرده و دستور او را مخالفت نموده است این عده روز جمعه که شد گرد منبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله را گرفتند و انصار بمهاجرین گفتند بدرستی که خدای عز و جل در قرآن شما را مقدم بر انصار داشته، فرموده هر آینه خدا پذیرفت توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را بشما آغاز فرموده از این رو نخست کسی که آغاز سخن کرد و برخاست خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه رو بابی بکر کرد و گفت از خدا بپرهیز تو خود میدانی که رسول خدا در باره علی علیه السّلام چه فرموده است مگر نمیدانی که رسول خدا در روز جنگ بنی قریظه در وقتی که ما گرد آن حضرت بودیم آن حضرت بمردان عالیرتبه ما رو کرد و فرمود ای گروه مهاجر و انصار من بشما وصیتی دارم آن را نگهدارید من دستوری را بشما ابلاغ میکنم آن را بپذیرید آگاه باشید که علی پس از من امیر و فرمانده شما است و جانشین من است در میان شما پروردگار من مرا بدین مطلب سفارش کرده، اگر شما در این موضوع وصیت مرا در باره علی حفظ نکنید و از او پشتیبانی نکنید و او را یاری ننمایید در احکام خود اختلاف میکنید و کار دیانت شما بر شما شوریده می شود و بدان شما در کارها بر شما فرمانده میشوند خاندان من وارث پیشوائی منند که بامر امت من قیام میکنند بار خدایا هر کس وصیت مرا در باره آن ها نگهداشت او را در گروه من قرار ده و از رفاقت من بهره ده تا فوز آخرت را در یابد بار خدایا هر کس بعد از من با خاندان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که از آسمانها و زمین پهناورتر است بازدار. چون خالد سخنش را بدین پایه

رسانید عمر بن خطاب فریاد زد که خالد ساکت باش تو از اهل شوری و از کسانی که رای آنها مورد اعتماد باشد نیستی خالد گفت ای زاده خطاب تو ساکت باش بخدا تو میدانی که بزرگتر از زبانت سخن رانی میکنی و بغیر افراد خودت اعتماد داری بخدا همه قریش میدانند که (حسب من از همه والاتر و ادبم از همه قوی تر و از همه خوشنامتر و نسبت بخدا و رسول از همه کم توقع ترم ح ب) ولی تو از همه پست تر و بی نام تری و از خدا و رسولش دور تری براستی تو در جنگ ترسوئی و در قحط سالی بخیلی و پست نژادی، در میان قریش هیچ وسیله سربلندی و آبرومندی نداری خالد او را سرکوب و خاموش کرد و نشست، سپس ابو ذر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا گفت اما بعد ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما میدانید که رسول خدا فرمود امر خلافت پس از من از آن علی علیه السّلام است و سپس از آن حسن و حسین علیهما السّلام است سپس در خاندان من از فرزندان حسین علیه السّلام است شما فرمایش رسول خدا را دور انداختید و فرمان او را بدست فراموشی سپردید پیرو دنیا شدید و نعمت باقیه آخرت را رها کردید که پایدار است و بنیاد آن ویران نمیشود و نعمت آن زایل نمیگردد و اهل آن اندوهگین نمیشوند و ساکنین آن نمیمیرند همچنان امتانی که پس از پیغمبران خود مرتد و کافر شدند و دستور آنان را تغییر و تبدیل دادند شما هم طابق النعل بالنعل با آن ها برابری کردید بهمین زودی تلخی کار خود را خواهید چشید خداوند در باره بندگان ستمکار نیست، ابو ذر در اینجا بنطق خود خاتمه داد و سپس سلمان فارسی رحمه اللّه علیه از جا برخاست و گفت ای ابا بکر در هنگام قضاوت و دادگری حکم خود را بکه مستند میکنی و چون از آنچه نمیدانی از تو بپرسند بکه پناه می بری با اینکه در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و در بهتری و نیکوکاری از تو نشان دارتر و فضیلت مندتر است و با رسول خدا نزدیک نزدیک تر و خویشاوندتر و سابقه دارتر است رسول خدا پیشوائی او را بشما گوشزد کرده، شما دستور آن حضرت را رها کردید و وصیتش را بدست فراموشی سپردید بهمین زودی موضوع برای شما روشن می شود آنگاه که بگورستان درآئی با بار سنگین گناهان و تبه کاریها. چون بگور روی همانی را دریابی که بدست خود پیش فرستادی اگر بحق برگردی و با اهل امامت عدالت ورزی و حق را بآنها بدهی در روزی وسیله نجاتت می شود که در آن نیازمند اعمال خود هستی و در گور خود با آنچه کرده ای تنها بسر میبری آنچه ما شنیده ایم تو هم شنیده ای و آنچه ما دیده ایم تو هم دیده ای چرا این ملاحظات تو را از این کار زشت باز نمیدارد خدا را در باره خود منظور دار کسی که انذار کرد حق خدا را بجای آورد سپس مقداد بن اسود رحمه اللّه علیه برخاست و گفت ای ابا بکر خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان

در خانه ات بنشین و بر گناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سلامت مندتر است در زندگی و مرگ تو این امر خلافت را بکسی که خدا و رسولش معین کرده اند برگردان دنیا را پشتیبان خود مکن و این مردمان پست که می بینی تو را فریب ندهند بهمین زودی دنیای تو نابود می شود و نزد پروردگار خود میروی و تو را بکاری که کردی پاداش میدهد تو خود میدانی که کار خلافت از آن علی علیه السّلام است، همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است اگر بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم. سپس بریده اسلمی برخاست و گفت ای ابا بکر فراموش کردی با خود را بفراموشی زدی یا از خودت گول خوردی یادت نمیآید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بما دستور داد بعنوان امیر المؤمنین بعلی علیه السّلام سلام بدهیم در همان وقتی که هنوز رسول خدا میان ما بود از خدا بترس و خود را دریاب پیش از آنکه نتوانی دریافت و جان خود را از هلاکت رها کن این امر خلافت را وابگذار و بدست کسی که شایسته آنست بسپار در گمراهی مپا تا میتوانی از راه کج برگرد من اندرز خود را بتو تقدیم داشتم و آنچه حق نصیحت بود بجای آوردم اگر بپذیری کامیاب و رهبردار شده ای. سپس عبد اللّه بن مسعود برخاست و گفت ای گروه قریش شما میدانید، نیکان شما میدانند که خاندان پیغمبر شما برسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیکتر از شمایند اگر شما برای خویشی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله مدعی خلافت هستید و میگوئید ما در اسلام سابقه داریم خاندان پیغمبر شما برسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیکتر از شمایند، هم برسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیکترند و هم سابقه دارترند پس از پیغمبر شما علی بن ابی طالب علیه السّلام صاحب امر خلافت است آنچه را خدا برای او قرار داد کرده بدست باو بدهید و پس پس برنگردید تا بسرانجام زیان آوری پرتاب شوید. سپس عمار یاسر از جا برخاست و گفت ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخود اختصاص مده نخستین کسی مباش که رسول خدا را در باره خاندانش نافرمانی و مخالفت کرده باشد حق را باهلش برگردان و بار خود را سبک کن و رسول خدا را بر خورد کن در حالی که از تو خوشنود باشد سپس نزد خدا برو تا حساب کارهای تو را برسد و از آنچه کردی بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از جا برخاست و گفت ای ابا بکر تو نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ گفت چرا گفت من برای خدا گواهی میدهم که شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود خاندان من میان حق و باطل را جدا میکنند و همانا پیشوایانی هستند که از آنها پیروی می شود. سپس ابو الهیثم بن تیهان از جا برخاست و گفت ای ابا بکر من گواهم که پیغمبر برای

نطق ایستاد و علی را بلند کرد؛ انصار گفتند همانا او را برای خلافت و جانشینی بلند کرده، برخی گفتند او را بلند کرده برای آن که مردم بدانند که سر کار هر کسی است که پیغمبر سرکار و آقای اوست و سپس پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود بدانید که خاندان من ستاره های اهل زمینند آنها را پیش دارید و کسی بر آنها پیش نیفتد.

سپس سهیل بن حنیف از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم بالای منبر میفرمود:

پس از من علی بن ابی طالب امام شما است او برای امت من از همه کس خیرخواه تر است.

سپس ابو ایوب انصاری از جا برخاست و گفت در باره خاندان پیغمبر خدا شنیده اید که میفرمود علی بامر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و سخنرانی کرد و گروه دیگری پس از وی برخاستند و در این موضوع سخنرانی کردند یک نفر موثق از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر داده که در نتیجه این مذاکرات ابو بکر سه روز در خانه نشست روز سوم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح که هر کدام ده تن از عشائر خود را با شمشیر کشیده همراه داشتند رفتند و او را از منزل بیرون آوردند و بر سر منبر کردند و یکی از آنها اعلام کرد که اگر یکی از شماها برگردد و گفته های پیش را بار گوید با شمشیرهای خود او را پاره پاره میکنم آن ها هم در خانه خود نشستند و بعد از آن دیگر سخن نگفت

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند)

زید پور وهب گفته:

آنان که با خلافت ابی بکر ضدیت کردند دوازده تن بودند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، أبی بن کعب، عمار بن یاسر. ابو ذر غفاری، سلمان فارسی، عبد اللّه بن مسعود، بریده اسلمی بودند.

و از انصار: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان. چون ابو بکر به خلافت بر منبر پیامبر نشست با

یک دیگر مشورت کردند، برخی صلاح دیدند که او را از منبر فرود آورند برخی دیگر گفتند هر گاه این کار کرده شود در کشتن خویشتن یاری کرده اید. در حالی که قرآن گفته:

خود را به نابودی میفکنید.

از این جهت نزد علی آمدند و گفتند: حقی که از آن تو بود رها کردی. ما نخواستیم وی را بی دستور تو فرود آوریم! علی گفت: هر گاه چنین کرده بودید شما در مقابل ایشان مانند یک سرمه چشم و یک نمک آش نبودید. زیرا امروزه مردم به خلافت وی همدست شده اند، و گفتار پیغمبر خود را واگذاشتند و خدای خود را تکذیب کردند، من با خانواده خود در این کار مشورت کردم، گفتند چاره یی جز خاموشی نیست، چون دل این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیامبر اوست. ایشان در مقابل خونخواهی روزگار جاهلیت خویش اند.

هر گاه چنین کاری کنید شمشیر می کشند، چنان که با من ستیز ایستادند، گفتند: یا بیعت کن یا ترا می کشیم چاره یی جز بیعت نداشتم، چون از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی هر گاه این مردم کار خلافت ترا از میان بردند شکیبا باش و اگر نباشی با تو نیرنگ بکار برند. پیروان من ترا پس از من خواهند کشت چنان که فرخ سروش مرا آگاه ساخت.

بروید نزد وی و آنچه از پیامبر خود شنیده اید با وی بگویید باشد که بازگردد و حجت بر وی تمام گردد و دانسته باشد که پیامبر خود را نافرمانی کرده این گروه روز آدینه گرد منبر پیامبر را گرفتند، انصار به مهاجرین گفتند: خدا در قرآن شما را بر انصار مقدم داشته: از این رو نخستین کسی که در این باب سخن راند، خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه، روی به ابی بکر کرد و گفت: از خدا بپرهیز تو خود دانی که پیامبر در باره علی چه گفته؟ مگر ندانی که پیامبر در نبرد بنی قریظه هنگامی که ما گرداگرد او بودیم پیامبر به مردان بزرگ ما متوجه شد و گفت. ای گروه: مهاجر و انصار من به شما وصیتی دارم، آن را نگاهدارید، علی پس از من فرمانده شماست، خدا مرا به این کار مأمور کرده دستور داده، هر گاه در این باره وصیت مرا نگاه ندارید دین به شما شوریده گردد، و بدان شما در کارها به شما فرمانده گردند.

در حالی که خاندان من وارث پیشوایی من اند خدا با هر که وصیت مرا در باره ایشان نگاهداشت او را در گروه من گردان تا در جاویدان کامیاب

گردد و آنکه سرپیچی کند او را از بهشتی که پهناورتر از آسمانها و زمین است محروم گردان. چون خالد بن سعید چنین سخن راند، عمر بن خطاب به او بانگ زد و گفت: خاموش باش که نه تو از اهل مشورت هستی و نه از آنان که رأی ایشان قابل اعتماد در مردمان باشد.

خالد گفت: ای زاده خطاب تو خاموش باش، به خدا سوگند، تو دانی که بزرگتر از زبان خود سخن رانی و به جز افراد تو اعتماد داری. قریش همه دانند که خانوادگی من از همه برتر است و فرهنگ من از همه نیرومندتر و از همه خوش نام تر و نسبت به خدا و پیامبر از همه اندک توقع تر هستم، لیک تو از همه فرودتری و گمنام تر و از خدا و پیامبر وی دورتر، در نبرد دلاور نیستی و در خشک سالی تنگ دستی نژاد تو فروردین است. در قریش وسیله سرفرازی نداری، چون خالد وی را بدین سخنها خاموش گردانید آنگاه بنشست.

بعدا ابو ذر برخاست پس از ستایش خدا، گفت: ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما همه دانید که پیامبر گفته: کار خلافت پس از من با علیست و بعد از او از حسن و حسین است، سپس در خاندان من از فرزندان حسین است. آیا شما گفتار پیامبر را ندیده انگاشتید و فرمان او را به فراموشی سپردید و سرگرم جهان گردید؟ و جاویدان را رها ساختید، و مانند پیروان پیامبران پیش مرتد شدند و دستور ایشان را تغییر دادند شما نیز مانند ایشان برابری کردید، البته تلخی کار خویش را خواهید دید.

و آنگاه سلمان فارسی برخاست و گفت: ای ابا بکر هنگام داوری و دادگری حکم خود را به که استناد می دهی و چون از آنچه ندانی از تو پرسند به که پناه بری در حالی که در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و پارساتر باشد و با پیامبر نزدیک تر و خویشاوندتر و سابقه دارتر باشد، پیامبر پیشوایی وی را به شما گفته. اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید. امید است به زودی این کار شما روشن گردد، آنگاه که به گور در آیی در آنجا همان را دریابی که به دست خویش پیش خود باز فرستادی، هر گاه به حق باز گردی و با اهل امامت دادگری پیش گیری و خود را به ایشان برگزاری این کار روزی انگیزه نجات تو گردد. ما شنیده ایم تو نیز شنیده یی با این همه چرا خدای را در باره خود در نظر نداری؟.

و آنگاه مقداد بن اسود برخاست و گفت: ای ابا بکر خود را اندازه گیر و به دست را میان دو انگشت خویش همی سنج و اندازه خویش را بدان و اندر

سرای خود نشین و بر گناه می گری که این شیوه برای تو تندرست تر است در زندگی، کار خلافت را به آنکه خدا و پیامبر معین کرده اند بازگردان جهان را پشتیبان خویش مگردان و این مردمان که گرد ترا گرفته اند ترا فریب ندهند، به همه حال از جهان خواهی رفت، و ترا به کارهایی که کرده یی کیفر دهد، تو دانی که این خلافت از آن علیست، هر گاه پذیرفته باشی باری من اندرز و پند را به جای آوردم.

و آنگاه بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خویشتن را به فراموشی سپردی یا فریب اندیشه های خود را خوردی، یاد داری که پیامبر به ما فرمان داد به علی به عنوان امیر مؤمنان درود فرستیم، از خدای خود بیمناک باش و خویشتن را دریاب پیش از آنی که نتوانی دریافتنی، جان خود را از نابودی برهان، و این کار خلافت را به کسی که شایسته است بسپار، در گمراهی مپوی، و از راه تاریک باز گرد، من آنچه شرط اندرز بود به تو گفتم، هر گاه بپذیری کامیاب گردی و در جاویدان خرم باشی.

و آنگاه عبد اللَّه بن مسعود برخاست و گفت: ای مردم قریش شما دانید. نیکان شما نیز دانند که دودمان پیامبر شما به پیامبر از شما نزدیک تراند هر گاه شما برای خویش با پیامبر مدعی خلافت هستید و گویید ما در اسلام سابقه دار هستیم، خاندان پیامبر از شما سابقه دارتر هستند و به پیامبر نزدیک تر، پس پیامبر علی خداوندگار خلافت است، آنچه را خدای جهان برای وی گردانیده به دست وی دهید تا به سرانجام زیان باری افکنده مشوید.

و آنگاه عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خدا برای دیگران نهاده به خویشتن ویژه مگردان، نخستین کس مباش که پیامبر را در باره دودمان نافرمانی کرده باشی، حق را با خداوند آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان، با پیامبر نوعی رو به روی شو که از تو خشنود باشد و نزد خدا سرافراز باشی.

و آنگاه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر تو ندانی که پیامبر گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ ابو بکر گفت دانم. خزیمه گفت: من برای خدا گواهی دهم که شنیدم پیامبر می گفت: خاندان من میان حق و باطل را جدا کنند و ایشان پیشوایانی هستند که از آنان پیروی شود.

و آنگاه ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابا بکر من گواه هستم که پیامبر برای سخنرانی ایستاد و علی را بلند گردانید، انصار گفتند: او را برای خلافت بلند کرده. برخی گفتند: او را برای آنکه مردمان بشناسند هر که را پیامبر سر کار ویست علی نیز سر کار ویست بلند کرده. آنگاه پیامبر گفت: ای مردمان بدانید که خاندان من اختران زمین هستند، ایشان را پیش دارید و کسی بر اینان پیش مگیرد.

آنگاه سهیل بن حنیف برخاست و گفت: من گواه هستم که از پیامبر شنیدم که بالای منبر می گفت:

پس از من علی پیشوای شماست، او برای پیروان من از همه کس شایسته تر و نیک خواتر است.

آنگاه ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبر خدا شنیده اید که پیامبر می گفت:

علی به کار پیشوایی از شما شایسته تر است.

آنگاه زید پور وهب برخاست و گفته پیشینیان خود را تأیید کرد و دیگر گروه نیز پس از وی برخاستند و در این باب سخنهایی گفتند. (موثقی) از یاران پیامبر گزارش داد که در نتیجه این گفتگوها، ابو بکر سه روز در سرای خود نشسته بیرون نیامد. سوم روز عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح، هر یک از ایشان با ده تن از دودمان و خویشاوندان خود با شمشیرهای آخته رفتند و او را از سرای بیرون آوردند و بر سر منبر نشانیدند و یکی از ایشان آشکارا گفت: هر گاه یکی از شما باز گردد و آن گفته های گذشته را تکرار کند با شمشیرهای خود وی را پاره پاره گردانیم، آنان نیز در سراهای خود نشستند و دیگر با کسی در این باب سخنی نگفتند.

مترجم: این مطلب در این کتاب نظیر روایت سقیفه ابی حیان توحیدیست، خواننده می تواند به کتاب مقابسات ابی حیان مراجعت کند تا حقیقت مقامه نگاریها روشن گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (دوازده نفر بودند که نشستن ابی بکر را بر مسند خلافت و پیش افتادنش را از علی بن ابی طالب نپذیرفتند)

زید بن وهب گوید: آنان که با نشستن ابی بکر در مسند خلافت و پیش افتادنش از علی بن ابی طالب مخالفت کردند از مهاجرین و انصار دوازده مرد بودند، از مهاجرین خالد بن سعید بن العاص بود و مقداد بن الاسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد اللّه بن مسعود و بریده اسلمی، و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بود و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و دیگران نیز بودند همین که ابو بکر بر منبر شد اینان با یک دیگر مشورت کردند بعضیشان گفت چرا نرویم تا از منبر رسول خدایش فرود آوریم؟ و دیگران گفتند اگر چنین کنید خود را بزحمت می اندازید و خدای عز و جل می فرماید خود را با دست خود بهلاکت نیندازید بهتر اینکه همگی بنزد علی بن ابی طالب برویم و در این باره با او مشورت نموده و دستور از او بگیریم همگی بخدمت علی علیه السّلام آمدند و عرضکردند یا امیر المؤمنین خود را ضایع فرمودی و حق را که تو سزاوارتر بآن بودی رها کردی ما تصمیم داشتیم که نزد این مرد: (ابو بکر) برویم و او را از منبر رسول خدا پائین بکشیم که این حق متعلق بتو است و تو بخلافت سزاوارتر از اوئی و خوش نداشتیم که بی مشورت شما او را از منبر پائین بکشیم. علی علیه السّلام بآنان فرمود: اگر این کار کرده بودید چاره از جنگ با آنان نداشتید و آنگاه از سرمه ای در چشم و نمکی در توشه راه بیش نبودید زیرا این مردمی که گفتار پیغمبر خود را رها کرده و بر پروردگار خود دروغ بسته اند همگی در اطراف او هستند و من خود در این باره با افراد خاندان خودم مشورت کردم بجز سکوت چاره ای ندیدند زیرا میدانید که سینه های این مردم از کینه و بغض خدای عز و جل و خاندان پیغمبرش آکنده است و هنوز خونهائی را که در دوران جاهلیت ریخته شده مطالبه می کنند بخدا اگر این کار کرده بودید شمشیرهایشان را از نیام می کشیدند و آماده جنگ و کشتار بودند همچنان که با من همین کار کردند و بزور و قلدری بر من چیره شدند و گریبان مرا گرفته و کشیدند و بمن گفتند بیعت کن و گر نه تو را خواهیم کشت و مرا چاره ای نبود بجز اینکه این مردم را از خود دور برانم زیرا بیاد فرمایش رسول خدا افتادم که فرمود یا علی این مردم کار تو را در هم شکستند و خلافت را از تو بردند و نافرمانی مرا در باره تو نمودند تو باید دامن شکیب از دست ندهی تا امر خداوند نازل گردد بهوش باش که اینان بطور حتم با تو مکر بکار برند تو نباید برای خواری خود و ریخته شدن خونت راهی جلوی پای آنان بگذاری که امت پس از من با تو مکر خواهند کرد جبرئیل از پروردگار من مرا این چنین خبر داده است ولی شماها به نزد این مرد بروید و آنچه را که از پیغمبر خودتان شنیده اید باو بگوئید و نگذارید راه شبهه ای در کارش بماند در این کار هم حجت بر او تمامتر است و هم بهنگام ملاقات پروردگارش بکیفر کردار خود هر چه

زودتر میرسد که پیغمبرش را نافرمانی نموده و مخالف دستور او رفتار نموده است.

راوی گوید: از خدمت امیر المؤمنین آمدند و روز جمعه همگی در اطراف منبر پیغمبر نشستند آنگاه بمهاجرین گفتند که خداوند عز و جل در قرآن نام شما را جلوتر آورده و فرموده است که: مسلماً خداوند توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت پس نام شما را پیش از انصار آورده است (بنا بر این حق تقدم در سخن با شما است).

نخستین کسی که برخاست و آغاز سخن کرد خالد بن سعید بن عاص بود که بطایفه خود: بنی امیه می نازید و گفت ای ابا بکر از خداوند بپرهیز که مسلماً از آنچه رسول خدا در باره علی علیه السّلام پیش از این فرموده است نیکو آگاهی آیا نمیدانی که در روز جنگ با بنی قریظه آنگاه که همه ما اطراف آن حضرت را گرفته بودیم آن حضرت بعده ای از مردان با شخصیت ما متوجه شده و فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار سفارشی بشما دارم در نگهداریش بکوشید و دستوری بشما میدهم که آن را بپذیرید آگاه باشید که علی پس از من فرمانده شما است و جانشین من در میان شما است این سفارش را پروردگار من بمن فرموده است و اگر شما این سفارش مرا در باره علی نگهداری نکنید و او را پشتیبانی و یاری نکنید در احکام خود اختلاف خواهید نمود و کار دین شما بر شما آشفته شود و بدترین شما زمام کار شما را بدست گیرد آگاه باشید که تنها خاندان من وارث کار منند که کار امت مرا بیان خواهند نمود بار الها هر کس که سفارش مرا در باره آنان نگهداری کند او را با گروه من محشورش فرما و از رفاقت من آنچنان نصیبی عطایش فرما که خیر آخرت را دریابد بار الها هر کس در باره جانشینی من با خاندان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که پهنایش به وسعت آسمانها و زمین است بی نصیب گردان.

عمر بن خطاب بخالد گفت: ساکت باش ای خالد که تو نه صلاحتی صلاح اندیشی داری و نه سخنت را کسی خوش دارد خالد گفت خودت خاموش باش ای پسر خطاب بخدا قسم تو خود بهتر میدانی که از زبان دیگری سخن میگوئی و دست بدامان دیگران زده ای بخدا قسم که قریش میداند که من از همه با شخصیت تر و پرادب تر و خوشنامترم و بخدا و رسولش از همه نیازمندترم ولی تو از لحاظ شخصیت از همه پست تری و افراد فامیلت از همه کمتر و از همه بی نام و نشان تر و در پیشگاه خدای عز و جل و پیغمبرش از همه کمتر و تو هستی که در جنگ ترسوئی و در خشک

سالی بخیل و پست فطرتی و در میان طایفه قریش هیچ وسیله افتخاری نداری راوی گوید: خالد که عمر را خاموش ساخت برجای خود نشست.

سپس ابو ذر بپا خواست- خدایش رحمت کند- و پس از حمد و ستایش خدا گفت اما بعد ای گروه مهاجرین و انصار شما خوب میدانید و نیکان شما هم میدانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کار خلافت پس از من تعلق بعلی دارد و سپس متعلق بحسن و حسین است و سپس در خاندان من که از اولاد حسین باشند خواهد بود ولی شما فرمایش پیغمبر خود را دور انداختید و فرمانی را که بشما داده بود فراموش شده انگاشتید و پیرو دنیا شدید و نعمت های باقی آخرت را که اساس اش ویرانی ندارد و نعمت اش را زوالی نیست و اهلش را حزنی بدل راه ندارد و ساکنین اش را مرگ گریبان نمیگیرد از دست دادید.

آری امت هائی که پس از پیامبرانشان کافر شدند این چنین بود که تبدیل و تغییر دادند و شما نیز با آنان گوش بگوش و پا بپا برابری گردید بهمین زودی گرانی کار و بار خود را احساس خواهید کرد و خداوند ببندگانش هرگز ستم روا ندارد.

راوی گفت: سپس سلمان فارسی بپا خواست (خدایش رحمت کند) و گفت ای ابا بکر اگر قضاوتی برای تو پیش آید کار خود را به پشت گرمی که انجام خواهی داد؟ و اگر از چیزی که نمیدانی مورد سؤال شوی بکه پناه خواهی برد؟ با اینکه در میان مردم کسی هست که از تو داناتر و نشانه های خوبی در او بیشتر و ستودگی هایش از تو فزونتر است و خویشاوندیش با رسول خدا نزدیکتر و سابقه زندگی اش با رسول خدا بیشتر است و رسول خدا (در باره او) فرمانی بشما داد که فرمانش نبردید و سفارشش را فراموش شده انگاشتید بهمین زودی کار شما تصفیه می شود هنگامی که بگورستان بروید با پشت های سنگین از بار گناه آنگاه که بگورت برند بر کرداری که از پیش فرستاده ای وارد خواهی شد اگر بسوی حق باز میگشتی و با اهل حق بانصاف رفتار مینمودی برای روزی که نیازمند کردار خودت خواهی بود و در گودال قبرت با گناهانی که از تو سرزده تنها بسر خواهی برد راه نجاتی داشتی با اینکه تو نیز هم چنان که ما شنیده ایم شنیده ای و همچنان که ما دیده ایم دیده ای ولی با این همه آنچه شنیده ای و دیده ای تو را از کاری که میکنی باز نمیدارد خدا را خدا را بفکر خود باش که هر آن کس که دیگری را (از کاری که میکند) ترساند راه عذر را بر او بسته است.

سپس مقداد بن اسود خدایش رحمت کند بپا خواست و گفت: ای ابا بکر بجای خودت بنشین و وجبت را با فاصله میان ابهام و سبابه بسنج و در خانه خود بنشین و بر گناه خود گریه کن که این کار در زندگی و مرگت برای تو سالم تر است و این کار خلافت را بجائی که خدای عز و جل و پیغمبرش قرار داده است بازگردان و بدنیا دل مبند و مردم احمق و پست دنیا تو را نفریبد که بهمین زودی دنیایت نابود می شود و سپس بنزد پروردگارت میروی و بر کاری که کرده ای پاداشت می دهد تو خود میدانی که این کار مخصوص علی است و او است که پس از پیغمبر صاحب خلافت است اگر نصیحت مرا بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم.

سپس بریده اسلمی بپا خواست و گفت: ای ابا بکر فراموش کرده ای یا خود را بفراموشی زده ای! یا نفست با تو از راه نیرنگ در آمده؟ بیاد نداری که رسول خدا ما را دستور فرمود و ما بعلی بعنوان امیر المؤمنین سلام دادیم؟ این موقعی بود که پیغمبر ما در میان ما بود حال از پروردگارت بترس و خودت را درباب پیش از آنکه نتوانی اش دریابی و جان خود را از گرداب هلاکت بیرون آر پیش از آنکه هلاک شود و دست از این کار بردار و بآن کس که از تو سزاوارتر است واگذار کن و بیش از این در راه گمراهی خود گام بر مدار و تا میتوانی بازگردی باز گرد که من پند خود را بتو دادم و از آنچه در نزدم بود از تو دریغ نداشتم اگر بپذیری توفیق شامل حالت گشته و راه رستگاری را پیموده ای.

سپس عبد اللَّه بن مسعود بپا خواست و گفت ای گروه خاندان قریش شما میدانید و نیکان شما هم میدانند که خاندان پیغمبر شما برسول خدا از شما نزدیک ترند اگر شما این کار خلافت را ببهانه خویشاوندی با پیغمبر مدعی هستید و میگوئید ما پیش از دیگران به پیغمبر گرویدیم خاندان پیغمبر شما که برسول خدا نزدیک تر و پیش از شما باو گرویده اند و علی بن ابی طالب پس از پیغمبر شما صاحب این کار است کاری را که خداوند برای او قرار داده بدست او بسپارید و بآئین عقب مانده خود بر نگردید که زیانکارانه باز خواهید گشت.

سپس عمار بن یاسر بپا خواست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخودت اختصاص مده و نخستین کس مباش که با رسول خدا در باره خانواده اش مخالفت کند و عصیان بورزد و حق را باهلش بازگردان تا پشتت از بار سبکتر و گناهت را کمتر کنی و رسول خدا را ملاقات کنی در حالی که از تو راضی باشد و سپس گزارش کارت به

پیشگاه خدای رحمان برود و خداوند بحساب کارت رسیدگی فرماید و از آنچه کرده ای بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بپا خواست و گفت: ای ابا بکر مگر نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا بتنهائیم پذیرفت گفت: آری گفت: خدا را گواه میگیرم که خودم از رسول خدا شنیدم فرمود:

خاندان من حق و باطل را از هم جدا میکنند و آنانند پیشوایانی که باید از آنان پیروی نمود.

سپس ابو الهیثم بن التیهان بپا خواست و گفت: ای ابا بکر من بر پیغمبر گواهی میدهم که او علی را بپا کرد و انصار گفتند بپایش بلند نکرد مگر برای خلافت و بعضی گفتند برای این بپایش بلند کرد که بمردم بفهماند که هر کسی را که پیغمبر سرپرستش بود سرپرستی او با علی نماید پس رسول خدا فرمود:

خاندان من ستارگان فروزان روی زمینند آنان را به پیش اندازید و از آنان پیش نیفتید.

سپس سهل بن حنیف بپاخواست و گفت: گواهی میدهم که از رسول خدا بر فراز منبر شنیدم که فرمود پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است و او خیرخواهترین مردم است برای امت من.

سپس ابو ایوب انصاری بپا خواست و گفت: در باره خاندان پیغمبرتان از خدا بپرهیزید و این کار خلافت را بآنان باز پس دهید که در حقیقت بارها از پیغمبر خدا شنیدید چنان که ما شنیدیم که آنان بخلافت از شما سزاوارترند این بگفت و بنشست.

سپس زید بن وهب بپا خواست و سخن گفت و عده ای هم پس از او بپا خواستند و بهمین گونه سخن گفتند. از اصحاب رسول خدا کسی که مورد اعتماد بود نقل کرد که ابی بکر سه روز در خانه نشست و چون روز سوم شد عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح هر یک با ده نفر از فامیل خود با شمشیرهای برهنه نزد ابو بکر آمدند و او را از خانه اش بیرون کشیدند و بر فراز منبرش کردند و یکی از آنان گفت: بخدا قسم اگر یکنفر از شما برگردد و همان گونه سخنان که گفته شد باز گوید او را طعمه

شمشیرهای خود خواهیم نمود آنان نیز در خانه های خود نشستند و دیگر یکنفر از آنان حرفی نزد،

****ترجمه جعفری: (کسانی که نشستن ابو بکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او به علی بن ابی طالب علیه السّلام را انکار کردند، دوازده نفر بودند)

عثمان بن مغیره از زید بن وهب نقل می کند که گفت: کسانی که نشستن ابو بکر

الخصال / ترجمه جعفری، ج 2، ص: 195

در مقام خلافت و پیشی گرفتن او بر علی بن ابی طالب علیه السّلام را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند، از مهاجران خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود و أبیّ بن کعب و عمّار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد اللّه بن مسعود و بریده الاسلمی، و از انصار خزیمه بن ثابت و ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان و جز آنها. چون ابو بکر به منبر رفت با خود مشورت کردند، بعضی از آنها گفتند: بهتر است برویم و او را از منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایین بکشیم، دیگران گفتند: اگر چنین کنید خود را به زحمت انداخته اید و خداوند فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» «1» بلکه ما را نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام ببرید تا با او مشورت کنیم و از فرمان او اطلاع حاصل کنیم، آنها نزد علی علیه السّلام رفتند و گفتند: یا امیر المؤمنین، خود را ضایع کردی و حقی را که تو به آن شایسته تر بودی رها ساختی و ما اراده کرده ایم که آن مرد را از منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایین بکشیم، زیرا که حق، حق توست و تو به این کار از او شایسته تری، ولی ناخوش داشتیم که بدون مشورت تو او را پایین بکشیم.

علی علیه السّلام به آنان فرمود: اگر چنین کنید برای آنها جز دشمن در حال جنگ نخواهید بود و چیزی جز مانند سرمه چشم یا نمک توشه نخواهید بود (یعنی تعداد شما در برابر آنها اندک است) و امّت که سخن پیامبر را رها کرده و به خدا دروغ بسته است، بر این کار اتفاق کرده اند، و من با اهل بیتم در این باره مشورت کرده ام و آنها جز سکوت نخواسته اند و این به جهت خشمی است که در سینه های این قوم است و با خدا دشمنی و اهل بیت پیامبرش دشمنی دارند و آنان خون های جاهلیت را مطالبه می

کنند، به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان شمشیرهای خود را عریان می کنند و آماده جنگ می شوند، همان گونه که این کار را کردند و مرا مقهور و مغلوب ساختند و اعتراف مرا خواستند و به من گفتند: بیعت کن و گر نه تو را می کشیم و من چاره ای نیافتم جز اینکه این قوم را از خودم دفع کنم، و این بدان جهت بود که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرمود: یا علی، قوم امر تو را شکستند و بدون تو در آن استبداد کردند و در باره تو مرا نافرمانی کردند، بر تو باد صبر تا امر خدا فرود آید، آگاه باش که آنان به زودی و حتما به تو نیرنگ خواهند کرد، نگذار آنها به خوار کردن تو و کشتن تو راه پیدا کنند، چون امّت پس از من با تو نیرنگ خواهند کرد، جبرئیل به من از جانب پروردگارم چنین خبر داده است. شما نزد آن مرد بروید و آنچه را که از پیامبرتان شنیده اید به او بگویید و او را در کارش در شبهه باقی نگذارید، تا این کار حجت بزرگی برای او باشد و کیفر او را وقتی نزد پروردگارش رفت در حالی که پیامبرش را عصیان کرده و فرمان او را مخالفت نموده، بیشتر کند.

راوی گفت: آنها رفتند و روز جمعه دور منبر پیامبر جا گرفتند و به مهاجران گفتند: همانا خداوند در قرآن با شما شروع کرده و فرمود: «همانا خداوند از پیامبر و مهاجران و انصار درگذشت» پس با شما شروع کرده است. نخستین کسی که شروع کرد و برخاست، خالد بن سعید بن عاص بود که نسبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابو بکر از خدا بترس، تو خود می دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشتر در باره علی علیه السّلام چه گفته است، آیا نمی دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما که در روز بنی قریظه دور آن حضرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شما می رسانم، آن را بپذیرید، آگاه باشید که علی علیه السّلام امیر شما پس از من و جانشین من در میان شما است، پروردگارم این موضوع را به من سفارش کرده و اگر شما وصیت مرا در باره او حفظ نکنید و او را یاری نکنید، در احکام دینتان دچار اختلاف می شوید و کار دینتان بر شما مضطرب می شود و بدترین های شما بر شما حاکم می شوند، آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امر من و قیام کنندگان به امر امت من هستند، خداوندا، هر کس در باره آنان سفارش مرا حفظ کند، او را در جرگه من محشور فرما و از رفاقت من او را بهره ای ده که با آن سعادت آخرت را دریابد، خداوندا، هر کس پس از من در باره اهل بیتم بدی کند، بهشت را که پهنایی چون آسمان ها و زمین است، بر وی حرام کن.

عمر بن خطاب گفت: ساکت باش ای خالد، که تو اهل مشورت نیستی و سخن تو قابل قبول نیست، خالد گفت: بلکه تو ساکت باش ای پسر خطاب، که به خدا سوگند که تو خود می دانی که با زبانی جز زبان خودت سخن می گویی و به افرادی جز افراد خودت تکیه کرده ای، و به خدا سوگند که قریش می داند که من از نظر شرافت خانوادگی بزرگ ترین آنها و از نظر ادب قوی ترین آنها و از نظر نام و نشان نیکوترین آنها و از نظر بی نیازی به خدا و رسولش کمترین آنها هستم و تو از نظر شرافت خانوادگی پست ترین آنها و از نظر تعداد کمترین آنها و از نظر نام و نشان گمنام ترین آنها هستی و با خدا و رسولش رابطه کمتری داری و تو موقع جنگ ترسو و در قحط سالی بخیل هستی و نژاد پستی داری و در قریش افتخاری نداری، راوی می گوید: خالد او را ساکت کرد و نشست.

سپس ابو ذر (ره) برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اما بعد، ای گروه مهاجران و انصار شما می دانید و نیکان شما می دانند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کار خلافت پس از من مال علی علیه السّلام سپس حسن و حسین، سپس در خاندان من از نسل حسین قرار دارد، شما سخن پیامبر خودتان را کنار گذاشتید و در آنچه به شما تأکید کرده بود خود را به فراموشی زدید؟ و تابع دنیا شدید و نعمت های آخرت را ترک کردید. همان جایی که سرای جاویدان است و بنیان آن خراب نمی شود و اهل آن اندوهگین نگردد و ساکنان آن نمی میرند، و چنین بودند امت هایی که پس از پیامبرانشان کافر شدند و (دین خدا را) تبدیل کردند و تغییر دادند و شما دقیقا همانند آنها شدید، به زودی وبال کارتان را خواهید چشید و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست، سپس گفت:

آنگاه سلمان فارسی (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! وقتی قضاوتی برای تو رسید، به چه کسی کار خود را واگذار می کنی؟ و وقتی از آنچه نمی دانی پرسیده شدی، به چه کسی پناه خواهی برد؟ در حالی که در میان قوم، دانشمندتر از تو و در کار خیر، کاراتر از تو و سرافرازتر از تو، و از نظر پیشینه و خویشاوندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک تر از تو وجود دارد؟ او به شما تأکید کرد و شما سخن او را رها کردید و سفارش او را از یاد بردید، بزودی هنگامی که قبرها را زیارت کردید کار بر شما روشن خواهد شد، در حالی که پشت تو از سنگینی ها سنگین شده است. اگر آن را به قبر خود حمل کنی به پیشینه خود برگردی، پس اگر به سوی حق برگشتی و در باره اهل آن با انصاف رفتار نمودی، این کار باعث نجات تو خواهد بود در روزی که به عمل خود نیازمندی و در گودی قبر با گناهانت از آنچه انجام داده ای تنها ماندی، تو همان را شنیدی که ما

شنیدیم و همان را دیدی که ما دیدیم ولی این کار تو را از آنچه می کنی باز نداشته است، در باره خود از خدا بترس که کسی که بیم داده شد، عذر او پذیرفته نیست.

سپس مقداد بن اسود (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! از جایگاه خود تجاوز مکن و وجب خود را با اندازه میان انگشت ابهام و سبابه مقایسه کن (یعنی از حد خود تجاوز مکن) و به خطای خود گریه کن که این در زندگی و مرگ برای تو مناسب تر است و این کار را به آنجا که خدا و رسولش قرار داده بازگردان، به دنیا تکیه مکن و با فرومایگانی که می بینی، به خود مغرور مباش، به زودی دنیای تو خراب خواهد شد و به سوی پروردگارت بازخواهی گشت و او مطابق با عملت به تو جزا خواهد داد، تو خود می دانی که این کار از آن علی علیه السّلام است و او پس از پیامبر صاحب آن است، همانا تو را نصیحت کردم، اگر تو نصیحت مرا بپذیری.

سپس بریده الأسلمی برخاست و گفت: ای ابو بکر! فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی یا خودت را فریب دادی؟ آیا به یاد نمی آوری هنگامی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمان داد که به علی علیه السّلام به عنوان امیر مؤمنان سلام بدهیم در حالی که پیامبر در میان ما بود؟ از پروردگارت بترس و پیش از آنکه نتوانی، نفس خود را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده و این امر را رها کن و آن را به کسی که شایسته تر از توست واگذار، و به گمراهی خود اصرار مورز، و برگرد که می توانی برگردی، به تحقیق که من تو را نصیحت کردم و آنچه نزد من بود به تو گفتم، پس اگر بپذیری موفّق می شوی و هدایت می یابی.

سپس عبد اللَّه بن مسعود برخاست و گفت: ای گروه قریش! شما می دانید و نیکان شما می دانند که اهل بیت پیامبرتان به آن حضرت از شما نزدیکترند، و اگر شما این کار را به سبب نزدیکی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادعا می کنید و می گویید: ما سابقه دار هستیم، خاندان پیامبرتان از شما به پیامبر نزدیک تر و از نظر شما سابقه دارترند و علی بن ابی طالب علیه السّلام صاحب این امر پس از پیامبرتان است، پس آنچه را که خدا برای او قرار داده به او بدهید و به گذشته های جاهلی برنگردید که از زیانکاران خواهید شد.

سپس عمّار یاسر برخاست و گفت: ای ابو بکر! برای خود حقی را قرار مده که خدا آن را به غیر تو داده است و نخستین کسی مباش که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نافرمانی کرد و در باره خاندان او به مخالفت

برخاست و حق را به اهل آن برگردان تا بار تو سبک شود و وبال تو کم گردد و در حالی با پیامبر ملاقات کنی که او از تو راضی است، سپس به سوی خداوند رحمان بازگردی، و او تو را مطابق عملت محاسبه کند و از آنچه کرده ای از تو بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر! آیا نمی دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت مرا به تنهایی قبول کرد و کس دیگری را جز من نخواست؟ گفت: آری می دانم. گفت: خدا را شاهد می گیرم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خاندان من میان حق و باطل جدایی می اندازند و آنان پیشوایانی هستند، که باید به آنان اقتدا شود.

سپس ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابو بکر ما شهادت می دهیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولیّ هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: شهادت می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر شنیدم که فرمود: پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است، و خیرخواه ترین کس برای امت من است.

سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبرتان از خدا بترسید و این کار را به آنان بازگردانید، شما هم مانند ما در جاهای متعدد شنیده اید که پیامبر فرمود: آنها به خلافت اولی تر از شما هستند، سپس نشست.

آنگاه زید بن وهب برخاست و سخن گفت و گروهی پس از او برخاستند و مانند او سخن گفتند، شخص موثقی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که ابو بکر سه روز در خانه اش نشست، روز سوّم محمد بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عرف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح هر کدام همراه ده نفر از مردان قبیله شان در حالی که شمشیرها را برهنه کرده بودند، آمدند و ابو بکر را از منزلش بیرون آوردند و به منبر بالا بردند و گوینده ای از آنان گفت: به خدا سوگند اگر از شما کسی برگردد و دوباره آن سخنان را بگوید، شمشیرهای خود را

از او پر می کنیم، پس آنها در خانه هایشان نشستند و پس از آن کسی سخن نگفت.

أخرج الله عز و جل من بنی إسرائیل اثنی عشر سبطا و نشر من الحسن و الحسین علیه السلام اثنی عشر سبطا

5- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِیدٍ الْعَسْکَرِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَیْنِ النَّسَّابَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ التَّمِیمِیُّ السَّعْدِیُّ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو الْفَضْلِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحْکَمٍ مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ السَّعْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام عَمَّا یُقَالُ فِی بَنِی الْأَفْطَسِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْرَجَ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ هُوَ یَعْقُوبُ بْنُ

1- . کذا، و لم یسبق ذکره فی الاجمال. و سبق ذکر أبی بن کعب.

إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام اثْنَیْ عَشَرَ سِبْطاً وَ جَعَلَ فِيهِمُ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ وَ نَشَرَ مِنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَیْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص اثْنَیْ عَشَرَ سِبْطاً ثُمَّ عَدَّ الِاثْنَیْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِ إِسْرَائِيلَ فَقَالَ رُوبِيلُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ شَمْعُونُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ يَهُودَا بْنُ يَعْقُوبَ وَ يشاجر بْنُ يَعْقُوبَ وَ زيلون (*) بْنُ يَعْقُوبَ وَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ بِنْيَامِينُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ نفتالی بْنُ يَعْقُوبَ وَ دَانُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ سَقَطَ عَنْ أَبِی الحسن [الْحُسَيْنِ] النَّسَّابَهِ ثَلَاثَهٌ مِنْهُمْ ثُمَّ عَدَّ الِاثْنَیْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَانْتَشَرَ مِنْ سِتَّهِ أَبْطُنٍ وَ هُمْ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ (1) بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ (2) بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو دَاوُدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ فَعَقَّبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ مِنْ هَذِهِ السِّتَّهِ الْأَبْطُنِ ثُمَّ عَدَّ بَنِی الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ بَنُو مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَطْنٌ وَ بَنُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْبَاهِرِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو زَيْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ بَنُو الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو عُمَرَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ بَنُو عَلِیِّ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ فَهَؤُلَاءِ السِّتَّهُ الْأَبْطُنِ نَشَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع.

*ترجمه کمره ای: (خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین علیهما السّلام دوازده سبط بیرون آورد)

عبد اللَّه نواده امام حسن مجتبی میگوید از امام هشتم علیه السّلام در باره گفتگوهائی که راجع ببنی افطس میشد پرسیدم فرمود براستی خدای عز و جل از نژاد اسرائیل که یعقوب فرزند اسحق بن ابراهیم بود دوازده سبط بیرون آورد و در آنها کتاب و نبوت قرار داد و از حسن و حسین دو فرزند امیر مؤمنان و زادگان فاطمه دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم 12 سبط و خاندان منتشر ساخت سپس دوازده فرزند یعقوب را بر شمرد فرمود زیلون بن یعقوب، شمعون بن یعقوب، یهود بن یعقوب، تشاخر بن یعقوب ریکون بن یعقوب، یوسف بن یعقوب، بنیامین بن یعقوب. نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب (ابو الحسن نسابه استاد استاد شیخ صدوق نام سه تن فرزندان یعقوب را نبرده و از گفتار خود انداخته) سپس دوازده خاندان فرزندان حسن و حسین را برشمرد فرمود: از امام حسن علیه السّلام شش خاندان منتشر شد:

- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی 2- بنو عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی 3- بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی 4- بنو حسن بن حسن بن علی 5- بنو داود بن حسن بن حسن بن علی 6- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی بازماندگان حسن بن علی علیه السّلام از این 6 خاندانند سپس بنو الحسین را شمرد و فرمود:

1- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین یک خاندان 2- بنو عبد اللَّه بن باهر بن علی 3- بنو زید بن علی بن الحسین 4- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی 5- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی 6- بنو علی بن علی بن حسین بن علی این شش خاندان را خدای عز و جل از نژاد حسین بن علی علیه السّلام منتشر کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط)

عبد اللَّه نواده امام حسن می گوید: از امام علی بن موسی الرضا از فرزندان بنی افطس پرسیدم، گفت: خدا از اسرائیل یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم دوازده سبط برآورد و در ایشان کتاب و نبوت نهاد و از حسن و حسین فرزندان علی و فاطمه دخت پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز دوازده سبط برآورد و خاندان ساخت. بعدا دوازده فرزند یعقوب را نام برد و گفت: زیلون پور یعقوب، شمعون پور یعقوب، یهودا پور یعقوب، تشاجر پور یعقوب، ریکون پور یعقوب، یوسف پور یعقوب، بنیامین پور یعقوب، نفتالی پور یعقوب، ودان پور یعقوب. (ابو الحسن نسابه از مشایخ صدوق نام سه تن از فرزندان یعقوب را از گفتار خود انداخته) بعدا دوازده خاندان از فرزندان حسن و حسین را برشمرد و گفت: از امام حسن شش خاندان منتشر شد:- 1- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی- 2- بنو عبد اللّه حسن بن بن حسن بن حسن بن علی- 3- بنو ابراهیم بن حسن بن علی- 4- بنو حسن بن حسن بن علی- 5- بنو داود حسن بن حسن بن علی- 6- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی. بازماندگان حسن بن علی از این 6 خاندان اند.

بعدا بنو الحسین را شمرد و گفت:- 1- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین- 2- بنو عبد الله بن باهر بن علی- 3- بنو زید بن علی بن الحسین- 4- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی الحسین بن علی- 5- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی- 6- بنو علی بن علی بن حسین بن علی، این شش خاندان را خدای از نژاد حسین بن علی پراکنده کرد.

مترجم: فرزندان یعقوب چنان که در تورات سفر پیدایش 35 نوشته چنین است: بنی یعقوب دوازده بودند: پسران لبه: روبین نخستین زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و بساکار و زبولون. و پسران راحیل:

یوسف و بن یامین. و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. و پسران زیفه کنیز لبه: جاد، اشیره اینانند.

پسران یعقوب که در فدان آرام برای او متولد شدند. و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد به قریه اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحاق فربت گردیدند. در متن به جای زبولون زیلون نوشته و همچنین باقی ظاهرا درست نباشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل از نسل بنی اسرائیل دوازده گروه بیرون آورد و از حسن و حسین علیهما السلام دوازده نواده فرزند منتشر فرمود)

عبید اللَّه نواده امام حسن مجتبی میگوید: از امام علی بن موسی الرضا از آنچه در باره بنی افطس گفته میشد پرسیدم فرمود خدای عز و جل از فرزندان اسرائیل که یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود دوازده خانواده بیرون آورد و منصب پیغمبری و داشتن کتاب را در آنان قرار داد و از حسن و حسین که دو فرزندان امیر المؤمنین از فاطمه دختر رسول خدا بودند دوازده نواده فرزند منتشر فرمود سپس حضرت دوازده فرزند اسرائیل را شماره کرد و فرمود روبیل بن یعقوب بود و شمعون بن یعقوب و یهود بن یعقوب و یشاجر بن یعقوب و زیلون (3) بن یعقوب و یوسف بن یعقوب و بنیامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دان ابن یعقوب (و ابو الحسن نسابه که دومین نفر سند این حدیث است) نام سه نفر از این دوازده نفر را نگفته سپس دوازده نفر از نواده های حسن و حسین را بر شمرد و فرمود اما نواده های حسن علیه السّلام از شش خانواده منتشر شد و اینان عبارتند از اولاد حسن بن زید بن حسن بن علی و فرزندان عبد اللَّه بن حسن بن حسن بن علی و فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی و فرزندان حسن بن حسن بن حسن بن علی و اولاد داود بن حسن بن حسن بن علی و اولاد جعفر بن حسن بن حسن بن علی که نسل حسن بن علی علیه السّلام از این شش خانواده میباشند سپس فرزندان حسین را شمرد و فرمود فرزندان محمد بن علی امام باقر فرزند علی بن الحسین یک خاندان و فرزندان عبد اللَّه بن الباهر بن علی و فرزندان زید بن علی بن الحسین و فرزندان حسین بن علی بن الحسین بن علی و فرزندان عمر بن

علی بن الحسین بن علی و فرزندان علی بن علی بن الحسین بن علی این شش خانواده را خدای عز و جل از حسین بن علی علیهما السلام منتشر فرمود.

****ترجمه جعفری: (خداوند از بنی اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام نیز دوازده سبط نشر داد)

عبید اللَّه بن عبد اللَّه بن حسن می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السّلام از آنچه در باره فرزندان افطس گفته می شود پرسیدم، فرمود: همانا خداوند از فرزندان اسرائیل که همان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است، دوازده نفر سبط (نوه) پدید آورد و نبوت و کتاب را در آنها قرار داد و همچنین از حسن و حسین دو پسر امیر المؤمنین علیه السّلام از فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده سبط منتشر کرد. سپس امام کاظم علیه السّلام دوازده نفر فرزندان اسرائیل را چنین نام برد: روبیل بن یعقوب و شمعون بن یعقوب و یهود ابن یعقوب و یشاجر بن یعقوب و زیلون بن یعقوب و یوسف بن یعقوب و بنیامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب- و ابو الحسن نسابه سه تن از آنها را سقط کرده است- سپس امام علیه السّلام دوازده نفر از فرزندان حسن و حسین علیه السّلام را برشمرد و فرمود: امام حسن علیه السّلام از شش بطن فرزندانی آورد و آنها عبارتند از: فرزندان حسن بن زید بن حسن بن علی، و فرزندان عبد اللَّه بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان حسن بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان داود بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان جعفر بن حسن بن حسن بن علی، نسل حسن بن علی علیه السّلام از این شش بطن باقی ماند.

سپس فرزندان حسین علیه السّلام را بر شمرد و فرمود: فرزندان محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین علیه السّلام که یک بطن بودند، و فرزندان عبد اللَّه بن باهر بن علی، و فرزندان زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام، و فرزندان حسین بن علی بن الحسین بن علی، و فرزندان عمر بن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام، و فرزندان علیّ بن علیّ الحسین بن علی، اینان شش بطن هستند که خداوند از حسین بن علی علیه السّلام پدید آورده است.

6- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْقَطّانُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَزِیدَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ خَالِدِ بْنِ یَزِیدَ الْمَرْوَزِیُّ بِالرَّیِّ فِی رَبِیعٍ الْأَوَّلِ سَنَهَ اثْنَتَیْنِ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْحَنْظَلِیُّ فِی سَنَهِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِینَ وَ

1- . یعنی الحسن المثنی.
2- . یعنی الحسن المثلث.
3- زبولون درست تر است
4- . و فی العیون ص 29 و کمال الدین ص 40 أحمد بن الحسن القطان المعروف بأبی علی عبد ربّه الرازیّ، و هو شیخ کبیر لاصحاب الحدیث و فی الأمالی ص 82 أحمد بن- الحسین المعروف بابی علیّ بن عبدویه- بالواو- و فی ص 86 أبو علیّ أحمد بن الحسن ابن علیّ بن عبد ربّه القطان- مکبرا و بالراء-

مِائَتَيْنِ وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى (1) قَالَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتًى شَابٌّ هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ ص كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَهٌ قَالَ إِنَّكَ لَحَدَثُ السِّنِّ وَ إِنَّ هَذَا شَيْ ءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ نَعَمْ عَهِدَ إِلَيْنَا نَبِيُّنَا ص أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

7- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرِّجَالِ الْبَغْدَادِيُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبْدُوسٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مُطَرِّفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً فِي حَلْقَهٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ ص كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ قَالَ نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

8- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَامِينِيُّ الْحَافِظُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْفَضْلِ (4) وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ

1- . هو يحيى بن يحيى بن بكير بن عبد الرحمن التميمي الحنظلى أبو زكريا النيسابوريّ. قال صالح بن أحمد بن حنبل عن أبيه: ما أخرجت خراسان بعد ابن المبارک مثله، و قال عبد اللّه ابن أحمد عن أبيه: كان ثقه و زياده و أثنى عليه خيرا و قال إسحاق بن راهويه: ما رأيت مثله، و اما أبو يعقوب إسحاق بن راهويه الحنظلى المروزى المحدث الفقيه حكى عن ابن حنبل أنّه قال: إسحاق عندنا امام من أئمه المسلمين: ما عبر الجسر أفضل منه.
2- . المترجم فى تاريخ بغداد ج 4 ص 485.
3- . ذكره ابن الأثير فى اللباب فى الورامينى و قال: هذه النسبه الى ورامين و هى قريه كبيره من قرى الرى خرج منه جماعه من العلماء منهم عتاب بن محمّد بن أحمد بن عتاب الورامينى الحافظ كان يفهم الحديث.
4- . المترجم فى تاريخ بغداد ج 4 ص 243. و فى بعض النسخ (أحمد بن عبد الرحمن ابن المفضل) و هو تصحيف و فى بعضها (محمّد بن عبد اللّه بن سوار) و لم أظفر به.

قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ مُطَرِّفٍ عَنِ الشَّعْبِیِ (1) قَالَ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْمَاطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا جَرِیرٌ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَیُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِیدُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ کُلُّهُمْ قَالُوا عَنْ عَمِّهِ قَیْسِ بْنِ عَبْدٍ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابٌ وَ هَذَا حَدِیثُ مُطَرِّفٍ قَالَ: کُنَّا جُلُوساً فِی الْمَسْجِدِ وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِیٌّ فَقَالَ فِیکُمْ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَمَا حَاجَتُکَ قَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبَرَکُمْ نَبِیُّکُمْ ص کَمْ یَکُونُ فِیکُمْ مِنْ خَلِیفَهٍ قَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ شَیْ ءٍ مَا سَأَلَنِی عَنْهُ أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ عِدَّهَ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ قَالَ أَبُو عَرُوبَهَ فِی حَدِیثِهِ نَعَمْ عِدَّهَ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ قَالَ جَرِیرٌ عَنِ الْأَشْعَثِ (2) بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِیِّ ص الْخُلَفَاءُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ کَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ.

9- حَدَّثَنَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَامِینِیُّ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُوسَی قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَغْرَاءَ قَالَ حَدَّثَنَا مُجَالِدٌ عَنْ عَامِرٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ عَوْنٍ عَنْ أَبِی أُسَامَهَ عَنْ مُجَالِدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا عَامِرٌ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ هَلْ حَدَّثَکُمْ نَبِیُّکُمْ ص کَمْ یَکُونُ بَعْدَهُ مِنْ خَلِیفَهٍ فَقَالَ نَعَمْ مَا سَأَلَنِی عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَکَ وَ إِنَّکَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً قَالَ ص یَکُونُ بَعْدِی عِدَّهُ نُقَبَاءِ مُوسَی ع.

10- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنِی النُّعْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نُعَیْمٍ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سِنَانٍ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَهَ قَالَ حَدَّثَنِی مُجَالِدٌ عَنْ عَامِرٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ یَا أَبَا عَبْدِ

1- . منصور بن أبی الأسود هو منصور بن حازم قال ابن حجر: رمی بالتشیع یروی عن مطرف بن طریف الحارثی و یقال (الحارفی) أبی عبد الرحمن الکوفیّ، و هو یروی عن عامر بن شراحیل بن عبد أبی عمر الشعبی الکوفیّ من شعب همدان.
2- . یعنی معنعنا عن عبد اللّه بن مسعود.

الرَّحْمَنِ هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ ص كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ قَالَ نَعَمْ وَ مَا سَأَلَنِی عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَکَ وَ إِنَّکَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً نَعَمْ قَالَ يَكُونُ بَعْدِی عِدَّهُ نُقَبَاءِ مُوسَی ع.

11- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنِی النُّعْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نُعَيْمٍ الْوَاسِطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سِنَانٍ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَهَ قَالَ حَدَّثَنِی مُجَالِدٌ عَنْ عَامِرٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ ص كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ فَقَالَ نَعَمْ وَ مَا سَأَلَنِی أَحَدٌ قَبْلَکَ وَ إِنَّکَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً نَعَمْ قَالَ يَكُونُ بَعْدِی عِدَّهُ نُقَبَاءِ مُوسَی ع.

12- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ النَّيْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ يَعْنِی الْهَمْدَانِیَّ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَهَ وَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِی عِنْدَ النَّبِیِّ ص فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَكُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً ثُمَّ أَخْفَی صَوْتَهُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا الَّذِی أَخْفَی رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

13- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْيَشْكُرِیُّ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَّارٍ النَّيْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أشوع (1) عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِی إِلَی الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ يَعْنِی أَمِيراً ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا قَالَ فَقَالَ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

14- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ طَاهِرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْخَثْعَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ يَعْنِی مُحَمَّدَ بْنَ عَلَاءٍ الْهَمَدَانِیَّ قَالَ حَدَّثَنِی عَمِّی يَعْنِی ابْنَ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِیَّ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَكُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً ثُمَّ تَكَلَّمَ فَخَفِیَ عَلَیَّ مَا

1- . (أشوع) بمفتوحه فساكنه معجمه فواو مفتوحه فمهمله (كذا فی هامش التهذيب). و فی النسخ (عمر بن عبد اللّه بن زيد قال: حدّثنا سفيان

بن سعيد بن عمرو بن أشرع) و هو تصحيف و المراد بسفيان: سفيان بن حسين كما يأتى.

قَالَ فَسَأَلْتُ أَبِی مَا الَّذِی قَالَ فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

15- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِیدِ یَعْنِی الْبُسْرِیَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ یَعْنِی غُنْدَرَ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَهُ عَنْ سِمَاکِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَهَ یَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِیَّ ص یَقُولُ یَکُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً وَ قَالَ کَلِمَهً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ الْقَوْمُ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ (1).

16- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْمَرْوَزِیُّ بِالرَّیِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ یَعْنِی ابْنَ شَقِیقٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ وَاقِدٍ قَالَ حَدَّثَنِی سِمَاکُ بْنُ حَرْبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ: أَتَیْتُ النَّبِیَّ ص فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ یَنْقَضِیَ حَتَّی یَمْلِکَ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً کُلُّهُمْ فَقَالَ کَلِمَهً خَفِیَّهً لَمْ أَفْهَمْهَا فَقُلْتُ لِأَبِی مَا قَالَ فَقَالَ قَالَ علیه السلام کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

17- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدَانَ بْنِ سَهْلٍ الْیَشْکُرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ یَعْنِی ابْنَ زُرَیْعٍ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا یَزَالُ هَذَا الدِّینُ عَزِیزاً مَنِیعاً یُنْصَرُونَ عَلَی مَنْ نَاوَأَهُمْ إِلَی اثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَهً وَ قَالَ کَلِمَهً أَصَمَّنِیهَا النَّاسُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا الْکَلِمَهُ الَّتِی أَصَمَّنِیهَا النَّاسُ (2) فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

18- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَیْثَمُ بْنُ کُمَیْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَیْرٌ عَنْ زِیَادِ بْنِ خَیْثَمَهَ عَنْ سَعْدِ بْنِ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ ص لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّهُ مُسْتَقِیماً أَمْرُهَا ظَاهِرَهً عَلَی عَدُوِّهَا حَتَّی یَمْضِیَ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً کُلُّهُمْ مِنْ

1- . أخرجه البخاری ج 9 ص 81 بإسناده عن غندر عن شعبه عن عبد الملک عن سماک.
2- . و فی صحیح مسلم (صمنیها). قال النووی فی شرح الصحیح أی أصمّونی عنها فلم أسمعها لکثره کلامهم و لغطهم و قال الآبی فی اکمال الاکمال مثله.

قُرَيْشٍ فَأَتَيْتُهُ فِی مَنْزِلِهِ قُلْتُ ثُمَّ یَکُونُ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ الْهَرْجُ.

19- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا یَزِیدُ بْنُ هَارُونَ قَالَ أَخْبَرَنَا شَرِیکٌ عَنْ سِمَاکٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَیْرٍ وَ حُصَیْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالُوا سَمِعْنَا جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ یَقُولُ دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص مَعَ أَبِی فَقَالَ لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ صَالِحاً أَمْرُهَا ظَاهِرَةً عَلَی عَدُوِّهَا حَتَّی یَمْضِیَ اثْنَا عَشَرَ مَلِکاً أَوْ قَالَ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً ثُمَّ قَالَ کَلِمَةً خَفِیَتْ عَلَیَّ فَسَأَلْتُ أَبِی فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

20- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ الْأَشَجُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکِ بْنِ زَیْدٍ الْهَمْدَانِیُّ قَالَ سَمِعْتُ زِیَادَ بْنَ عِلَاقَةَ وَ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنَ عُمَیْرٍ یُحَدِّثَانِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی عِنْدَ النَّبِیِّ ص فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ یَکُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً ثُمَّ أَخْفَی صَوْتَهُ فَسَأَلْتُ أَبِی فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

21- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْبَغَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ أَخْبَرَنَا زُهَیْرٌ عَنْ سِمَاکِ بْنِ حَرْبٍ وَ زِیَادُ بْنُ عِلَاقَةَ وَ حُصَیْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ کُلُّهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: یَکُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً غَیْرَ أَنْ قَالَ فِی حَدِیثِهِ ثُمَّ تَکَلَّمَ بِشَیْ ءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ فِی حَدِیثِهِ فَسَأَلْتُ أَبِی وَ قَالَ بَعْضُهُمْ فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ فَقَالُوا قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

22- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَیْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ خَشْرَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ یُونُسَ عَنْ عِمْرَانَ یَعْنِی ابْنَ سُلَیْمَانَ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ ص یَقُولُ لَا یَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّهِ عَالِیاً عَلَی مَنْ نَاوَأَهَا حَتَّی تَمْلِکَ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً ثُمَّ قَالَ کَلِمَةً خَفِیَّةً لَمْ أَفْهَمْهَا فَسَأَلْتُ مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَی النَّبِیِّ ص مِنِّی فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

23- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَبُو يَعْقُوبَ السَّمِينُ الْبَغَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ (1) عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِيعاً سَنِيّاً يُنْصَرُونَ عَلَى مَنْ نَاوَأَهُمْ إِلَى اثْنَیْ عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَصَمَّنِيهَا النَّاسُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا الْكَلِمَةُ الَّتِی أَصَمَّنِيهَا النَّاسُ فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

24- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُبَشِّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَشْوَعَ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السِّوَائِیِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِی فِی الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا قَالَ ص فَقَالَ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

25- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ سَالِمٍ السُّلَمِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَشْوَعَ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِی فِی الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا يَقُولُ فَقَالَ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

26- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَكُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَيْتُهُ فِيمَا بَيْنِی وَ بَيْنَهُ وَ قُلْتُ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ.ه.

1- . يعنى إسماعيل بن عليّه.
2- . فى بعض النسخ (الثقفى) و لم أجده.

27- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِی قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو خَلِیفَهَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عُمَیْرٍ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ سَمُرَهَ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا یَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِیاً حَتَّی یَلِیَ عَلَیْهِمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلِمَهٍ خَفِیَتْ عَلَیَّ فَقُلْتُ لِأَبِی مَا قَالَ فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

28- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِی قَالَ حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ شُعَیْبٍ الْبَلْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا بَشِیرُ بْنُ الْوَلِیدِ الْکِنْدِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ یَحْیَی بْنِ طَلْحَهَ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ خَالِدٍ (2) عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: لَا یَزَالُ هَذَا الدِّینُ صَالِحاً لَا یَضُرُّهُ مَنْ عَادَاهُ أَوْ مَنْ نَاوَأَهُ حَتَّی یَکُونَ اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.

29- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی زواد [رَوَّادٍ] قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِیدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُخَوَّلُ بْنُ ذَکْوَانَ (3) قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ سِیرِینَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ السُّوَائِیِّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ ص فَقَالَ یَلِی هَذَا الْأَمْرَ اثْنَا عَشَرَ قَالَ فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِی وَ کَانَ أَقْرَبَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص مِنِّی فَقُلْتُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ قَالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ وَ کُلُّهُمْ لَا یُرَی مِثْلُهُ.

30- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَعْلَی الْمَوْصِلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرِ بْنُ أَبِی شَیْبَهَ قَالَ حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ مَعَ غُلَامِی نَافِعٍ أَخْبِرْنِی بِشَیْ ءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَکَتَبَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَوْمَ جُمُعَهٍ عَشِیَّهَ رَجْمِ الْأَسْلَمِیُّ لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً حَتَّی تَقُومَ السَّاعَهُ وَ یَکُونَ عَلَیْکُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَهً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ (4).

31- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ قَارِنٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ الْهِسَنْجَانِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا سَهْلُ بْنُ

1- . لم أجده. و فی بعض النسخ (بشر بن الولید الکندی) و لم أجده أیضا.
2- . فی بعض النسخ (معبد بن خالد).

3- . فی بعض النسخ (محمّد بن ذکوان).
4- . أخرجه مسلم بلفظه مع زیاده و کذا بعض ما تقدم راجع صحیحه ج 6 ص 4.

بَكَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ (1) قَالَ حَدَّثَنَا يَعْلَى بْنُ عَطَاءٍ عَنْ بُجَيْرِ بْنِ أَبِی بُجَيْرٍ عَنْ سَرْحٍ الْبَرْمَكِي (2) قَالَ: فِی الْكِتَابِ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِيهِمُ اثْنَا عَشَرَ وَ جَدُّهُمْ نَبِيُّهُمْ فَإِذَا وَفَتِ الْعِدَّةُ طَغَوْا وَ بَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ كَانَ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ.

32- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَارِنٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْهِسَنْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَدِيرٌ قَالَ حَدَّثَنِی يَحْيَى بْنُ أَبِی يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ نَجْرَانَ إِنَّ أَبَا الْخَالِدِ (3) حَدَّثَهُ وَ حَلَفَ لَهُ عَلَيْهِ أَلَا تُهْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَكُونَ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ.

33- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الطَّيَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ حَدَّثَنِی سُفْيَانُ عَنْ بُرْدٍ عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ إِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ يَكُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً قَالَ نَعَمْ وَ ذَكَرَ لَفْظَةً أُخْرَى.

34- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الطَّيَّانِ (4) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنِ ابْنِ مُبَارَكٍ عَنْ مَعْمَرٍ عَمَّنْ سَمِعَ وَهْبَ بْنَ مُنَبِّهٍ يَقُولُ يَكُونُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ ثُمَّ يَكُونُ كَذَا ثُمَّ يَكُونُ كَذَا وَ كَذَا.

35- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ

1- . هو حماد بن سلمه بن دينار البصرى الثقه. يروى عنه سهل بن بكار بن بشر الدارمىّ الثقه أيضا، و الهسنجانى- بكسر الهاء و السين المهمله و سكون النون و فتح الجيم و بعد الالف نون ثانيه و هذه النسبه الى قريه من قرى الرّى يقال لها هسنگان فعرب فقيل هسنجان.
2- . لم أجده و أمّا راويه بجير بن أبى بجير الحجازى أو بجير بن سالم فمعنون فى التهذيب و التقريب و فى بعض النسخ (بجير بن عتبه) و لم أجده.
3- . لم أجد أحدهم فيما عندى من كتب الرجال مع كثرتها.
4- . لم أجده و كونه إسماعيل بن زيد الطحان أو إسماعيل بن سليمان الكحّال بعيد.

عَمْرٍو الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِي الْخُلَفَاءِ هُمُ اثْنَا عَشَرَ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ انْقِضَائِهِمْ وَ أَتَى طَبَقَهُ صَالِحَهُ مَدَّ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْعُمُرِ كَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ ثُمَّ قَرَأَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ وَ كَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَيْسَتْ بِعَزِيزٍ أَنْ تَجْمَعَ هَذِهِ الْأُمَّةَ يَوْماً أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

36- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْقَصْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ خَلَفُ بْنُ الْوَلِيدِ الْجَوْهَرِيُ (1) عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ سِمَاكٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَهَ السُّوَائِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَقُومُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَهٍ لَمْ أَفْهَمْهَا فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ فَقَالُوا قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

37- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ الْكُمَيْتِ بْنِ بُهْلُولٍ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا غَسَّانُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عُمَرَ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي ظَاهِراً حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَهً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

38- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ إِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذَيْهِ وَ هُوَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَلْثِمُ فَاهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدٌ ابْنُ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَبُو الْأَئِمَّهِ أَنْتَ حُجَّهٌ ابْنُ حُجَّهٍ أَبُو حُجَجٍ تِسْعَهٍ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

39- حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

1- . راجع تاريخ بغداد ج 7 ص 20 و 86. و ج 8 ص 320. ترجمه بشر و خلف و إسرائيل.

أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِی کَمَثَلِ غَیْثٍ لَا یُدْرَی أَوَّلُهُ خَیْرٌ أَمْ آخِرُهُ إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِی کَمَثَلِ حَدِیقَهٍ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَاماً ثُمَّ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَاماً لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجاً یَکُونُ أَعْرَضَهَا بَحْراً وَ أَعْمَقَهَا طُولًا وَ فَرْعاً وَ أَحْسَنَهَا جَنًی وَ کَیْفَ تَهْلِکُ أُمَّهٌ أَنَا أَوَّلُهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِی مِنَ السُّعَدَاءِ وَ أُولِی الْأَلْبَابِ وَ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آخِرُهَا وَ لَکِنْ یَهْلِکُ بَیْنَ ذَلِکَ نُتِجَ الْهَرْجُ لَیْسُوا مِنِّی وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.

40- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا هَلَکَ أَبُو بَکْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ رَجَعَ عُمَرُ إِلَی الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی رَجُلٌ مِنَ الْیَهُودِ وَ أَنَا عَلَّامَتُهُمْ وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أَجَبْتَنِی فِیهَا أَسْلَمْتُ قَالَ مَا هِیَ قَالَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثٌ وَ وَاحِدَهٌ فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُکَ وَ إِنْ کَانَ فِی الْقَوْمِ أَحَدٌ أَعْلَمَ مِنْکَ فَأَرْشِدْنِی إِلَیْهِ قَالَ عَلَیْکَ بِذَلِکَ الشَّابِّ یَعْنِی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَأَتَی عَلِیّاً علیه السلام فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ لِمَ قُلْتَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثاً وَ وَاحِدَهً أَ لَا قُلْتَ سَبْعاً قَالَ إِنِّی إِذاً لَجَاهِلٌ إِنْ لَمْ تُجِبْنِی فِی الثَّلَاثِ اکْتَفَیْتُ قَالَ فَإِنْ أَجَبْتُکَ تُسْلِمُ قَالَ نَعَمْ قَالَ سَلْ قَالَ أَسْأَلُکَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَیْنٍ نَبَعَتْ وَ أَوَّلِ شَجَرَهٍ نَبَتَتْ قَالَ یَا یَهُودِیُّ أَنْتُمْ تَقُولُونَ أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ الَّذِی فِی بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ کَذَبْتُمْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِی نَزَلَ بِهِ آدَمُ مِنَ الْجَنَّهِ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی قَالَ وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَوَّلَ عَیْنٍ نَبَعَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَیْنُ الَّتِی بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ کَذَبْتُمْ هِیَ عَیْنُ الْحَیَاهِ الَّتِی غَسَلَ فِیهَا یُوشَعُ بْنُ نُونٍ السَّمَکَهَ وَ هِیَ الْعَیْنُ الَّتِی شَرِبَ مِنْهَا الْخَضِرُ وَ لَیْسَ یَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَیِیَ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی قَالَ وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ أَوَّلُ شَجَرَهٍ نَبَتَتْ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ الزَّیْتُونُ وَ کَذَبْتُمْ هِیَ الْعَجْوَهُ الَّتِی نَزَلَ بِهَا آدَمُ علیه السلام مِنَ الْجَنَّهِ مَعَهُ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی قَالَ وَ الثَّلَاثُ الْأُخْرَی کَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّهِ مِنْ إِمَامٍ هُدًی لَا یَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ قَالَ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی قَالَ فَأَیْنَ

يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ قَالَ فِی أَعْلَاهَا دَرَجَهً وَ أَشْرَفِهَا مَکَاناً فِی جَنَّهِ عَدْنٍ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی ثُمَّ قَالَ فَمَنْ یَنْزِلُ بَعْدَهُ فِی مَنْزِلِهِ قَالَ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی ثُمَّ قَالَ السَّابِعَهَ فَأَسْلَمَ کَمْ یَعِیشُ وَصِیُّهُ بَعْدَهُ قَالَ ثَلَاثِینَ سَنَهً قَالَ ثُمَّ مَهْ یَمُوتُ أَوْ یُقْتَلُ قَالَ یُقْتَلُ یُضْرَبُ عَلَی قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ لِحْیَتُهُ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی- و قد أخرجت هذا الحدیث من طرق فی کتاب الأوائل .

41- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِیعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارَ یَقُولُ کُنَّا عِنْدَ مُعَاوِیَهَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ بْنُ أَبِی سَلَمَهَ وَ أُسَامَهُ بْنُ زَیْدٍ فَجَرَی بَیْنِی وَ بَیْنَ مُعَاوِیَهَ کَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِیَهَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ أَنَا أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِب ع أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِیٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنُهُ الْحُسَیْنُ بَعْدُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْأَکْبَرُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا حُسَیْنُ ثُمَّ تَکْمِلَهُ اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِی سَلَمَهَ وَ أُسَامَهَ بْنَ زَیْدٍ فَشَهِدُوا لِی عِنْدَ مُعَاوِیَهَ قَالَ سُلَیْمُ بْنُ قَیْسٍ الْهِلَالِیُّ وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِکَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِی ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ ذَکَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص.

15- 42- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ

ع عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليه السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَحَدُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

43- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْسَلَ مُحَمَّداً ص إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ ع.

44- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.

45- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ تَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ فَحَلَفَ أَنَّهُ قَدْ سَمِعَهُ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع.

46- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهُذَيْلِ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَ مَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَ الْعَالِمَ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَ وَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ

هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضُ الطَّاعَهِ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمَوْصُوفُ بِقَوْلِهِ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ الْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَهِ الْمُثْبَتُ لَهُ الْإِمَامَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِقَوْلِ الرَّسُولِ ص عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ابْنَا خَيْرِ النِّسْوَانِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ عليه السلام إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمْ عِتْرَهُ الرَّسُولِ ص الْمَعْرُوفُونَ بِالْوَصِيَّهِ وَ الْإِمَامَهِ وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّهٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمَانٍ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ أَوَانٍ وَ هُمُ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَى وَ أَئِمَّهُ الْهُدَى وَ الْحُجَّهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها وَ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ هُمُ الْمُعَبِّرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ النَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّهً وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّهُ وَ الصِّدْقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الِاجْتِهَادُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ طُولُ السُّجُودِ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَ حُسْنُ الصُّحْبَهِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ- ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ حَدَّثَنِي أَبُو مُعَاوِيَهَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْإِمَامَهِ مِثْلَهُ سَوَاءً.

47- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ الرَّازِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَهٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ أَمْرُ السَّنَهِ وَ لِذَلِكَ

الْأَمْرِ وُلَاهٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِی أَئِمَّهٌ مُحَدَّثُونَ.

48- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ آمِنُوا بِلَيْلَهِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ وُلْدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِی.

49- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلِیٌّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام مِنْهُمْ.

50- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَكُونُ تِسْعَهُ أَئِمَّهٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ ع.

51- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْهُمْ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع.

و قد أخرجت ما رويته فی هذا المعنی فی كتاب كمال الدين و تمام النعمه فی إثبات الغيبه و كشف الحيره

*ترجمه كمره ای: (خلفاء و امامان پس از پيغمبر دوازده كسند)

مسروق گويد در اين ميان كه ما پيش عبد اللّه بن مسعود قرآنهای خود را مقابله و تصحيح ميكرديم يک جوان نو رسيده باو گفت آيا پيغمبر شما بشما خبر نداده است كه پس از او چند تن خليفه ميشوند عبد اللّه در پاسخ او گفت تو جوانی نورسی و اين چيزيست كه تاكنون كسی آن را از ما نپرسيده است بلی پيغمبر بما خبر داده است كه پس از او دوازده تن خليفه و جانشين او هستند بشماره نقبای بنی اسرائيل قيس بن عبد گويد ما در حلقه ای نشسته بوديم كه عبد اللّه بن مسعود هم حضور داشت يک عرب بيابانی آمد و گفت كدام شما عبد اللّه بن مسعود است؟ عبد اللّه گفت من عبد اللّه بن مسعودم از او پرسيد پيغمبر شما برای شما باز گفته

که پس از وی چند تن خلیفه میباشد؟ گفت آری دوازده کس بشماره نقیبهای بنی اسرائیل.

قیس بن عبده گوید ما در مسجد بهمراهی عبد اللَّه بن مسعود نشسته بودیم یک عرب بیابانی آمد و گفت عبد اللَّه در میان شما است خودش گفت آری من عبد اللَّه هستم چه کار داری؟ گفت ای عبد اللَّه پیغمبر شما بشما خبر داده است که چند تن خلیفه در میان شما خواهد بود گفت از چیزی پرسیدی که از آنگاه که من بعراق آمده ام کسی از من نپرسیده است آری دوازده تن بشماره نقبای بنی اسرائیل اشعث بن مسعود گفته است که پیغمبر فرمود جانشینان من دوازده کسند بشماره نقبای بنی اسرائیل.

مسروق گوید روزی مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت آیا پیغمبر شما برای شما گفته است پس از وی چند تن خلیفه میشوند؟ گفت آری کسی پیش از تو این پرسش را از من نکرده تو که از همه جوان تری چنین پرسشی کردی پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود پس از من جانشینان من بشماره نقبای موسی میباشند.

جابر بن سمره گوید من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم از آن حضرت شنیدم میفرمود: پس از من دوازده پیشوا و امام هست سپس آوازش آهسته شد و چیزی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم که رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید شنیدم پیغمبر میفرمود دوازده فرمانده و پیشواست و سخنی گفت که من نشنیدم مردم گفتند که فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمدم و شنیدم میفرمود این کار بپایان نرسد تا دوازده جانشین پادشاهی کنند که همه آنها (در اینجا کلمه ای گفت که من نفهمیدم) از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و بلند پایه و محفوظ است و بر هر کس با آنها ستیزه کند پیروز شوند تا دوازده تن خلافت کنند گوید سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر فرمود همیشه کار این امت درست است و بر دشمن خود پیروزند تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش میباشند سپس در منزل آن حضرت رفتم و عرض کردم سپس چه می شود؟ فرمود هرج و مرج می شود.

جابر بن سمره گوید با پدرم خدمت پیغمبر رفتم فرمود همیشه کار این امت شایسته و نیکو است و بر دشمنان خود پیروزند تا دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرند سپس کلمه ای فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم آن را پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که رسول خدا فرمود پس از من دوازده امام است جز اینکه حدیثش ضمیمه دارد که سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، بعضی گفته اند که گفته از پدرم پرسیدم بعضی گفته اند گفته از مردم پرسیدم چه فرمود؟ گفتند فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید از پیغمبر شنیدم میفرمود همیشه کار این امت بر کسانی که بر آنها سوء قصدی کنند بر نر است تا دوازده خلیفه حکومت کنند سپس کلمه آهسته ای فرمود که من نفهمیدم و از کسی که از من بپیغمبر صلّی الله علیه و آله نزدیکتر بود پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید با پدرم بودم که رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و منیع و بلند پایه است و اهل آن بر دشمنان خود غالب باشند تا دوازده خلیفه بیایند سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه چه بوده گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره سوانی گوید با پدرم در مسجد بودم که رسول خدا خطبه میخواند شنیدم میفرماید پس از من دوازده امیر باشند سپس آواز خود را آهسته کرد و من ندانستم چه میفرماید بپدرم گفتم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود دوازده خلیفه آیند که همه از قریش باشند چون بمنزلش برگشت رفتم و میان خودم و او پرسیدم سپس چه می شود؟ فرمود سپس هرج و مرج می شود. جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه کار مردم در گذر است تا دوازده

مرد بر آنها حاکم شوند سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند بپدرم گفتم چه فرمود گفت همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود همیشه این دین در پیشرفت است هر کس با او دشمنی ورزد یا بدان سوء قصد کند زیانی بدان نرساند تا دوازده امیر بیایند که همه از قریش باشند.

جابر بن سمره سوانی گوید نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله بودم که فرمود دوازده کس متولی کار خلافت گردند مردم فریاد کردند و نشنیدم دیگر چه فرمود بپدرم که بپیغمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا صلّی الله علیه و آله در دنبال سخن خود چه فرمود، گفت فرمود همه از قریشند:

عامر بن سعد گوید بهمراهی غلامم نافع نوشتم بجابر بن سمره که مرا از این خبری که از پیغمبر شنیده ای خبر ده. در پاسخ نوشت در روز جمعه شبی که اسلمی سنگسار شد شنیدم پیغمبر میفرمود:

همیشه این دین برپا است تا روز قیامت و دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه از قریش باشند، سرج برمکی گفته در کتاب ثابت است که در این امت دوازده امام است و چون شماره آن ها تمام شود سرکشی و ستم پیشه کنند و با همدیگر بجنگند.

ابی نجران گوید که ابو خالد برای من با قید سوگند گفت که این امت هلاک نشود تا در آن ها دوازده خلیفه بیاید که همه براستی و دین حق کار کنند.

برد گوید از مکحول پرسیدند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرموده است پس از من دوازده خلیفه باشد؟ گفت آری و لفظ دیگری هم فرموده.

وهب بن منبه میگفت دوازده خلیفه میباشد سپس آشوب می شود سپس چنین می شود سپس چنان می شود. کعب الاحبار در باره خلفاء گفت دوازده باشند چون همه بگذرند و طبقه شایسته روی کار آیند خدای تعالی عمر آن ها را دراز کند چنانچه بدین امت وعده داده سپس خواند (آیه 24 سوره نور را) خدا دشوار نیست این امت را یک روزی یا نصف روزی هم شده متفق کند یک روز نزد خدا چون هزار سال است که شماره میکنید.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود پس از من 12 امیر قیام کنند سپس کلمه ای فرمود که من شنیدم از مردم پرسیدم گفتند فرمود همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود همیشه کار امت من نیرومند و در پیشرفت است تا دوازده خلیفه بیاید که همه از قریشند.

سلمان فارسی «ره» گوید خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسیدم در وقتی که حسین علیه السّلام را بر دامن مبارک داشت، میان دو دیده و لبان او را میبوسید و میفرمود تو سید پسر سید و امام پسر امام و پدر امامانی، تو حجت پسر حجت و پدر نه حجتی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم این خاندان است.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله سه بار فرمود مژده باد شما را همانا نمونه امت من نمونه بارانی است که دانسته نمیشود آغازش بهتر است یا پایانش. نمونه امت من نمونه باغی است که فوجی امسال از آن میخورند و فوجی سال دیگر، شاید فوج آخری از همه بیشتر و پربارتر و برتر و پایدارتر باشند و آنچه بچینند بهتر باشد، چگونه هلاک شود امتی که من اول آن ها هستم و دوازده تن نیکان و خردمندان و عیسی مسیح پسر مریم در پایان آنانند ولی در این میان زادگان آشوب و هرج و مرج هلاک شوند آن ها از من نیستند و من از آن ها نیستم.

امام ششم فرمود چون ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد آمد در مسجد نشست مردی بر او در آمد و گفت ای امیر مؤمنان من مردی یهودیم در میان یهودان دانشمند بزرگم میخواهم چند پرسش از شما بکنم و اگر بدانها پاسخ درست دادی مسلمان شوم. گفت آن ها چیستند؟ گفت سه و سه و یک اگر خواهی از تو بپرسم و اگر در میان این جمع کسی از تو داناتر است مرا باو رهبری کن؟ گفت

بچسب بدامن این جوان یعنی علی بن ابی طالب علیه السّلام . آمد نزد علی علیه السّلام و پرسشهای خود را نمود فرمود چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت اگر چنین میکردم نادان بودم اگر از سه نخست پاسخ ندهی مرا بس است. فرمود اگر بتو پاسخ گفتم مسلمان میشوی؟ گفت آری؛ فرمود بپرس گفت نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید و نخستین درختی که روئید کدام بود؟

فرمود ای یهود شما میگوئید نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس است دروغ گفته اید آن سنگی است که آدم از

بهشت آورده. گفت راست گفتی بخدا از خط هرون بگفته موسی همین است، شما میگوئید نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید چشمه ای در بیت المقدس است دروغ میگوئید آن چشمه حیوانست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه است که خضر از آن نوشید و هر کس از آن بنوشد زنده بماند گفت راست گفتی همین بخط هرون از گفتار موسی است، فرمود شما میگوئید نخست درختی که بر زمین روئیده زیتون است دروغ میگوئید آن خرمای عجوه است که آدم از بهشت با خود آورد، گفت راست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است. گفت سه دیگر در این امت چند امام راستین است که هر کس آن ها را واگذارد زیانی نبرند؟ فرمود دوازده تن؛ گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت پیغمبر شما در کجای بهشت نشیمن می گزیند؟ فرمود در بلندترین درجه و شریفترین جای آن در جنات عدن گفت درست فرمودی بخدا همین بخط هرون از گفتار موسی است، گفت کی در منزل او با وی همراه می شود؟ فرمود دوازده امام گفت درست فرمودی بخدا همین است بخط هرون از گفتار موسی علیه السّلام سپس هفتمین را بپرسید و مسلمان شد. گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده میماند؟ فرمود سی سال گفت سپس چه می شود؟ میمرد یا کشته می شود؟ فرمود کشته می شود؛ بر سرش ضربتی آید که ریشش از آن رنگین شود؛ گفت درست گفتی همین است بخط هرون از گفتار موسی.

مصنف «رضی الله عنه» گوید من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل ضبط کردم.

سلیم بن قیس هلالی گوید شنیدم عبد اللَّه بن جعفر طیار میگفت من با امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم میان من و معاویه سخنی درافتاد و من بمعاویه گفتم که خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود من بمؤمنان از خودشان اولی هستم سپس برادرم علی بن ابی طالب صلّی الله علیه و آله بمؤمنان از خودشان اولی است و چون علی صلّی الله علیه و آله شهید شد حسن بن علی صلّی الله علیه و آله بمؤمنان از خودشان اولی است و پس از او فرزندم حسین صلّی الله علیه و آله به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر صلّی الله علیه و آله بمؤمنان از خودشان اولی است سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی است ای حسین تو او را درک کنی پس دوازده امام کامل میشوند که نه تن آنان از فرزندان حسین میباشند.

عبد اللّه بن جعفر گوید سپس حسن و حسین و عبد اللّه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه خواستم و برای من نزد معاویه گواهی دادند و سلیم بن قیس گوید من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یادآور شدند که ما از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده ایم.

امام پنجم علیه السّلام از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل فرموده که گفت بفاطمه زهرا وارد شدم در پیش آن حضرت لوحی بود که اوصیاء در آن نوشته بود من آنان را شمردم دوازده بودند که یکی قائم آنان باشد سه از آنان محمد بود و سه علی چون این در عهد امیر المؤمنین واقع شده جا داشته خود علی صلّی الله علیه و آله را اسم نبرد.

امام پنجم صلّی الله علیه و آله فرمود بدرستی که خدای عز و جل محمد صلّی الله علیه و آله را بجن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین قرار داد برخی پیش گذشته اند و برخی بجا مانده اند در هر جانشینی روشی جاری بود جانشینانی که پس از محمد صلّی الله علیه و آله بودند بروش جانشینان عیسی پائیدند و دوازده کسند امیر المؤمنین بروش خود عیسی مسیح میزیست.

زراره بن اعین گوید شنیدم امام پنجم صلّی الله علیه و آله میفرمود ما دوازده امام هستیم که از آن ها است حسن و حسین صلّی الله علیه و آله سپس امامان از فرزندان حسین صلّی الله علیه و آله سماعه بن مهران گوید من و ابو صیر و محمد بن عمران آزاد کرده امام پنجم صلّی الله علیه و آله در منزل او بودیم محمد بن عمران گفت از امام ششم شنیدم میفرمود ما دوازده تن محدثانیم ابو بصیر گفت تو را بخدا از امام ششم صلّی الله علیه و آله شنیدی دو بار سه بار او را سوگند داد و او هم سوگند خورد. ابو بصیر گفت ولی من آن را از امام پنجم علیه السّلام شنیدم.

تمیم بن بهلول گوید از عبد اللَّه بن ابو الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟ گفت دلیل بر امامت و نشانه حجت بر مؤمنان و کسی که سرپرست امور مسلمانان و ناطق بقرآن و دانای باحکام است همانا برادر پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و جانشین او بر امتش و وصی او بر آن ها و ولی او است که نسبت باو چون هرون بود نسبت بموسی آنکه طاعتش واجبست؛ خدای عز و جل میفرماید (در سوره نساء آیه 59) ای آنان که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر خود را اطاعت کنید، آنکه خدا او را چنین وصف

کرده (سوره مائده آیه 56) همانا ولی شما خدا و رسول او است و آنان که نماز میخوانند و زکاه میدهند در حالی که در رکوعند، آنکه در روز غدیر خم مولای مؤمنان خوانده شده و امامت او ثابت گردیده بفرموده رسول صلّی الله علیه و آله از جانب خدای عز و جل آیا من بشما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند چرا فرمود پس هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقای او است بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار یارش را یار باش و واگذارش را واگذار و کمک کارش را کمک کن. او است علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام متقیان و جلودار دست و روسفیدان و بهترین جانشینان و نیکوترین همه آفریده شدگان پس از رسول خدا و پس از او حسن بن علی است سپس حسین صلّی الله علیه و آله که دو سبط رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دو فرزند بهترین زنان جهانند سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السلام میباشند تا امروز هر کدام پس از دیگری امامند، ایشانند خاندان رسول صلّی الله علیه و آله که بوصایت و امامت معروفند و زمین در هر دوره و هر وقت و آنی از یکی از آنان خالی نیست ایشان عروه الوثقی و پیشوایان درست و حجت بر اهل دنیا هستند تا زمین و اهل آن بخداوند جهان بگردند مخالف آن ها گمراه و گمراه کننده و تارک حق و هدایت است آن ها مفسر قرآن و گویندگان از طرف رسول خدایند کسی که بمیرد و آن ها را بامامت نشناسد بمردن دوره جاهلیت مرده است آئین آن ها ورع و پارسائی و راستی و صلاح و کوشش و ادای امانت است بصاحبش خوب باشد یا بد و طول دادن سجده و دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار فرج بصبر و حسن اخلاق و خوش همسایگی است، سپس تمیم بن بهلول گفته است که ابو معاویه از اعمش از امام ششم علیه السّلام مثل این حدیث را برابر در موضوع امامت برای من روایت کرده است.

امام نهم صلّی الله علیه و آله فرمود امیر المؤمنین صلّی الله علیه و آله بابن عباس فرمود که شب قدر در هر سالی هست در این شب دستور سالیانه فرود می آید و پس از رسول خدا امامانی هستند که این دستور را دریافت میکنند ابن عباس عرضکرد کیانند؟

فرمود من و یازده کس از نژاد من امامانی که حدیث بآنها القاء می شود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بشب قدر ایمان بیاورید آن شب پس از من مخصوص علی بن ابی طالب و یازده فرزند او است.

زراره بن اعین گوید از امام پنجم علیه السّلام شنیدم میفرمود دوازده تن از خاندان محمد صلّی الله علیه و آله همه پس از رسول خدا از عالم غیب حدیث دریافت میکنند (و علی بن ابی طالب ع) یکی از آن ها است.

امام پنجم علیه السّلام فرمود پس از حسین بن علی صلّی الله علیه و آله نه امام است که نهمین ایشان قائم آنها است زراره گوید که از امام پنجم شنیدم میفرمود دوازده امام است که از آنها است علی علیه السّلام و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام سپس امامان از فرزندان حسین علیهم السّلام مصنف (رضی الله عنه) گوید من آنچه در این موضوع روایت دارم در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت و کشف حیره ضبط کردم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن اند)

مسروق گفته: نزد عبد اللَّه بن مسعود قرآن های خود را مقابله و تصحیح می کردیم نوجوان بیابانی به او گفت: آیا پیامبر شما به شما گزارش نداده است که پس از وی چند تن پیشوا هستند؟. عبد اللَّه در جواب گفت: نوجوان نو رسیده یی هستی، این سؤالی ست که تا کنون کسی از من آن را نپرسیده بود. آری پیامبر به ما گزارش داده است که پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

قیس بن عبد اللَّه گفته:

ما در حوزه یی نشسته بودیم که عبد اللَّه بن مسعود نیز نشسته بود، جوان تازی بیابان گردی آمد و گفت: کدام از شما عبد اللَّه بن مسعود است؟. عبد اللَّه گفت: من عبد اللَّه بن مسعود هستم، جوان از وی پرسید پیامبر شما برای شما گفته که پس از وی چند تن پیشوا می باشند؟. گفت: آری دوازده تن اند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

ابو القاسم عتاب گفته:

این حدیث لطیفی ست، ما در مسجد کوفه نشسته بودیم، عبد اللَّه ابن مسعود با ما بود، عرب بیابان گردی در آمد و گفت: در شما عبد اللَّه بن مسعود است؟. عبد اللَّه گفت: آری من عبد اللَّه هستم حاجت تو چیست؟. گفت ای عبد اللَّه پیامبر شما به شما گزارش داده که پس از وی چند نفر خلیفه خواهند بود؟. عبد اللَّه گفت از من چیزی پرسیدی که تا من به عراق آمده ام کسی نپرسیده، آری پیامبر گفته:

خلفای پس از من دوازده تن اند چنان که نقبای بنی اسرائیل 12 تن بودند.

مسروق گفته:

روزی مردی نزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما برای شما گفته است که پس از وی چند تن خلیفه می شوند؟. گفت: آری، کسی قبل از تو این پرسش را از من نکرده بود، تو که از همه جوان تری، چنین پرسشی کردی. پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: پس از من خلفای من به شماره نقبای موسی خواهند بود.

از مسروق روایت شده که گفته:

مردی نزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما گفته که پس از وی چند خلیفه خواهند بود؟. او در جواب گفت: این پرسش را پیش از تو کسی از من نپرسیده بود، تو از جهت سن نوجوان ترین قوم هستی، آری گفت: پس از من به شماره نقباء موسی خواهد بود.

از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

با پدر خود نزد پیامبر بودم، شنیدم که می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آواز خود را آهسته کرد به پدر خود گفتم: پیامبر چه را آهسته گفت؟ در جواب گفت می گوید: همه از قریش اند.

جابر بن سمره گفته:

با پدر خود به مسجد آمدم پیامبر صلّی الله علیه و آله را دیدم سخنرانی می کرد، پس شنیدم که می گفت: پس از من دوازده امیراند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که نشنیدم، به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

شنیدم که پیامبر می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آهسته چیزی گفت که نشنیدم، از پدر خود پرسیدم، چه گفت؟: گفت: می گوید:

همه از قریش اند.

سماک پور حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که پیامبر گفت:

پس از من دوازده پیشوا خواهد بود، سپس سخنی گفت که درست نشنیدم، از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: گفته همه از قریش اند.

سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

نزد پیامبر آمدم که می گفت: کار این امت تمام نشود مگر آنکه دوازده تن بر ایشان خلیفه گردند، سپس آهسته چیزی گفت که ندانستم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیامبر می گفت: این دین پیوسته ارجمند خواهد بود و بر دشمنان خود چیره گردد تا آنکه دوازده خلیفه بر ایشان خلافت کند. سپس کلمه یی گفت که از شدت داد و فریاد مردم آن را نشنیدم به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه این دوازده خلیفه از قریش اند.

سعد بن قیس همدانی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیوسته کار این امت بر استقامت است و چیره بر دشمن خود است تا دوازده خلیفه که همه از قریش اند بر آن خلافت کند، پس من به سرای پیامبر رفتم و پرسیدم بعد از این خلفاء چه خواهد شد؟ گفت: سپس هرج و مرج است.

سماک و عبد اللَّه بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته اند

که از جابر بن سمره شنیدیم که می گفت: با پدرم نزد پیامبر آمدم، پیامبر گفت: پیوسته کار این امت نیکوست و بر دشمن خود چیره است تا دوازده فرمان روا بر آن بگذرد یا دوازده خلیفه. سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد از پدرم پرسیدم، گفت:

می گوید همه از قریش اند.

زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده اند که می گفت:

با پدرم نزد پیامبر بودیم. شنیدم که پیامبر می گفت بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس چیزی گفت که نشنیدم، از پدرم پرسیدم چه گفت؟. گفت: می گوید همه از قریش اند.

از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده اند

از جابر بن سمره که گفت: پیامبر گفت پس از من دوازده أمیر خواهد بود، غیر از آنچه در حدیث خود گفته. سپس چیزی گفت که نشنیدم، برخی از ایشان در حدیث خود گفت از پدرم پرسیدم و برخی گفتند از قوم پرسیدیم در جواب گفتند: گفت: همه از قریش اند.

شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

شنیدم پیامبر می گفت: پیوسته کار این امت بلند است از دست بدسکالان تا دوازده خلیفه بر آن حاکم باشد. سپس کلمه یی گفت که آن را نفهمیدم، از کسی که نزدیک تر به پیامبر بود پرسیدم گفت می گوید: همه از قریش اند.

شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او گفت با پدرم نزد پیامبر بودم. پیامبر گفت: پیوسته این دین ارجمند است و بلند یاری می شود از کسانی که قصد آن کنند تا دوازده خلیفه بر آن فرمانروایی کند، سپس کلمه یی گفت که از داد و فریاد مردم درست نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می گوید:

همه ایشان از قریش اند.

عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت با پدرم در مسجد بودم و پیامبر صلّی الله علیه و آله سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: بعد از من دوازده امیر فرمانروایی می کنند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می گوید: همه از قریش اند.

باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

با پدرم در مسجد بودم و پیامبر سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: دوازده خلیفه است، بعد آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم چه می گوید. به پدرم گفتم چه گفت؟. گفت: می گوید از قریش اند.

از اسود بن سعید همدانی روایت شده

که گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: پس از من دوازده خلیفه است که همه از قریش اند. چون به سرای خود بازگشت نزد وی رفتم و گفتم: بعدا چه خواهد شد؟. گفت هرج و مرج می شود.

عبد الملک بن عمیر گفته:

از جابر بن سمره شنیدم که می گفت: پیامبر می گفت: همیشه کار مردمان روان است تا دوازده مرد بر ایشان فرمانروایی کند سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد به پدرم گفتم چه گفت: گفت می گوید: همه از قریش اند.

سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده

که پیامبر می گفت: همیشه این دین اسلام نیکو از دشمن دشمنان بدان گزندی نرسد و از اندیشه بد اندیشان در امان است تا دوازده امیر که همه از قریش اند بر آن فرمانروایی کنند.

ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می گفت:

نزد پیامبر بودم، او می گفت: این کار را دوازده تن فرمانروایی کنند، مردمان بانگ برآوردند، چیزی گفت که نشنیدم از پدرم که به پیامبر نزدیک تر بود، پرسیدم چه گفت؟. گفت: می گوید همه ایشان از قریش و مانند ایشان دیده نشده.

عامر بن سعد گفته:

نامه نوشتم به جابر بن سمره با غلام من که نامش نافع بود گفتم به من گزارش ده چیزی را که از پیامبر شنیده یی در جواب نوشت از پیامبر شنیدم در روز آدینه که آن اسلمی را سنگسار کرد می گفت: پیوسته این

دین پایدار است تا قیامت و دوازده تن بر شما خلیفه خواهند بود که همه از قریش اند.

از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:

در این امت دوازده تن اند که جدایشان پیامبر ایشان است. پس هر گاه این عده سپری شوند مردمان طغیان می کنند و در زمین سرکشی نمایند و زیان ایشان میان خود خواهد بود.

از ابی خالد روایت شده

که برای ابی نجران گفته و سوگند یاد کرده که این امت نابود نگردد تا در ایشان دوازده تن خلیفه گردند و همه به هدایت و دین حق عمل کنند.

از مکحول روایت شده که می گفت:

برای وی نقل شده که پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. و به لفظ دیگری نیز یاد شده.

از وهب بن منبه روایت شده که می گفت:

پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود سپس هرج و مرج می شود و بعدا چنان و چنان خواهد بود.

از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:

ایشان دوازده تن اند، هر گاه زمان ایشان سپری گردد و بعدا طبقه نیکوکاری آمد که خدا بر زندگی ایشان بیفزاید و همچنان خواهد بود سپس این آیه را فرو خواند: «خدا آنان را که کارهای نیکو به جای آوردند وعده داده که ایشان را بر زمین خلیفه گرداند چنان که قبل از ایشان را خلافت داد». خدا به بنی اسرائیل نیز چنان کرد و این از توانایی خدا دور نیست که روزی کار این امت را فراهم گرداند چه در روزی یا نیم روزی. همانا روزی نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه می شمارند.

از سماک روایت شده که گفت:

جابر بن سمره گفته بود: از پیامبر شنیدم که می گفت:

پس از من دوازده امیر بر شما فرمانروایی کنند، آنگاه کلمه یی گفت که درست نشنیدم، از مردم پرسیدم چه گفت؟. گفتند: می گوید: همه از قریش اند.

باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

از پیامبر شنیدم که می گفت:

کار این امت پیوسته ظاهر و آشکار است تا دوازده تن بر ایشان خلافت کنند که همه ایشان از قریش اند.

سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند

که او گفته بود نزد پیامبر بودم دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می بوسد و می گوید: تو سرور فرزند سرور هستی و تو پیشوا فرزند پیشوا هستی و تو پدر پیشوایان هستی و تو حجت خدا هستی، تو پدر حجتان خدا نه تن از صلب خود هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

از علی بن ابی طالب روایت شده که پیامبر گفت مژده باد شما را مژده باد شما را سه بار، همانا مثل امت من مثل بارانی است که دانسته نمی شود آغازش نیکوتر است یا انجامش همانا مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن در سالی خورند، سپس گروهی دیگر در سالی، شاید آخر آن پهناورتر و ژرف تر باشد از جهت طول و فرع و نیکوتر از همه از حیث چیدن و چگونه نابود گردد امتی را که من پیشرو آن هستم و دوازده تن پس از من از نیکبختان باشند و اول آن خداوندان خرد و عیسی بن مریم پایان آن لیک میان آن اول و آخر زادگان هرج و مرج نابود گردند و ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم.

از امام صادق روایت شده که گفت:

چون ابو بکر درگذشت و عمر خلیفه او شد، وقتی در مسجد نشسته بود، مردی بر او آمد گفت: ای امیر مؤمنان من مردی جهود هستم و در میان جهودان دانای کلان هستم، می خواهم که چند پرسش از تو کنم، هر گاه پاسخ آنها را دادی من مسلمان گردم: گفت:

آنها کدام است؟. گفت: سه و سه و یک، اگر خواهی از تو باز پرسم و اگر در میان این گروه کسی از تو داناتر است مرا به وی رهنما؟. گفت: از این جوان یعنی علی بن أبی طالب پرس. جهود نزد علی آمد و پرسشهای خود را بگفت، علی پرسید چرا گفتی: سه و سه و یک و نگفتی هفت؟. گفت: هر گاه چنین می کردم من نادان بودم، اگر از سه نخستین جواب ندهی مرا بسنده است. گفت: هر گاه پاسخ دهم مسلمان گردی؟. گفت: آری. گفت: بپرس گفت: نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه یی که بر روی زمین جوشید و نخستین درختی که رویید کدام است؟

گفت: ای جهود شما جهودان پندارید که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی ست که در بیت المقدس است، شما دروغ گفته اید، آن سنگی ست که آدم از بهشت آورده، گفت: راست گفتی به خدا از خط هارون بگفته، موسی همین است. بعدا گفت: شما گویید: نخستین چشمه یی که جوشید چشمه یی ست در بیت المقدس است، دروغ گفته اید، آن چشمه حیوان است که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه ایست که خضر از آن نوشید و هر که از آن بنوشد زنده ماند، گفت: راست گفتی، همین به خط هارون از گفتار موسی نگاشته شده، گفت؛ شما گویید نخستین درختی که بر زمین روییده زیتون است، دروغ گفته اید.

آن خرمای عجوه است که آدم آن را از بهشت با خود آورد، گفت: راست گفتی به خدا. چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی.

گفت: سه دیگر در این امت چند پیشوای راستین است که هر که ایشان واگذارد به ایشان گزندی نرساند و خوار نکردند؟. گفت: دوازده تن اند، گفت: درست گفتی به خدا چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت نشیمن گزیند؟. گفت: در بلندترین درجه از جنات عدن گفت: درست گفتی، سوگند به خدا که هارون چنین نگاشته و موسی چنان گفته: گفت: کی در سرای او با وی همراه می شود؟ گفت: دوازده پیشوا، جهود تصدیق کرد و سوگند بر صحت آن یاد کرد، بعدا هفتم را پرسید و مسلمان شد، گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده ماند؟. گفت: سی سال، گفت: بعدا چه خواهد شد؟ می میرد یا کشته می شود؟ گفت کشته شود و بر سر وی ضربتی آید که ریش وی از آن سر وی رنگین گردد، گفت: درست گفتی همین است. صدوق گفته: من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل نوشته ام.

سلیم بن قیس هلالی گفته:

از عبد اللّه بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من با امام حسن و امام حسین و عبد اللّه بن عباس و عمر بن أبی سلمه و أسامه بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنی در افتاد، من به معاویه گفتم: که من خود از پیامبر شنیدم که می گفت: من به مؤمنان از ایشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام بر مؤمنان از ایشان اولی ست و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از ایشان اولی ست پس از او فرزندم حسین به مؤمنان از ایشان اولی ست و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر به مؤمنان از ایشان اولی ست، سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از ایشان اولی ست، ای حسین تو او را ادراک کنی پس دوازده امام کامل می شوند که نه تن از آنان از فرزندان حسین هستند. عبد اللّه بن جعفر گفته: سپس حسن و حسین و عبد اللّه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامه بن زید را گواه خواستم: برای من نزد معاویه گواهی دادند. و سلیم بن قیس گفته: من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یاد آور شدند که ما از پیامبر شنیده ایم.

جابر بن عبد اللّه أنصاری گفته:

سرای فاطمه دخت پیامبر رفتم دیدم نزد ولی لوحی ست در آن نام اوصیاست پس شماره کردم دوازده بودند یکی از ایشان قائم بود. سه از ایشان را نام محمد بود و سه علی.

ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

خدا محمد را به پیامبری به پری و آدمی فرستاد و بعد از وی دوازده وصی از او نهاد برخی درگذشتند و برخی مانده اند. و به هر یک از اوصیاء راه و رسمی جاری شده و اوصیایی که پس از محمد آمدند بر سنت اوصیای عیسی خواهند بود و ایشان دوازده اند و امیر المؤمنین علی به سنت مسیح بود.

زراره بن أعین گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: ما دوازده پیشوا هستیم، از ایشان است حسن و حسین سپس پیشوایان از فرزندان حسین اند.

سماعه بن مهران گفته:

من و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی امام محمد باقر در منزل وی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق شنیدم که می گفت: ما دوازده تن هستیم که از خدا خبر دهیم، پس ابو بصیر گفت: به خدا سوگند می خوری که این سخن را از امام صادق شنیده یی یک بار یا دو بار سوگند یاد کرد که این سخن را از او شنیده ام، ابو بصیر گفت اما من این را از امام محمد باقر شنیدم.

تمیم بن بهلول گفته:

از عبد اللَّه بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟. گفت: دلیل بر امامت و علامت حجت بر مؤمنین آنکه سرپرست کارهای مسلمانان و گویا به قرآن و دانا به احکام آن است، علی جانشین پیامبر بر پیروان ویست و او نسبت به پیامبر مانند هارون بود نسبت به موسی، و فرمان برداری وی واجب است. چنان که در قرآن گفته: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای را فرمان برداری کنید و پیامبر و خداوندان امر خود را فرمان برداری کنید، آنکه خدا وی را در قرآن چنین وصف کرده: ولی شما خدا و پیامبر اوست و کسانی که نماز می گزارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند، و آنکه در روز غدیر خم مولای گروندگان خوانده شده و پیشوای او ثابت گردیده به دستور پیامبر صلّی الله علیه و آله از سوی خدا چنان که گفته: آیا من به شما از شما اولی نیستم؟ گفتند آری اولی هستی، پس گفت: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست، بار خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار و یار او را یار باش، و آنکه وی را واگذارد او را واگذار و یاری گروی را یاری فرما.

او علی بن ابی طالب سرور گروندگان و پیشوای پرهیزکاران است، پس از پیامبر فرمان برداری از وی واجب است و بعد از او حسن بن علی بعدا حسین بن علی که دو سبط پیامبرند، سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد، و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السّلام می باشند. تا امروز هر کدام یکی پس از دیگری پیشوای اند.

ایشان خاندان پیامبراند که به وصایت و پیشوایی شناخته شده اند، زمین در هر دوره یی از یکی از ایشان تهی نیست، مخالف ایشان گمراه و گمراه کننده و رها دهنده ایشان رهایی دهنده حق و هدایت است. ایشان مفسر قرآن و گویندگان از سوی پیامبراند. آنکه می میرد و ایشان را به پیشوایی

نشناسد مرگ وی مرگ زمان جاهلیت باشد. راه و رسم ایشان پارسایی و راستی و کوشش و امانت بود، دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار گشایش و نیکی اخلاق و خوشی و خوبی همسایگی ست. بعدا تمیم بن بهلول گفته:

که ابو معاویه از اعمش از امام صادق مانند این حدیث را برای من نقل کرده است.

از امام باقر روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین به ابن عباس گفت: شب قدر در هر سال با آنکه فرود می آید در آن شب فرمان سال و آن فرمان پیشوایان بعد از پیامبر است. ابن عباس گفت: ایشان کیان اند؟ علی گفت: من و یازده تن از صلب من ائمه محدثین اند.

و به همین اسناد گفت که پیامبر به یاران خود گفته:

به شب قدر ایمان آورید زیرا آن برای علی بن ابی طالب و فرزندان یازدهگانه وی است پس از من.

زراره گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند از دودمان محمد که همه محدثون اند پس از پیامبر و علی بن ابی طالب از جمله ایشان است.

از ابی بصیر روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: نه پیشوا بعد از حسین بن علی خواهند بود که نهم ایشان قائم ایشان است.

از زراره روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند و از ایشان است علی و حسن و حسین سپس از فرزندان حسین اند. من که صدوق هستم آنچه در این معنی بود در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت آورده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (جانشینان و امام پس از پیغمبر دوازده نفر بودند)

مسروق گوید: در آن میان که ما نزد عبد اللَّه بن مسعود بودیم و قرآن های خود را باو عرضه میکردیم ناگاه جوان نورسی باو گفت: آیا پیغمبر شما بشما عهدی سپرد که پس از او جانشین آن حضرت چند نفر خواهند بود؟ عبد اللَّه بن مسعود گفت: تو با این سن و سال کم پرسشی از من نمودی که پیش از تو کسی چنین سؤالی از من نکرده است آری پیغمبر ما بما عهدی سپرده است که پس از آن حضرت دوازده خلیفه بشماره نقبای بنی اسرائیل خواهند بود 7- قیس بن عبد گوید: در حلقه صحبت عبد اللَّه بن مسعود نشسته بودیم که عربی بیابانی آمد و گفت عبد اللَّه بن مسعود کدام یک از شما است؟ عبد اللَّه گفت عبد اللَّه بن مسعود منم، گفت:

پیغمبر شما بشما خبر داد که پس از او جانشینان او چند نفر خواهند بود؟ گفت: آری دوازده نفر بشماره نقبای بنی اسرائیل.

شعبی از عمویش قیس بن عبد روایت میکند (و ابو القاسم عتاب گفته است که این روایت تازه گی دارد) ما در مسجد نشسته بودیم و عبد اللَّه بن مسعود نیز با ما بود که عربی بیابانی آمد و گفت: عبد اللَّه بن مسعود میان شما است؟ گفت: آری من عبد اللَّه هستم چکار داری؟ گفت: ای عبد اللَّه پیغمبر شما بشما خبر داد که در میان شما چند نفر خلیفه و جانشین خواهد بود؟ گفت: پرسشی از من کردی که از وقتی که بعراق آمده ام کسی از من چنین سؤالی نکرده بود آری دوازده نفر بشماره نقبای بنی اسرائیل و ابو عروبه همین روایت را نقل کرده و او چنین روایت نموده است: (آری بشماره نقیبهای بنی اسرائیل) و جریر از اشعث بن مسعود و او از پیغمبر روایت کرده که فرمود: جانشینان من پس از من دوازده نفراند مانند شماره نقیبان بنی اسرائیل.

مسروق گوید: مردی بنزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیغمبر شما بشما خبر داده است که خلیفه بعد از او چند نفراند؟ گفت: آری کسی پیش از تو از من چنین پرسشی نکرده بود با اینکه تو از همه این مردم نورس تری آن حضرت فرمود: پس از من بشماره نقیبان موسی میباشند.

مسروق گوید: مردی بنزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت ای ابا عبد الرحمن آیا پیغمبر شما بشما خبر داد که جانشینان بعد از او چند نفرند؟ گفت آری و کسی پیش از تو از من در این باره سؤال نکرده است با اینکه

تو از همه این مردم جوانتری آری فرمود: پس از من بشماره نقیبان موسی خواهد بود.

عین مضمون روایت دهم است و فقط کلمه (در این باره) ندارد.

جابر بن سمره گوید: با پدرم خدمت پیغمبر بودم شنیدم که میفرمود پس از من دوازده فرماندار خواهد بود و سپس صدایش آهسته شد بپدرم گفتم چه بود که رسول خدا آهسته فرمود؟ گفت:

فرمود: همه آن فرمانداران از خاندان قریشند.

جابر بن سمره گوید: شنیدم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله میفرمود: (مضمون روایت 12)

جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود: پس از من دوازده فرماندار خواهد بود و کلمه ای گفت که من نشنیدم مردم گفتند فرمود: همه آنان از خاندان قریش اند.

جابر بن سمره گوید: بخدمت پیغمبر رسیدم و شنیدم میفرمود: این کار بپایان نمیرسد تا آنکه دوازده تن جانشین مالک گردند و همه آنان ... سپس کلمه آهسته ای گفت که من نفهمیدم بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید: رسول خدا فرمود: این دین همواره عزیز و استوار خواهد بود و بر هر کس که آهنگ زیان بر آنان کند پیروز میشوند تا دوازده جانشین و کلمه ای گفت که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم: کلمه ای که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید: پیغمبر فرمود: همواره کار این امت روبراه است و بر دشمنشان پیروزاند تا دوازده جانشین بگذرند که همه آنان از قریش باشند سپس در خانه حضرت بخدمتش رسیدم و عرضکردم:

از آن چه می شود؟ فرمود: آشوب.

جابر بن سمره گوید: بهمراه پدرم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فرمود: کار این امت همیشه رو بصلاح است و بر دشمنش پیروز است تا دوران دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرد سپس کلمه ای

فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم پرسیدم گفت: فرمود: همگی از قریشند.

جابر بن سمره گوید: با پدرم در محضر پیغمبر بودم و شنیدم که میفرمود پس از من دوازده امیر خواهد بود سپس صدایش را آهسته کرد از پدرم پرسیدم گفت فرمود همگی آنان از قریشند.

جابر سمره گوید: رسول خدا فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود جز اینکه در حدیث اش گفته: سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم و بعضی در حدیثی که از او کرده است گفته است که جابر گفت از پدرم پرسیدم و بعضی گفته است که گفت از مردم پرسیدم گفتند: فرمود: همگی آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود کار این امت همیشه بر کسی که آهنگ زیانی بر او کند برتری دارد تا آنکه دوازده جانشین حکومت نمایند سپس کلمه آهسته ای فرمود که من آن را نفهمیدم از کسی که بپیغمبر از من نزدیکتر بود پرسیدم گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید: با پدرم بودم که رسول خدا فرمود این دین همیشه عزیز و پایه بلند و درخشنده است و بر کسی که آهنگ زیانی بر آن داشته باشد پیروزند تا دوران دوازده خلیفه، سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم به پدرم گفتم چه کلمه ای بود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم گفت:

فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره سوائی گوید: با پدرم در مسجد بودم و رسول خدا خطبه میخواند شنیدم که میفرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود سپس صدایش را آهسته کرد و نفهمیدم چه میفرماید بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید با پدرم در مسجد بودم و رسول خدا خطبه میخواند شنیدم که میفرمود دوازده خلیفه سپس صدایش آهسته شد و نفهمیدم چه میفرمود بپدرم گفتم چه می فرماید؟ گفت فرمود:

همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریشند چون حضرت بخانه اش بازگشت بخدمتش رسیدم و در خانه من بودم و ایشان و عرض کردم سپس چه می شود؟ فرمود سپس فتنه و آشوب می شود.

جابر بن سمره گوید: رسول خدا فرمود: کار مردم همیشه در پیشرفت است تا دوازده مرد زمام کار آنان را بدست بگیرند سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره از پیغمبر روایت کند که فرمود: این دین همواره رو بصلاح و شایستگی است دشمن یا هر کس که آهنگ زیان بخشی داشته باشد نتواند زیانی بآن برساند تا دوازده نفر فرمانروائی کنند که همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره سوائی گوید: نزد پیغمبر بودم فرمود: این کار را دوازده نفر بدست گیرند گوید: مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود بپدرم که از من پیغمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشند و همگی بی مانندانند.

عامر بن سعد گوید: بوسیله غلامم نافع بجابر بن سمره نوشتم چیزی را که از رسول خدا شنیده ای بمن خبر ده او نوشت: شنیدم رسول خدا روز جمعه عصر همان روزی که اسلمی سنگ باران شد میفرمود این دین تا قیامت برپا شود برپا خواهد بود و دوازده خلیفه بر شما خواهد بود که همگی از قریشند.

سرح برمکی گوید: در کتاب است که در میان این امت دوازده تن هستند که جدشان پیغمبرشان است و چون این عده تمام شود امت طغیان کند و در روی زمین ستم کنند و بجنگ داخلی گرفتار آیند.

ابی نجران گوید: که ابا خالد بقید قسم برای من نقل کرد که این امت نابود نشود تا آنکه دوازده خلیفه در آن باشد که همه براه راست رهبری کنند و بدین حق رفتار نمایند.

برد گوید: که بمکحول گفته شد که پیغمبر فرموده است پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ گفت آری و بلفظ دیگری هم روایت کرد 34- معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده است نقل میکند که میگفت: پس از من

(مقصود پیغمبر است) دوازده خلیفه خواهد بود و سپس آشوب بر پا شود و سپس چنین شود و سپس چنین و چنان شود.

کعب الاحبار در باره خلفاء گوید: آنان دوازده نفر میباشند همین که بپایان رسیدند و طبقه شایسته ای روی کار آمد خداوند عمر آنان را طولانی کند که خداوند باین امت این چنین وعده فرموده است سپس خواند (آیه 24 سوره نور را):

(خداوند بآنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام میدهند وعده فرموده است که حتما و بطور مسلم آنان را خلیفه روی زمین قرار دهد همچنان که خلیفه قرار داد کسانی را که پیش از آنان بودند) و کعب گفت: خداوند با بنی اسرائیل این چنین کرد و کار دشواری نیست که این امت روزی را و یا نصف روزی را گرد هم آیند و با هم اتفاق داشته باشند و یک روز بنزد پروردگارت مانند هزار سال از سالهائی است که شماره میکنید.

سماک گوید: شنیدم: از جابر بن سمره سوائی که میگفت: شنیدم رسول خدا را که میفرمود پس از من دوازده تن فرماندار بپا خیزد و سپس کلمه ای بر زبان آورد که من آن را نفهمیدم از مردم پرسیدم گفتند: فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر گوید: رسول خدا فرمود کار امت من همیشه در پیشرفت است تا دوران دوازده جانشین بگذرد که همه آنان از قریش باشند 38- سلمان فارسی گوید: بخدمت پیغمبر رسیدم در حالی که حسین علیه السّلام بر دامنش بود و آن حضرت دیدگان او را میبوسید و دهانش را بوسه میداد و میفرمود تو آقائی و فرزند آقائی تو پیشوا و فرزند پیشوا و پدر پیشوایانی تو حجت و فرزند حجت و پدر حجتهای نه گانه هستی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم آنان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مژده باد شما را مژده باد شما را (تا سه بار) مثل امت من مثل بارانی است که معلوم نیست آغازش بهتر است یا پایانش مثل امت من مثل باغی است دسته ای یک سال از آن باغ میوه خورند و دسته ای سال دیگر و شاید دریای بهره برداری دسته آخرین از دیگر دسته ها پهناورتر و

طول و فرعش عمیق تر باشد و میوه ای که از باغ بچینند بهتر باشد و چگونه هلاک می شود امتی که من آغازش باشم.

و دوازده نفر پس از من از نیک بختان و خردمندان و مسیح عیسی بن مریم پایانش باشند ولی میان آغاز و انجام افرادی که نتیجه فتنه و آشوب هستند هلاک خواهند شد آنان از من نیستند و من از آنان نیستم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون ابو بکر مرد و عمر را جانشین خود نمود عمر بمسجد باز گشت و نشست مردی بر او در آمد و گفت یا امیر المؤمنین من مردی از یهود و دانشمند آنانم خواستم سؤالاتی از تو بکنم چنانچه پاسخ آنها را دادی اسلام آورم.

عمر گفت سؤالاتت چیست؟ گفت سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال اگر میخواهی بپرسم و اگر در میان این مردم کسی هست که از تو داناتر است مرا باو راهنمائی کن عمر گفت: این جوان را داشته باش و مقصودش علی بن ابی طالب بود آن مرد نزد علی آمد علی از او پرسید چرا گفتی سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم و چرا نگفتی هفت سؤال دارم گفت:

من که نمیدانم اگر سه پرسش اول را پاسخ ندادی بهمان اکتفا میکنم فرمود اگر پاسخت را دادم اسلام خواهی آورد؟ گفت: آری فرمود: بپرس، گفت: از تو میپرسم نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد کدام سنگ بود و نخستین چشمه ای که از زمین جوشید کدام و نخستین درختی که از زمین روئید کدام؟ فرمود: ای یهودی شما میگوئید که اولین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد در بیت المقدس بود و دروغ پنداشته اید نخستین سنگ همان است که آدم با خود از بهشت آورد گفت: بخدا قسم درست گفتی این سخن با خط هارون و املاء موسی ثبت شده است.

فرمود: شما میگوئید نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید همان چشمه ای است که در بیت المقدس است و دروغ پنداشته اید نخستین چشمه همان چشمه زندگی است که یوشع بن نون ماهی را در آن شستشو داد و همان چشمه ای است که خضر از آن آشامید و کسی از آن نمیخورد مگر اینکه زنده میماند گفت: درست گفتی بخدا قسم این سخن بخط هارون و املاء موسی ثبت است و فرمود شما میگوئید نخستین درختی که بر روی زمین روئید زیتون بود و دروغ پنداشته اید نخستین درخت، درخت خرمای عجوه است که آدم آن را با خود از بهشت آورد گفت درست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی است.

یهودی گفت: آن سه سؤال دیگر: برای این امت چند نفر پیشوای هدایت هست که اگر کسی آنان را یاری نکند زیانی بر آنان نیست؟

فرمود: دوازده پیشوا گفت راست فرمودی بخدا که همین با خط هرون و املاء موسی ثبت است گفت: پیغمبر شما در چه مقامی از بهشت مسکن خواهد گرفت؟ فرمود در بالاترین درجه بهشت و شریفترین جای آن در بهشت عدن گفت درست فرمودی بخدا که این سخن با خط هرون و املاء موسی ثبت است.

سپس گفت: پس از اینکه پیغمبر بجایگاه خود در بهشت درآمد دیگر چه کسی در آن جایگاه خواهد بود؟ فرمود دوازده امام گفت: درست فرمودی بخدا که همین با خط هرون و املاء موسی ثبت است گفت سؤال هفتم و پس از این سؤال اسلام را خواهم پذیرفت: وصی پیغمبر چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال گفت پس از سی سال چه؟ میمیرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود و ضربتی بر فرق سر او زده می شود که محاسنش با خون رنگین گردد گفت درست فرمودی بخدا که این با خط هرون و املاء موسی ثبت است و من این حدیث را به چند طریق در کتاب الاوائل نقل کرده ام.

سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم عبد اللّٰه بن جعفر طیار میگفت من و حسن و حسین و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید در نزد معاویه بودیم میان من و معاویه گفتگوئی درگرفت من بمعاویه گفتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود من بمؤمنین از خودشان اولیترم سپس برادر من علی بن ابی طالب بمؤمنین از خود آنان سزاوارتر است و چون علی بدرجه شهادت برسد حسن بن علی بمؤمنین از خودشان اولیتر است.

سپس فرزند علی: حسین پس از حسن بمؤمنین از خودشان اولیتر است و چون حسین شهید گردد فرزندش علی بن الحسین بزرگترین فرزند حسین بمؤمنین از خودشان اولی تر است سپس فرزند من محمد بن علی باقر بمؤمنین از خودشان اولی تر است ای حسین تو او را درک خواهی کرد سپس دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین میباشند امر امامت را کامل خواهند کرد عبد اللّٰه بن جعفر گوید: پس از این گفتار حسن و حسین و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را بگواهی خواستم و همه در نزد معاویه بسخن من گواهی دادند سلیم بن قیس هلالی

گوید من همین روایت را از سلمان و ابی ذر و مقداد شنیدم که آنان نیز از رسول خدا شنیده بودند.

الخصال / ترجمه فهری، ج 2، ص: 563

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: بخدمت فاطمه علیها السلام رسیدم صفحه ای در مقابل آن حضرت بود که نامهای اوصیاء در آن بود شمردم دوازده نفر بودند که یکی از آنان بنام قائم بود و سه نفر از آنان بنام محمد و سه نفر از آنان بنام علی 43- امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل محمد را بپیغمبری برای جن و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنان از پیش گذشته اند و بعضی دیگر باقی است تا بیایند و هر وصیی روشی را در میان مردم گذاشت و جانشینانی که پس از محمد بودند بروش جانشینان عیسی بودند که دوازده نفر بودند و امیر المؤمنین علیه السّلام بروش مسیح علیه السّلام بود.

(شرح:) ظاهرا مقصود از روش مسیح، شیوه زهد و اعراض آن حضرت از دنیا باشد.

زراره بن اعین گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: دوازده پیشوا هستیم که حسن و حسین از آن دوازده اند و سپس امامان از فرزندان حسین اند 45- سماعه بن مهران گوید: من و ابو بصیر و محمد بن عمران غلام آزادشده حضرت باقر در منزل او بودیم که محمد بن عمران گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود ما دوازده تنیم که فرشته ما را خبر میدهد ابو بصیر او را گفت تو را بخدا تو این مطلب را از امام صادق شنیدی؟ یک بار و یاد و بار او را سوگند داد و او نیز سوگند یاد کرد که از امام صادق شنیده است پس ابو بصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام باقر شنیده ام.

تمیم بن بهلول گوید: از عبد الله بن ابی الهذیل پرسیدم که امامت در چه کسی ثابت است؟ و نشانه کسی که امامت برای او واجب است چیست؟ گفت کسی که دلیل و راهنما بر این راه است و برای مؤمنین حجت است و بکارهای مسلمانان قیام کرد و گفتارش از قرآن بود و دانا باحکام الهی بود همان برادر پیغمبر خدا و جانشین او بر امتش و وصیش بر آنان و ولی او بود همان کسی که از پیغمبر بجای هرون از موسی بود و فرمان برای او بر همه لازم بود بنا بگفته خدای عز و جل: ای آنان که ایمان آورده اید خدا را فرمان برید و رسول را و زمامداران خود را فرمان برید و زمامدار را

چنین توصیف فرموده: ولی شما فقط خدا است و پیغمبرش و آنان که ایمان آورده اند آنان که نماز را برپا میدارند و زکاه میدهند در حالی که رکوع میکنند یعنی همان کسی که در روز غدیر خم مردم بولایت او دعوت شدند و امامت از برای او ثابت گردید بگفته رسول از خدای عز و جل که فرموده آیا من بشما سزاوارتر از خودتان نیستم؟ گفتند: چرا: فرمود بهر که مولا منم علی است مولای او بار الها دوست بدار آن را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد و یاری فرما آن را که علی را یاری کند و رها کن کسی را که علی را رها کند و کمک فرما کسی را که علی را کمک کند او علی بن ابی طالب است که امیر مؤمنان است و پیشرو دست و رو سفیدان و برترین جانشینان و پس از پیغمبر بهترین همه آفریدگان و پس از او حسن بن علی است و سپس حسین است که دو نواده رسول خدا و دو فرزندان بهترین همه زنان هستند و سپس علی بن الحسین است و سپس محمد بن علی است و سپس جعفر بن محمد است و سپس موسی بن جعفر است و سپس علی بن موسی است و سپس محمد بن علی است و سپس علی بن محمد است و سپس حسن بن علی است و سپس فرزند امام حسن است تا بامروز یکی پس از دیگری است و آنان خاندان رسول اند که بوصایت و امامت شناخته شده اند.

در هیچ عصر و زمان و هیچ وقت و هنگام زمین از حجتی که از اینان است خالی نمی ماند و آنانند دست آویز محکم و پیشوایان راه حق و حجه بر مردم دنیا آنگاه که خداوند زمین و هر که را بر روی آن است وارث شود و هر کس با آنان مخالفت ورزد گمراه است و گمراه کننده و حق و راه حق را رها کرده است و آنانند که از قرآن سخن گویند و از زبان پیغمبر حرف میزنند و هر کس بمیرد و آنان را نشناخته باشد بمرگ دوران جاهلیت مرده است دین آنان پرهیزگاری است و عفت و راستی و صلاح و کوشش و امانت را بر نیکوکار و بد کردار رد کردن و سجده های طولانی و شب زنده داری نمودن و از محرمات دوری گزیدن و با بردباری بانتظار فرج بودن و همنشین خوب و همسایه نیکو بودن.

سپس تمیم بن بهلول گفت: ابو معاویه از اعمش و او از امام صادق علیه السّلام در باره امامت همین مطلب را بی کم و زیاد برای من نقل کرد.

امام جواد علیه السّلام فرمود: که امیر المؤمنین بابن عباس فرمود. شب قدر در هر سالی هست و در آن شب دستور سالیانه فرود می آید و برای این دستور والیانی هستند که پس از رسول خدا آن را دریافت میدارند ابن

عباس گفت: آنان کیانند؟ فرمود منم و یازده نفر از نژاد من که امامانند و محدثان (شرح:) محدث کسی است که بوسیله فرشته الهی از وقایع و اخبار آگاه شود.

رسول خدا فرمود: بشب قدر ایمان داشته باشید که آن پس از من بعلی بن ابی طالب و یازده فرزندان او اختصاص دارد.

زراره بن اعین گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود دوازده تن از آل محمد همگی پس از پیغمبر محدث بودند که علی بن ابی طالب یکی از آنان بود.

امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از حسین بن علی علیه السّلام نه تن امام خواهد بود که نهمیشان قائم آنان است.

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود دوازده تن امامند که علی و حسن و حسین از آنان هستند و سپس امامان از فرزندان حسین و من آنچه را که در این معنا روایت بمن رسیده است

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه که در اثبات غیبت و کشف حیرت تألیف نموده ام نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (جانشینان و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند)

شعبی از مسروق نقل می کند که، در آن میان که ما نزد عبد اللَّه بن مسعود بودیم و مصحفهای خود را به او عرضه کردیم، جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: تو کم سنّ و سالی و این چیزی است که پیش از تو کسی آن را از من نپرسیده است، آری، پیامبر ما به ما خبر داده که پس از او دوازده خلیفه خواهند بود، به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

مطرف از شعبی و او از عمویش قیس بن عبد نقل می کند که در مجلسی نشسته بودیم که عبد اللَّه بن مسعود نیز حضور داشت، یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبد اللَّه بن مسعود است؟ عبد اللَّه گفت: من عبد اللَّه بن مسعود هستم، گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته است که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

چند تن از جمله اشعث بن سوّار همگی از شعبی و او از عمویش قیس بن عبد نقل کرده است.

و ابو القاسم عتّاب گفته، این حدیث مطرف است که گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبد اللَّه بن مسعود با ما بود، یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبد اللَّه در میان شماست؟

گفت: آری من عبد اللَّه هستم، حاجت تو چیست؟ گفت: ای عبد اللَّه! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که در میان شما چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: از من چیزی را پرسیدی که از وقتی که به عراق آمده ام کسی آن را از من نپرسیده است، آری دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل. ابو عروبه هم چنین نقل کرده که گفت: آری، به تعداد نقبای بنی اسرائیل، و اشعث از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جانشینان پس از من دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل خواهند بود.

مسروق می گوید: مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته است که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی از من آن را نپرسیده است و تو جوان ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

عامر از مسروق نقل می کند که مردی نزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت: ای ابو عبد الرحمن! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟

گفت: آری، و کسی پیش از تو آن را از من نپرسیده است و تو جوان ترین مردم از نظر سنّ و سال هستی، آری فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

عامر از مسروق نقل می کند که گفت: مردی نزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت:

ای ابو عبد الرحمن! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی آن را از من نپرسیده و تو جوان ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، آری، فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

جابر بن سمره گفت: با پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و از او شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهد بود، سپس صدای خود را پایین آورد، به پدرم گفتم: چیزی که پیامبر صدای خود را پایین آورد چه بود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: با پدرم به مسجد رفتیم و این در حالی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند، شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد و ندانستم چه می فرماید، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس سخنی گفت و آن بر من پنهان ماند، از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

(با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود و کلمه ای گفت که من آن را نشنیدم، مردم گفتند که فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

(با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و از آن حضرت شنیدیم که می فرمود: این امر پایان نخواهد یافت تا اینکه دوازده نفر همگی شان حکومت کنند، پس سخن آهسته ای گفت که من آن را نفهمیدم، پس به مردم گفتم: چه فرمود؟ گفتند: فرمود همه آنها از قریش خواهند بود.

(با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

این دین همواره عزیز و بلند پایه خواهد ماند و اهل دین بر دشمنان خود پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه بیایند، و کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم، پس به پدرم گفتم: آن کلمه ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت:

فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

سعید بن قیس همدانی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همواره کار این امت راست خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود تا دوازده نفر خلیفه که همگی از قریش هستند بگذرند، پس به منزل آن حضرت رفتم و پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

حصین بن عبد الرحمن و چند تن دیگر از جابر بن سمره نقل می کنند که گفت: با پدرم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، فرمود: همواره کار این امت بر صلاح خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود، تا اینکه دوازده پادشاه و یا فرمود: دوازده خلیفه بگذرند، پس کلمه ای گفت که بر من پوشیده ماند، از پدرم پرسیدم، گفت:

فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل می کنند که گفت:

همراه پدرم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که شنیدم آن حضرت فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد، از پدرم پرسیدم، گفت: فرمود:

همگی از قریش خواهند بود.

سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همگی از جابر بن سمره نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود،- او در حدیث خود گفت:- سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم، بعضی از آنان در حدیث خود گفتند که گفت: از پدرم پرسیدم و بعضی گفتند که گفت: از مردم پرسیدم، آنها گفتند: فرمود همگی آنان از قریش خواهند بود.

عمران بن سلیمان از شعبی نقل می کند که جابر بن سمره گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کار این امت، برتر از دشمنانشان خواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه حکومت کنند، سپس کلمه ای پوشیده گفت که من آن را نفهمیدم، پس از کسی که به پیامبر از من نزدیکتر بود، پرسیدم، گفت: فرمود: همگی از قریش هستند.

(با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: همراه پدرم بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این دین عزیز و بلند پایه خواهد بود و اهل دین بر دشمنانشان پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه، سپس سخنی گفت که مردم نگذاشتند بشنوم، به پدرم گفتم: آن کلمه ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت:

فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

(با سند دیگر) عامر شعبی از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند، از آن حضرت شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود، سپس صدای خود را پایین آورد و من ندانستم چه می گوید، پس به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش خواهند بود.

(با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند، پس، از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

دوازده خلیفه، سپس صدای خود را پایین آورد و من نفهمیدم که چه می فرماید، به پدرم گفتم: چه می فرماید؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش خواهند بود.

اسود بن سعید همدانی گفت: از جابر بن سمره شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود که همه آنان از قریش خواهند بود، چون به خانه اش برگشت، نزد آن حضرت رفتم و میان خود با او گفتم: سپس چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل می کند که او می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من همواره در حال گذار خواهند بود تا وقتی که دوازده مرد بر آنان حکومت کند، سپس سخنی گفت که بر من پوشیده ماند، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

سعید بن خالد از جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دین همواره سالم خواهد ماند و هیچ دشمنی به آن آسیبی

نخواهد رسانید، تا هنگامی که دوازده امیر باشند که همگی از قریش هستند.

ابن سیرین از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که فرمود: این امر را دوازده نفر به دست خواهند گرفت، می گوید: مردم سر و صدا کردند دیگر چیزی نشنیدم، به پدرم که به پیامبر صلی الله علیه و آله از من نزدیکتر بود گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند و مانند هیچ کدام از آنها دیده نخواهد شد.

عامر بن سعد می گوید: به جابر بن سمره نامه ای همراه غلامم نافع فرستادم و از وی پرسیدم که به من خبر بده از چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای، در پاسخ من نوشت: شامگاه روز جمعه ای که مرد اسلمی را سنگسار کردند از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا قیامت قیام کند و بر شما دوازده خلیفه باشد که همگی از قریش هستند.

بجیر بن ابی بجیر از سرح برمکی نقل می کند که او در نامه اش گفت: همانا در این امت دوازده نفر هستند که جدّ آنان پیامبرشان است، پس چون این تعداد آمدند و رفتند، مردم طغیان می کنند و در زمین ستم می کنند و میانشان جنگ خواهد بود.

ابن نجران می گوید که ابو خالد به او گفته است و بر سخن خود سوگند خورده است که این امّت هلاک نخواهد شد تا وقتی که دوازده خلیفه در آنان باشد که همگی بر هدایتند و به دین حق عمل می کنند.

برد می گوید: به مکحول گفته شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری و سخن دیگری هم گفت.

معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده نقل می کند که او (به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود، سپس هرج و مرج خواهد بود و چنین و چنان خواهد شد.

عمرو بکائی از کعب الاحبار نقل می کند که در باره خلفا گفت: آنان دوازده نفرند که وقتی به پایان رسیدند و طبقه شایسته ای سر کار آمدند، خداوند

عمر آنان را طولانی می کند، خداوند به این امت چنین وعده داده است، سپس این آیه را خواند:

«خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده که آنان را جانشینان زمین کند همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشینان کرده بود «1»» او گفت: خداوند با بنی اسرائیل هم چنین کرد و دشوار نیست که این امت را یک روز و یا یک نصف روز یک جا جمع کند. «و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می شمرند».

سماک از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که او می گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، سپس سخنی گفت که آن را نفهمیدم، از مردم پرسیدم، گفتند که فرمود: همه آنان از قریش هستند.

ابو عمر عامر شعبی از جابر نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کار امت من رو به راه خواهد بود تا دوازده خلیفه بگذرند که همگی از قریش هستند.

سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و حسین علیه السّلام روی زانوان آن حضرت بود و از دو چشم و دهان وی می بوسید و می فرمود: تو آقا پسر آقا هستی، تو امام پسر امام هستی، تو پدر امامان هستی، تو حجت پسر حجت هستی، تو پدر نه حجت از نسل خود هستی که نهمین آنان، قائم آنان خواهد بود.

حسین بن زید بن علی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: مژده باد، مژده باد! مژده باد! همانا مثل امّت من مانند باران است که معلوم نمی شود آغاز آن خوب است یا پایان آن، همانا مثل امّت من مانند باغی است که یک سال گروهی از آن می خورند، سپس یک سال گروهی دیگر از آن می خورند، شاید آخرین گروه آنان چون دریا گسترده تر و از نظر طول و شاخه عمیق تر و از نظر چیدن میوه بهتر باشند، و چگونه این امّت هلاک شود در حالی که من نخستین آنها هستم و دوازده نفر نیکان و صاحبان خرد به اضافه مسیح بن مریم آخرین آنهایند ولی در این میان آنها

که از هرج و مرج به وجود آمده اند هلاک خواهند شد، آنان از من نیستند و من از آنها نیستم.

صالح بن عقبه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون ابو بکر هلاک شد و عمر در جای او قرار گرفت عمر به مسجد برگشت و نشست، مردی نزد او آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من مردی از یهودم. دانشمند آنان هستم، می خواهم از تو چند مسأله بپرسم که اگر به من پاسخ دادی مسلمان خواهم شد، گفت: آن مسأله ها چیست؟ گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر خواهی بپرسم و اگر در میان قوم کسی از تو دانشمندتر است مرا به سوی او راهنمایی کن. عمر گفت: بر تو باد این جوان، یعنی علی بن ابی طالب علیه السّلام او نزد علی علیه السّلام آمد و از او پرسید.

حضرت فرمود: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ گفت: اگر چنین می کردم نادان بودم؛ چون اگر از سه تا پاسخ ندادی دیگر بسنده می کنم، فرمود: اگر تو را پاسخ دهم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. فرمود: بپرس. گفت: از تو می پرسم از نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد و از نخستین چشمه ای که جوشید و از نخستین درختی که روئید، فرمود: ای یهودی! شما می گویید! که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد، در بیت المقدس بود و دروغ می گویید، که بلکه آن سنگی است که آدم آن را از بهشت آورد، گفت: به خدا سوگند که راست گفتی، این سخن به خط هارون و به املای موسی است. فرمود: شما می گویید:

نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید چشمه ای بود در بیت المقدس و دروغ می گویید، آن چشمه زندگی است که یوشع بن نون، ماهی را در آن شست و آن چشمه ای است که خضر از آن نوشید و هیچ کس از آن ننوشد مگر اینکه زنده می ماند.

گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن به خط هارون و به املای موسی است.

فرمود: شما می گویید نخستین درختی که بر روی زمین رویید زیتون است و دروغ می گویید، آن خرمای مخصوص است که آدم با خود از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن هارون و به املای موسی است. مرد یهودی گفت: آن سه مسأله دیگر این است که این امّت چند امام هدایتگر خواهد داشت که با وجود آنها هر کس بخواهد آنان را خوار کند،

نمی تواند به آنان آسیب برساند؟ فرمود: دوازده نفر، گفت: راست گفتی، به خدا این سخن به خط هارون و املای موسی است، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت ساکن خواهد شد؟ فرمود: در بالاترین درجه و شریف ترین جای آن که عدن نام دارد. گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است. سپس گفت: پس از وی چه کسی در جایگاه او می نشیند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است، سپس هفتمی را گفت و مسلمان شد: وصیّ او پس از وی چند سال زنده می ماند؟ فرمود: سی سال، گفت: سپس چه می شود، می میرد یا کشته می شود؟ فرمود کشته می شود، بر فرق او ضربت می خورد و ریشش با خونش خضاب می شود، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است.

این حدیث را از چند طریق در کتاب الاوائل آورده ام.

سلیم بن قیس هلالی می گوید: از عبد اللَّه بن جعفر الطیّار شنیدم که می گفت:

من و حسن و حسین و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن سلمه و اسمامه بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنانی رد و بدل شد و من به معاویه گفتم: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی تر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام به مؤمنان از خودشان اولی تر است و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان اولی تر است. سپس پسرش حسین به مؤمنان از خودشان اولی تر است، و چون شهید شد، پسرش علی بن الحسن الاکبر به مؤمنان از خودشان اولی تر است، سپس پسرم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی تر است. و تو ای حسین، او را درک خواهی کرد. سپس آن را تا دوازده امام تکمیل کرد که نه امام از نسل حسین علیه السّلام خواهد بود. عبد اللَّه بن جعفر گفت: سپس از حسن و حسین و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه بر من گواهی دادند، سلیم بن قیس گفت: این مطلب را از سلمان و ابو ذر و مقداد نیز شنیدم و آنها گفتند که آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند.

حسن بن محبوب از ابو الجارود از امام باقر علیه السّلام و او از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل می کند که نزد فاطمه علیه السّلام رفتم و در مقابل

او لوحی بود که نام های اوصیاء در آن نوشته شده بود، آنها را شمردم، دوازده نفر بودند که یکی از آنها قائم و سه تا محمد و سه تا علی بود.

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از وی دوازده وصی قرار داد که برخی از آنان از دنیا رفته اند و برخی دیگر باقی مانده اند و بر هر وصیّی سنّتی جاری است. اوصیای پس از محمّد صلی الله علیه و آله بر اساس سنّت عیسی هستند و آنان دوازده نفرند و امیر المؤمنین علیه السّلام بر اساس سنّت مسیح بود.

زراره بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ما دوازده امام هستیم که از جمله آنهاست حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام سپس امامان از نسل حسین علیه السّلام.

سماعه بن مهران گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران غلام امام باقر علیه السّلام در خانه او بودیم که محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: ما دوازده نفر الهام گیرنده هستیم، ابو بصیر گفت: به خدا سوگند که آن را از امام صادق علیه السّلام شنیده ام و یک یا دو بار او را سوگند داد و او سوگند خورد که شنیده است، پس ابو بصیر گفت: ولی من آن را از امام باقر علیه السّلام شنیده ام.

تمیم بن بهلول می گوید: از عبد اللَّه بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم و اینکه امامت در چه کسی است و علامت کسی که مقام امامت را دارد چیست؟ گفت:

راهنمای این امر و حجّت بر مؤمنان و قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، همان برادر پیامبر خدا و جانشین او بر امتش و وصیّ او بر آنان و ولیّ اوست که نسبت به او به منزله هارون از موسی بود و کسی که پیروی از او به گفته خداوند:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر او و کسانی از شما را که صاحبان امرند اطاعت کنید.» واجب است و اوست که به این سخن خدا توصیف شده: «همانا ولیّ شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که نماز را بر پای دارند و زکات را می پردازند، در حالی که در رکوع هستند.» و اوست که ولایت با اوست و در روز غدیر خم امامت او اثبات شد با سخن پیامبر که از جانب خدا بود: «آیا من به شما از خودتان اولی تر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: «هر کس را که من مولای او هستم

علی علیه السّلام نیز مولای اوست، خداوندا، هر کس را که علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس را که علی را دشمن بدارد دشمن بدار، و هر کس را که علی را یاری کند، یاری کن، و هر کس را که علی را خوار بدارد خوار کن.» یعنی علی بن ابی طالب علیه السّلام که امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران و رهبر پیشانی سفیدان و بهترین وصی ها و نیکوترین همه مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و پس از وی حسن بن علی سپس حسین بن علی، دو نوه پیامبر و دو پسر بهترین همه زنان، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس پسر حسن که تا امروز (امامت آنها) یکی پس از دیگری ادامه دارد و آنان خاندان پیامبر و شناخته شدگان به وصایت و امامت هستند.

و روی زمین در هر عصر و زمان و هر وقت و هنگامی از آنان خالی نیست و آنان ریسمان مطمئن و امامان هدایتگر و حجّت بر اهل دنیا هستند تا وقتی که زمین و هر چه در آن است را خداوند به ارث برد، و هر کس با آنان مخالفت کند، گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است، و آنان هستند که قرآن را معنی می کنند و از سوی پیامبر سخنی می گویند و هر کس بمیرد در حالی که معرفت به آنان نداشته باشد، مانند مردن جاهلیت مرده است. و دین آنان پرهیزگاری و عفت و راست گویی و صلاح و کوشش و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و طول دادن به سجده و شب زنده داری و دوری از گناهان و انتظار فرج با صبر و معاشرت نیکو و همسایگی نیکو است.

سپس تمیم بن بهلول گفت: همین سخنان را ابو معاویه از اعمش و او از امام صادق علیه السّلام راجع به امامت نقل کرده است.

حسن بن عباس بن حریش از امام جواد علیه السّلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام به ابن عباس فرمود: همانا در شب قدر هر سالی مقدّرات همان سال نازل می شود و این امر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله والیانی دارد، ابن عباس گفت: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود:

من و یازده نفر از نسل من که امامان الهام شونده هستند.

با همین اسناد گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن برای علی بن ابی طالب علیه

السّلام و یازده فرزند او پس از من است.

زراره بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که نه نفر آنها پس از حسین بن علی است که نهمین آنها قائم آنهاست.

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نه امام بعد از حسین بن علی علیه السّلام است که نهمین آنها قائم آنهاست.

زراره می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: دوازده امام هستند، علی و حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین.

(مصنف می گوید:) هر چه در این باره روایت به من رسیده، در کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره نقل کرده ام.

فی السواک اثنتا عشره خصله

52- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یُوسُفَ عَنْ مُعَاذٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ یَرْفَعُهُ إِلَی النَّبِیِّ ص قَالَ: فِی السِّوَاکِ اثْنَتَا عَشْرَهَ خَصْلَهً مَطْهَرَهٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاهٌ لِلرَّبِّ وَ یُبَیِّضُ الْأَسْنَانَ وَ یَذْهَبُ بِالْحَفَرِ (1) وَ یُقِلُّ الْبَلْغَمَ وَ یُشَهِّی الطَّعَامَ وَ یُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَ تُصَابُ بِهِ

1- . الحفر: صفره تعلو الأسنان.

السُّنَّةُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ وَ هُوَ يَمُرُّ بِطَرِيقَهِ الْقُرْآنِ وَ ركعتين [رَكْعَتَانِ] بِسِوَاكٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكٍ.

53- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی السِّوَاكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً هُوَ مِنَ السُّنَّةِ وَ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ وَ يُرْضِی الرَّحْمَنَ وَ يُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ وَ يَذْهَبُ بِالْحَفَرِ وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ وَ يُشَهِّی الطَّعَامَ وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَ يَزِيدُ فِی الْحِفْظِ وَ يُضَاعَفُ بِهِ الْحَسَنَاتُ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ.

54- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنِی أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِیُّ السِّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ وَ هُوَ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ وَ يُرْضِی الرَّحْمَنَ وَ يُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ وَ يَذْهَبُ بِالْحَفَرِ وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ وَ يُشَهِّی الطَّعَامَ وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَ يَزِيدُ فِی الْحِفْظِ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ.

*ترجمه کمره ای: (در مسواک کردن دوازده خصلت است)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود در مسواک کردن دوازده خصلت است پاکی دهن است، خوشنودی خداست دندان ها را سفید کند، چرک دندان ها را ببرد، بلغم را کم کند، اشتهای خوراک آورد؛ حسنات را دو چندان سازد روش پیغمبر باشد، فرشتگان آن را گواه شوند؛ بن دندان ها را سخت کند، راه قرآن خواندن را شسته کند، دو رکعت نمازی که پیش از آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک پیش خدا دوست تر است.

امام ششم فرمود در مسواک دوازده خاصیت است، سنت پیغمبر است، پاکی دهن است، دیده را روشن کند، خدا را خشنود کند، دندانها را سفید کند، چرک دندان را ببرد، بن دندان را سخت کند، اشتهای خوراک آورد، بلغم را ببرد، حافظه را بیفزاید؛ حسنات را دو چندان کند، فرشتگان را شاد سازد. از امام یکم همین مضمون روایت شده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در مسواک کردن دوازده خاصیت است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: در مسواک کردن دوازده خاصیت است، دهان را پاک می کند، خدای را خشنود می سازد، دندان ها را سفید می گرداند، چرک آنها را دور می کند، بلغم را می کاهد، اشتهای خوراک را می افزاید، نیکها را دو چندان می گرداند، رسم پیامبر باشد، فرشتگان گواه شوند، بن آنها را سخت می سازد، راه قرآن خواندن را پاک می کند، دوگانه یی که پیش از گزاردن آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک نزد خدا برتر است.

امام صادق گفته: در مسواک دوازده منش است: راه و رسم پیامبر است، دهان را پاک می کند، دیده را روشن می سازد، خدای را خشنود می دارد، دندان ها را سفید می گرداند، شوخی دندان را دور می کند، بن دندان را سخت می سازد، اشتهای خوراک می آورد، بلغم را می کاهد، نیروی حافظه را می افزاید، نیکها را دو چندان می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، از علی نیز راجع به مسواک کردن همچنین روایت کرده اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در مسواک دوازده خاصیت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مسواک کردن دوازده خاصیت است: پاک کننده دهان است و موجب رضای خداوند و دندانها را سفید میکند و چرک دندان را میبرد و بلغم را میکاهد و خوراک را گوارا سازد و پاداش کارهای نیک را چند برابر نماید و به سنت پیغمبر رفتار شده است و فرشتگان بهنگام مسواک کردن حاضر شوند و لثه را محکم سازد و گذرگاهش از رهگذر قرآن است و دو رکعت با مسواک نماز گزاردن خدا را خوشتر آید از هفتاد رکعت بدون مسواک.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در مسواک کردن دوازده خاصیت است: از روش پیغمبر است و پاک کننده دهان و روشنی بخش چشم و خدای رحمان را خوشنود سازد و دندانها را سفید کند و چرک دندان را ببرد و لثه را محکم کند و خوراک را گوارا مینماید و بلغم را میبرد و حافظه را زیاد کند و بکارهای نیک بخاطر مسواک چند برابر پاداش داده شود و فرشتگان با آن خوشحال شوند.

رسول خدا در وصیتی بعلی بن ابی طالب فرمود: یا علی مسواک کردن از شیوه من است و آن پاک کننده دهان است تا آخر روایت 53 بیک مضمون است.

****ترجمه جعفری: (در مسواک دوازده خصلت است)

عمرو بن جمیع از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: در مسواک دوازده خصلت است: دهان را پاک می کند و خوشنودی خداوند را جلب می کند و دندانها را سفید می کند و زردی دندان را از بین می برد و بلغم را کم می کند و اشتها به طعام می آورد و حسنات را چند برابر می کند و با آن به سنّت عمل شده است و فرشتگان موقع مسواک کردن حاضر می شوند و لثه را محکم می سازد و آن راه خواندن قرآن را مرور می کند و دو رکعت نماز با مسواک زدن برای خداوند دوست داشتنی تر از هفتاد رکعت بدون مسواک است.

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در مسواک کردن دوازده خصلت است: آن از سنّت و پاک کننده دهان و روشن کننده چشم است و خداوند رحمان را خشنود می سازد و دندان ها را سفید می کند و چرک را از بین می برد و لثه را محکم می کند و اشتها به طعام می آورد و بلغم را می برد و حافظه را زیاد می کند و با آن حسنات چند برابر می شود و فرشتگان با آن شاد می شوند.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به او فرمود: یا علی، مسواک کردن از سنّت است و آن دهان را خوشبو و چشم را روشن و خدای رحمان را خشنود و دندان ها را سفید می کند و زردی دندان را از بین می برد و بر حفظ می افزاید و حسنات را چند برابر می کند و فرشتگان با آن شاد می شوند.

حدیث الحجب اثنا عشر

55- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَجْلَانَ الْمَرْوَزِيُّ الْمُقْرِئُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ يَحْيَى الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَدَنِيُ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنْ

1- . كذا فى البحار و المعانى، و يحتمل على بعد تصحيفه عن (على بن الحسن المروزى) كما يظهر من بعض النسخ المخطوطه. و عليه فهو علىّ بن الحسن بن شقيق أبو عبد الرحمن المروزى، و جميع رجال السند إلى هنا مجهول و لم أظفر بهم.

أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ ص قَبْلَ أَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ الْعَرْشَ وَ الْکُرْسِیَّ وَ اللَّوْحَ وَ الْقَلَمَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ وَ نُوحاً وَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی وَ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ وَ کُلَّ مَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قَوْلِهِ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ إِلَی قَوْلِهِ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَنْبِیَاءَ کُلَّهُمْ بِأَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ وَ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِینَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ اثْنَیْ عَشَرَ حِجَاباً حِجَابَ الْقُدْرَةِ وَ حِجَابَ الْعَظَمَةِ وَ حِجَابَ الْمِنَّةِ وَ حِجَابَ الرَّحْمَةِ وَ حِجَابَ السَّعَادَةِ وَ حِجَابَ الْکَرَامَةِ وَ حِجَابَ الْمَنْزِلَةِ وَ حِجَابَ الْهِدَایَةِ وَ حِجَابَ النُّبُوَّةِ وَ حِجَابَ الرِّفْعَةِ وَ حِجَابَ الْهَیْبَةِ وَ حِجَابَ الشَّفَاعَةِ ثُمَّ حَبَسَ نُورَ مُحَمَّدٍ ص فِی حِجَابِ الْقُدْرَةِ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَ فِی حِجَابِ الْعَظَمَةِ أَحَدَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ وَ فِی حِجَابِ الْمِنَّةِ عَشْرَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَلْهُو وَ فِی حِجَابِ الرَّحْمَةِ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ الرَّفِیعِ الْأَعْلَی وَ فِی حِجَابِ السَّعَادَةِ ثَمَانِیَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَسْهُو وَ فِی حِجَابِ الْکَرَامَةِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِیٌّ لَا یَفْتَقِرُ وَ فِی حِجَابِ الْمَنْزِلَةِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَلِیِّ الْکَرِیمِ وَ فِی حِجَابِ الْهِدَایَةِ خَمْسَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (1) وَ فِی حِجَابِ النُّبُوَّةِ أَرْبَعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ فِی حِجَابِ الرِّفْعَةِ ثَلَاثَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ وَ فِی حِجَابِ الْهَیْبَةِ أَلْفَیْ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ وَ فِی حِجَابِ الشَّفَاعَةِ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ یَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ ثُمَّ أَظْهَرَ عَزَّ وَ جَلَّ اسْمَهُ عَلَی اللَّوْحِ وَ کَانَ عَلَی اللَّوْحِ مُنَوَّراً أَرْبَعَةَ آلَافِ سَنَةٍ ثُمَّ أَظْهَرَهُ عَلَی الْعَرْشِ فَکَانَ عَلَی سَاقِ الْعَرْشِ مُثْبَتاً سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ إِلَی أَنْ وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی صُلْبِ آدَمَ ثُمَّ نَقَلَهُ مِنْ صُلْبِ آدَمَ إِلَی صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ جَعَلَ یُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبٍ

1- . فی بعض النسخ (سبحان ذی العرش العظیم).

إِلَى صُلْبِ حَتَّى أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَكْرَمَهُ بِسِتِّ كَرَامَاتٍ أَلْبَسَهُ قَمِيصَ الرِّضَا وَ رَدَّاهُ رِدَاءَ الْهَيْبَهِ وَ تَوَّجَهُ تَاجَ الْهِدَايَهِ وَ أَلْبَسَهُ سَرَاوِيلَ الْمَعْرِفَهِ وَ جَعَلَ تِكَّتَهُ تِكَّهَ الْمَحَبَّهِ يَشُدُّ بِهَا سَرَاوِيلَهُ وَ جَعَلَ نَعْلَهُ الْخَوْفَ وَ نَاوَلَهُ عَصَا الْمَنْزِلَهِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ يَا مُحَمَّدُ اذْهَبْ إِلَى النَّاسِ فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ أَصْلُ ذَلِكَ الْقَمِيصِ فِي سِتَّهِ أَشْيَاءَ قَامَتُهُ مِنَ الْيَاقُوتِ وَ كُمَّاهُ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ دِخْرِيصُهُ (1) مِنَ الْبِلَّوْرِ الْأَصْفَرِ وَ إِبْطَاهُ مِنَ الزَّبَرْجَدِ وَ جُرُبَّانُهُ (2) مِنَ الْمَرْجَانِ الْأَحْمَرِ وَ جَيْبُهُ مِنْ نُورِ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَبِلَ اللَّهُ تَوْبَهَ آدَمَ عليه السلام بِذَلِكَ الْقَمِيصِ وَ رَدَّ خَاتَمَ سُلَيْمَانَ بِهِ وَ رَدَّ يُوسُفَ إِلَى يَعْقُوبَ بِهِ وَ نَجَّى يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام نَجَّاهُمْ مِنَ الْمِحَنِ بِهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْقَمِيصُ إِلَّا قَمِيصَ مُحَمَّدٍ ص.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه أرواح جميع الأئمه عليه السلام و المؤمنين خلقت مع روح محمد ص

*ترجمه کمره ای: (حدیث دوازده حجاب)

امام یکم فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر پیغمبرانی که در (سوره انعام آیه 88- 82) که به وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و پیش از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده حجاب آفرید حجاب قدره، حجاب عظمه، حجاب منت. حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت؛ حجاب منزلت، حجاب هدایت؛ حجاب نبوت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت: سپس نور محمد صلّی الله علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که برتر است و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی میگفت پاک است دانای راز نهان، و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که پایدار است و بازیگری ندارد و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است خدای بلند برتر و در حجاب سعادت هشت هزار سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است آنکه پایدار است و سهو نمیکند و در حجاب کرامت هفت هزار سال نگهداشت که میفرمود پاک است آن خدائی که بی نیاز است و هرگز نیازمند نگردد و در حجاب منزلت

شش هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که بلند و با کرامت است و در حجاب هدایت پنج هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عرش بزرگ و در حجاب نبوت چهار هزار سال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار عزت از آنچه بناروائی را وصف کنند و در حجاب رفعت سه هزار سال نگهداشت همی میگفت پاک است صاحب ملک و ملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است خدا و بحمد او مشغولم و در حجاب شفاعت هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است پروردگار من که بزرگ است و بحمدش اندرم. سپس خدای عز و جل نامش را نور رخشانی بر لوح آشکار کرد تا چهار هزار سال سپس بر عرش عیان ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در صلب آدم نهاد و از آنجا به پشت نوح نقل داد و از پشتی به پشتی گردانید تا از پشت عبد اللَّه بن عبد المطلبش در آورد و شش کرامت خاص او کرد پیراهن رضا بر تنش پوشید و رداء هیبت بدوشش انداخت و تاج هدایت بر سرش نهاد و سراویل معرفت بر او پوشانید و بند آن را محبت قرار داد و نعلین خوف بپایش کرد و عصای منزلت بدستش داد سپس خدا باو فرمود ای محمد برو نزد مردم و بآنها بگو، بگوئید لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .

ماده این پیراهن از شش چیز بود تنش از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و تیریزش از بلور زرد و دو زیر بعلش از زبرجد و طوقش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار جل جلاله ببرکت این پیراهن توبه آدم را پذیرفت و انگشتر سلیمان را باو برگردانید و یوسف را بیعقوب رسانید و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیغمبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید آن پیراهن همانا پیراهن محمد بود.

مصنف این کتاب گوید: ارواح همه امامان و مؤمنین با روح محمد صلوات اللَّه علیه و آله آفریده شد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (حدیث دوازده پرده)

علی بن ابی طالب چنان که از او روایت کرده اند گفته: خدا چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دیگر از پیامبرانی که در قرآن گفته: وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و قبل از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن

دوازده پرده آفرید. پرده قدرت، پرده عظمت، پرده رحمت، پرده سعادت، پرده کرامت، پرده منزلت، پرده هدایت، پرده نبوت، پرده رفعت، پرده هیبت، پرده شفاعت.

بعدا خدا نور محمد را دوازده هزار سال در پرده قدرت نگاه داشت، او در آن می گفت: پاک است پروردگار من که برتر است. و یازده هزار سال در حجاب بزرگی نگاه داشت، و او در آن می گفت: پاک است دانای راز نهان، و در پرده منت ده هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدایی که پایدار است. در پرده رحمت نه هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدای بزرگ و برتر. و در پرده سعادت هشت هزار سال می گفت: پاک است آنکه پایدار است و در کار خود پرتی ندارد. و در پرده کرامت هفت هزار سال می گفت:

پاک است، خدایی که بی نیاز است و نیازمند نگردد، و در پرده منزلت شش هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که با کرامت است، و در پرده هدایت پنج هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عرش و در پرده نبوت چهار هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عزت، از آنچه به نادانی وی را وصف کنند. و در پرده رفعت سه هزار سال می گفت: پاک است خداوند ملک و ملکوت. و در پرده هیبت دو هزار سال می گفت:

پاک است خدا و به ستایش وی همدم هستم و در پرده شفاعت هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که بزرگ است و به ستایش وی مشغول هستم.

بعدا خدا وی را چون نور درخشانی بر لوح پدیدار کرد تا چهار هزار سال بعدا بر عرش آشکار ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در کمر آدم نهاد و از آنجا به نوح نقل داد و از نهادی به نهادی گردانید تا از پشت عبد اللّٰه بن عبد المطلب برآورد و شش کرامت خاص وی گردانید: پیراهن رضا، رداء هیبت، تاج هدایت و زیر جامه معرفت و بند آن را مهر قرار داد، نعلین خوف و عصای منزلت بعدا خدا به وی گفت: ای محمد برو پیش مردمان و به ایشان بگوی:

لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه.

مایه این جامه که وی پوشیده بود از شش چیز فراهم شده: تنش از یاقوت و دو آستین آن از مروارید، خشتک آن از بلور زرد و دو زیر بغل آن از زبرجد و طوق آن از مرجان سرخ و یقه آن از نور پروردگار، به برکت این

جامه زیبا، توبه آدم را خدا پذیرفت و انگشتری سلیمان را به وی بازگردانید و یوسف را به یعقوب و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیامبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید، این جامه محمد بود صدوق گفته: ارواح همه پیشوایان و گروندگان با روح محمد آفریده شده اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (روایتی که حجابها دوازده است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و آتش را بیافریند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر کس را که در آیه مبارکه میفرماید (ما بابراهیم، اسحاق و یعقوب را دادیم تا آنجا که فرماید آنان را براه راست رهبری نمودیم) و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه همه پیغمبران را بیافریند نور محمد را آفرید و خدای عز و جل با او دوازده حجاب آفرید حجاب قدره و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت.

سپس نور محمد را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاه داشت که همی گفت منزه است پروردگار والا مقام من و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی گفت منزه و پاک است دانای راز نهان و ده هزار سال در حجاب منت نگهداشت که میگفت پاک و منزه است خدائی که پاینده است و غفلت باو راه ندارد و در حجاب رحمت نه هزار سال نگهداشت که میگفت پاک و منزه است خدای بلند پایه والا مقام و هشت هزار سال در حجاب سعادت نگهداشت که همی گفت: پاک و منزه است خدائی که پاینده است و اشتباهی برای او نیست و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت که همی گفت: پاک و منزه است خدائی که بی نیاز است و نیازمند نگردد و شش هزار سال در حجاب منزلت نگاه داشت که همی گفت: پاک و منزه است پروردگار من که برتر است و بخشنده و پنج هزار سال در حجاب هدایت نگاه داشت که همی گفت: پاک و منزه است پروردگار عرش بزرگ و چهار هزار سال در حجاب نبوت نگاهداشت که همی گفت: پروردگار عزت از آنچه توصیفش میکنند منزه است و سه هزار سال در حجاب رفعت نگاه داشت که همی گفت پاک و منزه است خدائی که صاحب ملک و ملکوت است و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که همی گفت پاک و منزه است اللّه و من بستایش او مشغولم و

هزار سال در حجاب شفاعت نگاه داشت که همی گفت پاک و منزه است پروردگار بزرگ من و من بستایش او مشغولم.

سپس خدای عز و جل نام او را بر لوح آشکار نمود و چهار هزار سال بر لوح میدرخشید و سپس آن را بر عرش آشکار نمود که هفت هزار سال بر پایه عرش استوار بود تا آنکه خدای عز و جل آن را در پشت آدم قرار داد و سپس از پشت آدم به پشت نوح منتقلش فرمود و سپس هم چنان از پشتی به پشت دیگری بدر می آورد تا آنکه از پشت عبد اللّه بن عبد المطلب اش بدر آورد پس با شش کرامت اکرامش فرمود: پیراهن رضا بر او پوشانید و ردای هیبت بر دوشش افکند و افسر هدایت بر سرش نهاد و شلوارهای معرفت بر او پوشانید و بند آن را بند محبت قرار داد که هر چه محکمتر بسته شود و نعلین اش را خوف قرار داد و عصای منزلت بدستش داد.

سپس خدای عز و جل باو فرمود بسوی مردم برو و بآنان بگو که بگوئید: خدائی بجز خداوند نیست و محمد فرستاده او است و مواد اصلی این پیراهن از شش چیز بود بدنه اش از یاقوت بود و دو آستینش از لؤلؤ و لبه اش از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار جل جلاله پس خداوند توبه آدم را بخاطر این پیراهن پذیرفت و انگشتر سلیمان را بخاطر آن بازش گردانید و یوسف را بیعقوب بخاطر آن باز گردانید و یونس را از شکم ماهی بخاطر آن نجات بخشید.

هم چنین دیگر پیمبران را از گرفتاریها بخاطر آن نجات داد و این پیراهن نبود مگر پیراهن محمد صلی الله علیه و آله

[کلام مصنف]

مصنف این کتاب گوید: روان همه امامان و مؤمنین با روان محمد علیه السّلام آفریده شده اند.

(مترجم گوید:)

سند این روایت تا عبد اللَّه مبارک همگی مجهول اند و ناشناس و روایت قابل اعتماد نیست.

****ترجمه جعفری: (حدیث حجاب های دوازده گانه)

سفیان ثوری از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند متعال نور محمد صلی الله علیه و آله را پیش از آفرینش آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنّم و پیش از خلقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و همه کسانی که نامهایشان در آیه «و وهبنا له اسحاق- تا- صراط المستقیم» آمده و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از همه پیامبران آفرید، و همراه با آن حضرت دوازده حجاب آفرید: حجاب قدرت، و حجاب عظمت، و حجاب منّت، و حجاب رحمت، و حجاب سعادت، و حجاب کرامت، و حجاب منزلت، و حجاب هدایت، و حجاب نبوّت، و حجاب رفعت، و حجاب هیبت، و حجاب شفاعت.

آنگاه نور محمد صلی الله علیه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربی الاعلی منزه است پروردگار بزرگ من» و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت و او می گفت: «سبحان عالم السّر منزه است داننده راز» و ده هزار سال در حجاب منّت نگهداشت و او می گفت: «سبحان من هو قائم لا یلهو منزه است کسی که قائم است و بیهودگی نمی کند.» و نه هزار سال در حجاب رحمت نگهداشت و او می گفت: «سبحان الرفیع الاعلی منزه است والای بلند مرتبه» و هشت هزار سال در حجاب سعادت نگهداشت و او می گفت: «سبحان من هو قائم لا یسهو منزه است کسی که قائم است و سهو نمی کند» و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت و او می گفت: «سبحان من هو غنیّ لا یفتقر منزه است کسی که بی نیاز است و محتاج نمی شود.» و شش هزار سال در حجاب منزلت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربی العلیم الکریم منزه است پروردگار بزرگ و گرامی من» و پنج هزار سال در حجاب هدایت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربّ العرش العظیم منزه است پروردگار عرش بلند» و چهار هزار سال در حجاب نبوّت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربّ العزّه عمّا یصفون منزه است پروردگار عزت از هر چه توصیف می کنند» و سه هزار سال در حجاب رفعت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت منزه است صاحب ملک و ملکوت» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگهداشت و او می گفت: «سبحان اللّه و بحمده منزه است خداوند و ستایش او راست» و یک هزار سال در حجاب شفاعت نگهداشت و او می گفت:

«سبحان ربّی العظیم و بحمده منزّه است پروردگار بزرگ من و ستایش او راست.» آنگاه نام او را بر لوح ظاهر کرد و چهار هزار سال بر لوح می درخشید سپس او را بر عرش ظاهر کرد و هفت هزار سال بر ساق عرش بود تا اینکه خداوند او را در صلب آدم قرار داد، سپس او را از صلب آدم به صلب نوح منتقل کرد، سپس از صلبی به صلب دیگر وارد می کرد تا اینکه او را از صلب عبد اللّه بن عبد المطلب بیرون آورد و او را با شش کرامت گرامی داشت: پیراهن رضایت را به او پوشانید و ردای هیبت را بر دوش او انداخت و تاج هدایت را بر سر او گذاشت و شلوار معرفت را به او پوشانید و بند آن را بند محبّت قرار داد که شلوار خود را با آن محکم کند و کفش او را خوف و بیم قرار داد و عصای منزلت را به دستش داد، سپس به او فرمود: ای محمد به سوی مردم برو و به آنان بگو: بگویید معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر اوست.

و اصل این پیراهن در شش چیز بود: بدنه آن از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و دستک آن از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار بزرگ، و خداوند به خاطر این پیراهن توبه آدم را قبول کرد و انگشتر (گمشده) سلیمان را به او برگردانید و یوسف را به وسیله آن به یعقوب برگردانید و یونس را به وسیله آن از شکم ماهی نجات داد و همچنین سایر پیامبران را به وسیله او از ناراحتی ها نجات داد و این پیراهن نبود مگر پیراهن محمد صلی الله علیه و آله.

مصنف این کتاب می گوید: ارواح تمام ائمه و مؤمنین با روح محمد صلی الله علیه و آله آفریده شده است.

لأهل التقوی اثنتا عشره علامه

56- حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ الْمِصْرِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَیَّاشِیُّ عَنْ أَبِیهِ أَبِی النَّضْرِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی ابْنُ إِسْحَاقَ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَی عَلَامَاتٍ یُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ وَ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ قِلَّهَ الْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ صِلَهَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَهَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّهَ الْمُؤَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ (3) وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَهَ الْحِلْمِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ فِیمَا یُقَرِّبُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ طُوبَی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ طُوبَی

شَجَرَهٌ فِیَ الْجَنَّهِ أَصْلَهَاَ فِی دَارِ رَسُولِ اللّهِ ص فَلَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلّا وَ فِی دَارِهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا لَا یَنْوِی فِی

1- . الدخریص- بالکسر-: لبنه القمیص.
2- . جربان معرب گریبان.
3- . المواتاه: حسن المطاوعه و الموافقه. و أصله الهمز فخفف.

قَلْبِهِ شَيْئاً إِلَّا أَتَاهُ ذَلِکَ الْغُصْنُ بِهِ وَ لَوْ أَنَّ رَاکِباً مُجِدّاً سَارَ فِی ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا وَ لَوْ أَنَّ غُرَاباً طَارَ مِنْ أَصْلِهَا مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَبْيَاضَّ هَرَماً أَلَا فَفِی هَذَا فَارْغَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِی شُغُلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَةٍ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ تَعَالَى ذِکْرُهُ بِمَکَارِمِ بَدَنِهِ وَ يُنَاجِی الَّذِی خَلَقَهُ فِی فَکَاکِ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَکَذَا فَکُونُوا.

*ترجمه کمره ای: (برای اهل تقوی دوازده نشانه است)

امام پنجم علیه السّلام فرماید که امیر مؤمنان صلّی الله علیه و آله میفرمود برای اهل تقوی نشانه هائیست که بدان شناخته میشوند: راستگوئی، رد امانت، وفای بعهد، کم فخر کردن و کمی (تحمیل خ ب) بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزی، پیروی از دانش در عبادات خدا طوبی از آن آن هاست و خوش سرانجامند.

طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه ای از شاخه هایش هست هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شاخه بدو میدهد اگر سواری تندروی صد سال در سایه اش راه پیماید از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ببالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکران رغبت کنید. مؤمن سرگرم خود است و مردم از او در آسایشند چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی بر خاک نهد و برای خدای تعالی با شریفترین اندامش سجده کند و با آنکه او را آفریده برای رهائی خود از دوزخ مناجات کند هلا چنین باشید.

شرح: مقصود از شریف ترین عضو پیشانی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پرهیزگاران را دوازده نشانه است)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: که امیر المؤمنین علی می گفت: پرهیزگاران را نشانه هایی ست که به آنها شناخته می شوند: راستگویی، پس دادن سپردنی به جای آوردن پیمان، اندک نازیدن، اندک بخل، پیوند خویشاوندی، آمرزش بر ناتوانان، اندکی خوی با زنان، دهش، نیکی، خوش خویی، بردباری، پیروی از دانش، در بندگی خدا خوش پایان اند. خوشا که به تازی طوبی گویند نیز نام درختی ست در بهشت که دهنه سرای پیامبر است و در سرای هر مؤمنی بی استثناء شاخه یی از شاخه های آن هست،

هر چه دل آن مؤمن بخواهد آن را برکند آن شاخه به او برمی دهد، هر گاه سواری تندرو صد سال در سایه آن راه پیماید از آن بیرون نرود و هر گاه کلاغی از زیر آن پرواز گیرد به بالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد، شما در این بهره مندی بی کران گرایش کنید، گرونده سرگرم خود است و مردمان از وی در آسایش اند. هر گاه تاریکی شب او را فرا گیرد چهره خویش بر خاک نهد و با خدا مناجات کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پرهیزکاران را دوازده نشانه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود که پرهیزکاران را نشانه هائی است که با آنها شناخته می شوند: راستگوئی و امانت را پس دادن و پیمان را به پایان رساندن و کمتر فخر کردن و کمتر بخل ورزیدن و با خویشان پیوند نگسستن و بر ناتوان دلسوزی نمودن و از زنان کمتر فرمان بردن و در کار نیک دست باز بودن و خوش خلقی و بسیار حلم ورزیدن و از دانستن آنچه بخدای عز و جل نزدیک میکند پیروی کردن طوبی از آن آنها است و سرانجام کارشان به نیکی است و طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه رسول خدا است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه یک شاخه از شاخهای آن در خانه او است هر چه از دلش بگذراند آن شاخه همان بر را باو میدهد.

و چنانچه سواری تندرو دو سال در سایه آن راه پیماید از سایه اش بدر نخواهد رفت و چنانچه کلاغی از پایه او پرواز کند بر فراز آن نخواهد رسید تا آنکه از پیری سخت سفید گردد هان که بر چنین چیزی رغبت کنید براستی که مؤمن به خویشتن مشغول است و مردم از او در آسایش اند و چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی خود بر زمین نهد و با عزیزترین اعضای بدنش خدای تعالی ذکره را سجده کند و با آن کسی که او را آفریده مناجات نماید، تا مگر او را از آتش آزاد فرماید هان که این چنین باشید.

****ترجمه جعفری: (اهل تقوا دوازده علامت دارند)

ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود:

اهل تقوا نشانه هایی دارند که با آن شناخته می شوند: راستگو، و ادای امانت، و وفای به عهد، و کم بودن فخر فروشی و بخل، و صله رحم، و مهربانی با ضعیفان، و کم بودن انس با زنان، و بخشش کردن، و خوش

اخلاقی، و وسعت بردباری، و پیروی نمودن از دانش در آنچه به خدا نزدیک می کند، و طوبی برای آنان است و سرانجام نیکی دارند و طوبی درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در خانه او شاخه ای از شاخه های آن است و دل او چیزی را نمی خواهد مگر اینکه این شاخه نزد او می آورد و اگر سوار کار تند روی صد سال در سایه آن بتازد، از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از کنار ریشه آن پرواز کند به بالای آن نمی رسد اگر چه از پیری سفید گردد، آگاه باشید که برای آن رغبت کنید، همانا مؤمن، مشغول خویشتن است و مردم از او در راحتی هستند، وقتی شب بر او فرا رسد صورت خود را زمین گذارد و با بهترین عضوهای بدنش خدا را سجده کند و با کسی که او را آفریده برای آزادی از جهنم مناجات نماید، چنین باشید.

لا یسلم علی اثنی عشر

57- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: لَا تُسَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَ لَا عَلَى النَّصَارَى وَ لَا عَلَى الْمَجُوسِ وَ لَا عَلَى عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَ لَا عَلَى مَوَائِدِ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الشِّطْرَنْجِ وَ النَّرْدِ وَ لَا عَلَى الْمُخَنَّثِ وَ لَا عَلَى الشَّاعِرِ الَّذِي يَقْذِفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ لَا عَلَى الْمُصَلِّي وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمُصَلِّيَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرُدَّ السَّلَامَ لِأَنَّ التَّسْلِيمَ مِنَ الْمُسَلِّمِ تَطَوُّعٌ وَ الرَّدَّ عَلَيْهِ فَرِيضَةٌ وَ لَا عَلَى آكِلِ الرِّبَا وَ لَا عَلَى رَجُلٍ جَالِسٍ عَلَى غَائِطٍ وَ لَا عَلَى الَّذِي فِي الْحَمَّامِ وَ لَا عَلَى الْفَاسِقِ الْمُعْلِنِ بِفِسْقِهِ.

*ترجمه کمره ای: (بر دوازده کس سلام نکنید)

امام ششم از گفته پدرش فرمود سلام نکنید بیهودی و نصرانی و مجوس و بت پرست و بر آن که سر سفره شراب نشسته و بر شطرنج باز و نردباز و بر مأبون و بر شاعری که زنهای پاکدامن را نسبت بزنا میدهد و بر کسی که در نماز است، زیرا نماز گذار نمی تواند جواب سلام بدهد چون که سلام از سلام کننده مستحب است ولی جواب آن واجبست و سلام نکنید بکسی که ربا میخورد و بر کسی که در حال تغوط است و بر کسی که در حمام است و بر کسی که متجاهر بفسق است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بر دوازده تن درود مفرستید)

امام صادق از پدر خود روایت کرده که می گفت:

درود مفرستید بر جهود و ترسا و گبر و بت پرست و بر آن که بر خوان باده گساری نشسته و بر شطرنج باز و فردی و بر مأبون و بر شاعری که زنان پاک را نسبت به زنا دهد و بر آنکه در حالی نماز گزاردن است زیرا نمازگزار نمی تواند پاسخ دهد چون که سلام از سلام کننده واجب نیست لیک جوان آن واجب است و بر سود خوار و بر کسی که در حال ریستن است و بر آنکه در گرمابه است و بر کسی که آشکارا گناه ورزد.

***ترجمه فهری زنجانی: (به دوازده نفر نباید سلام کرد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: سلام نکنید بر یهودی و نه بر نصرانی و نه بر آتش پرست و نه بر بت پرستان و نه بر سر سفره شراب نشینان و نه بر شطرنج باز و نردباز و نه بر کسی که با او عمل لواط انجام میدهند و نه بر شاعری که زنهای پاکدامن را متهم می سازند و نه بر نمازگزار و این بخاطر آن است که نمی تواند پاسخ سلام را بگوید زیرا اسلام دادن از سلام دهنده مستحب است و پاسخش بر نماز گذار واجب و سلام نکنید به رباخوار و نه بر کسی که بر قضای حاجت نشسته و به بر آنکه در حمام است و نه بر کسی که آشکارا گناه میکند.

****ترجمه جعفری: (به دوازده نفر سلام داده نشود)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام و او از پدرش نقل می کند که فرمود: سلام ندهید بر یهود، و نه نصاری، و نه بر مجوس، و نه بر پرستش کنندگان بتها، و نه بر کسی که بر شراب نشسته، و نه بر کسی که شطرنج و نردبازی می کند، و نه بر ابنه و نه بر شاعری که زنهای پاکدامن را تهمت زنا می زند و نه بر نمازگزار و این برای آن است که نمازگزار نمی تواند سلام را پاسخ گوید، چون سلام دادن به سلام دهنده مستحب است ولی ردّ آن واجب است، و نه بر رباخوار، و نه بر کسی که در حال قضای حاجت است، و نه بر کسی که در حمّام است و نه بر کسی که فسق خود را آشکار می کند.

استقبل النبی ص جعفر بن أبی طالب علیه السلام لما انصرف من الحبشه اثنتی عشره خطوه

58- حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی الْحَسَنِ الْجُرْجَانِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا یُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ الرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِیهِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا جَاءَهُ جَعْفَرُ بْنُ أَبِی طَالِبٍ مِنَ الْحَبَشَهِ قَامَ إِلَیْهِ وَ اسْتَقْبَلَهُ إِثْنَتَیْ عَشْرَهَ خُطْوَهً وَ عَانَقَهُ وَ قَبَّلَ مَا بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ بَکَی وَ قَالَ لَا أَدْرِی بِأَیِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ سُرُوراً بِقُدُومِکَ یَا جَعْفَرُ أَمْ بِفَتْحِ اللَّهِ عَلَی أَخِیکَ خَیْبَرَ وَ بَکَی فَرَحاً بِرُؤْیَتِهِ (1).ه.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر صلّی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب را دوازده گام پیشواز نمود)

امام یکم صلّی الله علیه و آله فرمود چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله برگشت پیغمبر برخاست و دوازده گام او را استقبال کرد و میان دیدگانش را بوسید و گریست و فرمود بکدام یک از دو موهبت بیشتر شاد باشم بآمدن خودت ای جعفر یا به فتحی که خدا ببرادرت علی نسبت بقلعه های خیبر عطا فرمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر جعفر بن أبی طالب را دوازده گام استقبال کرد)

علی بن أبی طالب گفته:

چون جعفر بن أبی طالب از مهاجرت حبشه بازگشت پیامبر وی را دوازده کام استقبال کرد و میان دو دیده اش را بوسید و بگریست و گفت: ندانم که به کدام یک از دو بخشش خدا بیشتر شادمان گردم به آمدن تو ای جعفر یا به گشایشی که خدا به دست برادر تو علی نسبت به درهای خیبر کرامت کرده.

***ترجمه فهری زنجانی: (جعفر بن ابی طالب که از حبشه بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده گام به پیشواز او رفت)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: جعفر بن ابی طالب که از حبشه بخدمت پیغمبر رسید پیغمبر برخاست و دوازده گام پیشوازش نمود و دست بگردنش انداخت و میان دو دیدگانش را بوسید و گریه کرد و فرمود ندانم بکدام یک این دو بیشتر شاد باشم بآمدنت ای جعفر یا بگشایش خیبر که

خداوند بدست برادرت علی فتح فرمود و گریه حضرت از شادی دیدار جعفر بود.

****ترجمه جعفری: (هنگامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه برمی گشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده قدم به استقبال او رفت)

یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش و او از پدرش و او از امام حسن عسکری علیه السّلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که فرمود: چون جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای او برخاست و دوازده قدم او را استقبال کرد و با او معانقه نمود و میان دو چشمش را بوسید و گریه کرد و گفت: نمی دانم به کدام بیشتر شادمان شوم، به آمدن تو ای جعفر یا به سبب فتح خیبر که خدا به وسیله برادرت انجام داد و از شادمانی دیدار او گریه کرد.

1- . و کان سن جعفر یومذاک أقل من أربعین سنه.

فی التابوت الأسفل من النار اثنا عشر

59- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَکَمُ بْنُ مِسْکِینٍ الثَّقَفِیُ (1) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَیَابَهَ عَنْ جُعَیْدٍ هَمْدَانَ (2) قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع إِنَّ فِی التَّابُوتِ الْأَسْفَلِ سِتَّهً مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ سِتَّهً مِنَ الْآخِرِینَ فَأَمَّا السِّتَّهُ مِنَ الْأَوَّلِینَ فَابْنُ آدَمَ قَاتِلُ أَخِیهِ وَ فِرْعَوْنُ الْفَرَاعِنَهِ وَ السَّامِرِیُّ وَ الدَّجَّالُ کِتَابُهُ فِی الْأَوَّلِینَ وَ یَخْرُجُ فِی الْآخِرِینَ وَ هَامَانُ وَ قَارُونُ وَ السِّتَّهُ مِنَ الْآخِرِینَ فَنَعْثَلُ وَ مُعَاوِیَهُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أَبُو مُوسَی الْأَشْعَرِیُّ وَ نَسِیَ الْمُحَدِّثُ اثْنَیْنِ.

*ترجمه کمره ای: (در تابوت ته دوزخ دوازده کسند)

امام یکم علیه السّلام فرمود براستی در تابوت ته دوزخ شش تن از امتهای گذشته باشند و شش کس از امت آخر الزمان آن شش کس از گذشتگان سلف فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که در زمره امتهای گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون می آید و هامان و قارون است و شش کس از امت آخر الزمان نعثل (عثمان بن عفان) و معاویه و عمر و عاص و ابو موسی اشعری هستند؛ محدث دو تن دیگر را فراموش کرده بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن اند)

چنان که روایت کرده اند، علی گفته: در تابوت ژرفی شش تن از گذشتگان باشند و شش تن از پیروان این امت آخر الزمان، آن شش تن از گذشتگان:

فرزند آدم است که برادر خود را کشت و سر فراعنه و سامری و دجالی که در زمره پیروان گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون آید و هامان و قارون شش تن از پیروان آخر الزمان: نعثل جهودی بود و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری راوی دو تن را فراموش کرده که نام برد.

***ترجمه فهری زنجانی: (دوازده کس در تابوت ته دوزخ جا دارند)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در تابوت ته دوزخ شش نفر از امتهای پیشین جا دارند و شش نفر از امت آخر زمان اما آن شش نفر که از پیشینیان اند فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که نامش در زمره پیشینیان است ولی در آخر الزمان خروج خواهد کرد و هامان است و قارون و شش نفر از امت آخر الزمان نعثل است (عثمان) و معاویه و عمرو بن العاص و ابو موسی اشعری است راوی این حدیث نام دو کس دیگر را فراموش کرده است.

****ترجمه جعفری: (در صندوق ته جهنم دوازده نفرند)

جعید همدان نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا در صندوق ته جهنم، شش نفر از پیشینیان و شش نفر از متأخران قرار دارند: آن شش نفر که از پیشینیان هستند، عبارتند از پسر آدم که قاتل برادرش بود و فرعون فرعون ها و سامری و دجّال که در پیشینیان به شمار آید ولی در آخر الزمان خروج می کند و هامان و قارون، و آن شش نفر که از متأخران هستند، عبارتند از: نعثل (خلیفه سوم) و معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری، و راوی دو نفر بقیه را فراموش کرده بود.

فی المائده اثنتا عشره خصله

60- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليه السلام قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي الْمَائِدَهِ اثْنَتَا عَشْرَهَ خَصْلَهً يَجِبُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَعْرِفَهَا أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرْضٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا سُنَّهٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا تَأْدِيبٌ فَأَمَّا الْفَرْضُ فَالْمَعْرِفَهُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْمِيَهُ (3) وَ الشُّكْرُ وَ أَمَّا السُّنَّهُ فَالْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ الْجُلُوسُ عَلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ وَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ وَ لَعْقُ الْأَصَابِعِ وَ أَمَّا التَّأْدِيبُ فَالْأَكْلُ مِمَّا يَلِيكَ وَ تَصْغِيرُ اللُّقْمَهِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قِلَّهُ النَّظَرِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ.

61- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ

1- . يكنى أبا محمّد كوفىّ و له كتب روى عن أبى عبد اللّه عليه السلام [جش].
2- . جعيد الهمدانىّ عده الشيخ- رحمه اللّه- فى رجاله تاره من أصحاب على عليه السلام و قال: جعيد همدانىّ كوفىّ، و اخرى من أصحاب الحسن عليه السّلام بقوله: جعيد الهمدانىّ، و ثالثه فى أصحاب الحسين عليه السلام مثل ما فى الحسن، و رابعه فى أصحاب السجّاد عليه السّلام.
3- . يعنى الابتداء ببسم اللّه الرحمن الرحيم.

مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَالِدِ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِی وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً يَنْبَغِی لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا فِی الْمَائِدَهِ أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَهٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا سُنَّهٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا أَدَبٌ فَأَمَّا الْفَرِيضَهُ فَالْمَعْرِفَهُ بِمَا يَأْكُلُ وَ التَّسْمِيَهُ وَ الشُّكْرُ وَ الرِّضَا وَ أَمَّا السُّنَّهُ فَالْجُلُوسُ عَلَى الرِّجْلِ الْيُسْرَى وَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ وَ أَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ وَ مَصُّ الْأَصَابِعِ وَ أَمَّا الْأَدَبُ فَتَصْغِيرُ اللُّقْمَهِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قِلَّهُ النَّظَرِ فِی وُجُوهِ النَّاسِ وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ.

*ترجمه کمره ای: (در سفره خوراک دوازده خصلت است)

امام دوم علیه السّلام فرمود در سر سفره خوراک دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن ها را بداند. چهار از آن ها فرض است و چهار از آن ها سنت است و چهار ادب است آنچه فرض است شناختن رازق و رضا بقسمت و نام خدا بردن و شکر خدا کردن است و آنچه سنت است شستن دست پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشتان و ادب، خوردن از آنچه در جلو تو است و کوچک گرفتن لقمه و خوب جائیدن و کم بروی دیگران نگاه کردن.

پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بعلی علیه السّلام فرمود ای علی شایسته است مسلمان برای سر سفره دوازده خصلت بیاموزد که چهار آن لازم است و چهار آن مستحب است و چهار آن ادب است آن چهار که لازم است بداند اینکه آنچه میخورد حلال است و نام خدا را ببرد و شکر خدا بنماید و بدان راضی باشد و آن چهار که سنت است اینست که روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و از آنچه پهلوی او است بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که ادب است لقمه را کوچک بردارد و خوب بجود و کم بروی حاضران نگاه کند و دستهای خود را بشوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بر خوان دوازده چیز است)

امام حسن بن علی علیهما السّلام گفته، بر سر خوان دوازده چیز است که باید هر مسلمانی آن را بداند. چهار از آنها واجب است و چهار از آنها مستحب است، آنچه فرض است: شناختن روزی دهنده و خشنودی به قسمت و نام خدا بردن و سپاس خدا کردن است و آنچه سنت است:

شستن است پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان و فرهنگ خوردن آنچه در برابر توست و خرد گرفتن لقمه و خوب خاییدن آن و نگاه نکردن به روی دیگران.

پیامبر به علی گفته: شایسته است مسلمان برای سر خوان دوازده چیز را بیاموزد که چهار از آن لازم است و چهار از آن مستحب است و آن چهار که لازم است بداند آنچه را می خورد حلال است، خدای را یاد کند و سپاس نماید و بدان خشنود باشد و آن چهار که مستحب است روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و آنچه در پهلوی ویست بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که فرهنگ است لقمه را خرد گرفتن و خوب بخاید و بسیار به روی حاضران منگرد و دستهای خود را بشوید.

***ترجمه فهری زنجانی: (در سفره دوازده خاصیت است)

امام حسن علیه السّلام فرمود: در سفره دوازده خاصیت است که بر هر فرد مسلمان لازم است که آنها را بشناسد شناسائی چهار خاصیت واجب است و چهار خاصیت مستحب و چهار دیگر از ادب اما واجب معرفت است (که نعمت دهنده را بشناسد) و راضی بودن به نعمتی که عطا فرموده است و بنام خدا شروع کردن و سپاسگزاری نمودن و اما مستحب پیش از خوراک دست شستن و بران چپ نشستن و با سه انگشت غذا خوردن و انگشتان را لیسیدن است و اما ادب سفره، خوردن از آنچه در جلو تو است (و بجای دیگر سفره دست درازی نکردن) و لقمه را کوچک برداشتن و لقمه را کاملا جویدن و بروی دیگران کمتر نگاه کردن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی دوازده خصلت است که برای مرد مسلمان سزاوار است آنها را برای سر سفره بیاموزد چهار خصلت از آنها واجب است و چهار خصلت مستحب و چهار خصلت ادب اما واجب شناسائی بنعمتی است که میخورد و نام خدا بردن و سپاس او بجای آوردن و بر آنچه عطا فرموده راضی بودن است و اما مستحب بر پای چپ نشستن و با سه انگشت غذا خوردن و از مقابل خودش خوردن و انگشتان را لیسیدن است و اما ادب، لقمه را کوچک گرفتن و کاملا جویدن و کمتر بروی مردم نگاه کردن و دستها را شستن است

****ترجمه جعفری: (در سفره غذا دوازده خصلت است)

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمود: در سفره غذا دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن را بداند، چهارتا از آن فرض و چهار تا از آن سنّت و چهار تا برای ادب است، امّا آنها که فرض هستند (لازم است که بوده باشند) عبارتند از: شناخت و راضی شدن و بردن نام خدا و شکر، و امّا آنها که سنت هستند عبارتند از: شستن دست ها پیش از طعام و نشستن بر روی طرف چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان، و امّا آنها که برای ادب است عبارتند از: خوردن از آن قسمت که جلوی توست، برداشتن لقمه های کوچک و جویدن بسیار و کمتر نگاه کردن به روی مردم.

انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتی به او فرمود: یا علی! دوازده چیز است که شایسته است که مسلمان آنها را در باره سفره غذا یاد بگیرند:

چهار تا از آنها فریضه و چهار تا سنّت و چهار تا ادب است: فریضه عبارت است از شناختن آنچه می خورد و نام خدا بردن و شکر و رضا، و امّا آنچه مستحب است نشستن بر پای چپ و خوردن به سه انگشت و از آنچه جلو اوست بخورد و لیسیدن انگشتان است، و امّا آنچه ادب است: کوچک برداشتن لقمه و جویدن زیاد و کمتر نگاه کردن به صورت های مردم و شستن دستان.

الشهور اثْنا عَشَرَ شَهْراً

62- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَیَابَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الشُّهُورَ اثْنَیْ عَشَرَ شَهْراً وَ هِیَ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ سِتُّونَ یَوْماً فَحَجَرَ مِنْهَا سِتَّهَ أَیَّامٍ خَلَقَ فِیهَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ فَمِنْ ثَمَّ تَقَاصَرَتِ الشُّهُورُ.

63- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِیدٍ الْعَسْکَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْکَرِیمِ ابْنُ أَخِی أَبِی زُرْعَهَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ حَدَّثَنِی مَکِّیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْبَلْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عُبَیْدَهَ عَنْ صَدَقَهَ بْنِ یَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَهُ إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فِی أَوْسَطِ أَیَّامِ التَّشْرِیقِ فَعَرَفَ أَنَّهُ الْوَدَاعُ فَرَکِبَ

رَاحِلَتَهُ الْعَضْبَاءَ فَحَمِدَ اللّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلّ دَمٍ كَانَ فِى الْجَاهِلِيَّهِ فَهُوَ هَدَرٌ وَ أَوَّلُ دَمٍ هُدِرَ دَمُ الْحَارِثِ بْنِ رَبِيعَهَ بْنِ الْحَارِثِ (1) كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِى هُذَيْلٍ فَقَتَلَهُ بَنُو اللَّيْثِ أَوْ قَالَ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِى بَنِى لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هُذَيْلٌ وَ كُلُّ رِبًا كَانَ فِى الْجَاهِلِيَّهِ فَمَوْضُوعٌ وَ أَوَّلُ رِبًا وُضِعَ رِبَا

1- . فى شرح ابن أبى الحديد ج 1 ص 42 الطبعه الأولى بمصر (دم آدم بن ربيعه ابن الحارث بن عبد المطلب) و فى سيره ابن هشام (دم ابن ربيعه بن الحارث بن عبد المطلب).

الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ فَهُوَ الْيَوْمَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ وَ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ رَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمادَى وَ شَعْبانَ (1) وَ ذُو الْقَعْدَهِ وَ ذُو الْحِجَّهِ وَ الْمُحَرَّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّ النَّسِي ءَ زِيادَهٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّهَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ كانُوا يُحَرِّمُونَ الْمُحَرَّمَ عاماً وَ يَسْتَحِلُّونَ صفر [صَفَراً] وَ يُحَرِّمُونَ صفر [صَفَراً] عاماً وَ يَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّيْطانَ قَدْ يَئِسَ أَنْ يُعْبَدَ فِي بِلادِكُمْ آخِرَ الْأَبَدِ وَ رَضِيَ مِنْكُمْ بِمُحَقَّرَاتِ الْأَعْمالِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ وَدِيعَهٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى مَنِ ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ النِّسَاءَ عِنْدَكُمْ عَوانٍ (2) لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَهِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ فَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ وَ مِنْ حَقِّكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ وَ لَا يَعْصِينَكُمْ فِي مَعْرُوفٍ فَإِذَا فَعَلْنَ ذَلِكَ فَلَهُنَ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا تَضْرِبُوهُنَّ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا- كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاعْتَصِمُوا بِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا قَالُوا يَوْمٌ حَرَامٌ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا قَالُوا شَهْرٌ حَرَامٌ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا قَالُوا بَلَدٌ حَرَامٌ قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ كَحُرْمَهِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ أَلَا فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا أُمَّهَ بَعْدَكُمْ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى إِنَّهُ لَيُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ.

64- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ عِدَّهَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قَالَ الْمُحَرَّمُ وَ صَفَرٌ وَ رَبِيعٌ الْأَوَّلُ وَ رَبِيعٌ الْآخِرُ وَ جُمَادَى الْأُولَى وَ جُمَادَى الْآخِرَهُ وَ رَجَبٌ

1- . انما قيده بمضر لان ربيعه كانت تحرم رمضان و تسميه رجبا، فبين (ص) أنه رجب مضر لا رجب ربيعه و أنّه الذى بين جمادى و شعبان.
2- . جمع عانيه، و العانى الاسير.

وَ شَعْبَانُ وَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَهِ وَ ذُو الْحِجَّهِ مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ عِشْرُونَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ صَفَرٌ وَ شَهْرُ رَبِیعٍ الْأَوَّلِ وَ عَشْرٌ مِنْ شَهْرِ رَبِیعٍ الْآخِرِ (1).

*ترجمه کمره ای: (ماههای سال دوازده است)

امام پنجم علیه السّلام فرمود خدا ماهها را دوازده آفریده که سیصد و شصت روز باشد هر ماهی سی روز ولی آن شش روزی که خداوند در آن ها آسمانها و زمین را آفریده از آن بیرون شد و از این راه برخی ماهها از سی کم شد.

شرح: سال قمری دارد و شمسی، سال قمری بگردش ماه باشد، دوازده دوره گردش ماه بر دور زمین یک سال قمری باشد و چون گردش ماه بر دور زمین از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست دوازده دوره آن که یک سال قمری است سیصد و پنجاه و پنج روز و کسری شود که آن کسر در ظرف چند سال روز تمامی در حساب آید.

بنا بر این دوره سال قمری دارای شش ماه سی تمام و شش ماه بیست و نه روز باشد و در سال کبیسه دارای هفت ماه سی تمام و پنج ماه بیست و نه روز باشد اختلافی که شماره ماههای قمری دارد برای این است که مرکز زمین مرکز مدار گردش ماه نیست بلکه با آن مسافت بسیاری فاصله داد و از این جهت فاصله ماه نسبت بزمین کم و زیاد می شود و این اختلاف پدید می آید، علت این اختلاف را هیئت قدیم روی تعدیلات حرکت ماه نسبت بزمین شرح داده و چهار تعدیل برای آن قائل شده که در کتب هیئت قدیم ذکر شده و اینجا موقع شرح و بیان آن نیست با این حال مشکلات غیر قابل حلی هم بنظر آورده و صدها سال متفکرین و ریاضیین بزرگی را چون خواجه طوسی و محقق خفری ببازی گرفته است. سال شمسی بگردش آفتاب باشد یک دوره چرخش آفتاب و زمین بگرد هم یک سال شمسی باشد که دارای دوازده ماه است که هر ماهی سی و دو روز تا بیست و نه روز است و مجموع آنها سیصد و شصت و پنج روز و کسری باشد که چند سال یک بار سال کبیسه پدید آید و یک روز بشماره روزهای آن سال بیفزاید و سیصد و شصت و شش روز تمام بحساب آید اختلاف ماههای شمسی هم برای اینست که فاصله زمین نسبت بآفتاب در مدت دوره سال کم و بیش می شود و این اختلافات پدید میگردد هیئت قدیم با تعدیلات چندی علت این اختلاف را شرح داده و هیئت جدید برای حرکت

زمین دور مرکز خود که آفتاب است مدار بیضی تصویر کرده و این اختلاف را بوضع مدار منسوب دانسته است.

بهر حال سال شمسی و قمری هر کدام دارای یک علت طبیعی هستند که مستند بوضع زمین و ماه و آفتاب و حرکت مدار آن ها است و با مضمون خبر موافقت ندارد که میفرماید خدا نخست دوازده ماه قرار داد که هر ماهی سی روز تمام بود و سپس مدت آفرینش آسمان و زمین که شش روز است از آن ها بیرون شد و بدین سبب ماههای بیست و نه روز پدید آمد این روایت از چند جهت مورد اعتراض می شود اول آنکه سال ثابتی بشماره سیصد و شصت روز محقق دانسته دوم آنکه شش روز ظرف آفرینش از سال تا همیشه کسر شده سوم آنکه هر ماهی سی روز تمام بوده چون حدیث از نظر سند معتبر و مورد اعتماد است باید برای رفع اعتراضات آن گفت:

1- مطابق نظر دانشمندان جدید منظومه شمسی ما که شامل یک خورشید و چندین سیاره و ماههای بسیاری است در فضای مربوط بخود حادث و مسبوق به نبودی است مدتهای بسیاری گذشته که فضای آن از وجود این ستاره های درخشنده تهی بوده و مطابق ظاهر آیات و اخبارهم این موضوع ثابت است و روز و شب دو مخلوق خداوندند و با مبدء روشنائی سیاری پدید میشوند ممکن است قبل از آفرینش آسمانها و ستاره های منظومه شمسی ما مبدأ نور سیاره دیگری بوده و گردش سالیانه مرتبی داشته که بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشده و چون آفتاب و ماه و زمین در مدت شش روز با این وضع اختلاف مرکزی خود آفریده شدند.

سال قمری که منظور روایت است بدین وضع کنونی پدیدار شد و ماههای بیست و نه روز از گردش و دور آنها بوجود آمد، گواهی در دست نیست که پیش از آفریدن آسمانها و زمین و بعبارت دیگر پیش از برقراری منظومه شمسی کنونی ما شب و روز و ماه و سالی نبوده یا نتواند بود و اگر کسی این معنا را مستبعد داند و نتواند باور کند میگوئیم مقصود از اینکه هر ماهی سی روز بوده و بواسطه آفریدن آمدن آسمان و زمین در ماهها کسری واقع شده اینست که چون خدا مدار ماه را بدوا دایره ای آفرید و دائره سیصد و شصت درجه است که چون تقسیم بر دوازده شود هر قسمتی از آن که در سیر آفتاب یکماه است سی روز تمام بوده است ولی بواسطه اینکه زمین و آسمان بعدا آفریده شد و مرکز زمین با مرکز مدار آفتاب و ماه مخالف بود کسری در پاره های ماهها پدید شد و پنج الی شش

روز از میزان ماهی سی روز که مقتضای تقسیم مدار بر دوازده است کسر شد.

عبد اللَّه بن عمر گفته این سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ » تا آخر در میانه روزهای تشریق (11- 13 ذیحجه) بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله نازل شد و دانست که حج وداعست، سوار شتر عضباء خود شد و در میان همه حاج سخنرانی کرد خدا را ستود و ثنای او را بجا آورد سپس فرمود آی مردم هر خونی در دوره جاهلیت ریخته شده هدر است و پیش از همه خون حارث بن ربیعه بن حارث (یکی از عموزاده های خود پیغمبر صلّی الله علیه و آله از تیره بنی هاشم) را هدر کرد این شخص برای جستجوی دایه در تیره هذیل رفته بود و بنو لیث او را کشته بودند یا فرمود برای جستجوی دایه در بنو لیث رفته بود و هذیل او را کشته بودند، هر ربا و نزول قرضی که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه قرض داران مانده ملغی است و پیش از همه نزول قرضهای عباس بن عبد المطلب (عموی خود را) ملغی کرد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز بسر دوره خود رسیده و مانند همان روز است که خداوند تازه آسمان ها و زمین را آفریده شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها محترم است و نباید در آن ها جنگید رجب مضر که میان جمادی و شعبانست و ذو القعده و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها بخود ستم نکنید، جا بجا کردن ماههای حرام مزید در کفر است که آنان که کافرند در آن گمراهی پیشه میکنند ماهی را در یک سال حلال میدانند و در یک سال حرام تا شماره ماههائی را که خداوند حرام کرده برابر کنند سالی که محرم را حرام میکردند صفر را حلال میدانستند و سالی که صفر را حلال میدانستند بجای آن محرم را حلال می شمردند ای مردم براستی شیطان ناامید است که دیگر در شهرستان شما پرستیده شود و از شما بگناهان کوچک خوش است و بگناه کوچک از او در دین خود بترسید.

آی مردم هر کس امانتی دارد بصاحبش رساند، آی مردم زنها نزد شما عاریه اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست، آنها را شما بطور امانت از خدا گرفتید و بفرمان حق فروج آنها را بر خود حلال کردید شما بآنها حقی دارید و آنها هم بشما حقی دارند حق شما بر آنها این است که کسی را در بستر شما نپذیرند و در کار خوب شما را نافرمانی نکنند چون چنین کردند بطور متعارف حق خوراک و پوشاک بر شما دارند، آنها را نزنید، آی مردم من در میان شما چیزی بیادگار گذاردم که تا بدان متمسک

باشید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است بدان بچسبید آی مردم امروز چه روزیست؟ گفتند روز حرام سپس فرمود آی مردم این ماه چه ماهی است؟ گفتند ماه حرام؛ آی مردم این شهر چه شهری است؟ گفتند شهر حرام، فرمود براستی خدا خون و مال و آبروی شما را بر همدیگر حرام کرده مثل حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر شما تا او را ملاقات کنید هلا حاضرین شما بغائبین برسانند، پس از من پیغمبری نیست و پس از شما امتی نیست سپس دستهای خود را چنان بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل مبارکش دیده شد سپس فرمود بار الها گواه باش که من رسالت خود را بامت تبلیغ کردم.

شرح: این حدیث شریف که شامل خطبه مبارکه حجه الوداع پیغمبر است و مسلم میان همه مسلمین از احادیث محکمه است مفاد آن هویدا و چندین کلمات جامعه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و دستورات شریعت اسلام نیز در آن درج است فقط جمله ان الزمان قد استدار بنظر دشوار می آید و ظاهرا مقصود اینست که امروز دین حنیف و ملت فطری اسلام که همان آئین پاک و نخست خداوند است با نشر و ظهور احکام قرآن در جهان پا برجا شد و کم بودهائی که بواسطه نقصان عقول و پرورش بشر داشت تکمیل گردید و کجی ها و خرافاتی که بواسطه دسیسه مغرضین و دین تراشان در دستورات اسلام و ملت حنیف ابراهیم وارد شده بود از آن دور شد و گویا خداوند عالم را با فطرت پاک دیانت درست از همین امروز آفریده و گویا جهان روح و زندگانی را از اکنون بخود یافته و این جمله بیشتر بعقیده توحید متوجه است و مقصود اینست که چون توحید و پرستش خدای یگانه سر خلقت و آفرینش است و ظاهر حال هر موجود امکانی است و بواسطه القائات شیطانی شرک و الحاد وسیله سرگردانی بشر شده بود اکنون که به برکت قرآن و کوشش من (که پیغمبر آخر الزمانم) اساس شرک و الحاد از بن کنده شد روزگار چرخید و از نو بر سر کار آمد و فطرت توحید مانند آغاز آفرینش آسمان و زمین خود را نمایش داد.

محمد بن ابی عمیر روایت را بامام ششم علیه السّلام رسانیده که در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره توبه آیه 46) براستی شماره ماهها پیش خدا دوازده است و ثبت در کتاب خداست از روزی که آسمانها و زمین را آفریده است فرمود دوازده ماه محرم است و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخر و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعده و ذیحجه، چهار از آنها ماه حرام است که بیست روز از

ذی حجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.

شرح- تعیین ماههای حرام باین ترتیب خلاف مشهور و معروف است زیرا معروف و مسلم این است که ماههای حرام سه ماه ذی قعده و ذیحجه و محرم است با ماه رجب چنانچه در خطبه پیغمبر صلّی الله علیه و آله گذشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (ماههای سال دوازده است)

امام محمد باقر گفته: خدا ماهها را دوازده آفرید که سیصد و شصت روز باشد. و هر ماهی سی روز است لیک آن شش روزی که خدا در آن ها آسمانها و زمین را آفرید از آن بیرون شد، از این جهت برخی از ماهها از سی کمتر شد. ظاهرا این خبر ساختگی ست زیرا نه روی ماههای قمری حقیقی قابل تطبیق است و نه روی ماههای شمسی و نه با قاعده نجوم دانی قدیم و نه با قواعد جدید و نه روی قواعد شرعی ست زیرا آنچه نقل شده است از طریق شرع هر گاه متعلق حکم حکم شرعی باشد گوید:

صم للرؤیه و افطر للرؤیه.

از عبد اللَّه بن عمر روایت شده که گفته:

سوره؛ «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» تا آخر سوره در میان روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه بر پیامبر صلّی الله علیه و آله وحی شد، دانست که حج آخرین ویست، سوار اشتر عضباء خود شده در میان همه حجاج سخن رانی کرد اول خدای را ستود و ثنای وی را به جای آورد، آنگاه گفت: ای مردم هر خونی در زمان جاهلیت ریخته شده از میان رفت و پیش از همه خون (حارث پور ربیعه یکی از عم زاده های پیامبر از دودمان بنی هاشم بود) از میان رفت، این کس برای جستجوی دایه در دودمان هذیل رفت بنی لیث وی را کشته بودند.

هر رباخواری که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه وام داران مانده تباه است و قبل از همه نزول وامهای عباس بن عبد المطلب تباه شد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز به منتهای خود رسیده و مانند همان روز است که خدا تازه آسمانها و زمین را آفرید شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها گرامی ست

و نباید در آنها نبرد کرد: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است و ذو القعده و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها به خویشتن ستم روا مدارید، جابه جا کردن ماههای حرام بسیاری در کفر است که آنان که کافراند در آن گمراهی پیشه کنند. چون ماهی را در سالی حلال دانند و در سالی حرام تا شماره ماههایی که خدا حرام کرده برابر کنند، آن سال که محرم را حرام می کردند. صفر را حلال می دانستند، آن سال که صفر را حلال می دانستند به جای آن محرم را حلال می کردند. ای مردم دیو ناامید شد که دیگر در شهرستان شما پرستیده گردد و از شما به گناه های خرد خوش است و به گناه خرد از او در دین خود بترسید.

ای مردم هر که سپردنی دارد به خداوند آن برساند. زنان نزد شما عاریه اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست. شما آنان را به امانت از خدا بگرفتید و به دستور روی ایشان را بر خود حلال کردید، شما به ایشان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند، حق شما بر ایشان آن است که کسی را جز شما به همبستری نپذیرند، و در کارهای خوب فرمان برداری کنند، ایشان بر شما حق خوراک و پوشاک دارند، البته هیچ گاه ایشان را تأدیب بدنی مکنید در شما کتاب خدا به یادگار نهاده شده بدان درآویزید. آنگاه پرسید امروز چه روزیست؟. گفتند: روز حرام است، پرسید چه ماهی ای است؟. گفتند: ماه حرام، پس پرسید چه شهریست؟.

گفتند: شهر حرام. گفت: خدا خون و خواسته آبروی شما را به یک دیگر حرام کرده مانند حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر تا آن را دیدار کنید، حاضرین شما به غائبین برسانند پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود، آنگاه دستهای خود را چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغل وی نمایان شد و گفت:

خدایا گواه باش که من وظیفه پیامبری خود را رسانیدم.

محمد بن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده

در تفسیر آیه قرآن که گفته: شماره ماهها نزد خدا دوازده است و در کتاب خدا ثبت از روزی که آسمانها و زمین را بیافرید. گفت: دوازده ماه:

محرم است، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولی، و جمادی الأخری، رجب، شعبان، ماه رمضان، شوال، ذو القعده، ذو الحجه، چهار از آنها ماه

حرام باشد که بیست روز از ذی الحجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر. مشهور ماههای حرام: ذی قعده و ذی حجه و محرم و رجب است.

***ترجمه فهری زنجانی: (ماه ها دوازده ماه است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا که خدای عز و جل ماهها را دوازده ماه آفرید که سیصد و شصت روز باشد و شش روز از آنها را کنار گذاشت و در آن آسمانها و زمین ها را آفرید و از این رو ماهها از سی کم میشوند.

عبد اللَّه بن عمر گوید: این سوره إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ در وسط روزهای تشریق (سیزدهم ماه) بر رسول خدا فرود آمد حضرت دانست که آخرین حج او است پس بر شتر عضبایش سوار شد و حمد خدا را بجا آورد و او را ستایش کرد و سپس فرمود ای مردم هر خونی که در دوران جاهلیت ریخته شده است بی ارزش است و اولین خون بی ارزش خون حارث بن ربیعه بن حارث است که در جستجوی دایه میان قبیله هذیل بود و قبیله بنو لیث (یا فرمود در جستجوی دایه میان قبیله بنی لیث بود و قبیله هذیل) او را گشت و هر ربائی که در دوران جاهلیت بر ذمه مردم بود از ذمه آنان برداشته شد و نخستین ربائی که برداشته شد سود پول عباس بن عبد المطلب است ای مردم روزگار دوران خود را بپایان رسانیده و امروز مانند همان روزی است که خداوند آسمانهای و زمین ها را آفرید و همانا که شماره ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است که در کتاب الهی همان روزی که آسمانها و زمین را آفرید ثبت است چهار ماه از آنها ماه حرام است (که نباید در آنها جنگید) یکی رجب مضر است که میان جمادی و شعبان واقع است (2) و دیگر ذو القعده و ذو الحجه و محرم میباشد.

در این ماه ها بر جان خود ستم روا مدارید که از یاد بردن ماه های حرام پیشروی در کفر است که کافران بدین وسیله گمراهی ایجاد میکنند یک سال جنگ در ماه حرام را حلال میشمرند و یک سال حرام تا از این رهگذر ارزش شماره ماههائی را که خداوند حرام فرموده از میان ببرند آنان یک سال جنگ در ماه محرم را حرام میدانستند و جنگ در ماه صفر را حلال و یک سال جنگ در ماه صفر را حرام میدانستند و جنگ در ماه محرم را حلال ای مردم همانا که شیطان از اینکه در شهرهای شما پرستش شود تا پایان عمر دنیا ناامید شده است و از شما بکارهای کوچک (گناهان کوچک) دلخوش است ای مردم نزد هر کس امانتی باشد آن را بکسی که امینش دانسته باز گرداند ای مردم زنها در دست شما اسیرانی هستند که سود و

زیانی را برای خویشتن مالک نیستند شما آنان را بعنوان یک امانت الهی دریافت نموده اید و بدستور الهی هم بستری با آنان را حلال کرده اید شما را بر آنان حقی است و آنان را بر شما حقی و از جمله حق های شما بر آنان این است که دیگری را به بستر شما راه ندهند و در کار خوب نافرمانی شما را نکنند و چون چنین کنند حق خوراک و پوشش متعارف خود را از شما بستانکارند و آنان را نزنید ای مردم من در میان شما چیزی بجا گذاشتم که اگر دست بر آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا است چنگ بر آن بزنید ای مردم امروز چه روزی است؟ عرض کردند:

روز حرام سپس فرمود: ای مردم این ماه چه ماهی است؟ عرض کردند: ماه حرام فرمود: ای مردم این شهر چه شهری است؟ عرض کردند: شهر حرام فرمود: همانا خداوند ریختن خون های شما و بردن مال های شما و هتک آبروی شما را بر همدیگر حرام فرموده مانند حرمت امروز در این ماه شما و در این شهر شما تا روزی که او را ملاقات کنید هان که حاضرین شما می بایست بغائبین برسانند پس از من دیگر پیغمبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود سپس هر دو دست خود را آنقدر بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل اش دیده شد و سپس فرمود: بار الها تو گواه باش که من مأموریت خود را ابلاغ کردم.

(شرح:) مردم دوران جاهلیت را عادت چنین بود که هر سالی یازده روز حج را بتأخیر میانداختند که پس از گذشت سی و سه سال مجددا ایام حج بماه ذی الحجه می افتاد و سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحج تشریف بردند ایام حج در ماه ذی الحجه بود و لذا فرمود:

ان الزمان قد استدار فهو الیوم ....

السیره الحلبیه ج 3 ص 289

یوم خلق السموات و الارض

(شماره ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است و در کتاب الهی از روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده ثبت است).

فرمود: محرم است و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخره و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعده و ذی الحجه چهار ماه از اینها حرام است: بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.

(شرح:) این روایت گرچه مرفوعه است یعنی سند روایت از آخر بامام متصل نیست ولی چون از محمد بن ابی عمیر است و مرفوعه های ابن ابی عمیر مورد پذیرش علماء حدیث است لذا از لحاظ سند معتبر است ولی متن روایت شاذ است و بر خلاف مشهور، و مشهور در ماههای حرام همان است که در خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اشاره شده است یعنی ذی القعده- و ذی الحجه و محرم و رجب.

****ترجمه جعفری: (ماه ها دوازده ماهند)

صباح بن سیّابه از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند ماه ها را دوازده تا آفرید و آنها سیصد و شصت روزند، پس شش روز از آنها را از آن کم کرد و آنها روزهایی هستند که آسمان ها و زمین را در آن آفرید، و برای همین است که ماه ها کم می شوند. (منظور ماههای قمری است.) 63- صدقه بن یسار از عبد اللّه بن عمر نقل می کند که سوره «اذا جاء نصر اللّه و الفتح» در اواسط روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه) بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، و او دانست که برای وداع است، پس سوار شتر عضبای خود شد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد.

سپس فرمود: ای مردم! هر خونی که در ایام جاهلیت بوده هدر است و نخستین خونی که هدر است خون حارث بن ربیعه بن حارث است که در قبیله مذیل شیر می خورد و فرزندان لیث او را کشتند- یا فرمود: در بنی لیث شیر می خورد و فرزندان هذیل او را کشتند- و هر ربایی که در جاهلیت بود، برداشته می شود و نخستین ربایی که برداشته می شود مال عباس بن عبد المطلب است، ای مردم! امروز زمان به همان حالی برگشته که روز آفرینش آسمان ها و زمینی ها بود و تعداد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه در کتاب خداست، روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، چهارتا از آنها ماههای حرامند: رجب قبیله مضر که میان جمادی و شعبان است (3) و ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم، در این ماه ها بر خود ستم روا مدارید (جنگ نکنید) همانا نسی ء (جابه جا کردن ماه های حرام) افزونی در کفر است که کافران با آن گمراه می شوند. یک سال آن را حلال و یک سال حرام می کنند تا آنچه را که خدا حرام کرده تکمیل کنند، آنان یک سال محرّم را ماه حرام اعلام می کردند و یک سال صفر را حرام و محرّم را حلال می کردند.

ای مردم! شیطان از اینکه در بلاد شما پرستیده شود تا ابد مأیوس شده است و از شما به کارهای (گناهان) کوچک راضی می شود. ای مردم! هر کس که امانتی نزد اوست آن را به صاحب امانت برگرداند، ای مردم! زنها در میان شما اسیرند و مالک سود و زیان خود نیستند، آنها را به عنوان امانت الهی گرفته اید و با سخنان خدا آنها را بر خود حلال کرده اید، شما را بر آنان حقی و آنها را بر شما حقی است و از جمله حقوق شما بر آنان این است که بستر شما را آلوده نسازند و در کار نیک شما را نافرمانی نکنند، پس اگر چنین کردند برای آنان است خوراک و پوشاکشان به صورت نیکو، آنان را مزنید.

ای مردم! در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن پایبند باشید گمراه نشوید:

کتاب خداوند، به آن چنگ بزنید. ای مردم، امروز چه روزی است؟ گفتند: روز حرام است، سپس فرمود: ای مردم، این ماه چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام است، فرمود:

ای مردم، این شهر چه شهری است؟ گفتند: شهر حرام است. فرمود: همانا خداوند خون ها و اموال و ناموسهای شما را حرام کرده، مانند حرام بودن این روزتان در این ماهتان در این شهرتان، تا وقتی که خدا را ملاقات کنید، آگاه باشید و حاضران شما به غائبان شما خبر بدهد که پس از من پیامبری نیست و پس از شما امّتی نیست، سپس دستان خود را بلند کرد، به طوری که سفیدی زیر بغلش آشکار شد و گفت: خدایا گواه باش که من رسانیدم.

محمد بن ابی عمیر از امام صادق علیه السّلام در باره سخن خداوند: «همانا تعداد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا، روزی که آسمان ها و زمین را آفرید. » فرمود: محرّم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوّال و ذی القعده و ذی الحجّه. از آنها چهار ماه حرام است: بیست روز از ذی حجّه و محرّم و صفر و ربیع الاول و ده روز آخر ربیع الآخر. (این حدیث شاذّ است و باید آن را به نحوی توجیه کرد، چون مسلّم است که ماههای حرام عبارتند از: ذی قعده و ذی حجّه و محرّم و رجب.)

ساعات اللیل اثنتا عشره ساعه و ساعات النهار کذلک

65- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَاعَاتُ اللَّيْلِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ سَاعَاتُ النَّهَارِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ أَفْضَلُ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَوْقَاتُ الصَّلَاةِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّهُ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ هَبَّتِ الرِّيَاحُ وَ نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى خَلْقِهِ وَ إِنِّي لَأُحِبُّ أَنْ يَصْعَدَ لِي عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى السَّمَاءِ عَمَلٌ صَالِحٌ ثُمَّ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي أَدْبَارِ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ مُسْتَجَابٌ.

66- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَيْمُونٍ (4) عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام لِمَ جُعِلَتِ الصَّلَاةُ الْفَرِيضَةُ وَ السُّنَّةُ خَمْسِينَ رَكْعَةً لَا يُزَادُ فِيهَا وَ لَا يُنْقَصُ مِنْهَا قَالَ إِنَّ سَاعَاتِ اللَّيْلِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ فِيمَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَاعَةً وَ سَاعَاتِ النَّهَارِ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً فَجَعَلَ لِكُلِّ سَاعَةٍ رَكْعَتَيْنِ وَ مَا بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى سُقُوطِ الْقُرْصِ غَسَقٌ.

67- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي عَمِّي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: أَمْلَى عَلَيْنَا ثَعْلَبٌ سَاعَاتِ اللَّيْلِ الْغَسَقَ وَ الْفَحْمَةَ وَ الْعَشْوَةَ وَ الْهَدْأَةَ وَ الْجُنْحَ وَ الْهَزِيعَ وَ الْفَقْدَ وَ الْعُقْرَ (5) وَ الزُّلْفَةَ وَ السُّحْرَةَ وَ الْبُهْرَةَ وَ سَاعَاتِ النَّهَارِ الزَّادَّ وَ الشُّرُوقَ وَ الْمُتُوعَ وَ التَّرَحُّلَ وَ الدُّلُوكَ وَ الْجُنُوحَ وَ الْهَجِيرَ وَ الظَّهِيرَةَ وَ الْأَصِيلَ وَ الطَّفْلَ.ا.

*ترجمه کمره ای: (شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت)

امام ششم علیه السّلام فرمود شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است؛ سپس فرمود چون صبح شود درهای آسمان باز گردد و بادها بوزد و خدای عز و جل بآفریدگان خود نظر فرماید، من دوست دارم که در این هنگام کار نیکی از من بآسمان بالا رود. سپس فرمود بر شما است که پس از نمازها دعا کنید که براستی مستجاب است.

ابی هاشم گوید به امام دهم علیه السّلام عرض کردم چرا نماز واجب و نافله شبانه روز پنجاه رکعت است

(بنا بر این که دو رکعت نشسته نافله عشاء محسوب نشود) نه کم می شود نه بیش؟ فرمود شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن

آفتاب هم یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت دارد (که رویهم بیست و پنج ساعت می شود) و برای هر ساعتی دو رکعت نماز قرار داده شده و از غروب آفتاب تا نهان شدن روشنی آن غسق نامیده شود.

شرح- مقصود از ساعت در این حدیث بخشهای متفرقه شب و روز است نه بخشهای متساویه معموله ابو اسحق گوید تغلب (از علمای لغت عرب بوده) ساعتهای شب را باین نامها برای ما بازگو کرد از اول شب بترتیب: غسق، فحمه، عشوه، هداه، سباع، جنح، هزیع، قعر، زلفه، سحره، بهره و ساعتهای روز را باین نامها برشمرد: بترتیب از بامداد: راد، شروق، منزع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیر ظهیره، اصیل، طفل تبوع.

شرح: این نامهائی است که عرب بمناسبت وضع فضا یا حال مردم برای هر بخشی از شب و روز وضع کرده و ممکن است معنی وصفی آنها مقصود باشد و منظور از آن ساعت معمول در این عصر نیست که بخش معینی از مقدار شب یا روز است مثلا اول شب را بواسطه روشنی آن غسق میگوید بعد که تاریک می شود آن را فحمه مینامند که بمعنی ذغال است سپس آن را عشوه بمعنی شب نشینی سپس هداه یعنی ساعت آرامش سپس سباع یعنی وقت آمدن درندگان و همچنین ...

**ترجمه مدرس گیلانی: (شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت)

امام صادق علیه السّلام گفته: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت، بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است آنگاه گفت: چون بامداد گردد درهای آسمان باز گردد، بادها وزیدن گیرد خدا به آفریدگان خویش نظر کند. من دوست می دارم که در این هنگام کار نیک از من به حضرت او رود. بعدا گفت: پس از نمازها خدای را بخوانید که برآورده شود.

ابو هاشم به امام علی النقی گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانروز پنجاه رکعت است (هر گاه دوگانه نشسته عشاء در شمار نیاید) نه اندک شود نه بسیار؟. گفت: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن خورشید نیز ساعتی ست و روز نیز دوازده ساعت است. و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده، و از فرو شدن آفتاب تا نهان شدن روشنی آن غسق گفته شده است.

ابو اسحاق گفته: تغلب که از ائمه لغت عرب است. ساعتهای شب را به این نامها برای ما یاد کرد به ترتیب: غسق، فحمه، عشوه، هداه، جنح، هزیع،

فقد قعر، زلف، سحره، بهره، و ساعتهای روز را به این نامها یاد کرده است به ترتیب: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.

***ترجمه فهری زنجانی: (شب دوازده ساعت است و هم چنین روز)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ساعتهای شب دوازده ساعت است و ساعتهای روز دوازده ساعت و بهترین ساعتهای شبانه روز وقتهای نماز است سپس فرمود: چون ظهر شود درهای آسمان گشوده گردد و بادها وزیدن گیرد و خدای عز و جل به آفریدگان خود نظر عنایت فرماید و من دوست دارم که در این هنگام کار شایسته ای برای من بآسمان بالا رود سپس فرمود: بر شما باد که بدنباله نمازها دعا کنید که مستجاب خواهد بود.

ابی هاشم گوید: بامام علی النقی علیه السّلام عرض کردم: چرا نمازهای واجبی و مستحبی شبانه روز پنجاه رکعت شد که نه بر آنها زیاد توان کرد و نه از آنها کم، فرمود: همانا ساعتهای شبانه دوازده ساعت است و از طلوع سفیده صبح تا سر زدن آفتاب هم یک ساعت است و ساعتهای روزانه هم دوازده ساعت است از این جهت برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده شده است و از غروب آفتاب در افق تا فرو رفتن قرص آن غسق نامیده می شود.

ابو اسحاق گوید: ثعلب (یکی از دانشمندان لغت) ساعتهای شبانه را باین نامها برای ما بیان کرد: غسق و فحمه و عشوه و هدأه و جنح و هزیع و فقد و عقر و زلفه و سحره و بهره و ساعتهای روزانه را راد و شروق و متوع و ترحل و دلوک و جنوح و هجیر و ظهیره و اصیل و طفل.

****ترجمه جعفری: (ساعتهای شب دوازده و ساعتهای روز نیز دوازده است)

ابان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ساعتهای شب، دوازده ساعت و ساعتهای روز، دوازده ساعت است. (منظور بیان ساعات شبانه روز در اعتدال ربیعی در منطقه استواست که شهر مدینه هم نزدیک به آن است) و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است. سپس فرمود: هنگامی که آفتاب غروب کند، درهای آسمان باز می شود و بادها می وزد و خداوند به آفریدگان خود نگاه کند و من دوست دارم که برای من عمل

صالحی در این زمان به آسمان بالا رود، سپس فرمود: بر شما باد دعا کردن بعد از نمازها که مستجاب خواهد شد.

ابو هاشم می گوید: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم: چرا نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت است و کم و زیاد نیست؟ فرمود: شب دوازده ساعت است و میان طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت است و برای هر ساعتی دو رکعت قرار داده شده است و از غروب آفتاب تا پنهان شدن فرصت آن غسق نامیده می شود. (منظور از ساعات در این حدیث بخشهای گوناگون شبانه روز است که بیست و پنج شده و در پنجاه رکعت نماز، نافله عشا به حساب نیامده است.) 67- حسن بن عبد اللّه عسکری از عموی خود نقل می کند که ابو اسحاق گفت:

ثعلب برای ما ساعات شب را چنین املا کرد: غسق، فحمه، عشوه، هدأه، جنح، هزیع، فقد، عقر، زلفه، سحره، بهره، و ساعات روز را چنین املا کرد: راد، شروق، متوع، ترحّل، دلوک، جنوح، هجیر، ظهیره، اصیل و طفل.

1- . شاد.
2- باین جهت رجب مضر فرمود که قبیله ربیعه ماه رمضان را ماه حرام میگرفت و آن را رجب می نامید لذا حضرت توضیح داد که ماه حرام همان رجب است که مضر در آن ماه نمیجنگند و میان جمادی و شعبان واقع است.
3- بر خلاف قبیله ربیعه که رجب را به رمضان اطلاق می کردند.
4- . کذا و لم أجده و یحتمل تصحیفه عن محمّد بن الحسن بن شمون.
5- . کذا.

68- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الصَّنْعَانِي (1) عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ قَالَ لَهُ مَرْحَباً بِكَ يَا سَعْدُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بِهَذَا الِاسْمِ سَمَّتْنِي أُمِّى وَ مَا أَقَلَّ مَنْ يَعْرِفُنِى بِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ص صَدَقْتَ يَا سَعْدُ الْمَوْلَى فَقَالَ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِهَذَا كُنْتُ أُلَقَّبُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا خَيْرَ فِى اللَّقَبِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِى كِتَابِهِ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ (2) مَا صِنَاعَتُكَ يَا سَعْدُ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَنْظُرُ فِى النُّجُومِ لَا نَقُولُ إِنَّ بِالْيَمَنِ أَحَداً أَعْلَمَ بِالنُّجُومِ مِنَّا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَسْأَلُكَ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ سَلْ عَمَّا أَحْبَبْتَ مِنَ النُّجُومِ فَإِنِّى أُجِيبُكَ عَنْ ذَلِكَ بِعِلْمٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَمْ ضَوْءُ الشَّمْسِ عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ دَرَجَةً فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَكَمْ ضَوْءُ الْقَمَرِ عَلَى ضَوْءِ الزُّهَرَهِ دَرَجَةً فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَكَمْ ضَوْءُ الزُّهَرَهِ عَلَى ضَوْءِ الْمُشْتَرِى دَرَجَةً فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَكَمْ ضَوْءُ الْمُشْتَرِى عَلَى ضَوْءِ عُطَارِدٍ دَرَجَةً فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِى إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْبَقَرُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِى إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْإِبِلُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِى إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْكِلَابُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَدْرِى فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقْتَ فِى قَوْلِكَ لَا أَدْرِى فَمَا رُحَلُ عِنْدَكُمْ فِى النُّجُومِ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ نَجْمٌ نَحْسٌ

1- . كذا و لعله الديلمىّ بقرينه روايه أحمد بن خالد بواسطه عنه لكن لم أجده بهذه النسبه.
2- . الحجرات: 13.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَهْ لَا تَقُولَنَّ هَذَا فَإِنَّهُ نَجْمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ نَجْمُ الْأَوْصِيَاءِ علیه السلام وَ هُوَ النَّجْمُ الثَّاقِبُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ فَمَا يَعْنِي بِالثَّاقِبِ قَالَ إِنَّ مَطْلِعَهُ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ إِنَّهُ ثَقَبَ بِضَوْئِهِ حَتَّى أَضَاءَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَمِنْ ثَمَّ سَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّجْمَ الثَّاقِبَ يَا أَخَا الْيَمَنِ عِنْدَكُمْ عُلَمَاءُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ بِالْيَمَنِ قَوْماً لَيْسُوا كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِي عِلْمِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَا يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِهِمْ فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ إِنَّ عَالِمَهُمْ لَيَزْجُرُ الطَّيْرَ وَ يَقْفُو الْأَثَرَ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ لِلرَّاكِبِ الْمُجِدِّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَإِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِ الْيَمَنِ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ وَ مَا بَلَغَ مِنْ عِلْمِ عَالِمِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عِلْمُ عَالِمِ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى حَيْثُ لَا يَقْفُو الْأَثَرَ وَ يَزْجُرُ الطَّيْرَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي اللَّحْظَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ بُرْجاً وَ اثْنَيْ عَشَرَ بَرّاً وَ اثْنَيْ عَشَرَ بَحْراً وَ اثْنَيْ عَالَماً قَالَ فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً يَعْلَمُ هَذَا أَوْ يَدْرِي مَا كُنْهُهُ قَالَ ثُمَّ قَامَ الْيَمَانِيُّ فَخَرَجَ.

*ترجمه کمره ای: (برجهای فلک دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است؛ دریاهای بزرگ دوازده است، عالمها هم دوازده است)

ابان بن تغلب گوید خدمت امام ششم علیه السّلام بودم که مردی از اهل یمن آمد نزد آن حضرت و وی را سلام داد حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود خوش آمدی ای سعد آن مرد گفت این نامی است که مادرم مرا بدان نامیده و بسیار کم کسی مرا بدین نام میشناسد امام علیه السّلام فرمودای سعد مولی راست گفتی آن مرد گفت قربانت این لقب من است امام علیه السّلام فرمود لقب خوب نیست خدای تبارک و تعالی در قرآن میفرماید لقب روی هم مگذارید برای مؤمن نام بی ایمانی بد است ای سعد چه صناعتی داری؟ عرضکرد قربانت ما خاندانی هستیم منجم و در یمن کسی از ما در نجوم اعلم نیست امام علیه السّلام فرمود از تو راجع بنجوم پرسش کنم عرضکرد هر چه خواهی بپرس که جواب میدهم از روی علم، فرمود روشنی آفتاب چند درجه از روشنی ماه بیش است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود نام ستاره ای که چون بدر آید شهوت گاوان بحرکت آید چیست گفت نمیدانم فرمود:

نور مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود بگو بدانم نام ستاره ای که چون درآید شتران بفحل

آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتی فرمود:

بگو بدانم نام ستاره ای که چون درآید سگها بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتی که نمیدانی بگو بدانم زحل پیش شما چگونه ستاره ای است عرضکرد ستاره نحسی است، امام ششم علیه السّلام فرمود چنین مگو زیرا آن ستاره امیر مؤمنان و ستاره اوصیاء علیهم السّلام است و آن ستاره ثاقب است که خدای تبارک و تعالی در قرآن (در سوره طارق) از آن خبر داده، یمانی عرضکرد ثاقب یعنی چه؟ فرمود آن از آسمان هفتم طلوع میکند ولی با نور خود همه آسمانها را میشکافد تا در آسمان دنیا روشنی میدهد از این رو خدای عز و جل او را ثاقب نامیده. ای یمانی شما در نزد خود دانشمندانی دارید؟ عرضکرد قربانت آری در میان ما دانشمندانی هستند که هیچ کس در دانش بپایه آن ها نمیرسد، امام علیه السّلام فرمود علم آن ها تا کجا میرسد؟ یمانی عرضکرد عالم آنها بپرندگان فال میزند و در یک ساعت تا مسافت یکماه برای سوار تندرو جای پا را دریافت میکند، امام فرمود براستی عالم مدینه از عالم یمن داناتر است عرضکرد علم عالم مدینه تا کجا است؟ امام علیه السّلام فرمود علم عالم مدینه تا آنجا است که پی گردی و فال پرنده بدان نمیرسد و در یک لحظه تمام مسافت سیر آفتاب که دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را میپیماید دریافت میکند یمانی عرضکرد قربانت گمان ندارم کسی این موضوع را بداند و کنه آن را بفهمد گوید سپس آن یمنی برخاست و بیرون رفت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریاهای کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است)

ابان پور تغلب گفته: نزد امام صادق بودم، مردی از اهل یمن آمد، امام گفت: ای سعد خوش آمدی، آن مرد گفت: این نامیست که مادر من مرا بدان نامیده، کم کسی مرا بدان می شناسد.

امام علیه السّلام گفت: ای سعد مولی راست گفتی. آن مرد گفت: برخی تو گردم، این پا نام من است، امام گفت:

پا نام نیکو نیست. خدا در قرآن گفته: پا نام روی هم مگذارید، برای گرونده نام بی ایمانی بد است. ای سعد چه پیشه داری؟. گفت: ما خاندان اخترشناسی هستیم، در یمن کسی از ما در آن داناتر نیست. امام گفت:

خواهم از تو پرسشهایی در نجوم کنم، گفت: بپرس، پرسید روشنی خورشید چند درجه از روشنی ماه پیش تر است. گفت: ندانم. گفت: راست گفتی، پرسید روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟. گفت:

ندانم، پرسید نام ستاره یی که چون برآید شهوت گاوان به جنبش آید چیست؟ گفت: ندانم. پرسید روشنی مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید اشتران جفت گیری کنند کدام است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید سگان جفت گیری کنند چیست؟.

گفت: ندانم.

پرسید: ستاره زحل نزد شما چگونه است؟. گفت: ستاره نحسی ست؟. گفت (ع): چنین مگو، زیرا آن ستاره علیست و ستاره اوصیاء است، و آن ستاره ثاقب است که در قرآن گفته: و النجم الثاقب. یعنی ستاره رخنه کننده. مرد یمانی پرسید ثاقب چه معنی دارد؟ گفت: از آسمان هفتم برآید لیک با نور خود همه آسمانها را می شکافد، از این جهت خدا آن را ثاقب نامید ای یمانی شما در یمن دانایی دارید؟ گفت: آری دانایانی هستند که کسی در دانش به آنان نرسد. امام گفت: دانش ایشان تا کجا رسیده؟. گفت: بپرندگان فال می زند و در ساعتی تا مسافت ماهی برای سوار تندرو جای پا را دریافت می کند. امام گفت: دانای مدینه از دانای یمن داناتر است. زیرا دانش دانای مدینه تا آنجاست که پی گردی و فال پرنده بدان نرسد و در لحظه یی همه مسافت مسیر آفتاب که در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را درمی یابد. یمانی گفت: گمان ندارم کسی این موضوع را بداند. ظاهرا این خبر از ساخته های ابان بن تغلب است به دلیل آنکه هر گاه صحت داشت پرسشهایی را که امام می کرد منجم یمانی فرو می ماند باید بگوید که آن ستاره ها کدام است، در صورتی که امام چیزهایی را که خردتر از این ها بود نام می برد چگونه این مطالب مهم را نام نبرد؟ گویا ابان بن تغلب این داستان را از داستانی که حضرت علی هنگام رفتن به نبرد خوارج از آن منجم دهقان گفتگو شده اقتباس کرده و این بار به این شکل آن را نقل کرده اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (برجهای فلک دوازده است و بیابانها دوازده است و دریاها دوازده است و جهانها دوازده است)

ابان بن تغلب گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و بآن حضرت سلام کرد و حضرت جواب سلام داد و فرمود: خوش آمدی ای سعد آن مرد بحضرت عرض کرد مادرم مرا باین نام نامیده است و کمتر کسی مرا باین نام می شناسد ابی عبد اللّه علیه السّلام باو فرمود: راست میگوئی ای سعد مولا آن مرد عرض کرد فدایت شوم لقب من هم همین است.

ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود: لقب گذاشتن هیچ خوبی ندارد که خدای تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید: بهمدیگر لقب مگذارید که پس از ایمان فاسق شدن بدنامی است.

ای سعد چه حرفه ای داری؟ عرض کرد فدایت شوم من از خاندانی هستم که ستاره شناسیم و عقیده نداریم که در یمن کسی باشد که بستاره شناسی از ما داناتر باشد امام علیه السّلام باو فرمود: پس میتوانم از تو سؤال کنم؟ یمانی عرض کرد: در باره ستارگان هر چه دوست داری بپرس که پاسخ تو را دانسته خواهم گفت.

ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود: آفتاب چند درجه بیش از ماه روشنی دارد یمانی عرض کرد! نمیدانم ابی عبد اللّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، روشنی ماه چند درجه بیش از زهره است؟ یمانی عرض کرد: نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، روشنی زهره چند درجه بیشتر از مشتری است؟ یمانی عرض کرد نمیدانم ابو عبد اللّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند شهوت جنسی گاو تحریک می شود چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی: نام آن ستاره ای که چون برآید شهوت جنسی شتران تحریک می شود چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی نام آن ستاره ای که چون برآید سگها تحریک شوند چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی که نمیدانم زحل در نزد شما چگونه ستاره ای است؟ یمانی عرض کرد ستاره نحسی است.

ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود آرام باش و چنین مگو که آن ستاره امیر المؤمنین است و ستاره اوصیا است و همان نجم ثاقبی است که خدای عز و جل در کتابش فرموده است.

یمانی بحضرت عرض کرد: معنای ثاقب چیست؟ فرمود: در آسمان هفتم طلوع میکند و نورش فضا را میشکافد تا آنکه در آسمان دنیا روشنی میدهد و از این رو خدای عز و جل ثاقبش نامید ای برادر یمنی در میان شما دانشمندان هستند؟ یمانی عرض کرد: آری فدایت شوم در یمن عده ای هستند که با هیچ کس در دانش برابری نکنند ابی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود: دانشمندان تا چه پایه میداند؟ یمانی عرض کرد:

دانشمند یمن پرندگان را پرواز میدهد و در اثر آن به یک ساعت پیش آمد سوار تند روی را تا یکماه پیش بینی میکند ابی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود: دانشمند مدینه را دانش بیش از دانشمند یمن است یمانی عرض کرد دانش دانشمند مدینه تا کجا است؟ ابی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود: دانش دانشمند مدینه تا آنجاست که پرنده ای نمی پراند و باثر آن توجهی ندارد ولی در یک لحظه گردش آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم میداند راوی گوید یمانی بحضرت عرض کرد: من بفدایت گمان ندارم که کسی این چنین دانشی داشته باشد و حقیقت آنچه را که میفرمائی درک نماید سپس یمانی برخاست و از مجلس آن حضرت بیرون شد.

(شرح:)

در میان اعراب علمی رواج داشت که از حرکت حیوانات و پرش پرندگان پیش بینی هائی میکردند و تطیر که بمعنای فال بد زدن است از آن ریشه میگیرد مثلا چنانچه پرنده از طرف راست انسانی می پرید بطوری که بال چپ او محاذی دست راست آن شخص میشد آن را بارح میگفتند و بفال بد میگرفتند و اگر از طرف چپ انسانی می پرسید بطوری که بال راست وی محاذی دست چپ آدمی قرار میگرفت آن را سانح میگفتند و بفال نیک اش می گرفتند و عرب را در باره این علم اشعاری است و از جمله شعر کمیت است

و لا انا ممن یزجر الطیر همه أ صاح غراب أم تعرض ثعلب

****ترجمه جعفری: (برج ها و بیابان ها و دریاها و عالم ها هر کدام دوازده تا هستند)

ابان بن تغلب می گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام کرد و آن حضرت پاسخ سلام داد و فرمود: مرحبا بر تو ای سعد، آن مرد گفت:

مادرم مرا چنین اسم گذاشته ولی کمتر کسی است این نام مرا بداند، امام فرمود: راست گفتی ای سعد مولی، آن مرد گفت: فدایت گردم، لقب من هم همین است. امام فرمود:

در لقب خیری نیست، خداوند در کتاب خود می فرماید: «و با لقب ها به یک دیگر عیب جویی نکنید، چه بد است نام بد پس از ایمان » ای سعد شغل تو چیست؟

گفت: فدایت گردم من از خاندانی هستم که در نجوم (ستاره شناسی) کار می کنیم، نمی گوییم که در یمن کسی از ما داناتر به نجوم است.

امام فرمود: آیا از تو بپرسم؟ آن مرد یمنی گفت: هر چه می خواهی از نجوم بپرس که از روی آگاهی به تو خبر خواهم داد، امام فرمود: روشنایی خورشید نسبت به روشنایی ماه چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم، امام فرمود: راست گفتی، روشنایی ماه نسبت به روشنایی زهره چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمود:

راست گفتی، روشنایی زهره نسبت به روشنایی مشتری چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی، روشنایی مشتری نسبت به روشنایی عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای که اگر طلوع کند گاو به هیجان درمی آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند شتر به هیجان درآید، چیست؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند کلاغ ها به هیجان درمی آیند، چیست؟ گفت: نمی دانم، امام فرمود: در این سخن خود که گفتی نمی دانم، راست گفتی. نزد شما ستاره زحل چگونه است؟ مرد یمنی گفت: ستاره نحسی است.

امام فرمود: نه چنین نگویید، زیرا که آن، ستاره امیر المؤمنین علیه السّلام و ستاره اوصیا است و آن همان ستاره ثاقب (شکافنده) است که خداوند در قرآن از آن یاد کرده، یمنی گفت: ثاقب چیست؟ فرمود: محل طلوع آن آسمان هفتم است و با نور خود (آسمان ها را) می شکافد و آسمان دنیا را روشن می کند و از این جهت است که خداوند آن را ستاره ثاقب نامیده است. ای برادر یمنی، آیا نزد شما دانشمندانی وجود دارند؟ یمنی گفت: آری فدایت گردم. در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند مردم دیگر نیستند.

امام فرمود: علم عالم آنها تا کجا می رسد؟ یمنی گفت: عالم آنها فال پرنده می زند و در یک ساعت ردّ پا را رد مسافت یک ماه سوارکار تندرو دنبال می کند. امام فرمود:

عالم مدینه از عالم یمن داناتر است، یمنی گفت: علم عالم مدینه تا کجاست؟ فرمود:

علم عالم مدینه به آنجا می رسد که ردیابی و فال گیری نمی کند ولی در یک لحظه مسافت سیر آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم می داند. می گوید: یمنی گفت: فدایت گردم، گمان نمی کردم که کسی این را بداند و بفهمد که کنه آن چیست، سپس یمنی برخاست و بیرون شد.

حدیث الدراهم الاثنی عشر التی أهدیت إلی رسول الله ص

69- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنِ الصَّادِقِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ بَلِیَ ثَوْبُهُ فَحَمَلَ إِلَیْهِ اثْنَیْ عَشَرَ دِرْهَماً فَقَالَ علیه السلام یَا عَلِیُّ خُذْ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ فَاشْتَرِ لِی بِهَا ثَوْباً أَلْبَسُهُ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَجِئْتُ إِلَی السُّوقِ فَاشْتَرَیْتُ لَهُ قَمِیصاً بِاثْنَیْ عَشَرَ دِرْهَماً وَ جِئْتُ بِهِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَنَظَرَ إِلَیْهِ فَقَالَ یَا عَلِیُّ غَیْرُ هَذَا أَحَبُّ إِلَیَّ أَ تَرَی صَاحِبَهُ یُقِیلُنَا (1) فَقُلْتُ لَا أَدْرِی فَقَالَ انْظُرْ فَجِئْتُ إِلَی صَاحِبِهِ فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ کَرِهَ هَذَا یُرِیدُ غَیْرَهُ فَأَقِلْنَا فِیهِ فَرَدَّ عَلَیَّ الدَّرَاهِمَ وَ جِئْتُ بِهَا إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَمَشَی مَعَهُ إِلَی السُّوقِ لِیَبْتَاعَ قَمِیصاً فَنَظَرَ إِلَی جَارِیَةٍ قَاعِدَةٍ عَلَی الطَّرِیقِ تَبْکِی فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَا شَأْنُکِ قَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ

1- . أقال البیع: فسخه.

إِنَّ أَهْلِی أَعْطَوْنِی أَرْبَعَهَ دَرَاهِمَ لِأَشْتَرِیَ لَهُمْ حَاجَهً فَضَاعَتْ فَلَا أَجْسُرُ أَنْ أَرْجِعَ إِلَیْهِمْ فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَرْبَعَهَ دَرَاهِمَ وَ قَالَ ارْجِعِی إِلَی أَهْلِکِ وَ مَضَی رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَی السُّوقِ فَاشْتَرَی قَمِیصاً بِأَرْبَعَهِ دَرَاهِمَ وَ لَبِسَهُ وَ حَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَأَی رَجُلًا عُرْیَاناً یَقُولُ مَنْ کَسَانِی کَسَاهُ اللَّهُ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّهِ فَخَلَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَمِیصَهُ الَّذِی اشْتَرَاهُ وَ کَسَاهُ السَّائِلَ ثُمَّ رَجَعَ علیه السلام إِلَی السُّوقِ فَاشْتَرَی بِالْأَرْبَعَهِ الَّتِی بَقِیَتْ قَمِیصاً آخَرَ فَلَبِسَهُ وَ حَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجَعَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَإِذَا الْجَارِیَهُ قَاعِدَهٌ عَلَی الطَّرِیقِ تَبْکِی فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَا لَکِ لَا تَأْتِینَ أَهْلَکِ قَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی قَدْ أَبْطَأْتُ عَلَیْهِمْ أَخَافُ أَنْ یَضْرِبُونِی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُرِّی بَیْنَ یَدَیَّ وَ دُلِّینِی عَلَی أَهْلِکِ وَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّی وَقَفَ عَلَی بَابِ دَارِهِمْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ الدَّارِ فَلَمْ یُجِیبُوهُ فَأَعَادَ السَّلَامَ فَلَمْ یُجِیبُوهُ فَأَعَادَ السَّلَامَ فَقَالُوا وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَقَالَ علیه السلام مَا لَکُمْ تَرَکْتُمْ إِجَابَتِی فِی أَوَّلِ السَّلَامِ وَ الثَّانِی فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْنَا کَلَامَکَ فَأَحْبَبْنَا أَنْ نَسْتَکْثِرَ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ هَذِهِ الْجَارِیَهَ أَبْطَأَتْ عَلَیْکُمْ فَلَا تُؤْذُوهَا (1) فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ هِیَ حُرَّهٌ لِمَمْشَاکَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا رَأَیْتُ اثْنَیْ عَشَرَ دِرْهَماً أَعْظَمَ بَرَکَهً مِنْ هَذِهِ کَسَا اللَّهُ بِهَا عَارِیَیْنِ وَ أَعْتَقَ نَسَمَهً.

*ترجمه کمره ای: (سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آوردند)

امام ششم علیه السّلام فرمود مردی نزد رسول خدا آمد دید جامه آن حضرت کهنه است دوازده درهم خدمت آن حضرت آورد عرضکرد با این پول یک جامه برای خود بخرید، علی علیه السّلام فرماید من آن پول را ببازار بردم و یک پیراهن خریدم بدوازده درهم و خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردم چون بآن نگاه کرد فرمود ای علی پیراهن دیگر نزد من بهتر است بنظرت فروشنده آن را پس میگیرد؟ عرضکردم نمیدانم، فرمود وارس من نزد فروشنده آمدم و گفتم رسول خدا این را نمیخواهد پیراهن دیگری میخواهد این را پس بگیر پول را رد کرد بمن و آن را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردم آن حضرت با من ببازار آمد تا پیراهنی بخرد، دید یک کنیزی در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرمود چرا گریه میکنی؟ عرضکرد یا رسول اللّه صلّی الله علیه و آله خانواده من چهار درهم بمن دادند که چیزی برای آنان بخرم و گم شده و جرأت ندارم نزد آن ها برگردم رسول خدا صلّی الله علیه و آله چهار درهم از آن پول را باو داد و فرمود بخانواده خود برگرد و رفت

ببازار پیراهنی خرید بچهار درهم و پوشید و خدا را حمد گفت سپس برهنه ای را دید که میگوید هر کس مرا بپوشاند خدا از جامه های بهشت باو بپوشاند رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیراهنی را که خریده بود از تن خود در آورد و بتن آن سائل پوشانید و ببازار برگشت و با چهار درهمی که مانده بود یک پیراهن دیگر خرید و آن را پوشید و حمد خدای عز و جل را گفت و بمنزل برمیگشت باز دید همان کنیزک در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرمود چرا بخانواده خود نمیروی؟ عرضکرد یا رسول اللّه دیر شده و میترسم که اگر اکنون پیش آن ها بروم مرا بزنند رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود پیش روی من برو و مرا بخانواده خود رهنمائی کن رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد تا بر در خانه آن ها ایستاد و فرمود درود بر شما ای اهل خانه پاسخ ندادند دوباره سلام داد پاسخ ندادند سه باره سلام داد عرضکردند و علیک السلام یا رسول اللّه و رحمه اللّه و برکاته فرمود چرا دربار اول و دوم جواب مرا ندادید؛ عرضکردند یا رسول اللّه سخن شما را شنیدیم و دوست داشتیم که بیشتر باشد رسول خدا فرمود این کنیز دیر کرده او را آزار نکنید عرض کردند یا رسول اللّه این کنیز را بنثار قدم مبارک شما آزاد کردیم رسول خدا فرمود حمد خدا را هیچ دوازده درهمی این قدر برکت نداشته خدا با آن دو برهنه را پوشانید و نفسی را هم آزاد کرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دوازده درمی از پیامبر)

امام صادق علیه السّلام گفته: مردی پیش پیامبر آمد، دید جامه او کهنه است، دوازده درم داد و خواهش کرد با آن جامه یی برای خود خرد. پیامبر به علی داد و گفت: با آن جامه بخرد، او رفت و خرید و آورد، پیامبر نپسندید گفت: آن را باز پس ده باز پس داد و دوازده درم را بیاورد بعدا با هم به بازار رفتند. در میان راه کنیزی را دید که نشسته می گرید، پرسید چرا می گریی؟ گفت: به من چهار درم دادند که چیزی بخرم آن را گم کردم. اکنون از بازگشت بیمناک هستم، پیامبر از آن چهار درم به وی داد، آنگاه در بازار جامه یی خرید به چهار درم، برهنه یی را دید که می گفت: هر که مرا بپوشاند خدا او را بپوشاند، پیامبر آن را که پوشیده بود بدو داد با چهار درم دیگر جامه یی برای خود خرید چون بازگشت دید آن کنیز در راه نشسته می گرید پرسید چرا نرفتی گفت:

چون دیر کردم می ترسم، پیامبر با وی رفت تا به در سرای خداوند او رفت سلام کرد جواب ندادند تا سه بار سومین بار جواب دادند و گفتند: بار اول جواب ندادیم تا برکت به سبب تکرار تو به ما افزون گردد، پیامبر از ایشان

خواست تا به آن کنیزک گزند نرسانند، خداوند وی او را برای پیامبر آزاد کرد، پیامبر می گفت:

دوازده درم ندیدم که این همه برکت از آن آشکار گردد دو تن را پوشانید و کنیزی آزاد کرد،

***ترجمه فهری زنجانی: (حدیث دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آورده شد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی بخدمت رسول خدا رسید و جامه حضرت را کهنه دید دوازده درهم خدمت آن حضرت آورد حضرت بامیر المؤمنین فرمود یا علی این پولها را دریافت کن و جامه ای از بهر من با آن پولها بخر که بپوشم علی علیه السّلام فرماید به بازار آمدم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم حضرت نگاهی بآن کرد و فرمود یا علی علیه السّلام جامه غیر از این را دوست تر دارم به نظرت صاحبش پس میگیرد؟ عرض کردم نمیدانم فرمود ببین، من نزد صاحبش آمدم و گفتم رسول خدا را این جامه خوش آیند نیست و جامه دیگری می خواهد این معامله ما را فسخ کن او پولها را بمن پس داد من آنها را بخدمت رسول خدا باز آوردم حضرت بهمراه آن مرد ببازار رفت تا پیراهنی خریداری کند کنیزی را دید در کنار راه نشسته می گرید رسول خدا باو فرمود ترا چه شده است؟

عرض کرد یا رسول اللَّه خانواده ام چهار درهم بمن دادند تا چیزی که مورد نیازشان بود برای آنان خریداری کنم و گم شد دیگر جرات بازگشتن بسوی آنان را ندارم رسول خدا چهار درهم به کنیز داد و فرمود به خانواده خود برگرد و رسول خدا به بازار رفت پیراهنی به چهار درهم خرید و آن را پوشید و خدای عز و جل را حمد گفت پس مرد برهنه ئی را دید که میگوید هر کس که مرا بپوشاند خدا از جامه های بهشتی باو بپوشاند رسول خدا پیراهنی را که خریده بود از تن درآورد و به آن سائل پوشانید سپس ببازار بازگشت و با چهار درهم باقیمانده پیراهن دیگری خرید و آن را پوشید و حمد خدای عز و جل را بجای آورد و به سوی خانه اش بازگشت به همان کنیز برخورد که در کنار راه نشسته و گریه میکند رسول خدا به او فرمود ترا چه شد که به خانواده خود نمی روی؟ عرض کرد یا رسول اللَّه مرا دیر شده است و میترسم مرا به زنند رسول خدا فرمود: پیشاپیش من راه برو و مرا به خانواده خود راهنمائی کن رسول خدا آمد تا بر در خانه آنان ایستاد سپس فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه پاسخش ندادند دوباره سلام داد

پاسخش ندادند با رسوم سلام کرد گفتند؟ سلام بر تو باد یا رسول اللّه با رحمت و برکات خدا حضرت فرمود:

چرا در بار اول و دوم پاسخ مرا نگفتید عرض کردند: یا رسول اللَّه سخن شما را شنیدیم دوست داشتیم که هر چه بیشتر شنویم رسول خدا فرمود: این کنیز دیر کرده است آزارش نکنید عرض کردند: یا رسول اللَّه به احترام تشریف فرمائی شما آن کنیز را آزاد کردیم رسول خدا فرمود: حمد خدا را که هیچ دوازده درهمی پر برکت تر از این درهم ها ندیده ام که خداوند دو برهنه را با آن پوشانید و یک بنده را آزاد کرد.

****ترجمه جعفری: (جریان دوازده درهمی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه کردند)

ابان احمر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و لباس آن حضرت کهنه بود، آن مرد دوازده درهم به او داد، پس فرمود: یا علی! این درهم ها را بگیر و با آن برای من لباس بخر تا بپوشم. علی علیه السّلام گفت: به بازار آمدم و با دوازده درهم پیراهنی خریدم و نزد آن حضرت آوردم، به آن نگاه کرد و فرمود: یا علی، پیراهنی غیر از این برای من دوست داشتنی تر است. آیا صاحب آن، آن را از ما پس می گیرد؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: ببین، پس نزد صاحب مغازه آمدم و گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این را دوست ندارد و غیر آن را می خواهد، آن را از ما پس بگیر. او درهم ها را به من پس داد و آنها را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردم، با آنها به بازار رفت تا پیراهنی بخرد، بر سر راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

حال تو چگونه است؟ گفت: یا رسول اللَّه، خانواده ام به من چهار درهم داد تا با آن نیازی را بخرم و آن درهم ها گم شده و جرأت نمی کنم که به سوی آنها برگردم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار درهم به او داد و فرمود: به سوی خانواده ات برگرد.

و از آنجا، به سوی بازار رفت و پیراهنی را به چهار درهم خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد. پس مرد برهنه ای را دید که می گوید: هر کس مرا لباس بپوشاند، خداوند لباسهای بهشتی به او بپوشاند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که خریده بود از تن درآورد و به آن مرد سائل پوشانید. سپس به بازار برگشت و با چهار درهم باقی مانده پیراهن دیگری

خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد و به منزلش برمی گشت که آن کنیز را دید که بر سر راه نشسته و گریه می کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو را چه شده که نزد خانواده ات نمی روی؟ گفت: یا رسول اللّه، من دیر کرده ام می ترسم مرا کتک زنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیش روی من برو و مرا به خانواده ات راهنمایی کن. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و بر در آنان ایستاد.

سپس فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه، آنها پاسخ ندادند. پیامبر دوباره سلام داد، باز پاسخ ندادند، پیامبر بار دیگر سلام داد، آنها گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا، فرمود: چرا در وهله اول و دوم پاسخ سلام مرا ندادید؟ گفتند:

سخن تو را شنیدیم ولی دوست داشتیم آن را بیشتر بشنویم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

این کنیز نزد شما دیر آمده او را اذیت نکنید، گفتند: یا رسول اللّه، به خاطر آمدن تو او را آزاد کردیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستایش خدا را، من دوازده درهمی ندیدم که با برکت تر از این باشد. خداوند با آن دو برهنه را پوشانید و برده ای را آزاد کرد.

النقباء اثنا عشر

70- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ جَمَاعَةِ مَشِيخَةٍ قَالُوا اخْتَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ أُمَّتِهِ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً أَشَارَ إِلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ وَ أَمَرَهُ بِاخْتِيَارِهِمْ كَعِدَّةِ نُقَبَاءِ مُوسَى عليه السلام تِسْعَةٌ مِنَ الْخَزْرَجِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْسِ فَمِنَ الْخَزْرَجِ أَسْعَدُ بْنُ زُرَارَةَ وَ الْبَرَاءُ بْنُ

1- . فی بعض النسخ (فلا تؤاخذوها).

مَعْرُورٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ وَالِدُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (1) وَ رَافِعُ بْنُ مَالِكٍ وَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ عَمْرٍو وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ وَ ابْنُ الْقَوَافِلِ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ وَ مَعْنَى الْقَوَافِلِ الرَّجُلُ مِنَ الْعَرَبِ كَانَ إِذَا دَخَلَ يَثْرِبَ يَجِی ءُ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَشْرَافِ الْخَزْرَجِ فَيَقُولُ أَجِرْنِی مَا دُمْتُ بِهَا مِنْ أَنْ أُظْلَمَ فَيَقُولُ قوفل حَيْثُ شِئْتَ فَأَنْتَ فِی جِوَارِی فَلَا يَتَعَرَّضُ لَهُ أَحَدٌ وَ مِنَ الْأَوْسِ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَ سَعْدُ بْنُ خَيْثَمَةَ.

و قد أخرجت قصتهم فی کتاب النبوه قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه النقیب الرئیس من العرفاء و قد قیل إنه الضمین و قد قیل إنه الأمین و قد قیل إنه الشهید علی قومه و أصل النقیب فی اللغه من النقب و هو الثقب الواسع فقیل نقیب القوم لأنه ینقب عن أحوالهم کما ینقب عن الأسرار و عن مکنون الإضمار. معنی قول الله عز و جل وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً هو أنه أخذ من کل سبط منهم ضمینا بما عقد علیهم من المیثاق فی أمر دینهم و قد قیل إنهم بعثوا إلی الجبارین لیقفوا علی أحوالهم و یرجعوا بذلک إلی نبیهم موسی علیه السلام و رجعوا ینهون قومهم عن قتالهم لما رأوا من شده بأسهم و عظم خلقهم و القصه معروفه و کان مرادنا ذکر معنی النقیب فی اللغه و الله الموفق للصواب (2)خ.

---

*ترجمه کمره ای: (نقیبان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند)

عثمان احمر از جمعی از استادان خود روایت کرده که گفته اند رسول خدا از امت خود بدستور جبرئیل دوازده رئیس و کدخدا انتخاب کرد بشماره رؤسای بنی اسرائیل که موسی انتخاب کرد نه تن آنها از قبیله خزرج بودند و سه تن از قبیله اوس آنها که از قبیله خزرج بودند.

1- اسعد بن زراره بود 2- براء بن معرور 3- عبد الرحمن بن حماد 4- جابر بن عبد اللّه 5- رافع بن مالک 6- سعد بن عباده 7- منذر بن عمرو 8- عبد اللّه بن رواحه 9- سعد بن الربیع و از مهاجرین عربهای مدینه عباده بن صامت بود که در پناه یکی از اشراف خزرج در شهر مدینه میزیست و کسی متعرض او نمیشد و از قبیله اوس 10- ابو الهیثم بن تیهان بود 11- اسید بن حضیر 12- سعد بن خیثمه من سرگذشت آنها را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

مصنف این کتاب گوید نقیب رئیس ناحیه و قبیله است از سنخ کدخدایان و گفته شده که بمعنی معتمد است و گفته شده که امین است و گفته شده که گواه بر قوم خود است و نقیب در اصل لغت از نقب باز گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و او را نقیب گویند برای آنکه از احوال قومی که بر آنها گماشته است تفتیش میکند چنانچه از اسرار و ضمائر نهفته تفتیش می شود و معنی گفته خدای عز و جل (در سوره مائده آیه 12) دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم اینست که از هر سبطی یک نماینده و مسئول گرفتیم و با او در امر دین پیمان بسته شد و برخی گفته اند که این نقیبها ببلاد جبارهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آن ها مطلع شوند و نزد پیغمبر خود موسی برگردند و خبرگزاری کنند اینها برگشتند و قوم خود را از جنگ با جباران منع کردند زیرا از تجهیزات و پهلوانی آن ها در هراس افتاده بودند این قصه معروف است در اینجا مقصود ما بیان معنی لغوی نقیب بود و خداوند توفیق دهد بکار نیک.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند)

عثمان احمر از گروهی از پیروان خود روایت کرده که گفته اند: پیامبر از پیروان خود به فرمان فرخ سروش دوازده سرور برگزیده به شماره سرشناسان بنی اسرائیل که موسی گزیده بود، نه تن از ایشان از تیره خزرج بودند و سه تن از تیره أوس.

و آنان که از تخمه خزرج بودند: یکم- اسعد بن زراره بود. دوم- براء بن معرور. سوم- عبد اللّه بن عمرو حرام پدر جابر بن عبد اللّه. چهارم- رافع بن مالک. پنجم- سعد بن عباده، ششم- منذر بن عمرو. هفتم- عبد اللّه بن رواحه. هشتم- سعد بن الربیع. نهم- عباده بن صامت بود که هر کس در پناه یکی از این اشراف خزرج در شهر مدینه می زیسته، کسی متعرض او نمی شده. و از تیره اوس. دهم- ابو الهیثم بن تیهان بود. یازدهم- اسید بن حضیر. دوازدهم- سعد بن خیثمه است، صدوق گفته: من ایشان را در کتاب نبوت آورده ام.

مصنف گفته: نقیب سرشناس دودمان و ناحیه است، و به معنی محل اعتماد آمده و به معنی و به معنی امین است گواه بر قوم خود و نقیب در اصل لغت عرب از نقب گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و آن را نقیب گفته اند، چون از احوال قومی که بر ایشان گماشته شده آگاهی دارد، چنان که از رازهای نهفته جستجو می گردد. و معنی گفته

قرآن: دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم. این است که از هر سبطی نماینده یی گرفتیم و با او در کار دین پیمان بسته شد. برخی گفته اند که این نقیبان به شهرستانهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنان آگاه گردند و پیش موسی باز گردند و قوم خود را از نبرد با سرکشان منع کردند. زیرا از آمادگی آنان در هراسی افتادند.

***ترجمه فهری زنجانی: (نقیبان دوازده نفراند)

جماعتی از مشایخ گفته اند: رسول خدا از میان امتش دوازده نقیب برگزید که جبرئیل آنان را تعیین کرده و دستور انتخابشان را داده بود بشماره نقیبان موسی نه تن از طایفه خزرج بودند اسعد بن زراره بود و براء بن معرور و عبد اللّٰه بن عمر و بن حرام پدر جابر بن عبد اللّٰه و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد اللّٰه بن رواحه و سعد بن ربیع و ابن القوافل عباده بن صامت و معنای قوافل این است که چون مردی از عرب بمدینه وارد میشد بنزدیکی از اشراف خزرج می آمد و باو می گفت تا مدتی که من در این شهرم تو مرا پناه بده تا ستمی بر من نرود و او در جواب میگفت هر جا که میخواهی بار بینداز که تو در پناه من خواهی بود و دیگر کسی متعرض او نمیشد.

و از اوس ابو الهیثم بن التیهان بود و اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه و من داستان آنان را در کتاب نبوت آورده ام.

(مصنف)

این کتاب رضی اللّٰه عنه گوید: نقیب، رئیس آمارگیران را گویند و گفته شده است که بمعنای ضامن است و گفته شده است که بمعنای امین است و گفته شده است که کسی است که بر قوم خود گواه باشد و ریشه نقیب در لغت از نقب است که بمعنای سوراخ گشاد است و بدان جهت کسی را نقیب قومی می نامند که حالات آنان را مو شکافی میکند همچنان که از رازها و خاطرات نهفته مو شکافی می شود و معنای آیه شریفه که میفرماید (دوازده نقیب از آنان برانگیختیم) این است که خداوند از هر سبطی نسبت به پیمانی که در باره دین بسته بودند یک ضامن گرفت و گفته شده است که آنان بسوی ستمگران فرستاده شدند تا حالات آنان را بررسی نموده و به نزد پیغمبرشان موسی باز گردند و گزارش دهند آنان رفتند و باز گشتند و قوم خود را از جنگ با آنان باز میداشتند که نیرومندی و قهرمانی آنان را دیده بودند و داستانشان معروف است و مقصود ما

گفتن معنای لغوی نقیب بود، خدا است که توفیق رسیدن بحقیقت را عنایت میفرماید).

(شرح:)

آنچه میان پرانتز نوشته شد در بعض نسخه ها نیست.

****ترجمه جعفری: (نقیبان دوازده نفرند)

ابان بن عثمان از گروهی از مشایخ نقل می کند که گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از امّت خود دوازده نفر نقیب (رئیس) برگزید که با اشاره و امر جبرئیل و مانند تعداد نقباء موسی بود. نه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند، از خزرج: اسعد بن زراره و براء بن معرور و عبد اللّه بن عمرو بن حرام و جابر بن عبد اللّه و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد اللّه بن رواحه و سعد بن ربیع و ابن قوافل عباده بن صامت- و معنای قوافل این است که وقتی کسی وارد یثرب می شد، نزد یکی از اشراف خزرج می آمد و می گفت: تا وقتی که من در این شهر هستم به من پناه بده تا مورد ستم واقع نشوم، او می گفت: هر کجا که خواستی اقامت کن که تو در پناه منی، و کسی متعرض او نمی شد- و از اوس: ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه. داستان آنان را در کتاب «النبوه» آورده ام.

مصنف این کتاب می گوید: نقیب به معنای رئیس از دانایان است. گفته شده که آن به معنای کسی است که به پیمانی که در امر دین بسته می شود تعهد می کند، و گفته شده که به معنای امین است و گفته شده که آن به معنای گواه بر قوم خود است، و اصل نقیب در لغت به معنای سوراخ است و آن سوراخ بزرگ است و اینکه نقیب قوم گفته می شود، برای آن است که او از احوال آنان نقب می زند همان گونه که از اسرار و نهان ها نقیب می زند و با خبر می شود.

معنای سخن خداوند «و از آنان دوازده نقیب برانگیختیم» این است که از هر سبطی از آنان (بنی اسرائیل) ضامنی را در امر دینشان گرفت و گفته شده که آنان به سوی ظالمان فرستاده شدند تا از کار آنان با خبر شوند و برگردند و به پیامبرشان موسی گزارش دهند، آنان برگشتند و قوم خود را از جنگیدن با آنان نهی کردند، چون قدرت و بزرگی خلقت آنان را دیده بودند، این داستان معروف است و منظور ما فقط بیان معنای نقیب در لغت بود. خداوند توفیق دهنده کارهای درست است.

1- . فی أکثر النسخ (عبد الرحمن بن حمام و جابر بن عبد اللّه) و هو تصحیف.
2- . ما جعل بین القوسین لیس فی بعض النسخ.

المسوخ ثلاثه عشر صنفا

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُغِيرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: الْمَسُوخُ مِنْ بَنِي آدَمَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ صِنْفاً مِنْهُمُ الْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ الْخُفَّاشُ وَ الصَّبُّ وَ الدُّبُّ وَ الْفِيلُ وَ الدُّعْمُوصُ وَ الْجِرِّيثُ (1) وَ الْعَقْرَبُ وَ سُهَيْلٌ وَ الْقُنْفُذُ وَ الزَّهَرَةُ وَ الْعَنْكَبُوتُ فَأَمَّا الْقِرَدَةُ فَكَانُوا قَوْماً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَنْزِلُونَ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ اعْتَدَوْا فِي السَّبْتِ فَصَادُوا الْحِيتَانَ فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ قِرَدَةً وَ أَمَّا الْخَنَازِيرُ فَكَانُوا قَوْماً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ دَعَا عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ خَنَازِيرَ وَ أَمَّا الْخُفَّاشُ فَكَانَتْ امْرَأَةً مَعَ ظِئْرٍ لَهَا (2) فَسَخِرَتْهَا فَمَسَخَهَا اللَّهُ خُفَّاشاً وَ أَمَّا الصَّبُّ فَكَانَ أَعْرَابِيّاً بَدَوِيّاً لَا يَدَعُ عَنْ قَتْلِ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنَ النَّاسِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ ضَبّاً وَ أَمَّا الدُّبُّ فَكَانَ رَجُلًا يَسْرِقُ الْحَاجَّ فَمَسَخَهُ اللَّهُ دُبّاً وَ أَمَّا الْفِيلُ فَكَانَ رَجُلًا يَنْكِحُ الْبَهَائِمَ فَمَسَخَهُ اللَّهُ فِيلًا وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَكَانَ رَجُلًا زَانِيَ الْفَرْجِ لَا يَدَعُ مِنْ شَيْ ءٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ دُعْمُوصاً وَ أَمَّا الْجِرِّيثُ فَكَانَ رَجُلًا نَمَّاماً فَمَسَخَهُ اللَّهُ جِرِّيثاً وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَكَانَ رَجُلًا هَمَّازاً لَمَّازاً فَمَسَخَهُ اللَّهُ عَقْرَباً وَ أَمَّا سُهَيْلٌ فَكَانَ رَجُلًا عَشَّاراً صَاحِبَ مِكَاسٍ فَمَسَخَهُ اللَّهُ كَوْكَباً وَ أَمَّا الزُّهَرَةُ فَكَانَتِ امْرَأَةً فَتَنَتْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ فَمَسَخَهَا اللَّهُ وَ أَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَكَانَتِ امْرَأَةً سَيِّئَةَ الْخُلُقِ عَاصِيَةً لِزَوْجِهَا مُوَلِّيَةً عَنْهُ فَمَسَخَهَا اللَّهُ عَنْكَبُوتاً وَ أَمَّا الْقُنْفُذُ فَكَانَ رَجُلًا سَيِّئَ الْخُلُقِ فَمَسَخَهُ اللَّهُ قُنْفُذاً.ا.

1- . الدعموص- بالضم-: دوده سوداء تكون فى الغدران إذا نشت، و العامّه تسميها البلعط. و الجريث: نوع من السمک.
2- . أى المرضعه لها.

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِیُّ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا مَکِّیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَیْهِ الْبَرْذَعِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ زَکَرِیَّا بْنُ یَحْیَی بْنِ عُبَیْدٍ الْعَطَّارُ بِدِمْیَاطٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَلَانِسِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِیزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأُوَیْسِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُعَتِّبٍ مَوْلَی جَعْفَرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنِ الْمُسُوخِ فَقَالَ هُمْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ الْفِیلُ وَ الدُّبُّ وَ الْخِنْزِیرُ وَ الْقِرْدُ وَ الْجِرِّیثُ وَ الضَّبُّ وَ الْوَطْوَاطُ وَ الدُّعْمُوصُ وَ الْعَقْرَبُ وَ الْعَنْکَبُوتُ وَ الْأَرْنَبُ وَ سُهَیْلٌ وَ الزُّهَرَهُ فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا کَانَ سَبَبُ مَسْخِهِمْ فَقَالَ أَمَّا الْفِیلُ فَکَانَ رَجُلًا لُوطِیّاً لَا یَدَعُ رَطْباً وَ لَا یَابِساً وَ أَمَّا الدُّبُّ فَکَانَ رَجُلًا مُؤَنَّثاً یَدْعُو الرِّجَالَ إِلَی نَفْسِهِ وَ أَمَّا الْخَنَازِیرُ فَکَانُوا قَوْماً نَصَارَی سَأَلُوا رَبَّهُمْ إِنْزَالَ الْمَائِدَهِ عَلَیْهِمْ فَلَمَّا أُنْزِلَتْ عَلَیْهِمْ کَانُوا أَشَدَّ مَا کَانُوا کُفْراً وَ أَشَدَّ تَکْذِیباً وَ أَمَّا الْقِرَدَهُ فَقَوْمٌ اعْتَدَوْا فِی السَّبْتِ وَ أَمَّا الْجِرِّیثُ فَکَانَ رَجُلًا دَیُّوثاً یَدْعُو الرِّجَالَ إِلَی حَلِیلَتِهِ وَ أَمَّا الضَّبُّ فَکَانَ رَجُلًا أَعْرَابِیّاً یَسْرِقُ الْحَاجَّ بِمِحْجَنِهِ (2) وَ أَمَّا الْوَطْوَاطُ فَکَانَ رَجُلًا یَسْرِقُ الثِّمَارَ مِنْ رُءُوسِ النَّخْلِ وَ أَمَّا الدُّعْمُوصُ فَکَانَ نَمَّاماً یُفَرِّقُ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَکَانَ رَجُلًا لَذَّاعاً لَا یَسْلَمُ عَلَی لِسَانِهِ أَحَدٌ وَ أَمَّا الْعَنْکَبُوتُ فَکَانَتِ امْرَأَهً تَخُونُ زَوْجَهَا وَ أَمَّا الْأَرْنَبُ فَکَانَتِ امْرَأَهً لَا تَتَطَهَّرُ مِنْ حَیْضٍ وَ لَا غَیْرِهِ وَ أَمَّا سُهَیْلٌ فَکَانَ عَشَّاراً بِالْیَمَنِ وَ أَمَّا الزُّهَرَهُ فَکَانَتِ امْرَأَهً نَصْرَانِیَّهً وَ کَانَتْ لِبَعْضِ مُلُوکِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ هِیَ الَّتِی فُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ کَانَ اسْمُهَا نَاهِیلَ وَ النَّاسُ یَقُولُونَ نَاهِیدَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه الناس یغلطون فی الزهره و سهیل فیقولون إنهما نجمان و لیسا کما یقولون و لکنهما دابتان من دواب البحر سمیتا باسمی نجمین فی السماء کما سمیت بروج فی السماء بأسماء حیوان فی الأرض مثل الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و العقرب و الحوت و الجدی و کذلک الزهره و سهیل و إنما غلط الناس فیهما دون س.

1- . هو عبد العزیز بن عبد اللّه بن یحیی بن عمرو بن أویس أبو القاسم المدنیّ، ثقه.
2- . المحجن بتقدیم المهمله علی المعجمه- العصا المنعطفه الرأس.

غیرهما لتعذر مشاهدتهما و النظر إلیهما لأنهما دابتان فی البحر المطیف بالدنیا بحیث لا تبلغه سفینه و لا تعمل فیه حیله و ما کان الله عز و جل لیمسخ العصاه أنوارا مضیئه یهتدی بها فی البر و البحر ثم یبقیهما ما بقیت السماء و الأرض و المسوخ لم تبق أکثر من ثلاثه أیام حتی ماتت و لم تتوالد و هذه الحیوانات التی تسمی المسوخ فالمسوخیه لها اسم مستعار مجازی بل هی مثل ما مسخ الله عز و جل علی صورتها قوما عصوه و استحقوا بعصیانهم تغییر ما بهم من نعمه و حرم الله تبارک و تعالی لحومها لکیلا ینتفع بها و لا یستخف بعقوبتها حکیت لی هذه الحکایه عن أبی الحسین محمد بن جعفر الأسدی رضی الله عنه

*ترجمه کمره ای: (حیواناتی که انسان بآنها مسخ شده سیزده صنفند)

امام ششم علیه السّلام از گفته پدرش از جدش فرمود مسخ شدگان از بنی آدم سیزده صنفند که از آنها است میمون و خوک و شب پره و سوسمار و خرس و فیل و کرم سیاه و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت. اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا مأوی داشتند و در شنبه تعدی کردند و ماهیان را شکار نمودند و خدا آنها را بشکل میمون گردانید، خوک جمعی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی بر آن ها نفرین کرد و خدا آن ها را بشکل خوک کرد، شب پره زنی بودند که دایه یا هووی خود را جادو کرد و خدا او را شب پره کرد، سوسمار یک عرب بیابانی که هر کس بر او میگذشت او را میکشت خدا او را سوسمار کرد، خرس مردی بود مأبون و مردم را بخود میخواند خدا او را خرس کرد فیل مردی بود که چهارپایان را وطی میکرد، خدا او را فیل کرد، کرم سیاه آبی مردی بود زناکار که از چیزی نمیگذشت خدا او را کرم سیاه کرد، مار ماهی مردی بود سخن چین خدا او را مار ماهی کرد، عقرب مردی بود بد گو و بد زبان خدا او را عقرب کرد (خرس مردی بود که حاجیان را میدزدید خدا او را خرس کرد خ ب) سهیل مردی بود گمرکچی خدا او را مسخ کرد زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریفت خدا او را مسخ کرد، عنکبوت زن بد اخلاقی بود که شوهر خود را نافرمانی میکرد

و از او رو گردان بود خدا او را عنکبوت کرد، خارپشت مردی بود بد خلق خدا او را خارپشت کرد امام یکم علیه السّلام فرماید مسوخ را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدم فرمود سیزده اند: فیل، خرس، خوک، میمون؛ مار ماهی، سوسمار، شب پره، کرم سیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل، زهره عرض شد یا رسول اللَّه سبب مسخ آنها چه بوده؟

فرمود فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی را بجا نمیگذاشت، خرس مرد مأبونی بود که مردم را بخویش دعوت میکرد، خوک ها جمعی نصرانی بودند که از پروردگار خود درخواست کردند برای آن ها مائده بفرستد چون مائده را فرستاد در کفر و تکذیب پیغمبر خود سخت تر شدند، میمون جمعی از یهود بودند که در شنبه شکار ماهی کردند، مار ماهی مرد دیوثی بود که مردم را بزن خود دعوت میکرد، سوسمار مرد عرب چادرنشینی بود که با عصای خود از حاجیان دزدی میکرد، شب پره مردی بود که از سر نخل ها میوه میدزدید؛ کرم سیاه آبی مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدائی میافکند، عقرب مرد بدزبانی بود که هر کسی را با زبان میگزید، عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میورزید، خرگوش زنی بود که از حیض و جز آن غسل نمیکرد؛ سهیل گمرکچی بود در یمن، زهره زنی بود نصرانی از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل همانی بود که هاروت و ماروت را فریفت و نامش ناهیل بود ولی مردم میگویند ناهید. مصنف این کتاب گوید مردم در حقیقت زهره و سهیلی که از مسخ شدگانند غلط میروند و میگویند اینها دو ستاره اند چنان نیست که میگویند و لیکن آنها دو جانور دریائیند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده اند چنانچه برجهای آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده اند چون حمل (بره) ثور (نره گاو) سرطان (خرچنگ) عقرب (کژدم) حوت (ماهی) جدی (بزغاله) زهره و سهیل هم از این باب است که نام دو جانور دریائی بوده اند و سبب اینکه مردم در این دو بغلط رفته اند اینست که نمیشود این دو جانور را دید و آنها را شناخت زیرا این دو جانور در اقیانوس زندگی میکنند که بر گرد جهان میچرخند کشتی بدان نمیرسد و تدبیری در آن کار نمیکند، نمیتوان گفت خدای عز و جل گناهکاران را ستاره نور بخشی کرده که در بیابان و دریا وسیله رهنمائی باشند و تا آسمان و زمین برپاست بمانند، گناهکارانی که مسخ میشدند بیش از سه روز زنده نبوده اند سپس میمردند و فرزندی از آنها نمیشده این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند بطور مجاز و از راه شباهت است و اینها مانند جانورانی هستند که خداوند جمعی گنه کاران را مانند آنها گردانید زیرا بگناه خود سزاوار چنین کیفری شدند و نعمت پیکر زیبائی را که خدا بدانها بخشیده بود از دست دادند و خداوند هم گوشت حیواناتی که شبیه آنها بود حرام کرد تا سودی از آنها برده نشود و کیفر آن ها سبک بنظر نیاید. این حکایت از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی دریافت شده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مسخ شدگان سیزده گونه جانوراند)

امام صادق علیه السّلام از پدر خود و از جد خویش نقل کرده که مسخ شدگان از دودمان بنی اسرائیل سیزده گونه اند که از آنهاست: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه یا زالو، سگ ماهی، گژدم، تشتر یا ستاره سهیل، خارپشت، ناهید یا زهره، کارتن یا عنکبوت.

میمون گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا جای داشتند و در شنبه دست اندازی می کردند و ماهی ها را شکار می کردند، خدا ایشان را به ریخت میمون گردانید. خوک گروهی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم علیهما السّلام ایشان را نفرین کرد خدا ایشان را به ریخت خوک درآورد. شب پره زنی بود که دایه خویش را جادو کرد، خدا وی را شب پره گردانید. سوسمار عربی بیابان گردی بود که هر که را می دید می کشت. خدا وی را سوسمار ساخت. خرس مردی مأبون بود و مردمان را به خود می خواند، خدا وی را خرس گردانید.

فیل مردی بود که چهارپایان را می سپوخت خدا وی را فیل گردانید. کرم سیاه یا زالو، مردی زناکار بود که از چیزی نمی گذشت. خدا وی را به ریخت زالو درآورد. مار ماهی مردی سخن چین بود، خدا وی را به ریخت مار ماهی درآورد.

گژدم مردی بد گو و بد زبان بود خدا وی را به ریخت گژدم درآورد. تشتر یا ستاره سهیل مردی باج گیر بود خدا وی را مسخ کرد. ناهید یا زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، خدا وی را مسخ کرد. کارتن یا عنکبوت زن تند خویی بود که از فرمان شوی سرپیچی کردی، خدا وی را به ریخت عنکبوت درآورد. خارپشت مردی تند خوی بود خدا وی را خارپشت گردانید.

علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: از پیامبر راجع به مسوخ پرسیدم. گفت: سیزده گونه اند: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، زالو، گژدم، کارتن، خرگوش، تشتر، ناهید پرسیدند انگیزه مسخ آنان چه بود؟. گفت: فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی نمی نهاد یعنی هر چه می یافت به کار می گرفت.

خرس مرد ابنه یی بود که مردمان را به خود می خواند. خوک ها گروهی ترسا بودند که از پروردگار خویش درخواست کردند برای ایشان خوان آسمانی بفرستد چون خوردند بر کفر و ضلالت سخت تر شدند.

میمون گروهی از جهودان بودند که در شنبه ماهی شکار می کردند. مارماهی مرد قلتبانی بود که مردم را به زن خود خواندی. سوسمار تازی بیابان گردی بود که از حج گزاران دزدیدی. شب پره مردی بود که از سر خرمابن ها خرما ربودی. زالو مرد سخن چینی بود که میان مردمان جدایی افکندی، کژدم مرد بد زبانی بود که با زبان خویش همه را می رنجانید. کارتن یا عنکبوت زنی بود که به شوی خویشتن خیانت کردی. خرگوش زنی بود که از دشتان یعنی حیض و جز آن غسل نکردی. تشتر یا سهیل باج گیری بودی در یمن. ناهید یا زهره زنی بود ترسا همسر یکی از فرمانروایان بنی اسرائیل که هاروت و ماروت را فریب داد. نامش ناهیل است لیک مردم آن را ناهید گویند.

صدوق گفته: مردمان در حقیقت ناهید و تشتر از مسخ شدگان به غلط هستند و می گویند اینها دو اختراند.

ایشان در اشتباه اند بلکه آنها دو جانور دریایی اند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده اند چنان که بروج آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده مانند: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلوت حوت. زهره و سهیل نیز از این جهت است که نام دو جانور دریایی بوده اند و سبب اشتباه مردم در این دو آن ست که این دو جانور را نمی توان دید. زیرا اینها در اقیانوس زندگی می کنند. و نمی توان گفت: خدا گناهکاران را اختر تابناکی ساخته که مردمان را در دل شب رهنما باشند.

گناهکاران مسخ شده پیش از سه روز زنده نمی ماندند. بلکه می مردند و فرزندی از ایشان نمی ماند.

این جانوران مسوخ خوانده شده به طریق مجاز است. و اینها مانند جانورانی هستند که خدا گروهی را مانند آنها گردانیده، چون مستحق این کیفر بودند و نعمت خدا را در ناشایست به کار بردند تا مردم بدانند که کفران نعمت سخت است این را از ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی شنیدم.

***ترجمه فهری زنجانی: (سیزده صنف حیوان نخست بصورت انسان بوده اند)

امام صادق علیه السّلام از پدرش و او از جدش نقل میفرماید: که حیواناتی که از صورت آدمیزاده برگشته اند سیزده صنفند و از جمله آنها میمون و

خوک و شب پره و سوسمار و خرس و فیل و دعموص (1) و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت میباشد.

اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا منزل داشتند و در روز شنبه تعدی کردند و ماهیان را بدام افکندند و خداوند آنان را بصورت میمون مسخ نمود و اما خوکها جمعی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم در باره آنان نفرین کرد و خدا آنان را بصورت خوکها مسخ نمود و اما شب پره زنی بود که دایه خود را به بیگاری گرفت و خداوند او را بشکل شب پره درآورد.

و اما سوسمار عربی بود بیابانی که از کشتن هیچ رهگذری خودداری نمیکرد خدا او را بصورت سوسمار درآورد.

دعموص بضم جانوریست یا کرمی است سیاه که در پارگین ها وقت فرو رفتن آب آن پیدا می شود و آن را بفارسی کفچلیز نامند: منتهی الارب.

و اما خرس مردی بود که از حاجیان میدزدید و خداوند او را بصورت خرس مسخ کرد.

و اما فیل مردی بود که با چهارپایان عمل جنسی انجام میداد خدا بشکل فیل مسخش نمود.

و اما دعموص مردی بود زناکار که از هیچ نمیگذشت خدا او را بصورت دعموص درآورد.

و اما مار ماهی مردی بود سخن چین که خدا بصورت مار ماهیش کرد.

و اما عقرب مردی بود عیب بین و بد زبان که خدا بصورت عقربش درآورد.

و اما سهیل مردی بود باجگیر که باجگاه داشت و خدایش بصورت ستاره ای مسخش کرد.

و اما زهره زنی بود که هاروت و ماروت را بفریفت و خدا مسخش نمود.

و اما عنکبوت زنی بود بد اخلاق که شوهرش را نافرمانی میکرد و از او روگردان بود و خدا بصورت عنکبوتش درآورد.

و اما خارپشت مردی بود بد اخلاق و خدا بصورت خارپشتش مسخ نمود.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرماید: از رسول خدا مسخ شده گان را پرسیدم فرمود: آنان سیزده اند:

فیل و خرس و خوک و میمون و مار ماهی و سوسمار و شب پره و دعموص و عقرب و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره عرض شد یا رسول اللَّه سبب مسخ شدن اینان چه بوده؟ فرمود:

اما فیل مردی بود که لواط بسیار میکرد و هیچ تر و خشکی را رها نمیکرد.

اما خرس مردی بود که شهوت زنانه در او بود و مردها را برای انجام شهوت جنسی بخود دعوت میکرد.

و اما خوکها جمعی از نصاری بودند که از پروردگار خود درخواست نمودند تا مائده آسمانی بر آنان فرو فرستاد و چون فرود آمد در کفر و تکذیبی که داشتند بیشتر پافشاری نمودند.

و اما میمونها جمعی بودند که در روز شنبه تعدی کردند.

و اما مار ماهی مرد دیوثی بود که مردان را به بستر همسر خود دعوت میکرد.

و اما سوسمار عربی بود بیابانی که با عصای سر کج خود از حاجیان دزدی میکرد.

و اما دعموص سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا میکرد.

و اما عقرب مردی بود که زبان زننده ای داشت و هیچ کس از زبان او سالم نمی ماند.

و اما عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میکرد.

و اما خرگوش زنی بود که از حیض و غیر آن خود را پاک نمیکرد.

و اما سهیل باج گیری بود در یمن.

و اما زهره زنی بود نصرانی که از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود و همان زنی بود که هاروت و ماروت فریفته او شدند و نامش ناهید بود و مردم ناهیدش گویند.

(مصنف) این کتاب گوید: مردم در باره زهره و سهیل بغلط میروند و میگویند که آن دو دو ستاره هستند و چنین نیست که میگویند بلکه حیوانی از حیوانات دریائی هستند که بنام دو ستاره آسمانی نامیده شده اند هم چنان که برجهای آسمان بنام حیوانات زمینی نامیده شده اند مانند حمل (بره) و ثور (گاو نر) و جوزاء و سرطان (خرچنگ) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) و زهره و سهیل هم این چنینند و مردم از این رو در باره این دو حیوان باشتباه رفته اند که دیدن این دو برای مردم مشکل است و در اقیانوس محیط میباشند نه کشتی بآنها میرسد و نه تدبیری در بدست آوردن آنها بکار می آید و خدای عز و جل هرگز گناهکاران را بصورت نورهای درخشان مسخ نمیکند تا در بیابان و دریا وسیله راهنمائی شوند و سپس تا آسمان و زمین باقی است آن دو ستاره نیز باقی بمانند در صورتی که مسخ شده گان از سه روز بیشتر نمی مانند و پس از سه روز می میرند و نسلی از آنان باقی نمی ماند و این حیواناتی که مسخ شده گان نامیده میشوند این نام برای آنان نامی عاریه ای و مجازی است و اینها شبیه اند به آن حیواناتی که خدای عز و جل جمعی را که گناه کردند بصورت آنها مسخ کرد و در نتیجه گناه سزاوار شدند که نعمت شان تغییر یابد و گوشت شان را خدای تبارک حرام فرماید تا مورد استفاده واقع نشوند و کیفرشان سبک شمرده نشود این حکایت از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی رضی اللّه عنه برای من حکایت شده است.

(شرح:) توجیه مزبور بر خلاف ظاهر روایت است و مخصوصا در روایت اول تصریح شده است که خداوند سهیل را بصورت ستاره ای مسخ کرد.

****ترجمه جعفری: (مسخ شده ها سیزده گروهند)

مغیره از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود: مسخ شده ها از بنی آدم سیزده گروهند که از آنهاست: میمون، و خوک، و خفّاش، و سوسمار، و خرس، و فیل، و کرم سیاه، و مار ماهی، و عقرب، و سهیل، و خارپشت، و زهره و عنکبوت.

امّا میمون ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا زندگی می کردند و روز شنبه از حدّ خود تجاوز می کردند و ماهی ها را صید می کردند (در حالی که خدا آنها را از این کار نهی کرده بود) پس خداوند آنها را به صورت میمون درآورد. و امّا خوک ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی علیه السّلام به آنان نفرین کرد و خداوند آنها را به صورت خوک درآورد. و امّا خفّاش، زنی بود که دایه خود را جادو کرد و خداوند او را

به صورت خفّاش درآورد. و امّا سوسمار، عرب بادیه نشینی بود هر کس از کنار او می گذشت او را می کشت، خداوند او را به صورت سوسمار درآورد. و امّا خرس مردی بود که از حجّاج دزدی می کرد، خداوند او را به صورت خرس درآورد. و امّا فیل، مردی بود که چارپایان را وطی می کرد و خداوند او را به صورت فیل درآورد، و امّا کرم سیاه، مردی بود که همواره زنا می کرد و چیزی را رها نمی ساخت و خداوند او را به صورت کرم سیاه درآورد. و امّا مار ماهی، مرد سخن چینی بود و خداوند او را به صورت مار ماهی درآورد. و امّا عقرب، مرد عیبجویی بود که خداوند او را به صورت عقرب درآورد. و امّا سهیل، مردی غشّار (مأمور گمرک) بود و باج و خراج می گرفت و خداوند او را به صورت سهیل درآورد. و امّا زهره، زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، پس خداوند او را مسخ کرد. و امّا عنکبوت، زنی بد اخلاقی بود که شوهرش را نافرمانی می کرد و از او روی گردان بود، پس خداوند او را به صورت عنکبوت درآورد. و امّا خارپشت، مرد بد اخلاقی بود که خداوند او را به صورت خارپشت درآورد.

علی بن جعفر از معتب و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به مسخ شده ها پرسیدم،

فرمود: آنها سیزده گروهند. فیل و خرس و خوک و میمون و مار ماهی و سوسمار و خفّاش و کرم سیاه و عقرب و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره. گفته شد: یا رسول اللّه، سبب مسخ آنان چه بود؟ فرمود: امّا فیل مرد لواط کاری بود که خشک و تر را رها نمی کرد، و امّا خرس مرد ابنه ای بود که مردها را به سوی خود می خواند، و امّا خوک ها قومی از نصاری بودند که از پروردگارشان خواستند که غذایی برای آنان بفرستد و چون بر آنان فرستاده شد، بیشتر در کفر باقی ماندند و بیشتر تکذیب نمودند.

و امّا میمون ها قومی بودند که روز شنبه از حدّ خود تجاوز کردند، و امّا مار ماهی مرد دیّوثی بود که مردان را به سوی همسر خود دعوت می کرد، و امّا سوسمار عرب بادیه نشینی بود که با عصای خود از حجّاج دزدی می کرد، و امّا خفّاش مردی بود که میوه ها را از بالای درختان خرما می دزدید، و امّا کرم سیاه سخن چین بود و میان دوستان جدایی می انداخت. و امّا عقرب مرد عیبجویی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند، و امّا عنکبوت زنی بود که به شوهرش خیانت می کرد، و امّا خرگوش زنی بود که از حیض و مانند آن غسل نمی کرد، و امّا سهیل در یمن مأمور باج و خراج بود، و امّا زهره زنی نصرانی و همسر بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل بود

و همو بود که هاروت و ماروت را فریب داد و نام او ناهید بود که مردم به او ناهید می گویند.

مصنف این کتاب می گوید: مردم در باره زهره و سهیل اشتباه می کنند و می گویند که آنها دو ستاره اند، در حالی که چنین نیست. بلکه آنها دو حیوان از حیوانات دریایی هستند که با نامهای دو ستاره در آسمان نامیده شده اند، همان گونه که چندین برج در آسمان به نامهای حیوانات زمین نامیده شده اند، مانند: «حمل بره» و «ثور گاو» و «سرطان خرچنگ» و «عقرب» و «حوت ماهی» و «جدی بزغاله» و این چنین است زهره و سهیل. علّت اینکه مردم در آنها اشتباه می کنند، آن است که این دو حیوان دریایی دیده نمی شوند؛ چون آنها در دریای گرداگرد دنیا هستند و هیچ کشتی به آنها دسترسی ندارد و نمی توان چاره ای اندیشید. نمی شود که خداوند گنهکاران را به صورت نورهای روشنی بخش مسخ کند که در بیابان و دریا با نور آنها راهیابی می شود و آنگاه خدا آنها را برای همیشه در آسمان و زمین نگه دارد، در حالی که مسخ شده ها بیش از سه روز نماندند و مردند و نسلشان نماند.

و این حیواناتی که اکنون مسوخ نامیده می شوند، نام مستعار و مجازی برای آنهاست و آنها به شکل مسخ شده هایی هستند که خداوند گروهی را به سبب معصیت به آن شکل مسخ نموده و نعمت هایی را که داشتند تغییر داد و خداوند خوردن گوشت آنها را حرام کرد تا از آنها استفاده نشود و عقوبت آنها کوچک شمرده نشود. این حکایت از ابو الحسن محمد بن جعفر به من نقل شده است.

حد بلوغ الغلام ثلاث عشره سنه إلى أربع عشره سنه

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ الْخَادِمِ بَیَّاعِ اللُّؤْلُؤِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ أَبِی وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْیَتِیمِ مَتَى یَجُوزُ أَمْرُهُ قَالَ حَتَّى یَبْلُغَ أَشُدَّهُ* قَالَ وَ مَا أَشُدُّهُ قَالَ الِاحْتِلَامُ قَالَ قُلْتُ قَدْ یَکُونُ الْغُلَامُ ابْنَ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَکْثَرَ وَ لَا یَحْتَلِمُ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ کُتِبَ عَلَیْهِ الشَّیْ ءُ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً.

4- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ أَشُدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِی الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَجَبَ عَلَیْهِ مَا وَجَبَ عَلَی الْمُحْتَلِمِینَ احْتَلَمَ أَمْ لَمْ یَحْتَلِمْ وَ کُتِبَتْ عَلَیْهِ السَّیِّئَاتُ وَ کُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ جَازَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ مِنْ مَالِهِ إِلَّا أَنْ یَکُونَ ضَعِیفاً أَوْ سَفِیهاً. (1).ه.

*ترجمه کمره ای: (پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می شود)

عبد اللَّه بن سنان گوید من حاضر بودم که پدرم از امام ششم علیه السّلام پرسید: کی کارها و معاملات یتیم درست است؟ فرمود وقتی بحد بلوغ رسد عرضکرد بلوغ او چه وقت است؟ فرمود وقتی محتلم شود، گوید گفتم گاهی پسر بچه تا سال هیجده و کمتر و بیشتر محتلم نمیشود، فرمود وقتی بالغ شود و گناه و ثواب به او نوشته شود کارها و معاملات او درست است مگر آنکه سفیه یا ضعیف العقل باشد.

عبد اللَّه بن سنان گوید: امام ششم علیه السّلام فرمود چون پسر بچه بسن رشد رسد که سیزده است و در سال چهاردهم در آید واجب می شود بر او آنچه واجب است بر محتلم ها چه محتلم شود چه نشود و گناهان بر او نوشته شود و حسناتش ثبت شود و معاملاتش در اموالش درست باشد مگر آنکه ضعیف العقل یا سفیه باشد

**ترجمه مدرس گیلانی: (پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می گردد)

عبد اللَّه پور سنان گفته: من حاضر بودم که پدر من از امام صادق علیه السّلام پرسید کی یتیم بالغ می شود؟. گفت: هنگامی بالغ می شود که محتلم شود. گفتم:

هر گاه پسر بچه تا هیجده سالگی و کمتر و بیشتر رسد اما محتلم نگردد حکم چیست؟. گفت: هنگامی که به سن بلوغ رسید گناه و ثواب برای او می نگارند چه احتلام شود یا نشود مگر آنکه سبک مغز و سست خرد باشد.

عبد اللَّه پور سنان گفته: امام صادق علیه السّلام گفته: چون پسر بچه به سن رشد رسد که سیزده سالگی ست و در سال چهاردهم درآید آنچه بر مردان واجب می شود بر او نیز واجب می شود چه احتلام بیند چه نبیند گناه بر او نوشته می شود هر گاه گناه کند و حسنات وی نوشته می شود

هر گاه از وی حسنات سر زند و در اموال و معاملات عمل وی درست است مگر آنکه سبک مغز یا سست خرد باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (اندازه بالغ شدن پسر از سیزده سال است تا چهارده سال)

عبد اللَّه بن سنان گوید: من حاضر بودم که پدرم از امام صادق علیه السّلام پرسید که چه وقت یتیم میتواند کاری را از نظر شرع انجام دهد؟ فرمود: تا بحد قوت و توانائی برسد عرضکرد توانائی اش چیست؟

فرمود احتلام یعنی منی از او خارج شدن. گوید عرض کردم گاهی می شود که پسر تا هیجده سالگی یا کمتر و یا بیشتر محتلم نمیشود فرمود: وقتی بالغ شود و گناه و ثواب او نوشته شود کاری که میکند (معامله ای که انجام میدهد) شرعا جایز است مگر اینکه سفیه و یا از جنبه فکری ناتوان باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون پسر بسر حد توانائی برسد که سیزده سال است و داخل در چهارده بشود آنچه بر اشخاصی که محتلم میشوند واجب است بر او نیز واجب است چه محتلم بشود و چه نشود و گناهانش نوشته می شود و کارهای نیکش ثبت می شود و در مالش هر گونه تصرف بکند جایز است مگر اینکه از جنبه فکری ناتوان باشد و یا سفیه.

(شرح:) مشهور در میان اصحاب این است که پسر با تمام شدن پانزده سال تمام بالغ می شود و بعضی گفته است با تمام شدن چهارده سال محقق در شرایع فرماید: در روایت دیگر هست که چون پسر بسن ده سالگی رسید و در کارها بینا بود و یا قدش به اندازه پنج وجب شد وصیتش جایز است و حکم قصاص (در صورت ارتکاب جرم) بر او شامل است و حد کامل هم بر او جاری می شود.

****ترجمه جعفری: (حد بلوغ پسر بچه، سیزده تا چهارده سال است)

عبد اللَّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پدرم از آن حضرت پرسید- و من در آنجا حاضرم بودم- کار یتیم چه وقت نافذ می شود؟ فرمود: وقتی که به بلوغ برسد. گفت: بلوغ رسیدن او چیست؟ فرمود: محتلم شدن. می گوید: گفت: گاهی پسر بچه هیجده سال دارد و یا کمتر و یا بیشتر ولی محتلم نمی شود؟ فرمود: اگر بالغ شود و (ثواب و گناه) بر او نوشته شود، کارهای او نافذ می شود مگر اینکه سفیه یا ضعیف باشد.

عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: وقتی بچه به رشد خود رسد و سیزده سال داشته باشد و وارد چهارده سالگی شود، بر او همان چیزهایی واجب است که بر محتلم ها واجب می شود، خواه محتلم بشود یا نشود و گناهان و حسنات بر او نوشته می شود و کارهای او در اموالش نافذ می گردد؛ مگر اینکه ضعیف یا سفیه باشد. (قول مشهور این است که پسر بچه وقتی پانزده سال خود را تمام کرد بالغ می شود.)

1- . المشهور بین الاصحاب بلوغ الصبی بتمام خمس عشره سنه، و قیل بتمام أربع عشره سنه، و قال فی الشرائع: و فی أخری (أی روایه) اذا بلغ عشرا و کان بصیرا أو بلغ خمسه أشبار جازت وصیته و اقتص منه و اقیمت علیه الحدود الکامله.

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الْأَصْبَهَانِیُّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی الْعَبْسِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ السُّلَمِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِیلٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ ص یَقُولُ فِی عَلِیٍّ علیه السلام خِصَالًا لَوْ کَانَتْ وَاحِدَهٌ مِنْهَا فِی جَمِیعِ النَّاسِ لَاکْتَفَوْا بِهَا فَضْلًا قَوْلُهُ ص مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ مِنِّی کَهَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ مِنِّی کَنَفْسِی طَاعَتُهُ طَاعَتِی وَ مَعْصِیَتُهُ مَعْصِیَتِی وَ قَوْلُهُ ص حَرْبُ عَلِیٍّ حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُ عَلِیٍّ سِلْمُ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ ص وَلِیُّ عَلِیٍّ وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ عَلِیٍّ عَدُوُّ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ حُجَّهُ اللَّهِ وَ خَلِیفَتُهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ قَوْلُهُ ص حُبُّ عَلِیٍّ إِیمَانٌ وَ بُغْضُهُ کُفْرٌ وَ قَوْلُهُ ص حِزْبُ عَلِیٍّ حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّیْطَانِ وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَا یَفْتَرِقَانِ حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَ قَوْلُهُ ص عَلِیٌّ قَسِیمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ قَوْلُهُ ص مَنْ فَارَقَ عَلِیّاً فَقَدْ فَارَقَنِی وَ مَنْ فَارَقَنِی فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَوْلُهُ ص شِیعَهُ عَلِیٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ (1).ر.

*ترجمه کمره ای: (سیزده خصلت از فضائل امیر مؤمنان علیه السّلام است)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السّلام چند خصلت بگوش خود شنیدم اگر یکی از آنها در همه مردم بود در فضل آنها بس بود.

1- اینکه در باره او فرمود هر که را من آقا و مولایم علی آقا و مولا است 2- اینکه فرمود نسبت علی بمن چون نسبت هرون است بموسی 3- اینکه فرمود علی از من است و من از علی 4- اینکه فرمود علی نسبت بمن چون خود من است طاعت او طاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من 5- اینکه فرمود جنگ کردن با علی جنگ با خدا است و صلح با علی صلح با خداست 6- اینکه فرمود دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست 7- اینکه فرمود علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش 8- اینکه فرمود حب علی ایمانست و دشمنی با وی کفر است 9- اینکه فرمود حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است 10- اینکه فرمود علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند 11- اینکه فرمود علی قسمت کننده

بهشت و دوزخ است 12- اینکه فرمود هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کسی از من جدا شد از خدای عز و جل جدا شده 13- اینکه فرمود شیعیان علی همانا کامیابند در روز قیامت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سیزده منش از فضائل امیر المؤمنین علیست)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گفته: از پیامبر در باره علی چند چیز به گوش خود شنیدم هر گاه یکی از آنها در همه مردم بود در برتری ایشان بسنده بود.

یکم- در باره وی گفته: هر که را من سرور اویم علی نیز سرور اوست. دوم- گفته: نسبت علی به من چون نسبت هارون به موسی ست. سوم- گفته: علی از منست و من از علی. چهارم- گفته: علی نسبت به من چون من است، فرمان برداری او فرمان برداری از من است و نافرمانی او نافرمانی از من. پنجم- گفته: نبرد کردن با علی نبرد با خداست و صلح با علی صلح با خداست. ششم- گفته: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست. هفتم- گفته: علی حجت خدا و خلیفه ویست بر بندگانش. هشتم- گفته: مهر علی ایمان است و دشمنی با وی کفر است. نهم- گفته: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. دهم- گفته: علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نگردند تا در سر حوض بر من درآیند. یازدهم- گفته: علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است. دوازدهم- گفته: هر که از علی جدا شده از من جدا شده و آنکه از من جدا گردد خدا از وی جدا گردد. سیزدهم- گفته: پیروان علی در قیامت کامیاب هستند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سیزده خصلت از فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام)

جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: براستی که از رسول خدا در باره علی علیه السّلام خصلت هائی شنیدم که اگر یکی از آنها در همه مردم بود بهمان برتری اکتفا میکردند از قبیل فرمایش آن حضرت:

بهر که مولا منم علی است مولای او، و فرمایش دیگرش: علی از من بجای هارون است از موسی.

و فرمایش دیگرش: علی از من است و من از او و فرمایش دیگرش: علی از من مانند خود من است فرمانبری از او فرمانبری از من است و نافرمانی از دستور او نافرمانی از دستور من است و فرمایش دیگرش:

جنگ علی جنگ خدا است و صلح علی صلح خدا و فرمایش دیگرش: دوست علی دوست خدا است و دشمن علی دشمن خدا است و فرمایش دیگرش.

علی حجه خدا است و جانشین او است در میان بندگانش و فرمایش دیگرش: دوستی علی را داشتن ایمان است و کینه او را بدل گرفتن کفر و فرمایش دیگرش: حزب علی حزب خدا است و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. و فرمایش دیگرش: علی با حق است و حق با علی است این دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و فرمایش دیگرش: علی پخش کننده بهشت و آتش است و فرمایش دیگرش: هر کس از علی جدا شود در حقیقت از من جدا شده است و هر کس از من جدا گردد در واقع از خدای (شرح:)

همه مضامین این روایت از طریق عامه بطور مستفیض رسیده است بکتاب: فضائل الخمسه من الصحاح السته و دیگر کتابهای معتبر اهل سنت مراجعه شود.

****ترجمه جعفری: (سیزده مورد از فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام)

عبد اللَّه بن محمد بن عقیل از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در باره علی علیه السّلام خصلتهایی را بیان کرد که اگر یکی از آنها در همه مردم بود، از نظر فضیلت برای آنها بس بود. سخن پیامبر که فرمود: هر کس را که من مولای او هستم علی مولای اوست، و سخن دیگرش: علی نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، و سخن دیگرش: علی از من است و من از علی هستم، و سخن دیگرش: علی مانند خود من است و پیروی از او پیروی از من و نافرمانی او نافرمانی من است، و سخن دیگرش: جنگ با علی، جنگ با من است و صلح با علی صلح با من است، و سخن دیگرش: دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست. و سخن دیگرش: علی حجّت خدا و جانشین او در میان بندگانش است. و سخن دیگرش: دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است، و سخن دیگرش:

حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است، و سخن دیگرش: علی با حق و حق با علی است، از همدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند. و سخن دیگرش: علی تقسیم کننده بهشت و جهنّم است، و سخن دیگرش: هر کس از علی جدا شود از من جدا شده و هر

کس از من جدا شود از خدا جدا شده است، و سخن دیگرش: شیعه علی در قیامت رستگارانند.

ص: 496

1- . جمیع ما جاء فی هذا الخبر جاء من طریق العامّه مسندا مستفیضا راجع کتاب (فضائل الخمسه من الصّحاح السته و غیرها من الکتب المعتبره عند أهل السنه) و هو کتاب کریم طبع فی النجف الأشرف 1384، ألّفه العالم البارع المحقق السیّد مرتضی الحسینی الفیروزآبادی المعاصر.

فی الخضاب أربع عشره خصله

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: دِرْهَمٌ فِي الْخِضَابِ أَفْضَلُ مِنْ نَفَقَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ فِيهِ أَرْبَعَ عَشْرَهَ خَصْلَهً يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأُذُنَيْنِ وَ يَجْلُو الْغِشَاوَهَ عَنِ الْبَصَرِ وَ يُلَيِّنُ الْخَيَاشِيمَ وَ يُطَيِّبُ النَّكْهَهَ وَ يَشُدُّ اللِّثَهَ وَ يَذْهَبُ بِالضَّنَى (1) وَ يُقِلُّ وَسْوَسَهَ الشَّيْطَانِ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَهُ وَ يَسْتَبْشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَغِيظُ بِهِ الْكَافِرَ وَ هُوَ زِينَهٌ وَ طِيبٌ وَ بَرَاءَهٌ فِي قَبْرِهِ وَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ.

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ دِرْهَمٌ فِي الْخِضَابِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ فِيهِ أَرْبَعَ عَشْرَهَ خَصْلَهً يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأُذُنَيْنِ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ وَ يُلَيِّنُ الْخَيَاشِيمَ وَ يُطَيِّبُ النَّكْهَهَ وَ يَشُدُّ اللِّثَهَ وَ يَذْهَبُ بِالضَّنَى وَ يُقِلُّ وَسْوَسَهَ الشَّيْطَانِ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَهُ وَ يَسْتَبْشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَغِيظُ بِهِ الْكَافِرَ وَ هُوَ زِينَهٌ وَ طِيبٌ وَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ وَ هُوَ بَرَاءَهٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ.

3- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الشَّافِعِيُّ الْفَرْغَانِيُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مَسْعَدَهُ بْنُ أَسْمَعَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ حَازِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ

1- . الضنى: المرض و الهزال و الضعف و فی الکافی ج 6 ص 482 (و یذهب بالغشیان).

بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَازِمٍ أَبِی غَرَزَهَ (1) الْغِفَارِیُّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ أَحْمَدُ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كُنَاسَهَ أَبُو يَحْيَى الْأَسَدِيُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَهَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَهَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى (3).

4- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِيُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَشْعَثُ (4) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلْقَمَهَ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ (5) عَنْ أَبِی هُرَيْرَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى.

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه إنما أوردت هذين الخبرين فی الخضاب أحدهما عن الزبير و الآخر عن أبی هريره لأن أهل النصب ينكرون على الشيعه استعمال الخضاب و لا يقدرون على دفع ما يصح عنهما و فيهما حجه لنا عليهم

*ترجمه کمره ای: (در خضاب چهار ده خصلت است)

عبد اللَّه بن زید حدیث را برسول خدا صلّی الله علیه و آله رسانیده که فرمود صرف یکدرهم در خضاب ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است باد گوشها را میراند و دیده را روشن میکند و نرمه بینی را تازه میکند و دهن را خوشبو میکند و بن دندان را سخت میکند، سستی و لاغری را میبرد، وسوسه شیطان را کم میکند، فرشتگان را شاد مینماید، مؤمن را خرم میکند و کافر را خشمگین میکند، زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است: منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

در حدیث دیگر امام یکم علیه السّلام همین مضمون را در ضمن سفارشهائی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله باو کرده با اندکی اختلاف در ترتیب نقل میفرماید.

زبیر بن عوام گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود رنگ سپید موی پیری خود را بگردانید و مانند یهود و نصاری نباشید همین موضوع را ابو هریره از رسول خدا روایت کرده.

مصنف این کتاب گوید من این خبر را در موضوع خضاب از زبیر و ابو هریره نقل کردم برای آن که ناصبیان خضاب را بر شیعه انکار میکنند و آن را بدعت میپندارند ولی نمیتوانند روایتی را که از زبیر و ابو هریره رسیده رد کنند و در روایت و در این دو حجت ما بر آن ها تمام می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در خضاب کردن چهارده منش است)

عبد اللَّه بن زید از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده که می گفته: هزینه کردن درمی در خضاب کردن پاداش آن بهتر است از هزینه کردن هزار درم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است: باد گوشها را دور می کند چشم را روشن می سازد و نرمه بینی را تازه می دارد، و دهان را خوشبو می گرداند و بن دندان را سخت می کند، سستی و لاغری را می برد، وسوسه دیو را اندک می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، مؤمن را خرم می کند، کافر را خشمگین می دارد، زینت و بوی خوش دوری از شکنجه گور است، فرشتگان عذاب از آن شرم می کنند.

همین معنی را امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خود از پیامبر نقل کرده با اندک تغییری، زبیر بن عوام گفته: پیامبر می گفت: سپیدی موی را تغییر دهید تا مانند جهودان و ترسایان مگردید. این معنی را ابو هریره نیز از پیامبر نقل کرده است.

صدوق مؤلف کتاب گفته: من این حدیث را در موضوع خضاب کردن از زبیر و ابی هریره نقل کردم چون مخالفان شیعه این عمل خضاب کردن را کار بدی از شیعه می دانند، ایشان نمی توانند این دو خبر را که از طریق ایشان است فایده انکارند و برای ما این دو حجت بر اینان است.

***ترجمه فهری زنجانی: (در حنا گذاشتن چهارده خاصیت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک درهم بخضاب دادن از هزار درهم در راه خدا انفاق کردن بهتر است و در خضاب کردن چهارده خاصیت است.

باد را از دو گوش بیرون میراند چشم را از تار شدن روشنی می بخشد و از خشکی نرمه بینی جلوگیری میکند و دهن را خوشبو میسازد و لثه دندان را محکم میکند و لاغری را از بین میبرد و وسوسه شیطان را کم میکند و فرشتگان را شاد مینماید و مؤمن را خوشرو میکند و کافر را خشمناک

میگرداند و خضاب کردن خود آرایشی است و هم بوی خوش و باعث دوری از شکنجه در قبر است و منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا نقل میفرماید که در ضمن وصیتی به آن حضرت فرمود: یا علی یکدرهم بخضاب دادن از هزار درهم که در راه خدا داده شود بهتر است و مضمون حدیث یکم را تا آخر بیان فرمود با اختلافی در ترتیب.

زبیر بن عوام گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود رنگ سفید پیری را تغییر دهید و خود را به یهود و نصاری شبیه نسازید.

ابو هریره از رسول خدا مضمون حدیث سوم را نقل میکند. (مصنف) این کتاب رضی اللَّه عنه گوید:

من این دو خبر را یکی از زبیر و دیگری از ابی هریره بدین جهت آوردم که چون دشمنان اهل بیت خضاب گذاشتن شیعه را بدعت می پندارند نتوانند روایت صحیحی را که از این دو نفر نقل شد رد کنند و این دو روایت حجتی برای ما است علیه آنان.

****ترجمه جعفری: (در خضاب کردن چهارده خصلت است)

عبد اللَّه بن زید حدیث را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می رساند که فرمود: یک درهم صرف خضاب شود، بهتر است از هزار درهم که در راه خدا صدقه داده شود و در آن چهارده خصلت است: باد را از دو گوش برطرف می کند، و پرده را از جلو چشم بر می دارد، و بینی را نرم می کند و دهان را خوشبو می کند، و لثه را محکم می سازد، و ضعف را از بین می برد و وسوسه شیطان را کم می کند، و فرشتگان با آن خوشحال می شوند، و مؤمن با آن شاد می شود، و کافر با آن خشمگین می گردد، و آن هم زینت و هم عطر است و باعث دوری از عذاب قبر می شود و نکیر و منکر از آن حیا می کنند.

انس بن محمّد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدر و جدّش از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتی به او فرمود: یا علی یک درهم که در خضاب صرف شود، بهتر از هزار درهم است که در راه خدا صدقه داده شود و در آن چهارده خصلت است: باد را از گوش ها برطرف می کند، و چشم را نورانی می سازد، و بینی را نرم می کند و دهان را خوشبو می کند

و لثه را محکم می سازد، و ضعف را از بین می برد، و وسوسه شیطان را کم می کند و فرشتگان با آن خوشحال می شوند، و مؤمن با آن شاد می گردد، و کافر با آن خشمگین می شود، و آن هم زینت و هم عطر است و نکیر و منکر از آن شرم می کنند و آن باعث دوری از عذاب قبر است.

عثمان بن عروه از پدرش و او از زبیر بن عوام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

ابو سلمه از ابو هریره نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

مصنف این کتاب می گوید: اینکه در باره خضاب، این دو خبر را که یکی از زبیر و دیگر از ابو هریره است آوردم، برای آن بود که ناصبی ها خضاب کردن را بر شیعه عیب می گیرند، آنان نمی توانند حدیثی را که از آن دو نفر به صحّت رسیده رد کنند و در این دو خبر حجّتی برای ما بر آنهاست.

الغسل فی أربعه عشر موطنا

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

1- . فی بعض النسخ (حازم بن عروه) و هو تصحیف.
2- . هو محمّد بن عبد اللّه بن عبد الأعلی بن عبد اللّه بن خلیفه الأسدی الکوفیّ المعروف ب (ابن کناسه) و هو لقب أبیه، و قیل: لقب جده، روی عن هشام بن عروه. و روی عنه أحمد ابن حازم بن أبی غرزه و ما فی النسخ من (محمّد بن کتابیه) تصحیف.
3- . أخرجه النسائی بإسناده عن محمّد بن کناسه عن هشام، عن عثمان، عن أبیه، عن الزبیر بدون قوله: (و النصاری) ج 8 ص 119.
4- . کذا و لم أجده.
5- . کذا و أخرجه الترمذی بإسناده عن عمر بن أبی سلمه، عن أبیه، عن أبی هریره و قال بعده: (و فی الباب عن الزبیر و ابن عبّاس و جابر و أبی ذر و أنس و أبی رمثه و الجهدمه و أبی الطفیل و جابر بن سمره و أبی

جحیفه و ابن عمر- ثم قال- و حدیث أبی هریره حدیث حسن صحیح و قد روی من غیر وجه عن أبی هریره عن النبیّ صلّی اللّه علیه و سلم) انتهی.
أقول: قال الزین العراقی فی شرح الترمذی: (و صرفه عن الوجوب کون المصطفی صلّی اللّه علیه و سلم لم یختضب و کذا جمع من الصحابه- ثم قال-: و فیه نظر فما کان یأمر بشی ء الا کان (ص) أول آخذ به) انتهی.

عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْغُسْلَ فِی أَرْبَعَةَ عَشَرَ مَوْطِناً غُسْلُ الْمَیِّتِ وَ غُسْلُ الْجُنُبِ وَ غُسْلُ مَنْ غَسَّلَ الْمَیِّتَ وَ غُسْلُ الْجُمُعَهِ وَ الْعِیدَیْنِ وَ یَوْمِ عَرَفَهَ وَ غُسْلُ الْإِحْرَامِ وَ دُخُولِ الْکَعْبَهِ وَ دُخُولِ الْمَدِینَهِ وَ دُخُولِ الْحَرَمِ وَ الزِّیَارَهِ وَ لَیْلَهِ تِسْعَ عَشْرَهَ وَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.

*ترجمه کمره ای: (غسل در چهار ده جا ثابت شده)

امام ششم علیه السّلام فرمود غسل در چهارده جاست، غسل میت، غسل جنب، غسل مس میت، غسل جمعه، غسل عید روزه و عید قربان و روز عید عرفه و غسل احرام و دخول در خانه کعبه و دخول در مدینه و دخول در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (غسل در چهار ده جا رسیده)

امام صادق گفته: غسل در چهارده جا رسیده: غسل مرده.

غسل جنابت، غسل مس مرده، غسل آدینه، غسل جشن روزه و جشن گوسفند کشان و روز جشن عرفه، غسل احرام و درآمدن به خانه کعبه، و در آمدن به مدینه، و در آمدن در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان.

***ترجمه فهری زنجانی: (در چهارده جا غسل کردن لازم است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: غسل کردن در چهارده جا لازم است غسل میت و غسل جنب و غسل کسی که میت را غسل داده و غسل جمعه و غسل دو عید (عید فطر و عید قربان) و غسل روز عرفه و غسل احرام و داخل شدن بخانه کعبه و داخل شدن بمدینه و داخل شدن بحرم و غسل زیارت و غسل شب های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

****ترجمه جعفری: (غسل در چهارده مورد است)

عبد اللّه بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا غسل در چهارده مورد است: غسل میّت و غسل جنب و غسل کسی که میّت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل روز عرفه و غسل احرام و غسل ورود به کعبه و غسل ورود به مدینه و غسل ورود به حرم و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم رمضان و غسل شب بیست و سوّم رمضان.

أصحاب العقبه أربعه عشر رجلا

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ قَالَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَشِيخَهِ عَنْ حُذَيْفَهَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّهُ قَالَ: الَّذِينَ نَفَرُوا بِرَسُولِ اللَّهِ نَاقَتَهُ فِي مُنْصَرَفِهِ مِنْ تَبُوكَ أَرْبَعَهَ عَشَرَ أَبُو الشَّرُورِ وَ أَبُو الدَّوَاهِي وَ أَبُو الْمَعَازِفِ وَ أَبُوهُ وَ طَلْحَهُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ وَ الْمُغِيرَهُ وَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَهَ وَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ هُمُ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنالُوا (1).ل-

*ترجمه کمره ای: (اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر توطئه کرده بودند چهارده کسند)

حذیفه بن یمان فرمود آنان که در برگشت پیغمبر از جنگ تبوک شتر آن حضرت را رم دادند تا بآن حضرت آسیب رسانند چهارده کس بودند: ابو الشرور، ابو الدواهی، ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو الاعور، مغیره، سالم آزاد کرده ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف و هم آنانند که خدای عز و جل (در سوره توبه آیه 76) در باره آن ها نازل کرد: و تصمیم گرفتند بدان چه بآن نرسیدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده تن اند)

حذیفه بن یمان گفته: کسانی که در بازگشت پیامبر از نبرد تبوک اشتر وی را رم دادند تا به وی گزند رسانند چهارده تن بودند: أبو الشرور، أبو

الدواهی، أبو المعارف، و پدر وی، طلحه، سعد بن أبی وقاص. أبو عبیده، أبو الاعور، مغیره، سالم غلام ابی حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف. ایشان همان کسانی بودند که در قرآن خدا گفته: و تصمیم گرفتند به آنچه که بدان نرسیدند.

***ترجمه فهری زنجانی: (یاران عقبه چهارده نفر بودند)

حذیفه بن یمان گوید: آنان که هنگام بازگشت از تبوک شتر رسول خدا را رم دادند چهارده نفر بودند:

ابو الشرور و ابو الدواهی و ابو المعازف و پدرش و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده و ابو الاعور و مغیره و سالم غلام ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف و آنان کسانی بودند که خداوند در باره آنان آیه شریفه را نازل کرد: تصمیمی گرفتند که بدان نرسیدند.

(شرح:)

داستان عقبه بطور اجمال این است که هنگام مراجعت رسول خدا از غزوه تبوک جمعی از منافقین با یک دیگر همدست شدند که شتر پیغمبر را در عقبه رم دهند و آن حضرت را بکشند و جبرئیل آن حضرت از توطئه آنان آگاه کرد پس حضرت سوار شد و بدستور آن حضرت عمار یاسر مهار شتر را بدست گرفته و میکشید و حذیفه شتر را میراند و چون بعقبه رسیدند دستور فرمود تا کسی پیش از رسول خدا از گردنه بالا نرود و خود حضرت بر عقبه شد و دید که منافقان سوار بر شتر و صورت های خود را پیچیده اند تا شناخته نشوند پس حضرت بانگ بر ایشان زد و بنا بنقل کشاف حذیفه بانگ بر آنان زد که ای دشمنان خدا دور شوید و آنان روی بر تافته و فرار کردند پس پیغمبر بحذیفه فرمود: شناختی این جماعت را؟ عرض کرد چون چهره های خود را پوشیده بودند نشناختم پس پیغمبر نامهای ایشان را بر شمرد و فرمود این سخن با کس مگوی و از این رو حذیفه در میان اصحاب رسول خدا بشناختن منافقین ممتاز بود و در باره او میگفتند صاحب السر الذی لا یعلمه غیره.

****ترجمه جعفری: (اصحاب عقبه چهارده نفر بودند)

زیاد بن منذر از جماعتی از مشایخ و آنها از حذیفه بن یمان نقل می کنند که گفتند: کسانی که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را به هنگام بازگشت

او از تبوک رم دادند، چهارده نفر بودند: ابو الشرور، و ابو الدواهی، و ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، و سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیده، و ابو الاعور، و مغیره، و سالم مولی ابی حذیفه، و خالد بن ولید، و عمرو بن عاص، و ابو موسی اشعری، و عبد الرّحمان بن عوف، آنان همان کسانی هستند که خداوند در باره آنان چنین نازل فرمود: «و آنان آهنگ چیزی را کردند که به آن نرسیدند.»

1- . قال فی الکشّاف: (تواثق خمسه عشر منهم علی أن یدفعوه (ص) عن راحلته الی الوادی إذا تسنم العقبه باللیل. فأخذ عمّار بن یاسر بخطام راحلته یقودها و حذیفه یسوقها فبینما هما کذلک اذ سمع حذیفه بوقع أخفاف الإبل و بقعقعه السلاح، فالتفت فإذا قوم متلثمون، فقال: الیکم الیکم یا أعداء اللّه فهربوا) انتهی. أقول: أخرجه أحمد من حدیث أبی الطفیل عامر بن واثله. و فیه (قال: لما قفل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من غزوه تبوک أمر منادیا ینادی: لا یأخذن العقبه أحد، فان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یسیر وحده، فکان (ص) یسیر و حذیفه یقود به و عمار یسوق به، فأقبل رهط متلثمین علی الرواحل حتّی غشوا النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فرجع عمّار فضرب وجوه الرواحل، فقال النبیّ صلّی اللّه علیه و آله لحذیفه: قد قد، فلحقه عمّار فقال: سق سق حتّی أناخ، فقال-

إذا عملت الأمه خمس عشره خصله حل بها البلاء

1- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا فَرَجُ بْنُ فَضَالَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا عَمِلَتْ أُمَّتِي خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً حَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هِيَ قَالَ إِذَا كَانَتِ الْمَغَانِمُ دُوَلًا (1) وَ الْأَمَانَةُ مَغْنَماً (2) وَ الزَّكَاةُ مَغْرَماً (3) وَ أَطَاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ عَقَّ أُمَّهُ وَ بَرَّ صَدِيقَهُ وَ جَفَا أَبَاهُ وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ وَ أُكْرِمَهُ الْقَوْمُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَ ارْتَفَعَتِ

1- . (دولا)- بكسر ففتح-: جمع دوله بالضم و الفتح اسم لكل ما يتداول من المال يعنى إذا كان الأغنياء و أرباب المناصب يستأثرون باموال الفى ء و يمنعون الضعفه و الفقراء قهرا و غلبه.
2- . أى غنيمه يذهبون بها و يغتنمونها.
3- . أى يشق عليهم أداؤها و يعدون اخراجها غرامه يغرمونها و مصيبه يصابونها.

الْأَصْوَاتُ فِی الْمَسَاجِدِ (1) وَ لَبِسُوا الْحَرِیرَ وَ اتَّخَذُوا الْقَیْنَاتِ (2) وَ ضَرَبُوا بِالْمَعَازِفِ وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَوَّلَهَا فَلْیُرْتَقَبْ عِنْدَ ذَلِکَ الرِّیحُ الْحَمْرَاءُ أَوِ الْخَسْفُ أَوِ الْمَسْخُ (3).

2- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یَحْیَی الْبَزَّازُ النَّیْسَابُورِیُّ فِیمَا أَجَازَهُ لَنَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُسَامِ بْنِ عِمْرَانَ الْبَلْخِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا قُتَیْبَهُ بْنُ سَعِیدٍ قَالَ حَدَّثَنَا فَرَجُ بْنُ فَضَالَهَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ (4) عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا عَمِلَتْ أُمَّتِی خَمْسَ عَشْرَهَ خَصْلَهً حَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ قِیلَ وَ مَا هِیَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا کَانَ الْمَغْنَمُ دُوَلًا وَ الْأَمَانَهُ مَغْنَماً وَ الزَّکَاهُ مَغْرَماً وَ أَطَاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ عَقَّ أُمَّهُ وَ بَرَّ صَدِیقَهُ وَ جَفَا أَبَاهُ وَ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِی الْمَسَاجِدِ وَ کَانَ زَعِیمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ وَ ضَرَبُوا بِالْمَعَازِفِ وَ لَعَنَ آخِرُ الْأُمَّهِ أَوَّلَهَا فَلْیَرْتَقِبُوا عِنْدَ ذَلِکَ رِیحاً حَمْرَاءَ أَوْ خَسْفاً أَوْ مَسْخاً.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه یعنی بقوله و لعن آخر هذه الأمه أولها الخوارج الذین یلعنون أمیر المؤمنین علیه السلام و هو أول الأمه إیمانا بالله عز و جل و برسوله ص

*ترجمه کمره ای: (چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند)

بلا بر آن ها نازل شود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چون امت من پانزده خصلت را مرتکب شوند بلا و گرفتاری بر آن ها درآید، عرض شد یا رسول اللّه چیست آن خصلت ها؟

فرمود چون غنیمت جهاد دولت اشخاص گردد و مال امانت غنیمت شمرده شود یعنی امین آن را برای خود ضبط کند و زکاه دادن ضرر شمرده شود و مرد مطیع زن خود گردد و با مادر خود مخالفت ورزد و بدوست خود احسان کند و بپدر جفا کند و پیشوای مردم پست ترین آنها باشد و مردم از ترس او را احترام کند، در مساجد آوازها بلند شود، جامه ابریشمین بپوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود بگیرند و دایره بزنند و آخرین افراد این امت اول آنها را لعن کنند باید در انتظار باد سرخ و خسف و مسخ بود.

در روایت دیگر هم همین مضمون از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است. مصنف این کتاب گوید مقصود از گفتار پیغمبر صلّی الله علیه و آله که آخر این امت اول آن را لعن کنند خوارج میباشند که امیر

المؤمنین علیه السّلام را لعن کردند و آن حضرت از نظر ایمان بخدای عز و جل و رسول او صلّی الله علیه و آله اول شخص این امت بوده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد)

پیامبر می گفت: هر گاه پیروان من پانزده کار را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد. پرسیدند آنها چیست؟ گفت:

هر گاه غنیمت جهاد دولت مردمان گردد و خواسته امانت غنیمت انگاشته شود، یعنی امانت دار آن را بخورد و زکات دادن را زیان شمرند و مرد فرمان بردار، زن گردد و با مادر خویش مخالفت نماید و به دوست خویش نیکی کند و با پدر جفا سازد، رهبر مردم فرومایه ترین ایشان باشد و مردم از بیم او را گرامی دارند، در مساجد آوازها بلند کنند، جامه ابریشمی در پوشند و کنیزان خنیاگر برای خود بستانند و ساز نوازند و آخرین ایشان به اولین خود نفرین فرستند باید منتظر باد سرخ و فرو رفتن زمین، مسخ شدن مردم بود.

روایت دیگری به همین معنی از پیامبر نقل شده، صدوق گفته: مقصد پیامبر که گفته: آخر این امت اول آن را نفرین کند خوارج اند که امیر المؤمنین علی را لعنت کنند و او از جهت ایمان به خدا و پیامبر نخستین کسی از این امت بوده.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر گاه امت مسلمان پانزده خصلت را مرتکب شوند دچار بلا میشوند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من هر گاه پانزده خصلت را مرتکب شوند به بلا دچار میشوند عرض شد یا رسول اللّٰه آن خصلت ها چیست؟ فرمود، هنگامی که درآمدها در دست عده مخصوصی باشد و امانت را غنیمت شمرند و زکاه دادن را زیان دانند و مرد بفرمان همسرش باشد ولی با مادرش نافرمانی کند و نسبت بدوستش نیکوکار باشد ولی نسبت بپدرش جفاکار، پست ترین افراد اجتماع بر آنان ریاست و مردم از ترس احترامش کنند آوازهای نامشروع در مسجدها بلند شود و جامه حریر بپوشند و زنان آوازه خوان استخدام کنند و موسیقی بنوازند و آخر این امت اول آن را لعن کند در چنین هنگام میبایست بانتظار باد سرخ بود و یا فرو رفتن زمین و یا مسخ شدن مردم.

روایت دوم نیز بمضمون روایت یکم است.

(مصنف)

این کتاب رضی اللَّه عنه گوید: مقصود حضرت از اینکه فرمود: آخر این امت اولش را لعن می کند خوارج می باشند که بعضی ها امیر المؤمنین علیه السّلام: اولین فرد مؤمن این امت بخدا و رسول را لعن می کنند.

(شرح:)

ظاهرا هر دو روایت سقط داشته باشد.

****ترجمه جعفری: (هر گاه مردم پانزده چیز انجام دهند به آنان بلا نازل می شود)

یحیی بن سعید از محمد بن حنفیه و او از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه امّت من پانزده چیز انجام دهند، به آنان بلا نازل می شود، گفته شد: یا رسول اللَّه آنها کدامند؟ فرمود: زمانی که غنائم (که مال عموم است) دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود (به صاحبانش باز گردانیده نشود) و زکات دادن ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادر خود را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و پیشوای قوم پست ترین آنها باشد، و مردم او را از بیم شرّش احترام کنند، و صداها در مسجد بلند گردد، و مردان لباس حریر پوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود گیرند، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن زمین و یا مسخ باشند.

(با سند دیگر) یحیی بن سعید از محمد بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه امّت من به پانزده خصلت عمل کنند، به آنان بلا نازل می شود، گفته شد: آنها کدامند یا رسول اللَّه؟ فرمود: زمانی که غنائم در دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود، و زکات ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادرش را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و صداها در مساجد بلند شود، و پیشوای قوم پست ترین آنها باشد، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول

آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن در زمین و یا مسخ باشند.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از اینکه آخر این امّت به اول آن لعنت کند، خوارج هستند که امیر المؤمنین علیه السّلام را لعنت می کردند، در حالی که او از نظر ایمان به خدا و پیامبرش، اول این امّت بود.

یؤدب الصبی علی الصوم ما بین خمس عشره سنه إلی ست عشره سنه

3- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَبِیهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ

1- . یعنی بالخصومات أو بالبیع و الشراء و نحوها ممّا نهی عنه فی المساجد.
2- . أی اتخذوا الناس المغنیات و المعازف- بمهمله و زای مکسوره- أی الدفوف و الملاهی کالعود و الطنبور.
3- . تمسک به بعض بان الخسف و المسخ قد یکونان فی هذه الأمه کما کان فی الأمم الماضیه و زعم أن مسخها انما یکون بالقلوب لا بالصور.
4- . أخرجه الترمذی فی أبواب الفتن عن صالح بن عبد اللّه عن فرج عن یحیی عن محمّد بن عمر بن علی، عن علی علیه السّلام.

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِيِ (1) عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يُؤَدَّبُ الصَّبِيُّ عَلَى الصَّوْمِ مَا بَيْنَ خَمْسَ عَشْرَهَ سَنَهً إِلَى سِتَّ عَشْرَهَ سَنَهً.

*ترجمه کمره ای: (کودک در میان پانزده و شانزده سال بروزه ادب می شود)

امام ششم علیه السّلام فرمود کودک را میان پانزده و شانزده بروزه داشتن ادب دهند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می شود)

امام صادق علیه السّلام گفته:

کودک را میان پانزده، شانزده سالگی به روزه داشتن وادار می کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پسر بچه را میان پانزده و شانزده سالگی می بایست ادب روزه گرفتن آموخت)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ادب روزه گرفتن را به پسر بچه میان پانزده و شانزده سالگی می بایست آموخت.

****ترجمه جعفری: (کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود)

عباس بن عامر قصبانی از کسی که به او نقل کرده و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود.

التکبیر فی أیام التشریق بمنی فی دبر خمس عشره صلاه

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی

جَعْفَرٍ علیه السلام التَّکْبِیرُ أَیَّامَ التَّشْرِیقِ فِی دُبُرِ الصَّلَوَاتِ قَالَ التَّکْبِیرُ بِمِنًى فِی دُبُرِ خَمْسَ عَشْرَةَ صَلَاةً وَ بِالْأَمْصَارِ فِی دُبُرِ عَشْرِ صَلَوَاتٍ أَوَّلُ التَّکْبِیرِ فِی دُبُرِ صَلَاةِ الظُّهْرِ یَوْمَ النَّحْرِ تَقُولُ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ وَ إِنَّمَا جُعِلَ فِی سَائِرِ الْأَمْصَارِ فِی دُبُرِ عَشْرِ صَلَوَاتٍ التَّکْبِیرُ أَنَّهُ إِذَا نَفَرَ النَّاسُ فِی النَّفْرِ الْأَوَّلِ أَمْسَکَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ عَنِ التَّکْبِیرِ وَ کَبَّرَ أَهْلُ مِنًى مَا دَامُوا بِمِنًى إِلَى النَّفْرِ الْأَخِیرِ.

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ التَّاجِرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَى وَ فَضَالَةَ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّکْبِیرِ أَیَّامَ التَّشْرِیقِ لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ فَقَالَ یَوْمَ النَّحْرِ صَلَاةَ الظُّهْرِ إِلَى انْقِضَاءِ عَشْرِ صَلَوَاتٍ وَ لِأَهْلِ مِنًى فِی خَمْسَ عَشْرَةَ صَلَاةً فَإِنْ أَقَامَ إِلَى الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ کَبَّرَ.

*ترجمه کمره ای: (کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بخوانند)

زراره بن اعین گوید بامام پنجم علیه السّلام گفتم روزهای تشریق (10-13 ذیحجه) تکبیر پس از نمازها است؟ فرمود در منی پس از پانزده نماز و در شهرهای دیگر پس از ده نماز: اول تکبیر پس از نماز ظهر روز عید قربان است میگوئی اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکبر اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدانا و اللّه اکبر عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَهِ الْأَنْعام . در سائر شهرها تکبیر پس از ده نماز قرار داده شده برای آنکه چون از منی مردم کوچ کنند دربار اول (که روز 12 ذیحجه است) اهل شهرهای دیگر تکبیر نگویند ولی کسانی که در منی باشند تا روز 13 که کوچ آخرین است تکبیرات میگویند. از امام ششم علیه السّلام این موضوع روایت شده است.

شرح : احکام تکبیر را در کتاب حج بفارسی نوشتیم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند)

زراره بن اعین گفته: به امام محمد باقر علیه السّلام گفتم: روزهای تشریق که دوازده تا سیزدهم ذیحجه است، تکبیر بعد از نمازهاست؟. گفت: در منی پس از پانزده نماز و در شهرستانهای دیگر بعد از ده نماز

است: در نخستین تکبیر بعد از نماز پیشین روز جشن گوسفند کشان می گویی:

«اللَّه اکبر اللَّه اکبر لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر اللَّه اکبر و للَّه الحمد اللَّه اکبر علی ما هدانا و اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام»

. در دیگر شهرستانها بعد از ده نماز قرار داده شده چون که از منی مردم کوچ می کنند در اولین بار که روز 12 ذیحجه است، مردم شهرستانهای دیگر بگویند. اما کسانی که در منی هستند تا روز سیزدهم که آخرین کوچ است، تکبیرات گفته می شود. از امام صادق نیز تقریبا چنین روایت شده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (تکبیراتی که در منی روزهای تشریق گفته می شود پس از پانزده نماز است)

زراره بن اعین گوید: بامام باقر علیه السّلام عرض کردم روزهای تشریق (11 و 12 و 13 ذی الحجه) پس از نمازها باید تکبیر گفت؟ فرمود: تکبیر در منی پس از پانزده نماز است و در شهرهای دیگر پس از ده نماز که نخستین تکبیر را از روز عید قربان بعد از نماز ظهر شروع کرده و میگوئی

(اللَّه اکبر اللَّه اکبر لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر اللَّه اکبر و للَّه الحمد للَّه اکبر علی ما هدانا و اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام)

و در سائر شهرها بدین جهت تکبیرات پس از ده نماز قرار داده شده است که چون مردم در کوچ اول کوچ کننده سائر شهرها تکبیر نگویند و فقط اهل منی تا در منی هستند تا آخرین کوچ تکبیر بگویند.

معاویه بن عمار گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از تکبیر روزهای تشریق برای مردم شهرهای دیگر فرمود: از نماز ظهر روز عید قربان است تا برگزاری ده نماز و برای اهل منی در پانزده نماز است و اگر تا ظهر و عصر هم در منی ماند باید تکبیر را بگوید.

(شرح:) احتمال میرود که مقصود از امصار در روایت افرادی باشند که در منی باشند ولی نه از برای انجام حج بلکه کارهای دیگری داشته باشند از قبیل فروش گوسفند و متاعهای دیگر که آنان باید در تعقیب ده نماز تکبیرات بگویند و خلاصه اینکه تکبیرات بدنبال پانزده نماز شعاری باشد مخصوص حاجیان تا بدین وسیله حاج از غیر حاج تمیز داده شود.

****ترجمه جعفری: (در ایام تشریق در منی پس از پانزده نماز تکبیر گفته شود)

زراره بن اعین می گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: تکبیر در ایام تشریق (دهم تا سیزدهم ذی حجّه) بعد از نمازها کدام است؟ فرمود: تکبیر در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز است. بعد از نماز ظهر در عید قربان می گویی: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، معبودی جز خدا نیست، و خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، و سپاس خداوند را، خدا بزرگ است به سبب آنچه ما را به آن هدایت فرموده، و خدا بزرگ است به سبب آنچه از گوشت حیوانات ما را روزی داده است.» و اینکه در سایر شهرها بعد از ده نماز تکبیر گفته می شود، برای آن است که وقتی مردم در کوچ اول کوچ می کنند، اهل شهرها از تکبیر باز می مانند ولی اهل منی تا وقتی که در منی هستند، و تا کوچ بعدی تکبیر می گویند.

معاویه بن عمّار گفت: از امام صادق علیه السّلام در باره تکبیر ایّام تشریق برای مردم شهرها پرسیدم، فرمود: روز عید قربان از نماز ظهر تا ده نماز و برای اهل منی در پانزده نماز و اگر ظهر و عصر را هم آنجا باشد تکبیر می گوید.

ثواب من صام خمسه عشر یوما من رجب

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

1- . قال النجاشیّ: (عباس بن عامر بن رباح أبو الفضل الثقفی القصبانی- بالقاف و الصاد المهمله- الشیخ الصدوق الثقه کثیر الحدیث له کتب أخبرنا بها-: الخ).

أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیُّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ کَثِیرٍ النَّوَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ نُوحاً علیه السلام رَکِبَ السَّفِینَةَ أَوَّلَ یَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ فَأَمَرَ مَنْ کَانَ مَعَهُ أَنْ یَصُومُوا ذَلِکَ الْیَوْمَ وَ قَالَ مَنْ صَامَ ذَلِکَ الْیَوْمَ تَبَاعَدَتِ النَّارُ عَنْهُ مَسِیرَةَ [عشره] سَنَهٍ فَمَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَیَّامٍ أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ النِّیرَانِ السَّبْعَهُ وَ مَنْ صَامَ ثَمَانِیَةَ أَیَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجِنَانِ الثَّمَانِیَهُ (1) وَ مَنْ صَامَ خَمْسَهَ عَشَرَ یَوْماً أُعْطِیَ مَسْأَلَتَهُ وَ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْتَدِی عَنْ سَیْفِ بْنِ الْمُبَارَکِ بْنِ یَزِیدَ مَوْلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام عَنْ أَبِیهِ الْمُبَارَکِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ نُوحاً رَکِبَ السَّفِینَةَ أَوَّلَ یَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ وَ ذَکَرَ الْحَدِیثَ مِثْلَهُ سَوَاءً.

و قد أخرجت ما رویته فی ثواب صوم رجب فی کتاب فضائل رجب

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد)

امام ششم علیه السّلام فرمود چون (حضرت نوح) سوار کشتی شد روز یکم ماه رجب بود و فرمان داد کسانی که با او بودند آن روز را روزه بدارند، فرمود کسی که آن روز را روزه بدارد مسافت ده سال آتش از او دور شود و کسی که هفت روز از ماه رجب را روزه دارد هفت در دوزخ بر او بسته شود، کسی که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی او باز شود، هر که پانزده روز روزه دارد هر چه خواهد باو داده شود و هر که بیفزاید خدای عز و جل برای او بیفزاید.

از امام هفتم علیه السّلام چنین روایتی نقل شده است. مصنف این کتاب گوید من آنچه در باره ثواب روزه رجب رسیده در کتاب فضائل رجب ضبط کرده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد)

امام صادق علیه السّلام گفته: روزی که نوح پیامبر سوار کشتی شد، روز اول ماه رجب بود، دستور داد آنان که با وی بودند آن روز را روزه بدارند، گفت آنکه آن روز را روزه بدارد آتش از او به اندازه ده ساله راه دور شود و آنکه هفت روز از رجب را روزه بدارد هفت در دوزخ بر وی بسته گردد، آنکه هشت روز روزه بدارد هشت در بهشت بر وی گشوده گردد، هر که

پانزده روز روزه بدارد هر چه خواهد به وی دهند، هر که بیفزاید خدا برای وی افزاید. از امام موسی بن جعفر نیز روایتی قریب به همین نقل شده است. صدوق گفته: من آنچه راجع به پاداش روزه ماه رجب است در کتاب فضائل رجب یاد کرده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: روزه اول ماه رجب بود که نوح سوار بر کشتی شد و دستور داد تا هر کس که بهمراه او است آن روز را روزه بدارد و فرمود: هر کس آن روز را روزه بدارد آتش دوزخ از او بفاصله ده سال راه پیمائی از او دور می شود و هر کس هفت روزش را روزه بدارد درهای هفتگانه آتش بر او بسته می شود و هر کس هشت روز روزه بدارد درهای هشتگانه بهشت بروی او باز می شود و هر کس پانزده روز روزه بدارد هر چه سؤال کند باو عطا می شود و هر کس زیادتر روزه بدارد خدای عز و جل نیز زیادتر عطا میفرماید. از امام موسی بن جعفر نیز به همین مضمون روایت نقل شده است و من آنچه در زمینه ثواب روزه ماه رجب روایت بمن رسیده بود در کتاب فضایل رجب نقل کرده ام.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بگیرد)

ابان بن عثمان از کثیر النواء و او از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: نوح در اول رجب سوار کشتی شد و دستور داد هر کس که همراه اوست آن روز را روزه بگیرند، و گفت: هر کس امروز را روزه بگیرد آتش از او مسیر ده سال دور می شود، و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانه جهنّم به روی او بسته می شود و هر کس هشت روز روزه بگیرد، درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می شود و هر کس پانزده روز روزه بگیرد، خداوند خواسته های او را برآورده سازد و اگر روزه بیشتری بگیرد خداوند نیز بیفزاید.

سیف بن مبارک، غلام امام کاظم علیه السّلام از پدرش مبارک و او از آن حضرت نقل می کند که فرمود: نوح، اول ماه رجب سوار کشتی شد، و حدیث را مانند حدیث قبلی نقل می کند و من روایاتی را که در باره ثواب روزه ماه رجب نقل شده، در کتاب «فضائل رجب» آورده ام.

السنه فی النوره فی کل خمسه عشر یوما

7- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: السُّنَّةُ فِی النُّورَهِ فِی کُلِّ خَمْسَهَ عَشَرَ یَوْماً فَمَنْ أَتَتْ عَلَیْهِ إِحْدَی وَ عِشْرُونَ یَوْماً فلیستدین [فَلْیَسْتَدِنْ] عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لْیَتَنَوَّرْ وَ مَنْ أَتَتْ عَلَیْهِ أَرْبَعُونَ یَوْماً وَ لَمْ یَتَنَوَّرْ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُسْلِمٍ وَ لَا کَرَامَهَ. (2).ه.

*ترجمه کمره ای: (دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است)

امام ششم علیه السّلام فرمود دستور نوره کشیدن هر پانزده روز است کسی که بیست و یک روز بر او بگذرد که نوره نکشیده اگر پول ندارد بعهد خدای عز و جل قرض گیرد و نوره کشد کسی که چهل روز بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد و نه

**ترجمه مدرس گیلانی: (نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است)

امام صادق علیه السّلام گفته: نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است، آنکه بیست و یک روز نوره نکشد هر گاه پول نوره کشیدن ندارد وام کند و نوره کشد، آنکه چهل روز بر وی بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد نه مسلمان نه گرامی خواهد بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (دستور شرعی در نوره کشیدن هر پانزده روز یک بار است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: دستور شرعی نوره کشیدن در هر پانزده روز میباشد و کسی که بیست و یک روز از نوره کشیدن او بگذرد اگر پول ندارد بعهده خدای عز و جل قرض کند و نوره بکشد و کسی که چهل روز از او بگذرد و نوره نکشیده باشد نه مؤمن است و نه مسلمان و هیچ احترامی ندارد.

****ترجمه جعفری: (استحباب نوره کشیدن در هر پانزده روز)

محمّد بن ابی عمیر از برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: سنّت در نوره کشیدن هر پانزده روز یک بار است، و هر کسی که بیست و یک روز بگذرد (و پول نداشته باشد) بر عهده خدا قرض

کند و نوره بکشد و هر کس که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد او مؤمن و مسلمان نیست و کرامتی ندارد. (منظور این است که مؤمن و مسلمان کاملی نیست).

1- . هذا الحدیث الشریف أخرجه أبو یعلی فی مسنده بتقدیم و تأخیر و فیه (و من صام منه عشره أیّام لم یسأل اللّه شیئا الا أعطاه، و من صام خمسه عشر یوما نادی مناد فی السماء قد غفر لک ما مضی فاستأنف العمل و من زاد زاده اللّه). و اعلم أن محدثی العامّه و أرباب صحاحهم لم یعقدوا فی کتبهم بابا لفضل صوم رجب و لم یخرجوا حدیثا فی فضله غیر ما عن أبی یعلی کما فی الزوائد، نعم اخرج ابن ماجه بسند ضعیف عندهم حدیثا عن ابن عبّاس قال: (ان النبیّ صلّی اللّه علیه و سلم نهی عن صیام رجب) و لعلّ السرّ فی ذلک رعایه رأی الخلیفه و قد روی الطبرانی فی الاوسط بإسناده عن خرشه بن الحرّ قال (رأیت عمر بن الخطّاب یضرب أکف الرجال فی صوم رجب حتّی یضعوها فی الطعام و یقول: رجب و ما رجب انما رجب شهر کان یعظمه أهل الجاهلیّه فلما جاء الإسلام ترک) و ما أدری ما یفعل الخلیفه بالآیه الشریفه حیث یقول: (- منها أربعه حرم).
2- . یدل علی کراهیه شدیده.

أبواب السته عشر

من حق العالم ست عشره خصله

1- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ الْكُوفِيُّ فِی مَسْجِدِهِ بِالْكُوفَهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ القطفانی قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّدُوسِیُّ الْفَقِیهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عُلْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ السُّؤَالَ عَلَیْهِ وَ لَا تَسْبِقَهُ فِی الْجَوَابِ وَ لَا تُلِحَّ عَلَیْهِ إِذَا أَعْرَضَ وَ لَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ إِذَا كَسِلَ وَ لَا تُشِیرَ إِلَیْهِ بِیَدِكَ وَ لَا تَغْمِزَهُ بِعَیْنِكَ وَ لَا تُسَارَّهُ فِی مَجْلِسِهِ وَ لَا تَطْلُبَ عَوْرَاتِهِ وَ أَنْ لَا تَقُولَ قَالَ فُلَانٌ خِلَافَ قَوْلِكَ وَ لَا تُفْشِیَ لَهُ سِرّاً وَ لَا تَغْتَابَ عِنْدَهُ أَحَداً وَ أَنْ تَحْفَظَ لَهُ شَاهِداً وَ غَائِباً وَ أَنْ تَعُمَّ الْقَوْمَ بِالسَّلَامِ وَ تَخُصَّهُ بِالتَّحِیَّهِ وَ تَجْلِسَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَهٌ سَبَقْتَ الْقَوْمَ إِلَی خِدْمَتِهِ وَ لَا تَمَلَّ مِنْ طُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا هُوَ مِثْلُ النَّخْلَهِ فَانْتَظِرْ مَتَی تَسْقُطُ عَلَیْكَ مِنْهَا مَنْفَعَهٌ وَ الْعَالِمُ بِمَنْزِلَهِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ انْثَلَمَ فِی الْإِسْلَامِ ثُلْمَهٌ لَا تُسَدُّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ لَیُشَیِّعُهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ مُقَرَّبِی السَّمَاءِ.

*ترجمه کمره ای: (حق عالم شانزده خصلت است)

امام یکم علیه السّلام فرمود حق عالم اینست که بسیار از او نپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی و چون نخواست پاسخ گوید بدو اصرار نکنی و چون خسته شد بدامنش نچسبی و با دست باو اشاره نکنی و با چشم باو اشاره نکنی در مجلس با او سرگوشی سخن نگوئی و نگوئی فلان کس بر خلاف تو گفته، رازش را فاش نکنی، کس را نزد او بد نگوئی رو برو و پشت سر او را حفظ کنی اگر با جمعی باشد بهمه سلام بدهی و باو خصوصا تهنیت بگوئی و جلو او بنشینی و اگر کاری داشته باشد در انجام آن بدیگران پیشدستی کنی، از طول صحبت او خسته نشوی زیرا عالم چون نخله خرما است باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد، عالم بمقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند چون عالم از میان برود در اسلام رخنه ای افتد که تا قیامت مسدود نشود، هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت میکنند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (حق دانا شانزده چیز است)

جناب علی علیه السّلام گفته «حق:

دانا آن است که از او بسیار مپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش گیری مکنی و هر گاه نخواهد که جواب دهد اصرار مکنی، هر گاه خسته شد دست از او بداری، با دست بدو اشارت مکنی و با چشم بدو اشارت مکنی در محضر او با کسی سرگوشی سخن مرانی و مگویی فلان کس بر خلاف گفته تو گفته. رازش را بر ملا مکنی.

از کسی نزد وی بدگویی مکنی، رو به روی و پشت سر او را نگاهداری، هر گاه با گروهی باشد به همه درود فرستی، و به وی مخصوصا درود فرستی، برابر وی نشینی و هر گاه کاری داشته باشد در انجام آن بر دیگران پیشدستی کنی، از درازی همدمی وی خسته مگردی. چون دانا مانند خرمابنی ست باید انتظار داشت تا کی سودی برای تو دهد. دانا مانند کسی ست که پیوسته روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا کوشش کند.

هر گاه دانایی از میان برود در اسلام رخنه یی پدید آید که تا رستاخیز بسته نگردد. هفتاد هزار فرشته خاص درگاه خدا دانش آموز را مشایعت کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (از جمله حقوق دانشمندان شانزده خصلت است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از جمله حقوق دانشمندان این است که پرسش ات را از او بسیار نکنی و اگر در پاسخ گفتن رو گردان باشد اصرار نورزی و چون خسته شد دامنگیرش نباشی و با دستت باو اشاره نکنی و با اشاره چشمت با او سخن نگوئی و در مجلس او با او محرمانه صحبت نکنی و بدنبال عیب هایش نباشی و نگوئی که فلانی بر خلاف گفته تو گفته است و راز او را فاش نکنی و غیبت هیچ کس بنزد او ننمائی و در روبرو و پشت سر نگهدار آبروی او باشی (و اگر با جمعی باشد) سلام را بهمه بدهی و باو خصوصا درود گوئی و در مقابل او بنشینی و اگر نیازی داشته باشد پیشتر از مردم بخدمتش بایستی و از طول صحبت او افسرده خاطر نگردی که او مانند درخت خرما است منتظر باش تا کی سودی از آن بر دامن تو بیفتد و دانشمند مقام کسی را دارد که روزها روزه دار و شب ها بعبادت بر پا ایستد و در راه خدا جهاد نماید و چون دانشمند بمیرد رخنه ای در اسلام افتد که تا روز قیامت مسدود نگردد و براستی که دانشجو را هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب آسمان تشییع میکنند.

****ترجمه جعفری: (حق عالم شانزده خصلت است)

حسین بن علوان از عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام از پدر و جدّش نقل می کند که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از حقوق عالم این است که از او زیاد نپرسی و در جواب دادن به او پیشی نگیری، و هر گاه که پاسخ نداد اصرار نکنی و هر گاه که خسته شد به لباس او نچسبی، و با دست خود به او اشاره نکنی و با چشم خود به او چشمک نزنی و در مجلس او سرگوشی صحبت نکنی، و اسرار او را طلب نکنی، و نگویی که فلانی بر خلاف سخن تو گفته، و سرّ او را فاش نسازی و نزد او از کسی غیبت نکنی، و شخصیّت او را هم در حضور او و هم در غیاب او حفظ کنی و همه را سلام دهی و او را مخصوص به تحیّت کنی و در برابر او بنشینی، و اگر او نیازی داشته باشد در خدمت او از دیگران پیشی بگیری، و از زیاد سخن گفتن او خسته نشوی، همانا او مانند درخت خرماست. منتظر باش تا از او سودی به تو رسد، و عالم به منزله روزه دار و شب زنده دار و مجاهد در راه خداست، و چون عالم بمیرد در اسلام رخنه ای ایجاد شود که تا قیامت پر نشود، و طالب علم را هفتاد هزار فرشته از مقربان آسمان مشایعت می کند.

ست عشره خصله تورث الفقر و سبع عشره خصله تزید فی الرزق

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ الْکُوفِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زِیَادٍ مُحَمَّدُ بْنُ زِیَادٍ الْبَصْرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَدَنِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ أَبِی صَفِیَّةَ الثُّمَالِیُّ عَنْ ثَوْرِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ أَبِیهِ سَعِیدِ بْنِ عِلَاقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَقُولُ تَرْکُ نَسْجِ الْعَنْکَبُوتِ فِی الْبَیْتِ یُورِثُ الْفَقْرَ وَ الْبَوْلُ فِی الْحَمَّامِ یُورِثُ

1- . عده الشیخ- رحمه اللّه- فی رجاله من أصحاب السجّاد علیه السّلام و احتمل العلامه المامقانی اتّحاده مع عبد اللّه بن عبد الرحمن الأنصاریّ المدنیّ. و فی النسخ (المدائنی).

الْفَقْرَ وَ الْأَكْلُ عَلَى الْجَنَابَهِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ التَّخَلُّلُ بِالطَّرْفَاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ التَّمَشُّطُ مِنْ قِيَامٍ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ تَرْكُ الْقُمَامَهِ فِي الْبَيْتِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ الْيَمِينُ الْفَاجِرَهُ تُورِثُ الْفَقْرَ وَ الزِّنَا يُورِثُ الْفَقْرَ وَ إِظْهَارُ الْحِرْصِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ النَّوْمُ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ النَّوْمُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ تَرْكُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَهِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ قَطِيعَهُ الرَّحِمِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ اعْتِيَادُ الْكَذِبِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ كَثْرَهُ الِاسْتِمَاعِ إِلَى الْغِنَاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ وَ رَدُّ السَّائِلِ الذِّكْرِ بِاللَّيْلِ يُورِثُ الْفَقْرَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام أَ لَا أُنَبِّئُكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ قَالُوا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ التَّعْقِيبُ بَعْدَ الْغَدَاهِ وَ بَعْدَ الْعَصْرِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ كَسْحُ الْفِنَاءِ (1) يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ مُوَاسَاهُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْبُكُورُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الِاسْتِغْفَارُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ اسْتِعْمَالُ الْأَمَانَهِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ قَوْلُ الْحَقِّ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ إِجَابَهُ الْمُؤَذِّنِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تَرْكُ الْكَلَامِ فِي الْخَلَاءِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تَرْكُ الْحِرْصِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ شُكْرُ الْمُنْعِمِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ اجْتِنَابُ الْيَمِينِ الْكَاذِبَهِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ أَكْلُ مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخِوَانِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ ثَلَاثِينَ مَرَّهً دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنَ الْبَلَاءِ أَيْسَرُهَا الْفَقْرُ.

*ترجمه کمره ای: (شانزده خصلت فقر می آورند و هفده خصلت روزی فراوان میکنند)

سعید بن علاقه گوید از امام یکم علیه السّلام شنیدم میفرمود تارهای عنکبوت را در خانه گذاشتن سبب فقر است، در حمام شاشیدن سبب فقر است، جنب چیز خوردن سبب فقر است، با چوب گز خلال کردن سبب فقر است، ایستاده شانه زدن سبب فقر است، خاکروبه در خانه گذاشتن سبب فقر است، سوگند دروغ سبب فقر است زنا سبب فقر است حرص ورزیدن سبب فقر است. خواب میان نماز مغرب و عشا سبب فقر است، خواب بین طلوعین سبب فقر است. عادت بدروغگوئی سبب فقر است، اندازه نداشتن زندگی سبب فقر است. قطع رحم سبب فقر است، بسیار سرود گوش گرفتن سبب فقر است، رد سائل مذکر در شب سبب فقر است.

سپس فرمود آیا اکنون شما را آگاه نکنم بدان چه روزی فراوان میکنند، عرضکردند چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود جمع میان دو نماز روزی را فراوان میکند. تعقیب پس از نماز بامداد و نماز عصر روزی را زیاد میکند، صله رحم روزی را زیاد میکند، روفتن در خانه روزی را زیاد میکند، همراهی با برادران دینی روزی را زیاد میکند، بامداد دنبال روزی رفتن روزی را زیاد میکند، استغفار روزی را زیاد میکند، امانت داری روزی را زیاد میکند، حقگوئی روزی را زیاد میکند، جواب اذان گو دادن روزی را زیاد میکند.

شرح : مقصود حکایت اذان است که هر جمله از اذان را که اذان گو بلند میگوید با او بگوئی سخن نگفتن در بیت الخلاء روزی را زیاد میکند، ترک حرص روزی را زیاد میکند، شکر منعم روزی را زیاد میکند، کناره گیری از سوگند دروغ روزی را زیاد میکند، وضو گرفتن پیش از غذا خوردن روزی را زیاد میکند، خوردن ریزش سفره روزی را زیاد میکند، هر کس در هر روزی سی بار خدا را تسبیح گوید خدای عز و جل هفتاد نوع بلا را از او دور کند که آسانتر آن ها فقر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی)

سعید پور علاقه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: «خانه عنکبوت را در سرا نهادن تهی دستی آرد، در گرمابه شاشیدن تهی دستی آرد، جنب چیز خوردن تهی دستی آرد، چوب گز خلال کردن تهی دستی آرد، ایستاده شانه کردن تهی دستی آرد، خاکروبه در سرا نهادن تهی دستی آرد، سوگند دروغ تهی دستی آرد، زنا کردن تهی دستی آرد، آزورزیدن تهی دستی آرد، خفتن میان نماز شام و خفتن تهی دستی آرد، خفتن میان دو دمیدن تهی دستی آرد، دروغگویی پیشه کردن تهی دستی آرد، اندازه نداشتن در زندگی تهی دستی آرد، بریدن از خویشان تهی دستی آرد، بسیار آواز گوش دادن تهی دستی آرد، نومید کردن مرد درویش در شب تهی دستی آرد».

آنگاه گفت: «آنچه توانگری و فراخی روزی آرد: جمع میان دو نماز روزی را فراخ سازد تعقیب خواندن پس از نماز بام و نماز پسین روزی را فراخ سازد، پیوند با خویشان یعنی رفت آمد کردن با ایشان روزی افزاید، روفتن در سرای روزی افزاید، همراهی با برادران دینی روزی افزاید، بامدادان پی روزی رفتن روزی افزاید، آمرزش خواستن روزی افزاید، امانت داری روزی افزاید، راستگویی روزی افزاید، جواب بانگ نماز گفتن روزی افزاید».

***ترجمه فهری زنجانی: (شانزده خصلت است که تهی دستی آورد و هفده خصلت روزی را فراوان سازد)

سعید بن علاقه گوید: شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام که میفرمود تار عنکبوت از خانه پاک نکردن تهی دستی آورد و در حمام بول کردن تهی دستی آورد و بحال جنابت غذا خوردن تهی دستی آورد و با چوب گز خلال کردن تهی دستی آورد و ایستاده شانه زدن تهی دستی آورد و خاکروبه از خانه بیرون نبردن تهی دستی آورد و سوگند دروغ تهی دستی آورد و زنا کردن تهی دستی آورد و حرص ورزیدن تهی دستی آورد و پیش از سرزدن آفتاب بخواب رفتن تهی دستی آورد و در امر معاش اندازه نگه نداشتن تهی دستی آورد و از فامیل بریدن تهی دستی آورد و عادت بدروغ گفتن تهی دستی آورد و بساز و آواز فراوان گوش دادن تهی دستی آورد و گدای مرد را شبانه چیزی ندادن تهی دستی آورد.

سپس فرمود: پس از این گفتار آیا شما را آگاه نکنم بآنچه روزی را فراوان میکند؟ عرض کردند: آری یا امیر المؤمنین فرمود: میان دو نماز جمع کردن روزی را زیاد میکند و پس از نماز صبح و نماز عصر تعقیب خواندن روزی را فراوان سازد و رفت و آمد خانوادگی روزی را زیاد میکند و رفتن آستانه خانه روزی را زیاد میکند و با برادر دینی همراهی کردن روزی را زیاد میکند و از خداوند آمرزش خواستن روزی را زیاد میکند و امانت ورزی روزی را زیاد میکند و سخن بحق گفتن روزی را زیاد میکند و بصدای اذان جواب گفتن روزی را زیاد می کند و سخن نگفتن در مستراح روزی را زیاد میکند و حرص نورزیدن روزی را زیاد می کند و سپاسگزاری صاحب نعمت روزی را زیاد می کند و از سوگند دروغ دوری جستن روزی را زیاد می کند و پیش از غذا دست شستن (یا وضو گرفتن) روزی را زیاد می کند و خوردن آنچه از سفره بیرون می افتد روزی را زیاد می کند و کسی که هر روز سی بار خدا را تسبیح بگوید خدای عز و جل هفتاد نوع از بلا را از او برگرداند که آسانترین اش تهی دستی است.

(شرح:)

جواب دادن باذان یعنی هر فصلی را که از اذان گو میشنود باز گو نماید.

****ترجمه جعفری: (شانزده خصلت باعث تنگدستی می شود و هفده خصلت بر روزی می افزاید)

سعید بن علاقه می گوید: از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم که می فرمود: رها کردن تار عنکبوت در خانه باعث تنگدستی می شود و بول کردن در حمّام باعث تنگدستی می شود، و خوردن در حال جنابت باعث تنگدستی می شود، و خلال کردن با چوب گز باعث تنگدستی می شود، و شانه کردن در حال ایستاده باعث تنگدستی می شود، و رها کردن خاکروبه در خانه باعث تنگدستی می شود، و سوگند دروغ باعث تنگدستی می شود، و زنا باعث تنگدستی می شود، و اظهار حرص باعث تنگدستی می شود، و خوابیدن میان دو نماز مغرب و عشاء باعث تنگدستی می شود، و خوابیدن پیش از طلوع آفتاب باعث تنگدستی می شود، و اندازه نداشتن در زندگی باعث تنگدستی می شود، و قطع رحم باعث تنگدستی می شود، و عادت کردن به دروغ باعث تنگدستی می شود، و گوش دادن زیاد به ترانه باعث تنگدستی می شود، و ردّ مرد سائل در شب باعث تنگدستی می شود.

سپس فرمود: آیا بعد از اینها به شما چیزهایی را که بر روزی می افزاید بگویم؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، فرمود: جمع کردن میان دو نماز بر روزی می افزاید، و خواندن تعقیبات پس از نماز صبح و عصر بر روزی می افزاید، و صله رحم بر روزی می افزاید، و جاروب کردن جلو در خانه بر روزی می افزاید، و همراهی با برادر دینی بر روزی می افزاید، و صبح به دنبال روزی رفتن بر روزی می افزاید، و استغفار بر روزی می افزاید، و امانت داری بر روزی می افزاید، و حقگویی بر روزی می افزاید، و جواب دادن به اذان گو بر روزی می افزاید، سخن نگفتن در مستراح بر روزی می افزاید، و ترک حرص بر روزی می افزاید، و سپاسگزاری از صاحب نعمت بر روزی می افزاید، و پرهیز کردن از سوگند دروغ بر روزی می افزاید، و شستن دست ها پیش از غذا بر روزی می افزاید، و خوردن آنچه از سفره می افتد بر روزی می افزاید، و هر کسی هر روز سی بار خداوند را تسبیح گوید، خداوند هفتاد نوع بلا را از او برطرف می کند که آسان ترین آنها فقر است.

ست عشره خصله من الحکم

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالا حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ الْآدَمِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ الزَّیَّاتِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِینَارٍ عَنْ

سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ الصِّدْقُ أَمَانَةٌ وَ الْكَذِبُ خِيَانَةٌ وَ الْأَدَبُ رِئَاسَةٌ وَ الْحَزْمُ كِيَاسَةٌ وَ الشَّرَفُ مَثْوَاهُ وَ الْقَصْدُ مَثْرَاهُ (2) وَ الْحِرْصُ مَفْقَرَةٌ

1- . الفناء- بالكسر-: الساحه أمام البيت.
2- . المتواه ما يوجب التوى و هى الخساره و الضياع. و المثراه ما يسبب الغنى و الثروه.

وَ الدَّنَاءَةُ مَحْقَرَةٌ وَ السَّخَاءُ قُرْبَةٌ وَ اللُّؤْمُ غُرْبَةٌ وَ الرِّقَّةُ اسْتِكَانَةٌ وَ الْعَجْزُ مَهَانَةٌ وَ الْهَوَى مَيْلٌ وَ الْوَفَاءُ كَيْلٌ وَ الْعُجْبُ هَلَاكٌ وَ الصَّبْرُ مِلَاكٌ.

*ترجمه کمره ای: (شانزده خصلت از حکمت و فرزانگی است)

اصبغ بن نباته گوید امام یکم علیه السّلام مکرر میفرمود.

راستی امانت است، دروغ خیانت است، ادب داشتن بزرگی است، دور اندیشی زیرکی است؛ اسراف تلف کردن است، قناعت و میانه روی ثروت است، رقت قلب خضوع است و ناتوانی زبونی است، هواپرستی کجروی است، وفاداری پیمانه است، خود بینی هلاکت است، صبر و بردباری پایه زندگانی است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (شانزده چیز از فرزانگی ست)

اصبغ پور بناته گفته از علی شنیدم که گفتی:

«راستی امانت است، دروغ خیانت، با فرهنگی بودن بزرگی ست، دور اندیشی زیرکی، اسراف نابود کردن است، میانه روی توانگری، نازکی دل فروتنی ست، ناتوانی زبونی، پیروی آرزوها کژرویست.

وفاداری مردانگی ست، خود بینی نابودی، بردباری پایه زندگی ست.

***ترجمه فهری زنجانی: (شانزده خصلت از دانش و واقع بینی است)

اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر میفرمود راست گفتن امانت است و دروغ گفتن خیانت و ادب داشتن سروری است و هشیاری زیرکی است و اسراف زیان آور است و میانه روی سبب ثروت و حرص باعث تهی دستی است و پستی موجب حقارت و سخاوت سبب نزدیک شدن بمردم است و پست فطرتی موجب دور افتادگی و دلسوزی فروتنی است و ناتوانائی زبونی و هواپرستی کجروی است و وفاداری سنجیدن است و خود بینی نابودی است و بردباری توانائی.

****ترجمه جعفری: (شانزده خصلت از کلمات حکمت آمیز)

اصبغ بن نباته می گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: راستگویی امانت داری است، و دروغگویی خباثت است، و ادب ریاست است، و

احتیاط زیرکی است، و اسراف کردن تباه ساختن مال است، و میانه روی ثروت آور است، و حرص فقرآور است، و پستی زبونی آور است، و سخاوت نزدیک کننده است، و لئامت غربت است (شخص نمی تواند دوستانی به دست آورد) و رقّت قلب فروتنی است، و ناتوانی خواری است و هوای نفس کجی است، و صبر معیار زندگی است.

ستة عشر صنفا من أمة محمد ص لا يحبون أهل بيته و يبغضونهم و يعادونهم

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرُ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَاطَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الزَّعْفَرَانِيُّ الْكُوفِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ خَالِدٍ الزَّنْجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ وَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالُوا كُلُّهُمْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَ قَالَ تَمِيمٌ سِتَّةَ عَشَرَ صِنْفاً مِنْ أُمَّةِ جَدِّي ص لَا يُحِبُّونَنَا وَ لَا يُحَيُّونَنَا إِلَى النَّاسِ وَ يُبْغِضُونَنَا وَ لَا يَتَوَلَّوْنَنَا وَ يَخْذُلُونَنَا وَ يَخْذُلُونَ النَّاسَ عَنَّا فَهُمْ أَعْدَاؤُنَا حَقّاً لَهُمَ نَارُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ قَالَ قُلْتُ بَيِّنْهُمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (2) وَقَاكَ اللَّهُ شَرَّهُمْ قَالَ الزَّائِدُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تَرَى أَحَداً مِنَ النَّاسِ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةً إِلَّا وَجَدْتَهُ لَنَا مُنَاصِباً وَ لَمْ تَجِدْهُ لَنَا مُوَالِياً وَ النَّاقِصُ الْخَلْقِ مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَرَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً نَاقِصَةَ الْخِلْقَةِ إِلَّا وَجَدْتَ فِي قَلْبِهِ عَلَيْنَا غِلًّا وَ الْأَعْوَرُ بِالْيَمِينِ لِلْوِلَادَةِ فَلَا تَرَى لِلَّهِ خَلْقاً وُلِدَ أَعْوَرَ الْيَمِينِ إِلَّا كَانَ لَنَا مُحَارِباً وَ لِأَعْدَائِنَا مُسَالِماً وَ الْغِرْبِيبُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَرَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً غِرْبِيباً وَ هُوَ الَّذِي قَدْ طَالَ عُمُرُهُ فَلَمْ يَبْيَضَّ شَعْرُهُ وَ تَرَى لِحْيَتَهُ مِثْلَ حَنَكِ الْغُرَابِ إِلَّا كَانَ عَلَيْنَا مُؤَلِّباً (3) وَ لِأَعْدَائِنَا مُكَاثِراً وَ الْحُلْكُوكُ (4) مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَرَى

1- . عنونه الخطيب فى التاريخ ج 12 ص 20.
2- . فى بعض النسخ (يا أبه).
3- . أى يجمع الناس علينا بالعداوه و الظلم.
4- . الحلكوک- بالضم و الفتح-: الشديد السواد.

مِنْهُمْ أَحَداً إِلَّا كَانَ لَنَا شَتَّاماً وَ لِأَعْدَائِنَا مَدَّاحاً وَ الْأَفْرَعُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَرَى رَجُلًا بِهِ قَرَعٌ إِلَّا وَجَدْتَهُ هَمَّازاً لَمَّازاً مَشَّاءً بِالنَّمِيمَهِ عَلَيْنَا وَ الْمُفَصَّصُ بِالْخُضْرَهِ (1) مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَرَى مِنْهُمْ أَحَداً وَ هُمْ كَثِيرُونَ إِلَّا وَجَدْتَهُ يَلْقَانَا بِوَجْهٍ وَ يَسْتَدْبِرُنَا بِآخَرَ يَبْتَغِي لَنَا الْغَوَائِلَ وَ الْمَنْبُوذُ مِنَ الرِّجَالِ (2) فَلَا تَلْقَى مِنْهُمْ أَحَداً إِلَّا وَجَدْتَهُ لَنَا عَدُوّاً مُضِلًّا مُبِيناً (3) وَ الْأَبْرَصُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَا تَلْقَى مِنْهُمْ أَحَداً إِلَّا وَجَدْتَهُ يَرْصُدُ لَنَا الْمَرَاصِدَ وَ يَقْعُدُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا مَقْعَداً لِيُضِلَّنَا بِزَعْمِهِ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وَ الْمَجْذُومُ وَ هُمْ حَصَبُ جَهَنَّمَ هُمْ لَهَا وَارِدُونَ وَ الْمَنْكُوحُ فَلَا تَرَى مِنْهُمْ أَحَداً إِلَّا وَجَدْتَهُ يَتَغَنَّى بِهِجَائِنَا وَ يُؤَلِّبُ عَلَيْنَا وَ أَهْلُ مَدِينَهٍ تُدْعَى سِجِسْتَانَ هُمْ لَنَا أَهْلُ عَدَاوَهٍ وَ نَصْبٍ وَ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَذَابِ مَا عَلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ وَ أَهْلُ مَدِينَهٍ تُدْعَى الرَّيَّ هُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْدَاءُ رَسُولِهِ وَ أَعْدَاءُ أَهْلِ بَيْتِهِ يَرَوْنَ حَرْبَ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص جِهَاداً وَ مَالَهُمْ مَغْنَماً فَلَهُمْ عَذَابُ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ وَ أَهْلُ مَدِينَهٍ تُدْعَى الْمَوْصِلَ هُمْ شَرُّ مَنْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ مَدِينَهٍ تُسَمَّى الزَّوْرَاءَ تُبْنَى فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَسْتَشْفُونَ بِدِمَائِنَا وَ يَتَقَرَّبُونَ بِبُغْضِنَا يُوَالُونَ فِي عَدَاوَتِنَا وَ يَرَوْنَ حَرْبَنَا فَرْضاً وَ قِتَالَنَا حَتْماً يَا بُنَيَّ فَاحْذَرْ هَؤُلَاءِ ثُمَّ احْذَرْهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو اثْنَانِ مِنْهُمْ بِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِكَ إِلَّا هَمُّوا بِقَتْلِهِ (4).

و اللفظ للتميم من أول الحديث إلى آخره ف.

*ترجمه کمره ای: (شانزده صنف از امت محمد صلّی الله علیه و آله خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آنها هستند)

مسلم بن خالد و جمعی از امام ششم علیه السّلام روایت کرده اند که سیزده صنف از امت و در روایت تمیم بن بهلول شانزده صنف از امت جدم محمد صلّی الله علیه و آله ما را دوست ندارند و مردم را بدوستی ما وانمیدارند؟ دشمن ما میباشند و پیروی از ما نمیکنند و ما را وامیگذارند و مردم را از ما دور میکنند اینان بطور تحقیق دشمنان ما هستند، آتش دوزخ از آن آنها است و عذاب سوزناک از آن آنهاست گوید عرضکردم آنها را برای ما بیان کن خدا تو را از شر آنها نگهدارد فرمود:

1- کسی که عضو زائدی در خلقت او است کسی از مردم که در خلقتش عضو زائدی است نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی با ما اظهار دشمنی میکند و دوست ما نیست.

2- کسی که در خلقتش نقصانی است، در مردم هیچ کس از خلق خدا که ناقص آفریده شده نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی در دلش نسبت بما

کینه ای دارد.

3- کسی که مادر زاد چشم راستش کور است هیچ آفریده ای از خدا را نمی بینی که با دیده راست از مادر کور زائیده شده باشد جز آنکه با ما در جنگست و با دشمنان ما همدست است.

4- مردان سیاه مو؛ نمی بینی در خلق خدای عز و جل مردان سیاه مو که هر چه عمر آنها دراز می شود مویشان سپید نشود و ریشش چون پر زیر گلوی کلاغ سیاه باشد جز آنکه از ما رو گردان است و در شمار دشمنان ماست.

5- مردان بسیار سیاه رنگ کسی از آنها را نمی بینی جز آنکه ما را سخت دشنام میدهد و دشمنان ما را مدح میکنند.

6- مردان کچل هیچ مردی را نبینی که کچلی دارد جز آنکه نسبت بما بدگو و بد زبان است و بر زیان ما سخن چینی میکند.

7- مردانی که نگین سبز در دست میکنند و آنها بسیارند هیچ کدام را نبینی جز آنکه بر خورد کنند با ما بروئی و پشت کنند بروی دیگر و برای هلاک ما پی فرصت میگردند.

8- زنازادگان هیچ کدام را نبینی جز آنکه دشمن ما و کینه توز ما باشند.

9- مردان پیس بهیچ کدام برخورد نمیکنی جز آنکه می بینی در کمین ما و شیعیان ما نشسته و در صدد است بگمان خود ما را گمراه کند و از راه حق بگرداند.

10- خوره داران که سنگ دوزخ باشند و در آن درآیند.

11- مابونها هیچ کدام را نمی بینی جز آنکه بهجو ما سرود میخواند و مردم را بر ما میشوراند.

12- اهل شهری که سیستان نام دارد آنان با ما دشمنند و در اظهار دشمنی آنها بدترین خلقند عذابی که بر فرعون و هامان و قارون است بر آنها باد.

13- اهل شهری که ری نام دارد آنها دشمنان خدا و رسول خدا و دشمنان خاندان اویند جنگ با خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله را جهاد میپندارند و

مال آنها را غنیمت میشمارند عذاب رسواکننده در دنیا و آخرت از آن آنها است و در آن پاینده هستند.

14- اهل شهری که موصل نام دارد آنان بدترین کسانند که روی زمینند.

15- اهل شهری که زوراء نام دارد و در آخر زمان ساخته می شود که بخون ما شفا میطلبند و به کینه و دشمنی ما تقرب میجویند در دشمنی با ما همداستانند جنگ با ما را واجب میدانند و کشتن ما را لازم میپندارند پسر جانم از اینان در حذر باش، در حذر باش دو تن این گونه اشخاص با خانواده تو تنها نشوند جز آن که قصد کشتن او را کنند، لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم بن بهلول است.

شرح- پانزده صنف شمرده شده و یک صنف ساقط شده.

در این حدیث شانزده صنف را بدشمنی و عداوت خاندان پیغمبر معرفی کرده است، باید در موضوع این حدیث نکات زیر را در نظر داشت.

1- این حدیث از نظر سندهای متعددی که شیخ صدوق برای آن ذکر کرده ضعیف و غیر قابل اعتماد است زیرا شرح رجال سندهای آن از نظر تتبع در رجال از این قرار است.

احمد بن حسن قطان- توثیق نشده بلکه سید صدر الدین در حاشیه منتهی المقال از قرار نقل رجال مامقانی او را از راویان عامه دانسته.

علی بن احمد بن موسی (رضی الله عنه) صریحا توثیق نشده فقط در شماره مشایخ صدوق است و از این راه او را مورد وثوق قرار داده اند.

احمد بن یحیی بن زکریا القطان- بنا بگفته رجال مامقانی در کتب رجال نامی از او نیست و مجهول الحال است ابو بکر بن محمد ... تمیم بن بهلول، ابو معاویه الضریر، اعمش، عبد اللّٰه بن باطویه، علی بن محمد زعفرانی کوفی بکلی مجهول الحال اند و در رجال توضیحی در باره آنها نرسیده.

مسلم بن خالد زندی- بگفته رجال مامقانی در کتب رجال مذکور نیست و مجهول الحال است- حسن بن سنان شناخته نشده.

محمد بن خالد برقی- جمعی از علمای رجال چون ابن غضائری در باره او گفته اند حدیث مقبول و نامقبول روایت کرده، از ضعفاء روایت کرده و حدیث مرسل هم روایت کرده، خلاصه این حال روایت است از نظر رجال سند آن.

2- اصل روایت از نظر ترتیب سند مضطرب و از نظر متن هم مشوش است زیرا در دو طریق طوائف را سیزده شمرده و در یک طریق شانزده و باز هم یکی را ساقط کرده و این اضطراب و تشویش و اختلاف موجب سستی حدیث می شود و بنا بر این ممکن است این حدیث را یکی از دشمنان ائمه و اهل بیت بنام امام جعل کرده و نشر داده باشد.

زیرا این خود بدترین تبلیغات است نسبت بامام وقت که با این سختی طوائف بسیاری را که شامل جمع مهمی از خلقند از زبان امام مورد انتقاد قرار دهد تا بهمین واسطه از امام رانده شوند و نسبت باو بدبین و نگران گردند و این گونه فتنه گری ها نسبت بمقامات مقدس دینی خصوص در صورتی که سیاست مخالف مقتضی باشد بسیار میشده و می شود.

البته در دوره امامت امام ششم جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام که جنبش شیعه و سرعت نشر تشیع لرزاننده حکومت وقت و خلافت بنی عباس بود و طرفداران بنی عباس با کمال احتیاط و فعالیت میخواستند مخالفین را سرکوبی کنند و راه را صاف کنند نسبت بامام که نه شمشیری می کشید تا ببهانه شورش او را دستگیر کنند و نه احزاب سیاسی داشت تا ببهانه های مربوطه دیگر از او ایراد بگیرند نه مقام علمی و دینی او زمینه انتقاد داشت، این گونه اشاعات برای بد بین کردن مردم نسبت بآن حضرت بعید نیست، چنانچه خلفای وقت بعضی از ملا نماها را هم وادار میکردند احادیث کفر و زندقه جعل کنند و بامام نسبت دهند تا بدین وسیله مردم را از او متنفر کنند و دور او را خالی کنند.

3- در صورتی که این حدیث صحیح باشد یعنی این بیانات از زبان امام بیرون آمده باشد البته منظور آن عمومی نیست و متعلق بهر دور و زمانی نیست بلکه منظور همان مردمان دوره خود حضرت است و شاید حضرت میدانسته است که این شانزده صنف بنشانه هائی که بیان کرده در آن دوره مخالف ائمه بوده اند و تحریکاتی بر ضد آنها داشته از این جهت آن ها را بفرزندان خود معرفی میکند که مبادا گول اینها را بخورند و در زحمت بیفتند از این جهت در آخر حدیث میفرماید هر گاه یکی از این مردم با بستگان تو خلوت کنند بیم آنست که او را بکشند و قصد هلاک او کنند.

و البته مردمان بعضی از این بلاد که در ضمن حدیث شمرده شده چون ری و سیستان در زمان صدور این حدیث از متعصب ترین قبائل عرب تشکیل میشده که تابع و دست نشانده حکومت بوده اند این موضوع در شهر ری قدیم از آنجا ظاهر است که منصور عباسی باندازه ای بمنطقه ری اهمیت میداد که فرزند خود مهدی را حاکم و والی آنجا کرد و در حقیقت ری را مرکز ولیعهد پرور خود قرار داد.

معلوم است در نقاطی که ولیعهد پادشاهی حکومت میکند باید مردم آنجا صد در صد طرفدار دولت باشند و قشون ساخلو مورد اعتمادی در آنجا باشد و این خود نسبت بخلیفه جائر وقت چون منصور در صورتی است که با امام جعفر صادق علیه السّلام دشمنی ورزند و مردم را از او متنفر کنند و از پیروی او منع نمایند.

همین سابقه باعث شد که منطقه ری تا چند قرن مرکز مهم سیاسی و علمی سنیها شد و مانند فخر رازی با آن تعصب و کج گوئی در آن تربیت شد و همه نیروی علمی خود را در تفسیرش صرف حق کشی نسبت بمقام ائمه نمود.

ولی همین تاریخ ننگین باعث شد که این منطقه بباد خونریزی و غارت مغولها رفت و آن مردم و آن سازمان بکلی نابود و منهدم شدند و جز رجال و آثار مردمان شیعه و حق پرست از آن باقی نماند وضع سیستان هم در آن تاریخ همین طور بوده زیرا یکی از سرحدات دور دست مرکز خلافت بشمار میرفته و اکثر ساکنین آن قشون های ساخلوی دولت وقت بوده است و تبلیغات پرشوری نسبت بخلیفه وقت و تثبیت مقام وی در آن جریان داشته:

برای فهم این موضوع باید دانست که نفوذ اسلام و تعلیمات آن در اکثر مردم و خصوص ملت های غیر عرب از نظر این بود که اسلام و قرآن تعلیمات خود را بر پایه علم و عدالت قرار داده و افراد هوشمند و دانش دوست هر ملتی که در اثر پیشرفت نیروی جهان گیر اسلام با تعلیمات آن آشنا شدند فریفته آن گردیدند و عموم مردم هم از نظر دستورات عدالت بآن گرویدند و چون ظلم و جهالت زمامداران و خلفای بنی امیه در طول تاریخ حکومت ننگین آنها بر همه واضح گردید دست بدست هم دادند و کوشیدند تا آن حکومت جور و ستم را از ریشه در آوردند و تخت آن را واژگون نمودند و طرفداران آن را که جز استفاده شخصی و تحصیل جاه و مقام و آقائی بر عموم هدف و مقصودی نداشتند از میان بردند.

این نهضت دانشجوئی و طرفداری از عدالت که قرآن اسلام مرکز اعتماد آن بود مردم را بر سر شور داشت و مخالفین آن را میلرزانید و طبعا مردم را بطرف ائمه دانشمند و عدالت پرور و معصوم خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله میکشانید.

منصور عباسی که یکی از رجال عمیق سیاست و پایه گذار یک سلسله خلافت شد که تا صدها سال بر پا ماند از طرفی مردان جنگ و سیاست و بزرگانی که در معرض مخالفت با دستگاه جبار خلافت و سلطنت استبدادی بودند چون ابو مسلم از میان برداشت.

و از طرفی مردان علم و مراکز عدالت را که بزرگترین آنها امام ششم علیه السّلام بود خانه نشین و مخذول نمود و برای خانه نشین کردن و منفور کردن آنها بهر وسیله متشبث میشد و بهر عنوان تبلیغات سوء در باره آنها مینمود و از همه فرق مختلف مردم در این زمینه استفاده میکرد و بطرق نامشروع متمسک میشد. در هر شهر و دیار از هر دسته ای مخالفین و بدگویانی برای امام تهیه میکرد.

امام برای دفاع از این تبلیغات سوء که سبب گمراهی مردم میشد و در حقیقت آنها را از آن آرزو و آرمانی که نسبت بدین مقدس اسلام داشتند نومید میکرد و در نتیجه آنها را از دین اسلام منصرف مینمود این گونه بیانات را مینمودند.

اگر مسلمانان جزیره العرب پس از وفات پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله ابو بکر را بجای آن حضرت نمیدیدند و این مخالفت مرکزی نسبت بعهدنامه روز غدیر بر آن ها مشهود نمیشد از اسلام بر نمیگشتند و مرتد نمیشدند و این همه خون های عزیز در آغاز نشر اسلام ریخته نمیشد بسی جای تأسف است که تاریخ نگاران عرب جنگهای رده را یکی از فضائل برجسته ابو بکر قلمداد میکنند با اینکه از نظر انصاف پیشوائی بی اساس او سبب این شورش و خونریزی گردید در طول خلافت بنی عباس هم از نواحی مختلف بر خلاف اسلام شورشها پدید آمد و خونها ریخته شد و در حقیقت منشأ همه همان زمامداری افراد نالایق خاندان بنی عباس بود.

چون آهنگ قرآن در جهان پیچید و بهمه عالم نوید علم و عدالت داد مردم مانند تشنه ای که سالها در دنبال طلب آب بوده این مژده آب حیات را با شیرینی بیحدی دریافتند.

ولی چون در محیط قرآن می آمدند ناعدالتی و ناروائی بیش از دوران گذشته آن ها موجب رنج و تألم میگردید حیران و سراسیمه در جنبش می آمدند تا جایی که از خود میگذشتند و بشورشهای خونین اقدام میکردند:

آری دست بیچاره چون بجان نرسدچاره جز پیرهن دریدن نیست

**ترجمه مدرس گیلانی: (شانزده دسته از پیروان محمد صلّی الله علیه و آله با خاندان وی دشمن اند)

مسلم پور خالد و گروهی از امام جعفر بن محمد روایت کرده اند که سیزده گروه از پیروان پیامبر و در روایت تمیم پور بهلول شانزده گروه اند که گفته: از پیروان جد من پیامبر ما را دوست ندارند و مردمان را به دوستی ما وانمی دارند و مردم را از ما دور می کنند، ایشان در دوزخ روند گفتم: خدا شر ایشان را از شما دور کند و اینان را برای ما تعریف کن گفت:

یکم- آنکه اندامی زائد در خلقت اوست، تو در مردمان نمی نگری کسی را که اندام زائد در او باشد الا آنکه با ما دشمنی می نماید، دوم- آنکه در خلقت وی کاستی می باشد هیچ کسی چنین نیابی جز آنکه با ما دشمن اند. سوم- آنکه چشم راستش مادرزادی کور باشد، تو کسی را نیابی که کور مادرزاد به این وصف باشد جز آنکه با ما دشمنی ورزد. چهارم- مرد سیاه موی یعنی کسانی که هر چند عمر کنند و پیر گردند موی ایشان سپید نگردد مانند سیاهی زیر گلوی کلاغ سیاه باشند ایشان از ما روی گردان هستند. پنجم- مردان بسیار سیاه و تیره رنگ ایشان همه ما را دشنام می دهند و دشمنان ما را ستایش می کنند. ششم مردان کل تو هیچ کلی را نبینی جز آنکه نسبت به ما بد گوی و بد زبان باشد و در گزند ما سخن چینی کند هفتم- مردمانی که نگین سبز در دست می کنند همه ایشان با ما دشمن اند. هشتم- زنازادگان که همه با ما دشمن اند. نهم- مردان ابرص یعنی پیس که همه با ما دشمنان اند و شیعه ما را گمراه کنند. دهم- خوره داران یعنی آنان که مرض جذام دارند همه ایشان سنگ دوزخ باشند. یازدهم- آنان که مرض ابنه دارند ایشان همه به هجوما قیام کنند و مردمان را بر ما می شورانند. دوازدهم- مردم شهرستانی که آن را سجستان نام اند ایشان همه با ما دشمن اند و بدترین خلق خدایند خدا عذابی را که بر فرعون و هامان و قارون نهاده بر ایشان باد. سیزدهم- مردم شهر ری یعنی شاه عبد العظیم ایشان همه دشمنان خدا و رسول اند و دشمنان خاندان وی اند جنگ ما را جهاد در راه خدا می دانند خدا ایشان را در جهان و

جاویدان رسوا سازد و شکنجه گرداند !. چهاردهم- مردم شهر موصل اند که شهری از شهرستانهای عراق است، ایشان بدترین خلق خدا هستند. پانزدهم- مردم شهر زوراء که بغداد باشد این شهر در آخر زمان ساخته می شود، ایشان مردمی هستند که به خون ما شفا می جویند و به کینه ما به خدا تقرب می جویند. در دشمنی ما متفق اند- نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم. البته از ایشان دور باش، این مردم بسیار ناپاک اند. گروه شانزدهم را راوی نقل نکرده، ای خواننده گرامی این خبر نیز مانند برخی از اخبار دروغین این کتاب است. صدوق گفته: لفظ این روایت از اول تا به آخر از تمیم بن بهلول است. مقصود آن است که بگوید من لفظی از خود نیاورده ام معلوم می شود صدوق نیز این خبر را دروغ می دانسته.

مترجم: زنادقه برای تخریب دین اسلام دروغهایی از زبان بزرگان اسلام می ساختند و آنها را شهرت می دادند تا مردمان را از اسلام بیزار کنند. برای مثال در مجلد 11 بحار صفحه 211 گفته: گروهی نزد جعفر بن محمد امام ششم شیعه آمدند و گفتند: ما جویندگان علم حدیث هستیم، آمده ایم از شما روایت کنیم امام گفت: از غیر از من نیز روایت کرده اید؟. گفتند: آری گفت: برای من از آن احادیث چیزی نقل کنید. یکی گفت: سفیان ثوری گفته: از جعفر بن محمد امام شیعه شنیدم که می گفت: نبیذ حلال است مگر خمر. گفت: باز برای من نقل کن گفت: سفیان ثوری از محمد بن علی الباقر امام پنجم شیعه نقل کرده که او می گفت: هر که بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است و هر که نبیذ ننوشد و مار ماهی نخورد و خوراک و ذبائح کفار ذمی را نخورد گمراه است از عباد نقل کرد که گفته: از جعفر بن محمد روایت کرد چون علی روز جمل زیادی خون و کشته ها را دید به پسر خود حسن گفت: از پسر هلاک شدم. حسن بن علی گفت: ای پدر نگفتم و ترا نهی نکردم از این نبرد و جنگ؟ علی گفت: ای پسر نمی دانستم کار به اینجا می رسد.

باز از سفیان ثوری نقل کرد: که از جعفر بن محمد روایت کرده که چون علی اهل صفین را کشت بر ایشان بگریست آنگاه گفت: ای خدا مرا با ایشان محشور گردان. سپس جعفر بن محمد به او گفت: این کسی را که از او روایت کردی و نام او را جعفر بن محمد گفتی می شناسی؟ گفت: نه، باز گفت: هرگز او چیزی شنیده یی؟ گفت: نه. دوباره پرسید این احادیث به نظر تو درست است؟. گفت: آری. سپس به او گفت:

هر گاه جعفر بن محمد را ببینی و او شخصا به تو بگوید: اینها همه دروغ است من اینها را نگفته ام تصدیق او خواهی کرد؟ گفت: نه. پرسید؟ چرا؟.

گفت: برای آنکه مردانی شهادت به راستی این احادیث داده اند امام جعفر بن محمد هنگامی که این سخنها را از او شنید از شدت خشم گفت: «من کذب علینا حشره اللّه یوم القیامه اعمی یهودیا و ان ادرک الدجال آمن به و ان لم یدر که آمن به فی قبره» آنکه به ما دروغ بندد خدا وی را کور محشور کند و در قیامت جهود باشد و هر گاه دجال را بیابد بدو ایمان آرد و اگر نه در گور بدو ایمان آرد. ظاهرا ابن تمیم بن بهلول نیز از این دسته است.

***ترجمه فهری زنجانی: (شانزده طایفه از امت محمد صلی الله علیه و آله خاندان او را دوست نمیدارند و بلکه کینه آنان را بدل داشته و با آنان دشمنی کنند)

اعمش و مسلم بن خالد زنجی و محمد بن خالد از مسلم بن خالد از امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند و همگی گفته اند سیزده صنف (ولی تمیم گفته شانزده صنف) از امت جد من ما را دوست نمیدارند و ما را در نظر مردم هم دوست داشتنی معرفی نمیکنند و بلکه کینه ما را در دل گرفته و از ما پیروی نمیکنند و مردم را از یاری ما باز میدارند، دشمنان واقعی ما آنانند و آتش دوزخ و شکنجه سوزان برای آنان آماده است گوید: عرض کردم: یا ابن رسول اللّه خداوند تو را از شر آنان نگهدارد برای من بیان فرما آنان کیانند؟ فرمود:

1- کسی که در اصل خلقت زیادتی داشته باشد یکنفر از مردم را که عضو زیادی در خلقت او باشد نمی بینی مگر اینکه برای ما دشمن آشکارش می یابی و او را دوست و پیرو ما نمی یابی.

2- از مردان آنکه ناقص الخلقه باشد که خدای عز و جل را آفریده ای که خلقت اش ناقص باشد نمی بینی مگر اینکه در دل او نسبت بما کینه هائی خواهی یافت.

3- کسی که چشم راست او کور مادر زاد باشد آفریده ای از خدا را که چشم راستش کور مادر زاد باشد نمی بینی مگر اینکه با ما در جنگ است و با دشمنان ما همدست.

4- مردان سیاه مو که آفریده سیاه موئی از خلق خدا را نمی بینی که عمرشان دراز شده و مویش سفید نگشته و ریش او مانند زیر گلوی کلاغ (سیاه) است مگر اینکه مردم را بر ما میشوراند و دشمن ما را زیاد می کند

5- مردان سخت سیاه رنگ، یکنفر از آنان را نمی بینی مگر اینکه همواره ما را دشنام دهد و دشمنان ما را ثنا گوید.

6- مردان کچل هیچ مرد کچلی را نمی بینی مگر آنکه نسبت بما توهین آمیز و بد زبان است و بر زبان ما سخن چینی می کند.

7- مردان کبود چشم و چشم ریز هیچ یک از آنان را که بسیار هم هستند نمی بینی مگر اینکه می یابی که بر خوردشان با ما بروئی است و در پشت سر با ما روئی دیگر دارند و در پی ایجاد ناراحتی برای ما هستند.

8- مردان زنا زاده که کودک سر راهی بوده اند یکنفر از آنان را ملاقات نمی کنی مگر آنکه می یابی دشمن گمراه کننده آشکار ما است.

9- مردانی که بیماری پیسی دارند یکنفر از آنان را ملاقات نمی کنی مگر اینکه از برای ما در پی کمینگاههائی است و بکمین ما و شیعیان ما نشسته که بگمان خود ما را از راه راست گمراه کند.

10- مبتلایان به بیماری خوره که آنان سنگ دوزخند و بدوزخ باید بروند.

11- مردانی که با آنان عمل جنسی انجام داده می شود یکنفر از آنان را نمی بینی مگر اینکه آوازخوانی شان در بدگوئی از ما است و شوراندن مردم بر ما.

12- مردم شهری که سیستانش نامند آنان دشمن ما هستند و دشمن آشکار و آنان بدترین خلق اند عذابی که برای فرعون و هامان و قارون آماده است بر ایشان باد.

13- مردم شهری که ری گویندش آنان دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان خاندان

رسولند که جنگ با خاندان پیغمبر را جهاد میدانند و مالشان را غنیمت جنگی میشمارند عذاب رسوائی بر آنان باد در زندگی دنیا و در آخرت و برای آنان باد شکنجه ای جاوید.

14- مردم شهری که موصلش گویند بدترین مردم روی زمین اند.

15- مردم شهری که زوراء نام دارد و در آخر الزمان ساخته می شود با خون ما شفا میطلبند و با دشمنی ما بخدا تقرب میجویند در دشمنی ما پی گیرند و جنگ با ما را واجب و خونریزی ما را حتمی می شمارند ای فرزند از اینان بیمناک باش و بر حذر که دو نفر از (شرح:)

سند روایت ضعیف است زیرا عبد اللَّه بن حبیب ضعیف است و جمعی از او بد گفته اند و عبد اللَّه بن محمد بن ناطویه نیز مجهول است و شناخته نشده است و باحتمال قوی یکی از دشمنان اهل بیت بمنظور متنفر ساختن مردم از خاندان رسالت این روایت را جعل نموده است زیرا انتقاد باین شدت از افراد نامبرده شده که شماره شان نیز اندک نیست مسلما اثر نامطلوبی در روحیه آنان خواهد داشت.

****ترجمه جعفری: (شانزده گروه از امّت محمّد صلی الله علیه و آله خاندان او را دوست ندارند و با آنها دشمنی و کینه ورزی می کنند)

اعمش و نیز مسلم بن خالد زنجی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: سیزده (و به روایتی شانزده) گروه از امّت جدّم ما را دوست نمی دارند و مردم را به دوستی ما نمی خوانند، و ما را دشمن می دارند، و از ما پیروی نمی کنند و ما را خوار می سازند و مردم را به خوار کردن ما وامی دارند. به راستی که آنان دشمنان ما هستند و برای آنان است آتش جهنّم و آتش سوزان. می گوید: گفتم: ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را برای من شرح بده، که خداوند تو را از شرّ آنان حفظ کند. فرمود: کسی که عضو زایدی در خلقت دارد، کسی از مردم را که عضو زایدی در خلقت دارد نمی بینی مگر اینکه دشمن ما هستند و او را دوست ما نمی یابی. و کسی از مردان که در خلقت او نقصی باشد، کسی را نمی بینی که ناقص الخلقه باشد مگر اینکه در دل او کینه ای برای ما می یابی. و کسی که چشم راستش به طور مادرزادی کور باشد، کسی از آفریده های خدا را نمی یابی که نابینای مادرزادی باشد مگر اینکه در حال جنگ با ما و صلح با دشمنان ماست. و پیرمرد سیاه مو، کسی از آفریده های خدا را نمی بینی که سیاه مو باشد- و او کسی است که عمر طولانی کرده ولی مویش سفید نشده و ریش او را مانند زیر گلوی زاغ می بینی- مگر اینکه دشمن ما و دوست دشمن ماست. و مردان بسیار سیاه رنگ که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه به ما دشنام می دهند و دشمنان ما را ستایش می کنند. و مردان کچل که مرد کچلی نمی بینی مگر اینکه او را نسبت به ما عیب جو و سخن چین می یابی. و مردان زاغ چشم، هیچ

کدام از آنان را- که زیاد هم هستند- نمی بینی مگر اینکه با ما یک چهره و در غیاب ما چهره ای دیگر دارند و برای ما بدی ها را می خواهند.

و مردان ولد الزّنا که با هیچ یک از آنان ملاقات نمی کنی مگر اینکه او را دشمن ما و گمراه کننده آشکار می یابی. و مردانی که مرض پیسی دارند که هیچ کدام از آنها را نمی بینی مگر اینکه او را در حالی می یابی که در کمین ما و دوستان ما نشسته اند تا به گمان خود ما را از راه راست گمراه سازند. و جذامی که آنان اهل جهنّم هستند و به آن وارد خواهند شد. و کسانی که ابنه هستند که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه هجو ما را می سرایند و با ما دشمنی دارند.

و اهل شهری که سیستان نام دارد، آنان برای ما اهل عداوت و دشنام دادن هستند و بدترین مردمند، بر آنان عذابی چون عذاب فرعون و هامان و قارون باشد. و اهل شهری که ری نامیده می شود، آنان دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او و دشمنان اهل بیت او هستند، آنان جنگ با اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جهاد می دانند و مال آنان را غنیمت می شمارند، برای آنان است عذاب خوارکننده در دنیا و آخرت و برای آنان است عذاب پایدار. و اهل شهری که موصل نامیده می شود، آنان بدترین مردم روزی زمین هستند. و اهل شهری که زوراء نامیده می شود و در آخر الزّمان بنا خواهد شد، آنان با خون ما طلب شفا می کنند و با دشمنی با ما تقرّب می جویند، در دشمنی با ما با یک دیگر دوست می شوند و جنگ با ما را واجب می دانند و کشتن ما را حتمی می شمارند، ای پسر از این گروه ها حذر کن، باز حذر کن، دو نفر از این گروه ها با یکی از خاندان تو خلوت نمی کنند مگر اینکه قصد کشتن او را می کنند. الفاظ این حدیث از اول تا آخر از روایت تمیم است. (در این حدیث پانزده گروه ذکر شده و لا بد یک گروه از یاد راوی رفته است. ضمنا توجه کنیم که اولا این روایت به سبب قرار گرفتن بکر بن عبد اللّه بن حبیب در سند آن ضعیف است و ثانیا، در صورت صحّت باید آن را حمل بر غالب و آنهم در زمان صدور حدیث دانست و نباید آن را به تمام زمان ها و مکان ها تعمیم داد.)

1- . المفصص بالخضره هو الذی یکون عینه ازرق کالفص و قد مر بیانه فی ص 224 فی ذیل الحدیث 56 و الفص أیضا حدقه العین.

2- . المراد بالمنبوذ: ولد الزنا.
3- . الجمله الواقعه بين القوسين ليست فى بعض النسخ و لا فى المطبوعه منها، و لعل بدونها على روايه غير تميم و معها على روايه تميم.
4- . لعل سقط واحد من السته عشر من النسّاخ أو الرواه. و اما الخبر بالنسبه الى بعض هؤلاء الافراد فيحمل على الغالب لا العموم، و بالنسبه على البلاد فيحمل على بيان حال ساكنيها فى تلک الازمان لا الى يوم القيامه، هذا على فرض صحه صدوره و الا فبكر بن عبد اللّه بن حبيب المزنى ضعيف و ذمه جماعه و قال النجاشىّ: يعرف و ينكر، و عبد اللّه بن محمّد بن ناطويه لم يعرف.

باب السبعه عشر

الغسل فی سبعه عشر موطنا

1- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع الْغُسْلُ فِی سَبْعَهَ عَشَرَ مَوْطِناً لَیْلَهِ سَبْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِیَ لَیْلَهُ الْتِقَاءِ الْجَمْعَیْنِ لَیْلَهِ بَدْرٍ وَ لَیْلَهِ تِسْعَ عَشْرَهَ وَ فِیهَا یُکْتَبُ الْوَفْدُ وَفْدُ السَّنَهِ وَ لَیْلَهِ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ هِیَ اللَّیْلَهُ الَّتِی مَاتَ فِیهَا أَوْصِیَاءُ النَّبِیِّینَ علیه السلام وَ فِیهَا رُفِعَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ قُبِضَ مُوسَی علیه السلام وَ لَیْلَهِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ یُرْجَی فِیهَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ وَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِیُّ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اغْتَسِلْ فِی لَیْلَهِ أَرْبَعَهٍ وَ عِشْرِینَ مَا عَلَیْکَ أَنْ تَعْمَلَ فِی اللَّیْلَتَیْنِ جَمِیعاً رَجَعَ الْحَدِیثُ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِی الْغُسْلِ وَ یَوْمِ الْعِیدَیْنِ وَ إِذَا دَخَلْتَ الْحَرَمَیْنِ وَ یَوْمِ تُحْرِمُ وَ یَوْمِ الزِّیَارَهِ وَ یَوْمِ تَدْخُلُ الْبَیْتَ وَ یَوْمِ التَّرْوِیَهِ وَ یَوْمِ عَرَفَهَ وَ غُسْلُ الْمَیِّتِ وَ إِذَا غَسَّلْتَ مَیِّتاً وَ کَفَّنْتَهُ أَوْ مَسِسْتَهُ بَعْدَ مَا یَبْرُدُ وَ یَوْمِ الْجُمُعَهِ وَ غُسْلُ الْکُسُوفِ إِذَا احْتَرَقَ الْقُرْصُ کُلُّهُ فَاسْتَیْقَظْتَ وَ لَمْ تُصَلِّ فَاغْتَسِلْ وَ اقْضِ الصَّلَاهَ (1).ا.

*ترجمه کمره ای: (غسل در هفده جا وارد شده)

امام پنجم علیه السّلام فرمود غسل در هفده جاست، شب هفدهم رمضان که شب برخورد لشکر اسلام بوده با قشون قریش در بدر، شب نوزدهم آن که در آن شب واردین سالیانه نوشته شوند، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیغمبران علیهم السّلام مرده اند و عیسی بن مریم بالا برده شد و موسی علیه السّلام قبض روح شده، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد.

عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه بصری گوید امام ششم علیه السّلام فرمود در شب بیست و چهارم هم غسل کن عیب ندارد که در هر دو شب غسل کنی برگشتیم بدنبال حدیث محمد بن مسلم و غسل روز عید قربان و عید روزه، هنگام دخول در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روز زیارت و در وقت دخول در کعبه، در روز ترویه، در روز عرفه، غسل میت، چون مرده را غسل دهی و کفن کنی یا پس از آنکه سرد شود مس کنی. در روز جمعه. در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نخوانده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بخوانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (غسل برای هفده جا رسیده)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته:

غسل در هفده جا رسیده: شب هفدهم رمضان که شب مقابله سپاه اسلام با سپاه قریش در بدر بود، شب نوزدهم آن که در آن شب سرنوشت نوشته شود، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیامبران علیهم السّلام مرده اند و عیسی ابن مریم بالا برده شد و موسی علیه السّلام درگذشت، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد. عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه بصیر گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن بد نیست که در هر دو شب غسل کنی بازگشتیم به حدیث محمد بن مسلم و غسل روز جشن گوسفند کشان و جشن روزه، هنگام در آمدن در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روزی زیارت و در هنگام در آمدن در کعبه در روز ترویه، در روز عرفه، غسل مرده، چون مرده را غسل دهی و کفن کردی یا بعد از آنکه سرد شود بدو دست زدی، روز آدینه، و هنگام گرفتن آفتاب یعنی همه قرص آن و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نگزارده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بگزاری.

***ترجمه فهری زنجانی: (غسل در هفده مورد است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: غسل در هفده مورد است: شب هفدهم ماه رمضان همان شبی که دو جمعیت: (لشکر اسلام و کفار قریش) در شب بدر، بیکدیگر رسیدند و شب نوزدهم که در آن شب واردین آن سال: (حاجیان) نوشته می شود و شب بیست و یکم همان شبی که جانشینان پیغمبران در آن شب از دنیا رحلت کرده اند و عیسی بن مریم در آن شب بعالم بالا برده شد و موسی جان سپرد و شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه بصری گوید: امام صادق مرا فرمود: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن زیرا زیانی بر تو ندارد که در هر دو شب غسل کنی بحدیث محمد بن مسلم در باره غسل بازگشتیم- و روز دو عید! (عید فطر و عید قربان) و چون خواستی بحرمین (مکه و مدینه) داخل شوی و روزی که احرام می بندی و روزی که بخانه کعبه داخل میشوی و روز ترویه و روز عرفه و غسل میت و چون میتی را غسل دادی و کفن کردی یا او را پس از سرد شدن مس کردی و روز جمعه و غسل گرفته شدن آفتاب هنگامی که تمام قرص گرفته شود و از خواب بیدار شوی و نماز آیات نخوانده باشی غسل کن و قضای نماز را بخوان

(شرح:)

فقهاء رضوان اللَّه علیهم فرموده اند هنگامی که تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شود و کسی عمدا نماز آیات را نخواند مستحب است که غسل نموده و قضای نماز را بخواند و در این فتوا بر طبق این روایت و امثال آن عمل کرده اند: غفاری- دقت شود: مترجم.

****ترجمه جعفری: (غسل در هفده مورد است)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: غسل در هفده مورد است: شب هفدهم ماه رمضان و آن شبی است که در آن دو لشکر در جنگ بدر به هم رسیدند، و شب نوزدهم (رمضان) و در آن واردین هر سال نوشته می شوند، و شب بیست و یکم (رمضان) و آن شبی است که اوصیاء پیامبران در آن از دنیا رفته اند و نیز عیسی بن مریم در آن به آسمان بالا برده شده و موسی جان داده، و شب بیست و سوّم (رمضان) که در آن امید شب قدر می رود. و عبد الرّحمان بن ابی عبد اللَّه بصری گفت:

امام صادق علیه السّلام به من فرمود: در شب بیست و چهارم غسل کن، تو را چه می شود که هر دو شب را غسل کنی، بر می گردیم به حدیث محمّد بن مسلم: و غسل روز عید فطر و قربان، و هنگامی که وارد حرمین (مکه و مدینه) می شوی، و روز احرام حج، و روز زیارت، و روزی که وارد بیت الحرام می شوی، و روز ترویه (هشتم ذی حجّه) و روز عرفه، و غسل میّت و وقتی که میّتی را غسل دادی و کفن کردی یا او را پس از سرد شدن مسّ کردی، و غسل روز جمعه، و غسل کسوف هنگامی که همه قرص گرفته باشد و تو از خواب بیدار شوی و هنوز نماز آیات نخوانده ای پس غسل کن و نمازت را به جای آور.

1- . ذکر الفقهاء رضوان اللّه علیهم فی صلاه الکسوفین إذا احترق القرص و ترکها عمدا أنّه یستحب أن یغتسل و یقضیها عملا بهذه الروایه و أمثالها.

باب الثمانيه عشر

لأمير المؤمنين عليه السلام ثمانى عشره منقبه

1- حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأُشْنَانِيُّ الرَّازِيُّ بِبَلْخٍ قَالَ أَخْبَرَنَا جَدِّی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَفَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ الْمُقْرِئُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ (2) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتْ لِعَلِيٍّ علیه السلام ثَمَانِیَ عَشْرَةَ مَنْقَبَةً (3) لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا وَاحِدَهٌ لَنَجَا وَ لَقَدْ كَانَتْ لَهُ ثَمَانِیَ عَشْرَةَ مَنْقَبَةً لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین 18 منقبت داشت)

ابن عباس گوید برای علی علیه السّلام هیجده منقبت بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت ناجی بود در حالی که هیجده منقبت مخصوص او بود که در هیچ کدام افراد این امت نبود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد)

ابن عباس گفته: برای علی علیه السّلام هیجده منقبت است که هر گاه جز یکی از آنها را نداشت رستگار بود و در حالی که وی هیجده منقبت ویژه دارد که هیچ کدام در افراد این امت آنها را ندارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین را هیجده مایه ناز و سرفرازی بود)

ابن عباس گوید: علی را هیجده مایه بزرگی بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت نجات می یافت در حالی که (بجای یکی) هیجده مایه ناز و سروری داشت که در هیچ یک از این امت نبود.

****ترجمه جعفری: (امیر المؤمنین علیه السّلام هجده منقبت داشت)

عبد اللَّه بن شدّاد بن هاد از ابن عبّاس نقل می کند که گفت: علی علیه السّلام هجده منقبت داشت که اگر جز یکی از آنها نبود نجات پیدا می کرد و آن حضرت هجده منقبت داشت که یک نفر از این امّت آنها را نداشت.

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما یَتَذَكَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَكَّرَ (4) قَالَ تَوْبِیخٌ لِابْنِ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً.7.

*ترجمه کمره ای: (آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده)

امام ششم علیه السّلام در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره) فاطر آیه 37) آیا بشما آنقدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر متذکر شود، فرمود کسانی است که هیجده سال دارند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده)

امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه قرآن گفته: آیا به شما آن قدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر و متذکر گردد، گفته: کسانی ست که هیجده سال دارند.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه خدای عز و جل هیجده ساله را بدان سرزنش فرموده)

امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: (سوره فاطر- 37) آیا بشما آنقدر عمر ندادیم که کسی که میخواست متذکر و متنبه شود می شد- فرمود: سرزنش است به هیجده ساله.

****ترجمه جعفری: (هشدار خداوند به هجده ساله ها)

احمد بن ابی عبد اللَّه برقی با سند خود از امام صادق علیه السّلام در باره این سخن خداوند که می فرماید: «آیا شما را آن عمر ندادیم که در آن کسی که باید پند گیرد، پند می گیرد» «1» فرمود: این هشداری به هجده ساله ها است.

1- . هو عبد اللّه بن صالح بن مسلم بن صالح العجلىّ الكوفىّ المقرئ المتوفى 211 من ثقات أئمه أهل الكوفه له ترجمه وافيه فى تاريخ الخطيب ج 9 ص 477، يروى عن إسرائيل ابن يونس بن أبى إسحاق السبيعى الهمدانىّ و هو ثقه أيضا و له ترجمه ضافيه أيضا فى تاريخ بغداد ج 7 ص 20. و أمّا محمّد بن غفّار فلم أجد من ذكره.
2- . هو عبد اللّه بن شداد بن الهاد الليثى أبو الوليد المدنىّ كانت أمّه سلمى بنت عميس الخثعميه أخت أسماء و كان ثقه فقيها كثير الحديث متشيعا، كما فى التهذيب.
3- . فى بعض النسخ (ثلاث عشره منقبه).
4- . فاطر: 37.

تسعه عشر حرفا فيها فرج للداعى بهن من الآفات

1- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِئُ بْنُ مَحْمُودِ بْنِ هَانِئٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَادِرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبْدُوسُ بْنُ مُحَمَّدٍ البلغاشاذی قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَسَدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى (1) عَنْ خُصَيْفِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَقْبَلَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام إِلَى النَّبِیِّ ص فَسَأَلَهُ شَيْئاً فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ ص يَا عَلِیُّ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً مَا عِنْدِی قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ وَ لَكِنِّی أُعَلِّمُكَ شَيْئاً أَتَانِی بِهِ جَبْرَئِيلُ خَلِيلِی فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ هَدِيَّةٌ لَكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَكَ اللَّهُ بِهَا لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً قَبْلَكَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ هِیَ تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً لَا يَدْعُو بِهِنَّ مَلْهُوفٌ وَ لَا مَكْرُوبٌ وَ لَا مَحْزُونٌ وَ لَا مَغْمُومٌ وَ لَا عِنْدَ سَرَقٍ وَ لَا حَرَقٍ وَ لَا يَقُولُهُنَّ عَبْدٌ يَخَافُ سُلْطَاناً إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ وَ هِیَ تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً أَرْبَعَةٌ مِنْهَا مَكْتُوبَةٌ عَلَى جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا مَكْتُوبَةٌ عَلَى جَبْهَةِ مِيكَائِيلَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا مَكْتُوبَةٌ حَوْلَ الْعَرْشِ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهَا مَكْتُوبَةٌ عَلَى جَبْهَةِ جَبْرَئِيلَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام كَيْفَ نَدْعُو بِهِنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُلْ يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ وَ يَا ذُخْرَ مَنْ لَا ذُخْرَ لَهُ وَ يَا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ وَ يَا حِرْزَ مَنْ لَا حِرْزَ لَهُ وَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ وَ يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ وَ يَا حَسَنَ الْبَلَاءِ وَ يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ وَ يَا عَوْنَ الضُّعَفَاءِ وَ يَا مُنْقِذَ الْغَرْقَى وَ يَا مُنْجِیَ الْهَلْكَى يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ أَنْتَ الَّذِی سَجَدَ لَكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَ نُورُ النَّهَارِ وَ ضَوْءُ الْقَمَرِ وَ شُعَاعُ الشَّمْسِ وَ دَوِیُّ الْمَاءِ وَ حَفِيفُ الشَّجَرِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ افْعَلْ بِی كَذَا وَ

1- . رجال السند إلى هنا غير معنونين فی كتب التراجم أو مجهولون و الباقی معروفون معنونون فی التقريب و التهذيب و غيرهما و خصيف بن عبد الرحمن- بالخاء المعجمه و الصاد المهمله آخره فاء- قال ابن حجر: صدوق سيّئ الحفظ.

كَذَا فَإِنَّکَ لَا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِکَ حَتَّی تُسْتَجَابَ لَکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- قال أحمد بن عبد الله قال أبو صالح لا تعلموا السفهاء ذلک.

*ترجمه کمره ای: (نوزده کلمه است که هر گرفتاری بآنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود)

ابن عباس گوید علی بن ابی طالب علیه السّلام رو بپیغمبر صلّی الله علیه و آله آورد و چیزی از آن حضرت پرسید، پیغمبر فرمود ای علی سوگند بدان خدائی که مرا براستی فرستاد نزد من کم و بیشی نیست ولی بتو چیزی بیاموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت ای محمد این هدیه ایست که از طرف خدای عز و جل برای تو آوردم خدا تو را بدان گرامی داشته و بهیچ کس از پیغمبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دلسوخته و گرفتار و اندوهناک و غمنده ای و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده ای که از پادشاهی میترسد جز آنکه خدا بر او گشایش میدهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی میکائیل و چهار از آن بر گرد عرش نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه از آن در آنجا که خدا خواسته نوشته شده.

علی بن ابی طالب علیه السّلام عرض کرد چگونه بدان دعا کند کسی یا رسول اللَّه؟ فرمود بگوید یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون (عز خ ب) الضعفاء و یا منقذ الغرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللَّه یا اللَّه یا اللَّه انت وحدک لا شریک لک.

سپس میگوئی خدایا فلان حاجت مرا برآور که براستی از جای خود برنخیزی تا مستجاب شود ان شاء اللَّه تعالی.

احمد بن عبد اللَّه یکی از راویان این حدیث گفته است که ابو صالح گفت این دعا را باشخاص سفیه و بی خرد یاد ندهید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود)

ابن عباس گفته: پیامبر به علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: ای علی سوگند بدان خدایی که مرا به راستی فرستاد نزد من و کم و بیش نیست لیک به تو چیزی بیاموزم که دوست من فرخ سروش برای من آورد و گفت: ای محمد این هدیه ایست که از سوی خدا برای تو آورده ام خدا ترا بدان گرامی داشته و به هیچ کس از پیامبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دل سوخته و گرفتار و غمناک و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی ست و نه بنده یی که از فرمانروایی می ترسد جز آنکه خدا برای او گشایش می دهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی (اسرافیل) نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی (میکائیل) و چهار از آن بر دور (عرش) نگاشته شده و چهار از آن بر جبهه (جبرئیل) و سه از آن در آنجا که خدا اراده کرده.

علی پرسید چگونه به آن دعا کند؟. پیامبر گفت: بگوید:

«یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضعفاء و یا منقذ الغرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه انت وحدک لا شریک لک»

. آنگاه نیاز خود را از خدا می خواهی امید است برآورده گردد. احمد بن عبد اللّٰه از راویان این حدیث گفته: ابو صالح می گفت: این دعا را به سبک مغزان یاد مدهید.

***ترجمه فهری زنجانی: (نوزده جمله ای که هر کس آنها را بخواند از گرفتاری رهائی می یابد)

ابن عباس گوید: علی بن ابی طالب روی به پیغمبر آورد و چیزی از آن حضرت خواست پیغمبر باو فرمود: یا علی بآن که مرا پیغمبری بحق (برای مردم) فرستاد سوگند که نزد من هیچ از کم و بیش نیست ولی تو را چیزی می آموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت یا محمد این هدیه ای است از نزد خدای عز و جل که تو را بآن گرامی داشته و به هیچ کس از پیغمبران پیشین این هدیه را نداد و آن نوزده جمله است که هر دلسوخته و هر مصیبت زده و هر اندوهناک و هر غمناک و هر کسی که در خطر دزد و آتش سوزی باشد آن ها را بخواند و هر بنده ای که از پادشاهی

بترسد آن کلمات را بگوید خداوند برای او وسیله رهائی فراهم سازد و آن نوزده جمله است که چهار جمله آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار جمله اش بر پیشانی میکائیل و چهار جمله بر گرداگرد عرش و چهار جمله اش بر پیشانی جبرئیل و سه کلمه آن در جایی که خدا خواسته است علی ابن ابی طالب عرض کرد: یا رسول اللّٰه چگونه آن ها را بخوانیم؟ فرمود: بگو

یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضعفاء و یا منقذ الفرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار وضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه انت وحدک لا شریک لک

سپس میگوئی بار الها با من چنین و چنان بکن که بطور مسلم از جای خود برنخیزی تا اینکه دعای تو مستجاب شود ان شاء اللّٰه احمد بن عبد اللّٰه گوید: ابو صالح گفت: این دعا را به نابخردان نیاموزید.

****ترجمه جعفری: (نوزده حرف برای خواننده آن فرجی از آفات است)

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از وی چیزی خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: یا علی! سوگند به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد که چیزی از کم و زیاد نزد من نیست، ولی تو را چیزی یاد می دهم که دوستم جبرئیل آن را به من آورده و گفته است: یا محمّد، این هدیه ای از جانب خدا بر توست و خداوند تو را با آن گرامی داشته و به هیچ یک از پیامبران پیش از تو آن را عطا نکرده است، و آن نوزده حرف است که هیچ مصیبت زده و غمگینی آن را نمی خواند و برای سرقت و آتش سوزی (خوانده نمی شود) و هیچ بنده ای که از سلطان می ترسد آن را نمی گوید، مگر اینکه خداوند فرجی به او می دهد (حاجت او را برآورده می سازد) و آن نوزده حرف است که چهار حرف آن به پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار حرف آن به پیشانی میکائیل نوشته شده و چهار حرف آن اطراف عرش نوشته شده و چهار حرف آن به پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه حرف آن آنجا که خدا خواسته است.

علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: چگونه با آنها دعا کنیم یا رسول اللّه؟ فرمود: بگو «ای تکیه گاه کسی که تکیه گاه ندارد و ای ذخیره کسی که ذخیره ندارد و ای سند کسی که سند ندارد، و ای پناهگاه کسی که پناهگاه ندارد، و ای که در بخشش کریمی، و ای که در امتحان نیکویی، و ای کسی که در امیدواری بزرگی، و ای یاور ضعیفان، و ای نجات دهنده غرق شدگان، و ای نجات دهنده هلاک شوندگان ای نیکوکار، و ای زیبایی بخش و ای نعمت دهنده و ای بخشنده، تویی که سیاهی شب و نور روز و روشنا ماه و شعاع آفتاب و صدای آب و ناله درخت بر تو سجده می کند، ای اللّه ای اللّه ای اللّه، تو یگانه ای و شریکی بر تو نیست.» سپس می گویی: «برای من چنین و چنان کن»، از جای خود برنخیزی مگر اینکه به خواست خدا دعای تو مستجاب می شود. احمد بن عبد اللّه گفت: ابو صالح می گفت: این دعا را به سفیهان یاد ندهید.

وضع عن النساء تسعه عشر شیئا

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَالِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ [أَبِي] طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ وَ لَا أَذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ وَ لَا عِيَادَةُ مَرِيضٍ وَ لَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ وَ لَا هَرْوَلَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ وَ لَا حَلْقٌ وَ لَا تَوَلِّي الْقَضَاءِ وَ لَا تُسْتَشَارُ وَ لَا تَذْبَحُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ لَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ وَ لَا تُقِيمُ عِنْدَ قَبْرٍ وَ لَا تَسْمَعُ الْخُطْبَةَ وَ لَا تَتَوَلَّى التَّزْوِيجَ وَ لَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ لَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَبِيتُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ إِنْ كَانَ ظَالِماً لَهَا.

*ترجمه کمره ای: (نوزده تکلیف بزنان متوجه نیست)

پیغمبر صلّی الله علیه و آله در سفارش خود به علی علیه السّلام فرمود ای علی بر زنان جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تصدی قضاوت و هم شوری در امور نیست زن سر حیوان نبرد مگر در ضرورت، تلبیه را بلند نگوید، بالای قبر نایستد، خطبه استماع نکند، در ازدواج وکیل و سر کار نشود، از خانه بی اجازه شوهرش بیرون نیاید که

اگر بدون اذن شوهر از خانه بیرون آید خدای عز و جل و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کنند، چیزی از خانه شوهر بدون اذن او بیرون ندهد و شبی روز نکند که شوهرش بر او خشمناک باشد و اگر چه شوهرش بر او ستم کرده باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نوزده حکم از زنان ساقط است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفارشهای خود به علی گفته:

ای علی به زنان نماز آدینه و نماز جماعت نیست. و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تقبل داوری و هم شوری در کارها نیست. زن سر جانور نبرد مگر در ضرورت. تلبیه را بلند مگوید: بالای گور مایستد، خطبه استماع مکند، در ازدواج وکیل و سر کار مگردد از سرای بی دستور شوی خود بیرون می آید. هر گاه بی دستور وی بیرون رود خدا و جبرئیل و میکائیل وی را نفرین کنند. چیزی از سرای شوی بی دستور وی بیرون مدهد، شبی روز نکند که شوی بر او خشمناک باشد و اگر چه شوی وی بر او ستمی کرده باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (نوزده تکلیف از زنان برداشته شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن وصیتی بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود یا علی زنان را وظیفه نماز جمعه خواندن نیست و نه بنماز جماعت رفتن و نه اذان گفتن و نه اقامه گفتن و نه عیادت بیمار و نه دنبال جنازه رفتن و نه در میان صفا و مروه هروله کردن (دویدن) و نه حجر الاسود را لمس نمودن یا بوسیدن و نه سر تراشیدن و نه منصب قضاوت را متصدی شدن و نباید مورد مشورت قرار بگیرد و سر حیوانی را نباید ببرد مگر در حال ناچاری و لبیک های احرام را نباید بلند بگوید و نباید نزد قبری بایستد و نباید خطبه را بشنود و نه کار ازدواج بدست گیرد و نباید از خانه شوهرش بیرون رود مگر با اجازه شوهر و چنانچه بی اجازه شوهرش بیرون رفت خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت خواهند کرد و نباید از خانه شوهرش چیزی بکسی بدهد مگر با اجازه شوهر و شبی را سر ببالین نگذارد در حالی که شوهرش نسبت باو خشمگین باشد اگر چه شوهر باو ستم کرده باشد.

****ترجمه جعفری: (نوزده چیز از زنان برداشته شده)

انس بن محمّد ابو مالک از پدرش از امام رضا علیه السّلام و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السّلام گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتی به من فرمود: یا علی، برای زنان نماز جمعه و جماعت نیست و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریض و نه تشییع جنازه و نه هروله (دویدن) میان صفا و مروه و نه دست زدن به حجر الاسود و نه سر تراشیدن و نه مباشرت در امر قضاوت، و با آنان مشورت نشود و آنان ذبح نکنند مگر در حال ناچاری و (در احرام حج) تلبیه را بلند نگوید و در قبرستان نایستد و خواستگاری را نشود و مباشرت در امر ازدواج نکند و از خانه شوهرش بدون اجازه او خارج نشود و اگر بدون اجازه او خارج شود، خداوند و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کند، و از خانه شوهرش چیزی را نبخشد مگر با اجازه او و شب را روز نکند در حالی که شوهرش به او خشمناک است، هر چند که در حق او ستم کند.

ذکر تسع عشره مسأله سأل عنها الصادق علیه السلام الطبیب الهندی فی مجلس المنصور فلم یعلمها و أخبره الصادق علیه السلام بجوابها

3- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَدَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ صُهَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ: حَضَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام مَجْلِسَ الْمَنْصُورِ يَوْماً وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنَ الْهِنْدِ يَقْرَأُ كُتُبَ الطِّبِّ فَجَعَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يُنْصِتُ لِقِرَاءَتِهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْهِنْدِيُّ قَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ تُرِيدُ مِمَّا مَعِي شَيْئاً قَالَ لَا فَإِنَّ مَا مَعِي خَيْرٌ مِمَّا مَعَکَ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ أُدَاوِي الْحَارَّ

بِالْبَارِدِ وَ الْبَارِدَ بِالْحَارِّ وَ الرَّطْبَ بِالْيَابِسِ وَ الْيَابِسَ بِالرَّطْبِ وَ أَرُدُّ الْأَمْرَ كُلَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَسْتَعْمِلُ مَا قَالَهُ رَسُولُهُ ص وَ أَعْلَمُ أَنَّ الْمَعِدَةَ بَيْتُ الدَّاءِ وَ الْحِمْيَةَ هِيَ الدَّوَاءُ وَ أُعَوِّدُ الْبَدَنَ مَا اعْتَادَ فَقَالَ الْهِنْدِيُّ وَ هَلِ الطِّبُّ إِلَّا هَذَا فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام أَ فَتَرَانِي عَنْ كُتُبِ الطِّبِّ أَخَذْتُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَخَذْتُ إِلَّا عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَأَخْبِرْنِي أَنَا أَعْلَمُ بِالطِّبِّ أَمْ أَنْتَ فَقَالَ الْهِنْدِيُّ بَلْ أَنَا قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَأَسْأَلُكَ شَيْئاً قَالَ سَلْ قَالَ عليه السلام أَخْبِرْنِي يَا هِنْدِيُّ لِمَ كَانَ فِي الرَّأْسِ شُئُونٌ (1) قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ الشَّعْرُ عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِهِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَتِ الْجَبْهَةُ مِنَ الشَّعْرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَ لَهَا تَخْطِيطٌ وَ أَسَارِيرُ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَ الْحَاجِبَانِ مِنْ فَوْقِ الْعَيْنَيْنِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ الْعَيْنَانِ كَاللَّوْزَتَيْنِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ الْأَنْفُ فِيمَا بَيْنَهُمَا قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ وَ لِمَ كَانَ ثَقْبُ الْأَنْفِ فِي أَسْفَلِهِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ الشَّفَهُ وَ الشَّارِبُ مِنْ فَوْقِ الْفَمِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ احْتَدَّ السِّنُّ وَ عَرُضَ الضِّرْسُ وَ طَالَ النَّابُ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ اللِّحْيَهُ لِلرِّجَالِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَتِ الْكَفَّانِ مِنَ الشَّعْرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ خَلَا الظُّفُرُ وَ الشَّعْرُ مِنَ الْحَيَاهِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَ الْقَلْبُ كَحَبِّ الصَّنَوْبَرِ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الرِّئَهُ قِطْعَتَيْنِ وَ جُعِلَ حَرَكَتُهَا فِي مَوْضِعِهَا قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الْكَبِدُ حَدْبَاءَ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ كَانَتِ الْكُلْيَهُ كَحَبِّ اللُّوبِيَا قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ طَيُّ الرُّكْبَتَيْنِ إِلَى خَلْفٍ قَالَ لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلِمَ تَخَصَّرَتِ الْقَدَمَانِ قَالَ لَا أَعْلَمُ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام لَكِنِّي أَعْلَمُ قَالَ فَأَجِبْ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام كَانَ فِي الرَّأْسِ شُئُونٌ لِأَنَّهُ الْمُجَوَّفُ إِذَا كَانَ بِلَا فَصْلٍ أَسْرَعَ إِلَيْهِ الصُّدَاعُ فَإِذَا جُعِلَ ذَا فُصُولٍ كَانَ الصُّدَاعُ مِنْهُ أَبْعَدَ وَ جُعِلَ الشَّعْرُ مِنْ فَوْقِهِ لِيُوصَلَ بِوُصُولِهِ الْأَدْهَانُ إِلَى الدِّمَاغِ (2)

1- . الشئون: ملتقى قبائل الرأس.
2- . أى بسبب وصول الشعر الى الدماغ تصل إليه الادهان. و قال العلّامه المجلسىّ بعد هذا البيان: لعل كان بدله (بأصوله) لمقابله قوله: (باطرافه).

وَ يَخْرُجَ بِأَطْرَافِهِ الْبُخَارِ مِنْهُ وَ يَرُدَّ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ الْوَارِدَيْنِ عَلَيْهِ وَ خَلَتِ الْجَبْهَهُ مِنَ الشَّعْرِ لِأَنَّهَا مَصَبُّ النُّورِ إِلَى الْعَيْنَيْنِ وَ جُعِلَ فِيهَا التَّخْطِيطُ وَ الْأَسَارِيرُ (1) لِيُحْتَبَسَ الْعَرَقُ الْوَارِدُ مِنَ الرَّأْسِ عَنِ الْعَيْنِ قَدْرَ مَا يُمِيطُهُ الْإِنْسَانُ عَنْ نَفْسِهِ كَالْأَنْهَارِ فِي الْأَرْضِ الَّتِي تَحْبِسُ الْمِيَاهَ وَ جُعِلَ الْحَاجِبَانِ مِنْ فَوْقِ الْعَيْنَيْنِ لِيَرِدَ عَلَيْهِمَا مِنَ النُّورِ قَدْرَ الْكِفَايَهِ أَ لَا تَرَى يَا هِنْدِيُّ أَنَّ مَنْ غَلَبَهُ النُّورُ جَعَلَ يَدَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ لِيَرُدَّ عَلَيْهِمَا قَدْرَ كِفَايَتِهِمَا مِنْهُ وَ جُعِلَ الْأَنْفُ فِيمَا بَيْنَهُمَا لِيَقْسِمَ النُّورَ قِسْمَيْنِ إِلَى كُلِّ عَيْنٍ سَوَاءً وَ كَانَتِ الْعَيْنُ كَاللَّوْزَهِ لِيَجْرِيَ فِيهَا الْمِيلُ بِالدَّوَاءِ وَ يَخْرُجَ مِنْهَا الدَّاءُ وَ لَوْ كَانَتْ مُرَبَّعَهً أَوْ مُدَوَّرَهً مَا جَرَى فِيهَا الْمِيلُ وَ مَا وَصَلَ إِلَيْهَا دَوَاءٌ وَ لَا خَرَجَ مِنْهَا دَاءٌ وَ جُعِلَ ثَقْبُ الْأَنْفِ فِي أَسْفَلِهِ لِتَنْزِلَ مِنْهُ الْأَدْوَاءُ الْمُنْحَدِرَهُ مِنَ الدِّمَاغِ وَ يَصْعَدَ فِيهِ الْأَرَابِيحُ إِلَى الْمَشَامِّ وَ لَوْ كَانَ عَلَى أَعْلَاهُ لَمَا أُنْزِلَ دَاءٌ وَ لَا وَجَدَ رَائِحَهً وَ جُعِلَ الشَّارِبُ وَ الشَّفَهُ فَوْقَ الْفَمِ لِيُحْتَبَسَ مَا يَنْزِلُ مِنَ الدِّمَاغِ عَنِ الْفَمِ لِئَلَّا يَتَنَغَّصَ عَلَى الْإِنْسَانِ طَعَامُهُ (2) وَ شَرَابُهُ فَيُمِيطَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ جُعِلَتِ اللِّحْيَهُ لِلرِّجَالِ لِيُسْتَغْنَى بِهَا عَنِ الْكَشْفِ فِي الْمَنْظَرِ (3) وَ يُعْلَمَ بِهَا الذَّكَرُ مِنَ الْأُنْثَى وَ جُعِلَ السِّنُّ حَادّاً لِأَنَّ بِهِ يَقَعُ الْمَضْغُ وَ جُعِلَ الضِّرْسُ عَرِيضاً لِأَنَّ بِهِ يَقَعُ الطَّحْنُ وَ الْمَضْغُ وَ كَانَ النَّابُ طَوِيلًا لِيَسْنِدَ الْأَضْرَاسُ (4) وَ الْأَسْنَانُ كَالْأُسْطُوَانَهِ فِي الْبِنَاءِ وَ خَلَا الْكَفَّانِ مِنَ الشَّعْرِ لِأَنَّ بِهِمَا يَقَعُ اللَّمْسُ فَلَوْ كَانَ فِيهِمَا شَعْرٌ مَا دَرَى الْإِنْسَانُ مَا يُقَابِلُهُ وَ يَلْمِسُهُ وَ خَلَا الشَّعْرُ وَ الظُّفُرُ مِنَ الْحَيَاهِ لِأَنَّ طُولَهُمَا سَمْجٌ (5) وَ

1- . الأسارير جمع السرر واحد اسرار الكف و الجبهه و هى خطوطها.
2- . أى لئلا يتكدر على الإنسان طعامه و شرابه.
3- . (فى المنظر) متعلق بقوله (يستغنى) أى ليستغنى فى النظر بسبب اللحيه عن كشف العوره لاستعلام كونه ذكرا أو أنثى. (البحار).
4- . قال العلّامه المجلسىّ (ره) لعل ذلک لكونه طويلا يمنع وقوع الأسنان بعضها على بعض فى بعض الأحوال كما أن الأسطوانه تمنع وقوع السقف، أو لكونه أقوى و أثبت من سائر الأسنان فيحفظ سائرها بالالتصاق به. و فى بعض النسخ (ليشتد الأضراس).
5- . فى نسخه (لان طولهما وسخ) و فى العلل (لان طولهما وسخ يقبح).

قَصَّهُمَا حَسَنٌ فَلَوْ كَانَ فِيهِمَا حَيَاهٌ لَآلَمَ الْإِنْسَانَ بِقَصِّهِمَا وَ كَانَ الْقَلْبُ كَحَبِّ الصَّنَوْبَرِ لِأَنَّهُ مُنَكَّسٌ فَجُعِلَ رَأْسُهُ دَقِيقاً لِيَدْخُلَ فِی الرِّئَهِ فَتَرَوَّحَ عَنْهُ بِبَرْدِهَا لِئَلَّا یَشِیطَ الدِّمَاغُ بِحَرِّهِ (1) وَ جُعِلَتِ الرِّئَهُ قِطْعَتَیْنِ لِیَدْخُلَ بَیْنَ مَضَاغِطِهَا فَیَتَرَوَّحَ عَنْهُ بِحَرَکَتِهَا وَ کَانَ الْکَبِدُ حَدْبَاءَ لِیَثْقُلَ الْمَعِدَهُ وَ یَقَعَ جَمِیعُهَا عَلَیْهَا فَیَعْصِرَهَا لِیَخْرُجَ مَا فِیهَا مِنَ الْبُخَارِ وَ جُعِلَتِ الْکُلْیَهُ کَحَبِّ اللُّوبِیَا لِأَنَّ عَلَیْهَا مَصَبَّ الْمَنِیِّ نُقْطَهً بَعْدَ نُقْطَهٍ فَلَوْ کَانَتْ مُرَبَّعَهً أَوْ مُدَوَّرَهً احْتُبِسَتِ النُّقْطَهُ (2) الْأُولَی إِلَی الثَّانِیَهِ فَلَا یَلْتَذُّ بِخُرُوجِهَا الْحَیُّ إِذِ الْمَنِیُّ یَنْزِلُ مِنْ قَفَارِ الظَّهْرِ إِلَی الْکُلْیَهِ فَهِیَ کَالدُّودَهِ تَنْقَبِضُ وَ تَنْبَسِطُ تَرْمِیهِ أَوَّلًا فَأَوَّلًا إِلَی الْمَثَانَهِ کَالْبُنْدُقَهِ مِنَ الْقَوْسِ وَ جُعِلَ طَیُّ الرُّکْبَهِ إِلَی خَلْفٍ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ یَمْشِی إِلَی بَیْنِ یَدَیْهِ فَیَعْتَدِلُ الْحَرَکَاتُ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَسَقَطَ فِی الْمَشْیِ (3) وَ جُعِلَتِ الْقَدَمُ مُخَصَّرَهً لِأَنَّ الْمَشْیَ إِذَا وَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ جَمِیعُهُ ثَقُلَ کَثِقْلِ حَجَرِ الرَّحَی فَإِذَا کَانَ عَلَی حَرْفِهِ رَفَعَهُ الصَّبِیُّ وَ إِذَا وَقَعَ عَلَی وَجْهِهِ صَعُبَ نَقْلُهُ عَلَی الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ الْهِنْدِیُّ مِنْ أَیْنَ لَکَ هَذَا الْعِلْمُ فَقَالَ علیه السلام أَخَذْتُهُ عَنْ آبَائِی علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ جَبْرَئِیلَ علیه السلام عَنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ جَلَّ جَلَالُهُ الَّذِی خَلَقَ الْأَجْسَادَ وَ الْأَرْوَاحَ فَقَالَ الْهِنْدِیُّ صَدَقْتَ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ عَبْدُهُ وَ أَنَّکَ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِکَ.).

*ترجمه کمره ای: (نوزده مسأله ای که در موضوع طب امام ششم علیه السّلام در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آنها را بیان فرمود)

ربیع حاجب منصور دوانیقی گوید یک روز جعفر بن محمد الصادق علیهما السّلام بمجلس منصور آمد و مردی هندی که کتابهای طب میخواند نزد منصور بود، جعفر بن محمد الصادق علیهما السّلام هم گوش داد چون هندی قرائت خود را بپایان رسانید بآن حضرت گفت ای ابا عبد اللّه از آنچه با من است چیزی میخواهی، فرمود: نه زیرا آنچه با من است بهتر است از آنچه تو داری. عرض کرد شما در طب چه در دست دارید؟

فرمود حرارت را با خنکی و خنکی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان میکنم و کار شفا را بخدای عز و جل وامیگذارم و برای بهداشت دستور رسول خدا را بکار میبرم که فرمود معده خانه درد است و پرهیز درمان هر درد است و تن را بآنچه عادت کرده باید عادت داد هندی عرض کرد طب جز این نیست، حضرت فرمود عقیده داری که این دستورات را از کتابهای طب دریافتم؟ عرضکرد آری، فرمود نه بخدا اینها را

دریافت نکردم مگر از خدای منزه از هر عیب، بگو بدانم من داناترم یا تو؟ هندی گفت بلکه من امام صادق علیه السّلام فرمود پس از تو پرسش کنم؟ گفت بپرس. فرمود ای هندی بگو بدانم چرا در جمجمه سر چند قطعه استخوان قرار دارد؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا موی سر بالای آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم! فرمود:

چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا ابرو بالای چشم است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو چشم چون بادام است؟ گفت نمیدانم.

فرمود چرا بینی میان آنهاست؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا سوراخ بینی در زیر آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و سبیل بالای دهن است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا مردها ریش دارند؟

گفت نمیدانم. فرمود چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان نیش بلند است؟

گفت نمیدانم.

فرمود چرا کف دستها مو ندارد؟ گفت: نمیدانم! فرمود چرا ناخن و مو جان ندارند؟ گفت نمیدانم فرمود چرا دل دانه صنوبر است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا شش دو قطعه است و در جای خود حرکت میکند؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا سپرز خمیده است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا کلیه مانند دانه لوبیا است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو زانو بسمت پشت خم و تا میشوند؟ گفت: نمیدانم، فرمود چرا قدمهای پا پهلو تهی هستند؟ گفت نمیدانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود ولی من همه اینها را میدانم، گفت جواب بفرمائید، فرمود جمجمه چون میان تهی است آفریده شده از چند قطعه استخوانست که اگر قطعه قطعه نبود ویران میگشت و بواسطه اینکه چند قطعه است دیرتر شکسته می شود و مو بر فراز آنست برای اینکه از ریشه آن روغن بمغز برسد و از سر موها که سوراخند بخارات بیرون برود و سرما و گرمائی که بمغز وارد می شود دفع کنند.

پیشانی مو ندارد برای آنکه روشنی بچشم برساند خطها و چینهای آن برای آنست که عرق و رطوبتی که از سر فرو میریزد نگهدارد و چشم از آن

محفوظ بماند باندازه ای که انسان آن را پاک کند چون رودخانه ها که روی زمین آبها را نگهداری میکنند.

دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را باندازه بدانها برسانند ای هندی نمی بینی کسی که روشنی زیادی بروی او میفتد دست خود را بالای چشمان خود سپر مکند تا باندازه روشنی بچشمش برسد و زیادی آن را جلوگیری کند.

بینی را میان دو دیده نهاد تا روشنائی را برابر میان آنها پخش کند دیده را مانند بادام آفرید تا میل دواء در آن برود و بیرون آید و اگر چشم چهارگوش یا دائره مانند بود میل در آن درست وارد نمیشد و دوا را بهمه آن نمیرسانید و درد آن درمان نمیشد.

سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوها از آن بالا رود و اگر در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بو را دریافت میکرد سبیل و لب را بالای دهن نهاد تا فضولاتش که از مغز پائین می آید نگهدارد و خوراک و نوشیدنی با آن آلوده و ناگوار نگردد و انسان بتواند آنها را از خود دور کند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن بدان از هم تمیز داده شوند. دندانهای جلو را تیز آفرید برای جویدن و گزیدن و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و جائیدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را محکم کنند مانند ستونی که در ساختمان بکار میبرند، دو کف را بی مو آفرید برای آنکه لمس بدانها واقع شود و اگر مو داشتند انسان آنچه را دست میکشید نمیفهمید و مو و ناخن را بیجان آفرید زیرا بلند بودن آنها بد نما و بریدنشان نیکو است اگر جان داشتند بریدنشان درد می آورد، دل را چون تخم صنوبر آفرید زیرا وارونه است سرش را باریک کرده تا در ریه در آید و از باد زدن آن ریه خنک شود تا مبادا مغز از حرارت خود بسوزد.

ریه را دو قطعه آفرید تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک شود کبد را خمیده آفرید تا معده را سنگین کند و همه آن بگرد معده بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارات آن بیرون رود، کلیه را چون دانه لوبیا آفرید زیرا منی چکه چکه در آن میریزد و از آن بیرون میرود و اگر چهار گوش یا مدور بود چکه اول میماند تا چکه دوم در آن میریخت و شخص از انزال منی لذت نمیبرد زیرا منی از محل خود که در فقرات پشت است بکلیه فرو

میریزد و کلیه در این حال چون کرم بسته و باز می شود و بتدریج مانند گلوله ای که از تیر کمان پرت کنند آن را بمثانه میکند.

تا شدن زانو را بسمت پشت سر قرار داد زیرا انسان بسمت پیش روی خود راه میرود و بدین سبب حرکات او معتدل می شود و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو جانب میان باریک آفرید برای آنکه اگر همه یا بر زمین واقع میشد چون سنگ آسیا سنگین میشد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد یک کودک او را میبرد و اگر برو بر زمین افتد مرد بزرگی بسختی میتواند آن را جابجا کند.

هندی عرض کرد این همه دانش را از کجا آوردی؟ فرمود از پدرانم دریافتم و آنها از رسول خدا، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان دریافتند که بزرگوار است و همه اجسام را آفریده و مصلحت آفرینش آنها را میداند هندی عرضکرد راست فرمودی من شهادت میدهم که خدا یگانه است محمد فرستاده و بنده او است و شما اعلم اهل زمان خود هستید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نوزده پرسش که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید)

ربیع حاجب منصور خلیفه عباسی گفته: روزی جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام به مجلس منصور آمد. مردی هندی که کتابهای مطب می خواند نزد منصور بود. جعفر بن محمد نیز گوش می داد. چون هندی از خواندن فراغت یافت به امام گفت: خواهی که از دانش خود ترا بیاموزم؟. امام گفت: نه زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است، طبیب پرسید تو از طب چه می دانی؟. گفت: من حرارت را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و کار تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که گفته: شکم خانه درد است و پرهیز درمان هر دردیست و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.

طبیب گفت: طب جز این چیزی نیست. امام گفت: می پنداری که من این دستورها را از کتابهای بهداشتی یاد گرفته ام؟. گفت: آری. امام گفت: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت داناترم یا تو؟. طبیب گفت: بلکه من. امام گفت: هر گاه چنین است من از تو پرسشهایی می کنم تو پاسخ ده. گفت: بپرس. امام گفت: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا موی سر بالای آن ست؟. گفت:

ندانم. پرسید چرا پیشانی موی ندارد؟. گفت: ندانم، پرسید چرا در پیشانی خطوط و چین است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا ابر وی بالای دیده است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا دو چشم مانند بادام است؟. گفت: ندانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟. گفت: ندانم. پرسید، چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟. گفت:

ندانم پرسید: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟. گفت: ندانم. پرسید چرا مردان ریش دارند؟. گفت: ندانم پرسید:

چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم پرسید:

چرا کف دستها موی ندارد؟. گفت: ندانم پرسید چرا ناخن و موی جان ندارد؟. گفت: ندانم. پرسید چرا دل مانند دانه صنوبر است؟ گفت: ندانم، پرسید: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟.

گفت: ندانم. پرسید: چرا دل خمیده است؟. گفت: ندانم. پرسید: چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟.

گفت: ندانم. پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا نمی گردد؟. گفت: ندانم. پرسید: چرا گامهای پا میان تهی ست؟. گفت: ندانم.

امام به او گفت: من علت اینها را می دانم. طبیب گفت: بیان کن. امام گفت: جمجمه چون میان پا تهی ست از چند پارچه آفریده شده هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد. چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمای به مغز وارد می شود رفع شود. پیشانی موی ندارد برای آنکه روشنی به چشم برساند خطهای آن برای آن ست که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته به اندازه یی که انسان بتواند آن را پاک کند مانند رودخانه ها که روی زمین آبها را نگاهداری می کند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدانها برسانند. ای طبیب نمی بینی آنکه نور زیادی بر وی افتد دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا با اندازه روشنی به دیده اش برسد و از زیادی آن پیش گیری کند.

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پراکنده کند، چشم را چون بادام ساخت تا میل دواء در آن برود و بیرون آید. هر گاه دیده چهار گوش یا گرد بود میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی شد. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فروریزد و بوی از آن بالا رود و هر گاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را درمی یافت، سبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضول آن از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی با آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یک دیگر جدا شوند. دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود.

دو کف را بی مو آفرید تا سودن بدانها واقع گردد هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت و موی و ناخن را بی جان آفرید چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست هر گاه جان داشتند بریدن آنها درد می کرد. دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است. سر آن باریک ساخت تا در رئه ها در آید و از باد زدن آن رئه خنک شود تا مغز از گرمی خود نسوزد.

رئه را دو پاره ساخت تا دل در درون آن درآید و از جنبش آنها خنک گردد، کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال منی لذت نمی برد. چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله یی از کمان پرت کنند آن را به مثانه می رساند. تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد تا انسان به جهت پیش روی خود راه می رود و به این علت حرکات وی میانه است و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو سوی میان باریک ساخت برای آنکه هر گاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد کودکی آن را می گرداند و

هر گاه بر روی بر زمین افتد مرد بزرگ به سختی می تواند آن را مرتب کند.

آن طبیب هندی گفت: اینها را کجا آموخته یی؟ گفت: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از فرخ سروش و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند. طبیب مسلمان شد و گفت: تو داناتر مردم روزگار خودی.

***ترجمه فهری زنجانی: (نوزده مسأله ای که امام صادق در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و او ندانست و حضرت پاسخ آنها را بطبیب گفت)

ربیع نگهبان منصور گوید: روزی امام صادق بمجلس منصور تشریف آورد و مردی هندی که کتابهای طب را میخواند نزد مأمون بود مدتی که آن مرد سرگرم خواندن بود حضرت خاموش بود و گوش میداد چون هندی از کار خواندن پرداخت بآن حضرت گفت یا ابا عبد اللّه از آنچه با من است چیزی میخواهی؟ فرمود: نه زیرا آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری عرض کرد: آنچه شما دارید چیست؟ فرمود: گرمی را با دوای سرد و سردی را با داروی گرم و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و همه کار را بخدای عز و جل باز میگردانم و آنچه را که رسول خدا فرموده است بکار میبندم که فرمود: بدان که معده جایگاه درد است و پرهیز درمان درد و آنچه را که بدن بآن عادت کرده بازش میدهم هندی عرض کرد: مگر طب جز این است؟

امام صادق علیه السّلام فرمود تو پنداری که من از کتابهای طب این دستورات را فرا گرفته ام؟ عرض کرد: آری فرمود: نه بخدا فرا نگرفته ام مگر از خدای سبحان بگو بدانم من بعلم طب داناترم یا تو؟

هندی عرض کرد بلکه من.

حضرت صادق فرمود: پس من چیزی از تو بپرسم؟ عرض کرد بپرس، فرمود: ای هندی بگو بدانم چرا در کاسه سر مرکز پیوند استخوانها هست؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟

گفت: نمیدانم فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم: فرمود: چرا پیشانی چین و شکن دارد؟

گفت نمیدانم فرمود: چرا ابروان بالای دو چشم است؟ عرض کرد نمیدانم فرمود: چرا دو چشم همچون دو بادام است؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا بینی در میان دو چشم است؟ گفت نمی دانم فرمود: چرا سوراخ بینی در قسمت پائین آن است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا دندان جلو نازک است و دندان آسیا پهن و دندان ناب بلند؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا فقط مردها ریش دارند؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا دو کف دست مو ندارد گفت نمیدانم فرمود: چرا ناخن و مو روح ندارد؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا دل همچون دانه صنوبر است؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا شش دو قطعه است و در جای خودش حرکت می کند؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا سپرز میانش گود است؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا کبد مانند دانه لوبیا است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا دو زانو به طرف پشت خم می شود؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا کف پاها میان تهی هستند؟ گفت نمیدانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ولی من همه را میدانم عرض کرد: پس پاسخ پرسشها را بفرمائید حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کاسه سر مرکز پیوند استخوان دارد برای اینکه میان خالی است و اگر فاصله ای میان استخوانها نبود زودتر شکافته میشد و چون قطعه قطعه خلق گردد دیرتر شکافته می شود و مو بر فراز آن است برای اینکه از ریشه مو روغن ها بمغز برسد و از سر موها بخار بیرون رود و گرما و سرمائی را که بمغز وارد می شود باز گرداند و پیشانی مو ندارد برای اینکه رهگذر روشنائی چشم ها است و در پیشانی چین و شکن هست برای این است تا عرقی را که از سر بسوی چشم سرازیر است نگه دارد باندازه ای که آدمی بتواند آن را پاک کند مانند جویهائی که در زمین آب گیر روان است و دو ابرو و بر فراز دو دیده نهاده شد تا باندازه کفایت (نه بیشتر) نور بدانها برسد.

ای هندی نمی بینی کسیرا که چون روشنائی زیادی بر او میتابد دست خود را بر فراز دیدگان میگیرد تا روشنائی باندازه کافی بآنها برسد و بینی را در میان دو چشم قرار داد تا روشنائی را میان دو دیده بدو بخش مساوی قسمت کند و چشم مانند بادام شد تا میله دارو در آن گردش کند و بیماری از چشم بدر رود و اگر چهار گوش بود و یا گرد (دائره ای) دارو بهمه جای آن نمیرسید و بیماری از آن بیرون نمی شد و سوراخ بینی را در قسمت پائین آن قرار داد تا بیماریهائی که از مغز فرو میریزد از آن بیرون شود و بوها از آن بمشام آدمی بالا رود و اگر سوراخ در قسمت بالای بینی بود بیماری از آن فرو نمیریخت و بو را نیز درک نمیکرد و سبیل و لب را بر

فراز دهن قرار داد تا آنچه را که از مغز فرو میریزد نگذارد بدهان برسد و غذای آدمی و نوشیدنی او ناگوار نشود و بتواند آن را از خود دور سازد و برای مردان ریش قرار داد تا در نخستین دیدار از کشف عورت بی نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شود و دندانهای جلو را نازک آفرید چون بوسیله آن جویدن انجام میگیرد و دندانهای کرسی را پهن قرار داد چون نرم کردن و جویدن با آنها انجام میگیرد و دندان نیش بلند شد تا همچون ستون ساختمان دندانهای جلو و کرسی را محکم نگهدارد و دو کف را بی مو قرار داد چون لمس با آنها انجام میگیرد و اگر مو در آنها بود آدمی آنچه را که با آن روبرو میشد و دست بر آن میکشید درک نمیکرد و مو و ناخن بی روح آفریده شدند چون بلند شدن آنها بد نما است و کوتاه کردنشان زیبا است و اگر روح داشتند آدمی هنگام کوتاه کردن آن احساس درد میکرد و دل مانند دانه صنوبر شد چون وارونه است و سرش باریک شده است تا در میان شش درآید و از خنکی ریه خنک شود و مغز از گرما نسوزد و شش دو قطعه قرار داده شد تا دل در میان آن درآید و از حرکت ریه خنک شود و کبد میان گود شد تا معده را سنگین کند و همه آن بر معده بیفتد و آن را فشار دهد و هر چه بخار در آن است بیرون آید و کبد مانند دانه لوبیا شد چون منی قطره قطره بر آن میچکد و اگر چهار گوش و یا گرد بود قطره اول در آن میماند تا دومی بر روی آن میچکید موجود زنده از بیرون آمدن منی لذت نمیبرد زیرا منی از تهیگاه پشت بکلیه فرو میریزد و کلیه در این حال مانند کرم جمع و باز می شود و یکی پس از دیگری قطره ها را همچون تیر از کمان به مثانه پرت میکند و تا شدن زانو بسمت عقب قرار داده شد زیرا آدمی که رو بجلو میرود حرکاتش هموار می شود و اگر زانو چنین نبود هنگام راه رفتن می افتاد و پاها را میان گود آفرید زیرا اگر در راه رفتن همه پا بر زمین میرسید مانند سنگ آسیا سنگین می شد که اگر سنگ آسیا بلبه روی زمین باشد بچه ای آن را بر می دارد و اگر برو بزمین افتد بر مرد نیز تکان دادنش دشوار است.

هندی بحضرت عرض کرد: این همه دانش برای تو از کجا است؟ فرمود از پدرانم گرفته ام و آنان از رسول خدا و او از جبرئیل و او از خدای رب العالمین جل جلاله که تنها و جانها را آفرید گرفته است هندی گفت: راست فرمودی من گواهی میدهم که معبود بحقی بجز خداوند نیست و محمد فرستاده و بنده او است و تو دانشمندترین مردم زمان خودت میباشی.

****ترجمه جعفری: (نوزده مسأله ای که امام صادق علیه السّلام در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و او ندانست و امام خود پاسخ داد)

ربیع حاجب منصور گفت: روزی امام جعفر بن محمد الصّادق علیه السّلام در مجلس منصور حاضر بود در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود و کتابهای طبّی را قرائت می کرد، و امام صادق علیه السّلام موقع قرائت او ساکت می نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابو عبد اللّه، آیا از آن علمی که با من است چیزی می خواهی؟ فرمود: نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است، گفت: آن چیست؟ فرمود: من طبیعت گرم را با سردی و طبیعت سرد را با گرمی و طبیعت تر را با خشکی و طبیعت خشک را با تری مداوا می کنم و در همه موارد کار را به خداوند واگذار می کنم، و آنچه را که پیامبرش فرموده به کار می گیرم.

و می دانم که معده، خانه بیماری است و پرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آنچه عادت کرده عادت می دهم. هندی گفت: آیا طبّ غیر از اینهاست؟ امام فرمود: آیا گمان می کنی که من از کتابهای طبّی اخذ کرده ام؟ گفت: آری، فرمود: نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ نکرده ام، به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟ گفت: من.

امام فرمود: از تو چیزی می پرسم، گفت: بپرس.

امام فرمود: ای هندی، به من خبر بده چرا در سر استخوان چند قطعه است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه مو بر بالای آن قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا پیشانی از مو خالی است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: برای چه پیشانی دارای خطوط و چینهاست؟ گفت: نمی دانم، فرمود: برای چه ابروها بالای دو چشم قرار دارد؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه دو چشم مانند دو بادام است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا سوراخ بینی به سوی پایین است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود:

چرا دندان جلو تیز و دندان آسیاب پهن و دندان نیش بلند است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا دو کف دست از مو خالی است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا ناخن و مو احساس ندارند؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا قلب مانند صنوبر است؟

گفت: نمی دانم، فرمود: چرا ریه دو قطعه است و حرکت آن در محلّ خود است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا کبد خمیده است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: چرا کلیه مانند لوبیا است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا خمی زانوان به طرف پشت سر است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا در طرف کف پا فرورفتگی دارد؟ گفت: نمی دانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ولی من می دانم. گفت: پس جواب آنها را بگویید. امام صادق علیه السّلام فرمود: استخوان سر چند قطعه است برای اینکه جمجمه میان تهی است و اگر چند قطعه نبود زودتر درد می کرد و اینکه میان استخوان ها فاصله است، درد از آن دور است، و موی در بالای آن قرار گرفته تا به وسیله آن به مغز روغن برسد، و از اطراف آن بخار خارج شود و گرما و سرمای وارد بر آن را دفع کند، و اینکه پیشانی از مو خالی است برای آن است که آنجا محل رسیدن نور به چشمان است و در آن شیارها و چین ها قرار گرفته تا عرق وارد از سر را نگهدارد تا وقتی که انسان آن را پاک کند، مانند نهرهایی که در زمین آبها را نگه می دارد، و دو ابرو بالای دو چشم قرار گرفته، تا نور را به اندازه لازم به دو چشم هدایت کند.

ای هندی، آیا ندیدی که کسی که در برابر نور شدید قرار می گیرد دستش را بالای چشمش می گذارد تا نور به اندازه لازم به چشم برسد؟ بینی در وسط دو چشم قرار گرفته تا نور را به دو قسمت مساوی تقسیم کند، و چشم مانند بادام است تا میل دوا در آن جریان پیدا کند و درد از آن بیرون آید و اگر مربع و یا گرد بود، میل در آن جریان نمی یافت و دوا به آن نمی رسید و درد از آن بیرون نمی آمد، و سوراخ بینی به طرف پایین است تا داروهایی که از مغز به پایین ترشّح می کند فرو ریزد و بوها به شامّه برسد و اگر به طرف بالا بود، دارو پایین نمی ریخت و بو را احساس نمی کرد، و شارب و لب بالای دهان قرار گرفته تا آنچه را از دماغ پایین می ریزد از رسیدن به دهان حفظ کند، تا انسان در خوردن و نوشیدن احساس نفرت نکند تا وقتی که آن را پاک سازد، و مردان ریش دارند تا در نگاه کردن از کشف عورت بی نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شوند، و دندان جلو تیز است چون جویدن به وسیله آن انجام می گیرد و دندان آسیاب پهن است؛ چون خورد کردن و جویدن با آن صورت می پذیرد و دندان نیش بلند است تا دندان ها به آن تکیه کنند و دندان ها مانند ستون ها هستند، و دو کف دست خالی از مو است تا لمس کردن به وسیله آنها صورت پذیرد و اگر در آنها مو وجود داشت انسان آنچه را که پیش روی اوست نمی توانست

احساس و لمس کند، و مو و ناخن از حیات خالی است، چون بلند بودن آنها بد و چیدن آنها خوب است اگر آنها جان داشتند انسان به هنگام چیدن آنها احساس درد می کرد، و قلب چون دانه صنوبر است چون وارونه است و سر آن را باریک کرد تا داخل ریه گردد، پس با خنکی آن خنک می شود تا مغز با حرارت آن نسوزد، و ریه دو قطعه شده تا قلب میان آن دو باشد و با حرکت آن سرد شود، و کبد خمیده شده تا معده را سنگینی کند و همه آن بر کبد قرار گیرد و آن را فشار دهد تا بخار آن خارج گردد.

و کلیه چون دانه لوبیا شده، چون محل ریختن قطره به قطره منی در آن است و اگر مربع یا گرد می شد قطره اولی در آن می ماند تا دومی بیاید و شخص با خروج آن لذت نمی برد، چون منی از فقرات پشت به کلیه می ریزد و آن مانند کرم است و باز و بسته می شود و آن را یکی پس از دیگری مانند انداختن تیر از کمان به مثانه می اندازد، و خمی زانوان را به طرف پشت قرار داد، چون انسان به طرف جلو راه می رود و حرکتهای معتدلی دارد و اگر چنین نبود در راه رفتن به زمین می افتاد، و کف پا فرو رفته است؛ چون اگر در راه رفتن همه پا بر زمین واقع می شد، سنگینی آن مانند سنگینی سنگ آسیاب می شد، سنگ آسیاب اگر برگردی خود باشد یک کودک هم آن را حرکت می دهد ولی اگر بر رو به زمین افتد یک مرد به دشواری آن را حرکت می دهد.

هندی به امام گفت: این علم از کجا برای تو حاصل شده است؟ فرمود: آن را از پدرانم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از پروردگار جهانیان که همه اجساد و ارواح را آفریده یاد گرفته ام، هندی گفت: راست گفتی و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده و بنده اوست و تو دانشمندترین زمان خود هستی.

1- . فی القاموس: شاط السمن إذا نضج حتّی یحترق.
2- . کذا فی البحار، و فی بعض النسخ (احتبست النطفه).
3- . لعل المعنی أن الإنسان یمیل فی المشی الی قدامه بأعالی بدنه و انما ینحنی أعالیه الی هذه الجهه کحاله الرکوع مثلا، فلو کان طی الرکبه من قدامه أیضا لکان یقع علی وجهه، فجعلت الاعالی مائله الی القدام و الاسافل مائله الی الخلف لتعتدل الحرکات فلا یقع فی المشی و لا فی

الركوع و أمثالهما، فقوله: (يمشى الى ما بين يديه) أى مائلا ما بين يديه (البحار).

أبواب العشرين و ما فوقه

فی حب أهل البیت علیه السلام عشرون خصله

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَیْدَوَیْهِ الْجَلَّابُ الْهَمَدَانِیُّ بِهَمَدَانَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ عُمْرُوسٍ الْهَمْدَانِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی کَثِیرٍ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ (2) عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَقَدْ أَصَابَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَلَا یَشُکَّنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِی الْجَنَّهِ فَإِنَّ فِی حُبِّ أَهْلِ بَیْتِی عشرون [عِشْرِینَ] خَصْلَهً عَشْرٌ مِنْهَا فِی الدُّنْیَا وَ عَشْرٌ مِنْهَا فِی الْآخِرَهِ أَمَّا الَّتِی فِی الدُّنْیَا فَالزُّهْدُ وَ الْحِرْصُ عَلَی الْعَمَلِ وَ الْوَرَعُ فِی الدِّینِ وَ الرَّغْبَهُ فِی الْعِبَادَهِ وَ التَّوْبَهُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ النَّشَاطُ فِی قِیَامِ اللَّیْلِ وَ الْیَأْسُ مِمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ وَ الْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْیِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ التَّاسِعَهُ بُغْضُ الدُّنْیَا وَ الْعَاشِرَهُ السَّخَاءُ وَ أَمَّا الَّتِی فِی الْآخِرَهِ فَلَا یُنْشَرُ لَهُ دِیوَانٌ وَ لَا یُنْصَبُ لَهُ مِیزَانٌ وَ یُعْطَی کِتابَهُ بِیَمِینِهِ وَ یُکْتَبُ لَهُ بَرَاءَهٌ مِنَ النَّارِ وَ یَبْیَضُّ وَجْهُهُ وَ یُکْسَی مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهِ وَ یَشْفَعُ فِی مِائَهٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ یَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ بِالرَّحْمَهِ وَ یُتَوَّجُ مِنْ تِیجَانِ الْجَنَّهِ وَ الْعَاشِرَهُ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسَابٍ فَطُوبَی لِمُحِبِّی أَهْلِ بَیْتِی. (3).

*ترجمه کمره ای: (در محبت خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله بیست خصلت است)

ابی سعید خدری گوید رسول خدا فرمود هر کس را خداوند دوستی امامان از خاندان من روزی کرده بخیر دنیا و آخرت رسیده و هیچ کس شک نکند که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت.

در دنیا زهد و حرص در عمل (علم خ ب) و ورع در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و نشاط در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خدای عز و جل نهم بغض دنیا و دهم سخاوت و در آخرت دیوانی برای او نشر داده نشود و میزانی بر پا نگردد و نامه عملش بدست راستش باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود، رویش سفید باشد و از جامه های بهشت بر او پوشند و در باره صد کس از خاندانش شفاعت کند و خدا نظر رحمت به وی فرماید و از تاجهای بهشتی بر سر او نهند، دهم آنکه بیحساب در بهشت در آید خوشا بر دوستان خاندان من.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است)

ابو سعید خدری گفته: پیامبر گفت: هر که را خدا دوستی پیشوایان خاندان من روزی گردانید به نیکی جهان و جاویدان رسیده و هیچ کس شک مکند که وی در بهشت است. چون در دوستی خاندان من بیست منش است.

ده در جهان و ده در جاویدان. در جهان: زهد و حرص در عمل و ورع در دین و رغبت در بندگی خدا و توبه پیش از مرگ و خوشی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و نگاهداری امر و نهی خدا، کینه جهان، سخاوت. و در جاویدان دیوانی برای وی نشر نگردد و میزانی بر پای نشود بلکه نامه عمل وی را به دست راست آن باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود. رویش سفید باشد و از جامه های بهشتی به وی پوشانند و در باره صد تن از خاندان خویشتن شفاعت تواند کرد و خدا بدو لطف دارد و از تاجهای بهشتی بر سر وی نهند.

بی شمار در بهشت درآید خوشا برای دوستان خاندان من.

***ترجمه فهری زنجانی: (در دوستی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست خصلت است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس را که خداوند دوستی پیشوایان از خاندان مرا نصیبش فرمود در حقیقت به خیر دنیا و آخرت رسیده است پس هیچ کس تردیدی نداشته باشد که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده از آنها در دنیا و ده از آنها در آخرت اما خصلت هائی که در دنیا است زهد است و حرص بعمل و پاک دامنی در دین و میل به پرستش خدا و توبه پیش از مرگ و شادمانی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و نگهداری احترام امر و نهی خداوند عز و جل نهم کینه دنیا دهم سخاوت.

و اما آنچه در آخرت است دفتر حسابی برای او باز نشود و میزانی برای او بر پا نگردد و نامه او بدست راستش داده شود و فرمان بیزاری از آتش برای او نوشته شود و رویش سفید گردد و از جامه های بهشتی بر او پوشانیده شود و در باره صد نفر از خانواده خویش شفاعتش پذیرفته گردد و خدای عز و جل با نظر رحمت باو نظر فرماید و از تاج های بهشتی بر سرش گذاشته شود و دهم آنکه بدون حساب در بهشت درآید پس خوشا بحال دوستان خاندان من.

****ترجمه جعفری: (در دوستی اهل بیت علیه السّلام بیست خصلت است)

ابو سلمه از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خداوند محبت امامان از خاندان مرا به او روزی کرده باشد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است و کسی شک نکند که او در بهشت خواهد بود، چون محبّت اهل بیت من بیست خصلت دارد، ده تا از آن در دنیا و ده تا در آخرت است، اما آنچه در دنیاست عبارت است از زهد و حرص در عمل و پرهیزگاری در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و شادابی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه دست مردم است و مراعات امر و نهی الهی، و نهمی دشمنی با دنیا، و دهمی سخاوت. و اما آنچه در آخرت است عبارت است از اینکه پرونده ای برای او نشر داده نشود و ترازو (میزان) برای او نصب نشود و نامه اعمالش به دست راستش داده شود و برای او برائت از آتش نوشته می شود و صورت او سفید خواهد بود و از لباسهای بهشتی پوشانیده می شود و در میان صد نفر از خاندانش شفاعت می کند و خداوند با رحمت به او نگاه می کند و تاجهای بهشتی بر سر او گذاشته می شود و دهم اینکه بدون حساب وارد بهشت می گردد، پس خوشا به دوستداران خاندان من.

1- . لم أظفر به. و الحسن بن إسماعیل هو أبو سعید المصیصی ثقه، و سعید بن الحکم هو ابن أبی مریم الجمحی وثقه أبو حاتم.
2- . هو أبو سلمه بن عبد الرحمن. اسمه عبد اللّه و قیل إسماعیل ثقه مکثر، یروی عنه یحیی بن أبی کثیر الطائی مولاهم أبو نصر الیمانیّ و هو ثقه ثبت، و قد یرسل عن الحکم ابن مینا و عروه بن الزبیر و أبی امامه و غیرهم و طعنوا علیه فی ذلک.
3- . جاء مضمون هذا الخبر الشریف فی کثیر من الاخبار من طرق العامّه و الخاصّه، لکن لا یغرنک الشیطان فتجعل نفسک فی عداد محبیهم و مواالیهم علیهم السلام فان الولایه مقام لا ینال بالامانی، و اجعل قول الباقر علیه السّلام نصب عینیک حیث یقول: (من کان للّه مطیعا فهو لنا ولی و من کان للّه عاصیا فهو لنا عدو، و ما تنال ولایتنا الا بالعمل و الورع).

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ الْیَشْکُرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّی الْحَضْرَمِیُّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِشْرُونَ خَصْلَةً یَفِی لَهُ بِهَا عَلَی اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ لَا یَفْتِنَهُ وَ لَا یُضِلَّهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُعْرِیَهُ وَ لَا یَجُوعَهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُشْمِتَ بِهِ عَدُوَّهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یَخْذُلَهُ وَ یَعْزِلَهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یَهْتِکَ سِتْرَهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُمِیتَهُ غَرَقاً وَ لَا حَرَقاً وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یَقَعَ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا یَقَعَ عَلَیْهِ شَیْ ءٌ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یَقِیَهُ مَکْرَ الْمَاکِرِینَ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعِیذَهُ مِنْ سَطَوَاتِ الْجَبَّارِینَ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یَجْعَلَهُ مَعَنَا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُسَلِّطَ عَلَیْهِ مِنَ الْأَدْوَاءِ مَا یَشِینُ خِلْقَتَهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعِیذَهُ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجُذَامِ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُمِیتَهُ عَلَی کَبِیرَهٍ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُنْسِیَهُ مُقَامَهُ فِی الْمَعَاصِی حَتَّی یُحْدِثَ تَوْبَهً وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یَحْجُبَ عَنْهُ مَعْرِفَتَهُ بِحُجَّتِهِ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُعَزِّزَ فِی قَلْبِهِ الْبَاطِلَ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یَخْشُرَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ نُورُهُ یَسْعَی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُوَفِّقَهُ لِکُلِّ خَیْرٍ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ لَا یُسَلِّطَ عَلَیْهِ عَدُوَّهُ فَیُذِلَّهُ وَ لَهُ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُخْتَمَ لَهُ بِالْأَمْنِ وَ الْإِیمَانِ وَ یَجْعَلَهُ مَعَنَا فِی الرَّفِیقِ الْأَعْلَی هَذِهِ شَرَائِطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِینَ.

*ترجمه کمره ای: (مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد)

امام پنجم فرمود برای مؤمن بر خدای عز و جل بیست خصلت است که باو برساند، بر خداست که او را آزمایش موجب خروج از دین نکند و گمراه ننماید بر خدا حق دارد که پرده آبروی او را ندرد، بر خدا حق دارد که غرق و سوختن گرد او نگردد بر خدا حق دارد که بر چیزی واقع نشود و چیزی هم بر او واقع نگردد، بر خدا حق دارد که او را از مکر مکاران نگاهدارد؛ بر خدا حق دارد که او را از سطوت جباران پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را در دنیا و آخرت با ما همراه کند، بر خدا حق دارد که دردی باو ندهد که خلقتش را بدنما کند، بر خدا حق دارد که او را در دنیا از پیسی و خوره پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را نگهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خدا حق دارد که گناهانش را بیادش آورد تا توبه کند، بر خدا حق دارد که دانش و معرفت او را بامام خود از او دریغ ندارد، بر خدا حق دارد که باطل را در دل او عزیز نکند بر خدا حق دارد که روز قیامت او را با ما محشور کند با اینکه نور

ایمان در جلوش بشتابد، بر خدا حق دارد که او را بهر امر خیری موفق کند و دشمن را بر او مسلط نکند که او را خوار کند.

بر خدا حق دارد که سر انجامش را با امن و ایمان بپایان رساند و او را با مادر اعلی علیین همراه کند، این ها است مقررات خدای عز و جل برای مؤمنان.

**ترجمه مدرس گیلانی: (مؤمن نزد خدا بیست منش دارد)

امام محمد باقر گفته: مؤمن نزد خدا بیست منش دارد که به وی برساند: بر خداست که او را آزمایشی نکند که سبب بیرون رفتن از دین شود، و گمراه ننماید.

بر خداست که آبروی وی را نبرد. بر خداست او را گرفتار غرق و سوختن نسازد. بر خداست که به چیزی واقع نشود و چیزی نیز بر او واقع نگردد. بر خداست که او را از مکر مکاران نگاهدارد. بر خداست که وی را از ستم ستمکاران نگاهدارد، بر خداست که او را در جهان و جاویدان با ما همراه کند، بر خداست که دردی به وی ندهد که خلقتش را بد ریخت سازد، بر خداست که او را در جهان از پیس و خوره نگاهدارد، بر خداست که او را نگاهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خداست که گناهان وی را بیاد وی آرد تا توبه کند، بر خداست که دانش و بینش وی را با پیشوای خود از او دریغ ندارد، بر خداست که باطل را در دل وی خوار گرداند، بر خداست که روز رستاخیز وی را با ما محشور سازد در حالی که نور ایمان در پیشاپیش او شتابد، بر خداست که وی را به هر کاری خیر کامیاب سازد و دشمن را بر وی چیره مگرداند: بر خداست که سرانجام وی را با امن و ایمان به انجام رساند و او را با مادر بهشت گذارد، اینهاست که خدای برای مؤمن مقرر کرده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (مؤمن را بر عهده خدای عز و جل بیست خصلت ثابت است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: مؤمن را بر عهده خدای عز و جل بیست خصلت ثابت است که خداوند بآنها وفا خواهد فرمود: بر خدای تبارک و تعالی است که او را آزمایشی گمراه کننده نفرماید و او را بر خدا است که برهنه و گرسنه اش نگذارد و او را بر خدا است که مورد سرزنش دشمنش قرار ندهد و او را بر خدا است که خوار و گوشه نشینش نسازد و او را بر خدا است که پرده آبرویش را ندرد و او را بر خدا است که با غرق شدن و

سوختن جان او را نگیرد و او را بر خدا است که بر چیز خطرناکی نیفتد و چیز خطرناکی بر او نیفتد و او را بر خدا است که از نیرنگ نیرنگ بازان اش نگه دارد و او را بر خدا است که از حمله های ستمگران اش پناه دهد و او را بر خدا است که در دنیا و آخرت همنشین ما قرارش دهد و او را بر خدا است که از بیماری ها بآنچه صورت ظاهری او را بد نما کند دچارش نسازد و او را بر خدا است که از بیماری پیسی و خوره پناه دهد و او را بر خدا است که در حال انجام گناه کبیره جانش را نستاند و او را بر خدا است که روزگار گنهکاریش را از یادش نبرد تا زود بزود توبه کند و او را بر خدا است که شناسائی حجت خدا را از او پنهان نکند و او را بر خدا است که باطل را در دل او عزیز نکند و او را بر خدا است که روز رستاخیز در حالی که نور ایمانش در پیشاپیش راهنمائیش میکند محشورش فرماید و او را بر خدا است که بهر کار خوبی توفیقش عطا فرماید و او را بر خدا است که دشمنش را بر او مسلط نفرماید که او را خوار کند و او را بر خدا است که سرانجام اش را با آسایش خواطر و ایمان بپایان برساند و او را در بهشت بلند پایه همنشین ما قرار دهد این ها است شرطهای خدای عز و جل برای مؤمنان.

****ترجمه جعفری: (مؤمن بر عهده خداوند بیست خصلت دارد)

جابر بن یزید از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مؤمن بر عهده خداوند بیست خصلت دارد که خداوند به آنها وفا خواهد کرد: بر خداست که او را در فتنه قرار ندهد و گمراهش نسازد، و بر خداست که او را برهنه و گرسنه نکند و بر خداست که دشمنش بر او شماتت نکند، و بر خداست که او را خوار و گوشه گیر نسازد، و بر خداست که پرده او را ندرد، و بر خداست که او را با غرق شدن و سوختن نمیراند، و بر خداست که او بر چیزی نیفتد و چیزی بر روی او نیفتد، و بر خداست که او را از مکر مکاران حفظ کند، و بر خداست که او را از قدرت جباران در پناه خود گیرد، و بر خداست که او را در دنیا و آخرت همراه ما کند، و بر خداست که مرضی را که چهره اش را بد جلوه دهد به او مسلط نسازد، و بر اوست که او را از پیسی و جذام دور کند، و بر خداست که او را با گناه کبیره نمیراند، و بر خداست که او را در مقام معصیت دچار فراموشی نکند تا وقتی که توبه کند، و بر خداست که معرفت و حجّت خود را از او پوشیده نکند، و بر خداست که در دل او باطل عزیز نشود، و بر خداست که او را در قیامت در حالی محشور سازد که نور او در برابرش ساطع گردد، و بر خداست که او را به هر چیزی موفق نماید، و بر خداست که دشمن او را بر او مسلط نکند تا او را خوار سازد، و بر خداست که سرانجام او را با امن و امان

قرار دهد و او را همراه ما در مقام بالا قرار دهد، این شرایط خداوند برای مؤمنان است.

ثواب من حج عشرین حجه

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْمُعَاذِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّیَالِسِیِّ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ حَجَّ عِشْرِینَ حِجَّةً لَمْ یَرَ جَهَنَّمَ وَ لَمْ یَسْمَعْ شَهِیقَهَا وَ لَا زَفِیرَهَا.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که بیست بار حج گذارد)

ابو بکر حضرمی گوید امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که بیست بار حج گذارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدنش را نشنود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه بیست بار حج گزارده)

ابو بکر حضرمی گفته: آنکه بیست بار حج گزارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدن آن را نشنود.

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که بیست بار بحج رفته باشد)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که بیست بار بحج رفته باشد نه دوزخ را می بیند و نه فریاد و آواز افروخته شدن آن را میشنود.

****ترجمه جعفری: (ثواب کسی که بیست بار حجّ به جای آورد)

ابو بکر خضرمی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس بیست بار حجّ به جای آورد جهنّم را نمی بیند و صدای آن را نمی شنود.

4- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ الْعَلَوِي (1) السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَتْ لَهُ خَمْسُمِائَةِ نَخْلَةٍ فَكَانَ يُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ نَخْلَةٍ رَكْعَتَيْنِ وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ غَشِيَ لَوْنَهُ لَوْنٌ آخَرُ وَ كَانَ قِيَامُهُ فِي صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ مُوَدِّعٍ يَرَى أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَداً وَ لَقَدْ صَلَّى ذَاتَ يَوْمٍ فَسَقَطَ الرِّدَاءُ عَنْ أَحَدِ مَنْكِبَيْهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَسَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَ تَدْرِي بَيْنَ يَدَيْ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ هَلَكْنَا فَقَالَ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُتَمِّمُ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ وَ كَانَ عليه السلام لَيَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ وَ رُبَّمَا حَمَلَ عَلَى ظَهْرِهِ الطَّعَامَ أَوِ الْحَطَبَ حَتَّى يَأْتِيَ بَابا بَابا فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُنَاوِلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ وَ كَانَ يُغَطِّي وَجْهَهُ إِذَا نَاوَلَ فَقِيراً لِئَلَّا يَعْرِفَهُ فَلَمَّا تُوُفِّيَ عليه السلام فَقَدُوا ذَلِكَ فَعَلِمُوا أَنَّهُ كَانَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ لَمَّا وُضِعَ عليه السلام عَلَى الْمُغْتَسَلِ نَظَرُوا إِلَى ظَهْرِهِ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ رُكَبِ الْإِبِلِ مِمَّا كَانَ يَحْمِلُ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ لَقَدْ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ عَلَيْهِ مِطْرَفُ خَزٍّ فَعَرَضَ لَهُ سَائِلٌ فَتَعَلَّقَ بِالْمِطْرَفِ فَمَضَى وَ تَرَكَهُ وَ كَانَ يَشْتَرِي الْخَزَّ فِي الشِّتَاءِ فَإِذَا جَاءَ الصَّيْفُ بَاعَهُ فَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهِ وَ لَقَدْ نَظَرَ عليه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ إِلَى قَوْمٍ يَسْأَلُونَ النَّاسَ فَقَالَ وَيْحَكُمْ

1- . قد مرّ هذا السند فى ص 343 و فيه (العمرى) و كلاهما صحيح لان الظاهر هو من أولاد محمّد بن عمر بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

أَ غَيْرَ اللَّهِ تَسْأَلُونَ فِی مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ إِنَّهُ لَيُرْجَى فِی هَذَا الْيَوْمِ لِمَا فِی بُطُونِ الْحَبَالَى أَنْ يَكُونُوا سُعَدَاءَ (1) وَ لَقَدْ كَانَ عليه السلام يَأْبَى أَنْ يُؤَاكِلَ أُمَّهُ (2) فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ أَبَرُّ النَّاسِ وَ أَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِمِ فَكَيْفَ لَا تُؤَاكِلُ أُمَّكَ فَقَالَ إِنِّی أَكْرَهُ أَنْ تَسْبِقَ يَدِی إِلَى مَا سَبَقَتْ عَيْنُهَا إِلَيْهِ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُ عليه السلام رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی لَأُحِبُّكَ فِی اللَّهِ حُبّاً شَدِيداً فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُحَبَّ لَكَ وَ أَنْتَ لِی مُبْغِضٌ وَ لَقَدْ حَجَّ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ عِشْرِينَ حِجَّةً فَمَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ فَلَمَّا تَوَفَّتْ أَمَرَ بِدَفْنِهَا لِئَلَّا تَأْكُلَهَا السِّبَاعُ وَ لَقَدْ سُئِلَتْ عَنْهُ مَوْلَاةٌ لَهُ فَقَالَتْ أَطْنِبُ أَوْ أَخْتَصِرُ فَقِيلَ لَهَا بَلِ اخْتَصِرِی فَقَالَتْ مَا أَتَيْتُهُ بِطَعَامٍ نَهَاراً قَطُّ وَ مَا فَرَشْتُ لَهُ فِرَاشاً بِلَيْلٍ قَطُّ وَ لَقَدِ انْتَهَى ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ يَعْتَابُونَهُ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَغَفَرَ اللَّهُ لِی وَ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ فَكَانَ عليه السلام إِذَا جَاءَهُ طَالِبُ عِلْمٍ فَقَالَ مَرْحَباً بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ يَقُولُ إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ إِلَى الْأَرَضِينَ السَّابِعَةِ وَ لَقَدْ كَانَ يَعُولُ مِائَةَ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ فُقَرَاءِ الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ يَحْضُرَ طَعَامَهُ الْيَتَامَى وَ الْأَضِرَّاءُ وَ الزَّمْنَى (3) وَ الْمَسَاكِينُ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَ كَانَ يُنَاوِلُهُمْ بِيَدِهِ وَ مَنْ كَانَ لَهُمْ مِنْهُمْ عِيَالٌ حَمَلَهُ إِلَى عِيَالِهِ مِنْ طَعَامِهِ وَ كَانَ لَا يَأْكُلُ طَعَاماً حَتَّى يَبْدَأَ فَيَتَصَدَّقَ بِمِثْلِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَسْقُطُ مِنْهُ كُلَّ سَنَةٍ سَبْعُ ثَفِنَاتٍ مِنْ مَوَاضِعِ سُجُودِهِ لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَانَ يَجْمَعُهَا فَلَمَّا مَاتَ دُفِنَتْ مَعَهُ وَ لَقَدْ كَانَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عِشْرِينَ سَنَةً وَ مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ مَا آنَ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقَضِیَ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِیَّ عليه السلام كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْناً فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِداً مِنْهُمْ فَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ وَ شَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ احْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَانَ ابْنُهُ حَيّاً فِی

1- . فی بعض النسخ (أن يكون سعيدا).
2- . المشهور أن أمه عليه السّلام مات فی أيّام نفاسه فلعل المراد بالام ظئره أو من تقوم مقام أمه.
3- . الزمنی- كسكرى- جمع الزمين أی المصاب بالزمانه.

الدُّنْيَا وَ أَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِی وَ أَخِی وَ عَمِّی وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی مَقْتُولِينَ حَوْلِی فَكَيْفَ يَنْقَضِی حُزْنِی (1).

*ترجمه کمره ای: (ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده میشد)

امام پنجم علیه السّلام فرمود علی بن الحسین علیهما السّلام در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند چنانچه امیر المؤمنین علیه السّلام میکرد پانصد نخله خرما داشت و پای هر نخله ای دو رکعت نماز میگذاشت و چون بنماز میایستاد رنگش دیگرگون میشد در نماز میایستاد چنان که بنده ذلیل پیش پادشاه بزرگی بایستد اندامش از ترس خدا میلرزید نماز کسیرا میخواند که با نماز وداع میکند و عقیده دارد که نماز دیگر را نخواهد خواند و عمرش کفاف نخواهد داد که نماز بهتری بجا بیاورد.

یک روز نماز میخواند و رداء از سر یک شانه اش افتاد آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد یکی از اصحابش از این موضوع از وی پرسش کرد فرمود وای بر تو آیا میدانی برابر کی ایستاده بودم براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد آن مرد عرضکرد پس ما هلاک شدیم فرمود هرگز براستی خدای عز و جل با نوافل نقصان آنها را جبران میکند همیشه در شب تار با ایمان پر از اشرفی و پول نقره بیرون میرفت و بسا بود که خوردنی و هیزم بدوش میکشید و بدر خانه ها میرفت و در را میزد و هر کس از خانه بیرون می آمد باو میداد در هنگامی که چیزی را به دست فقیر میداد روی خود را میپوشید که شناخته نشود.

چون وفات کرد و آن مرسومی قطع شد دانستند که از علی بن الحسین بوده چون او را بر روی تخته غسالخانه نهادند به پشت آن حضرت نگاه کردند چون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود از بس چیزهای سنگین برای منزل فقراء و مساکین بدوش کشیده بود، یک روز بیرون رفت و یک روپوش خزی بدوش داشت سائلی رسید و در آن آویخت حضرت آن را گذاشت و رفت؛ در زمستان جامه خز میخرید و چون تابستان میشد آن را میفروخت و پولش را صدقه میداد، در روز عرفه جمعی را دید که گدائی میکردند فرمود وای بر شما در چنین روزی از غیر خدا سؤال میکنید؟

براستی در این روز امید میرود که بچه ها در شکم مادر سعید و خوشبخت شوند، کناره میکرد از اینکه با مادرش هم خوراک شود باو عرض شد یا ابن

رسول اللّه شما نسبت بمادرت از همه کس بیشتر احسان و صله رحم میکنی چگونه با او هم خوراک نمیشوی؟

فرمود براستی بد دارم که دستم بلقمه ای دراز شود که چشم او دنبال آن رفته باشد. مردی باو عرض کرد یا ابن رسول اللّه بدرستی که من شما را در راه خدا دوست میدارم فرمود بار خدایا من بتو پناه میبرم که در راه تو دوست داشته شوم و تو مرا دشمن داری. بر ماده شتری بیست بار بحج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر مرد دستور داد لاشه اش را زیر خاک کردند تا درندگان او را نخورند در باره او از کنیزش پرسش شد گفت بدرازا سخن کنم یا کوتاه گفته شد مختصر بگو گفت هرگز در روز برای او خوراک نیاوردم و در شب برای او بستر پهن نکردم، یک روز بجمعی رسید که از او بد میگفتند بر آنها ایستاد فرمود اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد.

چون طالب علمی نزد او می آمد میفرمود مرحبا بسفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی چون طالب علم از منزلش بیرون آید قدم روی هیچ خشک و تری از زمین نگذارد جز آنکه تا طبقه هفتمین زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را نان میداد و خوشش می آمد که یتیمان و بیچارگان و زمین گیرها و گداها که چاره ندارند بر سفره اش باشند با دست خود بآنها غذا میداد و هر کدام عیال داشتند خوراک باو میداد که برای عیالش بر دو طعامی نمیخورد تا نخست برابر آن را صدقه بدهد.

در هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست میانداخت از بس نماز میخواند، آنها را جمع میکرد و چون وفات کرد با او بخاک سپرده شد، بیست سال بر پدرش حسین علیه السّلام گریست هرگز خوراکی جلوش نمیگذاشتند مگر آنکه میگریست تا غلامش عرضکرد یا ابن رسول اللّه اندوه شما پایان ندارد یا میترسم که درگذری فرمود وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت خدا یکی را از نظرش ناپدید کرد از بس گریست دیده اش نابود شد و سرش از اندوه سپید شد و پشتش از غم خمید با اینکه پسرش زنده بود من بچشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خاندانم در کنارم کشته افتاده بودند چگونه اندوه من بپایان برسد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: علی بن الحسین هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد چنان که علی بن ابی طالب پانصد خرما بن داشت، پای هر یک از آنها نماز می گزارد. هنگام نماز بسیار فروتن و بیمناک می ایستاد و گویا آخرین نمازگزاری وی بود. روزی نماز گزارد بالا پوش وی از دوشش افتاد پس از نماز بر دوش خود نهاد، یکی از یاران وی از این خضوع در نماز پرسید گفت: آنکه برابر بزرگی ایستاده باشد باید با کمال خلوص و تواضع بایستد.

آن کس پرسید بنا بر این کار ما چگونه خواهد بود؟ گفت: نماز نافله نقصان آنها را تکمیل می کند.

در شبهای تار از نقد و کالا در سرای تهی دستان بردی در حالی که خود را از ایشان پوشیدی تا شرمنده نگردند. چون درگذشت آنان که سرا از او سودمند می شدند دیدند آن مرسوم شبانه قطع شد بعدها دریافتند که آرنده علی بن الحسین بود. چون مرده وی را می شستند دیدند سر زانوی وی مانند زانوی اشتر شده از بس که انبان خوراک نهانی برمی داشت و به در سراهای مردمان می رسانید. روزی پوشش خزی داشت، درویشی آن را از او گرفت، در زمستان جامه های خز پوشیدی و در تابستان آن را می فروخت و با نقد آن تصدق در راه خدا دادی. روزی در جشن عرفه دید گروهی دریوزگی می کنند ایشان را منع کرد و گفت: از غیر از خدا از کسی چیزی مخواهید. زیرا در این روز است که کودک در شکم مادر سعادت مند می شود. با مادر خویش خوراک نخوردی سبب آن را پرسیدند گفت: ترسم که چشم وی بر چیزی افتد که من نادانسته آن را خورده یافتم. کسی به او گفت: من ترا برای خدا دوست دارم. گفت: خدایا به تو پناهم که کسی مرا برای تو دوست داشته باشد و تو مرا دشمن داری. به ماده اشتری بیست بار حج گزارد، چون مرد گفت: تا آن را دفن کنند تا درندگان آن را مخورند. از کنیز وی پرسیدند که او چگونه است؟. گفت: مختصر گویم یا دراز گفتند:

مختصر گوی. گفت هرگز برای وی خوراک نبردم و در شب بستر وی نگستردم با همه اینها بر من خشمگین نشدی. روزی گروهی از وی نکوهش می کردند به ایشان گفت: هر گاه راست می گویید خدا مرا بیامرزاد و هر گاه دروغ می گویید خدا شما را بیامرزاد. هر گاه دانشجویی نزد وی آمدی گفتی: آفرین به سفارش شده پیامبر. گفتی: هر گاه جویای دانش از سرای خود بیرون رود به هر گام وی خشک و تری بر زمین نیست مگر آنکه برای

وی آمرزش می جویند. صد خانوار از تهی دستان مدینه خوراک و پوشاک آنان با وی بودی.

هر گاه یتیمان و تهی دستان بر خوان وی می نشستند. ویژه زمین گیران و گدایان. او با دست خویش به ایشان خوراک دادی و چون خوان فراهم می کردند آنچه مانده بود گفتی: تا برای خانواده خویش برند. هر گاه خواستی که خوراک خورد به اندازه آن تصدق دادی آنگاه خوردی.

در هر سال هفت بار مواضع سجده وی پوست انداختی از بسیاری نمازگزاری، آن پوستها را پس از مرگ وی باو در خاک دفن کردند. گویند بیست سال بر پدر خویش گریستی، غلامی داشت وی را ملامت کرد که این همه گریستن چیست؟. گفت: یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت یکی از ایشان مدتی ناپیدا شد. او چندان به دوری وی گریست تا دیده اش کور شد و موی سر وی از اندوه آن سپید گشت و پشت وی خمید. من با چشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خویشان مرا در مقابل من کشتند با این حال چگونه نگریم؟.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیان بیست و سه خصلت از خصلتهای پسندیده ای که امام زین العابدین علیه السّلام بدانها ستوده میشد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: امام زین العابدین علیه السّلام در شبانه روز هزار رکعت نماز میگذارد هم چنان که امیر المؤمنین علیه السّلام میخواند و او را پانصد نخله خرما بود و نزد هر نخله دو رکعت نماز میخواند و چون بنماز می ایستاد رنگش دیگرگون میشد و همچون بنده ای ذلیل که در پیشگاه پادشاهی بزرگوار ایستاده باشد در نماز میایستاد و اندامش از ترس خداوند عز و جل میلرزید و نمازش چنان بود که گوئی با نماز وداع میکند و دیگر هرگز نماز نخواهد خواند روزی نماز میخواند عبا از یک دوش اش افتاد حضرت آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد بعضی از اصحابش در این باره از آن حضرت پرسید فرمود: وای بر تو آیا میدانی در پیشگاه چه کسی ایستاده بودم؟ همانا از نماز بنده پذیرفته نمیشود مگر همان قدر که بدل متوجه خدا بوده است آن مرد عرض کرد. بنا بر این ما هلاک شدیم فرمود: نه چنین است خدای عز و جل این کم بود را با نافله ها پر میکند و حضرتش در شبهای تار بیرون میرفت و کیسه های دینار و درهم بر دوش میکشید و گاهی خوراکی و یا هیزم بر پشت میگرفت تا آنکه یک یک در خانه ها را میکوفت و آنچه را که بر دوش داشت بدست آن کس که در را میگشود میداد و هر گاه به فقیر چیزی میداد صورت خود را می

پوشید که او را نشناسد و چون وفات کرد و این کار را از کسی ندیدند دانستند آنکه این کار میکرد علی بن الحسین علیه السّلام بود و چون بدن شریف حضرت را بر غسلگاه گذاشتند پشت آن حضرت را مشاهده کردند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از بس که بخانه های فقراء و مساکین بار بدوش کشیده بود و روزی از خانه بیرون شد و دوش انداز خزی بدوش داشت گدائی بر سر راه آمد و بدوش انداز در آویخت حضرت براه افتاد و آن را بجای گذاشت و در فصل زمستان خز می خرید چون تابستان میرسید آن را میفروخت و بهایش را صدقه میداد و روز عرفه ای جمعی را دید که از مردم گدائی میکنند فرمود: وای بر شما آیا در چنین روزی از غیر خدا گدائی میکنید؟ در حالی که امید میرود در امروز پرتو سعادت به بچه های در رحم مادران نیز بتابد و چنین بود که از هم خوراک شدن با مادرش خود داری میفرمود بخدمتش عرض شد: ای پس پیغمبر شما که از همه مردم نیکوکارتر و از همه بیشتر صله رحم میکنید چرا با مادر خود هم خوراک نمیشوید؟ فرمود: خوش ندارم که مبادا پیش دستی کنم بغذائی که مادرم چشم بر او داشته است، مردی بآن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا براستی که من تو را در راه خدا بسیار دوست دارم فرمود: بار الها من بتو پناهنده میشوم از اینکه دیگری بخاطر تو مرا دوست بدارد و تو مرا دشمن داشته باشی و آن حضرت ناقه ای داشت که بیست بار با آن بحج رفته بود و هرگز بآن تازیانه نزده بود و چون آن ناقه مرد دستور فرمود بخاکش بسپارند تا درندگان آن را نخورند و کنیزی داشت که احوال آن حضرت را از او پرسیدند گفت سخن دراز گویم یا کوتاه گفته شد: کوتاه بگو گفت: هرگز بروز برای او غذا نیاوردم و هرگز بشب بستر برای او نگستردم روزی گذارشان بجمعی افتاد که نسبت بحضرتش بدگوئی میکردند نزد آنان ایستاد و فرمود: اگر در گفتار خود راست گوئید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغگو هستید خداوند شما را بیامرزد و از عادت حضرت این بود که چون دانش آموزی بخدمتش میرسید میفرمود: خوش آمدی ای سفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی که چون دانش آموز از خانه خود بیرون می آید پای خود بر هیچ تر و خشکی از زمین نمیگذارد مگر آنکه تا هفتمین طبقه زمین برای او تسبیح میگویند و یک صد خانواده از فقیران مدینه را سرپرستی میفرمود و از اینکه یتیمان و بیچارگان و زمینگیرشده گان و تهی دستانی که راه چاره ندارند بر سر سفره او بنشینند خوشش می آمد و با دست خود لقمه برای آنان می گرفت و هر یک از آنان که عائله مند بود از غذای خود برای عائله اش می برد و غذائی نمی خورد تا آنکه اول مانند آن غذا را صدقه میداد و هر سال هفت پینه از هفت محل سجده او می افتاد از بس نماز میخواند و آن حضرت آن پینه ها را جمع آوری میفرمود و چون از دنیا رحلت فرمود آن

پینه ها بهمراه او بخاک سپرده شد و بر پدرش حسین علیه السّلام بیست سال گریست و غذائی به پیش آن حضرت گذاشته نشد مگر آنکه گریست تا آنجا که غلامش عرض کرد ای فرزند رسول خدا آیا روزگار اندوه تو بسر نیامد؟ فرمود: وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت و خداوند یکی از آنان را از چشم او پنهان کرد یعقوب از بس بر او گریست دیدگانش کور و موی سرش از اندوه سفید گشت و پشتش از بار غم خمید و حال آنکه پسرش در دنیا زنده بود و من خودم دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده نفر از خاندانم کشته و در کنار من افتاده بودند پس چگونه روزگار اندوه من بسر آید؟

****ترجمه جعفری: (بیست و سه خصلت پسندیده که امام سجّاد علیه السّلام با آنها توصیف شده)

حمران بن اعین از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امام سجّاد علیه السّلام در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، همان گونه که امیر المؤمنین علیه السّلام چنین می کرد، او پانصد درخت خرما داشت و نزد هر درختی دو رکعت نماز می خواند، و چنین بود که چون به نماز می ایستاد رنگ او دگرگون می شد و قیام او به نماز مانند قیام بنده ای ذلیل در پیشگاه پادشاهی بزرگ بود، اعضاء بدن او از ترس خداوند می لرزید و چنان نماز می خواند که گویا دیگر پس از آن نماز نخواهد خواند، روزی نماز خواند و ردای او از یکی از شانه هایش افتاد و آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد، بعضی از اصحابش در این باره از او پرسیدند، فرمود: وای بر تو، می دانی که در برابر چه کسی قرار داشتم؟ همانا نماز بنده قبول نمی شود مگر آن نمازی که با قلب خود آن را به جای آورد، آن مرد گفت: ما هلاک شدیم، فرمود: هرگز! خداوند به وسیله نافله ها آن را کامل می کند.

آن حضرت در شبی تاریک از خانه بیرون می شد در حالی که انبانی بر پشت او بود که در آن کیسه های دینار و درهم بود و گاهی بر پشت خود طعام یا هیزم حمل می کرد و به در خانه ها می رفت و در می زد و هر کس بیرون می آمد آن را به او می داد و وقتی چیزی به فقیر می داد صورت خود را می پوشانید تا شناخته نگردد، چون از دنیا رفت او را از دست دادند و دانستند که او علیّ بن الحسین علیه السّلام بوده است، و چون بر روی تخته غسل قرار دادند دیدند که پشت او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، از باری که به خانه های فقرا و مساکین حمل کرده برد. یک روز

از خانه بیرون آمد در حالی که لباس خزی پوشیده بود، سائلی آمد و به آن لباس خز آویخت، حضرت آن را رها کرد و رفت.

در روز عرفه به گروهی نگاه کرد و دید که از مردم چیزی می خواهند، فرمود: وای بر شما، در چنین روزی از غیر خدا درخواست می کنید؟ در این روز امید آن می رود که بچه هایی که در شکم مادرند خوشبخت شوند و آن حضرت از اینکه با مادرش غذا بخورد امتناع داشت، به او گفته شد: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، تو نیکوترین مردم هستی و از همه بیشتر صله رحم می کنی، چگونه است که با مادرت غذا نمی خوری؟ فرمود:

من دوست ندارم که دست من به لقمه ای سبقت بگیرد که چشم او به آن سبقت گرفته باشد. مردی به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، من تو را به خاطر خدا بسیار دوست دارم، حضرت گفت: خدایا به تو پناه می برم که به خاطر تو مرا دوست داشته باشند ولی تو مرا دشمن بداری. او بر روی شتری که داشت بیست بار حجّ به جای آورد و هرگز آن را با تازیانه نزد و چون آن شتر مرد دستور داد که آن را دفن کنند تا حیوانات درنده آن را نخورند.

از کنیزش در باره آن حضرت پرسیده شد، گفت: مفصّل بگویم یا خلاصه کنم؟

گفتند: خلاصه کن، گفت: هرگز روزها طعامی نزد او نیاوردم و شب ها رختخوابی برای او پهن نکردم. روزی آن حضرت نزد گروهی آمد که غیبت او را می کردند، پس ایستاد و فرمود: اگر شما راست می گویید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویید خداوند شما را بیامرزد.

آن حضرت چنین بود که چون طالب علمی نزد او می آمد، می فرمود: مرحبا به سفارش شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سپس می فرمود: وقتی طالب علم از منزل خود بیرون می آید، قدم خود را به هیچ خشک و تری در زمین نمی گذارد مگر اینکه برای او تا عمق هفت زمین تسبیح می گوید. و آن حضرت متکفّل صد خانواده از فقراء مدینه بود و خوشحال می شد اگر به سفره او یتیمان و نابینایان و زمین گیران و بیچارگانی که چاره ای ندارند بنشینند، و با دست خود به آنان غذا می داد و هر کدام از آنها که خانواده داشت از آن غذا به خانه اش حمل می کرد و هرگز غذا نمی خورد مگر اینکه مانند آن را صدقه بدهد. و به سبب کثرت نماز هر سال از او

هفت پینه از مواضع سجده می افتاد و آنها را جمع می کرد و چون از دنیا رفت همراه او دفن شد. او بر پدرش حسین علیه السّلام بیست سال گریه کرد و طعامی پیش روی او گذاشته نمی شد مگر اینکه گریه می کرد تا جایی که غلامش به او عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیا وقت آن نرسیده که اندوه تو پایان یابد؟ فرمود: وای بر تو! یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آنها را از چشم او پنهان کرد، از کثرت گریه بر او دو چشمش سفید شد و سر او از اندوه سفید شد و پشت او از غم خمیده گشت در حالی که پسرش در دنیا زنده بود، ولی من می دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خاندانم در کنار من کشته شده اند، پس چگونه اندوه من پایان گیرد؟

ما جاء فی لیله إحدی و عشرین و ثلاث و عشرین من شهر رمضان

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا کَانَتْ لَیْلَهُ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ أَخَذَ فِی الدُّعَاءِ حَتَّی یَزُولَ اللَّیْلُ فَإِذَا زَالَ اللَّیْلُ صَلَّی.

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع صَلِّ لَیْلَهَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ لَیْلَهَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ مِائَهَ رَکْعَهٍ تَقْرَأُ فِی کُلِّ رَکْعَهٍ الْحَمْدَ مَرَّهً وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ.

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ رِفَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَیْلَهُ الْقَدْرِ هِیَ أَوَّلُ السَّنَهِ وَ هِیَ آخِرُهَا.

و اتفق مشایخنا رضی الله عنهم علی أنها لیله ثلاث و عشرین من شهر رمضان و الغسل فیها من أول اللیل و هو یجزی إلی آخره

8- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ حَسَّانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ لَیْلَهِ الْقَدْرِ فَقَالَ الْتَمِسْهَا لَیْلَهَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ وَ لَیْلَهَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ.5.

*ترجمه کمره ای: (آنچه در باره شب 21 و 23 ماه رمضان رسیده)

فضل بن یسار گوید شیوه امام پنجم بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان میشد از شب تا نیمه شب بدعا میپرداخت و چون نیمه شب میشد بنماز مشغول میگردید.

سلیمان جعفری گوید امام هفتم فرمود در شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان در هر رکعتی حمد را یک بار بخوان و سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده بار.

امام ششم علیه السّلام فرمود شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است.

اساتید ما متفقند بر اینکه شب قدر شب بیست و سوم ماه رمضانست و غسل آن از اول شب است تا آخر شب.

حسان بن مهران گوید از امام ششم شب قدر را پرسیدند فرمود آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنچه در باره شب 21 و 23 رمضان رسیده)

فضل بن یسار گفته: امام محمد باقر رسم وی چنان بود که هر گاه شب 21 و 23 رمضان رسیدی از سر شب تا نیمه شب به دعا مشغول شدی و چون شب به نیمه رسیدی به نماز پرداختی. سلیمان جعفری گفته: امام موسی بن جعفر می گفت در بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگزار در هر رکعتی حمد را یک بار و قل هو اللّه را ده بار بخوان. امام صادق علیه السّلام گفته: شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است. صدوق گفته: پیران ما همداستان اند بر آنکه شب قدر شب بیست و سوم رمضان است و غسل آن از اول شب است تا آخر آن. حسان بن مهران گفته: امام صادق می گفت: «شب قدر را در میان بیست و یکم و بیست و سوم بجوی».

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه در باره شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان رسیده است)

فضیل بن یسار گوید: امام باقر علیه السّلام را عادت این بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم میشد بدعا می پرداخت تا نیمه شب و چون

شب از نیمه میگذشت نماز میخواند 6- سلیمان جعفری گوید: امام موسی بن جعفر فرمود: شب بیست و یکم و بیست و سوم یک صد رکعت نماز بخوان در هر رکعت حمد یک بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ده بار.

امام صادق علیه السّلام فرمود: شب قدر شب اول سال است و شب پایان سال استادان ما اتفاق دارند که شب بیست و سوم از ماه رمضان شب قدر است و وقت غسل در آن شب از اول شب است و تا آخر شب وقت غسل باقی است.

حسان بن مهران گوید: از امام صادق علیه السّلام از شب قدر پرسیدیم فرمود: در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم آن را جستجو کن.

****ترجمه جعفری: (آنچه در باره شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان رسیده)

فضیل بن یسار می گوید: وقتی شب بیست و یکم و شب بیست و سوم (رمضان) می شد، امام باقر علیه السّلام دعا می خواند تا شب از نیمه بگذرد و چون شب از نیمه می گذشت نماز می خواند.

سلیمان جعفری از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم (رمضان) صد رکعت نماز بخوان، در هر رکعتی یک بار سوره حمد و ده بار سوره قل هو اللّه احد را بخوان.

رفاعه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: شب قدر اول سال و آخر آن است.

(مصنف این کتاب می گوید:) بزرگان ما اتفاق نظر دارند که شب قدر، شب بیست و سوم ماه رمضان است و غسل کردن در آن اول شب است و تا آخر شب هم کفایت می کند.

حسّان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از آن حضرت از شب قدر پرسیدم، فرمود: آن را در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم بجو.

1- . جل هذه الخصال التى وصف بها عليه السّلام مرويّ من طرق العامّه مع زياده مسندا الى رجال أكثرهم صحاح، راجع حليه الأولياء لابى نعيم ج 3 ص 133 الى 145.

9- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُرَشِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَرِهَ لَکُمْ أَیَّتُهَا الْأُمَّهُ أَرْبَعاً وَ عِشْرِینَ خَصْلَهً وَ نَهَاکُمْ عَنْهَا کَرِهَ لَکُمُ الْعَبَثَ فِی الصَّلَاهِ وَ کَرِهَ الْمَنَّ فِی الصَّدَقَهِ وَ کَرِهَ الضَّحِکَ بَیْنَ الْقُبُورِ وَ کَرِهَ التَّطَلُّعَ فِی الدُّورِ وَ کَرِهَ النَّظَرَ إِلَی فُرُوجِ النِّسَاءِ وَ قَالَ یُورِثُ الْعَمَی وَ کَرِهَ الْکَلَامَ عِنْدَ الْجِمَاعِ وَ قَالَ یُورِثُ الْخَرَسَ یَعْنِی فِی الْوَلَدِ وَ کَرِهَ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ وَ کَرِهَ الْحَدِیثَ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ وَ کَرِهَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ بِغَیْرِ مِئْزَرٍ وَ کَرِهَ الْمُجَامَعَهَ تَحْتَ السَّمَاءِ وَ کَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ قَالَ فِی الْأَنْهَارِ غُمَّارٌ وَ سُکَّانٌ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ کَرِهَ دُخُولَ الْحَمَّامَاتِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ کَرِهَ الْکَلَامَ بَیْنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَهِ فِی صَلَاهِ الْغَدَاهِ حَتَّی تُقْضَی الصَّلَاهُ وَ کَرِهَ رُکُوبَ الْبَحْرِ فِی هَیَجَانِهِ وَ کَرِهَ النَّوْمَ فِی سَطْحٍ لَیْسَ بِمُحَجَّرٍ وَ قَالَ مَنْ نَامَ عَلَی سَطْحٍ غَیْرِ ذِی مُحَجَّرٍ فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ الذِّمَّهُ (1) وَ کَرِهَ أَنْ یَنَامَ الرَّجُلُ فِی بَیْتٍ وَحْدَهُ وَ کَرِهَ لِلرَّجُلِ أَنْ یَغْشَی امْرَأَتَهُ وَ هِیَ حَائِضٌ (2) فَإِنْ غَشِیَهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْذُوماً أَوْ أَبْرَصَ فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ وَ کَرِهَ أَنْ یَغْشَی الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ قَدِ احْتَلَمَ حَتَّی یَغْتَسِلَ مِنِ احْتِلَامِهِ الَّذِی رَأَی فَإِنْ فَعَلَ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُوناً فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ وَ کَرِهَ أَنْ یُکَلِّمَ الرَّجُلُ مَجْذُوماً إِلَّا أَنْ یَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمَجْذُومِ قَدْرُ ذِرَاعٍ وَ قَالَ فِرَّ مِنَ

1- . راجع الکافی ج 6 ص 530 باب تحجیر السطوح و من جمله أخباره (عن الصادق علیه السلام فی السطح یبات علیه و هو غیر محجر؟ قال: یجزیه أن یکون مقدار ارتفاع الحائط ذراعین).
2- . الکراهه هنا یحمل علی الحرمه لما فی غیره من الاخبار.

الْمَجْذُومِ فِرَارَکَ مِنَ الْأَسَدِ (1) وَ کَرِهَ الْبَوْلَ عَلَی شَطِّ نَهْرٍ جارِی [جَارٍ] وَ کَرِهَ أَنْ یُحْدِثَ الرَّجُلُ تَحْتَ شَجَرَهٍ قَدْ أَیْنَعَتْ یَعْنِی أَثْمَرَتْ وَ کَرِهَ أَنْ یَتَنَعَّلَ الرَّجُلُ وَ هُوَ قَائِمٌ وَ کَرِهَ أَنْ یَدْخُلَ الرَّجُلُ الْبَیْتَ الْمُظْلِمَ إِلَّا أَنْ یَکُونَ بَیْنَ یَدَیْهِ نَارٌ وَ کَرِهَ النَّفْخَ فِی مَوْضِعِ الصَّلَاهِ.

*ترجمه کمره ای: (از بیست و چهار خصلت نهی شده است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بدرستی که خدای عز و جل ای امت بیست و چهار چیز را برای شما بد داشته و شما را از آن بازداشته، بازی در نماز را برای شما بد داشته، منت نهادن در صدقه را بد داشته، خندیدن در گورستان را بد داشته، سرکشی در خانه های مردم را بد داشته، نگاه بعورت همسران را بد داشته، فرمود سبب کوری می شود، سخن گفتن در حال جماع را بد داشته، فرمود سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء را بد داشته، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء را بد داشته، غسل کردن زیر آسمان را بی لنگ بد داشته، جماع زیر آسمان را بی ساتر بد داشته، در آمدن در آب رودخانه ها را بی لنگ بد داشته، فرمود در رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنینی از فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه ها را بی لنگ بد داشته سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را تا پس از ادای نماز بد داشته، سوار شدن دریا را در موقع کولاک بد داشته، خوابیدن در پشت بامی را که محجر ندارد بد داشته، فرمود کسی که در پشت بام بی محجر بخوابد برای حفظ او مسئولیتی نیست، بد داشته که یک مرد در یک خانه تنها بخوابد، بد داشته که مرد بر زن حائض خود در آید، اگر در آمد و فرزند مبتلای خوره یا پیسی شد جز خود را سرزنش نکند و بد داشته که مردی محتلم شده تا غسل نکند با زن خود جماع کند، اگر چنین کرد و فرزند دیوانه در آمد جز خود کسیرا سرزنش نکند و بد داشته که کسی که با مبتلای بخوره سخن گوید مگر آن که میان آنها یک ذراع فاصله باشد، فرمود از کس خوره دارد بگریز چنانچه از شیر میگریزی، بد داشت شاشیدن بر کنار آب روان را، بد داشت که کسی زیر درختی که میوه دارد تغوط کند، بد داشت که کسی ایستاده نعلین بپوشد؛ بد داشت بی روشنائی در خانه تاریک درآید، بد داشت کسی در جای نماز خود بدمد و فوت کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (از بیست و چهار چیز منع شده است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: خدا برای شما ای پیروان من بیست و چهار چیز را ناروا دانسته و شما را از آن منع کرده: بازی در نماز، منت نهادن در صدقه دادن، خندیدن، در گورستان، سرکشی در سراهای مردمان، نگاه کردن به فرج همسران چون سبب کوری فرزند می شود، سخن گفتن در حال سپوختن چون سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بی لنگ، جماع زیر آسمان بی لنگ، در آب رودخانه بی لنگ رفتن، رودخانه را آباد سازید چون پیرامون آن فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه بی لنگ، سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز بام، سوار شدن دریا هنگام طوفانی بودن، خوابیدن بر پشت بامی که اطراف آن دیوار ندارد هر گاه بیفتد به کسی جز او گناهی نیست، خوابیدن مرد تنها در خانه یی، جماع مرد با زن حائض هر گاه درآید فرزند وی خوره یا پیسی گیرد، مرد محتلم تا غسل نکند با زن خود جماع مکند هر گاه فرزندی از او زاده شود دیوانه باشد، با جذامی به فاصله ذراعی گفتگو کند، از خوره دار بگریز چنان که از شیر می گریزی، شاشیدن بر کنار آب روان، ریستن زیر درخت میوه دار، ایستاده پای افزار پوشیدن، بی روشنایی در جای تاریک رفتن، دمیدن در جای نماز خود.

***ترجمه فهری زنجانی: (از بیست و چهار خصلت نهی شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امت براستی که خدای عز و جل بیست و چهار خصلت را برای شما خوش نداشته و شما را از آنها نهی فرموده است بازی در نماز را برای شما ناخوش داشته و منت نهادن در صدقه را ناخوش داشته و خندیدن در گورستان را ناخوش داشته و سرکشیدن و نگاه کردن بخانه های مردم را ناخوش داشته و نگاه کردن بعورت زنان: (همسران) را ناخوش داشته و فرمود که (برای فرزند) کوری آورد و سخن گفتن بهنگام آمیزش جنسی را ناخوش داشته و فرمود که گنگی آورد یعنی در فرزند و خواب پیش از نماز عشا را ناخوش داشته و سخن گفتن پس از نماز عشا را ناخوش داشته و بی لنگ در زیر آسمان غسل کردن را ناخوش داشته و آمیزش جنسی در زیر آسمان (جای بی سقف) را ناخوش داشته و رفتن بمیان رودخانه را بی لنگ ناخوش داشته و فرمود در رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنین از فرشتگان هستند و بی لنگ بحمام ها رفتن را ناخوش داشته و سخن گفتن میان اذان و اقامه را در نماز صبح تا پایان یافتن نماز ناخوش داشته و سوار شدن دریا را هنگام طوفان ناخوش داشته و خواب در پشت بامی را که گرداگردش دیوار نباشد ناخوش داشته و فرمود: کسی که در پشت بام بی دیوار بخوابد هیچ کس

مسئول محافظت او نیست و ناخوش داشته که مردی در خانه ای بتنهائی بخوابد و ناخوش داشته که مردی با همسر خود در حال حیض آمیزش جنسی کند که اگر کرد و نوزادش با بیماری خوره و یا پیسی بدنیا آمد بجز خود را سرزنش نکند و ناخوش داشته که مرد پس از احتلام غسل نکرده با همسر خود آمیزش جنسی کند که اگر کرد و فرزندش دیوانه بدنیا آمد بجز خویشتن کسی را سرزنش نکند و ناخوش داشته که مرد با بیمار خوره دار سخن گوید مگر اینکه بقدر یک ذراع از هم دور باشند و فرمود از خوره دار بگریز چنانچه از شیر میگریزی و ناخوش داشته ادرار کردن بر کنار آب روان را و ناخوش داشته که شخص در زیر درخت میوه دار بقضای حاجت نشیند و ناخوش داشته که مرد ایستاده کفش بپا کند و ناخوش داشته که شخص بی آنکه جلو پایش روشن باشد بخانه تاریک درآید و دمیدن و فوت کردن جایگاه نماز را ناخوش داشته است.

****ترجمه جعفری: (نهی از بیست و چهار خصلت)

عبد اللَّه بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السّلام از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّت! خداوند بیست و چهار چیز را بر شما نمی پسندد و شما را از آنها نهی می کند: بر شما نمی پسندد بازی کردن در نماز، و منّت گذاشتن در صدقه و خندیدن میان قبرها و سر کشیدن به خانه ها و نگاه کردن به فرجهای همسران- و گفت که آن کوری می آورد- و سخن گفتن در حال جماع- و گفت که آن باعث لال شدن فرزند می شود- و خوابیدن پیش از نماز عشاء و سخن گفتن بعد از نماز عشاء و غسل کردن زیر آسمان بدون لنگ، و جماع کردن در زیر آسمان و وارد شدن در رودخانه ها مگر با لنگ- و فرمود: در رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنانی از فرشتگان وجود دارند- و وارد شدن به حمام بدون لنگ.

و سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح تا نماز را بخواند و به دریا رفتن در طول طوفان و خوابیدن در پشت بامی که نرده ندارد- و فرمود: هر کس بر پشت بام بدون نرده بخوابد (در حفظ او) تعهّدی نیست- و اینکه کسی به تنهایی در خانه بخوابد و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که او در حیض است- و اگر همبستر شد و فرزندی مبتلا به جذام و یا پیسی به وجود آمد کسی را جز خودش سرزنش نکند- و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که محتلم شده تا هنگامی که از احتلامی که دیده غسل کند- و اگر چنین کند و فرزندش دیوانه متولّد گردد کسی را جز خودش سرزنش نکند- و اینکه مرد با جذامی سخن بگوید مگر اینکه میان او

و جذامی به مقدار یک ذراع فاصله باشد- و فرمود: از جذامی فرار کن همان گونه که از شیر فرار می کنی- و بول کردن بر کنار جوی روان و اینکه شخص زیر درختی که میوه دارد قضای حاجت کند و اینکه ایستاده نعلین بپوشد و اینکه شخصی وارد خانه ای تاریک گردد مگر اینکه مقابل او آتشی باشد و اینکه به محلّ نماز بدمد.

صلاه الجماعه أفضل من صلاه الفرد بخمس و عشرین درجه

10- أَخْبَرَنِی أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ الْفَقِیهُ بِبَلْخٍ فِیمَا أَجَازَهُ لِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَرْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أُحَیْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عِیسَی الْحَافِظِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ بُکَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّیْثُ عَنِ ابْنِ الْهَادِ (3) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: صَلَاهُ الْجَمَاعَهِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاهِ الْفَرْدِ بِخَمْسٍ وَ عِشْرِینَ دَرَجَهً.

: و قال أبی رضی الله عنه فی رسالته إلی لصلاه الرجل فی جماعه علی صلاه الرجل وحده خمس و عشرین درجه فی الجنه.ث.

*ترجمه کمره ای: (نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است)

ابو سعید خدری گوید رسول خدا فرمود نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است. پدرم در رساله ای که برای من نوشته فرموده است نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تنها است (مصنف)

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است)

ابو سعید خدری گفته:

پیامبر می گفت: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است. پدرم در رساله یی که برای من نگاشته گفته: نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تک خوان است.

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز را بجماعت خواندن بیست و پنج درجه از خواندن بتنهائی بهتر است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز را بجماعت خواندن بیست و پنج درجه از خواندن بتنهائی بهتر است.

و پدرم در رساله ای که بمن نوشته بود فرموده است: نماز مردی که بجماعت میخواندش از نماز مردی که بتنهائی میخواند بیست و پنج درجه در بهشت برتری دارد.

****ترجمه جعفری: (نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی با فضیلت تر است)

عبد اللَّه بن خبّاب از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی (نماز بدون جماعت) با فضیلت تر است.

(مصنف این کتاب می گوید:) پدرم در نامه خود به من گفته: خواندن نماز جماعت برای انسان، نسبت به نماز خواندن به تنهایی بیست و پنج درجه در بهشت برتری دارد.

1- . هذا لا ینافی قوله (ص) (لا عدوی و لا طیره و لا هامه) لان المراد به نفی ما یعتقدونه من أن تلک العلل المعدیه مؤثّره بنفسها مستقلّه التأثیر، فأعلمهم (ص) أن الامر لیس کذلک و انما هو بمشیئه اللّه تعالی و فعله. و الحاصل أن العدوی لیست علّه تامّه و قضیّه کلیّه بل قضیّه مهمله و علّه ناقصه قد یتخلّف، و لا یدّعی الاطباء کلیّتها کما قاله استاذنا الشعرانی.
2- . محمّد بن إبراهیم هو البوشنجی أبو عبد اللّه الفقیه الادیب ذکره ابن حبان فی الثقات، و اما أبو حرب و محمّد بن أحید و ابن أبی عیسی الحافظ فلم أجدهم و فی بعض النسخ (محمد ابن أحمد). و الخبر رواه الحاکم فی المستدرک ج 1 ص 208 بإسناده عن عطاء بن یزید عن أبی سعید بزیاده.

3- . هو يزيد بن عبد اللّه بن أسامه بن الهاد الليثى ذكره ابن حبان فى الثقات يروى عن عبد اللّه بن خباب الأنصارىّ النجارى مولاهم وثقه النسائى و أبو حاتم. و روى عنه ليث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمى و هو ثقه يروى عنه يحيى بن عبد اللّه بن بكير و قال ابن حجر: ثقه فى الليث.

11- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ (1) عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ضَمْرَةَ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ص عَنِ الصَّلَاهِ فَقَالَ علیه السلام الصَّلَاهُ مِنْ شَرَائِعِ الدِّينِ وَ فِيهَا مَرْضَاهُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هِيَ مِنْهَاجُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لِلْمُصَلِّي حُبُّ الْمَلَائِكَهِ وَ هُدًى وَ إِيمَانٌ وَ نُورُ الْمَعْرِفَهِ وَ بَرَكَهٌ فِي الرِّزْقِ وَ رَاحَهٌ لِلْبَدَنِ وَ كَرَاهَهٌ لِلشَّيْطَانِ وَ سِلَاحٌ عَلَى الْكَافِرِ وَ إِجَابَهٌ لِلدَّعَاءِ وَ قَبُولٌ لِلْأَعْمَالِ وَ زَادٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَهِ وَ شَفِيعٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ أُنْسٌ فِي قَبْرِهِ وَ فِرَاشٌ تَحْتَ جَنْبِهِ وَ جَوَابٌ لِمُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ تَكُونُ صَلَاهُ الْعَبْدِ عِنْدَ الْمَحْشَرِ تَاجاً عَلَى رَأْسِهِ وَ نُوراً عَلَى وَجْهِهِ وَ لِبَاساً عَلَى بَدَنِهِ وَ سِتْراً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ حُجَّهً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ وَ نَجَاهً لِبَدَنِهِ مِنَ النَّارِ وَ جَوَازاً عَلَى الصِّرَاطِ وَ مِفْتَاحاً لِلْجَنَّهِ وَ مُهُوراً لِحُورِ الْعِينِ وَ ثَمَناً لِلْجَنَّهِ بِالصَّلَاهِ يَبْلُغُ الْعَبْدُ إِلَى الدَّرَجَهِ الْعُلْيَا لِأَنَّ الصَّلَاهَ تَسْبِيحٌ وَ تَهْلِيلٌ وَ تَحْمِيدٌ وَ تَكْبِيرٌ وَ تَمْجِيدٌ وَ تَقْدِيسٌ وَ قَوْلٌ وَ دَعْوَهٌ.

*ترجمه کمره ای: (در نماز بیست و نه خصلت است)

ضمره بن حبیب گوید از پیغمبر راجع بنماز پرسش شد فرمود نماز از شرایع دین است و رضای پروردگار عز و جل در آنست و آن روش پیغمبران است، فرشتگان نماز گذار را دوست دارند از آنها است هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن نماز راندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمیدارد و شفیعی است میان او و میان ملک الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است نماز بنده در روز محشر تاج سر او و نور روی او و جامه تن او و پرده ایست میان او و دوزخ، حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهائی او است از آتش و سبب گذشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است بسبب نماز بنده ببلندترین درجات میرسد زیرا نماز تسبیح و تهلیل و حمد و تکبیر و تمجید و تقدیس و گفتار و دعا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در نماز بیست و نه منش است)

ضمره بن حبیب گفته: از پیامبر راجع به نماز پرسش شد، گفت: نماز از شرایع دین است و خشنودی خدا در آن ست و آن روش پیامبران است. فرشتگان نمازگزار را دوست دارند و از ایشان است رهنمایی و ایمان و نور معرفت در روزی و آسایش بدن. نماز راندن دیو است و سلاحی ست بر ضد کافر و انگیزه برآورده شدن خواهش و پذیرفتن اعمال است و توشه یی ست که زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است. نماز نمازگزار در قیامت تاجی ست بر سر وی و نور روی او و جامه تن او و پرده یی ست میان وی و دوزخ. و حجتی ست میان او و خدا و رهایی وی از آتش و سبب آسان گذشتن وی از صراط و کلید بهشت و کابین حور و بهای بهشت است، نمازگزار به سبب نماز به برترین مقامات می رسد چون نماز ستایش و بزرگ داشت خداست.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیست و نه خصلت در نماز هست)

ضمره بن حبیب گوید: از پیغمبر در باره نماز پرسش شد فرمود: نماز از راههای بندگی در دین است و رضای پروردگار عز و جل در آن است و آن راه و رسم انبیاء است و نمازگزار را دوستی فرشتگان و هدایت و ایمان و روشنائی شناسائی حق و برکت در روزی و آسایش تن و ناخوشی شیطان و اسلحه علیه کافر و مستجاب شدن دعا و پذیرش اعمال نصیب می شود و توشه مؤمن در دنیا و آخرت و شفیع میان او و فرشته مرگ و آرام دلش در گور و بستر زیر پهلویش و پاسخ منکر و نکیر نماز است و در روز رستاخیز نماز بنده تاجی است بر سر او و نوری است بر روی او و جامه ای است بر تن او و پرده ای است میان او و آتش و حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و باعث رهائی تن او است از دوزخ و سبب گذشتن او است از پل صراط و کلید بهشت است و کابین حوریان بهشتی است و بهای بهشت است بنده بوسیله نماز به بالاترین درجه میرسد زیرا نماز یاد کردن خدا است به پاکی و یگانگی و سپاس و بزرگداشت و آقائی و پاکیزگی و گفتگو با خدا و دعا نمودن است.

****ترجمه جعفری: (نماز بیست و نه خصلت دارد)

ضمره بن حبیب می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به نماز پرسیده شد، فرمود: نماز از شرایع دین است و خوشنودی خداوند در آن است و آن شیوه پیامبران است، و برای نمازگزار است: محبّت فرشتگان و هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در روزی و راحتی در بدن و دوری شیطان و اسلحه بر کافران و اجابت دعا و قبولی اعمال، و آن توشه مؤمن

از دنیا به آخرت است و میان او و فرشته مرگ شفیع می شود و باعث انس در قبر است و بستری در کنار اوست و پاسخی بر نکیر و منکر است، و نماز بنده در محشر تاجی بر سر او و نوری بر صورت او و لباسی بر بدن او، و پوششی میان او و آتش و حجّتی میان او و پروردگار، و نجات بدن او از آتش و عبور از صراط و کلیدی برای بهشت و مهریه ای برای حوریان و قیمتی برای بهشت است، و بنده به وسیله نماز به بالاترین درجه می رسد، چون نماز هم تسبیح و هم تهلیل (گفتن لا اله الّا اللّه) و هم تحمید (گفتن الحمد للّه) و هم تکبیر (گفتن اللّه اکبر) و هم تمجید و تقدیس (خدا) و هم سخن و دعوت است.

فی العلم تسع و عشرون خصله

12- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ الْیَقْطِینِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعُوهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِیحٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِیمَهُ مَنْ لَا یَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ بَذْلَهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِکٌ بِطَالِبِهِ سَبِیلَ الْجَنَّهِ وَ هُوَ أَنِیسٌ فِی الْوَحْشَهِ وَ صَاحِبٌ فِی الْوَحْدَهِ وَ دَلِیلٌ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ سِلَاحٌ عَلَی الْأَعْدَاءِ وَ زَیْنٌ لِلْأَخِلَّاءِ یَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَاماً

ص: 522

1- . یعنی جعفر بن سماعه و هو ثقه من أصحاب الکاظم علیه السّلام و راویه المنذر بن محمّد بن سعید بن الجهم القابوسی ثقه من أصحابنا کما فی (صه و جش).

يَجْعَلُهُمْ فِی الْخَیْرِ أَئِمَّةً یُقْتَدَی بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ وَ تَرْغَبُ الْمَلَائِکَهُ فِی خَلَّتِهِمْ یَمْسَحُونَهُمْ فِی صَلَاتِهِمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُ لَهُمْ کُلَّ شَیْ ءٍ حَتَّی حِیتَانَ الْبُحُورِ وَ هَوَامَّهَا وَ سِبَاعَ الْبَرِّ وَ أَنْعَامَهَا لِأَنَّ الْعِلْمَ حَیَاهُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَی وَ قُوَّهُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ یُنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَخْیَارِ وَ یَمْنَحُهُ مَجَالِسَ الْأَبْرَارِ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ بِالْعِلْمِ یُطَاعُ اللَّهُ وَ یُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ یُعْرَفُ اللَّهُ وَ یؤخذ [یُوَحَّدُ] وَ بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ یُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ تَابِعُهُ یُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعَدَاءَ وَ یَحْرِمُهُ الْأَشْقِیَاءَ.

*ترجمه کمره ای: (در دانش بیست و نه خصلت است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دانش آموزید که یاد گرفتنش حسنه و یاد دادنش تسبیح و بحث از آن جهاد است، آموختن آن بکسی که نمیداند صدقه هست و بخشش آن باهلش رضایت خدا است زیرا که آن سبب دانستن حلال و حرام است و طالب خود را ببهشت میکشاند، در وحشت انیس است و در تنهائی رفیق در تنگی و سختی رهنما است در برابر دشمنان سلاح است و در نزد دوستان زیور، خداوند بواسطه آن جمعی را تا جایی بلند مرتبت کرده که آن ها را پیشوایان خیر نموده و از آن ها باید پیروی کرد کارهای آن ها را باید نصب العین قرار داد و از آثار آنها اقتباس کرد فرشتگان در دوستی آن ها رغبت دارند و در نماز با بال خود آنها را مسح میکنند و همه چیز تا برسد بماهیان دریا و جانوران آن و درندگان بیابان و چهار پایان آن برای آن ها آمرزش میخواهند زیرا که دانش زندگی دلها و روشنی دیده ها است از کوری و نیروی تنها است از سستی، خدا دانشمند را بمنزل نیکان وارد میکند و در دنیا و آخرت محفل خوبان را باو میبخشد بواسطه علم، خدا اطاعت می شود و پرستش میگردد بواسطه علم خدا شناخته می شود و بیگانگی دریافت میگردد، بواسطه علم صله ارحام بعمل می آید و حلال از حرام شناخته می شود، علم مقدمه عمل است و عمل دنبال آنست خدا آن را بنیکان الهام میکند و بد بختان را از آن محروم مینماید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در دانش بیست و نه سود است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: دانش آموزید زیرا فرا گرفتن آن ستایش خداست و گفتگو از آن کوشش در راه خداست، آموختن آن به کسی که نداند دهش در راه خداست چون سبب دانستن حلال و حرام می شود و

جویای آن را به بهشت می رساند و در بیمناکی همدم ویست و در تنهایی یار وی و در تنگی و سختی رهنما و در مقابل دشمنان ابزار چیرگی و در نزد دوستان زیور و آذین، خدا به واسطه آن گروهی را تا جایی بلند پایه گردانیده که ایشان را پیشوایان نیکی ساخته و از آنان باید پیروی کرد و از آثار ایشان فرا گرفت، فرشتگان در دوستی آنان رغبت نشان دهند و در نماز با بال خویشتن ایشان را مسح کنند حتی ماهی های دریا و جانوران صحرا و چهارپایان زمین برای وی آمرزش خواهند. خدا دانا را به مقام نیکان درآورد و در جهان و جاویدان مجالست نیکان را به وی می بخشد، به واسطه دانش خدا بندگی می شود و شناخته می گردد، دانش زمینه کردار است. خدا آن را به نیکان الهام می کند و بدبختان را از آن نومید می سازد.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیست و نه خصلت در دانش است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانش بیاموزید که فرا گرفتن آن ثواب دارد و مذاکره علمی بجای تسبیح گفتن است و کاوش از دانش جهاد است و یاد دادنش بکسی که نمیداند صدقه است و آن را در دست دسترس اهلش قرار دادن سبب قرب الهی است زیرا آن سبب دانستن حلال و حرام است و دانش آموزش را براه بهشت میکشاند و دانش بهنگام وحشت آرام دل است و در تنهائی همدم و در شادی و سختی راهنما است و در برابر دشمنان سلاح است و بنزد دوستان زینت است خداوند بوسیله دانش افرادی را تا آنجا بلند پایه میکند که پیشوایان خیر میگردند و دیگران از آنان پیروی میکنند کارهای آنان را سرمشق خود قرار میدهند و از آثار آنان اقتباس میکنند و فرشتگان بدوستی آنان رغبت دارند بهنگام نمازشان بالهای خود را بآنان میمالند و همه چیز از برای آنان آمرزش میطلبند حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان بیابان و چهار پایان زیرا دانش سبب زنده شدن دلها است و روشنی بخش دیده ها است از کوری و نیرو بخش تن ها است از ناتوانی خداوند دانشمند را بمنزلهای نیکان فرود می آورد و همنشینی خوبان را در دنیا و آخرت باو ارزانی میدارد بواسطه دانش است که خداوند اطاعت و پرستش می شود و بسبب علم است که خداوند شناخته می شود و دریافت میگردد و بوسیله آن حلال و حرام شناخته می شود و دانش پیشوای عمل است و عمل پیروانش خداوند دانش را به نیکبختان الهام میکند و بدبختان را از آن محروم میسازد.

****ترجمه جعفری: (در علم بیست و نه خصلت وجود دارد)

محمد بن عیسی از جماعتی از اصحاب ما از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانش یاد بگیرید که یاد گرفتن آن حسنه، و درس دادن آن تسبیح، و بحث از آن جهاد، و یاد دادن آن به کسی که نمی داند صدقه، و بذل آن به اهلش تقرّب به خداست، چون آن باعث دانستن حلال و حرام است و کسی را که آن را طلب کند به بهشت رهنمون می گردد و آن مونس در هنگام وحشت و رفیق در هنگام تنهایی و راهنمای انسان در سختی ها و سلاح بر دشمنان و مایه زینت بر دوستان است، خداوند به وسیله آن گروههایی را بالا می برد و پیشوایانی در کارهای نیکو قرار می دهد که دیگران به آنان اقتدا می کنند. به کارهای آنان نگریسته می شود و از آثارشان اقتباس می شود و فرشتگان به دوستی با آنان مایل می گردند و در نمازهایشان آنان را با بالهایشان لمس می کنند و همه چیز حتّی ماهیان و موجودات زنده دریا و درندگان و حیوانات بیابان به او استغفار می کنند، چون علم مایه زندگی دلهاست و نور دیدگان است از کوری، و نیروی بدن است از ضعف، و خداوند، حامل علم را به جایگاه نیکان وارد می کند و در دنیا و آخرت، مجالس خوبان را به او می بخشد، به وسیله علم، خداوند شناخته می شود و به خدایی اخذ می شود و به وسیله علم صله ارحام به عمل می آید و به وسیله آن حلال و حرام شناخته می شود و علم پیش روی عمل و عمل تابع آن است و خداوند آن را به نیکان الهام می کند و بدان را از آن محروم می سازد.

الخصال التی سأل عنها أبو ذر رحمه الله رسول الله ص

13- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِیُّ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو یُوسُفَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ السِّجْزِیُّ الْمُذَکِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسَدٍ بَغْدَادَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ أَبُو عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَعِیدٍ الْبَصْرِیُ (2) قَالَ حَدَّثَنِی ابْنُ جَرِیجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ عُمَیْرٍ اللَّیْثِیِّ عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ وَحْدَهُ فَاغْتَنَمْتُ خَلْوَتَهُ فَقَالَ لِی یَا أَبَا ذَرٍّ لِلْمَسْجِدِ تَحِیَّهٌ قُلْتُ وَ مَا تَحِیَّتُهُ قَالَ رَکْعَتَانِ تَرْکَعُهُمَا فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ أَمَرْتَنِی بِالصَّلَاهِ فَمَا الصَّلَاهُ قَالَ خَیْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ أَکْثَرَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَیُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِیمَانٌ بِاللَّهِ وَ جِهَادٌ فِی سَبِیلِهِ (3) قُلْتُ فَأَیُّ وَقْتِ اللَّیْلِ أَفْضَلُ قَالَ جَوْفُ اللَّیْلِ الْغَابِرُ قُلْتُ فَأَیُ

1- . كذا فی المعانی و البحار و فی بعض النسخ (عبد اللّه بن سعید بن أسد) و لم أجده. و عمر بن حفص الظاهر هو الشیبانی البصری، صدوق.
2- . هو یحیی بن سعید بن فروخ القطان.
3- . زاد فی المعانی (قلت: أی المؤمنین أکمل ایمانا؟ قال: أحسنهم خلقا، قلت: و أی المؤمنین أفضل؟ قال: من سلم المسلمون من لسانه و یده) و زاد فی البحار علی المعانی: (قلت: و أی الهجره أفضل؟ قال: من هجر السوء).

الصَّلَاهِ أَفْضَلُ قَالَ طُولُ الْقُنُوتِ قُلْتُ وَ أَيُّ الصَّدَقَهِ أَفْضَلُ قَالَ جُهْدٌ مِنْ مُقِلٍّ إِلَى فَقِيرٍ ذِي سِنٍ (1) قُلْتُ مَا الصَّوْمُ قَالَ فَرْضٌ مَجْزِيٌّ وَ عِنْدَ اللَّهِ أَضْعَافٌ كَثِيرَهٌ قُلْتُ فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ قَالَ أَغْلَاهَا ثَمَناً وَ أَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا قُلْتُ فَأَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ قَالَ مَنْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُهْرِيقَ دَمُهُ قُلْتُ فَأَيُّ آيَهٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمُ قَالَ آيَهُ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَهٍ مُلْقَاهٍ فِي أَرْضٍ فَلَاهٍ وَ فَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاهِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَهِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمِ النَّبِيُّونَ قَالَ مِائَهُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ قُلْتُ كَمِ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ قَالَ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ جَمَّاءَ غَفِيرَاءَ (2) قُلْتُ مَنْ كَانَ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ آدَمُ قُلْتُ وَ كَانَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلًا قَالَ نَعَمْ خَلَقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ قَالَ ص يَا أَبَا ذَرٍّ أَرْبَعَهٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُّونَ آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ أَخْنُوخُ وَ هُوَ إِدْرِيسُ عليه السلام وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ وَ نُوحٌ عليه السلام وَ أَرْبَعَهٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ وَ أَوَّلُ نَبِيٍّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُوسَى وَ آخِرُهُمْ عِيسَى وَ سِتُّمِائَهِ نَبِيٍّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ قَالَ مِائَهَ كِتَابٍ وَ أَرْبَعَهَ كُتُبٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى شَيْثٍ خَمْسِينَ صَحِيفَهً وَ عَلَى إِدْرِيسَ ثَلَاثِينَ صَحِيفَهً وَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عِشْرِينَ صَحِيفَهً وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاهَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ

1- . فى البحار (الى فقير ذى سر). و الجهد: الطاقه و أقل الرجل صار الى القلّه و هى الفقر و الهمزه للصيروره، و ربما يعبّر بالقله عن العدم فيقال: قليل الخير أى لا يكاد يفعله.

2- . قال الجوهرىّ: جاءوا جمّاء غفيراء- ممدودا- و الجمّاء الغفير، و جمّ الغفير و جمّاء الغفير. أى جاءوا بجماعتهم و لم يتخلّف منهم أحد، و كانت فيهم كثره. و قال: الجمّاء الغفير اسم و ليس بفعل الا أنّه تنصب المصادر التى هى فى معناه كقولك جاءونى جميعا و قاطبه و طرّا و كافّه، و أدخلوا فيه الالف و اللام كما ادخلوا فى قولهم: أوردها العراك أى أوردها عراكا.

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا كَانَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ كَانَتْ أَمْثَالاً كُلُّهَا وَ كَانَ فِيهَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْمُبْتَلَى الْمَغْرُورُ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ لِتَجْمَعَ الدُّنْيَا بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ وَ لَكِنْ بَعَثْتُكَ لِتَرُدَّ عَنِّي دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنِّي لَا أَرُدُّهَا وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ كَافِرٍ وَ عَلَى الْعَاقِلِ مَا لَمْ يَكُنْ مَغْلُوباً عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيمَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِتِلْكَ السَّاعَاتِ وَ اسْتِجْمَامٌ لِلْقُلُوبِ وَ تَوْزِيعٌ لَهَا (1) وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيراً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ فَإِنَّ مَنْ حَسَبَ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ طَالِباً لِثَلَاثٍ (2) مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ أَوْ تَلَذُّذٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا كَانَتْ صُحُفُ مُوسَى قَالَ كَانَتْ عِبْرَانِيَّةً كُلُّهَا وَ فِيهَا عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ وَ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالنَّارِ لِمَ يَضْحَكُ وَ لِمَنْ يَرَى الدُّنْيَا وَ تَقَلُّبَهَا بِأَهْلِهَا لِمَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا وَ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَنْصَبُ (3) وَ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ لِمَ لَا يَعْمَلُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ فِي أَيْدِينَا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ مِمَّا كَانَ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ اقْرَأْ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى (4) قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الْأَمْرِ كُلِّهِ قُلْتُ زِدْنِي قَالَ عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ

1- . الاستجمام: التفريح يقال: استجم قلبى بشى ء من اللهو أى أنى لا جعل قلبى يتفكّه بشى ء من اللهو. و قوله (و توزيع لها) كذا فى نسخ الخصال و لكن فى معانى الأخبار ص 334 (و تفريغ لها).
2- . فى مجالس الشيخ الطوسىّ ج 2 ص 153 (أن يكون ظاعنا لثلاث).
3- . أى يتعب نفسه بالجد و الجهد، و فى بعض نسخ المعانى (لم يغضب) و لعله الأصحّ.
4- . الأعلى: 14- 19، و قوله (ان هذا) أى هذه الآيات.

لَکَ فِی الْأَرْضِ قُلْتُ زِدْنِی قَالَ عَلَیْکَ بِطُولِ الصَّمْتِ فَإِنَّهُ مَطْرَدَهٌ لِلشَّیَاطِینِ وَ عَوْنٌ لَکَ عَلَی أَمْرِ دِینِکَ قُلْتُ زِدْنِی قَالَ إِیَّاکَ وَ کَثْرَهَ الضَّحِکِ فَإِنَّهُ یُمِیتُ الْقَلْبَ وَ یَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ زِدْنِی قَالَ انْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ تَحْتَکَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ فَوْقَکَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدَرِیَ نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ زِدْنِی قَالَ صِلْ قَرَابَتَکَ وَ إِنْ قَطَعُوکَ (1) قُلْتُ زِدْنِی قَالَ أَحِبَّ الْمَسَاکِینَ (2) وَ مُجَالَسَتَهُمْ قُلْتُ زِدْنِی قَالَ قُلِ الْحَقَّ وَ إِنْ کَانَ مُرّاً قُلْتُ زِدْنِی قَالَ لَا تَخَفْ فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ قُلْتُ زِدْنِی قَالَ لِیَحْجُزْکَ عَنِ النَّاسِ مَا تَعْلَمُ مِنْ نَفْسِکَ وَ لَا تَجِدْ عَلَیْهِمْ (3) فِیمَا تَأْتِی مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ کَفَی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یَکُونَ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ یَعْرِفُ مِنَ النَّاسِ مَا یَجْهَلُ مِنْ نَفْسِهِ وَ یَسْتَحْیِی لَهُمْ مِمَّا هُوَ فِیهِ وَ یُؤْذِی جَلِیسَهُ بِمَا لَا یَعْنِیهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَا عَقْلَ کَالتَّدْبِیرِ وَ لَا وَرَعَ کَالْکَفِّ وَ لَا حَسَبَ کَحُسْنِ الْخَلْقِ. (4).ر.

*ترجمه کمره ای: (خصلتهائی که ابو ذر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید)

ابو ذر گوید در حالتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود شرفیاب محضر او شدم، تنها بود و من خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم؛ بمن فرمود ای ابا ذر مسجد تحیت دارد، عرضکردم تحیت مسجد چیست؟ فرمود دو رکعت نماز، عرض کردم یا رسول اللّه شما مرا بنماز فرمان میدهید، نماز چیست؟

فرمود بهترین موضوعی است هر کس خواهد کم بخواند و هر کس خواهد بیش؛ عرض کردم یا رسول اللّه کدامیک از کارها پیش خدا محبوبتر است فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه خدا عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب، عرض کردم کدامیک اعمال نماز بهتر است؟ فرمود طول دادن قنوت. عرض کردم چه صدقه ای بهتر است؟ فرمود آنچه مرد کم ثروتی باندازه توانائی بفقیر پیره مردی بدهد. عرض کردم روزه چیست؟ فرمود فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر محسوب شود. عرض کردم آزاد کردن کدام بنده بهتر است؟ فرمود آنکه بهایش گران تر و پیش خاندانش نفیس تر باشد. عرض کردم کدام جهاد بهتر است؟ فرمود کسی که اسب خود را پی کند و بجنگد تا خونش ریخته شود. عرض کردم کدامیک از آیاتی که خدا بر تو فرو فرستاد بزرگتر است؟ فرمود آیه الکرسی سپس فرمود ای ابا ذر همانا هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین پهناوری افتاده و وسعت عرش نسبت بکرسی چون وسعت بیابانی است بدان حلقه. عرض کردم یا رسول

اللّه پیغمبران چند تن بودند؟ فرمود یک صد بیست و چهار هزار پیغمبر. عرض کردم پیغمبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود سیصد و سیزده تن گروه بسیاری. عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود آدم؟ عرض کردم از پیغمبران مرسل بود. فرمود آری خدا بدست قدرت خود او را آفریده و از روح خود در پیکر او دمید. سپس فرمود ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند. آدم، شیث اخنوخ که ادریس باشد و اول کسی است که با قلم نوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران عرب میباشند، هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد صلّی الله علیه و آله اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است و آخرین پیغمبران بنی اسرائیل عیسی است ششصد تن پیغمبران در بنی اسرائیل بودند. عرض کردم یا رسول اللَّه خدا چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود خدا یک صد و چهار کتاب فرو فرستاد، پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم فرستاد. عرض کردم یا رسول اللَّه صحف ابراهیم در چه موضوعی بودند؟ فرمود همه آنها مثل و پند بود در آنها این مضمون بود که ای پادشاه گرفتار و مغرور براستی من تو را بر نیانگیختم تا آنکه دنیا را جمع کنی بلکه برانگیختم تا نگذاری ستمدیدگان بدرگاه من حاجت آورند که من دعای مظلوم را رد نکنم و اگر چه کافر باشد شخص عاقل اگر کار خود را از دست نداده و میتواند باید وقت خود را سه قسمت کند، دریک قسمت با خدای عز و جل راز و نیاز کند و در یک قسمت خود را محاسبه و بازپرسی کند و دریک قسمت فکر کند در آنچه خدا آفریده ساعتی هم حظ خود را از حلال دریافت کند که این ساعت کمک ساعتهای دیگر است و دل را خرم و آسوده میکند و او را آماده مینماید، شخص خردمند باید بوضع زمان خود بینا باشد و موقعیت خود را در نظر داشته باشد و زبان خود را نگهدارد زیرا کسی که کلام خود را از کردار خود بداند کم سخن گوید مگر در آنچه برای او فائده دارد، بر خردمند است که طالب یکی از سه چیز باشد یا ترمیم معاش و زندگانی یا توشه بر داشتن قیامت و سرای جاودانی یا کامیابی از غیر حرام.

عرض کردم یا رسول اللَّه صحف موسی چه بوده؟ فرمود همه اش عبرانی و عبرت انگیز بود و در آن مندرج است که عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شاد است و از کسی که یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است و از کسی که دنیا و گردش آن را می بیند چگونه بآن اعتماد میکند و از کسی که به سرنوشت عقیده دارد چگونه تلاش بیجا میکند و از کسی که عقیده بحساب قیامت دارد چرا کار برای آخرت نمی کند. عرض کردم یا رسول اللَّه در آیات قرآنی که بشما نازل شده و در دست است چیزی از صحف ابراهیم و موسی در آن است، فرمود ای ابا ذر بخوان آیات

سوره اعلی را که میفرماید بتحقیق که رستگار شد کسی که زکاه داد و پروردگار خود را بیاد آورد و نماز کرد بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح میدهید با اینکه آخرت بهتر و پاینده تر است اینست که در صحف دیرین مندرج است که صحف ابراهیم و موسی باشد. عرض کردم یا رسول اللّه بمن سفارش کنید؟ فرمود تو را سفارش میکنم بپرهیزکاری از خدا که سرآمد همه امور است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود بر تو باد بخواندن قرآن و بسیار یاد کردن خداوند که در آسمان از تو یاد آرند و در زمین نور تو باشد. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود ملازم جهاد باش که جهاد ریاضت امت من است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود بسیار خاموش باش که خاموشی شیطان را از تو دور کند و تو را در کار دینت کمک دهد.

عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و خرمی روی ترا می برد، عرض کردم یا رسول اللّه بیشتر بفرمائید فرمود نگاه بزیردستان خود کن و به بالادستان خود نگاه مکن که نعمت خدا در پیش تو خوار گردد. عرض کردم یا رسول اللّه بیشتر بفرمائید فرمود صله رحم کن اگر چه با تو قطع رحم کنند. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مساکین و همنشینی با آنها را دوستدار، عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو اگر چه تلخ باشد. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود برای خدا از سرزنش سرزنش کنندگان مترس. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود آنچه در خود میدانی ترا از عیب مردم باید باز دارد. برای آینده مردم غم مخور. فرمود این عیب برای مرد بس است که یکی از سه عیب در او باشد عیب هائی را در مردم بشناسد که در خودش باشد و نداند و برای مردم شرم داشته باشد از آنچه در خود او است و همنشین خود را بیهوده آزار رساند. سپس فرمود ای ابا ذر عقلی چون تدبیر امور نیست و ورعی چون خود نگهداشتن نیست و حسبی چون حسن خلق نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چیزهایی که أبو ذر از پیامبر پرسید)

أبو ذر گفته: هنگامی پیامبر را در مسجد نشسته دیدم وقت را غنیمت شمردم. به من گفت: ای أبا ذر مسجد تحیت دارد. گفتم: آن چیست؟. گفت: دوگانه یی.

گفتم: ای پیامبر تو که مرا به نماز فرمان می دهی به گوی نماز چیست؟. گفت: بهترین موضوعی ست هر که خواهد اندک گزارد و هر که خواهد

بسیار گزارد. گفتم: کدام یک از کارها نزد خدا نیکوتر است؟. گفت:

ایمان به خدا و جهاد در راه او. گفتم: چه هنگام از شب برتر است؟. گفت: دل شب، گفتم: کدامین از کارهای نماز برتر است؟. گفت: قنوت را دراز گردانیدن. گفتم: چه صدقه یی برتر است؟. گفت: آنچه مرد اندک خواسته یی به اندازه توانایی خویش به تهی دست پیری دهد. گفتم: روزه چیست؟ گفت فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر به شمار می شود. گفتم: آزاد کردن کدام بنده برتر است؟. گفت: آنکه قیمت آن گران تر و پیش خاندان وی ارجمندتر باشد. گفتم: کدام جهاد برتر است؟. گفت: اسب خویش پی کند و بجنگد تا خون وی ریخته گردد. گفتم: کدام از آیات خدا بر تو فرستاد کلان تر است؟. گفت: آیه الکرسی. آنگاه گفت: ای أبا ذر هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین فراخی افتاده باشد و فراخی عرش نسبت به کرسی مانند فراخی بیابانی ست بدان حلقه. گفتم: پیامبران خدای چند تن بوده اند؟ گفت: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟. گفت: سیصد و سیزده تن.

گفتم: نخستین پیامبر که بود؟ گفت: آدم. گفتم: از پیامبران مرسل بود؟. گفت: آری. خدا به دست توانایی خویش وی را بیافرید و از روح خود در او بدمید. آنگاه گفت: ای أبا ذر چهار تن از ایشان سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ همان ادریس است و نخستین کسی ست که با خامه نگاشت و نوح. و چهارتن از ایشان تازی بودند: هود و صالح، شعیب، و پیامبر تو محمد (ص). نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی ست و آخرین پیامبران بنی اسرائیل عیسی. ششصد تن از ایشان از بنی اسرائیل بودند. گفتم: خدا چند کتاب فرستاد؟

گفت: صد و چهار کتاب. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرستاد.

گفتم: صحف ابراهیم در چه بود؟. گفت: همه آنها مثل و پند و اندرز بود. این مضمون یکی از آنهاست:

ای فرمان روای گرفتار و مغرور من ترا نفرستادم تا جهان را گرد کنی بلکه از آن جهت فرستادم تا مگذاری ستمرسیدگان به درگاه من نیاز آرند. من دعای ستمرسیده را رد نکنم گر چه کافر باشد. انسان خردمند هر گاه کار خود را از دست نداده، باید وقت خود را بخش کند: در بخشی با خدای راز

و نیاز کند و در بخشی خویشتن را فرا شمار کشد، و در سه دیگر اندیشه کند در آنچه خدای آفریده. ساعتی نیز کام خود از حلال دریابد این ساعت یاور ساعتهای دیگر است تا دل خرم و آمادگی دهد. باید خردمند به وضع روزگار خود بینا باشد و زبان خویش را نگاهدارد چون آنکه گفتار و کردار خود را بسنجد اندک گوی باشد مگر در آنچه وی را سود دهد. خردمند همیشه جویای یکی از سه چیز باشد یا ترتیب زندگانی دهد یا توشه روز رستاخیز فراهم کند یا کامیابی از حلال کند.

گفتم: صحف موسی چه بود؟. گفت: همه آن به زبان عبرانی ست و از آن جمله گفته: در شگفت هستم از آنکه یقین به مرگ دارد چگونه شادمان است؟ و از آنکه یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است؟ و از آنکه جهان و گردش آن را دریافته چگونه به آن ایمان دارد؟ و از آنکه به سرنوشت اعتقاد دارد چرا کوشش بی جا کند؟ و از آنکه به قیامت و شمار ایمان دارد چرا برای جاویدان کار نکند؟ گفتم: در آیاتی که از قرآن بر تو فرود آمده چیزی از صحف ابراهیم و موسی دریافت می شود؟. گفت: آیات سوره اعلی را از قرآن فروخوان که گفته رستگار شد آنکه زکات داد و پروردگار خود را یاد آور شد و نماز گزارد اما شما جهان را برتری می دهید با آنکه جاویدان بالاتر است و پاینده تر این است که در صحف گذشته نگاشته صحف ابراهیم و موسی.

گفتم: به من سفارش کن. گفت: ترا سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا که سر آمد همه کارهاست. گفتم:

بیشتر گوی. گفت: بر تو باد به خواندن قرآن و یاد آوری خدای دیان که در آسمان از تو یاد آورند و در زمین نور تو باشد. گفتم: باز بگوی: گفت: در بند جهاد باش که جهاد ریاضت و رنج پیروان من است. گفتم:

باز بگوی، گفت: بسیار خاموش باش که خاموشی دیو را از تو می راند و ترا در کار دین یاری می کند. گفتم:

باز بگوی: گفت: بسیار مخند که دل را می میراند و خرمی روی ترا می برد. گفتم: باز گوی. گفت: همیشه به زیر دست خود بنگر نه به بالاتر از خود تا نعمت حق در دیده تو خوار نگردد. گفتم: باز گوی: گفت:

از خویشاوندان مبر گر چه از تو بریده باشند. گفتم: باز گوی. گفت: با بیچارگان نشین و همدمی با ایشان کن و اینان را دوست دار. گفتم: باز گوی. گفت: حق گوی اگر چه تلخ باشد. گفتم: باز گوی. گفت: در کار

خدایی از سرزنش سرزنش کنندگان هراس مدار. گفتم: باز گوی. گفت: به خود سرگرم باش تا از عیب جویی دیگران دور باشی. برای آینده مردمان غم مخور ایشان غم خویش خورند. گفت: این خرده برای مرد بسنده است که یکی از سه خرده در وی باشد، او خرده هایی را که در مردم است شناسد اما همان را در خویش نداند و برای مردمان شرم داشته باشد از آنچه در او باشد و همدم خویش را بی جهت آزار رساند.

سپس گفت: ای أبو ذر خردی مانند اندیشه در کارها نیست و پرهیزکاریی چون خودداری نیست و خانوادگی چون نیک خویی نیست.

***ترجمه فهری زنجانی: (خصلتهائی که ابو ذر آنها را از رسول خدا پرسید)

ابی ذر گوید: بخدمت رسول خدا در حالی که تنها در مسجد نشسته بود رسیدم خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم مرا فرمود: ای ابا ذر مسجد را تحیتی است عرض کردم تحیت آن چیست؟ فرمود دو رکعت نماز است که بخوانی عرض کردم یا رسول اللّه شما مرا دستور نماز خواندن دادید نماز چیست؟

فرمود بهترین چیزی است که وضع شده است هر که خواست کمتر بخواند و هر که خواست بیشتر عرض کردم یا رسول اللّه چه کاری نزد خداوند محبوب تر است؟ فرمود بخدا ایمان داشتن و جهاد در راه او نمودن عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب تار عرض کردم چه نمازی بهتر است؟ فرمود: نمازی که قنوتش طولانی باشد عرض کردم کدام صدقه بهتر است؟ فرمود شخص بی بضاعت آنچه میتواند بفقیر پیری بدهد عرض کردم روزه چیست؟ فرمود: فریضه ای است که پاداش دارد و چندین برابر پاداش اش نزد خدا است عرض کردم (برای آزاد کردن) کدام بنده بهتر است؟ فرمود: هر آنکه گران قیمت تر و بنزد خانواده اش گرانمایه تر باشد.

عرض کردم چه جهادی بهتر است؟ فرمود: آنکه اسبش در میدان جنگ پی شود و (پیاده) خونش ریخته شود عرض کردم: از آیاتی که خداوند بر تو فرستاده کدامیک بزرگتر است؟ فرمود آیه الکرسی.

سپس فرمود ای ابا ذر هفت آسمان در نزد کرسی مانند یک حلقه ای است که در بیابانی افتاده باشد برتری عرش بر کرسی همچون برتری آن بیابان است بر آن حلقه عرض کردم یا رسول اللّه پیمبران چند تن بودند؟

فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر عرض کردم از این عده چند تن پیغمبر مرسل بودند؟ فرمود:

سیصد و سیزده تن همگی بی کم و کاست عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: آدم عرض کردم از پیغمبران مرسل بود؟ فرمود آری خداوند بقدرت خویش او را آفرید و از روح خود در او دمید.

سپس حضرت فرمود: ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ که همان ادریس است و ادریس نخستین کسی است که با قلم بنوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران از عرب میباشند: هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد و نخستین پیغمبر بنی اسرائیل موسی بود و آخرین پیغمبرشان عیسی (و همگی) ششصد تن بودند عرض کردم یا رسول اللّٰه خداوند چند کتاب آسمانی فرو فرستاده؟ فرمود یک صد و چهار کتاب خداوند پنجاه کتاب بر شیث فرستاد و سی کتاب بر ادریس و بیست کتاب بر ابراهیم و توراه و انجیل و زبور و قرآن نیز فرو فرستاد عرض کردم یا رسول اللّٰه کتابهای ابراهیم چه بود؟ فرمود همه آنها داستان بود و از جمله آنها این مضمون بود: ای پادشاه گرفتار و مست باده غرور براستی که من تو را بر نیانگیختم که دنیا را رویهم جمع کنی و لکن ترا برانگیختم تا نگذاری ستمدیده ای بدرگاه من بنالد که من دعای مظلوم را رد نکنم اگر چه کافر باشد بر خردمندی که زمام عقل از کفش بیرون نشده است لازم است وقتهائی برای خود قرار دهد وقتی را با پروردگار خود راز و نیاز کند و وقتی بحساب خود برسد و قسمتی از وقت خود را در آنچه خدای عز و جل با او رفتار کرده بیندیشد و قسمتی از وقت را برای بهره مندی از حلال برای خود آماده کند که این ساعت کمک ساعتهای دیگر است و باعث خرسندی خاطر و فراغت قلب و شخص خردمند می بایست بزمان خود بینا باشد و بخویشتن بپردازد و زبان خود را نگهدارد که هر کس سخن گفتنش را از اعمال خود حساب کند گفتارش کم می شود مگر در آنچه برای او سودمند باشد و شخص خردمند را لازم است که جویای سه چیز باشد اصلاح زندگی و یا توشه گیری برای روز باز پسین و یا کامیابی از غیر حرام عرض کردم یا رسول اللّٰه کتابهای موسی چه بود؟ فرمود همه اش عبرت انگیز بود و در همان است: که در شگفتم از برای کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شادی میکند؟ و برای کسی که یقین بدوزخ دارد چرا میخندد؟ و برای کسی که دنیا و زیر و رو شدن اهل دنیا را می بیند چرا بآن اطمینان میکند؟ و برای کسی که بتقدیر خداوند ایمان دارد چگونه خود را بزحمت میاندازد؟ و برای کسی که یقین بحساب دارد چرا کار نمیکند؟ عرض کردم یا رسول اللّٰه از مطالبی که در کتابهای ابراهیم و موسی بوده است آیا در

قرآنی که خداوند بتو فرو فرستاده و در دست ما است چیزی هست؟ فرمود: ای ابا ذر بخوان این آیات را (الاعلی: 14- 19) آنکه زکاه داد و نام پروردگار را یاد کرد و نماز خواند حقیقتاً رستگار گردید ولی شما زندگی دنیا را مقدم میدارید در صورتی که عالم آخرت بهتر است و پاینده تر براستی که این مطلب در کتابهای پیشین است یعنی کتابهای ابراهیم و موسی.

عرض کردم یا رسول اللَّه سفارشی بمن بفرما فرمود تو را بپرهیزگاری خداوند سفارش میکنم که سرآمد همه کارها است عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود بخواندن قرآن مواظبت کن و بسیار بیاد خدا باش که باعث یاد بود تو در آسمان و روشنائی ات در زمین میگردد عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود: مواظبت کن بخاموشی طولانی که شیطانها را از تو میراند و بر کار دینت یاوری کند عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و روشنی رخسارت را میبرد عرض کردم یا رسول اللَّه بیشتر بفرمائید فرمود: بزیر دست خود نگاه کن و ببالا دست خود نگاه مکن که بهترین وسیله است از برای اینکه نعمت خدا را خوار نبینی عرض کردم یا رسول اللَّه بیشتر بفرما فرمود: با خویشان خود پیوند کن گرچه آنان از تو ببرند عرض کردم بیشتر بفرما فرمود: تهی دستان و همنشینی با آنان را دوست بدار عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو گرچه تلخ باشد عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود در راه خدا از سرزنش ملامت گو مترس عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود: آنچه از خود میدانی بایستی تو را از عیب جوئی مردم باز دارد و بآنچه از خودت مانند آن سر میزند بدیگران خشم مکن سپس فرمود: همین عیب برای مرد بس که سه خصلت در او باشد آنچه را که در خود او است و نمیداند در دیگران متوجه شود و آنچه را که خود دارد برای دیگران شرم آور بداند و بیهوده هم نشین خود را بیازارد سپس فرمود هیچ عقلی هم چون تدبیر نیست و هیچ پرهیزکاری بمانند خویشتن داری نیست و هیچ آبروئی هم چون خوش اخلاقی نیست.

****ترجمه جعفری: (خصلت هایی که ابو ذر آنها را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید)

عبید بن عمیر از ابو ذر رحمه اللَّه علیه نقل می کند که وارد محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدم و آن حضرت به تنهایی در مسجد نشسته بود و من خلوت او را غنیمت شمردم، به من فرمود: ای ابو ذر، مسجد را تحیّتی است، عرض کردم، تحیّت آن چیست؟ فرمود: دو رکعت نماز

بخوانی، گفتم: یا رسول اللّه تو مرا به نماز امر کردی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین موضوع است و هر کس بخواهد کمتر و هر کس بخواهد بیشتر کند.

گفتم: یا رسول اللَّه، کدام عمل نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، گفتم: کدام وقت شب افضل است؟ فرمود: وسط شب، گفتم:

کدام (عمل) نماز بهتر است؟ فرمود: طول دادن به قنوت، گفتم: کدام صدقه افضل است؟ فرمود: کوشش کسی که کم دارد و به فقیر پیر بپردازد. گفتم: روزه چیست؟

فرمود: واجبی است که پاداش داده می شود و نزد خداوند چند برابر حساب می شود، گفتم: آزاد کردن کدام برده بهتر است؟ فرمود: پر قیمت ترین و بهترین آن نزد اهلش، گفتم: کدام جهاد بهتر است؟ فرمود: کسی که مرکب او پی شده باشد و خون او ریخته شده باشد، گفتم: کدام آیه ای که بر تو نازل شده با عظمت تر است؟ فرمود: آیه الکرسی.

سپس فرمود: ای ابو ذر! آسمانهای هفتگانه نسبت به کرسی چیزی جز حلقه ای نیست که در بیابانی افتاده باشد، و برتری عرش بر کرسی مانند برتری بیابان به آن حلقه است، گفتم: یا رسول اللّه، پیامبران چه تعدادند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر، گفتم: از میان آنها پیامبران مرسل چند نفرند؟ فرمود: همگی سیصد و سیزده نفرند، گفتم: نخستین پیامبران کیست؟ فرمود: آدم، گفتم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟

فرمود: آری، خداوند او را با قدرت خود آفرید و روح خود را در آن دمید.

سپس فرمود: ای ابو ذر! چهار تن از پیامبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ که همان ادریس است- و او نخستین کسی است که با قلم نوشت- و نوح، و چهار تن از پیامبران، عرب بودند. هود و صالح و شعیب و پیامبر تو محمّد، و نخستین پیامبران بنی اسرائیل موسی و آخرین آنها عیسی بود و ششصد پیامبر (از بنی اسرائیل).

گفتم: یا رسول اللَّه خداوند چند کتاب فرستاده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب، خداوند پنجاه صحیفه بر شیث و سی هزار صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم فرستاد و نیز تورات و انجیل و زبور و قرآن را فرستاد. گفتم: یا رسول اللّه، صحف ابراهیم چه بود؟ فرمود: همه آنها

پندهایی بود و در آن آمده بود: ای پادشاه مبتلای مغرور، من تو را مبعوث نکرده ام که دنیا را جمع کنی ولی تو را مبعوث کرده ام که دعای مظلوم را از من بگردانی چون من آن را رد نمی کنم. اگر چه کافر باشد، و بر عاقل است تا وقتی که مغلوب عقل خود نشده که ساعات خود را چنین قسمت کند:

بخشی که در آن با پروردگار خود مناجات کند و بخشی که در آن خود را حساب کند، و بخشی که در آن در صنعت خداوند بیندیشد، و بخشی که به لذّت بردن از حلال اختصاص دهد، چون این ساعت کمک ساعات دیگر است و دل ها را خرّم و آسوده می کند، و بر عاقل است که به زمان خود بصیرت داشته باشد و به کار خود بپردازد و زبان خود را حفظ نماید، زیرا که هر کس سخن خود را عمل خود به شمار آورد، سخنش کم می شود مگر در چیزهایی که برای او مهمّ است، و بر عاقل است که در طلب سه چیز باشد: تأمین زندگی یا توشه گیری برای معاد یا لذت بردن از راه غیر حرام.

(ابو ذر می گوید:) عرض کردم: یا رسول اللَّه، در صحف موسی چه بود؟ فرمود:

همه آن به زبان عبری بود و در آن آمده بود: تعجب می کنم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه شاد می شود؟ و کسی که یقین به آتش جهنّم دارد چگونه می خندد؟ و کسی که دنیا و دگرگونی آن را می بیند چگونه به آن اطمینان می کند؟ و کسی که ایمان به قضا و قدر دارد چگونه خود را به زحمت می اندازد؟ و کسی که یقین به حساب دارد چگونه عمل نمی کند؟ گفتم: یا رسول اللَّه، در دست ما چیزی از آنچه خداوند از صحف ابراهیم و موسی بر تو نازل کرده وجود دارد؟ فرمود: ای ابو ذر! بخوان «همانا رستگار شد کسی که خود را پاک کرد و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند، بلکه شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است، همانا این در صحف نخستین است، صحف ابراهیم و موسی.» «1» گفتم: یا رسول اللَّه مرا وصیت کن، فرمود: تو را به تقوای الهی وصیت می کنم که آن رأس تمام کارهاست، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو باد تلاوت قرآن و یاد بسیار خداوند، زیرا که آن باعث یاد تو در آسمان و نور تو در زمین خواهد بود، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو باد طول سکوت که آن طردکننده شیطان و یاور تو در کار دین توست، گفتم: بر من بیفزای فرمود: بپرهیز از خندیدن زیاد که آن دل را می میراند و نور صور را از میان می برد، گفتم: بر من بیفزای، یا رسول اللَّه. فرمود:

به کسی که پایین تر از توست نگاه کن و به کسی که بالاتر از توست نگاه مکن که شایسته تر بر این است که نعمت خدا را در نظر تو کوچک نکند، گفتم: یا رسول اللّه بر من بیفزای. فرمود: با خویشان خود صله ارحام کن، اگر چه از تو بریده باشند، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بیچارگان و همنشین با آنان را دوست بدار. گفتم:

بر من بیفزای، فرمود: حق را بگو اگر چه تلخ باشد، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: در کار خدا از سرزنش سرزنش کنندگان هراس مکن، گفتم بر من بیفزای، فرمود: آنچه از خود می دانی تو را از مردم باز دارد، و در باره چیزی که خودت مانند آن را انجام می دهی بر آنان خشم مگیر.

سپس فرمود: برای مرد از نظر عیب بس است که در او سه خصلت باشد: عیبهایی را از مردم بشناسد که در خودش نمی شناسد و در مردم از چیزی شرم کند که خودش آن را داشته باشد و همنشین خود را با چیزهای غیر مهم اذیت کند، سپس فرمود: عقلی مانند تدبیر نیست و پرهیزگاری مانند خود نگهداری نیست و شرافتی مانند حسن خلق نیست.

1- . من قوله (فانه یمیت القلب) إلی هنا لیس فی معانی الأخبار.
2- . فی المعانی (علیک بحب المساکین).
3- . أی لا تغضب علیهم.
4- . رواه الشیخ- رحمه اللّه علیه- مرسلا فی الأمالی ج 2 ص 152 ذیل حدیث طویل رواه مسندا من حدیث أبی ذر- رحمه اللّه- و رواه جعفر بن أحمد القمّیّ فی کتاب الغایات مختصرا کما فی البحار.

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ (1) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَحْكَمَ النَّاسِ

1- . قال النجاشىّ- رحمه اللّه عليه-: على بن الحسن بن علىّ بن فضال أبو الحسن كان فقيه أصحابنا بالكوفه و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه، سمع منه شيئا كثيرا، و لم يعثر له على زلّه فيه، و لا ما يشينه، و قلّ ما روى عن ضعيف. و كان فطحيا، و لم يرو عن أبيه شيئا، و قال: كنت أقابله و سنّى ثمان عشره سنه بكتبه و لا أفهم اذ ذاک الروايات و لا أستحلّ أن أرويها عنه. و روى عن أخويه عن أبيهما و ذكر أحمد بن- الحسين (يعنى ابن الغضائرى) رحمه اللّه أنّه رأى نسخه أخرجها أبو جعفر بن بابويه و قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد قال حدّثنا علىّ بن الحسن بن فضال عن أبيه عن الرضا عليه السّلام و لا يعرف الكوفيون هذه النسخه و لا رويت من غير هذا الطريق. و قد صنّف كتبا كثيره منها ما وقع الينا. ثم عد الكتب- الخ. و قال الفاضل المحقق التسترىّ: و يمكن الجمع بان علىّ بن الحسن بن فضال كان لا يستحل ذلک أولا و استحله أخيرا لان أباه كان يقابل معه كتبه و ذلک يكفى فى الروايه لأنّها كالشهاده فى كون العبره فيها وقت الأداء لا التحمل فعدم فهمه يومئذ غير مضر و حينئذ فالكوفيون رأوا قوله الأول و القميون عمله الأخير. و قال الشهيد فى موضع من المسالک فى روايه (فيها قصور من حيث السند لأن فى طريقها علىّ بن الحسن بن فضال و هو فطحى). و عنونه ابن داود فى قسم المجروحين و لكن الشيخ (ره) قال فى الفهرست: (على بن الحسن بن فضال فطحى المذهب ثقه كوفىّ كثير العلم، واسع الروايه و الاخبار، جيد التصانيف غير معاند، و كان قريب الامر الى أصحابنا الإماميّه و القائلين بالاثنى عشر- اه). أقول: و يحتمل على بعد سقوط (عن أخيه) من قلم النسّاخ فى النسخه التى رآها ابن الغضائرى.

وَ أَتْقَى النَّاسِ وَ أَحْلَمَ النَّاسِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ يُولَدُ مَخْتُوناً وَ يَكُونُ مُطَهَّراً وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَهِ وَ لَا يَحْتَلِمُ وَ تَنَامُ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَ يَكُونُ مُحَدَّثاً وَ يَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَ لَا غَائِطٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ يَكُونُ لَهُ رَائِحَهٌ أَطْيَبُ مِنْ رَائِحَهِ الْمِسْكِ وَ يَكُونُ أَوْلَى النَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ يَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضُعاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ آخَذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ أَكَفَّ النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ وَ يَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَاباً حَتَّى لَوْ أَنَّهُ دَعَا عَلَى صَخْرَهٍ لَانْشَقَّتْ نِصْفَيْنِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَهٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ صَحِيفَهٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَهُ وَ هِيَ صَحِيفَهٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ إِهَابُ مَاعِزٍ وَ إِهَابُ كَبْشٍ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ وَ حَتَّى الْجَلْدَهُ وَ نِصْفُ الْجَلْدَهِ وَ ثُلُثُ الْجَلْدَهِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفُ فَاطِمَهَ ع.

2- وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ كُلَّمَا احْتَاجَ إِلَيْهِ لِدَلَالَهٍ اطَّلَعَ عَلَيْهِ.

3- وَ قَالَ الصَّادِقُ ع يُبْسَطُ لَنَا فَنَعْلَمُ وَ يُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ وَ الْإِمَامُ يُولَدُ وَ يَلِدُ وَ يَصِحُّ وَ يَمْرَضُ وَ يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَبُولُ وَ يَتَغَوَّطُ وَ يَفْرَحُ وَ يَحْزَنُ وَ يَضْحَكُ وَ يَبْكِي وَ يَمُوتُ وَ يُقْبَرُ وَ يُزَادُ فَيَعْلَمُ وَ دَلَالَتُهُ فِي خَصْلَتَيْنِ فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَهِ الدَّعْوَهِ وَ كُلَّمَا أَخْبَرَ بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ قَبْلَ كَوْنِهَا كَذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص تَوَارَثَهُ مِنْ آبَائِهِ ع.

و كون ذلک مما عهده إليه جبرئيل عن علام الغيوب و جميع الأئمه الأحد عشر بعد النبى ص قتلوا منهم بالسيف و هو أمير المؤمنين و الحسين عليه السلام و الباقون عليه السلام قتلوا بالسم و جرى ذلک عليهم على الحقيقه و الصحه لا كما يقوله الغلاه

و المفوضه لعنهم الله بأنهم يقولون إنهم لم يقتلوا على الحقيقه و إنما شبه للناس أمرهم و كذبوا ما شبه أمر أحد من أنبياء الله و حججه على الناس إلا أمر عيسى ابن مريم عليه السلام وحده لأنه رفع من الأرض حيا و قبض روحه بين السماء و الأرض ثم رفع إلى السماء و رد عليه روحه و ذلک قول الله عز و جل إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسى إِنِّى مُتَوَفِّيکَ وَ رافِعُکَ إِلَىَ (1) و قال عز و جل حکايه عما يقول عيسى يوم القيامه وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِى كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ شَهِيدٌ (2) و يقول المتجاوزون للحد فى أمر الأئمه عليه السلام إنه إن جاز أن يشبه أمر عيسى للناس فلم لا يجوز أن يشبه أمرهم أيضا و الذى يجب أن يقال لهم إن عيسى هو مولود من غير أب فلم لا يجوز أن يكونوا مولودين من غير أب و إنهم لا يجسرون على إظهار مذهبهم لعنهم الله فى ذلک و متى جاز أن يكون جميع أنبياء الله و حججه عليه السلام مولودين من الآباء و الأمهات و كان عيسى من بينهم مولودا من غير أب جاز أن يشبه أمره للناس دون أمر غيره من الأنبياء و الحجج عليه السلام كما جاز أن يولد من غير أب دونهم و إنما أراد الله عز و جل أن يجعل أمره آيه و علامه ليعلم بذلک أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ

*ترجمه کمره ای: (برای امام سی نشانه است)

امام هشتم علیه السّلام فرمود برای امام نشانه هائی است: اعلم مردم است، حکیم ترین مردم است، پرهیزکارترین مردم است، با حلم ترین مردم است، شجاعترین مردم است، با سخاوت ترین مردم است، عابدترین مردم است ختنه شده زائیده شود، پاکیزه باشد از پشت سر ببیند چنانچه از جلو رو می بیند، سایه ندارد و چون از شکم مادر بزمین آید بر دو کف دست بیفتد و آواز بشهادتین بلند کند، محتلم نشود چشمش بخوابد ولی دلش بیدار باشد، کلام فرشتگان را بشنود، زره رسول خدا بر اندام او رسا آید، بول و غائط او دیده نشود زیرا خدای عز و جل زمین را موکل کرده که آنچه از او بیرون آید ببلعد با آنکه بوی مشک از آن بلند است؛ بمردم از خودشان حکم رواتر است و از پدر و مادر بر آنها مهربان تر است از همه مردم نسبت بخدا متواضع تر است، بدان چه فرمان میدهد از همه مردم عمل کننده کننده تر است و از آنچه نهی میکند از همه مردم کناره کن تر است، دعای او مستجاب است اگر بخواهد که سنگی شکافته شود می شود، نزد او است سلاح رسول خدا و شمشیر ذو الفقار آن حضرت نزد او است صحیفه ای که در آن نام شیعیان او تا روز قیامت ثبت است و صحیفه دیگر که نام دشمنان او تا روز قیامت ثبت است.

نزد اوست طومار جامعه که هفتاد ذرع درازای آنست و در آنست آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد او است جفر بزرگ و کوچک و آن یک پوست بز و یک پوست چپش است که همه علوم در آنها است حتی ارش خراشیدن تن و حتی تادیب بیک شلاق و نصف شلاق و ثلث شلاق، و نزد او است صحف حضرت فاطمه علیها السّلام و در حدیث دیگر فرمود که امام از طرف روح القدس کمک می شود و میان او و میان خدای عز و جل ستونی است از نور که کارهای بندگان خدا را در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن مطالعه میکند از راهی که بدان آگاه است.

امام ششم فرمود باز می شود برای ما و میدانیم و بسته می شود از نظر ما و دیگر نمیدانیم، امام زائیده می شود و فرزند پیدا میکند و تندرست است و بیمار می شود، میخورد و می آشامد، بول میکند و تغوط میکند، اندوهناک می شود و میخندد و میگرید، میمیرد و بخاک میرود و زیارت کرده می شود و این حالات او دانسته می شود.

نشانه امام دو چیز است علم او و تأثیر دعای او و آنچه را از آینده خبر میدهد دست بدست از رسول خدا بتوسط پدرانش دریافت کرده و از جانب خداست همه را رسول خدا بتوسط جبرئیل از خداوند دانای غیب دریافته همه یازده تن امامانی که پس از پیغمبر بودند کشته و شهید شدند پاره ای از آنها با شمشیر چون امیر مؤمنان و حسین علیهما السّلام و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنها از روی حقیقت و درستی واقع شد نه چنانچه غلاه و مفوضه میگویند زیرا که آنها میگویند بطور حقیقت کشته نشدند، امر آنها بر مردم مشتبه شد، دروغ میگویند.

امر هیچ کدام از پیغمبران و حجتهای خدا بر مردم مشتبه نشد جز امر عیسی بن مریم بتنهائی زیرا که او زنده از زمین بآسمان بالا برده شد و در میان آسمان و زمین قبض روح شد سپس تنش را بآسمان بردند و جانش باو باز گردید اینست مقصود از قول خدای عز و جل «در سوره آل عمران آیه 55» چون خدا فرمود ای عیسی من تو را میمیرانم و بسوی خود بالا می آورم و خداوند «در سوره مائده آیه 118» در باره عیسی حکایت فرموده که در روز قیامت میفرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی، کسانی که در باره امامان غلو میکنند میگویند که چنانچه رواست امر قتل عیسی بر مردم مشتبه شود ممکنست که امر امامان نیز مشتبه گردد.

آنچه باید در برابر آنها گفت اینست که نباید ائمه را از هر جهت بعیسی قیاس کرد زیرا عیسی بدون پدر زائیده شد پس باید روا باشد که امامان هم بدون پدر زائیده شده باشند آنها در این موضوع جرات ندارند عقیده خود را اظهار کنند و چون رواست که همه پیغمبران خدا و امامان و حجت های او علیهم السّلام از پدران و مادران زائیده شوند و تنها عیسی از میان آنها بدون پدر زائیده شود رواست که تنها امر کشتن او مشتبه شده باشد نه امر پیغمبران و امامان دیگر چنانچه او فقط بدون پدر زائیده شد نه دیگران، خدا میخواست در این موضوع او را نشانه قدرت خود قرار دهد تا از این راه دانسته شود که خدای عز و جل بر هر چیزی توانا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیشوا سی نشانه دارد)

امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام گفته: امام را علاماتی ست: داناترین مردم باشد، داورترین مردم باشد، پرهیزکارترین مردم باشد، بردبارترین مردم باشد، دلاورترین مردم باشد، جوانمردترین مردم باشد، عابدترین مردم باشد، ختنه شده زائیده شود، پاکیزه ترین مردم باشد، از پشت سر مانند پیش ببیند. سایه ندارد، چون از شکم مادر به زمین آید بر دو کف دست بیفتد، آواز به شهادتین بلند کند، محتلم نشود یعنی در خواب، چشم وی بخوابد لیک دلش بیدار باشد، گفتار فرشتگان را شنود، زره پیامبر بر اندام وی رسا باشد، بول و غائط وی دیده نشود. چون خدا زمین را موکل کرده آنچه از وی بیرون آید فرو برد، از آن بوی مشک آید، به مردم از ایشان حکم رواتر است، از پدر و مادر بر ایشان مهربان تر است، از همه مردم نسبت به خدا فروتن تر است، به آنچه فرمان می دهد از همه مردم با کردارتر است. از آنچه نهی می کند از همه مردم کناره گیرتر است، دعای وی مستجاب باشد، هر گاه بخواهد سنگی شکافته گردد بگردد، نزد وی سلاح پیامبر و شمشیر اوست، نزد وی صحیفه یی باشد که در آن نام پیروان او تا روز قیامت نوشته شده، صحیفه دیگری باشد که نام دشمنان وی تا قیامت در آن نوشته شده، نزد وی طومار جامعه می باشد که درازی آن هفتاد گز است و در آن آنچه مردمان بدان نیازمند هستند تا قیامت در آن است جفر بزرگ و خرد نزد اوست و این دو پوست است که همه دانشها در آنها نوشته شده حتی ارش خراش تن و تأدیب به تازیانه یی و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه و مصحف فاطمه نزد ویست.

و در حدیث دیگری گفته؟

امام از سوی روح القدس یاری می شود و میان وی و خدا ستونی از نور است که کارهای بندگان خدا را در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن بیابد از راهی که بدان آگاهی دارد. امام صادق گفته: هر گاه آن بازگردد دانا شویم و هر گاه بسته شود نادانیم امام زاییده می شود و فرزند پیدا می کند و تندرست می باشد و بیمار می گردد، می خورد و می آشامد، بول می کند و تغوط می کند، اندوهناک می گردد و می خندد و می گرید، می میرد و به خاک دفن می شود و زیارت می شود این حالات وی دانسته شده. نشانه امام دو چیز است: دانش وی و تأثیر دعای وی هر گاه از آینده گزارش می دهد از پیامبر بدو رسیده و پیامبر نیز از خدا به واسطه فرخ سروش دریافته یازده تن پیشوایانی که پس از پیامبر بودند کشته شدند، برخی از ایشان با شمشیر کشته شدند مانند علی و حسین و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنان از روی حقیقت شد نه چنان که غلات و مفوضه گفته اند. زیرا آنان می گویند کشته شدن ایشان از روی حقیقت نبود بلکه کار ایشان بر مردمان مشتبه شد. و این غلات و مفوضه دروغ می گویند.

کار هیچ کدام از پیامبران و پیشوایان خدا بر مردمان پوشیده نبود مگر عیسی بن مریم چون که او از زمین به آسمان زنده رفت و در میان آسمان و زمین درگذشت آنگاه تن وی به آسمان برده شد و جان وی بازگردید. چنان که در قرآن گفته: «ای عیسی من ترا می میرانم و بسوی خویش بالا می آورم» و باز گفته:

«من تا در میان ایشان بودم بر ایشان گواه بودم و چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان ایشان بودی و تو بر هر کاری گواه هستی»، آنان که در کار پیشوایان زیاده روی می کنند می گویند چنان که رواست کار کشته شدن عیسی بر مردم مشتبه گردد روا باشد که کار پیشوایان نیز مشتبه گردد. جواب این ست که نباید پیشوایان را به عیسی قیاس گرفت. زیرا عیسی بدون پدر زاییده شد. و پیشوایان پدر داشتند. به همه حال این غلات جرات آشکارا گفتن. اعتقادات خود را ندارند. هر گاه همه پیامبران و پیشوایان از پدر و مادر زاییده شوند تنها عیسی از میان آنان بدون پدر زاییده شده رواست که فقط کار کشته شدن وی مشتبه شده نه کار پیامبران و پیشوایان، تنها وی بی پدر زاییده شده نه دیگران. این بدون پدری وی را خدا نشانه توانایی خویش خواسته بود که به هر چیزی قادر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (از برای امام علیه السّلام سی نشانه هست)

امام رضا علیه السّلام فرمود: امام را نشانه هائی است: دانشمندترین مردم میباشد و حکیم ترین مردم و پرهیزکارترین مردم و دلیر ترین مردم و باسخاوت ترین مردم و پر عبادت ترین مردم و ختنه شده متولد می شود و پاکیزه میباشد و از پشت سرش همچون پیش رویش می بیند و سایه ندارد و چون از شکم مادر بر زمین می افتد دو کف دست بر زمین می نهد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود ولی دلش بیدار است و فرشتگان با او سخن میگویند و زره رسول خدا بر تن او راست آید و بول و غایطش دیده نشود زیرا خداوند عز و جل زمین را موظف فرموده است تا هر چه از امام بیرون می آید ببلعد بوئی خوشتر از بوی مشک دارد و امام بر مردم از خودشان بحکم فرمائی سزاوارتر است و از پدران و مادرانشان بر آنان مهربان تر و بیشتر از همه مردم در پیشگاه خدای عز و جل فروتن میباشد و بدستوراتی که بمردم میدهد خود از همه بهتر عمل میکند و از کارهائی که نهی میکند خودداریش از همه بیشتر میباشد و دعایش مستجاب است تا آنجا که اگر دعا بر سنگی کند بدو نیم شکافته می شود و اسلحه رسول خدا و شمشیر ذو الفقارش نزد او است و بنزدش کتابی است که نامهای شیعیانش تا روز قیامت در آن است و کتابی که نامهای دشمنانش تا روز قیامت در آن ثبت است و جامعه نزد او است و آن طوماری است بدرازی هفتاد ذراع که همه نیازمندی های آدمیزاده در آن ثبت است و جعفر بزرگ و جعفر کوچک که در پوست بز و پوست قوچ است نزد او است و همه دانش ها را در بردارند حتی زیان کرد خراشیدن تن و حتی حد زدن با تازیانه را و نصف حد و یک سوم حد با تازیانه را و مصحف فاطمه در نزد او میباشد.

در روایت دیگر است که امام علیه السّلام بوسیله روح القدس یاری می شود و میان او و خداوند عز و- جل ستونی از نور هست که کارهای بندگان و همه نیازمندیها در آن از راهی که خود امام بر آن آگاه است دیده می شود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: برای ما گشوده می شود و میدانیم و چون بسته می شود دیگر نمیدانیم و امام متولد می شود و فرزند برای او می شود و تندرست میگردد و بیمار می شود و میخورد و می آشامد و بول می کند و به قضای حاجت می نشیند و شادمان میگردد و غمناک می شود و میخندد و میگرید و می میرد و بخاک سپرده می شود و دانشش فزونتر میگردد و در نتیجه آن اطلاع حاصل می کند ولی نشانه امام در دو خصلت است در دانش و مستجاب شدن دعا و آنچه از پیش آمدها پیشاپیش خبر می دهد همان طور که از رسول خدا به او رسیده است و از پدرانش به

ارث برده است و به رسول خدا به توسط جبرئیل از خداوندی که دانای غیب ها است رسیده است و یازده امام پس از پیغمبر همگی کشته شدند بعضی از آنان با شمشیر که امیر المؤمنین است و حسین علیه السّلام و باقی با زهر کشته شدند و کشته شدنشان از روی حقیقت و درستی بود نه چنانچه غالیان و مفوضه (خدا لعنت شان کند) میگویند که آنها میگویند: امامان واقعا کشته نشده اند و بلکه مردم در باره آنان در اشتباه اند اینان دروغ می گویند کار هیچ یک از انبیای خدا و حجت های او بر مردم مشتبه نیست مگر کار عیسی بن مریم بتنهائی زیرا او از زمین به آسمان بالا رفت و زنده بود و جانش در میان آسمان و زمین گرفته شد.

و سپس به آسمان برده شد و روح به تن او بازگشت و این است معنی فرمایش خدای عز و جل (آل عمران آیه 55) هنگامی که خدا فرمود ای عیسی من ترا می میرانم و بسوی خود بالا می آورم و خدای عز و جل از قول عیسی در روز قیامت حکایت می کند که عرض می کند من گواه آنان بودم تا در میانشان بودم و چون مرا میراندی تو خود مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی).

آنان که در باره امامان از حد گذشته اند میگویند که اگر بر کار عیسی روا است که مردم مشتبه بشوند چرا در کار امامان نیز اشتباه روا نباشد؟ آنچه لازم است بآنان گفته شود اینست که عیسی بدون پدر متولد شده است چرا روا نیست که امامان هم بدون پدر متولد بشوند؟ و آنان جرات اظهار چنین مذهبی را در این باره نخواهند داشت خدا لعنت شان کند و هر گاه روا باشد که همه پیغمبران خدا و حجت های او از پدران و مادران متولد شده باشند و فقط عیسی از میان آنان بدون پدر متولد شود روا است که فقط کار او بمردم مشتبه شود نه کار دیگری از پیغمبران و حجت های الهی هم چنان که متولد شدن بدون پدر فقط برای عیسی روا بود و خدای عز و جل خواسته بود که کار او را نشانه و علامتی قرار دهد تا بدین وسیله دانسته شود که خداوند بر همه چیز توانا است.

****ترجمه جعفری: (امام سی علامت دارد)

علی بن حسن بن فضّال از پدرش و او از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

امام علامتهایی دارد: او دانشمندترین مردم و حکیم ترین مردم و پرهیزگارترین مردم و بردبارترین مردم و شجاع ترین مردم و

سخاوتمندترین مردم و عابدترین مردم است، و او ختنه شده به دنیا می آید و پاک و پاکیزه است و کسی را که پشت سر اوست می بیند همان گونه که پیش روی خود را می بیند، و او سایه ندارد و وقتی از مادر تولد می شود بر دو کف دست می افتد در حالی که صدایش به شهادت (بر توحید و نبوّت) بلند کرده است، او محتلم نمی شود و چشمانش می خوابد ولی قلبش نمی خوابد و به او الهام می شود و زره پیامبر بر او اندازه می شود و بول و غائط او دیده نمی شود، چون خداوند زمین را فرمان داده که هر چه از او بیرون می آید، ببلعد.

و برای او عطری خوشبوتر از عطر مشک است و او نسبت به مردم اولی تر از خود آنان و مهربانتر از پدران و مادرانشان است و او در برابر خدا از همه متواضع تر است و او نسبت به آنچه فرمان می دهد از همه عمل کننده تر است و نسبت به آنچه نهی می کند از همه خود نگهدارتر است، دعای او مستجاب است، حتی اگر به یک سنگ سیاه دعا کند دو نیم می شود، و سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست و شمشیر او ذو الفقار است، و نزد او صحیفه ای است که نامهای شیعیانش تا قیامت در آن است و صحیفه دیگری است که نامهای دشمنانش تا قیامت در آن است، و جامعه نزد اوست و آن صحیفه ای است که طولش هفتاد ذراع است و در آن همه آنچه فرزندان آدم به آن نیاز دارند، وجود دارد، و جفر بزرگ و جفر کوچک نزد اوست و آن یک پوست بز و یک پوست قوچ است که همه علوم حتی أرش (تفاوت قیمت) خراشیدن و حتی یک ضربه تازیانه و نصف و یک سوم آن در آن است و مصحف فاطمه (س) نزد اوست.

در حدیث دیگر آمده: امام مؤیّد با روح القدس است و میان او و خداوند ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می بیند و هر چه برای رهنمایی بدان محتاج باشد، بر آن آگاه می شود.

و امام صادق علیه السّلام فرمود: بر ما گسترده می شود و ما می دانیم، بر ما بسته می شود و ما نمی دانیم و امام زاییده می شود و می زاید و سالم می شود و مریض می گردد و می خورد و می آشامد و بول و غائط می کند و شاد می شود و غمگین می گردد و می خندد و می گرید و می میرد و دفن می شود و بر او افزوده می شود، پس می داند و راهنمایی به او با دو چیز است: علم و استجابت دعا، و هر چه از حوادث پیش از وقوع آن خبر دهد به سبب عهدی معلوم از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که آن را از پدرانش به ارث برده است.

و این از عهدی است که توسط جبرئیل از سوی خداوند دانای غیب ها به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است. همه امامان یازده گانه پس از پیامبر (که از دنیا رفته اند) کشته شده اند، برخی از آنها با شمشیر کشته شده اند مانند: امیر المؤمنین و حسین علیه السّلام و بقیّه در اثر زهر کشته شده اند و این کار واقعا و از روی صحّت به آنان اتفاق افتاده است و آنچنان نیست که غلات و مفوّضه که خدا لعنتشان کند، گفته اند، آنها می گویند: ائمه در واقع کشته نشده اند بلکه کار آنان بر مردم اشتباه شده است و دروغ می گویند، کار هیچ یک از پیامبران و حجّتهای الهی بر مردم مشتبه نشده جز کار عیسی بن مریم که از زمین به صورت زنده به آسمان ها برده شد و روح او به او برگشت و این است سخن خداوند: «هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی، همانا من تو را بر خواهم گرفت و تو را به سوی خودم بالا خواهم برد.» و نیز در حکایت از آنچه عیسی در روز قیامت خواهد گفت، چنین می فرماید: «و تو (خدایا) بر آنان گواه بودی تا وقتی که من زنده بودم و چون مرا برگرفتی تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز گواهی.» «2» آنان که در حقّ ائمه از حدّ تجاوز کرده اند می گویند: اگر جایز است که کار عیسی مردم را به اشتباه اندازد، چرا کار ائمه چنین نباشد؟ چیزی که باید به آنان گفت این است که عیسی بدون پدر متولد شده، پس چرا جایز نیست که ائمه نیز بدون پدر متولّد شده باشند؟ آنان در اظهار مذهب خود در این باره جسارت نمی کنند- خدا لعنتشان کند- و هر گاه جایز باشد که تمام پیامبر ان و حجّتهای الهی از پدران و مادران متولد شده باشند و در میان آنان فقط عیسی بدون پدر زاده شده، جایز است که کار او بر مردم مشتبه شود و کار پیامبران دیگر و حجّتهای خدا مشتبه نشود، همان گونه که او بدون پدر زاده شد ولی دیگران چنین نبودند و خداوند اراده کرده بود که کار او را معجزه و نشانه ای قرار بدهد تا معلوم شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

شهر رمضان ثلاثون یوما لا ینقص أبدا

4- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَیْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ کَثِیرٍ وَ یُقَالُ لَهُ مُعَاذُ بْنُ مُسْلِمٍ الْهَرَّاءُ (3) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

1- . آل عمران: 55.
2- . المائده: 117.
3- . کذا فی الفقیه أیضا و ذکر الرجالیّون معاذ بن کثیر تحت عنوان و قالوا: معاذ ابن کثیر الکسائی من أصحاب الصادق علیه السّلام و خاصّته و بطانته و ثقاته الفقهاء الصالحین. و-

شَهْرُ رَمَضَانَ ثَلَاثُونَ يَوْماً لَا يَنْقُصُ وَ اللَّهِ أَبَداً. (1).

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام هَلْ يَكُونُ شَهْرُ رَمَضَانَ تِسْعَةً وَ عِشْرِينَ يَوْماً فَقَالَ إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ لَا يَنْقُصُ عَنْ ثَلَاثِينَ يَوْماً.

6- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّقِّيِ (2) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لِأَيِّ شَيْ ءٍ فَرَضَ اللَّهُ الصَّوْمَ عَلَى أُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلَاثِينَ يَوْماً وَ فَرَضَ عَلَى الْأُمَمِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ آدَمَ لَمَّا

1- . عمل المصنّف فی الفقیه بتلک الاخبار: و معظم الاصحاب علی خلافه وردوا تلک الاخبار اما بضعف السند و مخالفه المحسوس و الأخبار المستفیضه، أو حملوها علی معان صحیحه راجع تحقیق ذلک فی هامش الکافی ج 4 ص 89. و أیضا هامش الوافی المحشی بقلم استاذنا العلامه المیرزا أبو الحسن الشعرانی (مدّ ظله).
2- . تقدّم هذا السند ص 346 و فیه کما فی المتن و فی ص 355 و فیه (أبو الحسن علی بن الحسین البرقی) و لم أجده بکلا العنوانین.

أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَهِ بَقِیَ فِی بَطْنِهِ ثَلَاثِینَ یَوْماً فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی ذُرِّیَّتِهِ ثَلَاثِینَ یَوْماً الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ وَ الَّذِی یَأْکُلُونَهُ تَفَضُّلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِمْ کَذَلِکَ کَانَ عَلَی آدَمَ فَرَضَ اللَّهُ ذَلِکَ عَلَی أُمَّتِی ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ص هَذِهِ الْآیَهَ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ أَیَّاماً مَعْدُوداتٍ (1) قَالَ الْیَهُودِیُّ صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ.

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکُوفِیُّ عَنْ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِیِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ قَالَ ثَلَاثِینَ یَوْماً (2).

8- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ شَهْرُ رَمَضَانَ ثَلَاثُونَ یَوْماً لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ وَ الْکَامِلَهُ التَّامَّهُ.

9- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ تَمِیمِ بْنِ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِیَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام یَقُولُ وَ اللَّهِ مَا کَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا دُونَ مَا یُطِیقُونَ إِنَّمَا کَلَّفَهُمْ فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ کَلَّفَهُمْ فِی کُلِّ أَلْفِ دِرْهَمٍ خَمْسَهً وَ عِشْرِینَ دِرْهَماً وَ کَلَّفَهُمْ فِی السَّنَهِ صِیَامَ ثَلَاثِینَ یَوْماً وَ کَلَّفَهُمْ حِجَّهً وَاحِدَهً وَ هُمْ یُطِیقُونَ أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ.

قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه مذهب خواص الشیعه و أهل الاستبصار منهم فی شهر رمضان أنه لا ینقص عن ثلاثین یوما أبدا و الأخبار فی ذلک موافقه للکتاب و مخالفه للعامه فمن ذهب من ضعفه الشیعه إلی الأخبار التی وردت للتقیه فی ا.

1- . البقره: 180.
2- . کذا.

أنه ینقص و یصیبه ما یصیبه الشهور من النقصان و التمام اتقی کما تتقی العامه (1) و لم یکلم إلا بما یکلم به العامه و لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ

(2)

*ترجمه کمره ای: (ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد)

امام ششم فرمود ماه رمضان سی روز است بخدا هرگز کم نباشد.

یا سر خادم گوید بامام هشتم عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود بدرستی که ماه رمضان از سی روز کم نمیشود.

امام دوم فرمود چند تن از یهود آمدند حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و داناتر آنها پرسشهائی از آن حضرت کرد در ضمن آنها عرض کرد برای چه خداوند بر امت تو سی روز روزه واجب کرده است و بر امتهای دیگر بیشتر از این روزه واجب کرده؟

پیغمبر فرمود چون آدم از آن درخت خورد سی روز در شکمش ماند از این رو خداوند بر فرزندانش سی روز گرسنگی و تشنگی را لازم دانست و آنچه را در میان این سی روز میخورند و مینوشند تفضلی است که خداوند بر آنها کرده بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرده سپس رسول خدا این آیه را (از سوره بقره آیه 113) تلاوت فرمود: نوشته شده بر شما روزه چنانچه نوشته شده بر کسانی که پیش از شما بودند شاید شما تقوی پیشه کنید در روزهای شمرده شده ای، یهودی عرض کرد ای محمد درست فرمودی ابو بصیر گوید از امام ششم پرسیدم از قول خدای عز و جل در باره روزه که میفرماید تا شماره را کامل کنید، فرمود سی روز است،

امام ششم علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است برای آنکه خدای عز و جل میفرماید شماره را کامل کنید و کامل ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود بخدا قسم که خدا تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه توانائی دارند، در شبانه روز فقط پنج نماز بآنها تکلیف کرده است و در هر هزار درهم پول نقره بیست و پنج درهم زکاه به آنها تکلیف کرده و در مدت یک

سال سی روز روزه به آنها تکلیف کرده و در عمر یک بار حج به آنها تکلیف کرده با اینکه بیش از اینها توانائی دارند مصنف این کتاب گوید مذهب خواص شیعه و بینایان آنها در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نیست، اخباریهم که در این باب وارد شده موافق با قرآن و مخالف با عامه است هر کس از شیعیان ضعیف العقیده بمضمون اخباری قائل شده که ماه رمضان هم چون ماههای دیگر سی کم و سی تمام دارد تقیه کرده چنانچه عموم مردم هم در این باب تقیه می کنند و همانا بر مذهب عامه سخن رانده است. توانائی نیست جز بخدا.

شرح:

روشن است که ماه رمضان هم چون ماههای سال عربی گاهی بیست و نه روز است و نمیشود که در جریان گردش ماه از کمبود بر کنار شد.

این امر بر مردمانی که از وضع طبیعی ماه اطلاع دارند پوشیده نیست و تا اندازه ای برای عموم محسوس است این اخباری که دلالت دارد ماه رمضان همیشه تمام است و نقصان در آن نیست باید فهمید البته معلوم است منظور این اخبار و منظور شیخ صدوق که آنها را مورد اعتماد قرار داده است و مضمون آنها را عقیده شیعه دانسته و مخالفت آن را نسبت بضعفاء شیعه داده و حمل بر تقیه کرده این نیست که ماه رمضان را از نظر وضع نجومی و صرف شماره ایام بیان کنند.

چنانچه منجمین و ارباب علم هیئت بیان میکنند بلکه مقصود بیان موضوع حکم شرعی است یا بیان اثری است که در شرع بر آن ترتیب داده شده است از این جهت باید گفت منظور این اخبار بیان حال یوم الشک است یعنی هر گاه بواسطه ابر و تیرگی هوا روز آخر ماه رمضان بروز اول ماه شوال مشتبه شد باید آن را از ماه رمضان دانست و روزه گرفت و این تعریض و رد بر دستگاه حکومت و قضاوت خلفاء جور بوده که در اثر گواهان بی مبالات و مزدور بیشتر ایام مشتبه را عید فطر قرار می دادند و افطار می کردند.

چنانچه از روایت کافی در این موضوع مطلب روشن است امام ششم علیه السّلام میفرماید یک روز در رحبه نزد ابو العباس سفاح خلیفه بودم و سفره انداختند و بمن تعارف کرد من که میدانستم روز آخر ماه رمضان است و مقصود او بهانه جوئی و دست آویز برای کشتن من است از روی تقیه افطار کردم زیرا افطار یک روز از ماه رمضان و قضای آن بهتر بود از

این که مرا مخالف عمومی دینی قلمداد کند و گردن مرا بزند و توجیهات دیگری هم برای این اخبار شده است که سید نعمت اللّه جزایری در جلد 2 زهر الربیع نقل کرده ما از روی ترجمه عین عبارت را نقل می کنیم فائده حدیث ماه رمضان که ناقص نمی شود هرگز ظاهر آن موافق است قول جماعتی از غلاه و اهل سنه را و از این جهت حمل کرده اند آن را بتقیه و تأویلات بسیاری برای آن گفته اند (این کلام با گفته شیخ صدوق مخالف است که این اخبار را موافق عقیده شیعه و مخالف تقیه دانسته و ظاهر هم همین است.

از آن جمله آنچه شیخ و جماعتی گفته اند که نفی بر میگردد بقید یعنی نقصان آن دائمی نیست (این توجیه مخالف نص روایات است خصوص با توضیحی که شیخ صدوق داده است) و از آن جمله حمل حدیث است بر غالب یعنی غالب تمام بودنست و از آن جمله حمل در حال اشتباه و بودن مانع از دیدن ماه در آخر ماه پس بدرستی که واجب است حمل بر تمام بودن ماه و همچنین اشتباه در اول ماه بمعنای ارجحیت روزه یوم الشک و از آن جمله آنکه نمیباشد ناقص در نفس الامر و هر چند در رؤیت ناقص بوده باشد بس بتحقیق که میباشد آخر ماه شعبان اول ماه رمضان با امکان همچنان که هر گاه آخر شعبان مشتبه بشود و حکم بشود بتمام بودن شعبان.

پس بدرستی که آخر آن در نفس الامر اول ماه رمضان است و هر چند که قضای آن واجب نیست و شاید که این مراد ابن بابویه بوده باشد چنان که گفته اند (این توجیه بسیار پیچیده و مبهم و مورد تامل است) و از آن جمله آنکه ثواب و فضل آن کم نمی شود و هر چند بحسب رؤیت کم باشد و از آن جمله آنکه جائز نیست اطلاق نقصان بر آن زیرا که نقص صفت ذم است همچنان که وارد شده است نهی از اطلاق مخلوق بر قرآن از برای ابهام آنکه مراد از مخلوق مکذوب است و از آن جمله آنکه مراد اینست که صوم ماه ناقص مجزی است از روزه ماه تمام پس قضای یک روز واجب نیست و از آن جمله آنکه مراد از هرگز زمان طویل است که زمان طویل یکی از معانی هرگز است- پایان کلام زهر الربیع.

**ترجمه مدرس گیلانی: (رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد)

امام صادق گفته: رمضان سی روز است، به خدا هرگز بیست و نه روز نگردد یاسر خادم گفته: به امام علی بن موسی الرضا گفتم: رمضان بیست و نه روز می شود؟. گفت: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود. امام

حسن بن علی گفته: چند نفر جهود پیش پیامبر آمدند و داناتر ایشان سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید چرا خدا بر پیروان تو سی روز را برای روزه گرفتن واجب کرد در صورتی که برای پیروان دیگران بیشتر از این روزه واجب شده؟. پیامبر گفت: چون آدم از آن درخت نهی شده خورد، حاصل آن سی روز در شکم وی بماند از این روی خدا بر فرزندان وی سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب ساخت و آنچه در میان این سی روز می خورند و می آشامند لطفی ست که خدا بر ایشان کرده.

و بر آدم نیز سی روز واجب بود و همان را خدا بر پیروان من نیز واجب کرد. بعدا این آیه قرآن را خواند:

«روزه چنان که بر گذشتگان نوشته شده به شما نیز نوشته شده. تا پرهیزکاری بیشتر کنید در روزهای معینی.

جهود گفت: درست گفتی».

أبو بصیر گفته: از امام صادق پرسیدم شماره روزه های رمضان چیست؟. گفت: سی روز است. و نیز در ضمن حدیث درازی گفته: رمضان سی روز است. برای آنکه شماره ماه را کامل کنید و کامل ماه تمام است. اسماعیل بن مهران گفته. از امام صادق شنیدم که می گفت: به خدا سوگند که خدا بندگان را به اندازه توانایی ایشان تکلیف کرده، در شبانه روز تنها پنج بار نماز برای ایشان معین کرده و در هر هزار درم سیم بیست و پنج درم زکات معین کرده و در مدت سالی سی روز روزه را معین کرده و در همه زندگی یک بار حج گزاردن را با شروط معین کرده.

صدوق مؤلف کتاب گفته: مذهب خواص شیعه و دانایان ایشان در باره رمضان آن است که هرگز از سی روز کمتر نباشد و احادیثی که در این باب رسیده موافق قرآن و مخالف با عامه است، هر گروهی از شیعیان سست عقیده به اخباری قائل شده که ماه رمضان نیز چون ماههای دیگر گاهی سی و گاهی بیست و نه تقیه کرده چنان که همه مردمان در این کار تقیه کرده اند و بر مذهب عامه سخن گفته اند.

مترجم: ماه رمضان باید همیشه سی روز باشد، معلوم نیست روی چه ملاکی ست؟. هر گاه روی رؤیت هلال است تحقیقا درست نیست. برای آنکه عملا دیده شده که همیشه چنین نیست. برای مثال افق تهران را در نظر گرفته و دو سه سال آن را ملاحظه می کنیم. مثال: ماه رمضان سال 1388 هجری شب اول ماه: شب آدینه بعد معدل: 13 درجه و یازده دقیقه

است و بعد سوی: 17 درجه و 11 دقیقه است و عرض. چهار درجه و 43 دقیقه است و احراف: دو درجه و 50 دقیقه شب اول شوال 88 شب شنبه: بعد معدل: نه درجه و نوزده دقیقه است و بعد سوی: 2 درجه و 31 دقیقه است و عرض: 5 درجه و انحراف 3 درجه پس معلوم می شود که ماه رمضان بیست و نه روز است نه سی روز. هیچ کسی بر این افق اختلاف نشان نداد. مثال دیگر: ماه رمضان سال 389، هجری باز بر افق تهران: شب چهار شنبه، بعد معدل 14 درجه و 11 دقیقه است و بعد سوی:

19 درجه و 58 دقیقه است. و عرض: 4 درجه و 58 دقیقه و انحراف دو درجه و 59 دقیقه. شب اول شوال:

شب پنجشنبه. بعد معدل: 2 درجه و 15 دقیقه است. و بعد سوی: 14 درجه و 26 دقیقه است و عرض: 4 و 48 دقیقه و انحراف: 2 درجه و 53 دقیقه است. نتیجه: رمضان بیست و نه روز است نه سی روز شب. کسی نیز ادعا بر خلاف آن بر این افق نکرده بود. معلوم شد این قاعده صحیح نیست میزان رؤیت و عدم رؤیت است مگر هنگامی که امر مشتبه باشد آن وقت ماه رمضان را سی گیرند برای اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد مگر آنکه گفته شود آنکه گفته: رمضان همیشه سی روز است برای حکم شرعی ست که هر گاه کسی یک ماه روزه رمضان دارد مثلا ماه ذی قعده روزه گرفت این ماه بیست و نه روز بود باید روز اول ذیحجه را روزه بدارد تا ماه کامل باشد، برای اشتغال یقینی که برائت یقینی می خواهد.

***ترجمه فهری زنجانی: (ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نمیشود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: ماه رمضان سی روز است و بخدا هرگز کمتر نمیشود.

یاسر خادم گوید به امام رضا عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود به راستی که ماه رمضان از سی روز کمتر نمیشود.

امام حسن فرمود: چند تن از یهود به محضر رسول خدا آمدند داناتر آنان سؤالاتی از حضرت کرد و از جمله آنها این بود که عرض کرد به چه علت خداوند روزه گرفتن در روز را به امت تو سی روز واجب کرده است و بر دیگر امتها از این بیشتر واجب نموده؟

پیغمبر فرمود: چون آدم از آن درخت مخصوص خورد سی روز در شکمش ماند خداوند بر فرزندانش گرسنگی و تشنگی را سی روز واجب کرد و آنچه در میان این سی روز میخورند تفضلی است از خداوند بر آنها و بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرد سپس رسول خدا این آیه را خواند (بقره آیه 113) روزه بر شما نوشته شد هم چنان که بر پیشینیان شما نوشته شده بود تا تقوا پیشه کنید روزهای شماره شده ای است یهودی عرض کرد درست فرمودی ای محمد.

ابی بصیر گوید از امام صادق معنای این آیه را پرسیدم که میفرماید تا شماره را کامل کنید فرمود سی روز است.

امام صادق علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است چون خدای عز و جل میفرماید تا شماره را کامل فرمائید و ماه کامل سی روز تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام صادق میفرمود: بخدا قسم که خداوند به بندگان تکلیف نه فرموده مگر کمتر از آنچه را که توانائی آن دارند: در شبانه روزی فقط پنج نماز تکلیف کرده و در هر هزار درهم بیست و پنج درهم تکلیفشان نموده و در یک سال روزه سی روز را به آنان تکلیف نموده و یک بار حج (در تمام عمر) تکلیفشان نموده با اینکه آنان توانائی بیش از این را دارند.

(مصنف) این کتاب گوید: عقیده خواص شیعه و روشن بین از آنان در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نمیشود و اخباری که در این باره هست با قرآن موافق و با مذهب سنیان مخالف است و از ضعفای شیعه آن کس که اخباری را که از راه تقیه در باره ماه رمضان رسیده است و اینکه آنهم مانند باقی ماه ها سی کم و تمام می شود پذیرفته است تقیه نموده هم چنان که در دیگر موارد میبایست از عامه تقیه شود و جز بر مذهب آنان سخنی گفته نشود و توانائی نیست جز بوسیله خداوند

****ترجمه جعفری: (ماه رمضان سی روز است و هرگز کم نمی شود)

معاذ بن مسلم هرّا، از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است و به خدا سوگند که هرگز کم نمی شود.

یاسر خادم می گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود.

حسن بن عبد اللَّه از پدرانش، از جدّش حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کند که گروهی از یهودی ها نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دانشمندترین آنان مسائلی از آن حضرت پرسید، از جمله اینکه گفت: خداوند برای چه بر امّت تو روزه گرفتن در روز را سی روز واجب کرده ولی بر امّتهای دیگر بیشتر از آن را واجب نموده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی آدم از آن درخت ممنوعه خورد، سی روز در شکم او ماند و لذا خداوند بر ذریّه او سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و هر چه می خورند تفضّلی از جانب خدا بر آنان است، بر آدم چنین واجب شده بود و بر امّت من نیز چنین واجب شد، سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «روزه گرفتن بر شما واجب شده همان گونه که بر پیشینیان واجب شده بود، باشد که تقوا پیشه کنید، و آن روزهای شمارش شده ای است.» «1» یهودی گفت: راست گفتی ای محمّد.

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره این سخن خداوند پرسیدم: «و تا شمارش را کامل کنید» فرمود: سی روز.

محمد بن یعقوب بن شعیب از پدرش و او از امام صادق علیه السّلام در یک حدیث طولانی نقل می کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است، چون خداوند فرموده: «تا شمارش را کامل کنید.» و کامل ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران می گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که خداوند بندگان را جز به کمتر از طاقت آنها تکلیف نکرده است، به آنان در شبانه روز پنج نماز واجب کرده و در هر هزار درهم بیست و پنج درهم (زکات) واجب نموده و در یک سال روزه سی روز را واجب کرده و برای آنان حج را فقط یک بار واجب کرده در حالی که توانایی انجام بیشتر از این ها را دارند.

مصنف این کتاب می گوید: مذهب خواص شیعه و اهل بصیرت از آنان در باره ماه رمضان این است که آن هرگز از سی روز کمتر نمی شود و اخبار در این باره مطابق با قرآن و مخالف با اهل سنّت است، هر کس از شیعیان ضعیف به اخباری عمل کند که از روی تقیّه وارد شده مبنی بر اینکه ماه رمضان هم کم می شود و در تمام یا نقصان مانند ماههای دیگر

است، باید از آنان تقیّه کرد مانند تقیّه کردن از اهل سنّت و باید با آنان سخن نگفت مگر بدان گونه که با اهل سنّت سخن گفته می شود، و نیرویی جز به وسیله خداوند نیست. (باید گفت که بر خلاف نظر مصنف کتاب، اکثریت قاطع علمای شیعه با این نظر مخالفند و معتقدند که ماه رمضان هم مانند ماههای دیگر کم و زیاد می شود و این یک امر طبیعی است و جای گفتگو ندارد و شاید روایاتی که نقل شد ناظر به یوم الشک باشد، یعنی وقتی اول ماه شوال ثابت نشد، حتما باید رمضان را سی روز حساب کرد).

الفروج المحرمه فی الکتاب و السنه علی أربعه و ثلاثین وجها

10- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَهَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَزْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ سَهْلُ بْنُ صَالِحٍ الْعَبَّاسِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْآمُلِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ أَبِی علیه السلام عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْفُرُوجِ فِی الْقُرْآنِ وَ عَمَّا حَرَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی سُنَّتِهِ فَقَالَ الَّذِی حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَهٌ وَ ثَلَاثُونَ وَجْهاً سَبْعَهَ عَشَرَ فِی الْقُرْآنِ وَ سَبْعَهَ عَشَرَ فِی السُّنَّهِ فَأَمَّا الَّتِی فِی الْقُرْآنِ فَالزِّنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی (3) وَ نِکَاحُ امْرَأَهِ الْأَبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ (4) وَ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ وَ عَمَّاتُکُمْ وَ خالاتُکُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُکُمُ اللَّاتِی أَرْضَعْنَکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ مِنَ الرَّضاعَهِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُمْ وَ رَبائِبُکُمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَ فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ

1- . الظاهر أنهما علی صیغه المجهول، و کذا (لم یکلم) کما فی هامش الوافی.
2- . هذه المسأله ممّا تعارض فیه ظاهر الاخبار، و الحق أنّه لا تعارض بین المتواتر و الآحاد، و هذه الأخبار التی أورده المصنّف من الشاذّ النادر، و الاخبار التی یعارضها من الاخبار المتواتره التی عمل بها من الصدر الأول الی زماننا هذا قاطبه أهل الإسلام و الاستهلال و الشهاده بالاهلّه عمل جمیع

المسلمين فى جميع الاعصار، و للشيخ الطوسىّ فى ردّ قول المصنّف و من حذا حذوه كلام طويل الذيل أورده صاحب الوافى (فى أبواب فرض الصوم باب 16) و فى هامشه بيان لاستاذنا الأجل الشعرانى (مدّ ظله) فليراجع.
3- . الإسراء: 32.
4- . النساء: 27.

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ (1) وَ الْحَائِضُ حَتَّى تَطْهُرَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ (2) وَ النِّكَاحُ فِي الِاعْتِكَافِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ (3) وَ أَمَّا الَّتِي فِي السُّنَّةِ فَالْمُوَاقَعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ نَهَاراً وَ تَزْوِيجُ الْمُلَاعَنَةِ بَعْدَ اللِّعَانِ وَ التَّزْوِيجُ فِي الْعِدَّةِ وَ الْمُوَاقَعَةُ فِي الْإِحْرَامِ وَ الْمُحْرِمُ يَتَزَوَّجُ أَوْ يُزَوِّجُ وَ الْمُظَاهِرُ قَبْلَ أَنْ يُكَفِّرَ وَ تَزْوِيجُ الْمُشْرِكِ وَ تَزْوِيجُ الرَّجُلِ امْرَأَةً قَدْ طَلَّقَهَا لِلْعِدَّةِ تِسْعَ تَطْلِيقَاتٍ وَ تَزْوِيجُ الْأَمَةِ عَلَى الْحُرَّةِ وَ تَزْوِيجُ الذِّمِّيَّةِ عَلَى الْمُسْلِمَةِ وَ تَزْوِيجُ الْمَرْأَةِ عَلَى عَمَّتِهَا وَ خَالَتِهَا وَ تَزْوِيجُ الْأَمَةِ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا وَ تَزْوِيجُ الْأَمَةِ عَلَى مَنْ يَقْدِرُ عَلَى تَزْوِيجِ الْحُرَّةِ وَ الْجَارِيَةُ مِنَ السَّبْيِ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَ الْجَارِيَةُ الْمُشْتَرَكَةُ وَ الْجَارِيَةُ الْمُشْتَرَاةِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَبْرِئَهَا وَ الْمُكَاتَبَةُ الَّتِي قَدْ أَدَّتْ بَعْضَ الْمُكَاتَبَةِ.

*ترجمه کمره ای: (فرجهائی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است)

امام هفتم فرماید از پدرم سؤال شد از فرجهائی که خدا در قرآن حرام کرده و از آنچه رسول خدا در دستورات خود حرام کرده، فرمود آنچه از فروج را خدا حرام کرده سی و چهار است هفده تا از آن در قرآن است و هفده تا در سنت، آنچه در قرآنست زنا است که خدا فرموده پیرامون زنا نگردید.

نکاح پدر زنست که خدا فرمود با زنانی که پدر شما ازدواج کرده ازدواج نکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهای رضاعی و خواهرهای رضاعی و مادر زن و دختر زن ها که در دامن شمایند از زنانی که بآنها دخول کرده اید و اگر به آنها دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنچه گذشته و زن حائض تا پاک شود که خدا فرمود بآنها نزدیک نشوید و جماع در حال اعتکاف که خدای عز و جل فرمود با زنان مباشرت نکنید در حالی که میان مسجدها معتکف هستید.

آنچه در سنت حرام شده جماع در روز ماه رمضان و ازدواج با زنی که با او لعان کردی و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوهر او را ظهار کرده پیش از آنکه کفاره ظهار را بدهد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که او را نه

بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن ذمیه بر سر زن مسلمان و تزویج زن بر سر عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بدون اذن آقای او و تزویج کنیز برای کسی که میتواند زن آزاد تزویج کند و کنیز اسیری که بغنیمت گرفته شده پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که خریداری شده پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با او قرار مکاتبه داده شده بعد از آنکه سهمی از مال المکاتبه را رد کرده.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه اند)

امام موسی بن جعفر (ع) گفته: از پدر من پرسیدند از زنانی که خدا در قرآن ایشان را حرام کرده و از آنچه پیامبر در دستورهای خویش حرام کرده. گفت: آنچه از زنان را خدا حرام کرده سی و چهاراند، هفده از آن در قرآن آمده و هفده از آن در سنت است. آنچه در قرآن آمده: زناست که خدا گفته. «پیرامون زنا مگردید، نکاح زن پدر است در قرآن گفته: با زنانی که پدر شما ازدواج کرده اند ازدواج مکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمگان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختر زنان که در دامن شمااند از زنانی که به ایشان درآویخته اید، هر گاه به ایشان دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و آنکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنکه گذشته و زن دشتان تا پاک گردد که خدا فرموده که به ایشان نزدیک مشوید، و جماع در حال اعتکاف که خدای گفته: با زنان در حالی که در مساجد معتکف هستید جماع مکنید.

آنچه در سنت پیامبر حرام شده مباشرت در روزه رمضان و ازدواج با زنی که با وی لعان کرده و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام بستن در اعمال حج و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوی وی او را ظهار کرده و قبل از آنکه کفاره ظهار را بپردازد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که وی را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن جهود و ترسا و گبر بر سر زن مسلمان و تزویج زن به عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بی دستور مالک آن و تزویج کنیز برای آنکه می تواند زن آزاد بستاند و کنیز اسیری که به غنیمت گرفته شده پیش از قسمت غنیمت و کنیزی که خریداری شده و قبل از آنکه استبراء گردد و کنیزی که با وی قرار مکاتبه نهاده شده پس از آنکه سهمی از مال مکاتبه را پرداخته.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه از عمل زناشوئی در کتاب و سنت حرام شده است سی و چهار صورت است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم سؤال شد از عمل زناشوئی که خدای عز و جل در قرآن حرام فرموده و آنچه را که رسول خدا در سنت خود حرامش دانسته است فرمود: آنچه خدای عز و جل حرام اش فرموده سی و چهار صورت است که هفده صورت آن در قرآن است و هفده صورتش در سنت اما آنچه در قرآن است زنا است که خدای عز و جل فرموده است بزنا نزدیک نشوید و زناشوئی با زن پدر است که خدای عز و جل فرموده است با زنانی که پدرانتان همسری کرده اند همسری نکنید و مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و خاله های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهائی که بشما شیر داده اند (مادر رضاعی) و خواهران رضاعی و مادر زنهای شما و دختران همسرهای شما که در دامن شما هستند از زنانی که با آنان هم بستر شده اید و اگر با آنان هم بستر نشده اید گناهی بر شما نیست و همسران پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را با هم بهمسری بگیرید مگر آنچه در گذشته گرفته اید و زن حائض تا از حیض پاک شود که خدای عز و جل میفرماید با زنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند و در حال اعتکاف با همسر هم بستر شدن که خداوند میفرماید با همسران خود آمیزش نداشته باشید در حالی که میان مسجد باعتکاف نشسته اید و اما آنچه در سنت است: روز ماه رمضان با همسر آمیزش نمودن و با زنی که با او مقررات ملاعنه انجام گرفته است ازدواج نمودن و با زنی که در عده دیگری است ازدواج نمودن و در حال احرام عمل جنسی انجام دادن و در حال احرام ازدواج کردن و یا با کسی که احرام بسته است طرف ازدواج شدن و زنی که مرد با او ظهار کرده پیش از آنکه کفاره ظهار را بدهد و زن مشرکه را تزویج کردن و زنی را که مردش نه بار باو طلاق عده دار داده باشد و ازدواج با کنیز بر سر زن آزاد و ازدواج با زن ذمیه بر سر زن مسلمان و ازدواج زن بر سر عمه و خاله اش و ازدواج کنیز بدون اجازه آقایش و ازدواج با کنیز از برای کسی که میتواند با زن آزاد ازدواج کند و کنیز اسیر پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که چند نفر در ملکیت او شریکند و کنیزی که خریداری شده است پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با آقای خود قرار داد مکاتبه داشته و قسمتی از مال المکاتبه را ادا کرده باشد.

****ترجمه جعفری: (فرجهایی که در کتاب و سنّت حرام شده سی و چهار تا است)

ابراهیم بن عبد اللّه آملی از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم در باره فرجهایی که خداوند در قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سنّت آنها را حرام کرده، پرسیدند.

فرمود: آنچه خداوند حرام کرده سی و چهار فرج است که هفده مورد آن در قرآن و هفده مورد دیگر آن در سنّت است. آنچه در قرآن آمده عبارتست است: زنا، که خداوند فرموده: «به زنا نزدیک نشوید» و ازدواج با زن پدر که خداوند فرموده: «و نکاح نکنید با زنانی که پدرانتان با آنها نکاح کرده است.» و «مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شما را شیر داده اند و خواهران شیری تان و مادران زنانتان و دختران زنانتان که در آغوش شما بزرگ شده اند، از زنانی که به آنها دخول کرده اید و اگر دخول نکرده باشید گناهی بر شما نیست و زنان پسرانتان که از صلب شماست و اینکه میان دو خواهر را جمع کنید مگر آنچه پیشتر گذشته است.» و نیز زن حائض تا وقتی که پاک شود، خداوند می فرماید: «به آنها نزدیکی نکنید تا پاک شوند.» و نکاح در حال اعتکاف، خداوند می فرماید: «و با زنان مباشرت نکنید در حالی که شما در مساجد در حال اعتکاف هستید.» و امّا آنچه در سنّت حرام شده عبارتند از: همبستر شدن با زن در روز ماه رمضان و ازدواج زنی که مرد با او ملاعنه کرده (تهمت زنا زده و هر دو سوگند خورده اند) و ازدواج در حال عدّه و جماع در حال احرام و اینکه شخص در حال احرام زن بگیرد یا زن بدهد و کسی که ظهار کرده پیش از دادن کفاره (ظهار آن است که مرد زنش را به مادرش تشبیه کند) و ازدواج با زن مشرک و ازدواج با زنی که او را سه بار طلاق داده است و ازدواج با کنیز با داشتن همسر آزاد، و ازدواج با کافر ذمّی در حالی که زن مسلمان دارد و ازدواج با زنی که عمه و یا خاله او همسر اوست و ازدواج با کنیز بدون اجازه مولایش و ازدواج با کنیز برای کسی که قدرت ازدواج با آزاد را دارد و با کنیزی که اسیر گرفته شده پیش از تقسیم غنائم و جماع با کنیزی که مشرک است و جماع با کنیزی که خریده پیش از آنکه استبراء کند و جماع با کنیزی که قسمتی از قیمت خود را داده است.

فرض الله تبارک و تعالی علی الناس من الجمعه إلی الجمعه خمسا و ثلاثین صلاه

11- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْجُمُعَهِ إِلَی الْجُمُعَهِ خَمْساً وَ ثَلَاثِینَ صَلَاهً فِیهَا صَلَاهٌ وَاحِدَهٌ فَرَضَهَا اللَّهُ فِی جَمَاعَهٍ وَ هِیَ الْجُمُعَهُ.7.

*ترجمه کمره ای: (خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده)

امام پنجم فرمود همانا خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده که یکی از آنها را واجب است بجماعت بخوانند و آن نماز جمعه است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده)

امام محمد باقر گفته: خدا از آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب کرده که یکی از آنها را با جماعت گزاردن واجب ساخته و آن نماز آدینه است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده است)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر فقط سی و پنج نماز واجب فرموده است و در میان آنها یک نماز است که واجب است با جماعت خوانده شود و آن نماز جمعه است .

****ترجمه جعفری: (خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: همانا خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است که در میان آنها یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است.

1- . النساء 23. و صدر الآیه (حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ - الآیه).
2- . البقره: 222.
3- . البقره: 187.

أبواب الأربعين و ما فوقه

شارب الخمر لا تقبل صلاته أربعين يوما

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَسَكِرَ مِنْهَا لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فِی هَذِهِ الْأَيَّامِ ضُوعِفَ عَلَيْهِ الْعَذَابُ لِتَرْكِ الصَّلَاهِ.

وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ تُوقَفُ صَلَاتُهُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَإِذَا تَابَ رُدَّتْ عَلَيْهِ.

*ترجمه کمره ای: (تا چهل روز نماز میخوار قبول نشود)

فضل بن یسار گوید از امام پنجم علیه السّلام شنیدم میفرمود هر که می نوشد چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در این چهل روز نماز نخواند عذابش برای ترک نماز دو چندان باشد. در خبر دیگر فرمود نماز میخوار میان آسمان و زمین باز داشت گردد و چون توبه کند باو باز گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (باده گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی شود)

فضیل پور یسار گفته از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم که می گفت: هر که باده نوشد چهل روز نماز وی پذیرفته نگردد، و هر گاه در این چهل روز نماز نگزارد شکنجه وی برای نگزاردن نماز دو چندان گردد.

در خبر دیگری گفته: نماز باده گسار میان آسمان و زمین سر گردان است هر گاه توبه کند بدو باز گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (میگسار تا چهل روز نمازش پذیرفته نیست)

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: هر که می بنوشد و مست شود نمازش تا چهل روز پذیرفته نیست و اگر در این روزها نماز نخواند عذابش برای نماز نخواندن دو چندان می شود و در خبر دیگر فرمود: نماز میگسار میان آسمان و زمین بازداشت می شود چنانچه توبه کرد باو باز میگردد.

****ترجمه جعفری: (نماز شرابخوار تا چهل روز مورد پذیرش نیست)

فضل بن یسار می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر که شراب بنوشد و از آن مست گردد، نمازش تا چهل روز مورد پذیرش نیست، پس اگر در این روزها نماز نگزارد به جهت ترک نماز، کیفرش دو چندان می گردد.

در حدیث دیگری آمده: به راستی که نماز شرابخوار میان آسمان و زمین بازداشته می شود، اگر توبه کند به او برگردانده می شود.

الصوم على أربعين وجها

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِیُّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَةَ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَقَالَ لِی یَا زُهْرِیُّ مِنْ أَیْنَ جِئْتَ قُلْتُ مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ فِیمَ کُنْتُمْ قَالَ تَذَاکَرْنَا أَمْرَ الصَّوْمِ فَأَجْمَعَ رَأْیِی وَ رَأْیُ أَصْحَابِی أَنَّهُ لَیْسَ مِنَ الصَّوْمِ شَیْ ءٌ وَاجِبٌ إِلَّا صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ یَا زُهْرِیُّ لَیْسَ کَمَا قُلْتُمْ إِنَّ الصَّوْمَ عَلَی أَرْبَعِینَ وَجْهاً فَعَشَرَةُ أَوْجُهٍ مِنْهَا وَاجِبَةٌ کَوُجُوبِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ عَشَرَةُ أَوْجُهٍ مِنْهَا صِیَامُهُنَّ حَرَامٌ وَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ وَجْهاً مِنْهَا صَاحِبُهَا فِیهَا بِالْخِیَارِ إِنْ شَاءَ صَامَ وَ إِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَ صَوْمُ الْإِذْنِ عَلَی ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ وَ صَوْمُ التَّأْدِیبِ وَ صَوْمُ الْإِبَاحَةِ وَ صَوْمُ السَّفَرِ وَ الْمَرَضِ قُلْتُ فَسِّرْهُنَّ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ أَمَّا الْوَاجِبُ فَصِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ صِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ لِمَنْ أَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً وَ صِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ فِی قَتْلِ الْخَطَإِ لِمَنْ لَمْ یَجِدِ الْعِتْقَ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ

رَقَبَهِ مُؤْمِنَهِ وَ دِيَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَى قَوْلِهِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ (1) وَ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ فِى كَفَّارَهِ الظِّهَارِ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْعِتْقَ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَهٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا (2) وَ صِيَامُ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ فِى كَفَّارَهِ الْيَمِينِ وَاجِبٌ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْإِطْعَامَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيَّامٍ ذلِکَ كَفَّارَهُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ (3) كُلُّ ذَلِکَ مُتَتَابِعٌ وَ لَيْسَ بِمُتَفَرِّقٍ وَ صِيَامُ أَذَى الْحَلْقِ حَلْقِ الرَّأْسِ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَهٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ (4) صَاحِبُهَا فِيهَا بِالْخِيَارِ وَ إِنْ صَامَ صَامَ ثَلَاثاً وَ صَوْمُ دَمِ الْمُتْعَهِ وَاجِبٌ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْىَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيَّامٍ فِى الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ كامِلَهٌ (5) وَ صَوْمُ جَزَاءِ الصَّيْدِ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَهِ أَوْ كَفَّارَهٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِياماً (6) ثُمَّ قَالَ أَ وَ تَدْرِى كَيْفَ يَكُونُ عَدْلُ ذَلِکَ صِيَاماً يَا زُهْرِىُّ فَقُلْتُ لَا أَدْرِى قَالَ تُقَوَّمُ الصَّيْدُ قِيمَهَ ثُمَّ تُفَضُّ تِلْکَ الْقِيمَهُ عَلَى الْبُرِّ ثُمَّ يُكَالُ ذَلِکَ الْبُرُّ أَصْوَاعاً فَيَصُومُ لِكُلِّ نِصْفِ صَاعٍ يَوْماً وَ صَوْمُ النَّذْرِ وَاجِبٌ وَ صَوْمُ الِاعْتِكَافِ وَاجِبٌ وَ أَمَّا الصَّوْمُ الْحَرَامُ فَصَوْمُ يَوْمِ الْفِطْرِ وَ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ مِنْ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ (7)

1- . النساء: 95.
2- . المجادله: 2 و 3. (يتماسا) أى يجامعا.
3- . المائده: 92.
4- . البقره: 196 و قوله: (نسک) جمع نسيکه و هى الذبيحه.
5- . النساء: 92.
6- . المائده: 95.
7- . لمن كان بمنى ناسكا.

وَ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ أُمِرْنَا بِهِ وَ نُهِينَا عَنْهُ أُمِرْنَا أَنْ نَصُومَهُ مَعَ شَعْبَانَ وَ نُهِينَا أَنْ يَنْفَرِدَ الرَّجُلُ بِصِيَامِهِ (1) فِی الْيَوْمِ الَّذِی يَشُكُّ فِيهِ النَّاسُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ صَامَ مِنْ شَعْبَانَ شَيْئاً كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَنْوِی لَيْلَةَ الشَّكِّ أَنَّهُ صَائِمٌ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنْ كَانَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَجْزَأَ عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ شَعْبَانَ لَمْ يُضِرَّ قُلْتُ وَ كَيْفَ يُجْزِئُ صَوْمُ تَطَوُّعٍ عَنْ فَرِيضَةٍ فَقَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَامَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ هُوَ لَا يَدْرِی وَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ عَلِمَ بَعْدَ ذَلِكَ أَجْزَأَ عَنْهُ لِأَنَّ الْفَرْضَ إِنَّمَا وَقَعَ عَلَى الْيَوْمِ بِعَيْنِهِ وَ صَوْمُ الْوِصَالِ حَرَامٌ (2) وَ صَوْمُ الصَّمْتِ حَرَامٌ وَ صَوْمُ النَّذْرِ لِلْمَعْصِيَةِ حَرَامٌ وَ صَوْمُ الدَّهْرِ حَرَامٌ (3) وَ أَمَّا الصَّوْمُ الَّذِی صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ فَصَوْمُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ الْخَمِيسِ وَ الْإِثْنَيْنِ وَ صَوْمُ أَيَّامِ الْبِيضِ وَ صَوْمُ سِتَّةِ أَيَّامٍ مِنْ شَوَّالٍ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ يَوْمِ عَرَفَةَ وَ يَوْمِ

1- . الظاهر أن المراد بصيامه أن ينويه من رمضان من بين سائر الناس من غير أن يصحّ أنه منه و الظاهر أن الراوی لم يتفطن لذلک و زعم أن مراده عليه السّلام أنه لا يجوز صيامه إذا لم يصم جميع شعبان فأجابه عليه السّلام بما يظهر فساد وهمه.

2- . ذهب الشيخ فی النهايه و أكثر الأصحاب إلى أن معناه أن ينوی صوم يوم و ليله إلى السحر و ذهب (ره) أيضا فی الاقتصاد و ابن إدريس إلى أن معناه أن يصوم يومين مع ليله بينهما و انما يحرم تأخير العشاء إلى السحر إذا نوی كونه جزءا من الصوم أما لو أخره الصائم بغير نيّه فإنه لا يحرم فيها، قطع به الأصحاب و الاحتياط يقتضی اجتناب ذلک. و أما صوم الصمت فهو أن ينوی الصوم ساكتا و قد أجمع الأصحاب على تحريمه. كذا قال العلامه المجلسی (ره) فی المرآه.

3- . حرمه صوم الدّهر إما لاشتماله على الأيام المحرمه إن كان المراد كل السنه و إن كان المراد ما سوی الأيام المحرمه فلعله انما يحرم إذا صام على اعتقاد أنه سنه مؤكده فإنه يقتضی الافتراء على اللّه تعالى و يمكن حمله على الكراهه أو التقيه لاشتهار الخبر بهذا المضمون بين العامه (المرآه).

عَاشُورَاءَ (1) كُلُّ ذَلِکَ صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ صَامَ وَ إِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَ أَمَّا صَوْمُ الْإِذْنِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَصُومُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَ الْعَبْدَ لَا يَصُومُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ وَ الضَّيْفَ لَا يَصُومُ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَمَنْ نَزَلَ عَلَى قَوْمٍ فَلَا يَصُومَنَّ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَ أَمَّا صَوْمُ التَّأْدِيبِ فَإِنَّهُ يُؤْمَرُ الصَّبِيُّ إِذَا رَاهَقَ (2) بِالصَّوْمِ تَأْدِيباً وَ لَيْسَ بِفَرْضٍ وَ كَذَلِکَ مَنْ أَفْطَرَ لِعِلَّةٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ ثُمَّ قَوِيَ بَعْدَ ذَلِکَ أُمِرَ بِالْإِمْسَاکِ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ تَأْدِيباً وَ لَيْسَ بِفَرْضٍ (3) وَ كَذَلِکَ الْمُسَافِرُ إِذَا أَكَلَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ ثُمَّ قَدِمَ أَهْلَهُ أُمِرَ بِالْإِمْسَاکِ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ تَأْدِيباً وَ لَيْسَ بِفَرْضٍ وَ أَمَّا صَوْمُ الْإِبَاحَةِ فَمَنْ أَكَلَ أَوْ شَرِبَ نَاسِياً أَوْ تَقَيَّأَ مِنْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ فَقَدْ أَبَاحَ اللَّهُ ذَلِکَ لَهُ وَ أَجْزَأَ عَنْهُ صَوْمُهُ وَ أَمَّا صَوْمُ السَّفَرِ وَ الْمَرَضِ فَإِنَّ الْعَامَّةَ اخْتَلَفَتْ فِيهِ فَقَالَ قَوْمٌ يَصُومُ وَ قَالَ قَوْمٌ لَا يَصُومُ وَ قَالَ قَوْمٌ إِنْ شَاءَ صَامَ وَ إِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَ أَمَّا نَحْنُ فَنَقُولُ يُفْطِرُ فِي الْحَالَيْنِ جَمِيعاً فَإِنْ صَامَ فِي السَّفَرِ أَوْ فِي حَالِ الْمَرَضِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ فِي ذَلِکَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ. (4).

*ترجمه کمره ای: (روزه بر چهل وجه باشد)

زهری گوید حضور امام چهارم علیه السّلام شرفیاب شدم فرمود ای زهری از کجا آمدی؟ عرض کردم از مسجد. فرمود گفتگوی شما در چه بود؟ عرض کردم راجع بروزه گفتگو داشتیم؛ رأی من و اصحابم متفق شد که روزه واجبی جز روزه رمضان نیست. فرمود ای زهری چنین نیست که شما گفتید. روزه بر چهل وجه است ده تا واجب چون وجوب ماه رمضان ده تا حرام چهارده تا بر وجه تخییر که مکلف مخیر است میان روزه و افطار آن، روزه اذن بر سه وجه، روزه تأدیب؛ روزه اباحه، روزه سفر و بیماری، عرض کردم قربانت اینها را شرح بده برای من فرمود:

(ده واجب)

1- روزه ماه رمضان 2- روزه دو ماه پی در پی کفاره هر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمدا افطار کرده 3- روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا بر کسی که بنده نیابد که آزاد کند، خدای تبارک و تعالی (در سوره نساء آیه 92) فرماید بر هر کسی مؤمنی را بخطا کشت آزاد کردن یک بنده و یک دیه است که بخاندان او تسلیم شود تا آنجا که میفرماید کسی که بنده نیافت دو ماه پی در پی روزه دارد 4- دو ماه پی در پی در کفاره ظهار بر کسی که بنده نیافت آزاد کند واجب است خدا در (سوره مجادله آیه 3)

فرماید کسانی که زنهای خود را ظهار کردند سپس از قول خود برگشتند پیش از آنکه با آنها در آمیزند بنده ای آزاد کنند، این برای آنست که پند گیرند، خدا بدان چه کنید خبر دار است، کسی که نیافت دو ماه پی در پی پیش از آنکه با هم بیامیزند روزه دارد 5- سه روز روزه در کفاره یمین برای کسی که نتواند اطعام کند واجب است خدا (در سوره مائده آیه 89) فرماید کسی که نیافت سه روز روزه دارد این کفاره یمین است چون سوگند خوردید همه اینها پی در پی است و متفرق نیست 6- روزه سرتراشیدن در حال احرام برای رفع آزار واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه 196) فرماید هر کدام شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد بطور تخییر و اگر روزه گرفت سه روز است 7- روزه بدل قربانی حج تمتع واجب است بر کسی که قربانی نیافت خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه 196) فرماید کسی که حج تمتع کرد آنچه میسر شود قربانی کند پس کسی که قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بر برگشت بوطن روزه دارد این ده روز تمام باشد 8- روزه کفاره صید در حال احرام واجب است خدای تبارک و تعالی (در سوره مائده آیه 95) فرماید هر کس از شما عمدا شکاری کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد دو تن عادل حکم آن باشند این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را اطعام کند یا برابر آن روزه دارد.

سپس فرمود ای زهری میدانی برابر چند است عرض کردم نمیدانم فرمود آن شب را قیمت میکند و ببهای آن گندم معین میکنند و با صاع پیمانه میکنند (صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است) و بجای هر نیم صاع یک روز روزه میگیرد 9- روزه نذری واجب است 10- روزه اعتکاف واجب است

و اما روزه های حرام:

1- روزه عید رمضان 2- روزه عید قربان 3- روزه سه روز تشریق (11 تا 13 ماه ذیحجه در منی) 4- روزه روزی که مشکوک است آخر شعبان است یا اول رمضان که در باره آن امر داریم و نهی داریم امر داریم که بقصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه گرفتن آن بقصد رمضان در صورتی که مردم در آن شک دارند عرض کردم قربانت اگر در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟

فرمود همان شب یوم الشک بنیت آخر شعبان قصد روزه کند اگر واقعا از رمضان باشد کفایت میکند و اگر شعبان باشد ضرری نکرده عرض کردم روزه مستحبی چطور جای واجب را میگیرد؟ فرمود هر کس ندانسته یک روزه از ماه رمضان را بقصد مستحب روزه دارد سپس بفهمد که از رمضان است کفایت میکند زیرا همان روز معین بر او واجب بوده و بدان عمل شده 5- روزه وصال حرام است (مغرب تا سحر نخوردن و روزه بروزه بردن) 6- روزه سکوت 7- روزه نذر در معصیت 8- روزه عمرانه.

و اما روزه هائی که مستحب است

و باختیار مکلف واگذاشته شده چون روزه روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض (13 تا 15 هر ماهی) روزه شش روز از اول شوال پس از ماه رمضان و روزه عرفه و روز عاشوراء، شخص در همه این ایام مختار است اگر خواست روزه بدارد و اگر خواست افطار کند

اما روزه اذن:

1- زن بدون اذن شوهرش روزه مستحبی نگیرد 2- بنده بدون اذن آقای خود روزه مستحبی نگیرد 3- مهمان بدون اذن میزبان خود روزه مستحبی نگیرد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس مهمان دیگران است نباید بدون اذن آنان روزه بدارد.

روزه تأدیب:

1- بچه ئی که نزدیک ببلوغ رسیده وادارش کنند روزه بگیرد تا ادب شود و عادت کند این روزه تأدیب است و واجب نیست:

2- کسی که اول صبح برای بیماری یا علتی چون حیض مثلا بر حسب وظیفه افطار کرد در ماه رمضان سپس علتش برطرف شد و توانست روزه باشد بقیه روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست.

3- هر گاه شخص در ماه رمضان صبح مسافر بود و افطار کرد و سپس بخانه خود رسید باقی روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست،

اما روزه اباحه

در باره کسی است که از روی فراموشی خورده یا نوشیده یا بدون تعمد قی کرده خدا در ماه رمضان این را برایش مباح کرده و روزه اش کافی است و اما روزه در حال مرض و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است جمعی گویند باید روزه داشت و جمعی گویند نباید روزه داشت و جمعی گویند مخیر است خواهد روزه گیرد و خواهد افطار کند ولی ما میگوئیم در هر دو حال باید افطار کند و اگر در سفر یا در هر حال مرض روزه گیرد باز هم قضا بر او واجبست زیرا خدای عز و جل (در سوره بقره آیه 184) فرماید هر کدام از شما مریض باشد یا در سفر باشد بر او لازمست بهمان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روزه بر چهل گونه است)

زهری گفته: نزد امام علی بن الحسین رفتم، پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد، پرسید آنجا چه گفتگوی می کردی؟. گفتم: راجع به روزه. نظر من و یاران من متفق بر این شد که روزه واجبی جز روزه رمضان دیگر روزه یی نیست. گفت: چنین نیست.

روزه بر چهل گونه است. ده از آن واجب است مانند وجوب رمضان. و ده از آن حرام است و چهارده گونه از آن تخییر برای مکلف است میان روزه داشتن و گشودن آن. روزه اذن بر سه گونه است: روزه اذن، روزه اباحه روزه سفر و بیماری.

گفتم: اینها را که گفتی برای من توضیح ده. گفت: روزه های واجب که ده است از این قرار است:

(یکم)- روزه رمضان. (دوم)- روزه دو ماه پیاپی کفاره آنکه روزی از رمضان را عمدا بگشاید. (سوم)- روزه دو ماه پیاپی در قتل خطا بر آنکه بنده نیافت که آزاد کند. چنان که قرآن گفته: بر هر که مؤمنی را به خطا کشد، آزاد کردن بنده یی و دیه یی ست که به خاندان مقتول بدهد، چنان که گفته: کسی که بنده نیافت دو ماه پیاپی روزه بدارد. (چهارم)- دو ماه پیاپی در کفاره ظهار به آنکه بنده نیافت که آزاد کند واجب است دو ماه روزه گیرد. چنان که در قرآن گفته: آنان که زنان خویش را ظهار کنند آنگاه از گفته خویش بازگشتند پیش از آنکه با ایشان مباشرت کنند بنده یی آزاد سازند. این برای آن بود که پند گیرند، خدا از کارهای شما آگاه است. آنکه نیافت دو ماه پیاپی پیش از آنکه با هم درآویزند روزه بدارد. (پنجم)- سه روز روزه در کفاره سوگند برای آنکه نتواند خوراک دهد واجب است در

قرآن گفته: آنکه کفاره سوگند نیافت سه روز روزه بدارد. این روزه ها همه پیاپی ست و متفرقه نیست. (ششم)- روزه سرتراشیدن در حال احرام حج برای رفع آزار واجب باشد، چنان که در قرآن گفته: هر کدام از شما بیمار باشد یا درد سر داشته باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد به قسم تخییر و اگر روزه گیرد باری سه روز است. (هفتم)- روزه بدل قربانی حج تمتع که واجب است بر آنکه قربانی نیافت روزه گیرد چنان که در قرآن گفته: آنکه حج تمتع گزارد و آنچه میسر گردد قربانی کنند و آنکه قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بازگشت به شهر خود روزه بدارد این ده روز تمام باشد. (هشتم)- روزه کفاره صید در حال احرام حج واجب است. چنان که در قرآن گفته: هر که از شما عمدا شکاری را کشد مانند آن را از جانوران اهلی کفاره دهد. دو تن عادل حکم آن باشند، این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را خوراک دهد یا برابر آن روزه بدارد. زهری گفته: امام علی بن الحسین به من گفت: دانی برابر چند است گفتم: ندانم. گفت:

آن شکار را قیمت کند و به نرخ آن گندم معین کنند و با صاع پیمانه کنند. و به جای هر نیم صاع یک روز روزه گیرد. (نهم)- روزه نذری واجب است. (دهم)- روزه اعتکاف واجب است.

و اما روزه های حرام عبارتست: (یکم)- روزه عید رمضان. (دوم)- روزه عید قربان. (سوم)- روزه سه روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه در منی که ایام تشریق گویند، (چهارم)- روزه روزی که مشکوک میان آخر شعبان و اول رمضان باشد که در باره آن امر داریم و نهی، امر داریم که به قصد شعبان روزه گیریم و نهی داریم به قصد رمضان در صورتی که مردمان در آن شاک باشند. گفتم: هر گاه در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟. گفت: همان شب یوم الشک به قصد آخر ماه شعبان روزه بدارد هر گاه واقعا از رمضان باشد مجزیست و هر گاه از شعبان باشد ضرری ندارد. گفتم: چگونه روزه مستحبی به جای واجب شمار شود؟. گفت: هر که نادانسته یک روز از رمضان را به قصد مستحب روزه بدارد آنگاه دریافت که از رمضان است بسنده است. چون همان روز معین بر او واجب بوده است و بدان نیز عمل کرده. (پنجم)- روزه وصال حرام است یعنی دو روز پی در پی روزه گرفتن و چیزی نخوردن است. (ششم)- روزه سکوت. (هفتم)- روزه نذر در معصیت. (هشتم)- روزه در همه زندگی یعنی هیچ گاه روزه نگشاید.

و اما روزه هایی که مستحب است و به اختیار و خواست مکلف است مانند: روزه روز آدینه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض یعنی در هر ماهی از ماههای عربی روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه گیرد. و روزه شش روز از اول ماه شوال بعد از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا مکلف در همه این روزها هر گاه خواسته باشد روزه گیرد و هر گاه نخواست می گشاید.

و اما روزه دستوری. (یکم)- زن بی دستور و فرمان شوی روزه مستحبی مگیرد. (دوم)- بنده بی دستور مالک خود روزه مگیرد. (سوم)- روزه مهمان بدون دستور میزبان مگیرد. پیامبر گفته: هر که مهمان باشد باید از میزبان دستور گیرد، و اما روزه تأدیب. (یکم)- کودکی که نزدیک رسایی رسیده او را وادارند تا روزه گیرد تا در وی روز گرفتن ملکه گردد و واجب نیست. (دوم)- آنکه بامداد برای بیماری یا سببی روزه را افطار کرد در ماه رمضان آنگاه علت وی دور شد و تواند که روزه باشد باقی روز را چیزی مخورد هر چند این امساک واجب نیست. (سوم)- هر گاه کسی در رمضان بامداد مسافر بود و روزه خویش گشود و آنگاه به مسکن خود رسید باقی روز را از راه ادب از خوردن خودداری کند. روزه اباحه در حق کسی است که از فراموشی چیزی خورده یا آشامیده یا قی کرده. روزه چنین کسی درست است. روزه در بیماری و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است گروهی گفته اند: باید روزه داشت و گروهی گفته اند:

باید خورد و گروهی گفته اند: مخیر است. در مذهب شیعه در بیماری و سفر باید روزه مگیرد هر گاه گیرد بر وی قضا واجب است. در قرآن گفته: هر که از شما بیمار باشد یا در سفر بر او لازم است به همان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (روزه بر چهل قسم است)

زهری گوید: به خدمت امام زین العابدین رسیدم به من فرمود ای زهری از کجا آمدی؟

عرض کردم: از مسجد فرمود: در باره چه گفتگو داشتید؟ عرض کردم: در باره روزه گفتگو کردیم و رأی من و یارانم همگی بر این شد که بجز روزه ماه رمضان روزه واجبی نیست فرمود: ای زهری چنین نیست که شما گفتید روزه بر چهل قسم است ده قسم از آن واجب است هم چون وجوب روزه ماه رمضان و ده قسم از آنها روزه گرفتنش حرام است و چهارده

قسم از آن صاحبش اختیار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند و روزه اذن بر سه قسم است و روزه تأدیب و روزه سفر و بیماری عرض کردم: فدایت شوم اینها را برای من تفسیر کنید: فرمود:

اما واجب پس روزه ماه رمضان است و روزه دو ماه پی در پی از برای کسی که یک روز از ماه رمضان را عمدا افطار کرده باشد و روزه دو ماه پی در پی واجب است در مورد کسی که از روی خطا قتلی کند و بنده ای را نیابد تا آزاد کند که خدای عز و جل میفرماید کسی که مؤمنی را از راه خطا بکشد باید یک بنده مؤمن آزاد کند و یک دیه به خاندان مقتول بدهد تا آنجا که میفرماید اگر نیابد دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

(نساء- 91) و دو ماه روزه پی در پی در کفاره ظهار واجب است به کسی که بنده آزاد کردن نتواند خدای تبارک و تعالی فرماید آنان که با زنهای خود ظهار کنند سپس از گفتار خود باز گردند باید پیش از آمیزش یک بنده آزاد کنند این دستور برای این است که شما پند بگیرید و خدا به آنچه می کنید آگاه است و هر کس نیابد دو ماه پی در پی روزه بر او واجب است پیش از آمیزش (سوره مجادله 2 و 3) و روزه سه روز در کفاره قسم واجب است کسی را که نتواند اطعام کند خدای تبارک و تعالی میفرماید کسی که نتواند اطعام نماید روزه سه روز بر او واجب است این کفاره قسم شما است هنگامی که سوگند بخورید (مائده 92) همه این روزه ها پی در پی است نه پراکنده.

و روزه سر تراشیدن در حال احرام واجب است که برای رفع آزار تراشیده باشد خدای تبارک و تعالی میفرماید اگر کسی از شما بیمار باشد یا از سرش در اذیت باشد فدیه بدهد از روزه یا صدقه یا عبادت و صاحبش (در برگزیدن یکی از این سه) اختیار دارد و اگر روزه بگیرد سه روز روزه میگیرد.

و روزه بجای قربانی حج تمتع واجب است برای کسی که قربانی نیابد خدای تبارک و تعالی میفرماید کسی که از عمره تمتع به حج برود آنچه میسر است قربانی کند پس کسی که قربانی نیافت سه روز در حج روزه بگیرد و هفت روز هنگامی که به وطن باز گشتید و

و روزه کفاره شکار کردن در حال احرام واجب است خدای تبارک و تعالی میفرماید هر کس از شما از روی عمد شکاری را کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد و دو نفر عادل از شماها حکم آن باشند این

قربانی باید در مکه باشد و یا به کفاره آن تهی دستان را اطعام کند یا برابر آن روزه بدارد (سوره مائده 95) سپس فرمود: ای زهری میدانی برابر آن روزه داشتن چگونه است؟ عرض کردم: نمیدانم فرمود: شکار را قیمت میکنند سپس بهاء آن را بگندم میدهند سپس آن گندم را پیمانه میکنند که چند صاع است برای هر نیم صاع یک روز روزه می گیرند.

و روزه نذر واجب است و روزه اعتکاف واجب است.

و اما روزه حرام روزه روز فطر و روز قربان و سه روز از روزهای تشریق. (11 و 12 و 13 ذی الحجه در منی) میباشد.

و روزه روزی که مشکوک است (که آخر ماه شعبان است یا اول ماه رمضان) به روزه یوم الشک هم مأموریم و هم از روزه آن نهی شده ایم مأموریم باین معنی که آن روز را با شعبان روزه بداریم و نهی شده ایم بدین معنی که نباید کسی به تنهائی روزه بدارد روزی را که مردم در آن شک دارند عرض کردم:

فدایت شوم اگر از شعبان هیچ روزه نگرفته باشد چه کند؟ فرمود: آن شبی را که مشکوک است نیت روزه شعبان می کند و اگر در واقع از ماه رمضان باشد او را کافی است و اگر از شعبان باشد زیانی ندارد عرض کردم: روزه مستحبی چگونه از روزه واجب کفایت می کند؟ فرمود: اگر کسی یک روز از ماه رمضان را روزه بدارد و نداند که از ماه رمضان است و پس از روزه معلوم شود که ماه رمضان بوده کفایت میکند زیرا که روز معینی را که واجب بوده روزه گرفته است.

و روزه وصال حرام است و روزه سکوت حرام است و روزه نذر در معصیت حرام است و روزه عمرانه حرام است.

و اما روزه ای که صاحبش اختیار دارد: روزه روز جمعه و پنج شنبه و دوشنبه است و روزه ایام البیض (سیزده تا پانزده هر ماه) و روزه شش روز شوال پس از ماه رمضان و روزه روز عرفه و روز عاشورا است که در همه این موارد شخص اختیار دارد اگر خواست روزه میگیرد و اگر خواست افطار می کند.

و اما روزه اذن زن را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه شوهرش و بنده را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه آقایش و مهمان را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه میزبانش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که بر قومی مهمان شد نباید روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه آنان و اما روزه تأدیب: بچه که به سن بلوغ نزدیک شد بروزه گرفتن وادار می شود به منظور تأدیب ولی واجب نیست و هم چنین کسی که اول روز به جهت بیماری افطار کند و بعد از افطار نیروی روزه گرفتن داشته باشد موظف است که به منظور تأدیب باقی مانده روز را امساک کند ولی واجب نیست و هم چنین مسافری که اول روز روزه را خورده باشد سپس به خانواده خود برسد باقی مانده آن روز را برای تأدیب مأمور به امساک است ولی واجب نیست.

و اما روزه اباحه کسی که از روی فراموشی بخورد یا بیاشامد یا بدون عمد قی کند خداوند این کار را برای او مباح کرده و روزه اش کافی است.

و اما روزه سفر و بیماری عامه در این باره اختلاف کرده اند جمعی گفته باید روزه بگیرد و جمعی گفته است نباید روزه بگیرد و جمعی گفته اگر خواست روزه میگیرد و اگر خواست افطار می کند اما ما می گوئیم در هر دو حال افطار می کند پس اگر در سفر در حال بیماری روزه داشت قضای آن روزه بر او واجب است زیرا خدای عز و جل می فرماید هر کس از شما بیمار باشد و یا در سفر باشد به همان شماره از روزهای دیگر روزه بدارد (سوره بقره 187)

****ترجمه جعفری: (روزه بر چهل وجه است)

زهری می گوید: خدمت امام سجّاد علیه السّلام شرفیاب شدم، حضرتش به من فرمود:

ای زهری! از کجا می آیی؟ عرض کردم: از مسجد. فرمود: در مورد چه چیزی گفتگو می کردید؟ عرض کردم: در باره روزه سخن می گفتیم. نظر من و یارانم بر این بود که روزه واجب جز روزه ماه رمضان نیست. فرمود: ای زهری! آن گونه که گفتید، نیست.

روزه بر چهل وجه است، ده مورد از آن همانند روزه ماه رمضان، واجب است. ده مورد حرام، و در چهارده مورد مکلّف اختیار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند و روزه اذن نیز سه وجه است، روزه تأدیب، روزه اباحر، روزه سفر و بیماری.

عرض کردم: فدایت گردم! این ها را برای من شرح بدهید! فرمود: ده وجه واجب عبارتست از: 1- روزه ماه رمضان. 2- روزه دو ماه پی در پی برای

کسی که عمدا یک روز از ماه رمضان روزه اش را بخورد. 3- روزه دو ماه پی در پی در قتل خطائی برای کسی که نتواند بنده ای آزاد کند. خداوند متعال می فرماید: «و هر که مؤمنی را به خطا بکشد بایستی یک بنده آزاد کرده و یک دیه برای خانواده او تسلیم کند. و هر کس بنده نیابد دو ماه پی در پی روزه بگیرد.» 4- روزه دو ماه پی در پی در کفّاره ظهار برای کسی که نتواند بنده ای آزاد کند. خداوند می فرماید: «کسانی که زنان خود را ظهار می کنند آنگاه از گفته خود بازمی گردند، بایستی پیش از آمیزش جنسی بنده ای آزاد کنند، این برای آن است که بدان پند گیرید و خداوند بدان چه انجام می دهید آگاه است. و هر کس توانایی آزاد کردن بنده را ندارد پس بایستی پیش از آمیزش دو ماه پی در پی روزه بگیرد. 5- روزه سه روز در کفاره سوگند، برای کسی که نتواند اطعام نماید واجب است. خداوند متعال می فرماید:

«کسی که نتواند، سه روز روزه بگیرد که کفاره سوگند شماست اگر سوگند یاد کنید.» همه این روزها پی در پی است و پراکنده نیست. 6- روزه تراشیدن سر در حال احرام برای کسی که از سرش در آزار باشد. خداوند متعال می فرماید: «پس هر که از شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد بایستی فدیه ای از روزه یا صدقه قربانی دهد.» او در این امر اختیار دارد، اگر خواست روزه بگیرد، سه روز است. 7- روزه در عوض قربانی برای کسی که در حجّ تمتع نتواند قربانی کند واجب است. خداوند متعال می فرماید: «کسی که با پایان عمره حج تمتّع را انجام دهد آنچه از قربانی برای او امکان دارد ذبح کند و هر که نیافت سه روز در ایام حجّ و هفت روز هنگامی که بازگشتید روزه بگیرید که این ده روز کامل است.» 8- روزه کفاره صید در حال احرام واجب است. خداوند متعال می فرماید: «و هر کس از شما از روی عمد آن را بکشد بایستی کفاره معادل آن از چهارپایان بدهد که دو نفر عادل از شما آن را تصدیق نماید که به صورت قربانی به سوی کعبه بفرستد یا به مسکینان اطعام نماید یا معادل این، روزه بگیرد.» آنگاه فرمود: ای زهری! می دانی معادل این روزه چگونه می شود؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: آن صید را قیمت گذاری می کند، سپس به قیمت آن گندم تهیّه می کند، آنگاه این گندم ها با صاع پیمانه می شود، و به جای هر نیم صاع یک روز، روزه می گیرد. 9- روزه نذر واجب. 10- روزه اعتکاف واجب.

و روزه های حرام عبارتند از: 1- روزه روز فطر. 2- روزه روز قربان. 3- روزه سه روز از روزهای تشریق. (برای کسی که در منی باشد) 4- روزه، روزی که در آن تردید است (که از آخر روز شعبان یا اول روز رمضان

است) که در مورد آن امر و نهی داریم، امر داریم که به قصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه آن روز که فردی در آن روز، روزه بگیرد در صورتی که مردم در آن تردید دارند، عرض کردم: قربانت گردم! اگر از ماه شعبان هیچ روزه ای نگرفته چه کند؟ فرمود: همان شب که تردید دارد نیّت کند که از ماه شعبان روزه بگیرد. اگر از ماه رمضان باشد از او کافی است و اگر از ماه شعبان باشد زیانی ننموده است. عرض کردم: چگونه روزه مستحبی از روزه واجب کفایت می کند؟ فرمود: اگر کسی یک روز از روزه ماه رمضان را به عنوان مستحب روزه بگیرد آنگاه بفهمد از او مجزی است؛ چرا که روزه واجب عینا واقع شده است. 5- روزه وصال حرام است. 6- روزه سکوت حرام است. 7- روزه نذر در معصیت حرام است. 8- روزه تمام عمر نیز حرام است.

روزه هایی که گیرنده آن اختیار دارد عبارتند از: روزه روز جمعه، پنجشنبه، دوشنبه، روزه ایام بیض، روزه شش روز از ماه شوال پس از ماه رمضان، روزه روز عرفه، عاشورا. در همه این موارد مکلّف اختیار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند. روزه اذن عبارتست از: این که زن نمی تواند بدون اجازه همسرش روزه مستحبی بگیرد. برده نمی تواند بدون اجازه آقای خود روزه مستحبی بگیرد. و میهمان نمی تواند بدون اجازه میزبانش روزه مستحبی بگیرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس میهمان گروهی شد نمی تواند بدون اجازه آنان روزه (مستحبی) بگیرد.» روزه تأدیب عبارتست از: (روزه بچه ای نزدیک بلوغ) آنگاه که نوجوان به سن بلوغ نزدیک شد وادارش می کنند تا روزه بگیرد تا ادب شود و این روزه واجب نیست و همچنین کسی که به جهتی از اول روز افطار کرده چون نیرو پیدا کند وادار می شود که باقی مانده روز را به عنوان تأدیب امساک کند و این واجب نیست. و همچنین مسافری که از آغاز روز، افطار نموده، آنگاه که به نزد خانواده اش رسید وادار می شود که به عنوان تأدیب- نه واجب- باقی مانده روز را امساک کند. روزه اباحه عبارتست از این که هر که از روی فراموشی چیزی خورده یا نوشیده یا بدون عمد قی کرده باشد خداوند آن را به او مباح نموده و روزه اش کافی است. در مورد روزه در سفر و در حال بیماری اهل سنّت اختلاف نظر دارند، گروهی گویند: می تواند روزه بگیرد، گروه دیگری گویند: نمی تواند روزه بگیرد، گروه سوّم می گویند: اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند. ولی ما می گوییم: در هر دو صورت بایستی افطار کند و اگر در سفر یا در حال بیماری روزه گیرد، باید قضای آن را نیز بگیرد.

چرا که خداوند متعال می فرماید: «هر کدام از شما بیمار یا در سفر باشد بایستی به همان تعداد در روزهای دیگر روزه بگیرد.»

فیمن قدم أربعین رجلا من إخوانه فی دعائه ثم دعا لنفسه

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

1- . لأستاذنا العلامه (المیرزا أبو الحسن الشعرانی مد ظله) تحقیق دقیق فی صوم عاشورا راجع کلامه فی کتابه لغات القرآن الملحق بتفسیر أبی الفتوح ص 589.
2- . راهق الغلام أی قارب الحلم فهو مراهق.
3- . روی الخبر الشیخ فی التهذیب ج 1 ص 303 نقلا عن الکلینی و زاد فیه (و کذلک الحائض إذا طهرت أمسکت بقیه یومها) و لکن لیست هذه الجمله فی الکافی و لا فی الفقیه و لعله سقط من قلم النسّاخ بعد زمان الشیخ رحمه اللّه.
4- . البقره: 187. أی فعلیه صوم عدّه أیام المرض أو السفر فی أیام أخر.

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قال مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِینَ رَجُلاً مِنْ إِخْوَانِهِ فَدَعَا لَهُمْ ثُمَّ دَعَا لِنَفْسِهِ اسْتُجِیبَ لَهُ فِیهِمْ وَ فِی نَفْسِهِ.

*ترجمه کمره ای: (در کسی که پیش از خود در باره چهل تن از برادرانش دعا کند سپس در باره خود دعا کند)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس چهل کس از برادرانش را در دعا بر خود مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعایش در باره آنان و در باره خودش مستجاب گردد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود)

امام صادق گفته: هر که چهل تن از برادران خود را در دعا بر خویشتن مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعای وی در حق آنان و در باره خود برآورده شود.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که چهل تن از برادران خود را پیش از خود دعا کند و سپس خود را)

امام صادق علیه السّلام فرمود کسی که چهل تن از برادران خودش را پیش بیندازد و برای آنان دعا کند و سپس برای خود دعا نماید دعای او در باره آنان و خودش مستجاب می شود.

****ترجمه جعفری: (کسی که پیش از خود به چهل تن از برادرانش دعا کند آنگاه به خود دعا کند)

جمعی از اصحاب، از امام صادق علیه السّلام نقل کرده اند که فرمود: کسی که در دعا چهل نفر از برادرانش را مقدّم داشته و برای آنان دعا کند آنگاه برای خود دعا نماید، دعایش در مورد آنان و خودش مورد پذیرش قرار می گیرد.

فیمن شهد له بعد موته أربعون رجلا من المؤمنین بالخیر

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جِنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ.

*ترجمه کمره ای: (در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان بنیکی وی گواهی دهند)

امام ششم علیه السّلام فرمود چون مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بارخدایا ما جز نیکی از او نمیدانیم و تو باو از ما داناتری خدای تبارک و تعالی میفرماید من گواهی شما را در باره او پذیرفتم و آنچه شما از او میدانید و نمیدانید آمرزیدم. (مقصود دعای آخر نماز میت است)

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند)

امام صادق علیه السّلام گفته: هر گاه مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه وی حاضر آیند و بگویند: بار خدایا ما از او جز نیکی ندانیم و تو به وی از ما داناتری خدا گوید: من گواهی شما را در باره وی پذیرفتم و آنچه شما از وی می دانید و نمی دانید آمرزیدم.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که پس از مردنش چهل تن از مؤمنین به نیکی اش گواهی دهند)

امام صادق علیه السّلام فرمود چون مؤمن بمیرد و چهل تن از مؤمنین بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بار الها ما از او جز نیکی نمیدانیم و تو باو از ما دانا تری خدای تبارک و تعالی میفرماید من گواهی شما را گذراندم و آنچه را که من از او میدانم و شما نمیدانید آمرزیدم.

****ترجمه جعفری: (کسی که پس از مرگش چهل تن از مؤمنان به خیر و نیکی او گواهی دهند)

عبد اللَّه بن مسکان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که مؤمنی بمیرد و چهل مرد بر جنازه او حاضر شده و بگویند:

خداوندا ! ما جز خیر و نیکی از او نمی دانیم و تو نسبت به او از ما داناتری، خداوند متعال می فرماید: به راستی که من گواهی شما را در مورد او پذیرفته و آنچه را که شما از او نمی دانستید و من می دانستم، آمرزیدم.

فی النهی عن ترک حلق العانه فوق أربعین یوما

5- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتْرُكْ حَلْقَ عَانَتِهِ فَوْقَ الْأَرْبَعِينَ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَسْتَقْرِضْ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَا يُؤَخِّرْ.

*ترجمه کمره ای: (در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که بخدا و روز ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تاخیر کند و اگر تیغ بدست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ قرض کند.

شرح: مقصود برطرف مو است بهر وسیله باشد و نوره کشیدن هم کافی است و در بسیاری از اخبار تاخیر از چهل روز حد شدید کراهت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: آنکه به خدا و قیامت ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تأخیر کند هر گاه تیغ به دست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ وام کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در نهی از نستردن موی زهار بیش از چهل روز)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بخدا و روز بازپسین ایمان دارد ستردن موی زهارش را بیش از چهل روز ترک نکند و اگر تمکن نداشت باید پس از چهل روز وام بگیرد و تأخیر نیندازد.

****ترجمه جعفری: (نهی از ترک تراشیدن موی زهار پیش از چهل روز)

مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السّلام، از پدر بزرگوارش و از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، نبایستی بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را ترک کند، و اگر نتواند، بایستی پس از چهل روز قیچی کند و به تأخیر نیندازد.

الأرض تنجس من بول الأغلف أربعين صباحا

6- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَتِّنُوا أَوْلَادَکُمْ یَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْهَرُ وَ أَطْیَبُ وَ أَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَنْجَسُ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً.

*ترجمه کمره ای: (زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود روز هفتم ولادت فرزندان خود را ختنه کنید که پاکتر و نظیف تر باشند و زودتر گوشت آن ها روئیده شود زیرا زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می شود)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: روز هفتم ولادت فرزندان خویش را ختنه کنید که بهتر باشد و زودتر گوشت آن روییده گردد زیرا زمین تا چهل روز از بول ختنه نشده پلید گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (زمین از ادرار شخص ختنه نشده تا چهل روز نجس میماند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان خود را در روز هفتم ختنه کنید که پاکیزه تر است و بهتر و زودتر گوشت می روید زیرا زمین از ادرار شخص ختنه نشده تا چهل روز نجس میماند.

****ترجمه جعفری: (زمین تا چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده نجس می گردد)

اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوار از پدرانش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان خود را هفتمین روز تولّد ختنه کنید که پاکتر و پاکیزه است و در رویش گوشت سرعت می بخشد، زیرا که زمین تا چهل روز از ادرار فردی که ختنه نشده نجس می گردد.

ص: 538

فیمن اتخذ جاریه فلم یأتها فی کل أربعین یوما ثم أتت محرما

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ بِإِسْنَادِهِ یَرْفَعُهُ إِلَی سَلْمَانَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَنَّهُ قَالَ فِی حَدِیثٍ لَهُ (1) مَنِ اتَّخَذَ جَارِیَهً فَلَمْ یَأْتِهَا فِی کُلِّ أَرْبَعِینَ یَوْماً ثُمَّ أَتَتْ مُحَرَّماً کَانَ وِزْرُ ذَلِکَ عَلَیْهِ.

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنِ اتَّخَذَ جَارِیَهً فَلَمْ یَأْتِهَا فِی کُلِّ أَرْبَعِینَ یَوْماً کَانَ وِزْرُ ذَلِکَ عَلَیْهِ.

*ترجمه کمره ای: (در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند)

سلمان فارسی در ضمن حدیثی طولانی فرمود کسی که دختری بگیرد و در هر چهل روز یک بار با او هم بستر نشود و او عمل حرامی کند گناهش بگردن وی است. در حدیثی از امام ششم علیه السّلام هم همین مضمون وارد شده است.

شرح: لفظ جاریه معنی کنیز هم دارد و تعبیر باتخاذ با آن مناسبتر است و ممکن است مقصود این باشد که اگر کنیزی بگیرد و نگهدارد این حکم را دارد و عموم حکم برای هر دو موضوع نظر با شعاری که در روایت است بعید نیست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکند و او عمل حرام کند)

سلمان فارسی در حدیثی از پیامبر نقل کرده که می گفت: آنکه کنیزی بستاند و در هر چهل روز یک بار با وی هم بستر نگردد هر گاه از او عمل حرامی سر زند گناه آن بگردن ویست. در حدیثی نیز از امام صادق به همین مضمون روایت شده.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که کنیزی برای خود بگیرد و در هر چهل روز یک بار هم با او آمیزش جنسی نداشته باشد و کنیز بحرام آلوده شود)

سلمان رحمه اللّه علیه ضمن حدیثی گوید: کسی که کنیزی را بگیرد و در هر چهل روز یک بار هم با او آمیزش جنسی نداشته باشد و سپس آن کنیز بحرام آلوده شود گناه این حرام بگردن آن کس باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: مضمون حدیث هفتم.

****ترجمه جعفری: (حکم کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرام گردد)

سلمان فارسی در حدیثی گوید: کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرامی گردد، گناهش به گردن اوست.

عثمان بن عیسی نیز از راوی خود از امام صادق علیه السّلام متن این حدیث را روایت کرده است.

دیه کلب الصید أربعون درهما

9- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام دِیَهُ کَلْبِ الصَّیْدِ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً.

10- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دِیَهُ کَلْبِ الصَّیْدِ السَّلُوقِیِّ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً مِمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِهِ لِبَنِی خُزَیْمَهَ.

*ترجمه کمره ای: (دیه سگ شکاری چهل درهم است)

امام ششم علیه السّلام فرمود در کتاب علی علیه السّلام دیه سگ شکاری چهل درهم است.

شرح: هر درهمی نیم مثقال و سه خمس نخود نقره خالص سکه دار است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دیه سگ شکاری چهل درم است)

امام صادق علیه السّلام گفته: در کتاب علی علیه السّلام نوشته سگ شکاری دیه آن چهل درم است.

***ترجمه فهری زنجانی: (دیه سگ شکاری چهل درهم است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام نوشته است دیه سگ شکاری چهل درهم است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: دیه سگ شکاری سلوقی چهل درهم است بمبنای دستوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنی خزیمه در این باره داد.

****ترجمه جعفری: (دیه سگ شکاری چهل درهم است)

عبد الأعلی بن اعین از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در کتاب علی علیه السّلام دیه سگ شکاری چهل درهم است.

ولید بن صبیح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دیه سگ سلوقی چهل درهم است که پیامبر خدا این حکم را به بنی خزیمه داد.

أملی الله تبارک و تعالی لفرعون بین کلمتیه أربعین سنه

11- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ مَهْزِیَارَ عَنْ أَخِیهِ عن عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَمْلَی

1- . فی بعض النسخ (فی حدیث طویل).

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِفِرْعَوْنَ مَا بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ قَوْلَهُ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى (1) وَ قَوْلَهُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِی (2) أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ أَخَذَهُ اللَّهُ نَكالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولى وَ كَانَ بَيْنَ أَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى وَ هَارُونَ ع قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما (3) وَ بَيْنَ أَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى الْإِجَابَهَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَالَ قَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام نَازَلْتُ رَبِّی فِی فِرْعَوْنَ مُنَازَلَةً شَدِيدَةً فَقُلْتُ يَا رَبِّ تَدَعُهُ وَ قَدْ قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى فَقَالَ إِنَّمَا يَقُولُ مِثْلَ هَذَا عَبْدٌ مِثْلُكَ.

*ترجمه کمره ای: (خداوند میان دو جمله کفر آمیز بفرعون چهل سال مهلت داد)

امام پنجم علیه السّلام فرماید خداوند عز و جل میان جمله که فرعون گفت من پروردگار والای شما هستم تا جمله دیگری که گفت من معبودی جز خود برای شما نمیدانم باو چهل سال مهلت داد سپس او را بکیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد، از گاهی که خدا بموسی و هرون گفت هر آینه نفرین شما در باره فرعون به اجابت رسید تا روزی که آن اجابت عملی شد چهل سال طول کشید. فرمود جبرئیل گفت چون فرعون ندای «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى » در داد من با خدا مکرر عرض کردم و بسختی گزارش دادم که پروردگارا با اینکه چنین ادعائی کرده هنوز مهلتش میدهی؟!! خدا با کمال آرامی فرمود بنده ای چون تو سخنی چنین میگوید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد)

امام محمد باقر گفته:

خدا میان جمله یی که فرعون گفت: من پروردگار شما هستم تا جمله دیگر وی که گفت: من خدایی جز خود برای شما نشناسم چهل سال فرصت داد، آنگاه وی را به کیفر جهان و جاویدان گرفتار ساخت. از زمانی که خدا به موسی و هارون گفت: نفرین شما در باره فرعون به اجابت رسید تا زمانی که آن عملی شد چهل سال کشید. فرخ سروش گفته: چون من ادعای فرعون که می گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى شنیدم با خدای رسانیدم و گفتم: چنین کسی را امان داده یی؟!!. در پاسخ من گفت: مثل تویی چنین سخنی می گوید؟.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تعالی بفرعون میان دو جمله اش چهل سال مهلت داد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل بفرعون در میان دو جمله اش یکی اینکه گفت (النازعات 24) من پروردگار بلند مرتبه شما هستم و دیگر اینکه گفت: (القصص 38) من بجز خودم خدائی برای شما نمیدانم، چهل سال مهلت داد و سپس او را بشکنجه آن دنیا و این دنیا گرفتار ساخت و از آن گاه که خدای عز و جل بموسی و هارون فرمود: دعای شما دو نفر مستجاب گردید تا روزی که خداوند اثر استجابت دعا را بموسی نشان داد چهل سال فاصله بود سپس فرمود: جبرئیل گفت: من با پروردگار خود در باره فرعون سخت در افتادم و عرض کردم پروردگارا با اینکه فرعون داد أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى میدهد تو او را بحال خودش رها کرده ای؟ فرمود: چنین سخنی را بنده ای چون تو میگوید.

****ترجمه جعفری: (خداوند میان دو جمله فرعون چهل سال مهلت داد)

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند متعال میان دو سخن فرعون که گفت: من پروردگار والای شما هستم و سخن دیگر که: من معبود دیگری جز خودم برای شما نمی دانم، به او چهل سال مهلت داد آنگاه او را به کیفر دنیا و جهان دیگر گرفتار ساخت. و میان سخنی که خداوند متعال به موسی و هارون فرمود: «بی تردید دعوت شما مورد پذیرش قرار گرفت» تا موقعی که خداوند پذیرفت، چهل سال طول کشید.

آنگاه فرمود: جبرئیل گفت: من در باره فرعون سخت نزد پروردگارم صحبت کردم و گفتم: پروردگار من! آیا او را رها می کنی با این که گفته: من معبود والای شما هستم؟

فرمود: تنها بنده ای همانند تو، سخنی مانند این گوید.

استغفار یغفر به أربعون کبیره

12- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْتَرِفُ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَيَقُولُ وَ هُوَ نَادِمٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ إِلَّا غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ يُقَارِفُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً.

*ترجمه کمره ای: (یک دستور استغفاری که چهل کبیره با آن آمرزیده شود)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر مؤمنی در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب شود و با پشیمانی بگوید آمرزش میخواهم از خدائی که جز او معبود بر حقی نیست زنده و پاینده است آفریننده آسمانها و زمینها است صاحب جلال و اکرام است و از او میخواهیم که توبه مرا بپذیرد خدا او را می آمرزد.

سپس فرمود کسی که در شبانه روز بیش از چهل گناه کبیره کند خیری در او نیست. شرح گناهان کبیره در باب هشتم خصال آمده بخوانید.

**ترجمه مدرس گیلانی: (استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می شود)

امام صادق علیه السّلام گفته:

هر مؤمنی که در شبانه روز چهل گناه بزرگ کرده باشد و با پشیمانی بگوید: آمرزش می خواهم از خدایی که جز او خدایی شایسته پرسش نیست زنده و پاینده است خدای آسمانها و زمین ها خداوند جلال و بزرگی ست و از او می خواهم که توبه مرا قبول کند خدا او را بیامرزاد.

***ترجمه فهری زنجانی: (استغفاری که چهل گناه بزرگ بسبب آن آمرزیده شود)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر مؤمن که در شبانه روزی به چهل گناه بزرگ آلوده شود و با حالت پشیمانی بگوید

استغفر اللَّه الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذا الجلال و الاکرام و أسأله ان یتوب علی ، خداوند او را می آمرزد سپس حضرت فرمود در کسی که شبانه روزی چهل گناه کبیره مرتکب شود خیری نیست.

(شرح:)

در بعضی از نسخه ها اکثر من اربعین است یعنی کسی که شبانه روزی بیش از چهل گناه کبیره مرتکب شود خیری در او نیست و این بنظر مناسب

تر است، دقت شود تا معلوم گردد

****ترجمه جعفری: (طلب آمرزشی که چهل گناه کبیره با آن آمرزیده می شود)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر مؤمنی که در شبانه روز به چهل گناه بزرگ مرتکب شود و با پشیمانی گوید: «آمرزش می خواهم از خدایی که جز او معبودی نیست، زنده و پاینده است، پدید آورنده آسمان ها و زمین و دارای جلالت و بزرگواری است و از او می خواهم که توبه مرا بپذیرد». خداوند او را می آمرزد. آنگاه فرمود: و کسی که در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب می شود، خیری در او نیست.

الرحم تلتقی فی أربعین أبا

13- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ رَأَیْتُ رَحِماً مُتَعَلِّقَةً بِالْعَرْشِ تَشْکُو رَحِماً إِلَی رَبِّهَا فَقُلْتُ لَهَا کَمْ بَیْنَکِ وَ بَیْنَهَا مِنْ أَبٍ فَقَالَتْ تَلْتَقِی فِی أَرْبَعِینَ أَباً.9.

*ترجمه کمره ای: (رحم تا چهل پشت است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چون مرا به معراج بردند دیدم رحمی بعرش آویخته و از دست رحمش بخدا شکایت دارد گفتم میان تو و او چه فاصله ایست؟ گفت در پشت چهلمین با هم بر میخوریم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: چون مرا به معراج بردند، دیدم رحمی به عرش آویخته و از دست خویش به خدا گله می کند، گفتم: میان تو و او چه اندازه دوریست؟.

گفت: در پشت چهلم با هم رسیم.

***ترجمه فهری زنجانی: (دو رحم تا چهل پشت بهم میرسد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مرا که بآسمان بردند رحمی را دیدم که بعرش الهی آویزان است و از رحمی به پروردگار خود شکایت میکند گفتمش میان تو و آن رحم چند پدر فاصله است؟ گفت در چهلمین پدر بهم میرسیم

****ترجمه جعفری: (پیوند رحم تا چهل نسل به هم می رسد)

حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، رحمی را دیدم که به عرش (خدا) آویزان است، و از رحم دیگری به پروردگارش شکایت می کند. به او گفتم: بین تو و آن رحم چند نسل فاصله است؟ گفت: در نسل چهلمین به هم می رسیم.

1- . النازعات: 24.
2- . القصص: 38.
3- . یونس: 89.

إذا قام القائم علیه السلام جعل الله عز و جل قوه الرجل من الشیعه قوه أربعین رجلا

14- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ الْکُوفِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ الْقَصَبَانِیِّ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ثُوَیْرِ بْنِ أَبِی فَاخِتَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شِیعَتِنَا الْعَاهَهَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ کَزُبَرِ الْحَدِیدِ وَ جَعَلَ قُوَّهَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّهَ أَرْبَعِینَ رَجُلًا وَ یَکُونُونَ حُکَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا.

*ترجمه کمره ای: (چون حضرت قائم عجل اللّه ظهوره ظهور کند خدا بهر مردی از شیعه نیروی چهل مرد بدهد)

امام چهارم علیه السّلام فرمود چون قائم ما عجل اللّه تعالی فرجه ظهور کند خداوند عیب و سستی را از شیعه ببرد و دلشان را چون کوه آهن محکم کند و بهر مردی از آنان نیروی چهل مرد بدهد و حکمفرمایان و بزرگان روی زمین باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه یی نیروی چهل مرد دهد)

امام علی بن الحسین گفته: چون امام دوازدهم آشکار شود، خدا هر عیب و سستی را از شیعه دور کند و دل ایشان را مانند کوه آهن استوار سازد و به هر مردی از ایشان توانایی چهل مرد دهد و فرمانروایان روی زمین گردند.

***ترجمه فهری زنجانی: (چون حضرت قائم قیام کند خدای عز و جل نیروی هر یک مرد از شیعه را باندازه نیروی چهل مرد قرار دهد)

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند خدای عز و جل از شیعه ما آفت را برطرف سازد و دلهایشان را همچون پاره های آهن کند و نیروی هر یک مرد از آنان را باندازه نیروی چهل مرد قرار دهد و فرمانروایان و بزرگان روی زمین خواهند بود.

****ترجمه جعفری: (در زمان حضرت قائم علیه السّلام خداوند نیروی یک مرد شیعی را به اندازه نیروی چهل مرد قرار می دهد)

ثویر بن ابی فاخته از امام سجّاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که قائم ما علیه السّلام قیام کند، خداوند متعال همه بیماری ها را از شیعیان ما برمی دارد و دلهای آنها را بسان پاره های آهن قرار داده و به هر کدام از آنها نیروی چهل مرد را قرار می دهد و آنان فرمانروایان زمین و بزرگان آن خواهند بود.

فیمن حفظ أربعین حدیثا

15- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ قَالَ أَخْبَرَنِی مُوسَی بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْمَرْوَزِیُّ (1) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِی (2) أَرْبَعِینَ حَدِیثاً مِمَّا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ مِنْ أَمْرِ دِینِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَقِیهاً عَالِماً.

16- أَخْبَرَنِی أَبُو الْحَسَنِ طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یُونُسَ بْنِ حَیْوَهَ الْفَقِیهُ فِیمَا أَجَازَهُ لِی

1- . فی جمیع النسخ (إبراهیم بن موسی) و هو من تصحیف النسّاخ و الصواب (موسی ابن إبراهیم) کما فی أربعین الشیخ و غیره مرویا عن الصدوق و المعنون فی کتب الرجال، یروی عنه عبید اللّه بن عبد اللّه الدهقان.
2- . فی الأربعین (من حفظ علی امتی) و کذا فی النبوی الذی جاء من طرق العامّه و قال الشیخ: الظاهر أن علی بمعنی اللام أی حفظ لاجلهم کما فی قوله تعالی: (وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ) و یحتمل أن یکون بمعنی (من) کما فی قوله تعالی: (إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ)

بِبَلْخٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَّارٍ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِیدُ بْنُ نَجِیحٍ (2) عَنِ ابْنِ جُرَیْجٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِی رَبَاحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ ص قَالَ: مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثاً مِنَ السُّنَّهِ کُنْتُ لَهُ شَفِیعاً یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

17- أَخْبَرَنِی أَبُو الْحَسَنِ طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِیسَی بْنُ أَحْمَدَ الْعَسْقَلَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُرْوَهُ بْنُ مَرْوَانَ الْبَرْقِیُ (3) قَالَ حَدَّثَنَا رَبِیعُ بْنُ بَدْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ حَفِظَ عَنِّی مِنْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثاً فِی أَمْرِ دِینِهِ یُرِیدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَقِیهاً عَالِماً.

18- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَیْثَمِ الْعِجْلِیُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا حَمْزَهُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَتِّیلٍ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّاذِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یُوسُفَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ مَنْ حَفِظَ عَنَّا أَرْبَعِینَ حَدِیثاً مِنْ أَحَادِیثِنَا فِی الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَقِیهاً عَالِماً وَ لَمْ یُعَذِّبْهُ.س.

1- . جعفر بن محمّد بن سوار- بشد الواو- أبو محمّد النیسابوریّ المتوفی 288 وثقه الخطیب فی التاریخ ج 7 ص 19. یروی عن علیّ بن حجر- بضم المهمله و سکون الجیم- أبی الحسن المروزی وثّقه النسائی، و أمّا محمّد بن عثمان الهروی الظاهر فهو محمّد بن عثمان بن عبد الجلیل أبو بکر الهروی المترجم فی التاریخ ج 3 ص 48 و اللّه أعلم.
2- . کذا و هو تصحیف و الصواب إسحاق بن نجیح کما فی سند هذا الحدیث من طرق العامّه و قالوا کذّاب وضّاع و یروی عنه علیّ بن حجر. و أمّا ابن جریج فهو عبد الملک بن- عبد العزیز الاموی مولاهم المکّی وثّقه ابن حجر.
3- . لم أجد من ذکره، و اما عیسی بن أحمد العسقلانی فعنونه ابن حجر فی التقریب و قال ثقه، و أمّا ربیع فهو ربیع بن بدر بن عمرو بن جراد التمیمی السعدی أبو العلاء البصری قال ابن حجر متروک. یروی عن أبان بن أبی عیّاش، عن أنس.

19- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَوْصَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَنْ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثاً يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ فَقَالَ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ تَعْبُدَهُ وَ لَا تَعْبُدَ غَيْرَهُ وَ تُقِيمَ الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ سَابِغٍ فِي مَوَاقِيتِهَا وَ لَا تُؤَخِّرَهَا فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ وَ تَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ تَحُجَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ لَكَ مَالٌ وَ كُنْتَ مُسْتَطِيعاً وَ أَنْ لَا تَعُقَّ وَالِدَيْكَ وَ لَا تَأْكُلَ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَ لَا تَأْكُلَ الرِّبَا وَ لَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَ لَا شَيْئاً مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَ لَا تَزْنِيَ وَ لَا تَلُوطَ وَ لَا تَمْشِيَ بِالنَّمِيمَةِ وَ لَا تَحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِباً وَ لَا تَسْرِقَ وَ لَا تَشْهَدَ شَهَادَةَ الزُّورِ لِأَحَدٍ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً وَ أَنْ تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً وَ أَنْ لَا تَرْكَنَ إِلَى ظَالِمٍ وَ إِنْ كَانَ حَمِيماً قَرِيباً وَ أَنْ لَا تَعْمَلَ بِالْهَوَى وَ لَا تَقْذِفَ الْمُحْصَنَةَ وَ لَا تُرَائِيَ فَإِنَّ أَيْسَرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْ لَا تَقُولَ لِقَصِيرٍ يَا قَصِيرُ وَ لَا لِطَوِيلٍ يَا طَوِيلُ تُرِيدُ بِذَلِكَ عَيْبَهُ وَ أَنْ لَا تَسْخَرَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى الْبَلَاءِ وَ الْمُصِيبَةِ وَ أَنْ تَشْكُرَ نِعَمَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ وَ أَنْ لَا تَأْمَنَ عِقَابَ اللَّهِ عَلَى ذَنْبٍ تُصِيبُهُ وَ أَنْ لَا تَقْنَطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنْ تَتُوبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذُنُوبِكَ فَإِنَّ التَّائِبَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ أَنْ لَا تُصِرَّ عَلَى الذُّنُوبِ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ فَتَكُونَ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رُسُلِهِ (1) وَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ

1- . فی بعض النسخ (و انبیائه و رسله).

لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَکَ وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَکَ لَمْ يَکُ لِيُصِيبَکَ وَ أَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرِضَا الْمَخْلُوقِ وَ أَنْ لَا تُؤْثِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَهِ لِأَنَّ الدُّنْيَا فَانِيَهٌ وَ الْآخِرَهَ الْبَاقِيَهُ وَ أَنْ لَا تَبْخَلَ عَلَى إِخْوَانِکَ بِمَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ أَنْ تَکُونَ سَرِيرَتُکَ کَعَلَانِيَتِکَ وَ أَنْ لَا تَکُونَ عَلَانِيَتُکَ حَسَنَهً وَ سَرِيرَتُکَ قَبِيحَهً فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِکَ کُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ أَنْ لَا تَکْذِبَ وَ أَنْ لَا تُخَالِطَ الْکَذَّابِينَ وَ أَنْ لَا تَغْضَبَ إِذَا سَمِعْتَ حَقّاً وَ أَنْ تُؤَدِّبَ نَفْسَکَ وَ أَهْلَکَ وَ وُلْدَکَ وَ جِيرَانَکَ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَهِ وَ أَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ وَ لَا تُعَامِلَنَّ أَحَداً مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَنْ تَکُونَ سَهْلًا لِلْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ أَنْ لَا تَکُونَ جَبَّاراً عَنِيداً وَ أَنْ تُکْثِرَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ الدُّعَاءِ وَ ذِکْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْقِيَامَهِ وَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ أَنْ تُکْثِرَ مِنْ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ وَ تَعْمَلَ بِمَا فِيهِ وَ أَنْ تَسْتَغْنِمَ الْبِرَّ وَ الْکَرَامَهَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى کُلِّ مَا لَا تَرْضَى فِعْلَهُ لِنَفْسِکَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمَلَّ مِنْ فِعْلِ الْخَيْرِ وَ أَنْ لَا تَثْقُلَ عَلَى أَحَدٍ وَ أَنْ لَا تَمُنَّ عَلَى أَحَدٍ إِذَا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ أَنْ تَکُونَ الدُّنْيَا عِنْدَکَ سِجْناً حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَکَ جَنَّهً فَهَذِهِ أَرْبَعُونَ حَدِيثاً مَنِ اسْتَقَامَ عَلَيْهَا وَ حَفِظَهَا عَنِّي مِنْ أُمَّتِي دَخَلَ الْجَنَّهَ بِرَحْمَهِ اللَّهِ وَ کَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَ أَحَبِّهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ وَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً

*ترجمه کمره ای: (مقام کسی که چهل حدیث حفظ کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس چهل حدیث راجع بامور دین که محل حاجت امت است برای آنها حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث نماید.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس از امتم چهل حدیث از سنتم حفظ کند من در قیامت شفیع او هستم رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود هر کس در امر دین خود برای رای خدا بنفع امت من چهل حدیث حفظ کند و ثواب آخرت را بطلبد خدا روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند.

حنان بن سدیر گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند و عذابش نکند امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله در ضمن سفارش خود بعلی علیه السّلام فرمود ای علی هر کس از امت من برای رضای خدا و اجر

آخرت چهل حدیث حفظ کند خدا او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان محشور کند و آنان خوب رفیقانی هستند، علی علیه السّلام عرض کرد این احادیث چه باشد فرمود اینکه بخدای یگانه؟ بی شریک ایمان داشته باشی و او را بپرستی و دیگری را نپرستی و نماز را با وضوی کامل در وقت خود بخوانی و تاخیر نکنی که تاخیر آن بدون عذر موجب غضب خداست و زکاه را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن مال و استطاعت حج خانه خدا کنی و از پدر و مادر عاق نباشی و مال یتیم را بستم نخوری و می ننوشی و هیچ کدام از نوشابه های مست کننده را ننوشی: زنا نکنی، لواط نکنی. سخن چینی نکنی بخدا سوگند دروغ نخوری، دزدی نکنی، شهادت ناحق برای احدی از خویش و بیگانه ندهی. حق را از هر کس برای تو آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیری، بستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد اعتماد نکنی. هوا پرست نباشی.

دشنام و نسبت بد بزنان پارسا ندهی. ریا کاری نکنی که کمترین ریا شرک بخدا است. بکوتاه قد نگوئی کوتاه و ببلند قد نگوئی بلند بقصد عیب جوئی. احدی از خلق خدا را مسخره نکنی و ببلا و مصیبت شکیبا باشی. هر نعمتی خدا بتو داده شکر کنی، از عقاب خدا آسوده خاطر نباشی؛ از رحمت خدا نومید نباشی، از گناهان خود بخدا توبه کنی زیرا کسی که توبه کند از گناهی چنانست که گناه نکرده و اصرار بر گناه نورزی و استغفار کنی و مانند کسی باشی که خدا و پیغمبران و فرستادگان او را بباد مسخره گرفته و بدانی که آنچه بهره تو شده است از دست تو نخواهد رفت و آنچه از دستت رفت بتو نخواهد رسید.

خدا را برای رضای مخلوق بخشم نیاوری. دنیا را بر آخرت مقدم نداری زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است، به اندازه ای که داری بر برادران بخل مکن، باطن و ظاهرت یکی باشد خوش ظاهر و بد باطن مباش که اگر چنین باشی از منافقان هستی، دروغ نگوئی و با دروغگویان آمیزش نکنی و از سخن حق خشم نکنی و خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را باندازه توانائی ادب کنی و بدان چه میدانی عمل کنی و با احدی از خلق خدا جز بحق معامله نکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و جبار و معاند نباشی و بسیار سبحان اللّه و الحمد للّه بگوئی و دعا بخوانی و بسیار یاد مرگ و پس از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ باشی و بسیار قرآن بخوانی و بدان چه در آنست عمل کنی و نیکی و کرامت را نسبت بمؤمنان از زن و مرد غنیمت شماری و ملاحظه کنی هر چه را برای خود نمی پسندی با هیچ مؤمنی نکنی، از کار خیر دلتنگ مشو، بار خود را بدوش دیگری مگذار. بر کسی که نعمتی بخشیدی منت منه، دنیا را زندان خود

ببین تا خدا بهشت دهد، این چهل حدیث است که هر کس بر آن ها پایداری کند و آن ها را از من برای امت من نگهدارد برحمت خدا وارد بهشت می شود و پس از انبیاء و اوصیاء در پیش خدا افضل و احب مردم است و خداوند در روز؟؟؟ و شهیدان و نیکان که رفیقان خوبیند محشور کند،

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که چهل حدیث بر کند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: هر که چهل حدیث برای امور دین که نیاز مردمان بدان است بر کند خدا در قیامت وی را فقیه و دانا برانگیزد. پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته:

هر که از پیروان من چهل حدیث از راه و رسم من برکند، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود و پاداش جاویدان را بجوید، خدا او را در قیامت فقیه و دانا برانگیزد. حنان پور سدیر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام برکند، خدا وی را روز رستاخیز فقیه و دانا برانگیزد و شکنجه نکند.

امام صادق علیه السّلام گفته:

پیامبر در ضمن سفارش خود به علی گفت: ای علی هر که از پیروان من برای خشنودی خدا و پاداش جاویدان چهل حدیث برکند، خدا وی را روز رستاخیز با پیامبران و راستگویان و گواهان و نیکان برانگیخته گرداند و ایشان نیکو یارانی هستند، علی پرسید این احادیث در چه باشد؟ گفت: از آنکه خدا یگانه است. بی نیاز است و ایمان داشته باشی و وی را بپرستی و دیگری را مپرستی، نماز را با دست نماز کامل در وقت خویش بگزاری و تأخیر روامداری که تأخیر آن بی بهانه یی انگیزه خشم خداست و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن خواسته و توانایی حج گزاردن حج گزاری و از پدر و مادر عاق نباشی و خواسته یتیم را به ستم مخوری و باده گساری مکنی و از باده های مستی آور منوشی، زنا مکنی، لواط مکنی: سخن چینی مکنی، سوگند دروغ به خدا مخوری، دزدی مکنی، گواهی ناروا مدهی، حق را از هر که که گفت بشنوی، به ستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد تکیه مکنی، هوا پرست مباشی، دشنام و نسبت بد به زنان پاک دامن مدهی، ریا کاری مکنی که کمترین ریا شرک به خداست. به کوتاه مگوی تو کوتاه هستی، به دراز مگوی تو دراز هستی به عنوان عیب جویی کردن، کسی را دست میندازی در گرفتاری و ناگواری شکیبا باشی.

هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی:

از شکنجه خدای آسوده دل مباشی، از آمرزش خدای نومید مگردی از گناه های خود به خدای بازگشت کنی، چون بازگشت از گناه مانند کسی ست که گناه نکرده و پا فشاری بر گناه مورزی و استغفار کنی و مانند کسی مباشی که خدا و پیامبران او را دست انداخته باشی و بدانی آنچه بهره تو شده است از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رفت به تو بازنگردد. خدا را برای خشنودی مردمان به خشم میاوری. جهان را بر جاویدان برتر مداری، چون جهان ناپایدار است و جاویدان پایدار، به اندازه یی که داری بر برادران بخل مکن، درون و بیرون تو با مردمان یکی باشد، خوش ظاهر و بد اندرون مباش هر گاه چنین باشی از دو رویان خواهی بود. دروغ مگوی و با دروغگویان آمیزش مکن و از سخن راست خشمگین مشو خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را به اندازه توانایی خویش پرورش کن و بدان چه دانی به کار بند و با کسی از آفریدگان خدا جز به راستی داد و ستد مکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و سرکش و سر پیچ مباشی، بسیار خدای را به پاکی یاد کن و او را بخوان و بسیار در یاد مرگ و بعد از مرگ باشی از روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و بسیار قرآن برخوان و بدان چه در آن ست کار بند و نیکی و جوانمردی را نسبت به گروندگان از زن و مرد سودمند دان و بنگری هر چه را برای خویش نمی پسندی برای کسی مپسند، از کار نیک دل تنگ مشو، بار خویش را بر دوش دیگری مگذار، بر آنکه تو نعمتی بخشیدی منت مگذار، جهان را زندان خویش دان تا خدای ترا بهشت برد، این چهل حدیث است هر که بر آنها کار بندد و آنها را از من برای پیروان من نگاهدارد به آمرزش خدا درآید و به بهشت جاویدان فرود آید پس از پیامبران و اوصیای ایشان در نزد خدا برتر از همه مردمان باشد و خدا وی را در روز رستاخیز با پیامبران و راستگویان و گواهان و نیکان که یاران نیک اند برانگیزد.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که چهل حدیث نگهداری کند)

15- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از افراد امت من هر کس که چهل حدیث از آنچه مردم در کار دینشان نیازمند بآن میباشند نگهداری کند خداوند بروز قیامت او را فقیهی دانشمند برانگیزد.

16- پیغمبر فرمود: هر که از امت من چهل حدیث از سنت نگهداری کند بروز قیامت من از او شفاعت خواهم کرد.

17- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از امت من در باره دین چهل حدیث از من نگهداری کند و مقصودش رضای خدا و ثواب عالم آخرت باشد خداوند او را بروز قیامت فقیهی دانشمند مبعوث خواهد فرمود.

18- حنانه بن سدیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: کسی که چهل حدیث از ما از حدیث هائی که ما در باره حلال و حرام گفته ایم نگهداری کند خداوند روز قیامت او را فقیهی دانشمند بر انگیزد و او را عذاب نفرماید.

19- حسین بن علی علیه السّلام؟ فرمود: رسول خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را وصیت فرمود و از جمله وصیتهایش این بود که باو فرمود: یا علی، کسی که از امت من چهل حدیث نگهداری کند و در این کار رضای خداوندی و پاداش عالم آخرت را خواسته باشد خداوند بروز قیامت او را با پیغمبران و راستان و شهیدان و بندگان شایسته محشور فرماید و اینان رفیقان خوبی هستند علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللّه مرا خبر بده که این حدیث ها چه باشند؟ فرمود: اینکه بخدای یگانه بی انباز ایمان بیاوری و او را بپرستی و و جز او را نپرستی و نماز را با وضوی کامل در وقتهای خودش بخوانی و تأخیرش میاندازی که بدون جهت نماز را تأخیر انداختن باعث خشم خدای عز و جل است زکاه را بپردازی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر ثروتی داری و توانائی رفتن بمکه را داری حج خانه خدا را انجام دهی و پدر و مادر خود را ناراضی نکنی و مال یتیم را از راه ستم نخوری و ربا نخوری و می نوشی و نه هیچ از نوشابه هائی که مستی آورد، و زنا نکنی و لواط نکنی و در راه سخن چینی قدم بر نداری و بخدا سوگند دروغ یاد نکنی و دزدی نکنی و گواهی دروغین بهیچ کس از خویش و بیگانه ندهی و حق را هر کس که برای تو آورد بپذیری آورنده کوچک باشد یا بزرگ و بهیچ ستمگری گرچه دوست نزدیکت باشد اعتماد نکنی و هوا پرست نباشی و زن پاک دامن را متهم نسازی و ریا نورزی که کمترین ریا شرک بخدای عز و جل است و بمنظور عیب جوئی بشخص کوتاه نگوئی: ای کوتاه و بشخص بلند قامت نگوئی: ای دراز و هیچ یک از خلق خدا را مسخره نکنی و در گرفتاری و مصیبت شکیبا باشی و به نعمت هائی که خداوند بتو عطا فرموده سپاسگزار باشی و بواسطه گناهی که آلوده شده ای از عذاب خدا ایمن نباشی و از رحمت خداوند مأیوس نباشی و از گناهت بسوی خدای عز و جل توبه کنی که هر کس از گناهانش توبه کار گردد مانند کسی است که گناهی نکرده است و با اینکه از خداوند آمرزش میطلبی اصرار بر گناه نورزی که مانند کسی خواهی بود که بخدا و آیات

خدا و پیغمبران خدا مسخره بکند و بدانی که آنچه که بر سرت آید خطا پذیر نبوده و آنچه بتو نرسید رسیدنی نبوده است و از پی کاری که رضای مخلوق در آن باشد ولی خشم خدای را برانگیزد نروی و دنیا را بر آخرت مقدم نداری که دنیا گذران است و آخرت پاینده و از آنچه میتوانی نسبت ببرادرت بخل نورزی و باطنت مثل ظاهرت باشد نه آنکه ظاهرت زیبا و باطنت زشت باشد که اگر خوش ظاهر و بد باطن باشی از منافقان خواهی بود و دروغ نگوئی و با دروغگویان میامیزی و چون حق بشنوی خشمناک نشوی و تا آنجا که میتوانی خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را ادب کنی و آنچه را که میدانی بکار بندی و با هیچ یک از خلق خدای عز و جل جز بحق رفتار نکنی و نسبت بخویش و بیگانه سخت گیر نباشی و ستمگر و کینه توز نباشی و بسیار بگوئی

سبحان اللَّه و لا اله الا اللَّه

و دعا فراوان کنی و بیاد مرگ و بعد از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ بسیار باشی و قرآن زیاد بخوانی و بآنچه در آن است عمل کنی و نیکوکاری و احترام نسبت بمرد و زن مؤمن را غنیمت بشماری و خوب دقت کنی هر چه را که برای خودت نمی پسندی در باره هیچ یک از مؤمنین انجام ندهی و از انجام کار نیک دلتنگ نباشی و بار دوش هیچ کس نگردی و چون بکسی نعمتی دادی منتش ننهی و دنیا در نزد تو همچون زندان باشد تا خداوند بهشتی را نصیبت فرماید این چهل حدیثی است که هر کس از امت من بر آنها پایدار باشد و آنها را نگهداری کند بحکم رحمت الهی به بهشت داخل می شود و از بهترین مردم است و پس از پیغمبران و اوصیاء پیغمبران محبوب ترین افراد نزد خدا است و خداوند او را بروز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور خواهد فرمود و اینان رفیقان خوبی هستند.

****ترجمه جعفری: (کسی که چهل حدیث حفظ کند)

15- موسی بن ابراهیم مروزی از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر که از امّت من چهل حدیث از احادیثی که مردم در امور دینی خود بدان نیازمندند، حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند بر می انگیزد.

16- ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر که از امت من چهل حدیث از سنّت حفظ نماید، من در روز رستاخیز شفیع

او خواهم بود.

17- انس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر که از امت من از احادیث من چهل حدیثی که در باره امر دینش است، حفظ کند و منظورش رضای خدا و پاداش سرای آخرت باشد خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برمی انگیزد

18- حنان بن سدیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که گوید: هر که از احادیث ما چهل حدیث که در باره حلال و حرام است حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برانگیخته و عذابش نمی کند.

19- امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام حسین علیه السّلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتهایی را به امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود، از جمله وصایا این بود که فرمود: ای علی! هر کس از امّت من چهل حدیث برای رضای خدا و پاداش سرای آخرت حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز به همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور می نماید که اینان رفیقان خوبی هستند.

علی علیه السّلام عرض کرد: ای پیامبر خدا! این احادیث کدامند؟ فرمود: این که به خدای یگانه ای که شریکی ندارد ایمان بیاوری، تنها او را بپرستی و غیر او را نپرستی، نماز را با وضوی کامل در وقت خودش بر پای داری، و آن را به تأخیر نیندازی؛ چرا که تأخیر بدون علّت موجب خشم خداست، زکات را بپردازی، ماه رمضان را روزه بگیری، آنگاه که دارای ثروت شدی و مستطیع گشتی حج خانه خدا را انجام دهی، پدر و مادرت را ناراحت نکنی، مال یتیم را به ستم نخوری، ربا نخوری، شراب و هر گونه نوشیدنی مست آور را ننوشی، زنا نکنی، لواط نکنی، برای سخن چینی گام برنداری، به دروغ به خدا سوگند نخوری، دزدی نکنی برای هیچ کس- چه نزدیک چه دور- گواهی دروغین ندهی، حق را از هر که بیاورد- چه کوچک چه بزرگ- بپذیری، به هیچ ستمگری- گر چه دوست نزدیک باشد- اعتماد نکنی، طبق هوای (نفست) عمل نکنی، به زنان پارسا نسبت بد ندهی، ریاکاری نکنی که کمترین ریا شرک به خدای متعال است، به کسی که قدّش کوتاه است به خاطر عیب جویی نگویی: کوتاه، و به کسی که بلند قامت است نگویی: بلند، کسی از آفریدگان خدا را مسخره نکنی، به بلا و مصیبت بردبار و

صبور باشی، و نعمتهایی را که خداوند به تو ارزانی داشته سپاسگزار باشی، و به جهت گناهی که انجام داده ای از کیفر خدا ایمن نباشی، و از رحمت خدا نومید مباشی، و از گناهت به خدا توبه کنی، چرا که توبه کننده از گناهش همانند کسی است که گناه نکرده است و با وجود آمرزش خواهی، بر گناهان پافشاری نکنی که مانند کسی خواهی بود که خدا و آیات و پیامبران او را مسخره کند.

و بایستی بدانی که آنچه به تو رسد از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رود به تو باز نگردد، و این که خدا را به خاطر خشنودی مخلوق به خشم نیاوری، و دنیا را بر آخرت ترجیح ندهی زیرا که دنیا فانی و آخرت پایدار است و از آنچه توانایی داری بر برادرانت بخل نورزی و درونت همانند بیرونت باشد، بیرونت نیک و درونت زشت نباشد که در این صورت از منافقان خواهی بود، دروغ مگوی، با دروغگویان میامیز، و آنگاه که سخن حق شنیدی خشمگین مباش و تا می توانی خود، خانواده، فرزندان و همسایگانت را ادب کن و بدان چه می دانی عمل کن و با هیچ یک از آفریدگان خدای متعال جز به حق رفتار نکن، و نسبت به خویشاوند و بیگانه خوش رفتار باشی، و ستمگر و کینه توز نباشی و بسیار سبحان اللّه و لا اله الا اللّه بگویی و فراوان دعا کنی و زیاد به یاد مرگ و پس از آن قیامت، بهشت و دوزخ باشی.

و قرآن زیاد بخوانی و به آنچه در آن است عمل کنی و نیکی و بزرگواری را نسبت به مردان و زنان مؤمن غنیمت شماری و بنگری هر چه را که برای خودت نمی پسندی برای کسی از مؤمنان مپسندی و از کار خیر دلتنگ مشوی، و بار دوش هیچ کس نشوی و آنگاه که به کسی نعمتی دادی منّتش ننهی، و دنیا در نزد تو بسان زندانی باشد تا خداوند بهشت را نصیب تو کند. این چهل حدیث است که هر کس در عمل به آنها پایداری کند و آنها را از من برای امّتم حفظ کند، به رحمت خدا، وارد بهشت می شود، و او از برترین مردم و پس از پیامبران و جانشینان آنها محبوبترین افراد در پیشگاه خداست و خداوند او را در روز رستاخیز با پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور خواهد کرد و اینان رفیقان خوبی هستند.

حریم المسجد أربعون ذراعا و الجوار أربعون دارا من أربعه جوانبها

20- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَ الْجِوَارِ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ أَرْبَعَهِ جَوَانِبِهَا.

*ترجمه کمره ای: (حریم مسجد چهل ذراع است)

(20 ذرع شاه) و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف؛ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف.

شرح: مقصود از حریم مسجد اینست که هر گاه مسجد را در زمین مباح و مواتی بسازند حریم آن اینست.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی)

امیر المؤمنین گفته: پیرامون مسجد چهل ارش است و همسایگی تا چهل سر است از چهار سوی.

***ترجمه فهری زنجانی: (حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف خانه)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی چهل خانه از چهار طرف یک خانه میباشد.

****ترجمه جعفری: (حریم مسجد چهل ذراع و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است)

امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام نقل کرده که فرمود: حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی چهل خانه از چهار سمت خانه است.

فیمن عمر أربعین سنه فما فوقها

21- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ

بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُقْرِئِ (1) عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ عُمِّرَ أَرْبَعِينَ سَنَةً سَلِمَ مِنَ الْأَنْوَاعِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ مَنْ عُمِّرَ خَمْسِينَ سَنَةً رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ مَنْ عُمِّرَ سِتِّينَ سَنَةً هَوَّنَ اللَّهُ حِسَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ عُمِّرَ سَبْعِينَ سَنَةً كُتِبَتْ حَسَنَاتُهُ وَ لَمْ تُكْتَبْ سَيِّئَاتُهُ وَ مَنْ عُمِّرَ ثَمَانِينَ سَنَةً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ مَغْفُوراً لَهُ وَ شُفِّعَ فِی أَهْلِ بَيْتِهِ.

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُكْرِمُ ابْنَ الْأَرْبَعِينَ (2) وَ يَسْتَحْيِی مِنِ ابْنِ الثَّمَانِينَ.

23- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ فَإِذَا ظَعَنَ فِی إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ فَهُوَ فِی النُّقْصَانِ وَ يَنْبَغِی لِصَاحِبِ الْخَمْسِينَ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ كَانَ فِی النَّزْعِ.

24- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفٍ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْعَبْدَ لَفِی فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلَائِكَتِهِ أَنِّی قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِی عُمُراً وَ قَدْ طَالَ فَغَلِّظَا وَ شَدِّدَا وَ تَحَفَّظَا وَ اكْتُبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ وَ صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا أَتَتْ عَلَى الْعَبْدِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْذُورٍ وَ لَيْسَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَحَقَّ بِالْعُذْرِ مِنَ ابْنِ عِشْرِينَ سَنَةً فَإِنَ

1- . مجهول و كذا شيخه يحيى بن المبارک و كانا من أصحاب الرضا عليه السّلام.
2- . فی بعض النسخ (ليكرم ابن السبعين).

الَّذِی یَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَ لَیْسَ عَنْهُمَا بِرَاقِدٍ فَاعْمَلْ لِمَا أَمَامَکَ مِنَ الْهَوْلِ وَ دَعْ عَنْکَ فُضُولَ الْقَوْلِ.

25- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِذَا بَلَغَ الْمَرْءُ أَرْبَعِینَ سَنَهً آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَدْوَاءِ الثَّلَاثَهِ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ فَإِذَا بَلَغَ الْخَمْسِینَ خَفَّفَ اللَّهُ حِسَابَهُ فَإِذَا بَلَغَ السِّتِّینَ رَزَقَهُ الْإِنَابَهَ إِلَیْهِ فَإِذَا بَلَغَ السَّبْعِینَ أَحَبَّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ فَإِذَا بَلَغَ الثَّمَانِینَ أَمَرَ اللَّهُ بِإِثْبَاتِ حَسَنَاتِهِ وَ إِلْقَاءِ سَیِّئَاتِهِ فَإِذَا بَلَغَ التِّسْعِینَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ کُتِبَ أَسِیرَ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ فَإِذَا بَلَغَ الْمِائَهَ فَذَلِکَ أَرْذَلُ الْعُمُرِ وَ رُوِیَ أَنَّ أَرْذَلَ الْعُمُرِ أَنْ یَکُونَ عَقْلُهُ عَقْلَ ابْنِ سَبْعِ سِنِینَ.

26- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ (1) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدِّبِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ خَالِدٍ الْقَلَانِسِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یُؤْتَی بِالشَّیْخِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَیُدْفَعُ إِلَیْهِ کِتَابُهُ ظَاهِرُهُ مِمَّا یَلِی النَّاسَ لَا یَرَی إِلَّا مَسَاوِئَ فَیَطُولُ ذَلِکَ عَلَیْهِ فَیَقُولُ یَا رَبِّ أَ تَأْمُرُنِی إِلَی النَّارِ فَیَقُولُ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَالُهُ یَا شَیْخُ إِنِّی أَسْتَحْیِی أَنْ أُعَذِّبَکَ وَ قَدْ کُنْتَ تُصَلِّی لِی فِی دَارِ الدُّنْیَا اذْهَبُوا بِعَبْدِی إِلَی الْجَنَّهِ.

27- حَدَّثَنَا أَبُو سَعِیدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَکِّرُ (2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْأَصَمُّ قَالَ حَدَّثَنِی بَکْرُ بْنُ سَهْلٍ الدِّمْیَاطِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا

1- . الظاهر هو علیّ بن الحسن الطاطری فصحف بقرینه روایه سلمه عنه.
2- . فی جمیع نسخ الخصال (أبو سعید محمّد بن الفضل، عن محمّد بن إسحاق المذکر) و الصواب کما فی المتن و الرجل معروف بأبی سعید المعلم حدثه بنیسابور کما فی التوحید و کمال الدین و العیون و غیرها.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُهَاجِرِ رُبَيْحٍ التُّجِيبِىُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ مَيْسَرَةَ (2) عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ مُعَمَّرٍ يُعَمَّرُ أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَّا صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ الْبَلَاءِ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ فَإِذَا بَلَغَ الْخَمْسِينَ لَيَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ فَإِذَا بَلَغَ السِّتِّينَ رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ بِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى فَإِذَا بَلَغَ السَّبْعِينَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ فَإِذَا بَلَغَ الثَّمَانِينَ قَبِلَ اللَّهُ حَسَنَاتِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا بَلَغَ التِّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ سُمِّىَ أَسِيرَ اللَّهِ فِى أَرْضِهِ وَ شُفِّعَ فِى أَهْلِ بَيْتِهِ.

28- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الْفَقِيهُ بِفَرْغَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِىُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىٍّ الصَّائِغُ الْمَكِّىُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِىُ (3) قَالَ حَدَّثَنِى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ (4) قَالَ حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ عَبْدٍ يُعَمَّرُ فِى الْإِسْلَامِ أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَّا صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ الْبَلَاءِ الْجُنُونَ وَ الْجُذَامَ وَ الْبَرَصَ فَإِذَا بَلَغَ الْخَمْسِينَ لَيَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِسَابَ فَإِذَا بَلَغَ السِّتِّينَ رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ

1- . كذا و هذا من تصحيف النسّاخ و الصّواب عبد اللّه بن محمّد بن رمح بن المهاجر التجيبى المصرى صدوق مات قبل أبيه، قال القسطلانى: روى عن عبد اللّه بن وهب، و عنه بكر بن سهل الدمياطى.
2- . هو حفص بن ميسره العقيلى أبو عمر الصنعانى، قال أبو حاتم: صالح الحديث، و وثّقه ابن معين. و ما فى بعض النسخ من (جعفر بن ميسره) تصحيف، يروى عن زيد بن أسلم العدوى ابى أسامه المدنىّ الذى وثّقه النسائى، و روى عنه- أعنى عن حفص- عبد اللّه ابن وهب القرشىّ كما فى تهذيب التهذيب.
3- . هو إبراهيم بن المنذر بن عبد اللّه بن حزام الأسدى الحزامى قال ابن حجر: صدوق، وثّقه ابن معين و كتب عنه. و عند أبى حاتم صدوق و قال: جاء الى أحمد بن حنبل فسلم عليه فما ردّ عليه، و قال فى ميزان الاعتدال قال زكريا الساجى: عنده مناكير.
4- . كذا و لم أجده و اما شيخه محمّد بن عبد اللّه بن عمر فهو معنون فى التقريب و التهذيب.

إِلَيْهِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا بَلَغَ السَّبْعِينَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ فَإِذَا بَلَغَ الثَّمَانِينَ قَبِلَ اللَّهُ حَسَنَاتِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا بَلَغَ التِّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ سُمِّيَ أَسِيرَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ شُفِّعَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (در کسی که چهل سال و بیشتر عمر کند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که چهل سال عمر کند از سه نوع بلا سالم می شود: از دیوانگی و خوره و پیسی، کسی که پنجاه سال عمر کند خدا بازگشت بحق را روزیش کند، کسی شصت سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان کند کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته شود و کارهای بدش نوشته نشود، کسی که 80 سال عمر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و شفاعتش در خاندان خودش پذیرفته شود. امام ششم علیه السّلام فرمود خدای عز و جل هفتاد ساله را گرامی دارد و از هشتاد ساله حیا کند،

شرح: یعنی از عقاب او حیا کند.

امام ششم علیه السّلام فرمود چون بنده خدا بسی و سه سال رسید باوج قدرت و نیروی خود رسیده و چون بچهل سال رسید بپایان ترقی رسیده و چون وارد چهل و یک شد در نقصان است و برای پنجاه ساله شایسته است که چون آدم محتضر باشد امام ششم علیه السّلام فرمود براستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون بچهل سال رسید خداوند بدو فرشته وی وحی کند که من ببنده خود عمری بیش دادم بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپائید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید. گوید امام پنجم علیه السّلام فرمود چون بنده چهل ساله شود باو گفته شود خود را بپا که دیگر عذری نداری و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعذر نیست آنکه آن ها را میجوید یکی است و در خواب نیست برای هراس مرگی که بر تو می آید کار کن و گفتار زیادی را واگذار علی بن مغیره گوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود چون مرد چهل ساله شود خدای عز و جل او را از سه درد ایمن کند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بپنجاه رسد حسابش را سبک کند و چون بشصت رسد توبه را روزی او کند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد خدا فرمان دهد حسناتش را ثبت کنند و گناهانش را وانهند و

چون بنود رسد گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود. و در حدیث دیگر است که چون بصد رسید بسن پست ترین رسیده و در روایت آمده که در پست ترین سن عقلش عقل کودک هفت ساله است، امام ششم علیه السّلام فرمود روز قیامت پیرمردی را بپای حساب آرند و نامه عملش را بدستش دهند از سمت بیرونش که بسوی مردم است همه بد کاری و گناه است بر او سخت و طولانی گذرد عرض کند پروردگارا میفرمائید بدوزخ روم. خدا جل جلاله فرماید: ای پیرمرد من حیا می کنم که با اینکه تو در دار دنیا نماز خواندی عذابت کنم، بنده مرا ببهشت برید، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر آنکه خدا سه نوع درد را از او بگرداند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بپنجاه رسد حسابش را آسان کند و چون بشصت رسد توبه اش روزی کند چنانچه بخواهد و بپسندد و چون بهفتاد رسد خدا حسناتش را قبول کند و از گناهانش درگذرد و چون بنود رسد خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و او را اسیر خدا در زمین نامد و شفاعتش را در خاندانش بپذیرد، حدیث دیگر هم قریب بهمین مضمون از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: آنکه چهل سال زندگی کند از سه گونه گرفتاری سالم ماند: از دیوانگی و خوره و پیسی، آنکه پنجاه سال زندگی کند، خدا بازگشت به راستی را روزی وی گرداند، آنکه شصت سال زندگی کند، خدا شمار هنگامه قیامت را بر وی آسان سازد، آنکه هفتاد سال زندگی کند کارهای نیک وی نوشته شود و کارهای بد او نوشته نگردد، آنکه هشتاد سال زندگی کند، خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و وساطت وی در خاندان او پذیرفته گردد. امام صادق گفته: خدا هفتاد ساله را گرامی دارد و از هشتاد ساله شرم کند. یعنی از شکنجه وی شرم شود. و نیز گفته: چون بنده خدا به سی سال رسد به نهایت توانایی خود رسیده باشد و چون به چهل سالگی رسد به پایان ترقی رسیده و چون به چهل و یک درآید در نقصان باشد و پنجاه ساله انسان محتضر باشد، و نیز گفته: بنده خدا تا چهل ساله نشده در فراخی ست و چون به چهل رسد خدا به دو فرشته وی گوید که من به بنده خود زندگی بیش دادم به او سختی و تندی کنید و او را نیک نگاهدارید و اندک و بسیار و خرد و کلان کارهای را بنگارید امام محمد باقر علیه السّلام گفته: چون بنده چهل ساله گردد به وی گفته شود خود را دریاب که دیگر بهانه یی نداری چهل ساله از بیست ساله شایسته تر به بهانه نیست آنکه آنها را می

جوید یکی ست و در خواب نیست. برای بیم مرگی که نزد تو می آید کار کن و گفتار بسیار را کنار گذار.

علی بن مغیره گفته: امام صادق شنیدم که می گفت: چون مرد چهل ساله شود خدا او را از سه درد نگاهدارد: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید حساب وی را سبک کند و چون به شصت رسد بازگشت را روزی وی کند و چون به هفتاد رسد فرشتگان وی را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد خدا دستور دهد نیکی های وی را یاد داشت کنند و گناهان وی را درگذرند و چون به نود رسد گناه گذشته و آینده وی را بیامرزاد و در شمار اسیران خدا بر زمین باشد. در حدیث دیگر آمده که چون به صد رسد به سن پست ترین رسیده باشد و در حدیث دیگر آمده که در پست ترین سن خرد وی مانند خرد کودک هفت ساله باشد. امام صادق علیه السّلام گفته: روز قیامت پیر مردی را فرا شمار آرند و نامه کردار وی را به دست او دهند چون گناه کار است شمار بر وی سخت دراز گذرد، گوید: خدایا می فرماید به دوزخ روم؟- خدا گوید: ای پیرمرد من از تو شرم دارم چون در جهان نماز گزاردی ترا شکنجه کنم، بنده مرا به بهشت برید.

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته:

آنکه چهل سال زندگی کند، خدا سه گونه بیماری را از وی بگرداند: دیوانگی، خوره، پیسی. و چون به پنجاه رسد حساب وی را آسان گردانده و هر گاه به شصت رسد بازگشت به خدای را روزی وی گرداند و چنان که بخواهد، هر گاه به هفتاد رسد، خدا نیکیهای وی را بپذیرد و از گناه های وی درگذرد و هر گاه به نود رسد خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزاد و او را اسیر خدا بر زمین نام اند و وساطت او را در خاندانش بپذیرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره کسی که چهل سال و بیشتر از عمرش بگذرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه گونه بیماری سالم میماند: از دیوانگی و بیماری خوره و پیسی و کسی که پنجاه سال عمر کند خداوند بازگشت بسوی خدا را باو روزی فرماید و کسی که شصت سال عمر کند خداوند حساب او را بروز قیامت آسان فرماید و کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته می شود ولی کارهای بدش نوشته نمیشود و کسی که هشتاد سال عمر کند آنچه از زمان

پیشین و پسین گناه دارد خداوندش بیامرزد و آمرزیده شده بر زمین راه میرود و در باره خاندانش شفاعتش پذیرفته می شود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای عز و جل چهل ساله را محترم میدارد و از هشتاد ساله شرم مینماید (که او را عذاب فرماید).

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون بنده ای بسی و سه سالگی رسید بکمال نیرو رسیده است و چون بچهل سال رسید بآخرین حد نیرو رسیده است و چون قدم به چهل سالگی نهاد در کم بود است و پنجاه ساله را سزد که مانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده در کار خود تا بچهل سالگی برسد در وسعت و گشایش است و چون بچهل سال رسید خدای عز و جل بدو فرشته ای که گماشته بر اویند وحی فرستد که من بنده ام را عمر درازی دادم از این پس با او تندی کنید و سخت بگیرید و او را خوب بپائید و کم و بیش و خرد و کلان از کارهای او را بنویسید و حضرت فرمود که امام باقر علیه السّلام فرمود: چون چهل سالگی بنده ای فرا رسد باو گفته شود متوجه خود باش که دیگر عذری از تو پذیرفته نیست و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر نیست که عذرش در گناه پذیرفته نشود زیرا آنچه هر دو را میجوید یکی است و از آنان غافل نشده است (مقصود مرگ است) پس بخاطر هراسی که در پیش داری کار کن و گفتارهای بیهوده را رها کن.

علی بن مغیره گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود هنگامی که مردم به چهل سالگی میرسد خدایش از سه بیماری امانش دهد دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید خداوند حسابش را سبک گیرد و چون بشصت رسید خداوند بازگشت بسوی خدا را روزیش فرماید چون بر هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند دستور میدهد تا کارهای نیکش را ثبت کنند و کارهای بدش را از قلم بیندازند و چون به نود رسید خداوند گناهان پیشین و پسین او را بیامرزد و نامش در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود و در روایت دیگر است که چون بصد برسد به پست ترین مراحل سن رسیده است و روایت شده است که پست ترین مراحل عمر این است که عقلش همچو عقل کودک هفت ساله باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود پیرمردی را روز قیامت بیاورند و نامه عملش را بدستش دهند بطوری که پشت نامه بسوی مردم باشد (چون

بنامه بنگرد) جز بدی و گناه ننگرد و چون ببیند که (این رشته سر دراز دارد) عرض کند پروردگارا آیا دستور بآتش شدنم را خواهی داد؟ خداوند جبار جل جلاله فرماید: ای پیر، من شرم دارم که تو را عذاب کنم با اینکه تو در دنیا برای من همواره نماز می خواندی بنده مرا به بهشت به برید (شرح:) در نسخه مصححه ظاهره مما یلی الناس

است و چون علاوه بر اختلاف از جهت تذکیر و تأنیث در اسم و فعل معنای صحیح و لطیفی نداشت بنظر رسید که ظاهره (با ضمیر غایب) صحیحتر باشد لذا بهمین نحو ترجمه گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از افراد مسن کسی نیست که چهل سال سن داشته باشد مگر اینکه خداوند سه گونه بلاء را از او باز گرداند: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسد خداوند حساب اش را بر او آسان فرماید و چون به شصت رسید خداوند بازگشت بسوی خدا را در آنچه دوست دارد و خوشنود است روزیش فرماید و چون بهفتاد رسد خداوند دوستش دارد و اهل آسمان دوستش میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند اعمال نیک او را بپذیرد و از کردارهای زشتش بگذرد و چون به نود رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را بیامرزد و اسیر خدا در زمین نامیده شود و شفاعتش در باره خاندان خودش پذیرفته گردد 28- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای نیست که چهل سال عمرش در دین اسلام بگذرد مگر اینکه خداوند سه گونه بلا را از او باز گرداند: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید خداوند حساب را بر او آسان فرماید و چون به شصت رسید خداوند بازگشت بسوی او را در آنچه خدای عز و جل دوست دارد روزیش فرماید و چون به هفتاد رسید خدایش دوست میدارد و اهل آسمان دوستش میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند اعمال نیک او را بپذیرد و از کردارهای زشتش درگذرد و چون به نود رسید خداوند آنچه از گناه پیشین و پسین اش باشد بیامرزد و اسیر خدا در زمین نامیده شود و شفاعتش در باره خاندانش پذیرفته گردد.

****ترجمه جعفری: (کسی که چهل سال یا بیشتر عمر کند)

اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام و او از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه گونه بیماری، جنون، جزام و پیسی سالم می ماند و کسی که پنجاه سال زندگی کند، خداوند بازگشت به سوی خودش را بدو روزی می کند، و هر که شصت سال عمر کند

خداوند در روز رستاخیز حسابرسی او را آسان می کند، و هر که هفتاد سال زندگی کند، کارهای نیک او نوشته شده و گناهانش نوشته نمی شود، و هر که هشتاد سال عمر کند گناهان پیشین و پسین او آمرزیده می شود و در روی زمین آمرزیده شده و راه می رود و در مورد خاندانش شفاعت می کند.

محمد بن طلحه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: خداوند افراد چهل ساله را گرامی می دارد و از افراد هشتاد ساله شرم می کند (که او را کیفر دهد.) 23- ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که بنده به سن سی و سه سالگی رسید در واقع به رشد رسیده و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید به نهایت درجه آن رسیده و آنگاه که به سن چهل و یک سالگی گام گذاشت او در کاستی است و شایسته است که فرد پنجاه ساله همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: بنده تا سن چهل سالگی در وسعت و گشایش است و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید خداوند به دو فرشته او وحی می کند که من عمری برای بنده ام دادم که اینک طولانی شده پس با او تندی کنید، بر او سخت بگیرید و خوب از او نگهداری کنید و اعمال او را- از کم و زیاد، کوچک و بزرگ- بنویسید.

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر گاه بنده ای پا به سن چهل سالگی گذاشت به او گفته می شود: خود را دریاب که عذری از تو پذیرفته نیست و فرد چهل ساله برای عذر، شایسته تر از بیست ساله نیست، چرا که آنچه که آنها را می جوید یکی است و در خواب نیست. (از کار آنها غافل نیست) پس به جهت هراسی که در پیش داری عمل کن و گفتار زیادی را رها کن.

علی بن مغیره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که شنیدم حضرتش می فرمود:

هنگامی که انسانی به چهل سالگی می رسد، خداوند او را از سه بیماری ایمن می دارد.

جنون: جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید حسابرسی او را سبک گیرد، و آنگاه که به شصت سالگی رسید بازگشت به سوی خودش را به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید آسمانیان او را

دوست دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید، خداوند دستور می دهد که حسنات او ثبت و گناهانش کنار گذاشته شود، و آنگاه که به نود سالگی رسید، خداوند گناهان پیشین و پسین او را می آمرزد و نامش در شمار اسیران خدا در روی زمین نوشته می شود.

و در حدیث دیگری آمده: و آنگاه که به صد سالگی رسید به پایانی ترین درجه عمر رسیده است و روایت شده: پایانی ترین درجه عمر این است که خرد او مانند خرد کودک هفت ساله باشد.

خالد قلانسی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: روز رستاخیز پیر مردی را می آورند و نامه اعمالش را به دستش می دهند، طرف پشت نامه به سوی مردم است، او در آن جز بدی و گناه نمی بیند، بر او سخت گران می آید. می گوید: ای پروردگار من! آیا دستور می فرمایی که به سوی آتش بروم؟ خداوند جبّار فرماید: ای پیر مرد! من شرم دارم که تو را عذاب کنم، با این که تو در دنیا همواره نماز می خواندی. بنده مرا به سوی بهشت ببرید! 27- انس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: از افراد مسنّ کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او باز گرداند: جنون، جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می پذیرد و از اعمال بد او می گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را می آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می شود و در باره خاندانش شفاعت می کند.

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هیچ بنده ای نیست که در اسلام چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او بازگرداند: جنون، جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می پذیرد، و از اعمال بد او می گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او

را می آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می شود و در باره خاندانش شفاعت می کند.

ثواب من حج أربعين حجه

29- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ زَکَرِیَّا الْمَوْصِلِیِّ کَوْکَبِ الدَّمِ (1) قَالَ سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ علیه السلام یَقُولُ مَنْ حَجَّ أَرْبَعِینَ حِجَّةً قِیلَ لَهُ اشْفَعْ فِیمَنْ أَحْبَبْتَ وَ یُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ یَدْخُلُ مِنْهُ هُوَ وَ مَنْ یَشْفَعُ لَهُ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که چهل بار حج کرده)

زکریای موصلی گوید از امام هفتم علیه السّلام شنیدم میفرمود کسی که چهل بار حج کند باو گفته شود: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز شود که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در ببهشت روند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه چهل بار حج گزارده است)

زکریای موصلی گفته: از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می گفت: آنکه چهل بار حج گزارد در آخرت به وی گویند: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز گردد که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پاداش کسی که چهل بار عمل حج انجام دهد)

زکریای موصلی ملقب به کوکب الدم گوید: شنیدم از بنده شایسته خدا (امام موسی بن جعفر) علیه السّلام که میفرمود کسی که چهل بار عمل حج انجام دهد باو گفته شود در باره هر کس که دوست داری شفاعت کن و دری از درهای بهشت برویش باز گردد که خود و هر کس که شفاعت اش را کرده از آن در داخل بهشت شوند.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که چهل مرتبه حج کند)

زکریّای موصلی از امام کاظم علیه السّلام نقل می کند که از حضرتش شنیدم که می فرمود: کسی که چهل مرتبه اعمال حج را انجام دهد به او گفته می شود: در مورد هر کسی که دوست داری شفاعت کن و دری از درهای بهشت برای او باز می گردد که از آن، خود و هر کس که شفاعتش کرده، وارد بهشت شوند.

احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام على أبى بكر بثلاث و أربعين خصله

30- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَفْصٍ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ التَّغْلِبِيِ (2) قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ (3) قَالَ حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ مَنْصُورٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْوَرَّاقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِي بَكْرٍ وَ بَيْعَةِ النَّاسِ لَهُ وَ فِعْلِهِمْ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ أَبُو بَكْرٍ يُظْهِرُ لَهُ الِانْبِسَاطَ وَ يَرَى مِنْهُ انْقِبَاضاً فَكَبُرَ ذَلِكَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَحَبَّ لِقَاءَهُ وَ اسْتِخْرَاجَ مَا عِنْدَهُ وَ الْمَعْذِرَةَ إِلَيْهِ لِمَا اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ تَقْلِيدِهِمْ إِيَّاهُ أَمْرَ الْأُمَّهِ وَ قِلَّهِ رَغْبَتِهِ فِي ذَلِكَ وَ زُهْدِهِ فِيهِ أَتَاهُ فِي وَقْتِ غَفْلَهٍ وَ طَلَبَ مِنْهُ الْخَلْوَهَ وَ قَالَ لَهُ وَ اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا كَانَ هَذَا الْأَمْرُ مُوَاطَاهً مِنِّي وَ لَا رَغْبَهً فِيمَا وَقَعْتُ فِيهِ وَ لَا حِرْصاً عَلَيْهِ وَ لَا ثِقَهً بِنَفْسِي فِيمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّهُ وَ لَا قُوَّهً لِي لِمَالٍ وَ لَا كَثْرَهِ الْعَشِيرَهِ

1- . هو أبو يحيى الموصلى و لقبه كوكب الدم.
2- . الظاهر هو أحمد بن عبد اللّه بن ميمون التغلبى قال ابن حجر ثقه زاهد. و أما بقيه رجال السند فمهملون أو مجاهيل.
3- . فى بعض النسخ (محمّد بن عبد الحميد).

وَ لَا ابْتِزَازَ لَهُ دُونَ غَيْرِی (1) فَمَا لَکَ تُضْمِرُ عَلَیَّ مَا لَمْ أَسْتَحِقَّهُ مِنْکَ وَ تُظْهِرُ لِیَ الْکَرَاهَةَ فِیمَا صِرْتُ إِلَیْهِ وَ تَنْظُرُ إِلَیَّ بِعَیْنِ السَّآمَهِ مِنِّی قَالَ فَقَالَ لَهُ علیه السلام فَمَا حَمَلَکَ عَلَیْهِ إِذَا لَمْ تَرْغَبْ فِیهِ وَ لَا حَرَصْتَ عَلَیْهِ وَ لَا وَثِقْتَ بِنَفْسِکَ فِی الْقِیَامِ بِهِ وَ بِمَا یَحْتَاجُ مِنْکَ فِیهِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ حَدِیثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ لَا یَجْمَعُ أُمَّتِی عَلَی ضَلَالٍ وَ لَمَّا رَأَیْتُ اجْتِمَاعَهُمْ اتَّبَعْتُ حَدِیثَ النَّبِیِّ ص وَ أَحْلْتُ أَنْ یَکُونَ اجْتِمَاعُهُمْ عَلَی خِلَافِ الْهُدَی وَ أَعْطَیْتُهُمْ قَوَدَ الْإِجَابَهِ وَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَداً یَتَخَلَّفُ لَامْتَنَعْتُ قَالَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ حَدِیثِ النَّبِیِّ ص إِنَّ اللَّهَ لَا یَجْمَعُ أُمَّتِی عَلَی ضَلَالٍ أَ فَکُنْتُ مِنَ الْأُمَّهِ أَوْ لَمْ أَکُنْ قَالَ بَلَی قَالَ وَ کَذَلِکَ الْعِصَابَهُ الْمُمْتَنِعَهُ عَلَیْکَ مِنْ سَلْمَانَ وَ عَمَّارٍ وَ أَبِی ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ ابْنِ عُبَادَهَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ کُلٌّ مِنَ الْأُمَّهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَکَیْفَ تَحْتَجُّ بِحَدِیثِ النَّبِیِّ ص وَ أَمْثَالُ هَؤُلَاءِ قَدْ تَخَلَّفُوا عَنْکَ وَ لَیْسَ لِلْأُمَّهِ فِیهِمْ طَعْنٌ وَ لَا فِی صُحْبَهِ الرَّسُولِ ص وَ نَصِیحَتِهِ مِنْهُمْ تَقْصِیرٌ قَالَ مَا عَلِمْتُ بِتَخَلُّفِهِمْ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِبْرَامِ الْأَمْرِ وَ خِفْتُ إِنْ دَفَعْتُ عَنِّی الْأَمْرَ أَنْ یَتَفَاقَمَ إِلَی أَنْ یَرْجِعَ النَّاسُ مُرْتَدِّینَ عَنِ الدِّینِ وَ کَانَ مُمَارَسَتُکُمْ إِلَی أَنْ أَجَبْتُمْ أَهْوَنَ مَئُونَهً عَلَی الدِّینِ وَ أَبْقَی لَهُ مِنْ ضَرْبِ النَّاسِ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَیَرْجِعُوا کُفَّاراً وَ عَلِمْتُ أَنَّکَ لَسْتَ بِدُونِی فِی الْإِبْقَاءِ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی أَدْیَانِهِمْ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَجَلْ وَ لَکِنْ أَخْبِرْنِی عَنِ الَّذِی یَسْتَحِقُّ هَذَا الْأَمْرَ بِمَا یَسْتَحِقُّهُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ بِالنَّصِیحَهِ وَ الْوَفَاءِ وَ رَفْعِ الْمُدَاهَنَهِ وَ الْمُحَابَاهِ وَ حُسْنِ السِّیرَهِ وَ إِظْهَارِ الْعَدْلِ وَ الْعِلْمِ بِالْکِتَابِ وَ السُّنَّهِ وَ فَصْلِ الْخِطَابِ مَعَ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا وَ قِلَّهِ الرَّغْبَهِ فِیهَا وَ إِنْصَافِ الْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ الْقَرِیبِ وَ الْبَعِیدِ ثُمَّ سَکَتَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ یَا أَبَا بَکْرٍ أَ فِی نَفْسِکَ تَجِدُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَمْ فِیَّ قَالَ بَلْ فِیکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الْمُجِیبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَ ذُکْرَانِ الْمُسْلِمِینَ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الْأَذَانُ لِأَهْلِ الْمَوْسِمِ وَ لِجَمِیعِ الْأُمَّهِ بِسُورَهِ بَرَاءَهَ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا وَقَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِنَفْسِی یَوْمَ الْغَارِ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَ لِیَ الْوَلَایَهُ مِنَ اللَّهِ مَعَ وَلَایَهِ رَسُولِ اللَّهِ فِی آیَهِ زَکَاهِ الْخَاتَمِ أَمْ لَکَ قَالَ

1- . الابتزاز: الاستلاب. و فی الاحتجاج (و لا استیثار به دون غیری).

بَلْ لَکَ قَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الْمَوْلَی لَکَ وَ لِکُلِّ مُسْلِمٍ بِحَدِیثِ النَّبِیِّ ص یَوْمَ الْغَدِیرِ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَ لِیَ الْوِزَارَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْمَثَلُ مِنْ هَارُونَ مِنْ مُوسَی أَمْ لَکَ قَالَ بَلْ لَکَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَ بِی بَرَزَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ بِأَهْلِ بَیْتِی وَ وُلْدِی فِی مُبَاهَلَهِ الْمُشْرِکِینَ مِنَ النَّصَارَی أَمْ بِکَ وَ بِأَهْلِکَ وَ وُلْدِکَ قَالَ بِکَمْ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَ لِی وَ لِأَهْلِی وَ وُلْدِی آیَهُ التَّطْهِیرِ مِنَ الرِّجْسِ أَمْ لَکَ وَ لِأَهْلِ بَیْتِکَ قَالَ بَلْ لَکَ وَ لِأَهْلِ بَیْتِکَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا صَاحِبُ دَعْوَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَهْلِی وَ وُلْدِی یَوْمَ الْکِسَاءِ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِی إِلَیْکَ لَا إِلَی النَّارِ (1) أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ وَ أَهْلُکَ وَ وُلْدُکَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا صَاحِبُ الْآیَهِ یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً (2) أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الْفَتَی الَّذِی نُودِیَ مِنَ السَّمَاءِ لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِیٌ (3) أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ لِوَقْتِ صَلَاتِهِ فَصَلَّاهَا ثُمَّ تَوَارَتْ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ (4) قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی حَبَاکَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَایَتِهِ یَوْمَ خَیْبَرَ فَفَتَحَ

1- . روی أحمد بن حنبل فی مسنده من حدیث أمّ سلمه قال: (بینما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی بیتی یوما إذا قالت الخادم ان علیا و فاطمه بالسده، قالت: فقال لی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قومی فتنحی لی عن أهل بیتی، قالت: فقمت فتنحیت فی البیت قریبا فدخل علی و فاطمه و معها ابناهما الحسن و الحسین و هما صبیان صغیران فأخذ الصبیین فوضعهما فی حجره فقبلهما و اعتنق علیا باحدی یدیه و فاطمه بالید الأخری فقبل فاطمه و قبل علیا فأغدق علیهم خمیصه سوداء، فقال (اللّهمّ إلیک لا الی النار أنا و أهل بیتی) قالت: فقلت: أنا یا رسول اللّه؟ قال: (و أنت) مجمع الزوائد ج 9 ص 166. و الخمیصه: ثوب خزّ أو صوف معلم.
2- . الدهر: 8.
3- . راجع سیره ابن هشام ج 3 ص 52 و تاریخ الطبریّ ج 3 ص 17.
4- . حدیث ردّ الشمس اختلفت فیه العامّه فبعضهم تلقاه بالقبول و هم الاکثرون و شدد بعضهم النکیر علیه و ضعفوا رواته کابن کثیر و ابن تیمیه و ابن الجوزی و ابن حزم. راجع کتاب الغدیر الاغر ج 3 ص 127.

اللَّهُ لَهُ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ (1) قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی نَفَّسْتَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص کُرْبَتَهُ وَ عَنِ الْمُسْلِمِینَ بِقَتْلِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وُدٍّ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی ائْتَمَنَکَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی رِسَالَتِهِ إِلَی الْجِنِّ فَأَجَابَتْ (2) أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی طَهَّرَکَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ السِّفَاحِ مِنْ آدَمَ إِلَی أَبِیکَ بِقَوْلِهِ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ نِکَاحٍ لَا مِنْ سِفَاحٍ مِنْ آدَمَ إِلَی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ (3) أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی اخْتَارَنِی رَسُولُ اللَّهِ ص وَ زَوَّجَنِی ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ قَالَ اللَّهُ زَوَّجَکَ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا وَالِدُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ رَیْحَانَتَیْهِ اللَّذَیْنِ قَالَ فِیهِمَا هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا (4) أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَخُوکَ الْمُزَیَّنُ بِجَنَاحَیْنِ فِی الْجَنَّهِ لِیَطِیرَ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِکَهِ (4) أَمْ أَخِی قَالَ بَلْ أَخُوکَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا ضَمِنْتُ دَیْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ نَادَیْتُ فِی الْمَوْسِمِ بِإِنْجَازِ مَوْعِدِهِ (5) أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی دَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ لِطَیْرٍ عِنْدَهُ یُرِیدُ أَکْلَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ ائْتِنِی بِأَحَبِّ خَلْقِکَ إِلَیْکَ بَعْدِی أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی بَشَّرَنِی رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ عَلَی تَأْوِیلِ الْقُرْآنِ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی شَهِدْتُ آخِرَ کَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَلِیتُ غُسْلَهُ وَ دَفْنَهُ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی دَلَّ عَلَیْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص بِعِلْمِ الْقَضَاءِ بِقَوْلِهِ عَلِیٌّ أَقْضَاکُمْ (6) أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنَا الَّذِی أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَصْحَابَهُ بِالسَّلَامِ عَلَیْهِ بِالْإِمْرَهِ فِی

1- . یعنی جعفر بن أبی طالب علیه السّلام.
2- . راجع بحار الأنوار ج 6 ص 315 (ط کمپانی).
3- . راجع الطبقات لابن سعد القسم الأوّل من المجلد الأول ص 31. و ریاض النضره ج 2 ص 164.
4- . أخرجه ابن ماجه فی مقدّمه السنن تحت رقم 118.
5- . کنز العمّال لعلی متّقی ج 6 ص 396 و قال: أخرجه احمد و ابن جریر و صحّحه.
6- . الاستیعاب الملحق بالاصابه ج 3 ص 38، و غیره.

حَيَاتِهِ أَمْ أَنْتَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی سَبَقَتْ لَهُ الْقَرَابَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی حَبَاکَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِدِینَارٍ عِنْدَ حَاجَتِهِ وَ بَاعَکَ جَبْرَئِیلُ وَ أَضَفْتَ مُحَمَّداً ص وَ أَطْعَمْتَ وُلْدَهُ (1) قَالَ فَبَکَی أَبُو بَکْرٍ وَ قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی حَمَلَکَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَی کَتِفَیْهِ فِی طَرْحِ صَنَمِ الْکَعْبَهِ وَ کَسْرِهِ حَتَّی لَوْ شَاءَ أَنْ یَنَالَ أُفُقَ السَّمَاءِ لَنَالَهَا أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ بِفَتْحِ بَابِهِ فِی مَسْجِدِهِ حِینَ أَمَرَ بِسَدِّ جَمِیعِ أَبْوَابِ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ (2) وَ أَحَلَّ لَهُ فِیهِ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ اللَّهَ أَنْتَ الَّذِی قَدَّمَ بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَی رَسُولِ اللَّهِ ص صَدَقَهً فَنَاجَاهُ أَمْ أَنَا إِذَا عَاتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْماً فَقَالَ أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ الْآیَهَ (3) قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَأَنْشُدُکَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِی قَالَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ ص لِفَاطِمَهَ علیه السلام زَوَّجْتُکِ أَوَّلَ النَّاسِ إِیمَاناً وَ أَرْجَحَهُمْ إِسْلَاماً (4) فِی کَلَامٍ لَهُ أَمْ أَنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ فَلَمْ یَزَلْ علیه السلام یَعُدُّ عَلَیْهِ مَنَاقِبَهُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ دُونَهُ وَ دُونَ غَیْرِهِ وَ یَقُولُ لَهُ أَبُو بَکْرٍ بَلْ أَنْتَ قَالَ فَبِهَذَا وَ شِبْهِهِ یُسْتَحَقُّ الْقِیَامُ بِأُمُورِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَمَا الَّذِی غَرَّکَ عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ دِینِهِ وَ أَنْتَ خِلْوٌ مِمَّا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ أَهْلُ دِینِهِ

1- . راجع مناقب الخوارزمی ص 224.
2- . حدیث سد الأبواب أخرجه الحاکم فی المستدرک من حدیث زید بن أرقم ج 3 ص 125 و قال: صحیح و لم یخرجاه.
3- . المجادله 13 و راجع حدیث النجوی تفسیر القرطبیّ ج 17 ص 320 و الکشّاف ذیل الآیه و جامع البیان للطبری طبع بولاق ج 28 ص 14. و أسباب النزول للواحدی ص 308. و خصائص النسائی ص 39 و الکنز لعلی متّقی ج 1 ص 268.
4- . نحوه فی کنز العمّال ج 6 ص 153. و مجمع الزوائد للهیثمی ج 9 ص 208. و ذخائر العقبی و غیرها.

قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْظِرْنِی يَوْمِی هَذَا فَأُدَبِّرُ مَا أَنَا فِيهِ وَ مَا سَمِعْتُ مِنْکَ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام لَکَ ذَلِکَ يَا أَبَا بَکْرٍ فَرَجَعَ مِنْ عِنْدِهِ وَ خَلَا بِنَفْسِهِ يَوْمَهُ وَ لَمْ يَأْذَنْ لِأَحَدٍ إِلَى اللَّيْلِ وَ عُمَرُ يَتَرَدَّدُ فِی النَّاسِ لِمَا بَلَغَهُ مِنْ خَلْوَتِهِ بِعَلِیٍّ علیه السلام فَبَاتَ فِی لَيْلَتِهِ فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص فِی مَنَامِهِ مُتَمَثِّلًا لَهُ فِی مَجْلِسِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَکْرٍ لِيُسَلِّمَ عَلَيْهِ فَوَلَّى وَجْهَهُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَمَرْتَ بِأَمْرٍ فَلَمْ أَفْعَلْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَرُدُّ السَّلَامَ عَلَيْکَ وَ قَدْ عَادَيْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَادَيْتَ مَنْ وَالَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ رُدَّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ قَالَ فَقُلْتُ مَنْ أَهْلُهُ قَالَ مَنْ عَاتَبَکَ عَلَيْهِ وَ هُوَ عَلِیٌّ قَالَ فَقَدْ رَدَدْتُ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَمْرِکَ قَالَ فَأَصْبَحَ وَ بَکَى وَ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام ابْسُطْ يَدَکَ فَبَايَعَهُ وَ سَلَّمَ إِلَيْهِ الْأَمْرَ وَ قَالَ لَهُ أَخْرُجُ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأُخْبِرُ النَّاسَ بِمَا رَأَيْتُ فِی لَيْلَتِی وَ مَا جَرَى بَيْنِی وَ بَيْنَکَ فَأُخْرِجُ نَفْسِی مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ أُسَلِّمُ عَلَيْکَ بِالْإِمْرَةِ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام نَعَمْ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَغَيِّراً لَوْنُهُ فَصَادَفَهُ عُمَرُ وَ هُوَ فِی طَلَبِهِ فَقَالَ لَهُ مَا حَالُکَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا کَانَ مِنْهُ وَ مَا رَأَى وَ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ عُمَرُ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ تَغْتَرَّ بِسِحْرِ بَنِی هَاشِمٍ فَلَيْسَ هَذَا بِأَوَّلِ سِحْرٍ مِنْهُمْ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى رَدَّهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ صَرَفَهُ عَنْ عَزْمِهِ وَ رَغَّبَهُ فِيمَا هُوَ فِيهِ وَ أَمَرَهُ بِالثَّبَاتِ عَلَيْهِ وَ الْقِيَامِ بِهِ قَالَ فَأَتَى عَلِیٌّ علیه السلام الْمَسْجِدَ لِلْمِيعَادِ فَلَمْ يَرَ فِيهِ مِنْهُمْ أَحَداً فَأَحَسَّ بِالشَّرِّ مِنْهُمْ فَقَعَدَ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَمَرَّ بِهِ عُمَرُ فَقَالَ يَا عَلِیُّ دُونَ مَا تَرُومُ خَرْطُ الْقَتَادِ (1) فَعَلِمَ بِالْأَمْرِ وَ قَامَ وَ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین علیه السّلام در برابر ابی بکر چهل و سه دلیل برای حقانیت خود ایراد کرد)

امام ششم علیه السّلام از گفته پدرش از جدش فرمود چون کار ابی بکر گذشت و مردم با او بخلافت بیعت کردند و از علی بن ابی طالب علیه السّلام دست برداشتند ابی بکر همیشه در برابر علی خوشروئی و خوش برخوردی از خود نشان میداد ولی از آن حضرت گرفتگی و دلتنگی میدید این موضوع بر ابو بکر ناگوار بود دلش میخواست بطور خصوصی آن حضرت را دیدار کند و رأی او را در این موضوع بفهمد و از اینکه مردم دور او را گرفتند و کار خلافت را بگردن او انداختند عذر خواهی کند و از خود نسبت بزمامداری امت بی رغبتی و کناره جوئی نشان دهد در موقع تنهائی خدمت حضرت آمد و خلوت کرد و بآن حضرت عرض کرد یا ابا الحسن بخدا من در کار خلافت توطئه ای و رغبتی نداشتم و بر آن حرصی ندارم و بخود

اعتماد ندارم که رفع نیاز امت را بنمایم و از نظر ثروت و عشیره هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از دست کسی گرفته باشم شما چرا از من دلتنگید و از پیشوائی من بد بینید و بچشم بد و خسته بمن نگاه میکنی؟

اگر رغبت و حرص بخلافت نداشتی چه تو را واداشت که زیر بار خلافت رفتی با اینکه بخودت اطمینان نداشتی که از عهده آن بر می آئی و رفع احتیاجات آن را نمیتوانستی کرد؟

سببش حدیثی بود که از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیده بودم که فرمود امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمیکنند چون دیدم همه امت بپیشوائی من اتفاق کردند از حدیث پیغمبر صلّی الله علیه و آله پیروی کردم و خیال نمیکردم بر خلاف حق اتفاق کنند بدعوت آن ها پاسخ دادم و اگر میدانستم یکی با من مخالفت میکند زیر بار نمیرفتم.

علی علیه السّلام فرمود اینکه حدیث پیغمبر صلّی الله علیه و آله را یاد کردی: خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی کند درست ولی بگو بدانم من از امت نبودم؛ آن دسته ای که با تو مخالفت کردند چون سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و قیس بن عباده و حزب او از انصار چطور؛ تصدیق میکنم که همه از امت بودند پس چگونه بحدیث پیغمبر صلّی الله علیه و آله استدلال می کنی با اینکه مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله که در نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیر خواهی پیغمبر صلّی الله علیه و آله کوتاهی نکردند با تو مخالفت کردند من در آغاز نمیدانستم آن ها با من مخالفند پس از اینکه بیعت منعقد شد فهمیدم و ترسیدم اگر کناره کنم مطلب بالا بگیرد و مردم از دین برگردند ملاحظه کردم که مبارزه سلمی با شما مخالفین تا آنکه موافق و همراه شوید برای دین ارزانتر تمام می شود از ستیزه و نبرد مسلمانان با یک دیگر و این نقشه برای حفظ دین بهتر است و میدانستم که شخص شما هم کمتر از من بحفظ مسلمانان و دین آن ها علاقمند نیستید، آری درست است ولی بمن بگو بدانم کسی که شایسته امر خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از این وصفی که تو کردی باید خیرخواه و وفادار باشد وجود و بخشش بیجا نکند. خوشروئی و داد و دهش نماید بقرآن و سنت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و قضاوت عادلانه دانا باشد نسبت بدنیا زاهد و بی رغبت باشد داد مظلوم را از ظالم خویش باشد یا بیگانه بستاند- ابو بکر در اینجا خاموش شد. علی علیه السّلام بگفته خود چنین دنباله داد:

ای ابو بکر ترا بخدا این صفات در منست یا در تو؟ در شما است ای ابو الحسن؟ ترا بخدا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام بیفتد پیغمبر را اجابت کردم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که برای عموم عرب در موسم حج بسوره برائت جار کشیدم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که در روز هجرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بعار ثور با جان خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نگهداری کردم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که در رکوع انگشتر صدقه دادم و آیه ولایت من پیوست ولایت خدا و رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل شد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا منم که بمفاد حدیث پیغمبر صلّی الله علیه و آله در روز غدیر آقای بر تو و هر مسلمانم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا وزارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و منزله هرون بموسی نسبت به آن حضرت از آن منست یا تو؟ البته از آن شما است ترا بخدا رسول خدا مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباهله مشرکین نصاری بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟ شما را بیرون برد ترا بخدا آیه تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خاندان تو؟ برای تو و خاندان تو ترا بخدا در روز اجتماع کساء پیغمبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و فرمود خدایا اینان خاندان منند از آتش کنار باشند یا برای تو؟ البته برای تو و خانواده و فرزندانت ترا بخدا من منظور این آیه ام (در سوره هل اتی) بنذر وفا میکنند و از روز شر انگیز میترسند یا تو؟ البته شما ترا بخدا تو آن جوان مردی که از طرف آسمان در باره او فریاد شد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که در وقت نمازی آفتاب برایت برگشت تا آن را ادا کردی و سپس فرو شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پرچمش را در روز فتح خیبر بوی ارزانی داشت و بدست وی قلعه خیبر فتح شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که بکشتن عمرو بن عبد

ودّ غم از دل پیغمبر صلّی الله علیه و آله زدودی و از مسلمین یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدایت در رسالت بر جن امین دانست و جن بدست وی ایمان آورند یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پاک نژادی و حلال زادگی او را از آدم تا پدرش بگفته خود (من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشوئی هستیم) تصدیق کرد یا من، البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا وی را برگزید و دخترش فاطمه را بوی بزنی داده و فرمود خدا او را بتو تزویج کرد یا تو؟ البته شما ترا بخدا من پدر حسن و حسین دو ریحان اویم که در باره آنان میفرمود این دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آن ها است یا تو؟ البته شما ترا بخدا برادر تو است که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟ البته برادر شما است ترا بخدا من ضامن دین رسول خدا صلّی الله علیه و آله شدم و در موسم حج جار زدم که تعهدات او را میپردازم یا تو؟ البته شما. تو را بخدا من بودم که خدا رسانید او را؛ چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله میخواست گوشت آن مرغ را بخورد عرض کرد بار خدایا محبوبترین بندگان خود را بعد از من بر سر این خوراک برسان یا تو را؟

البته شما بودید.

تو را بخدا من بودم که پیغمبر وی را بکشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین، موافق تاویل قرآن مژده داد یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا من بودم که کلام آخر رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دریافتم و کار غسل و بخاک سپردنش را پرداختم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا با گفتار خود «علی قضاوت کننده ترین شما است» بتخصص او در علم قضاوت مردم را دلالت کرد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا من بودم که رسول خدا در زندگی خود اصحابش را دستور داد که بعنوان امیر المؤمنین بر وی سلام دهند یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا تو در خویشی برسول خدا نزدیکتری یا من؟ البته شما، ترا بخدا تو یک دینار برسول خدا در مورد نیاز وی بخشیدی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد صلّی الله علیه و آله و فرزندانش را مهمانی کردی یا من؟ (در اینجا ابو بکر گریست) و عرضکرد البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا وی را بدوش گرفت تا بتهای خانه کعبه را ریخت و شکست و اگر میخواست دستش را بآفاق آسمان رساند میرسانید

یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا برایش گفت تو صاحب پرچم منی در دنیا و آخرت یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا فرمان داد در خانه اش در مسجد او باز باشد در هنگامی که فرمان داد در خانه همه اصحاب و خویشانش را از جانب مسجد ببندند و برای وی حلال کرد آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من، البته شما.

ترا بخدا تو بودی که پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه دادی و راز گفتی با او یا من؟ در این وقت بود که خدا جمعی را مورد عتاب قرار داد و فرمود (در سوره مجادله آیه 13) ترسیدند پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا در باره وی بفاطمه علیها السّلام در ضمن کلامش فرمود (من ترا بکسی تزویج کردم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلامش بر همه می چربد یا من؟ البته شما.

علی پیوسته مناقبی که خدا باو اختصاص داده و در دیگران نبود برای ابو بکر میشمرد ابو بکر تصدیق کرد که باین گونه فضائل شخصی لایق و شایسته زمامداری و کارگذاری مسلمانان می شود. علی علیه السّلام فرمود پس چه ترا فریفت که از خدا و رسولش و دینش برگشتی. تو خود را خلیفه پیغمبر صلّی الله علیه و آله میدانی با اینکه از آنچه اهل دین بدان محتاجند بی بهره ای.

(ابو بکر گریست) گفت ای ابو الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت بده تا در کار خود و گفته های شما اندیشه کنم. بسیار خوب مهلت داری.

ابو بکر از نزد آن حضرت برگشت و در بروی خود بست تا شب و کسی را بخود نپذیرفت، عمر میان مردم بدست و پا افتاده و رفت و آمد میکرد چون باو رسیده بود که ابو بکر با علی علیه السّلام خلوت کرده ابو بکر شب را خوابید و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخواب دید که در مجلس خود نشسته، ابو بکر خدمت آن حضرت شتافت که سلام بدهد حضرت روی مبارک از او گردانید، عرضکرد یا رسول اللّه فرمانی دادی که نبردم؟ من جواب سلام بتو میدهم با آنکه با خدا و رسولش دشمنی میکنی و دشمنی با

کسی میکنی که خدا و رسولش او را دوست گرفته اند حق را باهلش پس بده.

کیست اهل آن همان کسی که بر تو عتاب کرد علی علیه السّلام صاحب حق خلافت است.

بچشم یا رسول اللَّه خلافت را بدستور شما باو پس میدهم، چون صبح شد گریست و حضور علی آمد و عرضکرد دستت را بده، بآن حضرت بیعت کرد و کار خلافت را بوی واگذارد و عرضکرد من بمسجد رسول خدا باز می آیم و مردم را به خوابی که شب گذشته دیدم آگاه میکنم و آنچه میان من و او گذشته گزارش میدهم و از کار خلافت در حضور مردم کنار میروم و به پیشوائی بر شما سلام میدهم.

بسیار خوب ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی علیه السّلام بیرون آمد و عمر که در جستجوی وی بود باو بر خورد و گفت: ای خلیفه رسول خدا این چه حالی است که داری؟

او را از تصمیم خود و از خواب خود و از ماجرای خود با علی علیه السّلام آگاه کرد عمر گفت ای خلیفه رسول خدا ترا بخدا فریب جادوی بنی هاشم را مخور و تحت تأثیر ایشان واقع مشو این اول بار نیست که جادوگری کرده اند (بعمر باید گفت! ابو بکر خلیفه کدام رسول خدا است در حالی که تو رسول صلّی الله علیه و آله را جادوگر میخوانی؟!!) پیوسته او را وسوسه کرد تا او را از رای خود برگردانید و از عزم خویش منصرف کرد و بکار خلافت ترغیب کرد و وادارش کرد که در آن باقی و پایدار بماند، علی علیه السّلام در موعد بمسجد آمد هیچ کدام را ندید و شر انگیزی آنان را فهمید سر قبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشست و عمر بوی عبور کرد و گفت آن را که تو میخواهی هرگز بدان نمیرسی حضرت مطلب را فهمید و برخاست بخانه خود رفت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر)

امام صادق علیه السّلام از پدران خود نقل کرده که چون ابو بکر به خلافت نشست و مردمان با وی بیعت کردند و از علی کناره گرفتند، ابو بکر پیوسته با علی خوشرویی نشان می داد لیک از علی گرفتگی می دید این کار بر ابی بکر گران آمد، می خواست به طریق خصوصی او را دیده نظر وی را در این موضوع دریابد، از آنکه مردمان کار خلافت را به وی حوالت کردند عذر خواهی کند. از این روی با علی ملاقات کرد و گفت: یا ابا

الحسن به خدا سوگند من در کار خلافت اتفاقی و رغبتی نداشتم و به خود اعتماد ندارم و از نظر خواسته و دودمان هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از کسی گرفته باشم، می بینم که از من دل تنگ هستی.

علی گفت: هر گاه رغبت به خلافت نداشتی چرا زیر بار آن رفتی با آنکه یقین نداشتی که از عهده آن بر نیایی؟. ابو بکر گفت: سبب آن حدیثی بود که از پیامبر شنیده بودم که گفت: پیروان به گمراهی اتفاق نمی کنند. من دیدم که همه بر پیشوایی من اتفاق کردند از حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله پیروی کردم و گمان نمی کردم مردمان بر خلاف من اتفاق کنند از این جهت به خواست ایشان پاسخ دادم و هر گاه می دانستم با من مخالفت می کنند نمی پذیرفتم.

علی علیه السّلام گفت: حدیثی را که از پیامبر یاد کردی. خدا پیروان مرا به گمراهی متفق نمی کند درست است لیک، بگوی من از پیروان نبودم؟ آنان که با تو مخالفت کردند مانند: سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و قیس بن عباده و دسته او از انصار. ابو بکر گفت: تصدیق می کنم که همه از امت بودند. علی گفت:

پس چگونه به حدیث پیامبر استدلال می کنی در صورتی که ایشان از بزرگان یاران پیامبر بودند و در خیرخواهی برای پیامبر صلّی الله علیه و آله کوتاهی نکردند و با تو مخالفت کردند. ابو بکر گفت: من در ابتدا نمی دانستم ایشان با من مخالف هستند. بعدا دانستم و ترسیدم هر گاه کناره گیرم اختلاف پدید آید و مردم از دین باز گردند برای مصلحت امت این کار را پذیرفتم، تو نیز به حفظ مسلمانان و دین ایشان علاقه داری علی گفت: درست است لیک به من بگوی کسی که شایسته کار خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از آنچه تو گفتی.

ابو بکر گفت: باید خیر خواه و وفادار باشد و بخشش بی جا نکند، خوشرویی و داد و جوانمردی داشته باشد به قرآن و سنت پیامبر و به داوری دادگرانه دانا باشد نسبت به جهان زاهد و بی رغبت باشد، داد ستمرسیده را از ستمکار بستاند چه خویش باشد و چه بیگانه، ابو بکر خاموش شد، علی سپس گفت: ای ابو بکر.

ترا به خدا سوگند این صفات در من است یا در تو؟. ابو بکر گفت: در تو. علی گفت: ای ابو بکر آیا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام باشد پیامبر را اجابت کردم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو: علی گفت من

بودم که برای عموم عرب در موسم حج برای ایشان سوره برائت را خواندم یا تو؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

من بودم که در روز هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله به غار ثور با جان خود پیامبر را نگاهداری کردم یا تو؟. ابو بکر گفت:

تو. علی گفت. من بودم در رکوع انگشتری صدقه دادم و آیت ولایت من پیوست به ولایت خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله برای من فرود آمد یا برای تو؟ ! ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من هستم که به مفاد حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله در روز غدیر سرور بر تو و بر هر مسلمان هستم یا تو؟. ابو بکر: تو. علی گفت: وزارت پیامبر صلّی الله علیه و آله و منزله هارون به موسی نسبت به او از آن من است یا از آن تو؟. ابو بکر گفت: از آن توست. علی گفت: مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباهله و نفرین مشرکان ترسا بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟. ابو بکر گفت: تو و خانواده ترا.

علی گفت: ترا به خدا سوگند، آیت تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من فرود آمد یا برای تو و خاندان تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خاندان تو. علی گفت: در روز اجتماع کساء پیامبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و گفت: خدایا ایشان خاندان من اند، از آتش دور باشند یا برای تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خانواده و فرزندان تو. علی گفت: من مقصود از این آیت هستم که قرآن گفته: به نذر وفا می کنند و از روز شر انگیز می ترسند یا تو؟. ابو بکر گفت: تو علی گفت: تو آن جوانمردی که از سوی آسمان در باره وی بانگ برخاست که:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

یا من؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که در هنگام نمازی آفتاب برای تو بازگشت، تا آن را بگزارد، سپس فروشد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر درفش خود را در روز گشایش خیبر به وی داد و به دست وی قلعه خیبر گشوده شد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که به کشتن عمرو بن عبد ودّ اندوه از دل پیامبر صلّی الله علیه و آله بردی و از مسلمانان یا من بودم؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت تو بودی که پیامبر در رسالت خود بر پریان امین شمرد و پریان به دست وی به خدا گرویدند یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر پاک نژادی و حلال

زادگی وی را از آدم تا پدرش ستود بگفته خود: من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشویی هستیم باور داشت یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را برگزید و دخت خویش فاطمه را به وی داد و گفت: خدا وی را به تو تزویج کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: من پدر حسن و حسین دو ریحان او هستم که در باره ایشان گفته: این دو سرور جوانان بهشت هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: برادر توست که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟. ابو بکر گفت: برادر تو. علی گفت: من ضامن دین پیامبر صلّی الله علیه و آله شدم و در موسم حج بانگ زدم که تعهدات وی را می پردازم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

می بودم خدا رسانید وی را، چون پیامبر صلّی الله علیه و آله می خواست گوشت آن مرغ بریان را بخورد و گفت: خدایا دوست ترین بندگان خود را پس از من بر سر این خوان برسان یا ترا؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را به کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین موافق تأویل قرآن بشارت داد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که گفتار آخرین پیامبر را دریافتم، و کار غسل و دفن وی پرداختم یا تو؟:

ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: ترا به خدا سوگند: من بودم که پیامبر گفت: علی داورکننده ترین شماست. مخصوصا در دانش داوری مردم را دلالت کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر در زندگی خود یاران خویش را دستور داد که به عنوان امیر مؤمنان بر وی درود دهند یا تو؟.

ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو در خویشی به پیامبر نزدیک تری یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو دیناری به پیامبر در مورد نیاز وی دادی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد و فرزندان وی را مهمانی کردی یا من؟. ابو بکر از این سخن بگریست و گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر وی را به دوش نهاد تا بتهای خانه کعبه را فرو ریزد و بشکند در صورتی که هر گاه می خواست دست خود را به آسمان رساند رساندی یا من؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر بدو گفت: تو دارنده درفش من در جهان و جاویدانی یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر فرمان

داد در سرایش در مسجد وی باز باشد در صورتی که فرمود در سرای همه یاران و خویشان وی را از سوی مسجد ببندند و برای وی حلال کرد و آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیش از راز گفتن با پیامبر صدقه دادی و راز گفتی با وی یا من؟. در همین هنگام بود که خدا گروهی را سرزنش کرد و گفت: «ترسیدید پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که پیامبر در باره وی به فاطمه علیها السّلام دخت خود در ضمن گفتار خویش گفت: من ترا به کسی دادم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلام وی بر همه برتر است یا من؟: ابو بکر گفت: تو.

علی پیوسته نیکی های خود را که خدا بدو ویژه ساخته بود و در دیگران نبود برای ابی بکر بر شمردی.

ابو بکر همه را باور داشتی که به این گونه هنرها شایسته زمامداری مسلمانان می گردد آنگاه علی به ابی بکر گفت: پس چرا فریفته شدی که از خدا و پیامبر وی و دین او باز ایستادی؟. تو خود را خلیفه پیامبر می دانی با آنکه سزاوار آن نیستی. ابو بکر بگریست و گفت: ای ابا الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت ده تا در کار خود و تو اندیشه کنم. علی نیز مهلت داد.

ابو بکر از نزد علی بازگشت و به سرای خویش رفت و در بر روی خود بست تا شب هنگام کس را به خود نپذیرفت عمر میان مردم رفت آمد کردی چون بدو رسیده بود که ابو بکر با علی با هم خلوت نشستند. ابو بکر شب هنگام پیامبر را به خواب دید در جایی نشسته، ابو بکر به وی سلام کرد پیامبر روی از وی بگردانید، پرسید چرا اعتراض می کنی، آیا فرمانی دادی که به جای نیاوردم؟ پیامبر گفت: تو با خدا و پیامبر وی دشمنی کردی و دشمنی با کسی کرده یی که خدا و پیامبر وی او را دوست دارد، ابو بکر گفت:» آن کیست؟. پیامبر در جواب گفته: همان کسی که وی با تو عتاب کرد: علی صاحب خلافت است. ابو بکر گفت: خلافت را بدو سپارم. چون بامداد شد بگریست و نزد علی آمد و گفت: دست خود را ده تا با تو بیعت کنم. من به مسجد می آیم و خوابی که دوش دیدم می گویم. علی پذیرفت، ابو بکر از نزد علی بیرون آمد: عمر وی را دید و گفت، ای ابا بکر خلیفه پیامبر کجا بودی؟. ابو بکر قصد خود را با وی بگفت: گویند عمر گفت: ای خلیفه پیامبر ترا به خدا سوگند، فریب جادوی بنی هاشم را مخوری و این اولین بار کار ایشان نیست. که جادویی کرده اند. چندان وی را وسوسه

کرد تا او را از رای خود منصرف گردانید. علی در وقت معین به مسجد آمد کسی را ندید. رفت کنار گور پیامبر نشست، عمر بدو گذر کرد و گفت: آنچه در انتظار آن هستی بدان نرسی. این روایت را چنین نقل کرده اند و اللّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین چهل و سه دلیل علیه ابی بکر اقامه کرد)

امام صادق علیه السّلام از پدرش و او از جدش نقل میفرماید: چون در کار ابی بکر و بیعت مردم بر او و کاری که با علی بن ابی طالب کردند آنچه شدنی بود انجام گرفت ابو بکر همواره بعلی علیه السّلام روی خوش نشان می داد ولی از علی علیه السّلام گرفتگی مشاهده می نمود و این موضوع بر ابی بکر سنگین بود.

لذا علاقه پیدا کرد که علی را ملاقات کند و از نظر او اطلاع حاصل نماید و در اینکه مردم جمع شدند و کار امت را بر گردن او انداختند عذر خواهی کند و کم علاقگی و بی اعتنائی خود را بخلافت ابراز نماید.

لذا بی خبر بخدمت آن حضرت آمد و اجازه ملاقات خصوصی خواست و پس از شرفیابی عرض کرد یا ابا الحسن بخدا قسم که برای این کارها از طرف من زمینه سازی نشده بود و من بکاری که گرفتار آن شدم مایل نبودم و حرصی بآن نداشتم و اطمینانی بخود ندارم که نیازمندی های امت را رفع نمایم و نه نیروی مالی دارم و نه افراد خاندانم زیاد است و نخواستم حقی را از دیگری سلب کنم چرا تو از من چیزی را که مستحق اش نیستم بدل گرفته ای؟ و در این کاری که برای من روی داده از خود کراهت نشان میدهی؟ و با چشم بد بینی بمن نگاه میکنی؟ امام ششم علیه السّلام فرمود حضرت باو فرمود: اگر حرصی باین کار نداری و بخویشتن اطمینانی نداری که بتوانی باین امر قیام کنی و رفع نیازمندیهای آن را در خود نمی بینی برای چه زیر این بار رفتی؟ ابو بکر گفت: بخاطر حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که خداوند نمیگذارد امت من بر گمراهی اتفاق و اجماع داشته باشند و چون دیدم همگی اجماع کرده اند از حدیث پیغمبر پیروی نمودم که اجتماعشان را بر خلاف راه هدایت محال میدیدم و زمام پذیرش خود را بدست آنان سپردم و اگر میدانستم که یکنفر مخالفت میکند از پذیرش این کار خودداری مینمودم حضرت فرمود: علی علیه السّلام فرمود:

اما آنچه از پیغمبر نقل کردی که فرموده است (امت من بر گمراهی اتفاق و اجماع نکنند) من از افراد این امت بودم یا نبودم؟ گفت: بلی بودی فرمود: هم چنین آن عده ای که از بیعت تو خود- داری کردند مانند سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و ابن عباده و از طایفه اینکه از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و خیر خواه او بودند کوتاهی نداشتند ابو بکر گفت: من از مخالفت اینان پس از اینکه کار خلافت استوار شد اطلاع پیدا کردم و ترسیدم اگر خلافت را از خود بازگردانم دشوارتر شود و مردم از دین برگردند و پی گیری شماها تا آنگاه که خلافت مرا بپذیرید برای دین آسان تر است و آن را بهتر نگهداری میکند تا اینکه مردم بجان یک دیگر بیفتند و همگی کافر شوند و میدانستم که علاقه تو نسبت بمردم و دینشان کمتر از من نیست علی علیه السّلام فرمود:

آری چنین است ولی بگو بدانم کسی که خلافت را سزد بچه چیز شایستگی پیدا میکند؟ ابو بکر گفت: بخیر خواهی و وفا و باید در کارها جدی باشد و بخشش بی جا نکند و خوش رفتار باشد و عدالت را آشکار کند و بقرآن و سنت و آئین و مقررات قضاوت دانا باشد و در عین حال نسبت بدنیا زاهد بوده بآن کم رغبت باشد و حق ستمدیده را از ستمگر بستاند چه دور باشد و چه نزدیک این بگفت و سپس خاموش شد علی علیه السّلام فرمود: ای ابو بکر تو را بخدا سوگند میدهم این صفتها را در خودت می بینی یا در من؟ عرض کرد بلکه در شما می بینم ای ابا الحسن فرمود: تو را بخدا پیش از اینکه مسلمانان متوجه شوند من دعوت رسول خدا را پذیرفتم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بودم که بمردم موسم حج و بهمه مردم سوره برائت را اعلام نمودم یا تو؟ عرض کرد تو فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم روزی که رسول خدا بغار تشریف برد من با فداکاری خودم رسول خدا را حفظ کردم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم در آیه ای که در مورد خاتم بخشی نازل شد برای من ولایت از طرف خدا بهمراه ولایت رسول خدا تعیین شد یا برای تو؟ عرض کرد بلکه برای تو فرمود: تو را بخدا من بحکم حدیث پیغمبر در روز غدیر مولای تو و همه مسلمانان هستم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا منصب وزارت رسول خدا و منزلت هرون از موسی از آن من است یا از آن تو؟ عرض کرد بلکه از آن تو، فرمود: تو را بخدا آیا رسول خدا برای مباهله با مشرکین نصاری مرا و اهل خانه و فرزندان مرا بیرون برد یا تو را و اهل خانه تو و فرزندان تو را؟ عرض کرد بلکه شما را فرمود تو را بخدا آیه تطهیر از پلیدی از آن من و خانواده ام و فرزندانم است یا از آن تو و خانواده ات؟ عرض کرد: بلکه از آن تو و خانواده تو است فرمود: تو را بخدا قسم میدهم رسول خدا که در روز کساء دعا کرد

و عرض کرد بار الها اینان خاندان من هستند رهسپار بسوی تو باشند نه بسوی آتش در باره من و خانواده و فرزندان من بود یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا صاحب آیه ای که خدا میفرماید: (بنذر وفا میکنند و از روزی که شر خیز است میترسند) من هستم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم توئی آن جوان مردیکه از آسمان در باره او گفته شد که شمشیری بجز ذو الفقار و جوانمردی بجز علی علیه السّلام نیست یا منم؟ عرض کرد بلکه تو هستی فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم توئی آن کس که آفتاب بهنگام نماز او بازگشت و او نمازش را خواند و سپس آفتاب غروب کرد یا منم؟ عرض کرد بلکه توئی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم توئی آن کس که رسول خدا پرچم خود را در روز خیبر بدست او داد و خداوند پیروزی نصیب او فرمود یا منم؟ عرض کرد بلکه توئی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم تو بودی که اندوه خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبد ودّ برطرف کردی یا من بودم؟ عرض کرد بلکه تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم تو بودی که رسول خدایت برای فرستادن بسوی جنیان امینش دانست و او هم پیشنهاد پیغمبر را پذیرفت یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم که رسول خدا حلال زادگی او را از آدم تا پدرت با گفتار خود که فرمود:

(من و تو از آدم تا عبد المطلب حلال زاده ایم نه زنازاده) تصدیق فرمود تو بودی یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن من بودم که رسول خدایم برگزید و دختر خود فاطمه را همسر من کرد و فرمود خداوند تو را همسر فاطمه کرد یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم پدر حسن و حسین که دو ریحان پیغمبر بودند و در باره شان فرمود: این دو تن دو سرور جوانان اهل بهشتند و پدر آنان از آنان بهتر است من هستم یا تو؟ عرض کرد: البته شما فرمود: تو را بخدا قسم میدهم برادر تو با دو بال زینت شده تا با آن دو بال در بهشت با فرشتگان پرواز نماید یا برادر من؟ عرض کرد البته برادر تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بدهی پیغمبر را بعهده گرفتم و در موسم حج اعلام کردم که وعده های پیغمبر را در سر رسید خواهم پرداخت یا تو؟

عرض کرد، البته تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بودم که رسول خدا برای خوردن مرغی که در نزدش بود و میخواست آن را بخورد و عرض کرد بار الها از من که بگذرد دوست ترین خلق خودت را بنزد من برسان) یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم من بودم که

رسول خدا او را مژده داد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بحکم تأویل قرآن جنگ خواهد کرد یا تو بودی؟

عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم من بودم که در آخرین لحظه عمر پیغمبر شاهد گفتارش بودم و بکار غسل و دفنش پرداختم یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود تو را بخدا قسم میدهم آن که رسول خدا بعلم قضاوت او مردم را راهنمائی کرد و فرمود (علی متخصص ترین شما در علم قضاوت است) من بودم یا تو بودی؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بودم که رسول خدا بیارانش دستور فرمود تا در حال حیات اش بعنوان امارت باو سلام دهند یا تو بودی؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که پیش از همه با رسول خدا خویشاوندی داشت یا من بودم؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که خدای عز و جل بهنگام نیاز یک دینار باو مرحمت فرمود و جبرئیل آن را بتو فروخت و تو محمد و فرزندانش را طعام کردی؟ راوی گفت:

ابو بکر را گریه دست داد و عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که رسول خدا برای پائین انداختن بت خانه کعبه و شکستن آن او را بدوش خود برگرفت و تا آنجا که اگر میخواست دست باطراف آسمان دراز کند دسترسی داشت یا من بودم؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود:

تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که رسول خدا باو فرمود: تو پرچمدار من در دنیا و آخرت هستی یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که هنگامی که رسول خدا دستور فرمود؟ همگی اصحاب و خاندان آن حضرت درهاشان را که بر مسجد باز میشد به بندند و فقط در خانه او بمسجد باز باشد و آنچه که خداوند برای پیغمبر حلال فرموده بود پیغمبر نیز برای او حلال کرد یا من بودم؟ عرض کرد بلکه تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که برای گفتگوی محرمانه با پیغمبر قبلا صدقه داد و سپس با آن حضرت بگفتگو پرداخت یا من بودم؟ آنگاه که خداوند جمعی را مورد عتاب خود قرار داد و فرمود آیا دشوارتان بود که پیش از گفتگوی محرمانه صدقه ها بدهید؟ تا آخر آیه)؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اش ضمن کلامی بفاطمه علیه السّلام فرمود: من تو را بکسی که پیش از همه ایمان آورد و اسلامش بر همه برتری داشت تزویج نمودم یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی علی

علیه السّلام هم چنان مناقبی را که خدای عز و جل فقط برای او نه برای ابو بکر و نه برای غیر او قرار داده بود می شمرد و ابو بکر بآن حضرت عرض میکرد البته تو آنگاه فرمود: که باین گونه مناقب و مانند آنها شایستگی قیام بامور امت محمد پیدا می شود.

سپس علی علیه السّلام بابی بکر فرمود: پس چه چیز تو را از خدا و رسولش و از دین خدا فریفته است؟ با اینکه از آنچه اهل دین خدا بآن نیازمنداند تو تهی دست هستی؟

حضرت فرماید: ابو بکر گریه کرد و عرض کرد ای ابو الحسن راست فرمودی یک امروز را بمن مهلت بده تا تدبیری در کار خود و آنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضرت فرماید: علی علیه السّلام فرمود ای ابا بکر این مهلت را داری ابو بکر از نزد علی علیه السّلام باز گشت و آن روز را بتنهائی بسر برد و تا شب بهیچ کس اجازه ملاقات نداد و عمر که گزارش خلوت کردن ابو بکر را با علی شنیده بود در میان مردم در رفت و آمد بود ابو بکر آن شب را خوابید و رسول خدا را بخواب دید که در مجلس خود نشسته ابو بکر برخاست تا بر آن حضرت سلام دهد حضرت روی خود را برگردانید ابو بکر عرض کرد: یا رسول اللّه آیا دستوری بمن فرموده ای که من امتثال نکرده ام؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من جواب سلام تو را بدهم و حال آنکه تو با خدا و رسولش دشمنی کردی؟ و با کسی که خدا و رسولش را دوست دارد دشمنی نمودی؟ حق را باهلش بازگردان گوید: عرض کردم:

اهل حق کیست؟ فرمود: همان کسی که بر تو در باره حق عتاب و تندی نمود و او همان علی است گوید:

عرض کردم یا رسول اللّه بر حسب دستور شما همین دم حق را باو باز پس دادم.

فرمود: ابو بکر آن شب را بصبح رسانید و صبح گریه کنان بعلی علیه السّلام گفت دست خود را باز کن و بآن حضرت بیعت کرد و کار را بدست او سپرد و عرض کرد من بمسجد رسول خدا می روم و آنچه را که در امشب دیدم و میان من و تو جریان پیدا کرد بمردم اعلام میکنم و خود را از زیر این بار بیرون می کشم و بر تو بعنوان امارت سلام می کنم.

حضرت فرماید علی علیه السّلام باو فرمود: آری همین کار بکن، ابو بکر از نزد علی علیه السّلام با رنگ پریده بیرون رفت و با عمر مصادف شد که بدنبال او می گشت گفت: ای خلیفه رسول خدا حالت چطور است؟

ابو بکر جریان کار خود و خوابی را که دیده بود و آنچه را که میان او و علی علیه السّلام گذشته بود برای عمر نقل کرد عمر گفت: ای خلیفه رسول خدا تو را بخدا قسم میدهم که مبادا فریب جادوی بنی هاشم را بخوری که این اولین بار جادوگری آنان نیست و آنقدر از این گونه سخنان بگفت تا او را از رای خود منصرف کرد و از تصمیمی که داشت باز داشت و بر همان کاری که داشت ترغیب کرد که باید در این کار پایداری کنی و بر سر کار باشی.

راوی گوید: علی علیه السّلام طبق وعده ای که با ابو بکر داشت بمسجد آمد ولی هیچ کس از آنان را ندید فهمید که پیش آمد بدی روی داده است در کنار قبر رسول خدا بنشست عمر بر او گذر کرد و گفت ای علی خرط قتاد از آنچه تو میخواهی آسان تر است علی علیه السّلام مطلب را فهمید و برخاست و بخانه خود بازگشت.

(شرح:) قتاد درختی است که خاردار و خرط قتاد بدان معنی است که کسی با کشیدن دست از بالای آن بپائین خارهای آن را بکند.

****ترجمه جعفری: (استدلال امیر مؤمنان علی علیه السّلام با چهل و سه دلیل در برابر ابو بکر)

امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش از جدّ ارجمندش نقل می کند که فرمود:

آنگاه که کار ابو بکر بالا گرفت و مردم با او بیعت کرده و با علی علیه السّلام آن گونه رفتار نمودند، ابو بکر همواره نسبت به علی علیه السّلام روی خوش نشان می داد ولی از حضرتش گرفتگی می دید، این رفتار بر ابو بکر سنگین بود. از این رو دوست داشت که با حضرتش دیدار کرده و از نظر او آگاه گردد و از این که مردم دور او گرد هم آمده و کار امّت را بدو سپردند از او عذر خواهی کند و کم علاقگی و بی اعتنایی خود را نسبت به خلافت ابراز کند. به همین جهت در هنگام بی خبری نزد حضرتش آمده و از او اجازه ملاقات خصوصی خواست و آنگاه گفت: سوگند به خدا! ای ابا الحسن! من در این موضوع زمینه سازی نکرده بودم و در آنچه هم اینک گرفتارم رغبتی نداشتم و بر آن حرص نمی ورزیدم و به خود مطمئن نیستم

که بتوانم نیازهای امّت را برطرف سازم، نه نیروی مالی دارم و نه افراد زیادی از خاندانم، و نمی خواستم آن را از دیگری بربایم، پس برای چه تو از من چیزی را که سزاوارش نیستم به دل گرفته و نسبت به من در این موضوع ناخرسندی نشان داده و با دیده بدبینی به من می نگری؟

امام فرمود: علی علیه السّلام به او فرمود: اگر تمایل به این کار نداری و بر آن حرص نمی ورزی و به خود مطمئن نیستی که بتوانی به این امر قیام کرده و نیازمندی مربوط به آن را روا سازی چرا به آن تن دادی؟ ابو بکر گفت: به جهت حدیثی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که:

«خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد» هنگامی که اجتماع آنها را دیدم از حدیث پیامبر پیروی کردم و محال دانستم که اجتماع آنان بر خلاف و هدایت باشد و زمام پذیرش را به آنان سپردم، اگر می دانستم که کسی مخالفت می کند از پذیرش آن خودداری می کردم.

علی علیه السّلام فرمود: در مورد حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردی که: «خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد» در این صورت آیا من از این امّت بودم یا نبودم؟ گفت:

آری، بودی، فرمود: همچنین آن گروهی که از بیعت با تو خودداری کردند؛ سلمان، عمّار، ابا ذر، مقداد، ابن عباده، و افراد دیگری از انصار، آیا از امّت بودند یا نه؟ گفت:

همه اینان از امّت بودند. علی علیه السّلام فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کنی که همچون افرادی از بیعت با تو خودداری کردند با این که در میان امّت کسی بر آنان ایراد نگرفته و آنان در صحابی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و خیرخواهی او کوتاهی نداشتند. ابو بکر گفت: من هنگامی از مخالفت آنان آگاه شدم که کار خلافت استوار شده بود و من بیم داشتم که اگر خلافت را از خود دور کنم کار سخت تر گشته و مردم از دین برگردند و مبارزه با شما برای پذیرش من، برای دین آسانتر و نگاهدارنده تر از این بود که مردم به جان همدیگر افتاده و به دوران کفر بازگردند و می دانستم که علاقه تو نسبت به بقای مردم و دین آنها از من کمتر نیست.

علی علیه السّلام فرمود: آری چنین است، ولی برای من بازگو کن کسی که شایستگی این امر را پیدا می کند با چه ویژگیهایی آن را پیدا می کند؟

ابو بکر گفت: با خیرخواهی، وفا، رفع چاپلوسی و بخشش بیجا، روش نیکو، اظهار دادگری، دانش کتاب و سنّت و داشتن فصل خطاب به همراه زهد در دنیا و کم علاقگی به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم خویشاوند یا بیگانه.

آنگاه ابو بکر ساکت شد. علی علیه السّلام فرمود: تو را به خدا! ای ابا بکر! آیا این ویژگی ها را در خود می یابی یا در من؟ ابو بکر گفت: بلکه در شما می بینم ای ابا الحسن! حضرت فرمود: تو را به خدا! آیا پیش از متوجه شدن مسلمانان، من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پاسخ دادم یا تو؟ گفت: بلکه تو! فرمود: تو را به خدا! آیا من برای اهل موسم حج و برای همه امّت، سوره برائت را اعلام نمودم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! در آیه زکات که من انگشتر بخشیدم، آیا ولایت من به همراه ولایت خدا و پیامبر خدا بود یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا طبق حدیث پیامبر در روز غدیر، من مولای تو و همه مسلمانان هستم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا وزارت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همانند بودن از هارون از موسی را من دارم یا تو؟ گفت:

بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من و خاندان و فرزندان من برای مباهله با مشرکان مسیحی بیرون آمد یا با تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا آیه تطهیر از پلیدی برای من و خاندان و فرزندانم فرود آمده یا برای تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو و خاندانت. فرمود: تو را به خدا! آیا من و خاندان و فرزندانم در روز کساء مشمول فراخوانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که:

«خداوندا! اینان خاندان منند که رهسپار به سوی تو هستند نه به سوی آتش» یا تو؟

گفت: بلکه تو و خاندان و فرزندانت.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن جوانمردی هستی که از آسمان ندا داده شد که:

شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی علیه السّلام نیست» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو همان کسی هستی که آفتاب به هنگام نمازش برگردانده شد و او نمازش را خواند، سپس آفتاب ناپدید شد یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن کسی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر پرچم خود را بدو سپرد و خداوند او را پیروز کرد، یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که اندوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبد ودّ زدودی یا من؟ گفت:

بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پیغام بردن به سوی جنّیان امین خود قرار داد و او هم این مأموریت را پذیرفت یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را با گفتن: «من و تو از آدم تا عبد المطلب حلال زاده ایم نه زنا زاده.» از زنا تطهیرش نمود یا من؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا برگزید و دخترش فاطمه (س) را همسر من قرار داد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من پدر دو ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی حسن و حسین علیه السّلام که در مورد آنان فرمود: «اینان سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است» بودم یا تو؟ گفت:

البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا برادر تو با دو بال زینت شده در بهشت با فرشتگان پرواز می نماید یا برادر من؟ گفت: البته برادر تو. فرمود: تو را به خدا! آیا من بدهی های پیامبر خدا را به عهده گرفتم و در موسم حج فریاد زدم که وعده های پیامبر را در موقع اش پرداخت خواهم نمود یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی بودم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای خوردن مرغی که نزدش بود و می خواست بخورد به خدا عرض کرد: «خدایا! محبوبترین آفریدگانت بعد از مرا در نزد من حاضر کن.» یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوید داد که به تأویل قرآن با پیمان شکنان، بی دادگران و از دین خارج شوندگان جنگ خواهم کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی.

فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که در واپسین لحظات عمر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شاهد آخرین کلام آن حضرت بودم و به غسل و خاکسپاری او پرداختم یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با گفتار

علی داورترین شماست، به دانش داوری راهنمایی کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یارانش دستور داد در دوران زندگیش به عنوان امیر مؤمنان سلام دهند یا تو بودی؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که در خویشاوندی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشی گرفته ای یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو همو بودی که خداوند به هنگام نیازش دیناری بدو بخشید و آن را به جبرئیل فروخت و محمّد صلی الله علیه و آله را مهمان کرده و فرزندانش را غذا داد؟ حضرت فرمود: ابو بکر گریست و گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پایین انداختن بتهای کعبه و شکستن آنها او را به دوش خود گرفت که اگر می خواست به کرانه و افق آسمان برسد دسترسی داشت، یا من بودم؟

گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای او فرمود: «تو پرچمدار من در دنیا و سرای آخرت هستی.» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور گشایش درب خانه اش به سوی مسجد را صادر کرد آنگاه که دستور داد همه درهای اصحاب و خاندانش به سوی مسجد بسته شود و آنچه که خدا در آن برای او حلال کرده بود برایش حلال نمود، یا من بودم؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که به جهت نجوای با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش صدقه ای داد آنگاه به نجوا پرداخت آنگاه که خداوند متعال گروهی را مورد عقاب قرار داد و فرمود: «آیا سختتان بود که پیش از نجوای با پیامبر صدقه هایی بپردازید؟» یا من بودم؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! تو بودی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او در ضمن سخنانی به فاطمه علیه السّلام فرمود: من تو را به همسری کسی درآوردم که او نخستین مردم از نظر ایمان و برترین آنان از نظر اسلام است؟ گفت: بلکه تو بودی. علی پیوسته مناقبی را که خداوند بدو- نه به ابو بکر و غیر او- اختصاص داده می شمرد و ابو بکر می گفت: بلکه تو بودی. آنگاه حضرتش فرمود: پس به این ویژگی ها و مانند آن شایستگی قیام به امور امّت محمّد صلی الله علیه و آله پیدا می شود. سپس حضرتش رو به ابو بکر کرد و فرمود: چه چیزی تو را از خدا و پیامبر و دینش فریب داد با این که از آنچه که اهل دین بدان نیاز دارند، تهی هستی؟ حضرت فرمود: در این هنگام ابو بکر گریست و

گفت: ای ابا الحسن! راست گفتی، همین امروز را به من مهلت بده تا در کار خود و آنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضرت فرمود: علی علیه السّلام بدو فرمود: ای ابا بکر! تو این مهلت را داری. آنگاه ابو بکر از نزد علی علیه السّلام بازگشت و آن روز را به تنهایی سپری کرد و تا شب به هیچ کس اجازه ملاقات نداد. عمر نیز از آنجایی که جلسه خلوت ابو بکر با علی علیه السّلام را شنیده بود در میان مردم رفت و آمد می کرد. ابو بکر آن شب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که در جایگاه خود نشسته، ابو بکر برخاست تا به حضرتش سلام کند، حضرت روی از او گردانید، عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا فرمانی دادی که من انجام ندادم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من پاسخ سلام تو را بدهم، با این که با خدا و پیامبرش و کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می دارد، دشمنی می کنی؟ حق را به اهلش باز گردان! ابو بکر گفت: اهل آن کیست؟ فرمود: همان- علی علیه السّلام- که بر تو عتاب کرد.

ابو بکر گفت: به فرمان تو ای پیامبر خدا! خلافت را به او برمی گردانم. حضرت فرمود:

بامدادان در حالی که می گریست به علی علیه السّلام گفت: دستت را بده، آنگاه با او بیعت کرد و امر خلافت را به او تسلیم کرد، آنگاه گفت: من به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می روم و مردم را از خوابی که دیشب دیدم آگاه می کنم و گفتگوهایی که میان من و تو شده به مردم گزارش می دهم. آنگاه از این امر کنار می روم و به شما به عنوان امیر سلام می دهم. علی علیه السّلام فرمود: آری.

ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی علیه السّلام بیرون آمد، عمر که در جستجوی او بود، او را دید و گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! چرا حالت این گونه است؟ ابو بکر او را از تصمیم خود و خوابی که دیده بود و آنچه که میان او و علی علیه السّلام رخ داده بود، آگاه کرد، عمر گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! تو را به خدا که فریب سحر بنی هاشم را مخور، این نخستین سحری نیست که از آنها سر می زند. او پیوسته از این سخنان به گوش او خواند تا این که او را از رأیش برگردانده و از تصمیمش منصرف نمود و به خلافت تشویق کرد و وادار نمود که در آن استوار مانده و بدان قیام کند.

حضرت فرمود: على عليه السّلام در وعده مقرّر در مسجد حاضر شد ولى هيچ كس را در آنجا نديد و احساس كرد كه آنان شرّى ايجاد كرده اند. پس كنار قبر پيامبر خدا صلى الله عليه و آله نشست، عمر داشت از آنجا عبور مى كرد و به آن حضرت گفت: اى على! آنچه تو در جستجوى آنى، همانند كندن خارهاى درخت قتاد، سخت است- يعنى به آن هرگز نخواهى رسيد- حضرت از قضيه آگاه شد و برخاست و به خانه خود رفت.

احتجاج أمير المؤمنين ص بمثل هذه الخصال على الناس يوم الشورى

31- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا

1- . القتاد شجر له شوک. و خرط القتاد: انتزاع قشره او شوکه باليد من أعلاه الى أسفله يعنى خرط القتاد باليد دون ذلک فى المشقه.

حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ (1) وَ هِشَامٍ أَبِی سَاسَانَ (2) وَ أَبِی طَارِقٍ السَّرَّاجِ عَنْ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ: كُنْتُ فِی الْبَيْتِ يَوْمَ الشُّورَی فَسَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَی بِهِ مِنْهُ وَ اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَی بِهِ مِنْهُ إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِی مَعَ خَمْسَةِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يُعْرَفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلٌ وَ لَوْ أَشَاءُ لَاحْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيُّهُمْ وَ لَا عَجَمِيُّهُمْ الْمُعَاهَدُ مِنْهُمْ وَ الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ (3) ثُمَّ قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّفَرُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَّدَ اللَّهَ قَبْلِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَاقَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هَدْياً فَأَشْرَكَهُ فِيهِ غَيْرِی (4) قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أُتِیَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِطَيْرٍ

1- . أبو الجارود هو زياد بن المنذر الهمدانیّ زيدی أعمی ينسب إليه الجارودیه اورد الكشّیّ (ره) فی ذمه روايات.
2- . هو هشام السری أبو ساسان التميمی كوفیّ عدّه الشيخ فی رجاله من أصحاب الصادق عليه السلام و قال العلامه المامقانی: و الظاهر كونه إماميا الا أنّ حاله مجهول. و أما أبو طارق فلعله كثير بن طارق أبو طارق القنبری الذی عنونه النجاشیّ و قال من ولد قنبر مولی أمير المؤمنين عليه السّلام. لكن لم أجده بعنوان السراج فلعل السراج تصحيف القنبری. و اللّه أعلم.
3- . هذه المناشده أورد نحوها الذهبی فی لسان الميزان ج 2 ص 156 الی 157 عن أبی الطفيل عامر بن واثله، و كذا الخوارزمی فی المناقب ص 217.
4- . يعنی فی حجّه الوداع حيث ساق رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله معه الهدی، و بعد مجی ء علی عليه السّلام من اليمن و حضوره عنده (ص) قال: بم أهللت يا علی؟ قال: يا رسول اللّه انی قلت حين أحرمت اللّهمّ انّی أهلّ بما أهلّ به نبيّك محمد (ص) قال: هل معك من هدی؟ قال: لا، فأشركه رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله فی هديه. و ثبت عليه السّلام علی احرامه مع رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلم.

يَأْكُلُ مِنْهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ ائْتِنِی بِأَحَبِّ خَلْقِکَ إِلَیْکَ یَأْکُلُ مَعِی مِنْ هَذَا الطَّیْرِ فَجِئْتُهُ أَنَا غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حِینَ رَجَعَ عُمَرُ یُحَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ یُجَبِّنُونَهُ قَدْ رَدَّ رَایَهَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُنْهَزِماً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَهَ غَداً رَجُلًا لَیْسَ بِفَرَّارٍ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا یَرْجِعُ حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ ادْعُوا لِی عَلِیّاً فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ رَمِدٌ مَا یَطْرِفُ فَقَالَ جِینُونِی بِهِ فَلَمَّا قُمْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ تَفَلَ فِی عَیْنِی وَ قَالَ اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّیَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ إِلَی سَاعَتِی هَذِهِ وَ أَخَذْتُ الرَّایَهَ فَهَزَمَ اللَّهُ الْمُشْرِکِینَ وَ أَظْفَرَنِی بِهِمْ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ أَخِی جَعْفَرٍ الْمُزَیَّنِ بِالْجَنَاحَیْنِ فِی الْجَنَّهِ یَحِلُّ فِیهَا حَیْثُ یَشَاءُ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثْلُ عَمِّی حَمْزَهَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ وَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانِ مِثْلُ سبطای [سِبْطَیَ] الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ابْنَیْ رَسُولِ اللَّهِ ص (1) وَ سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَهٌ مِثْلُ زَوْجَتِی فَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَضْعَهٌ مِنْهُ وَ سَیِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ فَارَقَکَ فَارَقَنِی وَ مَنْ فَارَقَنِی فَارَقَ اللَّهَ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَیَنْتَهِیَنَّ بَنُو وَلِیعَهَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَیْهِمْ رَجُلًا کَنَفْسِی طَاعَتُهُ کَطَاعَتِی وَ مَعْصِیَتُهُ کَمَعْصِیَتِی یَغْشَاهُمْ بِالسَّیْفِ غَیْرِی (2) قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ مُسْلِمٍ وَصَلَ إِلَی قَلْبِهِ حُبِّی إِلَّا کَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ وَ مَنْ وَصَلَ حُبِّی إِلَی قَلْبِهِ فَقَدْ وَصَلَ حُبُّکَ إِلَی قَلْبِهِ وَ کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یُحِبُّنِی وَ یُبْغِضُکَ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ الْخَلِیفَهُ فِی الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ

1- . کذا و فی الاحتجاج (هل فیکم أحد ابناه ابنا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: الخ).
2- . راجع مناقب الخوارزمی ص 217.

وَ الْمُسْلِمِينَ فِی کُلِّ غَیْبَهٍ عَدُوُّکَ عَدُوِّی وَ عَدُوِّی عَدُوُّ اللَّهِ وَ وَلِیُّکَ وَلِیِّی وَ وَلِیِّی وَلِیُّ اللَّهِ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص یَا عَلِیُّ مَنْ أَحَبَّکَ وَ وَالاکَ سَبَقَتْ لَهُ الرَّحْمَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَکَ وَ عَادَاکَ سَبَقَتْ لَهُ اللَّعْنَهُ فَقَالَتْ عَائِشَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ لِی وَ لِأَبِی لَا نَکُونُ مِمَّنْ یُبْغِضُهُ وَ یُعَادِیهِ فَقَالَ ص اسْکُتِی إِنْ کُنْتِ أَنْتِ وَ أَبُوکِ مِمَّنْ یَتَوَلَّاهُ وَ یُحِبُّهُ فَقَدْ سَبَقَتْ لَکُمَا الرَّحْمَهُ وَ إِنْ کُنْتُمَا مِمَّنْ یُبْغِضُهُ وَ یُعَادِیهِ فَقَدْ سَبَقَتْ لَکُمَا اللَّعْنَهُ وَ لَقَدْ جِئْتِ أَنْتِ وَ أَبُوکِ إِنْ کَانَ أَبُوکِ أَوَّلَ مَنْ یَظْلِمُهُ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ یُقَاتِلُهُ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِثْلَ مَا قَالَ لِی یَا عَلِیُّ أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا أَخُوکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ مَنْزِلُکَ مُوَاجِهُ مَنْزِلِی کَمَا یَتَوَاجَهُ الْإِخْوَانِ فِی الْخُلْدِ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّکَ بِأَمْرٍ وَ أَعْطَاکَهُ لَیْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ شَیْ ءٌ أَحَبَّ إِلَیْهِ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْهُ عِنْدَهُ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا فَلَیْسَ تَنَالُ مِنْهَا شَیْئاً وَ لَا تَنَالُهُ مِنْکَ وَ هِیَ زِینَهُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَطُوبَی لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ عَلَیْکَ وَ وَیْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَّبَ عَلَیْکَ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لِیَجِی ءَ بِالْمَاءِ کَمَا بَعَثَنِی فَذَهَبْتُ حَتَّی حَمَلْتُ الْقِرْبَهَ عَلَی ظَهْرِی وَ مَشَیْتُ بِهَا فَاسْتَقْبَلَتْنِی رِیحٌ فَرَدَّتْنِی حَتَّی أَجْلَسَتْنِی ثُمَّ قُمْتُ فَاسْتَقْبَلَتْنِی رِیحٌ فَرَدَّتْنِی حَتَّی أَجْلَسَتْنِی ثُمَّ قُمْتُ فَجِئْتُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِی مَا حَبَسَکَ عَنِّی فَقَصَصْتُ عَلَیْهِ الْقِصَّهَ فَقَالَ قَدْ جَاءَنِی جَبْرَئِیلُ فَأَخْبَرَنِی أَمَّا الرِّیحُ الْأُولَی فَجَبْرَئِیلُ کَانَ فِی أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ یُسَلِّمُونَ عَلَیْکَ وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَمِیکَائِیلُ جَاءَ فِی أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِکَهِ یُسَلِّمُونَ عَلَیْکَ غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ مَنْ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ یَا مُحَمَّدُ أَ تَرَی هَذِهِ الْمُوَاسَاهَ مِنْ عَلِیٍّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ وَ أَنَا مِنْکُمَا غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ کَانَ یَکْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ کَمَا جَعَلْتُ أَکْتُبُ فَأَغْفَی رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَنَا أَرَی أَنَّهُ یُمْلِی عَلَیَّ فَلَمَّا انْتَبَهَ قَالَ لَهُ یَا عَلِیُّ مَنْ أَمْلَی عَلَیْکَ مِنْ هَاهُنَا إِلَی هَاهُنَا فَقُلْتُ أَنْتَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا

وَ لَكِنَّ جَبْرَئِيلَ أَمْلَاهُ عَلَيْکَ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَادَى لَهُ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَمَا قَالَ لِی لَوْ لَا أَنْ أَخَافَ أَنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا قَبَضَ مِنْ أَثَرِکَ قَبْضَةً يَطْلُبُ بِهَا الْبَرَكَةَ لِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ (1) لَقُلْتُ فِيکَ قَوْلًا لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا قَبَضَ مِنْ أَثَرِکَ قَبْضَةً غَيْرِی فَقَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص اِحْفَظِ الْبَابَ فَإِنَّ زُوَّاراً مِنَ الْمَلَائِكَهِ يَزُورُونِی فَلَا تَأْذَنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَدْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مُحْتَجَبٌ وَ عِنْدَهُ زُوَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ أَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی قَدْ جِئْتُکَ غَيْرَ مَرَّهٍ كُلَّ ذَلِکَ يَرُدُّنِی عَلِیٌّ وَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مُحْتَجَبٌ وَ عِنْدَهُ زُوَّارٌ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذَا وَ كَذَا فَكَيْفَ عَلِمَ بِالْعِدَّهِ أَ عَايَنَهُمْ فَقَالَ لَهُ يَا عَلِیُّ قَدْ صَدَقَ كَيْفَ عَلِمْتَ بِعِدَّتِهِمْ فَقُلْتُ اخْتَلَفَتْ عَلَیَّ النَّحِيَّاتُ وَ سَمِعْتُ الْأَصْوَاتَ فَأَحْصَيْتُ الْعَدَدَ قَالَ صَدَقْتَ فَإِنَّ فِيکَ سُنَّةً مِنْ أَخِی عِيسَى فَخَرَجَ عُمَرُ وَ هُوَ يَقُولُ ضَرَبَهُ لِابْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ قَالَ يَضِجُّونَ وَ قَالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرائِيلَ وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِی الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (2) غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ

1- . قال العلّامه المجلسیّ- رحمه اللّه-: ظاهره عدم جواز الاستشفاء و التبرک بتراب قدم الامام علیه السّلام و هو بعید، و لعله ذکر هذا و أراد لوازمه و هو الغلوّ و الاعتقاد بالالوهیه کما ورد فی أخبار أخر (لو لا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک قولا لم یمرّ بملاء الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یستشفعون به) أو هو مبنی علی أن وضوح الامر بهذا الحدّ ینافی الابتلاء الذی لا بدّ منه فی التکلیف. و الأول أظهر. انتهی.
2- . الزخرف: 58 الی 61.

بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا قَالَ لِی إِنَّ طُوبَى شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِ عَلِیٍّ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِی وَ تُبِرُّ ذِمَّتِی غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ رَأْسُهُ فِی حَجْرِ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ لِی إِذْنُ مِنَ ابْنِ عَمِّكَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنِّی غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَأْسَهُ فِی حَجْرِهِ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ وَ لَمْ يُصَلِّ الْعَصْرَ فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ يَا عَلِیُّ صَلَّيْتَ الْعَصْرَ قُلْتُ لَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَرُدَّتِ الشَّمْسُ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً فَصَلَّيْتُ ثُمَّ انْحَدَرَتْ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ أَنْ يَبْعَثَ بِبَرَاءَهَ فَبَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِی بَكْرٍ فَأَتَاهُ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ لَا يُؤَدِّی عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ فَبَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَخَذْتُهَا مِنْ أَبِی بَكْرٍ فَمَضَيْتُ بِهَا وَ أَدَّيْتُهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَثْبَتَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ أَنِّی مِنْهُ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتَ إِمَامُ مَنْ أَطَاعَنِی وَ نُورُ أَوْلِيَائِی وَ الْكَلِمَهُ الَّتِی أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِی وَ يَمُوتَ مَوْتِی وَ يَسْكُنَ جَنَّتِی الَّتِی وَعَدَنِی رَبِّی جَنَّاتِ عَدَنٍ قَضِيبٍ غَرَسَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَكَانَ فَلْيُوَالِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ فَهُمُ الْأَئِمَّهُ وَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِی وَ فَهْمِی لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِی بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ يَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُمْ أَيْنَمَا زَالُوا غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَضَى فَانْقَضَى أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ مُنَافِقٌ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِثْلَ مَا قَالَ لِی أَهْلُ وَلَايَتِكَ يَخْرُجُونَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى

نُوقٍ بِيضٍ شِرَاكُ نِعَالِهِمْ نُورٌ يَتَلَأْلَأُ قَدْ سُهِّلَتْ عَلَيْهِمُ الْمَوَارِدُ وَ فُرِّجَتْ عَنْهُمُ الشَّدَائِدُ وَ أُعْطُوا الْأَمَانَ وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُمُ الْأَحْزَانُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمَنِ تُوضَعُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مَائِدَةٌ يَأْكُلُونَ مِنْهَا حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ يَخَافُ النَّاسُ وَ لَا يَخَافُونَ وَ يَحْزَنُ النَّاسُ وَ لَا يَحْزَنُونَ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَخْطُبُ فَاطِمَةَ علیه السلام فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ وَ جَاءَ عُمَرُ يَخْطُبُهَا فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ فَخَطَبْتُ إِلَيْهِ فَزَوَّجَنِی فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالا أَبِيتَ أَنْ تُزَوِّجَنَا وَ زَوَّجْتَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مَنَعْتُكُمَا وَ زَوَّجْتُهُ بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمَا وَ زَوَّجَهُ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِی وَ نَسَبِی فَأَیُّ سَبَبٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبَبِی وَ أَیُّ نَسَبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسَبِی إِنَّ أَبِی وَ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ لَأَخَوَانِ وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ابْنَیْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سَيِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنَایَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص زَوْجَتِی سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَفَرَّقَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِی مِنْ خَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ ثُمَّ جَعَلَهُمْ شُعُوباً فَجَعَلَنِی فِی خَيْرِ شُعْبَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِی فِی خَيْرِ قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتاً فَجَعَلَنِی فِی خَيْرِ بَيْتٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی أَنَا وَ عَلِيّاً وَ جَعْفَراً فَجَعَلَنِی خَيْرَهُمْ فَكُنْتُ نَائِماً بَيْنَ ابْنَیْ أَبِی طَالِبٍ فَجَاءَ جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ مَلَكٌ فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ إِلَى أَیِّ هَؤُلَاءِ أُرْسِلْتَ فَقَالَ إِلَى هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِی فَأَجْلَسَنِی غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ص أَبْوَابَ الْمُسْلِمِينَ كُلِّهِمْ فِی الْمَسْجِدِ وَ لَمْ يَسُدَّ بَابِی فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ وَ حَمْزَهُ وَ قَالا أَخْرَجْتَنَا وَ أَسْكَنْتَهُ فَقَالَ لَهُمَا مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ أَسْكَنْتُهُ بَلِ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ وَ أَسْكَنَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى أَخِی مُوسَى علیه السلام أَنِ اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْكُنْهُ أَنْتَ وَ هَارُونُ وَ ابْنَا هَارُونَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِ اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْكُنْهُ أَنْتَ وَ عَلِیٌّ وَ ابْنَا عَلِیٍّ غَيْرِی فَقَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا

عَلَىَّ الْحَوْضَ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَی رَسُولَ اللَّهِ ص حَيْثُ جَاءَ الْمُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ فَاضْطَجَعْتُ فِی مَضْجَعِهِ وَ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص نَحْوَ الْغَارِ وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنِّی أَنَا هُوَ فَقَالُوا أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ فَقُلْتُ لَا أَدْرِی فَضَرَبُونِی حَتَّی كَادُوا يَقْتُلُونَنِی غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَمَا قَالَ لِی إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِوَلَايَةِ عَلِیٍّ فَوَلَايَتُهُ وَلَايَتِی وَ وَلَايَتِی وَلَايَةُ رَبِّی عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ رَبِّی وَ أَمَرَنِی أَنْ أُبَلِّغَكُمُوهُ فَهَلْ سَمِعْتُمْ قَالُوا نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَاهُ قَالَ أَمَا إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ وَ هُوَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَی كَتِفَيْهِ وَ يُعَادِيهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا بِهِمْ قَالَ أَمَا إِنَّ رَبِّی قَدْ أَخْبَرَنِی بِهِمْ وَ أَمَرَنِی بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِأَمْرٍ قَدْ سَبَقَ وَ إِنَّمَا يَكْتَفِی أَحَدُكُمْ بِمَا يَجِدُ لِعَلِیٍّ فِی قَلْبِهِ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ بَنِی عَبْدِ الدَّارِ تِسْعَةَ مُبَارَزَةً غَيْرِی كُلُّهُمْ يَأْخُذُ اللِّوَاءَ ثُمَّ جَاءَ صُؤَابٌ الْحَبَشِیُ (1) مَوْلَاهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَا أَقْتُلُ بِسَادَتِی إِلَّا مُحَمَّداً قَدْ أَزْبَدَ شِدْقَاهُ وَ احْمَرَّتَا عَيْنَاهُ فَاتَّقَيْتُمُوهُ وَ حُدْتُمْ عَنْهُ (2) وَ خَرَجْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَقْبَلَ كَأَنَّهُ قُبَّهٌ مَبْنِيَّهٌ فَاخْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَيْنِ فَقَطَعْتُهُ بِنِصْفَيْنِ وَ بَقِيَتْ رِجْلَاهُ وَ عَجُزُهُ وَ فَخِذُهُ قَائِمَةً عَلَی الْأَرْضِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَ يَضْحَكُونَ مِنْهُ غَيْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ مُشْرِكِی قُرَيْشٍ مِثْلَ قَتْلِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ يُنَادِی هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ فَكُعْتُمْ (3) عَنْهُ كُلُّكُمْ فَقُمْتُ أَنَا فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَی أَيْنَ تَذْهَبُ فَقُلْتُ أَقُومُ إِلَی هَذَا الْفَاسِقِ فَقَالَ إِنَّهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص إِنْ كَانَ هُوَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ فَأَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَأَعَادَ عَلَیَّ ص الْكَلَامَ وَ أَعَدْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ امْضِ عَلَی اسْمِ اللَّهِ فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْهُ قَالَ مَنِ الرَّجُلُ قُلْتُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ قَالَ كُفْؤٌ كَرِيمٌ ارْجِعْ يَا ابْنَ أَخِی فَقَدْ كَانَ لِأَبِيكَ مَعِی صُحْبَهٌ وَ مُحَادَثَهٌ فَأَنَا أَكْرَهُ

1- . صؤاب هو غلام لبنی أبی طلحه حبشی. و ذلک فی غزوه أحد.
2- . من حاد عنه يحيد: مال و عدل.
3- . كعت عن الشی ء: إذا هبته و جبنته.

قَتْلَکَ فَقُلْتُ لَهُ یَا عَمْرُو إِنَّکَ قَدْ عَاهَدْتَ اللَّهَ أَلَّا یُخَیِّرَکَ أَحَدٌ ثَلَاثَ خِصَالٍ إِلَّا اخْتَرْتَ إِحْدَاهُنَّ فَقَالَ اعْرِضْ عَلَیَّ قُلْتُ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ تُقِرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ هَاتِ غَیْرَ هَذِهِ قُلْتُ تَرْجِعُ مِنْ حَیْثُ جِئْتَ قَالَ وَ اللَّهِ لَا تَحَدَّثُ نِسَاءُ قُرَیْشٍ بِهَذَا أَنِّی رَجَعْتُ عَنْکَ فَقُلْتُ فَانْزِلْ فَأُقَاتِلْکَ قَالَ أَمَّا هَذِهِ فَنَعَمْ فَنَزَلَ فَاخْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَیْنِ فَأَصَابَ الْحَجَفَةَ وَ أَصَابَ السَّیْفُ رَأْسِی وَ ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً فَانْکَشَفَتْ رِجْلَیْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَی یَدِی فَفِیکُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا غَیْرِی قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ حِینَ جَاءَ مَرْحَبٌ وَ هُوَ یَقُولُ

أَنَا الَّذِی سَمَّتْنِی أُمِّی مَرْحَبَ شَاکِ السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ

أَطْعَنُ أَحْیَاناً وَ حِیناً أَضْرِبْ

فَخَرَجْتُ إِلَیْهِ فَضَرَبَنِی وَ ضَرَبْتُهُ وَ عَلَی رَأْسِهِ نَقِیرٌ مِنْ جَبَلٍ لَمْ تَکُنْ تَصْلُحُ عَلَی رَأْسِهِ بَیْضَةٌ مِنْ عِظَمِ رَأْسِهِ فَقَلَّبْتُ النَّقِیرَ (1) وَ وَصَلَ السَّیْفُ إِلَی رَأْسِهِ فَقَتَلْتُهُ فَفِیکُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذَا قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ آیَةَ التَّطْهِیرِ عَلَی رَسُولِهِ ص إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص کِسَاءً خَیْبَرِیّاً فَضَمَّنِی فِیهِ وَ فَاطِمَةَ علیه السلام وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ثُمَّ قَالَ یَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَنْتَ یَا عَلِیُّ سَیِّدُ الْعَرَبِ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی الْمَسْجِدِ إِذْ نَظَرَ إِلَی شَیْ ءٍ یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ (2) فَبَادَرَهُ وَ لَحِقَهُ أَصْحَابُهُ فَانْتَهَی إِلَی سُودَانٍ أَرْبَعَةٍ یَحْمِلُونَ سَرِیراً فَقَالَ لَهُمْ ضَعُوا فَوَضَعُوا فَقَالَ اکْشِفُوا عَنْهُ فَکَشَفُوا فَإِذَا أَسْوَدُ مُطَوَّقٌ بِالْحَدِیدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ هَذَا قَالُوا غُلَامٌ لِلرِّیَاحِیِّینَ (3) کَانَ قَدْ أَبَقَ عَنْهُمْ خُبْثاً وَ فِسْقاً فَأَمَرُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِی حَدِیدِهِ کَمَا هُوَ فَنَظَرْتُ إِلَیْهِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ

1- . فی بعض النسخ (فقلقت). و النقیر: ما نقر من الحجر و الخشب و نحوه.
2- . أی انه (ص) نظر الی الملائکه ینزلون قام و مشی نحوهم لینظر لای شی ء و الی أی شی ء ینزلون فمشی حتّی انتهی الی تلک الجنازه و علم أن نزولهم لذلک (البحار).

3- . كانه نسبه الى رياح بطن من تميم.

مَا رَآنِی قَطُّ إِلَّا قَالَ أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّکَ وَ اللَّهِ مَا أَحَبَّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا أَبْغَضَکَ إِلَّا کَافِرٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص یَا عَلِیُّ لَقَدْ أَتَانِیَ اللَّهُ بِذَا هَذَا سَبْعُونَ قَبِیلًا مِنَ الْمَلَائِکَهِ کُلُّ قَبِیلٍ عَلَی أَلْفِ قَبِیلٍ قَدْ نَزَلُوا یُصَلُّونَ عَلَیْهِ فَفَکَّ رَسُولُ اللَّهِ ص حَدِیدَتَهُ وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَ دَفَنَهُ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِیکُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِثْلَ مَا قَالَ لِی أُذِنَ لِی الْبَارِحَهَ فِی الدُّعَاءِ فَمَا سَأَلْتُ رَبِّی شَیْئاً إِلَّا أَعْطَانِیهِ وَ مَا سَأَلْتُ لِنَفْسِی شَیْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَکَ مِثْلَهُ وَ أَعْطَانِیهِ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِیدِ إِلَی بَنِی جُذَیْمَهَ فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمِنْبَرَ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَبْرَأُ إِلَیْکَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ یَا عَلِیُّ فَذَهَبْتُ فَوَدَیْتُهُمْ ثُمَّ نَاشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ هَلْ بَقِیَ شَیْ ءٌ فَقَالُوا إِذْ نَشَدْتَنَا بِاللَّهِ فَمِیلَغَهُ کِلَابِنَا وَ عِقَالُ بَعِیرِنَا فَأَعْطَیْتُهُمَا لَهُمْ (1) وَ بَقِیَ مَعِی ذَهَبٌ کَثِیرٌ فَأَعْطَیْتُهُمْ إِیَّاهُ وَ قُلْتُ هَذَا لِذِمَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لِمَا تَعْلَمُونَ وَ لِمَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لِرَوْعَاتِ النِّسَاءِ وَ الصِّبْیَانِ ثُمَّ جِئْتُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا یَسُرُّنِی یَا عَلِیُّ أَنَّ لِی بِمَا صَنَعْتَ حُمْرَ النَّعَمِ (2) قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ نَشَدْتُکُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ

1- . المیلغه و المیلغ: الاناء من خشب یجعل لبلغ فیه الکلب. یکون عند أصحاب الغنم. یعنی أعطاهم قیمه کل مال ذهب لهم حتّی قیمه المیلغه و العقال.

2- . قال ابن إسحاق علی ما فی السیره ج 4 ص 70: قد بعث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فیما حول مکّه السرایا تدعو إلی اللّه عزّ و جلّ و لم یأمرهم بقتال، و کان ممن بعث خالد بن الولید و أمره أن یسیر باسفل تهامه داعیا و لم یبعثه مقاتلا، فوطئ خالد بنی جذیمه فاصاب منهم. و نقل بإسناده عن الباقر علیه السلام أنّه قال: بعث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خالد بن الولید حین افتتح مکّه داعیا و لم یبعثه مقاتلا، و معه قبائل من العرب: سلیم بن منصور، و مدلج بن مره فوطئوا بنی جذیمه ابن عامر بن عبد مناه بن کنانه، فلما رآه القوم أخذوا السلاح، فقال خالد: ضعوا السلاح فان الناس قد أسلموا. فلما وضعوا السلاح أمر بهم خالد عند ذلک، فکتفوا، ثمّ عرضهم علی السیف، فقتل من قتل منهم، فلما انتهی الخبر الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفع یده الی السماء، ثمّ قال: (اللّهمّ إنّی أبرأ إلیک ممّا صنع خالد بن الولید). ثم دعا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علیا-

رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ أُمَّتِيَ الْبَارِحَةَ فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اذْهَبْ فَاضْرِبْ عُنُقَ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَجِدُهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَرَجَعَ فَقَالَ قَتَلْتَهُ قَالَ لَا وَجَدْتُهُ يُصَلِّي قَالَ يَا عُمَرُ اذْهَبْ فَاقْتُلْهُ فَرَجَعَ فَقَالَ قَتَلْتَهُ قَالَ لَا وَجَدْتُهُ يُصَلِّي فَقَالَ آمُرُكُمَا بِقَتْلِهِ فَتَقُولَانِ وَجَدْنَاهُ يُصَلِّي قَالَ يَا عَلِيُّ اذْهَبْ فَاقْتُلْهُ فَلَمَّا مَضَيْتُ قَالَ إِنْ أَدْرَكَهُ قَتَلَهُ فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ أَجِدْ أَحَداً فَقَالَ صَدَقْتَ أَمَا إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَهُ لَقَتَلْتَهُ (1) قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَمَا قَالَ لِي إِنَّ وَلِيَّكَ فِي الْجَنَّةِ وَ عَدُوَّكَ فِي النَّارِ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَ إِنَّهُ ابْنُ فُلَانٍ الْقِبْطِيِّ قَالَ يَا عَلِيُّ اذْهَبْ فَاقْتُلْهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبَرِ أَوْ أَتَثَبَّتُ قَالَ لَا بَلْ تَثَبَّتْ فَذَهَبْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ اسْتَنَدَ إِلَى حَائِطٍ فَطَرَحَ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ فَصَعِدَ عَلَى نَخْلٍ وَ صَعِدْتُ خَلْفَهُ فَلَمَّا رَآنِي قَدْ صَعِدْتُ رَمَى بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْ ءٌ مِمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ (2) فَقَالُوا اللَّهُمَّ لَا فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ.ه.

*ترجمه کمره ای: (احتجاج امیر مؤمنان باین گونه خصلتها بر مردم در روز شورای خلافت)

عامر بن واثله گوید من روز شورای خلافت در میان خانه ای بودم که شورای شش نفری در آن منعقد شد شنیدم که علی علیه السّلام در باره خود چنین فرمود مردم ابو بکر را خلیفه کردند با اینکه من از همانوقت بامر خلافت ذی حق بودم و ابا بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی و احق بودم بدان و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و مرا ششمی آن ها نام برده، فضل و تقدم مرا در حساب نگرفته و اگر بخواهم من ادله ای بر آن ها اقامه میکنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند و آن ها را دیگر گون نمایند.

سپس فرمود شما را بخدا ای چند نفر (مقصودش پنج شریک شوری زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدا را بیگانگی شناخته و ایمان آورده باشد؟ بخدا نه، شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر باو فرموده باشد تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از

من پیغمبری نیست؟ نه بخدا شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله قربانی بمکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ نه بخدا.

شما را بخدا در شما کسی جز من هست که چون مرغ بریانی برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردند بخورد و فرمود بار خدایا محبوبترین خلق خود را نزد خود برسان تا با من از این مرغ بخورد، من نزدش آمدم پس فرمود و نزد رسول تو؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که چون عمر از در قلعه خیبر برگشت و همراهانش را ترسو میشمردند و آن ها هم او را ترسو میشمرد پرچم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شکست خورده برگردانیده بود سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: من فردا این پرچم را بدست مردی خواهم داد که مرد گریز نیست خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد بر نمیگردد تا بیاری خدا قلعه را بگیرد، چون صبح شد فرمود علی علیه السّلام را نزد من بخوانید عرض کردند یا رسول اللَّه چنان چشم دردی دارد که نمیتواند چشم بهمزند؛ فرمود او را بیاورید چون خدمتش رسیدم آب دهان مبارک در چشم من افکند و فرمود خدایا زیان گرما و سرما را از او ببر خداوند تاکنون زیان گرمی و سردی را از من برده، پرچم را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بآنها پیروز کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا کسی از شماها برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال آسوده در بهشت در آید و هرجا خواهد برود. بخدا نه شما را بخدا کسی از شماها عمی چون عم من حمزه سالار شهیدان و شیر خدا و رسولش دارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین علیهما السّلام فرزندان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دو سید جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و پاره تن او و بزرگ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد باید.

بنو ولیعه (تیره ای از کنده) باز ایستند و گر نه مردی را به سوی آن ها بفرستم که چون خود من است طاعتش چون طاعت منست و نافرمانی او چون نافرمانی من است با شمشیر آن ها را میراند؟

به خدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد مسلمانی نیست که محبت من بدلش برسد جز آنکه گناهانش از او بگردد و هر کس مرا دوست دارد ترا هم دوست دارد، دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد که تو در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست جز من؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد ای علی علیه السّلام کسی که ترا دوست دارد و بامامت بشناسد رحمت حق بسوی وی سبقت گیرد و کسی که با تو دشمنی کند لعنت حق بسوی وی سبقت جوید، عایشه عرض کرد یا رسول اللّه برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان وی نباشیم؛ فرمود ساکت باش اگر تو و پدرت هم از کسانی باشید که دوستدار ویند رحمت بشما سبقت جوید و اگر با وی دشمن باشید لعنت بر شما سبقت گیرد، تو و پدرت پلیدید پدرت اول کسی است که حق وی را غصب میکند و باو ظلم میکند و تو اول کسی هستی که با او میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره وی چنان گفته باشد که در باره من گفته؟

فرمود ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت، در بهشت منزل تو برابر منزل منست چنانچه منزل برادران برابر یک دیگر است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او فرموده باشند براستی خدا ترا بامری اختصاص داده و

بتو انعامی کرده، هیچ عملی نزد او محبوبتر و بهتر از زهد در دنیا نیست تو بچیزی از دنیا نخواهی رسید دنیا هم بتو دست نخواهد یافت، در روز قیامت زهد در نزد خدا زینت نیکان است خوشا بحال کسی که ترا دوست دارد و مقام ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و مقام ترا تکذیب کند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را دنبال آب فرستاده باشد چنانچه مرا فرستاد من رفتم مشک را پر کردم و بدوش کشیدم و می آوردم که یک بادی بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید سپس برخاستم که بادی دیگر بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشاند باز برخاستم باد دیگری بمن رو آورد و مرا برگردانید تا مرا بزمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدم فرمود چه ترا از ما باز داشت؟ سرگذشت خود را عرض کردم، فرمود جبرئیل بمن خبر داد باد نخست جبرئیل علیه السّلام بود که با هزار فرشته بر تو سلام دادند و دومی میکائیل علیه السّلام بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو سلام داد سومی اسرافیل علیه السّلام بود که با هزار فرشته آمد بر تو سلام داد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل برای او گفته باشد ای محمد صلّی الله علیه و آله می بینی علی علیه السّلام چطور همراهی میکند؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله در پاسخش فرمود علی از من است و من از علی علیه السّلام هستم، جبرئیل عرض کرد و منهم از شما هستم؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون من برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله نویسندگی میکردم، پیغمبر صلّی الله علیه و آله دیده بهم نهاد و من عقیده داشتم برای من میگوید و من مینوشتم چون بیدار شد فرمود یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم یا رسول اللّه شما، فرمود خیر جبرئیل علیه السّلام برای تو املاء کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که جارچی از آسمان جار کشیده باشد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد اگر نمیترسیدم مردم از جای پایت

خاک بردارند و بقصد تبرک برای بازماندگان خود اندوخته کنند در باره تو سخنی میگفتم که کسی نماند جز آنکه از خاک زیر پایت کفی بردارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو دستور داده باشد که خانه مرا بپامگذار کسی نزد من بیاید. زیرا فرشتگان بدیدن من می آیند عمر سه بار آمد و او را برگردانیدم و باو گفتم پیغمبر را نمیشود دید چندین فرشته نزد او هستند شماره آن ها را هم گفتم سپس باو اذن دادم وارد شد و برسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول اللّه چند بار آمدم شرفیاب شوم علی علیه الصلاه و السلام مرا برگردانید و میگفت نمیشود رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دیدار کرد زوار فرشته نزد او آمدند و شماره آن ها چند است، علی چگونه شماره آن ها را دانست آیا آن ها را دیده؟

پیغمبر صلّی الله علیه و آله رو بعلی علیه السّلام فرمود راست میگوید چطور شماره آن ها را دانستی؟ گفتم آوازهای مختلف آن ها را شنیدم و از روی آوازهای آن ها را شماره کردم فرمود راست گفتی از برادرم عیسی یک روشی در تو هست عمر بیرون رفت و میگفت او را بفرزند مریم مثل زد همانا که قومی تیز زبان هستند خدای عز و جل این آیه را (در سوره زخرف آیه 572-) نازل کرد چون بفرزند مریم مثل زده شود بناگاه قوم تو رو برگردانند و فریاد کشند گویند معبودان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از روی ستیزه و جدال، بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. همانا او بنده ایست که ما بوی نعمت دادیم و برای بنی اسرائیلش نمونه آوردیم و اگر بخواهیم بجای شما در زمین فرشتگانی قرار میدهیم که جانشین شما باشند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنانچه برای من گفت باو گفته باشد که طوبی درختی است در بهشت که بن آن در خانه علی علیه السّلام است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در منزلش شاخه از آن میباشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرموده باشد تو مطابق سنت من میجنگی و ذمه مرا بری میکنی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرموده باشد تو با ناکثان و قاسطان و از دین بیرون شدگان میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که در هنگامی که سر رسول خدا صلّی الله علیه و آله در دامن جبرئیل بود نزد او آمده باشد و جبرئیل باو گفته باشد به پسر عمت نزدیک شو که تو باو سزاوارتری از من؟ بخدا نه شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که سر مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در دامن گرفته باشد تا آفتاب غروب کند و نماز عصر را نخوانده باشد و چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خواندی، عرض کردم نه، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله دعا کرد تا آفتاب بی تیرگی و تابان برگشت تا من نماز عصر را خواندم، سپس فرود شد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که پس از اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوره برائت را بتوسط ابی بکر باهل مکه فرستاد خدای عز و جل جبرئیل را فرستاده باشد که ای محمد صلّی الله علیه و آله این سوره را نباید تبلیغ کند مگر شخص خودت یا یکی از کسانت رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا فرستاد تا آن را از ابو بکر گرفتم و بمکه بردم و تبلیغ کردم خدا بزبان پیغمبرش مرا از او دانسته؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او گفته باشد تو پیشوا و روشنی کسانی هستی که مرا اطاعت کنند و روشنی دوستان منی و کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هر کس خوش دارد بزندگانی من زنده باشد و چون من بمیرد و در بهشت من که خداوند بمن وعده داده همان بهشتی که نهال آن را خداوند بدست خود کشته و بخواست خود آفریده، باید علی بن ابی طالب علیه السّلام و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد همانا آنان امامانند و آنان جانشینان منند خداوند دانش و فهم مرا بایشان داده شما را از در گمراهی در نیاورند و از در هدایت بدر نبرند بآنها وظیفه نیاموزید که آن ها از شما داناترند هر کجا بروند حق با آن ها است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد حکم شده و امضاء گردیده که دوست

ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق؟ به خدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش چنان فرموده باشد که بمن فرموده دوستان تو روز قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سوار شوند بند نعلین آن ها نوریست تابان راه برای آنان صاف شده و گرفتاری های آن ها حل شده در امانند و غمی ندارند تا آنکه در سایه عرش خداوند رحمان در آیند و خوانی نزد آن ها گسترده شود و از آن بخورند تا حساب قیامت سر آید مردم میترسند و آن ها ترسی ندارند مردم اندوهناکند و آن ها غمی ندارند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد (چون ابو بکر فاطمه دختر رسول خدا را خواستگاری کرد و باو نداد عمر آمد خواستگاری کرد و باو نداد) من خواستگاری کردم او را بمن تزویج کرد آن دو تن باو گفتند فاطمه را به هیچ یک ما تزویج نکردی و بعلی تزویج کردی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود من از پیش خود شما را منع نکردم و از پیش خود فاطمه را بعلی تزویج نکردم بلکه خدا شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا شما خودتان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدید که میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع شود مگر پیوست با من و نژاد من، کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من بهتر است پدر من و پدر رسول خدا صلّی الله علیه و آله برادرند حسن و حسین علیهما السّلام دو فرزند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دو آقای جوانان اهل بهشت پسران منند، فاطمه علیها السّلام دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله همسر من خانم زنان بهشت است، بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد خداوند خلق را آفرید و آن ها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر نهاد سپس آن را چند قبیله کرد مرا در قبیله بهتر نهاد سپس آن ها را چند خاندان کرد و مرا در خاندان بهتر نهاد سپس از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا بهتر از آنها گردانید، من میان دو فرزند ابی طالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل بهمراه فرشته ای آمدند آن فرشته بجبرئیل گفت بکدامیک این سه کس نازل شدی؟ فرمود باین یک، دست مرا گرفت و مرا نشانید؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در خانه های مسلمانان همه را از مسجد گرفته باشد مگر در خانه او را عباس و حمزه نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی فرمود من از پیش خود شما را بیرون نکردم و او را جا ندادم بلکه خدا شما را بیرون کرد و او را جا داد خدا بموسی علیه السّلام وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خود و هرون با دو فرزند هرون در آنجا کن و براستی خدای عز و جل بمن هم وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خودت با علی علیه السّلام و پسران علی علیه السّلام در آنجا کن؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نشوند تا در سر حوض بمن رسند؟

بخدا نه ! شما را بخدا در میان شما کسی هست که با جان خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نگهداشته باشد هنگامی که مشرکین آمدند و میخواستند او را بکشند من در بستر او خوابیدم و رسول خدا صلّی الله علیه و آله پنهانی بغار ثور تشریف برد مشرکان بگمان آنکه حضرت در بستر خوابیده هجوم کردند و چون فهمیدند منم گفتند پسر عمت کجا است؟ گفتم نمیدانم آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنانچه بمن فرمود باو فرموده باشد راستی خدا در باره ولایت علی علیه السّلام بمن فرمان داده ولایت و دوستی او ولایت و دوستی من است ولایت من ولایت پروردگار من است این عهدیست که پروردگارم با من بسته و بمن فرمان داده که بشماها برسانم آیا شنیدید؟

عرض کردند: آری شنیدیم.

فرمود هلا در میان شما کسی است که بزبان میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار میکند و با علی دشمنی میکند.

عرض کردند یا رسول اللّٰه ما را از آن ها آگاه کن.

فرمود پروردگارم مرا فرمان داده که از آن ها رو بگردانم برای قضائی که گذشته همانا هر کدام شما اکتفا کند بدان چه در دل خود نسبت بعلی علیه السّلام احساس میکند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که برسم مبارزه نه تن پرچمداران بنی عبد الدار را کشته باشد پس از کشته شدن آن ها صواب حبشی غلام آن ها بمیدان آمده فریاد میزد بخدا بخون آقایان خودم جز محمد صلّی الله علیه و آله را نخواهم کشت کف بلب آورده دو چشمانش چون کاسه خون سرخ شده بود همه از او ترسیدید و کناره گرفتید من جلو او رفتم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من از کمر او را دو نصف کردم نیم زیرین او سر دو پا مانده بود مسلمانان باو نگاه میکردند و میخندیدند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که از مشرکین عرب باندازه من کشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون عمرو بن عبد ودّ بمیدان آمد و مبارز طلبید و همه تان ترسیدید من بودم که برخاستم رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود کجا میروی؟ گفتم بعزم این فاسق فرمود این عمرو بن عبد ودّ است عرض کردم یا رسول اللّه اگر او عمر بن عبد ودّ است من علی بن ابی طالبم این سخن را بمن باز گفت و من باز همین پاسخ دادم فرمود بنام خدا برو چون رفتم و نزدیکش رسیدم گفت کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب؟ گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده بر گرد من با پدرت رفیق و مصاحب بودم و از کشتن تو خوشم نمی آید، من گفتم ای عمرو تو با خدا عهد کردی که هر کس سه حاجت بتو ابراز کند یکی را برآوری گفت بر من عرضه کن گفتم اول آنکه ایمان بیاوری و معتقد شوی که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و بدان چه از جانب خدا آورده معترف گردی گفت حاجت دیگر پیشنهاد کن گفتم برگردی بمنزل خود گفت بخدا زنان قریش گویند که من ترسیدم و از جنگ گریختم گفتم پیاده شو تا با هم بجنگیم گفت این را پذیرفتم پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد ضربت او سپر را شکافت و شمشیرش بسر من رسید و من با یک ضربت پاهایش را قطع کردم و خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری بمیدان آمد و میگفت:

مرا مادرم نام مرحب نهادسراپا سلاح و یلی اوستاد

گهی نیزه بازم بروز ستیزگهی تیغ بازم بسیج مراد

من در برابر او رفتم او بمن ضربتی زد و من باو ضربتی زدم از بس سرش بزرگ بود خودی نبود که در آن جا گیرد سنگ بزرگی چون کوه میان تهی کرده و بجای خود بر سر نهاده بود شمشیر من سنگ را بدو نیم کرد و بر سرش کارگر شد و او را کشت در میان شما کسی هست که چنین کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که در باره اش بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله آیه تطهیر فرود آمده باشد (در سوره احزاب آیه 23) همانا خدا میخواهد که پلیدی را از شما خاندان ببرد شما را کاملا پاکیزه کند.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله عبائی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن جا داد سپس عرض کرد پروردگارا براستی اینان خاندان منند پلیدی را از ایشان ببر و آن ها را کاملا پاکیزه گردان؟ و پاکیزه کرد؟

بخدا جز تو در میان ما مشمول این آیه و اهل بیت تو کس نیست.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد من سید فرزندان آدمم و تو ای علی سید عربی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله در مسجد بود که بطرف آسمان نگریست و هم دید چیزی را می آوردند شتابانه بسمت آن شتافت و اصحابش دنبال وی رسیدند بچهار سیاه رسید که تابوتی بدوش داشتند فرمود آن را بزمین گذارید بزمین گذاردند فرمود روی آن را باز کنید باز کردند در آن غلامی سیاه بود که غلی آهنین در گردن داشت رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود این کیست عرض کردند غلام ریاحین است که از بد ذاتی و تبه کاری از آن ها گریخته و اکنون مرده و بما دستور دادند که او را غل بگردن بخاک سپاریم چنانچه ملاحظه میفرمائید من باو نگاه کردم و عرضه داشتم یا رسول اللّٰه صلّی الله علیه و آله این غلام هرگز مرا نمیدید مگر آنکه میگفت بخدا دوستت دارم بخدا تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود یا علی بهمین عقیده از خداوند چنان ثوابی دریافت کرده که اکنون هفتاد قبیله فرشته که هر قبیله هزار تیره اند دارند بر او نماز

میخوانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله غل را از گردنش باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره او چون من فرموده باشد که دیشب بمن اجازه دعا داده شد و چیزی از پروردگارم نخواستم مگر آنکه بمن داد و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه برای تو هم خواستم من عرض کردم الحمد للّه؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خالد بن ولید را بقبیله بنی جذیمه فرستاد و با آن ها آن کار را کرد چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر دار شد بالای منبر رفت و سه بار عرض کرد خدایا من از آنچه خالد بن ولید کرده بتو بیزاری میجویم سپس فرمود ای علی تو برو من رفتم بآنها عوض و دیه دادم و آن ها را بخدا قسم دادم که چیزی باقی مانده؟ گفتند چون ما را قسم دادی عرض میکنیم که ظروف سگان و زانو بند شتران ما باقی مانده عوض آن ها را هم دادم و باز طلای بسیاری با من بود همه را بآنها دادم و گفتم اینها برای آنست که ذمه رسول خدا صلّی الله علیه و آله را از آنچه میدانید و نمیدانید بری کنید و برای تلافی هراس زنان و کودکان سپس آمدم حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و گزارش دادم فرمود بخدا ای علی بآنچه تو کرده ای شادترم تا از گله های شتران سرخ مو؟

بخدا چرا همه را میدانیم.

شما را بخدا شنیدید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود: ای علی علیه السّلام دیشب امت مرا در برابر من رژه دادند پرچمداران که بر من گذر کردند برای تو و شیعیان تو از خدا آمرزش خواستم؟

بخدا چرا شنیدیم.

شما را بخدا شنیدید که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای ابو بکر برو و گردن مردیکه در فلان جاست بزن رفت و برگشت پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم در حال نماز است، فرمود عمر تو برو و او را بکش چون عمر برگشت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم نماز میخواند، فرمود من بشما دستور میدهم او را بکشید و شما میگوئید دیدیم نماز می خواند، فرمود: یا علی برو او را بکش چون براه افتادم فرمود اگر او را در آنجا یافتی بکش. (اگر بیابد

میکشد خ) من برگشتم و عرض کردم یا رسول اللّه کسی را نجستم فرمود راست گفتی اگر او را جسته بودی میکشتی؟ بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره اش فرموده باشد چنانچه بمن فرمود براستی دوست تو در بهشت است و دشمنت در دوزخ؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که عایشه برسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض کرد ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست از نطفه فلان کس قبطی است! حضرت بمن فرمود ای علی برو آن قبطی را بکش عرض کردم یا رسول اللّه مرا میفرستی که چون آهن گداخته ای که کرک برسد حکم را جاری کنم یا آنکه از حقیقت مطلب بازرسی کنم فرمود نخست بازجوئی کن من رفتم دنبال آن قبطی چون مرا دید بطرف او میروم خود را در باغی انداخت من دنبال او بباغ رفتم بالای نخل خرمائی رفت دنبالش بنخل بالا رفتم چون دید بالای نخل میروم زیر جامه اش را کند ناگاه دیدم آلت مردی ندارد آمدم برسول خدا صلّی الله علیه و آله گزارش دادم، فرمود حمد خدا را که تهمت عایشه را از ما خاندان گردانید؟

بخدا چرا فرمود بار الها گواه باش.

**ترجمه مدرس گیلانی: (احتجاج امیر المؤمنین علی با مخالفین خود در کار خلافت)

عامر پور واثله گفته:

من روز شورای خلافت در میان سرایی بودم که شورای شش نفری در آن بسته شد، شنیدم علی در باره خویشتن چنین گفتی: مردمان ابا بکر را خلیفه کردند با آنکه من از همان زمان به خلافت مستحق تر بودم و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی بودم و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج دیگر در شوری قرار داد و مرا ششمی ایشان نام برد، فضل و برتری مرا در شمار نگرفت و هر گاه بخواهم من دلائلی بر ایشان اقامه کنم که تازی و پارسی و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند، ای گروه (مقصود از این گروه: زبیر، طلحه، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی ستوده باشد و ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه. گفت آیا در میان شما کسی هست جز من پیامبر به وی گفته باشد تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی ست جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟، گفتند:

نه. گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله قربانی به مکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ گفتند: نه. شما را به خدا سوگند. کسی هست جز من که چون مرغ بریانی برای پیامبر آوردند بخورد و گفت: خدایا دوست ترین مردم خود را نزد من فرست تا با من از این بریان بخورد، من نزد وی آمدم. گفتند: نه. علی گفت: آیا در میان شما کسی هست جز من که چون عمر از در قلعه خیبر بازگشت و همراهان وی را ترسناک می گفتند. و ایشان نیز وی را ترسناک می شمردند. درفش پیامبر صلّی الله علیه و آله را شکست خورده باز گردانید، سپس پیامبر گفت: فردا این درفش را به دست کسی خواهم داد که که مرد فرار نیست و خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد باز نگردد تا قلعه را بگشاید، چون بامداد شد، گفت: علی را نزد من فرستید. گفتند. ای فرستاده خدا چشمان وی سخت دردمند است گفت؟ او را نزد من آورید، چون نزد او رفتم، آب دهان خود در چشم من افکنده گفت:

خدایا زیان گرما و سرما را از او دور گردان تا کنون زیان گرمی و سردی را از من دور ساخته. درفش را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بر ایشان چیره گردانید؟. گفتند: نه. علی گفت: آیا کسی از شما برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال در بهشت درآید و هر جا که خواهد برود؟.

گفتند: نه.

علی گفت: آیا کسی از شما عمی مانند عم من حمزه سرور شهیدان خدا و پیامبر وی دارد؟. گفتند: نه.

گفت: در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین فرزندان پیامبر و دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟. گفتند: نه، گفت: در میان شما کسی هست که زوجه یی مانند: همسر من فاطمه دخت پیامبر و پاره تن وی داشته باشد؟. گفتند: نه.

علی گفت.

در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته: باشد:

باید بنو ولیعه (شعبه یی از کنده اند) باز ایستند و گر نه مردی را بدیشان بفرستم که چون من است، بندگی وی مانند بندگی من است و نافرمانی از وی نافرمانی از من است با شمشیر ایشان را می راند؟. گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد: مسلمانی نیست که مهر من در دل وی رسد جز آنکه گناهانی از او بگردد و هر که مرا دوست دارد ترا نیز دوست دارد. دروغ گفته: آنکه گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد. گفتند: نه. علی باز گفت: آیا در میان کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد که در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست؟.

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد: ای علی آنکه ترا دوست دارد و به پیشوایی ترا بشناسد رحمت حق به وی سبقت گیرد و آنکه با تو دشمنی ورزد نفرین حق به وی سبقت گیرد. عائشه گفت: ای فرستاده خدا برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان او نباشیم. گفت خاموش باش، هر گاه تو و پدر تو نیز از کسانی باشید که دوستدار وی اید آمرزش خدا به شما سبقت گیرد و هر گاه با وی دشمن باشید نفرین خدا بر شما سبقت جوید. تو و پدر تو نخستین کسی هستید که حق وی را پایمال کنید و با وی ستم روا دارید و تو اولین کسی باشی که با وی نبرد کنی. همه گفتند: نه علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی چنان گفته: باشد که در باره من گفته؟. گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در جهان و جاویدان، در بهشت سرای تو برابر سرای من است، چنان که سرای برادران مقابل یک دیگر باشد. همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد: خدا ترا به کاری اختصاص داده و به تو انعامی کرده که هیچ کاری نزد وی نیکوتر از زهد در جهان نیست. توبه چیزی در جهان نخواهی رسید، جهان نیز به تو دست نخواهد یافت، در روز رستاخیز زهد در پیش خدا آذین نیکان است، خوشا به حال آنکه ترا دوست دارد و پایه ترا باور کند، و وای بر آنکه ترا دشمن دارد و پایه ترا دروغ انگارد.

همه گفتند: نه، علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله وی را پی آب فرستاده باشد چنان که مرا فرستاد من رفتم مشک را پر ساختم و بدوش کشیدم و می آوردم که ناگاه بادی به من روی آورد و مرا بازگردانید تا به زمین نشانید سپس برخاستم که باد دیگری به من روی آورد و مرا باز گردانید تا به زمین نشانید، باز خاستم، باد دیگری به من روی آورد باز گردانید تا مرا به زمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و پیش پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدم، گفت: چرا از من بازماندی؟. پیش آمد را گفتم: گفت: جبرئیل به من گزارش داد باد نخستین فرخ سروش بود که با هزار فرشته بر تو درود دادند و دومین میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو درود فرستاد، سومین اسرافیل بود که با هزار فرشته آمد بر تو درود فرستاد.

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که فرخ سروش برای وی گفته باشد: ای محمد صلّی الله علیه و آله می بینی علی چگونه همراهی می کند؟ پیامبر، در جواب وی گفت: علی از من است و من از علی، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که چون من برای پیامبر نگارش می کردم پیامبر صلّی الله علیه و آله چشم بر هم نهاده و من اعتقاد داشتم برای من می گوید و من می نگارم، چون بیدار شد، گفت: یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ گفت: ای پیامبر تو، گفت: بلکه فرخ سروش برای تو املاء کرد، همه گفتند: نه.

علی گفت:

شما را به خدا سوگند در میان شما کسی هست جز من که بانگی از آسمان بانگ کشیده باشد:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

؟. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد: هر گاه نمی ترسیدم مردمان از خاک پای وی بردارند برای تبرک برای بازماندگان در باره تو سخنی می گفتم که کسی نمی ماند مگر آنکه از خاک پای تو کفی بر می داشت؟، گفتند:

نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله به وی فرمان داده باشد، که سرای مرا نگاهدار تا کسی نزد من نیاید. چون که فرشتگان به دیدار من می آیند، عمر سه بار آمد من او را باز گردانیدم و گفتم:

فرشتگان در این ساعت بر وی فرود می آیند و دستور برای دیدار وی نیست. حتی شماره آن فرشتگان را نیز با وی گفتم. پس از سپری شدن دستور دادم تا در آید. چون در آمد گفت: ای فرستاده خدا چند بار آمدم علی مرا باز گردانید و چنین و چنان گفت حتی شماره فرشتگان را برای من می گفت. چگونه او شماره ایشان دانسته بود مگر آنان را دیده بود؟.

پیامبر از من پرسید چگونه شماره ایشان دانستی؟. گفتم: آوازهای گوناگون ایشان را شنیدم و از روی آوازها شماره ها به یاد گرفتم. گفت: راست گفتی: با برادر من عیسی بر یک روش هستی. عمر بیرون رفت و با خود می گفت: ای عجب وی را با فرزند مریم مانند ساخت. خدا این آیه را در باب وی فرو فرستاد: مانند فرزند مریم مثل زده گردد و بناگاه قوم تو روی برگردانند و بانگ برآرند و گویند: خدایان ما برتر است یا وی؟، این مثل نگویند مگر از روی ستیزگی، بلکه ایشان گروهی ستیزه جویان اند. او بنده ایست که ما به وی بهره مندی دادیم و برای بنی اسرائیل مثال آوردیم و هر گاه خواسته باشیم به جای شما در زمین فرشتگانی می آوریم، که جانشین شما باشند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر چنان که برای من گفت به وی گفته باشد؟ که طوبی درختی ست در بهشت که بن آن در سرای علیست، هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در سرای وی شاخه یی از آن می باشد؟. همه گفتند: نه.

باز علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد: تو به راه و رسم من نبرد می کنی و ذمه مرا پاک می کنی؟. گفتند: نه. گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد:

تو با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد خواهی کرد؟ گفتند: نه. در میان جز من کسی هست که در زمانی که پیامبر سر خود را در دامن فرخ سروش نهاده بود نزد وی آمده باشد و فرخ سروش به وی گفته باشد: به پسر عم تو نزدیک شو که تو به وی شایسته تری از من؟ گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که سر پیامبر را در دامن گرفته باشد تا آفتاب فروشد و نماز پسین را نگزارده بود و چون بیدار شد، گفت: ای علی نماز پسین را گزاردی، گفتم: نه. پس پیامبر دعا کرد تا آفتاب بازگشت تا

من پسین را گزاردم، آنگاه باز فروشد؟. گفتند: نه. باز پرسید: در میان شما کسی هست جز من که بعد از آنکه پیامبر صلّی الله علیه و آله سوره برائت را به ابی بکر داد که به اهل مکه برد خدا فرخ سروش را فرستاد که ای محمد این سوره را باید تو یا کسی از خاندان تو برساند و او مرا فرستاد تا آن را از ابی بکر بستدم و به مکه بردم و رسانیدم. خدا مرا از پیامبر دانست؟ گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد تو پیشوای روشن آنان هستی که مرا فرمان برداری می کنند و روشنی دوستان منی و کلمه یی هستی که پرهیزکاران با آن همدم هستند؟. گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: هر که خوش دارد به زندگی من زنده باشد و چون من می رود در بهشت که خدا به من وعده داده بهشتی که نهال آن را خدا به دست خود کشت و به خواست خود آفریده باید علی و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد و ایشان جانشینان من اند، خدا دانش و دریافت مرا به ایشان داده شما را به گمراهی در نیاورند و به هدایت رسانند، ایشان کار و وظیفه خود را از شما نیکوتر دانند و همیشه حق با ایشان است. گفتند: نه.

علی گفت:

شما را به خدا سوگند، در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در وی گفته باشد حکم خداست که دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر منافق. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر در حق وی گفته باشد که به من گفته: یاران تو در قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سوارند، بند پای افزار ایشان از نوریست تابان، برای ایشان صاف شده و گرفتاری های آنان گشوده شده در امان اند و اندوهی ندارند تا آنکه در سایه عرش خدا درآیند و خوانی پیش ایشان گسترده گردد و از آن همی خورند تا شمار قیامت سپری گردد، مردمان بیمناک اند و آنان را بیمی نیست؟. همه گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در حق وی گفته باشد: ابو بکر فاطمه دخت پیامبر را خواستگار شد به وی نداد، عمر نیز خواستگار شد به او نداد، من خواستار شدم وی را به من داد، ایشان به پیامبر گفتند: فاطمه را به هیچ یک از ما ندادی؟ و به علی

دادی؟ گفت: من از پیش خود مانع نبودم بلکه به فرمان خدا بدو دادم؟. گفتند: نه.

آیا شما خود از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدید که می گفت: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز بریده شود جز پیوند با من کدام پیوند از پیوند من برتر است؟ پدر من و پدر پیامبر صلّی الله علیه و آله برادراند، حسن و حسین دو فرزندان پیامبرانند و دو سرور جوانان بهشت پسران من اند، فاطمه دخت پیامبر همسر من بانوی بانوان بهشت است.

همه گفتند: نه. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در حق وی گفته باشد خدا خلق را بیافرید و ایشان را دو بخش گردانید و مرا در بخش برتر آن نهاد، آنگاه آن را چند قبیله ساخت مرا در قبیله برتر آنها نهاد، سپس آنان را چند خاندان کرد، مرا در خاندان برتر نهاد، آنگاه از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا برتر از آنان گردانید. من میان دو فرزند ابی طالب علی و جعفر خفته بودم که فرخ سروش با فرشته یی بیامدند آن فرشته به فرخ سروش گفت: بر کدامین از ایشان فرود آمدی؟ گفت: این یک، دست مرا بگرفت و مرا بر نشاند؟. گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در سراهای مسلمانان را از مسجد گرفته باشد مگر در سرای او را عباس و حمزه نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جای دادی؟. گفت: من از پیش خود شما را بیرون نکردم بلکه خدا بیرون کرد و او را جای داد. خدا به موسی علیه السّلام وحی فرستاد که مسجد پاکیزه یی بر پای کن و خود و هارون با دو فرزند هارون در آنجای کن. خدا به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی بساز و خود با علی و پسران علی در آن جای گزین؟. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: حق با علیست و علی با حق است از یک دیگر جدا نگردند تا در سر حوض به من رسند؟. همه گفتند: نه. در شما کسی جز من هست که با جان خود پیامبر را نگاهداشته باشد زمانی که مشرکان قریش آمدند و می خواستند او را بکشند من در بستر وی خفته بودم، پیامبر به نهانی به غار ثور رفت، مشرکان به گمان آنکه وی در بستر خویش خفته، هجوم آوردند، چون دریافتند که او نیست بلکه پسر عم ویست از من پرسیدند که محمد کجاست؟. گفتم: ندانم، آن اندازه مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟. گفتند: نه. (مترجم): از زبان علی در گفتگوی وی با اخ الیهود در این کتاب مفصلا نوشته شده می گوید:

من در مقابل مشرکان آن شب شمشیر کشیدم و ایشان را تار و مار کردم، اما این جا می گوید: مرا آن اندازه زدند که نزدیک بود مرا بکشند. معلوم نشد کدامین درست است؟ ظن غالب آن است که این دو قضیه را کسانی پرداخته اند و به حضرت علی علیه السّلام نسبت داده اند و اللّه اعلم.

باز علی گفت: شما را به خدا سوگند در شما کسی هست جز من که پیامبر صلّی الله علیه و آله چنان که به من گفت: به وی گفته باشد: خدا در باره ولایت علی علیه السّلام به من دستور داد ولایت و دوستی وی ولایت و دوستی من است، ولایت من ولایت خدای من است. این پیمانی ست که خدا با من بسته است و به من دستور داده که به مردمان برسانم شنیدید؟ گفتند: آری همه شنیدیم. گفت: اکنون در شما کسی ست به زبان گوید شنیدم لیک مردمان را به دوش خود سوار کند و با علی دشمنی کند. پرسیدند ای پیامبر ما را از آن آگاه ساز.

گفت: خدا مرا فرمان داده که از ایشان روی بگردانم، شما بسنده کنید به آنچه در دل خویش نسبت به علی علیه السّلام درمی یابید؟. گفتند: نه. شما کسی جز من می شناسید که به رسم مبارزه نه تن از درفش داران بنی عبد الدار را کشته باشد، پس از کشته شدن ایشان، (صواب حبشی) بنده آنان به میدان آمده، بانگ بر آورد که به خدا سوگند به خون سرور خود جز محمد کسی را نخواهم کشت. مانند اشتر کف به لب آورده دو دیده وی بسان دو جام از خون سرخ شده بود همگان از وی ترسیدند من پیش راندم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد، من او را از کمر دو نیم کردم نیمی از وی به سر دو پای مانده بود. چنان که مسلمانان به وی همی نگریستند و می خندیدند؟. همه گفتند: نه. شما کسی جز من شناسید که از مشرکان عرب به اندازه من کشته باشد؟. همه گفتند: نه. شما جز من کسی را شناسید که به میدان عمرو بن عبد ودّ آمد و مبارز خواست، شما همه بیمناک بودید من بودم که برخاستم. پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: ای علی کجا می روی؟ گفتم:

به عزم کشتن این فاسق. گفت: این عمرو بن عبد ودّ است. گفتم: ای پیامبر خدا هر گاه او عمرو بن عبد ودّ است من نیز علی بن ابی طالب هستم این سخن را سه بار گفت، من همین را پاسخ دادم.

پیامبر گفت:

بنام خدا برو، چون رفتم و نزدیک وی رسیدم گفت: کیستی؟. گفتم:

علی فرزند ابی طالب. گفت: هم نبرد بزرگوار هستی. ای برادر زاده باز گردد من با پدر تو یار و همدم بودم، خوش ندارم که بر دست من کشته شوی. گفتم: ای عمرو گویند تو عهد کرده یی که هر کس سه حاجت به تو داشته باشد یکی را برآوری. گفت: بخواه. گفتم: نخستین آنکه ایمان بیاوری که خدا یکی ست و محمد فرستاده ویست و آنچه از سوی خدا آورده باور داشته باشی، گفت: دیگری گفتم: به سرای خویش بازگردی گفت: این هرگز نشود که زنان قریش آوازه در اندازند که من بیمناک شدم. گفتم: پیاده شو تا با هم نبرد کنیم. گفت:

این را پذیرفتم. پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد، ضربت او سپر را شکافت و شمشیر وی به سر من رسید، من نیز با ضربتی پاهای وی را بریدم و خدا وی را بر دست من کشت. آیا در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد. گفتند: نه.

در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری به میدان آمد و می گفت: مرا مام من نام مرحب نهاد من در نبرد تمام سلاح هستم و دلاور آزموده هستم گاهی نیزه زنم و گاه شمشیر. من در مقابل وی رفتم، به من ضربتی زد، من نیز ضربتی زدم از بس که سر وی کلان بود، خودی که بر سر وی گنجد یافت نشدی لا جرم سنگ کلانی را میان تهی ساخته بر سر خویش نهادی، شمشیر من سنگ را دو پاره کرد و او را بکشت.

آیا در میان شما کسی بود که چنین زور آزمایی کند گفتند: نه. آیا در میان شما کسی هست که جز من در باره وی پیامبر صلّی الله علیه و آله آیه تطهیر فرود آمده باشد که در قرآن گفته: خدا می خواهد که پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک گرداند. پیامبر صلّی الله علیه و آله عبایی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام در آن جای داد سپس گفت: خدایا اینان خاندان من اند پلیدی را از ایشان دور سازد و ایشان را پاک گردان. گفتند:

به خدا سوگند در میان ما کسی نیست که این آیه جز برای تو و خانواده تو شایسته باشد. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره وی گفته باشد: من سرور فرزندان آدم هستم و تو ای علی سرور تازیان هستی؟. گفتند: نه.

باز علی گفت: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در مسجد بود که به سوی آسمان نگریست، دید چیزی را می آوردند، به سوی آن شتافت و یاران وی نیز رسیدند به چهار سیاه رسید، تابوتی بر دوش داشتند، گفت: آن را بر زمین گذارید، گذاردند، گفت: روی آن را گشودند، در آن بنده یی سیاه بود که غلی در گردن داشت، پیامبر پرسید این کیست؟. گفتند: غلام ریاحین است، از نابکاری از ایشان گریخته و مرده، و به ما فرمان دادند که وی را همچنان با غل به گردن در خاک سپاریم. من گفتم: ای پیامبر این غلام هر گه که مرا می دید می گفت: ای علی من ترا دوست دارم، و می گفت: ترا دشمن ندارد مگر کافر. پیامبر گفت:

بر همین اعتقاد خدا به وی پاداش داده که هفتاد قبیله از فرشتگان هر قبیله هزار تیره اند، و بر وی نماز می گزارند، پیامبر غل را از گردن وی بیرون آورد، و خود بر وی نماز گزارد و به خاک سپرد؟ همه گفتند: نه.

باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلّی الله علیه و آله در حق وی گفته باشد که دی شب به من فرمان دعا داده شد که چیزی از خدا بخواهم، من برای ما هر دو خواستم. همه گفتند: نه. گفت: می دانید که پیامبر صلّی الله علیه و آله خالد بن ولید را به قبیله بنی جذیمه فرستاد و با آنان آن کار را کرد چون پیامبر آگاه شد به روی منبر سه بار گفت: خدایا من از آنچه خالد کرده بیزار هستم، آنگاه گفت: ای علی تو برو و من رفتم به ایشان عوض و دیه دادم و ایشان را به خدا سوگند دادم که دیگر چیزی مانده؟ گفتند: چون ما را سوگند دادی می گوییم که ظروف سکان و زانو بند اشتران مانده، تاوان آنها را نیز پرداختم، باز زر بسیاری داشتم همه را به ایشان دادم و گفتم اینها را از آنچه دادم که ذمه پیامبر صلّی الله علیه و آله را از آنچه می دانید و نمی دانید پاک کرده باشم به پیامبر گفتم، گفت: به خدا سوگند آنچه تو کرده یی شادمان تر هستم تا از گله یی از اشتران سرخ موی. گفتند: همه را دانیم: باز گفت: شما شنیدید که پیامبر می گفت: ای علی دیشب پیروان مرا در برابر به رده داشتند من برای تو و پیروان تو از خدا آمرزش خواستم. همه گفتند: چرا شنیده بودیم. باز گفت:

شما شنیدید که روزی پیامبر به ابی بکر گفت: برو و گردن مردی که در فلان جاست بزن رفت و بازگشت، گفت: آن مرد در حال نماز گزاردن بود از این روی وی را نکشتم. به عمر گفت: تو برو و او را بکش، او نیز بازگشت و همین را گفت. پیامبر گفت: من شما را فرمان قتل وی دادم،

شما می گویید آن چون نماز می گزارد نکشتیم. آنگاه به من گفت: ای علی برو او را بکش من رفتم و او را نیافتم. من بازگشتم و گفتم: او را نیافتم.

پیامبر تصدیق من کرد و گفت: هر گاه می یافتی می کشتی. گفت: در شما کسی جز من هست که پیامبر در حق وی گفته باشد: دوست تو در بهشت است و دشمن تو در دوزخ. گفتند: نه. عائشه به پیامبر گفت: ابراهیم فرزند ماریه قبطیه از تو نیست از آب فلان مرد قبطی ست. پیامبر به من گفت: برو او را بکش. گفتم: بی تحقیق مانند آهن گداخته به کرک نابود سازم یا تحقیق کنم بعدا به قتل رسانم. گفت: بعد از تحقیق من دنبال وی رفتم او چون مرا دید در باغی رفت و بالای خرما بنی جست من نیز رفتم از زیر دیدم که آلت مردی ندارد به پیامبر گفتم. خدای را سپاس گزارد که به تهمت عائشه او را نکشت؟. همه تصدیق کردند، که چنین است که می گویی. علی گفت: خدایا تو گواه باش بر آنچه گفتم.

***ترجمه فهری زنجانی: (أمیر المؤمنین علیه السّلام باین گونه خصلتها در روز شوری بر مردم احتجاج کرد)

عامر بن واثله گوید: روزی که شوری برقرار بود من در همان خانه (محل شوری) بودم شنیدم که علی علیه السّلام میفرمود: مردم ابو بکر را خلیفه نمودند و بخدا قسم من شایسته تر و سزاوارتر بودم بخلافت از او و عمر را ابو بکر خلیفه خود نمود و بخدا قسم که من شایسته تر و سزاوارتر باین کار بودم تا او (و اکنون که عمر از دنیا رفته است) مرا با پنج نفر دیگر که من ششمین نفر آنان میباشم کاندید خلافت نموده است که هیچ فضیلتی آنان را بر من نیست و اگر بخواهم آن چنان احتجاج بر آنان کنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند تغییرش دهند سپس فرمود: شما را بخدا ای چند نفر (مقصود اصحاب شوری است).

آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را بیکتائی پذیرفته باشد؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا باو گفته باشد: تو از من بمنزله هارون از موسی هستی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در شترهای قربانی که برای پروردگار عالمیان بمکه برده است بجز من او را شریک کرده باشد؟ گفتند نه فرمود: شما را بخدا هنگامی که مرغ بریان را بنزد رسول خدا آوردند تا از آن بخورد عرض کرد بار الها دوست ترین خلق خودت را بر من برسان تا

با من در خوردن این مرغ شریک شود و من آن هنگام بنزد رسول خدا آمدم آیا در میان شما کسی هست که بجز من او هم آمده باشد؟

گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست (که هنگامی که عمر از میدان جنگ بازگشت و او یاران خود را ترسو میخواند و یاران او را ترسو میخواندند و پرچم رسول خدا را شکست خورده باز گردانده بود که رسول خدا باو فرمود حتما پرچم را بمردی خواهم داد که هرگز فرار نمیکند و خدا و رسولش او را دوست میدارند و او خدا و رسولش را دوست میدارد و باز نمیگردد تا اینکه خداوند فتح و پیروزی را بر او عطا فرماید و چون صبح شد فرمود علی را بنزد من بخوانید عرض کردند یا رسول اللّه او را چشم درد گرفته است بطوری که نمیتواند دیده بگشاید فرمود او را بنزد من آورید چون من در مقابل حضرتش ایستادم از آب دهن بمیان چشم من افکند و عرض کرد بار الها گرما و سرما را از او بر طرف ساز و تا این ساعت ببرکت دعای حضرت گرما و سرما از من برطرف شده است و من پرچم را گرفتم و خداوند مشرکین را شکست داد و مرا بر آنان پیروز فرمود) بجز من؟ گفتند: بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که برادری مانند برادر من جعفر داشته باشد که با دو بال زینت داده شده و در بهشت بهر جا که بخواهد درآید بجز من؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا میان شما کسی هست که بجز من عموئی داشته باشد مانند عموی من حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان بود؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که او را دو فرزند باشد همچون دو فرزندان من حسن و حسین که فرزندان رسول خدا میباشند و دو آقای جوانان اهل بهشت هستند؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که همسری مانند همسر من فاطمه دختر رسول خدا و پاره تن پیغمبر و بانوی زنان بهشتی داشته باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد: هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده است؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا نسبت باو فرموده باشد قبیله ولیعه از مخالفت باز ایستند و گر نه بطور حتم و مسلم مردی را که مانند خود من است بسوی آنان خواهم فرستاد که اطاعت او اطاعت من و سرپیچی از فرمانش همچون سرپیچی از فرمان من است و با شمشیر بر آنان فرود بیاید؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد

هیچ مسلمانی نیست که محبت من در دل او رخنه کند مگر اینکه خداوند گناهان او را ببخشاید و هر کس که محبت من بدل او برسد محبت تو نیز بدل او خواهد رسید و دروغ میگوید کسی که گمان کرده مرا دوست میدارد ولی تو را دشمن داشته باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا باو فرموده باشد: تو جانشین منی در میان خانواده و فرزندان من و در میان مسلمانان در هر وقتی که من غایب باشم و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد یا علی کسی که تو را دوست بدارد و ولایت تو را داشته باشد رحمت خدا از پیش شامل حال او شده است و هر کس که تو را دشمن بدارد و با تو ستیزه کند لعنت حق از پیش شامل او است پس عایشه گفت یا رسول اللّه در باره من و پدرم دعائی بفرما که ما از کسانی که او را دشمن بدارد و با وی ستیزه کند نباشیم آن حضرت فرمود: خاموش باش که اگر تو و پدرت از کسانی باشید که ولایت او را پذیرفته و او را دوست میدارند پس مسلم خواهد بود که رحمت خدا از پیش شامل حال شما بوده است و اگر شما دو تن از کسانی باشید که او را دشمن میدارند و با وی ستیزه میکنند پس مسلما لعنت خدا از پیش بر- شما بوده است و حقیقت این است تو و پدرت از این عالم بنزد من خواهید آمد که پدرت نخستین کس باشد که باو ستم کرده و تو نخستین کس باشی که با او جنگ نموده باشی گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد آنچه را که در باره من فرمود: که یا علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت و خانه تو در بهشت روبروی خانه من است همچنان که برادران با هم روبرو نشینند گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی که رسول خدا باو فرموده باشد: یا علی براستی که خداوند تو را بچیزی مخصوص فرموده و آن را بتو عطا کرده است که هیچ کاری از کارها در نزد خداوند از آن بهتر و محبوب تر نیست و آن زهد در دنیا است که نه تو از دنیا چیزی بدست خواهی آورد و نه دنیا از تو بچیزی دست خواهد یافت و همین زهد است که بروز قیامت در نزد خداوند عز و جل زینت نیکوکاران است خوشا بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد و مقام تو را تکذیب کند بجز من کسی هست؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را برای آوردن آب فرستاده باشد همان طور که مرا فرستاد و من رفتم تا آنکه مشک آب را بپشت

گرفته و براه افتادم بادی از پیش روی من وزیدن گرفت و مرا باز گردانید تا آنکه بر زمینم نشاند سپس برخاستم باز بادی بر روی من وزید که مرا باز گردانید تا آنکه بر زمینم نشاند سپس برخاستم و بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم آن حضرت مرا فرمود: چرا دیر کردی؟ سرگذشت خود را بعرض رساندم فرمود جبرئیل بنزد من آمد و مرا خبر داد اما آن باد نخستین جبرئیل بود که با هزار فرشته بر تو سلام میکردند.

و اما باد دومی میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود تا بر تو سلام کنند؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی هست بجز من که جبرئیل باو گفته باشد یا محمد آیا این همراهی علی را می بینی؟ پس رسول خدا فرمود همانا او از من است و من از اویم و جبرئیل گفت: من هم از شما دو تن هستم، گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که هم چون من نویسندگی رسول خدا را بعهده بگیرد آن چنان که من بعهده گرفته بودم تا آنجا که وقتی رسول خدا را خواب گرفت و من میدیدم که هم چنان حضرتش برای من املاء میکند و چون بیدار شد فرمود: یا علی از آنجا تا آنجا چه کسی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم:

تو یا رسول اللَّه، فرمود: نه و لیکن جبرئیل برای تو املاء کرد گفتند بخدا که نه فرمود:

شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی هست که آواز دهنده ای از آسمان آواز دهد که (شمشیر بجز تیغ ذو الفقار نیست و جوانمرد بجز علی علیه السّلام نباشد) و مقصودش بجز من باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرموده باشد همان طور که بمن فرمود: اگر بیمناک نبودم که حتی یکنفر هم باقی نماند مگر اینکه مشتی از خاک پای تو را بمنظور برکت بازماندگان خود برگیرد سخنی در باره تو میگفتم که حتی یکنفر باقی نمی ماند مگر اینکه مشتی از خاک قدم تو را بر میداشت گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد مواظب در خانه باش که از فرشتگان دسته زواری بزیارت من می آیند و بهیچ کس اجازه ورود مده پس عمر آمد و من سه بار او را بازگرداندم و گفتمش که رسول خدا پرده نشین است و جمعی زوار از فرشتگان در محضرش هستند و شماره شان چنین و چنین است و سپس اجازه اش دادم عمر داخل شد و عرض کرد یا رسول اللّه من چندین بار

آمدم و در هر بار علی علیه السّلام مرا باز میگرداند و میگفت که رسول خدا را نمیشود ملاقات کرد و جمعی زوار از فرشتگان در محضرش هستند که شماره شان چنین و چنان است علی از کجا شماره فرشتگان را دانست مگر آنان را دیده بود؟

آن حضرت بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی عمر راست میگوید چگونه شماره فرشتگان را دانستی؟ عرض کردم خوش آمدهای مختلفی بر من گفته شد و صداها را شنیدم و از روی صداها عددشان را شمردم فرمود: راست گفتی زیرا از برادرم عیسی یک روشی در تو هست پس عمر برون شد و می گفت علی را بفرزند مریم مثل زد پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد: (سوره زخرف آیه 572) چون پسر مریم مثل زده می شود ناگهان قوم تو از آن فریاد میکشند و گویند خدایان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از راه ستیزه بلکه آنان گروهی ستیزه جو هستند او نبود مگر بنده ای که ما بوی نعمت دادیم و اگر بخواهیم بجای شما فرشتگانی در زمین قرار میدهیم که جانشین شما باشند، گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او گفته باشد آنچه را که در باره من فرموده است: که طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی علیه السّلام است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخه ای از شاخه های آن در منزل اوست.

گفتند: بخدا نه فرمود: شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا باو فرموده باشد تو بر طبق سنت من جنگ خواهی کرد و ذمه مرا بری خواهی نمود گفتند بخدا نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا باو فرموده باشد تو با بیعت شکنان و تفرقه اندازان و از دین بیرون شده گان جنگ خواهی نمود گفتند: بخدا نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست؟ که بخدمت رسول خدا رسیده باشد در حالی که سر آن حضرت در دامان جبرئیل بود و جبرئیل بمن گفت نزدیک پسر عمت بیا که تو از من باو سزاوارتری گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم بجز من در میان شما کسی هست؟

که رسول خدا سر خود در دامان او گذاشته باشد تا آنکه آفتاب غروب کند و او نماز عصر را نخوانده باشد و همین که رسول خدا بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خوانده ای؟

عرض کردم نه پس رسول خدا دعا کرد تا آفتاب با درخشندگی و تابندگی بازگشت پس من نماز را خواندم سپس آفتاب بافق سرازیر شد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که خدای عز و جل پیغمبرش را دستور فرموده باشد تا کسی را بمنظور رساندن سوره برائت بفرستد پس آن حضرت سوره را با ابی بکر فرستاد جبرئیل بخدمت آن حضرت رسید و عرض کرد یا محمد این پیام را از تو جز خودت یا مردی که از تو باشد نتواند رسانید پس رسول خدا مرا فرستاد و سوره را از ابی بکر گرفتم و با خودم بردم و از جانب رسول خدا آن را ادا کردم خداوند بزبان پیغمبرش ثابت کرد که من از او هستم گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد تو پیشوای کسی هستی که مرا اطاعت کند و روشنی دوستان منی و همان کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد هر کس خوشحال است که همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در بهشتی که پروردگار من بمن وعده داده ساکن باشد همان بهشت عدنی که خداوند نهال آن را با دست خود کاشته و سپس باو فرمود بوجود بیا و آن موجود شد پس باید علی ابن ابی طالب و ذریه او را که پس از او هستند دوست بدارد که آنان پیشوایانند و جانشینان من فقط همان ها هستند خداوند علم و فهم مرا بآنان عطا نموده شما را از در گمراهی داخل نکنند و از در هدایت بیرون نبرند بآنان چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناترند حق بهمراه آنان بهر جا که بروند می رود گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم که بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد حکمی است صادر شده و کاری است گذشته که ترا بجز مؤمن دوست نمی دارد و بجز کافر و منافق دشمنت نمیدارد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم که بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد مانند آنچه را که بمن فرمود: دوستان تو روز قیامت از قبرهایشان خارج می شوند که بر شترهای سفید سوارند و از بند نعلین هایشان نور می درخشد بهرجا به آسانی وارد شوند و سختی ها از آنان برداشته شده و امان به آنان داده شده و اندوه ها از آنان بریده شده تا آنکه بسایه عرش خدای رحمان در آیند سفره ای در جلو آنها گسترده شود که از آن سفره بخورند تا حساب سر آید مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند و مردم غمناکند ولی آنان اندوهی ندارند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هنگامی که ابو بکر آمد و فاطمه را خواستگاری نمود و رسول خدا از تزویج

فاطمه به ابو بکر خودداری کرد. سپس عمر بخواستگاری او آمد و رسول خدا تزویجش نکرد پس من بخواستگاری نزد او شدم و بمن تزویج فرمود پس ابو بکر و عمر آمدند و گفتند ما را بهمسری فاطمه قبول نکردی او را قبول کردی؟ رسول خدا فرمود.

نه من شما را مانع شدم و نه من علی را بهمسری فاطمه اختیار کردم بلکه خداوند شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید رسول خدا میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع می شود مگر پیوست با من و نژاد من کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من نیکوتر؟ همانا پدر من و پدر رسول خدا دو برادر بودند و حسن و حسین که دو سرور جوانان اهل بهشتند دو فرزند منند و فاطمه دختر رسول خدا که بانوی زنان بهشتی است همسر من است آیا جز من دیگری هست! گفتند نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد خداوند خلق را آفرید و آنها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر قرار داد سپس آنها را چند شعبه کرد و مرا در بهترین شعبه ها قرار داد سپس آنها را چند قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد سپس آنها را چند خاندان نمود و مرا در بهترین خاندان ها قرار داد سپس از خاندان من مرا و علی را و جعفر را برگزید و مرا بهترین آنها قرار داد پس من در میان دو فرزند ابی طالب خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته ای بهمراه او بود بجبرئیل گفت ای جبرئیل بکدام یک از اینان فرستاده شده ای؟ گفت باین سپس دست مرا گرفت و مرا نشانید گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا جز من در میان شما کسی هست که رسول خدا چون درهای خانه های همه مسلمانان را که بمسجد باز میشد بست و در خانه مرا نه بست پس عباس و حمزه بخدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی! حضرت بآن دو فرمود نه من از پیش خود شما را بیرون کردم و او را جای دادم بلکه خداوند شما را بیرون کرد و او را جا داد همانا خدای عز و جل ببرادرم موسی وحی کرد که مسجد پاکیزه ای برگیر و خود و هارون و دو فرزند هارون در آن مسجد جای گیر و خدای عز و جل بمن وحی کرد که مسجد پاکیزه ای برگیر و تو و علی و دو فرزند علی در آن مسجد ساکن باش گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است این دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا را نگهداری کرده باشد هنگامی که مشرکین

آمدند و میخواستند آن حضرت را بکشند پس من در بستر آن حضرت خوابیدم رسول خدا بسوی غار رهسپار شد و آنان چنین می پنداشتند که من اویم پس گفتند پسر عمویت کجاست؟ گفتم نمیدانم پس آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد آنچنان که مرا فرمود.

همانا که خداوند مرا بدوستی علی امر فرموده پس دوستی او دوستی من است و دوستی من دوستی پروردگار من است این عهدی است که پروردگار من بمن سپرده و مرا دستور فرموده که آن را بشما ابلاغ کنم آیا شنیدید! گفتند آری شنیدیم فرمود هان در میان شما کسی هست که میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار کرده و با علی دشمنی خواهد کرد گفتند یا رسول اللّٰه ما را از آنان آگاه کن فرمود هان که پروردگار من مرا از آنان آگاه فرموده و بمن دستور فرموده است که از آنان رو بگردانم بحکم دستوری که از پیش صادر شده است فقط هر کدام از شما بآنچه در دل خود نسبت بعلی مییابد اکتفا کند) گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا جز من در میان شما کسی هست که در میدان مبارزه نه تن از بنی عبد دار را بکشد که همه شان پرچم دار بودند و پس از کشتن آنان صؤاب حبشی که غلام آنان بود آمد و میگفت بخدا قسم بعوض آقایان خودم جز محمد را نخواهم کشت و کف بر لب آورده و هر دو چشمش سرخ شده بود شماها همه از او ترسیدید و کناره گرفتید من بسوی او بیرون شدم همین که رو بمن کرد مانند گنبدی ساخته شده مینمود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من او را از کمر دو نیم کردم و دو پای او همچنان بر زمین ایستاده بود و مسلمانان باو نگاه می کردند و بآن منظره میخندیدند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که عمرو بن عبد ودّ آمده و فریاد میکشید آیا کسی هست بجنگ من بیاید همگی از او ترسیدید پس من برخاستم رسول خدا بمن فرمود کجا میروی؟

عرض کردم بسوی این فاسق برخاستم فرمود او عمرو بن عبد ودّ است عرض کردم ای رسول خدا اگر او عمرو بن عبد ودّ است من نیز علی ابن ابی طالب هستم حضرت سخنش را دوباره تکرار فرمود و من همان جواب را تکرار کردم فرمود برو بنام خدا همین که بنزدیک او رسیدم گفت ای مرد کیستی؟ گفتم علی ابن ابی طالب گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده باز گرد که پدرت را با من حق صحبت و رفاقتی بود و من دوست ندارم ترا بکشم من باو گفتم ای عمرو تو با خدای خود عهد کرده ای اگر

کسی سه کار بتو پیشنهاد کند تو یکی از آن سه کار را اختیار کنی گفت پیشنهاد کن. گفتم گواهی دهی که خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست و بآنچه او از طرف خدا آورده اقرار داشته باشی گفت غیر از این را پیشنهاد کن گفتم از همان راهی که آمده ای باز گردی گفت بخدا قسم زنان قریش نباید این سخن را بگویند که من از مقابل تو گریختم گفتم پس پیاده شو تا من با تو بجنگم گفت اما این پیشنهاد را می پذیرم پس پیاده شد پس دو ضربت میان من و او رد و بدل شد ضربت او بسپر خورد و شمشیر از سپر رد شده بر سر من رسید و من ضربتی باو زدم که هر دو پایش قطع شده پس خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد جز من؟ گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما جز من کسی هست که هنگامی که مرحب آمد و میگفت من همانم که مادرم مرا مرحب نام گذارد- قهرمانی هستم سر تا پا غرق در اسلحه و تجربه آموخته- که گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر می جنگم.

پس من بسوی او بیرون شدم ضربتی او بمن زد و ضربتی من باو زدم سنگی کنده شده بر سر داشت چون از بس سرش بزرگ بود کلاه خودی بر سر او جای نمی گرفت شمشیر من سنگ را از سر او انداخت و بر سر او رسید و من او را کشتم در میان شما کسی هست که چنین کاری کرده باشد؟

گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در شأن او فرو فرستاده باشد (خداوند خواسته است که پلیدی را فقط از شما خاندان ببرد و شما را کاملا پاکیزه نماید سوره احزاب آیه 23).

پس رسول خدا عبای خیبری که داشت برگرفت و مرا و فاطمه و حسن و حسین را در زیر عبا جا داد سپس عرض کرد پروردگارا اینان خاندان من هستند پلیدی را از آنان ببر و آنان را کاملا پاکیزه گردان گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد من سرور فرزندان آدم هستم و تو یا علی سرور عرب می باشی؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که پیغمبر خدا در مسجد بود ناگهان دید چیزی از آسمان فرود می آید (3) شتابان بسوی او رفت و اصحابش بدنبال حضرت پس بچهار سیاه رسیدند که تابوتی را بدوش میکشیدند بآنان فرمود بر زمین بگذارید و آنان تابوت را بر زمین گذاشتند

فرمود روی آن را باز کنید باز کردند جنازه سیاهی که آهنی بر دور گردن داشت در آن بود رسول خدا فرمود این کیست؟ گفتند غلامی است از طایفه بنی ریاح فرار کرده بود که خبیث بود و فاسد بما دستور دادند که جنازه او را با غلی که در گردن دارد دفن کنیم من باو نگاه کردم و عرض کردم یا رسول اللّه این غلام هر وقت مرا میدید میگفت بخدا قسم من تو را دوست میدارم تو را بجز مؤمن دوست نمی دارد و بجز کافر دشمن نمی دارد پس رسول خدا فرمود یا علی همانا خداوند باو در مقابل این عقیده پاداشی داد که اینک هفتاد گروه از فرشتگان که هر گروهی هزار گروه است. فرود آمدند و بر او نماز میخوانند پس رسول خدا آهن را از گردن او باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا باو گفته باشد همانند آنچه در باره من فرمود که دیشب بر من اجازه داده شد تا دعا کنم چیزی از پروردگار خود نخواستم مگر اینکه بمن عطا فرمود و هیچ برای خود نخواستم مگر اینکه مانند آن را برای تو خواستم و خدا آن را عطا فرمود) پس من گفتم سپاس خدا را گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسول خدا خالد بن ولید را میان قبیله بنی جذیمه فرستاد پس با آنان کرد آنچه کرد پس رسول خدا بر فراز منبر رفت و سه بار فرمود بار الها من از آنچه خالد کرده است بسوی تو بیزاری می جویم سپس فرمود یا علی تو برو من رفتم و دیه آنان را پرداخت نمودم سپس آنان را بخدا قسم دادم که آیا چیزی باقی مانده است؟ گفتند چون ما را بخدا قسم دادی کاسه های سگان ما و زانو بند شتران مان باقی مانده است من بهای آن را نیز پرداخت کردم باز طلای بسیاری با من باقی ماند که همه را بآنان دادم و گفتم این بخاطر آن میدهم که ذمه رسول خدا بری گردد و بخاطر آنچه که میدانید و آنچه نمیدانید و بخاطر ترسی که زنان و کودکان را فرا گرفته است سپس آمدم بخدمت رسول خدا و کار خود را گزارش دادم فرمود بخدا قسم ای علی اگر بعوض این کاری که کردی شتران سرخ مو نصیب من میشد من این چنین شادمان نمیشدم (4) گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید که رسول خدا می فرمود یا علی دیشب امتم را بر من نمایاندند و پرچم داران که از مقابل من گذشتند من برای تو و شیعیان تو طلب آمرزش کردم گفتند بخدا که شنیدیم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید رسول خدا فرمود ای ابا بکر برو و مردی را که در فلان جا خواهی دید گردن بزن ابو بکر بازگشت رسول خدا فرمود او را کشتی؟ عرض کرد دیدمش که در حال نماز است فرمود ای عمر برو و او را بکش عمر بازگشت حضرت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد دیدمش که نماز میخواند فرمود من شما را دستور میدهم که او را بکشید و شما می گوئید او را در

حال نماز دیدیم؟ فرمود یا علی برو و او را بکش چون من رفتم فرمود اگر او را بیابد خواهد کشت من بازگشتم و گفتم یا رسول اللّه کسی را نیافتم فرمود راست گفتی و اگر تو او را مییافتی حتما او را می کشتی گفتند بخدا که آری شنیدیم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هم چنان که در باره من فرموده (براستی دوست تو در بهشت است و دشمن تو در آتش)؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که عایشه به رسول خدا عرض کرد که ابراهیم از تو نیست و همانا او فرزند فلان بنده قبطی است رسول خدا بمن فرمود برو و او را بکش عرض کردم یا رسول اللّه حال که مرا می فرستی (در اجرای حکم) هم چون آهن گداخته در میان پشم باشم یا آنکه بررسی کنم؟ فرمود نه بلکه بررسی کن پس من رفتم همین که چشم او بمن افتاد از دیوار باغی بالا گرفت و خود را به میان باغ انداخت من نیز به دنبال او خود را به باغ انداختم او بر فراز درخت خرمائی رفت و من بدنبالش به درخت بالا رفتم چون دید که من به درخت بالا رفتم لنگی که به میان بسته بود باز کرد و انداخت که بناگاه دیدم آلتی که مردان راست او ندارد پس آمدم و به رسول خدا گزارش دادم فرمود سپاس خدا را که تهمت ناروا از ما خاندان باز گردانید گفتند بخدا که نه فرمود بار الها گواه باش.

****ترجمه جعفری: (استدلال علی علیه السّلام با این ویژگی ها بر مردم در روز شورا)

از عامر بن واثله نقل شده که گوید: من در روز شورا در آن خانه ای که شورای خلافت تشکیل شده بود حضور داشتم، شنیدم که علی علیه السّلام می فرمود: مردم در حالی ابو بکر را خلیفه کردند که سوگند به خدا من از او شایسته تر و سزاوارتر بودم، ابو بکر نیز عمر را خلیفه کرد که سوگند به خدا من از او شایسته تر و سزاوارتر بودم. اینک عمر طبق وصیتش مرا همسان با پنج نفری قرار داده که مرا ششمین نفر آنها شمرده و به من نسبت به آنها هیچ برتری قایل نشده است. اگر بخواهم برای برتری خودم بر علیه آنان آن چنان استدلال می کنم که هیچ عرب و عجمی و هیچ فرد معاهده بسته و شرک ورزی نتواند آن را دگرگون ساخته و انکار نماید.

آنگاه فرمود: شما را به خدا! ای اعضای شورا! آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی بشناسد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. سپس فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد که تو نسبت به من

مانند هارون از موسی هستی؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قربانی خود را به سوی پروردگار جهانیان به مکه برد کسی را جز من در آن شریک کند؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که آنگاه که مرغی برای خوردن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: خداوندا! محبوبترین آفریده خود در پیشگاهت را برای من برسان تا با من از این مرغ بخورد» گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که عمر از دو دژ خیبر بازگشت در حالی که همراهانش او را و عمر آنها را ترسو می شمردند که پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شکست خورده بازگردانیده بود، حضرتش بدو فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که هرگز فرار نمی کند. خدا و پیامبرش او را و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد، تا به یاری خدا پیروز نگردد باز نمی گردد.» هنگامی که صبح شد پیامبر خدا فرمود:

علی را نزد من فراخوانید. گفتند: ای پیامبر خدا! او چشم درد دارد به گونه ای که نمی تواند پلک روی هم گذارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نزد من بیاورید. علی علیه السّلام فرمود: هنگامی که به حضورش شرفیاب شدم، آب دهان مبارکش در چشمم افکند و فرمود: «خداوندا! گرمی و سردی را از آن بزدای.» خداوند تاکنون گرمی و سردی را از من برده است. من پرچم را گرفتم پس خداوند شرک ورزان را شکست داده و مرا بر آنان پیروز کرد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که برادری همچون برادر من جعفر دارد که با دو بال زینت داده شده در بهشت به هر کجای آن بخواهد به پرواز درآید؟

گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما- جز من کسی هست که عمویی، همچون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و پیامبر او و سرور شهیدان است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که دو سبط هم چون دو سبط من حسن و حسین علیه السّلام که فرزندان پیامبر خدایند و سرور جوانان بهشتیان هستند داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود:

شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری همانند همسر من فاطمه دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بانوی زنان بهشتی داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: و هر کس از تو جدا گردد از من جدا شده و کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «قبیله بنی ولیمه از سرپیچی دست بردارند و گر نه مردی را که همانند من است به سوی آنان خواهم فرستاد، همو که اطاعت او اطاعت از من و سرپیچی از دستورات او همچون سرپیچی از دستور من است، با شمشیر آنها را فرا خواهد گرفت. گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که مهر من در دلش جای گرفته باشد مگر این که خداوند گناهان او را بپوشاند و هر که مهر من در دلش جای گیرد بی تردید مهر تو نیز به دل او رسیده و دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست می دارد ولی با تو دشمنی می ورزد.» گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: هر وقت که من غایب باشم تو جانشین من در میان خانواده، فرزندان، و مسلمانان هستی. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. و دوست تو دوست من و دوست من، دوست خداست.» گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «کسی که به تو مهر ورزد و ولایت تو را داشته باشد رحمت (الهی) او را از پیش فرا گیرد و هر که با تو دشمنی ورزد و به ستیزه برخیزد لعنت (الهی) او را از پیش فرا گرفته است.» در این هنگام عایشه گفت: ای پیامبر خدا! در مورد من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او دشمنی ورزیده و به ستیز برخیزد نباشیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ساکت باش! اگر تو و پدرت از کسانی باشید که ولایت او را پذیرفته و او را دوست می دارند بی تردید رحمت الهی از پیش شما را فرا گرفته و اگر شما از کسانی باشید که با او دشمنی کرده و به ستیز برخیزید، بی تردید لعنت الهی از پیش شما را فرا گرفته است، به طور حتم تو و پدرت در حالی در نزد من خواهید آمد که پدرت نخستین کسی است که در حق او ستم نموده و تو نخستین کسی هستی که با او جنگ نموده باشی.» گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد آنچه که در مورد من فرموده که: «ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر من و من برادر تو هستم، خانه تو در بهشت همان گونه که برادران رو به روی هم می نشینند رو به روی خانه من است.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد:

«ای علی! به راستی که خداوند تو را به کاری مخصوص کرده و آن را به تو ارزانی داشته است که هیچ عملی در پیشگاه خداوند از آن محبوبتر و برتر نیست و آن زهد در دنیاست که نه تو می توانی از دنیا چیزی بدست بیاوری و نه دنیا می تواند چیزی از تو بدست آورد. و همین ویژگی در روز رستاخیز در پیشگاه خداوند متعال زینت نیکان خواهد بود، پس خوشا به حال کسی که به تو مهر ورزیده و تو را تصدیق کند و وای بر کسی که با تو دشمنی نموده و تو را تکذیب کند»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را برای آوردن آب فرستاده باشد آنسان که مرا فرستاد، من رفتم تا این که مشک آب را به پشت گرفته و به راه افتادم، پس بادی از پیش روی وزید و مرا بازگردانید تا این که بر زمین نشاند، آنگاه برخاستم باز بادی از رو به روی وزید و مرا بازگردانده و بر زمین نشاند. سپس من برخاستم و به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم. حضرتش به من فرمود: چرا دیر کردی؟ من سرگذشت خود را به او گفتم: فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و قضیه را گفت، باد نخستین، همان جبرئیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند و دومین باد، میکائیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل در باره او گفته باشد:

«ای محمّد! آیا این همکاری علی را می بینی»؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که او از من و من از او هستم، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همچون من برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نویسندگی کند، آن گونه که من نویسندگی می کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشم بر هم نهاده بود و من می دیدم که همچنان به من املا می کند وقتی بیدار شد فرمود: ای علی! از آنجا تا اینجا چه کسی به تو املا کرد؟ عرض کردم: شما، ای پیامبر خدا! فرمود: «نه، و لیکن این جبرئیل بود که بر تو املا می کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به

خدا ! آیا در میان شما جز من کسی هست که در باره او منادی از آسمان ندا دهد که: «شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست»؟ گفتند: نه به خدا ! فرمود: شما را به خدا ! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا در باره او فرموده باشد آن گونه که به من فرمود: «اگر بیم نداشتم که همه مشتی از خاک پای تو را به جهت برکت برای بازماندگانش بر می داشت در مورد تو سخنی می گفتم که همه مشتی از خاک پای تو را برمی داشتند.» گفتند: نه به خدا ! فرمود: شما را به خدا ! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «مراقب در خانه باش که گروهی از فرشتگان به زیارت من می آیند و به کسی اجازه ورود نده.» در این حال عمر آمد، من سه مرتبه او را برگرداندم و بدو گفتم که پیامبر اجازه ملاقات نداده؛ چرا که گروهی از فرشتگان که تعدادشان چنین و چنان است به زیارت حضرتش مشرّف شده اند. آنگاه به او اجازه ورود دادم، او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا ! من چندین بار آمدم و هر مرتبه علی مرا باز می گردانید، و می گفت:

پیامبر خدا را نمی شود دید؛ چرا که در محضر او چنین و چنان تعداد از فرشتگان هستند، او چگونه از شما آنان آگاه بود؟ مگر آنها را دیده بود؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی ! عمر راست می گوید چگونه از شمار آنان آگاه شدی؟ من عرض کردم: صداهایی را شنیدم که به من تحیّت می گفتند، من آنها را شمردم و تعداد فرشتگان را دانستم. فرمود: راست گفتی، زیرا که از برادرم عیسی علیه السّلام روشی برای توست، پس عمر بیرون رفت در حالی که می گفت:

علی را به فرزند مریم مثل زد، که در این هنگام خداوند متعال این آیه را فرستاد که: «و آنگاه که فرزند مریم مثل زده شد به ناگاه قوم تو از آن باز می دارند.» (فرمودند: یعنی: فریاد می زنند.) می گویند: آیا معبودهای باطل بهتر است یا او؟ این مثل را نمی زنند مگر از راه ستیزه، بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. او نبود مگر بنده ای که ما به او نعمت داده و او را مثلی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. و اگر بخواهیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند.» گفتند: نه به خدا ! فرمود: شما را به خدا ! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد آنسان که در مورد من فرمود که: «طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی علیه السّلام است، هیچ فرد با ایمانی نیست مگر این که شاخه ای از شاخه های آن در خانه اوست؟ گفتند: نه به خدا ! فرمود: شما را به خدا ! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا به او فرموده باشد: «تو به روش من می

جنگی و ذمّه مرا بری خواهی نمود.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدو فرموده باشد: «تو با پیمان شکنان و بیدادگران و از دین بیرون شدگان پیکار خواهی کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده باشد در حالی که سرش در دامن جبرئیل بود که جبرئیل به من گفت: «به پسر عمویت نزدیک شو که تو از من به او شایسته تری»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرش را در دامان او نهاده باشد تا آن که خورشید غروب کرده باشد و نماز عصر را نخوانده باشد، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد و فرمود: ای علی! نماز عصر را خوانده ای؟ عرض کردم: نه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و خورشید با درخشش و تابش بازگشت، آنگاه که من نمازم را خواندم به سوی افق سرازیر شد. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند به پیامبرش فرمان دهد تا او را به اعلام برائت و بیزاری از مشرکان بفرستد، پیامبر ابو بکر را فرستاد که ناگاه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! این پیام را نمی رساند مگر خودت یا مردی از خودت. پس پیامبر مرا فرستاد تا آن را از ابو بکر گرفته و آن را برده و از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت کرد که من از او هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد: «تو پیشوای کسی هستی که از من فرمان برد، و نور دوستان منی و همان کلمه ای هستی که پارسایان بدان ملازمند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «هر که خرسند است که همچون من زندگانی کند و همچون من بمیرد و در بهشتی که پروردگارم به من وعده داده که همان باغهای عدن است که خداوند نهال آن را با دست (توانای) خویش کاشت. آنگاه به او فرمود:

موجود شو و آن موجود شد ساکن گردد، پس علی بن ابی طالب و فرزندان پس از او را که همان پیشوایانند، دوست بدارد، آنان همان اوصیایی هستند که خداوند دانش و فهم برای آنان عطا فرموده است، آنان شما را از در گمراهی وارد نمی کنند و از در هدایت بیرون نمی برند، هرگز چیزی به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند، حق به همراه آنان- هر جا که بروند می رود» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در

میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «فرمانی است که صادر شده که جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر منافق با تو دشمنی نمی کند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد آنسان که در باره من فرمود: «اهل ولایت تو در روز رستاخیز در حالی از گورهایشان بیرون می آیند که بر شترهای سفید سوارند، از بند کفشهای آنان نوری می درخشد، آنان به آسانی به هر جا وارد شده و سختی ها از آنان برداشته می شود و به آنان امان داده می شود و همه غم ها و اندوه ها از آنان بریده می شود تا این که به سایه عرش خدای رحمان درآیند، که سفره ای در برابرشان گسترده می گردد که از (غذاهای) آن بخورند تا حسابرسی (مردم) به سر آید، (در آن روز) همه مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند و مردم محزونند ولی آنان اندوهی ندارند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد آنگاه که ابو بکر به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمده پیامبر رد کرد و از این امر خودداری نمود، پس عمر برای خواستگاری آمد، دست رد بر سینه او نیز زده شد، پس من از او خواستگاری نمودم و به من تزویج نمود، ابو بکر و عمر آمده و گفتند: ما را به همسری او نپذیرفتی ولی او را پذیرفتی؟- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را رد نکردم و من علی را به همسری او برنگزیدم، بلکه خدا بود که شما را رد کرد و او را پذیرفت.» گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا شنیده اید که فرمود: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز گسستنی است مگر پیوند و نژاد من.» پس کدام پیوند از پیوند من و کدام نژاد از نژاد من برتر است؟ به راستی که پدر من و پدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو برادر بودند، و حسن و حسین فرزندانی که فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان بهشتیانند، فرزندان من هستند و فاطمه دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بانوی زنان بهشتی، همسر من است. گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «به راستی که خداوند خلق را آفرید و آن را دو گروه قرار داد و مرا در بهترین گروه قرار داد. سپس آنها را چند شعبه قرار داده و مرا در بهترین شعبه قرار داد، آنگاه آنها را قبیله هایی قرار داده و مرا در بهترین آن قرار داد، آنگاه آنها را خاندانهایی قرار داده و مرا در بهترین خاندان قرار داد. آنگاه از خاندانم، من، علی، جعفر را

برگزید و مرا بهترین آنان قرار داد، پس روزی در میان دو فرزند ابو طالب خوابیده بودم، جبرئیل به همراه فرشته ای آمد که به جبرئیل گفت: ای جبرئیل! به کدامیک از اینان فرستاده شده ام؟ گفت: به این- آنگاه دست مرا گرفت و مرا نشانید». گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درهای همه مسلمانان را که به مسجد باز می شد بست و در خانه مرا نبست، پس عباس و حمزه خدمت حضرتش آمده و عرض کردند: ما را از مسجد بیرون کردی و او را جای دادی؟ حضرت به آنها فرمود: من شما را بیرون نکردم و او را جای ندادم بلکه خداوند شما را بیرون کرد و او را جای داد. خداوند متعال به برادرم موسی وحی نمود که: مسجد پاکیزه ای برگزین و خود، هارون و فرزندان هارون در آن مسجد جای گیرید. و خداوند متعال به من نیز وحی کرد که مسجد پاکیزه ای برگزین و خود، علی، و دو فرزندانش در آن جای گیرید. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد: «حق با علی و علی با حق است. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که از جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله محافظت کرده باشد آنگاه که شرک ورزان تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند، من در بستر حضرتش آرمیدم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی غار رهسپار شد، آنها گمان می کردند که من او هستم، (وقتی مرا دیدند) گفتند: پسر عمویت کجاست؟ گفتم: نمی دانم، آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد آن گونه که در مورد من فرمود: «به راستی خداوند مرا به دوستی و ولایت علی فرمان داد، پس ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت پروردگار من است، این پیمانی است که پروردگارم از من پیمان گرفته و به من دستور داده که آن را به شما برسانم، آیا شنیدید؟ گفتند: آری شنیدیم. فرمود: آگاه باشید! در میان شما کسی هست که می گوید: شنیدم، ولی مردم را بر دوش خودش سوار کرده و با علی علیه السّلام به ستیز برمی خیزد؟

گفتند: ای پیامبر خدا! ما را از آنان آگاه فرما؟ فرمود: هان که به راستی پروردگارم مرا از آنان آگاه ساخته و به من دستور داده که از آن روی گردانم، طبق دستوری که از پیش صادر گشته فقط هر کدام از شما بدان چه در دل خویش نسبت به علی علیه السّلام می یابد، بسنده کند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی

هست که در میدان نبرد نه تن از مبارزان بنی عبد الدار را که همگی پرچمدار بودند بکشد که من کشتم، آنگاه غلام آنان، صؤاب حبشی به میدان کارزار قدم نهاد و در حالی که می گفت: سوگند به خدا! در عوض سروران خودم جز محمّد را نخواهم کشت. دو لبش کف کرده و چشمانش سرخ شده بود، شما همگی ترسیده و از مبارزه با او کناره گرفتید، در این هنگام من گام به مبارزه با او برداشتم، وقتی رو به من کرد گویی گنبدی ساخته شده و استوار بود، با آغاز نبرد دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد من با ضربه ای از کمر او را دو نیم کردم که نیم تنه پایین او همچنان بر روی دو پایش ایستاد که مسلمانان به او نگریسته و از آن منظره می خندیدند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همانند من از شرک ورزان قریش به خاک و خون بکشد؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان نبرد عمرو بن عبد ودّ فریاد می زد، آیا کسی هست که به مبارزه من بیاید؟ همه شما از او ترسیدید من برخاستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کجا می روی؟ عرض کردم: به سوی این فاسق برخاستم. فرمود: او عمر بن عبد ودّ است! عرض کردم: ای پیامبر خدا! اگر او عمرو بن عبد ودّ است من نیز علی بن ابی طالبم. حضرت سخنش را دوباره فرمود. من نیز پاسخم را تکرار کردم. آنگاه به من فرمود: برو به نام خدا. وقتی که به نزدیک او رسیدم گفت: ای مرد! تو کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب. گفت: همتای بزرگواری هستی ای برادر زاده! بازگرد که پدرت با من حق همنشینی و گفتگوی داشت. من دوست ندارم که تو را بکشم. من در پاسخ او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که اگر کسی سه تا پیشنهاد برای تو کرد یکی از آنها را بپذیری! گفت: پیشنهاد کن. گفتم: این که گواهی دهی که معبودی جز خدا نیست و این محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و بدان چه که از جانب خدا آورده اقرار کنی. گفت: پیشنهادی غیر از اینها بیاور. گفتم: از همان راهی که آمده ای بازگردی. گفت: سوگند به خدا! سخن و گفتگوی زنان قریش نباید این باشد که من از برابر تو گریختم. گفتم: پس (از اسب) پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: این پیشنهاد را می پذیرم. آنگاه (از اسب) پایین آمد دو ضربه میان من و او، ردّ و بدل شد که ضربه شمشیر او به سپر من خورد و از آن رد شده بر سر من رسید، و من آنچنان ضربه ای به او زدم که هر دو پایش قطع شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما جز من کسی هست که چنین مبارزه ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که مرحب پا به عرصه نبرد گذاشت رجز می خواند و می گفت: من همانم که مادرم مرا مرحب نامیده، پهلوانی با تجربه که غرق در سلاحم؛ که گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر نبرد می کنم. من برای مبارزه با او به میدان آمدم، او به قدری بزرگ بود که به جای کلاه خود، سنگی کنده شده در سر داشت، او ضربه ای بر من زد، وقتی من شمشیر به سوی او حواله کردم از ضربه من، کلاه خود سنگی از سرش افتاد و شمشیر بر سرش اصابت کرد و من او را کشتم. آیا در میان شما جز من کسی هست که چنین مبارزه ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند در باره او آیه تطهیر را نازل کرده باشد که: «خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما خاندان زدوده و شما را تمام و کمال پاکیزه گرداند.» در این هنگام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسای خیبری را گرفته و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و آنگاه فرمود: «پروردگار من! اینان خاندان منند، پس پلیدی را از آنان بزدای و آنها را کاملا پاکیزه گردان!» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: «من سرور فرزندان آدم و تو ای علی! سرور عرب هستی» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود بناگاه دید که چیزی از آسمان فرود می آید، حضرت به سرعت به طرف آن رفت و اصحابش در پی حضرت بودند، آن حضرت به چهار سیاهی رسید که تابوتی را به دوش می کشیدند، حضرت به آنان فرمود: تابوت را بر زمین گذارید! آنان آن را بر زمین گذاشتند! فرمود: روی آن را باز کنید! باز کردند، ناگاه جنازه سیاهی که آهن بر دور گردنش داشت در آن بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: این کیست؟ گفتند: غلامی خبیث و فاسد از قبیله ریاحیان است که از دست آنان فرار کرده بود، (اینک مرده) به ما دستور دادند او را با همان زنجیری که در گردن دارد به خاک بسپاریم. من به آن غلام نگریسته و عرضه کردم: ای پیامبر خدا! هر وقت این غلام مرا می دید می گفت: «سوگند به خدا! من تو را دوست می دارم، سوگند به خدا جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر تو را دشمنی نمی کند.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! اینک بدون تردید خداوند به خاطر این عقیده به او پاداش داد. اینک هفتاد گروه از فرشتگان که هر گروهی هزار گروهند فرود آمده و بر او نماز می خوانند. آنگاه پیامبر خدا غل آهنین از گردنش باز کرد و بر او نماز خوانده و به خاکش سپرد. گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرموده باشد آنسان که در باره من فرمود: «دیشب به من اجازه داده شد تا دعا کنم، چیزی از پروردگارم نخواستم مگر این که به من ارزانی داشت و چیزی برای خود نخواستم مگر این که همانند آن را برای تو خواستم و خداوند آن را عطا فرمود». من گفتم: خدا را سپاس. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد، او با آنان آن گونه رفتار کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و سه بار فرمود: «خداوند! من از آنچه که خالد بن ولید انجام داده به سوی تو بیزاری می جویم.» آنگاه به من فرمود: یا علی! تو برو. من به سوی آنان رفته و دیه آنها را پرداختم. آنگاه آنها را به خدا سوگند دادم که آیا چیزی باقی مانده است؟ گفتند: چون ما را به خدا سوگند دادی (می گوییم) که کاسه های سگان ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. من بهای آن ها را نیز پرداختم. باز طلای زیادی به همراه من باقی ماند که همه آنها را به آنان دادم و گفتم: این را می دهم بدان جهت که ذمّه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنچه می دانید و نمی دانید به خاطر ترسی که زنان و کودکان داشتند بری گردد.

آنگاه به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگشته و جریان را گزارش نمودم. حضرت فرمود: سوگند به خدا! اگر در عوض این کاری که انجام دادی شتران سرخ مو به من می رسید، این قدر خوشحال نمی شدم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم.

فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که می فرمود: «ای علی! دیشب امّتم را به من نشان می دادند، پرچمداران آنان از کنار من عبور کردند، من به تو و شیعیان تو آمرزش خواستم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمود: ای ابا بکر! برو و گردن این مردی را که فلان محل خواهی دید بزن، او بازگشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه؟ چون دیدم در حال نماز است. فرمود: ای عمر! تو برو و او را به قتل برسان. او نیز بازگشت. پیامبر فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه، چون دیدم در حال نماز است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من به شما دستور می دهم او را بکشید، شما می گویید او را در حال نماز دیدیم؟ فرمود: ای علی! تو برو و او را به قتل برسان، وقتی من رهسپار شدم فرمود: اگر او را بیابد، می کشد. من باز گشتم و عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی! اگر او را می یافتی حتما می کشتی.» گفتند: آری به خدا سوگند شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در باره او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته باشد آنسان که در باره من فرمود: «به راستی که دوست تو در بهشت و دشمن تو در آتش خواهد بود.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که عایشه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ابراهیم از تو نیست، او از فلان قبطی است، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! تو برو و او را بکش! من عرض کردم:

ای پیامبر خدا! آیا در اجرای این حکم همانند مسمار گداخته باشم یا قضیه را بررسی کنم؟

فرمود: نه، بلکه قضیه را بررسی کن. من رفتم وقتی چشمش به من افتاد از دیواری بالا رفت، خود را به آن طرف دیوار انداخت. من نیز در پی او رفتم تا این که او بر فراز درخت خرمایی بالا رفت و من نیز در پی او از درخت بالا رفتم. وقتی دید من از درخت بالا رفتم، لباس زیر از تن کند. ناگاه دیدم که آلت مردی ندارد. پس خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگشته مطلب را به عرضش رساندم. حضرت فرمود: سپاس خدایی را که نسبت ناروایی را از خاندان ما بازگردانید.» گفتند:

نه به خدا سوگند. فرمود: خداوندا! گواه باش.

1- . المراد به ذو الثدیه و قصته مشهوره.
2- . فیه نکاره شدیده إذا النبیّ صلّی اللّه علیه و آله کیف أمر بقتل من لم یثبت جرمه، و کیف لم یقم حدّ القذف علی عائشه؟! و هذا ممّا یضعف الخبر، و العلم عند اللّه.
3- (شرح:) یعنی دید فرشتگان از آسمان فرود می آیند و حضرت بسوی آنان تشریف برد تا ببیند برای چه فرود می آیند که دید بر آن جنازه نماز میگذارند
4- بنا بنقل سیره ابن هشام از ابن اسحق جریان از این قرار است که رسول خدا لشکر باطراف مکه میفرستاد و آنان را بخدای عز و جل میخواند ولی دستور جنگ بآنان نمیداد از جمله اشخاص که فرستاد خالد بن

ولید بود که دستور فرمود از قسمت پائین تهامه برود ولی با مردم نجنگد خالد که بمیان قبیله جذیمه رسید با آنان برخورد سختی نمود ج 4 ص 70 و بسندهای مختلف از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا خالد بن ولید را پس از فتح مکه مأمور نمود که مردم را باسلام دعوت نماید ولی جنگ نکند و جمعی از قبائل عرب مانند سلیم بن منصور و مدلج بن مره بهمراه او بودند که بعشیره جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن کنانه رسیدند همین که مردم آن سامان خالد را دیدند اسلحه بدست گرفته و آماده جنگ شدند خالد بآنان گفت اسلحه را بر زمین گذارید که این مردم با شما سر جنگ ندارند همین که اسلحه را گذاشتند خالد دستور داد تا دست همه را بستند و آنگاه همگی را از دم شمشیر گذراند و هر چه توانست از آنان کشت چون این خبر برسول خدا رسید دستها بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد بار الها من از آنچه خالد کرده است بیزارم سپس رسول خدا علی را طلبید و فرمود یا علی بنزد این مردم برو و در کارشان نیک نظر کن و رسوم دوران جاهلیت را زیر پا بنه پس علی علیه السّلام بیرون شد تا بنزد آنان رسید و پول فراوانی رسول خدا بهمراه علی فرستاده بود پس آن حضرت خون بهای همه را داد و غرامت اموالشان را پرداخت نمود حتی کاسه ای که برای آب خوردن سگ گذاشته بودند تا آنکه نه خونبهائی ماند و نه غرامتی ولی از مالی که بهمراه علی بود هنوز باقی مانده بود علی علیه السّلام چون از کار آنان فارغ شد بآنان فرمود آیا خونبها و یا غرامتی مانده که نداده باشم؟ گفتند نه فرمود من این باقیمانده مال را نیز احتیاطا برای رسول خدا بشما میدهم و باقیمانده مال را بآنان داد و بازگشت و در کامل گوید چون بازگشت و برسول خدا گزارش کرد فرمود عملی بسیار بجا و نیکو انجام دادی

الحقوق الخمسون التى كتب بها على بن الحسين سيد العابدين عليه السلام إلى بعض أصحابه

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا خَيْرَانُ بْنُ دَاهِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ الْجَبَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: هَذِهِ رِسَالَةُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ

1- . الظاهر هو محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسدى الكوفىّ الثقه كما فى منهج المقال يروى عن جعفر بن محمّد بن مالک و هو كما فى الخلاصه ضعيف فى الحديث. و نقل- رحمه اللّه- عن ابن الغضائرى (ره) أنه كان يضع الحديث وضعا و يروى عن المجاهيل و سمعنا من قال كان أيضا فاسد المذهب و الروايه، ثمّ قال قال الشيخ الطوسىّ (ره): أن جعفر ابن محمّد بن مالک كوفىّ ثقه و يضعفه قوم- الخ. و أمّا خيران- بالمعجمه- فان كان هو خيران الخادم القراطيسى الذى عدّه الشيخ من أصحاب الهادى عليه السّلام فهو ثقه ذو مرتبه عظيمه عنده عليه السلام كما يظهر من بعض الأخبار، و إن كان غيره فهو مهمل. و أمّا أحمد بن على بن سليمان الجبلى و أبيه فلم أجد من ذكرهما. و أمّا محمّد بن على فهو أبو سمينه الصيرفى ظاهرا بقرينه روايته عن محمّد بن فضيل. و قال النجاشىّ: ضعيف جدا فاسد الاعتقاد لا يعتمد على شى ء. ثمّ اعلم أن الاعتبار فى أمثال هذه الأحاديث بالمتن لا بالسند، و قد روى المصنّف- رحمه اللّه- قسما كبيرا من هذا الحديث الشريف فى الفقيه بسند آخر عن أبى حمزه و اعتمد عليه جمله من المشايخ العظام لقرائن كانت عندهم على صحّه صدوره، و رواه ابن شعبه الحرّانى فى تحف العقول بنحو أبسط.

اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْکَ حُقُوقاً مُحِيطَةً بِکَ فِی کُلِّ حَرَکَةٍ تَحَرَّکْتَهَا أَوْ سَکِنَةٍ سَکَنْتَهَا أَوْ حَالٍ حُلْتَهَا أَوْ مَنْزِلَةٍ نَزَلْتَهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبْتَهَا أَوْ آلَةٍ تَصَرَّفْتَ فِيهَا فَأَکْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى عَلَيْکَ مَا أَوْجَبَ عَلَيْکَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِی هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ ثُمَّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْکَ لِنَفْسِکَ مِنْ قَرْنِکَ إِلَى قَدَمِکَ عَلَى اخْتِلَافِ جَوَارِحِکَ فَجَعَلَ عَزَّ وَ جَلَّ لِلِسَانِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِسَمْعِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِبَصَرِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِيَدِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِرِجْلِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِبَطْنِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِفَرْجِکَ عَلَيْکَ حَقّاً فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِی بِهَا تَکُونُ الْأَفْعَالُ ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَفْعَالِکَ عَلَيْکَ حُقُوقاً فَجَعَلَ لِصَلَاتِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِصَوْمِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِصَدَقَتِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِهَدْيِکَ عَلَيْکَ حَقّاً وَ لِأَفْعَالِکَ عَلَيْکَ حُقُوقاً ثُمَّ يَخْرُجُ الْحُقُوقُ مِنْکَ إِلَى غَيْرِکَ مِنْ ذَوِی الْحُقُوقِ الْوَاجِبَهِ عَلَيْکَ فَأَوْجَبُهَا عَلَيْکَ حُقُوقُ أَئِمَّتِکَ ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِکَ ثُمَّ حُقُوقُ رَحِمِکَ فَهَذِهِ حُقُوقٌ تَتَشَعَّبُ مِنْهَا حُقُوقٌ فَحُقُوقُ أَئِمَّتِکَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبُهَا عَلَيْکَ حَقُّ سَائِسِکَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقُّ سَائِسِکَ بِالْعِلْمِ ثُمَّ حَقُّ سَائِسِکَ بِالْمِلْکِ وَ کُلُّ سَائِسٍ إِمَامٌ (1) وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِکَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبُهَا عَلَيْکَ حَقُّ رَعِيَّتِکَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقُّ رَعِيَّتِکَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ رَعِيَّهُ الْعَالِمِ ثُمَّ حَقُّ رَعِيَّتِکَ بِالْمِلْکِ مِنَ الْأَزْوَاجِ وَ مَا مَلَکَتِ الْأَيْمَانُ وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِکَ کَثِيرَهٌ مُتَّصِلَهٌ بِقَدْرِ اتِّصَالِ الرَّحِمِ فِی الْقَرَابَهِ وَ أَوْجَبُهَا عَلَيْکَ حَقُّ أُمِّکَ ثُمَّ حَقُّ أَبِيکَ ثُمَّ حَقُّ وَلَدِکَ ثُمَّ حَقُّ أَخِيکَ ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ وَ الْأَوْلَى فَالْأَوْلَى ثُمَّ حَقُّ مَوْلَاکَ الْمُنْعِمِ عَلَيْکَ ثُمَّ حَقُّ مَوْلَاکَ الْجَارِيَهِ نِعْمَتُهُ عَلَيْکَ (2) ثُمَّ حَقُّ ذَوِی الْمَعْرُوفِ لَدَيْکَ ثُمَّ حَقُّ مُؤَذِّنِکَ لِصَلَاتِکَ ثُمَّ حَقُّ إِمَامِکَ فِی صَلَاتِکَ ثُمَّ حَقُّ جَلِيسِکَ ثُمَّ حَقُّ جَارِکَ ثُمَّ حَقُّ صَاحِبِکَ ثُمَّ حَقُّ شَرِيکِکَ ثُمَّ حَقُّ مَالِکَ ثُمَّ حَقُّ غَرِيمِکَ الَّذِی تُطَالِبُهُ ثُمَّ حَقُّ غَرِيمِکَ الَّذِی يُطَالِبُکَ ثُمَّ حَقُّ خَلِيطِکَ ثُمَّ حَقُّ خَصْمِکَ الْمُدَّعِی عَلَيْکَ ثُمَّ حَقُّ خَصْمِکَ الَّذِی تَدَّعِی عَلَيْهِ ثُمَّ حَقُّ مُسْتَشِيرِکَ ثُمَّ حَقُّ الْمُشِيرِ عَلَيْکَ ثُمَّ حَقُ

1- . السائس: القائم بامر و المدبّر له.
2- . کذا و الظاهر تصحيفه، و الصواب کما سيأتی فی تفصيله عليه السّلام هذه الحقوق (حق مولاک الجاريه نعمتک عليه).

مُسْتَنْصِحِکَ ثُمَّ حَقُّ النَّاصِحِ لَکَ ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ أَکْبَرُ مِنْکَ ثُمَّ حَقُّ مَنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْکَ ثُمَّ حَقُّ سَائِلِکَ ثُمَّ حَقُّ مَنْ سَأَلْتَهُ ثُمَّ حَقُّ مَنْ جَرَى لَکَ عَلَى یَدَیْهِ مَسَاءَةٌ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ (1) عَنْ تَعَمُّدٍ مِنْهُ أَوْ غَیْرِ تَعَمُّدٍ ثُمَّ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِکَ عَلَیْکَ ثُمَّ حَقُّ أَهْلِ ذِمَّتِکَ ثُمَّ الْحُقُوقُ الْجَارِیَهُ بِقَدْرِ عِلَلِ الْأَحْوَالِ وَ تَصَرُّفِ الْأَسْبَابِ فَطُوبَى لِمَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى قَضَاءِ مَا أَوْجَبَ عَلَیْهِ مِنْ حُقُوقِهِ وَ وَفَّقَهُ لِذَلِکَ وَ سَدَّدَهُ فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ (2) الْأَکْبَرُ عَلَیْکَ فَأَنْ تَعْبُدَهُ لَا تُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً فَإِذَا فَعَلْتَ بِالْإِخْلَاصِ جَعَلَ لَکَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ یَکْفِیَکَ أَمْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ حَقُّ نَفْسِکَ عَلَیْکَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّ اللِّسَانِ إِکْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَعْوِیدُهُ الْخَیْرَ وَ تَرْکُ الْفُضُولِ الَّتِی لَا فَائِدَهَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِیهِمْ وَ حَقُّ السَّمْعِ تَنْزِیهُهُ عَنْ سَمَاعِ الْغِیبَهِ وَ سَمَاعِ مَا لَا یَحِلُّ سَمَاعُهُ وَ حَقُّ الْبَصَرِ أَنْ تَغُضَّهُ عَمَّا لَا یَحِلُّ لَکَ وَ تَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ وَ حَقُّ یَدِکَ أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا یَحِلُّ لَکَ وَ حَقُّ رِجْلَیْکَ أَنْ لَا تَمْشِیَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا یَحِلُّ لَکَ فَبِهِمَا تَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ فَانْظُرْ أَنْ لَا تَزِلَّ بِکَ فَتَرَدَّى فِی النَّارِ وَ حَقُّ بَطْنِکَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وِعَاءً لِلْحَرَامِ وَ لَا تَزِیدَ عَلَى الشِّبَعِ وَ حَقُّ فَرْجِکَ أَنْ تُحْصِنَهُ عَنِ الزِّنَا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ یُنْظَرَ إِلَیْهِ وَ حَقُّ الصَّلَاهِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وِفَادَهٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِیهَا قَائِماً بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِکَ قُمْتَ مَقَامَ الْعَبْدِ الذَّلِیلِ الْحَقِیرِ الرَّاغِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِی الْخَائِفِ الْمُسْتَکِینِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعَظِّمِ لِمَنْ کَانَ بَیْنَ یَدَیْهِ بِالسُّکُونِ وَ الْوَقَارِ وَ تُقْبِلَ عَلَیْهَا بِقَلْبِکَ وَ تُقِیمَهَا بِحُدُودِهَا وَ حُقُوقِهَا وَ حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وِفَادَهٌ إِلَى رَبِّکَ وَ فِرَارٌ إِلَیْهِ مِنْ ذُنُوبِکَ وَ بِهِ قَبُولُ تَوْبَتِکَ (3) وَ قَضَاءُ الْفَرْضِ الَّذِی أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَیْکَ وَ حَقُّ الصَّوْمِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِکَ وَ سَمْعِکَ وَ بَصَرِکَ وَ بَطْنِکَ وَ فَرْجِکَ لِیَسْتُرَکَ بِهِ مِنَ النَّارِ فَإِنْ تَرَکْتَ الصَّوْمَ خَرَقْتَ سِتْرَ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ حَقُّ الصَّدَقَهِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا ذُخْرُکَ عِنْدَ

1- . زاد فی التحف (أو مسره بقول أو فعل) و لعلّه سقط من النسّاخ.
2- . من هنا إلی آخر الحدیث أورده المصنّف فی الفقیه بعد کتاب الحجّ.
3- . فی الفقیه (و فیه قبول توبتک).

رَبِّکَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَدِیعَتُکَ الَّتِی لَا تَحْتَاجُ إِلَی الْإِشْهَادِ عَلَیْهَا فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِکَ کُنْتَ بِمَا تَسْتَوْدِعُهُ سِرّاً أَوْثَقَ مِنْکَ بِمَا تَسْتَوْدِعُهُ عَلَانِیَةً وَ تَعْلَمَ أَنَّهَا تَدْفَعُ الْبَلَایَا وَ الْأَسْقَامَ عَنْکَ فِی الدُّنْیَا وَ تَدْفَعُ عَنْکَ النَّارَ فِی الْآخِرَهِ وَ حَقُّ الْهَدْیِ أَنْ تُرِیدَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تُرِیدَ بِهِ خَلْقَهُ وَ لَا تُرِیدَ بِهِ إِلَّا التَّعَرُّضَ لِرَحْمَهِ اللَّهِ وَ نَجَاهَ رُوحِکَ یَوْمَ تَلْقَاهُ وَ حَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّکَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَهً وَ أَنَّهُ مُبْتَلًی فِیکَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عَلَیْکَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنَّ عَلَیْکَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَتُلْقِیَ بِیَدِکَ إِلَی التَّهْلُکَهِ وَ تَکُونَ شَرِیکاً لَهُ فِیمَا یَأْتِی إِلَیْکَ مِنْ سُوءٍ وَ حَقُّ سَائِسِکَ بِالْعِلْمِ التَّعْظِیمُ لَهُ وَ التَّوْقِیرُ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنُ الِاسْتِمَاعِ إِلَیْهِ وَ الْإِقْبَالُ عَلَیْهِ وَ أَنْ لَا تَرْفَعَ عَلَیْهِ صَوْتَکَ وَ أَنْ لَا تُجِیبَ أَحَداً یَسْأَلُهُ عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الَّذِی یُجِیبُ وَ لَا تُحَدِّثَ فِی مَجْلِسِهِ أَحَداً وَ لَا تَغْتَابَ عِنْدَهُ أَحَداً وَ أَنْ تَدْفَعَ عَنْهُ إِذَا ذُکِرَ عِنْدَکَ بِسُوءٍ وَ أَنْ تَسْتُرَ عُیُوبَهُ وَ تُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ وَ لَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوّاً وَ لَا تُعَادِیَ لَهُ وَلِیّاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ شَهِدَ لَکَ مَلَائِکَهُ اللَّهِ بِأَنَّکَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ لَا لِلنَّاسِ وَ أَمَّا حَقُّ سَائِسِکَ بِالْمِلْکِ فَأَنْ تُطِیعَهُ وَ لَا تَعْصِیَهُ إِلَّا فِیمَا یُسْخِطُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا طَاعَهَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِ وَ أَمَّا حَقُّ رَعِیَّتِکَ بِالسُّلْطَانِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رَعِیَّتَکَ لِضَعْفِهِمْ وَ قُوَّتِکَ فَیَجِبُ أَنْ تَعْدِلَ فِیهِمْ وَ تَکُونَ لَهُمْ کَالْوَالِدِ الرَّحِیمِ وَ تَغْفِرَ لَهُمْ جَهْلَهُمْ وَ لَا تُعَاجِلَهُمْ بِالْعُقُوبَهِ وَ تَشْکُرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی مَا آتَاکَ مِنَ الْقُوَّهِ عَلَیْهِمْ وَ أَمَّا حَقُّ رَعِیَّتِکَ بِالْعِلْمِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا جَعَلَکَ قَیِّماً لَهُمْ فِیمَا آتَاکَ مِنَ الْعِلْمِ وَ فَتَحَ لَکَ مِنْ خَزَائِنِهِ فَإِنْ أَحْسَنْتَ فِی تَعْلِیمِ النَّاسِ وَ لَمْ تَخْرَقْ بِهِمْ (1) وَ لَمْ تَضْجَرْ عَلَیْهِمْ زَادَکَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ إِنْ أَنْتَ مَنَعْتَ النَّاسَ عِلْمَکَ أَوْ خَرِقْتَ بِهِمْ عِنْدَ طَلَبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْکَ کَانَ حَقّاً عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَسْلُبَکَ الْعِلْمَ وَ بَهَاءَهُ وَ یُسْقِطَ مِنَ الْقُلُوبِ مَحَلَّکَ وَ أَمَّا حَقُّ الزَّوْجَهِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا لَکَ سَکَناً وَ أُنْساً فَتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِکَ نِعْمَهٌ مِنَ اللَّهِ عَلَیْکَ فَتُکْرِمَهَا وَ تَرْفُقَ بِهَا وَ إِنْ کَانَ حَقُّکَ عَلَیْهَا أَوْجَبَ فَإِنَّ لَهَا عَلَیْکَ أَنْ تَرْحَمَهَا لِأَنَّهَا أَسِیرُکَ وَ تُطْعِمَهَا وَ تَکْسُوَهَا فَإِذَا جَهِلَتْ عَفَوْتَ عَنْهَا وَ أَمَّا حَقُ

1- . الخرق- بالضم و التحریک-: ضدّ الرفق، و أن لا یحسن الرجل العمل.

مَمْلُوكِکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ خَلْقُ رَبِّکَ وَ ابْنُ أَبِیکَ وَ أُمِّکَ وَ لَحْمُکَ وَ دَمُکَ لَمْ تَمْلِکْهُ لِأَنَّکَ مَا صَنَعْتَهُ دُونَ اللَّهِ وَ لَا خَلَقْتَ شَیْئاً مِنْ جَوَارِحِهِ وَ لَا أَخْرَجْتَ لَهُ رِزْقاً وَ لَکِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَفَاکَ ذَلِکَ ثُمَّ سَخَّرَهُ لَکَ وَ ائْتَمَنَکَ عَلَیْهِ وَ اسْتَوْدَعَکَ إِیَّاهُ لِیَحْفَظَ لَکَ مَا تَأْتِیهِ مِنْ خَیْرٍ إِلَیْهِ فَأَحْسِنْ إِلَیْهِ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ إِنْ کَرِهْتَهُ اسْتَبْدَلْتَ بِهِ وَ لَمْ تُعَذِّبْ خَلْقَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَقُّ أُمِّکَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا حَمَلَتْکَ حَیْثُ لَا یَحْتَمِلُ أَحَدٌ أَحَداً وَ أَعْطَتْکَ مِنْ ثَمَرَهِ قَلْبِهَا مَا لَا یُعْطِی أَحَدٌ أَحَداً وَ وَقَتْکَ بِجَمِیعِ جَوَارِحِهَا وَ لَمْ تُبَالِ أَنْ تَجُوعَ وَ تُطْعِمَکَ وَ تَعْطَشَ وَ تَسْقِیَکَ وَ تَعْرَی وَ تَکْسُوَکَ وَ تَضْحَی وَ تُظِلَّکَ وَ تَهْجُرَ النَّوْمَ لِأَجْلِکَ وَ وَقَتْکَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ لِتَکُونَ لَهَا فَإِنَّکَ لَا تُطِیقُ شُکْرَهَا إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَی وَ تَوْفِیقِهِ وَ أَمَّا حَقُّ أَبِیکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَصْلُکَ وَ أَنَّهُ لَوْلَاهُ لَمْ تَکُنْ فَمَهْمَا رَأَیْتَ فِی نَفْسِکَ مِمَّا یُعْجِبُکَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاکَ أَصْلُ النِّعْمَهِ عَلَیْکَ فِیهِ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْکُرْهُ عَلَی قَدْرِ ذَلِکَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ وَلَدِکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْکَ وَ مُضَافٌ إِلَیْکَ فِی عَاجِلِ الدُّنْیَا بِخَیْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّکَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّیتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَهِ عَلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَهِ لَهُ عَلَی طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِی أَمْرِهِ عَمَلَ مَنْ یَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌ عَلَی الْإِحْسَانِ إِلَیْهِ مُعَاقَبٌ عَلَی الْإِسَاءَهِ إِلَیْهِ وَ أَمَّا حَقُّ أَخِیکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ یَدُکَ وَ عِزُّکَ وَ قُوَّتُکَ فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحاً عَلَی مَعْصِیَهِ اللَّهِ وَ لَا عُدَّةً لِلظُّلْمِ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَدَعْ نُصْرَتَهُ عَلَی عَدُوِّهِ وَ النَّصِیحَهَ لَهُ فَإِنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِلَّا فَلْیَکُنِ اللَّهُ أَکْرَمَ عَلَیْکَ مِنْهُ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ مَوْلَاکَ الْمُنْعِمِ عَلَیْکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِیکَ مَالَهُ وَ أَخْرَجَکَ مِنْ ذُلِّ الرِّقِّ وَ وَحْشَتِهِ إِلَی عِزِّ الْحُرِّیَّهِ وَ أَنْسِهَا فَأَطْلَقَکَ مِنْ أَسْرِ الْمَلَکَهِ وَ فَکَّ عَنْکَ قَیْدَ الْعُبُودِیَّهِ وَ أَخْرَجَکَ مِنَ السِّجْنِ وَ مَلَّکَکَ نَفْسَکَ وَ فَرَّغَکَ لِعِبَادَهِ رَبِّکَ وَ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَوْلَی الْخَلْقِ بِکَ فِی حَیَاتِکَ وَ مَوْتِکَ وَ أَنَّ نُصْرَتَهُ عَلَیْکَ وَاجِبَهٌ بِنَفْسِکَ وَ مَا احْتَاجَ إِلَیْهِ مِنْکَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ مَوْلَاکَ الَّذِی أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِتْقَکَ لَهُ وَسِیلَةً إِلَیْهِ وَ حِجَاباً لَکَ مِنَ النَّارِ وَ أَنَّ ثَوَابَکَ فِی الْعَاجِلِ مِیرَاثُهُ إِذَا لَمْ یَکُنْ لَهُ رَحِمٌ مُکَافَأَهً بِمَا أَنْفَقْتَ مِنْ مَالِکَ وَ فِی الْآجِلِ الْجَنَّهُ وَ أَمَّا حَقُّ ذِی

الْمَعْرُوفِ عَلَيْکَ فَأَنْ تَشْکُرَهُ وَ تَذْکُرَ مَعْرُوفَهُ وَ تُکْسِبَهُ الْمَقَالَهَ الْحَسَنَهَ وَ تُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِکَ کُنْتَ قَدْ شَکَرْتَهُ سِرّاً وَ عَلَانِيَهً ثُمَّ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى مُکَافَأَتِهِ يَوْماً کَافَأْتَهُ وَ أَمَّا حَقُّ الْمُؤَذِّنِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مُذَکِّرٌ لَکَ رَبَّکَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَاعٍ لَکَ إِلَى حَظِّکَ وَ عَوْنُکَ عَلَى قَضَاءِ فَرْضِ اللَّهِ عَلَيْکَ فَاشْکُرْهُ عَلَى ذَلِکَ شُکْرَکَ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْکَ وَ أَمَّا حَقُّ إِمَامِکَ فِي صَلَاتِکَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ تَقَلَّدَ السِّفَارَهَ فِيمَا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ رَبِّکَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَکَلَّمَ عَنْکَ وَ لَمْ تَتَکَلَّمْ عَنْهُ وَ دَعَا لَکَ وَ لَمْ تَدْعُ لَهُ وَ کَفَاکَ هَوْلَ الْمُقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ کَانَ بِهِ نَقْصٌ کَانَ بِهِ دُونَکَ وَ إِنْ کَانَ تَمَاماً کُنْتَ شَرِيکَهُ وَ لَمْ يَکُنْ لَهُ عَلَيْکَ فَضْلٌ فَوَقَى نَفْسَکَ بِنَفْسِهِ وَ صَلَاتَکَ بِصَلَاتِهِ فَتَشْکُرُ لَهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِکَ وَ أَمَّا حَقُّ جَلِيسِکَ فَأَنْ تُلِينَ لَهُ جَانِبَکَ وَ تُنْصِفَهُ فِي مُجَازَاهِ اللَّفْظِ وَ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِکَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ مَنْ يَجْلِسُ إِلَيْکَ يَجُوزُ لَهُ الْقِيَامُ عَنْکَ بِغَيْرِ إِذْنِکَ وَ تَنْسَى زَلَّاتِهِ وَ تَحْفَظَ خَيْرَاتِهِ وَ لَا تُسْمِعَهُ إِلَّا خَيْراً وَ أَمَّا حَقُّ جَارِکَ فَحِفْظُهُ غَائِباً وَ إِکْرَامُهُ شَاهِداً وَ نُصْرَتُهُ إِذَا کَانَ مَظْلُوماً وَ لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَهً فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءاً سَتَرْتَهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَکَ نَصَحْتَهُ فِيمَا بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ وَ لَا تُسْلِمْهُ عِنْدَ شَدِيدَهٍ وَ تُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرُ ذَنْبَهُ وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشَرَهً کَرِيمَهً وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ الصَّاحِبِ فَأَنْ تَصْحَبَهُ بِالتَّفَضُّلِ وَ الْإِنْصَافِ وَ تُکْرِمَهُ کَمَا يُکْرِمُکَ وَ کُنْ عَلَيْهِ رَحْمَهً وَ لَا تَکُنْ عَلَيْهِ عَذَاباً وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ الشَّرِيکِ فَإِنْ غَابَ کَفَيْتَهُ وَ إِنْ حَضَرَ رَعَيْتَهُ وَ لَا تَحْکُمْ دُونَ حُکْمِهِ وَ لَا تُعْمِلْ رَأْيَکَ دُونَ مُنَاظَرَتِهِ وَ تَحْفَظُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ لَا تَخُونُهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ هَانَ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى عَلَى الشَّرِيکَيْنِ مَا لَمْ يَتَخَاوَنَا وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ مَالِکَ فَأَنْ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ وَ لَا تُنْفِقَهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَ لَا تُؤْثِرَ عَلَى نَفْسِکَ مَنْ لَا يَحْمَدُکَ فَاعْمَلْ فِيهِ بِطَاعَهِ رَبِّکَ وَ لَا تَبْخَلْ بِهِ فَتَبُوءَ بِالْحَسْرَهِ وَ النَّدَامَهِ مَعَ السَّعَهِ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَمَّا حَقُّ غَرِيمِکَ الَّذِي يُطَالِبُکَ فَإِنْ کُنْتَ مُوسِراً أَعْطَيْتَهُ وَ إِنْ کُنْتَ مُعْسِراً أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ رَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِکَ رَدّاً لَطِيفاً (1) وَ حَقُّ الْخَلِيطِ أَنْ لَا تَغُرَّهُ وَ لَا تَغُشَّهُ وَ لَا تَخْدَعَهُ وَ تَتَّقِيَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فِي أَمْرِهِ وَ حَقُ

1- . ليس فى النسخ و لا فى التحف حقّ الغريم الذى تطالبه و لعلّه سقط.

الْخَصْمِ الْمُدَّعِی عَلَیْکَ فَإِنْ کَانَ مَا یَدَّعِی عَلَیْکَ حَقّاً کُنْتَ شَاهِدَهُ عَلَی نَفْسِکَ وَ لَمْ تَظْلِمْهُ وَ أَوْفَیْتَهُ حَقَّهُ وَ إِنْ کَانَ مَا یَدَّعِی بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَ لَمْ تَأْتِ فِی أَمْرِهِ غَیْرَ الرِّفْقِ وَ لَمْ تُسْخِطْ رَبَّکَ فِی أَمْرِهِ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَقُّ خَصْمِکَ الَّذِی تَدَّعِی عَلَیْهِ إِنْ کُنْتَ مُحِقّاً فِی دَعْوَتِکَ أَجْمَلْتَ مُقَاوَلَتَهُ وَ لَمْ تَجْحَدْ حَقَّهُ وَ إِنْ کُنْتَ مُبْطِلًا فِی دَعْوَتِکَ اتَّقَیْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُبْتَ إِلَیْهِ وَ تَرَکْتَ الدَّعْوَی وَ حَقُّ الْمُسْتَشِیرِ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ رَأْیاً أَشَرْتَ عَلَیْهِ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَرْشَدْتَهُ إِلَی مَنْ یَعْلَمُ وَ حَقُّ الْمُشِیرِ عَلَیْکَ أَنْ لَا تَتَّهِمَهُ فِیمَا لَا یُوَافِقُکَ مِنْ رَأْیِهِ فَإِنْ وَافَقَکَ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ أَنْ تُؤَدِّیَ إِلَیْهِ النَّصِیحَةَ وَ لْیَکُنْ مَذْهَبُکَ الرَّحْمَةَ لَهُ وَ الرِّفْقَ بِهِ وَ حَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تُلِینَ لَهُ جَنَاحَکَ وَ تُصْغِیَ إِلَیْهِ بِسَمْعِکَ فَإِنْ أَتَی الصَّوَابَ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ لَمْ یُوَافِقْ رَحِمْتَهُ وَ لَمْ تَتَّهِمْهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ أَخْطَأَ وَ لَمْ تُؤَاخِذْهُ بِذَلِکَ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مُسْتَحِقّاً لِلتُّهَمَةِ فَلَا تَعْبَأْ بِشَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی حَالٍ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَقُّ الْکَبِیرِ تَوْقِیرُهُ لِسِنِّهِ وَ إِجْلَالُهُ لِتَقَدُّمِهِ فِی الْإِسْلَامِ قَبْلَکَ وَ تَرْکُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَسْبِقْهُ إِلَی طَرِیقٍ وَ لَا تَتَقَدَّمْهُ وَ لَا تَسْتَجْهِلْهُ وَ إِنْ جَهِلَ عَلَیْکَ احْتَمَلْتَهُ وَ أَکْرَمْتَهُ لِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِهِ وَ حَقُّ الصَّغِیرِ رَحْمَتُهُ فِی تَعْلِیمِهِ وَ الْعَفْوُ عَنْهُ وَ السَّتْرُ عَلَیْهِ وَ الرِّفْقُ بِهِ وَ الْمَعُونَةُ لَهُ وَ حَقُّ السَّائِلِ إِعْطَاؤُهُ عَلَی قَدْرِ حَاجَتِهِ وَ حَقُّ الْمَسْئُولِ إِنْ أَعْطَی فَاقْبَلْ مِنْهُ بِالشُّکْرِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَ إِنْ مَنَعَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ وَ حَقُّ مَنْ سَرَّکَ لِلَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوَّلًا ثُمَّ تَشْکُرَهُ وَ حَقُّ مَنْ أَسَاءَکَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ یُضِرُّ انْتَصَرْتَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ (1) وَ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِکَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ وَ الرَّحْمَةِ لَهُمْ وَ الرِّفْقُ بِمُسِیئِهِمْ وَ تَأَلُّفُهُمْ وَ اسْتِصْلَاحُهُمْ وَ شُکْرُ مُحْسِنِهِمْ وَ کَفُّ الْأَذَی عَنْهُمْ وَ تُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ تَکْرَهُ لَهُمْ مَا تَکْرَهُ لِنَفْسِکَ وَ أَنْ تَکُونَ شُیُوخُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَبِیکَ وَ شُبَّانُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِکَ وَ عَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمِّکَ وَ الصِّغَارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِکَ وَ حَقُّ الذِّمَّةِ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَظْلِمَهُمْ مَا وَفَوْا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَهْدِهِ.1.

*ترجمه کمره ای: (پنجاه حقی که امام چهارم علیه السّلام بیکی از اصحاب خود نوشته)

ابی حمزه ثمالی گوید این نامه امام چهارم علیه السّلام است به یکی از اصحاب خود:

بدان که برای خدا بر تو حقوقی است در هر جنبش و آرامشی در هر حال و در هر آرمان تو در هر مقام و منزلی که فرود آئی. در هر عضوی که

بگردانی. در هر ابزاری که بکار بری حقی تو بگردن داری مهمترین حقوق خداوند همانست که برای خویش بر تو فرض کرده که آن ریشه و بن همه حقوق است سپس آنچه برای خودت بر تو واجب کرده از فرق تا قدم نسبت باعضای گوناگون تو. خدا برای زبانت برای گوشت، برای دیدگانت؛ برای دستت، برای پایت، برای شکمت، برای فرجت بر تو حقی قرار داده، این هفت عضوی که با آن ها کار میکنی هر کدام حقی دارند، برای همان کارهائی که باید بکنی بر تو حقی فرض کرده، برای نمازت؛ برای روزه ات، برای زکواتت، برای قربانیت و سایر کارهای تو بر تو حقی است بعلاوه از این حقوقی که در داخله خود داری برای دیگران هم بر تو حقوقی است که مهمترین آنها حقوق امامان است سپس حقوق رعایا و زیر دستان تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه دارد، حقوق امامان و پیشوایان تو سه است لازمترین آن ها حق کسی است که بسلطنت تو را اداره و تربیت میکند سپس حق کسی که تو را بدانش پرورش میدهد سپس حق کسی که تو را بپادشاهی پرورش میدهد همه پرورش دهندگان تو بر تو امام و پیشوا هستند و حقوق رعایای تو سه است لازمترین آن ها حق کسانی است که بر آنها سلطنت داری سپس حق شاگردانی که از تو استفاده دانش میکنند زیرا که جاهل رعیت و زیر دست عالم است سپس حق کسانی که مالک انتفاعات آنان هستی چون زن و کنیز و بنده.

حقوق رعایای تو بسیار است و بهم پیوسته است چون پیوست حقوق خویشان و هم نژادان که واجبترین آن ها بر تو حق مادرت است سپس حق پدرت سپس حق فرزندانت سپس حق برادرت سپس هر کدام نزدیکترند و سزاوارترند سپس حق مولای تو که بر تو نعمت داده سپس حق مولائی که اکنون بتو نعمت میدهد سپس حق کسی که بتو احسانی کرده سپس حق مؤذنی که تو را بنماز متوجه میکند سپس حق پیشنماز بر تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه سپس حق رفیق سپس حق شریک سپس حق دارائی تو سپس حق بستانکاری که از تو طلب میخواهد سپس حق معاشر با تو سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق کسی که بر وی اقامه دعوی کردی سپس حق کسی که با تو مشورت می کند سپس حق کسی که بتو در مشورت رأی میدهد سپس حق کسی که از تو نصیحت می خواهد سپس حق کسی که بتو نصیحت میکند سپس حق بزرگتر از تو سپس حق کوچکتر از تو سپس حق کسی که از تو درخواست کرده سپس حق کسی که بدست خود بتو بدی کرده گفتار زشت یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد بتو روا داشته سپس حق ملت بر تو سپس حق کفاری که

در پناه دین تواند سپس حقوقی که بمقتضای احوال گردش اسباب زندگانی بوجود می آورد.

خوشا بحال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او فرض کرده ادا کند و او را توفیق و تأیید عطا فرماید.

اما حق بزرگ خدا بر تو اینست که او را به یگانگی بپرستی و شریکی برای او ندانی چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی خدا برای او بعهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند، حق نفس تو بر تو اینست که در طاعت خدای عز و جل بکار بری و حق زبانت این است که آن را از دشنام نگهداری و بکلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگوئی و با آن بمردم نیکی کنی و خوب آن ها را بگوئی و حق گوش اینست که با آن بد گوئی مردم و آنچه حلال نیست نشنوی و حق چشم این است که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن آن عبرت گیری، و حق دست تو این است که آن را بآنچه روا نیست دراز نکنی و حق پای تو اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست نروی که با آن ها بر صراط میایستی بپا که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکنی و بیش از سیری نخوری و حق فرجت اینست که آن را از زنا نگهداری و از دیده ها بپوشانی، و حق نماز این است که بدانی بار یافتن بدرگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستادی چون این را درست دانستی چنان بایستی که شخص کوچک و رغبت مند و خوشحال و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار در پیش بزرگواری با وقار و سنگین میایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آری، حق حج اینست که بدانی در آن مهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و بدان توبه ات پذیرفته است و آنچه خدا بر تو فرض کرده انجام می شود، حق روزه اینست که بدانی قفلی است که خدا بزبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و باز دارد چون روزه را وانهی پرده ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای، حق زکاه و صدقه بر اینست که بدانی صدقه ذخیره تو است نزد پروردگارت و امانتی است که نیاز بگواه نداری چون چنین دانستی هر چه پنهان تر باشد بیشتر مورد اعتماد تو است از آنچه آشکارا بامانت سپاری و بدانی که صدقه در دنیا هر بلا و دردی را جلو میگیرد و در آخرت آتش را از تو دور میکند، حق قربانی اینست که بدان رضای خدا را بجوئی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض رحمت خدا در آئی و روح خود را در روز قیامت نجات دهی.

حق سلطان اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و او بتو گرفتار است برای آنکه خدا او را بتو سلطنت بخشیده است که خود را در معرض خشم او نیاوری تا خویش را بدست خود در هلاکت اندازی و در آزاری که بتو رساند شریک وی شوی.

حق کسی که پرورش علمی بتو میدهد اینست که او را تعظیم کنی و مجلس او را توقیر نمائی و خوب باو گوش بدهی و بر وی اقبال کنی و آوازت را بر او بلند نگردانی و کسی که از وی پرسشی میکند پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد و در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی و کسیرا نزد او بد نگوئی و اگر نزد تو ببدی یاد شد از او دفاع کنی و عیوب او را بپوشانی و فضائل او را اظهار کنی با دشمنان وی ننشینی و با دوستانش دشمنی نورزی چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را خواستی و از برای رضای خدای دانش آموختی نه برای خاطر مردم.

حق کسی که مالک کار و منافع تو است اینست که از او فرمان ببری و مخالفت او را نکنی مگر آنکه ترا بر خلاف امر خدا کاری فرماید که برای مخلوق معصیت خالق حق طاعت نیست.

حق رعایا و زیر دستانی که بر آن ها سلطنت داری اینست که بدانی رعیت تو شدند از روی ناتوانی خود و توانائی تو پس واجب است که در میان آن ها بعدالت رفتار کنی و برای آن ها چون پدری مهربان باشی و کارهائی که از روی نادانی کنند ببخش و در شکنجه آن ها شتاب مکن و خدا را شکر کن که ترا بر آنان نیرو داده، و اما حق شاگردانی که در زیر پرورش و سرپرستی دانش تواند اینست که بدانی خدای عز و جل ترا سرپرست آنان کرده در آن دانشی که بتو داده و از گنجینه دانش خویش دری بر تو گشوده اگر بخوشرفتاری مردم را بیاموزی و با آن ها بد اخلاقی نکنی و دلتنگ نشوی خدا از فضل خویش بیشترت بدهد و اگر از دانش خود بمردم دریغ کنی و چو از تو دانش خواهند بر آن ها تنگ خلقی نمائی سزاست که خداوند دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و جاه ترا از دلها براند.

حق زن آنست که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است او را گرامی داری و بنرمی با وی رفتار کنی و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجب تر است ولی او هم بر تو حق ترحم دارد زیرا اسیر تو است خوراک و پوشاک باو بده و اگر جهالت ورزید او را ببخش حق بنده تو آنست که بدانی مخلوق پروردگار تو است، پسر پدر و پدر و مادر تو است، گوشت و خونش با تو یکی است او را نیافریدی،

خدائی که ترا آفریده او را هم آفریده بلکه هیچ عضوی هم برای او خلق نکردی و روزی ویرا ایجاد نمیکنی خدا است که روزی او را میدهد سپس او را مسخر تو کرده و او را بدست تو امانت سپرده و بودیعت نهاده تا هر احسانی باو کنی برای تو نگهدارد پس چنانچه خدا بتو احسان کرده تو هم بدان احسان کن و اگر او را بد داری عوضش کن و خلق خدای عز و جل را عذاب مکن توانائی نیست جز بکمک خدا.

حق مادرت اینست که بدانی ترا در شکم خود بار کشی کرده که هیچ کس کسیرا در آن جا جای ندهد غذا و نیرو از میوه دل خود بتو داده که هیچ کس بکسی نمیدهد و با همه اعضاء خود ترا نگاه داشته سیری ترا و نوشیدن ترا با گرسنگی و تشنگی خود خریده خودش برهنه مانده و ترا پوشیده، آفتاب خورده و ترا سایه انداخته، برای خاطر تو بیخوابی کشیده و ترا از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او را گزاری.

حق پدرت اینست که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبودی و آنچه در خود میپسندی بدان که پدر نعمت اصلی تو است خدا را حمد کن و شکر نما باندازه آن توانائی نیست، جز بخدا حق فرزندت اینست که بدانی از تو و وابسته تو است خوب باشد یا بد تو مسئولیت پرورش و خداشناسی او را داری و مسئول کمک بدینداری او هستی با او چنان معامله کن که میدانی باحسان بر وی ثواب میبری و ببدی کردن بر او شکنجه میشوی.

حق برادرت اینست که بدانی دست تو و عزت تو و توانائی تو است او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن ویرا کمک کن و برای او خیر اندیشی نما در صورتی که مطیع خدا باشد و گر نه خداوند از او محترمتر است و توانائی نیست جز بخدا.

حق کسی که ترا خریده و آزاد کرده اینست که بدانی مال خود را بر تو صرف کرده و ترا از خواری بندگی و هراس آن در آورده و بعزت آزادی و آرامش آن رسانیده از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده، از زندانت در آورده و خویشتن دارت کرده و برای عبادت پروردگارت فراغت بال داده و بدانی که او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، از جانب و هر چه داری اگر او محتاج است باید او را نصرت کنی و توانائی نیست بجز بخدا، و اما حق بنده ای که او را آزاد کردی اینست که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله تو نزد خود قرار داده و پرده میان تو و آتش نموده و ثواب دنیای تو آنست که اگر خویشی

ندارد ارثش را میبری برای آنکه مالت را صرف او کردی و در آخرت بهشت است و حق کسی که بتو احسان کرده اینست که از او تشکر کنی و احسانش را بیاد آری و او را مدح کنی و میان خود و خدا در باره او دعای خالصانه بنمائی چون چنین کردی در آشکار و نهان سپاس و احسانش را ادا کردی سپس اگر روزی توانائی یافتی باو عوض بدهی، حق مؤذن اینست که بدانی ترا بیاد پروردگار عز و جل می آورد و ببهره عبادت دعوتت میکند و در انجام فریضه واجب بتو کمک میدهد پس باید کسی که بتو احسان کرده از او تشکر کنی، و حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی نماینده میان تو و پروردگار تو است از جانب تو پیش خدا سخن میگوید و تو از جانب وی سخن نمیگوئی و برای تو دعا میکند و تو برای او دعا نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را از طرف تو متحمل می شود اگر نماز نقصی داشته باشد بعهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او را بر تو فضلی نیست جان ترا با جان خود حفظ کرده و نماز ترا با نماز خود حفظ کرده پس او را بهمان اندازه شکر کنی.

حق همنشین تو اینست که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن کنی و از جای خود بی اجازه وی برنخیزی و کسی که پیش تو بنشیند بی اجازه تو میتواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکیهایش را بخاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگوئی حق همسایه ات اینست که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که باو می شود یاریش دهی و جستجو از عیوبش نکنی و اگر بدی از وی دیدی بپوشانی و اگر بدانی که نصیحت پذیر است خصوصی او را نصیحت کنی؛ در سختی او را تنها نگذاری و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و بخوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانائی نیست بجز خدا.

حق رفیق اینست که با اکرام و انصاف با او مصاحبت نمائی و چنانچه از تو پذیرائی میکند از او پذیرائی کنی و نگذاری در کرامتی بتو پیشدستی نماید و اگر پیشدستی نمود باو عوض بدهی و او را دوست داری چنانچه ترا دوست میدارد و اگر همت بمعصیتی گماشت او را باز داری و بر وی رحمت باشی نه عذاب و توانائی نیست جز بخدا.

و اما حق شریک اگر غائب باشد کارهای شرکت او را از طرف او انجام دهی و اگر حاضر باشد او را بهمکاری رعایت نمائی و بر خلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی و مالش را حفظ کنی و در کم و

بیش باو خیانت نورزی زیرا تا دو شریک با هم خیانت نورزیدند دست خدا با آن ها است.

حق مالت اینست که جز از راه حلال برنگیری و در غیر مصرف لائق صرفش نکنی و کسیرا که سپاس تو نمیگذارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن بدستور پروردگارت کار کنی و با وسعت بدان بخل نورزی تا حسرت و ندامت کشی و گناه و عقوبت چشی توانائی نیست جز بخدا.

حق بستانکاری که از تو مطالبه میکند اینست که اگر داری باو بدهی و اگر نداری او را از خود بگفتار شیرین خشنود کنی و بلطف و نرمی از خود رد کنی، حق معاشر اینست که او را گول نزنی و فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارک و تعالی بپرهیزی و حق کسی که بر تو اقامه دعوی کرده اینست که اگر میدانی دعوایش حق است خودت گواه خود شوی و باو ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کن و در پاسخش سختی ننمائی و خدا را بخشم نیاوری توانائی جز بخدا نیست و حق کسی که بر او دعوی داری اینست که اگر در دعوای خود بر حقی با او نرم گفتگو کنی و اگر ناحق میگوئی از خدا بترس و توبه کن و دعوی را ترک کنی! حق کسی که در کار خود با تو مشورت میکند اینست که اگر رأی درستی داری باو بدهی و اگر نه او را رهبری کنی بکسی که میداند، حق کسی که با او شور میکنی اینست که اگر بر خلاف نظر تو رأی داد باو بدبین نباشی و اگر موافق باشید خدا را حمد کنی، حق کسی که از تو نصیحت میجوید این است که حق نصیحت را نسبت بوی ادا کنی و در باره او دلسوزی و نرمی کنی حق ناصح تو اینست که نسبت بوی تواضع کنی و بسخنش گوش بدهی اگر خوب گوید و اگر درست نگوید باو رحمت فرستی و باو بد بین نباشی و اگر بدانی که خطا میرود از او مؤاخذه نکنی مگر اینکه در معرض تهمت و بد بینی باشد که باید بکار او اعتنائی نکنی و توانائی نیست جز بخدا.

حق بزرگتر اینست که او را احترام گذاری برای خاطر سنش و تجلیل کنی برای اینکه پیشقدم است و با وی ستیزه نجوئی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن جلوی او نیفتی و باو کودکانه رفتار نکنی و اگر با تو سبکی کرد تحمل کنی و برای اسلام و حرمت پیری او را محترم شماری حق کوچکتر اینست که او را با مهربانی بیاموزی و از او گذشت کنی و عیبش را بپوشی و با او گرمی کنی و او را یاری کنی، حق سائل اینست که باندازه حاجتش باو بدهی؛ حق کسی که از وی درخواست میکنی اینست که اگر درخواست ترا داد با تشکر از او بپذیری و حق او را بشناسی و اگر دریغ کرد عذرش

بپذیری، حق کسی که برای خدای تعالی ذکره ترا خشنود کرده اینست که خدا را ستایش کنی اولا و سپس او را ممنون و شکر گذار باشی.

حق کسی که بتو بدی کرده اینست که از او درگذری و اگر گذشت از او زیان بخش و موجب تجری او باشد برای احقاق حق خود یاورطلبی، خدا (در سوره شوری آیه 41) میفرماید کسانی که در برابر ستم انتقام گیرند گناهی ندارند.

حق همکیشان تو اینست که از دل تندرستی آن ها را بخواهی و با بدان آنها مهربانی و نرمی کنی و آن ها را اصلاح کنی و استمالت نمائی و از نیکانشان تشکر نمائی و آزار را از آنها بگردانی و هر چه برای خود میخواهی برای آن ها بخواهی و هر چه را برای خود بد داری برای آن ها بد داری و بایست پیران آن ها را پدر خود دانی و جوانان آنها را برادران خود شماری و پیره زنانشان را مادر و کودکانشان را فرزند خود محسوب کنی.

حق کافرانی که در پناه اسلامند اینست که آنچه را خدای عز و جل از ایشان پذیرفته بپذیری و تا بر عهد خود برای خدای عز و جل وفا میکنند بآنها ستم نکنی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاشته)

ابو حمزه ثمالی گفته: این نامه امام علی بن الحسین است که به یکی از یاران خود نگاشته: بدان خدای را بر تو حقوقی ست، در هر جنبش و آرامشی در هر حال و هر مقال و در هر مرتبه و مقامی که هستی و در هر اندامی که بگردانی. و در هر ابزاری که به کار بری حقی به گردن تو ثابت است. برترین همه این حقوق، حقوق خداست که بر تو لازم گردانیده زیرا آن ریشه همه حقوق است. آنگاه آنچه برای توست که بر تو واجب ساخته از فرق سر تا کام تو نسبت به اندامهای گوناگون تو.

خدا برای زبان تو، گوش تو، دیدگان تو، دست تو، پای تو، شکم تو، فرج تو حقی نهاده. این هفت اندام که با آنها کار می کنی هر کدام را حقی ست، برای همان کارهایی که باید انجام دهی بر تو حقی ثابت کرده، برای نماز تو، روزه تو، زکات تو، قربانی تو، و دیگر کارهای تو بر تو حقی ست به اضافه از این حقوق که در درون خودداری برای دیگران نیز بر تو حقوقی ست. برتر از همه آنها: حقوق پیشوایان است، آنگاه حقوق زیر دستان، سپس حقوق خویشان، این حقوق هر کدام شعبه هایی دارد، حقوق

پیشوایان تو سه است، برترین آنها حق کسی ست که به سلطنت ترا اداره و پرورش می دهد، آنگاه حق آنکه ترا به دانش و بینش پرورش می دهد، سپس حق آنکه ترا به فرمانروایی پرورش می دهد، همه پرورش دهندگان تو بر تو پیشوا هستند.

و حقوق زیر دستان تو سه است، برترین آنها حق کسانی ست که بر ایشان فرمانروایی داری. آنگاه حق شاگردانی که از تو سودمند به دانش می گردند زیرا نادان زیر دست داناست، سپس حق کسانی که دارای سودهای ایشان هستی مانند: زن و بنده. حقوق زیر دستان تو بسیار است و با هم بستگی دارد مانند: حقوق خویشان و هم نژادان که برترین آنها بر تو حق مادر است سپس پدر سپس فرزند، سپس برادر سپس هر کدام که نزدیک تراند و شایسته تر. سپس حق آنکه به تو نعمت داده سپس حق آنکه اکنون به تو نعمت می دهد آنگاه حق آنکه به تو نیکی کرده سپس حق بانگی را که ترا به نماز آگاه می کند، سپس حق امام جماعت بر تو سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه، سپس حق یار تو، سپس حق همکار تو، سپس حق دارای تو، سپس حق بستانکاری که از تو وام می خواهد، سپس حق همدم تو، سپس حق آنکه بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق آنکه به وی اقامه دعوی کردی آنگاه حق آنکه یا تو کنکاش می کنی، سپس حق آنکه به تو در کنکاش رأی می دهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد سپس حق آنکه به تو پند می دهد، سپس حق کلان تر از تو، سپس حق خردتر از تو، سپس حق آنکه از تو درخواست کرده، سپس حق آنکه به دست خود به تو بدی رسانیده به عمد یا غیر عمد، سپس حق مردمان به تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تواند، سپس حقوقی که به مقتضای احوال زندگی پدیدار می گردد. نیک بخت آنکه خدا وی را یاری دهد تا حقوقی که بر وی فرض کرده به جای آورد.

حق خدا بر تو آن ست که وی را به یگانگی و بی انبازی بستایی و بپرستی. هر گاه از روی پاکی اعتقاد این کار را انجام دهی خدا کار جهان و جاویدان ترا بسنده کند. حق نفس تو به تو آن ست که ویرا در بندگی خدا به کار گماری و حق زبان تو آن است که آن را از دشنام دادن نگاهداری و به گفتار نیک خوی دهی و سخنان پریشان مگویی و با آن به مردمان نیکی رسانی و خوبی ایشان را باز گویی و حق گوش آن ست که با آن از دشیاد مردم باز ایستی و آنچه روا نیست مشنوی و حق دیده آن ست که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن به آن پند و اندرزگیری، حق دست آن ست که آن را به آنچه جائز نیست دراز مکنی و حق پای آن ست که با آنها

به سوی ناروا مشتابی زیرا آن گام تباه ترا از راه راست می لغزاند و در دوزخ می افکند و حق اشکم آن ست که آن را انبان ناشایست مسازی و پیش از سیری مخوری و حق تناسلی تو آن ست که آن را از زنا و بد پاک داری و از دیدگان مردم بپوشانی.

حق نمازگزاری، آن ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده یی،

هر گاه این را نیکو دریافتی باید با خلوص و اعتقاد و امیدوار در عین حال با وقار و حضور قلب در برابر وی ایستاده باشی و احکام آن را کاملا دریافته باشی.

و حق حج گزاری آن ست که، بدانی در آن مهمان خدای خویش هستی و از گناه های خود بگریختی و به او پرداختی و آنچه خدای بر تو واجب گردانیده انجام می دهی.

و حق روزه داشتن، آن ست که بدانی بندیست که خدا بر زبان و گوش و دیدگان و اشکم و فرج تو نهاده تا بدین جهت ترا از دوزخ برهاند، هر گاه روزه داشتن را کنار گذاری پرده یی که خدای بر تو کشیده دریده باشی.

و حق زکات آن ست که بدانی زکات و صدقه تو نزد خدا امانتی ست که نیازمند به گواه خواستن نداری.

هر گاه چنین دانی هر چه نهانی تر باشد بیشتر محل اعتماد توست، از آنچه آشکارا به امانت سپاری و بدانی که صدقه در جهان هر گزندی را دور می کند و در جاویدان آتش دوزخ را کنار می نهد.

و حق قربانی آن ست که بدان خشنودی خدای را خواسته باشی و مردمان را منظور نداری و این عمل را فقط برای خدا به جای می آری تا در قیامت موجب نجات باشد.

و حق فرمان روا آن ست که بدانی تو برای وی وسیله آزمایشی و او به تو گرفتار است چون که خدا وی را بر تو فرمانروایی داده. تو باید خویشتن را در معرض خشم وی در نیاوری تا خویشتن را به نابودی نیفکنده باشی و در مظلمه وی شریک مگردی.

و حق آنکه به تو دانش فرا می دهد آن ست که وی را گرامی داری و مجلس او را احترام گزاری هنگام استفاده نیک گوش داری و بر وی اقبال

کنی و آواز خویش را بر او بلند مسازی. هر گاه کسی از او پرسشی کرد تو پاسخ مده تا او پاسخ دهد. در محضر وی با کسی خصوصی سخن مگوی، و از کسی نزد وی بد گویی مکن، هر گاه از وی به بدی یاد کرد تو از او دفاع نما و خرده های وی را پوشیده دار و نیکی او را آشکارا نما، با دشمنان وی همدمی مکن و با دوستان وی دشمنی مورز، هر گاه چنین کنی فرشتگان بر تو گواهی دهند که دانش برای خدا آموختی نه برای خواهش مردمان.

و حق آنکه خداوندگار توست، آن ست که از وی فرمان برداری کنی و با وی مخالفت مورزی مگر آنکه ترا به خلاف حق من فرمان دهد، هیچ گاه برای خشنودی مخلوق معصیت خالق را مپسند.

و حق زیر دستان که بر ایشان فرمانروایی می کنی، آن ست که بدانی ایشان از ناتوانی زیر فرمان تو آمدند بر تو واجب است که با آنان به دادگری رفتار کنی و در شکنجه اینان مشتاب و خدای را سپاسگزار که چون تو مخلوقی را بر دیگری برتری داد.

و حق شاگرد آن ست که بدانی ترا سرپرست ایشان گردانیده در دانشی که به تو داده تو نیز باید به خوشرویی با آنان رفتار کنی و فرا دهی. هر گاه از دانش خویش ایشان را دریغ کنی خدا آبروی دانش ترا از دلها دور سازد.

و حق زن آن ست که بدانی خدا وی را برای آسایش و آرامش تو آفریده و این نعمتی ست از خدا برای تو، پس حق این نعمت را ادا کن و از خوراک و پوشاک و آنچه نیاز وی بدان است کوتاهی مورز و هر گاه نادانی کرد از وی درگذر.

و حق بنده تو آن ست که او آفریده تو نیست، پسر پدر و مادر توست، گوشت و خون وی با تو یکی ست، تو و او هر دو را خدای آفریده، تو هیچ چیزی نتوانی برای او آفرید او را دست تو امانت سپرده تا هر نیکی که توانی با وی به جای آوری چنان که خدا به تو نیکی کرده تو نیز با وی نیکی نما.

و حق مادر تو آن ست که بدانی بار ترا تحمل کرد و از نیروی خود ترا خوراک داد و با همه اعضای خویش ترا نگاهداری کرد سیری و نوشیدنی را با گرسنگی و تشنگی خود خریده و برای تو بی خوابی کشیده و ترا از سرما و گرما حفظ کرد تا فرزند وی باشی سپاس خدمت او را هرگز نتوانی چنان که هست بگزاری.

و حق پدر تو آن ست که بدانی او ریشه توست هر گاه نبود تو نیز نبودی، پدر نعمت اصلی توست، خدای را سپاس گزار که چنین نعمتی ترا ارزانی داشت تا ترا بزرگ گردانید.

و حق فرزند تو آن ست که بدانی از تو و وابسته توست باید غمخوار وی باشی و در راه و رسم خداشناسی و دینداری او را رهنما باشی و با وی چنان معامله کنی که دانی به نیکی بر وی پاداش بری و به بدی کردن در حق وی کیفر می بینی.

حق برادر تو آن ست که بدانی او دست تو و ارجمندی تو و توانایی توست هیچ گاه او را اسباب معصیت و ستم خود مساز و در برابر دشمن وی را یاری کن و برای او خیر اندیش باش، هر گاه مخالف فرمان خدا کار بندد از او یاری مکن و فرمان خدای را یاری کن.

حق آنکه ترا خریده و آزاد کرده آن است که بدانی خواسته خویش را بر تو هزینه کرده و ترا از بند خواری برآورده و به ارجمندی آزادی داده و برای بندگی خدا به تو آسایش داده و دانسته باشی که وی بر زنده و مرده تو از دیگران شایسته تر است، از جانب خود هر چه داری هر گاه نیازمند است باید وی را یاری کنی هر چند توانایی از خداست و در جاویدان بهشت پاداش است.

و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد-

آن ست که این را بدانی که او از خواسته خود ترا آزاد کرد تا بهتر آماده بندگی خدا باشی از این رو تو باید او را یاری کنی.

و حق آنکه به تو نیکی رسانیده آن ست که از او سپاس کنی و نیکی وی را به یاد آوری و او را ستایش کنی و میان خود و خدا در باره وی دعای خالص کنی، چون چنین کردی واقعا در آشکار و نهان حق نیکی وی را رسانیده یی.

سپس هر گاه روزی توانایی یافتی به وی پاداش آن نیکی را بدهی.

و حق بانگی آن ست که ترا به یاد خدای درآورد و به بندگی او بخواند و در انجام فریضه واجب به تو یاری دهد، تو باید به این نیکی که برای تو می کند از وی سپاسگزار باشی.

و حق امام جماعت تو در نمازگزاری آن ست که بدانی نماینده میان تو و خدای توست و از سوی تو نزد خدا سخن می گوید و تو از سوی وی سخن نمی گویی و برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و بیم ایستادن نزد خدای را نداری و بیم ایستادن نزد خدای را او از سوی تو متحمل می شود: هر گاه نماز تو کاستی داشته باشد به گردن اوست و هر گاه درست باشد در پاداش وی شریک خواهی بود و او را به تو فزونی نیست، جان ترا با جان خویش نگاه داشته و نماز ترا با نماز خود نگاه داشته، پس وی را به همان اندازه سپاسگزار باش.

و حق همدم تو آن ست که با وی نرمی پیش گیری و دادگرانه با وی سخن رانی و از جای خویش بی دستور وی برنخیزی و کسی که نزد تو نشیند بی فرمان تو می تواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکی های وی را به یاد داشته باشی و جز سخن نیک با وی چیزی مگویی.

و حق همسایه تو آن ست که وی را در غیاب نگاه داری و در حضور گرامی شماری و در مقابل ستمی که به وی می شود یاری کنی و در خرده هایش جستجوی مکنی و هر گاه بدی از وی دیدی نهان سازی و هر گاه بدانی که پند و اندرز پذیر است در تنهایی وی را پند ده. در سختی وی را تنها مگذاری و از لغزش وی درگذری و گناه وی را ببخشی و به بزرگی با وی همدمی کنی، توانایی از خداست.

و حق دوست آن باشد که وی را گرامی داری، با انصاف با وی دوستی کنی، چنان که از تو پذیرایی کند از وی پذیرایی ساز و مگذاری در جوانمردی بر تو پیشدستی کند و هر گاه پیش دستی کند تو بدو عوض ده و او را دوست دار چنان که ترا دوست دارد و هر گاه قصد گناهی کند وی را از آن باز دار و پیوسته وی را به نیکی رهنمون باشی و از شکنجه خدا او را بترسانی، توانایی از خداست.

و حق شریک تو آن ست که هر گاه دور باشد کارهای شرکت وی را از سوی او انجام دهی و هر گاه حاضر باشد وی را بهمکاری رعایت کنی و بر خلاف وی حکم مکنی و بی مشورت وی برای خود کار مکنی و خواسته وی را نگاه داری کنی، در اندک و بسیار با وی خیانت مورزی چون نباید دو شریک با یک دیگر خیانت کنند و حق خواسته تو آن است که جز از راه درست بر مگیری و در غیر شایسته هزینه مکنی و آنکه را سپاس تو نمی گزارد در آن بر خویش مقدم مداری و در آن به فرمان خدا کار کنی و با فراخی به آن تنگ چشمی مورزی تا افسوس مخوری، توانایی از خداست.

و حق بستانکاری که خواسته خود می خواهد،

آن ست که هر گاه داری به وی دهی و هر گاه نداری وی را از خود به گفتار شیرین خوش گردانی و به نرمی از خود دور سازی.

و حق همدم، آن ست که او را گول مزنی و فریب مدهی و با وی نیرنگ و دغل مبازی و در کار وی از خدا بپرهیزی.

و حق آنکه بر تو اقامه دادخواهی کرده، آن ست که هر گاه می دانی دادخواهی وی حق است تو خود گواه خویش گرد و به وی ستم مکن و حق وی را باز ده و هر گاه آنچه گفته تباه است با وی مدارا کن و در پاسخ وی سرسختی نشان مده و خدای را به خشم میاور، توانایی از خداست.

و حق آنکه به وی دادخواهی داری، آن ست که هر گاه در دادخواهی خود بر حق هستی با او نرم سخن ران و هر گاه ناحق گویی از خدای بیمناک باش و توبه کن و دادخواهی را رها ده.

و حق آنکه در کار خویش با تو کنکاش کند آن ست که هر گاه رأی درستی داری با وی بگویی و هر گاه نداری وی را رهبری کنی به آنکه داند.

و حق آنکه با وی مشورت کنی آن ست که هر گاه بر خلاف نظر تو نظری داد به وی بدبین مباش و هر گاه موافق باشید، خدای را ستایش کن.

و حق آنکه از تو پند نیوشد آن ست که حق اندرز و پند را نسبت به وی برسانی و در باره او دل سوز باشی.

و حق پند بد تو آن ست که نسبت به وی فروتن باشی و به سخن او گوش فرا دهی هر گاه نیکو گوید و هر گاه نادرست گوید به وی رحمت فرستی و با وی بدبین مباشی و هر گاه بدانی که خطا می رود از او باز خواست مکن مگر آنکه در معرض اتهام و بدبینی باشد که باید به کار وی توجهی مکنی. توانایی از خداست.

و حق کلان تر آن ست که وی را گرامی داری، برای سن وی و بزرگ داری برای آنکه پیش قدم است و با وی مستیزی و پیش از وی به راهی مروی و در راه رفتن از وی پیشی مگیری و با وی کودکانه رفتار مکنی و هر گاه با تو سبکی کند تحمل کنی و برای اسلام و پیروی او را گرامی داری.

و حق خردتر آن ست که وی را با مهربانی آموزش دهی و از وی گذشت داشته باشی و خرده وی را نهان داری و با وی گرمی پیش گیری و او را یاری دهی.

و حق خواهان آن ست که به اندازه نیازمندی وی یاوری و دستگیری کنی. و حق آنکه از وی درخواست داری آن ست که هر گاه نیاز ترا برآورد با وی سپاسگزار باشی و حق وی را بشناسی و هر گاه از تو دریغ ورزد عذر وی بپذیری.

و حق آنکه برای خدا ترا خشنود کرده آن ست که خدای را ستایش کنی بعدا از وی سپاسگزار باشی. و حق آنکه با تو بدی کرده آن ست که از او درگذری و هر گاه گذشت از وی زیانبخش است و انگیزه سرکشی وی گردد، برای دست آوردن حق خود یاوری بجویی. قرآن گفته: کسانی که در برابر ستم انتقام کشند گناهی ندارند و حق همکیشان تو آن ست که همیشه از خدا شادمانی و تندرستی ایشان را خواستار باشی و با بدان آنان مهربانی پیش گیری و ایشان را به راه راست آوری و دل جویی فرمایی و از نیکان اینان سپاسگزاری سازی و گزند و آزار را از ایشان دور گردانی و هر چه برای خود می پسندی برای ایشان نیز بپسند و هر چه را برای خود نمی پسندی برای ایشان مپسند. پیران و کهنسالان ایشان را پدر خویش دانی و برنایان آنان را برادران خویشتن و پیره زنان اینان را مادر خود و کودکان ایشان را فرزند خویش به شمار آری.

و حق کافری که در پناه دین اسلام است، آنچه را خدای از اینان پذیرفته تو نیز بپذیری تا به عهد خویشتن به خدا وفادار هستند تو نیز با ایشان وفادار باشی.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنجاه حقی که حضرت علی بن الحسین سید العابدین برای اصحاب خود نوشته است)

ابی حمزه ثمالی گوید: این نامه علی بن حسین است به یکی از اصحابش: بدان که خدای عز و جل را بر تو حقوقی است که در هر جنبشی که از تو سر میزند و هر آرامشی که داشته باشی و یا در هر حالی که باشی یا در هر منزلی که فرود آئی یا در هر عضوی که بگردانی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی آن حقوق اطراف تو را فرا گرفته است بزرگترین حق خدای تبارک و تعالی بر تو همان است که برای خویش بر تو واجب کرده همان حقی که ریشه همه حقوق است سپس آنچه خدای عز و جل بر تو

واجب کرده برای خودت از سر تا پایت با توجه به اعضای مختلفی که داری پس خدای عز و جل از برای زبانت بر تو حقی قرار داده و از برای گوشت بر تو حقی و از برای چشمت بر تو حقی و از برای دستت بر تو حقی و از برای پایت بر تو حقی و از برای شکمت بر تو حقی و از برای عضو جنسی ات بر تو حقی که این هفت عضو همان ها هستند که کارها با آنها انجام میگیرد سپس خدای عز و جل برای کارهایت بر تو حقوقی قرار داده پس از برای نمازت بر تو حقوقی قرار داده و از برای روزه ات بر تو حقی و از برای صدقه ات بر تو حقی و از برای هدیه ات بر تو حقی و از برای کارهایت بر تو حقوقی قرار داده است سپس حقوقی که قرار داده است از خودت گذشته بدیگری از افرادی که حقوق واجبی بر تو دارند میرسد که از همه آنها واجب تر بر تو حقوق پیشوایان تو است سپس حقوق رعیت های تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی هستند که حقوق دیگری از آنها شعبه میگیرد پس حقوق پیشوایان تو سه حق است و از همه واجب تر بر تو حق کسی است که با قدرت خود تو را اداره می کند سپس حق کسی که به تعلیم تو قیام می کند سپس حق کسی که امور ملکی تو را به عهده دارد و هر کسی که کاری به عهده بگیرد پیشوای آن کار است و حقوق رعیت تو سه است از همه واجب تر بر تو حق کسی است که از جنبه قدرت رعیت تو است سپس حق کسی که از نظر دانش رعیت تو است زیرا نادان رعیت دانشمند است سپس حق کسی که از جنبه ملکیت رعیت تو است چون همسران و کنیزان و غلامان و حقوق رعیت تو بسیار است و به هم پیوسته است هم چون پیوستگی خویشان در خویشاوندی و واجب ترین حق خویشاوندان بر تو حق مادرت می باشد سپس حق پدرت سپس حق فرزندت سپس حق برادرت سپس حق هر که با تو نزدیکتر و سزاوارتر سپس آقای تو که بر تو نعمت داده سپس حق آقائی که اکنون به تو نعمت میدهد سپس حق کسی که کار نیکی نسبت بتو انجام داده سپس حق کسی که برای نماز تو اذان می گوید سپس حق پیشنماز تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه تو سپس حق رفیق تو سپس حق شریک تو سپس حق دارائی تو سپس حق بدهکار تو که طلب خود را از او مطالبه می کنی سپس حق بستانکار تو که از تو مطالبه بدهی تو را می کند سپس حق کسی که با او آمیزش و رفت و آمد داری سپس حق دشمنت که علیه تو ادعائی دارد سپس حق دشمنت که تو علیه او ادعاء داری سپس حق کسی که با تو مشورت میکند سپس حق کسی که در مشورت تو رأی می دهد سپس حق کسی که از تو اندرز میگیرد سپس حق کسی که بتو اندرز میدهد سپس حق کسی که از تو بزرگتر است سپس حق کسی که از تو کوچکتر است سپس حق کسی که از تو سؤالی دارد سپس حق کسی که تو از او پرسشی داری سپس حق کسی که از ناحیه او نسبت به تو گفتار

زشتی یا کردار بدی از روی عمد یا غیر عمد انجام گرفته است سپس حق هم مذهبانت سپس حق کفاری که در پناه تو هستند سپس حقوقی که به اندازه علتهای مختلف و اسباب های گوناگون بوجود می آید پس خوشا بحال کسی که خداوند او را یاری کند تا حقوقی که بر او واجب کرده اداء کند و او را بر این کار توفیق بخشد و تأیید فرماید اما حق خدای بزرگ بر تو این است که او را بپرستی و هیچ شریکی برای او نگیری چون از روی خلوص چنین کردی خدا به عهده خود میگیرد که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و حق جان خودت بر تو این است که او را در فرمانبری خدای عز و جل بکار بری و حق زبانت این است که آن را از فحش دادن گرامی داری و بسخن خوب عادت دهی و سخنان زیادی که سودی ندارد ترک گوئی و نسبت به مردم با زبان نیکوئی کنی و بخوبی آنان را یاد کنی و حق گوش این است که او را از غیبت و از شنیدن هر آنچه شنیدنش حلال نیست پاکیزه داری و حق چشم اینست که آن را از هر آنچه که برای تو حلال نیست بپوشانی و دیده عبرت بین داشته باشی و حق دستت این است که آن را بر چیزی که برای تو حلال نیست نگشایی و حق دو پایت این است که با آن دو به سوی چیزی که برای تو حلال نیست راه نپوئی زیرا با آن دو به صراط خواهی ایستاد پس متوجه باش که تو را نلغزاند که به آتش خواهی افتاد و حق شکمت این است که آن را جایگاه حرام نکنی و بر سیری نیفزایی و حق عضو جنسی تو این است که آن را از زنا نگاه بداری و از دیدگاه بپوشانی و حق نمازت این است که بدانی که آن به پیشگاه خدای عز و جل بار یافتن است و تو در نماز در مقابل خدای عز و جل ایستاده ای چون این را نیک دانستی همچون بنده خوار کوچک که رغبتمند و خوشحال و امیدوار و ترسناک و بیچاره و زاری کن باشد و آن را که در پیش او ایستاده بزرگ بداند بآرامش و وقار می ایستی و با تمام دل باو رو می آوری و نماز را با آداب و حقوقش بجای آوری و حق حج اینست که بدانی که آن بار یافتن بنزد پروردگار است و گریختن از گناهان بسوی اوست و باعث پذیرش توبه تو و انجام دادن فریضه ایست که خدا بر تو واجب کرده و حق روزه اینست که بدانی که آن پرده ایست خداوند بر زبان و چشم و گوش و شکم و دامن تو زده است تا تو را از آتش بپوشاند پس اگر روزه را ترک کردی پرده الهی را که بر تو کشیده است پاره نموده ای و حق صدقه این است که بدانی آن پس اندازی است از برای تو نزد خدا و امانتی است که نیازی بگواه گرفتن بر آن نداری چون این را نیکو بدانی بآنچه در پنهانی امانت میگذاری اطمینان خاطرت بیشتر است از آنچه آشکارا بامانت بسپاری و باید بدانی که صدقه بلاها و دردها را در دنیا از تو دفع میکند و در آخرت آتش را از تو دور میسازد و حق قربانی اینست که مقصودت از آن رضای خدای عز و جل باشد و رضای مخلوق را در نظر

نگیری و هیچ غرضی جز این که در معرض رحمت خدا قرار بگیری و جانت در روز ملاقات خدا نجات پیدا کند نداشته باشی.

و حق سلطان اینست که بدانی که تو برای او وسیله آزمایشی قرار داده شده ای و او گرفتار تست برای این که خدای عز و جل او را بر تو حکومت بخشیده و بر تست که خود را در معرض خشم او قرار ندهی که با دست خود خود را بهلاکت انداخته و در آنچه از بدی نسبت به تو روا میدارد شریک خواهی بود و حق کسی که بتعلیم تو قیام می کند اینست که او را بزرگ بشماری و از برای مجلس او احترام قائل شوی و بسخنانش خوب گوش فرا دهی و روی بجانب او کنی و آوازت را بر او بلند نکنی و هیچ کس را که از او چیزی می پرسد پاسخ نگویی تا خود او پاسخ بگوید و در مجلس او با کسی صحبت نکنی و غیبت کسی را نزد او نکنی و چون بدی او را نزد تو گویند از او دفاع کنی و عیب های او را بپوشانی و نیکی هایش را آشکار کنی و با دشمن او همنشین نباشی و دوستش را دشمن ندانی چون این چنین کنی فرشتگان خداوند گواه تو هستند که تو برای رضای خدا او را قصد کرده ای و دانش او را فرا گرفته ای نه برای خاطر مردم و اما حق کسی که مالک تو است این است که او را فرمان بری و نافرمانی اش نکنی مگر در آنچه مورد خشم خدای عز و جل باشد زیرا هیچ مخلوقی را در موردی که معصیت خالق انجام می گیرد اطاعت نباید کرد.

و اما حق رعیتی که بر او سلطنت داری اینست که بدانی که آنان بخاطر ناتوانی که دارند و نیروئی که تو داری رعیت تو شده اند پس واجب است در آنان بعدل و داد رفتار کنی و از برای آنان هم چون پدری مهربان باشی و از نادانی آنان گذشت کنی و در کیفرشان شتاب نکنی و خدای عز و جل را بر این نیروئی که ترا بر آنان عطا فرموده سپاس گزار باشی.

و اما حق کسی که در دانش رعیت تو است اینست که بدانی که خدای عز و جل تو را سرپرست آنان کرده در آن دانشی که به تو داده و از گنجینه های خود بر روی تو گشوده است اگر در یاد دادن مردم نیکو رفتار کردی و با آنان کج رفتاری ننمودی و سخت گیری بر آنان نکردی خداوند از فضل خود بر تو خواهد افزود و اگر دانش خود از مردم منع کردی و یا چون از تو دانشی طلب نمودند کج رفتاری نمودی بر خدا لازم است که دانش و آبروی آن را از تو برگیرد و موقعیت ترا از دلها براندازد و اما حق همسر این است که بدانی که خدای عز و جل او را وسیله آرامش تن و دل قرار داده و بدانی که این نعمتی است از خداوند بر تو پس او را گرامی داری و با او به نرمی رفتار کنی گرچه حقی که ترا بر اوست واجب تر است ولی

او را نیز بر توست که رحمتش آوری زیرا او اسیر توست و باید خوراک و پوشاک او را بدهی و چون نادانی کرد او را ببخشی و اما حق بنده تو آن است که بدانی که او مخلوق پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو است و گوشت و خونش با تو یکی است بخاطر این او را مالک نشده ای که ساخته دست تو باشد نه دست خداوند و هیچ یک از اعضای او را تو نیافریده ای و روزی او را تو معین نمی کنی و لیکن خدای عز و جل است که روزی او را میدهد و سپس او را مسخر تو کرده و تو را امین دانسته و او را بدست تو سپرده است تا آنچه تو در باره او از نیکی انجام دهی برای تو نگهداری کند پس بر او نیکی و احسان کن همان طوری که خداوند بر تو نیکی و احسان کرده است و اگر او را خوش نداری عوضش کن و خلق خدای عز و جل را شکنجه نده و نیروئی نیست جز بکمک خدا و حق مادرت این است که بدانی که او ترا در جایی متحمل شد که هیچ کس کسی را در آنجا متحمل نشود و از میوه دل خود بتو داده است آنچه را که هیچ کس بکسی نمیدهد و با تمام وجود خود تو را نگهداری کرده و اهمیتی نمیداد که خود گرسنه باشد ولی بتو خوراک بدهد و خود تشنه باشد ولی تو را سیراب کند و خودش برهنه باشد و تو را بپوشاند و خود در آفتاب نشیند و تو را در سایه جای دهد و بخاطر تو بیخوابی بکشد و تو را از گرما و سرما نگهداری کنند تا تو فرزند او باشی پس طاقت سپاسگزاری او را نداری مگر بکمک خدای تعالی و توفیق او و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و اگر او نبود تو نبودی پس هر گاه در خودی چیزی دیدی که خوش آیندت بود بدان که پدرت ریشه آن نعمت بر تو میباشد پس خدا را حمد کن و بهمین اندازه سپاس گوی او باش و توانائی نیست مگر بکمک خدا.

و اما حق فرزندت این است که بدانی که او از تست و در نیکی و بدی عمر دنیا بستگی بتو دارد و تو مسئولیت آنچه را که از او بعهده گرفته ای داری تو باید او را نیکو ادب کنی و بپروردگار عز و جلش رهبری کنی و بر فرمانداری او یاریش نمائی پس در باره فرزند همچون کسی رفتار کن که بداند در نیکی بفرزند پاداش خواهد گرفت و در بد رفتاری با او بکیفر بد دچار خواهد شد.

و اما حق برادرت این است که بدانی او دست تو و عزت تو و نیروی تو است پس او را نه برای نافرمانی خدا اسلحه خود بساز و نه برای ستم بخلق خدا کمک خویش بکن و یاری او را بر دشمنش و خیر اندیشی از برای او را از دست مده پس اگر فرمان خدا را برد چه بهتر و گر نه خداوند بر تو گرامی تر از او باشد و نیرویی جز بوسیله خدا نیست.

و اما حق آقائی که نعمت آزادی بتو ارزانی داشته اینست که بدانی که او از مال خود در باره تو خرج کرده و ترا از خواری و وحشت بندگی بآرامش خاطری که در آزادی است رسانده است پس تو را از اسارت ملک آزاد کرده و بند بندگی را از تو باز نموده و تو را از زندان بیرون آورده و تو را مالک خودت نموده و برای پرستش پروردگارت ترا آسوده خاطر ساخته است و باید بدانی که او در حال حیات و مرگ تو از همه خلق بتو سزاوارتر است و بر تو واجب است که او را با جان خودت و با هر چیزی که او از تو بآن نیازمند است یاری کنی و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق بنده ای که تو نعمت آزادی باو بخشیده ائی اینست که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله ای از برای تو بسوی خودش و پرده ای برای تو از آتش قرار داده و پاداش تو در این دنیا اینست که اگر او خویشاوندی نداشته باشد بعوض مالی که برای او خرج کرده ای ارث او را خواهی برد و در آخرت پاداشت بهشت خواهد بود.

و اما حق کسی که در باره تو نیکی کرده اینست که سپاس گزار او بوده و بیاد نیکی او باشی و از برای او نام نیکی بدست آوری و بین خود و خدای عز و جل از روی خلوص دعایش کنی چون چنین کنی سپاس گزاری او را در پنهان و آشکار بجا آورده ای و پس از این همه اگر روزی توانائی عوض دادن باو را یافتی باو عوض بدهی.

و اما حق اذان گو اینست که بدانی که او ترا بیاد پروردگارت عز و جل می آورد و ببهره ای که داری دعوتت میکند و بر انجام وظیفه ای لازم که بر عهده تو است تو را یاری میکند.

پس او را هم چون کسی که بتو نیکی کرده باشد سپاس گزار باش.

و اما حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را بعهده گرفته و از جانب تو سخن گفته و تو از جانب وی سخن نگفته ای و او از برای تو دعا کرده است ولی تو از برای او دعا نکرده ای و هراس ایستادن در مقابل خدا را از تو کفایت نموده اگر برای آن نقصی باشد بعهده او است نه بعهده تو و اگر درست باشد تو شریک او بوده و او را بر تو زیادتی نخواهد بود. پس جان ترا با جان خود و نماز تو را با نماز خودش محافظت نموده از این رو باید بهمین قدر سپاس گزارش باشی.

و اما حق همنشین تو اینست که با او نرمی کنی و در سخن گفتن بانصاف رفتار کنی و از جای خود بی اجازه او برنخیزی و کسی که در نزد تو بنشیند میتواند بدون اجازه تو برخیزد و باید لغزش های او را فراموش کنی و نیکی هایش را بیاد داشته باشی و جز خیر بگوشش نرسانی.

و اما حق همسایت اینست که در غیاب او را حفظ کنی و در حضور احترامش نهی و اگر ستمی بر او رفت یاریش کنی و عیبی را از او جستجو نکنی و اگر بکار بدی از او اطلاع پیدا کردی پرده پوشی کنی و اگر بدانی نصیحت تو را میپذیرد محرمانه نصیحتش کنی و در سختی او را رها نکنی و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و با خوشی با او معاشرت کنی و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق رفیق اینست که با او به تفضل و انصاف رفتار کنی و چنانچه او از تو احترام میکند تو او را احترام کنی و وجود تو از برای او سبب رحمت باشد نه باعث شکنجه و عذاب و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق شریک این است که اگر غایب شد کفایت او را بکنی و اگر حاضر شد رعایتش را نمایی و بدون حکم او حکمی نکنی و بی نظر او به رأیت عمل نکنی و مالش را برایش نگاه بداری و در کم و بیش کار او خیانتش نکنی که دست خدای تبارک و تعالی بر سر دو شریک هست مادامی که بیکدیگر خیانت نکرده اند و نیروئی نیست مگر از طرف خدا.

و اما حق مالت اینست که بجز از حلال آن را بدست نیاری و جز در راه صحیح انفاقش نکنی و کسی را که ناسپاس است بر خود مقدم نداری و در آن بفرمان پروردگارت رفتار کنی و بخل بر مالت نورزی که با وجود گشایش در زندگی که داشته ای حسرت و پشیمانی خواهی کشید و نیروئی نیست جز بوسیله خدا و اما بستانکارت که مطالبه بستانکاری خود را می کند این است که اگر داری باو بدهی و اگر تنگ دستی با گفتار خوش او را راضی کنی و با نرمی او را از خود رد کنی و حق معاشرت این است که او را فریب ندهی و خیانتش نکنی و نیرنگ بکار نبری و از خدای تبارک و تعالی در کار او بپرهیزی و حق دشمنت که علیه تو ادعا دارد این است که اگر آنچه ادعا می کند حق است خودت بر خودت گواه باشی و بر او ستم نکنی و حق او را تمام بپردازی و اگر آنچه ادعا می کند باطل باشد با وی مهربانی کنی و جز مدارا در کارش هیچ نکنی و خدا را در کار او بغضب نیاوری و نیروئی نیست مگر بوسیله خدا و حق دشمنت که تو علیه او ادعا داری اینست که اگر در دعوایت بر حقی با وی نیکو گفتگو کنی و حق او را

انکار نکنی و اگر در ادعایت بر باطلی از خدای عز و جل بپرهیزی و بسوی او توبه کنی و دعوا را ترک گوئی و حق کسی که از تو مشورت می کند این است که اگر نظری در باره او داری به او بگویی و اگر نه او را بکسی که میداند راهنمایی کنی و حق کسی که تو با او مشورت می کنی اینست که او را در چیزی که با تو در رأی موافقت نکرد منهمش نکنی و اگر با تو موافق بود خدای عز و جل را ستایش کنی و حق کسی که از تو اندرزی می طلبد اینست که خیر خواهی را از او دریغ نداری و جز از راه مهربانی و مدارا قدم بر نداری و حق کسی که تو را نصیحت می کند این است که نسبت باو فروتنی کنی و گوش خود را به سخنش فرا دهی که اگر حق گوید خدای عز و جل را ستایش کنی و اگر موافق نگوید نسبت باو دلسوز باشی و او را متهمش نکنی و بدانی که خطا کرده است و باین خطا مؤاخذه اش نکنی مگر اینکه سزاوار اتهام باشد که بهیچ کار او در هیچ حالی نباید اعتنا بکنی و نیروئی نیست مگر با خدا و حق بزرگتر از تو اینست که به خاطراتش احترام کنی و بزرگش بداری که پیش از تو در مسلمان شدن حق تقدم دارد و با وی هنگام ستیزه ایستادگی نکنی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن از او پیشی نگیری و با او جهالت نورزی و اگر او جهالت ورزد متحملش باشی و احترامش کنی بخاطر حق و بخاطر احترامی که اسلام برای او قائل است و حق کوچکتر از تو اینست که در تعلیم او و گذشت از او و پرده پوشی بر او و مهربانی و کمک او دلسوزی نمایی و حق کسی که از تو چیزی بخواهد اینست که بقدر نیازش باو عطا کنی و حق کسی که از او چیزی خواسته ای این است که اگر داد با تشکر از او بپذیر و حق شناسی کن و اگر نداد عذرش را بپذیر و حق کسی که ترا برای خدای تعالی شاد کرده است اینست که اولا خدای عز و جل را ستایش کنی سپس آن کس را سپاس گزار باشی و حق کسی که در باره تو بدی کرده این است که از او درگذری و اگر بدانی که گذشت از او زیان دارد داد خود را از او بگیری که خدای تبارک و تعالی می فرماید کسی که پس از مظلوم شدن داد خود را بگیرد گناهی بر آنان نیست (سوره شوری آیه 41) و حق هم کیشان تو این است که در دل سلامتی آنها را بخواهی و نسبت به آنان دلسوز باشی و با بدکارانشان مدارا کنی و انس بگیری و آنان را بسوی خیر و اصلاح بیاوری و از نیکوکارانشان سپاس گزاری کنی و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست میداری از برای آنان دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و باید پیرانشان بجای پدر تو باشند و جوانانشان بجای برادرت و پیر زنانشان بجای مادرت و کودکانشان بجای فرزندانت و حق کسانی که بآنان پناه دادی اینست که آنچه خدای عز و جل از آنان پذیرفته بپذیری و تا بعهدی که با خدای عز و جل بسته اند وفا دارند با آنان ستم نکنی.

****ترجمه جعفری: (پنجاه حقی که امام سجّاد علیه السّلام به یکی از یارانش نوشته)

ابو حمزه ثمالی گوید: این نامه امام سجّاد علیه السّلام است به یکی از یارانش: بدان که خداوند متعال را نسبت به تو حقوقی است که در هر حرکت و جنبشی که از تو سر می زند یا هر آرامشی که داشته باشی یا در هر حالی که هستی یا در هر منزلی که فرود می آیی یا هر عضوی را که بگردانی یا هر ابزاری را که در آن تصرّف کنی پیرامون تو را فرا گرفته است. پس بزرگترین حقوق خداوند متعال نسبت به تو همان است که برای خویش بر تو لازم کرده. همو که اصل و اساس همه حقوق است. سپس حقوقی است که خداوند برای خودت بر تو از فرق تا قدمت با گوناگونی اعضایت، واجب کرده است، پس خداوند متعالی برای زبانت، گوشت، چشمت، دستت، پایت، شکمت و عضو جنسیت حقّی بر تو قرار داده است. این اعضای هفتگانه همان هایی هستند که کارها با آنها انجام می گیرد. آنگاه خداوند متعالی برای کردارهایت حقوقی را قرار داده که برای نمازت، روزه ات، صدقه ات، قربانیت حقی قرار داده و نسبت به کردارهایت برای تو حقوقی است.

آنگاه حقوقی است که از جانب تو نسبت به صاحبان حقوقی است که لازم ترین آنها حقوق پیشوایانت است. سپس حقوق زیر دستانت، آنگاه حقوق خویشاوندان تو. اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه است: حقوق پیشوایان تو سه تاست که لازم ترین آنها حق کسی است که با سلطنت امور تو را تدبیر می کند، سپس حق کسی که تو را به دانش تربیت می کند، سپس حق کسی که تو را با حکومت پرورش می دهد و همه پرورش دهندگان تو امام و پیشوایند. و حقوق رعیت تو نیز سه تاست:

لازم ترین آنها حق کسانی است که بر آن سلطنت داری، سپس حق دانش آموختگانی که از تو بهره علمی می برند؛ چرا که نادان رعیّت دانشمند است، سپس حق کسانی که با ملکیّت- همچون زنان و بردگان- رعیّت تو هستند. و حقوق رعایای تو بسیار و به پیوستگی پیوند خویشاوندی به هم پیوسته است. لازم ترین آنها حق مادر توست. آنگاه حق پدر و آنگاه حق فرزندانت، آنگاه حق برادرت، آنگاه حق هر که نزدیکتر و شایسته تر است،

سپس حق مولایت که بر تو نعمت ارزانی داشته، آنگاه حق مولایت که نعمتش بر تو جاری است، آنگاه حق کسانی که به تو احسان می کنند، آنگاه حق مؤذّنی که نمازت را اعلام می کند، آنگاه حق امام جماعت تو،

آنگاه حق همنشین تو، آنگاه حق همسایه تو، سپس حق مصاحب تو، سپس حق شریک تو، سپس حق دارایی تو، سپس حق بدهکاری که از وی طلب داری، سپس حق بستانکاری که از تو طلب دارد، سپس حق کسی که با تو افت و خیر و معاشرت دارد، سپس حق کسی که بر علیه تو اقامه دعوا کرده، سپس حق کسی که تو بر علیه او اقامه دعوا داری، سپس حق کسی که با او مشورت می کنی، سپس حق کسی که بر تو بر علیه او اقامه دعوا داری، سپس حق کسی که با او مشورت می کنی، سپس حق کسی که به تو در مشورت نظر می دهد، سپس حق کسی که از تو خیرخواهی می کند، سپس حق کسی که از او خیرخواهی می کنی، سپس حق کسی که از تو بزرگتر است، سپس حق کسی که از تو کوچکتر است، سپس حق کسی که از تو درخواست می کند، سپس حق کسی که از او درخواست می کنی، سپس حق کسی که به دستش- با گفتار یا کردار، از روی عمد یا غیر عمد- به تو بدی کرده، سپس حق ملّت تو نسبت به تو، سپس حق اهل ذمه تو، آنگاه حقوقی است که به اندازه علّتهای احوال و گردش سببها جریان دارد. پس خوشا به حال کسی که خداوند او را بر انجام حقوقی که بر او لازم کرده یاری کرده و بر این موفّق و استوار سازد.

پس حقّ بزرگ خداوند بر تو این است که او را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی.

آنگاه که با اخلاص وظیفه ات را انجام دادی، خدا بر تو مقرّر فرموده که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند. و حق نفست بر تو این است که در اطاعت خدای متعال بکار ببری. و حق زبان این که از دشنام پرهیز و به خیر و نیکی عادتش دهی و سخنان اضافی را که سودی ندارد ترک کنی و با آن به مردم نیکی کرده و گفتار نیکو گویی. و حق گوش این که از شنیدن غیبت و سخنانی که شنیدنش حلال نیست منزّه اش داری. و حق چشم این است که از آنچه که دیدنش حلال نیست بپوشانی، و با آن به دیده عبرت بنگری. و حق دست این که آن را به سوی چیزی که حلال نیست دراز نکنی. و حق پاها این که به وسیله آنها به جایی که حلال نیست، نروی، چرا که به وسیله آنها بر روی صراط خواهی ایستاد، پس دقّت کن که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند. حق شکمت این که آن را ظرف حرام قرار ندهی و بیش از سیری نخوری. و حق تناسل جنسی این که آن را از زنا نگهداشته و از دیدگان بپوشانی.

و حق نماز این که بدانی آن حضور در درگاه الهی است و تو در پیشگاه خدا ایستاده ای وقتی از این آگاه باشی در واقع در جایگاه بنده ای خوار، حقیر،

علاقه مند، بیمناک، امیدوار، ترسان، بیچاره، زاری گر در برابر بزرگوار و شکوهمندی، با آرامش و وقار ایستاده و با قلب خود روی آورده و آن را با حدود و حقوقش بر پا کنی. و حق حج این که بدانی آن میهمانی به سوی پروردگار و فرار از گناهانت است و پذیرش توبه تو با آن بوده و آنچه که خدا بر تو لازم شمرده انجام می شود. و حق روزه این که بدانی آن پرده ای است که خداوند بر زبان، گوش، چشم، شکم، آلت جنسی تو زده تا به وسیله آن تو را از آتش بازدارد. پس اگر روزه را رها کنی پرده ای را که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای. و حق صدقه این که بدانی آن اندوخته تو در پیشگاه پروردگارت بوده و ودیعه ای که نیاز به گواه ندارد. پس اگر از این امر آگاه شوی آنچه در پنهانی به ودیعت می گذاری برای تو از آشکارا مورد اعتمادتر خواهد بود و بدانی که صدقه بلاها و بیماری ها را در دنیا و آتش را در آخرت از تو دفع می کند.

و حق قربانی این که با آن رضای خدا را بخواهی نه رضا و خشنودی مردم را، هدفت از آن جز قرار گرفتن در معرض رحمت خدا و رهایی روحت در روز رستاخیز نباشد.

و حق سلطان این است که، بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و خداوند به وسیله سلطنت دادن به او، او را به تو گرفتار ساخته است و بر توست که خود را در معرض خشم او قرار ندهی تا خود را به دست خویش به هلاکت نیندازی و در بدیهایی که از جانب او به تو می رسد، شریک وی نشوی. و حق پرورش دهنده علمی تو این که او را تعظیم نموده و به جایگاه او ارج نهاده و خوب به سخنان او گوش فرا داده و بر او اقبال کنی و این که صدایت را بر او بلند نگردانی، و پاسخ کسی را که از او پرسش کرده ندهی تا خودش پاسخ دهد و در جلسه او با کسی صحبت نکرده و در نزد او غیبت کسی را ننمایی و آنگاه که از او در نزد تو بدی گویند از او دفاع کرده و عیب های او را بپوشانی و فضایلش را آشکار سازی، با دشمنان او ننشسته و با دوستان او دشمنی نکنی، هر گاه چنین کنی فرشتگان خدا بر تو گواه شوند که تو او را خواسته و دانش او به خاطر خدای متعال- نه به خاطر مردم- آموختی. و حق کسانی که با حکومت کارهای تو را تدبیر می نمایند این که از آنان اطاعت کرده و از فرمانشان- جز در مواردی که موجب خشم خداست- سرپیچی نکنی، چرا که با معصیت آفریدگار، اطاعت از آفریده شده روا نیست. و حق رعایا و زیردستانی که به آنان سلطنت داری این که بدانی آنان به جهت ناتوانی خود و توانمندی تو رعیّت تو شدند. از این رو لازم است که در میان آنان با عدالت رفتار کرده و برای آنان همچون پدری مهربان باشی و کارهایی را که از روی نادانی انجام می

دهند برای آنان ببخشی، و در کیفر آنان شتاب نکنی و از توانمندی که خداوند در باره آنان به تو ارزانی داشته، از حضرت حق سپاسگزار باشی.

و حق شاگردانی که از دانش تو بهره می برند این که بدانی که خداوند در آن دانشی که به تو ارزانی داشته و از گنجینه دانش خود دری به روی تو گشوده، تو را برای آنان سرپرست قرار داده. پس اگر به مردم با خوش رفتاری، آموزش داده و بر آنان خشونت نکرده و از آنان دلتنگ نشوی، خداوند دانش تو را از فضلش فزونی خواهد بخشید، ولی اگر دانشت را از مردم دریغ کرده و آنگاه که از دانش تو بخواهند بر آنان بد خلقی کنی، بر خداوند است که دانش و آبروی تو را از تو بگیرد و جایگاه تو را از دل ها بردارد. و حق زنت این است که بدانی خداوند او را برای تو مایه آرامش و انس قرار داده و این که، این نعمتی از جانب خدا بر توست. پس او را گرامی داشته و با نرمی با او رفتار کنی، گر چه حق تو نسبت به او لازم تر است. در عین حال بر توست که بر او ترحّم کنی، زیرا که او اسیر توست، خوراک و پوشاک او را بده و اگر نادانی کرد از او درگذر. و حق برده ات این که بدانی او آفریده پروردگار تو و فرزند پدر و مادر توست، گوشت و خونت با او یکی است. تو از این جهت مالک او نشده ای که تو او را آفریده ای، و تو چیزی از اعضای او را نیافریده ای و روزی او را تو نمی دهی، بلکه خداوند متکفّل آن شده. آنگاه او را مسخّر تو گردانیده و تو را امین او قرار داده و به ودیعت سپرده تا هر خیری که از جانب تو به او می رسد برای تو نگهدارد. پس به او نیکی کن آنسان که خدا به تو نیکی کرده است و اگر او را دوست نداری عوضش کن و آفریده خدا را شکنجه مکن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مادرت این که بدانی او آنگاه که هیچ کس را توانایی حمل تو نبوده، حمل کرده و میوه دلش که کسی به او نمی دهد به تو ارزانی داشته و با همه اعضایش از تو مواظبت نموده، او باکی نداشته که خود گرسنه مانده تو را غذا دهد، خود تشنه مانده و تو را سیراب کند و خود برهنه مانده و تو را بپوشاند، خود آفتاب خورده تو را در سایه اندازد، او به جهت تو بی خوابی کشیده و تو را از گرما و سرما نگهداری کرده تا تو فرزندی برای او باشی، از این رو، تو جز با یاری و توفیق خداوند توانایی سپاسگزاری از او را نداری. و حق پدرت این که بدانی او ریشه و اساس توست. که اگر او نبود تو نیز نبودی، پس هر گاه در وجود خود شگفتیهایی دیدی بدان که پدرت اصل نعمت بر توست، پس خدا را به همان اندازه ستایش کرده و سپاسگزاری کن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق فرزندت این که بدانی او از توست و در آینده دنیا نیکی و بدی او به تو نسبت داده می شود

و تو مسئول تربیت نیکوی او و راهنمایی او به سوی پروردگارش هستی، تویی که بایستی او را در اطاعت پروردگارش یاری کنی، پس در باره او همچون کسی رفتار کن که می دانی با احسان کردن به او پاداش خواهی داشت و با بدی به او کیفر خواهی دید.

و حق برادرت این که بدانی او دست تو و عزّت و نیروی توست. پس او را سلاحی برای معصیت خدا و وسیله ای برای ستم بر آفریدگان خدا برنگیر و در برابر دشمنش او را وامگذار و برای او خیرخواهی کن. این در صورتی است که او از خداوند اطاعت کند و گر نه خداوند از او بر تو گرامی تر است و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مولایی که با آزاد کردن به تو احسان نموده این که بدانی اوست که از مالش داده تا تو را از خواری بندگی و هراس آن به شکوه و عزّت آزادی و آرامش آن رسانیده، او تو را از اسارت بردگی رها ساخته و زنجیر بندگی را از گردنت گشوده و از زندان بیرونت کرده و به تملّک خودت در آورده و تو را به پرستش پروردگارت فارغ ساخته است، و بدانی که در دوران زندگی و مرگت از همه سزاوارتر است و بر تو لازم است که با جانت او را یاری نموده و آنچه از جانب تو نیازمند است بدو برسانی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق برده ای که با آزاد کردن او احسانش نموده ای این که بدانی خداوند متعال آزادی او را توسط تو، وسیله ای به نزد خویش قرار داده و آن را پرده میان تو و آتش نموده و به راستی که پاداش تو در آینده دنیا همان میراث اوست، اگر خویشاوندی نداشته باشد که از مالت به او داده ای و در آخرت بهشت است. و حق کسی که بر تو نیکویی کرده این که از او سپاسگزاری کنی و نیکویی او را یادآور شوی و با گفتار نیک به او پاسخ دهی و با خالص ترین دعایی که میان تو و خداوند متعال است او را دعا کنی، اگر چنین کنی در آشکار و نهان او را سپاس گفتی، آنگاه که اگر روزی توانایی یافتی نیکویی او را جبران کن. و حقّ مؤذّن این که بدانی یادآور پروردگار تو و فراخوان به سوی بهره عبادت تو و یاور تو در انجام عملی که خداوند بر تو واجب کرده، می باشد. پس همانند سپاسگزار بر نیکوکار از او بر این نعمت سپاسگزاری کن.

و حق امام جماعت در نمازت این که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را بر عهده گرفته و از جانب تو در پیشگاه خدا سخن می گوید. بی آن که تو از جانب وی سخن گویی، او از جانب تو دعا می کند بی آنکه تو از جانب وی دعا کنی و تو را از بیم و هراس ایستادن در برابر خداوند کفایت می کند. پس اگر در نمازت کاستی باشد به عهده اوست و اگر تمام

باشد تو با او شریکی و او را نسبت به تو برتری نیست. او جان تو را با جان خویش و نماز تو را با نماز خویش حفظ کرده پس به همان اندازه از او سپاسگزار باش. و حق همنشین تو این که با او با نرمی رفتار کرده و در گفتگو با او با انصاف باشی و بدون اجازه او برنخیزی و کسی که در پیش تو نشسته، می تواند بی اجازه تو برخیزد و این که لغزشهای او را فراموش کرده و نیکی هایش را به یاد بسپاری و جز سخن خیر با او نگویی.

و حق همسایه ات این که او را در غیاب حفظ کرده و در حضورش گرامی داری، و آنگاه که مورد ستم قرار گیرد یاریش کرده و عیبش را جستجو نکنی و اگر از او بدی دیدی آن را بپوشانی و اگر بدانی که او پندپذیر است در خلوت او را پند گویی، و او را در سختی تنها نگذاری و از لغزش او در گذشته و گناهش را ببخشی و با او بزرگوارانه معاشرت کنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق رفیق این که با او به تفضّل و انصاف رفتار کنی و آن سان که او تو را گرامی می دارد تو نیز او را گرامی بداری و تو برای او مایه رحمت باشی نه موجب شکنجه و عذاب، و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق شریک این که اگر غایب شد او را کفایت کرده و در صورت حضور مراعاتش کنی، و بدون حکم او حکم صادر نکنی و بدون نظر او به رأی خود عمل نکنی و دارایی او را برایش نگهداری و در کاستی و فزونی کارش به او خیانت نورزی. چرا که مادامی که دو شریک به یک دیگر خیانت نکنند دست خداوند بر سر آنهاست و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق دارایی تو این که جز از حلال آن را بدست نیاوری و جز در مورد (صحیحش) انفاقش نکنی، و کسی را که ناسپاس است بر خود ترجیح ندهی، پس با آن (مال) به اطاعت پروردگارت عمل کن و در آن بخل نورز که با وجود گشایش در زندگی حسرت و پشیمانی خواهی دید و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بستانکارت که از تو طلب دارد اینکه اگر دارا هستی، طلب اش را به او دهی و اگر تنگ دستی او را با گفتار نیک خشنود و راضی کنی و با نرمی او را رد کنی. و حق کسی که با او معاشرت داری این که فریبش نداده و خیانتش نورزی و نیرنگش نزنی، از خداوند متعال در کار او بیم داشته باشی. و حق دشمنی که علیه تو ادّعا دارد این که اگر آنچه بر علیه تو ادّعا می کند حق است، خودت بر خویشتن گواهی دهی و بر او ستم نکنی و حق او را به صورت کامل بپردازی و اگر آنچه ادعا می کند باطل است با او به نرمی رفتار کرده و در کارش جز با نرمی رفتار نکنی و در مورد او پروردگارت را به خشم نیاوری و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق کسی که تو علیه او ادّعا داری این که اگر تو در ادّعای خودت حق هستی با نیکویی با وی گفتگو کنی و حق او را انکار نکنی و اگر در

ادّعای خود بر باطل هستی از خدای متعال بیم داشته و به سوی او توبه کنی و ادّعایت را رها سازی.

و حق کسی که با تو مشورت می کند این که اگر نظری برای او داری به آن اشاره کنی و اگر چیزی به نظرت نمی رسد او را به کسی که می داند راهنمایی کنی. و حق کسی که تو با او مشورت می کنی این که در مواردی که رأی او مخالف رأی توست متّهمش نسازی و اگر رأیش با رأی تو موافق شد خدای را سپاس گویی. و حق کسی که از تو پندی می خواهد این که به او نصیحت و پندگویی و روش تو بایستی با مهرورزی و نرمی به او باشد. و حق کسی که نصیحتگر توست این که به او فروتنی کرده و به سخن او گوش فرا دهی. پس اگر سخن درستی گفت خدای را سپاس گویی و اگر موافق نگوید به او دلسوزی کنی و متّهمش نکنی و اگر دانستی که خطا رفته به خاطر آن او را مؤاخذه نکنی مگر این که سزاوار اتهام باشد، پس در هیچ حال به چیزی از دستورات او اعتنا نکنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بزرگتر این که به خاطر سنّ او، احترامش کرده و به جهت پیشی گرفتنش در پذیرش اسلام بزرگش بداری و به هنگام ستیزه جویی با او برابری نکنی و پیش از او راه نرفته و از او پیشی نگیری و با او نادانی نکنی و اگر او نادانی کرد تحمل کرده و به جهت حق اسلام و حرمتش، او را گرامی بداری. و حق کوچکتر این که در آموزش او دلسوزی کنی و از او درگذری و پرده پوشی کنی و با مهربانی با او رفتار کرده و او را کمک کنی. و حق کسی که از تو درخواست می کند این که به اندازه نیازش به او بدهی.

و حق کسی که از او چیزی خواسته ای این که اگر چیزی داد با سپاس و شناخت از فضلش آن را بپذیری و اگر چیزی نداد عذرش را بپذیری. و حق کسی که تو را به خاطر خدا شاد کرده این که نخست خدای را سپاس گفته آنگاه از او سپاسگزاری کن. و حق کسی که به تو بدی کرده این که از او درگذری و اگر بدانی که عفو از او زیان دارد، داد خود را از او بستانی که خداوند متعال می فرماید: «و کسی که پس از مورد ستم قرار گرفتن داد خود را بگیرد، اینان کسانی هستند که گناهی بر آنان نیست.» و حق اهل ملّت و هم کیشانت این که در دل، تندرستی و رحمت آنان را خواسته و با بدهای آنان با مهربانی رفتار کنی و با آنان مدارا کرده و به خیر و صلاح بیاوری و از نیکوکارانشان سپاسگزاری کرده و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست می داری برای آنان نیز دوست داشته و آنچه برای خود ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و این که پیران آنان به منزله پدر تو و جوانان آنان به منزله برادر تو و پیر زنانشان به منزله مادر

تو و کوچک زنانشان به منزله فرزندان تو هستند. و حق اهل ذمّه این که آنچه خداوند از آنان پذیرفته تو نیز پذیرا باشی و مادامی که به پیمانی که با خدا دارند وفا دارند به آنان ستم نکنی.

1- . الشوری: 41.

2- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ جَمِیعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ الْحُلْوَانِیِ (1) أَوْ عَنْ رَجُلٍ عَنْهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: صِفَهُ الْمُؤْمِنِ قُوَّهٌ فِی دِینٍ وَ حَزْمٌ فِی لِینٍ وَ إِیمَانٌ فِی یَقِینٍ وَ حِرْصٌ فِی فِقْهٍ وَ نَشَاطٌ فِی هُدًی وَ بِرٌّ فِی اسْتِقَامَهٍ وَ إِغْمَاضٌ عِنْدَ شَهْوَهٍ وَ عِلْمٌ فِی حِلْمٍ وَ شُکْرٌ فِی رِفْقٍ وَ سَخَاءٌ فِی حَقٍّ وَ قَصْدٌ فِی غِنًی وَ تَجَمُّلٌ فِی فَاقَهٍ وَ عَفْوٌ فِی قُدْرَهٍ وَ طَاعَهٌ فِی نَصِیحَهٍ وَ وَرَعٌ فِی رَغْبَهٍ وَ حِرْصٌ فِی جِهَادٍ وَ صَلَاهٌ فِی شُغُلٍ وَ صَبْرٌ فِی شِدَّهٍ وَ فِی الْهَزَاهِزِ وَقُورٌ وَ فِی الْمَکَارِهِ صَبُورٌ وَ فِی الرَّخَاءِ شَکُورٌ لَا یَغْتَابُ وَ لَا یَتَکَبَّرُ وَ لَا یَبْغِی وَ إِنْ بُغِیَ عَلَیْهِ صَبَرَ وَ لَا یَقْطَعُ الرَّحِمَ وَ لَیْسَ بِوَاهِنٍ وَ لَا فَظٍّ وَ لَا غَلِیظٍ وَ لَا یَسْبِقُهُ بَصَرُهُ وَ لَا یَفْضَحُهُ بَطْنُهُ وَ لَا یَغْلِبُهُ فَرْجُهُ وَ لَا یَحْسُدُ النَّاسَ وَ لَا یَفْتُرُ وَ لَا یُبَذِّرُ وَ لَا یُسْرِفُ بَلْ یَقْتَصِدُ یَنْصُرُ الْمَظْلُومَ وَ یَرْحَمُ الْمَسَاکِینَ نَفْسُهُ مِنْهُ فِی عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ لَا یَرْغَبُ فِی عِزِّ الدُّنْیَا وَ لَا یَجْزَعُ مِنْ أَلَمِهَا لِلنَّاسِ هَمٌّ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَیْهِ وَ لَهُ هَمٌّ قَدْ شَغَلَهُ لَا یُرَی فِی حِلْمِهِ نَقْصٌ وَ لَا فِی رَأْیِهِ وَهْنٌ وَ لَا فِی دِینِهِ ضَیَاعٌ (2) یُرْشِدُ مَنِ اسْتَشَارَهُ وَ یُسَاعِدُ مَنْ سَاعَدَهُ وَ یَکِیعُ عَنِ الْبَاطِلِ وَ الْخَنَی وَ الْجَهْلِ (3) فَهَذِهِ صِفَهُ الْمُؤْمِنِ.

*ترجمه کمره ای: (پنجاه خصلت از خصال مؤمنند)

امام ششم علیه السّلام فرمود صفت مؤمن قوه در دینداری و احتیاط در ملایمت و نرمی است، ایمانش بسر حد یقین است و در فهم دین جدیت دارد و در نیکی پایدار است، در گاه شهوت چشم پوشی میکند و علم با حلم دارد و با نرمی تشکر میکند و بشایستگی بخشش دارد، در ثروت میانه روی میکند و در حضر بردباری دارد و در قدرت عفو میکند برای پیشوای خود فرمانبر و خیرخواه است، رغبت بورع دارد و حرص در جهاد دارد هر چه شغل دارد نماز را از دست نمیدهد درگاه سختی صابر است و در برابر حوادث لرزاننده و قور، در مکاره صبور است و درگاه نعمت شکور، غیبت نمیکند و تکبر ندارد ستم نمیکند و در برابر ستم شکیبا است قطع رحم نمیکند سست نیست بد خلق و سخت دل نیست هرزه چشم و شکم خواره نیست شهوتش او را زبون نکند بمردم حسد نبرد در زندگانی بر خود و عیالش تنگ نمیگیرد تبذیر و اسراف نمیکند میانه رو است ستمکش را یاری میکند و به مسکینان ترحم میکند خود در رنج است و مردم از او در آسایشند بعزت دنیا رغبت ندارد و از دردهای آن زاری نمیکند مردم دنبال

همت خود هستند و همت وی او را مشغول دارد در حلمش نقصانی نیست و در رأیش سستی راه ندارد و دینش را ضایع نکند کسی که با او مشورت کند رهبریش میکند و هر کس مساعدتش کند با او همراهی میکند از بیهوده و دشنام و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پنجاه منش از منشهای گراینده است)

امام صادق گفته: «صفت گرانیده به خدا:

نیروی در دینداری، دور اندیشی در نرمی، گرایشش به سر حد یقین است، در دریافت کیش کوشاست، در نیکی پایدار است، هنگام شهوت دیده پوش است، دانش با بردباری دارد با نرمی سپاسگزاری می کند، به شایستگی بخشش می کند، درخواسته میانه روست، در حضر بردبار است، و در توانایی گذشت دارد، برای پیشوای خود فرمان بردار است، نیکی خواه است، گرایش به پرهیزکاری دارد، آزمند به جهاد است، هر چه کار مهم باشد برای نماز رها سازد، بهنگام سختی شکیباست، در برابر پیش آمدها سنگین است، در مکاره با صبر است، هنگام نعمت سپاسگزار است، دشیاد نمی کند یعنی غیبت، تکبر نمی ورزد، ستم نمی کند، در برابر ستمکاری شکیباست، خویشاوندی را نمی برد، سست نیست، بد خوی و سخت دل نیست، هرزه دیده و شکمخواره نباشد، زبون شهوت نگردد، به مردمان رشک نبرد، در زندگی به خویش و همسر خود تنگ نگیرد، تندرو و بیهوده پاشی نکند، بلکه میانه روست، ستمرسیده را یاری می کند، به بیچارگان جوانمرد است، خویشتن را به رنج افکند برای آسایش دیگران، به ارجمندی جهان گرایش ندارد، و از رنج آن زاری نکند مردمان در پی همت خویشتن اند، اما همت او را سرگرم ندارد، در بردباری کاهشی ندارد، در اندیشه اش سستی نیابی، آیین و کیش خود را تباه ندارد، آنکه با وی مشورت کند رهنمایش کند، هر که با وی یاری کند او نیز با وی همراهی کند، از بیهودگی و دشنام، نادانی گریزان است. اینها منشهای انسان گراینده است.

***ترجمه فهری زنجانی: (پنجاه خصلت از صفات مؤمن است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: صفت مؤمن این است در دین نیرومند است و در نرمی احتیاط کار و ایمانش بسر حد یقین است و در فهمیدن حریص و در هدایت با نشاط و در نیکی پایدار است و بهنگام شهوت چشم پوشی میکند دانشش آمیخته با بردباری است در موردی که با او مدارا شود سپاسگزار است و نسبت به حق خودش سخاوتمند و در حال

ثروتمندی میانه رو و در حال تنگدستی ظاهری آراسته دارد و در حال قدرت می بخشد و در مورد خیر اندیشی فرمانبردار است و رغبت بورع دارد و در جهاد حریص است و در حالی که مشغول کار است از نماز غفلت نمی کند و در مورد شدت بردبار است و در مقابل پیش آمدهای سخت با وقار است و در ناملایمات صبر فراوان دارد و در فراخی شکرگزار است نه غیبت میکند و نه تکبر می کند و نه ستم میکند و اگر بر او ستمی شد تحمل می کند قطع رحم نمیکند سست نمیباشد بد خلق و سنگدل نیست چشمش را در اختیار خود دارد و شکمش او را رسوا نمی کند مغلوب شهوت نمیشود بمردم حسد نمیورزد افترا نمی بندد بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی کند. بلکه میانه رو است ستمدیده را یاری می کند و تهی دستان را دلسوزی می نماید بخاطر راحت مردم خود را زحمت می اندازد، بعزت دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی تابی نمی کند مردم را هوائی در سر است که دنبال آن هواها هستند و او را هوائی در سر است که بدان مشغول است در حلمش کمبودی بنظر نمی رسد و در رأیش سستی دیده نمی شود و دینش را ضایع نمی کند هر که با او مشورت کند او را راهنمائی می کند و هر که با او همدست باشد مساعدتش می کند و از باطل و دشنام دادن و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

****ترجمه جعفری: (پنجاه ویژگی های مؤمن)

ابو سلیمان حلوانی- یا مردی از او- از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

ویژگی مؤمن این است که او: در دین نیرومند، در نرمی محتاط، در یقین با ایمان، در فهمیدن حریص، در هدایت با نشاط و در پایداری نیکوکار و به هنگام شهوت چشم پوش، در بردباری دانا، در هنگام مدارا سپاسگزار، در حق سخاوتمند، در ثروتمندی میانه رو، در دوران تنگدستی آراسته، به هنگام قدرت عفوکننده، در پند و خیرخواهی فرمانبردار، در رغبت پرهیزکار، در جهاد حریص، در عین مشغولیّت نمازگزار، در سختی شکیبا، در پیشامدها با وقار، در ناملایمات بسیار شکیبا، در رفاه سپاسگزار است، او غیبت نمی کند، تکبّر نمی ورزد، ستم نمی کند، اگر به او ستمی شد، شکیباست و پیوند خویشاوندی را قطع نمی کند، او نه سست است نه بد خلق و نه خشن، چشمش از او پیشی نمی گیرد (یعنی در اختیار اوست) و شکمش او را رسوا نمی سازد و آلت جنسی اش بر او چیره نمی شود، به مردم حسد نمی ورزد، افترا نمی بندد، بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی نماید، بلکه همواره میانه رو است، ستمدیده را یاری می کند و به تهی

دستان دلسوزی و ترحّم می کند، جانش از او در زحمت و مردم از او در آسایشند، به عزّت و شکوه دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی تابی نمی کند، مردم دارای خواسته هایی هستند که بدان روی می آورند و خواسته ای دارد که بدان مشغول است. در بردباری او کاستی دیده نمی شود و در رأی او سستی نیست و در دینش تباهی نیست، هر که با او مشورت کند او را راهنمایی می کند و هر که از او کمک بطلبد یاریش می کند، او از باطل، دشنام و نادانی گریزان است، پس اینها ویژگی های مؤمن است.

ثواب من حج خمسین حجه

3- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَیْفٍ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ حَجَّ خَمْسِینَ حِجَّةً بَنَی اللَّهُ لَهُ مَدِینَةً فِی جَنَّهِ عَدْنٍ فِیهَا مِائَهُ أَلْفِ قَصْرٍ فِی کُلِّ قَصْرٍ حُورٌ مِنْ حُورِ الْعِینِ وَ أَلْفُ زَوْجَهٍ وَ یُجْعَلُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ ص فِی الْجَنَّهِ.ه.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که هفتاد حج کرده)

هرون بن خارجه گوید شنیدم امام ششم میفرمود هر که هفتاد حج کند خدا برایش در بهشت عدن شهری بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوریه های بهشت و هزار زن بود و در بهشت از رفیقان محمد صلّی الله علیه و آله باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد)

هارون پور خارجه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که پنجاه حج گزارد، خدا برای وی در بهشت عدن شهرستانی بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوریان بهشت است با هزار زن و در بهشت از یاران پیامبر اسلام باشد.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب کسی که پنجاه بار عمل حج انجام داده باشد)

هارون بن خارجه گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: کسی که پنجاه حج بجا بیاورد خداوند در بهشت عدن شهری برای او میسازد که

صد هزار کاخ دارد و در هر کاخی یک حور از حوریان بهشتی و هزار همسر باشد و در بهشت از رفیقان محمد صلی الله علیه و آله می گردد.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که پنجاه مرتبه حجّ انجام دهد)

هارون بن خارجه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که از حضرتش شنیدم که می فرمود: هر که پنجاه مرتبه حج انجام دهد، خداوند در بهشت عدن شهری برای او می سازد که صد هزار کاخ دارد، در هر کاخی یک حوری از حوریان بهشتی و هزار همسر است و او را در بهشت از رفیقان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله قرار می دهد.

1- . لم أجده. و لعله إبراهیم بن مسلم الحلوانی و لکن لم أعثر علی عنوانه بهذه الکنیه.
2- . أی دینه متین لا یضیع بالشکوک و الشبهات و لا بارتکاب المعاصی.
3- . کاع عنه یکیع: جبن عنه وهابه. و فی بعض النسخ (یکتع) بالتاء المثناه الفوقیه من کتع یکتع: هرب. و الخنی: الفحش، و الجهل مقابل العلم أو السفاهه.

لأمير المؤمنين عليه السلام سبعون منقبه لم يشركه فيها أحد من الأئمه

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ (1) وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ أَوَّلَ مَنْقَبَةٍ لِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَمْ أَعْبُدِ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ الثَّانِيَةُ أَنِّي لَمْ أَشْرَبِ الْخَمْرَ قَطُّ وَ الثَّالِثَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص اسْتَوْهَبَنِي عَنْ أَبِي فِي صِبَائِي وَ كُنْتُ أَكِيلَهُ وَ شَرِيبَهُ وَ مُؤْنِسَهُ وَ مُحَدِّثَهُ وَ الرَّابِعَةُ أَنِّي أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَاناً وَ إِسْلَاماً وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ السَّادِسَةُ أَنِّي كُنْتُ آخِرَ النَّاسِ عَهْداً بِرَسُولِ اللَّهِ وَ دَلَّيْتُهُ فِي حُفْرَتِهِ وَ السَّابِعَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَامَنِي عَلَى فِرَاشِهِ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى الْغَارِ وَ سَجَّانِي بِبُرْدِهِ فَلَمَّا جَاءَ الْمُشْرِكُونَ ظَنُّونِي مُحَمَّداً ص فَأَيْقَظُونِي وَ قَالُوا مَا فَعَلَ صَاحِبُكَ فَقُلْتُ ذَهَبَ فِي حَاجَتِهِ فَقَالُوا لَوْ كَانَ هَرَبَ لَهَرَبَ هَذَا مَعَهُ وَ أَمَّا الثَّامِنَةُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ لَمْ يُعَلِّمْ ذَلِكَ أَحَداً غَيْرِي وَ أَمَّا التَّاسِعَةُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِي يَا عَلِيُّ إِذَا حَشَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ فَوْقَ مَنَابِرِ النَّبِيِّينَ وَ نُصِبَ لَكَ مِنْبَرٌ فَوْقَ مَنَابِرِ الْوَصِيِّينَ فَتَرْتَقِي عَلَيْهِ وَ أَمَّا

1- . هو و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب واحد، و له ترجمه فى لسان الميزان ج 2 ص 271.

الْعَاشِرَهُ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَا عَلِیُّ لَا أُعْطَی فِی الْقِیَامَهِ إِلَّا سَأَلْتُ لَکَ مِثْلَهُ وَ أَمَّا الْحَادِیَهَ عَشْرَهَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَا عَلِیُّ أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا أَخُوکَ یَدُکَ فِی یَدِی حَتَّی تَدْخُلَ الْجَنَّهَ وَ أَمَّا الثَّانِیَهَ عَشْرَهَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَا عَلِیُّ مَثَلُکَ فِی أُمَّتِی کَمَثَلِ سَفِینَهِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ أَمَّا الثَّالِثَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَمَّمَنِی بِعِمَامَهِ نَفْسِهِ بِیَدِهِ وَ دَعَا لِی بِدَعَوَاتِ النَّصْرِ عَلَی أَعْدَاءِ اللَّهِ فَهَزَمْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الرَّابِعَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَنِی أَنْ أَمْسَحَ یَدِی عَلَی ضَرْعِ شَاهٍ قَدْ یَبِسَ ضَرْعُهَا فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِ امْسَحْ أَنْتَ فَقَالَ یَا عَلِیُّ فِعْلُکَ فِعْلِی فَمَسَحْتُ عَلَیْهَا یَدِی فَدَرَّ عَلَیَّ مِنْ لَبَنِهَا فَسَقَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص شَرْبَهً ثُمَّ أَتَتْ عَجُوزَهٌ فَشَکَتِ الظَّمَأَ فَسَقَیْتُهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّی سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُبَارِکَ فِی یَدِکَ فَفَعَلَ وَ أَمَّا الْخَامِسَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَوْصَی إِلَیَّ وَ قَالَ یَا عَلِیُّ لَا یَلِیَ غُسْلِی غَیْرُکَ وَ لَا یُوَارِی عَوْرَتِی غَیْرُکَ فَإِنَّهُ إِنْ رَأَی أَحَدٌ عَوْرَتِی غَیْرُکَ تَفَقَّأَتْ عَیْنَاهُ فَقُلْتُ لَهُ کَیْفَ لِی بِتَقْلِیبِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّکَ سَتُعَانُ فَوَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ أَنْ أُقَلِّبَ عُضْواً مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قُلِّبَ لِی وَ أَمَّا السَّادِسَهَ عَشْرَهَ فَإِنِّی أَرَدْتُ أَنْ أُجَرِّدَهُ فَنُودِیتُ یَا وَصِیَّ مُحَمَّدٍ لَا تُجَرِّدْهُ فَغَسِّلْهُ وَ الْقَمِیصُ عَلَیْهِ فَلَا وَ اللَّهِ الَّذِی أَکْرَمَهُ بِالنُّبُوَّهِ وَ خَصَّهُ بِالرِّسَالَهِ مَا رَأَیْتُ لَهُ عَوْرَهً خَصَّنِی اللَّهُ بِذَلِکَ مِنْ بَیْنِ أَصْحَابِهِ وَ أَمَّا السَّابِعَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَنِی فَاطِمَهَ وَ قَدْ کَانَ خَطَبَهَا أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ فَزَوَّجَنِیهِ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَنِیئاً لَکَ یَا عَلِیُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَکَ فَاطِمَهَ سَیِّدَهَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ هِیَ بَضْعَهٌ مِنِّی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ وَ لَسْتُ مِنْکَ فَقَالَ بَلَی یَا عَلِیُّ وَ أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکَ کَیَمِینِی مِنْ شِمَالِی لَا أَسْتَغْنِی عَنْکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَمَّا الثَّامِنَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِی یَا عَلِیُّ أَنْتَ صَاحِبُ لِوَاءِ الْحَمْدِ فِی الْآخِرَهِ وَ أَنْتَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ مِنِّی مَجْلِساً یُبْسَطُ لِی وَ یُبْسَطُ لَکَ فَأَکُونُ فِی زُمْرَهِ النَّبِیِّینَ وَ تَکُونُ فِی زُمْرَهِ الْوَصِیِّینَ وَ یُوضَعُ عَلَی رَأْسِکَ تَاجُ النُّورِ وَ إِکْلِیلُ الْکَرَامَهِ یَحُفُّ بِکَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ حَتَّی یَفْرُغَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ وَ أَمَّا التَّاسِعَهَ عَشْرَهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ سَتُقَاتِلُ النَّاکِثِینَ

وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ فَمَنْ قَاتَلَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ لَکَ بِکُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ شَفَاعَةً فِي مِائَهِ أَلْفٍ مِنْ شِيعَتِکَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنِ النَّاکِثُونَ قَالَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ سَيُبَايِعَانِکَ بِالْحِجَازِ وَ يَنْکُثَانِکَ بِالْعِرَاقِ فَإِذَا فَعَلَا ذَلِکَ فَحَارِبْهُمَا فَإِنَّ فِي قِتَالِهِمَا طَهَارَهً لِأَهْلِ الْأَرْضِ قُلْتُ فَمَنِ الْقَاسِطُونَ قَالَ مُعَاوِيَهُ وَ أَصْحَابُهُ قُلْتُ فَمَنِ الْمَارِقُونَ قَالَ أَصْحَابُ ذِي الثُّدَيَّهِ وَ هُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَهِ فَاقْتُلْهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ فَرَجاً لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ عَذَاباً مُعَجَّلًا عَلَيْهِمْ وَ ذُخْراً لَکَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ أَمَّا الْعِشْرُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِي مَثَلُکَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ بَابِ حِطَّهٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَمَنْ دَخَلَ فِي وَلَايَتِکَ فَقَدْ دَخَلَ الْبَابَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْحَادِيَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ لَنْ تُدْخَلِ الْمَدِينَهُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّکَ سَتَرْعَى ذِمَّتِي وَ تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِي وَ تُخَالِفُکَ أُمَّتِي وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى خَلَقَ ابْنَيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورٍ أَلْقَاهُ إِلَيْکَ وَ إِلَى فَاطِمَهَ وَ هُمَا يَهْتَزَّانِ كَمَا يَهْتَزُّ الْقُرْطَانِ إِذَا كَانَا فِي الْأُذُنَيْنِ وَ نُورُهُمَا مُتَضَاعِفٌ عَلَى نُورِ الشُّهَدَاءِ سَبْعِينَ أَلْفَ ضِعْفٍ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَعَدَنِي أَنْ يُکْرِمَهُمَا كَرَامَهً لَا يُکْرِمُ بِهَا أَحَداً مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَعْطَانِي خَاتَمَهُ فِي حَيَاتِهِ وَ دِرْعَهُ وَ مِنْطَقَتَهُ وَ قَلَّدَنِي سَيْفَهُ وَ أَصْحَابُهُ كُلُّهُمْ حُضُورٌ وَ عَمِّيَ الْعَبَّاسُ حَاضِرٌ فَخَصَّنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ بِذَلِکَ دُونَهُمْ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِهِ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواکُمْ صَدَقَهً فَكَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ عَشَرَهَ دَرَاهِمَ فَكُنْتُ إِذَا نَاجَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَصَّدَّقُ قَبْلَ ذَلِکَ بِدِرْهَمٍ وَ وَ اللَّهِ مَا فَعَلَ هَذَا أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَبْلِي وَ لَا بَعْدِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْکُمْ الْآيَهَ (1) فَهَلْ تَکُونُ التَّوْبَهُ إِلَّا مِنْ ذَنْبٍ كَانَ أَمَّا الْخَامِسَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ الْجَنَّهُ مُحَرَّمَهٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى أَدْخُلَهَا أَنَا

1- . المجادله: 13- 14.

وَ هِیَ مُحَرَّمَهٌ عَلَی الْأَوْصِیَاءِ حَتَّی تَدْخُلَهَا أَنْتَ یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَشَّرَنِی فِیکَ بِبُشْرَی لَمْ یُبَشِّرْ بِهَا نَبِیّاً قَبْلِی بَشَّرَنِی بِأَنَّکَ سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ أَنَّ ابْنَیْکَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ أَمَّا السَّادِسَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنَّ جَعْفَراً أَخِی الطَّیَّارُ فِی الْجَنَّهِ مَعَ الْمَلَائِکَهِ الْمُزَیَّنُ بِالْجَنَاحَیْنِ مِنْ دُرٍّ وَ یَاقُوتٍ وَ زَبَرْجَدٍ وَ أَمَّا السَّابِعَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَعَمِّی حَمْزَهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ فِی الْجَنَّهِ وَ أَمَّا الثَّامِنَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَعَدَنِی فِیکَ وَعْداً لَنْ یُخْلِفَهُ جَعَلَنِی نَبِیّاً وَ جَعَلَکَ وَصِیّاً وَ سَتَلْقَی مِنْ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی مَا لَقِیَ مُوسَی مِنْ فِرْعَوْنَ فَاصْبِرْ وَ احْتَسِبْ حَتَّی تَلْقَانِی فَأُوَالِی مَنْ وَالاکَ وَ أُعَادِی مَنْ عَادَاکَ وَ أَمَّا التَّاسِعَهُ وَ الْعِشْرُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یَا عَلِیُّ أَنْتَ صَاحِبُ الْحَوْضِ لَا یَمْلِکُهُ غَیْرُکَ وَ سَیَأْتِیکَ قَوْمٌ فَیَسْتَسْقُونَکَ فَتَقُولُ لَا وَ لَا مِثْلَ ذَرَّهٍ فَیَنْصَرِفُونَ مُسْوَدَّهً وُجُوهُهُمْ وَ سَتَرِدُ عَلَیْکَ شِیعَتِی وَ شِیعَتُکَ فَتَقُولُ رَوُّوا رِوَاءً مُرَوَّبِینَ فَیُرَوَّوْنَ مُبْیَضَّهً وُجُوهُهُمْ وَ أَمَّا الثَّلَاثُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ یُحْشَرُ أُمَّتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی خَمْسِ رَایَاتٍ فَأَوَّلُ رَایَهٍ تَرِدُ عَلَیَّ رَایَهُ فِرْعَوْنِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ هُوَ مُعَاوِیَهُ وَ الثَّانِیَهُ مَعَ سَامِرِیِّ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ هُوَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ الثَّالِثَهُ مَعَ جَاثَلِیقِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ هُوَ أَبُو مُوسَی الْأَشْعَرِیُّ وَ الرَّابِعَهُ مَعَ أَبِی الْأَعْوَرِ السُّلَمِیِّ وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ فَمَعَکَ یَا عَلِیُّ تَحْتَهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ ثُمَّ یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لِلْأَرْبَعَهِ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وَ هُمْ شِیعَتِی وَ مَنْ وَالانِی وَ قَاتَلَ مَعِیَ الْفِئَهَ الْبَاغِیَهَ وَ النَّاکِبَهَ عَنِ الصِّرَاطِ وَ بَابُ الرَّحْمَهِ وَ هُمْ شِیعَتِی فَیُنَادِی هَؤُلَاءِ أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قَالُوا بَلَی وَ لَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْأَمَانِیُّ حَتَّی جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَهٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ ثُمَّ تَرِدُ أُمَّتِی وَ شِیعَتِی فَیُرَوَّوْنَ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِیَدِی عَصَا عَوْسَجٍ أَطْرُدُ بِهَا أَعْدَائِی طَرْدَ غَرِیبَهِ الْإِبِلِ وَ أَمَّا الْحَادِیَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ لَوْ لَا أَنْ یَقُولَ فِیکَ الْغَالُونَ مِنْ أُمَّتِی مَا قَالَتِ النَّصَارَی فِی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ لَقُلْتُ فِیکَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ

يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَصَرَنِي بِالرُّعْبِ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَنْصُرَكَ بِمِثْلِهِ فَجَعَلَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ الَّذِي جَعَلَ لِي وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص الْتَقَمَ أُذُنِي وَ عَلَّمَنِي مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَسَاقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ إِلَيَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ص وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْراً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ فَكَانَتْ نَفْسِي نَفْسَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ النِّسَاءُ فَاطِمَهَ عليه السلام وَ الْأَبْنَاءُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ نَدِمَ الْقَوْمُ فَسَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص الْإِعْفَاءَ فَأَعْفَاهُمْ وَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاهَ عَلَى مُوسَى وَ الْفُرْقَانَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص لَوْ بَاهَلُونَا لَمُسِخُوا قِرَدَهً وَ خَنَازِيرَ وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَجَّهَنِي يَوْمَ بَدْرٍ فَقَالَ ائْتِنِي بِكَفٍّ حَصَيَاتٍ مَجْمُوعَهٍ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ فَأَخَذْتُهَا ثُمَّ شَمِمْتُهَا فَإِذَا هِيَ طَيِّبَهٌ تَفُوحُ مِنْهَا رَائِحَهُ الْمِسْكِ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَرَمَى بِهَا وُجُوهَ الْمُشْرِكِينَ وَ تِلْكَ الْحَصَيَاتُ أَرْبَعٌ مِنْهَا كُنَّ مِنَ الْفِرْدَوْسِ وَ حَصَاهٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ حَصَاهٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ حَصَاهٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ مَعَ كُلِّ حَصَاهٍ مِائَهُ أَلْفِ مَلَكٍ مَدَداً لَنَا لَمْ يُكْرِمِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَهِ أَحَداً قَبْلُ وَ لَا بَعْدُ وَ أَمَّا السَّادِسَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ وَيْلٌ لِقَاتِلِكَ إِنَّهُ أَشْقَى مِنْ ثَمُودَ وَ مِنْ عَاقِرِ النَّاقَهِ وَ إِنَّ عَرْشَ الرَّحْمَنِ لَيَهْتَزُّ لِقَتْلِكَ فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّكَ فِي رُمْرَهِ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ أَمَّا السَّابِعَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ خَصَّنِي مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص بِعِلْمِ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ وَ ذَلِكَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ قَالَ لِيَ الرَّسُولُ ص يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيَكَ وَ لَا أُقْصِيَكَ وَ أَعَلِّمَكَ وَ لَا أَجْفُوَكَ وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُطِيعَ رَبِّي وَ حَقٌّ عَلَيْكَ أَنْ تَعِيَ وَ أَمَّا الثَّامِنَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَنِي بَعْثاً وَ دَعَا لِي بِدَعَوَاتٍ وَ أَطْلَعَنِي عَلَى مَا يَجْرِي بَعْدَهُ فَحَزِنَ لِذَلِكَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ قَالَ لَوْ قَدَرَ مُحَمَّدٌ أَنْ يَجْعَلَ ابْنَ عَمِّهِ نَبِيّاً لَجَعَلَهُ فَشَرَّفَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالاطِّلَاعِ عَلَى ذَلِكَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ص وَ أَمَّا التَّاسِعَهُ وَ الثَّلَاثُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص

يَقُولُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِی وَ يُبْغِضُ عَلِيّاً لَا يَجْتَمِعُ حُبِّی وَ حُبُّهُ إِلَّا فِی قَلْبِ مُؤْمِنٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَهْلَ حُبِّی وَ حُبِّکَ يَا عَلِیُّ فِی أَوَّلِ زُمْرَهِ السَّابِقِينَ إِلَی الْجَنَّهِ وَ جَعَلَ أَهْلَ بُغْضِی وَ بُغْضِکَ فِی أَوَّلِ زُمْرَهِ الضَّالِّينَ مِنْ أُمَّتِی إِلَی النَّارِ وَ أَمَّا الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَجَّهَنِی فِی بَعْضِ الْغَزَوَاتِ إِلَی رَکِیٍّ فَإِذَا لَيْسَ فِيهِ مَاءٌ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ أَ فِيهِ طِينٌ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ ائْتِنِی مِنْهُ فَأَتَيْتُ مِنْهُ بِطِينٍ فَتَکَلَّمَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ أَلْقِهِ فِی الرَّکِیِّ فَأَلْقَيْتُهُ فَإِذَا الْمَاءُ قَدْ نَبَعَ حَتَّی امْتَلَأَ جَوَانِبُ الرَّکِیِّ فَجِئْتُ إِلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِی وُفِّقْتَ يَا عَلِیُّ وَ بِبَرَکَتِکَ نَبَعَ الْمَاءُ فَهَذِهِ الْمَنْقَبَهُ خَاصَّهٌ بِی مِنْ دُونِ أَصْحَابِ النَّبِیِّ ص وَ أَمَّا الْحَادِيَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَبْشِرْ يَا عَلِیُّ فَإِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِی فَقَالَ لِی يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی نَظَرَ إِلَی أَصْحَابِکَ فَوَجَدَ ابْنَ عَمِّکَ وَ خَتَنَکَ عَلَی ابْنَتِکَ فَاطِمَهَ خَيْرَ أَصْحَابِکَ فَجَعَلَهُ وَصِيَّکَ وَ الْمُؤَدِّیَ عَنْکَ وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَبْشِرْ يَا عَلِیُّ فَإِنَّ مَنْزِلَکَ فِی الْجَنَّهِ مُوَاجِهُ مَنْزِلِی وَ أَنْتَ مَعِی فِی الرَّفِيقِ الْأَعْلَی فِی أَعْلَی عِلِّيِّينَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ مَا أَعْلَی عِلِّيُّونَ فَقَالَ قُبَّهٌ مِنْ دُرَّهٍ بَيْضَاءَ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مِصْرَاعٍ مَسْکَنٌ لِی وَ لَکَ يَا عَلِیُّ وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَسَّخَ حُبِّی فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ کَذَلِکَ رَسَّخَ حُبَّکَ يَا عَلِیُّ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَسَّخَ بُغْضِی وَ بُغْضَکَ فِی قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِیٌّ وَ لَا يُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ کَافِرٌ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَنْ يُبْغِضَکَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِیٌّ وَ لَا مِنَ الْعَجَمِ إِلَّا شَقِیٌّ وَ لَا مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا سَلَقْلَقِيَّهٌ (1) وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَعَانِی وَ أَنَا رَمِدُ الْعَيْنِ فَتَفَلَ فِی عَيْنِی وَ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ حَرَّهَا فِی بَرْدِهَا وَ بَرْدَهَا فِی حَرِّهَا فَوَ اللَّهِ مَا اشْتَکَتْ عَيْنِی إِلَی هَذِهِ السَّاعَهِ (2) وَ أَمَّا السَّادِسَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

1- . السلقلق التی تحيض فی دبرها و السلقلقيه: الصخّابه. (القاموس).
2- . راجع خصائص النسائی ص 38 و مسند ابی داود الطيالسی ج 1 ص 122. و رياض النضره ج 2 ص 189.

ص أَمَرَ أَصْحَابَهُ وَ عُمُومَتَهُ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحَ بَابِی بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ مَنْقَبَهٌ مِثْلُ مَنْقَبَتِی وَ أَمَّا السَّابِعَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَنِی فِی وَصِيَّتِهِ بِقَضَاءِ دُيُونِهِ وَ عِدَاتِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِی مَالٌ فَقَالَ سَيُعِينُکَ اللَّهُ فَمَا أَرَدْتُ أَمْراً مِنْ قَضَاءِ دُيُونِهِ وَ عِدَاتِهِ إِلَّا يَسَّرَهُ اللَّهُ لِی حَتَّى قَضَيْتُ دُيُونَهُ وَ عِدَاتِهِ وَ أَحْصَيْتُ ذَلِکَ فَبَلَغَ ثَمَانِينَ أَلْفاً وَ بَقِیَ بَقِيَّهٌ أَوْصَيْتُ الْحَسَنَ أَنْ يَقْضِيَهَا وَ أَمَّا الثَّامِنَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَتَانِی فِی مَنْزِلِی وَ لَمْ يَكُنْ طَعِمْنَا مُنْذُ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ فَقَالَ يَا عَلِیُّ هَلْ عِنْدَکَ مِنْ شَیْ ءٍ فَقُلْتُ وَ الَّذِی أَكْرَمَکَ بِالْكَرَامَهِ وَ اصْطَفَاکَ بِالرِّسَالَهِ مَا طَعِمْتُ وَ زَوْجَتِی وَ ابْنَایَ مُنْذُ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ فَقَالَ النَّبِیُّ ص يَا فَاطِمَهُ ادْخُلِی الْبَيْتَ وَ انْظُرِی هَلْ تَجِدِينَ شَيْئاً فَقَالَتْ خَرَجْتُ السَّاعَهَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْخُلُهُ أَنَا فَقَالَ ادْخُلْ بِاسْمِ اللَّهِ فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِطَبَقٍ مَوْضُوعٍ عَلَيْهِ رُطَبٌ مِنْ تَمْرٍ وَ جَفْنَهٍ مِنْ ثَرِيدٍ فَحَمَلْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا عَلِیُّ رَأَيْتَ الرَّسُولَ الَّذِی حَمَلَ هَذَا الطَّعَامَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ صِفْهُ لِی فَقُلْتُ مِنْ بَيْنِ أَحْمَرَ وَ أَخْضَرَ وَ أَصْفَرَ فَقَالَ تِلْکَ خِطَطُ [خُطُوطُ] جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ عليه السلام مُكَلَّلَهً بِالدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ فَأَكَلْنَا مِنَ الثَّرِيدِ حَتَّى شَبِعْنَا فَمَا رُئِیَ إِلَّا خَدْشُ أَيْدِينَا وَ أَصَابِعِنَا فَخَصَّنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِهِ وَ أَمَّا التَّاسِعَهُ وَ الْأَرْبَعُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى خَصَّ نَبِيَّهُ ص بِالنُّبُوَّهِ وَ خَصَّنِی النَّبِیُّ ص بِالْوَصِيَّهِ فَمَنْ أَحَبَّنِی فَهُوَ سَعِيدٌ يُحْشَرُ فِی زُمْرَهِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام وَ أَمَّا الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ بِبَرَاءَهَ مَعَ أَبِی بَكْرٍ فَلَمَّا مَضَى أَتَى جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَا يُؤَدِّی عَنْکَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْکَ فَوَجَّهَنِی عَلَى نَاقَتِهِ الْعَضْبَاءِ فَلَحِقْتُهُ بِذِی الْحُلَيْفَهِ فَأَخَذْتُهَا مِنْهُ فَخَصَّنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ وَ أَمَّا الْحَادِيَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَقَامَنِی لِلنَّاسِ كَافَّهً يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ فَبُعْداً وَ سُحْقاً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ يَا عَلِیُّ أَ لَا أُعَلِّمُکَ كَلِمَاتٍ عَلَّمَنِيهِنَّ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقُلْتُ بَلَى قَالَ قُلْ يَا رَازِقَ الْمُقِلِّينَ وَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَ يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ارْحَمْنِی وَ ارْزُقْنِی وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لَنْ

يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَقْتُلُ مُبْغِضِينَا وَ لَا يَقْبَلُ الْجِزْيَةَ وَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ وَ يَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزارَها وَ يَدْعُو إِلَى أَخْذِ الْمَالِ فَيَقْسِمُهُ بِالسَّوِيَّهِ وَ يَعْدِلُ فِی الرَّعِيَّهِ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِیُّ سَيَلْعَنُکَ بَنُو أُمَيَّهَ وَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ مَلَکٌ بِکُلِّ لَعْنَهٍ أَلْفَ لَعْنَهٍ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَعَنَهُمْ أَرْبَعِينَ سَنَهً وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِی سَيُفْتَتَنُ فِيکَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِی فَيَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يُخَلِّفْ شَيْئاً فِيمَا ذَا أَوْصَی عَلِيّاً أَ وَ لَيْسَ کِتَابُ رَبِّی أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تَجْمَعْهُ بِإِتْقَانٍ لَمْ يُجْمَعْ أَبَداً فَخَصَّنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ مِنْ دُونِ الصَّحَابَهِ وَ أَمَّا السَّادِسَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَصَّنِی بِمَا خَصَّ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَ جَعَلَنِی وَارِثَ مُحَمَّدٍ ص فَمَنْ سَاءَهُ سَاءَهُ وَ مَنْ سَرَّهُ سَرَّهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَدِينَهِ وَ أَمَّا السَّابِعَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص کَانَ فِی بَعْضِ الْغَزَوَاتِ فَفَقَدَ الْمَاءَ فَقَالَ لِی يَا عَلِیُّ قُمْ إِلَی هَذِهِ الصَّخْرَهِ وَ قُلْ أَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ انْفَجِرِی لِی مَاءً فَوَ اللَّهِ الَّذِی أَکْرَمَهُ بِالنُّبُوَّهِ لَقَدْ أَبْلَغْتُهَا الرِّسَالَهَ فَاطَّلَعَ مِنْهَا مِثْلُ ثُدِیِّ الْبَقَرِ فَسَالَ مِنْ کُلِّ ثَدْیٍ مِنْهَا مَاءٌ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِکَ أَسْرَعْتُ إِلَی النَّبِیِّ ص فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ انْطَلِقْ يَا عَلِیُّ فَخُذْ مِنَ الْمَاءِ وَ جَاءَ الْقَوْمُ حَتَّی مَلَئُوا قِرَبَهُمْ وَ إِدَاوَاتِهِمْ وَ سَقَوْا دَوَابَّهُمْ وَ شَرِبُوا وَ تَوَضَّئُوا فَخَصَّنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ مِنْ دُونِ الصَّحَابَهِ وَ أَمَّا الثَّامِنَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَنِی فِی بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَدْ نَفِدَ الْمَاءُ فَقَالَ يَا عَلِیُّ ائْتِنِی بِتَوْرٍ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَی وَ يَدِی مَعَهَا فِی التَّوْرِ فَقَالَ انْبُعْ فَنَبَعَ الْمَاءُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِنَا وَ أَمَّا التَّاسِعَهُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَجَّهَنِی إِلَی خَيْبَرَ فَلَمَّا أَتَيْتُهُ وَجَدْتُ الْبَابَ مُغْلَقاً فَزَعْزَعْتُهُ شَدِيداً فَقَلَعْتُهُ وَ رَمَيْتُ بِهِ أَرْبَعِينَ خُطْوَهً فَدَخَلْتُ فَبَرَزَ إِلَیَّ مَرْحَبٌ فَحَمَلَ عَلَیَّ وَ حَمَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ وَ قَدْ کَانَ وَجَّهَ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَرَجَعَا مُنْکَسِفَيْنِ وَ أَمَّا السِّتُّونَ فَإِنِّی قَتَلْتُ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ وَ کَانَ يُعَدُّ بِأَلْفِ رَجُلٍ (1) وَ أَمَّا الْحَادِيَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّی

1- . زاد فی نسخه من المخطوطه (فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی حقی: لضربه علی یوم الخندق أفضل من أعمال الثقلین): و قال علیه السلام (برز الإسلام کله الی الکفر کله).

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ مَثَلُکَ فِی أُمَّتِی مَثَلُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ أَحَبَّکَ بِقَلْبِهِ فَکَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَحَبَّکَ بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَکَ بِلِسَانِهِ فَکَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَیِ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَحَبَّکَ بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَکَ بِلِسَانِهِ وَ نَصَرَکَ بِیَدِهِ فَکَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ کُلَّهُ وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّی کُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِی جَمِیعِ الْمَوَاطِنِ وَ الْحُرُوبِ وَ کَانَتْ رَایَتُهُ مَعِی وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّی لَمْ أَفِرَّ مِنَ الزَّحْفِ قَطُّ وَ لَمْ یُبَارِزْنِی أَحَدٌ إِلَّا سَقَیْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ وَ أَمَّا الرَّابِعَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أُتِیَ بِطَیْرٍ مَشْوِیٍّ مِنَ الْجَنَّهِ فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَدْخُلَ عَلَیْهِ أَحَبُّ خَلْقِهِ إِلَیْهِ فَوَفَّقَنِی اللَّهُ لِلدُّخُولِ عَلَیْهِ حَتَّی أَکَلْتُ مَعَهُ مِنْ ذَلِکَ الطَّیْرِ وَ أَمَّا الْخَامِسَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّی کُنْتُ أُصَلِّی فِی الْمَسْجِدِ فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَأَلَ وَ أَنَا رَاکِعٌ فَنَاوَلْتُهُ خَاتَمِی مِنْ إِصْبَعِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِیَ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ وَ أَمَّا السَّادِسَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی رَدَّ عَلَیَّ الشَّمْسَ مَرَّتَیْنِ وَ لَمْ یَرُدَّهَا عَلَی أَحَدٍ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ ص غَیْرِی وَ أَمَّا السَّابِعَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ أَنْ أُدْعَی بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فِی حَیَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ لَمْ یُطْلِقْ ذَلِکَ لِأَحَدٍ غَیْرِی وَ أَمَّا الثَّامِنَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ یَا عَلِیُّ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ نَادَی مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ أَیْنَ سَیِّدُ الْأَنْبِیَاءِ فَأَقُومُ ثُمَّ یُنَادَی أَیْنَ سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ فَتَقُومُ وَ یَأْتِینِی رِضْوَانُ بِمَفَاتِیحِ الْجَنَّهِ وَ یَأْتِینِی مَالِکٌ بِمَقَالِیدِ النَّارِ فَیَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَنَا أَنْ نَدْفَعَهَا إِلَیْکَ وَ نَأْمُرَکَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَتَکُونُ یَا عَلِیُّ قَسِیمَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ أَمَّا التَّاسِعَهُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ لَوْلَاکَ مَا عُرِفَ الْمُنَافِقُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَمَّا السَّبْعُونَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَامَ وَ نَوَّمَنِی وَ زَوْجَتِی فَاطِمَهَ وَ ابْنَیَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ أَلْقَی عَلَیْنَا عَبَاءَهً قَطَوَانِیَّهً فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِینَا إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً وَ قَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام أَنَا مِنْکُمْ یَا مُحَمَّدُ فَکَانَ سَادِسُنَا جَبْرَئِیلَ ع.

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا

عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ الطَّالَقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ تَلِيدِ بْنِ سُلَيْمَانَ (1) عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عليه السلام سَبْعُونَ آيَةً مَا شَرِكَهُ فِي فَضْلِهَا أَحَدٌ.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین علیه السّلام هفتاد منقبت دارد که هیچ کدام از امت با وی در آن شریک نیستند)

مکحول گوید علی علیه السّلام فرمود حافظین اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله میدانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

1- یک چشم بهم زدن مشرک بخدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.

2- هرگز می ننوشیدم.

3- در کودکی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نگهداری مرا از پدرم درخواست کرد و من از همان وقت با آن حضرت همخوراک و دمخور و طرف صحبت بودم.

4- پیش از همه ایمان و اسلام آوردم.

5- رسول خدا بمن فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد.

6- من آخرین کسی بودم که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.

7- رسول خدا صلّی الله علیه و آله چون بغار ثور رفت مرا در جای خود خوابانید و با پتوی خود پوشانید چون مشرکان بخانه او آمدند گمان بردند من محمدم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند رفیقت چه شد؟

گفتم دنبال کاری رفت، گفتند اگر گریخته بود این علی هم با او گریخته بود.

8- رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار در دانش بر من گشود که از هر یک هزار باب گشوده میشد و یکی از آن ها را بدیگری یاد نداد.

9- رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت ای علی چون خداوند اولین و آخرین را محشور کند برای من منبری برتر از منبر پیغمبران گذارد و برای تو منبری برتر از منبر اوصیای دیگر و تو بر آن بالا میروی 10- من از رسول خدا شنیدم می فرمود ای علی چیزی در قیامت بمن نداده اند جز آنکه مانند آن را برای تو درخواست کردم.

11- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود ای علی تو برادر منی و من برادر توام دست تو در دست من است تا ببهشت روی.

12- من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود ای علی تو در امت من همانند کشتی نوحی که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف ورزید غرق شد.

13- رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمامه مبارک خود را با دست مبارک خود بر سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدا را بر من خواند تا بیاری خدا آن ها را شکست دادم.

14- رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود که بر پستان خشکیده گوسفندی دست بکشم عرض کردم شما دست بکشید فرمود ای علی کردار تو کردار منست من بر آن دست کشیدم و بمن شیر داد یک جرعه برسول خدا صلّی الله علیه و آله دادم سپس پیره زنی آمد و از تشنگی نالید یک جرعه هم باو دادم رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود من از خدا درخواست کردم که برایم دست ترا برکت دهد و اجابت فرمود.

15- رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا وصی خود کرد و فرمود ای علی غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و بخاک نسپارد زیرا اگر کسی جز تو عورت مرا ببیند دیده هایش از کاسه بیرون می آیند عرض کردم من چگونه تنها میتوانم شما را از دستی بدستی بگردانم فرمود از غیب بتو کمک می شود بخدا نخواستم عضوی از اعضاء او را بگردانم جز آنکه برای من گردید.

16- من خواستم آن حضرت را برای غسل برهنه کنم ندائی رسید که ای وصی محمد صلّی الله علیه و آله او را برهنه مکن منهم از زیر پیراهن او را غسل دادم و به خدائی که او را بلند و گرامی داشت و برسالت برگزید عورت او را ندیدم که خداوند از میان اصحاب آن حضرت مرا باین شرافت مخصوص گردانید.

17- با اینکه ابو بکر و عمر از فاطمه علیها السّلام خواستگاری کرده بودند خدا از بالای هفت آسمان او را بمن تزویج کرد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خداوند فاطمه سیده زنان اهل بهشت و پاره تن مرا بتو تزویج کرد عرض کردم یا رسول اللّه مگر من از تو نیستم؟

فرمود ای علی چرا تو از منی و من از تو چون دستی نسبت بدست دیگر در دنیا و آخرت از تو مستغنی نیستم.

18- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای علی تو در آخرت پرچم حمد را بدست داری و در قیامت بمن از همه نزدیکتر نشینی مسندی برای من پهن کنند و مسندی برای تو من در گروه پیغمبرانم و تو در گروه وصیان بر سرت تاجی از نور و اکلیلی از کرامت گذارند هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود.

19- رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود در آینده نزدیکی با ناکثان و قاسطان و مارقان میجنگی بشماره هر فردی از آن ها که با تو بجنگند صد هزار از شیعیان خود را شفاعت میکنی عرض کردم یا رسول اللّه ناکثان کیانند؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت کنند و در عراق بشکنند چون چنین کنند با آنها بجنگ که نبرد آنها اهل زمین را پاک کند عرض کردم قاسطان کیانند؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود خوارج که یاران ذی الثدیه اند و از دین بیرون جهند چنانچه تیر از کمان میجهد آن ها را بکش که در کشتارشان برای اهل زمین گشایشی است و بر خودشان عذابی است سریع و برای تو ذخیره صالحی است نزد خدا در روز قیامت.

20- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود تو در میان امتم نمونه باب حطه ای در بنی اسرائیل هر کسی در ولایت تو در آید در دری که خدا فرمود در آمده.

21- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود من شهر دانشم و علی در آنست هرگز بشهر نتوان در آمد جز از در آن سپس فرمود ای علی تو بزودی عهد مرا رعایت میکنی و بروش من نبرد میکنی تو مخالفت میکنند.

22- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین علیهما السّلام را از نوری آفریده که بتو و

فاطمه ارزانی داشت آنها مانند دو گوشواره باشند که بر گوش لرزانند درخشانی آنها هفتاد برابر درخشانی شهیدانست ای علی براستی خدای تبارک و تعالی بمن وعده داده که آنها را چنان گرامی دارد که کسیرا گرامی نداشته جز پیغمبران و مرسلین.

23- آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله در زندگی خویش انگشتر و زره و کمربندش را بمن داد و شمشیرش را بکمر من بست و با آنکه همه اصحابش حضور داشتند و عمویم عباس هم حاضر بود خداوند مرا بدین کرامت مخصوص گردانید نه آنان را.

24- آنکه خدای عز و جل برسول خود این آیه را (در سوره مجادله آیه 12) فرستاد ای کسانی که ایمان آوردید چون با رسول خدا صلّی الله علیه و آله نجوی کنید پیش از نجوی صدقه بدهید، من یک اشرفی طلا داشتم فروختم بده درهم و چون با رسول خدا صلّی الله علیه و آله نجوی کردم پیش از نجوی صدقه میدادم و بخدا هیچ کدام از اصحابش پیش از من و پس از من این کار را نکردند تا خدا این آیه را فرستاد (در سوره مجادله آیه 13) آیا ترسیدند که پیش از نجوای خود صدقه بدهید چون نکردید خدا بر شما بخشید که فرمود «وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ » آیا توبه جز از گناهی است که بوده.

25- من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود بهشت بر پیغمبران پیش از آنکه من وارد شوم غدقن است و بر وصیان پیش از آنکه تو وارد آن شوی غدقن است ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن مژده ای داده که بهیچ کدام از پیغمبران پیش از من نداده بمن مژده داده که تو سید وصیانی و دو پسرت حسن و حسین علیهما السّلام دو سید جوانان اهل بهشتند در روز قیامت.

26- جعفر برادرم با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته و در بهشت با فرشتگان در پرواز است.

27- عمویم حمزه سید شهیدان است.

28- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن نویدی داده که تخلف ندارد مرا پیغمبر گردانیده و ترا جانشین و بزودی پس از من از امتم همان را برخورد کنی که موسی از فرعون برخورد کرد شکیبا باش و بحساب خدا بگذار تا مرا دیدار کنی و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

29- من براستی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود یا علی تو صاحب حوضی فردا کسی جز تو بر آن تسلط ندارد جمعی نزد تو آیند و آب خواهند، میگوئی نه، نه باندازه ذره ای آب نیست با روی سیاه بر میگردند و شیعیان من و تو وارد میشوند میگوئی (سیراب) و سرشار برگردید با روی سفید برمیگردند.

30- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود امت من با پنج پرچم بعرصه قیامت محشور شوند نخست پرچمی که بر سر حوض کوثر در آید پرچم فرعون این امتست که معاویه است دوم سامری این امت است که عمرو عاص است سوم جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری است چهارم با ابو الاعور سلمی است ولی پرچم پنجمین با تو است ای علی در زیر آن مؤمنانند و تو پیشوای آنانی سپس خدای تبارک و تعالی بآن چهار پرچم فرماید بدنبال خود برگردید و روشنی جوئید و دیواری جلو آنان کشیده شود که دری داشته باشد در درون آن رحمت است که آن شیعیان و موالیان منند کسانی که با من بهمراهی خارجیان و پیمان شکنان و گریزانان از صراط و در رحمت نبرد کردند که آنان شیعیان منند آنان دور از رحمت فریاد کنند مگر با شما نبودیم؟ اینان گویند چرا ولی خود را فریب دادید و باز ماندید و شک کردید و آرزوهای دنیا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شیطان شما را فریفت، امروز از شما عوضی پذیرفته نیست و نه از کفار جای شما آتش است همان آتش پناه شما است و بد سرانجامی است، سپس امتم و شیعیانم در آیند و از حوض محمد صلّی الله علیه و آله سیراب شوند در دست من عصائی است از چوب عوسج و دشمنان خدا را برانم چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه میرانند.

31- براستی من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود اگر نبود که غلات امتم در باره تو همان میگفتند که نصاری در باره عیسی پسر مریم گفتند فضیلتی برای تو میگفتم که بهیچ کس مگذری جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا بردارند.

32- براستی من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی مرا با ترس دشمنان یاری کرد و از درگاهش درخواست کردم که ترا هم بمانند آن یاری دهد، برای تو هم مانند آن را قرار داد.

33- رسول خدا صلّی الله علیه و آله سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود بمن آموخت خدا آن را بر من بزبان پیغمبرش صلّی الله علیه و آله جاری ساخت.

34- نصاری مدعی شدند که با پیغمبر صلّی الله علیه و آله مباهله کنند خدا (در سوره آل عمران آیه 61) فرو فرستاد که هر کس در دین اسلام با تو محاجه میکند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفسهای ما و نفسهای شما را دعوت میکنیم، سپس لعنه خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم در اینجا نفس من نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود و منظور از زنان فاطمه زهرا علیها السّلام و از پسران حسن و حسین علیهما السّلام است سپس جمعیت نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله استعفاء کردند و پذیرفت بحق آنکه تورات را بر موسی و قرآن را بمحمد صلّی الله علیه و آله فرستاد اگر با ما مباهله کرده بودند همه بصورت میمونها و خوک ها مسخ میشدند.

35- رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز جنگ بدر مرا فرستاد یک کف ریگ گروه شده را حضورش بیاورم من آنها را گرفتم و بوئیدم بناگاه بوی مشک از آنها ساطع بود من آنها را حضور پیغمبر صلّی الله علیه و آله آوردم که آن حضرت آنها را بمشرکان پرتاب کرد چهار دانه آنها از فردوس بود یک دانه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر دانه صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند خداوند باین فضیلت احدی را گرامی نداشته نه در پیش از این و نه در آینده.

36- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدرستی شنیدم که میفرمود ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و شقی تر از پی کننده ناقه ثمود است و بدرستی که عرش خدا برای کشته شدن تو بلرزه می آید مژده گیر ای علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و نیکانی.

37- خدای تبارک و تعالی از میان اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله مرا بدانستن ناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام اختصاص داده این منتی است که خدا بر من و رسول خود نهاده، رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود ای علی خداوند بمن فرمان داده که ترا بخود نزدیک کنم و دور ننمایم و ترا بیاموزم و با تو درشتی نکنم، بر من لازمست که پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است که حفظ کنی 38- رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا بجنگی برانگیخت و دعاهائی در باره من کرد و بر جریان امور پس از خودش آگاه کرد پاره ای از اصحاب آن حضرت از این لطف او نسبت بمن اندوهناک شدند و گفتند اگر محمد صلّی الله علیه و آله میتوانست پسر عمش را بمقام نبوت رساند میکرد خدا مرا بواسطه اطلاع بر این موضوع بزبان پیغمبرش سرافراز نمود.

39- براستی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود هر کس گمان برد مرا دوست داشته و علی علیه السّلام را دشمن دارد دروغ گفته دوستی من و دوستی او جمع نشود مگر در دل مؤمن بدرستی که خدای عز و جل ای علی اهل دوستی من و ترا در نخست مقام پیشروان بهشت قرار داده و دشمنان من و ترا در زمره گمراهان از امت بسوی آتش دوزخ.

40- براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا در یکی از جنگها بسر چاهی فرستاد آن چاه آب نداشت برگشتم و بآن حضرت گزارش دادم، فرمود گل دارد؟ عرض کردم آری فرمود از گل آن بیاور مقداری گل از آن آوردم در آن کلامی فرمود و فرمود آن را در میان چاه انداز من آن را در چاه انداختم ناگاه آب آن جوشید تا اطراف چاه پر شد، خدمت آن حضرت آمدم و او را آگاه کردم بمن فرمود ای علی موفق شدی ببرکت تو این آب جوشید، این منقبت در میان اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله مخصوص منست.

41- براستی من از رسول خدا شنیدم میفرمود مژده ات باد ای علی بدرستی که جبرئیل علیه السّلام نزد من آمد و اظهار کرد ای محمد صلّی الله علیه و آله بدرستی که خدای تبارک و تعالی باصحاب تو نظر کرد و پسر عمت؛ شوهر دخترت فاطمه را بهترین اصحاب تو دید و او را جانشین تو و رساننده از جانب تو گردانید.

42- براستی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود مژده بادت ای علی بدرستی که منزل تو در بهشت برابر منزل منست و تو در آسایشگاه بلند در اعلا علیین با منی عرض کردم یا رسول اللّه، اعلا علیین کدام است؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد نشیمن من و تو است ای علی.

43- بدرستی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خداوند عز و جل دوستی مرا در دل مؤمنان پا برجا کرد و همچنان دوستی تو را ای علی در دل مؤمنان و دشمنی من و تو را در دل منافقان پا برجا کرد دوست ندارد تو را جز مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد تو را جز منافق کافر.

44- براستی من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود هرگز دشمن ندارد تو را کسی از عرب جز زنا زاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زیرش خرابست.

45- براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا با چشم دردی که داشتم پیش خود خواند و آب دهن مبارکش را در چشم من انداخت و فرمود بار خدایا گرمیش را سرد کن و سردیش را گرم فرما بخدا تاکنون دیگر چشمم درد نیامده.

46- رسول خدا صلّی الله علیه و آله باصحاب و عموهای خود دستور داد در خانه های خود را از طرف مسجد ببندند ولی در خانه مرا باز گذارد بدستور خدای عز و جل برای هیچ کس چنین منقبتی نیست.

47- رسول خدا صلّی الله علیه و آله در وصیت خود بمن دستور دارد که قروضش را ادا کنم و وعده هائی که داده روا کنم، عرض کردم یا رسول اللّه شما میدانید که من مالی ندارم فرمود خداوند تو را کمک خواهد داد هیچ کدام از قرضها و وعده های او را نخواستم انجام بدهم مگر آنکه خداوند آن را آسان کرد تا همه قرضها و وعده های آن حضرت را انجام دادم و آن ها را شماره کردم بهشتاد هزار رسید باقی آن ها را هم که مانده است بفرزندم حسن علیه السّلام وصیت کردم ادا کند.

48- رسول خدا صلّی الله علیه و آله در منزل من آمد سه روز بود که چیزی نخورده بودیم، فرمود ای علی چیزی داری؟ گفتم بآن کسی که تو را گرامی داشته و جامه رسالت پوشیده سه روز است خودم و همسرم و فرزندانم چیزی نخوردیم رو بفاطمه علیها السّلام کرد و فرمود برو میانه اطاق ببین چیزی هست؟ عرض کردم اکنون بیرون آمدم چیزی نبود عرض کردم یا رسول اللّه من بروم فرمود بنام خدا برو رفتم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده و کاسه ترید پهلوی آنست آن ها را حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردم فرمود ای علی کسی که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من وصف کن عرض کردم سرخی و سبزی و زردی داشت، فرمود اینها نگارهای بال جبرئیل است که شرابه های در و یاقوت دارد از آن ترید خوردیم تا سیر شدیم و هنوز دست ما پاک بود که جز خطوط کف و انگشت چیزی در آن نبود خدا از میان اصحاب پیغمبر مرا بدین کرامت مخصوص گردانید.

49- خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به نبوت اختصاص داد و پیغمبرش مرا بوصایت اختصاص داد هر کس مرا دوست دارد خوشبخت است و در شمار پیغمبران محشور شود.

50- همانا رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوره برائت را با ابو بکر فرستاد و پس از آنکه رفت جبرئیل علیه السّلام آمد و گفت ای محمد صلّی الله علیه و آله نباید این سوره را تبلیغ کند مگر خودت یا مردیکه از خودت باشد پیغمبر صلّی الله علیه و آله مرا بر شتر خویش که عضباء نام داشت فرستاد او را در ذو الحلیفه دریافتم و سوره را از وی گرفتم و خداوند مرا بدان اختصاص داند.

51- رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا پیشوای همه مردم کرد و فرمود هر که را من آقا و مولای او هستم علی آقا و مولای او است دور و نابود شوند قوم ستمکار.

52- براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای علی کلماتی بتو یاد ندهم که جبرئیل آن ها را بمن آموخته؟ عرض کردم چرا یا رسول اللّه فرمود بگو ای روزی ده درویشان ای مهربان بر گدایان ای شنواتر از شنوندگان ای بیناتر از بینایان ای مهربانتر از مهربانان بمن رحم کن و مرا روزی بده

53- براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را بپایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در میان رعایا بعدالت رفتار کند.

54- براستی من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود ای علی بزودی بنی امیه لعنه اللّه علیهم ترا لعنت میکنند و فرشته خدا هر لعنتی را هزار لعن بدان ها برگرداند و چون قائم ما عجل اللّه تعالی فرجه ظهور کند چهل سال بدانها لعن کند.

55- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود چند طائفه از امتم در باره تو آزمایش شوند و گویند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای چه علی علیه السّلام را وصی خود کرده باشد با آنکه چیزی بجا نگذاشته است؟ آیا قرآن مجید کتاب پروردگارم پس از حضرت حق جل و علا بهترین چیزها نیست؟ !! سوگند بآن کسی که مرا براستی فرستاده است اگر تو قرآن را جمع آوری نکنی هرگز جمع نشود خداوند بدین فضیلت مرا مخصوص کرد نه اصحاب دیگر آن حضرت را.

56- خدای تبارک و تعالی خصایص دوستان و اهل طاعت خود را بمن عطا فرموده و مرا وارث محمد صلّی الله علیه و آله نموده هر که را خواهد بد

آید و هر که را خواهد خوش آید و با دست مبارک بسمت مدینه اشاره کرد.

57- رسول خدا صلّی الله علیه و آله در یکی از جنگها گرفتار بی آبی شد فرمود ای علی برخیز نزد این سنگ رو و بگو من فرستاده رسول خدایم آب بمن بده بحق آن خدائی که کرامت نبوت باو عطا کرد پیغام پیغمبر صلّی الله علیه و آله را که باو رسانیدم نمونه پستانهای گاو در آن هویدا شد و از سر هر پستانی آب روان گردید چون این را دیدم شتابانه به پیغمبر صلّی الله علیه و آله گزارش دادم فرمود ای علی برو از آن آب بیاور مردم دیگر هم آمدند و مشکها و ابزار خود را پر از آب کردند و چهارپایان خود را سیراب نمودند و نوشیدند و وضوء ساختند خدای عز و جل مرا بدین کرامت برگزید نه دیگر صحابه را.

58- رسول خدا در یکی از جنگها که آب نایاب شده بود بمن فرمود ای علی یک کاسه آبخوری بیاور کاسه را خدمتش آوردم دست راست خود را با دست من در آن کاسه نهاد و فرمود آب ده از میان انگشتان ما آب جوشید.

59- رسول خدا صلّی الله علیه و آله در خیبر مرا بگشودن قلعه فرستاد چون پای قلعه آمدم و بدر آن رسیدم دیدم بسته است تکان سختی بآن دادم آن را از جا کندم و چهل گام دور افکندم و وارد قلعه شدم مرحب به نبرد من آمد بهم حمله کردیم من او را کشتم و زمین را از خونش سیراب کردم با آنکه پیش از من دو تن از اصحاب خود را (عمر و ابی بکر) فرستاده بود و شکست خورده و کثیف برگشته بودند 60- عمرو بن عبد ودّ که برابر هزار مرد بود من کشتم رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره کشتن او فرمود یک ضربت علی در روز خندق بهتر از عمل تمام جن و انس است، فرمود همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

61- از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود ای علی مثل تو در میان امتم چون سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ است هر که از دل تو را دوست داشته باشد مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل دوست دارد و با زبان ترا یاری کند مثل اینست که دو ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل تو را دوست دارد با زبان و با دست بتو کمک دهد چنانست که همه قرآن را خوانده باشد.

62- من در همه جنگها و حوادث با رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

63- من هرگز از جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد جز آنکه زمین را از خونش سیراب کردم.

64- یک مرغ بریانی از بهشت برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردند از خدا خواست که محبوبترین خلقش را بر او در آورد خداوند بمن توفیق داد که بر او در آمدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.

65- من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست انگشتری که در انگشت داشتم باو دادم خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد (در سوره مائده آیه 55) همانا ولی شما خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله است و کسانی که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع تصدق میدهند.

66- خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من برگردانید و برای احدی از امت محمد صلّی الله علیه و آله بر نگردانید.

67- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود مرا در زندگی و پس از وفاتش امیر مؤمنان بخوانند و این لقب را بهیچ کس دیگر نداد.

68- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای علی در روز قیامت جارچی حق از میان عرش فریاد کند که سید پیغمبران کجا است؟ من جلو می ایستم، سپس آن جارچی جار میکشد سید وصیان کجا است؟

تو جلو میایستی، رضوان کلیدهای بهشت را پیش من می آورد و مالک کلیدهای دوزخ را پیش من می آورد و میگویند براستی خدای جل جلاله بما فرمان داده که این کلیدها را بتو تسلیم کنیم و بتو فرمان داده که آنها را بعلی بن ابی طالب علیه السّلام بدهی پس ای علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی.

69- براستی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود ای (علی) اگر تو نبودی مؤمنان از منافقان شناخته نمیشدند.

70- براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا و همسرم فاطمه را علیها السّلام و دو فرزندم حسن و حسین علیهما السّلام را زیر یک عبای قطوانی خواباند و خداوند این آیه را فرستاد (در سوره احزاب آیه 33) همانا خداوند خواسته از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را کاملا پاک

گرداند جبرئیل عرض کرد ای محمد صلّی الله علیه و آله منهم با شما هستم و ششمین ما جبرئیل شد.

مجاهد گوید هفتاد آیه از قرآن در باره علی علیه السّلام نازل شد که هیچ کس با وی در آنها شرکت نداشت از خاصان امت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین علی علیه السّلام هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند)

مکحول گفته: علی علیه السّلام می گفت حفاظ یاران پیامبر دانند که در میان ایشان کسی نبود که فزونی داشته باشد مگر آنکه من با وی شریک هستم و بر وی برتری دارم، لیک من هفتاد هنر دارم که کسی از ایشان را در آنها با من شرکت نیست. پرسیدم مرا از آنها آگاه ساز گفت:

(یکم)- چشم بهمزدنی من مشرک به خدا نبودم ولات و عزی را که از بتان عرب است نپرستیدم. (دوم)- من هرگز باده گساری نکردم. (سوم)- سرپرست من در کودکی پیامبر صلّی الله علیه و آله بود زیرا مرا از پدرم درخواست کرد من از همان زمان با وی همدم بودم. (چهارم)- من پیش از همه ایمان و اسلام پذیرفتم. (پنجم)- پیامبر به من گفت: ای علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی مگر آنکه پس از من پیامبری نیست.

(ششم)- من آخرین کسی بودم که از پیامبر جدا شدم و او را در گوش نهادم. (هفتم)- چون به غار ثور رفت مرا در بستر خویش خوابانید چون مشرکان به سرای وی درآمدند گمان بردند من محمد هستم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: یار تو کجاست؟، گفتم: پی کاری رفت. با یک دیگر گفتند هر گاه گریخته بود این را با خود برده بود. (هشتم)- پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار دانش برای من گشود که از هر یک هزار در گشوده گردد و یکی از آنها را به کسی جز من یاد نداده. (نهم)- پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: ای علی چون خدا اولین و آخرین را برانگیزد برای من منبری برتر از منبر پیامبران گذارد و برای تو نیز منبری نهد برتر از منبر اوصیای دیگر. (دهم)- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی چیزی در قیامت به من نداده اند مگر آنکه مانند آن را برای تو نیز درخواست کردم.

(یازدهم)- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم دست تو در دست من است تا به بهشت روی. (دوازدهم)- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو در امت من مانند کشتی نوح هستی

که هر که در آن سوار شود رهایی یابد و هر که در نیاید غرق گردد.
(سیزدهم)- پیامبر دستار خود را به سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدای را بر من خواند تا به یاری خدا ایشان را شکست دادم.

(چهاردهم)- پیامبر صلّی الله علیه و آله به من گفت: که بر پستان خشک گوسپندی دست سودم، گفتم: تو دست بکش گفت:

ای علی کردار تو کردار من است من بر آن دست سودم. به من شیر داد خورشی از آن به پیامبر دادم، پیر زنی آمد تشنه بود به او نیز خورانیدم. پیامبر گفت: من از خدا خواسته ام که برای تو برکت دهاد و برآورده کرد.
(پانزدهم)- پیامبر مرا وصی خود گردانید و گفت: ای علی جز از تو کسی مرا غسل مدهد و به خاک مسپارد، چه هر گاه جز تو دیده کسی بر عورت من افتد کور گردد! گفتم: من چگونه می توانم تنها ترا بشویم، گفت: از غیبت ترا یاری کنند، هنگام شستن آنچنان شد که پیامبر گفته بود.
(شانزدهم)- من خواستم او را برای غسل برهنه سازم، آوازی شنیدم که ای وصی محمد او را برهنه مساز ناگزیر از زیر جامه وی را غسل دادم، به خدا سوگند عورت وی را ندیدم، خدا از میان یاران وی مرا به این بزرگواری ویژه ساخت.

(هفدهم)- ابو بکر و عمر از فاطمه علیها السّلام خواستگاری کرده بودند، اما خدا وی را به من تزویج کرد و پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خدا بانوی بانوان بهشت و پاره تن مرا به تو به زنی داد، گفتم: مگر من از تو نیستم؟: گفت: ای علی، تو از منی و من نیز از تو مانند دستی نسبت به دست دیگر در جهان و جاویدان از تو بی نیاز نخواهم بود. در قیامت از همه به من نزدیک تر نشینی، فرشی برای من گسترانند و فرشی برای تو من در گروه پیامبران هستم و تو در شمار اوصیا بر سر تو تاجی از نور است و دیهمی از کرامت هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از شمار مردمان آسوده گردد.

نوزدهم- پیامبر صلّی الله علیه و آله به من گفت: تو در آینده با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد می کنی به تعداد هر تنی از ایشان که با تو نبرد می کنند. صد هزار از پیروان خود را در قیامت شفاعت خواهی کرد. گفتم: ناکثان چه کسانی هستند؟. گفت: طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت. می کنند و در عراق نقض بیعت کنند. هر گاه چنین کنند با ایشان نبرد کن که نبرد با اینان پاک کردن زمین است. پرسیدم قاسطان کیستند؟. گفت: معاویه و پیروان وی. پرسیدم: مارقان کیان اند؟. گفت: پیروان ذی الثدیه

اند و از دین بیرون جهند چنان که تیر پران از چله کمان، ایشان را بکش که در کشتار اینان گشایشی برای مردم زمین است و بر ایشان شکنجه شتابان است و برای تو اندوخته نیکان.

بیستم- از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: تو در میان پیروان من مانند در حطه یی در بنی اسرائیل هر که در ولایت تو در آید در دری آمده که خدا فرمان داده.

بیست و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: من شهرستان دانش هستم و علی در آن است که هرگز به شهرستان نمی توان در آمد مگر از در آن. آنگاه گفت: ای علی تو به زودی پیمان مرا نگاهداری می کنی و بر سیرت من نبرد کنی و پیروان من با تو سرکشی خواهند کرد.

بیست و دوم- از پیامبر شنیدم که می گفت: خدا دو فرزند من حسن و حسین را از نوری بیافریده که به تو و فاطمه ارزانی داشته. ایشان چون دو گوشواره باشند که به گوش جنبان اند تابش آنان هفتاد مقابل تابش کشته شدگان راه خداست. ای علی خدا به من مژده داده که ایشان را چنان گرامی بدارد که کسی را چنین گرامی نداشته مگر پیامبران و فرشتگان را.

بیست و سوم- پیامبر صلّی الله علیه و آله در زمان حیات خود انگشترین و زره و کمر خود را به من ارزانی داشت و شمشیر خود را در میان من بست در حالی که همه یاران و عم وی عباس حاضر بودند مرا بدین کرامت ویژه ساخت.

بیست و چهارم- خدا به پیامبر آیه نجوی را فرستاد که می گوید: ای گروندگان هر گاه با پیامبر نجوی کنید پیش از آن صدقه دهید، من دیناری داشتم آن را به ده درم سیم مبدل کردم و هر گاه که با پیامبر نجوی می کردم قبل نجوی کردن درمی صدقه می دادم، در حالی که هیچ کدام از پیروان وی نه قبلا و نه بعدا چنین نکرد. تا آیه دیگر رسید که می گوید: آیا بیمناک شدید که پیش از نجوی خویش صدقه دهید چون نکردید خدا به شما ببخشود و گفت: تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. توبه از گناه است.

بیست و پنجم- من از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: پیامبران به بهشت درنیایند تا من نخستین بار درآیم و اوصیا به بهشت در نیایند تا تو نخستین بار درآیی. پیامبر به من گفت: خدا به من مژده داده که

تو ای علی سرور اوصیا هستی و دو فرزند تو: حسن و حسین سروران جوانان بهشت اند.

بیست و ششم- برادر من جعفر با دو بال که از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده در بهشت با فرشتگان پیوسته در پرواز است.

بیست و هفتم- عم من حمزه سرور کشته شدگان در راه خداست.

بیست و هشتم- پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت که خدا در باره تو به من مژده داد که تخلف ندارد مرا پیامبر گردانید و ترا خلیفه من، پس از من تو از پیروان من همان را بینی که موسی از فرعون دید. تو باید شکیبا باشی و ایشان را به خدا واگذاری من دوستان ترا دوست دارم و دشمنان ترا دشمن.

بیست و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو خداوند حوضی، فردا کسی جز تو بر آن دست ندارد، گروهی پیش تو آیند و آب خواهند. در پاسخ ایشان گویی: نه و به اندازه ذره یی ندهم، ناامید بازگردند، چون پیروان من و تو آیند گویی سیراب گردید و سفید روی باز گردید.

سی ام- از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: فردای قیامت پیروان من با پنج درفش درآیند. نخستین درفشی که بر سر حوض کوثر آید از آن فرعون این امت است که معاویه باشد. دوم- سامری این امت که عمرو بن

عاص می باشد. سوم- جاثلیق این امت که ابو موسی اشعری باشد. چهارم- ابو الاعور سلمی باشد. پنجم- درفش توست با پیروان تو خدا به آن درفش های پیشین گوید: باز گردید، بازگردند، آنگاه پیروان من و تو که با خارجیان و پیمان شکنان و گریختگان در صراط و در رحمت نبرد کنند، پیروان ما چیره گردند.

آن دسته های پیشین گویند ما فریب خوردیم. امروز از شما عوض پذیرفته نیست و نه از کافران، جای شما دوزخ است. در دست من عصایی ست از خار عوسج که دشمنان خدای را بدان برانم چنان که اشتران ناشناس را از سر آب می رانند.

سی و یکم- من از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر گاه از آن جهت نبود که غلات از پیروان من در باره تو می گفتند چنان که در

حق عیسی بن مریم گفتند، فضیلتی برای تو می گفتم که به هیچ گاه نگذری مگر آنکه خاک پای ترا برای درمان برگیرند.

سی و دوم- من از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: خدا مرا با بیم دشمنان یاری کرد و از درگاه وی درخواست کردم که ترا نیز چنان یاری دهد. برای تو نیز همان را خواست.

سی و سوم- پیامبر صلّی الله علیه و آله در گوش من آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود همه را فرو گفت و خدا آن را بر من به زبان پیامبر خود روان گردانید.

سی و چهارم- ترسایان مدعی شدند که با پیامبر مباهله کنند. خدا این آیه را فرستاد که: هر که در دین اسلام با تو مجادله کند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگوی: پسران شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را دعوت می کنیم، آنگاه نفرین خدای را بر دروغگویان می گردانیم.

در اینجا نفس من نفس پیامبر صلّی الله علیه و آله بود و مقصود از زنان: فاطمه و از پسران: حسن و حسین علیهما السّلام است. آنگاه گروه ترسایان پشیمان شدند و از پیامبر صلّی الله علیه و آله استعفاء خواستند و پذیرفت. به حق آنکه تورات را به موسی و قرآن را به محمد فرستاد، هر گاه با ما مباهله کرده بودند همه به صورت بوزینگان و خوکان مسخ می گردیدند.

سی و پنجم- پیامبر روز نبرد بدر مرا گفت: مشتی ریگ بیاورم، آوردم دیدم بوی مشک می دهد، او آنها را به مشرکان پرتاب کرد چهار ریگ از بهشت بود و ریگی از خاور و ریگی از باختر و یکی از عرش با هر یک صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند. خدا به این کار کسی را جز من گرامی نداشته بود نه در قبل نه در بعد.

سی و ششم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و نابکارتر از پی کننده ناقه ثمود است، عرش خدا از قتل تو بلرزد، تو در حال از صدیقان و شهیدان خواهی بود.

سی و هفتم- خدا از میان یاران پیامبر مرا به دانستن ناسخ قرآن از منسوخ و محکم آن از متشابه و خاص آن از عام مخصوص گردانید، از لطفی ست از خدا بر من و پیامبر خود، پیامبر گفت: ای علی خدا به من دستور داده ترا

به خویشتن نزدیک گردانم و ترا بیاموزم و با تو نرمی پیش گیرم از این رو فرمان برداری می کنم.

سی و هشتم- پیامبر مرا به جنگی فرستاد و در باره من دعا کرد برخی از یاران وی از لطف به من اندوهناک گردیدند و گفتند: هر گاه محمد توانستی پسر عم خویش را به پیامبری رساندی رسانیدی، خدا مرا این اندیشه آگاه ساخت و بر زبان پیامبر گرامی داشت.

سی و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: هر که گمان برد مرا دوست دارد و علی را دشمن دروغ گفته، دوستی من و دوستی تو جمع نگردد مگر در دل مؤمن، خدا دوستان ما را پیش روان اهل بهشت ساخته و دشمنان ما را به سوی دوزخ کشانده.

چهلم- پیامبر صلّی الله علیه و آله مرا در یکی از نبردها به سر چاهی فرستاد، آن آب نداشت بازگشتم و گفتم: آب ندارد. گفت: گل دارد؟ گفتم: آری، گفت. از گل آن بیاور اندکی آوردم، در آن گفتاری گفت: آن گاه آن را داد و گفت: آن را در چاه بینداز انداختم، ناگاه آب از آن جوشیدن گرفت تا پیرامون چاه پر شد، آمدم و گفتم: گفت: این کار به برکت تو بود، من به این منقبت در میان یاران پیامبر مخصوص شدم.

چهل و یکم- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی مژده که فرخ سروش نزد من آمد و گفت: ای محمد خدا به یاران تو نظر کرد، پسر عم تو و شوی دخت تو فاطمه را برترین یاران تو گفت و او را خلیفه تو فرمود.

چهل و دوم- از پیامبر شنیدم که گفت: ای علی مژده که سرای تو در بهشت برابر سرای من است و تو در آنجا در بلندترین مقام آن با من هستی، پرسیدم بلندترین مقام آن کدام است؟ گفت: گنبدیست از در سفید که هفتاد هزار در دارد، جایگاه من و تو در آنجاست.

چهل و سوم- پیامبر گفت: خدا دوستی مرا در دل مؤمنان ثابت کرده و دوستی ترا نیز در دل ایشان پای بر جا ساخته و نیز دشمنی من و ترا در دل دشمنان و منافقان ثابت داشته، ترا فقط مؤمن پرهیزکار دوست دارد و جز منافق کافر کسی ترا دشمن ندارد.

چهل و چهارم- از پیامبر شنیدم که می گفت: در عرب کسی ترا دشمن ندارد مگر آنکه زنا زاده باشد و در عجم آنکه شور بخت و از زنان جز آنکه در پس حیض بیند.

چهل و پنجم- پیامبر مرا با چشم دردی که داشتم نزد خود خواند و با آب دهان خود آن را بهبودی بخشید.

و گفت: خدایا گرمی وی را سرد ساز و سردی او را گرم گردان. از آن زمان تا کنون دیگر چشم من درد نکشیده.

چهل و ششم- پیامبر به یاران و اعمام خود دستور داد در سراهای خود را از سوی مسجد ببندند لیک در سرای مرا باز گذارد و به فرمان خدا. این کار فقط برای من بود.

چهل و هفتم- پیامبر هنگام وصیت خود به من گفت: که وامهای مرا بپرداز، وعده هایی که داده ام برآور. گفتم: می دانی که من خواسته یی ندارم، گفت: خدا ترا یاری کند، خدا همه را بر من آسان گردانید چنان که وامها و وعده های او را ادا کردم و آنها حدود هشتاد هزار رسید و آنچه ماند، به فرزند خود حسن گفتم پس از مرگ من بپردازد.

چهل و هشتم- پیامبر روزی به سرای من آمد، من سه روز بود که چیزی نخورده بودم. گفت: ای علی چیزی داری؟ گفتم: سوگند به کسی که ترا پیامبری داد سه روز است من خود و همسرم و فرزندان من چیزی نخورده ایم. به فاطمه گفت: برو در خانه بنگر چیزی هست بیاور. گفت: اکنون در اندرون بودم چیزی نبود. گفتم: من بروم بنگرم. گفت: بنام خدا برو رفتم، دیدم طبقی از خرمای تازه و کاسه یی آبگوشت نان خورد کرده در پهلوی آن ست، آنها را پیش نهادم. پرسید آنها را که آورد؟ گفتم می دانم، گفت:

آورنده آن را وصف کن: گفتم: سرخی و سبزی و زردی داشت. گفت: اینها رنگهای بال فرخ سروش است که شرابه های از مروارید و یاقوت دارد. از آن آبگوشت خوردیم تا سیر شدیم، این کرامت از میان یاران پیامبر به من ویژه شد.

چهل و نهم- خدا پیامبر را به پیامبری اختصاص داد و مرا به وصایت، آنکه مرا دوست دارد خوش بخت است. در قیامت با پیامبران برانگیخته گردد.

پنجاهم- پیامبر هنگامی که سوره براءت را با ابی بکر فرستاد که برای مشرکان فرو خواند فرخ سروش به پیامبر گفت: خدا می گوید این را یا تو به مشرکان برخوان یا کسی که از خویشان تو باشد. از این رو مرا به اشتر عضباء که از آن او بود نشانید من ابا بکر را در ذو الخلیفه دریافتم و گرفتم این نیز از اختصاصات من است.

پنجاه و یکم- پیامبر در روز غدیر خم مرا پیشوای مردمان کرد و گفت: هر که را من سرور هستم علی نیز سرور اوست. نابود گردند ستمکاران.

پنجاه و دوم- پیامبر گفت: ای علی کلماتی به تو یاد ندهم فرخ سروش آنها را به من آموخت؟. گفتم:

بیاموز، گفت: بگوی: ای روزی ده تهی دستان ای مهربان بر درویشان، ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینایان، ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کن و مرا روزی رسان.

پنجاه و سوم- خدا جهان را نابود نسازد تا قائم دودمان ما آشکار کند، دشمنان ما را بکشد، جزیه نپذیرد، صلیبها و بت ها را فرو شکند و نبرد جهان را به پایان رساند و خواسته ها را فرو گیرد و برابر بخش کند و در میان مردمان به دادگری رفتار کند.

پنجاه و چهارم- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی به زودی بنی امیه ترا نفرین کنند و فرشته خدا هر نفرینی را به هزار نفرین به ایشان باز گرداند. و چون قائم ما بیرون آید چهل سال بر ایشان نفرین فرستد.

پنجاه و پنجم- پیامبر به من گفت: چند گروه از پیروان من در باره تو آزمایش گردند و پرسند چرا پیامبر علی را وصی خود ساخته با آنکه چیز را گفته؟ قرآن پس خدا برترین چیزها نیست؟ سوگند به آنکه مرا فرستاده هر گاه تو قرآن را فراهم نکنی هرگز فراهم نگردد. خدا این فضیلت را به من ارزانی داشت نه دیگر یاران وی را.

پنجاه و ششم- خدا خصائص دوستان و فرمان بران خویش را به من ارزانی داشت، و مرا وارث محمد کرد، هر که را این کار بد آید یا خوش.

پنجاه و هفتم- پیامبر در یکی از نبردها بی آب شد، گفت: ای علی نزد این سنگ شو و بگوی من فرستاده پیامبر هستم مرا آب ده، پیام را رسانیدم مانند: پستانهای گاو جوشیدن گرفت، شتابان پیامبر را آگاه کردم. گفت: ای علی برو از آن بیاورم، مردمان نیز آمدند با خود آن بردند و سیراب شدند و دست نماز گرفتند خدا مرا به این کرامت مخصوص ساخت نه دیگر یاران او را.

پنجاه و هشتم- پیامبر در یکی از نبردها که آب نایاب شده بود به من گفت: کاسه یی بیاور، آوردم دست راست خود را با دست من در آن نهاد و گفت:

آب ده از میان انگشتان وی آب ریختن گرفت.

پنجاه و نهم- پیامبر مرا به گشودن قلعه خیبر فرستاد، به کنار آن در آمدم و در را تکانی دادم از جای برآمد و به چهل گام دورتر افکندم چون درآمدم مرحب به نبرد من آمد او را کشتم و زمین را از خون وی سیراب ساختم، در حالی که پیش از من دو تن از یاران پیامبر رفتند لیک کاری از ایشان ساخته نشد.

شصتم- عمرو بن عبد ودّ که او را با هزار سوار برابر می دانستند چون وی را کشتم پیامبر گفت: ضربت علی روز خندق برتر از همه کار پری و آدمی ست. و گفت: همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

شصت و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: مثل تو در میان پیروان من مانند سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است، هر که از دل ترا دوست بدارد مانند آن ست که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هر که به دل دوست دارد و با زبان یاری کند مانند آن ست که دو سوم قرآن را خوانده و هر که به دل ترا دوست دارد و با زبان و دست ترا یاری می کند گویا همه قرآن را خوانده است.

شصت و دوم- من در همه نبردها با پیامبر بودم و درفش وی به دست من بود.

شصت و سوم- من هرگز از نبرد فرار نکردم و کسی با من نبرد نکرد مگر آنکه زمین را از خون وی سیراب کردم.

شصت و چهارم- مرغ بریانی بهشتی برای پیامبر آوردند، از خدا خواست که دوست ترین مردمان وی را بر او فرستد خدا به من کامیابی داد که بر او درآمدم و از آن با وی بخوردم.

شصت و پنجم- در مسجد نماز می گزاردم، درویشی درخواست کرد انگشترین خود بدو افکندم. خدا این آیه را در قرآن برای من فرستاد: ولی شما خدا و پیامبر است و آنان که ایمان آوردند و در نماز در حال رکوع تصدق می دهند.

شصت و ششم- خدا دو بار آفتاب را برای من باز گردانید به جز من برای کسی از پیروان محمد باز نگردانید.

شصت و هفتم- پیامبر گفت: مرا در زندگی و پس از مرگ وی سرور گروندگان بخوانند و این پا نام را جز به من به کسی دیگر نداد.

شصت و هشتم- پیامبر گفت: ای علی در قیامت بانگی خدا از میان عرش بانگ برآورد: که سرور پیامبران کجاست؟ من برخیزم. سپس بانگ برآورد: سرور اوصیا کجاست؟. تو پیش روی، رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالک دوزخ کلیدهای آنها پیش من نهد و گویند: خدا دستور داده که اینها را به تو دهیم و به تو فرمان داده که آنها را به علی دهی ناگزیر تو بخش کننده بهشت و دوزخ خواهی بود.

شصت و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: تو هر گاه نبودی گروندگان از دو رویان شناخته نشدندی.

هفتادم- پیامبر مرا و همسر و دو فرزندان من حسن و حسین را به زیر عبایی قطوانی خوابانید، خدا این آیه را در ما فرستاد: خدا خواسته از شما دودمان پلیدی را دور سازد و شما را پاک دارد، فرخ سروش گفت:

ای محمد من نیز با شما هستم؟. فرخ سروش ششمین شد. مجاهد گفته: هفتاد آیه از قرآن خدا در باره علیست که کسی را با وی در آنها انبازی نیست از خاصگان این امت.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفتاد منقبت امیر المؤمنین علیه السّلام داشت که هیچ کدام از افراد ملت با او شریک نبودند)

مکحول گوید: أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام فرمود: از اصحاب پیغمبر آنان که مطالب را نیکو بخاطر میسپارند میدانند که در میان آنان کسی نیست که دارای منقبتی باشد مگر اینکه من شریک او بوده ام و بر او برتری داشتم ولی هفتاد منقبت مرا است که هیچ یک از آنان را در آن شرکتی نیست.

عرض کردم یا أمیر المؤمنین مرا از آن منقبت ها آگاه گردان فرمود: نخستین منقبت که مرا است اینست که یک چشم بهم زدن برای خدا شریک نگرفتم و لات و عزا را نپرستیده ام.

دوم اینکه هرگز می نیاشامیده ام.

سوم اینکه رسول خدا مرا در کودکی از دامان پدرم برگرفت و من شریک نان و آب آن حضرت و مونس و هم صحبتش بودم.

چهارم اینکه من نخستین کسی هستم که ایمان آوردم و اسلام قبول کردم.

پنجم اینکه رسول خدا به من فرمود یا علی تو از من بجای هارون هستی از موسی جز اینکه پس از من پیغمبری نیست.

ششم اینکه من آخرین کسی بودم که از رسول خدا جدا شدم و او را در میان قبر سرازیر کردم.

هفتم اینکه رسول خدا مرا در بستر خود خوابانید هنگامی که بغار تشریف برد و رو انداز خود را به من پیچید که چون مشرکان آمدند مرا محمد پنداشتند پس مرا از خواب بیدار کردند و بیکدیگر گفتند اگر گریخته بود این (علی) هم با او فرار می کرد.

و اما هشتم اینکه رسول خدا مرا هزار باب از دانش بیاموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد و به جز من کسی را چنین چیزی نیاموخت.

و اما نهم اینکه رسول خدا به من فرمود یا علی چون خدای عز و جل اولین و آخرین را محشور کند منبری که بالاتر از منبرهای همه پیغمبران است برای من نصب کند و منبری دیگر که بالاتر از منبر همه اوصیا است برای تو نصب کند و تو بالای آن منبر روی.

و اما دهم اینکه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت چیزی به من داده نمیشود مگر آنکه مانند آن را برای تو در خواست کرده ام.

یازدهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی تو برادر من هستی و من برادر تو هستم و دست تو میان دست من خواهد بود تا داخل بهشت شوی و اما دوازدهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی مثل تو در میان امت من کشتی نوح است که هر که سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن بازماند غرق شد.

و اما سیزدهم اینکه رسول خدا عمامه خودش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهای پیروزی بر دشمنان خدا را در باره من کرد پس من باذن خدا آنها را شکست دادم.

و اما چهاردهم اینکه رسول خدا بمن دستور فرمود که دست خود را بپستان گوسفندی که خشک شده بود بکشم عرض کردم یا رسول خدا شما دست بکشید فرمود یا علی کار تو کار من است پس من دست خود را بر آن کشیدم شیرش جوشیدن گرفت جرعه ای از آن برسول خدا دادم سپس پیرزنی آمد که از تشنگی شکایت داشت او را از شیر سیراب کردم پس رسول خدا فرمود همانا من از خدای عز و جل خواستم دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرد.

و اما پانزدهم اینکه رسول خدا بمن وصیت کرد و فرمود یا علی جز تو کسی نباید مرا غسل دهد و جز تو دیگری نباید کفن بر من بپیچد که اگر کسی جز تو همه جای بدن مرا ببیند دیدهایش از کاسه سر بیرون خواهد آمد عرض کردم یا رسول اللّه من چگونه بدن شما را (به تنهائی) پشت و رو کنم فرمود: تو کمک داده خواهی شد پس بخدا قسم هر عضوی از اعضای پیغمبر را که خواستم بگردانم آن عضو برای من من گردانده شد.

و اما شانزدهم اینکه چون خواستم بدن پیغمبر را برهنه کنم ندائی شنیدم که ای وصی پیغمبر او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن به تن دارد غسلش بده بآن خدائی که او را بپیغمبری گرامی داشت و برسالت مخصوص نمود قسم یاد می کنم که من از ناف تا ران آن حضرت را ندیدم و خداوند مرا به این شرافت از میان اصحاب پیغمبر مخصوص گردانید.

و اما هفدهم اینکه خداوند فاطمه را همسر من نمود با اینکه ابو بکر و عمر از او خواستگاری کرده بودند ولی خداوند از بالای هفت آسمان هایش او را بمن تزویج کرد پس رسول خدا فرمود یا علی گوارایت باد که خدای عز و جل فاطمه بانوی زنان اهل بهشت را که پاره تن من است همسر تو کرد عرض کردم یا رسول اللّه مگر من از تو نیستم فرمود یا علی تو از من هستی و من از تو همچون دست راست من نسبت بدست چپم و من از تو در دنیا و آخرت بی نیاز نیستم.

و اما هیجدهم اینکه رسول خدا بمن فرمود یا علی تو در آخرت پرچم حمد را بدست خواهی گرفت و تو بروز قیامت از همه خلایق بمن نزدیکتر می نشینی فرشی برای من و فرشی برای تو گسترده می شود که من در گروه پیغمبران و تو در گروه وصیان خواهی بود و بر سر تو تاج نور و افسر کرامت گذاشته می شود و هفتاد هزار فرشته گرداگرد تو هستند تا خدای عز و جل از حساب خلایق فارغ شود.

و اما نوزدهم اینکه رسول خدا فرمود بزودی با ناکثان و قاسطان و مارقان خواهی جنگید هر کس از آنان که با تو بجنگد بعوض هر یک مرد صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی نمود عرض کردم یا رسول اللّٰه ناکثان کیانند؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجاز تو را بیعت خواهند نمود و در عراق آن بیعت را خواهند شکست چون چنین کنند با آن دو نفر جنگ کن که جنگ با آن دو سبب پاک شدن مردم روی زمین است عرض کردم قاسطان کیانند؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود یاران ذو الثدیه که از دین بیرون می روند همچون تیری که از کمان بیرون رود آنان را بکش که کشتن آنان سبب گشایشی است برای اهل زمین و عذاب زودرسی است برای مارقان و ذخیره ایست برای تو نزد خدای عز و جل در روز قیامت.

و اما بیستم اینکه شنیدم رسول خدا به من فرمود مثل تو در امت من مثل دروازه حطه است در بنی اسرائیل هر کس بولایت تو داخل شد از همان دری وارد شده است که خدای عز و جل دستور فرموده است.

و اما بیست و یکم اینکه شنیدم رسول خدا بمن فرمود که من شهر علمم علیم در است و هرگز بشهری جز از دروازه اش داخل نتوان شد سپس فرمود یا علی در آینده نزدیکی تو آنچه را که بر ذمه من است رعایت خواهی نمود و بر سنت من جنگ خواهی کرد و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.

و اما بیست و دوم اینکه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که خدای تبارک و تعالی دو فرزند من حسن و حسین را از نوری که به تو و بفاطمه عنایت فرمود آفرید و آنان همچون دو گوشواره ای که بر دو گوش باشند لرزانند و نور آنان هفتاد هزار بار بنور شهیدان افزونی دارد یا علی همانا خدای عز و جل بمن وعده فرموده که آن دو را آنچنان گرامی بدارد که بجز پیامبران و مرسلین هیچ کس را آنچنان گرامی نداشته باشد.

و اما بیست و سوم اینکه رسول خدا در حیات خود در حضور همه یاران و عموی من عباس که افتخار حضور داشت انگشتر خود و زره و کمربندش را بمن عطا فرمود و شمشیرش را بر میان من بست پس خدای عز و جل مرا باین شرافت مخصوص گردانید نه آنان را.

و اما بیست و چهارم اینکه خدای عز و جل بپیغمبر خودش آیه نازل فرمود:

ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواستید با رسول خدا محرمانه سخن بگوئید پیش از سخن محرمانه گفتن صدقه بدهید و من یک دینار داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر وقت خواستم با رسول خدا صحبت خصوصی بکنم پیش از آن یک درهم صدقه دادم بخدا قسم این کار مرا یک نفر از اصحاب پیغمبر نکرد نه پیش از من و نه بعد از من تا خدای عز و جل این آیه را فرستاد (آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه بدهید؟ حال که نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت) آیا توبه بجز از گناهی که سر زده است می شود؟

اما بیست و پنجم اینکه شنیدم که رسول خدا می فرمود. بهشت بر انبیاء حرام است تا من در آن داخل شوم و بهشت بر اوصیاء حرام است تا تو در آن داخل شوی.

یا علی همانا خدای تبارک و تعالی بشارتی مرا داده است که آن بشارت را بهیچ پیغمبری پیش از من نداده است و آن اینکه تو سرور اوصیائی و دو فرزند تو حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند در روز قیامت.

و اما بیست و ششم اینکه جعفر برادر من با فرشتگان در بهشت پرواز می کند و با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته است.

و اما بیست و هفتم اینکه عمویم حمزه در بهشت سرور شهیدان است.

و اما بیست و هشتم اینکه رسول خدا فرمود که خدای تبارک و تعالی وعده تخلف ناپذیر بمن داد که مرا پیغمبر قرار داد و ترا جانشین و پس از من در آینده نزدیکی از امت من همان خواهی دید که موسی از فرعون دید.

پس شکیبا باش و بحساب خدا منظور بدار تا مرا ملاقات کنی پس من دوستدار آن کس بشوم که ترا دوست بدارد و دشمن کسی گردم که با تو دشمن گردد.

و اما بیست و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی تو صاحب حوضی و جز تو کسی مالک او نخواهد بود و زود است که قومی نزد تو بیایند و از تو آب بخواهند پس تو بآنان بگوئی نه و نه یک ذره پس با روی سیاه باز گردند و زود است که شیعه من و تو بر تو وارد بشوند بآنان بگوئی سیراب شوید سیراب شدنی کامل پس آنها با رویهای سفید سیراب شوند.

و اما سی ام اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود امت من روز قیامت با پنج پرچم محشور میشوند.

اولین پرچمی که بر من وارد می شود فرعون این امت است که معاویه میباشد.

دومی بدست سامری این امت است که عمرو بن عاص باشد.

سومی بدست جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری باشد.

چهارمی بدست ابو الاعور سلمی است.

و اما پنجمی با تو است یا علی که مؤمنان همه در زیر آن پرچمند و تو پیشوایشان میباشی سپس خدای تبارک و تعالی بآن چهار نفر میگوید بعقب های خودتان برگردید و نوری درخواست کنید پس دیواری میان آنان کشیده می شود که دری ندارد اندرون آن رحمت است و آنان شیعه من میباشند و هر که مرا دوست بدارد و بهمراه من با گروه ستمگر و با همان افرادی که از صراط سرنگون میگردند بجنگد و در رحمت و آنان شیعیان منند.

پس اینان فریاد کنند مگر ما با شما نبودیم؟ گویند آری ولی شما خود را فریب دادید و به انتظار نشستید و شک و تردید نمودید و آرزوها شما را فریب داد تا فرمان خدا (مرگ) رسید و شیطان فریبنده شما را نسبت به خدا فریب داد.

پس امروز نه از شما عوضی دریافت می شود و نه از آنان که کافر شده اند جایگاه شما آتش است و همان پناه شماست و بد سرانجامی است سپس امت من و شیعه من وارد میشوند و از حوض محمد صلی الله علیه و آله سیراب میگردند و در دست من عصائی است از چوب عوسج که دشمنان خود را با آن از کنار حوض میرانم همان طور که شتر ناشناس رانده می شود.

و اما سی و یکم شنیدم از رسول خدا میفرمود اگر نبود اینکه غالیان از امت من می گویند در باره تو آنچه را که نصاری در باره عیسی بن مریم گفتند هر آینه سخنی در باره تو میگفتم که بهیچ اجتماعی از مردم نگذری مگر آنکه خاک زیر پایت را گرفته و از آن شفا می طلبیدند.

و اما سی و دوم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود خدای تبارک و تعالی مرا با ترسی که در دل دشمن انداخت یاری کرد و از خداوند خواستم که ترا بمانند آن یاری کند و این ترس را از تو نیز در دل دشمن قرار داد مانند همان که از من قرار داده بود.

و اما سی و سوم اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دهان بر گوش من گذاشت و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع خواهد شد بمن بیاموخت و خداوند این علم را از برای من بزبان پیغمبرش جاری کرد.

و اما سی و چهارم اینکه نصاری مدعی شدند که کاری انجام بدهند خدای عز و جل در این باره آیه فرستاد که هر کس پس از آنچه از دانش برای تو آمده در دین اسلام با تو ستیزه کند بگو بیائید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفس های ما و نفس های شما را دعوت میکنیم سپس مباهله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار میدهیم در آن جریان نفس من نفس رسول خدا بود و مقصود از زنان فاطمه و از پسران حسن و حسین بود.

سپس گروه نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا خواستند که صرف نظر کند و او هم از آنان صرف نظر کرد و بحق آن کسی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمد نازل کرد سوگند اگر با ما مباهله می کردند بصورت میمونها و خوکها مسخ میشدند.

و اما سی و پنجم اینکه رسول خدا روز جنگ بدر مرا فرستاد و فرمود یک مشت از ریگهائی که در یک جا جمع شده بیاور من آن ریگ ها را برداشتم و سپس بوئیدم و متوجه شدم که خوش بو است و بوی مشک از آن بلند است من آن ریگها را بنزد رسول خدا آوردم آن حضرت آنها را بصورت مشترکین پرتاب کرد و از آن سنگ ریزه ها چهار عدد از فردوس بود و یک سنگریزه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر سنگریزه ای صد هزار فرشته بود که یار و یاور ما بودند خداوند با این فضیلت هیچ کس را گرامی نداشته نه پیش از این و نه بعد از این.

و اما سی و ششم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود وای به کشنده تو که از ثمود و پی کننده شتر ثمود شقی تر است و همانا عرش خدای رحمان برای کشته شدن تو خواهد لرزید.

پس بشارت باد ترا یا علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و شایستگان هستی.

و اما سی و هفتم خدای تبارک و تعالی مرا از میان اصحاب محمد مخصوص کرد که علم ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و خاص و عام را به من عطا کرد.

و این از چیزهائی است که خداوند بر من و پیغمبرش با عطا فرمود آن منت گذاشته و پیغمبر بمن فرمود یا علی خدای عز و جل بمن دستور فرموده که ترا بخودم نزدیک کنم و از خود دور نکنم و ترا بیاموزم و با تو جفا نکنم و بر من لازم است که پروردگار خود را اطاعت کنم و بر تو لازم است که آنچه فرا میگیری حفظ کنی.

و اما سی و هشتم رسول خدا مرا جایی فرستاد و دعاهایی برای من کرد و مرا بر آنچه پس از آن حضرت واقع خواهد شد آگاه ساخت.

بعضی از یاران حضرت از این افتخاری که نصیب من گردید اندوهناک شد و گفت اگر محمد میتوانست پسر عموی خود را پیغمبر کند مسلما همین کار را می کرد و خدای عز و جل شرافت آگاهی از این جریان را بوسیله زبان پیغمبرش به من عطا فرمود.

و اما سی و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود دروغ میگوید کسی که گمان میکند مرا دوست میدارد و علی را دشمن بدارد که دوستی من و دوستی او بجز در دل مؤمن با هم جمع نمیشود.

خدای عز و جل اهل محبت من و محبت ترا یا علی در افرادی که پیش از همه به بهشت داخل میشوند قرار داده و اهل دشمنی با من و دشمنی با ترا پیشاپیش افراد گمراهی که از امت من بآتش می روند قرار داده.

و اما چهلم اینکه رسول خدا در یکی از جنگها مرا بر سر چاهی فرستاد و در آن چاه آبی نبود من بازگشتم و جریان را بعرض رساندم بمن فرمود آیا در آن چاه گل بود؟ عرض کردم بلی فرمود از آن گل برای من بیار پس من از آن چاه مقداری گل آوردم حضرت کلامی در آن فرمود.

سپس فرمود این گل را در میان چاه بینداز و من انداختم که ناگاه آب جوشیدن گرفت تا اطراف چاه پر شد.

پس آمدم و خبرش را بحضرت دادم بمن فرمود: موفق باشی یا علی که جوشیدن آب از برکت تو بود و این منقبت مخصوص من گردید نه اصحاب پیغمبر.

و اما چهل و یکم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود یا علی مژده ات باد که جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی به یاران تو نظر فرمود. پس پسر عموی تو و شوهر دخترت فاطمه را بهترین یاران تو یافت از این نظر او را جانشین تو و کسی که از جانب تو اداء نماید قرار داد.

و اما چهل و دوم اینکه شنیدم رسول خدا می فرمود که یا علی مژده ات باد که خانه تو در بهشت روبروی خانه من است و تو در آسایشگاه برین و با من در بالاترین مقامات خواهی بود.

عرض کردم یا رسول اللَّه بالاترین مقامات چیست؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد و جایگاه مخصوص من و تو یا علی میباشد.

و اما چهل و سوم رسول خدا فرمود خدای عز و جل دوستی مرا بر دلهای مؤمنین جایگزین نموده و هم چنین دوستی ترا یا علی در دلهای مؤمنین جایگیر نموده و دشمنی مرا و دشمنی ترا در دلهای منافقین جایگیر کرده.

پس ترا بجز مرد با ایمان پرهیزگار دوست نمیدارد و بجز منافق کافر دشمن نمیدارد.

و اما چهل و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود هرگز ترا از عرب بجز زنازاده و از عجم بجز شقی و از زنان بجز سلقلقیه (2) دشمن نمیدارد.

و اما چهل و پنجم اینکه رسول خدا مرا خواست و من چشم درد داشتم پس آب دهان بر چشم من انداخت و فرمود بار الها در سرما گرمش بکن و در گرما خنکش فرما پس بخدا قسم چشم من تا این ساعت هرگز بدرد نیامده است.

و اما چهل و ششم اینکه رسول خدا اصحاب و عموهایش را دستور داد تا درها را (که بمیان مسجد باز میشد) ببندند و بنا بدستور خدای عز و جل در خانه مرا باز گذاشت و این چنین افتخار که مرا است هیچ کس را نیست.

و اما چهل و هفتم اینکه رسول خدا در ضمن وصیتش بمن دستور داد که وعده ها و قرض هایش را بپردازم عرض کردم یا رسول اللَّه خودتان میدانید که مرا مالی نیست فرمود خداوند بهمین زودی ترا کمک خواهد نمود. پس هر یک از بدهکاری ها و وعده هائی را که آن حضرت داشت خواستم بپردازم خداوند بر من سهل فرمود تا اینکه همه بدهکاری ها و وعده های آن حضرت را پرداخت نمودم و چون همه را شماره کردم به

هشتاد هزار رسید و مختصری باقی ماند که وصیت کردم به حسن علیه السّلام تا آن را بپردازد.

و اما چهل و هشتم اینکه رسول خدا بخانه ما تشریف آورد و سه روز بود که ما غذائی نخورده بودیم فرمود یا علی چیزی در نزد تو هست؟ عرض کردم بخدائی که ترا گرامی داشته و بپیغمبری برگزیده خودم و همسرم و دو فرزندم سه روز است که چیزی نخورده ایم.

پس پیغمبر فرمود ای فاطمه بمیان اطاق برو و نگاه کن که چیزی میبابی؟

فاطمه عرض کرد الان از اطاق بیرون آمدم عرض کردم یا رسول اللَّه من داخل شوم؟ فرمود بنام خدا داخل بشو پس من داخل شدم ناگاه طبقی دیدم که در آن خرمای تازه نهاده شده و کاسه ای آبگوشت بود.

پس من طبق را برداشتم و بنزد رسول خدا آوردم فرمود یا علی فرستاده ای که این غذا را آورده بود دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من توصیف کن عرض کردم:

رنگهای سرخ و سبز و زرد دیدم فرمود اینها خطهای پر جبرئیل بوده که با در و یاقوت جواهر نشان شده است پس ما از آن طعام خوردیم تا اینکه سیر شدیم و دستها و انگشتان ما هیچ آلودگی بغذا پیدا نکرد بطوری که تمام خطوط پوست دستها و انگشتانمان دیده میشد.

پس خداوند از میان اصحاب پیغمبر فقط مرا باین شرافت مخصوص فرمود.

و اما چهل و نهم اینکه خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را بپیغمبری مخصوص فرمود و پیغمبر نیز مرا بجانشینی مخصوص کرد پس کسی که مرا دوست بدارد او خوشبخت است و در گروه پیغمبران محشور خواهد شد.

و اما پنجاهم اینکه رسول خدا سوره برائت را با ابی بکر فرستاد همین که او رفت جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد جز تو یا کسی که از تو باشد دیگری نمیتواند این سوره را برساند پس پیغمبر مرا که بر شتر مخصوص آن حضرت که عضباء نام داشت سوار بودم بسوی او فرستاد و من در ذو الحلیفه باو رسیدم و سوره را از او گرفتم پس خدای عز و جل فقط مرا باین فضیلت مخصوص کرد.

و اما پنجاه و یکم اینکه رسول خدا در روز غدیر خم مرا در مقابل همه مردم بپا کرد و فرمود بهر که مولا منم علی است مولای او پس دوری از رحمت خدا و هلاکت شامل حال گروهی باد که ستمکار شدند.

و اما پنجاه و دوم اینکه رسول خدا فرمود یا علی آیا کلماتی بتو نیاموزم که جبرئیل آنها را بمن آموخته؟

عرض کردم چرا فرمود بگو یا رازق المقلین و یا راحم المساکین و یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا ارحم الراحمین ارحمنی و ارزقنی.

(ای روزی دهنده بر همه تهی دستان و ای دلسوز بر همه مسکینان ای شنواتر از همه شنوندگان و ای بیناتر از همه نابینایان و ای مهربانتر از همه مهربانان بمن رحم کن و روزی مرا برسان).

و اما پنجاه و سوم اینکه خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نمی برد تا اینکه قائم ما خانواده قیام کند و دشمنان مرا بکشد و جزیه نپذیرد و بت ها را بشکند و نتایج شوم جنگ بپایان برسد و پایه دعوتش برگرفتن مال باشد تا بطور مساوی تقسیم کند و در میان رعیت بعدل و داد رفتار نماید.

و اما پنجاه و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی در آینده نزدیکی بنی امیه ترا لعن خواهد کرد و فرشته ای برای هر لعن هزار لعن بر خود آنها برمیگرداند و چون حضرت قائم قیام کند چهل سال لعن آنان را رواج دهد.

و اما پنجاه و پنجم اینکه رسول خدا بمن فرمود چند طایفه از امت در مورد تو آزمایش خواهند شد خواهند گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که چیزی بجا نگذاشته است علی را برای چه کاری وصی خود کرده؟ مگر قرآن پروردگار من پس از خدای عز و جل بهترین چیزها نیست؟ بخدائی که مرا بر انگیخته سوگند اگر تو قرآن را بطور اساسی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد پس خدای عز و جل مرا باین افتخار مخصوص کرد نه دیگر اصحاب را.

و اما پنجاه و ششم اینکه خدای تبارک و تعالی آنچه را که بدوستان خود و فرمانبرانش مخصوص فرموده بود مرا نیز بآن مخصوص کرد و مرا وارث محمد فرمود هر که بد حالی او را میخواهد بخواهد و هر که او را خوشحال میخواهد بخواهد و با دست بطرف مدینه اشاره فرمود.

و اما پنجاه و هفتم اینکه رسول خدا در یکی از جنگها بود که دچار بی آبی شد بمن فرمود یا علی برخیز و بسوی این سنگ برو و بگو من فرستاده رسول خدا هستم از خود برای من آب بیرون بده پس قسم بخدائی که او را بپیغمبری گرامی داشت من پیام را بآن سنگ رساندم و همچون پستان گاوی در آن پدید آمد و از هر سر پستانش آب روان شد چون این را دیدم بشتاب نزد پیغمبر آمدم و بحضرتش اطلاع دادم فرمود: یا علی برو از آن آب برگیر مردم هم آمدند و مشکها و ظرفهای خود را پر کردند و چهار پایانشان را سیراب نمودند و نوشیدند و وضو ساختند پس خدای عز و جل تنها مرا بدین فضیلت مخصوص کرد نه سایر اصحاب را.

و اما پنجاه و هشتم اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگها که آب تمام شده بود مرا دستور داد و فرمود: یا علی کاسه ای برای من بیاور من آوردم پس آن حضرت دست راست خود را با دست من بمیان آن کاسه گذاشت و فرمود بجوش پس آب از میان انگشتان ما جوشیدن گرفت.

و اما پنجاه و نهم اینکه رسول خدا مرا بسوی خیبر فرستاد چون نزدیک شدم دیدم در خیبر بسته است آن را تکان سختی دادم و از جایش کندم و چهل گام بدور انداختم و داخل قلعه شدم مرحب بنزد من آمد او بمن حمله کرد و من باو و من زمین را از خون او سیراب کردم در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از اصحاب خود را پیش از من فرستاده بود و شکست خورده بازگشته بودند.

و اما شصتم اینکه من بودم که عمرو بن عبد ود را که با هزار مرد برابر بود کشتم.

و اما شصت و یکم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی مثل تو در امت من مثل سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است پس هر کس تو را از دل دوست داشته باشد مانند این است که یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس که تو را بدل دوست بدارد و بزبان یاری کند مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس تو را بدلش دوست بدارد و بزبانش تو را یاری کند و با دست تو را کمک نماید مانند این است که همه قرآن را خوانده است.

و اما شصت و دوم اینکه من در همه جا و همه جنگها بهمراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

و اما شصت و سوم اینکه من هرگز از میدان جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد مگر اینکه زمین را از خونش سیراب کردم.

و اما شصت و چهارم اینکه مرغی بریان از بهشت برای رسول خدا آورده شد آن حضرت از خدای عز و جل خواست که دوست ترین خلق نزد او بنزد آن حضرت بیاید پس خداوند مرا توفیق داد که بنزد آن حضرت آمدم تا از آن مرغ بهمراه حضرت خوردم و اما شصت و پنجم اینکه من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست و من در رکوع بودم انگشتر خود را از انگشتم در دست دسترس او قرار دادم خدای تبارک و تعالی این آیه را در باره من فرستاد (سوره مائده آیه 55).

ولی شما فقط خدا است و پیغمبرش و آنان که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع زکات میدهند).

و اما شصت و ششم اینکه خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من باز گردانید و بجز من برای هیچ کس از امت محمد آن را باز نگردانده است.

و اما شصت و هفتم اینکه رسول خدا دستور فرمود که در حال حیاتش و بعد از وفاتش مرا بعنوان امیر المؤمنین بخوانند و هیچ کس را بجز من این نام داده نشد.

و اما شصت و هشتم اینکه رسول خدا فرمود: یا علی چون روز قیامت شود نداکننده ای از میان عرش ندا دهد: کجا است سید پیغمبران پس من برخیزم سپس ندا کند کجا است سید جانشینان پس تو برخیزی پس رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالک کلیدهای آتش را نزد من آورد و هر دو میگویند که خدای جل جلاله ما را دستور فرموده که این کلیدها را بتو بدهیم و بتو عرض کنیم که آنها را شما بعلی بن ابی طالب بدهی پس تو یا علی قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهی شد.

و اما شصت و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود اگر تو نبودی منافقین از مؤمنین شناخته نمیشد.

و اما هفتادم اینکه رسول خدا خود خوابید و مرا و همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را خوابانید و عبای قطوانی خود را بروی همگی کشید پس در باره ما این آیه نازل شد (سوره احزاب آیه 33):

(همانا خداوند خواسته است که پلیدی را فقط از شما خاندان ببرد و شما را کاملا پاک گرداند) جبرئیل عرض کرد یا محمد من هم از شما هستم پس نفر ششم ما جبرئیل گردید.

2: مجاهد گوید هفتاد آیه در باره علی فرود آمد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبود.

****ترجمه جعفری: (هفتاد منقبتی که امیر مؤمنان علی علیه السّلام آنها را داشت و کسی از رهبران در آنها با او شریک نبود)

مکحول از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: حافظان از یاران حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبی داشته باشد مگر آن که من با او شریک بوده و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که کسی در آنها با من شریک نیست. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! مرا از آنها آگاه کن! فرمود: اول اینکه من یک چشم بهم زدن به خدا شرک نورزیده ام و هرگز لات و عزّی را نپرستیده ام. دوم اینکه من هرگز می ننوشیدم. سوم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران کودکی مرا از پدرم درخواست نمود و من از همان زمان هم خوراک و همدم و هم صحبتش بودم. چهارم اینکه من نخستین فرد در میان مردم بودم که ایمان آوردم.

پنجم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست. ششم اینکه من آخرین فرد از مردم بودم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جدا شده و حضرتش را در آغوش نهادم. هفتم اینکه آنگاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غار رفت مرا در جای خود خوابانید و با لحاف خود پوشانید، هنگامی که مشرکان آمدند، گمان کردند که من محمّد هستم، مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: رفیقت چه شد؟ گفتم: دنبال کارش رفته. گفتند: اگر فرار کرده بود این هم با او فرار می کرد. هشتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار در دانش به من آموخت که در هر یک، هزار در دیگر گشوده می شود و هیچ از اینها را به کسی نیاموخت. نهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! آنگاه که خداوند پیشینیان و پسینیان را محشور کند، برای من منبری برتر از منبرهای پیامبران و برای تو منبری برتر از منبرهای اوصیا می گذارند و تو بر فراز آن می روی.

دهم اینکه من از پیامبر خدا می شنیدم که می فرمود: «در روز رستاخیز چیزی به من داده نمی شود جز آن که همانند آن را برای تو درخواست می کنم.» یازدهم اینکه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای علی! تو برادر من هستی و من برادر توأم و دست تو میان دست من خواهد بود تا وارد بهشت شویم. دوازدهم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند غرق شد. سیزدهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمّامه خویش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهای پیروزی بر دشمنان خدا را در مورد من خواند، پس من با اذن خدای متعال آنها را شکست دادم. چهاردهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد که دست خود را به پستان گوسفندی که خشک شده بود بکشم، عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما دست بکشید. فرمود: «ای علی! کار تو کار من است.» من دست خود را بر آن کشیدم، پس شیرش جوشید. جرعه ای از آن به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دادم.

آنگاه پیرزنی آمد که از تشنگی شکوه می کرد، او را از شیر سیراب نمودم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من از خدای متعال خواستم که دست تو را مبارک قرار دهد، و خدا نیز چنین کرد.» پانزدهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرد و فرمود: «ای علی! جز تو کسی نباید مرا غسل بدهد و جز تو نباید کسی همه اندام مرا ببیند. چرا که اگر کسی- جز تو- تمام اندام مرا ببیند، دیدگانش از کاسه سر بیرون می آیند.» عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله من چگونه بدن شما را بگردانم! فرمود: «تو به زودی یاری خواهی شد.» سوگند به خدا هر عضوی از اعضای پیامبر را خواستم بگردانم، آن عضو برای من گردانده شد. شانزدهم اینکه هنگامی که خواستم بدن مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برهنه کنم ندایی رسید که: «ای جانشین محمّد! او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن بر تن دارد غسلش بده.» سوگند به خدایی که او را به پیامبری گرامی داشته و به رسالت مخصوص نموده! من همه اندام او را ندیدم، و این ویژگی است که خداوند مرا از بین اصحاب آن حضرت مخصوص گردانیده است. هفدهم اینکه خداوند فاطمه (س) را به همسری من درآورد، البته پیش از این ابو بکر و عمر از او خواستگاری کرده بودند ولی خداوند از بالای آسمانهای هفتگانه اش او را به همسری من درآورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! گوارایت باد که خدای متعال فاطمه، بانوی زنان بهشتیان را که پاره تن من است به همسری تو درآورد.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا من از تو نیستم؟

فرمود: «آری، ای علی! تو از من و من از تو بسان دست راست من از دست چپم هستی، من در دنیا و آخرت از تو بی نیاز نیستم.» هجدهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! تو در جهان آخرت پرچم حمد را بدست خواهی گرفت، و تو در روز رستاخیز از همه آفریدگان به من نزدیکتر می نشینی (در آن روز) فرشی برای من و فرشی برای تو گسترده می شود، من در گروه پیامبران و تو در گروه جانشینان خواهی بود، بر سر تو تاج نور و افسر کرامت نهاده می شود و هفتاد هزار فرشته پیرامون تواند تا خداوند متعال از حساب آفریدگان فارغ شود. نوزدهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو به زودی با پیمان شکنان، بی دادگران و از دین خارج شدگان نبرد خواهی کرد. پس هر کس از آنان با تو نبرد کند تو در عوض یک تن از آنان، صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی کرد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیمان شکنان کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر، آن دو به زودی در حجاز با تو بیعت کرده و در عراق آن را خواهند شکست، اگر چنین کردند با آنان پیکار کن، چرا که جنگ با آن دو سبب پاکیزگی اهل زمین است.» عرض کردم: دادگران کیانند؟ فرمودند:

«معاویه و افراد او. عرض کردم: خارج شوندگان از دین کیانند؟ فرمود: یاران ذو الثدیه که همانند بیرون آمدن تیر از کمان از دین بیرون می روند. با آنان نیز بجنگ که با کشتار آنان گشایشی برای زمینیان و کیفری زودرس بر آنان و ذخیره ای برای تو در پیشگاه خداوند متعال در روز رستاخیز خواهد شد.

بیستم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همچون مثل دروازه حطه بنی اسرائیل است، پس هر کس وارد ولایت تو شود در واقع وارد دروازه حطه شده آنسان که خداوند فرمان داده است. بیست و یکم اینکه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم که می فرمود: «من شهر دانش و علی دروازه آن است و به شهر جز از دروازه اش وارد نمی شوند.» آنگاه فرمود: «ای علی! به راستی که به زودی تو ذمّه مرا مراعات خواهی کرد و به روش من جنگ خواهی نمود و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.» بیست و دوم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: به راستی که خدای متعال دو فرزندم حسن و حسین علیه السّلام از نوری که به تو و فاطمه علیه السّلام عنایت کرد، آفرید، و آنها همانند دو گوشواره ای هستند که در گوش لرزانند، و نور آنها هفتاد هزار مرتبه به نور

شهیدان فزونی دارد، ای علی! خداوند متعال به من وعده داده که آنها را آن گونه گرامی بدار که جز پیامبران و فرستادگان کسی را آن گونه گرامی نداشته است. بیست و سوم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران زندگی اش در حضور همه اصحابش و عموی من عباس انگشتر، زره و کمربندش را به من عطا فرمود و شمشیرش را بر کمر من بست. پس خداوند متعال از میان آنها تنها مرا ویژه این شرافت کرد. بیست و چهارم اینکه خداوند متعال به پیامبرش آیه نازل کرد که: «ای کسانی که ایمان آورده اید! آنگاه که خواستید با پیامبر نجوا و درگوشی صحبت کنید بایستی پیش از سخن درگوشی صدقه بدهید.» من دیناری داشتم که آن را به ده درهم فروختم، و هر وقت خواستم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله محرمانه حرف بزنم پیش از آن یک درهم صدقه می دادم، سوگند به خدا! این کار را- پیش از من و پس از من- حتی یک نفر از اصحاب انجام نداد. آنجا بود که خداوند این آیه را فرو فرستاد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه ای بدهید؟ اینک که انجام ندادید خداوند توبه شما را پذیرفت ...» «1» آیا توبه جز از گناهی است که سرزده است؟ بیست و پنجم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «بهشت بر پیامبران حرام است تا من وارد آن شوم و همو بر اوصیا حرام است تا این که تو وارد آن شوی، ای علی! به راستی که خداوند متعال به من در مورد تو مژده ای داده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین مژده ای نداده است، به من مژده داده که تو سرور اوصیا هستی و این دو فرزندت حسن و حسین علیه السّلام در روز رستاخیز سرور جوانان بهشتیان هستند. بیست و ششم اینکه جعفر، برادر من در بهشت با فرشتگان با دو بالی که از درّ، یاقوت و زبرجد تزیین شده، پرواز می کند. بیست و هفتم اینکه عموی من حمزه در بهشت سرور شهیدان است. بیست و هشتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به راستی که خداوند متعال به من در باره تو وعده ای داده که هرگز خلف در وعده نمی کند، که مرا پیامبر و تو را وصی قرار داد. به زودی تو از امّت من پس از من همان خواهی دید که موسی از فرعون دید، بنا بر این، شکیبا باش! و به حساب خدا منظور کن تا این که به دیدار من آیی. سپس من کسی را که تو را دوست دارد، دوست می دارم و آن را که با تو دشمنی کند دشمن دارم.» بیست و نهم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علی! تو صاحب حوض هستی، جز تو کسی مالک آن نیست و به زودی گروهی نزد تو خواهند آمد که از تو آب می خواهند. پس تو، به آنان می گویی: نه، نه، و نه یک ذرّه، پس آنان با چهره سیاه بازمی گردند، و به زودی شیعیان من و تو بر تو وارد خواهند شد، پس تو به آنان می گویی: به صورت کامل سیراب شوید، پس آنان با چهره های سفید سیراب می گردند.

سی ام اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «امّت من در روز رستاخیز با پنج پرچم محشور می شوند: نخستین پرچمی که نزد من آیند، پرچم فرعون این امّت است که همان معاویه است. دومین پرچم با سامری این امّت است که همان عمرو بن عاص است. سومین پرچم با جاثلیق این امّت است که همان ابو موسی اشعری است. چهارمین پرچم؛ ابا الاعور سلمی است و پنجمین پرچم به همراه تو است- ای علی !- که همه مؤمنان در زیر آن هستند و تو پیشوای آنان هستی. آنگاه خداوند متعال بر آن چهار گروه می فرماید: به پشت سرتان برگردید و نوری درخواست کنید ! پس دیواری میان آنان کشیده می شود که دروازه ای دارد که در بطن آن رحمت است و آنان شیعیان من و کسانی هستند که مرا دوست داشته و به همراه من با گروه ستمگر و آنان که از صراط سرنگون شدند جنگیدند، و دروازه رحمت است و آنان شیعیان منند، پس آنان ندا در دهند: مگر ما با شما نبودیم؟ گویند: آری، ولی شما خود را فریب داده و به انتظار نشسته و به تردید افتادید و آرزوها شما را فریب داد تا این که فرمان خداوند فرا رسید و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا فریب داد. پس امروز نه از شما فدیه ای گرفته می شود و نه از کسانی که کفر ورزیدند، جایگاه شما آتش است، همان مولای شما و بد فرجامی است. آنگاه امت و شیعیان من وارد می شوند و از حوض محمّد صلی الله علیه و آله سیراب می گردند. در آن هنگام در دست من عصایی از چوب عوسج است که با آن دشمنان خود را- همانند راندن شتر ناشناس- می رانم. سی و یکم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اگر چنین نبود که غالیان از امت من در مورد تو گفتاری را گویند که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم گفتند، در مورد تو سخنی را می گفتم که از هیچ جمعیتی از مردم گذر نکنی مگر این که خاک زیر پایت را به عنوان تبرک گرفته و از آن شفا طلبند». سی و دوم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خداوند متعال مرا با رعب (و وحشتی که در دل دشمنان می افکند) یاری کرد، از او خواستم که تو را نیز به مانند آن یاری کند.» سی و سوم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دهان بر گوش من نهاد و آنچه را که رخ داده و تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، به من آموخت. خداوند این مهم را بر زبان پیامبرش بر من جاری فرمود. سی و چهارم اینکه مسیحیان مدّعی شدند که کاری (مباهله ای) را انجام دهند، خداوند در این باره آیه ای فرو فرستاد که: «پس هر کس پس از آمدن دانش بر تو، با تو ستیزه و محاجّه کند، پس بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما، و جانهای ما و جانهای شما را فراخوانیم. آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» پس در اینجا جان من، همان جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

معرفی گردید و مقصود از زنان، فاطمه زهرا (س) و منظور از فرزندان ما، حسن و حسین علیه السّلام بودند. اینجا بود که آن گروه پشیمان شده و از پیامبر خدا می خواستند که از آنان صرف نظر کند.

پیامبر نیز صرف نظر کرد. سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آله فرود آورد، اگر آنان با ما مباهله می کردند قطعا به صورت میمون ها و خوک ها مسخ می شدند.

سی و پنجم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا در جنگ بدر فرستاد و فرمود: مشتی از ریگهایی که در یک جا جمع شده بیاور، من مشتی از آنها را برداشتم و بوییدم. ناگاه متوجه شدم که از آنها بوی مشک بلند است، من آن ریگ ها را آورده و به حضرتش دادم، آن حضرت آنها را به صورت مشرکان پرتاب کرد، از آن ریگ ها چهار عدد از فردوس، یک عدد از مشرق، و یک عدد از مغرب و یک عدد از زیر عرش بود، همراه هر ریگی صد هزار فرشته بود که یاور ما بودند، خداوند با این فضیلت کسی را- نه پیش از من و نه پس از من- گرامی نداشته است. سی و ششم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «وای بر کشنده تو! که او از قوم ثمود و از پی کننده شتر بدبخت تر است. و به راستی که عرش خدای رحمان به جهت کشته شدن تو خواهد لرزید، پس ای علی! مژده باد که تو در گروه صدّیقان، شهیدان و شایستگان هستی. سی و هفتم اینکه به راستی که خداوند متعال از میان اصحاب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مرا ویژه علم ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام نموده است. و این از مواردی است که خداوند به جهت آن نسبت به من و پیامبرش منّت نهاده و پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! خداوند متعال به من دستور داد که تو را به خودم نزدیک گردانم و دور ننمایم و به تو بیاموزم و با تو جفا نکنم، بر من شایسته و لازم است که از پروردگارم اطاعت کنم و بر تو شایسته و لازم است که آنچه می آموزم یاد گیری. سی و هشتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به مأموریتی فرستاد و به من دعاهایی خواند و مرا از آنچه از حضرتش رخ خواهد داد آگاه ساخت. یکی از اصحابش از این امر اندوهناک شد و گفت: اگر محمّد می توانست که پسر عمویش را پیامبر قرار دهد، این کار را انجام می داد. پس خداوند متعال مرا به آگاهی از این جریان به وسیله زبان پیامبرش شرافت بخشید.» سی و نهم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست می دارد با این که علی را دشمن می دارد، مهر من و مهر او جز در دل مؤمن جمع نمی شود. ای علی! به راستی که خداوند بزرگ مهر من و مهر تو را

در دل نخستین گروهی که به سوی بهشت پیشی می گیرند، قرار داده است. و دشمنی من و دشمنی تو را در دل اولین گروهی از گمراهان از امّت من که به سوی آتش پیشی می گیرند، قرار داده است.

چهلم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها مرا بر سر چاهی فرستاد، به ناگاه متوجه شدم که در آن چاه آب نیست، بازگشته و جریان را به حضرتش باز گفتم. حضرت به من فرمود:

آیا در آن چاه گل بود؟ عرض کردم: آری، فرمود: از آن گل برای من بیاور. من برگشته و مقداری از گل آن آوردم، حضرتش سخنی در آن گفت. آنگاه فرمود: این گل را در میان چاه بینداز، من گل را در چاه انداختم ناگاه آبی جوشید تا این که پیرامون چاه پر شد. برگشتم و قضیه را بازگفتم.

حضرت به من فرمود: ای علی موفق باشی که جوشش آب به برکت تو بود. این منقت ویژه ایست که از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، من بدان افتخار یافتم.

چهل و یکم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که هم اینک جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای محمّد! همانا خداوند متعال به اصحاب تو نگریست. پس پسر عمو و همسر دخترت فاطمه (س) را بهترین اصحاب یافت و او را وصی و جانشین تو و آن که پیام تو را می رساند قرار داد. چهل و دوم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که خانه تو در بهشت رو به روی خانه من است و تو به همراه من در آسایشگاه والا در اعلا علّیین در والاترین مقامات خواهی بود.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! والاترین مقامات چیست؟

فرمود: ای علی! گنبدی از درّ سفید که هفتاد هزار در دارد که جایگاه من و توست. چهل و سوم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به راستی که خداوند متعال مهر مرا همچنین مهر تو را- ای علی- در دلهای مؤمنان جای داد و کینه من و تو را در دلهای منافقان جای داد. پس جز مؤمن پارسا تو را دوست نمی دارد و جز منافق کفرورز تو را دشمن نمی دارد.» چهل و چهارم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز از عرب جز زنازاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زنی که خراب است، با تو دشمنی نمی ورزد.» چهل و پنجم اینکه روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خودش فرا خواند، من چشم درد داشتم، حضرتش

آب دهان مبارکش را به چشم من انداخت و فرمود: «خداوندا! گرمیش را سرد و سردیش را گرم کن.» سوگند به خدا! تاکنون دیگر چشمم درد نکرد.
چهل و ششم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خدا به اصحاب و عموهایش دستور داد در خانه هایشان را که به طرف مسجد باز می شد ببندند ولی در خانه مرا باز گذاشت. پس برای هیچ کسی منقبتی همچون منقبت من نیست. چهل و هفتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتش به من دستور داد تا بدهی هایش را پرداخته و به پیمانهایش وفا کنم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما می دانید که من دارایی ندارم. فرمود: خداوند تو را یاری خواهد کرد. پس من هر کدام از بدهی ها و وعده های آن حضرت را که خواستم انجام دهم خداوند آن را برای من آسان کرد تا این که همه بدهی هایش را پرداختم و به پیمانهایش وفا کردم، آنها را شمارش نمودم به هشتاد هزار مورد رسید و بقیه آنها را که باقی مانده بود به فرزندم حسن علیه السّلام وصیّت کردم که ادا کند.
چهل و هشتم اینکه روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه من آمد، این در حالی بود که سه روز بود که چیزی نخورده بودیم. فرمود: ای علی! آیا چیزی داری؟ عرض کردم: سوگند به خدایی که تو را با کرامت، گرامی داشته و به رسالت برگزیده سه روز است که خودم، همسرم و فرزندانم چیزی نخورده ایم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! برو داخل اتاق بنگر که چیزی هست؟ عرض کرد: هم اکنون بیرون آمدم (چیزی نبود) عرض کردم: ای پیامبر خدا! من وارد اتاق شوم؟ فرمود: برو به نام خدا! من وارد اتاق شدم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده شده و کاسه ای تلید کنار آن است. من آنها را محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردم. فرمود: ای علی! آیا آن که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم: آری. فرمود: او را برای من توصیف کن. عرض کردم: رنگ هایی که از او به نظرم رسید، رنگی میان سرخ، سبز و زرد بود.

فرمود: اینها رنگ های بال جبرئیل است. به درّ و یاقوت آزین شده است. پس از تلید خوردیم تا این که سیر شدیم، ولی در آن جز خطوط دستان و انگشتانمان چیزی دیگر ندیدیم، پس خداوند مرا از میان اصحابش بدین ویژگی اختصاص داد.
چهل و نهم اینکه خداوند پیامبرش را به پیامبری اختصاص داد و مرا پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به وصیّت نمود، پس هر که به من مهر ورزد او خوشبخت است و در گروه پیامبران محشور می شود.

پنجاهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعلام برائت را با ابو بکر فرستاد، هنگامی که رفت، جبرئیل آمد و گفت: ای محمّد! این پیغام را از

جانب تو ابلاغ نمی کند جز خودت یا شخصی که از خودت باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا با شتر عضبای خویش به دنبال او فرستاد، من در ذی الحلیفه به او پیوسته و پیام را از او گرفتم، و خداوند این مأموریت را به من اختصاص داد. پنجاه و یکم اینکه در روز غدیر خم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان همه مردم مرا پیشوای آنان کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. پس دور و نابود باد گروه ستمگران.» پنجاه و دوم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! آیا می خواهی کلماتی را که جبرئیل به من آموخته به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: ای روزی دهنده فقیران و ای رحم کننده مسکینان و ای شنواتر از شنوندگان و ای بیناتر از بینندگان و ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کرده و روزیم ده.» پنجاه و سوم اینکه به راستی که خداوند هرگز دنیا را از بین نخواهد برد تا این که قائمی از خاندان ما قیام کند، او دشمنان ما را می کشد و از آنان جزیه نمی پذیرد و صلیب ها و بت ها را می شکند و نبردهای جهانی را به پایان می رساند و مردم را برای گرفتن مال فرا می خواند و به صورت برابر تقسیم کرده و در میان رعیّت به عدالت و دادگری رفتار می کند. پنجاه و چهارم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم که می فرمود: ای علی! به زودی بنی امیّه تو را لعنت خواهند کرد و در عوض یک لعنت، فرشته هزار لعن بر آنان لعن می فرستد، پس آنگاه که قائم علیه السّلام قیام کند چهل سال بر آنان لعن کند.

پنجاه و پنجم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «به زودی گروه هایی از امّت من در مورد تو آزمایش خواهند شد، آنان می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی از خود به جای نگذاشته، پس برای چه علی را جانشین خود کرده است؟ آیا کتاب پروردگارم پس از خداوند متعال برترین چیزها نیست؟ سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! اگر تو قرآن را با آن محکمی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد.» پس خداوند در میان اصحاب مرا بدین ویژگی، مخصوص گردانید. پنجاه و ششم اینکه خداوند مرا به چیزی اختصاص داد که اولیا و اهل طاعتش را بدان اختصاص داده و مرا وارث محمّد صلی الله علیه و آله قرار داد، حضرت به سمت مدینه اشاره کرد و فرمود: پس هر که می خواهد بدش آید، بدش آید و آن که می خواهد خوشحال شود خوشحال گردد. پنجاه و هفتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها با بی آبی مواجه شد؛ لذا به من فرمود: ای علی! برخیز و به کنار این سنگ برو و بگو: من فرستاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم به من آب بده. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت من بی تردید رسالت

پیامبر صلی الله علیه و آله را رساندم، در این هنگام همانند پستان گاو پیدا شد و از هر پستانی آب روان گردید. وقتی چنین دیدم با سرعت خود را به حضور پیامبر رساندم و قضیه را گزارش دادم. فرمود: ای علی! برو و از آن آب بیاور، مردم دیگر نیز آمدند و مشک ها و ظرف هایشان را پر کرده و چهارپایانشان را سیراب کرده و خود نوشیدند و وضو گرفتند. پس خداوند از میان اصحابش من را بدین ویژگی اختصاص داد. پنجاه و هشتم اینکه در یکی از جنگ ها آب تمام شده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! کاسه ای به من بیاور، من کاسه ای آورده و به حضرتش دادم. آن حضرت دست راست خود را با دست من در میان کاسه گذاشت و فرمود: بجوش! آنگاه آبی از میان انگشتان ما جوشید. پنجاه و نهم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به خیبر فرستاد، وقتی به خیبر رسیدم دیدم درش بسته است. من سخت آن را تکان دادم و از جایش کنده و چهل گام به دور انداختم. آنگاه وارد دژ خیبر شدم، مرحب برای مبارزه پا پیش گذاشته و به من حمله ای کرد، من نیز به او حمله کرده و زمینی را از خونش سیراب کردم. این در حالی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از اصحاب خود را از پیش بدین مأموریت فرستاده بود و آنها شکست خورده و بازگشته بودند.

شصتم اینکه من عمرو بن عبد ودّ را- که با هزار مرد جنگی برابر بود- کشتم.

شصت و یکم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «ای علی! مثل تو در میان امّت من مثل سوره توحید است، هر که تو را از دل دوست داشته باشد همانند کسی است که یک سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کند گویی دو سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کرده و با دست به تو کمک کند گویی همه قرآن را خوانده است. شصت و دوم اینکه من در همه جا و در همه جنگ ها به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم و پرچم آن حضرت در دست من بود. شصت و سوم اینکه من هرگز از میدان نبرد فرار نکردم و کسی با من به مبارزه برنخاست؛ مگر این که زمین را از خونش سیراب نمودم. شصت و چهارم اینکه روزی مرغ بریانی از بهشت برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده شد، آن حضرت از خدای بزرگ خواست که محبوب ترین آفریده خود در پیشگاه او را خدمت حضرتش بیاورد. پس خداوند به من توفیق داد تا در محضرش حاضر گشته و به همراه آن حضرت از آن مرغ بریان خوردم.

شصت و پنجم اینکه روزی من در مسجد نماز می خواندم که گدایی وارد شد و چیزی خواست و من در حال رکوع بودم، انگشتر خود را از انگشتم بیرون آورده و به او دادم. خداوند متعال در مورد من این آیه را فرستاد که: «ولیّ و سرپرست شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده، همان کسانی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.» شصت و ششم اینکه به راستی که خداوند متعال دو مرتبه آفتاب را برای من بازگردانید که جز من برای کسی از امّت حضرت محمّد باز نگرداند. شصت و هفتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که در دوران زندگی و پس از مرگش مرا به عنوان امیر مؤمنان بخوانند و هیچ کس- جز من- بدین نام خوانده نشد. شصت و هشتم اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! آنگاه که روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا در دهد که: سرور پیامبران کجاست؟ پس من برخیزم. آنگاه فریاد می زند: سرور اوصیا کجاست؟ پس تو برمی خیزی. آنگاه رضوان کلیدهای بهشت را و مالک کلیدهای دوزخ را آورده می گویند: خداوند متعال به ما دستور فرمود که این کلیدها را به تو بدهیم و به تو عرض کنیم که شما نیز آنها را به علی بن ابی طالب علیه السّلام بدهید. پس تو- ای علی- قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی.

شصت و نهم اینکه من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اگر تو نبودی منافقان از مؤمنان باز شناخته نمی شدند.» هفتادم اینکه روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابید و من، همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین علیه السّلام را نیز خوابانیده و عبای قطوانی خود را به روی ما کشید، پس خداوند در مورد ما این آیه را فرو فرستاد که: «خداوند می خواهد پلیدی را فقط از شما خاندان بزداید و شما را کاملا پاک و پاکیزه گرداند.» جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! من نیز از شما هستم، پس ششمین نفر ما جبرئیل است.

2- مجاهد گوید: در مورد علی علیه السّلام هفتاد آیه فرو فرستاده شد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبوده است.

ثواب من استغفر الله عز و جل فی الوتر سبعین مره

3- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ فِي وَتْرِهِ إِذَا أَوْتَرَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ

أَتُوبُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ هُوَ قَائِمٌ فَوَاظَبَ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى يَمْضِيَ لَهُ سَنَةٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ وَ وَجَبَتْ لَهُ الْمَغْفِرَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند)

امام ششم فرمود هر کسی که در آخر شب نماز وتر بخواند و ایستاده هفتاد بار بگوید استغفر اللّه و اتوب الیه و تا یک سال بر آن مواظبت کند خداوند او را در شمار کسانی نویسد که سحرگاهان مغفرت خواهانند و از طرف خداوند آمرزش وی ثابت باشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آمرزش خواهد)

امام صادق گفته: هر که در پایان شب نماز وتر گزارد و ایستاده هفتاد بار آمرزش خواهد یعنی بگوید:

استغفر اللَّه و أتوب الیه

و تا سالی بر آن وارد کند خدا وی را در شمار کسانی نهد که سحرگاهان آمرزش خواهانند و از سوی خدا آمرزش وی مقرر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب کسی که در نماز وتر هفتاد بار استغفار کند)

امام صادق علیه السّلام فرمود کسی که بهنگام خواندن نماز وتر هفتاد مرتبه ایستاده بگوید استغفر اللّه و اتوب الیه و بر این کار مواظبت داشته باشد تا یک سال بگذرد در نزد خداوند از اشخاصی محسوب می شود که در سحرها استغفار کنند و از خداوند برای او آمرزش واجب گردد.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که در نماز وتر هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد)

عمر بن یزید از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس به هنگام خواندن نماز وتر هفتاد مرتبه بگوید: «از خدا آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.» و بر این عمل مواظبت کند تا یک سال بگذرد، در

پیشگاه خداوند از کسانی نوشته می شود که سحرگاهان آمرزش خواهند و از جانب خداوند برای او آمرزش واجب گردد.

ثواب من استغفر الله عز و جل بعد صلاه الفجر سبعین مره

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَهْلٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنِ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ بَعْدَ صَلَاهِ الْفَجْرِ سَبْعِينَ مَرَّهً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَوْ عَمِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ سَبْعِينَ أَلْفَ ذَنْبٍ وَ مَنْ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ ذَنْبٍ فَلَا خَيْرَ فِيهِ وَ فِي رِوَايَهٍ أُخْرَى سَبْعُمِائَهِ ذَنْبٍ.ه.

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند خدا در آن روز ویرا بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند و کسی که در یک روز بیش از آن گناه کند خیری ندارد و در روایتی دیگر بجای هفتاد هزار گناه هفتصد گنه وارد شده است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد)

امام محمد باقر گفته: آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد، خدا در آن روز وی را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند. اما باید دانست آنکه در روزی بیش از آن گناه ورزد در چنین کسی نیکی نباشد و در روایت دیگری به جای هفتاد هزار گناه هفتصد گناه گفته.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب کسی که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدای عز و جل آمرزش بطلبد)

امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار کند خداوند او را بیامرزد اگر چه در آن روز هفتاد هزار گناه کرده

باشد و کسی که از هفتاد هزار بیشتر گناه بکند خیری در او نیست و در روایتی دیگر هفتصد گناه است.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد)

جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «هر کس پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد، خداوند او را می آمرزد، گرچه در آن روز هفتاد هزار گناه از او سرزده باشد و کسی که از او بیش از هفتاد هزار گناه سرزند خیری در او نیست.

در روایت دیگر آمده: «هفتصد گناه».

1- . هو تلید بن سلیمان المحاربی أبو سلیمان أو أبو إدریس الکوفیّ الأعرج مذهبه التشیّع من أصحاب الصادق علیه السّلام و جرحه العامّه قال ابن حبان: (کان رافضیا یشتم الصحابه و روی فی فضائل أهل البیت عجائب) و قال صالح بن جزره: کانوا یسمّونه بلیدا یعنی بالموحده و المراد بلیث لیث بن أبی سلیم القرشیّ مولاهم أبو بکر الکوفیّ و اسم أبی سلیم أیمن و یقال: أنس و یقال: زیاد و یقال عیسی. ضعّفه العامّه و قال ابن عدی: له أحادیث صالحه و مع الضعف یکتب حدیثه، و قال البرقانی: سألت الدارقطنی عنه فقال: صاحب سنه یخرج حدیثه). و اما عبد العزیز بن الخطّاب فهو أبو الحسن الکوفیّ نزیل بصره صدوق ثقه.
2- سلقلقیه زنی است که از عقب حیض ببیند.

ثواب من استغفر الله عز و جل کل یوم من شعبان سبعین مره

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ سَبْعِینَ مَرَّهً أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ کُتِبَ فِی الْأُفُقِ الْمُبِینِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الْأُفُقُ الْمُبِینُ قَالَ قَاعٌ بَیْنَ یَدَیِ الْعَرْشِ فِیهَا أَنْهَارٌ تَطَّرِدُ فِیهِ مِنَ الْقُدْحَانِ عَدَدَ النُّجُومِ.

6- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ مَنْ صَامَ مِنْ شَعْبَانَ یَوْماً وَاحِداً ابْتِغَاءَ ثَوَابِ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ مَنِ اسْتَغْفَرَ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ سَبْعِینَ مَرَّهً حُشِرَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی زُمْرَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَجَبَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْکَرَامَهُ وَ مَنْ تَصَدَّقَ فِی شَعْبَانَ بِصَدَقَهٍ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَهٍ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّارِ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ مِنْ شَعْبَانَ وَ وَصَلَهَا مِنْ صِیَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ

*ترجمه کمره ای: (ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر اللَّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه در افق مبین نوشته شود.

راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود جلگه ایست جلو عرش که در آن نهرهائی است و بشماره ستارگان جام در آن ریخته اند.

عباس بن هلال گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرماید هر کس یک روز از ماه شعبان را برای رضای خدا روزه دارد ببهشت میرود و هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند و از خدا آمرزش جوید روز قیامت در گروه رسول خدا صلّی الله علیه و آله محشور شود و از طرف خدا احترام او واجب شمرده شود و هر کس در ماه شعبان صدقه ای دهد اگر چه یک نیمه خرما باشد خدا تنش را بر دوزخ حرام کند و هر

کس سه روز از ماه شعبان را روزه دارد و آن را بماه رمضان پیوست دهد ثواب روزه دو ماه پی در پی در نامه عملش نوشته شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آمرزش خواهد)

امام صادق علیه السّلام گفته: هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید:

«استغفر اللَّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه»

در افق مبین نگاشته گردد. راوی پرسید افق مبین چیست؟ گفت: مرغزاریست بین عرش که در آن نهرهایی ست به شماره اختران آسمان در آن جام ریخته اند. و نیز از عباس بن هلال نقل است که گفته:

از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: هر که روزی از ماه شعبان را برای خدا روزه بدارد به بهشت درآید و هر که در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند آمرزیده شود و در قیامت در گروه پیامبر صلّی الله علیه و آله محشور باشد و از سوی خدا احترام وی واجب گردد. و هر که در شعبان صدقه یی دهد اگر چه نیمه یی از خرما باشد، خدا وی را بر دوزخ حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به رمضان بپیوندد پاداش روزه دو ماه را در نامه کردار وی نگارند.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که در هر روز از شعبان هفتاد بار بگوید استغفر اللَّه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه در افق مبین نوشته می شود راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود: جلگه ای است است در مقابل عرش و در آن نهرهائی است که بعدد ستارگان جام در آن ها ریخته شده است.

عباس بن هلال گوید: شنیدم از امام رضا که میفرمود کسی که یک روز از شعبان را بامید پاداش الهی روزه بدارد ببهشت داخل می شود و کسی که در هر روز از شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند در روز قیامت در گروه رسول خدا محشور می شود و از طرف خداوند بزرگداشت او واجب میگردد و کسی که در شعبان صدقه ای بدهد اگر چه نیمی از خرما باشد

خداوند تن او را بر آتش حرام میکند و کسی که سه روز از شعبان را روزه بدارد و بماه رمضان پیوست نماید خداوند برای او روزه دو ماه پی در پی مینویسد.

****ترجمه جعفری: (پاداش کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد)

محمّد بن ابو حمزه از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید: از خدایی که جز او معبودی نیست، مهرورز و مهربان، زنده و پاینده، آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.» در افق مبین نوشته می شود. عرض کردم: افق مبین کجاست؟ فرمود: جلگه ای است در برابر عرش که در آن نهرهایی است که به شمار ستارگان در آنها جام ریخته می شود.

عباس بن هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «هر کس یک روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند در روز رستاخیز در گروه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله محشور شده و از جانب خدا بزرگداشت او لازم می شود و هر که در ماه شعبان صدقه ای بدهد- گرچه نیمی از خرما باشد- خداوند تن او را بر آتش دوزخ حرام می کند و هر که سه روز از ماه شعبان را روزه داشته و به روزه ماه رمضان وصل کند خداوند به او روزه دو ماه پی در پی می نویسد.

لواء الحمد سبعون شقه

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْإِسْکِیفِ الْقُمِّیُّ بِالرَّیِّ یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الْقَوْسِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِیُّ الْمَرْوَزِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْکَرِیمِ الرَّازِیُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی زُرْعَةَ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِیدِ (2) الْحِمَّانِیُّ عَنْ لَیْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ

1- . کذا فی بعض النسخ و فی بعضها (محمّد بن حسّان المقدسی) و لم أجد من ذکره.

2- . كذا، و لعلّ الصواب (احمد عن عبد الحميد) و المراد أحمد بن يونس أو أحمد ابن عمر الوكيعى.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ هُوَ فَرِحٌ مُسْتَبْشِرٌ فَقُلْتُ حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ مَعَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنَ الْفَرَحِ مَا مَنْزِلَهُ أَخِی وَ ابْنِ عَمِّی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عِنْدَ رَبِّهِ فَقَالَ وَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالنُّبُوَّهِ وَ اصْطَفَاکَ بِالرِّسَالَهِ مَا هَبَطْتُ فِی وَقْتِی هَذَا إِلَّا لِهَذَا یَا مُحَمَّدُ اللَّهُ الْأَعْلَی یَقْرَأُ عَلَیْکُمَا السَّلَامَ وَ قَالَ مُحَمَّدٌ نَبِیُّ رَحْمَتِی وَ عَلِیٌّ مُقِیمُ حُجَّتِی لَا أُعَذِّبُ مَنْ وَالاهُ وَ إِنْ عَصَانِی وَ لَا أَرْحَمُ مَنْ عَادَاهُ وَ إِنْ أَطَاعَنِی قَالَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ یَأْتِینِی جَبْرَئِیلُ وَ مَعَهُ لِوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ سَبْعُونَ شِقَّهً الشِّقَّهُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ أَنَا عَلَی کُرْسِیٍّ مِنْ کَرَاسِیِّ الرِّضْوَانِ فَوْقَ مِنْبَرٍ مِنْ مَنَابِرِ الْقُدْسِ فَآخُذُهُ وَ أَدْفَعُهُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَوَثَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ کَیْفَ یُطِیقُ عَلِیٌّ حَمْلَ اللِّوَاءِ وَ قَدْ ذَکَرْتَ أَنَّهُ سَبْعُونَ شِقَّهً الشِّقَّهُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فَقَالَ النَّبِیُّ ص إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ یُعْطِی اللَّهُ عَلِیّاً مِنَ الْقُوَّهِ مِثْلَ قُوَّهِ جَبْرَئِیلَ وَ مِنَ النُّورِ مِثْلَ نُورِ آدَمَ وَ مِنَ الْحِلْمِ مِثْلَ حِلْمِ رِضْوَانَ وَ مِنَ الْجَمَالِ مِثْلَ جَمَالِ یُوسُفَ وَ مِنَ الصَّوْتِ مَا یُدَانِی صَوْتَ دَاوُدَ وَ لَوْ لَا أَنْ یَکُونَ دَاوُدُ خَطِیباً فِی الْجِنَانِ لَأَعْطَیَ مِثْلَ صَوْتِهِ وَ إِنَّ عَلِیّاً أَوَّلُ مَنْ یَشْرَبُ مِنَ السَّلْسَبِیلِ وَ الزَّنْجَبِیلِ لَا یَجُوزُ لِعَلِیٍّ قَدَمٌ عَلَی الصِّرَاطِ إِلَّا وَ ثَبَتَتْ لَهُ مَکَانَهَا أُخْرَی وَ إِنَّ لِعَلِیٍّ وَ شِیعَتِهِ مِنَ اللَّهِ مَکَاناً یَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخَرُونَ.

*ترجمه کمره ای: (پرچم حمد هفتاد شقه دارد)

ابن عباس گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد پروردگارم چیست؟ گفت سوگند بدان که تو را بپیغمبری گماشته و برسالت برافراشته اکنون بزمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام میرساند و میفرماید محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من، کسی که علی را دوست دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و بدست علی بن ابی طالب علیه السّلام بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول اللّه با آنکه هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن تر است چگونه علی تاب می آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود

خداوند بعلی علیه السّلام توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبائی یوسف و نزدیک بآواز داود را عطا کند و اگر نه آنکه داود ناطق بهشت است همان آواز داود را هم باو میداد، براستی علی نخستین کسیست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگرش بر آن استوار بماند برای علی و شیعیانش در پیش خداوند مقام و مرتبه ایست که خلق اولین و آخرین بر آن غبطه برند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (درفش ستایش هفتاد تکه دارد)

ابن عباس گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: فرخ سروش شادمان و خندان پیش من آمد گفتم ای یار فرخ سروش با این شادمانی بر گوی پایه پسر عم من و برادر من علی نزد خدا چگونه است؟. گفت: سوگند به خدایی که ترا به پیامبری گماشت به زمین فرود نیامدم مگر برای همین سخن. ای محمد خدا به تو و علی درود می رساند و می گوید: محمد پیامبر آمرزش من است و علی حجت من. آنکه علی را دوست بدارد شکنجه نکنم اگر چه مرا گناه ورزد، به دشمن وی رحمت نکنم اگر چه مرا بندگی کند !.

آنگاه پیامبر گفت: چون قیامت پدیدار گردد و فرخ سروش با درفش ستایش که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماهتاب فراخ تر است نزد من آید بر تختی از تختهای رضوان بالای منبری از منبرهای پاکی نشسته باشم آن درفش را برگیرم و به دست علی دهم. عمر بن خطاب از جای بجست و گفت: ای فرستاده خدا این درفش بدین سنگینی را که از آفتاب و ماهتاب کلان تر است چگونه او برگیرد؟. پیامبر گفت:

چون روز رستاخیز گردد خدا به علی توانایی فرخ سروش و نور آدم و بردباری رضوان و زیبایی یوسف و نزدیک به آواز داود آواز دهد و اگر نه آنکه داود گویای بهشت است، آواز داود را نیز به وی دادی، علی اولین کسی ست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگری بر آن نهد استوار باشد. برای علی و پیروان وی در نزد خدا مرتبه است که خلق اولین و آخرین بر آن آرزو کنند.

***ترجمه فهری زنجانی: (پرچم حمد هفتاد شقه دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل شادان و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با اینکه این همه شاد هستی مقام برادرم و پسر عمم علی ابن ابی طالب در نزد پروردگارش چیست؟ گفت بآن خدائی که ترا بپیغمبری بر انگیخته و برسالت برگزیده در این وقت فرود نیامدم مگر

برای همین مطلب ای محمد خداوند اعلا بشما دو نفر سلام میرساند و فرمود محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من کسی که او را دوست بدارد عذابش نکنم گر چه نافرمانی مرا بکند و کسی که او را دشمن بدارد گر چه فرمان مرا برد رحمش نکنم ابن عباس گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل نزد من آید و پرچم حمد با اوست و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه اش از آفتاب و ماه پهن تر است و من بر یکی از کرسی های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم پس من آن پرچم را گرفته و بعلی بن ابی طالب میسپارم.

عمر بن خطاب از جا بر جست و عرض کرد یا رسول اللَّه شما فرمودید که آن پرچم هفتاد شقه دارد هر شقه اش از خورشید و ماه پهن تر است با این حال علی چگونه نیروی برداشتن آن پرچم را دارد؟ پیغمبر فرمود:

چون روز قیامت شود خداوند بعلی نیروی جبرئیل را و نوری مانند نور آدم و حلمی هم چون بردباری رضوان و جمالی چون زیبائی یوسف و صدائی نزدیک بصدای داود عطا می فرماید و اگر نه این بود که داود سخنگوی بهشت است مانند صدای داود را هم بعلی میداد و همانا علی نخستین کسی است که از نهر سلسبیل و زنجبیل می آشامد علی گامی بر صراط بر نمی دارد مگر اینکه بجای آن گام دیگرش پا برجا است و براستی که برای علی و شیعیانش در نزد خداوند مقامی است که اولین و آخرین بر آن رشک برند.

****ترجمه جعفری: (پرچم حمد هفتاد بخش است)

ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: روزی جبرئیل شادان و خندان نزد من آمد، گفتم: دوستم جبرئیل، با این که این همه شادی، مقام برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب در پیشگاه خدا چیست؟ گفت: سوگند به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت و به رسالت برگزید! من در این وقت فرود نیامده ام مگر برای همین موضوع. ای محمّد! خداوند والا به شما دو تن سلام می رساند و می فرماید:

محمّد پیامبر رحمت من و علی برپا دارنده حجّت من است، کسی که او را دوست بدارد کیفرش نکنم گرچه از من نافرمانی کند و هر که با او دشمنی ورزد رحم به او نمی کنم گرچه از من فرمان برد.

ابن عباس گوید: آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود، جبرئیل نزد من می آید و پرچم حمد با اوست که آن هفتاد

بخش است، هر بخشی از آن از آفتاب و مهتاب گسترده تر است. در آن روز من بر یکی از کرسی های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس تکیه زده و آن پرچم را می گیرم و به علی بن ابی طالب می سپارم. در این هنگام عمر بن ابی خطاب از جا برجست و گفت: ای پیامبر خدا! چگونه علی علیه السّلام توانایی برداشتن آن پرچم را دارد، با این که گفتید آن هفتاد بخش است که هر بخش از آن از آفتاب و مهتاب گسترده تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود به علی نیرویی همانند نیروی جبرئیل و نوری همانند نور آدم و بردباری همچون بردباری رضوان و زیبایی چون زیبایی یوسف و صدایی نزدیک صدای داود داده می شود. اگر نبود که داود خطیب بهشت است همانند صدای او را به علی می دادند، به راستی که علی نخستین کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی گامی بر صراط برنمی دارد مگر این که بر جای آن گام دیگرش پابرجاست، و بی تردید برای علی و شیعیان او در پیشگاه خداوند متعال جایگاهی است که پیشینیان بر آن غبطه می خورند.

الربا سبعون جزءا

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ الرِّبَا سَبْعُونَ جُزْءاً فَأَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَا عَلِيُّ دِرْهَمُ رِبًا أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.

*ترجمه کمره ای: (ربا هفتاد جزء است)

امام یکم علیه السّلام گوید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله در ضمن سفارشهای خود باو فرمود ای علی ربا هفتاد جزء است آسانترش چنانست که کسی مادر خود را در کعبه خانه محترم خدا وطی کند یکدرهم ربا از هفتاد بار زنای با محارم در خانه محترم خدا بزرگتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سود خوارگی هفتاد جزء است)

‴

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله در سفارشهای خود می گفت: ای علی سود خوارگی هفتاد جزء است. آسان ترین آن چنانست که کسی در کعبه با مادر خود درآویزد، درمی از سود خوارگی از هفتاد بار زنای با محارم در کعبه خدا کلان تر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (ربا هفتاد جزء است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتی بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی ربا هفتاد جزء است آسانترین جزءاش مانند آن است که کسی با مادر خودش در خانه کعبه عمل جنسی انجام دهد یا علی یک درهم ربا از هفتاد زنا که شخص با محرم خود در بیت اللّه الحرام (خانه کعبه) بجا آورد بزرگتر است.

****ترجمه جعفری: (ربا هفتاد جزء است)

انس بن محمّد از پدرش از امام صادق علیه السّلام، از پدر بزرگوارش، از جدّش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن وصیتی به علی علیه السّلام فرمود: ای علی! ربا هفتاد جزء است که آسان ترین آن همچون کسی است که با مادرش در بیت اللّه الحرام آمیزش کند. ای علی! درهمی از ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنایی است که کسی همه آنها را با محرم خود در بیت اللّه الحرام مرتکب شود.

حدیث العبد الذی مکث فی النار سبعین خریفا

9- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ (1) عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عَبْداً مَکَثَ فِی النَّارِ سَبْعِینَ خَرِیفاً وَ الْخَرِیفُ سَبْعُونَ سَنَةً ثُمَّ إِنَّهُ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ إِلَّا رَحِمْتَنِی فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی جَبْرَئِیلَ علیه السلام أَنِ اهْبِطْ إِلَی عَبْدِی فَأَخْرِجْهُ قَالَ یَا رَبِّ وَ کَیْفَ لِی بِالْهُبُوطِ فِی النَّارِ قَالَ إِنِّی قَدْ أَمَرْتُهَا أَنْ تَکُونَ عَلَیْکَ بَرْداً وَ سَلَاماً قَالَ یَا رَبِّ فَمَا عِلْمِی بِمَوْضِعِهِ قَالَ إِنَّهُ فِی جُبٍّ مِنْ سِجِّینٍ قَالَ فَهَبَطَ فِی النَّارِ وَ هُوَ مَعْقُولٌ عَلَی وَجْهِهِ فَأَخْرَجَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ یَا عَبْدِی کَمْ لَبِثْتَ تُنَاشِدُنِی فِی النَّارِ فَقَالَ مَا أُحْصِی یَا رَبِّ فَقَالَ أَمَا وَ عِزَّتِی لَوْ لَا مَا سَأَلْتَنِی بِهِ لَأَطَلْتُ هَوَانَکَ فِی النَّارِ وَ لَکِنَّهُ حَتْمٌ عَلَی نَفْسِی أَنْ لَا یَسْأَلَنِی عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ إِلَّا غَفَرْتُ لَهُ مَا کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ وَ قَدْ غَفَرْتُ لَکَ الْیَوْمَ.

*ترجمه کمره ای: (حدیث بنده ای که هفتاد خریف در دوزخ بماند)

امام پنجم علیه السّلام فرمود یک بنده ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ بماند سپس خدا را بحق محمد و خاندانش بخواند که باو رحم کند خدا بجبرئیل وحی کند که نزد بنده من فرود شو و او را بیرون آور عرض کند خدایا چگونه در دوزخ فرو شوم فرماید من باو فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد عرض میکند خدایا چه میدانم کجا است؟

خدا فرماید در چاهی از سجین است جبرئیل روی خود را بسته و در دوزخ فرود شود و او را بیرون کشد خدا فرماید ای بنده من چند در آتش ماندی و مرا خواندی؟ عرض کند پروردگارا شماره آن را تو میدانی فرماید هلا بعزت و جلالم سوگند بحق محمد و آل محمدم نخواند کس مرا جز آنکه گناهانی که من و او میدانیم بیامرزم ولی امروز گناهان تو را آمرزیدم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (گفتار بنده یی که هفتاد سال در دوزخ بود)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: بنده یی هفتاد خریف که (هر خریفی هفتاد سال است) در دوزخ بماند آنگاه خدای را به محمد و دودمان وی بخواند که وی را بیامرزاد. خدا به فرخ سروش گفت: نزد بنده من شو و او را برآور گفت: خدایا چگونه در دوزخ شوم. خدا گفت: من فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت گردد، پرسید او در کجای دوزخ است؟. گفت: در

چاهی از سجین است، فرخ سروش روی خود را بسته و در دوزخ شد و او را برآورد. خدا به آن بنده گفت: چه مدت در آتش بودی و مرا خواندی؟. گفت خدایا شماره آن را تو دانی. خدا در جواب گوید: به ارجمندی خود سوگند. کسی مرا به محمد و دودمان وی نخواند جز آنکه گناههایی که من و او داند بیامرزم لیک امروز گناه های ترا آمرزیدم.

***ترجمه فهری زنجانی: (حدیث بنده ای که هفتاد خریف در آتش بماند)

امام باقر علیه السّلام فرمود: بنده ای هفتاد خریف در آتش بماند و هر خریف هفتاد سال است سپس از خدای عز و جل مسألت کرد که بحق محمد و خاندانش باو رحم کند پس خدای عز و جل بجبرئیل وحی فرمود که بنزد بنده من برو و او را بیرون بیاور عرض پروردگارا چگونه بمیان آتش بروم؟

فرمود. من بآتش دستور داده ام که بر تو سرد و سلامت باشد عرض کرد پروردگارا جای او را نمیدانم فرمود: او در چاهی از سجین است حضرت فرمود: جبرئیل بمیان آتش رفت در حالی که روی خود راه بسته بود و او را بیرون آورد پس خدای عز و جل فرمود ای بنده من چه مدت در میان آتش ماندی و مرا سوگند میدادی؟ عرض کرد: پروردگارا شمارش نتوانم کرد فرمود بعزتم سوگند اگر بحق محمد و خاندانش مرا نخوانده بودی مدت عذاب و خواریت را در آتش طولانی تر میکردم ولی من بر خود لازم کرده ام که هیچ بنده ای مرا بحق محمد و خاندان او نخواند مگر اینکه هر گناهی که میان من و او است بیامرزم و من امروز گناه تو را آمرزیدم.

****ترجمه جعفری: (حدیث بنده ای که هفتاد خریف- که خریف هفتاد سال است- در آتش بماند)

جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به راستی که بنده ای هفتاد خریف- که هر خریف هفتاد سال است- در آتش ماند، آنگاه خدا را به حق محمّد و خاندانش خواند که به او رحم کند، پس خداوند به جبرئیل وحی کرد که به نزد بنده من فرود آی و او را بیرون آور! جبرئیل عرض کرد: پروردگار من! چگونه می توانم به آتش روم؟

فرمود: من به آن فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد. عرض کرد: پروردگار من! از جایگاه او اطلاعی ندارم! فرمود: او در چاهی از سجّین است. حضرت فرمود: جبرئیل در حالی که روی خود را بسته بود وارد آتش شد و او را از آتش بیرون آورد. پس خداوند متعال فرمود: ای بنده من! چه

مدّت در میان آتش مانده و مرا سوگند می دادی؟ عرض می کند: پروردگار من ! از شمار آن آگاه نیستم. می فرماید: هان ! سوگند به عزت و شکوهم ! اگر مرا به محمّد و خاندانش فرا نخوانده بودی خواری تو را در آتش به درازا می کشیدم ولی من بر خود لازم کرده ام که هر بنده ای که مرا به حق محمّد و خاندانش بخواند هر گناهی که میان من و اوست بیامرزم و من امروز گناه تو را آمرزیدم.

الأمه تفترق علی اثنتین و سبعین فرقه

10- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الشَّافِعِیُّ بِفَرْغَانَهَ قَالَ حَدَّثَنَا مُجَاهِدُ بْنُ أَعْیَنَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِیعَهَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ أَبِی هِلَالٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ تَفَرَّقَتْ عَلَی عِیسَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فَهَلَکَ سَبْعُونَ فِرْقَهً وَ تَخَلَّصَ فِرْقَهٌ وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفْتَرِقُ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً یَهْلِکُ إِحْدَی وَ سَبْعُونَ وَ یَتَخَلَّصُ فِرْقَهٌ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَنْ تِلْکَ الْفِرْقَهُ قَالَ الْجَمَاعَهُ الْجَمَاعَهُ الْجَمَاعَهُ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ الْجَمَاعَهُ أَهْلُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلُّوا

وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ حُجَّهٌ وَ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَهٌ.ی.

*ترجمه کمره ای: (امت هفتاد و دو فرقه شوند)

انس بن مالک گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی علیه السّلام هفتاد و یک دسته شدند هفتاد دسته آنها هلاک شدند و یک دسته نجات یافتند و براستی امت من در آینده هفتاد و دو دسته شوند، هفتاد و یک دسته آنها هلاک شوند و یک دسته نجات یابند.

عرض کردند یا رسول اللَّه آن فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود جماعت باشند (تا سه مرتبه) مصنف کتاب گوید مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگر چه کم باشند چنانچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند)

‟

انس بن مالک گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت:

بنی اسرائیل پس از عیسی بن مریم علیه السّلام هفتاد و یک گروه شدند هفتاد از ایشان نابود شوند و دسته یی رهایی یابند. پیروان من هفتاد و دو گروه شوند. هفتاد و یک گروه ایشان نابود شود و گروهی رهایی یابد.

سیدند آن گروه رهایی یابنده کدام است؟ گفت: جماعت، این لفظ را سه بار تکرار کرد. صدوق گفته: مقصد از جماعت اهل حق اند و اگر چه اندک باشند چنان که از پیامبر روایت شده که گفته: مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.

***ترجمه فهری زنجانی: (امت هفتاد دو فرقه خواهند شد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنی اسرائیل بر دین عیسی هفتاد و یک فرقه شدند که هفتاد فرقه هلاک شدند و یک فرقه نجات یافت و براستی که امت من بهمین زودی بهفتاد و دو فرقه متفرق خواهند شد که هفتاد و یک فرقه شان بهلاکت برسند و یک فرقه شان بهلاکت برسند و یک فرقه نجات یابد عرض کردند یا رسول اللّٰه آن یک فرقه کیست؟

فرمود: جماعت، جماعت، جماعت

(مصنف) این کتاب رضی اللّٰه عنه گوید:

مقصود از جماعت اهل حق است هر چند اندک باشند که از پیغمبر روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

****ترجمه جعفری: (امّت به هفتاد و دو گروه پراکنده خواهند شد)

انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی، به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند که هفتاد گروه از آنان نابود و گروهی رهایی یافتند و به راستی که امّت من به زودی به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که هفتاد و یک گروه از آنان نابود شده و یک گروه نجات خواهند یافت. گفتند: ای پیامبر خدا! آن یک گروه کدامند؟ حضرت سه مرتبه فرمود: جماعت، جماعت، جماعت.

مصنف این کتاب رضی اللّه عنه گوید: منظور از جماعت، اهل حق است گرچه اندک باشند و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: مؤمن به تنهایی حجّت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

1- . هو أحمد بن رزق الغمشانی البجلیّ له کتاب یرویه جماعه منهم العباس بن عامر القصبانی.

من روی أن الأمه ستفترق علی ثلاث و سبعین فرقه

11- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى عليه السلام بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ.

*ترجمه کمره ای: (روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته اند)

امام یکم علیه السّلام فرمود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم میفرمود براستی امت موسی علیه السّلام پس از وی هفتاد و یک دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی علیه السّلام پس از وی هفتاد و دو دسته شدند یک دسته ناجی هفتاد و یک دسته در دوزخ شدند و براستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند یک دسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: امت موسی علیه السّلام پس از او هفتاد و یک گروه شدند، گروهی رهایی پاینده است و هفتاد گروه در دوزخ شوند. و پیروان عیسی علیه السّلام پس از وی هفتاد و دو گروه شدند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دوزخی شوند. و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دیگر به دوزخ روند.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که روایت نموده که امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شنیدم رسول خدا میفرمود که امت موسی پس از او هفتاد و یک فرقه شد و یک فرقه اش نجات یابنده و هفتاد فرقه اش در آتشند و امت عیسی پس از او به هفتاد و دو دسته شده اند که یک دسته نجات یابنده و هفتاد و یک دسته در آتشند و همانا امت من به زودی پس از من هفتاد و سه گروه خواهند شد که یک گروه نجات یابنده و هفتاد و دو گروه در آتشند.

****ترجمه جعفری: (کسی که روایت کرده که به زودی امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد)

سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش، از جدّش از پدرش حسین بن علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: به راستی که امّت موسی پس از او به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند، که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد گروه دیگر در دوزخ خواهند بود، و امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان نجات یافته و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش خواهند بود، و به زودی امّت من پس از من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد و دو گروه دیگر در دوزخند.

ثلاث و سبعون خصله فی آداب النساء و الفرق بین أحکامهن و أحکام الرجال

12- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ علیه السلام يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ وَ لَا جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ وَ لَا عِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَ لَا اتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ وَ لَا إِجْهَارٌ بِالتَّلْبِيَةِ وَ لَا الْهَرْوَلَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ لَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ وَ لَا الْحَلْقُ إِنَّمَا يُقَصِّرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ وَ لَا تَوَلِّي الْمَرْأَةِ الْقَضَاءَ وَ لَا تَوَلِّي الْإِمَارَةِ وَ لَا تُسْتَشَارُ وَ لَا تَذْبَحُ إِلَّا مِنِ اضْطِرَارٍ وَ تَبْدَأُ فِي الْوُضُوءِ بِبَاطِنِ الذِّرَاعِ وَ الرَّجُلُ بِظَاهِرِهِ وَ لَا تَمْسَحُ كَمَا يَمْسَحُ الرِّجَالُ بَلْ عَلَيْهَا أَنْ تُلْقِيَ الْخِمَارَ مِنْ مَوْضِعِ مَسْحِ رَأْسِهَا فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَ الْمَغْرِبِ وَ تَمْسَحَ عَلَيْهِ وَ فِي سَائِرِ الصَّلَوَاتِ تُدْخِلُ إِصْبَعَهَا فَتَمْسَحُ عَلَى رَأْسِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ تُلْقِيَ عَنْهَا خِمَارَهَا (1) فَإِذَا قَامَتْ فِي صَلَاتِهَا ضَمَّتْ رِجْلَيْهَاوَ

1- . قال فی الذکری: یستحب للمرأه وضع القناع فی وضوء الغداه و المغرب لانه- وَ

وَضَعَتْ يَدَيْهَا عَلَى صَدْرِهَا وَ تَضَعُ يَدَيْهَا فِی رُكُوعِهَا عَلَى فَخِذَيْهَا وَ تَجْلِسُ إِذَا أَرَادَتِ السُّجُودَ سَجَدَتْ لَاطِئَةً بِالْأَرْضِ وَ إِذَا رَفَعَتْ رَأْسَهَا مِنَ السُّجُودِ جَلَسَتْ ثُمَّ نَهَضَتْ إِلَى الْقِيَامِ وَ إِذَا قَعَدَتْ لِلتَّشَهُّدِ رَفَعَتْ رِجْلَيْهَا وَ ضَمَّتْ فَخِذَيْهَا وَ إِذَا سَبَّحَتْ عَقَدَتْ بِالْأَنَامِلِ لِأَنَّهُنَّ مَسْئُولَاتٌ وَ إِذَا كَانَتْ لَهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ صَعِدَتْ فَوْقَ بَيْتِهَا وَ صَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ وَ كَشَفَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّهَا إِذَا فَعَلَتْ ذَلِكَ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهَا وَ لَمْ يُخِبْهَا [يُخَيِّبْهَا] وَ لَيْسَ عَلَيْهَا غُسْلُ الْجُمُعَةِ فِی السَّفَرِ وَ لَا يَجُوزُ لَهَا تَرْكُهُ فِی الْحَضَرِ وَ لَا يَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِی شَیْ ءٍ فِی الْحُدُودِ وَ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُنَّ فِی الطَّلَاقِ وَ لَا فِی رُؤْيَةِ الْهِلَالِ وَ تَجُوزُ شَهَادَتُهُنَّ فِيمَا لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ النَّظَرُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنْ سَرَوَاتِ الطَّرِيقِ شَیْ ءٌ (1) وَ لَهُنَّ جَنْبَتَاهُ وَ لَا يَجُوزُ لَهُنَّ نُزُولُ الْغُرَفِ وَ لَا تَعَلَّمُ الْكِتَابَهِ وَ يُسْتَحَبُّ لَهُنَّ تَعَلُّمُ الْمِغْزَلِ وَ سُورَهِ النُّورِ وَ يُكْرَهُ لَهُنَّ تَعَلُّمُ سُورَهِ يُوسُفَ وَ إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ اسْتُتِيبَتْ فَإِنْ تَابَتْ وَ إِلَّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنِ وَ لَا تُقْتَلُ كَمَا يُقْتَلُ الرَّجُلُ إِذَا ارْتَدَّ وَ لَكِنَّهَا تُسْتَخْدَمُ خِدْمَةً شَدِيدَةً وَ تُمْنَعُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ إِلَّا مَا تُمْسِكُ بِهِ نَفْسَهَا وَ لَا تُطْعَمُ إِلَّا جَشِبَ الطَّعَامِ (2) وَ لَا تُكْسَى إِلَّا غَلِيظَ الثِّيَابِ وَ خَشِنَهَا وَ تُضْرَبُ عَلَى الصَّلَاهِ وَ الصِّيَامِ وَ لَا جِزْيَهَ عَلَى النِّسَاءِ وَ إِذَا حَضَرَ وِلَادَهُ الْمَرْأَهِ وَجَبَ إِخْرَاجُ مَنْ فِی الْبَيْتِ مِنَ النِّسَاءِ كَیْ لَا يَكُنَّ أَوَّلَ نَاظِرٍ إِلَى عَوْرَتِهَا وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ الْحَائِضِ وَ لَا الْجُنُبِ الْحُضُورُ عِنْدَ تَلْقِينِ الْمَيِّتِ لِأَنَّ الْمَلَائِكَهَ تَتَأَذَّى بِهِمَا وَ لَا يَجُوزُ لَهُمَا إِدْخَالُ الْمَيِّتِ قَبْرَهُ وَ إِذَا قَامَتِ الْمَرْأَهُ مِنْ مَجْلِسِهَا فَلَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَجْلِسَ فِيهِ حَتَّى يَبْرُدَ وَ جِهَادُ الْمَرْأَهِ

1- . السراه- بفتح السين من الطريق: أعلاه، جمعها سروات.
2- . أی الغليظ منه.

حُسْنُ التَّبَعُّلِ (1) وَ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَيْهَا زَوْجُهَا وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالصَّلَاهِ عَلَيْهَا إِذَا مَاتَتْ زَوْجُهَا وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّهِ وَ النَّصْرَانِيَّهِ لِأَنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ لَا يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَتَطَيَّبَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا وَ لَا يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَتَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَعَنَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ لَعَنَ الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَهَا وَ لَوْ أَنْ تُعَلِّقَ فِی عُنُقِهَا خَيْطاً وَ لَا يَجُوزُ أَنْ تُرِیَ أَظَافِيرَهَا بَيْضَاءَ وَ لَوْ أَنْ تَمْسَحَهَا بِالْحِنَّاءِ مَسْحاً وَ لَا تَخْضِبْ يَدَيْهَا فِی حَيْضِهَا لِأَنَّهُ يُخَافُ عَلَيْهَا الشَّيْطَانُ وَ إِذَا أَرَادَتِ الْمَرْأَهُ الْحَاجَهَ وَ هِیَ فِی صَلَاتِهَا صَفَقَتْ بِيَدَيْهَا وَ الرَّجُلُ يُومِئُ بِرَأْسِهِ وَ هُوَ فِی صَلَاتِهِ وَ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَ يُسَبِّحُ (2) وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تُصَلِّیَ بِغَيْرِ خِمَارٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ أَمَهً فَإِنَّهَا تُصَلِّی بِغَيْرِ خِمَارٍ مَكْشُوفَهَ الرَّأْسِ وَ

1- . يعنى حسن العشره مع زوجها.
2- . قال فى الذكرى: يجوز الايماء بالرأس و الإشاره باليد و التسبيح للرجل، و التصفيق للمرأه عند إراده الحاجه. و قال الشافعى: يسبح الرجل و تصفق المرأه لقوله (ص) (إذا نابكم شى ء فى الصلاه فالتسبيح للرجال و التصفيق للنساء و لو خالفا فسبحت المرأه و صفق الرجل لم تبطل الصلاه عنده بل خالفا السنه، ثمّ قال: لو صفقت المرأه او الرجل على وجه اللعب لا للاعلام بطلت صلاتهما لان اللعب ينافى الصلاه و يحتمل ذلک مع الكثره خاصّه. و قال العلامه المجلسىّ (ره): اشتهار تخصيص التسبيح بالرجال و التصفيق بالنساء بين المخالفين ممّا يوهم التقيه فيه و فسّر بعض العامّه التصفيق بان تضرب بظهور الأصابع اليمنى صفحه الكف اليسرى أو باصبعين من يمينها على كفها اليسرى لئلا يشبه اللهو. و لا وجه له لان الضرب على وجه اللهو يمتاز عن الضرب لغيره فى الكيفيه و لا يجوز تخصيص النصّ من غير مخصص مع أن منافاه مطلق اللعب للصلاه غير ثابت و قد وردت اخبار فى حصر المبطلات فى أشياء ليس اللعب منها. و قال العلامه (ره) فى النهايه: إذا صفقت ضربت بطن كفها الايمن على ظهر الكف الايسر، أو بطن الأصابع الأخرى و لا ينبغى أن يضرب البطن على البطن لانه لعب و لو فعلته على وجه اللعب بطلت صلاتها مع الكثره و فى القله اشكال ينشأ مع تسويغ القليل و من منافات اللعب الصلاه (البحار).

يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ لُبْسُ الدِّيبَاجِ وَ الْحَرِيرِ فِی غَيْرِ صَلَاهٍ وَ إِحْرَامٍ وَ حُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الرِّجَالِ إِلَّا فِی الْجِهَادِ وَ يَجُوزُ أَنْ تَتَخَتَّمَ بِالذَّهَبِ وَ تُصَلِّیَ فِيهِ وَ حُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الرِّجَالِ إِلَّا فِی الْجِهَادِ (1) قَالَ النَّبِیُّ ص يَا عَلِیُّ لَا تَتَخَتَّمْ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهُ زِينَتُکَ فِی الْجَنَّهِ وَ لَا تَلْبَسِ الْحَرِيرَ فَإِنَّهُ لِبَاسُکَ فِی الْجَنَّهِ وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ فِی مَالِهَا عِتْقٌ وَ لَا بِرٌّ إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَ لَا يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تُصَافِحَ غَيْرَ ذِی مَحْرَمٍ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ ثَوْبِهَا وَ لَا تُبَايِعُ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ ثَوْبِهَا وَ لَا يَجُوزُ أَنْ تَحُجَّ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ أَنْ تَدْخُلَ الْحَمَّامَ فَإِنَّ ذَلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهَا وَ لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَهِ رُکُوبُ السَّرْجِ إِلَّا مِنْ ضَرُورَهٍ أَوْ فِی سَفَرٍ وَ مِيرَاثُ الْمَرْأَهِ نِصْفُ مِيرَاثِ الرَّجُلِ وَ دِيَتُهَا نِصْفُ دِيَهِ الرَّجُلِ وَ تُقَابِلُ الْمَرْأَهُ الرَّجُلَ فِی الْجِرَاحَاتِ حَتَّی تَبْلُغَ ثُلُثَ الدِّيَهِ فَإِذَا زَادَتْ عَلَی الثُّلُثِ ارْتَفَعَ الرَّجُلُ وَ سَفَلَتِ الْمَرْأَهُ (2) وَ إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَهُ وَحْدَهَا مَعَ الرَّجُلِ قَامَتْ خَلْفَهُ وَ لَمْ تَقُمْ بِجَنْبِهِ وَ إِذَا مَاتَتِ الْمَرْأَهُ وَقَفَ الْمُصَلِّی عَلَيْهَا عِنْدَ صَدْرِهَا وَ مِنَ الرَّجُلِ إِذَا صَلَّی عَلَيْهِ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ إِذَا أُدْخِلَتِ الْمَرْأَهُ الْقَبْرَ وَقَفَ زَوْجُهَا فِی مَوْضِعٍ يَتَنَاوَلُ وَرِکَهَا وَ لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَهِ أَنْجَحُ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا وَ لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَهُ علیه السلام قَامَ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی رَاضٍ عَنِ ابْنَهِ نَبِيِّکَ اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ أُوحِشَتْ فَآنِسْهَا اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ هُجِرَتْ فَصِلْهَا اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ ظُلِمَتْ فَاحْکُمْ لَهَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاکِمِينَ.

*ترجمه کمره ای: (هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احکام مخصوص آنان که در آنها از مردان ممتازند)

جابر بن یزید جعفی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه نیست جمعه و جماعت ندارند عیادت بیمار و تشییع جنازه و بلند گفتن تلبیه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و دخول در خانه کعبه از آنها ساقط است در حج سر نتراشند همانا از موی خود ببرند زن پیرامون قضاوت نگردد و متصدی فرماندهی نشود و مستشار نباشد سر نبرد مگر در حال اضطرار زن وضوء را بشستن از باطن ارش آغاز کند و مرد از ظاهر آغاز کند مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و مغرب سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند و سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند چون بنماز ایستد دو پای خود را بهم بچسباند و دست ها را بسینه چسباند (بازوها را) و در حال رکوع دست ها را بدوران خود نهد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را بزمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشیند سپس برای ایستادن جنبش کند و چون برای تشهد نشیند دو پای خود را بلند کند و رانهایش را بهم

چسباند چون تسبیح گوید با انگشتان بشمارد زیرا که مسئول باشند و چون بخدا حاجتی داشته باشد به پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز کند و سر بسوی آسمان بلند کند زیرا چون چنین کرد خدا دعایش را مستجاب کند و او را نومید نگرداند در مسافرت غسل جمعه بر او نیست ولی در وطن روا نیست آن را ترک کند گواهی زنان در باره حدود روا نباشد، گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو معتبر نیست ولی در امور دیگر برای مردها نگاه بر آن روا نیست (چون حیض و بکارت) گواهی آنها معتبر است.

زنها از وسط راه نروند و از دو کناره آن عبور کنند، روا نیست که زنان در بالا خانه های مشرف براه منزل گیرند و نه نویسندگی بیاموزند خوبست چرخ ریسی و سوره نور را یاد بگیرند و بد است که سوره یوسف را یاد بگیرند.

چون زنی از دین برگشت او را توبه دهند اگر توبه پذیرفت که بسیار خوب و اگر نپذیرفت او را تا همیشه زندانی کنند و مانند مرد از دین برگشته او را نکشند بلکه در زندان کارهای سخت باو تحمیل کنند و خوراک و آب را مگر باندازه قوت از وی دریغ دارند خوراک بد باو بدهند و جامه زبر به او بپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد، جزیه بر زنان نیست.

چون هنگام زائیدن زن در رسد زنان بیکار را از خانه او بیرون کنند تا نخست بر عورت او ننگرند، زن حائض و جنب روا نیست که هنگام تلقین نزد مرده باشد زیرا فرشتگان از او در آزار شوند برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در قبرش نهند چون زن از جای خود برخاست تا جایش سرد نشده برای مرد روا نیست که بر جای او بنشیند.

جهاد زن اینست که خوب شوهر داری کند حق شوهر بر او از هر کس بزرگتر باشد، شوهر از همه کس سزاوارتر است که بر جنازه او نماز بخواند، برای زن مسلمان روا نیست که برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود زیرا که ممکن است برای شوهرهای خود تعریف کنند، روا نیست عطر زند و از خانه خود بیرون شود، روا نیست که خود را بمردان همانند کنند زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله مردانی که همانند زن شوند لعنت کرده و زنانی که همانند مردان شوند لعنت فرموده، برای زن روا نیست که خود را بی شوهر گذارد اگر چه رشته ای باشد که بگردن کند و روا نیست که انگشتان خود را سفید و بدون خضاب گذارد اگر چه با حنا آن را مالش دهد، در حال حیض خضاب نبندد زیرا ممکنست شیطان او را آزار کند.

چون زن را در حال نماز حاجتی رخ دهد دو دست را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست خود اشاره میکند و بلند سبحان اللّٰه میگوید برای زن روا نباشد که سر برهنه و بدون سرپوش نماز بخواند مگر کنیز که میتواند سر برهنه نماز بخواند، برای زن در غیر حال نماز و احرام جایز است جامه ابریشمین بپوشد ولی بر مردان حرامست مگر در حال جهاد؟ جایز است زن انگشتر طلا بدست کند و با آن نماز بخواند ولی بر مرد حرامست پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود یا علی انگشتر طلا بدست مکن که آن زیور تو است در بهشت، جامه ابریشمین مپوش که آن جامه تو است در بهشت برای زن روا نیست که بنده خود را آزاد کند یا آنکه از مال خود احسانی بدهد مگر آنکه از شوهر خود اجازه داشته باشد، روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش، روا نیست زن با نامحرم دست بدهد یا بیعت کند مگر از پشت جامه روا نیست که حج مستحبی رود مگر باجازه شوهرش، روا نیست که زن بحمام رود که بر او حرامست روا نیست که سوار زین شود مگر از ناچاری یا در سفر، ارث زن نیمه ارث مرد است، دیه زن نیم دیه مرد است و در دیه زخمها تا سه یک دیه کامله برسد با مرد برابر است و چون بیشتر شد بنصف بر میگردد چون زنی تنها با مرد نماز جماعت بخواند پشت سر مرد بایستد و کنار او نایستد چون کسی بر جنازه زنی نماز بخواند برابر سینه او بایستد ولی اگر جنازه مرد باشد برابر سر او بایستد، چون جنازه زن را در گور نهند شوهرش در جایی باشد که ران او را بگیرد و وارد گور کند پیش خدا برای زن شفیعی بهتر و مؤثرتر از خشنودی شوهرش نیست.

چون فاطمه علیها السّلام مرد امیر مؤمنان علیه السّلام به بالینش ایستاد و گفت بار خدایا من از دختر پیغمبرت صلّی الله علیه و آله راضیم من در هراس افتادم او را آرام دار بار خدایا او از ما کنار شد با وی به پیوند بار خدایا ستم کشید تو حکم او باش که بهترین حکم دهندگانی.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفتاد و سه منش راجع به زنان و آداب ایشان است)

جابر پور یزید جعفی گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: بر زنان اذان و اقامه نیست نماز آدینه نیست نماز جماعت ندارند عیادت بیمار نیست تشییع جنازه نیست بلند گفتن تلبیه نیست دویدن میان صفا و مروه نیست بوسیدن حجر الاسود نیست در آمدن به خانه کعبه نیست، در حج سر تراشیدن نیست بلکه از

موی خود ببرند داور شدن نیست فرماندهی نیست مستشاری نیست سر بریدن نیست مگر در حال اضطرار زن دست نماز را هنگام شستن از درون ارش آغازد و مرد از بیرون آن آغازد مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و نماز شام سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند در نماز دو پای خود را به یک دیگر رساند و دست ها را به سینه چسباند بازوان را در حال رکوع و دست ها را به دوران خویش گذارد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را به زمین چسباند و چون سر از سجده بردارد بنشیند سپس برای ایستادن حرکت کند برای تشهد نشیند و دو پای خود را بلند سازد و رانهای خود را به یک دیگر برساند چون تسبیح گوید با انگشت بشمارد زیرا مسئول باشند.

هر گاه به خدا نیازی داشته باشد به بام سرای خویش رود و دوگانه گزارد و سر سوی آسمان بردارد زیرا چون چنین کند خدا خواست وی را برآورد و او را نومید نگرداند. در مسافرت غسل آدینه بر وی نباشد لیک در وطن ترک آن روا نباشد گواهی زنان در باره حدود جائز نیست گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو یعنی هلال اعتباری نیست لیک در کارهای دیگر برای مردان نگاه بر آن روا نباشد مانند حیض و بکارت گواهی ایشان یعنی زنان معتبر است. زنان از میانه نروند بلکه از کناره گذر کنند. جائز نیست زنان در بالاخانه ها مسلط بر راه جای گیرند ضرورت ندارد نگارش فرا گیرند، رشتن و فرا گرفتن سوره نور را خوبست بیاموزند، سوره یوسف را فرا مگیرند.

هر گاه زنی از دین بازگشت او را توبه دهند هر گاه پذیرفت اشکالی نیست و هر گاه نپذیرفت وی را برای همیشه زندانی سازند و چون مردان از دین بازگشت به قتل مرسانند اما ایشان را در زندان به کارهای سخت وادارند و خوراک و آشامیدنی را به اندازه ضرورت به زنان دهند. و خوراک نیکو در زندان ندهند و جامه درشت در آنجا به ایشان پوشانند و هنگام نماز وی را شکنجه کنند تا نماز گزارد و روزه بدارد، جزیه- دادن بر زنان نباشد.

هنگام زایش زنان بی کار را از خانه وی بیرون کنند تا بر عورت وی منگرند، زن دشتان و جنب را هنگام تلقین مرده دور کنند زیرا فرشتگان از ایشان در آزار گردند، برای زن دشتان و جنب روا نباشد که مرده را در گور نهند. هر گاه زنی از جای خویش برخاست تا جای وی سرد نشده مرد آنجا منشیند. بر زنان جهاد نباشد بلکه جهاد وی شوهر داری اوست، حق شوی بر وی از هر حقی کلان تر است. شوی از همه کس بدو سزاوارتر است که

بر جنازه وی نماز گزارد برای زن مسلمان جائز نباشد که مقابل زن جهود یا ترسا برهنه گردد چون ممکن است برای شوی خود باز گوی کنند. برای زنان عطر به کار بردن و از سرای خود بیرون رفتن جائز نباشد، نیز مانند ساختن خود را به مردان روا نباشد. پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: مردانی که خود را مانند زنان سازند و زنانی که خود را مانند مردان سازند ملعون اند اگر چه رشته یی باشد که به گردن خود کند. و جائز نیست که انگشتان خود را سفید و بی خضاب گزارد.

و اگر چه با حنا آن را رنگ دهد. در زمان دشتان خضاب مکند، چون ممکن است دیو وی را گزند رساند. چون زن را در حال نماز نیازی رخ دهد دو دست را بهمزند لیک مرد در حال نماز با سر و دست خویش اشارت کند. سبحان اللّه را بلند گوید. برای زن سر برهنه در نماز بودن جائز نیست مگر آنکه کنیز باشد که می تواند سر برهنه نماز بگزارد، برای زن در غیر حال نماز و احرام جامه ابریشمی پوشیدن روا باشد. اما بر مردان حرام است مگر در حال جهاد. زن می تواند انگشترین زر در دست کند و با آن نماز گزارد اما بر مرد حرام است. پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی گفت: انگشترین زر در دست مکن چون آن از زیور بهشت است و همچنین جامه ابریشمی که از زینتهای بهشت است. زن بنده خود را نمی تواند آزاد کند مگر به فرمان و اجازه شوی خود. زن روزه مستحبی بی اجازه شوی خود می گیرد. جائز نیست که زن با کسی از نامحرمان دست دهد مرگ از روی جامه و همچنین بیعت کردن مگر از زیر جامه، حج مستحبی بی اجازه شوی جائز نیست به گرمابه بیرون از سرا جائز نیست برود مگر آنکه در سرای وی گرمابه نباشد، سوار شدن بر زین روا نباشد مگر از ناچاری یا در سفر. ارث زن نیمه یی از ارث مرد است. دیه زن نصف دیه مرد است. و در دیه گزندها تا یک سوم دیه کامل برسد با مرد برابر است هر گاه بیشتر شد به نصف باز گردد. هر گاه زن تنها با مرد نماز جماعت گزارد پشت سر مرد بایستد و کنار او نباشد، چون کسی بر جنازه زن نماز گزارد میان سینه وی ایستد و بر مرد نزد سر وی و هر گاه زن را داخل گور کنند شوی وی در جایی که رانهای ویست می ایستد و می گیرد.

به نزد خدا برای زن شفیعی برتر از خشنود کردن مرد خود نیست. چون فاطمه دخت پیامبر درگذشت شویش علی بر وی ایستاد و گفت: خدایا من از دختر پیامبر خشنود هستم. من در بیم هستم وی را آرام دار، و از کسی که ستم بر وی کرد تو داور میان ایشان باش چون برترین داوران هستی.

***ترجمه فهری زنجانی: (هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و مردان)

جابر بن یزید گوید: شنیدم امام باقر میفرمود: بر زنان نه اذان گفتن لازم است و نه اقامه و نه جمعه و نه جماعت و نه عیادت بیماران و نه دنبال جنازه ها رفتن و نه لبیک های احرام را بلند گفتن و نه در میان صفا و مروه دویدن و نه حجر الاسود را بوسیدن و نه میان خانه کعبه داخل شدن و نه سر تراشیدن بلکه از موهایشان میچینند و زن نباید متصدی قضاوت شود و متصدی فرمانداری نگردد و طرف مشورت قرار نگیرد و قربانی را سر نبرد مگر در حال ناچاری و زن هنگام وضوء گرفتن از باطن ذراع آغاز شستن میکند و مرد از ظاهرش و مانند مردان مسح نمیکشد بلکه بر او لازم است که در نماز صبح و مغرب چادر خود را از سرش که جای مسح است بردارد و مسح بکشد و در باقی نمازها انگشتش را بزیر چادر داخل کند و بدون آنکه چادر خود را بیفکند بر سر خود مسح بکشد و چون بر نماز بایستد هر دو پا را بهم چسبانده و بازوهای خود را بسینه اش می چسباند دستش را در حال رکوع بر دو ران خود می نهد و چون خواست بسجده رود می نشیند و در سجده خود را بزمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشیند و سپس از جا برخیزد و چون برای تشهد نشیند دو پای خود را بلند کند و دو ران خود را بهم بچسباند و چون تسبیح بگوید انگشتان خود را بر بندد زیرا که از آنان سؤال خواهد شد و چون نیازی بخدای عز و جل داشته باشد بر بام خانه خود رفته و دو رکعت نماز بخواند و سر را برهنه نموده بسوی آسمان بلند کند که چون چنین کند خداوند دعای او را مستجاب فرموده و ناامیدش نگرداند و بر زن در سفر غسل جمعه لازم نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترک کند و زنان را گواهی دادن در هیچ یک از حدود روا نیست و گواهی آنان در باره طلاق روا نیست و نه در دیدن ماه نو و گواهی آنان در آنچه برای مرد نگاه کردن بآن جایز نیست روا است و زنها نباید از وسط جاده راه بروند بلکه از دو طرف آن عبور کنند و نباید در بالا خانه ها بنشینند و نه نویسندگی بیاموزند و مستحب است که نویسندگی و سوره نور را بیاموزند و مکروه است برای زنان آموختن سوره یوسف و چون زن از اسلام مرتد شود پیشنهاد توبه باو میگردد پس اگر توبه کرد که رها می شود و اگر نه بزندان ابد محکوم میگردد و زن را نکشند مانند مرد که اگر از دین برگردد باید کشته شود بلکه کارهای دشوار باو تحمیل می کنند و بجز از غذا و از خوراک ناگوار باو ندهند و بجز پوشاک زبر باو نپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد و جزیه بر زنان نیست و چون هنگام زاییدن فرا رسد لازم است که هر که از زنان خارج در خانه است بیرون کنند تا نخست بر عورت او نگاه نکنند و زنی که در حال

حیض است و یا جنب است نباید بهنگام تلقین در نزد مرده حاضر شود زیرا فرشتگان از زن حائض و جنب در آزارند و برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در میان قبر بگذار و چون زن از مجلسی برخاست برای مرد روا نیست که بجای او نشیند تا آنگاه که جایگاهش سرد شود و جهاد زن این است که نیکو شوهر داری کنند و حق شوهر بر زن از همه کس سزاوارتر است که بر او نماز گذارد و زن را روا نیست که در میان زنان یهودی و نصرانی برهنه شود زیرا آنان برای شوهران خود توصیف خواهند کرد و زن را روا نیست که چون از خانه بیرون رود بر خود عطر بزند و او را روا نیست که خود را بمردان شبیه کند زیرا رسول خدا مردانی را که خود را بزنان شبیه می کنند و زنانی را که خود را بمردان شبیه می کنند لعن فرموده و زن را روا نیست که خود را بی شوهر بگذارد اگر چه رشته ای بجای شوهر بگردن خود بیندازد و روا نیست که انگشتان او سفید دیده شود گرچه با اندکی حنا رنگین بسازد زیرا بیم آن میرود که شیطان باو آزار برساند و چون زن را در حال نماز نیازی پیش بیاید دستهای خود را به هم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست اشاره می کند و تسبیح را بلندتر میگوید و زن را روا نیست که بی چادر نماز بخواند مگر اینکه کنیز باشد که او بی چادر و سرباز نماز میخواند و برای زن جایز است که در غیر حال نماز و احرام جامه ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان این چنین جامه حرام است مگر در حال جهاد و زن را روا است که انگشتر طلا بدست کرده و با آن نماز بخواند ولی این بر مردان حرام است مگر در حال جهاد که پیغمبر فرمود یا علی انگشتر طلا بدست نکن که آن زیور تست در بهشت و جامه حریر نپوش که آن جامه تست در بهشت و زن را روا نیست که از مال خود بنده ای آزاد کند و نه احسانی نماید مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که با نامحرم دست بدهد مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بیعت کند مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بحج مستحبی برود مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که بحمام برود که این کار بر او حرام است و زن را روا نیست که سوار بر زین شود مگر در حال ناچاری یا در سفر و ارثی که زن میبرد باندازه نصف ارث مرد است و دیه اش نصف دیه مرد است و زن با مرد در دیه زخم ها مساوی است تا اینکه باندازه نصف ارث مرد است و دیه اش نصف دیه مرد است و زن با مرد در دیه زخم ها مساوی است تا اینکه باندازه یک سوم دیه کامل باشد و چون دیه زخم از یک سوم دیه کامل گذشت دیه مرد بالا میرود و دیه زن کم میگردد و چون زن بتنهائی با مرد نماز بخواند باید در پشت سر مرد بایستد و در کنار او نه ایستد و چون زن بمیرد آنکه بر او نماز میخواند در نزد سرش می ایستد و چون زن را در میان گور نهند شوهرش در جایی می ایستد که بتواند ران او

را گرفته و بقبر بگذارد و برای زن در نزد پروردگارش هیچ شفاعت کننده ای از رضایت شوهرش بهتر نیست و چون فاطمه علیه السّلام از دنیا رفت امیر المؤمنین کنار جنازه او ایستاد و عرض کرد بار الها من از او که دختر پیغمبر است راضی هستم بار الها او را وحشت گرفته تو آرام دلش باش بار الها او از ما دور شد تو با او بپیوند بار الها بر او ستم رفت تو بر سود او حکم فرما که تو بهترین حکم فرمایانی.

****ترجمه جعفری: (هفتاد و سه ویژگی در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و احکام مردان)

جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: احکامی که بر زنان لازم نیست عبارت است از: اذان و اقامه گفتن، نماز جمعه، نماز جماعت، عیادت از بیمار، تشییع جنازه، بلند گفتن لبیک های احرام، هروله میان صفا و مروه، بوسیدن حجر الاسود، وارد شدن در کعبه، تراشیدن سر، بلکه (برای خروج از احرام) از موهایشان می چینند، تصدّی قضاوت، تصدّی فرمانداری، قرار گرفتن در طرف مشورت، ذبح قربانی- مگر در حال ناچاری- آنان وضوی خود را از باطن آغاز می کنند و مردان از ظاهر آن، مانند مردان مسح نکشند بلکه بر او لازم است که در نماز صبح و مغرب مقنعه از سرش که موضع مسح است بردارد و بر سرش مسح بکشد، و در باقی نمازها انگشتش را به زیر مقنعه داخل کرده و بدون این که مقنعه از سر بردارد مسح بکشد.

و آنگاه که برای نماز ایستاد هر دو پایش را به هم بچسباند و دست هایش را به سینه اش گذارد و در حال رکوع دستانش را بر دو رانش نهد و آنگاه که خواست سجده کند می نشیند و در سجده خود را بر زمین می چسباند و چون سر از سجده برداشت، بنشیند آنگاه به قیام برخیزد، و چون برخاست به تشهّد بنشیند، دو پایش را بلند کرده و رانهایش را بهم می چسباند، آنگاه که بخواهد تسبیح گوید انگشتان خود را بر بندد چرا که از آنان پرسش خواهد شد و هر گاه حاجتی به سوی خدا داشته باشد بر بام خانه خود رفته و دو رکعت نماز بخواند و سرش را به سوی آسمان برهنه کند؛ زیرا که چون چنین کند خداوند دعای او را پذیرفته و او را ناامید نمی کند، برای زن در سفر، غسل جمعه نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترک کند و بر زنان گواهی در هیچ مورد از حدود جایز نیست، شهادت آنان در طلاق و در رؤیت ماه نو جایز نیست، ولی گواهی آنان در مواردی که نگاه مردان بر آن روا نیست، جایز است. زنان نبایستی از سمت بالای جاده راه بروند بلکه بایستی از دو طرف آن عبور نمایند، آنان نبایستی در بالای

خانه ها بنشینند و نویسندگی نیاموزند و بر آنان مستحب است که ریسندگی آموخته و سوره نور را یاد گیرند و آموختن سوره یوسف بر آنان مکروه است.

و آنگاه که زن از اسلام مرتد گردد به او پیشنهاد توبه داده می شود. اگر توبه کرد که آزاد است و گر نه برای همیشه در زندان می ماند، و در صورت ارتدادش همانند مردان کشته نمی شوند بلکه کارهای سختی به او تحمیل می شود و از غذا و نوشیدنی به اندازه ای که توان داشته باشد به او نمی دهند و از غذای گوارا او را محروم نموده و لباسهای خشن و زبر بر او پوشانند و برای نخواندن نماز و نگرفتن روزه او را می زنند.

بر زنان جزیه نیست و آنگاه که موقع زایمان او فرا رسید لازم است همه زنانی که در خانه اند بیرون کنند تا نخستین بیننده به عورت او نباشند. بر زنی که در حال حیض یا جنب است جایز نیست به هنگام تلقین میّت حاضر شود، زیرا که فرشتگان از زن حائض و جنب در آزارند، و بر چنین زنی جایز نیست مرده را در میان قبر گذارد. و آنگاه که زن از جایگاهش برخاست برای مرد جایز نیست که به جای او نشیند تا آنگاه که جایگاهش سرد شود و جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است و بزرگترین حق بر زن، حق همسر اوست و به هنگام مرگ او سزاوارترین فرد برای نماز خواندن بر اوست. و بر زن جایز نیست که در میان زنان یهودی و مسیحی برهنه شود؛ زیرا آنان او را به شوهران خود توصیف می کنند و آنگاه که می خواهد از خانه اش بیرون رود جایز نیست که خود را معطر سازد و بر او جایز نیست که خود را به مردان شبیه سازد؛ زیرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردانی را که خود را به زنان شبیه و زنانی را که خود را به مردان شبیه می کنند، لعن فرموده است و بر زن روا نیست که بی پیرایه باشد گرچه رشته ای به گردن بیاندازد و روا نیست که انگشتانش سفید دیده شود گرچه با اندکی حنا رنگین کند، و در دوران حیض نبایستی حنا ببندد که بیم آن می رود که شیطان به او آزار رساند.

هنگامی که زن در حال نماز حاجتی داشته باشد، دستهای خود را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سرش و پشتش اشاره کرده و تسبیح را بلندتر بگوید. و بر زن جایز نیست که بی مقنعه نماز بخواند مگر این که کنیز باشد که او با سر برهنه و بدون مقنعه می تواند نماز بخواند و بر زن جایز است که در غیر نماز و احرام لباس ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان چنین لباسی جز در حال جهاد حرام است، و بر زن رواست که انگشتر طلا به دست کرده و با آن نماز بخواند و این عمل بر مردان- [جز در حال جهاد]

حرام است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! انگشتر طلا بدست مکن که آن زیور تو در بهشت است و لباس حریر مپوش که لباس تو در بهشت است.» و بر زن روا نیست که از مالش بنده ای آزاد کند و نه احسانی کند، مگر با اجازه همسرش. و او را جایز نیست که بدون اجازه همسرش روزه مستحبی بگیرد و او را روا نیست که با نامحرمی دست دهد مگر از پشت لباسش، و او را روا نیست با نامحرمی بیعت کند مگر از پشت لباسش. و او را روا نیست که بدون اجازه همسرش حج مستحبی انجام دهد.

و بر زن جایز نیست که به حمّام (در بیرون خانه) رود چرا؛ که این کار بر او حرام است و او را روا نیست که سوار بر زین شود مگر در موارد ناچاری یا در سفر، و میراث زن نصف میراث مرد است. دیه او نصف دیه مرد است و به هنگام دیه جراحات دیه زن با مرد برابر است تا این که به اندازه یک سوّم دیه کامل گردد و چون بیش از یک سوّم گردد، دیه مرد زیاد می شود و دیه زن کم می گردد و چون زن بخواهد به تنهایی با مرد نماز بخواند، بایستی پشت سر مرد بایستد و در کنار او نایستد و چون زنی بمیرد، نمازگزار بر او در نزد سینه اش می ایستد و نمازگزار بر مرد کنار سرش می ایستد و چون در میان قبر نهند همسرش در جایی می ایستد که بتواند از ران او گرفته و در قبر گذارد و برای زن در پیشگاه خدا، هیچ شفاعتگری بهتر از رضایت همسرش نیست و هنگامی که فاطمه (س) از دنیا رفت امیر مؤمنان علی علیه السّلام برخاست و گفت: «خداوندا! من از او که دختر پیامبر است راضی هستم. خداوندا! او را هراس افتاده، پس به او مونس بده. خداوندا! او از ما دور شده تو به او بپیوند. خداوندا! بر او ستم شده تو به نفع او داوری کن که تو بهترین داوران هستی.»

أعطی الله عز و جل العقل خمسه و سبعین جندا و أعطی الجهل خمسه و سبعین جندا

13- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ

1- . کذا فی بعض النسخ و لیس فی الوسائل.

2- . يعنى فى ديه الأصابع مثلا تقابل المرأه الرجل فى الثلث و ان زادت على ثلاث أصابع تكون نصف ديه الرجل فعلى هذا إذا قطع أحد من الرجل أو المرأه ثلاث أصابع فديتها سواء، و أمّا إذا قطع منهما أربع أصابع فديه المرأه نصف ديه الرجل.

الْحِمْيَرِيُّ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَی ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَّفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی خَلَقْتُكَ خَلْقاً عَظِيماً وَ كَرَّمْتُكَ عَلَی جَمِيعِ خَلْقِی قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ ظُلْمَانِيّاً فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبِلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ- ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْداً فَلَمَّا رَأَی الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِی خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِی بِهِ فَأَعْطِنِی مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِی قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْداً فَكَانَ مِمَّا أَعْطَی الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَ وَ التَّصْدِيقُ وَ ضِدَّهُ الْجُحُودَ وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدَّهُ الْقُنُوطَ وَ الْعَدْلُ وَ ضِدَّهُ الْجَوْرَ وَ الرِّضَا وَ ضِدَّهُ السُّخْطَ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدَّهُ الْيَأْسَ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدَّهُ الْحِرْصَ وَ الرَّأْفَةُ وَ ضِدَّهَا الْغِرَّةَ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْغَضَبَ (1) وَ الْعِلْمُ وَ ضِدَّهُ الْجَهْلَ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدَّهُ الْحُمْقَ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدَّهَا التَّهَتُّكَ وَ الزُّهْدُ وَ ضِدَّهُ الرَّغْبَةَ وَ الرِّفْقُ وَ ضِدَّهُ الْخُرْقَ (2) وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدَّهَا الْجُرْأَةَ وَ التَّوَاضُعُ وَ ضِدَّهُ التَّكَبُّرَ وَ التُّؤَدَةُ وَ ضِدَّهَا التَّسَرُّعَ وَ الْحِلْمُ وَ ضِدَّهُ السَّفَهَ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدَّهُ الْهَذَرَ

1- . الرأفه و الرحمه احدهما مکرر و فی الکافی و المحاسن (ضد الرأفه القسوه).
2- . الخرق- بالضم و التحریک- ضدّ الرفق و أن لا یحسن العمل، و التصرف فی الأمور. (القاموس).

وَ الِاسْتِسْلَامُ وَ ضِدَّهُ الِاسْتِكْبَارَ وَ التَّسْلِيمُ (1) وَ ضِدَّهُ التَّجَبُّرَ وَ الْعَفْوُ وَ ضِدَّهُ الْحِقْدَ وَ الرِّقَّةُ وَ ضِدَّهَا الْقَسْوَةَ وَ الْيَقِينُ وَ ضِدَّهَا الشَّكَّ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدَّهُ الْجَزَعَ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدَّهُ الِانْتِقَامَ وَ الْغِنَى وَ ضِدَّهُ الْفَقْرَ وَ التَّفَكُّرُ وَ ضِدَّهُ السَّهْوَ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدَّهُ النِّسْيَانَ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ وَ الْقُنُوعُ وَ ضِدَّهُ الْحِرْصَ وَ الْمُوَاسَاهُ وَ ضِدَّهَا الْمَنْعَ وَ الْمَوَدَّهُ وَ ضِدَّهَا الْعَدَاوَةَ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدَّهُ الْغَدْرَ وَ الطَّاعَهُ وَ ضِدَّهَا الْمَعْصِيَهَ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدَّهُ التَّطَاوُلَ وَ السَّلَامَهُ وَ ضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَ الْحُبُّ وَ ضِدَّهُ الْبُغْضَ وَ الصِّدْقُ وَ ضِدَّهُ الْكَذِبَ وَ الْحَقُّ وَ ضِدَّهُ الْبَاطِلَ وَ الْأَمَانَهُ وَ ضِدَّهَا الْخِيَانَهَ وَ الْإِخْلَاصُ وَ ضِدَّهُ الشَّوْبَ وَ الشَّهَامَهُ وَ ضِدَّهَا الْبَلَادَهَ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدَّهُ الْغَبَاوَهَ (2) وَ الْمَعْرِفَهُ وَ ضِدَّهَا الْإِنْكَارَ وَ الْمُدَارَاهُ وَ ضِدَّهَا الْمُكَاشَفَهَ وَ سَلَامَهُ الْغَيْبِ وَ ضِدَّهَا الْمُمَاكَرَهَ وَ الْكِتْمَانُ وَ ضِدَّهُ الْإِفْشَاءَ وَ الصَّلَاهُ وَ ضِدَّهَا الْإِضَاعَهَ وَ الصَّوْمُ وَ ضِدَّهُ الْإِفْطَارَ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدَّهُ النُّكُولَ وَ الْحَجُّ وَ ضِدَّهُ نَبْذَ الْمِيثَاقِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ ضِدَّهُ النَّمِيمَهَ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدَّهُ الْعُقُوقَ وَ الْحَقِيقَهُ وَ ضِدَّهَا الرِّيَاءَ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدَّهُ الْمُنْكَرَ وَ السَّتْرُ وَ ضِدَّهُ التَّبَرُّجَ (3) وَ التَّقِيَّهُ وَ ضِدَّهَا الْإِذَاعَهَ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدَّهُ الْحَمِيَّهَ وَ التَّهْيِئَهُ (4) وَ ضِدَّهَا الْبَغْيَ وَ النَّظَافَهُ وَ ضِدَّهَا الْقَذَرَ وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدَّهُ الْخَلْعَ (5) وَ الْقَصْدُ وَ ضِدَّهُ الْعُدْوَانَ وَ الرَّاحَهُ وَ ضِدَّهَا التَّعَبَ وَ السُّهُولَهُ وَ ضِدَّهَا الصُّعُوبَهَ وَ الْبَرَكَهُ وَ ضِدَّهَا الْمَحْقَ وَ الْعَافِيَهُ

1- . الاستسلام: الانقياد للّه تعالى فيما يأمر و ينهى. و التسليم: الانقياد لائمه الحق. و فى الكافى فى مقابل التسليم (الشك).
2- . فى العلل (الفطنه و ضدها الغباوه).
3- . التبرج: اظهار الزينه. و لعلّ هذه الفقره مخصوص بالنساء كما احتمله العلامه المجلسىّ (ره).
4- . يعنى الموافقه و المصالحه بين الجماعه و امامهم.
5- . الخلع- بالخاء المعجمه- أى خلع لباس الحياء و هو مجاز شايع و فى بعض النسخ (الجلع) بالجيم و هو قله الحياء. و القصد: اختيار الوسط فى الأمور.

وَ ضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدَّهُ الْمُكَاثَرَةَ (1) وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْهَوَى وَ الْوَقَارُ وَ ضِدَّهُ الْخِفَّةَ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدَّهَا الشَّقَاءَ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدَّهَا الْإِصْرَارَ وَ الِاسْتِغْفَارُ وَ ضِدَّهُ الِاغْتِرَارَ وَ الْمُحَافَظَةُ وَ ضِدَّهَا التَّهَاوُنَ وَ الدُّعَاءُ وَ ضِدَّهُ الِاسْتِنْكَافَ وَ النَّشَاطُ وَ ضِدَّهُ الْكَسَلَ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدَّهُ الْحَزَنَ وَ الْأُلْفَةُ وَ ضِدَّهَا الْفُرْقَةَ (2) وَ السَّخَاءُ وَ ضِدَّهُ الْبُخْلَ (3) فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ عليه السلام وَ إِنَّمَا يُدْرَكُ الْفَوْزُ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ مُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ.ل.

*ترجمه کمره ای: (خدای عز و جل بعقل هفتاد و پنج لشکر داده و بجهل هم هفتاد و پنج لشکر داده)

سماعه بن مهران گوید من خدمت امام ششم علیه السّلام بودم جمعی از دوستان او هم حضور داشتند ذکر عقل و جهل بمیان آمد، امام ششم علیه السّلام فرمود عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید عرض کردم قربانت ما جز آنچه تو بما آموختی نمیشناسیم امام ششم علیه السّلام فرمود براستی خدای بزرگوار عقل را آفرید او را از نور خود در سمت راست عرش در آغاز آفرینش روحانیین پدید آورد و باو فرمود پیش بیا پیش آمد سپس فرمود پس برو پس رفت خدای عز و جل فرمود تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرامی داشتم سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود پس برو پس رفت سپس فرمود پیش بیا نیامد فرمود تکبر کردی او را لعنت کرد سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل آن احترامی که خدا بعقل نهاد و آن لشکری که به وی داد دید دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد خدایا این هم خلقی است مانند من او را خلق کردی و نیرو دادی من ضد او هستم و نیروئی ندارم بمن هم لشکری چون وی عطا کن فرمود عطا میکنم ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون میکنم عرض کرد بسیار خوب خدا باو هم هفتاد و پنج لشکر عطا کرد یکی از لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل خیر است که وزیر عقل است و ضد او شر است که وزیر جهل است، ایمان است و ضد آن کفر است، باور هست که ضدش انکار است، امید است که ضدش نومیدی است، عدل است که ضدش جور است؛ رضا است که ضدش خشم است، شکر است که ضدش کفر است.

طمع است که ضدش یأس است، توکل است که ضدش حرص است، مهربانی است که ضدش فریب است، رحمت است که ضدش غضب است، دانائی است که ضدش نادانی است، فهم است که ضدش حماقت است، پارسائی است که ضدش پرده دری است، زهد است که ضدش رغبت است، رفق است که ضدش کج خلقی است، ترس است که ضدش تجری است، تواضع است که ضدش تکبر است آرامی است که ضدش شتاب است؛ حلم است که ضدش سفاهت است، خاموشی است که ضدش یاوه سرائی است؛ سر فرود آوردن است که ضدش کبرورزیدن است، تسلیم بودن است که ضدش جباری است، گذشت است که ضدش کینه است مهر انگیزی است که ضدش سخت دلی است، یقین است که ضدش شک است، صبر است که ضدش بی تابی است، بخشیدن گناه است که ضدش انتقام است، بی نیازی است که ضدش حاجتمندی است، تفکر است که ضدش سهو است، حفظ است که ضدش فراموشی است، مهرورزی است که ضدش بیعلاقگی است، قناعت است که ضدش آز است، همراهی است که ضدش دریغ است، دوستی است که ضدش دشمنی است، وفا است که ضدش غداری است، فرمانبری است که ضدش نافرمانی است، فروتنی است که ضدش گردنکشی است، تندرستی است که ضدش گرفتاری است، دوستی که ضدش دشمنی است؛ راستی که ضدش دروغ است حق که ضدش باطل است، امانت که ضدش خیانت است، اخلاص که ضدش بد دلی است، شهامت که ضدش کندی است، فهم که ضدش نفهمی است، معرفت که ضدش انکار است، مدارا که ضدش پرده دری است. حفظ عیب که ضدش دوروئی و مکاری است؛ راز پوشی که ضدش فاش کردن است، نماز که ضدش بی نمازی است، روزه که ضدش افطار است، جهاد که ضدش نکول و تنبلی است، حج که ضدش عهدشکنی است، حرف نگهداشتن که ضدش سخن چینی است، احسان بپدر و مادر که ضدش ناسپاسی است، حقیقت که ضدش ریاء است؛ معروف که ضدش منکر است، خودپرستی که ضدش جلوه فروشی است، تقیه که ضدش اشاعه اسرار و بی پروائی است، انصاف که ضدش طرفداری بر خلاف حق است، خوشباشگوئی و خوش برخوردی که ضدش هجوم و ستمگری است، پاکیزگی که ضدش پلیدی است، حیا که ضدش لودگی و دریدگی است، میانه روی که ضدش تجاوز و عدوان (خ عدول) است؛ آسایش که ضدش رنجش است، آسانی و آرامش که ضدش سختی و بدسگالی است، برکت که ضدش کمی و کاستی است، عافیت که ضدش بلاء و گرفتاری است، صمیمیت که ضدش ظاهر سازی است؛ حکمت که ضدش هواپرستی است وقار که ضدش سبکی است، خوشبختی که ضدش بد بختی است، پشیمانی از گناه که ضدش اصرار بر گناه است، استغفار که ضدش غرور است،

محافظه کاری که ضدش سهل انگاری است، خواست از خدا که ضدش رو گردانی است، نشاط که ضدش تنبلی است، خوشدلی که ضدش اندوه است، الفت که ضدش جدائی است، سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل اند جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل میباشند و کم کم ترقی میکنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند همانا رسیدن باین مقام بشناختن عقل و صفات آن و کناره گیری از جهل و صفات آنست خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه)

سماعه پور مهران گفته: نزد امام صادق علیه السّلام بودم، گروهی از دوستان وی نیز بودند، یاد آوری از عقل و جهل شد. امام گفت:

عقل و سپاه وی را بشناسید تا در کارها رهنما شده باشید گفتم: برخی تو ما آنچه تو به ما آموزی دیگر چیزی نشناسیم. در پاسخ گفت: خدا عقل را بیافرید از نور خویش و از سوی راست عرش بداشت و به وی گفت:

فرا پیش آی بیامد سپس گفت: باز گرد باز گشت. خدا گفت: ترا از همه مخلوقات برتر آفریدم و بر همه ایشان ترا گرامی داشتم. آنگاه جهل را از دریای شور و تاریک بیافرید و به آن گفت: بازگرد بازگشت آنگاه گفت: فرا پیش آی نیامد. گفت: بزرگی می نمایی آن را نفرین کرد، سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر فراهم کرد چون جهل آن گرامی داشت را از خدا دید و آن لشکری را که به عقل داد، دشمنی آن را در دل گرفت و گفت: خدایا، این نیز مخلوقی چون من است. آن را بیافریدی و نیرو و سپاه دادی من ضد آن هستم و نیرویی ندارم مرا نیز چون او لشکری ده.

گفت: می دهم اما اگر پس از آن گناه ورزیدی ترا با سپاه تو از آمرزش خویش دور گردانم. جهل پذیرفت. آنگاه خدا به وی نیز هفتاد و پنج سپاه داد. یکی از سپاه های عقل خیر و نیکی ست که وزیر و دستور عقل است و ضد آن شر است که وزیر و دستور جهل است، ایمان و گرایش است و ضد آن کفر است، اعتقاد است که ضد آن انکار است، امید است و ضد آن نومیدی ست، داد است که ضد آن بی داد است، خشنودیست که ضد آن

خشم است، سپاس است که ضد آن ناسپاسی ست آز است که ضد آن ناامیدیست، توکل است که ضد آن آز است، مهربانی ست که ضد آن فریب و نامهربانی ست. آمرزش است که ضد آن خشم است، دانایی ست که ضد آن نادانی ست، دریافت است که ضد آن کودنی ست، پارسایی ست که ضد آن پرده دریست، خرسندیست که ضد آن خواهش است، نرمی ست که ضد آن درشتی ست، بیم است که ضد آن سرکشی ست، افتادگی ست که ضد آن خودپسندیست، آرامی ست که ضد آن شتاب است، بردباریست که ضد آن سبکی ست، خاموشی ست که ضد آن یاوه سرایی ست، سر فرود آریست که ضد آن کبرورزیدن است.

و گذشت است که ضد آن کینه توزیست، مهر است که ضد آن سخت دلی ست، یقین است که ضد آن شک است، شکیبایی ست که ضد آن بی تابی ست، بخشودن گناه است که ضد آن انتقام جویی ست، بی نیازیست که ضد آن نیازمندیست، تفکر است که ضد آن پرتی ست، حفظ است که ضد آن فراموشی ست، مهرورزیست که ضد آن بی مهریست. خرسندیست که ضد آن آزمندیست، همراهی ست که ضد آن دریغ است،

دوستی ست که ضد آن دشمنی ست، وفاداری ست که ضد آن مکر است و طاعت که ضد آن نافرمانی ست. افتادگی ست و ضد آن گردنکشی ست، تندرستی ست که ضد آن گرفتاریست، دوستی ست که ضد آن دشمنی ست، راستی ست که ضد آن دروغ است، حق است که ضد آن باطل ست، امانت است که ضد آن خیانت است، اخلاص است که ضد آن بددلی ست، شهامت که ضد آن کندیست، فهم که ضد آن نافهمی ست، معرفت که ضد آن انکار است، مدارا که ضد آن پرده دریست، حفظ عیب که ضد آن دورویی ست، راز پوشی ست که ضد آن فاش کردن است.

نماز است که ضد آن بی نمازیست، روزه که ضد آن افطار است، جهاد که ضد آن تنبلی ست، حج است که ضد آن پیمان شکنی ست، سخن نگاهداشتن که ضد آن سخن چینی ست، احسان به پدر و مادر که ضد آن ناسپاسی ست، حقیقت که ضد آن ریاءست، معروف که ضد آن منکر است، خودپرستی که ضد آن نمایشگریست، تقیه که ضد آن اشاعه اسرار است، انصاف که ضد آن جانبداری بر خلاف حق است، خوش برخوردیست که ضد آن ستمگریست، پاکیزگی ست که ضد آن ناپاکی ست، حیا که ضد آن دریدگی ست، میانه رویست که ضد آن تجاوز است، آسایش که ضد آن رنجش است، آسانی و آرامش است که ضد آن سختی ست، برکت که ضد آن کاستی ست، تندریست که ضد آن گرفتاریست، یگانگی ست که ضد آن

ساختگی ست، حکمت است که ضد آن هوا هواپرستی ست، سنگینی ست که ضد آن سبکی ست، خوشبختی ست که ضد آن بدبختی ست، پشیمانی ست از گناه که ضد آن پا فشاریست، آمرزش است که ضد آن غرور است، محافظه کاریست که ضد آن سهل انگاریست، خواهش از خداست که ضد آن روی گردانی ست، نشاط که ضد آن تنبلی ست، خوشدلی ست که ضد آن اندوه است، خوی گیریست که ضد آن گریزانی ست، سخاوت است که ضد آن بخل ست.

همه این منشها که سپاه خرد است، در کسی فراهم نگردد مگر پیامبری یا وصی پیامبری یا گرونده یی که خدا دل وی را برای گرایش آزموده باشد اما دوستان دیگری از ما دارای برخی از صفات خرد می باشند.

و اندک اندک بلندی گیرند تا پر گردند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه پایه بلندی را دارا شوند که در شماره پیامبران و اوصیا باشند. رسیدن بدین پایه به ستایش عقل و صفات آن ست و کناره گرفتن از جهل و سپاه آن خدا مرا و شما را بدان کامیاب گرداند و به مرضات خویش.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل خرد را هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود و نادانی را هفتاد و پنج لشکر)

سماعه بن مهران گوید: در خدمت امام صادق بودم و گروهی از دوستان هم در محضرش بودند صحبت خرد و نادانی پیش آمد امام صادق علیه السّلام فرمود: خرد و لشکر او و نادانی و لشکر او را بشناسید تا هدایت شوید سماعه گوید عرض کردم قربانت شوم ما جز آنچه تو بما معرفی کنی نمی شناسیم امام صادق فرمود بدرستی که خدای بزرگوار خرد را آفرید و او نخستین آفریده ای است که خداوند او را از روحانیین آفرید که از نور خود در سمت راست عرش بود پس باو فرمود روی بمن آر پس او روی آورد سپس باو فرمود روی از من بگردان پس او روی بگردانید پس خدای تبارک و تعالی فرمود من ترا آفریده بزرگی آفریدم و تو را بر همه آفریدگانم گرامی داشتم حضرت فرمود سپس نادانی را از دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود روی از من بگردان او روی بگردانید سپس باو فرمود روی بمن کن پس او روی نکرد پس خداوند باو فرمود

گردن فرازی کردی پس او را لعنت کرد.

سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل این بزرگداشتی را که خداوند از عقل نمود و لشکری را که بدو داد دید کینه او را بدل گرفت

و عرض کرد پروردگارا این هم آفریده ایست مانند من تو او را آفریدی و گرامیش داشتی و نیرو باو دادی و من که ضد او هستم نیروئی در برابر او ندارم بمن هم لشکری مانند آنچه باو دادی عطا فرما خدا فرمود آری میدهم ولی اگر پس از این نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمتم بیرون میکنم عرض کرد موافقم پس خداوند باو هم هفتاد و پنج لشکر داد از هفتاد و پنج لشکری که بعقل عطا فرمود یکی خیر است که وزیر عقل میباشد و شر را ضد او قرار داد که وزیر جهل شد و دیگر ایمان است که ضدش کفر است و تصدیق است که ضدش انکار است و امید است که ضدش ناامیدی است و داد است که ضدش ستم است و خشنودی است که ضدش خشم است و سپاسگزاری است که ضدش ناسپاسی است و طمع است که ضدش ناامیدش است و توکل که ضدش حرص است و مهربانی است که ضدش غضب است و دانائی است که ضدش نادانی است و فهم است که ضدش نفهمی است و پاکدامنی است که ضدش پرده دری است و بی میلی از دنیاست که ضدش میل به آن است و مدارا کردن است که ضدش کج خلقی است و ترس از خدا است که ضدش جرات بر او است و فروتنی است که ضدش گردن فرازی است و آرامی است که ضدش شتابزدگی است و بردباری است که ضدش سفاهت است و خاموشی است که ضدش یاوه گویی است و بفرمان خدا سر نهادن است که ضدش گردن فرازی است و دستورات پیشوایان حق را گردن نهادن است که ضدش گردن کشی است.

و گذشت است که ضدش کینه است و دلسوزی است که ضدش سنگدلی است و یقین است که ضدش شک است و صبر است که ضدش بیتابی است و چشم پوشی است که ضدش انتقام گرفتن است و بی نیازی است که ضدش نیازمندی است و فکر نمودن است که ضدش سهو کردن است و بیاد داشتن است که ضدش فراموشی است و اظهار میل نمودن است که ضدش بریدن است و قناعت است که ضدش حرص است و همراهی است که ضدش دریغ است و دوستی است که ضدش دشمنی است و وفا است که ضدش حیله گری است و فرمانبرداری است که ضدش نافرمانی است و فروتنی است که ضدش گردن کشی است و رهائی است که ضدش گرفتاری است و مهرورزی است که ضدش کینه توزی است و راستی است که ضدش دروغ گفتن است و حق است که ضدش باطل است و امانت است که ضدش خیانت است و اخلاص است که ضدش ناصافی است و شهامت است که ضدش کندفهمی است و شناختن است که ضدش افکارورزی است و خوش رفتاری است که ضدش پرده دری است و حفظ غیب است که ضدش حیله گری است و نهان داشتن است که ضدش فاش

کردن است و نماز است که ضدش بی نمازی است و روزه است که ضدش روزه خوری است و جهاد است که ضدش سرپیچی از آن است و حج است که ضدش پیمان شکنی است و راست گویی است که ضدش سخن چینی است و نیکویی بپدر و مادر است که ضدش ناسپاسی است و حقیقت است که ضدش ریا است و کار شایسته است که ضدش کار ناشایست است و خود پوشی است که ضدش بی پرده گی است و خودداری است که ضدش فاش نمودن اسرار است و انصاف است که ضدش طرفداری بر خلاف حقیقت است و سازش است که ضدش ستمگری است و پاکیزگی است که ضدش پلیدی است و حیا است که ضدش چشم دریدگی است و میانه روی است که ضدش تجاوز کاری است و آسایش است که ضدش ناراحتی است و آسانی است که ضدش سختی است و برکت است که ضدش نابودی است و عافیت است که ضدش گرفتاری است و وسایل زندگی به قدر نیاز فراهم کردن است که ضدش زیاده روی است و حکمت است که ضدش هوا است و سنگینی است که ضدش سبکی است و خوشبختی است که ضدش بدبختی است و توبه است که ضدش اصرار بگناه است و طلب آمرزش است که ضدش فریب نفس خوردن است و محافظه کاری است که ضدش سهل انگاری است و دعا کردن است که ضدش خودداری از دعا است و نشاط است که ضدش کسالت است و شادمانی است که ضدش اندوه است و انس گرفتن است که ضدش جدائی است و سخاوت است که ضدش بخل ورزی است پس همه این صفتها که لشکر عقل اند یک جا جمع نشوند مگر در پیغمبر یا جانشین او یا مؤمنی که خدا دل او را برای ایمان خالص کرده باشد و اما دوستان دیگر ما هیچ کدام خالی از این نیستند که پاره ای از این لشکر در وجود او باشد تا آنکه کامل گردیده و از لشکر جهل پاک شود و چون چنین شد در درجه بلندی با پیغمبران و جانشینان پیغمبران خواهد بود و همانا رسیدن باین مقام با شناختن عقل و لشکریانش و دوی از جهل و و لشکریانش می باشد خداوند ما و شما را بطاعت و کارهائی که رضایت او را فراهم کند موفق بدارد.

****ترجمه جعفری: (خدا برای عقل هفتاد و پنج لشکر و برای نادانی هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود)

سماعه بن مهران گوید: من در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که گروهی از دوستانش نیز حضور داشتند، سخن از خرد و نادانی به میان آمد. امام صادق علیه السّلام فرمود: خرد و لشکر آن و نادانی و لشکر آن را بشناسید تا هدایت شوید. سماعه گوید:

من عرض کردم به قربانت گردم: ما جز آنچه شما بر ما بشناسانی، چیزی نمی شناسیم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی که خداوند متعال عقل را آفرید و آن نخستین آفریده ای است که آن را از روحانیین از سمت راست عرش از نور خودش آفرید.

آنگاه به او فرمود: روی به من آور، او نیز روی آورد. سپس به او فرمود: روی از من بگردان، او نیز روی بگردانید. خداوند متعال فرمود: تو را آفریده بزرگی آفریدم و تو را بر همه آفریدگانم گرامی داشتم. حضرت فرمود: آنگاه خداوند متعال نادانی را از دریای تلخ و تاریک آفرید و بدو فرمود: روی از من گردان و او روی گرداند. آنگاه به او فرمود:

به من روی آور، او روی نیاورد. خداوند به او فرمود: تکبر ورزیدی! پس او را لعن کرد.

آنگاه برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد، وقتی جهل و نادانی این بزرگداشت از طرف خدا را نسبت به عقل دید، و لشکری که در اختیار او قرار داد دید، کینه او را به دل گرفت. پس نادانی گفت: ای پروردگار من! این آفریده ای همچون من است او را آفریده و گرامی داشتی و بدو نیرو بخشیدی در حالی که من ضدّ او هستم، نیرویی در برابر او ندارم، به من نیز لشکری مانند لشکر او عطا کن! خداوند فرمود: آری عطا می کنم، پس اگر پس از این از من نافرمانی کنی تو و لشکرت را از رحمت خویش بیرون می کنم. نادانی گفت: من راضی شدم. از این رو خداوند هفتاد و پنج لشکر به او عطا فرمود. هفتاد و پنج لشکری که خداوند به عقل عطا فرمود عبارتند از: خیر، که وزیر عقل است و شرّ را ضدّ آن قرار داد که وزیر نادانی است؟ ایمان که ضدّش کفر است، تصدیق که ضدّش انکار است، امید که ضدّش ناامیدی است، عدل که ضدّش ستم است، خشنودی که ضدّش سخط و ناخرسندی است، سپاس که ضدّش کفران است، طمع که ضدّش یأس است، توکّل که ضدّش حرص است، مهربانی که ضدّش فریب است، مهرورزی که ضدّش غضب است، دانایی که ضدّش نادانی است، فهم که ضدّش حماقت است، پاکدامنی که ضدّش پرده دری است، زهد که ضدّش میل و رغبت به دنیاست، دلسوزی که ضدّش خشونت است، ترس (از خدا) که ضدّش جرأت به اوست، فروتنی که ضدّش تکبر است، آرامی که ضدّش شتاب زدگی است، بردباری که ضدّش سفاهت است، خاموشی که ضدّش یاوه گویی است، فرمان بری که ضدّش استکبار است، تسلیم

بودن که ضدّش جبّاری کردن است، عفو که ضدّش کینه است، دلسوزی که ضدّش سنگدلی است، یقین که ضدّش تردید است، شکیبایی که ضدّش بی تابی است، گذشت که ضدّش انتقام جویی است، ثروت که ضدّش فقر است، اندیشه که ضدّش سهو است، حفظ که ضدّش فراموشی است، پیوند که ضدّش قطع و بریدن است، قناعت که ضدّش طمع است، همکاری و مواسات که ضدّش دریغ داشتن است، دوستی که ضدّش دشمنی است، وفا که ضدّش بی وفایی است، اطاعت که ضدّش سرپیچی است، فروتنی که ضدّش گردن کشی است، سلامتی که ضدّش بلاست، مهرورزی که ضدّش کینه توزی است. راستی که ضدّش دروغ است. حق که ضدّش باطل است، امانت که ضدّش خیانت است، اخلاص که ضدّش ناصافی است، شهامت که ضدّش پرده دری است، حفظ غیب که ضدّش دورویی و حیله گری است، پنهان داشتن که ضدّش فاش نمودن است، نماز که ضدّش ضایع کردن و بی نمازی است، روزه که ضدّش روزه خواری است، جهاد که ضدّش سرپیچی از آن است، حج که ضدّش افشاء نمودن است، انصاف که ضدّش حمیّت و تعصّب ورزی است، سازش که ضدّش ستمگری است، پاکیزگی که ضدّش پلیدی است، حیا که ضدّش بی حیایی است، میانه روی که ضدش تجاوزگری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سختی است، برکت که ضدّش تجاوزگری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سختی است، برکت که ضدّش کاستی است، عافیت که ضدّش بلا و گرفتاری است، زندگی استوار که ضدّش زیاده طلبی است. حکمت که ضدّش هواپرستی است، وقار که ضدّش سبکی است، خوشبختی که ضدّش بدبختی است، توبه که ضدّش پافشاری بر گناه است، آمرزش خواهی که ضدّش غرور نفس است، محافظه کاری که ضدّش سهل انگاری است، دعا که ضدّش روی گردانی است، نشاط که ضدّش کسالت است، شادی که ضدّش اندوه است، انس یافتن که ضدّش جدایی است، سخاوت که ضدّش خسیسی است.

پس همه این ویژگی ها که لشکر عقلند جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده در یک جا جمع نمی شود، ولی دوستان دیگر ما برخی از این ویژگی ها را دارند تا این که آن کامل شود و از لشکر نادانی پاک گردد و در این هنگام است که در درجه والا به همراه پیامبران و اوصیای آنان خواهد بود و رسیدن به این مقام تنها با شناخت عقل و لشکر آن و دوری از نادانی و لشکر آن امکان پذیر است. خداوند ما و شما را به طاعت و رضایت خود موفق بگرداند.

1- . القوام- بفتح القاف كسحاب-: العدل و ما يعاش به. و المكاثره: المغالبه فى الكثره أى تحصيل متاع الدنيا زائدا على قدر الحاجه للمباهات و المفاخره و المغالبه. و فى بعض نسخ الحديث (المكاشره) و هى المضاحكه.
2- . فى بعض نسخ الحديث (و ضدها العصبيّه).
3- . اعلم ان ما ذكر من جنود العقل و الجهل هنا احدى و ثمانون خصله و ذلک لتكرار النسّاخ بعض الفقرات بأن يكونوا أضافوا بعض النسخ الى الأصل.

أبواب الثمانين و ما فوقه

نزلت فی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام ثمانون آیه ما شرکه فیها أحد

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ بِالْبَصْرَهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبَانٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَلَمَهَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ علیه السلام ثَمَانُونَ آيَهً صَفْواً فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا شَرِكَهُ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ.

*ترجمه کمره ای: (در باره امیر مؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت)

ابن ابی لیلی گوید در باره علی علیه السّلام هشتاد آیه پاک در کتاب خدا نازل شد که هیچ کس از این امت در آنها شرکت نداشت.

**ترجمه مدرس گیلانی: (برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود)

ابن ابی لیلی گفته: در باره علی امیر المؤمنین علیه السّلام هشتاد آیه در قرآن کریم است که کسی از این امت با وی در آنها انبازی نمی کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (در باره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آن شریک نبود)

عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید در باره علی هشتاد آیه خالص در قرآن نازل شده که هیچ کس از امت در آنها با علی شرکت نداشت.

****ترجمه جعفری: (در مورد امیر مؤمنان علی علیه السّلام هشتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آن شریک نبود)

عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید: در باره علی علیه السّلام هشتاد آیه صاف و خالص در کتاب خدا نازل شده که هیچ کس از این امت در آنها با او شریک نیست.

ضرب النبی ص فی الخمر ثمانین

2- حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ رَافِعُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بِمَرْوِ الرُّوذِ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِى أَبِى قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيعَةَ قَالَ حَدَّثَنِى خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْجُمَحِىُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِى هِلَالٍ اللَّيْثِىِّ عَنْ

1- . يوسف بن موسى هو أبو يعقوب القطان المرورذى كان من أعيان محدثى خراسان مشهورا بالطلب و الرحله المتوفى 296، وثقه الخطيب فى التاريخ ج 14 ص 309. يروى عن يحيى ابن عثمان بن صالح السهمى مولاهم أبى زكريا البصرى المتوفى 282 كان وراقه و حافظا للحديث متشيعا، يروى عن أبيه عثمان بن صالح ابى يحيى البصرى و هو صدوق كما فى التقريب، يروى عن عبد اللّه بن لهيعه بفتح اللام و كسر الهاء- ابن عقبه بن فرعان أبى عبد الرحمن المصرى الفقيه القاضى احترق كتبه قال العسقلانى: صدوق و اختلط بعد احتراق كتبه. يروى عن خالد بن يزيد الجمحى أبى عبد الرحيم المصرى وثقه أبو زرعه و النسائى و قال أبو حاتم لا بأس به. و ذكره ابن حبان فى الثقات. يروى عن سعيد بن أبى هلال الليثى مولاهم أبى العلاء المصرى يقال: أصله من المدينه، وثقه الدارقطنى و البيهقىّ و الخطيب و ابن عبد البر. يروى عن نبيه- مصغرا- ابن وهب بن عثمان العبدرى المدنىّ قال النسائى ثقه يروى عن محمّد بن الحنفيه و هو ابن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

نَبِيهِ بْنِ وَهْبٍ الْعَبْدَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص ضَرَبَ فِی الْخَمْرِ ثَمَانِينَ (1).

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر در حد می خوردن هشتاد تازیانه زد)

محمد بن حنفیه از پدرش امام یکم علیه السّلام حدیث کرد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در می خوردن هشتاد تازیانه حد زد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد)

محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرده که پیامبر در باده گساری هشتاد تازیانه حد زد.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر در مورد شرابخواری هشتاد تازیانه زد)

امیر المؤمنین فرماید که رسول خدا در مورد شرابخواری هشتاد تازیانه حد زد.

****ترجمه جعفری: (پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که شرابخواری کرد هشتاد تازیانه زد)

محمّد بن حنفیّه از پدر بزرگوارش علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کسی که شرابخواری کرده بود هشتاد تازیانه زد.

تکبیرات الصلاه خمس و تسعون تکبیره

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع تَكْبِيرَاتُ الصَّلَاهِ خَمْسٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيرَهً فِی الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَهِ مِنْهَا تَكْبِيرَهُ الْقُنُوتِ.

*ترجمه کمره ای: (در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است)

امام یکم علیه السّلام فرمود در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته:

در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (تکبیرهای نماز نود و پنج تکبیر است)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود تکبیرات نمازها در شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم جزو آنهاست.

****ترجمه جعفری: (تکبیرهای نماز نود و پنج تکبیر است)

صبّاح مزنی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: تکبیرهای نماز در نمازهای شبانه روزی، نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت نیز از جمله آنهاست.

لله تبارک و تعالی تسعه و تسعون اسما

4- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً مِائَةً إِلَّا وَاحِدَةً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ اللَّهُ الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيظُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِئُ (2) الرَّزَّاقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ

1- . قال الشيخ (ره): حد الخمر ثمانون جلده و به قال أبو حنيفه، و قال الشافعى حده أربعون فان رأى الامام أن يزيد عليها أربعين تعزيرا ليكون التعزير و الحد ثمانين فعل. انتهى. و الخبر الذى رواه المصنّف فى المتن نص و رواته كما ترى ثقات في جميع الطبقات.
2- . الذارئ: الخالق من ذرأ اللّه الخلق أى خلقهم. و فى نسخه (الرّازق).

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ (1) الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي.

و قد أخرجت تفسير هذه الأسماء فی کتاب التوحيد (2) و قد رويت هذا الخبر من طرق مختلفه و ألفاظ مختلفه

*ترجمه کمره ای: (برای خدا نود و نه نام است)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود برای خدای عز و جل نود و نه نام است از صد یکی کم است هر کس آنها را بشمارد بهشت میرود آن نامها اینست.

اللَّه نام ذات واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم؛ رازق، رقیب، رؤف، خالق، سلام، مؤمن، مهیمن؛ عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع؛ طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

مصنف کتاب گوید، من تفسیر این نامها را در کتاب توحید روایت کرده ام و این خبر را با سندهای چندی و الفاظ مختلفی بدست آورده ام.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدای را نود و نه نام است)

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: خدای را نود و نه نام است، از صد یکی کم است، هر که آنها را شمارد بهشت رود و آنها از این قرار است: اللَّه، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی،

بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حفیظ، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رؤوف، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، الکریم، کبیر، کافی، کاشف، ضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی. صدوق گفته: این اسماء را در کتاب توحید تفسیر و شرح داده ام، این خبر را از راههای مختلف و الفاظ مختلف نقل کرده ام.

***ترجمه فهری زنجانی: (برای خدای تبارک و تعالی نود و نه نام است)

رسول خدا فرمود بدرستی که برای خدای عز و جل نود و نه نام است (از صد یکی کم) هر کس آنها را بشمارد به بهشت داخل می شود و آن نام ها عبارت اند از اللّه: ذاتی که صفات کمال در او جمع است الواحد: یکتا، الاحد: یگانه، الصمد: مهتر و آنکه آهنگ وی کنند در مهمات الاول نخستین الآخر: پایان السمیع: شنوا، البصیر: بینا، القدیر: توانا، القاهر: چیره، العلی: والا، الاعلی: والاتر، الباقی:

پاینده، البدیع: نوساز، الباری: آفریدگار، الاکرم: بزرگوارتر، الظاهر: آشکار، الباطن: پنهان، الحی: زنده، الحکیم: خداوند حکمت، العلیم: دانشمند، الحلیم: بردبار، الحفیظ: نگهدار، الحق، خداوند حقیقت، الحسیب: حسابگر، الحمید: پسندیده، الحفی: مهربان، الرب: پروردگار الرحمن: بخشاینده، الرحیم: مهربان، الذاری: آفریدگار، الرزاق: روزی دهنده، الرقیب: پاسدار، الرؤف: مهربان، السلام: آشتی کننده: المؤمن: ایمنی بخش، المهیمن: فراگیرنده، العزیز:

ارجمند، الجبار: شکسته بند، المتکبر: بزرگ منش: السید: آقا، السبوح: پاک و منزه الشهید:

حاضر و گواه، الصادق: راستگو، الصانع: سازنده، الطاهر: پاکیزه، العدل: دادگر، العفو:

بخشنده، الغفور: آمرزنده: الغنی: بی نیاز، الغیاث: فریادرس، الفاطر: شکافنده نیستی، الفرد:

طاق، الفتاح: گشاینده، الفالق: شکافنده تاریکی، القدیم: دیرینه، الملک: پادشاه، القدوس: پاک و مبارک، القوی: نیرومند، القریب: نزدیک، القیوم: بر پا دارنده، القابض: گیرنده، الباسط: گستراننده، قاضی الحاجات: بر آورنده نیازمندیها، المجید: بزرگوار، المولی: خداوند، المنان: منت گذارنده، المحیط: احاطه کننده المبین: آشکارا، المقیت: نگهبان، المصور: صورتگر، الکریم:

خداوند بخشش، الکبیر: بزرگ، الکافی: بسنده، کاشف الضر: بر طرف کننده آزردگی، الوتر:

تنها، النور: روشن و روشنی بخش، الوهاب: بسیار بخشش کننده، الناصر: یاری دهنده، الواسع: وسعت بخش، الودود: بسیار دوست دارنده، الهادی: راهنما، الوفی: وفادار، الوکیل: آنکه کارها باو واگذار شده، الوارث: ارث بر، البر: نیکوکار، الباعث: فرستنده، التواب: توبه پذیر، الجلیل:

بزرگ و آزموده کار، الجواد: صاحب جود و بخشش، الخبیر: آگاه، الخالق: آفریننده، خیر- الناصرین: بهترین یاری دهندگان، الدیان: جزا دهنده، الشکور: سپاسگزار، العظیم: با عظمت، اللطیف: خداوند لطف و مدارا، الشافی: شفابخش، و من تفسیر این نامها را در کتاب توحید نوشته ام و این روایت از راویان مختلف بمن رسیده است.

****ترجمه جعفری: (خداوند دارای نود و نه اسم است)

سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام از امام باقر علیه السّلام از امام سجاد علیه السّلام از امام حسین علیه السّلام از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا می فرمود: به راستی که برای خداوند نود و نه- صد یکی کم- اسم است که هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می شود و آن اسامی عبارتند از:

اللَّه: خدا، الّا له: معبود، الواحد: یکتا، الاحد: یگانه، الصمد: بی نیاز، الاوّل:

نخستین، الآخر: پایان، السّمیع: شنوا، البصیر: بینا، القدیر: توانا، القاهر: چیره، العلی:

بلند مرتبه، الاعلی: والاتر، الباقی: پاینده، البدیع: نوآور، الباری: آفریدگار، الاکرم:

بزرگوارتر، الظّاهر: آشکار، الباطن: پنهان، الحی: زنده، الحکیم: با حکمت، العلیم:

دانا، الحلیم: بردبار، الحفیظ: نگهدار، الحقّ: حق، الحسیب: حسابگر، الحمید:

پسندیده، الحفی: مهربان، الرّب: پروردگار، الرّحمان: بخشاینده، الرّحیم: مهرورز، الذّارئ: پدید آورنده، الرّزّاق: روزی گر، الرّقیب: مراقبت کننده، الرّؤوف: مهربان، السلام: آرامش دهنده، المؤمن: ایمنی دهنده، المهیمن: فراگیرنده، العزیز: توانمند، الجبّار: جبران کننده، المتکبّر: بزرگ منش، السیّد: سرور، السبّوح: منزّه، الشّهید: گواه، الصّادق: راستگو، الصّانع: سازنده، الطّاهر: پاکیزه، العدل: دادگر، العفو: درگذرنده، الغفور: آمرزنده، الغنی: با مکنت، الغیاث: فریادرس، الفاطر: پدید آورنده، الفرد: تنها، الفتّاح: گشاینده، الفالق: شکافنده، القدیم: کهن، الملک: پادشاه، القدّوس: پاک مقدّس، القوی: نیرومند، القریب: نزدیک، الغیّوم: پا برجا، القابض: گیرنده، الباسط: گستراننده، قاضی الحاجات، برآورنده نیازها، المجید: بزرگوار، المولی: ارباب، المنّان: منّت نهنده، المحیط: احاطه گر، المبین: آشکارگر، المقیت: مراقبت کننده، المصوّر:

تصویرگر، الکریم: بخشش گر، الکبیر: بزرگ، الکافی: کفایت کننده، کاشف الضرّ:

برطرف کننده زیان، الوتر: تنها، النّور: روشنی، الوهّاب: بخشنده، الناصر: یاور، الواسع: وسعت دهنده، الودود: بسیار مهرورزنده، الهادی: هدایت گر، الوفی: وفادار، الوکیل: کارساز، الوارث: ارث برنده، البرّ: نیکوکار، الباعث: فرستنده، التوّاب: بسیار توبه پذیر، الجلیل: بزرگوار، الجواد: بخشنده، الخبیر: آگاه، الخالق: آفریدگار، خیر النّاصرین: بهترین یاری کننده گان، الدّیّان: پاداش دهنده، الشّکور: بسیار شکرگزار، العظیم: با شکوه، اللّطیف: مداراکننده، الشّافی: شفابخش.

من تفسیر این اسامی را در کتاب توحید نوشته ام. این روایت از راویان مختلفی با الفاظ مختلف به من رسیده است.

ثواب مائه تهلیله و ثواب الاستغفار مائه مره

5- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ ذَلِکَ الْیَوْمَ عَمَلًا إِلَّا مَنْ زَادَ.

6- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ سَیْفٍ عَنْ سَلَّامِ بْنِ غَانِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ حِینَ یَأْوِی إِلَی فِرَاشِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَةَ مَرَّةٍ بَنَی اللَّهُ بَیْتاً لَهُ فِی الْجَنَّهِ وَ مَنِ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ حِینَ یَأْوِی إِلَی فِرَاشِهِ مِائَةَ مَرَّةٍ تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُ کَمَا یَسْقُطُ وَرَقُ الشَّجَرَهِ.8.

*ترجمه کمره ای: (ثواب صد لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و صد بار استغفار)

امام ششم علیه السّلام فرمود هر کس صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید در آن روز از همه کس عملش بهتر باشد مگر کسی که این ذکر را بیشتر گفته باشد.

امام ششم علیه السّلام فرمود کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید خدا

برای او خانه ای در بهشت بسازد و کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار استغفار کند گناهانش بریزد چنانچه برگ از درخت میریزد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پاداش صد بار «لا اله الا اللَّه» و صد بار استغفار)

امام صادق علیه السّلام گفته: هر که صد بار

لا اله الا اللَّه

بگوید در آن روز از همه مردم کارش برتر است مگر کسی این ذکر را بیشتر گفته باشد، امام صادق علیه السّلام گفته: آنکه در بستر خود رود و هر گاه صد بار

لا اله الا اللَّه

بگوید، خدا برای وی سرایی در بهشت سازد و چون در بستر خود صد بار استغفار کند گناه های وی بریزد چنان که برگ از درخت.

***ترجمه فهری زنجانی: (ثواب صد لا اله الا اللَّه گفتن و ثواب صد بار استغفار کردن.)

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که صد بار

لا اله الا اللَّه

بگوید عمل آن روزش از همه مردم بهتر باشد مگر از کسی که بیشتر از صد بار گفته باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که بهنگام رفتن بمیان بستر خوابش صد بار

لا اله الا اللَّه

بگوید خداوند برای او خانه ای در بهشت بسازد و کسی که بهنگام رفتن بمیان بسترش صد بار استغفار کند گناهش میریزد هم چون برگ که از درخت فرو میریزد.

****ترجمه جعفری: (پاداش صد بار لا اله الا اللَّه گفتن و صد بار آمرزش خواستن)

ابو ایّوب خزاز از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس صد بار لا اله الا اللَّه بگوید، در آن روز برترین مردم است، مگر این که کسی از او بیشتر این ذکر را بگوید.

سلام بن غانم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس هنگام رفتن به بسترش صد بار لا اله الا اللَّه بگوید خداوند در بهشت خانه ای برای او می سازد و هر کس در آن هنگام صد بار از خدا آمرزش بخواهد، گناهانش همچون ریزش برگ از درخت فرو می ریزد.

1- . المقيت: الحافظ الرقيب، و يقال: بل هو القدير.
2- . راجع طبع مكتبتنا ص 195 الى 218.

باب الواحد إلى المائه

أسئله اليهودى من الإمام على عليه السلام

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ سَعِيدٍ الْجَبَلِيُّ الصَّيْدَنَانِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّلْتِ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالاَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ [مُحَمَّدُ] بْنُ نَصْرٍ الْخَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ بْنِ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرٍ (1) عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ يَهُودِيَّانِ أَخَوَانِ مِنْ رُؤَسَاءِ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَهِ فَقَالا يَا قَوْمِ إِنَّ نَبِيَّنَا حَدَّثَنَا عَنْهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ نَبِيٌّ بِتِهَامَهَ يُسَفِّهُ أَحْلاَمَ الْيَهُودِ وَ يَطْعُنُ فِي دِينِهِمْ وَ نَحْنُ نَخَافُ أَنْ يُزِيلَنَا عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ آبَاؤُنَا فَأَيُّكُمْ هَذَا النَّبِيُّ فَإِنْ يَكُنِ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ دَاوُدُ آمَنَّا بِهِ وَ اتَّبَعْنَاهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يُورِدُ الْكَلاَمَ عَلَى ائْتِلاَفِهِ وَ يَقُولُ الشِّعْرَ وَ يَقْهَرُنَا بِلِسَانِهِ جَاهَدْنَاهُ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا فَأَيُّكُمْ هَذَا النَّبِيُّ فَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِنَّ نَبِيَّنَا ص قَدْ قُبِضَ فَقَالا الْحَمْدُ لِلَّهِ فَأَيُّكُمْ وَصِيُّهُ فَمَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً إِلَى قَوْمٍ إِلاَّ وَ لَهُ وَصِيٌّ يُؤَدِّي عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَحْكِي عَنْهُ مَا أَمَرَهُ رَبُّهُ فَأَوْمَأَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا هُوَ وَصِيُّهُ فَقَالا لِأَبِي بَكْرٍ إِنَّا نُلْقِي عَلَيْكَ مِنَ الْمَسَائِلِ مَا يُلْقَى عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ نَسْأَلُكَ عَمَّا تُسْأَلُ الْأَوْصِيَاءُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَكْرٍ أَلْقِيَا مَا شِئْتُمَا أُخْبِرْكُمَا بِجَوَابِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ أَحَدُهُمَا مَا أَنَا وَ أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ

1- . بكر بن عبد اللّه بن حبيب ضعيف يعرف و ينكر، و عبد الرحيم بن على الجبلى مهمل و كذا شيخه الحسن بن نصر الخزاز و قرينه عبد اللّه بن الصلت أيضا مهمل، و كونه أبا طالب القمّىّ مولى الربيع بعيد، و أمّا عمرو بن طلحه ان كان أبا الصخر العجلىّ فمجهول و الا فمهمل، و أمّا عكرمه فهو ابن خالد بن العاص بن هشام المخزومى عامى و أنكر أحمد بن حنبل سماعه عن ابن عبّاس و قال: لم يسمع منه. و فى البحار (عمرو بن طلحه، عن أسباط بن- نصر، عن سماك بن حرب، عن عكرمه) و أسباط بن نصر مهمل و سماك بن حرب- بكسر أوله و تخفيف الميم أبو المغيره صدوق و قال ابن حجر: روايته عن عكرمه خاصّه مضطرب. و قولنا (مهمل) يعنى غير مذكور فى كتب الرجال.

مَا نَفْسٌ فِی نَفْسٍ لَیْسَ بَیْنَهُمَا رَحِمٌ وَ لَا قَرَابَهٌ وَ مَا قَبْرٌ سَارَ بِصَاحِبِهِ وَ مِنْ أَیْنَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَ فِی أَیْنَ تَغْرُبُ وَ أَیْنَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ لَمْ تَطْلُعْ فِیهِ بَعْدَ ذَلِکَ وَ أَیْنَ تَکُونُ الْجَنَّهُ وَ أَیْنَ تَکُونُ النَّارُ وَ رَبُّکَ یَحْمِلُ أَوْ یُحْمَلُ وَ أَیْنَ یَکُونُ وَجْهُ رَبِّکَ وَ مَا اثْنَانِ شَاهِدَانِ وَ مَا اثْنَانِ غَائِبَانِ وَ مَا اثْنَانِ مُتَبَاغِضَانِ وَ مَا الْوَاحِدُ وَ مَا الِاثْنَانِ وَ مَا الثَّلَاثَهُ وَ مَا الْأَرْبَعَهُ وَ مَا الْخَمْسَهُ وَ مَا السِّتَّهُ وَ مَا السَّبْعَهُ وَ مَا الثَّمَانِیَهُ وَ مَا التِّسْعَهُ وَ مَا الْعَشَرَهُ وَ مَا الْأَحَدَ عَشَرَ وَ مَا الِاثْنَا عَشَرَ وَ مَا الْعِشْرُونَ وَ مَا الثَّلَاثُونَ وَ مَا الْأَرْبَعُونَ وَ مَا الْخَمْسُونَ وَ مَا السِّتُّونَ وَ مَا السَّبْعُونَ وَ مَا الثَّمَانُونَ وَ مَا التِّسْعُونَ وَ مَا الْمِائَهُ قَالَ فَبَقِیَ أَبُو بَکْرٍ لَا یَرُدُّ جَوَاباً وَ تَخَوَّفْنَا أَنْ یَرْتَدَّ الْقَوْمُ عَنِ الْإِسْلَامِ فَأَتَیْتُ مَنْزِلَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ یَا عَلِیُّ إِنَّ رُؤَسَاءَ الْیَهُودِ قَدْ قَدِمُوا الْمَدِینَهَ وَ أَلْقَوْا عَلَی أَبِی بَکْرٍ مَسَائِلَ فَبَقِیَ أَبُو بَکْرٍ لَا یَرُدُّ جَوَاباً فَتَبَسَّمَ عَلِیٌّ علیه السلام ضَاحِکاً ثُمَّ قَالَ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی وَعَدَنِی رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَقْبَلَ یَمْشِی أَمَامِی وَ مَا أَخْطَأَتْ مِشْیَتُهُ مِنْ مِشْیَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص شَیْئاً حَتَّی قَعَدَ فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی کَانَ یَقْعُدُ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی الْیَهُودِیَّیْنِ فَقَالَ یَا یَهُودِیَّانِ ادْنُوَا مِنِّی وَ أَلْقِیَا عَلَیَّ مَا أَلْقَیْتُمَاهُ عَلَی الشَّیْخِ فَقَالَ الْیَهُودِیَّانِ وَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ لَهُمَا أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَخُو النَّبِیِّ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ فَاطِمَهَ وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ وَصِیُّهُ فِی حَالاتِهِ کُلِّهَا وَ صَاحِبُ کُلِّ مَنْقَبَهٍ وَ عِزٍّ وَ مَوْضِعُ سِرِّ النَّبِیِّ ص فَقَالَ لَهُ أَحَدُ الْیَهُودِیَّیْنِ مَا أَنَا وَ أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ أَنَا مُؤْمِنٌ مُنْذُ عَرَفْتُ نَفْسِی وَ أَنْتَ کَافِرٌ مُنْذُ عَرَفْتَ نَفْسَکَ فَمَا أَدْرِی مَا یُحْدِثُ اللَّهُ فِیکَ یَا یَهُودِیُّ بَعْدَ ذَلِکَ فَقَالَ الْیَهُودِیُّ فَمَا نَفْسٌ فِی نَفْسٍ لَیْسَ بَیْنَهُمَا رَحِمٌ وَ لَا قَرَابَهٌ قَالَ ذَاکَ یُونُسُ علیه السلام فِی بَطْنِ الْحُوتِ قَالَ فَمَا قَبْرٌ سَارَ بِصَاحِبِهِ قَالَ یُونُسُ حِینَ طَافَ بِهِ الْحُوتُ فِی سَبْعَهِ أَبْحُرٍ قَالَ لَهُ فَالشَّمْسُ مِنْ أَیْنَ تَطْلُعُ قَالَ مِنْ بَیْنِ قَرْنَیِ الشَّیْطَانِ قَالَ فَأَیْنَ تَغْرُبُ قَالَ فِی عَیْنِ حَامِیَهٍ قَالَ لِی حَبِیبِی رَسُولُ اللَّهِ ص لَا تُصَلِّ فِی إِقْبَالِهَا وَ لَا فِی إِدْبَارِهَا حَتَّی تَصِیرَ مِقْدَارَ رُمْحٍ أَوْ رُمْحَیْنِ قَالَ فَأَیْنَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ لَمْ تَطْلُعْ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ قَالَ فِی الْبَحْرِ حِینَ فَلَقَهُ اللَّهُ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ لِقَوْمِ مُوسَی علیه السلام قَالَ لَهُ

فَرَبُّکَ یَحْمِلُ أَوْ یُحْمَلُ قَالَ إِنَّ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ یَحْمِلُ کُلَّ شَیْ ءٍ بِقُدْرَتِهِ وَ لَا یَحْمِلُهُ شَیْ ءٌ قَالَ فَکَیْفَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ قَالَ یَا یَهُودِیُّ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرَی فَکُلُّ شَیْ ءٍ عَلَی الثَّرَی وَ الثَّرَی عَلَی الْقُدْرَةِ وَ الْقُدْرَةُ تَحْمِلُ کُلَّ شَیْ ءٍ قَالَ فَأَیْنَ تَکُونُ الْجَنَّةُ وَ أَیْنَ تَکُونُ النَّارُ قَالَ أَمَّا الْجَنَّةُ فَفِی السَّمَاءِ وَ أَمَّا النَّارُ فَفِی الْأَرْضِ قَالَ فَأَیْنَ یَکُونُ وَجْهُ رَبِّکَ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام لِی یَا ابْنَ عَبَّاسٍ ائْتِنِی بِنَارٍ وَ حَطَبٍ فَأَتَیْتُهُ بِنَارٍ وَ حَطَبٍ فَأَضْرَمَهَا ثُمَّ قَالَ یَا یَهُودِیُّ أَیْنَ یَکُونُ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ قَالَ لَا أَقِفُ لَهَا عَلَی وَجْهٍ قَالَ فَإِنَّ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ هَذَا الْمَثَلِ وَ لَهُ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَا اثْنَانِ شَاهِدَانِ قَالَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ لَا یَغِیبَانِ سَاعَةً قَالَ فَمَا اثْنَانِ غَائِبَانِ قَالَ الْمَوْتُ وَ الْحَیَاةُ لَا یُوقَفُ عَلَیْهِمَا (1) قَالَ فَمَا اثْنَانِ مُتَبَاغِضَانِ قَالَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ قَالَ فَمَا الْوَاحِدُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَمَا الِاثْنَانِ قَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ قَالَ فَمَا الثَّلَاثَةُ قَالَ کَذَبَتِ النَّصَارَی عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالُوا ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ اللَّهُ لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً قَالَ فَمَا الْأَرْبَعَةُ قَالَ الْقُرْآنُ وَ الزَّبُورُ وَ التَّوْرَاهُ وَ الْإِنْجِیلُ قَالَ فَمَا الْخَمْسَةُ قَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ مُفْتَرَضَاتٍ قَالَ فَمَا السِّتَّةُ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ قَالَ فَمَا السَّبْعَةُ قَالَ سَبْعَةُ أَبْوَابِ النَّارِ مُتَطَابِقَاتٍ (2) قَالَ فَمَا الثَّمَانِیَةُ قَالَ ثَمَانِیَةُ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ قَالَ فَمَا التِّسْعَةُ قَالَ تِسْعَةُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ قَالَ فَمَا الْعَشَرَةُ قَالَ عَشَرَةُ أَیَّامِ الْعَشْرِ قَالَ فَمَا الْأَحَدَ عَشَرَ قَالَ قَوْلُ یُوسُفَ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ قَالَ فَمَا الِاثْنَا عَشَرَ قَالَ شُهُورُ السَّنَةِ قَالَ فَمَا الْعِشْرُونَ قَالَ بَیْعُ یُوسُفَ بِعِشْرِینَ دِرْهَماً قَالَ فَمَا الثَّلَاثُونَ قَالَ ثَلَاثُونَ یَوْماً شَهْرُ رَمَضَانَ صِیَامُهُ فَرْضٌ وَاجِبٌ عَلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ قَالَ فَمَا الْأَرْبَعُونَ قَالَ کَانَ مِیقَاتَ مُوسَی علیه السلام ثَلَاثُونَ لَیْلَةً فَأَتَمَّهَا اللَّهُ

1- . یعنی علی وقت حدوثهما و زوالهما.
2- . أی مغلقات علی أهلها. أو موافقات بعضها لبعض. (البحار).

عَزَّ وَ جَلَّ بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً قَالَ فَمَا الْخَمْسُونَ قَالَ لَبِثَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً قَالَ فَمَا السِّتُّونَ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کَفَّارَهِ الظِّهَارِ فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً إِذَا لَمْ یَقْدِرْ عَلَی صِیَامِ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ قَالَ فَمَا السَّبْعُونَ قَالَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقَاتِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَمَا الثَّمَانُونَ قَالَ قَرْیَهٌ بِالْجَزِیرَهِ یُقَالُ لَهَا ثَمَانُونَ مِنْهَا قَعَدَ نُوحٌ فِی السَّفِینَهِ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِ وَ أَغْرَقَ اللَّهُ الْقَوْمَ قَالَ فَمَا التِّسْعُونَ قَالَ الْفُلْکُ الْمَشْحُونُ اتَّخَذَ نُوحٌ علیه السلام فِیهِ تِسْعِینَ بَیْتاً لِلْبَهَائِمِ قَالَ فَمَا الْمِائَهُ قَالَ کَانَ أَجَلُ دَاوُدَ علیه السلام سِتِّینَ سَنَهً فَوَهَبَ لَهُ آدَمُ علیه السلام أَرْبَعِینَ سَنَهً مِنْ عُمُرِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْ آدَمَ الْوَفَاهُ جَحَدَ فَجَحَدَتْ ذُرِّیَّتُهُ فَقَالَ لَهُ یَا شَابُّ صِفْ لِی مُحَمَّداً کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ حَتَّی أُومِنَ بِهِ السَّاعَهَ فَبَکَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ یَا یَهُودِیُّ هَیَّجْتَ أَحْزَانِی کَانَ حَبِیبِی رَسُولُ اللَّهِ ص صَلْتَ الْجَبِینِ (1) مَقْرُونَ الْحَاجِبَیْنِ أَدْعَجَ الْعَیْنَیْنِ سَهْلَ الْخَدَّیْنِ أَقْنَی الْأَنْفِ دَقِیقَ الْمَسْرُبَهِ کَثَّ اللِّحْیَهِ (2) بَرَّاقَ الثَّنَایَا کَأَنَّ عُنُقَهُ إِبْرِیقُ فِضَّهٍ کَانَ لَهُ شُعَیْرَاتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَی سُرَّتِهِ (3) مَلْفُوفَهً کَأَنَّهَا قَضِیبُ کَافُورٍ لَمْ یَکُنْ فِی بَدَنِهِ شُعَیْرَاتٌ غَیْرُهَا لَمْ یَکُنْ بِالطَّوِیلِ الذَّاهِبِ وَ لَا بِالْقَصِیرِ النَّزْرِ (4) کَانَ إِذَا مَشَی مَعَ النَّاسِ غَمَرَهُمْ نُورُهُ وَ کَانَ إِذَا مَشَی کَأَنَّهُ یَتَقَلَّعُ مِنْ صَخْرٍ أَوْ یَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ (5) کَانَ مُدَوَّرَ الْکَعْبَیْنِ لَطِیفَ

1- . فی النهایه فی صفته (ص) صلت الجبین أی واسعه.
2- . الدعج: سواد العین. و سهل الخدین أی قلیل لحمه. و أقنی الانف أی محدب الانف. و فی النهایه فی صفته (ص) و کان ذا مسربه- بضم الراء-: ما دق من شعر الصدر سائلا الی الجوف. و قال فی حدیث آخر (دقیق المسربه) و کث اللحیه: الکثاثه فی اللحیه أن تکون غیر دقیقه و لا طویله.
3- . اللبه: موضع القلاده من الصدر. و السره: التجویف الصغیر المعهود فی وسط البطن.
4- . النزر: القلیل التافه.
5- . أی یرفع رجلیه رفعا بینا بقوه دون احتشام. و الصبب: ما انحدر من الأرض أو الطریق.

الْقَدَمَيْنِ دَقِيقَ الْخَصْرِ (1) عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ سَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ وَ بَغْلَتُهُ دُلْدُلٌ وَ حِمَارُهُ الْيَعْفُورُ وَ نَاقَتُهُ الْعَضْبَاءُ وَ فَرَسُهُ لَزَّازٌ (2) وَ قَضِيبُهُ الْمَمْشُوقُ وَ كَانَ علیه السلام أَشْفَقَ النَّاسِ عَلَى النَّاسِ وَ أَرْأَفَ النَّاسِ بِالنَّاسِ كَانَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ خَاتَمُ النُّبُوَّةِ مَكْتُوبٌ عَلَى الْخَاتَمِ سَطْرَانِ أَمَّا أَوَّلُ سَطْرٍ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمَّا الثَّانِي فَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذِهِ صِفَتُهُ يَا يَهُودِيُّ فَقَالَ الْيَهُودِيَّانِ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَّكَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ حَقّاً فَأَسْلَمَا وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُمَا وَ لَزِمَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَكَانَا مَعَهُ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْجَمَلِ مَا كَانَ فَخَرَجَا مَعَهُ إِلَى الْبَصْرَةِ فَقُتِلَ أَحَدُهُمَا فِي وَقْعَةِ الْجَمَلِ وَ بَقِيَ الْآخَرُ حَتَّى خَرَجَ مَعَهُ إِلَى صِفِّينَ فَقُتِلَ بِصِفِّينَ.

2- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى (3) عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ إِلَى بَعْضِ الصَّادِقِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلَانِ مِنْ يَهُودِ خَيْبَرَ وَ مَعَهُمَا التَّوْرَاةُ مَنْشُورَةً يُرِيدَانِ النَّبِيَّ ص فَوَجَدَاهُ قَدْ قُبِضَ فَأَتَيَا أَبَا بَكْرٍ فَقَالا إِنَّا قَدْ جِئْنَا نُرِيدُ النَّبِيَّ لِنَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُبِضَ فَقَالَ وَ مَا مَسْأَلَتُكُمَا قَالا أَخْبِرْنَا عَنِ الْوَاحِدِ وَ الِاثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثِ وَ الْأَرْبَعَةِ وَ الْخَمْسَةِ وَ السِّتَّةِ وَ السَّبْعَةِ وَ الثَّمَانِيَةِ وَ التِّسْعَةِ وَ الْعَشَرَةِ وَ الْعِشْرِينَ وَ الثَّلَاثِينَ وَ الْأَرْبَعِينَ وَ الْخَمْسِينَ وَ السِّتِّينَ وَ السَّبْعِينَ وَ الثَّمَانِينَ وَ التِّسْعِينَ وَ الْمِائَةِ فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَكْرٍ مَا عِنْدِي فِي هَذَا شَيْ ءٌ ائْتِيَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَأَتَيَاهُ فَقَصَّا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ مِنْ أَوَّلِهَا وَ مَعَهُمَا التَّوْرَاةُ مَنْشُورَةً فَقَالَ لَهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُكُمَا بِمَا تَجِدَانِهِ عِنْدَكُمَا تُسْلِمَانِ قَالا نَعَمْ قَالَ أَمَّا الْوَاحِدُ فَهُوَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَمَّا الِاثْنَانِ فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ لا تَتَّخِذُوا إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّما

1- . الخصر: وسط الإنسان فوق الورک.
2- . كأنّه يلتزق بالمطلوب لسرعته.
3- . الظاهر هو الاحول خال الحسين بن سعيد عده الشيخ من أصحاب الجواد عليه السّلام قائلا جعفر بن يحيى بن سعد الاحول خال الحسين بن سعيد. و ظاهره كونه اماميا الا ان حاله مجهول.

هُوَ إِلهٌ واحِدٌ (1) وَ أَمَّا الثَّلَاثَهُ وَ الْأَرْبَعَهُ وَ الْخَمْسَهُ وَ السِّتَّهُ وَ السَّبْعَهُ وَ الثَّمَانِيَهُ فَهُنَّ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فِی أَصْحَابِ الْکَهْفِ سَیَقُولُونَ ثَلاثَهٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَهٌ سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَیْبِ وَ یَقُولُونَ سَبْعَهٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ (2) وَ أَمَّا التِّسْعَهُ فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ وَ کانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ (3) وَ أَمَّا الْعَشَرَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ تِلْکَ عَشَرَهٌ کامِلَهٌ (4) وَ أَمَّا الْعِشْرُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ (5) وَ أَمَّا الثَّلَاثُونَ وَ الْأَرْبَعُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً (6) وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً وَ أَمَّا الْخَمْسُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ (7) وَ أَمَّا السِّتُّونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً (8) وَ أَمَّا السَّبْعُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا (9) وَ أَمَّا الثَّمَانُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً (10) وَ أَمَّا التِّسْعُونَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً (11) وَ أَمَّا الْمِائَهُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ (12) قَالَ فَأَسْلَمَ الْیَهُودِیَّانِ عَلَی یَدَیْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع.

*ترجمه کمره ای: (پرسشهای یهود)

ابن عباس گوید دو برادر یهودی از بزرگان یهود بمدینه آمدند و بمسلمانها گفتند ای مردم بما بازگو شده که در سرزمین تهامه پیغمبری پدید آمده و آرمانهای یهودان را سفاهت میشمارد و از دین آنها انتقاد و نکوهش میکند ما میترسیم که دنبال پیشرفت خود ما را از روش پدران خود بگرداند و از راه دیرین در ببرد کدام از شما این پیغمبر هستید تا اگر همانی است که حضرت داود بما مژده داده باو بگرویم و از او پیروی کنیم و اگر تنها مردی است سخن سنج و لفظباف که شعر میگوید و با نیروی زبان خود بمردم چیره می شود با جان و مال خود با او نبرد کنیم کدام شما این پیغمبر است؟

مهاجر و انصار یک زبان گفتند پیغمبر صلّی الله علیه و آله ما جان بجان آفرین داده است یهودیها گفتند حمد خدا را اکنون بگوئید کدامیک شما جانشین او هستید خدا برای هیچ قومی پیغمبری نفرستاده جز آنکه

جانشینی دارد که پس از وی از طرف او ادای وظیفه میکند و آنچه را پروردگارش بوی دستور داده باز میگوید.

مهاجر و انصار به ابو بکر اشاره کردند، گفتند اینست جانشین پیغمبر! سپس آن دو به ابی بکر گفتند ما مسائلی پیش تو طرح میکنیم که پیش جانشینان پیغمبران طرح می شود و از تو پرسشهائی داریم که از اوصیاء پرسش می شود ابی بکر بآنها گفت هر چه خواهید بپرسید تا جواب شما را بگویم یکی از آنها گفت من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟ و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ چه گوری بود که آنچه در درون داشت بگردش برد؟ آفتاب از کجا بر می آید و بکجا فرو میرود؟ کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر نتابید؟ بهشت کجا است؟

دوزخ کجا است؟ پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار تو بچه سوی رو دارد؟ دو تای حاضر چیستند و دو غایب چیستند؟ و دوتائی که با هم دشمنی میورزند کیستند؟ یکی چیست؟ دو تا چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟

ده چیست؛ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟

شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ نود چیست؟ صد چیست؟

گوید ابو بکر فروماند و جوابی نداشت، ما ترسیدیم که مردم از دین برگردند من نزد امیر مؤمنان علیه السّلام شتافتم و عرض کردم یا علی پیشوایان یهود بمدینه آمدند و از ابو بکر پرسشهائی کردند که در جواب آنها فرو ماند آن حضرت بروی من لبخندی شیرین زد و فرمود هان همان روزی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن وعده داده جلو من براه افتاد و مانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله گام میزد تا بمسجد آمد و در جای رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشست سپس رو بآن دو تن یهودی کرد و فرمود هر دو نزد من آئید و مسأله هائی که از این پیره مرد پرسید از من بپرسید.

آن دو گفتند بفرمائید بدانیم شما کیستید؟

فرمود من علی پسر ابی طالب برادر خوانده پیغمبر صلّی الله علیه و آله شوهر فاطمه علیها السّلام پدر حسن و حسین علیهما السّلام جانشین بر حق پیغمبر خدا بطور اطلاق دارای همه منقبت ها و عزتها و راز دار پیغمبر میباشم.

یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد

1- من و تو در نزد خدا چه هستیم؟ من تا خود را شناختم مؤمنم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده خدا دانا است.

2- چه جاندار بود که در جاندار دیگری جا داشت و خویشی و پیوند نژادی میان آن ها نبود؟

آن یونس بود که در شکم ماهی جا گرفت.

3- چه گوری بود که صاحب خود را گردش داد؟ همان یونس بود که ماهی او را در هفت دریا گردانید.

4- آفتاب از کجا برمیآید؟ از میان دو شاخ شیطان شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات مادیه مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی

درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات مادیه است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات مادیه پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاسد واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گی است واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

5- بکجا فرود میرود؟ در چشمه ساری گرم دوستم رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن فرمود در هنگام بالا آمدن و فرود شدن آن تا اندازه ای یک نیزه یا دو نیزه نباشد نمازی مخوان.

6- کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر هیچ در آنجا نتابید؟ در تک دریا بود که برای عبور بنی اسرائیل از آن خداوند آن را شکافت.

7- پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار من همه چیز را بتوانائی خود حمل میکند و هیچ چیز تاب تحمل عظمت او را ندارد- عرض کرد چگونه خدا میفرماید عرش پروردگار ترا در این روز هشت تن بر دوش خود میکشند فرمود ای یهودی مگر نمیدانی آنچه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن خداست هر چیز بر خاک استوار است و خاک بتوانائی خدا بر قرار است و توانائی حق هر چیزی را تحمل میکند.

8- بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین.

9- روی پروردگارت بچه سویست؟ علی فرمود ابن عباس آتش و هیزم برایم بیاور آوردم هیزم را آتش زد و سپس بیهودی گفت روی این آتش بچه سوی است؟ عرض کرد روی مشخصی ندارد فرمود پروردگار من باین نمونه است مشرق و مغرب از آن خداست هر جا رو کنید همان جا روی خداست.

10- دو چیز همیشه پیش چشم کدامند؟ آسمان و زمین که یک ساعت از چشم دور نشوند.

11- دو چیز پنهان چیست؟ مرگ و زندگی که کسی آنها را نبیند.

12- دو چیز خصومت انگیز چیست؟ شب و روز.

13- یگانه ای که دو ندارد چیست؟ خدای تبارک و تعالی.

14- دوئی که سه ندارد چیست؟ آدم و حوا.

15- سومین سه تا چیست؟ نصاری بر خدا دروغ بستند و گفتند خدا سومین سه تا است با اینکه خدا همتا و فرزندی ندارد.

16- چهارگانه چیست؟ قرآن و زبور و توراه و انجیل

17- پنجگانه چیست؟ پنج نماز واجب شبانه روز 18- شش بی هفت چیست؟ شش روزی که خداوند در آن آسمان و زمین را آفرید 19- هفت چیست؟ هفت در دوزخ که بسته اند 20- هشت بی نه کدامست؟ هشت در بهشت 21- نه چیست؟ نه گروه (قوم صالح) که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمیکردند.

22- ده چیست؟ ده روزه دهه 23- یازده چیست. گفتار یوسف بپدرش پدر جان من در خواب دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه بر من سجده کردند 24- دوازده کدامست ماههای سال 25- بیست چیست؟ فروش یوسف به بیست درهم 26- سی چیست؟ سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مؤمنی جز مریض و مسافر واجبست 27- چهل چیست؟ میقات

موسی که سی روز بود و خداوند ده روز بدان افزود و چهل شبانه روز کامل گردید.

28- پنجاه چیست؟ نوح در میان قوم خود هزار سال جز پنجاه درنگ کرد.

29- شصت چیست؟ گفتار خدا است که در کفاره ظهار فرماید کسی که نتوانست دو ماه روزه دارد شصت مسکین را اطعام کند.

30- هفتاد چیست؟ موسی از میان قوم خویش برای میقات پروردگار خود هفتاد کس برگزید 31- ثمانون چیست؟ نام دهی است در جزیره ای که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق کرد.

32- نود چیست؟ کشتی آکنده است که نوح برای جانوران در آن نود خانه ساخت.

33- صد چیست؟ عمر داود شصت سال بود آدم از عمر خود چهل سال باو بخشود و چون مرگش سر رسید منکر شد و انکار حق از او بنژادش ارث رسید.

ای جوان محمد را برای من چنان وصف کن که گویا با چشم خود می بینم تا هم اکنون به وی ایمان آورم.

علی علیه السّلام در حال گریه-

ای یهودی اندوه های مرا جنبش دادی و داغ مرا تازه کردی؛ دوست من رسول خدا صلّی الله علیه و آله شخصی بود پیشانی بلند، پیوسته ابروان، سیاه چشم، همواره گونه، کشیده بینی، نازک لب، پر ریش، درخشنده دندان، گردن بلورین مانند تنگ نقره، خط موئی از گودی گلو تا ناف پیوسته داشت چون شاخه کافور جز آن در بدن وی موئی نبود، میانه بالا بود چون با مردم راه میرفت نورش همه را فرو میگرفت.

چون راه میرفت محکم قدم برمیداشت و استوار بزمین میگذاشت گویا گام خود را از سنگ برمیکند و از بلندی فرود می شود دو کعبش گرد بودند و دو قدمش لطیف کمرش باریک بود عمامه اش سحاب نامداشت شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش (چون فربه و درهم بود) لزاز و شلاقش ممشوق (بلند و باریک)

حضرتش بمردم از همه کس مهربانتر و دلسوزتر بود، میان دو شانه اش مهر پیوسته ای بود که در آن دو سطر نگارش یافته سطر اول لا اله الا اللّه و سطر دوم محمد رسول اللّه صلّی الله علیه و آله ای یهودی این بود وصف پیغمبر اسلام.

هر دو تن گفتند ما اقرار داریم که خدا یگانه است و محمد صلّی الله علیه و آله رسول خدا است و تو جانشین بر حق محمد هستی هر دو تن مسلمان شدند و خوش عقیده گردیدند و ملازمت امیر مؤمنان را گزیدند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل رخ داد و با آن حضرت ببصره رفتند یک تن از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا با آن حضرت بصفین رفت و در صفین کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد فرماید دو تن از یهودان خیبر با تورات گشاده بمدینه آمدند که حضور پیغمبر برسند وقتی آمدند که پیغمبر از دنیا رفته بود آمدند نزد ابی بکر، گفتند ما بقصد دیدار پیغمبر آمدیم که چند مسأله از او بپرسیم اکنون دریافتیم که فوت شده گفت مسائل شما چیست؟ گفتند بما خبر ده از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و نه تا و ده تا و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد.

ابو بکر گفت جواب اینها نزد من نیست بروید حضور علی بن ابی طالب علیه السّلام . یهودیان خدمت آن حضرت رفتند و سرگذشت خود را بعرض رسانیدند و تورات را گشاده در دست داشتند امیر مؤمنان علیه السلام فرمود اگر جواب این مسائل را چنانچه خود میدانید بشما بدهم مسلمان میشوید؟- آری (از فرمایش مولی علیه السّلام معلوم می شود که جوابها مطابق انتظار سائل داده شده).

واحد همان خدائی است که یگانه است و شریک ندارد دو تا آنست که خدا (در سوره نحل آیه 51) فرماید دو معبود برای خود نگیرید همانا معبود یکی است سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت گفتار خداوند است از کتاب خود (سوره کهف آیه 22) در باره اصحاب کهف هر آینه گویند سه باشند و سگشان چهارمی است و گویند پنجند و ششمی آنها سگشان است از روی غیب گوئی، گویند هفتند و سگشان هشتمی آنان است. و اما نه گفتار خداست (در سوره نمل آیه 48) نه طائفه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمینمودند و اما ده گفتار خداست (در سوره بقره آیه 196) این ده تای کامل است.

و اما بیست گفتار خدای عز و جل است (در سوره انفال آیه 65) اگر از شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز شوند و اما سی و چهل گفتار خدای عز و جل است (در سوره اعراف آیه 42) با

موسی سی شب وعده کردیم و بده شب دیگر آن را تکمیل نمودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید و اما پنجاه گفتار خداوند است (در سوره معارج آیه 4) در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است.

اما شصت گفتار خداست در کفاره ظهار کسی که نتواند شصت مسکین را طعام دهد و اما هفتاد گفتار خداست (در سوره اعراف آیه 55) موسی از میان قوم خود هفتاد کس برگزید برای میعادگاه ما اما هشتاد گفتار خداست (در سوره نور آیه 4) کسانی که نسبت زنا به زنهای پارسا میدهند و چهار گواه نمی آورند هشتاد تازیانه بآنها بزنید؛ اما نود گفتار خداست (در سوره ص آیه 23) این برادر من نود و نه گوسفند دارد و اما صد گفتار خداست (در سوره نور آیه 2) زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.

گوید هر دو تن یهودی مسلمان شدند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پرسشها مرد جهودی از علی)

ابن عباس گفته: دو برادر جهود از بزرگان جهود به مدینه آمدند، به مسلمانان گفتند: در زمین تهامه پیامبری پیدا شده که جهودان را به سبک مغزی یاد می کند و از کیش ایشان نکوهش می کند؟ ما بیمناک هستیم که ما را از دین موسی بگرداند، کدام از شما این پیامبر است، هر گاه اوست که داود به ما مژده داده به وی بگرویم و هر گاه مردیست سخنور که با بیانات شاعرانه و نیروی زبان آوری سخن می راند ما با جان و خواسته خود با وی نبرد کنیم.

مهاجر و انصار همه گفتند پیامبر صلّی الله علیه و آله در گذشته، آن دو جهود، از شنیدن درگذشت پیامبر خدای را ستایش کردند، آنگاه پرسیدند که از شما خلیفه اوست، چون هر پیامبری خلیفه یی دارد که پس او ادای وظیفه دینی می کند، همه گفتند: این ابو بکر خلیفه ویست. آن جهودان به ابی بکر گفتند: ما از تو مسائلی می پرسیم هر گاه خلیفه او هستی آنها را جواب ده. ابو بکر گفت: بپرسید. یکی از آن دو تن پرسید: من و تو نزد خدا چه هستیم؟. چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟. و میان ایشان خویشاوندی نبود؟.

چه گوریست که آنچه در درون داشت به گردش برد؟. آفتاب از کجا برمی آید و به کجا فرو می رود؟. آن کجا بود که آفتاب یک بار آنجا بتابید و دیگر بر آن مکان نتابید؟. بهشت جاویدان کجاست؟ دوزخ در کجاست؟. خدای تو بار می کند ای بار می شود؟. خدای تو به جانبی روی دارد؟. آن دوی حاضر کدام اند؟. و آن دوی غائب کدام؟. آن دویی که با یک دیگر می ستیزند کدام اند؟. آن یکی چیست؟

آن دو چیست؟ آن سه چیست؟. آن چهار چیست؟. آن پنج چیست؟. آن شش چیست؟. آن هفت چیست؟

آن هشت چیست؟. آن نه چیست؟. آن ده چیست؟. آن یازده چیست؟. آن دوازده چیست؟. آن بیست چیست؟

آن سی چیست؟. آن چهل چیست؟. آن پنجاه چیست؟ آن شصت چیست؟. آن هفتاد چیست؟ آن نود چیست؟

آن صد چیست؟.

ابو بکر در پاسخ فروماند، ما بیمناک شدیم که مبادا مردم از دین باز گردند نزد علی رفتم و داستان را گفتم: در جواب گفت: همان روزیست که پیامبر صلّی الله علیه و آله خبر داده است، پس پیش افتاد و مانند پیامبر می رفت تا به جای او نشست از آن دو جهود پرسید نزد من آیید و پرسشهای خود را که از این پیر پرسیدید از من بپرسید.

آن دو گفتند: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب برادر خوانده پیامبر صلّی الله علیه و آله و شوی فاطمه و پدر حسن و حسین و خلیفه پیامبر و راز دار وی هستم. یکی از آن دو جهود پرسید: من و تو در پیش خدا چه گونه هستیم؟. علی گفت: من تا خویشتن شناخته ام مؤمن هستم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده ندانم.

جهود پرسید چه جانداری بود که در جاندار دیگری جای داشت و میان ایشان خویشاوندی نبود؟. علی گفت: آن یونس پیامبر بود. که در درون ماهی جای گرفت، پرسید چه گوریست که خداوند خود را گردش داد؟. گفت: یونس بود که ماهی او را در دریاها گردانید. پرسید آفتاب از کجا برآید؟ گفت: از میان دو شاخ دیو؟. پرسید به کجا فرو می رود؟. گفت: در چشمه ساری گرم.

پیامبر به من گفت: هنگام بالا آمدن و فرو شدن آن تا اندازه یک نیزه یا دو نیزه نباشد نماز مگذار. پرسید کجا بود که آفتاب بیش از یک بار نتابید؟. گفت: در ژرفی دریا بود که برای گذر کردن بنی اسرائیل از آن خدا آن را بشکافت. پرسید خدای تو بار می کند یا بار می شود؟. گفت: خدای من همه چیز را به نیروی خود بار می کند و هیچ چیز تاب بار بزرگی وی را ندارد. جهود پرسید چگونه خدا می گوید: عرش پروردگار ترا در این روز هشت تن به دوش کشند؟. در جواب گفت: مگر ندانی آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو وزیر خاک است از خداست. هر چیزی بر خاک است و خاک بر توانایی خدا برقرار است و توانایی او هر چیزی را برمی دارد. پرسید بهشت در کجاست؟ و دوزخ در کجا؟. گفت: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین.

پرسید روی خدا به چه سویی ست؟. گفت: به ابن عباس آتش و هیزم آر بیاورد. هیزم را آتش زد آنگاه به جهود گفت: روی این آتش به چه سویی ست؟. گفت روی معلومی ندارد. علی گفت: خدای من نیز این گونه است، خاور و باختر هر دو از آن اوست هر جای روی نهی همان جا خدایست. پرسید دو چیز همیشه نزد چشم کدام اند؟

گفت: آسمان و زمین که ساعتی از دیدگان دور نگردند. پرسید دو چیز پنهان کدام است؟. گفت: مرگ و زندگی که کسی این دو را نبیند. پرسید دو چیز که با هم سر جمع شدن ندارند چیست؟. گفت: شب و روز است. پرسید آن یکی که دو ندارد کدام است؟. گفت: خدای یگانه. پرسید آن دویی که سه ندارد کدام است؟ گفت: آدم و حوا؟ پرسید آن سه یی که می گویند کدام است؟ گفت: ترسایان گفتند: خدا سومین از آن سه است و این دروغ است زیرا خدا فرزندی ندارد. پرسید آن چهارگانه کدام است؟.

گفت: قرآن و زبور، تورات، و انجیل.

پرسید آن پنجگانه کدام است؟ گفت: نمازهای پنجگانه که در شبانه روز واجب است. پرسید آن شش که هفت نیست کدام است؟. گفت: شش روزی که خدا در آن آسمان و زمین را آفرید. پرسید آن هفت کدام است؟. گفت: هفت در دوزخ که برهم اند. پرسید آن هشت بی نه کدام است؟. گفت: هشت در بهشت.

پرسید آن نه کدام است؟. گفت: نه دودمان قوم صالح اند که در زمین تباهی می کردند و برای اصلاح کاری نمی کردند پرسید آن ده کدام است؟.

گفت: ده روزه دهه. پرسید آن یازده کدام است؟. گفت: سخن یوسف که به پدر خود گفت: دیدم که یازده ستاره با آفتاب و ماهتاب مرا نماز بردند، پرسید آن دوازده کدام است؟. گفت: ماههای سال. پرسید آن بیست کدام است؟. گفت: بیست درمی که یوسف را بدان فروختند پرسید آن سی کدام است؟. گفت: سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مکلفی واجب است.

پرسید آن چهل کدام است؟ گفت: میقات موسی که سی روز بود، خدا ده روز نیز بدان افزود. پرسید آن پنجاه کدام است؟. گفت: نوح در میان قوم خود را هزار سال مگر پنجاه صبر کرد. پرسید آن شصت کدام است؟. گفت: حکم خدا در کفاره ظهار که گفته: آنکه نتواند دو ماه روزه بدارد شصت بیچاره را خوراک دهد.

جهود پرسید آن هفتاد کدام است؟. علی گفت: موسی از میان دودمان خویش برای دیدار خدا هفتاد تن برگزید، پرسید آن هشتاد کدام است؟. گفت: نام روستایی ست در جزیره یی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خدا دودمان وی را غرق کرد. پرسید آن نود کدام است؟، گفت: کشتی بود که نوح آن را پر کرده بود برای جانوران که در آن نود خانه ساخته بود. پرسید آن صد کدام است؟. گفت: عمر داود شصت سال بود، آدم از زندگی خود چهل سال برداشت و بر زندگی او نهاد، چون مرگ وی فرا رسید منکر شد، انکار حق از وی در دودمان وی سرایت کرد. جهود پرسید ای برنا محمد را برای من چنان وصف کن گویا من خود می نگرم تا به وی بگروم. علی گفت: ای جهود اندوه مرا تازه کردی. محمد پیامبر مردی بود پیشانی بلند، پیوسته ابرو، سیاه چشم، هموار چهره، کشیده بینی تنگ لب، انبوه ریش، تابان دندان، سیم گردن، خط مویی از گودی گلو تا ناف وی پیوسته بود. مانند شاخه کافور، میانه بالا، هنگام رفتار گویی نور وی همگان را فرو می گرفت. استوار گام نام دستار وی سحاب بود، شمشیر وی ذو الفقار، و استر او دلدل، و خر وی یعفور و اشتر ماده وی عضباء، و اسب وی لزاز و تازیانه وی ممشوق، انسانی مهربان بود. میان دو شانه وی مهری بود که در آن دو سطر بود نخستین:

لا اله الا اللَّه

و دومین:

محمد رسول اللَّه

. این وصف وی بود.

گویند: هر دو تن مسلمان شدند و گواهی به یگانگی خدا و پیامبری محمد و وصایت علی دادند. و ملازم علی شدند، یکی در نبرد جمل کشته شد و دیگری در نبرد صفین.

از یکی از پیروان خاندان پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که گفت:

دو تن از جهودان خیبر با تورات گشاده به مدینه آمدند که نزد پیامبر روند به ایشان گفتند: او از جهان برفته. نزد ابی بکر آمدند و گفتند: آمده بودیم از پیامبر شما مسائلی بپرسیم گفتند در گذشته، پرسید آنها چیست؟. گفتند:

به ما بگوی. یکی، دو تا: سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، هفت تا: هشت تا، نه تا، ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا، پنجاه تا، شصت تا، هفتاد تا، هشتاد تا، نود تا، صد تا کدام است؟.

ابو بکر گفت: نزد علی روید و از وی جویای جواب آنها شوید: جهودان نزد وی رفتند با تورات گشاده، علی گفت: هر گاه جواب دهم مسلمان می شوید؟. گفتند آری. گفت: یکی همان خدای یگانه است، دو تا: آن ست که خدا در قرآن گفته: دو خدا برای خود مگیرید، خدا یکی ست. سه و چهار و پنج و شش، هفت، هشت: گفتار خداست که در قرآن گفته: گویند ایشان سه باشند، سگ ایشان چهارمی ست، و گویند: پنج اند و ششمی سگ ایشان است. از روی پیش گویی، گویند: هفت اند و سگ ایشان هشتمی ست، و اما نه تا: گفته خدا در قرآن است: نه طایفه بودند که در زمین تباهی می کردند و سازش نمی کردند، و اما ده تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این ده شمار کامل است.

و اما بیست تا: همان است که در قرآن گفته! هر گاه از شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره گردید. و اما سی و چهل: همان است که در قرآن گفته: با موسی سی شب وعده کردیم و به ده شب دیگر آن را کامل ساختیم تا وعده خدا چهل شب کامل گردید. و اما پنجاه همان گفته قرآن است که می گوید: در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است. و اما شصت تا: همان است که در قرآن گفته: کسی که نتواند شصت و بیچاره را خوراک دهد و اما هفتاد تا همان است که در قرآن گفته: موسی هفتاد مرد را از قوم خود برای دیدار ما برگزید و اما هشتاد تا همان است که در قرآن گفته کسانی که نسبت زنا به زنان پارسا دهند و چهار گواه

نیاورند هشتاد تازیانه به ایشان بزنید. و اما نود تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این برادر من نود و نه گوسفند دارد. و اما صد تا: همان است که در قرآن گفته: زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید. راوی مدعی ست که آن دو تن جهود به شنیدن این جوابها فورا مسلمان شدند. و اللَّه اعلم.

***ترجمه فهری زنجانی: (پرسشهای یهود از ابی بکر)

عبد اللَّه بن عباس گوید دو برادر یهودی که از رؤسای یهود بودند به مدینه آمدند و گفتند ای مردم از پیغمبر ما به ما رسیده است که در مکه پیغمبری پدید آید که افکار یهود را سفیهانه میشمارد و از دینشان انتقاد میکند و ما می ترسیم که آن پیغمبر ما را از دینی که پدران ما داشته اند برگرداند کدام از شما آن پیغمبر هستید؟ که اگر همان باشد که داود مژده آن را داده است باو ایمان آورده و پیروی خواهیم نمود و اگر او نیست و فقط سخنرانی منظم میکند و شعر میگوید و با نیروی زبان خود بر ما چیره میگردد با جان و مال خودمان با او مبارزه خواهیم کرد کدام یک از شما این پیغمبر است؟

مهاجرین و انصار گفتند پیغمبر ما از دنیا رفته است آن دو گفتند حمد خدا را، جانشین او کدام یک از شماست؟ زیرا خدای عز و جل پیغمبری را به قومی نفرستاده مگر اینکه او را جانشین بوده که پس از او انجام وظیفه کند و آنچه او از طرف پروردگار مأموریت داشته برای مردم بازگو کند پس مهاجرین و انصار به ابی بکر اشاره نموده و گفتند او وصی پیغمبر است آن دو بابی بکر گفتند ما سؤالاتی پیشنهاد خواهیم کرد که بر جانشینان پیغمبران پیشنهاد می شود و پرسش هائی از تو داریم که از اوصیاء پرسیده می شود ابی بکر به آنان گفت هر چه میخواهید پیشنهاد کنید که من پاسخ آن را به شما خواهم داد ان شاء اللَّه یکی از آن دو گفت من و تو در نزد خدای عز و جل چه مقامی داریم و چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحب خود را با خود میگردانید؟

و آفتاب از کجا سر می زند؟ و در کجا غروب میکند؟ و به کجا آفتاب تابید که پس از آن دیگر آنجا نتابید؟ و بهشت کجا؟ و دوزخ کجا است؟ و پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ و روی پروردگار تو بکدام سمت است؟ و آن دو که حاضرند کدامند؟ و آن دو که غایبند کدامند؟ و آن دو که

با هم دشمنند کدامند؟ و یک چیست؟ و دو چیست؟ و سه چیست؟ و چهار چیست؟ و پنج چیست؟ و شش چیست؟

و هفت چیست؟ و هشت چیست؟ و نه چیست؟ و ده چیست؟ و یازده چیست؟ و دوازده چیست؟ و بیست چیست؟ و سی چیست؟ و چهل چیست؟ و پنجاه چیست؟ و شصت چیست؟ و هفتاد چیست؟ و هشتاد چیست و نود چیست؟ و صد چیست؟

راوی گوید ابو بکر آن چنان فرو ماند که هیچ پاسخی نمیتوانست بدهد و ما ترسیدیم که مبادا مردم از دین اسلام برگردند پس من بخانه علی بن ابی طالب آمدم و باو عرض کردم یا علی بزرگان یهود بمدینه آمدند و پرسش هائی از ابی بکر کردند که ابی بکر فرومانده و پاسخ نداده پس علی علیه السّلام لبخندی بروی من زد و سپس فرمود همان روزی است که رسول خدا بمن وعده فرمود پس پیشاپیش من براه افتاد و راه رفتنش با راه رفتن پیغمبر هیچ تفاوتی نداشت آمد تا در همان جایی که رسول خدا می نشست بنشست سپس روی بآن دو یهودی کرد و فرمود هر دو نزدیک من آئید و سؤالاتی که از این پیرمرد داشتید از من بپرسید آن دو گفتند شما که هستید؟ فرمود من علی ابن ابی طالب فرزند عبد المطلب و برادر پیغمبر و شوهر دخترش فاطمه و پدر حسن و حسین و جانشین او هستم در تمام حالات و دارای همه منقبت ها و عزت ها و رازدار پیغمبرم پس یکی از آن دو یهودی گفت من و تو نزد خدا چه مقامی داریم فرمود من از روزی که خود را شناخته ام مؤمن بودم و تو از روزی که خود را شناختی کافر بودی و از این پس نمیدانم خدا با تو چه خواهد کرد یهودی گفت کدام جانداری است که در میان جانداری دیگر بوده و در میان آن دو خویشی و پیوند نژادی نبوده است؟ فرمود آن یونس بود که در شکم ماهی جا داشت گفت کدام قبری است که صاحب خود را میگردانید؟ فرمود یونس بود هنگامی که ماهی او را در هفت دریا گردانید عرض کرد آفتاب از کجا بر می آید؟ فرمود از میان دو شاخ شیطان عرض کرد کجا غروب میکند؟ فرمود در چشمه ای گرم که دوست من رسول خدا فرمود که هنگام بر آمدن آفتاب و هنگام غروبش نماز نخوان تا آنکه باندازه یک نیزه و یا دو نیزه بشود عرض کرد کجا بود که آفتاب بر آنجا تابیده و دیگر بآنجا نتابید؟ فرمود در همان دریائی که خداوند برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت عرض کرد پروردگار تو حمل میکند تا حمل می شود فرمود پروردگار من عز و جل با قدرت و نیروی خود همه چیز را حمل میکند و هیچ چیز نتواند او را حمل نماید عرض کرد پس معنی آیه که میفرماید عرش پروردگار تو را در این روز هشت تن حمل میکنند چیست؟ فرمود ای یهودی آیا ندانسته ای که

آنچه در آسمانهاست و آنچه که در زمین است و آنچه که در میان آن دو است و آنچه که در زیر خاک است همه از آن خداست پس همه چیز بر روی خاک است و خاک بر قدرت استوار است و قدرت همه چیز را حمل میکند عرض کرد بهشت کجا است و دوزخ کجا؟ اما بهشت در آسمان است و اما دوزخ بر روی زمین عرض کرد روی پروردگار تو بچه سو است علی علیه السّلام بمن فرمود ای پسر عباس آتشی و هیزمی برای من بیاور من آتش و هیزم به نزد او آوردم پس آن حضرت هیزم را آتش زد و گفت ای یهودی روی این آتش بکدام سو است یهودی گفت من روئی برای آن نمی بینم فرمود پروردگار من عز و جل بدین گونه است و مشرق و مغرب از آن اوست هر جا رو کنید همان جا مورد توجه خداست عرض کرد آن دو که شاهدند چیست؟ فرمود آسمانها و زمین که یک ساعت از نظر غایب نمیشوند گفت آن دو که غایبند چیست فرمود مرگ و زندگی که آن دو را نمیشود دید عرض کرد آن دو که با هم دشمنند چیست؟ فرمود شب و روز عرض کرد یک چیست؟ فرمود خدای عز و جل عرض کرد و چیست؟ فرمود آدم و حوا عرض کرد سه چیست؟ فرمود دروغی که نصاری بر خدای عز و جل بستند و گفتند خدا سومین از سه تا است با اینکه خداوند همسر و فرزندی ندارد عرض کرد چهار چیست؟ فرمود قرآن و زبور و تورات و انجیل عرض کرد پنج چیست فرمود پنج نمازی که واجب شده است. عرض کرد شش چیست؟ فرمود خداوند آسمان ها و زمین را و آنچه که در میان آن است در شش روز آفرید عرض کرد هفت چیست؟ فرمود هفت در دوزخ که بر روی هم بسته می شود عرض کرد هشت چیست؟ فرمود هشت در بهشت عرض کرد نه چیست؟ فرمود نه خانواده (قوم صالح) در روی زمین که فساد میکردند و اصلاح نمی کردند. عرض کرد ده چیست؟ فرمود ده روز از ده عرض کرد یازده چیست؟ فرمود گفتار یوسف بپدرش که ای پدر یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که بر من سجده میکردند عرض کرد دوازده چیست؟ فرمود ماههای سال عرض کرد بیست چیست فرمود فروش یوسف به بیست درهم عرض کرد سی چیست؟ فرمود سی روز ماه رمضان که روزه اش واجب است بر هر مؤمنی مگر اینکه بیمار باشد یا مسافر عرض کرد چهل چیست؟ فرمود میقات موسی که سی شب بود که خداوند ده روز بآن افزود و چهل شب تمام شد عرض کرد پنجاه چیست؟ فرمود نوح در میان قومش هزار سال ماند بجز پنجاه سال عرض کرد شصت چیست؟ فرمود گفتار خدای عز و جل در کفاره ظهار که میفرماید هر کس نتواند پس باید بشصت مسکین طعام بدهد یعنی اگر دو ماه روزه پی در پی نتواند بگیرد عرض کرد هفتاد چیست؟

فرمود موسی از قوم خودش هفتاد نفر انتخاب کرد برای میقات خدای عز و جل عرض کرد هشتاد چیست؟

فرمود نام دهی است در جزیره که نوح از آنجا سوار کشتی شد و کشتی بر جودی نشست و خداوند قوم نوح را برق نمود عرض کرد نود چیست فرمود همانا کشتی نوح است که پر بود و نوح در آن برای جانوران خانه نود ساخت عرض کرد صد چیست؟ فرمود عمر داود شصت سال بود و آدم چهل سال از عمر خود را به او بخشید و چون هنگام مرگ آدم فرا رسید بخشش خود را انکار کرد و نژاد او نیز انکار کردن را به ارث بردند پس یهودی عرض کرد ای جوان محمد را برای من توصیف کن همچنان که گویی بچشم می بینم تا هم اکنون باو ایمان بیاورم امیر المؤمنین گریه کرد سپس فرمود ای یهودی اندوههای مرا بر انگیختی دوست من رسول خدا شخصی بود پیشانی بلند ابروان پیوسته سیاه چشم گونه های صورتش بدون برآمدگی بینیش کشیده نازک لب پر ریش دندانهای جلو درخشان گردنش هم چون تنگ نقره بود خط موئی از سینه تا ناف کشیده شده بود همچون شاخه کافور و جز آن در بدنش موئی نبود نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قد چون با مردم راه میرفت نورش آنان را فرا می گرفت و چون قدم بر میداشت گوئی پا از سنگ می کند و یا از شیبی سرازیر میگردد دو کعبش کرد بود و دو قدمش نازک بود میان باریک بود عمامه اش صحاب نام داشت و شمشیر از ذو الفقار و استر سواریش دلدل و دراز گوشش رونده مانند آهو و شترش ماده شتر رام نشده و اسبش لزاز و تازیانه اش ممشوق و حضرتش از همه کس بمردم مهربان تر بود و از همه کس بمردم دلسوزتر میان دو شانه اش مهر نبوت بود که بر آن مهر دو سطر نوشته شده بود اما سطر اول

لا اله الا اللَّه

و سطر دوم

محمد رسول اللَّه

این بود صفت پیغمبر ای یهودی پس آن دو یهودی گفتند شهادت میدهیم ما که خدائی جز خدای یکتا نیست و اینکه محمد فرستاده اوست و تو جانشین بر حق محمد هستی پس هر دو اسلام پذیرفتند و مسلمان خوبی شدند و ملازم خدمت امیر المؤمنین بودند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل پیش آمد در رکاب آن حضرت به بصره رفتند یکی از آن دو تن در جنگ جمل

کشته شد و دیگری ماند تا در رکاب حضرت به صفین رفت و آنجا کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد می فرماید دو تن از یهودیان خیبر که تورات را گشوده با خود داشتند بقصه ملاقات پیغمبر آمدند وقتی آمدند دیدند پیغمبر از دنیا رفته پس به نزد ابی بکر آمدند و گفتند ما آمده بودیم و مقصود ما دیدار پیغمبر بود تا از او سؤالی بکنیم اکنون می بینیم که او از دنیا رفته ابو بکر گفت سؤال شما چیست؟ گفتند ما را خبر ده از یکی و دو سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد ابو بکر گفت در این باره چیزی نزد من

نیست بخدمت علی ابن ابی طالب برسید راوی گوید به نزد آن حضرت آمدند و جریان را از اول تا آخر عرض کردند و تورات را هم چنان گشاده به همراه داشته امیر المؤمنین به آنان فرمود اگر پاسخ این پرسش ها را آن چنان که خودتان میدانید بگویم اسلام را خواهید پذیرفت؟ عرض کردند آری اما یک او خدای یکتا است که شریک ندارد.

و اما دو فرموده خدای عز و جل است (سوره نحل آیه 51) دو خدا برای خود نگیرید که خدا فقط یکی است.

و اما سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت فرموده خدای عز و جل است در قرآنش در باره اصحاب کهف (سوره کهف آیه 22 گویند که اصحاب کهف سه نفر بودند که چهارمیشان سگ آنان است و گویند پنج نفرند ششمی آنان سگشان است و این گفتارشان سگ به تاریکی انداختن است و میگویند که هفت نفر بودند و هشتمی آنان سگشان است.

و اما نه فرمایش خدای عز و جل است در قرآن است (سوره نمل آیه 48 نه طایفه در شهر بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح نمی نمودند).

و اما ده فرموده خدای عز و جل است (سوره بقره آیه 196 این ده روز تمام و او بیست فرموده خدای عز و جل است (سوره انفال آیه 65 اگر بیست نفر از شما پایدار باشد به دویست نفر پیروز خواهد شد) و او سی و چهل فرموده خدای عز و جل است در قرآن (سوره اعراف آیه 142 ما بموسی سی شب وعده دادیم و باده شب دیگر کاملش کردیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید).

و اما پنجاه فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره معارج آیه 4 در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است).

و اما شصت فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره مجادله آیه 4 کسی که نتواند شصت در مانده را طعام دهد).

و اما هفتاد فرمایش خدای عز و جل است در قرآنش (سوره اعراف آیه 55 موسی از میان قوم خود هفتاد نفر برای وعده گاه ما برگزید).

و اما هشتاد فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره نور آیه 4 آنان که زنان شوهر در را متهم بزنا میکنند و چهار نفر گواه بر گفتار خود ندارند هشتاد تازیانه به آنان بزنید).

و اما نود فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره ص آیه 23 این برادر من است که نود و نه گوسفند دارد).

و اما صد فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره نور آیه 2 هر زن زناکار و مرد زنا کار را به هر یک صد تازیانه بزنید) راوی گوید هر دو یهودی بدست امیر المؤمنین اسلام پذیرفتند.

****ترجمه جعفری: ()

عبد اللَّه بن عباس گوید: دو برادر یهودی از بزرگان یهود به مدینه آمده و گفتند:

ای مردم! از پیامبر ما به ما حدیث شده که پیامبری در پشت تهامه (مکه) ظاهر می شود که اندیشه های یهود را سفیهانه می داند و از دین آنان انتقاد می نماید و ما بیم آن داریم که او ما را از دینی که پدران ما داشتند باز دارد، کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ که اگر او همان باشد که داود علیه السّلام مژده آمدن او را داده به او ایمان آورده و از او پیروی می نماییم و اگر او نباشد بلکه کسی باشد که تنها سخنانی را منظّم می کند و ایراد می نماید و شعر می گوید و با نیروی زبانش بر ما چیره می شود، با جان و مال خودمان با او به مبارزه برمی خیزیم. پس کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ مهاجران و انصار گفتند: پیامبر ما از دنیا رفته است. آن دو برادر یهودی گفتند: سپاس خدا را؛ پس کدام یک از شما جانشین او هستید؟ چرا که خداوند متعال هیچ پیامبری را به سوی قومی نفرستاده مگر این که او جانشینی داشته که پس از او پیام او را رسانده و آنچه از

جانب خدا مأموریت داشته برای مردم بیان کند. مهاجران و انصار به ابو بکر اشاره کرده و گفتند: او جانشین پیامبر است.

آن دو برادر به ابو بکر گفتند: ما پرسشهایی را که به جانشینان پیامبر پیشنهاد می شود به تو پیشنهاد می کنیم و پرسشهایی از تو داریم که از اوصیا پرسیده می شود. ابو بکر گفت: هر چه می خواهید پیشنهاد کنید من- ان شاء اللّه- پاسخ آن را می دهم، یکی از آن دو گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ و آن کدام جانی بود که در جان دیگری جا داشت؟ ولی میان آنان پیوند خویشی و نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحبش را می گردانید؟ خورشید از کجا طلوع و در کجا غروب می کند؟ کجا بود که خورشید به آنجا طلوع کرد و دیگر بدان جا نتابید؟

بهشت کجاست؟ دوزخ کجاست؟ آیا پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ آن دو حاضر کدامند؟ و آن دو غایب کدامند؟ و آن دو دشمن کدامند؟ یک چیست؟ دو چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟

هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟ ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟ شصت چیست؟

هفتاد چیست؟ هشتاد چیست؟ نود چیست؟

ابن عباس گوید: ابو بکر از پاسخ فرو ماند و نتوانست هیچ پاسخی دهد. به گونه ای که ما بیم آن داشتیم که مردم از دین اسلام برگردند، از این رو من به در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام آمده و به حضرتش عرض کردم: ای علی! از رؤسای یهود به مدینه آمده و پرسشهایی را به ابو بکر پیشنهاد دادند و او از پاسخ فرو ماند و نتوانست جوابی بدهد.

علی علیه السّلام تبسّمی کرد و خندید، آنگاه فرمود: امروز، همان روزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وعده فرمود، پس پیشاپیش به راه افتاد که راه رفتنش با راه رفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی نداشت. تا این که در همان جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می نشست جلوس فرمود، آنگاه رو به آن دو یهودی کرد و فرمود: هر دو نزدیک من آمده و پرسشهایی را که از این پیرمرد داشتید از من بپرسید.

آن دو یهودی گفتند تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب فرزند عبد المطّلب، برادر پیامبر، همسر دخترش فاطمه، و پدر حسن و حسین علیه السّلام و جانشین او در همه حالات هستم و دارای همه مناقب و شکوه ها و راز دار پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. یکی از آن دو یهود گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ فرمود: من از روزی که خود را شناختم مؤمن بودم و تو از روزی که خود را شناختی کافر بودی و از این پس نمی دانم- ای یهودی!- خداوند با تو چه رفتار خواهد داشت. یهودی گفت: کدام جانی بود که در میان جان دیگر جای داشته و میان آنها پیوند خویشی و نژادی نبود؟

فرمود: آن یونس در شکم ماهی بود. پرسید: کدام قبری بود که صاحبش را می گردانید؟ فرمود: یونس علیه السّلام بود، آنگاه که ماهی او را در هفت دریا گرداند. پرسید:

خورشید از کجا طلوع می کند؟ فرمود: از میان دو شاخ شیطان. پرسید: از کجا غروب می کند؟ فرمود: در چشمه حامیه، دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «به هنگام برآمدن آفتاب و به هنگام غروب آن نماز نخوان، تا آن که به اندازه یک نیزه یا دو نیزه بلند شود.» پرسید: کجا بود که خورشید در آنجا طلوع کرد و دیگر در آنجا نتابید؟

فرمود: در دریائی که خداوند آن را برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت. پرسید:

پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ فرمود: پروردگار من با نیروی خود همه چیز را حمل می کند و هیچ چیز توان حمل او را ندارد تا حمل شود. پرسید: پس معنای این آیه که فرمود: «و عرش پروردگار تو را در آن روز هشت تن حمل می نماید.» چگونه است؟

فرمود: ای یهودی! آیا نمی دانی آنچه در آسمان ها و زمین و میان آن دو و زیر خاک است همه از آن خداست؟ پس همه چیز روی خاک است و خاک بر قدرت پابرجاست و قدرت همه چیز را حمل می کند. پرسید: پس بهشت و دوزخ کجا هستند؟ فرمود:

بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین. پرسید: روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ علی علیه السّلام به من فرمود: ای ابن عباس! آتش و هیزمی برای من بیاور. من آتش و هیزم را حاضر ساختم. حضرت هیزم را

آتش زد و فرمود: ای یهودی! روی این آتش به کدام طرف است؟ یهودی گفت: من رویی برای آن نمی دانم. حضرت فرمود:

براستی که پروردگار بزرگ من بدین گونه است. مشرق و مغرب از آن اوست، پس هر کجا که رو کند همان جا وجه اللّه است. از حضرتش پرسید: آن دو حاضر کدامند؟

فرمود: آسمان ها و زمین که ساعتی غایب نمی شوند. پرسید: آن دو غایب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که نمی شود بر آن دو واقف شد. پرسید: آن دو دشمن کدامند؟ فرمود: شب و روز پرسید: پس آن یک کدام است؟ فرمود: خدای بزرگ. پرسید: پس آن دو چیست؟

فرمود: آدم و حوّا. پرسید: پس آن سه چیست؟ فرمود: مسیحیان بر خدا دروغ بسته و گفتند: «سوّمین از سه تا» در حالی که خداوند همسر و فرزندی ندارد. پرسید: پس آن چهار چیست؟ فرمود: قرآن، زبور، تورات و انجیل. پرسید: پس آن پنج چیست؟

فرمود: پنج نمازی که واجب و فرض است. پرسید: پس آن شش چیست؟ فرمود: خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید. پرسید: پس آن هفت چیست؟ فرمود: هفت در دوزخ که بر روی هم بسته می شود. پرسید: پس آن هشت چیست؟ فرمود: هشت در بهشت. پرسید: پس آن نه چیست؟ فرمود: نه طایفه ای که در روی زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند.

پرسید: پس آن ده چیست؟ فرمود: ده روز از دهه. پرسید: پس آن یازده چیست؟ فرمود:

سخن یوسف علیه السّلام به پدرش که: «ای پدر! من یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را دیدم که بر من سجده می کردند.» پرسید: پس آن دوازده چیست؟ فرمود: ماههای سال. پرسید: پس آن بیست چیست؟ فرمود: فروش یوسف به بیست درهم. پرسید: پس آن سی چیست؟ فرمود: سی روز ماه رمضان که روزه اش بر هر مؤمنی واجب است مگر آن که بیمار بوده و یا در سفر باشد. پرسید:

پس آن چهل چیست؟ فرمود: وعده گاه موسی علیه السّلام که سی شب بود، پس خداوند با افزودن ده روز به پایان رسانید و وعده گاه پروردگارش چهل شب کامل گشت. پرسید: پس آن پنجاه چیست؟ فرمود: نوح علیه

السّلام در میان قومش هزار سال جز پنجاه سال ماند. پرسید: پس آن شصت چیست؟ فرمود: گفتار خدای متعال در مورد کفّاره ظهار که: «کسی که توانایی ندارد شصت مسکین را اطعام کند.» یعنی توانایی گرفتن دو ماه روزه پی در پی را ندارد. پرسید: پس آن هفتاد چیست؟ فرمود: موسی علیه السّلام از میان قوم خود هفتاد تن برگزید. پرسید: پس آن هشتاد چیست؟ فرمود: نام دهی در جزیره است که هشتاد نامیده می شود. همان جایی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در کوه جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق نمود. پرسید: پس آن نود چیست؟ فرمود: همان کشتی پر، که نوح در آن برای جانوران نود خانه ساخت. پرسید: پس آن صد چیست؟ فرمود: عمر داود علیه السّلام شصت سال بود، آدم علیه السّلام از عمر خود چهل سال به او بخشید و چون مرگش فرا رسید منکر شد و فرزندان و ذرّیه او انکار را به ارث بردند.

آنگاه یهودی گفت: ای جوان! محمّد را به من آن گونه توصیف کن که گویی هم اینک او را می بینم تا همین ساعت به او ایمان بیاورم. در این هنگام امیر المؤمنین علیه السّلام گریست، آنگاه فرمود: ای یهودی! اندوه های مرا برانگیختی؛ دوست من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارای پیشانی بلند، ابروانی به هم پیوسته، چشمانی سیاه، گونه هایی هموار و صاف، بینی کشیده، لبانی نازک، ریشی پر پشت، دندانهایی درخشان بود، گردنش بسان تنگ نقره بلورین بود و خط مویی از سینه تا ناف همچون شاخه کافور کشیده شده بود که جز آن در بدنش مویی نداشت. نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قامت.

هنگامی که با مردم راه می رفت نورش آنها را فرا می گرفت و چون گام برمی داشت گویی پا از سنگ بر می کند یا از شیبی سرازیر می گردد. دو کعب حضرتش گرد بود، دو گامش لطیف، کمر (میان) باریک بود، عمامه اش سحاب و شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش لزاز و تازیانه اش ممشوق نام داشت. آن حضرت از همه نسبت به مردم دلسوزتر و از همه مهربان تر بود. در میان دو شانه اش مهر نبوّت بود که بر آن دو سطر نوشته شده بود: سطر اول: لا اله الا اللّه و سطر دوم: محمّد رسول اللّه. این ویژگی های پیامبر بود ای یهودی! آن دو یهودی گفتند: گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد پیامبر خداست و تو جانشین بر حقّ محمّد هستی. آنگاه هر دو اسلام را پذیرا شده و مسلمان خوبی شدند و ملازم خدمت امیر مؤمنین علی علیه السّلام شدند و با آن حضرت بودند تا آنکه جنگ جمل پیش آمد و آنها به

همراه حضرت به بصره رفتند. یکی از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا این که در رکاب حضرت به جنگ صفّین آمد و در آن جنگ کشته شد.

جعفر بن یحیی از پدرش از یکی از صادقان آل محمّد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: دو تن از یهودیان خیبر که تورات گشوده ای در دست داشتند برای دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است. پس نزد ابو بکر آمده و گفتند:

ما آمدیم تا از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسشهایی بکنیم. دیدیم او از دنیا رفته است. ابو بکر گفت:

پرسش شما چیست؟ گفتند: ما را از یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود و صد آگاه کن. ابو بکر گفت:

من در این مورد چیزی نمی دانم. نزد علی بن ابی طالب بروید. راوی گوید: آن دو خدمت علی علیه السّلام شرفیاب شده و قصه را از اول تا آخرش بازگو کرده، آنان تورات گشاده را نیز در دست داشتند. امیر مؤمنان علی علیه السّلام به آن دو فرمود: اگر پاسخ پرسشهایتان را آن گونه که می دانید بگویم، اسلام را می پذیرید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: یک همان خدای یکتاست که شریکی ندارد. و دو همان گفتار خدای متعال است که: «دو معبود برای خود برنگزینند که او همان معبود یکتاست.» و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت همان فرمایش خداوند در کتابش در مورد اصحاب کهف است که: «به زودی گویند که آنان سه نفر بودند که چهارمی آنان سگ آنان بود و می گویند پنج نفر بودند که ششمین آنان سگشان بود، این سخن را از روی غیب گویی می گویند.

و می گویند هفت تن بودند که هشتمی آنان سگشان بود.» و نه همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «و در شهر، نه طایفه بودند که در زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند.» و ده، همان فرمایش خدای متعال است که: «این ده روز تمام است.» و بیست همان فرمایش خدای متعال است که: «اگر بیست نفر از شما پایدار باشد بر دویست نفر پیروز می شوند.» و سی و چهل همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان بردیم. پس وعده گاه پروردگارش چهل شب شد.» و پنجاه همان سخن خدای متعال است که: «در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.» و شصت

همان گفتار خداوند در کتابش است که: «هر کس توانایی (روزه) ندارد پس شصت مسکین را اطعام کند.» و هفتاد همان گفتار خداوند در کتابش است که: «موسی از میان قومش برای وعده گاه ما هفتاد تن برگزید.» و هشتاد همان گفتار خداوند است که: «و آنان که زنان شوهر دار را متّهم به زنا می کنند و چهار نفر گواه بر ادعای خود ندارند پس هشتاد تازیانه به آنان بزنید.» و نود همان سخن خدای متعال در کتابش است که: «این برادر من است که نود و نه گوسفند دارد.» و صد همان فرمایش خدای متعال در کتابش است که: «به هر کدام از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید.» راوی می گوید: پس هر دو یهودی به دست مبارک امیر مؤمنین علی علیه السّلام اسلام را پذیرفتند.

عرج النبی ص إلی السماء مائه و عشرین مره

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ

1- . النحل: 51.
2- . الكهف: 22.
3- . النمل: 48.
4- . البقره: 196.
5- . الأنفال: 65.
6- . الأعراف: 142.
7- . المعارج: 4.
8- . المجادله: 4.
9- . الأعراف: 155.
10- النور: 4.
11- . ص: 23.
12- . النور: 2.

بْنُ مَتِّيلٍ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَلَمَهُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ (1) عَنْ يُونُسَ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: عَرَجَ النَّبِيُّ ص مِائَةً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً مَا مِنْ مَرَّهٍ إِلَّا وَ قَدْ أَوْصَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا النَّبِيَّ ص بِالْوَلَايَهِ لِعَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّهِ علیه السلام أَكْثَرَ مِمَّا أَوْصَاهُ بِالْفَرَائِضِ.

*ترجمه کمره ای: (پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت)

امام ششم علیه السّلام فرمود پیغمبر صلّی الله علیه و آله یک صد و بیست بار بمعراج رفت و در هر بار خداوند در باره دوستی علی علیه السّلام و امامان علیهم السلام بیش از واجبات دیگر باو سفارش نمود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت)

امام صادق علیه السّلام گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله صد و بیست بار به معراج رفت و در هر بار خدا در باره دوستی علی و پیشوایان علیهم السّلام بیش از واجبات دیگر به وی سفارش کرده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (پیغمبر یک صد و بیست بار به آسمان بالا رفت)

امام صادق علیه السّلام فرموده پیغمبر یک صد و بیست بار معراج فرمود و هیچ باز نشد مگر اینکه خدای عز و جل او را به ولایت علی و امامان توصیه فرمود بیش از آنکه به واجبات توصیه می فرمود.

****ترجمه جعفری: (پیامبر صلی الله علیه و آله یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد)

صبّاح المزنی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر اینکه خداوند متعال در آن او را به ولایت علی علیه السّلام و پیشوایان علیه السّلام توصیه کرد پیش از آنکه او را به واجبات توصیه می فرماید.

الفاکهه مائه و عشرون لونا

4- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عليه السلام مِنَ الْجَنَّةِ أَهْبَطَ مَعَهُ عِشْرِينَ وَ مِائَةَ قَضِيبٍ مِنْهَا أَرْبَعُونَ مَا يُؤْكَلُ دَاخِلُهَا وَ خَارِجُهَا وَ أَرْبَعُونَ مِنْهَا مَا يُؤْكَلُ دَاخِلُهَا وَ يُرْمَى بِخَارِجِهَا وَ أَرْبَعُونَ مِنْهَا مَا يُؤْكَلُ خَارِجُهَا وَ يُرْمَى بِدَاخِلِهَا وَ غِرَارَةٌ فِيهَا بَزْرُ كُلِّ شَيْ ءٍ.

*ترجمه کمره ای: (میوه یک صد و بیست نوع است)

امام ششم علیه السّلام فرمود چون خداوند آدم را از بهشت بزمین فرو فرستاد با او یک صد و بیست شاخه فرستاد که چهل شماره از آن میوه هائی میدهد که درون و بیرونش خوردنی است و چهل شماره آن میوه هائی میدهد که برونش خوردنی است و درونش دور- انداختنی است و چهل شماره آن درونش خوردنی و بیرونش دور انداختنی است و یک جوال هم پر از تخم هر چیزی با خود آورد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (صد و بیست گونه میوه)

امام صادق علیه السّلام گفته: چون خدا آدم را از بهشت به زمین فرستاد با وی صد و بیست شاخه فرستاد که چهل از آن میوه هایی ست که درون و بیرون آن خوردنی ست و چهل از آن میوه هایی ست که بیرون آن خوردنی ست و درون آن افکندنی، و چهل از آن درون آن خوردنی ست و بیرون آن افکندنی، و جوالی پر از تخم هر چیزی با خود به زمین آورد؟ !.

***ترجمه فهری زنجانی: (میوه یک صد و بیست نوع است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدای عز و جل آدم را از بهشت فرود آورد یک صد و بیست شاخه با او فرو فرستاد که چهل شاخه از آن میوه اش خوردنی است چه اندرونش و چه بیرونش و چهل شماره از آن میوه اش. اندرونش خوردنی است ولی بیرونش دور انداخته می شود و چهل شماره از آن میوه ایست که بیرونش خوردنی است و اندرونش دور انداخته می شود و همراه آدم جوالی بود که تخم هر چیزی در آن بود.

****ترجمه جعفری: (میوه یک صد و بیست نوع است)

محمّد بن ابی عمیر از راوی خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که خداوند متعال حضرت آدم را از بهشت [به روی زمین] فرود آورد، یک صد و بیست شاخه نیز با او فرو فرستاد که از چهل شاخه از آن میوه اش- هم درون و هم بیرونش- خوردنی است و چهل شاخه از آن درونش خوردنی و بیرونش انداختنی است و چهل شاخه از آن بیرونش خوردنی و درونش انداختنی است.

آدم علیه السّلام با خود جوالی آورد که تخم هر چیزی در آن بود.

أهل الجنه عشرون و مائه صنف

5- حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ الشَّافِعِيُّ بِفَرْغَانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو الْقَوَارِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُؤَمِّلُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ (2) قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بُرَيْدَةَ (3) عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَهْلُ الْجَنَّهِ عِشْرُونَ وَ مِائَهُ صِنْفٍ هَذِهِ الْأُمَّهُ مِنْهَا ثَمَانُونَ صِنْفاً.ف.

*ترجمه کمره ای: (اهل بهشت یک صد و بیست صنفند)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود اهل بهشت یک صد و بیست صنفند که هشتاد صنفشان از این امت میباشند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (اهل بهشت صد و بیست دسته اند)

پیامبر گفته: اهل بهشت صد و بیست دسته اند.

که هشتاد دسته از ایشان پیروان من اند.

***ترجمه فهری زنجانی: (اهل بهشت یک صد و بیست صنفند)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بهشت یک صد و بیست صنف میباشند که هشتاد صنف آن از این امت است.

****ترجمه جعفری: (بهشتیان یک صد و بیست صنفند)

بریده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بهشتیان یک صد و بیست صنف هستند که هشتاد صنف آن از این امّتند.

1- . منیع بن الحجاج مهمل، و شیخه یونس الظاهر هو ابن أبی وهب القصری.
2- . المراد بصالح بن محمّد أبو الاشرس الأسدی الملقب جزره و کان حافظا عارفا من أئمه الحدیث عنونه الخطیب فی التاریخ ج 9 ص 322. و أمّا عبید اللّه بن عمرو القواریری فهو أبو سعید البصری نزیل بغداد وثقه ابن معین و العجلیّ. و قال النسائی: صاحب جزره ثقه صدوق. و أمّا مؤمل بن إسماعیل فهو أبو عبد الرحمن البصری نزیل مکّه صدوق سیئ الحفظ مات سنه 206 و روایته عن سفیان الثوری المتوفی 161 بلا واسطه بعید.
3- . فی النسخ (سلیمان بن یزید) و هو تصحیف.

من حفظ القرآن فله فی کل سنه مائتا دینار فی بیت المال

6- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَيْهِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ الرَّازِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ حَمْزَهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ بَدْرٍ عَنْ أَبِی الْأَشْهَبِ النَّخَعِی (1) قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع مَنْ دَخَلَ فِی الْإِسْلَامِ طَائِعاً وَ قَرَأَ الْقُرْآنَ ظَاهِراً فَلَهُ فِی كُلِّ سَنَهٍ مِائَتَا دِينَارٍ فِی بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ إِنْ مُنِعَ فِی الدُّنْيَا أَخَذَهَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَافِيَهً أَحْوَجَ مَا يَكُونُ إِلَيْهَا.

*ترجمه کمره ای: (هر کس تمام قرآن را حفظ میکرد هر سال دویست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت میکرد)

امام یکم علیه السّلام فرمود هر کس داوطلبانه مسلمان شد و قرآن را حفظ کرد هر سال دویست اشرفی در بیت المال مسلمانان دارد اگر در دنیا از او دریغ شود در روز قیامت تمام دریافت کند و بدان محتاج تر است از همه وقت. در آن گیر و دار و روز وا نفسا.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می کرد)

امام علی بن ابی طالب علیه السّلام گفته: هر که از مسلمانان حاضر بود قرآن را بر کند همه ساله دویست دینار زر در بیت المال مسلمانان دارد هر گاه در جهان از او دریغ دارند در قیامت دریافت می کند و آن برای وی سودمندتر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه دویست دینار از بیت المال حقوق دارد)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که بمیل خودش دین اسلام را پذیرفت و قرآن تلاوت کرد سالیانه دویست دینار از صندوق دارائی مسلمانان حقوق دریافت میکند و اگر در دنیا حقوقش پرداخت نشد روز قیامت که نیازمندتر است بآن حقوق خود را تماماً دریافت خواهد کرد.

****ترجمه جعفری: (هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه دویست دینار از بیت المال حقوق دارد)

ابو الأشهب نخعی از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هر کس به اختیار خود اسلام را بپذیرد و به صورت آشکار قرآن را قرائت کند (حفظ نماید) سالیانه بایستی دویست دینار از بیت المال مسلمانان به او پرداخت گردد، اگر در دنیا پرداخت نگردد، روز رستاخیز- که در آن روز به آن حقوق نیازمندتر است- دریافت خواهد کرد.

السنه ثلاثمائه و ستون یوما

7- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ السَّنَهِ کَمْ یَوْماً هِیَ قَالَ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ سِتُّونَ یَوْماً مِنْهَا سِتَّهُ أَیَّامٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهَا الدُّنْیَا فَطُرِحَتْ مِنْ أَصْلِ السَّنَهِ فَصَارَتِ السَّنَهُ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ أَرْبَعَهً وَ خَمْسِینَ یَوْماً یُسْتَحَبُّ أَنْ یَطُوفَ الرَّجُلُ فِی مُقَامِهِ بِمَکَّهَ عَدَدَ أَیَّامِ السَّنَهِ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ أُسْبُوعاً فَإِنْ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی ذَلِکَ طَافَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ شَوْطاً.

8- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: یُسْتَحَبُّ أَنْ تَطُوفَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ أُسْبُوعاً عَدَدَ أَیَّامِ السَّنَهِ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنَ الطَّوَافِ.ق.

*ترجمه کمره ای: (سال سیصد و شصت روز است)

علی بن عبد العزیز گوید از امام ششم علیه السّلام پرسیدم سال چند روز است؟ فرمود سیصد و شصت روز در شش روز آن خداوند دنیا را آفرید و از اصل سال طرح شد و سال سیصد و شصت و چهار روز گردید.

شرح:

در باب خصال دوازده گانه شرحی راجع بمضمون این حدیث گذشت بهمان باب خصال صدوق و شرح ترجمه فارسی مراجعه شود.

امام ششم علیه السّلام فرمود خوب است که سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را انجام دهد بشماره روزهای سال و اگر نتواند سیصد و

شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (سال سیصد و شصت روز است)

علی بن عبد العزیز گفته: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم سال چند روز است؟. گفت: سیصد و شصت روز است. خدا در شش روز آن جهان را بیافرید و از اصل سال کم شد. از این رو سال سیصد و شصت و چهار روز است.

امام صادق گفته: شایسته است سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را به جای آورد به عدد سال و هر گاه نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

***ترجمه فهری زنجانی: (سال سیصد و شصت روز است)

علی بن عبد العزیز گوید: از امام صادق سال را پرسیدم که چند روز است فرمود سیصد و شصت روز است در شش روز از آن خدای عز و جل دنیا را آفرید و آن شش روز از سال کم شد و سال سیصد پنجاه و چهار روز گردید که مستحب است کسی که مکه میرود در مدتی که در مکه است بشماره روزهای سال سیصد و شصت طواف کامل نماید و اگر آن را نتوانست سیصد و شصت شوط طواف کند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: مستحب است که سیصد و شصت طواف هفت شوطی بشماره روزهای سال بجا بیاوری و اگر نتوانستی هر چه میتوانی طواف کن.

****ترجمه جعفری: (یک سال سیصد و شصت روز است)

علی بن عبد العزیز گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: یک سال چند روز است؟

فرمود: سیصد و شصت روز است که در شش روز از آن خداوند متعال دنیا را آفرید که آن شش روز از اصل سال کم شد و یک سال سیصد و پنجاه و چهار روز شد. (منظور سال قمری است) مستحب است کسی که به مکه می رود به شمار روزهای سال، سیصد و شصت بار طواف کامل کند و اگر نتوانست سیصد و شصت شوط طواف کند.

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «مستحب است به شمار روزهای سال سیصد و شصت طواف کامل نمایی و اگر نتوانستی هر چقدر که توانایی داری طواف کن.»

ص: 602

1- . فیه ارسال لان الظاهر المراد بابی الاشهب جعفر بن حیان أبو الاشهب العطاردی البصری الذی وثقه أبو حاتم لما ذکر فی التهذیب من جمله مشایخ الربیع بن بدر البصری، و کان میلاده سنه 70 أو 71 و وفاته سنه 165 فلم یدرک علیا علیه السّلام، و اما أحمد بن إبراهیم الدورقی أبو عبد اللّه البغدادیّ فمعنون فی التقریب و قال أبو حاتم: صدوق.

9- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: هَذِهِ شَرَائِعُ الدِّينِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهَا وَ أَرَادَ اللَّهُ هُدَاهُ (1) إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ النَّاطِقِ غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَ مَسْحُ الرَّأْسِ وَ الْقَدَمَيْنِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً وَ مَرَّتَانِ جَائِزٌ وَ لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا الْبَوْلُ وَ الرِّيحُ وَ النَّوْمُ وَ الْغَائِطُ وَ الْجَنَابَةُ وَ مَنْ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ كِتَابَهُ وَ وُضُوؤُهُ لَمْ يَتِمَّ وَ صَلَاتُهُ غَيْرُ مُجْزِيَهِ وَ الْأَغْسَالُ مِنْهَا غُسْلُ الْجَنَابَهِ وَ الْحَيْضِ وَ غُسْلُ الْمَيِّتِ وَ غُسْلُ مَنْ مَسَّ الْمَيِّتَ بَعْدَ مَا يَبْرُدُ وَ غُسْلُ مَنْ غَسَّلَ الْمَيِّتَ وَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَهِ وَ غُسْلُ الْعِيدَيْنِ وَ غُسْلُ دُخُولِ مَكَّهَ وَ غُسْلُ دُخُولِ الْمَدِينَهِ وَ غُسْلُ الزِّيَارَهِ وَ غُسْلُ الْإِحْرَامِ وَ غُسْلُ يَوْمِ عَرَفَهَ وَ غُسْلُ لَيْلَهِ سَبْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ غُسْلُ لَيْلَهِ تِسْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ غُسْلُ لَيْلَهِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ لَيْلَهِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْهُ أَمَّا الْفَرْضُ فَغُسْلُ الْجَنَابَهِ وَ غُسْلُ الْجَنَابَهِ وَ الْحَيْضِ وَاجِدٌ وَ صَلَاهُ الْفَرِيضَهِ الظُّهْرُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ الْعَصْرُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَهُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ الْفَجْرُ رَكْعَتَانِ فَجُمْلَهُ الصَّلَاهِ الْمَفْرُوضَهِ سَبْعَ عَشْرَهَ رَكْعَهً وَ السُّنَّهُ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ رَكْعَهً مِنْهَا أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ لَا تَقْصِيرَ فِيهَا فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ وَ رَكْعَتَانِ مِنْ جُلُوسٍ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ تُعَدَّانِ بِرَكْعَهٍ وَ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ فِي السَّحَرِ وَ هِيَ صَلَاهُ اللَّيْلِ وَ الشَّفْعُ رَكْعَتَانِ وَ الْوَتْرُ رَكْعَهٌ وَ رَكْعَتَا الْفَجْرِ بَعْدَ الْوَتْرِ وَ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ ثَمَانُ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الْعَصْرِ وَ الصَّلَاهُ يُسْتَحَبُّ فِي أَوَّلِ الْأَوْقَاتِ وَ فَضْلُ الْجَمَاعَهِ عَلَى

1- . فى بعض النسخ (لمن تمسک بها و أراد اللّه هذا).

الْفَرْدِ بِأَرْبَعَهٍ وَ عِشْرِينَ (1) وَ لَا صَلَاهَ خَلْفَ الْفَاجِرِ وَ لَا يُقْتَدَى إِلَّا بِأَهْلِ الْوَلَايَهِ وَ لَا يُصَلَّى فِي جُلُودِ الْمَيْتَهِ وَ إِنْ دُبِغَتْ سَبْعِينَ مَرَّهً وَ لَا فِي جُلُودِ السِّبَاعِ وَ لَا يُسْجَدُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا الْمَأْكُولَ وَ الْقُطْنَ وَ الْكَتَّانَ وَ يُقَالُ فِي افْتِتَاحِ الصَّلَاهِ تَعَالَى عَرْشُكَ وَ لَا يُقَالُ تَعَالَى جَدُّكَ وَ لَا يُقَالُ فِي التَّشَهُّدِ الْأَوَّلِ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ لِأَنَّ تَحْلِيلَ الصَّلَاهِ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ إِذَا قُلْتَ هَذَا فَقَدْ سَلَّمْتَ وَ التَّقْصِيرُ فِي ثَمَانِيَهِ فَرَاسِخَ وَ هُوَ بَرِيدَانِ وَ إِذَا قَصَّرْتَ أَفْطَرْتَ وَ مَنْ لَمْ يُقَصِّرْ فِي السَّفَرِ لَمْ تُجْزِئْ صَلَاتُهُ لِأَنَّهُ قَدْ زَادَ فِي فَرْضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْقُنُوتُ فِي جَمِيعِ الصَّلَوَاتِ سُنَّهٌ وَاجِبَهٌ فِي الرَّكْعَهِ الثَّانِيَهِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ بَعْدَ الْقِرَاءَهِ وَ الصَّلَاهُ عَلَى الْمَيِّتِ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ فَمَنْ نَقَصَ مِنْهَا فَقَدْ خَالَفَ السُّنَّهَ وَ الْمَيِّتُ يُسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ سَلّاً (2) وَ الْمَرْأَهُ تُؤْخَذُ بِالْعَرْضِ مِنْ قِبَلِ اللَّحْدِ وَ الْقُبُورُ تُرَبَّعُ وَ لَا تُسَنَّمُ (3) وَ الْإِجْهَارُ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فِي الصَّلَاهِ وَاجِبٌ وَ فَرَائِضُ الصَّلَاهِ سَبْعٌ الْوَقْتُ وَ الطُّهُورُ وَ التَّوَجُّهُ وَ الْقِبْلَهُ وَ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ وَ الدُّعَاءُ وَ الزَّكَاهُ فَرِيضَهٌ وَاجِبَهٌ عَلَى كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَهُ دَرَاهِمَ وَ لَا تَجِبُ فِيمَا دُونَ ذَلِكَ مِنَ الْفِضَّهِ وَ لَا تَجِبُ عَلَى مَالٍ زَكَاهٌ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ يَوْمَ مَلَكَهُ صَاحِبُهُ وَ لَا يَحِلُّ أَنْ تُدْفَعَ الزَّكَاهُ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَهِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ يَجِبُ عَلَى الذَّهَبِ الزَّكَاهُ إِذَا بَلَغَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا فَيَكُونُ فِيهِ نِصْفُ دِينَارٍ وَ تَجِبُ عَلَى الْحِنْطَهِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ إِذَا بَلَغَ خَمْسَهَ أَوْسَاقٍ الْعُشْرُ إِنْ كَانَ سُقِيَ سَيْحاً (4) وَ إِنْ سُقِيَ بِالدَّوَالِي فَعَلَيْهِ نِصْفُ الْعُشْرِ وَ الْوَسْقُ سِتُّونَ صَاعاً

1- . تقدم ص 521 فی خبر (فضل صلاه الجماعه علی صلاه الفرد بخمس و عشرین درجه).
2- . سل الشی ء من الشی ء: انتزعه و أخرجه برفق.
3- . سنم القبر ضد سطحه.
4- . السیح: الماء الجاری الظاهر.

وَ الصَّاعُ أَرْبَعَهُ أَمْدَادٍ وَ تَجِبُ عَلَى الْغَنَمِ الزَّكَاهُ إِذَا بَلَغَتْ أَرْبَعِينَ شَاهً وَ تَزِيدُ وَاحِدَهٌ فَتَكُونُ فِيهَا شَاهٌ إِلَى عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا شَاتَانِ إِلَى مِائَتَيْنِ فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا ثَلَاثُ شِيَاهٍ (1) إِلَى ثَلَاثِمِائَهٍ وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي كُلِّ مِائَهِ شَاهٍ شَاهٌ وَ تَجِبُ عَلَى الْبَقَرِ الزَّكَاهُ إِذَا بَلَغَتْ ثَلَاثِينَ بَقَرَهً تَبِيعَهً حَوْلِيَّهً فَيَكُونُ فِيهَا تَبِيعٌ حَوْلِيٌّ إِلَى أَنْ تَبْلُغَ أَرْبَعِينَ بَقَرَهً ثُمَّ يَكُونُ فِيهَا مُسِنَّهٌ إِلَى سِتِّينَ (2) فَإِذَا بَلَغَتْ سِتِّينَ فَفِيهَا تَبِيعَتَانِ إِلَى سَبْعِينَ ثُمَّ فِيهَا تَبِيعَهٌ وَ مُسِنَّهٌ إِلَى ثَمَانِينَ وَ إِذَا بَلَغَتْ ثَمَانِينَ (3) فَتَكُونُ فِيهَا مُسِنَّتَانِ إِلَى تِسْعِينَ ثُمَّ يَكُونُ فِيهَا ثَلَاثُ تَبَايِعَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي كُلِّ ثَلَاثِينَ بَقَرَهً تَبِيعٌ وَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ مُسِنَّهٌ وَ تَجِبُ عَلَى الْإِبِلِ الزَّكَاهُ إِذَا بَلَغَتْ خَمْساً فَيَكُونُ فِيهَا شَاهٌ فَإِذَا بَلَغَتْ عَشَرَهً فَشَاتَانِ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسَ عَشْرَهَ فَثَلَاثُ شِيَاهٍ فَإِذَا بَلَغَتْ عِشْرِينَ فَأَرْبَعُ شِيَاهٍ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ عِشْرِينَ فَخَمْسُ شِيَاهٍ فَإِذَا زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ وَ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا ابْنَهُ لَبُونٍ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ وَ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا حِقَّهٌ فَإِذَا بَلَغَتْ سِتِّينَ وَ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا جَذَعَهٌ إِلَى ثَمَانِينَ فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَهٌ فَفِيهَا ثَنِيٌّ إِلَى تِسْعِينَ فَإِذَا بَلَغَتْ تِسْعِينَ فَفِيهَا ابْنَتَا لَبُونٍ فَإِنْ زَادَتْ وَاحِدَهٌ إِلَى عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْفَحْلِ فَإِذَا كَثُرَتِ الْإِبِلُ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وَ فِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّهٌ وَ يَسْقُطُ الْغَنَمُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ يُرْجَعُ إِلَى أَسْنَانِ الْإِبِلِ وَ زَكَاهُ الْفِطْرَهِ وَاجِبَهٌ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى

1- . الشياه: جمع شاه.
2- . فى النهايه: التبيع: ولد البقر اول سنه، و بقره متبع أى معها ولدها. و قال الأزهرى: الشاه يقع عليها اسم المسن و ليس معناه كبرها كالرجل المسن و لكن معناه طلوع سنها فى السنه الثالثه.
3- . النسخ خاليه من الجمله الواقعه بين القوسين، و الظاهر سقوطها من قلم النسّاخ استدركناها من الفقيه و البحار.

أَرْبَعَهُ أَمْدَادٍ مِنَ الْحِنْطَهِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ هُوَ صَاعٌ تَامٌّ وَ لَا يَجُوزُ دَفْعُ ذَلِکَ أَجْمَعَ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَهِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ أَكْثَرُ أَيَّامِ الْحَيْضِ عَشَرَهُ أَيَّامٍ وَ أَقَلُّهَا ثَلَاثَهُ أَيَّامٍ وَ الْمُسْتَحَاضَهُ تَغْتَسِلُ وَ تَحْتَشِی وَ تُصَلِّی وَ الْحَائِضُ تَتْرُکُ الصَّلَاهَ وَ لَا تَقْضِيهَا وَ تَتْرُکُ الصَّوْمَ وَ تَقْضِيهِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرِيضَهٌ يُصَامُ لِرُؤْيَتِهِ وَ يُفْطَرُ لِرُؤْيَتِهِ وَ لَا يُصَلَّى التَّطَوُّعُ فِی جَمَاعَهٍ لِأَنَّ ذَلِکَ بِدْعَهٌ وَ كُلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ وَ كُلُّ ضَلَالَهٍ فِی النَّارِ وَ صَوْمُ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ فِی كُلِّ شَهْرٍ سُنَّهٌ وَ هُوَ صَوْمُ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ الْخَمِيسُ الْأَوَّلُ فِی الْعَشْرِ الْأَوَّلِ وَ الْأَرْبِعَاءُ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ وَ الْخَمِيسُ مِنَ الْعَشْرِ الْأَخِيرِ وَ صَوْمُ شَعْبَانَ حَسَنٌ لِمَنْ صَامَهُ لِأَنَّ الصَّالِحِينَ قَدْ صَامُوهُ أَوْ رَغَّبُوا فِيهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْفَائِتُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِنْ قُضِیَ مُتَفَرِّقاً جَازَ وَ إِنْ قُضِیَ مُتَتَابِعاً فَهُوَ أَفْضَلُ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَاجِبٌ لِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ هُوَ الزَّادُ وَ الرَّاحِلَهُ مَعَ صِحَّهِ الْبَدَنِ وَ أَنْ يَكُونَ لِلْإِنْسَانِ مَا يُخَلِّفُهُ عَلَى عِيَالِهِ وَ مَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ بَعْدَ حَجِّهِ وَ لَا يَجُوزُ الْحَجُّ إِلَّا تَمَتُّعاً وَ لَا يَجُوزُ الْقِرَانُ وَ الْإِفْرَادُ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ لَا يَجُوزُ الْإِحْرَامُ قَبْلَ بُلُوغِ الْمِيقَاتِ وَ لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ عَنِ الْمِيقَاتِ إِلَّا لِمَرَضٍ أَوْ تَقِيَّهٍ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ لِلَّهِ وَ تَمَامُهَا اجْتِنَابُ الرَّفَثِ وَ الْفُسُوقِ وَ الْجِدَالِ فِی الْحَجِّ وَ لَا يُجْزِئُ فِی النُّسُکِ الْخَصِیُّ لِأَنَّهُ نَاقِصٌ وَ يَجُوزُ الْمَوْجُوءُ إِذَا لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُ (1) وَ فَرَائِضُ الْحَجِّ الْإِحْرَامُ وَ التَّلْبِيَهُ الْأَرْبَعُ وَ هِیَ لَبَّيْکَ اللَّهُمَّ لَبَّيْکَ لَبَّيْکَ لَا شَرِيکَ لَکَ لَبَّيْکَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لَا شَرِيکَ لَکَ وَ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَهِ فَرِيضَهٌ وَ رَكْعَتَاهُ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَرِيضَهٌ وَ السَّعْیُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ فَرِيضَهٌ وَ طَوَافُ الْحَجِّ فَرِيضَهٌ وَ رَكْعَتَاهُ عِنْدَ الْمَقَامِ فَرِيضَهٌ وَ بَعْدَهُ السَّعْیُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ فَرِيضَهٌ وَ طَوَافُ النِّسَاءِ فَرِيضَهٌ وَ رَكْعَتَاهُ عِنْدَ الْمَقَامِ فَرِيضَهٌ وَ لَا يُسْعَى بَعْدَهُ

1- . الموجوء: المضروب، و كبش موجوء: الذی و جئت خصيتاه حتّی انفضختا.

بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ وَ الْوُقُوفُ بِالْمَشْعَرِ فَرِيضَهٌ وَ الْهَدْىُ لِلْمُتَمَتِّعِ فَرِيضَهٌ فَأَمَّا الْوُقُوفُ بِعَرَفَهَ فَهُوَ وَاجِبٌ وَ الْحَلْقُ سُنَّهٌ وَ رَمْىُ الْجِمَارِ سُنَّهٌ وَ الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ لَا يَحِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النُّصَّابِ فِى دَارِ التَّقِيَّهِ إِلَّا قَاتِلٍ أَوْ ساعى [سَاعٍ] فِى فَسَادٍ وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِكَ وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّهِ فِى دَارِ التَّقِيَّهِ وَاجِبٌ وَ لَا حِنْثَ وَ لَا كَفَّارَهَ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّهً يَدْفَعُ بِذَلِكَ ظُلْماً عَنْ نَفْسِهِ وَ الطَّلَاقُ لِلسُّنَّهِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ ص وَ لَا يَجُوزُ طَلَاقٌ لِغَيْرِ السُّنَّهِ وَ كُلُّ طَلَاقٍ يُخَالِفُ الْكِتَابَ (1) فَلَيْسَ بِطَلَاقٍ كَمَا أَنَّ كُلَّ نِكَاحٍ يُخَالِفُ الْكِتَابَ فَلَيْسَ بِنِكَاحٍ وَ لَا يُجْمَعُ بَيْنَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ حَرَائِرَ وَ إِذَا طُلِّقَتِ الْمَرْأَهُ لِلْعِدَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تَحِلَّ لِلزَّوْجِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ وَ قَدْ قَالَ عليه السلام اتَّقُوا تَزْوِيجَ الْمُطَلَّقَاتِ ثَلَاثاً فِى مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَزْوَاجٍ وَ الصَّلَاهُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَاجِبَهٌ فِى كُلِّ الْمَوَاطِنِ وَ عِنْدَ الْعُطَاسِ وَ الرِّيَاحِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَهُ لَهُمْ وَاجِبَهٌ وَ الْبَرَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَهٌ وَ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هَتَكُوا حِجَابَهُ فَأَخَذُوا مِنْ فَاطِمَهَ عليه السلام فَدَكَ وَ مَنَعُوهَا مِيرَاثَهَا وَ غَصَبُوهَا وَ زَوْجَهَا حُقُوقَهُمَا وَ هَمُّوا بِإِحْرَاقِ بَيْتِهَا وَ أَسَّسُوا الظُّلْمَ وَ غَيَّرُوا سُنَّهَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْبَرَاءَهُ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَاجِبَهٌ وَ الْبَرَاءَهُ مِنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَزْلَامِ أَئِمَّهِ الضَّلَالِ وَ قَادَهِ الْجَوْرِ كُلِّهِمْ أَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ وَاجِبَهٌ وَ الْبَرَاءَهُ مِنْ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَقِيقِ عَاقِرِ نَاقَهِ ثَمُودَ قَاتِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَاجِبَهٌ وَ الْبَرَاءَهُ مِنْ جَمِيعِ قَتَلَهِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليه السلام وَاجِبَهٌ وَ الْوَلَايَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يُغَيِّرُوا وَ لَمْ يُبَدِّلُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاجِبَهٌ مِثْلِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبِى ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ وَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ حُذَيْفَهَ بْنِ الْيَمَانِ

1- . فى نسخه من المخطوطه (يخالف السنه).

وَ أَبِی الْهَیْثَمِ بْنِ التَّیِّهَانِ وَ سَهْلِ بْنِ حُنَیْفٍ وَ أَبِی أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ وَ عُبَادَهَ بْنِ الصَّامِتِ وَ خُزَیْمَهَ بْنِ ثَابِتٍ ذِی الشَّهَادَتَیْنِ وَ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ وَ مَنْ نَحَا نَحْوَهُمْ وَ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ وَ الْوَلَایَهُ لِأَتْبَاعِهِمْ وَ الْمُقْتَدِینَ بِهِمْ وَ بِهُدَاهُمْ وَاجِبَهٌ وَ بِرُّ الْوَالِدَیْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ کَانَا مُشْرِکَیْنِ فَلا تُطِعْهُما وَ لَا غَیْرَهُمَا فِی الْمَعْصِیَهِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَهَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَوْصِیَاءُ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ تَحْلِیلُ الْمُتْعَتَیْنِ وَاجِبٌ کَمَا أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ وَ سَنَّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص مُتْعَهِ الْحَجِّ وَ مُتْعَهِ النِّسَاءِ وَ الْفَرَائِضُ عَلَی مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ الْعَقِیقَهُ لِلْوَلَدِ الذَّکَرِ وَ الْأُنْثَی یَوْمَ السَّابِعِ وَ یُسَمَّی الْوَلَدُ یَوْمَ السَّابِعِ وَ یُحْلَقُ رَأْسُهُ وَ یُصَدَّقُ بِوَزْنِ شَعْرِهِ ذَهَباً أَوْ فِضَّهً وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَا یُکَلِّفُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَهٌ خَلْقَ تَقْدِیرٍ لَا خَلْقَ تَکْوِینٍ وَ اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَا یَقُولُ بِالْجَبْرِ وَ لَا بِالتَّفْوِیضِ وَ لَا یَأْخُذُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَرِی ءَ بِالسَّقِیمِ وَ لَا یُعَذِّبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَطْفَالَ بِذُنُوبِ الْآبَاءِ فَإِنَّهُ قَالَ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَعْفُوَ وَ یَتَفَضَّلَ وَ لَیْسَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَظْلِمَ وَ لَا یَفْرِضُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی عِبَادِهِ طَاعَهَ مَنْ یَعْلَمُ أَنَّهُ یُغْوِیهِمْ وَ یُضِلُّهُمْ وَ لَا یَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَ لَا یَصْطَفِی مِنْ عِبَادِهِ مَنْ یَعْلَمُ أَنَّهُ یَکْفُرُ بِهِ وَ یَعْبُدُ الشَّیْطَانَ دُونَهُ وَ لَا یَتَّخِذُ عَلَی خَلْقِهِ حُجَّهً إِلَّا مَعْصُوماً وَ الْإِسْلَامُ غَیْرُ الْإِیمَانِ وَ کُلُّ مُؤْمِنٍ مُسْلِمٌ وَ لَیْسَ کُلُّ مُسْلِمٍ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَزْنِی الزَّانِی حِینَ یَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ أَصْحَابُ الْحُدُودِ مُسْلِمُونَ لَا مُؤْمِنُونَ وَ لَا کَافِرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یُدْخِلُ النَّارَ مُؤْمِناً وَ قَدْ وَعَدَهُ الْجَنَّهَ وَ لَا یُخْرِجُ مِنَ النَّارِ کَافِراً وَ قَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَ الْخُلُودَ فِیهَا وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ أَصْحَابُ الْحُدُودِ فُسَّاقٌ لَا مُؤْمِنُونَ وَ لَا کَافِرُونَ وَ لَا یَخْلُدُونَ فِی

النَّارِ وَ يَخْرُجُونَ مِنْهَا يَوْماً وَ الشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ وَ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ إِذَا ارْتَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دِينَهُمْ وَ الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِخَالِقٍ وَ لَا مَخْلُوقٍ وَ الدَّارُ الْيَوْمَ دَارُ تَقِيَّةٍ وَ هِيَ دَارُ إِسْلَامٍ لَا دَارُ كُفْرٍ وَ لَا دَارُ إِيمَانٍ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ عَلَى مَنْ أَمْكَنَهُ وَ لَمْ يَخَفْ عَلَى نَفْسِهِ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِهِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِقْرَارُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْحِسَابِ وَ الصِّرَاطِ وَ الْمِيزَانِ وَ لَا إِيمَانَ بِاللَّهِ إِلَّا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ التَّكْبِيرُ فِي الْعِيدَيْنِ وَاجِبٌ أَمَّا فِي الْفِطْرِ فَفِي خَمْسِ صَلَوَاتٍ يُبْتَدَأُ بِهِ مِنْ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ الْفِطْرِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْفِطْرِ وَ هُوَ أَنْ يُقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ فِي الْأَضْحَى بِالْأَمْصَارِ فِي دُبُرِ عَشْرِ صَلَوَاتٍ يُبْتَدَأُ بِهِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ يَوْمَ الثَّالِثِ وَ بِمِنًى فِي دُبُرِ خَمْسَ عَشْرَةَ صَلَاةً يُبْتَدَأُ بِهِ مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ يَوْمَ الرَّابِعِ وَ يُزَادُ فِي هَذَا التَّكْبِيرِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ وَ النُّفَسَاءُ لَا تَقْعُدُ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ يَوْماً إِلَّا أَنْ تَطْهُرَ قَبْلَ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ تَطْهُرْ بَعْدَ الْعِشْرِينَ اغْتَسَلَتْ وَ احْتَشَتْ وَ عَمِلَتْ عَمَلَ الْمُسْتَحَاضَةِ وَ الشَّرَابُ فَكُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ وَ كَثِيرُهُ حَرَامٌ وَ كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ ذِي مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَأَكْلُهُ حَرَامٌ وَ الطِّحَالُ حَرَامٌ لِأَنَّهُ دَمٌ وَ الْجِرِّيُّ وَ الْمَارْمَاهِي وَ الطَّافِي وَ الزِّمَّيْرُ حَرَامٌ (1) وَ كُلُّ سَمَكٍ لَا يَكُونُ

1- . الجرى بكسر الجيم و شد الراء- نوع من السمک ليس له عظم الا عظم الرأس يعرف بالحنكليس. و الطافى: الذى يموت فى الماء فيعلو و يظهر. و الزمير نوع من السمک له شوک على ظهره.

لَهُ فُلُوسٌ فَأَكْلُهُ حَرَامٌ وَ يُؤْكَلُ مِنَ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ وَ لَا يُؤْكَلُ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ وَ يُؤْكَلُ مِنَ الْجَرَادِ مَا اسْتَقَلَ (1) بِالطَّيَرَانِ وَ لَا يُؤْكَلُ مِنْهُ الدَّبَى لِأَنَّهُ لَا يَسْتَقِلُّ بِالطَّيَرَانِ وَ ذَكَاهُ السَّمَكِ وَ الْجَرَادِ أَخْذُهُ وَ الْكَبَائِرُ مُحَرَّمَهٌ وَ هِيَ الشِّرْكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَهِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ الزِّنَا وَ اللِّوَاطُ وَ السَّرِقَهُ وَ أَكْلُ الْمَيْتَهِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَهٍ وَ أَكْلُ السُّحْتِ وَ الْبَخْسُ مِنَ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ وَ الْمَيْسِرُ وَ شَهَادَهُ الزُّورِ وَ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ وَ تَرْكُ مُعَاوَنَهِ الْمَظْلُومِينَ وَ الرُّكُونُ إِلَى الظَّالِمِينَ وَ الْيَمِينُ الْغَمُوسُ (2) وَ حَبْسُ الْحُقُوقِ مِنْ غَيْرِ عُسْرٍ وَ اسْتِعْمَالُ الْكِبْرِ وَ التَّجَبُّرُ وَ الْكَذِبُ وَ الْإِسْرَافُ وَ التَّبْذِيرُ وَ الْخِيَانَهُ وَ الِاسْتِخْفَافُ بِالْحَجِّ وَ الْمُحَارَبَهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَلَاهِي الَّتِي تَصُدُّ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَكْرُوهَهٌ كَالْغِنَاءِ وَ ضَرْبِ الْأَوْتَارِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى صَغَائِرِ الذُّنُوبِ ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ فِي هذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِينَ

قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه الكبائر هی سبع و بعدها فكل ذنب كبير بالإضافه إلى ما هو أصغر منه و صغير بالإضافه إلى ما هو أكبر منه و هذا معنى ما ذكره الصادق عليه السلام فی هذا الحديث من ذكر الكبائر الزائده على السبع و لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ

*ترجمه كمره ای: (خصالی كه آداب و شرايع دين اسلامند)

امام ششم عليه السّلام فرمود اينها دستورات دين اسلامند برای كسی كه بخواهد بدانها پای بند باشد و بخواهد خدا او را هدايت كند، وضوء را چنانچه خدا در كتاب گويای خود دستور داده كاملا بگيرد رو و دو دست را تا مرفق بشويد و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل بساق مسح كشد هر كدام را يک بار و دو بار هم جائز است وضوء را جز بول و باد و حواب و غائط و جنابت باطل نكند، كسی كه روی موزه مسح كشد، خدا و رسولش و كتابش را مخالفت ورزيده وضويش درست نيست و نمازش مجزی نه.

غسل چند قسم است چون غسل جنابت و حيض و غسل ميت و غسل مس ميتی كه سرد شده و غسل كسی كه ميت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عيد فطر و قربان و غسل دخول بمكه و غسل دخول مدينه و غسل زيارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و

غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن سنت است و فرض غسل جنابت و حیض است که بیک صورت واقع میشوند.

نمازهای واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت که روی هم می شود هفده رکعت، و نماز نافله سی و چهار رکعت است: چهار رکعت پس از مغرب که در سفر ساقط شوند دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت محسوبند، هشت رکعت نماز شب در موقع سحر، و نماز شفع دو رکعت و نماز وتر یک رکعت، نافله صبح دو رکعت پس از وتر و هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر، مستحب است نماز را در اول وقت خواند ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر فردی است. نماز پشت سر فاجر درست نیست و بغیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز درست نیست اگر چه هفتاد بار دباغی شود، و نه در پوست درندگان، و سجده نشود مگر بر زمین یا آنچه از زمین روید جز خوردنی و پنبه و کتان، در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و نگویند تعالی جدک (بختت بلند است) در تشهد اول نمازی که دو تشهد دارد نگوئید السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین زیرا سلام بیرون میبرد از نماز و این هم سلام است و چون سلام گفتی از نماز بیرون رفتی، در مسافرت هشت فرسخ نماز شکسته است و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته خواندی باید روزه ماه رمضان را هم افطار کنی هر کس در سفر نماز شکسته نخواند درست نیست زیرا در واجب الهی افزوده؛ قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و محل آن رکعت دوم است پیش از رکوع و بعد از قرائت، در نماز میت پنج اللّٰه اکبر است کسی که کم گذارد با دستور شرع مخالفت کرده، مرده مرد را از پا بآرامی وارد گور کنند و مرده زن را از سر تا پا بسمت لحد ببرند، گورها را مسطح کنند و پشت ماهی نسازند، بسم اللّٰه را در نماز باید بلند گفت.

واجبات قرآنی نماز هفت است: وقت و طهارت و تکبیره الاحرام و قبله و رکوع و سجود و ذکر، زکاه در دویست درهم پول نقره پنج درهم واجب است؛ نقره کمتر از آن زکاه ندارد و زکاه در مال واجب نشود تا سال بر آن بگردد و از روزی که در ملک مال آمده یک سال تمام بگذرد زکاه را بغیر شیعه مذهب که امام برحق را بحق طاعت میشناسند نمیتوان داد، پول طلا چون بیست مثقال باشد نیم دینار که نصف مثقال شرعی است زکاه دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش بمقدار پنج وسق باشد زکاه در آن واجب است و زکاتش ده یک باشد اگر باران آب خورد و بیست یک باشد اگر با گاو چاه آب خورد، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است (هر مدی یک صد و پنجاه و سه مثقال و کسری است. در گوسفند چون

چهل و یکی شد یکی زکاه است تا صد و بیست و چون یکی افزود دو گوسفند زکاه دارد تا دویست و چون یکی افزود سه گوسفند زکاه دارد تا سیصد و چون از این گذشت در هر صد عدد یک گوسفند داده می شود و گاو وقتی به سی شماره رسید یک گوساله یک ساله زکاه دارد تا بچهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است تا بشصت رسد که در آن دو گاو دو ساله است تا بنود رسد که در آن سه گوساله یک ساله است و سپس در هر سی تا یک گوساله یک ساله است و در هر چهل یک گاو دو ساله.

شتر چون پنج شود زکاه دارد و زکاه پنج شتر یک گوسفند است تا بده رسد که زکاتش دو گوسفند است و چون پانزده شد سه گوسفند زکاه دارد و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و چون یکی بر آن افزود یک کره شتر دو ساله زکاه دارد و چون بسی و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در سه سال زکاه دارد و چون بچهل و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در چهار سال زکاه دارد و چون بشصت رسید و یکی افزود یک شتر پا در پنج سال زکاه دارد تا برسد بهشتاد و چون یکی افزود زکاه آن یک شتر پا در شش سال است تا برسد بنود چون بنود رسید دو شتر پا در سه سال زکاه دارد تا برسد بصد و بیست که در آن دو شتر پا در چهار سال است که نر بپشت گیرند و چون شتر بسیار گردد برای هر چهل شماره یک شتر پا در سه سال زکاه دهند و برای هر پنجاه یک شتر پا در چهار سال و دیگر برای کسری آن گوسفند داده نمی شود و باید رجوع بسال شتران کرد.

زکاه فطره برای هر سری از کوچک و بزرگ و آزاد و بنده مرد و زن لازم است و اندازه آن چهار مد است از جنس گندم و جو و خرما و مویز و آن یک صاع تمام است (که از یکمن تبریز تقریبا بیست و پنج مثقال کمتر است) مستحق هر قسمتی از زکاه شیعه مذهب و عارف بحق امام است، اکثر ایام حیض زن ده روز است و کمترین آن سه روز، زنی که مستحاضه است باید غسل کند و فرج خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بخواند حائض نماز نخواند و قضای آن را هم نخواند و روزه نگیرد ولی قضای روزه را بگیرد، روزه ماه رمضان واجب است چون ماه رؤیت شد روزه گیرند و چون ماه شوال رؤیت شد افطار کنند.

نماز مستحبی را بجماعت نخوانند زیرا بدعت است و هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

روزه سه روز در هر ماهی سنت مؤکد است و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه باین ترتیب:

پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه دهه وسط و آخر پنجشنبه دهه آخر، روزه ماه شعبان برای هر کس بدان موفق شود نیک است زیرا نیکان آن ماه را روزه میداشتند و بدان تشویق میکردند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزه ماه شعبان را بماه رمضان میپیوست، قضای ماه رمضان را اگر تفریق کند جائز است و اگر پی در پی بگیرد بهتر است؛ حج خانه کعبه بر هر مستطیعی که راه بدان یابد واجب است، استطاعت توشه و مرکب سواری است با تندرستی و نفقه ای که برای عیالات خود بگذارد و خرجی مراجعت از مکه تا وطن، باید حج تمتع کند و حج قرآن و افراد صحیح نیست مگر برای کسی که وطن او در اطراف مکه باشد و احرام پیش از میقات جائز نیست چنانچه تأخیر آن از میقات جائز نیست مگر برای بیماری یا تقیه.

خدا فرمود حج و عمره را برای خدا تکمیل کنید تکمیل آنها کناره گیری از جماع و دروغ و ستیزه است.

در حال حج برای قربانی گوسفند اخته و خایه کشیده کافی نیست زیرا ناقص است و خایه مالیده با وجود غیر آن کافی نیست واجبات حج احرام است و چهار تلبیه بدین لفظ لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک، و طواف خانه از واجبات عمره است با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه هم واجب است، و طواف حج واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب و سعی بین صفا و مروه نیز واجب است و طواف نساء هم واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بعد از آن واجب است.

و بعد از آن سعی میان صفا و مروه نیست؛ وقوف بمشعر واجب است قربانی برای کسی که حج تمتع کرده واجب است، اما وقوف بعرفه سنتی است لازم و سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است. و جهاد در رکاب امام عادل بر حق واجب است، هر کس برای حفظ مال خود کشته شود شهید است.

در کشور حکومت جور که وظیفه تقیه است کشتن کفار و ناصبی ها روا نیست مگر کسی که قتل نفس کند یا راه ببرد و در زمین فساد کند که در

صورت اطمینان بر جان خود و یارانت جائز است او را بکشی در حکومت جور تقیه واجب است کسی که از روی تقیه برای حفظ جان و مال و آبروی خود قسم بخورد مخالفت آن جائز است و کفاره هم ندارد.

طلاق مشروع همان است که خداوند در قرآن و پیغمبر صلّی الله علیه و آله در دستورات خود ذکر کرده اند طلاق بر خلاف دستور شرع صحیح نیست هر طلاقی که مخالف دستور شرع اسلام باشد درست نیست چنانچه هر نکاحی مخالف دستور اسلام باشد نکاح نیست. یک مرد بیش از چهار زن آزاد را نمیتواند با هم بگیرد.

چون زن را سه طلاق عدی دهند (یعنی طلاق دهد و رجوع کند و دخول کند و دو باره طلاق دهد و در عده رجوع کند تا سه بار) شوهرش نمیتواند او را ازدواج کند تا شوهر دیگری برود و محلل او گردد.

فرمود زنانی که در یک جا سه بار طلاق داده شده اند (چنانچه رسم سنیان است) از ازدواج آن ها کناره کنید اینها شوهر دارند. صلوات بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله در هر جا و خصوص در موقع عطسه و وزیدن بادها و غیر آن واجب است.

دوستی و بستگی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنانشان و کسانی که بخاندان محمد صلّی الله علیه و آله ستم کردند و پرده احترام آن ها را دریدند و فدک را از فاطمه زهرا علیها السّلام گرفتند و میراث او را از او دریغ داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را نهادند و روش پیغمبر صلّی الله علیه و آله را دیگرگون کردند و بیزاری از عهدشکنان در جمل و ستم کنندگان در جبهه صفین و از دین برگشتگان نهروان واجب است و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلیت و پیشوایان گمراهی و جلوداران جور همه از اول تا آخرشان واجب است، و بیزاری از شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه ثمود کشنده امیر مؤمنان علیه السّلام واجب است، و بیزاری از همه قاتلین خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله واجب است و دوستی و پیوند با مؤمنانی که پس از پیغمبر از دین برنگشتند و دیگرگون نشدند چون سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد اللّه انصاری، حذیفه بن یمان، ابی هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبد اللّه بن صامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که

برویه آن ها رفتند و کردارشان چون کردار آنها بود واجب است و دوستی پیروان آن ها و کسانی که بآنها اقتدا کردند و براه راست آن ها رفتند واجب است. و احسان بپدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه آن ها و نه دیگری را فرمان مبر در معصیت خدا زیرا برای مخلوق در مورد معصیت خالق حق طاعتی نیست و پیغمبران و اوصیاء گناهی ندارند زیرا معصوم و پاکند.

دو متعه بطور وجوب حلالند چنانچه خدای عز و جل در کتاب خویش فرو فرستاده و رسول خدا آن ها را قانون گزارده- متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث هم چنانست که خدای تبارک و تعالی مقرر داشته، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم نام فرزند را بر میدارند و سرش را میتراشند و برابر مویش طلا یا نقره صدقه میدهند، خدای عز و جل بهیچ کس بیش از توانائی او تکلیف نمیکند و بیش از طاقت بر او تحمیل نمیفرماید، کارهای اختیاری بندگان را خدا اندازه گرفته ولی او ایجاد نکرده، خدا آفریننده هر چیزی است عقیده بجبر و تفویض نداشته باشد خدا بیگناه را برای گناهکار مورد باز پرس قرار نمیدهد، کودکان را بگناه پدران عذاب نمیکند زیرا خودش در قرآن میفرماید کسی بار دیگری را بدوش نمیکشد و میفرماید نیست برای انسان مگر آنچه کوشش کند، و در آینده نتیجه کوشش خود را دریابد.

بر خدا رواست که ببخشد و تفضل نماید برای خدا روا نیست که ستم کند خدا اطاعت کسی که میداند بندگانش را گمراه میکند و از راه بدر میبرد بآنها واجب نمیکند و کسی که میداند کافر می شود و بندگی شیطان را بر بندگی او می گزیند برسالت نمیفرستد، حجت بر خلق خود نمیکند مگر معصوم را، اسلام غیر از ایمان است هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، دزد در حال دزدی مؤمن نیست، زنا کار در حال زنا مؤمن نیست، کسانی که حد خورده اند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر، خدای تبارک و تعالی مؤمن را که وعده بهشت داده بدوزخ نبرد و کافری را که وعید خلود در دوزخ داده از دوزخ بیرون نیاورد ولی گناهان جز کفر را برای هر کس خواهد می آمرزد، کسانی که واجب الحد شده اند فاسقند نه مؤمنند و نه کافر و مخلد در دوزخ نیستند روزی شود که از آن درآیند، شفاعت هم شامل آن ها می شود و هم شامل مردمان ضعیف العقیده هر گاه خداوند دیانت آن ها را بپسندد، قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق کشورهای اسلامی امروز دار التقیه محسوبند و دار الاسلام نه دار الکفرند و نه دار الایمان امر بمعروف و نهی از منکر برای کسانی که بدان قدرت دارند و بجان خود و همکیشان خود نترسد واجب است ایمان

انجام واجبات و کناره گیری از گناهان کبیره است، ایمان معرفت با دل و اعتراف با زبان و عمل با اعضاء تن است با اقرار بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب قیامت و صراط و میزان شرط ایمان بخدا بیزاری از دشمنان خداست تکبیر در عید روزه و قربان واجب است در عید روزه پس از پنج نماز که آغازش نماز مغرب شب فطر است و آخرش نماز عصر روز عید فطر و صورتش این است (اللّه اکبر اللّه اکبر لا إِلهٍ إِلَّا اللّهُ و اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدینا و الحمد للّه علی ما ابلانا) چون خدای عز و جل فرموده است تا شماره روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را هدایت کرده او را تکبیر گوئید و در روز عید قربان در شهرهای دور از مکه پس از ده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربانست تا نماز صبح روز سوم و در منی پس از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود (اللّه اکبر علی ما رزقنا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ زن زائیده بیش از بیست روز ترک نماز و روزه نکند در صورتی که پیش از آن پاک نشود و اگر تا روز بیستم پاک نشد و ادامه یافت پس از آن غسل کند و پنبه بخود پر دارد و عمل مستحاضه کند، نوشابه هر چه بیشش مست کننده باشد چه کم و چه زیاد آن حرام است، هر درنده نیش دار و پرنده چنگال داری حرام است، سپرز حیوان حرام است زیرا خون است از حیوانات آبی و دریائی سگ ماهی و مار ماهی و طافی و زمیر حرامند و هر ماهی که پوست زبر ندارد حرام است، تخمهائی که سر و ته آن تفاوت دارد حلال و آنچه ته و سرش برابر هم است حرام است، هر ملخی که کاملا پرواز میکند حلال است ولی دباء کاملا پرنده نیست حرام است تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند، از گناهان کبیره باید جدا اجتناب کرد

گناهان کبیره اینها است:

1- شرک بخدا 2- قتل نفس محترم 3- ترک حقوق پدر و مادر 4- گریز از جهاد 5- خوردن مال یتیم بناروا 6- ربا خوردن پس از دانستن حرمت آن 7- نسبت دادن زنان پارسا بزنا- 8- زنا 9- لواط 10- دزدی 11- خوردن مردار 12- خوردن خون 13- خوردن گوشت خوک 14- خوردن نذری برای غیر خدا (اینها در غیر حال اضطرار است) 15- خوردن سحت مانند اجرت زنا و اجرت قضاوت و بهای کنیز خواننده و رقاصه 16- کم فروشی 17- قمار 18- گواهی ناحق 19- نومیدی از رحمت خدا 20- ایمنی از مکر خدا 21- بریدن امید از رحمت خدا 22- ترک یاری ستمدیدگان 23- اعتماد بستمکاران 24- قسم دروغ 25- منع حقوق 26- کبر فروشی و جبر کردن بزیردستان 27- دروغ 28- اسراف 29- تبذیر 30- خیانت 31- سبک

شمردن حج 32- جنگ با دوستان خدا و بازیهائی که شخص را از یاد خدا دور میکند چون غنا و تار بد است اصرار بر گناهان صغیره بد است سپس فرمود در همین اندازه از دستورات برای مردم عبادت کار کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره بطور مطلق هفت است (چنانچه در باب خصال هفتگانه گذشت) و سائر گناهانی که پس از آن ها ذکر شده کبیره اند نسبت بگناه کوچکتر و صغیره اند نسبت بگناه بزرگتر مقصود امام ششم از کبائر علاوه بر هفت در این حدیث همین است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (منشهایی از شرایع دین اسلام)

امام صادق علیه السّلام گفته: اینها دستورهای دین اسلام است. برای آنکه بخواهد به آنها پای بند باشد. دست نماز را چنان که خدا در قرآن گفته کاملا بگیرد. روی و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل به ساق مسح کند هر کدام را یک بار و دو بار نیز روا باشد. دست نماز را جز: بول و باد و خواب و ریستن، و جنابت تباه نکند، آنکه روی موزه مسح کند، خدا و پیامبر و کتاب وی را مخالفت کرده و دست نماز وی درست نباشد و نماز وی بسنده نیست.

غسل چند گونه است مانند: غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل آنکه میت را غسل داده و غسل آدینه و غسل جشن فطر و قربان و غسل در آمدن به مکه و غسل در آمدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن مستحب است. فرض غسل جنابت و حیض همه به یک صورت واقع می شود.

نمازهای واجب عبارت است از:

نماز پیشین چهارگانه است، و نماز پسین چهارگانه است، و نماز شام سه گانه است، و نماز خفتن چهارگانه است، و نماز بام دوگانه که مجموعا هفده گانه می شود، و نماز نافله سی و چهارگانه است. چهارگانه پس از نماز شام که در سفر بیفتد، دوگانه نشسته پس از نماز خفتن که یگانه در شمار باشد. هشت گانه نماز شب است، هنگام سحر، و نماز شفع که دوگانه است و نماز وتر یگانه است، و نافله بام که دوگانه است، پس از وتر و هشت گانه قبل از نماز پیشین و هشت گانه پیش از نماز پسین، مستحب است نماز را در اول وقت گزاردن، پاداش نماز جماعت بیست و

چهار برابر فردیست. نماز- گزاردن در پس فاجر درست نباشد، و به غیر از اهل ولایت نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نمازگزاردن درست نیست، اگر چه هفتاد بار دباغی شده باشد، همچنین در پوست درندگان و ددان، و سجده درست نباشد مگر بر زمین یا آنچه از آن روید جز خوردنی و پنبه و کتان. در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و مگویند تعالی جدک. در تشهد نخستین نمازی که دو تشهد دارد مگویید: السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، زیرا سلام گفتن نمازگزار را از نماز بیرون می برد. در مسافرت هشت فرسنگ: نماز شکسته گردد و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته گزاردی. باید روزه رمضان را نیز بگشایی.

هر که در سفر نماز شکسته نگذارد، نماز وی درست نباشد. زیرا در واجب خدایی افزوده باشد. قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و جای آن در رکعت دوم است، قبل از رکوع رفتن «پس از قرائت، و در نماز مرده پنج اللّه اکبر است، آنکه اندک گزارد با فرمان شرع مخالفت نموده مرده مرد را از پا به آرامی در گور کنند و مرده زن را از سر تا پا به سوی بن گور برند، قبور را هموار کنند و پشت ماهی مسازند، باسم لله را در نماز باید بلند گفتن.

واجبهای نماز هفت است: وقت، پاکیزگی، تکبیره الاحرام، و قبله و رکوع، و سجود، و ذکر. زکات در دویست درم سیم، پنج درم واجب است. سیم کمتر از آن زکات ندارد. و زکات در مال واجب نگردد تا سالی بر آن بگردد و از روزی که در ملک مالک درآید باید سالی بگذرد و زکات را به غیر جعفری مذهب که امام بر حق را به حق طاعت می شناسند نباید دادن، زر چون به بیست مثقال رسد: نیم دینار که نیم مثقال شرعی ست زکات دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش به اندازه پنج وسق رسد زکات در آن تعلق گیرد زکات آن یک دهم باشد، هر گاه به باران سیراب شده باشد و بیست و یک باشد، اگر با گاو چاه سیراب شده، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است. در گوسفند هر گاه چهل و یکی باشد یکی زکات است تا صد و بیست رسد، و چون یکی افزود دو گوسفند زکات دارد و تا دویست رسد و چون یکی بیفزاید سه گوسفند زکات دارد، تا سیصد رسد، و چون از این درگذرد،

در هر صد گوسفند، گوسفندی دهند، و گاو هنگامی که به سی عدد رسد، گوساله یک ساله زکات دارد، تا به چهل رسد که در آن یک گاو دو ساله

است، تا به شصت رسد که در آن دو گاو دو ساله باشد تا به نود رسد و در آن سه گوساله یک ساله باشد، آنگاه در هر سی تا گوساله یک ساله است و در هر چهل گاو گاوی دو ساله باشد.

هر گاه اشتر به پنج رسد زکات دارد، و زکات پنج اشتر گوسفندیست، تا به ده رسد که زکات آن دو گوسفند است، و هر گاه پانزده رسد، سه گوسفند زکات دارد، و هر گاه به بیست رسد، چهار گوسفند باشد و هر گاه به بیست و پنج رسد پنج گوسفند، و هر گاه یکی بر آن اضافه گردد اشتری دو ساله زکات باید داد و چون به سی و پنج رسد و یکی اضافه گردد، اشتری پای در سه سال نهاده باید زکات داد و هر گاه به چهل و پنج رسد و یکی اضافه گردد اشتری که پای در چهار سال نهاده باید زکات داد، و هر گاه به شصت رسد و یکی اضافه گردد، اشتری که پای در پنج سال نهاده باید زکات داد، تا به هشتاد رسد. و هر گاه یکی اضافه گردد زکات آن اشتریست که پای در شش سال نهاده باشد، تا برسد به نود اشتر، هر گاه به نود رسد، دو اشتر که پای در سه سال نهاده زکات باید داد، تا برسد به صد و بیست اشتر که در آن دو اشتر که پای در چهار سال نهاده اند و نر پذیرند باید داد. هر گاه اشتر بسیار شود، برای هر چهل اشتر، اشتری که پای در سه سال نهاده باید زکات داد، و برای هر پنجاه اشتر، اشتری که پای در چهار سالگی نهاده باید زکات داد، و دیگر برای کم بود آن گوسفند نمی دهند و باید ملاحظه حال اشتران را در سال کرد.

زکات فطره برای هر کسی از خرد و کلان و آزاد و بنده و مرد و زن واجب است، و اندازه آن چهار مد است، از گندم، و جو، خرما و مویز و آن به اندازه صاعی باشد که تقریبا یک من تبریز باشد، مستحق هر گونه از زکات باید جعفری مذهب و شناسای پیشوا باشد.

بیشتر ایام حیض زن تا ده روز است و کمترین آن سه روز،

مستحاضه باید غسل کند و عورت خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بگذارد، حائض نماز مگذارد و قضای آن نیز بر وی واجب نیست، و روزه مگیرد لیک قضای آن را به جای آورد.

روزه رمضان واجب است، هر گاه ماه دیده شود، روزه گیرند و هر گاه ماه شوال دیده شود روزه خویش را بگشایند.

نماز مستحبی را با جماعت مگذارد، زیرا این کار بدعت است و هر بدعت گمراهی ست و هر گمراهی در دوزخ است، روزه سه روز در هر ماهی

سنت است، و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه. به این قسم:

پنجشنبه غره ماه و چهارشنبه دهه میانه و پنجشنبه آخرین از ماه. روزه ماه شعبان برای کسی که بتواند روزه داشته باشد، نیک است. چون نیکوکاران آن ماه را روزه می داشتند و مردمان را بدان تشویق می کردند و پیامبر روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. مکلف می تواند قضای رمضان را هر گاه خواسته باشد تفریق کند، هر گاه پیاپی گیرد بهتر است، حج کعبه بر هر دارنده یی که راه بدان یابد واجب است، توانایی عبارت است از توشه و بارگیر برای سواری، تندرستی و هزینه یی که برای خانواده خود بگزارد و هزینه بازگشت از مکه به جایگاه خویش، باید حج تمتع بگزارد نه حج قرآن و افراد، زیرا حج قرآن و افراد برای کسی ست که در پیرامون مکه زندگی می کند و احرام بیش از میقات روا نیست، چنان که پس افکندن آن نیز روا نباشد مگر برای بیماری یا تقیه، خدا گفته: حج و عمره را برای خدا کامل کنید و کمال آن کناره گیری از مباشرت و دروغ و ستیزه کردن است.

برای عمل حج قربانی گوسفندی که اخته شده یا تخم آن کشیده شده بسنده نیست، چون که ناقص است، هر گاه گوسفند درست باشد نمی توان خایه مالیده را داد. واجبات حج احرام است، و چهار تلبیه گفتن، چنین:

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک، لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک

، و طواف خانه از واجبات عمره می باشد با دوگانه یی در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه نیز واجب است، و طواف حج واجب است و دوگانه آن در مقام ابراهیم واجب است، و سعی میان صفا و مره نیز واجب است، و طواف نساء نیز واجب است و همچنین دوگانه طواف در مقام ابراهیم بعد از آن. و بعد از آن سعی در میان صفا و مروه نیست، ماندن به مشعر واجب است، قربانی برای آنکه حج تمتّع می گزارد واجب باشد، اما ماندن، به عرفه سنتی ست که ترک نمی شود، سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است.

جهاد به فرمان امام عادل درست واجب است. هر که برای نگاهداری خواسته خود کشته شود در حکم شهید است، تقیه کردن در کشورهای مخالف واجب است. کشتن کفار و دشمنان جائز نیست مگر قتل نفس کنند یا راه زنی و در زمین خدا تباهی مشغول باشند. در زمان فرمانروایان جور

تقیه واجب است. آنکه از از راه تقیه برای نگاهداری جان و خواسته خود سوگند یاد کند روا باشد که بعدا کفاره نیز ندهد.

طلاق درست آن ست که خدا در قرآن و پیامبر صلّی الله علیه و آله در فرمان خویش گفته اند. هر که طلاقی مخالف دستور شارع دهد درست نیست، چنان که هر نکاحی که بر خلاف اسلام باشد نکاح نباشد، یک مرد بیشتر از چهار زن آزاد حق ندارد بستاند. هر گاه زن را سه طلاق عدی دهند، شوی نمی تواند وی را ازدواج کند تا دیگری محلل وی قرار گیرد. زنانی که در مجلسی سه طلاق داده شوند چنان که فرق دیگر اسلامی می کنند، از ازدواج ایشان دوری کنید زیرا این زنان حکم زنان شوهر دار هستند درود بر پیامبر در هرجا و هنگام عطسه و وزیدن بادها لازم است.

دوستی با دوستان خدا و بی زاری از دشمنان ایشان و ستمکاران به خاندان پیامبر به هر نحوی که مرتکب شده اند لازم است و بی زاری از عهدشکنان در نبرد جمل و ستمکاران در نبرد صفین، و از دین بد رفتگان در نبرد نهروان لازم است. و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلی و پیشوایان گمراهی لازم است، و بیزاری از همه کشندگان خاندان پیامبر و قاتلین از اولین و آخرین و پی کننده ناقه ثمود و کشنده حضرت علی علیه السّلام واجب است، و دوستی با مؤمنانی که پس از پیامبر از دین باز نگشتند مانند: سلمان فارسی، و ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد اللّٰه انصاری، و حذیفه بن یمان، و ابی هیثم بن تهیان، و سهل بن حنیف، و ابو ایوب انصاری، و عبد اللّٰه بن صامت، و عباده بن صامت، و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی سعید خدری، و آنان که به راه و رسم ایشان بودند لازم است و همچنین کسانی که پیرو ایشان بوده اند.

و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است.

و هر گاه مشرک باشند نه ایشان را و نه دیگری را در معصیت خدا فرمان برداری مکن چون برای مردم در مورد گناهکاری خدا فرمان برداری نیست.

پیامبران و اوصیای ایشان گناهی ندارند چون بی گناه و پاک اند.

دو متعه پیامبر حلال اند، چنان که خدا در قرآن گفته و پیامبر نیز آنها را عمل کرد، متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث چنان است که خدا مقرر کرده، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است، روز هفتم فرزند را نام

گذاری کنند و سر وی را بتراشند و مقابل موی او زر یا سیم صدقه دهند. خدا به کسی پیش از توانایی وی تکلیف نمی کند و به اندازه توانایی بر وی فرمان می دهد، کارهای اختیاری بندگان را خدا تقدیر گرفته لیک او پدید نیاورده، خدا آفریدگار هر چیزی ست، اعتقاد به جبر و تفویض مکنید، خدا بی گناه را برای گناهکار باز خواست نمی کند، کودکان را به بزه پدران شکنجه مکنید، زیرا در قرآن گفته: کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد. و نیز گفته: برای آدمی جز آنچه کوشش کند و بهره یی ندارد.

خدا می بخشد و می دهد، خدا ستم نمی کند، خدا فرمان برداری ستمکار را نخواسته، و کسی را که می داند کافر است و بندگی دیو را بر بندگی او می گزیند به پیامبری نمی فرستد. خدا مردم معصوم را حجت خود قرار داده. اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است لیک هر مسلمان شرط نیست مؤمن باشد.

دزد در حال دزدی کردن مؤمن نیست. زناکار در حال زنا کردن مؤمن نیست، آنان که حد در دین خورده اند مسلمان اند نه مؤمن و نه کافر، خدا به مؤمن وعده بهشت داده به دوزخ نبرد و کافری را که وعید در خلود نار کرده از دوزخ بیرون نیاورد، اما گناههای غیر کفر را برای هر کس خواسته باشد می آمرزد، کسانی که حد خوردن بر ایشان واجب شده فاسق اند نه مؤمن اند و نه کافر و در دوزخ جاویدان نمانند روزی از آن برآیند، شفاعت نیز شامل ایشان می شود و نیز شامل مردمان ضعیف العقیده اگر خدا دین ایشان را پذیرفته باشد.

قرآن گفتار خداست، نه خالق است و نه مخلوق، کشورهای مسلمانی امروز دار التقیه بشمارانند و آن دار الاسلام است نه دار الکفراند و نه دار الایمان امر به نیکی و بازداشت از بدی برای آنان که بدان توانایی دارند واجب است. ایمان انجام واجبات و دوری از گناه های کبیره است. ایمان معرفت با دل و اقرار با زبان و عمل به ارکان است با اقرار به شکنجه گور و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و شمار روز رستاخیز و صراط و میزان شرط ایمان به خدا است و بیزاری از دشمنان خدا.

تکبیر در عید روزه و قربانی واجب است، در عید روزه پس از پنج نماز که آغاز آن: نماز شام شب فطر است و انجام آن نماز پسین روز عید فطر و آن چنین است:

ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ

اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدینا و الحمد للّه علی ما ابلانا

. چون خدا گفته: تا عدد روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را راه نمایی کرده وی را تکبیر گویید و در روز جشن گوسفند کشان در شهرهای دور از مکه بعد از ده نماز که ابتدای آن نماز پیشین است از روز عید قربان تا نماز بام روز سوم، در منی پس از پانزده نماز که ابتدای آن نماز پیشین از روز عید است تا نماز بام روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود:

اللَّه اکبر علی ما رزقنا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ*.

زنی که زاییده بیشتر از بیست روز ترک نماز و روزه مکند اگر پیش از آن پاک نشده باشد و اگر روز بیستم پاک نشد پس از آن غسل کند و پنبه بخود گیرد و عمل زن مستحاضه کند هر چه مست کننده باشد چه اندک و چه بسیار آن حرام است. هر درنده نیش دار و هر پرنده چنگال داری خوردن آنها حرام است. سپرز جانور حرام است، چون که خون است، از جانوران آبی و دریایی سگ ماهی و مارماهی و طافی و زمیر که نوعی ماهی ای است که پشت آن خارهایی ست اینها همه حرام است و هر ماهی که پوست درشت نداشته باشد خوردن آن حرام ست، تخمهایی که سر و ته آن یکسان نیست حلال است و اگر سر و ته آن یکسان باشد حرام است. هر ملخی که پروازگر باشد حلال است لیک دبا که کاملا پروازگر نیست حرام است. ماهی و ملخ هر گاه زنده گرفته شوند همان تذکیه آنهاست.

مسلمان تا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است:

شرک به خدا، قتل نفس محترمه، ترک حقوق پدر و مادر، گریز از جهاد، خوردن مال یتیم بی مجوز شرعی، ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، نسبت دادن زنان پاک دامن به زنا، زنا کردن، لواط کردن، دزدی، خوردن مردار، خوردن خون، خوردن گوشت خوک، خوردن نذری برای غیر خدا، خوردن سخت مانند مزد زنا و مزد گرفتن برای داوری، قیمت کنیز خنیاگر و رقاصه، کم فروشی، قمار، گواهی به ناحق دادن، نومیدی از آمرزش خدا، ایمنی از مکر خدا، بریدن امید از آمرزش خدا، ترک یاری ستمرسیدگان، تکیه کردن بر ستمکاران، سوگند دروغ، منع حقوق، کبر فروشی و ستم رسانیدن به زیر دستان، دروغگویی، اسراف، تبذیر، خیانت، خوار شمردن،

حج، نبرد با دوستان خدا، آنچه آدمی را از یاد خدا دور دارد مانند: آوازخوانی، تار نواختن، پای فشاری بر گناه های خرد. آنگاه گفت: در همین اندازه از فرمانها برای بندگان طاعت ورز بسنده است صدوق گفته: گناههای کلان مطلق هفت است، و سائر گناههایی که پس از آنها یاد گردد کبیره است نسبت به گناه خردتر و خردتر است نسبت به گناه کلان تر. مقصود امام صادق از کبائر اضافه بر هفت در این حدیث همین است که گفته شد.

***ترجمه فهری زنجانی: (خصلت هائی از قوانین دین)

امام صادق فرمود: این ها دستورات دین است برای کسی که بخواهد پایبند آنها شده و خداوند هدایت او را خواسته باشد: وضوء را آن طوری که خدای عز و جل در کتاب گویای خود دستور فرموده است بطور کامل بجای آورد شستن روی و هر دو دست تا آرنج و مسح سر و دو پا را تا برآمدگی استخوان پشت پا هر کدام یک بار و دو بار نیز جایز است و وضوء را باطل نمیکند مگر بول و بادی که از شخص بیرون می آید و خواب و غائط و جنابت و کسی که از روی کفش هایش مسح بکشد با خدا و رسول و قرآن او مخالفت کرده است و وضواش درست نیست و نمازش کفایت نمی کند.

از جمله غسلها غسل جنابت است و غسل حیض و غسل میت و غسل کسی که بدن میت را پس از سرد شدن مس کند و غسل برای کسی که میت را غسل می دهد و غسل روز جمعه و غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل داخل شدن بمکه و غسل داخل شدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام بستن و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و غسل شب بیست و سوم ماه رمضان.

و اما غسل واجب همان غسل جنابت است و غسل جنابت و غسل حیض در حکم یکی است و نماز واجب عبارت است از ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت مغرب سه رکعت عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت پس همه نمازهای واجبین هفده رکعت است و نماز مستحب سی و چهار رکعت است که چهار رکعت آن پس از نماز مغرب است که در سفر و حضر قصر نمی شود و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشاء است که بجای یک رکعت حساب می شود و هشت رکعت که به هنگام سحر است که همان نماز شب میباشد و نماز شفع دو رکعت است و نماز وتر یک رکعت است و دو رکعت نافله صبح پس از نماز وتر است و هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و مستحب است نماز در اول وقت خوانده

شود و فضیلت خواندن نماز بجماعت برخواندنش به تنهائی بیست و چهار مقابل است و پشت سر شخص فاجر (بدکار) نماز خواندن درست نیست و اقتداء نمودن جز بکسی که دارای ولایت است جایز نیست و در پوست میته گر چه هفتاد بار دباغی شده باشد نماز خواندن صحیح نیست و ندر پوست درندگان و سجده نمودن جایز نیست مگر بر زمین و یا آنچه از زمین میروید بغیر از خوردنی و پنبه و کتان و در اول شروع به نماز گفته شود تعالی عرشک و نباید تعالی جدک گفت و در تشهد اول نباید السلام علینا و علی عباد له الصالحین گفت زیرا بیرون آمدن از نماز با گفتن سلام است و چون این چنین بگویی سلام داده ای.

در هشت فرسخی که دو منزل راه است نماز غصب می شود و هر جا نماز غصب شد روزه هم افطار می شود و کسی که در سفر نماز را قصر نخواند نمازش درست نیست زیرا به آنچه خدا واجب فرموده افزوده است و قنوت گرفتن در همه نمازها سنتی است ثابت که در رکعت دوم قبل از رکوع و پس از قرائت.

انجام میگیرد و نماز بر میت پنج تکبیر دارد که هر کس کمتر بگوید بر خلاف سنت پیغمبر رفتار نموده است و جنازه مرد را از پا به آرامی وارد قبر کنند و جنازه زن را سر تا پا به پهنای بدن از سمت لحد داخل کنند و قبرها میبایست هموار ساخته شود نه پشت ماهی و بلند گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ در نماز لازم است واجبات نماز هفت است وقت و طهارت و نیت و قبله و رکوع و سجود و دعا و ذکاه تکلیفی است واجب در هر دویست درهم پنج درهم و در نقره کمتر از دویست درهم زکاتی واجب نیست و زکاه دادن بر مالی واجب نمیشود تا اینکه یک سال تمام از روزی که صاحبش آن را مالک شده بگذرد و زکاه را به غیر اشخاصی که دوست اهل بیت، میباشند و در حق امامان معرفت دارند نمیتوان داد و بر طلا که به بیست مثقال رسید زکاه واجب است که نیم دینار زکاه آن است و واجب می شود زکاه بر گندم و جو و خرما و مویز اگر به مقدار پنج وسق برسد و زکاتش ده یک است اگر با آب جاری آب یاری می شود و اگر از آب چاه آبیاری می شود بیست یک زکاه دارد و وسق شصت صاع است و صاع چهار قد است (هر قدی یک صد و پنجاه چهار مثقال است تقریبا).

گوسفند چون به چهل عدد برسد یک گوسفند زکاه او است چون یکی از چهل عدد زیادتر شد تا یک صد و بیست یک گوسفند زکاه دارد و اگر از یک صد و بیست زیادتر شد تا دویست دو گوسفند زکاتش میباشد و اگر از دویست زیادتر شد تا سیصد سه گوسفند زکاه دارد و از سیصد به بالا هر

صد گوسفند یک گوسفند زکاه دارد و گاو چون به سی عدد گاوی که از یک سال کمتر نباشد رسید یک گوساله یک ساله زکاه دارد تا به چهل عدد برسد و چون به چهل رسید یک گاو دو ساله زکاتش است تا به شصت برسد و چون به شصت رسید دو گاو دو ساله زکاتش است تا به نود برسد و در نود سه گوساله یک ساله زکاه دارد و از نود به بالا در هر سی گاو یک گوساله یک ساله است و در هر چهل گاو یک گاو دو ساله و زکاه شتر به پنج شتر که رسید یک گوسفند زکاتش است و چون شماره شتر به ده رسید دو گوسفند زکاتش است و چون شماره شتر به پانزده برسد سه گوسفند و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و اگر از بیست و پنج یکی زیادتر شد یک بچه شتر زکاه دارد و چون به سی پنج رسید و یکی بیشتر شد یک شتر که دو سالش تمام شده و به سال سوم وارد شده باشد زکاتش میباشد و چون به چهل پنج رسید و یکی بیشتر شد یک شتری که به چهار سالگی وارد شده باشد زکاتش است و چون شماره شتر به شصت رسید و از شصت یکی زیادتر شد یک شتر که به پنج سال داخل شده باشد زکاتش میباشد تا به رسد به هشتاد و چون از هشتاد یکی افزود زکاه آن یک شتر است که به شش سال وارد شده باشد تا برسد بنود و چون بنود رسید دو شتر داخل در سه سالگی زکاتش است و اگر از نود یکی بیشتر تا صد و بیست که در آن دو شتر چهار ساله که شتر نر را به خود بپذیرد زکاه دارد و چون از این زیادتر شد در هر چهل شتر یک شتر داخل در سه سال زکاه دارد و در هر پنجاه شتر یک شتر داخل در چهار سال زکاه دارد و از این شماره به بعد گوسفند داده نمیشود و باید به سال شتران رجوع شود.

و زکاه فطریه واجب است برای هر نفری از کوچک و بزرگ آزاد و بنده مرد و زن چهار مد از گندم و جو و خرما و مویز که یک صاع تمام می شود و همه این زکاه را جز به اشخاصی که دوست اهل بیت بوده و معرفت در باره آنان دارند نمیتوان داده.

و روزهای حیض از ده روز بیشتر و از سه روز کمتر نمیشود و زنی که خون استحاضه می بیند غسل میکند و پنبه بخود میگیرد و نماز میخواند اما زنی که خون حیض به بیند نماز را ترک میکند و قضا ندارد و روزه را ترک میکند ولی قضای روزه را میگیرد.

و روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه روزه گرفته می شود و با دیدن ماه (شوال) روزه افطار می شود.

و نماز مستحبی را با جماعت خواندن جایز نیست که بدعت است که هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب است و آن سه روز عبارت است از دو پنج شنبه با یک چهارشنبه در وسط پنج شنبه اول در ده اول و چهارشنبه در ده وسط و پنج شنبه در ده آخر ماه و روزه ماه شعبان برای کسی که بگیرد خوب است زیرا بندگان شایسته آن ماه را روزه میگرفته اند یا اظهار علاقه به روزه گرفتنش مینمودند و رسول خدا روزه شعبان را به روزه ماه رمضان می پیوست.

و کسی که روزه ماه رمضان از او فوت شده باشد اگر قضایش بطور پراکنده گرفته شود جایز است و افضل آن است که قضای روزه های ماه رمضان را پشت سر هم بگیرد و حج خانه خدا بر هر کسی که استطاعت رفتن داشته باشد واجب است و استطاعت آن است که توشه راه و مرکب سواری با تندرستی داشته و مخارج اهل عیال خود را تا هنگام بازگشت از مکه داشته باشد و بجز حج تمتع جایز نیست و نباید حج قران و افراد به جا آورد مگر کسی که اهل عیالش در مکه باشد و احرام قبل از میقات جایز نیست و تأخیر احرام از میقات جایز نیست مگر برای بیماری و یا تقیه و خدای عز و جل می فرماید حج عمره را برای خدا تمام به جا آورید و حج عمره تمام آن است که از عمل جنسی و دروغ و جدال در حج اجتناب شود و برای قربانی گوسفندی که تخم آن را کشیده باشند جایز نیست زیرا ناقص است و گوسفندی که تخم او را مالیده باشند در صورتی کافی است که غیر از آن گوسفندی جز آن پیدا نشود و واجبات حتمی حج احرام بستن است و چهار لبیک گفتن بدین ترتیب

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النقمه لک و الملک لا شریک لک.

و طواف خانه خدا از واجبات حتمی عمره است با دو رکعت نمازش که در مقام ابراهیم خوانده می شود و سعی بین صفا و مروه واجب حتمی است و طواف حج واجب حتمی است و دو رکعت نماز طواف در نزد مقام واجب حتمی است و پس از آن سعی بین صفا و مروه واجب حتمی است و طواف نساء واجب حتمی است و دو رکعت طواف در نزد مقام واجب حتمی است و بعد از طواف نساء سعی بین صفا و مروه نیست و ماندن در مشعر واجب حتمی است و قربانی برای کسی که حج تمتّع به جا میاورد

واجب حتمی است است اما وقوف در عرفه واجب است و سر تراشیدن سنت است و رمی سنگ ریزه ها سنت است.

و جهاد در رکاب پیشوای عادل واجب است و هر کس که در راه دفاع از مال خودش کشته شود شهید است و در کشوری که بایستی تقیه نمود کشتن هیچ یک از کفار و ناصبی ها حلال نیست مگر کسی که قاتل باشد یا در راه فساد (در روی زمین) قدم بردارد و این در صورتی است که نسبت به جان خودت و جان یارانت ترسی نداشته باشی و تقیه بکار بردن در کشور غیر شیعه واجب است و کسی که به منظور جلوگیری از ستمی که متوجه اوست از روی تقیه قسمی بخورد مخالفت آن قسم جایز است و کفاره هم ندارد و طلاق شرعی باید مطابق باشد با آنچه خدای عز و جل در کتابش یاد فرموده و در سنت پیغمبر ثابت است و طلاقی که مطابق با سنت نباشد جایز نیست و هر طلاقی که مخالف با قرآن باشد حکم طلاق ندارد همان طور که هر عقد ازدواجی که مخالف قرآن باشد ازدواج شرعی نیست و بیش از چهار زن آزاد نمیتوان به همسری گرفت و چون زنی سه بار طلاق عده دار گرفت برای شوهرش حلال نیست او را بهمسری خود بگیرد تا آنکه شوهر دیگری اختیار کند که فرمود از تزویج زنهائی که سه بار در یک جا طلاق داده شده اند بپرهیزید که آنان زنان شوهر دارند و درود فرستادن بر پیغمبر در همه جا لازم است مخصوصا هنگام عطسه کردن و وزیدن بادها و غیره و دوستی دوستان خدا و بستگی با آنان واجب است و بیزاری از دشمنانشان لازم و از آنانی که به خاندان پیغمبر ستم کرده اند و پرده احترام آنان را دریده اند و فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند و او را از میراث خود باز داشتند و حق او و همسرش را غصب نمودند خواستند خانه اش را آتش بزنند و پایه ستم را نهادند و سنت رسول خدا را تغییر دادند و بیزاری از آنان که عهد خود را شکستند (اصحاب جمل) و از شاهراه حقیقت برگشتند (اصحاب صفین) و هم چون تیر که از کمان بدر رود از حق جدا شدند (اصحاب نهروان) واجب است و دوری از بت ها و قمارها که پیشوایان گمراهی و رهبران ستم بودند همگی از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از بدبخت ترین اولین و آخرین برادر آنکه شتر قوم ثمود را پی کرد یعنی قاتل امیر المؤمنین واجب است و بیزاری از همه کشندگان خاندان پیغمبر واجب است و دوستی با افراد با ایمانی که پس از پیغمبرشان تغییری نکردند و عوض نشدند واجب است مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد اللّٰه انصاری و حذیفه بن یمان و ابی هیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و ابی ایوب انصاری و عبد اللّٰه بن صامت و عباده بن صامت و خزیمه بن ثابت و ذی الشهادتین و ابی سعید خدری و هر کس که

رفتارش که هم چون رفتار آنان بوده و کردارش مانند کردار آنان باشد و دوستی پیروان آنان و افرادی که به آنان اقتداء کرده اند و براه آنها رفتند واجب است و نیکی به پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه پدر و مادر را و نه دیگران را در گناه و نافرمانی خدا فرمان مبر زیرا برای اطاعت هیچ مخلوقی در معصیت خالق روا نیست و پیغمبران و جانشینان آنان را گناهی نباشد که آنان معصومند و پاک و دو متعه را حلال دانستن واجب است هم چنان که خدای عز و جل در قرآنش فرود فرستاده و رسول خدا آن دو را سنت قرار داده متعه حج و متعه زنان و فرائض (شاید مقصود احکام ارث باشد) به همان نحوی است که خدای تبارک و تعالی نازل فرموده و در روز هفتم نوزاد چه پسر و چه دختر باید عقیقه نمود و روز هفتم فرزند نام گذاشته می شود و موی سرش را تراشیده و به وزن آن مو طلا یا نقره صدقه میدهند و خدای عز و جل بهر کس باندازه توانائی او تکلیف میکند و بیش از توانائیش بار تکلیف بر دوشش نمیگذارد و کارهای بنده گان آفریده خدا است در مرحله تقدیر نه در عالم تکوین و خداوند آفریننده همه چیز است و نه جبر است و نه تفویض و خداوند عز و جل شخص بیگناه را به گناه دیگری مؤاخذه نمیکند و خدای عز و جل کودکان را بخاطر گناه پدران عذاب نمیکند زیرا خود در صریح قرآنش فرموده است که بار گناه کسی بر دوش دیگری گذاشته نمیشود و فرموده است برای انسان نیست جز آنچه بکوشد و نتیجه کوشش او در آینده روشن خواهد شد و بر خدای عز و جل روا است که گذشت فرماید و تفضل نماید ولی ستم کردن بر او عز و جل روا نیست و خدای عز و جل بر بنده گانش فرمانبری از کسی را که میداند مردم را فریب داده و گمراه خواهد نمود واجب نمیفرماید و از میان بندگانش کسی را که میداند بخدا کافر خواهد شد و شیطان را بجای خدا پرستش خواهد نمود برای پیغمبری اختیار نمیکند و برای این منصبش نمیگزیند و برای خلق خود جز فرد معصومی را حجت معین نمیکند و اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمان مؤمن نیست و دزد در حالی که دزدی میکند ایمان ندارد و زناکار بهنگامی که عمل زنا انجام میدهد مؤمن نیست و آنان که حد گناه بر آنان جاری شده مسلمانند نه مؤمن هستند و نه کافر زیرا خدای تبارک و تعالی مؤمن را به آتش نمیبرد و باو بهشت را وعده داده است و کافری را که وعده آتش باو داده و جاوید در دوزخ است از آتش بیرون نیاورد ولی غیر از کفر از هر کس که بخواهد گناهش را می بخشد و آنان که حد گناه بگردن آنهاست فاسق اند نه مؤمنانند و نه کافران و در آتش هم جاوید نمی مانند و روزی از آن بیرون خواهند آمد و شفاعت برای آنان و برای اشخاصی که ایمانشان ضعیف است روا است اگر خدای عز و جل از دینشان راضی باشد.

و قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق و این کشور امروز کشور تقیه و کشور اسلامی است نه کشور کفر است و نه کشور ایمان.

و امر بمعروف و نهی از منکر دو تکلیف واجب است بر هر کس که امکان انجام آن را داشته باشد و بر جان خود و یارانش نترسد.

و ایمان عبارت است از اینکه واجبات را به جا آورده و از گناهان بزرگ دوری گزیند و ایمان آن است که آدمی دین حق را بدل بشناسد و بزبان اقرار کند و باعضای تن وظایف آن را انجام دهد و بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب و صراط و میزان اقرار داشته باشد و اگر بیزاری از دشمنان خدای عز و جل نباشد ایمانی وجود ندارد و تکبیر گفتن در دو عید (فطر و قربان) لازم است اما در فطر در پنج نماز که از نماز مغرب شب فطر شروع می شود تا نماز عصر روز فطر و تکبیر اینست که گفته شود

اللَّه اکبر اللَّه اکبر لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر و للَّه الحمد اللَّه اکبر علی ما هدانا و الحمد للَّه علی ما ابلانا

زیرا خدای عز و جل میفرماید تا شماره روزها را کامل کنید و بر هدایتی که خداوند شما را نموده خدا را تکبیر بگوئید و در عید قربان در شهرها پس از ده نماز گفته می شود که از نماز ظهر روز قربان شروع می شود تا نماز صبح روز سوم و در منی دنبال پانزده نماز گفته می شود که از نماز ظهر روز قربان شروع شده تا نماز صبح روز چهارم و در تکبیر عید قربان این جمله اضافه می شود

و اللَّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام.

و زنی که خون نفاس ببیند حد اکثر تا بیست روز می نشیند (نماز و روزه را ترک می کند) مگر اینکه قبل از بیست روز پاک شود و چنانچه پس از بیست روز پاک شد غسل نموده و پنبه به خود میگیرد و عمل مستحاضه بجا می آورد.

و میخوارگی حرام است پس هر چیزی که زیاد او مستی آورد حرام است چه کم باشد چه زیاد.

و از درندگان آنچه دندان درنده جلو دارد و از پرندگان آنچه چنگال دارد گوشتشان حرام است و سپرز حرام است زیرا خون است و سگ ماهی و

مارماهی و طافی و زمیر حرام است و هر ماهی که فلس نداشته باشد خوردنش حرام است و از تخم ها آنچه دو سر آن با هم اختلاف دارد خوردنش جایز و آنچه دو سرش با هم برابر است حرام است و از ملخ ها آنچه بلند پرواز است حلال و ملخ های ریز حرام است زیرا بطور کامل نمیتواند پرواز کند و تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند.

و گناهان کبیره حرام است و عبارتند از شریک قرار دادن برای خدای عز و جل و کشتن جانداری که خداوند کشتنش را حرام کرده و ناراضی نمودن پدر و مادر و گریختن از میدان جنگ و خوردن مال یتیم از راه ستم و ربا خوردن پس از آنکه حرمت آن را بداند و زنان پاکدامن را تهمت زنا زدن و بعد از اینها زنا و لواط و دزدی و خوردن مردار و خون گوشت خوک و گوشت هر حیوانی که بنام غیر خدا (از بت ها) سر بریده شده باشد بجز در جایی که ناچار از خوردن باشند و خوردن مال های حرام و کم فروشی و قمار و گواهی دروغ و نومیدی از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و نومیدی از رحمت خدا و ترک یاری ستمدیدگان و اعتماد به ستمکاران و قسم دروغ و بدون تنگ دستی حقوق دیگران را نگه داشتن و گردن فرازی نمودن و زورگوئی و دروغ و اسراف و بیهوده خرج کردن و خیانت و سبک شمردن حج و با دوستان خدای عز و جل جنگ نمودن و اما بازی هائی که شخص را از یاد خدای تبارک و تعالی باز میدارد ناپسند است مانند غنا و تار زدن و اصرار کردن بر گناه کوچک سپس فرمود در این که گفتم برای مردمی که اهل عبادت باشند کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره هفت است و پس از آن هر گناهی نسبت بکوچک تر از خود بزرگ است و نسبت ببزرگ تر از خود کوچک و اینکه امام صادق در این روایت گناهان کبیره را از هفت بیشتر شمرده است باین معنی است و نیروئی جز بوسیله خدا نیست.

****ترجمه جعفری: (ویژگی هایی از قوانین دین)

اعمش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «اینها دستورات دین برای کسی است که بخواهد بدان چنگ بزند و خداوند هدایت او را خواسته باشد:

وضوی کامل: آنسان که خدای متعال در کتاب گویای خویش دستور داده، عبارت است از شستن رو و دستان تا آرنج و مسح سر و دو پا تا برآمدگی استخوان پشت پا هر کدام یک مرتبه و دو مرتبه نیز جایز است، وضو را جز

بول، باد معده، خواب، مدفوع، و جنابت باطل نمی سازد. هر کس که از روی کفش هایش مسح کند در واقع با خدا و پیامبر او و فرزندش مخالفت ورزیده و وضوی او درست نبوده و نمازش کفایت نمی نماید.

غسل ها: که از جمله آنها غسل جنابت، غسل حیض، غسل میّت، غسل مسّ میّت- که پس از سرد شدن بدن میّت مسّ کرده- غسل کسی که میّت را غسل داده، غسل روز جمعه، غسل دو عید (فطر و قربان)، غسل ورود به مکّه، غسل ورود به مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل عرفه، غسل شب هفتم ماه مبارک رمضان و غسل شب نوزدهم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

غسل واجب: غسل جنابت، غسل جنابت و غسل حیض از نظر حکم یکی است.

نماز واجب: نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت است که تمام نمازهای واجب هفده رکعت است.

نماز مستحب: نماز مستحب سی و چهار رکعت است. چهار رکعت آن پس از نماز مغرب است- که در سفر و حضر قصر نمی شود- و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء است- که یک رکعت به شمار می آید- هشت رکعت که هنگام سحر- که همان نماز شب است- نماز شفع دو رکعت، نماز وتر یک رکعت و دو رکعت نماز نافله صبح که پس از نماز وتر است و هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر است. مستحب است نماز در اوّل وقت خوانده شود و فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادی بیست و چهار برابر است، نماز پشت سر فرد فاجر و بدکار صحیح نیست و اقتدا صحیح نیست مگر به کسی که اهل ولایت باشد.

نماز در پوست مردار، گرچه هفتاد مرتبه دبّاغی شود صحیح نیست و همچنین در پوست درندگان. و جز بر زمین یا آنچه که بر زمین روید- به جز خوردنی و پنبه و کتان سجده نمی شود.

در آغاز نماز گفته می شود: «تعالی عرشک» عرشت بلند باد و گفته نشود: «تعالی جدّک» پایتختت والا باشد و در تشهد اوّل نباید گفته شود: «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین» سلام بر ما و بر بندگان شایسته خدا باد،

زیرا تحلیل و بیرون آمدن از نماز است، پس اگر این عبارت را گفتی در واقع از نماز بیرون رفته و سلام دادی.

شکسته خواندن نماز در هشت فرسنگ است و آن دو برید (منزل) است و هر گاه نماز را شکسته خواندی بایستی روزه را هم افطار کنی و هر کس نمازش را در سفر شکسته نخواند نمازش درست نیست؛ چرا که در واجب خدای متعال افزوده است.

قنوت در همه نمازها در رکعت دوّم بعد از قرائت و پیش از رکوع، سنّت فرض (مؤکّد) است. در نماز میّت پنج تکبیر است، هر که چیزی از آن بکاهد، در واقع با سنّت مخالفت کرده است. مرده را بایستی از ناحیه پاهایش به آرامی وارد گور کرد و مرده زن از ناحیه سر به سمت لحد برده می شود و قبرها بایستی مسطح گردد نه- مثل کوهان شتر- بلند. بلند گفتن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم در نماز واجب است. واجبات نماز هفت تاست: وقت، طهارت، توجّه، قبله، رکوع، سجود و دعا.

و از هر دویست درهم واجب است که پنج درهم به عنوان زکات پرداخت گردد و کمتر از این نقره زکات ندارد و زکات بر مالی واجب است که از روزی که مالک آن شده یک سال از آن بگذرد و پرداخت زکات جز بر اهل ولایت و معرفت حلال نیست.

زکات بر طلا هنگامی واجب می شود که به بیست مثقال برسد که در آن صورت نیم دینار زکات آن است. همچنین زکات بر گندم، جو، خرما و کشمش- هر گاه به پنج وسق، که هر وسق شصت صاع و هر صاع چهار مدّ است- واجب است و آن یک دهم است، اگر با آب باران یا جاری آبیاری شود و اگر با سطل آبیاری شود یک بیستم است.

و زکات گوسفند هنگامی واجب است که شمار آنها به چهل و یک برسد که در این صورت باید یک گوسفند به عنوان زکات بدهد و تا تعداد یک صد و بیست گوسفند همین است. و زکات صد و بیست گوسفند تا دویست گوسفند، دو گوسفند است و دویست و یک تا سیصد گوسفند سه گوسفند است و پس از آن در هر صد گوسفند یک گوسفند زکات است.

و زکات گاو هنگامی است که شمار گاوهای یک ساله به سی رأس برسد که در این صورت یک گوساله یک ساله به عنوان زکات داده می شود تا به چهل رأس برسد در آن یک گاو دو ساله داده شود، وقتی شمار گاوها به شصت رأس رسید تا هفتاد رأس، دو گوساله یک ساله زکات دارد. آنگاه در

آن گاو یک ساله و دو ساله است تا به هشتاد رأس برسد، وقتی هشتاد رأس شد تا نود رأس دو گوساله دو ساله زکات دارد. پس از آن سه گوساله یک ساله است. پس از آن در هر سی رأس یک گوساله یک ساله و در هر چهل رأس یک گوساله دو ساله زکات است.

و هنگامی که تعداد شترها به پنج نفر رسید واجب است یک گوسفند به عنوان زکات داده شود، وقتی به ده نفر رسید، دو گوسفند و اگر به پانزده نفر رسید سه گوسفند، وقتی به بیست نفر رسید چهار گوسفند، وقتی به بیست و پنج نفر رسید پنج گوسفند، وقتی به بیست و پنج، یکی افزوده شد یک بچه شتر زکات دارد، وقتی به سی و پنج نفر رسید و یکی بیشتر شد، یک شتر- که دو سالش تمام شده به سال سوم وارد شده باشد- زکات آن است. اگر به چهل و پنج نفر رسید و یکی زیادتر شد، یک شتری که چهار سالش تمام شده زکاتش می باشد، و اگر به شصت نفر رسید و یکی بیشتر شد تا هشتاد نفر، یک شتری که به پنج سال وارد شده زکاتش می باشد، وقتی از هشتاد یکی بیشتر شد تا نود نفر یک شتری که به شش سال وارد شده می باشد، وقتی به نود نفر رسید زکاتش دو تا شتری که دو سالش تمام و در سال سوم وارد شده زکاتش می باشد اگر از نود یکی بیشتر شد تا یک صد و بیست نفر دو تا شتر چهار ساله که شتر نر را به پشت گیرد زکات دارد، وقتی تعداد شتران زیادتر از آن شد، هر چهل شتر یک شتری که دو سالش تمام و در سال سوّم وارد شده زکات دارد و هر پنجاه شتر یک شتر وارد در چهار سال زکات دارد و از این تعداد به بعد دیگر گوسفند داده نمی شود و بایستی به سال شتران رجوع شود.

و زکات فطریه برای هر نفری از کوچک، بزرگ، آزاد و بنده، مرد و زن چهار مدّ که یک صاع تمام است از گندم، جو، خرما و کشمش واجب است و همه اینها بایستی به اهل ولایت و معرفت داده شود.

و حد اکثر روزهای حیض ده روز و حد اقلّ آن سه روز است. و زنی که خون استحاضه می بیند بایستی غسل کرده و پنبه به خود گرفته و نماز بخواند و زن حائض نماز را ترک می کند و قضا ندارد و روزه را ترک می کند ولی قضا دارد. و روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن هلال آن آغاز و با دیدن هلال (شوال) روزه افطار می شود.

و نماز مستحبّی با جماعت خوانده نمی شود که این بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است. و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب است که آن روزه گرفتن دو پنج شنبه است که بین آن دو،

یک چهار شنبه است. پنج شنبه نخست در دهه اول و چهارشنبه در دهه دوم و پنج شنبه دوم در دهه پایانی ماه است و روزه ماه شعبان برای کسی که بگیرد خوب است؛ چرا که شایستگان (از بندگان خدا) آن ماه را روزه می گرفتند، یا به آن علاقه نشان می دادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. و کسی که نتوانسته روزه ماه رمضان را بگیرد، می تواند به صورت پراکنده قضا کند و اگر پی در پی قضا نماید بهتر است.

و حجّ خانه خدا بر هر کس که توانایی رفتن به آن را داشته باشد که همان توشه راه، مرکب سواری با تندرستی و داشتن هزینه اهل و عیال تا هنگام بازگشت از مکه واجب است. حجّ جز حجّ تمتّع جایز نیست. و حجّ قران و افراد جز برای کسی که خانواده اش در مکّه است جایز نیست. و پیش از رسیدن به میقات احرام جایز نیست و تأخیر آن نیز از میقات جز به جهت بیماری یا تقیّه جایز نیست. خداوند متعال می فرماید: «حجّ و عمره را برای خدا به پایان برسانید.» و پایان رساندن آن خودداری از عمل زناشوئی، دروغ و ستیز در حجّ است. گوسفندی که تخم آن را کشیده باشند به عنوان قربانی کفایت نمی کند؛ زیرا که ناقص است و گوسفندی که تخم آن را مالیده باشند در صورتی که غیر آن نباشد کفایت می کند.

واجبات حج عبارتند از: احرام، گفتن چهار لبّیک: «لبیک اللهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، انّ الحمد و النّعمه لک و الملک، لا شریک لک.»؛ طواف خانه خدا برای عمره، واجب است و دو رکعت نمازش که در مقام ابراهیم خوانده می شود و سعی بین صفا و مروه واجب است، و طواف حجّ، واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب است و پس از آن سعی بین صفا و مروه واجب است و طواف نساء واجب است و دو رکعت نماز آن واجب است و پس از آن سعی بین صفا و مروه نیست، ماندن در مشعر واجب است، قربانی برای کسی که حجّ تمتّع انجام می دهد واجب است، ماندن در عرفه واجب است و سر تراشیدن و رمی سنگ ریزه ها سنّت است.

و جهاد در رکاب پیشوای دادگر و عادل واجب است و هر کس در راه دفاع از دارائی خود کشته شود، شهید است و در کشوری که باید تقیّه کرد نبایستی هیچ یک از کفّار ناصبی ها کشته شود مگر کسی که قاتل بوده یا در فساد کوشد، و این در صورتی است که به جان خود و یارانت بیم داشته باشی. به کارگیری تقیّه در کشور غیر اهل ولایت واجب است و کسی که

به جهت دفع ستمی از خودش از روی تقیّه سوگند بخورد مخالفت آن جایز است و کفّاره ندارد.

و طلاق، طبق آنچه که خدای متعال در کتاب خود و سنّت پیامبرش بیان کرده شرعی است و اگر طلاق مطابق سنّت نباشد جایز نیست. و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نیست. همان گونه که هر ازدواجی که مخالف قرآن باشد ازدواج شرعی نیست و بیش از چهار زن آزاد نمی شود همسر گرفت و هر گاه زنی را سه بار طلاق عدّه دار دادند، برای شوهرش حلال نمی شود مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کند، و فرمود: «از ازدواج با زنهایی که یک جا سه بار طلاق داده شده اند بپرهیزید که آنان زنان شوهر دارند.» و صلوات فرستادن به پیامبر صلی الله علیه و آله در همه جا و به هنگام عطسه کردن و وزیدن بادها و موارد دیگر واجب است.

و مهرورزی نسبت به دوستان خدا و پذیرش ولایت آنان و بیزاری دشمنانشان واجب است. و همچنین بیزاری از کسانی که به آل محمّد علیه السّلام ستم نموده و پرده حرمت آنها را دریده و فدک را از حضرت زهرا (س) ربوده و او را از میراثش بازداشته و حقوق او و همسرش را غصب کردند و به سوزاندن خانه اش همّت گماشتند و ستم را تأسیس کرده و سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دگرگون ساختند، واجب است و بیزاری از پیمان شکنان، بی دادگران و خارج شوندگان از دین واجب است. و بیزاری از بت ها، قمارها، و از همه پیشوایان گمراهی و رهبران ستم، از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از بدبخت ترین پیشینیان و پسینیان، برادر پی کننده ناقه ثمود یعنی کشنده امیر مؤمنان علیه السّلام واجب است. و بیزاری از همه کشندگان اهل بیت علیه السّلام واجب است.

و ولایت و دوستی با مؤمنان همانهایی که پس از پیامبرشان دگرگون نشده و عوض نگشته اند مانند سلمان فارسی، ابو ذر غفّاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبد اله انصاری، حذیفه بن یمانی، ابو هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایّوب انصاری، عبد اللّه بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو سعید خدری و هر کس که در راه آنان گام برداشته و کردارش مانند کردار آنان باشد، واجب است، و همچنین ولایت و دوستی پیروان آنان و کسانی که به آنان و هدایت آنان اقتدا کرده اند واجب است.

و نیکی پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه از آنان و نه از غیر آنان در معصیت اطاعت نکن؛ چرا که اطاعت هیچ آفریده ای با معصیت آفریدگار، روا نیست. و پیامبران و جانشینان آنان گناهی ندارند، زیرا که

آنان معصوم و پاکند. و حلال دانستن دو متعه، آنسان که خداوند در کتابش فرو فرستاده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن دو را سنّت قرار داده؛ یعنی متعه حج و متعه زنان، واجب است. و فرائض و واجبات ارث هم آنسان است که خداوند متعال در قرآن فرو فرستاده است. عقیقه نوزاد پسر و دختر در هفتمین روز تولّد است و در همان روز نوزاد نامگذاری شده و موی سرش تراشیده شده و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه داده می شود.

و خداوند متعال جز به اندازه توانایی هر کس تکلیف نمی کند و بیش از توانایی او بر او تکلیف نمی نماید و کارهای بندگان به آفرینش تقدیری نه تکوینی آفریده شده است و خداوند، آفریدگار همه موجودات است. و انسان بایستی نه قایل به جبر و نه تفویض باشد و خداوند متعال فرد بی گناه را به جهت فرد گناهکار بازخواست نمی کند و کودکان را به جهت گناهان پدران کیفر نمی دهد، زیرا که در آیه محکم کتابش می فرماید: «بار گناه کسی بر دیگری گذاشته نمی شود.» و فرموده است: «برای انسان نیست جز آنچه بکوشد و در آینده نتیجه کوشش خود را خواهید دید.» و بر خداوند متعال است که از آنان بگذرد و تفضّل فرماید ولی ستم بر حضرت حق روا نیست و خداوند فرمانبری از کسی را که می داند او مردم را فریب می دهد و گمراه می سازد واجب نمی سازد و از میان بندگانش کسی را که می داند به خدا کفر می ورزد و شیطان را بجای خدا پرستش می کند برای رسالت خویش نمی گزیند و منصوب نمی کند و برای آفریدگان خود جز فرد معصومی را انتخاب نمی کند.

و اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و کسی که زنا می کند در حال زنا کردن مؤمن نیست و کسانی که حدود گناه بر آنان جاری شد، مسلمان هستند نه مؤمن و نه کافر، زیرا خداوند متعال مؤمنی را که وعده بهشت به او داده به دوزخ وارد نمی کند و کافری را که به او وعده آتش و ماندگاری در آن را داده از آتش بیرون نمی آورد ولی غیر از این هر کسی را که بخواهد می آمرزد. و کسانی که حدّ بر گردن دارند فاسقند، نه مؤمنند و نه کافر و برای همیشه در آتش نیستند و روزی از آن بیرون خواهند آمد، شفاعت برای آنان و نیز کسانی که در اعتقاد ناتوانند هر گاه که خداوند از دینشان راضی باشد، رواست. و قرآن کلام خداست، نه آفریدگار است و نه آفریده و این بلاد امروز بلاد تقیّه و همان بلاد اسلامی است نه بلاد کفر و نه بلاد ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر برای هر کسی که امکان انجام آن را داشته و بر جان خود و یارانش نترسد واجب است و ایمان انجام واجبات و خودداری از گناهان بزرگ است. و ایمان همان شناخت قلبی و اقرار با زبان و انجام و کردار با اعضای و جوارح و اعتراف به عذاب قبر، نکیر و منکر و زنده شدن پس از مرگ و حسابرسی، صراط و میزان است و ایمان به خدا نیست مگر با بیزاری از دشمنان خداوند متعال.

و تکبیر گفتن در دو عید (فطر و قربان) واجب است. در عید فطر در پنج نماز که از نماز مغرب شب عید فطر آغاز می شود و تا نماز عصر روز عید فطر ادامه دارد، تکبیرش این است: «اللّه اکبر، اللّه اکبر لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر، و للّه الحمد و اللّه اکبر علی ما هدانا و الحمد للّه علی ابلانا»؛ خداوند بزرگتر است خداوند بزرگتر است، معبودی جز خدا نیست و خداوند بزرگتر است و سپاس مخصوص خداوند است، خداوند بزرگتر است بر آنچه ما را بدان هدایت فرموده و سپاس مخصوص خداوند است بر آنچه ما را آفریده. زیرا که خداوند متعال می فرماید: «و تا شماره روزها را تکمیل کرده و بر هدایتی که خداوند شما را نموده تکبیر گویید.» و در عید قربان در شهرها پس از ده نماز گفته می شود که از نماز تکبیر ظهر روز عید قربان آغاز می شود و تا نماز صبح روز سوّم ادامه دارد و آنان که در منی هستند پس از پنج نماز می گویند که از نماز ظهر روز عید قربان آغاز می شود و تا نماز صبح روز چهارم ادامه دارد که در این تکبیر این جمله افزوده می شود که: «اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام».

و زنی که خون نفاس (زایمان) بیند، حد اکثر تا بیست روز از نماز و روز دست بر می دارد مگر این که پیش از این پاک شده باشد و اگر پس از بیست روز پاک نشد غسل کند و پنبه به خود گرفته و عمل زن مستحاضه را انجام می دهد.

و در مورد شراب خواری، هر چیزی که زیادش مست کند، چه کم باشد چه زیاد، حرام است. و هر درنده ای که دارای دندان درنده است و هر پرنده ای که دارای چنگال است گوشتش حرام است.

و طحال حرام است؛ چرا که خون است و سگ ماهی، مار ماهی، طافی، زمیر حرام اند، و هر ماهی که فلس نداشته باشد خوردنش حرام است و از تخم ها آنچه دو طرف آن با هم فرق داشته باشد خوردنش جایز و آنچه دو طرفش با هم برابر است خوردنش حرام است و از ملخ ها آنچه بلند

پرواز است خوردنی و ملخ های ریز خوردنی نیستند؛ زیرا که توانای بلند پروازی را ندارند و تذکیه ماهی و ملخ های زنده گرفتن آنهاست.

و گناهان بزرگ حرام اند، که عبارتند از: شرک ورزیدن به خدای متعال، کشتن جانداری که خداوند آن را حرام کرده، عقوق پدر و مادر، فرار از میدان نبرد، خوردن مال یتیم از راه ستم، رباخواری پس آشکار شدن (حرمت آن)، تهمت زدن به زنان پاکدامن و پس از اینها، زنا، لواط، دزدی و خوردن مردار، خون، گوشت خوک و آنچه که به غیر خدا سربریده شده به جز در موارد ضروری خوردن مال حرام، کم فروشی در پیمانه و ترازو، قمار بازی، گواهی دروغ، نومیدی از لطف خدا، ایمنی از مکر خدا، نومیدی از رحمت خدا، ترک همکاری با ستم دیدگان، اعتماد و تکیه بر ستمگران، سوگند دروغ، خودداری از پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی، کبرورزی، زورگویی و دروغ گویی، اسراف و بیهوده خرج کردن، خیانت، سبک شماری حج، مبارزه با دوستان خدای متعال، بازی هایی که انسان را از یاد خدای متعال باز می دارد همانند غنا و تار زنی. و پافشاری بر گناهان کوچک مکروه و ناپسند است. آنگاه فرمود: به راستی آنچه بیان شد برای گروهی که عبادت گرند، ابلاغ پیام است.

مصنف این کتاب رضی اللّه عنه گوید: گناهان بزرگ هفت تاست، پس از آن گناهی نسبت به کوچکتر از خود بزرگتر و نسبت به بزرگتر از خود کوچکتر است و این همان معنای فرمایش امام صادق علیه السّلام در این حدیث است که گناهان بزرگ را بیش از هفت عدد شمرده و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست.

علم أمیر المؤمنین علیه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمائه باب مما یصلح للمسلم فی دینه و دنیاه

10- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ الْیَقْطِینِیُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ

1- . اِستقل الطائر فی طیرانه: ارتفع. و الدّبی: اصغر الجراد.

2- . أى اليمين الكاذبه الفاجره، و سميت غموسا لأنّها تغمس صاحبها فى الاثم ثمّ فى النار.

آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِی مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَهِ بَابٍ مِمَّا یُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِی دِینِهِ وَ دُنْیَاهُ (1) قَالَ علیه السلام إِنَّ الْحِجَامَهَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ وَ الطِّیبَ فِی الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِیِّ ص وَ کَرَامَهَ الْکَاتِبِینَ وَ السِّوَاکَ مِنْ مَرْضَاهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّهِ النَّبِیِّ ص وَ مَطْیَبَهٌ لِلْفَمِ وَ الدُّهْنَ یُلَیِّنُ الْبَشَرَهَ وَ یَزِیدُ فِی الدِّمَاغِ وَ یُسَهِّلُ مَجَارِیَ الْمَاءِ وَ یَذْهَبُ بِالْقَشَفِ (2) وَ یُسْفِرُ اللَّوْنَ وَ غَسْلَ الرَّأْسِ یَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَ یَنْفِی الْقَذَی وَ الْمَضْمَضَهَ وَ الِاسْتِنْشَاقَ سُنَّهٌ وَ طَهُورٌ لِلْفَمِ وَ الْأَنْفِ وَ السَّعُوطَ مَصَحَّهٌ لِلرَّأْسِ وَ تَنْقِیَهٌ لِلْبَدَنِ وَ سَائِرِ أَوْجَاعِ الرَّأْسِ وَ النُّورَهَ نُشْرَهٌ وَ طَهُورٌ لِلْجَسَدِ (3) اَسْتِجَادَهُ الْحِذَاءِ وِقَایَهٌ لِلْبَدَنِ وَ عَوْنٌ عَلَی الطَّهُورِ وَ الصَّلَاهِ وَ تَقْلِیمُ الْأَظْفَارِ یَمْنَعُ

1- . قال العلّامه المجلسیّ- رحمه اللّه-: اعلم أن أصل هذا الخبر فی غایه الوثاقه و الاعتبار علی طریقه القدماء و ان لم یکن صحیحا بزعم المتأخرین، و اعتمد علیه الکلینی- رحمه اللّه- و ذکر أکثر اجزائه متفرقه فی أبواب الکافی و کذا غیره من أکابر المحدثین. أقول: عدم صحه السند عند المتأخرین لمقام القاسم بن یحیی. و الظاهر أن أصل الروایه فی کتابه. قال الشیخ: فی الفهرست (القاسم بن یحیی الراشدی له کتاب فیه آداب أمیر المؤمنین علیه السّلام و الراشدی نسبه الی جدّه الحسن بن راشد البغدادیّ مولی المنصور الدوانیقی الذی کان وزیرا للمهدی و موسی و هارون الرشید). قال ابن الغضائری: ضعیف. و قال البهبهانی فی التعلیقه: لا وثوق بتضعیف ابن الغضائری إیّاه و روایه الأجلّه سیما مثل أحمد بن محمّد بن- عیسی عنه تشیر الی الاعتماد علیه بل الوثاقه، و کثره روایاته و الافتاء بمضمونها یؤیده و یؤید فساد کلام ابن الغضائری فی المقام عدم تضعیف شیخ من المشایخ العظام الماهرین باحوال الرجال ایّاه و عدم طعن من أحد ممّن ذکره فی ترجمته و ترجمه جده و غیرهما، و العلامه (ره) تبع ابن الغضائری بناء علی جواز عثوره علی ما لم یعثروا علیه و فیه ما فیه. انتهی.
2- . القشف: قذاره الجلد.
3- . النشره واحد النشر و هو الریح الطیبه و الریح عموما.

الدَّاءَ الْأَعْظَمَ وَ يُدِرُّ الرِّزْقَ وَ يُورِدُهُ وَ نَتْفُ الْإِبْطِ يَنْفِي الرَّائِحَةَ الْمُنْكَرَةَ وَ هُوَ طَهُورٌ وَ سُنَّةٌ مِمَّا أَمَرَ بِهِ الطَّيِّبُ عليه السلام غَسْلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةٌ فِي الرِّزْقِ وَ إِمَاطَةٌ لِلْغَمَرِ عَنِ الثِّيَابِ (1) وَ يَجْلُو الْبَصَرَ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ مَصَحَّةٌ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَ تَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ أَكْلُ التُّفَّاحِ نَضُوحٌ لِلْمَعِدَةِ (2) مَضْغُ اللُّبَانِ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ وَ يَنْفِي الْبَلْغَمَ وَ يَذْهَبُ بِرِيحِ الْفَمِ وَ الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ أَسْرَعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ وَ أَكْلُ السَّفَرْجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعِيفِ وَ يُطَيِّبُ الْمَعِدَةَ وَ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الْفُؤَادِ وَ يُشَجِّعُ الْجَبَانَ وَ يُحَسِّنُ الْوَلَدَ أَكْلُ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ زَبِيبَةً حَمْرَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى الرِّيقِ يَدْفَعُ جَمِيعَ الْأَمْرَاضِ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ يُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ (3) وَ الرَّفَثُ الْمُجَامَعَةُ لَا تَخَتَّمُوا بِغَيْرِ الْفِضَّةِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا طَهُرَتْ يَدٌ فِيهَا خَاتَمُ حَدِيدٍ وَ مَنْ نَقَشَ عَلَى خَاتَمِهِ اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيُحَوِّلْهُ عَنِ الْيَدِ الَّتِي يَسْتَنْجِي بِهَا فِي الْمُتَوَضَّإِ (4) إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ فِي الْمِرْآةِ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَأَحْسَنَ خَلْقِي وَ صَوَّرَنِي فَأَحْسَنَ صُورَتِي وَ زَانَ مِنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي وَ أَكْرَمَنِي بِالْإِسْلَامِ وَ لْيَتَزَيَّنْ أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ إِذَا أَتَاهُ كَمَا يَتَزَيَّنُ لِلْغَرِيبِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَرَاهُ فِي أَحْسَنِ الْهَيْئَةِ صَوْمُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَرْبِعَاءَ بَيْنَ خَمِيسَيْنِ وَ صَوْمُ شَعْبَانَ يَذْهَبُ بِوَسْوَاسِ الصَّدْرِ وَ بَلَابِلِ الْقَلْبِ وَ الِاسْتِنْجَاءُ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ يَقْطَعُ الْبَوَاسِيرَ غَسْلُ الثِّيَابِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ وَ هُوَ طَهُورٌ لِلصَّلَاةِ لَا تَنْتِفُوا الشَّيْبَ فَإِنَّهُ نُورُ الْمُسْلِمِ وَ مَنْ شَابَ شَيْبَةً فِي

1- . غمر الثوب: علق بها و سم اللحم.
2- . النضح: الغل و الازاله واصل النضح: الرش. و اللبان- بالضم-: الكندر.
3- . البقره: 187.
4- . المتوضأ: الموضع الذى يتوضأ فيه و يكنى به عن المراحيض و المراد هنا الثانى.

الْإِسْلَامِ كَانَ لَهُ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَهِ لَا يَنَامُ الْمُسْلِمُ وَ هُوَ جُنُبٌ وَ لَا يَنَامُ إِلَّا عَلَى طَهُورٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ فَلْيَتَيَمَّمْ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ تُرْفَعُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فَيَقْبَلُهَا وَ يُبَارِکُ عَلَيْهَا فَإِنْ کَانَ أَجَلُهَا قَدْ حَضَرَ جَعَلَهَا فِی کُنُوزِ رَحْمَتِهِ وَ إِنْ لَمْ يَکُنْ أَجَلُهَا قَدْ حَضَرَ بَعَثَ بِهَا مَعَ أُمَنَائِهِ مِنْ مَلَائِکَتِهِ فَيَرُدُّونَهَا فِی جَسَدِهَا لَا يَنْفُلُ الْمُؤْمِنُ فِی الْقِبْلَهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِکَ نَاسِياً فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ لَا يَنْفُخُ الرَّجُلُ فِی مَوْضِعِ سُجُودِهِ وَ لَا يَنْفُخُ فِی طَعَامِهِ وَ لَا فِی شَرَابِهِ وَ لَا فِی تَعْوِيذِهِ لَا يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الْمَحَجَّهِ (1) وَ لَا يَبُولَنَّ مِنْ سَطْحٍ فِی الْهَوَاءِ وَ لَا يَبُولَنَّ فِی مَاءٍ جَارٍ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَأَصَابَهُ شَیْ ءٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ فَإِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا وَ لِلْهَوَاءِ أَهْلًا لَا يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَنْ رَأَيْتُمُوهُ نَائِماً عَلَى وَجْهِهِ فَأَنْبِهُوهُ وَ لَا تَدَعُوهُ وَ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُکُمْ فِی الصَّلَاهِ مُتَکَاسِلًا وَ لَا نَاعِساً وَ لَا يُفَکِّرَنَّ فِی نَفْسِهِ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ کُلُوا مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخِوَانِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَشْفِیَ بِهِ إِذَا أَکَلَ أَحَدُکُمْ طَعَاماً فَمَصَّ أَصَابِعَهُ الَّتِی أَکَلَ بِهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَارَکَ اللَّهُ فِيکَ الْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ لِبَاسُنَا وَ لَمْ نَکُنْ نَلْبَسُ الشَّعْرَ وَ الصُّوفَ إِلَّا مِنْ عِلَّهٍ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَى عَبْدِهِ صِلُوا أَرْحَامَکُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَيْکُمْ رَقِيباً (2) لَا تَقْطَعُوا نَهَارَکُمْ بِکَذَا وَ کَذَا وَ فَعَلْنَا کَذَا وَ کَذَا فَإِنَّ مَعَکُمْ حَفَظَهً يَحْفَظُونَ عَلَيْنَا وَ عَلَيْکُمْ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی کُلِّ مَکَانٍ فَإِنَّهُ مَعَکُمْ صَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْبَلُ دُعَاءَکُمْ عِنْدَ ذِکْرِ مُحَمَّدٍ وَ دُعَائِکُمْ لَهُ وَ حِفْظِکُمْ إِيَّاهُ ص أَقِرُّوا الْحَارَّ حَتَّى يَبْرُدَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قُرِّبَ إِلَيْهِ طَعَامٌ فَقَالَ أَقِرُّوهُ حَتَّى يَبْرُدَ وَ يُمْکِنَ أَکْلُهُ مَا کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُطْعِمَنَا النَّارَ وَ الْبَرَکَهُ فِی الْبَارِدِ

1- . أی وسط الشارع و جاده الطريق.
2- . النساء: 2.

إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلَا يُطَمِّحَنَّ بِبَوْلِهِ فِی الْهَوَاءِ وَ لَا يَسْتَقْبِلُ الرِّيحَ عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مَا يَنْفَعُهُمُ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِهَا كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً تَغْنَمُوا أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ وَ لَوْ إِلَى قَتَلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام أَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا دَخَلْتُمُ الْأَسْوَاقَ عِنْدَ اشْتِغَالِ النَّاسِ فَإِنَّهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَ زِيَادَةٌ فِی الْحَسَنَاتِ وَ لَا تُكْتَبُوا فِی الْغَافِلِينَ لَيْسَ لِلْعَبْدِ أَنْ يَخْرُجَ فِی سَفَرٍ إِذَا حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ (1) لَيْسَ فِی شُرْبِ الْمُسْكِرِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ تَقِيَّةٌ إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَبِيدٌ مَرْبُوبُونَ وَ قُولُوا فِی فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ لْيَسْتَعِنْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مَا يُسْتَعَانُ بِهِ فِی أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَا تُجَالِسُوا لَنَا عَائِباً وَ لَا تَمْتَدِحُوا بِنَا عِنْدَ عَدُوِّنَا مُعْلِنِينَ بِإِظْهَارِ حُبِّنَا فَتُذِلُّوا أَنْفُسَكُمْ عِنْدَ سُلْطَانِكُمْ الْزَمُوا الصِّدْقَ فَإِنَّهُ مَنْجَاةٌ وَ ارْغَبُوا فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اطْلُبُوا طَاعَتَهُ وَ اصْبِرُوا عَلَيْهَا فَمَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ هُوَ مَهْتُوكُ السِّتْرِ لَا تُعَنُّونَا فِی الطَّلَبِ (2) وَ الشَّفَاعَةِ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا قَدَّمْتُمْ لَا تَفْضَحُوا أَنْفُسَكُمْ عِنْدَ عَدُوِّكُمْ فِی الْقِيَامَةِ وَ لَا تُكَذِّبُوا أَنْفُسَكُمْ عِنْدَهُمْ فِی مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِالْحَقِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تَمَسَّكُوا بِمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ فَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يُغْتَبَطَ وَ يَرَى مَا يُحِبُّ إِلَّا أَنْ يَحْضُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ (3) وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى * وَ تَأْتِيهِ الْبِشَارَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَقَرَّ عَيْنُهُ وَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ لَا تُحَقِّرُوا ضُعَفَاءَ إِخْوَانِكُمْ فَإِنَّهُ مَنِ احْتَقَرَ مُؤْمِناً لَمْ يَجْمَعِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمَا فِی الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ لَا يُكَلِّفُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ الطَّلَبَ إِلَيْهِ إِذَا عَلِمَ حَاجَتَهُ تَوَازَرُوا وَ تَعَاطَفُوا وَ تَبَاذَلُوا وَ لَا تَكُونُوا بِمَنْزِلَةِ الْمُنَافِقِ الَّذِی يَصِفُ مَا لَا يَفْعَلُ تَزَوَّجُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَثِيراً مَا كَانَ يَقُولُ مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِی فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِی

1- . البقره: 182، حمل على الكراهه.
2- . لعله من التعنيه أى لا تكلفونا ما يشاق علينا. و فى تحف العقول (لا تعيونا) أى لا تتعبونا.
3- . يعنى الموت أو الملک الموكل به.

التَّزْوِيجَ وَ اطْلُبُوا الْوَلَدَ فَإِنِّی أُكَاثِرُ بِكُمُ الْأُمَمَ غَداً وَ تَوَقُّوا عَلَی أَوْلَادِكُمْ لَبَنَ الْبَغِیِّ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْمَجْنُونَهِ فَإِنَّ اللَّبَنَ یُعْدِی تَنَزَّهُوا عَنْ أَكْلِ الطَّیْرِ الَّذِی لَیْسَتْ لَهُ قَانِصَهٌ وَ لَا صِیصِیَهٌ وَ لَا حَوْصَلَهٌ (1) وَ اتَّقُوا كُلَّ ذِی نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّیْرِ وَ لَا تَأْكُلُوا الطَّحَالَ فَإِنَّهُ بَیْتُ الدَّمِ الْفَاسِدِ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ اتَّقُوا الْعُدَدَ مِنَ اللَّحْمِ فَإِنَّهُ یُحَرِّكُ عِرْقَ الْجُذَامِ وَ لَا تَقِیسُوا الدِّینَ فَإِنَّ مِنَ الدِّینِ مَا لَا یَنْقَاسُ (2) وَ سَیَأْتِی أَقْوَامٌ یَقِیسُونَ وَ هُمْ أَعْدَاءُ الدِّینِ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِیسُ لَا تَحْتَذُوا الْمَلْسَ (3) فَإِنَّهُ حِذَاءُ فِرْعَوْنَ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ حَذَا الْمَلْسَ خَالِفُوا أَصْحَابَ الْمُسْكِرِ وَ كُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فِیهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ اتَّبِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ قَالَ مَنْ فَتَحَ عَلَی نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَهٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ بَابَ فَقْرٍ أَكْثِرُوا الِاسْتِغْفَارَ تَجْلِبُوا الرِّزْقَ وَ قَدِّمُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ عَمَلِ الْخَیْرِ تَجِدُوهُ غَداً إِیَّاكُمْ وَ الْجِدَالَ فَإِنَّهُ یُورِثُ الشَّكَّ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَی رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَهٌ فَلْیَطْلُبْهَا فِی ثَلَاثِ سَاعَاتٍ سَاعَهٍ فِی الْجُمُعَهِ وَ سَاعَهٍ تَزُولُ الشَّمْسُ حِینَ تَهُبُّ الرِّیَاحُ وَ تُفَتَّحُ

1- . قیل: القانصه للطیر بمنزله المعاء لغیره. و الصیصیه- بکسر اوله بغیر همز- الاصبع الزائد فی باطن رجل الطائر بمنزله الإبهام من بنی آدم، لانها شوکته فان الصیصیه یقال للشوکه. و الحوصله للطیر مکان المعده لغیره یجتمع فیها الحب و غیره من المأکول و یقال لها بالفارسیه (چینه دان) و قال بعض اللغویین: القانصه: اللحمه الغلیظه جدا التی یجتمع فیها کل ما تنقر من الحصی الصغار بعد ما انحدر من الحوصله و یقال لها بالفارسیه (سنگ دان) أقول: و هذا هو الصواب لموافقته للاخبار ففی الکافی سئل عن الصادق علیه السّلام: الطیر ما یؤکل منه فقال: لا یؤکل ما لم تکن له قانصه، و هی غیر المعده کمعده الإنسان لأنّها موجوده فی الطیور کلها.
2- . انقاس مطاوع قاس. و فی التحف (فانه لا یقاس).
3- . الملس النعل الذی یساوی طرفاه و لا یکون مخصرا کذا فی المرآه و الکافی. و فی بعض النسخ (الملسن) و هو تصحیف و فی النهایه (ان نعله (ص) ملسنه) أی کانت دقیقه علی شکل اللسان و قیل هی التی جعل لها لسان و لسانها الهنه الناتئه فی مقدمها.

أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ تَنْزِلُ الرَّحْمَهُ وَ يَصُوتُ الطَّيْرُ وَ سَاعَهٍ فِی آخِرِ اللَّيْلِ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَإِنَّ مَلَكَيْنِ يُنَادِيَانِ هَلْ مِنْ تَائِبٍ يُتَابُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرَ لَهُ هَلْ مِنْ طَالِبِ حَاجَهٍ فَتُقْضَى لَهُ فَ أَجِيبُوا دَاعِیَ اللَّهِ وَ اطْلُبُوا الرِّزْقَ فِيمَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهُ أَسْرَعُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِی الْأَرْضِ وَ هِیَ السَّاعَهُ الَّتِی يَقْسِمُ اللَّهُ فِيهَا الرِّزْقَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ انْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ رَكْعَتَیِ الْفَجْرِ إِذَا صَلَّيْتُمُوهَا فَفِيهَا تُعْطَوُا الرَّغَائِبَ لَا تَخْرُجُوا بِالسُّيُوفِ إِلَى الْحَرَمِ وَ لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُكُمْ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَيْفٌ فَإِنَّ الْقِبْلَهَ أَمْنٌ أَتِمُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ (1) ص حَجَّكُمْ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ تَرْكَهُ جَفَاءٌ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُمْ وَ أَتِمُّوا بِالْقُبُورِ الَّتِی أَلْزَمَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهَا وَ زِيَارَتَهَا وَ اطْلُبُوا الرِّزْقَ عِنْدَهَا وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا قَلِيلَ الْآثَامِ فَإِنَّ الصَّغِيرَ يُحْصَى وَ يَرْجِعُ إِلَى الْكَبِيرِ وَ أَطِيلُوا السُّجُودَ فَمَا مِنْ عَمَلٍ أَشَدَّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَنْ يَرَى ابْنَ آدَمَ سَاجِداً لِأَنَّهُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ فَعَصَى وَ هَذَا أُمِرَ بِالسُّجُودِ فَأَطَاعَ فَنَجَا أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ يَوْمِ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تُهَوَّنْ عَلَيْكُمُ الْمَصَائِبُ إِذَا اشْتَكَى أَحَدُكُمْ عَيْنَيْهِ فَلْيَقْرَأْ آيَهَ الْكُرْسِیِّ وَ لْيُضْمِرْ فِی نَفْسِهِ أَنَّهَا تَبْرَأُ فَإِنَّهُ يُعَافَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَوَقَّوُا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّهٍ وَ لَا نَقْصِ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حَتَّى الْخَدْشِ وَ الْكَبْوَهِ وَ الْمُصِيبَهِ (2) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَهٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (3) أَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الطَّعَامِ وَ لَا تَطْغَوْا فَإِنَّهَا نِعْمَهٌ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ وَ رِزْقٌ مِنْ رِزْقِهِ يَجِبُ عَلَيْكُمْ فِيهِ شُكْرُهُ وَ حَمْدُهُ أَحْسِنُوا صُحْبَهَ النِّعَمِ قَبْلَ فَوَاتِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا مَنْ رَضِیَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ

1- . فی نسخه و فی التحف (المّوا) يقال: الم به أی أتاه فنزل به و زاره زياره غير طويله يعنی إذا فرغتم من حجكم فاذهبوا الی المدينه فزوروا رسول اللّه أو قبره (ص).
2- . الكبوه: الانكباب علی الوجه.
3- . الشوری: 30.

بِالْيَسِيرِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ إِيَّاكُمْ وَ التَّفْرِيطَ فَتَقَعُ الْحَسْرَةُ حِينَ لَا تَنْفَعُ الْحَسْرَةُ إِذَا لَقِيتُمْ عَدُوَّكُمْ فِي الْحَرْبِ فَأَقِلُّوا الْكَلَامَ وَ أَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ فَتُسْخِطُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ تَسْتَوْجِبُوا غَضَبَهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِي الْحَرْبِ الرَّجُلَ الْمَجْرُوحَ أَوْ مَنْ قَدْ نُكِّلَ بِهِ أَوْ مَنْ قَدْ طَمِعَ عَدُوُّكُمْ فِيهِ فَقَوُّوهُ بِأَنْفُسِكُمْ (1) اصْطَنِعُوا الْمَعْرُوفَ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَى اصْطِنَاعِهِ فَإِنَّهُ يَقِي مَصَارِعَ السَّوْءِ مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنْزِلَةُ اللَّهِ مِنْهُ عِنْدَ الذُّنُوبِ كَذَلِكَ تَكُونُ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَفْضَلُ مَا يَتَّخِذُهُ الرَّجُلُ فِي مَنْزِلِهِ لِعِيَالِهِ الشَّاهُ فَمَنْ كَانَتْ فِي مَنْزِلِهِ شَاهٌ قَدَّسَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً وَ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ شَاتَانِ قَدَّسَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَرَّتَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ كَذَلِكَ فِي الثَّلَاثِ تَقُولُ بُورِكَ فِيكُمْ إِذَا ضَعُفَ الْمُسْلِمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ وَ اللَّبَنَ (2) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْقُوَّةَ فِيهِمَا إِذَا أَرَدْتُمُ الْحَجَّ فَتَقَدَّمُوا فِي شِرَى الْحَوَائِجِ بِبَعْضِ مَا يُقَوِّيكُمْ عَلَى السَّفَرِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً (3) وَ إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الشَّمْسِ فَلْيَسْتَدْبِرْهَا بِظَهْرِهِ فَإِنَّهَا تُظْهِرُ الدَّاءَ الدَّفِينَ وَ إِذَا خَرَجْتُمْ حُجَّاجاً إِلَى بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَكْثِرُوا النَّظَرَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ وَ عِشْرِينَ رَحْمَةً عِنْدَ بَيْتِهِ الْحَرَامِ مِنْهَا سِتُّونَ لِلطَّائِفِينَ وَ أَرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّينَ وَ عِشْرُونَ لِلنَّاظِرِينَ أَقِرُّوا عِنْدَ الْمُلْتَزَمِ بِمَا حَفِظْتُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا لَمْ تَحْفَظُوا فَقُولُوا وَ مَا حَفِظَتْهُ

1- . نكل به من باب قتل، و نكل به- بالتشديد-: أصابه بنازله و فى البحار (فقنوه) أى احفظوه.
2- . فى التحف (فليأكل اللحم باللبن). و المراد باللبن الماست ظاهرا لا اللبن الحليب فانه يطلق عليهما. و الشائع فى الاكل هو الأول. و لكن جاء فى بعض الأخبار التصريح باللبن الحليب.
3- . التوبه: 47.

عَلَيْنَا حَفَظَتُکَ وَ نَسِينَاهُ فَاغْفِرْهُ لَنَا فَإِنَّهُ مَنْ أَقَرَّ بِذَنْبِهِ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ وَ عَدَّهُ وَ ذَکَرَهُ وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ کَانَ حَقّاً عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَغْفِرَهُ لَهُ وَ تَقَدَّمُوا بِالدُّعَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْبَلَاءِ تُفَتَّحْ لَکُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِی خَمْسٍ مَوَاقِیتَ (1) عِنْدَ نُزُولِ الْغَیْثِ وَ عِنْدَ الزَّحْفِ وَ عِنْدَ الْأَذَانِ وَ عِنْدَ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ وَ مَعَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ مَنْ غَسَّلَ مِنْکُمْ مَیِّتاً فَلْیَغْتَسِلْ بَعْدَ مَا یُلْبِسُهُ أَکْفَانَهُ لَا تُجَمِّرُوا الْأَکْفَانَ (2) وَ لَا تَمْسَحُوا مَوْتَاکُمْ بِالطِّیبِ إِلَّا الْکَافُورَ فَإِنَّ الْمَیِّتَ بِمَنْزِلَهِ الْمُحْرِمِ مُرُوا أَهَالِیَکُمْ بِالْقَوْلِ الْحَسَنِ عِنْدَ مَوْتَاکُمْ فَإِنَّ فَاطِمَهَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ص لَمَّا قُبِضَ أَبُوهَا ص سَاعَدَتْهَا جَمِیعُ بَنَاتِ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالَتْ دَعُوا التَّعْدَادَ وَ عَلَیْکُمْ بِالدُّعَاءِ (3) زُورُوا مَوْتَاکُمْ فَإِنَّهُمْ یَفْرَحُونَ بِزِیَارَتِکُمْ وَ لْیَطْلُبِ الرَّجُلُ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِیهِ وَ أُمِّهِ بَعْدَ مَا یَدْعُو لَهُمَا الْمُسْلِمُ مِرْآهُ أَخِیهِ فَإِذَا رَأَیْتُمْ مِنْ أَخِیکُمْ هَفْوَهً (4) فَلَا تَکُونُوا عَلَیْهِ وَ کُونُوا لَهُ کَنَفْسِهِ وَ أَرْشِدُوهُ وَ انْصَحُوهُ وَ تَرَفَّقُوا بِهِ إِیَّاکُمْ وَ الْخِلَافَ فَتُمَزَّقُوا وَ عَلَیْکُمْ بِالْقَصْدِ تُزْلَفُوا وَ تُرْجَوْا (5) مَنْ سَافَرَ مِنْکُمْ بِدَابَّهٍ فَلْیَبْدَأْ حِینَ یَنْزِلُ بِعَلَفِهَا وَ سَقْیِهَا لَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَی وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ رَبَّهَا وَ مَنْ ضَلَّ مِنْکُمْ فِی سَفَرٍ أَوْ خَافَ عَلَی نَفْسِهِ فَلْیُنَادِ یَا صَالِحُ أَغِثْنِی فَإِنَّ فِی إِخْوَانِکُمْ مِنَ الْجِنِّ جِنّیّاً یُسَمَّی صَالِحاً یَسِیحُ فِی الْبِلَادِ لِمَکَانِکُمْ مُحْتَسِباً نَفْسَهُ لَکُمْ فَإِذَا سَمِعَ الصَّوْتَ أَجَابَ وَ أَرْشَدَ الضَّالَّ مِنْکُمْ وَ حَبَسَ عَلَیْهِ دَابَّتَهُ مَنْ خَافَ مِنْکُمْ مِنَ الْأَسَدِ عَلَی نَفْسِهِ [أَ] وْ غَنَمَهُ فَلْیَخُطَّ

1- . کذا و فی التحف (فی سته مواقف) و هو الصواب.
2- . أی لا تبخروها بالطیب.
3- . فی استشهاده علیه السّلام بفعل فاطمه علیها السلام عنایه. و فی التحف (اشعرها بنات هاشم فقالت اترکوا الحداد و علیکم بالدعاء) و الحداد- بالکسر. ترک الزینه و لبس ثیاب المأتم منه حدت المرأه علی زوجها إذا حزنت و لبست ثیاب الحزن.
4- . الهفوه: الزله و السقطه.
5- . فی بعض النسخ (علیکم بالصدق) و فی بعضها (علیکم بالقصد تزلفوا و ترجوا) و فی بعضها (توجروا). و فی التحف (تراءفوا و تراحموا).

عَلَيْهَا خِطَّةً وَ لْيَقُلْ اللَّهُمَّ رَبَّ دَانِيَالَ وَ الْجُبِّ وَ رَبَّ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأْسِدٍ احْفَظْنِی وَ احْفَظْ غَنَمِی (1) وَ مَنْ خَافَ مِنْكُمُ الْعَقْرَبَ فَلْيَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَاتِ سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِی الْعالَمِينَ إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (2) مَنْ خَافَ مِنْكُمُ الْغَرَقَ فَلْيَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِيمٌ بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ عَقُّوا عَنْ أَوْلَادِكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَ تَصَدَّقُوا إِذَا حَلَقْتُمُوهُمْ بِزِنَهِ شُعُورِهِمْ فِضَّةً عَلَى مُسْلِمٍ كَذَلِكَ فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ سَائِرِ وُلْدِهِ إِذَا نَاوَلْتُمُ السَّائِلَ الشَّیْ ءَ فَاسْأَلُوهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكُمْ فَإِنَّهُ يُجَابُ فِيكُمْ وَ لَا يُجَابُ فِی نَفْسِهِ لِأَنَّهُمْ يَكْذِبُونَ وَ لْيَرُدَّ الَّذِی يُنَاوِلُهُ يَدَهُ إِلَى فِيهِ فَلْيُقَبِّلْهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْخُذُهَا قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِی يَدِ السَّائِلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ (3) تَصَدَّقُوا بِاللَّيْلِ فَإِنَّ الصَّدَقَهَ بِاللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ احْسُبُوا كَلَامَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ يَقِلَّ كَلَامُكُمْ إِلَّا فِی خَيْرٍ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ الْمُنْفِقَ بِمَنْزِلَهِ الْمُجَاهِدِ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ وَ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَهِ مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ فَإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ لَا تَشْهَدُوا قَوْلَ الزُّورِ وَ لَا تَجْلِسُوا عَلَى مَائِدَهٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَدْرِی مَتَى يُؤْخَذُ إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسْ جِلْسَهَ الْعَبْدِ وَ لَا يَضَعَنَّ أَحَدُكُمْ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ لَا يَتَرَبَّعْ فَإِنَّهَا جِلْسَهٌ يُبْغِضُهَا اللَّهُ وَ يَمْقُتُ صَاحِبَهَا عَشَاءُ الْأَنْبِيَاءِ بَعْدَ الْعَتَمَهِ وَ لَا تَدَعُوا الْعَشَاءَ فَإِنَّ تَرْكَ الْعَشَاءِ خَرَابُ الْبَدَنِ

1- . أسد مستأسد أی قوی مجترئ. و الجب: البئر العميقه. و دانيال كان من انبياء بنی إسرائيل محبوسا فی الجب فی زمن بختنصر على ما قيل.
2- . الصافّات: 131- 133.
3- . التوبه: 105.

الْحُمَّى رَائِدُ الْمَوْتِ (1) وَ سِجْنُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ یَحْبِسُ فِیهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هِیَ تَحُتُّ الذُّنُوبَ کَمَا یَتَحَاتُّ الْوَبَرُ مِنْ سَنَامِ الْبَعِیرِ (2) لَیْسَ مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَ هُوَ مِنْ دَاخِلِ الْجَوْفِ إِلَّا الْجِرَاحَهُ وَ الْحُمَّی فَإِنَّهُمَا یَرِدَانِ عَلَی الْجَسَدِ وُرُوداً اکْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّی بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ (3) لَا یَتَدَاوَی الْمُسْلِمُ حَتَّی یَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ (4) الدُّعَاءُ یَرُدُّ الْقَضَاءَ الْمُبْرَمَ فَاتَّخِذُوهُ عُدَّهً لِلْوُضُوءِ بَعْدَ الطُّهُورِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ فَتَطَهَّرُوا إِیَّاکُمْ وَ الْکَسَلَ فَإِنَّهُ مَنْ کَسِلَ لَمْ یُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَنَظَّفُوا بِالْمَاءِ مِنَ النَّتْنِ الرِّیحِ الَّذِی یُتَأَذَّی بِهِ تَعَهَّدُوا أَنْفُسَکُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْقَاذُورَهَ الَّذِی یَتَأَنَّفُ (5) بِهِ مَنْ جَلَسَ إِلَیْهِ لَا یَعْبَثِ الرَّجُلُ فِی صَلَاتِهِ بِلِحْیَتِهِ وَ لَا بِمَا یَشْغَلُهُ عَنْ صَلَاتِهِ بَادِرُوا بِعَمَلِ الْخَیْرِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا عَنْهُ بِغَیْرِهِ الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ وَ لْیَکُنْ جُلُّ کَلَامِکُمْ ذِکْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ احْذَرُوا الذُّنُوبَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَیُذْنِبُ فَیَحْبِسُ عَنْهُ الرِّزْقَ دَاوُوا مَرْضَاکُمْ بِالصَّدَقَهِ حَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ بِالزَّکَاهِ الصَّلَاهُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ الْحَجُّ جِهَادُ کُلِّ ضَعِیفٍ جِهَادُ الْمَرْأَهِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَکْبَرُ قِلَّهُ الْعِیَالِ أَحَدُ الْیَسَارَیْنِ التَّقْدِیرُ نِصْفُ الْعَیْشِ الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ وَ مَا عَطِبَ امْرُؤٌ اسْتَشَارَ لَا تَصْلُحُ الصَّنِیعَهُ إِلَّا عِنْدَ ذِی حَسَبٍ أَوْ دِینٍ لِکُلِّ شَیْ ءٍ ثَمَرَهٌ وَ ثَمَرَهُ الْمَعْرُوفِ تَعْجِیلُهُ مَنْ

1- . الرّائد هو الذی یرسله القوم لینظر لهم مکانا ینزلون فیه او لیخبرهم بما خفی علیهم و المراد به هنا الذی یخبر بالموت. و فی البحار (قائد الموت).
2- . تحت الذنوب أی تزال و ترد و تسقط الذنوب.
3- . الفیح: شده الحرّ و شیوعه.
4- . لان التداوی لا یمکن غالبا الا بالدواء و الدواء له أثر یهیج داء آخر و لذا وردت فی الحدیث (ما من دواء الا و یهیج داء) و (اجتنبوا الدواء ما احتمل بدنکم الداء).
5- . أی یترفع و یتنزّه عنه و فی التحف (یتأفف به) أی یقال: أف من کرب.

أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ بِالْعَطِيَّهِ مَنْ ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ عِنْدَ مُصِيبَهٍ حَبِطَ أَجْرُهُ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْمَرْءِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَهِ ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ عَنْكُمْ بِالدُّعَاءِ قَبْلَ وُرُودِ الْبَلَاءِ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَلْبَلَاءُ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ مِنِ انْحِدَارِ السَّيْلِ مِنْ أَعْلَى التُّلْعَهِ (1) إِلَى أَسْفَلِهَا وَ مِنْ رَكْضِ الْبَرَاذِينِ سَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَهَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ فَإِنَّ جَهْدَ الْبَلَاءِ ذَهَابُ الدِّينِ السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ فَاتَّعَظَ رُوضُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَهِ فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ يَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَهَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ طِينَهِ خَبَالٍ (2) وَ إِنْ كَانَ مَغْفُوراً لَهُ لَا نَذْرَ فِي مَعْصِيَهٍ وَ لَا يَمِينَ فِي قَطِيعَهِ الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ لِتَطَيَّبِ الْمَرْأَهُ الْمُسْلِمَهُ لِزَوْجِهَا الْمَقْتُولُ دُونَ مَالِهِ شَهِيدٌ الْمَغْبُونُ غَيْرُ مَحْمُودٍ وَ لَا مَأْجُورٍ لَا يَمِينَ لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ وَ لَا لِلْمَرْأَهِ مَعَ زَوْجِهَا (3) لَا صَمْتَ يَوْماً إِلَى اللَّيْلِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهِجْرَهِ وَ لَا هِجْرَهَ بَعْدَ الْفَتْحِ تَعَرَّضُوا لِلتِّجَارَهِ فَإِنَّ فِيهَا غِنًى لَكُمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينَ (4) لَيْسَ عَمَلٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الصَّلَاهِ فَلَا يَشْغَلَنَّكُمْ عَنْ أَوْقَاتِهَا شَيْ ءٌ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَمَّ أَقْوَاماً فَقَالَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ (5) يَعْنِي أَنَّهُمْ غَافِلُونَ اسْتَهَانُوا بِأَوْقَاتِهَا اعْلَمُوا أَنَّ صَالِحِي عَدُوِّكُمْ يُرَائِي بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُوَفِّقُهُمْ وَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصاً الْبِرُّ لَا يَبْلَى وَ الذَّنْبُ لَا يُنْسَى وَ اللَّهُ الْجَلِيلُ مَعَ الَّذِينَ

1- . التلعه- بضم التاء المثناه الفوقيه-: ما علا من الأرض.
2- . الخبال فى الأصل الفساد و يكون فى الافعال و الأبدان و العقول، و فسر طينه الخبال بصديد أهل النار و ما يخرج من فروج الزناه فيجتمع ذلک فى جهنم فيشربه أهل النار.
3- . أى بدون اذنهما.
4- . الاحتراف: الاكتساب.
5- . الماعون: 5.

اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ الْمُؤْمِنُ لَا يَغُشُّ أَخَاهُ وَ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ وَ لَا يَتَّهِمُهُ وَ لَا يَقُولُ لَهُ أَنَا مِنْکَ بَرِی ءٌ اطْلُبْ لِأَخِیکَ عُذْراً فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْراً فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْراً مُزَاوَلَهُ قَلْعِ الْجِبَالِ أَیْسَرُ مِنْ مُزَاوَلَهِ مُلْکٍ مُؤَجَّلٍ وَ اسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا فَ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بُلُوغِهِ فَتَنْدَمُوا وَ لَا یَطُولَنَّ عَلَیْکُمُ الْأَمَدُ فَتَقْسُوَ قُلُوبُکُمْ ارْحَمُوا ضُعَفَاءَکُمْ وَ اطْلُبُوا الرَّحْمَهَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرَّحْمَهِ لَهُمْ إِیَّاکُمْ وَ غِیبَهَ الْمُسْلِمِ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ لَا یَغْتَابُ أَخَاهُ وَ قَدْ نَهَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً (1) لَا یَجْمَعِ الْمُسْلِمُ یَدَیْهِ فِی صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَتَشَبَّهْ بِأَهْلِ الْکُفْرِ یَعْنِی الْمَجُوسَ (2) لِیَجْلِسْ أَحَدُکُمْ عَلَی طَعَامِهِ جِلْسَهَ الْعَبْدِ وَ لْیَأْکُلْ عَلَی الْأَرْضِ وَ لَا یَشْرَبْ قَائِماً إِذَا أَصَابَ أَحَدُکُمُ الدَّابَّهَ وَ هُوَ فِی صَلَاتِهِ فَلْیَدْفِنْهَا وَ یَتْفُلُ عَلَیْهَا أَوْ یُصَیِّرُهَا فِی ثَوْبِهِ حَتَّی یَنْصَرِفَ الِالْتِفَاتُ الْفَاحِشُ یَقْطَعُ الصَّلَاهَ وَ یَنْبَغِی لِمَنْ یَفْعَلُ ذَلِکَ أَنْ یَبْتَدِئَ الصَّلَاهَ بِالْأَذَانِ وَ الْإِقَامَهِ وَ التَّکْبِیرِ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ إِحْدَی عَشْرَهَ مَرَّهً وَ مِثْلَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ مِثْلَهَا آیَهَ الْکُرْسِیِّ مَنَعَ مَالَهُ مِمَّا یَخَافُ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ لَمْ یُصِبْهُ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ ذَنْبٌ وَ إِنْ جَهَدَ إِبْلِیسُ اسْتَعِیذُوا بِاللَّهِ مِنْ ضَلَعِ الدَّیْنِ (3) وَ غَلَبَهِ الرِّجَالِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَکَ تَشْمِیرُ الثِّیَابِ طَهُورٌ

1- . الحجرات: 14.
2- . التکفیر بدعه عند أصحابنا موجب لبطلان الصلاه. و حکی عن الطحاوی- الفقیه الشافعی أولا و الحنفیّ آخرا- فی اختلاف الفقهاء عن مالک قال: ان وضع الیدین أحدهما علی الأخری انما یفعل فی صلاه النوافل فی طول القیام، و ترکه أحبّ الی. و فی المحکی عن اللیث بن سعد أنّه قال: سدل الیدین فی الصلاه أحبّ الی، الا أن یطیل القیام.
3- . أی من اعوجاج الدین و المیل الی خلافه. و فی التحف (استعیذوا باللّه عزّ و جلّ من غلبه الدین).

لَهَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ (1) أَیْ فَشَمِّرْ لَعْقُ الْعَسَلِ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ (2) وَ هُوَ مَعَ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ وَ مَضْغُ اللُّبَانِ یُذِیبُ الْبَلْغَمَ وَ ابْدَءُوا بِالْمِلْحِ فِی أَوَّلِ طَعَامِکُمْ (3) فَلَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی الْمِلْحِ لَاخْتَارُوهُ عَلَی التِّرْیَاقِ الْمُجَرَّبِ مَنِ ابْتَدَأَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ ذَهَبَ عَنْهُ سَبْعُونَ دَاءً وَ مَا لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صُبُّوا عَلَی الْمَحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدَ فِی الصَّیْفِ فَإِنَّهُ یُسَکِّنُ حَرَّهَا صُومُوا ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ فِی کُلِّ شَهْرٍ فَهِیَ تَعْدِلُ صَوْمَ الدَّهْرِ وَ نَحْنُ نَصُومُ خَمِیسَیْنِ بَیْنَهُمَا أَرْبِعَاءُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ جَهَنَّمَ یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ إِذَا أَرَادَ أَحَدُکُمْ حَاجَهً فَلْیُبَکِّرْ فِی طَلَبِهَا یَوْمَ الْخَمِیسِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُمَّ بَارِکْ لِأُمَّتِی فِی بُکُورِهَا یَوْمَ الْخَمِیسِ وَ لْیَقْرَأْ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ الْآیَاتِ مِنْ آخِرِ آلِ عِمْرَانَ (4) وَ آیَهَ الْکُرْسِیِّ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ أُمَّ الْکِتَابِ فَإِنَّ فِیهَا قَضَاءً لِحَوَائِجِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ عَلَیْکُمْ بِالصَّفِیقِ (5) مِنَ الثِّیَابِ فَإِنَّهُ مَنْ رَقَّ ثَوْبُهُ رَقَّ دِینُهُ لَا یَقُومَنَّ أَحَدُکُمْ بَیْنَ یَدَیِ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَلَیْهِ ثَوْبٌ یَشِفُ (6) تُوبُوا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ادْخُلُوا فِی مَحَبَّتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ وَ الْمُؤْمِنُ تَوَّابٌ إِذَا قَالَ الْمُؤْمِنُ لِأَخِیهِ أُفٍّ انْقَطَعَ مَا بَیْنَهُمَا فَإِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ کَافِرٌ کَفَرَ أَحَدُهُمَا وَ إِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْإِسْلَامُ فِی قَلْبِهِ کَمَا یَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ (7) بَابُ

1- . المدّثّر: 4. و فی بعض النسخ (یعنی فشمر).
2- . النحل: 71.
3- . زاد فی التحف (و اختموا به).
4- . فی التحف قوله تعالی: (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ- الی قوله-: إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ) ست آیات من 187 الی 193.
5- . الصفیق من الثیاب: ما کان نسجه کثیفا.
6- . أی یری فیظهر ما وراءه. و فی المکارم عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: (کان لابی علیه السّلام ثوبان خشنان یصلی فیهما صلاته، فإذا أراد أن یسأل الحاجه لبسهما و سأل اللّه حاجته).
7- . انماث الشی ء فی الماء: تحللت فیه أجزاؤه.

التَّوْبَهُ مَفْتُوحٌ لِمَنْ أَرَادَهَا فَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِذا عاهَدْتُمْ فَمَا زَالَتْ نِعْمَهٌ وَ لَا نَضَارَهُ عَيْشٍ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوا إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ لَوْ أَنَّهُمُ اسْتَقْبَلُوا ذَلِكَ بِالدُّعَاءِ وَ الْإِنَابَهِ لَمْ تَزُلْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذَا نَزَلَتْ بِهِمُ النِّقَمُ وَ زَالَتْ عَنْهُمُ النِّعَمُ فَزِعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ لَمْ يَهِنُوا وَ لَمْ يُسْرِفُوا لَأَصْلَحَ اللَّهُ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ وَ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ صَالِحٍ وَ إِذَا ضَاقَ الْمُسْلِمُ فَلَا يَشْكُوَنَّ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لْيَشْتَكِ إِلَى رَبِّهِ الَّذِي بِيَدِهِ مَقَالِيدُ الْأُمُورِ وَ تَدْبِيرُهَا فِي كُلِّ امْرِئٍ وَاحِدَهٌ مِنْ ثَلَاثٍ الطِّيَرَهُ وَ الْكِبْرُ وَ التَّمَنِّي فَإِذَا تَطَيَّرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَمْضِ عَلَى طِيَرَتِهِ وَ لْيَذْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا خَشِيَ الْكِبْرَ فَلْيَأْكُلْ مَعَ عَبْدِهِ وَ خَادِمِهِ وَ لْيَحْلُبِ الشَّاهَ وَ إِذَا تَمَنَّى فَلْيَسْأَلِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَبْتَهِلْ إِلَيْهِ وَ لَا يُنَازِعْهُ نَفْسَهُ إِلَى الْإِثْمِ خَالِطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ وَ لَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ إِذَا وَسْوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ وَ لْيَقُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ إِذَا كَسَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِناً ثَوْباً جَدِيداً فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيهِمَا أُمَّ الْكِتَابِ وَ آيَهَ الْكُرْسِيِّ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَهِ الْقَدْرِ ثُمَّ لْيَحْمَدِ اللَّهَ (1) الَّذِي سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَ زَيَّنَهُ فِي النَّاسِ وَ لْيُكْثِرْ مِنْ قَوْلِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَإِنَّهُ لَا يَعْصِي اللَّهَ فِيهِ وَ لَهُ بِكُلِّ سِلْكٍ فِيهِ مَلَكٌ يُقَدِّسُ لَهُ وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ اطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ بَيْنَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَهَى عَنْ ذَلِكَ أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَعِي عِتْرَتِي وَ سِبْطَايَ عَلَى الْحَوْضِ فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَ لْيَعْمَلْ عَمَلَنَا فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ نجيب [نَجِيباً] وَ لَنَا شَفَاعَهً وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَهً فَتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ- فَإِنَّا نَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا وَ نَسْقِي مِنْهُ أَحِبَّاءَنَا وَ أَوْلِيَاءَنَا وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَهً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَداً حَوْضُنَا مُتْرَعٌ فِيهِ مَثْعَبَانِ (2) يَنْصَبَّانِ مِنَ الْجَنَّهِ أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِيمٍ وَ الْآخَرُ مِنْ مَعِينٍ عَلَى حَافَتَيْهِ الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاهُ اللُّؤْلُؤُ وَ الْيَاقُوتُ وَ هُوَ الْكَوْثَرُ إِنَّ الْأُمُورَ

1- . فی بعض النسخ (و لیحمد اللّه).
2- . المثعب: مسیل المیاه.

إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَتْ إِلَى الْعِبَادِ وَ لَوْ كَانَتْ إِلَى الْعِبَادِ مَا كَانُوا لِيَخْتَارُوا عَلَيْنَا أَحَداً وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا اخْتَصَّكُمْ بِهِ مِنْ بَادِئِ النِّعَمِ عَلَى طِيبِ الْوِلَادَهِ كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ بَاكِيَهٌ وَ كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ سَاهِرَهٌ إِلَّا عَيْنَ مَنِ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ بَكَى عَلَى مَا يُنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام شِيعَتُنَا بِمَنْزِلَهِ النَّحْلِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي أَجْوَافِهَا لَأَكَلُوهَا لَا تُعَجِّلُوا الرَّجُلَ عِنْدَ طَعَامِهِ حَتَّى يَفْرُغَ وَ لَا عِنْدَ غَائِطِهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى حَاجَتِهِ إِذَا انْتَبَهَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَقُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ سُبْحَانَ رَبِّ النَّبِيِّينَ وَ إِلَهِ الْمُرْسَلِينَ وَ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا فِيهِنَّ وَ رَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ فَإِذَا جَلَسَ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَقُلْ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ حَسْبِيَ اللَّهُ حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْعِبَادِ حَسْبِيَ الَّذِي هُوَ حَسْبِي مُنْذُ كُنْتُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَكْنَافِ السَّمَاءِ وَ لْيَقْرَأْ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ الإطِّلَاعُ فِي (1) بِئْرِ زَمْزَمَ يُذْهِبُ الدَّاءَ فَاشْرَبُوا مِنْ مَائِهَا مِمَّا يَلِي الرُّكْنَ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ فَإِنَّ تَحْتَ الْحَجَرِ أَرْبَعَهَ أَنْهَارٍ مِنَ الْجَنَّهِ الْفُرَاتَ وَ النِّيلَ وَ سَيْحَانَ وَ جَيْحَانَ هُمَا نَهَرَانِ لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمَنُ عَلَى الْحُكْمِ وَ لَا يُنْفِذُ فِي الْفَيْ ءِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ كَانَ مُعِيناً لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حُقُوقِنَا وَ الْإِشَاطَهِ بِدِمَائِنَا (2) وَ مِيتَتُهُ مِيتَهٌ جَاهِلِيَّهٌ ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْعِلَلِ وَ الْأَسْقَامِ وَ وَسْوَاسِ الرَّيْبِ (3) وَ جِهَتُنَا رِضَا الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْآخِذُ بِأَمْرِنَا مَعَنَا غَداً فِي حَظِيرَهِ الْقُدْسِ وَ الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ شَهِدَنَا فِي حَرْبِنَا أَوْ سَمِعَ وَاعِيَتَنَا فَلَمْ يَنْصُرْنَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ

1- . كذا و لعله من الطلاع أى الاناء و يحتمل أن يكون بالهمزه من الطلى و هو واضح.
2- . أشاطه السلطان دمه و بدمه: عرضه للقتل و أهدر دمه.
3- . فى بعض النسخ (وسواس الصدور).

وَ نَحْنُ بَابُ الْغَوْثِ إِذَا اتَّقَوْا (1) وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْمَذَاهِبُ وَ نَحْنُ بَابُ حِطَّةٍ وَ هُوَ بَابُ السَّلَامِ مَنْ دَخَلَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَوَى بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ وَ بِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ بِنَا يُثْبِتُ وَ بِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلِبَ (2) وَ بِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ فَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ مَا أَنْزَلَتِ السَّمَاءُ مِنْ قَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ مُنْذُ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ لَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَ لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَ اصْطَلَحَتِ السِّبَاعُ وَ الْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا (3) لَا يُهَيِّجُهَا سَبُعٌ وَ لَا تَخَافُهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا لَكُمْ فِي مَقَامِكُمْ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ وَ صَبْرِكُمْ عَلَى مَا تَسْمَعُونَ مِنَ الْأَذَى لَقَرَّتْ أَعْيُنُكُمْ وَ لَوْ فَقَدْتُمُونِي لَرَأَيْتُمْ مِنْ بَعْدِي أُمُوراً يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِمَّا يَرَى مِنْ أَهْلِ الْجُحُودِ وَ الْعُدْوَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَثَرَةِ (4) وَ الِاسْتِخْفَافِ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ الْخَوْفِ عَلَى نَفْسِهِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ التَّقِيَّةِ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُبْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُتَلَوِّنَ فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَ وَلَايَةِ أَهْلِ الْحَقِّ فَإِنَّ مَنِ اسْتَبْدَلَ بِنَا هَلَكَ وَ فَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَ خَرَجَ مِنْهَا بِحَسْرَةٍ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ مَنْزِلَهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَى أَهْلِهِ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَهْلٌ فَلْيَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا وَ لْيَقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حِينَ يَدْخُلُ مَنْزِلَهُ فَإِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمُ الصَّلَاةَ وَ خُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانَ سِنِينَ تَنَزَّهُوا عَنْ قُرْبِ الْكِلَابِ فَمَنْ أَصَابَ الْكَلْبَ وَ هُوَ رَطْبٌ فَلْيَغْسِلْهُ وَ إِنْ كَانَ جَافّاً فَلْيَنْضِحْ ثَوْبَهُ بِالْمَاءِ-

---

1- . فى بعض النسخ (إذا بغوا) و الصواب ما اخترناه أو كما فى التحف (إذا بعثوا) و فى الحديث (من ابتلاه فى جسده فهو له حطه) أى يحبط عنه خطاياه و ذنوبه. و هى فعله من حط الشى ء يحطه إذا أنزله و ألقاه، و معنى كونهم عليهم السلام باب حطه أنهم باب الانابه إلى اللّه عزّ و جلّ و الطريق إليه.
2- . فى بعض النسخ (يرفع) و الزمان الكلب: الشديد الصعب.
3- . كذا و هو تصحيف. و فى التحف (على رأسها زنبيلها).
4- . من الاستئثار بمعنى الاختيار، و اختصاص المرء نفسه بأحسن الشى ء دون غيره.

إِذَا سَمِعْتُمْ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا تَعْرِفُونَ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا (1) وَ قِفُوا عِنْدَهُ وَ سَلِّمُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْحَقُّ وَ لَا تَكُونُوا مَذَايِيعَ عَجْلَى (2) إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ الَّذِي يُقَصِّرُ بِحَقِّنَا مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لَحِقَ وَ مَنْ سَلَكَ غَيْرَ طَرِيقَتِنَا غَرِقَ لِمُحِبِّينَا أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لِمُبْغِضِينَا أَفْوَاجٌ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ طَرِيقُنَا الْقَصْدُ وَ فِي أَمْرِنَا الرُّشْدُ لَا يَكُونُ السَّهْوُ فِي خَمْسٍ فِي الْوَتْرِ وَ الْجُمُعَةِ وَ الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ وَ فِي الصُّبْحِ وَ فِي الْمَغْرِبِ وَ لَا يَقْرَأُ الْعَبْدُ الْقُرْآنَ إِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ طَهُورٍ حَتَّى يَتَطَهَّرَ أَعْطُوا كُلَّ سُورَةٍ حَظَّهَا (3) مِنَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ إِذَا كُنْتُمْ فِي الصَّلَاةِ لَا يُصَلِّي الرَّجُلُ فِي قَمِيصٍ مُتَوَشِّحاً بِهِ (4) فَإِنَّهُ مِنْ أَفْعَالِ قَوْمِ لُوطٍ تُجْزِي الصَّلَاةُ لِلرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ يَعْقِدُ طَرَفَيْهِ عَلَى عُنُقِهِ وَ فِي الْقَمِيصِ الصَّفِيقِ يَزُرُّهُ عَلَيْهِ (5) لَا يَسْجُدُ الرَّجُلُ عَلَى صُورَةٍ وَ لَا عَلَى بِسَاطٍ فِيهِ صُورَةٌ وَ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الصُّورَةُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ أَوْ يَطْرَحَ عَلَيْهِ مَا يُوَارِيهَا لَا يَعْقِدُ الرَّجُلُ الدَّرَاهِمَ الَّتِي فِيهَا صُورَةٌ فِي ثَوْبِهِ وَ هُوَ يُصَلِّي وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الدَّرَاهِمُ فِي هِمْيَانٍ أَوْ فِي ثَوْبٍ إِذَا خَافَ

1- . هذا إذا كان طريق البلوغ معتبرا عند العقلاء بان تكون النقله ثقات أو حسان أو هناک قرينه أو أماره على صدق الراوى و ان كان ضعيفا بحيث جاء الوثوق أو الظنّ بصحّه الصدور. و أمّا إذا اقيمت القرائن على كذب الرّاوى و افترائه على المعصوم عليه السّلام فلا معنى لردّ علمه اليهم عليهم السلام اذ ليس هو من حديثهم. مثل أكثر أخبار الباطنيّه أو الملاحده الذين دسّوا فى الأحاديث لتشويه صوره المذهب عليهم لعائن اللّه سبحانه.
2- . المذياع: الذى لا يكتم سرّا جمعه مذاييع، و العجلىّ مؤنث عجلان بمعنى عجول.
3- . فى بعض النسخ (حقها).
4- . و شح بثوبه: أدخله تحت ابطه فالقاه على منكبه.
5- . الصفيق من الثوب ما كثف نسجه. و يزره أى يعقد ازراره و أدخلها فى العرى و الازرار جمع الزر و هو ما يجعل فى العروه.

وَ يَجْعَلُهَا إِلَى ظَهْرِهِ (1) لَا يَسْجُدُ الرَّجُلُ عَلَى كُدْسِ حِنْطَةٍ (2) وَ لَا عَلَى شَعِيرٍ وَ لَا عَلَى لَوْنٍ مِمَّا يُؤْكَلُ وَ لَا يَسْجُدُ عَلَى الْخُبْزِ وَ لَا يَتَوَضَّأُ الرَّجُلُ حَتَّى يُسَمِّيَ يَقُولُ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ الْمَاءَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ طَهُورِهِ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ص فَعِنْدَهَا يَسْتَحِقُّ الْمَغْفِرَةَ مَنْ أَتَى الصَّلَاةَ عَارِفاً بِحَقِّهَا غُفِرَ لَهُ لَا يُصَلِّي الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ إِلَّا مِنْ عُذْرٍ وَ لَكِنْ يَقْضِي بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَمْكَنَهُ الْقَضَاءُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ دائِمُونَ (3) يَعْنِي الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ لَا تُقْضَى النَّافِلَةُ فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ ابْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلِّ مَا بَدَا لَكَ الصَّلَاةُ فِي الْحَرَمَيْنِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ وَ نَفَقَةُ دِرْهَمٍ فِي الْحَجِّ تَعْدِلُ أَلْفَ دِرْهَمٍ لِيَخْشَعِ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ فَإِنَّهُ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ فَلَا يَعْبَثْ بِشَيْ ءٍ الْقُنُوتُ فِي صَلَاةِ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ الثَّانِيَةِ وَ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى الْحَمْدَ وَ الْجُمُعَةَ وَ فِي الثَّانِيَةِ الْحَمْدَ وَ الْمُنَافِقِينَ اجْلِسُوا فِي الرَّكْعَتَيْنِ (4) حَتَّى تَسْكُنَ جَوَارِحُكُمْ ثُمَّ قُومُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِنَا إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَلْيَرْفَعْ يَدَهُ (5) حِذَاءَ صَدْرِهِ وَ إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَلْيَتَحَرَّ بِصَدْرِهِ (6) وَ لْيُقِمْ صُلْبَهُ وَ لَا يَنْحَنِي إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ فَلْيَرْفَعْ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ لْيَنْصَبْ فِي الدُّعَاءِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَإٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ لَيْسَ اللَّهُ فِي كُلِّ مَكَانٍ قَالَ بَلَى قَالَ فَلِمَ يَرْفَعُ الْعَبْدُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ

1- . فی بعض النسخ (فی ظهره).
2- . الکدس- بالضم فالسکون-: الحب المحصود المجموع.
3- . المعارج: 23.
4- . فی التحف (بعد السجدتین).
5- . فی النسخ (فلیرجع یده) و هو تصحیف صحّحناه من التحف.
6- . فی بعض النسخ (فلینحر بصدره) من نحر المصلی فی الصلاه: انتصب و نهد صدره و فی التحف (فلیتجوز و لیقم صلبه).

قَالَ أَ مَا تَقْرَأُ وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ (1) فَمِنْ أَیْنَ یُطْلَبُ الرِّزْقُ إِلَّا مِنْ مَوْضِعِهِ وَ مَوْضِعُ الرِّزْقِ وَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاءُ لَا یَنْفَتِلُ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ حَتَّی یَسْأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ یَسْتَجِیرَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ یَسْأَلَهُ أَنْ یُزَوِّجَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ إِذَا قَامَ أَحَدُکُمْ إِلَی الصَّلَاهِ فَلْیُصَلِّ صَلَاهَ مُوَدِّعٍ لَا یَقْطَعُ الصَّلَاهَ التَّبَسُّمُ وَ تَقْطَعُهَا الْقَهْقَهَهُ إِذَا خَالَطَ النَّوْمُ الْقَلْبَ وَجَبَ الْوُضُوءُ إِذَا غَلَبَتْکَ عَیْنُکَ وَ أَنْتَ فِی الصَّلَاهِ فَاقْطَعِ الصَّلَاهَ وَ نَمْ فَإِنَّکَ لَا تَدْرِی تَدْعُو لَکَ أَوْ عَلَی نَفْسِکَ لَعَلَّکَ أَنْ تَدْعُوَ عَلَی نَفْسِکَ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا بِیَدِهِ فَهُوَ مَعَنَا فِی الْجَنَّهِ فِی دَرَجَتِنَا وَ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ لَمْ یُقَاتِلْ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا فَهُوَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِکَ بِدَرَجَتَیْنِ وَ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ یُعِنَّا بِلِسَانِهِ وَ لَا بِیَدِهِ فَهُوَ فِی الْجَنَّهِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَیْنَا بِلِسَانِهِ وَ یَدِهِ فَهُوَ مَعَ عَدُوِّنَا فِی النَّارِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَیْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِی النَّارِ (2) وَ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ یُعِنْ عَلَیْنَا بِلِسَانِهِ وَ لَا بِیَدِهِ فَهُوَ فِی النَّارِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّهِ لَیَنْظُرُونَ إِلَی مَنَازِلِ شِیعَتِنَا کَمَا یَنْظُرُ الْإِنْسَانُ إِلَی الْکَوَاکِبِ فِی السَّمَاءِ إِذَا قَرَأْتُمْ مِنَ الْمُسَبِّحَاتِ الْأَخِیرَهِ فَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ الْأَعْلَی وَ إِذَا قَرَأْتُمْ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ فَصَلُّوا عَلَیْهِ فِی الصَّلَاهِ کُنْتُمْ أَوْ فِی غَیْرِهَا لَیْسَ فِی الْبَدَنِ شَیْ ءٌ أَقَلَّ شُکْراً مِنَ الْعَیْنِ فَلَا تُعْطُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلَکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا قَرَأْتُمْ وَ التِّینِ فَقُولُوا فِی آخِرِهَا وَ نَحْنُ عَلَی ذَلِکَ مِنَ الشَّاهِدِینَ إِذَا قَرَأْتُمْ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ فَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ حَتَّی تَبْلُغُوا إِلَی قَوْلِهِ مُسْلِمُونَ (3) إِذَا قَالَ الْعَبْدُ فِی التَّشَهُّدِ فِی الْأَخِیرَتَیْنِ وَ هُوَ جَالِسٌ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

1- . الذاریات: 22. و أمّا عبد اللّه بن سبا فروی الکشّیّ روایات فی ذمّه، و أنکر وجوده بعض الاعلام من المعاصرین و قال: هو رجل موهوم اختلقه سیف بن عمر التمیمی.
2- . فی التحف (فهو فوق ذلک بدرجه).
3- . راجع سوره البقره: 131.

اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ثُمَّ أَحْدَثَ حَدَثاً فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَیْ ءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمَشْیِ إِلَی بَيْتِهِ اطْلُبُوا الْخَيْرَ فِی أَخْفَافِ الْإِبِلِ وَ أَعْنَاقِهَا صَادِرَةً وَ وَارِدَةً إِنَّمَا سُمِّیَ السِّقَايَةُ (1) لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ بِزَبِيبٍ أُتِیَ بِهِ مِنَ الطَّائِفِ أَنْ يُنْبَذَ وَ يُطْرَحَ فِی حَوْضِ زَمْزَمَ لِأَنَّ مَاءَهَا مُرٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكْسِرَ مَرَارَتَهُ فَلَا تَشْرَبُوا إِذَا عَتُقَ (2) إِذَا تَغَرَّی الرَّجُلُ نَظَرَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَطَمِعَ فِيهِ فَاسْتَتِرُوا لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكْشِفَ ثِيَابَهُ عَنْ فَخِذِهِ وَ يَجْلِسَ بَيْنَ قَوْمٍ مَنْ أَكَلَ شَيْئاً مِنَ الْمُؤْذِيَاتِ بِرِيحِهَا (3) فَلَا يَقْرَبَنَّ الْمَسْجِدَ لِيَرْفَعِ الرَّجُلُ السَّاجِدُ مُؤَخَّرَهُ فِی الْفَرِيضَهِ إِذَا سَجَدَ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمُ الْغُسْلَ فَلْيَبْدَأْ بِذِرَاعَيْهِ فَلْيَغْسِلْهُمَا إِذَا صَلَّيْتَ (4) فَأَسْمِعْ نَفْسَكَ الْقِرَاءَةَ وَ التَّكْبِيرَ وَ التَّسْبِيحَ إِذَا انْفَتَلْتَ مِنَ الصَّلَاهِ فَانْفَتِلْ عَنْ يَمِينِكَ (5) تَزَوَّدْ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّ خَيْرَ مَا تَزَوَّدُ مِنْهَا التَّقْوَی فُقِدَتْ مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ أُمَّتَانِ وَاحِدَهٌ فِی الْبَحْرِ وَ أُخْرَی فِی الْبَرِّ فَلَا تَأْكُلُوا إِلَّا مَا عَرَفْتُمْ مَنْ كَتَمَ وَجَعاً أَصَابَهُ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ مِنَ النَّاسِ وَ شَكَا إِلَی اللَّهِ كَانَ حَقّاً عَلَی اللَّهِ أَنْ يُعَافِيَهُ مِنْهُ أَبْعَدُ مَا كَانَ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا كَانَ هَمُّهُ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ لَا يَخْرُجِ الرَّجُلُ فِی سَفَرٍ يَخَافُ فِيهِ عَلَی دِينِهِ وَ صَلَاتِهِ أُعْطِیَ السَّمْعَ أَرْبَعَهٌ (6) النَّبِیُّ ص وَ الْجَنَّهُ وَ النَّارُ وَ الْحُورُ الْعِينُ فَإِذَا فَرَغَ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ فَلْيُصَلِّ عَلَی النَّبِیِّ ص وَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّهَ وَ يَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يُزَوِّجَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ

1- . فی التحف (انما سمّی نبيذ السقايه). و لعله سقط من قلم النسّاخ.
2- . أی إذا مضی عليه زمانا و فی بعض النسخ (إذا عبق).
3- . كالثوم و البصل و ما شابههما فی النتن.
4- . فی التحف (إذا صليت وحدک).
5- . انفتل من صلاته إذا انصرف عنها.
6- . أی يصغی و يجيب فی أربعه، و فی التحف (اعط السمع أربعه فی الدعاء الصلاه علی النبیّ و آله و اطلب- الخ).

النَّبِيِّ ص سَمِعَهُ النَّبِيُّ وَ رُفِعَتْ دَعْوَتُهُ وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ قَالَتِ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ أَعْطِ عَبْدَکَ مَا سَأَلَهُ وَ مَنِ اسْتَجَارَ مِنَ النَّارِ قَالَتِ النَّارُ يَا رَبِّ أَجِرْ عَبْدَکَ مِمَّا اسْتَجَارَکَ وَ مَنْ سَأَلَ الْحُورَ الْعِينَ قُلْنَ اللَّهُمَّ أَعْطِ عَبْدَکَ مَا سَأَلَ الْغِنَاءُ نَوْحُ إِبْلِيسَ عَلَى الْجَنَّةِ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمُ النَّوْمَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ وَ لْيَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَضَعْتُ جَنْبِی لِلَّهِ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ فَمَنْ قَالَ ذَلِکَ عِنْدَ مَنَامِهِ حُفِظَ مِنَ اللِّصِّ وَ الْمُغِيرِ وَ الْهَدْمِ وَ اسْتَغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ وَكَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ خَمْسِينَ أَلْفَ مَلَکٍ يَحْرُسُونَهُ لَيْلَتَهُ وَ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمُ النَّوْمَ فَلَا يَضَعَنَّ جَنْبَهُ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى يَقُولَ أُعِيذُ نَفْسِی وَ دِينِی وَ أَهْلِی وَ وُلْدِی وَ مَالِی وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِی وَ مَا رَزَقَنِی رَبِّی وَ خَوَّلَنِی بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ عَظَمَةِ اللَّهِ وَ جَبَرُوتِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِ اللَّهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ رَأْفَةِ اللَّهِ وَ غُفْرَانِ اللَّهِ وَ قُوَّةِ اللَّهِ وَ قُدْرَةِ اللَّهِ وَ جَلَالِ اللَّهِ وَ بِصُنْعِ اللَّهِ وَ أَرْكَانِ اللَّهِ وَ بِجَمْعِ اللَّهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ بِقُدْرَةِ اللَّهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَ الْهَامَّةِ وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يَدِبُ فِی الْأَرْضِ وَ ما يَخْرُجُ مِنْها وَ مِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما يَعْرُجُ فِيها وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّی عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ بِذَلِکَ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَحْنُ الْخُزَّانُ لِدِينِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْعِلْمِ إِذَا مَضَى مِنَّا عَلَمٌ بَدَا عَلَمٌ لَا يَضِلُّ مَنِ اتَّبَعَنَا وَ لَا يَهْتَدِی مَنْ أَنْكَرَنَا وَ لَا يَنْجُو مَنْ أَعَانَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا وَ لَا يُعَانُ مَنْ أَسْلَمَنَا فَلَا تَتَخَلَّفُوا عَنَّا لِطَمَعِ دُنْيَا وَ حُطَامِ زَائِلٍ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ تَزُولُونَ عَنْهُ فَإِنَّ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ اخْتَارَهَا عَلَيْنَا عَظُمَتْ حَسْرَتُهُ غَداً وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (1)

1- . الزمر: 56 قوله: فرطت أی قصرت.

اغْسِلُوا صِبْيَانَكُمْ مِنَ الْغَمَرِ فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَشَمُّ الْغَمَرَ (1) فَيَفْزَعُ الصَّبِيُّ فِی رُقَادِهِ وَ يَتَأَذَّی بِهِ الْكَاتِبَانِ لَكُمْ أَوَّلُ نَظْرَةٍ إِلَی الْمَرْأَةِ فَلَا تُتْبِعُوهَا بِنَظْرَةٍ أُخْرَی وَ احْذَرُوا الْفِتْنَةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ يَلْقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ يَلْقَاهُ كَعَابِدِ وَثَنٍ فَقَالَ حُجْرُ بْنُ عَدِیٍّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الْمُدْمِنُ قَالَ الَّذِی إِذَا وَجَدَهَا شَرِبَهَا مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً مَنْ قَالَ لِمُسْلِمٍ قَوْلًا يُرِيدُ بِهِ انْتِقَاصَ مُرُوءَتِهِ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّی يَأْتِيَ مِمَّا قَالَ بِمَخْرَجٍ لَا يَنَامُ الرَّجُلُ مَعَ الرَّجُلِ فِی ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَ لَا الْمَرْأَةُ مَعَ الْمَرْأَةِ فِی ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْأَدَبُ وَ هُوَ التَّعْزِيرُ كُلُوا الدُّبَّاءَ (2) فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِی الدِّمَاغِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعْجِبُهُ الدُّبَّاءُ كُلُوا الْأُتْرُجَّ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَفْعَلُونَ ذَلِكَ الْكُمَّثْرَی يَجْلُو الْقَلْبَ وَ يُسَكِّنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ إِذَا قَامَ الرَّجُلُ إِلَی الصَّلَاةِ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ حَسَداً لِمَا يَرَی مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الَّتِی تَغْشَاهُ شَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ خَيْرُ الْأُمُورِ مَا كَانَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًی مَنْ عَبَدَ الدُّنْيَا وَ آثَرَهَا عَلَی الْآخِرَةِ اسْتَوْخَمَ الْعَاقِبَةَ (3) اتَّخِذُوا الْمَاءَ طِيباً مَنْ رَضِیَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا قَسَمَ لَهُ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ خَسِرَ مَنْ ذَهَبَتْ حَيَاتُهُ وَ عُمُرُهُ فِيمَا يُبَاعِدُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّی مَا يَغْشَاهُ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ مَا سَرَّهُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ إِيَّاكُمْ وَ تَسْوِيفَ الْعَمَلِ بَادِرُوا إِذَا أَمْكَنَكُمْ مَا كَانَ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَسَيَأْتِيكُمْ عَلَی ضَعْفِكُمْ وَ مَا كَانَ عَلَيْكُمْ فَلَنْ تَقْدِرُوا أَنْ تَدْفَعُوهُ بِحِيلَةٍ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا

1- . الغمر- بالتحريک-: الدسم و الزهومه من اللحم و الوضر من السمن و فی الحديث (لا يبيتن احدكم و يده غمره).
2- . الدباء: القرع و هو نوع من اليقطين.
3- . (آثرها) أی اختارها و فضلها عليها، و (استوخم العاقبه): وجدها و خيما أی ثقيلا.

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرُوا عَلَى مَا أَصَابَكُمْ سِرَاجُ الْمُؤْمِنِ مَعْرِفَهُ حَقِّنَا أَشَدُّ الْعَمَى مَنْ عَمِىَ عَنْ فَضْلِنَا وَ نَاصَبَنَا الْعَدَاوَهَ بِلَا ذَنْبٍ سَبَقَ إِلَيْهِ مِنَّا إِلَّا أَنَّا دَعَوْنَا إِلَى الْحَقِّ وَ دَعَاهُ مَنْ سِوَانَا إِلَى الْفِتْنَهِ وَ الدُّنْيَا فَأَتَاهُمَا وَ نَصَبَ الْبَرَاءَهَ مِنَّا وَ الْعَدَاوَهَ لَنَا لَنَا رَايَهُ الْحَقِّ مَنِ اسْتَظَلَّ بِهَا كَنَّتْهُ وَ مَنْ سَبَقَ إِلَيْهَا فَازَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ وَ مَنْ فَارَقَهَا هَوَى وَ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَهِ وَ اللَّهِ لَا يُحِبُّنِى إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُنِى إِلَّا مُنَافِقٌ إِذَا لَقِيتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَافَحُوا وَ أَظْهِرُوا لَهُمُ الْبَشَاشَهَ وَ الْبِشْرَ تَتَفَرَّقُوا وَ مَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَسَمِّتُوهُ (1) قُولُوا يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ هُوَ يَقُولُ لَكُمْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ يَرْحَمُكُمْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّهٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها (2) صَافِحْ عَدُوَّكَ وَ إِنْ كَرِهَ فَإِنَّهُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عِبَادَهُ يَقُولُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَهٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (3) مَا يُكَافِى عَدُوَّكَ بِشَىْ ءٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللَّهَ فِيهِ وَ حَسْبُكَ أَنْ تَرَى عَدُوَّكَ يَعْمَلُ بِمَعَاصِى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّنْيَا دُوَلٌ فَاطْلُبْ حَظَّكَ مِنْهَا بِأَجْمَلِ الطَّلَبِ حَتَّى تَأْتِيَكَ دَوْلَتُكَ الْمُؤْمِنُ يَقْظَانُ مُتَرَقِّبٌ خَائِفٌ يَنْتَظِرُ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ يَخَافُ الْبَلَاءَ حَذَراً مِنْ ذُنُوبِهِ يَرْجُو رَحْمَهَ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَغْرَى الْمُؤْمِنُ مِنْ خَوْفِهِ وَ رَجَائِهِ يَخَافُ مِمَّا قَدَّمَ وَ لَا يَسْهُو عَنْ طَلَبِ مَا وَعَدَهُ اللَّهُ وَ لَا يَأْمَنُ مِمَّا خَوَّفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْتُمْ عُمَّارُ الْأَرْضِ الَّذِينَ اسْتَخْلَفَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَرَاقِبُوهُ فِيمَا يَرَى مِنْكُمْ عَلَيْكُمْ بِالْمَحَجَّهِ الْعُظْمَى فَاسْلُكُوهَا لَا تَسْتَبْدِلْ بِكُمْ غَيْرَكُمْ مَنْ كَمَلَ عَقْلُهُ حَسُنَ عَمَلُهُ وَ نَظَرُهُ إِلَى دِينِهِ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوهَا إِلَّا بِالتَّقْوَى مَنْ صُدِئَ بِالْإِثْمِ عَشَا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ

1- . تسميت العاطس و تشميته الدعاء له.
2- . النساء: 86.
3- . فصّلت: 34 و 35.

مَنْ تَرَکَ الْأَخْذَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ بِطَاعَتِهِ قَيَّضَ اللَّهُ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ مَا بَالُ مَنْ خَالَفَكُمْ أَشَدُّ بَصِيرَةً فِی ضَلَالَتِهِمْ وَ أَبْذَلُ لِمَا فِی أَيْدِيهِمْ مِنْكُمْ مَا ذَاکَ إِلَّا أَنَّكُمْ رَكَنْتُمْ إِلَی الدُّنْيَا فَرَضِيتُمْ بِالضَّيْمِ وَ شَحَحْتُمْ عَلَی الْحُطَامِ (1) وَ فَرَّطْتُمْ فِيمَا فِيهِ عِزُّكُمْ وَ سَعَادَتُكُمْ وَ قُوَّتُكُمْ عَلَی مَنْ بَغَی عَلَيْكُمْ لَا مِنْ رَبِّكُمْ تَسْتَحْيُونَ فِيمَا أُمِرَكُمْ بِهِ وَ لَا لِأَنْفُسِكُمْ تَنْظُرُونَ وَ أَنْتُمْ فِی كُلِّ يَوْمٍ تُضَامُونَ (2) وَ لَا تَنْتَهُونَ مِنْ رَقْدَتِكُمْ وَ لَا يَنْقَضِی فُتُورُكُمْ أَ مَا تَرَوْنَ إِلَی بِلَادِكُمْ وَ دِينِكُمْ كُلَّ يَوْمٍ يَبْلَی وَ أَنْتُمْ فِی غَفْلَةِ الدُّنْيَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَی الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (3) سَمُّوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَدْرُوا أَ ذَكَرٌ هُمْ أَمْ أُنْثَی فَسَمُّوهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِی تَكُونُ لِلذَّكَرِ وَ الْأُنْثَی فَإِنَّ أَسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقُوكُمْ فِی الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تُسَمُّوهُمْ يَقُولُ السِّقْطُ لِأَبِيهِ أَ لَا سَمَّيْتَنِی وَ قَدْ سَمَّی رَسُولُ اللَّهِ ص مُحَسِّناً قَبْلَ أَنْ يُولَدَ إِيَّاكُمْ وَ شُرْبَ الْمَاءِ مِنْ قِيَامٍ عَلَی أَرْجُلِكُمْ فَإِنَّهُ يُورِثُ الدَّاءَ الَّذِی لَا دَوَاءَ لَهُ أَوْ يُعَافِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا رَكِبْتُمُ الدَّوَابَّ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ إِذَا خَرَجَ أَحَدُكُمْ فِی سَفَرٍ فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ الْخَامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَ الْخَلِيفَةُ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ إِذَا نَزَلْتُمْ مَنْزِلًا فَقُولُوا اللَّهُمَّ أَنْزِلْنَا مُنْزَلًا مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ إِذَا اشْتَرَيْتُمْ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنَ السُّوقِ فَقُولُوا حِينَ تَدْخُلُونَ الْأَسْوَاقَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ص اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ صَفْقَةٍ خَاسِرَةٍ (4) وَ يَمِينٍ فَاجِرَةٍ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ بَوَارِ الْأَيِّمِ (5)

1- . الضيم: الظلم. و الشح: الحرص. و الحطام: ما تكسر من الشی ء اليبس و حطام الدنيا: ما فيها من مال. و ذلک لخسه متاع الدنيا.
2- . أی تظلمون و تقهرون.
3- . هود: 113.
4- . الصفقه: ضرب اليد علی اليد فی البيع و كانت العرب إذا وجب البيع ضرب أحدهما يده علی يد صاحبه، ثمّ استعملت الصفقه فی عقد البيع، و المراد هنا بيعه خاسره.
5- . البوار الهلاک و فی النهايه فی الحديث (نعوذ باللّه من بوار الايم) أی كسادها من بارت السوق إذا كسدت، و الايم التی لا زوج لها و هی مع ذلک لا يرغب فيها أحد.

الْمُنْتَظِرُ وَقْتَ الصَّلَاهِ بَعْدَ الصَّلَاهِ مِنْ زُوَّارِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ وَ أَنْ يُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ الْحَاجُّ وَ الْمُعْتَمِرُ وَفْدُ اللَّهِ وَ يَحْبُوهُ بِالْمَغْفِرَهِ (1) مَنْ سَقَى صَبِيّاً مُسْكِراً وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ حَبَسَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي طِينَهِ الْخَبَالِ حَتَّى يَأْتِيَ مِمَّا صَنَعَ بِمَخْرَجِ الصَّدَقَهُ جُنَّهٌ عَظِيمَهٌ مِنَ النَّارِ لِلْمُؤْمِنِ وَ وِقَايَهٌ لِلْكَافِرِ مِنْ أَنْ يَتْلَفَ مَالُهُ تَعَجَّلَ لَهُ الْخَلَفُ وَ دُفِعَ عَنْهُ الْبَلَايَا وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ بِاللِّسَانِ كُبَّ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ وَ بِاللِّسَانِ أُعْطِيَ أَهْلُ النُّورِ النُّورَ فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ اشْغَلُوهَا بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْبَبْتُ الْأَعْمَالِ مَا وَرَّثَ الصَّلَالَ وَ خَيْرُ مَا اكْتُسِبَ أَعْمَالُ الْبِرِّ إِيَّاكُمْ وَ عَمَلَ الصُّوَرِ فَتُسْأَلُوا عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِذَا أُخِذَتْ مِنْكَ قَذَاهٌ فَقُلْ أَمَاطَ اللَّهُ عَنْكَ مَا تَكْرَهُ إِذَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ وَ قَدْ خَرَجْتَ مِنَ الْحَمَّامِ طَابَ حَمَّامُكَ وَ حَمِيمُكَ فَقُلْ أَنْعَمَ اللَّهُ بَالَكَ إِذَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ حَيَّاكَ اللَّهُ بِالسَّلَامِ فَقُلْ وَ أَنْتَ فَحَيَّاكَ اللَّهُ بِالسَّلَامِ وَ أَحَلَّكَ دَارَ الْمُقَامِ لَا تَبْلُ عَلَى الْمَحَجَّهِ وَ لَا تَتَغَوَّطْ عَلَيْهَا السُّؤَالُ بَعْدَ الْمَدْحِ فَامْدَحُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ اسْأَلُوا الْحَوَائِجَ أَثْنُوا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ امْدَحُوهُ قَبْلَ طَلَبِ الْحَوَائِجِ يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ وَ لَا يَحِلُّ إِذَا هَنَّأْتُمُ الرَّجُلَ عَنْ مَوْلُودٍ ذَكَرٍ فَقُولُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي هِبَتِهِ وَ بَلَّغَهُ أَشُدَّهُ وَ رَزَقَكَ بِرَّهُ إِذَا قَدِمَ أَخُوكَ مِنْ مَكَّهَ فَقَبِّلْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ فَاهُ الَّذِي قَبَّلَ بِهِ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ الَّذِي قَبَّلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْعَيْنَ الَّتِي نَظَرَ بِهَا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَبِّلْ مَوْضِعَ سُجُودِهِ وَ وَجْهِهِ وَ إِذَا هَنَّأْتُمُوهُ فَقُولُوا لَهُ قَبِلَ اللَّهُ نُسُكَكَ وَ رَحِمَ سَعْيَكَ (2) وَ أَخْلَفَ عَلَيْكَ نَفَقَتَكَ وَ لَا جَعَلَهُ آخِرَ عَهْدِكَ بِبَيْتِهِ الْحَرَامِ احْذَرُوا السَّفِلَهَ فَإِنَّ السَّفِلَهَ مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ قَتَلَهُ الْأَنْبِيَاءِ وَ فِيهِمْ أَعْدَاؤُنَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِيعَهً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِينَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا مَا مِنَ الشِّيعَهِ عَبْدٌ يُقَارِفُ أَمْراً نَهَيْنَاهُ عَنْهُ (3) فَيَمُوتَ حَتَّى يُبْتَلَى بِبَلِيَّهٍ تُمَحَّصُ بِهَا

1- . يحبوه أى يعطوه بلا جزاء.
2- . فى التحف (و شكر سعيك).
3- . قارف الذنب: قاربه و داناه.

ذُنُوبُهُ (1) إِمَّا فِی مَالٍ وَ إِمَّا فِی وَلَدٍ وَ إِمَّا فِی نَفْسِهِ حَتَّی یَلْقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا لَهُ ذَنْبٌ وَ إِنَّهُ لَیَبْقَی عَلَیْهِ الشَّیْ ءُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَیُشَدَّدُ بِهِ عَلَیْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ الْمَیِّتُ مِنْ شِیعَتِنَا صِدِّیقٌ شَهِیدٌ صَدَّقَ بِأَمْرِنَا وَ أَحَبَّ فِینَا وَ أَبْغَضَ فِینَا یُرِیدُ بِذَلِکَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ (2) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ (3) افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً وَ سَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّهُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً وَاحِدَهٌ فِی الْجَنَّهِ مَنْ أَذَاعَ سِرَّنَا أَذَاقَهُ اللَّهُ بَأْسَ الْحَدِیدِ اجْتَنِبُوا أَوْلَادَکُمْ یَوْمَ السَّابِعِ لَا یَمْنَعْکُمْ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ فَإِنَّهُ طَهُورٌ لِلْجَسَدِ وَ إِنَّ الْأَرْضَ لَتَضِجُّ إِلَی اللَّهِ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ السُّکْرُ أَرْبَعُ سُکْرَاتٍ سُکْرُ الشَّرَابِ وَ سُکْرُ الْمَالِ وَ سُکْرُ النَّوْمِ وَ سُکْرُ الْمُلْکِ إِذَا أَرَادَ أَحَدُکُمُ النَّوْمَ فَلْیَضَعْ یَدَهُ الْیُمْنَی تَحْتَ خَدِّهِ الْأَیْمَنِ وَ إِنَّهُ لَا یَدْرِی أَ یَنْتَبِهُ مِنْ رَقْدَتِهِ أَمْ لَا أُحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَطَّلِیَ فِی کُلِّ خَمْسَهَ عَشَرَ یَوْماً مِنَ النُّورَهِ أَقِلُّوا مِنْ أَکْلِ الْحِیتَانِ فَإِنَّهَا تُذِیبُ الْبَدَنَ وَ تُکْثِرُ الْبَلْغَمَ وَ تُغَلِّظُ النَّفْسَ حَسْوُ اللَّبَنِ (4) شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ إِلَّا الْمَوْتَ کُلُوا الرُّمَّانَ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دِبَاغٌ لِلْمَعِدَهِ وَ فِی کُلِّ حَبَّهٍ مِنَ الرُّمَّانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِی الْمَعِدَهِ حَیَاهٌ لِلْقَلْبِ وَ إِنَارَهٌ لِلنَّفْسِ وَ تُمْرِضُ وَسْوَاسَ الشَّیْطَانِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً (5) نِعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ یَکْسِرُ الْمِرَّهَ وَ یُحْیِی الْقَلْبَ کُلُوا الْهِنْدَبَاءَ (6) فَمَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ عَلَیْهِ قَطْرَهٌ مِنْ قَطَرَاتِ الْجَنَّهِ اشْرَبُوا مَاءَ السَّمَاءِ فَإِنَّهُ یُطَهِّرُ الْبَدَنَ وَ یَدْفَعُ الْأَسْقَامَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً

1- . محص اللّه عن فلان ذنوبه أی نقصها و طهّره منها.
2- . فی التحف (یرید بذلک وجه اللّه مؤمنا باللّه و رسوله).
3- . الحدید: 19.
4- . الحسو: الشرب شیئا بعد شی ء، و الحسوه بالضم و الفتح-: الجرعه.
5- . فی التحف (و یذهب بوسواس الشیطان).
6- . نبت یقال بالفارسیه (کاسنی).

لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ (1) مَا مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَ فِي الْحَبَّهِ السَّوْدَاءِ مِنْهُ شِفَاءٌ إِلَّا السَّامَ لُحُومُ الْبَقَرِ دَاءٌ وَ أَلْبَانُهَا دَوَاءٌ وَ أَسْمَانُهَا شِفَاءٌ مَا تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْ ءٍ وَ لَا تَتَدَاوَى بِهِ أَفْضَلَ مِنَ الرُّطَبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَرْيَمَ ع وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْناً (2) حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِالتَّمْرِ فَهَكَذَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْتِيَ زَوْجَتَهُ فَلَا يُعَجِّلْهَا فَإِنَّ لِلنِّسَاءِ حَوَائِجَ إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ امْرَأَهً تُعْجِبُهُ فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ فَإِنَّ عِنْدَ أَهْلِهِ مِثْلَ مَا رَأَى وَ لَا يَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ إِلَى قَلْبِهِ سَبِيلًا وَ لْيَصْرِفْ بَصَرَهُ عَنْهَا فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَهٌ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ يَحْمَدُ اللَّهَ كَثِيراً وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ ص ثُمَّ لْيَسْأَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهُ يُبِيحُ لَهُ بِرَأْفَتِهِ مَا يُغْنِيهِ إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ زَوْجَتَهُ فَلْيُقِلَّ الْكَلَامَ فَإِنَّ الْكَلَامَ عِنْدَ ذَلِكَ يُورِثُ الْخَرَسَ لَا يَنْظُرَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَى بَاطِنِ فَرْجِ امْرَأَتِهِ فَلَعَلَّهُ يَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُورِثُ الْعَمَى (3) إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ مُجَامَعَهَ زَوْجَتِهِ فَلْيَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا بِأَمْرِكَ وَ قَبِلْتُهَا بِأَمَانَتِكَ فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَداً فَاجْعَلْهُ ذَكَراً سَوِيّاً وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيباً وَ لَا شَرِيكاً الْحُقْنَهُ مِنَ الْأَرْبَعِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحُقْنَهُ وَ هِيَ تُعَظِّمُ الْبَطْنَ وَ تُنَقِّي دَاءَ الْجَوْفِ وَ تُقَوِّي الْبَدَنَ اسْتَعِطُوا بِالْبَنَفْسَجِ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحِجَامَهِ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ فَلْيَتَوَقَّ أَوَّلَ الْأَهِلَّهِ وَ أَنْصَافَ الشُّهُورِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَطْلُبُ الْوَلَدَ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ وَ الشَّيَاطِينُ يَطْلُبُونَ الشَّرْكَ فِيهِمَا فَيَجِيئُونَ وَ يُحْبِلُونَ تَوَقَّوُا الْحِجَامَهَ وَ النُّورَهَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَإِنَّ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ وَ فِيهِ خُلِقَتْ جَهَنَّمُ وَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَهِ سَاعَهٌ لَا يَحْتَجِمُ فِيهَا أَحَدٌ إِلَّا مَاتَ.ت.

*ترجمه کمره ای: (امیر المؤمنین علیه السّلام در یک مجلس باصحاب خود چهار صد در از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دارند)

امام پنجم علیه السّلام از پدرانش بازگو کرده است که امیر مؤمنان علیه السّلام در یک مجلس چهار صد درس از دانش باصحاب خود آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دار میباشند. فرمود:

1- حجامت بدن را سالم و خرد را محکم میکند.

2- عطر زدن بشارب از اخلاق پیغمبر صلّی الله علیه و آله و پاک کننده دهان است.

3- مسواک کردن خوشنودی خدا و روش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و پاک کننده دهان است.

4- صابون بشره را نرم و مغز را فزون و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی را میبرد و رنگ را باز میکند.

5- شستن سر چرک را میبرد و گرد و خاشاک را میزداید.

6- آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهن و بینی است.

7- انفیه در بینی کردن سر را سالم میکند و بدن را نظیف مینماید و همه دردهای سر را میبرد.

8- نوره کشیدن نشاط می آورد و تن را پاک میکند.

9- نیکو کردن کفش بدن را نگه میدارد و بطهارت و نماز کمک میکند.

10- چیدن ناخن از درد بزرگ دفاع میکند و روزی را فراوان و جلب مینماید.

11- ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود کند و پاک کننده و سنت است که پیغمبر پاک بدان دستور داده است.

12- شستن دستها پیش از طعام و پس از آن زیادتی در روزی و برطرف کردن چربی است از جامه و دیده را روشن کند.

13- شب زنده داری سلامتی تن و خشنودی پروردگار عز و جل است و طلب رحمت او و چنگ زدن باخلاق پیغمبرانست.

14- خوردن سیب پیراستگی معده است.

15- جائیدن کندر دندانها را محکم میکند و بلغم را نابود میکند و بوی دهن را میبرد.

16- نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن خورشید از کوشش در زمین بهتر روزی را فراهم میکند.

17- خوردن به دل ضعیف را توانا کند و معده را پاک نماید و دل را توانائی افزون کند و ترسو را پر دل کند و فرزند را نیکو کند.

18- در هر بامداد با 21 دانه مویز رفع ناشتا کردن همه دردها را درمان کند جز درد مردن

19- خوبست مرد مسلمان در شب اول ماه رمضان بر همسر خود در آید زیرا خدا فرمود در شب روزه بر شما حلال است که با زنان خود جماع کنید.

20- غیر از انگشتر نقره بدست نکنید زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دستی که انگشتر آهن در آنست پاک نیست.

21- هر کس بر انگشترش نام خدا را نقش کرده در مبال که میرود باید آن را از دستی که با آن خود را میشوید در آورد.

22- هر گاه یکی از شما در آینه نگاه کند بگوید حمد از آن خدائی است که مرا آفریده و نقشبندی نموده و زیبا نگارش کرده و آنچه از دیگران نکوهیده است در پیکر من آراسته داشته و مرا با سلام گرامی فرموده.

23- چون برادر مسلمان بر یکی از شماها در آید برای وی خود را بیارائید چنانچه برای بیگانه آرایش میکنید و میخواهید شما را در بهترین نمایشها ببیند.

24- روزه سه روز در هر ماه که یک چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد با روزه شعبان وسوسه سینه ها را میبرد و پریشانی دلها را زایل میکند.

25- شستن محل غائط بواسیر را قطع کند.

26- شستن جامه اندوه و حزن را می زداید و پاک کننده است برای نماز.

27- موی سپید را نکنند که آن نور مسلمان است.

28- هر کس موی خود را در اسلام سپید کند روز قیامت نور او می شود.

29- مسلمان جنب نخوابد 30- مسلمان بی وضوء نخوابد اگر آب ندارد با خاک تیمم کند، زیرا در خواب روح مؤمن بسوی خدا بالا میرود و خدا آن را بپذیرد و برکت میدهد اگر مرگش رسیده آن را در خزانه رحمت خود ضبط

میکند و اگر نرسیده با فرشتگان امین خود آن را پس میفرستد تا به تن او برش میگردانند.

31- مؤمن بسوی قبله تف نکند و اگر از روی فراموشی این کار را کرد از خدا آمرزش خواهد 32- مرد در جای سجده فوت نکند.

33- در طعام و شراب خود فوت نکند.

34- در تعویذ و بازوبند خود پف نکند.

35- مرد تکیه بر عصا نخوابد

36- مرد از پشت بام در هوا نشاشد

37- در آب روان نشاشد و اگر این کار را کرد و دردی باو رسید سرزنش نکند جز خودش را زیرا آب اهلی دارد و هوا هم اهلی.

38- مرد برو نخوابد اگر کسی را دیدید برو خوابیده بیدارش کنید و نگذاریدش و هیچ کس از شماها با کسالت و چرت به نماز نایستند.

39- در نماز بفکر خود نباشد زیرا در حضور خدای خویش است.

40- برای بنده آن نمازش به حساب آید که حضور قلب داشته.

41- آنچه از سفره بیرون می افتد بخورید زیرا شفای هر دردی است باذن خدا برای هر کس بدان شفا جوید 42- چون یکی از شما طعامی خورد و انگشتانی که با آن طعام خورده بلیسد خدای عز و جل فرماید خدا ترا برکت دهد.

43- جامه پنبه ای بپوشید که جامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود و مو و پشم نمیپوشید مگر آنکه علتی داشت میفرمود براستی خدای عز و جل زیبا است و زیبائی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده خود ببیند.

44- با خویشان خود گرمی کنید اگر چه به سلام کردن باشد خدای عز و جل میفرماید بپرهیزید از خدائی که مسئول او هستید و از خویشان که خداوند بر شما دیده بانست.

45- روز خود را بگفتار چنان و چنان و گفتگوی اینکه چه کردیم و چه کردیم نگذرانید زیرا با شما پاینده هائی هست که بحساب ما و شما نگرانند.

46- در هر جا خدا را بیاد آرید که با شما است.

47- بر محمد صلّی الله علیه و آله و خاندانش صلوات بفرستید زیرا خدا با یاد محمد صلّی الله علیه و آله و دعای بر او دعای شما را بپذیرد.

48- غذای گرم را بگذارید تا خنک شود زیرا رسول خدا فرمود چون طعام گرمی نزد شما آورند بنهید تا خنک شود و خوراکش ممکن گردد خداوند آتش را روزی ما نکرده برکت در طعام خنک است

49- چون یکی از شما بشاشد بسمت بالا روان نکند و رو بباد نشاشید.

50- بکودکان خود چیزی بیاموزید که خدا آن ها را بدان سود دهد مبادا طائفه مرجئه عقیده خود را بدانها تحمیل کنند.

51- زبان خود را نگهدارید و سلام کنید 52- انجام وظیفه را غنیمت شمارید.

53- امانت را بصاحبانش رد کنید اگر چه کشنده اولاد پیغمبران باشند.

54- چون در بازار رفتید ذکر خدا را بسیار بگوئید و چون مردم بخود مشغولند شما بیاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

55- چون ماه رمضان رسید بنده خدا نباید سفر کند زیرا خدا فرمود هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه بگیرد.

56- در میخواری و مسح بر موزه تقیه روا نیست.

57- مبادا در باره ما غلو کنید، بگوئید ما بندگانی پرورده خدائیم و در فضیلت ما هر چه خواهید بگوئید 58- هر که ما را دوست دارد کارهای ما را بکند و از ورع یاری خواهد که ورع بهترین کمک کار است در امور دنیا و آخرت.

59- با عیب کنندگان ما همنشینی نکنید و پیش دشمنان ما مدح ما را نکنید و دوستی ما را آشکار ننمائید تا نزد پادشاهتان خود را خوار کنید.

60- راستی را از دست ندهید که نجات بخش است.

61- در آنچه نزد خداست رغبت کنید

62- طاعت خدا را بجوئید.

63- بر طاعت حق شکیبا باشید

64- چه اندازه زشت است که مؤمن بی آبرو بهشت رود و در آنچه برای روز قیامت پیش داشتید بخیال شفاعت ما نباشید.

65- در روز قیامت پیش دشمنان خود را رسوا نکنید و نزد آن ها بطمع دنیای پست مقام بلند خود را نزد خدا تکذیب نکنید.

66- در موقع چشم داشت بدان چه در دست دیگران می بینید بدستور خدا صرف نظر کنید مگر نشنیدید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خبر داده آنچه پیش خداست بهتر و پاینده تر است، مژده ای که از جانب خدا بمؤمن میرسد چشمش روشن می شود و لقاء خدا را دوست میدارد.

67- برادران ضعیف خود را پست نشمارید کسی که مؤمنی را پست شمارد خدا او را با وی در بهشت جمع نکند مگر آنکه توبه کند چون دانستی برادر مؤمنت بتو حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار کند حاجتش را برآور

68- با هم دوستی و مهربانی و بخشش کنید.

69- چون منافق نباشید که میگوید و نمیکند.

70- زن بگیرید زیرا زن گرفتن روش پیغمبر است که بسیار میفرمود: هر کس میخواهد از روش من پیروی کند همانا یکی از رویه های من زن گرفتن است فرزند بخواهید که من در روز قیامت به بسیاری شما بر امتهای دیگر افتخار میکنم.

71- شیر زناکار بفرزندان خود ندهید و نه شیر زن دیوانه را زیرا شیر بیماری مادر را بفرزند سرایت میدهد.

72- از خوردن پرنده ای که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد کناره کنید.

73- از خوردن گوشت هر درنده نیشدار و پرنده چنگال داری کناره کنید.

74- سپرز را نخورید زیرا خون را فاسد بار می آورد.

75- سیاه نپوشید که جامه فرعون بود

76- از غده های گوشت کناره کنید که رگ خوره را بجنبش می آورند.

77- در احکام دین قیاس نکنید زیرا دین قیاس بردار نیست جماعاتی می آیند که قیاس میکنند آن ها دشمن دینند نخست کسی که قیاس کرد شیطان بود.

78- کفشهای سیاه و سفید نپوشید که کفش فرعونست فرعون اول کسی است که کفش سیاه و سفید پوشید

79- با میخوران مخالفت کنید

80- خرما بخورید که شفای هر دردی است.

81- از گفتار رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیروی کنید که فرمود هر کس یک در سؤال بروی خود باز کند خدا دری از فقر بروی او باز میکند.

قیامت آن را دریابید

84- از جدال کناره کنید که شک بار می آورد.

85- هر که بپروردگارش حاجتی دارد در سه وقت آن را بخواهد یک ساعت در روز جمعه یکی در موقع ظهر که زوال آفتاب است و در هنگام وزیدن باد که درهای آسمان باز می شود و رحمت می آید و پرنده ها آواز میکنند و در ساعت آخر شب هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته فریاد میکشند آیا توبه کننده ای هست که از او پذیرفته شود آیا سئوال کننده ای هست که باو عطا شود آیا آمرزش خواهی هست که آمرزیده شود آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود، دعوت حق را لبیک گوئید.

86- میان سپیده دم تا آفتاب زدن از خدا روزی خواهید که از دنیاگردی در طلب روزی مؤثرتر است در این ساعت خدا روزی بندگانش را پخش میکند.

87- امیدوار باشید و از رحمت حق نومید نباشید پسندترین عبادت نزد خدا امیدواری بگشایش است تا بنده بدان پاینده باشد.

88- چون نماز بامداد را گذاردید بخدا توکل کنید که در آن هنگام بهره ها عطا شود.

89- با شمشیر وارد حرم نشوید.

90- در نماز شمشیر پیش رو ننهید که قبله مورد امنیت است.

91- چون بحج رفتید بر سر قبر رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرود شوید و زیارت کنید زیرا ترک آن ناسپاسی است.

92- قبرهای دیگر هم که حق آن ها بگردن شما است زیارت کنید و در سر آن ها از خدا طلب روزی کنید.

93- گناه کم را کوچک نشمارید زیرا کم بشمار گرفته شود تا بزرگ گردد.

94- سجده را طول دهید که هیچ کاری بر شیطان از آن سخت تر نباشد که ببیند پسر آدم در سجده است زیرا باو فرمان سجده رسید و گناه ورزید و رانده شد و باین فرمان سجده رسید و اطاعت کرده و نجات یافت.

95- بسیار یاد مرگ و بیرون شدن از قبر و ایستادن نزد خدا را کنید تا مصائب بر شما آسان شود 96- چون چشم یکی از شما درد آید آیه الکرسی بخواند و در دل گیرد که به شده ان شاء اللّه شفا یابد، از گناهان کناره کنید که هر بلائی و هر کمی روزی از گناهست حتی خراش بدن و برخوردن پا و مصیبت، خدا فرماید هر مصیبتی بشما رسد از دست خود شما است و بسیاری را هم خدا میبخشد.

97- خدا را در سر طعام نام برید و طغیان نکنید زیرا که آن هم یکی از نعمتهای خدا و روزیهای او است واجب است برای آن خدا را حمد گوئید و شکر گزارید.

98- تا نعمتی دارید با آن خوشرفتاری کنید زیرا نعمت میرود و بدان چه صاحبش با آن کرده گواهی میدهد.

99- هر که از خدا به روزی اندک راضی باشد خدا از او بکردار اندک راضی است از تقصیر حذر کنید که هنگامی حسرت خواهید خورد که حسرت ندارد.

100- چون در میدان جنگ به دشمن برخوردید کم گوئید و بسیار ذکر خدا کنید و از آن ها نگریزید تا بسخط خدا گرفتار شوید و مستوجب خشم او گردید و چون در حال جنگ دیدید یکی از برادران شما زخمی شده یا وامانده یا به چنگال دشمن افتاده با جان خود از او نگهداری کنید.

97- هر چه توانید نیکی کنید که از مرگ بدتان نگه میدارد.

98- هر که میخواهد بداند پیش خدا چه مقامی دارد ببیند در هنگام گناه چه اندازه خدا نزد او اعتبار دارد همانست مقام او در نزد پروردگار.

99- بهترین چیزی که مرد در خانه برای عیال خود بگیرد گوسفند است هر که یک گوسفند در منزل دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس کنند و اگر دو گوسفند دارد روزی دو بار او را تقدیس کنند و در سه گوسفند سه بار باو گویند مبارک باشید.

100- چون مسلمان ناتوان شود گوشت و شیر بخورد زیرا که خدا قوت را در آن ها نهاده.

101- چون قصد حج کردید پیش از وقت حوائج سفر را بخرید زیرا که خدا میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

102- هر گاه یکی از شما در آفتاب نشیند پشت بدان کند زیرا که درد درونی را آشکار میکند

103- چون به حج رفتید بخانه کعبه بسیار نگاه کنید زیرا خدای تعالی صد و بیست رحمت در خانه خود دارد که شصت از آن از ان طواف کنندگان و چهل از آن از آن نمازگزاران و بیست از آن از نگاه کنندگان بخانه کعبه است و در نزد ملتزم (میان در خانه و رکن حجر الاسود) بگناهان خود که در یاد دارید اعتراف کنید و برای آنچه در یاد ندارید بگوئید خدایا آن گناهانی که پاسبانان تو بر ما ضبط کرده و ما فراموش کرده ایم بیامرز زیرا هر که در آنجا به گناهان خود اعتراف کند و آن ها را بشمارد و بیاد آورد و آمرزش خواهد بر خدای عز و جل لازم است که آن ها را بیامرزد.

104- پیش از آنکه بلا بر شما آید دعا کنید.

105- درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند هنگام باریدن باران، هنگام یورش مجاهدان، هنگام اذان، هنگام خواندن قرآن، وقت زوال و سپیده دم.

106- هر که مرده ای را غسل داد پس از آنکه کفن بر او پوشید غسل کند.

107- بمردگان خود جز کافور عطری نزنید زیرا مرده بمنزله محرم است.

108- به کسان خود سفارش کنید که مردگان را به نیکی نام برند زیرا چون پدر فاطمه زهرا از دنیا رفت و همه زنان بنی هاشم به همدردی او آمدند بآنها فرمود ناله و شیون را کنار بگذارید و دعا کنید.

109- مردگان خود را زیارت کنید براستی آن ها بزیارت شما خرسند میشوند.

110- هر کسی سر قبر پدر و مادرش برای او دعا کند و حاجت خود را از خدا بخواهد.

111- مسلمان برای مسلمان آینه است.

112- هر گاه از برادر مؤمن خود لغزشی دیدید بر او حمله نکنید و چون خودش او را رهنمائی و نصیحت کنید و با او نرمی نمائید.

113- از اختلاف بپرهیزید تا پراکنده نشوید.

114- و راستی کنید تا پیش روید و اجر ببرید.

115- هر کدامتان با چهار پا سفر کرد چون بمنزل رسید نخست آب و علف باو دهد.

116- به روی چهار پایان نزنید زیرا تسبیح خدا میگویند.

117- هر مسافری گم شد یا ترسید فریاد کشد یا صالح اغثنی زیرا یکی از برادران جن شما بنام صالح در گردش است برای خاطر شما چون آواز شما را بشنود جواب میدهد و گمشده را هدایت میکند و چهارپای فراری را نگه میدارد.

118- هر کس در بیابان از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد خطی بدور آن ها کشد و بگوید خدایا ای پروردگار دانیال و چاه شیران و پروردگار هر شیر درنده مرا و گوسفندان مرا نگهداری کن.

119- هر کسی از عقرب بترسد این آیات را بخواند (در سوره و الصافات) سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ .

120- هر کس از غرق بترسد بخواند بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ بسم اللّه الملک القوی وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ .

121- در روز هفتم از برای فرزندان خود عقیقه بکشید و سر آن ها را که تراشیدند هم وزن موی آن ها نقره صدقه دهید به یک مسلمانی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله با حسن و حسین علیهما السّلام و فرزندان دیگرش چنین کرد.

122- چون چیزی بدست سائل دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که در باره شما مستجاب می شود اگر چه دعای او در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند.

123- دستی که با آن چیزی بدست سائل دادید ببوسید زیرا صدقه پیش از آنکه بدست سائل رسد بدست خدا میرسد خدا میفرماید (در سوره توبه آیه 104) آیا نمیدانید که همانا خدا توبه بندگانش را میپذیرد و صدقه را میگیرد.

114- شبانه صدقه بدهید زیرا صدقه غضب خدا را خاموش کند.

125- سخن خود را از کردار خود شمارید.

126- جز در نیکی سخن کم گوئید.

127- از آنچه خدا بشما داده انفاق کنید زیرا انفاق کننده چون مجاهد در راه خداست هر کس یقین دارد که خدا عوض میدهد بخشش میکند و هر کس یقین ندارد بخل میورزد.

128- هر کس یقین دارد و سپس شک کند بر یقین خود بپاید زیرا شک یقین را نقض نکند.

129- بناحق گواه نشوید

130- بر سر سفره ای که بر آن میگساری می شود ننشینید زیرا بنده نمیداند که کی جانش گرفته می شود.

131- بر سر غذا چون بندگان بنشینید پای خود را روی پای دیگر نیندازید و چهار زانو ننشینید زیرا خدا این نشستن را بد دارد و صاحب آن را دشمن دارد.

132- شام پیغمبران پس از نماز عشاء است شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن ویرانی تن است.

134- تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خداست در روی زمین که هر کدام از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند تب گناهان را بریزد چنان که کرک از کوهان شتر میریزد.

135- هر دردی از درون است جز زخم و تب که بر تن وارد میشوند.

136- سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم کنید زیرا سوزش آن از نفس دوزخ است.

137- و تا بیماری غلبه نکند درمان نکنید

138- دعا قضای مبرم را رد میکند آن را وسیله دفاع قرار دهد.

139- وضوء بعد از طهارت ده حسنه است خود را پاکیزه کنید.

140- تنبل نباشید که تنبل حق خدا را ادا نکند.

141- و از بادیکه بویش آزار دهد وضوء بسازید.

142- خود را وارسی کنید و تطهیر نمائید زیرا که خدا بنده چرکین را دشمن دارد که هر کس با او نشیند از او متنفر باشد.

143- مرد در نماز با ریش خود و چیزی که او را از نماز مشغول کند بازی نکند.

144- بکار نیک سبقت جوئید پیش از آنکه بکار دیگری گرفتار شوید.

145- مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران در آسایش باشند

146- همه گفتارت ذکر خدا باشد

147- از گناهان حذر کنید که بنده گناه میکند و روزیش کم می شود.

148- بیماران خود را با صدقه درمان کنید و اموال خود را با دادن زکاه حفظ کنید

149- نماز وسیله تقرب همه پرهیزکارانست

150- حج جهاد مردم ناتوان است

151- و جهاد زن؛ خوب شوهرداری کردن است.

152- فقر مرگ بزرگ است

153- کمی عیالات یک ثروتیست

154- اندوه یک نحو پیریست

155- کسی که میانه روی و قناعت کند دست تنگ نشود.

156- کسی که مشورت کند هلاک نگردد

157- احسان در باره مرد شرافتمند یا دیندار شایسته است.

158- هر چیز میوه ای دارد میوه احسان شتاب در آنست.

159- کسی که یقین دارد خدا عوض میدهد بخشش میکند

160- کسی که در مصیبت دست بزانو زند مزدش باطل گردد،

161- بهترین کردار مرد انتظار گشایش از طرف خداست.

162- کسی که پدر و مادر خود را غمناک نماید عاق آن ها شده.

163- روزی را بصدقه دادن بدست آرید

164- با سپر دعا موج بلا را از خود بگردانید قسم بآن که دانه را بشکافد و آدم را بیافریند بلاء بر مؤمن شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای تپه و از دویدن استر،

166- از خدا عافیت از سختی بلا را بخواهید زیرا بلای سخت دین را میبرد.

167- کسی که از دیگری پند گرفت و پذیرفت خوشبخت است.

168- خود را به اخلاق نیک پرورش دهید زیرا بنده مسلمان بوسیله خوش خلقی بدرجه کسی میرسد که شب زنده دار و روزه عمرانه میگذراند.

169- کسی که شراب نوشد و بداند که حرام است خدا بوی از گل خبال (چرک و خون دوزخیان) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود.

170- نذر در معصیت و یمین در قطع رحم صحیح نیست

171- کسی که دعوت بکار خیر کند و خود بدان عمل نکند چون کسی است که بی زه خواهد تیراندازد.

172- زن مسلمان برای شوهرش خود را معطر کند.

173- کسی که برای حفظ اموال خود کشته شود شهید محسوب می شود،
174- شخص مغبون نه ستوده است و نه اجر دارد 175- قسم فرزند بی اجازه پدر و قسم زن بی اجازه شوهر صحیح نیست.

176- یک روز تا شب نشاید ترک صحبت کرد مگر اشتغال بذکر حق داشته باشد.

177- پس از هجرت نباید بیابان گرد شد پس از فتح مکه وجوب هجرت ساقط است.

178- تجارت کنید تا محتاج مردم نشوید زیرا خدا پیشه ور درستکار را دوست دارد.

179- هیچ کاری پیش خدا از نماز محبوبتر نیست کار دنیا شما را از نماز در وقت باز ندارد زیرا خدای عز و جل جماعاتی را نکوهش کرده و فرمود آنان که از نماز خود سهوکنندگانند یعنی غفلت میورزند و اوقات آن را سبک میگیرند.

180- بدانید که دشمنان شما در اعمال نیک برای یک دیگر ریاکاری میکنند و خدا بآنها توفیق عمل خالص ندهد و جز عمل خالص را نپذیرد 181- نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نشود خدا با کسانی است که تقوی دارند و احسان میکنند 182- مؤمن برادر خود را فریب ندهد و باو خیانت نکند و او را وانگذارد و باو بدبین نباشد و باو نگوید من از تو بیزارم.

183- برای برادر خود دوشیزه بجو و اگر نیافتی برای او زن پارسائی بخواه، 184- کندن کوه از برانداختن سلطنتی که عمرش بسر نیامده است آسان تر است از خدا کمک خواهید و صبر کنید زیرا زمین را بهر کدام از بندگانش که بخواهد میدهد و سر انجام نیک از آن متقیانست 185- پیش از وقت در کاری عجله نکنید که پشیمان میشوید مدت را طولانی بنظر نیاورید تا دل شما سخت شود.

186- از ناتوانهای خود دستگیری کنید و بوسیله ترحم بر آن ها ترحم خدا را برای خود جلب کنید

187- مبادا از مسلمانی غیبت کنید زیرا مسلمان برادر خود را غیبت نکند با اینکه خدا نهی کرده و فرموده برخی از شما برخی را بدگوئی نکنند آیا کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ !!

188- مسلمان در نماز که در برابر خدا ایستاده دستهای خود را روی هم بر سینه نگذارد تا مانند کفار یعنی مجوس گردد.

189- بر سر غذا چون بندگان بنشینید و بر روی زمین غذا بخورید و ایستاده ننوشید.

190- چون در نماز بجانور گزنده ای دچار شدید آن را در زیر خاک کنید و بر آن آب دهن بیندازید یا آن را در میان پارچه بپیچید تا فارغ شوید.

191- رو از قبله برگردانیدن نماز را میبرد کسی که چنین کند باید نماز را از سر بگیرد.

192- کسی که پیش از آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللّهُ أحَدٌ و انا انزلنا و آیه الکرسی بخواند همیشه مالش محفوظ ماند و کسی که پیش از آفتاب اینها را بخواند در آن روز هر چه ابلیس کوشد گناهی نکند.

193- از کجی در دین و غلبه مردان بخدا پناه برید هر کس با ما مخالفت کرد هلاک شد.

194- بالا زدن جامه پاک کردن آنست خدا فرماید جامه های خود را پاکیزه کن یعنی بالا بزن.

195- یک انگشت عسل شفای هر دردی است خدای تعالی فرماید از شکم زنبورها عسلی بیرون می آید که در آن برای مردم شفاست، عسل و قرائت قرآن و جاویدن کندر بلغم آب میکند.

196- در آغاز طعام نمک بخورید اگر مردم میدانستند که در نمک چه خواصی است او را بر تریاق مجرب مقدم می دانستند کسی که در آغاز خوراک نمک بخورد هفتاد درد و آنچه جز خدا نمیداند از او برود.

197- در تابستان بر سر تب دار آب سرد بریزید که سوزش آن را خاموش کند.

198- در هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر روزه عمرانه است، ما دو پنجشنبه روزه میداریم که میان آن ها یک چهار شنبه است زیرا خدای عز و جل جهنم را روز چهار شنبه آفریده.

199- چون کسی حاجتی داشته باشد بامداد پنجشنبه دنبال آن رود زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بار خدایا بامدادان روز پنجشنبه را بر امت من مبارک گردان و چون از خانه بیرون رود آخر سوره آل عمران را (از إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ) با آیه الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد بخواند که حوائج دنیا و آخرت از آن بر آورده شود.

200- جامه های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش ضعیف است، هیچ کدام شما با جامه بدن نما بنماز نایستد در برابر خدا.

201- بسوی خدای عز و جل توبه کنید و در دائره محبت او در آئید زیرا خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگان را، مؤمن توبه میکند.

202- چون مؤمنی به برادر خود اف گوید میان آن ها جدائی افتد و اگر باو گوید تو کافری یکی از آن دو کافر شوند و چون او را تهمت زند اسلام در دلش آب شود چنانچه نمک در آب حل شود.

203- در توبه برای هر کس خواهد باز است بخدا توبه نصوح کنید شاید خدا گناهان شما را جبران کند.

204- چون عهدی بستید بر آن وفا کنید هیچ نعمت و خرمی از میان نرود مگر بواسطه گناهی که مرتکب شوند خدا به بندگان ستم نمیکند اگر بدعا و بازگشت سبقت میجستند بلا نمی آمد و چون بلا آمد و نعمت رفت اگر باز هم بدرگاه خدا زاری کنند با نیت درست و سبک نشمارند و اسراف نورزند خدا مفاسد آن ها را اصلاح میکند و نیکی ها را بآنها بر میگرداند.

205- چون کار بر مسلمان سخت شد بپروردگار خود شکایت کند که کلید امور و تدبیر هر چیز بدست او است.

206- در هر مردی یکی از سه خصلت هست: تکبر، بد فالی، آرزوی بیجا- هر گاه یکی از شما گرفتار تکبر شد با بنده و خدمتکارش هم غذا شود و گوسفند بدوشد و چون فال بد زد بدان اعتماد نکند و نام خدا را ببرد و کار را بگذراند و چون آرزوی بیجائی کرد از خدا درخواست کند و خود را بدست نفس اماره ندهد که او را بگناه کشاند، 207- با مردم بآنچه میشناسند و قبول دارند آمیزش کنید آنچه را باور ندارند وانهید آن ها را بروی خود و ما واندارید امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که دلش را خدا بایمان آزمایش کرده.

208- چون شیطان یکی از شما را وسوسه کرد بخدا پناه برد و بگوید بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان دارم.

209- چون خدا بمؤمنی جامه نوی داد وضوء سازد و دو رکعت نماز بگذارد که در آن ها سوره حمد و آیه الکرسی و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلناه بخواند و خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم که خدا را در آن گناه نکند و بهر نخی از آن ملکی باشد که برای او خدا را تقدیس کند و طلب آمرزش نماید و بر او رحمت کند 210- بهم بد بین نباشید که خدا از آن نهی کرد.

211- من با رسول خدایم و خاندان و دو سبطم در سر حوض با منند هر کس ما را میخواهد بگفتار ما برود و از کردار ما پیروی کند هر خاندانی افراد نجیب دارند ما و دوستان ما شفاعت میکنیم مردم برای دیدار ما در سر حوض بر یک دیگر سبقت میجویند، ما دشمنان خود را از آن دور میکنیم و دوستان خود را از آن سیراب میکنیم هر کس از آن شربتی بنوشد هرگز تشنه نشود، در حوض ما دو مجری از بهشت روانست یکی از تسنیم (چشمه علیای بهشت) و یکی از معین بر کناره آن خاک زعفران و ریگهائی از در و یاقوت است این همان نهر کوثر است.

212- جریان امور بخواست خدای عز و جل است بدست بندگانش نیست اگر بدست بندگان بود هرگز بجای ما دیگران را اختیار نمیکردند ولی خداوند برحمت خود مخصوص گرداند هر کس را بخواهد خدا را حمد کنید برای آنکه شما را بنعمت بزرگی که حلال زاده گی است اختصاص داده.

213- روز قیامت هر چشمی گریان است روز قیامت هر چشمی بی خوابست مگر چشم کسی که خداوند او را بکرامت خود مخصوص کرده و بر مصیبت حسین علیه السّلام و خاندانش گریسته.

214- شیعیان ما چون زنبور عسلند اگر مردم بدانند چه عقیده ای دارند آن ها را میخورند.

215- کسی که بر طعام نشسته شتابزده نکنید تا از خوردن فارغ شود و نه کسی را که بر سر غائط است تا قضای حاجت کند.

216- چون یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید لا اله الا اللَّه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للَّه رب العالمین و چون پس از خواب نشست پیش از آنکه برخیزد بگوید حسبی اللَّه حسبی الرب من العباد حسبی اللَّه الذی هو حسبی منذ کنت حسبی اللَّه و نعم الوکیل.* یعنی عاقبت کار را خداوند میداند و اگر آن علم حاصل بوده برای بندگان خدا، می فهمیدند در انتخاب ما خیر و سعادت است.

217- چون یکی از شما در شب از خواب بیدار شد باطراف آسمان نگاه کند و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ.

218- سر کشیدن در چاه زمزم دردها را میبرد از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بنوشید زیرا زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات، نیل، سیحون و جیحون و آن ها هم دو نهرند

219- شخص در رکاب سلطان جور که بحکمش اطمینان نیست و دستور خدا را در باره غنیمت اجراء نمیکند نباید جهاد کند هر کس بر این حال بمیرد کمک کار دشمن ما است در غصب حق ما و آلوده شدن بخونهای ما و مردنش مردن جاهلیت است.

220- یاد ما خانواده درمان دردها و بیماری ها و وسوسه سینه ها است و دوستی ما رضایت پروردگار عز و جل است.

221- کسی که دستورات ما را دریافت کند در پیشگاه قدس با ما است و کسی که منتظر سلطنت ما باشد چون کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده.

222- کسی که در جنگ با ما بیاید یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

223- ما در یاری و فریادرسی هستیم در هنگامی که ستم شوند و راه چاره بر آن ها بسته شود ما باب حطه و باب سلامت هستیم هر که از آن در آید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود.

224- خدا بما آغاز کرده و بما انجام میدهد بما محو کند و بما اثبات کند و بما زمانه سخت را برطرف کند و بواسطه ما باران فرستد، فریبنده شما را از خدا گول نزند.

225- از روزی که خدا درهای آسمان را بسته یک قطره رحمت از آن نباریده و چون قائم ما ظهور کند آسمان رحمت خود را ببارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه از سینه بندگان زدوده شود و درندگان و دامها بسر صلح آیند بطوری که زن از عراق پیاده بشام رود و همه را بر سر سبزه قدم گذارد و آرایش و زیور خود را در بر دارد هیچ درنده ای او را بهراس نیاورد و از آن نترسد.

226- اگر بدانید در مقاومت با دشمنان خود چه مقامی دارید و در صبر بر آزارشان چه اجری میبرید چشم شما روشن می شود.

227- چون مرا از دست بدهید پس از من چیزهائی خواهید دید که از دست ملحدان و دشمنان آرزوی مرگ میکنید از دست کسان خود خواه که حق خدا را سبک شمارند و بجان خود بترسید چون چنین شد برشته محکم حق بچسبید و دسته دسته نشوید و صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

228- بدانید که خداوند بندگان متلون و بوقلمونی خود را دشمن دارد.

229- از حق و دوستی اهل حق بر کنار نشوید کسی که دیگری را بر ما گزیند هلاک می شود و دنیا هم از دستش میرود و خواهد مرد.

230- چون بخانه خود در آئید بر اهل خود سلام دهید بگوئید السلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوئید السلام علینا من ربنا.

231- هنگام ورود در منزل سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانید تا فقر شما برطرف شود.

232- بکودکان خود نماز یاد بدهید و چون بهشت سال رسیدند آن ها را از نماز مؤاخذه کنید 233- بسگها نزدیک نشوید کسی که با سگ تماس کرد اگر تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد آب به جامه اش بپاشد.

234- اگر حدیثی از ما شنیدید که نمی فهمید آن را بما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آن را بدانید.

235- سر فاش کن و شتابزده نباشید،

236- کسانی که پیش افتاده و غلو کرده اند بحد تعلیمات ما برگردند و کسانی که کوتاه آمده و مقصرند خود را بما برسانند، کسی که بما متمسک شد بمقصود میرسد و کسی که راه دیگری رود غرق می شود،

238- برای دوستان ما فوجهائی است از رحمت خدا و برای دشمنانمان فوجهائی است از غضب خدا،

239- روش ما میانه روی و مسلک ما درست است،

240- در پنج نماز احکام شک جاری نیست و شک در رکعات موجب بطلان است در نماز وتر و در نماز جمعه و دو رکعت اول از هر نماز واجب که احکام شک دارد و در نماز صبح و در مغرب،

241- بنده خدا بی وضوء قرآن نخواند،

242- هر سوره ای که خواندید رکوع و سجود آن را ادا کنید یعنی در نافله،

243- مرد در پیراهنی که یک ور پوشیده نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده؛

244- مرد در یک جامه میتواند نماز بخواند که دو گوشه اش را بگردنش ببندد و در یک پیراهن ضخیم که دکمه های آن را بیندازد،

245- مرد بر صورت یا فرشی که در آن صورت باشد نماز نخواند ولی جایز است صورت زیر پاهایش باشد یا جامه ای بروی آن اندازد که پوشیده شود و شخص در حال نماز پولهای صورت دار در جامه خود گره نکند ولی جایز است آنها را در همیان بگذارد یا در جامه دیگری و در صورت خوف بر آن بکمر بندد

246- کسی بر قبه گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز نخواند و نه بر نان.

247- تا نام خدا نبرد وضوء نسازد.

248- پیش از آنکه دست بآب زند بگوید بسم اللَّه و باللَّه اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و چون از وضوء فارغ شد بگوید اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی اللَّه علیه و آله تا مستحق آمرزش شود.

249- هر کس با معرفت نماز بخواند آمرزیده شود.

250- کسی در وقت نماز فریضه نماز نافله نخواند مگر عذری داشته باشد نافله را پس از نماز فریضه در صورت امکان قضا کند خدا فرموده آن کسانی که دائم در نمازند یعنی آنچه شب از آنها فوت شود در روز قضا کنند و آنچه روز از آن ها فوت شود در شب قضا کنند.

251- در وقت فریضه قضای نافله نخوانند نخست فریضه را بخوان سپس هر چه خواهی نماز بخوان

252- نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در حج صرف کردن برابر هزار درهم صدقه است.

253- مرد در نماز خود باید خشوع داشته باشد زیرا هر کس دلش ترس از خدا دارد اعضایش هم ترس دارند با هیچ چیز در نماز بازی مکن.

254- قنوت نماز جمعه پیش از رکوع است، در رکعت اول نماز جمعه سوره حمد و جمعه خوانده شود و در دوم حمد و منافقون.

255- در هر دو رکعت بعد از سجده باید بنشینید تا اعضای شما بجا افتد سپس برخیزید روش ما چنین است:

256- چون یکی از شما از نماز برخیزد دستش را بسینه اش برگرداند چون برابر خدای جل جلاله بایستید سینه را پیش دارید و راست بایستید و خم نباشید و چون یکی از شما از نماز فارغ شد دستها بسوی آسمان بلند کند و دعا نماید.

عبد اللَّه بن سبا عرض کرد یا امیر المؤمنین مگر خدا در هر جا نیست؟ فرمود چرا عرض کرد پس چرا بنده دستش بسوی را آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نخواندی که می فرماید روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا دستور داده که روزی را از جان آن بخواهید و جای روزی و آنچه خدا وعده داده است آسمان است.

257- بنده از نماز خود منصرف نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ باو پناه برد و از او بخواهد که حور العین باو روزی کند.

258- چون بنماز بایستید نماز کسی را بخوانید که با نماز وداع میکند.

259- تبسم نماز را نمیبرد ولی خنده قاه قاه نماز را میبرد.

260- چون خواب بر دل مستولی شد وضوء لازم است.

261- چون در میان نماز چرتت گرفت و خواب بر تو مسلط شد نماز را ببر که مبادا بر خود بجای دعا نفرین کنی.

262- هر که بدلش ما را دوست دارد و با زبانش ما را کمک کند و بدستش با ما در نبرد دشمنان همکاری کند او در بهشت با ما همدرجه است.

263- هر که از دل دوست دارد و با زبان ما را یاری کند ولی در حال هدنه بسر برد و فیض جهاد با ما را درک نکند یک درجه پائین تر است. 264- هر

کس که از دل ما را دوست دارد ولی با زبان و دست ما را یاری نکند دو درجه فرودتر است.

265- هر کس ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست زیانی بما نرساند در دوزخ است.

266- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با زبان بما زیان رساند در دوزخ است.

267- هر کس از دل ما را دشمن دارد و با دست و زبان خود بما زیان رساند در دوزخ است و هم نشین دشمن ما است.

268- اهل بهشت بمنزل ما و منزل شیعیان ما نگرانند چنانچه مردم کنون بستاره ها مینگرند.

269- و چون از سوره هائی که آغاز آن ها سبح یا یسبح است فارغ شدید بگوئید سبحان اللّه الاعلی

270- چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ را خواندید بر آن حضرت صلوات بفرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز.

271- در بدن عضوی نیست که کمتر از چشم شکر خدا کند چشم خود را نگهدارید و بهر جا خواهد باز نکنید تا شما را از یاد خدای عز و جل باز ندارد.

272- چون سوره و التین را خواندید در آخرش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و هر گاه در قرآن جمله قولوا آمنا قرائت کردی پس از آن بگو آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آیه 52 سوره آل عمران) 273- بنده در تشهد آخر که نشسته بگوید اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلّی الله علیه و آله و أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ سپس اگر حدثی از او پدیدار شود نمازش درست است.

274- خدا بچیزی پرستش نشده که از پیاده رفتن بخانه او سخت تر باشد.

275- خیر را از سم و اعناق شتران بجوئید که میروند و می آیند.

276- خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا رسول خدا دستور داد کشمشی را که از طائف برای او آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند چون آبش تلخ بود میخواست تلخی آن کم شود چون نبیذ خیس شده کهنه شد او را نیاشامید (زیرا مسکر می شود)

277- چون مرد برهنه شود شیطان باو نگاه کند و در او طمع نماید؛ خود را بپوشید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کند و میان جمعی بنشیند.

278- کسی که چیزی خورد که بویش آزار دهد بمسجد نرود.

279- مرد در سجده نماز واجب پائین تنه خود را بلند کند.

280- چون کسی از شما خواهد غسل کند نخست دو ذراعش را بشوید.

281- چون نماز میخوانی چنان بخوان که خود قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خود را بشنوی 282- چون از نماز منصرف شوی بسمت راست توجه کن.

283- از دنیا توشه ای برگیر و بهترین توشه ای که از آن برگیری تقوی است.

284- از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان پس حیوانی را که بحلالی نشناسید نخورید،

285- هر که دردی گرفت و تا سه روز آن را بکسی اظهار نکرد و بخدا نالید بر خدا شایسته است که ویرا عافیت بخشد.

286- دورترین حالات بنده خدا وقتی است که شکم خوارگی و زن بارگی را وجهه همت خود کند

287- مرد نباید سفری کند که میترسد در آن نماز یا دینش از دست برود.

288- چهارند که گوش بهمه کسی دارند پیغمبر صلّی الله علیه و آله و بهشت و دوزخ و حور العین چون بنده از نماز خود فارغ شد بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و خاندانش صلوات فرستد و بهشت را از خدا درخواست کند و از دوزخ بحضرت او پناه برد و از او بخواهد که حور العین را بوی تزویج کند زیرا هر که بر محمد صلّی الله علیه و آله پیغمبر اسلام صلوات

فرستد پیغمبر صلّی الله علیه و آله آن را بشنود و دعای او بدرگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت بگوید پروردگارا آنچه را بنده ات خواسته باو بده و هر که از دوزخ بخدا پناه برد دوزخ گوید پروردگارا بنده ات را از آنچه پناه جسته پناه بده و هر کس حور العین درخواست کند گویند بار خدایا آنچه را بنده ات خواسته بده.

289- سرود زاری شیطان است از برای بهشت.

290- هر کدام شما خواهد که بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش نهد و بگوید بسم اللّه وضعت جنبی للّه علی مله ابراهیم و دین محمد صلّی الله علیه و آله و ولایه من افترض اللّه طاعته ما شاء اللّه کان و ما لم یشاء لم یکن هر که هنگام خواب این ذکر را بگوید از دزد غارتگر و زیر آوار رفتن محفوظ ماند و فرشتگان برایش استغفار کنند، 291- هر که هنگام خواب چون در بستر خوابید سوره قُلْ هُوَ اللّهُ را بخواند خداوند پنجاه هزار فرشته بدو بگمارد تا در آن شب او را پاسداری کنند، 292- چون یکی از شما خواست بخوابد پیش از آنکه پهلو بر بستر نهد بگوید اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه اللّه و عظمه اللّه و جبروت اللّه و سلطان اللّه و رحمه اللّه و رأفه اللّه و غفران اللّه و قوه اللّه و قدره اللّه و جلال اللّه و بصنع اللّه و ارکان اللّه و بجمع اللّه و برسول اللّه و بقدره اللّه علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یخرج منها و من شر کل دابه انت آخذ ناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شی ء قدیر و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السّلام را با این ذکر در پناه خدا می سپرد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله ما را بدان دستور داده است.

293- ما گنجوران دین خدائیم، ما کلیدهای دانشیم چون یک پیشوا و جلوداری از ما برود پیشوا و امام دیگری پدیدار گردد، هر کس پیروی از ما کند گمراه نباشد و هر کس منکر ما شود براه راست نمیرود هر کس با دشمن ما بزیان ما همدستی کند نجات نیابد هر که ما را واگذارد یاری برای او نیست، برای طمع در دنیا و کالای آن که از میان میرود و آنها را وامیگذارید و از دست می دهید با ما مخالفت نکنید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت برگزید و آن را بر ما مقدم داشت فردای قیامت حسرتش بزرگ باشد اینست مقصود از گفتار خدای عز و جل (در سوره زمر آیه 55) هر کسی میگوید وا حسرتا که در باره خدای خود کوتاه آمدم و براستی از مردمان خوار میباشیم،

294- کودکان خود را نظیف و پاکیزه کنید و چرک غذا را از آنها بشوئید زیرا شیطان آن را میبوید و بچه را به دهشت میاندازد و بد خواب میکند و دو فرشته نویسنده اعمال شما از آن در آزارند

295- نخست نگاه در زن از آن شما است ولی نگاه خود را تکرار نکنید و از گرفتاری بدان بترسید،

296- دائم الخمر خدا را چون بت پرست برخورد میکند حجر بن عدی عرض کرد ای امیر المؤمنین دائم الخمر کی است؟ فرمود آنکه هر وقت می بیابد بنوشد.

297- هر کس نوشابه مست کننده نوشد و مست شود تا چهل شبانه روز نمازش قبول نشود.

298- هر کس در باره مسلمانی سخنی گوید که مقصودش ریختن آبروی او باشد خداوند او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا دلیلی آورد که خود را معذور کند.

299- دو مرد برهنه زیر یک جامه نخوابند اگر خوابیدند باید تأدیب و تعزیر شوند.

300- کدو بخورید که مغز را بیفزاید پیغمبر صلّی الله علیه و آله از کدو خوشش می آمد.

301- پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید زیرا خاندان محمد صلّی الله علیه و آله چنین کنند.

302- امرود دل را روشن کند و دردهای درون را تسکین دهد.

303- چون انسانی بنماز ایستد شیطان بدو رو کند و او را از روی حسرت تماشا کند زیرا ببیند که در رحمت خدا فرو رفته.

304- بدترین امور دینداری کارهای تازه در آمد و بدعتهاست و بهترین امور آن ها است که خدا پسندیده.

305- هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت برگزید سرانجامش خطرناکست.

306- آب را بوی خوش قرار دهید 307- هر کس بدان چه خدا برایش قسمت کرده خشنود باشد تن خود را آسوده کرده،

308- هر کس زندگی و عمر خود را در آنچه ویرا از خدا دور کند گذرانید زیانکار است،

309- اگر نماز گذار بداند در حال نماز چگونه جلال خدا او را فرا گرفته خوش ندارد که هرگز سر از سجده بردارد،

310- مبادا کار خود را تأخیر اندازید تا میتوانید بدان پیشدستی کنید،

311- هر چه روزی شماست هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسید و هر بلائی که برای شما مقدر شده نمیتوانید با هیچ حیله جلوی آن را بگیرید،

312- امر بمعروف کنید، و از منکرات جلوگیری نمائید در برابر مصیبات شکیبا باشید،

313- شناختن حق ما چراغ مؤمن است،

314- بدترین کوریها برای کسی است که از فضائل ما کور باشد و با ما دشمنی ورزد با اینکه ما در باره او گناهی نداریم جز آنکه او را بحق دعوت میکنیم و دیگران او را به فتنه و دنیا میخوانند آشوبگری و دنیا را بر ما گزیند و از ما بیزاری جوید و با ما دشمن گردد.

315- پرچم حق بدست ماست هر کس در سایه آن در آید او را فرا گیرد و هر کس بدان پیشدستی جوید کامیاب است و هر کس با آن مخالفت کند هلاک شود و هر که از آن جدا گردد پست شود و هر کس بدان چنگ زند نجات یابد.

316- من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای ستمکارانست، 317- بخدا دوست ندارد مرا جز مؤمن و دشمن ندارد مرا جز منافق.

318- چون بهمکیشان خود رسیدید دست بدهید و خوشروئی و شادمانی از خود نشان دهید تا از هم جدا شوید در صورتی که گناهانتان ریخته باشد.

319- چون یکی از شما عطسه کرد باو بگوئید یرحمکم اللّه و او در جواب بگوید یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ و یرحمکم خدا فرماید (در سوره نساء آیه 86) هر گاه شما را تحیت گفتند بهتر از آن پاسخ دهید یا همان را رد کنید.

320- با دشمن خود دست بده و خوشرفتاری کن و اگر چه بد دارد زیرا خدا بدان دستور داده و فرمود (در سوره حم سجده آیه 34) بدان چه نیکتر است بدی را پاسخ ده تا دشمن تو چون دوست صمیمی شود بر خورد نکنند بدین روش نیک مگر کسانی که بردبارند و برخورد نکند بدان مگر صاحبان بخت پیروز،

321- سخت تر مجازاتی که از دشمن خود کنی اینست که در باره او خدا را اطاعت کنی و بدستور حق با او رفتار کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت خدای عز و جل را گناه میکند.

322- دنیا میچرخد بهره خود را بآرامی از آن بطلب تا نوبت آن بتو برسد.

323- مؤمن بیدار و در انتظار و ترسان است در انتظار فرج دنیوی یا مرگ با سعادت است از بلائی که مجازات گناه او است میترسد و برحمت پروردگار خود امیدوار است.

324- مؤمن بدون بیم و امید نیست از گذشته خود ترسان است و از جستجوی آنچه خدا وعده داده غفلت نورزد و از آنچه خدا بدان بیم داده ایمن نیست.

325- شما آبادکنندگان زمین هستید خدای عز و جل شما را در آن جای داده تا ببیند چه میکنید؟ خدا را در آنچه از شما می بیند واپائید.

326- جاده وسیع را بروید مبادا دیگران جای شما را بگیرند 327- هر کس عقل کامل دارد نیک رفتار و دین نگهدار است.

328- بدریافت آمرزش پروردگار خود پیشدستی کنید و بدان بهشتی که پهنای آن برابر آسمان و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده، شما بدان بهشت نمیرسید جز به تقوی.

329- هر کس آلوده گناه شد از یاد خدا بیرون رود.

330- هر کس از پیشوای برحق دریافت وظیفه نکند خدا شیطانی بر او بگمارد و او همچنین با او باشد.

331- چرا مخالفین شما در گمراهی خود بصیرتر و در کینه توزی سخت تر و در صرف مال برای ترویج مرام خود بخشنده ترند از شما همانا برای آنست که شما بدنیا دل دارید و بدان تکیه کردید و بستم کشیدن خو کردید و به کالای دنیا بخل ورزیدید و در آنچه وسیله عز و سعادت و نیروی شما است برای اینکه بشما ستم کنند کوتاهی کردید نه در باره آنچه خدا بشما فرموده از او آزرم دارید و نه برای خود مصلحت اندیشی میکنید.

332- در هر روز ستمی تازه میکشید و از خواب غفلت بیدار نمیشوید و سستی شما بسر نمیرسد.

333- پوسیدگی و تباهی خود را نمی بینید هر روز دین شما کهنه تر و بی رونق بی رونق تر می شود و شما سرگرم دنیای خود هستید خدای عز و جل میفرماید ستمکاران را پشتیبان خود نکنید تا در آتش افتید و جز خدا دستگیری نداشته باشید و یاری نشوید.

334- فرزندان خود را نامگذاری کنید اگر ندانید پسرند یا دختر نامی بر آنها بگذارید که بمرد و زن هر دو اطلاق شود (چون حشمت و نصرت و عزت) زیرا همان فرزندی که سقط هم شده در قیامت با شما برخورد کند و اگر نام آن را نگذاشته از پدر مؤاخذه کند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله بفرزند فاطمه زهرا علیها السّلام پیش از آنکه زائیده شود محسن نام گذاشت.

335- مبادا ایستاده آب نوشید که باعث درد بیدرمان است یا خداوند عافیت بدهد.

336- چون بچهار پا سوار شوید نام خدا را ببرید و بگوئید «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ » (آیه 14 سوره زخرف)

337- چون یکی از شما بسفر رود بگوید «اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر» و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد.

338- چون در منزلی فرود آمدید «بگوئید اللهم «أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ » 339- چون چیزی از حوائج خود را از بازار بخرید هنگام

ورود ببازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بوار الایم (مرگ زن بیوه) 340- کسی که پس از نماز در مسجد منتظر وقت نماز دیگری بماند زائر خدا باشد و بر خدا حق است که زائر خود را گرامی دارد و هر چه خواهد باو بدهد.

341- کسی که بحج و عمره رود مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمان خود را گرامی دارد و بخشش آمرزش را بوی دهد.

342- هر کس بکودک بی شعوری نوشابه دهد خدا او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا عذر خود را محرز نماید.

343- صدقه برای مؤمن سپر بزرگی است از آتش و برای کافر وسیله حفظ مال اوست بزودی بوی عوض داده شود و بلاها را از او بگرداند ولی در آخرت بهره ندارد.

344- از زبان، دوزخیان برو در آتش افتند.

345- از زبان بنوریان نور بخشند زبان خود را نگهدارید و آن را بذکر خداوند مشغول کنید 346- پلیدترین کسبها آنست که گمراهی آورد و بهترین کسبها کارهای نیک است.

347- مبادا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی شوید.

348- چون پلیدی از تو بیرون شد بگو خدا آنچه را بد است از من دور کرد.

349- چون از حمام بیرون شدی و برادر دینی تو بتو بگوید خوش باد حمام و گرمابه ات بگو «انعم اللّه بالک» (آسوده خاطر باشید) 350- چون برادرت بتو گوید «حیاک اللّه بالسلام» در جوابش بگو انت «حیاک اللّه بالسلام و احلک دار المقام.

351- در راه نشاش و تغوط مکن.

352- درخواست پس از مدح است اول خدا را مدح کنید سپس حاجات خود را بخواهید.

353- ای کسی که دعا میکنی مطلب نامشروع و غیر ممکن را مخواه.

354- چون خواستید کسی را برای پسری تهنیت بگوئید بگوئید خداوند این بخشش را بر تو مبارک کند و او را بجوانی برساند و برو احسانش را بتو روزی کند.

355- چون برادر دینی تو از مکه برگشت میان دو چشم او را به بوس و دهانش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن را بوسیده است چشمش را ببوس که با آن خانه خدا را دیده، پیشانی و رویش را ببوس و در مبارکبادش بگوئید خدا حجت را قبول کند و آن را منظور دارد و آنچه خرج کردی بتو عوض بدهد و این را آخرین حجت قرار ندهد.

356- از مردمان پست و بی آبرو بپرهیزید که از خدا نمیترسند و کشندگان پیغمبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنهایند.

357- خدا توجهی بزمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و در غم ما غمناک و مال و جان خود را در راه ما بدهند آنها از ما باشند و بما ملحق شوند.

358- هر کس از شیعیان ما مرتکب گناهی شود نمیرد تا ببلائی دچار شود که کفاره گناهش گردد این بلا در مالش باشد یا در فرزند یا در جانش تا بیگناه خدا را ملاقات کند اگر گناهی بر او باقی ماند جانش را بسختی گیرند.

359- شیعه ما صدیق و شهید از دنیا رود زیرا امامت ما را تصدیق کرده و برای خدا در راه ما دوستی و دشمنی کرده و بخدا و رسولش ایمان آورده خدای عز و جل (در سوره حدید آیه 19) فرماید آنان که بخدا و رسولانش و ایمان آورند هم آنان صدیقان و شهیدان باشند نزد پروردگار خود مزد و نور خود را دریابند.

360- بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه دسته شوند یکی از آنها در بهشت باشد.

361- هر کس سر ما را فاش کند خدا سختی آهن را باو بچشاند.

362- فرزندان خود را روز هفتم ولادت آنها ختنه کنید از سرما و گرما اندیشه نکنید.

363- ختنه تن را پاکیزه کند 364- زمین از شاش نبریده زاری کند.

365- مستی چهار نوع است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی.

366- چون کسی از شما بخوابد دستش را زیر گونه راست نهد زیرا نمی داند که بیدار می شود یا نه.

367- دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

368- ماهی کمتر بخورید زیرا گوشت بدن را آب میکند و بلغم را میافزاید و دل را سخت میکند 369- سر کشیدن شیر شفای هر دردی است جز مرگ 370- انار را با پیه آن بخورید که معده را شستشو می دهد.

371- هر دانه ای از انار که در معده جا کند تا چهل روز دل را زنده میکند و جان را روشنی بخش است و امانی است از مرض و وسوسه شیطان را سست میکند.

372- سرکه خوب نان خورشی است صفرا را کم میکند.

373- کاسنی بخورید که در هر بامداد قطره ای از قطرات بهشت بر آنست.

374- از آب باران بنوشید که تن را پاکیزه میکند و بیماری ها را میبرد خدا (در سوره انفال آیه 11) فرماید و فرو میفرستد از آسمان آبی که شما را پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را بهم پیوند کند و قدمها را استوار فرماید.

375- سیاه دانه برای درمان هر دردی است مگر زهرناک باشد 376- گوشت گاو مرض آور است

377- شیر گاو دواء است.

378- روغن گاو شفا است.

379- برای زن آبستن دوا و غذائی بهتر از خرمای تازه نیست خدای تعالی بمریم فرمود تنه نخل خرما را بجنبان تا برای تو خرمای تازه بیفتد پس

بخور و بنوش و چشم خود را بفرزند عزیز خود روشن دار 380- کام فرزندان خود را با خرما بردارید.

381- رسول خدا صلّی الله علیه و آله کام حسن و حسین علیهما السّلام را با خرما برداشت.

382- چون کسی خواهد با زن خود بیامیزد او را بشتاب نیاورد و مهلتش دهد تا خود را آماده کند.

383- زنان حوائج و مقدماتی دارند تا با شوهر خود بخوابند.

384- چون کسی زن بیگانه ای دید و از او خوشش آمد با زن خود بخوابد او هم همانی را که از او میخواهد دارد.

385- شیطان را بدل خود راه ندهید دیده را از زنان بیگانه بگردانید.

386- اگر دلش خواست زنی و زن ندارد برود دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد کند و صلوات بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله بفرستد و از فضل خدا بخواهد که از مرحمت خود او را مستغنی کند.

387- چون کسی با زن خود در آمیخت در آن حال سخن کم گوید.

388- گفتار در جماع باعث لالی است.

389- کسی بدرون فرج زن خود نگاه نکند شاید چیزی ببیند که بدش آید نگاه بدان موضع باعث کوری است.

390- چون کسی با زن خود مجامعت کند بگوید خدایا من بدستور تو فرج او را حلال کردم و آن را برسم امانت از تو پذیرفتم اگر فرزندی از او بهره من کردی پسری تمام باشد و شیطان را در او بهره و شرکتی نباشد 391- حقنه یکی از چهار درمان است.

392- رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بهترین درمان حقنه است.

393- حقنه شکم را فربه کند و درد درون را رفع کند.

394- حقنه تن را نیرومند کند.

395- سعوط بینی را از بنفشه بسازید.

396- بر حجامت مواظبت کنید.

397- چون کسی خواهد با عیال خود مجامعت کند شب اول ماه و نیمه ماه نباشد که شیطان در این دو وقت فرزند میجوید و شیاطین دیگر هم پیرو او دنبال فرزند می آیند و در فرزند شما شرکت میکنند.

398- در روز چهار شنبه نوره نکشید.

399- روز چهار شنبه روز نحس همیشه گی است در آن روز دوزخ آفریده شده

400- در روز جمعه ساعتی است که هیچ کس در آن حجامت نکند مگر آنکه بمیرد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (امیر المؤمنین علیه السّلام در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت)

امام محمد باقر علیه السّلام گفته که از پدران خود شنیده که امیر المؤمنین علیه السّلام در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت- و آنها از این قرار است: خون گرفتن تن را تندرست و خرد را استوار می کند، عطر زدن به آبخوره از کارهای پیامبر صلّی الله علیه و آله است و پاک کننده دهان با مسواک کردن خشنودی خدا و سیرت پیامبر صلّی الله علیه و آله و پاک کننده دهان است، صابون پوست را نرم و مغز را افزون و مجاری آب را در تن آسان می سازد و خشکی را دور می کند و رنگ چهره را باز می کند، شستن سر شوخ را دور می کند و گرد و خاک را زایل می کند، آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و دهان و بینی را پاک می کند، انفیه در بینی رساندن سر را سالم و بدن را پاکیزه و درد سر را رفع می کند، نوره کشیدن حزم آورد و تن را پاک کند، نیکو ساختن پای افزار تن نگاهدارد و به پاکیزگی و نماز یاری می کند، گرفتن ناخن از درد بزرگ دفاع می کند و روزی را فراوان، دور کردن موی زیر بغل بوی بد را دور می کند و سنت پیامبر است.

شستن دستها قبل خوراک و بعد از آن سبب افزایش روزیست و دیده را روشن می کند شب زنده داری تندرستی تن و خشنودی خداست و خواستن آمرزش خدا و پیروی از پیامبر است خوردن سیب سازش معده

است، کندر خاییدن دندانها را استوار می کند و بلغم را بر طرف و گند دهان را می برد. نشستن در مسجد از سپیده دم تا برآمدن آفتاب از پی روزی رفتن بهتر است خوردن به دل ناتوان را نیرومند می کند و معده را پاک می سازد و ترسان را دلاور می گرداند و فرزند را نیکو روی، هر روز 21 دانه مویز سرخ ناشتا خوردن همه دردها را دور می کند مگر درد مردن را. موی سفید را مکند که آن نور مسلمانی است. هر که موی خود را در اسلام سفید کند، در قیامت نور او گردد. مسلمان جنب مخوابد، مسلمان بی دست نماز مخوابد، هر گاه آب نداشت با خاک تیمم کند، چون که در خواب روان مؤمن به سوی خدا بالا رود، خدا آن را پذیرد، و نیکی دهد هر گاه مرگ وی رسیده باشد، خدا آن را در خزانه آمرزش خویش نگاهدارد. و هر گاه نرسیده باشد با فرشتگان امین خود آن را باز پس فرستد تا به تن وی بازگردد. مؤمن به سوی قبله خیو میفکند و هر گاه از فراموشی چنین کند، از خدا آمرزش خواهد. مکلف در جای سجده مدمد. در خوراک و آشامیدنی خود مدمد. در بازو بند خود مدمد، آدمی تکیه بر دست افزار مخوابد از پشت بام در هوا مشاشد در آب روان مشاشد، و هر گاه این کار کند، دردی بدو رسد جز خویشتن کس را نکوهش مکند، چون که در آب و هوا نیز موجوداتی هستند، مرد بر روی مخوابد هر گاه کسی را دیدید بر روی خفته او را بیدار کنید و مگذارید چنین بخسبد، با حال کسل و چرت به نماز مایستید.

در نماز به اندیشه دیگری فرو مروید چون برابر خدا ایستاده اید، برای بنده آن نماز به شمار آید که با حضور قلب باشد. آنچه از خوان بیرون افتد آن را بخورید چون درمان هر در دست به فرمان خدا برای هر که به آن تندرستی بخواهد. پس از خوردن انگشتانی که با آن خوراک خورده اید بلیسید تا خدا به شما برکت دهاد. پوشاک پنبه یی بپوشید که پیامبر صلّی الله علیه و آله می پوشید و مو و پشم مپوشید مگر برای سببی، پیامبر می گفت: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد که نشانه نعمت خویش را در بنده بنگرد. با خویشاوندان گرمی کنید و اگر چه به درودی باشد، در قرآن گفته: بپرهیزید از خدایی که مورد پرستش وی قرار گیرید و از خویشاوندان که خدا به شما ارزانی داشته: روز خود را به چنان و چنین و سخنان چه کردیم و چه خواهیم کرد تباه مسازید زیرا بر شما گماشتگانی گذاشته اند و به شمار شما رسیدگی می کنند.

در هر جا خدای را بیاد آورید که پیوسته با شماست بر محمد و دودمان وی درود فرستید تا خدا به واسطه وی خواهش شما را برآورده کند خوراک گرم را بگذارید تا سرد گردد پیامبر صلّی الله علیه و آله می گفت: بگذارید

تا سرد گردد که برکت در خوراک سرد است به سوی بالا مشاشید و روی به باد نیز مشاشید به کودکان خود کارهای سودمند بیاموزید تا مرجئه اعتقادات خود را به ایشان بار مکنند.

زبان خویش را نگاهدارید و درود فرستید به جای آوردن کار را سودمند دانید سپرده را به خداوندان آن باز پس دهید اگر چه کشندگان فرزندان پیامبران باشند. در بازار به یاد خدا باشید، چون مردمان را آنجا سرگرم به خود یابید، تا سبب فزونی حسنات شما گردد. چون ماه رمضان رسد سفر مکنید چون هر که ماه رمضان را دیدار کرد باید روزه بدارد در باده گساری و مسح به موزه تقیه روا نباشد.

در ستایش ما زیاده روی مکنید، بگویید ما بندگانی پرورده خدا هستیم، و در فزونی ما آنچه خواهید بگویید، هر که ما را دوست دارد باید کارهای ما را نیز دوست داشته باشد، از پرهیزکاری یاری خواهد که پرهیزکاری برترین یاور کار است در کارهای جهان و جاویدان. آنان که از ما نکوهش می کنند با ایشان همدمی مکنید، و نزد دشمنان شما ستایش ما را مگویید و به دوستی ما آشکارا منمایید، تا نزد فرمانروایان خود خوار مگردید، راستی رهایی بخش است، به آنچه از خداست گرایش نشان دهید، بندگی خدای را بجویید، بر بندگی حق شکیبا باشید، چه ناشایست است که مؤمن بی آبرویی به بهشت رود، در قیامت به امید شفاعت ما مباشید بلکه خود نیز نیکی کنید، در قیامت نزد دشمنان خود را رسوا مسازید و نزد ایشان به طمع جهان حقیر پایه خود را پیش خدا تکذیب مکنید، آنچه در دست دیگران می بینید برای خدا از آن صرف نظر کنید.

پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: آنچه نزد خداست برتر و پاینده تر است، بشارت خدا دیده مؤمن را روشن می کند و او خدای را دوست دارد.

برادران ناتوان خویش را خوار مدارید، آنکه مؤمنی را خوار انگارد خدا وی را با او در بهشت فراهم نکند مگر آن زمان که توبه کرده باشد، هر گاه دریافتی که برادر مؤمن تو نیازی دارد پیش از آنکه او گوید اگر ندانسته نیازش را برآور، با یک دیگر یاری و مهربانی و دهش کنید، منافق گوید لیک نکند، زن ستانید چون زن گرفتن روش پیامبران است و مکرر می گفت: هر که روش پیامبر را خواهد زن ستاند و فرزند خواهد تا در قیامت به سبب بسیاری شما بر پیروان دیگری ببالد، شیر زنا کار به کودکان خود مدهید، و شیر زن دیوانه، چون شیر بیماری مادر را به کودک منتقل می سازد. پرنده یی که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد مخورید، و

همچنین از گوشت درنده نیشدار و پرنده چنگال دار، سپرز خوردن خون را تباه می سازد، پوشاک سیاه مپوشید چون جامه فرعون بوده، غده های گوشت را مخورید چون رگ جذام را به حرکت آورد.

در دین قیاس مکنید، دین قیاس بردار نیست، قیاس گران دشمن دین اند، نخستین قیاس گر دیو بود، پای افزار سر و ته برابر مپوشید که از پوشاک فرعون بود، با باده گساران سازش مکنید، خرما داوری هر دردیست، پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: هر که دری از سؤال بر خود گشاید دری از درویشی بر او باز گردد، استغفار بسیار کنید تا روزی جلب کند، از کردارهای نیک پیش افکنید تا فردای قیامت آن را بهره مند گردید، از جدال دوری کنید تا در شک شبهه میفتید هر که نیازی دارد سه وقت را برگزیند، ساعتی از روز آدینه و هنگام نیم روز و هنگام ورزش باد که درهای آسمان در آن وقت باز گردد و آمرزش آید و هنگامی که پرندگان آواز برداشته اند و در آخر شب هنگام دمیدن سپیده که گفته شد: دو فرشته بانگ در اندازند که توبه کننده یی هست تا از وی پذیرند میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب از خدای روزی خواهید که از جهان گردی برای جستجوی روزی برتر است این هنگام خدا روزی بندگان خود را پخش کند.

از آمرزش خدا ناامید مباشید، بهترین بندگی پیش خدا امیدواری به گشایش است تا بنده به آن پاینده باشد. هر گاه نماز بام گزارید به خدا توکل کنید زیرا در آن وقت دهش ها دهند. با شمشیر وارد حرم مشوید. هنگام نماز گزاردن شمشیر برابر خود مگذارید چون قبله محل آسایش است. هر گاه حج گزارید بر گور پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز بروید و دیدار کنید که ترک آن از جفا کاریست. گورهای دیگری نیز که حق آنان به شماست دیدار کنید، نزد آنها از خدای روزی جویید. گناه اندک را خرد مشمارید تا بزرگ نگردد.

سجده را دراز کنید که هیچ کاری بر دیو از آن دشوارتر نباشد که بنگرد فرزند آدم در سجده است و او از این سرکش. بسیار به یاد مرگ باشید و در اندیشه روز رستاخیز تا بر شما آسان گردد. هر گاه کسی از شما را درد دیده عارض شود آیه الکرسی بخواند امید است به گردد. از گناه ها دوری کنید زیرا هر گرفتاری و اندک روزی بودن از گناه است حتی خراش تن و بر خوردن پا و گرفتاری. خدا گفته: هر گرفتاری که به شما می رسد از شماست، هر چند بسیاری را نیز خدا در می گذرد. خدای را هنگام خوردن یاد کنید و سرکشی را کنار گزارید چون آن نیز یکی از نعمتهای اوست وی را بر آن سپاس گزارید. هنگام نعمت سپاسگزار باشید تا از شما روی

گردان نگردد زیرا نعمت هر چه از خداوند خود بیند بر آن گواهی دهد. هر که از خدا به روزی اندک خشنود باشد، خدا از وی به کردار اندک خوشنود خواهد بود. از کوتاهی کردن دوری کنید زیرا کوتاهی کردن پایانش دریغ خوردن است. در نبرد بازو گشایید و اندک گویید و به یاد خدا باشید و به دشمن پشت مکنید، تا به خشم خدا گرفتار مگردید، یاران خود را در نبرد دریابید و از چنگال دشمن رهایی دهید و از وی نگاهداری کنید. نیکی کنید تا از مرگ بد شما را نگاهدارد.

هر که خواسته بداند نزد خدا چه مقامی دارد بنگرد هنگام بزهکاری چه اندازه خدای در دیده اش مقام داشته. بهترین چیزی که مرد در سرای خود برای همسر فراهم کند گوسفند است، آنکه گوسفندی در سرای داشته باشد فرشتگان روزی یک بار او را به پاکی یاد کنند و اگر دو گوسفند داشته باشد دو بار و اگر سه گوسفند داشته باشد سه بار. هر گاه ناتوان شدید گوشت و شیر بخورید چون خدا نیروی را در آنها نهاده است. چون آهنگ کنید پیش از رفتن نیازهای سفر را فراهم سازید زیرا خدای گفته: هر گاه قصد بیرون شدن داشته باشید ساز و برگ آن را آماده دارید.

هر گاه کسی از شما در آفتاب نشیند، پشت خویشتن بدان کند. تا درد درونی را آشکار نکند. هر گاه حج گزاردید به کعبه بسیار بنگرید تا خدا صد و بیست آمرزش که در آن دارد که شصت از آن طواف کنندگان است و چهل از آن نمازگزاران و بیست از آن نظرکنندگان به کعبه است و در ملتزم که (میان در کعبه و رکن حجر الاسود است) به گناه های خویش اعتراف کنید به آنچه دانید از آن و آنچه فعلا ندانید از آن تا همه را بیامرزاد. همیشه پیش رسیدن گرفتاری دعا کنید درهای آسمان در پنج وقت باز می شود:

هنگام باریدن باران، هنگام هجوم مجاهدان، هنگام بانگ نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم.

آنکه مرده یی را غسل دهد پس از آنکه در کفن نهاد، خود غسل کند، به مردگان جز کافور بوی خوشی مزنید چون که مرده در حکم محرم است، به بستگان خویش دستور دهید که مردگان را به نیکی یاد کنند و نام برند، فاطمه چون پدر وی از جهان درگذشت زنان بنی هاشم بر او ناله و زاری می کردند ایشان را گفت: زاری و مویه را کنار گذارید و بر وی دعا کنید، مردگان را دیدار کنید که به زیارت شما خشنود گردند، دعای فرزند بر گور پدر و مادر روا گردد، مسلمان برای مسلمان چون آینه است هر گاه از برادر مؤمن خویش ناشایستی دیدید بر او تک میاورید بلکه او را رهنمایی کنید از اختلاف دوری کنید تا پریشان مگردید راستکار باشید تا بهره مند گردید. چون با چهار پا سفر کنید در هر منزل اول آب و علف به وی دهید هیچ گاه به روی چهار پایان مزنید چون آنها یاد خدا می کنند. هر مسافری گمراه شد یا بیمناک گردید بانگ کند:

یا صالح اغثنی

. چون یکی از برادران پریان شما صالح نام است و در گردش برای شما هر گاه آواز شما را شنود پاسخ دهد و گمراه را رهنمون باشد و چهارپای گریزان را نگاهدارد.

هر که در بیابان از درنده بر خویش یا گوسفند خود بیمناک باشد خطی به گرد آنها فرا کشد و بگوید:

خدایا ای پروردگار دانیال و چاه و خدای هر درنده مرا و گوسفندان مرا نگاهداری کن، هر که از کژدم ترسد این آیات را فرو خواند: سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ.

آنکه از غرق ترسد بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. باسم اللَّه الملک القوی وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ

، روز هفتم برای فرزندان خود عقیقه کنید و سر ایشان را که تراشیدید هم وزن موی آنان سیم به مسلمانی صدقه دهید.

پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز با حسن و حسین علیهما السّلام و دیگر فرزندان خویش چنین کرد، هر گاه چیزی به دست گدایی دادید از او بخواهید که برای شما دعا کند که مستجاب گردد و گر چه دعای وی برای او برآورده نگردد زیرا دروغ می گویند. با دستی که به وی چیزی دادید آن را ببوسید زیرا صدقه چون پیش از آنکه به دست او رسد به خدا می رسد در قرآن گفته:

بدانید که خدا توبه بندگان خویش را می پذیرد و صدقه ایشان را می ستاند. شبانه صدقه دادن خشم خدای را دور کند سخن خویش را از کردار خود دانید جز در نیکی در چیزی سخن اندک گویید از داده خدا بخشش کنید چون بخشش کننده مانند مجاهد در راه خدایست، هر که یقین دارد که خدا پاداش دهد بخشش کند و آنکه یقین ندارد تنگ چشمی ورزد. آنکه یقین دارد سپس شک کند بر یقین خویش استوار باشد، شک نتواند یقین را تباه سازد.

به ناروا گواه مشوید، بر سر خوانی که بر آن باده گساری می شود منشینید، چون بنده نمی داند که کدام هنگام جانش گرفته می شود. بر سر

خوان مانند بندگان نشینید، پای خود را روی پای دیگری میندازید، و چهار زانو منشینید، چون خدای این نشستن را ناخوش دارد و دارنده آن را دشمن دارد، شام خوردن پیامبران پس از نماز خفتن است، خوراک شام را مگذارید که ترک آن ویرانی تن است، تب پیش آهنگ مرگ است، و زندان خدایست در روی زمین، هر که از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند، تب گناه ها را بریزد چنان که کرک از کوهان اشتر می ریزد.

هر بیماری از درون است مگر زخم و تب که بر تن وارد می گردد، سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم سازید، چون که سوزش آن از دم دوزخ است، تا بیماری چیره نگردد درمان مکنید. خواهش قضای مبرم را دور می سازد آن را وسیله دفاع قرار دهد، دست نماز پس از طهارت ده حسنه دارد، خود را پاک سازید، گران جان مباشید که گران جان حق خدای را ادا نکند، و از باد گناه که از شما سر زند دست نماز را تازه کنید، خود را بررسی کنید، و طهارت سازید زیرا خدا بنده شوخگین را دوست ندارد و همه از وی بی زارند، مرد در نمازگزاری با ریش یا چیز دیگر مشغول مشود، به کار نیک پیشگیرید قبل از آنکه به کار دیگری گرفتار گردید، مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران آسایش یابند، همیشه گفتار خود را یاد خدا ساز از گناه ها دور کنید زیرا گناه روزی را اندک کند بیماران خویش را با صدقه درمان کنید و خواسته های خویشتن را با دادن زکات نگاهداری کنید نماز انگیزه نزدیکی همه پرهیزکاران است حج گزاری جهاد مردمان ناتوان است جهاد زن شوهر داری ویست تهی دستی مرگ کلانی ست اندکی نانخور یکی از دو گشایش است اندوه خوردن نوعی از پیریست میانه رو در زندگی تهی دست نگردد کنکاش گر نابود نگردد نیکی رسانیدن به بزرگوار یا دین دار شایسته است هر چیزی را میوه ایست، میوه احسان شتاب در آن است.

آنکه یقین دارد خدا باز پس دهد بخشش پیش گیرد آنکه در گرفتاری دست بر زانو زند پاداش وی تباه گردد برترین کردار مرد چشم داشت گشایش از سوی خداست آنکه پدر و مادر خویشتن را اندوهناک سازد عاق ایشان باشد روزی را به صدقه دادن به دست آورید، با سپر خواهش خیزاب گرفتاری را از خویشتن بگردانید سوگند با آنکه دانه را شکافت و آدم را ساخت گرفتاری بر گراینده شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای گریوه و از تکاپوی استر همیشه از خدا تندرستی از سختی گرفتاری را خواستار باشید زیرا گرفتاری سخت دین را نابود کند.

آنکه از حال دیگری پند گیرد نیک بخت است. خود را به خوی نیک پرورش دهید مسلمان به خوش خویی و به شب زنده داری و روزه زندگی را می گذارند. باده گسار هر گاه بداند حرام است و بنوشد، خدا بدو از گل خبال که نوعی چرک و خون دوزخیان است بنوشاند اگر چه آمرزیده گردد. هیچ گاه نذر در کار بدو سوگند در بریدن رحم درست نیست. آنکه مردم را به نیکی بخواند و خود نکند مانند کسی ست که بی زه کمان خواهد تیر افکند. زن مسلمان برای شوی خود خویشتن را خوشبوی سازد. آنکه در راه حفظ خواسته خود کشته گردد در حکم شهید است. انسان مغبون نه ستوده است و نه پاداشی دارد. سوگند فرزند بی دستور پدر و سوگند زن بی فرمان شوی درست نیست. روزی تا شباهنگام نشاید ترک گفتگو کرد مگر به یاد خدا مشغول بودن. پس از هجرت نباید بیابان گرد شد و پس از گشایش مکه وجوب هجرت بیفتاد. سوداگری کنید تا نیازمند مگردید چون خدا سوداگر درستکار را دوست می دارد.

هیچ کاری نزد خدا از نمازگزاری دوست داشته تر نیست. کار جهان شما را از نمازگزاری در هنگام آن باز ندارد، چون خدا گروه هایی را نکوهش کرده و گفته آنان که از نماز خود سهوکنندگانند و اوقات آن را سبک می دارند. دشمنان شما در کارهای نیک برای یک دیگر ریا کاری می کنند و خدا به ایشان کامیابی کردار پاک نمی دهد و او جز کردار پاک چیزی را نپذیرد. نیکی فرسوده نگردد و بزه فراموش نشود، خدا یار پرهیزکاران و نیک کنندگان است. گراینده برادر خود را نفریبد و با وی خیانت نکند و وی را وانگذارد و بد بین نباشد و بدو اظهار نفرت نکند. برای برادر خویش دوشیزه جوی هر گاه نیافتی زن پارسایی بخواه.

کندن کوه از جای آسان تر است از بر انداختن دولتی که هنوز زندگی آن به سر نرسیده. از خدا یاری خواهید و شکیبا باشید زمین را بهر که از بندگان خویش هر گاه خواسته باشد می دهد و فرجام نیک از پرهیزکاران.

است پیش از وقت در کارها شتاب مکنید تا پشیمان نگردید زمان را دراز مگیرید تا در دل شما دشوار نگردد.

از ناتوانان دستگیری کنید تا خدا به شما ترحم کند از مسلمان دشیاد مکنید مسلمان برادر خویش را دشیاد نکند. خدا از آن بازداشته و گفته: کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ مسلمان هنگام نمازگزاری دستهای خود را به هم مگذارد تا مانند گبران نگردد. بر خوان مانند بندگان نشینید و بر روی زمین خورید و ایستاده می آشامید. در حال

نمازگزاری هر گاه به جانور گزنده یی دچار شدید آن را در زیر خاک نهان کنید و بر آن آب دهان افکنید یا در پارچه یی فرو پیچید تا نماز پایان رسد. روی از قبله بازگردانیدن نماز را تباه می سازد نماز را بازگزارید. آنکه پیش از دمیدن آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ و آیه الکرسی بخواند خواسته اش سالم ماند و از فریب دیو در امان باشد. از کژی در دین و چیرگی به خدا پناه برید هر که با دودمان پیامبر سرکشی کند نابود گردد. بالا زدن جامه پاک کردن است و خدا کوتاه کردن جامه را دستور داده. انگشتی انگبین درمان هر دردیست خدا گفته: آن درمان درد است.

انگبین و خواندن قرآن و خاییدن کندر بلغم را آب می کند. پیش از خوراک اندک نمک بچشید، هر گاه مردمان می دانستند که در آن چه خواصی ست آن را بر تریاق آزموده برتر می داشتند.

هر که در آغاز غذا اندکی نمک بچشد هفتاد درد و آنچه خدا داند از او دور گرداند. در تابستان به سر تب دار آب سرد بریزید تا تاب آن را خاموش سازد. هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر همه زندگی ست. ما دو پنجشنبه را روزه می داریم که میان آن دو چهارشنبه است، خدا دوزخ را در چهارشنبه بیافرید. آنکه را نیازی هست بام پنجشنبه پی آن رود چون پیامبر گفته: خدایا بامداد پنجشنبه را بر پیروان من خجسته گردان و چون از سرای بیرون رود، پایان سوره آل عمران را بخواند که گفته: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ» با آیه الکرسی و إِنَّا أَنْزَلْناهُ و سوره حمد که امید است نیازهای جهان و جاویدان وی برآورده گردد.

جامه های سطبر پوشید، آنکه جامه نازک پوشد دین وی سست است، کسی از شما با پوشاک تن نما نماز مگذارد. برای خدا توبه کنید و در چنبره مهر وی در آیید چون خدا توبه کاران را دوست دارد، و نیز پاکیزگان را، ناگزیر گراینده توبه کار است. هر گاه مؤمنی به برادر خود کلمه یی رنجش آمیز گوید میان ایشان جدایی افتد، هر گاه به وی گوید تو کافری ناچار یکی از این دو کافر باشد و هر گاه وی را تهمت زند اسلام در دل وی آب گردد چنان که نمک در آب پاشیده گردد. در توبه برای هر که باز است، برای خدا توبه نصوح کنید، امید است شما را بیامرزاد. هر گاه پیمان بستید بر آن وفادار باشید، هیچ نعمتی و خرمی از میان نرود مگر به واسطه گناهی که به جای آورید، خدا به بندگان ستم روا ندارد، هر گاه به خواهش و بازگشت پیشی می گرفتند گرفتاری ایشان را نمی گرفت هر زمان که گرفتاری

رسد نعمت بگریزد و اگر باز به درگاه خدا زاری کنید با قصد پاک خدا تباهی را اصلاح گرداند، و نیکی ها را باز گرداند.

هر گاه بر مسلمانی کار دشوار گردد. گشایش آن را از خدای خواهد که کلید همه کار از اوست، در هر کس یکی از سه منش موجود است: خود پسندی یا تکبر، بد فالی، آرزوی بی حاصل- هر گاه کسی از شما دچار خود پسندی باشد، با پرستاران خود زانو زند و خوراک خورد و گوسفند بدو شد. و هر گاه فال بد زد بدان اعتنایی مکند خدای را به یاد آورد و کار را بگذارند. و هر گاه آرزوی بی حاصل کند. از خدا خواهد وی را در دست نفس سرکش مدهد تا وی را به گناه افکند. با مردمان به آنچه می توانند دریابند و می پذیرند سخن گویید و آمیزش کنید، از آنچه را که نمی توانند دریابند واگذارید کار ما را هر که در نیابد مگر فرشته نزدیک به خدا یا پیامبر مرسل یا بنده یی که دل وی را خدا به ایمان آزموده باشد. هر گاه دیو شما را وسوسه کند به خدا پناه برید به خدا و پیامبر وی و بگویید به ایشان ایمان دارم. هر گاه خدا به مؤمنی جامه تازه دهد دست نماز گیرد و دوگانه یی بگزارد و در آن سوره حمد و آیه الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند و خدای را ستایش کند که تن وی را پوشانید و بگوید:

لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم

، که خدای را در آن گناهی مکند و بهر تاری از آن فرشته یی برای وی آمرزش خواهد.

ترجمه (1050) به یک دیگر بد بین مباشید زیرا خدا از آن منع کرده است. من با پیامبر و خاندان و دو سبط من بر سر حوض با من اند، هر که ما را می خواهد به گفتار ما عمل کند و از کردار ما پیروی، هر دودمانی افراد پاک نهاد دارند ما و دوستان ما شفاعت کنیم مردمان را برای دیدار ما بر سر حوض به یک دیگر پیشی گیریم، ما دشمنان خود را از آن باز داریم اما دوستان خود را از آن سیراب سازیم، هر که از آن جرعه یی نوشد هرگز تشنه نگردد، در حوض ما دو مجری از بهشت روان است یکی بنام تسنیم و دیگری بنام معین، بر کناره آن خاک زعفران است و ریگهای آن مروارید و یاقوت. این همان جوی کوثر است. روانی کارها به خواست خدایست به دست بندگان وی نیست، هر گاه به دست بندگان بود هرگز به جای ما دیگران را برنمی گزیدند لیک خدا به رحمت خویش ویژه گرداند هر که را که خواسته باشد، ستایش کنید خدای را که شما را به نعمت بزرگی که حلال زادگی ست ویژه ساخته. در روز رستاخیز هر دیده یی گریان است و

هر چشمی بی خواب مگر دیده کسی که خدا او را به بزرگی خود ویژه ساخته باشد و بر گرفتاری حسین علیه السّلام و خاندان وی گریسته باشد.

پیروان ما مانند زنبور انگبین اند هر گاه مردمان بدانستندی چه اعتقادی دارند ایشان را می خوردند.

آنکه بر خوراک نشسته شتابزدگی مکند تا از خوردن آسایش یابد و همچنین آنکه مشغول قضای حاجت است تا از ریستن فارغ گردد. هر گاه یکی از خواب برخاست بگوید:

لا اله الا اللَّه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السماوات السبع و ما فیهن و رب الأرضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین

. چون بعد از خواب نشیند قبل از آنکه برخیزد بگوید:

حسبی اللَّه حسبی الرب من العباد حسبی اللَّه الذی هو حسبی منذ کنت حسبی اللَّه و نعم الوکیل.

هر گاه کسی از شما در شب از خواب بیدار گردد به سوی آسمان بنگرد و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. سر کشیدن در چاه زمزم دردها را دور می کند از آب آن که در سوی رکن حجر الاسود است بیاشامید، چون زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی ست:

فرات، نیل، سیحون، جیحون و آنها نیز دو نهراند. آنکه در ملازمت فرمان روان ستم باشد به داوری وی آرامش نیست و دستور خدای را در باره غنیمت روان نسازد، نباید جهاد کند، هر که بر این حال درگذرد یا مورد دشمن ماست در غصب حق ما و آلوده شدن به خونهای ماست و مرگ وی مرگ زمان جاهلیت است. یاد ما دودمان پیامبر، درمان دردهاست و دوستی ما خشنودی خداست، آنکه فرمان ما را به جای آورد در آخرت با ما خواهد بود، آنکه امیدوار فرمانروایی باشد مانند کسی ست که در راه خدا به خون خود فرو رفته باشد آنکه با ما نبرد کند یا از ما یاری نکند خدا وی را به دوزخ افکند.

ما فریاد رسان هستیم، هر گاه ستم شوند و راه گریز بر ایشان بسته گردد، مادر حطه و در سلامت هستیم، هر که از آن درآید رهایی یابد و هر که

سرپیچی کند نابود گردد. خدای به ما آغاز کرده و به ما نیز انجام دهد، به ما محو کند و به ما اثبات کند و به ما زمانه سخت را دور کند و به میانجی ما باران فرستد، فریبکار شما را از راه خدا نفریبد. از روزی که خدای درهای آسمان را بسته قطره یی رحمت از آن نباریده هر گاه قیام کننده ما پیدا شود، آسمان رحمت خویش را ببارد و زمین گیاه خویشتن برویاند و کینه از بندگان بزداید و ددان و دامان با هم کنار آیند چنان که زنی از عراق به شام رود و همه گامهای خود را به سر سبزه زارها نهد و زیور خویشتن را در بردارد و درنده یی او را گزند نرساند.

هر گاه بدانید که در مبارزه با دشمنان چه رتبتی دارید دیدگان شما روشن می گردد هر گاه در گذشته از دشمنان گزنده هایی می بینید که آرزوی مرگ خواهید کرد، از خودپسندانی که حق خدای را سبک شمارند به جان خویش بیمناک باشید، هر گاه چنین گردد همدست شوید و شکیبا و نماز و تقیه را کنار مگذارید، خدا بندگان متلون را دشمن دارد. از حق و اهل حق دور مگردید، آنکه دیگری را بر ما گزیند نابود گردد، از جهان ناکام خواهد رفت. هر گاه به سرای خویش در آیید بر اهل خود درود فرستید و اگر کسی نباشد بر خویشتن درود فرستید، بگویید:

السلام علینا من ربنا

. هنگام در آمدن به سرای خود قُلْ هُوَ اللَّهُ بخوانید تا تهی دستی از شما دور گردد. به کودکان خویش نماز آموزید و چون به هشت برسند ایشان را برای نماز بازخواست کنید با سگان نزدیک مگردید هر گاه نزدیک شدید، تر باشد و برخورد کردید خود را بشویید و اگر خشک باشد به جامه خود آب بپاشید.

هر گاه از ما حدیثی شنیدید معنی آن را ندانستید آن را به ما واگذارید و در آن بمانید تا حقیقت آن را دریابید. راز آشکار گر و شتاب زده مباشید، در ما غلو مکنید و در ما کوتاهی مکنید. آنکه به ما نزدیک شود نجات یابد و آنکه روی گرداند هلاک گردد. برای یاران ما دسته هایی ست از آمرزش خدا و بر دشمنان ما دسته هایی ست از خشم او. ما در کارها میانه رو و درست راه هستیم. در پنج نماز شک روان نگردد، شک در رکعات سبب باطل بودن است در نماز: وتر، نماز آدینه. و دوگانه نخستین از هر نماز واجب و نماز بام و نماز شام. بنده خدایی دست نماز قرآن مخواند، هر سوره یی که از قرآن خواندید رکوع و سجود آن را یاد دارید یعنی در نماز نافله. مرد در

پوشاکی که حمایلی به خود پیچیده نماز مگذارد زیرا از شیوه قوم لوط است.

مرد در پوشاکی می تواند نماز بگذارد که دو گوشه آن را به گردن خود افکند و در جامه یی سطبر که دکمه های آن را ببندد. مرد به فرشی که در آن صورت دارد چه بر آن صورت یا آن فرش نماز مگذارد لیک روا باشد که صورت زیر پاهای وی افتاده باشد یا جامه یی بر آن افکند و در حال نماز نقدهای صورت دار در پوشاک خود گره مکند اما جائز است آنها را در همیانی بنهد یا در جامه دیگری و در صورت بیم از میان رفتن بر کمر بندد. بر تل خرمن گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز مگذارند و همچنین بر نان، تا نام خدا نبرد دست نماز مسازد. قبل از آنکه دست به آب زند بگوید:

باسم اللَّه و باللَّه، اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

، هر گاه از دست نماز کنار شد بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی اللَّه علیه و آله

. تا در خور رحمت خدا گردد.

آنکه با معرفت نماز گزارد آمرزیده گردد، هنگام نماز فریضه، نافله مگذارید مگر عذری داشته باشید، نافله را پس از نماز واجب بگزارد در صورت امکان قضا کند، خدا گفته: کسانی که همیشه در نماز هستند، یعنی آنچه شب از ایشان ترک شد در روز قضا می کنند و آنچه روز از ایشان ترک شد در شب قضا می کنند، هنگام فریضه، قضای نافله مگذارید بلکه اول فریضه را بگزارید آنگاه نافله. نماز گزاردن در مکه و مدینه مقابل هزار نماز خواهد شد و درمی در حج هزینه کردن مقابل هزار درم صدقه دادن است. در نماز باید خشوع داشت، هر که دل وی بیم از خدا دارد اندامهای وی نیز بیمناک است، با چیزی در نماز بازی مکن، قنوت نماز آدینه قبل از رکوع است، در رکعت اول نماز آدینه سوره حمد و آدینه خوانده و در دوم حمد و سوره منافقین.

در هر دو رکعت پس از سجده باید، نشست تا اندامهای شما به جای افتد، آنگاه برخیزید، راه و رسم ما چنین بود. هر گاه یکی از شما از نماز برخاست دست خود را بر سینه اش برگرداند چون مقابل خدا بایستید سینه را پیش دارید و راست باشید و خم مگردید، چون از نمازِ فارغ شدید دستها

به سوی آسمان بلند گردانید و خواهش کنید. (عبد اللّه بن سبا) گفت: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟. گفت: چرا، پرسید پس چرا بنده دست خود را به آسمان فرازد؟. گفت: مگر این آیه را از قرآن نخوانده یی: روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا فرمان داده که روزی را از جای آن بجویید و جای آن روزی و آنچه خدا گفته است آسمانها است.

نمازگزار در نماز از خدا بهشت خواهد و از دوزخ به خدا پناه برد و حور خواهد. هر گاه نماز گزاری چنان گزار گویا آخرین نماز تو در جهان است. تبسم نماز را تباه نکند اما قهقهه مبطل است. هر گاه خواب بر کسی چیره گردد دست نماز لازم آید. اگر در نماز ترا خواب یا چرت گرفت نماز را ببر که چنین نمازی به جای آمرزش انگیزه نفرین گردد. هر که به دل ما را دوست دارد و با زبان ما را یاری کند و به دست با دشمنان ما نبرد کند، او در بهشت با ما همپایه است. و آنکه ما را از دل دوست دارد و زبان خود را به یاری ما به کار برد اما نبرد با دشمنان نکند، او در بهشت به درجه یی از مقام فرودتر باشد و آنکه از دل ما را دوست دارد اما با زبان و دست یاری نکند به دو درجه فرودتر است. آنکه ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست گزند نرساند به دوزخ رود و آنکه از دل با ما دشمن باشد و به زبان گزند رساند در دوزخ است و آنکه از دل ما را دشمن دارد و به زبان و دست آزار رساند در دوزخ است و همکار دشمن ماست.

بهشتیان به سرای ما و سرای پیروان ما نگرانند چنان که مردمان به اختران نگران اند.

هر گاه از سوره هایی که در قرآن آغاز آنها: سبح یا یسبح است به انجام رسیدید، بگویید:

سبحان اللَّه الاعلی.

هر گاه آیه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ را خواندید بر آن حضرت درود فرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز. در تن اندامی نباشد که کمتر از دیده سپاس خدا کند، دیده خود را نگاهدارید. بهر جا خواهد مگشایید تا شما را از یاد خدا باز ندارد. هر گاه سوره و التین را خواندید در پایان آن بگویید:

و نحن علی ذلک من الشاهدین.

و هر گاه در قرآن جمله قُولَوا آمَنَّا* قرائت کردی پس از آن بگوی:

آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

. نمازگزار چون در تشهد آخر که نشیند بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد أن محمدا عبده و رسوله صلّی الله علیه و آله و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ

. سپس هر گاه حدثی از وی آشکار شد نمازش صحیح است. عبادتی به دشواری پیاده رفتن به خانه خدا نیست. نیکی را از سم و گردنهای اشتران بجویید که می روند و می آیند. خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا پیامبر فرمان داد کشمشی را که از طائف برای وی آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند زیرا آب آن تلخ بود می خواست تلخی آن کم گردد مانند نبیذ خیس شده کهنه شد آن را نیاشامید چون مانند باده گردید. هر گاه مرد برهنه گردد دیو بدو بنگرد و در او آز بندد خود را از این روی پوشیده دارید. چیزی که بوی ناخوش دارد هر گاه خوردید به مسجد مروید. مرد هنگام سجده نماز واجب پایین تنه خود را بلند دارد. هر گاه کسی خواهد غسل کند نخست دو بازوی خود را بشوید. هر گاه نماز گزاری چنان گزار که قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خویش را بشنوی. هر گاه نماز به پایان رسید به راست خویش بنگر. از جهان توشه یی برگیر و برترین توشه پرهیزکاریست از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته اند دسته یی گم شدند دسته یی در دریا و دسته یی در بیابان. هر جانوری را به حلال بودن نشناسید مخورید. هر که بیماری گرفت تا سه روز به کسی نگفت و به خدا نالید امید تن درستی هست. هنگامی بنده از خدا دور می شود که اشکم خوارگی و زن بارگی پیش گیرد. سفری مکن که در آن بیم نماز یا دین باشد. چهاراند که گوش به همه کس فرا دارند: پیامبر (ص)، بهشت، دوزخ، حور العین.

نمازگزار هر گاه از نماز فارغ شد بر پیامبر و دودمان وی درود فرستد و بهشت را از خدا بخواهد و از دوزخ بدو پناه برد. و همسری حور العین خواهد. آنکه بر محمد صلّی الله علیه و آله درود فرستد پیامبر آن را بشنود و دعای وی به درگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت گوید خدایا آنچه را بنده تو خواهد کرامت فرما و آنکه از دوزخ به او پناه برد

دوزخ گوید: خدایا بنده ترا پناه ده و آنکه حور خواهد، حور نیز از خدا خواهد برای وی گردد.

سرود زاری دیو است که از برای بهشت سر دهد. هر که خواهد که بخسبد دست راست خویش زیر گونه راست نهد و بگوید:

باسم اللَّه وضعت جنبی اللَّه علی مله ابراهیم و دین محمد صلّی الله علیه و آله و ولایه من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و ما لم یشأ لم یکن.

آنکه هنگام خفتن چنین گوید از دزد و یغماگر و زیر رفتن سالم ماند و فرشتگان برای وی آمرزش خواهند. هر که هنگام خفتن در بستر خود سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ را بخواند خدا پنجاه هزار فرشته به وی گمارد تا او را پاسداری کنند.

هر گاه کسی از شما خواست بخسبد پیش از آنکه پهلو به بستر گذارد بگوید:

اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه اللَّه و عظمه اللَّه و جبروت اللَّه و سلطان اللَّه و رحمه اللَّه و أرفه اللَّه و غفران اللَّه و قوه قدره اللَّه و جلال اللَّه و بصنع اللَّه و ارکان اللَّه و بجمع اللَّه و برسول اللَّه و بقدره اللَّه علی ما یشاء عن شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یخرج منها و من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من شر کل دابه أنت آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ* و لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم»

. زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السّلام را با این دعا در امان خدا سپرد و پیامبر ما را بدان فرمان داده است.

ما گنجوران دین خدا هستیم، ما کلیدهای دانش هستیم، هر گاه پیشوایی از ما درگذرد: دیگری به جای وی در آید، هر که از ما پیروی کند گمراه نگردد و آنکه منکر ما گردد گمراه است، آنکه با ما دشمنی ورزد رهایی نیابد، آنکه ما را واگذارد و از یاری ما کوتاهی کند بی یاور گردد، برای آز به جهان و کالای آن که فانی ست ما را تنها مگذارید، آنکه با ما مخالفت کند و جهان را به جاویدان برگزیند و آن را بر ما مقدم دارد در روز رستاخیز بسی دریغ خورد چنان که قرآن گفته: هر که ای دریغ گوید که چرا در باره خویشتن کوتاهی کردیم و خود را خوار ساختیم. کودکان خود را پاکیزه دارید و مسوخ

را از ایشان دور کنید، زیرا دیو آن را می بوید و کودک را به بیم می افکند و به خواب می کند و نگارندگان کردارهای شما از آن در آزار گردند.

اولین نگاه به زن بی اشکال است و دومین حرام ست، دائم الخمر خدای را مانند بت پرست بر خورد می کند، حجر بن عدی پرسید ای امیر المؤمنین چه کسی دائم الخمر است؟. گفت: آنکه هر گاه یافت در کشد، هر که باده گسارد تا چهل شبانه روز نماز وی پذیرفته نیست، آنکه در باره مسلمان سخن گوید که مقصود وی ریختن آب روی ویست، خدا وی را در لجن زار دوزخ بند گرداند تا دلیلی بر گفته خویش آورد دو مرد برهنه زیر جامه خوابی مخسبد هر گاه خفتند ایشان را تعزیر باید کرد کدو خورید که مغز را بیفزاید. پیامبر از کدو در شگفت شدی قبل از خوراک و بعد از آن ترنج بخورید، چون دودمان پیامبر می خوردند، امروز دل را روشن کند و دردهای درون را آرامش بخشد هر گاه نمازگزار در نماز ایستد دیو بدو از روی حسرت بنگرد چون بیند که در آمرزش خدا در شده بدترین کارهای دینداری تازه های آن است و برترین آنها آن است که خدا آن را پسندد آنکه جهان را بر جاویدان برگزید سرانجام وی بیمناک است آب را نیکو دانید هر که به داده خدا خوشنود باشد تن خود را آسوده ساخته هر که زندگانی خویشتن را در غیر خدا هزینه کند زیانکار است هر گاه نمازگزار بدانستی که چسان بزرگی خدای وی را فرا گرفته هرگز سر از سجده بر نداشتی کار خود را به تأخیر میندازید آنچه روزی شماست به شما خواهد رسید و هر گرفتاری که برای شما مقدر است آن را با هیچ تدبیر متوانید دفع کرد امر به نیکی و منع از بدی کنید و در برابر گرفتاریها شکیبا باشید شناختن حق ما چراغی فرا راه گراینده است بدترین کوری، کوری از بهره مندیهای ماست و آنکه با ما دشمنی ورزد در صورتی که ما با وی بزهی مرتکب نشده ایم جز آنکه وی را به حق خواندیم و دیگران وی را آشوب و جهان می خوانند.

درفش حق به دست ماست هر که در سایه آن درآید وی را فرا گیرد و هر که بدان پیشدستی کند کامیاب باشد و آنکه با آن مخالفت نماید نابود گردد و هر که از آن جدا شود زبون گردد و هر که بدان درآویزد رهایی یابد. من پیشوای گروندگانم و خواسته پیشوای ستمکاران است. گراینده مرا دوست دارد و منافق دشمن هر گاه مسلمانان بهم رسیدید دست دهید و خوشرویی نمایید چون چنین کنید. گناه ها از شما ریخته باشد، هر گاه کسی از شما عطسه کند به وی بگویید:

یرحمکم اللَّه

، و او در پاسخ بگوید:

یغفر اللَّه لکم و یرحمکم

، در قرآن گفته: هر گاه شما را درود گفتند برتر از آن را پاسخ دهید یا همان را: با دشمن خویش دست ده و خوشرویی نما و اگر چه بد دارد زیرا قرآن گفته: به آنچه نیکتر است بدی را جواب ده تا دشمن تو چون دوست یگانه گردد، برخورد نکنند بدین روش نیک مگر آنان که بردباراند و برخورد نکنند بدان مگر نیک بختان.

دشوارترین شکنجه هایی که به دشمن خویش کنی آن است که در حق وی خدای را بندگی فرمایی و به فرمان حق با وی رفتار سازی و برای تو بسنده است که بنگری دشمن تو خدای را گناه ورزد جهان همی چرخد تو بهره خویش از آن به آسانی دریاب یعنی هر گاه نوبت تو رسید.

همیشه مؤمن بیدار و هشیار و ترسان است و در انتظار گشایش جهانی یا مرگ با سعادت جاویدانی ست و به رحمت خدا امیدوار است، مؤمن بی بیم و امید نیست و از گذشته خود بیمناک است و در انتظار وعده خداست شما آباد سازندگان زمین هستید: خدا شما را در آن اسکان داده تا بر آن چه می کنید؟

این راه را بپیمایید تا دیگری را به جای شما نیاورند نشان خردمندی نیک رفتاری و دین داریست در آمرزش خواستن از خدا پیشدستی کنید بهشتی که مانند آسمان و زمین است در فراخی برای پرهیزکاران است و جز به پرهیزکاری بدان راه نیابید. گناه آلود از یاد خدا منصرف شود آنکه پیروی از پیشوای حق نکند خدا دیوی بر او گمارد تا پیوسته با وی باشد مخالفان شما در گمراهی و کینه توزی بیناتر و سخت تراند و در هزینه برای خواهشهای خود کوشاتر از شمااند زیرا شما به ستم کشیدن و بدبختی خوی گرفته اید نه از خدا شرم دارید و نه برای خویش مصلحتی می اندیشید با آنکه هر روز ستمی می بینید باز از غفلت بیدار نمی شوید و در نیکی کوشا نیستید با سرگرمی هر روز دین شما فرسوده تر می گردد در صورتی که خدا گفته: از ستمکاران حمایت مکنید تا به دوزخ میفتید و دستگیری جز خدا ندارید.

فرزندان خود را نامگذاری کنید هر گاه ندانید پسر است یا دختر نامی گذارید شایسته هر دو باشد مانند پروین، عزت زیرا همان کودک سقط شده در قیامت بازخواست می کند، پیامبر به فرزند فاطمه پیش از به دنیا

آمدن محسن نام نهاد ایستاده آب می آشامید که سبب درد بی درمان می شود تا خدا درمان کند هر گاه بر چهار پا سوار شدید نام خدای را ببرید و بخوانید:

«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ»

هنگام مسافرت بگویید:

«اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد»

. هر گاه در منزل فرود آمدید بگویید

«اللهم انزلنا مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ»

هنگام خرید از بازار و در آمدن در آن بگویید:

«اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی أعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و أعوذ بک من بوار الایم».

آنکه در مسجد انتظار نماز دیگر داشته باشد مهمان خداست، امید خدا وی را گرامی دارد، آنکه به حج و عمره رود نیز مهمان خداست، امید است وی را بیامرزد، هر که به کودکی باده دهد خدا وی را در لجن زار دوزخ بند نهد تا عذر خود را بخواهد صدقه سپر بزرگی برای مؤمن است از آتش دوزخ و برای کافر حافظ مال ویست و گرفتاریها از دهنده آن دور گردد و اما در آخرت کافر بهره یی از آن ندارد، دوزخیان از زبان بر روی در آتش افتند از زبان به نوریان نور بخشند، زبان خود را نگاهدارید و آن را به یاد خدا دارید، بلندترین کارها گمراهی ست و مهمترین کار نیک پیکر مسازید تا در قیامت از آن به رنج میفتید.

هر گاه پلیدی از تو جدا گردد بگو خدا آنچه را بد است از من دور سازد هر گاه از گرمابه بیرون شدی و برادر دینی تو به تو گوید: گرمابه بر تو خرم باد، در جواب بگوی: دل آسوده باشید. هر گاه برادر تو گوید «درود خدا بر تو باد» در پاسخ وی گوی «برای تو درود خدا باد و به جاودانت فرود آرد». درگذر مشاش و مرین، درخواست پس از ستایش است، اول خدای را ستایش کن آنگاه نیاز خود را خواه خواهان نباید خواهش نامشروع و غیر

ممکن را خواسته باشد. هر گاه کسی را به پسری شاد باش گویی، بگوی: خدا این بخشش را به تو خجسته کناد و او را به برنایی رساناد و نیکی وی را به تو روزی گرداناد هر گاه برادر دینی تو از مکه بازگشت میان دو دیده او را ببوس و دهان وی را که با آن حجر الاسود را بوسیده چون که پیامبر آن را بوسیده و دیده را ببوس که کعبه را با آن دیده و بگوی خدا حج ترا قبول کناد و این آخرین حج تو مباد. از فرومایگان بپرهیزید که از خدا نترسند و کشندگان پیامبران در ایشان اند و دشمنان ما اینان اند. از توجه خدا بود که ما را برگزید و برای ما پیروانی گردانید تا ما را یاری کنند و در شادی و اندوه با ما انباز باشند.

پیروان ما که آلوده به گناهی گردند از جهان در نگذرند تا به گرفتاری دچار گردند که کفاره آن بزه باشد ممکن آن گرفتاری در خواسته وی باشد یا در فرزند یا در جان وی تا خدای را پاک دیدار کند. هر گاه از آن اندکی مانده باشد جان وی را به سختی گیرند. پیرو ما دوست و شهید از جهان درگذرد چون پیشوایی ما را پذیرفته و در یاری ما دوستی کرده و دشمنان ما دشمن چنان که قرآن گفته: آنان که به خدا و پیامبر وی ایمان آورند ایشان از صدیقان و شهیدان اند و از خدا پاداش خویش بیابند. بنی اسرائیل هفتاد و دو تیره شدند دور نیست که این ملت نیز هفتاد و سه دسته گردد تنها فرقه یی از ایشان بهشتی ست. هر که راز ما را فاش سازد خدا وی را شکنجه سازد. فرزندان خود را هفتم روز ولادت ختنه کنید و از سرما و گرما اندیشه مند مگردید عمل ختنه تن را پاک سازد زمین از شاش غیر مختون زاری کند مستی چهار گونه است: مستی شراب مستی خواسته مستی خواب مستی فرمانروایی هنگام خواب دست را زیر گونه راست نه زیرا نداند که بیدار شود یا نه دوست دارم گراینده در هر پانزده روز یک بار نوره کشد.

کمتر ماهی بخورید: زیرا گوشت بدن را می گدازد و بلغم را می افزاید و دل را سخت می کند سر کشیدن شیر درمان هر دردیست جز مرگ. انار را با پیه آن بخورید تا معده را شستشوی دهد

هر دانه یی از انار که در شکم رود تا چهل روز دل را زنده می کند و جان را روشنی بخش است و نگاهداری از بیماریست و وسوسه دیو را سست سازد سرکه نیکو نان خورشی ست چون صفرا را کم می کند. کاسنی بخورید که در هر بامدادی قطره یی از قطرات آب بهشت بر آن است از آب باران بیاشامید که تن را پاک می کند و بیماریها را دور می سازد. در قرآن گفته: خدا از آسمان آبی می فرستد که شما را پاک می کند و پلیدی

دیو را از شما دور سازد و دلهای شما را بهم پیوند دهد و گامها را استوار گرداند. سیاه دانه برای هر دردی درمان است مگر زهرناک باشد. گوشت گاو بیماری آورد شیر آن داروست روغن گاو درمان است برای زیستن دارویی و خوراکی برتر از خرمای تازه یعنی رطب نیست در قرآن گفته: ای مریم خرما بن را بجنبان تا برای تو رطب ریزد، بخور و بیاشام و دیده خویش را به فرزند گرامی خود روشن دار. کام فرزندان خویش را با خرما بردارید پیامبر صلّی الله علیه و آله کام حسن و حسین علیهما السّلام را با خرما برداشت هر گاه زن خود را درآمیزی وی را به شتاب میاور تا خویشتن را آماده سازد زنان را خواستهایی ست تا با شوی خود همبستر شوند هر گاه زن بیگانه یی دیدی و وی را پسندیدی هر گاه با زن خویش درآمیزی او نیز چنان خواهد بود دیو را از خود دور دارید و از زنان بیگانه بپرهیزید هر گاه کسی زنی را خواست و بی زن بود برود دوگانه یی بگزارد و خدای را ستایش کند و بر پیامبر رحمت خواهد تا خدا وی را کام روا گرداند در حال مباشرت سخن کم گوید، سخن گفتن در حال مباشرت سبب گنگی کودک گردد به درون زن منگر شاید چیزی بینی که از وی بی رغبت گردی و کودک کور شود هر گاه با زن خود درآویختی بگوی: خدایا من به فرمان تو وی را بر خود حلال کردم و آن را به رسم امانت از تو پذیرفتم هر گاه فرزندی از او یابم نرینه تمام خلقت باشد و دیو را در او بهره یی نباشد. حقنه یکی از چهار درمان است پیامبر صلّی الله علیه و آله حقنه را برترین درمان گفته حقنه اشکم را فربه سازد و درد درون را دور گرداند تن را نیرو بخشد. سعوط بینی را از بنفشه بسازید بر خون گرفتن مداومت کنید در شب اول ماه عربی و نیمه آن مباشرت مکنید که دیو در این دو وقت تباهی کند و دیوان دیگر نیز با وی همداستان اند و در کودک شما انباز می کردند در روز چهارشنبه نوره مکشید. چهارشنبه روز ناخجسته یی ست خدا در آن دوزخ را بیافرید و در روز آدینه ساعتی ناخجسته است که هر گاه کسی در آن خون گیرد در دم بمیرد.

***ترجمه فهری زنجانی: (امیر المؤمنین علیه السّلام بیاران خود در یک مجلس چهار صد باب از چیزهائی که کار دین و دنیای مسلمان را اصلاح میکند بیاموخت)

امام صادق از پدرانش نقل میفرماید که امیر المؤمنین علیه السّلام بیاران خود در یک مجلس چهار صد باب از چیزهائی که دین و دنیای مسلمان را اصلاح میکند بیاموخت و فرمود:

حجامت کردن بدن را سلامت و پای عقل را محکم میکند.

بشارب عطر زدن از اخلاق پیغمبر ما و باعث احترام در نزد فرشتگان نویسنده اعمال است.

مسواک کردن از کارهائی است که باعث رضای خدای عز و جل و سنت پیغمبر است و دهن را پاکیزه میکند.

روغن مالیدن پوست بدن را نرم و مغز آدمی را زیاد نموده و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی پوست را از بین میبرد و رنگ را روشن میسازد.

شستن سر چرک را میبرد و شوره سر را میزداید.

آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهان و بینی است.

انفیه در بینی کردن سر را سلامت نموده و بدن را پاکیزه میکند و هر گونه درد را از سر بیرون مینماید.

نوره کشیدن نشاط آور و پاک کننده تن است.

کفش نیکو پوشیدن بدن را نگه میدارد و بر پاکیزگی و نماز کمک است.

ناخنها را چیدن از درد بزرگ جلوگیری نموده و راه روزی را گشوده و آن را جلب میکند.

ستردن موی زیر بغل بوی بد آن را نابود میکند و پاک کننده است و از سنتهائی است که پیغمبر پاک بآن دستور فرموده.

شستن هر دو دست پیش از غذا خوردن و پس از آن روزی را زیاد نموده و از چرب شدن لباس جلوگیری میکند و دیده را روشن میسازد.

شب زنده داری بدن را سالم و پروردگار عز و جل را خشنود ساخته و آدمی را در رهگذر نسیم رحمت حق قرار میدهد و پیروی از اخلاق پیغمبران است.

خوردن سیب ملین معده است.

جویدن کندر دندانها را محکم و بلغم را نابود و بوی بد دهان را از بین میبرد.

نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن آفتاب زودتر از کار و کوشش در زمین روزی را جلب میکند.

خوردن به قلب ضعیف را تقویت نموده و معده را پاکیزه میسازد و نیروی دل را زیاد میکند و آدم ترسو را پر دل میسازد و فرزند را زیبا میکند.

هر روز ناشتا بیست و یک دانه مویز سرخ خوردن همه بیماریها را بجز بیماری مرگ از میان میبرد.

مستحب است که مرد مسلمان در شب اول ماه مبارک رمضان با همسر خود هم بستر شود زیرا که خداوند فرموده است: هم بستر شدن با همسرهای خود در شب ماه روزه حلال است.

انگشتر غیر نقره در دست نکنید زیرا رسول خدا فرموده است. دستی که در آن انگشتر آهن است پاکیزه نمیشود.

کسی که بر انگشترش نام خدا نقش شده است باید هنگام طهارت گرفتن آن را از دستی که خود را بدان می شوید در آورد.

هر کس از شما چون در آئینه نگاه کند باید بگوید:

الحمد للَّه الذی خلقنی فاحسن خلقی و صوّرنی فأحسن صورتی و زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالاسلام

(یعنی) سپاس خداوندی را که مرا آفرید و نیکو آفرید و صورت مرا نقش کرد و نیکو نقش کرد و آنچه که از دیگری نکوهیده بود از من بیاراست و مرا بدین اسلام گرامی داشت.

هر یک از شما چون برادر مسلمانش بدیدن او می آید خود را بیاراید همچنان که از برای بیگانه خود را می آراید و دوست دارد که بیگانه اش در بهترین قیافه به بیند.

روزه سه روز از هر ماه. (یک چهارشنبه در میان دو پنجشنبه) و روزه ماه شعبان وسوسه دل را میزداید و پریشانی خاطر را میبرد.

(شرح:) مقصود پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است.

طهارت گرفتن بآب سرد بواسیر را قطع میکند.

شستن جامه غم و اندوه را برطرف میکند، و موجب پاکیزه گی برای نماز است.

موهای سفید را نکنید که آن نور مسلمان است.

هر کس در اسلام موی خود را سپید کند بروز قیامت برای او نوری می شود.

مسلمان نباید جنب بخوابد.

مسلمان نباید بخوابد مگر با وضو و اگر آب نیابد با خاک پاک تیمم نماید زیرا روح مؤمن بسوی خدای تبارک و تعالی بالا میرود و خدا آن را پذیرفته و مبارک اش میفرماید و اگر اجلش رسیده باشد آن را در خزانه رحمت خود قرار میدهد و اگر اجلش نرسیده باشد توسط فرشتگان امین خود آن را بسوی جسدش باز میگرداند.

مؤمن بسوی قبله آب دهان نینداز و اگر از روی فراموشی این کار را کرده باشد باید از خدای عز و جل استغفار نماید مرد در جای سجده خود فوت نکند. خوردنی و آشامیدنی خود را فوت نکند در تعویذ و دعائی که دارد ندمد.

مرد در وسط جای سجده خود فوت نکند. خوردنی و آشامیدنی خود را فوت نکند در تعویذ و دعائی که دارد ندمد.

مرد در وسط جاده نخوابد. مرد از پشت بام در هوا بول نکند.

و در آب گرم بول نکند که اگر این کار کرد و آسیبی باو رسید بجز خود را ملامت نکند زیرا که برای آب اهلیست و برای هوا اهلی، مرد برو نخوابد و هر کس را دیدید برو خوابیده بیدارش کنید و بآن حالش نگذارید و هیچ کس از شما با حال کسالت و خواب آلود بنماز نایستد، و در نماز بفکر خود نباشد زیرا که در مقابل پروردگارش عز و جل میباشد، و برای بنده از نمازش همان مقداری که بدل متوجه خدا بوده است سهم میباشد.

و آنچه را از سفره میریزد بخورید که از هر دردی باذن خدای عز و جل شفا است برای کسی که از آن شفا بخواهد، هر کسی که از شما غذا بخورد و انگشتانی را که با آن غذا خورده بلیسد خدای عز و جلش میفرماید خدا ترا برکت دهد، جامه پنبه بپوشید که جامه رسول خدا و جامه ما است و جامه پشمی و موئی را نمیپوشیم مگر آنکه علتی داشته باشیم و فرمود که خدای عز و جل زیبا است و زیبائی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بندگان خود ببیند، و با خویشاوندان پیوند کنید گر چه با سلام کردن باشد.

خدای عز و جل میفرماید: از خدائی بپرهیزید که در باره آن و خویشاوندان مسئولیت دارید براستی که خدا مراقب شما است «سوره نساء آیه 2».

و روز خود را باینکه چنین و چنان گفتیم و چنین و چنان کردیم نگذرانید که نگهبانانی با شماست که ما و شما را نگهبانی میکنند و خدا را در همه جا بیاد آورید که او بهمراه شماست. و بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود بفرستید زیرا هنگامی که شما محمد را یاد کنید و برای او دعا کنید و احترام او را نگهدارید خدای عز و جل دعای شما را می پذیرد. طعام گرم را بگذارید تا سرد شود که طعامی بنزد رسول خدا آوردند فرمود بگذاریدش تا خنک شود تا توان آن را خورد خداوند عز و جل آتش را که خوراک ما نفرموده و برکت در غذای سرد میباشد هر گاه کسی از شما خواست بول کند رو ببالا و روبروی بادی که میوزد ادرار نکند بکودکانتان آنچه را که خداوند بواسطه آن سودشان میدهد بیاموزید و طائفه مرجئه عقیده خودشان را بر کودکان تحمیل نکنند زبان هاتان را نگه دارید و سلامی بکنید که برای شما غنیمتی را در بر داشته باشد.

امانت را بکسی که شما را امین شمرده بازگردانید هر چند کشندگان فرزندان پیغمبران باشند چون ببازار رفتید آنجا که مردم سرگرم کارند شما بسیار بیاد خدا باشید که کفاره گناهان است و باعث افزونی حسنات و نامتان در دفتر غافلان نوشته نمیشود.

چون ماه رمضان فرا رسد هیچ بنده خدائی حق مسافرت ندارد زیرا خدای عز و جل میفرماید هر کس از شما در ماه رمضان حاضر باشد (نه مسافر) باید روزه بگیرد در مورد آشامیدن مسکرات و مسح کشیدن بر موزه تقیه ای نیست مبادا در باره ما بیش از حد عقیده مند باشید با توجه و عقیده باینکه ما بنده هائی هستیم پروریده خدا آنچه در فضل ما میخواهید بگوئید هر کس دوستدار ما باشد باید رفتار ما را داشته و از پرهیزکاری یاری

بجوید که ورع و پرهیزکاری بهترین چیزی است که بوسیله آن در کار دنیا و آخرت استعانت می شود با هر کس که از ما عیب جوئی میکند همنشین نباشید و در نزد دشمن ما خود را با انتساب بما پسندیده قلمداد نکنید و دوستی با ما را آشکار ننمائید که خود را در نزد حکومت وقت ذلیل خواهید نمود.

راستی را رها نکنید که باعث رستگاری است و بآنچه در نزد خدای عز و جل است رغبت داشته باشید و بدنبال فرمانبری او باشید و در فرمانبری پایدار باشید که چه زشت است از برای مؤمن اینکه با آبروی ریخته شده ببهشت برود.

برای شفاعت خودتان برای کارهائی که از پیش فرستاده اید ما را بزحمت نیندازید بروز قیامت خود را نزد دشمنان رسوا نکنید و بخاطر دنیای بی ارزش خود را در نزد آنها دروغگو قرار ندهید نسبت بمقامی که در پیشگاه الهی برای خود پنداشته بودید و بآنچه خدا دستور فرموده چنگ بزنید که میان شما و آنچه مورد غبطه واقع خواهد شد و آنچه دوست میدارد خواهد دید فاصله ای نیست جز اینکه قاصد خدا (مرگ) بنزد او بیاید و آنچه در نزد خدا است بهتر است و باقی تر و مژده ای از جانب خدا باو خواهد رسید که باعث روشنی چشمش گردیده و دوستدار ملاقات خدا گردد.

ناتوانها از برادران خود را کوچک مشمارید که هر کس مؤمنی را کوچک شمارد خداوند میان آن دو جمع نمیکند مگر آنکه توبه نماید مؤمن که نیازمندی برادر خود را دانست نباید فرصت بدهد که او مورد نیاز خود را مطالبه کند همدست یک دیگر باشید و نسبت به هم مهربان باشید و در مورد هم بخشش کنید و همچون منافق نباشید که آنچه را که نکرده توصیف مینماید.

همسر اختیار کنید که رسول خدا بسیار میفرمود کسی که دوست دارد از سنت من پیروی کند باید همسر بگیرد که همسر گرفتن از سنت من است.

خواستار فرزند باشید که من فردای قیامت بزیادی شما بر امتهای دیگر افتخار خواهم نمود فرزندان خود را از خوردن شیر زنان زناکار و زن دیوانه نگهداری کنید زیرا شیر خصوصیات روانی مادر را بفرزند سرایت میدهد.

از خوردن گوشت پرنده ای که سنگدان و ناخن پشت پا و چینه دان ندارد خودداری کنید و از خوردن گوشت هر درنده نیش دار و پرنده چنگال دار بپرهیزید و سپرز را نخورید که جایگاه خون فاسد شده است.

سیاه نپوشید که جامه فرعون است از غده های گوشت بپرهیزید که رگ بیماری خوره را تحریک میکند در احکام دین بقیاس عمل نکنید که جمله ای باز احکام دین قیاس بردار نیست و جمعیت هائی خواهند آمد که قیاس بکنند آنان دشمنان دینند و نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود.

کفش بدون پاشنه نپوشید که فرعون نخستین کسی بود که کفش بدون پاشنه پوشید.

با میخواران مخالفت کنید و خرما بخورید که در آن شفای همه دردها است گفتار رسول خدا را پیروی کنید که فرمود هر کس در سؤالی بروی خود باز کند خداوند دری از فقر بروی او باز میکند زیاد استغفار کنید تا روزی را جلب کنید هر چند که بتوانید از کار خیر پیش فرستید که فردای قیامت آن را خواهید یافت مبادا جدال کنید که باعث شک و تردید می شود هر کس که بپروردگارش عز و جل حاجتی دارد در سه ساعت آن را بخواهد ساعتی در روز جمعه است و ساعتی هنگامی که ظهر می شود که بادها میوزد و درهای آسمان باز می شود و رحمت نازل می شود و پرندگان بصدا در می آیند و ساعتی در آخر شب هنگام سپیده دم که دو فرشته ندا میکنند.

آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش پذیرفته شود؟

آیا سئوال کننده ای هست تا مورد سؤالش باو داده شود؟

آیا استغفارکننده ای هست تا آمرزیده شود؟

آیا حاجتمندی خواستار حاجتی هست تا حاجتش برآورده شود؟

پس شما این دعوت کننده خدا را اجابت کنید در فاصله سپیده دم تا سرزدن آفتاب روزی را از خدا بخواهید که آن در طلب روزی از سفر کردن در روی زمین مؤثرتر است و آن همان ساعتی است که خداوند در همان ساعت روزی را میان بندگانش تقسیم میکند منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید نباشید که دوستترین اعمال نزد خدای عز و جل انتظار فرج است مادامی که بنده مؤمن بانتظار آن چشم دوخته است صبح چون دو رکعت نماز صبح را خواندید بخدای عز و جل توکل کنید که جایزه ها به هنگام خواندن نماز صبح داده می شود با شمشیر وارد حرم نشوید.

هیچ کس از شما در حالی که شمشیر در پیشرویش گذاشته شده باشد نماز نخواند که قبله امان است چون بزیارت خانه خدا رفتید حج خود را با

زیارت رسول خدا کامل کنید که ترک آن ستم است و دستور همین است و با زیارت قبرهای دیگر که خدای عز و جل حق آنها را و زیارتشان را برای شما لازم نموده حج خود را کامل کنید و در نزد آن قبرها از خداوند روزی بخواهید.

گناه کم را کوچک نشمارید که همان گناه کوچک بشمار می آید و در نتیجه بزرگ میگردد سجده ها را طولانی کنید که هیچ کاری بر شیطان دشوارتر از این نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند زیرا او مأمور شد که سجده کند و نافرمانی کرد و این آدمیزاد مأمور بسجده شد و فرمان برد و نجات یافت.

بسیار بیاد مرگ باشید و بیاد روزی که از قبرهای خود بیرون میشوید و در پیشگاه خدای عز و جل می ایستید که یاد مرگ و قیامت مصیبت ها را بر شما آسان میسازد هر گاه چشم یکی از شما درد گرفت آیه الکرسی را به نیت بهبود چشم اش بخواند که ان شاء اللّٰه بهبودی مییابد.

از گناهان دوری جوئید که هر چه بلا و کمبود روزی هست از جهت گناه است حتی خراش جایی از بدن و بر زمین خوردن و مصیبت که خدای عز و جل میفرماید هر چه مصیبت بر شما میرسد نتیجه عمل کرد خودتان است و خداوند از بسیاری عفو میفرماید بر غذا خوردن که نشستید بسیار بیاد خدا باشید و سرکشی نکنید که یکی از نعمتهای خدا روزیهای او است که سپاسگزاری اش و ستایش اش بر شما واجب است پیش از اینکه نعمتی از دست شما برود با آن خوش رفتاری کنید که نعمت از دست رفته و در مورد عملی که صاحبش با او نموده علیه او گواهی میدهد هر کس که از خدای عز و جل بروزی اندک راضی گردید خداوند نیز از او بعمل کم راضی می شود مبادا کوتاهی در کار کنید که حسرت خواهید برد بهنگامی که حسرت سودی نداشته باشد.

در میدان جنگ که با دشمن روبرو شوید کمتر سخن گوئید و یاد خدای عز و جل بسیار کنید و پشت بدشمن ننمائید که پروردگار خود را بخشم می آورید و سزاوار غضب او خواهید بود چون دیدید از برادران شما کسی در جنگ زخمی شده و یا وامانده است و یا کسی را دیدید که دشمن شما طمع در او بسته است با از خود گذشتگی باو نیرو ببخشید. هر چه توانید کار نیک انجام دهید که از مرگ های بد نگهداری مینماید هر کس از شما اگر بخواهد بداند که مقامش در نزد خداوند تا چه پایه است به بیند مقام

خداوند نزد او بهنگام گناه چه قدر است که مقام او نیز نزد خداوند چنین خواهد بود.

بهترین چیزی که شخص در خانه خود برای عائله خود میگیرد گوسفند است که هر کس یک گوسفند در خانه اش باشد فرشتگان هر روز یک بار او را تقدیس میکنند و کسی که دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روزی دو بار او را تقدیس میکنند و همچنین در سه گوسفند و فرشته میگوید برکت بشما داده شود چون مسلمان ناتوان گردید گوشت با شیر بخورد که خدای عز و جل نیرو را در آن دو قرار داده است.

چون قصد حج کردید در خرید حوائج پاره ای از چیزهائی را که در سفر شما را نیرومند خواهد ساخت پیش بیندازید که خدای عز و جل میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

هر گاه یکی از شما در آفتاب بنشیند پشت بدان نماید که آفتاب بیماری درونی را آشکار میکند و چون بحج رفتید بخانه خدای عز و جل زیاد نگاه کنید که خدای عز و جل را یک صد و بیست رحمت در نزد خانه محترم خویش هست که شصت رحمت از آنها مخصوص طواف کنندگان و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت از آن نگاه کنندگان است.

در نزد ملتزم (فاصله میان در خانه و رکن حجر الاسود) بآنچه از گناهانتان بیاد دارید اعتراف کنید و آنچه را که فراموش کردید بگوئید (آنچه نگهبانان تو بر ما حفظ کرده اند و ما آن را فراموش کرده ایم بر ما بیامرز) که هر کس در این محل بگناهش اعتراف کند و آنها را بشمارد و بیاد آورد و از خدا آمرزش بطلبد بر خدای عز و جل لازم است او را بیامرزد پیش از آنکه بلا برسد دعا کنید درهای آسمان در پنج وقت برای شما باز می شود هنگام نزول باران و هنگام جهاد و هنگام اذان و در وقت خواندن قرآن و بهنگام ظهر و سپیده دم هر کس از شما مرده ای را غسل داد پس از آنکه کفنهای او را پوشانید خود غسل کند کفنها را با بخور معطر نکنید و خوشبو نسازید و به مرده های خود جز کافور عطر دیگری نزنید که مرده بمنزله کسی است که احرام بسته است.

کسان خود را وادار کنید که بر سر جنازه سخن نیکو بگویند که چون پدر فاطمه دختر محمد از دنیا رفت همه دختران بنی هاشم با او هم ناله شدند آن حضرت فرمود شمردن را کنار بگذارید و دعا کنید (شرح:) (شاید

مقصود شمردن خصوصیات میت باشد که غالبا زنان بهنگام گریه کردن آنها را می شمارند که تو چنین و چنان بودی).

مرده هایتان را زیارت کنید که آنان بزیارت شما خوشحال میشوند و هر کس حاجت خود را در نزد قبر پدر و مادرش پس از آنکه برای آنان دعا کرد از خدا بخواهد مسلمان آیینه برادر دینی خودش میباشد پس هر گاه از برادر خود لغزشی دیدید علیه او نباشید بلکه برای او مانند خود او باشید و او را راهنمایی کنید و پند و اندرز دهید و با او مدارا کنید مبادا اختلاف کنید که رشته اجتماع شما از هم گسیخته می شود.

اقتصاد را مراعات کنید تا پیش روید و امیدوار گردید هر کس از شما که با چهار پا سفر میکند چون بمنزل رسید نخست آب و علف آن حیوان را بدهد برخ چهارپایان نزنید زیرا تسبیح پروردگار خود را میگوید هر کس از شما در سفری گمشد یا بر جان خود ترسید پس بآواز بلند بگوید

یا صالح اغثنی

که در میان برادران جن شما جنی هست بنام صالح که بخاطر شما شهرها را میگردد و خود را آماده خدمت برای شما ساخته است چون صدا را بشنود جواب میدهد و گمشده شما را راهنمایی نموده و چهار پائی را که فرار نموده است نگه میدارد.

و هر کس از شما بجان خود و گوسفندانش از حمله شیر بترسد خطی بدور آنها بکشد و بگوید

اللهم رب دانیال و الجب و رب کل اسد مستأسد احفظنی و احفظ غنمی

: بار الها ای پروردگار دانیال و چاه و پروردگار هر شیر نیرومند مرا نگهداری فرما و گوسفندان مرا نگهداری فرما.

(شرح:) (دانیال یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بود که در زمان بخت نصر در چاهی او را حبس نمودند.) و هر کس از شما که از عقرب بترسد این آیات را بخواند سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (الصافات (13- 133) و هر کس از شما از غرق شدن بترسد. بخواند

بسم اللّه مجرایها و مرساها ان ربی لغفور رحیم بسم اللّه الملک الحق و ما قدروا اللّه حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمه و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون

، برای فرزندان خود روز هفتم (گوسفند قربانی کنید و چون سرشان را تراشیدید هم وزن موی سرشان نقره بمسلمانی صدقه بدهید که رسول خدا نسبت بحسن و حسین و دیگر فرزندانش چنین رفتار فرمود چون بدست سائل چیزی دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که دعایش در باره شما مستجاب است ولی در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند و آنکه دستش بدست سائل میرسد دست خود را بسوی دهانش آورده و ببوسد که صدقه را پیش از آنکه بدست سائل برسد خدای عز و جل میگیرد هم چنان که فرموده است: آیا نمیدانند که همانا خود خداوند است که توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقه ها را میگیرد (التوبه: 105) شب هنگام صدقه بدهید که صدقه در شب آتش خشم پروردگار را خاموش میسازد. سخن گفتن خود را از جمله اعمال خود محسوب دارید تا سخن کمتر بگوئید مگر در کار خیر از آنچه خدای عز و جل بشما روزی فرموده است بذل و بخشش کنید که انفاق کننده بمنزله کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

پس هر آن کس که یقین داشته باشد که هر چه انفاق کند عوض دارد بخشش میکند و در انفاق نمودن سخاوت میورزد.

هر کس که یقین داشته باشد و سپس شک کند بدنبال یقین اش برود که شک یقین را نمی شکند گواهی دروغ ندهید و بر سر سفره ای که می بر آن نهاده باشند ننشینید که بنده خبر ندارد کی جانش گرفته می شود چون یکی از شما بر غذا خوردن نشست هم چون غلامان نشیند و حتما نباید یک پای خود را روی پای دیگر بیندازد و چهار زانو بنشیند که این چنین نشستن را خداوند دوست ندارد و صاحب آن را دشمن میدارد شام پیغمبران پس از نماز عشاء است و شام خوردن را ترک نکنید که ترک کردن آن باعث ویرانی تن است.

تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خدا است در روی زمین از بندگانش هر کس را بخواهد در آن زندانی میکند و تب گناهان را میریزد همچنان که کرک از کوهان شتر فرو میریزد هر دردی از اندرون است مگر زخم و تب که این دو بتن از خارج وارد میشوند سوزش تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که سوزش آن از گرمای دوزخ است.

مسلمان تا آنگاه که بیماری بر سلامتی اش چیره نشود نباید بدرمان بپردازد.

(شرح:) مقصود این است که بمحض عارض شدن جزئی کسالت نباید فورا باستعمال دارو پرداخت زیرا نیروی بدن با بسیاری از بیماریهای غیر مهم بدون دارو مبارزه میکند و بر آن چیره می شود).

دعا کردن قضای حتمی الهی را باز میگرداند آن را ساز و برگ دفاع خود قرار دهید برای وضو ساختن پس از طهارت ده حسنه است خود را پاکیزه نگه دارید مبادا تنبلی کنید که هر کس تنبلی کند حق خدای عز و جل را نمی پردازد از بوی بدی که آزار میدهد بوسیله آب خود را پاکیزه نمائید و خویشتن را بررسی کنید که خدای عز و جل از بندگانش آن را که کثیف است و هر کس بنزدش می نشیند از کثافت او متنفر میگردد دشمن میدارد مرد در نماز نباید با ریش خود بازی کند و نه با چیزی که او را از نماز خواندن مشغول کند. بکار خیر پیش از آنکه بکار دیگری سرگرم شوید پیش دستی کنید مؤمن خودش در ناراحتی بسر میبرد ولی مردم از او در آسایش اند بیشتر سخنان شما یاد خدای عز و جل باشد از گناهان بپرهیزید که بنده چون گناه کند روزیش دیرتر میرسد بیماران خود را با صدقه دادن درمان کنید و ثروت خود را با زکات دادن بیمه نمائید نماز برای هر فرد با تقوی باعث نزدیکی به پیشگاه الهی است بحج رفتن برای فرد ناتوان بجای جهاد است و جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند تهی دستی مرگ بزرگ است کم بودن اهل و عیال یکی از دو راه آسایش در زندگی است نیمی از کار زندگی در این است که هر کاری باندازه خود باشد اندوه نیمی از پیری را سبب است هر کس میانه روی پیشه کند فشار خرج عائله را احساس نکند و هر کس کار با مشورت انجام دهد بزحمت نیفتد کار نیک بجز در باره مردی شرافتمند و یا دیندار شایسته نیست برای هر چیز میوه ای است و میوه کار نیک شتاب در انجام آن است کسی که یقین دارد که آنچه بخشش نماید عوض دارد در عطای خویش بخشنده میگردد کسی که بهنگام مصیبت دست به ران های خود زند پاداش او ناچیز گردد بهترین کارها برای مرد این است که در انتظار فرج از جانب خدای عز و جل باشد کسی که باعث غم و اندوه پدر و مادرش گردد عاق آنان شده است روزی را با صدقه دادن جلب کنید پیش از آنکه بلا بیاید موج های بلا را با دعا از خود دور سازید که سوگند بآن خدائی که دانه را شکافته و مردم را آفریده است بلا بمؤمن زودرس تر است از ریزش سیل از بالای تپه بپائین و از دویدن استرها از خداوند عافیت از سختی بلا را بخواهید که بلاء سخت دین را میبرد نیک بخت آن کس که از دیگری پند پذیر گردد خود را باخلاق خوب

پرورش دهید که بنده مسلمان بواسطه اخلاق نیک بدرجه کسی میرسد که روزها را روزه بدارد و شبها به عبادت بایستد کسی که میگساری کند و بداند که خوردن می حرام است خداوند باو از خبال فاسد: (چرک و خونی که از زنان زناکار می ریزد) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود در مورد گناه نذر صحیح نیست. و در قطع رحم سوگند صحیح نیست آنکه بدون عمل دیگری را بکار خیر دعوت میکند بکسی ماند که بی زه تیر از گمان رها کند.

زن مسلمان باید برای شوهرش خود را خوشبو سازد کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود شهید است شخص مغبون نه قابل ستایش است و نه پاداشی دارد قسم فرزندان بدون اجازه پدرانشان صحیح نیست و نه قسم زن بدون اجازه شوهرش یک روز تا شب را نباید زبان از سخن فرو بست مگر آنکه بیاد خدای عز و جل مشغول باشد:

پس از هجرت بشهر اسلامی نباید دوباره بیابان نشین شد و پس از فتح و پیروزی (اسلام) نباید مهاجرت نمود بازرگانی را پیشه کنید که بی نیازی شما از آنچه بدست مردم است در بازرگانی است و خداوند بنده پیشه ور و درستکار را دوست میدارد هیچ کاری نزد خدای عز و جل از نماز محبوب تر نیست. پس هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز گزاردن در وقت اش باز ندارد که خدای عز و جل جمعی را نکوهش کرده و فرموده است آنانی که از نماز خود سهوکنندگانند یعنی غفلت کنندگانند که اوقات نماز را سبک میشمارند.

بدانید که نیکوکار از دشمنان شما برای یک دیگر ریاکاری میکنند. ولی خدای عز و جل آنان را توفیق عمل خالص نمیدهد و جز عمل خالص را نمی پذیرد عمل نیک کهنه نگردد و گناه فراموش نشود و خدای بزرگوار با کسانی است که تقوا دارند و کسانی که احسان میکنند.

مؤمن برادر خود را فریب نمیدهد و باو خیانت نمیکند و یاری او را از دست ندهد و او را متهم نسازد و باو نمی گوید: من از تو بیزارم (نسبت بخطائی که از برادر دینی سرزده است) در پی یافتن عذر واقعی او باش و اگر عذر واقعی او را نیافتی عذری برای او بتراش.

کوه ها را از جای کندن آسان تر است از کندن قدرتی که هنوز وقتش باقی است از خدا یاری بجوئید و شکیبائی کنید زیرا زمین از آن خدا است بهر کس از بندگان خود که بخواهد میدهد و سرانجام نیک مخصوص افراد پرهیزکار است.

پیش از سر رسید کار شتاب زدگی نکنید که پشیمان میشوید. و پایان کار و زندگی بنظرتان طولانی نباید که دلهای شما سخت میگردد بناتوانان خود رحم کنید و بواسطه دلسوزی بآنان رحمت را از خدا جویا باشید مبادا بدگوئی مسلمانی بکنید که مسلمان از برادر خود بدگوئی نمیکند با اینکه خدای عز و جل این کار را نهی کرده و فرموده است برخی از شما برخی را بدگویی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را در حالی که مردار است بخورد؟ (حجرات 14).

مسلمان که در نماز است و در پیشگاه خدای عز و جل ایستاده است دستهای خود را روی هم نگذارد که باهل کفر خود را شبیه میسازد: یعنی مجوس هر یک از شما که بر سر غذا نشیند باید همچون بنده زر خرید بنشیند و بر روی زمین غذا بخورد و ایستاده آب ننوشد چون یکی از شما در نماز بجانور گزنده برخورد نمود آن را زیر خاک کند و آب دهن بر او بیندازد و یا در گوشه ای از جامه خود بپیچد تا از نماز فارغ شود.

روی را بطور کامل از قبله برگرداندن نماز را باطل میکند و آن کس را که چنین میکند شایسته است نماز را با اذان و اقامه و تکبیر از سر بگیرد کسی که یازده مرتبه پیش از سرزدن آفتاب سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ و به همین شماره سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ و بهمین قدر آیت الکرسی بخواند ثروتش از آنچه میترسد محفوظ میماند.

و کسی که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ را پیش از سرزدن آفتاب بخواند آن روز گناهی از او سر نزند هر چند شیطان در باره او کوشش نماید.

بخدا پناه ببرید از کجروی در دین و از این که مردان بی دین بر شما پیروز شوند هر که از ما بازماند هلاک می شود جامه کوتاه دامن باعث پاکیزگی آن است که خدای تبارک و تعالی میفرماید جامه ات را پاکیزه کن (مدثر 40) یعنی دامنت را کوتاه کن.

انگشتی از عسل خوردن شفای هر دردی است که خدای تبارک و تعالی میفرماید از شکم زنبورها شرابی بیرون می آید که برای مردم در آن شفا است (نحل آیه 71) و این شفا در وقتی است که بهمراه خواندن قرآن باشد و جاویدن کندر بلغم را آب میکند، در آغاز غذا خوردن اول نمک بخورید که اگر مردم میدانستند چه خواصی در نمک است آن را بر داروئی که آزمایش

شده است مقدم میداشتند کسی که غذایش را با خوردن نمک شروع کند هفتاد درد از او میرود و آنچه جز خدای عز و جل نمیداند.

در تابستان بر تبدار آب خنک بریزید که سوزش تب را آرام میکند در هر ماه سه روز روزه بدارید که با روزه یک عمر برابر است.

و ما دو پنج شنبه را با یک چهارشنبه در میان آن دو روزه میداریم زیرا خدای عز و جل دوزخ را در روز چهارشنبه آفرید هر یک از شما که از پی حاجتی میرود بامداد روز پنج شنبه در پی آن باشد که رسول خدا فرمود بامداد روز پنج شنبه برای امت من مبارک است و چون از خانه خود بیرون می آید آیه هائی را که در آخر سوره آل عمران است و آیت الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد را بخواند که حاجت های دنیا و آخرتش روا خواهد شد.

جامه های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش هم نازک و ضعیف می شود هیچ یک از شما با جامه بدن نما در پیشگاه خدا جل جلاله نایستد بسوی خدای عز و جل توبه کنید و خود را در محبت او داخل سازید که خدای عز و جل توبه کنندگان را دوست میدارد و پاکیزگان را دوست میدارد و مؤمن همواره توبه میکند چون مؤمن ببرادر خود بگوید: اف، رشته برادری میان آن دو بریده می شود و چون باو بگوید تو کافر هستی یکی از آن دو کافر می شود.

(شرح:) اگر راست بگوید برادرش و اگر دروغ بگوید خودش کافر است).

چون مؤمن ببرادر خود تهمت زند هم چون نمکی که در میان آب حل می شود اسلام در دل او آب می شود در توبه برای کسی که بخواهد توبه کند باز است.

پس توبه خالص بسوی خدا بکنید شاید پروردگار اثر گناهان را از شما ببرد و چون عهد نمودید پیمان خود را بپایان برسانید که هیچ نعمتی و نشاط زندگانی زایل نشده مگر بواسطه گناهانی که مرتکب شده اند و براستی که خداوند به بندگان ستم نمیکند و اگر آنان پیش وقت دعا و توبه میکردند نعمت و زندگی از دست آنها نمیرفت و اگر آنان هنگامی که خشم خداوند بر آنها فرود آمد و نعمتها از دستشان رفت با نیت پاک بسوی خدای عز و جل پناه میبردند و سستی نمیکردند و زیاده روی نمی نمودند هر آینه خداوند هر فسادی را برای آنان اصلاح میکرد و هر شایسته را بر آنان باز میگرداند و چون مسلمانی تنگی گرفت از پروردگار عز و جل شکایت نکند

بلکه شکایت بنزد پروردگارش برد که کلیدهای گشایش کارها و تدبیر آنها بدست اوست در هر کس یکی از سه چیز هست:

فال بد زدن تکبر و آرزو چون یکی از شما فال بد زد بفال بد اعتناء نکند و دنبال کار خود را بگیرد و خدای عز و جل را بیاد آورد. و هر گاه از تکبر ترسید با غلام و نوکر خود هم غذا شود و گوسفند را خود بدوشد و چون آرزوی بیجا نمود از خدای عز و جل بخواهد و بدرگاه او زاری کند و نفسش او را بگناه نکشاند با مردم بآن مقدار که معرفت دارند معاشرت کنید و از آنچه انکارش میکنند وانهید و آنان را بروی خود و ما وانداريد که امر ما دشوار و مشقت بار است و بجز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خداوند دل او را برای ایمان خالص نموده باشد کسی آن بار نتواند کشید چون شیطان در دل یکی از شماها وسوسه کرد بخدا پناه ببرد و بگوید آمنت باللّٰه و برسوله مخلصا له الدین.

یعنی بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان آوردم چون خدای عز و جل بمؤمنی جامه نوی پوشاند وضوء بسازد و دو رکعت نماز بخواند که در آن دو رکعت سوره حمد و آیت الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا- أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ بخواند.

سپس ستایش کند خدائی را که عورت او را پوشاند و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید

لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم

که اگر چنین کند خدا را در آن جامه گناه نکند و به هر نخی که در آن جامه است فرشته ای بر او گماشته می شود که از برای او خدا را تقدیس میکند و طلب آمرزش و رحمت برای او میکند.

بدگمانی را از میان خود بدور اندازید که خدای عز و جل از این کار نهی فرموده من در خدمت رسول خدا و خاندانم با من و دو فرزندم در کنار حوض هستیم هر کس ما را بخواهد باید گفتار ما را بگیرد و کردارش همچون کردار ما باشد که هر خاندانی افراد نجیب دارند و ما شفاعت خواهیم کرد و دوستان ما نیز شفاعت خواهند نمود در ملاقات با ما در کنار حوض بر یک دیگر سبقت جوئید که ما دشمنان خود را از خود می رانیم و دوستان و پیروان خود را از آن سیراب می کنیم و هر کس شربتی از آن بنوشد پس از آن هرگز تشنه نگردد حوض ما سرشار است و در آن دو نهر آب است که از بهشت در آن میریزد یکی از تسنیم و دیگری از معین و در دو طرف آن زعفران است و سنگریزه اش از لؤلؤ و یاقوت است و این همان حوض کوثر است کارها بدست خدا است نه در دست بندگان و اگر بدست بندگان بود هرگز دیگری را بر ما اختیار نمی کردند

ولی خداوند رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص میگرداند.

پس خدا را حمد کنید بر نعمتهای نخستین که شما را مخصوص کرده و حلال زاده شدید هر دیده ای روز قیامت گریان است و هر چشم بروز قیامت بیدار است مگر چشمی که خداوند او را مخصوص کرامت خود فرموده باشد و بر هتک احترامی که از حسین و خاندان پیغمبر شد گریه کرده باشد شیعه ما بمنزله زنبور است که اگر مردم میدانستند چه در باطن آنهاست آنان را میخوردند.

چون مردی مشغول غذا خوردن است او را شتابزده نکنید تا از غذا خوردن فارغ شود و نه آن کس را که بر قضای حاجت نشسته تا کار خود را تمام کند.

هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین.

و هر گاه یکی از شما شب از خواب برخاست به اطراف آسمان نگاه کند و بخواند إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا آیه شریفه إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ.

بچاه زمزم سرکشیدن درد را میبرد پس از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بیاشامید که در زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات و نیل و دو نهر سیحان و جیحان مسلمان نباید در رکاب کسی که حکم خدا را باور نکرده و دستور خدای عز و جل را در مورد غنیمت جنگی اجراء نمیکند بجهاد برود که اگر در چنین جنگی کشته شد دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون های ما یاری نموده است و مرگش مرگ دوران جاهلیت است یاد ما اهل بیت از دردها و بیماریها و وسوسه های شک آلود

شفا است و بسوی ما آمدن سبب خوشنودی پروردگار عز و جل است و کسی که بدستورات ما رفتار نماید در جایگاه قدس فردای قیامت با ما خواهد بود و کسی که به انتظار دولت ما باشد همچون کسی است که در راه خدا بخون خود غلتیده است کسی که جنگ ما را با دشمنان ببیند و یا ناله داد خواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند برو در آتشش بیفکند ما پناهگاه افراد پرهیزکار هستیم هنگامی که از هر سو راه ها بر آنان بسته شود و ما باب حطه (ریزش گناه) و باب سلامت هستیم هر کس از آن در داخل شود نجات بیابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود خداوند بما آغاز رحمت میکند و بما بانجام میرساند و بما هر آنچه بخواهد محو میکند و بما اثبات مینماید و بواسطه ما شر دوران سخت را بر میگرداند و بخاطر ما باران میفرستد پس فریبنده شما را از خدا فریب ندهد از روزی که خدای عز و جل در رحمت آسمان را بروی این مردم بسته است یک قطره از آن فرود نیامده و روزی که قائم ما قیام بکند آسمان باران رحمت ببارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه ها از دلهای بندگان زدوده شود و درندگان و چهار پایان با یک دیگر همزیستی مسالمت آمیز نمایند تا آنجا که زنی از عراق تا شام راه بیفتد و جز بر سبزه زار قدم نگذارد و زینت و آرایش خود را بر سر داشته باشد و هیچ درنده ئی او را نترساند و او نیز از هیچ نترسد اگر بدانید که زندگی شما در میان دشمن خود و بردباری بر آزاری که میشنوید چه پاداشی برای شما دارد هر آینه چشمهایتان روشن می شود و چون مرا از دست بدهید پس از من کارهائی خواهید دید که هر یک از شما از آنچه از کفار و دشمنان خود می بیند و آنان حق خدا را سبک میشمارند

و از ترسی که هر یک از شما بر جان خود دارد آرزوی مرگ می کند پس چون چنین روزی پیش آمد همگی ریسمان خدا را دستاویز خود کنید و پراکنده نشوید

و بردباری و نماز و تقیه را داشته باشید و بدانید خدای تبارک و تعالی از بنده هایش آن را که هر لحظه برنگی است دشمن میدارد.

پس از راه حق و دوستی اهل حق برکنار نشوید که اگر کسی بجای ما دیگری را گزیند هلاک می شود و دنیا از دست او بدر شود و با حسرت از دنیا میرود چون یکی از شما بخانه اش داخل شد باهل خانه سلام دهد و بگوید

السلام علیکم

و اگر کسی در خانه نباشد بگوید

السلام علینا من ربنا

و هنگام داخل شدن بمنزلش سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند که تهی دستی را بر طرف سازد بکودکان خود نماز یاد دهید و چون هشت ساله شدند آنها را بنماز نخواندن مؤاخذه کنید از نزدیک شدن به سگها خود داری کنید کسی که بسگ برخورد کند و تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد بر جامه اش آب بپاشد هر گاه از حدیث ما چیزی شنیدید که معنایش را درک نکردید آن را بخود ما بازگردانید و بخیال خود معنایش نکنید و تسلیم شوید تا حق بر شما روشن شود و سر فاش کن و کم حوصله نباشید تندروها در عقاید بایستی بتعلیمات ما بازگردند و باز مانده ها که در حق ما کوتاهی میکنند میبایست خود را بما برسانند هر کس دامن ما را بدست گیرد بمقصود میرسد و هر کس بجز در راه ما قدم بردارد غرق خواهد شد.

برای دوستان ما فوجهائی از رحمت خدا است و برای دشمنان ما فوجهائی از غضب خدا است و راه ما میانه روی است و بکار بستن دستورات ما راهیابی است در پنج مورد شک موجب بطلان است: نماز وتر و نماز جمعه و دو رکعت اول از نمازهای پنجگانه روزانه و در صبح و مغرب و بنده خدا اگر وضو نداشته باشد قرآن نخواند تا وضو بسازد هر سوره را که در نماز میخوانید رکوع و سجود آن را بجای آورید.

(شرح:) حظ سوره را (و یا حق سوره چنانچه در بعضی از نسخه ها است) در مورد سجده ادا کردن شاید باین معنی باشد که اگر سوره از سوره عزائم است و آیه سجده واجب دارد سجده کنید و چون در نماز واجب خواندن چنین سوره جائز نیست ناچار باید حمل بر نماز نافله گردد.

و اما در مورد رکوع معنای صحیحی بنظر نرسید و ممکن است کلمه رکوع زیادی باشد و احتمال میرود مقصود توجه دادن باهمیت و موقعیت رکوع و سجود است که نماز گذار نباید توجهش فقط بقرائت باشد بلکه باید حق نماز را از رکوع و سجود نیز ادا کند که رسول خدا در باره کسی که نماز خواند و رکوع و سجود آن را کامل بجا نیاورد فرمود: نقر کنقر الغراب).

مرد در پیراهنی که حمایل وار پوشیده باشد نماز نخواند که این نحو لباس پوشیدن از کارهای قوم لوط بوده است.

برای مرد نماز خواندن در یک جامه کفایت میکند که دو طرف او را بگردنش گره بزند و در یک پیراهن ضخیم که دکمه هایش را بیندازد نیز کفایت میکند مرد نباید بر صورت و یا فرشی که در آن صورت باشد سجده نماید ولی اگر صورت در زیر پای او باشد و یا چیزی بر آن بیندازد که آن صورت را بپوشاند نماز خواندن جایز است.

مرد نباید درهم هائی را که بر آن نقش صورت است در حال نماز در جامه خود گره زند و جایز است که درهمها در کیسه ای و یا جامه دیگری باشد که اگر میترسد بکمرش ببندد مرد نباید بر خرمن گندم و نه بر خرمن جو و نه بر هیچ نوع از خوردنیها سجده کند و بر نان نیز سجده نکند مرد تا نام خدا را بر زبان نیاورده وضو نسازد پیش از آنکه دست بر آب زند بگوید:

بسم اللَّه و باللَّه اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

(بنام خدا و بیاری خدایا بار الها مرا از توبه کنندگان و از تطهیرکنندگان قرار بده) و چون از وضو فارغ شد بگوید

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله

(گواهی میدهم که خدائی بجز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده او است) که اگر چنین کند استحقاق آمرزش خواهد داشت.

کسی که نماز بخواند و معرفت آن را داشته باشد آمرزیده شود مرد نباید در وقت نماز واجب نماز نافله بخواند مگر عذری داشته باشد لکن اگر بتواند پس از خواندن نماز واجب نماز نافله را قضا نماید خدای تبارک و تعالی میفرماید آنان که دائم در نمازند یعنی آنان که در روز قضا میکنند هر آنچه را که شب از آنان فوت شده است و در شب قضا میکنند هر چه را که در روز از آنان فوت شده است و در وقت نماز واجب قضای نماز نافله را نخوان بلکه نخست نماز واجب را بخوان و سپس هر چه خواستی نماز دیگر بخوان نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در راه حج با هزار درهم برابر است.

مرد باید در نمازش خشوع داشته باشد که هر کس دلش برای خدای عز و جل خاشع شد اعضاء تنش نیز خاشع می شود و با چیزی بازی نمیکند قنوت در نماز جمعه پیش از رکوع رکعت دوم است و در رکعت اول سوره حمد و جمعه خوانده می شود و در رکعت دوم حمد و منافقین در هر دو رکعت نماز (پس از سجده) بنشینید تا اعضای تن شما آرام گیرد سپس برخیزید که ما چنین میکنیم هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خدای جل جلاله ایستاد دست خود تا بمقابل سینه بلند کند (ظاهرا مقصود قنوت است) و هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خدای جل جلاله بود سینه اش را پیش و کمرش را راست نگهدارد و خم نشود و چون یکی از شماها از نماز فارغ شد هر دو دست خود بآسمان بلند کند و آنقدر دعا کند که خسته شود.

عبد اللَّه بن سبا عرض کرد: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟ فرمود: چرا عرض کرد پس بنده خدا چرا دستهای خود را بسوی آسمان بلند کند؟

فرمود مگر در قرآن نمیخوانی: که روزی شما و آنچه بدان وعده داده شده اید در آسمان است.

الذاریات: 22).

پس مگر روزی بجز از جایی که برای آن تعیین شده است خواسته می شود؟ و جای تعیین شده روزی و هر چه که خدا وعده داده است آسمان است.

(شرح:) کشی روایاتی در نکوهش عبد اللَّه بن سبا آورده است و بعضی از دانشمندان عصر حاضر او را مردی افسانه ای دانسته و از مخترعات سیف

بن عمر تمیمی شمرده است بکتاب عبد اللّه سبا تالیف سید مرتضی العسکری و ترجمه آن بقلم مترجم این کتاب مراجعه شود.

بنده ای از نمازش نباید برگردد تا آنکه از خدا بهشت را بخواهد و از آتش دوزخ باو پناه ببرد و از او بخواهد که از حور العین باو همسر بدهد چون یکی از شما بنماز ایستاد باید هم چون کسی که با نماز وداع میکند نماز بخواند لبخند نماز را قطع نمیکند ولی قاه قاه خندیدن آن را میبرد چون خواب بدل راه یافت وضوء ساختن واجب می شود اگر در نماز هستی و خواب بر چشمت چیره شده نماز را ببر و بخواب زیرا نمیدانی که برای خود دعا میکنی یا نفرین که شاید بخود نفرین نمائی کسی که ما را بدلش دوست داشته باشد و بزبانش ما را یاری کند و در رکاب ما با دشمنان ما بدستش جنگ کند او در بهشت با ما همدرجه است و کسی که ما را بدلش دوست داشته باشد و بزبانش ما را یاری کند ولی در رکاب ما جنگ با دشمنان ما نصیبش نگردد او از کسی که گفتم دو درجه پائین تر است و کسی که ما را بدلش دوست داشته باشد ولی نه بزبانش ما را یاری کند و نه بدستش پس او در بهشت خواهد بود و کسی که ما را بدلش دشمن بدارد و با زبان و دستش بما زیان برساند پس او با دشمن ما در دوزخ است و کسی که ما را بدلش دشمن بدارد و با زبانش بما زیان برساند پس او در آتش است و کسی که ما را بدلش دشمن بدارد ولی با زبانش و دستش بما زیان نرساند او هم در آتش است.

همانا اهل بهشت بخانه های شیعیان ما چشم میدوزند همچنان که آدمی بستاره های آسمان چشم میدوزد هنگامی که از مسبحات (سوره هائی که اول آن با تسبیح شروع می شود) آخرین سوره را خواندید (سوره اعلی) بگوئید

سبحان اللَّه الاعلی

و چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ را خواندید بر پیغمبر درود بفرستید چه در نماز باشید و چه در غیر نماز در بدن چیزی که از چشم کمتر شکر خدا کند نیست.

پس هر چه او میخواهد ندهیدش که شما را از یاد خدای عز و جل غافل میسازد چون سوره و التین را خواندید در پایانش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین (ما نیز بر این از گواهانیم) چون آیه قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ خواندید پس از آن بگوئید

آمنا باللّه

. تا: مسلمون

(سوره بقره آیه 31 مراجعه شود).

چون بنده در تشهد در دو رکعت آخر که نشسته است بگوید

اِشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.

سپس اگر حدثی از او سرزد نمازش درست است خدا بچیزی که سخت تر از پیاده رفتن بخانه او باشد پرسش نشده است خیر را از سم و گردن شتران بخواهید در حال رفتن و آمدنشان (شرح:) شاید مقصود مسافرت و بارکشی با شتر باشد که با پایش راه میپیماید و درازی گردنش در حمل بار و برخاستن از زمین هنگامی که بار دارد کمک او است.

سقایه از این جهت بدین نام نامیده شد که رسول خدا دستور داد کشمشی را که از طایف برای آن حضرت آورده بودند خیسانده و در حوض زمزم بریزند که آبش تلخ بود و غرض آن حضرت این بود که تلخی آن بشکند پس اگر آب کشمش کهنه شد از آن نیاشامید مرد هنگامی که برهنه شود شیطان باو مینگرد و طمع باو میبندد پس خود را بپوشانید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کرده و در میان جمعیتی بنشیند کسی که چیزی را که بویش آزار میدهد بخورد (مانند سیر و پیاز) نباید بمسجد نزدیک شود مرد در سجده نماز واجب باید قسمت اخیر بدن خود را بلند کند چون یکی از شماها بخواهد غسل کند از دو بازوی خود شروع نموده و آنها را بشوید هنگامی که نماز خواندی باید خودت صدای خواندن و تکبیر و تسبیح را بشنوی و چون پس از نماز رویت را برگرداندی بسمت راستت برگردان از دنیا توشه ای برگیر که بهترین توشه ای که از آن برداری تقوی است از بنی اسرائیل دو طایفه گم شدند یکی در دریا و دیگری در بیابان پس بجز چیزی را که حلال بودنش را میشناسید نخورید.

(شرح:) (شاید مقصود مسخ شدن عده ای از بنی اسرائیل باشد و اینکه ممکن است حیوان دریائی و یا بیابانی که شناخته نشود از حیوانات مسخ شده باشد) کسی که دردی را که باو رسیده است سه روز از مردم پنهان کند و شکایت بسوی خدا برد بر خدا لازم است که او را از آن درد شفا بخشد دورترین حال بنده از خدا هنگامیست که همتش را به تأمین شکم و

شهوت جنسی اش بندد مرد نباید بسفری برود که میترسد در آن بدینش و یا نمازش صدمه ای برسد چهار چیز است که گوش شنوا دارند پیغمبر و بهشت و دوزخ و حور العین پس چون بنده از نمازش فارغ شد باید به پیغمبر درود بفرستد و از خداوند بهشت را بخواهد و بخدا از آتش پناه ببرد و از او بخواهد که از حور العین باو همسر بدهد.

هر کس بر پیغمبر خدا محمد صلی اللَّه علیه و آله درود بفرستد پیغمبر درود او را میشنود و دعایش بآسمان بالا میرود و کسی که از خداوند بهشت بخواهد بهشت میگوید پروردگارا آنچه بنده ات خواست باو عطا کن و کسی که از آتش پناه ببرد آتش میگوید پروردگارا بنده ات را از آنچه بتو پناه آورد پناه اش ده و کسی که حور العین بخواهد آنان میگویند بار الها آنچه بنده ات خواست باو عطا کن ساز و آواز نوحه سرائی شیطان است از برای بهشت چون یکی از شماها بخواهد بخوابد دست راست را بزیر گونه راست بنهد و بگوید:

بسم اللَّه وضعت جنبی لله علی مله ابراهیم و دین محمد و ولایت من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و لم یشاء لم یکن.

(بنام خدا و برای خدا و بر مله ابراهیم و دین محمد و ولایت هر کس که خداوند فرمانبری او را واجب فرموده پهلوی خود را بر زمین نهادم آنچه خدا بخواهد همان می شود و آنچه نخواهد نمیشود) که هر کس این دعا را بهنگام خواب بخواند از دزد و حادثه هلاک کننده و خرابی منزل محفوظ میماند و فرشتگان برای او آمرزش می طلبند.

کسی که بهنگام رفتن بمیان بستر خود سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند خدای عز و جل پنجاه هزار فرشته بر او بگمارد که آن شب او را پاسداری کنند و چون یکی از شما خواست بخوابد پهلو بر زمین ننهد تا آنکه بگوید

اعیذ نفسی و دینی و اهلی و ولدی و مالی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه اللَّه و عظمه اللَّه و جبروت اللَّه و سلطان اللَّه و رحمه اللَّه و رأفه اللَّه و غفران اللَّه و قوه اللَّه و قدره اللَّه و جلال اللَّه و بصنع اللَّه و ارکان اللَّه و بجمع اللَّه و برسول اللَّه و بقدره اللَّه علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یخرج منها و من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من شر کل دابه انت أخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شی ء قدیر و لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم

(جان خود و دین خود و زن و فرزند و ثروت و پایانهای عمل خود و هر چه را که پروردگار من بمن روزی فرموده و در دسترس من قرار داده است به پناه عزه خدا و توانائی خدا و جبروت خدا و سلطنت خدا و رحمت خدا و مهربانی خدا و بخشایش خدا و نیروی خدا و توانائی خدا و جلال خدا و رفتار خدا و رکن های خدا و گردآوری خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و بتوانائی خدا بر هر چیز که بخواهد سپردم از شر جانور زهردار و خزنده گزنده و از شر جن و آدمی و از شر هر چیزی که بر روی زمین می جنبد و شر آن چه که از زمین بیرون می آید و از شر آنچه که از آسمان فرو می آید و آنچه بر آسمان بالا میرود و از شر هر جنبنده ای که تو زمام او را بدست داری براستی که پروردگار من بر صراط مستقیم است و او بر هر چیز توانا است و نیرو و توانائی نیست مگر بواسطه خدای بلند پایه و بزرگوار) که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دعا حسن و حسین را به پناه خدا می سپرد و بشما نیز همین دستور را داده است.

ما خزینه داران دین خدائیم و ما چراغهای فروزان دانشیم چون مهتری از ما درگذرد مهتر دیگری پدیدار گردد هر که از ما پیروی کند گمراه نگردد و هر آن کس که ما را انکار کند راه رستگاری نیابد و هر کس بیاری دشمن ما بر ما زیان رساند روی نجات نبیند و کسی که ما را بدست دشمن بسپارد یاری نشود پس بخاطر طمع دنیا و مال اندک آن که از دست شما خواهد رفت و شما از آن جدا خواهید شد از خدمت ما باز نایستید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت مقدم داشت و بجای ما دنیا را برگزید فردا حسرت بزرگی باو دست خواهد داد و این است معنای آیه شریفه: (زمر 56).

(تا کسی بگوید آه از این حسرت که چرا در باره خداوند کوتاهی نمودم گرچه از مردمان خوار میباشم) کودکان خود را از چربی غذائی که خورده اند بشوئید و پاکیزه کنید که شیطان ها چربی مانده از غذا را می بویند و کودک در حال خواب میترسد و دو فرشته نویسندگان اعمال از آن در آزارند نخستین نگاهی که بزن می افتد از آن شما است ولی نگاه دیگری بدنبال نگاه اول نکنید و از گرفتاری کناره گیرید میگسار دائم خدای عز و جل را همچون بت پرست ملاقات میکند حجر بن عدی عرض کرد یا امیر المؤمنین میگسار دائم چه کسی است؟ فرمود: آنکه هر وقت می در دسترس داشته باشد بنوشد کسی که مست کننده ای بنوشد تا چهل شبانه روز نماز او پذیرفته نیست.

کسی که بمؤمنی حرفی بگوید که مقصودش کاهش قدر او باشد خدای عز و جل او را در میان چرک و خون دوزخیان زندانی میکند تا دلیلی برای خلاصی از گفتار خود بیاورد مرد نباید با مرد دیگر زیر یک رو انداز بخوابد و نه زن با زن دیگر در زیر یک رو انداز و کسی که چنین کند بایستی تادیب بشود تادیبش تعزیر است.

(شرح:) هر چند تازیانه که با نظر و تعیین حاکم شرع بمجرم بزنند تعزیرش گویند دباء: (نوعی کدو است) را بخورید که مغز را زیاد میکند و رسول خدا از کدو خوشش می آمد پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید که آل محمد چنین میکردند میوه گلابی و امرود دل را جلوه دهد و دردهای درونی را آرام میکند چون مرد بنماز می ایستد ابلیس از روی حسد بر او نگاه میکند چون می بیند که رحمت خدا از سر تا پای نماز گذار را فرا گرفته است. بدترین کارها بدعتها و کارهای نوظهور است و بهترین کارها آن است که موجب رضای خداوند عز و جل باشد کسی که دنیا پرست باشد و آن را بر آخرت مقدم بدارد سرانجام ناگواری دارد آب را وسیله خوشبوئی خود سازید کسی که از خدای عز و جل بهمان که برایش قسمت فرموده است راضی باشد بدنش آسوده گردد آنکه زندگی و عمرش در انجام کاری که از خدای عز و جل دورش نماید بسر رفته باشد زیان کرده است.

اگر نماز گذار بداند که چه اندازه از جلال خداوندی سراپای او را فرا گرفته است خوش نمیدارد که سرش را از سجده خود بردارد مبادا در کار آخرت امروز و فردا کنید و هر چه ممکن است پیشدستی کنید هر چه روزی شما است هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسید و هر چه بزیان شما در انتظار شما است بهیچ راهی نتوانید آن را از خویشتن دور سازید بکارهای خوب دیگران را وابدارید و از کارهای بد باز بدارید و بآنچه بر شما میرسد شکیبائی کنید نور مؤمن این است که حق ما را بشناسد بدترین کوری ها برای کسی است که از دیدن برتری ما بر دیگران کور باشد و با ما دشمنی کند بدون اینکه گناهی از ما نسبت باو سر زده باشد جز اینکه ما او را بحق دعوت کرده ایم و دیگرانش بآشوب و دنیا و آشوب را برگیرد و آشکارا از ما بیزاری جوید و دشمنی ورزد پرچم حق بدست ما است هر کس بسایه آن درآید سایه بر او بیفکند و هر کس هر چه زودتر خود را بزیر آن برساند کامیاب گردد و هر کس از آن بازماند هلاک شود و هر کس از آن جدا شود سرنگون گردد و هر کس بدان چنگ زند رستگار شود.

من رئیس مؤمنانم و مال رئیس ستمکاران است بخدا قسم که مرا بجز مؤمن دوست ندارد بجز منافق دشمنم ندارد.

چون برادران خود را ملاقات نمودید با هم دست بدهید و اظهار خوشروئی و خنده روئی کنید تا چون از یک دیگر جدا شوید آنچه بار گناه بر دوش شما است برداشته شده باشد چون یکی از شما عطسه کرد برای او دعا کنید و بگوئید یرحمک اللّه: خدا تو را رحمت کند و او بشما بگوید: یغفر اللّه لکم و یرحمکم خداوند شما را بیامرزد و شما را رحمت کند که خدای تبارک و تعالی میفرماید چون تحیتی بشما گفته شد شما بهتر از آن بگوئید و یا همان تحیت را باز گردانید (نساء: 86).

با دشمن خود دست بده هر چند او را ناخوش آید که این از دستورات خدای عز و جل بر بندگان خود میباشد که میفرماید با بهترین وجه دفاع کن تا کسی که میان تو و او عداوتی میباشد گوئی دوستی صمیمی است و این دستور را فرا نمیگیرد مگر کسانی که شکیبائی میورزند و فرا نمیگیرد مگر کسی که نصیبش از خوشبختی بیشتر باشد.

دشمن تو مجازاتی سخت تر از این ندارد که تو در باره او خدا را اطاعت کنی و برای تو کافی است که دشمنت را ببینی که معصیت خدای عز و جل را میکند، دنیا در گردش است بهره خود را از آن از راه نیکوتری برگیر تا نوبه تو برسد، مؤمن بیدار است و مراقب و ترسان، و یکی از دو پیش آمد خوب را منتظر است «راحتی در دنیا یا سعادت در آخرت» و ترسش از بلاء از این جهت است که مبادا مجازات گناهان او باشد برحمت پروردگارش عز و جل امیدوار است مؤمن از بیم و امید خالی نمیشود از آنچه پیش فرستاده می ترسد و از جستجوی آنچه که خدا او را وعده فرموده غفلت نمی ورزد و از آنچه خدای عز و جل او را ترسانده آسوده خاطر ننشیند آبادکنندگان زمین شمائید که خداوند شما را در آن جای داده تا ببیند چگونه رفتار میکند خدا را در آنچه از شما می بیند بپائید از شاهراه بروید تا دیگران بجای شما از آن راه نروند آن کس که عقلش کامل است نیکو رفتار کند و در دین خود نیکو بنگرد بشتابید بسوی آمرزش پروردگار خود و بهشتی که به پهنای آسمان ها و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده است که شما بآن دست نیابید مگر با تقوی.

کسی که زنگ گناه بگیرد از یاد خدای عز و جل نابینا گردد هر کس که دستور پیشوای الهی را ترک کند خداوند شیطانی بر او بگمارد که همنشین او گردد چرا کسانی که مخالف شما هستند در گمراهی خودشان از شما

بیناتر و در صرف مالی که بدست آورده اند از شما بخشنده ترند؟ این نیست مگر از آن جهت که شما بدنیا اعتماد کردید و ستم کشیدن را راضی شدید و بمال اندک دنیا حرص ورزیدید و در باره آنچه وسیله عزت و خوشبختی شما بود و نیرو بخش شما بود بر کسانی که بشما ستم میکردند کوتاهی کردید نه در باره دستوری که پروردگار شما به شما داده است از او حیا میکنید و نه صلاح کار خویش را در نظر میگیرید و هر روز ستمی تازه بر شما میرود و شما از خوابتان بیدار نمی شوید و سستی شما بپایان نمیرسد مگر نمی بینید که شهرهای شما و دین شما هر روز پوسیده تر می شود و شما در غفلت دنیا بسر میبرید.

خدای عز و جل بشما میفرماید که بستمکاران اعتماد نورزید که آتش بجان شما می افتد و جز خدای برای شما دوستانی نباشد و یاری نشوید.

فرزندان خود را نامگذاری کنید و اگر ندانید که پسر است یا دختر نامهائی بر آنان بگذارید که بر مرد و زن هر دو گفته می شود زیرا فرزندانی که سقط شده اند چون روز قیامت شما را ملاقات کنند و نام گذاری شان نکرده باشید فرزند سقط شده بپدرش میگوید چرا مرا نامگذاری نکردی؟ با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله محسن را پیش از آنکه زائیده شود نام گذاشت.

مبادا در حالی که سر پا ایستاده اید آب بنوشید که بدرد بی درمانی دچار میسازد یا آنکه خداوند عافیت بدهد چون بچهار پایان سوار شدید خدای عز و جل را بیاد آورید و بگوئید سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا

لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (زخرف آیه 13) منزه است خدائی که این حیوان را مسخر ما فرمود و ما توانائی آن نداشتیم و ما بسوی پروردگار خود بازگشت خواهیم نمود) چون یکی از شما بسفر رود بگوید:

اللهم انت انصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد.

بار الها همراه در سفر و در باری که بر پشت کشیده می شود و جانشین در میان خانواده ها و مال ها و فرزندان تو میباشی) و چون در منزلی فرود آمدید بگوئید:

اللهم انزلنا منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین

بار الها ما را بمنزل با برکتی فرود آر که بهترین فرود آرندگان تو هستی).

چون چیزی از نیازمندیهای خود را از بازار خریدید هنگام وارد شدن ببازار بگوئید

اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بوار الایم.

(گواهی میدهم که خدایی بجز خدای یکتای بی انباز نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده او است بار الها من پناه بتو می برم از سودائی که زیان آورد و از سوگند دروغ و پناه می برم بتو از کسادی و بی مشتری ماندن).

کسی که پس از نماز خواندن بانتظار فرا رسیدن نماز دیگر باشد از زیارت کنندگان خدای عز و جل محسوب میگردد و بر خدای تعالی لازم است که زائر خویش را بزرگ داشته و آنچه میخواهد عطایش فرماید.

کسی که حج و عمره بجا می آورد مهمان خدا است و خداوند آمرزش خود را بیدریغ باو ارزانی میدارد.

کسی که بکودک بی خرد نوشابه مست کننده ای بدهد خدای تعالی او را در میان چرک و خون زنان دوزخی زندانی میکند تا از کاری که کرده است عذر موجهی بیاورد.

صدقه دادن از برای مؤمن سپر بزرگی است از دوزخ و از برای کافر وسیله ای است که مالش را از تلف شدن نگهدارد عوض صدقه اش هر چه زودتر باو داده می شود و بلاها از او برگردانده شود ولی در عالم آخرت بهره ای ندارد.

دوزخیان بوسیله زبانشان دوزخی شدند و نورانیان بوسیله زبان نورانی گشتند پس زبانهای خود را نگهدارید و بیاد خدایش عز و جل مشغول سازید.

پلیدترین کارها آن است که گمراهی بار آورد و بهترین کسب ها کارهای خیر است مبادا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی خواهید شد و

چون خاشاکی از تو بوسیله کسی گرفته شد بگو خداوند آنچه را که خوش نداری از تو دور سازد هنگامی که از حمام بیرون آمدی و برادرت بتو گفت

طاب حمامک و حمیمک

(خوش باد حمامت و آب گرمت) بگو!

انعم اللَّه بالک

(خداوند خاطرت را خنک سازد) چون برادرت بتو بگوید!

حیاک اللَّه بالسلام

(خداوند سلام بر تو فرستد) بگو:

و انت و حیاک اللَّه و اهلک دار المقام

(تو را نیز خداوند سلام بفرستد و در بهشت جاوید جایگزینت فرماید) در جاده عمومی بول ممکن و بقضای حاجت منشین.

در خواست کردن پس از ثناگوئی است پس نخست خدای را ثنا گوئید و سپس نیازمندیها را درخواست کنید پیش از آنکه نیازمندیها را درخواست کنید خدای عز و جل را ثنا گوئید و مدح نمائید.

ای کسی که دعا میکنی چیز نشدنی و غیر حلال را درخواست مکن چون خواستید در باره نوزاد پسر بکسی مبارک باد بگوئید پس بگوئید خداوند این بخشش بی عوض را برای تو مبارک کند و او را بسر حد رشد و تکامل برساند و احسان خود را روزی او فرماید و چون برادرت از مکه باز آمد میان دو چشمش را ببوس و دهنش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که پیغمبر آن را بوسیده است و چشمش را ببوس که با آن چشم بخانه خدای عز و جل نگریسته و پیشانی و صورتش را ببوس و در مبارک بادش بگوئید خداوند اعمال حج تو را بپذیرد و کوششت را مورد مرحمت فرماید و خرجی را که کرده ای عوض دهد و این سفر را آخرین سفر مکه ات قرار ندهد.

از افراد پست دوری کنید که پست آن کسی است که از خدای عز و جل نمیترسد کشندگان پیمبران در میان آنان است و دشمنان ما در میان آنان

براستی که خدای تبارک و تعالی بر زمین نظری افکند و ما را برگزید و برای ما شیعه ای برگزید که ما را یاری کنند و بشادی ما شاد باشند و بخاطر اندوه ما اندوهگین گردند و مال و جانشان را در راه ما از دست بدهند آنان از ما هستند و بسوی ما آیند از شیعیان بنده ای نیست که گناهی را مرتکب شود پس از آن بمیرد تا آنکه ببلائی دچار آید که گناهان او را پاک کند این بلا یا در مال و یا در اولاد و یا در جانش باشد تا آنکه خدا را در حالی ملاقات کند که گناهی نداشته باشد و چنانچه باقیمانده ای از گناهان داشته باشد بهنگام مرگش بر او سخت گیرند (و بدشواری بمیرد).

شیعه ما که بمیرد صدیق و شهید است زیرا امر ولایت ما را تصدیق نموده و برای خدای عز و جل در راه ما دوستی نموده و در راه ما دشمنی کرده است و مقصودش از این کار فقط رضای خدای عز و جل بوده است و بخدا و رسولش ایمان آورده است.

خدای عز و جل میفرماید کسانی که بخدا و رسولش ایمان آورده اند هم آنان در نزد پروردگارشان صدیقان و شهیدانند بمزدشان و نورشان خواهند رسید (الحدید: 19) بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه در بهشت است.

کسی که راز ما را فاش کند خداوند، سختی آهن را باو بچشاند فرزندان خود را روز هفتم ختنه کنید و گرما و سرما شما را از این کار باز ندارد که باعث پاکیزگی بدن نوزاد است و همانا زمین از بول کسی که ختنه نشده باشد بخداوند مینالد.

مستی چهار نوع است مستی می و مستی مال و مستی خواب و مستی پادشاهی چون یکی از شما خواست که بخوابد دست راست خود را بزیر گونه راست خود بنهد زیرا نمیداند از خواب خود بیدار می شود یا نه دوست دارم که مؤمن هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

ماهی کمتر بخورید که گوشت بدن را آب میکند و بلغم میافزاید و نفس کشیدن را دشوار میسازد کم کم آشامیدن شیر از هر دردی شفاست بجز، مرگ انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی میکند و هر دانه ای از انار که در معده جایگیر می شود تا چهل شب دل را زنده میکند و جان را روشن میسازد و وسوسه شیطان را ناتوان میگرداند سرکه نان خورش خوبی است که صفرا شکن است و دل را زنده میکند کاسنی بخورید که هر صبح یک قطره از قطره های بهشتی بر آن است آب باران بنوشید که بدن

را پاکیزه میسازد و از بیماریها جلوگیری میکند که خداوند تبارک و تعالی میفرماید و آبی از آسمان فرود می آورد تا شما را پاکیزه نموده و پلیدی شیطان را از شما بزداید و دلهای شما را محکم سازد و پاهای شما را استوار نماید برای هر دردی در سیاه دانه درمانی است گوشت گاو درد است و شیرش درمان و روغنش شفا است برای زن باردار بهترین غذا و دوا خرما است. خدای عز و جل بمریم فرمود تنه درخت خرما را بجنبان تا خرمای تازه برای تو بیفتد پس بخور و بیاشام و دیده خود را روشن ساز کام فرزندان خود را با خرما بردارید که رسول خدا با حسن و حسین این چنین کرد.

چون یکی از شما خواست با همسر خود آمیزش جنسی نماید او را بشتاب بیندازد که زنها را نیازمندیهائی است چون یکی از شما زنی را دید که از آن زن خوشش آمد با همسر خود هم بستر شود که مانند همان که دیده در نزد همسر خودش نیز هست و حتما نگذارد شیطان بدلش راه یابد و چشم خود را از آن زن بیگانه بگرداند و اگر همسر ندارد دو رکعت نماز بگذارد و خدا را ستایش فراوان کند و بر پیغمبر و خاندانش درود بفرستد و سپس از فضل خداوندی درخواست کند که خداوند با مهربانی خود چیزی در دسترس او قرار میدهد که او را بی نیاز سازد.

و چون یکی از شما با همسر خود درآمیخت کمتر حرف بزند که حرف زدن در چنین هنگام باعث لال شدن فرزند می شود هیچ کس از شما باندرون عضو جنسی همسر خود نگاه نکند که شاید چیزی بیند که خوشش نیاید و باعث کوری فرزند نیز گردد.

چون یکی از شما بخواهد با همسرش آمیزش جنسی نماید بگوید

اللهم انی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت لی منها ولدا فاجعله ذکرا سویا و لا تجعل للشیطان فیه نصیبا و لا شریکا

(بار الها من بدستور تو عضو جنسی از این زن را بر خود حلال نمودم و بامانت از تو آن را پذیرفتم پس اگر فرزندی از او برای من مقدر فرموده ای آن فرزند را پسری کامل گردان و شیطان را در او بهره ای نباشد و شریک او نگردد حقنه یکی از چهار درمان است (یا در هر یک از چهار مورد باید حقنه نمود).

رسول خدا فرمود بهترین داروئی که بآن درمان کرده اید حقنه است و آن شکم را فربه کند و درد را از درون پاک کند و بدن را نیرومند سازد و

داروی بینی را از بنفشه تهیه کنید و بر حجامت مواظب باشید چون یکی از شما بخواهد با همسر خود هم بستر شود از آمیزش در اول ماه ها و نیمه های آن خودداری کند که شیطان در این دو هنگام فرزند میجوید و شیاطین در این دو وقت میخواهند که با فرزند شریک شوند پس می- آیند و در بسته شدن نطفه شرکت میجویند.

بروز چهارشنبه از حجامت گرفتن و نوره کشیدن خودداری کنید که روز چهارشنبه روز نحس پایداری است و دوزخ در آن روز آفریده شد و در روز جمعه ساعتی است که هر کس در آن ساعت حجامت کند می میرد.

****ترجمه جعفری: (امیر مؤمنان علیه السّلام در یک مجلس به یاران خود چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می کند، آموخت)

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش از جدّش نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السّلام در یک مجلس چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می کند به یارانش آموخت:

فرمود: حجامت بدن را تندرست و عقل را نیرومند می کند، عطر زدن به شارب از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و گرامی داشت دو فرشته نویسنده اعمال است. مسواک کردن از کارهایی است که موجب خشنودی خدا و سنّت پیامبر است و دهان را پاکیزه می کند، و روغن مالیدن پوست بدن را نرم می کند و قدرت مغز را می افزاید و مجاری آب را در بدن آسان می سازد و خشکی پوست را از بین می برد و رنگ پوست را روشن می سازد، و شستن سر چرک و گرد و خاشاک را از بین می برد، مضمضه یعنی آب در دهان گرداندن و استنشاق یعنی آب به بینی کشیدن، سنّت و پاک کننده دهان و بینی است. انفیه در بینی کردن مایه سلامتی سر و تنقیه بدن و از بین برنده دردهای سر است. استعمال نوره موجب نشاط و پاکیزگی تن است.

کفش نیکو به پا کردن مایه نگهداری بدن و یاری به پاکیزگی و نماز است. چیدن ناخن جلوگیری از درد بزرگ است و روزی را زیاد نموده و آن را جلب می کند.

ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود می نماید و آن پاکیزگی و سنّت و از جمله مواردی است که پیامبر پاکیزه صلی الله علیه و آله بدان دستور داده

است. شستن دست ها پیش از غذا و پس از آن موجب افزایش روزی و زدودن چربی از لباس است و دیده را روشن می گرداند. شب زنده داری موجب سلامتی تن و خشنودی پروردگار متعال و خود را در معرض رحمت الهی قرار دادن و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است. خوردن سیب موجب پیراستگی معده است. جویدن کندر دندان ها را نیرومند می کند و بلغم را نابود و بوی دهان را از بین می برد. نشستن در مسجد پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید سریع ترین وسیله در طلب روزی از کوشش در زمین است. خوردن به، موجب تقویت قلب ناتوان است و همو معده را پاکیزه و نیروی دل را می افزاید و ترسو را شجاع کرده و فرزند را نیکو می کند. خوردن هر روز ناشتا بیست و یک عدد مویز جز درد مرگ، همه بیماری ها را درمان می کند.

آمیزش هر مرد مسلمان با همسرش در شب اول ماه رمضان مستحب است؛ زیرا خداوند می فرماید: «در شب روزه آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شده است.» به جز انگشتر نقره، انگشتر دیگر به دست نکنید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«دستی که در آن انگشتر آهن است پاک نمی شود و هر که بر انگشترش اسم خدا نقش کرده به هنگام دستشویی رفتن بایستی آن را از دستی که با آن خود را می شوید درآورد.

هر گاه یکی از شما در آینه می نگرد بگوید: «سپاس خدایی را که مرا آفرید و نیکو آفرید و به من صورت بخشید و زیبا نگارش کرد و آنچه از دیگران نکوهیده بود در من آراسته داشت و مرا به اسلام گرامی داشت.» وقتی یکی از شما با برادر مسلمانش رو به رو می شود برای او خود را بیاراید آن گونه که برای بیگانه خود را آرایش می کنید و دوست دارید او شما را در بهترین قیافه ببیند.

روزه سه روز از هر ماه که یک چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد و روزه ماه شعبان، وسوسه سینه و پریشانی قلب را از بین می برد. شستن و تمیز کردن محل مدفوع با آب سرد بواسیر را قطع می کند. شستن لباس اندوه و حزن را از بین برده و همان پاک کننده برای نماز است. هرگز موی سفید را نکنید که آن نور مسلمان است و هر که در اسلام از جوانی به پیری رسیده (و مویش سفید شود) روز رستاخیز برای او نور می گردد.

مسلمان در حال جنابت نخوابد، و جز با وضو نخوابد، اگر آبی نیافت با خاک تیمّم کند، زیرا که روح مؤمن به سوی خدای متعال بالا می رود و خداوند او را پذیرفته و مبارک قرار می دهد و اگر هنگام مرگش فرا رسیده باشد او را در گنجینه رحمتش قرار می دهد و اگر هنگام مرگش فرا نرسیده باشد او را با فرشتگان امینش می فرستد تا او را به تنش بازگردانند. مؤمن به سمت قبله تف نکند که اگر از روی فراموشی چنین کرد از خداوند متعال آمرزش بخواهد. مرد در محل سجده فوت نکند، و غذایش را فوت نکند و آشامیدنی خود را فوت نکند و نیز در تعویذ (دعای بازوبند) خود فوت نکند. مرد در وسط راه نخوابد و از پشت بام در هوا ادرار نکند و در آب گرم (4) ادرار نکند اگر چنین کرد و مشکلی برای او پیش آمد جز خودش را سرزنش نکند؛ زیرا که آب و هوا اهلی دارند. مرد به رو نخوابد و اگر کسی را دیدید که به رو خوابیده بیدارش کنید و نگذارید. و هیچ یک از شما با حالت کسالت و چرت به نماز نایستد، و در نماز به خود نیندیشد که در پیشگاه خدای بزرگ خود است و تنها برای بنده آن نمازش پذیرفته است که با حضور قلبش اقامه کند. آنچه را که از سفره بیرون می افتد بخورید که شفای هر دردی به اذن خداست برای هر کسی که بدان شفا جوید. هر گاه یکی از شما غذایی بخورد و انگشتانی که بدان غذا خورده بلیسد خداوند بزرگ می فرماید:

خدا تو را برکت دهد. لباس پنبه ای بپوشید که همان لباس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که لباس ما نیز هست و ما لباس مو و پشم نمی پوشیم مگر آن که علّتی داشته باشد. و فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست می دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده اش ببیند.

با خویشان خود پیوند داشته باشید گر چه به سلام کردن باشد، خداوند متعال می فرماید: «از خدایی که مورد بازخواست از او و خویشان هستید، بیم داشته باشید که به راستی خداوند بر شما رقیب و دیده بان است.» روز خود را با گفتار چنین و چنان و چنین و چنان کردیم نگذرانید، چرا که به همراه شما نگهبانانی است که شما و ما را نگهبانند.

خدا را در همه جا به یاد آورید که او با شماست. بر محمد و خاندان او صلوات بفرستید؛ چرا که خداوند متعال به هنگام یاد محمّد و دعای بر او و رعایت او، دعای شما را می پذیرد.

غذای گرم را بگذارید تا خنک شود؛ چرا که چون غذای گرمی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعارف کردند فرمود: «بگذارید تا خنک شود و بشود

آن را خورد، خداوند آتش را غذای ما قرار نداده و برکت در غذای خنک است.» به هنگام دفع ادرار، به سمت هوا و رو به باد ادرار نکنید. به کودکانتان چیزی بیاموزید که خدا به وسیله آن به آنها سود دهد، نکند که مرجئه عقاید خود را بدان ها تحمیل کنند. زبان خود را نگهدارید و سلام کنید تا سود ببرید. کسانی که شما را امین دانسته و امانت سپردند، امانتشان را برگردانید گرچه کشندگان فرزندان پیامبر باشند.

آنگاه که وارد بازار شدید و به هنگام اشتغال مردم خدا را بسیار یاد کنید، زیرا که کفّاره گناهان شماست و موجب زیادتی حسنات می شود و در زمره غافلان نوشته نشوید.

آنگاه که ماه رمضان فرا رسید سزاوار نیست که بنده سفر کند؛ چرا که خداوند می فرماید: «پس هر کس از شما ماه رمضان را درک کرد بایستی روزه بگیرد.» در شرابخواری و مسح بر کفش تقیّه نیست.

بپرهیزید از این که در مورد ما غلوّ کنید، بگویید ما بندگان پرورده ایم و در فضل ما هر چه می خواهید بگویید. هر که ما را دوست می دارد بایستی طبق رفتار ما رفتار کرده و از ورع و پاکدامنی یاری گیرد. زیرا که ورع بهترین کمک در امور دنیایی و آخرتی است. با خرده گیران ما همنشینی ننمایید و در نزد دشمنان ما، با آشکار کردن دوستی ما از ما مدح نکنید تا در نزد پادشاهانتان خود را خوار نسازید. خود را به راستگویی ملزم کنید که رهایی بخش است و بدان چه در پیشگاه خداست رغبت نشان دهید و طاعت خدا را بجویید، و بر آن شکیبا باشید. چقدر زشت است که مؤمن با بی آبرویی وارد بهشت شود، در آنچه از پیش فرستادید در روز رستاخیز به امید شفاعت ما نباشید، خودتان را در روز رستاخیز در میان دشمنانتان رسوا نسازید و در نزد آنان به خاطر متاع پست دنیا، منزلت والای خود را در پیشگاه خدا تکذیب ننمایید. به آنچه خدا دستور داده چنگ زنید که میان یکی از شما و آن چه آرزو می کند دوست می دارد، فاصله ای جز این که قاصد خدا (مرگ) نزد او بیاید نیست و آنچه در نزد خداست بهتر و ماندگارتر است و مژده ای از جانب خدا به مؤمن می رسد و چشمش روشن گشته و دیدار خدا را دوست می دارد.

برادران ناتوان خود را تحقیر نکنید، زیرا که هر کس مؤمنی را تحقیر کند خداوند او را با وی در بهشت گردهم نمی آورد مگر این که توبه کند، آنگاه که دانستی برادر مؤمنت به تو حاجتی دارد، پیش از اظهارش، حاجتش را روا کن و با یک دیگر همکاری، مهربانی و بخشش کنید و همچون منافقی

که توصیف می کند ولی انجام نمی دهد، مباشید. ازدواج کنید، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مواقع بسیاری می فرمود که: «هر کس می خواهد از روش من پیروی کند، بایستی ازدواج کند که همانا از رویه های من ازدواج کردن است، و فرزند بخواهید که من در روز رستاخیز به فزونی شما بر دیگر امّت ها افتخار می کنم، از شیر دادن زنان زناکار و دیوانه به فرزندانتان خودداری کنید که شیر آثارش را سرایت می دهد. از خوردن گوشت پرنده ای که سنگدان، خارپس پا و چینه دان ندارد دوری کنید و از خوردن گوشت هر درنده نیش دار و پرنده چنگال دار بپرهیزید و سپرز نخورید که محل تجمّع خون کثیف است. لباس سیاه نپوشید که لباس فرعون است. از غدّه های گوشت اجتناب کنید که رگ بیماری جذام را تحریک می کند.

در دین قیاس نکنید که برخی از احکام دین قیاس پذیر نیست و به زودی گروهی خواهند آمد که قیاس می کنند و آنان دشمنان دین هستند و نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، و کفش های ویژه ای که دو طرفش یکسان است نپوشید که کفش فرعون است و او نخستین کسی است که چنین کفشی پوشید. با شراب خواران مخالفت کنید و خرما بخورید که در آن شفای هر بیماری است. از گفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنید که فرمود: «هر کس یک در، جهت درخواست از دیگران به روی خود باز کند، خداوند دری از ناداری و فقر به روی او می گشاید.» بیشتر آمرزش بخواهید که روزی را برای شما جلب می کند. هر چه از کارها در توان دارید پیش فرستید که فردای رستاخیز آن را خواهید یافت. از جدال و بگو مگو بپرهیزید که تردید به بار می آورد. هر کسی به پروردگار بزرگش نیاز و حاجتی دارد بایستی در سه وقت آن را بخواهد: ساعتی در روز جمعه و به هنگام زوال آفتاب، و آنگاه که باد می وزد که درهای آسمان گشوده می شود و رحمت فرود می آید و پرندگان آواز می کنند و ساعتی در پایان شب به هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته فریاد می زنند: آیا توبه کننده ای هست که از او توبه پذیرفته شود؟ آیا درخواست کننده ای هست که به او عطا شود؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش برآورده شود؟ پس دعوت خدا را پاسخ دهید و روزی را میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب بخواهید که در خواستن روزی از کوشش در زمین سریع تر اثر می کند و این همان ساعتی است که خداوند روزی را میان بندگانش تقسیم می کند.

منتظر فرج و گشایش باشید! و از رحمت خدا نومید مگردید، زیرا که محبوب ترین اعمال به سوی خدا انتظار فرج و گشایش است، مادامی که

بنده مؤمن بدان پاینده است. آنگاه که دو رکعت نماز بامداد را گزارید به خدا توکل کنید که در آن هنگام بهره ها عطا می گردد. با شمشیر وارد حرم نشوید، کسی از شما به هنگام نماز شمشیر پیش روی خود نگذارد که قبله امن است.

آنگاه که به سوی خانه خدا بیرون شدید حجّتان را با زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همچنین با زیارت قبرهای دیگری که خداوند حقّ آنها و زیارتشان را برای شما لازم نموده به پایان ببرید که ترک آن جفا و ناسپاسی است و بدین عمل مأمورید و در کنار آن قبور روزی بخواهید. و گناهان اندک را کوچک نشمارید؛ زیرا که اندک شمرده می شود آید تا بزرگ گردد.

و سجده را طول دهید که هیچ عملی بر شیطان سخت تر از آن نیست که ببیند فرزند آدم در سجده است؛ چرا که او مأمور به سجده شد و عصیان کرد؛ ولی آدم بدان مأمور شد و اطاعت کرد و نجات یافت.

بسیار به یاد مرگ و روزی که از قبرهای خود بیرون می شوید و در پیشگاه خدای متعالی می ایستید باشید که یاد مرگ مصیبت ها را بر شما آسان می سازد. هر گاه چشم یکی از شما درد گرفت آیه الکرسی را به نیّت این که بهبود می یابد بخواند، ان شاء اللّه بهبودی خواهد یافت. از گناهان دوری کنید که هیچ بلا و کمبود روزی نیست؛ مگر این که از ناحیه گناه است. حتی خراش در بدن، به رو بر زمین خوردن و مصیبت.

خداوند متعال می فرماید: «آنچه مصیبت به شما می رسد نتیجه عملکرد شماست و خدا از بسیاری می گذرد». آنگاه که بر کنار سفره غذا نشستید، زیاد خدا را یاد کنید و سرکشی ننمایید، زیرا که آن نعمتی از نعمت های خدا و روزی ای از روزهای او است که سپاسگزاری و ستایش از آن بر شما واجب است. پیش از آنکه نعمتی از دست شما برود با آن نیکویی کنید که نعمت از دست می رود و در مورد رفتاری که صاحبش با او کرده، علیه او گواهی می دهد. کسی که از خداوند متعال به روزی اندک راضی و خشنود باشد، خداوند نیز از او به عمل اندک راضی می گردد. بپرهیزید از این که (در اعمالتان) کوتاهی نمایید که حسرت خواهید برد. آنگاه که حسرت سودی نداشته باشد.

آنگاه که در میدان کارزار با دشمن رو به رو شدید، کمتر سخن گفته و بسیار به یاد خدا باشید و پشت به دشمن ننمایید که پروردگارتان را به

خشم آورده و سزاوار غضب او خواهید بود. و آنگاه که دیدید کسی از برادران شما در جنگ زخمی شده یا وامانده گشته یا کسی را دیدید که دشمن شما به او طمع کرده با جانفشانی به او نیرو ببخشید.

هر چه می توانید کار نیک انجام دهید که از مرگ های بد حفظ می کند. هر کس از شما بخواهد که بداند مقام و منزلت او در پیشگاه خداوند چگونه است، بایستی ببیند که مقام خداوند در نزد او به هنگام گناه چقدر است که مقام او نیز در پیشگاه خدا چنین خواهد بود. بهترین چیزی که مرد در خانه خود برای خانواده اش می گیرد گوسفند است. پس هر کس یک گوسفند در خانه اش باشد، فرشتگان هر روز یک مرتبه او را تقدیس می کنند. و هر که در خانه اش دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روز دو مرتبه او را تقدیس می کنند و همین گونه در سه گوسفند، می گویند: به شما برکت داده شود. هر گاه مسلمانی ناتوان گردید گوشت با شیر بخورد که خداوند متعال در آن دو نیرو قرار داده است. آنگاه که قصد حج کردید خرید برخی از نیازمندی هایی که در سفر به شما نیرو می بخشند پیش بیندازید که خداوند متعال می فرماید: «اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را آماده می کردند.» و هر گاه یکی از شما در آفتاب بنشیند، پشت به آن نماید که آفتاب بیماری درونی را آشکار می سازد. و چون رحل سفر به سوی بیت اللّه الحرام بستید بیشتر، به خانه خدا نگاه کنید که خداوند یک صد و بیست رحمت در کنار خانه محترم خویش دارد که شصت رحمت از آنها، ویژه طواف کنندگان، چهل رحمت از آن نمازگزاران و بیست رحمت دیگر از آن نگاه کنندگان است. در کنار ملتزم محلی میان در کعبه و حجر الأسود آنچه از گناهانتان را به یاد دارید اعتراف کنید و در عوض آنچه فراموش کرده اید بگویید: «و آنچه نگهبانان تو برای ما نگاه داشته و ما فراموش کرده ایم بر ما بیامرز»؛ زیرا هر کس که در این محل به گناهش اعتراف کند و آنها را بشمارد و به یاد آورد و از خدا آمرزش بخواهد بر خداوند متعال لازم است که او را بیامرزد. پیش از فرود آمدن بلا دعا کنید که درهای آسمان در پنج وقت برای شما باز می گردد. هنگام بارش باران، به هنگام جهاد، هنگام اذان و هنگام قرائت قرآن، هنگام ظهر و هنگام سپیده دم. هر کس از شما مرده ای را غسل می دهد پس از پوشانیدن کفن های او خود غسل کند، کفن ها را با بخور عطر آگین نکنید و جز با کافور مرده هایتان را خوشبو نسازید که مرده به منزله کسی که احرام بسته است. به کسان خود دستور دهید که بر سر جنازه سخن نیکو بگویند، زیرا آنگاه که پدر بزرگوار حضرت فاطمه دخت محمّد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، همه دختران بنی هاشم با او هم ناله شدند. آن حضرت فرمود: شمارش (اوصاف میّت) را کنار بگذارید و دعا کنید.

مرده هایتان را زیارت کنید که آنان به زیارت شما شادمان می گردند و هر کسی حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش پس از آن که به آنان دعا کرد از خدا بخواهد.

مسلمان آیینه برادر دینی خود است، پس هر گاه لغزشی از برادر خود، دیدید بر علیه او نباشید؛ بلکه برای او همچون خودش باشید و او را راهنمایی کرده اندرزش داده و با او مهربانی کنید. مبادا اختلاف کنید که رشته الفت شما از هم گسیخته می گردد. میانه روی را مراعات کنید تا پیشرفت کرده و امیدوار شوید. هر کس از شما با حیوان چهارپایی به مسافرت رفت، آنگاه که به منزلی رسید، نخست به آن حیوان آب و علف بدهد. به صورت چهارپایان نزنید که آن تسبیح پروردگار خود را می گوید. و هر کس از شما در سفر گم شد یا بر جان خود بیم داشت، پس فریاد زند: «ای صالح! به فریادم برس.» که در میان برادران جنّی شما جنّی به نام صالح است که به جهت شما شهرها را می گردد و خود را وقف خدمت گزاری برای شما نموده است. پس آنگاه که صدا را بشنود پاسخ می دهد و گم شده شما را راهنمایی نموده و مرکب او را که فرار نموده نگاه می دارد. هر کس از شما به جان خود یا گوسفندانش از حمله شیر بیم داشته باشد، خطی به دور آنان کشیده، بگوید: «خداوندا! ای پروردگار دانیال و چاه و پروردگار هر شیر ژیانی، مرا و گوسفندان مرا نگهداری فرما». و هر کس از شما از عقرب بترسد، این آیات را بخواند: «سلام بر نوح در جهانیان، به راستی که ما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم، بی تردید او از بندگان مؤمن ماست». هر کس از شما از غرق شدن بیم داشته باشد، بخواند: «به نام خدا به جریان گاه و لنگرگاه آن، به راستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، به نام خدایی که پادشاه بر حق است، حق معرفت خدا را نشناختند و زمین تماما در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست و آسمان ها پیچیده شده در دست قدرت اوست، پاک و منزّه و بزرگ است از آنچه شرک ورزان نسبت می دهند.» در هفتمین روز از تولّد فرزندانتان برای آنان عقیقه (گوسفند قربان) کنید و آنگاه که موی سرشان را تراشیدید، هم وزن آن نقره به مسلمانی صدقه بدهید، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره امام حسن و امام حسین علیه السّلام و دیگر فرزندانش چنین رفتاری کرد. هر گاه به دست سائلی چیزی دادید، از او بخواهید که برای شما دعا کند. که دعای او در باره شما پذیرفته؛ ولی در مورد خودش پذیرفته نیست، چرا که آنان دروغ می گویند. و هر که دستش به دست سائل می رسد دست خود را به طرف دهانش آورده و ببوسد که صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد، در دست خداوند متعال می گیرد، آن سان که خداوند می فرماید: «آیا نمی

دانند که خداست همو که توبه را از بندگانش پذیرفته و صدقه ها را می گیرد.» شامگاهان صدقه دهید که صدقه در شب آتش خشم پروردگار بزرگ را خاموش می سازد.

سخن گفتن را از اعمالتان به حساب آورید، سخن شما جز در خیر و نیکی کمتر گردد. آنچه خداوند به شما روزی داده، انفاق کنید که انفاق کننده به منزله جهادکننده در راه خداست. پس هر کس یقین کند که هر چه انفاق می نماید عوض دارد، کوشش کرده و جان خود را به سخاوت وادار می سازد. هر کس یقین داشته باشد؛ سپس تردید نماید به دنبال یقینش برود که شکّ یقین را نمی شکند.

گواهی دروغ ندهید و بر سر سفره ای که در آن می خواری می شود ننشینید، که بنده نمی داند که جانش کی گرفته می شود. هر گاه یکی از شما بر سفره غذا نشست، همچون بندگان نشیند و به طور حتم نبایستی یک پای خود را روی پای دیگرش بیندازد و چهار زانو بنشیند که خداوند چنین نشستن را دشمن می دارد و صاحبش را دشمن می دارد. شام پیامبران پس از نماز عشا است و شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن موجب ویرانی تن است. تب، پیش آهنگ مرگ و زندان خدا در روی زمین است که از بندگانش هر کس را که بخواهد در آن زندانی می کند و همان تب گناهان را می ریزد همان گونه که کرک از کوهان شتر می ریزد. همه دردها از درون تن است مگر زخم و تب که این دو از بیرون وارد بدن می شوند. حرارت تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که حرارت آن از گرمای دوزخ است. مسلمان تا زمانی که بیماری بر تندرستی او چیره نشده به درمان نمی پردازد.

دعا قضای حتمی خدا را برمی گرداند، پس آن را به عنوان ساز و برگ دفاعی خود قرار دهید. برای وضو پس از طهارت ده حسنه است، پس خود را پاکیزه نگهدارید. از کسالت و تنبلی بپرهیزید که هر کس تنبلی ورزد، حق خداوند متعال را نمی پردازد.

بوی بد گندیده ای را که آزار می دهد با آب پاکیزه نمایید. خودتان را بازرسی نمایید که خداوند متعال از میان بندگانش کسی را که کثیف است، به گونه ای که هر کس در کنار او می نشیند از کثافت او روی گردان می شود، دشمن می دارد.

مرد نبایستی در نمازش باریش خود و یا چیزی که او را از نماز مشغول می سازد، بازی کند. به کار خیر پیش از آن که به کار دیگری سرگرم شوید، پیشی گیرید. مؤمن خود در ناراحتی است ولی مردم از او در آسایش اند، بیشتر سخنان شما بایستی یاد خدا باشد. از گناهان حذر کنید که بنده چون گناه کند روزی اش از او حبس می گردد. بیماران خود را با صدقه درمان کنید. دارایی خودتان را با پرداخت زکات بیمه کنید، نماز مایه نزدیک و تقرّب هر فرد پرهیزکاری است. حج جهاد هر فرد ناتوان است. جهاد زن، خوب شوهر داری کردن است، فقر و ناداری همان مرگ بزرگ است، کمی خانواده یکی از دو آسایش است.

اندازه نگهداشتن در زندگی نیمی از زندگی است. اندوه نیمی از پیری است. هر که میانه روی کرد، تهیدست نشده و هر که مشورت کرد، به زحمت نیفتاد. کار نیک جز در نزد شرافتمند و دین دار شایسته نیست. هر چیزی میوه ای دارد و میوه کار نیک، شتاب در انجام آن است. کسی که به عوض یقین دارد، در عطیّه بخشنده می گردد. هر کس به هنگام معصیت دست غم بر ران هایش بزند پاداشش از بین می رود. برترین اعمال انسان انتظار فرج و گشایش از جانب خداست. کسی که پدر و مادرش را محزون کند، در واقع عاقّ آنان شده است، روزی را با صدقه دادن فرود آورید، پیش از ورود بلا، امواج بلا را با دعا از خود دور سازید، که سوگند به آن که دانه را شکافته و مردم را آفریده! بلا به مؤمن سریع تر از ریزش سیل از بالای تپه به پایین آن و از دویدن استرها می رسد. از خداوند از سختی بلا، عافیت بخواهید که بلای سخت دین را از بین می برد.

خوش بخت کسی است که از دیگری پند پذیر شود، خودتان را با اخلاق نیکو تربیت کنید، زیرا که بنده مسلمان به وسیله حسن خلقش به درجه کسی می رسد که روزها روزه و شب ها به عبادت می ایستد. کسی که شراب خواری کند و بداند که آن حرام است، خداوند او را از خبال که چرک و خونی است که از گناهکاران و زنان زناکار می ریزد سیراب می کند، گرچه آمرزیده شود. در معصیت نذر درست نیست و در قطع پیوند خویشاوندی سوگند صحیح نیست، دعوت کننده به کار نیک بدون انجام آن همچون تیراندازی است که بدون زه کمان کشد. زن مسلمان بایستی خود را برای همسرش خوشبو سازد، کسی که در راه دفاع از دارایی خود کشته شود، شهید است. فرد مغبون نه مورد ستایش قرار می گیرد و نه پاداشی دارد. سوگند فرزندان بدون اجازه پدر و سوگند زن بدون اجازه همسرش صحیح نیست. یک روز تا هنگام شب نبایستی زبان از سخن فرو بست، به جز یاد خدا.

پس از هجرت از بیابان نشینی نبایستی دوباره بیابان نشین شد، و پس از فتح و پیروزی هجرتش صحیح نیست. تجارت پیشه کنید که بی نیازی شما از آنچه به دست مردم است در آن است. و خداوند بنده با حرفه امین را دوست می دارد. هیچ عملی در پیشگاه خدا از نماز محبوب تر نیست، پس هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از اوقات نماز مشغول نسازد؛ زیرا که خداوند گروهی را نکوهش کرده و فرموده: «کسانی که از نمازشان بی خبرند» یعنی آنان از نمازشان غافل بوده و اوقات آن را سبک می انگارند.

بدانید که نیکوکاران از دشمنانتان برای یک دیگر ریا می کنند؛ ولی خداوند متعال به آنان توفیق نمی دهد و جز عمل خالص نمی پذیرد. عمل نیک کهنه نمی شود، و گناه فراموش نمی گردد و خداوند بزرگوار با کسانی است که پرهیزکار بوده و کسانی که نیکوکار هستند.

مؤمن برادر خویش را فریب نمی دهد و به او خیانت نمی ورزد و او را تنها رهایش نمی کند و متّهمش نمی سازد و به او نمی گوید: من از تو بیزارم، (در مورد اشتباهی که) از برادر (دینی) تو (سرزده) در جستجوی یافتن عذری باش و اگر عذر واقعی بر آن نیافتی، عذری دیگر بر آن بتراش. از جای کندن کوه ها آسان تر از کندن حکومتی است که هنوز وقتش باقی است. و از خدا یاری بجویید و شکیبا باشید؛ زیرا که زمین از آن خدا است، به هر که بخواهد از بندگانش می دهد و سرانجام از آن پرهیزکاران است.

پیش از فرا رسیدن کار شتاب نکنید که پشیمان می شوید. و پایان کار را طولانی نبینید که دل هایتان سخت می گردد. به ناتوانانتان رحم نمایید و با مهرورزی به آنان در پی رحمت از خدا باشید. از غیبت مسلمان بپرهیزید که مسلمان غیبت برادر مسلمانش را نمی کند که خداوند متعال از این کار باز داشته و فرموده: «برخی از شما غیبت برخی دیگر را ننماید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را که مردار است بخورد؟» مسلمان در حال نماز که در پیشگاه خداوند متعال ایستاده، دست هایش را روی هم نمی گذارد که خود را به اهل کفر یعنی مجوس شبیه سازد، هر کدام از شما که بر سر سفره غذا می نشیند، بایستی همچون بنده بنشیند و بر روی زمین غذا بخورد و ایستاده نیاشامد.

هر گاه یکی از شما در حال نماز به جانداری (آزار رساننده) برخورد، بایستی آن را زیر خاک کرده و آب دهان به آن بیندازد، یا در گوشه لباس خود بپیچد تا نمازش پایان یابد. برگرداندن صورت به طور کامل از قبله نماز را باطل می سازد و کسی که چنین کرد، شایسته است که نماز را با

اذان و اقامه و تکبیر از نو آغاز کند. هر کس یازده مرتبه پیش از دمیدن آفتاب سوره «قل هو اللّه احد» و به همان تعداد سوره «انا انزلناه» را پیش از طلوع آفتاب بخواند، آن روز گناهی از او سر نمی زند؛ گرچه شیطان در مورد او بکوشد. از کج روی در دین و از پیروزی مردان (بی دین) بر شما به خدا پناه ببرید. هر کس از ما تخلّف کند نابود می شود. کوتاه بودن لباس مایه پاکیزگی آن است که خداوند متعال می فرماید:

«لباست را پاکیزه کن» یعنی دامنت را کوتاه کن. خوردن انگشتی از عسل موجب شفای از هر دردی است، خداوند متعال می فرماید: «از شکم زنبوران شیره ای بیرون می آید که رنگ های گوناگون دارد و در آن برای مردم شفاست.» و این شفا به همراه خواندن قرآن است.

و جویدن کندر بلغم را ذوب می کند، در آغاز غذا خوردن، نخست با نمک شروع کنید که اگر مردم می دانستند که نمک چه خاصیّتی دارد، آن را بر داروی تریاق تجربه شده ترجیح می دادند و برمی گزیدند، کسی که غذایش را با خوردن نمک آغاز کند هفتاد درد او از آنچه جز خدا نمی داند از بین می رود. در فصل تابستان بر شخص تب دار آب خنک بریزید که حرارت آن را آرام می کند. در هر ماه سه روز روزه بگیرید که برابر با روزه یک عمر است. و ما دو پنجشنبه را که یک چهار شنبه در میان آن دو است روزه می گیریم، زیرا که خداوند دوزخ را در روز چهارشنبه آفریده است. هر گاه یکی از شما در پی حاجتی است، بامداد روز پنج شنبه اقدام کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا! روز پنجشنبه را برای امّت من مبارک گردان.» و آنگاه که می خواهد از خانه بیرون آید، آیه های آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و سوره «انّا انزلناه» و سوره حمد را بخواند که حوائج و نیازهای دنیایی و آخرتی او روا خواهد شد. بر شما باد که لباس های ضخیم بپوشید که هر کس لباس نازک بپوشد، دینش هم نازک و ناتوان خواهد شد.

هیچ کدام از شما با لباس بدن نما در برابر خداوند متعال نایستد. به سوی خداوند متعال توبه نمایید و خود را در محبّت او وارد سازید؛ چرا که خداوند متعال توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می دارد و مؤمن همواره توبه کننده است. هر گاه مؤمنی به برادرش بگوید: اف، رشته برادری بین آن دو بریده می شود و اگر به او بگوید: تو کافری، یکی از آن دو کافر می گردد. و هر گاه برادرش را متّهم سازد، اسلام در دل او همچون آب شدن نمک در آب، حل می شود. در توبه برای کسی که توبه کند، باز است. پس به سوی خدا توبه خالص نمایید، باشد که پروردگارتان گناهان شما را بپوشاند. و

آنگاه که پیمان بستید، به پیمانتان وفا کنید که هیچ نعمت و نشاط زندگی از بین نرفته مگر به وسیله گناهانی که مرتکب شده اند، و بی تردید خداوند نسبت به بندگانش ستم روا نمی دارد. و اگر آنان در آن هنگام با دعا و زاری به استقبال آن می رفتند نعمتشان زایل نمی شد و اگر آنان به هنگام فرود نعمت و زوال نعمت با نیّتهای راستین به سوی خدا پناه برده و سستی نکرده و زیاده روی نمی کردند، البته خداوند هر فسادی را برای آنان اصلاح می کرد و هر شایسته ای را برای آنان باز می گرداند. و هر گاه عرصه بر مسلمانی تنگ شد، از پروردگارش شکوه نکند؛ بلکه به سوی پروردگارش که کلیدهای کارها و تدبیر آن به دست اوست شکایت برد. در هر کس یکی از سه چیز است: فال بد زدن، تکبر و آرزو؛ پس هر گاه یکی از شما فال بد زد به آن اعتنا نکرده و کارش را ادامه داده و خدا را به یاد آورد. و هنگامی که از تکبر ترسید، با بنده و نوکر خود هم غذا شده و گوسفند را خود بدوشد. و چون آرزو کرد از خداوند متعال بخواهد و به سوی او زاری کرده و نفسش او را به گناه وادار نسازد. با مردم آن اندازه که شناخت دارند، معاشرت کنید و از آنچه که نمی شناسند واگذارید و آنها را بر خود و ما مشورانید که امر ما دشوار و سخت است و به جز فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، کسی نمی تواند آن را تحمّل کند. آنگاه که شیطان دل یکی از شما را وسوسه کرد، بایستی به خدا پناه برده و بگوید به خدا و پیامبرش ایمان آورده و دینم را به او خالص گردانیدم. و هر گاه خداوند متعال به مؤمنی لباس نو پوشاند، وضو گرفته و دو رکعت نماز بخواند، که در آن دو سوره حمد و آیه الکرسی و سوره «قل هو اللّه احد» و سوره «انا انزلناه» بخواند آنگاه خدایی را که عورت او را پوشانده و او را میان مردم زینت داده سپاس گوید. و بسیار بگوید: «هیچ نیرو و توانایی جز از جانب خدای والا و بزرگ نیست.» که اگر چنین کند خدا را در آن لباس معصیت نکرده و به هر نخی که در آن لباس است فرشته ای گماشته شود که برای او خدا را تقدیس نموده و برای او آمرزش بخواهد و ترحم نماید.

بدگمانی را از میان خود بدور اندازید که خداوند متعال از این کار باز داشته است. من به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانم و دو فرزندانم با هم در کنار حوض (کوثر) هستیم، هر کس ما را بخواهد، بایستی سخن ما را گرفته و به کردار ما عمل نماید، زیرا که هر خاندانی افراد نجیبی دارند و شفاعت از برای ماست، و دوستان ما نیز شفاعت خواهند نمود. پس برای ملاقات با ما در کنار حوض از همدیگر پیشی گیرند، زیرا که ما دشمنان را از خود می رانیم و دوستان و پیروانمان را از آن سیراب می نماییم و هر کس شربتی از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نگردد،

حوض ما سرشار است که در آن دو چشمه آب است که از بهشت در آن می ریزد: یکی از چشمه تسنیم و دیگر از معین (چشمه گوارا) که پیرامون آن زعفران است و ریگ هایش از لؤلؤ و یاقوت است که همان (حوض) کوثر است. کارها به دست خداست، نه در دست بندگان؛ و اگر به دست بندگان بود، هرگز دیگری را بر ما برنمی گزیدند و لیکن خداوند رحمتش را به هر کس که بخواهد مخصوص می گرداند. پس خدای را در برابر نعمت های اولیه در جهت حلال زاده بودن سپاس گویید.

هر چشمی در روز رستاخیز گریان است و هر دیده ای در روز رستاخیز بیدار، مگر چشمی که خداوند آن را ویژه کرامتش قرار داده باشد و بر هتک حرمتی که از امام حسین علیه السّلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شد گریه کرده باشد. شیعه ما به منزله زنبور است که اگر مردم می دانستند در باطن آنها چیست آنها را می خوردند. آنگاه که مردی مشغول خوردن غذاست، او را شتاب زده نکنید تا از غذا خوردن فارغ شود و نیز کسی که بر قضای حاجت گشته تا کارش تمام شود، شتابزده نکنید. هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد، بگوید: «معبودی جز خدای بردبار و کریم، زنده و پاینده نیست که او بر هر چیزی توانا است، منزّه است پروردگار پیامبران و خدای فرستادگان و پروردگار آسمان های هفت گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار زمین های هفت گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار عرش بزرگ و سپاس از آن پروردگار جهانیان است.» و آنگاه که از خوابش بیدار شد، پیش از ایستادن بگوید: «خداوند مرا بس است، پروردگارم برای من از مردم بس است، بس است کسی که او از آن روزی که بودم برای من بس است. خداوند برای من بس است که خوب کار سازی است.» و هر گاه یکی از شما شب هنگام از خواب برخاست، به اطراف آسمان نگریسته و بخواند: «به راستی که در آفرینش آسمان و زمین- تا- به راستی که تو در وعده گاه خلاف نمی کنی». سر کشیدن به چاه زمزم درد را از بین می برد، پس از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بیاشامید که در زیر حجر الاسود چهار چشمه بهشتی است: فرات، نیل و دو چشمه سیحان و جیحان که دو رودخانه اند.

مسلمان نبایستی در رکاب کسی که به فرمان خدا ایمان ندارد و در مورد غنیمت دستور خدا را اجرا نمی کند، به جهاد برود که اگر در چنین جنگی کشته شود، دشمن ما را در منع حقوق ما و ریختن خون ما یاری کرده است و مرگ او مرگ دوران جاهلیت است. یاد ما اهل بیت از دردها، بیماری ها و وسوسه های تردیدآمیز شفاست و آمدن به سوی ما مایه خشنودی پروردگار بزرگ است و آن که دستورات ما را گرفته و عمل کند، فردای

قیامت در جایگاه قدس با ما خواهد بود. و آن که منتظر امر ما باشد، همچون کسی است که در راه خدا به خون غلتیده است. هر که جنگ ما با دشمنان را ببیند و یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری ننماید، خداوند او را به صورت در آتش می افکند. آنگاه که مردم بیم داشته باشند و راه ها بر آنان تنگ گردد.

ما دروازه فریادرسی آنان هستیم و ما باب حطّه (ریزش گناه) هستیم و آن در سلامتی است که هر کس از آن داخل گردد رهایی یافته و هر کس باز ماند نابود می گردد. خداوند به وسیله ما آغاز می نماید و به وسیله ما پایان می دهد و به خاطر ما آنچه بخواهد محو می کند و به جهت ما استوار می سازد و به واسطه ما شرّ دوران سخت را برمی گرداند و به خاطر ما باران فرو می فرستد، پس فریب کار (شیطان) شما را از خدا فریب ندهد. از روزی که خدای متعال درهای آسمان را بسته، یک قطره آب از آن فرود نیامده و اگر قائم ما علیه السّلام قیام نماید آسمان بارانش را ببارد و زمین گیاهش را برویاند و کینه از دل بندگان زدوده شود و درندگان و چهارپایان با یک دیگر در صلح و آشتی بوده، تا آنجا که زنی از عراق تا شام راه بیفتد و جز بر سبزه زاران گام ننهد و زیور و زینت خود را بر سر داشته شد، هیچ درنده ای او را به هیجان نیاورده و او از هیچ چیزی نترسد.

اگر بدانید که جایگاه شما در میان دشمنتان و بردباری شما بر آزاری که می شنوید چقدر والاست، قطعا چشم هایتان روشن می گردد. و اگر مرا از دست بدهید پس از من کارهایی را خواهید دید که هر کدام از شما آرزوی مرگ کند از آنچه از منکران و تجاوزکاران حق خدا و بیم بر جان خود ببیند. پس در چنین روزی همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و بر شما باد بردباری و نماز و تقیّه. بدانید که خداوند متعال از بندگانش کسانی را که رنگارنگ اند دشمن می دارد. پس، از حق و ولایت اهل حق برکنار نشوید، زیرا که اگر کسی به جای ما دیگری را برگزیند نابود می گردد و دنیا از دستش فوت شده و با حسرت از دنیا می رود.

هنگامی که یکی از شما به خانه اش وارد شد به اهل خانه سلام دهد و بگوید: سلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوید: سلام بر ما از جانب پروردگارمان، و بایستی هنگام ورود به خانه اش سوره «قل هو اللّه احد» را بخواند که فقر را از بین می برد. به کودکان خود نماز یاد دهید و آنگاه که هشت ساله شدند جهت نماز خواندن مورد بازخواست قرار دهید. از نزدیک شدن به سگان بپرهیزید، کسی که سگ در حال رطوبت به او برخورد، خود را بشوید و اگر خشک باشد بر لباس خود آب بپاشد.

هر گاه از حدیث ما چیزی که معنایش را نمی فهمید شنیدید آن را به خود ما بازگردانید و در مورد آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حق بر شما آشکار گردد و از فاش کنندگان راز و عجول مباشید. تندروان و غالیان به ما بازگشته و کوته ورزان بازمانده که در حق ما کوتاهی کرده اند، بایستی به ما بپیوندند. هر کس به ما چنگ زند به ما ملحق می شود و هر کس به جز راه ما گام بردارد غرق می شود. برای دوستان ما فوج هایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوج هایی از خشم خداست، و راه ما میانه روی و در دستورات ما رشد و راهیابی است.

در پنج مورد شک نمی شود: نماز وتر، نماز جمعه، و دو رکعت نخست از نمازهای واجب و نماز صبح و نماز مغرب و هر گاه بنده ای وضو نداشته باشد، قرآن نخواند تا وضو بگیرد. آنگاه که در نمازید. هر سوره ای که می خوانید رکوع و سجود آن را به طور کامل به جای آورید. مرد در پیراهنی که حمایل وار به تن کرده، نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده است.

نماز خواندن برای مرد در لباسی که دو طرف آن را به گردنش گره زده و پیراهنی ضخیم که دگمه هایش را بسته، کفایت می کند. مرد نبایستی بر صورت یا فرشی که در آن تصویر باشد سجده کند و اگر تصویر در زیر پایش بوده یا چیزی بر آن بیندازد که آن را بپوشاند، جایز است. مرد نباید درهم هایی را که تصویر دارد در حال نماز در لباسش گره زند. و جایز است که آن درهم ها را اگر می ترسد در کیسه ای یا در لباس دیگر قرار دهد و به کمرش ببندد. مرد نبایستی بر خرمن گندم و خرمن جو و به هیچ نوع خوردنی سجده کند، و نیز نباید بر نان سجده نماید و مرد تا نام خدا را بر زبان نیاورده وضو نگیرد تا این که بسم اللّه گفته، پیش از دست زدن بر آب بگوید: «به نام خدا و با خدا، خداوندا! مرا از توبه کنندگان و پاکیزگان قرار ده.» آنگاه که از وضویش فارغ شد بگوید: «گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست.» که در این هنگام سزاوار آمرزش خواهد بود.

کسی که با شناختن حق نماز، نماز خواند آمرزیده می شود. مرد نبایستی در هنگام نماز واجب نماز نافله بخواند؛ مگر عذری داشته باشد که پس از آن در صورت امکان قضا نماید، خداوند می فرماید: «کسانی که همواره در نمازند» یعنی کسانی که همواره آنچه شب از آنان فوت می شود در روز، و آنچه در روز از آنان فوت شده در شب قضا می کنند، در وقت نماز

واجب قضای نماز نافله نمی شود. نخست نماز واجب را بخوان، آنگاه هر چه خواستی نماز دیگر بخوان.

نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و انفاق یک درهم در راه حج برابر با هزار درهم است. مرد بایستی در نمازش خشوع داشته باشد که هر کس دلش برای خدا خاشع شد اعضای بدنش خاشع شده و با چیزی بازی نمی کند. قنوت در نماز جمعه پیش از رکوع رکعت دوم است و در رکعت نخست سوره حمد و سوره جمعه خوانده می شود و در رکعت دوّم سوره حمد و منافقین. در هر دو رکعت پس از دو سجده بنشیند تا اعضای بدن شما آرام گیرد، سپس برخیزید که ما چنین می کنیم.

هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خداوند متعال ایستاد، دست خود برابر سینه اش بلند کند و آنگاه که یکی از شما در برابر خداوند بوده، بایستی سینه اش را جلو برده و کمرش را راست نگه داشته و خم نشود و هر گاه یکی از شما از نمازش فارغ شد، باید دو دست خود را به آسمان بلند کرده و در دعا زیاده روی کند.

عبد اللَّه بن سبا گفت: ای امیر مؤمنان! مگر خدا در همه جا نیست؟ فرمود: چرا.

گفت: پس چرا بنده دست هایش را به سوی آسمان بلند کند؟ فرمود: مگر در قرآن نمی خوانی که: «روزی شما و آنچه بدان وعده داده شده اید در آسمان است» پس روزی را جز از جایی که برای آن شخص می توان خواست می شود که جای معیّن روزی و هر چه خدا وعده داده آسمان است. بنده از نمازش برنمی گردد تا آن که از خدا بهشت را بخواهد و به او از آتش دوزخ پناه برده و از او بخواهد که از حور العین به او همسر دهد. هر گاه یکی از شما برای نماز ایستاد، بایستی نماز وداع کننده بخواند، و لبخند نماز را قطع نمی کند؛ ولی قهقهه باعث قطع نمازش می شود، هنگامی که خواب به دل راه یافت وضو واجب می شود و هر گاه در حال نماز خواب بر چشمت غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب؛ زیرا که تو نمی دانی به خود دعا می کنی یا نفرین می نمایی یا شاید به خودت نفرین می کنی.

هر کس ما را به دلش دوست داشته و با زبانش یاری مان کند و در رکاب ما با دستانش با دشمنانمان بجنگد، او در بهشت با ما و در درجه ما خواهد بود و کسی که ما را به دلش دوست داشته و با زبانش ما را یاری کند و در

رکاب ما با دشمنانمان جنگ نکند، او از آن که گفتیم دو درجه پائین تر خواهد بود و هر که ما را به دلش دوست داشته و با زبان و دستش یاری نکند، او در بهشت خواهد بود. و هر که ما را به دلش دشمن داشته و با زبانش و دستش بر علیه ما ضرر رساند، او با دشمن ما در آتش خواهد بود و هر که ما را به دلش دشمن داشته و با زبانش بر ما ضرر بزند او در دوزخ خواهد بود و هر که ما را به دلش دشمن داشته و به ما با زبان و دستش ضرر نزند او در آتش خواهد بود، به راستی که بهشتیان به خانه های شیعیان ما می نگرند؛ همان گونه که آدمی به ستارگان آسمان می نگرد.

هر گاه از سوره های تسبیح دار که در اواخر قرآن است خواندید، بگویید: «پاک و منزّه است خدای والا»، و هر گاه آیه «به راستی که خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند» را خواندید، پس بر او صلوات بفرستید؛ چه در نماز باشید یا در غیر آن.

در بدن چیزی که از چشم کمتر شکر خدا کند نیست، پس هر چه او می خواهد به او ندهید؛ مبادا شما را از یاد خدا غافل سازد. آنگاه که سوره «تین» را خواندید در آخرش بگویید: «و ما بر این امر از گواهان هستیم.» وقتی خواندید: «بگویید به خدا ایمان آوردیم» بگویید: «به خدا ایمان آوردیم تا برسید به مسلمون.» هنگامی که بنده ای در تشهد در دو رکعت آخری در حال نشسته بگوید: «گواهی می دهم که معبودی جز خدایی که شریکی ندارد نیست و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده خداست و به راستی که قیامت فرا رسنده است و تردیدی در آن نیست و خداوند آنچه را که در گورهاست بر می انگیزاند»، آنگاه اگر حدثی از او سر زد نمازش به پایان رسیده است. خداوند به چیزی که سخت تر از پیاده رفتن به خانه اش باشد، پرستش نشده است. خیر را در سم و گردن شتران به هنگام آمد و رفتشان بخواهید. این که نبیذ سقایه نامیده شده، به این جهت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد کشمش را که از طائف برای حضرتش آورده بودند، بخیسانند و در حوض زمزم بریزند که آبش تلخ بود و حضرت می خواست تلخی آن بشکند، پس اگر آب کشمش کهنه شد از آن نیاشامید. هنگامی که مرد برهنه شود شیطان به او نگریسته و طمع می کند، پس خود را بپوشانید، مرد نباید لباس خود را از رانش دور کرده و در میان گروهی بنشیند. کسی که چیزی را که بوی آزار دهنده دارد بخورد (مثل سیر یا پیاز) نبایستی به مسجد نزدیک شود. مرد بایستی در سجده نماز واجب قسمت اخیر بدن خود را بلند کند. هر گاه یکی از شما بخواهد غسل کند، بایستی از دو بازوی خود آغاز کرده و آنها را

بشوید، هنگامی که نماز خواندی بایستی خودت قرائت و تکبیر و تسبیح را بشنوی، و آنگاه که از نماز فارغ شدی به سمت راست خود برگردان.

از دنیا توشه بگیر که بهترین توشه ای که از آن برمی گیری پارسایی است. از بنی اسرائیل دو امّت گم شدند: یکی در دریا و دیگری در خشکی، پس به چیزی که حلال بودنش را می شناسید نخورید. هر کس دردی را که به او رسیده سه روز از مردم پنهان دارد و به خدا شکوه کند بر خدا لازم است که او را از آن درد شفا بخشد.

دورترین حال بنده از خدا هنگامی است که همّتش شکم و شهوت جنسی اش باشد. مرد نباید به سفری که در آن به دین و نمازش بیمناک است برود. به چهار چیز شنوایی داده شده: پیامبر، بهشت، دوزخ و حور العین، پس هنگامی که بنده نمازش به پایان رسید باید به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد و از خدا بهشت درخواست کند و به خدا از آتش پناه ببرد و از او بخواهد که حور العین را به همسری او درآورد؛ زیرا کسی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلوات بفرستد پیامبر صلی الله علیه و آله صلواتش را می شنود و دعای او به بالا برده می شود و کسی که از خدا بهشت در خواست کند، بهشت می گوید: پروردگار من! آنچه بنده ات خواست، به او عطا کن و کسی که از آتش پناه ببرد، آتش گوید: ای پروردگار من! بنده ات را از آنچه که به تو پناه آورد پناهش ده و کسی که حور العین بخواهد، آنها می گویند: خداوندا! آنچه بنده ات خواست به او عطا کن. غنا (ساز و آواز) نوحه سرایی شیطان به خاطر بهشت است.

هر گاه یکی از شما بخواهد بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش بگذارد و بگوید: «به نام خدا پهلویم را به خاطر خدا و بر ملّت ابراهیم و دین محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت کسی که خداوند اطاعت او را واجب فرموده، بر زمین نهادم. آنچه خدا بخواهد می شود و آنچه نخواهد نمی شود.» هر کس این دعا را به هنگام خواب بخواند، از دزد و پیش آمد مهلک و ویرانی خانه در امان می ماند و فرشتگان بر او آمرزش می خواهند. کسی که به هنگام رفتن به بستر خود سوره «قل هو اللّه احد» را بخواند خداوند متعال برای او پنجاه هزار فرشته می گمارد که آن شب او را پاسداری نمایند.

و هر گاه یکی از شما بخواهد بخوابد، پهلو بر زمین نگذارد تا این که بگوید: «جان، دین، خانواده و فرزند و دارایی و سرانجام عمل خود و هر چه را که پروردگارم روزیم کرده و در دسترس من قرار داده به پناه عزّت و شکوه

خدا و عظمت خدا و جبروت خدا و سلطنت خدا و رحمت خدا و مهربانی خدا و آمرزش خدا و نیروی خدا و توانایی خدا و جلال خدا و رفتار خدا و ارکان خدا و گردآوردن خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و به توانایی خدا بر آنچه بخواهد سپردم از شرّ جانوران سمّی و خزنده گزنده و از شرّ پری و آدمی و از شرّ هر چیزی که بر روی زمین می جنبد و از شر آنچه که از زمین بیرون می آید و از شرّ آنچه که از آسمان فرود می آید و آنچه بر آسمان بالا می رود و از شر هر جنبنده ای که تو گیرنده زمام او هستی، به راستی که پروردگارم بر راه راست است و او بر هر چیزی تواناست و هیچ نیرو و توانایی نیست مگر از جانب خدای والا و عظیم»، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این دعا حسن و حسین علیه السّلام را تعویذ نمود و به ما نیز چنین دستور می داد.

و ما گنجینه داران دین خدا هستیم، و ما چراغ های درخشان دانش هستیم، آنگاه که پرچمدار و مهتری از ما از دنیا رود مهتر و پرچمدار دیگری پدیدار گردد. کسی که از ما پیروی کند گمراه نمی گردد و هر که ما را انکار کند راه نمی یابد. و هر کس دشمن ما را به ضرر ما یاری کند نجات نمی یابد و آن که ما را به دشمن بسپارد هرگز یاری نگردد. پس به جهت طمع دنیا و دارایی اندکی که از دست شما رفتنی است و شما نیز از آن جدا خواهید شد، از حد ما باز نایستید؛ زیرا کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و به جای ما آن را برگزیند، فردا (رستاخیز) حسرت بزرگی به او دست خواهد داد و این است معنای گفتار خداوند که: «مبادا کسی گوید: ای حسرت و اندوه بر آنچه در باره خدا کوتاهی نمودم؛ گر چه از خوارشدگان می باشم.» کودکان خود را از چربی (که از خوردن غذای چربی آلوده شده اند) بشویید؛ زیرا که شیطان چربی مانده از غذا را می بوید و کودک در حال خواب می ترسد و دو فرشته نویسنده از آن اذیّت می بینند. نخستین نگاهتان به زن از آن شماست؛ ولی نگاه دیگری در پی آن ننمایید و از فتنه حذر کنید. شراب خوار دائم آنگاه که به ملاقات خدا می رود همچون بت پرست خدا را ملاقات می کند. حجر بن عدی گفت ای امیر مؤمنان! شراب خوار دائم چه کسی است؟ فرمود: کسی که هر وقت شراب پیدا کرد بنوشد.

کسی که مست کننده ای بنوشد تا چهل شبانه روز نمازش پذیرفته نمی شود. هر کس به مسلمانی سخنی گوید که هدفش کاستن از شخصیّت او باشد، خداوند متعال او را در میان خبال (چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار) زندانی می کند تا دلیلی برای گفته خود بیاورد. مرد نباید با مرد دیگر در زیر یک روانداز بخوابد، و همچنین زنی نبایستی با زن دیگر در زیر

یک رواندازبخوابد و کسی که چنین کند واجب است که تأدیب شود که همان تعزیر است.

دبّا را که نوعی کدوست بخورید که مغز را زیاد و تقویت می کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن خوشش می آمد. پیش از غذا و پس از آن ترنج بخورید که خاندان محمّد علیه السّلام چنین می کردند. گلابی دل را جلا داده و دردهای درونی را آرامش می بخشد.

آنگاه که شخصی به نماز ایستد، ابلیس از روی رشک به او نگاه می کند، به جهت این که می بیند که رحمت خدا او را فرا گرفته است. بدترین کارها، کارهای نو ظهور (بدعت ها) است، بهترین کارها آن است که مایه خشنودی خدای متعال باشد، هر که دنیا را پرستیده و آن را بر آخرت ترجیح دهد، سرانجام ناگواری خواهد داشت.

آب را مایه خوش بویی سازید. هر کس از خدا به آنچه که به او قسمت کرده خشنود و راضی گردد، بدنش آسوده می گردد کسی که زندگی و عمرش در کاری که او را از خدای متعال دور می کند صرف کند، زیان کرده است، اگر نمازگزار بداند که چقدر از جلال خدا او را فرا گرفته است دوست نمی دارد که سر از سجده اش بردارد.

بپرهیزید از این که کارهایتان را به تأخیر اندازید، آنچه در توانتان است مبادرت کنید، آنچه روزی شماست به زودی با ناتوانی شما هم به شما خواهد رسید و آنچه به زیان شماست هرگز نمی توانید با هیچ راهی آن را از خود دور سازید. امر به معروف کنید و از کارهای بد بازدارید و به آنچه به شما می رسد صبر کنید، نور مؤمن شناخت حق ماست. بدترین کوری ها برای کسی است که از دیدن برتری ما کور باشد و با ما دشمنی ورزد بدون این که گناهی از ما نسبت به او سر زده باشد؛ جز این که ما او را به حق فرا خوانده ایم و دیگران او را به سوی فتنه و آشوب و دنیا فرا خوانده اند، او آنها را گرفته و آشکارا از ما بیزاری جسته و دشمنی می کند.

پرچم حق به دست ماست، هر که در سایه آن درآید بر او سایه می افکند و هر کس بدان پیشی کند، کامیاب گردد و هر کس از آن باز ماند نابود گردد و هر که از آن جدا شود سرنگون گردد و هر کس بدان چنگ زند نجات یابد. من رئیس و پیشوای مؤمنان هستم و مال و ثروت رئیس و پیشوای ستمگران است، به خدا سوگند! مرا جز مؤمن دوست و به جز منافق دشمن نمی دارد.

آنگاه که برادرانتان را ملاقات کردید با هم دست دهید و اظهار خوشرویی و شادمانی نمایید تا از یک دیگر جدا شوید، آنچه بار گناه بر گردنتان است برداشته می شود. هر گاه یکی از شما عطسه کرد به او دعا کرده و بگویید: «خدا تو را رحمت کند» و او در پاسخ بگوید: «خداوند شما را آمرزیده و رحمت کند.» خداوند متعال می فرماید: «و آنگاه که تحیّتی به شما گفته شد، بهتر از آن گویید یا همان را بازگردانید.» با دشمن خود دست بده گرچه دوست ندارد؛ زیرا که این از دستورات خدا بر بندگانش است که می فرماید: «با بهترین وجه دفاع نما تا کسی که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی صمیمی است و این روش را فرا نمی گیرد مگر کسانی که صبر کرده و فرا نمی گیرد مگر کسی که دارای بهره بزرگی است.» سخت ترین مجازاتی که در مورد دشمنت می کنی، این باشد که در باره او خدا را اطاعت کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت معصیت خدای متعال را انجام می دهد. دنیا در گردش است، پس بهره خود را از آن به نیکوترین وجه برگیر تا نوبت تو فرا رسد.

مؤمن بیدار، مراقب و بیمناک است، و در انتظار یکی از دو پیشامد خوب است:

(فرج دنیایی و سعادت آخرتی) و از بلا به این جهت می ترسد که مجازات گناه او باشد، به رحمت پروردگارش امیدوار است، مؤمن از بیم و امید خالی نیست، از آنچه پیش فرستاده بیمناک است، و از جستجوی آنچه خدا به او وعده داده غفلت نمی کند و از آنچه خداوند او را بیم داده ایمن نیست. شما آبادکنندگان زمین هستید، همان کسانی که خداوند شما را در آن جای داده تا ببیند چگونه رفتار می کنید. پس در آنچه از شما می بیند مراقب باشید! از شاهراه حرکت کنید تا این که دیگران جای شما را نگیرند. هر کس عقلش کامل است، رفتارش نیکوست. و در دینش نیکو بنگرد: «به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که به پهنای آن آسمان ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیّا شده است، بشتابید.» زیرا که شما بدان هرگز دست نخواهید یافت مگر با پارسایی، کسی که زنگار گناه گیرد از یاد خدا کور شود.

هر کس دستور پیشوای الهی را ترک کند، خداوند شیطانی به او بگمارد که همنشین او گردد، چرا مخالفان شما در گمراهی خودشان از شما بیناتر و در صرف مالی که در دست دارند، از شما بخشنده ترند؟ این نیست مگر این که شما به دنیا اعتماد کردید و به ستم کشیدن راضی شدید و به مال اندک دنیا حرص ورزیدید و در مورد آنچه وسیله عزّت و شکوه و نیک بختی

شما و نیروی شما بر ستمگران شما بود، کوتاهی کردید، نه در باره آنچه خدا به شما دستور داده از او حیا می کنید و نه برای خود اندیشه می کنید و شما هر روز در ستمی تازه هستید و شما از خوابتان بیدار نمی شوید و سستی شما به پایان نمی رسد. آیا نمی بینید که شهرها و دین شما هر روز ضایع تر می گردد و شما در غفلت دنیا به سر می برید، خداوند متعال به شما می فرماید: «به کسانی که ستمگرند اعتماد نکنید که آتش شما را فرا گیرد و جز خدا برای شما دوستانی نیست و آنگاه یاری نمی شوید.» فرزندانتان را نامگذاری کنید و اگر نمی دانید که پسر است یا دختر، نامی بر آنان انتخاب کنید که بر مرد و زن اطلاق می شود، زیرا فرزندان سقط شده در روز رستاخیز به هنگام ملاقات با شما که نامگذاری نکرده باشید، فرزند سقط شده به پدرش گوید:

چرا مرا نامگذاری نکردی؟ که پیامبر خدا محسن علیه السّلام همه را پیش از تولدش نامگذاری کرد.

بپرهیزید از این که سر پا ایستاده آب بیاشامید که موجب درد بی درمانی است، مگر آن که خداوند او را عافیت بخشد. آنگاه که به چهارپایان سوار شدید خدای متعال را به یاد آورید و بگویید: «پاک و منزّه است کسی که این حیوان را مسخّر ما ساخته و ما توانایی آن را نداشتیم و به سوی پروردگارمان بازگشت خواهیم نمود.» هر گاه یکی از شما به سفر رود بگوید: «خداوندا! تو همراه من در سفر و باری که در پشت کشیده می شود و جانشین من در خانواده و مال و فرزندانم می باشی»، و چون در منزل فرود آمدید بگویید: «خداوندا! ما را در منزل با برکتی فرود آور که تو بهترین فرود آورندگانی». آنگاه که چیزی از نیازمندی های خود را از بازار خریدید به هنگام ورود به بازار بگویید: «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، خداوندا! من از کالاهای زیان آور و سوگند دروغ به تو پناه می برم و به تو از کسادی پناه می برم».

کسی که پس از نماز خواندن منتظر فرا رسیدن نماز دیگر باشد از زیارت کنندگان خدای متعال به شمار می آید و بر خداوند متعال لازم است که زائرش را بزرگ داشته و آنچه می خواهد عطایش فرماید. آن که حج و عمره به جای آورد مهمان خداست و خداوند آمرزش را به او بی دریغ عطا می کند.

کسی که به کودکی که هنوز شعور ندارد نوشابه مست کننده بدهد، خداوند متعال او را در میان خبال که چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار است زندانی می کند تا به کاری که کرده دلیلی بیاورد، صدقه برای مؤمن سپر بزرگ از آتش است و برای کافر وسیله حفظ مال اوست که به زودی عوض صدقه اش به او داده می شود و بلاها از او گردانده می شود ولی در جهان آخرت بهره ای ندارد.

دوزخیان به وسیله زبان به آتش افکنده می شوند و نوریان به وسیله زبان نور بخشیده شده اند، پس زبان خود را نگهدارید و آن را به یاد خدا مشغول سازید پلیدترین کارها آن است که گمراهی بار آورد و بهترین دست آوردها کارهای خیر است. بپرهیزید از این که صورت کشیده (بسازید) که در روز رستاخیز از آن بازپرسی خواهید شد. و چون خاشاکی از تو به وسیله فردی گرفته شد، بگو: خداوند آنچه را که خوش نداری از تو دور سازد. آنگاه که از حمام بیرون آمدی و برادرت به تو گفت: «حمام و آب گرمت خوش باد»، بگو: «خداوند خاطرت را آسوده سازد.» و آنگاه که برادرت به تو گفت: «خداوند بر تو سلام فرستد.» بگو: «و تو را نیز خداوند سلام فرستاده و در بهشت جای دهد.» در جاده و شاهراه ادرار نکرده و دفع مدفوع نکن.

درخواست کردن پس از مدح و ثناگویی است، پس نخست خدای را ثنا گویید، آنگاه نیازمندی های خود را درخواست کنید. خدا را ثنا گویید و او را مدح کنید پیش از آن که نیازمندی ها را بخواهید. ای کسی که دعا می کنی! چیز نشدنی و غیر حلال را درخواست مکن. آنگاه که بخواهید که به نوزاد پسری مبارک باد گویید، بگویید: «خداوند این بخشش را برای تو مبارک گرداند و او را به رشد رسانده و نیکی او را به تو روزی کند.» و هر گاه برادرت از مکّه باز آمد، میان دو چشمش و دهانش را که با آن حجر الاسود را بوسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را بوسیده ببوس و چشمش را ببوس که با آن به خانه خدای متعال نگریسته و پیشانی و صورتش را ببوس و به هنگام مبارکبادش بگوید: «خداوند حجّ تو را بپذیرد و کوششت را سپاس فرماید و آنچه هزینه کردی عوض دهد و این سفر را آخرین سفر حجّت قرار ندهد.

از افراد پست دوری نمایید که پست کسی است که از خداوند نمی ترسند و که کشندگان پیامبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنها هستند. به راستی که خداوند متعال توجّهی بر زمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعه ای برگزید که ما را یاری کرده، در شادی ما شاد و در غم و اندوه ما

اندوهگین گردند و مال و جان خود را در راه ما ببخشند، آنان از ما بوده و به سوی ما خواهند آمد، از شیعیان ما نیست بنده ای که گناهی را مرتکب شود که ما او را از آن بازداشته ایم، آنگاه بمیرد تا این که به بلایی گرفتار شود که گناهانش را پاک نماید، این بلایا در ثروت یا در فرزندان یا در جانش می باشد تا آن که خدا را ملاقات کند که گناهی نداشته باشد و اگر گناهی بر او بماند، به هنگام مرگش (جان کندن) به او سخت گیرند.

شیعه ما به هنگام مردن، صدّیق و شهید از دنیا می رود؛ چرا که امر ولایت ما را تصدیق کرده و به خاطر خداوند متعال در راه ما دوستی و دشمنی کرده و به خدا و پیامبرش ایمان آورده است، خداوند متعال می فرماید: «و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند همینان در پیشگاه پروردگارشان صدّیقان و شهیدان هستند، آنان پاداش و نورشان را دریافت خواهند کرد.» بنی اسرائیل به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند و به زودی این امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد که یک گروه در بهشت است. کسی که راز ما را فاش نماید، خداوند سختی آهن را به او بچشاند. در هفتمین روز تولّد، فرزندانتان را ختنه کنید و گرما و سرما شما را از این کار باز ندارد، زیرا که ختنه موجب پاکیزگی بدن نوزاد است و به راستی که زمین از ادرار کسی که ختنه نشده زاری می کند. مستی چهار نوع است:

مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب، مستی پادشاهی. هنگامی که یکی از شما خواست بخوابد، بایستی دست راستش را زیر گونه راستش بگذارد؛ زیرا نمی داند که از خوابش بیدار می شود یا نه. دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک مرتبه نوره بکشد.

ماهی کمتر بخورید که گوشت بدن را ذوب کرده و بلغم را می افزاید و تنفس را دشوار می سازد، نوشیدن تدریجی شیر هر دردی را درمان است، به جز مرگ. انار را با پیه آن بخورید که معده را دبّاغی می کند و دانه ای از انار که در معده جای می گیرد تا چهل شب مایه زندگی دل و روشنی بخش جان و امانی از بیماری وسوسه شیطان است. سرکه، خوب نان خورشتی است که صفرا را می شکند و دل را زنده می کند. کاسنی بخورید که هر بامداد قطره ای از قطره های بهشتی بر آن است. آب باران بنوشید که بدن را پاکیزه می سازد و بیماری ها را دفع می کند، خداوند متعال می فرماید: «و آبی از آسمان فرود می آورد تا شما را پاکیزه نموده و پلیدی شیطان را از شما زدوده و دل های شما را استوار ساخته و گام های شما را ثابت و استوار نماید.» هیچ دردی نیست مگر آن که در سیاه دانه درمان و شفای آن است؛ مگر مرگ. گوشت گاو بیماری آور است و

شیرش درمان و روغنش شفاست. بهترین غذا و درمان برای زن باردار خرما است. خداوند متعال به مریم علیه السّلام می فرماید: «درخت خرما را بجنبان تا خرمای تازه ای برای تو بیفتد، پس بخور و بیاشام و دیده خود را روشن ساز.» کام فرزندانتان را با خرما بردارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با حسن و حسین علیه السّلام چنین کرد.

هر گاه یکی از شما خواست با همسرش آمیزش نماید، شتاب نکند که زنان را نیازهایی است. هر گاه یکی از شما زن بیگانه ای دیده و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود که در همسرش همان است که دیده است؛ و البته نگذارد که شیطان به دلش راه یابد، و چشمش را از آن زن بیگانه بگرداند و اگر همسری ندارد، دو رکعت نماز بگذارد و خدا را فراوان ستایش کند و بر پیامبر و خاندانش صلوات بفرستد، آنگاه از فضل خداوند درخواست کند که خداوند با مهربانی خود به او چیزی می دهد که او را بی نیاز می سازد. چون یکی از شما با همسرش همبستر شود باید کمتر حرف بزند، چرا که حرف زدن در چنین حالی موجب لال شدن فرزند می شود، هیچ یک از شما در آن حال به درون آلت تناسلی همسرش ننگرد که شاید چیزی ببیند که خوشش نیاید و نیز موجب کوری (فرزند) می شود. هنگامی که یکی از شما خواست با همسرش آمیزش کند، باید بگوید: «خداوندا! من به دستور تو اندام جنسی او را بر خود حلال نمودم و به امانت تو آن را پذیرفتم، پس اگر فرزندی از او برای من مقدّر کرده ای، آن را فرزند پسر کامل گردان و برای شیطان در او بهره و شریکی قرار نده.» حقنه یکی از چهار روش درمانی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین چیزی که با آن درمان می کنید حقنه است که شکم را فربه کند و درد درون را پاک کرده و بدن را نیرومند می سازد، از بنفشه به عنوان انفیه استفاده کنید، و بر شما باد حجامت. هر گاه یکی از شما بخواهد با همسر خود همبستر گردد، از آمیزش در اول ماه ها و نیمه های آن خودداری کند، زیرا که شیطان در این دو موقع فرزند می جوید و شیطان ها در این دو وقت می خواهند در فرزند شریک شوند، پس می آیند و به هنگام بسته شدن نطفه شرکت می جویند. از حجامت و نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری کنید که چهارشنبه روز نحس همیشگی است و در آن روز دوزخ آفریده شده است، و در روز جمعه ساعتی است که هر کس در آن حجامت کند می میرد.

1- . الأنفال: 11.
2- . مریم: 25.
3- . یعنی فی الولد إذا حملت.
4- ظاهرا «ماء جار» باشد؛ یعنی در آب جاری و روان

ما کتب علی باب الجنه قبل خلق السماوات و الأرض بألفی عام

11- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْفَضْلِ الْبَغْدَادِیُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی الْحَسَنِ الْخُیُوطِیِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ (1) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرِ بْنُ غَالِبِ بْنِ حَرْبٍ الضَّبِّیُّ التِّهَامِیُّ وَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی شَیْبَهَ (2) قَالَا حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَالِمِ بْنِ عُمَرَ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ صَالِحٍ وَ کَانَ یَفْضُلُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ قَالا حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ عَنْ عَطِیَّهَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَکْتُوبٌ عَلَی بَابِ الْجَنَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِأَلْفَیْ عَامٍ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده)

جابر گوید

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نوشته شده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی برادر رسول خدا است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده)

از جابر انصاری روایت شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نگاشته شده:

لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه

، علی برادر رسول خداست.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بدر بهشت نوشته شده است)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند بدر بهشت نوشته شده است

لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی اخو رسول اللَّه

(خدائی بجز اللّه نیست و محمد فرستاده خدا است علی برادر رسول خدا است)

****ترجمه جعفری: (آنچه دو هزار سال پیش از خلقت آسمان ها و زمین به در بهشت نوشته شده)

جابر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: دو هزار سال پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را بیافریند، به در بهشت نوشته شده: «لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علی أخو رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛ معبودی جز خدا نیست، محمّد پیامبر خدا، علی علیه السّلام برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.»

الصلاه لها أربعه آلاف باب

12- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي اَلْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آدَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الصَّلَاهُ لَهَا أَرْبَعَهُ آلَافِ بَابٍ.

*ترجمه کمره ای: (نماز چهار هزار باب دارد)

زکریا بن آدم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود نماز چهار هزار باب دارد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نماز چهار هزار باب دارد)

زکریا پور آدم گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت نماز چهار هزار باب دارد.

***ترجمه فهری زنجانی: (نماز چهار هزار باب دارد)

زکریا بن آدم گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود برای نماز چهار هزار باب است.

****ترجمه جعفری: (نماز چهار هزار باب دارد)

زکریّا بن آدم گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: نماز چهار هزار باب دارد.

ما وجد علی ساق العرش مکتوبا قبل خلق آدم بسبعه آلاف سنه

13- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ الْبَرْمَکِیِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَهْلٍ الْأَسَدِیِّ عَنْ سُهَیْلِ بْنِ غَزْوَانَ

1- . هو علیّ بن الفضل بن العباس بن الفضل أبو الحسن الفقیه یعرف بالخیوطی توفی سنه 353 کما فی تاریخ الخطیب ج 12 ص 48، و المراد بأبی الحسن علیّ بن إبراهیم ابن هاشم القمّیّ صاحب التفسیر.
2- . هو محمّد بن عثمان بن أبی شیبه إبراهیم بن عثمان أبو جعفر مولی بنی عبس من أهل الکوفه توفّی سنه 297 ترجمه الخطیب فی التاریخ ج 3 ص 42 و اما یحیی بن سالم فلم أجده.

الْبَصْرِي (1) قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ امْرَأَةً مِنَ الْجِنِّ كَانَ يُقَالُ لَهَا عَفْرَاءُ وَ كَانَتْ تَأْتِي النَّبِيَّ ص فَتَسْمَعُ مِنْ كَلَامِهِ فَتَأْتِي صَالِحِي الْجِنِّ فَيُسْلِمُونَ عَلَى يَدَيْهَا وَ إِنَّهَا فَقَدَهَا النَّبِيُّ ص فَسَأَلَ عَنْهَا جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَقَالَ إِنَّهَا زادت [زَارَتْ] أُخْتاً لَهَا تُحِبُّهَا فِي اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ فِي الْجَنَّةِ عَمُوداً مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُتَحَابِّينَ وَ الْمُتَزَاوِرِينَ يَا عَفْرَاءُ أَيَّ شَيْ ءٍ رَأَيْتِ قَالَتْ رَأَيْتُ عَجَائِبَ كَثِيرَةً قَالَ فَأَعْجَبُ مَا رَأَيْتِ قَالَتْ رَأَيْتُ إِبْلِيسَ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ عَلَى صَخْرَةٍ بَيْضَاءَ مَادّاً يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ إِلَهِي إِذَا بَرَرْتَ قَسَمَكَ وَ أَدْخَلْتَنِي نَارَ جَهَنَّمَ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا خَلَّصْتَنِي مِنْهَا وَ حَشَرْتَنِي مَعَهُمْ فَقُلْتُ يَا حَارِثُ مَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي تَدْعُو بِهَا قَالَ لِي رَأَيْتُهَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِسَبْعَةِ آلَافِ سَنَةٍ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنَا أَسْأَلُهُ بِحَقِّهِمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ اللَّهِ لَوْ أَقْسَمَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ لَأَجَابَهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم علیه السّلام بر ساق عرش نوشته یافت شده)

سهل بن غزوان بصری گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود یک زنی از جنها که بنام عفراء خوانده میشد همیشه می آمد نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سخنان آن حضرت را میشنید و پیش نیکان از جن میرفت و آنها را به اسلام دعوت میکرد و بدست او مسلمان میشدند در این میان چند روزی شد که پیغمبر صلّی الله علیه و آله او را ندید و از جبرئیل حال او را پرسید عرض کرد یا رسول اللّه بدیدن یکی از خواهران دینی خود رفته است پیغمبر فرمود خوشا بحال کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق است آنها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یک دیگر دیدن کنند چون عفراء خدمت پیغمبر رسید پیغمبر از او پرسید ای عفراء چه دیدی؟ عرض کرد عجایب بسیاری دیدم فرمود:

عجب انگیزترین همه چه بود؟ عرض کرد عجب تر از همه این بود که دیدم شیطان در دریای سبز بر سنگ سفیدی نشسته و دستها بسوی آسمان بلند کرده و میگوید بار الها چون سوگند خود را انجام دادی و مرا در آتش دوزخ بردی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام

میخوانم که مرا از آتش دوزخ رها کنی و با آنها محشور گردانی باو گفتم ای حارث این نامها چیست که خدا را بآنها میخوانی؟ گفت من هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را در ساق عرش دیدم و دانستم که گرامی ترین خلقند نزد خدای عز و جل و اکنون خدا را بحق آنها میخوانم، پیغمبر فرمود اگر همه روی زمین خدا را باین نامها سوگند دهند دعای آنها را مستجاب میکند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده)

سهیل بن غزوان بصری گفته: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: زنی از پریان که نام وی عفراء بود پیوسته نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدی و سخنهای او را شنیدی و نزد نیکان از پریان رفتی و ایشان را به اسلام خواندی و آنان به دست او مسلمان می شدند، اتفاقا روزی چند نیامد، پیامبر از فرخ سروش جویای حال او شد. گفت به دیدن یکی از خواهران دینی خود رفته، پیامبر گفت: خوشا به کسانی که در راه خدا با یک دیگر دوستی کنند، در بهشت ستونی از یاقوت سرخ است که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه است، خدا آنها را برای کسانی ساخته که در راه خدا با یک دیگر دوستی ورزند. چون عفراء نزد پیامبر آمد از وی پرسید چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم، شگفت تر از همه این بود که دیو را دیدم در دریای سبز بر سنگی سفید نشسته بود و دستهای خود به آسمان برداشته و می گفت: خدایا چون سوگند خود را پایان رساندی و مرا به دوزخ افکندی ترا به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند می دهم که مرا از آن رهایی دهی. گفتم:

ای دیو این نامها چیست؟ که خدای را بدانها خواندی؟. گفت: من هفت هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را بر ساق عرش نوشته یافتم و دانستم که گرامی ترین آفریدگان نزد خدایند. پیامبر گفت:

هر گاه همه روی زمین خدای را بدانها سوگند دهند خواهش ایشان را برآورد.

***ترجمه فهری زنجانی: (آنچه هفت هزار سال پیش از آفرینش آدم بر پایه عرش نوشته یافته شد)

سهیل بن غزوان بصری گوید شنیدم امام صادق میفرمود: زنی از جنیان که عفراءاش میگفتند بخدمت پیغمبر میرسید و سخن آن حضرت می شنید

آنگاه بنزد نیکان جن می آمد و آنان بدست او مسلمان

الخصال / ترجمه فهری، ج 2، ص: 780

میشدند پیغمبر این زن را مدتی ندید از جبرئیل حالش را پرسید جبرئیل عرض کرد: خواهری که او را در راه خدا دوست میدارد بر خواهران دینی اش افزوده است (2) پیغمبر فرمود: خوشا بحال آنان که در راه خدا یک دیگر را دوست میدارند همانا خدای تبارک و تعالی ستونی از یاقوت سرخ در بهشت آفریده است که هفتاد هزار کاخ بر آن ستون استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق هست و خداوند این کاخها را ویژه کسانی آفریده است که در راه خدا دوستی میکنند و بزیارت یک دیگر میروند ای عفراء چه دیدی؟ (3) عرض کرد شگفتیهای فراوانی دیدم فرمود: از همه شگفت آورتر چه بود؟

عرض کرد: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگ سفیدی دیدم که هر دو دست خود بآسمان بلند کرده بود و میگفت: بار الها اگر بسوگند خود وفادار باشی و مرا بآتش دوزخ اندازی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم خواهم داد که مرا از آن آتش نجات بخشی و با آنان محشورم گردانی گفتم: ای حارث این نامهائی که خدا را بدانها میخوانی چیست؟ بمن گفت: این نامها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند بر پایه عرش نوشته دیدم پس دانستم که گرامی ترین آفریدگان نزد خداوند آنانند و اکنون از خدا بحق آنان درخواست میکنم پیغمبر فرمود: بخدا قسم اگر همه مردم روی زمین باین نامها قسم بدهند خداوند اجابت میفرماید.

****ترجمه جعفری: (آنچه هفت هزار سال پیش از آفرینش آدم بر پایه عرش نوشته شده)

اسماعیل بن غزوان بصری گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: زنی از جنّیان که عفرا نام داشت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب می شد و سخن آن حضرت را می شنید و به نزد شایستگان جنّ می آمد و آنها به دست او اسلام را می پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می دارد رفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یک دیگر را دوست می دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت

ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یک دیگر می روند، آفریده است. ای عفرا! چه دیدی؟ «1» گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می گفت: خدای من! آنگاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام هایی که خدا را با آنها فرا می خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام ها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آنها گرامی ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام ها سوگند دهند، خداوند آنها را پاسخ می دهد.

من روی أن لله عز و جل اثنی عشر ألف عالم

14- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْعُبَّادُ بْنُ عَبْدِ الْخَالِقِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ کُلُّ عَالَمٍ مِنْهُمْ أَکْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعِ أَرَضِینَ مَا تَرَی عَالَمٌ مِنْهُمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَالَماً غَیْرَهُمْ وَ أَنَا الْحُجَّهُ عَلَیْهِمْ.

*ترجمه کمره ای: (کسانی که روایت کرده اند خدای عز و جل دوازده هزار عالم دارد)

امام ششم علیه السلام فرمود دوازده هزار عالم است که هر یک از آنها از هفت آسمان و هفت زمین خدای بزرگتر است هیچ یک از آن عالمها نمیدانند که خدای عز و جل جز عالم آنها عالمی دارد و من حجت بر همه آنها هستم

**ترجمه مدرس گیلانی: (کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد)

امام صادق علیه السّلام گفته: دوازده هزار عالم است، که هر یکی از آنها از هفت سپهر و هفت زمین خدا کلان تر است، و هیچ یکی از آن عوالم ندانند که خدا جز عالم ایشان عالمی دارد و من حجت بر همه ایشان هستم.

***ترجمه فهری زنجانی: (کسی که روایت کرده است که خدای عز و جل را دوازده هزار جهان است)

امام صادق علیه السّلام فرمود: براستی که خدای را عز و جل دوازده هزار جهان است که هر جهانی از آنها بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است و هیچ جهانی از آن جهان ها نمیداند که خدای را عز و جل بجز او جهان دیگری هم هست و من بر همه آن جهانها حجت هستم.

****ترجمه جعفری: (کسی که روایت کرده که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است)

عبد الخالق از یکی از راویانش از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به راستی که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است، که هر جهانی از آنها از آسمان های هفت گانه و زمین هفت گانه بزرگ تر است و هیچ جهانی از آنها نمی داند که جهانی جز آن هم هست و من بر همه آنها جهان ها حجّتم.

كان أصحاب رسول الله ص اثنى عشر ألف رجل

15- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

1- . فی بعض النسخ (عمرو بن سهیل الأسدی، عن سهل بن غزوان).
2- کلمه زارت که در بعضی از نسخه ها است مناسبتر بنظر میرسد- یعنی بزیارت یکی از خواهران رفته است.
3- ظاهرا روایت سقطی داشته باشد.

ع قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً ثَمَانِیَهُ آلَافٍ مِنَ الْمَدِینَهِ وَ أَلْفَانِ مِنْ مَکَّهَ وَ أَلْفَانِ مِنَ الطُّلَقَاءِ وَ لَمْ یُرَ فِیهِمْ قَدَرِیٌّ وَ لَا مُرْجِئٌ وَ لَا حَرُورِیٌّ وَ لَا مُعْتَزِلِیٌّ وَ لَا صَاحِبُ رَأْیٍ کَانُوا یَبْکُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ یَقُولُونَ اقْبِضْ أَرْوَاحَنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَأْکُلَ خُبْزَ الْخَمِیرِ.

*ترجمه کمره ای: (صحابه رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوازده هزار مرد بودند)

امام ششم علیه السّلام فرمود اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان آنها نه جبری مذهب بود نه از مرجئه بود نه از خوارج بود نه معتزله بود نه از اصحاب ابی حنیفه که برأی و قیاس عمل میکنند و شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا جان ما را بگیر پیش از آنکه نان جوی هم بخوریم.

شرح : صحابه مسلمانانی هستند که درک صحبت پیغمبر صلّی الله علیه و آله را نموده و از آن حضرت علم و حدیث و آداب دین را بلا واسطه دریافت کردند و مقصود اینست که اصحاب پیغمبر مسلمان پاک بودند و این مذاهب همه بدعت و ضلالت است آن مسلمانان پاک مشتاق آخرت و ملاقات پروردگار بودند و از دنیا بیزار و همیشه درخواست مرگ میکردند.

**ترجمه مدرس گیلانی: (اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله دوازده هزار تن بودند)

امام صادق علیه السّلام گفته: یاران پیامبر صلّی الله علیه و آله دوازده هزار تن بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان ایشان نه جبری بود نه مرجئی و نه از خوارج و نه معتزلی و نه از اصحاب رأی، همه شب و روز می گریستند و می گفتند: خدایا جان ما را بستان قبل از آنکه نان جوی هم خورده باشیم.

***ترجمه فهری زنجانی: (اصحاب پیغمبر دوازده هزار مرد بودند)

امام صادق علیه السّلام فرمود: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان و در میان همه آنان نه یکنفر جبری مذهب بود و نه مرجئی مذهب و نه حروری مذهب و نه معتزلی مذهب و نه کسی که به رأی و

قیاس عمل کند شبانه روز گریه میکردند و (بخدا) عرض میکردند جان ما را بگیر پیش از آنکه نان شب مانده ای بخوریم.

(شرح:)

مقصود این است که این مذاهب باطله همگی پس از رسول خدا پیدا شده است و مسلمانانی که در خدمت آن حضرت بودند از این بدعتها برکنار بودند و کارشان تضرع بدرگاه الهی بود و آنقدر در دنیا زاهد بودند که حاضر نبودند اندوخته ای داشته باشند و لو اینکه لقمه نانی از غذای شب باقی مانده باشد.

****ترجمه جعفری: (اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده هزار تن بودند)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار آنها از شهر مدینه و دو هزار از شهر مکه و دو هزار از آزادشدگان بودند، در میان آنان نه یک نفر جبری، نه مرجئی، نه حروری، نه معتزلی و نه عامل به قیاس و رأی بود. آنان شبانه روز گریه کرده و می گفتند: (خدایا !) پیش از آنکه نان بیات بخوریم جان ما را بگیر. (آنان مشتاق ملاقات پروردگار خود بودند.)

ذکر النور الذی کان بین یدی الله عز و جل قبل خلق آدم

16- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْهَاشِمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِیُ (1) عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص کُنْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ نُوراً بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَهِ آلَافِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ سَلَکَ ذَلِکَ النُّورَ فِی صُلْبِهِ فَلَمْ یَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَنْقُلُهُ مِنْ صُلْبٍ إِلَی صُلْبٍ حَتَّی أَقَرَّهُ فِی صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ قِسْمَیْنِ فَصُیِّرَ قِسْمٌ فِی صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ قِسْمٌ فِی صُلْبِ أَبِی طَالِبٍ فَعَلِیٌّ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ عَلِیٍّ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِی وَ دَمُهُ مِنْ دَمِی فَمَنْ أَحَبَّنِی فَبِحُبِّی أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبُغْضِی أَبْغَضَهُ.

*ترجمه کمره ای: (ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم پیش خدای عز و جل بود)

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود من و علی علیه السّلام یک نور بودیم پیش خدا چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و چون خداوند آدم را آفرید این نور را در پشت او براه انداخت و همیشه او را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا بپشت عبد المطلب استوار شد سپس آن را از پشت عبد المطلب در آورد و دو بخش کرد یک بخش را در صلب عبد اللّه نهاد و یکی را در صلب ابی طالب علی علیه السّلام از منست و من از علی علیه السّلام هستم گوشت او گوشت من است و خونش خون من است هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن دارم.

**ترجمه مدرس گیلانی: (نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود)

ابو الجارود به سند خود از رسول اکرم روایت کرده که می گفت: من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از آفرینش آدم به چهار هزار سال، چون خدا آدم را بیافرید آن را در صلب آدم نهاد و آن را پیوسته از صلبی به صلبی نقل داد تا آن را در صلب عبد المطلب نهاد، سپس آن را از صلب وی بیرون آورد و دو پاره ساخت، پاره یی از آن را در صلب عبد اللّه پدر محمد نهاد و پاره دیگر را در صلب ابی طالب پدر علی نهاد، نتیجه علی از من است و من از علی هستم، گوشت او گوشت من است و خون او خون من. آنکه مرا دوست داشته باشد دوستی من دوستی اوست. و آنکه وی را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیان نوری که پیش از آفرینش آدم در پیشگاه الهی بود)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور بودیم در پیشگاه الهی جل جلاله و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای عز و جل این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل میکرد تا آنکه در پشت عبد المطلب اش جای داد سپس از پشت عبد المطلب بیرونش آورد و بدو بخش تقسیم اش نمود یک بخش در پشت عبد اللّه و یک بخش در پشت ابی طالب نهاد پس علی از من است و من از علی هستم گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من پس هر کس مرا دوست بدارد

بدوستی من او را نیز دوست میدارد و هر کس مرا دشمن بدارد بدشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

****ترجمه جعفری: (نوری که پیش از آفرینش آدم، در پیشگاه خداوند بود)

محمد بن عبد اللَّه از پدرانش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چهار هزار سال پیش از آن که خداوند متعال آدم را بیافریند، من و علی در پیشگاه خداوند یک نور بودیم، هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب آدم راه یافت و پیوسته خداوند متعال این نور را از صلبی به صلبی دیگر منتقل می کرد، تا آن که در صلب عبد المطّلب استقرار یافت. آنگاه از صلب عبد المطّلب بیرون آورده و به دو بخش تقسیمش کرد. پس بخشی در صلب عبد اللَّه و بخشی دیگر در صلب ابو طالب قرار داد. پس علی از من و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد؛ به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی من او را دشمن می دارد.

ذکر المکتوب بین کتفی محمود الملک قبل خلق آدم باثنین و عشرین ألف عام

17- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ لَهُ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حَبِیبِی جَبْرَئِیلُ لَمْ أَرَکَ فِی مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَهِ فَقَالَ الْمَلَکُ لَسْتُ بِجَبْرَئِیلَ أَنَا مَحْمُودٌ بَعَثَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ قَالَ مَنْ مِنْ مَنْ قَالَ فَاطِمَهَ علیها السلام مِنْ عَلِیٍّ فَلَمَّا وَلَّی الْمَلَکُ إِذَا بَیْنَ کَتِفَیْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِیٌّ وَصِیُّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنْذُ کَمْ هَذَا بَیْنَ کَتِفَیْکَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِاثْنَیْنِ وَ عِشْرِینَ أَلْفَ عَامٍ.ا.

*ترجمه کمره ای: (ذکر نوشته ای که میان دو شانه محمود فرشته بوده بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم)

‟

امام هفتم علیه السّلام فرمود در آن میان که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نشسته بود یک فرشته ای بحضرتش وارد شد که بیست و چهار وجه داشت حضرت فرمود ای دوست من جبرئیل تو را در این صورت ندیده بودم آن فرشته عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری تزویج کنم حضرت فرمود کدام کس را با کدام؟ عرض کرد فاطمه را علیها السّلام با علی علیه السّلام فرمود چون آن فرشته برگشت میان دو شانه اش نوشته بود محمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله است و علی علیه السّلام وصی اوست رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود از کی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد بیست و دو هزار سال پیش از اینکه آدم آفریده شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم)

امام موسی بن جعفر علیهما السّلام گفته: روزی پیامبر نشسته بود فرشته یی در آمد که بیست و چهار روی داشت، پیامبر گفت: ای دوست من، فرخ سروش ترا در این شکل ندیده بودم، فرشته گفت: من فرخ سروش نیستم بلکه محمود فرشته ام، خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری درآمیزم، پیامبر پرسید کدام اند؟

گفت: فاطمه را با علی. چون بازگشت میان دو شانه وی نوشته بود: محمد پیامبر خداست و علی وصی اوست، پیامبر پرسید از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ گفت بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم.

***ترجمه فهری زنجانی: (بیان آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم میان دو شانه محمود فرشته نوشته شده بود)

علی بن جعفر گوید: شنیدم از موسی بن جعفر علیه السّلام که میفرمود در آن میان که رسول خدا نشسته بود فرشته ای که بیست و چهار رخ داشت بخدمتش رسید رسول خدا باو فرمود: دوست من جبرئیل، تو را بچنین صورتی ندیده بودم فرشته عرض کرد: من جبرئیل نیستم من محمودم و خدای عز و جل مرا برای آنکه نوری را بنوری همسر قرار دهم برانگیخت فرمود: کدام نور با کدام؟ عرض کرد فاطمه را بعلی و همین که آن فرشته برگشت حضرت متوجه شد که میان دو شانه او نوشته شده است محمد فرستاده خدا است و علی جانشین او است پس رسول خدا فرمود: از چه

زمانی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد بیست و دو هزار سال پیش از آنکه خدای عز و جل آدم را بیافریند.

****ترجمه جعفری: (آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در شانه فرشته محمود نوشته شده بود)

علی بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السّلام شنیدم که می فرمود: در آن هنگام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ناگاه فرشته ای وارد شد، او بیست و چهار چهره داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: دوستم جبرئیل! من تو را به چنین صورتی ندیده بودم.

فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، نام من محمود است. خداوند متعال مرا فرستاده تا نوری را به همسری نوری دیگر قرار دهم. فرمود: کدام نور با کدام؟ عرض کرد:

فاطمه (س) را به علی علیه السّلام. وقتی آن فرشته برگشت، حضرت متوجّه شد که میان دو شانه اش نوشته شده: محمّد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام جانشین اوست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند.

1- . کذا و لم أجدهما.

خلق الله عز و جل مائه ألف نبی و أربعه و عشرین ألف نبی و خلق الله عز و جل مائه ألف وصی و أربعه و عشرین ألف وصی

18- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مَوْلَى الرَّشِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ بْنِ نَهْشَلِ بْنِ مُجَمِّعٍ السَّائِحُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا فَخْرَ وَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفِ وَصِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ وَصِيٍّ فَعَلِيٌّ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ أَفْضَلُهُمْ.

19- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ وَ أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا فَخْرَ وَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفِ وَصِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ وَصِيٍّ فَعَلِيٌّ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ أَفْضَلُهُمْ.

*ترجمه کمره ای: (خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است)

پیغمبر فرمود خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده که من نزد خدا از همه گرامی ترم و مباهات نمیکنم و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده که علی علیه السّلام از همه نزد خدا گرامی تر و بهتر است.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید)

پیامبر گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر بیافرید من نزد خدای از همه گرامی تر هستم و با وصف این نمی بالم. و خدا صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید علی علیه السّلام از همه نزد خدای گرامی تر است.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید و خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید که من نزد خداوند از همه آنان گرامیترم و این سخن نه از روی مباهات میگویم و خداوند عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار جانشین برای پیغمبران آفرید و علی علیه السّلام از همه آنان نزد خداوند گرامی تر و با فضیلت تر است. و ترجمه روایت 19 هم چنین است

****ترجمه جعفری: (خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید)

دارم بن قبیصه از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش، از امیر مؤمنان علی علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من در پیشگاه خدا گرامی ترین آنها هستم و بر این امر مباهات نمی کنم. و خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی علیه السّلام در پیشگاه خدا از همه آنان گرامی تر و بهتر است.

زید بن علی از پدرش امام سجّاد علیه السّلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من گرامی ترین آنان در نزد خدا هستم و بر این امر فخر نمی کنم، و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی علیه السّلام در پیشگاه خدا گرامی ترین و برترین آنهاست.

ناجی الله تعالی موسی علیه السلام بمائه ألف کلمه و أربعه و عشرین ألف کلمه

20- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَسَدٍ الْأَسَدِیُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ جَرَادَهَ الْبَرْذَعِیُّ بِالرَّیِّ فِی رَجَبٍ سَنَهَ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَامِرِیُ (1) قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ سَعِیدٍ الْأَیْلِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ

1- . هو أبو الحسن العامری سکن برذعه، له ترجمه فی تاریخ الخطیب ج 4 ص 425. و هارون بن سعید الایلی- بفتح الهمزه و سکون التحتانیه-

السعدى مولاهم أبو جعفر نزيل مصر ثقه فاضل كما فى التقريب. و عبد اللّه بن وهب هو أبو محمّد المصرى الفقيه صدوق و كان شيخ أهل مصر.

بْنُ وَهْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جُوَيْبِرٍ (1) عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاجَى مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام بِمِائَةِ أَلْفِ كَلِمَةٍ وَ أَرْبَعَةِ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ كَلِمَةٍ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهِنَّ مَا طَعِمَ فِيهَا مُوسَى وَ لَا شَرِبَ فِيهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ سَمِعَ كَلَامَهُمْ مَقَتَهُمْ لِمَا كَانَ وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ مِنْ حَلَاوَةِ كَلَامِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

*ترجمه کمره ای: (خدا با موسی علیه السّلام یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد)

ابن عباس گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود براستی خدای عز و جل با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز یک صد و بیست و چهار هزار کلمه سخن کرد موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید سپس چون نزد بنی اسرائیل برگشت سخنان آدمیان را بد می داشت از بس سخن خدا در گوشش شیرین آمده بود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا با موسی علیه السّلام صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد)

ابن عباس گفته: پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: خدا با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد، موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید، آنگاه که نزد بنی اسرائیل بازگشت سخنهای آدمیان را بد می داشت، چون شیرینی گفتار خدا در وی اثر نهاده بود.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای تعالی یک صد و بیست و چهار هزار کلمه با موسی مناجات کرد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای عز و جل با موسی بن عمران در سه روز و سه شب یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد که در تمام این مدت موسی نه غذائی خورد و نه چیزی آشامید و چون بسوی بنی اسرائیل بازگشت و سخن گفتن آنان را شنید بدش می آمد که هنوز شیرینی کلام خدای عز و جل در گوش جان او بود.

****ترجمه جعفری: (خداوند متعال با یک صد و بیست و چهار هزار حکم با موسی مناجات کرد)

ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند متعال با موسی بن عمران در سه شبانه روز، با یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد که موسی در تمام این مدّت نه غذایی خورد و نه چیزی آشامید، هنگامی که از مناجات به سوی بنی اسرائیل بازگشت و سخنان آنها را شنید، از سخن گفتن آنان بدش آمد؛ چرا که هنوز شیرینی سخن خدای متعال در گوش او بود.

علم رسول الله ص علیا علیه السلام ألف باب یفتح کل باب ألف باب

21- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ مَوْلَاهُ حَمْزَهَ بْنِ رَافِعٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَهَ زَوْجَهِ النَّبِیِّ ص قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ ادْعُوا لِی خَلِیلِی فَأَرْسَلَتْ عَائِشَهُ إِلَی أَبِیهَا فَلَمَّا جَاءَ غَطَّی رَسُولُ اللَّهِ ص وَجْهَهُ وَ قَالَ ادْعُوا لِی خَلِیلِی فَرَجَعَ أَبُو بَکْرٍ وَ بَعَثَتْ حَفْصَهُ إِلَی أَبِیهَا فَلَمَّا جَاءَ غَطَّی رَسُولُ اللَّهِ ص وَجْهَهُ وَ قَالَ ادْعُوا لِی خَلِیلِی فَرَجَعَ عُمَرُ وَ أَرْسَلَتْ فَاطِمَهُ علیه السلام إِلَی عَلِیٍّ فَلَمَّا جَاءَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ فَدَخَلَ ثُمَّ جَلَّلَ عَلِیّاً علیه السلام بِثَوْبِهِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَحَدَّثَنِی بِأَلْفِ حَدِیثٍ یَفْتَحُ کُلُّ حَدِیثٍ أَلْفَ حَدِیثٍ حَتَّی عَرِقْتُ وَ عَرِقَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَالَ عَلَیَّ عَرَقُهُ وَ سَالَ عَلَیْهِ عَرَقِی.

22- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

1- . هو جویبر بن سعید أبو القاسم البلخیّ و یقال: اسمه جابر عنونه الخطیب فی ج 7 ص 250 و العسقلانی فی التهذیب. قال ابن معین: لیس بشی ء و قال الدارقطنی متروک، یروی عن ضحّاک بن مزاحم الهلالی و هو صدوق کثیر الإرسال کما فی التقریب. و أمّا أحمد بن محمّد فلم أعرفه، و ما فی بعض النسخ من (محمّد بن جویبر) تصحیف.

عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مِمَّا كَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ حَتَّى عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصْلَ الْخِطابِ .

23- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْهِسَنْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ كَثِيرِ بْنِ عُفَيْرٍ (2) قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ لَهِيعَهَ وَ رِشْدِينُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (3) عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَبَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ [وَ] قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ادْعُوا لِي أَخِي فَأَرْسَلُوا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَدَخَلَ فَوَلَّيَا وُجُوهَهُمَا إِلَى الْحَائِطِ وَ رَدَّا عَلَيْهِمَا ثَوْباً فَأَسَرَّ إِلَيْهِ وَ النَّاسُ مُحْتَوْشُونَ (4) وَرَاءَ الْبَابِ فَخَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ أَسَرَّ إِلَيْكَ نَبِيُّ اللَّهِ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ أَسَرَّ إِلَيَّ أَلْفَ بَابٍ فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ وَعَيْتَهُ قَالَ نَعَمْ وَ عَقَلْتُهُ قَالَ فَمَا السَّوَادُ الَّذِي فِي الْقَمَرِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَهَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَهَ النَّهارِ مُبْصِرَهً قَالَ لَهُ الرَّجُلُ عَقَلْتَ يَا عَلِيُّ.).

1- . الظاهر هو إبراهيم بن إسحاق الأحمرى النهاوندى الذى عنونه العلامه فى القسم الثانى بقرينه روايته عن عبد اللّه بن حماد و روايه سعد عنه فى التهذيب ج 1 ص 366 و الاستبصار كتاب الزّكاه باب أقل ما يعطى الفقير من الصدقه.
2- . هو سعيد بن كثير بن عفير بن مسلم الأنصارىّ مولاهم المصرى المتوفّى 226 عامى وثّقه بعضهم و جرحه آخرون يروى عن عبد اللّه بن لهيعه أبى عبد الرحمن المصرى القاضى تقدّم انه احترق كتبه و هو صدوق. و رشدين بن سعد المصرى أبو الحجاج قال ابن يونس: كان صالحا فى دينه.
3- . حريز بن عبد اللّه هو الأزدىّ السجستانىّ الثّقه من أصحاب الصادق عليه السّلام يروى عن عبد اللّه بن يزيد المعافرى أبى عبد الرحمن الحبلى- بضم المهمله و الموحده- ثقه مات بافريقيه سنه مائه.
4- . أى محدقون. و فى بعض النسخ (محبوسون).

24- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يُغْمَى عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَةَ وَ الْأَرْبَعَةَ وَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ كَمْ يَقْضِي مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُكَ بِمَا يَجْمَعُ لَكَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ كُلُّ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرٍ وَ اللَّهُ أَعْذَرُ لِعَبْدِهِ وَ زَادَ فِيهِ غَيْرُهُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ وَ هَذَا مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا أَلْفَ بَابٍ.

25- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ فَانْطَلَقَ أَصْحَابُنَا فَسَأَلُوا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ فَإِذَا سَالِمٌ قَدْ صَدَقَ قَالَ بُكَيْرٌ وَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يُحَدِّثُ بِهَذَا الْحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ وَ لَمْ يَخْرُجْ إِلَى النَّاسِ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ غَيْرُ بَابٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَ أَكْثَرُ عِلْمِي أَنَّهُ قَالَ بَابٌ وَاحِدٌ.

26- حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَمَرَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْمَسِيرِ إِلَى الْمَدَائِنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَسِرْنَا يَوْمَ الْأَحَدِ وَ تَخَلَّفَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فِي سَبْعَةِ نَفَرٍ فَخَرَجُوا إِلَى مَكَانٍ بِالْحِيرَةِ يُسَمَّى الْخَوَرْنَقَ فَقَالُوا نَتَنَزَّهُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ خَرَجْنَا فَلَحِقْنَا عَلِيّاً عليه السلام قَبْلَ أَنْ يُجَمِّعَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَتَغَدَّوْنَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ ضَبٌّ فَصَادُوهُ فَأَخَذَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فَنَصَبَ كَفَّهُ وَ قَالَ بَايِعُوا هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَبَايَعَهُ السَّبْعَةُ وَ عَمْرٌو ثَامِنُهُمْ وَ ارْتَحَلُوا لَيْلَةَ الْأَرْبِعَاءِ فَقَدِمُوا الْمَدَائِنَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَخْطُبُ وَ لَمْ يُفَارِقْ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ كَانُوا جَمِيعاً حَتَّى نَزَلُوا عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَلَمَّا دَخَلُوا نَظَرَ إِلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَسَرَّ إِلَيَّ أَلْفَ حَدِيثٍ فِي كُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ لِكُلِّ بَابٍ أَلْفُ مِفْتَاحٍ وَ إِنِّي

سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ وَ إِنِّی أُقْسِمُ لَكُمْ بِاللَّهِ لَيُبْعَثَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ثَمَانِيَهُ نَفَرٍ يُدْعَوْنَ بِإِمَامِهِمْ وَ هُوَ ضَبٌّ وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ لَفَعَلْتُ قَالَ فَلَقَدْ رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ (1) قَدْ سَقَطَ كَمَا تَسْقُطُ السَّعَفَهُ (2) حَيَاءً وَ لَوْماً.

27- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَهَ الْعَدَوِی (3) عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً علیه السلام بَاباً يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ وَ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ.

28- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرَضَهُ الَّذِی تُوُفِّیَ فِيهِ بَعَثَ إِلَى عَلِیٍّ علیه السلام فَلَمَّا جَاءَ أَكَبَّ عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يُحَدِّثُهُ وَ يُحَدِّثُهُ فَلَمَّا خَرَجَ لَقِيَاهُ وَ قَالا لَهُ بِمَا حَدَّثَكَ صَاحِبُكَ فَقَالَ حَدَّثَنِی بِبَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

29- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَا مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِيعِیِّ قَالَ سَمِعْتُ بَعْضَ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِمَّنْ يَثِقُ بِهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً علیه السلام يَقُولُ إِنَّ فِی صَدْرِی هَذَا لَعِلْماً جَمّاً عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ أَجِدُ لَهُ حَفَظَهً يَرْعَوْنَهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَ يَرْوُونَهُ كَمَا يَسْمَعُونَهُ مِنِّی إِذاً لَأَوْدَعْتُهُمْ بَعْضَهُ فَعَلِمَ بِهِ كَثِيراً مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ الْعِلْمَ مِفْتَاحُ كُلِّ بَابٍ وَ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

30- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ

1- . عمرو بن حريث هو الذی عنونه العلامه (ره) فی القسم الثانی و قال: عدو ملعون.
2- . السعفه ورق النخل الذی يتّخذ منه المكنسه.
3- . فی بعض النسخ (الفروی) و فی بعضها (الغروی). و علی كل الظاهر هو أحمد بن حمزه بن اليسع القمّیّ الثقه.

عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنْ حَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مِمَّا كَانَ وَ مِمَّا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ حَتَّى عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ (1).

31- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِأَلْفِ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

32- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي يَحْيَى مَعْمَرٍ الْقَطَّانِ (2) عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ادْعُوا لِي خَلِيلَيَّ فَأَرْسَلَتَا (3) إِلَى أَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا أَعْرَضَ عَنْهُمَا بِوَجْهِهِ وَ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ (4) خَلِيلَيَّ فَأُرْسِلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ فَلَمَّا خَرَجَ لَقِيَاهُ وَ قَالا مَا حَدَّثَكَ خَلِيلُكَ قَالَ حَدَّثَنِي أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

33- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لِي بَلْ عَلَّمَهُ

1- . تقدم تحت رقم 22 بهذا السند أيضا.
2- . فى بعض النسخ (عن يحيى بن معمر القطان).
3- . يعنى حفصه و عائشه.
4- . كذا.

بَاباً وَاحِداً فَتَحَ ذَلِکَ الْبَابُ أَلْفَ بَابٍ فَتَحَ کُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ.

34- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیٌّ ع عَلَّمَنِی رَسُولُ اللَّهِ ص أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

35- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً علیه السلام بَاباً يَفْتَحُ لَهُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ لَهُ أَلْفَ بَابٍ.

36- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً علیه السلام بَاباً يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

37- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ الشِّيعَةَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً علیه السلام بَاباً يَفْتَحُ مِنْهُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً علیه السلام أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ هَذَا لَعِلْمٌ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ وَ لَيْسَ بِذَاکَ (1).

38- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سِنْدِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازِ عَنْ

1- . رواه الكلينى بإسناده عن عبد اللّه بن محمّد الحجال عن أحمد بن عمر الحلبىّ عن أبى بصير و قوله (ليس بذاک) أى ليس بالعلم الخاص الذى هو أشرف علومنا.

صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ بَشِيرٍ عَنْ أَبِيهِ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِى مَرَضِهِ الَّذِى تُوُفِّىَ فِيهِ ادْعُوا لِى خَلِيلِى فَأَرْسَلَتَا إِلَى أَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا رَآهُمَا (1) أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ عَنْهُمَا ثُمَّ قَالَ ادْعُوا لِى خَلِيلِى فَأَرْسَلَتَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا جَاءَ أَكَبَّ عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يُحَدِّثُهُ وَ يُحَدِّثُهُ فَلَمَّا خَرَجَ لَقِيَاهُ فَقَالا لَهُ مَا حَدَّثَكَ قَالَ حَدَّثَنِى بِبَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

39- حَدَّثَنَا أَبِى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ.

40- حَدَّثَنَا أَبِى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ دَفَنَ فَاطِمَةَ عليه السلام فِى حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ لَهُمَا فِيهِ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا أَنِّى لَمْ أُشْهِدْكُمَا أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ قَالَ لَا يَرَى عَوْرَتِى أَحَدٌ غَيْرُكَ إِلَّا ذَهَبَ بَصَرُهُ فَلَمْ أَكُنْ لِآذَنَكُمَا لِذَلِكَ وَ أَمَّا إِكْبَابِى عَلَيْهِ فَإِنَّهُ عَلَّمَنِى أَلْفَ حَرْفٍ الْحَرْفُ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ فَلَمْ أَكُنْ لِأُطَلِّعَكُمَا عَلَى سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ص.

41- حَدَّثَنَا أَبِى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِى بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَضْرَمِيِ (2) عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ حَرْفٍ كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ وَ الْأَلْفُ حَرْفٍ

1- . فى بعض النسخ (فلما جاءا).
2- . هو محمّد بن شريح الحضرمى المعنون فى الرجال.

كُلُّ حَرْفٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ.

[تصوير نسخه خطى]

42- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ فِی ذُؤَابَهِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ص صَحِيفَهٌ صَغِيرَهٌ فَقُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَیُّ شَیْ ءٍ كَانَ فِی تِلْكَ الصَّحِيفَهِ قَالَ هِیَ الْأَحْرُفُ الَّتِی يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ مِنْهَا أَلْفَ حَرْفٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَمَا خَرَجَ مِنْهَا إِلَّا حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَهِ.

43- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سَيَأْتِی مَسْجِدَكُمْ هَذَا يَعْنِی مَكَّهَ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ يَعْلَمُ أَهْلُ مَكَّهَ أَنَّهُمْ لَمْ يَلِدْهُمْ آبَاؤُهُمْ وَ لَا أَجْدَادُهُمْ عَلَيْهِمُ السُّيُوفُ مَكْتُوبٌ عَلَى كُلِّ سَيْفٍ كَلِمَهٌ تَفْتَحُ أَلْفَ كَلِمَهٍ تُبْعَثُ الرِّيحُ (1) فَتُنَادِی بِكُلِّ وَادٍ هَذَا الْمَهْدِیُّ يَقْضِی بِقَضَاءِ آلِ دَاوُدَ لَا يَسْأَلُ عَلَيْهِ بَيِّنَهً.

44- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِی الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَوْصَی رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى عَلِیٍّ عليه السلام أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَهٍ وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَهٍ وَ أَلْفَ بَابٍ.

45- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَلَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً عليه السلام ثَوْباً ثُمَّ عَلَّمَهُ أَلْفَ كَلِمَهٍ.).

1- . فى بعض النسخ (طلعت الريح).

46- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ حَمْزَهُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ نَاتَانَهَ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِیَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِیُّ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالَی عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الثَّانِی علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ یَقُولُ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِیّاً علیه السلام أَلْفَ کَلِمَهٍ کُلُّ کَلِمَهٍ یَفْتَحُ أَلْفَ کَلِمَهٍ.

47- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عِیسَی وَ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ (1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ ع أَنَّ النَّبِیَّ ص حَدَّثَ عَلِیّاً علیه السلام أَلْفَ کَلِمَهٍ کُلُّ کَلِمَهٍ یَفْتَحُ أَلْفَ کَلِمَهٍ فَمَا یَدْرِی النَّاسُ مَا حَدَّثَهُ.

48- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍ الْقَلَانِسِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ هُوَ عَلَی مِنْبَرِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَتَکَلَّمَ بِمَا سَمِعْتُ عَنْ عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ یَرْوِیهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقُولُوا عَلَی عَمَّارٍ إِلَّا مَا قَالَهُ حَتَّی قَالَ ذَلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَکَلَّمْ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّاراً یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ أَنَا أُقَاتِلُ عَلَی التَّنْزِیلِ وَ عَلِیٌّ یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ فَقَالَ علیه السلام صَدَقَ عَمَّارٌ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ إِنَّ هَذِهِ عِنْدِی لَفِی أَلْفِ کَلِمَهٍ تَنْبَعُ کُلَّ کَلِمَهٍ أَلْفُ کَلِمَهٍ.

49- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ

1- . روایه علیّ بن إبراهیم عن جعفر بن محمّد بن عبید اللّه غیر معهود، انما یروی عنه بواسطه أبیه. و لعله سقط (عن أبیه) من قلم النسّاخ. تمّت تعالیقنا بحمد اللّه و أنا الاقل علی أکبر الغفاری.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ حُمَيْدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْعِجْلِيِّ عَنْ ذَرِيحٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْمُحَارِبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ قَالَ جَلَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام ثَوْباً ثُمَّ عَلَّمَهُ أَلْفَ كَلِمَةٍ كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ أَلْفَ كَلِمَةٍ.

50- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً عليه السلام أَلْفَ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ مِنْهَا أَلْفَ كَلِمَةٍ وَ الْأَلْفُ الْكَلِمَةِ يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ.

51- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ذَكْوَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقُولُ حَدَّثَنِی رَسُولُ اللَّهِ ص بِأَلْفِ حَدِيثٍ لِكُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ.

52- حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ الْبَجَلِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُثَنَّى بْنِ الْوَلِيدِ الْحَنَّاطِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِی مَرَضِهِ الَّذِی قُبِضَ فِيهِ ادْعُوا لِی خَلِيلِی فَأَرْسَلَتْ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ إِلَى أَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا جَاءَا غَطَّى رَسُولُ اللَّهِ ص وَجْهَهُ وَ رَأْسَهُ فَانْصَرَفَا فَكَشَفَ رَأْسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ ادْعُوا لِی خَلِيلِی فَأَرْسَلَتْ حَفْصَةُ إِلَى أَبِيهَا وَ عَائِشَةُ إِلَى أَبِيهَا فَلَمَّا جَاءَا غَطَّى رَسُولُ اللَّهِ ص وَجْهَهُ فَانْطَلَقَا وَ قَالا مَا نَرَى رَسُولَ اللَّهِ ص أَرَادَنَا قَالَتَا أَجَلْ إِنَّمَا قَالَ ادْعُوا لِی خَلِيلِی أَوْ قَالَ حَبِيبِی فَرَجَوْنَا أَنْ تَكُونَا أَنْتُمَا هُمَا فَجَاءَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَلْزَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَدْرَهُ بِصَدْرِهِ وَ أَوْمَأَ إِلَى أُذُنِهِ فَحَدَّثَهُ بِأَلْفِ حَدِيثٍ لِكُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ.

53- حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِیُّ الْمُکَتِّبُ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ وَ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِیَهَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص الْوَفَاهُ دَعَانِی فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَیْهِ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ أَنْتَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی عَلَی أَهْلِی وَ أُمَّتِی فِی حَیَاتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی وَلِیُّکَ وَلِیِّی وَ وَلِیِّی وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّکَ عَدُوِّی وَ عَدُوِّی عَدُوُّ اللَّهِ یَا عَلِیُّ الْمُنْکِرُ لِوَلَایَتِکَ بَعْدِی کَالْمُنْکِرِ لِرِسَالَتِی فِی حَیَاتِی لِأَنَّکَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْکَ ثُمَّ أَدْنَانِی فَأَسَرَّ إِلَیَّ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ کُلُّ بَابٍ یَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ.

*ترجمه کمره ای: (رسول خدا به علی علیه السّلام هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب دریافت شد)

ام سلمه زوجه پیغمبر صلّی الله علیه و آله گوید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مرض موتش که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید عایشه نزد پدرش فرستاد و او را خواست چون نزد پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد روی مبارک خود را در پوشید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید و ابو بکر برگشت و حفصه نزد پدر خود فرستاد و چون پدرش آمد پیغمبر صلّی الله علیه و آله روی خود را پوشید و فرمود دوست مرا برایم بخوانید عمر برگشت و این بار حضرت فاطمه علیها السّلام فرستاد و علی علیه السّلام را خواست چون علی علیه السّلام آمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله برخاست و علی علیه السّلام خدمت آن حضرت آمد؛ پیغمبر صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را زیر جامه خود کشید علی علیه السّلام فرمود که هزار حدیث بمن آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث دریافت می شود تا من و او هر دو عرق کردیم عرق او بر من روان شد و عرق من بر او.

اصبغ بن نباته گوید از امام یکم علیه السّلام شنیدم میفرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت میباشد بمن آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد بعلم منایا (مرگ و میر) و بلایا (گرفتاریها و حوادث) و احکام حق الهی.

عبد اللّه بن عمر گوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مرض موت خود که در آن درگذشت فرمود برادرم را نزد من بخوانید فرستادند حضور علی علیه السّلام و آمد وارد شد بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله با آن حضرت روی خود را بسمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در متوقف بودند تا علی علیه السّلام بیرون آمد مردی باو گفت پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله رازی با تو در میان نهاد.

علی علیه السّلام فرمود آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب بود گفت آنها را حفظ کردی؟

فرمود آری و فهمیدم، گفت این سیاهی که در ماه است چیست؟

فرمود خدای عز و جل میفرماید (در سوره اسراء آیه 12) ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را محو و تاریک نمودیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد گفت ای علی درست فهمیدی (شرح) ظاهرا مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات محاق و جواب حضرت روی این زمینه است که چون ماه نشانه شب است در طبع خود ظلمانی و تاریک است و روشنی آن از آفتاب است که باختلاف حالات مقابله کم و زیاد و در اوقات اقتران بکلی نامرئی و سمت تاریک آن برابر زمین واقع می شود بدیهی است مقصود سائل کلف ماه نیست که مورد دقت دانشمندان هیئت است و برای آن علت های مختلفی ذکر کرده اند زیرا با مضمون آیه موافقتی ندارد.

موسی بن بکر گوید بامام ششم علیه السّلام عرض کردم شخص یک روز دو روز سه روز چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود چه اندازه از نمازش را باید قضا کند؟

فرمود یک دستور کلی بتو بدهم که این موضوع و هر چه مانند آنست در آن جمع باشد، در هر موردی که خدا بنده را از انجام تکلیف باز داشت خدا نسبت به بنده عذر پذیرتر است.

راویان دیگر در این حدیث علاوه کرده اند که امام ششم علیه السّلام فرمود این از بابهائی است که هزار باب از آن دریافت می شود.

بکیر بن اعین گوید: سالم بن ابی حفصه گفت از امام پنجم علیه السّلام شنیدم میفرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار باب بعلی علیه السّلام آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت میشد. بکیر گوید اصحاب

ما رفتند حضور امام پنجم علیه السّلام و از این حدیث باز پرسی کردند معلوم شد سالم راست میگوید.

بکیر گوید کسی که این حدیث را از امام پنجم علیه السّلام شنیده بود برای من نقل کرد و سپس گفت از این ابواب هزارگانه یک باب دو باب بیشتر بدست مردم نیفتاده و گویا بمن آموخت که یک باب بدسترس مردم آمده.

اصبغ بن نباته گوید امیر مؤمنان علیه السّلام بما فرمان داد که از کوفه بمدائن برویم روز یک شنبه کوچ کردیم عمرو بن حریث با هفت کس عقب ماندند و رفتند بکاخ خورنق که در حیره است گفتند ما اینجا تفریح میکنیم و روز چهار شنبه حرکت میکنیم و پیش از آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام نماز جمعه را بخواند بآن حضرت میرسیم چون بخورنق رفتند در این میان که داشتند نهار میخوردند یک سوسماری بر آنها در آمد آن را شکار کردند و عمرو بن حریث آن را بدست خود گرفته کفش را گشود و از روی استهزاء گفت این امیر المؤمنین است با او بیعت کنید آن هفت کس با او بیعت کردند و هشتمین آنها خود عمرو بن حریث بود و شب چهار شنبه حرکت کردند و روز جمعه در حالی که امیر المؤمنین خطبه میخواند دسته جمعی وارد مسجد مدائن شدند چون از در مسجد وارد شدند امیر المؤمنین علیه السّلام بآنها نگاه کرد و فرمود ای مردم براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار حدیث بمن راز گفت که در هر حدیثی هزار باب بود و برای هر بابی هزار کلید است.

من شنیدم که خدای عز و جل (در سوره بنی اسرائیل آیه 71) میفرماید روزی که هر مردمی را با پیشوایشان میخوانیم من برای شما بخدا سوگند میخورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای خودشان که سوسماری است مبعوث میکند و اگر بخواهم هشت را یکان یکان برای شما نام ببرم میتوانم. اصبغ بن نباته گوید که دیدم عمرو بن حریث از خجالت و ملامت چون شاخه خرما سر بزیر افکند زراره گوید امام پنجم علیه السّلام فرمود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام بابی آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار باب گشوده می شود.

امام ششم علیه السّلام فرمود که چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیمار شد بدان بیماری که در آن وفات کرد فرستاد و علی علیه السّلام را خواست چون حضور او آمد سر بگوشش نهاد و پیوسته برای او حدیث گفت چون بیرون آمد آن دو کس (ابی بکر و عمر) باو برخوردند و گفتند رفیقت با تو چه حدیثی در میان نهاد؟ فرمود بابی از علم را با من گفت که

هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

اسحق سبیعی گوید یکی از اصحاب امیر مؤمنان محل وثوق من گفت از علی علیه السّلام شنیدم میفرمود در این سینه من علم انبوهی است که پیغمبر آن را بمن آموخته اگر کسانی را مییافتم که آن را نگهداری میکردند و آن را چنانچه بایست رعایت مینمودند و چنانچه شنیدند روایت میکردند برخی از آن را بدانها میسپردم تا بواسطه آن دانشی بسیار دریابند زیرا دانش کلید هر دری است و هر بابی هزار باب را میگشاید.

اصبغ بن نباته گوید شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام میفرماید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود آموخت که هر بابش هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه علم مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافت کردم.

امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار باب از دانش بعلی علیه السّلام وصیت فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد. امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مرضی که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس فرستادند نزد ابی بکر و عمر آنها را حاضر کردند چون نگاه حضرت بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید چون علی علیه السّلام خدمت آن حضرت آمد و نگاهش بوی افتاد سر بگوش او نهاد و باو حدیث کرد چون علی علیه السّلام از نزد آن حضرت بیرون شد عمر و ابی بکر او را ملاقات کردند و عرض کردند دوست تو چه گفتگوئی با تو کرد؟ فرمود هزار باب با من سخن گفت که از هر باب هزار دیگر گشوده میشد عمر بن یزید گوید بامام ششم علیه السّلام عرض کردم بما رسیده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشد حضرت فرمود آری درست گفته اند امام پنجم علیه السّلام فرمود که علی علیه السّلام فرموده است رسول خدا صلّی الله علیه و آله بمن هزار باب آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می شود.

عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه میگوید شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر باب هزار باب گشوده می شود.

ابی بصیر گوید بر امام ششم وارد شدم گفتم شیعه حدیث میکنند که رسول خدا بعلی علیه السّلام بابی آموخت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر بابی هزار باب دیگر دریافت میگردید امام ششم علیه السّلام فرمود ای ابا محمد (کنیه دیگر ابو بصیر بوده) بخدا سوگند رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده میشد عرضکردم بخدا علم و دانش اینست فرمود همانا علم این است و جز آن نیست و کسی را بر آن دسترس نیست امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن بیماری که وفات نمود فرمود دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) فرستادند پدران خود را آوردند چون آمدند و چشم پیغمبر صلّی الله علیه و آله بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و باز فرمود دوست مرا بخوانید فرستادند حضور علی علیه السّلام چون آمد خود را بروی او افکند و پیوسته با او گفتگو کرد و کرد تا چون علی بیرون آمد آن دو تن (ابو بکر و عمر) آن حضرت را ملاقات کردند و باو گفتند چه با تو گفت؟ فرمود بابی را بمن گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر دریافت میشد. امام ششم علیه السّلام فرمود پیغمبر صلّی الله علیه و آله بعلی هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد.

امام ششم علیه السّلام فرمود چون علی علیه السّلام فاطمه علیها السّلام را بخاک سپرد ابو بکر و عمر نزد او آمدند و در ضمن حدیث طولانی بآنها فرمود اینکه گفتید چرا شما را در امر غسل پیغمبر صلّی الله علیه و آله حاضر نکردم برای آن بود که بمن فرموده بود اگر جز تو عورت مرا ببیند کور می شود از این رو شما را خبر نکردم اما آن که سر بگوش آن حضرت گذاشتم برای آن بود که بمن هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح میکرد برای این بود که شما را در بر آن حضرت نگاه نکردم.

امام پنجم علیه السّلام فرمود براستی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار حرف و هزار حرف آموخت که هر حرفش هزار حرف میگشود.

ابو بصیر گوید امام ششم علیه السّلام فرمود در آویز شمشیر رسول خدا صلّی الله علیه و آله یک کتابچه کوچکی بود من بامام ششم علیه السّلام عرضکردم در آن کتابچه کوچک چه نوشته بود؟ فرمود حرفهائی که از هر حرفش هزار حرف دریافت میشد

ابو بصیر گوید امام ششم علیه السّلام فرمود تاکنون تفسیر دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است ابان بن تغلب گوید امام ششم فرمود بزودی در همین مسجد شما که در مکه است سیصد و سیزده تن بیایند که اهل مکه بدانند از نژاد آنها نیستند و پدران و نیاکان آنها آنان را نزائیده اند بدست آنها شمشیرهائی باشد که بر هر شمشیر کلمه ای نقش است که از آن هزار کلمه باز شود و بادی بوزد و در هر وادی جار زند که این مهدی است ظاهر شده و مانند خاندان داود روی حقیقت قضاوت کند و گواهی نطلبد.

امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا بعلی علیه السّلام هزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و هر بابش هزار باب دیگر فهم میشد و دریافت میگردید.

ذریح محاربی گوید امام ششم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را زیر جامه خود کشید و سپس باو هزار کلمه آموخت.

عبد اللَّه بن مغیره گوید از امام نهم ابی جعفر ثانی شنیدم میفرمود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام ششم از پدرش روایت کرده که پیغمبر صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد و مردم ندانستند این کلمات چه بوده که باو فرموده.

امام پنجم علیه السّلام فرمود علی علیه السّلام بر سر منبر بود که مردی نزد او آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید سخنی را که از عمار شنیدم و از پیغمبر روایت میکرد بگویم حضرت فرمود از خدا بترسید و از عمار روایت نکنید مگر آنچه را گفته باشد سه بار این جمله را تکرار کرد سپس فرمود بگو گفت از عمار شنیدم میگفت از پیغمبر شنیدم میفرمود من مطابق صریح قرآن جهاد میکنم و علی مطابق تأویل آن جهاد میکند فرمود بپروردگار کعبه عمار راست گفته است این کلام در ضمن آن هزار کلمه که هر کلمه اش هزار کلمه دنبال دارد نزد من است.

ذریح بن محمد بن زید محاربی گوید از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و

آله علی علیه السّلام را با جامه پوشانید و باو هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام چهارم علیه السّلام فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه در یافت میشد.

اصبغ بن نباته گوید شنیدم علی می فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله هزار حدیث برای من گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

بکر بن حبیب گوید امام پنجم فرمود رسول خدا در آن مرضی که وفات یافت فرمود دوست من را نزد من بخوانید عایشه و حفصه فرستادند پدرانشان آمد چون چشم رسول خدا بآنها افتاد سر و روی خود را پوشید تا برگشتند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله سر خود را بیرون آورد سپس فرمود دوست مرا نزد من بخوانید دوباره حفصه و عایشه فرستادند پدران خود را خواستند چون آمدند باز رسول خدا روی خود را پوشانید، برگشتند و گفتند ما گمان نداریم ما را خواسته باشد دخترانشان گفتند آری همانا گفت دوست مرا بخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشد در این میان امیر مؤمنان علیه السّلام نزد آن حضرت آمد چون او را دید در آغوش کشید و سر بگوشش گذاشت و هزار حدیث باو گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

امام یکم علیه السّلام فرمود چون وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله در رسید مرا خواست چون بر آن حضرت وارد شدم فرمود ای علی تو وصی و جانشین منی در خاندانم و امتم در زندگی و پس از مردنم دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست ای علی منکر ولایت تو چون منکر رسالت من است در زندگیم زیرا تو از منی و من از توام سپس مرا نزدیک خواند و هزار باب از دانش با من راز گفت که از هر بابش هزار باب باز میشد.

**ترجمه مدرس گیلانی: (پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد)

ام سلمه زن پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته: پیامبر در بیماری مرگ گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه نزد پدر خود فرستاد و او را بخواند چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید و گفت: دوست مرا بخوانید، حفصه پدر خود عمر را فرستاد، چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید باز گفت:

دوست مرا بخوانید فاطمه علی را فرستاد چون درآمد پیامبر وی را گرامی داشت پیامبر علی را در زیر جامه درآورد علی گفت: هزار حدیث به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث در آید چندان گفت که من و او عرق کردیم عرق او بر من روان شد و عرق من بروی.

اصبغ بن نباته گفته:

از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: از پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت می باشد به من آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد به دانش مرگ و میر و گرفتاریها و احکام حق الاحی.

عبد اللَّه بن عمر گفته:

پیامبر صلّی الله علیه و آله در بیماری مرگ خود گفت: برادرم را نزد من بخوانید، علی آمد، پیامبر روی خود را به سمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در ایستادند تا علی بیرون آمد مردی به وی گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله رازی با تو در میان نهاد؟ علی گفت: آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب است، گفت: آنها را بر کردی؟. گفت: آری و دریافتم، گفت: این سیاهی که در ماه است چیست؟. گفت: خدا در قرآن گفته: ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را پاک و تاریک ساختیم و نشانه روز را روشنی دادیم، آن مرد گفت: ای علی درست دریافتی، و اللَّه اعلم.

موسی بن بکر گفته:

به امام صادق علیه السّلام گفتم: کسی روزی، دو روزی سه روز، چهار روز یا بیشتر بی هوش می شود چه اندازه از نماز وی را باید قضا کند؟. گفت: دستور کلی به تو می دهم، این موضوع و هر چه بدان ماند، آن است که در آن جمع باشد، در هر جایی که خدا بنده را از به جای آوردن تکلیف بازداشت، او نسبت به بنده خود عذر پذیرتر است برخی از روات اضافه کرده اند که امام صادق گفته این از بابهایی ست هزار باب از آن برآورده می گردد.

بکیر بن اعین گفته:

سالم پور ابی حفصه گفت: از امام محمد باقر علیه السّلام شنیدم که می گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار باب به علی علیه السّلام آموخت که هر بابی از آن هزار باب می شود. بکیر گفته: یاران ما رفتند نزد امام محمد باقر علیه السّلام و از این حدیث پرسیدند گفت: سالم راست گفته. بکیر گفته: آنکه این حدیث را از امام محمد باقر شنیده بود برای من نقل کرد آنگاه گفت: از این درهای هزارگانه دری یا دو دری بیشتر به دست این مردم نیفتاد. و اللّه اعلم.

اصبغ بن نباته گفته:

امیر المؤمنین علیه السّلام به ما دستور داد که از کوفه به مدائن کوچ کنیم، ما روز یک شنبه رفتیم، عمرو بن حریث با هفت تن پس ماندند، به نقطه یی از حیره رفتند که آنجا را خورنق نامند، گفتند ما اینجا گردش می کنیم، و روز چهارشنبه به مدائن می رویم، قبل از آنکه امیر المؤمنین علیه السّلام نماز آدینه گزارد بدو می رسیم، چون به خورنق رفتند، سوسماری را آشکار کردند، عمرو بن حریث آن را به دست گرفت و از راه مسخره گفت: این امیر المؤمنین است با او دست پیمان دهید، آن هفت تن با وی بیعت کردند عمرو هشتمین ایشان بود، چون روز آدینه به مدائن رسیدند امیر المؤمنین خطبه می خواند، وارد مسجد شدند، چون درآمدند علی به ایشان نگریست و گفت: ای مردم پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار حدیث به من از رازها بگفت که در هر حدیثی هزار باب است و در هر بابی هزار کلید است.

گفت: خدا در قرآن گفته: روزی که هر مردی را با پیشوای ایشان می خوانیم. من برای شما به خدا سوگند می خورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای ایشان می آرند آن پیشوا سوسمار است و هر گاه خواسته باشم می توانم آن هشت تن را یکایک برای شما نام برم. اصبغ بن نباته گفته: دیدم عمرو بن حریث از شرمندگی مانند شاخه درخت خرما سر به زیر افکند.

زراره گفته:

امام محمد باقر علیه السّلام گفته: که پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام دری آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار در گشوده می گردد. امام صادق علیه السّلام گفته: چون پیامبر صلّی الله علیه و آله در بیماری مرگ بود، علی را خواست، در گوش وی سخنان می گفت، چون بیرون آمد کسانی به وی گفتند:

دوست تو با تو چه گفت؟. در جواب گفت: بابی از دانش را بر من گشود که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر باب آن هزار باب دیگر. اسحاق سبیعی گفته: یکی از یاران علی که محل اعتماد من است، گفت: از علی علیه السّلام شنیدم که می گفت: در این سینه من دانش بسیاری ست که پیامبر آن را به من آویخته اگر کسانی را می یافتم که از آنها نگاهداری می کرد چنان که باید و شاید ملاحظه آنها می کرد. برخی از آنها را به ایشان می گفتم تا به وسیله آن دانشی بسیار دریابند چون دانش کلید هر دریست و هر بابی هزار در را می گشاید.

اصبغ بن نباته گفته:

شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام می گفت: که پیامبر صلّی الله علیه و آله به من هزار باب از حلال و حرام و آنچه بود، و تا قیامت خواهد بود آموخت که هر باب آن هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه دانش مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافتم. امام صادق علیه السّلام گفته پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار باب از دانش به علی علیه السّلام فرا داد که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

از عبد اللَّه بن هلال روایت شده که گفت:

از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: پیامبر(ص) به علی علیه السّلام بابی از دانش آموخت که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر بابی هزار باب.

ابو بصیر گفته:

نزد امام صادق بودم، بدو گفتم: شیعه می گوید رسول اکرم درسی از دانش به علی آموخت که از آن هزار در گشوده گردد. امام در پاسخ گفت: ای ابو محمد (کنیه ابو بصیر بود) به خدا سوگند که رسول خدا هزار باب از دانش به علی آموخت که از هر بابی هزار دانش برآید. من گفتم: آری دانش اینست. امام گفت: آری این فقط برای علیست.

بشیر دهان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده

که پیامبر صلّی الله علیه و آله در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه و حفصه پدران خود را آوردند، پیامبر به ایشان توجه نکرد بعدا علی را آوردند، پیامبر و علی با یک دیگر به راز گفتن سرگرم شدند،

پس از سپری شدن گفتار پیامبر علی بیرون آمد آن دو از وی پرسیدند چه گفت؟ علی در جواب گفت: مرا بابی از دانش گفت که از آن هزار باب گشوده گردد.

مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله علی را هزار دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب از دانش گشوده گشتی.

حارث بن مغیره از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

هنگام دفن فاطمه ابو بکر و عمر نزد امیر المؤمنین آمدند در حدیث درازی گفته اند- علی به ایشان گفت: اما آنکه گفتید چرا من شما را برای غسل و تدفین پیامبر نخواندم؟ پیامبر به من گفته بود: باید کسی عورت مرا نبیند هر گاه بنگرد دیده بیننده کور گردد از این روی با یاری شما در این کار موافقت نکردم و اما آنکه مرا نزد خود خواند در آن حال به من هزار حرف از دانش آموخت که از حرفی از آن هزار حرف برآید از این روی چون سر پیامبر است نخواستم شما بر آن آگاه گردید.

أبو بکر محمد بن الحضرمی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار حرف از دانش به علی آموخت و هر حرف از آن هزار حرف گشاید و هزار حرف هر حرفی از آن هزار حرف می گشاید.

أبو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

در دنباله شمشیر پیامبر صلّی الله علیه و آله صفحه خردی بود. از او پرسیدم در آن چه بود؟ گفت: حروفی بود که از هر حرفی از آن هزار حرف برآمدی، ابو بصیر گفت: امام صادق می گفت: تا کنون از آن همه بیش از دو حرف آشکار نشده است.

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که او می گفت:

زود است در این مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده تن می آیند و اهل مکه دانند که ایشان در مکه به جهان نیامده اند و نه پدران آنان با هر یک

شمشیریست که بر آن شمشیر کلمه یی نوشته شده که از آن کلمه هزار کلمه برآید، پس بادی بوزد منادی در آن ندا کند که این: مهدی موعود است، داوری کند به داوری آل داود و کسی از وی بینه نخواهد. ظاهرا این خبر از ساخته های جهودان است و اللّه اعلم.

عبد الحمید بن أبی الدیلم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که او می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام سفارش کرد به هزار باب، که از هر کلمه از آن هزار باب گشوده می شود و هر بابی هزار کلمه است و هزار باب.

ذریح محاربی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله علی را گرامی داشت سپس هزار کلمه از دانش بدو آموخت.

عبد اللَّه بن مغیره از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار کلمه از دانش به علی فراداد و هر کلمه یی از آن هزار کلمه بیرون آید.

عبد اللَّه بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده

که او از پدر خویش نقل کرده که می گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله هزار کلمه به علی علیه السّلام بیاموخت و هر کلمه از آن هزار کلمه گشوده می شود کسی از مردمان ندانست که آن ها چیست؟ و او چه گفته بود.

جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که او می گفت:

مردی نزد علی علیه السّلام آمد در حال او بر منبر بود. گفت: یا امیر المؤمنین اجازه می دهی آنچه عمار یاسر از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده، من نقل کنم. علی گفت: از خدای بپرهیزید و جز راست مگویید این جمله را سه بار تکرار کرد آنگاه بدو گفت: آنچه از او شنیدی بازگوی،

او گفت: من از عمار یاسر شنیدم که می گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: من با مشرکان بر تنزیل قتال می کنم لیک علی با تأویل. علی گفت: راست گفته:

به خدای کعبه سوگند. پس گفت: این نزد من است از هر هزار کلمه، که پیرو هر کلمه هزار کلمه است.

ذریح بن یزید محاربی گفته از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت:

ما وارثان پیامبران هستیم، سپس گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله چادری بر علی کشید در زیر آن هزار کلمه از دانش گفت: و هر کلمه یی از آن هزار دانش گشوده می شود.

أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده که او می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را هزار کلمه آموخت که از هر کلمه از آن هزار کلمه بیرون آید. آن هزار کلمه هر کلمه یی هزار کلمه می گشاید.

اصبغ بن نباته گفته از علی شنیدم که می گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله برای من هزار حدیث گفت که برای هر حدیثی هزار باب است.

بکر بن حبیب از امام محمد باقر علیه السّلام روایت می کند که گفت:

پیامبر صلّی الله علیه و آله در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا فراخوانید، عائشه و حفصه پدران خویش را خواندند، پیامبر چون ایشان را بدید روی از ایشان بنهفت، ابو بکر و عمر به دختران خود گفتند: ما را نخواسته، در جواب گفتند: ما ندانستیم شما را خواسته، بعدا علی را آواز دادند بیامد. پیامبر او را به خود چسبانید چنان که سینه به سینه شدند، در گوش وی سخنها گفت که هزار حدیث می شد و برای هر حدیثی هزار باب.

سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده

و او از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین، از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب، که گفت: چون پیامبر را مرگ در رسید مرا خواند چون به خدمت رسیدم، گفت: ای علی تو وصی من هستی و خلیفه من بر دودمان من و پیروان من، در زندگی من و بعد از مرگ من، دوست تو دوست من است و دوست خدا و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدایست. ای علی منکر ولایت تو بعد از من منکر رسالت من است در زندگانی من زیرا تو از منی و من از تو سپس مرا به خود نزدیک گردانید پس هزار باب از دانش به من گفت، که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

***ترجمه فهری زنجانی: (رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد)

ام سلمه همسر رسول خدا گوید: رسول خدا در همان بیماری اش که جان سپرد فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس عایشه کس بنزد پدرش فرستاد و چون ابو بکر آمد رسول خدا روی خود را پوشانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس ابو بکر بازگشت و حفصه کس بنزد پدرش فرستاد و چون پدرش آمد رسول خدا روی خود را پوشانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس عمر بازگشت و فاطمه کس بنزد علی فرستاد چون علی علیه السّلام تشریف آورد رسول خدا با احترام از جا برخاست و علی علیه السّلام داخل شد و سپس رسول خدا علی را بزیر جامه خود کشید علی علیه السّلام فرماید: رسول خدا هزار حدیث بمن فرمود که هر حدیثی هزار حدیث دیگر را میگشود تا آنکه عرق بر من و رسول خدا بنشست و عرق آن حضرت برخسار من روان شد و عرق من برخسار آن حضرت جاری گشت.

اصبغ بن نباته گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که میفرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب بمن از حلال و حرام و آنچه شده است تا روز قیامت بیاموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد (این هزار هزار باب) تا آن پایه که دانش سررسید مرگها و بلاها و مطالب حق را فرا گرفتم.

عبد اللَّه بن عمر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری که از دنیا رحلت کرد فرمود برادر مرا نزد من بخوانید کس نزد علی علیه السّلام فرستادند و آن حضرت تشریف آورد رسول خدا و علی هر دو صورتهای خود را بطرف دیوار نمودند و جامه ای برخسار خویش کشیدند

رسول خدا صحبتی محرمانه با علی کرد و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند پس علی علیه السّلام بیرون آمد از مردمان مردی بآن حضرت عرض کرد پیغمبر خدا صحبتی محرمانه با تو داشت؟ فرمود: آری هزار باب مرا محرمانه فرمود که هر باب هزار باب بود عرض کرد، همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری و کاملا درک کردم عرض کرد: آن سیاهی که در ماه پیدا است چیست؟ فرمود خدای عز و جل فرموده است: ما شب و روز را دو نشانه قدرت قرار دادیم و نشانه شب را محو و تاریک نموده و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد عرض کرد ای علی خوب درک کرده ای.

(شرح:) بعضی گفته اند که مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده است زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات قران ولی این احتمال بر خلاف ظاهر است و تطبیق آیه بر مورد سؤال مشکل است و با توجه باینکه بقیه روایات باب این ذیل را ندارد رفع اشکال آسان مینماید.

موسی بن بکر گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی که یک روز یا دو روز و سه روز و چهار روز و بیشتر غش میکند چقدر از نمازش را باید قضا نماید؟ فرمود: میخواهی چیزی بگویم که جواب این سؤال تو را و هر چه مانند آن است در برداشته باشد؟: هر چیزی که خداوند عز و جل در آن مورد بنده اش را ناچار فرموده است خداوند عذر بنده اش را بهتر می پذیرد و دیگری بیشتر از این روایت کرده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: و این از بابهائی است که هر بابی از آن هزار باب باز میکند.

بکیر بن ایمن گوید سالم بن ابی حفصه گفت: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود بگیر گوید اصحاب ما که این شنیدند رفتند و از امام باقر این موضوع را پرسیدند دیدند سالم راست گفته است و راوی گوید کسی که این حدیث را از امام باقر شنیده بود برای من حدیث کرد و سپس گفت از آن بابها بجز یک باب و یا دو باب بدست مردم نرسیده است و آنچه بیشتر یادم است گفت یک باب.

اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین بما دستور فرمود: تا از کوفه بمدائن برویم ما روز یک شنبه حرکت کردیم و عمرو بن حریث با هفت نفر با ما نیامدند و بجائی در حیره که نامش خورنق بود رفتند و گفتند در اینجا گردشی میکنیم و چون روز چهارشنبه فرا رسید کوچ میکنیم و پیش از آنکه علی علیه السّلام نماز جمعه بخواند بعلی می پیوندیم در آن میان که آنان غذا میخوردند ناگاه سوسماری پیدا شد آن را شکار کردند عمرو بن حریث

دست خود را پیش آورد و گفت باین سوسمار بیعت کنید که امیر المؤمنین همین است آن هفت نفر بیعت کردند و عمرو هشتمین نفر بود که بیعت نمود و شب چهارشنبه حرکت کردند و روز جمعه بمدائن رسیدند و امیر المؤمنین بخطبه نماز مشغول بود همگی آنان دسته جمعی بدر مسجد رسیدند و چون از در وارد شدند امیر المؤمنین نگاهی بآنان کرد و فرمود:

ای مردم همانا رسول خدا هزار حدیث بطور محرمانه بمن فرمود که هر حدیثی هزار باب بود و برای بابی هزار کلید و من شنیدم که خداوند جل جلاله میفرماید: روزی که هر مردمی را که با پیشوایانشان میخوانیم (بنی اسرائیل: 71).

و من برای شما بخدا سوگند یاد میکنم که بطور مسلم روز قیامت هشت نفر با پیشوایشان که سوسماری است بمحشر می آیند و اگر بخواهم نام آنان را بگویم میگویم راوی گوید: دیدم که عمرو بن حریث همچون شاخه درخت خرما از شرم و ملامت سر بزیر افکند امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا که رسول خدا بعلی علیه السّلام بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر بابی هزار باب میگشود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد همان بیماری که در آن رحلت فرمود کس بنزد علی علیه السّلام فرستاد چون علی علیه السّلام آمد خود را بر روی پیغمبر انداخت و مدتی این با او سخن میگفت

و او با این و چون بیرون شد آن دو نفر علی را ملاقات کردند و باو گفتند رفیقت بتو چه گفت؟ فرمود: بابی را بیان کرد که هزار باب میگشود و هر باب آن هزار باب میگشود.

ابی اسحاق سبیعی گوید: از اصحاب امیر المؤمنین که مورد اعتماد بود شنیدم که گفت شنیدم علی علیه السّلام میفرمود در این سینه من دانش انباشته ای هست که رسول خدا آن را بمن آموخته است و اگر کسانی را می یافتم که حافظ آن باشند و چنانچه شاید آن را رعایت میکردند و بهمان نحو که از من میشنوند باز گو میکردند برخی از آن دانش را بدست آنان می سپردم تا بسیاری از دانش با همان دانسته میشد همانا دانش کلید هر بابی است و هر بابی هزار باب میگشاید.

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود: همانا رسول خدا هزار باب از حلال و حرام و آنچه شده است و از آنچه تا روز

قیامت خواهد شد بمن آموخت که از هر بابی از آن هزار باب گشوده میشد این هزار هزار باب شد تا آنجا که دانش سر رسید مرگها و بلاها و مطالب حق را فرا گرفتم.

(شرح:) عین این روایت با همین سند در شماره 22 گفته شد با تفاوت در یک کلمه: از آنچه خواهد شد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار باب وصیت فرمود که هر بابی هزار باب میگشود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا در همان بیماری که از دنیا رفت فرمود دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) کس بنزد پدرانشان فرستادند چون چشم حضرت بآنان افتاد روی از آنان بگردانید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید کس بنزد علی بن ابی طالب فرستاده شد و چون حضرت او را دید خود را بر روی او افکند و بسخن گفتن پرداخت و چون بیرون آمد آن دو نفر (ابو بکر و عمر) حضرت را ملاقات کردند و گفتند دوستت بتو چه گفت؟ فرمود: هزار باب مرا حدیث کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد.

عمر بن یزید گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: بما چنین رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود؟ فرمود: آری (پس فرمود بلکه یک باب باو بیاموخت که آن یک باب هزار باب گشود و هر بابی هزار باب).

امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا مرا هزار باب بیاموخت که هزار باب میگشود.

عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر باب برای او هزار باب میگشود.

امام صادق فرمود: رسول خدا بعلی بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر باب هزار باب میگشود.

ابی بصیر گوید: بخدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: جماعت شیعه حدیث میکنند که رسول خدا علی را بابی بیاموخت که از آن

یک باب هزار باب میگشود و هر بابی هزار باب میگشود پس امام صادق علیه السّلام فرمود.

ای ابا محمد بخدا قسم که رسول خدا بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود بحضرت عرض کردم بخدا که دانش (بمعنای واقعی) همین است فرمود: دانش این است و کسی را چنین علمی نیست و (دانش ما) فقط این نیست.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری که در آن از دنیا رحلت کرد فرمود: دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) کس بنزد پدرانشان فرستادند چون پیغمبر آنان را دید روی از آنان برگردانید سپس نزد علی فرستادند چون علی تشریف آورد خود را بروی پیغمبر انداخت و پیوسته با او حدیث میکرد و او با علی حدیث میکرد و چون بیرون شد آن دو نفر (ابو بکر و عمر) علی را ملاقات کردند و گفتندش: چه گفت؟ فرمود: بابی را بمن حدیث کرد که هزار باب میگشود و هر باب هزار باب میگشود.

امام صادق علیه السّلام فرمود رسول خدا بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون فاطمه بخاک سپرده شد ابو بکر و عمر بنزد امیر المؤمنین آمدند حضرت (ضمن حدیثی طولانی بآنان فرمود: اما آنچه گفتید که من نگذاشتم شما دو نفر شاهد کار تجهیز رسول خدا شوید برای این بود که پیغمبر فرمود: عورت مرا بجز تو هر کس ببیند چشم اش کور می شود از این رو من نخواستم بشما اجازه حضور داده باشم و اما آنچه من خود را بروی پیغمبر انداختم برای این بود که پیغمبر هزار حرف بمن آموخت که هر حرفی هزار حرف میگشود و نمیبایست من شما را به راز رسول خدا آگاه سازم.

امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف بیاموخت که از هر حرفی هزار حرف باز میشد و از هر حرف آن هزار حرف، هزار حرف دیگر باز میشد.

ابی بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در دسته شمشیر رسول خدا صحیفه کوچکی گذاشته شده بود عرض کردم در آن صحیفه چه بود؟ فرمود همان حرفهائی که از هر حرف آن هزار حرف گشوده میشد ابو

بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: تا بامروز بجز دو حرف از آن حرفها بدیگران آموخته نشده است.

ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در آینده نزدیکی باین مسجد شما (یعنی مکه) سیصد و سیزده نفر می آیند اهل مکه آنان را میشناسند که از پدران و نیاکان مکیان متولد نشده اند شمشیرهائی دارند که بهر شمشیری کلمه ای نوشته شده است که هزار کلمه از آن باز می شود.

و بادی مأمور می شود که در همه بیابان آواز دهد: این است همان مهدی که با حکم خاندان داود حکم میکند و بر حکم خویش گواهی مطالبه نمیکند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار باب وصیت فرمود که هر کلمه و هر بابی هزار کلمه و هزار باب میگشود.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه ای بر سر علی بینداخت و سپس هزار کلمه او را بیاموخت.

عبد اللَّه بن مغیره گوید: شنیدم از امام جواد که میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار کلمه بیاموخت که هر کلمه هزار کلمه میگشود.

امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل میفرماید: که پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار کلمه بعلی علیه السّلام حدیث فرمود

که هر کلمه ای هزار کلمه میگشود پس مردم چه میدانند (یا نمیدانند) که پیغمبر چه حدیثی بعلی علیه السّلام فرموده است.

امام باقر علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام بر فراز منبرش بود که مردی بخدمتش رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا اجازه بمن میدهی که روایتی را که عمار بن یاسر از رسول خدا نقل کرد و من آن را از عمار شنیدم بگویم؟ فرمود از خداوند بپرهیزید و بر عمار بجز همان را که خود او گفته است نگوئید علی علیه السّلام این جمله را سه بار تکرار فرمود و سپس بآن مرد فرمود: اکنون حرف بزن، او گفت شنیدم که عمار میگفت: شنیدم از رسول خدا میفرمود: من بر طبق تنزیل قرآن جنگ میکنم و علی علیه السّلام بر طبق تاویل آن چنگ خواهد نمود حضرت فرمود: بپروردگار

کعبه سوگند که عمار راست گفت و این نزد من جزو همان هزار کلمه ای است که هر کلمه ای هزار کلمه بدنبال دارد: 49- محمد بن یزید محاربی گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود: رسول خدا جامه ای بر سر علی علیه السّلام کشید و سپس هزار کلمه او را بیاموخت که هر کلمه ای هزار کلمه میگشود.

امام زین العابدین فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام هزار کلمه بیاموخت که هر کلمه ای از آنها هزار کلمه میگشود (و هر یک از آن هزار کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود).

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم علی علیه السّلام میفرمود رسول خدا هزار حدیث بمن بیان فرمود که برای هر حدیثی هزار باب است.

امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا در همان بیماری که قبض روح شد فرمود: دوست مرا برای من بخوانید عایشه و حفصه کس بنزد پدرانشان فرستادند همین که آمدند رسول خدا صورت و سر خود را پوشانید و آن دو نفر که باز گشتند رسول خدا جامه از سر خود برداشت و سپس فرمود: دوست مرا برای من بخوانید حفصه کسی بنزد پدرش فرستاد و عایشه کسی بنزد پدرش و چون هر دو آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت خود را پوشانید و آن دو نفر راه خود گرفتند و گفتند بنظر ما رسول خدا ما را نخواسته است عایشه و حفصه گفتند آری فقط فرمود: خلیل مرا یا فرمود حبیب مرا برای من بخوانید و ما امید این داشتیم که شما دو نفر حبیب یا خلیل آن حضرت باشید.

پس امیر المؤمنین علیه السّلام تشریف آورد و رسول خدا سینه خود را بسینه او چسبانید و سر بگوش او نهاد و هزار حدیث برای او بیان فرمود که هر حدیثی هزار باب داشت.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چون هنگام وفات رسول خدا فرا رسید مرا خواست و چون بخدمتش رسیدم بمن فرمود: یا علی تو جانشین منی و نماینده منی بر خاندانم و امتم در زندگی من و پس از مرگ من دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است یا علی کسی که پس از مرگ من ولایت تو را انکار کند مانند کسی است که در زنده بودن من پیغمبری مرا انکار نماید زیرا تو از من هستی و من از تو سپس مرا بخودش نزدیک کرد و هزار باب از دانش را با من براز گفت که هر بابی هزار باب میگشود.

****ترجمه جعفری: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب دانش به علی علیه السّلام آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد)

امّ سلمه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری اش که در نتیجه آن جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، عایشه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی ابو بکر آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. ابو بکر بازگشت و حفصه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی عمر آمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس عمر نیز بازگشت، فاطمه (س) کسی را نزد علی علیه السّلام فرستاد، وقتی حضرتش آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست و علی علیه السّلام وارد شد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را به زیر جامه خود کشید. علی علیه السّلام فرمود: پس پیامبر هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر گشوده می شد تا آن که من و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرق کردیم و عرق او بر رخسار من و عرق من بر رخسار او جاری گشت.

اصبغ بن نباته علیه السّلام گوید: از امیر مؤمنان علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از حلال و حرام و آنچه تا روز رستاخیز رخ داده به من آموخت، که از هر بابی از آن هزار باب گشوده می شد، پس این هزار هزار باب است تا آن که دانش سرآمد مرگ ها و بلاها و فصل الخطاب را دانستم.

عبد اللَّه بن عمر گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری که جان سپرد، فرمود:

برادرم را نزد من فراخوانید. پس کسی را نزد علی علیه السّلام فرستادند، حضرت وارد شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام صورت به طرف دیوار کرده و لباس بر چهره کشیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله محرمانه با او سخن گفت و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند، ناگاه علی علیه السّلام بیرون آمد و شخصی از مردم گفت: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رازی را با تو در میان گذاشت؟ فرمود: آری، برای من محرمانه هزار باب فرمود که در هر باب هزار باب بود. گفت: همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری، و به طور کامل درک کرده و فهمیدم. گفت:

پس آن سیاهی که در مهتاب است چیست؟ فرمود: خداوند متعال می فرماید: «ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانه شب را محو نموده و نشانه روز را روشنی بخش قرار دادیم.» آن مرد گفت: ای علی! خوب فهمیده ای.

موسی بن بکر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: شخصی یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود، چقدر از نمازش بایستی قضا کند؟

فرمود: می خواهی پاسخی بدهم که این پرسشت و مانند آن را در بگیرد؟ هر چیزی که خداوند متعال در آن به بنده اش چیره شده و ناگزیر کرده، خداوند عذر بنده اش را می پذیرد.

در روایت دیگری در ذیل این سخن افزوده که: امام صادق علیه السّلام فرمود: و این از باب هایی است که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

سالم بن ابی حفصه گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: بی تردید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

وقتی اصحاب ما این حدیث را شنیدند، نزد امام باقر علیه السّلام رفته و از حضرتش این موضوع را پرسیدند، متوجه شدند که سالم راست گفته است.

بکیر گوید: کسی که این حدیث را از امام باقر علیه السّلام شنیده بود، به من این حدیث را نقل کرد. آنگاه گفت: از آن باب ها به جز یک یا دو باب آنچه بیشتر می دانم، گفت: یک باب به مردم نرسیده است.

اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علی علیه السّلام به ما دستور داد که از کوفه به سوی مداین برویم. ما روز یک شنبه حرکت کردیم؛ ولی عمرو بن حریث همراه با هفت نفر مخالفت ورزید و با ما نیامد، لذا همگی به سوی محلّی در حیره به نام خورنق رفته و گفتند: ما گردش و تفریحی می کنیم و روز چهارشنبه حرکت می کنیم و پیش از آن که علی علیه السّلام نماز جمعه را اقامه کند، به او می پیوندیم. در آن میان که در آنجا مشغول خوردن غذا بودند ناگاه سوسماری پیدا شد، آن را شکار کردند، عمرو بن حریث آن را به دست گرفت و کف دستش را باز کرد و گفت: با این

سوسمار بیعت کنید که این امیر مؤمنان است (!!) آن هفت نفر بیعت کردند، و عمرو هشتمین نفر بود که بیعت کرد، آنها شب چهارشنبه از آنجا کوچ کرده و روز جمعه به در مسجد رسیدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر مؤمنان علی علیه السّلام نگاهی به آنان کرد و فرمود: ای مردم! به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صورت محرمانه هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار باب گشوده می شد و هر بابی هزار کلید داشت، و من شنیدم که خداوند متعال می فرماید: «روزی که هر مردی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.» و من به شما به خدا سوگند می خورم که حتما روز رستاخیز هشت نفر با پیشوایانشان که سوسماری است- به محشر خواهند آمد، اگر بخواهم نام آنها را بگویم می گویم. راوی گوید: بی تردید من عمرو بن حریث را دیدم که از شرم و سرزنش همچون شاخه درخت خرما، سر به زیر افکند.

زراره از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب به علی علیه السّلام آموخت که هزار باب می گشود و هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

بشیر دهّان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد، همان بیماری که در نتیجه آن وفات یافت، کسی را نزد علی علیه السّلام فرستاد، وقتی حضرتش آمد خود را به روی پیامبر انداخت و آن دو پیوسته با یک دیگر سخن می گفتند، چون بیرون آمد، آن دو نفر علی علیه السّلام را ملاقات کرده و گفتند: رفیقت به تو چه گفت؟ فرمود: بابی را به من بیان فرمود که هزار باب می گشود و هر باب آن هزار باب دیگر می گشود.

ابو اسحاق سبیعی گوید: از یکی از یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان علی علیه السّلام شنیدم که می گفت: از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به راستی که در این سینه من دانش انباشته ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به من آموخته، اگر حافظانی را می یافتم که حق آن به طور کامل رعایت کرده و آن گونه که از من می شنوند بازگو می کردند، برخی از آن دانش را به آنان می سپردم که دانش بسیاری به وسیله آن می آموخت. بی تردید، آن دانش کلید هر بابی است؛ و هر بابی هزار باب می گشاید.

عبد الحمید بن دیلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام هزار باب سفارش

فرمود: که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

بشیر دهّان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که جان سپرد فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو زن (حفصه و عایشه) کسی را به سوی پدران خود فرستادند؛ وقتی آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید، روی از آنان برگرداند و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! کسی را به سوی علی علیه السّلام فرستادند، وقتی آمد خود را روی حضرتش افکند و با او گفتگو می کرد، وقتی بیرون آمد آن دو پرسیدند: دوستت با تو چه سخن گفت؟ فرمود: برای من هزار باب که هر بابی هزار باب دیگر می گشوده آموخت.

عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که: به ما رسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد؟

فرمود: آری، چنین است.

آنگاه به من فرمود: بلکه به او بابی آموخت که از این باب هزار باب دیگر گشوده می شد، و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: علی علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می شد.

عبد الرحمن بن ابو عبد اللَّه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام بابی آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می شد که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می شد.

عبد اللَّه بن هلال از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام بابی آموخت که هزار باب می گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام شرفیاب شده، عرض کردم: شیعیان حدیث می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بابی را به علی علیه السّلام آموخت که از آن هزار باب گشوده می شد و از هر بابی هزار

باب دیگر گشوده می شد. حضرت فرمود: ای ابا محمّد! سوگند به خدا! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب به علی علیه السّلام آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد. عرض کردم: سوگند به خدا دانش همین است. فرمود: به راستی که آن دانش است و کسی آن را ندارد و این آن (علم مخصوص ما) نیست.

بشیر دهّان از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری که از دنیا رحلت کرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو (زن) کسی را به سوی پدرشان فرستادند وقتی آمدند پیامبر آنها را دید صورت خود از آنان برگردانید. آنگاه فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، کسی را نزد علی علیه السّلام فرستادند، وقتی آمد، خود را روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افکند و پیوسته با یک دیگر سخن می گفتند.

وقتی بیرون آمد، آن دو (اولی و دوّمی) حضرتش را ملاقات کرده و پرسیدند: چه چیزی به تو گفت؟ فرمود: بابی را به من فرمود که از آن هزار باب گشوده می شود که هر بابی هزار باب دیگر می گشاید.

مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب به علی علیه السّلام آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

حارث بن مغیره از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فاطمه صلی الله علیه و آله را به خاک سپرد ابو بکر و عمر نزد حضرتش آمد، حضرت به آن دو در ضمن حدیث مفصّل فرمود: امّا این که گفتید چرا شما را به هنگام تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نکردم؟ چون آن حضرت فرمود: کسی جز تو عورت مرا نمی بیند، مگر آن که چشمش کور می شود و به همین جهت شما را خبر نکردم، و اما این که سر به گوش آن حضرت گذاشتم، به خاطر این بود به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می گشود و من راز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شما فاش نمی کنم.

ابو بکر محمد بن حضرمی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به راستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار حرف به علی علیه السّلام آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می گشود و آن هزار حرف هر حرف از آن هزار حرف دیگر را می گشود.

ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در آویزه شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کتابچه کوچکی بود، من به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در آن کتابچه کوچک چه چیزی نوشته شده بود؟ فرمود: حرف هایی که از یک حرف از آنها هزار حرف دیگر گشوده می شود. ابو بصیر می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: تاکنون جز دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است.

ابان بن تغلب از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به زودی در همین مسجد شما یعنی مسجد الحرام مکّه سیصد و سیزده تن خواهند آمد که اهل مکه خواهند دانست که پدران و نیاکان آنها متولّد آن شهر نیستند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هر شمشیری کلمه ای نقش بسته که از آن هزار کلمه گشوده شود، بادی می وزد و در هر بیابانی فریاد می زند که: این مهدی علیه السّلام است، (که ظهور کرده) و همچون آل داود بدون آن که گواهی خواهد، داوری می کند.

عبد الحمید بن ابو دیلم از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار باب به حضرت علی علیه السّلام سفارش فرمود که هر کلمه ای و هر بابی هزار کلمه و هزار باب می گشود.

ذریح محاربی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را با پارچه ای پوشانید و آنگاه هزار کلمه به او آموخت.

عبد اللَّه بن مغیره گوید: از امام جواد علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه به علی علیه السّلام آموخت که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده می شد.

عبد اللَّه بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السّلام، از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه به علی علیه السّلام آموخت، که هر کلمه ای هزار کلمه دیگر می گشود و مردم نمی دانستند که چه چیزی به او آموخت.

جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: علی علیه السّلام بر فراز منبر بود که شخصی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه می فرمایید سخنی را که از عمّار یاسر شنیده ام که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند، بگویم؟ حضرت فرمود: از خدا بیم

داشته باشید و از عمّار جز آنچه را که گفته روایت نکنید این سخن را سه مرتبه تکرار کرد آنگاه فرمود: بگو. او گفت: من از عمّار شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم که می فرمود: من طبق تنزیل قرآن و علی طبق تأویل قرآن جنگ می کنیم. علی علیه السّلام فرمود:

سوگند به پروردگار کعبه! عمّار راست گفته است، این سخن در نزد من، در ضمن هزار کلمه ای است که هر کلمه ای، هزار کلمه دیگر را به دنبال دارد.

ذریح بن محمّد بن یزید محاربی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

ما وارثان پیامبران هستیم، آنگاه فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را با پارچه ای پوشانید و سپس هزار کلمه به او آموخت که از هر کلمه ای هزار کلمه دیگر گشوده می شد.

ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه به علی علیه السّلام آموخت که از هر کلمه ای از آن هزار کلمه دیگر و از هزار کلمه، از هر کدامش هزار کلمه دیگر گشوده می شود.

اصبغ بن نباته گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار حدیث فرمود که از هر حدیثی هزار باب دیگر دریافت می شود.

بکر بن حبیب از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان بیماری که جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! عایشه و حفصه کسی را نزد پدرشان فرستادند، وقتی آمدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورت و سر مبارکش را پوشانید، چون بازگشتند سر خود را بیرون آورد و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید، دوباره حفصه کسی را نزد پدرش و عایشه نیز کسی را نزد پدرش فرستاد و آمدند، چون آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله صورت مبارکش را پوشانید، آنان بازگشته و گفتند:

گمان نمی کنیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را خواسته باشد، دخترانشان گفتند: آری، او فقط گفت: دوستم یا حبیبم را نزد من فراخوانید

ما امید داشتیم که مقصودش شما باشید، پس امیر مؤمنان علی علیه السّلام آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش کشید، و سر به گوشش گذاشته و هزار حدیث به او گفت؛ که هر حدیثی هزار باب داشت.

سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش، از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: آنگاه که وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، وقتی خدمتش شرفیاب شدم به من فرمود: ای علی! تو وصیّ و جانشین من در خاندان و امّتم در دوران زندگی و پس از مرگ من هستی، دوست تو، دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. ای علی! کسی که پس از من ولایت تو را منکر می شود، همچون منکر من در دوران زندگی من است؛ زیرا که تو از منی، و من از تو هستم. آنگاه مرا نزدیک خواند و هزار باب از علم را راز گونه به من فرمود که هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

خلق الله عز و جل ألف ألف عالم و ألف ألف آدم

54- حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَ فَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ (1) فَقَالَ یَا جَابِرُ تَأْوِیلُ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَفْنَی هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ أَسْکَنَ أَهْلَ الْجَنَّهِ الْجَنَّهَ وَ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ (2) عَزَّ وَ جَلَّ عَالَماً غَیْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ عَالَماً مِنْ غَیْرِ فُحُولَهٍ وَ لَا إِنَاثٍ یَعْبُدُونَهُ وَ یُوَحِّدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضاً غَیْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً غَیْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّکَ تَرَی أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَی أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ بَشَراً غَیْرَکُمْ بَلْ وَ اللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَ أَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ أَنْتَ فِی آخِرِ تِلْکَ الْعَوَالِمِ وَ أُولَئِکَ الْآدَمِیِّینَ.

*ترجمه کمره ای: (خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده)

جابر بن یزید گوید از امام پنجم علیه السّلام از تفسیر این آیه پرسیدم (در سوره ق آیه 15) آیا بآفرینش نخست ما عاجز شدیم بلکه آنان در آفرینش تازه ای هستند، فرمود ای جابر تاویلش اینست که چون خداوند این خلق و این جهان را فنا کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ جای دهد خلق دیگر از نو بیافریند بدون نر و ماده که او را بپرستند و یگانه

دانند زمینی جز این زمین بیافریند که در آن جای گیرند و آسمانی جز این آسمان بیافریند که بر سر آنها سایه اندازد شاید عقیده تو اینست که خدا بس همین یک جهان را آفریده و جز شما بشری نیافریده؟!! آری بخدا هر آینه خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عوالم و آدمها هستی پایان جلد 2 شرح و ترجمه خصال و متمم آن بعون اللّه تعالی.

شرح متعلق به صفحه 383 حدیث یکم باب یک تا صد

شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات مادیه مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات مادیه است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات مادیه پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ

شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاسد واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گی است واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

**ترجمه مدرس گیلانی: (خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید)

جابر بن یزید گفته: از امام محمد باقر علیه السّلام از معنی این آیه قرآن پرسیدم: «آیا ما به آفرینش نخستین فرو ماندیم، بلکه ایشان در آفرینش تازه یی هستند» گفت: تأویل آن این است که چون خدا این مخلوق و این جهان را نابود گرداند و بهشتیان را در بهشت نهند و دوزخیان را در دوزخ. مخلوق دیگری از نو بیافریند بی نرینه و مادینه که وی را بندگی کنند و یکتا شناسند، و زمینی غیر از این زمین بیافریند که در آن ساکن شوند و آسمانی جز این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند، شاید اعتقاد تو آن است که خدا فقط همین جهان را آفریده و جز شما مخلوقی نیافریده! آری خدای را هزاران هزار جهان و هزاران هزار انسان است که تو در پایان این جهانها و انسانها بوده یی. گویا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ناظر به این حدیث بوده که گفته:

هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روییده ام.

پایان یافت ترجمه این کتاب خصال صدوق به دست مترجم آن: مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی دبیر دبیرستانهای تهران. امید است خواننده، مؤلف و مترجم و ناشر و مصحح آن را به خیری یاد و شاد فرماید.

***ترجمه فهری زنجانی: (خدای عز و جل هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است)

جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم معنای اینکه خدای عز و جل میفرماید: آیا بآفرینش نخستین ما عاجز شدیم بلکه آنان از آفرینش تازه ای در اشتباهند (سوره ق آیه 15) چیست؟

فرمود ای جابر تأویل این آیه چنین است که خدای عز و جل چون این آفریدگان و این جهان را فانی نمود و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای داد.

خدای عز و جل جهانی از نو می آفریند که بجز این جهان باشد و جهانی که از نو بوجود می آورد نیازی بنر و ماده نخواهد داشت آنان خدای را بپرستند و بیگانگی اش بشناسند و زمینی برای آنان بیافریند که بار سنگینی آنان را بکشد و بجز این زمین باشد و آسمانی برای آنان بیافریند که بر آنان سایه بیفکند و بجز این آسمان باشد. شاید تو را عقیده بر این است که فقط همین یک جهان را آفریده است؟ و معتقدی که خدای عز و جل بجز شما بشریرا نیافریده است؟ بلکه بخدا قسم همانا خدای تبارک و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر آن جهان ها و آن آدمیان میباشی

با سپاس و توفیق خداوندی کتاب خصال پایان یافت.

امام باقر علیه السّلام فرمود تا نه سال و یا ده سال دوشیزه تمام نشده باشد نباید با او عمل جنسی انجام دهی. شرح: راوی این حدیث زراره است و ظاهرا موسی بن بکر که این حدیث را از زراره نقل میکند میگوید که من خودم از امام باقر شنیدم که میفرمود: نه یا ده (بدون کلمه سال) و شاید تردید میان نه و ده از نظر رشد مزاجی دخترها باشد.

****ترجمه جعفری: (خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفرید)

جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره آیه «آیا ما از آفرینش نخست ناتوان شدیم؟ بلکه آنان در آفرینش نوی هستند.» پرسیدم، حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آنگاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به جز

شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهان ها و آن آدمیان هستی.

با سپاس خدا و توفیق او کتاب خصال پایان یافت.

تم کتاب الخصال بحمد الله و توفیقه).

ص: 652

1- . ق: 15.
2- . فی بعض النسخ (أوجد اللّه).

[الفهارس]

الفهرست

العنوان الصفحه

باب الواحد

ان اللّه واحد 2

ترک خصله موجوده بخصله موعوده 2

خصله من الجور 3

خصله من حبّ الدين 3

خصله واحده بخمس خصال 3

خصله بخصله 3

خصله منجيه 4

خصله هى أفضل الدين 4

ما جمع شى ء الى شى ء أفضل من خصله الى خصله 4

خصله فيها شرف الدنيا و الآخره 5

أعلم الناس من جمع خصله الى خصله 5

حقيقه السعاده واحده و حقيقه الشقاء واحده 5

يثاب الناس أو يعاقبون بخصله 5

خصله هى أفضل الجهاد 6

أشدّ الأشياء خصله لا تتقى الا بترک خصله 6

شرف المؤمن فى خصله و عزه فى خصله 6

مفتاح كل شر خصله 7
خصله من العدل 7
خصله من فعلها رضى بها حكما 8
أدنى حقّ المؤمن على أخيه خصله 8
التقرب إلى اللّه عزّ و جلّ بخصله 8
ما بلا اللّه العباد بشى ء أشدّ عليهم من خصله 8
ثمره المعروف خصله 8
خصله تثبت الإيمان فى العبد 9
خصله تذهب ببهاء المؤمن 9
بر ليس فوقه بر 9
عقوق ليس فوقه عقوق 9
مضمون لمن عمل خصله أن لا يفتقر 9
مروءه أهل البيت عليهم السلام خصله 10
خصله من المروءه 10
خصله مكروهه للرجل السرى 10
خصله يحبها اللّه و خصله يبغضها عزّ و جلّ 10
خصله من احتملها لم يشكر النعمه 10
من لم تغضبه خصله لم يشكر خصله 11
خصله من التواضع 11
خصله كادت أن تكون كفرا 11

خصله کادت أن تغلب القدر 11

خصله أهلکت القرون الأولی 12

کل ذنب یکفره القتل فی سبیل اللّه عزّ و جل الا خصله 12

ان اللّه عزّ و جلّ أهدی الی محمد (ص) و الی امته هدیه لم یهدها الی أحد من الأمم 12

من أحبّ أن یکثر خیر بیته فلیفعل خصله 13

ان اللّه تبارک و تعالی إذا أحبّ عبدا نظر إلیه 13

القیامه عرس المتقین 13

خصله من أجلها لا یحب الموت 13

خصله تشبه ضدها 14

شرار الناس الذین یکرمون مخافه خصله فیهم 14

خصله هی الزهد فی الدنیا 14

خصله هی شکر کل نعمه 14

ما شی ء أحق بطول السجن من اللسان 14
من أطال أمله ساء عمله 15
لا یزال الرجل المسلم یکتب محسنا ما دام ساکتا 15
خصله من فعلها آمنه اللّه من فزع یوم القیامه 15
رأس العقل خصله 15
أورع الناس و أعبد الناس و أزهد الناس و أشدّ الناس اجتهادا 16
کفی بالندم التوبه 16
من أصاب من الدنیا فوق قوته 16
الوصیه بخصله 16
خصله نافیه و خصله مثبته 17
خصله ثقلت علی أهل الدنیا و خصله خفت علیهم 17
لا حسب الا بخصله 18
لا کرم الا بخصله 18
لا عمل الا بخصله 18
لا عباده الا بخصله 18
خصله تنفع فی أربعه أشیاء 18
اذا أحبّ اللّه عزّ و جلّ عبدا ابتلاه بعظیم البلاء 18
خصله تورث الباسور 18
ما طهرت کف فیها خاتم من حدید 19

من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه 19
خصله من فعلها برى ء من دين محمد (ص) 19
ما بقى من أمثال الأنبياء إلا كلمه 20
اذا أراد اللّه تعالى بعبد خيرا عجل عقوبته فى الدنيا 20
اذا أراد اللّه بعبد سوءا أخّر عقوبته 20
الصبر على أعداء النعم 20
خلق النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و على عليه السّلام من شجره واحده 21
شكر كل نعمه خصله 21
الدين هو الحب 21
المؤمن إذا صافح المؤمن تفرقا عن غير ذنب 21
خصله تحيى القلوب 22
خصله فيها حياه لامر حجج اللّه عزّ و جلّ 22
ما خلق اللّه عزّ و جلّ شيئا أقر للعين من خصله 22
تسعه أعشار الدين فى خصله 22
من رضى القضاء و من سخطه 23
خصله لا يتحبب بها حمر النعم 23
خصله تزيد فى الرزق 23
خصله من الذنوب التى لا تغفر 24
خصله تورث النفاق و تعقب الفقر 24
أول ما يتحف به المؤمن خصله 24

يغفر لعبد يوم القيامه ليست له حسنه بخصله 24
رأس كل خطيئه خصله 25
ما أقبح بالرجل أن يدخل الجنه و هو مهتوک الستر 25
خصله من فعلها استوجب رحمه اللّه عزّ و جلّ 25
خصله من فعلها كثر خير بيته 25
فی من ظهرت صحته علی سقمه فيعالج بشی ء فمات 26
المؤمن مشغول عن خصله 26
ما محق الايمان محق خصله شی ء 26
سعد امرؤ لم يمت حتّی يری خلفه من بعده 26
المؤمن أعظم حرمه من الكعبه 27
حسب المؤمن من اللّه نصره أن يری عدوه يعمل بمعاصی اللّه عزّ و جلّ 27
الهديه تذهب بالضغائن 27
طوبی لعبد نومه 27
خصله يدعی الرجل فقيرا يوم القيامه 28
عرفاء أهل الجنه صنف 28
توضّأ رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله مره مره 28

أحسن الحسن خصله 29
ترک النبیّ صلّی اللّه علیه و آله دعوته لخصله 29
أفضل العباده خصله 19
أفضل الدین خصله 29
شی ء هو کثیر و فاعله قلیل 30
خصله هی نصف الدین 30
أفضل ما أعطی المسلم خصله 30
خلق النبیّ و علیّ بن أبی طالب علیهما السلام من نور واحد 31
صلاح العبد فی صلاح شی ء من جسده 31
دخل الرجل الجنه بخصله 32
من سره خصلتان فلیستعمل خصله 32
کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یسلم تسلیمه واحده 32
باب الاثنین
معرفه التوحید بخصلتین 33
قال النبیّ صلّی اللّه علیه و آله خلتان لا أحبّ أن یشارکنی فیهما أحد 33
غریبتان فاحتملوهما 33
لا ینقض الوضوء الا ما خرج من الطرفین 34
نعمتان مکفورتان 34
خصلتان کثیر من الناس مفتون فیهما 34

ما عبد اللّه بشی ء أفضل من الصمت و المشی الی بیته 35
یؤمر بالمعروف رجلان 35
للکفر جناحان 35
قسم اللّه تبارک و تعالی أهل الأرض قسمین 36
صنفان من هذه الأمه إذا صلحا صلحت الأمه و إذا فسدا فسدت الأمه 36
اتقوا اللّه فی الضعیفین 37
ثواب من عال ابنتین أو اختین أو عمتین او خالتین 37
لا یجد ریح الجنه رجلان 37
ما جاء فی ذی وجهین 37
الناس اثنان واحد أراح و آخر استراح 38
الناس اثنان عالم و متعلم 39
خصلتان إحداهما تنسی الذنوب و الأخری تقسی القلوب 39
خصلتان أمان من الجذام 39
الشغل بالعظیمتین 39
الدنیا کلمتان و درهمان 40
لا یکون الرجل فقیها حتّی یکون فیه خصلتان 40
لا خیر فی العیش الا لرجلین 40
لا خیر فی الدنیا الا لاحد رجلین 41
العلم علمان 41
خصلتان عجیبتان اکل رزق اللّه و ادعاء الربوبیه دون اللّه عزّ و جلّ 41

الامر بالمعروف و النهى عن المنكر خلقان من خلق اللّه عزّ و جلّ 42
كان أكثر عباده أبى ذر رحمه اللّه خصلتين 42
المرأه يكون لها زوجان من أهل الجنه لايهما تكون فى الجنه 42
خصمان اختصموا فى ربهم 42
الجواد على وجهين 43
الدينار و الدرهم مهلكان 43
الذهب و الفضه حجران ممسوخان 43
التعوذ من خصلتين 44
فى الشيعه خصلتان 44
للصائم فرحتان 44
ما جاء فى التاجرين إذا صدقا و برا و إذا كذبا و خانا 45
شيئان يروحان بخير و يغدوان بخير 45
بيعان مكروهان 46

فی الجید دعوتان و فی الردی دعوتان 46
من ناصح اللّه عزّ و جلّ أعطی خصلتین 46
من کان فیه خصلتان فهو مؤمن حقا 47
خصلتان من کانتا فیه و الا فاعزب ثمّ اعزب 47
أمران أیهما سبق الی المطلقه المسترابه بانت به 47
التقرب إلی اللّه عزّ و جلّ بخصلتین 48
خصلتان ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر 48
السنه سنتان 48
لا تصلح الصنیعه الا عند ذی خصلتین 48
الاخوان صنفان 49
الناس رجلان 49
أمیران و لیسا بأمیرین 49
شیئان یفسد الناس بهما صلاتهم 50
ما من خطوه أحبّ إلی اللّه من خطوتین 50
ما من جرعه أحبّ إلی اللّه من جرعتین 50
ما من قطره أحبّ إلی اللّه عزّ و جلّ من قطرتین 50
خصلتان ذکرهما إبلیس لنوح علیه السّلام 50
أخوف ما یخاف علی الناس خصلتان 51
النهی عن خصلتین 52

ماءان لم يجيبا نوحا لما دعا المياه 52
الايمان قول و عمل 53
منهومان لا يشبعان 53
خصلتان من حقيقه الايمان 53
المروءه مروءتان 54
خصلتان من الجفاء 54
خصلتان مجلبتان للرزق 54
تجب النفقه على العيال بين المكروهين 54
خصلتان بخصلتين 55
الحياء على وجهين 55
ما يلزم الوالدين من عقوق الولد 55
قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله انا ابن الذبيحين 55
شيئان قائمان و شيئان جاريان 59
شيئان مختلفتان و شيئان متباغضان 59
ثواب من حج حجتين 60
قول الحق فى حالين 60
القتل قتلان و القتال قتالان 60
خصلتان من فعلهما أحبه اللّه عزّ و جلّ من السماء و احبه الناس من الأرض 61
كان لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله خاتمان 61

تحفه الصائم شیئان 61
تقوم الساعه عند ظهور علامتین 62
لا تحل الصدقه لبنی هاشم الا فی وجهین 62
خصلتان من فعلهما فهو سفله 62
ذنبان أحدهما أشدّ من الآخر 62
اتخاذ السعد فی الأسنان یورث خصلتین 63
اکل الأشنان یورث خصلتین 63
رجلان لا تنالهما شفاعه النبیّ صلّی اللّه علیه و آله 63
خلالان یهیجان عرق الجذام 63
الدنیا و الآخره ککفتی المیزان 64
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان 65
ترک النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی امته أمرین 65
السؤال عن الثقلین یوم القیامه 65
کان علی الحسن و الحسین (ع) تعویذان 67
اللیل و النهار مطیتان 67
رجلان جعل اللّه عزّ و جلّ لکل واحد منهما جناحین 68
اثنان اهلکا الناس 68
قول أمیر المؤمنین علیه السّلام قطع ظهری رجلان 69
حرم الحریص خصلتین و لزمته خصلتان 69
صلاتان لم یترکهما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله 69

صنفان لا نصيب لهما فى الإسلام 72

معاداه الرجال لا يخلو صاحبهما من خصلتين 72

ص: 656

يهرم ابن آدم و يشب منه اثنان 73
خصلتان تورث كل واحده منهما خصلتين 73
خصلتان يكرههما ابن آدم 74
كان لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله سكتتان 74
خصلتان لا يجتمعان فى مسلم 75
خصلتان لا يجتمعان فى قلب عبد 75
لا حسد الا فى اثنتين 76
عله محبه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله لعقيل بن أبى طالب حبين 76
أمران سر بهما النبىّ صلّى اللّه عليه و آله 76
نحل النبىّ صلّى اللّه عليه و آله الحسن و الحسين عليهما السلام خصلتين 77
لا سهر بعد العشاء الآخره الا لاحد رجلين 78
اكثر ما يدخل به الأمه النار شيئان 78
لا يجمع اللّه عزّ و جلّ على عبده خوفين و لا أمنين 79
صلاح اول هذه الأمه بخصلتين و هلاک آخرها بخصلتين 79
باب الثلاثه
ثلاثه يدخلهم اللّه الجنه بغير حساب 80
ثلاثه يدخلهم اللّه النار بغير حساب 80
ثلاثه أشياء لا يحاسب اللّه عزّ و جلّ عليها المؤمن 80

ثلاث خصال من کن فیه أو واحده منهن کان فی ظل عرش اللّه عزّ و جلّ 80

ثلاثه أقرب الخلق إلی اللّه یوم القیامه 81

عند وجود ثلاثه اشیاء اجابه الدعاء 81

لا یکون المؤمن مؤمنا حتّی یکون فیه ثلاث خصال 82

ثلاث خصال لا تکون فی المؤمن 82

سأل النبیّ صلّی اللّه علیه و آله ربّه عزّ و جلّ ثلاث خصال فأعطاه اثنتین، و منعه واحده 83

ثلاث درجات و ثلاث کفّارات موبقات و ثلاث منجیات 83

ثلاث من کن فیه زوجه اللّه من الحور العین 75

ثلاثه و ان لم تظلمهم یظلموک 86

ثلاثه لا ینتصفون من ثلاثه 86

ثلاث خصال العبد بینهن 86

ثلاثه حقّ لهم أن یرحموا 86

ثلاثه یبغضهم اللّه عزّ و جلّ 87

ثلاث یحسن فیهن الکذب 87

ثلاث یقبح فیهن الصدق 87

ثلاثه مجالستهم تمیت القلب 87

ثلاث بثلاث 87

واحده بثلاث 88

علامات الکبر ثلاث 88

ثلاث خصال خص بها الأنبياء عليهم السلام و أولادهم و اتباعهم 88

ثلاث خصال فيهن المقت من اللّه تعالى 89

الهديه على ثلاثه وجوه 89

ثلاث خصال لم يعر منها نبى فمن دونه 89

اصول الكفر ثلاثه 90

الدين على ثلاثه وجوه 90

وجوه الاستيذان ثلاثه 91

ثلاثه لا يسلمون 91

خير الناس ثلاثه 91

ثلاث خصال خصله منها تظهر الغنى و خصله تظهر الجمال و خصله تكبت الاعداء 91

ثلاث من سنن المرسلين 92

ثلاثه يجلين البصر 92

الخصال الجميله ثلاث 92

السرف فى ثلاث 93

لعن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ثلاثه 93

فى الجنه درجه لا ينالها الا ثلاثه 93

رفع القلم عن ثلاثه 93

حدیث الثلاثه النفر الذین حلفوا باللات و العزی أن یقتلوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فنهض الیهم علی علیه السّلام 94

فی البر بالاخوان و السعی فی حوائجهن ثلاث خصال 96

النهی عن التغوط فی ثلاثه مواضع 97

فی استقبال الشمس ثلاث خصال ردیه 97

للمسرف ثلاث علامات 97

کل عین باکیه یوم القیامه الا ثلاث أعین 98

جمع الخیر کله فی ثلاث خصال 98

النهی عن ارتداف ثلاثه نفر علی الدابّه 98

حق المسافر أن یقیم علیه أصحابه إذا مرض ثلاثا 99

فی النعل السوداء ثلاث خصال ردیه 99

فی النعل الصفراء ثلاث خصال محموده 99

تعلموا من الغراب ثلاث خصال 99

ثلاثه تکون مع الثلاثه 100

الشوم فی ثلاثه 100

الذین نسوا ما ذکروا به ثلاثه اصناف 100

ثلاثه من حرز اللّه الی أن یفرغ اللّه من الحساب 101

من أعطی ثلاثه لم یحرم ثلاثه 101

النهی عن مشاوره ثلاثه 101

قسم العقل علی ثلاثه اجزاء 102

خيّر آدم عليه السّلام من ثلاث خصال واحده 102
يعتبر عقل الرجل فى ثلاث 103
الشيعه ثلاث 103
امتحان الشيعه عند ثلاث 103
ثلاث خصال من كن فيه فقد استكمل الايمان 104
ثلاثه لا يكلمهم اللّه يوم القيامه و لا ينظر اليهم 106
أوحش ما يكون الخلق فى ثلاثه مواطن 107
الشركاء فى الظلم ثلاثه 107
الساعى قاتل ثلاثه 107
للمؤمن ثلاثه مساكن و للكافر ثلاثه مساكن 108
أيام اللّه عزّ و جلّ ثلاثه 108
ثلاثه يعذبون يوم القيامه 108
ثلاث خصال تبرئ من الكبر 109
يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر من من كانت فيه ثلاث خصال 109
ثلاثه لا ينجبون 110
كفى بالمرء عيبا أن يكون فيه ثلاث خصال 110
من لم يحب عتره النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فهو لاحدى ثلاث 110
أحب الأمور إلى اللّه ثلاثه 111
تكلم النار يوم القيامه ثلاثه 111
ثلاث قاصمات الظهر 111

تطوّل اللّه عزّ و جلّ على عباده بثلاث 112

لا سهر الا فى ثلاث 112

لو لا ثلاث فى ابن آدم ما طأطأ رأسه شى ء 113

جميع شرايع الدين ثلاثه اشياء 113

الفتن ثلاث 113

للمرء المسلم ثلاثه أخلاء 114

أوحى اللّه عزّ و جلّ الى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فى علم على عليه السّلام ثلاث كلمات 115

الرجال ثلاثه 116

الإمامه لا تصلح الا لرجل فيه ثلاث خصال 116

فيمن حج ثلاث حجج 117

فيمن حج بثلاثه نفر من المؤمنين 118

كان فى قميص يوسف ثلاث آيات 118

الظلم ثلاثه 118

تحل الفروج بثلاثه وجوه 119

ترجى النجاه لجميع الأمه الا لاحد ثلاثه 119

أشدّ ساعات ابن آدم ثلاث ساعات 119

لن يعمل ابن آدم عملا أعظم عند اللّه من ثلاثه 120

لا يظعن الرجل الا فى ثلاث 120

الفرش ثلاثه 120

العلامات الثلاث 121

خلق اللّه العبد فى ثلاثه أحوال من أمره 122

الناس ثلاثه 123

ثلاث خصال لا عذر فيها لاحد 123

ثلاث خصال لا يموت صاحبهن حتّى يرى وبالهن 124

ثلاث بهن يكمل المسلم 124

ما جاء على ثلاثه فى وصيه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله لأمير المؤمنين عليه السّلام 124

ثلاثه يرد عليهم الدعاء بلفظ الجماعه 126

يسمت العاطش ثلاثا 126

ثلاث خصال لا يجمعها اللّه لمنافق و لا فاسق 127

ثلاثه من أضياف اللّه و زواره و فى كنفه 127

الشرط فى الحيوان ثلاثه أيّام للمشترى 127

ثلاث لم يجعل اللّه لاحد من الناس فيهن رخصه 128

ما ابتلى المؤمن بشى ء أشدّ عليه من ثلاث 128

لو لا ثلاث لصب اللّه العذاب على عباده صبا 128

ثلاثه ملعونون 129

كانت الحكماء و الفقهاء إذا كاتب بعضهم بعضا كتبوا بثلاث ليس معهن رابعه 129

المؤمن لا تكون سجيته ثلاث 129

ثلاث خصال لمن يؤخذ منه شيئا من دنياه قسرا 130

للّه عزّ و جلّ جنه لا يدخلها الا ثلاثه 131

ثلاث خصال لا تكون فى الشيعه 131

ثلاث خصال من أشدّ ما عمل العباد 131

قول إبليس لعنه اللّه لنوح عليه السّلام اذكرنى فى ثلاثه مواطن 132

قول إبليس لعنه اللّه ما اعيانى فى ابن آدم فلن يعييننى منه واحده من ثلاث 132

ثلاث خصال لا يطيقهن الناس 133

المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال 133

الأيدى ثلاث 133

ثلاث خصال مستحبه 134

المعطون ثلاثه 134

لا تصلح المسأله الا فى ثلاث 135

ثلاث خصال تطوّل اللّه بها على ابن آدم 136

لا یکون العبد مشرکا حتّی یفعل احدی ثلاث خصال 136
لم تعط هذه الأمه أقل من ثلاث 137
جهد البلاء فی ثلاثه 137
لبس فی هذه الأمه ثلاثه أشیاء 137
لا تدخل الملائکه بیتا فیه ثلاثه أشیاء 138
ثلاثه یشترکون فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر 138
أعطی اللّه عزّ و جلّ المؤمن ثلاث خصال 138
یحذر علی الدین ثلاثه 139
سؤال الدیرانی جعفر بن محمّد علیه السّلام عن ثلاث خصال 139
ما عجت الأرض الی ربها عزّ و جلّ یوم کعجیجها من ثلاثه 141
ثلاثه لا یتقبل اللّه لهم بالحفظ 141
ثلاثه یستظلون بظل عرش اللّه یوم القیامه 141
ثلاثه یشکون إلی اللّه عزّ و جلّ 142

قراء القرآن ثلاثه 142

لا تشد الرحال الا الى ثلاثه مساجد 143

فى الفجل ثلاث خصال 144

ثلاثه لا تضر 144

النبىّ صلّى اللّه عليه و آله زعيم بثلاثه بيوت فى الجنه لمن ترک ثلاث خصال 144

أمر أمير المؤمنين عليه السّلام بقتال ثلاث فرق 145

ثلاث من لم تكن فيه فليس من اللّه عزّ و جلّ و لا من رسوله 145

للّه عزّ و جلّ حرمات ثلاث 146

حقيقه الايمان ثلاث خصال 146

الحاجّ على ثلاثه وجوه 147

النهى عن ثلاث خصال 147

يكره السواد الا فى ثلاثه أشياء 148

ما يعبأ بمن يؤم البيت إذا لم يكن فيه ثلاث خصال 148

الضيافه ثلاثه أيّام 148

ثلاث لا يغل عليهن قلب امرئ مسلم 149

قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله ثلاث اقسم أنهن حقّ 150

ليس يتبع الرجل بعد موته الا ثلاث خصال 151

لا يسكن اللّه عزّ و جلّ جنته ثلاثه اصناف 151

الا باء ثلاثه 152

أعطى المؤمن ثلاث خصال 152
أحق الناس بتمنى ثلاثه أشياء نفر 152
الأمور ثلاثه 153
السراق ثلاثه 153
الملائكه على ثلاثه اصناف 153
الجن على ثلاثه أجزاء 154
الانس على ثلاثه أجزاء 154
ثلاثه لا يصلى خلفهم 154
ثلاثه لا يؤكلن فيسمن 155
ثلاثه يؤكلن فيهزلن 155
جميع أحكام المسلمين تجرى على ثلاثه أوجه 155
ثلاثه مقرون بها ثلاثه 156
ثلاثه يشفعون إلى اللّه عزّ و جلّ فيشفعون 156
أول من سوهم عليه ثلاثه 156
السفرجل فيه ثلاث خصال 157
فى البصل ثلاث خصال 157
لا رقّى الا فى ثلاثه 158
ثلاث خصال من علامات الفقه 158
يكره النفخ فى ثلاثه أشياء 158
ثلاث خصال من كن فيه فهو فى جهنم 158

من كسب ما لا من غير حله سلط اللّه عليه ثلاثه اشياء 159
ثلاثه للمؤمن فيهن راحه 159
من سعاده المرء أن يكون له ثلاثه أشياء 159
ثلاثه لا يستجاب لهم دعوه 160
صيام السنه ثلاثه أيّام من كل شهر 160
لهو المؤمن فى ثلاثه أشياء 161
من اجتمعت له ثلاث خصال فكانما حيزت له الدنيا 161
ضرب النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فى الخندق بالمعول ثلاث مرّات و كبر ثلاث مرّات 162
أحب الاعمال إلى اللّه عزّ و جلّ ثلاثه 163
أشدّ ما يتخوف على امتى ثلاثه أشياء 163
من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فلا يفعل ثلاثه اشياء 163
التخوف على الأمه من ثلاث خصال 164
حبب الى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله من الدنيا ثلاث 165
كان الصادق عليه السّلام لا يخلو من احدى ثلاث 167
ينتفع زائر الرضا عليه السّلام فى ثلاث مواطن 167
الاعمال على ثلاثه أحوال 168
أمر الباقر عليه السّلام ابنه الصادق عليه السّلام بثلاث و نهاه عن ثلاث 169

اذا قام القائم علیه السّلام حکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله 169
قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله لسلمان الفارسیّ (ره) ان لک فی علتک ثلاث خصال 170
قول عمر أتوب إلی اللّه من ثلاث 170
قول أبو بکر لا آسی من الدنیا الا علی ثلاث فعلتها وددت أنیترکتها 171
قول عبد اللّه بن مسعود علماء الأرض ثلاثه 173
ثلاثه لم یکفروا بالوحی طرفه عین 174
ثواب من کن له ثلاث بنات فصبر علیهن 174
ثلاثه یشکون إلی اللّه عزّ و جلّ یوم القیامه 174
رفع القلم عن ثلاثه 175
الشح یولد ثلاث خصال مذمومه 175
بدء أمر النبیّ صلّی اللّه علیه و آله من ثلاثه 177
ثلاث خصال من فعلهن فله ما للمسلمین و علیه ما علیهم 177
ثلاثه أشیاء کل واحد منها جزء من خمسه و أربعین جزءا من النبوّه 178
الایمان ثلاثه أشیاء 178
ثلاثه لا یدخلون الجنه 179
فیمن مات له ثلاثه أولاد 180
ثواب ثلاث خصال: اسباغ الوضوء و افشاء السلام و صدقه السر 180
ثلاثه اخوه بین کل واحد منهم و بین الذی یلیه عشر سنین 181
ذل الناس بعد ثلاثه أشیاء 181

فی السؤال ثلاث خصال، و شر الناس ثلاثه 182
لا هجره فوق ثلاث 183
ثلاثه من سعاده المسلم 183
ثلاثه لا یکلمهم اللّه عزّ و جلّ 184
الصدیقون ثلاثه 184
اصحاب الرقیم ثلاثه 184
أحب الاعمال إلی اللّه عزّ و جلّ ثلاثه 185
الناس ثلاثه 186
ذکر النور الذی جعل ثلاثه أثلاث 187
الناس یعبدون اللّه عزّ و جلّ علی ثلاثه أوجه 188
ضمن أمیر المؤمنین من أضافه ثلاث خصال 188
ثلاث کن فی أمیر المؤمنین علیه السّلام 189
جرت فی بریره مولاه عائشه ثلاث من السنن 190
ثلاثه کانوا یکذبون علی رسول اللّه 190
ثلاثه ملعونون: قائد و سائق و راکب 191
ثلاثه لا أدری أیهم أعظم جرما 191
جرت فی البراء بن معرور الأنصاریّ ثلاث من السنن 192
جرت فی صفوان بن أمیّه الجمحی ثلاث من السنن 193
لسعد بن معاذ ثلاثه مواقف فی الإسلام 193
حمله العلم علی ثلاثه اصناف 194

ثلاثه من عازهم ذلّ 195
الناس فی القدر علی ثلاثه أوجه 195
باب الأربعه
قول النبیّ أربعه أنا الشفیع لهم یوم القیامه 196
عقوبه من أطاع امرأته فی أربعه اشیاء 196
أربعه لا ترد لهم دعوه 197
قوام الدین بأربعه 197
غفر اللّه لرجل کان سهلا فی أربعه أحوال 197
مطلوبات الناس فی الدنیا الفانیه أربعه 198
لا یؤمن عبد حتّی یؤمن بأربعه 198
کان لأمیر المؤمنین علیه السّلام أربعه خواتیم 199
أربع سور شیبت النبیّ صلّی اللّه علیه و آله 199
اعتمر النبیّ صلّی اللّه علیه و آله أربع عمر 200
یعرف الامام باربع خصال 200

قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فضلت بأربع 201
خیر الصحابه أربع 201
خیر السرایا أربعمائه 201
خیر الجیوش أربعه آلاف 201
من أعطی أربعا لم یحرم أربعا 202
أربعه أشیاء اعطیت سمع الخلائق 202
أربعه لا ینظر اللّه الیهم یوم القیامه 203
الرکبان یوم القیامه أربعه 203
أربع خصال سألت عجوز بنی إسرائیل موسی علیه السّلام 205
أفضل نساء أهل الجنه أربع 205
أربع أشیاء من قواصم الظهر 206
الاطلاعات الاربع من اللّه عزّ و جلّ الی الدنیا 206
قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله لعلی علیه السّلام انی رأیت اسمک مقرونا الی اسمی 207
لا یحتمل حدیث أهل البیت الا أربعه 207
من عامل الناس مجتنبا لثلاث خصال وجبت له علیهم أربع خصال 208
أربع أبیات شعر لابلیس أجاب بها آدم علیه السّلام 208
ان اللّه تبارک و تعالی أخفی أربعه فی أربعه 209
قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله لا تکرهوا أربعه فانها لاربعه 210
لأمیر المؤمنین علیه السّلام أربع مناقب لم یسبقه الیها عربی 210

قول معاويه لابن عبّاس أنى لاحبک لخصال أربع مع مغفرتى لک خصالا لا أربعا 211

وجوه الذنوب أربعه 215

ثواب من حج أربع حجج 215

أربع لا يجزن فى أربعه 216

الطعام إذا جمع أربع خصال فقدتم 216

لولد الزنا أربع علامات 216

أوصى اللّه عزّ و جلّ موسى عليه السّلام بأربعه اشياء 217

كان لأمير المؤمنين عليه السّلام إذا توجّه فى سريه أربع خصال 217

العجب لمن يفزع من أربعه كيف لا يفزع الى أربعه 218

أربعه كتموا الشهاده لأمير المؤمنين عليه السّلام بالولايه فاستجاب اللّه دعاءه عليهم 219

ما فيه الأمان من أربع خصال فى الدنيا و الكلمات الاربع للآخره 220

أربعه من الوسواس 221

أربعه لا يشبعن من أربعه 221

أربع خصال من كن فيه كان فى نور اللّه الأعظم 222

أربع خصال من كن فيه كمل إسلامه 222

أربع كلمات حكم 223

أربع خصال بأربعه أبيات فى الجنه 223

أربع خصال من كن فيه بنى اللّه عزّ و جلّ له بيتا فى الجنه 223

من سلم من أربع خصال فله الجنه 223

أربعه ينظر اللّه عزّ و جلّ اليهم يوم القيامه 224
أربع خصال لا تبتلى الشيعه بها 224
أربع خصال من كن فيه كان فى كنف اللّه 225
ان اللّه عزّ و جلّ اختار من كل شى ء أربعه 225
أربع خصال يتولد منها الغم 225
أربع خصال لا تزال فى امه محمد (ص) 226
بنى الجسد على أربعه اشياء 226
قوام الإنسان و بقاؤه بأربعه، و النيران أربعه 227
أربع خصال يفسدن القلب و ينبتن النفاق 227
كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يحب أربع قبائل و يبغض أربع قبائل 227
أربع خصال يمتن القلب 228
لا تخلو الأرض من أربعه من المؤمنين 228

أربع خصال يستغنى بها عن الطبّ 228
أربع خصال لا تكون فى مؤمن 229
أخذ اللّه عزّ و جلّ ميثاق المؤمن على أربعه 229
لا ينفک المؤمن من أربع خصال 229
أربعه أسرع شى ء عقوبه 230
أربعه لا تدخل واحده منهن بيتا إلا خرب 230
الأشياء التى كل واحده منها على أربعه 231
كتب نجده الحرورىّ الى ابن عبّاس يسأله عن أربعه أشياء 235
العلامات فى الشيب فى أربعه مواضع 235
الناس أربعه 236
بين الحق و الباطل أربع أصابع 236
كنز اليتيمين أربع كلمات 236
أربعه لا يسلم عليهم 237
أربعه يضئن الوجه 237
أحب الصحابه إلى اللّه عزّ و جلّ أربعه 238
تحرم النار على أربعه يوم القيامه 238
أربعه القليل منها كثير 238
المبادره باربع قبل أربع 238
علم الناس كلهم موجود فى أربع 239

يلزم الحق للامه فى أربع 239
الجهاد على أربعه أوجه 240
للعبد أربع أعين 240
أربع خصال أفضل من كل شى ء 241
النساء أربع 241
أربع خصال من سنن المرسلين 242
أربعه لا تقبل لهم صلاه 242
اذا فشت أربعه ظهرت أربعه 242
أربع من علامات الشقاء 242
جمع اللّه عزّ و جلّ الكلام لآدم عليه السّلام فى أربع كلمات 243
النهى عن مصادقه أربعه و مؤاخاتهم 244
يؤجر فى العلم أربعه 244
لا يماكس فى أربعه أشياء 245
أربع خصال تحدث فى الرقيق خيار سنه 245
خير المال أربعه أشياء 245
أربع صلوات يصليها الرجل فى كل ساعه 247
القضاه أربعه 247
يجبر الرجل على نفقه أربعه 247
ملوک الأنبياء فى الأرض أربعه 248
فى الشمس أربع خصال 248

الدواء أربعه 249
أربعه يعدلن الطبائع 249
فى الكراث أربع خصال 249
علامات الدم أربع 250
أربعه أنهار من الجنه 250
النهى عن أربع كنى 250
خير الأسماء أربعه و شر الأسماء أربعه 250
النهى عن أربعه اشياء و عن أربعه ظروف 251
الامر بدفن أربعه اشياء 251
أربع خصال من أخلاق الأنبياء 251
أربعه يجب عليهم التمام فى سفر كانوا أو فى حضر 252
من مخزون علم اللّه عزّ و جلّ الاتمام فى أربعه مواطن 252
العزائم التى يسجد فيها أربع سور 252
لا تزول قدما عبد يوم القيامه حتّى يسأل عن أربع 253
أمر النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بحب أربعه 253
أول أربعه يدخلون الجنه 254
أربع من كن فيه فهو منافق 254
ملک الأرض كلها أربعه مؤمنان و كافران 255

أتى الناس الحديث من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من أربعه ليس لهم خامس 255

أربع خصال لا غنى بالناس عنها فى شهر رمضان 259

لم تبهم البهائم عن أربعه 260

خلق اللّه عزّ و جلّ الخيل من أربعه أشياء 260

الرياح الاربع 260

الناس على أربعه أصناف 262

النوم على أربعه وجوه 262

رن إبليس لعنه اللّه أربع رنات 263

أربعه يذهبن ضياعا 263

قول الصادق عليه السّلام للمسلمين أربعه اعياد 264

قول اللّه لإبراهيم عليه السّلام (فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ) 264

أربع خصال يبغض اللّه عزّ و جلّ من كن فيه 266

باب الخمسه

خمس ما أثقلهنّ فى الميزان 267

خمسه أشياء أمر اللّه عزّ و جلّ فيها نبيّا من أنبيائه بخمسه أشياء مختلفه 267

فى المشط خمس خصال 268

علامات المؤمن خمس 269

خمس من خمسه محال 269

خمس بخمسين 269
الكلمات التى تلقاها آدم من ربّه فتاب عليه خمس 270
خمس خصال تورث البرص 270
قول الصادق عليه السّلام خمس هن كما أقول 271
خمس من السنن فى الرأس و خمس فى الجسد 271
قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله خمس لا أدعهن حتّى الممات 271
الشوم للمسافر فى خمسه 272
البكاءون خمسه 272
الكبائر خمس 273
بعث اللّه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بخمسه أسياف 274
حدود الصداقه خمسه 277
المؤمن يتقلب فى خمسه من النور 277
الدعائم التى بنى عليها الإسلام خمس 277
أسماء مكّه خمسه 278
فرض اللّه عزّ و جلّ على العباد فى اليوم و الليله خمس صلوات 278
المستهزءون بالنبى (ص) خمسه 278
الصلاه على الميت خمس تكبيرات 280
أنواع الخوف خمسه 281
خمس خصال يحبها اللّه عزّ و جلّ و رسوله (ص) 282
لا يجتمع المال الا بخصال خمس 282

ثواب من حج خمس حجج 282
يحتج اللّه عزّ و جلّ يوم القيامه على خمسه 283
يكره أكل خمسه أشياء من الشاه 283
خمس خصال من لم تكن فيه واحده منهن فليس فيه كثير مستمتع 284
لا تعاد الصلاه الا من خمسه 284
لم يقسم بين العباد أقل من خمس خصال 285
خمسه أشياء ليس لا بليس لعنه اللّه فيهن حيله 285
من اتجر فليجتنب خمس خصال 285
خمسه أشياء تفطر الصائم 286
قول على عليه السّلام خصصنا بخمسه 286
خمسه خلقوا ناريين 286
خمسه يجتنبون على كل حال 287
درجات العلم خمسه 287
خمس صناعات مكروهه 287
خمسه لا يعطون من الزكاه 288
لا يكون جماعه بأقل من خمسه 288

خمس من فاكهه الجنه فى الدنيا 289

نهى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عن خمسه أشياء 289

خمسه لم يطلع اللّه عليها أحدا من خلقه 290

يعرف كمال دين المسلم بخمس خصال 290

ما يجب فيه الخمس خمس 290

خمسه أنهار فى الأرض كراها جبرئيل عليه السّلام برجله 291

البقره فى الاضحيّه تجزى عن خمسه لان الذين أمرهم اللّه بذبح البقره فى بنى إسرائيل كانوا خمسه 292

أعطى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله خمسا لم يعطها أحد قبله 292

أعطى اللّه عزّ و جلّ نبيه محمّدا (ص) خمسا و أعطى عليا عليه السّلام خمسا 293

حق الحياء من اللّه عزّ و جلّ فى خمس خصال 293

شفع اللّه عزّ و جلّ نبيه (ص) فى خمسه 293

قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله من يضمن لى خمسا اضمن له الجنه 294

قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله أعطيت فى على خمسا 295

طوبى لمن كان فيه خمس خصال 295

شيعه جعفر بن محمّد عليه السّلام من اجتمع فيه خمس خصال 295

خمسه لا ينامون 296

فى جهنم رحى تطحن خمسه 296

النهى عن قتل خمسه و الامر بقتل خمسه 297

خمسه ملعونون 297
ما من عمل يوم النحر أفضل من خمس خصال 298
خمس خصال من عدمت فيه لم يكن فيه كثير مستمتع 298
فى الديک الابيض خمس خصال 298
خمسه لا يستجاب لهم 299
الامر بتمجيد اللّه عزّ و جلّ فى خمس كلمات 299
اولو العزم من الرسل خمسه 300
خمسه ينتظر بهم الى أن يتغيروا 300
خمسه مساجد بالكوفه ملعونه و خمسه مباركه 300
النهى عن الصلاه فى خمسه مساجد بالكوفه 301
خمسه يجب عليهم التمام فى السفر 302
للرجل أن يرى من المرأه التى ليست له بمحرم خمسه أشياء 302
تفتح أبواب السماء فى خمسه مواقيت 302
الجنه تشتاق الى خمسه 303
خمس يطلقن على كل حال 303
علامات خروج القائم عليه السّلام خمس 303
ليس بين خمس من النساء و بين أزواجهن ملاعنه 304
الكلمات التى ابتلى إبراهيم ربّه بهن فأتمهن خمس 304
كتب أمير المؤمنين عليه السّلام الى عماله بخمس خصال 310
خمس من الفطره 310

خمس مناقب لأمير المؤمنين عليه السّلام 311

خمسه أشياء يجب الاخذ فيها على القاضى بظاهر الحكم 311

السباق الخمسه 312

سن عبد المطلب فى الجاهليه خمس سنن اجراها اللّه عزّ و جلّ فى الإسلام 312

لا وليمه الا فى خمس 313

سأل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ربّه عزّ و جلّ فى على عليه السّلام خمس خصال 314

خمسه لو رحل الناس فيهن ما قدروا على مثلهن 315

فى يوم الجمعه خمس خصال 315

كراهه التزويج بخمس 316

خیار العباد الذین یفعلون خمس خصال 317

فی القول الحسن خمس خصال 317

اعطیت امه محمد (ص) فی شهر رمضان خمسا لم یعطهن امه نبی قبله 317

یفر یوم القیامه خمسه من خمسه 318

خمسه من الأنبیاء تکلموا بالعربیه 319

خمسه من شر خلق اللّه عزّ و جلّ 319

باب السته

فی هذه الأمه ست خصال 320

فی الزنا ست خصال 320

قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله تقبلوا لی بست خصال أتقبل لکم بالجنه 321

ست خصال من فعلهن دخل الجنه 321

سته من الأنبیاء علیهم السلام لکل واحد منهم اسمان 322

سته لم یرکضوا فی رحم 322

ست خصال ینتفع بها المؤمن بعد موته 323

ست کلمات مکتوبه علی باب الجنه 323

ست خصال من المروءه 324

یقسم الخمس سته أسهم 324

سته أشیاء لیس للعباد فیها صنع 325

ان اللّه عزّ و جلّ يعذب سته بست خصال 325
ست خصال لا تكون فى المؤمن 325
سته لا يسلم عليهم 326
ست عجيبات 326
النهى عن قتل سته 326
ست خصال كرهها اللّه عزّ و جلّ لنبيه (ص) و الأوصياء من ولده و اتباعهم 327
المحمديه السمحه ست خصال 328
سته لا ينجبون 328
لا بأس بالعزل فى سته وجوه 328
الحكره فى سته أشياء 329
التعوذ من ست خصال 329
سته أشياء من السحت 329
أول ما عصى اللّه تعالى به ست خصال 330
للدابّه على صاحبها ست خصال 330
سته لا ينبغى أن يسلم عليهم 330
سته لا ينبغى لهم أن يأموا 330
سته أشياء فى هذه الأمه من اخلاق قوم لوط 330
تفسير كلمات هن أصل الهجاء 331
المجنون من فيه ست خصال 332

من السنه التوجه فی ست صلوات 333
ینزع عن الشهید سته أشیاء و یترک علیه ما سوی ذلک 333
الناس علی ست فرق 333
من أحبّ رجلا فلیجتنب معه خصال ست 334
أهبط اللّه عزّ و جلّ الی إبراهیم علیه السّلام خاتما فیه سته احرف 335
أعفی اللّه عزّ و جلّ الشیعه من ست خصال 336
خاصم أمیر المؤمنین الناس بست خصال 336
سته دعوتهم مردوده 337
سته ملعونون 338
کمال الرجل بست خصال 338
الناس علی ست طبقات 338
المجلد الثانی باب السبعه
ورد الامر بدفن سبعه اشیاء 340
نهی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عن سبع و امر بسبع 340
حرم من الشاه سبعه أشیاء 341
أعطی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی علیّ علیه السلام سبع خصال 342

قول النبیّ صلّی اللّه علیه و آله طوبی ثمّ طوبی سبع مرّات لمن لم یرنی و آمن بی 342
سبعه فی ظل عرش اللّه یوم القیامه 342
فی الزبیب سبع خصال 343
سبعه جبال تطایرت یوم موسی (ع) 344
أسماء السماوات السبع و ألوانها 344
أوصی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أبا ذر بسبع 345
سبعه من کن فیه فقد استکمل حقیقه الایمان 345
من صام شهر رمضان وجبت له سبع خصال 346
سبعه من أشهر الناس عذابا یوم القیامه 346
تکبیرات الافتتاح سبع 347
یقر أقل هو اللّه أحد و قل یا أیها الکافرون فی سبع مواطن 347
تبع حکیم حکیما سبع مائه فرسخ فی سبع کلمات 348
سبعه یفسدون اعمالهم 348
السجود علی سبعه أعظم 349
لعن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبعه 349
للمؤمن علی المؤمن سبعه حقوق 350
الکافر یأکل فی سبعه أمعاء 351
المؤمن الذی یجتمع فیه سبع خصال 351
المؤمنون علی سبع درجات 352

لا يدخل حلاوه الايمان قلوب سبعه 352
سبعه من العلماء فى النار 352
سبعه أشياء خلقها اللّه لم تخرج من رحم 353
وضع اللّه تعالى الإسلام على سبعه أسهم 354
سبع خصال أعطاها اللّه عزّ و جلّ نبيه 355
البقره و البدنه تجزيان عن سبعه نفر 356
الشمس سبعه أطباق و القمر سبعه أطباق 356
الدنيا سبعه أقاليم 357
سبعه مواطن ليس فيها دعاء موقّت 357
سبعه لا يقرءون القرآن 357
نزل القرآن على سبعه أحرف 358
خلق اللّه عزّ و جلّ فى الأرض منذ خلقها سبعه عالمين 358
لا يكون فى السموات و الأرض شى ء الا بسبعه 359
كبر النبىّ صلّى اللّه عليه و آله على النجاشىّ لما مات سبعا 359
اذا غضب اللّه عزّ و جلّ على امه و لم ينزل 359
بها العذاب أصابها بسبعه أشياء 360
حب النبىّ و أهل بيته عليهم السلام ينفع فى سبعه مواطن 360
ما روى من طريق العامّه ان الأرض خلقت لسبعه 360
للنار سبعه أبواب 361
يحاج على عليه السّلام الناس يوم القيامه بسبع خصال 362

الاخوات من أهل الجنه سبع 363

الكبائر سبع 363

امتحان اللّه عزّ و جلّ اوصياء الأنبياء فى حياه الأنبياء فى سبعه مواطن و بعد وفاتهم فى سبعه مواطن 364

ما جاء فى الأيّام السبعه و أسمائها 382

ما جاء فى الاحد و ما بعده 383

ما جاء فى يوم الاثنين 384

ما جاء فى يوم الثلثاء 385

ما جاء فى يوم الاربعاء 386

ما جاء فى يوم الخميس 389

ما جاء فى يوم الجمعه 390

ما جاء فى يوم السبت 393

معنى الحديث الذى روى عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال: لا تعادوا الأيّام فتعاديكم 394

كان لبث آدم و حواء (ع) فی الجنه حتّی أخرجهما منها سبع ساعات 396

فی الشیعه سبع خصال 397

لعن رسول اللّه أبا سفیان فی سبعه مواطن 397

الصنادیق السبعه فی النار 398

ابتلی أیوب (ع) سبع سنین بلا ذنب 399

الملائکه علی سبعه أصناف و الحجب سبعه 400

صلی أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب (ع) فبل الناس بسبع سنین 401

تنزلت الشیاطین علی سبعه من الغلاه 402

أخبر جبرئیل علیه السّلام عن اللّه عزّ و جلّ أنه قد أعطی شیعه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و محبیه سبع خصال 402

من روی أن أهل البیت الذین نزلت فیهم آیه التطهیر سبعه علیهم السلام 403

سبعه لا یقصرون الصلاه 403

الذکر مقسوم علی سبعه أعضاء 404

کان لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبعه أولاد 404

باب الثمانیه

ینبغی أن یکون فی المؤمن ثمان خصال 406

ثمانیه لا تقبل لهم صلاه 407

حمله العرش ثمانیه 407

للجنه ثمانیه أبواب 407

لا يجوز أن يكون سمک البيت فوق ثمانيه أذرع 408

ثمانيه ليسبوا من الناس 409

من اختلف الى المسجد أصاب احدى ثمان خصال 409

ثمانيه ان اهينوا فلا يلوموا الا أنفسهم 410

تجنب المساجد ثمانيه أشياء 410

الايمان ثمان خصال 411

الكبائر ثمان 411

لعلى عليه السّلام ثمان خصال 412

باب التسعه

تسعه خصال أعطاها اللّه عزّ و جلّ نبيّه محمّد (ص) 413

أعطى شيعه على عليه السّلام و محبوه تسع خصال 413

لفاطمه (ع) بنت محمد (ص) عند اللّه تسعه أسماء 414

أعطى اللّه عزّ و جلّ أمير المؤمنين تسعه أشياء لم يعطها أحدا قبله سوى محمد (ص) 414

أعطى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فى على عليه السّلام تسع خصال 415

تسعه أشياء لها تسع آفات 416

فى التمر البرنى تسع خصال 416

رفع عن هذه الأمه تسعه أشياء 417

النهى عن تسعه أشياء 417

يؤجل المذنب تسع ساعات 418

الأئمّه من ولد الحسين بن علىّ عليه السلام تسعه 319
قبض النبىّ صلّى اللّه عليه و آله عن تسعه نسوه 419
تسع كلمات تكلم بهن أمير المؤمنين عليه السّلام 420
حدّ بلوغ المرأه تسع سنين 420
المطلقه للعده لا تحلل لزوجها بعد تسع تطليقات أبدا 421
الزكاه على تسعه أشياء 421
وضعت الجمعه عن تسعه 422
تسعه أشياء تورث النسيان 422
ذكر التسع الآيات التى أعطى اللّه عزّ و جلّ موسى عليه السّلام 423
الذين يقبلون مع القائم عليه السّلام الى أن يجتمع له العدد يكونون من تسعه أحياء 424

باب العشره
أسماء النبیّ صلّی اللّه علیه و آله عشره 425
ینبغی أن یکون الاختلاف الی الأبواب لعشره أوجه 426
ان اللّه تعالی قوی العقل بعشره أشیاء 427
عشر خصال من صفات الامام علیه السّلام 428
کانت لعلی علیه السّلام من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عشر خصال 428
بشاره شیعه علی علیه السّلام و أنصاره بعشر خصال 430
عشر خصال من المکارم 431
لا تقوم الساعه حتّی تکون عشر آیات 431
عشر خصال جمعها اللّه عزّ و جلّ لنبیه و أهل بیته (ع) 432
عشر خصال من لقی اللّه عزّ و جلّ بهن دخل الجنه 432
لا یکون المؤمن عاقلا حتّی یکون فیه عشر خصال 433
لا یؤکل من الشاه عشره أشیاء 433
عشره أشیاء من المیته ذکیه 434
لا یطمعن عشره فی عشر خصال 434
عشره مواضع لا یصلی فیها 434
عشره لا یدخلون الجنه 435
العافیه عشره أجزاء 437
عشره یفتنون أنفسهم و غیرهم 437

الزهد عشره أجزاء 437
تحرم من الإماء عشره 438
الشهوه عشره أجزاء 438
الحياء عشره اجزاء 438
يفرق بين الصبيان و النساء فى المضاجع لعشر سنين 439
للمرأه صبر عشره رجال 439
عشره أشياء بعضها أشدّ من بعض 440
فى البطيخ عشر خصال مجتمعه 443
النشوه فى عشره أشياء 443
الصلاه على عشره أوجه 444
فى الشيعه عشر خصال 444
لعن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى الخمر عشره 444
ثواب من صام عشره أشهر من رمضان 445
ثواب من حج عشر حجج 445
البركه عشره أجزاء 445
عشر آيات بين يدى الساعه 446
بنى الإسلام على عشره أسهم 447
الايمان عشر درجات 447
ثواب من أذن عشر سنين محتسبا 448
فى السواک عشر خصال 449

آیات الساعه عشر 449

کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یطوف باللیل و النهار عشر أسباع 449

فیمن واقع امرأه فی یوم من شهر رمضان عشر مرّات 450

عشر کلمات عظات 450

کفر باللّه العظیم من هذه الأمه عشره 450

الازلام التی کان أهل الجاهلیه یستقسمون بها عشره 451

ما فرض علی کل مسلم أن یقوله کل یوم قبل طلوع الشمس عشر مرّات و قبل غروبها عشر مرّات 452

بنو عبد المطلب عشره و العباس 452

أبواب الاحد عشر

أسماء الکواکب الاحد عشر التی رآها یوسف 454

أسماء زمزم احدی عشر 455

أبواب الاثنى عشر

باب الواحد الى اثنى عشر 456

شر الاولين و الآخرين اثنا عشر 457

معرفه زوال الشمس فى كل شهر من الشهور الاثنى عشر الروميه 460

الذين انكروا على أبى بكر جلوسه فى الخلافه 461

أخرج اللّه عزّ و جلّ من بنى إسرائيل اثنى عشر سبطا و نشر من الحسن و الحسين (ع) اثنى عشر سبطا 465

الخلفاء و الأئمّه بعد النبىّ صلّى اللّه عليه و آله اثنا عشر عليهم السلام 466

فى السواک اثنتا عشره خصله 480

حديث الحجب اثنا عشر 481

لاهل التقوى اثنتا عشره علامه 483

لا يسلم على اثنى عشر 484

استقبل النّبى (ص) جعفر بن أبى طالب عليه السّلام لما انصرف من الحبشه اثنتى عشره خطوه 484

فى التابوت الاسفل من النار اثنا عشر 485

فى المائده اثنتا عشره خصله 485

الشهور اثنا عشر شهرا 486

ساعات الليل اثنتا عشره ساعه و ساعات النهار كذلک 488

البروج اثنا عشر، و البر اثنا عشر 489

البحور اثنا عشر و العوالم اثنا عشر 489

حدیث الدراهم الاثنی عشر التی اهتدیت الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله 490

النقباء اثنا عشر 491

أبواب الثلاثه عشر

المسوخ ثلاثه عشر صنفا 493

حد بلوغ الغلام ثلاث عشره سنه الی أربع عشره سنه 495

ثلاث عشره خصله من فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام 496

أبواب الأربعه عشر

فی الخضاب أربع عشره خصله 497

الغسل فی أربعه عشر موطنا 498

أصحاب العقبه أربعه عشر رجلا 499

أبواب الخمسه عشر

اذا عملت الأمه خمسه عشر خصله حل بها البلاء 500

یؤدب الصبی علی الصوم ما بین خمس عشره سنه الی ست عشره سنه 501

التکبیر فی أیّام التشریق بمنی فی دبر خمس عشره صلاه 502

ثواب من صام خمسه عشر یوما من رجب 502

السنه فی النوره فی کل خمسه عشر یوما 503

أبواب السته عشر

من حقّ العالم ست عشره خصله 504

ست عشره خصله تورث الفقر 504

سبع عشره خصله تزيد فى الرزق 504

ست عشره خصله من الحكم 505

سته عشر صنفا من امه محمد (ص) لا يحبون أهل بيته و يبغضونهم و يعادونهم 506

باب السبعه عشر

الغسل فى سبعه عشر موطنا 508

ص: 670

باب الثمانيه عشر
لأمير المؤمنين عليه السّلام ثمانى عشره منقبه 509
ما وبخ اللّه عزّ و جلّ به ابن ثمان و عشره سنه 509
أبواب التسعه عشر
تسعه عشر حرفا فيها فرج للداعى بهن من الآفات 510
وضع عن النساء تسعه عشر شيئا 511
ذكر تسع عشره مسئله سأل عنها الصادق عليه السّلام الطبيب الهندى 511
أبواب العشرين و ما فوقه
فى حبّ أهل البيت عليهم السلام عشرون خصله 515
للمؤمن على اللّه عزّ و جلّ عشرون خصله 516
ثواب من حج عشرين حجه 516
ذكر ثلاث و عشرين من الخصال المحموده التى وصف بها علىّ بن الحسين (ع) 517
ما جاء فى ليله احدى و عشرين و ثلاث و عشرين من شهر رمضان 519
النهى عن أربع و عشرين خصله 520
صلاه الجماعه أفضل من صلاه الفرد بخمس و عشرين درجه 521
فى الصلاه تسع و عشرون خصله 522
فى العلم تسع و عشرون خصله 522
الخصال التى سأل عنها أبو ذرّ رحمه اللّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله 523

أبواب الثلاثين و ما فوقه

للامام عليه السّلام ثلاثون علامه 527

شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص أبدا 529

الفروج المحرمه فى الكتاب و السنه على أربع و ثلاثين وجها 532

فرض اللّه تبارک و تعالى على الناس من الجمعه الى الجمعه خمسا و ثلاثين صلاه 533

أبواب الأربعين و ما فوقه

شارب الخمر لا تقبل صلاته أربعين يوما 534

الصوم على أربعين وجها 534

فيمن قدم أربعين رجلا من إخوانه فى دعائه ثمّ دعا لنفسه 537

فيمن شهد له بعد موته أربعون رجلا من المؤمنين بالخير 538

فى النهى عن ترک حلق العانه فوق أربعين يوما 538

الأرض تنجس من بول الأغلف أربعين صباحا 538

فيمن اتخذ جاريه فلم يأتها فى كل أربعين يوما ثمّ أتت محرما 539

ديه كلب الصيد أربعون درهما 539

أملى اللّه تبارک و تعالى لفرعون بين كلمتيه أربعين سنه 539

استغفار يغفر به أربعون كبيره 540

الرحم تلتقى فى أربعين أبا 540

اذا قام القائم (ع) جعل اللّه عزّ و جلّ قوه الرجل من الشيعه قوه أربعين رجلا 541

فيمن حفظ أربعين حديثا 541

حريم المسجد أربعون ذراعا و الجوار أربعون دارا من أربعه جوانبها 544
فيمن عمر أربعين سنه فما فوقها 544
ثواب من حج أربعين حجّه 548
احتجاج أمير المؤمنين (ع) على أبى بكر بثلاث و أربعين خصله 548
ص: 671

احتجاج أمير المؤمنين (ع) بمثل هذه الخصال على الناس يوم الشورى 553

أبواب الخمسين و ما فوقه

الحقوق الخمسون التى كتب بها على بن الحسين (ع) الى بعض أصحابه 564

خمسون خصله من صفات المؤمن 571

ثواب من حج خمسين حجه 571

أبواب السبعين و ما فوقه

لأمير المؤمنين (ع) سبعون منقبه لم يشركه فيها أحد من الأئمّه 572

ثواب من استغفر اللّه عزّ و جلّ فى الوتر سبعين مره 581

ثواب من استغفر اللّه عزّ و جلّ بعد صلاه الفجر سبعين مره 581

ثواب من استغفر اللّه عزّ و جلّ كل يوم من شعبان سبعين مره 582

لواء الحمد سبعون شقه 582

الربا سبعون جزءا 573

حديث الذى مكث فى النار سبعين خريفا 584

الأمه تفترق على اثنتين و سبعين فرقه 584

ان الأمه ستفرق على ثلاث و سبعين فرقه 585

ثلاث و سبعون خصله فى آداب النساء و الفرق بين أحكامهن و احكام الرجال 585

أعطى اللّه عزّ و جلّ العقل خمسه و سبعين جندا و أعطى الجهل خمسه و سبعين جندا 588

أبواب الثمانين و ما فوقه

نزلت فی أمیر المؤمنین خاصّه ثمانون آیه 592
ضرب النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی الخمر ثمانین 592
تکبیرات الصلاه خمس و تسعون تکبیره 593
للّه تبارک و تعالی تسعه و تسعون اسما 593
ثواب مائه تهلیله و ثواب الاستغفار مائه مره 594
باب الواحد الی المائه
عرج النبیّ صلّی اللّه علیه و آله الی السماء مائه و عشرین مره 600
الفاکهه مائه و عشرون لونا 601
أهل الجنه عشرون و مائه صنف 601
من حفظ القرآن فله فی کل سنه مائتا دینار فی بیت المال 602
السنه ثلاثمائه و ستون یوما 602
خصال من شرایع الدین 603
حدیث اربعمائه 610
ما کتب علی باب الجنه قبل خلق السماوات و الأرض بألفی عام 638
الصلاه بها أربعه آلاف باب 638
ما وجد علی ساق العرش مکتوبا قبل خلق آدم بسبعه آلاف سنه 638
ان للّه عزّ و جلّ اثنی عشر ألف عالم 639
کان أصحاب رسول اللّه اثنی عشر ألف 639
ذکر النور الذی بین یدی اللّه عزّ و جلّ قبل خلق آدم 640
ذکر المکتوب بین کتفی محمود الملک 640

خلق اللّه مائه ألف نبی و أربعه و عشرین الف نبی 641

خلق اللّه مائه ألف وصی و أربعه و عشرین ألف وصی 641

ناجی اللّه تعالی موسی بمائه ألف کلمه و أربعه و عشرین ألف کلمه 641

علّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علیّا علیه السلام الف باب یفتح کل باب ألف باب 622

خلق اللّه عزّ و جلّ ألف ألف عالم و ألف ألف آدم 652

ص: 672

ص: 673

رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِيتاءِ الزَّكاهِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ

(النور: 38)

اعرفوا منازل شيعتنا على قدر روايتهم عنّا و درايتهم منّا

(أبو عبد اللّه الصادق عليه السّلام)

أخرجت هذا الفهرس و رتّبته بأمر مولاى والدى- لا ضحا ظلّه- و أنا الرّاجى عفو ربّى الغفور محمّد جواد الغفارى 1403

ص: 674

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

(الف)

آدم عليه السلام: 4- 6- 45- 64- 74- 102- 112- 119- 120- 132- 136- 209- 225- 243- 248- 270- 272- 281- 305- 308- 316- 319- 323- 327- 335- 346- 353- 359- 397- 407- 414- 415- 425- 457- 458- 476- 482- 483- 485- 524- 530- 531- 551- 561- 583- 597- 598- 601- 616- 638- 639- 640- 651

آدم بن عبد اللّه الأشعرىّ: 638

آسيه: 225

آسيه بنت مزاحم: 206

أبان: 251- 378- 488

أبان بن أبى عيّاش: 41- 51- 139- 255- 477- 542

أبان بن تغلب: 10- 100- 270- 353- 451- 475- 489- 649

أبان بن سويد: 9

أبان بن عثمان: 50

أبان بن عثمان الأحمر: 216- 218- 270- 279- 300- 325- 353- 361- 408- 450- 451- 452- 478- 490- 491- 503- 522- 534

أبان بن محمّد: 298

إبراهيم (ملک): 260

إبراهيم (الخليل (ع)): 57- 58- 59- 90- 177- 225- 265- 300- 305- 306- 307- 308- 309- 318- 323- 327- 335- 346- 353- 362- 388- 399- 425- 457- 482- 524- 525- 631

إبراهيم بن أبى البلاد: 61- 393

إبراهيم بن أبى زياد (الكرخى): 41- 415- 485

إبراهيم بن أبى سماک: 134

إبراهيم بن أبى معاويه: 94- 175

ص: 675

إبراهيم بن إسحاق النهاوندى (الأحمرى): 326- 329- 357- 387- 447- 481- 488- 497- 643- 646

إبراهيم بن إسحاق الزهرى: 402

إبراهيم بن بشّار: 473

إبراهيم بن بشر بن خالد العبدى: 317

إبراهيم بن جميل: 179

إبراهيم بن الحسن بن الحسن بن علىّ (ع): 466

إبراهيم بن حمّاد: 146

إبراهيم بن حمزه الزبيرى: 77

إبراهيم بن حمويه: 298

إبراهيم بن داود اليعقوبى: 61

إبراهيم بن رستم: 76

إبراهيم (ابن رسول اللّه ص): 404- 563

إبراهيم بن عاصم بن حميد: 104

إبراهيم بن عبد الحميد: 9- 88- 92- 93- 108- 287- 290- 409- 422- 539- 647

إبراهيم بن عبد الرحمن الابلى (الآملى):

279- 532

إبراهيم بن عبد الرزاق (أبو إسحاق الانطاكى): 320

إبراهيم بن عثمان الخزاز (أبو أيّوب):

393
إبراهيم بن عقبه: 390
إبراهيم بن على: 483
إبراهيم بن على الرافعى: 77
إبراهيم بن عمر اليمانىّ: 27- 255- 477
إبراهيم بن عبدوس الهمدانىّ: 515
إبراهيم بن عيسى بن عبيد السدوسى:
73- 79
إبراهيم بن الفضل: 489
إبراهيم بن محمّد
إبراهيم بن محمّد الأشعرىّ: 77- 98
إبراهيم بن محمّد الثقفى: 170- 171- 403- 496
إبراهيم بن محمّد بن حمزه بن عماره الحافظ: 410- 417
إبراهيم بن محمّد بن مالک بن زيد الهمدانىّ: 52- 469- 471
إبراهيم بن محمّد بن يوسف المقدسى:
76
إبراهيم بن المنذر الحزامى: 547
إبراهيم بن مهزم الأسدى: 6- 384
إبراهيم بن مهزيار: 80- 303- 449- 539
إبراهيم بن ميمون: 9

إبراهيم بن نصر: 254

إبراهيم بن نعيم: (انظر أبو الصباح

ص: 676

الكنانىّ)

إبراهيم بن هاشم (ابو إسحاق): 4- 19- 39- 42- 43- 134- 135- 137- 141- 158- 223- 246- 251- 273- 285- 288- 290- 295- 300- 311- 330- 332- 359- 411- 477- 520- 545- 647- 651

إبراهيم بن هدبه البصرى: 180

إبراهيم بن الهيثم: 2

إبراهيم بن يحيى: 36

إبراهيم النخعىّ (عامى): 145- 316

إبليس: 51- 112- 209- 248- 263- 285- 319- 353- 366- 615- 616- 631- 632- 639

ابن أبى حمزه: 24

ابن أبى السرّى: 181

ابن أبى سليمان: 295

ابن أبى عيسى الحافظ: 521

ابن أبى ليلى: 30- 72

ابن أبى نجران: (انظر عبد الرحمن بن أبى نجران)

ابن أبى يعفور: (انظر عبد اللّه بن أبى يعفور)

ابن أذينه: 480

ابن إسحاق: 483

ابن الأصغر (ملک الروم): 440- 442

ابن بكير (انظر إلى عبد اللّه بن بكير)

ابن جراره البرذعى: (راجع: محمّد بن أحمد الأسدى)

ابن جريج (عبد الملک): 174- 523- 542

ابن خزيمه: 183- 184

ابنه خويلد: 366

ابن زياد: 80

ابن سيرين: 473

ابن شهاب: 32- 183

ابن صاعد: 84- 175- 266

ابن عبّاس: 7- 35- 45- 68- 109- 146- 178- 181- 199- 200- 202- 203- 204- 205- 206- 210- 212- 214- 215- 235- 270- 292- 293- 324- 343- 344- 477- 479- 480- 509- 510- 542- 583- 597

ابن عبيد الطنافسى: 469

ابن على الكحّالى: 262

ابن عمر: 29- 30- 67- 72- 163- 184

ابن عون (لعله عبد اللّه بن عون): 79- 470- 472- 486

ابن فضال: 117- 142- 321- 519

ابن مالک: 181

ابن معاذ: 32

ابن المغيره: 11- 329

ابن منيع: 29- 30- 38- 72- 342

ابن نجران (و لعلّ الصواب ابن نمران):

474

ابن يحيى: 302

أبو إبراهيم الترجمانى: 7- 244

أبو أسامه (زيد الشحام): 18- 128- 290- 468- 469- 474

أبو إسحاق: 98- 181- 488

أبو إسحاق السبيعى: 15- 43- 45- 71- 126- 199- 365- 402- 645

أبو إسحاق الخواص: 186

أبو إسحاق الشيبانى: 69- 340

أبو الأشهب النخعىّ: 602

أبو أمامه (إياس بن ثعلبه): 201- 342

أبو الأحوص: 191

أبو الأعور السلمى: 499- 575

أبو أحمد الغازى: 168

أبو الأصبغ: 226

ابو أيوب الأنصارى: 188- 412- 461- 608

أبو أيوب الخزاز: 98- 105- 123- 139- 259- 594

أبو أيّوب المدينى: 99- 235- 297- 391

أبو بحر: 124

أبو البخترى (وهب بن وهب): 425

أبا برده: 179

أبو بشر ختن المقرى: 29

أبو بصير: 13- 19- 90- 91- 93- 106- 131- 134- 147- 209- 229- 260- 288- 296- 302- 356- 363- 387- 399- 404- 411- 419- 421- 478- 480- 483- 531- 545- 610- 647- 649

أبو بصير المرادى: 34

أبو بكر بن أبى زواد: 473

أبو بكر بن أبى شيبه: 38- 191- 473

أبو بكر بن أبى العوام: 201

أبو بكر بن أبى قحافه: 170- 171- 173- 199- 220- 281- 311- 336- 462- 463- 464- 465- 476- 548- 549- 552- 553- 554- 558- 559- 563- 573- 595- 596- 599- 642- 648

أبو بكر الحضرمى: 55- 281- 283- 343- 445- 516- 642

أبو بكر بن عبد اللّه بن قيس: 71

أبو بكر بن عيّاش: 175

أبو تراب الأنصارى: 465

أبو الجارود (زياد بن المنذر): 113- 132- 171- 194- 200- 219- 292- 397- 409- 477- 499- 554- 640

أبو جرير: 179

ص: 678

أبو جعفر الأحول: 387- 548

أبو جعفر بن محمّد العلوى: 272

أبو جعفر بن غالب بن حرب الضبّى التهامى: 638

أبو جعفر الحضرمى: 342

أبو جعفر المقرى: 311

أبو حاتم: 174- 179

أبو حازم المدينى: 7- 146

أبو حذيفه الثعلبى: 83

أبو حرب بن أبى الأسود الديلى البصرى: 319- 521

أبو الحزوّر: 21

أبو الحسن الأزدى: 270

أبو الحسن بن أبى شجاع البجلى: 43

أبو الحسن الحذاء: 12

أبو الحسن العبدى: 593

أبو الحسن النسابه: 466

أبو الحسين بن الحضرمى: 87

أبو الحسين الخادم: 495

أبو الحصين: 62

أبو حمزه الثمالى: 6- 16- 18- 23- 44- 49- 50- 68- 80- 86- 98- 105- 136- 146- 217- 222- 223- 260- 278- 299- 300- 317-

385- 415- 426- 478- 504- 564- 645- 647- 651

أبو حمزه السكرى: 446

أبو حمزه السكونى: 76

أبو خالد: (راجع عمرو بن خالد الواسطى)

أبو خالد: 474

أبو خالد الأحمرى: 30

أبو خالد السجستانىّ: 277- 284

أبو خالد العجمى: 298

أبو خالد القماط: 438

أبو الخطاب: 417

أبو خديجه (سالم بن مكرم): 123

أبو خليفه: 473

أبو الدّرداء: 161- 173

ابو الدواهى: 499

أبو ذرّ الصحابىّ الغفارى (رض): 40 42- 182- 184- 253- 254- 255- 303- 345- 361- 448- 458- 460- 461- 463- 477- 523- 524- 525- 549- 607

أبو رافع: 110

أبو الربيع الشامىّ: 251

أبو زرعه: 415

أبو الزعراء: 173

أبو ساده العشره: (انظر عبد المطلب)

أبو سالم راعى: 267

أبو سعيد الآدمى (سهل بن زياد): 17- 22- 25- 61- 88- 336- 387- 416

ص: 679

أبو سعيد الأشج: 471

أبو سعيد الخدرىّ: 28- 44- 65- 75- 146- 295- 385- 434- 515- 521- 608

أبو سعيد القماط: 421

أبو سعيد المكارى: 140

أبو سعيد الوراق: 548

أبو سفيان (ابن صخر بن حرب): 191- 276- 361- 397- 398

أبو سلام الأسود: 267

أبو سلمه: 498

أبو سلمه بن عبد الرحمن: 515

أبو سلمه الغفارى: 211

أبو سليمان الحلوانى: 571

أبو سنان العابدى: 28

أبو الشرور: 499

أبو شعيب: 16

أبو شيبه الزهرى: 38- 312- 321

أبو صالح الكنانىّ (إبراهيم بن نعيم):

104- 107- 131- 181- 266- 293- 511

أبو الصباح: 202

أبو الصخر: 143

أبو الصلت الهروى: 53- 178

أبو طارق السراج: 554

أبو طالب (ابن عبد المطلب): 21- 57- 453- 559- 640

أبو الطفيل: 431

أبو طبيان (ابن جندب): 94- 175

أبو العاص بن الربيع: 404

أبو عامر: 45- 270

أبو العباس البقباق: 12

أبو العباس الثقفى: 340

أبو العباس الحمادى: 28- 52- 165- 178- 183- 200- 267- 342- 547- 601

أبو العباس السراج: 30- 31- 74- 78- 176

أبو العباس بن منيع: 205

أبو عبد الرحمن: 152

أبو عبد الرحمن الحبلى: 121

أبو عبد الرحمن المسعودى: 343- 457- 460

أبو عبد اللّه الأصبهانىّ: 325

أبو عبد اللّه الرازىّ: (انظر محمّد بن مسلم بن واره)

أبو عبد اللّه الراوسانى: 145

أبو عبد اللّه الوارق (محمّد بن عبد اللّه بن الفرج): 449

ابو عبيده الجراح: 172- 465- 499

أبو عبيده الحذاء: 3- 21- 105- 124- 282- 409

ص: 680

أبو عبيده (ابن عبيد اللّه بن عبد الرحمن الأشجعى): 164
أبو عروبه: 417- 418- 468
أبو علىّ بن راشد: 252- 271
أبو علىّ الواسطى: 405
أبو عمامه: 177
أبو عمرو الشيبانى: 185
أبو عمر العجمى: 22
أبو عوانه: 73
أبو عوف العجلىّ: 23
أبو عينيه: 126
أبو غسان: 163- 191
أبو الغيث (سالم المدنىّ): 364
أبو الفرج: 449
أبو القاسم البغوى: 163- 185
أبو القاسم الطائى: 319
أبو القاسم الكوفىّ: 349
أبو قتاده الحرّانى: 58
أبو كثير الأنصارى: 115
أبو كريب (محمّد بن علاء الهمدانى):

15- 145- 199

أبو كهمس: 391

أبو لبابه بن عبد المنذر: 315

أبو لهب (ابن عبد المطلب): 453

أبو مالک الجهنى: 106

أبو مالک: 113

أبو محمّد الأنصارى: 408- 444

أبو محمّد الرازىّ: 391- 394

أبو محمّد الفضل اليمانى: 293

أبو مسلم الكجى: 28

أبو المعازف: 499

أبو معاويه الضرير: 38- 428- 479- 506- 531- 585- 603- 652

أبو معمّر: 164

أبو منصور: 400

أبو موسى: 183- 184

أبو موسى الأشعرى: 179- 485- 499- 575

أبو نجيح: 211

أبو نصر البغدادىّ: 110

أبو النضر: 483- 485

أبو نعيم: 70

أبو الورد: 259

أبو وكيع: 14- 43- 45

أبو ولّاد (الحنّاط): 290

أبو هارون المكفوف: 151

أبو هارون (رجل): 445

أبو هاشم: 448

أبو هريره: 31- 32- 38- 75- 78- 107- 164- 174- 176- 190- 266- 310- 343- 364- 498

أبو همّام: 9- 15

ص: 681

أبو الهيثم بن التيهان: 461- 465- 492- 608

ابو يحيى البزاز النيسابوريّ

أبو يحيى الواسطى: 341- 357- 409

أبو يعقوب: 164

أبو يعلى الموصلى: 472- 473

أبو يزيد الأعرج (داود الأودى): 75

أبو يزيد (شيخ أبى حامد): 243- 312- 320- 497- 583

أبى بن كعب: 75- 461

أحمد بن ابان: 413- 592

أحمد بن إبراهيم: 414

أحمد بن إبراهيم بن بكر (أبو منصور):

208- 314- 315- 324- 343

أحمد بن إبراهيم الدورقى: 602

أحمد بن إبراهيم بن الوليد السلمى:

72- 338

أحمد بن أبى بكر الزّهرى (أبو مصعب): 51

أحمد بن أبى عبد اللّه البرقى: 3- 5- 6- 7- 8- 10- 11- 16- 24- 27- 33-
37- 39- 44- 46- 48- 52- 53- 60- 61- 63- 69- 80- 81- 84- 85-
86- 89- 91- 93- 99- 101- 102- 105- 106- 110- 112- 113- 116-
118- 123- 124- 126- 127- 130 الى 135- 141- 142- 144- 148-
149- 152- 155- 156- 159- 167- 180- 194- 197- 209- 219-

-222 -223 -224 -235 -238 -242 -243 -247 -248 -250 -255
-268 -269 -271 -281 -282 -285 -286 -287 -289 -292 -295
-297 -298 -302 -313 -317 -333 -338 -346 -352 -355 -385
-392 -397 -404 -405 -407 -408 -414 -434 -437 -443 -444
-461 -486 -488 -489 -509 -516 -530 -538 -539 -540 -589
594

أحمد بن إدريس: 5- 13- 15- 22- 26- 38- 44- 49- 54- 62- 82- 87-
89- 92- 99- 117- 118- 128- 151- 220- 225- 227- 237- 245-
248- 249- 260- 282- 283- 287- 296- 298- 300- 325- 326-
329- 334- 335- 348- 352- 357- 384- 387- 388- 390- 394-
402- 407- 409- 436- 438- 444- 445- 447- 449- 460- 505-
516- 529- 571- 638- 644

أحمد بن إسحاق بن بهلول القاضى:

321

أحمد بن إسحاق بن سعد: 430

أحمد بن إسحاق الهروى: 67- 340

ص: 682

أحمد بن بديل: 210

أحمد بن حازم (أبو غرزه الغفارى):

497- 498

أحمد بن الحسن القطان (ابن عبد ربّه):

55- 198- 217- 244- 279- 361- 362- 363- 399- 400- 407- 426- 430- 446- 452- 466 الى 474- 478- 506- 548- 572- 585- 593- 603

أحمد بن حمزه الأشعرى: 107

أحمد بن حمزه العدوى: 645

أحمد بن الحسن بن عبد الكريم: 360

أحمد بن الحسن بن علىّ بن فضال: 231- 331- 647

أحمد بن الحسن بن صالح: 450

أحمد بن الحسن الميثمى: 384

أحمد بن الحسين بن سعيد بن حمّاد بن سعيد بن مهران: 87- 230- 365- 383- 414- 599- 602

أحمد بن خالد الخالدى: 84- 125- 170- 182- 196- 197- 206- 207- 230- 239- 245- 263- 313- 342- 345- 406- 410- 423- 451- 481- 486- 511

أحمد بن رشيد البصرى: 146

أحمد بن رزق: 584

أحمد بن زكريا: 414

أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانى: 68- 142- 143- 183- 192- 202- 210- 278- 291- 314- 392- 393- 443- 451- 452- 491- 533- 639- 650

أحمد بن السخت: 425

أحمد بن سعيد الدمشقى: 320

أحمد بن سليمان الكوفىّ: 43- 289

أحمد بن سنان القطان: 468

أحمد بن سلمه بن عبد اللّه النيسابورىّ:

472

أحمد بن شبيب: 32

أحمد بن عائذ: 132

أحمد بن عبد الجبار: 89

أحمد بن عبد الحميد: 548

أحمد بن عبد الحميد الحمّانى: 582

أحمد بن عبد الرحمن: 545

أحمد بن عبد الرحمن بن الفضل: 467

أحمد بن عبيد: 86

أحمد بن عبد اللّه: 510

أحمد بن (عبد اللّه بن ميمون) التغلبى:

548

أحمد بن عبد اللّه الخليجى: 347

أحمد بن على: 118- 260
أحمد بن على الأصبهانىّ: 170- 171- 403- 496
أحمد بن على الأنصارى (أبو على): 267
ص: 683

أحمد بن علىّ بن إبراهيم: 39- 119- 225- 650

أحمد بن علىّ بن سليمان الجبلى: 564

أحمد بن عمر الحلّال: 348- 434

أحمد بن عمر الحلبىّ: 647

أحمد بن عمر الوكيعى: 582

أحمد بن عمران الأخنسى: 30

أحمد بن عمران البغدادىّ: 29

أحمد بن عمير: 161

أحمد بن الفضل الأهوازى: 336- 337

أحمد بن الفضل بن المغيره: 174

أحمد بن القاسم: 415

أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن أبى الرجال البغدادىّ: 467

أحمد بن محمّد بن إبراهيم العطار: 500

أحمد بن محمّد بن أبى نصر البزنطى: 34- 47- 50- 116- 147- 148- 149- 155- 158- 160- 216- 252- 258- 278- 288- 300- 363- 422- 439- 451- 455- 491- 495- 499- 502- 640- 644

أحمد بن محمّد بن إسحاق (المعروف بابن الشغال): 315

أحمد بن محمّد بن إسحاق (القاضى الدينورى): 210- 472

أحمد بن محمّد بن إسحاق بن هارون الآملى: 165- 392

أحمد بن محمّد بن اسيد الأصبهانىّ (أبو سعيد): 163

أحمد بن محمّد بن الحسن العامرى: 73- 79- 641

أحمد بن محمّد بن الحسين البزاز: 602

أحمد بن محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب: 648

أحمد بن محمّد بن الحسين (أبو حامد):

84- 125- 182- 196- 197- 206- 207- 230- 239- 243- 245- 265- 320- 341- 342- 345- 406- 410- 423- 451- 481- 485- 497- 511- 581

أحمد بن محمّد بن حمدون النسائى: 317

أحمد بن محمّد بن حمويه: 602

أحمد بن محمّد بن حنبل: 53

أحمد بن محمّد بن داود الحنظلى: 397

أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفىّ: 55- 475- 522- 527

أحمد بن محمّد بن سعيد (ابن عقده):

203

أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانى: 217- 338- 426

أحمد بن محمّد بن سليمان بن الحارث:

270

أحمد بن محمّد السيّارى: 11- 229- 336

أحمد بن محمّد الشافعى: 52- 200

أحمد بن محمّد بن صالح الرازىّ: 168

أحمد بن محمّد بن الصقر الصائغ: 191- 429

أحمد بن محمّد الطبرىّ: 42- 402- 413

أحمد بن محمّد بن عبد الرحمن المروزى المقرى: 262- 427- 481

أحمد بن محمّد بن عبيد النيسابورىّ: 469

أحمد بن محمّد بن علىّ بن خالد: 159

أحمد بن محمّد بن عيسى: 2- 3- 5- 6- 7- 8- 12- 14- 17- 18- 35- 41- 46 الى 52- 81- 82- 92- 105- 111- 123- 127- 128- 131- 132- 139- 147- 148- 150 الى 154- 157- 160- 178- 190- 195- 205- 208- 216- 229- 235- 251- 252- 258- 259- 263- 272- 273- 277- 278- 281- 284- 288- 289- 290- 292- 302- 304- 313- 328- 329- 330- 351- 354- 357- 363- 385- 386- 387- 397- 399- 406- 420 الى 423- 426- 431- 438- 439- 450- 455- 477- 479- 495- 498- 502- 503- 519- 529- 540- 581- 594- 601- 642- 644 الى 647- 649- 650- 651

أحمد بن محمّد بن غالب البصرى الزاهد: 165- 392

أحمد بن محمّد بن قيس السجزى المذكر: 29- 164- 523

أحمد بن محمّد بن مسلمه: 237

أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلىّ: 158- 195- 244- 428- 430- 475- 499- 542- 585- 603

أحمد بن محمّد بن يحيى العطار: 3- 11- 25- 26- 27- 36- 37- 39- 47- 54- 92- 97- 99- 103- 108- 110- 112- 148- 204- 222- 230-

-237 -238 -325 -327 -351 -417 -431 -433 -434 -437 -497
651 -649 -648 -647 -581 -546

أحمد بن محمّد بن يزيد بن عبد اللّه الجمحى: 178

أحمد بن محمّد المؤدّب: 546

أحمد بن المقدام: 470

أحمد بن منصور بن سيّار: 84

أحمد بن نجده: 29

أحمد بن النضر الخزّاز: 13- 38- 132- 251- 408- 444

أحمد بن نوح: 334

أحمد بن هارون الفامى: 33- 69- 156- 195- 223- 282- 285

ص: 685

أحمد بن هلال العبرتائى: 250- 283- 358- 433

أحمد بن يحيى الأحول: 67

أحمد بن يحيى بن زكريّا القطان: 158- 191- 195- 211- 228- 244- 319- 361- 362- 363- 400- 407- 428- 430- 446- 452- 478- 499- 506- 531- 572- 585- 593- 595- 603- 652

أحمد بن يحيى الصوفى: 163

أحمد بن يحيى الطّحان: 289

أحمد بن يوسف بن سالم السلمى: 472

أحمد بن يوسف بن القاسم الكاتب:

244

أحمد بن يونس: 84- 582

الأحنف بن قيس: 382

اخنوخ: 524

إدريس (ع): 524

أسامه بن زيد: 171- 371- 372- 477

أسامه بن شريک: 30

أسباط بن محمّد: 62

إسحاق بن إبراهيم: 297

إسحاق (ع): 57- 58- 482

إسحاق بن إبراهيم الحنظلى (إسحاق بن راهويه): 466

إسحاق بن إبراهيم بن عبد الرحمن (أبو يعقوب السمين البغوى): 472

إسحاق بن إبراهيم بن شاذان: 473

إسحاق بن إبراهيم الوراق السمرقندى: 32

إسحاق بن جعفر بن محمّد بن يحيى بن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علىّ بن أبى طالب: 271

إسحاق بن حمزه بن فروخ الأزدىّ البخارى: 446

إسحاق بن حسان: 644

إسحاق بن راهويه: 53

إسحاق الضحّاک: 326

إسحاق بن العباس بن إسحاق بن موسى بن جعفر (ع): 68

إسحاق بن عمّار الصيرفى: 24- 130- 327- 398- 439- 545

إسحاق بن غالب: 48

إسحاق بن محمّد الأنماطى: 468

إسحاق بن منصور: 115

إسحاق بن موسى بن جعفر (ع): 253

إسحاق بن يحيى بن طلحه بن عبيد اللّه: 473- 510

إسرائيل: 2- 198- 311- 402- 466- 475- 509

إسرافيل: 225- 457- 510

أسعد بن زراره: 491

أسماء بنت عميس الخثعميّه: 363

إسماعيل: 345

إسماعيل بن أبان: 311

إسماعيل (ذبيح (ع)): 56- 57- 58- 59- 307- 319- 391- 482

إسماعيل بن إبراهيم: 177

إسماعيل بن أبى إسحاق: 72

إسماعيل بن أبى أويس: 155

إسماعيل بن أبى خالد: 30

إسماعيل بن جابر: 646- 649

إسماعيل الجعفى: 300

إسماعيل الطيّان: 474

إسماعيل بن العباس بن يزيد بن جبير: 110

إسماعيل بن عبد الخالق: 300- 545

إسماعيل بن عبد الرحمن بن أبى كريمه السّدى المفسّر: 199- 454

إسماعيل بن عليّه: 472

إسماعيل بن عيّاش بن سلم العنسى أبو عتبه الحمصى: 321- 322

إسماعيل بن الفضل الهاشمى: 452- 453

إسماعيل بن قتيبه البصرى: 298

إسماعيل بن كثير بن بسّام: 153

إسماعيل بن مرار: 124- 135- 250

إسماعيل بن مسعود (أبو مسعود): 74

إسماعيل بن مسلم السكونى: 2- 3- 4- 9- 11- 12- 13- 14- 15- 19- 25- 26- 27- 33- 34- 36- 39- 40- 41- 48- 54- 55- 91- 97- 98- 111- 112- 119- 129- 137- 138- 158- 192- 196- 216- 238- 241- 243- 245- 246- 250- 272- 286- 326- 329- 330- 357- 391- 394- 403- 538- 543

إسماعيل بن موسى: 253

إسماعيل بن موسى الثقفى: 429

إسماعيل بن منصور بن أحمد القصار:

268- 413

إسماعيل بن مهران: 10- 16- 49- 80- 88- 142- 246- 317- 352- 531

إسماعيل بن همام: 41- 111- 196

الأسود بن سعيد الهمدانى: 472

الأسود بن عبد يغوث الزهرى: 279- 280

الأسود بن المطلب: 279- 280

اسيد بن خضير: 492

أشعب بن سوّار: 468

الأشعث بن أبى الشعثاء المحاربى:

340

الأشعث بن قيس الكندى: 219-

ص: 687

382

الاشعث بن مسعود: 468

الأصبغ بن نباته: 102- 113- 217- 228- 231- 331- 360- 409- 426- 505- 643- 644- 646- 651

أصمحه (النجاشىّ): 360

الأعمش: 38- 94- 107- 175- 184- 191- 254- 266- 320- 363- 449- 479- 506- 603

أم حبيبه (أم المؤمنين): 419

أم الدرداء: 161

أمّ سلمه: 42- 336- 403- 419- 642

أم سليمان بن داود: 28

أم الفضل (هند): 363

أم كلثوم (بنت رسول اللّه): 404- 405

أمّ هانى (بنت أبى طالب) 413

أمى الصيرفى: 115

اميّه بن على: 433

الأوزاعى: 267- 515

أنس بن مالک (الصحابىّ): 29- 30- 32- 73- 84- 165- 178- 180- 181- 183- 190- 219- 244- 269- 321- 392- 542- 584

أنس بن محمّد (أبو مالک): 84- 125- 196- 197- 206- 230- 239- 243- 312- 313- 320- 346- 423- 451- 481- 486- 497- 511-

583 -547

أيمن (ابن ثابت أبى ثابت الكوفىّ):

342

أيمن بن محرز: 117- 278- 455

أيوب (ع): 388- 399

أيوب بن أبى تميمه السختيانى: 109

أيوب بن سليمان: 425

ايوب بن عتبه: 84

أيوب بن محمّد الوزّان: 468

أيوب بن نوح: 23- 25- 26- 35- 138- 273- 337- 347- 393

(ب)

البجيرى: 312

بجير بن أبى بجير: 474

بخت نصّر: 255

بدر بن الهيثم القاضى: 202

البراء بن عازب: 162- 219- 220- 340

البراء بن معرور الأنصارى: 192- 491

البراق: 204

برد: 474

بريده الأسلمى: 461- 464

بریره: 190

ص: 688

بسّام بن مره: 644

بشار بن يسار: 387

بشر بن إبراهيم الأنصارى: 363

بشر بن عمر: 310

بشر بن نمير: 203

بشر بن موسى بن صالح: 475

بشير الدّهان: 645- 646- 648

بشير بن الوليد الكندى: 473

بقيه بن الوليد: 32

بكر بن أحمد القصرى: 336- 337

بكر بن سهل الدّمياطى: 546

بكر بن صالح الرّازى: 14- 49- 88- 110- 178- 272- 392

بكر بن عبد اللّه بن حبيب: 158- 191- 195- 211- 228- 319- 361- 362- 364- 400- 407- 428- 430- 446- 452- 478- 499- 506- 531- 572- 585- 595- 603- 651- 652

بكر بن عجلان: 176

بكر بن علىّ بن عبد العزيز: 60

بكر بن محمّد الأزدى: 90- 430

بكير بن عبد اللّه بن الأشج (أبو عبد اللّه المدنى): 176

بكير بن أعين: 644

بلال (مولى رسول اللّه (ص)): 312

بلقيس: 327

بنان بن محمّد بن عيسى: 326- 356

بنت أبى رافع: 77

بنت أبى أميّه (زوجه النبىّ (ص)):

419

بندار بن إبراهيم بن عيسى: 220

بنيامين بن يعقوب (ع): 466

(ت)

تارخ (أبو إبراهيم (ع)): 318

تليد بن سليمان المحاربى: 581

تميم بن أوس بن خارجه الدارى:

294

تميم بن بهلول: 158- 191- 195- 362- 400- 428- 430- 446- 452- 478- 479- 499- 506- 507- 531- 572- 585- 603- 652

تميم بن عبد اللّه بن تميم القرشىّ الحيرى: 267

(ث)

ثابت البنانى: 30- 165

ثابت بن أبى صفيّه: (راجع أبو حمزه الثمالى)

ثابت بن دينار: 505

ثابت بن عازم السنجارى: 350

ثعلبه بن ميمون: 50- 116- 268- 350

ص: 689

- 647

ثور بن سعید بن علاقه: 504

ثور بن یزید: 363- 364- 572

ثویر بن أبی فاخته: 84

(ج)

جابر بن سمره بن جناده السوائی: 47- 83- 469- 470- 471- 472- 473- 475

جابر بن عبد اللّه الأنصاری: 28- 37- 51- 52- 121- 171- 174- 175- 198- 217- 219- 317- 362- 402- 403- 425- 453- 454- 478- 492- 496- 607

جابر بن یزید الجعفی: 13- 38- 49- 76- 132- 147- 217- 219- 251- 360- 365- 408- 429- 444- 516- 581- 584- 650- 652

جاثلیق: 575

جبرئیل: 7- 67- 95- 96- 102- 138- 207- 217- 280- 281- 282- 288- 291- 293- 332- 335- 356- 360- 367- 368- 369- 402- 403- 414- 416- 454- 455- 457- 460- 462- 491- 510- 514- 528- 540- 552- 556- 557- 558- 559- 577- 578- 580- 583- 584

جریر بن عبد الحمید: 75- 340- 468

جریر بن عبد اللّه البجلیّ: 35

جعفر بن أبی طالب (الطیّار): 21- 68- 77- 181- 204- 320- 363- 376- 412- 422- 484- 551- 555- 557- 559

جعفر بن إبراهیم الجعفری: 47

جعفر بن أحمد بن أيّوب: 450

جعفر بن أحمد بن محمّد بن عيسى بن محمّد بن علىّ بن عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب: 365

جعفر بن أحمد بن يوسف الأزدى:

207

الجعفرى: 392

جعفر بن برقان الكلابى (أبو عبد اللّه الرّقى): 432

جعفر بن بشار الواسطى: 258

جعفر بن بشير البجلى: 10- 124- 126- 325- 646- 649- 651

جعفر بن الحسن بن عبيد اللّه بن موسى العبسى: 496

جعفر بن خالد: 443

جعفر بن ربيعه: 203

جعفر بن زياد الأحمر: 115

جعفر بن سليمان الضبعى (ابو سليمان

ص: 690

البصرى): 75- 278- 415

جعفر بن سماعه: 522

جعفر بن سنيد بن داود: 28

جعفر بن عبد اللّه الحنفى: 43

جعفر بن عثمان: 411

جعفر بن علىّ بن الحسن بن علىّ بن عبد اللّه بن المغيره الكوفىّ: 13- 34- 40- 49- 98- 112- 113- 241- 242- 244- 403- 466- 501

جعفر بن محمّد بن بشار: 103

جعفر بن محمّد بن سوّار (أبو محمّد النيسابورىّ): 542

جعفر بن محمّد أبو عبد اللّه (الصادق (ع)): 2 الى 27- 33 الى 42- 44- 46 الى 48- 51 الى 55- 58- 60 الى 65- 69- 72- 80 الى 90- 93- 96 الى 100- 103- 104- 106 الى 114- 116 الى 120- 122- 123- 125 الى 129- 132- 133- 135- 141- 142- 145- 147- 148- 152- 153- 155- 158- 159- 160- 168- 169- 178- 179- 182- 190- 192- 193- 195 الى 200- 202- 207 الى 210- 216- 218- 221- 223 الى 230- 237 الى 241- 243- 245- 246- 247- 249- 250- 252- 258- 262- 263- 264- 268 الى 270- 272- 274- 277- 284- 287 الى 291- 295 الى 301- 303- 304- 310- 311- 312- 318- 321 الى 325- 327 الى 330- 332- 333- 334- 336- 337- 341- 342- 344- 346- 347 الى 352- 354- 356- 357- 358- 361- 364- 383- 384- 386 الى 392- 394- 396- 399- 402 الى 410- 414- 416 الى 419- 421- 423- 424- 427- 428- 430- 431- 433- 434- 436- 438- 439- 442- 443- 448 الى 453- 455- 460- 475- 476- 479- 481- 484 الى 490- 493- 494- 495- 497- 499- 502- 503- 506- 508- 509- 511- 512- 531- 538- 539- 540- 543- 544- 545- 571- 581- 582- 583- 593- 594- 599- 601- 602- 603- 610- 638 الى 641- 644- 645- 648- 650- 652

جعفر بن محمّد بن عبد اللّه بن موسى العلوى: 337
جعفر بن محمّد بن عبيد اللّه الأشعرى:
134- 221- 287- 409- 439- 650
جعفر بن محمّد بن عماره: 190- 198- 399- 419- 585
جعفر بن محمّد بن مالک (أبو عبد اللّه الفزارى الكوفىّ): 72- 304- 363-
ص: 691

564

جعفر بن محمّد بن مسرور: 33- 67- 127- 156- 195- 216- 218- 222- 270- 478- 480- 640- 644

جعفر بن محمّد بن مسعود العيّاشىّ:

171- 343- 450- 483- 517- 582

جعفر بن محمّد المكى: 269

جعفر بن محمّد بن منصور: 465

جعفر بن محمّد بن نوح: 203- 310

جعفر بن محمّد النوفلىّ: 365

جعفر الوراق: 94

جعفر بن محمّد بن هشام الوراق: 504

جعفر بن يحيى: 599

جعيد همدان: 485

الجلاس بن علقمه: 294

جميل بن درّاج: 8- 47- 87- 96- 127- 183- 197- 422

جميل بن صالح: 22- 103- 406

جويبر بن سعيد أبو القاسم البلخىّ:

642

جويريه بنت الحارث (زوجه رسول اللّه ص): 419

(ح)

حاتم (ابن إسماعيل): 133
الحارث بن ثعلبه: 311
الحارث بن حصيره: 457- 460- 643- 646
الحارث بن دلهاث: 82- 156
الحارث بن ربيعه بن الحارث: 486
الحارث الشامىّ: 402
الحارث بن الطلاطله الثقفى: 279- 280
الحارث بن عبد اللّه الأعور: 15- 43- 45- 124- 334- 365- 639
الحارث بن عبد المطلب: 453
الحارث بن محمّد بن أبى أسامه: 315
الحارث بن محمّد بن النعمان الأحول (ابن صاحب الطاق): 153
الحارث بن المغيره النصرى: 200- 325- 648
الحارثى: 83
حامد بن شعيب البلخىّ: 473
حبان بن على العنزى: 201
حبيب (ابن أبى ثابت): 183
حبيب (أبو عثمان، جدّ سجاده):
348
حبيب الخثعمى: 7
حبيب السجستانىّ: 382

حبيب النجار: 184

الحجّاج بن غلّاظ: 363

حجاج بن المنهال: 206

ص: 692

الحجّال (أبو محمّد الأسدى) 17- 60- 117- 646

حجر بن عدى: 181- 632

حجل بن عبد المطلب: 453

حذيفه بن أسيد الغفارى: 65- 67- 431- 447- 449

حذيفه بن منصور: 17- 387- 529

حذيفه بن اليمان: 320- 361- 499- 607

حريز بن عبد اللّه الأزدىّ السجستانىّ:

10- 117- 156- 161- 195- 247- 248- 252- 283- 284- 347- 417- 422- 444- 502- 508- 533- 643

حسان بن ثابت: 115

حسان بن مهران: 519

الحسن بن أبى الحسن البصرى: 29- 79- 221- 244- 294

الحسن بن أبى الحسن الفارسىّ: 4- 141- 223- 226

الحسن بن أحمد بن إدريس: 110- 544- 650

الحسن بن أحمد (لعل الصواب المحسن): 356

الحسن بن أخى الضبى: 460

الحسن بن إسحاق التميمى: 460

الحسن بن أحمد الإسكيف القمّىّ:

582

الحسن بن إسماعيل (أبو سعيد المصيصى): 515

الحسن بن ثوير بن أبى فاخته: 541

الحسن بن الجهم: 20- 271

الحسن بن جمهور: 293

الحسن بن الحسن بن الحسن بن علىّ:

466

حسن بن حسين: 254

الحسن بن الحسين بن عبد العزيز بن المهتدى: 503

الحسن بن الحسين العلوى: 5- 15- 145

الحسن بن الحسين اللّؤلؤى: 17- 18- 21- 22- 25- 101- 326- 384- 449- 480- 646

الحسن بن حمّاد البصرى: 640

الحسن بن حمّاد الطائى: 171

الحسن بن حمدان: 74

الحسن بن حمزه العلوى: 420

الحسن بن حمزه بن علىّ بن عبد اللّه بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن على بن الحسين (عليهما السلام): 532

الحسن بن دينار: 345

الحسن بن رئاب: 260

الحسن بن راشد: 13- 72- 209- 264-

ص: 693

302- 347- 387- 388- 610

الحسن بن الزبرقان المرادى (أبو الخزرج) 63- 175- 385

الحسن بن زياد العطار: 101

الحسن بن زيد: 76- 231

الحسن بن زيد بن الحسن بن علىّ: 466

الحسن بن سعيد: 153- 519

الحسن بن سنان: 506

الحسن بن صالح: 638

الحسن بن ظريف: 152

الحسن بن العبّاس بن الحريش الرازىّ: 479

الحسن بن عبد اللّه: 355

الحسن بن عبد اللّه (الحسنى): 346- 530

الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن على بن العباس الرازىّ: 31- 303

الحسن بن عبد اللّه بن سعيد العسكرىّ (أبو احمد) 65- 114- 133- 163- 198- 201- 202- 254- 360- 446- 465- 486- 488- 500

الحسن بن عبد اللّه اليمانى: 432

الحسن بن عبد اللّه بن يونس: 414

الحسن بن عبد الواحد: 548

الحسن بن عبد الوهاب بن عطاء: 317

الحسن بن عثمان: 24

الحسن بن عرفه العبدى: 29- 72- 175- 454

الحسن بن عروه: 7

الحسن بن عطيه: 21- 415- 431

الحسن بن علىّ بن أبى حمزه: 5

الحسن بن علىّ بن أبى طالب (المجتبى (ع)): 1- 29- 31- 61- 65- 67- 77- 78- 95- 135- 229- 236- 270- 305- 320- 324- 346- 353- 355- 380- 382- 396- 403- 410- 440- 441- 463- 465- 466- 478- 479- 480- 485- 530- 551- 555- 559- 561- 574- 575- 576- 578- 580- 619- 631- 637- 639

الحسن بن علىّ (أبو عثمان): 143

الحسن بن علىّ بن أبى عثمان (سجاده): 148- 225- 227- 229- 284- 313- 334- 348- 434- 437- 477- 571- 639

الحسن بن علىّ بن رباط: 55

الحسن بن علىّ بن عبد اللّه بن المغيره الكوفىّ: 13- 14- 34- 40- 49- 98- 112- 113- 241- 242- 245- 277- 297- 360- 403- 501- 541- 584

الحسن بن علىّ بن فضال: 3- 36- 62- 80- 105- 110- 116- 132- 205- 263

-648 -647 -544 -539 -426 -402 -397 -350 -281 -271 -268 - 651

الحسن بن علىّ بن محمّد بن على بن عمرو أبو علىّ العطّار القزوينىّ: 165- 187- 323- 345- 392

الحسن بن علىّ بن نصر الطوسىّ: 28- 106

الحسن بن علىّ بن النعمان: 62- 131- 252

الحسن بن علىّ بن يقطين: 90- 153- 154

الحسن بن علىّ بن يوسف: 449- 480

الحسن بن علىّ الحلوانى: 310

الحسن بن علىّ الخزّاز: 399

الحسن بن علىّ الدّيلمى (موسى الرضا (ع)): 118

الحسن بن علىّ العبدى (ابن القارئ): 418

الحسن بن علىّ العدوى (أبو سعيد):

189- 286- 412- 433- 443- 511

الحسن بن علىّ العسكرىّ أبو محمد (ع): 359- 445- 479- 484

الحسن بن علىّ العسكرىّ: 585

الحسن بن علىّ الكسائى: 157

الحسن بن علىّ المدنى: 481

الحسن بن علىّ الوشّاء: 12- 50- 123- 474- 478- 480- 540

الحسن بن الليث الرّازى: 402

الحسن بن متّيل الدقّاق: 23- 542- 600

الحسن بن محبوب: 8- 12- 18- 44- 46- 48- 87- 105- 124- 127- 128- 129- 130- 131- 139- 151- 152- 153- 154- 222- 223- 248- 251- 259- 260- 273- 282- 290- 329- 346- 354- 382- 397- 406- 423- 477- 540- 544- 581- 645- 652

الحسن بن محمّد: 254

الحسن بن محمّد (ابن اخت أبى مالک):

26

الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشمى:

418- 504

الحسن بن محمّد الزعفرانى: 133- 198

الحسن بن محمّد السكونى المذكى الكوفىّ: 93- 115- 173- 175- 363

الحسن بن محمّد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد اللّه بن الحسين بن على بن الحسين (عليهما السلام): 76- 77- 181

الحسن بن معاويه: 448

الحسن بن موسى الخشاب: 88- 117- 136- 327- 352- 410- 431- 460- 480

ص: 695

الحسن بن نصر الخزّاز: 595

الحسن بن هارون: 24

الحسين بن إبراهيم (اشكاب): 523

الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب: 314- 430- 451- 543- 572- 603- 650- 652

الحسين بن إبراهيم بن ناتانه: 314- 650

الحسين بن أحمد بن إدريس: 14- 38- 93- 100- 148- 225- 230- 352

الحسين بن إسحاق التّاجر: 4- 39- 81- 153- 502

الحسين بن أحمد الأسترآبادى العدل:

311

الحسين بن اسد البصرى: 383

الحسين بن إشكيب: 343

الحسين بن الحسن بن أبان: 300- 390- 519- 520- 602

الحسين بن الحسن الأشقر الفزارى الكوفىّ: 173- 270

الحسين بن الحسن الفارسىّ: 332- 435

الحسين بن الحسن بن الحرب المروزى (أبو عبد اللّه): 31- 32- 34- 73- 76- 78- 79

الحسين بن الحصين: 230

الحسين بن خالد: 292- 335

الحسين بن ذكوان: 651

الحسين بن زياد: 326

الحسين بن زيد العلوى: 5- 15- 45- 110- 145- 260- 331- 430- 446- 475

الحسين بن سعيد الأهوازى: 6- 39- 44- 50- 195- 284- 333- 383- 387- 390- 422- 449- 602- 647- 651

الحسين بن سفيان: 171

الحسين بن سيف: 5- 238- 594

الحسين بن عبد الرّحمن: 184

الحسين بن عبد الصمد: 639

الحسين بن عبد اللّه: 410

الحسين بن عبد اللّه الجعفى: 397

الحسين بن عبد اللّه بن شاكر: 446

الحسين بن عبيد اللّه الأشعرى: 264- 480- 638

الحسين بن عثمان: 87

الحسين بن علوان: 37- 86- 137- 333- 504- 522

الحسين بن علىّ بن أبى طالب (سيد الشهداء (ع)): 1- 5- 31- 43- 45- 53- 59- 62- 65- 67- 69- 77- 78- 95- 105- 135- 168- 178- 181- 209- 222- 252- 262- 270- 273-

ص: 696

-279 -303 -305 -314 -319 -320 -322 -323 -324 -336 -344
-364 -380 -384 -387 -388 -390 -394 -396 -403 -417 -419
-427 -430 -440 -446 -463 -465 -466 -475 -477 -478 -479
-480 -484 -518 -528 -543 -551 -555 -559 -561 -574 -575
-576 -580 -585 -593 -596 -619 -625 -631 -637 -639 -641
652

الحسين بن علىّ بن الحسين بن على:

466

الحسين بن علىّ بن الحسين السكرى:

419

الحسين بن علىّ بن عبد اللّه بن أبى رافع: 77

الحسين بن علىّ بن يقطين: 602

الحسين بن الكميت بن بهلول الموصلى:

475

الحسين بن الليث الرّازى: 413

الحسين بن محمّد أبو عبد اللّه الأشنانى:

254- 509

الحسين بن محمّد: 181

الحسين بن محمّد الحرّانى: 468

الحسين بن محمّد بن عامر الأشعرى:

67- 127- 216- 218- 222- 270- 478- 480- 640- 644

الحسين بن المختار: 21- 129- 399- 539

الحسين بن مصعب الهمدانى: 123- 128- 158- 192- 271

الحسين بن منصور: 472

الحسين بن يحيى البجلى: 415

الحسين بن يزيد النوفلىّ: 14- 19- 160- 246- 291- 304- 391- 394- 445- 531- 538- 543

الحسين بن يوسف: 101- 123

حصين بن عبد الرحمن: 471

حفص بن البخترى: 39- 249- 291

حفص بن عاصم: 343

حفص بن عمر بن الحارث (أبو عمرو الحوضى): 71

حفص بن غياث النخعىّ: 41- 119- 274- 386- 394- 407- 468

حفص بن منصور العطار: 548

حفص بن ميسره: 547

حفصه بنت عمر بن الخطّاب (زوجه النبىّ (ص)): 419- 651

حكم بن بهلول: 41

الحكم بن ظهير: 454

الحكم بن عتيبه: 447

الحكم بن مسكين الثقفى: 63- 139-

397- 411- 476- 485- 554

حکیم بن جبیر: 145- 509

الحلبیّ: 80- 129- 151- 251- 289- 333

حمّاد بن أبی سلیمان: 316

حمّاد بن سلمه بن دینار البصری: 474

حمّاد بن عثمان النّاب: 18- 149- 190- 200- 235- 289- 303- 358- 420- 519

حمّاد بن عمرو (النصیبی): 170- 182- 206- 207، 245- 263- 341- 342- 406- 410- 432

حمّاد بن عیسی الجهنی: 3- 10- 21- 27- 51- 54- 59- 120- 121- 122- 139- 147- 156- 161- 195- 247- 252- 255- 278- 283- 284- 333- 347- 349- 385- 417- 422- 444- 475- 477- 486- 502- 508- 533

حمدان (کأنّه النیسابوریّ): 345

حمدان الدیوانی: 168

حمدان بن سلیمان: 237

حمران بن أعین: 8- 517

حمزه بن حمران بن أعین: 14- 517

حمزه بن رافع: 642

حمزه بن العباس المروزی: 266

حمزه بن عبد المطلب (سید الشهداء):

203- 204- 320- 363- 376- 412- 453- 555- 575

حمزه بن عماره البربرى: 402

حمزه بن عون: 468

حمزه بن القاسم بن علىّ بن حمزه بن الحسن بن عبد اللّه بن العباس بن على بن أبى طالب (ع): 169- 304- 362- 432- 542

حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علىّ بن الحسين (عليهما السلام): 11- 14- 87- 91- 97- 103- 108- 134- 179- 224- 239- 329- 338- 357- 451- 475- 650

حمزه بن يعلى: 15

حميد بن زنجويه: 344

حميد بن عبد الرحمن: 191

حميد بن محمّد: 450

حميد بن المثنى العجلىّ (أبو المغراء): 651

حميد بن هانئ (أبو هانى الخولانى المصرى): 21

حميده: 363

حنان بن سدير الصيرفى: 12- 99- 116- 144- 244- 346- 542

حوّاء: 323- 353- 397- 457- 597

حيان بن الحارث الأزدى: 457

ص: 698

(خ)

خالد بن سعيد بن العاص: 462- 463

خالد بن معدان: 363

خالد بن نجيح: 100- 228

خالد بن الوليد: 173- 363- 499- 562

خالد بن يزيد البجلى: 219

خالد بن يزيد الجمحى: 592

خالد بن يزيد بن صبيح: 344

خالد بن ماد القلانسى: 650

خباب بن الأرتّ التميمى: 312

خديجه بنت خويلد (أم المؤمنين):

206- 225- 364- 404- 419

خرشه بن الحرّ: 184

خزيمه بن ثابت (ذو الشهادتين): 461- 464- 608

خصيف بن عبد الرحمن: 510

الخضر بن أبان: 180

الخضر (ع): 111- 235- 322

الخضر بن مسلم الصيرفى: 81

خطاب بن مسلمه: 22

خلّاد (البزاز الكوفىّ)

خلاد بن عيسى الصغار أبو مسلم الكوفىّ: 30

خلّاد المقرئ: 67

خلف بن حمّاد: 8- 90- 103- 134- 154- 383

خلف بن خالد العبدى: 363

خلف بن سالم: 461

خلف بن عبد اللّه: 69

خلف بن الوليد الجوهرىّ: 475

خليلان: 286

الخليل بن أحمد (أبو أحمد السجزى):

29- 30- 31- 32- 34- 38- 72- 73- 74- 75- 76- 78- 79- 84- 109- 121- 162- 175- 176- 180- 183- 184- 185- 198- 266- 340- 342

خوله بنت حكيم السلمى: 419

الخيبرى: 47

خيثمه بن عبد الرّحمن: 22- 78

خيران بن داهر: 564

(د)

دارم بن قبيصه (بن نهشل بن مجمع السائح): 387- 390- 394- 641

دان بن يعقوب: 466

دانيال: 619

داود: 181

داود (ع): 225- 248- 385- 386- 390- 396- 482- 583- 598- 649

داود بن أبى الفرات: 205- 206

داود بن أبى يزيد: 402

داود بن الحسن بن الحسن بن علىّ: 110

ص: 699

- 466

داود بن داود: 220

داود بن سرحان: 252

داود بن سليمان الغازى: 179

داود بن عبد الرحمن بن شابور (ابو سليمان المكى): 200- 340

داود بن على الهاشمى (اليعقوبى): 291

داود بن فرقد: 7- 38- 110

داود بن القاسم: 76

داود بن كثير الرّقى: 10- 326

داود بن النعمان: 545

داود بن يزيد بن عبد الرحمن (أبو يزيد الأعرج): 78

الدّجال: 458- 485

الدّراج: 44

درست بن أبى منصور الواسطى: 9- 16- 25- 63- 92- 93- 103- 133- 221- 226- 258- 264- 284- 287- 325- 422- 481

الدّيرانى: 140

دينار (مولى أنس بن مالک): 392

ذريح بن محمّد بن يزيد المحاربى: 78- 86- 649- 651

ذو القرنين: 60

ذو الثديه: 381- 382- 574

(ر)

الرازقى (حاجب المتوكل): 395

رافع بن عبد اللّه بن عبد الملک: 592

رافع بن مالک: 492

ربعى بن خراش: 198

ربعى بن عبد اللّه: 3

ربيح (مولى الصادق (ع)): 389

ربيع بن بدر بن عمرو بن جراد التميمى السعدى (أبو العلاء البصرى): 542

الربيع بن بدر: 602

الربيع بن جميل الضّبى: 457- 460

الربيع بن سليمان: 364

الربيع الشامىّ: 35

الربيع (صاحب المنصور): 511

الربيع بن محمّد المسلى: 35- 337- 541

ربيعه بن عمرو الجرشى: 211

رشدين بن سعد المصرى (أبو الحجاج):

31- 643

رشدين سعد المصرى (أبو الحجاج): 31- 643

رفاعه: 519

رقيّه بنت إسحاق بن موسى بن جعفر (عليهما السلام): 253

رقّيه (بنت رسول اللّه ص) 404- 405

الركين بن الربيع: 38

ص: 700

روبيل بن يعقوب: 466

ريحانه الخِندِفيّه (سريّه النبىّ ص):

419

(ز)

زائده: 320- 449

زاذان: 320

زافر بن سليمان: 7- 311

الزبير بن أبى بكر: 77

الزبير بن عبد المطلب: 453

الزبير بن عوّام: 57- 157- 336- 497- 574

زبولون بن يعقوب: 466

زراره بن أعين: 8- 10- 47- 53- 147- 161- 197- 247- 252- 258- 283- 284- 347- 349- 420- 422- 444- 447- 478- 480- 502- 533- 539- 645

زراره بن أوفى: 338- 339

زرّ بن حبيش: 320

زرعه بن محمّد الحضرمى: 93- 336

زكريّا بن آدم: 638

زكريّا بن أبى زائده: 320- 420

زكريّا بن عمران: 359

زكريّا بن مالک الجعفی: 324
زكريا الموصلی كوكب الدّم: 548
زكريّا: 390
زكريّا بن محمّد المؤمن: 37- 136- 242- 390
زكريّا بن يحيى المنقریّ: 114
زكريّا بن يحيى بن عبيد العطار: 494
زمعه: 45
الزّهری: 32- 64- 76- 111- 119- 202- 240- 269- 534
زهير بن محمّد: 315
زهير بن معاويه بن خديج: 470
زياد (جد يوسف بن محمّد): 359
زياد بن أبيه: 181
زياد بن بندار: 237
زياد بن خيثمه: 470- 472
زياد بن علاقه: 30- 83- 469- 471
زياد بن عيسى: (انظر أبو عبيده الحذاء)
زياد بن مروان القندی: 14- 43- 45
زياد بن المنذر: (انظر أبو الجارود)
زيد بن أرقم: 415
زيد بن أسلم: 547

زيد بن ثابت: 316

زيد بن حباب: 203

زيد بن الحارث: 593

زيد بن عطاء بن سائب: 198

زيد بن علىّ بن الحسين (عليهما السلام): 37- 45- 137- 254- 262- 333-

ص: 701

350- 429- 446- 466- 641

زيد بن محمّد البغدادىّ (أبو محمّد): 188- 208- 314- 315- 343

زيد بن موسى بن جعفر (عليهما السلام): 336- 430

زيد بن مهران: 260

زيد بن وهب: 400- 461- 465

زيد الشحّام (انظر أبو أسامه):

زيد العمى (ابو الحوارى البصرى):

317

زيد القتات: 100

زيلون بن يعقوب: 466

زينب (بنت ابن أبى رافع): 77

زينب بنت جحش (زوجه النبىّ ص): 419

زينب بنت خزيمه بن الحارث أم المساكين (زوجه النبىّ ص): 419

زينب بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: 404- 405

زينب بنت عميس (أم المؤمنين):

419

(س)

سالم (مولى أبى حذيفه): 499

سالم (كأنّه ابن أبى الجعد): 76

سالم بن أبى الجعد (رافع الغطفانى الاشجعى): 319

سالم بن أبى حفصه: 644

سالم بن سالم: 417

سالم بن غيلان: 44

السّامرى: 458- 485- 575

سدير الصيرفى: 244- 274

سرح البرمكى: 474

السّرى (بن إسماعيل الهمدانى): 315

السرى بن خالد: 19- 20

سعد (رجل من أهل يمن): 489

سعدان بن مسلم: 133- 238- 432

سعد بن أبى خلف: 25

سعد بن أبى وقّاص: 211- 311- 336- 465- 499

سعد بن اياس (أبو عمر الشيبانى): 163

سعد بن خيثمه: 492

سعد بن الرّبيع: 492

سعد بن سعيد الجرجانىّ: 7

سعد بن طريف الخفّاف (الاسكاف): 84- 102- 112- 113- 118- 217- 231- 409- 410- 426- 448- 505- 644- 651

سعد بن عباده: 492- 549

سعد بن عبد الرحمن المخزومى: 430

سعد بن عبد اللّه الأشعرى: 4- 7- 8- 10- 11- 12- 14- 16- 17- 19- 20- 21 الى

ص: 702

25- 27- 34- 35- 41- 43- 45- 46- 47- 50- 60- 63- 64- 65- 80-
81- 85 الى 88- 92- 101- 102- 106 الى 112- 116- 117- 119 الى
124- 126 الى 135- 138- 139- 141- 142- 144- 146 الى 150-
152 الى 155- 158- 160- 161- 180- 204- 205- 215- 216- 217-
221- 222- 224- 227- 229- 230- 231- 236- 238- 239- 240-
244- 250- 251- 252- 258- 259- 263- 273- 277- 278- 281-
282- 284- 285- 288- 289- 291- 292- 293- 295- 297- 298-
300 الى 304- 322- 325 الى 332- 336- 337- 347- 350- 354-
356- 357- 359- 360- 363- 364- 383- 385- 386- 387- 389-
390- 391- 393- 394- 396- 399- 404- 406 الى 409- 411- 415-
416- 417- 422- 423- 424- 426- 430- 432- 434- 437- 438-
439- 443- 444- 449- 455- 475- 476- 477- 485- 486- 495-
498- 503- 509- 516- 519- 520- 522- 529- 531- 534- 539-
545- 546- 548- 554- 571- 582- 588- 594- 601- 602- 638-
639- 642- 645- 646- 648- 649

سعد بن قيس الهمدانى: 470

سعد بن معاذ: 193

السكن الخزّاز: 392

سعيد بن أبى سعيد كيسان المقبرى (أبو سعد المدنى): 164- 167- 310

سعيد بن العاص الاموى: 458

سعيد بن أبى هلال الليثى: 584- 592

سعيد بن أحمد بن أبى سالم: 32- 73- 269

سعيد بن أبى عروبه (أبو نصر البصرى): 74

سعيد بن جبير: 204- 270- 292- 510

سعيد بن جناح: 159- 328

سعيد بن الحسن بن الحصين: 230

سعيد بن الحكم: 515

سعيد بن خالد: 473

سعيد بن سليمان: 177

سعيد بن شرحبيل: 113

سعيد بن عبد الرحمن المخزومى: 446

سعيد بن علاقه: 194- 504

سعيد بن عمرو الأشعثى: 315

سعيد بن عمرو بن أشوع: 469- 472

سعيد بن غزوان: 419- 480

سعيد بن قيس الأرحبى: 382

سعيد بن كثير بن عفير بن مسلم

ص: 703

الأنصارى: 643

سعيد بن مسلمه: 468

سعيد بن نجيح: 542

سعيد بن يحيى الحذاء الواسطى (أبو سفيان): 162

سعيد بن يسار: 21

السفّاح: 551

سفيان بن أبى ليلى: 353

سفيان بن حسين: 469- 472

سفيان الثورى: 30- 31- 68- 76- 78- 109- 169- 183- 184- 186- 199- 473- 474- 481- 601

سفيان الجريرى: 445

سفيان بن السمط: 281

سفيان بن عيينه: 64- 111- 211- 239- 240- 315- 534

سفيان بن نجيح: 241

سفيان بن وكيع الجراح (أبو محمّد الرواسى): 186

السفيانى: 303

سلام بن غانم: 594

سلام سليمان المزنى أبو منذر القارى النحوى الكوفىّ: 165

سلام بن المستنير: 423

سلمان بن أيوب المطلبى: 323

سلمان الفارسىّ: 170- 253- 254- 255- 303- 312- 326- 361- 448- 461- 463- 475- 477- 539- 549- 607

سلمى بنت عميس الخثعميّه: 363

سلمه بياع الجوارى: 140

سلمه بن الخطّاب: 118- 123- 545- 546- 601

سلمه بن علىّ بن خلف الخشنى أبو سعيد الدمشقى البلاطى: 320

سلمه بن كهيل: 45- 343

سليم (مولى طربال): 258

سليم بن قيس الهلالى: 41- 51- 139- 255- 475- 477

سليمان بن أبى سليمان أبو إسحاق الشيبانى الكوفىّ: 69

سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمى: 4- 15- 83- 145- 146- 179- 206

سليمان بن الأشعث: 121

سليمان بن بريده: 601

سليمان بن بلال: 364

سليمان بن جعفر الجعفرى: 4- 99- 227- 235- 272- 297- 332- 519

سليمان بن جعفر النخعىّ: 317

سليمان بن حفص البصرى: 141- 226- 304- 435- 520

سليمان بن حكيم: 572

سليمان بن خالد: 433

سليمان بن داود (ع): 241- 248- 255- 327- 335- 457- 482- 483

سليمان بن داود المنقرىّ: 41- 64- 65- 111- 119- 120- 121- 122- 239- 240- 241- 274- 278- 386- 394- 407- 437- 534

سليمان بن داود اليعقوبى: 61

سليمان بن درستويه: 80

سليمان الدّيلمى: 398

سليمان بن زياد المنقرىّ: 454

سليمان بن سلمه: 32

سليمان بن ظريف: 411

سليمان بن عبد الرحمن الدمشقى: 30- 413

سليمان بن عبد الله: 475

سليمان بن عمرو: 73- 79

سليمان بن فرّخان: 295

سليمان بن محمّد القرشىّ: 272

سليمان بن مسهر: 184

سليمان بن معبد: 171

سليمان بن مهران: 58- 418- 428- 585- 593- 652

سليمان عبد الرحمن التميمى: 201

سماعه بن مهران: 37- 224- 229- 478- 589

سماک بن حرب: 210- 469- 470- 471- 475

سمره بن جندب: 74- 75

السندی بن الربیع: 117

سندی بن محمّد البزاز: 647

السنی (زوجه رسول اللّه ص): 419

سوره بنت زمعه (زوجه النبیّ ص):

419

سهل بن بکّار بن بشر الدارمیّ: 473

سهل بن حنیف: 461- 465- 608

سهل بن زنجله بن أبی الصغدی الرازیّ (أبو عمر الخیاط): 420

سهل بن زیاد الآدمی: 18- 21- 26- 27- 82- 96- 100- 103- 135- 151- 258- 287- 310- 328- 333- 352- 383- 445- 505

سهل بن سعد: 7

سهل بن صالح العبّاسی (أبو سعید):

279- 532

سهل بن عبد الوهاب: 418

سهل بن عمّار النیسابوریّ: 469

سهیل بن أبی صالح: 75

سهیل بن زیاد أبو یحیی الواسطی: 97

سهیل بن غزوان البصری: 638

سيار (الاموى الدمشقى): 201
السيارى: 62- 156- 249- 386
ص: 705

سيف بن عميره: 5- 25- 48- 52- 216- 238- 283- 317- 445- 516- 519- 642

سيف بن المبارک بن يزيد (مولى موسى بن جعفر (ع)): 503

سيف التّمار: 545

(ش)

شراحيل بن يزيد المعارفى: 31

شرحبيل بن مسلم بن حامد الخولانى الشامىّ: 322

شريح بن عبيد: 474

شريح الهمدانى: 124

شريش الوابشى: 37

شريک بن عبد اللّه النخعىّ: 38- 104- 194- 253- 254- 415- 471

شعبه بن الحجال: 71- 73- 163- 185- 254- 461- 470

الشعبى (عامر بن شراحيل): 31- 315- 420- 467- 468- 470- 472- 475

شعيب (ع): 319- 524

شعيب الحداد: 207- 208

شعيب العقرقوفى: 296

شقيق: 320

شمر بن يقظان الشامىّ (إبراهيم بن أبى عبله): 161

شمعون بن يعقوب: 466

شهاب بن عبد ربّه: 157- 300

شيبان بن عبد الرحمن التميمى: 107- 199

شيبان بن فرّوخ الابلّى (أبو شيبه الحبطى): 205- 402- 413

شيبه بن ربيعه: 367

شيث (ع): 524

شيبه الحمد (عبد المطلب): 453

(ص)

صالح (راو): 238

صالح (جنّى من أوتاد الأرض): 618

صالح (ع): 89- 204- 319- 524

صالح بن أبى حمّاد: 246- 247

صالح بن بشير (أبو بشر المرى): 244

صالح بن زياد: 269

صالح بن سعيد السكونى: 10- 49

صالح بن عقبه: 123- 391- 476

صالح بن سهل: 264

صالح بن كيسان: 171

صالح بن محمّد البغدادىّ (ابو الأشرس الأسدى) 165- 177- 178- 321- 601

صالح بن ميثم: 104

الصباح (مولى الصادق): 88

الصباح بن سيابه: 486

الصباح المزنى: 593- 601- 643- 646

الصخر بن الحكم القرارى: 457- 460

ص: 706

صدقه بن سعيد: 43

صدقه بن يسار: 486

صدى بن عجلان (أبو امامه الباهلى):

203

صفوان بن اميّه الجمحى: 193

صفوان بن سليم: 28

صفوان بن سليمان: 77

صفوان بن عمرو: 474

صفوان بن مهران الجمّال: 27- 60- 117

صفوان بن يحيى: 19- 48- 60- 75- 106- 112- 117- 123- 138- 215- 230- 271- 285- 301- 303- 324- 420- 449- 645- 648

صفيّه بنت حيىّ بن أخطب (زوجه رسول اللّه ص): 419

الصقر بن أبى دلف الكرخى: 395

الصلت بن العلاء: 21

الصلصال بن الدلهمس: 114

صوأب الحبشى: 560

صهيب (سنان الرّومى): 312

صهيب بن عباد: 433- 443

(ض)

الضّحّاک بن المخلّد: 183

الضّحّاک بن مزاحم الهلالی: 7- 642
ضرار بن عبد المطّلب: 453
ضریس: 438
ضمره بن أبی ضمره: 155
ضمره بن حبیب: 522
(ط)
طالب: 181
طالوت: 248
طاوس بن الیمان: 269- 456
طاهر بن إسماعیل الخثعمی: 469
الطاهر (عبد اللّه): 404
طاهر (ابن رسول اللّه ص): 405
طاهر بن محمّد بن یونس بن حیوه الفقیه: 29- 541- 542
طربال: 258
طلحه بن زید: 107- 242- 277
طلحه الشامیّ: 100
طلحه بن عبید الله: 336- 499- 574
طلحه بن عمرو الحضرمی: 344
(ظ)
ظریف بن ناصح: 36- 62- 397

(ع)

عائذ الأحمسى: 202

عائشه بنت أبى بكر (أمّ المؤمنين): 69

ص: 707

- 70- 71- 190- 212- 213- 340- 405- 419- 556- 563- 642- 651
عاتكه (بنت عبد المطلب): 56
العاص بن وائل السهمى: 279
عاصم بن حميد الحناط: 3- 105- 106- 146- 288- 363- 440
عاصم بن عمر بن قتاده: 74
العاصى بن العاص: 387
عامر بن رباح: 111
عامر بن سعد: 473
عامر بن شراحيل: (انظر الشعبى)
عامر بن الطفيل: 398
عامر بن قتاده: 94- 95
عامر بن واثله الكنانىّ (أبو الطفيل):
41- 65- 67- 397- 449- 554
عباد بن سليمان: 398
عباد بن صهيب: 127- 189- 511
العباد بن عبد الخالق: 639
عباد بن عبد اللّه الأسدى الكوفىّ: 402
عبّاد بن يعقوب: 457- 460
عباده بن الصامت: 492

العباس بن حمزه: 602

العباس بن طاهر بن ظهير: 294

العباس بن عامر القصبانى: 49- 502- 541- 584

العباس بن عبد المطلب: 363- 453- 487- 574- 559

العبّاس بن علىّ بن أبى طالب (ع):

68

العباس بن الفرج: 211

العباس بن محمّد: 75

العبّاس بن معروف: 9- 12- 15- 16- 36- 41- 62- 90- 107- 111- 156- 196- 238- 260- 272- 291- 304- 331- 346- 358- 360- 385- 397- 437- 502- 546

عباس بن الوليد بن نصر النرسى أبو الفضل البصرى: 177

العبّاس بن هلال: 582

عباس بن يزيد: 136

عبايه بن ربعى الأسدى: 363- 412

عبد الأعلى (مولى آل سام): 103

عبد الأعلى بن أعين: 117- 337- 539

عبدان العسكرىّ: 201

عبد بن أحمد بن حماد: 310

عبد بن الضحّاک: 430

عبد بن ميمون السكونى: 269

عبد الجبار بن العباس الهمدانى: 403

عبد الجبار بن المبارک: 135

عبد الحارث: 183

عبد الحميد بن أبى الديلم: 646- 649

عبد الحميد بن عواض الطائى: 135

ص: 708

عبد الرحمن: 184

عبد الرحمن بن أبى حاتم: 179- 470- 471- 472

عبد الرحمن بن أبى عبد اللّه البصرى:

508

عبد الرحمن أبى ليلى: 592

عبد الرحمن بن أبى نجران التميمى: 10- 55- 106- 109- 277- 474- 546- 645

عبد الرحمن بن الأسود بن يزيد النخعىّ: 362

عبد الرحمن بن الحجاج: 52- 112- 268

عبد الرحمن بن حماد الكوفىّ (أبو القاسم): 46- 47- 86- 290

عبد الرحمن بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف: 171

عبد الرحمن بن سابط القرشىّ: 76- 454

عبد الرحمن بن سيابه: 485

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم: 386

عبد الرحمن بن عوف: 336- 465- 499

عبد الرحمن بن عون: 106

عبد الرحمن بن كثير الهاشمى: 242- 364

عبد الرحمن بن محمّد بن خالد البلخىّ:

294

عبد الرحمن بن محمّد الحسنى: 279

عبد الرحمن بن محمّد العزرمى: 132
عبد الرحمن بن مسلم: 432
عبد الرحمن بن مغرا: 468
عبد الرحمن بن ملجم: 382
عبد الرحمن بن مهدىّ: 178
عبد الرحمن بن يزيد: 315
عبد الرحيم بن زيد العمى: 29
عبد الرحيم بن علىّ بن سعيد الجبلى الصيدنانى: 595
عبد الرزاق: 119- 269
عبد السلام الإسكافىّ: 61
عبد السلام بن صالح (أبو الصلت الهروى): 178- 179- 267
عبد السلام بن محمّد بن هارون بن الفضل العباسىّ: 180
عبد الصمد بن الفضل البلخىّ: 345
عبد الصمد بن محمّد: 116
عبد الصمد بن يحيى الواسطى: 481
عبد العزى (عبد المطلب): 453
عبد العزيز: 74
عبد العزيز بن الخطّاب: 581
عبد العزيز بن عبد اللّه الأويسى: 494
عبد العزيز بن على السرخسى: 29

عبد العزيز بن عمر الواسطى: 92- 277

عبد العزيز بن المهتدى: 249

ص: 709

عبد العزيز بن يحيى البصرى: 59- 190

عبد العزيز بن يحيى الجلودى: 581- 592

عبد العزيز العبدى: 88- 273

عبد العزيز القراطيسى: 447- 448

عبد العزيز بن محمّد بن موسى بن عبيده: 413

عبد العزيز بن عبد اللّه الحسنى: 414

عبد الغفار بن الحكم: 467- 468

عبد الغفار محمّد بن بكير الكلابى الكوفىّ: 360

عبد القدوس: 418

عبد الكريم بن عمرو: 646- 649

عبد اللّه (ابن رسول اللّه ص): 405

عبد اللّه: 79

عبد اللّه بن إبراهيم: 110

عبد اللّه بن إبراهيم بن أبى فروه: 211

عبد اللّه بن أبى سليمان بن عبد الرحمن:

عبد اللّه بن أبى الهذيل: 478

عبد اللّه بن أبى يعفور: 38- 88- 133- 149

عبد اللّه بن أحمد بن عامر بن سليمان الطائى: 189- 208- 221- 262- 314- 315- 318- 322- 324- 335- 344- 384- 388- 532

عبد اللّه بن أحمد الرازىّ: 49

عبد اللّه بن أحمد الفقيه (أبو القاسم):

69- 70- 71- 521

عبد اللّه بن أحمد الموصلى: 395

عبد اللّه بن أحمد (النهيكى): 144

عبد اللّه بن أسعد بن زراره: 115

عبد اللّه بن أيوب: 9- 61

عبد اللّه بن الباقر بن على: 466

عبد اللّه بن بريده: 253- 254

عبد اللّه بن بشير: 175

عبد اللّه بن بكير: 230- 426- 447- 539

عبد اللّه بن جبله: 7- 99- 346- 355- 530- 545

عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب: 135- 380- 477

عبد اللّه بن جعفر الحميرى: 6- 8- 18- 26- 44- 46- 48- 80- 86- 91- 97- 105- 108- 113- 114- 124- 128- 138- 151- 154- 156- 228- 251- 270- 290- 295- 296- 303- 351- 397- 416- 431- 438- 439- 529- 540- 588- 601- 649

عبد اللّه بن جندب: 22

عبد اللّه بن الحارث: 191- 402

عبد اللّه بن حامد: 282- 454

عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن علىّ عليهما السلام: 73- 79- 105- 504

عبد اللّه بن الحسن بن محمّد: 77

عبد اللّه بن الحسن المؤدّب: 170- 171- 403- 496

عبد اللّه بن الحسين بن زيد بن علىّ بن الحسين (عليهما السلام): 223- 226- 251- 435- 520

عبد اللّه بن حماد: 171

عبد اللّه بن حماد الأنصارى: 643- 646

عبد اللّه بن خباب: 521

عبد اللّه بن داود: 65

عبد اللّه بن داهر: 58

عبد اللّه بن دينار: 413

عبد اللّه بن رواحه: 492

عبد اللّه بن زياد: 350

عبد اللّه بن زيد: 497

عبد اللّه بن زيدان البلخىّ: 199- 203- 254

عبد اللّه بن سبا: 628

عبد اللّه بن سعدان بن سهل اليشكرى:

470

عبد اللّه بن سعيد بن أبى هند: 35

عبد اللّه بن سليمان: 59- 161

عبد اللّه بن سليمان بن الأشعث: 471- 472

عبد اللّه بن سنان: 6- 7- 26- 52- 63- 65- 67- 85- 87- 106- 130- 137- 148- 160- 208- 223- 237- 238- 239- 329- 330- 393- 460- 481- 483- 495- 499

عبد اللّه بن شبيب البصرى: 114

عبد اللّه بن شداد بن الهاد الليثى (أبو الوليد المدنى): 509

عبد اللّه بن صالح: 171

عبد اللّه بن صالح البخارى: 210

عبد اللّه بن صالح بن مسلم بن صالح العجلىّ الكوفىّ المقرى: 509

عبد اللّه بن الصباح العطار: 71

عبد اللّه بن الصامت: 345- 608

عبد اللّه بن الصلت القمّىّ: 288- 478- 595

عبد اللّه بن ضحاک بن معد (ذو القرنين): 255

عبد اللّه بن عامر الأشعرى: 67- 127- 216- 218- 222- 270

عبد اللّه بن عامر بن سعد: 645

عبد اللّه بن عبّاس: 220- 432- 477- 595

عبد اللّه بن عبد الرحمن: 582

عبد اللّه بن عبد الرحمن الأصمّ: 204

عبد اللّه بن عبد الرحمن المدنى: 504
عبد اللّه بن عبد الرحمن المزنى: 415
عبد اللّه بن عبد القدوس: 363
عبد اللّه بن عبد اللّه العمرى (ابو عبد الرحمن): 78
عبد اللّه بن عبد المطلب: 56- 57- 157- 294- 453- 483- 640
عبد اللّه بن عبد الوهاب: 28
عبد اللّه بن عبيد الله الهاشمى: 61
عبد اللّه بن عصمه: 405
عبد اللّه بن عمر: 31- 486
عبد اللّه بن عمرو بن حرام (والد جابر): 492
عبد اللّه بن عمرو بن سعيد البصرى:
59
عبد اللّه بن عمرو بن العاص: 30- 176- 191
عبد اللّه بن عمير: 471
عبد اللّه بن غالب: 75- 406
عبد اللّه بن الفضل النوفلىّ: 91- 434
عبد اللّه بن الفضل الهاشمى: 191- 499
عبد اللّه بن القاسم الجعفرى: 13
عبد اللّه بن القاسم الحضرمى: 137- 204- 239- 264- 330

عبد اللّه بن قيس (أبو موسى): 458- 459

عبد اللّه بن لهيعه (أبو عبد الرحمن المصرى القاضى): 113- 174- 203- 584- 592- 643

عبد اللّه بن مالک الزبيدى: 191

عبد اللّه بن مالک بن القشب أبو محمّد الأزدىّ: (المعروف بابن بجينه): 316

عبد اللّه بن المبارک: 34- 73- 481- 497

عبد اللّه بن محمّد: 298- 429- 479- 539

عبد اللّه بن محمّد (أبو مسعود): 201

عبد اللّه بن محمّد بن الحسين: 547

عبد اللّه بن محمّد بن حكيم القاضى:

446

عبد اللّه بن محمّد بن خالد الطيالسى:

517

عبد اللّه بن محمّد بن سليمان بن عبد اللّه بن حسن:

عبد اللّه بن محمّد بن عبد العزيز البغوى:

471

عبد اللّه بن محمّد بن عبد الكريم ابن أخى أبى زرعه: 486

عبد اللّه بن محمّد بن عبد الوهاب الأصبهانىّ: 174- 196

عبد اللّه بن محمّد بن عقيل: 315- 402-

496 -413

عبد اللّه بن محمّد بن عيسى: 3- 52- 190- 235- 289- 304- 645

عبد اللّه بن محمّد بن ناطويه: 506

عبد اللّه بن محمّد الحجّال: 150- 647

عبد اللّه بن محمّد الرازىّ: 88

عبد اللّه بن محمّد الصائغ (أبو القاسم):

603 -542 -475 -474

عبد اللّه بن محمّد عمر الحرّانى: 269

عبد اللّه بن محمّد الغفارى: 47

عبد اللّه بن محمّد الوهبى: 7- 161

عبد اللّه بن مره الهمدانىّ الخارقى الكوفىّ: 254

عبد اللّه بن مسعود: 78- 163- 173- 185- 254- 361- 458- 461- 464- 467- 468- 469

عبد اللّه بن مسكان: 34- 38- 81- 108- 138- 152- 159- 285- 324- 431- 475- 483- 538- 644

عبد اللّه بن مسلمه بن قعنب القعنبى الحارثى (أبو عبد الرحمن البصرى): 183

عبد اللّه بن معن الأزدىّ: 269

عبد اللّه بن المغيره الكوفىّ (البجلىّ): 2- 3- 13- 34- 40- 98- 100- 112- 131- 216- 241- 245- 248- 250- 347- 357- 403- 433- 593- 650

عبد اللّه بن المغيره المصرى: 68

عبد اللّه بن موسى بن هارون المفتى:

293

عبد اللّه بن موسى العبسى: 169

عبد اللّه بن المهاجر ربيع النجيبى: 547

عبد اللّه بن ميمون القداح: 4- 134- 225- 287- 293- 295- 321- 338- 439- 650

عبد اللّه بن النضر بن سمعان التميمى:

269

عبد اللّه بن وهب: 121- 180- 364- 547- 641

عبد اللّه بن هلال: 647

عبد اللّه بن يحيى الكاهلىّ: 449

عبد اللّه بن يزيد: 44

عبد اللّه بن يزيد المعافرى (أبو عبد الرحمن الحبلى): 643

عبد اللّه بن يعقوب بن يوسف الرازىّ:

45

عبد اللّه بن يوسف: 344

عبد المؤمن الأنصارىّ: 139- 152- 349- 445- 571

عبد المطلب بن هاشم: 56- 57- 157- 294- 312- 313- 453- 551- 640

عبد الملک بن أبى عمير: 242

عبد الملک بن عمیر: 469- 471- 473

ص: 713

عبد الملک بن مروان: 211
عبد الملک بن الولید: 350
عبد مناف بن عبد المطلب: 294
عبد الواحد بن أیمن: 70
عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النیسابوریّ العطار: 58
عبد الواحد بن المختار: 26
عبدوس بن علیّ بن العباس الجرجانیّ:
45- 220- 315
عبدوس بن محمّد البلغا شاذی: 510
عبد الوهاب بن خراجه: 5- 15- 145
عبد الوهاب بن عطاء: 198
عبد مناف: 212
عبیده بن (الحارث بن عبد المطلب):
376
عبیده بن حمید: 133- 178
عبید بن زراره: 273
عبید بن عمیر اللیثی: 523
عبید بن کثیر: 457
عبید اللّه بن شریک العامری: 311

عبيد اللّه بن عبد الرحمن بن واقد: 253

عبيد اللّه بن عبد الكريم الرازىّ: (أبو زرعه): 582

عبيد اللّه بن عبد اللّه بن الحسن بن جعفر العلوى: 465

عبيد اللّه بن عبد اللّه (بن أبى ثور النوفلىّ):

202

عبيد اللّه بن عبد اللّه الدهقان: 9- 63- 92- 93- 100- 103- 221- 258- 264- 287- 416- 422- 481- 541

عبيد اللّه بن عبد اللّه بن عروه: 248- 296

عبيد اللّه بن على الحلبىّ: 190- 235- 421

عبيد اللّه بن عمر (بن حفص): 184

عبيد اللّه بن عمرو القواريرى: 601

عبيد اللّه بن الفضل الهاشمى: 195

عبيد اللّه بن محمّد بن أسد: 523

عبيد اللّه بن موسى: 107- 184- 402

عبيد اللّه بن موسى الحبال الطبرىّ:

188

عبيد اللّه بن موسى (أبو محمّد العبسى):

114

عبيس بن هشام الناشرى: 142

عتّاب (ابن صهيب): 360

عتاب بن محمّد الوراميني الحافظ: 467- 468- 486

عتبه بن ربيعه: 367

عتيبه: 391

عثمان بن حيله: 80

عثمان بن زيد: 516

عثمان بن عاصم الأسدى الكوفىّ

ص: 714

(أبو الحصين): 67

عثمان بن عبيد: 228

عثمان بن عروه: 498

عثمان بن عفان: 135- 212- 331- 336- 375- 376- 379- 404- 465

عثمان بن عيسى: 11- 37- 81- 100- 159- 224- 228- 285- 431- 478- 539

عثمان بن المغيره: 461

عجلان: 80

عرفه: 607

عروه بن مهران البرقى: 542

عزه: 363

عطاء بن أبى رباح: 220- 344- 523- 542

عطاء بن السائب: 30- 456

عطاء بن يسار: 28

عطيه العوفى: 65

عطيه: 171- 415- 638

عفراء: 639

عقبه بن بشير الأزدىّ: 385

عقبه بن خالد: 544

عقبه بن عامر: 180

عقيل بن أبى طالب: 181

عقيل (بن خالد): 202

عكرمه: 45- 68- 109- 146- 199- 200- 203- 205- 206- 210- 270- 595

علاء بن رزين (الثقفى): 17- 236- 278- 359

العلاء بن سالم: 471

العلاء بن سيابه: 50

العلاء بن الفضل بن عبد الملک المنقرىّ (أبو الهذيل البصرى): 114- 159

علباء بن أحمر: 205- 206

علقمه بن قيس: 145

علقمه بن مرثد: 601

علوان بن داود بن صالح: 171

على بن إبراهيم بن هاشم القمّىّ: 4- 11- 12- 14- 20- 21- 33- 34- 40- 48- 52- 54- 55- 67- 68- 87- 91- 97- 98- 103- 107- 108- 124- 129- 134- 137- 138- 142- 144- 147- 183- 192- 202- 210- 215- 216- 224- 226- 239- 242- 247- 250- 255- 278- 293- 314- 329- 330- 347- 349- 353- 357- 392- 393- 395- 419- 421- 435- 440- 443- 451- 452- 478- 480- 490- 491- 508- 519- 530- 533- 538- 638- 639- 646- 650

على بن أبى حمزه: 19- 147- 160- 169

ص: 715

- 404- 421- 443- 649

على بن أبى طالب (ع): 12 الى 16- 19- 20- 21- 25- 31- 33- 34- 38- 41- 43- 45- 48- 49- 51- 53- 54- 55- 65 الى 69- 72- 83 الى 87- 92 الى 100- 102- 107- 108- 110- 113- 114- 116- 119- 122 الى 127- 129- 134- 137- 138- 139- 143- 145- 147- 155- 168- 170- 174- 175- 177- 178- 179- 181- 182- 184- 186- 188- 189- 194- 196- 197- 198- 199- 204 الى 213- 216- 217- 219- 222- 226- 230- 231- 236- 237- 239- 241- 243- 245- 246- 250 الى 254- 258- 262- 264- 273- 274- 276- 277- 279- 284- 286- 289- 291- 293- 295- 296- 297- 301 الى 307- 309 الى 315- 319 الى 334- 336- 337- 341- 344- 345- 346- 350- 351- 354 الى 357- 360 الى 363- 365 الى 369- 371- 374- 377- 378- 380- 381- 382- 384- 387- 388- 390- 391- 394- 396- 397- 400 الى 403- 406- 408- 409- 410- 414- 415- 416- 420- 423- 426- 427- 429- 430- 436- 437- 440- 444- 446- 451- 456- 458- 459- 460- 461- 462- 464- 465- 475- 476- 478- 479- 480 الى 486- 490- 496- 497- 500- 501- 504- 505- 509- 510- 511- 517- 522- 528- 538- 539- 540- 543- 544- 545- 548- 549- 551- 553 الى 563- 572- 573- 575- 576 الى 581- 583- 588- 592- 593- 596- 597- 598- 600- 601- 602- 610- 611- 638- 640- 641 الى 649- 651- 652

على بن أبى على اللّهبى: 51- 52

على بن أبى نعيم: 136

على بن أحمد البصرى التّمار: 29

على بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبى عبد الله البرقى: 98- 102- 255- 434- 461

على بن أحمد بن موسى: 160- 167- 169- 211- 228- 246- 264- 304- 397- 430- 432- 506- 543- 564- 595- 643- 652

على بن أسباط: 11- 20- 63- 68- 89- 91- 99- 131- 224- 229- 231- 258- 331- 352- 410- 493

على بن إسماعيل (بن السندى): 9- 13- 37- 40- 54- 106- 236- 283-

ص: 716

324- 384- 541- 581

على بن إسماعيل بن عيسى: 650

على بن برزخ الحناط: 207

على بن بيان المقرئ: 449

على بن ثابت: 72

على بن الجعد: 163- 165- 185- 472

على بن جعفر البغدادىّ: 72

على بن جعفر العبسى: 145

على بن جعفر بن محمّد (عليهما السلام): 141- 385- 493- 494

على بن حجر السعدى: 198- 542

على بن حديد: 81- 293- 589

على بن حسّان الواسطى: 11- 53- 242- 356- 364

على بن الحسن: 76

على بن الحسن بن البندار التميمى الطبرىّ: 316

على بن الحسن بن رباط: 480

على بن الحسن بن سالم: 470

على بن الحسن بن سعيد البزاز: 344

على بن الحسن بن علىّ بن عبد الله بن المغيره: 501

على بن الحسن بن علىّ بن فضال الكوفىّ: 40- 55- 217- 237- 426- 527- 582

على بن الحسن بن الفرج المؤذن: 445

على بن الحسن بن الميثمى: 168

على بن الحسن العبدى: 644

على بن الحسن الهسنجانى: 473- 474- 643

على بن الحسين البرقى: 355

على بن الحسين بن رباط: 15- 16

على بن الحسين بن سفيان بن يعقوب بن الحارث بن إبراهيم المدنى: 207

على بن الحسين بن عبيد الله اليشكرى:

516

على بن الحسين (السجّاد ع): 5- 6- 15- 16- 18- 23- 31- 44- 45- 50- 53- 64- 68- 98- 111- 113- 116- 119- 159- 168- 178- 179- 209- 221- 222- 240- 253- 260- 262- 269- 273- 279- 290- 299- 303- 314- 317- 322- 323- 336- 338- 339- 344- 360- 384- 387- 388- 390- 394- 396- 427- 430- 437- 477- 479- 483- 517- 534- 541- 543- 546- 564- 593- 641- 651- 652

على بن الحسين الرّقى (أبو الحسن):

346- 530

على بن الحسين السعدآبادى: 7- 16- 24- 61- 67- 113- 118- 131- 159-

ص: 717

-167 -194 -219 -242 -243 -247 -269 -271 -292 -298 -302 -333 -414 -488 -489

على بن حفص العبسى: 5- 15- 21

على بن الحكم: 6- 37- 52- 92- 263- 281- 361- 392- 408- 519- 649

على بن حمزه: 531

على بن خشرم المروزى: 163- 164- 316- 471

على بن داود اليعقوبى: 304

على بن رئاب: 129- 151

على بن الزّيات: 416

على بن سالم: 68

على بن سلمه بن عقبه (أبو الحسن النيسابورىّ): 145

على بن سليمان بن رشيد: 9- 61- 153

على بن سماعه: 480

على بن سيف (ابن عميره): 5- 238- 571

على بن شهاب بن عبد ربّه: 134

على بن صالح: 72

على بن العباس البجلىّ: 28- 199- 317

على بن العباس المقرئ: 432

على بن عبد العزيز: 69- 70- 179- 206

على بن عبد اللّه بن أحمد الأسوارى المذكر: 29- 164- 494- 523

على بن عبد اللّه بن إسحاق الأشعرى:

382

على بن عبد اللّه الوراق: 174- 314- 430- 451- 542- 572- 603- 652

على بن عبد المؤمن الزعفرانى الكوفىّ:

506

على بن عثمان: 88

على بن علىّ بن الحسين بن على: 466

على بن عمرو: 323

على بن عيسى المخرمى: 30

على بن عقبه بن خالد: 132- 263- 544- 648

على بن الفضل البغدادىّ (أبو الحسن الخيوطى): 270- 638

على بن المثنى: 203

على بن محمّد الأنصارى المروزى: 582

على بن محمّد البزّاز: 179

على بن محمّد بن جعفر بن أحمد بن عنبسه (مولى الرشيد): 387- 390- 394- 641

على بن محمّد بن الحسن (المعروف بابن مقبره القزوينى): 253- 254- 428

على بن محمّد بن سليمان: 72

على بن محمّد بن شجاع: 450

ص: 718

على بن محمّد بن عامر النهاوندى: 188

على بن محمّد بن عصمه: 42- 402- 413

على بن محمّد العسكرىّ (عليهما السلام): 323- 386- 396- 479- 484

على بن محمّد بن قتيبه النيسابورىّ:

58

على بن محمّد بن موسى الدّقاق: 319- 572

على بن محمّد السدوسى: 504

على بن محمّد الشاذى: 542

على بن محمّد العلوى (المشلل): 272

على بن محمّد القاشانى: 13- 99- 235- 241- 297- 454

على بن محمّد الواقدى: 29

على بن مسهر: 184

على بن مطر: 392

على بن معبد: 239- 292- 329- 330

على بن المغيره: 546

على بن منذر الكوفىّ: 202

على بن موسى أبو الحسن الرضا (ع):

31- 53- 54- 55- 58- 82- 100- 107- 116- 118- 144- 156- 158-
167- 168- 179- 189- 196- 205- 208- 221- 227- 235- 245-
262- 267- 282- 297- 298- 303- 314- 315- 318- 319- 322-
323- 324- 344- 347- 360- 384- 386- 387- 388- 390- 392-

-394 -396 -450 -465 -479 -484 -527 -530 -540 -582 -638 -641

على بن موسى بن جعفر بن أبى جعفر الكميدانى: 6- 7- 123- 158- 208- 252- 263

على بن مهرويه القزوينى: 168

على بن مهزيار: 4- 39- 41- 80- 153- 252- 303- 356- 437- 502- 539

على بن نصر الجهضمى: 16

على بن النعمان: 4- 38

على بن هاشم بن البريد: 437

على بن يزيد الصدائى: 321

على بن يوسف: 542

عمّار بن أبى الأحوص: 354

عمّار بن الحسين الأسروشنى: 42- 402- 413

عمّار بن رجاء: 220

عمار بن مروان: 290- 329- 330

عمار بن معاويه الدّهنى:

عمار بن ياسر: 38- 276- 303- 361- 362- 379- 458- 461- 464- 549- 607- 650

عمران بن حصين: 74- 75

عمران بن سليمان: 269- 471

عمران بن عمر بن سعيد بن المسيب:

146

عمرو بن إبراهيم الأزدىّ الكوفىّ: 90- 154

عمرو بن أبى عمرو: 74

عمرو بن أبى المقدام: 204- 222- 246- 270- 365- 397- 405- 444

عمرو بن بشير: 408

عمرو البكائى: 475

عمرو بن ثابت: 86- 360- 522

عمرو بن جميع: 449- 480

عمرو بن الحارث: 180

عمرو بن حريث: 644- 645

عمرو بن خالد (أبو خالد الواسطى القرشىّ): 37- 137- 254- 317- 333- 429

عمرو بن سعيد: 118

عمرو بن سفيان الجرجانى: 383

عمرو بن سهل بن زنجله الرازىّ: 267- 581

عمرو بن شعيب: 200

عمرو بن شمر: 13- 38- 132- 251- 298- 408- 429- 444- 454- 652

عمرو بن طلحه بن أسباط بن نصر:

595

عمرو بن العاص: 214- 380- 381- 459- 485- 499- 575

عمرو بن عبد الجبار: 350

عمرو بن عبد ودّ: 368- 551- 560- 561- 579

عمرو بن عبدوس المهندس: 188

عمرو بن عثمان الثقفى الخزاز: 100- 102- 108- 113- 192- 300- 443- 505

عمرو بن عثمان بن سعيد بن كثير أبو الحفص الحمصى: 321

عمرو بن عمرو بن مالک (أبو الزّعراء):

133

عمرو بن عون: 69

عمرو بن محمّد بن بجير: 312

عمرو بن مره: 191

عمرو بن مصعب العزرمى (أبو عمران):

86

عمرو بن الوليد: 111

عمرو بن هاشم (أبو مالک الجنبى):

181

عمرو بن اليسع: 207- 208

عمر بن أبان الكلبى: 134

عمر بن أذينه: 41- 51- 139- 258- 477- 480- 644

عمر بن أبى سلمه: 477

ص: 720

عمر بن أبى غيلان الثقفى: 7

عمر بن بشر الهمدانى: 181

عمر بن الخطّاب: 94- 105- 170- 171- 172- 173- 175- 220- 311- 336- 401- 456- 463- 465- 476- 553- 554- 555- 557- 559- 563- 573- 583- 642- 648

عمر بن الحسن بن نصر القاضى: 68

عمر بن حفص: 121- 523

عمر بن ربيعه (أبو ربيعه الإيادى):

253- 254

عمر بن سعد: 400

عمر بن سهل الأسدى: 638

عمر بن عبد الرحمن أبو حفص الأبار الكوفىّ الحافظ: 176

عمر بن عبد العزيز: 8- 47- 96- 104

عمر بن عبد اللّه بن رزين: 469- 472

عمر بن عبد الملک الحضرمى: 281

عمر بن علىّ بن الحسين بن على: 466

عمر بن عيسى: 249

عمر بن المختار: 412

عمر بن نبهان: 174

عمر بن يزيد: 8- 21- 48- 581- 646

عمره (زوجه النبىّ (ص)): 419

عمره بنت افعى: 403

عمير بن مأمون: 61- 410

عنبسه بن مصعب: 128

العوام بن الزّبير: 424

عوف الأعرابى البصرى: 162

عوف بن مالک بن نضله (أبو الأحوص الكوفىّ): 133

عون بن عماره العنزى: 75

عون بن معين بيّاع القلانس: 38

عيسى بن أحمد العسقلانى: 542

عيسى بن بشير: 16

عيسى بن حمزه: 118

عيسى بن سليمان بن عبد الملک القرشىّ: 7

عيسى بن عبد الرحمن بن صالح: 181

عيسى بن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن على الهاشمى: 91- 250- 283- 291- 358

عيسى بن عبد اللّه العمرى: 360

عيسى بن محمّد: 356- 539

عيسى بن محمّد بن عيسى بن عبد اللّه المحمدى (من ولد محمّد بن الحنفيه):

456

عیسی بن مریم: 6- 65- 107- 113- 295- 300- 320- 322- 323-
337- 396- 442- 447- 449- 476- 478- 482- 508- 524- 529-
557- 575- 584- 585

ص: 721

عيسى بن موسى التيمى أبو أحمد البخارى الأزرق (المعروف بغنجار): 446

عيسى بن يونس بن أبى إسحاق السبيعى: 164- 320- 471

عياش (ذو القرنين): 248

عياش بن زيد بن الحسن: 262

عياش بن يزيد بن الحسن بن علىّ الكحال (مولى زيد بن علىّ): 427

العيّاشىّ: 54

عيينه بن حصن: 398

(غ)

غسّان بن الربيع: 475

الغميصاء (أم خالد بن الوليد): 363

غياث بن إبراهيم: 210- 327- 475

الغيداق بن عبد المطلب (حجل): 453

(ف)

فارس بن حاتم بن ماهويه: 323

فاطمه (الزهراء) عليها السلام: 1- 65- 77- 95- 172- 173- 204- 206- 207- 225- 257- 270- 272- 273- 305- 361- 364- 403- 404- 405- 412- 414- 466- 478- 528- 551- 553- 555- 559- 561- 573- 574- 576- 577- 578- 580- 588- 596- 607- 618- 639- 640- 642- 648

فاطمه (بنت الحسين عليهما السلام):

73- 79- 105

الفتح بن يزيد الجرجانىّ: 450

الفراء: 23

فرات بن إبراهيم بن فرات الكرخى:

418- 457

فرات بن الأحنف: 249

فرات القزاز: 449

الفرج بن فضاله: 177- 500- 501

فرعون (الذى عاصر موسى عليه السلام): 174- 206- 301- 319- 346- 359- 361- 388- 399- 457- 458- 485- 507- 540- 575

فضاله بن أيوب: 4- 39- 80- 157- 387- 602- 642

فضل الأشعرىّ: 399

الفضل بن بكير العبدى: 84

الفضل بن عبد الجبار المروزىّ: 470

الفضل بن عامر: 86

الفضل بن عبد اللّه الهروىّ: 340

الفضل بن الفضل العباس الكندى (ابو العباس): 295- 320

الفضل بن موسى السينانى: 34- 316

الفضل بن يعقوب: 470

الفضل بن شاذان: 58

فضيل بن عثمان: 63

فضيل بن عياض: 204

فضيل بن مرزوق: 65

فضيل بن ميسره: 179

فضيل بن يسار: 3- 22- 24- 127- 432- 519- 534

فطر بن خليفه: 145

(ق)

قابوس بن أبى ظبيان: 178

قابيل: 209- 318- 388- 399

قارون: 211- 361- 388- 458- 485- 507

القاسم بن الحسن بن علىّ بن يقطين:

277

القاسم (ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله): 404- 405

القاسم بن زكريّا بن دينار: 115

القاسم بن عبد الرحمن الأنصارى: 417

القاسم بن عبد الواحد: 402

القاسم بن محمّد الأصبهانىّ: 41- 64- 65- 111- 117- 119 الى 122- 239- 241- 274- 278- 386- 393- 394- 407- 437- 449- 534

القاسم بن محمّد بن أحمد السراج الهمدانى: 106- 169- 344

القاسم بن محمّد الجوهرىّ: 7- 421

القاسم بن محمّد بن حمّاد: 475

القاسم بن يحيى: 209- 264- 329- 387- 388- 610

القاسم بن يوسف: 244

قبيصه بن المخارق البصرى: 220

قتاده بن دعامه السدوسى: 73- 74- 84- 342

قتيبه الأعشى: 27

قتيبه بن سعيد: 31- 73- 74- 176- 501

قطن بن نسير: 415

القعقاع بن اللجلاج: 75

القلانسى: 494

قيس بن الربيع: 67- 412

قيس بن عاصم: 114

قيس بن عبد (عم الشعبى): 467- 468

(ک)

الكاظم (موسى بن جعفر عليهما السلام): 9- 26- 31- 43- 53- 88- 123- 141- 144- 168- 169- 178- 179- 209- 221- 225- 248- 250- 253- 262- 271- 272- 279-

ص: 723

-287 -292 -303 -314 -315 -322 -323 -329 -335 -336 -337
-344 -359 -360 -384 -385 -386 -388 -390 -392 -394 -396
-398 -422 -427 -437 -479 -484 -503 -519 -532 -541 -548
-640 641

الكاهلىّ (عبد اللّه بن يحيى ظ) (انظر عبد اللّه بن يحيى) كثير النّواء: 503

كرّام (بن عمرو): 236

كعب الأحبار: 475

الكلبى (محمّد بن السائب): 293

كميل بن زياد: 186

كنعان (ابن نوح): 318

(ل)

لقمان (ع): 121

لقمان بن عامر: 177

لوط النبىّ (ع): 318- 331- 388- 627

لوط بن يحيى (أبو مخنف): 400

ليث بن أبى سليم القرشىّ: 581- 582

الليث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمى:

171- 521

الليثى: 103

(م)

ماروت: 493- 494

ماریه: 404- 419

مالک: 229

مالک بن الحارث (الأشتر): 366- 380- 382

مالک بن أنس: 167- 310- 343

مالک بن دینار: 75

مالک بن سلیمان: 340

مالک بن ضمره: 457- 460

مالک بن نضله: 133

مالک بن عطیه: 18- 44- 124- 128- 649

مؤمل بن إسماعیل البصری: 610

مؤمل بن اهاب الربعی: 68

مبارک بن فضاله: 228

مبارک بن یزید: 503

مبشر بن عبد اللّه بن رزین: 472

المتوکل (العباسیّ): 395

مثنی بن الولید الحناط: 108- 651

مجالد: 468- 469

مجالد النبال: 295

مجاهد بن أعین بن داود (ابو الحجاج):

201- 345- 584

مجاهد: 31- 163- 186- 509- 581- 582

محرز: 90

محمّد بن آدم: 102

ص: 724

محمّد بن إبراهيم بن أحمد الليثى: 162

محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانى:

2- 59- 104- 179- 189- 190- 286- 321- 412- 419- 432- 433- 511- 522- 527- 580- 592

محمّد بن إبراهيم البوشنجى: 521

محمّد بن إبراهيم الجرجانىّ: 481

محمّد بن إبراهيم الدّيبلى: 31- 76- 109

محمّد بن إبراهيم القطفانى: 504

محمّد بن إبراهيم النوفلىّ: 129- 310- 539

محمّد بن أبى أيوب النهروى: 28- 161

محمّد بن أبى حمزه: 348- 582

محمّد بن أبى الصهبان (انظر محمّد بن عبد الجبار)

محمّد بن أبى عبد اللّه الكوفىّ: 167- 246- 264- 531- 543- 564

محمّد بن أبى عبد اللّه الشافعى الفرغانى:

174- 345

محمّد بن أبى عمران: 51

محمّد بن أبى عمير (ابن أبى عمير زياد): 6- 10- 14- 16- 19- 20- 21- 22- 23- 24- 25- 27- 35- 39- 50- 52- 65- 67- 85- 87- 88- 101- 108- 109- 112- 118- 123- 128- 135- 142- 155- 159- 167- 183- 190- 197- 202- 208- 210- 215- 216- 218- 247- 249- 270- 271- 273- 279- 289- 291- 302- 303- 304- 333- 347- 351- 353- 385- 390- 391- 392- 393- 394- 404- 409- 411-

-415 -419 -420 -421 -433 -434 -443 -447 -450 -451 -452
-477 -480 -487 -488 -490 -491 -503 -517 -519 -534 -538
-539 -594 -601 -639 -647 -648 651

محمّد بن أبى القاسم (عمّ ماجيلويه):

-5 -8 -10 -11 -16 -39 -41 -44 -47 -48 -52 -53 -55 -60 -85 -86
-89 -99 -118 -127 -131 -133 -209 -223 -242 -246 -313 -321
-355 -364 -429 -484 -485 -504 -530 -538 540

محمّد بن أبى القاسم المفسر الجرجانىّ:

-359 484

محمّد بن أبى ليلى: 189

محمّد بن أحمد الأرمى: 237

محمّد بن أحمد الأيادى: 298

محمّد بن أحمد البغدادىّ الورّاق: 336- 337- 386- 387- 390- 394

محمّد بن أحمد بن إبراهيم: 449

محمّد بن أحمد بن تميم

ص: 725

(ابو نصر السرخسى): 197

محمّد بن أحمد بن حمدان القشيرى: 360

محمّد بن أحمد بن سعيد الرّازى: 199- 602

محمّد بن أحمد أبو عبد اللّه الجامورانى: 5- 9- 61- 62- 63- 90- 101- 148- 153- 225- 229- 284- 334- 348- 390- 434- 447- 456

محمّد بن أحمد الجرجانىّ: 311

محمّد بن أحمد السّنانى المكتّب: 188- 191- 244- 430- 543- 572- 603- 652

محمّد بن أحمد بن صالح التيمى: 84- 125- 170- 182- 196- 197- 206- 207- 230- 239- 243- 245- 263- 312- 313- 320- 341- 342- 345- 406- 410- 423- 451- 481- 486- 497- 511- 583

محمّد بن أحمد الضّبى: 169

محمّد بن أحمد بن علىّ بن أسد الأسدى:

7- 28- 51- 73- 79- 161- 199- 253- 641

محمّد بن أحمد أبو عبد اللّه القضاعى: 68

محمّد بن أحمد بن علىّ بن الصلت: 3- 6- 80- 105- 159- 243

محمّد بن أحمد بن على الكوفىّ: 157- 299

محمّد بن أحمد بن على الهمدانى: 157- 299

محمّد بن أحمد بن عيسى (مصحف محمّد بن أحمد بن يحيى): 200

محمّد بن أحمد الكاتب النيسابورىّ: 72- 338

محمّد بن أحمد بن مصعب (بن القاسم السلمى): 165- 392

محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرىّ: 5- 9- 11- 13- 14- 15- 35 الى 38- 40- 41- 42- 44- 45- 49- 53- 54- 61- 62- 63- 82- 88- 89- 90- 92- 93- 97- 99 الى 104- 109- 110- 116- 117- 118- 129- 141- 142- 143- 148- 151- 153- 155- 157- 196- 200- 223- 225- 226- 227- 230- 236- 237- 238- 245- 246- 248- 249- 251- 261- 271- 282- 283- 284- 287- 288- 296- 297- 299- 300- 324- 325- 326- 328- 329- 331- 333- 334- 335- 341- 348- 349- 352- 356- 357- 358- 384- 385- 386- 387- 388- 390- 391- 392- 394- 402- 407- 408- 421- 433- 434- 436- 439- 442 الى

-445 -447 -448 -449 -454 -456 -460 -480 -481 -488 -493
-497 -516 -545 -546 -571 -581 -584 -593 -638

محمّد بن أحيد: 521

محمّد بن إدريس الشامىّ (ابو الوليد):

198

محمّد بن إدريس بن المنذر (ابو حاتم):

-114 498

محمّد بن إسحاق: 35- 54- 244- 397

محمّد بن إسحاق بن خزيمه السّراج:

-184 198

محمّد بن اسلم: 249- 325

محمّد بن إسماعيل البرمكى: 58

محمّد بن إسماعيل بن بزيع: 3- 112- 146- 152- 282- 375- 384-
531

محمّد بن أسود الوراق: 425

محمّد بن اورمه: 300

محمّد بن بشر (بن الفرافصه الكوفىّ):

145

محمّد بن بشر بن هانئ بن عبد الرحمن:

161

محمّد بن بشير: 648

محمّد بن بكار: 177- 178

محمّد بن جابر: 142- 456

محمّد بن حجاره: 176

محمّد بن جرير الطبرىّ: 7- 104

محمّد بن جعفر بن أحمد البغدادىّ (أبو بكر): 329- 425

محمّد بن جعفر الأسدى الكوفىّ: 58- 77- 495

محمّد بن جعفر الأحمر: 110

محمّد بن جعفر أبو بكر النحوى: 454

محمّد بن جعفر أبو جعفر الأشعث: 174- 498

محمّد بن جعفر البندار الشافعى: 28- 32- 52- 67- 73- 165- 177- 178- 183- 200- 201- 203- 267- 269- 310- 321- 340- 342- 401- 497- 547- 584- 601

محمّد بن جعفر بن بطه (المعروف بميّل): 33- 69- 156- 195- 223- 282- 285- 338

محمّد بن جعفر بن عقبه: 26

محمّد بن جعفر (غندر): 461- 470

محمّد بن جعفر بن محمّد بن زياد الزعفرانى: 191

محمّد بن جعفر المقرئ الجرجانىّ: 262- 427

محمّد بن جمهور: 124- 582

محمّد بن الجنيد: 457

محمّد بن حاتم القطان: 170- 171-

ص: 727

182- 206- 207- 245- 263- 341- 342- 406- 410

محمّد بن حرب الواسطى: 312

محمّد بن حسام بن عمران البلخىّ:

501

محمّد بن حسّان القوسى: 104- 391- 394- 582

محمّد بن الحسن الأشجع: 94

محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمّىّ: 3- 4- 9- 10- 14- 15- 18- 20- 21- 22- 23- 26- 33- 35- 37- 38- 41- 42- 46- 48- 61- 62- 63- 65- 80- 81- 82- 83- 86- 88- 90- 91- 92- 93- 97- 101- 106- 107- 109- 111- 112- 120- 123- 126- 128- 134- 136- 137- 139- 142- 150- 152- 153- 157- 158- 178- 190- 197- 221- 225- 227- 229- 235- 236- 237- 238- 241- 244- 245- 247- 248- 249- 250- 252- 258- 260- 264- 271- 272- 273- 277- 280- 283- 285- 286- 287- 288- 289- 290- 292- 302- 311- 317- 325- 326- 328- 329- 330- 346- 351- 384- 385- 386- 387- 388- 390- 393- 394- 396- 397- 398- 402- 404- 407- 409- 410- 411- 420- 421- 422- 432- 436- 437- 438- 439- 444- 448- 450- 477- 502- 503- 534- 537- 538- 539- 541- 544- 545- 593- 600- 601- 602- 640- 644- 645- 646- 647- 648- 649- 650- 651

محمّد بن الحسن بن دريد: 114

محمّد بن الحسن بن سعيد الهاشمى:

457

محمّد بن الحسن الصفّار: 3- 4- 8- 9- 10- 12- 14- 15- 18- 20- 22- 33- 35- 36- 37- 38- 42- 46- 48- 55- 62- 65- 81- 82- 84- 86- 88- 90 الى 93- 106- 107- 111- 123- 126- 134- 136- 137- 139-

-235 -227 -223 -221 -197 -195 -190 -178 -158 -156 -152
-272 -271 -264 -260 -258 -252 -250 -249 -248 -241 -238
-292 -291 -290 -288 -287 -286 -285 -281 -280 -277 -273
-356 -351 -346 -330 -328 -326 -325 -317 -311 -302 -297
-421 -420 -410 -407 -405 -398 -397 -393 -386 -359 -358
-478 -477 -450 -448 -444 -439 -432 -422

ص: 728

502- 534- 537- 539- 541- 545- 644- 647- 651

محمّد بن الحسن بن عبد العزيز: 195

محمّد بن الحسن الموصلى: 262- 427

محمّد بن الحسن الميثمى: 108

محمّد بن الحسن بن ميمون: 488

محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب: 4- 10- 18- 19- 20- 23- 38- 44- 60- 65- 81- 82- 91- 98- 116- 117- 126- 128- 139- 141- 146- 151- 204- 215- 217- 225- 227- 228- 231- 258- 260- 299- 301- 304- 325- 331- 356- 359- 385- 387- 391- 397- 411- 423- 436- 468- 477- 485- 493- 505- 519- 529- 531- 544- 548- 554- 571- 644- 649

محمّد بن الحسين بن زيد بن علىّ بن الحسين (ع): 332

محمّد بن الحسين بن الحسن الدّيلمى الجوهرىّ: 364

محمّد بن الحسين بن حفص الخثعمى:

350

محمّد بن الحسين الخشاب: 188

محمّد بن الحسين الكرخى: 445

محمّد بن حفص الخثعمى (أبو جعفر ابن العمرى): 548

محمّد بن حفص (بن غياث): 49

محمّد بن حكيم: 303

محمّد بن حماد الحارثى: 299

محمّد بن حمّاد الخزاز: 447

محمّد بن حمّاد (اخو يوسف بن حماد الخزاز): 448

محمّد بن حمدان القشيرى: 65

محمّد بن حمران: 21- 22- 183- 218

محمّد بن حميد: 7- 363- 425

محمّد بن الحنفيه: 54- 147- 320- 365- 380- 456- 500- 593

محمّد بن خالد بن إبراهيم السعدى:

429- 432

محمّد بن خالد (البرقى): 7- 39- 41- 53- 98- 102- 103- 123- 132- 252- 255- 286- 292- 302- 359- 421- 443- 447- 506- 642

محمّد بن خالد الزّنجى: 506

محمّد بن خالد الطيالسى: 106- 283- 445- 516

محمّد بن خالد الهاشمى: 640

محمّد بن خليلان بن على العباسىّ:

286

محمّد بن راشد البرمكى: 638

محمّد بن رباح القلّاء: 390

محمّد بن زكريّا: 190- 430

محمّد بن زكريّا الجوهرىّ: 198- 419

محمّد بن زكريا البصرى: 585

محمّد بن زياد: (راجع محمّد بن أبى عمير).

محمّد بن زياد الالهانى أبو سفيان الحمصى: 322

محمّد بن زياد بن عبيد الزيادى البصرى: 32- 504

محمّد بن زيد بن محمّد البغدادىّ: 324

محمّد بن السائب الكلبى: 293

محمّد بن سابق: 449

محمّد بن سالم: 38- 231- 331

محمّد بن سعيد (أبو عبد اللّه): 474

محمّد بن سعيد بن غزوان: 9- 15- 25- 27- 36- 87- 111- 196- 238- 254

محمّد بن سعيد بن يحيى البزورىّ: 2

محمّد بن سليمان (أبو خالد): 91

محمّد بن سليمان الدّيلمى: 398

محمّد بن سليمان بن حبيب الأسدى

أبو جعفر العلّاف الكوفىّ: 201

محمّد بن سليمان الصنعانى: 489

محمّد بن سماعه: 34- 439

محمّد بن سنان: 8- 14- 17- 18- 26- 38- 41- 46- 47- 61- 81- 106- 107- 113- 151- 152- 159- 180- 194- 200- 219- 223- 227- 229- 243- 287- 292- 296- 328- 336- 387- 389- 421- 438- 485- 529- 538- 644- 646- 649

محمّد بن سنان العوقى: 71- 217

محمّد بن السندى: 6- 37- 545

محمّد بن سهل البحرانىّ: 272

محمّد بن شريح الحضرمى: 648

محمّد بن شعيب الصيرفى: 323

محمّد بن الصباح: 340

محمّد بن الضحّاک الشيبانى: 295

محمّد بن طلحه: 153- 545

محمّد بن ظهير: 418

محمّد بن عاصم الطريقى: 262- 427

محمّد بن العباس بن بسام: 429- 432

محمّد بن عبد الجبار (ابى الصهبان): 3- 22- 36- 55- 63- 112- 260- 350- 480- 538- 642- 647

محمّد بن عبد الحميد العطّار: 111- 236- 638

محمّد بن عبد الحميد الفرغانى: 210

محمّد بن عبد الرحمن (ابن أبى ليلى): 30- 295

محمّد بن عبد الرحمن العزرمى: 62- 293

محمّد بن عبد الرحمن بن غزوان: 28

محمّد بن عبد الرحمن بن المغيره بن

ص: 730

الحارث بن أبى ذئب القرشىّ: 183

محمّد بن عبد الرحيم التسترىّ: 29

محمّد بن عبد العزيز: 133

محمّد بن عبد العزيز الدينورى: 169

محمّد بن عبد اللّه (رسول اللّه) (من الاعلام الشاسعه فى الكتاب)

محمّد بن عبد اللّه الأزدى: 317

محمّد بن عبد اللّه الأنصارى: 174- 498

محمّد بن عبد الله: 361- 364- 390- 407

محمّد بن عبد اللّه (العلوى): 640

محمّد بن عبد اللّه بن أحمد بن جبله (أبو عبد اللّه الواعظ): 208- 221- 262- 318- 319- 322- 344- 384- 388

محمّد بن عبد اللّه البزاز: 500

محمّد بن عبد اللّه الحضرمى: 67- 93- 115- 173- 175- 315- 363

محمّد بن عبد اللّه الشافعى أبو محمّد الفرغانى: 498

محمّد بن عبد اللّه بن عبد الأعلى بن عبد اللّه بن خليفه الأسدى الكوفىّ (المعروف بابن كناسه): 498

محمّد بن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن معمر: 362

محمّد بن عبد اللّه بن طاهر: 53

محمّد بن عبد اللّه بن طيفور: 265

محمّد بن عبد اللّه بن عمران البرقى:

169
محمّد بن عبد اللّه بن عمر بن عثمان:
547
محمّد بن عبد اللّه بن مهران: 516
محمّد بن عبد اللّه بن هلال: 359
محمّد بن عبدوس الحرّانى: 467
محمّد بن عبيد: 78
محمّد بن عبيد اللّه بن سوار: 467
محمّد بن عثمان: 450
محمّد بن عثمان بن أبى شيبه: 83- 638
محمّد بن عثمان بن كرامه: 106
محمّد بن عثمان الهروىّ: 298- 542
محمّد بن عذافر: 146- 300
محمّد بن عطيّه: 59
محمّد بن علاء الهمدانى: 469
محمّد بن علىّ بن إسماعيل (العلوى):
184- 187- 188
محمّد بن علىّ بن إسماعيل أبو بكر:
203- 205- 312
محمّد بن علىّ بن إسماعيل اليشكرى المروزى: 469- 470

محمّد بن علىّ بن الحسين أبو جعفر الباقر (ع): 3- 5- 8- 10- 12- 13- 15- 16- 17- 21- 22- 24- 25- 26- 31- 37- 38- 42- 47- 48- 49- 50- 53- 67-

ص: 731

-80 -84 -86 -98 -100 -104 -105 -108 -110 -112 -118 -124
-131 -132 -134 -136 -139 -142 -146 -147 -148 -152 -156
-161 -169 -171 -178 -179 -183 -197 -200 -209 -221 -222
-223 -230 -236 -238 -241 -244 -245 -247 -248 -251 -252
-253 -258 -259 -262 -272 -278 -279 -281 -282 -283 -288
-298 -300 -303 -314 -317 -318 -322 -323 -336 -344 -347
-349 -357 -359 -360 -363 -365 -384 -385 -387 -388 -390
-394 -397 -408 -411 -417 -419 -420 -422 -424 -426 -427
-429 -430 -432 -433 -440 -444 -445 -447 -448 -451 -466
-477 -478 -479 -480 -483 -484 -486 -501 -502 -508 -516
-517 -519 -533 -534 -539 -543 -581 -584 -585 -644 -645
647- 648- 650- 651- 652

محمّد بن على بشار القزوينى: 58- 72

محمّد بن على البصرى: 157

محمّد بن على البغدادىّ: 497

محمّد بن على الجواد أبو جعفر التقى: 359- 396- 479- 484

محمّد بن على الخراسانىّ (ابو العباس):

279

محمّد بن علىّ بن خلف العطار: 270- 429

محمّد بن على السّلمى: 496

محمّد بن علىّ بن زيد الصائغ المكّى: 32- 183- 267- 547

محمّد بن علىّ بن الشاه: 84- 125- 170- 182- 186- 196- 197- 206-
207- 230- 239- 243- 245- 263- 312- 313- 320- 341- 342-
345- 406- 410- 423- 425- 450- 481- 485- 497- 511- 583

محمّد بن على الكوفىّ: 8- 11- 47- 61- 264- 300- 335- 321- 343-
429- 448- 485- 504

محمّد بن علىّ بن طرخان: 71

محمّد بن علىّ بن عياض بن عبد اللّه بن أبى رافع: 118

محمّد بن على ماجيلويه: 5- 8- 9- 10- 11- 13- 16- 18- 24- 39- 41- 44- 47- 48- 52- 53- 55- 60- 61- 62- 77- 85- 86- 89- 93- 99- 100- 103- 118- 127- 131- 133- 138- 141- 143- 156- 157- 171- 209- 215- 223- 238- 242- 245- 248- 264-

ص: 732

287- 293- 299- 310- 313- 321- 324- 331- 333- 346- 348-
352- 353- 355- 358- 408- 417- 429- 478- 480- 484- 485-
487- 493- 504- 530- 538- 540- 581- 582- 646- 650

محمّد بن علىّ بن محبوب: 195- 282- 544

محمّد بن علىّ المقرى: 545

محمّد بن على الهمدانى: 10- 169- 249

محمّد بن عمران: 24- 478

محمّد بن عمرو: 203

محمّد بن عمرو بن سعيد (الزيات):

40- 54- 236- 384- 581

محمّد بن عمرو بن علقمه: 498

محمّد بن عمرو بن علىّ بن عبد اللّه البصرى (أبو الحسن): 168- 180-
208- 221- 262- 316- 317- 318- 319- 322- 344- 384- 388

محمّد بن عمر الحافظ البغدادىّ (المعروف بالجعابى): 31- 174- 271-
303- 350- 360

محمّد بن عمر بن منصور البلخىّ: 9- 178

محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطينى: 9- 13- 14- 37- 52- 54- 63- 68-
92- 93- 98- 129- 136- 154- 159- 221- 227- 244- 245- 264-
282- 285- 287- 298- 300- 322- 328- 336- 388- 390- 391-
408- 422- 444- 478- 481- 522- 610- 642- 645- 646- 649-
652

محمّد بن عيينه: 7

محمّد بن غفار: 509

محمّد بن الفرج الشروطى: 162
محمّد بن الفضل المذكر (إسحاق):
145- 199- 501- 546
محمّد بن الفضل بن زيدويه الجلّاب الهمدانى: 515
محمّد بن الفضل (العبسى): 584
محمّد بن فضيل الأزدى الصيرفى: 37- 478
محمّد بن فضيل: 202- 564
محمّد بن الفضيل الرزقى: 361- 408
محمّد بن قارن: 473- 474
محمّد بن القاسم بن فضيل بن يسار:
117- 546
محمّد بن القاسم التميمى السعدى: 465
محمّد بن القاسم بن محمّد العلوى: 268- 413
محمّد بن قيس: 131- 440
محمّد بن كعب: 164

محمّد بن المؤمل: 429

محمّد بن المثنّى الحضرمى: 516

محمّد بن محصن: 188

محمّد بن محمّد بن جمهور: 32- 177- 321

محمّد بن محمّد بن الأشعث أبو علىّ الكوفىّ: 323

محمّد بن محمّد بن الحسن القادرى (أبو الحسن): 510

محمّد بن محمّد بن عقبه الشيبانى: 180

محمّد بن محمود: 345

محمّد بن مرزوق: 173

محمّد بن مروان: 22- 54- 108- 138

محمّد بن مسعود العيّاشى: 450

محمّد بن مسلم بن واره أبو عبد اللّه الرازىّ: 118- 199

محمّد بن مسلم الثقفى: 17- 81- 88- 123- 209- 236- 300- 303- 317- 357- 359- 388- 390- 411- 415- 426- 508- 610

محمّد بن مسلم (أبو الزبير المكى): 175- 217

محمّد بن مطرف: 360

محمّد بن معاذ: 34- 73- 163

محمّد بن معقل القرميسينى: 53- 94

محمّد بن المعلى: 89

محمّد بن المغيره الشهرزورى: 174

محمّد بن مقلاص الأسدى أبو الخطاب:

402

محمّد بن منصور الفقيه: 345

محمّد بن المنكدر: 51- 52- 91- 198- 425

محمّد بن موسى: 238

محمّد بن موسى بن الفرات: 292

محمّد بن موسى بن المتوكل: 4- 5- 7- 8- 13- 18- 24- 35- 42- 45- 46- 48- 53- 62- 67- 86- 89- 91- 96- 98- 101- 105- 113- 118- 124- 129- 138- 148- 154- 167- 194- 216- 219- 223- 226- 242- 247- 249- 251- 269- 271- 290- 295- 299- 302- 323- 333- 349- 394- 414- 479- 488- 489- 531- 650

محمّد بن موسى بن الوليد العدل: 254

محمّد بن موسى الدقاق: 397

محمّد بن ميمون الخراز: 338

محمّد بن النعمان البجلىّ (مؤمن الطاق): 390

محمّد بن نعيم: 414

محمّد بن واسع: 345

محمّد بن الوليد اليسرى: 200- 470- 582

ص: 734

محمّد بن هارون الصوفى: 188

محمّد بن هارون بن حميد: 174

محمّد بن هارون: 341

محمّد بن هشام بن السعدى: 465

محمّد بن يحيى بن خالد بن يزيد المروزىّ: 466

محمّد بن يحيى الخزاز: 242- 336

محمّد بن يحيى الصيرفى: 358

محمّد بن يحيى العطار: 3- 4- 5- 6- 9- 13- 15- 17- 18- 21- 26- 35- 37- 40- 41- 42- 43- 45- 49- 51- 52- 53- 61- 62- 63- 81- 88- 90- 93- 96- 99- 100- 101- 102- 103- 104- 109- 116- 117- 128- 129- 137- 141- 142- 143- 148- 153- 155- 157- 196- 200- 223- 225- 226- 229- 236- 238- 245- 248- 251- 260- 271- 283- 284- 286- 287- 290- 299- 300- 310- 324- 326- 328- 329- 331- 333- 336- 341- 348- 351- 352- 356- 358- 383- 384- 385- 387- 391- 392- 402- 407- 408- 409- 416- 420- 436- 442- 443- 445- 447- 448- 454- 456- 478- 479- 480- 481- 488- 493- 495- 502- 505- 519- 529- 571- 581- 584- 593- 638- 646- 650

محمّد بن يحيى المعاذى: 283- 445- 516

محمّد بن يزداد: 532

محمّد بن يزيد بن المهلب (ابو عبد الله):

162

محمّد بن يعقوب (ابو العباس الأصمّ):

364- 546

محمّد بن يعقوب بن شعيب: 531

محمّد بن يعقوب الكلينى: 480

محمّد بن يوسف الطوسىّ: 316

محمّد بن يوسف بن واقد أبو عبد الله الفريابى: 199

محمّد بن يونس الكديمى: 45- 186

محمود بن لبيد: 74

المخدج: 459

المخلدى: 180

مخول بن إبراهيم: 403

مخول بن ذكوان: 473

مدرک بن الهزهاز: 25

مرحب: 561- 579

مرازم بن حكيم الأزدىّ: 648

مروان بن عبيد: 389

مروان بن مسلم: 426

مروان بن معاويه: 410

ص: 735

مروک بن عبید بن سالم: 46- 302

مریم بنت عمران (ع): 156- 206- 225- 637

مسروق: 71- 254- 467- 469

مسعده بن أسمع: 340- 401- 497

مسعده بن زیاد: 55- 85- 113- 114- 296- 438

مسعده بن صدقه الرّبعی: 6- 26- 60- 156- 228- 351- 416- 442- 484- 538

مسعر: 30- 638

مسعود بن سعد الجعفی: 163

المسعودی: 171

مسلم بن خالد: 506

مسمع: 360

مسمع بن مالک: 229

مصعب بن سلّام التمیمی: 448

مصعب (بن عبد الله بن مصعب): 342

مصعب بن یزید: 424

مصقله الشیبانی العبدی الکوفیّ: 448

مطرف بن طریف الحارثی: 467- 468

مطرف (مولی معن): 159- 352

مطلب بن شعیب الأزدیّ البصری:

المظفر بن أحمد القزوينىّ: 58- 72

المظفر بن جعفر بن المظفر العلوى السمرقندى: 171- 343- 450- 483- 517- 582

معاذ بن ثابت الجوهرىّ: 449- 480

معاذ بن جبل: 363

معاذ بن كثير الكسائى: 529

معاذ بن المثنى: 179

معاذ بن مسلم الهراء الأنصارى النحوى الكوفىّ: 20- 347- 529

المعارفى بن عمران: 2

معاويه بن أبى سفيان: 145- 191- 211- 212- 213- 214- 215- 220- 319- 361- 378- 379- 380- 381- 398- 439- 440- 442- 458- 477- 485- 574- 575

معاويه بن حكيم: 270- 392- 534

معاويه بن سويد بن مقرن: 340

معاويه بن عمار: 152- 155- 278- 346- 455- 502- 530- 602

معاويه بن قره: 29

معاويه بن وهب: 10- 20- 46- 101- 103- 223- 348

معاويه بن هشام: 199

معتب بن المبارک: 389

معتب (مولى جعفر ع): 494

معتمر بن سليمان: 179

معروف بن خرّبوذ: 65- 67

ص: 736

معمّر: 119- 269- 474

معمّر بن خلّاد: 392

معمّر بن سليمان: 29

معمّر القطان (أبى يحيى): 496

المعلّى بن خنيس: 350

المعلّى بن محمّد البصرى: 124- 478- 640- 644

المعلّى بن هلال: 293

معن: 159- 352

المغيره: 493- 499

المغيره بن محمّد بن المهلّب: 65- 360

المفضل بن صالح (أبى جميله الأسدى): 84- 102- 118- 147- 148- 155- 210- 331- 343- 519- 539

المفضل بن عمر: 8- 47- 217- 219- 227- 264- 296- 305- 328- 336

المفضل بن مزيد: 52

المقداد بن الأسود الكندى: 253- 254- 255- 303- 448- 458- 461- 463- 477- 549- 607

المقدام بن شريح بن هانى: 2

المقوم بن عبد المطلب: 453

مكحول: 474- 572

المكى: 345

المكى بن إبراهيم البلخىّ: 345- 486

المكىّ بن أحمد بن سعدويه البرذعى:

494

المنبّه بن عبد اللّه (أبى الجوزاء): 37- 63- 137- 333

منجاب بن الحارث: 83

مندل بن على العنزى: 360

منذر الجوان: 326

المنذر بن عمرو

المنذر بن محمّد بن سعيد بن الجهم:

522

منذر بن المالک العبدى (أبى نضره):

317

منذر بن يزيد: 151

منصور بن أسد: 510

منصور بن حازم (ابو الأسود الليثى): 5- 126- 186- 215- 352- 467- 468- 486- 651

المنصور (الدوانيقى): 511

منصور بن سعد: 178

منصور بن العباس: 89- 90- 118- 159

منصور بن عبد اللّه بن إبراهيم أبو نصر الأصبهانىّ: 174- 196

منصور بن المعتمر بن عبد اللّه بن ربيعه الكوفىّ: 78- 198

منصور بن يونس: 50- 144

المنهال بن عمرو: 402

ص: 737

منيع بن الحجاج: 601

موسى بن إبراهيم المروزى: 42- 227- 248- 541

موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر (ع): 323

موسى بن أكيل: 40

موسى بن بكر الواسطى: 8- 26- 225- 313- 420- 437- 644

موسى بن جعفر (أبو الحسن الأول (ع)) (انظر الكاظم عليه السلام)

موسى بن جعفر بن وهب البغدادىّ:

89- 100- 248- 269- 325- 582

موسى بن سعدان: 264- 649

موسى بن سلام: 9

موسى بن طريف: 636

موسى بن عبيده: 365- 486

موسى بن عمران النبىّ (ع): 39- 111

موسى بن عمران النخعىّ: 160- 531- 543

موسى بن عمران (ع): 205- 211- 217- 225- 292- 300- 305- 311-
318- 323- 344- 356- 365- 374- 382- 388- 423- 424- 457-
468- 476- 479- 482- 491- 492- 496- 508- 524- 525- 540-
550- 554- 559- 572- 575- 576- 585- 597- 596- 600- 642

موسى بن عمر: 15- 38- 99- 142- 155- 248- 271- 329- 421- 593

موسى بن القاسم البجلىّ: 86- 87- 230- 238- 385

موسى بن مروان: 410

موسى بن هلال: 294

المهاجر بن مسمار: 473

المهدى: 169- 303- 305- 320- 424- 479- 579

مهران بن محمّد: 24

ميسر بن عبد العزيز (بياع الزطى):

148- 158- 236

ميسره: 50

ميثم بن يعقوب بن شعيب: 243

ميكائيل: 96- 217- 225- 356- 403- 457- 510

ميمون البان: 303

ميمون (أبى عبد اللّه البصرى الكندى): 162

ميمون بن سياه: 178

ميمون بن مهران: 432

ميمونه بنت الحارث (زوجه النبىّ ص): 363- 419

(ن)

نافع بن عبد الحارث: 183

ص: 738

نافع (العدوى): 72- 184
نافع بن عبد اللّه الخراسانىّ: 220
نبيه بن وهب العبدى: 593
نجده بن عامر الحرورىّ: 235
نجم بن حطيم: 25
نصر بن عبيد: 319
نصر بن عمران الضبعى البصرى (أبو حمزه): 71
نصر بن قابوس: 297
نصر الكوسج: 352
نصر بن مزاحم (أبو الفضل العطار):
150- 319- 400- 428- 429
النضر بن الأصبغ بن منصور البغدادىّ: 294
النضر بن سويد: 93- 133- 390
النضر بن شعيب: 82- 650
النضر بن مالک: 43
النعمان بن أبى الدلهاث البلدى: 184
النعمان بن أحمد بن نعيم الواسطى:
468- 469
النعمان بن بشير: 31

النعمان بن ثابت (أبو حنيفه): 316

نعيم بن حنظله: 38

نعيم بن صالح الطبرىّ: 394

نفتالى بن يعقوب: 466

النفس الزكيّه (محمّد بن عبد الله المحض): 303

نمرود: 255- 346- 388- 399

نوح (ع): 51- 132- 225- 248- 300- 318- 335- 482- 524- 573- 598- 619

نوح بن شعيب النيسابورىّ: 249

نوف: 337- 338

النوفلىّ: 12- 26- 33- 34- 40- 48- 54- 55- 91- 97- 119- 129- 137- 138- 158- 192- 243- 286- 310- 329- 330

نهش بن سعيد: 7

النهيكى: 141- 461

(و)

واصل: 148

وثّاب: 455

ورقاء بن عمر: 266

وكيع بن الجراح: 58- 78- 420

الوليد بن شجاع السكونى: 184

الوليد بن صبيح: 160- 539

وليد بن عتبه: 367

الوليد بن الغيرار بن حريث العبدى الكوفىّ: 163- 185

الوليد بن مسلم: 267- 474

الوليد بن المغيره المخزومى: 90- 279

ص: 739

الوليد بن هشام: 473

وهب بن حفص: 157- 356

وهب بن المنبه: 127- 474

وهب بن وهب (أبو عبد الله البرقى): 5- 60

(ه)

هابيل: 209- 318- 388- 399

هاروت: 493- 494

هارون (ع): 305- 311- 374- 476- 479- 496- 540- 554- 572

هارون بن إسحاق الهمدانى: 469

هارون بن الجهم: 84- 118

هارون بن حمزه الغنوى الصيرفى: 117- 423

هارون بن خارجه: 11- 293- 571- 581

هارون بن سعيد الايلى: 641

هارون بن عبد الله: 29

هارون بن عبيده: 170

هارون بن مسلم بن سعدان: 6- 26- 55- 60- 85- 103- 113- 114- 156- 217- 228- 296- 351- 416- 417- 438- 439- 442- 484- 538

هارون الرشيد: 641

هامان: 361- 458- 459- 485- 507

هانى بن المتوكل: 188

هانئ بن محمود بن هانئ (أبو أحمد العبدى): 510

هدبه بن خالد أبو خالد البصرى: 342

هدبه بن خالد القيسى: 228

هشام أبى ساسان: 554

هشام بن أحمر: 108

هشام بن الحكم: 159- 215- 392- 646

هشام بن جعفر: 59

هشام بن حسّان: 294- 345

هشام بن سالم: 3- 33- 112- 118- 135- 142- 218- 248- 260- 282- 390- 391- 540- 594- 639- 645

هشام بن عروه: 340- 498

هشام بن عمار: 320

هشام بن محمّد بن السائب: 181

هشام بن معاذ: 104

هشيم: 317

همام بن يحيى بن دينار العودى (أبو عبد الله البصرى): 342- 402- 413

هود (ع): 319- 524

الهيثم أبو كهمس: 323

الهيثم بن أبى مسروق النهدى: 10- 92- 129- 236- 277

الهيثم بن كميل: 470

ص: 740

هيثم بن مجالد: 467
الهيثم بن واقد: 644
(ى)
ياسر الخادم: 107- 144- 314- 530
يحيى: 390- 460
يحيى بن أبى بكير: 315
يحيى بن أبى العلاء: 584
يحيى بن أبى عمران الهمدانى: 42
يحيى بن أبى كثير: 515
يحيى بن أبى يونس: 474
يحيى بن إسحاق: 443
يحيى بن حاتم: 254
يحيى بن الحسن: 76- 457
يحيى بن الحسن بن جعفر: 338
يحيى بن الحسن بن الفرات القزاز:
170
يحيى بن الحسين المدائنى: 174
يحيى بن زكريا (ع): 388
يحيى بن زيد بن العباس بن الوليد البزاز: 317

يحيى بن زيد بن علىّ بن الحسين (عليهما السلام): 94
يحيى بن سالم: 638
يحيى بن سعيد: 500- 501
يحيى بن سعيد بن فرّوخ القطان البصرى: 65- 523
يحيى بن سلمه بن كهيل: 173- 319- 592
يحيى بن عبد اللّه: 405
يحيى بن عبد اللّه الأجلح: 175
يحيى بن عبد اللّه بن بكير: 521
يحيى بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن على (عليهما السلام): 170
يحيى بن عبد الحميد الحمّانى: 104- 412
يحيى بن عبيد اللّه بن موهب التيمى:
32
يحيى بن عثمان بن صالح البصرى:
146- 592
يحيى بن عمران الحلبىّ: 348- 434
يحيى بن عمران الهمدانى: 646
يحيى بن الفضل الوراق: 32- 73- 269
يحيى بن المبارک: 545
يحيى بن محمّد بن صاعد: 179- 467- 468
يحيى بن مساور: 254

يحيى بن المستفاد: 320

يحيى بن موسى: 269

يحيى بن نصر بن حاجب: 266

يحيى بن وثّاب: 67

ص: 741

يحيى بن هاشم: 43

يحيى بن يحيى بن بكير بن عبد الرحمن التميمى (أبو زكر النيسابورىّ): 467

يحيى بن يعلى: 319

يحيى الطويل البصرى: 35

يزداد بن إبراهيم: 414

يزداد بن أبى زياد: 163

يزيد بن أبى سفيان (أخو معاويه):

191

يزيد بن إسحاق شعر (ابو إسحاق):

117- 136- 423- 431

يزيد بن بزيع: 203

يزيد بن الحسن: 427

يزيد بن خالد الرمى: 121

يزيد بن خالد النيسابورىّ: 277

يزيد بن زريع (أبو معاويه البصرى):

74

يزيد بن سلمه النميرى: 320

يزيد بن عبد اللّه بن أسامه بن الهاد الليثى: 521

يزيد بن محمّد بن عبد الصمد: 201

يزيد بن هارون: 254- 312- 471

يسار (مولى أخى أنس بن مالک):

165

يشاجر بن يعقوب: 466

اليشكرى: 353

اليعفور: 599

يعقوب (ع): 58- 272- 273- 308- 322- 455- 465- 482- 483- 518

يعقوب بن إبراهيم: 30

يعقوب بن إسحاق الحضرمى: 71

يعقوب بن بشير: 49

يعقوب بن حميد بن كالب المدنى: 211

يعقوب بن سالم: 91- 99

يعقوب بن عبد اللّه الكوفىّ: 365

يعقوب بن الفضل: 415

يعقوب بن يزيد: 10- 16- 19- 20- 21- 22- 23- 24- 25- 27- 35- 42- 43- 45- 46- 65- 80- 87- 88- 99- 108- 109- 134- 223- 229- 238- 249- 291- 298- 303- 310- 347- 351- 365- 385- 386- 389- 393- 394- 402- 409- 415- 417- 420- 424- 433- 444- 475- 477- 539- 647- 648- 651

يعقوب الجعفرى: 329

يعلى بن عطاء: 474

اليمانى: 303

يوسف بن الحارث: 44- 62

يوسف بن حماد الخزاز: 448

يوسف بن عمران: 243

يوسف بن محمّد: 359

ص: 742

يوسف بن محمّد بن زياد: 484

يوسف بن محمّد بن المنكدر: 28

يوسف بن محمّد الطبرىّ: 420

يوسف بن موسى: 468

يوسف بن موسى بن راشد بن بلال القطان: 75- 84

يوسف بن موسى المروروذى: 592

يوسف بن يعقوب (ع): 118- 205- 248- 272- 273- 388- 454- 455- 457- 466- 483- 583- 597

يوشع بن نون (ذو الكفل): 322- 476

يونس (ابن أبى وهب القصرى): 601

يونس (ذو النون (ع)): 32- 156- 157- 322- 399- 457- 483- 596

يونس بن ظبيان: 47- 188- 328- 414

يونس بن عبد الأعلى: 180

يونس بن عبد الرحمن: 6- 7- 42- 52- 68- 98- 124- 135- 153- 222- 250- 300- 483- 646

يونس بن يعقوب: 281- 356- 384

يهود ابن يعقوب: 466

فهرست البيوتات و القبائل و النحل و الاماكن و البقاع

(آ)

آل إبراهيم (ع): 90

آل داود (ع): 120

آل سام: 103

آل عمران: 225

آل مروان: 361

آل المهلب: 35

آل يس: 174

آمد: 425

آمل: 165- 392

(الف)

ابو قبيس: 96

احد: 88- 344- 368- 397

أخسيكت: 177

أسفراين: 316

أسلم: 228

أصحاب الكهف: 600

إصطخر: 388- 242

الأوس: 371- 491- 492

ايلاق: 208- 262- 318- 344- 384- 388

(ب)

باب حطّه: 574

باب سقر: 361

باب لظى: 361

باب الهاويه: 361

بابل: 357

البحر الأخضر: 639

بخارا: 177- 321

بدر: 367- 576

ص: 744

برهوت: 441

البصره: 49- 189- 208- 276- 324- 592- 599

بصرى: 66

بغداد: 262- 317- 392- 427- 523

بلخ: 69- 165- 254- 294- 311- 323- 392- 509- 521- 542

بنو إسرائيل: 117- 205- 319- 337- 346- 365- 465- 467- 475- 494- 524- 557- 574- 584- 596- 630- 636- 642

بنو الأصفر: 378- 440

بنو الأفطس: 465

بنو أميّه: 20- 35- 228- 354- 361- 383- 394- 398- 404- 462- 579

بنو تميم: 114- 228

بنو ثقيف: 228

بنو جذيمه: 562

بنو الحسين (ع): 466

بنو حنيف: 228

بنو خزاعه: 279

بنو عبد الدّار: 560

بنو عبد المطلب: 36- 204- 366- 368- 371

بنو قريظه: 462

بنو الليث: 486

بنو نوفل بن المطلب: 238

بنو هاشم: 36- 62- 204- 211- 475- 522- 618

بنو هذيل: 228

بنو هلال: 363

البيت الحرام: 57- 106- 313- 328- 398- 411- 426- 432- 508- 583- 603- 616- 617- 635

بيت المقدس: 207- 225- 388- 476

(ت)

التابوت: 117

تبوک: 499

الترک: 275

ترمذ: 165- 392

تهامه: 57- 595

(ث)

ثبير: 344

ثقيف: 363

ثمانون (قريه بالجزيره): 598

ثمود: 576

ثور: 344

(ج)

الجبّانه: 360

ص: 745

الجحفه: 65

جدّه: 327

جربان (نجم): 454- 455

الجزيره: 598

جزيره العرب: 449

الجعرانه: 200

الجمل: 2- 145- 599

الجودى: 598

جيحان: 250- 625

(ح)

الحبشه: 77- 312- 360- 484

الحجاز: 173- 344- 574

الحجر الأسود: 585- 625- 635

الحديبيّه: 200- 398

حراء: 344

الحرمين: 386- 508- 628

حروراء: 381

حضور (جبل باليمن): 344

خطيره القدس: 625

الحواريون: 6

الحوت: 157

الحور العين: 629- 630

الحيره: 644

(خ)

خزاعه: 258

الخزر: 275

الخزرج: 371- 491- 492

الخندق: 162- 368- 398

الخورنق: 644

خيبر: 77- 311- 369- 417- 484- 579- 599

(د)

دار الندوه: 366

الدجله: 291- 381- 382

دمياط: 494

الديلم: 275

(ذ)

ذو الحليفه: 578

ذو الفقار: 368- 599

ذو القرع (نجم): 454- 455

ذو الكنفان (نجم): 454- 455

الذّيال: 454- 455

(ر)

رضوان: 583

رقان (جبل): 344

روح القدس: 528

الروم: 312- 353- 357

الرّى: 429- 466- 470- 507- 582-

ص: 746

641

(ز)

زمزم (بئر): 57- 313- 455- 625- 630

الزنج: 357

الزوراء: 507

الزهره: 494

(س)

سجستان: 507

سراندیب: 327

سرخس: 197

سقیفه بنی ساعده: 172

سمرقند: 45- 220- 315

السندی: 328

سودان: 561

سیحان: 250- 625

(ش)

الشام: 145- 162- 173- 177- 205- 209- 215- 263- 279- 318- 319- 322- 323- 344- 397- 418

(ص)

صبر (جبل باليمن): 344

الصّفا: 511- 606- 607

صفين: 212- 213- 599

صغاء: 66- 162- 585

الصّين: 357

(ض)

الضروح (نجم): 454

(ط)

الطائف: 630

الطارق: 454- 455

طبران: 316

الطلقاء: 640

طور سينين: 396

(ع)

عاد: 388

عاشوراء: 537

عبد القيس: 228- 416

العجل: 458

عجماء: 345

عدن: 571

العراق: 173- 183- 468- 574

عرفات: 357

عزّى: 397- 572

العضباء: 204- 486- 578- 599

ص: 747

العقبه: 398

عمودان (نجم): 454- 455

(غ)

غدیر خم: 173- 311- 394- 479- 578

(ف)

فارس: 162- 312- 388

فدک: 173- 607

الفرات: 250- 291- 625

الفردوس: 576

فرغانه: 28- 52- 73- 165- 174- 268- 345- 497- 498- 584- 601

(ق)

قابس (نجم): 454- 455

القاسطین: 145- 574- 607

قریظه: 398

قریش: 17- 56- 57- 211- 212- 213- 337- 363- 367- 368- 369- 398- 416- 463- 464- 469- 470- 471- 472- 473- 560- 561

قطفان: 398

قم: 11

قوس و قزح: 441

قومس: 310

قیدوم: 345

(ک)

الکعبه: 27- 40- 56- 94- 95- 120- 398- 413- 499- 585- 600

الکوثر: 293

الکوفه: 115- 173- 175- 207- 222- 225- 262- 301- 315- 317- 318- 319- 322- 323- 344- 363- 382- 411- 457- 504- 644

(م)

المارقین: 145- 574- 607

الماروم: 345

المجوس: 484

المدائن: 162- 644

المدینه: 10- 104- 116- 167- 179- 192- 225- 321- 344- 368- 373- 397- 449- 490- 499- 579- 596- 603- 640

المروه: 357- 511- 585- 606- 607

مرو الرّوذ: 29- 410- 592

المستجار: 357

مسجد الأشعث بن قیس الکندی:

301

ص: 748

مسجد باخمراء: 301

مسجد بنى ظفر: 300

مسجد تيم: 301

مسجد ثقيف: 301

مسجد جرير بن عبد الله البجلىّ: 301

مسجد جعفى: 301

مسجد الخيف: 149

مسجد رسول اللّه (ص): 143- 193- 553

مسجد سليمان بن داود: 388

مسجد سماک بن مخرمه: 301

مسجد السهله: 301

مسجد شبث بن ربعى: 301

مسجد الكوفه: 143- 365- 388

المشعر: 607

المصبح (نجم): 454- 455

مصر: 205- 221- 248- 290- 291- 378

مقام إبراهيم: 606

مكّه: 32- 42- 140- 178- 225- 245- 276- 278- 280- 313- 314- 367- 369- 378- 396- 397- 402- 413- 547- 552- 602- 603- 635- 640- 649

ملک الموت: 522- 525

ملوک الحبشه: 453

ملوک العجم: 453

ملوک القياصره: 453

منى: 609

مهران (السند): 291

(ن)

ناقه صالح: 323- 353- 389- 457

الناكثين: 145- 573- 607

النبط: 312

النخيله: 381

النصارى: 331- 353- 399- 484- 498- 597

النضير: 398

نعثل: 458- 485

نقباء بنى إسرائيل: 467- 468- 469- 491

النهروان: 145- 365

النيسابور: 267

النيل: 205- 250- 291- 625

(ه)

همدان: 106- 169- 295- 312- 320- 344- 515

الهند: 511

هوازن: 398

هيفون: 345

ص: 749

(ی)

یأجوج و مأجوج: 357- 447- 449

الیمن: 162- 171- 220- 344- 449- 489- 490- 494

الیهود: 331- 353- 355- 365- 366- 367- 368- 369- 370- 371-
372- 374- 376- 382- 399- 454- 456- 476- 484- 498- 530

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109